









Handwritten text at the top of the page, likely a title or header.

Second line of handwritten text.

Third line of handwritten text, possibly a date or location.

Fourth line of handwritten text.

Fifth line of handwritten text.

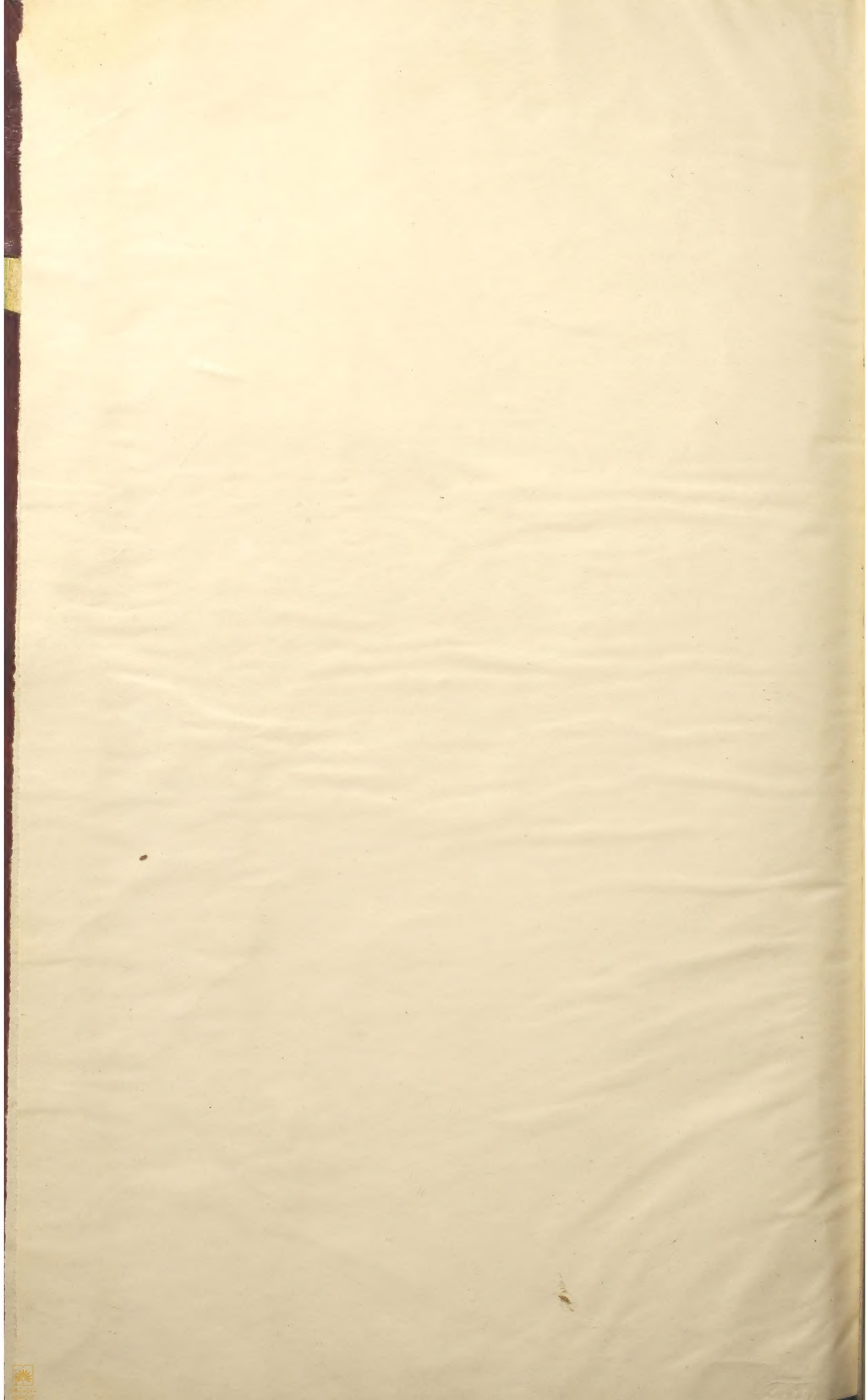
Sixth line of handwritten text.

Seventh line of handwritten text.

Eighth line of handwritten text.

Ninth line of handwritten text.







هو الغریز  
بسی و استمام

عالمیجات عمده التجار الاطعمه قایمیر محمود

تا جبرکتا بفروش

خوانپاری دام غزه عالی کتاب مطاب تاریخ

عالم آرای عباسی که از جمله کتب ممتاز و نادر الوجود و طالبان آن

نامعد و دایست در کمال دقت و استیاز

در دار الخلافه

طهران در کارخانه سلاله اتاد است آقا

سید مرتضی منطبع کرد

۱۳۱۴







## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۶۷)

و اعتبار محمود اقران گشته از جمله مقربان محفل قدس و محمدیان سرایر پس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت بمیان منصب برافرازی داشت همیشه  
 مستحسن طبع شریف بود (خواجہ جلال الدین کسبر) غریبانی وزیر خراسان که در حین لایب غریبان هرات بود در زمان تسلط اورنجیه بدو  
 قرباش شمع بود انواع جور و تعدی گشته بود بعد از فتح خراسان در ازاد تو او بسیار رسیده بود و مورد شفقت و تربیت گشته مجدداً  
 دیوانی آنجا مأمور گردید و بحسن خدمات منظور نظر شفقت گشته وزارت کل مالک خراسان ارتقا یافته صاحب ملک کلی و رقبات موروئی و کتبی بود از تعدی  
 آسمانی صفت قوی ببا صراحت طاری گشته دید مایشن مالکله از دیدن عاری عامل گردید و آن حضرت بنا بر پس حقوق خدمت از آن ابتلائی و اغراض صحت  
 فرمود و بهمانستور منظور نظار عایت شایسته بود و بعد بصیرت و بیانی بر حق و حق امور وزارت سپردا و بخت تو جبه و تهاست خردانه نقی منصب و  
 راه یافت و نامت و از دبال ایام همیشگی وزارت کل خراسان کرد و در ازمنه سابقه خدمت در منصبه بمانیطر یعنی وقوع نیافته باشد که در  
 این شهر یار حق شناس بنده نواز وقوع یافت و در ذکر سایر روز را جزو ملک نیاید و فایده

## فقره چند در حتم کتاب

لله الحمد و الله که این جلد پنجم عالم آرا که عبارت از صفحه ثانی و صادرات احوال خسرو سطر قرین بهیال و واردات ایام ستمی شهر با غرضان  
 عباسی است صورت توید یافته رقم هشتم پذیرفت و تحمل که بعضی فقرات طبعی آنچه مقصود بذات بود درین کتاب عالم آرا در رشته تحریر در آمده باشد  
 که محل اعتراض معترضان بود بفضل تواند بود اکنون وقت آنست که ملک سخن پرداز از هر زده درانی زاده زبان صدق بیان و انجوشترین کلامی  
 (جوی شکست مطرب کبک مرثوش) اعنی دعای بی ربای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کشف نام ماه جهان افروز سپهر  
 عدالت و عالم آرائی آفتاب عالم تاب که در حلقه فرمانروائی حاکمان مبدع و دالامکان شایسته همتا قدرت قدر توانمان بازنده تخت فرو  
 تخت اکاسره و کمان خلاصه ستم نروایان عصر صحنه جهان ستم نروانده اعلام جهانگشای شاهی نمینده اوزنک جهان آرای شایسته کوه پیکر خود  
 قدر دمای وجود سلطان سپهر افراز شهریار هر پرور سیکین نواز که بصفت خسته خود سخا آراسته بداد و دوش بایزده بریزد مرمت و استفا  
 پر ایستاده ایجاب سئوالات ارباب حاجت بیت زرقه لا زبان مبارکش هرگز کرد و راشد ان لا اله الا الله سلطان بن  
 سلطان بن سلطان الخاقان بن الخاقان المودین عند الله الملك المستعان ابو المظفر ابو المصنوع شاه صفی بهادر خان یصفوی المودعی تبار  
 خان خند طلال و تله اعطی الی یوم هشتمه المیزان نازه و در حست ریاض سخن پردازی ابدعای حاجت انمای آن شهباز جهان آرا و شاهی  
 سعادت مندی گشته از منافع جلالتش در صد صفحه اول رقم کارش باقیه و این اوراق چون اوراق خلعت با هم سایش زمین پذیرفته باشد  
 گرداند خداوند این نو باده بوستان شهر یاری و تازنهال گلشن جان داری را بطرف زلی و حسن تقدیر لم نیلی بر فراز سپهر فرمانروائی جدد بزرگوار  
 اوزنک کشور پستانی زمین جبه عالمی مقدار سالهای بسیار الی یوم اقرار پاینده و مستدام دانسته علایان او ظل ظیل رحمت و عافیتش آسوده او  
 و باد کار جبه فرد و پس مکان کنی پستان عمر طبعی و فراغ خاطر ارزانی داشته بر عاری دین و دولت مطهر و منصور گردان بیت  
 تو توفیق میکنی نوازش ده بر اعدای دین سرمنه ازش ده و همینان بارگاه عزت و مقربان با طوبی منزلت و خواص و عوام  
 کافه نام سیم آن سعادت مند خلاص شعار دوی الاحرام و سپهر رفیع قدر عالم بتمام را که طالب از دیاد عمر و دولت و خوانان متناهی حاجت  
 این خسرو بلند قدر گردون بطشت چه مقدار نرند از نوایده ان دولت پادشاهش منت و بر خور داری و آمین یا رب العالمین در صد صفحه اول و ثانی  
 اشاری شده که بعد از توید این تاریخ عالم آرا که عمره و فاکند و فرصتی از منگه کب معاش که صنیع اوقات شریف علایان و نگار کافه اشارت  
 بدست افتد سنجی از نواد حکایات و خلاصه سرخوشی از غراب و ابیات چه آنکه افاضل متقدمین و متأخرین و معجزه بیان نگاشته در صفحه روزگار با

که نوشته اند











## سال چهل و دوم جلوس شاه عباس اول

و حسب احوال است چنانچه در شرح آمد و رفت حافظ احمد شاه بر سبقت او شرفی بدان شده از خان بشار اید در آنوقت مردان کلبه بپوشیدند  
 و این شایسته تربیت بود (خسرو خان بیکر بکی) دارالمؤمنین شهر آباد و سردار قشون و لشکر آنجا است (منوچهر خان) و لدروم قزاقی خان  
 سپهسالار که بجای والد عالم مشهد مقدس معلی است (قزاق خان چرخس) که بجای ذوالفتر خان و یوسف خان بیکر بکی شیروان و میرزا  
 و خوشلو و سایر غازیان قشون و لشکر ایشان است (فرخ سلطان) در عوض بونم سلطان حاکم در بند و بران شیروان و میرزا زیان بیات و  
 و غیره لشکر آنجا است (کرکین سلطان) که بجای میر حسن حاکم لشکر بیلان و غازیان خبی است (یوسف سلطان) میرا بلی چنگیز که دو حاکم بون  
 خراسان است (حبیب سلطان کرجی) میرا و عاقاید و لوافش رو حاکم انور و خراسان است (اغور سلطان) دستکش شورا حاکم ولایت  
 خراسان است (اوتار سلطان) میرا بلی بازوکی و حاکم خوار و همنان و دماوند و شیر و زکوه است (نور و سلطان) میرا بلی جوشیر اتوزایکی و دارا  
 قزاق است (خسرو سلطان) حاکم مار و جاق و مرغاب و مرغوجی از غازیان شاه است

ذکر صدور عالیشان و وزرای عظم و ستوفیان از باب قلم زمان نواب کمیتی پستانی  
 هر چند مدتی و قانع هر سال و هنگام تقویض مناصب اسامی سالیان ایشان جای محل خود نمی یافتند و در این مقام موهم شایسته نگار است تا نگار  
 ظاهر از یاد مناسب نیست لهذا بجز آن سپردار و باجمعه صدور فرخنده و فرجام آنحضرت هفت نفرند در اول جلوس تا یون (امیر ابوال)  
 انجوشیرازی بود که شمه از او شش در صد صحیفه اول مدتی احوال سادات عظام زمان شاه جنت مکان نگاشته ملک بیان گردیده و در زمان نواب  
 شان و ایام اقدار او بطالب میرزا بن از منصب قضای عسکر طغریا بر تبه صدارت ارتقا یافته بود بعد از جلوس تا یون دستور سایر ارباب مناصب  
 رقم حریت بر صحیفه حاکم کشیده بعد از آنکه زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات فصلای عصر استیاری است دیگر باره بدین منصب  
 سرافرازی یافت بابت سال بن جیش لافراد صدور بود و بعد از او (قاضی خان) و لد میرزا برهان که از سادات سیفی خانی قزوین و از اقوام قاضی  
 وزیر (امیر جلال الدین حسن صلائی) که از سادات عظیم القدر شهر پستان قوم میر فضل الله و ستیذ فضل منقذ قابل بود بر تبه صدارت میهنند  
 میر جلال الدین حسن که در حین تفرقه شاهی شیروان فوت شده (میرزا رضی) برادر زاده او بجای عثمین انا مل برین تبه کرامی  
 و نامی گردیده از وفور قابلیت و تربیت صاهرت حضرت اعلی در یافته بر شد و کاروانی توبت اوقاف سرکار خاصه آنحضرت که بر حضرات عالیجات  
 معصوم علیه السلام وقف فرموده اند منصب ممدواری تو قیقات مبارکه حضرات عالیجات و منصب صدارت گردیده و او سپهر آذربایجان بر منصب  
 در سال هزار و دویست و شش عالم تقابوت قاضی خان بجبب لیری که در صارف و صارف اوقاف است مرضی طبع مبارک بود معزول گردید  
 میرزا رضی (میر صدر الدین محمد) و لد او که دست زاده حضرت اعلی است در آن هنگام که در صنیع بود تقویض یافته (میرزا صنیع) عماد  
 حساب الاموال اعلی خلیف عماده خود که اقل امور مذکور گشت و منصب قاضی خان قاضی سلطان تربتی الموسوی که متولی سرکار رفیع آثار رضیه خیر  
 بود تقویض یافت لیکن در همان چند روز که در دارالارشاد و ارباب بای بوس منصب عالی صدارت که بجا رگشته شال چهل و آشتال نموده خطاب  
 صدارتش بوقوع ختم ختم گردید بعد از فوت او (میرزا صنیع الدین محمد خلیفه) و لد مروم میر جماع الدین محمودانی که در آنکال سادات نازداری  
 و تمل از اوصاف کمال و بزرگی قدر و منزلت در صحیفه موج شده منقوش گردید و بعد از این فرغ مذکور شرف مصاهرت یافته از مرتبه نیابت بایست  
 بر زناده هاله بدستور میرزا رضی ظرا و امده حکام را با هم سامی خود مرقع و موشج ساخت در شمس میرزا صنیع الدین محمد خلیفه بجا رحمت بزدانی  
 بپوشه منصب ارباب کل مالک من جیش لافراد با منصب لیت ممدواری حضرات عالیجات بختش نقلی گرفته اکنون بین مراتب بلند و مدارج  
 و مناصب ارجز میرزا رضی و اداسامی سامیه و وزرای عظم و ستوفیان از باب قلم زمان نواب کمیتی پستانی  
 نفرند در اول جلوس تا یون اول (میرزا بولی) و لد میرزا احمد بن میرزا علی الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از او شش مدتی در دارالام



## جلد سیم تاریخ عالم آرامی عبا

(۷۶۳)

بیکریکی ولایت قدماست (مقصود سلطان دینی) حاکم برکشا (علیجان سلطان شقانی) که از اماردوسه ایل مذکور است  
 (شجاع الدین سلطان سوره) که از اماردوسه دان است (نفس سلطان کروس) حاکم قلعه کت بغداد و توابع درنگ است  
 (کهانی سلطان کولانی) حاکم زنجان (قندر سلطان کله کبر) میرایل مذکور و از اماردوسه باجان است (مصطفی سلطان  
 حسانی) مقب بابدال علی حاکم حستان توابع بغداد و طایفه مختلفه جغتای و میران و یماق بقدر ترکان صابان خانی و غیره  
 که داخل جغتایند و دوازده مضمر (براهلی سلطان قربات) حاکم نسا بورا و دابا ایس (علیارخان کرایلی) که  
 از اماردوسه کرایلی حدود ستراباد خراسان است (احمد سلطان کجلی) حاکم ترشیز خراسان (فریدون حسین سلطان)  
 نواده ابن حسینیان فرزند چنگ حاکم تربت حیدریه خراسان (قندر سلطان توکی) حاکم ولایت جام (طاسب قلی سلطان) و لده  
 محمد سلطان قربات حاکم شوشتر و ذوقل خوزستان (شاهولی سلطان جلایر) حاکم باکو و مشهد مقدس (شاه قلی سلطان)  
 قمری حاکم جهان ارغیان خراسان (اغورلو سلطان جلایر) و (رحمن قلی سلطان قراباش) (میر محمد سلطان خوزی) و لده بریای  
 سلطان از اماران او یماق تابع دار السلطنه هرات (میر حیدر سلطان جیشیدی) حاکم کرخ هرات و دوسایر جماعت قبایل مختلفه  
 که از او یماقات قربان شایسته در سلک امار عظام نظام یافته هشت نفرند در آذربایجان (آقاخان میر مقدم) که از ایل  
 اتوزایکی قسملایع و حاکم مراغه است و (سپاروخان سلطان سلماسی) میر جماعت لک سلماسی (کلب ضابط سلطان نوزی) از امار  
 آذربایجان است و از جماعت سیل سپهریکت نقر باهم (خلیل سلطان) و این جماعت او یماقات متفرقه اند که در ولایت روم و سبقت  
 مشغولی داشته اند و خود را ایل سپهر نام نهاده اند یعنی با کرب و چا پنجه در ضمایای ایام تخر آذربایجان شکاری شده و در حصار ایشان دوازده  
 روی ارادت و اخلاص بین درگاه آمده جمعی از ایشان در سلک امار عظام نظام یافته و در خدمت خلیل سلطان مذکور نامور شده  
 (نورالدین سلطان بایدا) ارغش بر تراکات شیروان است و بعد در تاجیک حاکم قلیس خدمات انجام داده و در اردو در خراسان (کلب سلطان)  
 الدین) و لده ملک محمود حاکم بیتان که از ایل و لک صفاریه است (شیرخان افغان) حاکم پشت توابع قدما (مقدود سلطان)

### افغان تابع قدما دفعه دوم در ذکر امار عظام علما مان درگاه که رتبه خانی و سلطانی یافته اند

چون در ایام فرماندهی حضرت کتبی پستانی فوجی کثیر از این طبقه توفیق سلام و سعادت غلامی اندرگاه ملائمت تمام در یافته اکثر از عده جسمی در نظر  
 و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و با طوار حیدر ایشل شاکسته استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهرسانیده بودند و بعضی  
 از اماران قربان شایسته و حکام ممالک از جهان فانی به عالم جاودانی ارتحال نموده در میان آن او یماق کسی که شایستگی تربیت و توفیق منصب عالی  
 امارت است به باشد بود یکی از علما مان خاصه شهید راکه بود فور عدالت و کار دانی و شجاعت و دلیری و جانب داری در راه و سیمت  
 ممتاز بود بامارت آن ایل و قشون و لشکر و حکومت آن الکارتیین بنیده و از این طایفه جمیت و کمینفر در حین ارتحال آنحضرت رتبه ایالت پستانی  
 و مرتبه امارت سلطانی سر فرزاری داشتند از آنجمله (امام قلیخان) و لده ویردخان که بجای و الدیکریکی فارس و کوه پلویه و لار و دجند  
 و جردنت و بامارت بامین و لکه حکومت شغال دارند چون غزل و نصب ایشان منوط برای بیکریکی مذکور است ایامی ایشان معلوم شود و اوراق  
 (صفی قلی سلطان) و لده امام قلیخان بجای ابراهیمخان و الی لار حکومت آند یار سر نهاده از اماردوسه است (داودخان) برادر  
 امام قلیخان بجای محمد قلیخان قاجار که بنا بر تقصیری که از او در حقینه موراکری صد و یافته بود از ایالت و امیرالامرائی قسملایع معزول گشت  
 بیکریکی آنولایت و میرایل او یماق قاجار است (صفی قلیخان کرجی) مقب شیرعلی که بیکریکی عراق عرب و قورچی باشی و منولی و رضایت



## سال چهل و دوم جلوس شاه عباس اول

و قرب فرات از امراء و بایات متروک است سایر او بایات قربان باش اول طایفه جلد شاملو که سرد فراد بایات قربان  
 و از ایشان در این عهد بهشت نضر زبمارت داشته (زین خان بیکلی) که در عوض عقیق خان که بهلوشیک آقاسی باشی و حاکم ری کشم  
 خدمات ظهور ایت تربیت از آنحضرت یافته بسیار شرف و کرم و بین الافاضل و الامتد ان محترم بود و پدر (حسن خان که سینخان) که از او  
 جلد لوشا طو است از امراء و ایشان بجای دیگر بیکری خزان است (محمد زمان سلطان) که حاکم غور و بعضی حال خزان است (فضل علی  
 سلطان) حاکم بلامر خانبه (حق و یردی سلطان که بکلو) که از امراء آذربایجان است و درین عهد عسکر بود و دخل شاملو است  
 (نقدی سلطان فاضل) که میراب فاضل و حسن شاملو است (کوندر سلطان بیکلی) که بیکل چشم خود و طاق کرکوک میبود  
 و سپهر اول بخدا شاهی میبود و بخدمت اشرف آمده و به سلطان فی یافت و از مواضع آذربایجان بولات متفرقه دارد و استابلو  
 و نضر زبمارت داشته (محمد علی سلطان) و دکتش خان حاکم ناهنجه آن بود (مقصود سلطان که بکلو) حاکم نخجوان  
 (ابوالحسن سلطان) و پدر عیسی خان شرفمند حاکم خلد و اقرب از طایفه رفیع و و اعلی در (امیرخان مردار) حاکم  
 دارالان که مان ولد (رستم سلطان که بکلو) (ابراهیم سلطان که بکلو) حاکم سرخس خزان (در کا بعلی سلطان)  
 قورغون واده شاهی بعلی خلیفه مردار که دستر زاده در خان مردار است و حاکم بعضی حال فارس بود (سلیم خان شال دینلو) که شای  
 از امراء مستبلاغ بود و حاکم قلعه آخته شده بود (خلیل سلطان) و دکتش سلطان ایور از امراء مستبلاغ است (مستدام  
 سلطان چاچلو) حاکم کونود جامه استر اباد از طایفه قاجار و دوشمن (طهاسب قلیخان) و دکتش کونود خان که بجای  
 بیکری که چور سجد و از امراء بزرگ است (بیکرخان اکر می دورت) از امراء مستبلاغ و حاکم بدوع است و از افشاره نضر  
 (کلی سلطان) و دکتش سینخان ایوانو حاکم ارومی (اردو خدی خان آبلو) حاکم زراه و سپهر خزان (امام علی سلطان)  
 اوسا و حاکم کارد و و از ایل ترکمان دوشمن (پرو بودا خان پرنان) و دکتش بند خان که بجای دلد حاکم دارالان  
 تبریز و بیکری که آذربایجان است (حسن سلطان اردکلو) حاکم قانات اسپرلو (شکاری سلطان) حاکم اردیل و سربا  
 و دکتش بیکری که آذربایجان است (حیدر سلطان قویده جبارلو) حاکم تگابن کیلان قرا و غلو بیکری که آذربایجان است (برهان الدین قلی)  
 و دکتش بیکری که آذربایجان است (بیات نضر (ایر علی سلطان) حاکم قلعه بایزید (کد علی سلطان) حاکم  
 (بدر سلطان) حاکم بعضی چور سجد بود و اربطاش دوشمن (ساروخان) نواده بایزید خان حاکم اهنادا  
 (بدرخان سلطان) که بجای یاد کار علی سلطان که منصب خلفانی میر سپهر از حاکم بعضی حال طوشان و اپاوت بیکری که آذربایجان است  
 (نصیر سلطان) که در شیروان الکاه دارد و جاگیر لو بیکری که آذربایجان است (محمد سلطان) که حاکم شکی است قرا قلی بیکری که آذربایجان است  
 (شمس خان) حاکم دار ایچو بود و حاکم آخته شده بایر دلو باهم (مردا خان سلطان) که حاکم ارسبار است از نو  
 التوار و الکراد که در این عهد بایات و خانی و سلطان داشته و بختد (حسین خان عباسی ربغی) بیکری  
 ارسبار و از غور و انظار شفت بود (خان احمد خان اردلان) و دکتش بیکری که آذربایجان است و در و از امراء بزرگ است  
 (خلیل خان) و دکتش بیکری که حاکم رنجستاری است (عاشور خان که بکلو) حاکم مرد شاه بیجان و از امراء بزرگ است (احمد  
 سلطان که بکلو) و دکتش بیکری که حاکم دارالمنین بود (سلطان خان شوباشی و بلی) حاکم چورس و سلاطین (امام علی  
 سلطان سیاه منصور) حاکم سپهر خزان (رضا قلی سلطان سیاه منصور) حاکم قلعه بخت و بختد (بیرام علی  
 سلطان صوفی) حاکم دیلمان کیلان که از غار اکر است (علی مردان خان) و دکتش بیکری که از امراء بزرگ و بجای  
 بیکری







سال چل و دویم جلوس شاه عباس اول

(۷۶۵) جمیع بلاد و مملکت و بزرگی نام کرده اند و بیشتر خصوصاً آنکه پادریان کوه را میسور جای دادستان بحال خود در کلیسا عبادت بطریقه خود بجا  
 میآورند بی آنکه احدی مزاحمت بحال ایشان برساند بنا بر علیه باجانشینان حضرت عیسی مدیده باطن متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان  
 که غنی است در رحمت خویش پادشاه را میبخت و فتح و مسیر و نری بواسطه ایشان مطلبیم و چنانچه در ستانی دولت ایشان مانند تمام عالم را  
 روشن ساخته در کلام الهی را سخاوت کرده و مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند با باسلطت باشد همیشه مقصود حاصل آید و با ارسال مکاتبات و رسولان  
 بجانب عیسویان و مکسبهای طارنا را امر نمایند تا از محبت و دوستی ظاهر گردیدین بسیدتان خدمتکاران حضرت عیسی از روی  
 اجلاس و حضور دل دعا از جنتندگان شما بمانند و دایم الاوقات از جنت تقفات و نوازشها که نسبت پادریان کوه را میسورینما  
 آتفاقیه ممتاز عالیه از اینجست که بلند میکردند و آواز بزرگبای ایشان را در روی مکسبهای که پای تخت حضرت عیسی است تا میل محبت  
 از قدیم الایام است از جنت محبت حضرت یم با پاک با آن عالیجناب مظهری دارد امید که آفتاب حقیقت الهی بر سر آن عالمقدار بماند  
 و مانند باد این مکتوب بخلاف فرنگی بود پس بهر دو اینجا کشوده و منتهی گنجانی که در صفایان بود و در خفا سی رحمت گردن از جبار ترش معلوم  
 که فرستنده مکتوب پادشاه از منتهی نوال شد جواب داد که در میان با شرط تواضع و ادب این است که در مکاتیب بزرگان حیات  
 مکتوب خود را در میان بنده بر زبان غایب حرف میگویند و لهذا پادشاه با شرط ادب می داشتند بر زبان عباد می طلب نموده و بفرستنده  
 این است جملاً بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بین المجهور زیاد از آنست که محتاج به تینه و حجت باشد لهذا زبان تسلیم از این گفتگو که آخر شدنی  
 نیست خاموشی گردید سنین عمر شریفش شصت سال بود در سجد با کمالی بر تینه بلند ساز وانی ایران رسیدند تسلطش بر ایران چهل و دو سال بود  
 در سال دوم جلوس تاجین حیات که چهل سال باشد در در ذات جانی که در انید شید مظهری اشنی عشری پاک اعتقاد بود لهذا در سال دوازدهم  
 قرن ثانی بخوار رحمت بزدانی بپوست بیت شایر پنهان تو جانی شد است تیغ تو چهل سال زاعدا بر کین خوا  
 که چشم بدست رسیده آنهم زهنت آگش که بیک حال با نداشت خدمت رحمة الله علیه و علی آبا به العظام سایر موقوفات  
 از طایران درگاه و غیره که در سال ارتحال نموده یوسف سلطان دی از علما ن تربیت کرده حضرت شایسته تان فردوس مکان بود  
 که بر تبه امارت سلطانی سرافراز شده حاکم الکا بکر کلان میر غازیان چینی گردیده بود و سال گذشته تقصیر خدمتی شتم گشته از حکومت معزول  
 شد که کین سلطان که از زمره علما ن تربیت یافته بود در عرض تعیین یافت و در جبران تقصیر مستر شده بود که بارض روم رفیق همراه اباز قله از  
 ناید و چنانچه تجر بپوست آنخدمت صورت بخت سرداری تنگنجان فتنه آخقه با و مرجع گشت و آنخدمت از عالم رحلت کرد و بسیار جوان  
 آدمی معقول شایسته بزرگی بود پیشش بهر طور در ملک غلامانده علیخان بیک ناظر و اب ولد اللهی بیک ناظر و ابی  
 در زمان حیات بنده ویر دینان طمسه سرکار او بود و از دفر کار دانی طمسه دو آب سرکار خاصه شریفه شد و بگذر از فوت او خدمت کرد  
 به علیخان بیک زبور پیشش مرجع گشت و از ده حسابات خزان گشته بشدند متدلسف در آنجا مصروع گشته با حیات در نوزد  
 و ایوم منصب نگریاد کار بیک با و در مرجع است میر محمد رضا وزیر علما ن ولد سید ابو المعالی نظری است که بدوام خدمت  
 در عرض پر وزیر علما ن تنگنجان بود درینال در سنه وین بیا ر شده در هنگام آمدن از نذران از آشته او کوفت نزول و ارتحال بود  
 حیات بقاضی آل سپرد مقدمه که در جین بیک لدا ششم بیک اردستانی وزیر علیخان دیوان یکی شامو نامزد شد اما هنوز بای بوس منصب  
 چنانچه رسم معمول دین سلسله علیه است کرده بود که واقعه نایده آنحضرت دوی داد حکیم خنور حکیم شفا فی صفایانی وی طمیب  
 زاد نامی در اربطه مضمنان بود در آغاز سنه و غفوان شایع تحصیل علوم و کتاب علوم متداوله پرداخته و دی انواع کالات گشت و در علم  
 طب و طبابت مهارت یافت بسیار نوزد مشرب و شوی طبع بود و در شعر و شاعری به بیقتش غلبه کرده در آن شیوه بر تینه مدنامی یافت از شعرهای

بخمرد











جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۵۷)

از تاجان و شهبانان  
عجبی که عالم آرای  
نویس

اسباب اجل فراهم آمده ضعف و ناتوانی وقت نام گرفت معاجات طبایع اثری میگرد و در روز روضه از دیار سپید رفت خلایق از شتاب  
این حال در قتل و اضطراب افاده غریب و عجیب بود و خوانین مظهر و پرورشینان بر ادق اقبال از دوا و همه وقوع این واقعه باید باید کرد  
و سینه سوزان لحظه از ناله و فغان می نمودند ارکان دولت و مقربان بباط غمت از بیم این مصیبت و همشوار سرمایه عقل از دست داده و  
باید حیوانی سرگردان در تصور این جنبه جانکده از بر خویش تپان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی  
حال بر آنحضرت متغیر نشد آثار موت از شره بجا یون لایح گردید هنگام طلوع صبح داعی حق استیکاجات گفته طایر روح بر فو خوش از  
قفس بدن پرواز نمود به عالم قدس شافت چویم که در آنوقت بر حاضران آن مقام حروف و مقربان بباط غمت که گذشت جمله نشینان  
حلال بپسینای چاک چاک و لهلای غمناک بناله و زاری در آمده باباسیاه خاک بر سر نشانند غار نهادن این سوگاری در عالم  
تازه گشت اندوه پیش از بهای ضلایق ماه یا فقه استقامت از طبایع دوری گردید و چوین باشد آقایی بود عجب که عالمیان در سایه  
آسوده بودند و در معرض کوف و زوال آمد آخری بود در حشده و نوزانی که بر تو امانت عافیت بر عالم آید بود از این کمال جعفر  
و بال رسید آسمان که بروقی بر او شش و در آن سنجید و صبح از این مصیبت سینه چاک نیز نداده و آل که در زمان و شش شش غری کذران بود  
در حجاب ظفانی اندوه و متواری گشته و در این مصیبت عظمی خبر شکست بانی چاره ندید دست در عروقه الوثنی آغما بوقی الصابرون  
ابن هم نعلین جیسا ز دندان ارکان دولت قاهره سیمای عیسی خان قوری با شئی اعتماد الدوله خلیفه سلطان که هر دو شرف مصاهرت آنحضرت  
سر منهدازی دارند و نزل خان شیک آقاسی با شئی شاه و سایر عیان که در پایه سر بر سلطنت مصر بودند متوجه آمدند دولت گشته خواص و  
عوام را از ویلعه دی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانید جمیع خلفاء و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در  
سیر اعلی بودند و منهدان بر شد کمال ایجان و دل نیز فقه بقدم خلاص و انفا پیش آمدند و وثیقه و رباق تقویض ولایت عهد سلطنت  
و پادشاهی آن فرماده بوستان قبال که نشاء از آن اشارت بشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان و نزل خان و جمیع عیان و طایف  
سلطه علیه صفویه چنانچه وثیق پر میریدی این سلطنت متقی باذعان کرد و بخطوط و مهر و مومل گردانید و مصحوب محلی بیک لادشور که از سفید نشان  
مستقیم این درگاه است بر است سلطه صفه انجمن بخت شاه و شاهزاده جهانان فرستادند و در این مصیبت عظمی که روی داده دیده دل بر این  
بیت مشهورستی دادند بیت که که نور در سلطان فت بر باد کل صدر برکت نوری را بقا با که الله الحمد و الله خلیف باید که  
گذاشت که آئین جهان داری از طاعت بپوشید و آثار جهانانی از منهد قبالش بودید است استه چون مل آنحضرت برعت برق و باد آن نشاء  
بیدار و در پشت در طی نمود عبادت تلازم دریافت و از واقعه ناز که جذبه کواش خبر داده و حیثه لطیفه رهنظر انور ساینده شهادت و خوین  
مغفله و مخدرات حرم محترم که در در است سلطه صفه انان بودند از استماع آنخبر وحشت ار ناله و فغان با وج آسمان ساینده خد کس از ریش سینه  
آیند و دمان که بجدات آنجا نامور بودند سیمای اوقات سم بیک ایوانی که از جله صوفیان صفائی اعتقاد و ایست آقاسی با شئی معتقد علیه حرم محترم  
باتفاق خسرو سیر را برادر کبریا خان ولی کرستان که حاکم در است سلطه صفه انان بود بجهت رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که جلوا از  
طبقات خلایق و طوائف نام است جلوس بایوز ابر مستزید و سوگاری آن واقعه ناکریر استیم و اولی دانسته عیان لحظه آن شهر بار خور  
توره و آئین مختصر صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قایلچو ارشاد که میراث آباد اجداد عظام جت مقام است ممکن گردانید و شرف  
بوس دریا قند و آواز جلوس بایوز با طراف اکناف سرحد های مالک منتشر ساخته چون ضلای دهر و بجان شهر ملاحظه کردند و حسب  
اتفاق سیمکام جلوس ساعی بود بغایت سعد و یمون انجمن معایب نجوی معز اکوب مسوده در اوج شرف سیم و خوشحال و براحوال صاحب  
ناظر بر حسب از بیچ و تقاویم و استخراجات سال حساب که در ساعی بان غبی جت جلوس پادشاهی و آغاز سلطنت شاه دیکر یافت بنیده و



# سال چهل و دوم جلوس شاه عباس اول

میگشت درویشی صادق میداد که خود معتبر از انتقال از عالم فانی بسوی باقی مینمودند  
(۲۰۰۰)  
توجه خاطر کما شستن تربیت شاهزاده عالیشان ابوالفضل به نام سید زار و تفویض

## ولی العهد می بآن سهند زاده عالی مکان

در آن ایام چون بخیر ولایت و ارشاد پرتو کمین خیمه انور شده بود که غریب از این در فانی فرستی و بزودی از این دشت سرالکشتی است  
اراده خاطر عاشرش این متعلق گشت که نواده ریاض دولت نهال چمن آرای حدیقه سلطنت شهنشاه جوانیست که کار یادگار شاهزاده سید منصور  
نامدار که کج جهان افروز سپهر شریاری بر نیز فلک جلالت و بختیاری نمیده افسر کبابی بر ازنده تاج خسروانی خلف و دمان صفوی سلاطین  
خاندان علوی منظور نظایات ز دانی نوید تائید استجانی ابوالفضل به نام سید زار جند شهنشاه مغفرت نشان ضوان مقام صغیر  
میرزا انور مصحح را که عمر کریمش به امان آید پیوسته با دهمیده و حسلطی کرده آغاز شده و نیز است در درایت طبع صفایان نشو و نما یافته چنان  
از معتقدان کور و انانیت حساب اندر شرف بلوازم خدمت پرستاری آن سهند زاده که کار ستوده اطوار قیام داشتند بجنور اندک  
که من بعد ظل تربیت و شفاعت شاه به سبب برده بر نه و بعد می میگز کرد اند چون شیوه و شعار حشمت آنحضرت بود که در امور بر خیزه بکلام مجید و پنا  
تعالی فرموده و بیست و فرمان الهی شروع در هیچ امری مینمودند در این امر مبارک میباید که از امور معطلات امور دین و دولت است  
مشورت لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر نجم جادی که از زمره بختان خاصه شهنشاه و امین و مستند بود بدین امر را فرموده و نزد  
مولانا مراد مازندرانی که از افاضل اعیان است فرستادند که مشورت نمایند مولانا میگوید که مشورت نمودن این امر که بر آمده بود که اکنون  
بکفایت از بخت که ربکم مبلله الاف من الملائکه فخر این بختیاری و تقوا و یا توهم من فورهم هذا  
میگردد که و بکفر بخت الاف من الملائکه متفقین از دل آید که بریده ظاهر شد که اراده خاطر شرف بسیار مبارک و بیست و یک  
در باب آوردن از صفایان در آید که برید اشاره بصبر و سکون بود و حضرت علام الهیوب مصرع کو مصلحت تو از توبه میداد برید  
انور جهان و صلاح حال جهانیان و اما و بسینا است به دل آید که برید عمل فرموده و خرد روزی آوردن آن نواده ریاض دولت و کار مکاری  
توقیر افتاد و بعد از آن در اندک زمانی چنانچه در ذیل مسطور خواهد گشت ظاهر شد که در گذشت از شهنشاه سلطنت نشان باز ندان هزاران حکمت بابتی مینویسند

## ذکر اتعال حضرت شاه والا جاه از خاکدان دنیا بخت اعلی و اتصال روح مطهرش و جهان عالم بالا

آه و صد آه از گردش صبح بیدار و ستیزه کاری فلک بختیاری هیچ نهالی از جویبار فانی بالا نمیشد و بزم مراد و کامرانی بار و زکشت کجا  
از تنه با جیل از پای در نیاید هیچ کوی از افق جاوید و جلال درخشید که غریب در مغرب غروب و افول نمودند که بریده کل من علیها  
فان مؤید این معنی است بختیاری که تغییر نپذیرد خدایت و اگر نذر است و غیر ذلالت از ازل الازل رقم عاتق  
بر خیزائی کشیده اند و ثامن و شهر باران جهان با وجود امتداد زمان عاقبت ثمرت ناگوار عاتق چشید شمر نظر کن بر احوال  
پیشینیان که رفتند یک یک کمان و همان نبی هیچ از آغاز بود و بس نماند عجبندی و در یکجکس خامه سیه جا  
بسیار چاک شرح این واقعه در ناک را بدین نظم در ستربان بیان میار که روزی آنحضرت بفرموده که سوار گشته در شکارگاه همانا فری  
در اکل طعام شده بوده در بارگشتن تباری نقل معده عارض ذات مجنون گشته ضعف قوی علاقه بخت کوفت سابق گردید و عارضه بخت بعد  
از سه چهار روز آنحضرت اصحاب فرارش کرد و اندک بیضه بهمال انجامید و از قیام و تردد فدا و از بخت خسار مجنون نور العینه ظهور یافت



# جمله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

در راه ادا از مروت جلی و در دست به بنای نظام سلطه ظاهر در مقام ادا و در آمده چند مستر از امرای صاحب تقصیر تیا محمد قلیخان یا داغی  
 پیکر خان را که در دست پوست بختان حاکم سکر با کردی از تاجیکه جانب ارض و م تعیین نموده که دخل قلعه شد اتفاقا بازه بندک  
 مافات در هر اسم قلعه داری که گشته و قورچی باشی سید باکر حضرت نشان از سلطانیه جانب آذربایجان بنهضت نموده هر گونه معاونت اتفاق  
 افتد بخور آورند اما تا رسیدن امرای مذکور خسرو پاشا پای قلعه رسیده بازه محصور گردیده بود و قورچی باشی و عساکر مضبوطه را در اسلحه  
 رفته خسرو پاشا با بازه و مدار سلوک نموده و در استمال گردانید و با ملی و نقیاد پادشاه و روم دعوت کرد و قسم داد و نمود که او را از تعرض بکنج  
 نگاه داشته اند که هیچ ضرر و آسیب جانی با و رسد و او نیز بصلاحت راغب گشته بیرون آمد پس در ملاقات کرد و خسرو پاشا درباره  
 ادب انگریز آقا سی منافقه نموده بازه را در عزت محبت خود در آورده و او را مصحوب خود گردانید و جانب استنبول نمود و وصلا متعرض محال متعلقه  
 با بیطرف نمود و بدینا بر این از امرای اعظام بوسف سلطان بجا رست قلعه آخفته و سپه داری قلیخان را مقرر گشته که ان مقام خود باز آمدن قورچی  
 و عساکر مضبوطه نیز از دار السلطه تریز خود نموده و قورچی باشی ملازمت شرف رسیده با برادر عساکر بنازل و او طمان توجه نمودن  
 امام قلیخان متخیر و ولایت بصره از تاریخی که عراق قرب بختیخو و تصرف او بدارد دولت قاهره و آمد همیشه فتح و تیغ ولایت بصره  
 از کثیر عراق عرب از طرف دیگر بولایت خوزستان و فارس قلمرو بایون پرست شهباده و غمت الابد و فی الحقیقه تابع بغداد است  
 اینال مهای آن غریت در خاطر انور رسوخ یافته امام قلیخان بکیرگی فارس متخیر و ولایت کورمانشهر گشته عساکر دیار فارس و از دست ارام  
 بغداد گردید که از راه کناره جسد مقصد بدو جمعی از قلیخان کابا شرف که در بغداد بودند و امر او حکام لرستان و کردستان و اخذ  
 بهوای او مانور کردند و خان شارایه جسد و افره محبت و شوکت نگارنده و از مقصد گشته عراب بخوالی از روی اطاعت و نهایت پیش آمد  
 متقبل خدمات لایق شدند و جانب جانی تمام جهان بشمار جنت فخره و تشریفات و موقوفات هر دیار در آنراه بذل نموده چون بولایت  
 رسید اکثر مردم آن ولایت با طاعت انقیاد را غلبه کردند و در وقت مدخله متعین گشته حرف بیتمان در میان داشتند که از قضای آسمانی و انچه که  
 تو اکبریتی سانی روی داده خبر رسید موجب ترس از خاطر قریب باش گشته جانب جانی نیز صلاح در توقف نمیده چون تیغ آن ولایت در این اوقات  
 رقم بزرگت تقدیر شده بود و معاودت جانب جانی تهاقی افتاد و آنرا راده در عهد توقیق ماند از سواخ آنکس شیخان فغان که حاکم بود  
 و حد و قهه ما راست مقصدات موسی و ادراک ملازمت بر کار عرش شهباده و چنگا که قابل ملامت رکابا شرف بود و در دار السلطه فزون  
 با تخرج مطالب مرام او پرداخته نموده از اموال شهبادهای کونا کون و نوارشات بی اندازه سر سرشته گرفته با خلع فخره و نهامات و افره خدمت  
 یافته روانه دیار خود شد و در هیئت راه بندستان چون سلوک با تجارت و مسردین غارشات بلع نموده و نصف مزاج اقدس که از آنجا  
 ربع و تحلل نماید آن کوفت از دیار پذیرفته بود اندکی زایل گشته روی با خطاط آورده بود اما کاهی چند روز تخلف میکرد و کاهی از کتاب  
 نامناسب و ماکل و مشارب متضاده عود می نمود و نقابت باقی بود که غم توجه بطلاق بازندان نموده پادشاه و امای آنجا را بجهت طوبی مناسب  
 نمیده استند و ارتفاع دادند و بکلام حمید تعالی نموده و ندیک نیاید چون آنحضرت مایل سیر و شکار آنجا بسیار بودند و روزی چند توقف فرمود  
 که دیگر باره مشورت نمایند و این مرتبه بدینا عسکه جزم فرمودند و بنا بر نصف نقابت قرار یافت که بتاتی طی مسافت شد و دوازده مده را در بیت چهار  
 روز طی نمایند اما بعد از رسیدن آمدن قورچی از رعایت شوق سیر تفرقات آن ولایت اقامت منازل و گذر دوازده مده را از سواری با  
 پایان بسیار فخر در پشت سر و در طی مسافت و در حشم دخل بدو طبعیه شرف شد و چند روز در کمال عافیت و خوشی گذرانیده و کاهی  
 در روزهای عده تب بعد ریغیری در مزاج و عمارتی در بدن احساس نموده و دستور توجه به انجام حرام نموده و در وقت سیر و شکار  
 میشد و در آن اوقات کاهی از آنحضرت سخنانی که شعر بر یونانی و سببی ثباتی و نیای و نون و لکیری از مشاغل روزگار بود بر زبان گزید



# سال چهل و دوم جلوس شاه عباس اول

(۷۵۴)

عباس باد که از جهت غالی سیمو و بلوازم جشن نوروزی پر ختم به قمریان سبط اقدس تاج قوری باشی که از خدمات مرجعه آذربایجان و تفرقه آخته  
در بطایع خفته در آن اوقات پایتیر بر سلطنت صیقلیده بهار به مجالت حضور اقدس و محبتی بزم مقدس سعادت آیتا داشت با کمال  
جلوس و سرور و به طایع خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و تا ماه بهار در مازندران اقامت فرموده چون مواسات از منج اعدال و دی بکری  
آورد و از جانب زوم خوار متواکف گشت که درینال خسرو شامی وزیر و سپه دار گشته با لشکر بسیار بطرف ارض زوم میاید و مورا و کوچی  
بخت نکرام که بجانب زوم همراه سپه دار گذارست محکب میایون در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت گشته به بطنه آمد باد آن بر گشته  
بخت تحریک داده و فاد نمود و معاوت و مینه باز در سرحد رحستان آشوب انداخته غارت میاید عنان توجه بصوب اربطه قزوین معطوف  
داشت به غیره زوی قابل در دو تنجه مبارکه که آنجا نزول اجلال منبر نمودند و حکم شد که عساکر حضرت شلار در چمن سلطانیه جمعیت نموده به سردی  
عیسی خان قوری باشی در آنجا آگاه خدمت شنبه که به طرف زوم آید و شلار شود توجه میاید از عسکرت هوا و گرمی مازندران بقدر عارضه طاری  
مبارک گشته بود در ایام اقامت در سلطه قزوین مزاج اقدس از اعدال طبعی انحراف جبهه گاهی بی محرق عارضات میایون میگشت  
گاهی بر طرف شده از اکل مشرب مناسب و سیمو و نا انکه از غب و شطرنج کشته بخت برع انجامید و با وجود انحراف مزاج و تحمل شداید  
عارضه از امور دولت مدیه تمام سلطنت ملک اری محظوظ نبوده اوقات خجسته سعادت صرف نظام مدام دین و دولت میشد از  
سواج کفر فاری شمس خان متناظر حاکم آخته است شرح و آنچه انکه جمعی از رؤیت آنخواهی بعزم و سیرت و اوقات عارت با کلا آخته  
وزیران از ملک هزار پانصد کس بلکه و همدار بودند و از استحکام قلعه و تفکیک قدرت از انداز قلعه دار پیرامون قلعه توانستند گردنی بجه  
مخت عارتی کرده باز گردید شمس خان مرد و سپه مردانه بود از و فریخت و غرور شجاعت و عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب و پیرو  
بی رضا و صلاح سفید ایشان قوم به سینه نفر از غازیان متناظر بیرون آمد و تعاقب یافت و چه فرسخ رانده ایشان رسید ایام بهار و کفار  
علف خواستوران بود و از شدت لغا که شغل غازیان در عقب مانده سپهاسی علف خورده توانائی نداشتند بطوقه از رویه برست  
فرود آمده بگذر وجود دیگر در اطراف میان درها فرود آمده بودند که نمایان نبود شمس خان با یکصد کس سیده بود هر چند بعضی از غازیان کار  
دیدند و قلعه که همراه بودند او را از معارضه انکروه مانع آمدند قایل نشد بجای در پرداخت جمعی که برست او بودند از قضیه آگاه گشته متلاشی  
و فوجی سر سیمو از خود را سپهان ساینده راه فرار میبستند که خبر بیاورد و مینه رسیده کرده انبوه سوار گشته میل بسبزه عسکرت شمس خان نمایان  
آورد با آن فوج قیل گشتند در میان غازیان بقدر قوت و توان پائی زده کشته را در هنگام فرار که اسبانشان از کار افتاده  
اربابی در آورند شمس خان زنده گرفتار گشت اکثر غازیان بفرق و در آنقدر قیل نابود گشتند و در میان او را برداشته به کمر سردار پیوستند  
ساخته دیگر از سواج اقبال آمدن کجوا بازه است بر کاخ خلاتین پناه و توسل جستن بازه پاشا مجده و انجبه علیه سپه پناه شرح و فقه  
انکه در سال گذشته که بازه پاشا عراض اخلاص فرستاده اظهار متابعت استعادی معادنت نموده بود حضرت علی چانچهد فوجی که بودند  
اعتمادی بر قول او نموده پیغام دادند که اگر بازه در مختار خود صادق با منوبان این درگاه موافق بودی بستی کفران مجار به رویه که  
در سال گذشته وقوع یافت بر کاخ معتق فرستاد و بی بر آن امداد معاونت از بیطرف بظهور نیاید درینال که خسرو پاشای سپه دار بر سراد میا  
بعضی از منسوبان مردم خود را بیاوردان فرستاد که در ظل حمایت منوبان این درگاه به پنهان و پنهان پاشا عیسی یک که گرفتار شده بودند بملک  
اشرف ارسال داشت و منیم القاب اظهار خلاص و انقیاد کرد و از خوف و بیم کجوا بایک معاندان و بود چاره بجز التجا نمودن بین درگاه پاشا  
ابراهیم یک نام بر او خود که کجوا بازه مشهور بود جمعی از معتقدان فرستاده در در سلطه قزوین سعادت سبط بوسی سر همدار شد و در  
طایفه مجلس عالی آراسته کجوا بازه را بر فساد و ملازمان که قرب کیصد و چاه نفوذ نداد و نوارشات خسروانه بظهور آورد و در قتل



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

برج سلطان غلام خاصه شریفه که سردار تنگنجان رستماری بود تفویض بیت **ملو خان اردلان** از امر از زمان شاه جغتو  
بر روی که سستی ذکر یافته ملک موردوشنجان احمد خان ولد مشارلسیه تفویض یافته او حسب الامر در صفهان اقامت داشت عمرش از نو جوانی  
نموده بود در خیال بی آنکه بیماری عارض او کرده و بفرار از بیم که گشت اکنون خان احمد خان پیرش به قتل حاکم اردلان و تصرف ملک رشت  
و یکریگی شهره رزول است یا دکار علی سلطان خلفا وی از قبیل طالش و اولاد خلیفه خلفاست که در زمان خان قاسم سلطان  
شاه اسماعیل علیه الرحمه و الرضوان حاکم دار استلام بغداد بوده و خلیفه الخلفاء لقب یافته بوده و شایسته در ملک امر اعظام مستقیم و منصب  
سرمه از بود در خیال در جیبی که از سفر کرجان عود نموده به ارالارشا در بیل رسیده بود و مستخفاف در جیب عالم عجبی شایسته خبر  
خواه و خدا آگاه بود در زمان حیات و میراث بسیار از او بظهور رسیده و در سپه آثار خبر او بسیار است منصب خلفای شایسته  
تفویض یافت حکیم سیف الدین مظفر کاشی از طباطبائی که خاصه شریفه بود و در خدمت شرف کمال محبت و قرب و منزلت داشت  
و سبب کفایت و شیوخت رسیده طبابت از زمان درگاه در عهده وی بود که شهره عیان که بیماری شایسته بر حد اقلت و عمارت معالجه او را  
در او غرض صفت پیری عدم قدرت بود که معالجات پیرداخت پیرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفاء بود در اردوی معالجات  
مرضی قیام می نمود در خیال در ایام اقامت بطلانیه در مرض کشته معالجات طباطبائی با جریف اهل مقادست نموده عاقبت طیب حبل علاج نمود  
پیرش شامحه که در آغاز جوانی تجربه پیران و در کار دیده و در بدستور پیر در ملک طباطبائی خاصه شریفه مستقیم و معالجات مرضی اردوی عیان  
قیام دارد شایسته بیکت و زیر قورچان در ماری افاضل بود که در ملک طباطبائی عادت فراد اخلوا از وی از اهل استعداد بود و خط مستقیم را  
خوش می نشست حضرت اعلی اردو فور حمله و دو تنواهی آینه بایان و دومان با و برادران شفق نام داشت حیدر بیک برادرش اکنون در  
قورچان مستعد اخلوا است و در اول حال در عوض بایندر بیک برادرش که شرف قوشخانه بود و در پای قلعای سورا در سید بزم شکسته  
گردید شرف قوشخانه شد در مانی الحال مستوفی قورچان عظام کشت بعد از فوت ملک بیکت و زیر قورچی چنانچه در محل خود کارش یافته بدین  
سرمه از یافت در خیال در مرض کشته درین اقامت بطلانیه از دینار حلقه نموده پای داشت اما خدمت مذکور از امتی غیبه وزارت قورچان  
عظام با میر ابو علی قوم سید ابوعلی شفق شد چون شایسته متوفایان قورچان یافت اکنون وقت است که قضا بای عظیمه سال آینده را قوم سازد  
کنون وقت آن شد تا بید با که سازد در قورچان شایسته آینه و نکار درین عرصه طال با این پیشین و پیشین حال  
**آغاز سال پر طال لوی ییل ترکی مطابق سه سبع و شصت و الف که سال دوازدهم**

## قرن ثانی زمان شهره از وانی عباسی است

از بهار دلارای خیال با همه نوبت طراوت که لازم فصل ربیع است ششم جبت و شادمانی بمقام میر سیدار که پیشین پیر مردکی ظاهر و فخر  
نمایان بود و کلز ارجان آب در مانی نداشت از زمانه عظیمترین افتخار که از کردش حرج و دون طستاری و شید و بازی سپهر بقولن مستور  
پرو عیب و خبر داشت نور جهان آرا که همیشه بخوشدنی و کادمانی یکدشت درین سال اثری از خسته می و شادمانی نداشت  
درین بهار کلی بر مراد کس نکفت بهای های نشسته بهار و در زمانه عالم از عظم آباد بود و از بزرگترین قایم روزگار  
و خبر اداری با تامل در روز دوشنبه سیزدهم شهر ربیع مطابق سه سبع و شصت و الف و با عت بیت دقت از در گذشت نیز علم از مقام حجت  
کشته بشیر نگاه جل حسنه و حضرت اعلی بایون شای غل آبی ظل رحمت بمغارق عالیمان میبوشد و در از نذران بشت نشان و قضیه کشای  
اشرف که در خیال و کشا بود و نازل فرج بخش دلار که اثری از دلارای نداشت باغات و باغین خدا آسا خلوص باغ و عمارت بخت فزای

یادگار اعلی سلطان

حکیم سیف الدین مظفر کاشی

در قورچان



# سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول

از لشکریان و طبقات سپاه از اردوی عظیم بیرون رفته سلطان خرم می پویند و در ادراک ملازمت و کورنش یکدیگر بست می جستند چنانچه در (۷۵۲)  
 اگره اگر اعیان و طبقات لشکر رسیده و جمع آمده بودند آصفخان و بعضی از خواص دربار پادشاهی سینه صلاح و متابعت و بقیاد او دانسته و قصد آن  
 سخنان فرستاده اظهار و تقوایی کردند و سلطان خرم چهل چشم خوشدل و خرم دربار سلطنت کرده رسیده و لای سلطنت جهان بانی از افرات  
 آصفخان و زقا سینه سلطان بلاغی و محبوب و گردانیده و متوجه ملازمت گشتند و در حوالی اگره حساب لاشاره عالی بخفیش هزاره شربت عات  
 چنانچه بکورش می یونش یافتند شهادت کان مذکور کی سلطان شهریار است که کجول بود و کبری داد و بخش مشهور سلطان بلاغی لقب بشیر شاه  
 و له سلطان خسرو که برنج سطور سلطنت رسیده بود و کثیر دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دینال برادرش و ملوک که در زمان حیات پدر  
 شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب شاهی جانی داشت و در شاه جهان و صاحبقران ثانی نامیده و آصفخان امدار حلیه کارخانه سلطنت کرده  
 و محبت خان اسپهبد و صاحب اختیار لشکر نموده برادر عزیز و فادار برادر الدین سپهسالار خان خانان لقب او و پسران سلطان ساطع و ساطع  
 در نور دیده حساب لاشاره عالی بایکدیگر محبت ظاهر و ستایش نمود و نظام حیات و دل شهنشال دارند و شرح این وقایع از تقریر یکدیگر و تقریر  
 که در دیار رسیده بودند رقم عسیر پذیرفت آئینه علی اردو آبراهیم عا دلشاه والی چاچور و دابل وی بوسعت کار و ملک و هند  
 زمان سلطنت و وفور خزان و نجات از سیار سلاطین و کن ممتاز بود و جهت کوفتی که در اسفل بن و سواری نمیتوانست کرد و در قیام عاجز بود همیشه  
 بر روی کت سر بر کت زده از دوش و کاردانی چندین سال با نور سلطنت پرده کشیده و مراد وی دولت بود و مولانا ملک فنی و مولانا طوری که از  
 شرای زمان و سخن پوز از روزگار و ممتاز است آن بودند و در ظل عایت و سبب بر دین کتاب نورس که انصافیت است هر که ام چهار صد و  
 بیت بنام او در سلک نظم در آورده و بنسب از روی طلاق که نصد تومان عساقی شد از اجازت و پیش در علم او و در موسیقی و فنون سازها خود را استیلا  
 میدانت درینال با علم اخراجت شرافت پسر بزرگترش میت و دایه می آبخاعت قایم مقام و جانشین پرکشتر و بعد از شای یافت سلطان محمد  
 قطب شاه و له محمد امین پسر که برادرزاده محمد قلی قطب شاه و داماد او بودند و در سلطنت امدادی یافت و زود و دایه عمر دولت کرد و سلطان  
 عبدالله که پسر او و دخترزاده محمد قلی قطب شاه بود بعضی از ارباب غرض جت خمر زادگی قطب شاه سلطنت و اراضی بودند با غوای مادر پسر که  
 او در اجرم سر طسید جمعی در او آویخته دیده اش ایل کشیدند و پسر کوچک هفت ساله اش که علی نام داشت ابراهیم عا دل نامیده  
 بصواب و در ارکان دولت جانشین گشته مرتبه قطب شاهی یافت با ایستادگان پایه سیر اعلی شاهی ظل الهی زیاده از سلاطین پیش اظهار احسان  
 و در تقوایی کرده جرات خان که از امداد بزرگ آن سلسله است به رسم ریاست با بخت و ایامی لایق بخدمت شرف پسران است شرح آمدن او در  
 و محل خود در زده ملک بانی می کرد و از ملازمان هرگاه که درینال ارتحال نموده و عالم بقا نشاند آقا بنیک دیوان بکی دی از ملازمان علی  
 خان شاه ملوک دیوان بکی بود و از ظهور اهلیت و کار دانی در سلک ملازمان هرگاه که در آمده در هنگام غیبت علیقلی خان بیات او دیوان بکی  
 در او وکیل که عا کر منصوره سبک کرد و کی قورچی باشی بخرای کر جستان و دفع عصیان و طغیان که جیه نامور شدند چون علیقلی خان درینال فوت  
 او حسب الامر سبک کرده و قشون و لشکر علیقلی خان شهبازی کر جستان رفت در هنگام معادوت و ایل نبال در راه مرخص گشته از دنیا حرکت  
 سید حسین گوننه وی از سادات کونز نقابای نجف شرف بود که تابعان و تقوایان آیند و بان بود همیشه صاحب جاه و حشمت بود  
 و او نیز در زمان اقدار و دویه در نجف شرف با جاه و حشمت صاحب اقدار بود و در سال فتح عراق و حرات ملازمت در یافت از وفور اهلیت و  
 حبشی منظور و فرستاده اشراف یون که ملازم رکاب شرف گردید و سپهواره از مجتهدان بنام اقدس بود درینال بایاری عارض او گردید و از در  
 و علت گردید پیش سید ناصر مستور در سلک ملازمان درگاه هفتم دارد و یوتم سلطان کر جی وی از زنده خلایان خاصه شریف  
 کرده و آخرت و دیالیت و بند باب ابواب سینه ساری داشت درینال حلت کرده و در عنوان اباب ابواب آخرت شرافت ابان

ارباب عا دلشاه

سلطان محمد قطب شاه

سلطان محمد قطب شاه

سلطان محمد قطب شاه

سلطان محمد قطب شاه



جلد بیستم تاریخ عالم آرای عباسی

از طرفین جنگ با باقی گذاشتند و لشکر سلطان شهریار در آن کشته جمعی با تصرف پیوسته جمعی بازگشتن پیرانند کی آغاز نهادند سلطان با جمعی  
جلو ریز با هوور رسیدن شهریار فرصت جمعیت و امان بقایه و قدرت محارب بنافه دفعه شصت و چون اردوی عظیم صفیان و امرای عظم در  
سلطان باغی داخل لاخوردند پامی قلعه آمدند احدی متوجه قلعه داری نشد و باقی بقعه را باقی سلطان شهریار در اوقات خودش دست  
آورد و چشم جهان بینش را میل کشید و از دیدن عاقل گردانید و دولت و درو او بسبب آمدن قتی یافت چنانچه خواجها فاضل شیرازی در ذوال  
شیخ ابواسحق انجلیقه بلیت راستی کوکب فیروزه بوسحق خوش درخشیدی دولت مستعمل بود اما احوال سلطان خرم  
آنکه او در خدمت پیر بزرگوار بسیار مغرور و کرامی و مغرور بود و بین الحویر زیاده از سلطان پیر بزرگوار اعتبار داشت از جانب پادشاه  
جهان لقب یافته بود و پادشاه او را بخت دکن با مونسه نمود و بجانب بانو میرفتست و از پیران خاندان که سلطان خسرو کمال برادر بزرگ او  
بد و بسیار در کاه و دار حساب لایستد با و سپردند و در دولت خدمت با مونسه داشت و برضای پیر بزرگ کمال جرات نمود و در  
پادشاهان سلوک کرده با مونسه در آنجا نژاد مخصوص پادشاه است و لری که در بخت میانه پیر و سپهر دشت پیدا آمد جمعی اخذ کرد و در خدمت پادشاه  
را هجرت داشتند و بر طعنان و عصیان متعمم شدند و در وقتیکه از بانو مر اجابت نمود و پیران پادشاهی آمدن ممنوع شد و او تلفت شد و باغچه  
از دحام تمام میآمد پادشاه در لاخورد و از او دمغین میرد منطقه بی اعتماد شده و پیران گرد و بانو از لاخورد و پیران آمد بجانب حرکت  
آمد و در این گرد و لاخورد و یقین بر تهازنه اتفاق افتاد بعضی از امرای و مردم معتبر از او گردان شده و کوکب پادشاهی پیوسته سلطان خرم خائف  
پیران کشته از راهی که آمده بود برگردید و بطرف بانو رشتافت و از آنجا بدکن رفت و از میان ولایت قطبای کشته بقصد تخمینا آمد  
صوبه حرکت آمد و در آنجا با امیر سیحان بنک که از امرای بزرگ پادشاهی و قوم صفیان بود و صاف او و بر او غالب آمد و فتح بنک کرد و فتحی و خرم  
موفق بدست آورد و از آنجا متوجه آنها پاس کرد و دیدن مقامات موجب یادنی و حشمت طعنان او کشته شاه سلیم شاهزاده پیر بزرگ باقی باقی باقی باقی  
که از امرای ایشان آن دولت است بر تنبیه و تأدیب و با مونسه بود و بزرگ عظیم فرستاد و در حد و اکتفا پسین فاین مجاری قوی و دوی داده  
بجانب سلطان خرم افتاد و از راه بنک که آمده بود بازگشته بدکن رفت در این مرتبه در ولایت قطبای توقف نموده بولایت نظامشاه رفت چنانکه در  
اقامت گزیده به بر دسلاطین دکن فی الجمله بازگشتی و کرده خدمات نمودند از بوندن آنجا و لیکر کشته قصد آمدن ایران کرد و که از حضرت شاه  
جود چون بولایت ترسیداراده نمود که قلعه تهر را بدست آورده و ولایت سند را که ایران قرب است متصرف کرد و حاکم تهر قلعه سبزه مرغی در  
داری کرده و بخیر قصد بفرست عطار ووش از آمدن ایران مانع نشد و بهر و بازگشته بولایت نظامشاه رفت درین آمد و رفت جمیع و در وقت  
دیرانگندگی آورده و روزی چند معدودی در آن ملک اقامت گزیده و میر و سامان سپرد و نظامشاه از خوف پادشاه در مقام آن در آمد و بود  
که او را از ولایت خود عذر خواهد درین آثاره نصیحت شاهزاده پیر و بوز و وقوع یافته خبر بگوید در برابر پادشاهی نیز میانه نهایت خان و صفیان سازید  
آمد و بار قرب اقدار صفیان در بطا و با حرم محترم پادشاه و شرف محرمیت غایتی که در از حقوق خدمات جانب پارها متوقع چشم داشت  
خان بوده و بطور زیاده از پادشاه و بخیر خاطر جد که بجانب سلطان خرم میل نموده و روانه دکن گشت و باطنی شد سلطان خرم از آمدن او سرور و ذوق  
کشته از این و مقدمه ناز و دولت و آب و زمینی یافت و در اندیشه برون آمدن از آن ملک بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه شنید و رؤیافت از آنجا  
بخرم دار سلطه اگر در حرکت آمد با معهودی و اندیشه دسلاطین دکن طبعه و دمی سلوک شدند و لشکریان اطراف از خجای و قتل و اذیت  
در اجوی بجانب وکیل نموده و در هر حمله جمعی با وی پیوستند و در اردوی او جمعی عظیم فرستاد و او را از آمدن او ترزل در میان سبقت سلطان  
بلاغی انداخته ارکان دولت او و عقلای لشکر که عزی در امور دینی داشته با وجود پسر صلی رشید صاحب اعجاز متعمم پیرزاده را در دوازده  
دسته تر و خاطر ایشان با یافو نامزایکشت با جله از لاخورد و پیران آمده و دوی توجه به دار سلطه اگر که مفر سلطنت از دمانت آورد و فرج



# سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول

بدین ترتیب از جندی یافت چون بنام حضرت علی شای غل آملی و حضرت پادشاه والا جاده شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان (۷۵۵)  
 غلت دوستی اخوت و یکتا دلی مدعی و ملوک بود و بآمد سرسلطان و معاضد صحت اقتبایان به سوار از حال یکدیگر خبر و آگاه بودند و  
 تاریخی که معتقدان فانی زینل بیک بیکدیگر که الحال رتبه خانی یافته زینل خان است از رسالت هندستان عود نمود تا حایت آمد شدی و قریب یافته بود  
 اینوقت مباح جلال رسید که شهادت و پرویز پسر بزرگست که حضرت که رتبه و بیعتی داشت از تقضای قضا و تقضای اصل موعود سفر آخرت بنها  
 نموده از وفود مصادق و برادرانی لازم گشت که معتمدی فرستاده و لازم پرسش و بجوی بغیر آوردند متخص احوال خبر مال گردانند آنحضرت  
 یوزباشی استاجلور که اعتبار درگاه و مرد سخندان کار آورنده کار آگاه است برسات تعیین نموده تخت و ایام را لایحه را قشود و  
 نفیقه و نفایس بر دیار و تازی نادان بسیار قمار مصحوب و گردانیده بانه محبت طراز و دوستانه مشرب بهربانیهای برادرانه روانه فرستادند و  
 باین شایسته که بدین خدمت به صفهان آمد که از راه یزد و کرمان بجانب قندهار رفته بمقصد شهابه بنور در صفهان بود که خبر و حث ارث و اقله از  
 آن پادشاه والا جاده و قن و قنور هندوستان در ایران شایع و متواتر گشته باعث توقیر و رفعت گردید از مقامات ابراهیم عا و شاه و سلطان محمد  
 قطب شاه سلاطین و کن سینه چنانچه در ذیل صحیفه مطبوعه میگرد عالم فانی را وداع نموده بصوب علم بقا قشود در زمان شاه جنت مکان نبرد هندوستان  
 چنین واقعه دست او که پادشاه در یک سال ارتحال نموده سلیم شاه و دلشیر شاه فغان که فرمانروای ممالک هندستان و سلی واکره و ولاهور و  
 بکاکه بود ثانی سلطان محمود پادشاه کجرات و ثالث نظام شاه والی احمد که در کن مولانا کاسم کاهی زوال خسروان تاریخ یافته در سلطنت نظم آورده  
 بود قطعه به خسروانستان آمد بیکسال که هند از عدستان دارالامان بود زمین تاریخ فوت این به خسرو چه میری  
 زوال خسروان بود در شمال سینه چنین واقع شد که در هندستان پادشاه عمر و دولت اوداع گردید هر چند این قضایا داخل وقایع ایران  
 نیست بربرا بطر صدق آمد شد که قدما باین دودمان از دنیا بخت مقام محسب بران بر خست متوفی نورالدین محمد سلیم پادشاه  
 جلال الدین محمد اکبر بن محمد یون بن محمد بابر بن عمر شیخ ابن سلطان بو سعید بن میر سلطان محمد بن میرزا امیر شاه ابن امیر کبیر صاحبفرمان بر تکرگورگان  
 در حبس که از سربلایت کبیر عود نموده هنوز بلاهور رسیده بود در راه مرعی شته عالم آخرت یافت و سلطنتش میت و سال بود چون پیش  
 سلطان خرم که بعد از شهادت پدید آمد که فوت شد پسر بزرگتر بود با حشمتی با فساد و فسادین بانه پسر و پسر روی داده مضروب و رسته بود از ولایت  
 پادشاهی بیرون قدم میر و سامان در دیار کن سیر میر و ارکان دولت که در پای سیر سلطنت مصیر بودند و کوبید و بصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده  
 داوود بخش نام پسر سلطان خسرو کجول که سلطان بلاغی مشهور بود و بیعت کرد و در پادشاهی اختیار نموده خلیفه نام او گردید و سایر پادشاهان  
 که حاضر بودند سلطان بلاغی را کور نش نموده و اورشیر شاه لقب انداخته تا شهادت میر پادشاهی که چکر پادشاه مخالفت ارکان دولت کرد  
 خود را بلاهور رسانیده فسلطه لاهور و فلجانه و خراین و جاجا خانه بیقیاس که در آنجا بود تصرف نموده خلیفه نام او در لاهور خوانده و سکه نام او  
 این مصراع بعش که ده زدند که (سکه زبرد و در عالم شاه شان شهریار) و طرح سلطنت پادشاهی فسلطه عالم امار و خواجها و اشراف  
 و اعیان که در آنجا بودند طوعا و کرها سلطنت او را پذیرفتند که بخت بستند و او بداد و در پیش فکر عظیم مرتب ساخت چون اردو می سلیم  
 و عطار و ارکان دولت در کوبشیر شاه و شاهزادگان و خوانین معطی لاهور قریب شد سلطان بهشیر یا خود را لاهور تو قش نموده لشکر خود را  
 با امار و سپه و ارانی و حامی معتبر لاهور بمقام ایشان فرستاد که اگر در مخالفت و مصرت باشند و پسر زاده را برابر که سبه صلی است بفرستند بجای  
 پر داند ارکان دولت که معظم ایشان صفهان بود از در و لشکر آگاه گشته از تکلف نیک گردی میباشند و عطار رسیده و لاهور را از دست  
 پادشاه و جلوس سلطان بلاغی موسوم بشیر شاه که حکم ولی العهدی و قریب یافته و تقاضای مبار شهادت ارکان و خوانین معطی خیر و آگاه کرده بود فوج خود  
 ولایت گرد و زوی و سبه قریب اتفاق ملاقات فله سپه داران و خواجها و اعیان و در و شیری با یکدیگر گفتگوی صلاح اندیشه بیان آوردند

شرف  
 محمد سلیم



## جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۴۹)

آل عثمان این امر شایع بطور آمد چنانکه بیکه که بازگشته بقره رسید بود و حاکم آنجا از بیم که زاننده و طاعن سلطان اچون غلام روم  
باید که قصدیت ز زید و برخلاف یکدیگر سخن میگفتند و فتنه ای می نمود که در آنجا فی مطلب خود دست را هضایع کردند و بر تملکات و دیوار و قلم نشینید  
و تحت پوشش قبا هر جل نهاد و بعضی اشیاء ظاهری او را حجت بر شاعت بلا زمانش دادند و آقا جلال نام که کسب دانی که در ایام مصاحبه و دوستی  
و آمدن طرفین بجانب حلب فرستاده شده بود و بخام بعضی خدمات شغولی داشت حاکم حلب شیوه کم فرصت است بهت عمل نموده او را قتل آورد و  
و وجه بصاعت و اموال و اسبابی که داشت در حیطه تصرف را آورد و اگر این امور از موقوف سلفست صد دریا قه زهی کم فرصتی است فطری و اگر  
حکام و پادشایان بخود سپهر چنین امر اقدام نموده اند زهی بی حمتی عدم اقدار پادشایان و خود را بی موبان و دلیل ضعف دولت است حضرت اعلیٰ علیا  
تدخالی که اوصاف حمید و شایسته پادشاهان و اطوار سنجیده پسندیده شرف قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان است برخلاف بعضی سکن فرود  
ایمان روم را متحد آقامانی از معتبران آن سلسله که قبل از وقایع مبرکاه جهان پناه آمده معز و محترم در دار است سلسله قزوین اقامت داشت مصطفی آقام  
که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته تخریر پیوست حاکمهای طوکانه فسر نموده مشمول نوادش و همان مقتضی المرام روانه دیار خود فرستاده بودند  
آنولایت که در مملکت عجم بودند در جهاد امن و امان آسوده برضای خود به کار اراده نمودند بی اذیت و خسران سلام و غانم روانه شدند و افعه نامی  
**امام قلی میرزا** در پناه از قضای فلک بیدار و اطوار بخیر دانسته شد و ادویه قافار امام قلی میرزا نور سیهایی از آسیب بتر نقصان پذیرفت  
در پنهانی با جهاد که مورخان طبعت شاعر تعلیم تحقیق در قلم تصدیق نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آیین فرمانروایان صاحب تکلیف صلاح حال و استقامت  
احوال طایق از اسبابی در عیت مطالب عاید دنیوی و علاقه پدر فسر زندگی راجع دانسته در رضای جوی و وفایت خلق الله که بر آینه موجب رضای  
خالق البرایار است که شیده اند چنانچه فیقتل آوردن سلطان سلیمان که عقل پادشایان روم بود سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بمطرفین  
بی اعتدالی و سلطان بزرگ پسر دیگرش اما چهار پسر و نوعی که در صحیفه اول در طی وقایع حضرت شاه جنت مکان تخریر یافته شده نمی است و از این  
از سلاطین باقیه بسیار بطور پیوسته که ذکر آنها موجب طغاب است شمراده مذکور از جهالت نادانی و غرور جوانی از تکاب موری که پسندیده والد  
بزرگوارش نمی دانست و از اطوارش بی اعتدالی و از جرئتش بیداشتی که موری تفرست شد صلاح حال جهور در آن دیده و بدیهه بنیانش را بی نور کرد و آید  
بحسب تقدیر بدین که گرفتار آمدن بمغنون انحصار (که مصلحت تو از تو بهتر داند) از چندین بیه دیگر که در عالم اسباب جنت شمرادگان عالی منزله آگاه  
خایه ضعف و تقدیر است که گزینش عدم بصیرت و بیانی است نجات یافته آسود حال در ظل رحمت شامه روزگار میگذرانند

### ذکر مراجعت موبک همایون از سلطنته بقشلاق بازماندگان

چون چندگاه بعد از سلطنته معکرمایون شاهی گردید و پسر دارمیان که بر سر آمده و محاصره قلعه ارض و مشغول بود بی غل مقصود بزرگ دیده خاطر اشراف  
از سرحد مکر و همایون و حال دست ماری ایشان با طراف سرحد خصوصاً قلعه آخته طلیسان یافت خان عزیت بصوب مراجعت خطاف داده بگریز از  
دشت اوطان و مسکن دادند و با فرمان کابضت کتاب از سلطنته روی توجیه بطلاق بازماندگان آورد و بخرم و خوشی در قبه شریفه اشراف  
اقامت فرمودند و سواره ببرد و کار چرخ در سرزمینهای بیست و پنج شهر در استر در خراباد و نازل خلد آسا و بایتن مسرخ فرای آید بکار  
هر مکان نیست بخش فراخه و پرداخته معارعت و است عسرت پیرا بود و در استار بخوشی و کامیابی میگذرانید و قورچی باشی که وصال بود در آذربایجان  
قشلاق داشت حب فرمان همایون پسر را علی آمده در بازماندگان سعادت با طوبی بدیافت زمان بیکت با طریز از آذربایجان عود نموده بنگینان  
و لشکریان که با او قورچی باشی بودند دشت اوطان پند **از سواخ** آنکه چون از قندهار بیاورد و با دانی بگریز بیکت با طریز از آذربایجان عود نموده و در آید  
مساحه و مسالده وقوع یافته بود که در کعبه آن جد و بطور از دفع حادثه خیالی کرده بود و موراد و الکاد و ولایت او را تخت کرده انواع منقش و اسبابها  
در عیت رسید از امیرالامرائی فسر با طریز معزول گشته او را خان و لدا و در بخان مجارست تقفیس و نظام امور مکرر که حسان نامور در آستانه بود



# سال چهل و یکم جلوس شاه عباس اول

(۱۳۸)

خداوند متعال اقامت او کشته و دستا نه یکدیگر را قاتل نمودند و او را خون منقلب غوغا تقصیرات او کشته سفارشات پلین تابی را با پلین بیان نشان نمود و غنمت تکلیف تغییر لباس و پیکه که در ایام خلاف مجلس آن کشته بودند و او را لباس قرنی نداشتی در آورد و تبعه اش یکی تغییر لباس کردند و دست در امن استخفاف او زده و محاکمات خود را به جوارید او منوط و مربوط گردانید و شش طغوغه که اگر رعایت و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت عمر باقی از جاده بندگی و متابعت بیرون نهند و بعد از معا به ده و شش به طایمان بازگشته بجانب تقییس خود نمود و حقیقت آن آمد خود بعضی عاقلان سده جلال ساند و ظهورش به جاده اطاعت انقیاد و تسبیح

## ساخته دیگر التجار نمودن ابارزه پاشا بدر کا و کیتی پناه مرتبه دیگر

کیفیت واقعه آنکه چون ایات فیروزی آیات بایون حضرت و اقبال از سفر خیار بنده و معاودت نموده با رفیع و فیروزی و نیریت لنگر روم سرحد ما اتمام یافت ابارزه دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده و نوروز یک فرجی با شاهی استقامت جلور که در سال گذشته که در حبس نموده شربت قتلش داده بود باز فرستاد و از احوال سابق و حرکات نامنجم و تصرفات تجار معارضه پذیرد و ابراز آنکه تنگ جیب چون خلل پاشای سپه دار میان متوجه دفع او بود چشم داشت معاونت از این دولت است چون از اطوار او و پوششی و مکر چهل بطور پیوسته و پست و پستگاه که لشکر بر سر آورده و معاونت او توجه تمام بذول بقا و امانت شد که قورچی با شاهی به لشکر نظر آنکه در آن عهد و در ابروان اقامت نماید که با او در میان دست درازی و بکلمه و بایون اعلی واقع شود و بعد از آنکه خلیل پاشای سردار بارض روم نزدیک رسید و لشکر حسین پاشای پناهی نظر از پاشایان و جنو و یکجای بقصد استرداد قلعه آخچه بارض روم فرستاد و بستان پاشا و عیسی بیگ که از تبریزان بود بر سالت نزد پاشا فرستاد که او را استمال کردانیده و ترغیب نمایند که بشکر پیوسته با اتفاق بر سر آخچه روند و دستا نشانی و اخبار کردند که این جماعت بکفر قریباً نمودند از خود غافل نشود ابارزه بستان پاشا و عیسی بیگ که گرفته نگاه داشت با لشکر اراض روم مشت کردی جنو و فایره که در سپهر چرخ رسیده بودند از خوف جان فکری بیرون آمد علی الغلظت بر سر ابر و پاشایان و یکجایان که مقدمه پیش بودند ریخته مجادله نمود و دستبرد عظیم کرد و چندی از غلظت آنکه که حسین و لشکر از آنجا بدست آورد و جمعی کثیر از دست و یکجایان بقتل آورد حسین پاشا را از خنده و بقلعه آورد و در قلعه از هم گذشت چون انجیر بر سر رسید با غم و سپاه بر سر آورده و قلعه اراض روم را محاصره نمودند و او را چهار ماه محصور بود و در اسم قلعه داری میگرداخت و آن ایات حلال تنای بر خرم و احتیاط در سلطانیت اقامت داشت بستان رسید و زمینه زیاده از این اراض روم توانستند توقف نمود کاری ساخته بازگشته و او حال بعضی افسر ساند حضرت اعلی خبر دستا و نای اوصیر و اخبار کردند که چون احوال ابارزه موافق گفتارش بود زیاده و نماند بر احوال او و نیم اگر در قول خود صادق است با نواب بایون موافق طبعی این بود که گرفتاران رومی که در جنگ و غیره بدست در آورده بایه سیر اعلی شاهی فرستد که بر ضمیر انور ظاهر کرد و که این تلاش و بار و رتبه و دستا و نای ایند و دمان است و مضمون این کلام مشهور را که (باز کنی ز کنت باش و یازدی دم) منظور دارد و شرح تفسیر احوال او در سال آیند و روم بگرد و وقایع مستوعده که ایراد آن لازم نبود بر اذکیا پوشیده نیست که در میان سلاطین عالم و پادشاهان و مصلحتی قانونی است قدیم که ایچلیان که یکدیگر میفرستاده خواه در ایام دولتی و اتحاد و خواه در زمان جنگ و عدا و سالم و خاتم آمده بود بیسج نوع فقرت و سبکی که خداوند خالق و المخلوق مذکور است بجان مال ایشان غیر سبیه زیرا که فرستاده و کان نامور فرمان فرستاده اند و وظیفه ایشان خبر تیغ رسالت رسانیدن نامه و پیام نیست شعر در آئین شان و رسم کبان فرستاده اند این چند سال و در مینه چنانچه در محل خود که از شایسته ایچلیان با محبوب با غت محبوب تواضعه چنانچه راه و رسم سلاطین و درگاه پادشاه روم فرستاده شده بود و علی بیگ قورچی قاجار قبل از وقایع بنده و طلب قلی سلطان شیر و علی ابد از آن از ارکان دولت از خان

فصل سفرای ایرانی بدست  
امرای عثمانی بر خلافت آداب  
جهانبانی و همل انسانی



## جلد سیم تاریخ عالم آرامی عباسی

(۷۲۷)

ماضی مخالفت نمود میخواست که عظام کاریل بجانب پیران او میل نمود یکت پر خود را بارش فرزند او کی حاکم کا بزل گردانید خود در آن  
 نیز فرمانروا صاحب اقتدار باشد بعضی از کرجیان کاریل در این نادره با او سبزه بان بود و نور او دور می بگذرید بدیخت میان نور او و طوطو  
 و شت پدید آمد پنهاندا انجامید و از یکدیگر دوری گردید ظهورش از او با طمینود مورد و شکری از هوا خوانان و در تپا تپا علی الغلبه بر سر او  
 و موقیان ظهورش او را آگاه گردانید در آنوقت قدرت تعالی و مدافعه داشت از مقام خود حرکت کرد بطرف دیگر شافت فرصتی جنبه  
 با معدودی که در جم آورده بود بر سپهر مور او رفت و فیما بین برد و کرد و مجاریه قوی روی داد ظهورش غالب آمد و مورد شکست یافته جرمه عباسی  
 از باد و پندار خالی گشت در کرجستان قامت توانست نمود عنایت یار روم کرده و متوجه آنطرف گشت بر داری که بر سر بازار بازنه  
 میآمد پیوسته از آنجا به استقبال رفت از آن تاریخ در میان و میان است ظهورش صلاح حال خود را در آنجا نمودن باین برگاه دانسته  
 باد او و خان و لده الله ویردینجان بعد از مجاریه حسب اصلاح قریجی باشی با گروهی از مردم خود و تفکیحان و تقبلس اقامت داشت بادی الفت و  
 آشنائی گردیده فیما بین هر اسل و آمد شد و قریح سیاف در سال گذشته بوساطت و عرافین ضاعت آینه برگاه جهان پناه فرستاده بود  
 چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درینال فیما بین ایشان ملاقات اتفاق افتاد

التجار نمودن ظهورش خان بدرگاه جهان پناه بوساطت او و خان لده الله ویردینجان ملاقات ایشان باینکه

چون میان ظهورش و مورد و شت پدید آمد موافقت ایشان مخالفت انجامید و او بر و مینه و تسل حسیه یار روم رفت ظهورش از خواب  
 بیدار گشته از کرد و مای سابق خود و قضایائی که روی نموده نام و دشمنان گردید و دیگر باره دست و تسل بردامن دولت اندوختن است  
 داشت باد او و خان طرح الفت آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار غلامی و بندگی این استان کرده بوسیله تشفیع او استعد  
 حضور لالت و تقصیرات خود کرد و او و خان چنان حال اظهار رضاعت و بندگی و در آنجاست شرف عرض نموده و حبسی را بابت ظفر آیات  
 و جلال بغیر و زنی و قبال از سفر خیر اربعه و بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه داد و خان و تصریح نامه ظهورش که با نوشته بود  
 بجنس نظریه یون در آمد در آن صحیفه درج نموده بود که در این چند سال از من خطای بسیار صد و ریاقه و بخت محارباتی که ضرورت در میان و تو  
 یافت لطایف تر باش عمو مایه های زهر آلود و بخوریزی من در میان ارند بدیخت جرات آمدن پایه سپهر اعلی ندارم اگر حضرت  
 که از خاندان که مندرم عفو بر تقصیرات این بنده کنه کار کشیده از خطای من گذشته اغاض فرمایند مجدداً حلقه غلامی در کوشش گنبد  
 ایوم ذره از شاهرا به بندگی عدول ننمایم و بعد از آنکه خدمتی چند نمایان از انعام صد و ریاقه و جاسپاری چند که به ششم که من  
 المجهور سخن بنید باشد که بآن که سعادت ملازمت میتوانم دریافت لا از خوف بی ادبها که ارتکاب شده امید دارم که از غلب  
 ملازمت معاف باشم و درین جزا سپهر برم و داد و خان استمال نامه بوسیل حرز امانی باسم او استعد نموده بود حضرت باین اعلی  
 متمسک او و خان را بیدول داشته استمال نامه محبتی بجایات خسروانه و عفو تقصیرات فرستادند اما سفارش نمودند که ظهورش با علما  
 نماید که او از عهد صبی و ظل تربیت باینون باشد و نمایانده و مارا بوجی شناسد و بر نیک و بد مزاج اقدس اطلاع دارد و لا این معایر  
 و اظهار اندامت و خلوص بندگی که مینماید از او بدین قسم اما دانسته باشد که مادام روی رادت و اخلاص بدرگاه عرض اشتباه نماید و  
 و بطریق نیکوکاران شمشیر گردن و نیت نظرها یون در نیاید عن صمیم القلب عفو و اغاض ممکن نیست این چنان جلیه اند و زنیاد و ارانه دیگر  
 سعی نماید که دامن بعضیان آلوده خود را بآب خدمتکاری و راست قلمی شست شود و بدو خود را شایسته دراک سعادت حضور گرداند بعد از  
 وصول فرمان او و خان غم ملاقات او با خود جزم کرده پشت گرمی وجود اقدس و عفو مندرم باینون بی تکلفانه یا بعد و دی از ملازمان



## سال چهل و یکم و جلوس شاه عباس اول

بجست نظام امور سپه آذربایجان و کرجهستان و ای جانیانی به انصوب در حرکت آورده بده سلطانیه مضرب بر اوقات غز و قبال کردیم  
(۶۴۶) بکین بیا دل صحت که بود از اهلیت و کار دانی متصف و بر سبب دیوانگی که می سر خنده از شده بود در اهل طایفه تریز فرستادند که با قبا  
حاکم تریز و امداد آن طرف از سر حد و آن خبردار بوده در دفع فتنه و دودنی و اگر او آن سده که شبد بهای جید بطور آورد از سوانح  
اقبال که در ایالت تریز آمد خلاصی یافتن متناقضان هر کس بطریق شیر و است از حبس مورا و طاینان که جی که در راه افغان که جانی  
بنوعی که در محل خود محسوسه ریخته که قمار که جانی شده مدتی مدید محسوس و چون محات مورا و در کرجهستان بر پنج دلخواه نظامی داشت  
یکدیگر و فتنه از محافل آن از اطمینان یافته در زمان فرصت او را بر داشته از کرجهستان بیرون آورد و بسلامت بار و دوی قهرچی باشی رسانیدند  
بعد از غرض استیجاز جایون و اندیشه و ان گشته بکار و نایان و متعلقانش که در شیران بودند پیوسته به ستوریکلیر یکی آن ولایت است

و دیگری از سوانح اقبال ز فتن قهرچی باشی است بر سر قلعه اخته بدست در آمدن آن قلعه مغروری و کلبه

سابقه که در شده که حکومت اخته کرجهستان متوسلیم خان پسر آدینلو و محافظت قلاع آنجا با و جمعی تفکیک آن متعلق بود و در سال گذشته  
بنابر هر گونه فتنه و فتنه در کرجهستان سرحد واقع بود و او از آمدن سپاه روم بر سید و از ارباب زبانشای حاکم ارض روم و دم که قهرچی  
ولایت مورا است آثار نا ارامی و جده اندوزی بطور آمد محافظان قلعه اخته که معظم قلاع آنجا است ابراهیم نموده ابراهیم محاصره و تخریب و تاخت  
قلعه تزلزل گشته و چون تیر شکست دست قلعه بسوزانده بود و چنانچه باید استقامتی داشت سلیم خان سینه صلاح در توقف نمیداد و بیرون  
آمد و قهرچی باشی پیوسته در قضا پشانی از امداد رومی که در دست امداد رومان جانی آنجا میبود برای خود پهنه نموده و صلاح ارباب علیانی  
التقدیرین قلعه و ملکات خانی باقیه متوجه آنصورت تصرف نموده و قهرچی باشی که با بعضی امداد در دست باغ قشلاق داشت از بورت قشلاق حرکت  
کرده و بحد و اید و آن آمده بود و تخریب قلعه مذکور را مکرر گشت و رومان سیکت ناظر که با گروهی از تفکیکی و تفکیکی باشیان در پال گشته با آذربایجان  
رفته بودند حسب الامر بطورچی باشی پیوسته بر سر اخته فرستاد و قلعه را محاصره کرده از اطراف جوانب سیه پیش برده و یکدیگر حصاران را  
گرفته و تیر به تیر پیش میرفتند و در تیر چند کا قلعه داری که در چون قلعه مشرف تیر گشت و داشتند که عنقریب به تیر و غلبه متوج میگرد  
از هیچ طرفی هدر نرسید و قضا پشانی طرح صلح انداخته دست از قلعه داری باز داشت و این که در و تیر از تعرض قزلباش این بود و هر کس پیش  
خواهد رود و اگر احدی اراده آمدن یا قزلباش داشته باشد رعایت باید در قضا پشانی بعد از عمو و موافقت قلعه را سپرده خود نزد قهرچی  
آمد و میان بعضی افتاد و چنانچه نموده بعضی دیگر بدار خود فرستاد و قلعه بقصر او دیای دولت قاهره در آمده چون سلیم خان بجست از فتن  
قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زور و خور و دست و راز اهل نصیر بود و حکومت آنجا بشی خان متسلطه تفویض یافت و او با طایفه قزلباش  
که آشنای آن سرزمین اند و اهل قلعه شده بجا است پرداخت

و دیگری از سوانح اقبال مخالفت مورا و ظهورش است و محاربه نمودن بایکدیگر و شکست یافتن مورا و

شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیما بین عساکر فیروزی نشان مورا و ظهورش و جماعت کرجهان بوقوع پیوسته بعضی از علماء کرجهان کاتب  
در آنکه متوکل گشته مورا که شجاع آن فتنه بود و خواست در ملکات کاتبیل حاکم و فتنه باز و باشد جمعی از علماء و آو اوان از سبیل  
بودند که حکومت بزرگی مورا و گروه خاطر ایشان بود ظهورشان که پادشاه بزرگ و دالی کاخ بود چون ولایت و خرابی و دوازده و بیست و پنج  
ماضی الی کاتبیل و لاده که نماند سپهران و غیره و قهرچی اولاد سالیو تاجان بودند و کرجهان کاتبیل با سالیو تاجان و لکبرانشان برادران سالیو



توضیح  
کتاب فیضان  
نسخه  
سید ابوطالب  
رضوی

بیت داشتند بساتین باطوبی فایز گشته کجایت و تخت و پادشاه که اندر اینده متین اغراض و احترام روانه شدند و از آنجا  
غریب قشاق باز در آن بهشت نشان نمودند و اقبال و آنه آنطرف گشته و دستار در آن در آن روز فرج باد و باده طبعه شرفی  
محال از مثال آنولایت کجای و قبال و سر و سوار می شکار گذرانید از مشایخ متوقفا که در میان عالم بقا پیوسته گشته  
قلیان ترخان ترکان که از زمره مقتدیان باطوبی بودند و در سال گذشته تبه ایالت خانی یافتند در میان حکومت و دارائی داد  
الانام که مان سپردند گردید و در سفر خیر اثر بعد از ضعف معده و برادر طاری گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفت  
بمعالجه و مداوای میردخت و سخن اطباء اعتباری نمینمود و روز بروز مرض اشتداد پذیرفت حضرت اعلی ارشومل عاطفت او را از گرمی  
سپلاق داد و طبیسی همراه گرداند و در قهوه دیلیق کرن رحل قامت انداخت به دستور مقتیده معالجه طبیب بنیشتد برای خود عمل میکرد و بکجه  
هر روز یک خدمت استقبال نمودند و باور سیده مادم الله شش یافت ابالت که مان علاوه منصب ممداری میباشان بی سوگن  
از امر بزرگ دوالقدر است تفویض یافت میرزا ابوطالب رضوی که از اسادات عالی درجات مشهد مقدس معنی و متونی  
منور معطر بطنان و صنف رضا بود در سفر خیر اثر بعد از ملازم کباب شرف بود و بعد از انعام و تیه شرف یارت و ضایع مطهرات کاطینه  
و کربلا و نجف مشرف گشته را قلم حروف نیز با آن سیده عابد معاش و در زیارت شاه مقدسه رضیت و صحبت بود و بعد از سعادت از خدمت  
اشرف رضیت یافتند و این و آنه مشهد مقدس معنی گردید و روزی در بده طهران از هند اطیبی مسجوع الوان و اکل طعام قوی قوی  
طاری گشته معالجاتی که دافع آن تواند بود نمودند مفید نیفتد و به عالم بقا پیوستنش و بهر تقدیر بده در روضه حبه بزرگوارش خون گردید  
آغاز سال تو شقان یل ترکی مطابق سنه تسع و ثلثین و الف که سال یازدهم از قرن

### دویم حبه اندازی حضرت اعلی شاه است

دگر در بستان طوکامرانی زمانه یافت آثار جوانی بهار دلکش آمد حسامان پُر از کلهای شادی جیب و دامن  
هزار از شوق کل نغمه سرگشت جان از فرخی جنت گشت دیگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد میمنت قدوم نوروز دل نهمه و زلف  
افزای بزم بهار گردید زینت بخش عرصه جهان رخ روشنی فرای محافل دوران معینی فامزادای قسیم چارم آسمان بر شرف و اورنگ کامرانی برآمده  
در شب کیشنه دویم ماه رجب هشت ساعت بنده و قهقهه از شب گذشته را آخرین نسل رحمت با ولین برای حل نقل نمود باطالع عالم آرائی در صبر  
کبیتی گسترده فیض رسان سبائین جهان گردید و هوشان یا حین بهر هفت کرد و بخت روزگار حمله میدنهد و بهر تهنات اهل سرب رعوت و در بانی افوا  
از فیض بهار حضرت و طراوت تازه یافت عذیب خوش الحان گاه از شوق کل بهاران بکن و نوا نغمه سپهر گردید و گاه از شکست هم غوغی  
با با صبا و پریشان خطای باریو فادنا و دفنان آمد قوت کل با همه کس پس و دماز بلل ز نساق ناله پرداد و نوب  
بمایون اعلی بنیخته خنجر و فرخندگی مصراع در خطه دلپذیر اشرف بکامیابی و عشرت پیرانی میکند رانند و کامیابی بستان طوک  
پرداخت باز بلند پرواز و سوس ادر اوج کامیابی سپه و از در آورده نظام بخش عالم شوق و خرمی بودند و در آنجا ریل یک یک بلی در از آنجا  
و جاسپار بهار که در انجلیکی هستند و مردان که در سفر بعد از بطور آورده بودند و از تربت و ستمی عاطفت بود و بهر تبه ایالت خانی  
و منصب از حبه ایشک قاسی بشکری سر هسه از گردید پایه قدر و منزلتش مبدی یافت و الکامی ری که قطاع عیقلی خان شاطو بود و شغف  
شد و چون موسم بهار رسیده هوا از اعتدال ربی روی گرمی آورد و موبک نصرت قرین از قشاق باز در آن در حرکت آمد و چون آواز بهار  
شکر و دم میر سیده عنان غریب بهار است طه قزوین معطوف است و در بهرین زمانی در دو تخته مبارکه آنجا نزول اجلال نمودند و از قزوین



# سال چهارم جلوس شاه عباس اول

حضرت در کانه پناه توجاید بر بنم ر و هم بخت زاره تید و که بوج کلتی جبر او قویوب جان شبوه سیراید که باغیزده منی د و کزاید  
 که خردین اردو سوسندن سلامت اول سیرکین باصین ختی جور و دلیه که اردو دزد بیرختن ستولی دور که بود لا یشک آب و هوای  
 قزلباشک اگر قیچی کبی سمعه د و ریج آغریسی و استغفار ختی دزد که مرکضاجا و باد سحوم بود در د و لردن کبی عا و طوباش که که در کم  
 بر د انچه اول جانبیه جان یاران باصفایه سلام خیری یور و ب حلال لی دلیه سیرا ختی حلال امین لرا حکم نه الواحد لقا جان که  
 شکر مزاد و در کبینه سمر می نام عظم ترانده صرف ایلد و یاران باصفایه دخی با سیم کتوبل یاز و ب که ندرشوز هتور بر لریه نظر تپو  
 انجی اولدی ز برابریار نجه دشمن کلدی دیواج دورت فده و کز دخی واقع اولور ظالم قزلباشک ایله کوز می لشکر اسلامی شوبد اوبه  
 قور د قویه سکره و کبی طا پور در اوزرین سکره و ب تا خد قزلباشک اطرافنده که کس و رچه کچله لرا و غریبی د چه کوز دز لرد و غریبی د قور د که کچله لرا  
 فانوس لراید اردو قزلباشک ارستی کوب و زکار فزید کچله یلزون قور شا غریبی جزیه یلور و زو لور دزن بر افرنی اکی الون بر با شته قور د  
 حامله دند غیری کیمه یلور مشر و خا کس بر اولونه یوز بید کمنوبه صیغره خا کصیبت و ز محشر بو کوز قزلباشک پرسنکی اولور دخی سینی و نکایا

## ذکر مراجعت موکب تلایون از عراق عذب و قسلاقی نمودن در مازندران بهشت نشان بی نقب

چون ایات طغریات جاه و جلال بر بنجی که مرقوم کلک بیان کت بغیر دزی اقبال از سفر خیر اثر دار استلام بجانب عراق در حرکت آمد  
 و کمرانی بعد و دهمان رسید روزی چند در سیاق میم از سیلاقات آنجا اقامت اتفاق افتاد و در آنجا متوجه نظم و نسق معات بعد اکتب  
 مشاهد مقدسه خدمت و مضات مطهرات از سار و سلطان تغییر یافته بعضی قسطنطنیه تعویض یافت و در از آمد و ایله که از او در قلعه داری  
 بطور آید شیر علی لقب یافت خسرو میرزای کرجی دار و نه صفهان اسرار کمارت نه موده جهت تعمیر و شکست بست قلعه و احداث برجا  
 عالی و خرقه خدق بر انصوب خستادند و معماران و استادان بنویداران علمه فله آنکا تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تنگینان اگر حضور  
 کشته ایامی شقت قلعه داری کشیده بودند از آن خدمت معاف داشتند جمعی دیگر در عوض فرستادند و بعد از فراغ خاطر از امور مذکور غل  
 خان غریت بصوب سلطانیه گردانیده چندگاه بده مذکور محل اقامت خسرو مظفر مقرر بود و در آنجا بیان عا کز نظر نشان پرداخته از هر کس در مرکز  
 غزای کرجستان معارک نبه او مردانکی صد و ریافته بود بجایزه و جلد و سایر نوازشات و تقدمات سر نه سازی یافتند جمعی ارار باب اراد  
 که از روی غیرت و محبت از کتاب شقت این بیان نموده بودند در سلک قزلباشان درگاه نظام دادند و زمان بیکت ناظر اسپر د  
 سه هزار تنگی گردانیده بجانب آذربایجان فرستادند که بقوچی باشی و عا که آنجا محلی کشته در نظام امور سپه بد آنچه صلاح دین دولت باشد  
 بهل آوردند شرح آمد و رفت او در قضایای ساحت آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم مسلم سوانح رقم خواهد شد و چون بر بعد از حفظ  
 پاشای سپه دار صلاح دیده بود که حضرت علی مکتوب و پستانه در باب تعزیه سلطان عثمان و تنیت جلوس سلطان مراد نوشته اشارتی با  
 ملک بغداد که ادعای قدیم و موردی این دومانست بفرمانند و محمد قانام ایچی که قبل ازین در زمان جات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا  
 که از جانب مراد در بغداد آمده بود و در این ماده که موجب رفع عبا رکفت سلامت عافیت خلایق و عباد الله صلاح اندیشی طرفین است  
 غلوه استند بصلحت جمهور ایشان از اخص ساخته طاسب قلی شیر و ذلی را بر اسات و تم تعیین نموده مکتوب محبت سلو برین مسطور  
 قلم آورده در اوقت ایمان مذکور روز سه مود شرح احوال او بنیه قضایای سال آینده فرموده ملک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه  
 عموم سپاه رخصت او طایفه موکب تلایون با طار زمان کاب شرف بر اسپلنه قزوین آمده و در آنجا نهار که آنجا نزول اجمال  
 فرمودند و چون ایمان پادشاه ارسل ایچی در محمد خان اوزبک و الی پنج جهت تجدید قوا و صداقت و دوستی پانیرا علی آمده که در قزوین



جلد سیم تاریخ عالم آرا می عباسی

(vfr)

فراره تبدیل و با شکر و صفا و بیایان و شوی طهور یولین آرزو بگشای اول کوزن برو نماید ارباب غلبه نیز منگوب و معکوس بر وای  
بر کبی طهور و پاک و تور و بقیه مرغ قرار ویردک بومر که دن صکره صاحب عادت اراء عظام کسب اددوی القدر و الاحتمام اید  
ایدوب قرار ویردک بالذات بیدرخ طاپوردن بشیره چقمقه صفر فروقد رهمان قلعه محاصره سینه برک یا پوشش باید که قلعه نیک قلع  
توکل و بمانه کتوره یوز دیو بوا میداید قلعه نیک و درت یانی احاطه اندر و ب شاه عجم یوزد سینه و واقف و انجلی بر دوا و تکیه کجانه بعد  
طرفه اون پیش بکنت مقداری قزلباش کچور و ب اوج بکنت یوک بلکه آرتوق ذخیره دیوه و قاطر اید قوش قلعه سی جوارین تور و ب  
اسلام شکر لویه غلواته و کج و دغیر یار اولوب انده دخی جیبی سبکبازی شاط صوفیه توکوب پنجه سی طمعه شیره اولوب تحصل شوق  
وقتی ایدی که دیده بصیرت نایده باشد ایدردوک بوعظیم ذخیره و دین باغ و طاوغه دین گیلاید قلعیه قندی اول اجلدن شکر اسلامک  
سلی بکولوب بر اعزده قلعه دن نایده اولدوق انکی کند و حال مزیه متجر اوله دیو بومر و فکر کرده اکن شاه عجم بوجا ایدن خاطر جمع  
حاصل ایدوب قزلباش و درت یانزکنت یولین کوب بوالذات شاط و سهر ایدن حاکم بر و کسردن قوش و دچر یوسب طلم قزلباش  
آتی ایاغی آتی شاط و فرات کی صول که هریری طونه صوفی طغیانده و در بر جای کی کور و یوسب صله و کربلا و غلوجه و سبب طفره یاقین  
صالوب محل مذکور لرد شکر اسلامک شک و پاشا مانند آت آت خلای مانند اولن جلبدیکان کور و یوسب صله و اولن صلان شاط  
قوی و عربی بر طریقه تخراید لرد کتیر یزدن و یکلر قاصد و فکر کاسر دور محصل مدت لرد و رک اردوی جای یوزدیه ذخیره کلوب برکم  
اولدن بید ذخیره چون تارک ایدیه حال کین توک کس صائر اردو و فرنگک و جود و لغی بومنوال اوزره اولدور که ذکر اید روز بروه اولن  
بر یغ و شب بروه یاق ایل غوشه بروه خربا بر غوشه بر کیده آرا پاکر غوشه انگلک اوج درمی بر آچه و آت بکنت بروه سی فرق غم  
صالح اول نازک بلع جانکه بخلواتی نراکت اید بر لردی شیمدی آت ان کورنده صلوات کتور اولدیر و اول طریف جانر مصری لک  
نیز ایدن کوکنت لکنت عار ایدر لردی شیمدی اسکی چادر یزدن یزه اینز کو بکلر اید فرج کسب ایدر اولدیر اول خود پسند دلاور که  
قوت و خایه قزلباش صحن اید سحریه و در لرایدی شیمدی ادنی سنی اوج میل یوله مشا به ایدنه رستم زاله تشبیه ایدر اولدیر و اول قوت  
یکت که قزلباشدن و دلق الملق اسد اید کلور لرایدی شیمدی کند و چادر و اسباب برینی قیوب انجی جانرین فورانغ منت بیور اولدیر اول  
منم اکابر که کوش خلواته یوسب قجی اید حامه کیدر لردی شیمدی سمر لوانکت کورنده خسته کلر اولدیر اول اجلدن لرد و فرنگک و  
صده دن سیه حصه سی انجی آت و در باقی شکر اسلام بایق و پریشان قابو بر که بر یزدیر اید کچلو اولکت ییکچری نکت و تاسا یخانه سنی  
کتور و در و در نه جیه خانه و طوبخانه نیز نکت بر فزیده ایلق ایدن از زمین بوشکره قالمشور که سلطان سلیمان و درندن بیره جلد و بصره و احوال  
ایدن ایلر و سکنک انداز طوری قلعه و دگمت ایچون کور شکر ایدی بویله یوزده قوم یغن آل عثمانه نام نکت و در دیو صاحب عادت و یوزدیه  
ایدن پاک اولدیر پنجه دفعه یار دوم و خزینه ایچون سته آد ملر کوزد لشد بریری نکت اثری ظاهر اولدی یلینوز قزلباش اینه که قار اولدیر  
بو خسته عادت و خواند کار حضرت قری بالذات لشکر اسلامک طوماری بر یوزدن کتور لک استرمان معنی و در که ترکی لرده سولتور که شعر  
نه بغدادون نصبه دن کلور وار نه کیدی عثمانودن سینه یار دوم وار بده بویه دکن خزینه و یار دوم کله اولاشیخ اتلی  
وار ایدی فاما بوندن بویله خواند کار حضرت قری بالذات کله اید و فریه تیرنچون که حصیه بومنون اوزره و در سیه یانزدیال صوفی بر یانر شاط  
انکه فر شاه عباس و کمر بغداد کمر بزه خداون اوله ایداد تحصل کلام و در ایدن بوجو نده متلور که دایه کیمسه دشمن کلدور که بریم بواجو نده  
مطلع اوله نیم و هم بویله فیم ایدر ذکر شاه عجم بر تیر که ایلد سیه تیریه و موافق کلدوکی محضا حضرت علی کرم الله وجهه که امانی اثرندن اولدو  
شبهه یوزدیه یلینوز امام عظیم حضرت قری بریم جیمردن تپی ست اولدو دخی نه سببیدن و در بو خسته انجی کند و در قدش بری در روح الطیف ایچون اول







# سال چهل و شش شاه عباس اول

(۶۲۵) ایشان کشیده و برهنه و عریان پسر سید اوده اند و در هر صله فوجی از بیابان او عدم پیش میگرداند مجله مجدداً و بار عراقی عبا از خازن من  
معاندان مصطفی کشته تصرف و دیار دولت قاهره قرار گرفت فتح نامها با طراف و جوانب سرحد ابراهیم یافت و چون اطباء بجهت شستن درکن  
بواجیز توخت می نمودند و نورات و تصدقات جهت سکنه و محتاجان کربلا و نجف ابراهیم داشتند از زیارت مراقد متبرکه که کاظمین علی شریع  
الصلوة و التجره خان غریب بصوب اجعت نظاف اوده رایات علایات فرین فریزی و قبال از راه مدلی که بواسطه جلال نزدیکی بود  
شدند شعرا بلاغت شعار تواریخ مرغوبه جهت این فتح مین که بمیت و برکات ارواح مقدسه طیبین و طاهرین تهاقی افاده طراز قوت عظیم  
روزگار بود یافته در سلطنت نظم کشیده از جلوی انشعاری بریزان تاریخ یافته بود قطعه بجهت آنکه عباس علی شاه شاهی غازی  
زلف شاه دین گردید بر اعدا در غالب جو جسم از خرد تاریخ بخش یافتی گفتا که رومی را افکارده علی بن ابیطالب چون  
سخن و بیچاره سید لازم دید که خارق عادی چند که در صحن محاصره نجف اشرف از آن مطهر العجایب بطور پیوسته بین الحضور شاهنشاهی  
درین نسخه عالم آراء علی این داستان اندراج یابد

ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در صحن محاصره نجف اشرف از پر تو روح مقدس

## شاهنشده خطه ولایت وقوع یافت

بر خدای تعالی مکان سلطان سپهر ولایت و کرامت از آن ارفع و مین الا عادی و آثار اظہار است که مثال این امور از کرامات آن بزرگوار  
علی استعجاب باشد بنا بر اخبار و کرامات بولیان و دوستان در آن اہلبیت آنچه بطور آرد و در اتم این حالات از مردم متصادق گفتار استماع  
نموده رقم تحریر بسیار اول آنکه سواد اوراق بویاسطه از مولانا محمود کلید آورده روضه متدیس حضرت شاه ولایت پاشیدم که می گفت  
در بدایت حال که مراد پاشا آمد نجف اشرف محاصره نمود و سیبها پیش آورده و تخریب آن اسام داشت یکی از اطفال جال نندقی انداز  
قوم همه روز به پای برجی که سید پیش آمده بود آمده کاهی بنا بر تقصیر و عداوت مخالفت فریبیده کوئی آغاز نداد و بخان لا طایل با و از بندگیست  
نمیداشت یکروز و کاهی از طار ترسم کرد و میگفت که من با عن جوار و با عجم و بر شمارسم بیا که غریب این حصار استوار و تهر و غلبه  
میکرد و مردان شایسته شمشیر و نثار و صبیان اسیر کشته اموال تباراج خواهد رفت و مرغی قلعہ پیرون نبود و این بیانیات موجب غریب  
و زلزله خاطر ضعیف ایام و محافظان میگشت روزی یکی از خود دلان قلعہ که مدت العمر تنگ دست گرفته طریق انداختن آن بند است  
بقصد آن بخت دست آورد و از روج مقدس شاه نجف استمداد بخت کرده و برج برآمد و چینی آن برزده از آن قبل بخان لا طایل بزرگان  
تنگ داشت و آتش او کلوله بر طرف مراد آمد و مغز سرش برایشان دویم آنکه یکی از تنگیان متصب طرف خطه تنگت بلند خانه زاری  
دست گرفته همه روزه از آن طرف میاخذت و برزده کوئی بسیار میکرد و تنگت محافظان حصار را و نیز سید و مردم آن طرف از او بسیار  
بودند روزی برسیل متقا و بر بندگی آمده همه روزه کوئی میکرد و چنانچه حرف بی او باز نیست بفرج مبارک برزیش جاری شد و وقتی تنگت را بد  
که قدم از انداختن داشت فرستید با او خود عیبی بنگاه رسیده آتش در گرفته تنگت ترقید و بار چرخان برسد و خورد که مغزش برایشان  
شد و برایش قیامت از کلمه استمداد ستم آنکه در ایام محاصره شیری صیب قوی میل در حوالی حصار بنظر دو میان در آمد که در اکثر شبها  
حصار میکرد و چون در سواحل شهر ذرات شرب و سباع ضار و میبار رویان جنسم کرد که از آنجا بخت طعمه بخورد و او آمده و شبها که نام  
سید پیش بود و لازم امور قلعہ گیری است از خوف ضرر و آسیب شیز زد و نتوانستند نمود این حکایت از سواد اوراق از پهلوان حسن عاشق آبادی  
شنیدم چهارم حکایت خم دروغ چنان است جمعی از اعز و مردم تقدیر میر بهار الدین اما میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نموده که درین



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

۳۹

باستغفار و خود را آورد و هر یکی نمودند از اطراف نعل یک یک خفت پیرانه اسب جلالت در معرکه نبرد گنجینه خود و فائز و جلالتی  
 کرده خود را بر صفت سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قریب کپورخانه از آن طبقه برخاک پاک انداختند و آنجا که آنانی ازین  
 که خضر نموده بودند و امیدند در این بنا با حطینی در زمین آمد چنان بی اعتدال و زید که کرد و غبار عظیم ارتقا یا قیام مسکه که رانیده و دید باز  
 که اندید برنجی که دوست از دشمن تمیز نداشت بدین جهت نعل یک یک و عساکر طغیان را رخسان باز کشیده و مظهر و منصور را اجبت نمودند و مخالفان  
 و سامان خود را بخندق رسانیدند و باری از یکدیگر میان یکدیگر پیاده بودند و در زیر دست پای ستوران مانده برخی از ارتقا کرد و غبار راه خندق کم  
 کرده در دشت و صحرا ناپدید شدند و این معرکه سواهی معلی یک شای سیون شاه ملوک از عیان بود کسی که هم دوسری داشته باشد از عساکر منصور  
 ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف اهباسه دو کشته آمدند از اردوی دومیته متقطع شد و دقتی از پنج طرف آذوقه باده و عسرت  
 تنگی در میان سپاه درجه اعلی یافته بودی قسقه کلی روی داد که سپه داران از ضبط آن عاجز آمدند و باریهای مستوع دریا نگر شیع و قیام  
 هیچ جنبه نبود که دوباره بخوابید و بود هر روز جمعی تلف میشدند و مجازات رفته رفته احوال دومیته بجای رسید و بر صدهای انجامید که بسلامت بازگشتن  
 اقصی مقصد بود و از عدم قدرت فقدان استطاعت منبر بود زیرا که گروه مانده از لشکریان ایشان نابود گشته بعضی در معارک و بوشه شاهی  
 قتل و برخی از شدت بیماری با جل طبیعی بعالم آخرت شتافتند و بدین تفسیر سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی غنیمت و عارت تر باشند و بعضی از باقی  
 سر حلف و عین تلف شده بود و مانده از الاغ باری داشتند و باری سوار می حلف احمد پاشا و عطار و دومیته تقریبات انجمنه مصطفی آقا نام  
 معتمدی فرستاده استند و نمودند که بی از معتمدان سخندان از اطراف فرستاده شود که بعضی حکایات با او گفت و شنیدند و بنام حضرت اعلی حسب  
 الاستند و تخته یک یک یوزباشی استاجلور امیر مصطفی آقا فرستادند و فیما بین گفتوهای سپاهیان واقع شد و میان سپاهیان دومی و سوار  
 که هر یک بطریق مدعی خود سخن میگفتند از عات دومی داده بعد از فیصل و قال یکی متفق اللفظ استند و نمودند که نواب گامیاب که از خاندان  
 و گرامیستند از غرض افعالی که در جین حضور واقع شده باشد بگرم جلی اغراض نمائند و من بعد و دومیته از تفرص سپاه قریب باش این بوده باشد  
 که از روی اطمینان قلب کج اخان و خیران خود را با من برسانند و تخته یک صورت التماس ایشان را عرضه داشت نموده و محمد آقا نام  
 معتمدی از جانب دومیته آمده بعبادت آستان بی سراز گشت و بدقت جلی پسول ایشان حاجت اقرا ن یافته بود و مرمت و ثروان  
 یافته بکن نیز تخته یک در اردوی میان و محمد آقا در اردوی مایون بود و شرایط مصالحه از طرفین استحکامی بنا نهاده بود که سپاه دومی  
 بخود سرپرانده گشته راه مراجعت پیش هر کس بقدر قدرتی داشت سرخوش گرفت و سردار بی اختیار در کمال اضطراب و سرسبکی با سایر عظام  
 تاریخ نیم شهر شوال طبل ارتحال گرفته را بی شده الاغی چند که جت نقل مله و توب بزرگ سلطان سلیمانی ضرور بود و در انجام نمونستند و  
 تو بخانه و یراق جای خانه سرکار پادشاهی بعضی در یورت و بعضی در اولین منزل انداخته و تخته یک یوزباشی بر خور و در یک و واقعه طایف  
 امام قلیخان و میر منصور و عرب غلیظی فرمائی که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند که در دومیته معنی بازگشت کرد و بی از عساکر و صفی قلیخان  
 و اسباب جلالت قلعه تعاقب ایشان کرده و مقام استیصال آنکروه در آمدند حضرت اعلی از دست پائی راضی نشد و نعل یک یک امر فرمودند  
 که یکدور در محله ایشان را گذرانید و لشکریان را از تفرص ممنوع گردانید و نعل یک یک حسب المأمور و عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند و کمتر آمدند و  
 روم بدیار عجم آمده کاری ساختن بر ایشان حال بازگشته اند اما در هیچ مرتبه باین پیشان حالی در سوانی بازگشته بودند و دومیته از نظر قلعه زیاده  
 بجای و ناتوان بود و در قلعه افتاد و بختی جان میداد حضرت اعلی شای غل آنکی از دوفرزحم بمجموع عبادتة شخصی اکاشته که بیا بر سر  
 از حال جاریان خبردار باشد اما اکثر راه عدم پیوسته بایب یراق و اسلحه بسیار که صاحبان خود در مانده پروای آن نمائند و ضعیف غازیان  
 و قلیخان قلعه دار گردید و حدود وصل اعراب اگر ادینگر کرده که بجاقت شافیه جمعی را که بتاریق میفرستاد بست آورده و رقم ملک بایب

# سال چهل و ششم شاه عباس اول

ماه مبارک رمضان رسید در حایا و سکنه بغداد اگر فی الجمله ذخیره داشته از بیم سپاهیان مخفی داشته روی کار نیاید در ذمیت ماکولات  
بالائی باقیه فرید و فروخت در شهر و بازار گسترده صنایع قلجان جت عرض انحال معتدان صادق اقول راست گفتار فرستاده جان حال  
بر صبر مسیر شرف بر تو ظهور انداخت حضرت علی شایخی ظل الهی با هم سر و سرش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معنی سرانجام  
داد سرانجام نموده معتمدی کلی آذوقه از راه شط با شینما بجانب قلعه فرستاد که از دروازه غربی طرف قلعه آذوقه که جای خبر بود  
داخل قلعه شود هم بایه اطمینان قلب عایا و مردم شهر که در آنکه ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت آن دیگر کردند و مردم در شط  
و امیدواری سپاهیان یاس و نومیذی مخالفان گشته در انتظار استیصال که آخرین بیرناقص سردار است نبوده باشد و این امر که در نظر  
همگان غیر و بغایت شوار و بسیار و در از کار میخورد زیرا که از دروازه غربی قلعه که در مقابل بغداد کنده واقع است تا قریب نیم فرسخ از  
هر دو طرف آب جدا معسکر و میان بوده و کشتیهای پر بار را از میان و کرد و مخالف که از عسرت و سختی معاش شام تا صبح چشم از  
بر خویش برین وقت اندک ندارند و بقلعه رسانیدن از کارهای روزگار است و در سبانی ناها بنظر رسید حضرت علی شایخی ظل الهی  
بخت خیر و آن حصول این امر غیر گاشته که معتد بقلعه فرستاده سفین جبر که در حرم قلعه محفوظ بود طلب فرمود صنایع قلجان و ده سفینه  
با جمعی رسید آن و قلچیکان جلد بسیار آب جلد انداخته در تاریکی شب گذرانید و بکار اردوی مایون رسانیدند و آذوقه بسیار از اردو  
و گندم و برنج و روغن و مرغ و کوفته و قهقار و کولات و حلاوه و مربیات و آتش بر و قند و نبات و شال و لک که در اردوی معنی یافت شد  
سامان و سرانجام داده بغلین مذکور و قند و قهقار و کولات و حلاوه و مربیات و آتش بر و قند و نبات و شال و لک که در اردوی معنی یافت شد  
خدمت نمایان ماکوشت و اوین مردکی بر میان و کشتیها را محمول گردانید و کشتیها را بقلعه آخا زار انداختند و چون بغلین مذکور  
کنجایش کل آن اجناس انداخت بوازی با نصد حسره و در دیگر شتران الاغان بار کرده تکیه بر قبال بزدال مایون نموده از کار شتران  
شدند که نزدیکی دروازه رسانید و از آنجا دفعه دفعه بغلین نقل نمایند مخالفان و میوه که در بغداد کنده قامت استند در کنار آب در محل  
جربازده و خندق حسره نمود و یکپایان تفنگ انداز گاشته استحکام تمام داده راه تیره و در گذرانید و چون خلف بیک و خود را  
که بشیر و آن آذوقه مذکور بودند با آنجا رسید بغلین برود و کرد و محاربات قوی دست او مبارزان بسند و قبال بر آن قهقار و مرغ و قهقار  
گشته جمعی کثیر از کشتیها غازیان گشته بقیه سبب در شهر کنده و پس بوازی ماکوشتی گشته و خود را قهقار و قهقار و قهقار و قهقار  
خالی کرده آن اجناس موفور بر اوق مدعا بقصور و ستور بقلعه کشید و مخالفان این طرف از کار آب بظناره این دست و کرده و صلاحت  
ممانعت قدرت معاونت مردم خود تین خلع و دانی محصوران با وج آسان رسید خلف بیک و در اصل دروازه شده و صنفی قلجان طاعت  
کرده و رو سفیدانه انجام این خدمت پرداخت و بلاست مراجعت نمود و بار دوی مایون پوسته مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از آنجا  
از دوی مایون در کنار محط روزی چند گشت و نزل بیک سردار و سپهدار جنود قاهره که از آب و یاکه گشته در برابر مخالفان گشته  
از طول قامت و لک گشته و یکبار به محاربه راغب گشت و مجالس نکاش و مشورت و باقیه نزل بیک و جنود قاهره محاربه رخصت یافتند  
که صرف کار نگذاشته از جلالت و دیر بیایی محمل که موجب تصنیع جوانان کار آمدنی باشد عا که راجع بود و نزل بیک و امر اعظام  
از استیجاز مایون موقوف قبال آراسته متوجه اردوی مخالف گشته خلف بیک به ستور چرخ و انداخته پیش پا منصور بود و این بر سر  
چون از بردن ذخیره و از زحمات قلعه و حصول مقصد با یوس گشته بود با عظام و رنج و جنود موفور بمقام سپاه منصور درآمد  
در کنار خدقی که خمر نموده بودند صف آرای گشته و عزابه و توخانه در هم کشید و اندکی پای ببادت پیش نهادند ازین طرف نیز افواج قاهره  
که بر اول و چرخ بود با سبب و پیش اند و در دو سه محل میزد و میر و طبع و فین بیکه مکرملاتی شد و محاربه دست او و فوجی از جنود مخالف بر

مخبر شاه عباس  
در این سال



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۳۲)

و دیار بکر است با شتبا از دیار بکر آذوقه معکوسه میآرد فرستادند که راه بر شتیبانان مسدود کردند و بنا بر رعایت حرم و  
 رتم بیک یاول صحبت آنکه از زمره مستبایان و دلیران کارگاه است با فوجی کثیر بدین خدمت مأمور شده بودند خلیل سلطان پنهان  
 روانه نمودند و جبراً از مکانی که بسته شده بود آورده در وسط اردوی بایون محل مناسب چهار نمود و نصب کردند و نزل بیک سردار سپه  
 لشکر منصور و خلف بیک سفره چی باشی که چرخ می بود سپاه زرغوا از جبر عبور نمود و در آن طرف آب یال که بین اسکیرن یکفرسخ زیاده  
 محل نزول اختیار نموده فرو دادند و طسیرتی خرم و حیاط مرعی داشته میش روی لشکر را بجز جرد خندق و نصب قوس استحکام داد  
 تفکیکیان قدر انداز بجز است کاشته نام قلچان یکبارگی فارس را داده نمود که با گل عساکر تبعه خود باصال و کشتی از جمله عبور نمود  
 در آن طرف آب لشکر اقامت اندازد و راه تردد را از حلقه و بصره مسدود کردند و حضرت اعلی تجویر رفیق و با آن طرف لشکر و ند که از بند  
 کهنه بباد لشکر موفور بر سپه و آید و از طرف بخت طیان آب تقدیر عبور معاونت دست نمید با آنرا و امام قلی بیک نام ایشان که  
 امام قلی خان که جوان کار آمدنی است سر کرده لشکر فارس گردانیده و جمعی دیگر از صفحیان و دلاوران خود در قبایل و کشتی از آن گذراند  
 با آن طرف فرستادند که در برابر اردوی بایون محل اقامت اندازند و ایشان نیز دستور نزل بیک و خلف بیک پیش روی خود حایلی که مانع  
 و غول لشکر تواند بود مرتب ساخته و تفکیکیان کاشته حکام دادند و رویز اجرات آن نشد که از طرف بغداد که نه سیسی بغازیان رساند امام قلی  
 بیک بعد از استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر ششکه که ارسلان پاشا بودند اعلی مشوراً در آنجا میبود رفت  
 ارسلان پاشا با جنود خود و هر اب مخالف بقابل سپاه منصور در آمده و فاین محاربه بوقوع پیوست و الوند اعلی اندام یافته قریب کهنه از نظر خود  
 مخالف طعنه تیغ آید ارستند ارسلان پاشا با بقیه التیفا را از غلوجه که بطرف حله میروید و درون فت و غایم موفور و ذخیره فراوان که از جبا  
 جواز و بصره و آنحد و بار دوی میان میآوردند بدست عساکر منصوره در آمد مباح جلال رسید که کثرت دواب و م از خندان علق و سر  
 علق که در آن طرف آب نایاب است با آن طرف بجز ارتقه بکرتبه طبقه الوار مردم سیخان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان اردلان را  
 با آن طرف فرستادند ایشان شبی شش هفت فرسخ راه طی نموده بچهارگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب استر و دینه را انداز  
 اتفاقات حسیه بقا غله آذوقه که از هر گونه اجناس از جانب حلب راه غلوجه بار دوی و دینه میآید و چارنده غارت کرده سلامت بار دوی  
 معنی رسیدند و چون مباح جلال رسید که از طرف حلب و شارع غلوجه چند از موفور و ذخیره دواب غیر محصور بار دوی و دینه میآید  
 بیکت با نظریات ابا که روی از مبارزان با آن طرف فرستادند از آوازه و در و لشکر قزلباش که با آن طرف آب او یاقه بر حلقه و بکستولی  
 بودند خوف بر اس میا سبب تر دین او یاقه که روی که میآید لشکر طبل حیل گرفته مراجعت نمودند و بعضی که کشتی در آمده از آب فرات  
 اراده آمدن نموده بدست مان بیکت و لشکر خضر شارقاده بانقود و مسند و عایم را خیره خود نمود بار دوی که میان پوی پیوستند و تردد  
 و آمدند و فصل روی از آن طرف نیز با طبقه منقطع و شوارع غلوجه مسدود

ذکر ذخیره فرستادن از اردوی بایون بقبله مبارکه و شرح محاربه که فاین جنود قاهره

## قرن بش و رومیه وقوع یافت مال احوال مخالفان

چون جمعی کثیر و جمعی غیر از سپاهیان و تفکیکیان در قلعه بودند و ناموازی و دینار ارسلان پاشا داده داشتند و هر یوم مقداری قلی غله و آنجا  
 ماکان و علقی الدواب در کار بودند و مدت محاصره بامداد کشیده آذوقه تنقیص یافت همه روز مردم بنیوت شهری و اردل الناس محتاج  
 خود را از قلعه انداخته بر رویان باندند و میان راسته بر آن بهید کویان بغیرت کشتی معاش محصوران کاهی یافته در ظاهر فتح اباب کشته

## سال چلم جلوس شاه عباس اول

لازمه ای مسعود میر با قاضی نهادن با منون خود و برق فکار که سرعت نمک بزبان آینه پیشی گرفت و کوه پیکر ان جهان گرد که از نندی جلوان بود (۷۳۶)  
 صباد و شش بر دوشش نفی از جگر عبور نموده بغیرم جکت متوجه اردوی سپهر دار کشته با قرب سی هزار جوان نرم آزمای سینه دار و پیکان  
 بار یکین جلالت شعار در برابر آن سپاه پیشا صوفی قاتل آراست خف یک سپهره چینی که بر اولی و سپهر حکمرانی معین بود شیرفت  
 و سینه و سپهره منور بر دهن کار و دلیران هر که کارزار استحکام یافته زنده بر نه بهر ای بسود قاتل پیش میرفتند تا آنکه بعد سافقت  
 انجاسیده بین العسکین کفرین پیشین خود از طرف ر و تبه اصلا آثار مقابل طویر یافت زین یک امر اعظام در میانجا فسرده و آمده از دوزخ بود  
 و مرداکی شامیانار پای کرده در عرصه رزم مجلس نرم آراستند و زین یک قبه باین مضمون بخاف احمد پاشا نوشته فرستاد که این است  
 با فرج قلی بغیرم طاقا تکه ایم و قرب جمع اردست اده لایق شنایم که آن صاحب سعادت با وجود کثرت لشکر و خرد و اظهار دل و دلاوری و با فانی  
 کز انار مقابل فوجی از افواج قاهره قزلباش احرار بجکت پیش نایند و مصدربانی خانواد آله عثمان کردند در جن قه فرستادن و او  
 شده شیرفتند چنانچه سافقت یاده از یک میدان آه نماند و دلیران جنگوی سپاه چرخ می تا کنار خندق اندر و چند نفر روی آورد  
 و سپهرگر که در زین یک بر جانی که رسیده بود باز فرستاده شد میانها افراخت برنی دیگر آراستند در نظار جواب قه نشست عاکر تبه  
 در کنار خندق صف کشیده بر دوش هقه داران بجراست اردوی خود میزدند و جرات بیرون آمدن مطلقا نکردند و سپهر دار در جواب قه بیضا  
 در نایند بخان ست حد نامی پذیر نوشت و بوضوح بویست که رویان جرات جنگ صحرانمایند روز با فرسیده بود و بیضت بایون شایع  
 سر بجکت خندق بر دهنست به ضرور باز کشته بار دوی خود آمدند و حقیقت حال بعضی عاکفان بنده جاه و جلال رسانیدند که در باب بحار به خندق و پنج  
 اشار شود عمل نایند چون بر توان خبر بر یکا صمبند انور یافت از محل اقامت کوچ کرده چند حصد کنار آب بریزند و هر دوارد و یکدیگر کشتی  
 کشته سر بریده و بارگاه با وج محدود و افراختند زین یک امر اندر و عظام لشکر خضر شعار بغیر طاعت نماز کشته سعادت بهای بوسی در فتنه

ذکر وصول موکب هایون بارض دار اسلام بغداد و پیوستن سپاه منقلای معسکر

### فیروزی مهنا و آنچه در حلال آنحال روی داد

چون غایت ایزدی بهراره مشین حال و رفیق مانی و آمال بر او امان آیند و دمان قدس نشانت درین یورش خیر مال هر تیریری که حضرت اعلی  
 در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند موافق تقدیر افتاد و هر تیریری که از کان اندیشه بیرون جت بهر طرف مراد رسید و کار که آمد حلاط  
 فتح و فیروزی مایه و جویشی بطوری بویست از مخافتان ضرر و آسیبی به ازان خود قزلباش غیر سید عاقبت بخمان غالب آمد و بفرست  
 و فیروزی مایند انقصه چون موکب هایون فال جاه و جلال در کنار آب بریزند و اجمال نمود و کمر را مجالس نکاشش انعقاد یافت که بر پنج  
 بدفع دشمنان پروازند و بجهت سیم چندین هزار نفس سپاهی در عت اکثشت یافت است در مضیق محاصره مانده لحظه از ترده و شعله داری و مشتقت  
 تیغ و بیداری آسودگی نیافته اند چشم بغیرت نجاب احتشام کردند و پهلور بر تهرات رسانیده از ننگی محاصره خلاصی دهند مخافتان  
 خود بر دوار و خندق کنده پشت خود را بعباده و جیر و توب و تفت است حکام داده دست از کار قطع کشیده به قلعه داری شتولند در پشت  
 جکت خندق موجب تنبیع لشکر است و صرفه در آن نیست ای جوانان بدین ستره اریافت که در قضیت فیروزه ایشان کوشیده راههای طرف آب  
 و خشکی سد و کرد که این پنج طرف آود و بایشان سپهر دار فتنه ان ماکولات نایابی علی الدواب کار مضطر را انجامیده موجب تفرکی لشکر  
 کرد و توفیق است تعالی بر آینه بدین تیر شایسته هم عادی بود و دخوا ساخته آید و از یورت کنار آب بریز کوچ کرده در مکانی که خط  
 بریز و دجد و قریب بشرط فرات پای است نزل حلال فرمودند خلیل سلطان بیل شیر را با فوجی از دلاوران طرف ساره که سر راه میل



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

## طفریاه قزلباش و مخالفان نوی داد

(۷۳۵)

چون جنود و مینه برخی که در فوق اشار شد بر اطراف و جانب قلعه بغداد محاط گشته سی موفور و مراتب قلعه گیری کردند و بر شاهی عظمی  
نمودند هیچ اثری بر آنها نمرت نگشته حصول مقصود نگردید و جمعی کثیر و جمعی غیر از لشکریان خود بکشتن داده کاری گشتند حافظ احمد پاشا از  
آوازه وصول بک حضرت فرین که زمان فرمان بر سید غوری که داشت اندک نایل گشته بت بصیانت اردوی خود کاشت و خدقی را  
که بر دور اردوی خود حفر نموده بودند کوه کرده در هر چند کام برچی مسته ارداده و بچیان و حارسان بجافقت آن کاشت و خاطر بان  
قرار داد که هلاکت و مجاریه قزلباش شده خود را در آن قلعه کوه خندق حفظ نماید و در پای قلعه چندان قامت نماید که محصوران از قوت  
آذوقه و عسرت معاش مضطرب یا قه بجز استیمن چاره نداشته باشند و بایل نکته کا به با حارسان قلعه را و عدو و عید سخن میگفت و کا  
باز نیل بیک مراد و گفتوهای سپاهیان بیان میآورد که شاید بطایف الجبل و تدبیرات قلعه کاری از پیش بر دلی بیک نامی از بخی بیا  
اگر او که در محاربات سابقه آذربایجان از قار طایفه بیک کی گشته ایامی برابر در آن نیل بیک سیجوده و بواسطه ایشان خلاصی طایفه در قوت  
انبار سبب شهنائی و پس حقوق کجوزگی کرده اتفاق بی از چا و شان و می نزدیک بیک آمد و سخنان خیر خواهانه نهان نموده اردوی عقبه بوی  
در کا معنی نمود بعد از عرض استنجاز بار دوی مایون قه بهر ای چاوشش نگور بفر استنای بسی و محالست مجلس خلد این سر آمد از شد  
اثامی محاورات و تحقیق حالات اده سخن با قه عرض نمود که صاحب سعادت از جانب خاندکار با عا کر موفور روم بهتر داد ملک  
بغداد آمد و چندین نامعه و در مصالح سفر و تخیر شکر صرف شد باز گشتن سپاه روم از این مرز و بوم خبر حصول مقصود از بیم طعن اضد  
میرفت و میدانیم که حضرت شاه نیز که بغیر عینس مایون جهت دفع حادثه بدین طرف نصفت نموده باشند بنا بر رعایت ناموس سلطنت که سلطان  
اطراف دوست و دشمن چشم بر آن اندام صامحه نموده و بر خاصیت و جنگ و جدال چاره ندارند و التماس نمودند که چون قریب شاه  
که لشکریان هر دو طرف در توشش و تب میگردانند و خونبار گشته و احوال گرمی هوا روی بهشتداد آورده من بعد در کمر بهر بغداد افت  
مکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و در حمتند ترخص فرمایند که نیل بیک معتقد زباندانی سپهرا این بندگان نزد در فرستد که صلح  
فنا هر دو طرف ادر مواجبه بایکدی بگفتو نمایند که چون سپهرا در مرد و خیر خواص اصلاح اندیش و طلبکار عافیت مسلمانانست باید صورتی رودی  
که لایق دولت طرفین و موجب سلامت عافیت هر دو گردد باشد حضرت اعلی بلفظ کبر بار در شارا اظهار فرمودند که در کس فرستادن نیل  
بیک مصایقه نیست اما بغداد ملک موروث مایون است و از بد تصرف معتبه جمعی که با آل عثمان باغی و طاعنی بودند گرفته دفع اگر و طاعنی  
کردیم اولی این بود که بگوئیم آن سلسله آل عثمان ملک موروث اینچاندان ابا مسلم داشته نمایند که رابطه مصالحه و دوستی که میان  
واقع بود استحکامی تازه باید و ازین طرف نیز کالکان شد رابطه موافقت و دوستی ظهور آید و چون حضرت خاندکار خادم الحرمین اند خدمت  
روضات مقدسات آمده که ام بعد از که آبار و اجداد مایون ناند با انسب انتباه باز که از بد چون مقام مناقشه و مجادله شد تا بمرتب  
بحر است آن گاشته زیاده از نقد و رنیل جبهه سیمایم امید که آنچه خیر و بهیو و جسد لایق باشد از پرده تقدیر بجلوه کا ظهور آید و نیل بیک جانی  
بیک شایع بود که مرد کار آگاه سخندانت در مرافقت علی بیک چاوشش نگور ز در سردار فرستاد و مبنانه او سپهرا و امرا و پاشایان  
رویه رفت و شش سپاهیان بسیار واقع شد و سپهرا در حصول مای خود هم آری نمود و از سخنان دی اند و دشمن و حشمت بردشت  
نیاز خود از نظیر نیز که گفت و محلا هیچ اثری بر این رفت و آمد نمرت نگشت بعد از معاودت جانی بیک نیل بیک و امرا اعظام صلاح و مجاز  
دیدند که حصول سپاه روم و استخلاص محصوران جز بخر بیک تیغ تیر و شمشیر خونریز میرفت لکن اجماع بر آن گشته باشد که اگر است  
ولا در آن جوشش پوش چاوشی بر پسته بار که خودشان روشنی بخش آینه آفتاب بود و درشت و صحر از شقه پستان و بید کلون

# سال چلم جلوس شاه عباس اول

و امیدواری بایر جان سپارانین دولت کرد حسن خان استاجلو وی از ادباق چاوشلو استاجلو است از ۱۷۴۴  
 طایمان قدیم بود که در خراسان بر اسم نیکوخته می قیام داشت بعد از جلوس بایون و ستمندی ملک ایران مورد تربیت شفت کشته قوچی  
 نروگان گردید و از وفور شفت بفرستاد این دو مان هر ستمی یافت بایالت دارائی همدان و اسیله لامرانی قلمرو علیشکر  
 مضروب کشته قریبیت و پخال ستم نروای آن ملک بود و صفات حسنه و صفت پروری تقاضا داشت یکدیگر بود که از ارباب  
 و امور پاسبانگری تمامه اختیار نموده در حال ساد که ملک صبیحه خهران پناه سلطان جید میرزای حلیه جلیله او بود است داشت درین  
 سال بایزائی عارض کشته سفر آخرت چهار نو جمعی دیگر از طایمان کاب اشرف در معرکه جنگ کرجستان در جه شهادت یافتند خصوصاً  
 برام بیک یوزباشی واقع علی بیک قزلور یوزباشی استاجلو آقا قوام الدین لاریجانی یوزباشی تفتیان لاریجانی  
 که جوان قابل سنجیده کار دان و سخن سنجی و نظم شعار اتصاف داشت باز ماندگان ایشان بزار شات شاهانه سرامزاری پند و تفصیل است  
 سایر شهادت آنکه فایده متصور نیست رحمه الله علیه اکنون وقت است که بر سر سخن نه گفت شکی نیست هم قلم در مضمار وقایع پال نو بجا آورده  
 بقیه حالات سفر خیر اثر در اسلام بر صفحه بیان نگارشید

سید علی بیک  
 آقا قوام الدین

## آغاز سال مستخرج فال بارسیل ترکی مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس بایون عباسی است

لراقمه ذکر مقدم نوروزیروز شبان شبان اگر چون روز زبان آسیدی گردید آزاد بگیتی از سر تو تازی  
 یعنی آفتاب فلک پیکار که خرد و ستیاریکان در روز نه هشتم چارم آسمان است با کوبه عالم اسند و زری رونق فرا می موکب نوروزی گردید  
 در وساعت و میت و هفت دقیقه شب سه شنبه است و دوم ششصد و بیست و شش مطابق سنه خمس و ثلاثین و الف از مقام حوت حرکت کرد و درین  
 همیشه بار علی از مقدم نوروزی بیت و حرمی اسند و شاکان بهار عروسی دولت کادری را بهم خوشی خسرو کار هر هفت که در محله  
 روز کار آورد لراقمه عروسان چمن آغاز بستند زکل پیدایهای تازه بستند نو آیین کشت گلزار زمانه  
 ذکر باره گردید از عزم کرانه شهباز سپه آرایی حضرت بایون علی در کنار نهر بلا دور و از انهار آب بهر زیام دولت با و نا و خلود  
 کامیابی نصب نمود شایان نافع و فیروزی فراشته بودند که در آن شب مبارک سحر که اولین روز نوروز بود و خبر جنگ مراد شاه و فیروزی  
 جنود قاهره بر بنی که بخیر پیوست رسید که فرمای عالم قضا عموم و تو خوانان این سلسله علیه از این خبر سرت از خلعت نوروزی و سرش  
 غنی نوید انواع فتح و فیروزی داد و حضرت علی تمت الابدع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف شست و در لوارم  
 این امر عظیم سسی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور ظهور می آوردند و چون بده خلاصه شکر خضر شاعر مبارزان بدار جلالت آثار در رکاب  
 سعادت شایان بایون بودند یکده نهار پس از عیان سپاه قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده سب کردی تخت بیک یوزباشی  
 استاجلو و فده دیگر و هزاره از آقاییان بیات و مقربان درگاه و شال و کت سب کردی محمد علی بیک جلودار باشی چتای فرستاد  
 که بنیاه منقلای پوسته از صوابید زینل بیک سپه دار لشکر خضر از در گذرند و از خندان معمر و سنادین نقود مسکو که جنت و خرج بسیار بود  
 سپه دارند که فرستادند که بر نوع رای او اقصا نماید بر طبقات لشکر منت نماید و زینل بیک در یورت و اقامت نموده آن وقت و نامه  
 بر طبقات سپاه علی قدر در ابراهیم منت نموده موکب جهانکشی بایون بانی علی سافت می نمود

کفتار در ذکر قضایائی که قبل از وصول موکب بایون به اسلام بغداد میان سپاه  
 خفریه



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۳)

صاحب الدین محمد  
صدر خلیفه  
مجلس قاضی خان  
عزل قاضی خان  
۱۰۹۶

پسرانش کدوک بود منصب او در آن سال معطل بود در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد بزرگ بیگ قشال باشی بیکدی غایت شد میر فتح الله  
محمد صدق خلیفه وی از سادات عظیم القدر صفات است که چنانچه مستحق ذکر یا قیامین الجهور ببادات خلیفه مشهور و ماندرانی الاصل برادر  
قوام الدین مشهور بزرگ والی طبرستان اند پسرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از مراد علمای عالیه بود و با عین جده در دار  
صفایان صاحب مال و رقیب بود و اندو بر روزگار روزگار میگذرانید و اندو میرند کوزیر سید فاضل سلیم نفس ملک خصال و از علوم معقول  
و منقول بهره ور و آگاه بود بعد از غایت قاضی خان سیفی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم گشت باین گشته بترتیب صدر است فایز گشت و در ایام منصب  
کمال دیانت بی طمع و حقانیت پر بهر کاری سلوک می نمود و الحقیقت صدر است از این صفات حسن زینت فرزند در اوایل انبیا که در رکاب  
اشرف از فرج بابا و ماندران سید و ن آمد متوجه باین بود و در سیر و زکوة پیاور شده با مذهب حقه مشرب بکثرت مازاده واجب تحصیل  
العیظم المازاده عبد العظیم علیه و آله انجته و تسلیم آورد و در آنجا مرض استعدا یافت و بجا رحمت ملک غفور بیست نفس او را غنیمت  
ارجمندش سلطان العلما خلیفه سلطان که باین تربیت شاه شاه زمان بترتیب وزارت بود ان علی سر اسد ایزی در او کمال کمالی معنی نموده و در  
مقدمه سید الشهدا خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدر است بن جیشا استقامت میرزا رفیع شهبانسی که بشرف مصابرت حضرت علی  
افزاری دار و تعلق گرفت که بجهلی خان میگویی قدما روی از غایت زکی است از عیار اگر او را و او نیز لازم قدم حضرت اعلی بود  
که در اوان طفولیت و ایام اقامت در استخفاف بهرات در خدمت بود و در ایام خدمت می جلوس کار بون بحسن خدمات و مردانها که در دست  
او زبکیه خزان و محاربات اظفیه از او صد و یازده بود و برانست علی خانی و لقب از جمله بانی بنی پری ترقی نموده و قریب سی سال بن جیشا  
حاکم و فتنه نروای دارالامان کرمان بود و آثار عدالت و رعیت پروری بطور مایه و در این عهد حاکم و او همسر از قدما بود و درین سال  
بر بالایی ایوان ارگ قدما در سپهری که بجز ایوان کینه داشته خوابیده بود و بجز مستی بفرقه او در میان خواب بیداری از سیر نظر فرمود  
باینین قاف و و دینیت بقا بعض ارواح سپید که در زمانی در از خدمتکاران و اوقف شدند پسرش عیمر دان بیک نفس پر که از خدمت  
بشده معتمد متعلقی نقل نموده در روضه معتمد ضمیمه مدفون گردید چون خبر وفاتش بعض اقدس سید علمبرداران بیک نوبت در از حقوق صد  
قدیم و اله بجای بر بر بنه خانی و ایالت قدما سر اسد ایزی باقیه بابایی ثانی لقب یافت امیر کونیه خان سار و جلایان بیکر کی  
ایردان وی از ایل انچه قومیلور قاجار است پسرش گلانی بیکت در سلاکت و چیران زمان شاه جغت مکان جلیتین آشیان نظم بود و او چندی  
آقای حرم و حارس و تخته تارون و دار و نه آنجا بود و بوفور عقل و کار دانی و حسن خدمات بقدرت بابالت خانی ترقی نموده و میر الامیر  
سعد گردید و در آن عهد بهر و تیر چنانچه در محل خدمت گذارش یافته محاربات قوی نموده و از او گردید و در از امر و انکها که از او در  
صد و ریافت بقلب سار و صفائی مغرور و سپه بند گشت در بنال در جنگ کر جستان که در حقی لشکر طغران بود و زخمه ار شده و بود مدتی در ابر  
بعالجه زخم پرداخت در آخر بنال زخم شنج گرد و از هم گشت چون در غزای کفره گرجی زخمی شده بود بسیار شداد آن معرکه پیوست حضرت  
اعلی طماسب قلی بیکت پسر ار شد و او را که جوان قابل سجد و در غر تربیت و در حیات منظور داشته منصوب فرستاده بودند بعد از وفات  
پدر بر تیر بند خانی و امیر الامرائی چو سعد سر اسد ار گردید و الیوم بابالت دارانی انولایت استیال دارد شاه منده خان و له  
پیر بود افغان پیران ترکان می بعد از پدر بابالت دارانی در استخفاف تیر و امیر الامرائی آذربایجان منصوب بود در بنال بنفر کر جستان  
گشته در راه استخوان چنانچه در محل خود مرقوم گشت در راه دین دولت دست کفره قتل آمده درجه شهادت یافت جوان سجد معقول و زبیر و  
در رعیت پروری آرسته و حکم طعی و سلامت نفس است بود در از جاسباری و حقوق خدمات سلسله پرنایه پس طفل سار و او را بجای پسر  
ایالت دارانی و امیر الامرائی آذربایجان سر اسد از فرموده وکیل نمایان تعیین گردید و پیر بودانی ثانی لقب یافت و بر آینه انجمنی موجب استقامت

سجده

سجده

سجده

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

و کرد از معرکه سبزه در آورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت و در وقت بصدقات و بران سپاه مضمون را و در بهم رسانید (۷۳۲)  
 و بایست و قرارشان سستی بر بقیه پست معرکه دادند و مراد پادشاه را و میانه ام آورد و عا کر مضمون بقیه پست شاقه قریب یک هزار و پانصد نفر کرد  
 مخالف تیغ نیز و سنان خنجر نیز خاک هلاک انداختند و چندی از عظام و سنجی یکبار و دومی و اگر ادیس و دیگر شدند و مراد پادشاه از خدایان  
 بصد جلد از جنگ جنگ و در آن مانی یافته در شب و بجز بر سر برهنه دخیل اردوی رفته شد و چون ماه منس لباس عباسان کشته شد و بکلی  
 پرده بر روی و ز کار کشید و خود و مظهر و مضمون باز گشتند و حقیقت این فتح مبین بایه بر خلاف مصیر عرض نموده و جنسی که اردوی دو  
 شکوه چند مرحله پیش آمد که کار نبرد در و در آنجا آب یال که بشط بر پشت تار و در تخم سرافات غزو جلال بود و حیات حال بعضی افسر  
 و بود و در ده بهار و بشارت نیز و فرزند که هنگام آغا ران شده بود توام و دست و گریبان کشت و از این فتح نامدار که در بدایت حال تو  
 پیوست بخوانان بنفوحات عظیمه فال گرفتند و خود و مظهر و مضمون و محبتین و شهنشین گشتند چون آخر سال شد و درین نسخه عالم آرا بعد از خبر  
 وقایع و قضایای هر سال شایسته متوفای آن سال که و دایع زندگانی کرد و بهر هفتی خستیار نموده اند و تحریر میسای باقی حالات این سپهر فیروزی  
 و وقایع که بطور پیوسته بعد از ذکر متوفای مدتی قضایای سال نو مرقوم ملک سعادت تم میگرد و پادشاه تعالی متوفای ما که دایم  
 بر طلال از گردش و زکار و عادت موقوفه خرج ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و چار و ده میسر از شربت خوشگوار شاد و نوشید  
 و بعضی از دست ساقی اجل شد و حیات حشید و بر نقاب آب کشید و تریب نکور شود قرجهانی خان که چنانچه مذکور شد در کرجستان  
 قبیع غدر موراد ملک حرام گشته و درجه شهادت یافت و از طبعه شجیه ایروان بود و در کودکی دستور انولات بدل اسکر قفا رفته چون بخت  
 در ملک عبید و غلامان خاصه شهنشاه یافته سعادت حریت یافت چون جوهر دانش قابل بود در خدمت شرف مور در بیت کشته و در بزرگو  
 بزرگه علیا ترقی میکرد و محسن خدمات مضییح جگر یافته بعد از ظهور و رشد و کار دانی میروند و چنانچه و سپه دار فکشان کرد و در و از و فور است  
 زمره مقرران ساطع افسر گشته و تیر برداری سپاه مظهر یافته در آن امر بروق رضای و سیمت و پیروی مزاج مبارک آنحضرت سلوک  
 نموده و بهر خدمتی مأمور گردید و سفید اندام و با لاخره بر تبه بلذایات و لعب و رجه خانی سر مشه ادر گشته از حسن تیر و و فوری  
 و خدم و دوار اندیشی و رای صایب و ثبات قدم در معارک منصب پهلای کل لشکر ایران سر بلندی یافت چنانچه که اسپه لاهام از دایان  
 گردیده و درین هنگام حکومت مشه مقدس معنی و دارای لشکر محال خراسان و متعلق بود بعد از واقعه او و منوچهر خان پسر بزرگشکاهی  
 پدر حکومت انولات یافت و ایوم حاکم مشه مقدس معنی است یوسف خان که او نیز در کرجستان قبیع غدر آن حرام ملک شهادت  
 یافت و میسای و قجای خان از ملک طبعه مذکور شد و بایکد کثرت غلامی اندولت در یافته همیشه بار و برادر یکدیگر بودند و پادشاه از عهد سستی خدمت  
 و شجکری و حفظ جوارح مأمور گشته و در آن فن مهارت کامل یافت و در رفته در آن خدمت ترقی کرده و منصب میر شکاری سر مشه ادر گشته چنانچه که بایست  
 و دارای دار المومنین ستر با دبا و موقوفه و دیچین سلوک و رعیت پروری تصانیف داشت و درین هنگام دوازده سال بود که سلوک  
 ولایت شیروان بود و بار عایا و غمره و انکلت سلوک پسندیده بود چون پسرش صغیر بودند و ابالات انولات امر و کامل کار دانی میسای  
 بیک چرخ که دار و غلطان بود و در مدتی شرح انواقه ذکر شده در عرض تعیین شده و زبانی یافت علیق خان اشک قاسی با  
 دیوان بکی وی از ایمان که ایسلور شام و ملازم قدیم حضرت اعلی شاهی است که از او ان طفولیت و کودکی آنحضرت در و در سلطه پادشاه  
 تشریف داشت و در خدمت بود و در بزرگو و در خدمت شایسته و با و فور دانش عقل و هوش و کار دانی در ملک امر بزرگ و ارکان دولت  
 انظام یافته و منصب اشک قاسی بشکری و میر دیوانی سر مشه ادر یافت صاحب ای و مشورت بود و در اوایل نهال در بلده طران می  
 که قطع او بود و بیا رفته و در بزرگو و در مرض شته و پذیرفت و معالجات طهار با میعاد اجل مقاومت توانست نمود و بر حمت حق لایوت پست

۱۰۳۴  
 سید محمد

تجلی

تجلی

تجلی



## جلد سیتم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۳۱) و تکتک بجانب و غنه مقدسه حضرت (شیر خدا شاه ولایت علی) (صیقلی شکر کشت خنی و علی) میبازاخت از دور و پیش

حارسان خود عیسوی و خوارق عادات و کرامات و فوج مظهر آن بجز العجایب چنانچه در ذیل این صحنه مسطور خواهد گشت کاری ساختنی بیل مراد  
مقصود بازگشت بسد دار می شد صلاح در یورشش بدو وزیر برج بزرگ طرف قراقری را خالی کرد و بارو طاعت و علی القصد آتشش دادند  
از قوت صدها بارو طاعت و آتش خاک آن برج بهوار قه اندام پذیرفت و رخسار پدید آمد و زوایا نیز بدو ارحام را گمید و او را در همه  
طرف هجوم آورده و یورش عظیم کردند و چون مورخ برج و باره را در خصوص نمودن مبارزان قلعده در خصوص پادشاه و سلطان که از آنها  
یکی از صفویان یکدی از غریب یورش خبر یافته بود و قلعده را از آنجا فرستاد و یورش را از آنجا فرستاد و یورش را از آنجا فرستاد و یورش را از آنجا فرستاد  
نگاه داشته بضر کوههای تفتن در آن کجاست و خدنگهای جان فرسایند شده اند و دیگر دندانه از زیر برجی که بصدقه آتش  
توت بارو طاعت اندام پذیرفته بود و چوبی کثیر در اصل قلعده شده و لا و در بهار ظهور آورده و علی آورده بر بالای برج افروخته شد و صفی قلیخان و میر فتح  
بن باشی با فوجی از مردان کار و تفتن قلعده را در مدانه و در بضع آفروده و روی آوردند و علی آورده بر بالای برج افروخته شد و صفی قلیخان و میر فتح  
در آمده علم صولت ایشان سبک نمون شد و بطرفه آیینی کرده انبوه از آن غنایل در هر طرف بر خاک افکند و قلعده صحنی که در اصل قلعده شده بود  
چون شامده نمود که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تخریب و سس کشیده راه خلاص بخت بختند اکثر دربار کشن و بارو طاعت و آنچه  
از تخریب زمینان راست گفتار سمع شد درین یورش قریب پنجاه کس از خود مخالفه بر خاک افکند و بدو بارو طاعت و در برجی که منهدم  
شده بود تعمیر یافت و رومیه مخدول و معور خود بر سوار ساخته درین یورش کاری ساختند چون حضرت علی شاهی ظل الهی از آنها زمینان  
پیش و جو ایس فکر تاندر شده از حقایق حالات بومی سیر وونی و اندرون قلعده خیر و آگاه بودند و در شبی که قریب یورش یافته بود و دغذ خاک بود  
مخمان پادشاه را علی سیمار و له ان قوه المبین مولانا مظفر خاوری که درین فن مهارت کامل دارند از طالع مسئله استخراج نمودند که رومیه را  
درین یورش کاری از پیش میرود و مولانا محمد ظاهر زدی که در سکت مخمان خاضع شریفه شکست و درین علم شریف ما هر مستحضر است زیاده از  
اقران در عدم استیلا و دینه بر آن شکست سوار نمود و از بابت حال دعوی میخورد که از آثار و اوضاع که اکبر دلائل نجومی ظاهر می شود که  
درین آمدن بر قلعده بند است و فیروزی باید و بر طبق این دعوی اراده کرده که بقلعه رفته در مدت محاصره بسیار محصوران بسربرد و حب  
الاسته عارضت یافت لیکن زینل بیک سردار لشکر خضر شاعر مانع آمد و نزد خود نگاه داشت و در میان سپاه منتقلای بود و حضرت علی چا  
شده و شعایر نیازمندان درگاه ایزدی و معاد شبان روزی آنحضرت بر گاه آتی و اتق بوده سلامت و عافیت برانگیزه و لان محصوران از  
بارگاه همین متعال سبکست نمودند تا آنکه سرعان رسیده خبر قلعده و غلبه قلعده را از آنجا بار دوی غفر نشان آوردند و بجای ایزدی و لشکر طاعت  
یزدانی پر خست صفتی قلیخان و مبارزان قلعده در صلوات از جبهه فرستاده و عزم اهل قلعده بوزارت خسرو از سر اندازی یافته چون  
اسباب ویران جبر ترتیب یافت زینل بیک سردار لشکر عجم که فرمان مایون مندر زوای ملک کسری جم که مرداکی میدافعه و محاربه و  
چست بنه بود بن جبر بر تار بعد صاف در بهر یز صلا ح ندید و آراب احتیاط نموده ش فرسخ پائین رحمتی را که تا بعد اده فرسخ پیش نموده است  
سفایر اسباب جبر را با نجای نقل نموده و در بین که و عا که مضور و مقدمه پیش از بهر یز کج کرده با آنکه رومیه ازین اراده آگاه  
مرا و پاشا که بجاعت و دلاوری مشهور و از فرستادن ممتاز بود و باواری بازده بر اکر س از شحان قوم و چند عراب توب و ضربن بعزم لغت  
و دستبر و نجای آید تا رسیدن آنکه و جبر ترتیب یافته بسته شده بود و خلف بیک سمره چی باشی که چوچی سپاه منتقلای بود با جمعی شرع  
در گذشتن کردند در نای مجبور جبر تصور یافت زینل بیک فی الفور بصلاح تصور پرده نمود و زیاده از چهار هزار کس عبور کرده بودند که سپاه مخالف  
پیش آمده فیما بین جنگ در پوست در اندک زمانی دلاوران سپاه مضور داد و دلاوری دادند و خلف بیک بسود چوچی بر صفت سپاه مخالف

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

خاطر تخیر این تلاح از نارون آباد مذای کوچ در داده روانه مقصد شدند و چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شطرنج در پیرامون واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز از دایا میسند برفت حیدر سلطان قویله حصار لکه یکی از ایالات و طوایف تربت جبرئیل گردید و با مصالح و عمل آن کار در کنار شطرنج کورس انجام جبرئیل کشتنیل بیک سردار لشکر طغرشار با سایر اماران و عساکر فیزی آثار که حب الزمان هضاجیان بر سر اوج آمده بودند مثل بغزل شیردشت در کنار شطرنج بزرگ اقامت انداخته منتظر اتمام جبرئیل بودند و از اتمام بد آنچه از موقوف حلال صدور یا بد عمل نمایند و ایات حضرت آیات نیز در یورت بشیوه از حد و درنگ روزی چند بخت اقامت نمودنستان در آن بر حله پایان رسید و همه روز از جانب پاران جاریه خود قریب شش فصدان آمدند بقلعه نموده از احوال یومی حضوران برینا خبردار بودند و اصل قلعه پشت کرمی جسنود قابل بردان دفع صدات لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه داری میگوشتند

## شرح وقایع و حالات زینل بیک سپهدار لشکر فیزی اثر مجاریه عساکر مضور و امرا و پاشا و آنچه فیما بین او و مخالفان بصدور پیوست از خبر و شتر

بیک کشین ششم قسم در طریق تحسیر وقایع بقیه نیال بدین آیین بیک و دو سیمای که چون زینل بیک سپهدار عساکر فیزی نشان منقلای کنیا آب بریزا قات نمود و قصد جلالت و مراد آنها گشته دلیرهای نمایان از او عساکر مضور و بصدور پیوست از جمله جهت تربت کشیت های جبر قریب سار در کار بود و در آنجا یافت نشد منی خبر داد که در میان در ایام فرست یا غلجی که بر سوباشی قریب سار جهت تربت جبر آورده بودند و چار ماند و الووم در دوشه سخی شحر حوالی مرار ابو حنیفه در خاک است زینل بیک بخت آوردن آن مصروف و آتیمیت هزار نفر از جوانان کار طلب و تقنیان قدر اندازد بخندت نامزد نمود و ایشان بل قوی مقصد شتت در مکانی که چرخهای اردوی مخالف نمایان بود و بطلب رسید بعضی مشغول بیرون آوردن قیر گشته برخی پس میداشتند تا آنکه قریب سار بقدر احتیاج بیرون آورد و به تصور دستور بیرون آورده و ساندند و دیگر آنکه چون دوی چند جهت اتمام جبر در کنار آب بریزا قات واقع شد و قریب وصول موکب نمایان است و در میان آسوده حال شبانروز بلوازم اسباب قلعه گیری مشغولی داشتند زینل بیک و امرا عظام مقید با تمام جبر نشد و بجزم محاربه در دفع آسوده حالی دشمنان با موانع میت و چزار کس از دلاوران سپاه مضور که مقتدره بخش بود و بصال کشتی از آب عبور نموده قریب شش هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالف صف قیال آراستند و در میانه از خندنی که بر دور اردو حفر نموده بودند سیر و نایده متوجه مجاریه خود قریب شش شدند روز با خبر رسیده بود و توقف سپاه مضور که سبهای بجزم جنگ نته بودند شب در آن صحرای معتدل بود و با صبر و در بازگشته محل اقامت خود آمدند و ازین رفت آمد عساکر مضور و مجاریه آن لشکر بسیار دلیر گشتند و در میانه نوعی که تجریر پیوست شهر و قلعه را حاطه نموده در کمال ممکن و غرور و استعلا و فراوانی ذخیره آسوده حال با موفقت گیری مشغولی بودند شبانروز کار کرده و سپاه پیش بردند و در چند محل کوههای خاک بلند کرده و مخدق ساندند و توپهای قلعه کوب بصف نموده و ترزل در میان بروج و باره انداختند و قیما از زیر زمین بقلعه ساندند و صفی قیما با شجاعت و تفکیک با شجاعت و داران مردابی بر میان جان استوار کرد و جیشهای مردانه میکردند و دیکه و مرتبه بسیار بخت شیردای نمایان کرده با غیام موفور بقلعه مراجعت نمودند و آنچه نهایت حسیط بود بطور آورد و جمعی خاک باز رون میکشیدند و جمعی باس نقب میدادند و چون توپخانه در میان در طرف درواز هسره قاپی بود و از آنطرف در تخریق قلعه استقامت شتر داشتند بنا بر جزم و ایط از اندرون حصا حصا دیکر شیده بروج و باره استحکام دادند و پائیان و سپه داران و مرتبه تخصیص کنجری قاسی از جلالت و دلیرهای جسنود قریب شش و قریب وصول موکب نمایان شایان شد و خط بوشش اردان در دایا که دو ماه بود که بمحاصره حصار بخت اشرف مشغول بودند و



# جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۳۹)

مثل ملک علی بیگ که در ناسخان ایما غوث مساجد که در سیه دین آمدن قلعه وصل نموده بودند خدمت اشرف صاحب مقبره بودند در این وقت بخت جبران مقبره را داده رفتن قلعه نمودند و کبر کشیدند و چون میرزا دوله حسین خان فیروز چنگ چغتای و در تقی قلی بیگ که بر خوردار بیگ اینس توچی باشی و نیز خان بیگ فاجار و سید مصوم عرب غلیظی خراسانی و بر خوردار بیگ ذوالقدر ملازم امام قلیان که از تبریز آمده امی آنفایفه است و سایر دلاوران که روید تا یکم از نفر متقبل انجمنت گردید و خدمت یافتند و یکم بر قبال بیروال جایون کرده متوکل علی از نوک معنی و معکرها یون جدا شده سرب بار و مصوب خد که در اندیشه روانه شدند و چون بار دوی نعل بیگ سردار سپاه منفلا سید از آنجا عازم رفتن شدند نعل بیگ از خود احتیاط و دور اندیشی سپاهیان با گردی از سپاه ظفر بنا به معاونت امداد آنفایفه سواد کشته قدری راه رفت تا دوسه هزار نفر از شعبان کار دیده همراهِ نورالدین هر یک برادر زاده خود رشتن ایشان گردانید و اگر دو تا دو فرسخی شهر فیه شب در آن صحرا توقف کرده متساج آماده کار و ترصد کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی با آنجا مت میرسد با شد معاونت اقدام نمایند و آنجا کس بقعه فرستاده از آمدن خود خبر نمودند و در غلظت لیل چون لیل که از غلظت رومیه و در آن طرف دروازه حوالی ابو حنیفه روی بقعه آوردند از جمله آن کرده بر خوردار بیگ ذوالقدر و سید مصوم غلیظی با چند نفر در آن شب بیخوار نهادند و در فاد که بجای از رومیه و چار کشته کعبه از زرد و خور بسیار برد و گرفتار شد و چند نفری ز مردم ایشان قتل و بعضی پادیده شدند تا بقیه سپاه است بر یکدیگر داده و سچو برق لامع خورادر دروازه رسانید و سلامت داخل شهر و قلعه شدند و تا سه هزار من سرب بار و سوط بقعه رسانید و جماعت رومیه که در آن طرف قامت داشتند فرصت قدرت آن یافتند که آسیبی نگرد و رسانند و از قلعه طنطنه کوس شادمانی و غلظت ناشاطبند آوازه کشته با وج سادات سید و وزیر دیگر که از قلعه خبر وصول آن فرج نورالدین هر یک عازبان رسید و نمود و معکرها منقلای پیوسته و این قدم و ستردی بود بسیار نمایان و در هیچ زمان وقوع نیافته که قلعه که محصور یکصد هزار مخالف باشد یکم از شعبان اخلاص شعار قلعه جانها برکت گرفته بصدر قیت صفای عقیده سواره از میان کرده و میثار مخالف کشته خود بر سلامت بقعه رسانیده باشند که درین زمان خسته نشان وقوع یافت هرگاه نفا و امرا پادشاه و چنان نشانی سپاه بدین شایه باشد پیداست که مخالف راجه کار انریش و دو چون قلعه زاب مشهور بقعه لکت و قلعه مندی هر دو در حدود مارون آباد و در تنگ واقع بود و آن دو قلعه را تصرف مخالفان کشته بیشتر رفتن لایق و ولایت زیراک حضرت ایشان پانیده و در دهمه ستر دین اردوی معنی میر سید حسینیان حاکم ارپسان که با قشون آرپسته متوجه معکرها جایون بود عبور و از مندی واقع میشد بدان خدمت نامور گردانیدند و فوجی از لشکریان کاب شهرت و بیلداران و غیر هم معاونت و مراخت حسینیان نامور گردانیده و ارسال داشتند و یوسف سلطان حاکم لکورا با گردی از لشکریان چغتای و خراسانی بر سر قلعه لکت تعیین فرمودند و اردوی گردون شکوه در مارون آباد جل قامت انداخته تحت تیغ قلع مذکور کاشته و فرمانبران مذکور بر حسب فرمان که با اقدام این خدمت بسته شده بودند در هر اسم قلعه کشانی میکوشیدند تا آنکه کار محصوران تنگ گردید و از جانب سردار روم که سپاه از محو قزلباش سرسرا به معاونتی مقصور بود تحت مصطفی پاشا جستانی که حاکم قلعه مندی بود دست در دامن استیمنان و دواخبار غلامی و دو دستداری حضرت شاد ولایت پناه و ارادت اخلاص حضرت اعلی نموده محمد آقاسی قاپوچی باشی سپه دارانیز که در آن قلعه بود طوعا و کرها با طاعت غلب ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه تصرف درآمد محصوران استیضاع مصطفی پاشا بجای یافتند چون تم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از لوصیشانی مصطفی پاشا جستانی نمایان بود بر تبه سلطان سرافراز کشته ابد ال علی لقب یافتند و انکار مذکور بجایزه و جلدوی انجمنت شعبان مذکور شفقت شد و از طور این عافیت و جان بخشی حاجی بیگ لکت و محصوران قلعه زاب نیز امید و ارفودا مان کشته قلعه را سپرده بیرون و بپایه سریر سلف صیرر سیده خلعت امان پوشید و بنظر نظر محنت کشف حکومت آنجا بنفس سلطان کرد و پس تعویض یافت بعد از طمان

فتح و تصرف قلعه لکت

## سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

بیرون فرستاده خود سپاهی و سبکبار در قلعه توقف نموده این مقامات باشت میری و ادبش گردید و پیشتر آمد و بر کربلای معلی و حله  
 یافت حاجی بیک لکت قلعه زهاب مصطفی پاشا حستانی قلعه مندلی را متصرف شد و سوازی مکینه و پنجاه نفر از تفکیکان صفایانی و غنی تجارت  
 نجف اشرف با مأمور بود ایشان توکل بروج مقدمش معلی شاهنشاه خطه نجف حسته محافظت از موضعه مطهر ایشانها و جهت گردانیدن و برگردان  
 پهلوان محسن عاشقا با وی تفکیکی صفایانی در حصار نجف اشرف توقف نموده که مردانی بجراست بستند بر آن به ادبش با کربلای معلی از عساکر  
 متوجه تخریب حصار نجف گشته آنجا رفت و در آنجا می محاصره کشید حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمه فتح و ظفر انگاشته بلا توقف کوچ بر  
 کوچ روانه شد تا پنج نهم شهر صفر ختم باخیز و ظفر پای قلعه دار اسلام رسیده و حل قامت انداخت و گرد و گرد بر اطراف و جوانب  
 قلعه محیط گشته قلعه را از طرف در میان گرفتند صفی قلیان مبارزان خود در قریبش آمدن مردانی بر میان خان استوار کرده و جهت بلند کردن  
 بر جاست قلعه و رفع صوت و کسر سطوت و میان گاشته در اول که جز در و تیر بر اطراف و جوانب قلعه پراکنده گشت صفی قلیان فوجی  
 از مبارزان کار دیده و جوانان و سپه بزرگوار بیرون فرستاد که برق میان کشش و فرغ عسکر و مال مخالفان زده و سبتر دی نموده  
 انور بقلعه مراجعت نمایند آن سپه را که کارزار از طرف تر از ابو خنیف بیرون رفته صاف کرده در خود را بر خود زده و تیر فیهین  
 جری صعب اتفاق افتاد و تا جماع سپاه بفرقه پهنی قریب سیصد نفر بعضی مقتول و برخی را دستگیر کرده با برهائی مقتولان و دو اب بسیار  
 از اسب استر و تر بقلعه مراجعت نمودند و از این دستبرد نمایان و تیر از مبارزان قلعه حسابها گرفته زلزله خاطر می که قلعه داران و محصوران  
 و حین محاصره میباشند فی الجمله رایل گشته و لیرانه بوارم قلعه داری برداشته و جزو دیشمار مخالفه طرف قلعه را از کنار در جلد حوالی فرار آورده  
 که جانب شمالی است تا در دار گشته قاپی که جانب جنوبی است و بجز در شمال دارد یک فرسخ مسافت بلکه زیاده است حاظه خود و جری  
 در حوالی فرار کند و بر در جلد است جمعی کثیر از طرف آب جلد فرستاده و بعد از آنکه در آینه که جانب غربی قلعه است و قلعه دار و مأمور شمشیر  
 قلعه است حکام دادند چون هنگام ارتفاع محصورات در سال گذشته در کل محال تخصیص جلد زراعت بسیار کرده بودند و ذخیره فی ثما  
 بر جا مانده و محیط ضبط رویه در آمد و پس غیال لنگر قامت انداخته بوارم سبب قلعه گیری مشغول گشته و حینی که کوکب یارون  
 مجد و محمدان رسیده بودند و نهان آمد خبر وصول رویه را بار داد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بهر ضلالت پس رسانید اما کردی  
 از طبقات لنگر که بگوشت قلعه داران مأمور گشته بیشتر رفته بودند قبل از ورود و مخالفان سلامت رسیده و داخل قلعه شده بودند و مردان  
 بر اسم قلعه داری جان سپاری میگوشتند

**ذکر قضایائی که در طی توجه رایات ظفر بیکرهای یون و آشنای راه بوقوع پیوست فتح قلعه لکت و مندلی**

چون ایات ظفر بیکر جاه و جلال بجانب عراق عرب در حرکت آمد و بهر اوجی جسود قابل روانه شد بحیث اجتماع سپاه ظفر پناه بتائی طی  
 مسافت سینودند هر روز در هر حله فوجی از افواج قاهره بامدودی کردند و نیکو رسیده و کوکب یارون می پیوستند بعضی را در رکاب ایشان و بعضی  
 فرموده برخی را پیشتر میفرستادند که بیک سردار سپاه منتقلی می کردند تا آنکه موضع بیرون آباد از آلالهای دشت که قریب با لنگر  
 ده نکت مسرعه حدود ده است معسکر خرم و جم قد مشربیدون بارگاه گردید و در آلالهای جهان آبادان متعلق گشت فوجی  
 دیگر از مبارزان با دار و کار آگاهان عسکره در کار که دامود قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت بودند پسند تا بیک هزار نفر بقلعه فرستاد  
 شود و حیاط آنکه مبادت محاصره بامداد گشت و سرب بار و دوش و شمشیر بپایند و در حرکت سرب بار و دوش صاحب خود گردانند چون  
 قلعه محصور بود و آغشی شوار و در نظر بیکان و در کارگاه سینود بعد از اظهار این جماعی کثیر از شهبان ملاوت شوار و جوانان اخلاصه و دلا



سپهسالار فرزند سپاهیان کار دیده جلالت شعار و توپچیان و نقشچی باشیان کار آزموده و نقشچیان قدر انداز قلعه دار از مکتب ظفر دین  
همایون چه اگر دو قلعه مبارکه دار اسلام بغداد و دست انداز که تهاقی صفی قلیان بکریگی عراق عرب و برقاج بین امشی صفایانی و مبارز انکیه قبا  
در قلعه بود بجز است قلعه داری قیام نمایند و تعاقب زینل بیک سپهسالار فوجی دیگر از افواج قاهره بر عادت او نامور گردانید و بیکر دلی  
نورالدین بیک برادر او را و زاده سپهسالار از سلطانیه خبریده و سبای بقصد در آن شرف زیارت بت محمد حسن حضرت سلطان الانوار  
و بر بان الاقباد و مراقد تبرکه حضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده بعد از آداب بارت طواف آن مراقد منوره کرد  
فیض و رحمت محل استجابت حاجت از ارواح مطهره آن بزرگمکان و درگاه الله استمداد بت و طلب فتح و نصرت کرد و بجا سلطانیه  
عود نمود و حکم قضا جریان بسم قورچی باشی اصدار یافت که در شمال دست باغ فشا قی خود و بعضی موزاد و نقیضه غیاث کبری مشغول  
و از عساکر منصوره تقدیر حاجت نزد خود بلند داشته سایر لشکریان از هم تخص سازد که آن باردوی طنز قرین بودند و در دویم ماه صفره ای کج  
در داده بار جار و اثاق و بقت صادق از سلطانیه ردوی مقصد آوردند

ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد پاشای سپهسالار با عساکر بشمار روم بفرم تخرع عراق عرب

و محاصره نمودن قلعه دار اسلام بغداد

چون حافظ احمد پاشا برنجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار کشته تخرع قلعه بغداد نامور گردید و در عرض و مال که در دیار بکرامت داشت  
اطراف و جانب یار روم عساکر بشمار خلقی نامحدود جمع آورد و جمعی عظیم در اردوی او فراسم آمد و او کافیتی سبب انجام اسباب  
تو بخانه و ذخیره و یراق قلعه کیری و امان لشکر پرداخته و پیستنه سفر شد و از نظر عصیان و طغیان مور و کرجی و خا و قایع کرجستان و  
بقول درآمدن قزاقی خان و یوسفخان چنانچه گذشت و درل و رسایل مرین و دینباین موآرکشت و خبر مخالفت و عصیان بشیر بیک کرجی  
علت کشته بین الجهور چنین شدت یافت که لشکر قزاقش در کرجستان اندام یافته و پادشاه قزاقش جت دفع قزاق کرجستان متوجه انصوب کشته  
در اردیل است ای سپهسالار و عظام روم بدین فرار گرفت که چون جانب بغداد خالی است فرصت غنیمت شمرده روانه آن طرف میشی  
شد که از جانب پادشاه عجم بابر شاعل عظیمه حصار باغ و کرجستان معاونت متصور نیست و امر از قزاقش که در بغداد چون از  
کوکت مدد پادشاه خود مایوسند مجبور آواره و در و عسکر بتیاس روم تاب توقف نیافروده ترک ملک داری میشنایند و قلعه بغداد  
بهسوت آسانی بدست در میاید و سپهسالار اعراب آخند و در نیت با ابا طالب و له منتهی از انفقوله حکایات اعلام نمودند بابران  
عنایت سردار بجانب عراق عرب اگر قزاق باغ و ای آنجاغت در حرکت سرعت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا را که بکریگی دیار بزرگ  
خود را اشجع امر از روم بشیر و نقلا می سپاه گردانید و بشیر بدین نیت که معاونت سرخیلان عرب ملک را محیط تصرف در آورده  
لوا ای ملک داری سپهسالار چون در سال گذشته فاسم خان غازیان فشار رقت ذخیره و علت مبارکه در موصل طغیان داشت و چنانچه  
مذکور شد صلاح در توقف نپذیرد و سپهسالار آمد و بودند و آخند و در از خود قزاقش خالی بود مراد پاشا بهستنها طایفه اعراب قدم بردار  
عراق عرب بنام ابا طالب چنانکه معاونت و جت بت حاجی بیک کت را بقلعه زاب و موصطی پاشای جستانی را بقلعه مندلی فرستاد  
و خود بجانب کربلا و نجف رفت و سپهسالار بکلی متولی عسکات عیالات که در حله بود و ابوالقاسم سلطان استا جلوه حاکم جوار بود  
و سایر خود قزاقش که در هر جا بودند حسب اصلاح صفی قلیان حکومتگاه خود گردانیده بقلعه بغداد جمع آمدند و از اخبار اراجیف و سخنان  
کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند خود قزاقش فی الحجه لرزل یافته بابر عزم و حیات سپاهیان بعضی تعلقات و احال و اشغال

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

غازی بیگ نواده شاه قلی بیگلر از برادران تحفه خود را اظهار دو تنوایی این دودمان مقدس کرده و سلطان خان سوباشی حاکم جوهر و  
 سلاطین خبر فرستاده و در از غایت آن کرده آگاه کرد و او آقا سلطان میر مقدم حاکم مراغه را خبر نموده اتفاق بر سر آنجا رفتند  
 و فیما بین جنگ و جدال وقوع یافته از طرفین بر خاک هلاک افتادند و کیمچی از سوانخ آن ایام عصیان و طغیان و فتنه انگیزی شیریک  
 عیثرت کمری است که حضرت اعلی بعد از قتل قباد خان و تنبیه متمدان کمری او را تربیت فرموده از پاینده نوکری بر تبه نارت و بزرگی ایل و  
 عیثرت سرفرازی یافت و بجز عایت خاطر او از تقصیر بقیه سیف متمدان انظار یافته گذشته از آن تاریخ الی غایت که پانزده سال تجاوز  
 او برادرش مقصود بیگ با چندی از اولاد و همسایگان در ظل عایت و لطف شاهانه آسوده کامیاب و ملت و عزت و کامروای عایت  
 و فراغت بودند و در بزرگواران و شرف و تربیت شاهی و بوجاهت احوال شیریک یافته تبه اش مبنی میگرفت درین سال یحیی باغوی خدی  
 از اشهر و مفسدین انظار یافته خصوصاً خلف جابل ناخلفی که دارد سپهر از بقا طاعت و اخلاص پیچیده در مقام عصیان و طغیان شده  
 بالکروه انبوه از اشهر و طایغان برانداخته دست بقتل و غارت سلیمان کشادند و جمعی از سپاهیی در عیثرت را طعمه شمشیر ملا گردانید  
 بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان را بگیری بردند و در خلعت و مار و تاراج اموال و اسیر عیال و اطفال فرو کردند آشتی کردند چون این  
 اخبار ملالت آثار بر بعضی حاکمان رسیده مقدار رسید حرکات نامنجان شیریک بمنکاران موجب استعجاب کشت با تجله حضرت اعلی کجا  
 نقل الی که معدن تنور و محسوسه انداز طور این مقدمات از جای زرقه با لطف آگهی داد و ابداد بواطن قدسی موطن طیبین ظاهرین و انوار  
 از نعمت ان درگاه زمان بیک ناظر بویات ابا مواری نیز از کس از طایفه زمان درگاه و تنگیان بر کباب شرف و عساکر فارس مردم امام  
 قلیخان و غیره بموضع فتنه شیریک موقوفه نموده بر سر او فرستادند و سخت بکفر صنان از چوهر کماهی خاصه سفره همایون مصوب کی از  
 انخلاص شکاران کارخانه جهت ارسال داشتند و این اشارت مشرب آن بود که نو تربیت کرده شده مابودی زمان و حکمت این دودمان  
 که بجا نواده علی بن ابیطالب علیه السلام منسوبست بخوردی چینی کسند ان این کردی تا ترا بصاحبان بان سپردیم شیریک از ره  
 آن بقدر لطیف که از لطف و قهر و عفو با ظاهری و باطنی تخمین یافته بود و از کتاب اعمال نامنجان که عاجلاً موجب و ارکی و احتمال حال و  
 اجلا بجم استیصال مله اوایل و عیثرت و اظهار خجالت و ندامت بسیار کرده بود الحاصل از خبر و وصول لشکر فیوزی از خاف و  
 برهان کشته در جا و مقامی که داشت قف نتوانست نمود از آنجا حرکت کرده بجایهای سخت و محکم پناه برد و ایل و عیثرت کمری و دیه او را  
 آورده سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت او افتاده خرمن عایت نمود و رابی سیمی مابود و در زمان بیک عساکر مضوره ناکا و دول که کن  
 او بود در قه آنحد و در انبغ عارت نموده مراجعت نمود شعری بنکی میت ز آئین دین حق نمکت با چکد بعد ازین  
 و ذکر توجیه آیات بصوبه اسلام بعد از و فیوز کشتن بعون عایت تبایع



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۲۵)

در آن هنگام که امیر خود را به بخارا حجتی مقتضای غیرت و شرط رفاقت برای خانت او نیز از آن جوی گذشت در آنوقت یکی کثیر از کرجیان از میان بیشکلیان شده بر سر ایشان هجوم نمودند و فوجان جنگ در پوست قزاق خان گرفتار شدند و شاه بنده خان با چند نفر از غازیان به کجانب قدرت توان تلاش نمود و بر وجه علیا شهادت رسیدند در هنگام زد و خورد دعا که منصوره را از صعبه آید بازگشتن بعد رسیدن میرنود و معتمد ابیانه و بوبیسات عبور نمود و منزل رسیدند و غازیان قسره آغی را زانده بر دهنه ظهورت موراد و سهراب یکت که در دکان معنی با او طبعه مخور کی داشتند و مقام کشتن در نیاید و چشم گاه میداشتند بعد از چند گاه فرصتی جنبه یکد و نفر از محافظان خود را قطع نمودند معاودت ایشان خلاصی یافته میان گروه قزاقان آمد و اکنون به سربیکری یکی شیردان است و چون واقعه که در بعضی اشرف رسید از فرود مرحمت و شفاعتی که عموما در باره بازماندگان جان سپاران اخلاص شعار مبدول میدارند و از این جانب نشانی پسر شاه بنده خارا که کودکی در راه بجای می پروریده خانی و امیر الامر آذربایجان سرور و سر بلند گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب جنت نظام و نشت آن سپاه را تعیین نمودند و آن مسئله از مرده این مرحمت فرخاک که تمام ایشان بهر و سپه و سر بلند گشت امید واری طار زمان درگاه و احم و الطاف پادشاه گردان گاه از دیار پذیرف محمد و انگلنداری و حقیقت و زری آنحضرت در آفاق نهنگ گرفت و همچنان بزبان حال انتقال میروند که (که به میان غم بجا بخواد خوردن) (خوش طبعی است بیا تا همه بیار شویم) در آن زمانه همیشه کمتر واقع شده که سلاطین کا مکار و پادشاهان عدالت شعار در حق حقوق جانبداران بین بر تبه توجه مبدول داشته باشند که از مصلحت وقت گذشته طفل سیه که را بر تبه ایالت امیر الاخرانی رسانیده و خلعت استیاز و انقیاد بخشیده که آنحضرت بر حسب نیت کار وای عمرو دولت بود و یونانیو تا از درگاه و اهب اعطایا بعبایا را رهنه میبرد کرد

**گفتار در وقایع مستوعه و قضایائی که در این سال قبل از توجه رایات جاه و جلال بجایب**

### بعد از آن تقدیرات ایردوی مدوی و

چون از نور او که کور عالمی که ذکرش ظهور یافت اخبار خوشن ارجو بسیار در سر مد ما شدت یافته با طراف اکناف رسیدند هر طرف نشینا ظاهر شد که در کم فرصت و بخار و خوار این مقامات اهل بر صفت دولت نموده معاذ ان فرصت جمعی فرصت تصور نمودند جمعی که خود را از اهل و خانی میسر و خانی ظهور آوردند و از انبیا که دم از خلاص و کجی میزد معاهده و پیما را بر طاق نیسان نهاده گمان مستند و حلقه ها پاشید با بکوفت ساد و اظهار نهاده که در خور و زینت فرچی است با جلور که از جانب اصلی نزد او رفته بود که در محسوس که در اخیل و تبه دیری که داشت شدت قتل و دوا و چند کس از قتل و مرده و در استول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاد و مرضی پاشان نامی از امرار و تبه که از جانب او در قراجه اردمان حوالی آخسته میبود و بگریک او یا اراده خود در مقام تحریفه آخته شده به حضور حرکت آمد سلیم خان شمشاد نیلور که آخته و تفکیک چار پس قلعه از وقایع کرجستان و بخار خوش که متواتر و متوالی از هر طرف میرسد لای بی داده بودند و از ترزل خط عامه تاب قف بنا و در و فسلعه را انداخته بیرون آمد و بار دوی فرچی باشی پیوستند و مرضی پاشا با سانی بجنگت جدال آمده قلعه را تصرف شد و اباز و سو و اگر ان حجم اگر از ولایت و مایضا عت موفور بازگشته با نجا آمده بودند و عازم این طرف بودند که از وقت طلعه رقم ملک کل قتلکات آن بیچارگان که زیاده از چند و چون بودید و دیگر آنکه جمعی از اگر اد جیبی که امیر کونیه خان بشکر خور حصار ابر و ان بر و رفته بار دوی فرچی باشی پیوست یافته در غیبت و بناخت غارت لکاشه در آمده انواع دست درازی بجایا کردند و ولد این کونیه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیر کم که بجای خفت قلعه و الکار مانده بودند بر سر ایشان و فوجی بین چهار بر و فوج یافت که دوی از طوطی اگر از قتل آمده و دیگر آنکه جمعی از اگر اد سهران براد دست در سلا پس جمیعت نموده اراده ماتحت الکار ارومی نمودند حمزه یکت

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

(۷۲۴) بیک یحیی بیک و نهاب بیک از مرده متبلان بودند و از عساکر منصوره چند نفر از یوشیان قرچی غلام و تفنگچی در حمله اول قتل آمد و از اواسط قریب کله از نفر که آتش آن از خود تفنگچی بودند شربت شهادت نوشیدند بعد از فتح و شکر که قرچی باشی و امراء و عساکر بازگشته بار و آمد و خبر را از اسباب غالی یافته از اسب و اسر و شترانی بنده بنایت میامانی در میان شکر واقع شده رفته رفته خبر فتح و فیروزی افتار یافت و پراکنده اردو بتدریج جمع آمده آنجا اردو و اسب و شتران و اموال و اسباب بدست آمد جان به تصرف در آورند و در صلاح حال خود کوشید و فی الجمله نظامی در محکم پدید آمد و از آنجا کوچ کرده بتلیس رفته محصوران از تنگنای محاصره و عسرت محاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باقی آچی رفته تقاضا کرده بودند شاه بنده خان و شتران خان با فوجی از خسرو قاهره بر سر ایشان رفته غایم موفور و اسیر بسیار بدست آورد و مظهر و منصور باز و حقایق حالات را بدگرگاه جهان پناه عسکر خبر کرده و حسینی که موکب مایون اردو را به طعنه قزوین حرکت کرده و در بیرون شهر اقامت داشت سرعان و اردو کشته و رفته و طغفر را بیدند

## ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب قراقطنان و کشته شدن شاه بنده خان

از صابت عین الحال چشم زخم روزگار که درین سفر خراج تمام بکشته شدن شاه بنده خان و کفر قاری فتنه خان است در قراقطنان شرح واقعه آنکه عبدالغفار بیک و لشکر از بیک از معتبران طایفه کرجی است که سعادت سلام در یافته در خدمت شرف بنایت مغز و کرامی و همیشه اش در ملک پر دیان سپرد و قیادت و پرستاران مجرب غریب نظم بود و خود نسبت و امادی امام قطنان بیکر بیک فارس درین هنگام در کرجان بود که جریان بعد از ظهور عسکریان در انجمن نگاه میداشت و خاطر اشرف مایون اعلی بآن متعلق بود که عساکر منصوره در استحکام او و متعلقانش باقی بوده و بیرونان تیر باشد بدست آورند بعد از محاربه مذکور شخص که متعلقان او در قلعه قراقطنان اند و چون قراقطنان محلی است از توابع کرجستان صعب المسالک و قلعه دارد که به جهت صعوبت راه و انجمنی شبه جنگل محل استظهار کرجیان است و باشی فوجی از امراء و عساکر منصوره را بفرستاد که شاه بنده خان بیکر بیک آذربایجان و شتران خان بیکر بیک شیروان و خسرو میرزا و ابرار در کرج خان کرجی بصوب این تدابیر سپرد قراقطنان فرستاده خوانین غلام و عساکر حضرت فرجام از راه صعب بقصد شتافتن بای قلعه رسیده و محاصره نمودند اصل قلعه معدودی بودند که اسم در نمی داشتند راضی شدند که متعلقان عبدالغفار را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نمود و دیگر بعضی فرستادند امراء عظام بنیه صلاح در توقف بنده کوچ و متعلقان او در آنکه کوچ کردند جمعی از کرجیان و طایفه طایغان از این واقعه خبردار گشته و چند محل تنگنای و تفنگچی و گاه از آنکه آتش متعلق عبور لشکر را مسدود کرد و اندک در وقت مراجعت عساکر منصوره دستبرد می یافتند از توابع اقبال فایده تغیر فغان امراء عظام را از آنرا بر کرده اند و راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر را بردان کار استحکام داده و بیاط تمام طیقت می نمودند مخالفان بعد از نظر بسیار واقف شدند که سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را با نظرف فرستادند و روزی در تنای عبور که لشکریان اکثر کشته بنزل زدیم شده بودند شاه بنده خان و قراقطنان با معدودی پس لشکر را گرفته و بیاط می آمدند از یکطرف راه او از تفنگ از میان شیر برآمده و ظاهر شده که او از تفنگ کرجی است که از همه طرف در مقام جنگ و جدال در آمده اند و فغان امراء مذکور و اجتماع جنگی صعب روی داده و ارا قایان ترکان ملازمان شاه بنده خان جوانان کار آمدنی ضایع شدند کشته لشکریان قراقطنان بسیار و کفره و ارا قایان حجت قراقطنان خود از فتنه شجاعت و جهالت پستادگی کرد شاه بنده خان اضی باستان نبوده و میگفت که بجنگت اجتماع مشغول شدن صلاح نیست در کشته شدن می باید که دست از قتل منوع نداشته از جوی آبی که در دست راه بود کشته شیط طرف مخالفان توجه نموده که از حال آماج و کثرت و ملت ایشان خبری یافته در خور آن لشکری بصواب اندیشند در آن تنگنا کرجیان او را با چند نفری تنها دیده بر سپه او آمدند شاه بنده خان در آن محله



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

۲۲۳

چون قورچی باشی بوجی که در فوق بر قوم مسلم سحر ساز و نواخته کلک تخته برد از کردید روانه کرجستان گشت قورچیان عظام و غلام و تفنگیان سکا  
خاصه ششیرنه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب فرمان مایون براه افتاد و ماور بودند فوج فوج قشون قشون سینه در بر  
جمعی می شدند تا آنکه لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی فرم هم آمده روی مقصد آورد و از آن طرف مور او تهاقی ظهور یافت اما بیک خان و وزیر  
خان و امالی متوجه که هر دو وزیر سپاه در نخواه فرمایش در کرجستان تا بعد روم سپردند هر کدام در گوشه غریزه بودند و در این وقت سپه سالار  
سردار و ترغیب مور او آمده با و پیوسته بودند و عظام و جان بل عانه خلق کرجستان کا تیل و بقیه تهنوت کاخت تا موازی میت هزار پاداه و سوا  
در هم آورده آماده رزم و یکا گشتند در روز دوشنبه بیت چهارم ششیرنه در موضع کوشنوار توابع آکت چاپی تغلیس فریقین افریج  
اتفاق افتاد از جانبین صف سپاه آراسته سپه محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان قریب شده روز دیگر حمل میشد سپاه در  
جنگ اجتناب میشدند شاه بنده خان در آن روز تا خیر انداخته شب نیمه میان آمد و از طرفین محاربه دست بهم زد و کرجیان نیز در آن خواهی ایستاد  
نموده از جانبین بر اسم پس در آن صبح روز سه شنبه بیت پنجم ماه مبارک مذکور سپاه منصوره صفو قال آراسته قورچی باشی در قوی  
گرفت امیر کوه خان بحسب تخیلی معین گشت و سینه و میر جنس و قابل مبارزان معسکه که کار از استحکام پذیرفت از آن طرف که جیان نیز رسید بیکر  
شدند و فی الجمله جنگ عظیم در پوست در اول حال کفره بیات جمعی پیش آمد و یکبار بر چرخان خود فرمایش حمله نمود و چند چرخ تا صبح نه گذرد و انبوه  
نیارده و از یکدیگر پاشیده و امیر کوه خان لحظه پای ثابت توار داشته و زخمای قوی یافت چون محبت اتفاق در محل مناسب جنگ دست بهم دادند  
از سینه و میره خود فرمایش معانیت شد اما طایفه جبار سیه کوه خان از خدا رانعه که بیرون زدند و کرجیان در همان گرمی قال میان خود  
تفنگی در آمده از صدقات آن که و صفوف تفنگی نیز ملاشی گشته جمعی کپرا خود طغش و در خصوصاً از جو شش تفنگی شربت شاد چشمه و سرخ بر  
گاه جان شتافته و کفره چنان چیده شد پیش آمد که روی ایشان از یکطرف که مقابل کوهی شتند با روی قریبش آمده و جبار سیه را در بازو  
بغارت ایجا آورد و در مردم اردو و بازار و قلچیان و شاکر و دیگران که در اردو و بجا فتنه آنکه مازده بودند هم بر آمده و شورش بر بزرگی عظیم در اردو  
ششیرنه یافت چنانچه مردمان میر و پادشاه و تان او باش که در اردو مازده بودند دست بغارت اموال یکدیگر بر آورده و در بازار کرد و از او  
مانده ازین عزادیت و خزان بسیار بکار نظر شعار رسید چون مذکور شد که در محل مناسب طرح جنگ اتفاق افتاده بود و این وقت که روی از یکدیگر  
که در گوشه کنار و زمین بسیار بودند چون قتل بزرگان نمایان بود از این غوغا و آشوب چیزی سپاه کفر و ضلال تصور آنکه العباد با شکسته کمال  
لشکر اسلام راه یافته پای فامشان سینه نیز بعضی از صحن بدلی و بعضی بدستی مال و حیوانات اموال روی از معرکه برافتنده این آشوب  
انقلاب لشکر قوی نیز سرایت کرده و تزلزل و متزلزل کمال سپاه راه یافت لیکن قورچی باشی از و فر غیرت و دلیری با بعد و دی از دلاوران  
بنا موسس و از شاهان این حالات صلا تزلزل بخاطر راه داده و میر که پای ثابت قرار استوار داشت جمعی از جنس و قاهر که شاه و صبر و ثابت  
قورچی باشی نمودند قوی دل گشته نیکه بروت اسلام و نیروی اقبال ششیرنه گردون غلام کرد و باز روی شد شهادت قوی دل و کشت دیشانی بجانب کفره  
و خاک معرکه را از خون آن جن که فغان لگدن ساختند معانر و خیال شاه بنده خان نیز که از عقب سیه با فوجی از پیشروان سپاه خود از کوره راه  
رسیده نایر استظهار و دگر می که میکان اودی او بار گشته روی نیز نگاه آوردند تیغ جانی غازیان سپه ثانی آغاز نهاد و بطرفه بعضی طعن شایان  
و ضرب ششیرنه صاعقه که در آوازی و حسن را پاداه و سواران گزیده ششیرنه از بر خاک پلاک افتاده و مار از نازد آن خاک را بر آوردند و  
سینه بخت ظهور یافت اما یک سپاه کفر و ضلال انار و بار و خود هر گشته و ادی او بار دیده پشت معرکه داده راه نبرست پیوند و جان حوزة اسلام  
بر حسب الحق بعلی و لا بعلی غالب گشته مغلوبان سیره و در کار بجانب تغلیس شتافته چون بجای رسیدند از آب که عبور نموده پل را که از چوب  
تزیین یافته بود سوخته و خود را به پیشانی انبوه برداخت و جامی سخت کشیدند از معارف سپاه و سپه داران کرجی ظهورت میر محمدان و آقا تکیه و ابواب

## سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

(۷۲۲) آب که رسیده بعضی جو رنوده یعنی دیگر جو رسیده بود که موراد و جسد که رسیده اموال و اسباب بسیار و مویشی و اغنام بسیار نیا نموده جمعی کثیر  
از نزار و صبیان مسلمانان با سیری کردند و دیگر خان با متعلقان خود بسلامت گذشتند و بروج آمدند و قلعه مشهده لانقوج با اموال و اسباب بسیار که  
از آنجمله چاه خروار ابریشم بود به تصرف کرچان درآمد و از آنجا بای قلعہ نقلین آمد که آن قلعه را که حکومتگاه و لایه کار تزل است بطایف محل  
به دست در آورد جماعت لشکریان نوری و سپه گرد و ایشان شاطرشای نام که کوزال و حارس قلعه بودند بعد از اطلاع قضایای که مذکور شد چون  
بضاری نقلین اعتمادی داشتند متعلقه سانیون خان را از آنجمله بنارین قلعه برده با وجود فتنه آن خیره و عدم استعداد قلعه داری که نسبت  
بضبط و محاربت آن جهت به برکس از طبقه سیحیه مقله خلاف داشتند بیرون کردند جمعی از سیحیه با تیغ و تیر بدافع بر حاکمته منجر جنگ شد  
شد و از طرفین چپس قتل آمدند و لشکریان از خارج مستولان و غیره بضاری خیره دو ماه پس انجام نموده و محافظت قلعه سی موفور بطور مبارزه  
و موراد و سپه و زکار جمعی از کفره را بر سر قلعه گذاشته خود با خود که جبهه متوجه رابع شده تا بده کجورفت آن بلده را که پس از یکبارگی و اعیان  
ایل و اوایات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بنهایت دست آورد و از آنجا نیز جمعی از عیال و اطفال مسلمانان با سیری  
بردند و عامی مردم ایل و او پس فرایع از جا و مقام خود ریمه نایل خدا آتش برین کبارس خان باز نگشاید و موراد برشته تخت بکبار  
کنجه و آنچه و در از اراضی و صامت پرداخت بقصد که قلعه نقلین را بدست آورد و بدینصوب شتافت و بر سپه و پیغام و حرب بنامینا و و عدلی  
سی بسیار کرد و جلایا نیکو که شاطرشای را فریب داده دست در کردن مقصود حاصل کند مقید نماید و لشکریان بر دانه دامن به دست بر میان نهاده در  
محافظت قلعه میگوشتند و جواب اسلحه و پناهای موراد و جز توسط سفیر تیر و کلوله شکست بود و آنحضرت سرخان از جانب امرا و لشکریان با سیری  
خلاف بنیان آمد و حیات حالات نوعی که تجریر پیوست عرض کردند و بوضوح پیوست که موراد و نابکار بعد از ضد و در این حال به سخا را اظهار نمود  
سلطان و مکرده سرهای مستولان را مصوب می از معتبران که بجای بیار کز زده سپه از فرستاده تخت و ایام از نقلین آمده و اموال که بدست  
آورده بود را سال داشته سردار را بآدم طرف کرجستان و شیردان ترغیب نموده و سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر انکاشته نشود و  
کار تزل با هم او و کاخت ابسم ظهور ش فرستاده و ظهورش نیز آمد بیکدیگر مخرج شده اند و هر یک یکبه بر سپند حکومت و به نظام حال خود و به سبب  
ملکت مشولند و در غیر قلعه نقلین سی موفور بطور مبارزه حضرت اعلی بعد از وضوح این حالات عیسی خان قرچی باشی اسپه در آنظر شکار گردانیده  
فته موراد و نظام مدام کرجستان با موراد انداخته و قتل خان چرس که دارد و غده لایسجان کیلان و بجای یوسفخان امیران امرا شیردان  
فرموده هست ترشد که بریل استیصال بدینصوب قیام امرا و عساکر آنجا بقورچی باشی مخرج کرده و اسپه کوزخان یکبارگی چور سده شاه بنده خان یکبار  
یکبارگی از بیجان بنسبه امرا و عساکر تا بعد خود بدرفت قرچی باشی با موراد کشته و قرچی باشی نیز برای فرمان کشته از موقوفه جاده و جلال استداد  
کرده و سرعت و استیصال روی فوج بدینصوب بناد و رایات حضرت آیات جاده و جلال سینه از ما نذران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده  
دار استلطه قزوین و نول اجلال مشه موز چند روزی در استلطه مذکور محل اقامت شعیار مظفر منصور بود و از آنجا بیلان سلطانیه توجه فرمود  
چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسیه چند روزی سلطانیه مخیم سر اوقات قبال کردید که به طرف که عزیت موکب بایون لازم آمد غلظت و جبهه  
طرف معطوف کرد و امام قلینان یکبارگی فارس با عساکر آنجده و آمده و درین سلطانیه بار و دوی ظفر قرین پیوست حکم شد که از عساکر منصور که بر سر  
تا غایت کرجستان رسیده باشد در دوی کیمان بوی توقف نموده در کاب ظفر شتاب بنده شرح نصرت بایون بصوب اق عرب بعد از درو  
کرجستان قضایای که در خلال اینحال در هر طرف بوقع پیوست قمره ملک بیان میگرداند انشا الله تعالی

ذکر محاربه که فیما بین جنود ظفر نشان و کرجیان بی ایمان بوقع پیوست و ظفر با فتنه جنود ظفر و رؤ



## جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

زینکه گفته اند شعر تن شاه باید که باشد در تن من و جلد در اگر شود پایست اما ز نایب که در مفاسد بر سر خلاق بخت بود  
خوار و خجسته بخت آید بخت خفته شورش آشوبی است که از ملک حرامی و عصیان و طغیان مور او که بی شور و بخت تیر و زکاک و بطور  
پوست و تیاج عقیقه بر آن تیرت کشد از آن هر ضرر و آسیب بسیاری بخلاق و عباد الله رسیده و میرسد چنانچه در ذیل مبین و مرقوم میگردد

(۷۳۸)

ذکر بطور ارتداد و عصیان و طغیان مور او که جی تیره بخت به نهاد و اعمال و افعال

### با هنجاران پسر خیل اهل بفاق و فساد

شرح این واقعه عظمی و کیفیت این واقعه که بسیاری گفته اند چون که دوی از کفر و کجاستان کاخ نبوی که مرقوم است مکافات بت فاسد و جزای بستی  
یافتند مور او بدست انجام تیر و زکاک که بصلحت وقت شکار ستوده و سلام ظاهر می ساخته و دست انگش و ملت نصاری باز داشته بود  
که گیان کاریل که همیشه دو لخواه این دو دمان و الا بود طسیرتی اطاعت و بندگی را بقدر و مخلص و بیعت می نمود و توجه و اتفاقات  
در باره آن نظایفه در بجه کمال داشت بختان کاخ و اقاویل غیر واقعه و مقررات از جاده منحصلا منحرف گردانیده جسمی چند از زبان کفر و فساد  
آن حضرت که مشعر بر بی توجهی مایه دشت و از دیاد تو حسم بود و خاطرات آن نگارنده بدان که چون در درگاه معنی محل اعتماد کشیده کمال محبت  
داشت مقررات او و معتد و نصدق و صواب آنست خوف بیم ایشان از لشکر فیروزی اثر روز بروز زیاد تر میگشت جسمی که اگر امارت  
محمد قلیخان بنیاد اعلی بکریکی مستد باغ و بیکر خان اکریمی دورت بر یک حب الصلاح مور او بخدمتی مانور کشیده بر سر سقا قهای کفره زرقه بود  
خاطر بطور عصیان و قتل سپهسالار قرار داده و صبحی بر آن بسته و مکل و مستح از خیم خود بد خانه قرحای خان آمده از روی دو و لخواهی و کوری  
که گیان کاریل عمو گمانی شده آمده خلاف و مستعد جنگ و جدال الذی باقی مائل سوار سپاه شده که مباد از آن گمانان که بقریبش منته  
مخلوب سلطان آمده اند حضرت و آسیمی بخود قریبش شده و با مور و نایب جارت و دیری نمایند چون سر قهای خان و امارت و منزلی که آن  
بخت از خدمت شرف بود بار مایه و دو شقاق و الطافی که از جانب عیون اعلی یونان و قریب حال او میگشت مشاهده نموده بودند و یک پسر  
با کوچ و متعلقان در این ولایت و منظور نظر شفقت و رحمت و کامیاب عزت و عاطفت بودند و احتمال میدادند که مشارایه مصداق امری که بوی  
نادر و لخواهی از آن آمده و نداشت با لکه قرحای خان بصواب و مور او پست و سوار می گردید و جن سوار شدن قبل از آنکه طارنان پسران مقتدا  
با کار رسیده و خوار و گرد چنان زد که نوک پستان از طرف دیگر نمایان گردید و خود بطرف خمیه و سنان اسیر الامار شیر و ان قبه با و بیکر  
و تیر بر زمین عمل پیش بر و طایفه کرمی بعد از قتل این و سپه دار عالیقدر بار دوی قریبش آمده و یک پسر قرحای خان امام و بربری  
نام و بر کس و بیکر بدست ایشان در آمد از پای در آورده شد شهادت چنانچه در اصل اردو فرغ روز محشر مشاهده نموده خواص و عوام در کمال  
سر اسکیلی بجوم بغیر آملی و من اجنبه کوبان خود را سپه و ن انداخته بر طرف می شتافتند عیون اردوی قریبش نوب غارت یافتند اموال  
و اسباب لا نقد و لا شخصی بدست گیان در آمد بعد از آنرا این خبر نبوی ضطرار و سر اسکیلی بطیقه قریبش راه یافت که هر که از آن  
و عا کر قباغ و شیر و ان بخدمتی که مانور کشیده بطرفی زرقه بودند فرصت معاودت و جمعیت کجا نیافتند از جا بجا که بودند را بجات جسته بیرون  
سایون خان و الی کاریل فرصت در آمدن قلعه تعین که مقرر حکومت و مرکز دولت و بود یافت و اتفاق محمد قلیخان بکریکی مستد باغ و غنچه قلعه  
تختن جسته و مور او بعد از کشتن امار و نوب غارت اموال و اسباب قریبش با جمعی کفره و فخره بغرم و بخر و تصرف قلعه و لاف و نوح دست  
آوردن بیکر خان و قتل و غارت و استیصال او با قاتل اکریمی دورت و غیر هم که در آنجا بودند متوجه انوش بیکر خان از وقوع اتحاد و بی آرام  
از بی تابی مردم ایل و او عاقل که بکلی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاوردند و مقام سپه و ن و اهل و عیال و نال و حال شدند حیثی بجا

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

آقای باشی جسم علیه عاید شد بعد از فوت پدر مضرب اوچی بهشکری که موردی آن سلسله بود و با تعلق گرفت و فوراً بهیت آداب دانی <sup>ع</sup> (۷۲۵)  
 علیا ترقی نمود و در بر و زبایه قدر و منزلتش مبدی بایده از زمره مقربان خاص و مخصوصان بزم خاص گردید و صاحب ای مشورت بود چون  
 پیرش صغیر و کوچک بود مضرب روئی با حدی تفویض یافت که بعد از آنکه پیرش نشود و غایب بایده قابلیت آن خدمت داشته باشد بمقتضای  
 آن عمل شود **سلطان خان** و لد شاه علی مسند را که وزیر دیوان علی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت پیرش بعد از در و دار <sup>نقطه</sup>  
 اصفهان بریض کشت نشان عت سرطان در بدن ظاهر گشت بان الم سبک را که یکدیگر رخصه کرد و در و برید می نمودند و صلا می نمودند و رفته رفته در پیش  
 که معالجات اطباء و تصرفات جرحان دافع ضما کشت عاقبت خنابل میرزا آخوند کشته شد پیرش شاه علی میرزا خواهرزاده حضرت شاه  
 بکان بود همیشه آن سلسله شرف مصاهرت ایندودمان داشته اند و می نزد و مرستی بان تبه و الا سراندر از می یافت مقطوع القاب و در  
 از او در وجود نایب مروت و کات خود را در زمان حیات و صحت بن بخت علی به نوده بود و چنانچه سرود این اوراق مکرر از او این اعتراف شنید  
 بود و او گوی مال دیوان نیز داشت بابر آن تمام کاتش بحیط ضبط در آمد و مضرب وزارت دیوان علی چنانچه سبقت ذکر یافت سلطان العالی  
 خلیفه سلطان ابن سید رفیع الدین محمد صدر تفویض یافت

ذکر وقایع او و ثل ترکی مطابق سه اربع و ثلثین و الف که سال نهم از قرن دویم

## ایام سلطنت همایون عباسی است

باز نیم خبر بوی بهار است امروز کار و زنده نهاده عسله سانی آغاز نهاده شکوای فرود می که در عرصه جهان دم از طغیان میسند و از قهر دم  
 سعادت لرزم نور و در گرانده گشته در زوایای منهدکی متواری گشته خورشید جهان پیرا با هزاران فتنه و شکوه در عرصه کار خود شرف  
 جلوه نمائی کرده لوی جهان بانی افراخت یعنی در روز خشنه و دوازدهم شهر جادی اثانیه ساعت هفده دقیقه از روز گذشته برنج جل و  
 نمود سعادت افزای مسندل معهود کشت از لطف هوایده کس باز گشته بواقعت در کار فتنه آغاز نهاده و سوسن که نشان آزادی داشت  
 بقصد جوشن غنچه خیز کرده در کین عمارت اوراق زرین گل نشست شاه دلارای چمن جت فخران بزم بهار در شش نزدیک کسره بر خا  
 زیبا از گل و لاله پیرایه است **بیت** باز نیم بهار غایب باشد که گزخ کاتش چمن تازه و تر شد که لطف هوای  
 انجن آرا کشت چون خوشکین بار بار پسین سالی کشت حضرت علی شاهی ظل آئین در حصه لطیفه اشرف باز در آن بیت  
 نشان بختی و کامیابی میگردانید جشن روزی در جشنخانه های در کار آن خط مشی یفه که رشک فرمای صبور خان و زینت افزای  
 رضوان است تقایق قمارگان و دولت قاهره و حیان خلافت با بره و ایچیان سلاطین و بزرگان هر طبقه که در آن جشن جهان پیرا حاضر  
 بودند زبان هلاک باین بهیت سال نو مبارکی نور و فیروز گشوده و از موعود و ثنائی شمشیر کار کارا داد نمودند چون عادت قدیمه و  
 همیشه روزگار است که پیشه بطلایم امواج محبه معن بر بزم سبکامه عافیت و آسودگی گشته گاه سفاین راحت و استراحت را غریب  
 فایز از دوگاه ابواب فراغت و آسایش میدوگردانیده و در نایم رخ و غبار روی روزگار طبقات نام می کشاید و عالم خالی از انسا  
 و بلا نیست در مهال انزک و دش روزگار و قنای خلک و کج روی سپه ساز کار فراغت و آسودگی از خلق نگاره جبهه فتنهای خود دیدار  
 و از هر طرف نگره در حرکت آمده وقایع عظیمه بطور بیت شعر سرشته دارد و در روزگار که گردید و لهما ز محنت نگار  
 زمانه در عافیت باز بست دل خسته می رازاند و است اگر چه هر گونه حادثه روی داد و قن و مستوری در هر جا ظهور یافت  
 بلفزدانی و صحت وجود فایض الوجود خانی و سبب ای اقبال حسن سبی و تدایر صابیه آنحضرت روی با خطاط آورد و مفاسد صلاح انجامید



# جلد سیتم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۱۹)

همایون اعلی راه مکه دارنده بعضی اقدس رسید که میانه از نادران و سپاهیان کرجی که با بخانه اند و ظهور شد و مرهلات بنانی  
 وقوع میساید و محفل است که آن طبقه ضلال عایانیز کرده غریب فتنه از ایشان حادث گردید و رای عالم آرا بدان مقتضی گردید که یکی از  
 ارباب فرات و کیاست و اصحاب رایت به انصوب فرستند که بحاجت حالات کرجان رسیده و در دفع و دفع فتنه انگیزان و  
 تنظیم و تنقیح ملک آنچه صلاح دولت قاهر باشد عمل آورد و لهذا قرقچانی خان سپهسالار را که در نادران و پایتخت سرسلطنت خیابان بود و بخت  
 نامور گردانیده و موراثیت کرجی را که است کالت همایون خان و الی کرجستان کار تیل داشت اما دوا و مال متجاوز بود که اظهار اسلام نمود  
 بامیران و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب قبول و الکادر و از جمله مستبران و محرمان بزم اقدس بود و در قفس سپهسالار  
 گردانیده که چون صاحب دوقف نیک و بد کرجستان است و بحسن اخلاص و ظهور بندگی و خدمتکار بی محمل اعتماد داشته اند که آنگاه از لوازم  
 و لوازمی و خیر اندیشی و نظام و نس آن ولایت لایق دولت داند معمول گرداند و صبیحه عیسی خان و قورچی باشی که فیره و دختری همایون اعلی  
 و نادر همایون خان بوده و مصوب معتقدان بود که گردانیده و حکم شد که امراد قرا باغ و شیردان تیرگی نزد سپهسالار جمع آمده و در هر باب  
 لوازم سپهسالاری تقدیم رسانند و قرقچانی خان و موراثیت کرجستان سپهسالار شیردان و قرا باغ را جبار نمودند و چون عیسی  
 و دامادی همایون خان در میان بود یوسف خان بیکری شیردان و محمد قلیخان زیاده اعلی بیکری کبکی متبایع و سایر امراد اعظام و عساکر کرام  
 با تجملات و نرسیمای کوناگون بایشان بپسته اول جشن عروسی انعقاد یافت بعد از آن چون هنوز کوب بخت کرجان کاخت اخفیف  
 و بال پرونی باده اراده از لی بقل فوجی دیگر ایشان تعلق گرفته بود جهت تحقیق حال و نیز سپاهی و رعیت عموم انظار بفرستاد و تقریب همایون اعلی  
 کرجان باشی آچوق که شدت داده بودند حاضر نمودند و قریب هزار نفر سوار و اسلحه و یراق جمع آمدند و علامات و دعیان از صورت حال ایشان  
 نمایان بود و بواسطه موراد و خطبه منع و دفع اشتهار آنکه و بی ایمان شده گرفت و تکلیف کردند که چون رفتن باشی آچوق بخواست  
 و بیکشی بر شاد و شوار است آلات جارج خود را بآزبان داده و خود را سپهسالاری سرفراشی آچوق معاف باشند بعد از رفتن اسلحه و یراق تمامی آن کفر  
 فخره و شکستگی و آرمیان گرفته بطرفه یعنی دمار از نهاد آن قوم برآمد و تر و خشک بآتش فرسوده معروض تیغ میسار و دیند بعد از ظهور آن  
 صورت موراد و کورخت باطن در آمد و خود را ظاهر سپاه خوار غیرت بیکشی یا بوس حکومت و بزرگی کار تیل باز نادران و عظام انظار بفرستاد  
 نمود و بیکش قتل سپهسالار و بعضی امراکه انواع فنا و خونریختن از او بطور پیوسته تفصیل حالات و ظهور عیسان و طغیان آن بود  
 جهت به روزگار و در وقایع پال بود کاشته ملک سخن پرداز بیکرد و در این سال از تأثیرات فکری و تقدیرات یزدی علت و با و طاعون  
 در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته و در دارالارشاد بیل شدت آن بیهوده بود که در نفس میده زیاده از بیت هزار کس تلف شد و مقدار وضع  
 و محال قریب صدها تن کین و سراب و رشتی که مرود و خفاقی قریب شصت هزار نفر که مجموع بلا غرق زیاده از یک صد هزار راه عدم پیوند از پیران  
 معمر و در کار دیده استماع افتاد که هرگز در آند یا رشت آن بیهوده بین ثابیه و طغیان نبوده و بعضی محال طارم و ستری فردین نیز بابر قرب و جا  
 سرایت کرده جمعی تلف شدند متوقفا که در نبال جان فانی را دواع کرده بعالم باقی انتقال کردند اسفند یار بیکت عر بکروا  
 که از نمره معتبران باط اقدس و معتقدان در کاه بود در سبک کام معاودت از سفر خیر اثر نبوده و حوالی نهادند و در قشند سوار و با چند نفر  
 از رفقای مسافرت نمود حال بر او متغیر شده از رفتن باز ماند و خبر بخت اعلی رسید آنحضرت از شمول عافیت محض و تخت و ان فرستاد  
 بخند آمده و چند قدمی بود ببطاقت شد و با نسیل سواری گردناب سواری سینه را درده اظهار بی طاقتی گردانید و در وند که لحظه در سر راه خسته  
 نماید چون باینه جانش بسیر شده بود و دبعیت ننگانی بقعاضی جل سپرده متوجه سفر آخرت شد و وی و کمال بیک است که انان حقه  
 از نمره صوفیان و بیانی طوینان و دوان بود و مضیبا و چی باشی کوی سر هندی از می داشت و در او حسنه ایام حیات از دوزخ و عذاب

اسفند یار بیکت





شرح واقعه آنکه قاسم خان ایما نمود و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانچه از پیش گشت در موصل اقامت نموده بصلب قلع و نظام امور آن سر  
قیام داشتند در میان جمعی از رؤسای آن خدو دو اکرا و دو ارباب تابعه سرداری حافظ احمد پاشا و جمیت یار بکر پشتر و قوی خاطر گشته نمود  
سه هزار نفر که هفتصد نفر از آن تفنگچی بودند بکر که در کوی حسن پاشا نامی از امرار و رتبه برادر کور حسین پاشا که در حوالی بغداد قرار گشته بیا سار سید بصل  
آمده در آنوقت زیاده از سیصد نفر لازم بر سر قاسم خان جمع نمود که بایوزباشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد نفر شدند و بیرون رفت  
و تأیید قبال که بتبذیع اعدای حیت بسته غرم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشت از دیران طایفه افشار که در راه  
پای جلالت پیش نهاد بر صنف سپاه مخالف گشته و سایر یوزباشیان و قورچیان افشار موافقت نمود و قاسم خان و مردم او بنده در کوی قبال جلوس  
مبعور که در آمده از طرفین آتش حرب شغال پذیرفت و بجلالت لیرانه سپاه منصور مخالفان دل بای داد و دست از محاربه کشید و بای حیت  
کشوند و افواج قاهره بر آن فتنه گیره غالب آمد و باواری کین از نفر بکند زیاد و قتل در آمد غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد و بقیه استیغ  
برکنده شدند و بعد از اطمینان خاطر از فور سرخه یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع نموده بمسکه و آخر چهار و سیصد و بیست و نه سپاه  
آمده در دست بادخت نهاد و بظرفهایون در آوردند شرح واقعه که در آخر بر یکت و معتمد قورچیان حضار معمر که بخریست

ذکر در سپاهان ریل بیکت بیکدی شامو با نظام مهات عراق عرب شرح محاربه که او را در موصل

### با اعدای دولت رومی داد و طرف یافت

چون واقعه مذکور بوقوع پیوست مشخص شد که مخالفان حدود موصل بستمها سردار و دگر می جستند و روم دست نطق اول کشود و اندک مباح جلال  
که قوچی از اعراب نیز خصوصاً ابلاط و ده منسه متنا در مقام ضد و نفاق در آمد بجانب حله و نجف حرکت کرده از اردو منسه اربابان بخیل آید با  
میرسد و طایفه افشار بنابر علت با که در موصل شیوع یافته از قتل شدن لشکر اندیشید و جمیت خواه تو استند از نمود قاسم خان با اندک کج  
در قلع موصل است و آنولایات محل شورش و انقلاب گشته و این مقدمات موجب ترس و اختلال احوال متبایان و دل قاهره است و ای  
جهان آراقتضای آن کرد که کبلی از کار دمان با طغرث و جهان درگاه که نو فور غیرت مردانگی و فدوت جان سپاری در راه و زن  
دولت تصاف داشته باشد از درگاه معنی روانه آنطرف گردانند که عا کر قمر و علیشکر و آنخو در جمع آورده که بوقت تبذیع اعدای بنده بیکت  
از مخالفان شعور و سرحد حادثه روی نماید که بگویم و احتیاج افند معاونت بظهور آورده در باب آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد عمل  
آورده از رزمه هفتستان اخلاص شمار ریل بیکت تو شمال باشی شامو که بصفت حسن تصاف و اردو بدین خدمت مامور گردانیده با فوجی از خاک  
ظفر شعور و میر قاجارین باشی تفکیکیان اصنافی و جمعی دیگر از تفکیکیان کاب اشرف و از آنطرف فرمودند و چون ریل بیکت از کربلا مقصد  
جدا شده روی عزیت بدخوب آورده بسته نزدیک شد بوضع پیوست که جمعی از جستند و رتبه و متجده حدود موصل بخرم بخر قلع و در  
آمده اند و قاسم خان با دوست صید نفری از غازیان افشار که در قلع موصل با او بودند و انداز قلعان ذخیره و علت با که هر روز جمعی بر او اعتماد  
می نمود و اندک صلاح در وقت قلع داری نمید و قبل از وصول مخالفان مسیه و ن آمده و مخالفان تصرف در قلع نموده و بیم آنست که خان احمد  
خان اردلان نیز بدینجهت قلع که کوک را انداخته آنقلعه نیز تصرف اعدای عادی در آید و یانه سار و سلطان بیکدی برادر ریل بیکت که متولی و  
مقتضات قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفه اعراب منجا که بخود کربلا و نجف آمده بوده اند محاربه و فوج با قلع ریل بیکت از قلع  
این اخبار در حرکت ماسرعت نموده چون بحوالی درنگ سید حسین خان حاکم لرستان با بعد و دی آمده و پیوست و ده آنجا بوضع انجا رسید  
که سردار فوجی از رتبه رسیده که در کوی حسن پاشا حرکت بصلب و کوک و قلع آنجا تعیین نموده و قریب پنج ششده از رومی کرد

## سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

پادشاهان دوم که بمعاذت جانی بیک گرای بر سر او قیام یافته بودند در کعبه محاربات نمودند و غالب آمدند و حقایق حال و مقام احوال خود را که  
اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت و بیعت و تسلط مخلصانه او بدین دودمان و الا وقوع یافته بود بعضی قدس ساینده لشکر الطاف  
اعطاف شاهانه که درین چند سال شامل حال او بود و حسن وجه و ابلیغ بیان او را نموده بودند و حضرت اعلی از وفور توجه و غایت شغاف آید  
مشغول نوازشات شاهانه گردانیده و هفت نفر از انی داشتند و مکتوبات سلوک در باب حسن سلوک و مدارا با دوست  
و دشمن ضایح ارجحه و ارشاد مرشدانه درج نموده بخلع فاخته و هدایا و منقوشات و از در سال داشتند و دیگر می ایچی محمد پاشا آباد  
سید عزیز بود موسوم و معروف بمیر افندی در میان عوام سادات و بنابر تقییم مسیله قدسی مینامند باعث ایچی فرستادن او که چون یکی  
ارض دوم بود بنابر قرب جبار و مصلحت دنیا داران با میر کونیه خان بیکریکی بخور سعد طبع الفتح استثنائی انداخته با او طریقته را مسکول میداد  
بعد از واقعه سلطان عثمان طغیان و بجهت بازخواست آن واقعه و مایوس شدن از موافقت عظمای و شبه چنانچه تحریر پیوست بنابر حقیقت  
و صلاح حال خود بوسیله میر کونیه خان اظهار توسل باین دولت ارجحه نمود و ایچی مذکور را که از معتمدان او بود بپایه بر سلطنت مصیر فرستاد  
خود را از خزانه هوا خندان و مشو بان درگاه شاهی شهر دهر چند از سخنان بازده را بحد صدق و اخلاصی بشام حضرت اعلی برنمید و عرض  
اصلی او را اظهار عقیدت و اخلاص جز این نبود که اگر دمیته در ازار اعلی که از و صد دریافت او در مقام محاصره شدند و او را واقعه پیش آمد  
و دیگر کا بی داشتند تا بر مملکت ظاهر بچنانچه شیوه رضیه و خلق مرضیه آنحضرت است که رعایت جانب یکایک از پادشاهان  
مرعی میدارند میر افندی منظور نظر اتفاقات گردانیده و مشور عاقل و محاط بختاب ارجحه خانی بهسم بازده در قلم آورده و پستال غایت شاهی گردیده  
و به منقوشات و هدایای شاهانه نوازش فرموده و نور و بیک نام قورچی استاجلور در مرافقت میر افندی نزد او فرستاد و بازده در بدایت  
بود و آن مشور بقال افتخار نمود و مقدم قورچی را با عسکران و احترام قشعی نمود با لاسمه و دوسینی و آثار مکر و حیل از او ظاهر شدن گرفت و نسبت  
مبنویان درگاه اعمال حیل اند و بظهور آورد چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم ملکیتان بیکر (است آینه و مینی زهوس) (قبله عشق می باشد)

## وقایع مستوعه که در این سال بطور پیوست

چون اخبار دوم و سپه داری احمد پاشا و جماع لشکر در دیار بکر بنوی که مذکور شد از انهای مبنیان و جو پس مسامع عجب لال رسیده بطنه  
مباد لشکر بطرف آذربایجان کشند و حرم و حسابات مقتضی آن کشت که محل عبور لشکر دوم را از ذخیره و ما بحتاج جاری سازند و آمدند و  
بطرف آذربایجان از در راه واقع بشود یکی راه ارض دوم و دیگری راه وان چون ارض دوم از عسکریان طغیان باز داشت محل فتن و فتن  
و از دیار بکر راه وان آمدن مناسب بشود و داشت از معربان بهاطاعت و تمکین سیاه و ل صحبت ابد است سلطه تریز فرستادند که با اتفاق شاهانه  
خان بیکریکی آذربایجان اماره و عا که آنقدر در جمع آورد بجهت ان و نه و آن جوانی بهرجا مکان عبور رفته و داشته باشد و نسبت  
کرده از ذخیره و ما بحتاج لشکر در آذربایجان نگذارند و در تمکین حساب فرموده بدینصوب نصت نموده و جماع اماره و عا که اشار نمود و چون  
خود طغرورد و جمع آمدند بر کس قشون و لشکر خود را که فراخور کار و جنس و غیرت دین دولت سرانجام داده بود و حضور بیکریکی در دست  
بعضی عرض در آورده و بقشون آراسته و لشکر نامعده و پیشهم در کمال شوکت و اقتدار بجانب ان فرستاد آن نواحی را از دیار و صحبت  
و ناطق پر ختم و قرین فخر و قبال معاوت نموده و احدی از جنود و پادشاهان و اگر دان بر حد جرات مقابل و معارضه با آحاد لشکر فیروزی از در  
نواخت نمود و در تمکین در مازندران بخدمت اشرف سیده حقایق حالات عرض نمود و موافقت و احسان گردید  
و دیگر می از سوانح محاربه قاتسپخان و قورچیان افشار پست با مخالفان در حصول



پادشاه بعد از پیرانی و انجاء مطالب از باباجات و عشرت شاد کامی گذران بود ذات مبارک شرف را بقدر عارضه رؤی داد  
 اندک روزی بصحت گرایید و از مقر سلطنت عزیمت قشاق باز گذران بخت نشان منسوب بود از طی مراحل و مراتب سیر و تفریح و تسکین و راحت و آرامش  
 فرح باد و عرض نوبت بخش قصبه اشرف که قلعه از خان بکده جان قلعه از آن است از نیست قدم سرت لردم عطرسائی و زراعت فرائی کائنات  
 نهاد و ایچان محبتیه پام از هر طرف پیاپی سیر سعادت فرجام آمده بعد از آن که عصبه بوسی و غر مجالست مجلس بخت آیین و ادای مسالت و سعادت  
 مشمول انعام و اکرام رخصت نصراف یافته روانه دیار خود گردیدند از جمله سپهسالار و ایچان و مرمرز با شاهی و از بک ایچان محبت که از جانب در محله  
 خان و الی آنجا بدست سلطنت صفهان آمد چون جواد خوشحرام موکب اقبال بجانب باز گذران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر و امالی اصفهان  
 استقبال قیام نمود با عزت و احترام در عمارت سروستان باغ خلد ساسی نقش جهان فرود آورد و روزی چند که در دار السلطنه صفهان اقامت  
 داشت کافیه بنی از مرمرز باقی برداشتند بعد از آنکه فی الجمله از پنج راه آسودگی یافت متوجه باز گذران بخت نشان گشته در خطه طیبه شرف سعادت کوشش  
 و غلبه با بوسی فایز گردید و صیقله اخلاص صد اقامت آیین آورده بود با ایچان و مرمرز با شاهی و از بک ایچان محبت که از جانب در محله  
 بانواع نوازش و لطافت شانه سر سهرابی داشت بعد از دو ماه رخصت نصراف یافته با مکتوب غایت سلوک شاهی و ادب و کیمیری خواجه  
 حاجی نام ایچان منته خند پام شاهزاده جوان محبت کار سعادت فرجام شاهزاده خرم این پادشاه و الا که در آن برگاه حضرت شاه سلیم فرمود  
 ممالک هندوستان که در قصبه شریف اشرف آید بمقتل باطل جلالت سناط سر سهرابی از کشته نموی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح مبارکه  
 با فساد و مضدان میان او و مؤمنان و الهی ان روی داده بود و بنظر انور در آورده و در آن محالست نامی شکایت بسیار از بی توجهی و بی التفاتی در  
 بنیاتی که لشکر بر سر او فرستاده بوده بود و حضرت اعلی خواجی حاجی مذکور را بنوازشات شاه سر سهرابی فرمود تا نور و جهان منته در پاییز  
 اعلی بود بعد از نور و زفر و زحمت سعادت یافت و جواب نامه بر وجه مرغوب در منته زنده مرقوم گشته در آن مضامین و نصایح شفاعت و حج  
 فرموده اعلام نمود که چون طاعت الدین بفرمان واجب الاذعان سهرابی کار زمین زمان بر بنا و فرزند ان فرض و محکم است لایق بحال آن فرزند  
 سعادت و آنکه ضاجوی خاطر شریف بر بزرگوار بوده آنحضرت ابو فرخنده تکاری در غایت حسن ادب سر ضا آورده و از انوری که مکر و طبع شریف  
 آنحضرت باشد جهتناب لازم و اندک بر آینه معنی فی نفس الامر موجب شودی خالق و پسندیده حلقی و سرایه عزت و آبرو و خورداری آن فرزند  
 خواهد بود و با خصم و ارباب عرض و ادائی کرد و بقیه و دلجویی منته که انجایه جبهه می بخشید و ایچان مذکور را با طاعت حزم و نه نواخته مقتضی المرام با  
 ترقیات لایق و نه مودد و کیمیری ایچان شاهین که ایچان پادشاهزاده تا ناراست که چنانچه بستی که با فدا از حوادث و زکار و غنا  
 جانی بکیت کرای عماره اش که بتقویت و بیان سلطنت قوم تا نار رسید با او معادات میورزید و التجار بایه تخریق اقبال میا یون آورده تی  
 در رکاب سعادت و کتاب معرزه و کامیاب عزت بود و در بند شیر و ان محال فاشترق ارفاقه در کین سلطنت نوروی بود و حضرت اعلی بهت و الابرار  
 این مطلب کاشته سعادت و معاضدت صورتی معنوی بطور میا آورده و در مال بجا و نت خود عینی هر گونه سایل که در شیت الهی معتم و در و ج محفوظ  
 مرقوم و ثبت بود سلطنت قوم تا نار و فرائی مملکت آن و دان بجهت که ایچان برادر بزرگوار و قرار یافته عطا قوم سلطنت او و ولعهدی  
 شاهین که ایچان که به طلاح تا نار ان قلای سینا منتهای نموده و اور طلب بسته بودند و از خدمت شرف سهرابی استمداد بخت کرده و از ان  
 خود گردید و بر حسب لخواه کار و انکه عیان انظار بفرمان سلطنت محمد کرای و ولعهدی شاهین کرای پذیرفتند از تقریر ایچان مذکور و در این  
 آن صوب چنین معلوم گشت که از جانب خاندان کار و مردم نفوذ و منته و تحت هدایای از انرا آورده ارکان دولت عثمانی و اور اطاعت و انقیاد  
 آل عثمان و منج صحت جنود و قزاقان لالت کرده بودند و از و فر و خلاص و حسن ارادت دست در سینه مطلب ایشان نموده و خود را از  
 خوانان صادق و عقیده حضرت اعلی شریف و چنانچه نقش کش که بر من مکتوب صد اقامت سلوک شاهی مرزده بود و اعلام شاه عباس شاهین کرای بود

## سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

عثمان شاه اراده آورد از میان برداشتن و سلطان مصطفی کزنده بعد از بی بر سر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون این اخبار در بلاد درویش  
 گردید محمد پاشای بیکر یکی از زن اردوم که بین المهور ابازده پاشا مشهور است بخاصیت طایفه یکنچری بر خاصیت بازخواست خون سلطان  
 عثمان و سید عصیان و طغیان ساخت از طایفه یکنچری بر کس او در هر جا بدست آورد و بجا باقتضای خود آرم ملک بر ملکانش کشید و شیوه  
 جلایان کش که قسمه جمعی از نوذات میر و پارسه خود جمع کرده ولایات قریبه از زن اردوم را که حالا ارض و دم میسازند خود تصرف نمود  
 بغیر آنکه استنبول و قسطنطنیه را برادر سلطان عثمان از تحت سلطنت نشاند و از طایفه یکنچری انتقام کشد با فوجی کثیر تا اسکو دار که حوالی  
 استنبول است رفت و در همه جانب غارت کرده بر احدی از طایفه یکنچری باقی نماند و آنچه با فواید مسخ شده بجمع آمد و در بزرگ  
 یکنچری را بستم انتقام کند از اموال سینه بستم است و در بطن نوذات پیدا و غلار و در شش سفیدان و دولتمندان سلطه آل عثمان بر خلاف  
 انکار عال در آورده و از این ضولی منع کردند و این حرکت نه بخار او را موجب تحریب دولت دانسته در صد دفع درآمد و او از نوافت  
 و عیان در کا و عالی بنویس که برض و دم مراجعت نمود و درین شکر فامد قابل اندراج یافته سلطان مصطفی شورش طبع و جفا و مانع نمونم  
 و بدین جهت مملکت سلطنت سلطان عثمان شاه را که فتنه بود کوبید و درین اوقات که دیگر باره سلطنت رسید شورش مانع او طغیان کرده  
 اعمال خارج از ادب عقل و حرکات نامناسب را و صدها وسیله بخت ای غلار و در شش سفیدان سلطه آل عثمان از بیم زلزله و بی انتظامی  
 امور دولت بدین قرار گرفت که او را از قصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان را برادر سلطان عثمان که کودک خردسال بود تحت سلطنت  
 نشاند طایفه یکنچری از بیم بازخواست قسطنطنیه سلطان عثمان اضطرر سلطنت او نمیداد و الله سلطان مراد با عظمی آنطایفه قتل و فردوسی بسیار کرد  
 و مقبران طبقات لشکر را بر آنکشت که با طایفه یکنچری عهد و پیمان میان آورند که من بعد از انقوله و اقله سلطان عثمان حریفی بر زبان نیارند و از  
 بازخواست آن در گذرند و طایفه یکنچری همان قدری که بر طبق قانون همیشه داشته اند بستم داشته باشند بعد از انتقام عهد و پیمان و ستر ضایعی خاطر  
 و صلاح اندیشی خیر خاندان و استیفاء امتیاز سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی دیگر باره مملکت در حال این احوال در اسلام آباد  
 و در آمدن آن ملک بستم فتنه قرباش چنانچه بکریوست پایه سر عثمانی رسید جمعی که در این وقت صاحب اختیار امور دولت کشه کشتن نظام مهم  
 سلطنت بودند مغرورانه در مقام استرداد آن ملک آمده بعد از شاوره و گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بزرگ کیاست کار دانی آنها  
 دارد و از گاهی حالات بغداد خبر و آگاه است بیکریکی دیار بکر بود و وزیر اعظم و سردار که در نظام امور سرحد قرباش ابرای و صوابند او  
 و مربوط گردانیدند و یکنچری قاسی سابق چون دستور سلطان عثمان بقتل آمده بود و دیگری را یکنچری قاسی کرد و با عموم یکنچریان مقبل شدند که در  
 آمده ابازده پاشا را که بقتل عام یکنچریان رسیدی کرده و عصیان و طغیان از او بطور میرسد دفع نموده که بختیگر ملک بغداد و بند و عموم سپاه  
 استنبول که قاپوچی میسازند بستم ارکان سفر مشغول که با خزانه و توپخانه و اسباب پرورش بند او روانه دیار بکر شدند که حافظ احمد پاشا  
 با نور مر جوده قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون فید و وزارت اعظم و سرداری یافت حکام نوکده چهار پاشایان و عساکر عامت یار و اردوم  
 و شام و حلب و اردوم ایلی و اناتولی و غیر ذلک فرستاد و ایالت لایت یار بکر را برادر پاشا نامی تعیین نمود و در آن سال در دیار بکر فتنه  
 نمودند که در سال آینده منوجه مهم سپه که در شرح لشکر کشی سپه دار مذکور بعراق عرب بازگشتن بی نیل مقصود بعد توش و تعب در قایم  
 پال آیند و مرقوم قلم مبارک بگردان داشته تعالی

## شرح آمدن ایلیچان بدرگاه سپه در مثال و بعضی از سوانح این سال

چون بعد از عادت پرورش بغداد چنگاه دار است و چنانچه از فتنه قدوم موکب حضرت شان بگشت و فتنه ضوابع بود و اوقات فرخند



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۱۳)

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بنمودند درین سال که فتح دارالسلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت آن حضرت اعلام شود لکن آنکس که بخت طراز محتوی بر استقامت را بر او  
 و برادری و استقامت را بصد اقامت یکدیگر مرقوم ملک گفته بود از گردانیده حقیقت از کتاب این سفر خیر اثر و فتح دارالسلام در طی نامه ای  
 و صحیفه کرامی آنها و اخبار رسیده بودند و تحفه به ایام تقایس ایند بار و حصه و الوش و ادر از غنایم بعد از بدو و بعد از این ارباب داشتند  
 و یکی از سوانح تفویض ایالت ولایت عربستان جزیره است سید محمد خان ولد سید مبارک بنین انتقال آنکه قبل ازین بخیر پرست  
 که سید منصور برادر سید مبارک را تربیت فرموده بایات آنولایت نصب فرمودند و او بد آنجا رفته قبایل و عیار عرب طاعت فرمان قضا  
 جریان کرده حکومت او را پذیرفتند و او در امر ریاست و حکومت مستقل گردید و در آغاز یورش بعد از حکم جایون بنقا و پیوست که با عساکر آنجا بود  
 عراق عرب گشته در آن سفر خیر اثر در کتاب عبادت شتاب بود و مصد خدات پسندیده کرد و مومی ایست و توفیق این خدمت یافت و در یادن خود بعد  
 نامقبول نماند که بخت بکدام با علان کلمه حصیان مبارک نمود و با جمعی که او را طلبت انقیاد و ولایت بنمودند و خصوصاً شیخ عبداللہ لقمان مبارک  
 نهاد و این مبنی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید مبارک مذکور را مورد توبیخ گردانیده و بقیار چند خان  
 ایالت آنولایت معزز و سرباز گردانیدند و شیخ عبداللہ مبارک را محبوس گردانیده و بر عربستان فرستادند و او امام قلیان بیکریکی فارس بود  
 و او را داد و امور گشت چون سید محمد خان جزیره رسید سید منصور را بجان خود بقلعه درآورد و مقام خلافت امام قلیان بر حسب فرمان خود  
 گشته و در محاصره نمود چون کار بر او سنگ گردید و خود را از قلعه بیرون نداشت و او را فرمود و سید محمد خان بقلعه درآمد سید منصور بجای آن  
 فضل و توفیق جسته میانه ایشان رفت و در آنجا قلعه فایم کرده در آنجا میباشند و تا حین تحریر که مطابق سپه ثلاث و ثلثین الف است در قلعه  
 بر سرید و عقرب جزای کافر منتفی خواهد بود و یکی از وقایع مستوعه تفویض وزارت دیوان علی است سلطان العلمانی خلیفه  
 سلطان و میرزا شیخ الدین محمد محمد و له مرحوم سید شیخ الدین محمد که از اوقات عظیم القدر صفایان مشهور بادت خلفاء و از احوال  
 میرزا بیک والی فاندانانند و مستند احوال میرزا شیخ الدین محمد مذکور فضل و کمال او و صحیفه اول در طی ایامی شریف بادت و علمایان  
 شاه جنت مکان رقم نگارش یافته و اکنون سید رفیع الدین محمد فزوبعالی بهر صد است سرافرازی دارد و خلفا بر چند شش نور فضل و کمال آن  
 و بحاسن اخلاق و سلامت نفس بر پاست در مراتب علوم ترقی فاش نمود و چو فیض و اصول جامع معقول و منقول است و بقرصان  
 حضرت علی سرشته از می و ارد درین سال سلطان خان ولد شاه علی سید زار که وزیر دیوان علی شده بود اجل طبیعی در یافت حضرت  
 اعلی بعد از همان نظر بحال ارباب استعداد و شایستگی این منصب عالی نومی آید که بجز برداتی و ایت است استعداد و ادب جسمی و دینی  
 الا فاقم و الا عالی شرف هستی از داشت سزاوار فضل این امر عظیم القدر و استیفاء قدر و منزلت و تفویض این منصب را بچند مدتی یافت  
 این منصب را بچند از وجود کرامی آن معین فضل و فضال بزر و بندگان می رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوبه در بیاب در سنگ نظم در آورد  
 از آنجمله زینبده امه وزارت از الهامات عینی است وزیر شاه شد سلطان و اما در تاریخ این منصب عالی است  
 که فرزندی محمد صالح برادر زاده این سودا و اوراق در سنگ نظم کشید و هم در این قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفتر خانیان  
 و مستوفی بقایا بود در مقام داد و پستی که از دفتر بقایا شود بجای مستوفیان ملک فرزند مستوفیان عظام بقایا مالک است و در آخر پال بود

و نشانی بسیارند  
 ذکر وقایع روم که چون موقوف علیه مقصد است از ایراد آن چاره نیست

قبل ازین است که ارش یافت که در روم طابعی بکلیه بر سلطان عثمان ابن سلطان احمد پادشاه خود شوریده و او را بدست آورده و حصار موسوم  
 بریدی قد استنبول حبس کرده سلطان مصطفی مملوک عم او را پادشاه کردند و بلاخره ازیم فرستاد و بایش و منظم استخلاص خاطر بر قیاس سلطان





# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۱۱)

سیرت ابراهیم  
بنی عباسی

حضرت اعلی که عیقلی خان به ارادت طه برات قدس بر تبه لکلی و اتالیقی آنحضرت نژاد بود و غنای قیام مبارک از آن تاریخ الی یومنا به  
متکفل خدمت آن بود و بستان سلطنت بود و از سایر پرستاران هر جماعت به دوام خدمت ممتاز و بر تبه لکلی یعنی داری سر فرما  
و کدبانوی حسنه محترم و محل وثوق و اعتماد خاص بود و درین سال هنگام بیرون آمدن از قلاق باز نذران حاصل یافت بر احد قاضیه  
آخرت چهارم و حضرت اعلی نظر به دوام خدمت آن فرموده و در آن ارض مقدس موفون که وید میرا بود  
المعالی نظرنی وزیر غلامان مجلس نویس مایون در وقت توجه بخفا شرف در کاب ظفر مقام مایون بود چون بجله رسید بی آنکه حاضره  
بیاری داشته باشد آخر دوی وقت کوچ بتمام رفته بعد از استجمام بیرون آمد و بجله استراحت اختیار نمود و ملازمان به باب کوچ سر بجام  
داد و وقت سواری خواستند و در اید اکنند و آخرت احتیاج نمود و ملازمان بجله سکه کشیدند و در غنای قیام و در غنای قیام  
میشاید نقش اورا بکربلای معلی رسیده در مدتی که در میان چند روز جهت خدمت اده بود و در غنای قیام حضرت اعلی از قضیه فوت چنان  
قدیم الحده صادق العقیده متاف که نظر به دوام خدمت آن سلسله هم اورا مسیه را محمد رضا سپهر بزرگ او که با استعداد و قابلیت کسی نرفته  
در پیش بود و تفویض فرمودند و ای از سادات برز و و نظره بود که خود را از اولاد و خلا و زنده آنها لکین سید جمال الدین صفهانی میدانند و سید جمال  
الدین از خدمت مستبول الحده حضرت سلطان الا و یار و برهان الاتقیاء شیخ صفی الدین اتحق قدس سره بود و از زنده مریدان معتقدان  
برید خلاص و نیکو خدمتی ممتاز و آنحضرت انظر توجه تام به سینه مذکور بود و چنانچه در هنگام رحلت مبارک و صیت شیخ اوبعل و در غنای قیام آنحضرت ا  
نمود و الحق مبارک اید نیز سید سلیم نقض مواضع نیکو حشلاق بود و از غنای قیام الی یومنا به و ملازمان شرف نشود و مایه مساعی حمید حسن  
خدمات مرضیه از مراتب پران برتری یافته از جمله مقربان و محرابان سپهر سلطنت بود و جمعی دیگر از ملازمان کاب سعادت شاک در سفر جبار  
عراق عرب و در رحلت نمودند از جمله میر جمال الدین کاشی که از جمله فضلا و حسنه و متقیان روزگار بود و در پال گذشته از غنای قیام  
مسجد مبارک جامع جدید عباسی صفهانی با تفویض یافته بود و درین سفر خیر از ملازم مکتوب معنی بود و بعد از فتح در مسجد مقدس کافیه و سجد جامع  
بعد از و بخت شرف خطبه اشعی شب بنام نامی مایون او خواند و در کربلای معلی بیاری یافته در حجاز رحمت بزدی پرست سعادت یافت آن ارض مقدس  
یافت حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم خیرانی بقصد زیارت معنات عیالات فنی مکتوب مایون بود و او سینه در کربلایار شده  
بعادت یافت آن ارض مقدس که چین آرزوی محبان اهل بیت است فایز کرد و نیز از اعنایت الله صفهانی نواده و خواجه نقی  
مالبری که سالها وزیر محسوب بود و درین سال وزیر و ارباب العباد و کشته درین سفر خیر همراه بود و در بغداد بعد از مراجعت کربلا و بخت مرضی کشته بجا  
عقبی شتافت و نقش اورا بکربلا برده در حایر مقدس موفون کشت اکنون وقت آنست که اشوب غزیرین فام قدم در مضمار وقایع سال نو بکشد و  
در آمده و نموده و حال خبر مال بر سرش بنده او کاشه ملک سراج کار کرد

سیرت ابراهیم  
بنی عباسی  
حکیم نور الدین  
علی طهرانی  
سیرت ابراهیم  
بنی عباسی

وقایع سنه مبارکه شیخان یل ترکی مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف که پال هشتم  
قرن و تیم جلوس مایون عباسی است

باز طبعه شکر بهار معرکه آرای عرصه و کار کشته در و چهار شنبه سلخ ماه جادی الاثینیه و ساعت و چهل و هشت و وقعه از و زنده شنبه  
اعظم فیض بخش عرصه عالم مرتبی تیاج محسره کان بنده و عا کرد و ششچان قدم بر براط جهان آرائی نهاد و کشتن برای حل را از سفر قدوم  
مایونی تربت و نازکی بخشید و نوع و سان چمن که از دم سپردی دی افندگی یافته در جله نقاب محقق بودند و یا بهر اران ننه سرانی جلوه نمائی عا  
نهادند از کیفیت مبارک و سر سبزی که دودشت لاله بهر از پایا کشت گرفته کشت چمن رشک بشت برین دل چمن آرا و چمن نشین

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

ص ۷۱

و خان نیکو کور حب افروزه شکریه بکشد بیاید افواج قاهره و رومیان و گرجیان گزرا محاربات بر فرج بویست و فتح و ظفر قریب ل  
فتیان دولت و زرافون کشته بچین سی و نه اسپه خان شجاعت شعار قلعه آخسته که معظم قلاع مستی و دین عهد حاکم نشین حکام رومی و  
بهرت و دیار دولت قاهره در آمد و از درگاه مقل ایالت نولایت سلیم خان شکریه شکریه حاکم لوری بود تقویض یافت و امیر کوز خان و امرا  
عساکر شرفان قلعه را با و سپرده هر یک بقدر خرد و شتاقند و سلیم خان تا موزاری کوز را نفرات کشتن ان کاب اشرف که بجا رست قلعه  
معادنت او نامور بودند و غازیان شکریه شکریه قشون او و حسن قلعه شد و بصله و در بطن قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه انجا نظام و نساکا  
قیام داده ام دارند مشایخ میر متوقفا که درین سال عالم فانی را بدرود کرده در مصابح خاک غسودند شیخ لطف الله سی  
عرب جیل عالی که از انقل و سه و فقهی عصر بود و شمه از احوالش در صحیفه اول این دفتر طی احوال و مشایخ زبان شاد و جنت مکان در  
گلک بیان کشته در اوایل نیال قبل از سفر در اسلام بغداد که پسوزر ایات جلال در بیلا قات فیروز کوه بود در صفهان مریض کشته بجا  
بقایوست پیش نازی سجده که در مقابل درگاه و دو تخته مبارک نقش جهان احداث کرده بهمارت و الاست و مفوض بود و در حرم مسجد  
منزل گزیده و هموار با فاد و علوم دینی و متقی مسائل بعینه و پیش نازی مسجد قیام داشت قولش در مسائل دینی معتبر و موثق بود  
چین تحریر تاریخ و فاش چنین بخاطر قطعه شیخ الطفا در رفتار و آرد رخت بر بست از جهان بید ا عزم غنی کرد  
از دنیای دوزن شد جانش نام در اهرستار سال تاریخ سی ختم عقل گفت با من بکشته آن پرکار چون دولا  
از نام او ساقط کنی سال تاریخ و فاش از آن شمار شیخ جعفر نام سپه بزرگترش بیا صاحب حال و متویع مصداق انوار  
منزایب بگو در مراتب علمی از پدر پیش است باز نامد کاش بضرار و وظایف و ادارات مغز کشته منظور انظار شفقت شانه محراب  
خان قاجار که حاکم موشا بجان بود و اوایل نیال او را در در بیماری عارض کشته دست انجا از معالجه و دوا قاصدا و داعی حق را  
اجابت گفت نقش او را بشد مقدس مقل بوده در روضه رضیه رضویه بدقون با خسته مشارالیه در آغاز جوانی و او ان جلوس بایون شای ظل  
از قریب باغ عراق آمده در سلک طازمان درگاه نظام یافت در اول طال و آنداری باو تعلق گرفته بچین خدمت آداب انی از در مهربان با  
عزت کشته در ایام پست از بکجه چون آثار کاروانی و جلالت مردمانی از صورت عاقل ظاهر و نمایان بود منصب و اندازی برادرش لطیفان  
بیک تقویض یافت و بر تبه امارت ترقی کرد و ایات و لایت پس کیکی باو متعلق گردید و خدای آن صدر از سر اشهرار از بکجه نیکو گفت  
نموده در میان از بکجه هر چه نیال ایات و لایتی از ولایات فرمان مغز و متما کزیده جینی که حاکم شد معتمد مقل بود و بکشی خان سنا جو حاکم  
مروفت شد محرابان بایات مرده سرانسه از شد در ایام حکومت مرویانه او و خود از بک محاربات علیه بوقع پر بسته در آن سرحد کارها  
از و بطور بویست و تا حین حیات منظور نظر و ملاحظه خاطر مرحمت کشته بایون بود بعد از فوت او ایات بعا شور خان کلنی تقویض یافت خواج  
علی اکبر پستونی صفهانی در مازندران بشت نشان ببار شده در بیلاق کلاره دشت بیماری در میان اهل اردو شیوع داشت و  
در قریب راد و نور دیده بر جوانان و قریب خانه حکومت تصال یافت وی از مشایخ موضع اندان باین صفهان بود که خود از رها و عالم ربانی  
شیخ ذالنون مصری میانه بسیار در صدق بقول سلیم نفس متدین بود در اول حال بابر بطور رستی و راست ضابطه نویس و قریب  
شد بعد از فوت آقا ابو الفتح صفهانی که پستونی خاصه بود و خواج مزبور بدان منصب براهی یافته چندان سن حیثا ناستقلال بدان هم  
پرداخته هموار منظور نظر عاقل بود و هم مذکور باقا حسین نامی از اهل صفهان که محتر آن و قریب در جمع شده و را سینه در همان چند روز  
جانش بمقام اجل منقطع گردیده در پسر کوچکی خاک منزل گزیده منصب سنیفا خاصه میزرا بسته که صاحب توجیه دیوان عالی بود و مفوض  
عفت قباب جان آقا خانم حیدر ادبیک باند تکران که روضه مرحوم عیسی خان شالو نوده وورش خان بود و در او ان کودکی

مشایخ موقیعت  
کلی

محراب خان

محراب خان



## جلد سیتم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۹)

بعد از فتح و تخریب قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و رفتار خدای عظیم بحال مردم موصل و کرکویه و همدیه زور را بداد و از خوف و بیم سپاه فرنگ  
تفرق و پراکنده گردیدند ایشان اتفاقاً اکثر سپاهیان عاقبت طلب سلامت و سر خود گرفته به طرف قفقاز غارتها و در عایا بجا آوردند  
قلق و اضطراب و نری میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل آلتی بخص صیبات احوال عجزه و زیر دستان فرجای خان سپهسالار  
ایران و ابانومی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امر او تو چنان و غلامان و تکلیفیان و غیر ذلک بجانب موصل و تخریب آن ولایت  
فرستادند خان احمد خان اردلان را سینه لکا و کرکویه و همدیه زور که با لکا اردلان اقربت ارباب داشتند سپاهیان قلعه کرکویه را بکشتن  
نیاورده بطرف مبارک فرستادند و قلعه تصرف خان احمد خان و عثای اردلان را کرده عایا را کشتمال گردانید و ضبط الکا و صیبات نهادند  
رعایا قیام نمودند اما کرکویه از بی عاقبتان تیر روز کار بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل توقف نمودند و  
اسباب قلعه داری برداشته و با عساکر طغشکار که بان و بار رفته بودند جنگ و جدال آغاز نهادند و جناب سپهسالار و قاسم سلطان با نوا  
افشار را با فوجی از افواج قاهره محاصره قلعه موصل مأمور گردانید و خود باقیه سپاه تا حدود دیار بکر رفته ساخت آن ولایت ابحار و تب  
و غارت و با غنائم و فواید کشته بر سر قلعه آمد محصوران که در تخیل محاصره بودند و بجز و خطر از خود را باقیه از مخالفت و اراده قلعه داری  
و پشیمان بودند و از این طرف غازیان قزلباش سپه پیش برده کار بمحصوران تنگ ساختند و قلعه مشرف بفتح و تخریب شده بود که سپه  
رسید و جنود اهل شیشه مشرف در تخریب قلعه و سعی کشته از اطراف و جواب هجوم کردند محصوران منبر دادان بمآورد و اظهار امل و انقباض  
که در آنوقت حکم بپس داشت گردانید تا غازیان بفرجه و عقبه بر قلعه پستوی کشته می را که بیک پیش آمد و بودند بستیغ قدر انداخته بعضی از ابطال  
و حال که در اصل ایشان تا خبری و دیان مان داشتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شد و فرجای خان سپهسالار مظهر و منظر  
از اندیشه و نحوه درستی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی که بعد از اولی بقصد زیارت و تهنه ماه مبارک رجب در یافت آن فرقه و معتقد  
تجرب و کربلای معلی بودند سعادت با طوبی فایز گشته و کرکویه از خود میسر بود که بدان خدمت مأمور گشته سعادت زیارت در یافتند و  
در کار بضرمت شتاب جایون بفرستادند و بعد از آن مقصد اعلی فایز گشتند و قاسم سلطان ایمانور بسته بنده خانی سرانسته از یافد ایل  
موصل با اختصاص یافت و بزرگ بشیمان عظام و نور چیان ظفر فرجام افشار عمو تا بموکت و معاونت و مأمور گشته روانه آنصوب  
و قاسم خان قلعه موصل را استقام داد و بجای خدمت قلعه و دارائی الکا قیام دارد و ابو العباس سلطان و لدر پر غیب خان استاجل و  
امارت و لقب سلطان میرنده از کت الکا جواز و مملکت آن بدو تفویض یافت

ذکر رفقن اسپه کوزه خان حبالفرمان منبر مانده زمان بر سر قلعه آخسته و فتح قلعه و تفویض

### ایالت آنولایت سلیم خان مشالده یلو

درین سال اسپه کوزه خان قاجار بیکریگی و خورشید تیره آخسته با فوجی از امر عساکر فیروزی نشان بدان صوبت شایسته و بوق  
سینین سابقه مرقوم کلک بیان گردیده که آخسته از اهل کرجستان مستقامت از کرجستان تا شام که در جین مصالحه شاه جنت مکان عین  
آشپان و پادشاه در عزم سلطان سلیمان خواند کار مردم باین طرف نقلی گرفته و داخل سنور قزلباش بود و املی آنجا متابعت و خارج کرد  
این و دو مان قدس می نمود و بعد از استنوح و اتمه شاه جنت مکان نبوی که در قضا بای آن ایام رقم تطبیق بقدرت و یتیمه در آمده بود و وکیل  
مرتب که مبارک حضرت اعلی خاقانی و سلاطین و مملکون واقف شد و در دادن ولایت متقاضی نموده در شاکش جانین بود درین سال که تخریب  
بغداد اتفاق افتاد حکم مقلی بنغازی پست که اسپه کوزه خان بعضی امر او عساکر به تهریب بخت نمود و قلعه آخسته و توابع آنرا تصرف در آورده

## سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

(۷۵۸) و چون از زمین کوفتا ارض مقدس نجف بنین ارتجاع کلی داشت و در دستدار و او خاطر آنرا آنکه انشاء الله تعالی از کوفه بپرتی قنات حاشا  
خبر نموده آب از روضه مقدس که رانیده بر بای نجف سر دهند و در آن خطه شریف بر کما و پایاها بجست آب برداشتن ترتیب دهند  
برین پایه زرقه آب به دارند و من بعد بکنه و مجاورین آنجا که آب سنج و شور چاه قنات میگردند از خطای حشامی باید رجاء و اتق  
که از درگاه حضرت ائمه اطهار توفیق این خدمت یافته کمون خاطر فاضل که مکرر سعادت دارین است با حسن وجود بطور پیوند و درازا این  
شکر بند لول کریمه و سبقتهم در بهائم شرا با طهری را از دست ساقی کور ششیرین کام و بهره در گردن آفتاب در مدت و روز ایام است  
نجف شهاب روز در نهایت صنوع و غایت شمع جنبه خلاص بان خاک پاک شود و جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدسه و کل مستحقین و عورت  
و ضعفا خطه نجف اعلی قدر در اتم با در ارات و نذر و تصدقات نوازش فرمودند و از آنجا اسد ام حریم ارض مقدس که بلا حایر مظهر  
حضرت شاه شهادت ائمه الهدی خاس آل عباسه متوجه طواف آرزو طلبک مطاف شدند چون سال با خبر رسید و بعضی از وقایع که درین  
پیش علی اتفاق افتاد و تحریر یافته بود بکبار توبه انواقیع باقی احوال این سفر نیست اثر در طی قضایای سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار میگردد و ان شاء الله  
ذکر آمدن شکر موصل بکوکب بغداد و رفتن فوجی از افواج قاهره بر سپه آن طایفه

### و استیصال ایشان بتقدیر ملک منان

در فوق تحریر پیوست که کور حسن پاشا حاکم موصل باواری پانصد نفر پیاده و سوار و ذخیره بسیار بکوکب و معاونت قلعه بغداد میآید و فوجی از  
جنود قبایل بسه که در کی زمان بیکت ناظر بر سر آنجا متعین شده بود و حسن پاشا چند مرد علی نموده در ثانی طبعی از در و کوکب متعین  
همایون اعلی و آمدن جنود قربانش بهر راه او خبر یافت چون او بار بآن طبقه روی آورده رسته حیات اکثر آن قوم مستقیم تقدیر فطاع  
یافته بودند بیکت ناظر که در آنوقت چاره کار محضر در آن بود و حایر ناورد و از عجب و عجز روی که داشتند که بر باطلی را که در آراء بود بامن بقتور  
نموده بآن حصار نا استوار در آمدند و کس موصل فرستاده از عسایر اگر او قبایل تابعه موصل مدد کوکب طلب نمودند و از نظر فسیا  
ظفر پناه بیای حصار رسیده آن بخت بر کشتگان تهر و در کار را در میان گرفتند زمان بیکت ناظر که سپه کرد و غازیان ظفر شفا  
بود کس معتدز حسن پاشا و عظام آن طایفه فرستاده و ایشانرا بترک مخافت حصار داری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نمود  
از و خامت عاقبت و شامت جنگ و جدال تخویف نمود حسن پاشا و اگر و به بیافیت عاقبت و صلاح اندیشی را یکسو نهاد و جنگ و جدال  
اختیار کردند و چند روزی حصار داری و صیانت احوال خود کرد و منتظر ورود مدد کوکب موصل بودند و از نظر جنود  
قاهره در صیانت محصوران کوشید و بین الجانین عسیر و تنگ آمدند و سیون و نا آنگه خبر فتح و تغییر قلعه دار اسلام بان کرده  
بی سپه انجام رسیده از رسیدن مدد کوکب نیز که انتظار میبردند نا یوس شدند حسن پاشا چار بشته زیاده از آن قدر  
مدافعه و حصار داری یافت عاقبت مغلوب خود قربانش گشته غازیان بر حصار استولی شدند و پاشا و کشته پامیان که بدست آید  
عرضه فتح فاشه ملکات و ما بعرف ایشان با ذخیره که بقعه یاد در دغیست پناه ظفر پناه گردید و زمان بیکت در مقام ظفر منصور بار و دی  
گردون شکوه باز گشته سعادت بباط بر پس در یافته خدمت ایشان سخن افتاد

ذکر فرستادن قرچقای خان سپهسالار ایران بتخیر موصل و کرکوک و توابع و سوانح

آن سفر خیر اثر بر ادا و تقدیر خالق نوع بشه



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۵۷)

که در شهر اقامت داشتند از صدای اعدای کرده نادر و لوله و آشوب مبارزان فتنه گرانگه اندکی از خواب غفلت بیدار شدند چون  
 نازین قلعه از دست رفته خود قربان شد و اخل شمر شده بود و ترک سبی و سینه بیفایده کرده و در ویش محمد مذکور و یکت از آقا بانی و عطار قوم  
 در کمال داشت و جانات نزد قورچی با شنی آمده و از خوف جان در سایه مرآت شامانه پناه می جستند و در روزه یکشنبه بیت ویم شهر ربیع الاول  
 فتنه گردون ساپس در اسلام که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این و دمان بیرون رفته کینه تهمت بیچیت از پادشاهان سلسله صفویه بر  
 نگرفته آن حصن حصین نرسیده بود بوقت قاهره یزدانی و یزدی دولت و اقبال حضرت اعلی خاقانی متحر و ایای دولت و فرستادن تصرف  
 درآمد امید واری بکرم پادشاهی حضرت باری غر افسانه است که تا انقضای زمان در دیر اقدار منسوبان این خاندان صفوی بیان باقی و باید  
 مانده دست قتل و نقدی ارباب خلاف برداشتن خاک بر سر مساک و حضرت اهب عطا یا ذات قدس جایز و بمقتضای نیت دست و  
 حسن اعتقاد تا طور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله توفیق خدمت رضات مطهرات آن ارض مقدس معنی کرامت کنایه انقضای بعد از فتح قلعه در ویش  
 محمد و لکه بعد از رحمن چلی و چند نفری که از روی حلاص پیش آمده بودند از بحر غضب قیامت لب بابل نجات فاده مورد بخشایش و اظاف  
 شامانه گشتند از حال دیگران بخش نموده هر کدام شیعیه مذموب و ذبا که خلاف و عدا و بطور آورده و جسد و فایز و جلال مسعود و جنت  
 برایشان تمام شد بجهات مختلفه متحر انواع عقوبات شده بود بدین شیع و ولای اهل بیت طین و طاهرین بجان مال مان باقیه بقیه ظلم و اهل  
 عدوان بجای اعمال ماضی رسیده و رعایا و عجزه در سایه معدلت آرام گرفته و راحت در اسلام محیط امن امان گردید و در پهنای  
 و قلعه که چشم بر خوشه پروین و دخت خرم و صیقل و آفتاب شانی از زمان نیستی فی الجمله از بنیة جمیع و خط و غلار مالی باقیه چندین هزار نفر از  
 و صبیان و درویشان محتاجان بیواجان کویان و وی معبر بجا بون آورده و اهل اردو و نقد حال ایشان می نمودند و از پر تور و دود و کوب  
 اعلی و نزول اردوی معنی و معنی در معاش سکنه آن ملک پیدا کرده و عسرو کنی میر و سوار و اخی تبدیل یافت با حقا و اتم حروف جز و اعظم حکمت  
 با نفع یزدانی و وارثان این سپهر که در صحن تقال بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد ببال برآمد خلاصی خلق آید از راز بیه نظیر و خط و عدا  
 که نیست و در وایات مضموره و وقع یافت در روز جمعه بیت و ششم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان پشتر با نفع خلیفه عباسی تعمیر یافته بود  
 و اسپم او در کتاب درگاه مرقوم و منقوش است خطبه و آواره امام علیه السلام بنام نامی منته خنده فرجام همایون خوانده شده و فرار بنا  
 که چندین سال ازین بهینت عاری و عطل بود بجهت حدائی و در ورسالت پابی بکر ساقب و مغارانه اثنی عشره صکوات الله الملكات الاکبر رب  
 و آرایش یافت ایالت آنولایت یعنی قیخان که حاکم بهمان و امیر الامرا آن سرحد بود و توفیق با نفع علا و الکلا ساین گردید و بکجا بجهت نظم  
 و منقحات آنولایت توقف واقع شده و هموار بعبادت زیارت مراقد متبرکه که کاهنیت فایز گشته و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه  
 خلد آیین را بصیلات و صدقات نوازش فرمودند و بفرشهای طوق و صدوق پوششهای فریق و غیره نازیت افزودند و بعد از انجام مهم ضرورت بعد  
 روی توجه بکجای بخت اشرف آورده در یک منزل استان ملکیت آشیان سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور خلافت و امامت تمام ایشان  
 و المعارب با نفع الباقی امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام با جهان جهان شوق و عالم عالم اخلاص پیاده قدم در راه نهاده و  
 کمال ذوق و دغور شوق طی صاف نموده بشریف خاکبوسی آن عتبه علیه شرف گشتند و نادر و دزدان سده سینه بسم اسم دعا و زیارت اقام  
 نموده بخدمت جبار و بکشی آن و خدمت کاس مشغولی داشته و نظم و نسق آن سپهر کا رفیع آثار فرام نموده ندر آبی که پادشاه عنفوان ناه  
 جد اعلی بایون ابوالقاسم اسمعیل نور الله مرقد هجر نموده از شرط فرات آب بجله نجف برده بودند و بهیار یف زمان و استیلائی مخالفان ایشان  
 گشته بود جایز نموده کتل عساکر ظفر نشان بران خدمت مانور شدند و آب انام مسجد کوفه که بر روی زمین جریان می یافت جاری گشته  
 و زبان حال و دلتوا مان پسند علیه بدین مقال کویا بود بیت دشمن آتش پرست با دیمار کوی خاک بر سر کن آب فتنه باز بگو

سال سی و نهم جلوس شاد عباس اول

شده و جرت زدگان قافله از آن بقیه نجات یافتند بمجاهد الطاف ربانی و مکر مواسبات و ایهب ز دانی قیام نمودند و در حسنی که مساحت دار است ملازم بهیبت  
قیام خضر گردون غلام شده و بود یکی مردم قافله مذکور پلما خانما ببار و نوی گیهان نوی آمده در ضمان مان بر کرد کار جهان و مسایه معده  
نوشه روان زمان آسوده حال گشتند

کفّار و زبّان را یات فخر فرجام در ارض مقدّس دار ایسلام و محاصره فتنه و فتوح  
تخیر آن بعون الطاف ملک علّام

چون ازاده ازلی باین تعلق گرفته بود که مملکت عراق عرب که از پیش خود سران او باش از استقامت افتاد و محل فتن و فساد و کثرت  
بر یور معدلت و انصاف آراسته بمطامن و امان گرد و اسباب آن بدستاری کارکنان قضا و کافیه بایان قهر سرانجام می یافت  
و اینجا نکته ایست پس دقیق که چون جبر و تعدی بکمر سوباشی و اتباع او در آن ملک از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه مستقیم جبار مضافات  
ظلمه و استخلاص عجزه و طوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنبر بان حضرت علی حواله شده بود و اگر بکمر سوباشی بود و دفا نمود  
اطاعت و انقیاد بطور میاورد بجهت دوره از دست پائی باز آن ملک را با و میسبایت گذشت همانا حضرت بقرب مطلوب بکلیت پناه  
و الهامی آنطایفه را که زنگار گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که بصیقل حسن عهد و پیمان انجبار پذیرد بجانب خلاف بایل و در آن  
ساخت که با کمال مدارا و نهایت مواسا و چندین آثار غلف و تفقد که از جانب اشرف نسبت ایشان بطور سویت در ملک مخالفت راسخ  
بوده از آن عدول نورزید تا مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید انقضه و کسب ظفر قرین بایون بعد از دست پتان قورچی باشی و  
زینل بیک از راه زمانب در تنگ حوالی قلعه محمدک متوجه شده در غره شمشیر ریح الاول بظاہر بغداد رسیده در حوالی مزار ابو حنیفه  
نزل نموده شادروان عظمت و اقبال افراختند و رفع حجت و ایگرتب و دیگر کس نزد کمر سوباشی و امر او عظام قلعه تا با طاعت و انقیاد و  
ایثار و عده دلالت نموده تا سه روز مصلحت اندک در کار خود فکری بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز  
آثار انقیاد و بطور نیامده و نماد و جنک و جدال بوده بعد از آنکه بوفیق حضرت و اوجلال قلعه بجهت و غلبه مفتوح گرد و توقع عفو و امان نه اشتبانه  
آن گروه بیجاقت بر بجز طاعت در نیامده و سه روز در توپ انداختن کردند دست داده بپایون از خود راه نداده تهدید قتل از بعد  
از سه روز عا کر حضرت شکار بجای هر شمشیر و قلعه ماکورشته بر و در آن حصار استوار محیط گردیدند و موازم اسباب قلعه گشائی مشغول شد  
در خلال انجبال مبایع جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل بمستغایه بکمر سوباشی و سر نموده حافظ احمد پاشا با موازی پناه نفر از بطل  
در حال موبک قلعه بغداد میاید و ذخیره و انجبراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره و تفنگچیان کاب اشرف بیکر کردی  
مستعد الحاقانی زمان بیک با ضربیات بر سر ایشان تعیین شدند و باران قلعه گشازند طرف مورجها و سیما رقیب اوده و قضیت محصور  
نمی موفور و کوشش غیر محصور بطور میاورد و تشخیص جانب غربی شهر طرف نازین قلعه که در ویش محمد یکم و کمر سوباشی مخالفت می نمود و بجن  
استقام قورچی باشی و قورچیان عظام مفضول گردیده بود و سیما پیش آورده در اندک روزی بیای بر وچ رسانیده و شروع در خیز و برنج و  
ناره کردند و در عرض میب ووز کار چنان بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نازین قلعه تشخیص در ویش محمد یکم کور حار و بجزر هسینان یافته  
فریاد الا مان بر آوردند و در شب میب ویکم فوجی از قورچیان عظام حسب امر ملین قورچی باشی از طرف نازین قلعه هجوم نموده از دیگر که در شب  
سینه قورچی باشی بود و سیما از بالا رفته و حسل نازین قلعه شدند و در آتش موازی سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی سینه داخل شد  
در نازین قلعه که با یک سینه اسی فتح و غنله ظفر در شهر افتاد و رسید ان قلعه گیران نازین قلعه روی شهر آوردند و کمر سوباشی و عظام



# جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

عود نمود و قلعه بصره و لیا و دولت قاهره در آمد و حقیقت حال بعضی کافران سده و جلال رسیده چون عبور ریاضات فبال از آنجا واقع شد  
قلعه را بجای یک بیکت سپردند

(۷۵۵)

کشتار در محاربه امراء عظام با کرب و دلتام بپنداد و ظفر یافتن نباید آفرینند و بلاد و عباد

بنین این مقال آنکه در روزی که میخی خان قوی بائی و زینل بیکت نوشال بائی بظاہر بپنداد رسیده نزول نمودند و کرب سوباشی در مقام قلعه داری  
در آمد و ابواب جنگ و جدال کشود و وزیر میخی خان و امراء عشیق و او که پیشتر آمده بودند مقرزد داشتند که از جده عبور نموده بطرف بغداد  
کنند رفته در آن سرزمینهار حل فاستانند از آنکه آمد شد و دست از جبر بان طرف انقطاع باید و امراء عظام یکد و سفینه دست آورده در برابر  
روضه مقدسه کاجین حسب انفرموده از او عبور داشتند که کرب سوباشی و اهل قلعه از غیبت عبور لشکر اطلاع یافته موازی بکند از نظر از  
جوانان کار آمدنی بسکه کردی حمزه آقا برادر بزرگ و عسکه که خدا وکیل و حسیه را فاک از عظام و معتبران انظار یافته بود بطرف فرستاد  
که قزلباش را از عبور مانع آیند پس روزیاده از یکصد نفر مرد و شصت هفتاد و اسب با امراء گذشته بودند که سپاه مخالف نمایان شد  
وصف قال آراستند امراء عظام از وفور غیرت مردان و نیروی اقبال بایون قبل از آنکه کیت و کیفیت لشکر قزلباش برنجافان معلوم گردد  
برصف سپاه ایشان تاخته معرکه زدند و کرم کردید و در همان جلد و سبانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیت پیش گرفتند و سرداران  
اتقوج هر سه گرفتار شدند عسکه که خدا وکیل بیکت نام سپهر چی جیخان حاکم ارستان بود و نفوذ و کرم معلوم شود و اوراق نشد با تجمعه غازیان  
هزیت از آن سپهر تعاقب نموده تا موازی سیصد نفر قتل و آوردند و کیت فاش با طبقه راه یافته و در آن سپاه منصور فتح و غرض خاص  
یافتند درین معرکه از صفی فیلیخان و جیخان و سایر امراء مردان کینا صد و یازده کیت از ایشان بقبضه با شتر حرب کتفت نفر هشت نفر نیز  
رسانیده بطعن پنهان از اسب درآمد و دست به دزد و در بدایت حال و لیا و دولت چنین فوجی که کار نامه فتوحات شجیان و در کار است و کرم  
و او اگر خرد پروان خورد و دین و در سبیمان عالم یقین بدیده نائل و فتنی کرم شکست یافتن بکند از شجیان قوم از شصت هفتاد نفر  
سپاه میانان و اوراق که سپهر جنگ نبوده اند و غرضیات کئی و نیروی اقبال بایون شای تواند بود و بجا شرح این فتح بنین بعضی است  
رسیده و امراء نامدار مور و بحسین و آسمین کشته و از این دستبرد و لیا و حجه و اوسیه و دلاوری خود قزلباش در میان آن کرم  
بیجا بکشتی و یافته سپهر بقلعه فرو بردند اما بنوعی با دهنده و غرور سر مست و شور بودند که از ایگونه و قیام که در نظر و بیان مراب و  
موجب مزید بیانی و آگاه دلا از دیاد کئی تواند بود و صلا از خواب غفلت بیدار شده با حکام بروج و بار و چرخ خود را آلوده فاجیه

و کیری از سوانح اقبال و استیصال کرم و بی از اشرار است که بطمع مال با استقبال طبقه تجار و قزلباش

جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب میآمدند چون بحدود ارسلان رسیدند کرب سوباشی از آمدن ایشان  
اطلاع یافته بطمع مال فوجی از جیسوند بپنداد و استقبال فافه فرستاد که با احوال و اسباب و در بقلعه رسانند که مبادا بدست خود قزلباش  
در آید و اگر دلا و فافه را در یافته رقم ملکات بر کل مضاعت آن بیچارگان کشیدند و اهل فافه سرشته و جبران دست از مال و جان شسته چشم بر طبقه  
عینی داشتند که صورتی روی نماید که اگر مال برود بجان امان یابند و بصدانند و کرفار آنگره بودند چون بحدود ارسلان رسیدند از آمدن  
قزلباش بآندبار اطلاع یافته پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر دلا و قزلباش صورت وقوع داشتند کرفاری و بیچارگی فافه را  
بردارد و لشکر عرض نماید و چون قاصد رسید امراء عظام که از خبیه عبور نموده بودند فوجی از غازیان را استقبال آنگره و فرستادند و ایشان را  
در صحرائی دریا فافه بعد از ایشاکاری و در میان گرفتند و تمام اهل عدوان بطبعه شمشیر غازیان کرم و بهایعرف ایشان نصیب غازیان

## سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

و آشنائی را با امارا عظام بورژ و موکب متحدس موقوف میداشت که به دیگر عذرهای منتهیبول تنگ حبه بیت و نقل میکردانیدانگه (۱۵۴)  
 بعد از چند روز با بکلیه ابواب آشنائی میداد و ساخته در و ب شهر و قلعه را خاکباز کرده توب با دیوچ بار دوی امارا انداختن شده و کرد  
 امارا عظام از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توب با دیوچ محفوظ بود منتقل نمودند و حقیقت عذر و اتفاق او را بخدمت اشرف عرض  
 کرده نظر فرمان قضا جریان و وصول موکب سفروز و دود و در یورت کنگا در عریضه امارا بدرگاه معنی رسیده حقایق حال معلوم گشت  
 چون غرض اصلی از ارتکاب این سفر جز اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بود دیگر باره از موقف جلال منشور عز و اقبال بهم  
 بکرسوباشی بمرصدا ریافته او را بنوازش شاهانه پستمال گردانیدند و در آن منشور قبال درج نمودند که هرگاه بر جاده انحصار و یکجتنی چنانچه  
 عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بود باشد حکومت بغداد بدستور با و متعلق است ما را بجز ادراک سعادت زیارت مطلب دیگر نیست و میری  
 بیک در و عهده شترخان حاصل آن غایت نامه نامی گشته روانه شد تا بآکشتن او بآنی طی مسافت میشد و چون حال نامه بعد از رسید بکرسو  
 باشی با خواجی چندی از متعصبان مذهب با او طاعات نمود و آن صحیفه دولت را از او گرفت و بعضی از جمله وید و تان کبی از نهائی او را  
 بقتل آورد و آراوده داشتند که او را نیز از پای در آورند شخصی از آن طبقه که گویند عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع آن حرکت  
 شیع شد و مردی بیک خود را از چنگ آنقوم بی بال بیرون انداخته بخدمت اشرف رسیده و همراه بکرسوباشی و سپاهیان بغداد را در آنجا  
 و قلعه داری بعضی اقدس سائید امواج بحر غضب شاهانه در تلاطم آمده فتح و تخریر آنولایت و سر دادن ارباب حیل و آن طبقه عذر را که در  
 چند سال بخود سپری برآید همیشه فتنه گیر و آشوب طلب بوده اند و بار دوی و قربانیش بجل و تهر و زنده گانی میمانند پیشنها و همت و الا که در  
 و عیسی خان صفوی قورچی باشی را با مقربان خضره نزل بیک بیکدی در شمال باشی شالو که از رسالت بند آمده مور و تربیت و الطاف شاهانه بود  
 و فوجی از افواج فابره از در تنگ پیتر فرستادند که اگر بکرسوباشی بدستور کوس مخالفت و قلعه داری نذ با اتفاق امارا عظام که بعد از  
 بیک بد شهر و قلعه را بنظر احتیاط در آورده راه بسته و فوج و دخول و ویترا رسد و گردانیده و بلوازم اسباب محاصره پردازند و در  
 مذکور پذیرای مسلمان گشته از آنجا روانه شد

### ذکر مستوحاتی که قبل از وصول موکب هایون اعلی به نیروی اقبال سمت وقوع یافت

دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت این سفر مبارک میمون دوی نمود اول بدست در آمدن قلعه محمد کت است که از سنجی یکسان تابع بغداد  
 بود شرح آن برسیل اجمال که محمد مذکور از طایفه کت اباد و باطله شامانست و هایون بود و در ایام دستور جمعی بید و تان بر سر خود جمع  
 کرده بقطع طریق و نهب غارت اقدام می نمود و از خوف امارا قربانیش در حدود زباب از اعمال در تنگ قلعه قایم کرده و بعضی محال تابعه  
 بغداد را نیز تصرف شده اظهار و تحوایی و میان می نمود و از جانب پاشایان بغداد مزبیه سنجی یافت و پیوسته متعرض خلق الله میشد و در  
 محمد مذکور فوت شده و برادر او در قلعه قاست استند و از نهضت موکب متحدس خبر یافته کس نزد امارا عظام فرستاده اظهار  
 سبونی کردند و امارا جاکیر بیک قوم قاسم سلطان ایما غور ابا موزی با قصد بعضی از غازیان با آنجا فرستادند که اگر سپه و برادر محمد کت  
 در قول خود صادق باشند قلعه را تصرف شده ایشان را بپستقبال موکب هایون بزند و جاکیر بیک غازیان با پی قلعه رسیدند سپه و برادر محمد  
 مذکور در اول حال بحید و در اخبار اطاعت و انقیاد نمودند و در هنگام فرصت علی نقی بپاشا که بخدمت اشرف میر و بجمعی که از قریب  
 متوهم بودند از قلعه بیرون آمده راه را که در و شهر و زویرش که قند جاکیر بیک و آف گشته جمعی از غازیان را بتعاقب فرستاد و بکس دست  
 بافتند از پای در آورند و قریب ثبث بقا و نفر بقتل آمده و تیره سیف در کمال خطر ارجاحال و تهازل رنجیه بیرون رفتند و غازیان سالها خانها



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

حافظ احمد پاشا و اطهار اعظم انقیاد پیش از پیش که بکرسوباشی سینو پناه سریر اعلیٰ عرض داشت نمودند و این اخبار در دربار پستند صفها  
باحت بر پست نشان رسیده به نام غیبی توقیفی لاری حضرت بایون بر آن طرف اتفاق افتاده و ایات فیروزی نشان فتح آیات به نهمی که  
ذکر یورش جهانگشای بایون بصوب عراق عرب و ادراک زیارت وضات مطهرات

(۷۵۲)

### معصومین علیهم السلام و فتح آنولایت بعون غایت ملک علام

چون ذات حمید و صحت بایون شاهی ظل آنی مندی و ولای سلطان سپهر ولایت منذ آریان عرض داشت منظور و قبول است و از وفود  
ارادت و اخلاص و خلوص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت ایشان عز و شرف اعلیٰ سلطان خطب نما  
و پیوسته آرزوی خاکروبی آنروند معتمد و مرقد مطهر اقدس زیارت مرقد متبرکه که آنکه کرام سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر میرا خلاص  
آنحضرت سونخ تمام داشت لیکن بابر بطور هر گونه مواقع و مشاغل روزگار و صورت صلحی که فیما بین آنحضرت و رومیة وقوع یافته در نظر ثانی نموده  
و مغایر بپایان سینود تا غایت در عقده تعویق نماند و بر حسب آلاء مقرر مرقوم و فائزها ارفقت بفعیل نیاید و در توقف که رومی پادشاه خود عیال  
وزیر و قتل سلطان عثمان چنانچه گذشت و لیری کردند و در هر پیری کودانی پدید آمده حکام و پاشایان رومی در پستجه با مأمور معایر صلح  
اقدام نموده و بیچک مقید بامرونی دیگری بود و تحقیق مردم بعد از آنکه منطیع رومی بودند و نه متغایر و قزلباشان اختلال احوال سکته آنملک و بیجا  
عبات عالیات بر ضمیر میرا شرف بر تو ظهور انداخت در غایت قشلاق نازندان منسره نموده متوجه انصوب بودند به نام علم اقبال و  
اشاره عینی فتح غایت نازندان منسره نموده بقصد زیارت و ضمه مطهرات بنشاه خطب نما حضرات تقدسات آنکه کرام سلام الله علیه  
و علیهم السلام که مکرور خارج و کنون ضمیر انور بود و سفر خیر اثر بنده و متوجه گردید که توقیفی الله تعالی بدان سعادت عظمیٰ فایز گشته از پرتو نور  
مکرم سعادت و مینت قدم سعادت لزوم اشرف استقامتی در احوال سکته آنملک و سده وضات مقتات پدید آمده و بیچارگان و در نازکایان  
از چنگت ارباب ظلم و عدوان جنالاصی روی بد و از لطایف عیشیه باعث بر مهنای ابن غریب شده است که چون حضرت اعلیٰ بر ستم و عداوت  
معنود که در امور کلیت و حسرتیه بی تعالی و مشورت آنی در هیچ امری شروع نمی نمایند و درین ماده بکلام مجید ربانی تعالی منسره نمودند در اول صفحی  
بسم الله الرحمن الرحیم که بن الجبور دلیل فستحاح مقصد و مبارکی سپهر است بر آمد بدین اشارت با اشارت تبصره گشته در ساعت مختار که شود  
اقباس سعادت از آن نمایند از دار السلطنه صفهان برهنوی قاید توقیفی با قبلی از خود قاهره که در کاب مقصدش حاضر بودند و چون چنان  
و عالم عالم شفق قدم توکل بر شاه معصود نهادند و از اتفاقات حسنه توکل علی الله از دار و ادات طبع صیبا محمد یوسف خاقدوزی تاریخ بان  
سفر خیر اثرات چنانچه درین قطع بیان کرده قطع ویریت که عزم بنفشاه ولایت مبداءت شهنشاه جهان در دل آگاه  
اسباب عزیت همه چون کشت میتا کردید منسره کرده قدم عازم آراه چون گفت توکل علی الله و در آن تاریخ جهان  
شد که توکل علی الله و صلائی زیارت خاص و عام در دادند که هر کس آرزوی اعیان طلب علیا در دل باشد متوجه کشته بمکب اخلاص قرین  
و مشور عاقل با عابایالت و خانی بسم بکرسوباشی عز اصدار یافته از حضرت مکب مقصدش اعلام دادند و صفی قلیخان و امرا عظام  
آمده بایه استظهار و استخلاص او شده بودند بظاہر و در اسلام رسید و خاتم اقامت نصب نمودند و حکم مجاوز که بسم او عز اصدار یافته  
بود و رسال داشته نظر بودند که بوجه های جمیع که سینود و فائز و طریق مسینه بانی بر وجه مرغوب سلوک دارد و اما بکرسوباشی که ازین روز  
جنود قزلباش از گنهای محاصره و خطر جنالاصی یافت از جانب سرداران که رومی ایالت بندها دشمنه با خود قزلباش بشیوه پندار باب  
جده و نفاق پیش آمده و راه و رسم مردمی که متوقع ایشان بودند و بطور رسید و چند روزی طریق مدار سلوک داشته که مراسم اتفاق

## سال سی و نهم جلوس پادشاه عباس اول

پادشاهی را بایات دار استلام بنوم ساحت همراه او نموده بودند که بعد از دفع طایفان او را در ایالت آنولایت بکن گردانند و او خسری از  
 حاکم یار کرد و پادشاهان همه و سبقتی بیکان اگر اوج جمع آورده با مواری سی هزار کس بر بغداد آمد و چون حدود دار استلام محل نزول آن  
 کردید یعنی از او باشد که در آنجا جمع آمده بودند سپهر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان دایمی از بیم قزو و حبیبان که بکرات مرآت از ایشان  
 صد و پانصد بود و ابواب موافقت صد و پانصد تا بخت بکرم سواشی اختیار نمودند و پیشتر در مقام خلاف در آمده به سه انجام اسباب  
 قلعه داری برداشتند و حافظ احمد پادشاه و دفع و دفع الظایفه کرکشی و انتزاع انگشت از بدنه متعلقه پیشنها و ظاهر پانصد چون بجوانی قلعه  
 آمد عسکر بعد از آن مواری نیزه کس گایش بزم رزم از قلعه سیدون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال جمل و غرور صف قال اگر استند  
 و از جانبین دست بآلت کارزار برده و فیما بین جسری قوی تفاق افتاد و شکیان سردار که ضعاف مصاعف بغدادیان بودند غالب آمد  
 بغداد مغلوب شد و با مواری نیزه کرد و با مضاعف تفرخها از جنود بغداد درین مرکز کشته کشته بقینه پیوف مندم و بدال بقلعه در آمد بکرم سواشی را  
 ترزل و اختلال بحال او یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نزد امراء قزلباش که در همان ارستان و آنحد و بودند فرستاد  
 استغاثه نمود و اعلام کرد که عن صمیم القلب بستان عرش نشان شاهی که مجاور و منجا عالیاست توکل حسیه بغیر از درگاه عالم پناه پناهی  
 ندارم و اینولایت که ملک موردوش آنحضرت معینان آن درگاه مقتدر دارد و هرگاه پناحت اینولایت مضرب سادات جاه و جلال گردد  
 ازین بنده و و قنوا و بجز اطاعت و انقیاد امری بطور غیر سپه صنفی قیخان بیکریگی مسلم و جدا و حکام آن سپه حقایق حال بعضی عاقل  
 سه جلال رسانید و حسب الامر شرف بخت ضبط سرحد و دفع مغرت آسیب بنگریان غار کرم سپه دار تا قلعه زنجیر در ملک رفتند که مباد  
 از آنکه در بی مال دست درازی بجوانی ملک قزو و بایون واقع شود و پادشاه از آن حرکت لشکر قزلباش بچارکان پریشان و زکار اندازد  
 نیز استخلاصی نویی به از استغاثه بکرم سواشی که مکرر از کمال خطر ارسینود و ترجم بحال عجزه وزیر دستان و بچارکان انگشت که با کمال عشت  
 و ضیق معاش الم جمیع پایمال لشکریان بر دو طرف یعنی سپه دار و بغدادیان بودند و همه در هب و عارت یافته سپه گردان باید چه  
 شده بودند یکدیگر و سه حصد پیشتر رفته بودند و کمبوی حافظ احمد پادشاه نوشته مصحوب معتدی از غاریان خداینده لوشا طوفانستان و مضمون خلاصه  
 آنکه آنچه از احوال عراق عرب درین قریب بر ما معلوم مائست که احوال عجزه در عایار انگشت که در ایام بدایع مالک الملک علی الاطلاق  
 بنا بر شیوع قتل و غارت درین سال از حوادث و زکار و وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته کشته و وطن خستیا نموده اند و خرابی در ملک پدید آمد  
 و جمعی کشته پریشان و زکار که مانده اند از سپاهی و رعیت رعایت خطر از بیم حادثه پناه بایه معدلت آب گامیاب بایون شاهی آورده  
 و اکنون در اجرت ترفیه حال بچارکان و خلاصی ماندگان اودی حسیه انی درین چند و اتفاق نزول افتاده اگر ایشان نیز درین جهنم کرم  
 مجادله و نزاع نموده باز گردند که عاقل خصل اندازار سپاهی و رعیت فی الجملة از تنگنای عسرت خلاصی باید بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه احوال  
 خلائق و عبادانند که بر دست بت خداوندان جاه و سپاه لازم است اولی و انب می نماید حافظ احمد پادشاه چون از مر سپه امراء و قریب حصول  
 ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت سپاه قزلباش معتقد از غریز یاوه بود و معارضه لشکر قزلباش لیری توانست که در دژ  
 دیگر کوچ کرد و بصوب مراجعت روی آورد اما درین موقت کسان معتقد بکرم سواشی بقلعه فرستاد که از جانب خواند کار انتظام مقامات  
 ملک موطر برای و صلاح اینجا بکشد و ماحکومت بغداد را با و مسلم داشتیم و از پیشش و ترجیحی که مبادا که نشستم باید که ملک از خود ضبط  
 نموده قزلباش اگر دار کرد و به شبهه و قلعه راه ندهد درین آمد و رفت حافظ احمد پادشاه بحال بغداد تا شهریان نبی عارت یافته خرابی بسیار  
 در آن باره وقوع یافت و عجزه در عایا پایمال حوادث و نوایب بودند بعد از رفتن او که صنفی قیخان و امراء پیشتر رفتند و عایا بستمه تار و دژ  
 لشکر قزلباش فی الجملة طمینان یافته در میان کن و او طایف سحرار و آدم گرفته و امراء عظام حقیقت ضعیف خود را بحد و دودار استلام و باز رفتن



## جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

تذکر بعضی از حالات دارالاسلام بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا با عساکر روم

### بان مرز و بوم مرسته اولی

برای رزین صاحب خردان حقایق بن پوشیده نیست که دارالاسلام بغداد از بلاد مشهوره آفاق و دارالملک عراق عرب زیاده از پناه  
پال دارالاسلام و محل اقامت مسکنه ماز و ایام عظیم ایشان عرب و عجم و ترک و دیلم بود و بکثرت زراعت و آبادانی و انبوهی خلق و  
معنوری از شرح و بیان مستغنی است و در مورد دولت پادشاهان ملوی ارکان صفوی سببان همچنانچه در مجله اول این نسخه عالم آرای عباسی  
و سوانح زمان اعلی حضرت شاهجهان جنت مکانی رفته و ملک بیان گشته ایالت و دارائی آن ولایت بمحمدخان شرف الدین غلی تگلو مقوض بود  
و در سپه اربعین و شصت و یک که اولاد سلطان فارسیان محمد و ارکان از امرای بزرگ تگلو بودند ازین دولت و گردان شده نزد سلطان  
سلیمان خوانده کار روم رفتند و او با غرور و تحریک ایشان لشکر دیار عجم کشید طایفه تگلو حرام نمایی کرده محمدخان را که صوفی بزرگ و متوکل بود  
از میان خود بسته و کرده آن ولایت به تصرف سلطان سلیمان دادند و درین چند پال آن بلده ارم مثال و عامت عراق عرب در تصرف  
رومیه بود و اکنون بیت چنان تجارت است که خطه دارالاسلام را شورش عام و طغیان و باغش و بام از نسق و نظام افتاده هر چند گاهی  
از عظام سپاه بهوای حکومت و خود سپه ای وای حبیان و طغیان افراخت حکام و پاشایان که از جانب پادشاه روم منصوب گشته بمانند  
خصوصاً محمود پاشا و حافظ احمد پاشا و دیگر پاشایان را چنانکه در پیش نه گور شده بکین نماندند و مکرراً فیما بین جنگ و جدال و فوج میسافت جمعی  
از سپاهیان غرض تیغ فامی گشته و از عدم اقدار حاکم متقل و متلط و باغش و خود سپه ایان طایفه رعایا و برابایا پامال حوادث و نوب  
بودند و سکنه محبتات عالیا و سدر و نباتات زینم ضرر و آسیب لطایفه ششی بر بستر راحت و آسودگی نمینمودند و آنی صل بر حسب تقدیر و اقتصاد  
ترک و اختلال باحوال خلق آمد و بار او بسته بود علی الخصوص در این دو سال میانه محمد قهر و کبر سوباشی نزاع و جدال پیدا کرده محمد قهر چنانچه تحریر  
بقبل آمده بکبر سوباشی اعتبار و اقدار یافت دست جور و تعدی کشود و ارباب بقول اغنیاء بمصادره و مواخذه و اگر قار بودند و محبت  
جذب قلوب سپاهیان مانع ایشان در دست داری و ارتکاب امور بحیاب نمیشد و بر طبق انتقال که بقیت بنیم بیضه که سلطان ستم  
روا دارد زندگانی ایشان بر مرغ سیخ ارباب نزع و دهنفت از جور و تعدی بجان آمده دست از زراعت و عمارت کشید  
خلایق از خندان جوابات در کمال عسرت و بیامانی میکشیدند و اینده از حرکت مانده آنگی درین شورش آشوب حجاب حمت نیز از تقاطع بارمانند  
خسکت سالی علا و کربات و کمرومات گشته خط و غلامان ملک پیدا آمد خلایق در مصیبت حیرت شکنجی حیرت بوده جمعی که بقدر نمونی داشتند بر  
خود را قایم نمیشدند و بقدر و تکلیف پستی گرفتار آمده و بطن ایشان پس آنچه قدرت بیرون فقر داشتند اکثر روی غنچه کلی آورده و قریب  
یکصد هزار نفر از کور و امانت و ناسر و صبیان از شهر و ولایات جلا اختیار نموده در دیار عجم پراکنده شدند و برخی بجانب بصره و عربستان  
جوزیه نیز رفته و محلات و حصار و قریب ایشان جسته روی باغجا آورده و جمعی کثیر از مردم عیالند پس آن دختران خود را بمعرض بیع در آوردند  
تن بمضارقت حاکم کوثرکان در دادند و ارقام این نگارستان از صفایان متعاقب اردوی طغیان نشان توجه بغداد و بویسج نمری نزول نمود و بیسج  
قریه از قراقرم مالک رسید که از مردم عراق عرب جمعی مردم میر و پانده که بقوت لایوت خیرات و تصدقات و بقایان قناعت نموده قناعت بخیر  
نموده باشند قرار و درویشان کنیه مان بودن داشته اند و از حالت بیرون رفتن از استیلا و جوع و قحط انمان از تاب توان فاده  
کرده و گروه در سپهر راهبا بصد حسرت و هوان در آرزوی نان جان میدادند و درین حال حافظ احمد پاشا که در دیار کبر بود از درگاه سلطان  
روم سپهر دار شده و بضع ارباب طغیان و تنبیه ستمگران مأمور گردیده بود و بظن و نقش ملک بغداد را برای ورویت و موقوفه و مربوط گردانیده سلطان

## سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

این بیک بن سیزده ساله بن اسپهبد کورگان بآن نقش باقیه بنایت کورکایت جت اخضر فرستاده بودند و دین و فتن زین بیک  
 اتمام یافته بود و معاقب میاورند رسید و بعضی از تخت به ایامی پادشاه رویم که حضرت علی حده و الوش را در از جت اخضر تار  
 داشته بود در وقت درو یافت و رفتی که در باب که زانین آنا با هم بیک عرصه در یافته بود رسید لاجرم به تنه دور با یغادر  
 دلی کشته بعد از آنغا جشن نگور و کوزانین تنهای فرمود در کاستات کتاب حضرت پادشاه والا جا به دار استلطنه اگر رفت و عماره  
 منظور انظار عاطفت اشفاق بود اما هر چند در باب قندار بارکان دولت و محرمان سراسر سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمیداد  
 و احیاناً حال از اینست خود نمیدانسته در طی عرایض خود اشار و ایمانی در آن داده کرد بیکه از آنکه هم قندار بر وجهی که تجریر پوست صورت  
 وقوع یافته خبر بند و پستان رسید زین بیک امحرک این افند داشته چند روزی با او سپهر کران بودند تا آنکه حیدر بیک یوزباشی خوا  
 و غلوه میردلی بیک اردو شترخان معاقب یکدیگر رسید و صفات محبت طراشایی معا و بر دین بر که در باب قندار در آن اندراج  
 یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار سرت و استیجاب نموده مجدداً استقرار قواعد مصداقت و دوستی که فیما بین واقع بود مستظهر گشته چینی  
 که حضرت پادشاه والا جا به عزیمت ولایت کشمیر نموده بود و مقام حضرت زین بیک و رسولان مکرور آمده نامه محبت آئین که محتوی بر تو اوضاع  
 دوستانه و کلمات یگانگانه در سلم آورد و این عبارت در آن معانیه شریفه فرمود بود که ما محبت و دوستی آن زینید افندی را  
 بجای بر اینکینیم و هیچ عطیه را بآن نمی سپیم و زین بیک و رسولان مکرور از حضرت انصاف داده روانه نموده و قانون سلسله اکبری تعظیم کردند  
 مخصوصی معاف گشت که در وقت تمام بخش صاحبان انعام در از از آن نفقه بدان اقدام میسایند و در هنگام جد شدن زین بیک حضرت پادشاه  
 والا جا به در حضور او اظهار نفقه و جانی کرده چون آنکه کوشش خالی از اندک و فروتنی بوده زین بیک از علو مقام و غرور بندگی این پستان  
 بآن در نداده هر چند بخواهاند پسین در آن داده مبالغه کرده اند و ابا کرده و گفته که این رسم معاد در کاه ولی نعمت نیست اگر پادشاه  
 عنایت خاصی نمیدانند که سر بایه افتخار بود و عذر ضاکود مال و نیوی نباشد در از از آن شفقت خاص هر گونه افتادگی و شهنشوی چاکرانه بیک  
 مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جت استمرار رسم و عادت تعاری که از او در دل داشتند کونه تمیمی بولی نعمت خود رواداد داشته و بعضی  
 آن جهان قتل و قتل و زینید و شاربیه نام نموده روانه شد و در اوایل خیال پیمان مکرور بر کاه سدره شال رسیده و در از زین بیک  
 نشان سعادت سیاط نبوی فایز گشته و خدمات زین بیک تحسن افتاد و مورد توجهات خروانه گردید پایه قدر و منزلتشان ارتفاع یافت  
 و یکمیری از وقایع آنکه چون غاصه انور از مقام قندار و استحقاق شکست و بست قلعه طبرستان یافت و سلاطین از بیک متواضع و متواضع  
 ایچیان فرستاده اظهار خلوص عینت و کجی نموده و کونوال قلعه بالا مرغاب که در سال گذشته که قندار بلیج برده قلعه را تصرف شده بودند باز  
 فرستاده قلعه را بدستور بملازمان در کاه سپردند و مقامات سفیدارخان در خوارزم نمیشد پذیرفت دیگر بودن عساکر فدوی نشان در خوارزم  
 لازم نبود باین حکم مطاع شرف نفاذ یافت که حبیبی خان و قرچی باشی و عیسی خان بیشیک آقاسی باشی سان شکر فیروزی اثر گرفته  
 غازیان از ارضت او طمان دهند و ایشان حب انفرموده عمل نموده لشکریان میبکن و او طمان رفتند و آیات فیروزی آیات عز و جلال  
 بکارانی و اقبال از مازندران بهشت نشان تمویه پای سپهر سلطنت بیان گشته در ساعت بعد در استلطنه صفهان وارد گشته در وقتخانه مبارک  
 نقش جان نزول جلال فرمودند و ششماء در در استلطنه مذکور کامیاب و ولت بود و با نظام تمام ضروریه سپردند آبراهیم خواجه ایچلی حضرت  
 انصاف یافته با نامه عطف آمین و ایام لایقه صداقت ترین مشمول نوازش و الطاف شاهزاده و یار خویش پیش گرفت درین اثنا بعضی اجبا  
 از جانب عراق عرب رسیدن گرفت که توجه موبک هایون بآن صوب بی اختیار روی داد و بنوعی که شرح آن در ذیل ملاحظه میگرد

سپهر خیر اثر در استلطنه بعد از اتفاق افتاد

در بعضی



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۹۹ غ)

بوجود قیاس آید و جهانی داد و پر تو انوار بر پیش خاک بر گرفتار نانی را نشود غای تازه و ادست طهارت در حستان رزراحت هم آن غنی  
 حریفان بزم عشرت بصدر زیب با آراسته در انجمن کامیابی و کامرانی بجلوه کری و دلربائی در آورده نغمه سرایان هزار دستان باغ و بنا  
 گاه از مژده تشریف قدوم کل در بجان نواهی عنبر دای طرب خرمی ساز غزلوانی آغاز می نمودند و گاه از بیم تطاول و تعدی شهبان صبا  
 که اوراق گل را بر ایشان سپاخته با دینیا زی می دادند از اندوه و حسرتی که غمگین بآن مبتلا میگردیدند ناله و افغان در لافقه از فراره دیده  
 خون می کشاند آری جیت چنین است هم سرای سپنج کهی باشد آسودگی گاه رنج چون نوحه و پس محله نشاط و فری  
 با خمر و عهد بصدر شیرینی و لارائی هم آغوش و طفل جیت و شاد کامی با شهنشاه رزمان توام و طغانند لند حضرت اعلی در مازندران جیت  
 نشان بوزم جشن و سرور و نور و نور پرداخته مقربان باطوال و ارکان دولت جهان پیرا در آن کجین جیت فرا چون سوسن صد زبان  
 و ثنای شهباز کام بخش کامران طباطبائی بودند و بزبان حال بیان این محال می سپند و جیت شهابت و دولت ترایار  
 همیشه خدایت نکرده ارباب بود تا آمد در حستان نام تو بر آید کبیتی همه کام تو الفقه بعد از فراغ از جشن نوروزی در سر  
 زمینهای بهشت آسای اند یا بر سیر و نشاط و شکار پر دست جیت لذت از شدت بار سیر و کید از روزگار سیر و از  
 وقایع مستوعه ایام محبت انجام بهار آمدن مقربان خاقانی زینل بیکت نوشال باشی است که بر ملت هندوستان رفقه بود و بیکت  
 یوزباشی تندر و اغلو و بیرونی بیکت بعد از فتح قندهار فرستاده شد شرح رفت آمد زینل بیکت آنست که چون خان عالم از آنجا بکایت  
 آمده بود از امر بزرگ آن سلسله بود و با اسباب و اوراق و تجلات بزرگانه نوعی که در محل خود تحسیر یافته بایران آمد حضرت اعلی شاهی  
 بعد از همان بطن به حال امر و معتبران این دولت مشارالیه را که با بهت ذاتی و سجده و ادب و ادب ذاتی و حسن سلوک  
 متصف و با اعتماد و محرمیت از دیار و قرب منزلت از مستران تبار بود شایسته امریات و سرادار این خدمت داشتند چنانچه در محل خود که  
 همراه خان عالم روانه هند نمودند و او چون بدین خدمت مأمور گشت بهت مصروف آن داشت که از روی خلاص و حسن اعتقاد و وضو فکری برود  
 و مال در راه شد و ولی نعمت درین مذشته نوعی بدین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست دشمن شایسته و پسندیده باشد لاجرم برو جی که در خدمت  
 و غیرت لایق نام و ناموس ملی نعمت تجزیه و اوراق آن سفر پر و اخته بشکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجلات بزرگانه از اسبابهای تازی را  
 صبا پیوند زمینهای مرقع و طلا و نقره که بهترین ریب و زینت سپاهی است اقام مرقع آلات اشیا و تجلات زیاده از حد و شمار خود و جمعی  
 از ملازمان پیش خدمتان در عهده کار خانها بار است و پیرایه شکی تمام از خدمت اشرف جده اش در مراقت خان عالم روانه شد و چون قدم  
 هندوستان نهاد و بهر جا و هر ولایت و قصبهات که رسید بهر ابط استیصال و لوازم اغراض و احترام قیام می نمودند و چون بهر رسید حضرت  
 پادشاه و الا جا هند و ملازم وای محاکمات هند و پستان شریف و ده و حسن کام بازگشتن بود زینل بیکت حب لغرموده در راه بود توقف نمود خان عالم  
 شتر رفت بعد از وصول پادشاه بلا هور مشا را لیه عزلازم دریافت و لوازم محبت و تسلیم و آداب بظلم و کرم چاکرانه بجای آورد و از جانب  
 هاجون اعلی پرشهای و پستانه و نیازمندهای برادرانه بطور آفرودانه هاجون خاقانی را با تخت و ابا که در ایند در آداب است  
 و شرايط سعادت برو جی که سرادار محبت و دوستی طرفین بود و در گذشتی نکر و حضرت پادشاه و الا جا را بهی است معاند که از روزی که تولد  
 یافته هر سال در دارالملکت هلی که محل تولد آنحضرت است جشنی می آید و ندوری که در حین ولادت در روز مود کرده اند برو جی که معاند است  
 بفعل می آید و چون عده آن روز نزدیک بود آنحضرت در راه بود توقف نموده به سرعت متوجه هلی میشد زینل بیکت حسب الصلاح خان عالم را  
 معاند قندهار برو جی که مأمور بود به ارکان دولت اعیان حضرت نموده چون جایی که موجب تسلیم خاطر باشد نشیند غایت آن داشته که از  
 هاجون بازگشته پیشتر رود و بکفکوی صلاح اندیشان معاند نیکه دین آید از جمله ابا جید و بن جیه مرقع محل بزرگ که اسب پادشاه معبود

آدم زینل بیکت از هندوستان  
 لشکر شاه عباس در راه  
 ۱۰۳۲  
 هجری قمری

# سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

راه که محل عبور شده و دین است اصلا از کل و لای تم پستوران آلوده نگردد و مضائق خیال را بسنن غریبه توسیع داد و بعضی جاها را چوب  
قوی انداخته آنچه سنگ خاره بود سنگ بزرگ خارا تراشید و صنایع بدایع بطور آرد و چنانچه نایب کارهای منسجمه بود که در نظر  
محل دور از کار می نمود که دیده در اندک زمانی اینکار خیر میزدی بتت و الا و مدکاری اقبال نوعی که کمون خاطر انور و پسندیده خاص  
عالم صورت انجام یافت اکنون شهران باردار قطار قطار پلوی کتب دیگر بغیر اغت عبور می نمایند و بعضی در کل شوارع باز دارند  
توسیع طرق و شوارع بطریق بسیار ممالک متر دین از خوف از فقرت نقصان و اب و حصون و موجب  
خبر و آید کان روزگار است از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این کار خیر انجام است و ثواب آن عاجل و آجل بلا شبهه  
بروزگار منته خنده آثار بایون علی عاید میگردد از مشاییر متوفی ما خواجه محمد رضای قدوسی مشهور بسیار و خراج  
که وزیر آذربایجان بود در سفر کرجان لقب فدیت یافت و در سال بود که در وزارت اشرف بر بزرگوار متقربان بباط اندک پس و محرابان  
معتسب بود شرح شتزار احوال و در طی حالات سابقه کاشته کلک بیان شده خواهد بود مودش از موضع جوبین منته وین است از  
وزارت ذوالفقار خان قرا مانو بلا زت اشرف رسیده و در بقیل آذربایجان کشت از کار دانی و توفیق الی و یوانی روز بروز  
بدایع حیات رتی کرده صاحب ای و مشورت بود با شاعر و شاعری بطعام داشت و بید کونی و شیرین بانی در محل بایون طبعی و  
کر دیده بود در بنال نصف مکه طاری کشته متوجه معا کجاست و در سفر قندهار کوشش از یاد پذیرفته در الکانون خراسان از رکاب  
اشرف باز ماند که بانی آید در موضعی که مفن نام زاده بزرگوار نام زاده محمد است بر حمت زدانی پیوست و در مشهد معتسب معنی مدون  
کشت خالی از علوتی نبود و در رعایت حال و نفع احوال آشنایان و محتاجان خود رها فینداشتن بیت از اشعار او شعر  
مینامد رخت رحلت و دوش بر دوش صبا سوت ای عمر رضا که دیت پس میباشتم محمد صالح بیک وزیر سابق  
شیردان است که از سیالت ما در اندامه چند کاه در باز دارند ملازم رکاب اشرف بود منصب وزارت کلا نری دار المومنین  
سرافزاری یافت در این اثنا بیمار عارض کشته در حالت بیماری و معجزه راج روانه دار المومنین نگور شد در راه مرض اشتداد یافته  
در دوشمنی تم فرمان یافت مالی تم که آماده استقبال شده بودند استقبال بخش کرد و بر دوشه مطهره مصور آورد و بت  
عجب برآمدن کاخ دلاویز که چون جاکرم کردی کویت خیر اینجا ملت جاکرم کردن نداشت بت کیت لخط کام  
خویش را گذاشت زماشته کار وی سبزی الاصل بود در خدمت فرمانداخان نشو و نما یافته ترقی کرد و بعد از بکار  
اشرف سراننداری یافته هر چند که منصبی از مناصب یوان مشغولی داشت بسیار در حلیق آدمی کریم الذات سلیم نفس بود  
و در ایام عمل با جلائق سلوک پسندیده می نمود

و قایع پسندیده مبارکه که نکوزیل مطابقتی اثنی و ثلثین بلکه پال بهتم تن ثانی دولت

## روزانندون عباسی است

در که ماه مندر و دین شادی جز داد از شکلی قبادی جبار از قد و شش نازکی با طراوت با لبه آوازگی با  
و بکر باره ببار و کلا با بزرگان بکت و نوا آغاز شد با چهار راکان توایم روزگار مبتی نیایچ چار فصل شبت چهارینی خورشید  
جوان اگر کشته نروای طارم چهارم است بهشت ساحت چند دقیقه از شب و شبیه نور چشم ماه جادی الاولی گذشته طعنه  
نگو و جلال چون آنچه شته لوی فلک اعتلا خسر و نهال تحت کاه دار الملک شرف اقبال خرابیده از رنگ چار پای سبع سوتا  
وجود

اشرف  
وزیر  
محمد  
صالح  
بیک

محمد صالح بیک



بر دیار و پسینهای تنور و اودی کرانها و کره گسای نادره و ولایت چرکس و قفقاسی قیمتی و امثال ذلک زیاده از چهار و شمار نظر اقدس لایزال  
 زبان هر یک مضمون بمقال کو بود شعر آنچه من از بر تو لطف تو دارم بکنم جلایا و خدمت نقد جانم بر سری مجلایون سخن  
 قطع نظر از کفیات معارضه سخنوران و زکار پیشگی که زانید که زبانهای ارباب عقیده و دیوان جان شاربختین و امسیرین کو یا کردید و هر دو  
 و هر ساحت لطیفی خاص مغز و مضمونهای کونا کون مغرور و متراژیکت و چنگاه در رکاب معشوق سپید و شکار مازندران مشغولی داشت و پستو  
 حریف نرم خاص و مشمول عواطف عز و اختصاص بود و در هنگام بهضراف مخلصهای فاخر سر اسناری یافته قضی المرام با کلاه و ولایت خود  
 عود نمودن فرجای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود و از او ان کودکی و عهد صبی با یوسف خان طریقه اخوت و برادری مسلوک میدشت  
 و تدهای مید بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود در یوقت که او بایه سپه بر اعلی آمده نوعی که مذکور شد سعادت سلاطین  
 دریافت حضرت اعلی از مشمول عاطفت و اتفاق فرجای خان از مشهد طلب نمودند و او در شدت شتاب از مشهد مقدس مازندران شتاب  
 بین الاخرین عهد ملاقات باز شده چنگاه صحبت یکدیگر سرور بودند و یوسف خان خست یافته فرجای خان در رکاب اشرف ماند و که  
 توسیع شوارع مازندران بر او کیا پوشیده هیت که در کل دار المرصوصا مازندران بهشت نشان صنیق طرق و صیوت  
 راه و تکی که از جبال صنیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع و بلندی با ساحت آسمان مست در گردانند با ایت که عبور یک سوار از رضا  
 نامهور جبال بنایت شوار و در هر قدم از خوف خطر پیاده شدن ناچار و که از شتابان خود با کمال آهسته و وی از آنجا امری بود محال  
 آندیا را هر که چشم بر یکدیگر بینشتر نیفتاده بلکه در خواب نیز ندیده بودند و رفتی که شتر دیند بر حسب کریمه و الی الأبل کیف خلقت  
 در ترکیب آنجا نور قوی سبیل تعجب میکردند و چون حضرت اعلی بر تو لطفات بغیر و تربی آندیا ز تربت بخش فرج از اندخت شهر طرب انگیز فرجاد  
 و قصبه شریف اشرف انوعی که در محل خود ذکر شده مرکز جاده و جلال گردانید و مژگانا آنولایت و لکث مطبوع طبع جایون افاده اگر اوقات  
 قلاق جایون در آندیا واقع میشد و در شکارگاههای عظیم امثال آنولایت بشا طکا مسرت بخش خاطر محارثا بود و ملازمان رکاب نشین  
 و مرتدین اردوی گردون شکوه از کنی راه و صعوبت که از نای خطرناک جبال و بسیاری کل و لای که اکثریت بزرگی همیشه در سینههای  
 هموار بود از اردو هزار بسیار و نقصان و خزان بیابان که طغششار و مرتدین آندیا میر رسید درین سال رای جان آرا بد ان معقل  
 که در وسعت شوارع و همواری راهها توجه نموده نوعی سازند که شتران قطار بفر غبال بخوف و خطر عبور نموده آسبسی از آن قمر تبره و درین  
 و بهت عالی نیت بین امر شکر که در نظر خلایق و شوار بل محال می نمود و کاشته جاب و ستوری میرز اتقی وزیر طبرستان ابانجام این جد  
 مامور نموده و مقرر شد که امانی مازندران در آن امر خبر ببرد و دهمهای کنند و کارکنان اجرت واقعی از حاصل مال خاصه شریفه شتاب  
 و جناب دستوری پیرایه منان کشته یعون غایت آتی و نیروی اقبال شایه و امن بهت بر بیان شروع در انجام این خدمت کرد و بجا  
 سعی و بذل جهد در آن امر شکر و بطور آورد عظم شوارع مذکور را سواره کوه است که با لکا و خوار و هله و و سیر و کوه جازندران بر  
 و ترو دهمه و دین اردوی معنی از آن راه است و تا فرجاء و قریب بهشت مرحله است و تخمینا پنج فرسخ بلکه زیاده است الفصد است و آن  
 حارتر اش چاکت است و برادران بنایان عله آن کار را از هر طرف جمع آورده مصالح سپهر انجام داده برود و خانه که برست واقع  
 بود بنای عالی استوار بقدر طعنان برود و خانه بسکت و آجر و آهک تعمیر و ترتیب آوند و در مسیلاهای عظیم که در وقت بزرگی از قتل جال  
 میرز و نفع بها کنده هر جا مطنه آن بود که در ایام از آسیب سیلاب منهدم و خراب گرد و بسکت و آهک و آجر ممر انجام داد و برود و تا  
 مٹی گردانیدند و در همواری خیابانها طرح کرده و بهر چه چکل بود مشبه داران از درختان مطبوعه عالی خالی کردند و در یکت از جابهای در  
 آورده و بایه پست بلند گردانیدند و در دو طرف آن جویها کنده شد که آب باران از شوارع بخوبیها ریخته برود و خانه جاری کرد و چنانچه درین

## سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

ملکیت آشیان بوزم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند درین سال تولیت سرکار فیض آثار میسر را ابوطالب ضوی توفیق یافت و چون صلاح دولت قاهره در آن بود که جهت استکلام مقامات قدما و مشیت تمام اسفندیار خان و الی خوارزم که فرستادن او بدین صوبه مستحق ذکر باشد و بزرگوار مکی در میان عساکر حضرت نشان در چند پان قشاق نمایند و عزم و احتیاط مقتضی آن بود و قامت کل عساکر در یک محل موجب عزت و توفیق معیشت و خداناکوالت بود بنابراین افواج خدم چشم و چشم انچه قسم مستقیم گردانیده هر یک در هی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشاق معین فرمودند و از مشد مقدس معنی برفوجی از افواج قاهره قشاق معین خود رفت و حضرت علی بعد از فسخ ازین امور جریده و پسبای بعد از فرمان کاب اشرف و مقربان بساط و الایجاب باز در آن بهشت نشان در حرکت آمد و هفت روز درین ابر بستم محمد خان غایت فرموده آن صوبه فرستادند و ابر بستم خواجه المی در محمد خان و ایچان خواجهی بخارا در کاب ظفر مستاب باز در آن نقد ایچان بخارا از آنجا حرکت یافته مشمول انعام و جان بازگشته و ابر بستم خواجه چنگاه در موبک مقدس کامیاب عزت و منظور نظشت و مرحمت بود و در سال آینده از صفای رخصت یافته بود و لایق روانه دیار خود گردید

## دیگری از سوانح آوردن زبده ارباب فضل و کمال میرزا نصیحی هروی

چون ذات اشرف همایون طبع فطانت سرشت بر پرور آنحضرت که میزان قدر شناسی و معیار سخن سنجی است صحبت فضلی و انور و حسن و در بلاغت کتر رغبت تمام دارد و اگر بحسب ظاهر بنا بر مشاغل عظیم جهان داری عدم فرصت که فرمانروایان جهان از آن چاره نیست با و پیمان خجسته پلشت از آن گیرند که باهی صحبت بخش فضل و حسن و آن روزگار کست اتفاق افتاد اما همیشه با طبع مایلند که از بزم آریایان محافل و آن اگر نادر و کوئی بعبادت حضور اقدس فایز گردد و چون عزیز می چون که هر که آنها کرامی شمرده صحبت و ارتباط خاطر و انبساط ضمیر مستقیم و خاطر کسیر تاثیر متوجه آن بوده و هست که محافل انس و جماع قدس از و چون نادره آرایش صوری درین معنوی هست باشد که در اوقات خجسته ساعات که در در استیلا بهرات اتفاق نزول افتاد صحبت کثیر انجبت سر آمد ارباب فضل و هنر و سخن پرداز بلاغت کتر نظم حساب معانی یکنانه ملک نکته دانی میرزا نصیحی هروی که از خجسته سادات و اشراف و اعیان آنولایت و منتخب بسلطه علیه و بزیور فضایل و کمالات است و در مراتب بلند سخن پردازی بر پسته لای طبع در زارش آید و کوشش کردن مستعدان و زکار است سرور کشته اراده خاطر انور بدن متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس از وجود کرامت ایشان نیت فرموده از صحبت فیاض سبب و از طبع سحر آفرین مستیج و سرور بار تکلیف مراقت فرمودند و امر قضای پیوسته انجام اسباب صندوری او و تصدور یافت موی اسیر از و فوراً خلاص متعالی امر همایون اقدام نقیای تقی نموده آنکست عراق سازداد و اگر چه آن بدو همت باز فرمودم آن که هر بجز دانش و فضالی خالی مانده از خرمی بطرادت گشت اما مجلس هروی این تازه و طبع همایون است و بی اندازد موبک مقدس گردید و اکنون در زمره مقربان اقدس و معصیتان بزم مقدس است لقمه موبک معنی بغیر و زی و اقبال باز در آن بهشت نشان رسیده در قصبه طیه اشرف منازل خلد این که در آنکان زینت بخش یافته اقامت فرمودند و کجا بهادر است و در فرح باد شریف بوده در آن بدو صد و کشت و باین سنج افزای آنجا بخرمی و کامیابی که اندیشه و حجت افزای و زکار بودند از سوانح ایام اقامت باز در آن آمدن یوسف خان بیکر یکی شیردان و سایر اماره و عیان آنجا است که بقصد دراک ملازمت و دریافت غریب بوسی آمده بدین سعادت غنی سپهر افزای یافته و مکرر آنجا محافل و مرام ترین نهاد یافته از پر تو جفات خاطر خوشبختی که بر باحت آمالی بر یمنان امارت رستنی ادیان یافته عزت و افتخار با وج فلک و دار رسانیده و یکشای لایق از علایمان عیان صفت یوسف خان و در دستان زینیا صورت خوش بسیار و انشاهی صبار قاهره و شتران که کوهان یار بر دار و نمود و فرموده و اجناس و اشیای



# جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

۱۰۸

و شش ماه بعد از فتح تبریز دست به فتح بکروسو بانی شد و در سنی که او با فوجی از حسود بغداد و سکنایان خود بجهت اخذ مال مقرر در آن مقرر بود و فوج  
کس بعد از دستاوردن تبریز و خود با کوهی از تبعه ضد غارت اموال بکروسو بانی کرده بر سپه شاه و رفت و کوهی بکایت او معانت نمود  
المنیر یقین تمام بجای آمد و بکروسو بانی در راه انجیر کشید و سپاهیان را که همسرا داده بودند بکایت و کوه های جمیل با خود متفق ساخته شهر خود  
اتقصه سپاهی بغداد و کرده کشید که در راه قهر در باری منسله کرده و دیگر بکروسو بانی در محشر بودند و فیما بین جنگ و جدال و فوج بیاب  
آفران بکروسو بانی اهل قلعه را نیز فریب داده که شهر از محشر بفرار کردند و در آن شهر خود را از قلعه شهر میانه آهسته بکروسو بانی بر قلعه بفرستاد  
شده محشر بفرار بدست آورده و او را با چند لشکر دیگر که منطقه خلاف داشت از میان برداشته اموال و اسباب منیات بدست آورده بکایت  
و سپاهیان خود را و چند لشکر از مشایخ فرار ابو حنیفه را که در محشر متفق بودند در کشتی نشاند و کشتی را در کشتی ایوان بکایت فرستاد  
چنانچه بعضی اسباب اشیاء را از تبریز بکایت فرستاد و در حکومت عراق عرب هم اختصاص کشید و چون خبر حبس طغیان بکروسو بانی بایر  
خواند کار خود را در رسیدن ارکان دولت بکایت بغداد در احوال خط احمد پاشا نامه نمود و فرستاده که کجاست آنجا را موافق صلاح دولت  
با صلاح آورد و مقرر در آن و اهل طغیان را بحبس رساند بکروسو بانی که در حکومت عراق عرب به استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوف  
گشت تا بکایت متفرق بکشتی طرح آشنائی انداخته کس خود را در حبس چنانچه کلمه رسان فرستاده اعلام نموده بود که این امور از روی اخلاص حضرت  
شاه عالم پناه از من بعد و ریاضه من بعد و ستارادت در فراک بندگی آن آستان زده بکایت منوبان اندرگاه سپهر و امید وارم و کلمه  
بغداد را که موروئی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه داشته ام و حبس چنان ملازمی همراه فرستاده او کرده و درگاه جهان پناه فرستاده  
حقایق حالات جوئی که بجزیر پیوست عرض کرد و چون احمد پاشا بکایت خود در اسلام بغداد رسید بکروسو بانی کل سپاهیان بغداد را بجز متفق  
نمکن و آنچه در طاعت و انقیاد حسود بغداد و ما بوسیله کشیده ای نمود و بعد داده بازگشت و از دیار بکایت حقیقت حال درگاه پادشاهی عرض کرد و  
درگاه پادشاهی علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشا که کشش از جانب سلطان مصطفی بکایت بغداد یافته چون آنجا رسید درین مرتبه بکروسو بانی اطلاع  
بطور آرد و او را در استلعه راه داد و چند روزی با او در امانی میکرد و او نیز بکومت باغی را خشی شده روزی میگذرانید ارکان دولت سلطان  
مصطفی این مسامحه و خوشبینی را از او نپسندید و مغرور ساختند و یوسف پاشا نامی را نصب نمودند و او که بعد از او خواست که اقدار و استقلال  
یافته مقرر از آریان بدار بکروسو بانی در ملاقات و از اول کمون خطه او را از نظر سلوک دریافته و دیگر او را ندیده بدستور مقرر و حبس  
بطور آرد و با فوجی بر سر او فرستاده او را گرفت و طبع در اموال و اسباب او کرد و بقتلش پرداخت و علانیکه پوسن مخالفت بکوفت بغداد را که  
حسن پاشا که حاکم موصل بود بکایت بغداد آمد و او نیز بکایت بکروسو بانی کمال اقدار و استقلال داشت شرح و قایع و باقی حالات  
بغداد و سبب توجه موبک بایون باضوب و تصرف در آمدن آن ولایت در پال آینه مرقوم مسلم سوانح نگار خواهد شد

و ذکر مراجعت موبک بکایت و شقاق نمودن افواج قاهره در حسد اسان و توجه همایون

## جریده و سپاهی بصوب مازندران

چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه بهرات به و ماه و نیم کشید بمات ضرورتی برخاسته صورت انجام یافت و از کوی  
در داده خان عزیت بصوب مشهد مقدس ضویه غطف و اندر دستم محمد خان حبیب الله پاشا سلاطین و وزیران و انقباضه جمعی از ملازمان  
محبوب موبک مقدس که داند در حد و غوریان خواججه جمال الدین کسب غوریانی که وزیر خزان بوده پیشکشی لایق کشیده و کجایی  
بوازم خدمت ایثار نزل قامت بداخته مصد رخصت پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزل احوال واقع شده چند روز در آن

## سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

حاجی یو باشی نامی از اعتبار طایفه سپاهی اعلی و چاروش باشی و سنانچی باشی که صاحب اختیار سراسر است و امثال فلک است  
بعضی تیغ و تبر از پای آورده و بوق سلطان مصطفی رفته و از اسکن خود بیرون آورده تنیت پادشاهی گفتند درین اثنا شخصی که  
سلطان عثمان بنعلی کنجری قاسی رفته با دوتنل حسته و چون کنجری قاسی خبر یافت که پادشاه در خانه اوست بنزل آمده و پادشاه را  
کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت آمده با عطا یکنجری گفتگو در آمد و گفت که چون پادشاه با دواجی نمایان آورده اند و دادم  
و پیمان است اولی این است که با قضاء مروت و رفع بدنامی باز خاطر او را بدست آوریم و چون آنچه مطلب بود بجهول بپوشیده معاندان  
شدن من بعد پادشاه در مقام اعتدال و دلجوئی باشیم و درین باره راسخ گشته غلغله نمود طایفه کنجری از بیم آنکه مباد این مهم سعی کنجری  
تمت پذیرد و پادشاه که جوان جاهلی است و سینه مادر دل دارد عاقبت تمام کند خاطر بدفع کنجری قاسی منتهی اراده بر سر او بجوم  
آورده فی الفور بقتلش پرداختند سلطان عثمان از خانه او بیرون آورده بقلعه مشهور بی قلع که در جوار بلده قطیفه است فرستاد  
و بان اتفاق کرده از بیم آنکه مباد صورتی نماید که دیگر بار به سلطنت پادشاهی او قرار گیرد و محلی آطافه بیکدیگر اتفاق نمود و بعد از قتل  
او را از میان برداشتند و در دیگر عموم طبقات سپاه از کنجری و غیر هم لباس سوکوتاری پوشیده بضمون مصراع خود گشته  
حافظ را خود عتیه میدادند نفس او را از بدی مستحکم و بکرم بخشیدند و آورده بوزن بخیر و کفین برداشتند و در عمارت مقبره سلطان  
احمد در جنب قبر او دفن کردند و انقضای سلطنت پادشاهی دیگر باره بر سلطان مصطفی مملوک اطلاق نمود طایفه کنجری بیشتر از شیر صاحب  
امور دولت شده وزیر عظمی و ارباب مصلحت ایشان تعیین یافت چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خرد دماغ موسوم بود و در  
بصاحت و ذرا توجه و فضل مقام سلطنت نمیداد و کتب محبت سلوک از جانب و بخت علی شاهی ظل الهی شمل بر وقایع و سوانح  
مذکور که با قضا و قضا روی داده و تجدید قواعد مصالح و دوستی نوشته و محبوب ایلمی بخندان فرستادند و ایلمی مذکور در دار سلطنت بمراتب پایه  
سر بر اجلی رسیده و مکتوب مذکور را بنظر انور در آورده و در حقیقت حالات بر مانی عرض کرد و نمود که ایوم طایفه کنجری که قصد پادشاه خود کرده  
چینی که خیل ایشان شده بودند قتل آورده و در میان و توخا مان سپید آل عثمان بضمون جمعی از کنجرا از اراده چنانست که چون سلطان مصطفی  
بشورش دماغ شهرت یافته و در سلطنت او محمل است که امور دولت خلال پذیرد و هرگاه قدرت یابد سلطان فراموش نام برادر سلطان عثمان را که کودک  
خرد سال است پادشاهی اختیار نموده طالب چون سلطان عثمان بنده طایفه کنجری بیخست از سلطنت سلطان فرستادند این گفتگو فیما بین آن  
و این مقامات بسیار مملکت سرایت نموده و هر کوشه تنگتری سر بضا و بر آورده و هر پرسی سودائی است در خلال انجال طاهر حسینخان بکنجری  
از بغداد آمد و شرح بر مجوز دکی عراق عرب و نزع و جدال که فیما بین عفا و در اسلام بغداد و قریه یاقه نبوی که در ذیل مرقوم مکرر و معروف است

### شرح وقایع و قضایا و در اسلام بغداد و دستور عراق عرب

مجلس از خاتم حالات و اسلام آنکه مدت میدوید و عهد بعید است که آقایان و عظامی سپاه بغداد بخود پرسی متذکره برای می باری  
صاحب قه ارگشته کل مدخل و خارج آنکست را بقبضه اقدار خود در آورده و پادشاهی که از جانب سلطان نوم میاند و چل نمیداد  
و اگر اجان بعضی طایفه کنجری را در پادشاهی حکام منتهی و آورده و بیعت سرانجام میدادند و هرگاه که ام بآن تنی نمیدادند  
بکنش آمده و مراجعت می نمودند و آنکه تنی میدادند روزی یکصد از ایندین عهد محمد قنبر نامی که آقایی کنجریان بغداد بود و بکربو باشی که از عفا  
و آقایان معسبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هرگاه که جمعی طایفه خود که در میان روستایان میانند بمرسانند و هر یک بار اده حکومت  
و خود سری بر بطنیان و عسبان آورده بودند و کین سپاه پادشاهی و حاکمی کردند و قه مکرر باشی اختیار و اقدار تنی یافت و بیعت نمایند  
و خست بود



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۹۳)

در آنده دست درازیا کرده بودند بنابر آنکه رسید که سرعی فرستاد و از حقایق حال دستوراتی که بنود اسلام بر او روی داد و بابت حقوق فرمایند و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع کفره بر نگارنده سپهر روز اعلام دهند تا آنکه اعلیٰ بیگ قورچی قاجار را ارسال داشته باشد و محبت آن بزرگوار در مسلم آورد و فتح و حضرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت بیست بشد در نامه نامی درج نموده بودند بعد از آنکه اعلیٰ مذکور عزت و استیصال و وادار شد بنور مکتب مایون فال در دار استیلا بهرات نزول جلال داشت که اخبار شورش و فساد و کفر و روم و انقلاب آنروز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از کردش چرخ و کجروی سپهر بخت نمودن و درود یافت

### ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان فرمان فرمای آن مملکت

شرح واقعه مذکور بنوی که اردار دین استماع شده و ایچی روم نیز اتفاقاً به بیان کرد آنگاه که سلطان عثمان درین سال از سپهر فتنه فخر و منصور و غرور نموده بود و بین المهورند که در یکشت که در عین سال باراد سپهر حجاز و عراق عرب غیبت متعلق حلب در دو کونین که با شایه اعلیٰ اکرم سیه بار در عرب و عجم اعلیٰ حضرت اعلیٰ شای ظل الهی اعلم عند الله نقض عهد و پیمان در خاطر داشتند طایفه کنجری که معظم سپاه عرض نموده اند که این غیبت که مستیج انواع مفاسد و موجب تنگی فتنه و آشوب سرحد عرب و قزلباش است لایق دولت نیست و مع ذلک دقانون عثمانی در یک سال دو سفر بنیاد شده و بنور عکس زدیم که از سفر فتنه عود نموده اند در منازل و اوطان خود رفته و آرام گرفته اند در منازل غیبت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد مصلحت جمهور بعل آید سلطان عثمان از غیبت و رحل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبر عثمانی باغوائی و لا در پاشا که درین هنگام وزیر عظمیٰ شد و باینکجری قاسی معاند و بخواست اقدار و کوی که طایفه کنجری در این امور بسیار کمر نهاده و چه غیبت دیگر از خوشامد کوبان صاحب ادعیه طایفه کنجری اعیان ساخته در غیبت قسطنطنیه و حلب اسخ و جازم گردیدند باینکجری قاسی با جمیع عمارات طایفه شورش در آمده قتل و لا در پاشا و چند نفری از عظام و معتبران که در آنوقت صاحب ای و مشورت امور دولت بودند با خود مختار کس نجات پادشاه فرستادند که لا در پاشا و اینجاست و لا توخا بند و دخل ایشان در امور دولت موجب تخریب بنبیان سلطنت است و ما از سلوک ایشان از اضمی سیمیه التماس است که حضرت پادشاه آنجا است ابدست کنجری سپهبار و کجرا رسانند و عرض نموده اند که دقانون سلسله آل عثمان چنین دارد که طایفه کنجری بنا بر صلاح دولت مستیجند و اند پران شای رضای خاطر کنجری حستعل بعل میآورد و اند حالانیه فتنه است که این مقدمه بنظر بنوی سلطان عثمان معتقدند که در آنکار طایفه کنجری عود نموده و تهنید است غلبه باغیان آنقدر طایفه کنجری طغیان عظیم نموده که دفع و رفع آنجا است اسخ و ساعی کشته دلاور پاشا و رفقا از بیم خود را سپه ای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و عده سرای و سبای اخلاقی جمع نموده در دفع شورش کثرت آن طایفه کجست شد تا از جانبین هم بجنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میان قتل آمد و کجچربان آثار طایفه آورد و باذرون سپه ای پادشاهی بختند و کجست که پادشاه و سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با وجود کرده اقرار سلطنت پادشاهی او داده بودیم و جنس او موافق رضای کنجری بود و حق بیعت او در زمان است سلطان عثمان نزد اقدار کجرا خوفناک که مصلحت چاره جوایان کسین و کنجری قاسی فرستاد و پیغام داد که من بجیت خود رسالی اطلاق از قانون پران نه استم حالانیه نامدم و پیمان کشته شای شای است چنان میگنم بعضی از اهل تریه صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام گذشته و کنجری خبر شده است علاج مختصر در این است که پادشاه باز با وجای کنجری بآید و خود را بخا کنجری قاسی اندازد و ایشان توسل بجوید شایه بیت و همکجرا کشته از اراد سلطنت سلطان مصطفی باز آید و سلطان عثمان مصلحت کنجرا مان فرصت حست از سرای سلطنت بیرون آمده در عین سینه و غوغا و کمال اضطراب بخا کنجری قاسی رفت اما طایفه کنجری در اندرون سپه ای و لا در پاشای وزیر عظمیٰ و رفقای او و تاجین پاشا وزیر ثانی و وزیر آقاسی

# سال سی و ششم جلوس شاه عباس اول

مورد چنین آفرین شاه و سپاه گردید و آن خیرجبت اثر بر باران منسک شایر کا بجا یون مبارک و میمون آمده در همان دوسه روز  
قد قد باز تو نیستی که کار چنانچسبست که یافت مضحک گشت شعر از هر طرف که چشم کشائی نشان مستح و ز هر طرف که گوش می نزد

## وقایع مستوده و سوانح ایام اقامت در اسپطنه هرات

چون ایات طغریات نوعی که مردم مسلم و قایع نگار کردید از سفر خیراثر قد مار عود نموده در در اسپطنه هرات نزل اجلال منسک نمود  
تا دو ماه و نیم در آن بیده فاخره اقامت فرموده و ادبی حقایق و ارباب حاجات انتظام مقامات خراسان و انجاء مطالب است  
تا ربابالی اندیش مشغول بودند از سوانح که در ایام اقامت در اسپطنه مذکور روی نمود اول آمدن ابراهیم خواجہ استاز است  
و خواجای مستبرخ از جانب نذر محمد خان اوزبک الی انجاء برسم رات با اتفاق محمد صالح بیک در سبابتی شیروان که در سال گذشته  
براه پابنده سید زای اچمی بخ و جانب بایتاب عبدالرحیم خواجہ بخاری بر رات سلاطین بخ و بخار ارغشته بود شرح رفت  
محمد صالح بیک آنکه چون با اتفاق پابنده میرا بخی رسید با نذر محمد خان ملاقات نمود و مکتوب غایت سلوکی ابراهیم را رسانید از مضمون عطف  
شعوان آن نامه نامی مستح و سرور گشته در لوزم عظیم و تکریم کوشید بعد از اسودکی راه اورا انجاء با و راه انجاء کسل کرد و او دیگر قد با نام  
فیضان الی ماوراء السطنه ملاقات نمود و بعد از اطلاع بر مضمون نامه و رسم شفاقی شایر بخت بخلی آنکه از اعال سابقه پیوسته بود و در  
مقام که در حسن اسان واقع شده تفرقه مار تقان فا و خوف بیم عظیم داشتند آن غایت نامه نامی در امر زمانی دانستنی انجاء طمان با  
و محمد صالح بیک افرین حسن از و احترام روانه نموده و نذر محمد خان ابراهیم خواجہ که از نزد معتبران خواص امر او عیان آنجا است  
حت تا یکدین بیان مصداق و موالات را الی داشته التماس نموده بود که هر چند خاصیت اریان با تو در بیان رسم قدیم است چون او و برادر  
بزرگترش امام قلیخان با حضرت علی در مقام خلاص و اتحاد و حسن ارادت اعتقاد در زمان فتنه نشان حضرت علی که در کوشش ابا  
یکدیگر الفت است بر خلاف از نه نصیه من بعد فیما بین مصداق و دوستی سلوک باشد و معاف ایشان از جانب خواجای جو یاری  
بخار از نیکان محمد آمده همین استعدا نموده بودند و سلاطین ماوراء النهر خصوصاً نذر محمد خان التماس نموده بودند که رسم محمد خان بن علی  
محمد خان را که با تضرع آورده درین سپهر جاداد اند چون بون او درین صده و داده فساد است بخت دفع ماده فساد اگر او را برادر خود  
بهرای بر مذموب امیدواری با مخلصان و استحکام میان مصالح و دوستی است زیرا که میان او و بنی اعام حضورت و عبادت و جمعی با  
عاقبت او را که که فتنه جو و آشوب طلب اند بر او جمع گشته پیوسته بخت نسیب غارت و اخذ اموال دست درازی بجواشی بکلیت بینانند  
و اگر در کار او تغافل و موجب توشیح عجزه در عایا و خرابی الکا است و اگر توجه منع و تنبیه کردیم چون در قلمرو بجا یون و اعتدال  
لکرمقرت و آسیب عایا و قلمرو شایر میرسد و موجب نقص معاهد و میان و اخراج اقدس خا اید بود حسب لایسنس عا و قرا رفت  
که رسم محمد خان در کا بجا یون اعلی براق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمان مستعد سرانجام یا قد جمعی او با شش نفر  
ما اعتقاد که جمع آمده اند پر کنده ساز چه بردوستی دشمنی اکنون مردم اعتقادی نیست الحامل از تحول عاطفت و توجه خاطر محنت که فی  
حال عبادت و ایت استقامت سرحد ایجاب تمسک ایشان فرموده و رسم محمد خان در صحن توجه عراق در کا بجا یون بود شرح رفت  
ایچان کورازمانه نذران و بعضی از در اسپطنه صفایان در ذیل فرموده ملک بیان بگرد و و کیکری از وقایع ایام اقامت هرات  
آنکه چون فیما بین بجا یون اعلی و سلطان عثمان فرما منتهای بار و روم بواسطت خیر اندیشان طرفین و اعدا مصالح و دوستی استحکام و استقامت  
یا قد نوعی که بکسب تکریم یا قد ایچان مستعد نموده و سلاطین جلال رسید که سلطان عثمان با عود سپاه توجه و دفع سلاطین فرما که شعورام

ایچان خواجای اعلی  
شاه بجا یون اعلی  
۱۰۳۱  
طغریات  
(محل الصلح)



## جلد سیتم تاریخ عالم آرای عباسی

(۹۱)

بظهوری پوست ثغارت جسمانی در تخریب و بیدار میگردانند قبل ازین جمعی از فرقه انگلیسیه از جانب والی انگلیس بر کار و خلافت بنا  
آمد و اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نمود و بنا بر سازش که میان ایشان و طبقه پرتگالی واقع است و از قریب نصاری فی انجلا اختلاف  
نیز با آن طایفه دارند از خدمت شهرت مقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف بنحیر بدهد بر موز متعلق گردد ایشان با عا کر نصرت  
نشان موافقت نموده بعد از فتح و تخریب از بدری که فرقه انگلیسیه متعلق از دجانات فرستاده که دارند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن از  
کردن در توفیق که فرقه پای از دایره ادب برون نهاد و با منوری که تخریب پوست اندام نموده و دفع و دفع آن طبقه در خاطر او از رونق یافت  
این حال که بیت کر آب چاه نصرتان یک است جو در مدو می شود چه بان است جماعت انگلیسی را اخبار نموده ایشان نیز حسب  
و عده آمده خدمت شده لافه فان شجاعت شعار با جسود قاهره فارسی نموده آن صوبت خود در بند کبر و که ایوم بند عباسی موسوم  
اقامت کردند و افواج قاهره از دریا بکشتیا و سفاین عبور نموده در جزیره هر موز شد که کشتیان فرقه و محمود شاه مسلمانان هر دو قبله  
ساکنان آن بلده از تجارت و محترقه و صنایع خلایق موعا و کرنا بقلعه محسن حبه نصاری مسلمانان بوازرم قلعه داری پرداختند و از اینجا  
جنود قاهره بجهت قیام نموده مورجها متست کردند و جمعی از طبقه انگلیسی نیز با کشتی از راه دریای آمده در یک طرف قلعه که باب دریا پوست  
نکرات است انداختند و بعد از ده روز از طرفین جنگ و جدال وقوع سیاحت و لیران کار طلب پای جلالت و مردانی پیش نهاد بعضی شربت  
شهادت نوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر درآمد و غازیان بیشتر از بیشتر در امر قلعه گیری مامی گشته مردان کما بظهور  
میاوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان سیبا پیش برده پای بروج رسیده شروع در غریز بر جها کردند از مردان صحیح القول راست  
مستوحش گشت که عرض دیوار مستلحه هر موز که فرقه تریب داده اند زیاده از سی ذرع است که بکشت و کشت است حکام با قلعه و غازیان عظام  
زیر و بروج از بروج حصار خالی کرده بار و طابا شسته آتش دادند و بار و طابا حبه ای بروج را بجا برد و در وقت هنوز دو امانت بروج  
برجا بود و بجز اندک رخنه که بهر سید غازیان پست بر شش شده و محصوران بقدر قوت و توان در مدافعه کوشیده و هر اسم قلعه داری بروج  
میاوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند فرقه بخت نصرت و هم گیش بطایفه انگلیسی توسل حبه دست اقله  
داری باز داشتند احوال و احوال بکشتی ایشان در آورده میان آن جماعت فرستند قبل از آن میان امام فیلیخان و غلار انگلیس فراریت  
بود که بعد از فتح قلعه نصاری با غنایم و اموال ایشان متعلق بوده که و مسلمانان بخود قریب باش متعلق باشد چون مطلب بنحیر قلعه و شهر  
بمحصول پوست قلیخان بر حسب عهد و پیمان معارض نشده فرقه را با جماعت انگلیسی گذاشت که هر طریق رضاداشته باشد با ایشان عمل نمایند  
القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال میروی دولت اقبال که بموارد قریب حال متبانیان بودان  
و آلات قلعه رفیع سبیلان هر موز که در مانت حصانت شهر جان و کار نامهای نادرسه نکبان است متخرد و لیای و دولت پیروز  
گردید محمود شاه والی همه موز و تابع او بدست درآمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمد بود جمعی که با کفره موافقت و معادنت نمود  
بجای برپا شد که بودند بنحیر و سراسر سبده رجا یا و عجزه و غبار که در صحن در و در شکر و شکر بود و بکارا برده بودند نجات یافته سالم و غنایم  
در ساکن خود آرام گرفته و جناب خانی عالم تعیین نمود و رعایا و براباستمال گشت و ظل مدخل غنود از ابراق قلعه و غنایمی که بدست داد  
چند عدد و توب بزرگ و با و بیچار خورد و کلان که فرقه بنحیر غریبه تریب داده هر یک کار نامه استپادان با هر دو بوجیان عدم لیل فرقه  
و دیگر اشیا مرغوبه آنچه یافت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده و تمهید بظهور و دست یافت و بعد از اتمام  
مهام ضروری و نظم و نسق احوال سپاه در عین طلب از حال گرفته و در الملک شیراز عود نمود و حقیقت این فتح مبین ابایا سیرا علی  
نمود و چینی که رایا است غنود و جلال در قلعه نازل احوال مندر نموده و عا کر ظفر شاعر بنحیر قلعه قیام داشته بنحیر فتح هر موز رسیده و جناب خانی

## سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

(۱۹۵)

از فرنگه آنجا جمع آمد که در هر سال کپتانی از جانب پادشاه بر تگال با بنجایا به کپستان برفت فرنگه ریش سفید و سر کرده قوم و حبیب  
 اختیار جماعت آن بدار است و طبقه فرنگه بر و در هر شریک کل مدخل و مخارج آن ولایت شده و چون زمان دولت خواند و سفر شایسته  
 بفرشاه بن توراتش و بعد از و بر پیش شاه فرور رسید فرنگه بیشتر از پیشتر افتاد و به استقلال یافته کلی و حسبل جماعت آنجا نمودند  
 کپستان و طبقه فرنگه بود چنانچه از والی پستان خبر نامی نماند بود و در عهد دولت و از فرزند و ایام حسبل جماعتی به مقرون بایون چون  
 سلاطین فرنگه با منسوبان آستان اقبال آستان شاهی فتح ابواب آستان می نمود و همیشه قواعد محبت و دوستی با شاه شد و گویا  
 و از پال با ایا استحکام میدادند از جانب بایون اعلی تفرضی بحال آنجا محبت میشد اما بحین میزدنات هر روز را که بحاکم مسلمان متعلق بود  
 و فرنگه نگین او میدادند حکم شد که خان محصورانده و بر دیوان ایسه الامرا فارس محیطه سحر و تصرف و در دو خان مرحوم مذکور بودی  
 که در محل خود بستن ذکر یافته تصرف در آورد و جزیره همه مورچیان در تصرف فرنگه بر نگاشته بود و حسیح الیومی از مدخل و مخارج آنجا  
 جت کلم که درین عهد محمود شاه بن مسیح شاه بود معین نموده بودند اما از فرنگه نگین که از آثا رطیان و بی اندامی صد و ریخته با سر و  
 مسلمانان سلوک نامسوار می نمودند و با منوبان این دولت بکرویل پیش آمد و یکد و مرتبه نایب لشکر و توپخانه از راه دریا با ستر و ادوین  
 فرستاده کاری ساختند قبل ازین در یون همه مورکنار دریا که بنید بکرم مستور است در هنگام فرصت آغاز جلوس بایون که  
 مشاغل عظیمه پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بجز است تعیین نموده بودند چون در آنوقت از راه  
 لار حسابی گرفته بخود سپرد و بر خست بایون اعلی قلعه احداث نموده بودند و مسیح معاصد کلیه بود این نیاده روی بر فراج اقدیس که آن  
 الله و یردی فان تنجیر و تحریب آن مأمور گردید و اما مقبلان پیشتر و اوصاف لغزبان تنجیر جریان جبر اقدیس را از ایشان گرفت و این  
 بنید عباسی مشهور است درین چند سال با آن طبقه اراکی شده و بجهت آمدن سفایر با در بند و کن و استیاب و دریا و منفعت خرید و فروش  
 تجارت و سرودن با بکلیه در مقام مدافع ایشان بودند درین اوقات که خود بیده و گیر از ایشان بطور رسید که خود مرد جریه و قسم که  
 در آنزیر میمانند و منبع آب شیرین است که از آنجا بکشتی نقل شهر میمانند و از او فتنه ساختن نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع  
 بر سر چشمه منبع آب مذکور فتنه احداث نمود و اند چون این امر ما و عصیان و طغیان گشته مذکور بود منع و تادیب ایشان بر دست پادشاه  
 لازم آمد و خان شجاعت نشان امام قلیخان خلف صدق خان مغفور بکستور امیر الامرا فارس است به تنبیه و تادیب فرنگه و تحریب قلعه  
 مأمور گردید و او بر حسب فرمان فوجی را بنمود فایره را بر سر کردی بکویردی بیک ایکت آفاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه سخن  
 ممنوع گردانیده و آنچه عمارت شده باشد ویران سازند آن طبقه ضاله منبع او ممنوع گشته در اتمام آن سعی موفور بطور آورد و در همان قلعه تحصن جست  
 با غازیان بیکت و جدال پر داشتند با یکت نیز مجار به قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود امام قلیخان جمعی دیگر بکویکت فرستاد و با فایره  
 خود نیز بآن محبوب در حرکت آمد و بنود فارس و شیراز آنحضرا سعی بسیار بطور آورد و مکرر یورشهای عظیم کردند اگر چه جمعی از جنود و فخر و رود و دست  
 محاصره و حین تنجیر آن حصار بدرجه بلند شاد فایز گشته اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و نیروی دولت فتح و نصرت قرین حال مجاهدان  
 حوزة دین گشته بر آنحضرا استولی شدند و محصوران بجز آنرا رسید و چون منبع آب شیرین بود بر فراز دهنپسته فارس و کلبان  
 نمود و چون از کفر همه روز و طبقه بر نگاشته بخیل نامسوار صد و ریخته مجار به جنود نصرت شهادت قریبانش و لیری نمودند خان شجاعت شکار  
 از نور حجت و غیرت اسلام مسیح و تنجیر مله هر روز و استیصال فرنگه را پیش نهاد و منت پاخته حقیقت بعضی کفان مدینه جلال رسانیده  
 به نخدمت نصرت یافت بن کجور چنین مذکور شد که هرگاه جمعه فرنگه بر نگاشته را در هر روز موز و ضعی نموده مانع آمدن جازرات و سفایر  
 شده آمدند تجار انقطاع بسیار و موجب خرابی آن مله گشته از انقاع میاقده به نیت و غایب مکاری و باج گذاری که بحسب ظاهر ایشان



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۸۹)

که در آب روان سینه بر یک نهادی ز حرارت سرطان مراجعت اردوی عظیم از راه که میر و فراه که هنگام شدت کجا وقت میاد بود میسر بود غنیمت آید غور که بلاق است بضمیم یافته در روز جمعه و از دهم شهر رمضان المبارک از جوار آن غار کوچ و افت شد و از راه مذکور روانه شد و عرض و لایت غور که بر طبق کلام انوری که گفته بقیعت عرصه ملک غور چه نامند و دست که در آن عرصه چنان لشکر نامند و دست دلاالت بر کمال دست و فتح بنیاد اما در ارتفاع جبال و جنبی طرق و استحکام اکمله بشو آفاق است و غامی شوارع شهر سبکلاخی است پر نشیب و فراز طایر و همسم کم کند پرواز نیکی که از کثر حال بشایست که عبور یک سوار از آنجا بسیار دشوار است ازین بگذر ملکان غور به سطر محلی جاویشهای قلب چنین حال در آن پس زمین لوی حکومت و بلند نامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن محکم میر و اند و سوامی ملکان نیکو و اتباع ایشان که نشو و غایا فایده آن بر زمین بودند در باستانی با حیا بنظر رسیده که بچیک از پادشاهان عرض و زکار از صعوبت آید و شواغ جبال بالشکر و شرمیاری از آنجا عبور نمود باشند حضرت اعلی اردوی عظیم را بنهم بجهت فتنه که داند به سرگروی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت بنمودند محلا عساکر انجم که دوه و اردوی که دوه شکوه بنمودی اقبال از آن داشت که و سلامت عبور نمودند و همانا از سمت توران میثار و نقل بختیان کوه کوهان بار بردار اردوی عظیم که از خیر احصایرون بود آن جبال کوهن شال در یک دیگر کوفته داشت نامون است و یی خیز فتنه بود در آنها راه جمعی از عساکر نصرت نشان که سب که در کی خلف بیک پیفره چی باشی از راه غور بالا بر فتنه بخیل نمزدان فبر و زکوی که استحکام مکان کشته کاهی با آنجا لغزان دولت قاهره آنچه شور افزانی بنمودند درین اوقات بکرنار جسته با استقبال موبک معده تنیاید بودند و دوا چاکشته و مار از نهاد آن خیل کرکش بر آورد و چند من عمر تری محمد نام پس خیل آن قوم و بسیاری از آنظایفه کشتن فرسوده گردید و سوگوش بریت و شش کوچ آن عرصه را پیچوده در روز بیت و هضم داخل دار السلطنه برات شده در آن خطه و کثارت حل اقامت انداخته روزی چهار کوفت راه و سواری گاه و بیگاه آسودگی یافتند و آنجا اقامت دار السلطنه برات بعد از شرح فتح و تیغری بلده هر موز که درین سال وقوع یافت رفرده ملک بیان میگرد

### ذکر فتح و تیغری بلده هر موز که بسی امام قلیخان بیکر بیکل فارس و غراه انجم اسکیس وقوع یافت

از فتوحات که درین سینه مبارکه یعنی ایتیل مطابق احدی و ثنین و الف بنودی اقبال تسیرین حال ادبیه دولت یزدان کردید فتح و تیغری بلده هر موز است که بسی امام قلیخان بهرام الامرا فارس بوقوع پیوست و سال گذشته شکاری شد که بنا بر بطوری ادبیهای ضعیفیه بر کتایه فتنه آنجا امرا از مذکور لشکر با و بیابان فرستاده خود نیز متعاقب فتنه هر موز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شتاب الدین یار از فرسود و انابکان سلفی ارستان و شولستان از ملکان قیس حمید و آغاز عمارت کرد و شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از فتوح حکومت هر موز و توابع ملک کردانش نامی که نسب خود را از جانب پیر جود بپشتی علیه اسلام و از جانب مادر بنیم اشک که از ژاد ملوک حجم است در دست بنود قرار گرفت و اولاد او سلا بعدیل در اولایت حاکم و منبر مانروا بوده اند از آنجا سلفشان شهاب الدین بن تورانشاه صاحب قهر و لو کشته بیار عالی جاه و کریم الذات بوده چنانچه یکی از شعرا در مدح گفته شعر بحر با کاسه جوین بشی الله است کعب بر آورده که امی در سلفشان است و در سنه ثلث و عشر و ثمانه او ان جان کشائی و ظهور و حسن و ج حضرت خاتون سلیمان شان شاه اسماعیل علیه الرحمة و الرضوان و عهد حکومت سلفشان ثانی بن تورانشاه در کتایه بنجده و تغلب جزیره هر موز سینه فتنه در کنار ملکوت که بعرف عبارت از قلعه است ترتیب داده از بخار و مستند و درین بنا در عسکر گرفته قبلی بحاکم و والی مذکور پیدا اند و جمعی کثر بتدریج

## سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

پرنده ارغالی بغدادی از خیرین بختیاری شاه جهان مخاطب و ممتاز گردید و التماس شجره آستانه از توقف معنی شای قتل آتشی پیر (۱۸۸۰) خطاب نامی معزز و گرامی کرد و آنگاه در آن صحنه لطیفه این بیت از واردات طبع میرزا ملک شریفی که شش گشت عفو شکست بر بیت زخمی شد از آن بخت روزگار چون که نوزدید خورشید گشت شاه جهان و در همان ایام رخصت معاودت با دشمنان انعام و احسان و دانه دیار هند و پنهان کرد ساخته دیگر آمدن اسفندیار خان و لعل عرب محمد خان و الی خوارزم است برگاه سدره شبنم چون سلاطین خوارزم بختیاری حاجی محمد خان بر عرب محمد خان همیشه این درگاه و الا تامل حبت در مقام شدت و مخاطره آید شد می داشته در وقوع حوادث باین درگاه می آورده و بعد از آن وقت منوبان آیند و مطالب خود فایز گشته اند چنانکه آمدن حاجی محمد خان و اولاد او در زمان استیلا سیلائی عبداله خان و از بیک و سپه او بدین درگاه و همین توجه و امداد و یارون بر سینه سلطنت اندازد و بیک باقی می ماند طی و قایم آن ایام سمت تحریر یافته درین اوقات برادران اسفندیار خان با پدر باغی شده و باغی گردید که برادران قریب اختیار گشتند چون اسفندیار خان بحال پنجاب برادران انکار نموده معاودت پر بار برادران تازع می نمود و پدر ایل کشیده محول گردانید و قصد گرفتن او داشتند چون برادر بیک دیگر متفق شده بودند اسفندیار خان باب معاودت بنیاد کرده و در ایرون انداخته بعد و استراحت آباد آمد و بخت درگاه معنی نمود و در سفر قدما بر بوبک ظفر قرین پوسته مورد توجهات شاهان که در یک بعد از مراجعت از سفر خراسان احکام به پسر امراء و سرخیان صلیب خانی در باب معاودت مشار اید و اصداد یافته حاکم دارالمؤمنین استراحت و امراء را بخند و دو بیک او معین گشتند و او میان سرخیان ایل و اوباق صایغ خانی رفته خشمی فرجه هم آورده و دستار لشکر استراحت و او بخند و برادران مجاریه نموده و سفر یافت از پدر برادران ابو العازی سلطان بطرف اول نمود و او مصطفی در موافقت و استیلا برادران مخالفه اذغ نموده و در سلطنت استقلال یافت و ملک را وقت نمود و با بیک که بحسب ظاهر موافقت از پدر ابو العازی نسبت با سفند بار خان اطاعت و انقیاد و بطور میاورد و از جانب اسفندیار خان هموار و پیران برگاه و خلایق پناه آمد و عرض عبودیت و اخلاص بجای آورد و مشمول نوازش و احسان باز سبک گردید

### ذکر مراجعت موکب سالیون و وقایع روزگار بومسلمون

چون ملک قدما بنوعی که در فوقی بحسب بر پوست ضمیمه ملک محمود پسر گردید حضرت علی متوجه ضبط و نسق آن شده ایالت و دارائی و ولایت کجیل خان بیک که از امراء بزرگ و قدیمیان این دولت بدین و مرد شجاع و سیه مردان بارای و بوشن بود و مدت تها بیت که ایالت و دارائی و دارالامان کرمان سرمنه از می دار و تفویض یافت و انتظام امور انکست و اقبضه درایت او داده کل طوایف اگر او که طایف را کاب قدیس بود و بعد معاودت و نامور گشته در قدما را ماند و احمد سلطان محلی حاکم کرشنیر بحسب تقیر و شکست است قلعه تعیین یافت و بعد از فراغ از مقامات آن ولایت در روز چهارشنبه بیت چهارم شهر شعبان همان فیروزی عیان صوب مراجعت انعطاف داده از ظاهر قدما کوچ کرده در جوار مرقد و ارباب حال با حسن ابدال نزول اجلال سینه بودند درین منزل مراسلات با لشکرها و بیک که در سر شنبه حدود پنج اقامت داشت سببی بر اعتدال اعمال سابق و مکرر لطاف و اعطانی که حساب التماس عبد الرحیم خواجه نسبت با عیان و از بیک بطور آورده پانده سینه را چو و آقاسی در محمد خان و الی بیخ را شادمان و خوشنود باز گردانیده بودند بمقریان سباط اقدس سیمای اسفندیار بیک باغی باشی بیکر و متواتر گشته که عرض عبودیت و بندگی کرده است و طایفه خوجرایم و زلات نمود و مناسبت عطف و استمان حساب المرام فرمود یافت چون موکب آسمان سینه های سلطان چهارم بنی خورشید چنانکه عرض سلطان را می کرده عازم برج است بود و در حرارت هوا داشتند که نامی زمین بر نایب ملک بریان و سرخان از گرامی آب جان بطش کویان سینه بیک و دان داشت و لواءه بودند و لشکرها و گرام



## جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

مخصوصاً بنا و گه آن اظهار نموده که درین گری هوایانی بسته است چنانکه از دست اگر برقرار دیاران خود اشار و نماینده که آلات جاریه  
کشود بی گفاه نشود و دست نواری سبک دارند برآید موجب احتیاج و سودگی است و استراحت خواهد بود چندی از خدمتکاران این رسم  
عادت پیش میسوزند که وظیفه خدمت بجای آورده آنها پس این کثرت نمایند آنجا که استماع نموده مضایقه می نمایند در آشنای کشت  
خدمتکاران که وظیفه عموم آداب انان خدمتکار است از آن مغلوبان مسکه که در یکدیگر و جابل نادان از کمال جهالت مسافت دست بر بوی که  
و جدر برده حواله پیش خدمتبان نمودند و بطلان از مشایخ و ایماجال بوی هم آنکه مباد از آن طبقه آسبی باورید خیال دیگر داشته باشند احتیاج  
ورزیده از مجلس برخاسته را در بیرون نقین می نمایند آنجا که بقدر غلط و خیال باطل بهم برآمده اند و دست آلات جاریه برده و بجز و بطلان  
حواله می نمایند و چند نفر از اهل خدمت از منی که در منطقه قربان شده که چند نفر از حسی و انظار یفر احرص و پر خاشخ و همیشه های برینه  
اما در نزع می نمایند از اطراف و جوی شیری پاکشیده در مقام دفع صندرز از کشته گان در میان غوغای عام بلند شده از هجوم عام  
اصدی متوجه تنگین بایز هستند و آشوب ترانث شد و خواجه نقل می نمایند وری از خدمت و عنادی که باشد و گان استند وین مورث غوغا  
فرستاده پیش می کشی کرده و زخم می کشد او را از پای هر آورده و بعد از کشته شدن او سپاه میان جنگجوی آشوب طلبان طبقه روی آورده و از تفرقه  
آسانی دست فتنه درازی کرد و محفل بزم نمسکه که زرم کشته بطرفه یعنی اکثر آن کرده و طعمه می کشد و هدف تیر تفرقه می کشد و چنین و آنقدر غلیظ می کشد  
کبری بی اختیار روی او سپه جان آید این چه بود عجبی است که از نهانخانه تقدیر بجهل کاه ظهور می آید ارباب ظاهر طرح جیش و سرور آمد  
اسباب الفت و استیام سرانجام می دهند و پرده کشایان سپه ابرضا و کارکنان قدر و اندیشه کار دیگر بود مصاح و حشاد و بازند  
و عاشایان عالم ظهور را جز بدیده تسلیم و رضا نمی گیرند چاره نیست بفعل الله مایثاء و بحکم ما هر یک بی قضاست بهر یک و بکشت  
خلق بدین دلیل که در سبب با جمل خطا کسی ز چون و چوادم می توانند که نقشه حوادث و رای چون و چرا نقشه آن  
تجان شب و روز کار از بخت بر کشی و ادبار بدین چار که گرفتار آمدن و چون اینچ و حشاد که نیکو بار و دوی معنی رسید حضرت علی شاهی ظل آبی را  
عجب تمام دست داده و بخت طمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خضر و سلطان غیاثه عتاب و خطاب عاز نهان می آید از تفرقه و خنده  
از مردم ایشان بوضوح پیوست که از خضر و سلطان بی ادبی بطور نیامده و آن طبقه نادان بادی این معسکه که شدند آنقدر علی شاهی با آن کرد  
هر روز لطفی تازه و شکر روز لطفی تازه و هر زمان غیای بی اندازه نسبت بهر یک بطور می آید و در دوا ایشان ظاهر شد که این و آنقدر بعضی بزم غلط و  
باطل انظار نادان و جهالت و جهالت چه نفرند غوغا فتنه میز و وقوع با فتنه از دوا و شیطان بادی این حرکت نه سنجار شدند باز از آن  
آنجا که از ناز و صبیان و جمعی که در اهل ایشان تاخیری بود و تفرقه و دلجویی کرده یکی را بعد از سبب زخان و در نقاسیر و نذکر در نضال  
بقضای آبی بجا و مقام خود رفته از سوانح سعادت و فرجام که در ایام اقامت قمار روی داد آمدن ابلیجی فرزند پام  
زاد بیک نام است از جانب شاهزاده والا قدر حجتیه شیم سیر از سلطان غرم این پادشاه و الا جاه که در دوا بر کاه محمد تسلیم پادشاه و آنقدر  
خاکت بند و پستان که چون بشهد متعین معنی رسیده از آواز و حرکت ایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه ضویه توقف نمود  
منظر وصول ایات نظریات بود و در توق حب لاشاره عالی باینوقت بنده ما آمده سعادت باطوبی استعدا یافته سجده و بخت تسلیم تقدم  
رسانید و صیغه خلاص آیین شدند که از جانب شاهزاده کامکار نامه از آباد بقطیف و قواعه تسلیم ترقیم یافته بود بانفاس تحف و پیشکش  
لایقه نظر تقدیر آورده بود و توفیر و حشر ام شاهی مغز و کبابی که یکدیگر و چند روز در مکتب جهانکشا وارد دوی معنی اقامت داشت چو  
بفرجه است مجلس خدایا و محافل خاص و خاصه سیاق حضرت علی شاهی ظل آبی نسبت به حضرت شاهزاده کامکار عواطف خضر و  
و مهربانیهای پرستند از بطور می آید و در جواب مکتوب و جبر و غلبه مکتوب و قوم که دید و ابلیجی که در بعضی رسانید که چون حضرت شاهزاده از آنجا

## سال سی و هشتم جلوس شاه عباس اول

که نبر آن میت و پنهان متجاوز بود که از ذکر سابقه منافع حضرت امام ثانی علیه السلام صلوات الله العالیه العظمی و العالیه العالیه و عاقل بود و توفیق کرد  
 و نیز وی اقبال شمشیر جوان بخت که مکار بدین رسته بزرگوارش بفرز نبرد پادشاه عظم رسیده و با نقاب سیاهی  
 بپایون نیت زده و آرایش باید از یافت و انقوش در کمال مذمت اراده رفیق یار بند کرده التماس نمودند که پیشانی لایق بر سیل مال  
 امانی و شکوه جانی که در اندیشه رخصت مسل نمایند بخت بجز خاصیت حسرو از هلا نظر قول نینداخت تجلات و مایه عرف آن قوم را با تو  
 انکاشه کرد و آوری و لهای پراکنده آن جمیع تو جهات فوت آئین مبدول و اشتی پیش نیز بدین عطا فرمودند و زاد و رسیده  
 باری و اسبان سواری نازی نژاد عراقی بقدر احتیاج عیانت فرموده بکلی را با اموال و اسباب اهل و عیال سالم و عاقل و روانه فرمود  
 و کتب بخت آینه برادر از بخت پادشاه و الا جا و فرماندهی دایره خدمت و حیدر بیکتوز باشی مشهور و غلور یافت عبد العزیز  
 خان و رفقا را رسال و اشتند و عذر این نهضت الا که از تقدیرات آسمانی و اقتضای قضای اختیار روی و ادبایع وجود و حسین  
 خواستند و دود و کلید از طای سیخ و دی و اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصروف و دیکتولی تواند بود و ترفیع اده بر یکی سهم قندار و بر  
 دیگری اسم مالک زبنت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت و برادری پیغام دادند که چون منوبان آنحضرت  
 کوه خردی و غفلت فبا بین معایرت بیکانی بطور آورده ابواب آشنائی و یکسانی که با لها است بین الجابین مستوح است مد و کردند  
 بر حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون بستمور از زمان عالی تعلق دارد و ترصد است که کل و لایات ایران بین اگر از عطیه خا و از بی  
 باین برادر توفیق یافت که قلعه منصور فرموده کلید آنرا اختیار کرد هر آینه تعلق مقایله خصوصیت و داد است از قلعده اقدار خود و تصور نماید و بفرست  
 از منصور و توافقات متعارف رسمی نمره سبحان الله الفت استیام را در عالم خلقت چه پاید است که فرمانروایان و الا شکوه  
 کال نقطه و اقدار و چندین موجات حشت که هر یک در عالم اسباب نشاء تعلق بر بمن بسنگا نه جانی تواند بود کان لم یکن انکاشه بقضا  
 و حدت از این شیوه پستود و در بکلم سلطان حسنه و فرمانروای عقل که در ذات کماله الصفات پادشاهان عدالت شمارا ضعاف و نقص  
 عالیا است از دست نینداند اصل چون آنجا عت لازم رفیق شد که پس پادشاه کلان حاکم زمیند او فرستاده از صورت اقدار اعلام  
 که قلعده را با در اعظام شاهی سپرد و هر کس میل رفیق دایره خدمت داشتند بدیشان بپایند که با اتفاق و راه شوند اما از آنجا عت بخص صفت و  
 و توهمات لایق امری در نهایت غریب علی بسیار بهمنجا بطور آمد که بختی خود را عرض ملک و دوار انداختند شرح واقعه آنکه چون خسرو  
 سلطان با فوجی از افواج قاهره نوعی که تجریر پوست پای قلعده زمیند او در رسیدند شاه کلان و سپهتخان قلعده بدستور عبد العزیز خان  
 سلوک طریق خلاف اختیار کرده و مقام سرکشی و قلعده داری در آید و تابیت روز تلاش بجایه کرد و بد بکه از آنکه خبر فتح قلعده قندار بایشان  
 رسیده از قلعده داری با یونس کشنده کمال پس نویسی سپید و ن آید اما از مخالفت جنگ جدالی که فیما بین وقوع یافت بود و خائف و برهان  
 بود و بطنه آنکه مبارک سپاه قندارش در مقام تمام در آید با خود مخبر میازند که در هنگام فرصت دستبردی که تواند نمود و بطرف کابل و دوی  
 خسرو سلطان بحسب دفع مخطبه و دل کزانی و تألیف قلوب اطمینان خاطر آنجا عت قاعده و آداب بر کان و وزکارا و خاصیت و شای  
 دوستانه کرده طرح صیاف و بیانی انداخته شاه کلان را با خواص اعیان آن طبقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست نمودار و اعیان  
 قندارش جمع نموده بودند که شاه کلان بایر میمانان سبقت کرد و بچه نژاد آن منسوبان سلطان و ابد پیشتر آمده و مجلس قرار گرفته و یکی یکی  
 و چهار بندی و آلات جاریه با خود داشته خسرو سلطان با ایشان توضعات آدمیا که راه و رسم دمی و آئین میزبانی و میمان نوازی است  
 بطور آورده و مخطبه آنکه مبادا موجب فرونی و حشت و موهم دل کزانی انقوش کرده و در تکلیف آید و بران کثودن که عرف قندار بزم آرایان  
 محافل و وزکارا پست تامل داشته آنکه گروهی دیگر از سپاهیان بایر منسوبان آینه تابان شده خسرو سلطان برقی و طایفه مدعی بایر



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۸۵۸)

آلودگی و فانی بنام بیکان بنسید و ساحت آن ولایت مضرب مراد قاتل جاده و جلال شده بود و ایجاد طلب و تمسک ایشان نمودن بقی  
دولت سیم و چنین یافت و اخذ نمود که از آن که حشر در آن صد و بیست و خفایت بیکامی را بر اتحاد و یکگامی که کمترین خاطر صفا آن بود و بویژه  
موجب انحراف مراجع اشرف گشته در رفتن گرم خان که در بدنه و خسرو سلطان سپید زوکی را با فوجی از انواج فابره بر سر قلعه رنبداد که  
براسته شاهان مستر بود و در سنه و تاریخ روز چهارشنبه ششم شهر ربیع الثانی در مضرب غلام اقبال که در بدنه عزیز خان در قناره  
معامله نامنی جوئی که پیام داده بودند حضرت اعلی در آشنائی بستند و مخالفان در حصار بیکامی نشسته و بعد از نامی پذیرفتند که حسب  
انجام اسباب قلعه داری پرور خشنه و بار دومی معنی توبانه اخشنه شروع نموده آغاز جنگ و جدال نمودند مع بداحضرت اعلی  
ظل آتی و زنی چند بغافل پادشاه که اندر اینده جنود اقبال از محاربه اقبال منوع گردانیده و بدستور نظام بخش عالم و داد و جنبدی بودند و  
کمره موافقت و یکدی دعوت نموده ضیاع ارجمند ازین طرف بطور پوست کشاید ملات عقل و در بین ترک کجای دعا و نموده طریق امن و سلامت  
جهتیار نمایند مخفیانه در قلعه داری و غنای و جدال اسرار نمودند و بعد و غلبه گرفتن آنکس را در آیین سلطنت ادب و جلاله داری به  
فعت بت خسرو اندر لازم آوردند زیاده این صامحه در حصد خاطر و با شال کجیده و بیش ازین تغافل مراد رحمت و غیرت شاهانه بود و شعله غضب  
قیامت است باز کشیده عجا که طفره غار مجسمه و قدیمی که میگویند که با وجود آنکه اصلا اسباب قلعه گیری خصوصاً توبه و با بیج و غله  
تو بخانه و بیلد اران که از لوازم و ما بکجای قلعه کشیده همراه نموده بهادران بکوب معنی و دلیران قلعه کشا اطراف و جوانب قلعه را احاطه  
نموده سپهپا پیش بردند و لیسبه ان آهین جنگ چون سپهرمان شیهه سیاحت چنگ و ناخن بر باره و بر بوج بازیده در عرض بعد از رزحسنا  
در اسباب قلعه انداختند و نقبها زده و بنیان حصار را چون خانه زبور و مانند بیت العکبرت نسبت بنیان گردانیده و در هر دو روز چند بروج عالی  
بنای دولت آن سپه بختان از هم فرو میرفت و زمانه گرداد بار و سببه سختی و برفق آنکه و نادان سپیخت حضرت اعلی شای ظل آتی از و فرزند هم  
شامل حال عموم جهانیان است بنود فابره را رخت و بر شمشیر اندک و کربا و ضعیف و زیر دستان با شتاب سپاهیان پابل جاکمردان عرسه  
دیر و دلاوری که در آن قلعه چون محصوران بخیل و سیان بروج و باره و ترزل احوال قلعه و خوف و بر اسب قلعه داران اطلاق یافته و مجزوا  
خود را برای تعیین شاه نموده اند که از خواب بخت و نادانی بیدار و از همه طرف خود را غریق کجی خطر اریافته در مقام استیصال در آمده و  
و پائل و شفا انکسیر اما ان طبعی حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت بی ادبی از آن طبقه صد و ریافته بود همان ابطه و دوسنی را منظور داشته  
مروت و قوت جنگی که شیوه خاص منتیان خاندان نبوت و ولایت است و باره عموم محصوران در حرکت آورد و بامان داده و از اسب خط  
فترمانی امین گردانیدند و در و زور و شمشیر با زده شمر شعبان عبد عزیز خان با سایر امرای و عیان خصوصاً شمشیر خان و عیقل و در من و منیر را  
مشهور بجه و مراده و خواجہ آقاب و شاه محمد خان و شاه شاهی بیک خان حاکم سابق ملت بکان و وران و توله خان و غیر هم از قلعه بیرون آمد  
اراده نمودند که بگریز گشت که ان ترکش کردن آنجه بظرافه پس در آید حضرت اعلی که قاعده آموز ظاهر آریان عالم صورت و سلسله جنبان  
روابطه سنوی اندک شش چند روز و ایشان را جل بر آداب خدمت و چاکری کرده و ضایان آنده انجاعت در کمال محال غزلت و ریافته و از هم  
کوشش و تقسیم بقاعده و آداب مقز آن پس بدین حدیم رسانیدند حضرت اعلی در کمال رحمت و اعطاف با ایشان سلوک فرموده و یکی را بخلقه  
فاخره و شرفیات لایقه نواخته مشمول انواع نوازش و احسان و خاطر و همه آلوده و همه را اطمینان داده و باز رخت و نقن قلعه یافته و بنیان  
خود را راجت نموده بعد از سه روز بعد از سنیز خان تمامی چتایی و سپاهیان قلعه که سوای ملازم و خدمتکار و قریب چهار پنجاه بودند و  
آمد و در جوار او دومی معنی غلام اقامت نصب نموده و همه الطاف و مروتی بیدریغش باز که در باره آن طبقه بطور میرسد بکمال ترزل  
چو آنکه و لی بسبب سیر و بد بعد از بیرون آمدن او چتایی بیرون قلعه روز چهارم ششم شهر مذکور صد و عظام و دهان درگاه بشهرت در مسجد

که منیر ان

## سال بی و ششم جلوس شاه عباس اول

داخل خراسان و ملک موروثان برادر دوستی دست است دم و دروزنیک که چشم بر امور ستاره صوری دارند و از عالم معنی بخیر  
سخن را باطنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده و جل بر بوع دیگر میسپارند و از جهت مقتضای طرفین آنست که آن برادر کاظم را بجهت رفع طعن  
اضداد آن ملک برادر ولایت هند و پستان بغایت دور و درین بیاض شپشک شاهراه محبت است باین برادر همسر کردن باز کرده که هم زبان  
هرزه در ایان بیده گو که ظاهر بیسیان عالم اسبابند که ناه باشد و هم قیده آواز و خصوصیت یکایکی این دو سبب در آفاق امصار است  
بافتن رابطه الفت و داد تازه استحکام پذیرد و بر سپاهین قریب از خصوصیات طوایف و از یکجهت که معاند هر دو طرفه مراتب فاق و اتفاق  
چغای قریب شش بیکدیگر ظاهر گشته بر آینه این معنی در استیج انواع فواید شمرند و اگر باز کند آشتن آن بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار است  
ما رضای خاطر انور را بر مطالب عالیه بنویس و راجع میدانیم اما بر سیم و شکار با بخند و خوشهیم آمد که چند روزی اتفاق منوبان آنحضرت در  
شکار کا بهای آن ولایت بنشاط و سیر و شکار پرداختند و در آن منوبان آنحضرت او در سیم میماند و نیز بانی بطور آید و بر حالین  
ظاهر کرد که باز کند آشتن آن ملک بایشان محض خصوصیت یکایکی است و در میان مغایرت و جدائی نیست و در نیک بیکدیگر تو شغال با شکی از  
خاصان درگاه و محرمان برادر قدس بود چنانچه در محل خود دست که از شش بافته همراه خان عالم بر سات و تجدید فواید الفت و فایده  
این معاکره بود جمعی خوش آمد گویند تعجب جو که بر پادشاهی شیطانی قه آنکه از آشوب طلبند مانع حصول مطلب گشته این عانت آید و بخیر  
نام نهادند اما دور اندیشان کارگاه و آگاه و لان خیر خواه بیکو دانند که در تو خواهی صاحب ولی نعمت آنست که دشمن از بحسن سلوک دوست  
گردانید و دوستان را محزون افزایش و تنی باشد و بر آینه معنی را موجب و زرافرونی دولت دانند کف جین و پستی که آثار اتحاد  
نیای دوستی و بین استقامت در ظاهر موجب از دیاد جا و حشمت باطن است حکام بیسیان سلطنت باشد و اگر از این متولد اندکی استیلا گشته  
آید سخن بدانی که صدقه حضرت اعلی در اول بار حشمت آثار بنیال بر حسب عهد که بجان عالم منتهی بود و بدو نوعی که در فوق مذکور گشته بریم  
سیر و شکار سواحل رود و میرند و از غنای غنیمت آنرا منتهی بود و از فراخور عافیت عبید الغریز خان حاکم قندار و سایر اعیان و اعیان  
چغای که در آنجا بودند معصوب وصال بیکت ابو اعلی که از نعمت آن درگاه بود و در سپال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خراج خزان بنابر مصالح  
ملکی اتفاق افتاد از منتهی سیر و شکار را بخند و دریم طسیر بنی که توجیه موجب بایز آنان طرفه محض سیر و شکار تصور نمود و از روی مکی  
و یکایکی بابتقبال آمده سعادت کاب بوسی در یابند که چند روزی که درین حدود بنشاط سیر برداریم ایشان نیز در کاب مشرف بوده از جانب  
برادر کاظم میماند و بر بوده و لازم سینه بانی بخور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سواهی عسند و احترام منسوب بملایمان حضرت  
پادشاه و آلا جا و برادر بجان دل بر ابرامی مخلوط و طسیر آیین نیست و غرض اصلی ازین خدمت نوعی که بجان عالم کلمه بودیم آنست که بر طایفه  
بخصوص معاندان و از یکجهت قریب بر طرفین ظاهر کرد که مملکت ما و شما یکی است و در میان جدائی نیست و حل بر نوع دیگر گنهند و بعد از فرستادن  
احوال بیکت از فراده سیرکنان و شکار انگان دانند و چون کنار آب میرند مضرب پیغام اقبال کرد و بیکسیر را فلی سلطان سیاه منصور حاکم  
که شکت چند نفری از جماعت چغای که عبدالغریز خان در بنوق بهجت محارست و است حکام قلعه بند بتور فرستاده بوده و او مطلع شده بر سر  
ایشان فخر کرده بود و آورد و بنظر قدس ساینده حضرت اعلی او را مورد عتاب و خطاب گردانید که منوبان ملازمان حضرت پادشاه و آلا جا  
خورشید کلاه با تعلق دارند بخود و بر سبب این حرکت حیث و گرفتاران مذکور را خلعت افتخار خایت فرموده و رخصت دادند که بر سر کار و دست  
مردم خود در آنجا بعد از سیر خزان و احیان چغای چون بر صفون منظران عافیت و شویقتهای شایع مغرور و مباحی گشتند میرز بانی کا  
که از ملازمان محسب پادشاه و آلا جا است با عریضه اخلاصنامه ای جید اند و در فرستاده و اظهار نموده بود که حضرت شاه ازین اراده صرف  
گشته از آنجا باز گردند که اگر پیشتر آورند ما را در راه و در سیم نوکری بخیر خافت و قلعه دار می جنگ و جدال چاره نیست چنانچه پیغام بنات



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۸۳)

منظور داشت از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان آورده مملکت ابقرف منوبان حضرت پادشاه غفران دستگاه  
جلال الدین محمد کسب بن جابون بن مسیزا بابر فرزند دای مملکت هندوستان دادند و در سبب این مطابق نسخه نسخ و الف که در  
خرابان آتش طغیان از یکدیگر زلال تیغ آید بر شمشیر کار کار عالی تبار یعنی حضرت علی شاه بی غل آتشی لشکر بافته تمام مملکت موروث  
خراسان مجد و ابقرف و دیار دولت با سبب این در آمد بنا بر رابطه الفت دوستی که قدما میانه این دو سلسله علیه واقع است حقیقت  
خراسان به حضرت پادشاه والا جاده غفران دستگاه اعلام نموده محبوب میرزا علی بیگ نام قورچی خدا بنده و فرستادند و در نامه محبت  
دوستانه که با حضرت ارسال شده بود بهشتم مودت تم در باب قدما را میانی شده بود که بمن لطاف آتشی و توجیه باطنی آن ابوت نبی است  
مملکت خراسان که در تصرف مخالفان بود مع شنی زاید بدست آمده سوای قدما که در تصرف منوبان آنحضرت است محلی در تصرف دیگر نمی ماند  
و از اتحاد و یکپارگی که فاین ملوک است آن هم فی الحقیقه بدست آمده و در تصرف یکا نکان نیست حقوق و دوستی قریب و طریق محبت پدر فرزند  
جدید اقصای آن سبک که ازین حسن ادا و خواست و دستانه در باز که اشتیاق قدما رضایقه نموده اساس خلق دوستی و بطور این مرد  
تازه استحکام و بند حضرت پادشاه منظور از آن ایام و شمار و دستاورد و دستاورد از دست خداوند آن پادشاه عالیجاه بجا رحمت  
فرمانی و صلح و پاس طریق پدر فرزند از جای زنده رابطه صداقت اتحاد و از دست خداوند آن پادشاه عالیجاه بجا رحمت  
اگر پوسته همین فرزند از جبهه شش پادشاه های یونان برگاه نور الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی که گردید و در آغاز جو سن بنا بر سلسله  
خسرو و همین فرزند خود که دایحه سلطنت است مشغول بود بعضی امارات و اقرب جوار خصوصاً حکام مراد و سیستان با فوجی از جو و نظرد و در دست  
توجه آید یا رکنه مملکت در تصرف شده قلعه و محاط نموده چینی که ارباب جلال در آذربایجان بود حقیقت بعضی اشرف رسید با اگر باند  
توجه و اشارتی در کمال سولت و آسانی تغییر قلعه میسر بود چون هنوز بنا بر شغل مملکت اری که ضرورت بسیاری از امور لایقه رعایت میکرد  
از این طرف پرش تعزیت و آداب تنبیت که از لوازم وقت و دوا داشت بطور نیامده بود این حرکت ناخوار که شبیه پست تبار کم فرصت است  
از آئین مردی دور و استهلاک عظام را منع نموده و بنا بر بیگ خان چتای که از جانب آن سلسله علیه عالم قدما و در قلعه محصور بود  
منشور عاقبت و فرمان استعانت غرض و دیافه محبوب حسین بیگ نامی از طایفه خدا بنده و پادشاه طو فرستادند که چون میانه ما و حضرت پادشاه  
جاده رابطه محبت برادری ملوک است و باید که با یکدیگر بالک و مملکت مضایقه نذریم و بفرایح خاطر بر اری آنکست مشغول باشد اما مترصد آن  
بودند که بعد از فرستادن ایامی معتبر و تقدیم مراسم پرش و ظهور آن گونه خاطر بودی که مملکت بدست در آمده را باز که استخدا آنحضرت نیز گنجان  
قدما را که در نظر دوست دشمن مشبه بعد از ارتباط میکرده و لایق نیست مقتضای قاعده صداقت و دوا و از امر و دیهای سابقه و  
باز که از بعد از آنکه یا دکار علی سلطان طالش که از معتبران طایفه رفیع و قریب باش کار آگاهان حسن و پرورد بود و جوی که سبب ذکر یا تقدیم  
رسالت قدما و مراسم شاهی و دستانه و توصیفات مهربانانه که راه در پسم غفلان کارگاه ابداع است بطور آید مشارالیه و ایامی  
دیگر که متعاقب میرفتند مکرر بنایه و صرح و کلا و کجایان پسند کور کانیه اظهار معاطله قدما می نمودند و از آنطرف این گفتگو نداد و اری  
بر گفتنی ایامی آن مرتب می شد و بعد و غلبه گرفتن سلسله و ارفقت و دوستی بود و بیخبات که بحر پرستی تنهای می داد و آن لایت در تصرف منوبان  
آن سلسله ماند تا آنکه مسیزا بر خوردار مشهور بجان عالم که از امر ابرار و بزرگ آن پسند بود و از جانب پادشاه والا جاده خطاب بن خطاب بیانی  
یعنی برادری سپه از آن بود و کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمد حضرت اعلی در اثنای و محاورات و مهربانیهایی یکدیگر از اظهار محبت و دوستی  
برادرانه اظهار معاطله قدما و تعافلی که در این مدت بنا بر پاس رابطه الفت نموده بودند و اعاضی که از آنطرف میانه بودند و صریحاً گفتند  
که خصوصیت و یکپارگی میانه ما و حضرت پادشاه والا جاده زیاده از آنست که باید که مضایقه با یکدیگر مملکت داشته باشیم لیکن در باب قدما که





# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۸۱ ع)

وفات شیخ بهاء الدین  
عالمی

احوالش شایسته و فرموده در مقام تربیتش آمده و بمواریه مورد توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت دارالمؤمنین استرآباد و سرزمینی یافت سجد  
پال و اراکی آنولایت شتغال داشت با خلق آند یا رسولک سپندیده نموده بین الجهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکی می موصوف  
بود و اورا در مدت اراکی باطوائف هشدار و تکریم ایل صابان خان مشهور بزرگان که همیشه در حد و استرآباد و طغیان در زنده شور افرا می نمود  
مخاربات قوی و سببه دای عظیم روی داد و فیروزی اقبال بایون و شجاعت و دیر می همیشه فیروزی یافت چنانچه از آن بقیه متذخر و خصوصاً کلان  
و او خلوه در تهر و طغیان از بسیاری آن قوم در پیش و کثرت فویش بد صاحب جودی کند ایش ایالت آنولایت بهو خان چرس تغلق گرفت  
سلوک او بروق ضای مردم آند یا رسولک بر آن مسند و دل کشته بخمر و خان که در سلک غلامان در کارها منسلک و مرد صابط کاروان بود و تقوی

## عارف معارف ازل و واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد عالمی

شماره از اوصاف کمال و شمه ذمه از فضل و افضال آن حمیده و خصال در حقیقه اول این دفتر رقم نگارش باقیه ظاهر حاش بود و دانش  
علوم آراسته بدرجات عالیله اجتهاد و احسان و حسیه پیرایه بطن فیض و طمش بفقرو درویش نهادی موصوف و سیر و سلوک معروف  
و بارز و اهل الله سیرین بود درین سال و وزی در مقابر مشهور تربت عارف بانی بایار کن الدین صفیانی بادی صلوته مشغول بود و آواری  
از قبری بپوشش شیخ رسید که در عالم روحانی کی از اصل قور و آسودگان نماند خاکی با او بکلم در آید گفته بود که اینده غفلت چنانچه  
بقطف و منکام آگاهی است قایل اسم و نسب خود اظهار نموده بوده و از اسپر از خیه عرفی چند بزرگان آورده اما حضرت شیخ تقریر اینها  
و زیاده از حرف غفلت و ایامی آگاهی و استنباه اظهار می کردند بعد از واقعه آنحضرت کی از اجبار که محرم اسرار شیخ بود و در سه کلمه گفته بود  
التمس بعد از وقوع این واقعه غریبیم بر حجب بکفر فرو برده چند روز ترک معاشرت اجاب و خلاقان مباحثه طالب علمان نموده اما بعد  
آخرت میگردید و متصدد از حال ازین در احوال و متفحص ماه شوال بود و در خطبتهای مخاطبانی عشق و تا آنکه طلبه علوم که همه روزه در آنوقت  
بر این عقیقه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بود و بظاهر فیض افعال علوم از طلبه بارگشید و مشوبات از علا و طاعات  
و عبادات شمره دار گزرا بگونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته با خلق الله بستور آید و تاسه و دیگر ظواهر اوقات  
علوم و افاده تلاذه صرف نموده در انعام نعمت شریفه جامع عباسی استقام داشت باطن با آسودگان عالم ارواح سهرارو بار و بار  
عالم اشباح و ساز بود تا آنکه در چهارم شش شوال انبیا فیض کشف یافت و زهر پور بستر نازوانی داشت در در ششم که سه شنبه و از آن  
شهر شوال بود طایر روح شریفش از تنگنای نفس من سیر و نخرامیده به عالم قدس و از نو حضرت اعلی شای ظل الهی در بلاق شریف شدند  
جمعی از عیان که در شش مانده بودند در پیش و پس خبازه مغفرت از اذه قدم برخاک نهاده و صبیح و شریف در بر پیشین جازه بیکدیگر سبقت بستند  
از دو حام حسیلاتی بر تیر بود که در دیده ان نقش جان با همه وسعت و مفت بزر بیکدیگر افتاده و هجوم عام بر آن جازه و شور بود در سجد جامع عتیق  
چاه غل داده علماء و فضلا بر آن جازه و محفوف رحمت حی لا یوت نماز که از رده در بقعه شریفه مشرب عینت امام الساجدین و قدس العارفین امام  
العابدین علیه السلام که مدفن و اما مراده عالیقدر است که آشته از آنجا نقل شده بعد پس ضویه علی شرفها بصلوة و التوجه نموده بر دوش و بستی  
که خود کرده بود در پائین پای مبارکت در منزلی که در ایام اقامت شده بعد پس در پیش شیخ بود و فون کشت حمد الله علیه ارباب استعدا و توبه  
در غریبه باقیه در سلک نظم شیده از آنجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب این تاریخ از ریاض طبیب سمرقند قطعه رفت چون شیخ  
زدار فانی کشت ایوان جانش با وای دوستی جت نمون تاریخش گفتنش شیخ بهاء الدین ای فرزند محمد  
صالح برادرزاده نمود و اوراق (افسوس مقدای دوران) تاریخ باقیه در سلک نظم کشیده جمعی دیگر تواریخ مختلفه نوشتند

# سال سی و پنجم جلوس شاه عباس اول

(۶۸۵)

خزوی قدر حاجت نه است از جاده مستقیم عاقبت اندیشی انحراف بسته بود و با بغرای جلا و مردم نادان باطلی که منافق او ۲۰ انصار بود  
 مبارک بنو و تجنیس در ایامی که ذات مقدس را در فرودگاه چنانچه مذکور شد عارضه بیماری دست داده بود و جاب شخرو کی بعیش و خشم برآید  
 ترصد آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد و از دشمنی غافل که زمام سلطت و فرمانروائی بر حسب گیرند و در ملک ما بشام و بخناد  
 در قبضه اراده و قدرت بر خالق مختار است شعر کسی را رسد رایت افراشتن که دین را تواند کند آشتن مخلص چون اطوار جاب  
 میرزائی از انبای نیکو انان معانی اعتقاد و بعض مقدس سید و میرزای مکرر پست شد که در سلب اعتماد از خود کرده بود و تحریک کار فرمان عالم  
 ضابطه است که در انبیا بر خیم خود دید آنچه دید و از خویشی چشم از شاه منصوبات عالم وجود پوشید و زودی کامیابی نمید و با وجود عدم  
 میانی با چند مستر از جلا و نادان از نادان است اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل بواصد عاصی و لکه محمد حسین بیک تو شالی  
 وقوع ایحال در حوصله کجید و حقیقت معروض داشت و میرزای مکرر معرفت شد و بعد از مایه پذیرفتنکست حضرت اعلی از عواطف جلی آنچو  
 رسیده بود انکشاف نموده اغراض عین منورند اما جمعی که منتظر سیردن بودند آن شده بودند بسیار رسیدند و بسیار  
 معیشت جاب میرزائی حساب اتمام یافت دیگر می از سوا سخا آنکه درین سال مزاج مبارک اشرف از میرزا ابوطالب ابن افغان  
 اند و در حرم حاتم بیک که بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سپهر فرار و بدین پایه بلند و در سبب از جنبین الفاظ غم و الا اعلی مغرور و ممانور  
 یافته سبکی ظاهر بود و در شکیات معنی آن که لازم شایع بود آنکه اهل از ان منصب عالی معسر دل گردید که چندگاه از نشیب و فراز  
 قدر این مرتبه جلایا شناخته تجربه روزگار جذب گرد و منصب وزارت ببلان خان و لک شاه علی مسیه زار نواده عبد الله خان که بصاهرت این  
 دودمان سپهر از روی داشت و در حساب ان مربوط نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت متوقض گشت دیگر می از سوا سخا  
 معدلت آیین آنکه درین سال جمعی از اجاره دیده و وفات می که در آن ولایت بر سرورش و فساد آورده از او منته اربابان بقی  
 آنکه بر سر سید است آمدن چون دفع شده اکنون اثر او بوجوب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است در صفایان بیاست رسیدند  
 یکی از اعتباران شاه طو شاهی بیک نام که در خدمت اشرف بایان به شفاعت شود و ضامن بیک به ایشان میشد که من بعد مرکب امور را صواب گرد  
 بحسب آشنائی باین طبقه مورد غضب شاه که شکر بیک سپاهت گردید شعر هر که بدی گردید یا رشتد هم بید خویش گرفتار شد  
 امالی دار المومنین قم ازین واقعه سرور گشته میلان از اثر ایشان خلاصی یافتند متوقفا ما جمعی از شاه پسر و اعیان که درین سال  
 دواع عسر و زحمت کانی کرده و مضایح خاک شنود قاضی خان صدر سابق که در اد احسنه پال گذشته در قصبه طرشت می  
 مریض و علیل گشته در اوایل این سال رحلت عالم آخرت کشیدنش اورا بشه مقدس معنی نقل گرد و زدی از سادات عظیم القدر سیغنی خنی بود که با  
 عن جدد در استلطفه قرین و نواحی منصب جلیل القدر قاضی القضاة مستند و منظور نظر پهلایین بوده اند و اوسیده ایشان کریم الذات چنانچه  
 حصد و فضایل و کالات لغنائی آراستگی داشت در زمان دولت بایون منصب قضاة عظیمه اثر یافته چندگاه به ان شغل گرفت پرداخت و چون  
 از آن شغل در چید و مستحق بیت الله احرام دریافت در سپه پونتیل خمس عشر و الف چنانچه در وقایع آن سال اشراقی بقی شد و معیشت  
 ایشان صد ارت بر بلند یافته و از ده سال پیش لا یتستقل باین امر قیام نمود و طبع علوم و ادب باب استحقاق و احتیاج از مریدان  
 و اخلاص بجهت و در بود بیک پسر پند چاره داشت که با کتاب علوم مشغولی می نمود و بعد از وفات و اندرین سال از ملک با فقه آنی که در دست  
 اصنافان بعضی از بزرگواران که گشته در عالم جوانی سبزل جاد و انی شتاف فریدون خان حاکم هسرا باد و در بیایان سادیک  
 بشهر آورده و در وزیر در عرض استاده پذیرفته معالجات طایفه نفعیاد و الی طبیعتش دست از حکومت ملک بن کوتاه کرد و بیل بر سرزل قاضی  
 نمود و غرض اورا بشه مقدس رضوی نقل گرد و زدی از قبیله چکر کس از مرید و عبید قواب بایون اعلی بود و آنحضرت جبر بر رشت و دانی از جایی

شماره ۱۰۳۰

قاضی خان صدر سابق

۱۱

فریدون خان



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۹۴۰)

که فیما بین قواعد مضاعف و دوستی ابرو و جی است حکام و هر که بعد ایوم عجزه و نیمه پستان طرفین رفت و آسود حال بوده بدای دوام دولت  
 ابد قرین اشتغال نمایند و درین نهفت فقر و وضع غار ما و در آنتر حسب استعدای این عا کوی خیرایش از آسب لشکری است اثر قرین  
 در امان بوده موجب حصول بختی این دو تو را که در چه پیداست که نتیجه ضرورت نزاع سلاطین جزیر ختن و خنای جنگلای و نسب است  
 پستانان و پایمال کشتن عجزه وزیر پستان نیت چون ادراک سعادت حج میانه الحرام دست نهادن رحمت شاهی توختی این بد عاقبت  
 از ثوبات بجه و انتها و عاقبت آسودگی خلق آنکه کج اگر است بهره و ر بوده باشد حضرت اعلیٰ بقط کبریا رسیده بود که از آن طبقه  
 خود درین چند سال که ما در آذربایجان و کرجهستان مشاغل عظیمه پیش آمده بود فرصت یافت انواع دست درازی و بی اندامی بطور آید  
 مذاکره آن بر رقبه غیرت و حجت شانه لازم مل و اجب است حال سپهر خبر از خزان بجات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون در محمد خان  
 و پستانده اظهار خلاص و صداقت نموده در مقام اعتذار و مذاکره فاش است بنابر افت جلی که نسبت با جبار و دوستان مرکز طاهر  
 صدق آید و مراعات جانب سیده و عقیقه و الهه اش که از ثوبات اشرف انالی این زیارت شایسته است که با تیرا بی فرستاده که با  
 دوستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم هرگاه امام قلیخان سینه در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان  
 بهایون و عهد سلطت ابد معز و بفرات عاقبت باشند ان شاء الله تعالی و در خراسان بد آنچه وقت اقتضا نماید و موجب رفاه احوال  
 و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بطور آید الخ لایق پانیده سید زار امور و لطاف شایسته که در اندیشه محمد صالح بیک و در سابق شریک  
 بر سالت غنیمت رسیده بود بنده محمد خان و والده اش مطابق و پستان و اشتاق خرد و اندوخته همراهِ پانیده سید زار و او را  
 و جناب پادشاه عبدالرحیم خواجیر که غم بار کشتن خرم کرده بود مورد توجهات پادشاه و مشمول انعام و چنان و تفصیلات خود خوانده  
 مسرور و شادمان و آنکه دید بعد از رفتن ایشان آیات نصرت آیات تاریخ سیم شهر ربیع الثانی از صفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه  
 بیابانک و طبرستان بیکل روانه شدند شرح حالات آن سفر خبر از رفتن و آمدن محمد صالح بیک و سوانح آن ایام ان شاء الله تعالی و سالی  
 مرقوم کلمات بیان میکرد از سوانح آمدن جیش خان است که از جانب نظام شاه و الی احمد انکرو لایت نهد دکن و ملک خبر سپید کرد  
 موجب تب و تاب و دولت آن سلسله و ناظم جام سلطنت نظام شاهیه است بر سالت بر کاه جنگلای نیا و وی از راه آن سلسله و مشی  
 زاده است مرد سپنجده معقول بخندان از دوستان خاندان لایت و کرامت از مسائل علمی آگاه و با شعار فارسی بطامام دان  
 در مازندران بشتان سعادت باطوبی دریاچه از جانب نظام شاه عرض خلاص و صداقت موروثی نموده و بیکشاهی لایق گذارید و  
 هنگام توجه صفایان رخصت زیارت و خدمت پیش حضرت امام ثامن ثامن علیه التجه و انشاء حال نموده و متوجه مشهد مقدس مملی گردید  
 و بعد از رسیدن و بدان سعادت عظمی بازگشته با صفهان آمده و در سپهر خراسان و قد ما که در دین مرقوم میکرد و ملازم رکاب شریف  
 از وقایع مستوعده و سوانح غریبه که در خیال وی و ادقته کجول شدن بختش داده نادان و نلط محمد میرزا است که از  
 قضا بطور آید بر عظامی و در کار پوشیده نیست که لایق بحال صاحبان دولت و تحفیه شهادت کان پاک طینت نیکو سیرت است که در باب  
 بر حال نظر بر مانت احوال حسن و قبح آلاء الهی در جمیع امور حسنه و خورده بین اپشوی که در دار و کفار خود دست بهوای غیض ناره  
 کاری که جز ذلت و پشیمانی نتیجه و حاصل نداشته باشد بجا بشروع نماید شعر دشمن دشمن آن سپند که بخود اینس خود  
 خود که بهوای مراد خویش چاهت در آید و دیده بسینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش نظیر انجال و مضدا  
 این مقال صورت احوال میرزای مجید نادان است که نابا و والد بزرگوار که خدا می بخاوری و سپایه پروردگار حقیقی است در مقام  
 و کلام بود و در اوقات ادب سینه و همواره انوار عواطف خرد و اندوخته شقایق پرانه بر جوات احشای میافتد و درین اوقات از کوه

## سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

برسم رسات بایه سپهر را علی فرستاده با وی صداقت الفت استثنائی شده بود و والده اش که از نبات کرمه سادات عظام ضری  
 شده معده پس بمیره اعیانیه میرزا ابوطالب که میرزا ابوالقاسم است که در زمان منیر مار و ابوالعبد الله خان تسقط عبدالمومن خان و  
 او بر مشد معده پس تمیم خان بر حسب تقدیر قضائی قضایا را خود در آورده بود و عده بیضه اخلاص امین بخدمت اشرف نوشته بعد از ذکر  
 حقوق بندگی و دعا گوئی موروثی استند عازم بوده بود که اگر قسم غفور بقتضیات فرزند ارجمندش که بجهت کلفت و منازعه عزا ده اش برستم محمد  
 خان وقوع یافته کشیده شود و در مقام عطف و مخلص نواری باشد مدت التماس جاده دوستی اخلاص انحراف نباشد و انواع تقاضا  
 نموده بکیشهای لایقه ارباب استند بودند و آنچه از احوال مستدین احوال با و را انفسه پهلایین اوز بکینه معلوم گشت آن بود که امام  
 قلیخان والی با و را انفسه دفع سلاطین متذوق که بر تاشکند و آخذ و دست خط یافته دست خط اول با تجار ملک سمرقند در از یکدیگر بشکر  
 با منصوب کشیده بوده و با او و لشکر سلاطین را و با یی فراق در آن طرف آب شاهرجه که بی احتیاطا عبور نموده بوده عربی عظیم و میرزی  
 قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده و موازی بیت بزرگس العده علی الراوی از سپاه با و را را انفسه در معرکه  
 آمده و چه در وقت نزام اندودی خطر از خود آب انداخته غریق بجهت فاکشته اند و امام قلیخان شکسته بد حال جارا ابار کشیده و  
 نزد برادرش محمد خان بخت فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای آخذ و با پیوسته دیگر باره متوجه مجاریه لشکر فراق شوند  
 و نزد محمد خان بواسطه قریب از رستم محمد خان بیم تسلط او بر ولایت بخ عذر خواسته از برادرزنی الحمله اندیشه و به منطقه بود و امام  
 قلیخان ازین جواب بقاء گذشته با معذوری بکلیفای بیخ آمده و با برادر ملاقات نموده بعد از شاد و دست نکاشش با لنگوشس با و را را و  
 از لشکریان بخ و حصار و آخذ و بهر اکر دو امام قلیخان بخمال انتقام و جبر گشتی که از لشکر فراق یافته بود و دیگر باره لشکری فراهم آورد  
 بر کردگی با لنگوشس با و بر سمرقند فرستاد و خود نیز متعاقب فترت دیگر فاین مجاری عظیم بوقع پیوست درن مرتبه بزرگت بر لشکر بجا  
 و بخ افتاده و جمعی کثیر در مسکه نقل آمده و با لنگوشس بیشان حال باز گشت و جانب ارشاد و آب با ثم خواجی و در سید ان مصاحبه  
 فاین امام قلیخان پهلایین متذوق خصوصاً ترسون محمد خان بواسطه جانب ارشاد و آب صلیح گونه واقع و کرک استی کردند و در  
 بقرع خود دستا قند القضا بایده محمد سید زای مذکور در دو تخته مبارک نقش جان بواسطه مقربان درگاه بعد از ابلاغ رپا کت گذیده  
 مخف به ایاک از آنجمله چهل و پنج پسر سبب انحصاری و فرموی بدخشی بود از جانب پدر محمد خان اخبار حلاص و نیاز مندی و صداقت  
 و دوستی پیش از پیش نموده و چون مرخص و خرد مندر خندان بود و لوازم امر سات گامینی اقدام نمود و مشول الطاف و نوازشش نامه کرد و  
 جانب به ایام عبد الرحیم خواجینه از جانب امام قلیخان تواضعات و ستانه نموده التماس کرد که چون همیشه پدر آن بامیا سلاطین  
 عظام و طوایف انام باعث ایثار و استیام بوده اشرف و دستور بزال مواظطه و ضایح تسکین داده واسطه صلح و صلاح که موجب  
 آسودگی خلق اند است میبده اند و اکنون بر حسب اتفاق و قدرات آسمانی چنین واقع شد که این سپهر خواه سعادت طازت اشرف در پیش  
 و چون بنا بر عارضه جاری و توغات ضروری هنگام سفر مبارک که منقطع و موعود اراک سعادت خج جبهه انوار الهام گذشته بخاطر بر  
 که با و را انفسه باز گشته به راه اراده از لی متعلق آن شده باشد و بخت سعادت نموده و تحقیق فین کرد و بقضای انام و بر بونیه و با  
 این بار آمده و وقت دیگر از وقت بقبل آید و آنچه از اوصاف حمیده و خلاق پسندیده حضرت اعلیٰ سمیع شده بود یکی در سینه اربعین البقیع شایسته  
 که رحمة للعالمین اند و جز ترغیب حال عباد الله امری از اطوار آنحضرت بطور بی پیوند و تفرع است که چون پدر محمد خان با وی الفت و دوستی  
 گشته اظهار اخلاص و صداقت نموده و سینه حضرت اعلیٰ شای خلق الهی بقضای مضی مضی از اعمال سابقه او در کینه اغراض فرموده و چون امام  
 قلیخان بنده از کرد و بادم و پیشانیست قلم غفور جبر اید اعمال و برادر کشیده و مقام رافت و عاطفت باشند و این غیب خیر خواه منتهی



## جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

الهی هم قسم قند یار بروی که لایق طبعین باشد و ضروری در سببان محبت و دوستی شود صورت یابد و هم در از برای آوایی و دست دراز گشتن  
در آذربایجان و در جستان شغل عظیم پیش آمده است و لابد بیغ اعدای مقصور بود و از غایب که فرصت از یک بختور آمد و چند مرتبه بوی که  
در ساسانی که شسته تجریر پوخته لشکر با ناخت خزان فرستاده بودند و در جات نام دایب نموده کوشانی بسنه داده شود و همچنین در این سال که  
او زبیر خج بلال و در سببانی جمعی فتنه جریان مفسد و چند نفر از منافقین و باجاق جمشیدی تا تاز فرصت نمود و شبی علی انقله بر قلعه  
بالا مرغاب آمده بطرز دران بصلعه را با فتنه جمعی از قربانیان که حارس نگهبان قلعه بودند قتل آورده و کوه کو تو ال بصلعه را که از معتبران نام  
بود که قبیل خج بودند و قلعه را تصرف نمود و با غنیمت آمده و چند نفر از طایفه شامورا اسیر و مقتول ساخته اند و چون ستم محمد خان و لدولی محم  
خان در پسر خد باین پنج و شصت سال فوت نموده معانیت خود قربانیان در کمین بخت و در سال گذشته با دوسه هزار از یک  
بر سر او و بعد با نخت اند خود و شمر خان رفته خرابی بسیار کرده بود و درین سال در مقام تمام در آمد و لشکر عظیم بر سر ستم محمد خان با نخت  
اوبه و شافان فرستاده که هر چه ستم محمد خان از غنیمت ایشان آگاه داشته باشد آن آید و مردم اوبه و شافان بقتلهای خود در آمدند اما اوبه  
در آن دو اگاه خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و ستم ابقه نامی از پسر اران با ول از یک که در ساسانی که شسته خزان آمده و لشکر عظیم  
با فتنه از مکر که سیه و ن فتنه بود و درین چند سال بنام و نشان بنزیت درین سال بصلعه آمد و در کمین بود و ستم محمد خان را نواز دست آورد  
بجای چیران از اعمال غنجان آمده و ستم با نموده در آن بصلعه قاصد ارد و لاجرم با بر مقتضای که تجریر پوخته ستم خزان و در ضمر  
الهام پذیر تقسیم یافته حکم خضایان بصد و پوخته که طوایف قربانیان ملازمان کاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده و بنجاب  
خراسان نصفت نمایند در خلال اینحال ذات مقدس حضرت اعلی شای ظل الهی از جاده اعتدال منحرف گشت و در روزی ستم الخراج بود  
اطباء می سیحادم بقانون حکما بعلی بجه و دوا و اپرد حشره ارباب با خلاص نمود و وصقات با رباب استحقاق احتیاج رسانیده از برکات  
کویان صادق العقیده که هر صبح شام بدان مواظبت نموده صحت ذات عظیم المثال را از درگاه ایزد تعالی بصلحت نمودند مرض روی  
آورد و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل که امت کرد و باز بصف نقابت ایام چند روزی توجه خراسان در عهده تعویق ماند و فقر کشت که علی  
خان قورچی باشی سپهر کرده و قورچیان عظام و عبقلی خان دیوان یکی باشی سر کرده آقا بان ملازمان درگاه و منوچهریک یوز باشی هلامان و لد  
در چهای خان سپهسالار سر کرده هلامان و نکینان بود و بجهت اسان رفته در نیشا بور قشلاق نمایند که چون ایات جلالت بقضای ربانی بصل  
رسد و بک بهایون بوزند مننه بزان حسابا لفرمان عمل کرده امراء عظام و افواج قاہرہ فوج فوج از همه طرف روی توجه خراسان آورد  
بر طبق فتنه ان جهامطاع در ولایت نیشا بور اقامت نمود و منتظر وصول موبک ظفر قرین بودند شش نصفت موبک نصرت نشان بجا خراسان  
و وقایع آسفر خیر اثر در طی حالات سال آئیده بدست یاری توفیق حضرت باری نفاشته گلک سولخ نگار سیکر د

ذکر ایلمی فرستادن پهلایین اوز یکت بدرگاه پهلایین پناه و اسپند عای مصاح

### نمودن و برخی از احوالات اوز یکتیه

چون آوان نصفت بایون و لشکر قیاست از قربانیان بطرف خراسان در اطراف و اکناف سپه صد و دوا در انهر شیوع یافته  
و در دوا سوب در میان اوز یکتیه و جتای انداخت پهلایین اوز یکت از اعمال ناسنجار و جبارت بی آدایا که از ایشان بطور پوخته  
بودند و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمدند و سلطنت شعار دزد محمد خان برادر امام نیلخان پادشاه دوا در انتفسه برای خود بصل  
برادر علی ای تقدیرین پانده سیه زانام چوره آقاسی خود را که بعرف اوز یکتیه قورچی باشی است با مکتوب مغربضاعت اسلوب مخلصا

# سال سی و پنجم جلوس شاه عباس اول

فکته پرتکاتیه از آن ملک مشرودا در سال آینده مرقوم منم و قایم رستم خواهد شد ان شاء الله تعالی

(عراق)

## دعوت نمودن جمعی از نصاری بدین اسلام

درین سال برای عالم آرای همایون که مهندسین دین و دولت و معوی ارکان ملک است اقتضای آن نمود که گروهی از ارباب نصاری را که حسب الامر در سربیدن سرحد قرب جوارختیاری قامت و محل تراعت دارند بدین اسلام دعوت فرماید و از وفود ترقم و عنسوار می که چون دنیا محل حوادث و دارفور است مبادا در هنگام وقوع حادثه عدم استقامت ملک از انوار قریب که جوهر و اعنای جلی اظافیه است بایشان که مطیع الاسلام و اهل زمانه دست درازی واقع شده نثار و صبیان بآل اسرقتا آیند جمعی از آن طبقه دعوت همایون ابقدم اذعان تلقی نموده طوعا و کرها پذیرای مسلمان شدن غرض اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان پیشین گرفته اند معبدی که ساخته اند مسجد شریف بآفریند و از نمودن از آن برآید که شعار پهلانی ظهور یافته حاقبت حال ایشان بخیر و مفرون باشد سیادت پناه امیر ابو المعالی نظری مجلس نویس همایون که اباعن حیدر از طایفه منسوبیم این دو دمان ولایت نشان است و از عهد صبی در ظل تربت همایون شای نشود و غایب برف قرب و منزلت سرساز و بکمال اعتماد و محرمیت از انکسار است خدمت سعادت افزا ما مکرشته و احب الامر الی علی بن ابی طالب این امیر انجاء کشته میانه انجاء رفت بعضی اوفیق رفیق کشته باطنی و بابت یافته و جمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک بهایان و کشیشان برایشان شوار بود و تغییر کیش نصاری مکرده خاطر ایشان مسنون و تندی که بقسبان در بهایان در ترک مانعت نمودند از منع متصادف و چاره یافته با کراه قدم در دایره پهلانی نهادند اگر نثار و صبیان در شوق شمع آید و یکدیگر سبقت جنه زبان بلکه توحید و ترک ملت نصاری و قبول دین مسیح و شریعت بضا که با حاشیه سیادت پناه مشار الیه بمن عاقت شایه توفیق این سعادت عظمی یافته تا مزاری بخیر از نفس بکلیه اسلام متحلی کشته شعار مسلانی ظاهر شده و هر گروهی که بکلیه طایفه شیاه دین زبان بیکسو دنگ ایشان از اسواد بخیل مایکون سن بد ایتیل از دست کشیان و کشیان گرفته مقرر داشته که مسلمان پهلانیان ایشان تسلیم قرآن احکام شریعت نموند باشند و همچنین کل نصاری ارمنی که نقل بازندان شده و بود و تکلیف مسلمانی که در بدین اسلام دعوت فرمودند و مولانا محمد علی سبیر بنی بدین خدمت مامور گشت اکثر اظافیه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین و گروهی با کراه اسلام عند الله زبان بگلین جاری ساخته در زمره مسلم اسلام انظام میباشند امید که حضرت رب الارباب موبات این مودبیر را عاجلا و آجلا بر دوزگار فرستد و آثار همایون عاید گردانید و از عرو دولت منع باشند

## ذکر غریت همایون اعلی بنا بر مصالح ملکی بجانب خراسان و وقایعی که در خلال انحال روی داد

چون بخواهد بخیر و تصرف ملک قندمار که موردی این سلسله است چند سال بود که از حوادث و زکار چنانچه در صفحه وقایع مشهور اول این کتاب در طی احوال سیر زبایان قندمار اولاد هسبه ام میرزا اشارتی بر آن شده و تصرف فرمانروای ملک هندوستان در آمده کمون خاطر انور بود و بنا بر وابط دوستی و مصداقت مولات که فیما بین واقع بود و متراض نشد و بر دمی آن طرف گذاشته بودند و موجب طعن اضداد تشیع برزده در ایام بهیده گویان دوست دشمن بود و سال گذشته بجان عالم ایچی هندوستان جریجا اخبار این حکایت فرمودند در این وقت از تقریر وار و بدین دعرا بعض و لخواهان که در آذربایجان بوضوح پیوست که جمعی معاندان خوشامد که در خدمت حضرت پادشاه و الاجاه محمد تسلیم پادشاه مانع دادن قندمار شده و میباید بدست تبت شایه و حجت پادشاه مانده لازم شد که عنان غریت بجانب خراسان معطوف داشته باشند تا بیا



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۴۴)

غزیت سپهر خیر اثر نماید و در مقام وسادات و علماء کرام حساب آید و شرف به استقبال و درقه بیاورند و در چهارشنبه بیت و نیم شهر بستان  
 اعظم با عاز و همسایه بشهر آمد و در منازل کثرت نمود و آوردند و حضرت اعلیٰ بارتو قدوس همسایه مشاراید و ثاق و شریف بر دو قاف  
 فرمودند و با انواع تعظیمات پادشاهانه و اصناف کرمیات خرد و اندک معسر زد کرامی گردید و نزل و اقامت بروجه لایق محبت شد و در خلال ایام  
 ویرا عارضه بیماری روی داد و چندگاه به قیام الحراج بود و اطباء با معالجه و مداوا پرداختند و همه روزها از جانب یون علی پرستشای اشفاق  
 و نوازشهای محبت قرین بفرموده میآمد تا آنکه بیماری روی با بخلط آورد و صحت کامل یافت چون و عده سپهر مبارک گذشته بود حصول این مطلب  
 اعلیٰ و وصول بدین مقصد پس در عده تعویق مانده از حرکت با نفع بانی دنبال شد

### دیکری توجه به یون اعلیٰ است مقترح آب کوزک

چون توجه خاطر اشرف آوردن آب کوزک بطرف دارالملکت صفایان در نصب بکال است اراده خاطر فیض مظاہر بدین متعلق گشت که  
 بنشینیم آنجا از قبلیت و کثرت آب شتوق آوردن بازرسیده برای العین مشاهده نماید که از مرکز سلطنت عمان غزیت بدین صوبه  
 معطوف گردانیده روزی چند در سیلا قات آنحضرت و دستمال گردید و مشاهده نمیکند و آن منسوخ نموده با مرعطام در انجام خدمت  
 سفارشات بیغ منسوخ نمودند اما قلیخان بیکری فارسی حسین خان حاکم لرستان و جهانگیر خان بختیاری و صفی قلیخان حاکم بید  
 و اعیان فارس و صفایان که بدین خدمت مانور بودند هر یک به نام موجوده کما سینه ای اقدام نموده در نه ستن و ده کندن منسوخ و اوسا  
 سی موفور بطور میا آوردند امید که مکنون خاطر در بانوال بروجه و لخواهست فلور باد

### تفویض ایالت عربستان حوزیه به سید منصور

چون مقام عربستان بجهت قتل سید راشد خاچه از پیش گذشت فخل که نظام و نظامی داشت و در بر سرایر از سپه داران عرب بود  
 پدید آمده بود سید منصور برادر سید مبارک که چندگاه بود بپایه سپهر اعلیٰ آمده و جهت دفع فتنه عرب و تثبیت مقامات سید راشد حبس  
 در استر اباد اقامت داشت و در توقیف بپایه سپهر خلافت مصر طلب داشته بعد از استعفاء و سعادت بساط بوسی مور و لطاف شاهانه گرد  
 تفویض ایالت و دارائی عربستان و لقب ارجمند خانی سر بلند یافت و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان بختیاری حاکم شوش و شریعت  
 او مانور گشتند و ایشان با جنود موفور به عربستان رفته و در آنجا حکومت آنولایت مکن گردانیدند و در حوزیه کوچک عبدالله نعمان حاکم  
 فرمان کرده قلعه شکوک و توابع را به تصرف او داد و سید طهاسک مظهر خلافت با داشته جزایات چهاره بیا فقه از قلاع و مملکتی که در  
 داشت دست باز کشید و امر اعظام مذکور خاطر از مقامات اوج جمع کرده هر یک بکجگو متکا و خود باز گشتند

### شکر فرستادن بر سر منگیمه پرتگالیه هر موز

چون از جماعت فرنگیه پرتگالیه در خبر میره جرون اقامت داشتند که در جبل و تدر بطور آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و خلا  
 عده و شهر طیکه در آغاز اقامت جزیره جرون با و ایالت پلمان کرده بودند و بخود سپهر در جزیره که منبع آب جرون است مشهور و پیش قلعه  
 احداث نموده حاکم بختیاری تعیین کرده در از دیار عمارت است حکام آن سیکو میشدند اما قلیخان بیکری فارسی از بعضی خبر یافته  
 جمعی از بختیاری و غریب قلعه زبور مانور پست حقیقت معروض گردانید حقایق آنحال و رفیق امام قلیخان به بختیاری و بختیاری جرون و اندام

## سال سی و پنجم جلوس و عباس اول

ساقی پیر خ افروخت نمی قابل بکه حسود ایران آمد در این سال نیز عظم که حکم داد ارجان کسین اسطه نظام عات  
در روز شنبه بیست و پنجم شهریور اثانی بعد از تهنات ساحت و یازده دقیقه از ششگاه حوت تبرکاه محل نقل نمود و از منتهی دفع خدا  
آفرین ملت افروخته دی را از اشعه انوار الهی روشنی داده سر بر آرای بارگاه شرف و اقبال کشت جزو نباتات موجب آراستگی و  
پیرایشگی گردید کرامت بفرخندگی ناز شد روزگار جهان شکو شد زبوی بهار چمن از گل و لاله شد جانهای صحر  
بیزو هوای حضرت اعلی شاهی ظل الهی در مازندران بخت نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرخی و شادمانی گذرانید  
و شکار زینت بخش باض طبع اقدس بود و چون از نوروز و منتهی روز و ماه و چند روز گذشته موسم بهار و ایام خرمی روزگار سپری  
هوای آند یار گرمی آغاز نهاد و هنگام عصر بزمی داشت که در بیلاق شد عنان شب بیکو خرام اندیشه اجانب در سلطه اصفهان  
داده باحت آن بلده ارم نهاد از اخبار پسمت صبا پیوز رنگ ارم ذات العاد گردید و چند گاه آن خطه خلد این شهرتگاه شیرا

## وقایع مستوعه و سوانح اقبال که در اوایل این سال بطور پیوست

اگرچه بیک یوزباشی استیلا جلوس بر مات روم رفته بود و عود نمود و محمد آقا نام ایچی معتبر از عظامی روم همراهِ او برسم بهات برگاه  
جهان ناه آمد و از جانب سلطان عثمان با پادشاه روم مکتوب محبت طوب و سپاسنامه آورد و با صحایف صداقت این وزیر و دارگاه  
دولت عثمانی بطن افروز در آورد و تأکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقامت قواعد دوستی نموده بود و معصوم و ضل که انداخته  
و احرام یافت دیگر می آمدن والی ولایت کج و کرمان ملک میرزا است که در این وقت بایر بر علی آمد و سعادت بهاد بوس درخت  
ولایت مذکور از توابع هندوستان و مالکانه و سپند پیوسته و بفرمانهای مملکت هند اطاعت کونه بطور میا و رند و بخت بعد مفت  
اگره و دلی که دار المملکت هند و سات باندک پیکشی از ایشان راضی شده و پست تخط و اقدار فرهنگهای مملکت هند از تضرع و ابدان آن  
ولایت کو تاه است و چون بمقدود واهی ولایت کرمان و سبستان و میرموز که قزو و هاجون اصلی است قریب است و حضرت اعلی شاهی ظل الهی  
اراده تخریر آن ولایت فرموده در سینه ترمیمی که در محل خود بستی نگریافته بخیجان حاکم دارالامان کرمان این فعل که از توابع آن ولایت و حکومتها  
ملک همیشه الدین بود که از زمره ملوک آن ملک است فرستاده و منسله آنجا را بفرود غلبه گرفته ملک مذکور را بایر سپهر اعلی آورد و ساکنین  
غائب کمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که از ملوک اداکان سبستان است فرستاده بود و ملک میرزا والی کرمان که بزرگترین  
ولایت و ملوک آنجا است از او از کتبی سانی و حیات آنحضرت بر پسرش بایر بخود داده و در میان خوف و رجاء غم غلبه نوی درگاه  
استیلا جزم نموده روی امید و ضراحت برگاه صدر و منزلت آورد و با بعد و دی در دار سلطه اصفهان سعادت تا نبوس دریافت  
روی نیاز بر استان سعادت ایشان نهاده بزبان عجز و پستکنت این مقال را دانود کرامت که ای خسرو حسنه و ان جهان سزاد  
و بهیم و تخت کیان با خلاص شد ایکی بنده ام بدرگاه جایت سرائنده ام حضرت اعلی در ازاد ظهور خلاص و بیک  
اور منظر نظر رحمت گردانیده بنواز شهای شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسباب زین و سایر تفقدات اصطفا  
خرد و میفرز و گرمی گردانیده ملک موردش ابر و مستم داشته خفت بضراف از زانی داشتند و او سرور و شادمان بیار خود نمود  
و آهه دیگر آمدن جناب ابیاب عبد الحسیم خواجه و لد خواجه کلان خواجه بخاری که در بخارا بسادات جیباری مشهور و طلاع خلق  
و یارند و در خدمت سلاطین و بزرگمذ و محرم و بقریب و منزلت و اسباب جاه و مکتب از سایر خواجای ماوراءالنهر استیلا تمام داد  
بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از بخارا برآمده از آنجا به دار سلطه اصفهان آمد که شرف طارنت شرف و یاقه از خدمت آنحضرت



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

۶۷۲ سنه ۱۲۷۹

شهر آوده ابو جبار

دولت محمد سلطان

مرقزی قلچان کسری

کلیه غایبانه

نویسنده

علا...  
در صورتی که...  
مستوفی...  
بهره...  
از طرف...  
رشته...  
بودی...  
تقدیر...  
حاصل...  
والله...  
(جمال الدین...)

بر آنکه کان کربیه نو بخش سعادت بخشایش یاقه روی بوظان آوردند و بقدر آبادانی بهم رسید و بمن مکتب شامانه روی مبروری  
دارد شاه سهرتوفا که درین سال براده و تقدیر یازده متعال از در طال بسرای باقی انتقال نمودند شهادت که ابو طالب میرزا  
برادر اعانی حضرت علی که در آموست ممکن داشت بمن اشفاق و مرحمت شای بی روزگاری بغراغت بگذرانید درین حال مریض گشته سخت  
بسر نزل آخر شبیه و لو محمد سلطان سمشالدینلو در سلکت امر استه باغ و از مرز هفت تن بباط اندیس بود در اصفهان  
مریض گشته چون مقید بمعالجه و مداوای خود و از اخذیه و اسبه پنا مناسب احراز نمینمود مرض من گشته در فرج آباد و دواعی عمر دولت  
کرده بعالم عقبی شتافت امارت ایل سمشالدینلو برادرش سلیم بیک مسلم گشت مرقزی قلچان کسری ولد ابهره سبزو  
حاکم کسری که از عهد صبی در ظل تربیت پادشاهان اعلی نشو و نما بقا از مرز هفت تن بباط اندیس بود در فرج آباد و دواعی عمر دولت  
و مداوای طبایع بنفعا و بجهت تغییر آب هوا از دماوند بطهران بردند در آنجا طبل رحل گرفته در عالم بفاصله که بد چون پسرش کوک بود  
حکومت کسری در اول حال با سبب و خان چرخش تقوی گرفته در شانی حال یوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت حکم عنایت  
الله یزدی که در سلکت طبایعی سرکار خاصه شریفه منکست و معالجه خوب در وجه شمس صبیعه مولانا بن الدین حکیم یزدی است که  
بجداقت و تصرفات فنی مشهور و مبدل بوده حکیمه خدمت محترم است و خود در خدمت اشرف یازده و دیگر حکام قرب منزلت و محترمت  
باقیه همیشه بشف کماله و بهر بانی استیاز داشت و محل اعتماد شامانه بود در سیر و زکوه بیمار شد و چند روز به جایست بقار الله قد  
فرق مبارک اشرف نموده اجزای تراکیب حیات ابعاجین مات آمیخته بجان باقی شتافت قواما محمد استوفی دی از موضع  
کفران صفایان و اکابر زاد های آملکت و مستوفی الممالک ایران بود در روز دوشنبه دهم شهر رمضان المبارک بی آنکه بیمار و ناتوان باشد  
در شامی شغل و فروع کانت بخود فرود آمد و بپوش و تکلم باز ماند در آنروز شب شب صبحدم حالش بر آن منوال بود طبایع صفایان و شخص حال  
او نتوانستند که بعضی غش فقی قرار دادند و بعضی میگفتند که اخلاط فاسده و مدعه و سمیت باقیه و بعضی بیادتی خون فاسد را بایه بیوشی میزدند  
صبح روز دوشنبه در بعضی دادند و قریب بشتاد و مثال خون گرفتند بعد از خضد ضعف قوی طاری گشته همان لحظه روح از بدن  
مفارق گردید بعد از فوت جمعی از اطو را آثار و علامات سم مظنه آن شد که او سموم گردیده اعلم عند الله بایکله نفس او را چندگاه در صفت  
مدرسه که در جنب منازل خود احداث نموده بود و گذارشته از آنجا نقل عتبات حایات نموده در ارض که بلا و حایر و روضه مقدس حضرت  
سید الشهدا مدفون گشت الحق مرد کریم الذات خیر بن اندیش و نیکخواه حایق بود ارباب هتعداد تواریخ مرعوبه باقیه در سلکت نظم کشید  
از آنجمله این تاریخ ثبت فاکه قطعه درین راستوفی نیکوای که بزنام نیکش گیتی نامد کیت سخاوت در ایام خود  
چو حاتم زمیدان گردون جغت زبان بیان عاجز از مدح او بت راز در اک و صفش خرد باز ماند چو رفت از جهان  
آن جهان کمال خرد را شعوری زانده نامد همی جستم از عقل تاریخ فوت زغبان ببارت بکوشم سانه بدل گشت  
تاریخ فوش بکو فو اما چو شد نام نیکش نامد منصب استیفا میرزا سعید نواده و خواجه قاسم پستونی شاه جنت مکان که مرد صبا  
و بابت کم طبع است تفویض یافت

ذکر و قایع تحاقوی ثل مطابق پنجاه و نهمین الف هجری که سال پنجم از قرن ثانی دولت و زرافزون عباسی  
لراقمه شد چن تازه و در موسم بهستان آمد کل خوشگله خود بکستان آمد دختر رز که بصید پرده نهان بود و غنبر  
خوش حریفانه و در هدم و ستان آمد مرده از مقدم کل دارد که فصل بهار میل دل شده از نامه و افغان آمد  
ساقی

## سال سی و چهارم جلوس شاه عباس اول

فتم بجای یارین باد نمود که هر چند با و گفتیم که آنچه حضرت شاه فرمود بسبیل مطالبه فراطع اشراف ازین طبقه بود و با قطع را  
 نیست که ازین مختصر حال بهار سه از نا خوردن مقدار لرزه بر اعضایش افتاده در پیج و تاب بود و در ابا اصرار سینه حضرت علی  
 منبسط گشته ترم شد بودند و در صفت اند فراریافت که هر یک فراخور حال چیزی برسم تر جان بختلان هند و کلاه خدوی بد قرخانه جایو  
 رفته تقصیر و هتاون و خیانتی که واقع باشد موافق قانون حساب تخصیص داده بعضی بپاند (تا سپید روی شود سر که در غش باشد) حساب  
 خواجهم معصوم که از جانب خدی پستونی آذربایجان و راق فائق حساب بود با خواجہ ملک احمد صفائی که مقبر و معاند ستونی المملکت بود  
 بد قرخانه رفته بر سر کار نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق حسابات سنوات و بقایان نموده باشند که در قرخانه صاحبان قد بود و در  
 اثنا تو اما محمد اوستونی را عارضه طاری گشته چهل طبعی فریت شد و آنقدرات عالی

ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعایت و الطاف حکیم علی الاطلاق

### و مالک المملکت بلا استحقاق

چون از ظهور ستاره دوزخ و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد از اقوال ارباب تجیم دلالت میکرد که یاری در کشته و دام  
 باشد اما در بلاد شمالی الله اعلم بیشتر خواهد بود حضرت علی بعد از دیدن ارباب قلم متوجه باز نذران بهشت نشان شده در آنجا از حضورش  
 داشته ادکرها و تاثیر افلاک و انجم بجاری عظیم شیوع یافته عرض مرض بذات مبارک اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال ضعف  
 و شدت تب از فرجا باد سیرون آمد و بیلان قفسه و زکوه و دما و تشریف بدند و در هوای بیلان بیماری در میان اهل اردو داشته و  
 جمعی کثیر از خواص و عوام بطور بسته ناتوانی میزدند کسی صحیح و سالم بود بسیاری از عوام اناس بر غری از خواص راه عدم نموده  
 چند نفر از شاه میر که رخت برای اخراج کشیدند در تحت متوفانم قوم میکرد در ارباب خلاص مذکور و صفات صحت ذات مبارک همچون  
 رسانیدند و ضلایق مصراع دست عابر آسمان روی نیاز بر زمین سلامتی ذات اشرف از حضرت مجید اله عاتیک  
 بمونده تا آنکه اثر اجابت حامی پستمدان ظهور یافته از شفا خانه و ما هقوا الا شفاء و رحم الله المومنین شفا ی جلال کرامت گشته  
 روی بخاطر آورد و در وزیر و ضعف سستی پزیر قوی جهانی قوت گرفت و از دما و بد بزم زیارت سلطان و ضمه ضا امام مقرر انظار  
 واجب العینه علیه التحیه و التهنیه تا حدود دمنان و دامن تشریف بدند و بجهت بعضی مصالح ملی و تدابیر ملکی اری فسخ غریب  
 آمده از راه استر آباد به ارستر و فرجا باد و عود نموده و در نبال قشلاق جایون هر ما نذران بهشت نشان واقع شد از رسول  
 آن ایام آنکه خاطر انور ملک آرا و ضمیر نیر جهان پیرا اشرف علی اعلاه الله تعالی بدان تایل و راغب گشت که ملک کر جنان کاغذ  
 که از دستبرد حوادث دوران ویران و از آثار غضب قیامت لبشانه زمان از صامت و مطلق در آند بار نشان نبود بجله آبادانی  
 در آورده و جمعی از او بیامقات ابد انجا فرستند که اقامت نموده و بزراعت و عمارت پردازند و از تقیه آیتون کر جیان اگر مصلحتی  
 بجبال آخذ و در بدنه بپایند که در جبهات پکنده گشته و آرد و دیار ادا بار شده باشند چون بایره غضب فی الجمله تسکین یافته و ظهورش که چهل  
 و غرور کله بر دلت خود زده سپهر گردان دیار بی نام و نشانی است و آرد که گشته نوید امن و امان داده بر عتیق تر غیب نمایند بکر  
 سلطان اکبری دورت استر و ارباب و دارائی آنولایت است به بلقب از چند خانی سرسبز از فرموده بان صوب فرستادند و حکم  
 بنفاذ پیوست که با ایل و او بیامقات خود از دستر باغ بد انجار رفته در سپهر زمین اطراف قلعه قرا لوقچ رحل قامت انداز و جمعی از طبقه  
 و بر طایفه او بیامقات که مناسب قامت آن ملک بودند تعیین یافتند و بکر خان حسب فرمان قضا جریان روی توجه بانولایت آمدند



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۷۱)

باقی آن ضعیف او را قتل آوردند تا معلوم گشت که مرتب قتل و جمعی از آن ضعیف شدند که در سبقت او بودند یا آنجا که بودند که بهر دو نفر بودند غالب است که جماعت رفیق و موافقت و تحریک را قربا و عشرت خود این حرکت کرده باشند علی امتی تقدیرین بعد از قتل او اعراب گردیدند جمعی شاهی سیکون و دلتخواه بر سر عید الله تعالی که بخت این خاندان بود جمع شده قلعه شکوک و حوزة کوچک اقامه کرده در آنجا اقامت نموده حقیقت حال بر کا کبیتی پناه عرض کرد که از رسول غریب اینال خیال ناسد چند نفر از شیخان شایان را بر چند طبع بشری اقصای آن میساید که بوسه پس شیطانی فریفته گشته هموار خیالات ناسد در سوبدای خاطر راه و بند اما طبقه کیلانی زیاده از دیگران باندک و سوسه از طریق مستقیم عاقبت سلامت جوئی و منبج عاقبت اندیشی انحراف جست باور نداشت و اعمال خطرناک چراغ و جبارت می نمایند و اصلا از دعوت عاقبت مال حال اندیشه از مدیونید میغنی آنکه درینال چند نفر از شیخان شباه خیال فایده داران بهیچل که از علوفه رانکت خیزد در سوبدای خاطر جای داده می از ایشان سینه محمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن بامیده و در سینه و دیگر از خلفا و اعیان خود شمرده در اول حال و ابتدا را اظهار این مقال و در هفتصد و هشتاد و هشت خدمت حضرت شاه ظل الله فرستاده بشارت ظهور آنحضرت داد و منشوری با سپهر سامی اشرف از جانب خود شکیل بر موعظ و نصایح و آنکه من رسول حضرت صاحب الامر و فلان فلان خلیفه و داعی مسند در قلم آورده هر خود با داب سلاطین بر آن منور زده در زمانه ان ارسال داشت فرستادگان بنظر اشرف در آمدند و بمنکر از موجب استبعاد و استعجاب گشته نمار و طرفه فاضل معنی را سرمایه مطالبه و استناده افتاد کس فرستاده سینه محمد مذکور را نیز با داب عظیم آوردند در قول خود مضمر بود از سفاهت و بیعتی و خط و دماغ خود رستخیز و امور دستا گردانیدند در حین جزایا فتن اعتراف بکذب قول خود نمودند اما بنا بر مصالح کلی و آگاهانیدن اینگونه سفیهان تا عاقبت اندیش در سیاست ایشان تا خبر جایزند است به جزای کردار ناصواب سینه ساخته و دیگر آنکه در اینال از تاثیرات فلاح و انجم و حسن احوال عطار در حین مشتری میانه از باب قلم و وزیر که از منسوبیات این دو کوب انگشتی پدید آمد و یکدیگر خوشتر آواز نهادند و قوام محمد از کفرانی اصفهانی که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد ضار فندی که ده سال وزیر و عامل امور دیوانی آذربایجان و شیروان بود و تفتیح محاسبه شایان بود مبلغ باقی بر دوشیده بود و او قبول داشت بعد از آنکه مکرر ادیان شد و حقیقت سخنان متنازع فیها طرفین بعضی اشرف رسید مبلغی کلی تشخیص یافت که باقی بود عای فندی آن بود که من صفری در مال دیوان نگرفته ام و آنچه باقی آمده از قرار محاسبه جزو دقتی بنویسد من در محمل است امر جهان طاع که طبع جایز نش معیار حساب دانی و حمایت است بعد و در پوست که دیوانیان و جوهر مذکور را به خواه باقی بود عمل کرده بودند دیوان حواله دارند و اگر احدی را در آن باب سخنی باشد یا کار فندی گرفته باشند یکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی داشته باشد از عهد بیرون آمد و قطع مناقشه طرفین منتهی نمودند اما میاستوفی الممالک که کور و فندی در انسانی مجاوره و گفتگوی حساب در مجلس بیست و پنجمین نامواری مذکور گشته فندی نیز او را و سایر کتاب و قرقانه جایون انجیانت و تقصیرات تتم و منسوب گردانید و از نتایج آن گفتگو حضرت علی اندکی بکتاب و قرقانه بی اعتماد گشته چند نفر از کبرایانند و تهیدات فرمودند از آنجمله آقا عسیر زهنانی که او را جرنوبوس خراسان و افونی بود به تیمور بیک بیاد صحبت ابو اعلی کبرایانید و بلفظ کسب فرمودند که سیاست او همین است که افیون با فندی روز دیگر تیمور بیک را مودی با او کرده افیون آورده که بر سپهر معاد و بکار برد مشارایه از خوردن با نموده گفته بود که حضرت شاه که مرشد و بسنت است بلفظ مبارک فرمودند که سیاست افیونی همین است که افیون با فندی اکنون این تکلیف شما خلاف ضای ولی نعمت است شاید اراده خاطر اشرف برین هیچ زجر و سیاست بنده تلقی گرفته باشد خلاف ضای اشرف میسایم اگر بغیر بغیر ترحم فرمایند فبا و الا مبارک است باشد شعر تن شاه باید که باشد درست من مجد و گو شود پای سپست تیمور بیک در خدمت اشرف این با جبر او قتل نمود

اشرف تمام الممالک را  
مستوفی الممالک و قرض  
فندی مستوفی و علی  
دیوانی آذربایجان  
بر حجاب

## سال سی و چهارم جلوس شاه عباس اول

مغنی و حکام حسدسان و تخت و دیار که بخت پادشاه و الایه اربال یافت از موضع آلات و امتعه فضیه روم و فرنگ و روس و بلار و  
و تنهایی غریب هر دیار و اسپهائی نازی را از زیاده از آن بود که در جبر شمار آید از جمله دیار مرغوبه بیک بنجر حقیقه زلف عفا داد  
روزی کار که کردید چندین هزار زلف بود در موضع بلعلهای شین و یوایت نکین و لالی آباد که از آنجمله بیک قطعه لعل خوشاب بزرگ بود که در  
خرابیه پادشاه و بجای عدل آن توان یافت و بصیران جوهر شناس هفت هزار تومان بکله زیاده قیمت نموده بودند و اسپه مرزا علی  
بن شاه رخ بن امیر تیمور کورگان بر آن نقش بود و از زمان حضرت شاهان سلیمان شاه اسماعیل علیه الرحمه و الرضوان از خزان سلاطین بدست  
درآمده و حسنه عامه بود و از تخت و دیارهای پادشاه روم سینه که درین سال باطنی آورده بود حصه و الوش برادرانه بخت حضرت پادشاه  
و الایه اربال یافت و کتب محبت آئین و پستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و بی تکلیفهای یکایکانه در شکم  
آورده و فستق از دقایق مومی و دودانسه و که داشت نفرمودند و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را که بپایه سپهر بر اعلی آمده بودند رخت نصرت  
از زانی داشته نعمات و افراد و نوازش فرمودند طالب بیک ایوان علی را اسپهرا خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عا د شاه و الی بجا بود  
زاد او و قاسم بیک سپهسالار مازندران و امیر ایشیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه و الی کلند و بسات او یقین منته نموده و  
نمودند و جهت هر یک از سلاطین شمع فاخر پادشاهانه و دیارهای طوکانه مناسب حال اربال داشته و در وقتیکه اگر اسادات مراغه  
فرزین پست و در سکت طبقه طوکاران کباب قدس نظام داشت با بیکری نظام شاه و الی احمد اگر دکن یقین منته نموده روانه نمودند لیکن  
مشارالیه در شیراز فوت شد محمدی بیک و له مشارالیه در عوض بدرجندت مذکور ماکور گشت

## ذکر فتح ولایت و ورق و بدست درآمدن مسلعه آنجا که در این سال تصرف او کیای دولت آمده

ولایت و ورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امرا و قربانان حکام که بکویه بود بعد از از انحال آنحضرت که معات ممالک ایران از  
نظام و نسق افتاده و در هر گوشه متقلبی سر بر آورده بود و سید مبارک بر عربستان جزیره مستولی شد آنولایت از تصرف طایفه فشار برین  
آورده و جنل جزیره ساخته سید مطلب پرورش سالها در آنمکت فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و توحای بود و  
دورق و اباب و پرورش سید مطلب که داشته بودند و تا این سال در تصرف آن سید بود در چین کشته شدن سید راشد و الی جزیره که در بل  
مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده بود درین سال امام قلیخان بیکریلی فارس حبس بهرمان قضا جریا  
بتنجز آن ماکور کشته لشکر ولایت و ورق فرستاد و قلعه را محاصره کردند سید سلامه مذکور بر منبر مان لازم الاذعان اطلاع یافته و فرقه  
سپردن چاره یافت دست از آن باز داشته او جزیره پیش گرفت و آنولایت تصرف او و لیا و دولت قاهره درآمده دست ولایت جزیره  
از آن کونا گشت از سوانح این سال کشته شدن سید راشد است که بعد از فوت سید نصر و له سید مبارک بنوعی که سبب ذکر  
یافته مورد تربیت شایسته و الی آنولایت شده بود شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بر سر یکی از خصما خود مشهور بنام  
که با لکارت سید راشد قریب بود فرستاده بود و او استعانه سید راشد کرده از او استمداد نموده بود سید راشد ایجاب طلبش او کرد  
با گروهی از عیار عرب و انصوب فت لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب جزیره آل فضل بعد از فوت سید  
مبارک بصره رفته طارمت افراسیاب پاشا حشمتا نموده بودند و اینوقت سید راشد آنجا عت اطلب است ایشان قرار دادند  
که بمنزل خود نموده از بصره نزد او آیند و قائل نشد و در طلب شدت اصرار نمود و از غنیمت و رهنورد سید نصیر و انچه میخواست تعاقب کرد  
اکثر مردم از مراقت باز ایستادند و با فوج قلیل رفت آنجا عت از شدت اصرار او خائف گشتند و با او مجاریه پیش آمدند و در سر که حضرت



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

اجرای آب ممکن نیست مفضل الله فقها در آن کوه کند. مدتی نفت با ن چاه و کمان کار کرده اند بجای رسیده اند که دیگر کندن آن ممکن نبوده از آن بایستی کشته و پست باز داشته اند چندان بود که حضرت اعلی شاهی ظل الهی این اراده در خاطر انور رنوخ داشت که در آن (۹۰۰) معماران و مهندسان فرستاده جمعی مردم کوته بت حضرت تختانی که مشعر بر عدم امکان بود مذکور میباشند و این امر لایق عایق محبت یکدیگر و پال قل ازین محب علی بیک لایعلا مازا که سپهر عمارات خاصه شبیه صفات است با چند نفر مهندسان و کاروان مردم صاحب وقوف است گفتار فرستاده که در کبریا ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر بندی بر تقاع هشتاد و پنج در آب نباشد که آب بقدر آن بکشد و کوی را که سواره صفات یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه سده از ذرع طول کابیش حفر نمایند محتمل است که آب این طرف برزد و لکه بیک مذکور نمیشود که در عرض چهار چوبال این خدمت تقدیم رسد و حساب لامر الا علی و لامر لک در کار کرد و لیکن چون امر عظمی است و مهت و الامی شاهی بر آن معضرات است که بمن الطاف الهی و ایداد خود عینی این اراده از قوت فضل آمده در زمان جنبه نشان آنحضرت آب مذکور بر زمین صفات جاری گشته موجب نیکی دنیای و ثوابت عقی که در خاطر اشرف بتقدیر بیک الطین منیاف درین سال امام قلیخان بیکر یکی فارس اسرکار خرقه مذکور نموده و حسین خان حاکم لرستان و میر خانی که در آنکند و میباید و درین هنگام جایگزین خاست سرکار بنده بنده موجوده تحولات جهت اخراجات و تزیین مصالح بنده بایشان دادند که در این مصالح سپهر انجام نموده ال اندیشه شروع در بنده بنده بنده و بنایان و سنگسازان از اطراف و جوانب بر راه میسر نمودند که که عموم مردم فارس و صفات انوار آخذ و در خرقه مذکور که مذکور کار کرده اجرت افعی ستانند و امر اعظم مذکور فرمان فرما زمان ایچان دول بدین بر سر آب فقه شروع در اقدام خدمت موجود نموده امید بکرم نا مقامی الهی آفت که کنون خاطر خیر اندیش المده عایشه بدین فقه گذار امل ساکنان ملک اصفهان بایاری فی صفاتی طوبت آنحضرت حضرت و نصارت با فقه مضمون بار آورد جمعی دین بهما را عقیده است که اجرای آن آب بنده صفات متعذر است زیرا که در میان کوهی که سواره است محتمل است که سنگساز پیش آید که بریدن آن بقدر سنگسازان خوار اشکاف نبوده باشد چون اولایت سرد سید است بهوش در نهایت برودت است سالی زیاده چهار یا پنجاه از شدت سرمای و بکار میسر است که در برین تقصیر کار چنانچه در عرض مبعیت سال از پیش میروند و در آن اشارت و احوال ضروری شکر گشتی و دفع اعادی غیر ماری سید بدو وقوع این دعا حصول این مطلب علیا ادرست بسیار دشوار اما رای جان آبر بر خلاف عموم بت الابدان مصروف استند که بدین خبر جاری موقوف کردند در زمان ولسان تا بیدانده الهی بی امور مشک که در نظر ارباب فقه و در اصناف برای شاه و صفات و در آن روزگار مستعد و دور از کار میسر بود همین اقبال مایون اندک توجه آنحضرت بر وجه حسن صورت و ظاهره نمائنده رجاء و ائین موقوف الله تعالی بدین مقصد علی بنده کار و اکتساب من بایده است الهی و قوت سر بجهت الهی ابن امر خبر بطریق دیگر امور مشک نیست با فقه برام مذکور و در سپهر انجام پذیرد و ثوابت آن عاجلا و آجلا بر روزگار فرخنده آثار مایون عاید گردد

## و کز فرستادن ایلیان بسلاطین هند و روم و دکن

در اوایل این سال خان عالم که از جانب پادشاه و نجاته سیم فرمانروای ملک هندوستان برسات آمده بود رخصت انصراف فیه از خاصان بارگاه معنی زینل بیک شایسته و شمال باشی ابرسات هندوستان میسر شده همراه خان عالم را بجلع فخره و انعام و اخیره از قوت و ائمه تقصیر و اسباب نازنی نژاد سرانده از فرموده آنچه در بدایت که در حیل قلمرو مایون شده تا صحن انصراف با عطا فرموده و آنچه در هنگام رخصت مرحمت فرمودند زیاده از بازنده هندوستان عراقی بود سوای تکلفات امراد و مقربان و اعیان از

و صفات صفی خان حاکم لرستان  
و رجال و اعیان اصفهان و فارس  
و جزو مأمورین ایلام این  
خدمت بودند که در این  
صحن ۹۰۰  
واقع مظهر معتقد است که  
و لکن که پیشانی آمد و عمر  
شاه عیسی باین زودی  
بیاوردی نمی رسید آن مظهر  
شاه عیسی این کار را فرما  
از پیش میبرد  
و عیسی باین زودی  
و نظر عالی و در فقه و در آن  
واقع فرصت بدین فیه  
در تاریخی که خواهد مضمون  
اصناف برای شاه و صفات  
خوادم اولین فصل که پس از  
جلوس از وی صادر شد و در  
برنامه (در وجود صلی که در آن  
که در زمان شاه عیسی سالی  
به نجاته و نجاته و نجاته  
و عیسی باین زودی  
سلک کینتم در این باره  
اقدان کرده اند و در این  
نداد تا در زمان ولسان  
مظنون و عیسی باین  
و لکن که در این  
(باشد آباد اصفهان از اتصال که در آن  
جبال الیقین)

سال سی و چہارم جلوس شام عباس پس اول

در بیان صرف همت و الاهی بنمایون با بزرگون آب گزمت بسوی صفایان توفیق و یاری

خالق زمین و آسمان

[illegible]



# جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

بمان بر پیشانی چنان زخمی بر می خورد خان زده دیگر حرکت نکرد از رفتاری او و نام آت مین خاصه شریعه و سپه او را و اید که مبادا برفت  
 او را خود و قتل سلطان ششم که در سمرقند کرده اما هر دو گرفتار شده در سبنا گاه غضب شاه بانه بقطع رجین قطع رشتجات که دزد و مستبد  
 و غایب جمعی از آنکه که با سیه علی سلطان معاند بودند مغضوب که مورد قهر فرمان زمان که دزدان را دست ایل که در حبس قلی سلطان برادر  
 مرحمت شد سناخته و دیگر آنکه در مستصفاه ربيع الاول که چهل روز از نوروز گذشته بود در صفا مان دیواری منهدم و آید که قریب چهل  
 نفر از زیر خاک فرو گرفت تا سه روزها و ایشان را از خاکت بیرون آورده و دفن بکردند سناخته و دیگر از علامات آسمانی و تاثیر زود آ  
 آنکه در خیال در بعضی محال ولایت اوده و محلات خراسان زلزله وقوع یافت اما در و غایب نام محلی که از فری معمره معتبره آنولایت  
 چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صبح القوی مسموع شد که خانه بنوعی بر بزرگی که منهدم و آید بود که کل آنقبه معمره  
 تل خاک سینود که کو با هیچ آثار عمارات علامت چه اربید اینست اگر مردمان آن موضع جت حصا و غلات بصحرای رفته بوده اند معتمدان  
 بلکه بر شصت از سکنه آنجا در زیر خاک ماند بر بستر ملاک غوزند در خانه شخصی عسوسی بوده قریب هفتاد نفر از عورات مجلس عرس  
 زیر خاک ماند از حرکت باز نماند الهی آن نور و سپه در بچین تغیر و سو کواری تبدیل یافت از بدایع اتفاقات معایب حالات در وقت زلزله  
 جمله که عرو پس و ده از روی خطر از خود بر میان در بجزه اشکنده و چو بهای مانع گشته سالم ماند بود و سپه که به مانا لانا و ن الان  
 بشاء الله بمضه ظهور آمد مشایر متوقفا می این سال کبرآت خان ولد او و خان بن لوار صاحبان که جمعی که دالی و لای  
 کار نیل که جستان بوده و چنانچه در صفحه اول در طی حالات زمان شاه جت مکان نوشته شده بآرتو و حصان بهست لشکر فرا باغ بقیل آید  
 پسرش او و خان بخدمت شاه جت مکان آید عبادت اسلام یافت و حکومت تغلبس که در دار الملک کار نیل و بخور و تخیر و تصرف دیوان  
 آید بود بر سمرقند از ایش او و پسر خود کبرآت که کور را در عهد صبی بخدمت شاه جت مکان فرستاده در میان فرمایش نشود غایب یافت از  
 حکمت آگاه بود درین عدایات و دارائی کل که جستان کار نیل مغز و سپه بنده شده بود درین سال در بده تغلبس رضی که به عالم عقبی شت  
 و حضرت اعلی بر عاطف جلی و فوت ذاتی که با حاق حقوق خد متکذران و ارباب خلاص در جده علیا دار و پسرش سمون که هنوز طفل  
 خود سال است بجای بر حکومت آنولایت سمرقند از گردانیدند و از معتبران که جیه موراد بیک که شمار اسلام ظاهر ساخته از بره و دوتو  
 معتقد بود بکالت و انالیتی او معین گشت علی پاشای رومی وی از امر بزرگ رویه و بیکریلی بریزد و چنانچه در قضای  
 امام فتح بریزم قوم ملک بیان که در جت صوفیان گرفتار شد عبادت بخش و بخایش یافته متها در کاب شرف مغز و بشر ف لجا  
 محفل خلد آئین سپه افراز بود بدال گذشته که سردار و عسکر روم باین برز و بوم میاید کوی از کار دانی و مال اندیشی کنار که بزنی هستیا  
 کرده راغب توطن مشهد مقدس مغلی که وید و سار که مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و سوازی پانصد خروار شتری غله معیشت او مرمت  
 شده بود درین سال از دار فانی بسایه ای عقبی تعال نمود و توفیق دفینت جوار و روضه مقدس یافت و ارث شرعی در بار عجم داشت که  
 و خلفا ش از نقد و اقسه و اجناس جوار بر نفینه و مرصع آلات و سایر منقولات قریب به هشتاد تومان میشد اسامی شهید  
 مقدس ضبط نمود و همت در شد که ایچی روم با آنولایت برده چون منبر زندی ندید و هر کس از اقربا و وارث شرعی باشد مصلحت  
 و متشرعین آنجا تسلیم مابد که احقاق حق نموده شود

۱۰۲۸  
 تاریخ جهانگیری  
 کبرآت خان  
 در سال ۱۰۲۸

کفار در وقایع عجیبی که مطابق سنده و عشرین و الف که پال چهارم قرن ثانی  
 جلوس مینت آنو پس عباسی است

# سال سی و نهم جلوس شاه عباس اول

تکلیف نگار کرده آن عرصه گاه نشاء و تخری در آمده و تا هفت روز اوقات خجسته عات نبوی که تجریر پوست صرف صحبت و شکار نمود  
 هر دو روز یک بار عیادت پیرا بود و چون یک هفته باین کیفیت بسر رفت پادگان رخت انصراف یافته طایران کباب شرف و طبقات  
 به در سلطه فرح بادخت نهاد نمودند و تا دو ماه قصبه شریفه اشرف و دارالاسپه و در فرح بادخت محفل اقامت عشرتگاه خسرو بادین و داد بود  
 بنیم که هوای آن ولایت اندکی روی گرمی آورد و عنان غربت بهار الملک صفایان مخطوف استیغیروری اقبال ساحت آن بلده ارم و  
 که شاهان قایلیم دانش صف جهان نشاء که انداخته شاعر در صف بلا و عات گفته شعر اصفهان نصف جهان جمله مستند  
 که در آفاق چنان شهر معظم بود از قدوم سیمت لزوم رشک کپشان ارم کرد از سوانح آنکه از سبب های طرف و جرم  
 رسید که خلیل پاشا سپردار و در مجاب قطعه خود نموده و یادگار علی سلطان خفرا که حساب لایسته عاقل پاشا برسات و موم تعیین شده  
 بود با غرور و حترام تمام برده و تا از این بگذر که فرجای خان سپهسالار که سمت سرداری سپاه خرباش دارد در سرحد دریا بجان ماند  
 خاطر اعیان و میده از مرصع اطمینان بنیسیا برای جان آرا به این عقل گشت که سپهسالار مذکور را بجهت تلبیه خاطر و اطمینان قلوب و  
 از سر حد بنیون آوردند که حکومت مشید متدیس معنی بد و تقویض یافته روانه آن صوب گردید و ایالت خطه دلپذیر تبریز بدستور سابق پاشا  
 بنده خان غلق گرفت از سوانح غریبه که در اوایل اقبال روی اجنبه تاثیر دوزخ و آثار علامات آسمانی که منجین بخوبی و  
 آفتابی حلاوتی تعبیر نموده اند تواند بود این است که در ایامی که حضرت علی در قصبه شریفه اشرف تشریف استند از جمله ازنا و زردگان که  
 مجذبتیک نام که با دو سپهسالار در سلک غلامان در گاه نظام یافته بودند رماز یک نام جوان گرمی را که او نیز از جمله گرجان شای سیکون بود  
 از روی عنادی که با او داشته اند فرصتی بنیقل آوردند حکم اشرف یافته گردید که میرزا ابوطالب وزیر دیوان علی و کلبعلی یک سال  
 صحت شاموک در آنوقت دیوان یکی بود و امت یک سیاه منصور و دروغه شاه با مجذبتیک احاضر ساخته پرستش افند که کور نمایند  
 سبب قتل او چه بوده و چگونه دیر می کرده اند و حقیقت معروض از انداین جاعت در دو تخته مبارکه فحار با جمیع آمده و در اطلب  
 و از واقعه استفسار نمودند و بنده کور و در برابر حاضر آمده در جواب دیرانه اعتراف نمود که من و برادر ام و او را که ام کلبعلی یک سال را ده  
 نمود که چون مجذبتیک در دیوان اعتراف بنیقل او کرد و قاتلان احمس نموده حقیقت عرض نمایند بی صلاح و تجریر و دیوان علی است در کمر خنده  
 جل و چون و غرور برایشان غلبه کرده برادرش شمشیر از نیام بر آورده و زخمی مسکری کلبعلی یک دند و دیگری شمشیری جواله میرزا ابوطالب  
 که در مردم بهم بر آمده از بیم شمشیر متلاشی شدند آن خون گرفتار خود را باند زبون و تخته انداختند و امت از روضه و چند کس دیگر پیش  
 رفتند زنده ار شده و دهنه دیگر بنیقل آوردند چون ایشان جرمت و تخته مبارکه که ببت مبارک باب جرایم است نگاه داشته بدین حال  
 شیعہ جرات و جبارت نمودند و مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند و امت بزور با جمعی از ارباب با خلاص مجرم نموده در باغچه و تخته  
 دیر می کرده آن خون گرفتار از هدف تیر و تفنگ کرده هر چهار در آنجا بنیقل در آمده مکافات عمل یافته و دیگر از سوانح علامات  
 آسمانی آنکه سبب قتل نامی از سبیل کروس اگر که در سلک جلوسان خاصه بود در ازاد کار دانی و خدمتکاری مورد تربیت گشته تربی ایل و  
 عشیرت کروس یافته بلب سلطان سر رسیده از شده بود در صفایان در حینی که ایات جلال در بلاق بود و بمور خان نام جلوداری دیگر از سبیل  
 کروس با دوشه نفر از آن طبقه که بهر دم عاقل و در اندیش بود و منزل او فتنه و انواع مردمی بطور آورده بعد از انقطاع ضیافه کلام  
 بیرون آمدن بمور خان مذکور از جهات رشک و غرور و تنس سرکش از جا و عقل مخوف گشته و از جهات غضب پادشاهی که کبریات و تربت  
 در باره بیدولتان و مرقبان اعمال انصواب دیده و آرزو نموده اندیشه کرده و بیجا با شمشیر کشیده بر امیر قلی سلطان که بشایع ایشان بیرون  
 آمده و خم مملکت زده کارش ساخت تا شمشیرش شکست شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فراتر شد و بود همان ساعت شمشیر گشته ابدیت



# جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۰۰) مردانه بود بحسن سحر و خدمت از پایه نوکری بر تبه ایالت و معانی زرقانی نمود و منظور نظر خانیات و تربیت گردید و در اول حال محکم ولایت جامش و بعد از آن تبه ایالت و دارائی مشهده تقدیس یافت بعد از فوت شارباده امارت بل و کل بغلدر سلطان بود و از او و اولادش گرفته ولایت جام باو

کفتار در قضا یا و سوانح پال قوی بیل مطابق پشته ثمان و عشرین و الف که پال سیم قرن  
ثانی جلوس پس همایون عباسی است

خروج بزرگ منیر خانی  
و خان شاد و دیگران  
از عین شاد و دیگران  
برای

نور و سعادت افزاین پشته مبارکه در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق پشته ثمان و عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که میر عظیم و ضیاء بخش عرصه عالم و در بی نیاج چهار عصر و ششسان است شپاحت و چند دقیقه شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه مجاری حوت بعشرت سراسی حل حله میده و طلیعه نورپان بهار و انتظام بخش حق و از ناگردید که لکهای نگار پستان فرودین از شرح ابر و طاف بود اسکنان غار زناده از عطر یا چین و مانع روزگار عسیر آگین گشت افزوده دلال و اباحول چون عند لیبان گلشن باقی سرچوبش و خرد شاد کامی بر آورد و نغمه سرائی از سر گرفته محنت زدگان کوی مال چون احتیاج کان روز وصال خوشوقت و غم گشته در عرصه جهان بزم طرب آرا پشته و شهر بارگاه مکار نفاده و اساطین پهلایین روزگار خلاصه نیاج هفت و چهار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل آلهی در قصبه شیر اشرف از قضاات طلیعه بازندان و منازل بهشتیان قصبه شریفه که ساخته و پرداخته مهر اتمت الای آنحضرت است بخوشدلی و کامداری و فیروزی جشن عالی نوروزی منعقد شده و مقربان بساط عزت و حاضران بابرگاه و پلشت در اسبم تنبیت و مبارکباد نوروزی تقدیم رسانیده زبان آریاب عقیدت و اخلاص بین مقال گویند بود شعر شهاب عالم از تور آواز و باکو کلبستان عزت تر دمان باو بر آید که گیتی همه کام تو جهان را بلند می دهد نام تو بعد از سده افع از نهاد و محافل حجت فرو و نه تنها طمعات ضروری است جهان پیرا و صید و لمانا طشکار میان کمال از خاطر عاصم خضر و بهمال سپرده و از رضا پیروز شرف صدویافت که پاد و به بسیار از اطراف و جوانب بازندان بهشتیان جمع آمد جانوران شکاری از همه طرف اندامها کمال آوردند و این میان کمال سرسبزی است که آب دریا به طرف آنرا فرو گرفته کیت طرف جنگل متقل است طول آن تخمیناً سه فرسخ و عرض آن در منتهی آب جانب خشکی چهار دکنک فرسخ کما پیش که رفته رفته باریکتر شد و آب در این منتهی میگردد و در هر سنگامی که جانوران شکاری از اطراف جوانب آن سپرد زمین در میان پادگان طرف خشکی را گرفته خیمه دار پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بسپردند جانوران با کلیه از آن طرف مد و دیگر دو گرانند از آن بان عرصه کاف نشاء در آمد جانوران از ابتداء و در وقت غایت جانور از پای در میآوردند اقسام جانوران کوهی و دشتی از آن جوانب نیک و بوز و کیت و غول و مثال ذلک در آنجا جمع میگردد و حیوانات آنجا چشم بین کاد و نامی کوهی چون میده دلال کوهی کامی از صدای رعد آوازی تفک و غلغل و صید و شکار و تیراندازان سحرانگشته از بیم خود را بر یا انداخته فریب نیم فرسخ شناساوری سیمانیده و چون از زمین بسته و میآیند و از دست و پا زدن میایستند از موجه دریایی حشیا و بکنار می افتند و بعضی خود را چون عنایتان بجهت فاد معروض ملک دیده کیت که حیات اغنیته خود باز میکنند این مصراع که (صید را چون جل آید سومی صید در رود) بفعل میآید حتی غریب ناشائی و بدین طرز شکاری و معما طبیعت حضرت اعلی شاهی در آن عرصه کاه نشاء در سه محل نامی بسیر و کشتا تربیت داده که مخصوصان معینه بان در آنجا بزم خرمی آراسته صحبت میدارند و هرگاه جمیع اندیس باری صید و فکشی بایل میگردد بر سینه صیبا پیوندد برآمد و بدان ثفل شکر فاینا کما خاطر انور میگردد و چون از شکار راندازی و لکیری است میده که با لاد برآمد و با دمار و مخصوصان بزم اندیس صحبت مشغول میگردد و تقصیه حضرت اعلی لشکر امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت میمانان مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پای سپهر اعلی بودند





## جلد سیم تاریخ عالم آرا سی عثمانی

بنظر آید هر چند این منشی مضی خاطر ایلمی بود و همواره در رضا کوشه خلاصه تحف و انیس به ایار از موضع آلات و تهنای غریب و اقامه و اجناس موزی سبیه و انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذار ایند و حسب الامر اشرف بیوات و اسباب خود را در شکر گشته جنت تاشی نمیکول که بطور خاص شکار گراز است چون درین اوراق صفت آن طرز بدیع غالباً مکرر است تحریر فرموده درین مقام در ذکر آن قلم نکته نگار خاموشی گزیده و سبای مراقت کابا قدس خیار نموده

### ذکر ایلمی پادشاه عظیم الشان ملک روستا پست که درین سال آمد

و هم درین سال ایلمی بزرگ متبرکه که از امر او کنایه پان معتمد آن سلسله رفیع بود از راه دریاد و دشت خزر بدربند شیروان آمد و معاقب کبک بایون از اردیل به اراکسلطه قزوین رسید و او نیز در میدان سعادت باط بوسی دریافت و بتوسط ترحان از جانب پادشاه خود نیازمندی و انجا همیشه از پیش نموده و مکتوبی عریض طویل که برکی نوشته شده بود بنظر اشرف در آورده مضامین خلاص این آن معروض گشت و کنایه پس مکتوب عواطف و الطاف شاهانه سر بندی یافت و در همان روز که به ایار آمدند مافرنمای هند و پستان نظر اقدس در آنجاست و به ایای پادشاه و روستا و مکانیز از نظر اقدس گشت از جمله ایای چند دست شتعار عفا شکار بود که سوای روستا در هیچ مملکتی یافت نمیشود عاطفت خردانه یک دست شتعار سیمین شکار بجان عالم عطا نموده و ایلمی تهنای غریب به ایای مرغوب آورده بود در اندک زمانی انصراف یافته مشمول نوازش اجماع و بجهت لایق از راه کیلان روانه دیار خود گردید

### ذکر ایلمی قطب شاه که والی ولایت کلکنده است از دیار دکن هندوستان

که هم درین سال آید شیخ محمد خاتون نام که از زمره علماء و افاضل بود به پیش شیخ علی خاتون که در میان تازیان آن طبقه خاتون لقب داشته در زمان شاه جنت مکان از اقبال مجاورین مشهد مقدس از سپهر کرامت فیض آثار حضرت امام الحق و الانس علیه التحیه و الشان موفف بود و خود در زمان فرستادگی به جانب دکن رفقه بر حسب تقدیر در سپیده حلیه قطب شاهیه در سلک خواص ملازمان مخصوص نظام یافته بود و هم حسین بیک قباچی سبزه بزی که سال قبل ازین از جانب بایون علی پرش نغزیه مرحوم محمد قلی قطب شاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد او که بعد از فوت غم بر سر برد و ولت قطب شاهی مکن یافته رفقه بود در اراکسلطه قزوین رسیده به شرف باط بوسی و در آن محفل مقدس میز گردید و مکتوب ضراعت این مخلصانه که از جانب قطب شاه به نسبت سپهر شتاب ارسال یافته بود بنظر اشرف در آورده تحف به ایار لایقه والی مذکور را بپیشش فرستاد که در اندک روز مورد الطاف و اعطاف گشت و بعد از منبر از امور کی که بخیر پویست رایت فزونی نشان بصوب یازندگان حرکت داده از راه کیلان سیر کنان روانه شدند و شلاق بایون درین حال در فرجام جنت شاه واقع همواره باط انبساط گسترده بامیهان خواص مستربان عشرت پیرا بوده روزگار بخیر و خوشی میگذرانید از تسوا سخ اینال آمدن جنس بود و در بکته دیر ناولان انظار بایست بخیران که چون جنین بیکر یکی خیران فوت شده بود او ذکب بطبع نوب و عادت تا موزی بی برادر پس بر کردی بالنگوشن هاید و چند صفت از اعظم اغراب و بجا از بخران آمد و چند روزی در حوالی غوربان اقامت نمود و حسن خان که بعد از فوت پرش جنین که سنگین ضبط و نس مملکت شده بود بقیاقایان شاه ملوک و جمعی از هر طبقه خود قربان شاک در آنجا بودند جنگ و بر و صلاح ندیده و محظ و حراست قلعه و مملکت پر دختند بالنگوشن دست قدرت خود را از تفرغ ملک هرات کوتاه دید و بجانب غوربان رفت و خواجه جلال الدین لیس غوریانی که از اکابر و عیان آن ولایت بود به دستار ممتاز و زمین تربیت شهریار کامکار منصب

## سال سی و دوم جلوس شاه عباس اول

برخورد از لقب بخان عالم که از امر بزرگ آن پسر و از قید بر لایس خجایی احاد اکتوبر بود و از جانب پادشاه بخطابی یعنی برادر  
 سرانسته از وی داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از جانب مایون با یکدیگر قید بود بر پسم سالت فرستاده چند گاه بود که در  
 برات توقف داشت درین سال متوجه درگاه معنی گردید چون بهضت مایون بخت دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد از مرزها  
 بساط قدس کلبی بکیت یا ول صحبت بطور مستمر فرمودند که در استقبال کرده بدار المؤمنین قم برو که تا معاودت موکب مایون  
 آنجا اقامت داشته باشد و او و حسل و ارسله قزوین شده و از آنجا بدار المؤمنین قم رفت و یادگار علی سلطان از او جدا شده  
 متوجه پایه پسر اعلی گردید در روزی که خان عالم و حسل قزوین میسر اقم این نسخه عالم آرا در بخشه مانده بود و مشاهد تملقات ظاهری  
 کرد و از مردمان و زکار دیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت ایخاندان الی الان از ولایت هند که روم ایلی بدین شوکت و سیما  
 جاه و شمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابقه از اکاسره و کیان نیرامده باشد که در این  
 فرخنده نشان میامن تائیدات الکی موجب از دیا عظمت پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل الکی وقوع یافت مساطین آفاق و زمان و مکان  
 جلی الشان بستمحقات از سلم و غیر مسلم بالطبع و از غیبه ابواب صداقت و ارتباط صوری و مسخوی با تحضرت مفتوح داشته و میدار محبت  
 و ولای تحضرت در دلای ایشان منبر اگر گرفته آمد شد فرستادگان خود را بدرگاه پلاطین پایه استیاء و محبت از دیا مواد  
 بزرگی خود میدادند الحمد لله علی ذلک انقصه در اول حال که خان عالم قدم بملکت ایران نهاد تا یکت هزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق  
 او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوار می نوکر نوکر و خدمتکار همراه داشت که از آنجمله دوست نفع خوشی و میرشکار بودند جمعی را از هر  
 باز کرد و اندر روزی که در سلطه قزوین رسید از ملازمان سپه کار پادشاهی و خاصه خود و ملازم ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان  
 جانور قریب بمقصد شصت نفر بودند و نیز خیل قوی سبیل که با تاخت و پسرهای زرین در نینتهای کوناگون آراسته و اقام جانور  
 از بر و پلنگ و آهو و بزمای بندی و یوز و کدو و مرغان و بختگو و کاه و بزمای محبسی که با کلی و کلاس میکشیدند همراه داشت در هنگامیکه رات  
 جلال بغیر قزوین اقبال از آذربایجان عود نموده در در سلطه قزوین نزول اجلال منبر نمودند مشهور عافت فرمان طلب باسم خان عالم  
 اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه شیر سلطنت گردید و چون بجای شهر رسید جمعی از اعظم امرار استقبال کرده با عز و جلال  
 بشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل و کتشی ارم نهاد و آنجا بمنزل گردید و روز دیگر در میدان سعادت که حضرت علی مباحط چکان  
 بازی و قتی اندازی سپهر کرم باده نهاد بودند خان عالم کبورش مایون سعادت استیاء یافته زیاده از انمول نوازش و اغراض و  
 بطور آمد بلفظ کبریا خطاب فرمودند که چون میانه ما و حضرت پادشاه و الاجاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری سلوک است و تحضرت  
 ترا برادر نامیده و برادر برادریم برادر است لاجرم در هنگام کورنش او را برادرانه در آغوش محبت کشیده انواع تقطیم و کرم شادمان  
 و نوازشات بی تکلفانه که نسبت به شما و بیکار شیده که به تحضرت است درباره او بطور آورد و چند روز که در سلطه مذکور محل  
 نزول موکب مایون بود همه روز در میدان سعادت آباد عشرت پیرا بود و خان عالم بغیر تملقات مغرور و محترم بود و او را و او این بود که نفع  
 و به ایامی پادشاه و الاجاه و مستبان آن درگاه و در کل از نظر حجتیه اثر گذارنده هر روز نوعی از انواع به ایام نظر رساند و بامداد می کشید  
 چون اراده خاطر اشرف آن بود که از او بکیان باز ندران بهشت نشان توجه نمود و بساتین شکار نکول که مخصوص آن ولایت است و موعده  
 دارد و در آن وقت مضیق کشته فرصت آن نبود که مطلب خان عالم بطور آید و تملقات نویی از ندرت بجز خاصیت حضور و آن قدر موقتاً  
 نیست که چند روز اوقات خجسته ساعات صرف مشا به آنها منبرموده از نشاط آن کار بازماند فرمان جهان مطاع نماند که خلاصه  
 باقیات امتعه از چربس و سده و مرتب ساخته در یک روز از نظر مایون بگذرانند و سایر امتعه و اجناس مفصل ساخته بیوات سپاردند که بکند  
 نظر در آید



جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۶۶)

و کمر آفروده شد که اطوار ایشان کفرا را فتنه مباد پس در آن روز که در عطار روسته خوانند بخیل و زر گذرانید و بدین شکل که روی اند و خود قربایش از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قمر و بایون سالم سپیدون و حکم نصا جربان بسم قرچای خان سپهسالار و امراء و عساکر طغرل شاهراف اصدار یافت که دست از تعاقب باز داشته نزل نبرند بار دوی رویان دست و گریبان یافت می نمود بهنگامی چون از جانب بایون با عدا نامه داده شده اگر ایشان نیز در قول خود صادق در وقوع امر مصالحه را اختیار آن طرف نیز عدا نامه عجله نمیکردند و اگر از جانب پادشاه مرتضی صاحب اختیار است و مورد امکان دولت عثمانی و قاضی مفتی و خطا که همراه اند در دست نموده مصحوب ایمان سابق که در آن صوبه اند اپرال و از سپهسالار و عساکر طغرل صاحب فرمان شمشیر کامکار تا چمن آقا خانه مریدین دستور تعاقب نموده و در هر محل چنان قریب بار دوی مخالف نزل می نمود که بجام بر دوار و منظور از نظر طغرل و خلیل پاشا این مقدمه را بر رسیدن ایچی محمد و موقوف به اشت پسران خدایان صریحاً سپهسالار و کلچری آقاسی و قزاق آقاسی که در آنجا نواحیت معتبره و مستحسن است با مورد و دستند طغرل و سپهسالار که چنین بجای ایشان آمدن قربایش سلامت است که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند اگر فی الواقع در مقدمه ای که تمید یافته را بخند ایچی سابق قربایش با عدا نامه که طلب نموده اند بروقی ضایع شرف اعلی دست داشته ارسال میباید داشت مضایقه با مورد جزیه تمیید کرد و الا آماؤ محاربه و جنگ بزرگ سلطان میباید بود که عفریه بطور سپید و چون کار روم که پشایشان بخشود تا قوی و پستی بخیرت بود و در مرحله که بولایت خود زکیمت میداند تفرقه شکر بطوری پویست سردار اسپهبد از جنگ و جدال در سپاه روم ندیده است حکام قوامه صلح پرداخت و عدا نامه بر بنی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورد و بمجلس خود و جل قاضی عسکر مفتی و طرف لشکر و عطا امراء و علما شاه سلیم میرزا محمد حسین نموده و اورا روانه نموده خود کوچ کرد و چون راه بار دوی سپهسالار رسید بعد الوصول نزل و سادری که از جانب شرف اعلی نامزد روسته شده بود اپرال یافت و میرزا محمد حسین در دارالارشاد و دیل شرف قیل عتبه علیه که درون طغرل شرف حقایق حالات عرض کرد و یاد کار علی سلطان نیز از دیل بآیین شایسته و از جانب قطنیه گشت شرح و وقوع مصالحه و مراجعت با کار علی سلطان و آمدن ایچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده بکاشته گلک بیان میکردند و الله تعالی بعد از وقوع این حالات سپهسالار که کور تا موضع ترکمان کند می گردود آمد در آنجا حکم شد که بسان عساکر طغرل و بایون که در آنجا حضور و رخصت و احوال و در خود با طرازمان خاص به استقامت تیر بخورند و بخیر احوال عایا و وزیر پستان و جمعیت پر اکندگی دیار پریشانی بردارند و آن خطه و گن و اسیر الامرائی کل آذربایجان با تفویض یافت و درین آمد و رفت عسکر میار روم و تاتار و محاربه عفریه که وقوع یافت خطای کجائی کرده از عساکر مضوره سواهی خفته تفکیکی که در باب وصول سپاه مخالف در خسرو شاه سبزه بر علی الفکر جمعی تاتار چارند شده شد و حشید بود و چارچنگ نغرا از وسط اناس پس قربایش که در معرکه جنگ تفکک خورده بودند دیگر کسی که نام و نشان داشتند ظاهر شد که راه عدم پیورده باشند اهل عدا نامه و از امراء و خطاها شایسته نقصان و خسروانی که از قمر عبور و لشکر مخالف بر عایا و عفریه در رسیده بود از دوی تحقیق تحقیق در قلم آورده مع شعیان از دیوان اعلی عرض داده شد و عایا بدین عطیه عظمی سرور و شادمان گشته در لوزم و داکوئی حشید و در زیارات طلال صوبه باق و در گن

ذکر آمدن ایلمچین اطراف بدرگاه ملائک مطاف

در قضایای اینام گذشته مرقوم ملک سواخ نگار کردید که پادشاه عالیجاه ملک بارگاه شاهی سلیم فرما فرمای ملک هندوستان میرزا

## سال سی و دوم جلوس شاه عباس اول

معتبر بود آمد و فرود فتح و ظفر ساینده موجب سرت شادمانی اجبار و دستداران غدولی اعدای دشمنان گردید متعاقب محمد تنکی (۲۰۰۰)

تبریزی من با شکی تکیان آذربایجانی آمد شرح حال و خصوصیات جنگ و اسامی که فغان استقبال عرض کرده محمد پاشا بیکر یکی و ان سزا بیک آقا نام آرد و چند خصمه از کفار ان را که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت علی از عاطفت جلی کفار انرا در تلف لطف و رحمت جای داده انواع نفع و بلوئی که لازم ذات اشرف است بطور آرد و در مجاز چون سپاه مخالف شکست قوی یافته استیف به حال و شکست بار دوی سپه دار رسیدند چنین مسجع شد که خطر اب عظیم بر دین راه یافته مظنه آن داشتند که سپاه قربابش جلوریز بر آردی رفته خواهد آمد پسران خدا آن فاکه تها در خدمت اشرف بودند و در سفر کرجان مندر نموده درین سفر همراه سردار و از اطراف آنجا آگاه بودند سپه دار مطمن ساخته خاطرش نگرده بودند که امر اعظام قربابش احد و بار ای آن نیست که بر خضت نواب کاما شای بدینگونه امور و لیسری تواند کرد و آنچه روی داد بنا بر صیتی و ق عدم فرصت که حصول رخصت بود سپه دار از قول پاشا فی الحله اطمینان یافته فی الحله از اندام سپه سیهانه که ده کین و در حله پیش آمد و دیگر باره که ان مستعد بخت تمیده ام مصالحه فرستاد انواع مایات بطور آرد و بیشتر از شیر طرح الفت و آشنائی انداخت و دانه خود را از لشکر فرستادن بری ساخته پادشاه نامه و جمعی از جلا و جنگجویان که لطمه روزگار نخورده از حادثات مانده بجزند سنان نموده التماس نمود که یکی از معتبران طوایف قربابش بر رسم رسالت تعیین نموده با عهد نامه بدر مبارک در باب استقرار صلح و صلاح پای سپه بر عثمانی ارسال دارند که موجب ثوق اعتماد و خیر خواهی طرفین گشته من لا ضدا آن حسد زمانی را دست آور خود پاشا تخریج مراجعت اقع شود و ای کوازم تنبیه و مبارکباد پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده مجدداً ام مصالحه بواسطه اخیر خواهد درین مرتبه بروقی رضای اشرف بروی صورت شوق باید که من بعد از خل و نقصان مصون و محروم پس باشد و چند روزی که بخت رسیدن ایچی و آوردن عهد نامه در ظهور و جایون بیستم میمان آنحضرت و امری که منافی دوستی باشد بطور نخواهد آمد و بعد از ورود ایچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملا زمان حالی که در ان صوبه بملازمت خوانند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان و در محرم سلطان سلیمان صلح ضا داده قاضی خان صدر را که از اعظم سادات مایه جات دیار عجم بود فرستاده شد و طی آن احوال تر فرزند کلک شیرین مقال کشته تصاحف انعقاد یافته بود درین مراتب که بجهتی ظاهر خل بارکان مصالحه راه داده و کمرشکریه یار عجم کشیده مذاباکه در هر مرتبه غلبه ازین طرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه میان آورند بنا بر آنکه مبادا احالیان نقض عهد با طرف ساند نمایند بدستور ضام مصالحه دادند و در نیز خنر پذیر گشته محمد پاشا بیکر یکی و ان را که در حلیه خوا صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از کفار ان رنده مانده بودند اطلاق فرمود روانه کردند و حسب اصرار که استعدای ایچی کرده بود یاد کار علی سلطان طالش را که مرد سنجیده کار دان و از سالانته باز گشته بمضرب ارجمند خلفای سپه بلند شده بود رسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهد نامه مبارک و تحفه هدایای لایفه و کتوب و تاش روانه نموده و چون سپه دار محاصرت دشمنی ابد و پستی بدیل ساخته اظهار نموده بود که بعد ازین میمان آنحضرت عطف جلی و رعایت آداب میمان نوازی که در مقیاس طبع جایون نیست دست دشمن بکدر جده دارد آبی آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارف فرمانروایان عالم صورت کرده شرایط سینه بانی بطور آرد و در غایت خسرو از موانعی پندشتر مبار از اردو برنج و روغن و حلا و قند و نبات و مریات و کوفته فراخور اجناس میومای الوان مبارک و کولات و مایات و نبات و کت جنت مبارک سپه دار و جانان تها نامزد فرموده نزد سپه سالار فرستاده که هرگاه وقت قضای نماید بار دوی سپه دار فرستند و چون این خبر بمسدر رسید سلطان عجم مراجعت استلاف داده کوچ کرد و در خلال ایحال بخاطر آنکه مورد لهامت میخی است ظهور نموده چون طبعه رفته مردم دور اندیش حلیه و



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 ثبت شده است

یوزباشیان و تورچیان عظام شلو و از خود داشت رها بقیه ای مانده و غیر هم که سبب داری نبیل بیک بیدلی مانور بودند از بیم آنکه مبادا چشم  
 زخمی سپاه منصور رسد از قتل خویش و کثرت آه اندیشیده جلوریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار خانان باز نشدند  
 که وادانوه از مخالفان سیخ تیز و دهن سنان برخاک بپاشیدند و از جانب دست چپ ترمه بزرگان مردان جنگجو و دلاوران لشکر گزین  
 تند خوک سبک کردلی امام قلچان بیکر یکی فارس دفع حملات بی در پی رومیه نمودند اسب جلاوت در میدان کارزار بر اینجمله عظیم کردند و  
 از هر دو طرف دلاوری مردانی دادند از آن جمله بسیارند و صفات مردانه پایداری و ثبات و قرا و فوج مخالف پستی پرفت و آنرا ضعیف و  
 انکار بر وجات احوال آن لشکر بشمار که اضعاف جود میمند و بر سپاه منصور بود نمایان گشته و تیه تلاشی شدند قول بزرگ ایشان باز نشدند  
 افتاد و قصه رومیه و تاتار از آن صدمه دیدند که از بیمه و میره و فوج قاهره و قریه بافت شکست عظیم باقی رومی بودی بزیست نهادند و  
 پاشا وزیر و بیکر یکی ارض روم و سپه دار لشکر رومیه بود بدست بیکدی یکی قورچی ابوالخلی کر فارشد چون چشم قوی از و باقیه بود  
 در آن زخم ممکنات احتمال نشستن داشت بقتل بر دخته سپه دار و بنظر زینل بیک رسانید و او از سپه سالار فرستاد و محمد پاشا بیکر یکی خطه  
 و آن بدست کی از قورچیان یا لکوش ملوک فرار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سپه داران جلالت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه  
 شمشیر و جمعی غنیمت از عطا و زعامت و چادشان معتبر اسیر و دستگیر شدند چون درین جنگ شایین گریانان عسکرانده جانی بیک کرای که در سفر  
 کرجان از روی ارادت اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در میان مقدمه پیش سپاه قزلباشان و قصد بیکه بود و در قوم تاتار انداخته بودند  
 کویند جانی بیک کرای پاشا تاتار را چند نفر از بهادران کار دیده جنگ آزمودن ظاهره باریت حرم و احتیاط سپاهیان از پای  
 علم میگویند بوده و در وقت انهدام شکست لشکر صلابت توقف نیاموده از همانجا که بود عیان غریب بصوب بزیست یافت و بدین جلد از حقل  
 شایین اوج قبال که مقصد او پروازین نمودن تا بی باقیه جان سلامت بیرون بود و تاتار میرزا بیک آقای دیل او که جمعه الملک صاحب خیمه  
 طایفه تاتار و بسیار معتبر و پادشاه نشان بود با موازی ششستاد نفر از میرزایان و میرزادگانی تارزنده بدست آمده اگر سپاه تاتار  
 پای علم او بقتل رسیدند از جمله کفار آن تاتار میرزا بیک آقا با و در معرزه نگاه داشته بقیه او عدم نمودند و قریب بقصد داشتند علم  
 در این که رویان آلائی میگویند و بر آلائی علامت سرداریست که صاحب قشون و لشکر بدست در آمد بعد از شکست مخالفان و قزلباشان و نوارم  
 احتیاط مرعی داشته بطنه آنکه مبادا مخالفان سپاهی علیحه و در کینگاه غدر که ترکان بسوی میگویند داشته باشند لشکر قول بزرگ را که یکی خانه  
 رکاب اشرف بودند رخت محاربه و تعاقب دشمن نهاده و قریب از ترتیب نینداخت چون بریخت تا یون این واقع دست داده بود زیاد  
 ازین جرات خود سپهری نموده و در سینه بیکاه شده بود و چکس اما مور ساخت که غازیان از تعاقب فریستاد باز گردانده چون غیرت  
 و مردانگی که در نهاد شجاعت و زکار بید قدرت الهی تخمیر یافته در بوقت کجا میگرد که بقانون عقل و آداب خدمت و شیوه فرمانبری عمل شود و  
 از یک سو از آن قزلباشان پیشیده و پنهان از قریب بیرون رفته تا که وک ششلی که از معرکه جنگ تا آنجا تفریح است تاخته مردانیکها کرده بود  
 مراجعت نموده بودند و بنا بر راه و رسم نوکری در آن صحنه می داشتند بودند بعد از طی حالات سمت ظهور یافت انصاف بمن لطاف الهی  
 انداد بواطن قدسی بواطن طیبین و طاهرین و حواست باطنی حضرت سلطان لا و لیا و دشمنان عظام گرام که زنده دلان بارگاه قدسند  
 نیروی اقبال نسیم فتح و ظفر بر پرچم ایات منوبان درگاه شاهی و زید جهان محله حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و حاکم منصوره بجا  
 آغز کرد که در کندی نام محلی منده آمده بودند و خود روز دیگر ملاحظه سپه سالار و خرماد آلا بیکاه غازیان فوج و جوق حرق نظر  
 نموده مردانگی که از بر کس ظهور یافته میر سید محمد موازی باز در دهستان انظر بقیم در آمد که درین معرکه از مخالفان بقتل در آمده بودند و حفظ الهی  
 حراست و کفایتی نموده از سپاه منصور کسی که پس و رسمی داشته باشد ضایع نشد و در دارالارشاد و در بیل یوسف بیک که از زمره علمای

## سال سی و دوم جلوس شاه عباس اول

محل از محال مراب بود رسیدند عثمان آقا قرقچای خازن املات نمود و مسئول نوازش مردم بهای لایحه رخصت خراف یافت چشما (۶۵۸)  
 سپاهیان قفقازی آن کرد که بورت محل قامت خود را بنیر دهند چینی که بورت تازه بنین یافته اعرف اردو اندوخته و لشکرهای اندوخته  
 اراده رفتن داشتند قراولان آمدند خبر و دو مخالفان بزم جنگ ساندند امداد عظام نزد سپهسالار جمع شده در بحر خنجر و اندیشه فرزند  
 زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعضی قدس ساندیده بهر چه مستر شود بعل آوردند دشمنی محاوره و ککاش متواتر قراولان آمده از آن  
 لشکر اخبار نمودند و مقابل طلبه لشکر و سپاه نمایان شده دست و گریبان رسیدند امداد عظام بالضرورت مستر محارب را در قرقچای  
 خان بربت بقدمات جنگ پرداخت و صفوف قال آراسته گشت

ذکر محارب به لشکر خضر شار با سپاه روم و تاتار و میروزی یافتن جنود ظفر و رود باز  
 کشتن سپه دار و وقوع مصالحه بقتل پروردگار

شرح محارب مذکور که از شقات اسماع اقا و برین پنج است که جانی بیک گرای پادشاه متبذله تاتار فراموش و چندی از امداد و پادشاهان  
 دشمنان جنگ جویمان آن مرد و بوم نزد سپه دار جمع آمده در باب معاند قزلباش گفتگو آغاز نمودند حاصل گفتگوی ایشان آنکه دو سال  
 که عربت مغرب و محارب لشکر قزلباش بنید یافته و سپاه تاتار بدین غنیمت در دیار روم قامت از دشمنان و خزان بیمار ملک و مال  
 و اصلان تیر برین آمد و رفت مرتب میشود و لشکر تاتار زیاده ازین دین بر او توقف نمیتواند نمود و در محارب بهر صراط و از بد صلاح و  
 که با گروهی از بنود رومیه تاتار بزم بر سر سپه دار قزلباش ویم اگر طغیانیم فو مطلوب انا نزد یمنان بقصیر تهم و بجهنم بدوئی  
 منوب گردیم هر چند این ارادها فی مقدماتی است که خلیل پاشا در میان دارد اما جمعی این گفتگو را تقویت نموده بدلیل سپاهیان سردار  
 بشکر فرستادن اغلب با قتل لشکر تاتار در آنوقت بقول اصح زیاده از زیاده در جنگ رنورندسی و بجز اگر پس دیگر از سپاه روم و بگلیریک  
 سرحد و عیار اگر ادب داری حسن پاشا که بگلیریکلی ارض روم و در سلک و زار بود تعیین نمود که مجموع چهل هزار رومی تعیین کرده بودند  
 مجموع شصت هزار تنه اما اول اصح احوال سپاه تاتار طبقات لشکر روم از قول و بگلیریکلی و غیرهم بیکدیگر پوسته شب از موضع ارشاد  
 نام محلی که تا مقصد ای محل قامت قزلباش چهار فرسخ است که شصتی نمایان شدند و چون امداد ارباب اختیار آمده جنگ و بیکار گشتند  
 افواج قاهره و فوج و قشون قشون و براق بر خود مرتب ساخته بر صفا و بر آمدند و زبان حال شیر و لان معرکه قال برین مقابل کوبان  
 شعر که ای شیر مردان دشمن شکار مدارید اندیشه از کارزار چرا پاکشیم از ره کینه پس بخت شنب کور در خاکین  
 قرقچای خان با عجم ملازمان درگاه که قریب بیست هزار بودند در قبال قرار گرفته غازیان شاد و با فوجی از اصحاب دست است سوار  
 زبل بیک بیکدیگر شاد و معین گشت اما قشون بگلیریکلی فارس پس بعضی امداد و عا که در دست چپ اعلام جلاد است از امداد عظام  
 و سپه داران مینه و میر بقاعده و آداب مقرر قول آراسته و چرخ و هر اول بر آهسته روی معرکه قال آوردند و قریب بفرسخ بقاعده شاد  
 در بل بیک نام محلی مقدمه بجوش طرفین بیکدیگر ملاقی شدند سپاه مخالف نیز از آن طرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان  
 جوانان جنگجوی جلاد دست تیر و گمان و سیف و سان و دند و از طرفین چهاران نرم آزمای بر یکدیگر حمله نموده کشتن حرب بنوعی خود  
 کشت که غمخیزان معرکه کارزار از آشنایان بیکدیگر میبخت گردید و بر معرکه بیکدیگر رسید و از دو و تفکک روی هوایر و  
 کشت شعر کشت شد ز خون باقی بزم جنگ که در آستین داشت نقل فرنگ زد و دلفک اندر آن از نگاه

رنوچا بروی خربان سپاه چون لشکر مخالف از همه طرف هجوم آورده آثار غلبه و اقتدار ظاهر میباشند اصحاب دست است



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۵)

ذکر آمدن خلیل پاشا سپردار و عا کر و م بدیار آذربایجان و شرح احوال که از طرفین وقوع یافت

چون از بهار روزی چند گذشته بنگام حرکت لشکر باشد عا کر و م و سنجی بیکان هر حد که بدافت خلیل پاشا نامور بودند از اطراف و جوار دیار روم و شام جمع آمد، کثرت از دو حام عظیم در دوی سپردار فرام آمده از محل قامت و یورت قشاق در حرکت آمده و رومی و خلیج بجان آذربایجان آوردند در شای راه میرزا محمد حسین که از ایجاب برسات و سفارت قد بود برادر رسید بعد از وصول مبارک و ادای مراسمه و پیغام فاسم بیک سپهسالار مازندران ایچی سابق را در حق ساخته شخصی نامزدان بحدت شرف فرستاد و در کتونی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و خیر اندیشی خود و بخواهی مسلمانان نموده عرض کرده بود که بمیمنه انور واضح است که هرگز بقدر حال اضداد و عیب جان بسته و در همه جا ارباب بسته و دفا و میباشند که میرزا عباس عیب پوشانیده در نظر بیکان جلوسه و اکنون بر حسب تقدیر آئینی و ستمان پادشاهی حضرت عا کر و م بدار می این خبر اندیشم انصوب لازم گشته بعضی المان و معذور بنا بر مصالح کلی و اقتضای وقت غایت تریز مصمم است از بیم طعن اضداد و فتح آن غیر نیست تا چون انصوب دیکشته قریب از واقع شود ان شاء الله الرحمن بما آنچه مرضای خانی و ترفیه حال خلائق و صلاح دولت طرفین باشد بطور میاید و خود کو بر کوچ روانه جانی که در قریب خانی سپهسالار در تریز بود چون خبر آمدن او متحقق گشت جواب صریح در صلح و جنگ و دوستی مرقوم داشته باقتضای وقت و زمان موقوف داشته بود و قریب خانی خان بریخت تا بون علی حرب قال اقدام نمیتوانست نمود بنا بر صیانت احوال و حفظ اموال عجزه و رعایا سکنه محالی را که محل عبور مخالف بود کو چنانچه بهشدر از خبر خالی کرد که از آسیب حواش بکنار و اموال ایشان از دستبرد عا کر و م لشکر مخالف محفوظ باشد و در امر محاربه و مدافعه بد آنچه مستعدار یابد و از جانب همایون اعلی اشارت شود حسب الامر مود عمل نمایند انقضه چون عا کر و م بدار الملک تبریز رسید بشهر را از ذخیره و ما بحتاج سپاه خالی یافتی پنج روز زیاده توقف نتوانست نمود و در ششم کوچ کرده بمشیریه فوجی که سه فرسخ این طرف شهر است آمد و نزول نمود و موبک معش همایون تبریز از او جدا و خلیل که مخیم سپه دات قبل بود بجانب دارالارشاد در دبل در حرکت آمده در آن بلده طبعه نزول فرمودند شرف زیارت مطهر معشین حضرت سلطان الاویار و مراده مشیر که مشایخ عظام مشرف گشته از ارواح حبیبیه آن بزرگواران استمداد و تمکین فرمودند در اینجا فاسم بیک سپهسالار مازندران ایچی خلیل پاشا که عثمان قانام داشت بملازمت رسیده ایچی مذکور بوسیله امران مامدار سعادت با بوس دریافت و ادای مراسمه و پیغام نموده انواع تعلقات و حرب و با نیها بطور آورد و بخان صلاح اندیشان القا نمود حضرت علی ملفظ که بار بار او قلم آغاز نموده فرمودند که چون جانب عداوت بمراد عظمم ظاهر خبر اندیشی خود کرده گفتوی مصلحانه نموده بود بنا بر آن مشیر مانعیت عا کر و م قریبانش از خصت حرب و قتال نداده ایم اما اگر در شما موافق گفتار نیست و چنین بجای پیش آمدن مشیر بر غایت جنگ جد ایچی از جانب ممد در جمید معذرت برداشته عرض کرد که باعث پیش آمدن ما بی ذخیره و ما بحتاج عسکر بود بنا بر آن یکد و کوچ مشیر ایم که چند روزی که شده اید صلح از جانبین گفتو شود عا کر و م از مراد و فرقه عزت و کمال نمیشوند فی الحقیقه دین حرب جوار چند روزی میماند نواب کایم انقضه عثمان قانام رخصت یافته فاسم بیک او یکبار فرستادند و سخنان مناسب وقت پیغام دادند و بر چند حضرت علی از شدت و حسن اعتقاد و با لطف آئینی و امداد بواطن قدسی موطن طینین و طاهرین و ثوق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که از ارواح سعادت سلطان الاویار و مشایخ عظام حافظان مملکت بخت مضبوط امور ظاهر در رعایت ادب و حرم و حبس طایفه ارباب از خبر خالی کرده آن خط شریف با بطراف و جوانب قریب فرستادند که درین وقت از آسیب حادثه بر گران نباشند و چون ایمان بار دوی حضرت شان که مشیر

## سال سی و دوم جلوس شاه عباس اول

عثمان سپه سلطان احمد بر چند خرد سال باشد بدین کار اولی است و غریب بر رجه رشد و کمال مسیه لند اعیان پسند عثمان بعد از ششما  
 که از پادشاهی سلطان مصطفی گذشته بود و او را تکلیف کردند که خود را صلح نموده برضای خود را مام مهم دولت را بقضه اقدار سلطان عثمان (عده ۶)  
 برادرزاده خود دهند آنوقت طوقا و کرام از سلطنت پادشاهی روم کنار و بر سلطان عثمان قرار گرفت و سلطان از خبر دزدینی و درویشی  
 دامن از آن شغل شگرت درجیده دیگر باره گوشه عزلت که بدان مقام بود خستار نمود و آوازه جلوس سلطان عثمان با طراف و اکانت  
 رسید مکتوبی طول عریض بر پیاچه و تقاب مناسب تواضعات معارفه می بخت شرف و قلم آورده بود و حسن قانام چاوشی همراه نام  
 قاسم بیک سپهسالار از نذران که برسات دوم رفته بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمده بود  
 برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطه قزوین بنظر اشراف ساینده جیل مضمون مکتوب بعد از اظهار عطف و بزرگی و شکوه و جلال  
 پادشاهان آل عثمان آنکه از حکمت بالغه الهی بر مردم سلطان احمد در میان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از در فانی سببای جاودانی  
 شایسته و مستم بزرگوارم سلطان مصطفی که ترک تجرید بر طبعش غالب بود روزی چند حسب الرضا جمهور بختل امر خیر سلطنت پادشاهی  
 راضی گشت درین اوقات همان شیوه بر طبع نمایانش غالب گشته برضا و رغبت خود دامن ازین شغل خیر و مشاغل فانی حیدر  
 بذات تباریون با تقویض نمود و اکنون سیر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق اسم تنیت و لوازم مبارک  
 بجای آورده جمیع برادران این خاندان و عطار اطراف سر بر خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب انفرقا  
 و اندام جدم با نظام مهم سر حد قریب باش تا مور بود و ما بجان دستور در امر صلح و جنگ در افتاد که دانیده ایم که بدینچه صلاح دولت  
 عمل نماید بعد از و دو ایچی مذکور و اطلاع بر مضمون مکتوب مر سپه خلیل پاشا چون مهتد مقتضات صلح از فحای آنها معلوم بود حضرت علی  
 شاهی ظل الهی شهنشاه بر ترفیه حال عبادت و حست از از مناصب عظیمه فتنه و فساد میرزا احمد حسین اهری را که از وزراء و مستعدان ارباب  
 قلم بود برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستاد خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد بواسطت نزوح پاشا و خیر اندیشان طرفین فحای صلح  
 واقع شده از اینطرف قاضی خان صدر که از اعلا فسادات و علما بود برسات آمده و حضور مفتی قاضی و اعیان و مهتد قواعد و وسیع حکام  
 یافته رسل و سایل از جانبین متواتر بودی آنکه از اینطرف مغایر صلح امری بظهور رسد سلطان احمد خان نقض عهده نموده اگوز محمد پاشا را  
 بالنگر کران بر سپه ایروان فرستاد و بر آن صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او بجز استیصال سبایی و رحیت کاری از پیش رفت  
 و حال چون عثمان سلطان عثمان خستیار صلح و جنگ در قبضه اقدار آنجناب نهاده و ما در اول حال بنا بر غیر خواهی خلاق و استقامت اول  
 مسلمانان رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن بمانست اگر نبوی که مکرر اتمیده یافته و محمد پاشا اگوز محمد را فرار داده و صندیده بهتر ازین که  
 ندکان خند و در جماد امین امان اسوده چال بوده پایمال تم ستور عا کر نباشند و زوار و حجاج حرمین مخزن بعبه خیال آمده شده نموده بدعی  
 دوام دولت پادشاهان اسلام قیام نمایند و ثوابت آن بروز کار خسته خنده اما طرفین عاید کرده و اگر بآن راضی نیستند و داعیه جنگ  
 و جدال دارند آنرا نیز مستعد و آماده ایم به آنچه اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از ملین بطون بجلوه ظهور آید بعد از فرستادن ایچی پاشا  
 نصرت بآیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده روزی چند یلاقات طحال مخم سر اوقات قبال گردید از امر اعظام صیسی خان قورچی پاشی  
 و علقلی خان شامو با جمعی از ارکان دولت و مقربان و مخصوصان سباط غرت در کباب شرف توقف نموده سایر امرار و عا کر نصرت  
 نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بفرجای خان سپهسالار ایچی گفته شده و به یکبار باشند که بعد از معاودت ایچی و اطلاع بر مکتون فاح  
 سردار در امر صلح و جنگ به آنچه مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل رود سپاه منصور بحسب فرمان در حرکت آمده و جوفی

جوفی و قشون قشون روی مقصد آورده



## جمله ستم تاریخ عالم آرای عباسی

رضی تعلق داشت سرزمینی یافته بدین خطایا مغرور و سبکی گردید حیدر سلطان بیکدلی شامو ابیکت آقاسی باشی حرم علیه عابد بود  
 در این سلسله اصفهان در آن خدمت مشغولی داشت در این حال مریض گشته عالم بقا چوبیت منصب ابیکت آقاسی بشیکری حرم علیه عابد با بوالعاق  
 بکیت ایوان علی آید ارباشی که از خدمت آن درگاه بود توفیق یافت خدمت آبداری برادرش حلی بیک قرار گرفت وی از اوقاف بیکدلی شامو  
 بود و بود و خدمتات و جانبسپاریهای او و برادران منظور نظر شفقت و محل اعماد گشته صاحب ثروت گشت بود اموال و نرد و کاش که قریب  
 به هشتاد تومان عراقی تخمین میشد حسب لارث خورالده بریکدلی مشارالیه که جوان سنجیده پسندیده و اطوار بود تعلق گرفت محمد رضا  
 بیکت مشغول ارباشی که بر کسم رسالت نزد حضرت شاه سلیم فرمانفرمای مالک هندوستان رفته بود در حبس که رخصت نهراف یافته روانه ایران  
 بود در حوالی لاهور رحمت ملک غفور پوت مشارالیه هرودی الاصل و از عهد صبی که حضرت اعلی در در این سلسله هرات تشریف داشت لازم رکاب  
 اشرف گشته بخدمت شعله اری و انتظام امور شعلی نه نامور گشته تا جین جیات چراغ غوث و اعتبارش افزون گشتی داشت بسیار جوان خلق خوش  
 صحبت شرفم بود و همیشه شگفته طبعی راسخ و شاعر خود ساخته خالی از سخنان و نیکین و لطایف و ظرایف شیرین بود در این حال چراغ عمرش از نند  
 اجل افتد و گشت خدمت نه گویا با ولا دیش تعلق گرفت

و قایع پال یونیل ترکی مطابق نه سبک و عشرین و الف پال و دویم شش ثانی که پال  
 سی و دویم جلوس یا یون شاهی ظل الهی است

نور و عالم منور در پال یون فال در روز چهارشنبه بیت و سیم شریع الاول مطابق نه سبک و عشرین مجری اتفاق افتاد و در عظمم در بی  
 عالم یعنی آفتاب عالم تاب در شب چهارشنبه که روز بعد از شفا یافت بهمت نه دقیقه از سر مشغول حوت بهشت برای حل نقل نمود متعلمان که کثوری  
 که دست نظام و نقدی بنهای تجلات با بن جهان شود و بود و از صولت و سطوت سلطان طارم چهارم یعنی خورشید جهان را از این مقام  
 سر برآورد و خول کشیده و پرچم جهان منبرین بوی بار نقاب حجاب از رخ بر گرفته قدم بر بساط دلار نهاد شعر بهار دل آرا  
 نمودار شد جهان سر بر سر شکست گزار شد صبا نمکسار و چمن منبر دای جهان عطریز و هوا عطرسا خروشان شد  
 خند لبسان باغ طراوت فراگشت صحرا و راغ حضرت کیسی شان اعلی شاهی ظل الهی در ایام فرح فرای بهار در عرصه دلکشی  
 فرح آباد جنت نهاد و سر زمینهای سترت بخش نازد زان بهشت نشان و فیروز کوه جنت طایفه شکار شغولی فرموده بهای بخش خواطر بودند  
 از آنجا به در این سلسله قزوین تشریف برده و دو ماه در آنجا ماند مبارک و باغ سعادت آباد و در این سلسله مذکور عشرت پیر بودند و حکم معنی بنهاد  
 پیوست که اماره عظام و عا کر فیروزی منبر جام که از اطراف و جوانب جمع آمده بودند در چمن سلطانیه در حل قامت اندازند فرمانبران حسب  
 انفرموده حل نموده در آن مسره دلکش جمعیتی عظیم فراهم آمد سنوزر ایات فیروزی ایات اردار سلسله مذکور حرکت نموده بود که از  
 تقریر و اردین و بار و دم معلوم گشت که ارکان دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی دوم و پشیمان گشته و از جلع نموده سلطان  
 عثمان و له سلطان حیدر اباد شاهی خستبار نموده پس که معلوم میماند که وید و موافق عقل است این بود که خلیل پاشا وزیر اعظم بود و در  
 از حال سلطان احمد و دیار برافامت داشت بخدمت عظمی و شفی شکر نامور بود و جزایات نامور دولت ملک اری بی برای صلاح  
 وزیر عظمم قانون سلسله عثمانی مبتد چون فرار آقاسی و اعیان استنبول بمشورت و صلاح او سلطنت پادشاهی سلطان مصطفی که از  
 مخطات نامور دین و دولت است اتفاق نموده بودند و از اینجاست استماع نموده بدین بهانه تنگ جنت که آواز شورش طبع و خط و  
 سلطان مصطفی با اطراف و اکناف رسیده و در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است از عهد امر خطیر سلطنت بیرون میباید آمد و سلطان

# سال سی و یکم جلوس شاه عباس اول

نمود و خاقان احوال بعض عاکفان شده و جلال رسانیده و دهفت از کوفتاران را که اسم درمی داشتند با مرداران بدگاه جهان پناه  
 فرستاده و بجا رسیدند و در محفل خان که در بهرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده و انما اس اطلاق ایران نمود حضرت علی بابا  
 طمس او فرموده و پادشاه را که از آزاد کرده نزد درستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز بیشتر توقف نمودند و  
 فرار بجانب صهارشنگ و کیکری از سوانج آمدند در حال قاضی خان سینی بخشی که صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی  
 از سادات موسوی تربت حیدریه و موتی پسر کار فیض آثار و روضه رضویه بود بدین رتبه عالی از جندی یافت و تولیت سرکار فیض آثار میرزا  
 محسن رضوی و دامیرزا علی که شرف مصاهرت حضرت علی سرافراز است تعویض یافت از تقدیرات ایزدی در چهار روز که قاضی سلطان منصب  
 صدارت سرافرازی یافت باری بر او طاری گشته روز بروز مرض از ویاد و حل گشته او پذیرف هفت روز پهلوی بسته تا توانی داشت  
 روز هشتم در دارالارشاد دلیل بر مثال حیات توفیق ختم گشته و بر حجت ملک جبل پوشت بر کمال طهرای صدارت او کشیده شده روز اول  
 بود که در دوشنبه نشست بعد از وقت و منصب صدارت میر فتح الدین و دامیر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهان  
 که مازندران اهل از نزد امیر بزرگ والی مازندران اند و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث و گران بصفایان آمد  
 در آنجا توطن خستیار کرده در آن ولایت سادات خلیفه مشهورند مفوض گردید و مشار پس از صفهان بایر سر بر خلافت مکان آمد و چون حبش  
 الایستقلال ثبت امر صدارت پرداخت و الحی بود بفضل و کمال موصوف و ذات ملک صفات سلطنت و خاقان فیضی معروض  
 میر شجاع الدین محمود و والد او از علما مستحضر زمان خود بود و شته از احوال و خاقان در صفحه اول در طی احوال سادات علماء زبان حضرت  
 شاه حمزه جنت مکان رقم بنظر فیه مشایر متوفی اما که در مثال بجای و اصل گرفتار آمد و سر نقاب را آب کشیده قاضی سلطان  
 مذکور بنوعی که در فوق تحریر پرست او در ایام قدرت خزان بجز آنکه از خود کار دانی بود و تربت شاهانه گشته بنا صبار جند سر سزاری  
 بعد از فتح خزان بکومت تربت حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار سر سزاری گشته بیت و دیال به آن خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود  
 اقدام مینمود سید مهر ولد سید بزرگ خان الی عثمان جو بزه که شرف مصاهرت این دومان پسر سرافراز بود و دیال که  
 حساب امر اشرف به آن ولایت فقه بعد از وقت پر بر سر نه حکومت ملک مورد و فتن یافت بود درین سال چشم زخم زمانه باور سیدیه  
 معصب او عارض گردید و جلیل طبعی از یکم گشت جمعی را مظنه آن شد که از مخدرات استار آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بود  
 نقصان عقل و جل باغواهی فتنه جوین عرب و اوراسموم ساخته اند اعلم عند الله چون فرزند صیتی سید مبارک کودک بود حکومت آن ولایت سید  
 راشد برادر زاده او تعویض یافت سید صرند کور سید زاده بنیو خلق متواضع و با خلق الله در کمال مردمی سلوک مینمود و از حاجت  
 خلق و خویش داری خود داری طبعش که در نای لوک و حکام بسیار ضرور است و او کمتر داشت از عمل معزول بود سید زاری  
 ابن میرزا محمد تقی از اعاظم سادات عالی درجات دار السلطه صفهان مشهور سادات شهرستان بعبادت مصاهرت نواب کامیابان  
 سرافرازی داشت در بیان کوچه و میدان خرق اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه بجه و دوا و اکثر بشه درین هنگام که از ضعیفیه ابر در کاب  
 اشرف بار دلیل رفت در آنجا عرض مرض از یاد پذیرف بخر با بهال شد و روز بروز ضعف قوت گرفته و چینی که از دار السلطه تریز متوجه  
 بود وقت سواری نداشت در غم گشت چون بقصیه بنجان رسید داعی حق البیتک اجابت گفت نفس او را بد از المؤمنین قم برده و جا  
 مرد متو حضرت معصومه علیا و علی آباها التجه دفن کردند حضرت علی از فوت او بسیار متأثر شده منصب صدارت او که با د موقوف بود  
 اول حال میرش میر صدر الدین محمد که نمیره و خری حضرت علی است نامزد فرموده بنا بر حدیث سن و طفولیت نیابت و میرزا رضیع عم را و  
 او نقل گرفت اما بالاخر مطلقا منصب صدارت تربت مصاهرت مقرر داری توقیعات مبارکه حضرت مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که میرزا

نوشته قاضی سلطان تربتی

وفاات سید محمد

وفاات سید زاری



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

۵۳۱

بر آنحضرت استوار که مشون بخوابد و فاین چنین سپاه بدو دستوری کرد بدو بمقابل و عیار اردلان صلاهی نهم جهان در داده جمعی کثیر از خواص اعیان بر سر او جمع شد و حکومت او را بدو فرستاد و چون بر اینحال اطلاع یافت حارّه بجز رضاجوی و تدارک خاطر سپرد از عجز پیری و ناتوانی و ضعف قوی جهانی دست در قراک رضای سپه زد و با ضروره ملک مال باو گذاشته حب اصلاح سپه زد و بی فتنه در گاه عالم پناه آورد و در معذرت فرمایند که درین چند سال از و بطور پیوسته بود و حضرت اعلیٰ بمحمد آنکه سپه خود ضرورت نمایند که آن در گاه فرستاده بود از آنها انعام فرستاد بدین معنی که بگویند بیت رسم است که مالکان محسب از ادکسند سپه حضرت اعلیٰ نظر بر خدمات یرین آنسند عایت اوقات در باره او مبذول داشته مقرر فرمودند که در این سلسله صفهان رفته بقیه عمر بیت در آن عشرت آباد مسکن سرشت بر آنکس خاکش بجاک بشت رحل قامت انداخته در سایه معدلت در افتاد روزگار گذرانیده از حوادث دوران مفعن و مستوری که لازم حکام زمان است بر کران باشد بخواه از آنوقت سنین عمر از شتابان نموده در عشرت آباد از صورت حالش معلوم نمیکند که زیاده از هفتاد سال عمر داشته باشد

ساخته دیگر آمدن حسود و از یک بخراسان و محاربه نمودن محراب خان حاکم مرو با افراسیاب

### حصار شادمان و تصرف یافتن بایشان

شیخ واقعه آنکه در او اسب پانز و ایل نستان این سال امام قلیخان از یکت والی ماوراءالنهر مغازی سی هزار کس از خود بخا بر کردی در خطای دیوان یکی باشی تا با خرم خان فرستاد و ایشان از آمو عیسو کرده بحد و در آمدند و از آنجا بایور آمد و از راه ناصد و نیشابور تاخت کرده از عشقورایشان حضرت و آسب بسیار بجاعت یافت و چنگل و غیر هم رسیداراده تاخت شدند مقدس داشته اند که خبر محاربه بخراسان بانشک حصار بایشان رسید و خوف و هراس باکند و هستی کشته تاب توخت نیاروده و کمال سر یکی خطا راه مراجعت پیش گرفته و کیفیت محاربه مذکور برین پنج است که مغازی بکند از و پانصد نفر بیا در آمد از یکت حصار شادمان که براقبت و یکی مذکور ماور بوده اند معاقب و میارده اند که بشکر علی کردند سپه دار آنکس و توکلت بهادر و دوسم میرزا بود چون از مر و گذشته دوسه فرسخ راه قطع نمودند محراب خان از که نشستن ایشان خبر یافت بکند از عشق جو انان کار آمدنی قزلباش و تفکینان قدر اند از افسلعه بیرون آمده بر سر آنکس و رفت چون طبعه لشکر قزلباش نمایان شد از یکت فسر و آمده و چنانکه بکند کشیده بود پیش از دوی خود را جبر کرده و هسبان خود را پناه خود کرده پاد و بکند مشغول گشتند محراب خان چون معلوم کرد که از یکت بقا بد در نیارده و هسبار احصار خود ساخته پاد و بکند سیمانند تفکینان خود در پیش انداخته مقرر کرد که هسبار اتفکند ده هزار ابی اسب کنند تفکینان حسب نفرموده عمل نموده از آسب کوله تفکند بسیار غلط شده جمعی کثیر از بهادران از یکت اده عدم پیوند ضعف و سستی کمال انظار به راه یافت بعد از ظهور و مجروح و علامت کفار غازیان هجوم نموده بیکبار حمله آوردند از یکت تا بصدقه قزلباش نیاروده و بجانب هسبای خود و دیدند که شاید سوار شده راه فرار بپایند بعضی او شده بعضی دیگر فرصت نیافتند خطه پاد و جنگی کرد بقدر قدرت توان دست پائی زدند و شکست عظیم یافت مغازی پانصد نفر قتل داده و دست و پا و نفر و شکر شده توکلت بهادر و دوسم میرزا هر دو گرفتار شدند بقیه اسب پاد و سوار روی بصرانها و محراب خان جمعی از غازیان بقا بقا کربخکان محسره کرد توکلت بهادر و دوسم میرزا هر دو بضرع آمده و خانزاده سبکبارک حضرت شاه قتم دادند و آنها پس نمودند که چون سبانه و نعلی خانزاد فتح و ظفر گرامت کرد و بصدق فرق مبارک شرف از خون بقیه اتیف در گذشته دست از تعاقب منهدمان بازدارد محراب خان حسب التماس ایشان بکند از این مو بیت عظمی از غریب تعاقب در گذشته زیاده از این در خارج قلعه بودند و اصلاح ندانسته حرا

# سال سی و یکم جلوس شاه عباس اول

تجربه دند و در آن وقت بخت بد او شود که باعث تفرقه خلق الله بود چنانکه حکم ارستان و قاسم سلطان با نوری افشار که در سر  
 فردند و بر او از دزد سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر محلی شده بعد از آنکه در حدود دماهی دست قاضی عکرمین دوی اند  
 بنامین حارث عظیم و بزرگ دوی وقوع یافت و مخالفان مزیدی قابل مایون و قوت دولت روز پسندون انهمرام با قه قاهره مظهر  
 منصور گشته فاش پاشا در معرکه بقتل رسیده و بیک گهر ان زنده گرفتار گشت جمعی کثیر از خود در وصیت و تاتار و اگر اقبل آمده از خود  
 خرد و دگی که پس در سی داشته باشد ضایع نشد و آسبی چنان بجا گرفت نشان رسیده و حقیقت نفع که مقدمه فوجات عینی بود  
 بسامع جلال رسیده ام از کور بقتل شاهانه از شدت عریک و بعلقی خان شاه سپه دند که در ری نگاه دارند امصرع  
 دیگر خبری از دنیا و دیگر می از سوانخ قضیه سلطان احمد خان است که در خلال انجال بطور پوست از ثقات نرزدین چنین استماع  
 افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان احمد خان پادشاه روم را در محفل پهنه مال بیماری عارض گشته چون مرض ملک بود  
 و ندا و ای طبایع غیرت و در همان چند روز بنا کام عالم جوانی و لذات نگانی را و داغ کرده در جمیع استنبول رخت بر تنزل آورند  
 و از آن رفیق عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و بنی الخلاق مذموم است از خود دولت متنی یافت و در کارتی که خود استنبول ساخته بودند  
 مد فون گشت و بر کورک داشت بزرگتر سلطان عثمان که دوازده سال بود که بخت بر سلطان مراد که بچند بودیش سفیدان سلطان عثمان  
 خصوصاً فرزند آقاسی که بغایت معتبر و صاحب خیمه سرای پادشاهی است بجهت حدیث من و فرد سال سپه ان نام سلطنت پادشاه  
 در قبضه افتاد سلطان مصطفی برادر او که بخت داغ و شورش مزاج منسوب میداشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافت سالم مانده بود  
 و عورات در حرم نگاه میداشتند و او از جلوس و در ادراغ اف و کنایه شایع ساخته از نرزدین و یار روم مسوح بکشت  
 مصطفی لشکر دیار عجم فرستاد و محاربه با مسلمانان قائل کلین نمودن بسیار کاره بود و در ایام برادر از و فور آگاهی با شورش مانده  
 سودای طبیعت ملاحظه نموده از انقباض حکایات بر زبان او میگذشت و در وقت که بر سر سلطنت قرار گرفت باراده خود با بصیلت فرزند آقاسی  
 انگار دولت بگرد و قزاقش بصلح مایل و راغب گشته قاسم بیک سپه سالار مازدران را که دال قبل ازین نوعی که مرقوم گشته همراه انخلو  
 چاووش ایچی روم و آرای رویه از کرجستان با بطوب صدق طوب و ستانه و تخت و ایا بر سر رات فرستاده شده بود انهم  
 خان از عدا و استکبار از مصاحبه پیمان گشته درباره او تغافل در زبده رابطات نماده بود و در وقت قلعه استنبول مجوس نگاه میداشتند  
 طلب داشته بقاعده و آیین معتز و بد و قاسم بیک شرف طافت و دستنوس و با قه تخت و ایا که از اندیشه رخصت بهر اف با ف شرح آمد  
 او و سوانخ حالات که بطور پوست دال آینه و مرقوم قلم و قایع نگار میگردد و دیگری از سوانخ مکن و استوار خان احمد خان که  
 هلو خان اردلانست بر حکومت مکت موز و شرح و افه انکه حضرت علی شاهی ظل آبی چنانچه دال گذشته بخیر پوست خان احمد خان  
 که از حد صبی در ظل تربت راف شاهانه نشو و نما یافته بود و در پیش فرستاد که چون اورا بر سن و شجاعت در یافته من بعد نرزدین بود اگر  
 اراده ازلی حکومت او تعلق گرفته باشد بقضای بانی بعد از انحال در سپه جانشین باشد و هلو خان از آنجا که متقاضی جمع بترت است که تار  
 از حیات باقی است جنبه ارتباطات نبوی تجنیص ملک و حکمرانی و جاده و بزرگی قطع تعلق منبینه بتوتم و تصور انکه با و سپه او را با خیمه  
 سازد از خواب گشته پیش خود را نداده بود با لاخره بصواب بعضی مصلحان او را در شیشه زور و قلعه زلم جای داده جمعی از طوایف را  
 بر سر او جمع شده و با فاد مغیرین میانه پر و سپه طرح بدشت فباین جنت پیدا آمد و بخر نزع و لشکر کشی گشته مبادیه هر دو کرده جنگ جدا  
 بوقوع می پوست و او از پدر خائف بود و مدتی از پدر در بکشت درین سال در جسی که هلو خان از حسنا با دکلونکا خود بیرون زده بجهت حکام  
 بی از قطع در محلی دیگر بود خان احمد خان با چند نفر از برادران او امان پوشیده و پنهان بر طرفه لطیف الحیل خود جا بدمدن حصار انکه

فرستادن  
 سلطان احمد خان  
 به  
 قزوین



## جله سیم تاریخ عالم آرای عباسی

بودن بجای بیکت به تهنیتی روسته بر او ضلع در انکار نموده بجای پشایان پر برای خستیار کرده ایل و عشرت و الکا موردی رهنمون  
 شده در مخالفت کرده قزلباش اصرار می نمود و از نسبت پدری اندامی بسیار صده و ریافته بود عاقبت نتیجه بد باطنی و عقوق و الدخول یافته  
 چرخ مشید چنین شعبه جنبه (چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه و کا) احوال چون خبر این واقعه بفرخانی خان و امرا رسید در رفتن  
 مسرعت نموده بجانب ان شتافتند و آنقدر در اینر بستور ارض روم نبه بغا نموده از خیر راحت و آبادانی انداخته متضی المرام حجت  
 نمودند و در حین که موبک هایون علی از دارالارشاد در بیل عود نموده دارالسلطنه تبریز از خبر موبک یعنی عظیم بود شرف پای بوس شریف  
 ذکر آمدن خلیل پاشای سپه دار بدیار بکر و لشکر فرستادن بحد و دستمرو علیشکر و انتقال سلطان  
 احمد خان پادشاه روم از دارالملک حیات معالم و دیگر و جلوس پس ادرش سلطان مصطفی و  
 حالات ساخته باقضا و قضاء و فرماندهی و قدر

چون نوعی که مرقوم کشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر عظمی هم در آورده و چون موفور و عا کر غیر محصور روانه سرحد قزلباش گردانید  
 در این سال در سبب قشاق کرده در بهار آینده با کلا قزلباش لشکر کشید و سپه دار مذکور بنا بر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود  
 ولایت دیار بکر را بجهت قشاق خستیار نموده در آنجا محل اقامت انداخته جانی بیکت کرای پادشاه طبعه تاتار و له مبارک کرای را که  
 با خود تاتار معاوضت و تیه آمده بود و محل مناسب قشاق داده و جنود رومی و تاتار را با طراف جوانب که معور و آبادان بود فرستاد و آنرا  
 از طایفه تاتار خرابی بسیار در انکار و میده واقع شد بعد از وقوع این حالات ای جهان آرا نیز بدان متعلق گشت که قزلباشی غازی که در تبریز  
 و سپه سالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سپه خاندان بجا جان که از نده اشارت علیه ابان فوجی از افواج قاهره در دارالسلطنه  
 تبریز تعیین نموده کرده ای از عا کر نصرت نشانرا که بمقتضی که جستان متمم بودند در تبریز نزد او که داشتند

### از سوانح یقین موجب و مرئوسات همه ساله ملازمان درگاه اوست

همیشه کمون خاطر انور بود که عا کر منصور ملازمان کاب اشرف حتی شاکر و بشکان علیه بیوات موجب همه ساله از محل معین داشته باشد که هر ساله  
 آن محل باز یافت نموده سپه کرم خدمت نباشند و از تردد و دست و پا بوان و طلب نخواه موجب و مرئوسات فارغ گردید درین اوقات متوجع  
 این امر گشته کل طلب عا کر را بمجلا از انقد محال مرحمت فرموده بعد از عالجایب عیاد الدوله میرزا ابو طالب زیر دیوان اعلی که خوا  
 این محضه قابل ذکر محال آن دستور ملک خصال معنون است که در مذکور با اباب قلم و دست خانه هایون درین رستان در تبریز توقف نموده رسیده  
 هر کرده و هر پس از محلی که مناسب آنکس باشد در ب بعد میان رضای صاحب موجب منظور داشته اسم باسم تحجیف دهنه و رات  
 بر یک را فرود آمدن بقید همه ساله بدست او دهنه و عالجایب عیاد الدوله و مستوفیان عظام حساب الامر اعلی در تبریز توقف فرموده تا آخر سال  
 که چهار ماه بود خدمت مکرور را بنوعی که مأمور بودند بقدیم رسانیدند و اقامت حروف نیز با چند نفر از خزان در ارالاش را بجا یون بجهت تحریر کلام  
 در خدمت مخدوم عظام مانده چهار ماه شبان روز بدان شغل عظمی در چشم آفتاب حضرت اعلی بعد از انجام مقام ضروری سرحد سعادت و  
 اقبال متوجه قشاق از نذران بهشت نشان شدند که در بهار خسته آثار آنچه در شیت الهی و اراده و تقدیر ملک قید بوده باشد از مکن غیب بعالم  
 ظهور آید و مگر می از سوانح قابل آنکه خلیل پاشا در دیار بکر از جنود و میده قشاق پاشا را با اتفاق عمر بیکت یسینجی عشرت سهران کرد و ای اسباب  
 غازی که تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کرکویه و شهره زود فرستاد و آن کرده از کرکویه گذشته روی متوجه بصوب قلمرو علیشکر

## سال سی و یکم جلوس شاه عباس اول

ذکر شده شدن محمد پاشا مشهور بطلو پاشا و یحیی بیک و لدر کر یا خان بستین یک دیگر بار اوردو (۶۵۵)

### وقت دیر ملک داد کرد

کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات مسموع شده چنان است که تطلو پاشا نوعی که تجریر پوست در میان زوئیه تهور و رودانکی و وسیعی در آن  
استهوار یافته و در از خدمات و جانپاریها که در اغوار خانوادۀ عثمانی از وصایا در گشته بود بمرتبۀ بلذایالت پاشائی ترقی کرده  
درین هنگام بکلیکی ولایت آن بود و چون حقیقت رفیق و چقای خان سپهسالار با عظم پاد قزلباش بطرف ارض روم نزد او تحقیق  
پیوست از وفور بلذ و از بیخیال محال دستبردار اراد و سیران قابل و عتایر و انواع خود را جمع آورد و داده و از ده هزار  
از دوان سیر و آن آمد که در نواحی سبزی را شوبانده آخته بنیب و غارت آن بود و در از و چون صیبه دره خوی حوالی چالدرین  
مشخص کرد که لشکر فروزی از قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود نمود و غریبت جانب آن در از اراده خاطرش آن بود که بقیه  
سپاه آن خود و دو میران سخی و سرخیلان عتایر را که تا غایت جمع نشده با شنبه جمع آورد و بحرب و قتل و مدافعه جنود قزلباش پرداخت  
اگر که در آنجا بودند صلاح در محاربه نذیر با یکدیگر فرستاد و از آنکه هر یک بجا و مقام خود حفظ حال ایل و عشیرت و استحکام کند و قلع  
خود پر از دزدان را که چون لشکر قزلباش بدان دیار رسد تالش بلا لاکر و لوله و آتش و میانه قابل و عتایر افتاده و تفرقه و پراکنده می شود  
خواهد داد اولی آنست که پاشا نیز بجان خطه و آن بازگشته نموده شتی شهر و قلعه نماید که گشته عساکر بجهت صیانت عیال و حفظ امور پسول  
از امر او پراکنده گشته استعداد محاربه بخوابد داشت صنیار الدین خان و لدر فخر خان حاکم بنیس مین غریب عنان از مراغت پاشا گشته  
بی اجازه و رضایت بکلیس رفت یحیی بیک و لدر کر یا خان بنیسه که بر عشیرت چکاری و سپه داران نظایفه بود اراده فرستاد که چون  
این مقدمه مسموع پاشا که بدین مانع رفیق گشته چاشنی بطلب فرستاد و او بعمده مقدت پرداخته در رفیق نابل سینه و چاشنی بیاورد  
بشنام رسانید و همیشه تهدید کرد که جاسلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی اندامی چاشنی نیاورد و بنیسه بی جانب او انداخت چون دست  
در از و تیغ حادثه نیز بود چشم کار کرده چاشنی بقتل رسید تطلو پاشا از واقعه خبر یافته غلبه غشش زبانه کشید و جمعی را فرستاد که خبر  
قدرا و او را بیارند فرستادگان قتی رسیدند که اردوی لشکر چکاری کوچ کرده خود بنیسه خواص و اعیان روانه بود از قتل اندیشیده و قتل  
صحیح توانست که در مراغت آنجاغت بار دوی پاشا آمد و در جن ملاقات پاشا با او خوشن آواز نهاده دست بقائه شمشیر برده بجانب  
او دید که و نفر از ملازمان معتمد یحیی بیک که رفیق او بودند بصورت آنکه پاشا قصد کشتن او کرده بی نابل و لری کرده پیش و دیده زخمی بر پاشا  
زدند و خدنگاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی یحیی بیک زدند از تقدیر الهی و اقبال شای بر دو بان زخمی از بیم گشته راه قدم نموند و از نظر  
خند کس و بگر گشته که چون سپه دار بر دو کرده از میان قد بود و آوازه و رود و لشکر قزلباش لحظه میر رسید و لوله و آتش را میان  
افتاده هیچ حرف پروای نزاع و مقام از یکدیگر نگذاشته بر کس حفظ حال خود پرداخت و بنیسه بجان آن بازگشته طبقات اگر که در یک مکان خود  
فرستاد و میزدی اقبال آن جمیع روی پراکنده می آورد و دو دشمن قوی برین کسانی دفع شده این یحیی بیک سپه زکر یا خان است که در پیر بر  
عشیرت چکاری و متصرف انکار موروثی بود دعوی اولاد عباس بن علی علیه السلام نموده خود را با افتاد و فرقی شیعیه می شمارند و چون بنیسه  
شیعه زخمی فاطمه را بنیسه می شمارند و بنیسه ایشان را در دعوی سیادت مسلمانه است که با هم او و پدرانش صد و ریاضه لفظ سیادت  
مقوم ساخته اند چون از بایک یحیی بیک اظهار عقیده و اخلاص نموده بایک پاشا بی نابل و لری نموده همیشه عراض اخلاص فرستاده خود را  
از زمره بختان درگاه بشمارد و حضرت علی را بجهت خجسته بیاد و عباسی که شقیقت خاص او بود و بقیه از جمله خانی سر مندر از فرمود



## جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۴)

کرد انبند و متحرک شده که درین سال در محال ناطق قتلان جنبار نوکده در اول بهار سال آید و تهاق عانی بیک که انجان پادشاه تمام  
 لشکر به بار عجم کشد و خیل پاشا با کوهی از قاپو قلی که عبارت از لشکر دهگاه عالی است از محببه استنول بیرون آمد و توجّه محل قتلان است بعد  
 از تحقیق این اخبار از مدبّر صلیب که اذین مصالح ملک داری است چنانچه دستور ان چنین گفته اند بقیه بشمیری یکی ناده  
 توان گشت برای لشکری را بکنند پشت راسی ملک را فضا می آن کرد که حدود ارض روم دو ان که محل عبور لشکر است  
 از صامت و ناطق بر دانه نوعی نماید که در سال آید و از نایابی ذخیره و حضرت و تکی عبور لشکر روم از آن دیار دشوار کرد و لکن از قریحای خان  
 که یمن تربیت شامه و ظهور عقل و کاروانی شایسته سرداری بود بقلب ارجحه سپهسالاری قایل بخشید و سردار لشکر ظفر قرین گردانیده  
 چند روز در قریحای که کجی بمان عاقر طمر نشان بر دانه دست او را با فوجی از خبند و منصور بدان خدمت نامور گردانید که روانه نمود و دو  
 ماهیون فال از سیاق مذکور شکار گمان بکنند آب پارس آمد و از انجا عبور فرمود و از راه کرک متوجه ابر شد و بعد از زیارت کوفه  
 حضرت سلطان پسا گلین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره آغوش را در حبه ابر که داشته جریده و سبای بقصد زیارت حضرت  
 سلطان الاویاد و برمان الاصفی صغی الله و الدین و مراده مستبر که مشایخ عظام صفویه نور الله مرقد هم به در انارست و ابریل  
 توجّه فرمود و قریحای خان با عاقر نصرت نشان بخدمتی که نامور بودند کاین صغی اقام نموده اول بجانب ارض روم رفته تا پای قلعه  
 غان باز نشید حسن پاشا که از وزیر او پاشایان معتبر و سیه و یکدیگر یکی ارض روم بود از خدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خزیده  
 قدرت مقابله و دانه یافت و کردی از شجاعت و سیه که اظهار بخت نموده سپهروان آمده بودند تا بصدقت مقدمه بخش و بران سپاه  
 قریبانش نایوده بعد از محاربه دستبرد آورده و منظم گشته بشهر درآمد و غازیان جلالت شمار تا پای حصار رانده و جمعی از رومیان قتل و برخی  
 اسیر و دستگیر شدند و قریحای خان چند روز خدام اقامت در آن ولایت نصب نموده فوج فوج قاهره را با طرف و جواب خست  
 فرستاد و چون قریبانش تمام آن ولایت را بنصب عارت از بقره ارتفاع و زراعت انداخته و متیغه از دقایق و برای فرد که داشت نمودند  
 از آنجا متضی الامام روی توجّه بجانب ولایت آن آوردند و چون محمد پاشا تلکوی بیکر یکی وان و بین المجرور بظلم پاشا مشهور بود و بکثرت  
 و استبداد و بی جا و دشت و دیری و شجاعت از سایر پاشایان مستبازی داشت و در سال گذشته در سلاطین پیر بود و اتخان و امراء  
 محاربه نموده غالب آمده بود و از باد و سخت و غرور سر مست گشته و عو بهای بلند میکرد و بعضی از ارباب ای و تدبیر خرم و دور اندیشی منظور داشت  
 صلاح نمیدیدند که بر سپهروان و وزیر که خود قریبانش سفاراض و دم کشید و اند و سبهای ایشان از بسیار بی ترد و دقت و ادراک  
 باز مانده و بظلم پاشا و سنجی بیکان و ان با سببان آسوده و لشکر بسیار جمعیت نموده و تفرصت و مستعد کا رزارند و باد چشم خجی  
 بسیار طغیان را رسد بعد از شاد و رت کنگاش از امر اعظام دریش سفید ان لشکر بر کس ادر خور عقل دریافت آنچه بجا طر بر سید  
 می نمودند آخر الامر قرار یافت که چون پاشای مذکور و میران عثمانی را که در دوان جمعیت نموده اند از قریه یرو وار وین مرکز شماع شده  
 زیاده از بازنده هزار سیصد بلکه کمترند در این صورت پهلوان محاربه آن که و خالی کردن و این سامحه لایق دولت تاهره و نام و ناموس  
 قریبانش نیست از عاقر منصوره هر کس اسب بزبون داشته باشد بجانب تبریز رخصت بیم و فوجی از دلیران عرصه سیجا از سوار و پیاده  
 و تسکیخی انتخاب نموده با وابق الطاف الهی و حسود قابل شای روی توجّه بصوب دشمن آوریم و امید داریم که ظفر نصرت قرین حال منوبان  
 دولت و در همدون بفتح و فیروزی خصاص یایم کشته عاقر سپاه این ای اسپندیده داشته اند ای کوچ بجانب ان مدد او  
 و چون یکدم در حلقه شد قضیه بس عجیب و لطیفه بس غریب از پرده غیب خ نمود و از لطایف غیبی بظلم پاشا به لول این مصراع که  
 (فی دست تو دار جنبه زین تو آنوولی) مکافات غرور و پندار و دعویهای بلند با دانه باقیه بدست اگر اد چکاری بقیل آمد

## سال سی و یکم جلوس شاه عباس اول

و مغرباً بحسب قریب اوده رستان ادر آن مکان بخت فراختر جستمی گذرانید و چون ایام ششاسپری شته بهار حشبه آثار قدم برین  
 و گشتی و عالم آرائی نهاد و نور و ذوق و نهی که کوزه بخت و روح مندرانی طراوت بخش عالم نشا طرک دیدنی خورشید جهان آرا بعد از تقاضا  
 نه ساعت و چهل و دو دقیقه روز دوشنبه و از دهم هشتاد و سه رجب الاول از شهر نزل حوت بیرون فرامیده پرتو سعادت بر برج محل انداخت  
 شعر آغاز بهبار دلگشا شد ایام لطافت هوشد و لبها شاد شد شبانان چون عارض و لرزای خندان چون بوی  
 چند از ایام نشا طرک نور و زکند شد هوای دلفری کرمی آورد از بورت قشاق کوچ واقع شده رایت منصور و ششایر زمان بجانب طاق  
 که رجبستان در حرکت آمد از سوانح اقبال که در آن ایام بمبت فرجام بطور آمد فتح قلعه قزاق فتح است که جمعی از کفره که رجبستان بدان  
 حصن حصین برآمده اظهار بغی و طغیان نمودند آن قلعه عالی اساس بر فراز کوهی رفیع و در بر قلعه منیع واقع است که از هیچ طرف سرکوبی  
 ندارد در تقاضای شایه که از درگاه قلعه نامکانی که محافظان قاصت دارند پانصد و شصت نیز پانصد بالاس باید رفت بی تکلف اگر قلعه مذکور سوا  
 آب انباری که از آب باران بر میو چشمه آبی میداشت که تنجیر هیچ والا شکوبی بر نگزیده بجزه مثال آن قلعه سپهر شال نیر رسید در اینوقت  
 اقبال مصون از اختلال بایون علی رعب هر اسپر بیاسر و دلهای کرجیان بی ایمان راه یافته دست در امن استیمنان زد و کبریات خان  
 والی کار تیل را شیع خود ساخته بیرون آمد قلعه را سپرد و محصوران از عواطف خرد و از خلعت امان پوشید بعضی که اراده ملازمت  
 خان داشتند بکار تیل رخصت یافته بعضی دیگر به دارالامان منسحب آباد جنت نهادند از حوادث زمان آن سودگی یافتند و چندی از تنگنایان کوب  
 شای بجز است قلعه مأمور گشتند در حال انجبال مباح جلال رسید که روی از بقیه شریف کرجیان که از بیم تیغ و سنان غازیان در گلهای  
 و میوهها خزیده بودند در ولایت قس جمع آمده در مقام خلاف و شقاق چون مایه غضب و باره آن میدانان افروختی داشت و همسوز شعله  
 غضب انفعانند بر فوجی از افواج قاهره برابر سران بخت بر شتگان خون کوفه فرستادند و متعاقب آن گروه زمان یکت ووز باشی فلان  
 نیز با فوجی از غلامان بنهب اسراشان مأمور گردانیدند و زمره مجاهدان چون طای اسسانی ناکهان بر وقت آن خون کز لکان رسید جمعی  
 از کفره فخره بدست درآمدند از نادان مغرور بسیاری از نصاری بدست بعضی طغنه شیره و بعضی دیگر با کودکان و زنان بقیه الیف اسیر  
 و سبک شدند و گرفتار از اکر بار دوی بایون آوردند مور و تیغ یاسا و غنوبات کونا کون کشته در سیستگاه قدر قدر مانی جان بخشی میدادند چون  
 خاطر افروزمات کرجستان کاخ فراغت یافت ایات جلال بجانب تقیس در حرکت آمد و کبریات خان والی کار تیل بوزام خدمت نیرانی  
 پرداخته زیاده از نامول بقیهات شایه و ضلع فاخره پادشاه شرف ایاز یافت از آنجا خان حریت بجانب سموت معطوف گردید  
 چند روز در منازل ملکات تابکند داده ملکات برین سخن که از زمره کجیان صادق العقیده این دو دمان معتقد شمس عشرت پرا بوده از آنجا  
 لوای توجیهیلا قات کوچه دیگر افروختند و روزی چند در تفرات سواحل بحر کوچه و آن سرزمینهای با حضرت بنو مال چشمهای آبلال  
 که بر مثال آن داشت جلال و در کار بخت می و خوشدلی گذرانید

ذکر لشکر فرستادن بر سر اراضی و مسموم داری فرچای خان سپهسالار ایران و از آنجا

### بجانب خطه روان

در آن اوقات که یلیان کوچه و کینه خیم سادات اقبال بود متواتر از جانب موم جو اسیر آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه  
 مملکت موم سپهسالار مصالحه که در پال گذشته محمد ابوساط محمد پاشا سپهسالار تهدید یافته بود و پیچیده دباغوار و اف داضد و تهمینا  
 بتعبیر متمم ساخته از منصب وزارت عظمی معزول گردانید و چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره شد خلیل پاشا را وزیر عظمی و سپهسالار

در  
روز  
دوشنبه  
۱۰۳۱



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و پستایش و نیایش دادار جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد را بوجوه و ششایان بادرین داد  
 فرمانروایان عالم را در انتظام داد و در روزنامه و در سپرد و قریب و هسبیا سلطان ملک اصطفا صلی الله علیه و آله و سلم و آل و عترت  
 طاهره و مخصوصا سر آغاز نخته صفی خرو منافی و یار و صفیا مضیق کلام صدق انجام آقا مکذنبه العیلم و علی با یطفا ابی الامین  
 صلوات الله و سلامه علیه و علیه و علیهم اجمعین که خازنان جوهر علوم و اخبار دین و راهنمایان مسالک یقین برای برزین حسد و نند  
 نخب سنج که نکته نگاران صحیفه انش و معنی آریایان و قایتی بخدا نیند پوشیده ماند که سوادین و اوراق اقل اعباد اسپند فشی در صدف  
 اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم ملک بیان گردانیده که چون توضیح آئین قرین حال در پیش آمانی و امال کرد و صحیفه دوم را از تاریخ مذکور  
 اقبال مصون از خطل شش بار جو انجت کامکار کارامان خلاصه و دومان صفوت نشان صفوی بنیان فرمانروای عالم عدل و داد و انجا  
 توان کاسره و کیان پیدا و نو نوحان جهان داری که هر یک جای خلافت و شریاری غلام با خلاص حضرت شاه ولایت شاه اعظم خاقان کبیری  
 گردون بارگاه شاهی ظل الله که شروع انوار بعد از شش فرشتبه آسار و شش بخش عرصه جهان است در دو مقصد نگاشته ملک این نگار  
 کرد مقصد اول از جوهر سعادت و نوبس لغاتی سی سال که یک قرن سعادت اقران آیام شش مذبی فرمانده زمان است مقصد  
 دوم از آغاز مسند دوم که بزمان حضرت صاحب الزمان منتقل با ندیل ذکر حکایات غریبه و روایات عجیبه روزگار چون مقصد اول  
 که از پیش گذشته رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی گردانیده که بمن الطاف الهی از علمه امان باقیه این نخته عالم آرا  
 چنانچه کمون هر خلاص گزین است رقم اتمام پذیرفته این بازه حال بستان بنگذاری از جوهر فیض فضل الهی بر سر برداشاد و بگذشته حسب  
 خواستش و از روز و نمره مواد بار و در گرد و و مانق ففی الا با

آغاز قرن دوم شش سیلان یل ترکی مطابق است و عشرين الف هجری سال سی و یکم جلوس عباسی  
 سخن پرداز این سبکوزانه چنین گوید از احوال زمانه که در وقایع پیشه سابق مطابق خرس و عشرين الف هجری تاریخ که در میان اهل اسلام  
 جایون در و فقی قرار یافته بحیث اقامت اشرف منازل خوب مقام مرغوب ساخته و پرده است ارکان دولت اعیان حضرت هر یک روایا  
 و منظره

هو الله  
تعالی شانہ العزیز

جلد سیم تاریخ عالم آرای عباسی که مشتمل است

بر حالات و

وقایع و سوانح فترت دُویم شاه عباس

صفوی طاب ثراه و جل محنته مشواه که بعد از اتمام و انطباع مجلد اول

و دُویم شروع در انطباع او کرده شد مر جُو

از ناظرین

که بانی و کاتب ابد حامی خیر یاد کنند

انشاء الله  
تعالی



## جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عبا

معین از نعل و کعبه از مرجان هرگاه طبع شکسته از در بادیه جوانی اخبار بقدر خویش آرزو نمک بوده آمد خود را مستحقان کرمی  
 کردند و چون سلطان کوی امید در نوزدهم رمضان علی و مطلب اینی نماید بلا شبهه و شاید حصول مطلب به وصول مقصود کار و دیگر دشمن  
 توسطه نظر شوکال و قابل فیض که عطف نمود فیض همه کز از فیاض جصل این را قلم آنکه را قلم این نخته عالم آرا دریاچه کتابت  
 جرات قلم نگاشته که بمادرات احوال که امی حضرت پادشاه والا جاه گودون بارگاه سلطان سلطین از ان زده و خلاصه عشره نازدیا  
 عرض جهان که از در صدق و احسان خود را اعلام خاص حضرت امیرالمومنین امام السلیح علی بن ابیطالب سلام الله علیه اولاده المصومین صلیا  
 بلکه از خلوص عقیده پاک عقایدی کلبستان طایکات ایشان آنحضرت بشمار و بدان افتخار و در طلب حق و موزنی از ارام نقش عبارات و  
 سلاطین الفاظ و استعارات بقیه کتاب در آورده بر صنف بیان مینگار که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح و دست  
 افزاری باشد بجهت الله و است که توفیق نمیدان یافته وقایع زمان فرخنده نشان را از روز ولادت با سعادت که ساحت ملک خراسان از بر تو  
 سلطنت عشره فوج بخش عرصه جهان بود تا زمان جلوس فرما زوای ابران در صحیفه اول و از اوان جلوس تا یون که سندهان را ای مالک فتح  
 المالک ابران و تحت فیروز اجداد عالمیکان بوجود شریف زب و زب پیرفته الی غایت که سنین هجری پنجم و عشرین و الف رسید و یک قرن بعد  
 اقران است از ایام سندهای مداین و اوران که یک مجله از صحیفه ثانی است در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان  
 و فرمانروایان عرصه جهان نظر بر آن میاچه قابل اندازند کارنامه ای سنجیده و قوانین پسند داشت استوار لعل کرده اند و شعار خود سازند  
 میداد که اول معتدل طبع بایون آنحضرت فاده دست را با جبهه و حده و بر زده ایا بحسب دارا دیال ظاهر آن کوناه و کشیده باشد  
 و نمایا پسندیده طبع مطالعه کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از مضامین محفوظ و از محاذی مسیح و مسرور گردند (شعر) مکرر  
 بدوران معانی کهن افسانه های سسانی کنی ناکلی گفتار کهن کوشش ز کلمه گمنامی تازه میوش و انشا الله تعالی  
 از آغاز قمرین و دیم جلوس بایون که بر زمان ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه متصل با ذکر عشره و فانه مجلدهی صیحه تربیت او  
 خانه کتاب که در صدر و قریایانی شده بان مجله انضمام و بفعل الله بشار و حکم مایرید (شعر) خداوند از لطف بیکر است  
 به جادو جرم استنات شب بخت سیاهم روز گردان بدین مقصد دلم فروز گردان  
 کتاب بچون الملك الوهاب فی شهر ربيع الاول سنة ۱۳۱۲ علی بن فضل  
 الکاتبین ابن محمّد شریف القزوينی بنی نهبان

# سال سی ام جلوس شاه عباس اول

حکمت ابریکه بیرون رفت ابن جینخان که کنه سپاهی کار دیده بخت آزموده بود عارضه ابر خود قرار تو استند و او را در بکان جمله نموده در آنجا  
 و در امیر سلطان حسین نام پسر قبل رسیده و از او آتش پیری آرام شده خواست که قره العین خود را بیاورد و او را خود راه سلامت جوید چند آن پیش  
 که با چند نفر از زبان چغای ادا کس اجل ثمرت و این شهادت نوشته از زبان چغای بعد از گشته شدن ابن جینخان خود را بطرف جوی که در  
 کاه کشیده آنجا را خندق و محصار خود ساخته تا آنکه روز خود را حفظ نموده مدانه از آنکه که با من سلامت رسیده در قشلاق و انقیای غیر بعضی  
 رسیده و عواطف شیربازی که بمواریه چاقی چنگل از آن جان نثار متوجه حال بازمانده کانت مظهر حسین پس و کیش ایجای پدر تربت بایالت خانی سراسر  
 فرموده لکار و طاع و در راه با و از آنی داشتند (متوفایا) در میان علایه الهامی زمانه سیر از ابراهیم کنی الهدانی که شکار از اوصاف حمید و فضل  
 و اخلاق پسندیده آن سینه داشتند در صحیفه اول این قدر در تحت اساسی شیعیه سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر یافت جان فانی را و  
 نموده کتب خانه جات از صحیفه منتهی پرداخت میرفانی کرمانی در تاریخ واقعه سیر از کوید (تاریخ) مرغ روح و روان ابراهیم کرد  
 پرواز سوسنی بلخ معینم آن بنی سیرت دلی فطرت که عدیش بهر بود عیدم گفتش سال فوت مادل میش سدره  
 باشد مقام ابراهیم مراد از دل میش تحصیل عدیات که تبعیه برادر بیت و پنج (دیگری) از متوفایا سید مبارک خان دلی عرب  
 جویره است که جل طبعی در میان هر که شد می سینه شیعیه پاک عقدا و بود بعد از آن حال شاه جنت مکان بزور بازوی مرداکی آتولایت ابریکه  
 تصرف در آورده و لوامی حکومت برافراخت قبل از جلوس و ایام قرب بعضی اوقات ابراهیم قزلباش مقام خلاف درآمد اما بعد از جلوس بایر غایت  
 فرمانبرداری بردوش گرفتار عقیدت و اخلاص بطور میاورد و سینه صبر سر خود را در او ان کودکی جنت از دیامراتب خلاص بایر بر اعلی فرستاد  
 در ظل تربت شاه نشو و نما یافت در میان حساب لائیس را و در ارض عربستان دادند بعد از فوت الدحیاب لائیس جانشین و الله و مقصد  
 ملک موروث گردید اما او نیز در او حسنه نبال مرخص گشته در عالم جوانی و دایع عسر و زندگانی که در او دولت و کارانی متقی یافت حکومت عرب  
 حساب لائیس عظمی قابل بسیده شد برادر زاده سید باک توفیق یافت شرح حال او انشا الله تعالی در وقایع مشرقانی مرقوم میگردد  
 دیگری از متوفایا میر فتح مین باشی صنهاقی است که در کربلای چنانچه مذکور شد زخم شک خورده چون بر دو آورده و زخم پیری کرد و غایت  
 پسر رشید و ایجای در عقب نموده میر فتح ثانی لقب آید

## خطاب در ختم کتاب

جمله آریان عرایس سخنوری و مشاطان ابکار خست بردی که در سوابق زمان و سوانح دوران صورت پر بچکان معانی و خدایان الفاظ را  
 خواهند کان شوق عالم و آرزو مندان شواهد ذوق بصیرت و دلال و آرایش خط و خال بگوید در آورده چون بیانیان تاری رفت و روبرو عرصه صورت  
 و غارت جهان معنی کرده (شعر) سخن بهر چه آن گشتی گفته بود بوم دانش به زنده خاصه ارفان صحایف انشا و  
 و مورخان حدیث آرای خنک که جسمه قلام غبر فاشان از باوه خوش کواصی بریز و بوی سخن سپهانی از شمیم اناس قدسیت ایشان غیر نیز  
 لای طبع در زبانشان آویزه گوش و کردن مستعدان روزگار و صنایع دایع کلک که رسالت آن هنرمندان نادره کار در عرصه جهان باید کار است  
 بر چند دست آرزوی طالبان نکات معنی اندامان سپه ادق اقبال کوتاه است و عقل ضایع کزین راه سپهر کلمات بخت آیین ایشان جنبه و آگاه طبع  
 سلیم و دهن ستقیم بضمون نهال که (بیت) کوبید بکشی سخن ناز نماند این نکته معقول دل نمک است در هر خریدار نماند  
 و کز در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است را هم این خطاب میکنم نقاب ز پرده حجاب بیرون آمد بگوید که ابواب فیوضات آئین بر چه حال  
 طالبان جواهر منشی نموده است و سخن لای بحسب سخن برائی بر کز از جواهر روانی کشته پیرانی خالی نموده (شعر) کس نپرداخت در جهان سیر



# جلد دوم تاریخ عالم ارای عباسی

تاریخ جهان  
جلد دوم

(سوم) و زمان و کوه و کان سپهر غازیان و غرض شایسته از سکن و او در قیام خبر یافت بر سر ایشان ایستاد و نمودند از صعوبت راه و انبوهی شبیه جنگل و غل  
برف پوشیده بود و دشواری مکان آنست بخان رسیدند ایشان در خطه شیراز و در لشکر آگاه شدند حال و الحال را انداختند و بعد از آن  
خود را برپای اسبان گرفته از راه و کشت بر برف بجال طرف و ایشان که نخستین بودند بسیاری ایشان در نظر بود که طبعه لشکر با کسان ایشان سبب  
از تعاقب باز داشتند بجای رسیدند که در میان برف از کندی راه یک یک میبایست رفت که رفتن و دشواری بسیار بود و اکثر کرجیان اسبان  
خود را با عوارات پیش انداخته خود جنگل کمان پیاده و بعد فلات در میان برف یک یک از دو و دو طی مسافت میکرد و جمعی یک یک برادر دیگر سلطان  
دورست که در تعاقب ایشان میگردانیدند بود و در غم تنگ از پای درآمد بعد از کثرت یوزباشی ابو اغلی و ولد ابو القاسم یک یک آید و با شمشیر سبزه  
جلالت پیش راند و در حالتی که تیری در کان نهاد و بجای کفره میانداخت و تفنگی بر سینه او خورده و غلبه بر فتح مین با شمشیر صفتی از عقب یک یک  
بکمر یک یک آمدند و در سوار شده بود و از نیزه آنجا زخم تنگ خورده و زخمی که در بطن او افتاد و در وقت شد چون بین طریق عقب بعد  
شاقین موجب صیغ جوامان کار آمدنی میشد و قلاب نیزه غروب کرده شبیان در آمدغان باز کشیدند و از تیر تیران چند نفر مضر و دغاغی از جنگ  
اجل خلاصی یافتند و در این پورشش موازی ده هزار سپه کار آمدنی که زنده و خلاصه کرجی بودند در مرتبه اول خود را حفظ نموده دست میانداده  
در این مرتبه از شدت سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود و مجال حرکت و فرار نیافته دست در آمدند و غنیمت بیار نصیب عساکر خضر شعار کرده عالم  
و غانم باز شدند از طایفه کرجی در اندام و تار و پودار و چون طرف شمالی کرجستان مذکور عثمان پیوسته و همیشه مردم عثمان بطریق مذکور با انولات  
ایر سرور و انداز وقت که فتوی چنین با انولات راه یافت و حارس و کجانی بود بیشتر از پیشتر آمد و پنجه و بخش ایر سرور در گوشه و کنار میان میش  
و جنگل قبیله مانده بودند از خوف و بیم لژی مردم و عثمان خود را با انولات میداد و با شمشیر آچاق کار میبردند و خسته بجا بودند از آبادانی در انولات  
نیر سبب و پنجه جالت و نادانی ظهورش چنان و لایتنی که هر ساله آلف و الوف مانع و در حسل آن بود و در آن که صفت قاعا صفتا گرفت و در کج  
طایفه ایل و جمعی از کرجیه که در ترک و آنحد و میسوزند و در هر خانوار ازیم جان و اسرو غارت بجای راضی گشته و رده رفتن در ایلان با نذران  
کردند و حسب فرمان قضا جریان دست تعرض از ایشان کوتاه گشته و آنه انصوب شدند و بلاست بفتح آباد رسیده و طرح قامت انداختند  
و دیگر چون بسامع جلال رسید که از مردم دانستی که از طایفه ای حاکم کجی اند و قدرت ظهورش عصیان بطور آمد جمعی مراقت و دستار نو و خضر  
عازم محمد خان زیاده و اغلی حاکم کجی که در میان ایشان بوده اند قبل آورده اند و در حقوق که الکای مذکور محض نزول و قتل شریک مضر و مضر بود و در کج  
و بیرون انطایفه را به عرض بر خود آورده و بعد از ظهور عصیان مشورت نهاده ملک آنجا را با سی جل نفر از عظام و اهل عصیان بود و در سخت و غضب با کشته  
بیا سار رسیده و جمعی دیگر که محل اعتماد بودند از انولات اخراج کرده و بهنج آباد فرستادند و کج دیگر در بورت قلاق حکام و عثمان  
و طبرسران کسان خود را به کیشهای لایق جبرگاه جهان پناه فرستاده و بخلع فاخره نوازشات از مرافران میهند و جهات ضروری را اندوخته و جبر  
و بخاره مرانجام یافت و فرستاد و بورت قلاق عاقبت خوشی سپری گشت چون در مهال عادسی مخدول العاقبه منکوب گشت چندین هزار کار فرید  
تبعیه تمام مجاهدان معرکه جاد و راه عدم پیورده و ابو القاسم و لشکر بیار روم چنانچه که کور شد کاری ساخته باز گردید و طغر و نصر فرین حال ادبیا  
د وقت بودند که چشم زخمی که از صابت مین الکال لازم بود در خراسان و قلع یافت و کج دیگر آنکه در او حسنیال بود از کجی که در دست  
تقریباً نیک خو و از سر کردی محمد قلی و در مین از راه او و کجی که از بانی مین سرخس و هرات آمدند و در سلطان حاکم مار و طاق با جمعی از مبارزان  
از نای از راه طاق بد انداختند ایشان که سبب و اندیشه این صحنه حاکم سرخس ابن بر حسن سلطان فیروز جنگ مشهور با فوجی از طایفه ختای که همیشه در آنحد  
با او کجی سبب و از نای که در ده مرد و کجیها بطور آورده اند و بخیر و سلطان مین کرده و اتفاق با در کجی رسیدند از جانبی دست یافت قال برده و مین حرب  
پیوست خرو و سلطان از جهات غرور شجاعت خود را می نیایی کرده و محل نامناسب جنگ انداخت که کجیهای مردان و آنجا و آنجا

## سال سیام جلوس شاه عباس اول

دانیال از احوال لشکر که در هند گزینانست مناسب قشاق دید از آب که عبور نموده در دانیال طرح قشاق انداخته فاضی خان صدر که در آن روز (۶۴۷) از سپه دار جدا شده بود در دانیال با روی بایون رسید به شرف با جلوس شرف گشت و مقدما یکده دشترا بط صلیح با سردار و پادشاهان گفتگو و برنج سابق قرار یافته بود به بعضی سناندا چون اعتماد بر احوال و فعال از طایفه نیست این مرتبه نیز هم صلیح چنانچه رسم و آیین سلاطین کشور گزینان (که صلیح صلیح و که جنگ جنگ) قیامت پذیرفت زیرا که جمعی از عظامه رؤوم که در این هنگام صاحب چهار دولت عثمانی شده ببار از دیار جاد و نیرت و تلاش تبه وزارت محمد پاشا را در محاربه قربا شش و فقهه کبری بقصر ششم ساخته سلطان احمد خان و در از منصب وزارت عظم و سردار غل خود خلیل پاشا وزیر عظم و سردار شده در سال دیگر که بکمال میل است و عشرین و الفاست و در فرستادن که در کمال در دیار بکر قشاقی که در لشکرهای مالکیت و موم را جمع نماید در بهار یونیتیل سبع و عشرین و الف بجانب عجم در حرکت آید و جانی بیکت که انجان پادشاه و اوس قاتار که بکمال طلب است به موازی بیست هزار کس از خود تا تار بولایت و موم در آمده بود با وسینه در دیار بکر و انجالی قشاق و اندک در سال آینه در سفر قربا شش رفیق سردار باشد و از مدلول العبد هدیه الله بقدر عال فاده ندانسته که ثبت امور عالم و نظام احوال بی آدم منوطه ربانی و قضای سبحانی است (بیت) آنچه دلت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود زیرا که در خلال انجالی از تنهایی ملک متعال سلطان احمد خان به طور بسته توانی نداده رفت برای آخرت (مصراع) رفتا عالم در گیر چون دو پسر کو در سال داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر سلطان احمد که بحظ و شغلی و مانع شهرت است بدیخت غایت سالم ماند بقبش خفته بود دیار شاهی خنیاگر که در بعد از ششماه که نام سلطنت پادشاهی بر او اطلاق کردند جمعی از عظامه و رئیس بیدان از سلطنت او دیگر که سلطنت سلطان عثمان سپهر بزرگتر سلطان احمد که در آنوقت و از ده ساله بود اتفاق نمودند و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان بر سر بر دولت عثمانی جلوس نمود و بدستور که تید یافته بود خلیل پاشا و جانی بیکت که برای پادشاه و سبیل تا تار در یونیتیل سبع و عشرین و الف لک بجانب عجم کشیده در ولا سراب محاربه قشاق فاده و نیز وی اقبال فتح و نصرت قرین حال متعبد و دومان قدس نشان صفوی گردید و خلیل پاشا نیز به دستور سردار سابق صلیح و سبیل ساخته خایه خاسر بازگشت در این آمد و رفت از طایفه تا غرابی بسیار در ولایت و موم واقع شده و خبر خزان دنیا و آخرت هیچ اثری برین لشکر کشی مرتب گشت شرح آمدن و بازگشت خلیل پاشا و جانی بیکت که برای و کیفیت محاربه ایشان با خود قربا شش که بچه فاده بود و دیگر سوانح و قضایا که روی داد اگر عراقی باشد و توفیق آتی رفیق که در دینوی که در صدر ذکر اشاره شده در مجلدی علیحد که آقا حسن بن دینم است از جلوس اندیس بایون شاهی ظل الهی در رشته تحریر انتظام بیدان الله تعالی اکنون وقایع ایتام قشاق را به پیچیدگی بیان میکند

## ذکر وقایعی که در ایتام قشاق و انقی بطنو ریوست

چون در برابر جبارت و بی ادبی که از ظهور شاهان و کرجیان ضلالت نشان کاخ بطنو ریافت غیرت شاهانه و حجت خسروانه قضای این کشور که کفره آنولایت نوعی معروض تن سیاست و انتقام کردند که در اندام بار دبار و رطب و یابس شعله غضب قیامت لب چنان سوخته گردید که آلبان و صامت ناطق آثار ماند و در اول سال که رایات جهانکشا بهضوب در حرکت آمد کاخ قشاق آذینار نوعی مبعوض قتل و غارت و قید اسرو غرابی و خسارت در آید که آنولایت مضدق لبس فی الذار غیره و تبار که در بهر سوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی شکنج فتنه بود بمسامع جلال رسید که لو ملک بیروانی و داد و کردی و طماسب قتی بولایت کاخ آید معهودی از پراکنده کان سپاهی و رعبت کرجی از پرا و جوانب جمع آورده در هر موضع ویران چند خانوار غارت نه و پایشان بسکن گرفته اند و جمعی از قورچیان و غلامان و تفکیان را اسیر کرد و میسر خان قورچی باشی پس پایشان در ستاد و جنود و غلامان آن بخت بر شکان در آید و بخت لایت قشاق پاک کرد و مردمان طماسب آید



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۱۰) برای آخرت کشیدند اسب استر و شتر که از خندان خلق سقط شده بودند از شاه حساب بیرون بود قاضی خان و رفقای او نقل می نمودند که در  
مرحله بکرونا به قصد بحال اسودکی نه استند و در هر مرحله از نه بیاران که فوت شده بودند برستانی نظر می آید و در هر کوچ از خدمت با برود  
چندان خبر و خرد کاره بر جای می کشیدند که گویا از دو کوچ کرده و نصف لشکر بیکه می پیچید و می رفتند و کارهای محاصره قلعه و گرمی حرب قتال خود  
علی کسبه صفهائی که از خاندان شیخ ذوالنون و از علین ارباب قلم سرکارهای دولت شیخی در عالم رویا می آید نموده بود که از شخصی سوال می نمایند که قس  
عظیمی حادث شده بود و لشکر قرین یکدیگر کشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود شخص این عبارت جواب میگوید که فتح از پسر علی و زوی صاحب  
واقع و قلعه خود را نقل نمود در اتم این حدود بکرونا و که آیا این عبارت در عالم رویا القا شده بوزن در آید و تاریخ فتح تواند بود یا نه بنافه  
ولی بوزن در آمدن و در تفاهات موافق تاریخ افتاد و از شخصی قاضی بن طریق در سلک نظم در آمد (تاریخ) آمد و دیار روم از بهر سیز  
سرگردان خرابه میگرد و علی آراست زبر و وضع او شاه جهان فوجی را بنمود حق بصدریب و علی بر بست که گنبد از  
لطف آمد بر زمین خویش امان می میخواست یکی زبندگان درگاه در واقع بینه از قضا ازلی نازین در گرو  
فتح از جانب کیمت کابین از ختی شود با و نیکت جلی بشیر ز فتنی که می گفت ز غیب فتح از پسر علی عالی ولی دین نادر  
کابین مدعی غیبی تاریخ قاضی او شد از لطف علی الفقه میامین الطاف الکی و امام ابو اطن قدس بر اطن حضرت سات نایبی  
الله علیه و آله و حضرات الله معصومین صلوات الله علیه جمیع فخر و حضرت قرین حال غنجان و دومان و ولایت شان کشته چیدن بر افشند و  
و انان شیعان اهل بیت که در قلعه بودند از آسیب دشمنان نجات یافتند و در خاطر بر او امان و دومان قدس نشان صفویه گردید و فتنی  
آز و سید می آید ایشان بعد از آنکه خواجهمیر یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استداد است این تاریخ گفته (تاریخ دیگر) چون که  
سردار لشکر رومی وارد ملک ایران گردید دو سه ماهی بود در قلعه نشست مدتی بر بابا عید چه دید که تاریخ  
شیعیان علی بنی لشکرش قبل رسید که بر بر بیان بر بست چاره خرد از خویش نید ماه و شوال چون زمیست گذشت  
و به آخرین نصف سید دولت شاه دین ساعد شد لشکر روم همنه گم گردید پی تاریخ آن چند گفتا آمد و در شیعان  
عید بعد از معاودت لشکر روم چون حضرت علی قلعه جدید ایران را که در شریف نیل خمس عشر و الف امرار و عساکر منصوره تربیت داده بودند  
تأخیر نیده بودند اردوی آغری را بجانب برکات فرستاده خود بعضی نفیس با جمعی از معتبران با طافه مس تشریف برده نیکت بود قلعه را  
نظر حبس باط و آوردند اسیر کونده خان و سرداران قلعه را بنوار شات شاهانه سرافراز نمود و اسیر کونده خان در اندام مردانیکها بختاب را و  
مفرز کشتن محبوب مشهور است که رویان قلعه داری از سر نهان کشت نمود و اما در قلعه گیری بر بنه نیکت غالب فایقه در آن چندین شلاع  
رصین یکی از آن قلعه رفیع البینان قطعی است بقدر و غلبه از سر نهان کشته اند و درین و شیوه جهانیان نفوذ می کنند در زمان دولت بفر  
شاهی ظل الکی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری بر رویان فایق آمد و چندین قلاع مشهور معتبر بش قلعه تبریز و قلعه صق و جدید ایران و کچ و نساجی  
و در بند و تیس و غیر هم که هر یک مشغول بر داند کاری و مملو به خایر و براق قلعه داری بود چنانچه مشهور و در این صحنه راجع آمد به ماه و نیم باز  
از یکصد هزار مرد قلعه که جلد نموده قلعه ایران را از اصابت نمودند با سلطان قسندرقی که از درویشان کیمت ارضا جسته و بدست این با  
درین باب گفته (زبایعی) در عهد نو کس قلعه زرد می گرفت گرفت کس از غریب و بونی گرفت اقبال نو صد قلعه گرفت از رومی  
یکت قلعه زور تور و می گرفت حضرت علی بعد از شاه در قلعه عنان غریب بصوب فلاق قزلباش و در آن زمان عساکر فلاق  
پرداخته لشکر با جماعت اخصت مراجعت اوطان دادند و چون طایران رکاب قدس از راه دره علی میر کشتا آمد به اردوی آغری می پیوستند و  
آنجا عساکر کمان بصوب باغ و کنار آب گرد آمد چون هنوز فتح و فتح کریمان ضلالت نشان چنانچه کمون خاطر غریب سرشت علون بود بطور نیامده بود و صحنی

## سال سی ام جلوس شاه عباس اول

سفره چوباشی و رختا با گردی از خود قرباش در موضع که یک کفر خج قلعه اقامت نمود و مستدول دیده بان تعیین کرده از آمدن شدت خبر داد  
 و از امر او پاشایان روم دلاور پاشا با فوجی از خود در مسیر در آن سمت منزل گزیده بودند از آمدن و رفت قرباش بقلعه واقف گشته گاه  
 بگاه میان ایشان و مبارزان خود قرباش دست بازی واقع میشد روزی رومیان دیر می گزیدند پشیمان شدند و خود را با مشن نیزه  
 کرده میان آن گروه در آید جنگ در پیوستند جانمیر خان بختیاری که از امر او بزرگتر بود و دست کسی از الوار مردم خود در این نزدیکی  
 اندکس و بوقت خلف یکت مأمور بود و لیرانه با اندک مردمی بخود رومیه که ضحاف مضاعف و بودند حمله کردند نزدیکت بان شده بود که گرفتار  
 کرد و بر طبق نام قبیله بخش باری کرده بر زور بازوی مردانگی و معاونت جوانان دیر سپاه منصور دفع دگانت خصمان نموده بسلامت برودن  
 و از خاک منصوره قرباش مردانکها بطور رسیده بعد از غلبه دست از محاربه داشته سپاه پیرانه خود را پس کشیده بمقام خود آمدند  
 رومیه فوج فوج بدو میر رسیدند جرات پیش آمدن نکرد و ایشان نیز بمقام خود باز گشتند (و دیگر آنکه) جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف  
 دکرستان بایروان بآمدند مقصود سلطان گنگر لواحکم پخوان که بخوداری آنرا مأمور بود بان کرده و چار شده بعد از حرب قتال جمعی کثیر  
 طعمه شیر آردسته احوال و احوال بیار غنیمت عساکر ظفر شاد شد شتران سرکار حافظ پاشا که از آنجا ذخیره سیاه و رند دست در آمد و حمل غلام  
 مذکور بود و دیگر آنکه هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا جمعی دیگر از عساکر دوان و دیار بکر آغوش خود را با گردی از رومیه و اکراد از باری  
 قلعه بطرف ان میفرستادند تیمور بیگ بادل صحبت یواغلی با جمعی دلاوران بر خاشجوی بر سر ایشان رفقه بعد از محاربه ظفر باقه غلام نو فرست  
 آوردند و دیگر آنکه دو محمد شمس الدین که بخیر کرجی و صبط راه قارص و ارض روم مأمور بود و کتله او را راه و کتله بمرقدین رومیه باز خواند  
 محاربات بوقوع پیوست و دستبرد های نمایان کرده چاشان که از روم آمد و کلام از جانب اندکارسد و او را میآوردند و جمعی که از نزد کرد و از  
 رفقه بعضی مکاتیب میردند دست آورده مجسوع آن مکاتیب و مراسلات ابظرافت در آوردند

## شرح مراجعت سردار و عسکر روم و گفتگوی صلح در میان آوردن

چون سردار از قلعه کیری با یوس کشنده گفتگوی صلح میان آورد و مشایخ صلح سابق را عاده نمود و بچهار صلح سلطان اظهار نمود و بود که بعضی از شرایط  
 که در میان رضوخ پاشا و قاضی خان صدر فترت اریافته بود از جانب قرباش مرعی و سلوک گفته حضرت علی در جواب فرمود که از این جماعت  
 امری که معایر عهد و پیمان باشد بطور یاقه شراب صلح کایم می مرعی بود ایشان بختی تقصیر چنان کرده و دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله ممکن یافته بود  
 مثل ساختن تصور نمایند که در این نهضت بجز بختی و خنای خلیف که در این ماه مبارک صیام بوقوع پیوست و خیران دنیا و آخرت چه منفعت  
 دولت سید اکنون که در مقام صلح در آمد و اندام را سخن کی است و اگر در شهر ابله صلح نمی داشته باشد اگر رضوخ پاشا در حیات نبست قاضی خان  
 حیات و بعضی از پاشایان همراهند لادور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا از آن مقامات اطلاع دارند و سنو نامچه آذربایجان که  
 مستعان طرفین تشخیص داده بهر ایشان در میانست اگر صلح داشته باشند قاضی خان را بفرستیم که در مواجده پاشایان مذکورند کار آن شود و حسب  
 آنستند عاقد اریافت قاضی خان بار دوی رومیان فرستاده و فیما بین عقد قواعده صلح استحکام پذیرد و تاریخ بیت و پنجم شهر شوال که بنور  
 خان بایشان رسیده بود سردار کس نزد امیر کوته خان بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میان ما و حضرت شاه عالیجا صلح واقع طبل ارتحال  
 کوفیه بجانب ارض روم باز گشتیم قاضی خان در راه ایشان رسیده و سردار پاشایان نوازم اغراض و احترام بطور آورده و از بیم عاقبت قرباش  
 تا ارض روم با و تکلیف همراهی کردند در آنجا مقدمات صلح و شرایط آنرا بمنج سابق گفتگو نموده و در ارض روم متخصر شدند خود با خواص و پیمان  
 روانه استقبال گردید و در این آمد و رفت قریب پهل نیراکس از خود رومیه چه در پای قلع و چه در محاربه با تفرج قلعه و چهار رسیده و باری خت

جمع سردار و عسکر روم  
 در پای قلع اریافت  
 حاجت پاشا



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۹)

پذیرفت بکتاب گشت و خیزد و سرماجم آورد و باری در میان آنظار به شمع یافت چنانچه روز جمعی کثیر بر او عدم می فرستاد و سر در بکلیه از بنجر قلعه با یوس که کمر از ایمان سیماخلیل آقامی بخدمت اشرف فرستاد گفتگوی صلح میان آورد و رنج انجلا غیری چند در این کشتی التماس نموده استند عا نو که از اعیان مرد صاحب خرد عقل و هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق با او گفت و نموده به اصلاح دولت طرفین باشد از جانبین بمل آید بنا بر آن در کشت اول سار و بکب بکلی و بعد از و چراغ سلطان گراما است با جلویانچیکری رفت شرح آمد و رفت ایمان و بقیه حالات ذیل مرقوم میگردد چون برخی از محاربات قلعه و قلعه داری سپاه ظفر پناه مرقوم ملکات بیان کرد اکنون مناسبان دید که قضایای آنکه در خارج قلعه فیما بین این دو لشکر بطور پیوسته بپیل اجمال نگاشته گشت و قایع نگار کردند

بجسیرتة احوال پردازد نشاد الله

### ذکر قضایای یکله در اثنای محاصره فیما بین عازریان و قرباش و رومی که در خارج قلعه روی داد

در فوق نگاشته اقلام غیر فام گردید که چون لشکر بیار روم با یروان رسید به محاصره قلعه برداشتند حضرت علی شاهی آلمی چه تقریبی در آن کرده انبوه عساکر حضرت عا را چنگ کرده کرده بهر کردی را بر سر کردی کی از عظام مأمور بطرفی فرستادند که بر حسب وقت اتفاق زمان در کین فرصت بوده حسب المقدور دستبرد انبوه عا را از انبوه مشغول گردانند که کل آن سپاه بکار قلعه نتواند پرداخت مبارزان خود مسود و کمترین اعدا بسته چار طرف اردوی مخالف را احاطه نموده هر چند روز در طرفی لوائی جلالت فراخه داد و لاری میداد و در هر گوشه و کنار دستبروهای نمایان کرده همه روزه سه روز و ختمه بنظر اشرف میفرستادند اگر کل و قایع و قضایا که روی داده در رشته تحریر در آید موجب تطویل میگردد از آنجمله بجز قضیه حاضر و اقصا نمود اول آنکه چون در اردوی مخالف و خبر نایاب و گوی از میران سنجی و الایکیان سر کرده آتش غلانی شده تا موازی دو هزار اسب استروالایح با بنیاحه کرب که سمت را انچه است بطریق رفته امام قلیخان از انحال آگاه گشته با عساکر فارس بر آنجا رفت در جایی که آنکرده بعضی رسید اگر سپاه انجاها در آمد و قلیخان بطریق خبر مشغول بودند که عازریان چون بلای کارمان بهر وقتشان رسید جنگ در پیوستند و به نزدی قبال آن فکیر و مطلوب ساخته تا موازی کینار و با لصد و سه و سه هزار اسب نظام استروالایح و آخر همه بدست آورده بقیه استیف فرار نموده شورش بجهت مقصود معکوس پیوستند دیگر آنکه امام قلیخان با اتفاق جنخان و کجلی خان و امرائی که همراه کلبعلی بیگ شامو از تبریز آمده بودند شده بودند در در خانه میوم بر بی چائی افات میشتند خود روم قریب بچهار کس و شصت نفر آلائی که عبارت از لوا و اعلام است بهر مجاریه ابرار اندوز در حرکت آمدند جاسوسان فراوان مستحق بیکی خبر عینیت و تیرا بر سر امام قلیخان و امراباد رسانیدند او فوراً امر اعظام را از غایت انبوه خبر نمود و امر احتیاط در زنده اردوی خود را از آنجا که چایند با لار فرستادند و لشکریا بیل بسته مرقوم بکار رساندند که طلیعه سپاه نمایان شد چرخچیان خود قرباش شایسته کجلی خان حاکم کرمان و یکو بردی بیگ و کل قلی خان و سایر آن لیران پای جلالت میداد مبارز نشاند در حله اول نامیت سی نفر از چرخچیان خود روم قریب و چند نفر از لشکر کرد در این اثنای لشکر قول و توبه با غلبه از دحام تمام جلیر بر سر که در آمدند کجلی خان که کسه سپاهی کار دیده جنگ از نموده بود و صرف در جنگ زنده خود را پس کشیده بقول طبعی شد و در آنکوه محل مناسبه بجهت مجاریه ختمی نمود با بر صرد کار در آنجا صفا آرای شسته یکو بردی بیگ از غور شجاعت خود در آنکه روی بکجلیان با دستاوت نماید در بار کشتن تا چهل پنج نفر از قلیخان مردم مجبور در معرکه ضایع شد و لشکر بدارت بقول پیوسته و میان با جود کثرت لشکر و انبوهی شمر صرد پیش آمدن نمیداد چنان گفتا کرده باشند (و دیگر آنکه) حلیف

# سال‌های جلوس شاه عباس اول

تو بجان و تنگیان قدر اند از قلعه دار که اگر فی اشل چشم مور شاه سازند بیایه تلف و اغراق نیز در ایشان بر هفت مقصود است (۶۳۸)

خطا بنافه کلود ضربن و تفنگ بر شال کرک آتشین که از که ایزد بار در اگر و به ختند هر چند بر و بان هجوم آورد و پای سی و دین دست  
ایده شان بجایگزین مقصد رسید جمعی کثیر از رویه بضر بنیر و تفنگ شجاعت قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری ساخته خایه خاصه باز  
حضرت اعلی شاهی ظل الکی احیاء و زنده موزی کیز از بنسب تفنگی قدر اند از از تفنگیان بر کباب قدس بایون جدا کرده از طرف که که  
بحسن استقام سفره چپ با شمی و رفقا از شتر اعدا مصون بود فرستادند که در کین فرصت نشسته در محال خود را بقلعه اندازند و آن شتر را  
بمقصد شتر عیار نصف شب بقلعه فرستاده سپید کوه خان را از غایت خود خبر دادند و آن صبح تاریک در دانه شمالی کیکر را کشیده و  
چون برق لامع خود را بقلعه انداختند نقاره شادمانی بواز شش در آوردند فی الواقع اگر بدیده انصاف بین نگردد کیز اکرین اقدار از میان چینه  
هزار دشمن خونخوار که شش بیست خود را بقلعه رسانیدند عظیم دستبرد های دلیرانه است القصد بر ویان ازین دیرری خبردار گشته بشیر از شتر  
در توب انداختن و سپهانش بر دین استقام عظیم نمودند از یویدات قابل که فرین حال عساکر نظر ناک گردید کی است که روزی یکجری آقا سنی  
بیلر با چند نفر از پاشایان که زیاده از دیگران در قلعه کبری غلوه داشتند بوجانه آمده در توب انداختن سعی می نمودند از تقدیرات باقی  
آسمانی توبی از قلعه بوجانه رویان انداختند کلود توب یکجری آقاسی خود دوازده و کشته بر کج بیلر و از و بدیکری رسید و چند کس خوب  
معبر نامی ضایع شدند و کوهی که خاک پیش میاوردند بحدق رسانیده خندق را انباشته کردند اما غازیان قاجار و سایر دلاوران قلعه دار چون  
شیر خنک از قلعه بیرون دیده بر آن مخایل حمله آورده از پشت خاک و سیبها بعضی را سر بریده و بعضی را زنده گرفته بقیه شیف را پراکنده  
تفنگ ویران بسیار بدست آورده و وسیعانه بقلعه میآمد و همه روز بهین الجابین جنگ جدال وقوع یافته محصوران را جلاد و دیری  
و بیرونیان را ایاس دنا امیدی میافزود و چند نفر از و دیکه که مبارزان جنود قابل زبانگیری کرده نظر اشرف در آورده بودند متفق القصد خبر داد  
که چنین فسترداریا که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته از رخنه های بضر توب چند برج پدید آمده یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی فی لغیر  
از غازیان عیار بشه جلاد اندیش بر قلعه فرستاده اجل قلعه را خبردار کردند که در آن روز غافل بوده مردانه باشند و با امر اعظام نیز اخبار  
که در آن روز از محمل قامت خود در حرکت آمده صدای کور که و کوس از همه طرف بلند کردند القصد در روز معهود رویان چون مور و ملخ بیایه قلعه  
شاقه توبها انداخته یورش غازیان محصوران سیر توکل بر خط و حمایت حضرت تاب لعا نموده دست بر و تفنگ کشانده از صباخ چاه  
از جانبین تلاش نموده با دقتان بر خیز و تفنگ مبارزان مستعد را بر زیر یکد کرافاده اگر شتها پشته پدید آمده رویان اچده از و در  
مرا درخ نموده بی نیل مطلوب حصول مقصود باز گشته و بجای طر آوردند که چون حیل قلعه دفع نکات خصم کرده از محارب و تلاش بسیار بسته آمده  
فارغ حال نشده اند در این غفلت و فرسودی یورش دیگر میباید که که شاید در این نیز به مقصود بجهول پویند (طی) وقت شین دستوار  
که بجان قدحی نهار دیده حادثات نموده پای سعی قضا نموده رویان با شان شها حمله آور  
شدند و دیگر بار غازیان از ترده بسیار ضعف و زده داری خایه گشته بوز بایک خود رسیده بودند که از غلغل و آشوب گشته  
دیگر باره از اطراف جوانب یورش عظیم کردند غازیان و تنگیان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست آلت انداخته اند و صد  
دیران کشور روم را که هجوم آورده بودند بضر کلود تفنگ مرک آنک دفع نموده درین مرتبه نیز تلفی کثیر هف ساهم تقدیر شدند و کاری  
نبرده باز گشته مجاز و زور محصوران سیر تر و رویان پای تهاشان سستی پذیرفته از ترده قلعه گیری و لگیری شدند الحی در مدت محاصره  
محافظان قلعه تحنص غازیان قاجار حقه کشای مردانه و مبارزهای خوب و دستبردهای نمایان و جلادتهای شکر ف بطور آمده مور دشمن  
دوست دشمن گردیدند هر چند رویت بدیل جدد خود نموده اثری بر سعی ایشان مرتب گشت مدت محاصره با تدا کشیده آذوقه در میان تنگین



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۷۷)

مجاور و بیابان  
ایران

بنیور توکل اگر سینه لطف الهی را کافش جانتی خاص و عام میدادند بابر رعایت سلسله طاهرواداب فرمانروای بنو عباسی قلمه ابرو  
انتظام تمام قلمه داری شده و در چنان مقام قاجار و جمعی کثیر از تنگینان جلالت شعار و کباب قدس از خفا مانده و غراسانی و غیر هم سرگرد  
سرداران بر طبقه سیمای بر قلع من باشی تنگینان از صفهان که مردگار و دیده جنگ آنرا دیده و در بود و واحد سلطان محلی غراسانی و طاهرواد  
باقی و شال و لکت که کوفت مدد اسیر کوزه خان و حراست قلمه مامور گشته از جانت که نیلوی شجیان بسیار در نبالش یعنی کوهی که طیب خان  
هوس مردانی دارد و بکوه نای چیل شایسته استال و امیدوار گشته روانه قلمه شد و بجای قلمه ابرو ان بعد از حفظ الهی مردان کار و دیران  
کارزار و سباب و ضروریات قلمه داری استیقام یافت و سردار در غرثا لث شورشیان بیای قلمه ابرو ان رسید و تیغ آنرا با غرای نیکو  
آقاسی و نیکویران ضلع کبر و ترکیه سلیز حاکم آخقه که همیشه در این سپهر جدا فحای کز اف بزرگسل و آسان انگاشته بجای صره آن پرداخت و  
از یکصد هزار کس قلمه کبر آن حسن حسین امر کرد و در میان گرفته و حضرت علی شایب ظل الهی صلاح در جنگ سلطان فی زید که جنت نقر  
انگروه انبوه تدبیر شایسته بخاطر آورد و عمارت گشت ساز چند کرده کرده هر کوهی را اسیر کرد و کیکی از صفهان کار دیده بطرف مسکو روان  
فرستاد که هر وقتی با قضای زمان از طرفی سیما بی نموده در هنگام فرصت دستبرد های نمایان میباشند متفرقا بقصر فرجای بیک را که از  
رتبه خانی و لقب سپهسالاری ایران یافت با قریچان و غلامان و خلاصه ملازمان کباب شرف از طرف اردوی معنی روانه نموده امام قلمه  
سیکریکی فارس را از طرف شرقی اردوی رومیان فرستاده چنان و کجلی جان و سایر امرا که اتفاق ملک علی بیک سیادل صحبت شایسته  
بودند حسب فرمان مایون آمد با مصلحتان طی گردیدند و دود و توتشش آتینور با قشون و لشکر بطرف غربی اردوی رومیه که جانب ارض و  
فرستادند که راه بر مرز دین اردوی رومیه بسته گذارد که از عقب خیره اردوی رومیان آید فرجای بیک فوجی از مردم کارزار و کار دیده  
بسر کرد و کی خلف بیک سفره چی بجانب کینه که که موضعی است در دامنکوه کفر خنی طرف شمالی قلمه رست اه اردوی معنی فرستادند که آزاره  
مضبوط نگاه دارند که هرگاه کسی از قلمه بار و آید یا از اردوی معنی بقلمه رفتنی باشد در هنگام فرصت بظاهر ایشان مقتضای ربانی بسلامت بقصد  
تواند شتاف و خود با افواج قاهره بروقی در مکانی مناسباً قامت گزیده سیما بی میبوند و قراولان کار دیده همیشه بطرف فرستاد  
از حال دشمن غافل بودند و امام قلمه چنان و سایر سپهسالاران مبارزان جنود قبال هر روز جای بیکه هر لحظه مکانی حشمتار نموده از حال  
خبردار بودند و هیچوقت از دستبرد خالی نبوده بکله رومیه را آلوده و غارت میگردانیدند و نتیجه از سپاه روم پهل نجاده هزار کس هم روز به روز  
اسب ستمه حمار که بود و از خوف دستبرد مبارزان خود در نبالش کل لشکر متخیر قلمه میباشند و پرداخت عمارت مضوره بروقی انتظار فرصت  
دستبرد های نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد و چون هوای بلاق کوکبه سرد شده بود اردوی کیان پوی از آنجا کوچ  
کرده دره الاکیر که در حوالی کوکبه و غل خوشن هو است مضرب خیم اقبال گشت اما امار و پاشایان و عظام لشکر روم بنام طایفه نیکو  
آقاسی که کمر متخیر قلمه بسته سی موفور و جبهه غیر محصور بطور میا و رنده چند جاسبها و مور جله پیش آورده و توبهای سنگین از قلمه کباب  
نصب نموده و بچیان رومی و فنی شبان روز از توب انداختن خالی بودند و از طرف دیگر قل خاکی شرف برجدار قلمه بزرگ که کمر نیکویران  
و امیر کوزه خان و سرداران جنود قلمه دار و سایر محصوران مردانه سپهر مانع بروی کشیده در لوازم قلمه داری نهایت جان سپاری  
بظهور میا و رنده و حضرت علی شایب ظل الهی هم روزه شجیان عیار ریشه کار آگاه فرستاده از احوال قلمه و محصوران خبر میگرفتند و محصوران  
بعاد از آنحضرت تو جهات ظاهری و باطنی امیدوار بوده دل قوی داشتند و دلیرانه بدافع انبوه که بقلمه گیری شهر جان سپردند  
و بنیروی دولت قاهره خوف و لرزل که در حال قلمه داران و زکار میباشند از طایفه ذلیل گشته آلوده حال دفع دشمنان قیام داشتند  
روزی رومیان جمعیتی عظیم نموده از جانب دروازه که دو تیر برج نصرت کهای قوب و کلوه و بادیج اندام پذیرفته بود بجانب قلمه دیدند

# سال سیام جلوس شاه عباس اول

و جمعی تنگین با شاهی از تنگین و جمعی از غازیان در محوطه باغی مسدود آمده بودند خود را بهمان محوطه کشیده رخنای آن حصار را بسته و  
 ساخته محوطه حال خود پر از خجسته و مخالفان را صورت فتحی روی نموده در محاصره اقامت کرده احوال و اسبابی که در خارج محوطه مکتب آورده و  
 شده و در دیر بر سر حصار هجوم آورده اهل حصار بضرر کوه تفنگ مرگ انگشت ایشان را باز کردند و جمعی را بجایک ملاک انداختند و  
 مرتبه زور آوردند هر مرتبه جوانان کار آمدنی مخالفان ضایع و نابود گردید و گاری از پیش نیزه و در این آثار آواز و توجیه مرکب تا این  
 که جان بصوبه دریا بجان بیخ حصار رسید پای قاشان بست گردید و صرفه در جنگ حصار نذیر طبل ارتحال کوفه بازگشتند و اهل حصار  
 از آن مملکت بخت یا تبه بجانب تریز آمدند کجلی خان در طسوج انجیر کشیده ابراهیم بیگ و منزهان لشکر باور رسیدند چون در آن وقت رفیق اوسل  
 و امداد اهل حصار مقدور بودند بازگشته شد که لشکر جمع کرده از روی قوت و انتظار بدفع دشمنان پردازد از خبر گشته شدن پیروان  
 و استیلا می مخالفان مردم شهر بخوبی بهم برآمده و سر اسیمه گشته بودند که سرازیری چشمتی و محوطه نقطه وصول لشکر مخالف بود کجلی خان  
 رسیده فی الجمله موجب امید کی شد گردید معافی بازگشتن مخالفان رسیده خاطر تریزان بالکله اطمینان یافت حقیقت انجیل را بعضی  
 سده جلال رسانیده و چینی که رایات ظفر آیات از خست با باد توجه یلقات بودند بعضی اقدس رسیده فی الجمله موجب خاطر و تلوان  
 خصوصاً طایفه ترکمان گردید اما حضرت اعلی بوجه صله پادشاهانه که رسانیده و سپهر بود افغان و در ازاد جاسپاری و الدربیت بوده و  
 در امیرالامرا از دیبا بجان و حاکم تبریز گردانیده بقلب ارجمند خانی مترو و سرازیری مسدود نمودند سلطان سونگا که در آنجنگ مردانی  
 آورده مورد شفقت شاهانه گشته و از تبریز به بند خانی سرفراز می یافت محمد تنگین بیگین با شاهی نیز شمول انواع نوازش گشت چون آواز  
 لشکر و مشیوع داشت جنجان بگریکی قلم و عیش و سرور ابا قشون آراست بجان تبریز فرستاده بطلب علی بیگین و صحبت شالوار حکم شده  
 امداد آن سرحد را بر سره اوج نموده از آنطرف خبردار شدند و ایشان جمیع کرده بسیار پس رفقه رحل قامت چشمتی تا وقتی که آمدن سپهر  
 بطرف چورسند متحقق گشت امداد کور شهر را بخت نموده از آنجا حسب فرمان جایون بچورسند آمده بشکر ظفرین پیوسته اکنون شرح آمدن  
 و بی نیل مقصود بازگشتن مرقوم مسلم و قایع نگار میگردد

کفتار در شکر گشتی محمد پاشا وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن ایران

و بی نیل مقصود بازگشتن توفیق پروردگار عالمان

په آریان معسر که سخوری صفوف از خلا محوف سخن ادرضا بلاغت بدین نظر آراسته و شفق لوامی آسمان فرسای حدیث خبر را بیک  
 پر ایستاده که چون سلطان احمد خان پادشاه و مبعی طاهر و عذری واضح بعد از قرار معاهده و پیمان در اشای دوستی و آید  
 ایلیان نقض عهد و پیمان و داداشته بوجیکه در فوق تحریر پیوست محمد پاشا مشهور با کوز محمد وزیر اعظم را سردار کرده دیال گشته و  
 بگردانده و قشلاق کرده بود در حال بر حسب فرمان لشکرهای مالکت دم را از ارم ای و اناطولی و میثا ایلی و مصر شام و حلب طرس  
 و طبرستان و بلاد جریه و ارض و دم و سنجی بیکان قایل و عیار اگر ادا و پیوسته جمعی عظیم در معمر و دینه دست ادا که در هیچ عصر و  
 سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود تمامی وزیران و پاشایان و ارکان دولت سلسله عثمانی حتی یکجوری قاسمی که قانون  
 آنجا نواذیت که از موکب پادشاه جده شوند همراه شده با عا کرگران و لشکر بیکان و توپهای کوچک و کلان و عواید بسیار و خیزن و  
 میسار روی توجیه بدین یار آورده از ارض و دم بطرف تبریز در حرکت آمد رایات نصرت آیات مد کوه دیگر و یلقات آمد و بود که خبر  
 لشکر و دم باین برز و دم بوضوح پیوست حضرت اعلی شاهی علی الهی که باین فیض موطن خود را بر حسب من یوکل علی الله فهو حسبه



## جلد دوم تاریخ عالم آرا سی

(۳۵) آنچه بشوی بیاد بی و حیان همورث اقل و عارت منب اسر و خرابی الکار و برانی بیت ساکن بر سر نصار ای گشت معلوم نیست که از ظهور اسلام  
 الی الآن در زمان بچیک از پادشاهان دیشوک و بار اسلام ایشانرا چنین حادث پیش آمد باشد آن ملک میان و ایران شد باشد عد قسطنطنیه  
 هفتاد هزار متجاوز بود و اسیران از دختران زینجا طلفت صاحب جمال ساده خان یوسف لقای آراسته زیور خط و خال و سایر این کلمات  
 از نظر خسته اثرهایون میگذشت نیا ده از یکصد هزار بستم در آمد و با بقا قدر اتم حروفی یاده از می هزار دیگر در هر گوشه و کنار سبب شده از عدم  
 فرصت تعلیم در نیامده و حال از وقوع این حالات فی الحقیقه صورت خضیا و شاهی تکیلی یافت چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشت و سردار روم در صحرای  
 موش قاصت مقدس می نمودن لشکر و براتی سر مشغول بود زیاده از این توقف در جنتان لایق دولت نید غان غریب بصوب اجب بظلال و از  
 و از راه حرم انقیاب بظرف کلان آمد و چند روز در بدنه بغلیس اقامت فرموده بزم و نس فقه و معات بکرات خان حشمت و از آنجا کوچ کرده از حشمت  
 به سیلان میباشید و چون از آنجا کوچ کرد و غیر تشریف برد و نمانده دیگر که هنگام حرکت لشکر روم شد سیلا قات مذکور مضرب جام عا که نصرت فرجام بود شرح  
 آمد و رفت سردار و مختبر قضا یا که در طی حالات روی داد از مساعدت بخت مامول است

گفتار در بیان محاربه که در سلا پس میان جنود قزلباش و تکلو پاشا بیکریکی وان و امیران سنجی  
 اگر ادب و قیاس میوست و کشته شدن سپهر بود اتقان

قبل از این گذشته قلم و قریب رقم گردید که پیر بود اتقان را با امرا سرحد تریز از سرحد جنتان رخصت داد و تریز فرستاد و کجلی خان کلام را  
 نیز بداد و نامور گردید چون اگر اذیت آن سرحد خصوصا اولاد غازی بیکت همی که شامق میلان که بجلد و مذکور بقعه قاریان دست از  
 ادب بیرون میسپارند و با کلا سلطان دست دراز میا کرده باعث شورش و انقلاب سرحد و تفرقه و پریشانی خلق شده بود و پیر بود اتقان بفرست  
 اگر ادب تریز بیرون آمد و با طرف نصرت نمود و از امر او عا که آمد و مقصود سلطان نگردد استاجلو و سلطان سوباشی دینی و ابرام  
 بیکت برادر جناب فدوی القاب زیر آذربایجان با حرکت آنولایت و محقق بیکت بین باشتی تقیچیان از با بایجان با کرده نقشه با و طلی کشته بطرف قازان  
 در حرکت آمدند و اگر اکس بکله وان فرستاده از محمد پاشا بیکریکی وان مشهور بکلو پاشا و امرا کرد استمداد که دند کلو پاشا با جود و دین  
 خان محمودی حاکم خوشاب سار سنجی بیکان کرد تا موازی شش هفت هزار کس بغرم محاربه قزلباش بکلاس آمد پیر بود اتقان و امرا کجا پیش رفت  
 به پنجاه کس بودند از آمدن سپاه مخالف خبر یافته بجنین مر حل آنرا کرده بفرقه قیاسی معلوم گردانیدند که در چه روز بکلاس میرسند و اولان را  
 کاراکا که بیکریکی فرستاده بودند آمده موافق آن بفرستید که دند پیر بود اتقان کس بطلب کجلی خان بفرستاد که آمده در روز موعود که احتمال جنگ  
 به بیان می کرد که بهانی آمده دفع دشمنی که دند اتفاقا یکروز پیشتر از روز موعود که امرا آمده و حربی قال شده پراکنده فرستاده بودند  
 کجلی خان بطبع رسیده بمر حله دور تر بود و اولان آمده خبر دادند که طلبه لشکر مخالف نمودار شده امرا در کمال خطر اسوار شده مقصود سلطان  
 با جمعی بچرخیکی باور کردید تا آرسن صف پاه و ترتیب قلب جانین لشکر مخالف کرده و چرخ را مغلوب ناحیه بیت اجتماعی رسیده مقصود سلطان  
 چرخیان بکلی طرف افاده خود را قبول توانستند ساند جاعت حرکت که بر ساقه لشکر بودند با بصد میخانان نیاورده پشت بیکر که دند بخت قلب  
 مغرب کشته دلیران قول و بینه و میره بهم برآمده و از حیرت و سرسبکی متفرق و پراکنده راه بریت میبودن گرفتند پیر بود اتقان بعد از مشاهده این  
 حال از دور غیرت نکت و بدنامی عا فرار بخود فرستاد و توانست داد در مرکز ثبات قدم و ریزید بعد از آنرا ام سپاه دوه نفر از ملازمان  
 غان و در آنکه خواستند که از مرکز بیرون بزند در این اثنا ریزل خان محمودی با کوهی از آنرا که از عقب و در آمده بی آنکه بحال دشمنان را کوه  
 زنی بر او زد یکی از غازیان جان را خود را بر سر او انداخته در دست اگر او کشته گردید پیر بود اتقان همان رخم حرکت در کشته شدن سلطان سوباشی

کشته شدن پیر بود اتقان  
 کشته شدن پیر بود اتقان

# سال سیام حبوس شاه عباس اول

تفرق و پراکنده شدن خود کرجی و اصف کشته فوج فوج با اسلحه و براق پیش آمدند خبر هجوم کفار بنرم دزم و بجای رحمن بیک رسیده در فتنه دگوت  
 و مدد فرستادن قتل کرد و کرمی از کرجیان بدین و میدان ضلالت این از غلبه غریبان در آمده دای را که در لباس عبور نموده بود و خواب که در اوقات  
 و جوانب ایشان از خود که در جنگ در پوسته غریبان در لباس و تنگیان که بر فرجی در طریقی بودند فرصت صحبت یافته تا بر در کیش و کلو در باغوش  
 داشتند دست پائی روزه نگذارانکه از براق حالی شده اند از هجوم کرجیان مغلوب گشته هر که ام راه فرار پیش گرفتند چون راه خواب شده بودند  
 دیگر پیچیده بیرون شدند و از بیرونان بنا بر افساد طریق مدی رسیده و راه از بی نهایتان که در فتنه بودند اکثر در جبهه شهادت  
 فایز گشته چند نفری مجروح و زخمی را خود را با اسب آخته بیرون آمدند و اینو قه موجب افروختن آتش غضب قیامت لب شای گریه و ادا دل حسین  
 بیک یوزباشی را طلب نمود بعضی بر خود آورد و خطاب با کتب نیز فرمودند که تو بخت سعادتی با من بودی چون بقتل رسیدی باینی سپاس  
 تحقیق گشت وقت مردم و راه در آمد و بر آمد و خصوصیات آن سعادتی رسیده بر شغف خود که ترادین خدمت با منور ساخته اعلام نمائی بود  
 با منور کردی عمل گئی خود سبب جمعی مردم بی سردار را بیان سعادتی دشمن بی آنکه بخت گشته آن رسیده از طریق بیرون شده آگاه کردی چرا که  
 و اگر بخت تو غفلت و زنده رفتند باینی بخت حال ایشان پر از خسته از چند جا محل عبور ترتیب داده جمعی را بجا رفت آن کاری و خود بخت  
 لشکر بقتل در آمد غریبان را با عده آداب بخت ترغیب نمائی که دل بوقوی داشته بخت کند و اگر صلاح در بخت نباشد و بیرون باید آمد از  
 چند متد که تبه جو ترتیب داده باشی سلامت بیرون توان رفتی زبانی خواست که لب بگذشت کثا بد چون در عالم سپاس بگری و دهم و با  
 این اعتراضات جواب معقول سپاسی پسند داشت شمس است و در اینجا بگذشت بقوت رؤسائی که کس مسیحا و بیست رسیده جسد را  
 در تمام اردو و میانه لشکر گردانیدند که موجب عبرت دیگران گشته در مثال اکنون نه محاربات غفلت نور زنده از سیاست و مقرب الحضره و جفا  
 بیک را با جمعی که از حکم نظر بر بیان سعادتی فرستادند و او بد آنجا در فتنه بی که از آنحضرت ارشاد یافته بود اطراف و جوانب آنرا مشاهده نمودند  
 جارا که مناسب آه یافت جو بهای قوی ترتیب داده غریبان را با این ثابت میان سعادتی فرستاد و کرجیان از چند محل پیر بسته قلعه گرفته بودند از  
 چرخ بیک در فتنه بیک غریبان را از جنگ جریانه آمده تو بازارد و آوردند و تو بچان بیک جریانه را بفرستد باز هم بخت غریبان را  
 مشغول گشته در آن روز کرجیان کوششای دلیس را کردند اما آخر روز از تنبیه و آویز عاجز آمده ترک محاربه نمود چاره جوی گشته چون شب بود  
 تا بیک از دل آن گشته بیرون بیان در آمد غریبان نیز دست از محاربه کشید و بجا جمع آمده موازیم پس قیام نمودند سپاسیان اهل سعادتی چهار صد  
 با صد نفری بچین و قیاس که با بوی سواری و باری داشته اند در غفلت بیل بعضی سبای و بعضی عیالان خود را بر فضل سببان گرفته از غلبه  
 راهی گشته بدانه گوه داغستان که بختند بیا مردم که بر جا مانده بودند و دیگر از هجوم لشکر ظفر از طاقت مدافعه و محاربه در خود زنده بپر  
 دیدند و کرمی از لشکر قرلباش که دشت دکه و بیشه و چکل را از در گرفته بودند و چهار شده مردان یکی طعمه شیره آید روزنان که دکان بیل  
 گرفتار شدند و غایم موفور در آن سعادتی بهشتا بهمنور در آمد و بچین در هر جا سعادتی بود بوفسیت الهی و نیردی اقبال بیزوال شای در پی قوت  
 اسلام و روز بارزوی سلمانی از هم پیشید و منتقا عا منصف و اکثر که بختان سینه در پیشها دست در آمده از باده و در فتنه مات باقی  
 بشور قانده اتصه تایت و زو کب عیالون در آنطرف سعادتی توقف فرمود و بجا ان نصرت قرین بقلع و قلع کفره بی دین شغال انداختن  
 و ادر اشیر و ان که از طرف دکم جانب شرقی کرستان میانه بدین قاعده عمل میکردند و روزی در کنار رودخانه فرسوده آمده بودند که کتا  
 نرکم که بطایفه اهل معروفه و جبهه عظیم نموده بنرم جنگ بر لشکر شیروان اندام بارزان خود شیروان نیز پامی جلاوت مبرکه که دلاوری و  
 فیما بین حرب عظیم در پوست نصرت الهی شامل حال اهل اسلام گشته آنجا مشغول بیاری از ایشان معروض تیغ جهاد گردیدند قبلی بصد فدا  
 او بار جز طرف پراکنده شدند غریبان ساکن آن بطنه را و بران کرده در بده دکم از آبادانی اثر نگذاشته و در کل ولایت کاست بدین شیوه عمل شد



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عثمانی

(۲۳۳)

روز یکم دوش در آمد ایام دگر باره دهستان اردی بهشت صحرای کبیری کل ولا دشت نیم میر آسای مبار چون شک  
تار در زمین آمده عرصه جهان را چون دل اهل ایمان مستعد گردانید و بوی صبح فرازی سمر و دین عطرسانی آغاز نهاد چون شعله جلال  
رخان و عارض سیمین جو بان صفا بخش قایم جان و ضیاء رسان عرصه دوران گردید شهاب کار مجلس نرم نوروزی و گلشن رزم نبرد  
دور بر سر درخت و فیروز می تبدل ساخت بوزم جشن و سرور معانی خشنود و کوچ بر کوچ روانه مقصد گشته در حد و کعبه حقیقی خان و امرای  
رایات ظفر آیات خود، سعادت کابلی سرافراز شدند سپهر بود افتخار پران و امرای رقی اوزار که از دار استعطفه تیر آهه بودند حضرت  
که تیر بر زرقه از آن سرحد خبردار بودند بهشتی خان گرامان را نیز در خشتند که با قشون خود تیر زرقه کویت پر بود افتخار و امرای بودند و چون  
نفیس محل نزول مرکب جیس نایس گردید غایت خرد و اندیشه شامل حال کبریا میزبان بن اود خان بن لوار صاحب اصلی که در زمان شهاب  
شرف اسلام در یافته بود گردید و لقب ارجمند خانی و خطاب عالی می سرانزد گردانید و حکومت ولایت کابل را با و از زانی داشتند از آنجا  
ولایت کرجان کاخ ضربی اوقات غروب کشت هورث از آوازه آمدن سپه دار و عسکر روم که در دیار بکر قشون خستیار کرده بودند مکان داشت  
در بنیال لنگر دریا بشرف فرصت آمدن کرجستان بود باشد چون از منفعت بایون خبر یافت سر اسیمه و جبران در کابل ایس و حرمان و دایع کرجان گرد  
با بعد و دی بطرف باشی آچون کرجستان در میان کرجان علامت و زقیامت ظاهر گشته مفهوم (بوم بقرا المرمع من اجنه) سمت طوفاقت حضرت  
اعلی عا که مضوره را بچند گروه هفت ساخته بر کردی سپه گردی کی از امران از از یکطرف فرستادند و بفرمان یکدیگر می سپهر و از احکام شده با  
انجا از طرف کرجستان آید و در دوی کبان پوی پیر با فوجی از افواج قاهره از یکطرف دیگر حرکت آمد و ساکن کرجان را از چهار طرف احاطه کرد  
شکاری در میان کسبند و در کردی رسنه مردان بسیار که با اسلحام جنگ کرده و کافر میسند بدلول کربد (اقبلوا المشکین  
کافه) عرض تیغ آمد از غزاد جهاد گردانید و بقتضی از آن بی بیان با فکند و زمان و کودکان را اسیر نمود و اموال و اسبابی که بدست  
غنیمت مسلمانان و غازیان باشد طایفه کرجی از همه طرف خود را بسته ام ملا دیده چون بی در شکست ضراب فاند کرد و کرده میان جنگها  
و بیهای پر درخت و آبای شکم که گمراه میشدند در درخت بر طرف جوانب و در جا امکان عبور داشته خندق کنده آب انداختند و امکان  
که زنگان تناق کویند استحکام داده سپاهی در عیت با خانه کوچ و اموالی که داشتند بقا قمار داده یکی با اسلحه و یاق جنگ در تناق افتاد  
نموده و بخطر حال پیشرو چون اکثر تناق قمار در آن طرف یافتی واقع بود و در آن ایام که هنگام بهار و قحط مظهر بود از کثرت بارندگی رودخانه  
قانع طغیان طوفانی داشت و عبور از آن آب غیر ممکن بود و در ورق میتریشد و کرجان کشتیا و زور قمار با تمام پنهان کرده بودند و باین اوردی  
آغوش را در بظرف آب گذاشته در خان و واقعده را از اردو یکی و کلب علی بیگت یا ول صحبت شامور حارس و قحطه با بون گردانید  
بالنگر و خا شجوی جریده و سبای بر حسب (وجاهدوا فی سبیل الله) بارکی در آن آب جلد مثال افکند و سلامت عبور فرمودند و از قند  
زورق و کشتی عا که مضوره رحمت بسیار کشیده اسب استر بسیار و شیر بسیار از راه آب بچراگاه عدم رفت القعه عا که حضرت شاعر فوج و کرد  
کرده میان بیشه و جنگل در آمده بر تناق که میرسند زور بازوی جلالت مردانگی از بیم رخنه همه زده و مرای قتیلان ایران کرجی بظربان  
در میان و زده حسین بیگ شمس الدین لویوز باشی و واقعده را با فوجی از قورچیان و مبارزان نامور از جانب قورچی باشی در بیشه و جنگلها در آه بختی  
ضاری کرجی نامور بودند بقا بزرگی که قریب و هزار خانوار کرجی و بسیاری از سپاهیان و در باب جلالت در آنجا افتاد و شتاب رید و آن  
مکان حکم قلعه شال خدقی داشت پراکے خریک که سنگ باریک که از چوب روی آب بسته بودند گذاشتند که در قورچیان و غلغان  
و قنچیان رقی اوبی که بکفیت کیت اهل تناق اطلاع یابند و صلاح و فساد آنرا بخطر احتیاط در آورده و قمار می سبید و صفر نرسبان  
در بیرون گذاشته از آنرا سنگ تار یک پاره میان تناق در آمدند و در کال غفلت و نایب بی پروائی هر کردی بطلب غنیمت اسیر بطرفی و دیده

فصل در بیان  
تاریخ کرجستان  
و در بیان  
تاریخ کرجستان

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

اللّٰهُمَّ اِنزِلْ فِيْهِ الْفَرَّانَ ( خلاصه ایام و عظم شهور و اعوام و بسط کلام طاعات حضرت ملک علام استغیانی کل مالک ایران (۶۲۲) تقدیر نموده که از مطایبات و بوفای معاف بوده در آناه مبارک دست تقدیر طهاران از گریبان زیر دستان کوناه بوده و مسجکس بر بند و بقا میگیرن چون خوشه پروین تواند آنگذ و حسد من گاه مرار عان کنگشان فلک از آسیب مختلان این بود و جز عجم حشر بان نگاه نتواند کرد تا بفرغ حال و اطمینان قبا به صیام را با ختم نام رسانید طاعت عبادت پروردگار عالمان مشغول باشند در غایت غیر تاثیر بجا ملک محمود پسر سال یافت و این عطیه و الا که عظم عطا با است علاوه بر بخشش و نجات کردید همچنین وجوه احداث جمعی که در دفاتر اعلی ابوالفتح قانونی و در سنوات سابقه سلاطین معتدل است این با ضمیمه حال فاده بودند که ما فاده وجوه احداث پرورش قضایا و جرمه مجرات و از خود دار و عکان بعمل آورده حاصل احداث همیابند معتمد جمع قانونی احداث بدستور مال از رعایا گرفتن موم شایسته قرار است عین عرض مقامات و فری حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفرستای این نکته دقیق و ادب یافته خاطرات محاسبان دیوان کردند و یکی تصدیق آن کرده زبان بدعا و شایسته حضرت نمودند و آن وجه نیز در مالک محمود و قلم و دمایون بصدور پیوست که مستوفیان عظام هر دو وجوه اگر در محاسن محمود بعمل عال و تیوله اران تخمینا مبلغ سی هزار تومان شای رایج عراق میشد در دفاتر خلوه و تخفیف اعتبار نموده از شوا رب تغییر و تبدل محسوس شانسند امید که مشایب آن عاجلا و آجلا روزگار منته خنده آثار بایون عاید گردد

آغاز سال مبارک بایون لوی سیل ترکی مطابق پنه خمن و عشرين و الف که انجام یک قرن سعادت قرین است از جلوس اقدس بایون و توجه آنحضرت بفرمای کر حستان و تادیب آن بی دینان

چون راده ازلی و شیت لم یزلی تجزیه لایت کاخ کر حستان و قطع کفره آنجا و بجله سپلام در آمدن زیاده از صد هزار نفر از افسران و صبیان آن میدان میان توجه و ضرب تیغ جا کشتای پادشاه مجاهد غازی عینی حضرت علی شاهی ظل الهی تحقق گرفته بود و ظهور جسته روزگار از بخت بر شکلی اسبابا دبار خود قتل و آوارگی آن کرده و مخدول سپه انجام داده بودی که مذکور شد بجا بر جسد و سر و قریب شس جرات و دلیری نمود چون پروا نیز در ماندن بر پیشگاه خیر اقدس یافت باری رحمت شامانه و شعله غضب پادشاهانه بودی الهاب یافت که شراری از آن برقی حسد من سوز عالمی بود لکن اغریت کر حستان و برانده اخن بیدیان آنجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند و ضمیمه انور روح یافته حکم معنی بنفا و پیوست که امراء عظام و عسا که حضرت فرجام مبرعت و استعجال تمام توجه بایق کر حستان گشته مآذ و غوغا کفار آند یار کردند و چندین هزار تفکیکی فدر اند از صغیرانی و سایر محال عراق تعیین یافت که بجا رومجار معین و حاضر شته بوبک نصرت قرین پیونند و چون صلاح دولت در مراقت سلاطین زاد مار گرجی خود لو اصراب ابابستر آباد و حبیبی خان بر ابد ما و دفرستاند که سعادت مرکب بایون برود و در آنجا بوده حکام تعقد حال ایشان بنموده بآورد و در ساعت سعادت از دار استسور و فرج آباد جفت نهاد و حرکت آید از راه ایلات و دریا کنار روانه شدند و بای شکر چون بحر اخضر از هر طرف در توج آمد و در هر حلقه کدوسی از عسا که طغر شار بوبک فیروزی آثار بی پیوستیم غنچه آثار بار جسد و ریا جن و از مار چون خنجر و حضرت از بین و بباستقبال بوبک طغر شار نمود و در روز شنبه هم بر بیع الاول خمن و عشرين و الف خورشید جهان آرا بامشکو بهال و طغنه بجاه و جلال منزل عز و شرف خوا میله کوس پس فروری صدای خنجر و فروری بید اخضر آمد (شعر) جان رونق از جمدی گرفت ز روز و زبیر و زمندی گرفت بزم دلارای سلطان باغ

و در شنبه (۱۶۲۸) در شنبه روز دهم ربیع الاول ۱۰۲۵ و در روز دهم ربیع الاول ۱۰۲۵ (اصلاح شد)



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عبا

(۲۳۱)

و بعضی پس از خواب بودند بخار اردوی ایشان رسیدند و از بیهوشی بیدار شدند و در وقت طلوع صبح طلوع نمود جهان روشن گردید و از کیه سو اگرشته برکت لشکر فریادش اخلع یا بند کن را بجای خلاص نخواهد بود و توکل بکرم حضرت فاطمه را صبح کرده در اوان طلوع صبح بر سر آن گروه ریخته و هفتصد هشتصد نفری از او بکینه سر اسیر بکرفت اسبان و وید و سوار شده بودند که قربانهای کشته جنگ در پیوستند و در حمله اول بسیاری از آن طبقه را بطعن سنان جان بستان و ضرب بارک آتش ایشان بر خاک هلاک انداختند و در نهای جنگ و جدال و گرمی حرب قتال خسرو سلطان با آن دو بیت نفر جوانان و دیر رزم از پا رسیدند و از بکرفت که نای نواخت چون طای آسمانی بر وقت ایشان رسیده و از کینه آواز گرفته های را بر رسیدن چنینان عمل نمود و کمال شگفتی یافتند و فرار برقرار اختیار نموده روی بودی بهریت آوردند و تیغ نمایی غازیان از نیام در آمده با خنجر موفور معاودت نمودند و از فرقه مدتی نام و نشان پدید نبود و اغلب اکان آن بود که در آن محله که بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده هستند و از آن پسین که غازیان شام و اردوی او از کینه پی در دامن غول پیچیده و تا آرزوی آمدن حسد اسان از دل ایشان بایل گردید (دیگری از سوانح خراسان) کشته شدن تنه افغان و لد چنینان بیکریکی خراسان است که حاکم مارو چاق بود کیفیت این سرگذشت آنکه جمعی از طایفه ارلات چغی همراه حمله سلطان بن دودمان و ولایت بکشان آمده در الکادراده و محولایت بود و حمله سلطان چند نفر از عظام آن طایفه را بمطبخه خلاف اتفاق بقتل آورد و باغ انجاعت از این واقعه خائف و براسان کشته روی بودی مشهرا و در دند جمعی دیگر از طایفه ارلات باقی ماند و مارو چاق میبوید چنینان بیکریکی خراسان حمله سلطان از اقبلیش سفیدان طاعت نموده و بارتایف قویستید مذکور ایشان را استیانت داده از رفیق مانع آمد و ایشان اظهار خاد حمله سلطان نسبت بخود میکرد و چنینان قرار داد که انجاعت بر چاقی رفیق من بعد بستمور با مردم در طارنس قراقران سوار بوده اند اما انجاعت در مارو چاق توقف نمود و بیان و از کینه فرستند از فرار ایشان حاجت سابق بترتزل و هراسان کشته بودند یکی از سپاهان انقوم که پیشخدمت قراقران محل اعتماد بود و دهشی که او از افراط باد بهیوشگشته بود و در خواب فدا آن سپه باراد خود بیکسیم بد و اقوام اعلم عند الله با کده و لباس کون بر و قشرسیده چند زخم مهلت برود و تمامی انقوم از بیم این واقعه یا از غدر و غفاق غرم فرار حسد نمودند و بجا نشد و از راه راکشوده ایه میمیش گرفتند اهل قلعه از این واقعه عبرت بخش حیرت ده و پریان خاطر کشته از غفلت و استوایی که دست داده یکی بخود در مانده در آتش بیکریکی تعاقب ایشان نمودنی انفور کسی بهرات فرستاده چنینان را آگاه کردند و او از او فرزند و پسند اند و هنان کشته چون قتل و اضطراب نمودنی داشت دست در اسن شکیبائی زده خسرو سلطان را جمعی مردم کار دیده و قلعه که مبادا فتوری در سه واقع شود و او سرعت برق و باد خود را بقلعه رسانید و بجات مشغول گردید و چون حقیقت بعضی شرف سپید حکومت مارو چاق و کو توالی قلعه بمخبر و سلطان تفویض یافت (ساخته دیگر) آنت که در هنگامی که در استلطنه صفهان از قزوین کب بهایون رنگ جهان بود میر عماد خوشنویس قزوینی قتل آمد و ای از سادات حسنی مقیم دارالموحدین قزوین است که سادات سیفی مشهور و معروف در خط نستعلیق ترقی عظیم رقم نسخ بخطوط استادان با تقدیم کشید در زکات قم و قدرت تابت بیضا و در جاعلی داشت خطش با صلاح و شش اندام و با زده بود میر عبد بعضی نقشی این رباعی در شان او گفته (رباعی) تا ملکات تو در نوشتن اعجاز یافت بر بعضی کلمات کند نامزد و شش هر دایره ترا فلک حلقه بپوشش هر قدر ترا مدت ایام بیت او بین المجهور تبیین مشهور بود و از اهل قزوین است مقصود دیگر از غلوی شیعه یا رفیقه متشن که عامه مردم مولایت بدان متهمند و کتب قتل او گردید (ذکر تصدق ماه مبارک رمضان) حضرت علی شاهی قتل آئی که مقصد آثار خیر و مغرور و جوان و مطرح اشعه انوار فیوضات ملک منان است با هم آسانی و توفیق ربانی مال و خراج دیوانی و اجاره و مستغلات یکجا بهر ساله را که رسیده شهر مبارک رمضان که بمطوق (شهر رمضان

کشته شدن قراقران و لد چنینان

کشته شدن سپاه

## سال بیت و نهم جلوس شاه عباس اول

(۲۳۰) چون توغض ایشان بنیاده بود بدلول (وَلَا تَلْفُوا بِأَبْهَكُمُ إِلَى التَّهْلُكَةِ) غمان از مهر که نبرد پیچیده بطرف تقفیس در حرکت  
و کفر کج بخون و لیران و دیگر کشتن انتقام از بنیام بر آورد و دهم پنجم زخمی چنین مجذوم اسلام رسیده و این مهر که کرده سعادت مند در جبهه شاد  
و سر بلند که دیدند ظهورش که سرست با غفلت و جهل بود از غلبه که او را دست داد و سرور و شادمان گشته بار دوی قزلباش آمده در خیمه عقیلی  
فرود آمد و نازل بر یک از امراء و عیان قزلباش را یکی از عطار و عیان که جیده داده اموال و اسباب سپاه اسلام نصیب از باب کفر و ظلام  
و از این غافل افتاد که کلک تیر منقار هر چند بلند پرواز باشد از چنگال شاهین امواج اقبال باز نتواند دست و پدین جبارت بی ادبی که از او  
عاقبت در معرض فقر و مان زمان در آمد و مقام چندین ساله یانگان خود را ویران و الا و ملکشان یاد بسیاری رفت و شرح آن در دیل  
مفوم میگردد با جمله عقیلی خان و اسفندیار یک سار امراء بی سرو سامان بقصد تقفیس رسیده و پر اکندگان لشکر با آنجا جمع آمدند از امراء و عیان  
سپاه محمد خان زیاد علی حسینیان کیانی حاکم که بدین کلان حسین قلی بیک یوزباشی طالش و لایا دکار علی سلطان گشته استی سطلان صورت  
زخمی گشت مرتضی قلیخان لکری حاکم که با قشون خود در کیرف مهر که استاده بود بعد از کشتن خود که تیرا ز عتبایشان در آمد و چهل چاقو  
از بیادگان قتل آورده متعاقب امراء تقفیس رسیده عقیلی خان توقف خود را در تقفیس صلاح ندیده و قلعه ابرش قلی بیک و له محمد خان و غازیان  
قاجار و فوجی از قشون سپرده کنبه آمد و در خانه های ویران شده قلعه اقامت نموده در آنجا طرح قشلاق انداخت و حقایق حالات بعضی ها  
سده جلال رسانید هر چند طبع آتش خوی اشرف علی از این خبر وحشت انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردید اما از فراخ  
حوصلگی رعایت سلسله ظاهر کرده و مشور عاطف منی بر استمات و دلجویی عقیلی خان و امراء فرستادند که در طریق سپاه لکری و آیین عربت قتل  
از ازل تا ازل از ازل بهریت و فخر قرین بیکه کرد از چشم رخم که با قضای قضا و تقدیر آسمانی مجبوز اسلام رسیده باشند و هناك نموده مستطیر  
مکعب مسعود بوده باشند که اینک غنای غنیمت به انصوب معطوف گشته غنیمت یوفیق الهی و قوت اسلام مصمصام و زبر جفام از بنیام تمام خرابی بایان  
بکیش و بکیشان عاقبت انیش در کناریشان نهاده خواهد شد از نو ازشان شامانه خاطر و خنده آلود ایشان فی الجمله طمینان یافته در قشلاق  
کنجه خلبت نه دیوان میگذرانند که طعنه زبانت فیروزی آیت جاهد و جلال در آنولایت بندی گرفته اعلام کورستان فی ارتقاء آسمانی یافت  
شرح آن در آغاز سال بمایون فال آینه نگاشته قلم سحر ساز و مفوم کلک نکته پرداز یکدور در آینه نگاشته

## شرح وقایع خراسان و سوانحی که در این سال در آنولایت روی داد

در این سال از سپهر ایران خود اوزبک ترانیه نام که در حد و دین ترقی نموده کوهی از طایفه آماچی بر سر خود جمع کرده بر طرف یاخته نذر چاه  
پنج هزار اوزبک غارتگر و خوار بر او جیت نموده بکریه بولایت خراسان آمده جام و خوف و با خرد راناخت نموده غنیمت فراوان بدست آورد  
بود و اتفاق و مصلحت وقت کسی موجب معارضه و نشت در این سال بوس تاخت و نیهای خراسان کرده با خود شقاوت و روجان بکریه آمد میانه جماعت  
مخافان شعله مذکور و اوزبک که مذکور و واقع شده جمعی از طرفین مقول شده و در آنجا کاری ساخت بطرف بر اثر و آمدند و از اطراف و جوار  
غلام بدست آورده بطرف کدستان در قند حسینیان و الی برات جمعی از شرکیان مجول که اسم رسمی نداشته قریب شصده بقصد نفوس بر کردگی  
برام بیک گشته شالو بر ایشان فرستاد که مستند فرصت بوده و محل جمال و سبزدی نمایند بعد از رفتن آن کرده بخاطر آورد که آنجا بخت هر چند خوب  
اما اگر نکستی باید موجب بنامی دوست ویت نفر از جوانان و سپه کار دیده بر کردگی خسرو بیک که الحی مجبر و سلطان موسوم و حاکم ماروشت  
بعد ایشان فرستاد و برام بیک خبر اوزبک که گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد و شب از پهلوی ایشان که در چمن کدستان فرود آمده بودند گشته  
قریب صبح بیکه و نفر از جماعت جمیدی که از محل نزول اوزبک اطلاع داشتند و چار شده قلاذنی آن لشکر کرده در وقتی که خود اوزبک بعضی میداد





# سال میت نهم جلوس شاه عباس اول

(۶۲۸)

نصف کردن انگشتر  
قلعه

نصف کردن انگشتر

قرنباش بنود قان خان را غفلتی دست داد که از طبقه اگر او هر چند مجبور و خند تحاشیه کسی در غده نگذارد و گاهی بشکای معرفت از یک است  
که قوم امیر خان بود و جدا آسا در ویرانه های آن سر حد بر سر و با آن عورت و فحشیان گردید و پسند و پیغام سواست منجما بد که در سنگای که قان  
خان شب قلعه بنود به او را خبر در نمایند روزی قان خان بشکای بیرون رفته شبانگی با بنوا و اعلام آنجا حجت با چهل نفری از گردن  
بپای قلعه آمده و حمل قلعه خبردار گردانیده ایشان سوراخی در یک برج سوئی که در جنب قلعه است نموده و انگشتر و قمار یکیک آن برج درآمد  
علی الغلذ حارس آن برج را در خواب بقتل در آورده هر کس را در برج خوابیده و دیدن بر او غم فرستاد و بنظر ظاهر رفته نقاره شادمانی بنام  
انگشتر بخوارش در آورده هر کس را که در دستک بود بر سر او جمع شد و حمل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در درختان رخ نمینموده مشاهده  
نموده سر اسیر و حیران گشته و در آن شب بجور که این غلظه و آشوب قلعه غلظه قنباش را آقا و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند بکشت  
مخالفتان اطلاع یافته و خوف بیم هر یک با دلی اندازده بدویم اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته بیکدیگر خنجرند چون صبح طلوع کرد  
قرنباش کسی در قلعه مانده بود اگر او بر قلعه مستولی شده با حرف قرنباش متصرف شدند و از اگر او احوالی مخالف آیند دولت بقدر کفایت  
نمودند و خبر خوش بقیان خان رسید و انشت به امت بدندان گزیده روی بجانب قلعه آورد و آقا سلطان مقدم در دراز خرابه قنباش قلعه بنوا  
نمود و از نویدات قبایل اتفاقات حده در وقتی که بحد و چاه بنشیند اگر او مخالف بود بکشت انگشتر بطرف قلعه میامده و اندک با سلطان و جمعی از  
مردم قان خان دو چار شده جنگ در پیوسته و اگر انگشتر یافته جمعی بقتل آمده بقیه تیره او فرار می نمودند و قان خان حاکم تیره و شیر سلطان  
کری نیز از استماع این واقعه مضطرب گشته با بغا بر پایی قلعه رسیده قان خان را غفلتی که ورزیده بود و قنباش را قضا چنین جا در رخ نموده بود با کمال غلبت  
زدگی و بغا با ابراعظام ملکی گشته مشخص شد که در قلعه اندک مردمی اند و در اندیشه پوشش بودند که آتش این تیره زلال اقبال که لطیفه غیبی عبارت از است  
مظنی گشت انگشتر و روزی در قلعه بار و طوفان قنباش میان توده بار و طوفان شکسته کیده و کلیف روی او سوخته و مجروح و  
ماتوان گردیده بچند کس از حاضران نیز ابراعظام سید آن سوختگان آتش بایس و حرمان از توده قلعه داری عاجز گشته احوال کوک متعوم  
ایشان گشته از رسیدن کوک تازه مایوس بودند زیرا که اطراف و جوانب قلعه را خود قرنباش فرود گرفته بود و در قلع و مظهر اب فاده خوف بر  
بتیاس ایشان مستولی گردیده چاره بجز فرار یافته در شبی مظلم که چون دل اهل ابرار سیده نار بود از حال و مثال آنچه نواستند بر آن آسوده قلعه  
بار کرده انگشتر ابراسی به علی الغلظه دروازه را کشوده راه فرار پیش گرفته ابراعظام بعد از قلع جمعی به اتفاق ایشان فرستادند اما سیده  
دیگر بار آن قلعه رفیع که در مسات و استحکام با قلعه چرخ خنجر دعوی برابری بینماید نیروی اقبال بدست عا که ظفر شمار در آمد و زیاده از  
نرود در تصرف اگر او نبود اگر اه خاطر و دل گرانی انشرف برود این مژده منجر بخش بمرت شادمانی تبدیل یافت برادران قان خان اندکی  
زده غفلت برادر بودند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فراج و صلی و میده پروری و جلاص و خدمتکاری برادران این خطای عظیم را از آن سید  
گذرانیده در مقام مکافات نشدند و قان خان از حکومت آن ولایت مغرور گشته بر بود و قان خان شغف شده با نخره با قان خان مقدم فرار یافته از پو  
و تفکیک آن خاصه خراسانی بسپرداری مجنون یکیک و زبانشی و تفکیک آن کوک و اقبال قلعه متین گشته

ذکر محاربه ظهور شاه کرجی با عیقلی خان و جلود قرنباش در بجران و انهرام قرنباش

بجنگ با نفع ملک مستعان

چون تیشا نور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حق قدیر و سپهر پند اقتدار حلق بر صغیر و کبیر است هرگاه حکمت باشد آنی تقاضای  
نماید که از حق قوت بقتل آید و صورتی از پرده خفا بمصطفی جلوه نماید سبب آن که هزاران مصلحت عباد در من آن مغلوبیت بر حسب ذرا ایزاد



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۰)

ولایت شیردان نیز بهم برآمد و فتنه و آشوب پدید آمد و دولتک نیز کس از دهورش فرستاده اظهار دوستوای او کرد و فتنه سازان را باغوازی چندی از ازانان کرد که با هم راه داد و کوچی بودند و تحریک یا غیاب مذکور غافل از اینکه کوزن شاخ هر چند قوی باشد با شیردیان چرخ تواند زد و بدو روز و نه دقیقه کشته با لکاکا خفت آمد و نتیجه بر سر سینه حکومت نمود و طایفه کوچی بر سر او جفت نمودند و او دیکت وکیل را بر سر بیکتاش بیک یوزباشی قوی قوی که قوی قبل بود و نشان صرف در جنگ ندیده و تصدیق یون آمدن از کرجهستان کیسان بدست کرجهان دادند و آن کرجهان را بیایان ازانان اعمال نمیدیشیده یوزباشی عیسی نا توان را با یکی رفقا در جبهه شهادت رسانیدند و دولتک نیز با طایفان شیردانی بر سر محمد حسن سلطان که نوادۀ عماد الدین بیک شیردانی و دختر زاده شاه قلی خلیفه محمد دار ذوالقدر و حاکم ارش بود آمده و حسینی که محمد حسن سلطان از جهالت و غرور و غلبه بیرون آمده به استقبال کوچ و آخر قوی خود کجنا کرده بود غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردی که همراه داشت مست جلالت را آستین تو بر آورد و تلاش که مقدر ایشان بود کرده یکی مردانه جرحه شهادت نوشیدند و اموال و اسباب سلطان غازیان که در بیرون قلعه بود تصرف یا غیاب در آمد بعد از او افتد و بر سر ملازمان سلطان چون راه سپردن شدن مدد یافتند و خود را غفلت کشیدند که چند روزی از جنگ دشمنان مصون بوده شاید بعد و میان از جنگ به خوانان خلاصی یافته خود را بمانی رسانند و دولتک با اتباع خود با برش آمده در برابر قلعه صل اقامت انداخت غازیان قورغلو و قلعه که قدرت و قوت قلعه داری داشتند و در تیر آقا و چاره جوی بودند که خبر رسید که پناه قریب باش یا غیاب رسید سر اسب و در کوچ کردند و غازیان قورغلو از آن ملک نجات یافتند و خوشی که فتنه و کینت لشکر فرستادن برین نوع است که چون خبر آمدن لشکر بکاخ قتل قریب باشیده و قورغلو و بر بزرگی شیردان در صفهان بمابع جاده و جلال رسید و متوجه شد و بود که در خیال لشکر روم در سپهر طرح قتلان انداخته عزیت آمدن از مقرب الحضره العلیه العالیه اسفندیار بیک اوچی باشی عرک کور ابا کوروسی از تنگین رگاب قفس از درگاه معنی بدستوب فرستادند و حکم مایون علی بنفاد پیوست که عیسی غازیان یکی باشی شاهوار در اسلحه تیر متوجه قریب باغ کرد و دو نامی لشکر آذربایجان و محمد خان زیاده اعلی و امداد استب باغ باو معنی کشته بر داری عیسی خان جب الغریان قضا جریان بر عت استبجال متوجه انصوب کشته او و اسفندیار بیک یکدیگر محقق شده و در آن مقصد کشته شدند و حضرت علی شای غل آبی بقتلانی از نذران بایل و راعب کشته از صفهان متوجه آمدن بایر نشان کشته و در آنجا بجوشی و کامیابی یکدیگر را نیند و چون رستم محمد خان و لدولی محمد خان بنوعی که کشته از پنج شهرم و پریان حال و اسلحه همراه آمده از روی آمدن در کامیابی داشت حضرت علی نیز صلاح در آوردن او دانستند زمان بیک نظر که حسن و ناطر نشده در آنوقت از رزمه صفیان بود با بیضا و بلبل شاهزاده فرستادند که چون ضل نظام انکه بهار و موسم خرمی و لطافت از زمان نزدیک سیه و هنگام شکارهای دارالملک بخشین شکاران کال از نذران و زکول کلام است معاشر حضور اقدس بود از تماشای اقام شکار آن ولایت بود و در کرد و زمان بیک از فرج آباد اینخانو کویند در عرض بیست و نه روز زیاده از بیست و نه مدد را علی خود به اسلحه هرات سیه و پادشاهزاده اوزبک ادا و از آن روزی بفرج آباد رسید و حضرت علی اشفاق و عربانینهای پرشور زنده در باره و بطور آورد و بیضا بای راجند خوشدل و مسرور گردیدند

ذکر استیلائی اگر ابراد و دست بر سر شعله و دم و بدست در آمدن بتقدیر آسید کا

## اسلاک و انجم

از اخبار موحش که در زمانه از ان بمابع جلال رسیدند و غیره تنظیر اگر ابراد و دست است بکجه و تدریس بر سپهر قلعه از روی مشهور قلعه کیفیت آن بر کشته انکه ایالت لکازند کور و حراست قلعه بر بونوعی که سستی ذکر یافت و پر تو شور بر آن بافته قببان خان یکیدی برادر محمد بیک متعلق و مرجع بود یکی از ازواج بیخان چلاق برادر دست که از بنات مردم فتنه بایر آنجا بود و جمعی مردم مجمل اگر ادر آن قلعه مانده و شکار

## سال بیت و نهم جلوس شاه عباس اول

ز قیام و فراغت عافیت مدد ساخته دیده هفته که در خواب احتیاج دوازده جهان آرمیده هم برآمد دودله و آتوب از کشت  
دست جلوسه درازی نمود مفسد ان سپهر با دیگر باره فادانایم خجالت فاسد بلاخ و ماغشان این (بیت) پریشان شد  
ایقام چون بلفیاز پر آتوب شد عسکر و زکار خبرهای وحش زهر سوسید که بچند شد خوشدلی ناید انقضه خا  
موش از زهر سوسیدن گرفت که موجب حرکت لشکر ما و قاطع امواج محن گردیده بنیان معاهده و مصالحه سلطان بروم برشال خانه با سوار طاق  
که بر بکند اسیر سازند اندام و اختلال پذیرفت تا میزوی اقبال جایون مساعدت اخراجت میمون هرگز فرستاده می نمود عنقریب صلاح مقرون  
چنانچه هر گیت در محل خود دست نه از سرش خواهد یافت اعظم اخباری که در ایام اقامت صفهان رسید معارضه میان آنکه سلطان احمد خان بن  
سلطان محمد بن سلطان برادر خوانده کار و روم بعد از قتل نضوح پاشای وزیر عظم که مرد صلاح اندیش کاروان و واسطه صلح بود با آنکه اینچنان  
بناهای دوستانه و لوازم محبت و دوستی بروم زده در آنجا بودند و امریکه موجب نقض عهد و اختلال باشد از این طرف صد و نیایه بود بنیان  
در وضع معسیر و غ و جابل نادان کرجی و اندک فتوری که در نبال در کرجستان و بیرون روی داده بود و شرح آن در ذیل مینویسد و در  
چندی از زندگان خود که در حرم غرت سرای دولت نشو و نمایا که از سر بچه روزگار سیلی حادثه خورده اند و در محل نشیب و فراز فتور و فتنه آید  
گفته از عالم بخیر و بچ صلی که در معاهد و پیمان از بر طاق کشت و بنیان نهاده محمد پاشا مشهور با کوزه و وزیر عظم را سردار کرد که جانب عجم میسخته  
حضرت اعلی بنا بر رعایت حرم و حیاط عیقلی خان دیوان یکی شاعرا از درگاه معنی بجانب دار سلطنته نیز فرستادند که بهای امداد و زیاده  
در آنجا اقامت نموده اگر اینچیز مطابق واقع باشد از سپهر خبردار بود حقایق حالات معروض دارد که به آنچه صلاح دولت قاهره بود باشد عمل  
و کس فرستادند که قلعه کهنه اگر اعتمادی بر بنات و استحکام آن نیست خواب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاده اعلی قاجار بطریق آنکه  
بقعه نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور بدیاری منتهی آن گشته هر گیت بدیاری ما نور بود نایل آوردند و چون عیقلی خان  
خداگاه در تبریز اقامت داشتند بوضوح پوست که سردار زبور با عساکر دوم بر صدر رسیده در دیار بگردانند و قشاق خنیا را نموده اند که در سال  
آینده لشکر بر سر قربان کشند اما از او از وصول لشکر در کرجستان و بیرون هر طرف فتنه را روی نموده مفسدان هر طایفه را هوای خود سری و  
بر سر افتاده بر زمین هنگام عافیت مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل این وراق مرقوم ملک شیرین مقال بگرد

نقص عیقلی خان

ذکر عصیان و طغیان کرجیان و جمعی از شیر و انیان و آمدن جمهورت بجانب کت کرجیان

### بسی طوفانها که در هر طرف نمودار گشت

دیگری از اخبار سپهر آنکه چون وصول لشکر روم در آنروز و بوم شیوع یافت متمدان هر طرف و هر طایفه سرانجیب عصیان بر آوردند  
و او دیکت کرجی را نیز که سمت و کالت عیسی خان داشت بر سر باغیگری در دل پیدا آمد و کرجیان کاخ در دریکه عید نصاری بود و کرجیان  
بجدا اقامت ناز و عبادتی که رسم قاعده ایشان است بکلیسای لاورد آمده بودند و تشکیلات مستحظه قلعه غفلت ورزیده و بتفصا و گاهی بجا  
نیاموده بودند و خلق بسیار از طبقه کرجی بکلیسای راه داده کرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تقاول دراز کرده با غلای و او دیکت  
طایفه شیعی که از از ناواران قس و هوا خاها و ان جمهورت بود شروع در گرفت که تشکیلات قزلباش نموده و بیاری از آن چهار کاره از  
شادت چنانچه دود او دیکت مسری بطلب جمهورت فرستاده و در آبادن کاخ ترغیب و تحریک کرد جمعی از مردم مشیره و آن نیز که وقت  
رومیان تهم بودند و حکم بجلای ایشان شده بود و خصوصاً ملک پری بر جل نه که بنید و فاستان مشهور بود ملک عصای عصیان بر سر طغیان  
و غسان را نامن و ساخته و گرویی از بنیان و کاشن و قزلباشان و معاش شبدان بر سر اوج جمع شده دست تقدیری بجوانی ملک دراز گردیده



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۲۵)

بیان در عقبه افتاد و بکوشش قصور کرده به عالم منبشتا (دیگری) ملک علی بیگ خارجی ناجی بود که مریض و علیل معاف گردید  
 معنی که جستان آمد و نیز در آن عقبه رفت معنی برای آخرت کشید شارایه صفهانی الاصل و مرد هزار شیرین گوی شیرین زبان مطایبه دوست  
 بود هرگز که در وقت الم پیر این خاطرش نکشتی هر کس آنچه صفت استنک باقی بنجان دلا و زو طرافتای مطایبه انگیزد کمال باشد فوری  
 چون کل خندان ساختی و هرگاه بچه امی از امور مادی کردی آن مکار باطلات نکین و حرکات طبع شیرین داد کردی و اگر قتل و سب  
 مجرمی نامور گشتی تا سیاستگاه آن مجرم چندان نزل و مطایبه کردی که آن سیاست چون لب کوکان بر او کان شمر دی با کمال  
 طبعی خطای از جهاتی بود که بی که تاج منور و مرقع ملکی که مخصوص او بود بر سر نهاده و برکت مرقع از دو طرف او بران کرده با جا  
 تاجی چون اتباع خود که هر یک خود در بهور خاص و بیاس غیر متعارف آراسته به ربابا دشا بی حاضر شد در عجب هر اسیر بیا  
 میافت و حضرت اعلی از فوت چنان مازنی که مادر و نرمان بود اظهار تأسف فرموده در از حقوق خدات خدین ساله مضایب و در اصفی  
 یک پریش که جوان سعادتی بود از زانی داشتند اما (مصراع) گنج کبر و هر سه پای روغن عاقبت از جهالت و خود سستی  
 ما و آنچه رسید و عقرب و قتل خود که از سر خر ابدیت (دیگری) هلاکتی بیکت فوری که شمشیر شاملو که از مرز بهرمان بود و چندی  
 در گرجان مریض گشته به نام بقا پویست فرزند می داشت که جانشین پدر کرد و مضایب و بقراخان بیکت قوم او متعلق گردید (دیگری)  
 شاه نظر بیکت یا قبی با ششی نیز در گرجستان جاری شده معالجه و مداوا مفید نیافت عاقبت بغضیه ناکرید و ناله مضایب و بیاد کار بیکت قوم او توفیق  
 گفتار در وقایع سنه تو شقان یل مطابق اربع و عشرين و الف و بعضی خمس و عشرين و الف که

وقت ملک علی بیگ

جاری

وقت حکام بنی  
 یک نوی

## سال بیت و نیم جلوس شاهی طلل اکتی است

در تال مجتهد غازیجت انجام سلطان چهار باش اقام که سندیشت تخت چهار ارکان خلعت سینا فام است یعنی خورشید جهان آرا  
 از پیکان افروخته دی سلطه بجزا و شرف نمود و از دعوت شب شنبه بیگم با هفت خمت باخیز و تفریح محل تحویل نمود و در روز دهم عالم افروز  
 روز شنبه تقایف افاد بهار دل آفرینی افزای گلشن و زکار کشته مویشان ریاضین چون سیه چشمان زهر جین فتنه گری آغاز نهادند و لاله  
 و گل چون خورشید خان خطای و چمن با بخت غبرین صحن زمانه را رنگین ساخته در نای آرزو بر روی خلیات باز گردند و هوسناکان با ده ننگ  
 مستعجب جرم عای شاد کامی از پیال لاله شدند نیم اردی بهشتی با شیم کل در ایستادگی استیحه در ریاض جهان ندین گرفت (بیت)  
 چو کشت این نور و آسمان خنده ای زمانه لالهستان کشت و بهر لاله ستای شیم سبیل و گل در دماغ جان چید بهار  
 فشان کشت و غنچه پشای کشید جبهه که از پیال لاله کشت تا گل بچای چو کشتای در چنین هنگام نشاط افراشته  
 جهان پر از غنی حضرت اعلی در در استر و فرخ آباد و سایر اکنه فرخ بخش باز در آن جنت نهاد که از سایه برترش جو انصارت و تازکی داشت  
 کوشش به بهار و خریف یکسان و از اعتدال هوا و هوای دریا همیشه صحرای دلکشایش بگل و ریحان بعیش و حضور و مسرت و جوهر یکنه را نیند  
 از آنجا عیلاق فیر و زکوه تشریف برده بعد از سیر و شکار عیلاق غربت صفهان فرموده به مسرت شادمانی داخل آن بلده جنت مثال شدند و در  
 سال حصول صفهان از آفت سیه رعایا و عجز مضطرب احوال بودند عاقل و خرد وانه شال حال رعایا کشته حقوق دیوانی ایصال  
 بایشان عطا فرمودند و از خالص مخفولات خاصه شریفه نزعش بر اعران طمان دیوانی بخشیدند و این عطیه و ان موجب ترفه احوال بریا  
 و توجیه معاشن اعران و رعایا کشته عطف غنرت و تکی که داشتند نیز و فراخی تبدیل یافت بعد از چندگاه که شهر شمره صفهان و دودش  
 نقش جهان از قدوم سعادت نزد ام شرف آراستگی داشت خلعت شهباز از انبر فتنه و دگر دایام چون زلف مویشان بریشان گردید و چشم

وقت شاهی طلل اکتی  
 شاهی

## سال میت و ششم جلوس شاه عباس اول

غدر و نفاق نسبت بد بزرگوار باو اسناد نموده بعضی اشرف برسانیدند و خاطرشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغرای می (۶۲۳)  
 بید و نفاق نسبت بزرگوار باو اسناد نموده بعضی اشرف برسانیدند و خاطرشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی باغرای می  
 از و فور و مسلح و حوصلگی و نکایات را و قتی نموده را بنمونه کجایه و صیرج با و اظهار می نمودند این مقدمه را بهشت ایزدی باز گذاشته بمان  
 پادشاهانه و خاص متورانه میگردانید تا آنکه در سفر کرجستان همان خوشامد گویان خانه را انداز که بظا اوقاعی نیک حلالی نموده در باطن سپاس  
 قه و فساد سلطه بنجام میدادند خصوصاً که در خدمت و منوبان و ملازمان بسیار اکثر آن در خدمت حکایاتی که مشرب صدق این اقوال باشد  
 بعضی اشرف برسانیدند و قضیه فساد چو کس چنانچه تجریر پیوست وقوع یافت بعد از این بطنی که در خدمت از اجزای اظهار نمود چنان تغافل پادشاهانه  
 ثبوت و شعاع رسیده بودند از زمره غلامان چو کس بود بیک با و قای حقیقت و در می و پاس حقوق ولی نسبت با خود اندیشه قتل او مخبر ساخته بود  
 در تاریخ نیم شهر محرم الحرام بنال در خدمت محب اتفاق با محمد علی آبی انصاری برین دینی که میرزا بقصد ادراک ملازمت اشرف متوجه و تفت  
 بایون و تنها بوده در کوچه با و دو چار کشته علی انصاری در او آویخت و زخمهای مملکت و جناب میرزائی بآن در کشته چون خود سپه بچین اری  
 دیری کرده بود از خوف بیم عقوبت شاهی پناه باستانه عز و جاه که بت و مجاز بود احوالمان این و دمانت بوده بطریق سایر ارباب حرام  
 از و آنکه بطول یافته تحقیر حجت اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت نسبت بولی نیست سمیع میگردد بنا بر نیک حلالی و دفع تمت غلامان  
 چو کس باین امر دیری کردم آنقضیه در همان شب میرزا رضی صدر رهنموده حضرت علی متوجه کفین و تجریرش شده نفس او را حسب الامر مد  
 الارشاد در بیل فرستادند که در خطبه مقدمه و جوار آبا و اجداد مدفون سازند و چون پیرو اوقاعی نیک حلالی داشت با چندی بصلتهای صوری  
 و باطنی که بر مقامی و بر حشمت و دندان روزگار دیده عادت بر ظاهر در روشن است جانب غفور و غاض راجع آمده باز خواستی نشد و پیوسته بود  
 بتدریج اطمینان یافت حقیقت ابواقه بر عامه که ظاهر بپسندان عالم صورت و از جهان معنی بخیرند پوشیده بود اما ظاهر حال بدین نوع است که  
 تجریر پیوست و شبیه خلافی در آن نیست در وقوع اینگونه امور و انشوران روزگار و در ظرف نگارمان تجربه کار را بر حرکت با نفع آتی امری در ظاهر  
 ظهور نمینماید امید که ذات مقدس بایون علی اربعه آفات و عیانت در حفظ امان حضرت ملک متان بوده طریق و عباد الله و دلال دل  
 و سایه معدنش آسوده حال باشند این یارب العالمین (ساخته دیگر) که در خراسان روی داد آنست که چون سفر کرجستان  
 بآمد اکسید شغل و گرفتاری لشکر قربانش در آن سرحد در میان و از یک شمشیر یافت با لنگوشش با و بامیت بر ارکس از خود اوز یک و از و  
 یغائی که از هر طرف جمع آمده بودند از حیوان عبور نموده بر و آمدند محراب خان قاجار حاکم مرو از آمدن خود اوز یک خبر یافته جمعی از غازیان  
 بقراولی فرستاده و ایشان بهشت اولان خود اوز یک و چار کشته بغابین قالی صعب و دی نمود غازیان آثار جلالت مردمانی بطور  
 آورده قراولان اوز یک را مغلوب گردانیدند در شای جنگ و پیکار خود اوز یک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان شدند غازیان زیاد  
 از آن تاب قوت نیاورده و مراجعت نمودند و بعضی از غازیان در جهنمات باقیه بقیه سپاه جنگ کنان بر و رسیدند و بحر انجان از کوه  
 خود اوز یک اطلاع یافته در استحکام قلعه کوشید و تفکیک آن قدر اندازد بر فوج و بار جای داده بود از مر حراست و تنگبانی قلعه پر خنند  
 با لنگوشش با و بر و آمده چند روز در حوالی سواد شهر اقامت نمود و لشکریان را بناخت و غارت فرستاد و آن کرده یغائی از مرد و ناپاکه  
 مشهد مقدس آمد بعضی از آنها سیمای اعراب بپاره را تا تحت غارت نمودند و درین اثنا خبر معاونت و کس سعادت فرین بغیر و زی و آبل  
 از سفر کرجستان و منزل ایامات و تعلق از نذران بسبع بهادران و از یکجه رسید طبل رحیل کوفه معاونت نمودند و بسیاری  
 از غازیان مرد در ابراهه بردان اکثر بتدریج عود نموده بپناه اصلی رفته (متوفای می) سفر کرجستان شایع بیک و کفین خان  
 حاکم دارالامان گریان که از زمره امرایان و سفیدشان دولت بدینسان است در روزیک از عقبه بایر کا خسته و کارتل عبور میدادند



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۶۳۳) روزی فرموده سپه خود را نزد جعفر پاشا فرستاد و فرمود تا پاشا جدا جدا بصیحت عیان مشاهدات را نزد شاه بگویند و آنکه اگر عیان صورتی در آن جمع طوعاً و کرهاً ساخته تکلیف اطاعت نمود جمعی از آن کرده موافقت نمود و بقیه مانع آمدند و چون طریق را داشت آداب بر میریدی گفت که ارباب اخلاص در شدت و رخاوت از دامن مرشد کامل بازند و اشتباه انواع بلایا صابر باشند و ضایع مرشد کامل را بر اغراض دنیویه ترجیح شاه بگوید و بجان که با وی این امر منع گشت چنانچه در قضایای سالهای گذشته گذشته مکافات طبیعتی یافته بجزا رسید در حال حکم شد که تحقیق تشخیص موافقان او پروردار مقصود سلطان که از مرز ارباب عقیدت و حاکم قزاق بود اتفاقاً محقق غلطی بود و طوطی که منصب خلیفه اخلاصی داشت نیز تحقیق این مقدمه گردید و اکثر انجاعت که در آنوقت و سیاهی کرده روی از مرشد کامل بر یافته بودند برای عمل یافته بیا مردم چشم بودند جمعی بدین علت از خلیفه و صوفیان که درجات بودند بقتل در آمد و بجای عمل رسید و غرض اصلی آن بود که من بعد آن طبقه از دایره صوفیگری خارج بوده و صوفی از نا صوفی متمیز بوده باشد (ساخته دیگر) آنکه در صحن مراجعت نفر کر جستان در قصبه شکور قزاق مصطفی خان قزاق فرستاد و دو محمد سلطان بنشاند و بقتل در آمد و سبب قتل آنکه نظر سلطان بر او طایفه قزاق از این دولت دوی کرد و آن بر وی مانع متوسل شده و بپاشا یافته بود و بعد از فتح آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان تا دو سال قلع و لور بر نگذاشته و کوس مخالفت قزاقان بر وی و وی مانع زده معنی نیامد و بعد از تسخیر کبج و قلاع آنکه دو و آنحضرت استبدادی بر وی مانع که ضرورتاً بر کاره معنی آمد تا آنکه مشمول غایات شاه گشته از اعمال سابقه اغراض شد پیوسته تا رفاق از اطوارش مشایخه میافا و تا آنکه بدست کرجان چنانچه بستی ذکر یافت بقتل آمد و مکافات نگرانی یافت و بدینجه مصطفی خان بر قتل اعماد نمود و خرم و ایستاد مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه مستند اقل و دو نوک تا اعتماد در آن سرحد نباشند باطله بعد اقل مصطفی خان امارت کل ایل مزبور بشی خان قزاق که در سال اول بورش آذربایجان که هنوز قلع و لور بر نگذاشته بود از روی اخلاص بر کاره گردون مناصح آمد و محل اعماد شده بود فراریافت و او حسب فرمان ایل مذکور از سرحد سراسر باغ کوچانید بکانبه اراجه و فارسیک با قطع و بولاه رحمت شده بود و بود (دیگری از سواخ) آنکه در صحن معاد و تفرج کر جستان در کنار رود ارس بر محمد امین مشهور بر جکه که از بند آمده بود بشف رکاب نبوی شرف سزا فرار کرده و عسکر از او احترام یافت و می از اسادات عظام شهرستان مهنان و عسکر میرزا رضی صدر چند سال قبل از این بجایب دکن رفته و بجهت تعذر ملازمت قطب شاه دلی کلکند خستیا رنوده بود بنا بر بطور کاروانی بدین وزارت که بعرف آنجا میر جلدی رسید صاحب دولت و مکتب شده بود و چون محقق قطب شاه بجزا رحمت که پیوسته سلطان محمد برادر زاده و دامادش جانشین بر بر قطب شاهی گردید و بنا بر نزد کور از دودش و بطن پروازی استقلال باقی باقیه میانه و پادشاه طرح بدشته و آنچه از جناب میر استماع افتاد این بود که مکلفیت وطن و آرزوی آمدن ایران و خوششای مهنان و ادراک پای بوس شاه زمان در دل سوخ تمام داشت تا بعرف خود با بطوع و از غیبتش کرده رخصت آمدن باقیم چون بجای رسیدیم ابراهیم عادل شاه داده بیرون آمدیم (العالم عند الله والعهد علیک) الحاصل مکیش لایق از جواهر و اسباب خیر اندیده چندگاه در اردو بود و از بسیاری شد و بطن پروازی بخان کراف از دودش بزرگ و کسطنطنیه بطبع سلیم بود و در اردو دیوان اعلی و کالات نفس با یونین سیح منصبی از مناصب یونان را ضعیف نمیداد بلکه مطالب و در آن اوقات بصحلول نه پیوست و در زمان زدن آن حضرت باصفهان آمد با آنکه در وطن اصلی منازل خوب اما که مرغوب آب معیشت بزرگان زاده داشت مرغ طبعش در هوای منصب عالی و جبهه و دشمنی او میکرد و دیگر باره جلال و وطن خستیا رنوده فرزندان و متعلقان از در صفایان انداخته و از آبیان بقتل ادراک ملازمت حضرت پادشاه و الا جبهه سلیم فرهنگ علی مالک هندوستان روانه آمد و بار گردید و حضرت علی اغراض پادشاهان فرموده صلا از هند را و اظهار تعاریف فرمود و در زمان سلیم در سایه معدن شاهانه اسود حال و در کار میگذشت (از سواخ غریبه نهال) که در قصبه رشت کبلان بطور آمد قضیه کشته شدن محمد باقر میرزای مشهور بعضی میرزا است که از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح و افاده آنکه متی بود که جمعی هرزه در بیان خویش مذکور و خوشامد کویان تقریب

آمدن میر محمد امین از هند بایران و قتل او و مانع از آریان خیر فرزند

# سال سبت ششم جلوس شاه عباس اول

فوجی باشی که با آن جلوس افتاد و در مدتی بداشت از تقه احوال سزندان ایشان خافل نبوده هرگاه میل برودن داشتند بنزد او  
 کردند (دیگری از سوانح) اقبال که در آن اوقات بطور آمد آمدن شاهین که اینجانب بن سعادت کرامی پادشاه تاراست که در بیان  
 رو میان بود و ارکان دولت عثمانی و اورا ظاهر بعد از فوت سلاطین امیرش سلطنت موروث قوم تاتار و عدو داده بودند و در ثانی الحال چون  
 سلاطین سزندی داشتند و والد جوانی بیک کرامی ولد مبارک کرامی بن اسلام کرامی بن دو کرامی در جلاله او بود صلاح در تربیت جوانی  
 کرامی مذکور که پسر سلاطین بود و استیضای این که اینجانب در مقام غدر و نفاق در آمده اراده جس قید او داشته اند و او بخشی را از اطوار  
 رو میان نفرستاده در هنگام مجال خود را از اینان و دیگران از خدمت و نه طای مسافت بعید کرده بقصد ادراک ملازمت درگاه شاهی  
 فرار و پناز بولایت عجم رسانید و در حد و قصبه کوری که جستان با روی کرد و نیکو رسید سعادت کورنش و مجالست مجلس بایون استعلا  
 و ظاهر کمال اخلاص و حسن ارادت و اعتقاد کرده حضرت اعلی شاهی ظل الکی مقتضای طبع سلیم و شیوه میمان نواری که جلی ذات حقیقت شریک  
 آنحضرت است برادرانه با او سلوک نمود و در اغوش مهربانی کشید و با نواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایقه اختصاص باقیه مغرور و محترم در کباب شرف  
 (دیگری از سوانح) اینال آنکه چون در ایام مستور جمعی کثیر از رعایای شیروان و قریباغ بکر جستان کاخ رفتند آنجا را خود  
 ساخته اقامت نموده بودند و کمند خان والی آنجا ایشانرا نگاه داشته تا غایب در آن ولایت بود حکم بایون بنهاد پیوست که چون آنجا عت  
 الکل که جستان نیستند یکی از مسلمان و یهود و ارمنی کوچ کرد بکباب باز در آن بستانان روند و همچنین از مردم شیروان و قریباغ و ایل و اوین  
 آنجا که ملازمت و دست خیار نموده بودند و برودت و صلح که در صاحب که وک منصب شده بودند چون محل اعتماد نیستند و بودند ایشان در این سرحد  
 دولت قاهره دست کوچ کرده در مسیح آباد دماز در آن محل اقامت اندازند اسفند باریک اوچی باشی عمر کوکو چاندین شیر دهنان لطیف  
 بیک قاجار و دوات کوکو چاندین اهل قریباغ نامور کشته قریب یازده هزار خانوار بفرج آباد فرستند هم موجب آبادانی آن ولایت شد و هم در این  
 مکافات نگرانی یافتند از احوالات قریباغ جماعت احمد لوند و در زنده در زرقن نقل بکردند و در غضب شاهانه که ستمزدان قتل و غارت کردند  
 و حال طبقات نقل که رفته بودند در آن ولایت سود چال و در کمال عافیت فراغت و زکا بگذرانند (ساخته دیگر) منصوب کردن  
 فرماند بیک چوکس قوچی است که از زمره مقربان بساط اقدس در کمال عزت و اعتبار میر شکار بود همانا از خست باطن نگرانی از او بطور آمده بود  
 که در خضیا بشود که محمد باقر میرزا بخلاف مناره ولی نعمت آشنائی فتنه بگزینم و باعمال منافعی صدق و اخلاص که مستحق حقوق و عصیان است  
 ترغیب میکرد و صدق این جابطنی از اقوال مردم میفرمود که نشسته بر خاستنانی او را بپسیر رانیده بودند بر خاطر بکنان بر تو بطور آمده اخته بفرست  
 رسید بهر غضب و باره و التهاب یافته مجلس خوانده گردید و حسب اشاره اعلی او را مقید و مجوس بجناب میرزا سپرد و ملازمان بزرگوار  
 او بقتلش پرداخته بر شکارش تم نمک کشیدند و این مضمون که (محرم بیک نقطه مجسم شود) در باره اوست بطوریت (دیگری  
 از سوانح) بقتل در آمدن چند نفر از خلیفها و صوفیان قزاق داغ است شرح واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قزاق داغ از قدیم الایام  
 دعوی ارادت و اخلاص سلسله علیه صفویه نموده و میسایند و در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابوالقار شاه بمحفل نورانده مرده از بیم عادی  
 کیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند و صوفیان این سلسله بجدت آنحضرت آتش سپردند جمعی از صوفیان قزاق داغ آمده  
 داشته اند و ایوم آن طبقه در میان آنها خوان این سلسله بصوفی قدیم لاهیجانی معروفند و بدین جهت کرامی بر سایر صوفیه تفوق میجویند و در هنگام  
 خروج آنحضرت و آغاز نشوونای این دولت صوفیان مذکور بمغایات و سوء غالات سرافرازی یافته اند در زمان قدرت و مینه که جعفر پاشا در دار  
 بزرگمکن داشت شاه پیر دمی خان و ولد خلیفه آنها که از زمره خلیفه زادگان و در اوق حکم قزاق داغ بودیل بید و لتی بر خوار سلسله خود کشیده بفر  
 رو میان میل نمود و تاج دوازده ترک شاهی عسری از سرانده مجوزه رویان پوشیده بعضی اقدس رسیده بود که در قی که مشارایه اظهار احکات

تاریخ  
 سلطنت  
 شاه  
 عباس  
 اول



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عثمانی

(۲۱)

متوجه که روی داد) دستاوردن ایلیانست بجانب دوم شرح داده اند که سلطان محمد بنک طاش که در سال گذشته با یکدیگر بود  
 نزد ضعیف پاشای وزیر عظمی رفته بود در شای ستر که چنان بازگشته عرض نمود که مقصد آن سرحد توفیق بخیلو چاوشش بنصرت با بون ایجاب که مرستی  
 با خلال امر مصالحه حل نموده سخنان فتنه انگیز عرض نموده اند و از جانب ارسا صاب همورث و لا که در جستان نیز عراغیض چا که از بخوانه کار رسیده  
 خود را از زردنایان دودمان آل عثمان شمرده اند و در میان سنا نقض عهد باین طرف می نمایند بنا بر بنیای عهد و حسترا از رضون که یک  
 (ولا تفتنوا الا بمان بعد توکیدها) بر دقت نیست شایان لازم که دید که ایچ دوم را مرخص ساخته از غیر نیز ایچ دستند چنان  
 احوال اعلام نموده و سبب نامی نقض عهد از این طرف فرمایند بنا بر آن جنس بیک هم اندازد و القدر را بمان فرستاده بخیلو چاوشش اطلب داشتند  
 و عا جلا ذاکر آقای قشچی را بر سر رسالت فرستاده بکتاب محبت طراز دستاورد سلطان احمد خان پادشاه دوم دستم آورده بعد از توهمات  
 و تحریک رسوم و عادات پادشاهانه در سوخ عهد و پیمان مرقوم گشت که چون احرار از سعادت غرا و کسب ثوابت جاد در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت و بعضی  
 از کفره که چ که از قدیم الایام تابع و حسراج که از ایند و مان بوده اند از سبب عصیان و نافرمانی بر آورده بودند بعضی اعلای لوی اسلام و تادیب طایف  
 ضلالت فرجام به نضوب نضت اتفاق افتاد بعبادت جاد و کفریستم و بسیاری از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل اسلام و ایمان گشت و از غلام  
 که جستان تاج مرصع کلکل را که در قلع طراغای بدست آورده بود و شرح آن مذکور شد با دیگر تحفه هدایا ارسال یافت و بخیلو چاوشش در آن  
 روزی از صفهان بکرجستان آمده سعادت غبه بوسی دریافت قاسم بیک سپهسالار مازندران بر رسالت دوم و مرافقت بخیلو چاوشش بنیان  
 تحفه هدایای لایق تر قریب آمده و در اجاب نامه که آورده بود روانه فرستاده بودند و چون از جانب خاندکار در باب طلاق سیران رودیش مصطفی  
 پاشا ولد ضعیف خاتون که از اکره اران دودمان عثمانی بود و مختارین بیک که محمد پاشا وزیر عظم سابق که پرسی علی پاشا و برادر ضعیف پادشاه  
 و غیر ذلک بجای دوستانه شده بود حضرت اعلی ایشا را با تجلات لایق و نفی ایچ که دانیده و سپین قم اطلاق بر کل ساری دوم کشیده هر کس که  
 درجات و در رضای خود غریب فن داشت خواه در اردو و خواه بر ممالک اطلاق فرستاده بودند تا یکبار نفر در اوقت ایچ روانه شدند و سراج امری  
 از شه و ط مصالح و اظهار عهد فارعی که داشتند و از سنور و سرحد آنچه تعیین یافته پشور نامچه درست شده به همراه او مقصد آن طرفین رسیده بودند و  
 نشان ایچ دوم کرده صورت شهنشور نامچه مصحوب او که دانیده و در حال این احوال خبر رسیده که اضداد و نضیج پاشا و بعضی امور مهم ساخته بقتل  
 آورده اند و محمد پاشا مشهور با کوز محمد که بیکریکی مصر بود پایه بر سلطنت مصر عثمانی آورده وزیر عظمی کرده اند و شرح رفق قاسم بیک و مضایانیکه  
 بین پناه قرباناش و روتیه وی نمود در ذیل ایند قریح و محل خود نگارش خا پاشا (از سواخ انیال) فرار نمودن محمد بنک و یوش  
 ولد خدا ن قای منسره آقاسی دوم است و قبل از این مرقوم کلک باین که دیده که ولدان مذکور که در معارک کارزار گرفتار رسا از نظر شکار شده  
 بودند منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محفل و الا بودند و توجهات شایان باره ایشان یوما فیوما سمت نماید داشت و مزید اقرب مضایان  
 و بشقهای خاص سر منسار از محمود بکنان بودند و نازل مرغوب در صفهان بدیشان مرحمت شده هر دو در این ولایت تا اهل که صاحب فرزند  
 بودند و با نعمات افره و عظیمای مکاره از سببان نازی در متصع آلات و ظروف و ادانی طلا و نقره و سایر تجلات بزرگانه مخصوص و بهره بودند  
 و اکثر مقربان و بزرگان اردو می معالی ایشان باران و دوستانه آئینش و اختلاط میکردند و صورت فرار و حقوق عصیان ایشان در پرده خیال  
 ریح می نمود و در سفر که جستان در جینی که قصبه کوزی مخیم سر اوقات قبل بود و روزی از ایام مضایان با چند نفر ملازم و خدمتکار معتدرومی بفرم سیر شکار  
 سواره شده هر یک با رکاب بخندان و نعلیس متصع آلات و اشیا طلا و نقره و سببان کونل قطع تعلقی از سایر تجلات و اغرق و عیال و طفل که همراه  
 بودند که راه منسار می بودند و خود را بقلعه آخته رسانیده از آنجا روانه یار دوم که دیند و وزیر میخی طوریافته بکنان را موجب استعجاب که دید  
 حضرت اعلی از شمول عاطف و غریب نوازی که جلی آنحضرت است اشار فرموده که خدمتکاران و عمله سرکار ایشان با کوچ و متعلقان بودند و می

ناتوانی و عجز  
 و ناتوانی و عجز

ناتوانی و عجز  
 و ناتوانی و عجز

# سالیت دهم جلوس شاه عباس اول

در کابله مس میزد و حکومت کارنیل بستور سابق بولکار و کاشانگانش منتفی بود و کو توای قلعہ تعینس را با قاسر بابا ریجانی و سید نصر  
 تنگیان بسته در جمع نمودند باقی احوال او اوصاف سال آید و مرقوم ملک بمان یکدود در این شاه خبر رسید که عیسی خان که حکومت کاشان  
 کش بود چون شرف اسلام شرف بود که حرمت صلیب در بهانان از او بطور یاسا که در جهان بنیاد است از او آزرده شده و آبرزش نمینود و اندو  
 از بیم آنکه مبادا طبقه نصاری در عینت موکب بیاون مضرتی باورساند ترک حکومت کرد بجانب دارالاشاد اردیل رفته بنا بر آن یکجاش یک یو  
 ترکان را بجمعی از قوریان عظام مقصد نکم فرستادند که محافظت آن بده نمایند و او دیکت وکیل بهمان دستور اوراق فائق مملکت باشد که اگر بینه  
 طوشت نشاد و دولت در افزون داشت باشد و زوی ارادت بدگر گیتی پناه آورده بخار زلات خود را بر لال خدمتکاری و اخلاص گزینی شست  
 و به باز با و محبت شود و الا بمقتضای وقت و صلاح و دولت قاهره عمل شود و حاکمی مستقل تعیین نفرمودند و ریایات نصرت آیات غم مر جت غم  
 فرموده از تعینس کوچ کرده متوجه قراباغ شدند چون جوی آنولایت از بخارستم سمن صبار فخر عطریر کردید پس چنانچه بخور نامی شیخ نظامی درو  
 آن پذیرین گفته (بیت) ز در آج و نهود گنگ و تذرو نیسی تی سایه بید و سپرد همواره بشکار بود و در آج نشا  
 بودند در این اثنا شاطره از خاطر خیر سرزد و حاکم طغرشان برانند جانوران شکاری باور شدند در صحرائی آنجه بی حرکت دست بهم داد  
 فریب سیرین و غزالان شک آبوی چین و اقسام و وحش در قمر جمع آمد حضرت شاه والا جا ظل آنکه مخصوصان و مقربان با طاعت بقرعه  
 آمده جانوران شکار بر که بگت پربشمال و صبا پیشی کوفتندی بگوک ناوک و له و زار پای در میاوردند و چون حرکت بمان دل دشمن  
 حلقه کردید حاضران موکب علی آبیون کیز پای را دستیکر میکردند از بسیاری شکار شماره آن انجمن و قیاس بیرون بود و تاده مر حله کو  
 شکار در دروئی اعظم بسیار و بقدر مقتدر بود در آن عرضت طبعی خان که ترک حکومت کرجستان کرده و اردیل رفته بود آمده سقا  
 باط بوی دریافت و معاذیر پذیر در آمده آنها نموده حضرت اعلی از او در رضا جوی و شفقت عنبر پذیر شد و بدستور ملازم رکاب شرف گردید  
 کنار رود ارس مضرب خیم شرباره و ادرمس که بد چند روز در آنجا بمان حاکم طغرشان و انجمن مطالب بهمان پرداخته فوج فوج حضرت  
 بنازل خود رفتند و موکب حضرتشان بفریت قلاق باز در آن از راقزل آغاج و استار ادر باکنار که در زراعت قومی بر سر آن از خلد  
 نشان میداد با لگنر رسیده منازل مرتضی قلیخان و له ابره سیاه و شاکم لکر عمل نزول خرم و سربیدون فر کردید در آنجا چند روزی فرنگ  
 از جاده قهال منحرف گشتند که حارضة طاری شد ارباب غلامان و در وقتقات بار باب استحقاق رسانیدند و دعای بریای صفها و مظلومان  
 که یمن معیتش از نقدی و تقاول غله در امانند با جابت آقران با قه صحت قوی روزی گردید و از آنجا شکار کنان طی مسافت فرموده حله دکن  
 رشت از فرزول موکب بیاون گشت کلزار ارم گشت و چراغان میدان رشت کرده چند روز در آن بده طبعه قات فرموده بسیر سواری و شکار  
 خاک که در کیلان بشکار زکول معروف است و غالباً در سالهای پیش غرابان طرز شکار خاک که مرغوب طایع و تماشای آن موجب تفریح قلوب  
 انقاش ضمیر است مرقوم قلم وقایع رقم شده باشد مشغولی داشتند و از آنجا بجهة لایجان تشریف دندانی آنکلت بلوازم خدمتکاری قیام فر  
 برد و در سطح آنجا که در دامن کوه مشهور بود کلابه واقع و از بزرگی دریاچه توان گفت در میان حقیقی با غنچه و مالاری تریب یافذ کشتی و زورق  
 با آنجا آمد بشود و فی الواقع جانی تزه و مکانی مرغوب است چهار طاقا بسته چراغان کرده بودند و از او در خلاص خبر و دیان بوسف لقابا  
 رخان یکسما از شهر و موضع جمع آورده در زور قها و شینها نشسته در آن دریاچه بسیار و مسرت بخش خاطر مهرانا بودند و قرب یکمنه در کاسیا  
 بمسرت شادمانی گذرانیده از آنجا متوجه باز در آن بشت نشان شدند و در چهارم شهر صفر باعت سعد طالع میمون دال و اهر و فرج آباد  
 بنیاد شده زمستان را در آنکله فردوسن با بغراغت و خوشی و سیر و شام شکار آنولایت پایان رسانیدند اکنون وقت است که دقایق مستنوعه  
 سوانح غریبه که درین سال در آشیای مکرر حستان و غیر آن رودی داد بر صحیفه بمان نکاشته شروع در تحریر وقایع سال توای (از وقایع

یجمع شاه عباس زنده  
 در حستان و درو  
 بیت

در و شاه عباس زنده  
 در و شاه عباس زنده  
 در و شاه عباس زنده



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۱۹۰) که او سن نام ولایتی است در آنکه دود که سکنه آنجا از لحاظ وقت عیسی علی بنیسا و علیه السلام که از توابع بابشی آچوق است اما بعضی طریق  
و استحکام مکان و ارتفاع جبال مقتصد با لبر زکوه که مرغ او نام جنبه ببال خیال در هوای آن طیران تواند نمود و بیکت سریع استیر نظر آن رفت  
بمید راه شوارخی تواند بود مغز و کشته اطلاع الی زمین نمایند رای شرع آرا بفرزاد و جاد آن طبقه ضلالت راغب بایل کشته فوجی از مجاهدان حوزه  
اسلام را اسیر کرد کی یکو پردی بیکت کرجی ملازم یکو یکی فارسی که با فوجی از مردم او در کباب سعادت شتاب بود بر سر ایشان فرستادند و  
منصوره در آمد و رفت آنجا از صوبت ۱۰ و در نای بر برف رخت بسیار کشید و جمعی که بیکت پیش آمدند از بنو ف و سان خازریان جان نبرد  
دار بود اشتیاق و جمعی که به پیشه و کوه تخرن جسته کن ایشان را نب غارت کرده قریب پانصد نفر اسیر و ده سوار کا و دو کوفه بدست  
آورد و مظفر و منصور بپایه سپهر اعلی عود نمودند و در کار تیل بنا بر مصلحتی مکی بخاطر انور رسید که دو قلعه یکی در سوران که قریب با خفه و بنا  
آچوق است یکی در کوری که حکومتگاه قدیم سلاطین کار تیل است بنامه بنه بفران حسب الفزان فرمان فرمای جهان قلع در آن دو مکان بنا کرد  
هر دو در اندک روزی با تمام رسانیده استحکام داد

### ذکر آمدن لوا رصا ب از بابشی آچوق و مراجعت موکب همایون از سفر کرجستان بصوب مازندران بشت نشان و سوانح آن زمان

چون لوا رصا ب و ظهورش نوعی که مذکور شد از آمدن تقاعد و زبده دفع الوقت نمودند حاکم بابشی آچوق و حلیه او که ملک آن ملک در امور مکی  
و مالی دخل است از خواج محمد رضا التماس نموده بودند که بخدمت اشرف عرض نماید که چون لوا رصا ب بقیعت ظهورش مر از بندگی آن بشتان  
پیچیده بخن خدعه آلودش از صدق و درستی عاریست پس او را در عوض لوا رصا ب سلک غلامان درگاه و شمره بعضی از ولایات  
که بابشی آچوق بوقت باو عایت فرمایند جناب فدوی تهاب استبد عای ایشان را معروض گردانیده و معروض قبول افتاد و یعقوبخان بیکت  
قوتچی سینه کار که ترک ساد دل صادق الا خلاص از زمره خواص بابشی آچوق فرستادند که اگر لوا رصا ب خلاف و عدم انقیاد  
اصرار ننمود برگاه جهان پناه شتابد بر سر کین خازا بایات کل ولایت کار تیل نوید داده بدرگاه والا آورد که بین الافسن درین عقیقه  
سعادت استیاز یابد چون لوا رصا ب از اینغی آگاه گردید اندکی از خواب خفت بیدار و از مراتب میوشی هشیار گردید و در کمال اضطراب  
خان بیکت اظهار ذمت و پشیمانی کرده و در شمع شمع بجای آورد و جناب فدوی نیز مکتوبی باو نوشته بود که بسخن معنه ان عمل کرد  
خود را بعثت آواره یار و پیمال حوادث و زکار ساز و چلا لوا رصا ب را هر خود را بپاس خلاص آراسته باخت باطن و درون نره جل  
جلی انظار است اله و متعلقا از آنجا که اشتباه چند نفری از از ناوران بر فاق یعقوبخان بیکت بآستان اقبال ایشان آمده درین  
ماه مبارک رمضان سعادت بباط بوسی در یافت و مورد انواع عواطف و الطاف شانه گردید و در خدمت اشرف مغز و محترم بود و چون  
کیده کوچ بجانگ کوری واقع شد و او دل خلاص کزین نداشت بشیوه ارباب نفاق سلوک نموده بشیخیخیر از اردوی همایون بیرون رفت  
فرار گردید و جناب فدوی که با او همایه و کفخل جانش بود آگاه گشته با جمعی در طلبش شافت و در حوالی اردو او را در یاقه صبحی منزل آورد و از  
حرکت ناخجاری سلب اعتماد و اعتبار از خود کرد و مع ذلک از این عمل او ناخاض نماند و در رفع النجا فرار داد که کس فرستاده اله  
و متعلقانش ابیا و ردا تا در خیه پیغام داده بود که هر چند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت نکنید که بآدمن شماراضی شتم چون  
جمعی از دگور و اناث آن سلسله و عظامی کار تیل در سلک ضده و غلامان این درگاه مشکند باطنی و ذخایر جلیه اند و آن بیعت است ابر  
اقدس رسانیده اند از دست گذشتن صید کی که بدام آمده بود صلاح دولت نه است رخت توقف الکا نیافت اما بهان طریق مغز و محترم

## سالیت و ششم جلوس شاه عباس اول

اردو بازار بکوه پاک فرودفتند و در چهارم اردو می کباب پوی کباب روغنا که منبع آب قانی و قری است سیده شادروان عفت بهر دنا (۶۱۸)  
 اخذ شدند و آن سرزینی است غایت نزه و خرم از بسیاری شقایق و ریاحین و ناز گلها می چیدار گین و شکفت و دوسین مضمون حدیث  
 (الدُّنْيَا بَيْعٌ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ) که در فوق مرقوم گشته شامل آنجا و کل آنکه لطیفه که حبیبان است که در دنیا مسکن آن کفر  
 بی ایمان شده مردم اردو بیانات از ولایت کاخ بچید و دوستی ظهورت که بعضی دلیل گشته و از راه غیر متعارف بیرون برده بودند  
 برخی دیگر که از رفتن و آگاه بوده اند از عا که مضور که پیش از او در گرفته بودند مخفی داشته آگاه ساخته اند و عظمای آنظار بغیر سرسختی که  
 بعضی خان باز گشت نموده بودند و سپهر از رتبه فرمانبرداری و طاعت لشکر اسلام پیچیده مورد غضب پادشاهی گشته عا که مضور به بافت غایت  
 و اسرار و احوال رخصت یا فوج فوج به پیشه و کل در آمده قریب بی هزار اسیر و چهل هزار کا و کو سفند بدست در آمده بعد از افراد خس که بکا  
 پادشاهی متعلق است تمهید که اسلام متعلق گرفت و ثواب این امر عظیم کسی هزار کا مسبب بدین شرف اسلام در یافتند و بلا شبهه موجب است  
 دولت و دستکاری آخرت است بر و کار فرستاده که تارهایون عاید کردید و چون کنار رودخانه حرکت چانی که فاصله کاخ کا تریل است  
 محل نزول و کعب مسعود گردید رای عالم آرا بدان متعلق گشت که یکی از کار داناان با طهرت ابرسم رسالت نزد که کین خان و الی باشی آچق  
 فرستاده صلح پیغام آنکه میانه ثواب هایون با پادشاه ذبحا و دوم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح آنست که موبل  
 طرفین را حمایت نموده که بختکارا را نهند و نگاه دارند و بر او ظاهر است که ظهورت و لو اصاب که دو جاسل نادانند و در موبل نظرف و  
 تربیت یافته هایون با اند و از جل و نادانی و خشم نموده که بختکارا نهند و نگاه دارند و بر او ظاهر است که ظهورت و لو اصاب که دو جاسل نادانند و در موبل نظرف و  
 صلح و معایر عهد پیمان باشد مرکب کردند اکنون آن دو جاسل بیال را نگاه داشته روانه نظرف سازد که بمقتضای رافت جلی و عواطف خردی  
 بایشان عمل خواهد شد و الا لشکریات از درناش حجت بدست آوردن آن دو سبب سخت روی نظرف دارند و با د صورتی روی نماید که موجب  
 مذمت و پشیمانی گردد و خواج محمد رضای وزیر از بیجان که شمه از صفات حمیده او در این اوراق رقم پذیر کلک ظهور گشته شد عا که نده که اینجاست  
 رجوع شود حساب است عا اجازه یافته باین شایسته روانه مقصد شده بوالی باشی آچق و سلاطین زادای مذکور ملاقات نموده و احوال  
 که بختی ظاهر خود را اثر یک عصیان ظهورت کرده بود نکوش پسند و بیخ ارجحه نموده بعد از گفتگوی بسیار (مصرع) گوی در تو  
 کسی در سینه بچرب بانی و حکمت پژوهی و تلفات که میانه و سخنان عا که نده آن وحشی صفات بی مال و سپهر که داناان با دیه جل از مقام  
 باز آورد و بشیوه فا و دفاق را غلب ساخت و در کین خان نیز اظهار اخلاص و بندگی استمان سدره نشان شای که ده جناب دستوری مردمهای  
 دوستانه بطور آورده بود و مقام بخیر و آرا بر آمده معذرت فرستاده بود که راه ندان ایشان باین صوب با قرابت و خویشی و نسبت بکشی از دست  
 دور بود اکنون استعدای غوغا تقصیر برد و دارم جناب دستوری جواب گفته بود که این صورت بی ادراک ملازمت میرفت طریق آنست که هر دو  
 ارادت برگاه جهان پناه آورده بنده و ارشیو چاکری سلوک دارند و ایشان نیز معذرتی القا نموده گفته بودند که اگر از باس و خط شاه  
 بجان این باشم سر قدم ساخته استمان اقبال ایشان میانییم و هر یک معتمدان همراه کرده برگاه فلک برگاه فرستادند و خواج محمد ضایا  
 دیورت حوالی کوری عقبه علیه رسیده فرستادگان سلاطین مذکور سعادت آسان بوسی سرانسه از گزین و شکست استعدای غوغا زلات  
 فرور عرض کردند و چون از خواج مذکور در رفتن میانه چندین وحشی صفات سباع برت بیال که اگر چه صورت انسانی دارند اما حیوان مثال  
 می شود و می چیده اند اما نه در ویت جان سپاری بظهور آمده بود و جناب گرامی فدوی مخاطب گشته حکم شد که نشان بلاغت نشان من بکند  
 مناشیر و حکام نیز تهاجم از فدوی و دومان ولایت مکان افزایند و در باره ولایت مذکور سره بودند که سخن بهانت که فدوی در بیان گفته برگاه  
 صدق و اخلاص بطور آورده روی ارادت عقبه علیه است و مسئول بر یک بنفول موصول خواهد بود و در حال اینحال بعضی عا که نده جلالت



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۱۷)

و اعیان که حبس سواهی جمعی که مراقت ظهور خستیار نموده بودند بر سر او جمعیت نموده طاعت و افتاد بطور آوردند و سطوت قاهر و خردانه نوعی است که جستان و صیانت اموال که جیان نمود که هیچ صاحب کلاهی قدرت بر کن کاهی از خرمن عایا داشت چند نفر از جهلا و بیگ و فغان که در وقت غلبه بنامزل که جیان که خالی از صاحبان بود رسیده دست درازی بخانه نصاری کرده بودند شکما پاره کرده و در و در که دانیدندان گونه سیاست جو عبرت دیگران گشته رعایا و عجزه که جی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پرانده گشته در گوشه هر گوشه خیزه بودند از آواز و عدالت شاهی بورت تمام خود آمد و همتا عیانت پادشاهی شد و از ولایت قس کوچ کرده بقصبه کرم که نشین و حکومتها سلطان کرجی است نزول اجلال فرمود و آنقبه مکانی است خرم و نمونه از کسان ارم که در دیاسکن نصاری گشته به نام مضمون (اللّٰهُ يَجْنِي الْمُؤْمِنِينَ وَجَنَّةُ الْكَافِرِينَ) در آن زمین است ظهور دارد و در این قصبه کلیسایی است در عایت تکلف و صفات نهایت ثیب و بهای معلوم نیست که از بهر ظهور سلام تا غایت با یک سکن بکوشش ساکنان انتقام رسیده باشد و سکنه آن هر زمین جز به بان ضلالت این در آن کلیسیا دیده باشند اگر مردم آنجا که اغلب نصاری و قبلی بودند از شعار اسلام و کیش مسلمانان خرنامی شنیده بودند پادشاه دین پناه بجای علای کلاسه کلیسیای مذکور تشریف برده و نودمان خوش الحان موکب سعادت قرین بر سر از آن بقعه طبقه ضلالت این بر آمد و کلمات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بخدا آورد و دانیدند و همچنین برادر و کلیسیای کلاسه اقامت اذان فرموده ای شرح فرمای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آله مبایع مکتوبان رسانیدند و از آنجا کوچ واقع شد کلیسیای آلا و در که معظم معابد و کنایس نصاری که جستان و فی الواقع عمارت عالی و کسب متعالی است محل نزول اردوی کرم نشو که در دید در آنجا مبایع جلال رسیده که در صحنی طرف شمالی آن ولایت قلع است طراغی نام که در می از که جیان در آن تخت نمود و غایت عات صحنی خان کرده اند و بعضی را محال و افعال ظهور نیز در آن قلع است که در می از عمارت منصوره را بر سر که در کی مقتدی بیک تیریزی من باشی آذربایجان بر سر آن قلع فرستاد و محصوران بعد از جنگ و جدال از مصداق عجز آه را همنه ارمیدند و قلع بقصر فراموش آید و از آنجا شد بضبط در آید از جمله غایم قلع تاجی بود در وضع کلل در و یواقت که شیخ و مقدای نصاری که در بوضب آلا و یروی یافتند باشند یعنی بوی کلیسیای آلا و در در ایام تبرک و عباد بزرگ که تسبیحی فرق خود را بدان آورده در معبد مذکور کیش ترسانی با مات قوم اقدام بنمایند و بدان تین و تبرک مجویند و صیر فیان جواهر شناس با نفیض مان شاهی عراقی قیمت کردند برای ملک آید بدان متعلق گشت که آن کلیسیا را قلع نموده حصاری متین بر دور آن کشند و جمعی از تنگیان جینو فایره در آنحصار مسکن گرفته بخواره کجانی نموده با اطراف و جوانب آنرا برادر اعیان طبقات لشکر قیمت فرمودند تا آنکه سنگ و آهک مصالح آنکار در آنحوالی نایاب بود و در آید و در آورده در عرض میت و در قلعه اتمام یافت و همیل بیک تنگیی باشی با ویت نفر تنگیی آذربایجان بجز است آن معین گشتند و چون ظهورش و لوا را صاحب کار باشی آقون از آنجا و جبال صعب المساکت و اینکه والی آنجا تابع روم است با من و مجار تصور نموده به سطران آن پناه آنجا برده اند و خبرت شایان و حجت خسروا اقصای آن مسنود که نهضت یابون به طرف لازم آمد توجه نموده و ایشان را به دست یارند دست از طلبند ارند لهذا خان غریب بصورت کارنیل که سر راه باشی آقون است مطوف داشته از آنجا بکارنیل راهی است در ده سنت در کال صعوبت که نشین محل اقامت کا و زمین و فرازش با نازل فرزین است و هر که بچاکم که جستان را از مضیق طرق و صعوبت راه عبور از آنجا بایل و سپاه میرنده و بجنین در آنفضل بهار که بشاز و چشم صحاب از قله فانی باز نیایستاد و از انجمنی در خان نور آفتاب لها بر آن ناختی و از کثرت کل و لای ایغال قوی کلل نور و جبال محال عبور یافتی هر چند عبور اردوی گردون شکوه و وجود نامعدود و بچم کرده از آنراه و نظر خاص و عام دشوار بلکه محال است و از راهی جهان آرای اشرف عبور نمودن از آن راه که متضمن چنین مصیبت دولت و تدابیر کلیه سلطنت بود و مصمم گشته طبقات چشم فوج و فوج و فوج کوچ کرده در عرض سه روز از آن دره نیک تار یکت که نشیند در نیش و فراز آن راه پر و حل شتروان بسیار از عمارت و شهر شاد و

تخت قلعه خان  
سربان

# سال بیت و نهم جلوس شاه عباس اول

چند روز عازمی که سرکار آن عمارت بود آمد خان از مختلق عمارت و زینت آن می نمود آن ترک سادہ دل گفت که کسب عالی و ایوانی (ع) چه مدتی تربیت یافته در کمال تکلف و زبانی تمام پذیرد و مستطرد و در مقدم عالی است حضار مجلس اورا بادانی و بیود گفتن طعن کردند خان فرمودند که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت چنانکه سنگام از تحال و حوجه در معرض زوال است یعنی (بیت) بسا فانی که از باز بچه بر ستا چرا خرمیکندش آن فال شد است بطور آمد در هزار و خلف از جندش امام علی خان که حاکم لار و امیر دیون بود بجای پدر بایات و دارائی دار الملک فارس مضروب گشته علاء الکاسی سابق او گردید و روز دیگر بمنزل او تشریف قدم از رانی داشتند در لجنی باز ماندگان انواع مراسم و الطاف خسروانه بطور آوردند و شادمانه از امر او خوانین این سلسله علیه باز دیا و شوکت افزون جا و حشمت و تجلات بزرگانه و داد و دهمش متقد و ممتاز بود در ایام حیات ستاره نریب عمارات عابد بنای خیر نوقی گشته بنایت صبا حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود و گری از شوفا (شاهپوری بیک) بیادول صحبت بایر دولت که از زمره مقربان درگاه و بنیت خدمت و مزید قرب و منزلت و اعتماد و خصاص داشت در سال گذشته در کیلان پیار شده باز در آن آورده بعد از نوروز که ریایات جلال و اصعبان شدند وی از اشتداد مرض توانست آمد در شرح آباد توقف کرد و روز بروز ضعف قوت گرفته در اوایل نیاں بجوار رحمت ایزد متعال انتقال نمود صاحب ثروت و مکنت بود و تروکاتش بوشه تعلقی گرفت مشهور است که در کیلان یکی از درویشان خیف العقل مجذوب بود و از قبح سخن با هواری گفته بوده و او اندر ویش مجذوب از غرور نفس سرکش از ابرینی کرده و آن دل شکسته از روی درد و ناله اورا بخدا خوان کرده بود در جهان و در روز پهلوی بستر ناتوانی نهاد (بیت) تا دل مرد خدا نماند کرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد و آینه ناکزیری می موجب از یاد اعتقاد کیلانیان بآن در ویش مجذوب شد

نوشته شده است  
بیت

کفتار در وقایع سه پارس نیل موافق ثلث و عشرين و الف و بعضها مطابق اربع و عشرين

## و الف که سال بیت و نهم جلوس شاه یون عباسی ظل اللهی است

چون فصل شتابناختن بجا میده گو که بهار خجسته آثار و منتقلای سپاه خسرو ثوابت میار نمایان گردید و خود دهنده دی اندام یافت رایت فیروز نوروز در عرصه کستی افراخته سایه تربیت بر مفارق نو خان بساتین جان انداخت یعنی آفتاب عالم تاب در روز جمعه دهم شهر صفر ثلث و عشرين و الف از خلوت که حوت بیرون چند امید به یوان بلند ارکان محل که خانه شرف و اقبال است بمآمد و جهان از دست مقدم نوروز چون عارض جهان نور افشور گردید و طراوت بهار و تواتر طراوت زینت افزای گلشن روزگار گشت و گز بار بهار عالم هنر و بآبانا و دی که بدین روز شده از مقدم نوروز سلطان جهان عشرتکده عالم کاستان همه روی زمین از لاله و گل چو کلاک خان از شاه اول هوا از بوی گل چون حسرت و دماغ قدسیان که دمی معطر اردوی کیهان پویی در روز پنجشنبه نوروز از آب و دخانه قاف که ثالث جلد و حیوان است عبور نموده در مکانی از الکافق که پورت سرمران کرجی بود نزول نموده روز دیگر آن سرزمین زینت بخش نواز جشن نوروزی و سوره سرور و پرده چون ظهورش بید و لذت چنانچه مردم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی بجانب فرار آورد و بایشی آحق که بخت الطاف بیکران شهریار جهان ایالت و دارائی کرجستان را ابیسی خان میسرزا و لکر کین میرزا بن بکنده عزاده ظهورت که از اودان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند و ظل تربیت شایسته نشو و نما یافته شرف اہل شرف شد و بدو توفیق فرموده داد و بیک که معظم از ما و ران کرجی بود بوجکات و معین کشت و برسم آیین کرجیان اورا بر مسند فرماندهی آن ملک نشاند زرمانا شکر و امداد و عیان قربانیش نیز با شماره جایون با کرجیان موافقت نموده بقودا محمد و بعضی جاسای زین و طبعمای سیمین نار و ایا را نمود و عطا

در این مقدمه منتهی به شمس  
باید به نظر نیاورد که در این  
در ۲۷ قمر و بیست و ۹



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۷)

جمع آورده در میان بیشه و چکل محل مضبوط جبریده صوره آسا در میان درخان آشیان گرفت که چند روزی خود را در چکل شهباز بند پروراند  
اقبال صبیان نماید و چون آنجا بل نادان در خل تربیت شایسته نشود و نایافته بود آنحضرت با طبع راغب بودند که تربیت کرده خود را یکبار  
از نظر اعتبار اندازند و اگر آقایی خوشی که در درگاه معنی با ظهورش مربوط بودند و فرستاده که بصلای و پسند نه غفلت از گوش او برد  
و با در آن سعادت سباط بوسی ترغیب نماید که بدون آن هم او صلاح پذیر نیست و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض نمود که خوف و درشت برین  
مستولی شده از بیم قهر و غضب پادشاه حوصله آن ندارم که در ایوقت بملازمیت رسم و آله خود را با دو سپه خلل که داشت با چند نفر از ازانواران  
مغیر و کشیشان و در میانان کرجی پاسبان بر اعلی فرستاد که شیخ تقصیر و کناه او باشند و استعدا نمود که در این تیر از جوید و گذشته معاودت فرماید  
که وقت دیگر که عفو و انفاض پادشاهی بطور آمده او را فی الجمله طمانی حاصل شده باشد بستان اقبال آشیان آید (بیت) با چنین  
گفت گای نیک زن تو خواهی مگر غدر تقصیر من مدانی که آنرا نادانی است سرانجام نادان پشیمانی آفرستد  
مذکور در کتاب قمری رسیده و آله ظهورش و مخدرات آن سلسله بفرستاده بوسی سرافراز گشته مورد توجهات خسروان شدند و آنحضرت حسب  
الاستیاده علی مخدومه مذکوره در مقام عطف و عفو تقصیرات او در آمدند در این شاه مکتوب نامه بخاری که از کمال جبل و نادانی به کبریات میرزا  
عم زاده لوار صاب الی کار تیل که بمواریه ملازم رکاب اشرف و از مره و قربان سباط اقدس بود بجهت کرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن  
گفت و مناسب آنوقت نبود در آن مندرج بود و او از وفور خلاص و بیم نفاق ارباب شقاق خدای آن توانست نمود مکتوب بنظر شرف در آورد  
از مضمون آن مراد ما بر غضب سعد فرزند گشته جمعی زبان کشیده که بغرض اهل شفاعت نظمانی پذیرفت و آله ظهورش ابابکران او و محبی  
خدمه که همراه بودند با معتقدان روانه عراق گردانیدند و از ازانواران و از ابردم کار دیده سپرده بر سر او کوچ کرد و ظهورش این خبر شنیده و در محل اقامت  
تاب توقف نیارده و با کوچ و مقلدان و قبلی از ازانواران و عطار قوم که کایش با پندش شصت نفر بودند از راه غیر معمول بجانب کار تیل گریخت و در  
مواریه صاب محلی گشته و نیز از او ابرم عظیم که از بیم آسیب پناه منصور بر مستولی شده بود توقف در ولایت خود نتوانست نمود و بهر دو تنهائی یکدیگر افزود  
و پربان حال بجانب باشی اچون گریخته بگریختن خان و الی آنجا که از تبع و دم است پناه بردند و احوال ایشان و وقایعی که در جستان روی  
در وقایع سال نور قوم قلم غریب بر تو خواهد گشت ان شاء الله تعالی (موقوفات) در ایام بهار خجسته آثار نیال که موکب جاه و جلال  
یلاقات پرچش و فریدن نزول اجلال داشت و نهال گلشن سلطنت اقبال اغنی شاهزاده غفران آل (امیر میرزا) که دوازده مرد و چهار  
زندگانی طی کرده بود در دار سلطه صفهان مریض گشته در روز جمعه بیت و نیم شهر جادی اثانی بهر رحمت ملک غفور پوست نقش مهرش را در  
اما زاده واجب تسخیر اما زاده امیر که در محله کلار صفهان واقع است چند روزی بمانت گذاشته در هنگام اعتدال هوائل شد مقدس معنی  
کرده در آستان عرش نشان رضویه عید و آباء آئینه مدفون ساختند امید که عمر و بقای دولت والد بزرگوارش با دوستی و با و یال دولت  
زولش مراد بحد و آله الامجاد و هم در نیال (اندر ویرد یغان) از فارس با صفهان آمده در روزیکه موکب تابون اعلی از ازانواران  
سنان بجانب صفهان آمده سعادت کامیابی و چهل شهر میشدند و بیستقبال موکب معنی آمده سعادت کامیابی بوسی سرافراز گشت آید  
صفی ازبشیره او شاهزاده شد حضرت اعلی بنور ولایت و کرامت و ارشاد که از او یار و قطاب شدن میراث از ازانواران موت ازبشیره او در فتح  
همکنار از ازانواران و در خردا و با تملک بعد از چند روز که در ملازم اشرف بر برده مریض گشته در روز دوشنبه چهارم ربیع الثانی که در روز چهارم  
بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده بخوار رحمت یزدی پوست چون عسر در ضاجوی و نیست پیری کرده بود حضرت اعلی شای خلی اسی از  
شوال عاطفت و حق گذاری بخش نفیس با تمامی امار و عیان تا منسل شیخ جازه او فرموده بوقیر و حشرم تمام کفین و تجزیه و کج لایق کرده  
نفس او را بمشهد مقدس فرستادند که در کسبید که در جوار روضه مقدسه بنا نموده با تمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند از نو در تقاطعات

از کار کردن ظهورش و  
کتابت بنیاد

نوشته امیر میرزا

نوشته ویرد یغان





باب آن پیر فیض خوشنویس ایچی ابراهیم عادل شاه از شیراز بازگشته پاپیه سر بر اعلی آمد شرح رفتن او و محل خود رفته ملک بایان بکشت  
(دیگری از سوانح) آنکه در بنال میان غت قباک بی بکیم صید محمد حکیم میرزا ابن محمد مایون بادشاه ابن فخرالدین محمد باقر و شاهزاده  
عالی تبار سلطان علی میرزای کجول و له شاه جنت مکان فردوس آستان محمدنا که دزد و اوج نهاد یافت شرح و آنچه آنکه غت قباک شاراها  
در جلاله کالج شاهج سبب زار نواد شاه سلیمان والی بدخشان بن سلطان ابوس میرزا امشور بخان میرزای بن سلطان محمود میرزای بن سلطان ابو سعید  
بن سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور کورگان بوده شاهج سبب زار در دیار هند فوت شده و ندره ندره نقش شوهر ابر داشته بقصد  
در مدینه شریف دفن نماید سفر حجاز اختیار نموده بوده از بیم ضرر و آسیب اعیان با دیده پنهان مقصودش حصول نه پوسته بود نقش ابکار بان عرب  
خود بر حسب تقدیر آسمانی بصره آمد و از آنجا غنیمت دار الامن و الامان ایران کرده بشیر از آمدنه ویرجیان اعزاز و احترام نموده و هفتاد  
فرستاده زیاده از یکسال در هفتاد در این سال که موب بایون فال بهار سلطه هفتاد رسید و غت قباک شاراها ملاقات جمله نشینان  
سراوق قابل فایز کردید حضرت علی او را با شاهزاده مذکور ختم بزرگوار بست فرمودند اما میانه او و شاهزاده صورت انقی رنوی نمود و با یکدیگر  
در کمال انس و دوکی میروند (دیگری از سوانح) فرستادن سید صر و له سید مبارک خان است بکاتب عربستان و احمد خان  
و له و خان اردلان است بکاتب لایت موردت که در استان شرح و آنچه آنکه سید صر را در او ان کودکی پدرش پاپیه سر بر اعلی فرستاد  
در کباب قدس بایون شود و نماینده بشرف تربیت و نوازشات خاص اختصاص داشت سید مبارک کز انما نس نموده بود که او را رخصت نمیکند  
بعرستان آمد و پدر بر عهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او باشد و دیگری از فرستادن او در عوض او بدرگاه و الا فرستادن این مسؤل تا یافت  
در جبه قبول یافته در عقد و تعویق مانده بود در بنال خبر رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بروید بر که فوت شدند و یکدیگر و پدر که دارد بسیار  
کودک و غرور سال اند ببار آن ای جان آراقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار شیرا تن و پر شد ببار صلاح دولت ظاهر سید صر را بخا  
فرستند که هرگاه او را و آنچه ناکریر پیش آید می بقیضای ربانی در آنجا حاضر باشد که فسوری در ملک عربستان واقع شود لکن او را رخصت  
فرمودند خان احمد اردلان سینه از او ان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نمایانگی همت الابریت و مصروف و مخزون خاطر اشرف  
که بجای والد بر سنده حکومت الکا و عشرت اردلان تکلن باید او را سینه نزد پدر فرستاد و اعلام کردند که چون او بسیار پرو و نا توان  
مدد معاونی در میان قبایل و عشایر نزار و دهرت افروستادیم که من بعد در خدمت پر بود باشد و هر دو حدیسی که ابیات نصرت آیات جبه  
تا دیب کرجان بصوب کرجان در حرکت آمد و بجه قرا باغ رسیده بود در کجرا خدمت اشرف جد شده بودی بمقصد آوردند باقی احوال ایشان  
در وقایع سال آینده از سعادت بخت مأمول است

ذکر منضت همایون به بنیت غر ا بصوب کرجان و تنبیه و تادیب کرجان بی ایمان و  
وقضایای آن پورش دولت قرین سعادت افران

قبل ازین مرقوم تسلیم وقایع رقم گردید که ظهور شد و له داد و دخان لکنسرخان والی ولایت کاخت و لو ا ر صاب بن کرکین خان بن همایون خان  
ولایت کار تیل کرجستان که هر دو منصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی بودند در نهایت میل که مراد پاشای سپهر دار و دوم فریزر آمد هر دو در ملاز  
اشرف بودند و در حین انصراف از خدمت اشرف انما نس نمودند که هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار ما ز ندران بخت نشان باشد چون او را  
حمیده انولایت بسیار استماع شد خاطر سیر و شکار آنجا مایل است ایشانرا بجز سازند که جریده و سبای خود را بوبک بایون رسانیده  
سیر و شکار انولایت در کباب محمد حسن باشد و قرار داد ایشان در خدمت اشرف آن بود که هرگاه ای جان آراقتضای حضور ایشان باشد

# سال سبت و هفتم جلوس شاه عباس اول

از خردیایم آنکه با دارک را بفرغ غلبه بدست آورد سلطان چربان متواتر دست داد اظهار شوق و محبت باینی مادی و دنیای مذکوره و اورا تبریک (۶۱۲)  
 صیقل خود که همیشه سلطان است و بداد و وعده کرد که میانه او و عسکرا را صلح افکند و ملک را که دو حد است بصفه نماید که بر سر برادر است  
 بایکدی که ملوک نمایند و این صورت بهر از خصوصیت جنگ جدال است ستم محمد خان بد کرد و افول ایشان فرقی نشد با خاطر آسوده و طمأنینه  
 در طایفه قرار گرفت در کمال خلعت یکدیگر را بنده ایشان در خیمه گسار با طراف جوانب فرستاد و از این واقعه خبر داد و منتظر سوار لشکر بودند و مردم ستم محمد  
 خان در ولایت متفرق و پراکنده گشته بداد دست معاملات اخذ مال مشغول بودند که غیر لشکر بر سر اور بخت فرصت محبت و قدرت افندیافته  
 مردم او را سیم و مضطر شده هر کس سر خود گرفت ستم محمد خان باین سی نفری کا پیش سوار شده راه مار و چاقی پیش گرفت در راه چند نفر از  
 اوز بکلیان فقی در مقام عذر در آورده کردند که اگر فقه بجا را بر ند چرخند که که مقصد و توجه بودند از کید و غدر انجاعت آگاه گشته مخالفت کردند  
 فی این جمیع بجز بخت جدال گردید بالاخره با باب غدر نفاق مغلوب صحابه فاق گردید چند نفر از انجاعت قبل آمدند ستم محمد خان باده نفری از آن  
 هر دو خاطر و نجات یافته چون با اینحال بفرجستان توانست که بجانب اربطه هرات آمد متعاقب وصول او را و راه را بهمنه تیر خیز بود  
 رسید که سلاطین با و را اندر حد و دشت گشت از لشکر فراق منهدم گشته پریان و بد حال باز گشتند در روز شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سال ۱۰۱۸  
 حسینخان از هرات به اربطه صفهان آمده خبر نگار عرض کرد که چون اراده از بی سنو برتری احوال پادشاه مذکور بعلق گرفته بود در این  
 یورش کاری ساخت و هرگاه مقتدر آتی بود اراده از بی تمشیت مقامات و نقل کرد بخت و دولت بی استعمال سوف آمدند بکلیان  
 استقبال مینماید آری (مصراع) بخت دولت بکار دانی نیست

بسیار در این ستم محمد خان  
 از بیخ بجنب  
 بایکدی

## وقایع مستوعه که در این پال بوقوع پیوست

فرستادن ایچیان است بجانب هند کن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دادند  
 از این عادت شاه والی بجا آورید و بخیل الله خوشنویس که از سادات عظام ولایت باختر خراسان در حسن خدمت بمراد زمان و نادره و  
 در حسب تقدیر بولایت دکن بفرقه با او میبود و محمد قلی قطب شاه والی کلکته و ملک غیر سپهدار سلسله نظام شاهیه هر یک ایچیان بخندان بخت  
 اخلاص و بدهایا و بیلاکات لایقه بدگاه جهان پناه فرستاده از تقدی شکر جنای که حسب فرمان فرستاده ای هند وستان متعرض  
 محکمت ایشان میشد و اندک استخاره نموده بودند و چون باین حضرت پادشاهان دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیّه تیوریه همواره طریق محبت و  
 و داد و بشیوه مودت و اتحاد مدعی و مسلوک بوده و باین حضرت اعلی شاه فی ظلی و حضرت پادشاه و الاجاه گردون بارگاه سلیم شاه فرنگی  
 مالک هندوستان باده از پدران فردوس ایشان طریق مصادقت و دوستی و رابطت برادری واقع و خصوصیات و نشان  
 و بی تکلفیهای برادرانه مسلوک است بخت نام محبت طراز با حضرت قلی فرموده سفارش سلاطین دکن فرستاده و حضرت فرنا جوئی خط  
 اشرف گشته ترک خاصیت ایشان فرود بیا بران درینال حضرت اعلی حسین بیک قباچی تبریزی را بر بسات قطب شاه و در دیش بیک مرشی  
 با بیکری نظام شاه و ملک غیر و شاه قلی بیک بیک ابصار ت حاد شاه بیقین فرستاده مکاتیب عنایت سلو بسات افرا و فرمود  
 جنبه هر یک خلق فخره لایقه و بان و منو قات الله ارسال داشتند چون محمد قلی قطب شاه بجا رحمت آید پیوسته بود و سلطان محمد را در  
 و داد و بشیوه سلیم قطب شاه بیک بیک بیک مبارک و بفضول آورده ایچیان مذکور در صفهان مخص گشته بقیای بخیل و فرستاده  
 سلاطین مذکور روانه شدند در دیش بیک در شیراز سفر عقی خستیا فرموده محمدی بیک پیش در عرض در بدین خدمت با نور گشتاد و حسین بیک  
 هر دو بصفه نشان دادند قلی بیک چند روزی بجهت خستیا ساعت در فتن باختر فرموده بود و بوسه هم سفر دیا درینال گذشتند و ترانیت



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۱۱)

عزم کرده روز دیگر جمیع پاشایان و اماران و عیان و مستی عموم خلایق استقبال کرده در کمال توقیر و احترام بشهر در آورند و او و فقرا و نوعی رسم و قاعده بوده بواسطه زیر عظمی که در آن حضور پادشاه کرده ادای سفارت رسالت نمود و تحت هدایا که در آنجا پادشاه نیز زیاده از انجمن عظام سابق توقیر و احترام یافت چندگاه که در استنبول بود و وزراء و پاشایان و مفتی و علمای و قضای و مشرین بدین آمده در باب مسائل گفتگو می نمودند و بعضی مناقشات پیرایه از طرفین میگردیدند بعد از آنکه قال بسیار مضامین پنج قانون زمان شاه خجسته و سلطان سلیمان قاریافت و بخیلو چادش ابرسانت عین کرده بکتاب محبت الطوبی تحت هدایا و لایقه بقی قاضی خان روانه نمودند و این در در استلطفه صفهان بپایه سر بر اعلی رسید عادت بساط بوی دینا تحت هدایا که مصحوب می شد بود و بطنه انور در آورده منظور انظار غایات خسروانه گردید و چون از جانب خواندگار تعیین سنور و سرحد طرف آذربایجان بعهد محمدپاشای بیکریکی دان و طرف عراق عرب بعهد محمودپاشای بیکریکی بعهد اولد خجال غلی شده بود که بقیای معتقدان بطرف بدستور زمان مذکور بقطع رسانده حضرت اعلی نیز قطع سنور طرف آذربایجان را منوط بصلاح و کار دانی اسبه کونه خان بیکریکی تجوز سعد گردانیده طرف بغداد را بعهد محرب الحضره مهد بغلی بیک بر آخور پاشی بقتای سرحد نمودند و چون از زمان مصاحبه پادشاهان رضوان کشان مذکور مذتی مدید و عمدی بعید گذشته بمقارنیت مان و انقلاب در آن اختلاف بسیار در آن واقع بود از جمله که حبستان مست و قلاع آخته که در صلح سابق داخل سنور بظرف بوده تا غایه در تصرف و متبایه بود و بعضی قلاع و محال طرف عربستان و بغداد داخل سنور رور دیده بوده و اکنون در تصرف منوبان این درگاه است و تخیله و تسلیم آنها از طرف دشوار اولی اینست که جن عقد المصالحه آنچه در تصرف منوبان هر طرف باشد که کان ستم بوده از جانبین مضایقه در آنجا نشود و بعرضتادگان سفارش فرمودند که این طریق را امری داشته سنور و سرحد بدین قاعده قرار دهند که رفع مادی خصومت و نزاع بالکلیه شده امور خیریه بوجه تعویق کلیات سازند و اسبه کونه خان حسب فرمان بپایون بامن شایسته بسلا پس قد محمد پاشا رسیده بجا آمد تا دو ماه اوقات در آن گفتگو صرف نموده و برنجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنور ناچه نوشته شده بهر محمد پاشا و سنجی بیکان سعد و عیان و متبایه گردید خان دادند و صورت آن بهر امیر کونه خان و اماران بظرف محمد پاشا رسیده از یکدیگر جدا شدند تا محمود پاشا چون در طرف بغداد و عربستان اختلاف بیشتر بود تشخیص آن توانست داد از طرفین موقوف مانده تشخیص یافت با آخوه بنا و مقصدان خصما کر جیان و اگر ادقیصلح بر بخورده آن هنگام صورتی یافت و دیگر باره از جانبین بران قه اشتغال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینه بوضوح میپسوند

تعیین از جانبین و سرحد  
صلح و دوستی بین  
پادشاهان

## کفتار در بر قن رستم محمد خان بن ولی محمد خان از عربستان متخیر ملج و منهرم بازگشت بشورش طبع و مذاق تلخ

در اوایل مهال امام قلیخان پادشاه از یکب از بخارا بدفع فنا و شکر قراق که بر تائیکت استولی شده متعوض حواشی مملکت سمرقند فرستاد غریب سمرقند نمود و برادرش محمد سلطان را از ملج معاوضت طلب داشت و او بعد از آنکه رستم محمد خان در عربستان نشسته در کین تلخ و مستند فرصت است از رفیق تعاهد و رزیده جواب داد امام قلیخان در طلب او مبالغه سه حد افراط رسانید تا آنکه در محمد سلطان تکلیف برادر جمعی کثیر از لشکر ملج بکومت برادر روانه کرد که داند خود نیز از آب عبور کرد رستم محمد خان در عربستان خبر در قن محمد سلطان و لشکر استماع نموده عوارسی سهرار کس که برادر جمع بودند بپار متوجه تلخ شد حاکم ملج قوت یافته و فرصت استحکام شهر بند یافت خود را با یک کسبه و دست از شهر باز داشته باو گذاشت بر زبان رفیق و در ابرامیام داد که چون خانه کوچ و مستعلقان در ارک اقامت دارند و است آن از لشکر بیکانه لازم بود و الا مملکت بشما تعلق داند و در میان جدای نیست و الله در محمد سلطان که سببه و ضربه و میرزا ابوطالب رضوی مشدی است

# سالیت و مقیم جلوس شاه عباس اول

در بنال ایچان و چند بنده ز پادریان فرکت که عبارت از دانشمندان و دربانان نصاری است از جانب پادشاه هسبانیه که بزرگترین  
پادشاهان فرکتان است پاپیه سیرا علی آمد و در نقش جهان اصفهان بعبادت بباطر بوس شاه جهان برهنه از شد و تحفه های  
کند انیزه و ادای تحیت و رسالت کرده بغایات خسروانه سرافرازی یافتند چون سلاطین سیحیه و فرمانروایان ممالک عیسویه یکی حضرت  
بایون شاهی ظل الهی ابواب الفت و آشنائی مفتوح و آشفته فیما بین طریق مرسله و آمد شد سلوک است که اقل از این دیگر بیک یوزباشی رود و  
که مرد چربان بخندان بود برسم سال بجانب فرکتان فرستاده بودند در آن ولایت از قوت ظلم و ستم طاعت و پاک طبیعت بعضی اعمال زشت که  
خاطر اشرف بود و نیت از و بطور آمده بعض اشرف رسیده بود در اینوقت که خود خود با ایچان مذکور ملازمت رسیده همان لحظه مقصود  
هر چند خواست که بجن در آمده خدای چند در خطای خود گوید و این سخن که آشفته شخشیاست بفرمان فرمان قهر پادشاهی شد که در سرگون  
از دار عجزت آویخت و معقوبت و رسوائی که کس سببنا در راه عدم پیوند از غل قیحه اش کی آنکه در الکاه که بکلیف زرد حاکم آنجا که میر بربا  
ذکرت مهر اشرف از سر کتاب پادشاه هسبانیه برداشته کتابت است کرده و در آن مضنون کتب گاه کرده بود و این پیدی بانی در خدمت سلاطین  
خطای عظیم است و زبان برابر پادشاهان کشودن که بزرگ دیگری آنکه رسم قدیم است که ایچان طبقات سلاطین عصر بر ولایت و  
بیاسی که عرف و عادت مالود خود است بوده در کل مواد بطور خود سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان ایچان را تغییر عرف  
و عادت ستمه تکلیف نگردانده و رسم قاعده نبوده در وقتی که دیگر بیک در پای تخت پادشاه هسبانیه بوده و زوجه پادشاه فوت شده پادشاه  
معارف سپاه در تقریر مکه بعرف عادت خود سپاه پوشیده بوده اند و نیز خوشامد پادشاه و طبع یکدت لباس فاخری آنکه تکلیف کشیده  
پوش شده بوده بایشی که اگر او را مکلف سازند جواب گوید که بجه الله سپاه و دولی نعمت من سلامت است مرا چه لایق که لباس سوار  
پوشم و این عذری بود لایق و مستحسن دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم پاپا که خلیفه تخت سیحی و جانشین اوصیا حضرت عیسی علیه السلام است  
نوشته مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را بخش تاجری داده بسنی از و گرفته بود که آن تاجر خود را دیگر بیک نام نهاده مکتوب را  
اخلطه فرکتستان سانه و از آن تیغ یابد و انبخته سینه امی بود نمایند بایشی که اگر فی الواقع رفق او با ولایت تقدیری داشتی و وصول  
سرزمین مورد شکی مکتوب را باز آورده حقیقت عرض کردی و تقییم نامه و مکتوب بی نعمت منظور نه داشت و فی الحقیقه بعضی بیع در آورده تاجر  
داده انبخته ره اسل نکاشت اما اعظم خطای که موجب است اعلب بود اینست که با ملازمانی که همراه برده بود چندان بدسلوکی مینمود و آنرا  
ایشان بکوشیده که چند نفر بدین سائی راضی شده اند استخلاص جوار و وقت نصاری ختم را نموده در فرکتستان مانده بودند غیرت اسلام  
اقتصادی سیاست او کرد و بجز رسیداری (مصراع) از جور بود که مرد بے دین کرد

ذکر مراجعت قاضی خان صدر از رسالت روم و آمدن ایچی خواند کار روم جتقا

## مصلحه و اختلال آن بکبت بالغه عالم العیب و الشهادة

از سوانح و وقایع بنال مراجعت قاضی خان صدر است از بیکری روم و آمدن مصطفی پاشا مشهور با بخیلو چادش با اتفاق او و آنکه  
در طی وقایع سده مکتور ل مطابق الف و عشرين تجریر پیوست که حسب الاستدعا بی مضوع پاشا وزیر عظم صدر عظم قاضی خان بخشی بجهت  
تاکید امر مصالحه بر روم فرستاده شد و او در دیار بکر مضوع پاشا رسید به ملاقات و شرایط اعزاز و احترام و تقدیم توهمات رسمی که  
از طرفین بوقع پیوست با اتفاق روانه جانب قطعیته شده به معنای یکدیگر طی سافت نموده چون پاپیه بر خلاف مصیر خاواد غما میسینه  
نصوح پاشا پیشتر شده در آمده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده حقایق حالات و شمه از صفات جسمی و نسبی و عظم شأن قاضی خان  
عرض کرده

ایچان خطای خود را

ایچان خطای خود را  
که موجب است



(۶۵۶) گفتار در قضایای اوایل ترکی مطابق پنداشنی و عشرين و الف هجری و بعضها موافق ثلث

## وعشرين و الف که سال بیت و هفتم جلوس همایون اقدس است

نور و سعادت افزور بنال در روز چهارشنبه بیت و هفتم شهر محرم الحرام نه ث و عشرين و الف اتفاق افتاده و خورشید جهان آرا بعد از نفاذ نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عذشرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز بهار حجت آغاز شد (شعر) جهان تازه گشت از نسیم بهار در و دشت شد سرسبز لاله زار زگل گشت گلزار عسبر مرث زمین و زمان شد چو باغ بهشت حضرت اعلی شاهی ظل الهی در روز جمعه بیت و هفتم که خروج الشعاع شده سه روز از روز گذشته بود که از بلده طیبته فرج آباد بعبادت قبل بجانب ارسلطه صفهان در حرکت آمد در ساعت سعه و ارد آن خطه جنت نشان شدند و اکابر و اهل بیعت کاب بوسی سرانسه از گشت امید شاز را نشاند و فرط ملت همایون روشنی افزود اهل حرف و ارباب صناعت و تجار بازار و فقیریه چار سوقی از دین بستند و جشن نوروزی باین مقرر در نقش جهان وقوع یافت خبر روزگار که خلائق بعشرت شاد کامی گذرانیدند و حضرت اعلی در ازار خدمات اهل صفهان که مستحق همایون شده بود مال سه ساله اربابی در عیشی کل آن ولایت و ده یک کل محصولات بقات دیوانی آنجا را که تخمینا زیاده از پانزده تومان شاهی عاتی باشد بار باب رعایا و زارحان مملکت دیوانی انعام فرمودند و این عطیه و الا علا و سایر عطایا کشته موجب خیر کار و خلق آن دیار گردید

## ذکر فتح قلع بن فضل از ولایت کیج و کرمان

از سوانح اقبال که در اوایل این سال بطور پوست فتح قلع بن فضل من اعمال کیج و کرمانست که کجلی خان حاکم دارالامان کرمان بان مأمور شده بود و او حسب فرمان قضا جریان لشکر کرمان و سپرداران قبایل آن ولایت قلع بن فضل را محاصره نمود و در سنگام فرست از طرف و جانب قلع هجوم آورده و بر سرش کردند ملک شمس الدین و له ملک دینار و الی آن ولایت و سایر محصوران از مصداق کج گشته دست از محاربت قلع کوتاه کردند و غازیان زینت بر قلع استیلا یافته و متفرق و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندانش و متعلقان بدست درآمد و مصحوب معتقدان برگاه سدر نشان فرستادند و در ارسلطه صفهان بنظر اشرف در آورند و کوبند و عموم مردم آن ولایت شافعی می بیند چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و قیادت و دستداری اهل بیت طاهرین می نمود و مردم خرد و اندک شال حال او گشته و غرض که بدارالامان کرمان رفته با کج و متعلقان در آن ولایت بغارت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حراست ملک بن نیر کوتاه کرده بدارالامان ملک عقی شتافت طبقه لوک کیج و کرمان از پادشاهان جهان جنبه نمی شنید و بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حادشان بگریان دولت ایشان رسیده بود و از سخاوت و بعضی تصور می نمود که خلاصه معمور جهان و لایست کیج و کرمانست و آن سلسله پادشاهان رفیع نشان که سایر سلاطین عالم را با ایشان تربی برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس الدین نقش کنین او بود اما از ابد ایشان ملک بناراضی که والی کل ولایت کیج و کرمان بوده از خرد و بدو داشته و از مقام کبر و بزرگی فرود آمده از حراست نفس این نقش کنین بوده (بیت) خداوند جان را که بودی ملک بسیاری نه ادی کیج و کرمان و چنین از ان بدیاری اگر چه سخن شناس داند که اینغی نیز شعر بر لبست ملک و عظمت و بزرگی والی است

گفتار در آمدن ایلمچیان و پادریان فرنگ بدرگاه سلاطین پناه  
در اینال

# سال بیت و ششم جلوس شاه عباس اول

دولتی نعمت بدولت شده بود و مالی که دل نه آن بسته بپایان بدولت شده بود و بخت حصول موصول گشته بفرایان و در باب خلافت (ص ۵۸)  
 باقی چون سیاست و دفع سلسله او در خاطر حق کزین رسوخ یافته بود و دیدنای بدین او و پسرش از مدین عجل ساخته بالاخره عترة  
 لایقین در زیر چوب محفلان گشته گردید (شعر) است این دو بینی زبوس قبله عشق کی باشد و بس ای جمع مال  
 و از دنی صنایع و عمار که سرمایه کفران نعمت و کجرامی کرده با و بسینا زنی رفته از تیاج بی اخلاصی بر دنیا فتنه و صلا آثار خیری از دلو  
 زرسیداری (بیت) باولی نعمت از بدون گشته کسپهری که سرگون گشته و هم در نبال عیسی خان و کده  
 بیک ابن معصوم بیک صفوی که بر بنه و الای مصاهرت اشرف سرادار است از مرتبه یورش بیکری در جبهه ایالت ترمی نموده بود  
 رفیع القدر و قریحی بابشیکری بدو تقویض یافت و الحق جوان جنیق آدمی است باوصاف حمیده آراسته و بغم و نظرت و اخلاقی  
 پراسته شایسته دولت و مزار و از بزرگی است (موقوفات) که در نبال سفر عالم بقا اختیار نموده نور محمد خان  
 ولد ابوالفتح خان بن دین محمد خان اوشش خان که از آردشیریان بن جرجی بن چنگیز خان بود و همچنانچستنی ذکر یافته در دارالملک  
 اقامت داشت و در ظلال رافت عاقل شاه روزگاری بغراغت عاقبت میگذرانید و هر روز یکتومان نورشاهی عراقی بخر  
 الیوم او شفق شده بود و در نبال جان فانی را و اداع نموده در دارالملک آخرت منزل گردید و دیگری از موقوفات فضل الفقهاء و حمید  
 فی زمانه مولانا عبد الله شوشتری است که چند سال بود از نجف اشرف به یارجم آمده در دارسلطه صفهان اقامت داشت و همواره اول  
 توجه و لغات شایسته بر خاست حواش یافته مغز و کرامی بود و در روز جمعه بیت چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بر طاری گشته در روز  
 میر محمد باستره داماد و شیخ لطف الله میسی عالی که تکی بود بجهت مباحثات علمی و مسائل اجتهادی فاین غبار نقی ارتفاع یافته بود و بیاد  
 رفتند جناب مولانا با این برادر بزرگوار معانقه کرده در کمال شگفتی صحبت داشت شب یکشنبه بیت و ششم قریب بصبح بعد از اقامت صلوة اول  
 نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید در بازگشتن از پای فاده بی آنکه صلت سخن گفتن باید دعوت حق را اجابت نموده مرغ روشن افش بدین  
 منوچاب مولانا در کالات فغانی و تقوی و پریرکاری و ترک مستلذات دنیا در جبهه عالی داشت از ماکول و مشروب بهر متق قانع نموده  
 اکثر ایام صایم بود و بشوربای بی گوشت فطاری میکرد و قریب بی سال در نجف اشرف و کربلائی معنی ساکن گشته در خدمت مجتهد فقیر مولانا محمد  
 اردبیلی بسر برده از خدمت اکتفا بمسائل و استفاده مسائل میسوده و گویند که از مولانای مذکور جزارت از جمعه دعوت و قضین مسائل اجتهادی  
 یافته بود و در روز فاش او از آن و غیره صیغه و کیر خلاق با وج آسمان بر سر سید شراف و جان سی میسودند که بهرین دین و سستی بریر خازنه  
 اند از اشسان از غوی خلیق میرنشد در مسجد جامع عتین صفهان با چاه غل و آوده در هانجا میر محمد باستره داماد و یار فضل و علماء  
 گردند چند روز در فرافایض الانوار اما مراده واجب تعظیم و اتمیل اما مراده اسمعیل علیه و آله انچه بود از انچه نقل کردای معنی شد از باب بعد  
 نازنهای مرغوبه در سلک نظم کشیدند (میر صحبتی تفرشی) آوده از مقتدا ای شعیان یافته (و دیگری) گفت جف  
 از مقتدا ای ایران جیف (شیخ محسود نام عرب جزایری) مات مجتهد الزمین یافته بود و دیگری از موقوفات محمد بیک بیکلی  
 شالوات که از زمره مستبان بباط اقدس و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان شیرازی معالج او بود اما بعد  
 او علی میسود غایب حکیم سخن ترک طیبیان عمل کرده و غذای مناسب بکار رسید و پریر بیک در رفته مرض روی باشته ادنا و ناگاه در  
 رستان بجان جاوید ان شتاف حضرت علی از عواطف خروانه متوجه کین و تجیز گشته نقش او را مینهد مقتدر فرستاده در وضعه تبرک که در  
 گردید و در پسرش و قیده بازماندگان نوارش بطور آرد زنده را به صاحب وقت و کشت بود اطلاق که داشت قف خجراتی کرده بود چون فرزندی  
 داشت متروکاتش حسب الارش شرعی برادران او جید سلطان ایلیک آقاسی حرم علیه علیه تعقی گرفت

نصف موقوفات  
از باب

نصف موقوفات  
از باب

نصف موقوفات  
از باب





# سال بیت و ششم جلوس شاه عباس اول

هر خوب و زشت کرد و در اشرف باز در آن طرح بنائی صفت چون بهشت از ده اقبال زلفی قدم آب و گلش بابل و غیر (عده ۶۰)  
 سرشت دست سعادت پی تاریخ آن برادر دولت اشرف نوشت<sup>۱۲۱</sup> چون امکان شریفه از جمیع جهات متمای شمس طهر  
 دارد و قابل تربیت بود و در قریه توجات خاطر اشرف شرفش از خود باغات و باغین جنبه ای مثل بجا رات و خوشنما نهاد که کمال زیبایی و دلگشا  
 تربیت یافته آبهای خوشگوار از کوه بلندی خض کوثر این دریا باض ارم زمین آورده و باران بنفون غریب و صنایع بدیده از میان هر حوض بستان  
 نازک سپیده آبرکش و یا چون گل غران که آتش بازان از بار و طراز در دوران است و چون اکثر اوقات نامان اقامت باز در آن انقباض  
 لطیفه ممکن میشد کارگاه کار است مقربان و ملازمان در کارگاه در سر نیزین از مرغوب عاریت نمودند و اکنون آن قصبه منتهی شهری بزرگ و دینار  
 رفیع آنحضرت از بلاد مشهور است (وقایع مستوعه) از سواخی که در بنال بطور پیوسته نشدند محمد خان قزاق حاکم لوری است  
 با چند نفر از آقایان معتبر دست از ناوران که در جستان کار تیل مردم لوار صاحبان سبب قتل او اند همیشه طایفه قزاق را بنا بر قرب و ارکاب  
 بر علیه و ظاهر و کاهی پسیل دزدی و اختفای برهنه عاریت اسرار و صبیان که جیان کار تیل اقدام می نمودند بهجت عموم که جیان از طایفه  
 مذکور کینه دیرینه دل دارند در زمان تسلط روسیه که جعفر پاشا از تبریز بر سر میایون خان لشکر کشیده و کرجان آمد نظر سلطان پدر محمد خان  
 از این دولت و گردان شده بر این پیوسته در بن پاشای یافته بود و مردم او که کرک اسیر زمین بودند فلا و دوزی شکر و دم که میایون خان او  
 کرد جعفر پاشا سپردن این تقضای بعضی توارث گفت و عا و موروثی واقع بود در این اوقات که محمد خان غریب طوسی اشرف دریا  
 از تقصیرات و زلات و اغراض شده بود قرار یافته بود که باید که صلح نموده من بعد موافقت و دوستی سلوک دارند لوار صاحبان با کوه  
 مصالح میان آورد طرح صنایع انداخت و او را با خواص معتبران طلب داشت و او اجابت دعوت کرد و مجلس جهانی رفت لوار صاحبان  
 در جیان با و غدر کرده و مجلس قتل او و قتل اقدام نمودند هر چند محمد خان سعی آن بود زیرا که طبعش بغایت سرشته از صدق و راستی بهره داشت  
 و قدر شفقتهای شایسته میانه او و سرداران و قوم و رومیه مراسلات و دستاورد و قیافت و فی الحقیقه مکافات کفران نیست  
 این دولت و جزای علی یافت اما لوار صاحبان و کرجان نیز بابت غدر که با دوست و دشمن منتهی و مذموم است کفران آمد حضرت اعلی شاهی  
 الهی بابر احوالات سلسله ظاهر و قتها مصلحت اندیشی که بین شیوه فرمانروایان عالم صوری است مصطفی بیک برادر او را بر بنه خانی و املا  
 طایفه قزاق سرساز فرمودند و لیکور بدین عطیه ارجمند سرور و شفقت شایسته مستطرد امیدوار شدند (ساخته و دیگر) رفتن  
 سار و سلطان یکدیگر حاکم سار و غرقان و کار و رود است بر سر کار او بانه در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه در چمن قراچون از  
 خدمت اشرف خست انصراف یافته با کاهی خود رفت به طور طریق بنی و عصیان سلوک داشته از اربانه در آغود بی اندامها صد و بیست  
 سار و سلطان با فوجی از مبارزان جسور و طموح و تیراندازان که کرده و مخدول کشت اربانه بعد از سیزده و آویز از مقاومت عاجز آمده و روی  
 بگریز آوردند سار و سلطان قلعه اسکندر را بدست آورده و قریب به هفتصد نفر از انقوم متبیه و زکار و بدبار عدم فرستاد و بقیه السیف آواره  
 دیار اربان شدند (ساخته و دیگر) آنکه در بنال رستم محمد خان و لدولی محمد خان که در هر امین بودنی اجازت و رخصت حسینان  
 بیکدیگر آنگاه پوشیده و پنهان با غوازی از بیکان بغیر جستان رفت سبب قتل او اینک جمعی از او با شش و زبک به اعتماد و کهرات بر سر او  
 آمده بودند حسینان بابر عدم اعتماد و رعایت حاجت یاطایشان را در سیر و نهر جای داده بود و پادشاه برادره از آن مردم جدا شد  
 بگذرد و مرتبه اراده رفتن غریب جستان که در حسینان از خدر و بیوفائی از کجبت اندیشه و تجویز کردن پادشاه برادره و سبکده و همراه نمودن خود  
 قزاقش بر خست و لیری نمیتوانست نمود تا آنکه ششی علی افسند پادشاه برادره را طوعا او که نبرد داشته بطریق فرار و بیچاره بطرف غریب جستان رفتند  
 و حسینان از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا محمول بر خفت او گردانمشان کردید تا چون پادشاه برادره بغیر جستان رسید مردم آنجا حیرت

شش شدن محمد خان  
 قزاق

محمد خان از پادشاه  
 عتاب و خطاب



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

سب

(۵۵ ع) که انهدام پذیرفته بود و در هشتاد و هشت سال بنایند نوعی که ایوان مذکور در وسط صحنی واقع شود و ایوان دیگر در مقابل آن که جانب شمالی صحن روی جنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که آن ثانی صحن بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان جدا جدا باشد و خیابانی از دروازه غربی شهر تا شرقی طرح منسوب شود که از هر طرف بعضی بارک رسیده و از میان ایوانها بگذرد و چون ساکنان شده متعدد می شود و در دروازه مشرق که از قلعه آب در عذاب بودند آب از آنها چشمه جفت و قنات مجدداً احداث کرده آنحضرت بشهر آورده نهری در میان خیابان و حوضی بزرگ در وسط صحن موسی مذکور احداث فرمودند که آب از حوض گذشته بخیابان شرقی طرف پائین جاری مبارک جاری کرد و هماران هندس و استادان چابک دست شروع در کار کرده در اندک وقتی منسوب بود با برکاری حکام مشهور هندس نوعی که اکنون خاطر انور بود در کار زیبای بهاء و خوبی و صفای انجام پذیرفت و ایوم آن بده طیبته و لا از فیوضات رفیع نور حضرت امام مفضل الطاهر و ثانیاً از میان زمینها خاطر اکبر تاثیر تراست عتبه الرضا اعنی حضرت اعلیٰ معصومین بلا حسنه اسان و در شک و روضه رضوان است و همچنین توجیه غیر از متبرک خواج بزرگوار خواج بهرین بخشیم که در یکفرسخی شتو واقع است شده عمارت مرغوب طرح انداخته در زیر فرزند آن مبالغه عظیم منسوب و چهار عمارت قدما که در این شهر بود واقع و از غایت شهرت محتاج بیان نیست فرموده چون در دسترس کوه واقع شد آب از بلندی سیسیر در فواکه قرار داده از درگاه عمارت تا نیم فرسخ که است راه و شارع عام است خیابانی طرح منسوب نمود که آب از دو طرف آن جاری و در خان در اطراف آن غرس شود و در وقتی از اوقات کمیند که توجیه زیارت روضه مقدس بود عبور بر آن کشته شریفه واقع شد از غایت خوبی و غریب مکان شیرینی عمارت در زیر فرزند آن زبان منظم از توصیف آنها عاجز است هر چند در آن حوض رود و بکلف و عمارت آرائی محول خواهد شد زبان بنان از تحریر آن ششیده داشت و وصف آنرا تقریر بینندگان که اشتامید که ثوابات آن روزگار فرخنده آثار بهایون عاقد شده موجب افزونی عمر و استقامت و ملت کرد و آئین یارب العالمین الله تعالی آنحضرت تاه روز در مشهد مقدس عا و زیارت خدمات و روضه پرداخته و مطالب مقاصد ارباب حاجات ابوسط دیوانیان با نجام معتمدون ساخته روز و هم بیرون آمدند حیضان شایع بطریق یکی خراسان بامع و دوی بقصد ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت که حوالی هزار خواج بزرگوارینجم دولت اقبال بود رسیده دیگر باره دیده اخلاص خود را بکل الجواهر تمام بجا آوردن شایع و دشمنانی افزود و چند روز در ملازمت اشرف که زاننده مشمول غایت و الطاف اشرف یافت در این سفر خواج جلال الدین اکبر غوریانی که از کار برده ان روزگار خود است بنا بر حسن سلوک و کم علمی و کار دانی و اقدام خدمات شایسته منصب جلیل القدر و وزارت کل خراسان منصوب گشته بدین رسته و الا سر بلندی یافت و از آنجا عا غایت بصوب حرات انصاف اوده از راه دشت بجریان سپهر گمان و شکار انگنان بدار المؤمنین استرا با در رسیدند چند روز بعد و ادبی و انجاء مقاصد ارباب حاجات آنکلت توجه منسوب فرموده فریدون خان حاکم آنجا کامیابی بوزارم ضیافت خدمت پرداخت و از آنجا بهرم شتانی رفتند و حاصل خطه ارم بنیاد فرخ آباد شدند

### عمار ت قبه شریفه اشرف از نذران بهشت نشان

در این سال معمار بهشت الاطلس طرح طبع بجا یون که دست آموز چندین مسایع و بدایع کارخانه ایزدی است در قبه شریفه اشرف اقصا ما نذران که بولایت پنجاه مرسوم و بهار المؤمنین استرا با در اقب فی القبه براهبت و غریب اشرف انکه آنولایت است عمارت عالی قدر بود بجا یون طرح انداخته تمام و بیواته تالار باران منسوب و دو ستوان چابک دست در کسره زمین بلند و پست حسب فرمان فرمانده زمان در کار کردند و بنا محمود بهشتی کیلانی بن قلع در تاریخ بنای اشرف بنظم آورده (قطعه) خرد آفاق شده کایا آن یکم ثامن

# سال میت و ششم جلوس شاه عباس اول

در پیرمونوم عمارت نو که احداث کرده سحر بهت بند اسبابش شایسته عشرت پیرا و در میان سادات بچکان بازی و قیام از میشتان و از خانه  
در پناه حکومت از الموضع بن خنجرین سلمان خان و شاه علی میرزا آهنگر که همیشه زاده حضرت شاه جنت مکان و خود بفرصت ابد و دوما  
مرا فرار بود و توفیق یافت نامش را به باغهای ملازمان جنس علی عال و اجاره کرده و در محل مهابت آنجا کرد و در اندک روزی مردم آن ولایت  
به سلوکی و قوت علامه و کارکنانش عصبه را آید و حدش مورد مواخذه و در گذشته دو سال و از آن روز عال و حد سلاسل و اغلال بود و در

بجانبین فال از آنجا بنیر و دی و انبال به باوند شریف برده و از ادبایق مار و فیر و ذکر و بقصد زیارت آن مکان کاتبان حضرت امام یحیی از آنجا بنیر و شریف  
نزدکی در حرکت آمده

ذکر توجه همایون بجانب مشهد مقدس معنی و توسیع صحن مبارک و احداث خیابان و  
عمارات عالی و جبهه ای میانه و غیر آن

چون راجع به بنده سلطان روحیه خدا منی حضرت اعلی با جان جان شوق و عالم عالم ارادت و حسن انفا و شریف معنی سید جهان

زیارت و طواف آستان مدبرشان امام ثامن ضامن علیه السلام شرفمند برای جهان آرا که بمعموری اقطاع و آبادانی محتاج و متبیر  
در باغ مظهر و یکی فیه خبر است به ان منظور است به توسیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظرت و الا آنکه  
خیر می نمود و ابوان بر علیه که در گاه روضه مظهر از آنجا است در جانب جنوبی صحن واقع شده روی شمال دارد در یک گوشه صحن افاد  
بنای به بنا بود طبع سلیم و دانش مستقیم آنحضرت که دانش آموز مندرمان سنون به این است قضای آن که در عمارات سابق جانب شرقی  
که اندام



بیت و ششم جلوس بایون شاهی ظل الهی است

نور ذیال فرور در روز شنبه زدهم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالم را که ربی عالم و مربی با یحیی بنی آدم است بکشت با نفع الهی را به  
حسب سیرج حل تحول نمود و ادایا م بهار عرصه حجب را چون دل احوان الصفا نور و ضیاء بخشید و دیگر باره شاهان چین که مجد نشینان عالم را

بودیم که فتنه ای هم و افک از این خاک برآورد و چون از غارت ایام فسرورین و بسیار دروغ و قاطع اظهار کرده و در از کشتن غیر ایمن زیاده و مانع جهانان نظر

که دید حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور در ولایت بشت آسا، مانذران کایاب و لوت بودند و چون فصل نشاط فتنه ای بهار پرسی گشته هوای آند بار  
بگرمی نهادار اذیتناشی جشن و سرور و عشرت و سرور پیچ که معناد مردم کیلان است از خاطر خیر بر ز در رسم مردم کیلان است که در ایام ختمه مستقر هر سال  
که بحباب اهل تحیم انملکت بکند انقضای سه ماه بهار فتنه را داده اند و در میان اهل عجم در آب پاشان است بزرگ و کوچک مذکر و مؤنث بجزار دیبا آمده

آن پوز برود و سر دیر دارند و یکی از لباس تکفیرمان که تهر جماعت با اهل غریب در آمد و یکدیگر آب زنی که بهین طرب و غرق میگردانند و حق نمائند و حق نمائند

لغظه موکب پائون از فرسخ آباد بدخوب در حرکت آمد و بقصر برود و سه ارعالم انکو دیکلان که این صحبت بخت فرامغذ شده بود رسیده تماشائی آن  
سور و نظار کران انجن برور بودند دیکلان بهزدیک وزیر انجا بابر طور بعضی قصبات سابق و لاحق مؤخذ و مضروب تحصیل بقبا و تحقیق وجه دیوانی آن  
عل و بش بود وی یکت ببول صحبت بابر و لطیفان یکت و اندام رجوع گشت و از انجا اراده سپردار الموحیدین قزوین فرستاده از اسی  
چون بول بهر امان گشت و تار بود عسور که دره و ظل قزوین شده و دولتخانه مبارکه انجا نزول اجلال فرمودند چندگاه در آن مکان دولت افزا تحصیل

# سال بیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

بیت نشان محل قامت و قلاق خسرو افاق گردیده از آمدن عا که منصوص در باب حاجات و اصحاب تجارت و اهل سوق شهر بسیار و در  
 بشمار در کل ولای هجاری و کشانی و در پس جبال فک از قلع کثیره الاخطار ضایع و نابود گشته نقصان و خسران بسیار مبرق درین عا  
 فخر شایر رسیده بهت و الای سبب باری بوسیع و ترتیب شوارع سواد کوه که اعظم شوارع مازندرانست تعلق گرفته سرکاری این  
 خروشل شکر ایستوری برزاقی وزیر آملکت رجوع نموده مقرر شد که برود و عهده دهنده اجرت و افعی از عین الملکت دیوان شنبه  
 و وزیر کور با جمعی از اعلایان باین امر خدمتکاری بر میان استوار ساخته شروع در آن خدمت که در نظر عطا پس محال می نمود کرد و شکست  
 و آهنگ و آجر و یک انداز و در آورده در اندک زمانی آنکار با تمام رسید و در دو خانه باین شارع پلهای عالی با یک و آجر و آهنگ  
 در کمال ثبات و استواری ترتیب و تعمیر یافت و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر عظیم است و همچنین نوعی که مرکز خاطر انور بود و کج  
 در کل دارالملک خصوصاً مازندران با هم صواب و عیان غرض و دریافت اگر چه در صفحه ثانی این دیباچه قبال شرح این احوال در سال هزار و سی  
 و یک که مطابق تاریخ اینجا رخیز است تم پذیر گشت سواخ نگار خواهد شد درینال نیز بناست مقام یکت قلم در ثانی کند و در سبب باری  
 نهادن باین جنبه بر آن پرداخت حسب فرمان قضا جریان کل شوارع و توسیع یافته و مایه هجاری نشیب و فرازش هموار گشته و کل ولای  
 خرو خندق و یکت کا و ذوال ریختن خشکی پذیرفته الیوم در آن شوارع شتران قطار قطار شباز و زرد قرارند و عموم سکنه آند یار در  
 معدت شامانه آسوده حال و زکا رسیده رانند و از برکات قدم و بیت لزوم منافع بسیار و فواید بسیار فایز گردیدند العقه حضرت اعلی  
 الله تعالی دستار در آن بدو دوس مقام پایان ساینده تا ایام شاطو اکبر مبارک و صحت و شکار مشغولی معینر بودند که گویند  
 رایت نوروزی طغنه جهان مندر و زی در بسط غرا انداخت باقی سواخ و حالات در سال نوروزم مسلم عزیزین بر تو بگردد (مشاهیر  
 متوفای ما) که درینال از جام اهل ثرب تا خوشگوار مآت نوشیدند ملک یکت فیر و قریحان عظام است که کوفت شانه داشت بعد از  
 زحمت بسیار و خروج از حمار منبر بس ابل گشته روز بروز ضعف قوت یکت با خیال بدستور سابق تردد و بوارم خدمت قیام داشت  
 هنگام مراجعت از تبریز در راه ضعف و سستی از دیاد پذیرفته الم سواری مزید علت میشد تا در میانجی سبتاب توان گشته در باطن یکت پی از دریا  
 و در دبی سفر عقبی خستبار نمود و ی از کلا دکان سدا بادن قصبات بعد از آن بود در آغاز جوی بخراسان رفته بعد از زودات و کت و دولت  
 در سلک ارباب قلم حضرت اعلی ملک گشته ستونی قریحان عظام شده بود در عساق بعد از قتل مرشد هلیان وزیر قریحان شد مرد  
 بگو اخلاق بود با شمار ترکی و فارسی ربط تمام داشت یکد سال قبل از این متوجه سفر خراجکار گشته بعد از حج بیت الله الحرام در  
 روضه مقدس حضرت سیده الانام سر مندر از شده بود و منشا دور این مندر معتمد علی بوده در روضه تبرک و کون گشت آقا ابوالفتح مهنا  
 نیز که عده ارباب قلم و محاسب مقیم نفس است قلم و مستونی سرکار خا خا شاهی بود و در رکاب خطرات و اندام مازندران بود که  
 لایسجان کیلان مریم گشته بعالم عقبی شتاف مضب سبب خاصه بخواجه علی کسبه صفائی که از خاندان شیخ اندک آن صفایان است پدر  
 او در آن وضع از محبت دگر زبان گوشه خانقاه و از زرد شیخ و اصل الله طبقه و ذوالنوبه بوده اند و او بملات نفس و صدق و تقار حسن  
 کردار و تقاضا و در تقویض یافته بین الانس ان بدین تبار جند سر مندر گردید شاهپوری سلطان کرد محمودی که حاکم بن فیل کج و دلا  
 درینال از بن فیل پایه سیر اعلی میآید در حوالی صفهان مریم گشته بعالم بقا پوست شیرازی سلطان برادر مشرب کجای و حکومت بن فیل  
 منصوب گشته مقرر شد که کجی خان نیکت با خود کرمان لشکر با نولایت گشته و قلع بن فیل از دست کرانیان مکار بیرون آورده و سپا

نوشته ملک سبب باری  
 قلم چنان

نوشته آقا ابوالفتح  
 صفحانی

آغاز سال محبت مال سیچان ل ترکی مطابق سنه احدی و عشرين و الف که سال



## جلد دوم تاریخ عالم آرا سی

(۱۵۰)

در عرض دور و در فاصله آن مراتب ارتفاع بسی غازیان اندام پزیزه صفت قاعاً صفتاً گرفت و آب و در خانه را میان قله بسته سوی  
عمارت و قلعه قدیم از سایر سبیه عمارات و منازل که در خندمال تزیین یافته بود آثار ماندگار باقی صید یوان علی را ارشد که بدست  
اصفهان رفته بنجام علوفه و مسمومات لنگر بردارند و خود بنشین بامعدودی از خواص اراده سیر و شکار بکلان و ما زدن ان بهشت نشانی  
کرده از راه اهر و طو اش رود از آنجا بار فرج بخش و لکشا گردید

### ذکر توجّه شاه فیروز بخت کسری شان بجانب ما زدن ان و بنای شهر فرج آباد بهشت نشانی

چون حضرت اعلی شاه غیظی نوعی که مذکور شد عنان غایت به انصوب معطوف داشتند بر محل از حال طو اش و کیانات که میرسید چند روز  
در آن مقام بنشین آرام گرفته در کمال مسج و بها ط بشا ط سیر و شکار بر پرداخته سرست بخش خاطر بکشان بودند و با جمعی که بغلزارت بهر طرف و بهر  
رکاب اقدس بر اسب از بودند از مخصوصان و مستبذین فدا مار و ارباب طرب و قریحان و سایر طرازمان درگاه بهر سوره میمانان سلوک فرمود  
بر چند سبب همیشه کل عساکر از خوان احسان ایند و دمان آماده است از شمول عاطفت و افزونی اشفاق و رافت تکفل بایحتاج بومی ایشان شده  
تا در آن ولایت لکشا اقامت داشتند و وزیر و بایحتاج هر کس از سرکار خاصه شیرینه فراخور حال سپه بنجام یافته کل رفقا از نعم و افزوده پادشاه  
و عطایای شاهنشاهی بهره و ربودند و در کمال تکلف و بها ط بولایت پذیر ما زدن ان بهشت نشانی رسیده قصبه و لکشا آن ولایت را بخوبی  
و شکار طی فرموده در خطه ارم سبیا و فرج آباد که در ساحل دریای خزر واقع و قبل از این بطایمان موسوم بود لکشا اقامت انداخته در منازل  
آسا و باغات فردوسن که طراح طبیعت و معمار بهمت و الهی آنحضرت در آنجا طرح انداخته بودند بسکن ساخته و چون آن مکان زینت بخش یافت  
شهریت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه بامی موسوم خیمه رود در وسط آن بقعه امام شمال با صدق روضه مار و نهر با سال جریان  
یافته بدیریا میرز و آب دریا منظور ساکنان آن سرزمین و در نظر بکارگران بایع آفتابید کار زمان در زمین است بکلی بهت خرد و بهت  
و تعمیر آن بده مصرف است عمارات عالیله بر منازل مرغوبه و قلعه ها بایون واقع در کنار تجنیه رود افزوده و چون در مدت اقامت عیال  
و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت آن خطه فرج بخش را بفرج آباد موسوم که دانید هر سال در عمارات باغات افزوده بازارگاه  
و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا فرموده بایام آن موقوفی گشته اند و از بلده مذکور تا خطه ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرموده  
بر کثرت بارندگی و کل ولای که از خواص امکان دریاکن تجنیه ولایت را از آنرا است خیابان مذکور در سنگ بست قرار داده اند که از آنجا  
کل ولای معز و مستر بوده باشد و جمیع امداد و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف خیابان و کنار زینت داده اند  
بمضاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات نام و صنف خلایق روی امیده به انصوب آورده در آن دار است و اقامت گزیده هر طبقه  
و هر طایفه در طری منازل و محلات طرح انداخته تا لایزال پدید آید نوعی که آب تجنیه رود از میان حقیقی شهر میگذرد و پل عالی بر آن بسته  
و ایوم که این دیباچه قابل رقم پذیر کلک شیرین مقال است و تاریخ بجزی بخش و عشرین و الف رسیده به توجّه عالی هایون اعلی آن بلده طبعه  
از بسیاری عمارات لکشا و باغات باغین فردوسن و کثرت خلایق شک بلاد عالم و مصر جامع است و چنین در سایر بقعات آن ملک  
خصوصاً آمل و ساری و بار فرموده که هر یک از آن نشانی از روضه رضوان و هر قطعه شک فرمای قطعات جهان است عمارات و لکشا و باغات  
و لکشا طرح فرموده در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و در هر مرحله از شوارع عمارتی جبهه نزول و مکتب عالی در غایت  
و لکشا تزیین داده اند در هیچ زمان از بلاد و دارالمرز از قریب طسوق و ناهمواری شوارع و انجوبی بیشه و جلل شراب شده نموده و هر کس از آنجا  
نظر بیکل آنجا نور برین انخلقه که موقوف گردید (والی الا بل کشف خلقت) از صنایع بایع قدرت ایزدی است بقا و دواعی

# سال بیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

جدا شده و در امارت دار بیل تشریف برده بعد از استعفاء بدان سعادت عظمی بازگشته در سیاق و جان بر دوی خورشیدان پیوسته و مترتبه (۵۰۰)

آن بودند که از جانب سردار روم از صبح و بخت آنچه روی دهد بمقتضای آن عمل نمایند قبل از این از انهای و اردین متسرع مع جایون شده بودند که در ادب پاشای سردار که در سرحد شلاق نموده بود و پهلوی بر ستر ناتوانی نهاد که عالم فانی را وداع نموده است و در سرداری بصلوح پاشا که حاکم دیار بکر بود تقویض یافته و در سپهر قطع وصل جهام و لوازم امور وزارت سرداری شوق است در انوقت چهارم کور تحقیق پوست مقام آن شخصی از علماء روم که در سنجیده بخند آن قاضی ماروین بود از جانب بصلوح پاشا برسم رسالت پاپه پیر اعلی آمده در سیاق و جان بصر بساط بوسی سرافند از گردید و بعد از تمیل توایم بر سلطنت مصر بادای رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواند کار و سرداری و اختیار صلح و بخت قریش بستر سوری که براد پاشا متعلق بود باین جنس خواه تقویض یافته و قرار داد خاطر خیر اندیش است که بخت حصول یکنجاری و بکنجاری مسلمانان طرفین امر مصالحه را فیما بین نوعی که در زمان حیات مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل و بدو بشکر آنکه بوسیله این بکنجاریه میان دو پادشاه و نیجه قطع خصومت و نزاع شده این نام نیک ازین خیر خواه در صفحه روزگار یادگار ماند و امن در میان زد و بزد انجام مصالحه را استحکام دهد اکنون تمسک است که چون آمد و رفت محمد بیگ ایلمی سابق بامداد کشیده مجدداً کی از امر اذیتان قریشی بخت مثبت این امر تعیین نموده بکتاب محبت سلوک و ستانه ارسال دارند که با اتفاق بستمبول رفته معامله صلح و ابر و ذوق ضایع اثر است حکام دهم ایلمی مذکور را بسبب علم و فضل در خانه عالیه بصد ارت پناه قاضی خان صدر بخشی خود آوردند و در اول ماه رجب از او جان کوچ واقع ترقیه و در سلطنت تریز کشید که از خلق آید بارت بقتبال موکب حضرت شایر بیرون آمد و بان صدق بیان و معاوضاتی شایسته کار کارگران و چون هوای شربت کثیر تریز از بخار رسم سمند شد زمانه خرد و عهد غیر آبر که دید سیادت پناه قاضی خان از آنکه سید بزرگ عالیشان و در موکب اخلاق معالی مکان و بر ستر عالی مضب صدر ارت تقدم ارباب علایم ملک ایران برافراشته ازی داشت صاحب ثروت و دکت بود برسان روم تعیین نموده و از غایات کماله پادشاهی موازی بکزار تومان شای عراقی زر نقد و بعضی امتعه و اجناس و ابراق ضروری آن سفر با و عطا فرمودند و از فضیلتی ایندیار قاضی معینه صفهائی و مولانا سلطان خنجر و شنی بزمی که از دانشند ان روز کارند و قاضی مومن را که سابقاً قاضی صفهان بود و حکیم عبدی طیبی در سیلی را بطلایای ارجمند نوخت رفیق صدر مذکور کرد و انیدند که در آن سفر رفیق و معصیت او باشند و کتب محبت سلوک و ستانه سلطان احمد خان پادشاه روم قلمی فرموده بعضی سخنان بخت آید در اوقات پذیر حقیقت پیر ادر آن در فرمودند و تحت مدایمی لایقه از شمشیر حریر و جناس طلا باف و نقره باف با انواع مختلف و سایر امتعه نفایس و بارجم مصحوب در ویش بخت که از مبادات عظام مرعشی قزوینی بود بر فاق صدر عظیم مومی ابر ارسال داشتند و متفرعین پاپه پیر عثمانی نیز شایر عطا فرستادند اصدا ارباب که چون حضرت و ارباب العطا یا کافه اهل اسلام را بمنابع شریعت غدا و مسلک ملت بیضا هدایت فرموده پادشاهان و عواید اسلام بمحض ظهور و صیانت احوال مسلمین با مودر گردانیده در ماده رفع خصومت و نزاع و اصلاح ذات البین بدینچه مقتضای شرع و موجب تقویت اسلام و انکار لواهی کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آوردند و جواب صدر ارت پاپه پیر و جلالین بامان و سر انجام آن سفر پر خشنود نفر از ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که بر اقامت مأمور بودند بآیین شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شای ظل الهی ماه رجب و شعبان در رمضان از خطه و پذیر بستر نیز خرمی و شاد گاهی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از نظام جهام ضرورت دولت و داد خواهی خلایق و انجام مقاصد و امرام سپاهی و رعیت بیکار و چوکان بازی و قشربازی نشاط خنده بودند و بعد از خشتام ما مضیام جدر و بان عاقر نظر نشان و عرض ملازمان رکاب تقدس و بیایان برداخته بخت انصراف بساکن و اوطان دادند و چون قلمه جدید که در برع رشیدی نباشد بود بتمام رسیده بود حکم تحریب قلمه سابق صادر شد اطراف و جوانب را بقرطبای خدم چشم قلمه فرمود

جدا شده و در امارت دار بیل تشریف برده بعد از استعفاء بدان سعادت عظمی بازگشته در سیاق و جان بر دوی خورشیدان پیوسته و مترتبه (۵۰۰)

آن بودند که از جانب سردار روم از صبح و بخت آنچه روی دهد بمقتضای آن عمل نمایند قبل از این از انهای و اردین متسرع مع جایون شده بودند که در ادب پاشای سردار که در سرحد شلاق نموده بود و پهلوی بر ستر ناتوانی نهاد که عالم فانی را وداع نموده است و در سرداری بصلوح پاشا که حاکم دیار بکر بود تقویض یافته و در سپهر قطع وصل جهام و لوازم امور وزارت سرداری شوق است در انوقت چهارم کور تحقیق پوست مقام آن شخصی از علماء روم که در سنجیده بخند آن قاضی ماروین بود از جانب بصلوح پاشا برسم رسالت پاپه پیر اعلی آمده در سیاق و جان بصر بساط بوسی سرافند از گردید و بعد از تمیل توایم بر سلطنت مصر بادای رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خواند کار و سرداری و اختیار صلح و بخت قریش بستر سوری که براد پاشا متعلق بود باین جنس خواه تقویض یافته و قرار داد خاطر خیر اندیش است که بخت حصول یکنجاری و بکنجاری مسلمانان طرفین امر مصالحه را فیما بین نوعی که در زمان حیات مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل و بدو بشکر آنکه بوسیله این بکنجاریه میان دو پادشاه و نیجه قطع خصومت و نزاع شده این نام نیک ازین خیر خواه در صفحه روزگار یادگار ماند و امن در میان زد و بزد انجام مصالحه را استحکام دهد اکنون تمسک است که چون آمد و رفت محمد بیگ ایلمی سابق بامداد کشیده مجدداً کی از امر اذیتان قریشی بخت مثبت این امر تعیین نموده بکتاب محبت سلوک و ستانه ارسال دارند که با اتفاق بستمبول رفته معامله صلح و ابر و ذوق ضایع اثر است حکام دهم ایلمی مذکور را بسبب علم و فضل در خانه عالیه بصد ارت پناه قاضی خان صدر بخشی خود آوردند و در اول ماه رجب از او جان کوچ واقع ترقیه و در سلطنت تریز کشید که از خلق آید بارت بقتبال موکب حضرت شایر بیرون آمد و بان صدق بیان و معاوضاتی شایسته کار کارگران و چون هوای شربت کثیر تریز از بخار رسم سمند شد زمانه خرد و عهد غیر آبر که دید سیادت پناه قاضی خان از آنکه سید بزرگ عالیشان و در موکب اخلاق معالی مکان و بر ستر عالی مضب صدر ارت تقدم ارباب علایم ملک ایران برافراشته ازی داشت صاحب ثروت و دکت بود برسان روم تعیین نموده و از غایات کماله پادشاهی موازی بکزار تومان شای عراقی زر نقد و بعضی امتعه و اجناس و ابراق ضروری آن سفر با و عطا فرمودند و از فضیلتی ایندیار قاضی معینه صفهائی و مولانا سلطان خنجر و شنی بزمی که از دانشند ان روز کارند و قاضی مومن را که سابقاً قاضی صفهان بود و حکیم عبدی طیبی در سیلی را بطلایای ارجمند نوخت رفیق صدر مذکور کرد و انیدند که در آن سفر رفیق و معصیت او باشند و کتب محبت سلوک و ستانه سلطان احمد خان پادشاه روم قلمی فرموده بعضی سخنان بخت آید در اوقات پذیر حقیقت پیر ادر آن در فرمودند و تحت مدایمی لایقه از شمشیر حریر و جناس طلا باف و نقره باف با انواع مختلف و سایر امتعه نفایس و بارجم مصحوب در ویش بخت که از مبادات عظام مرعشی قزوینی بود بر فاق صدر عظیم مومی ابر ارسال داشتند و متفرعین پاپه پیر عثمانی نیز شایر عطا فرستادند اصدا ارباب که چون حضرت و ارباب العطا یا کافه اهل اسلام را بمنابع شریعت غدا و مسلک ملت بیضا هدایت فرموده پادشاهان و عواید اسلام بمحض ظهور و صیانت احوال مسلمین با مودر گردانیده در ماده رفع خصومت و نزاع و اصلاح ذات البین بدینچه مقتضای شرع و موجب تقویت اسلام و انکار لواهی کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آوردند و جواب صدر ارت پاپه پیر و جلالین بامان و سر انجام آن سفر پر خشنود نفر از ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که بر اقامت مأمور بودند بآیین شایسته روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شای ظل الهی ماه رجب و شعبان در رمضان از خطه و پذیر بستر نیز خرمی و شاد گاهی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از نظام جهام ضرورت دولت و داد خواهی خلایق و انجام مقاصد و امرام سپاهی و رعیت بیکار و چوکان بازی و قشربازی نشاط خنده بودند و بعد از خشتام ما مضیام جدر و بان عاقر نظر نشان و عرض ملازمان رکاب تقدس و بیایان برداخته بخت انصراف بساکن و اوطان دادند و چون قلمه جدید که در برع رشیدی نباشد بود بتمام رسیده بود حکم تحریب قلمه سابق صادر شد اطراف و جوانب را بقرطبای خدم چشم قلمه فرمود

جدا شده و در امارت دار بیل تشریف برده بعد از استعفاء بدان سعادت عظمی بازگشته در سیاق و جان بر دوی خورشیدان پیوسته و مترتبه (۵۰۰)



جلد دوم تاریخ عالم آراہی عباسی

(591)

کتابخانه  
اسلامیہ  
پنجاب

کتابخانه ملی افغانستان  
دارالاسناد و کتابخانه ملی افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

[illegible]

ذکر توجه موبک حضرت شان بصوب آذربایجان و سواخ آن ایام ممیت فرجام

در نیال پاپون فال سبب یاریجیال اعی حضرت اعلی شاهی غلی آهی سه ماه بار را در دار السلطه منعمان بفرست مشاکمی گذرانیده بود  
از روانه نمودن پادشاه اوزبک را این نصرت یزک بغرم توبه آذنبایجان در حرکت آورده از راه یلاقات فریدن و آق الک را دانسته  
و آق الک اردوی آغری را بجانب سلطانیه فرستاده خود بمادوی از معتبدین و فرمان را با قدسین نهادند شریف بردند کفله  
نهادند و اگر سبب کار جی سخنان و عهدی یکی میر آخر باشی جنای تعمیر یافته بود مشاهد نموده میکت و بدان بازرسند و چند روز در آنجا  
نهادند و توبه بیکان و آنحد و دبیر و شکا دشواری نموده در چمن سلطانیه بار دوی خفر قدین پوستند اند و بر یغان نیز با امرار و عا کوفه  
رسیده در چمن زبور سعادت بساط بوس می یافت بعد از حجام عا کر نصرت نشان از آنجا کوچ کرده اردوی گردون شکو بکباب و جان  
تریز در حرکت آمد و حضرت اعلی بمجنه صان معتبدان بقصد زیارت حضرت سلطان الا و ببار و مشایخ کرام صفویه از اردوی نصرت نشان

# سالیت پنجم جلوس شاه عباس اول

از راه دور با یلغار آمده کوفت راه دارد و درخت ادرخ تا خیراند اخت با وصیت از آنکه خدا تو مستحق نعم ارباب خلاف بغض انجامه (۵۹۸)  
 بنا بر آن در آن روز فتح غریب حرب نمود مجلس آرائی و ترتیب با ضیافت پرداخت و با سلاطین زاده مذکور و خواص و اتالیقان او صحبت ملوکا  
 داشت روز دیگر که چشمتی بنعم شهر جب و در اولان جنبه رسانیدند که در او وی امام قلغان شورش و غوغای عظیم است و لشکریان فرج  
 جبهه ویران بر خود مرتب ساخته سوار میشوند اگر چه امر ارجان تصورات و ای نموده از سر افرودن خایغان و آمدن سایر لشکریان سخن می گفتند  
 خان رعایت جانب هتیا ط کرده خود موکب عالی را نیز پوشیدن جبهه ویران با مور کردانید و چون سپاه مکل دستخ شدند سوار شده بمید  
 و صفوف آراسته آه حرب و قال گردید چون تا غایت بیکس بنابر کی لشکر خا لفیانه این دو کرده جنگ احتمال نمیداد و لیکن خان تیراز و نور  
 نور زیاد جهانی از ایشان نیکو درین روز ساعت ساعت از انهای مشد اولان علامت جمعیت و انبری لشکر و داعیه حرب بنور میرسید  
 ترزل و اختلال در ناصیه احوال خان پیدا آمد و چون مکرر در گفتاری از بیکه خلاف ظاهر شد در این روز بود اقی بیکت قاجار لازم محراب خان از در  
 سپای جنگ دیده کار آرموده در ستون کی از اتالیقان خود کرده فرستاد که آن لشکر را بنظر احتیاط در آورده از بیکت بیکت آن  
 آگاهی بخشید صحیح التولی از بود اقی بیکت مکرر نقل کرد که میگفت چون همراه اتالیق پیش رفته بر بندی بر آمدیم زیاده از بیکت بر اکرس جنگی نظر کرد  
 که همه با اسلحه و بران صفوف آراسته باین جنگ پیش می آمدند و ساعت ساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد با تالیق گفتیم که خانه شما خواب  
 نکت این پادشاه بر شما حرام باد که باو غدر گردید و در انیت کین راست باو گفتید که فراخور آن منکری بحال خود نموده تیسری اندیشد اتالیق  
 گفت که ما هم ایضا در چنین تصور نموده بودیم حالاد افغ شده اگر خبر واقعی بدیم موجب فخر هر اس لشکر میگرد و مجله بازگشته اتالیق مزاح کوئی چند  
 کرد اما من حقیقت حال را عرض کرد که گفتیم این جاعت با تو غدر و نفاق پیش گرفته اند کاش لشکر قربان باش را حجت نمیدادی اگر چه اندک مردمی بودیم اما  
 در معارک حراست و جود پادشاه کرده اگر شکستی بودی میداد تو مستحق انده سلامت از معرکه بیرون می توانستیم بر دجالا باری معذوری که همراهی بنده  
 حراست ذات شریف بنده است مگر مفرست جانب خان از سخنان بیخبرانه من مضطرب گشته قربان شسته ام که اگر که در احوالی جنبه های او دور نشوند چون  
 بین لشکریان سافت قریب شد و دست چپ موکب خانی حصار خرابی مطهر در آمد اتالیقان عرض کرد که مذکور شد و جمعی از خایغان باین خواب در آمده  
 کینگاه سازند و چون بیشتر دیدیم از عقب قل بزرگ در آمده و ستردی نمایند اولی این است که از جنس و پادشاهی جمعی بجا گفت این خوابین  
 کند با قصد نگر از جنس و از بیکه بدین خدمت ما مور شدند از باب تیر صلاح دیدند که چون قربان شسته از بیکه اندازند و حصار داری بهتر از افروخته  
 میتوانند که دایشان تیر فقی باشند خان تجویز میکرد ریش سفیدان اسرار نموده بمانند سببه افراط رسانیدند و جانب خانی طوعا او که ناراحتی  
 شده بود اقی بیکت و رفتار کاکایش دوست نفر میزند رفیق او بیکه نموده بجمار مذکور فرستادند و سبهای خود را در پای حصار گذاشته پاد  
 بالا بر آمدند و چون سپاه مخالف نزدیک شد قریب به هزار کس را بجمار فرستادند فیما بین مجاری عظیم بوقوع می پیوسته جمعی کثیر بضرر کلودند  
 اندازان قربان شسته در پای حصار بر خاک هلاک افتادند و احدی بحال مدخلت نیافته باز گردیدند مرسته دیگر دوسه هزار کس آمده کار خستند  
 در این نزد و در خبر نوی محمد خان رسیده که برادر پادشاه هزاره قزاق با پنجاه کس باراده کوک پادشاهی آمد بدلات ارشاد یکی از خود را  
 نقشبندی که مرشد آن قوم است و سلاطین آن طبقه دست ارادت با داده اند اما امام قلغان از پیشینا و بت ساخته بخود او ملحق گردید جانب خان  
 از کوک و مدد قزاق با بوس گشته هتیا می سپاه مخالف و نا اتفاقی و بی اخلاصی لشکر خود را بدیده نموده در شب که قل و مضطرب افتاد بود اقی بیکت  
 و قربان شسته از آن حصار طلب نمود که از او جدا شوند از بیکه در قربان شسته او بیکه مانع میشدند که از فرسش شما خایغان و دیگر گشته بر ما فخر میسازند  
 و در معرض تعلیم بود اقی بیکت مانع ایشان را اعلام کرده مقرر شد که قربان شسته را در آنجا گذاشته خود با چند نفر که تواند آورد و بیاورد و بماند  
 پشت نفری از حصار بیرون آمده خود را رسانیدند خان اجابت مضطرب اند و بهان می یافتند در اینوقت سواری از مردم مستزاق ناخته آمدند

شکایت خا ل شدن  
 و  
 و



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۹۷)

تغلق محمد شیبانی  
افزون بایست

بعد از مدتی در قرشی است و اعوان و انصارش در سمرقند اولی این است که زودتر بقرشی رسیدند و طراز مهم او فارغ کرد و انیم که اگر از دست  
بدرز قه سمرقند یا نپوید کارشکسته شود ولی محمد خان را این ایام سپید میزد ترا فاده هر چند سعی نمود که خود را بخیل بقرشی رسانید و سیدی که  
به ام افتاده از دست نهند ریش سفیدان او از یکجه مانع آمده و رفق سمرقند را حجاج داده در آن باده خلکو کردند و جناب غانی نیز رضا جوی کشته بایری  
خفا که از کربل اند شیده بودند عمل نمود و عنان از راه شنبی بچید بجانب سمرقند در حرکت آمد و مکتوب محبت امیر سلاطین زاد و مای قزاق نوشته ایشان  
بلوک طریق موافقت و لالت نموده و عهد جمعی میل داد شمه از احوال امراء و عنان سمرقند دجال اول که بخار و وصول ولی محمد خان و ممکن او در  
دار الملک بخارا و منبر ارمام قلیخان سمنج آن طبقه کردید بعضی از ایشان دل بر ما بت و تقیاد او نهاده در مقام اعتبار در آمد و برخی که  
از و خائف و هراسان بودند در موافقت و مخالفت متردد بوده و میان خوف و جبار و زوی شب میاورند بعد از آنکه بودن امام قلیخان در قرشی  
عطف عنان ولی محمد خان رفته شنبی سمرقند از اینان محقق گشت آن مردم دو گروه گشته که وی شعار دو تنخواهی و محمد خان ظاهر ماحه فوجی  
خواهی امام قلیخان پیشینا دبت کرد اندیند و چند نفر از هوا خوانان او سرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از حقایق حال خبر داد  
او را با بیغار از راه غیر معهود سمرقند رسانیدند و چون بشکریان خواهر پست دگر باره بدولت خدا داد امیدوار گشته که چهار برقم حبت برین  
بت کرده ولی محمد خان بی بیخت ضعیف الحال کشته بر اندکی در میان ایشان قاف و جناب ولی محمد خان از این فکرات غافل بود و ریش  
سفیدان و بهادران خاطر نشان او کرده بودند که سرعت ستمجالی در حرکت جانب سمرقند موجب بیادتی و خست و افزونی خوف و دشت با  
فرار اکثر آدم است صلاح دولت در آنست که انظار بغیر ابو اطف پادشاهان استمال و امیدوار ساخته بانی طی مسافت می نمود باشند که رفعت  
خوف و دبت از انقوم زوکی کشته به استقبال موکب عالی تواند آمد و خان بصواب بدیشان عمل آید استه میرفت و لحظه فکده مرصه و مستقر و صل  
انجاعت میبود و از غایت غفلت که از مزاج کوئی اوز بکان با و راه یافته بود چمن دولت خود را از خار تفرض معاندان پاک و مصطفی تصور میکرد  
احتمال مخالفت احدی نمیداد و در این اثنا جمعی از جانب سمرقند رسیده و او را از وصول امام قلیخان و اتفاق آمدن بموافقت و مخالفت خان و تفرق  
و پریشانی احوال هوا خوانان آگاه کردند ولی محمد خان از این اخبار پریشان خاطر گشته اندکی از خواب غفلت بیدار شد و با جمعی که او را  
رفتن قرشی باز آورده صید کرد و پاسبان دام گرفتاری شده بود و مانعند عتاب خطا ساز نهاد انجاعت باز بچربانی و سخن غفلت افزا  
اور استی داده نوید میدادند که اندک بای مردم سمرقند را چه حد و یارای است که بمقابل موکب عالی و سیدی که در تاب شکو پادشاهی  
داشته باشند غریب امام قلیخان ابتلا فی تقصیر است و از خود ساخته بخدمت میاورند یا معبودی از خانیان او را بر داشته بطرف  
منعتان فرامیسانند ولی محمد خان مکرر اگسار فرستاد که کیفیت و گیت آن لشکر سیه خبر جزم آورند و فرستادگان نقل می نمودند که کجا  
از نیک و بد و هزار کس می بینند و خندق پریشان می خود کند و از ولی محمد خان با امرار ککاشش نموده فرار داد که چون عدد سپاه بنظر نرسد  
از جز و مخالف است با تا قی بر برایشان رفعت این قضیه انوک ناک و دل و ز و شعله تیغ جانور بقطع رسانند در این اثنا جبر سیه سلاطین  
زاد مای متناق که دو برابر بودند با نیز اکر س کوبک و امداد پادشاهی میان بسته توجه ملازمند امراء او از یکجه متفق القفط گفتند که امام قلیخان  
و اتباع او معاوت قزاق ستمگر بودند الحال آمدن ایشان باین طرف موجب اس و نوبی ایشان گشته ملک جمیت آن کرده از اینو بقره پریشان  
میکرد و صلاح دیدند که تا وصول سلاطین زاد و ما بخت را موقوف دارند که بعد از وصول ایشان به آنچه مصلحت باشد عمل شود و آنکه بحوالی سمرقند  
تلاقی فریقین بتقارب انجامید در روز چهارشنبه ششم شهر ربیع که ولی محمد خان مجار بر رانج گشته مسعودال و جدال بود و خبر وصول سلاطین زاد  
رسید جناب خانی جمعی را به استقبال فرستاد و یکت برادر بایسند نفر پیشتر آمده بکونرس عالی رسید و عرض کرد که از شوق ملازمت خود به بیار آمدم  
و برادرم با لشکر و شش فرساده ملازمت میبرد ولی محمد خان او را در آغوش مهر بانی کشید و رسم معانق بجا می آورد و تا لیقان عرض کردند که چون برادر

# سال بیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

نیکو قاضی را که تغییر کرده زوجه او را بعت امام قلیخان در آورده بود بمعرض ریغ حاضر کرده از آن امر ناپسند استغفار نمود قاضی بخت  
پیش انداخته بعد از سلطانی و بیم صدر و دیگر خدای ناموجه تنگ صحبت و ثواب خانی در مقام سیاست در آمده آتش غضب بمدم زبانی کشید  
بالاخره بغایت سادات و علمای و احترام از امانت ارباب علم معترض نتوانست شد اما تحت و خوار بیار کشید و همچنین از طبقه اوزبکیه  
ایمان بخار که با او خد و نفاق اندیشیده بودند بمعرض ریغ در آورده از حشم طبیعت و غایت زردی با آنجاعت خست آزار نهاد و  
در دباری و فرصت هر کار جستن که در امور سلطنت از تقصیلات عقل و لوازم احتیاط است منظور نداشته اکثر مردم را گیرانیده بصادره و خوا  
کشید این شیوه بر طبایع قوم کران آمده ارباب توتم از بیم عقوبت و انتقام از او ستوخر گشتند و طوایف اوزبکیه اگر چه بحسب ظاهر دعوی اخلاص  
و فدویت می نمودند اما باطن همان شیوه خد و نفاق سلوک داشته خطار از نظر او صوابشیر زد و در امور یکدیگر و صلاح او در آن نبود همرا میگرد  
تا آنکه کمون خاطر خود را بطور آورده عاقبت از بدعهدی دست پیمانی و نفاق اوزبکیه رسید و آنچه رسید چنانچه از کلام آیند و بوضوح می پیوندد  
کفتار در نهضت ولی محمد خان از دارالملک بخارا بجانب سمرقند و محاربه او

## با امام قلی خان و ختم ام حوال آن پادشاه

چون نمی دیوان قضا و طرک کش میمون یفعل الله ما یشاء طغرای غوی قل الملک من تشاء و تعز من تشاء را از مشور دولت و  
محمد خان بکرت تقدیر محو ساخته بزم نذل من تشاء مرقوم و مستوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد  
و آنچه بظاهر تصور میکرد در جب کریمه عسی ان تحبوا اسبنا و هو شملکم شرنجه داد و با بکله چون ولی محمد خان بزعمی که مذکور گشت  
در مقرر سلطنت و ستفرد دولت قرار گرفته کشتن دولت او که از شکست سال حوادث و نواب و بی پر مردکی آورده بود دیگر باره سرسبزی آغاز نمود  
و نیکوایان از اطراف و جوانب بتبیت و مبارکبادی آمده غلبه از دو حام تمام در پای سر بر سلطنت معبرش پیدا و مشخص نبود که امام قلیخان  
بکدام طرف فتنه جمعی ناقص خردان خوش آمد و خوش آمد کویان تقرب می نمودند که امام قلی خان را در ایولایت محل قات نموده مغرور و تفری  
و بجانب طبع نطفه آنکه مبادا برادر کو چتر خلاف و زرد می شود اندرفت و بغیر از آنکه بکابل رفته غنیمت هندوستان نماید نوع دیگر تحمل نیست و لشکر  
که در سمرقند هرگاه وصول موکب عالی و مندر امام قلیخان نزد ایشان بوضوح پیوندد و غریب فوج فوج روی امید برگاه عالی آورده  
غاشیه اطاعت بندگی بردوش خواهند گرفت و طریق دیگر احتمال نمیدانند ولی محمد خان از غلوی خوش آمد کویان و هرزه درائی ارباب نظام  
که بظاهر شعار و دلخواهی پیش گرفته باطن اسباب دبار سمرانجام میدادند راه صواب کم کرده از حرم و دور اندیشی غافل افتاد و خود را  
پادشاه بمنزاع مطلق العنان تصور کرده نامه اخلاص آئینه محتوی بر حایق حال و ممکن و استقلال خود بر سریر دولت و قبول و مندر امام  
قلیخان و اطاعت و انقیاد حسب و اوزبکیه بپایه سیر اعلی ارسال داشت از طبقه قربا بش معبودی بحیث اعلام اخبار نکا داشته  
تمه را رخصت معا و دولت ادا تا کم حوصلگی کرده بمهر و زهره در بخارا تهدید قتل و سیاست عموما با اهل نفاق میداد و انظار یغ از و خایف و هراس  
بودند در این اثنا بوضوح پیوست که امام قلیخان بقتل فرشی در آمده و در آنجا توقف اردو ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی آرام گشته با موادی  
هفته هزار کس که در موکب اوج جمع آمده بودند از مرکز دولت بجانب فرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امام قلیخان محصور گردد در محاصره بگردانند  
بدست آورده و اگر از آنجا نرسند از نمایندگان کی از درجه اعتبار افتاده بعد از آنکه یکدو سپهر حید میوردیش سفیدان و بهادران موکب عالی صلاح  
در آن دیدند که اول بجانب سمرقند فتنه بجماعت اولاسا نموده بخود ملحق شدند و بعد از آن از روی اقدار و استقلال بدفع خصم پردازند  
ولی محمد خان بگروه قربا بشیه که همراه بودند خصوصا بود اقی بیکت قاجار مشورت نمود ایشان متفق اللفظ گفتند که در این وقت که امام قلیخان

خان شاهی  
نشینان محمد



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۹۵) عم کرد بد حال خلفی که این سبب بهار ایشان بوده باشد و متعده اموال و ملک و مطابق شریعت شمارند آری (مصرع) پیغمبر عشق را  
 کتابی در کت در خلال ایحال سلاطین نادمانی ترکستان از وقوع این وقایع طبع در ملک کرده تا شکر را بحیط ضبط در آورده لشکر  
 بمرقد کشیدند و امام قلیخان بر فتنه شکر قراق بجانب سمرقند حرکت آمد و در حقه سلطان برادرش افزوده داشت که عساکر پنج و آنکه در  
 جمع آورده در سمرقند با پیونده و چون امام قلیخان بمرقد رسید با سلاطین نادمانی قراق طرح دوستی انداخته ریش سفیدان طرفین بکتاب  
 صلح میان آورده و ولایت تا شکر و بعضی قضات آنجا و در سلاطین نادمانی مذکور که آشته از جانبین کرک آشتی گردید اما جنود ما و را  
 چون اعتمادی بر قول قراق و سپاه ترکان نداشتند در سمرقند حل قامت انداخته متعرض یکدیگر نبیندند این تا ناخبر و الله امام قلیخان رسیده و با  
 شوق معاشرت مجبوز غلب بود اما در لشکریا زاد سمرقند که آشته با معبودی از خواص و مفران بقصد عیادت و الله بخار آمد و چند وزی با محبوب  
 برتر عشق نشاند کامی غنوده در بخارا روزگاری بغایت میگردانید که خطبه آیات نهضت ولی محمد خان در آن ولایت گرفت و موجب تفرقه خاطر  
 پریشانی ضمیر امام قلیخان گشته در بخارا بجال قاتش نماز و قبل از وصول ولی محمد خان و الله و مقلدان و مجبور برادر آشته از بخارا بجانب  
 قرشی رفت اکنون بر سر تخته احوال ولی محمد خان باز گردیم الحاصل چون جانب خان بشند متعسب سید مرتد بود که آیا از آنجا بد است سطره رات  
 بر سرش را بخود ملحق ساخته با کمک قزلباش از راونج رود و با بر و فتنه از چهار جو بخارا در آید چنانچه نفر از جو احوالمان او که متعاقب از بخارا  
 آمده بود و در قسطنطنیه و را از راه مرصایب شمرده می گفتند که چون اگر سپاه در سمرقند قامت از بخارا خالی است باید است که بجهت وصول ملک  
 خانی بخارا تا کسی بدست آید و چون مجدداً جنوس علی در سمرقند ولت اتفاق افتاد و آوازه وصول ملک پادشاهی در ماوراءالنهر بشنوع یافت  
 تفرقه و پراکندگی در میان مخالفان افتاد و هم بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر میگرد و جانب خانی بدین گفتار عمل نموده از مشهد مقدس  
 تشریف برد و در محراب خان سیند رفیق اداری کوکمت قزلباش کاره بود و مصلحت نیندیشید ریش سفیدان از بیکه دلائل معقوله و استیجاب دادند و  
 خان بواز م خدمت میربانی اقدام نمودند اما شایسته تقدیم رسانید بعضی از جنود از بیکه که در چهار جو بسیار بوده از نیت بد قلع اطلاع یافتند  
 خصوصاً کمال خواجه متقبل بقتل شدند و بجهت خان آنجا بخت ایضا باید محراب خان با فوجی از بهادران بر سر چهار جو بربیل ایغار فرستاده و بجهت  
 متعاقب در حرکت آمد و محراب خان چند فرسخ شایسته نموده خواست که ملک علی با کفیه از کوکمت قزلباش خالی باشد موازی با نصف نفر از غازیان  
 قزلباش و بندق اندازان با هر لازم ملک علی گردانید که تا هر جا صلاح باشد مراقت نموده بواز م خدمت جاسپاری اقدام نمایند و بجهت  
 رخصت یابند باز گردند پیش آمد با ایغار نموده صبحی با پی قلع چهار جو رسید و از رخ که میداشتند بالا زد علی الغله بقلعه درآمد و در دوازده  
 تصرف در آن قصبه کردند و متعاقب ملک علی نیز رسید در چهار جو نزول اجلال نمودند حاکم آنجا که در ارک بود جز اطاعت و متابعت چاره نداشت  
 و ولی محمد خان چهار جو را بعهده ان سپرده فوجی از بندق اندازان محراب خانی را در آن قلع که شش بربیل تقبل روانه گشت و آب آموخت و کشت  
 خواجه را پیشتر فرستاده و او را بجهت چهار جو که نشسته وی توجیه بخارا آورد و آوازه وصول ملک پادشاهی در آنجا و بشنوع یافت و جمعی از  
 هر طرف با پیوستند امام قلیخان که با اندک مردی جریده آمد به پیش و عشرت مشغول بود از ورود ملک پادشاهی خبر یافته چون وقت مقابل نمود  
 نداشت مضطرب احوال چنانچه در فوق تجریر پیوست و الله و متعلقان بر داشتند بجانب قرشی که بخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خوار  
 بیروی ناماتی را پیشتر روانه شهر نمود و او در در پنجشنبه شانزدهم شهر جادی اثنا نیند چهل دار الملک بخارا گشته که در خلیق بزم استقبال  
 آمد و جانب خانی روز جمعه هفدهم ماه مذکور بفرانجال و سر در قلع داخل شد گشته دیگر باره در سمرقند دولت بکارانی بای بر منند جانب  
 نهاد خطبه و سبکه بدستور با هم و لقب ترغیش مزین گشت سادات و علماء و ارباب مالی بخارا بگوشش عالی استعداد یافته آما بجهت و  
 شاد کامی بطور آوردند اما بجهت خان از واقعه طبله پریشان خاطر و اندویش گردیده و صلا مشورت و گفتگی که در بوقت مقتضای طبع بود بر این  
 خاتمه

و در و بجهت خان  
 پادشاه از بیک  
 بخارا

## سالیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

برایشان نموده بود تا آنکه چند مرتبه بیایم کناش اتفاقاً دینا قهریش سفیدان و مقدمانش بازگشتن بر تخیل بید و کوکیت قرنی شصت و نه (۵۹۸)  
 با نفع بسیار از اطراف رسانیدند و از جانب خراسان نیز اخبار میر رسید که جمعی کثیر از سپاه او زبک مستقر در و مقدم خاند بعد از گفتوی بسیار  
 جانب خانی جانب رفتن را ترجیح داده نیک و بد آنرا کردن خود گرفتند و حضرت اعلی رضا جوئی شته در روانه نمودن او توجبات پادشاه  
 بطور آورده اسباب با محتاج سرکار او و ملازمان از نقد و اجناس و اسب است و شتر و خیمه و براق و یونان و غیر ذلک و وجهی برای سرکار  
 یافت و در روز یکم حضرت اعلی شاه بی ظل آبی ساعت سجد جهه یاق آذربایجان اختیار فرموده پیشخانه پهایون در کنار رود جند و رود نصیب خود  
 از آنجا شرفستل نموده بودند و بعد از طلب فرموده آنشب بایکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا در امور ملک و داری  
 و تألیف قلوب دوست و دشمن و عفو نمودن از جرائم بایختیار لشکر و اعلام نمودن حقایق بومی و سوانح عینی بر زبان الهام بیان آورده  
 سفارشات یغی که دند و از بهر امان خصوصاً خواهم سپردی اما بقی دباب خدمت جانب سپاری و دو تنواری عهد و میثاق گرفته یکدیگر را و دواغ  
 در نینجان بیک شایه طور که از معتبران طایفه شایه طور بدین منبر بودند که تا آنجا برفتند و در فترت پهایون باشد در ملازمت بوده روز بروز نزل و مراجع  
 سرانجام داده و تکفل خدمت باشد و جانب خانی بعد از دواغ اشرف اعلی و روز دیگر در شهر توقف نموده و در نیمه روانه شد از جملات او در کتب بعضی  
 اعمال ناصواب و بدسلوکی و خلاف و بی اندامیها صد و یافت که بعضی رعایت جانب میهمان نوازی از آنها اغراض شد

ذکر توجه ولی محمد خان از درگاه سعادت آشیان بصوب خراسان و ماوراءالنهر

### و تمکن یافتن بر سریر سلطنت آن ولایت

چون ولی محمد خان بنوعی که در فوق بحسب رپوست از خدمت اشرف جدا شده از صفهان غان توجه بصوب خراسان نهضت داده از راه سبلا  
 کاشان روی مقصد آورد و در نینجان بیک در رکاب عالی بوازم خدمت قیام نموده و سه روز در نینجان بستر امداد و حکام اعزاز و احترام نمود  
 خدمات لایقه تقدیم میسرانیدند چون برخی از احوال آنجا بشرح آمد و رفت او رفت و برگشت و بزرگت و بزرگت اکنون ناکبر و واقع نویسنده است  
 که سخن را در اینجا که نوشته شطری از احوال امام قلیخان و سوانح ماوراءالنهر که شته بر سر سخن رود و شته از احوال او که از او درین کتب  
 معلوم گردید است که چون بی محمد خان بنوعی که مذکور گشت از بخارا بیرون آمد و عموم سپاه روی توجه بجانب امام قلیخان آوردند و بدولت  
 اقبال که از خلعت آبی با روی آورد و ایام و گذشته از حد و در شش بجانب ارسلطه بخارا در حرکت آمد و بصفه خیال و کامرانی و اقبال  
 پای بر مسند سلطنت و فرماندهی نهاد و خطبه و سکه بنام خود کرد و کونال رکت بخارا بقدیم نهاد پیش آمده و مفتاح در و بخراین تسلیم کرد و  
 پنج و مضافات را برادر خود و در محمد سلطان تعویض نمود و چون استماع نمود که بی محمد خان متعلقان دیکت پسر کوچک خود را در قلعه چهار  
 گذاشته اراده تخریب قلعه مذکور کرده جمعی از جنود و معتمدان خود را بر سر چهارچو فرستاد و کونال قلعه طوعاً او کرناً بقدیم نهاد پیش آمده  
 قلعه را بدست و ادب الامر متعلقان و مردم ولی محمد خان را که چنانچه بخارا بر دند و قلعه را یکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از  
 ملاقات متعلقان یکی از دواغ عثم بزرگوار آسمی خانم نام که مجبور عثم بود و قتل و غارتها داده اراده معاشرت و صحبتی نمود و آن  
 عقیقه رضامند امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جست از مژدین انصوب چنین استماع رفت که در نینجان  
 بخارا یکی از انبیا که کناره جسته تا قاضی دین با داده دنیا پرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان منسوی نوشت که چون بی محمد خان  
 شعار رفته گرفته از جسدیده ایمان و ایر و مسلمانی بیرونست و از دواغ از او مطلقه اند و ایشان را بخارا دیکری در آمدن جایز و انجلیه را بوجه شرح  
 فتی داده ایمان و امام قلیخان مقدمت که و ترویج اتفاق یافت این فعل شیخ را که نزد خدا و خلق مذموم است ارتکاب نموده تصرف در



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(534)

بوده درین آتش و آن دو سبب انداختن از آنکه پیکر تنخوی زمین فرو بردا و چارکات عجیب و غریب میباید که موجب بباط خاطر جان  
خانی و جانشینان بباط اقدس گردید و نظار یکان تماشا می اطراف و جانب میدان رسد و گفته نظاره گر آن انجن نشا ط بودند بعد  
از سران از آن مثل سرور انرا بر چاغان چار بازار و قصریه و غایت تشریف برده در هر مکانی صحبتی و در هر شبستانی عشرتی انقیاد  
و حضرت اعلی هر دم و هر ساعت بقربی در بی تقنی و تواضع انرا و در حق و کرم خفا می شیراز پیشه بطور میآوردند و مکرر صحبتهای چاغان  
بجلبهای نقش جان اتفاق افتاد و اول تحویل سپهر که بعرف اهل محرم و لشکون کسی و در آب پاشان است با اتفاق در چهار باغ صفای  
تماشا می آب پاشان منبر نمودند و در آن روز زیاده از صد هزار نفر از طبقات خلایق و وضع و تشریف در خیابان چهار باغ جمع آمده بیکدیگر آب کشیدند  
از کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده و خوشی پذیرفتنی و احوال تماشا می غریبی است با بجلد بعد از سران از سر صحبت و اسودگی  
سفر کفکوی سلطنت و اصلاح احوال مدام دولت میان آمده از طغیان برادرزاده و بدعهدی طایران و خفای که با تقضای قضا هر چه رؤی  
بود بخان مذکور کثرت هر چند شیت امور عالم در قبضه ارادت و اختیار حق قدیر و نظام مدام می آدم در شیت افزوده بر صغیر و کبیر است و بدین  
و هر در تقدیر است ازلی و علی نه که بقول الله ما شاء و یجعله ما یوید اما بقضی عقل و در اندیش این جهان اگر تقضای آن مسبوک  
چون عانت آمده و جانب خانی بر ذمت است بیون بل کل طبقه قربا ش لازم آمد مناسب است که موبک نصرت قرین شای بر اوقت عالی بجای  
خراسان در حرکت آمده جانب خانی را با لشکر کران روانه دیار خود گردانند که اگر به نصرت بیون احتیاج افتد و در تو لازم مدد و کمک بطور آید  
در نیال چون سپه دار و رم که در سال گذشته بستی ز آمده بازگشت در دیار بکرف شلاق کرده اگر کفکوی صلح در میان دارند اما اعتمادی بر او  
رو میان نیست با بر تنظیم امور دولت غایت نرا از یکان در حاکم مستقیم است و فتح آن موجب مفاسد فکده اولی ای که جانب خانی این خانواده را  
خانه خود دانسته در هر حال ملک محرومه اختیار نماید و ملقات انداخته چنگاه با سایش و استراحت پردازد که انشاء الله تعالی در میان  
امور ضروری سرحد را انتظامی داده خاطر از کسب جمع گردد در دیال و دیگر توضیح الله تعالی که بکمران غایت بصوب مقصد عطف داده و  
ملک تانی بر منبر ایزم و لیمه خان تصدیق کرد که حضرت اعلی رافع غایت آذربایجان که در خاطر اشرف استوار در اولایق دولت است اما  
کنکاش االیقان و بهادران رفیق شده ارداد خاطر مش آن بود که بازگشتن او عاجل بجانب و راه اند لازم است و تا آخر و تعویق در آن بنا  
وقت نیست زیرا که کشته امار و حکام و وزیریکه که در آن ولایت کاشته و نصب کرده اند و تا غایت تمام قیام نیامده چشم انتظار در آن  
این طرف دارند و اما کاف خلق بر بچه طاعت او در نیارده اند و او را سپهر شوکت و اقتدار تمام حاصل نشده بر غایت عاید پذیرد چنگ  
بعد از ممکن و استوار او بر سر رود و کاس شکر خوراد بود و رفاقت و همراهی جنود مرضی خاطر او وزیریکه نیست و ممکن که اگر سپاه قربا ش همراه  
موجب رسیدگی خلق شده از خوف و بیم جمعی که ملحوظ خاطر است و روی نهاده و چون از انار سلف اخبار ماضی تحقیق پیوسته که تا غایت هرگز  
سلاطین و وزیریکه و چندی بدین و دمان قدس نشان که خاندان ولایت و کرامت است و تولی حست به بر حسب الحوائج که امر داشت عرض از آمدن  
بدین صوب آن بود که میتا و بر کعبه طاعات اشرف فایز گشته که بت را این دولت بته روی مقصد آورد و اکنون طمس آنکه تو جهات ظاهر و باطن  
در غایت مستقیمت یار و مدد کار باشند امید و ابریم که بمن تولی ایند و دمان والا و توجه ظاهر و باطنی باین علی بر حسب فیت که امر و  
مقصود و کامیاب و دل گردیم و اگر متمن نوع دیگر باشد و آنچه کمون خاطر و دستان است بطور نه پیوندد و مدد و کمک قربا ش لازم آید  
امراء و لشکریان خراسان کافیند اشرف در فایز که بیکدیگر خراسان با وجود قربا ش آمده و کمک بوده هرگاه احتیاج افتد همراه فرزند  
رستم محمد که در هر ات است و انده شوند و حضرت اعلی را از قبول عطف و مهربانی مطلب آن بود که چون بدین و دمان والا تولی حست در تدارک  
احوال او که امر است عظیم و کرامت بزرگ بانی و قائل فکری بصواب اندیشند زیرا که ممانه او و وزیریکه بقضا انجامیده چنان وثوق و اعتماد

# سال بیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

و کلامی داخل شده در سائل مرغوب که بت سکنی آنحضرت تین شده بود نزل نمود و عیقلی خان بستور میماند اربود و همه روزه (۵۹۲)  
 بحتاج و ضرورتات سرکارش از سرکار خاصه شریفه بر وجه لایق برانجام مییافت شعرا بلاغت شعار اشعار آیدار و تواریخ مرغوب  
 نگه میداشتند از آنجمله خواجہ شیب جوشانی که از اکابر و جهان جوشقان و دین هنگام و سلک ذرراء و تکفلان جام دیوانی منسلک و  
 شیرین کلام و صاحب طبیعت عالی است این تاریخ گفت (تاریخ) چون زکروشنای چرخ منقلب گشت پید  
 و بخارا انقلاب شاه ترکان و یغان آنکه هست زیب بخش دولت از آسیا رهمن شد دولت اورا تانناد  
 و بدرگاه شاه مالک رقاب شاه عباس قدر قدرت که هست کاران و کام بخش و کامیاب این مستدان سعاد  
 تاریخ جو گشتم از اندیشه قدسی خطاب ساخت روشن شمس مجلس را و گفت ماه شدمان بزم آفتاب این مصرع  
 هزار و نوزده است موافق تاریخ توجہ او اما در انوقت که بغزلاقات فایز گردید آغاز هزار و بیست شده بود و آن نیز بتیمه حاصل است زیرا که  
 مراد از روشن گردانیدن شمس مجلس میل شنبه الف است (تاریخ دیگر) فرزندان چند محمد صالح برادرزاده مسودا و  
 گفته بود موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد عباس شاه آن سپهر احسان کرد و تو دوست زیب ایران آمد بدیش  
 ز روی خلاص بردست گرفته تخته جان قان زمان ولی محمد اوزنگ نشن ملک توران جستم ز خرد چو لاله  
 گفت آید پادشاه توران روز دیگر حضرت علی بو تاق او تشریف قدم ارزانی داشتند باین بزرگی و میمان نوازی پرستی  
 دوستانه و دلجوئیهای شفقانه بطور آوردند و اگر کاهی از اطوار او قفس خاطر و کدورت و طانی که از گردش چرخ کج رفتار داشت  
 مفهوم یکشت حضرت علی شکفتی و گرم خستلای رفع آن کرده و همسایه بانی و دلجوئیهای میسر بودند و چون یکد روز از تاریخ راه و شفت  
 فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانه خاص بزم ضیافت باین بزرگان روزگار رتیباً به مجلس پادشاهانه آراستند و خانی با چند نفر از خوا  
 ملازمان و مستبان آن محل جت نشان در آمده نواب تاجون علی نفس نفس در آن انجن بیت فرانی تعلقان مجلس آراستی توجیه نمودند و در چو  
 لاله عذار در آن عشرت سرای شادمانی استراح راح ریجانی و جرحهای دوستگانی بگردش آورده مطربان خوش آهنگ و مغنیان بزم  
 بنوای دلکش از کم زردای خواطر گشته حور نشان عراقی و حساسانی برقاصی در آمده خرامش و جلوه کردی آغاز نهادند (شعر)  
 در آن فرخنده بزم و محل خاص بی بودی ز شادی زهره قاص بهر کوش خرامان دلستانی هر طریقی رودن  
 آرام جانی بهشت آسودن آن رشک کپستان نجات استاده خور و غلمان ولی محمد خان از آن بزم خلدین  
 که شون بچیدن خور و غلمان بود جرت افزا بود کار بخت و غمی بطور میاورد و حضرت علی شاه ظل الکی بنجان دلکش و مهربانیا که  
 در چنین اوقات پسندیده عالمیان است نسی بخش خاطر تفرقه آلودش بودند و امرار و معتبان او را ببات عهد حسن و فاداری و ریت  
 حق نگذاشتی سزوده عدای جلیبید اند و تا قریب صبح صحبت پادشاهانه اتفاقاً دیناقت و ضیق از دقایق مردمی و میمان نوازی  
 که داشت کردند و فیصل آنچہ بر سیل نزل و اوقات شایسته میمانی چنان و در خور بهت میزبانی چنین از نفوذ و منزه انواع طبع و فطرت  
 بیانات و غیر ذلک ارسال یافت موجب تقبول بود غنان قلم از تحسیر یکنیت و کیت آن کشیده داشت و چون حضرت علی شاه ظل الکی  
 در آن ایام حشمت فرجام جت تنیظ خاطر و مباحث ضمیمه الزامات در میدان نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان مغنوی بود  
 با مخصوصان و مقربان نشاط چوکان بازی و قی اندازی و آتش بازیها که اسادان آتشبار بفضول غریبه تربیت میدادند مشغول میبودند  
 در ایام معاشرت و محبتی و تجمیع خان بدین مثل تکلف پرده حشمت بعد از چوکان بازی و قی اندازی آتشباران گرم دست آتش فضل است  
 آمار امتیاز کرده آتشباریهای غریب عجیب که بر کمرش به کرده بود تا شکر بعضی از اسباب آتشباری در فیل بزرگی از فیل پادشاهی تعبیه کرد  
 بودند

سجده حضرت علی شاه  
 پادشاه اوزبک  
 در خلوتخانه



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

( ۵۹۱ )

بر اسم خدمتکاری قیام نموده پیشکشی لایقه کشیدند و قریب بیست روز در مشهد مقدس توقف نموده از پنج راه و مکتب و بیگاه اسود  
گشت و از آنجا آنکس عراق کرده امر اعظام که در دست راه بودند منزل بمسندل خدمات تقدیم رسانیده بستم پیش می کشیدند و ضیافت  
میکردند و چون مجد و دبظام رسید فریدون خان حاکم استرآباد بنوعی که از جانب شرف نامور بود از استرآباد دبظام آمده تا چشمه لباک که  
بشت فرسخ است استقبال کرد و تحفه و هدایا که از این خدمات شایسته تقدیم رسانید و نامسنان و خوار که ملک عراق است و کلا فریدون خان  
شکفل خدمت بودند در خواست علی بیک خان ایشیک آقاسی باشی شاه ملوک از صفهان حجاب افغانان به استقبال رفته بود رسید بعد  
از کورنش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب شرف اعلی پرشش نموده سخنان محبت طراز دوستانه القار نمود و در آن روز خدمت  
میجانی طلبیده روز دیگر بوازم ضیافت پرداخت و تکلفات مرغوبه نموده تحفه و هدایا که از این خدمتستان و مخصوصان بل سایر ملازمان  
آدمیان به طور آورد و از آنجا منزل بمسندل خدمات شایسته تقدیم رسانیده بخدمت پذیرگاشان آورد و مالی کاشان مید از ارجاغان کرده خدمت  
زیاده از مأمول خدمات نمودند و آنحضرت و سه روزی در کاشان استراحت نموده روانه دارالسلطنه صفهان شد مقتضات مذکور از تفریر  
و اردین آضوب تجرید پوست اگر اختلافی در سبب اختلاف احوالش بود باشد محل بر تالفا قوال نموده مکنه اکذب و خلاف متمن نموده العبد علی

سرینکس علی محمد خان  
پادشاه افغان  
بدرگاه

ذکر آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره نشان و ملاقات آن پادشاه عالیجا

## بافترمان زمان و خسر و ایران

دستان برایان انجن تصدیر داری و پیرایه بندان بزم سخن پانزی بیگاه ایوان بلند پایه سخن باین خط آذین بسته اند که چون وصول لی  
محمد خان بکاشان مسرع سمع اهل صفایان که دید موانعی نیست بر اندنق انداز از بلده و بولکات سرانجام داده حاضر خاستند که در روز  
استقبال از شهر تا موضع دولت آباد که در شرح است و در وید صف کشیده است و باشد و تمامت چهار باز انقش جهان و قصریه و حاشا  
و قوه خانها را آذین بندی کرده همشهر بازار چون نوع و پانجمله نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی محمد خان داخل شهر شد حضرت  
شاه سجاده فریدون بابرگاه سعادت و اقبال بفرم استقبال سوار شده با امرار و ارکان و دولت سیمایا الله ویرد بخان و الله قلی بیک فر  
باشی و نذر خان محمدرار و سایر امرار و عیان که در پایه سیر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و مهربانی و میهان نوازی رسوم و آداب  
پادشاهانه را منظورند داشته از حایت بی تکلفی تا موضع دولت آباد که در شرح است تشریف بردند و از آنجا چند کام شیریناده باور رسید  
و از عواطف ذاتی و اخلاق حمیده بی تکلفانه همچنان اورا اسواره دریافت مصباحه و معانقه کردند و بزبان انواع عشاق و مهربانی و  
پرستشهای دوستانه و توهمات یارانه بطور آورد و امرار اعظام قرنایش نیز راه رسم مردمی و آداب تواضع سلوک داشتند آفا کمال  
دولت بادی از خدمت شرف هستند عانود که آن میهان کرامی را لحظه در کلبه درویش از فرود آورند حسب التماس پس آن بر جویگان  
بنزل اورفتند و او از خانه خود تا بیرون آن موضع اقمه و اجناس مناسب پایی انداز گسترده چنانچه باید و شاید بوازم ضیافت پرداخت  
و آنچه لایق دانست پیشکش کرد و از آنجا سعادت و اجلال سوار شده متوجه شهر شد و از موضع دولت آباد تا نقش جهان از سرکار خان  
شریفه اجناس و اقمه لطیفه برسم پایی انداز گسترده شده بود و از دو طرف تفکینان میل بسته ایاده بودند از از جام خلائق و انبوی  
تماشایان که در عرصه خیال کجائی داشت طریقی بپذیرفته عبور شاه و سپاه یکمان نبود بنابر آن حضرت اعلی بولی محمد خان کلام  
نهاده آهسته آهسته طی مسافت نمودند و چند جا توقف فرموده همه اجناس و جویای نشاط نوشیده صحبت سراسبی میداشتند و انوار  
مهربانها بطور میآوردند و چون بدوازه شهر رسیدند حسب الامر شرف خطه دروازه را بستند که از کوچه و بازار گذار تواند کرد و انقباض

آمدن شاه عباس  
از آنجا که در دست  
استقبال

# سال بیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

که نزد او محبذ برانگه سازد و در مقام اغذیه بود همان حکومت پنج قانع کشته مطیع و مفاد عظمی که دو وزیر عذر پذیر کشته حکومت پنج قانع (۵۹۵)  
 ارزانی دارد از قضای فکلی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دوسرین خوک از میان نزاری سیر و ن آمده بجا اولی  
 و میان جبینا در میان مردم اردو واقف کشته فریادکن از جبینا سیر و ن دیده بکشت خوک مشوک کشته اند غلغله و غوغای عظیم در میان  
 مردم افتاد ولی محمد خان در حصار کاه خاص خوابیده بود از آواز شورش و غلغله عوام بیدار شده استخرا احوال سبینا بد بعضی هر روز در  
 بخیر و نادان تصور شیخون لشکر امام قلی خان کرده بعضی برسانند چون حقایق از دسوس شیطانی باخبار اراجیف باطنی در غلبه در یکت لکته لکته  
 شایع میکرد و عوام سپاه هم برآمد و پیاده و سوار اسلحه و رانی بر خود مرتب ساخته متوجه کریمس پادشاهی میکردند ولی محمد خان چون با برادر علی  
 بد مطقه و بی اعتماد بوده و اندیشه آن داشته که مبادا از باب غدر و نفاق او را در میان حصار کاه احاطه نمایند با چند نفری از مستعدان که با او  
 بودند سوار شده و حیاط ورزیده خود بخانه می کشیده و بر بلندی ایستاده نظاره که اینجمن حوادث بود تا به سینه که حال چگونه است امداد و لشکر  
 که بر در سپرده و قتل پادشاهی جمع شده اند اصلا اثری از پادشاه نمیبیند بعضی را تصور آن شده که پادشاه فرار نموده و برخی را انتظار  
 که از باب غدر بدوستی امام قلی خان او را از میان برداشته اند مجله معارف سپاه مجرور را بگونه تصورات جوق جوق روی امید بر کاره امام  
 قلی خان آورده و از اشتهای پادشاهی میگویند ولی محمد خان با طبع صبح در آن بلندی ایستاد صبح ظاهر میشود که طوایف از بکته طوایف خود را  
 روی قتل امام قلی خان آورده رفته اند حقیقت حال که بر چه میجویم معلوم نمیشد که آیا این قضیه از قضایای فکلی اتفاق روی داد یا در سیاه  
 از خواص و اعیان امید یافته بوده و عزم ولی محمد خان این بوده که کشته غلغله از بکته با او غدر کرده امام قلی خان را نوید سلطنت داده و غلب  
 آمدن ساخته و او را با ستظار انجاعت جرات آمدن کرده و این مقدمات ساخته و پرداخته انجاعت بود و اگر اغفلت ورزیده بیرون  
 میرفت حرام نمکان او را ضایع میکردند علی ای تقدیرین و محمد خان در کمال یاس و حرمان با بعد و روی روی بجانب بخارا آورده و حل  
 شده حاکم بخارا که در ارک نشین داشت آمدن پادشاه را بدان پیشانی و اضطراب معلوم نموده ارکان را قایم کرد و از ملازمت و کوشش  
 قاعد و وزیر پیغام داد که غریب امام قلی خان در این چند روز با غلبه تمام بخارا خواهد آمد پادشاه را نه وقت مقابله است نه محصور شدن لایق  
 اولی آنست که از شیر بیرون رفته اند ششم بر صلی در کار خود فرمایند ولی محمد خان از شعبه بازنیهای سپنج مشعل که رفار و بیوفانی مردم  
 متعجب که بعضی از مخدرات و اهل حرم را که در ارک بودند طلب نمود کونوال طلب کرد اما فرستاد و او بعد از سه روز با برشم محمد خان سپرد  
 و بعضی متعلقان و چهار صد پانصد نفری از مقربان و ملازمان معتد بغیرت سرفراز بخارا سیر و ن آمد و چون مطقه غدر و نفاق با اکثر اعیان  
 داشت از بیوفانی مردم سرفراز اندیشه کرده فسخ غایت آنجا کرد و توجه جانب ایران داشتند و نمودن از حضرت شاه و الا قدر بلندگان  
 در خاطر تقسیم داده از معبر چهار جو کشته بقلعه چهار جو آمد و در ششم محمد سلطان سپرس ابا جمعی از مستعدان از بیابان سرخس به ارسطه پاشا  
 فرستاد که خود نیز متعاب با بصب و دو کس بجانب مرو و زمره انجان حاکم آنجا نیز فرستاده مجاری احوال خود اعلام کرد و محرمان آنجا توجه  
 او را از راه روانی و ایت داشت تظیف آمدن مرو کرد و محمد خان نیز از غلبه آمدن مرو کشته متعلقان را و قلع چهار جو کشته و قلع را  
 از اهل اعتماد سپرد و با سایر عظام و ملازمان و رفقا که عظم ایشان خواجم بریدی نامی بود و نیک و بد سبب نفرینند بر و آمد و بخارا  
 خان بوزارم تقبال استقبال نموده او را با عزت و احترام لایق بشمار آورد و همانا کس بایه سیر را علی فرستاده حقیقت ترفیع  
 قدم پادشاه از بکته اعرض کرد و خود سینه انچه تنگ کرایف مکتوب شوق آید نوشت بخدمت اشراف با جمل چند روزی در مرو و حرات  
 بوده و محرمان کا سببی و مین مجذبات میرانی پرداخت و ضیای مقامی پادشاه کرده و پیشگامی لایق که اندید و از آنجا روانه مشهد مقدس  
 معنی کشته در چهار باغ مشهد نزول کرد و سینه از عرب ادرشا منظر خان توکل که از جانب برادر داروغه و جانشین بود و امداد عظام آن

ایضا در تاریخ جهانگیریه  
 از کتاب تاریخ جهانگیریه



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۸۵)

فرستاده جهت رفع عذر بی ادبیا خواسته و امام علی سلطان معروض داشت که چون در سرقد باغ ارجا ملان وسعتی مسندانی  
 امیر بطور پیوسته از جانب پادشاه استنظام رایجی التماسی شده بآمران ترک محمد که در بیخ آدم در آنحضرت ظاهر است که حاصل ولایت بخ  
 و مضامین که برادر مخلص غایت شده بود اکنون بر عموم لشکریان و اخراجات هر دو برادر کفایت نیست التماس نموده بود که آنولایت را  
 مخصوص او گردانیده ولایت حصارش دمان و قدر دلفان و توابع که بیخ اقرب است برادر کوچک تقویض نمایند ولی محمد خان چون از طول  
 برادر زادگان استنظام رایجی خلاف کرده بود نخواست که او را زیاد و کنت و ثروتی باشد این التماس از حلیه قبول عاری ماند و آنولایت کوچک  
 ظاهر نامی از امر او و بیکت که نسبت بولمحمد خان اخلاص خفصا داشت تقویض نمود از بخت فایان فی الجمله خبر عاری از قلع یافت و او  
 برادر زادگان یا حقا گردید و یکد سال میان ایشان بعضی اوقات تجسس و کور و کاهی و سستی و الفت ظاهری بود و در برابر بی اندامها  
 و اعمال ناشایست که از ایشان بصدور می پیوست ولی محمد خان بصیاح پدر مسند زنده انقا نموده از آنها اغاضه می نمود و نشان بر تحفیض امام  
 قلی سلطان مبادی پذیرشکست چهره از روی کار برینداشته آنکه جمعی کثیر از بیکه جوانان او بیکت که هوای بزرگی در سر داشتند و از تربیت پادشاه  
 می پرس بودند بدینچه نزد امام قلی سلطان جمع شده هستند و می کردند و آیتامی که ولی محمد خان باینده کان حضرت علی شای غل اکتی در مقام  
 و هواخواهی در آمده ابواب کشائی مفتوح ساخت و از اینجا بپوز باشی ترکان با چیکری نزد او رفت با عاز و احترام باز گردید و از آنجا  
 شاه محمد میرزا خراچی چنانچه مذکور گشت بکتاب صدف الهوب برسم رسالت پایسیر و خلاف مصیر که امام قلی سلطان با عوا و تحریک مسند  
 بکنایه و صریح و برین باب بکلمه در آمده از سخنان و سوره آبرار با بفتاق ولی محمد خان بعضی امر ازین بدکان شده در مقام آن شد که از باب لغا  
 و اهل شقاق از مخلصان صاد و متبرکه گردانده رفته رفته جمعی کثیر بپادشاه بد مظنه شده برکس رایجی التماسی استنظام می نمود و رخصه کس نزد  
 امام قلی سلطان فرستاده او را بمخالفت عم و آمدن ما و در اندر تخریب میکردند و بی چند نفر از امر او بفتاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرضه  
 داشتی با امام قلی سلطان نوشته بودند که از اب عبور نموده توجه بخار کرد که مگر خدمتکاری بریان جان بسته او را بر سر سلطنت خوانی که  
 الارشاد و تعلق دار و ممکن میسر نمی آید از اب مواضعه بمقتضای اباد شاه و عرض نمود کس بر سر راه فرستاده فرستاده را با عریضه  
 که هر یک هر خود بر پشت آن زده بودند بدست آورد و چند نفر از ایشان حاضر بودند و چند نفر بطرف محمد رفته بودند برین با حصار غایبان  
 که بعد از آمدن یکی را مبعوض بر خود آورده پرسش آن ضمیمه نماید ولی محمد خان بستیابی کرده ازیم شهرت حاضر از ابیه نگاش طلب نموده ظاهر  
 آن مقدم کرد ایشان انکار برین نموده عریضه اظهار ساخته هر یک ملاحظه نمود خود گردانده انجا عا با نموده گفتند که از اب عرض تقید نمود که  
 ولی محمد خان آن مغذرت را سمع ندانیم بلکه ایشان را یاسار ساینده بفرق غایبان سینه معتمدان ارسال داشت و بنمبر با بخت  
 برکس داخل آن مواضعه بود با مستباده و خوشان و آشنایان ازیم جان فسر او نموده نزد امام قلی سلطان فرستاده او را بقلب خانی کس  
 او بیکت شاه پادشاهی است مخاطب ساخته پادشاهم پادشاهم نصق آغاز نهاده و از علوی خوشه کوبان خود را خان عایشان و پادشاه  
 نافذ فرمان تصور نموده با علان کوسه مخالفت کوفته پرده از روی کار برداشته تا آنکه جمعی کثیر از امر او و جان بفتاق اندیش او بیکت زردا و  
 آمدند و او درین حال با همتا کس از بخت غیبت ما و در اندر نموده از اب عبور کرد و تا حد و فستق می آمد ولی محمد خان بزار غیبت و خبر یافته با امر  
 و عیان او بیکت که قریب به هزار کس بودند از بخار ابرو و آمده بمقابل برادر زاده شتافت اما با امر او میان بل مستبان خود بعبایت  
 بد مظنه ولی اعتماد شده بود چون امام قلیخان تا بمقاومت عم بزرگوار داشت در محل مناسب پست باب امویه داده بخر خندق برداخت و معتمدان  
 نزد عم فرستاده حکایت های شکایت میزد و کلام از بهایان او در و امر او بفتاق میشد و مسند ان جل اندیشه ابواب بکر و حیدر کشود و زردا  
 انصوب استماع شده که ولی محمد خان با طبع منیخ است که فایان بعد از انجا داده و اراده خاطرش این بود که اگر امام قلیخان از کرده نامد بوده

# سال بیت و پنجم جلوس شاه عباس اول

کنده در ساعت سده که اصل تخیم از راجع طالع بمون جایون استخراج نمودند سماران حاذق و هندستان متق که در اعمال هندسی و قیاس این کار برکت  
چون مرکز پرکار مردم از فقر و یکنواختی سینه و طرح مسجد و مقصوره انداخته استادان نادره کار مبارکی و قابل شروع در کار کردند از غراب  
حالات و فوائد تفاسات پیداشدن معدن سنگ مراد است در حوالی صنایع که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و بیایان سنگهای  
در آن مکان و دیت نهاده دست قدرت ازلی است که تا غایت تجزیه و زینت این معبد شریف از نظر خلق پنهان بوده و از میان بخت بند  
ارجند این خسرو فرزند در این عهد ظهور یافت و از این معنی هستند لال توان کرد که نمود این معدن آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نبوت  
حسن اعتقاد بانی و قدر و منزلت این بنادر دکار و مدح جهان آرا که چنین سنگهای کجایر چه طویل عریض متوش الوان اگر در معموره جهان مثل آن  
نشان نتوان یافت آرایش این ثانی بیت المهور کرد اند (تاریخ) تاریخ این مجسمه بنا خواهم زدول از شوق گفت کعبه ثانی  
بنا شده امید که این بنای عالی بنیان بروقی دلخواه آن سبزه یار خیر بنده مقدر اتمام یافته سکنه این خطه طیبه سالهای بسیار خلق  
ظیل دولت بدین آن جنبه و کارهای را سود چال و فارغ بال در آن معبد کعبه مثال بطاعت عبادات حضرت خالق الارض و السماء برآید  
و ثواب آن عاقل و اجلا برور کار خسته کارهایون عاید گشته موجب از یاد عمر و ثبات دولت و از اینگونه گرد و بدیدر امور جنبه  
و اینست خیر موفقی که در مجسمه تشریف الوسی و اهل بیت الطاهرین امین یارب العالمین چون گزرا در صدر این فقره و اثنای که ارشاد اجا  
اشار شده که بعضی وقایع رومیست که دخل وقایع ایران نیست بنا بر مناسبت مقام در این اوراق و طی احوال شریف شهریار آفاق و نیم  
نگارش میاید اکنون مناسب چنان دید که شسته از احوال ولی محمد خان و سبب عزیمت او را بدرگاه فلک نشان نگاشته ملک بیان  
که معطش بود ای سخن را موجب سیرابی کرد

## کفایت در خستال احوال ولی محمد خان پادشاه اوزبک و سبب انصراف دولت و عزیمت او بدرگاه فلک رفت شهریار کرد و خست

جله آریان البکار معانی و سپهر اید بندان بختن سخنانی عشره کاه سخن را بدینگونه آرایش داده اند و در الملک معنی را بدین نظم آید  
که چون ولی محمد خان بن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبداللّه خان بعد از فوت برادرش باقیان با اتفاق آقا و امی بر سپهر سلطنت باور  
آید و ترکستان جلوس نمود و امراد و سپه داران او بر یکدیگر پای در دایره مناقش نهادند در امر سلطنت و فرمانروائی ممکن و استقلال یافت  
و او بنوعی که را اتم این اوراق پریشان از واردین ولایت استماع نموده برادرزادگان و مستبهار در کمال اشفاق و مهربانی سلوک  
نموده ایالت ولایت سمرقند را برادرزاده خود امام قلی سلطان ولدین محمد خان و ولایت بلخ و اند خود و شبرغان و مجال این خط  
آب امویه را برادرزاده دیگر خود و محمد سلطان برادر او داده و بخت هر یک را تالیقی تعیین کرد و ایشان مدتها در طاعت و فرمانبرداری  
عالمی قدر ثابت قدم بوده سپهر از طوق طاعت کز آری پیچیده زنده رفته امام قلی سلطان که سپهر بزرگتر و در سمرقند بود از شاعر و غرور و جفا  
سر مست گشته بخریک طبع جاه و دست بر او پست و اغوای جمعی جا مان فتنه اند و زبید و لک که زردا و فرهم آمده بودند اما تالیق خود را  
بقتل آورده آثار خلاف بطور آورد ولی محمد خان از جبارت و خودرایی برادرزاده آزرده اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه  
گردید و بخت آدیب کو شمال برادرزاده به تفسیر قی مضد ان غمان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب تو قفسه نادر  
از آنجا روانه جانب بلخ شد و از آب امویه عبور کرده بند محمد سلطان برادر کو چکر خود پیوست و نیز اقا ابرار بزرگ کرده اما تالیق خود را که  
ناصر برادران بود بقتل آورده و در برادر بعدا و نت یکدیگر خیال استقلال کرده با هم بزرگوار دل و لرگون ساخته و سخت کس بخیرت تم

پیداشدن معدن سنگ مراد در حوالی صنایع

امام قلی (آقا و امین)  
درنگی کمتر مد خوانده و  
مطالعه مراد و انا ملکه  
که از طرف دولت علم بزرگوار  
در قی مضد از دست  
دست از آن فرار بگریز  
و کار را بعد از مد و صلاح  
بین آه و ناله و غم گشته  
(مجال امین)



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عثمانی

(ص ۸۷) پیچیده و سترگ بنشیند و فراموشی اندازی خاطر بکمان گردید و به دستور معهود در باغ نقش جهان امر تقاضا و تزیین جشن عالی بصدور پیوست و امر

عالمیقدار و وزیر و مستبایان درگاه و اولا و امالی و عیان قلمرو بجا یون که در پایتخت و سلطنت مصر حاضر بودند مع تجار و طبقات صنف بر حسب اشاره بجا یون بر یک درختی مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیم زرنگار و سایبانهای طلسم و دیبایی خطائی افزاینده بجای داشت نشان ترتیب دادند و چهار طاق در برابر مجلسی بفرمودند و سرایه آراسته خراغان گردیدند و روی حشمت ابواب بخت و خرمی گشوده گشت و در مجلس ساقیان سیمین ساقی بجزای رواق نشاندند و استندای مجلسیان گشته چند روز در دست می دادند در خلال اینحال کس از جانب محرابان قاجار حاکم مرور رسیده خبر آمدن و بیجهت خان پادشاه اوزبک فرمانفرمای مالک ماوراءالنهر و ترکسان رسانید که از حوادث روزگار فی الحقیقه پرمردگی بجهنم و دلش را دیافقه تاریخ هشتم شهر محرم الحرام سنه کور از راه چارچوب بفرموده ملاقات بجا یون اعلی در اصل خطه مرو شد و در محفل آنیز که آن پادشاه عالیجاه بخدمت اشرف نوشنده بود بنظر بجا یون درآمد و درود انجیز بخت اثر موجب سترگ شدن و شادمانی خاطر انور گشته جواب فرمود از روی اشتیاق و اظهار اشتیاق و شوق بر نکات و پذیرایی فنی فرمودند و حکم جهانمطاع بسم امرای و حکام غرض در یافت که بهر ولایت سینه کشیدند و لایق کشیده منزل بمنزل بایحتاج سرکار آنحضرت ملازمان بر وجه لایق سپردند و بنوعی خدمات تقدیم رسانیدند که مرضی و مستحسن باشد و در نقل مواد در ضابطه جوی خاطر شریفش باشند و عیقلی خان شیک آقاسی شایسته طور که از احاطه امرای و مستمندان درگاه است بقبول آن پادشاه عالیجاه یقین فرمودند که تا بلده سمنان استقبال نموده تا در سلطنت صفهان منزل بمنزل خدمات شایسته تقدیم رسانیده و از آنجا بطور آرد و اتمام صحبت باغ و جشن فروری را بر رسیدن او موقوف داشته حکم شد که تمامی بازار با وقصیریه و خانایات حوالی نقش جهان آذین بند شد شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچ کیفیت بود عقرب در محل خود مرقوم ملک بیان خواهد گردید و دستاویزی شود خواهد یافت انشاء الله تعالی (از سوانح و وقایع مستوعه) آمدن چاوشان روم است که در خلال این احوال از جانب مراد پاشا سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود آمده بفرموده بوسی سرانسه از شدت و عرایض و کلمات در باب صلح بنوعی که در سال گذشته بجزیر پیوست آورده جواب مکاتیب ایشان بروقیه عا نوشته فرستاد و اما هنوز فرستاد را مراجعت نموده بودند که از قضای آسمانی مراد پاشا اجل طبعی در باقیه رختل بر ای اخذ گشته و بدیخت استقرار امر مصالحه در عقده تعویق ماند (ساخته دیگر) آمدن در این وقت خاطر اشرف اقدس که صحیفه نقش طراز تصویر انجیلی است متوجه تیر قلعه نهادند و استحکام آن گردید و معتبر الحضره جدیدی بیک امیر آخواری بختی بجای را بدین خدمت مأمور فرمودند و بنوعی اید حسب الامر نموده بجام آن اقدام

## تذکر بنای جامع کبیر دار السلطنت اصفهان تبیین پروردگار عالمیان

در ایل ایصال فرخنده آثار حجت انجام شریار غفر قرین نصرت فرجام رانیت خیر انیت با سطرلاب فکر بدان مقصور و معطوف گردید که حوالی نقش جهان صفهان بنای مسجد عالی سبیلان که در بلاد ایران بل معسور جهان مثل آن نشان تواند داد و بداند و چون دار السلطنت صفهان از عمارات عالیله و منازل مرغوبه دلکش و باغات غنیمتیم روح منشا و انهار و ساقین نموده خلد برین گردانیده اند اگرچه مسجد عالی و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما آنها در برابر بیت بلند آنحضرت پسینود و کمون صبر انور بود که بجا نماند آن بلند جنب مثال از عمارات عالیله و باغات و قصریه و خانایات اسواق و رنک بلاد و مصدق ایدم ذات العباد التي لم یخلو مثلها فی البیلا است مسجد عالی اساطیر مد ارس و بقاع الخیر آنحضرت نیز ارفع ماسجد و بقاع ایران و در زینت صفای از بیت المعمور و مسجد صفی نشان دهد بعد از ملاحظه اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان که خانی بزرگ در آنجا ترتیب یافته بود آیه فرمودند و عمارت خان بزرگوار

نخستین بنای صفهان  
پادشاه ابوبکر

آمدن چاوشان روم  
از جانب مراد پاشا

وقت مراد پاشا  
چاوشان

## سال بیست و چهارم جلوس شاه عباس اول

لقب سلطان یافت و او در ایام تسلط واقعه ارار و بکیمه بابرادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور قتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بزمی  
اشرف رسیده منظور نظر شفق گردید و در ارار این جانب بسیاری کل ایل بیات را از جمع و تکلیف دیوانی معاف گردانید و در سلطنت سپاهیان نظام  
دادند و محمد سلطان بومی که در سالهای پیش مرقوم فلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات کلم اسفراین و سبزووار در این هنگام دو از دود سال  
بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود و در اول این سال دعوت حق را اجابت نمود و چندین یافت و امارت ایل مذکور و الکار نیشابور  
بیرام علی سلطان قوم او شفق شد (دیگری از عیان متوفی بامیر فیض الله وزیر غلامان است) می از سادات عظام موسوی مشهد مقدس  
معلى بود پدرش میر معصود مرد مشرب بنده که کوی خوش صحبت بود و میر فیض الله در فرقت خراسان براق آمده بملازمت اشرف مشرف کشت بقعه  
حسن صوتی داشت و طنبوری میخواست بدین تقریب مجلس بیست و نهم راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت علی مقتدا حواله و کشته مبارک  
خاصی که بمقام اهل خراسان خصوصاً سادات امانی مشهد مقدس داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز گردانیدند و ایامی بدان حدت  
قیام داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگست و میر عبدالقادر قوم او متعلق داشت و او در جنگ خیال غلبت بر رویه  
مقتول گشت با و تفویض یافته علاء و مجلس نویسی گردید و وزیر و وزیر عزت و اعتبارش افزوده محل اعتماد شاهانه گشت در او اسطوخودوس و در چمن  
چوبی در چینی که از منزل خود سوار شده و قنچانه جایون میرفت در سراسر حال بر دستگیر گشته تا پائین آمدن محلت نیافت و بجای در گذشت  
و هم در آن ایام مناصب و مقربان خاقانی امیر ابو المعالی نظری که از سادات عظام برر و نظرواخره و سید جمال الدین است که خادم  
حضرت سلطان الاولیاء و المحدثین شیخ صفی الدین قدس سره بوده و اباعن جبر در این دولت حقوق خدمت قدیم دارند و خود از محمد صبی  
یک نایب از ملازم اشرف خدمت اشرف طوید و بار قیام داشت و محل اعتماد شاهانه بود و تفویض یافت

نوشته فیض الله  
وزیر غلامان

آغاز سال منسوخ فال تنگور نعل بعضها مطابق سه الف و عشرين و بعضها موافق احدی

دعشرين و الف که سال سیب و پنجم جلوس شاه عباس اول است

نوروز به نعل منسوخ فال بغیر وزی و منسوخ خدی در روز جمعه ششم ششم محرم الحرام که آغاز عشرين و الف هجری و اول منسوخ و در دنیا  
جلالی بود و واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که تیر عظم و عطیه بخش عالم است از نانا نانا تحت شرف کا جل برآمد و فیض بخش عالم غفر  
گردید و کوس نوروزی آوازده عالم منسوخ وزی در کون و مکان انداخته نورسان کلستان بجلوه کردی در آمدند جهان را طراوتی تازه  
پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر کبستی تان و شهباز را بخش کاهران اغنی منسوخ و ای ایران و شاهنشاه رمان ظل الله الملك المعانی  
عظام با خلاص حضرت شاه مردان سپاه الله علیه ابوالمظفر شاه عباس بهادر خان (بیت) که ز عدلش جهان منور باد  
تا جهان هست داد گستر باد در دار پهلوانه اصفهان که مقدس و ملت آنحضرت و قضا قدرت قدر توانان و بین توجه و دیاری محاربتش  
مصر جامع و خلاصه ملک ایران و از خلد برین نشانی است بغیر وزی و قبل نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و یوایان  
اهلیت در تعزیه سینه اشهدا حاس آل عباس سوگاری پوشیده اند و طالع رجبهایر پستولی بود و بلوازم نوروز جشن و سرور  
آن روز بغیر و قیام نمودند و زبان حال صغیر و کبر و برنا و سپهر در آن ایام طالت فرجام بمضمون نفعال که ضحی اشعراء الماخرین مولانا  
محقق کاشی در مرثیه آنحضرت القادر نموده منسوخ بود (محتشم) ای چرخ غافل که چه بیدار کرده و ز کین حجب این  
ستم آباد کرده کام برید داده از کشتن چنین بگر که اقبال که دشت کرده بعد از منسوخ خاطر از لوازم تعزیه سوگوار  
که طراوت فصل بهار و ایام منسوخ و درین زینت آثار آن بده جنت شاد از حضرت نصارت بخشید و عین بوی مشکوفه و از نار در دماغ زرد که



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عجب

(۵۸۵)

برابری میسند و حاکم و اهل سبزه با طوع و الرغبه شرط معاونت و برای بطور آوردند و در میان قلعہ تمام و عمارات دکن تریب با  
 حاکم تبریز با نجات نقل نموده بعد از آن نام قلعہ جدید قلعہ عقیق نام پذیرفت و حضرت علی شای گل الکی کبد از سر باغ از سان لشکر و نق  
 تعمیر قلعہ کوکب چنانکه بصوب عراق در حرکت آورده از راه حمص متوجه دارالارشاد اربیل شدند و در خلال این احوال ظهور شای خان و الی  
 که جستان کاخ که بجهت اجبار آمدن سپه دار احرام ملازمت سد سپهر مد اربله روانه در کاخ معنی شده بود و در گذشته بعد از  
 بوسی مغز گردیده و بعد از آن از نا و ران کرجی نیز بد منطقه بود حقیقت بعرض اقدس سنانید حضرت اعلی متوجه احوال او و لوازش صاحب خان و الی کرج  
 کار نبل که در کاخ با شرف و شمه و مطالب و مدحیات بر دور و امقرون با بجا کرد اندید و شمول نوازش و الطاف و نصت نهار یافتند هر  
 مقضی المرام بولایت خود فرستادند و در دارالارشاد و نذکور بر اسم دعا و زیارت بر قد شریف سلطان الا و دیار بر دهنه از راه خلیل  
 و طارم به دار السلطنه قزوین تشریف برده چند روز در آن بده کا میاب عشرت شاد و کامی بود و از آنجا لوی توجه به دار السلطنه صفهان فرستاد  
 بغیر و زی و اقبال در مقرر سلطنت بد پیوند نزول اجلال فرموده و مستان را در منازل خند آیین و دلخانه مبارکه نقشب جان بکار و ای گذرانید  
 کامیاب دولت بودند اما احوال سپه داران که چون دیار بکر رسید و بخود برد و سرما هجوم آورده بود در آنجا رحل اقامت انداخته فلاحی  
 کرد و چادش معتبری همراه محمد بیک کرده و اورا روانه استنبول کرد اندید و عریضه بخدمت خواند کار نوشت که چون حضرت شاه عالیجا از خصوص  
 و نزاع گذشته اظهار محبت و دوستی میساید و تا غایت از سوز و سپه حیدر که در زمان مصالحه پادشاهان رضوان مقام تعیین شده و تجا و زکریه ابلی  
 و انسب و صلاح دولت عثمانی اقرب این است که از انطرف نیز خصومت و عداوت بدوستی و اتحاد تبدیل یابد و مصالحه بقاعده و دستور سلطان  
 رضوان الله علیه است حکام پذیرد و محمد بیک در استنبول ملاقات خواند کار فایز که کتب مودت سلب شای را با شما در غمر مشک بطلا  
 که بر پسم باد بوده و برده بود که زانید خواند کار برادر پاشا نوشته بود که ما اختیار این امر را بتو دادیم و از ضوابط بد تو در میگذریم بر چه مصلحت  
 دولت و انی عمل کن و جواب کتب مایون نیز بنیمین مضمون نوشته بودند که آنچه دستور کرم مراد پاشا صلاح دید که برضای سلطانی مقرونت محمد  
 بیک در استنبول بازگشته دیار بکر نزد مراد پاشا آمد و پاشا کیمفر ملازم خود را با کیمفر ملازم محمد بیک جبهه یصال خبر بخدمت شرف فرستاد و  
 بیک آجت تعیین سوز و سرحد کفا داشت که بعد از اتمام شیط پیمان روانه سازد و در وقتی که کوکب ظفر قرین شای از سفر خیر اثر آذربایجان  
 به دار السلطنه صفهان آمده در مقرر سلطنت کامیاب دولت بودند و فرستادگان مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند امید واری بغایت  
 الطاف باری عز اسمع انت که توفیق رفیق و بخت مساعد گشته بعد از خبر موفقا کیت بکفر خرام مسلم را در میدان تحریر و قایع سال اند  
 بجلان در آورد (موقوفاً) از مشایر و اعیان که در بنال بمقتضای آیه کریمه (ان اجاء اجلهم لا یستأخرون  
 ساعه ولا یتقدمون) شربت کوار مرگ چشیده و مضایح خاک نموده اول وزیر بشیبه و نظیر حاکم بیک است که در شب جمعه ششم  
 شهر ربیع الاول سنه ۱۰۸۵ الف در پای قلعہ دم از وی چنانچه در طی احوال قلعہ سمت که از شای یاقه بغیا در گذشته و نش او را  
 آورده از آنجا بشیبه مقدس معنی نقل نموده در کسبندی که در پائین پای مرقد مطهر حضرت امام الحسن و الحسن بن علی علیه السلام تعمیر یافته معمارش بود و دفون گشته  
 از اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آنجناب این اوراق سمت تحریر یافته از معایب تکرار اندیشیده و بنیام زبان قلم در کام کشیده  
 خاموشی زید دیگری از متوفان محمد پاشای جلای است که او نیز در پای قلعہ مریض و علیل گشته و او را فرزند زبور و دینیت حیات  
 اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جلایان بتفصیل مرقوم خاند بلاغت نشان گشته و دیگری محمد سلطان بیات حاکم جفا بود است و می  
 الیاس است که با عن جده مقدم در شرفید ایل قریات خراسان بوده که از قبایل چغانی است و از زمان ظهور دولت انجاندان ایل  
 رعیتی قزباش میکرد و در زمان نواب بکدرشان و ایام اقتدار مرشد قلیان در خراسان محمود بیک نام برادر او منصب امارت ایل داو

بجای حضرت علی  
 بی بی

نویسنده کتب در  
 این کتاب

دفتر وزیر بنی  
 حاکم

دفتر محمد پاک  
 جلای

دفتر محمد سلطان  
 بیات

# سال بیت چهارم جلوس شاه عباس اول

بقعه فرستادند و ایات نصرت آیات نیز چند مر حله تعاقب فرمودند و لشکریان را از دستبرد و تعرض و تبه و اخذ غنیمت منع نمودند و گفتند (۵۸۳)  
 مجول فوج پیش قدمی هر کج خود را بقبضه خود رسانید سپهر و زند و خمرهایا در دزدان پادشاه درین بازگشتن سه چهار نفری از درم  
 مجول که درین آمد و رفت دست رویه در آمده بود و خلعت داده با کس خود و کیف طراز محمد بنک فرستاد و پیغام کرده بود که حضرت شاه  
 جاه از این آمد و رفت غباری بجای طرز نماند که این جبارت بنا بر طهارت بعضی جلای رویه و سرستان باده نخت و غرور کسلی  
 روزگار نغزده از حوادث عالم بجز تهاقی افتاد و انشاء الله تعالی من بعد صلح و صلح بر وجه نخواه و ضای خاطر اشرف صورت خود  
 یافت و حضرت اعلیٰ نیز قریب بچهل سینه نفر از رومیست که اکثر طبقه کجی بودند و درین مراجعت گرفتار غازیان شده بودند آزاد فرموده  
 داده باز فرستادند و جمعی که آزاد گردانیده بودند باز آمد بقتل برگردند که وای عظیم بر رویه استیلا یافته با وجود چندین مسامحه که بآ  
 اشرف بظهور پوشت خاطرشان طمینان نیافت و در سپهر کجی آوازه لشکر قزلباش بر رسید و موجب شورش و اضطراب عظیم بکشت محلا  
 عسکر روم از این سفر بغایت پریشان و بکمال بازگشته خلق بسیار و اسب استر شیار در معرض تلف آمد و چون از ابلات گذشتند بکمال  
 دان رسیدند و ایات نصرت آیات از حوالی صوچ و شنبه بجانب اراکسلطه تیز در حرکت آمد و بجز خستال احوال و رضا جوئی عجزه  
 رعایا پرداختند و پراکنده گان شهر و مواضع جمع آمده در مسکن و اوطان آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که از عسکر لشکر روم خست  
 و نقصان رسیده بود در خیال و سال و کیر از مالو جهات و عوارض دیوانی معاف فرمودند و در تبریز چند روز جهت همان عساکر نصرت  
 توقف فرموده امر اعظام سرحد و طغیان چشم را از قورچی و غلام و غیر ذلک که دسایل بود در سیاق بودند فوج و گروه کرده و بطرد آورد  
 مطالب مدعیانیکه داشتند بآنجا مقرون گردانیده رخصت دادند که بمناسزل و اقطاعات خود باز گردند

ذکر قلع ساختن در ربع رشیدی و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع حالات

## این سال خمت با نخر و الاقبال

در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلیٰ بن فرار گرفت که در بده سبزی قلع تربت هند چون رویان در امور قلع سازی و قلع داری  
 مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کار دان بود و در زمان سلطه ازاد خان متغیر تر از آن چنانچه در جلد اول این تقریر پوشت طرا  
 و جانب شهر را احاطه کرده و دو تخته قدیم را مناسبت یافته آنجا را قلع کرده بود و در باب خرد و تسیه آنجا را مصلحت میدید و حضرت اعلیٰ  
 نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلع تربت دادند اما همیشه میفرمودند که آب و دخانه حوز از و که از محل مرتفع شهر جاریست و از جریم قلع میکند  
 بر قلع شرف است اگر در پیش رود خانه سدی بسته شود آب و دخانه بلندگشته بقلعه میریزد و حال مصرت و دیرانی قلع دارد و کمر آقا  
 بر زبان کرفشان یکدشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلع نیست در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسبت قلعه یافته بودند اما  
 بنا بر وصول آوازه لشکر روم فرصت تخریب قلع سابق و تربت قلع جدید و لاحق میشد در ایوقت که مراد پاشا بقاعده که گذشت عود نمود  
 اراده از خاطر خطیر سپهر و منوچهریک ایستاقاسی غلام شاه جنت مکان که مراد کار دیده کار دان بود و سرکاری عمارت قلع تعیین فرمود  
 بمقرر داشتند که تا اول بهار مصالح و ضروریات از عمارات نموده تیریز خصوصاً شنب غازیان که ویرانی بآن راه یافته بود ربع رشیدی  
 کشیده در وقت بهار که هوای معتدل از شروع در عمارت قلع نمایند و کلام مطاعه بصد و پیوست که استپا دان بنا و لشکر آتش و عله  
 قلع عمارت از عراق و هر طرف تیریز آمده برودی عمارت قلع را با تمام سازد و موی ایله حسب فرمان قضا جریان تربت قلع و بر جای  
 بلند اساس و آب بنا و عالی برداشته در اندک زمانی آنچنان حصن حصینی ساخته و پرداخته شد که در مقام و رصانت با قلع بلند ارکان سپهر

این سال خمت با نخر و الاقبال  
 این سال خمت با نخر و الاقبال  
 این سال خمت با نخر و الاقبال

بای قلع  
 شنبه



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۵۸۸) ایلی از جانب علی پاشا بر سالت فرستاده پیغام کرد، بود که بخواهد از جانب خواند کار در این امور وکیل است مثل آنکه از جانب حضرت شاه والایا نیز فرستاده و صلح و تعین سنور در سرحد ترخس ما دون بعظم الوکیل باشد و محمد بیگ نیز عرضه داشتی در بناب نوشته بود و حضرت علی شاهی غلّی الهی منتهی بود که سخن مردان یکی است اما آن دستور عظم در اصلح ذات البین رعایت ناموس پس بر دو طرف کرده بود و یکدیگر گفته و نوشته ایم بعل آورد و در آن چند روز که در دوی رویان در کنار شهر بود از نایابی آذوقه چند نفر از پاشایان و سخی بیکبار از اهل و علم و بران خبک با طایفه آتاعانی طلب آذوقه میفرستاد.

### ذکر محاربات غازیان بابر و میان و کشته شدن جیل پاشا و مراجعت سردار

گرفت اول جمعی بواسطه طرف خسرو شاه و آنکه در فرستادن چون کید و فرسخ از اردو بسبب و ن آمدند حقیقی خان امام قلی خان و رفقا اگر کینا بیرون آمد بطرف مخالفان تا خستند و سلک جمیع پاشا را از آنکه ساخته و بر رویه تاب صد نه مبارزان سپاه منصور بنیاد کرده روی بنیت نهند و غازیان تا کنار رودخانه آجی تعاقب کرده جمعی کشته طعمه شمشیر و برخی دستگیر شده اسب استر بسیار و غنایم بسیار است جویش منصوره در آمد کرت و دویم جیل پاشا سر کرده قوم تا تار را که در میان رویه شجاعت و دلوری مشهور و بدافت دستگیر و بدباله از خود عثمانی با اسب آتاع بسیار بواسطه میا کو فرستادند جیل پاشا و سیدی که در میان دریا و جابای خطرناک در آمد و ذخایر موجود آورد و درین مراجعت سخنان بارها و تفکینان پیش را که فرقه بعد از او در آمدند حنفیان با لشکر خود بمقتد کیش در آویخته از پیش برداشت مهدی بیگ میرا خور تفکینان خود را بر قلب زند فیما بین کیش عرب فروخته کشت جیل پاشا از غرور شجاعت و فوج جلاوت بمقتد محاربان غافل و چون پناه بهش بر نرفته بدست یکی از بندق اندازان از پای در آمد و بقتل رسید و میتشکت خورده روی باندام آوردند و تا کنار آب آجی رود میانز اتعاقب نموده جمعی کشته بقتل آوردند و بر جیل پاشا را با سربای مقتولان و گرفتاران و اسب استر و اخره و بران بسیار غنایم اشراف در آوردند و چون خبر کشته شدن جیل پاشا و انزدام لشکر روی ببارد روی سردار رسید سر یکی عظیم در میان لشکر روم پدید آمد و رایانگی عطا و همان کوچ کردن و خود را با منی رسانیدن قرار یافت هنوز علی آقا ایلمی که در مرتبه ستم فرستاده بودند بدیشان رسیده بود که طعمه احمد بر زبان آورده و در پنجم نزل ایشان بود که طبل ارغمال کوفه از حوالی شهر کوچ کرده و کمال خطر از روی بصوب مراجعت آوردند و چون خبر کوچ ایشان بار دوی طغندشان رسید جمیع اماران و فزایش جمیع کرده بعضی اقدس ساندند که چون سپه دار روم تیر زاده باعث خرابی و انواع خسارت و پریشانی سپاهی و رعیت گردید که جمیع عظیم در اردوی ظفر حسین واقع است بفرم تمام تعاقب ایشان کرده چرا مصطفی باشد صفوف قاتل آراسته استیصال آن طایفه را و وجه تسمیه ما زیم و امیدواریم که لطف الهی و نیروی اقبال شاهی که کمر زده و از رویه بر اعدای ضعیف یابیم چه در این وقت ایشان را باین خطر از روی اسبان طاقت مقاومت با کوبه اقبال شاهی نخواهد بود و برگاه این توفیق پروردگار ما بود که در زمان دو سال دیگر رویه جمعیتی چنین دست نخواهد داد حضرت علی شاهی غلّی الهی بدوت و فتوت اتی که کیش اجداد عالم بعد از است جواب و توخمان برین پنج دادند که هر چند طبع و رویه بکبر و جل مشهورند چون مراد پاشا از ابته انا انتها گفتوی اندیشی میان آورده و در الفت و آشنائی کوفت و از جک و جدال بحسب ظاهر کناره بجهت ما نیز با نظام سلسله ظاهر از جت باطن ایشان نظر بمت پوشیده و ضامصباحه دایم حال خلاف آنچه گفته و نوشته ایم لایق نمیدانیم معدنک ماه مبارک رمضان که از شهر حرم است رسید برگاه این دو کرد و عظیم بعظم قاتل دریم آویزند پیدا است که چه خوننا بخت خواهد شد و بنحواسیم که درین ماه مبارک که قاتل ملعون است و بال اینه خوریش کردیم اما بلا حظا گدما داد و شکام مراجعت آسبی از ایشان بسلطه خوی رسد حاکم خوی را خصم با جمعی بختی

## سال بیت چهارم جلوس شاه عباس اول

(۵۸۲) در حال گذراندن و هر کس استطاعت برون غلّه خود داشته باشد چنانچه نقل انبار قلعه داشته قیامت افتی از سپهر کار دیوان ستان و چون سردار بدو سر تری بریز رسید بکنه وانی شهر خود را بگوشه و کنار کشیده شهر را از آذوقه پر و چستند و موکب بیا یون اعلیٰ نیز از بلده پیر کوچ منبر نموده از عقبه که سرخاب گذشته در کنار رودخانه آجی محل قاتل اختیار کرده نزول اجلال منبر مودند که تا اجتماع سپاه چند روزی در آنجا بوده بعد از آنکه کیفیت و کیفیت و قدرت لشکر روم بوضوح پیوسته کمون خاطر سردار بظهور آید بدینچه نصیحت و صلاح و دولت قاهره بود باشد بفرمان آید در این شانرا بطی دیگر از جانب پسر دار و علی پاشا بگلبرگی روم ایلی که داماد او بود رسید و بعضی که بپایه سپهر اصلی و کتابت که بامداد و ارکان دولت شاهی نوشته بودند رسانیده خلاصه سفارت که عرض اصلی از آمدن این دیار است که در قرب جوار اثر نیه منقذات صلح و کیفیت آن که بر پنج خواهد بود کرده شود و جنت و جدال با جنود قربا بش در خاطر و دلیل بر صدق آنکه در این راه بچند قلعه از قلاع منقذ قزلباش رسیدیم و متعرض هیچیک نشدیم و از سپاه روم ضرر و آیینی با حدی رسید و صلاح دیده بود که چون سفارت و بچندیک منمادی کشید ایلی دیگر بنازی تعیین نمود با تحفه هدایای لایق ارسال شود و با محبی سفارش نموده بودند که چون در مقام جنگ و نزاع نیستیم از حضرت شاه گردون بارگاه التماس نماید که آنحضرت نیز کرده قزلباش را از جدال و تعرض رومیان منع نماید بعد از اطلاع بر خلاصه پیغام جواب بمان پنج سابق در قلم آمد که سخن یکی است و محمد یک است که فرستادیم از معتبران طایفه قزلباش و محل اعتماد شاه است که حضرت خواند کار بمصالحه نوعی که مکرر آنها و اعلام شده را غلب است با نیز رضا بآن داده ایم و الا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و روشی که در باب صنبه جنود قزلباش و منع ایشان از دستبرد و دست درازی بر و میست نموده بود معروض رای انور گردید طایفه جلیده قزلباش احوه و باری آن نیست که بی امر و اشاره بمانون استخوانه پوشیده چو جای جنگ و جدال ناگهانی از امر او عا کر ارجحیت حیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده ایم و شکر بمان که بقصد نسیب و بیاد دست آوردن ذخیره مواضع سپه و نه بظهور و جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان اراده جنگ داشته باشند مردم خود را از تردد منع نموده گذرانند که از اردو بیرون روند و آنچه در باب فرستادن تحفه هدایا اشعار نموده اند انشاء الله تعالی چون صلح واقع شد و خصوص و نزاع محبت و دوستی تبدیل باید آنچه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون عایای بعضی مواضع میان کوه جانب است چپ و دینه بعضی محال دست است که طرف خسرو شاه و آنحوالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بودند چنانچه استماله حاکم همه از ابا فوجی از عا کر و قنچان چغی و خراسانی را سپه کردی مدیعی بیک ابرآخور با شنی چغی جانب دست چپ و طلیعی خان شامو و امام قنچان و له الله و در پنجهان را با فوج دیگر از افواج قاهره بجانب دست است فرستاد و بچلی خان زیکت را با لشکر کرمان در حوالی سشیقین نمودند که در کشیکها بجا بوده بر کس از رویان نبیب غارت برون آید بدفعه قیام نمایند و سردار بر و دست و چهارم شهر شعبان انعم بکار شهر رسیده در آنطرف آب آجی نزول کرده و از این طرف امر او عا کر منصوره را بخور سعد و مستر باغ و بیجا محال بر دوی بیا یون جیب آمده در آنکه روزی لشکری منبر ایم که که بمانون و کوه از محل آن بسته آمده و همه روزه فیما بین غازیان و در و میان که بطلب آذوقه کرده و بواضع پراکنده میشدند محاربات دی و داده سپه و زنده و خنجرها بدرگاه معنی میآوردند و کس بیرون میرفت دست قزلباش فاد قنیل و کرفار میکشت و مراد پاشا که مرد عاقل و ذکا و دینه عاقت اندیش بود از جمعیت پاه قزلباش و آسودگی اسبان و استحکام قلعه و منبر وانی آذوقه خبر یافته ندرامی جنگ داشت و نه بجا صره می توانست پرداخت از راه تو وضع و بر دمی پیش آمده خواست که آن سپاه را سلامت از چنگال شیران بشیران بمانیده بیرون ببرد و غده عظیم داشت که مبادا در جنگ ارتحال مبارزان جنود قبال غان اندیشه از طریق حاکم عیبه مضار جنگ و جدال انعطاف دهند و دیگر باره علی آقا نام شخصی از طایفه روم



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۸۱)

فرستاده بعد از ابلاغ محتاج مخلصانه اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نصرت قرار و مدار امر خراج انجام مصاحبه است چون حضرت خاندان  
صلاح و فساد این امر را در احتیاج صلح و جنگ منوط برای وصول بدین دو خواسته گردانیده و نتیجی خیر اینست بدان مقصود است که بواسطه  
اندیشان طسرفین و سعی این خبر خواهد امر مصالحه فیما بین مست وقوع یابد و بطریق آنحضرت انبار آن در نزد خود نگاه داشت که بعد از تهدید مقام  
صلح و قرار و مداری که فیما بین داده شود در صحن مراجعت اورا سپردا خود بخود خواند کار برد و منیر بطریق رالی تحفه و هدایا فرستادن بنا  
رسوم و عادات دوستانه نمود چنانچه در پیشگاه بوسیله مقربان بباط اقدس غرقه بوسی و محالست مجلس خلد این دریا قه نوارشات شامانه  
سرمه از گردید و جواب کتوب برین پنج نوشته شد که چون آن دستور معظم خیر اندیشی کرد گفتگوی مصاحبه میان آورد و باین بار بر ترفیه حال  
عبادته ضایان داده حساب التماس آنجا بنا صلح آید و دستا فرستادیم و سخن همان است که بمحمد بیک گفتدیم اگر از آنطرف مصالحه  
بستوری که فیما بین پادشاهان و ضوان آشیان وقوع یافته بظاظ ایمان تا یکد یافته بودیم که در از آنطرف نیز بط خصوصت فرزند  
در نور دیده صلح میسپاریم و الا آنچه در پیشگاه الکی بود باشد از کمن غیب بصله ظهور خواهد رسید و شاری که در باب تحفه فرستادن نموده بود چون  
هنوز امر مصالحه قرار یافته در اثنای خصوصت نزاع تحفه فرستادن لایق نیست و حال آنکه دستور معظم چنین صلح دیده نخستیم که در اول  
حال در مصلحت و نمایم عجا که یک شامه غبر اشب بوزن بکزار و هشتصد شقال که زرگران نادر کار بهندی در طرف مشبک از بهفت من طلای  
بفون غریبه تعبیه نموده اند و در این اوقات حضرت پادشاه و الا جاه سلیم شاه فرمان فرمای مملکت هندستان بر سم تحفه فرستاده بود و حال  
از غرایبی نیست زیرا که ایامه از غبر اشب خام یک پارچه آتش نمیده که اتفاق افتاده و در چنین مملوک و سلاطین کشورش یافت شده بجهت  
نمودن بکثرت بخدمت پادشاه و الا جاه روم فرستادیم که اگر از آنجا نیز برای محبت و اتحاد استقام رود و ابواب الفت و آشنائی فیما  
مفتوح گشته مصداق دوستی قیام پذیرد بعد الیوم ایمان و فرستادگان از تحفه و هدایای لایفه خانی خواهند بود و چنانچه از این  
روایه نموده و سردار چون از حوالی قارص کوچ کرد عنان از راه ایرودان بچپ که بطرف خاگردان آمد و چون با کار خوی رسید  
کنایه قلعه گذشت بطرف سلس که سمت ابریز است در حرکت آمد از تقصیر بر سفر او و اردین چنان معلوم شد که مطلب ما در از این  
آمدن و عنان از راه مقارن بچپانیدن آن بود که بی آنکه با خود در بلش محاربه نماید بطایف الحیل و تدبیر است پاسبان را تا بزرگ مستها  
مقصود است سد و از آنجا گفتگوی مصاحبه و صلح اندیشی را وسیله مراجعت ساخته باز کرد که نزد کمن بچپان و بدلی منوب نشسته خصما و ضد  
او را بتقصیر متهم دارند بالجله چون آمدن سپه دار از راه سلس و طسوج تیر محقق گشت و چنین سمرعت پیش آمدن منافی مقدمات صلح بود امر عظام  
و عا که منصوره را که در زندا قامت داشتند طلب فرموده کس با جزار محمد خان زیاده افعی و ارامه را باغ و امیر کونه خان و لشکر فرستاده  
فرستادند که قلعه را بمقتدان کار دیده سپرده بگو بک یون بپویند و متوجه استحکام قلعه بریز و انجام ضروریات آن گشته تمامی خازیان را  
و لشکر که در موکب ظفر قرین بودند خواه قورچیان عظام و خواه غیر آن بر فاق و مجرای سپه بود اتقان حاکم تری بقلعه در آمده بوازیم  
دار می قیام نمایند و جمعی از نقشچیان قدر اذ از رکاب اشرف نیز بدین خدمت مأمور شدند و آنجا حجت بکی پذیرای فرمان گشته سرور و شاد  
نقد جان بر کف بقلعه در آمده مستعد قلعه دار می گشتند و چون عمارت شب خازان سبیر که ساخته و پیرداخته معمار بهت پادشاه سلطان  
خازان است مد ارس و خاقان بود و یکسب مقبره پادشاه مرحوم که در رفت و بلندی مشهور جهان و از غایت ارتفاع ثانی کسب بهر مان است  
ساخته شده جاسی حکم است بنظر انور رسید که مبادا رومیة از مقابل کوب قلعه سبیر زک و اندیه بخایر و یراق و حارس و کنبان  
داده باز کردند و تخران بهوت دست نه با آنجا نیز توب و تفک و آذوقه و یراق کشیده فوجی از نقشچیان قدر اند از اعتمادی را بخرات  
آن تعیین کردند و کسان بر سر شوارع فرستادند که رعایا را مواضع قریب بسمت راه را کو چاند که از آسیب آتش لشکر برکنار بودند و با و صلح نموده

## سال بیت چهارم جلوس شاه عباس اول

چون کلید دروازه در دست و میان بود خواجه مقصود علی را نهانی برسیان بالا کشیدند و او آن مرد و این دامن و نوید لطف و احسان را بدین  
 رسانیده بچرب بانی بخواهت خاقانی امیدوار کرد و اندر برادر سپهران چنان چون صوفی زاده قدیم و باطنی چنگی پرور داند و  
 بود مضمون آن شور لازم است و در ایجان دل مزین صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در مدافعه و میان چاره جوی شدند و جاعت  
 از این حال خبردار گشته ناز و آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل و قال بسیار همجدال و قال انجامید و چندین دیگر اظهار شایستگی  
 کرده و کرده شدند و از جانبین دست به استعمال آتش قیل و قال برده و بیکدیگر زد و خورد کردند و رویان و اگر آید که هفت هشت نفر بودند دل بر مرک  
 نهاده بجان یکوشیدند آخر الامر شایسیونان زور آوردند و نیروی قبال شایسی بر میان و اگر ادعای قی و غالب آمده بیکدیگر را بجزا و سزا  
 رسانیدند و قلعه بصره و ایار دولت قاهره در آمده آن فتنه شکن یافت و پسران و برادر چنان بر فاقه خواجه مقصود علی برگاه جهان  
 آمده در سلک تورچیان عظام انظام یافتند و در شفق و محنت کشته و خدمت خواجه مذکور مستحق افتاد و حضرت اعلی شایسی ظل الهی با حسن  
 عقیدت و حقوق خدمات جان سپاری و جدیه المیاس خلیفه که در پای قلعه دم گشته شده بود با کمال شدت فخر و آتش مزاجی این خطای  
 عظیم را که از غفلت بی پروائی ملازمان و سوداگر و تدبیر و بطور آمده بود بدو نشان داد و اغاض پادشاه مأمور گردید که داند از آن سلسله  
 که زانید و بران الدین بیک و له و اورا بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای مستعاده داغ مقصود سلطان قوم او  
 تفویض یافته حراست و کوتوالی قلعه مبارکه قهره بستموربان سلسله عقیدت این تعلق گرفت اکنون مسلم عزیزین رقم تحریر آمد و رفت مراد پادشاه  
 وزیر عظم سپردار و من الله الا عانه و ان یوفق

ذکر لشکر کشیدن مراد پادشاه وزیر عظم و سردار روم باذربایجان و رسیدن به  
 السلطه تبریزی و بی نیل مقصود بازگشتن

سابقا گفته شد که بیان کردیم که مراد پادشاه وزیر عظم سلطان احمد خان پادشاه روم سپردار نموده دفع فتنه خود قربان بشمار  
 گردانیده صلاح و فایده این امر را بطور برای او ساخت چون مراد پادشاه مرد عاقل و روزگار دیده کار آزموده بود باطنیه جلیه پیش  
 چنانچه در صحیفه اول در قدیم ثبت یافته محاربه نموده از تکرار خبر داشت از فور و شش و خبر اندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته گفتگوی صلح بین  
 آورد و خواست که باعث امنیت عالم و ترفیه عالمیان گشته میان پادشاهان حوزه اسلام مابین صلح را استحکام دهد که این نیکنامی از آن  
 وزیر صلاح اندیش بر صفح روزگار یادگار ماند لهذا خبر الدین چاووش را بنوعی که مذکور شد همراه محمد بیک تبه استمرانج و هراتی خاطر  
 اشرف فرستاده خود را اسکو در حالی استنبول بکار سازی سفر مشغول و نظره وصول ایمین بود که خبر آمدن قربان مشیر بر ارض روم  
 رسید و او حاکم آن مرز و بوم را که براه رفت و مأمور بود جمع آورده کوچ بر کوچ روانه ارض روم گردید و در راه چنانچه در فوق تحریر  
 با ایمین ملاقات کرد و او را مصحوب خود گردانید و متوجه یخلف گردید و در حین که حضرت اعلی از دست احقر مراد عباسی با جمعی از خوا  
 بجانب تبریز توجه نموده امرا عظام را امر فرمودند که بفرمان میانه رفته میان عساکر نصرت نشان قیام نموده بکند از سان چون رستان  
 نزدیک شده و دیگر آمدن لشکر روم قتل وارد معاودت بجانب عراق واقع شود و امر احب الفرموده عمل نموده از تمام سان بکوت کوچ  
 بجانب عراق واقع شده بود که آواز آمدن سردار شیوع یافت و حسب الامر اعلی معاودت نموده به تبریز آمدند و امر او عساکر مقصود  
 بجانب مرز رستانند که در آنجا بوده آمدن سپهر دارا بر ابراهیم بنوید و مقتضای وقت صلاح و فایده عمل شود و حضرت اعلی اعلی اندک  
 قدره بکامیابی و قبال در محله تبریز اقامت داشتند و مراد پادشاه از حد و قارص کلی از چادشاه معتبر را با کتب محاصرت طراز بنوید اشرف  
 فرستاده



ارض روم درین سرکه نابود گشته غازیان قزلباش سنج و خضر خصا من یافتند و غنایم موغور بدت پناه منصور در آمد و امرای عظام در اینجا  
قیام اقامت نصب نمودند و روز در کمال شکوه و افتد ارجعاً که غفر شاعر در آن تجد و د مجذبی که ما مور بودند قیام نموده بعد از سه روز منظر و منظر  
مطل رحیل گرفته مراجعت نمودند در اینجا که امیر کونه خان اندک تقصیری بجهت خان اسپهان میکرد که دیر تر رسیدند اما جمعی دیگر تصدیق ننمودند آن  
تاتی را از لوازم امور حرب میسر نداده پست پیروان محصر که بر دلازم است که بوجو جمعی از خود اقبال قوی باشد

ذکر طفیان محبوبان و سلسله فقهیه که در انبال روی داد

از سواج غریبه نال طیان محبوبان قلعه فتنه است که در صحن آوازه آمدن سپهر دار و روم وقوع یافت میزدی قابل بردن نال  
آتش آن قدر و با ب لطف آتی فرو نشست کینیت این سرگذشت آنکه قلعه عالی اساس سپهر ماسپس فتنه در الکار یافت از اعمال قزاق  
داع بر بند از قلعه کوهی رفیع آسمان پیونذ واقع شده از سنگ یکبارچه که ساکنانش با سکنه فکات الافلاک و مساز و با سایشان  
داران فلک ثوابت بمرانند از درگاه قلعه که داشته آن کوه است تا در قلعه را بی است سر با بالانیم منبرخ در حایت کئی که مجبور  
از اینجا در نهایت دشواریست که کثیر تفکلی مانع فرج گیر میسوزاند در زمان حضرت شاه جنت مکان که چند مرتبه خواندگار روم با پذیر بایان  
آمد و در آن ولایت قوت بود بنا بر استحکام قلعه خرابی پادشاهی با نجاتل شده بود بهیل میرزا و انقاس میرزا و پام میرزا نیز با اولاد در قلعه  
محموس بود و بیج پادشاه و لشکر کند بهت بر لنگر و شجر آن حصن بلند ارکان سیندانه و از روی کوفتن آغالی سببان در غنچه یک از  
سلاطین کشور کبر صورت نه همیشه کی از امر ارمعه عاقلید بجز است که توانی آن قیام داشته اند و در این هنگام با یاس خلیفه مسعود  
حاکم قزاقه داع که از صوفیان صادق العقیده این دو زمان و سر حمله ارباب ارادت اخلاص بود و تعلی داشت چون خود بکراه اعتماد  
بفرقه اردوی مأمور گشته در اینجا بموضع یک نام معتمدی از طایفه قزاقان علویات خلیفه مذکور که توانی قلعه قیام داشت چند نفر از رؤسا  
و اگر اذ که در معارک گرفتار شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و کورچین و دو سپه غازیان کرد و شایع یکی و خالد بیک  
عمده بیک و دو قوی بیک عمده ایشان در این قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نمود و پنج شش نفر دیگر از ترک و تاجیک آن ولایت را بجمعه و سپه  
دبر از حسنخان افشار حاکم سابق کوه کیلویه را که در قلعه محبوس بودند طوعه او که تا بخود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیک نفر بودند حیرت  
عیان بر آورده خاقل بر سپهر که توانی از نور زده و از قتل آورده و سلمه و تفکات و یراق او و مردم او را بدست آورده چند نفر لازم او را که  
در قلعه بودند بیرون کرده در دوازه را بسته بر قلعه تسلط یافتند اقوام و ملازمان یاس خلیفه از اینجی خبر یافته بر در قلعه جمعیت نموده و چند  
سعی نمودند که بطایف الحیل دفع این حادثه توانند که صورت یافت بالبر و در حقیقت بعضی اشراف رسانیدند و در چنین وقت که آوازه آمدن  
و عاگرد روم در آذربایجان شیوع داشت این واقعه خالی از شناساغت بدنامی نبود و حال این مفاسد عظیمه داشت در میان و اگر اذ که  
این امر شده بودند موعظه و نصیحت بر غیر اطاعت در فیا و زدند و اول حال مطلب ایشان آن بوده که شاه فوج یافته خود را از قید و بند  
دهند چون افسه ارسله و یافته بستانهار آمدن سردار قلعه و ارمی با جود داده و دوازه خود را و قلعه را محافظت کردند و بیج  
فتح ابایی نمیشد تا آنکه آمدن سپهر و احمق گشته سر حذر زدیک شد حضرت علی شاهی ظل آلی باهام ملهم حبیبی خواجه مقصود علی نامی از مردم کوه  
کیلویه را که سابقا از نویسندگان سرکار حسنخان نبوده و کمال ربط و آشنائی با پسران و برادر حسنخان داشت و ایوم بحضرت اشراف  
سموره شاهی سرازری داشت بر فن قلعه مأمور گردانیده و رقم استات با سیم ایشان شهر بر غوزلات و تقصیرات سابق و لاحق و نیز  
عواطف شاهانه مرقوم قلم رحمت شیم نموده و خواجه کور بیای قلعه رسید آمدن خود را بواسطه اقوام خلیفه در خند ایشان اعلام داد

## سال سیم و چهارم جلوس شاه عباس اول

(۵۷۸) استغاثه بیکری ارض روم بود که قاصدان فرستاده عرض نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده اند بآنان این نصفت لازم  
حالا چون خسته این بوفور پادشاهی صرف تجزیه لشکر شده جمعیت عساکر روی داده بسه حدود دیکت شده ایم بنا بر رعایت مأموس سلطنت  
گفتگوی دوست دشمن ناچار است که غرمانتار رسد انشاء الله تعالی چون با بخوالی رسم از جانبین مقتدیان آمد شد نموده بدو پنج تاتی  
و مناسب احوال طرفین باشد عمل خواهد شد ایمان مذکور را مصحوب خود کردانیده روانه آذربایجان

ذکر لشکر فرستادن به سرداری اسپه کونه خان قاجار بیکری کی چو رسد بارض روم و بیان

مহারبه غازیان با حسن پاشا و عساکر آن مرز و بوم

چون جاسو پان سپهر البتر رسیده خبر دادند که مراد پاشای سردار از استنبول بیرون آمده در سپکو در تجزیه لشکر و یراق نفرین  
و غیرت میظرف دارد چون انیقه مدنی مقدّمات سابق و گفتگوی خبر الدین چاوش بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی جانب احتیاط مدعی  
ایم و الزم دانسته ای جان آرا بدان متعلق گشت که فوجی از امار و عساکر نصرت نشان را مأمور کرد اندک که تا ارض روم رفت  
در علفزارهای محل عبور لشکر روم و غلات آن ولایت زچنان نمایند که تا ده روز راه ایرودان کین غله و کاه و علف یافت نشود بیکر کونه خان  
بیکری کی چو رسد که در آن سرحد بوفور جلالت و مردانگی بلند آوازی داشت بدین خدمت مأمور نموده محمد خان زیاده اعلی قاجار بیکری  
قربانغ و امار آنصوب نیز دریافت مأمور کرد بدین علیخان بیکر جویشیر را با فوجی از تکیخان رکاب با قدس فرستادند که همراه بوده بخدا  
رجوعه قیام و اقدام نمایند امار عظام حسب فرمان مجایون جمعیت نموده بآمین شایسته روی بمقصد آوردند و چون بجوای ارض روم  
رسیده روم خبر یافتند حسن پاشا بیکری کی ارض روم امار و پاشایان آنحد و خصوصاً ترکیه بیلر عثمان پاشا و سایر زعماء لشکران  
تاوازی ده هزار کس جمع آورده بارشکی و پیرشکی از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه ای آمدند از قسیر بر چند نفر چهاران مهر که  
استماع رفت که چون امار عظام از آمدن رومی آگاه شدند متعده محاربه و قتال گشته بیشتر فرستند رومیه دو روز جنگ را در خرنج  
انداخته بر چند غازیان بیشتر فرستادند خود را پس میکشیدند تا رومیستیم تا دو فرسخی بر صنف سپاه آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفت  
و عثمان پاشا و ترکیه بیلر که ام یافوج خود بیشتر آمدند از بیطرف نیز چو چغان خود قزلباش پیش رفت با چو چخی غنیمت ملاقی شدند فیابین محاربه  
قوی روی داده سپاه روم هجوم آورده بر چو چغان سپاه قزلباش اندکی غلبه کرده پیش انداختند امیر کونه خان با آنکه هنوز محمد خان زیاده  
اغلی و لشکر قربانغ بقول او ملحق نشده بودند در آنوقت زیاده از هزار کس با او نبود ملاحظه آنکه مبادا مخالفان دسیسه کردند با همان فوجی  
که حاضر بودند قدم بمسکه که کارزار نهاده خود را چون برق لامع بر صنف سپاه ترکیه بیکر که اشجع انضایفه بودند و یکصد نه دسیسه اند او را  
از پیش برداشت و چون بفرج عثمان پاشا رسید بهمان گرمی کارزار بران فوج در او بختند و از نیز از پیش برداشت تا بقول بزرگ رسید  
دستوریت که سردار لشکر در معارک کارزار خود با شرح حرب کرد از اینکه لشکر قربانغ و برتر بمهر که قال میرسیدند و فخره ان  
که مباد چشم رنجی بسا مضور رسد مقتدر رسیدن ایشان شده پای مردانگی پیش نهاد و غازیان را بجای بر تحریص و ترغیب نموده از آن  
گرمی حرب و ضرب کمر که در و کجیه بر قال بیروال مجایون شاهی کرده پنهانی ابدار کشبار خود را بر قلب زدند و بر میان معلوم گشت  
که امیر کونه خان خود در میان این گداه است که چنین دلیرانه پیش آمده باز از رزم را گرم دارد انقضیه بصدقه غازیان نیاورد و حسن پاشا  
پشت بمهر که داد و محمد خان و لشکر قربانغ بر صفا راسته از عقب سیدند غازیان بر آنکه از اطراف و جوانب وی بمهر که آوردند و با  
قلعه تقابله نماند که بصمصام تمام دمار از نهاد مخالفان بر آوردند و حسن پاشا با تکیه سیوف در ایشود و قلعه آمد خستند خلاصه کلام لشکر



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۵) تهنیتیا فرستاده تخت و پادشاهی لایقه ارسلان نموده ایچی مذکور بواسطت ایستان دولت بدین بزرگوار بوسی شرف کشته تعویض یافت  
 اختصاص یافت و حسب الامر شرف یکی امر و ارکان دولت در آنک قراچوق ایچی مذکور را طوی داده تملکات دوستانه بنظر می آورد  
 و هر روز در منزل یکی از مقتربان درگاه معنی عشرت پیرا بود (دیگری از سوانح) ایام اقامت آنک قراچوق آمدن خلف السلطن  
 لوار صاب خان بنیره سمون خان دالی که حستان کار تیل است که درینال احرام استلام عتبه اقبال شایسته بستانده بود و خود دیدی فال که  
 که جیان با در پادشاه است و آن درگاه معنی گردیده حسب الامر شرف محمد امین بیک برادر جناب فدوی نقاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان  
 بر اسم استقبال اقدام نموده منزل منزل خدمات لایقه تقدیم رسانیده مغرور و محترم بپایه بر سر سلطنت مصیر رسانیده و چون مذکور سعادت است  
 بوسی دریا قه با نواع نوازش و صطناعات خسروانه اختصاص یافت و ولایت نفیس را که از بلاد مشهوره که حستان و قلعه آن از غایت قوت و  
 سر قبه جوزا هند ساخته در میان از تصرف سمون خان سیرودن آورده قریب بی سال متصرف بودند و در نه یونیت بل خمس عشر و الف خانه در طی  
 وقایع آنال مرقوم ملک بیان کشته بنیرودی دولت اقبال متصرف او یار دولت قاهره در آمد و جمال محمد سلطان شمس الدینو حسب الامر  
 قضا جریان بمراسم آن قیام داشت درینال در از حقوق و تقوای سمون خان لوار صاب خان مذکور بنیره او شفقت نمودی همسر جوان بکو  
 منظر خوش صورت صبیح الوجه و در آنوقت من میده پاکلی بود که بملازمت شرف سر بلندی یافت ای کثر سلاطین زاد های که حستان بل عموم  
 مردم آن ولایت مذکور آوا نانا از لطافت هوا بصباح خدو عارض زیبا و حسن جمال و آراستگی خط و خال بر مردم سایر کشته بلاد و مزیت در حیات  
 دارند همه حور و شان بوسف لغا که انوار موسوی چون در بیضا از ناصیه حاشان پیدا است و اعجاز عیسوی از لطف کفایت و حسن کردارشان بویا  
 هر چند کیش تر سالی در آن ولایت شیوع دارد و آن طبقه از دین حق بیکانه اندازا از حسن صورت و لطافت آب و هوا و از ایت و قمری مکان با کثر ملک  
 و بلاد ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظار کینان انجن خوبی در لطافت آن سپهر زمین انیقال ادبیه (بلیت) هر طبقه یکی عیبی از  
 پرده برون آری مر یکدما داری کوئی بحجاب اندر با کجمله لوار صاب خان با والد اش بدی فال و سایر محدثات سهار آن سلسله  
 تاشما در موب معنی سیر برده بعد از مراجعت مراد پاشا سردار که در ذیل مذکور خواهد شد رخصت انصاف با قه فرین عسندار و احترام رود  
 شد و چون در او اخرا نبال آمدن مراد پاشای وزیر عظم و سردار روم بجانب آذربایجان اتفاق افتاد لازم نمود که وقایع مستوفی بعضی  
 قضا یا که قبل از آمدن او روی داد در رشته تفری کشیده بعد از آن شرح آمد و رفت او مرقوم ملک بیان کرد

### ذکر فرستادن محمد بیک و لد کور خلفای روم و بر رسم رسالت روم موافقت خیر الدین چاوش

خیر الدین چاوش در سال که نشته چنانچه سبب ذکر یافت از جانب زرار و ارکان دولت پادشاه روم همراه محمد بیک و ملود کور خلفا که بر  
 روم زقه بود بجهت گفتگوی صلح آمده در اینوقت رخصت انصاف با قه مشمول نوازش و تفضل پادشاه نامه روانه شد و حسب الامر پس مراد  
 پاشای وزیر عظم نامه محبت آمیز دوستانه بحضرت سلطان احمد خان پادشاه و الا جاه روم در قلم آورده در آن نامه نامی اشعار فرمود  
 که هرگاه از آنطرف طریق مودت و دوستی سلوک باشد از اینجانب نیز خوشنود و رضیه وفاق و حسن اتفاق سلوک نخواهد بود و دیگر باره محمد بیک  
 مذکور را که در سنجیده زبانند ان صلاح اندیش بود در موافقت چاوش مذکور بر رسالت تعیین نموده روانه کردند و او را ترخص ساختند که قواحه  
 بدستور زمان حضرت شاه جغت مکان استحکام دهد و ایشان از تسبیر و متوجه مقصد کشته از راه دیار گذر روانه شدند و چون دیار بکر رسید  
 در آنجا آمدن سردار استماع نموده با اتفاق مضوح پاشا بیکر یکی دیار بکر بجانب اردوی سردار در حرکت آمده در حوالی ارض روم با و طاقا  
 کردند و مکتوب عنایت هلو شاهی را که با رسم سردار در قلم آمده بود با و رسانیدند و او در جواب کتبه بود که باعث آمدن عساکر عثمانی با نظر

## سالیت چهارم جلوس شاه عباس اول

معنی انتقام داشت مورد رعایت و الطاف شاهانه که داند حکم شد که هر کس از جماعت کمری بر سپاه جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشد  
 قبلی از بقایای تیف بر سر او جمع آمدند بعد از این قضیه از کادو و دل بچین شد و چون تشریف برده چند روز اوقات مجتهد ساعات بدین سالن می  
 و از حق صرف فرمودند و کار مراغبان سلطان سپه مقدم تفویض یافت (از سوانح آن ایام) آنکه اسپندر سلطان با  
 در چمن مذکور بدرگاه جهان پناه آمد شاه اسپندر از میان اگر او و عیشت باز است در زمان روز تیرشای سیرنی اختیار نمود و بایک پسرش بدرگاه محلی  
 شاهی آمد چند سال دیگر سوار ملزمت موکب میابون میبودند بعد از فتح قلعه ایروان مورد شفقت تربیت گشته الکار با نه که از توابع مراغه است  
 تفویض یافت از او چنانچه شیوه نفاق و بدنامی اگر او است آثار خلاف و عصیان بطور آمد و از تازیکی که رفته بود از ملزمت موکب میابون  
 قناعت در زبده دیگر باین طرف بازگشت کرد و خاطر مبارک هر طرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و نادیب او کمون خاطر انور بود و در  
 که آتش غضبش مانده در باره اگر او شعله سرور بود اسکندر سلطان با تیغ و کفن بپایه سپهر اعلی آمد شرف بیاطبوسی دریافت با وجود آنکه  
 در رفع او از اتحاد و ضمن چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرات چنین آمدن از آن اغراض منتهی نموده بخط کبریا با خطاب فرمودند که از  
 ناشایست که از تو بطور استی قتل و سیاست شده و ترانده از دست که آتش منتهی معاصی عظیمه است اما چون خود آمده در این مرتبه از سیاست  
 تو که شستم اگر من بعد خلاف و تو خواهی از تو بطور رسید اما ده سیاست بشی که عقرب خرمن عت کتاش غضبش مانده سوخت با وفا خواهد رفت  
 و بخت فخر سرهنه از که داند و حضرت معاودت دادند و او در کمال خوف رعایت دهشت روانه شد و از او همه دیکم که برو غلبه کرده بود و  
 آرزوی آمدن درگاه معنی نکرد اما عاقبت کفران نعمت گرفتار گردید و معنی از دولت یافت

## ذکر ایلی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان بدرگاه سعادت آستان

از سوانح ایصال آنکه ولی محمد خان مشران فرمای مالک توران جه است حکام قواعد الفت و دوستی شاه محمد میرزا از بکت خراجی ابرسم  
 رسالت بپایه سپهر اعلی فرستاد از دینا نیکدین محمد خان برادر بزرگتر در دارالسلطنه بکرات با حضرت اعلی شاهی ظل آلهی مصاف داده از هر که  
 زنده ابریدن برقه عالم بعضی شتافت و برادرش با قیام در ماوراءالنهر و ترکستان بر تبه بنده سلطنت و فرمانروائی رسید آن سلیک  
 باین و دمان قدس نشان اظهار محاسن و غنا و سیمو دنا آنکه دینا بارس بل احدی عشر و الف نوعی که در وقایع آنال تحریر یافته به شرح  
 اتفاقا فاده ساحت آنولایت لکه کوب کب میابون گردیده با قیام کوشمال یعنی یافت بعد از آنکه او با جل طبعی از هم که شسته سلطنت و دارا  
 و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او فرار گرفت در سنه قوی بل خمس عشر و الف که جاکیر خان بایار محمد میرزا بر سر بلخ رفته بود و بنا  
 بر قتل بایار محمد میرزا جاکیر خان کاردی ساخته منهدم بهر جستان آمد و در ایات نظایات شاهی بجایب شیروان مد حرکت آمده به تیر فتنه و غی  
 مشغول بودند و محمد خان بای از دایره ادب و نهد و شکو عظیم باخت خراسان فرستاد و بزنجی که در وقایع آنال مرقوم ملک شیرین  
 مقال گردیده جنود از بکت کاری ساخت خایب خامر باز گردیدند ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان گشته صلاح حال خود در آن دید که با او یا  
 دولت قاهره الفت همشنانی کرده صداقت دوستی و گردن خود نزد دیگر یکسان خراسان فرستاده ابواب شهنائی مفتوح ساخت و  
 بجهت اعلی شاهی ظل آلهی اظهار جنایات و خواهی نمود و امر از اقامت حقیقت بپایه سپهر اعلی عرض نمودند طبع دوستی و دوستی بایون  
 بمضمون آنکه (بیت) چو دشمن دوستی و رز و زیاری تو هم چون دوستان کن دوستداری که در باغ محبت و  
 کار نهانش دوستداری آوردی با او در مقام الفت اتحاد در آمده نام محبت نیز نوشته معوی میرزا اعلی یک یوز با شاهی ترکمان  
 فرستادند و محمد خان بنوید عاقله اشفاق شاهی سرور گشته شاه محمد میرزا خراجی که از مستبدان بباط دولت او بود بر سر مالت بکارت



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۵۷۵)

نویسنده را بجا بای و در دست فرستاده با بوی چند بزرگ کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلمی میان آید آنها را بنظر نشاند  
 و نیز تحقیق پوست که همیشه با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت نموده ظاهر و باطنی رو میان می نمود و با بخور و در عایا و شیعیان  
 مراغه حبیب بهبائین طایفه و ستمکاران سلوک نموده و دودار نهاد مظلومان برآمد و از جور و تعدی و خواست و طلب غنیف حجاب عموم انظار  
 مظلومان بگریه و سرسینه و دست تقدی ایشان از گریبان مصلدمان نونا و گردانیدن بسره قد و جب کشید و مجله دفع شسته آن قوم بکشتن  
 اتفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشتند بر دست بخت شایسته و غایط مصلحت آئین پادشاهانه لازم آمده کشتن و غضب که گنون خاطر انور بود  
 بنوعی خلک کشید که جز خون آن شور و خیز آن و تحریک شمشیر آید ارشد نشان انظار میسند رفت در حینیکه ملک بایون بحالی مسلطه کا و دول که ممکن  
 او بود رسید روزی قبادخان با یکصد و پنجاه نفر از مردم متبرک از مسکن خود متوجه اردوی معنی گشته وقت عصری بدو تاخته بایون رسید و با پیاده  
 نفر از اقربای خود و بارگاه سپهر شهباده در آمد و چون داخل سپهر پرده محفل معنی گردید در وقت نوزده کشتیدن حساب لاشاره اعلی خلا مان او را  
 بار فقار میان گرفته بیکر و جو شاز این تیغ نیز بر زیر گرد محفل حرکت و دم زدن بداند و با دخیله ایشان را بقتل کوه سر پرده کشیدند و با  
 آسمی از آن بداند ایشان بغلامان و ملازمان و کاب قبال زب و عیقلی خان ایشیک آقاسی شاهی سلور حکم شده بود که بر سر پرده شهباده  
 آنجا که اکت یک مجلس طلبند و چون داخل سر پرده محفل معنی گردید غلامان در کا معنی بقتل ایشان پرداخته و قتل را بقتل کوه سر پرده کشیدند  
 سر پرده کشیدند که از نظر آینه کان پنهان باشند و عیقلی خان و ایشیک آقاسیان حساب الفرمود و عمل می نمودند و هر کدام میا و بیار ان طبع  
 بیکشت تابستی نفرین قاعده کشته کشته سایر مردم بیرون اندکی بدکان شدند تا آنکه یکی از ایشان باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود  
 ریخته شده و از قبادخان و پیش آمدگان اثری یافت نشد و بر آورده دست بخت برد و از حصار پنهان بارگاه معنی محبت علی بیکت شاز بایون  
 شالور از مخی زده دو سپهر فزید که از غلبه و میا که خود را پس کشیده غم بیرون رفتن کردند غلامان و قورچیان ایشان را در حرم سر پرده  
 آوردند و سپهر و خبردار شده بجانب باستان و دیدند بعضی در جلو خانه کشته شده بعضی دیگر در حرم سر پرده در میان اردو قتل آمده و حضرت اعلی  
 بدان محفل مهابت اثر تشرف آورد و در آن لحظه دولت اقبال بر سنده باد پای آسمانی حسد ام بر آمده بر سر قلعه کا و دول توجه فرمودند و چون  
 قزلباش جوق جوق بقتل و غارت غنایر مری نامور کشته با طراف و جانب فتنه و مرکب معنی پامی از شب گذشته پامی قلعه کا و دول  
 هنوز انچه بقعه رسیده بود که عساکر قبال تا نزد داخل قلعه شدند و هر کس در آنوقت دست در آمد از پای فدا عیقلی خان را بر سپهر در بیکر  
 آن حوالی بود فرستادند و موازی چاه شفت نفر از مردم آنحضار را دست و گردن بسته بر کا معنی آورد و غار زبان کینه خواه بطریق ایلمی  
 آنگونه را بر ابراه عدم فرستادند و بیار می از انظار فدا که غار زبان میا و در دند بیلد اران و خدمت بیگان بضر بیل و چاق و مطراق می نمود  
 ایشان را در یکدیگر می کوفتند چاه نفری از خیل مری با میر خان بیکت برادر شیخ حیدر که در کمر و دوز میسند یا ربیکت اوچی باشی عرکربو  
 الفرمان بایون بایغار بد آنجا رفت بفنون سپاهیان آن خیر از ادبست آورده نقش وجود یکی را از لوحه هستی ستر حسین سلطان برادر  
 شیخ حیدر را با جمعی در اردوی بودند خندان و امداد در آنجا دفع ایشان پرداختند مجله قتل عام انظار بقسم تقدر در صفی و در کا رشت شده  
 بود در آنچند روز که در پای قلعه کا و دول بودند فوج فوج و گروه گروه را که میا و در دند معروض تیغ سیات کشته برام خون آشام خطه  
 تیغ زدن و خون ریختن نمی نمود چنانکه از او باقی بی و او ریاد و غیر ذلک که در میان مری مانده با آنجا بخت میا و در دند بجم آنکه در میان طایفه  
 مخالفان دولت توقف نموده در میان تسلط رویه بیان قربان شایسته اندک شسته میسند مجله دودار دودمان طایفه مری بر آمده مردان طایفه  
 شمشیر آید و درنا و صبیان بدل اسر و رقیقت که قاتر آمده مکافات عمل یافتند بعد از چند روز که سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین  
 شریکیت نامی از آنجا بخت که با حضرت اعلی شاهی دم از اخلاص و دوتوای میزد و برادرش مقصود بیک نام در سکت ایشیک آقاسیان در کا

در این کتاب  
 از کتاب تاریخ  
 و در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 از کتاب تاریخ  
 و در این کتاب  
 در این کتاب

## سال سبت چهارم جلوس شاه عباس اول

(۵۷۴) اقامت داشتند و در زمان حضرت شاه جنت مکان امامت نظایف با میره بیک نامی متعلق بود بکند و در سنه ۱۰۱۰ و آن جلوس است  
 سکندر شاه سلطان محمد پادشاه که سلطان مروم نقض عهد پیران نموده عالم آرمیده را بشورش آورده بر آشوب کرد و انداخته کینان پیش  
 طلب مرحدار و زبازار کرم کش امیر مذکور که سالها بکند برپا و این دولت بود شیوه حرام نکل و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار هوا  
 رویان ظاهر ساخت و قتل و غارت ایل و الواسات ساکنین پسند و زمین و آب اخذ و آنچه و اقدام نمود و بر سپهر ایمنی فراخ و حق که ایمنی  
 خاص حضرت شاه جنت مکان و بخوبی شهر جهان بود آمد و چکی کثیر از عهده و حارسان ایمنی قتل آورده ایمنی را متصرف شد و پیوسته با امر از  
 که حاکم مراغه میشد در تاریخ و جدال بود و دقیقه از قیام میانه قتل و غارت و اسیران و صبیان فرو گذاشت بیکدیگر و بکند از فوت امیر بیک  
 شیخ حیدر بوساطت بیکریکی رویان امامت یافته زیاده از پدر میانه ایل استقلال یافت اما در زمان منتهی از دای سلطان محمد خان با حیدر  
 پاشای بیکریکی تبریز کش از سلوک میکرد و چند مرتبه کسان خود را با عسکری اخلاص بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و اخبار هواخواهی  
 می نمود و در حین که در ایات جانشای شاهی و چهره ملک فرسای شاهی بی تیرم ماکت آذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر برفرستان بوسی شرف  
 کشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی قتل آنی زلات باقی طایفه کمری ابغفو و غلغله مستهرون گردانید و الکاه مراغه و توابع را که  
 همواره یکی از امام عالیقدر قربانش مفتوح میکشت با و مرحت فرمودند و او در پای قتلگاه ایران چنانچه در طی آن احاطه بر یافته بود  
 رویان قتل آمد و حضرت اعلی بخش قی که اری جای پدر و الکاه و بقا و دکان سپه او که هنوز طفل بود شقت فرموده ریش سفیدان ایل و عشایر  
 کمری را استمال غایت الطاف خسروان گردانید بآب و ما نورش و امر فرمودند که تا بزرگ شدن سپه از سخن و صلاح والده اش که از آب  
 اعیان قربانش و عورت عاقله بود و بیرون زد و بآب بر نظام مهم قبادخان بیکت برادریش حیدر را که امیر خان بیک نام داشت از میان  
 بیرون آورده در الکاه گرد و جاد و مقام و قطاع مرحت فرمودند و بیکت برادر دیگر خان ابدال نام که طالب مارت بود و از تربیت برادر زاده  
 طفل خود سالی طریق حصیان و طغیان پیش گرفت جمعی از فرشته اکبران قابل مکرر بر سر خود جمع نموده آثار خلاف از او بطور میرسد مکرر  
 بر سر او فرستاده ملک جمعیت ایشان را که ساخته با لایحه پناه بامیر خان برادر دست برده و نوعی که مذکور شد با او میبود و بین تربیت  
 و الطاف شاهانه کل قابل کمری بقا و دکان شقی گرفته استقلال یافت اما در میان سپه بخان ایل مذکور جمعی منفذ خا بر طینت طالب طبیعت بودند که  
 در بادی خود سری نشود و نمایافته از طریق فرمانبرداری و در بود و با طایفه قربانش که در مراغه املاک و قطعات داشتند سلوک نامیوار  
 گرفته بطریق ارباب عفو و طغیان بکین صاحبان در املاک مورد وثیقه انداخته قبادخان بیکت بسن شد و تیز رسید از خات جل و خشت  
 باغهای منهدان کمری بخلاف حکم رقم بملک بر کل ولایت مراغه و املاک و اقطاع ملازمان درگاه شاهی کشید با طایفه قربانش سلوک  
 نامیوار می نمود و هر چند در این جنبه ایل افغانی و اطوار ناپسند از و قبل بطور میآمد و خاطر مبارک اشرف خبار را که میشد بخش را قبال  
 و حق که اری شیخ حیدر برفو و غلغله مستهرون میکرد و انداخته تا آنکه بسلوک و نامشائی ایشان از حد عهد ال تجاوز نمود و چنانچه در سال گذشته  
 حکم شده بود که قبادخان نزد استماد الله و از زده در تخریق قلع و دکم با عساکر طغر شعار ریش و مددکار باشد از آنجندت بر تعلق جت زرق و  
 داشت که در ایات حضرت آیات در شکام بهار جت نظام تمام آنظر متوجه بیلا قات آخذ و خواهد شد بهمنه و به چند نفری از ملازمان خود  
 قریبای شده در یورت تشاقی ملازمت اشرف بیک چون نزد و بد سری آن قوم سرکش با اعتماد بر ضمیر نیز بطور انداخته زیاده از این سامی در  
 دروغ آن خود سپهران منفذ شیخ انواع مناسد بود و شایستگی تربیت و اعتماد داشتند که سیاست بیخ نظایف در خاطر جهان برار و روح  
 یافت تا بنا بر حکمتای علمی و نظام سلسله ظاهر و در بر و نوازش و التفات در باره او بطور میآمد تا آنکه در ایات جلال متوجه بیلا قات کشته و در  
 مراغه منفذ واقع شد در آنجا بطور پیوست که قبادخان و سفید ایشان قوم با ندیشه بازخواست ایمنی فیه حقوق افتاده از روی مکر و حیل بسیار



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۷۳)

شاهنشاهی صفویه

شاهنشاهی صفویه

بیرون فرستادند و ثنائی این رفت آمد از خانه ایباس خلیفه شورش و غوغای برجاست چنین معلوم گشت که در قشک خان ابدال مکرری  
 بنزل ایباس خلیفه فرستادند خلیفه در سببه خود بود ملازمانش با ازم میباید اری و توضعات رمی پر ختم شربت آورد و اند در این ثنائی خلیفه  
 در صوفی صاحب خلق سازه لوح بود با سه چهار خندنگار بر سر پسته با میهمانان توضعات میزبانان کرده ملازمانش خطاب عتاب آغا میباید کرد  
 شد که ما چراتا غایت تکلیف کشیدن اسلحه و یراق بیاران کرده ایم که بستر است شغل شوند خدمتکاری پیش میرود که یراق ایشا را کشود  
 مخفی سازد خان ابدال در رفتار حیا لیکر کرده فی انوار از جای خود جنبه شمشیر را بر بند کرده در میان فرگاه دودنه زخم بر ایباس خلیفه زده  
 نواز اقام و ملازمان را که بیا تبار جد و یراق در میان جسدگاه بودند زخمی کردند و غازیان مسته را داخل جسد دارند از بیرون شمشیر را  
 بخاکه در آمدند ایباس خلیفه را با دهنه قوم و مقتول و چند نفر از خدمتکارانش را بکشیدند و بی خان ابدال آوردند و اربابانها پاره پاره کردند  
 و این واقعه مصدق قول سخنان کشته اعتماد از انکشاف برجاست غازیان قربانان دست شمشیر برده شروع در قتل جمعی که در انوار پیشتر از این  
 بیرون آمده بودند خواه اگر ادخواه جلای کردند چه نیکو انقبضه خدا در آنوقت حکم ایمان یاس داشت مجلاتیغ میانی غازیان سببه ثنائی در آمد  
 شورش و غوغای عظیم پدید آمد مسیخان در غوغای او نیز از مشاهد انجبال و هجوم لشکر قربانان که خیمه و فرگاه ایشان امر کرد و در میان  
 کوفه بودند از جای خود حرکت کرده سوراخها در دند خیمه کاه کردند غازیان را بتفکرت گرفتند چون کار با بیجا رسید از بیطرفی تفکرتیان خیمه و  
 فرگاه را بتفکرت گرفتند بیت سی نفر از ایشان تفکرت خورده دیگران بشمیر نامی آخته بیرون آمده جنگ کنان راه عدم میبودند و خود را  
 بمشاید دست قتل و غارت بر آوردند که خندنسی از محصوران که شمشیر بود بیرون آمد و اطهارشای سیمونی میبوندند در این غوغای  
 غارت یافته تر و خشک با تشقیر سوخته انجاعت نیکه در این فسلحه بودند قیاب و توان کشته ضایعنا داد و معسر و فتنه میباید کرد  
 انقبضه از قضا می قضای جهنم را میبورت روی داد و عقوبت کفر احمی گرفتار آمدند از تقصیر بعضی اگر اذیت حق بیست که امیر خان و رفقایان  
 کفایت کرده بودند که پستکاری از دست قربانان ممکن نیست یراق سببه بیرون میرویم جمیع امرا و مجلس جمع میشوند دست شمشیر کرده  
 شدن بیرونان امرا را در اندرون جسد قتل میاریم اگر توانیم بدر رفت فو مطلوب و آلا باری خون خود گرفته بدوی کشته شویم بدیجت از این  
 ابدال این جبارت بطور آمده با دی قتل ایباس خلیفه کردید اعظم عذاته بعد از انقبضه سپهر ان کوچک و بارانندگان امیر خازن بار دوی  
 آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان بقتیم یافت در جسد اردوی گردون شکوه در کا و دول مراغه نزل داشت حقایق انجبال  
 بعضی قدس سیده حسنه لاکم خلی خان با جمعی از تفکرتیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر امرا و عظام و عساکر خضر فرجام برگاه  
 عالیه آمده و در چمن مستحق بوبک با یون پیوستند ایالت دارائی الکاردوی بقبان خان برادر مقرب الحضره محمد بیک بیکلی تفویض  
 یافته مبلغ سه هزار تومان در نقد جهت ضروریات قلعه ددم و مدد جسد غازیان ملازم او شفقت شد و مقر گشت که از حد و سار و درغان  
 و کا و رود تا سیلاس کبکی امرا و حکام بجا و بلجار و حاضر گشته از سخن و صلاح او سببه بیرون نروند و او با قشون آراسته بد آنجا فرقه  
 بتیر فسلحه و آبادانی پرداخت و کبکی خان و تفکرتیان آمده بوبک فخر مسترین محقق شدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی بصوب مراغه و مغضوب گشتن طایفه مکرری

### و قتل عام آن طایفه

طبع سخن پر از عنوان جسد اید اخبار و دیاجه حقایق آثار استیاری اقلام غنیمت فام که میل نوایان چمن کجایات و فتنه سپهر ابدان سخن و دیاجه  
 بدینگونه آرایش میدهند که عشرت مکرری در سلک متابعان آیند و ملت و درهنه و نسلک در حد و کا و دول مراغه و سله و زویمان آید

## سال بیت و چهارم جلوس شاه عباس اول

(۵۷۲)

در نزل کهنی خان بودند آخر روز که نزل خود آمدند بتوختن زرقه سپهر کاری توپچیان که دند اول شام بدیو انخانه آمده بعد از ادای بعضی  
 تا دو دانگ شب بختور معهود با مجلسیانش در کمال تکلفی صحبت داشت هنگام خواب بخوابگاه خود رفت را تم حروف بسوز بوقاق خود رسید  
 بود که کس بطلب آمد فقیر میخواست که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیگری رسیده گفت که جانب میرزائی بغیاذ از هم گذشت همچنان را اجرت  
 عظیم دست داد امر اعظام را اخبار نمودیم کجی جمع شده صورت واقعه را بخدمت شرف عرضه داشت نمودند و در هائش بخش از پای  
 قلعه نیز آورد و بعضی و بعضی برداشتند و آخر همان روز روانه تبریز کردند و امر ارکس فرستاده امام قلی خان را با خود قاهره که در سلک  
 بودند طلب استند از وقوع این واقعه فی الجمله آشنه کی روی داده کار قلعه که نزدیک رسیده بود بتوقیق افتاد و همواران که فوج فوج  
 بیرون میآمدند استقامت یافته پای در دامن کشیدند تا آنکه محمد بیگ بیکدلی شاهلو که بر داری موسوم شده بود رسید و امر اعظام سابق  
 و لاحق و قریحان از سبب و اجتهاد شروع در کار کرده در اندک روزی سیبها از طرف بالا و پایین بدیوار و برج رسیده بضررهای  
 سنگ انداز ترزل در میان برج افتاده چسبها پدید آمد و از طرف بالا دیران قلعه کاشی بچشم آورده و در برج را متصرف شدند و از طرف  
 غربی سیب بر بود قحان سینغاریان در گن پای مرداکی بر برج قلعه پامن که پسر بزرگتر امیر خان بکراست آن قیام داشت صعود نمودند و همچنان  
 از مصداقه عاجز شده دست از آن باز داشتند بقلعه بالا کرختند و حصار مفتوح گشته از آنجا شروع در کندن دیوارین لقلعین که دند کار  
 باضطرار انجامید محافظان بوزنی کس نزد امر از فرستاده امان طلبیده بوزنی استصرف دادند چون ته حصار استوار قلعه از دست رفت  
 اگر ادا زنده افه و حصار داری عاجز گشته یکی بجای امیر خان که آنرا هم مارین قلعه کرده بود در آمده چاره جوی شدند و غازیان بخوف خود را  
 از برج بیان قلعه انداخته سواهی خانه امیر خان بر سپایر و برج و باره منازل تسلط یافتند امیر خان از همه طرف تاراج و محیط یافت کرد  
 از جنگ جدال منع نموده پس نزد محمد بیگ فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاطو بقلعه در آمده او را از حسن خان و لشکریانش که  
 فیما بین خونبار ریخته شده و از ایشان خایف است صیانت نماید و او را به سپران و مشایران بسلامت بر کاره معنی رساند در این اثنا خان  
 ابدال مری با چند نفر از مردم خود بیرون آمد و از آنجا نه الیاس خلیفه فراداغو فرستادند که میهمان او باشد بعد از او محمد بیگ بر ایستاد  
 با جلالیان که در قلعه بودند بیرون آمدند و این سبب اتباع هر چند نفر را بجمعی سپردند که میهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیگ حساب التماس پس امیر خان  
 بقلعه رفت امیر خان با سپر بزرگ و جمعی از قبیله بر او دست و غیر ذلک قریب بیکصد نفر همه زره پوشش با تفنگ و اسلحه و یراق جنگ از خانه بیرون  
 آمده با محمد بیگ ملاقات کردند و تا دو رست نفر دیگر در قلعه بودند محمد بیگ جمعی را بمحارست اهل قلعه مأمور ساخت که احدی متعرض جانهای  
 اگر ادا نکرد و اسیر خرابا آنجا بتنزل خود آورد و چند حصه کاه بزرگی جبه ایشان علیحه بصب کرد و حسن خان و امر از اطبل داشت  
 که آمده با امیر خان ملاقات نمایند و درباره او و آنجا بحث و آنچه صلاح و دولت قاهره دانند عمل شود و خود بار برادران با امیر خان در نشسته  
 بلو از مسمیه بانی قیام داشت که حسن خان بجای خیمه رسیده که فرستاده محمد بیگ بیرون طلبید از نیاید حسن خان بچشم و بیرون رفتن محمد  
 اضطراری در حال ایشان پدید آمد و حسن خان بجهت خطاب کرد که عجب عقل و دانش تو بود که با اینجاعت یا غنی طاعنی که دست از جان شسته اند  
 اعتماد نمود و بار برادران در میان ایشان نشسته صلاح در این است که اینجاعت از یکدیگر متفرق ساخته سپه خان را با سپر و چند نفر از اقوام  
 خود تلفا داشته رفتار بر چند نفر یکی از امر از سپاری که بعد از عرض بد آنچه حکم شود عمل نمایند محمد بیگ را معقول افتاد که پس نزد امیر خان  
 فرستاد که بودن شما و ایستاد مردم در کجا بترتیب شما باشد و اقوام درین خیمه بوده بستر احت مشغول شوید امیر خان قبول کرد اما اتفاقا  
 راضی نشدند با گفتند که ترا جاط جمع است که امر از خود پس بقتل تو جرات نمایند تا یک تن از ما زنده بماند و میانه ما و تو معهود بود  
 که در شدت رخا با هم باشیم حال تو حیات و روزگار غنیمت شمرده از ما جدا نمیشوی ما جدا نمیشویم و اگر گشته باشد بر سر یکدیگر گشته می شویم و جدا

بیت و چهارم جلوس



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

اندیشه در تخیر قتلعه اهتمام نماید انشاء الله

(۵۷۱)

شرح فتح و تخیر قتلعه و قتل امیرخان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیات  
اعمال الدوله و بعضی بعد از آن بتقدیر ملک متان روی داد

خامه و قایم نگار صحیفه اخبار را بدین آیین آرایش میداد که چون از تخیر سوتی بنا بر کثرت بارندگی و قساطر اطوار چنانچه مذکور شد معصود  
بجمله نیویست قریب یافت که یکی امر اعظام سپهباکوچه سپه پیش برده قلعه را بتوفیق الله بزور بارزوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند  
و جناب دستوری از منزل خود کوچ کرده بطرف سیه چنجان آمده بیکت سیه سهرکاری صفرقی بیکت چلنی بخود و ملازمان درگاه شاهی مخصوص  
گردانیدند و در آن سیه شین ساخته محل قامت انداختند و از هر طرف شب و روز سعی نمودند مصالح می کشیدند و سیه بان سیه باند جمع می کردند  
و کلی جبهه پر کردن سیه از راه دور می آوردند و تخت بظری را این بر روی کشیدند و درونی معتبه کرده در برابر کوچه سیه باند انداختند که کارکن  
در عقب آن کار کرده از اسب کوله ضربن و تفنگ محفوظ داشتند و بدین و تیره شبها کار کرده دروغ پیش میزدند و روز پس آن میزدند  
معتبه ایچ شبی بود که دوسه کس از اسب ضربن و تفنگ ضایع نشود و تخت چنجان و الیاس خلیفه فراد اخلو و سیه قاجارین با شنی تفنگچیان  
اصغمانی بدیگری که مذکور شد سیه پای برج بزرگ خارج قتلعه برده دیوار سینه زدند و بیکت نام وکیل امیرخان با فوجی از ارکان در حرکت  
آن مشغولی داشته نفعیان دوسه روز کار کرده چوبهائی که جبهه استحکام عمارت در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند و زل  
در ارکان آن فاده قریب بظری که کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند بکطرف برج کنار دره و مخزن گشته در درخت جمعی از مستحقان  
میان خاک از بالا پائین دره افتادند چون این حالت مشاهده افتاد جناب دستوری بچنجان اعلام کرد که مذکور شد دیگر چه جای استیسا دست برج پر  
میاید که در چنجان مردم سیه خود را بیورش مأمور گردانیدند اول کسیکه قدم بر بالای برج نهاده قریب بیکت ابغک زد و مرشش ابریده  
آورد و پهلوان محمد نام شخصی بود از تفنگچیان خورانی صغمانی از پی او ده دوازده نفر معاقب یکدیگر برج برآمده هفت هشت نفر از بالا ببال  
آوردند سپهر بر بند خواهرزاده امیرخان جوان خوش روی صبیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بر فراز فاده سیه چان سینه  
بود یکی از اهلما ن طایفه چینی طارسان دره با او دست کریان شده بآن نقطه بقتلش پرداخت و مرشش ابریده آورد جناب اعتماد الله و الله  
آن شخص را بلامت بسیار کردند و از جایزه و جلد و بی که چشم میداشت بدیافت لقصه برج بقدر در آمده مستحقانش از کربل در آمدند و چند  
نفر در خاک مانده هلاک شدند و تخیر آن برج فستاح فتح قلعه گردید چنانچه عقرب نگاشته کلک بیان میکرد در اتم حروف که در این روز  
رفیق جناب دستوری بود این رباعی از خاطره فخر سرزده بود دست تحریر است (رباعی) این برج که با فتنی بختش نماید از مطلع  
آن برآمدی چون خورشید کوتاه بدی ز رفتش کیوان را از دامن خاک برزاد دست سپهر چون برج مذکور که پسنک  
خاربان بود از میان برخاست کار برایشان آسان گشته در عرض ده و در سیه بار بجوالی قلعه رسانیدند و تو بجا نه تزیین اوده بیکت  
بزرگ و بالین را در طرف قلعه بالا و بیکت توب یکم را در طرف قلعه پائین سیه پر بود افغان نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار  
بر محصوران تنگ گشته امیرخان سر اسیمه شد و اگر اقطع امید کردند چون جمعی از اعران و انصار او در این معارک کشته شدند سایر محصوران  
تر زل گشته آغا زیروان آمدن کردند و هر روز ده کس و بیست کس از ارکان و جلالی خود را سیه باند اختا اظهار شای سونی می نمودند و جناب  
دستور محترم دست دریا نوال بیدل و احسان گشاده بیرون آمد مار باخلع فاخره و نهامات میو اخت مجلاتم قلعه بجای رسید که در همان  
روز منتهی گشت کرد از قضای آسمانی و الله ما کزیر استمداد الله و الله که در فوق تحریر پیوست روی داد شرح واقعه مذکور در می با اتفاق امر

برکت بیرون در خورانی

## سال بیت چهارم جلوس شاه عباس اول

مقرب الحضره فرجای بیک است بجانب شیروان که چون بعضی از حکام و اعیان و حشی صفیان طبرستان از اساقی قتلعه که شرح آن (۵۷۵) گذشت و استیلا و لوغقرخان رسید که با قیام و استیصال آن طایفه کمون خاطر اشرف است در اندیشه های بنیاد افکاده و بر ابراهیم فرستند مقرب الحضره مذکور را با فوجی از غلامان و عبا که حضرت نشان شیروان فرستادند که دو فقره را خوان و امر از کجا بخوانی تا حد تا شیران بود و نخست استمالت آنها بحکام و اعیان و حشی صفیان طبرستان فرستاد و خاطر و غده آلوده آن طایفه را اطمینان بخشید و هر کدام در مسکن و دو تنی باقی ماندند و بایشان آمدند نمایند مقرب نشد سپهران بایرادران و استیلا بایشان را همراه گرفته بدو راه معنی آوردند که لازم رکاب اشرف باشند و هر کدام ساکن طریق خلاف باشند برای او در کنایه رشتن و مقرب الحضره فرجای بیک از فرموده بدو بفرستادند و اتفاق دو فقره را خوان و شیروان غریب شیران نمودند از سواد آن سپهر و اقله عبرت بخش گشته شدن دو فقره را خوان است که از توقف جلال حکم قضا بقا و در کنایه باب بقا و پیوسته بود فرجای بیک بهانه آنکه رفتی از جانب اشرف رسیده که اتفاق در خلوت گشود بمضمون آن عمل نایم بخیمه آوردت و بعد نفر از غلامان مواضع نموده سه راه برد بعد از طاق و توضیحات رسمی خیر اخلاص کردند غلامان فرجای بیک از چپ و راست او را گرفته قتل آوردند ایالت و دارائی ملک شیروان بویستخان میرشکار باشی که سابقا حاکم استرآباد بود تفویض یافت از خواص طایفه از خان جمعی از ادبای قتلعه نامور در ملک قورچیان عظام نظام یافته بقیه لشکر و بدستور ملازمت یوسف خان نامور شدند حکام و اعیان که از دو فقره را خوان خایف و پشیمان بودند از قصه قتل و اطمینان یافته بخوف و همت سرور و دمان فرجای بیک بازگشت و آمدند نمودند اخلاص و دو تنی که از دو کمان خود را بپیکشهای لایق همراه مشارایه بدو راه معنی آوردند آنچه مردم ظاهرین ازین واقعه نقل نمودند بجز مضایحی حکام و اعیان و حشی صفیان که از او رسیده بودند سبب دیگر بخاطر بازرسیده مصطفی دولت قهار آن کرده بود اما بر عتقاد و حسد و در اندیشه و دشمنی بود که سبب قتل خان عظیم القدری چنین تزلزل و نوسازی است که در میان اخلاص او پیدا آمد نقش خیالات باطله و اندیشه های که بدست یاری و یوغور و پند از صفحه خاطرش تصویر یافته بود در آینه ضمیر اشرف علی که مرآت تجلیات صورتش است انکاس یافته برای با خلاصی در کنایه خود دیدی هر چند درنده عاقبت بین و در اندیشه باید که در شاه جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال پوشش افزا بوده و با ده نخوت و غرور بدست نکرده و پای اندیشه اش از شاه راه خرومندی لغت و بملکه فرجای بیک کعبه اطمینان و نسیم و نسیم شیروان و غلامان بار دوی حضرت نشان نمودند چون جماعت گرد آمدند که حکام طایفه عادی و سه راهی امثال لکت از موضع پاشا که در دیار بکر بود استمداد کرده متوجه ارومی میگرددند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات بدهد حضرت عالی رعایت خرم و استیلا ط کرده امام قلی خان حاکم لار را با بعضی از امراء و عبا که قورچیان و غلامان بدستور سال گذشته بجانب سلاطین فرستادند که هرگاه اعتماد و الدوله را بکوک مدد حنیاج افتد بدان اقدام نمایند اگر آن اخبار رسد و غنی از صدق داشته باشد در همانجا حلقات از خست از سرحد و آن خبردار باشند بعد از رفتن آن گروه چون هوای مستر باغ روی بگری آورد و در هنگام توجیه میلاقات بود که و اعتراف ناکر از اعتماد الدوله چنانچه در ذیل مرقوم میگردد در بای قتلعه وقوع یافته بعضی اشرف رسید حضرت عالی از قصه فوت چنان و در بر عاتل انامی خبر اندیش که فرید عهد و اسطوی زمان بودند گشته بنا بر حقوق خدمت در این پسند تخفیف اعتماد الدوله که قریب بیت سال بود که در خدمت آنحضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمت و جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق و در آنکه بریور قایتی استمداد آرد استیلا وجود خود را بی در خدمت علی ماصد کلام (الولد مستر آینه) و در فضایل و کمالات علی از والد و پیش بود منصب جلیل الاعتبار و وزارت دیوان عالی سرانسه اگر که ایندو جای پدر از داشتند و از یورت قشلاق کوچ نموده متوجه میلاقات شیراز گردیدند و مقرب الحضره محمد بیک بیکدی شایع طور که از نزدیکان ببا طریقت و بود بطنه آنکه مباد از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امور قتلعه گیری روی و بجانب ارومی فرستادند که با اتفاق امراء اخلاص پیشه درست

شیروان غریب شیران نمودند از سواد آن سپهر و اقله عبرت بخش گشته شدن دو فقره را خوان است که از توقف جلال حکم قضا بقا و در کنایه باب بقا و پیوسته بود فرجای بیک بهانه آنکه رفتی از جانب اشرف رسیده که اتفاق در خلوت گشود بمضمون آن عمل نایم بخیمه آوردت و بعد نفر از غلامان مواضع نموده سه راه برد بعد از طاق و توضیحات رسمی خیر اخلاص کردند غلامان فرجای بیک از چپ و راست او را گرفته قتل آوردند ایالت و دارائی ملک شیروان بویستخان میرشکار باشی که سابقا حاکم استرآباد بود تفویض یافت از خواص طایفه از خان جمعی از ادبای قتلعه نامور در ملک قورچیان عظام نظام یافته بقیه لشکر و بدستور ملازمت یوسف خان نامور شدند حکام و اعیان که از دو فقره را خوان خایف و پشیمان بودند از قصه قتل و اطمینان یافته بخوف و همت سرور و دمان فرجای بیک بازگشت و آمدند نمودند اخلاص و دو تنی که از دو کمان خود را بپیکشهای لایق همراه مشارایه بدو راه معنی آوردند آنچه مردم ظاهرین ازین واقعه نقل نمودند بجز مضایحی حکام و اعیان و حشی صفیان که از او رسیده بودند سبب دیگر بخاطر بازرسیده مصطفی دولت قهار آن کرده بود اما بر عتقاد و حسد و در اندیشه و دشمنی بود که سبب قتل خان عظیم القدری چنین تزلزل و نوسازی است که در میان اخلاص او پیدا آمد نقش خیالات باطله و اندیشه های که بدست یاری و یوغور و پند از صفحه خاطرش تصویر یافته بود در آینه ضمیر اشرف علی که مرآت تجلیات صورتش است انکاس یافته برای با خلاصی در کنایه خود دیدی هر چند درنده عاقبت بین و در اندیشه باید که در شاه جاه و بزرگی و علو شوکت و اجلال پوشش افزا بوده و با ده نخوت و غرور بدست نکرده و پای اندیشه اش از شاه راه خرومندی لغت و بملکه فرجای بیک کعبه اطمینان و نسیم و نسیم شیروان و غلامان بار دوی حضرت نشان نمودند چون جماعت گرد آمدند که حکام طایفه عادی و سه راهی امثال لکت از موضع پاشا که در دیار بکر بود استمداد کرده متوجه ارومی میگرددند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات بدهد حضرت عالی رعایت خرم و استیلا ط کرده امام قلی خان حاکم لار را با بعضی از امراء و عبا که قورچیان و غلامان بدستور سال گذشته بجانب سلاطین فرستادند که هرگاه اعتماد و الدوله را بکوک مدد حنیاج افتد بدان اقدام نمایند اگر آن اخبار رسد و غنی از صدق داشته باشد در همانجا حلقات از خست از سرحد و آن خبردار باشند بعد از رفتن آن گروه چون هوای مستر باغ روی بگری آورد و در هنگام توجیه میلاقات بود که و اعتراف ناکر از اعتماد الدوله چنانچه در ذیل مرقوم میگردد در بای قتلعه وقوع یافته بعضی اشرف رسید حضرت عالی از قصه فوت چنان و در بر عاتل انامی خبر اندیش که فرید عهد و اسطوی زمان بودند گشته بنا بر حقوق خدمت در این پسند تخفیف اعتماد الدوله که قریب بیت سال بود که در خدمت آنحضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمت و جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق و در آنکه بریور قایتی استمداد آرد استیلا وجود خود را بی در خدمت علی ماصد کلام (الولد مستر آینه) و در فضایل و کمالات علی از والد و پیش بود منصب جلیل الاعتبار و وزارت دیوان عالی سرانسه اگر که ایندو جای پدر از داشتند و از یورت قشلاق کوچ نموده متوجه میلاقات شیراز گردیدند و مقرب الحضره محمد بیک بیکدی شایع طور که از نزدیکان ببا طریقت و بود بطنه آنکه مباد از فوت اعتماد الدوله اختلالی در امور قتلعه گیری روی و بجانب ارومی فرستادند که با اتفاق امراء اخلاص پیشه درست





سال بیت و تیم جلوس شاه عباس اول

(541)

آلات و تقوید و غیره که تخفیف قریب به هزار تومان شد بعد از غایت فرمودند بقیه مردم پاشا بلا زحمت او امور شدند و در آنوقت  
جلای خواهر طار زمان اشرف و خواهر مردم شد اسید و گنج محمد و سایر بلوک با شبان از یک و بد زیاد و از پانصد هشتاد و اینو ثابت نمایند  
(از وقایع مستوعه) آنکه در اینال شاهنظر سلطان تکی چغنی کا حاکم جام بود و در بند شیر و ان بجافقت قیام داشت و  
از اینگونه حتمی حکومت شد مقدس معنی و رتبه بلند خانی سراندر اریفت (موقوفه) از شاه پیر و عیان که در اینال سرنقب  
تراب کشیدند اولاً علیا جانب بنوده بریم سلطان یکم صیغه حضرت شاه جت مکان که در حبله خان احمد والی کیلان بود در صفهان بخوار  
ملکستان پیوست و اخیر محنت اثر در دیلاق آن آنکه همدان حضرت علی و محذرات اسامین و دودمان الار سیده موجب طاعن  
اقدس و متبایان این سلسله علیه که دید قاضی سلطان موتی آستانه تبرکه تقدس رضیه رضویه را که در اردوی معنی بود حکم شد که نفس مطهر  
آن بریم عهد را بر وضه مقدس نقل نماید و مشا را به بدان خدمت اقدام نموده در عظیم روضه مقدس دفون گردید و دیگری از شاه پیر و  
میرزای عالمیان سیر از محمد شفیع است که شمه از حال او در پاهای که نشسته کشته دیو ایشخ را دایمی که کن من اعمال نیشا بود  
در صفوان شهاب در مشهد مقدس کتب نویسنده کی نزدیک اب سرکار حاکم بود طارم کاظم قلیخان پرناک شد بعد از فوت و وزارت  
خان ترکمان یافت چون بهسوز کوکب طالعش در حقیض بال بود ابراهیمخان معزول گردید و او در اردوی معنی میر و سامان میگردد و در  
سالف که سر نهاد خان بر بنیاد بریرفت و بخدمت خان زنده التماس طارمت کرد و بنابر آنکه نیشا بوری است طارمت و خدمت میر  
یافته در آن سفر تحریر مکتوبات قیام می نمود در رفقه جوهر قلیش طاهر که اعتبار یافت بر شد و کار دانی سمت استیلا یافته بالاخره بدست  
وزارت ترقی که در روز بروز رفت و اعتبارش میافزود مکرر سر نهاد خان در خدمت تاپون علی زبان توصیف او کثود و کار دانی او  
اظهار شنود می کرد بعد از واقعه سر نهاد خان منظور طاف شایسته بوزارت کل کیلانات منصوب بدین پایه و الا سر بلند گردید و  
آن منصب را پسندید بجای آورده قرب منزلت تمام یافت تا آنکه بطلب عالی میرزای عالمیان سراندر زمین الاقران بدین لقب  
در چند شرف امتیاز یافته وزارت ارسلطه قزوین و علاوه مقامات او گردید و در سینه یونیت بل خس عشر و الف منصب جلیل القدر وزارت  
کل خراسان اضافه مناصب سابق کشته رتق و تقی و بخت و کسب جمیع امور ملکی و مالی و عزل و نصب عال و کلانتران برای و رتبه او منوط  
مربوط کشته اختیار و اقدار تمام یافت طرف طبیعت کجایش این مقدار اقدار داشت با امداد خراسان خصوصاً محراب خان حاکم مشهد مقدس  
چنانچه سابقاً اشاری بآن شده سلوک نا بهنجار پیش گرفت و از آن حرکات نا بهور شورش و ناغی معلوم میشد که احب الامر الی علی  
درگاه معنی نموده در مازندران بر گاه سعادت آشیان رسید چندانکه از قرب باط اقدس و در وزارت معنی مجبور بود و در  
اصفهان مرخص کشته بقزوین رفت و در آنجا بیماری شسته و یافته در ادبایل انبال دل از ملک مال برداشته چاره و مناصب دنیا را  
بدیگران گذاشته غایت سفر آخرت نمود (است الباقی و کل شیء مالک) تا بیخ و فاش گردید از اعمال و کاشاکانش بهزادیک  
استرآبادی وزیر کیلان و اصلا نیک و زبانه دین و میر ابو العباسم قوم او وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین وزیر مشهد  
مقدس و دیگری از شاه پیر و مفا کبکش خان حاکم مرو است وی از او یاق و امور استاجلواست در خراسان و کل مرشد قلیخان  
بود در عراق از جانب او دار و نه صفهان شد بعد از قتل مرشد قلی چندگاه حساب حکم بایون مقصدی بعضی بلوکات صفهان بود بعد از  
غلبه قتی پریشان حال میگردد در نهایت بل سنت الف که قنچ خراسان او بر تبه امارت سرافراز کشته حاکم مار و چاقی گردید و بحسن  
کار دانی از ملک و بخت علقه و ضبط آهسته حده را گنجا بطور آورده و روز بروز اعتبارش افزود و صاحب جیش و لشکر گردید و در سیستان  
میل ثمان و الف که نور محمد خان از یک در از اراغی و حسان بی خمتیار کشت حکومت مرو شاه جهان با و متعلق گردید و مکرر اورد

فان علیٰ صاحبنا و  
سلام  
بسم

وفات میرزای

عالمیان مہر محمد

شفيق

زمانہ

[illegible]

اصل مبینہ



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(بازم)

در این ولایت بین مدت هجایون شاهی برای نفس عمل نمیوانستند که در فتنه روم راغب شدند و اتفاقاً اول کسی از جلایان که سلاطین  
فرار گردید آغا جیدن پیری بود که از انکار اوشنی محل قتل خود با پانصد کس بجانب کرکویه بغداد رفت و بجا اعتماد الله و از فرار او  
جلایان بدکان شده و با محمد پاشا در باره ایشان مشورت نمود و او گفت که گنج محمد که بنقص کس دارد مددی معضاً اعتماد داشته اند است  
او در میان قوم نبوده باشد من گفتم نیک بد کل جلای میثوم و خاطر از بنده ایشان جمعیت جانب استوری حقیقت انحال معروض عاکفان بد  
جلال گردانید حضرت اعلی شاهی ظل ائمه مشور عا طفت با هم گنج فرستاده و اورا بنقبتی شایسته نوید داده بار و دو طلبه اشتند و او  
با کوهی از اتباع حسب الفزمان جهان مطلع بدرگاه عالمینا شافت و حکم دیگر که از موقت معنی با هم جاعت جلای عموماً بنفا پیوسته  
بود دستور و دریافت خلاصه مضمون آنکه ایشان مردم غریبند که باین ولایت آمده میمان باشد و اندام و اینو بوقت داشته باشند  
بر ما لازم است که در لوازم میمان نوازی تغییر کنیم و هرگاه میل بودن این ولایت داشته باشد اگرچه بول مشور میمانرا آمدن بارادت است  
و رفتن با جازت و ما مقید بان نیستیم و از ازار خاطر میمان در مذبح فوت جایز نمیدانیم هر کس اراده رفتن داشته باشد چه لازم است که  
حاضر در بر خود پسندید طایفه قزلباش ابد سلوکی میمان بدنام سازند بعلانیه ظاهر بدرد از حکام سپهر حد که قه سلامت و او  
که از جانب مانعی نیست بعد از در و این مشور سعادت جانب دستور می می ساخته جمیع سپه داران جلای را طلبه داشته مضمون آن  
عنایت نامه نامی را خاطر نشان ایشان کردند مجموع آنکه بحسب ظاهر از رفتن ابا و استماع نمود و اتفاقاً آواز بر آوردند که تا باینکه  
آمده در سایه رحمت شاهی پناه جستیم از خوف جان رسته ایم و غریب بجهنم احسان شاه عالمینا شسته بغایت اوقات بگذرانیم  
سبب رفتن چیست و ما شرمند و خجالت زدیم که فرار نمودیم و از این مقوله حکایات بسیار مذکور شد تا باطناً در بودن ایندین  
گفته اندیشه فساد در خاطر صفار و کبار رفته بود و محمد پاشا نیز از شدت بیاری بریشان خاطر شسته با آنطایفه بفرامی و پشت  
مینمود در همان چند روز چند نفر از بولک بایشان حاضر و تا دوا و هزاره شب با یکدیگر اتفاق نموده او فسر ایش گرفته بجانب یار بکر بروج  
پاشا رفتند بعد از رفتن آنجاعت که محمد پاشا بقصد تنقیح و اجرای قلم ببلده اردوی رفته بود و از ضعف ناتوانی قوت ضبط و ربط  
موازی بکزاره و کرا از ملازمان خاصه او از راه سلس رفتند از رفتن ایشان دور نگذاشته بود که ابراهیم قائم که وکیل و معتمد  
پاشا بود با مقصد بهشت کس غم رفتن کرده طویله خاصه پاشا و اسبان سرکار او را صاحبی کرده ایشان نیز از طرف سلس رفتند  
پاشا از رفتن ایشان و بودن اسبان خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی باد و دست سیصد نفری از ملازمان که از او جدا میشدند بعت  
ایشان سوار شده چون بیکدیگر رسیدند ایشان عنان از رفتن کشیده و کس نزد پاشا فرستادند که چون نمکت تو خورده ایم حماره ترا کمر  
میثایم اولی این است که خود را و ما را از نجه نداری و باز گردی و الا بقتل من و ره برب قال سپهر و ازیم پاشا چون طاق معات  
نداشت بادل حزن و خاطر اندوه یکین قطع تعلق از اسبان کرده باز گردیدند و از این جوق بی اندامی بسیار در راه صد و بیاضه آنچه از ما  
هر کس از رعایا و قزلباش سردین در میان نظر ایشان بودند و بشویدند و مکره و نکلان گشتن از آنکس و بطور آید بعد از وقوع  
این حال تمام اعتماد الله و بودن پاشا را در شرف صلاح ندیدند که بعد از رقیه جلایان و ملازمان با و غدیری بغور رسد و او را طلبه  
بپای متلع آوردند و ضعف جگر و درد معده داشت بمعاجات طباع عمل نمیشود و آن مرض مملکت اسپهز نام نهاده مداوی ترکانه عوام میکرد  
با انحال در معاملات بسیار جریص بود و فساد مروت بخود نمیداد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته در او اخرا و صفرا رخسارهای او  
کشید بعد از فوت او تفرق کلی در میان بقیه آنجاعت موسمی داده چندی از بولک بایشان او را که در پای متلع بودند و کامیش سیصد نفر فرستادند  
ملازمت اشرف موسوم گردانیده رعایت نمودند چون پاشا و مرثی داشت حضرت اعلی تروکات و در از اسب و اسر و شر و یراق و

نقش محمد پاشا  
جلایان در شکام  
حماره

## سال بیت و سیم جلوس شاه عباس اول

(۵۵۵) و فی این محاربه عظیم بوقوع پیوست و حشمان و امراء و تفنگچیان از بیرون و دلبستان مغاره از اندرون طلوع صبح نمود و زمانی که بخت و جدال اشتغال نمودند و اگر دبا و جود سی بسیار کاری ساخته خایب و خاسر باز گردیدند و هاربان مژانه مغاره را نگاه داشتند و هر چند نگران را که در حساب از سوتی آب میکشیدند بزم توبه و یلیر و تفنگ با بود میشد تا آنکه بسیار بر حوض سوتی رسیده کذب و خفا سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب دیده بی سبب چشمه بردند و اگر دچاره جوی کشته به روز و از میان نصب بیرونان جگت کرد مانع کار بتجیان بودند و امر اعظام در سیم شرمی آنچه احرام وقت نماز سوراخ سوتی گاه بسیار بکند ریخته آتش ده گاه دود گردید و عجا اگر دچارسان حوضخانه زیر گاه دود بقلعه که بخته غازیان خود را بپایین انداخته سوتی را متصرف شدند و راه آنرا دپایه بالا زد و بخت و سد و کردند و از دروغ غای عظیم در پای قلعه شده اگر ادسی بسیار در دفع ایجاد شدند تا هیچ اثری بر آن مترتب نشد و حواست بیرون بعد تفنگچیان باز درانی شده امر اعظام هر یک بیرون باقی خود در خسته خدام اعتماد الدوله نیز از توخانه مذکور بمنزل خود فرستند بعد از تخریب سوتی تاده باز در روز سهیلان و خواص باب قلیل بوزنی و سایر محصوران باب متعفن حوض بزرگ قناعت کرده روز گذرانید و دستور در قلعه داری میکوشیدند چون تخریب سوتی از رستمان تا وقت بهار هم هنگام تقاطع مظار کشیده بود و در این اثنا بر خلاف سال گذشته صاحب چون پلان مست در حوش و خروشل آمد و بارندگی آغاز شد و از حکمت بانه انکی که عقل عقلاء بجهت آن نزد قریب بیکه باران انقطاع یافت چنانچه محصوران تا ششماه از آب بیسیناز کشند چون دفع تدریج بیداری تیر از اندیشه خود بیرونست آنده سی و در سمانی که در عرض راه بدستاری بخت اول و قانون مستمره قلعه کشایان روز کار در تخریب سوتی بوقوع پیوست بیفایده گشت و لهذا مردم قلعه بیشتر در قلعه داری کوشیدند آغاز نهادند در خلال این احوال جمعیت جلایان اعتماد بفرمانی روی نهاد اکنون مناسب سخن است که خبری از احوال جلایان و عاقبت کار ایشان و وقایع مستوع که در آخر بنال وقوع یافته گناشته کلک نموده اند و اگر داندید مشیخ تخریب قلعه و امیر خان در طی وقایع سال آینده مست تحریر یابد انشاء الله تعالی

## ذکر احوال جلایان و مال حال محمد پاشا

سابقاً مست که از ایشان یافت که چون مراد پاشا که ذکر او گذشت بر طایفه جلای طغریاقه محمد پاشا و رفتار وی ارادت برگاه جلایان شایع آوردند مراد پاشا بتجیق افراد جلای بر داخته بدست آوردن اتباع آن طبقه نوعی مبالغه کرد که هر کس در ولایات بروم روز بانی طایفه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و نام جلای را از آن ولایت بر انداخت و پادشاه بروم از حسن خدمت او را رضی گشته استخوان سیوند اما بعضی از اخذ در مقام قضیع اکت و در آمدن جلای را بپایه قربا بش سورت بدیر بشیر و پادشاه خاطر نشان کردند که آنچه از مراد پاشا در این ده صد و یافت موافق مصلحت دولت عثمان نبود و از تنظیم امور سلطنت و مسیونر چنان سلطان احمد خان با و اعلام کرد که اگر چه سی بسیار در دفع شرار شرار کردی اما خوب واقع شد که دوازده هزار سپاهی جز از خودخواه بر زبانش طعنی ساختی طسیرق این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طبقه را بنوید عفو و امان داد و خاطر ایشان را از قتل امین سازی که اگر چند نفری از خطرات اعتماد بر آن گروه میفرستند اما عموم سپاه که از گشته شدن شینیا قند ترک اوطان میکشدند و با بکله اخذ مراد پاشا خصوصاً نضوج پاشا که بیکر یکی دیار بکر بود و در سپه حد باب بلند پروازی پس انجام میداد و مقام استعالت جلایان در آمده با مراد و در این طبقه استعالت حاکم را پانزده ساخته با بدن بروم دلالت نمود سوای محمد پاشا و شتر اسبیکه که نظر بر کردار خود کرده و میهنجات بدستند و قوم بدیده و افسون غایان در میان سربازان گشته دل کوگون کردند و چون در بروم بخود سری و خود را بی برآمد بهر تکراری مقاد شده بودند



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۶۵)

انجمن پنهان بود جناب دستوری تدبیر کنج طر آورد دستور داد اندک از روی زمین سیب بر بالای سوتی آورد که سبدر اسوار کشند و توبه بزرگ و بالیزد اگر ریخته شده بود بر دوازده بان پایدار و آب بنه آن رسد و آوردند که زوی آن کشود کشته اگر او سوتی آمد شد نتواند نمود و لقب نیز دستور از زیر زمین در کار باشد تو بجان حسب الفرموده عمل نمودند مقرر شد که از امر اعظام میجوئی و میر بازوی و در قضا دست از سیبهای خود باز داشتند بر سوتی سید آوردند و حشمان آقایان معتمد و ملازمان را بر سر سیب خود کشته خود سرکاری امر کردند مینموده باشد پیر بود اتقان سینه قرار یافت که از طرف سینه جو کیسیه از میان دره بر سر سوتی آورد و امر احب الفرموده مشروع در آن نمودند و خدا ماعتاد الله و از غایت استعما می که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل خود تو بجان آمده میت و یکروز در تو بجان بهر برده از صبح تا شام با مذاقن توبه محافظت سیبها توجه مینمودند و شب هر خدمتی که بهر یک از امر ارجح میشد صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری شده بود صاحب تقصیر مورد عتاب و سرزنش میشد و اضطراب جماعت اگر او از طور اینحال از دباد پذیرفته یک پاس که از شب میگذشت چنان جلد مکل و مستحیرون آمده و بر سوتی جنگ آغاز نموده داد و دلاوری میدادند و از این طرف مثل عمل افروخته شده در روزی مثل تفنگچیان بدافع گردان سپرد خسته بر شب جمعی از طرفین معقول و زخمی گشتند در کوه مغاره بود شرف بر بام سوتی اگر او از زیر مغاره نفی میزد که مغاره در آمده بر سر سیبهای سوتی ریخته خازین را پرکنده سازند و همیشه مانع آنکار میشدند با بعد از قطع امر اعظام صلاح دیدند که پیش رفتی کرده مغاره را متصرف شده تا بخر سوتی نگاه دارند موازی سی غنای که جوانان سرگذشته قریبانش و تفنگچی مقتل انجمن شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران هرگز نشسته از دهنه سیبها مغاره از برابرقطعه دیده مردانه خود را مغاره انداختند از قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس در آن و دیدن ضایع نشد اما چون شب شده زمانه مجلس عباسیان گشت امر اعظام تا نصف شب بر سر سیبهای خود ایستاده محافظت نمودند بعد از نصف شب اگر او وجود پیدا کرد آنکه کجوه از طرف بالا بر سر سیب آمده با محافل سید جنگ در پوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و وجود دیگر از راه زیر مغاره سپرد و آوردند با اهل مغاره محاربه آغاز نمودند و دلاوران با کوه با خویش و تیر گدیش استند با اگر او جنگ کرده مغاره را از دست دادند بعد از اتمام یراق که ماده مغیره ایشان ضایع شده نزدیک آن رسیده بود که گردان مغاره در آمده یک تن را زنده نگذاشتند لا علاج میت نفر که مانده بودند دست بشیر بازید خود را از مغاره بمیان اگر او انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در جمل هر کدام تا خبری باشد سلامت سید رسیده پشت غرض خدا بیرون آمده با بقی راه قدم میزدند و نفر از محبس جانرا که یک نفر تفنگچی اصفهانی و یک نفر بازوی بود که در عقبه برده بودند سبخران از مردانگی ایشان تعجب نمود و رفی بقتل شده معالجه و مداوا پر داشتند بعد از صحت بیرون فرستاد الله قریب صبح صادق این قضیه صادر گشته اجبا قبیلان را بر در مغاره افتاده دیدند اندک تر زلی بحال خازینان راه یافته جناب اعتماد الله و ملازمین را بر مقدم و بازوی و صوفی عتاب و سرزنش آغاز نمودند و تهدیدات فرمودند تا در عالم سپاهیکری و رفع ثمات اعداء ضعیفان از آن کرده یاده از روی در استقام در کار خود میگردند در همان روز چهل نفر از خازینان استقامت از زمان حشمان از و غر غریت مردانگی متکفل نگاهداشتن مغاره گشته اراده رفیق کردند و اعتماد الله و تجویزان ترزد و از واقعه شب گذشته اندیشانک بودند حشمان میانه و ابرام مقتل شد که اشب با سید کس پاس انجاعت داشتند بفرغ نرا که اقام نماید جناب دستوری طوعا او که با رضادادند و جان سلطان یکدلی و امام قلی سلطان احب کور این مقرر داشتند که با قشون خود در آن شب با حشمان نموده پاس دارند و حسب لائمه اسباب را امر داده نفری که از مردم ایشان تعیین شدند و مجموع که پناه نمیدادند در همان لحظه با یراق اسباب ضروری جنگ و ذخیره چند روزه باین شبانه بالا دیده خود را بمغاره رسانیدند اگر او از این جلالت و یرای تعجب نمودند چون شب شد و در تر از شب گذشته بیرون آمده جنگ در پوسته

## سال بیت و سیم جلوس شاه عباس اول

(۵۶۴) از خود دور کند چون گزافه کرد و حدیث و ظهور یافت بود سخنان روی اند و او بوقوع قبول راه نیافت لاجرم او نیز در مدافع و قلعہ ای  
 کوشیدن گرفت چند نفر از میرزا دانی برادوست خود را از قلعه انداخته شای سیون شدند ایشان هر کس دیگر که از قلعه میانه متفق اللفظ  
 که مردم قلعه از قتل آب در غدا بنزدیک در این وقت از خشک سالی و قتل بارندگی آب جوخی بسیار کم شده و آنچه مانده غنوت بهر ساینده  
 بچاره پادشاه میدهند و در شرب محصوران آب سوتی است که طرف طرف خواص قنط می شود و هرگاه سوتی بهرستان بجز استمان و قلعه  
 سپردن چاره ندارند و بقبض و نجات میسر است چون در نظر عقل پسندیده می شود و استمان از جنگ و جدال و خورنخن بخیر اندیشی  
 اقرب بود و همت مصروف ان ارداشته آید ان چاره آورد و شروع در عقب رفتن کردند و سخنان و امرار رشتی و از طرف شرقی سیما  
 و بوجر جملها قس که در نازنین خاک بود بجز هر چه در دستند و چون بر سنگ رسیدند سبک با با دشمنان در دو طرف چید خاک و کل از راه دو  
 آورده سبک را بر میگرداند و کوچ کند بر سر پشته تریب اده بدین تیره پیش میروند و آقاخان نیز از طرف غربی که سرابا لاسی است  
 رفت بدین شبیه عمل می نمود جماعت اگر از شام تا صبح بر سر پشته ای عظیم میگردیدند و دمدم از نهام سینه بر اگر ادیام جل بود  
 خازیان میرسید و کلو تفنگ کرک آسا بر سر دیران سید میسارید و دوشه مرتبه در روز روشن بر سر مور جملها رنج جملهای غایان برودند  
 قوی کردند و خازیان پای ثابت استوار داشته در مدافعه می کوشیدند و از جانبین جوی زخمی در دستول میشد و نوبتی بسینه نفیقه سلطان  
 صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اگر هجوم آورده رخنه در سینه کردند که داخل سینه شوند غریب مردانی و جانفشانی در آن غرق  
 صد دریافت بخت در دهان رخنه از عقب یکدیگر کشته شده اگر در محال دخول ندارند هر که ام کشته شد سر کشته دیگر بجای او ایستاد در نزد  
 از یکی اهل سینه مردانگیها بطور آه و اگر دکاری نماند بقلعه باز گشتند در اینجا از غایان بخت هشت نفری مقتول و ده یازده نفر زخمی  
 شدند از اگر دانیان بخت نفر مقتول و سی چهل نفر زخمی کردند و در سینه سخنان توب کو چلی که بر برج بزرگ بسته شده بود بقدر ازمیت دیگر  
 یکه که اندک رخنه در جدار آن شده هنوز چنان شده بود که صعود توان نمود چون ستراه قلعه بود سخنان میانی کرده بخود سر صیلاح  
 شورت اعتماد و الله و آسمان روزی بوش بر آن برج نموده و از در غنای که جو انان و سیر بسی تمام خود را بیایای برج رسانیدند چند  
 نفر زخمی و نفیقه خور و باین غلطی دیگر از چشم رسید کسی اراده صعود کرد و با فرستادن خود را باین انداختند تا و بیت نفر از مردم  
 که پای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار کردند و تا نصف شب بن الجانین جنگ و جدال بود در آن اثنا اگر  
 هجوم نموده غافل از پس غایان در آمده فیما بین جنگ شیشه در پوست و از بالا می پاشیدند کلو تفنگ زیران بود بنا بر آن مدتی بغایان  
 نرسیده غایان از دست از کار و کارزار مانده باز گردیدند و چون انان و دیرو کار آمدنی درین بوش ضایع و زخمی است در سخنان از آن  
 جلالت جلاله بخت نده و پریشان خاطر گردید چون امری واقع شده جایجاب دستور بی تسلی بخش خاطر او گردید چه در عالم ساهلگی  
 شجر قلاع بی آنها نشود و بعد از چند روز که چاهجریان کار کردند از زیر زمین پی بسید چشمه میزدند و میزدند که نفیقه بکدام طرف برند و بفرود  
 هر چند قدم پیش میروند سوراخی با لاکرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود که نفیقه کجا رسیده و بخت اگر از آثار علامت از قفسه سوت  
 خبردار شدند و از قتل آب قیاب چون ای در شکه اضطراب قاطع پسیدن آغاز نهادند و همه شب بر رنق رنج با تفنگیان باز شدند  
 و صفر علی بیک و قورچان چکی که سپه کار و کنبان نفیقه دزد جنگ در پیوسته جیفه های عظیم میکردند و بیج ششی از محاربه اسودلی داشتند  
 و چاهجریان فرصت کار بسیار قند و تار ماه که رمضان و شوال و ذی القعدة بود بدین وسیله زد و خورد میشد و دوشه مرتبه خلعی کیش خرمی  
 و عورات اطفال قریب بر از نفس از قلعہ بیرون کردند و آنجا حث لعلش کویان سیتا بانه خود را آب میرسانیدند و محصوران بخشیده ایست  
 انکاشته فدای دار و در محافظ سوتی می کوشیدند و از بظرف سبی موفور بطور میر رسید معذات دین ساه پی بسید چشمه برده نشد و چون



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۴۰)

گردانیده مشهور و در مطلب بناید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکبارچه طولانی کم حصارش واقع شده که سطح آن کا و دبال  
 دو طرف آن که شمالی و جنوبی است در بعضی است که از پایین بیالای خنجر دبان چنان توان رفت از غایت ارتفاع محتاج بحمار نبود و حصا  
 مکر دوازده طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بحال تهنال دارد و حصار می مصبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته که در  
 دارد و عسکری آن که برین نزدیک است و حصار استوار تر بنا داده یک دروازه در جانب جنوبی حصار دو نیم فتره دارد و اندک از دروا  
 تاروی زمین را می است در میان سنگ در نهایت تنگی که عسکری گوار از آنجا بغایت و شوار است و سپه پیش بردن بخود و طرف کشتی  
 و غری باشد جبریت و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پنا بسنگ یک تخت است که از عقبه دن و جو گذن مصلحت است و  
 در ستیای آن بروی سنگ کنار دره از خوف غلبه و جرم غایت نفیجیان بر بی عظیم در غایت ارتفاع اساس پس بنا داده اند که فی الحقیقه آن هم  
 قلعه است که اصل قلعه تهنال یافته و تا آن برج بدست در بناید محال است که سیه پای قلعه توان بود و آب قلعه از حوض بزرگ است  
 که آب باران پر شود اما در میان در جانب شمالی حرم قلعه چشمه است که آب قلی دارد و ایرخان تنقیان چشمه کرده بر سپه آن حوضی  
 آب ساخته که از اول شب تا صبح پر شود و دیگر در شب خواص اصل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض کسبندی ساخته پشت آن از زمین بموا  
 کرده اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است از اسوقی میماند و بجهت محافظت حوضخانه و آب بردن بر بی در جنبه بوار قلعه  
 زبان بناید از حوض تا بالاتر تیر داده اند که روی آن نیز پوشیده و بر مردم بیرونی مخفی است و آن برج بنیه قلعه است که در خارج قلعه واقع  
 و اصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی خدانی در جنب قلعه تیر داده اند که در رستان بیخ و برف می کشند و حوضی در زیر آب آن ساخته  
 که بهر در تابستان و شدت گرما این برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قحط آب که با لگا راید و این بجهت از بنیه قلعه که در  
 اند از و تنگ اند از بقاعه مقرر که استهکال استحکام داده اند و آنرا بوزنی و فارسی بنیه میگویند و راه آن نیز به دستور راه سوتی پر  
 مخفی است محله قلعه در مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه و یکی قلعه پائین یکی سوتی و یکی بوزنی و یکی برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که در  
 شد به پنج در کمال استحکام که یک تیر کام او نام را بخور و مورچه خیال را بر در بر آنها در نظر شبر و ان حوادث و در بنیاید انقضه جانب  
 دستور می بود و دانش بجهت بر خیال بیا بون و جانفشانی خود کرده که بت بر لنگر و تیر آن قلعه انداخته بر امور قلعه کوی و سپه تمام  
 اسباب کار مشغول گردید و این اسباب موازی با بنیه منتهی از تفکیک باند زدن آنی از اردوی محلی با اتفاق صفر علی بیگ بوزباشی و قورچان  
 چکنی کوکب رسید که بخیلی خان نیز که در سبزه بود با قشون آراسته متوجه گردید چنانچه امر از جنس با و تفکیک چنانچه صفائی و میر قاج  
 سر کرده ایشان بجانب شرقی رفتند و جانب غربی که قلعه پائین است بحسن استقام و کار دانی سپه بود افغان تا میان و تفکیک چنانچه  
 و باقی فتره که رفت مراد خان سلطان چینی و خلیل سلطان سیل سرب را با محمد تقی بیگ مین باشی تفکیک آن آذربایجان بطرف جنوبی برابر  
 بوزنی فرستادند و محافظ دروازه طرف مذکور را بعد که بخیلی خان نمود تفکیک باند زدن آنی با صفر قلی بیگ قورچان چکنی بطرف شمالی که بر  
 قلعه سوتی است مانور شدند و در یک اسب با جمله نوجوانه مقرر شد که دو توب بزرگ و یک با فترت بد قان سلطان بیکدیگر  
 توب و خدمات توبخانه تعیین شد و عجا توب کوچکی که در قلعه کوچنی موجود بود اندر دای شبها با کشتی آورده و در سبزه چنانچه برابر  
 خارج قلعه نصب کردند محمد پاشا را در حلال انحال بیماری ضعف قبط طاری گشته از این خدمات معاف بود اما جمعی جلایان را که  
 هر طرف یقین نمود و مبلغ نیز از تومان زر شاهی عباسی که بجهت مدد حسیج جلایان آورده بودند میانه انقضه مندره احوال فتمت شد  
 و بجهت هر جاعت قشاقی تعیین یافت عدا که منصور طبرج قشاق انداخته خام اقامت نصب نمودند و هر یک بر مکار خود رفتند و از  
 از این حالات خبر یافته بر سر بکه خط اسباب افکار گران فرستادند و اظهار انقیاد و سخنان طایم کرده خواست بطایف محل و دفع الوقت شریعتا

## سال بیت و نیم جلوس شاه عباس اول

(۲۰) نهم بود از قلم دیباچه صحیفه اخبار از بدین حد در بدین آرایش میدید که چون عالیجناب اعتمادالدوله دستور می یافت از دارالارشاد  
 اردبیل متوجه خدمت کورگشته میرزا آمد با بر بود اتقان حاکم تبریز و بر خوردار بیک انیس توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان صفهانی و غیره  
 و تبریزی و باقی که بموافقت با نور بودند و از مقصد گشتند و هزار نفر از جلالیان که از تاخت قزاقه اردلان بازگشته بودند همراه شدند  
 و در سلطنت خان امیر ولد غازی بیک کرد حاکم آنجا و اولیا بیک کرد که رسید غازی حاکم انزل و صومالی که نصب گردانی با یون علی  
 بودند ملحق گشته تا پنج روزنه شبیه بیت و ششم شهر شبان داخل ارومی شدند حشمان و محمد پاشا و امراء عظام رفیق ایشان استقبال کرده  
 ملاقات فایز گشتند مکان مناسب چهار نموده نزول کردند و روز دیگر جناب اعتمادالدوله ملازم مستمدر با اتفاق ملک آقا محمد طوسی  
 که با امیرخان طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از ضیاح دوستانه خیر خواهانه تکلیف کردند که در حرم مسکنه بایکدیگر ملاقات  
 کرده بمافی الضمیر و اطلاع یابند و بعضی حسیرا نیشی و دفع شته و خفا و خاطر میداد و اورا آرام بخشند امیرخان قبول اینهمی نموده از قلعه  
 پایین آمد و جناب دستوری تریا چند نفری بوعده گاه رفته بایکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان از کبر و  
 ظاهر خود را بتاج و تاج و لباس اخلاص علامی آراسته چنان نمود که بنا بر بطور یا عذالی و اطوار نامرسوم و جلالیان و عدم وقت  
 و اعتماد و بر حایت و محافظت سخنان توهم نموده بدین چهار دیوار تهن نمود و محمد پاشا طبع در الکاهن که ده مراد نام مخالفت حضرت شاه  
 عالم پناه کرد اکنون ملحق است که خدام و الا مقام تکفل غده تقصیرات من در خدمت اشرف شده در این مرستان در اجمال خود که از مذکور  
 پیران خود یکی را بپیشکش لایق در موافقت عالی بدرکاه عالم پناه فرستم و در آیام بهار که رایات خلف آیات شاهی بجانب بیلا قات  
 در حرکت آمد خود سعادت آستان بوسی شرف کردم جناب اعتمادالدوله تکفل تعیانت و قبول تمکلات او کرد و بشبهه آنکه بخواهد  
 خود وفا کند و چون عصیان و قلع بندگی او بین الجهور انتقار یافته ماطر خود را به جوان ظاهر از آرایش با خلاصی برداخته باخیل چشم  
 بیدشت بیرون آمد با امراء عظام قزلباش ملاقات و آمیزش نماید و بکروزمه همان اعتمادالدوله روز دیگر اعتمادالدوله و امراء  
 بقعه رفقه میهمان و باشند از جانین بوازم رسوم و عادات و ستانه پردازند که آوازه موافقت و دستور مخالفت در هر حد  
 اشتها ریابد و فیما بین بدین قاعده مشهرا یافته و عده آمدن منبره و اگر در جواب دستوری مجلس عالی آراسته امراء عظام قزلباش را  
 طلب داشت چون امیرخان از صحبت جلالیان و محمد پاشا تمنا می نمود قرار یافت که احدی از اطفاله در این مجلس نبوده باشد و اگر نزد  
 هر چند انتظار کشیده اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر باره آقا محمد طوسی را فرستادند که حسب الوعدہ مستطیریم بعد از گفتگوی بسیار  
 میان او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که ریش سفیدان برادرم از غدر و خدعه نمی قزلباش و جلای این نیستند و اعتماد  
 بر حمایت اعتمادالدوله که مرد تاجیک و از اهل قلم است دارند و باطن آمدن من شد و بجایا گریبان خود بدست شما نمیدهم و هرگاه صلاح  
 داشته باشم بپر خور و بپیشکش بدرکاه معنی خواهم فرستاد و اگر نوع و دیگر بخاطر ایشان سب بدین حصار خویه جز قلع و اری چاره ندانم  
 القصه جنب باطن او ظاهر گشته مشخص شد که گفتوهای او مخفی چلوپوسی و حیل اندوزی بوده و ثبات و استحکام قلعه معر و گشته سلوک نظر  
 عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب اعتمادالدوله با امراء عظام در تهم امیرخان مشورت نموده اینقدر با مناسبت و تدبیر  
 در معاطله و جایز نشستن اصلا مناسب مصلحت دولت قاهره ندیده چه آمدن وزیر عظمی و معتمد علیه دولت بدترین شایه بیای قلعه و  
 نیل مقصود بگشتن نتیج مفاسد عظیمه بود بنا بر آن خاطر بکنان در محاصره و قلع گیری قرار گرفت و حقایق حال پایه سپهر اعلی عرض  
 کرده شروع در سرانجام اسباب محاصره و قلع گیری کردند در صدر دستان عذر طالت و اطباب خواسته شمار می شده بود که گاهی  
 حالات این سفر اشروخا در سلک تحریر در مبار و اندک لازم دید که اول شده از صفت قلعه و دم برسم اجمال نکات شکرین مقصود  
 گردانیده



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۱)

و اتفاقات و مدارا و مواپک که از جانب اشرف بظهور پیوست در خلاف و عصیان صمد ار نمود با آنکه چون خنجان استاجلو و امار عظام  
 قزلباش در مراغه مجد پاشا جلایان طغی گشته عازم خدمت بر جوده شدند آسپهان را اخبار نمودند عظام کردند که نوعی که حکم بجا یون صمدار گشته  
 نموده اگر خود رفاقت سینما به کار سازی سفر کرده آگاه و سرسرای باشد و اگر خود تواند آمد جمعی مردم کار آمدنی پسر برادر نموده چند نفر معتقد  
 دیده صاحب تجربه که از نیک و بد که مستان و شوارع آگاه بود و شایستگی مشاوری و مجاوره داشته باشند آگاه سازد که همراه بود و عجزی لشکر  
 ظفر قرین بوده باشند امیر خان عذری چند دریا مدن خود گفته بود خلاصه معذرتها آنکه طایفه حبلی مردم خود رای بیاعتدال بی مالان اعتنا و پذیر  
 امار عظام قزلباش رقیقتا ما را حوصله آن نیست که با لشکری که نیست شت هزار جلای در آئین باشد همراهی نایم ایشان از هر راه که  
 صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی را تعاقب خواهیم فرستاد امار عظام ازین فرمانی و سپهر گشتی را در بدایت سفر از او سپندید  
 و صلاح دولت در آن دید که چون عسبورا ایشان از الکا را واقع میشود بهر طریق باشد او را رام سازند چه هرگاه امیر خان بانسوبا  
 درگاه شاهی چنین پیش آمده برابری رود از دیگر امار چه توقع توان داشت چه هم از پیش توان بر دینا بر آن سخنان محبت آیند و ستانه اتفاق نموده  
 اعلام کردند که چون یکدوش محل نزول در جوار او خواهد بود و همچنان پذیر باشد که در زمان حضور با یکدیگر کشش نموده بدینچه صلاح او باشد محل  
 نایم امیر خان صلا بر اسلحه و پیغام خنجان و امار اتفاقات نموده در طعنان و سرکشی صمدار نمود و زنی که مقدمه لشکر بجوال الکا آورید  
 فوجی از اگر او برادر دوست با اسلحه و یراق جنگ در برابر آید با چند عنصر از جلایان که در پیش بودند آغاز مبارزه کردند و عنصر حبلی گشته  
 چند کس در میان زخمی شدند خنجان و امار از این واقعه آگاه گشته پیش رفته با باز کردانید از جنگ و جدال منع کردند و نیم فرسخی فاصله  
 رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اگر ادب و صلح در آمده توب و تفکرت بیکر امار میبایست خنجان مرتبه دیگر معتدی نزد او فرستاد  
 از سبب آن حرکت نهمینا بر پرسید هر چند از این طرف گفتگوی موافقت و دوستی میان آوردند و عذرهای نامقبول گفته ابواب آشنایی  
 مسدود ساخت و اگر او فوج از فاصله بیرون آمده بهر کس از قزلباش و جلای که بجهت آوردن با بیجا بوضع تر و دینموند و چار میزند  
 و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الحائین حضور و نزاع از دیار پذیرفته محمد پاشا نیز طلب خون جلایان در مقام  
 انتقام مردم و جوق جوق تا پای قتل میرفتند و از آنطرف نیز اگر آمدند افه پیش آمده جمعی از طرفین مقتول و زخمی گشته تا که  
 از رقی و ندادار که شسته فحاین جنگ و جدال نایم شد جمعی از جلایان که از محمد پاشا خائف و ناراضی بودند خصوصا محمد بیکت برادر طویل و آب  
 دفعه عنصری که گردان شده نزد امیر خان رفته قریب سیصد چهار صد نفر ملازمت و اختیار نمودند و همچنین علاده ظهور عصیان او وارد  
 که در وقت محمد پاشا شده نیز آن حضور اشتغال پذیرفت و بر طبق فرمان قضا جریان که عمو تا در باب کل مخالفین اگر اصد و رایت بود الکا  
 و ولایت متعلقه بدور انتصرف شد خنجان بهر دور که در منزل توقف کرد جلالت پیر بر سلطنت مصر عرض کرد چون مقامات مذکور در حین  
 اقامت دارالارشاد اردیل بر ضمیمه ملک آرا پرو ظهور انداخت نوعی که سبقت ذکر یافت علینا ب اعتماد الدوله حاکم بیکت اروا  
 فرمودند که بدید بصیر بظهور احوال آن سرحد انداخته اگر از اطوار امیر خان به اینده اخلاص استقامت نموده دولت روز افزون داشته باشد  
 او را محال شفت شاهی گردانیده خاطر و غده آلود او را اندر قیام و یوریک بی اختیار روی داده باشد طمیان داده ازیر و حجاب بیرون  
 آرد و جماعت جلای را از انپای قتل او کوچانیده در هر جا صحت اند بستر سال گذشته قشلاق و بدو مبلغ پنجاه تومان در نقد رایج شاهی  
 از خزینه معموره همراه کردند که بدو خنجر جلایان دهد و اگر هم اصلاح پذیر نبوده در خلاف و عصیان رانج بود باشد کس طعنان او را  
 بابت تنبیه و تادیب و نشانده الکای او را جلایان قتل نماید که در آنجا اقامت نموده بخت بر قلعه و قلع سپاه طاعنان اگر اصرار و  
 ذکر توجه اعتماد الدوله بجایب ارومی و محاصره قتل دُم دم و سوانج پای قتل

# سال میتیم طوبس شاه عباس اول

او تألیف قلوب بایرام را کرد که دخی صفای طرایف انسانند و در انکاداشته بهانه خدمتی رخصت نفق الکاد دادند و او را هر خود (۵۰۰)  
 از زمره فدویان شمرده باطن از تقصیر ذنب بشارت نفس با امر از قربانش آن سرحد غنا و ورزیده شود ای استقلال و استبداد در سودا  
 خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق آلودش تغییر عله مستین برین مسته اریا قده بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم اردوی اندک  
 و اندر ایش یافته قابل تغییر نیست و اعتماد در انشاید و بنده چهارمی که صیانت کمال و خط حاصل و عیال از سپهر مخالفان توان نمود از دست اورد  
 بایون باشد چهار دیواری و محل مناسب تربیت نماید حضرت علی نظیر بر ظاهر حال او انداخته رخصت دادند و او در مسکنی بلده اردوی بر بالای  
 کوه رفیع که داخل کور است طرح مستعد انداخته شروع در کار کرد در میان اگر دشوار است که قبل از ظهور اسلام در زمان اکامره در همان مکان  
 قلعه بوده که بقلعه دم دم شهرت داشته و بمقارین زمان نهمدم گشته پیر بود اتقان امیر الامرا تبریز که مرد بارای و هوش کار از خود بود  
 از اطوار نفاق آلود امیرخان آثار عصیان مشاهده نمود معروض درگاه عالمپناه کرد اندک که امیرخان پای از جاده اخلاص برین بنهاد  
 بخواهی خلاف و عصیان در سپردارد و بدین سبب قلعه رفیع بنده اسامی طرح انداخته که در حدوث قایع روزی او را بکار آید و این غلام  
 ساختن او را اصلاح دولت و در انستون نمیداند حکم اشرف بنفاد پیوست که چون او امیر الامرا آن سرحد است و نیک و بد امور ملک در  
 آن طرف در عهده او هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید پیر بود اتقان حساب انفرموده مقتدی نزد او فرستاد  
 اعلام کرد که او در ملک امر اعظام شایه ملک و تربیت کرده آنحضرت است و دعوی خلاص و بندگی مینماید هر چند حضرت شاه عالم پناه بود  
 در این دعوی مصدق داشته محل اعتماد میداند اما از قلعه ساختن او را نه بخوبیان کثوده میشود اگر سبب قلعه ساختن بیم نصرت آسیب  
 مخالفان بر دین است هرگاه رویان بدین ولایت آیند تا قلاع مستعبره تبریز و ایروان در میان باشد متفان قیام قلاع نخواهند شد و اگر دغذخه  
 امر اقبال اگر داشته باشد هرگاه او را حادثه پیش آید او را علان درگاه شاهی که بخواست و کجانی سپهر ما موریم در دفع آنجا دیگر  
 اجمال و اغفال تو انیم کرد و مع ذلک او را همان حصار قدیم اردوی که چند روز محاطت خود وایل و عیش بر دوست تواند نمود کافی است  
 این است که ترک قلعه ساختن کرده زبان بگو یا زار خود و از کند و این نصیحت و ستانه مار که مقتضی مصلحت دولت است بمع خصمانه  
 خود را تمت و نه نفاق و عصیان پشاند و اتقی نصیحت مستفاده بود زیرا که بهستظرا آن قلعه مرکب امور ناموار گشته عاقبت حال او بوالفک  
 کشیده رسید با آنچه رسید آنقلعه امیرخان صلا کوشش بدین سخنان نکرده ملازم سپهر بود اتقان را اگر او را دوست بقتل آوردند و او قلعه در  
 استحکام داد آذوقه و یراق بقلعه کشیده از اردوی آنجا نقل کرده روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام حساب قلعه داری میکوشید و فی  
 الحقیقه جت خود حسابا و بار برنگام میداد و غالی که منافی خلاص و کجانی بود اقامه مینمود از جمله خان ابدال که بکرا ایشخ جدر که بهشت  
 اصل باغی بود و او بریم عساکر منصوره در بورت و مسکن قدیم مجال آتش نمائده بپیر و سامان کثیت در این وقت بابت نفر از بنوا خوانان خود پناه  
 با و آورد و امیرخان با و در قلعه جلای داده آتش و مجلس خود کرد و اندک رعایت مینمود تا بجایه و دوا به بازی بپان خود با عیاض اخلاص  
 بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار فدویت و کیمیک میگرد و در فسیکه جماعت جلای را روانه کرد و ستان نموده فوجی از افواج برافتنان  
 نامور گشته پیر بود اتقان را سپهر کرده افواج قاهره نموده بودند امیرخان اینچنین شتیده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میان من و پیر بود اتقان  
 خیانتقاری ارتقاء یافته تخلف حشر آلود در باره من معروض میدارد و رفاقت من بالشرکی که او سپهر کرده آن باشد متعذر و دشوار است  
 لکن دشوار است اما با هم او در قلم آمد مشعر بر آنکه بابر رضای او سپهر بود اتقان را بر طرف کرده سخنان که از امر اعراف و مریدان  
 خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم و متعهدا که بخت موانع ضروری خود رفاقت تواند کرد یکی از پسران یارین سفید کار دینار متعهد  
 با دو سبب نفع بر آن نماید که موافقت و کجانی او را و حکام اگر او را هر گشته تعامد و راجل بر نفع دیگر نکنند امیرخان باینجه عیت

قلعه ساختن بنیاد  
 پیر بود اتقان

امیر کردن پیر بود اتقان  
 امیرخان از بنیادی  
 منقطع شدن



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۹)

نور مخالفت و عصیان امیرخان برادوست است که در ایام اقامت در اراک و ایل بعضی اقدس رسیده تبحر یوست که با شهنشاه و محمد پاشا خلاف ورزیده در مسئله تبحر حسته در مای اطاعت است و ابواب مخالفت و عصیان کشوده نمایین هم بخت و جدال انجامید بنا بر آن حضرت اعلیٰ کرای جهان کرایش روشنی بخش عالم غیبی است صلاح و فساد این واقعه را بر برای عهده شاهی دستور معظم کرم اعضاد استلطف البتة و اعتماد الدوله العلیه حاتم بیک منوط و مربوط گردانیده با نقض و فرستادن به طریق صلاح دولت و فرستادن داند و در صوابهایش اقتضای تفصیل رساند و کجلی خان حاکم کرمان را به جمعی از امرای توپچیان و تفکیحیان بدافقت آنجا با مأمور گردانیده که اگر عزم او اصلاح پذیر بود بهما و افواج قاهره را بگویند چنانچه اقد بدان اقدام نمایند اکنون کلک سخن پرداد و بختییر قضا یا در مخالفت و عصیان امیرخان سپرد از دوچون سودا و راق حساب اعلیٰ بدافقت آنجا با مأمور بود مگر ماست که خصوصیات آن سفر را که برای العین مشاهده نمود از اطالت و طناب چنانچه نمود بشهر خا در رشته تحریر کند و الله اعلم

ذکر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن جناب اعماد الدوله بولایت

### ارومی و محاصره قلعه دم دم و بیان سوانح حالات

شرح احوال امیرخان چلاق عبرت بخش عالمیان است ای جویای سخن بستمع بوده گوش پوش ما بن دار و کیفیت معاملة او را در ایام از غیرت برادوست طبقه اگر اداست در زمان حضرت شاه جنت مکان قراناج نامی از آن طبقه شاهی سیون و در سلک ملازمان اندول معظم بود و آنحضرت الکامی تر کور و مکرور را که بولایت ارومی و اوشتی پورستان طبقه ارزانی داشته بود بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان که در میان طمع در ملک آذربایجان گردید و قبایل و عشایر را گردانید و دولت دی گردان شده تابع رومیت شدند شاه مجید بیک نامی از بزرگان برادوست حکم فرامد که در روم میرعشرت صاحب سنجی الکا برادوست بود امیرخان سپه طاعت او در دنیا ورده هر چندگاه ملازمت بکی از او بزرگ اگر او سیمو دنی ملازم عمر بیک حکم سهران بود و در مسره که جنگ که عمر بیک اما بختما دست او یکدست امیرخان از بند باز و قطع شد با میر بیک چلاق مشهور گشت در سالی که طغنه ایات جهانگشای شاهی در آذربایجان بلند آوازی که یافه مکرک بایون توجه تخریج آن و ایران بود و شرایر بستان اقبال آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلیٰ او را منظور نظر گردانیده امارت قبیله برادوست و الکا تر کور و مکرور را با باوغایت فرمودند و او را بقصدار جند خانی سرافراز سپاه الکا در ارومی و اوشتی را که از توابع آذربایجان است و در زمان حضرت شاه جنت مکان حکومتگاه یکی از امرای عظام قربانش بود علاء الکا قدیمی باوغایت فرستاده و حسب الامر اعلیٰ اسناد از که صورت دستی از طرای حمیر بخت و تربیت داده بچو جهسه لانی شین تر صیغ و کلیل داده بر بازوی او بستند و بطنه حق شناسی و ظهور مردی توجه تمام در باره او مبذول داشتند و او چندگاه دست ارادت بر سینۀ خلاص نهاده ملازمت عتبه علیای شاهی رسیده سینۀ شاهی مینمود و بعد از آنکه حضرت یافته بولایت مکرور رفت به ستمها شفقت و التفات ثمانه روز بر وزیر مدارج علیه ترقی نموده بر مای امثال او را برتری یافت چند الکا و ولایت از میران قبایل اگر ادبایع روم بدست آورده تعریف نمود و در میان حکام که در دستان بعلاج و کمر بستار بلند آوازه گردید بسیاری از قبایل و سیدزاد نامی قبایل و عشایر را که در ملازمت او تقریبه راه خدمت میسرند و بدیجات در اندک و در بخار و نخت و غرور بکاخ و باغش او یافته در سیکامی که جنال اعلیٰ بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حالی بریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جنت بعد از انزمام جنال اعلیٰ که اردو می ظفر قرین بفتح و فیروزی در ولایت سلاطین قامت داشت پاییز اعلیٰ آمده نوازش یافت و از قبول طاعت و تربیتی که فرستاده بودند از کم خدمتی و تقاعد از آمدن حین مصاف انماض نموده بار طینان

## سال نیت و سیم جلوس شاه عباس اول

در نیاال امری بر عجب و واقع بس غریب منصفه ظهور آمد چون حضرت اعلی شاهی ظل انبی علیه السلام بپس کرم باد و شاد و خوشی شکارند و گاه (۵۵۸)  
 و یکگاه با مسدودی از خواص و مقربان تردد شکار نموده بدان مثل شکر و جغت از ای طسره نور بودند چینی که رایات نصرت بفرستاد  
 الارشاد در بیل بحال قریب الکاخنی لرسیده بودند یکی از خون گرفتاری احق ابدط از خود را شاه نامیده و با چندی از بوفصول  
 از او با ترک سرکشگان بادیه بود و هوس بود و جوارح شکاری بدست گرفته بوضعی از مواضع خفای که در گوشه و کاری واقع شده  
 و مردم آنجا حضرت شاه را بصورت نبی شاخته مذوقه در منزل که خدائی منهد و آند و آن لوانکان ابدطسره از هر کدام نام یکی از بفرستاد  
 بر خود نهاده انشعرا پادشاهیم پادشاهیم و در اوله و نعم که روش مخاطبه طبقه قریب از شاست خطاب میکرد و اندساده لوجان صاف  
 العقیده آن موضع جوش و خودش نشاط و غرق بر آورده پس افتخار و مباحثات بخرج برین افراشته در مقام خدمتکاری و جانفشانی  
 در آمدند مردم قرب جوار از واقعگاه کشته بقصد در اک سعادت کاب بوسی با موضع جمع آمده مذور و هدایا شمار و ایثار میکردند و آن  
 ابلهان مغلوب بود و هوس از بادیه پذیرا شد و بهوش کیده و در روز در آنجا حل اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود  
 بجز بودند این خبر بایر مواضع رسیده از غلامان خاصه شنیده که در خفای بیابانند یوسف بیکت یوزباشی با چند نفر سر اسیر و  
 با موضع آورده در چینی که ایشان اندکی از قریب آن امر شیع آگاه گشته اراده سواری داشتند رسیده از شعبه بازی آن بوفصولان آگاه  
 گردیدند پرده از روی کار ایشان برخواست یکدیگر که سوار شده بودند و در آنجا خود را بشعبه جلال انداخته پدید شدند و غلامان  
 شخصی که خود را شاه نام نهاده بود باید که بفرستاد آفریده در همان چند روز که موکب جابون با بکند و در سیمه بنور آورده  
 چون سیاست اینگونه بکاران که بحسین امیر خطری دسیه می نمایند چه عبرت دیگر شعبه بازان ابدط از انوارم امور جهان را می بود  
 حیاتشان بفرقه قدردان زمان سوخته گردید سبحان الله آدمی از چه مرتبه مغلوب نفس تار و است و بوساوس شیطان مصد رخنه اعمال  
 خطرناک که فطره آن عاجل بلکه آنا فاعلم است که بطور آید میگردند و از آن نمیشد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هر چند  
 این واقع شایستگی نداشت بنا بر تنبیه و آگاهی تیره در و مان روز کار و بوفصولان بحریران پرخت (وقایع مستوعه) و سوار  
 ایام اقامت در الارشاد در بیل آنگه ذوالفقار خان بیکریکی شیر و ان رخصت آمدن پایا سپهر اعلی حاصل نموده حسب الاستعداد  
 بعبادت ملازم مشرف گردید و در کاب سعادت انتاب بیا رت حضرت قطب العارفین چند روز در سیر و شکار و زلف آغاج همراه بود  
 از آنجا محض نشسته بفرستاد (ساخته دیگر) آنگه چون اخبار فرستادن امار و جلایان بجانب که درستان شیوع یافته بود  
 بنا بر حایت حرم و احتیاط ابام قلی خان سپه دیوان حاکم لا رخصت صدق الله ویرد بخا ز اسپه کرده فرجی از افواج قاهره فرمود  
 بطرف سلاطین که در قریب جوار که درستان واقع است فرستادند که از آن سپه خبر در ایش (ساخته دیگر) بقتل آمدن  
 گردید است که از امار امیر جلای و صاحب کبیر ارس بود و بزور بازوی شجاعت و دلاوری خود منهد و در با محمد پاشا غایب بود  
 کرده همیشه بخان درشت با هواریا و میکفت پاشا از و در حساب و بختیص در این اوقات که عزیت کردستان نموده و از از غایب طبقه  
 بود و منطقه خلاف و عصیان با و داشت روزی در خانه محمد پاشا مجلس منعقد گشته چون سرهای فرینان از باد و نخت گرم گردید که در حید  
 در انشای محاوره کم طرفی نموده بعضی بخان تهدید میکرد که مخزون خاطرش بوده بر زبان آورد و موجب باز دیاد خوف و بیم محمد پاشا گشته در همان  
 مجلس پیران خدمتکار که رومیان اچ اعلان و کج اعلان سینه بکونید اشارت قل او کرد و ایشان در همان ساعت شمشیر کشیده رشتند  
 او را با و منهد از اعتماد که با او بود و بقطع رسانیدند ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش پیغایه کردند و پاشا بکلی را بخود  
 منوب ساخته اموال و جبات و در پایا ایشان قتل نموده و حقیقت حال را بر عرض عاقلان رسیده بجلال رسانیده استخوان یافت (ساخته دیگر)



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۷)

رسالت آمده بوسیله امران و ارباب معتبه بوسی درگاه فلک مقدس اسرار بی یافت و عارفان و حکامین مراد پادشاه وزیر عظم و ارکان دولت عثمانی که بخدمت اشرف اعلی و ارکان دولت شاهی نوشته سخنان خیر خوانانه صلاح اندیشانه در باب قطع ماده خصومت و نزاع بقاعده که قبل از این بواسطت سمون خان کرجی اشعار نموده بودند در آن منظوم و مندرج بود بظن رسید حاصل معارف آنکه مرسل مذکور بی توسط خیر با حضرت اعلی تقم نموده بانی انصیر حضرت ادرماده صلح و قطع نزاع و کیفیت آن که بچه قاعده ممکن است و رضای خاطر اشرف حیث بواجبی معلوم نموده و معانی نماید و التماس نموده بودند که اگر بی الوافق آنحضرت مصلحت جانین منظور داشته را غیب صلح باشند چون در وقتی که محمد بیگ با بیگی آمد به و مکتوبی از جانب اشرف بخدمت پادشاه داشت در این مرتبه هر کس آید بادی الفت و دوستی که مکتوب صداقت که بخدمت طراز حضرت پادشاه فنی نماید و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجا و بطور آمده و ولایاتی که در زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان بخله تصرف و تسخیر نموبان و دومان آل عثمان تسهیل کرده قری بر آن گذشته بود و بقدر و غلبه تسخیر فرموده و بخانه ویران پادشاهی که در قلاع بوده متصرف شده اند و در اینجا سال چندین هزار نفر از سپاهای و رعیت و مردم در معرض تلف در آمد و پامال عساکر خراب شدند و از دست ایشان از جانب حضرت خواندگار در صلح زدن این مسند از وایان عالیقدر و مناسب به سلطنت نیست و اگر از طرفین این مقدمه منظور و ملحوظ و این کشاکش در میان باشد قطع مواد خصومت که موجب تشویش کافرا اهل اسلام است در عقده و تعویق میماند و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در قتال و جدال و موجب کسر شوکت پناه اسلام و شتمان و خوشحالی نصاری و از باب کفر و ظلام بیکدیگر و فرمانروایان و امانت گران که آرمیدگی عالم و رفاهیت عالم را بر مطالب عالیجه رجحان داده و در مای عافیت و آسودگی بر روی خصلیات گشاده اند اگر حضرت شاه عالیجا نیز بادی مقدمات مصاحبه و دوستی که در طی نامه نامی اشعاری در باب صلح مندرجند برای بحث رفع نقاب حجاب بسته و در آن راه تفکیر و تدبیر و یکدیگر خصومت و نفاق طسوفین بدین قدر ظاهر دوستی و اتفاق تبدیل مسیله حضرت اعلی که ذات معذات صفاتش بفریاد احوال خلایق و عباد الله منظور و محبوست چاوشن مذکور را احترام منسوب و به نسبت فرمان فرمای مملکت و مردم سخنان محبت آمیز بیان فرمود بر زبان رفیق و ملایمت بارکان دولت قصیری پیغام کردند که چون چسپان دولت آنجا نوا ده رفیع بدین غرض و جاد و روشنی یافته و بسعادت خدمت عربین مجتربین از اهل الله تعالی شرف و عطیها مشرفند و بدین در بسته گرامی بین التلاطین مغرور و ممتاز لاجرم بر جمیع اهل اسلام معافو ایشان لازم و متمم است غایتش نوعی که مکرر اعلام شده سلطان مراد خان آنها ز فرصت نموده بختی و بی سببی نقض عهد پدران رضوان گران که بقید سلاسل با میان غلطه تا کید یافته بود و او داشته بجنب بعضی از ممالک موروثی ما را متصرف شده بود و اکنون که بغیض فضل الهی حقیقی حق شده و میشود هرگاه حضرت خواندگار مضایقه بملک موروث ما نموده در مقام الفت و دوستی باشد ما نیز بجهت فاهیت سلیم از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت و اتحاد و عدول نخواهیم جست بهر از این که میانه پادشاهان اسلام مصاحبه و دوستی سلوک بوده موجب خمدولی اعدای دین همین کرد و دستار یافت که حسب لاسنه عای مراد پاشای وزیر عظم و سایر سعادت مندان خیر اندیش که با عیان این خیر انجام شده اند نامه و دستنامه در قلم آورده ابواب مصداقت اتحاد و مقصود که و اند شرح نامه نوشتن و فرستادن ایچی در قضا یا ارسال کنند رفته و خلعت بدین لکار خواهد شد ان شاء الله تعالی با جلله چند روزی که چمن تربت بخش سلطانیه محل اقامت اردوی معلی گردید و موبک هایون بجانب آذربایجان در حرکت آمده از میان بفرم طواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صغیه صفویه بدارالارشاد و ادبکلیت فرموده بدان سعادت عظمی استعدا یافته چند روزی دارالارشاد و ادبکلیت مضرب سادات قبال بود از آنجا غرض زیارت تربت طلب العارف عارف بانی شیخ زاهد کیلانی فرموده متوجه آنضرب گشته و بعد از وصول بدان مطلب علیادش طایره شکار قریل عاج بدارالطلبه فرستاده از آنجا بار و باد تشریف برده از راه علی دره می بستاند باغ نهضت فرموده قشلاق هایون در آنجا قرار یافت (از سوانح غیره)

# سالیت و سیم جلوس شاه عباس اول

ذکر رفیق امیر کوزه خان و امیر ارجح پسران قضا جریان بستر اجدادمان (۵۵۴)

## و تاخت و غارت کر جیان آنولایت

سابقه ذکر شد که جیل پاشا بنجل تار باخته آمد امیر کوزه خان از دست درازی طبقه تار احتیاط و زبده جمعی ایشان را در آغوشه کربس پنجو زنده قرب جوار داد و مناسب نیت حقیقت پاید سر بر علی عسکر که در پیشتر از آنکه از آنکافی دست درازی بر کرده و شود دروغ ایشان کوشیدن اولی است بنا بر آن حکم قضا قضا و بعد و پیوست که جمیع امرا آذربایجان باقیچنان خاصه که در سال گذشته بتیر زنده شده بود بایردان روند و بگردی امیر کوزه خان تاخت اجدادمان آغوشه و حدود ارض روم رفته دروغ مخالفان و تاخت و غارت آنولایت و سوغت علفزار با و غلات و بقعه فرو گذاشت کنند و دوزخ از نظر جلایان را نیز مقرر داشتند که بر داری و راسعید و آغاجان سیم می بخورند قربانش پیوسته در آن سفر همراه باشند و حسب فرمان قضا جریان پر بود آغاجان از تبریز و محمد خان زیاده اغلی قاجار از قراباغ با سایر امرا عظام و جلایان مذکور از مرزها بیرون جتمع آمد و لشکری عظیم مرتب گشت و امیر کوزه خان روز بصیافت امرا عظام و ملازمان درگاه پر دخت به بکین شایسته توجه مقصد کشند مخالفان رومیه و تار فوج مقابل آن سپاه چو قدرت خود ندیده در قلعها خزیده پای در دامن سلامت کشند و جوشن منوره بولایت کرج در آمده آتش شب تاراج در آنولایت زد و بسیاری از نزار و صبیان کفر کرج اسیر نموده آن ملک را از خیر انتفاع انداختند امیر کوزه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای بوش جمیع نموده خیال دستبرد می دارند با لشکری و آن جدا شد با طرف رفت و ملک جمعی ایشان را برانگیزد ساختن قرین نظر و نصرت مخالفان فرموده و از جمله ایران آنچه لیاقت بر کار خاصه شیرینه داشت بیل جنس مصحوب علیخان بکیت جو انشیر برگاه جهان پناه فرستاد و بدو واقعه ارسپاه قربانش مد حدود ارض روم و آنولایت بیشتر از پیشترست ظهور یافته احدی از یلکریکیان و پاشایان رومیه در مقابل و مقابل و مقابل با سپاه منصوب یافته مجاریه و مدافعه جرات و دیری نتوانستند کرد و امرا عظام کامیاب و دوستان هم نمودند و هر بقدر سلطنت خود شتافتند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان و فرستادن جلایان با فوجی از

عساکر فیروزی نشان بصوب کردستان و وقوع حالات آن زمان

چون حضرت عالی شاهی ظل الهی چندگاه در دار استعلاصفهان بهتات ضروری سلطنت پرداختند و بهار روی کبری آورد و هنگام میلقات شد رایات نصرت آیات بغیر و زمی و اقبال متوجه بیلاق مسیر شدند چندی روزی که بیلاق فرور نصرت خیام اقبال بود امرا عظام و ارکان دولت را حکم شد که با آغوش اردوی معنی از ادیالات به شکلی در حرکت آمده و در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با معدودی از ازماد مستقر بان و خواص ملازمان سبای باصفهان نمودند در چهار بلاغ فباط آبپاشان که در میان ملوک فرس روم و آنحضرت شگون گرفته اند سرور شترای خلیقی گردیدند و از راه کاشان به ارالموحدین قزوین رسیده تا چهل روز در دو تخته مبارکه آنجا عسکر پیرا بودند و در حین که اردوی آغوش و امرا عظام حسب العزم بوده بچمن سلطانیه رسیده آنحضرت نصرت فرایخم اقبال بود نصرت موکب معنی از دارالموحدین قزوین رسیده به اردوی آغوش پیوستند و در آنچمن نصرت بخش سپاه پرده و بارگاه با وج هر و ماه افراشته خلل ابن مال حسینه الدین نام چاوشی از چاوشان معتبر سلطه خوانکار همراه محمد بیک و لا حسینعلی خلای می رود که با یکدیگر روم رفتند و بیک

آمدن سول خاندان  
نزد شاه عباس  
سلطانیه



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۵) با اظہار این گرجیان بختیوشول که تا موازی منقذ منتهی تار بدست آورده طبعی تن بلا گردیدند و بقیه سیف ارجایای کوچ در جنگل پراکنده بودند پیاده و عسکریان بعد فلات خود را با خنجر رسانیدند و پانزادگره جهان پناه فرستادند و پادشاه صاحب لائیس سلاطین گرجی مورخ پیشگشته سپهر محمد پاشا بیار رسید

### ساخته دیگر محاربه ذوالفقار خان و خود شیروان با طبرسرانیان

از سوانح اقبال که در ولایت شیروان فرین حال اولیاء دولت یزدال گردید جنگ کردن ذوالفقار خان با والی طبرسران و قلعه ساختن در آنحد و تعیین این مقال آنکه در زمان فرقت شیروان ناحیه از نواحی شابران را که با لک طبرسران شمال دارد مردم آنجا شتر شده بودند و در زمان روسیه چون رویان با طبرسرانیان مستقر بودند در مقام استرداد آن شدند در این اوقات که ولایت شیروان مجدداً استخوانیاد دولت قاهره کشت مردم طبرسران بطبع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید تصرف حاکم شابران نمیدادند و آمدند طارناً حاکم از آسیب طبرسرانیان بآن ناحیه دستور بود رای صوابهای اشرف که همیشه در آسینه ضمیر امر و زش صورت فردا جلوه گراست بنا بر رعایت حرم و احتیاط قهقار آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب دهند و حکم قضای مضی بفرستاد که ذوالفقار خان بطریق شیروان با امر عظام تباین تا حدود طبرسران بفرستد در آن زمان استیلا م تریب نموده و خنجره ویرانی قلعه سرانجام داد و فوجی از غازیان و تکلیفان بجای آن تعیین نماید که دست مردم و عسکریان عونا از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقه قربا شش شیروانیان ستمنا مردم آنقلعه مدفوع و اسود حال آنولایت تردد و آمده نموده از تعرض دون صفیان و عسکریان مصون و محفوظ باشند و ذوالفقار خان بفرستد منوجه انجام آنحضرت شد و سخت کس نزد مصوم خان و والی طبرسران فرستاد و حقیقت حال و اعلام کرده خاطر نشان نمود که اصلاً از ترتیب حصار حذری بشمار نرسد بلکه مستحج انواع فواید است و والی طبرسران مضایبان و ادبجالات باطل و مقورات حاصل در مقام مانع در آمد و حتی که ذوالفقار خان با بخار فقه جای قلعه تعیین نموده شروع در کار کرد و والی مذکور موازی ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجای ذوالفقار خان آورد و او با بر آنکه والی طبرسران همیشه بر گاه جهان پناه بازگشت نموده پرا خود را از جمله بندگان درگاه بشمارد و از این اشرف مجاربه او نادون و مرض نبود مگر در رسولان فرستاده او را از خواست عاقبت و سوز خاستن این مانع تخذیر و تحریف نمود و بقیه نیفتاد و آنکه بیکری شکر قربا شش رسید و در دیگر صف پناه آراستند بمقابل خود مضور در آمد و ذوالفقار خان نیز بفرموده بر تریب مقدم جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست با سعال آلت قال بردید لشکر طبرسران تاب یک صد مرتبه چرخان سپاه مضور بنا در ده در حله اول سلاکت جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفه بعضی نایکوار نفس طبرسرانی را سر با و بی نیازی رفت و والی طبرسران بریت غنیمت شمرده و در آنروز که بیرون انداخت ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر خصاص یافت لشکر با و از قتل و کشتن طبرسران منع نموده در عاقبت بر زمینان مبالغه نمود چیریم آن است که چون بی امر اشرف این صورت روی نمود مبادا طایم طبع شهرداری نبوده باشد مجلاً بقیه سیف در جنگلها و بیونما خرید و نیم جانی سلامت بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده آورد و ویرانی سرنگام نموده و حارسان تعیین کرده مراجعت نمود و شرح واقعه بر گاه عالم پناه عرض کرد و با آنکه مصوم خان با پی از دایره ادب بیرون نهاده بر سر قربا شش لشکر کشته حضرت اعلی بابر آنکه بیکر ترم غفور تبصیرات او کشیده بودند و بعضی از متنبیان او در ملک خدمت سراجی سلطان نظام داشت اظهار خشنودی از آن قضیه نموده ذوالفقار خان را از منتهی نمودند که کس معتقد نزد مصوم خان فرستاده خاطر او را استیغاب نمود و حسب لیسنه نموده عمل نموده والی طبرسران سینه از حرکت مانع بخار و رجوات و جبارتی که کرده بودند و پشیمان گشته در مقام اعتذار در

کتابت و نقاشی  
با والی طبرسران و  
غلبه او بر والی

## سال بیت دینم جلوس شاه عباس اول

شان که لایق پادشاه شکریدار بنام کشیده از آراه بشیر و آن آمد اول ولایت آخند و توابع را بقصر در آورده قتل محکم کرد و چون  
خان در حیات بود بمعاذت سیمون خان دست و پا می سید و بعد از او ورنه در آن ملک نکتن یافتند و صبیح سیمون خان که زوجه و مهر خان  
و عورت صاحب غیرت بود با پسر طفلی که داشت با بعد و دی از ملازمان نکت پسر در آن سلسله خود را در پیشه ما و کوهستان آن ولایت  
مخافت میکرد و در مدت میت و خیال که که جتانات با تمام تابع و حصار کج از رویان بود عورت مذکور سعی بسیار کرد که رویه  
آن ولایت را بدستور سایر کرجتانات که بولاقه کرجی خراج گذاشته میکرد به سپاه او که آنابیک نام دارد که داشته خراج بگیرد و رویان  
نکردند لیکن اقطاعی معاش او و مادر آن ولایت مقرر کرده بودند و او سختی و زحاری میکرد زانند و در ایامی که منصفه یون بجانب  
آذربایجان اتفاق افتاده محاصره قلعه ایروان کرده بودند شاه یوسف پادشاه که از میرزا دایمی آخند مسلمان شده از جانب خواندگار  
روم مرتبه پادشاهی یافته بود و حاکم بعضی از آن ولایت بود دیگر به بعضی از حسن و ظفر و در قریب باش ابر که در کی حنجان است با صوبه  
در طی دفاع آنال خبر یافته باخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از جنگ خیال اخی و انزام او که امیر کونیه خان و خود قریب باش  
آخند و دکن یافته و تا حدود ارض روم همیشه کدکوب سپاه ظفر را بود و مکرر استاجار دمان و آخند را ناختم کردند احوال  
یوسف پادشاه و رویان خلیل پذیرفت و الله آنابیک خان استفاده بدرگاه سعادت بیان نموده است و انود که بمعاذت منوبان این دو دمان  
ولایت از دست فخر ابدست و در حضرت اعلی شاهی ظل آلهی امرا بش الدین و قراقر و غیر هم که در قنقیز و زکم و دستا باد و لوری بود  
بوکمت و مبراهی و نامر و منور بودند و در قومی بیست و شش و الف که رایات جلال توجه بشیر و آن شده بود آن عورت صاحب غیرت با اتفاق امرا  
قریب باش ملازمان قدیم آن سلسله منیر ملک مذکور که بکرت بر سر شاه یوسف پادشاه رفته بود و ظفر یافت و او را با یکصد چاه نفر از رویان گرفته قلعه  
آخند را که معظم قلع آن ولایت است بست آورد و کشته محال آنجا بجهت تیغ و قضا و در آمد و بتاریخ روز یکشنبه چهارم شهریور اثنای  
سند مذکور کسان و او امداد در شامی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت حال که بنیروی قابل سینه و الی شاهی بطور آمده بود و عسر که دند و امداد  
بر یک بقدر حکومت خود و آنابیک خان که در آنوقت شانزده ساله بود با و الله هس در آن ولایت بودند و یک یکی ارض دوم این اخبار را ابراد پادشاه  
که سر در آمده بدفع جلای مشغول بود اعلام نمود و او بعد از دفع جلایان جل پادشاه نامی را حاکم لشکر خاگر تار که تار که تار که ای خان کج  
گذشت بعد و سر در فرستاده بودند و او را با منسه پادشاه و الله محمد پادشاه که از میرزا دایمی کرجستان متسلمان شده در میان  
تربیت یافته بمرتبه ایالت پادشاهی رسیده بودند با آخند فرستاد و ایشان در او چندی بیست و شش و الف با آخند آمدند و آنابیک خان و الله  
تاب معاومت نگزیده و در کرجستان کار تیل زد پسر خاگر آمد و الله و زاده در زاده توقف نمود و پسر را که در حسن و ملاحت اکتی  
بود و مصنون این رباعی که بر شمس الدین محمد صد جنی در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بخت لوار صاب پسر سیمون خان گفته بود و  
صادق بود (رباعی) تر با بچایست آتش فتنه و زکنت کاش زده در غم من صد حور درشت چون پیرمیشان  
برای آنکه هس رضوان همه شایخ طوبی آر در بشت بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاد و در اوایل اینال امرا شمس الدین  
و قراقر و عنیه هم با جمعی از لشکر کرجی اتباع لوار صاب خان و الی کار تیل باخت آخند رفته امیر بسیار آورده بودند جل پادشاه مروری  
دو هزار کس از خیل تار و منسه پادشاه و الله محمد پادشاه که بمراقت آمده بودند بدفع ایشان و ناختم کرجستان کار تیل فرستاد و آنجا  
بیان الکادر آمده و ناختم غارتی چند کرده و معاودت نمود و لشکر لوار صاب خان در کلاز دایمی نکت میان بیست و پسر راه بر ایشان  
از کطرف سپاه قریب باش از کطرف کرجیان ایشان را میان گرفته پادشاهان برود که فاکشته لشکر تار که در آن ملک بیکانه بودند و  
میرفتند سر راه و کلاز تار آمد و میافتنند دست از غنیمت باز داشته در میان بیست و پسر را که شده و بمصدق اللهم اشغل الظالمین



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۲)

و بدینکلی اورا تپسیر بود آتخان حاکم تبریز که امیرالامرا آن سرحد است اعلام نموده استمداد کرده بود که اورا گوشمالی دهد و پیر بود آتخان  
دولت نغرا از غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از غازیان امر آن سرحد سیر کرد یکی از متقدمان کار دیده فرستاد که سبلان سلطان  
مخفی گشته باخت و عارت الکاز ارجیش و عادی و جزو تنبیه و تا دیب پاشا بشیر انگریز فرستاده سازد و از آن سلطان سلطان با فرستادگان  
نذکور و مردم خود که مجموع پانصد کس بودند ایضا کرده تا حوالی ارجیش که مقام و مسکن محمد پاشا بود عنان باز نگشایدند در اینجا و دست کس را  
بپای قلعه او فرستاده یکصد نفر را بکومت آنجا عتین نموده اند که اگر پاشا بیرون آید بجنگ صحرانگانه از بلنگاه در آمده بعد از قیام نماید  
و دست نفر دیگر باخت و عارت مشغول گردیدند از جلد پیش رفتن چهل پنجاه نفر نیز یکی قلعه رسیده بودند که پاشا خبردار گشته از جلاوت  
و مردانگی که با خود فرستاده بود و نظر بر آن فرج قیل انداخته اند که مردمی که حاضر بوده اند از قلعه بیرون آمده و جلوریز خود را با نکرده  
رسانیده دست باقت قال کشود و لا و در آن قزلباش نیز بشلستان جانستان آتش در خرمن وجود می افکند انداخته فایم بران قتل  
اشغال یافت و غازیان شیرشکار پی در پی رسیده داد مردمی میدادند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود را بدو نموده  
بنفسه با شرح کشته با یکی از ترکمانان در هم آویخت و آن شخص اورا نشان داد بنوک نیزه جانستان از صدر زمین بود و بر روی زمین شکستند و  
بر سر او انداخته خواست که با تمام کارش بر دوازده پاشا از بیم جان نام خود برده بیزدی دولت قاهره و دستگیر گردید و روحی شکست یافته و  
بهریت نهادند و تا پای قلعه اگر قطعه شمشیر غازیان فخر شعار گردیدند و آن ناحیه نسبت عارت یافته غازیان سالماً غایب مظهر و منصور معاد  
فرمودند و تپسیر بود آتخان اورا پاپه میرا علی فرستاد و قبل از آن و لدان خندان آقا که در خدمت اشرف مغرور و محترم بودند مکرراً در مجلس  
بهشت آیین زبان توصیف محمد پاشا کشوده تعریف قابلیت شجاعت امانت استعداد و بسیار کرده بودند حضرت علی شایب مظل که  
معدن فوت و احساند بنا بر عاطفت جلی و فاعده معهود و بظرف رحمت و لغات متوجه حال او گشته اند فرمودند که اورا بطریق میمان مغرور  
و محترم میدارند رفته رفته سعادت محاسن مجلس خلعت آیین برافراشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم خصاص گردید چون ظرف  
طبیقتش بیزباده و مرحمت و الطاف شایب گردید و داعش از شادخت و غرور پیشین که مکرر گشته بفرخار آن نیافا و دین در عالم لذت برد  
سیر نموده در مجلس سخنان بصیرت از او سپرد و از مضمون تمثال که سلم التبتوت جمهور خردمند است که (شعر) سخنان پرورده کین  
بذیقه آنکه گوید سخن بکلیات ناخردمندانه که چنین حال احترام از آنها کردن و حرکوت بر لب نهادن اولی است زبان می کشد و آنکه  
از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی ابجانب دوم فرستاده فرزندان و مردم خود را از اسلحه و متی و مشه غبار خود منجر سازد و بعد از استیجار  
و خدمت غلام خواجه سرائی را که همراه او آمده بود فرستاده و کلیات که نوشته بود بنظر اقدس بر آورد چون حضرت علی عیار کار را در گذر  
بودند با مراد سپه اشاره شد که غلام مذکور بر پاهای آنکه بی عرض مکرر میخواستیم که داشت توقیف نموده مکاتبه و اسلحاتی که مصحوب او باشد که  
همچنان بر بهر بخدمت اشرف فرستند و حکام سرحد حسب الامر مودع عمل نموده چون مکاتبه بنظر انور درآمد سواهی آنچه بنظر اشرف در آورده بود  
سخنان لطایل در باب قزلباش نوشته بخانان رهسپار میا کرده بود چون خیانتی چنین از او بطور رسیده و دیگر شایستگی سلوک سابق  
نداشت در هنگامیکه رایات جلال از تپسیر نیز متوجه قزلباش بودند اورا تبریز که استند که بایر بود آتخان در قلعه تبریز باشد چون  
بر وجود رجحان داشت در آنجا بسی جیل راه عدم میبود (از سوانح و وقایع) سرحد ناگفته قاری پاشا است و خلعت  
آخسته قتل تا ماران در کرجستان معضل این محل آنکه غالباً در مجله اول این اوراق سمت تحریر یافته باشد که در وقتی که میانه حضرت شادخت  
مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شده و سنور و سرحد معین گشت که حسان مسک که والی آن پیر منوچهر خان و اما دمیون خان  
بود و خل سنور قزلباش که دید و ولایت خسته و شادخت اجداد مان که بارض روم پیوسته از اعمال مستقامت و در زمان نواب مکنده

نسخه خاندان نجیب  
کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم

## سال بیت و سیم جلوس شاه عباس اول

و بنمای ایل و غیرتش پر دخت الکا، اور امترق شد با مر ارجالی دیکه و از آزاره جبهه دود ارض مردم آمد به سیه کونه خان بیکریکی مجوز سعد و  
(۵۵۲) امرایک باخت آنولایت مأموریکه دند بخن کردند و حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی عتد و دریافت که چون او از نیک و بد  
معاملات کردستان و شوارع عبورش کرد و اخذ الکا است خجری این شکر بود خد مات جان سپاریهای دولتمندانانه بطور آورد که  
موجب از یاد اعتماد و لطاف شاهانه کرد و آنجا عت حسب الفهمان هائون علی روانه آنحضرت شد و شرح فرستن ایشان بد لفظ و وفایت  
امیرخان و قایم که روی داد بعد از تحسیر سوانح و وقایعی که در هر طرف است بطور یافته مرقوم قسم عنبرین رقم خواهد

## ذکر ایلمچی فرستادن بجانب هندوستان

بعد از رفتن جلالیان چون سال بود که پادشاه مریم جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان بعالم عقبی شتافت و له  
ارشدش محمد سلیم قایم مقام بدروالاکسگر دیده بود بر رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه فیما بین این دو سلسله مرعی و ملوک بوده و  
اراده خاطر حقیقت مفاهر آن بود که یکی از معتبران طایفه حلیه قزلباش بر پیش تفریه پادشاه معنفور و تهنیت مبارکبادی جلوس فرست  
ار جبهه شروانه آمد یار گرداند بنابر شغل عظیمه یاق آذر با بجان و شیر و ان فرصت آن نشد در اینوقت که در مرقع سلطنت روز  
افزون اتفاق نزول افتاده بود کمون خاطر انور را بطور آورده بعد از همان نظر بجال بر یک از کاراگانان انجمن عزت و طرز دانان بی  
سلطنت جناب امارت آبی یادگار علی سلطان طاش را که از مرز اندامی طایفه قزلباش و بنیره حلیه الخلفاء بود که در زمان حضرت خاقان  
سیمان شان فردوس آسان حاکم دار السلام بغداد بوده و بوفور دانش و سخنانی و چرب زبانی از فتران و امثال هستیاز دار و سزاوار  
این امر دیده بر سات و سفارت تعیین فرمودند و مکتوب محبت آینه مشعر بر پیش تفریه والد بزرگوار و تهنیت جلوس مایونش در قسم آمد و بجا  
امارت آبی بروجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پر دخت با پنجه نغز از آقاییان و ملازمان که یکی اسبهای بد و سواری و کوتل و جبهه و کمربند  
پسیده داشتند بآیین شایسته و زینت تمام روانه شده اند راه قندهار متوجه مقصد گردیدند از جمله تحف هدایا که برسم ارمانی فرستاده  
شد پنجاه راس اسب توپجاق عربی و کرجی و بیاتی بود که در اینهمای خاصه شیرینه بهر سیده طن غاب آنت که در سرکار هیچ پادشاه و بیگ  
صاحب کنت کی از آنها یافت نشود مع جلای زربفت و غل و اراق لایقه و کتوب پوسینار و سیسیاه در ازمو که از ولایت اردوس  
آورده و همان صاحب درایت هر یک را بشتاد تومان و نود تومان شاهی عراتی استیلای نموده بودند بر آنکه چنان رو باه سیاه رنگ  
در ازمو نامد واقع میشود و یکبار و پانصد عدد آتش نغسه از غل زربفت طلا باف و نقره باف و زربفت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار  
زرعی زرباف و اطلهها و مخملهای فخر کی و خطای باف و سایر اتمه و اقمشه بزد و کاشان و دیگر تحف هدایای لایقه از هر نوع که در لوا  
رتبه و شان طسرفین بود و تفصیل آنها موجب طهائشید ارسال میت

## سوانح اقبال که بنیروی دولت ابدی الاتصال در این سال بطور پیوست

اول که قاری محمد پاشا ولد زال پاشا ارومی است که حاکم اجیش و عادی مجوز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را از حجاز  
روزگار شمرده پیوسته بآل نخت و غرور در هوای بلند پروازی طیران سینود و میخو است که در سرحد قزلباش دستبرد می خد نمود  
آوازه تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان مردم سیستان نفاخ نموده موجب بیت و اعتبار او گردد و همیشه در کین فرصت شسته  
سرحد قزو و هائون میشد در بنال سلمان سلطان سوباشی دنگل که از جانب اشرف حاکم الکا چورس است با او قرب جبار دارد و حقیقت  
و بد ملوک



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۱)

و فتحه سرایان خوش آنک و منینان نیز چنگ نجات دلا و بزرگتر تات سگری غنم دای خواطر بوده مگر خان لاله از آباد نای خوشگوار  
 و باغ مجلسیان را ناز و ترمید اشتند انقضای شب از و محافل عیش و نشاط اتفاقا یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و امرا و  
 اکثر اوقات در مجلس هشت آهن بشف مجالست و صحبتی شرف و سرفراز بودند (آز سواخ امینال) که هنگام بهار و ایام  
 افروز نور و زلفور آمدن مصطفی پاشا و لد ازون احد است مفصل این مجلس آنکه در سال گذشته سمت خبر یافت که مصطفی پاشا رن کور  
 بغداد بملازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشا و لد جنال اضلی صلح کرده حکومت بغداد را با و گذاشته بجهت رفت و در آنجا معلوم  
 کرد که رویت بدیخت که او بپایه سپهر اعلی شاهی باز گشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت و زمره ستون  
 با و عداوت دارند و بهت بر افکار و اعدام او میکارند و بسند دیکن و عمران خود نیز بی اعتماد گشته متوهم میبود خواست که خود را در  
 اندازد و بسنجی که گوید من اعمال شمره زور التماس نموده از حد با بجا نقل نمود و کلار و ملازمش تفرق نموده بودند که مقصد او از آمدن کربلا  
 آنست که خود را با کلا قربا بش اندازد با و در مقام خود در آمدند و او بر کید و خدرا کنجاعت آگاه گشته از خوف جان ترکان اموال و بها  
 کرده و جوهره رغبت شمرده با چند نفر از مستعدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو بهایون شد و کشته جرات و کلا و ملازمان با اعتماد  
 منصرف گشته بدار اسلام بغداد رفتند و مصطفی پاشا بیرونی بخت بلند و طالع ارجح غیبت پاید سر بر اعلی کرده بهمدان آمد و از آنجا متوجه حیات  
 سریر خلافت مصیر گشته در دار السلطنه صفهان در تاجی جشنهای باغ نقش جان باستان سعادت آشیان رسیده بغرباط بوسی فایز گردید و  
 نظرات انصاف گشته بخلع فاخره و ناهام اسب و زین و جیهه مرقع و مکر خنجر و امثال ذلک و بطنی زر نقد سمره ساری یافت و الکا بستر بر اعمال  
 قلمرو و حاکم ببول و اقطاع او مغز گشت (دیگری از وقایع) فرستادن جلایان است بجانب کردستان شرح واقعه که  
 بعد از نقض ایام صحبت و شاد کاجی جشن بوز و زری متوجه مهم جلایان گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرا از قربا بش ارفیق ایشان گردیدند  
 کردستان فرستند که چون سپهر جلایان اگر آدم مردم با اعتماد گشته انکرا ابل فساد و مذمومتی وقت و زمان در سر حد با اعمال ناشایسته و امین  
 فی الجمله که شاهی یافته از خواب غفلت بیدار و ترکان اعمال مانع بجا رناید و چون شد از اطوار جلایان و طبقه لوندات در این اوراق شریف  
 که مردم شور کشید بی مال اندام در میان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاق دارند و هرگاه خونی نداشته باشند با یکدیگر  
 کمال خصومت و اتفاق میورند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مظهر دانش و آگاهی اندک ترا انظایفه را بواجفت و دوستی و رفع خصومت  
 و نزاع یکدیگر ترغیب نموده محمد پاشا را امیرالامرا را انطبقة گردانیده بکلی را بصلایح و لیس پذیر مشتقانه فرمودند که در ابرک و مقدم خود  
 برای و صوابید او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صلاح او تجا و رنخند و کوشش بوشا ترا برادر آید از انصایح که انبار گردانند  
 از هر یک عهد و میثاق گرفته و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در بیلا قات مرا عدا حل قات اندازند که مردم ایشان در قتل قاتند جمیع  
 شد جمعی از امرا بسپاه قربا بش که بد اعتقاد ایشان با نو میکردن نمی گشته روی متوجه مقصد آمدند و یکی را بنوازش و الطاف شاهانه سرفراز فرمود  
 از تود و یراق با بجانج انعامات کرده از دار السلطنه صفهان روانه نمودند و در جینی که رایات جلال در دار السلطنه قزوین بفرزول اجلال داشتند  
 حکم معنی بناد پیوست که حشنان بکلی یکی است با جلوه جان و قلمرو و علیش که با یکدیگر از مردم خود و امرا و قلمرو و اسکندر سلطان بر مقدم با یکدیگر  
 از ایل مذکور هفت است سلطان میرصوفی که صاحب چار صد کس بود و خرد و سلطان سبب بوی نوکران باز کوی که بمقصد نفر بودند و بان سلطان  
 یکدیگر بی مشا و حاکم کا و در و دسپا و در قرغان که چهار صد کس داشت و خلیل سلطان میرسل سیر که سیصد نفر بودند و در بغداد رفت محمد پاشا جلا  
 پیوندد و با دغان بگری حاکم مرا عدا را بخود ملحق ساخته از آنرا بولایات کردستان تا دیار بکرو انکند و در دزد هر یک از امرا که او را اعلی و اعلی  
 نموده با مردم خود ایشان ملحق گردانید و والکاو و غیرت او متعوض کردند و هر کس مخالفت و در زید به اطاعت و متابعت قربا بش پیچ اول منع اود

آمدن مصطفی پاشا  
 بپایه سپهر اعلی

فرستادن جلایان  
 بکردستان

## سال بیت و سیم جلوس شاه عباس اول

بقر سلطنت رسید پیش عیدان قوم اورا از انجیال بحال باز آورد و خاطر نشان او کردند که سفر مشهور آن منازعه قزلباش بود و ما مبارک نیت زیر که در اول حال که محمد گرای شکر بشیر و آن فرستاده برادران خود را در آنجا که داشت عا و گرای کرفا جزو قزلباش گشته قبل رسید و بعد از آن غازی گرای سینه کرفا شده چند سال محبوس بود و ثلث آنها مباحش و از کلام مجرب مشهور لا ثلثی شیء الا وقد نلت احترازی سلا متکرای این سخن در ضمیر جای گیر آمده از آمدن حبس تاب نمود اما فرار داد که موازی و هزار کس از آن کف و طر ابلس با طولی فرستد که بشکر سردار رومیان طعی گردیده بخدمات قیام نمایند حسب الوعد شش نقره ارکس فرستاد و در جنگهای جلایان همراه مراد پاشا سردار بودند بعد از آن سردار ایشان را که بر جتان من و آخته فرستاد که در آنجا بسر برند و بدیج جمعی از انطبقة در معارک قبل رسید و بعضی با وطن مراجعت نمودند و در آن سفری کا پیش در آخته ماند چهل پاشا را حاکم ایشان کرده اند خاتمت اول ایشان و گشته شدن چل پاشا در طی وقایع سال ایت یل مع عشر و الف که مراد پاشا به تریز آمد و قوم ملک بیان خواهد گردید انشا الله تعالی مدت سلطنت غازی گرای خان در الویس تا بیت و پنجال بود و او پادشاه قابل سفند و عاقل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی را در بط و ششبار میوشت اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و عنبرائی مخفص میکرد این مقطع ترکی از است (قطعه)  
ای غزائی یه پوشه در بار کنناید معرفت کلنی ال حسد و تاتار اوله کور

آغاز سال سعادت انجام تخا قومی سیل ترکی بعضها مطابق سبع عشر و الف و بعضها موافق ثمان عشر و الف که سال بیت و سیم جلوس قدس بایون شاه ی ظل  
الکی است و سوانخ و وقایع آن ایام

مشا طکان کارستان غنوزی و جلد آریان شبتان نخته پرو ری عایس با گارینر و ثوابه اخبار را بدینگونه زیب و آرایش داده که نور و ضمیر و پنهان بایون فال در در شنبه چهاردهم شهریور ایام حجته الحرام سه سبع عشر و الف اتفاق افتاد و موشان ریاجین که از ستره سپاه دی پای در امن محمول پیچیده بودند جلوه گری آغاز نموده و باغ روزگار از کنت بهار و شمیم شکوفه و از باغ غنچه کین گردید و باغ جان آرای نقش جهان صفا یان از کنت کل و سپهر و بلبل رنگ جان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه نوید منصور در کمال محبت و سرور بطریق معهود و در باغ مزبور جشن عالی طرح فرموده اطراف ندر آبی را که از میان باغ جاریست و حوض بزرگی بر مثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین با صنیه خصوصاً حضرت خاقان جنت آشیان ابوالقار شاه اسمعیل علیه الرقه و الرضوان عمارات و کشت در کنار حوض و بالایی نه ساخته و پرده خسته اند و فی الواقع آنجا از نهت بخش ثانی از روضه دار الهی و مصداق جنتان تجریم من تجنھا الا نهار است با گار و عیان دار سلطنت مذکور و بلوکات ایامی خراسان و صواب تریز و تجارت و صنایع خلایق که در پای تخت بایون بودند علی سدره ماتبتم قتم فرموده هر طبقه مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را با مراد و وزیر و اولا دولت و مقربان بارگاه سلطنت مخصوص دادند و محافل فیض بخش بخت فرا انفا دیاقه در برابر مجلس چار طاقها افراشته هستند آن نجار و مندهان نادره کار رفیقون غریبه انواع میاکل پرده خسته چراغها بر آن تعبیه کردند و بهر شب تا صبح روشنان پیر مینیائی که مجلس آریان عالم ملوی و بزم افروزان عشرت است ای ملکوتی اند بهزار چشم حسرت بر آن چراغان و مجلس بهشت نشان میگویند و شربا و عشرت آیین محفل آراسته شب در آنجا بس روح اندر اسیر فرموده و در هر مقامی که نشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت پرور



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۴۵)

چون در شیروان گرفتار خود طغران شدند و شاهزاده سعید شید سلطان خرمیسرا آنچه سبب غارتگری ایشان را که در قلعه الموت محبوس بود رسید و آن را در دستبرد چال مندر نمود و برویت پیوست غالباً در صیقله اول در طی احوال عادی که ایشان نگاشته کلکت در نشان کشیده انقضای چون غارتگری ایشان بروم رفته بخدمت سلطان مراد خان خواندگار روم رسید از فوت محمد کریم خان و انکه سلطنت الوس تا تار با و تفویض نمود و حسود تا تار بقدم نهاد پیش آمد سلطنت او را که ارثاً و اکتساباً شایستگی آن داشت پذیرفتند او در سلطنت و پادشاهی تا تاریکین باقی با خواندگار در مقام طاعت و انقاد بوده قدم از جاده متابعت بیرون نهاد و در زمان سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان بر حسب اشاره او چند نفر لشکر بفرستاد که با فتنه محاربات عظیم و سب و دمای قوی کرده کمال در سب و نام محلی از سرحد قشلاق نموده بر طبق نام خود غارتگری کرد و چون جلوس میایون علی شایب طلی واقع شده بار دست صلیکونه وقوع یافت غارتگری ایشان نامه صدقات نیز مصحوب حافظ قراقرش تبریزی که او در تبریز مجلس او بوده همراه رفته بود بخدمت اشرف نوشته نگاشت و حق تربیت شاهزاده و منفعت انما سلطان خرمیسرا و پاس نکند و کی آیند و دمان و الا نموده ظاهر اخلاص و ارادت میمیی کرده بود و برام قلی بیگ فچور استاجلور که در قلعه الموت کنعان او بوده و سکیوها با کرده بود طلب نمود حضرت اعلیٰ نیز مکتوب محبت امیر محتوی بر طار محبت و دوستی و خدمت کلمه مستبهای عیان فرمایش که بعد از بیرون آوردن صلح بنا بر فرقت آمد شد عسکر روم و هر گونه حوادث چنانچه با و شاید باحوال او پند داده بود قلی مندر نموده تحفه و هدایا فرستادند و در طی آن محبت نامه نامی اندراج یافته بود که معایرت و بیگانهی فیما بین بالکلیه مرفوع بوده از تحفه ایند بار هر چه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و سیرام قلی بیگ مذکور در اسس تجار بکفر رفته از اسباج بخدمت خان رسیده و از درود آن مشور حافظ و طور الفت و دوستی پیش از من حضرت اعلیٰ سرور و دمان گشته و او را قرین اعزاز و احترام را ساخت و نسبت بایستادگان پایه سیر اعلیٰ شایب مخلصانه پیش آمده عریضه خلاص آئین بخل خود نوشته بی تکلفانه حسب اشاره اعلیٰ بعضی اشیاء طلب نموده بود در این مرتبه حضرت اعلیٰ ابوالقاسم بیگ یوزباشی ایوانی را با مکتوب طاعت آئین محبت فروز و تقایس امتعه و هدایای دیار و آنچه طلب نموده بود فرستادند و در سائل گزاری یافته فیما بین عهد مصداق نقاد یافت و در سینه قومی یل شت عشر و الف کشته اعلیٰ متبحر ولایت شیروان مشغول بودند حاجی سیدم نام معتبر را چنانچه در وقایع نهال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاده معاقب و ابوالقاسم بیگ ایوانی سیر خود نموده مکتوب صداقت سلوب مخلصانه آورد و رومیته از این جهندی اطلاع یافت با او بهانه جوی آغاز نهاده از اول دولت گرامی سلامت گرامی را که در استنبول سلطنت الو پس تا تار نوید داده در مقام تربیتش آمدند و در هنگامی که حضرت علی لشکر با دگر گاشده متبحر آنجا مشغول بودند و زوار و ارکان دولت عثمانی بجا تکریم ایشان تکلیف کرده بودند که بجانب شیروان لشکر کشیده در معادنت پاشا و محارب خود قربان شایب سی موفور بطور آورد و او بنا بر ارتباط مودت و وسی تو اب اعلیٰ از میغنی سرباز و دمه پذیرد و پذیرد تشکرت بپا اثنای اهل طبعی او را دریافت و عالم فانی را و ادع نموده جهان باقی شتافت امر او عیان تا تار فومش که ایشان سپه دار اقام مقام کردند انداخته اما ارکان دولت عثمانی اولاد غارتگری ایشان را بنا بر آنکه پدرش ابو موسی قربان شایب میده اشتد شایب سلطنت نه است سلامت گرامی را لقب خانی لقب کرده اند بکفر فرستادند و عظام آنظایفه را بوعده و وعید طاعت و انقاد و ترغیب نمودند آنجا بخت تحقیق ریاست و مضامین چندین ساله غارتگری ایشان را کان لم یکن انگاشته بنا بر عافیت و سلامت طبعی اولاد او را از مخالفت امر خواندگار روم مانع عم زاده مانع آمده بجانب سلاشکرامی رغبت نمودند و او بمانع و منازعه تکیه بر بسند خانی زده و دوازده دمان غارتگری بر آورد و در میان که شیعی مل سبع عشر و الف است بر سیر سلطنت و خانی الو پس تا تاریکین دارد و نسبت بخواندگار کمال طاعت و متابعت سلوک میدارد و در استنبول از خدمت خواندگار تمهید نموده بوده که لشکر بجانب شیروان کشیده و مراقت و متبیه آنولایت از تصرف قربان شایب بیرون آورد تا

# سال بیت و دویم جلوس شاه عباس اول

(۵۴۸)

از مهمات سرحد از محفل اقامت کوچ کرده متوجه قسطنطنیه شد و بود جناب اعتماد الله و له بیت و دو کوچ با صفهان رسیدند و کروز در کاشان توقف کرده دیگر بار بهجت پاشا و سرداران و خوت پوشیدنی بر سر حاکم فرستادند الفقه از ابتدا تا انتها دقیقاً و دقیقاً همان نوبت و بدل و احسان منوره گذاشتند که کروز در باغ تاج آباد نظر مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه تقاضای یافت با ما وقت سوابق جلال که از پاشا از در کی داشتند ملازمان ادبستی آغاز نهاده یکدیگر از خشم زدند و نزل پاشا اطلاع یافته او نیز بیستانه در مقام تمام درآمد و پنجاه شیوه نامحود و در پشم محمود اظایفه است از هر طرف جمعی بجایت برخاسته رفقه رفقه در یک محل اظایفه دو گروه گشته کل و متع شیره با آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بان شد که فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونبار ریخته شود جناب دستور می اطلاع یافته فی الفور مستورانه با هیئت مشورت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شدند و میان آن دو گروه بدست بی مال درآمد بعضی را بعتاب و زورش بعضی را بچوب و کونک نادید نمود پاشا از آن جل و بدستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا بد کوچ بدولت آباد صفهان آمدند اما کمال دولت آبادی خدمات لایقه تقدیم رسانید روز دیگر که سیم شش شعبان المعظم بود روانه شش شعبان امرا و ارکان دولت و مهربانان درگاه به حسب فرمان با استقبال آمده قرین اسرار و احترام بشهر آوردند و اجتماع در درگاه و دو تنی از نقش جهان سعادت رکاب بوس دریا فقه حضرت اعلی شاهی ظل الهی با اجتماع بزبان عطف و محبت کسری و میهان نوازی که ذات نجسته صفاتش بدان مجولیت نظم فرموده نوازشات خسروانه بطور آوردند و اجتماع بعد از تخیل و اقام سر بر سلطنت مصر و اظهار خوشنودی از ملوک پسندیده دستور روشن هر یک بنمازی که تعیین یافته بودند و آمدند و نزل اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه شفت شد و مطایبی آمل ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید و خدمات آن دستور عالیجا بجن قبول موصول گشته مورد نوازش و الطاف بی پایان گردید و حضرت اعلی در آن زیستان در دار السلطه صفهان عشرت پر او ده صحبت های پادشاهانه نیداشتند و اکثر اوقات پاشا و امرا و جلال را با جمعی خلوص طلب داشته از نشانیات سرست میکردانید و بتفقه و دجوبی ایشان پرداخته تحقیق حالات میفرمودند و مصمون نقالی که (بیت) عشق در مشرب کیمیستی از غریب یکت شراستین و لیکن نشاد دیگر کون به با هر یک بطرز خاص پیش آمده نقایده عاید و اخلاص ایشان را بر محک تجربه امتحان رسیدند و هر که ام نجوای اینکلام که (مصراع) از کوزه همان برون تراود که در است کمون خاطر خود را بر طبق عرض مینهادند و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص و دوستی استنظام میداد و از یاده از تقاضای مورد تقاضا و تکریمات گردانیده حرام تمام فرمود و اجتماع اینکلام به بار سعادت ملازمت فایز بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر وجات احوالشان میتافت تیره احوال آن گروه قضایای سال آینده نکاشت کلک بدایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی

وزیر و عیال و از دوله  
با صفهان با روی  
جلوس

## وقایع مستوعه که در این سال بطور پیوست

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از استماع آمدن جلالین و تعاقب نمودن المکی اعلی بنا بر رعایت ادب و محرم و احتیاط موازی کنده تفرقه پس از تفکیران رکاب مقدس سیر کردی لاجن بیک نام غلام خاصه شریفه به دار السلطه تیریز فرستادند که اگر حقیر روی نماید بجا امر از سرحد قیام نمایند الفقه خود از آوازه وصول جنود قبل صورت وقوع نیافت قشاق تفکیران مذکور در این سال در نواحی تیریز قرار یافت از سوانح این سال خبر فوفت غازی کرایان این دو کرایان تا آن است که از شب پلاطین قرم تراود و جی خان بن جیکر خان است و پدر بر پدر دشت فجایق پادشاه الویس تا آن بوده که با نچه برای ششم دارند رسید و شرح احوال سلاطین الفقه که چگونه مطلع و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمد کرای و عا و کرای و غازی کرای و برادران بچه جیه شیره و آن آمدند و عا و کرای و برادرش غازی کرای

دشت غازی کرای  
پادشاه



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۴۰)

صاحب  
مجلس  
تاریخ  
عالم  
آرای  
عباسی

خلعت دادن  
اعتماد الدوله  
روسی جلای

۱۲

اذا تفرغوا من مجلس عام منعقد ساخته کل آنفقه را صنیعت نمایند و برادران و بزرگان و اعیان و هر کس از طبقه  
درسی داشته باشد خلعت دهند و بعد از آن مجلس عام مجلس خاص ترتیب داده و هر روز با فوجی از سرداران و اعیان صحبت دارند و نخست  
صنیعت عام در باغ جهان شاهی بوقوع پیوست چند روز خواند لاریان برتیب با صنیعت مشغول گشته تا موازی یکصد و بیست نفر با در  
دشمنه از برتیب طعه الوان و حلاوه و تقولات و مراتب پرداختند و زیاده از آنچه در حمله خیال گنجد و عادت آن جنس را وافی باشد ترب  
ساخته و در صحنه مذکور یک میدان و از زمین را که محل جلوس و هزار کس بود هموار کرده چمنها و سپاهیانهای تکلف بر پای کرده و در شب  
موتن گسترده و در ششم مجلس صنیعت عام منعقد گشت و قرار یافت که سواهی پاشا و پسر داران و بزرگان با ایشان از هر یکصد نفر بیت نفر از خلعت  
چنانچه از ده هزار کس و هزار کس خلق کردند خلعت محمد پاشا از قبای زر بفت طلا باف و بالا پوشش نخل زر بفت و منیل سر پسر زر چار زرعی طلا  
و حقیقه وضع و اسباب علی و زرین بکن سی تومان سپه انجام یافته بود خلعت برادر طویل بستر پاشا بود اما قیامت آنکه کمر بود قرا مید و کرد حید  
و آغا جند بری و حسن که خدا وکیل برادر طویل و سایر بزرگان با ایشان علی بن القیاس هر یک فراخور مرتب خلق کرد و پند سایر جماعت را  
اعلی و اوسط و ادنی تفرغ داده علی را قبای زر بفت و دارائی باف و بالا پوششهای نخل میفش و نخل سا و ده مندهای الوان و بعضی را چا  
زرعی اضافه نمودند و اوسط را قبای بیلیک و مطبق و بغل بند و ختان نخل و دستارهای سر زر و ادنی را قبایهای ظنی و دارائی و دستار  
چنانچه در فوق ذکر شد تا دوازده نفر خلعت پوشیدند مجلس صنیعت حاضر گشته هر یک در مکان مناسب قرار گرفتند سایر مردم جو جو بزرگان  
بزرگان در حوالی و حواشی مجلس و خارج مجلس نشسته و در هر گوشه باغ مجلس و در سرسبز بنگاه خلی نقاد یافت در این آثار از سلاطین زادانی که  
عظایک خان و ولد منوچهر خان و الی مس با چند نفر از کشیشان و از ناداران بزم ملازمت اشرف آمده و شهرت بزرگوار داشته بود و در  
مجلس صنیعت حاضر گشته با و مردم از نیر خلعت فاخره و خرجی راه و نزل و سپاه و در بیرون عطا فرمودند شمه از خصوصیات مجلس  
بعد از خوردن اقسام کفایتها و مغیرات قهوه چایان پایهای قهوه بگردش در آورده و تا موازی سیصد عدد خوان نقل که چند عدد از آن بفرز  
غریبه غلبندی کرده و پیکر اقام میوه با فکر ریخته در آن بختیه کرده بودند کشیده جلایان را لباسها برداشتن بعد از آن یکبار طرف طویات که میان  
هر دو نفر کتف باشد و میوه بدستور کشیده شد و خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه در برابر مجلس خرمین انبار کردند و مردمی که در خارج  
بودند جو جو میآمدند و میبردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام شد یکبار از قبایط عام الوان با لوازم آن مجلس آورده یکبار از قبایط  
خارج مجلس صرف شد انجی عظیم مجلسی انعقاد یافت زبان قلم از تحسین و دقایق آن صنیعت و خصوصیات مجلس بسیاری سبب از هر نوع  
بجز و تصور احترام آورد و وزارت پناه خواججه محمد رضا وزیر آذربایجان و کشنده ملازمان درگاه که در آن عشرت سر بودند ملازم و اربابانی  
ایستاده از زمره خدمتکاران بودند بعد از فراغ از آن امر متوجه نظم و نسق مقامات ایشان شده بدستور پیش آمدگان هر کدوی را در محل مناسب  
فلاق تعیین کرده میماند اران همراه کردند پاشا و سر داران و بزرگان با ایشان هر کدام حساب اصلاح و وزیر عظم و دستور عظم چند نفر  
خواص ملازمان و خدمتکاران تا موازی پانصد نفر جدا کرده بقیه لشکر را بیلا قات فرستادند که انشاء الله تعالی در هنگام بهار که رایان  
جلال در بیلا قات تشریف داشته باشند کجا مجتمع گشته بنظر اشرف در آیند در عرض سه روز مقامات ایشان فضل یافته فوج فوج روان شدند و روز  
حالیجا با اعتماد الدوله بزم مراجعت از شهر بیرون آمده در پیش آباد نزولی کرده و در روز در آنجا بودند و در ششم کج کرده و متوجه درگاه معنی شد  
علاوه و ما یحتاج سرکار پاشا و درگاه که پانصد نفر بودند تا دار السلطنه صفهان از سرکار و ثواب میرزا داده و شده و به روز سواهی در مجلس  
فانی طعامهای الوان و طویات علیحدّه ترتیب داده برسم تکلف و باد بود نازل جلایان میفرستادند هر روز یک قطار گسترده با حضری از اقسام  
مرتبات و حلاوه و تقولات میوه و سایر سبب با حضرمات یافت که در شاهی راه بکار میرفت چون رایات نفر شکار بعد از همیسان

## سال سیم و دوم جلوس شاه عباس اول

آذربایجان سامان میداد الفقه عالی بجا اعتماد الدوله چون بدین مدت مأمور گردید سامان و سپهر انجام یراق و ضروریات آن نمران  
البسه و اقمه و ماکول و مشروب و غیره بوجه لایق منسوخ نموده روی بمقتضای مورد دست دریا نوال بنذل و احسان و اطعام گشوده در باب  
زیاده از مقدار و مأمول بمکحان مبالغه نمودند اگر خصوصیات و دقائق آنها بتفصیل در قسم آید قصه بدرازی کشید محلی از آنچه کاتب حروف برای  
العین مشاهده نموده از ابتداء تا انتهای بنوعی است که در ذیل مبین و مرقوم میگردد با بجمه چون از اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی  
کثیر از ارا و قورچیان و غلامان و دیالان که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات یاده از قدر چنانچه سبیل آید  
کشیده میشد جمعی از جلایان که از تبریز بیرون آمده بودند که در راه چار میشدند در خود چای میسوزیدند و در قصبه زنجان  
گلچ میزدند و با نصدغ و در نیک پی علی بیک دنیا بی بسببند نفوذی بیک کرد با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر و در میان احمدی بیک  
بلوک باشی با چهل نفر و چهار شده ملاقات نمودند و بجا اعتماد الدوله هر جاعت ضعیف لایق نموده هر یک ابابته خود خلعهای فاخر و اویا  
کوناگون از قبا و بالا پوشش و منیل و دستار و خورقد و مقدار داده و جت هر جاعت محل خلاق یقین کردند و از قورچیان و دیالان  
میپا نذران یقین نمودند که ما بحتاج ایشانرا از عطایای شاهی سپهر انجام داده صرف معیشت ایشان نماید و مسترد دادند که سرداران  
و بلوک باشیان بعد از نور و سلطانی مردم خود را در خلاق کشیده خود با دو نفر خدمتکار بدرگاه آسمان مقدار آمده و ملازمت  
اشرف مشرف کردند و چون طی مسافت نموده در تبریز فریاد از فرار قریب تبریز زول واقع شد بجا و در از تمام خواججه ضایع  
آذربایجان بمستقبل بکب عالی آمده روز دیگر بود افغان حاکم تبریز با قشون آراسته زمین برنیتهای کوناگون بمستقبال آمده و از  
قریه مذکور در کمال شوکت و اقتدار با گروهانوار و نور باشیان و قورچیان و غلامان و دیالان و ملازمان خاصه و سایر اوانج  
و خدم و حشم و ائمه شریفان و مردم شهر و نواحی بمستقبال بیرون آمده جمعیتی عظیم در خیابان تبریز واقع شد چنانچه مقام خیابان  
از افواج خشم و مقامات ثانیان متوجه و جماعت جلای از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف پیاده و سوار صف کشیده و چون  
پیش آمده رسم تحیت سلام بجای میآورد و در جواب بزرگای رعایت جانب بجا نوازی کرده با سپهر داران شرط مصافحه و معاقدت بجای آورد  
بزرگان عطف و اشفاق بایشان نظم نموده تخت از جانب حضرت علی شاهی ظل الهی پرش حال و تفقد احوال منسوخ نمودند و از جانبین و نه  
دوستانه بوقی و بویست مجموع اظهار نموده که در آنروز بفرمانده از پیا و تفنگچی و سوار ابرار قد آورده و هر ابرو دزد که چرمیانه ده هزار جلای  
آشفته رای خود سپهری مال که اعتمادی بردوستی دشمنی ایشان نبوده باشد داخل شدن اندکی موجب نفرت و مکحان بود اما بجا اعتماد  
الدوله نیروی اقبال دولت شاهنشاهی بمسارخ خاطر و اطمینان قلبا آنجا محتغان برغان همیشه در آمد بجا صابجی در منازل چنانچه  
نزول نمود و چون در راه با سینه و افواه مذکور میشد که ابراهیم پاشا الکی اعلی که بامیت هزار کس بجای جلایان آمده بود بهنر و زور  
حداست و اراده دستبرد می دارد بباران در همانروز بجا اعتماد الدوله پیر بود افغان را با قشون آراسته بجا بوی و سلاطین  
فرستادند که از طرف و آن خبردار باشد و سپهر حدایردان بخبر داری و کار الکی سپهر کوزه خان منوط گردید بعد از چند روز شخص شد  
الکی اعلی از آوازه و وصول دستور عظم و سپاه عراقی مدیسه نموده جرات پیش آمدن نکرد و باز گردید و استنبار آن سپهر بود افغان عود  
نموده به تبریز مراجعت نمود با بجمه چون بجا صاحب اعظم بهر آمدند و روز و تیم شایسته مردمی بطور آورده و میدان محمد پاشا و در طول  
و قراسید و سایر سرداران و قدر پشهای رسمی و توضعات عادی بطور آمد بعد از آن کاتبان آنجا عفت اطلب نمودند که تفصیل سامی حسود  
جلای را در قسم آوردند که مندر آخر حال ما بحتاج سپهر انجام یابد و سوا می پیش آمدگان سپهر و هزار و شصت و پنجاه نفر آمد لشکر کار آید  
آنجا عت از پیا و تفنگچی و سواران بر اقدار بریاده و نقصان و ده هزار بود و نه بقیه آراستگان و غلامانی و خدمتکاران بود و عالی بجا دستور می طرح میآید



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

غین نماید و محمد پاشا را با سرداران و خواص و اعیان بار و دوی خرفشان آورد و کعبه از میان طغیان بحال بر یکبار امرار و ارکان دولت عین حضرت عالیجناب آصف نزلت اعتماد الدوله حاکم بیک که متصف بصفات مذکوره و جامع کمالات صوری و منوری بود لایق و پسندوار در بدین خدمت نامور سر نمودند و چون بهمان بودند موافقی و دوازده هزار تومان در نقد و دوازده هزار اسب کوفته و بیت هزار خود غلبه بخت و خرج آنجا عتسرا انجام یافت و طوایمیر باض ممبره را تا بعد الدوله آصف شان سپردند که در مقام ضرورت ایشان آنچیزی صایب آن دستور کرم مصلحت دولت قاهره قضا نماید احکام مطاعه و تسلیم آید و راقم حروف بجهت انجام این خدمت برافت تا مور که دید محمی از قورچیان و غلامان و آقا سلطان مستم که حاکم رنجان بودند و سرگرد که بجای اصنی ملکی کشته در موکب عالی و در بخت مات قیام نماید و عالیجناب اعتماد الدوله در حسد و دهمدان از اردوی طغیان جدا شده متوجه دار استطنه تبریز گشت تا احوال جلالیان آنکه چون آنروز بیروسانان بایرون رسیدند امیر کونیه خان جمعی از خواص و امرار و عیان مردم خود را با استقبال فرستاد و در اوج کلیک که در منتهی قلعه ایست محل نزول ایشان قرار داد و نزل و سپاری بقدر مقتدر در فرستاده خدمات شایسته کرد و طرح صنیاف انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع جنبهای تکلف و شایبانهایی دیبا فرخنده و فرشیای ملون کسره و مجلس ملوکانه آراست پاشا را با امرار و سپرداران و بلوک باشیان و خواص و اعیان طلب استه در آن محل نشاط با ایشان ملاقات کرد و انواع شفاعت و دلجوئی که از لوازم مریضی است بطور آورده و غدر خواهی کرد که چون حارسان قلعه که امیان دولتند دستور نیست که بر خضت پادشاه قلعه را که فی الحقیقه خانه و سینت است که استیرون و ندید بجهت خود بستاند و بدینسان از آنجا عتسرا باض ممبره کونیه خان حاضر گشتند و او بنوعی بولان صنیاف و ترتیب اسباب ملوکانه برداشت که زبانها بچین و آسین کویا گشت و آخر روز که صنیاف منتقد گشت مجلس نور دیده پاشا را با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان بپسند کس تکلیف تمام کرد که خود را از بخار و مکر و کثافات آرایش محاربات بی در پشت و شوی دهند و پاشا و خواص و اعیان را بآنجا نه خود برده بلوک باشیان بر یکبار امیان یکی از آقایان و امرار انانین کرد و در منزل خود مجلس عالی بزرگانه ترتیب داده و با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صبح بعد از استجمام رخت پوشیدنی فراخ و حال بر سر حجام آورده و نوشا آدمیان بطور آورد و سایر سینه بانین با میهمانان خود بدین شوق مستود عمل نموده یکی را مستین اعزاز و احترام کسب کرد و ذقاعه جلالیان است که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگی که از ایشان ظهور یافته باشد سخن میگویند و مندر خوران بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت ایشان بسخن بدین گفتو است بزرگی و کوچکی مایه ایشان زیاده مرعی نیست همانا در مجلس امیر کونیه خان مایه پاشا و فراسید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزتها که وقوع یافته گفتو می شود و مندر سعیدی دبانه در معرض جواب راند پاشا را بچین بدو منسوب میازد چون از منزل امیر کونیه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند و یکدیگر بر بارزت میخوانند و آن و مخور با دجله استا نشان مثال دست گرفته با یکدیگر در سیر و آمدند و پاشا بقدر سعید زخمی زد که در حیدر و آغا جدن بری بیان در آمده ایشان را جد کرد و بجهت گروه جلالی سبب جوق شدند و قرا سعید و برادر طویل تابع خود یک جوقه و پاشا با ملازمان و بلوک باشیان که بخواه او بودند یک جوقه و کو در جدد و آغا جدن بری و تبع ایشان یک جوقه بعد از چند روز که در اوج کلیک اقامت نموده از سر راه آسودند هر جوقه برای خود کوچ کردند یکی در دار استطنه تبریز جمع شدند پس بود آنخان حاکم تبریز و خواص محمد رضا وزیر آذربایجان لوازم استقبال بجای آورد و هر طبقه را در کجا مناسب فرود آورد و نزل و سپاری بقدر احتیاج دادند و هر که امیر کو در بلوازم صنیاف پرداختند بعضی از سپرداران با هم خود از تبریز بیرون آمده روی براق نهادند و در این میان اجبا از دعای شایب رسید و از آمدن اعتماد الدوله آگاه گشتند و پاشا سرداران معتبره که بیرون نیامده بودند توقف نموده منتظر وصول آنجا بید و دزد و همه روزه با محتاج ایشان تا رسیدن اعتماد الدوله در

در کلیه در فرسخی  
قلعه ایران

صنیاف امیر کونیه خان  
سرداران

در و در صلیب  
در و در صلیب

## سال بیت دوم جلوس شاه عباس اول

در طبقه جلای در معصه که قتل آمدند آخر روز سپرداران جلای ضعف لشکر خود را مشاهده نمود دست از محاربه کشید و بکلیت اردوی خود (۵۴۴)  
در حرکت آمدند و در میان شیرخان از عاقبت باز کشید و بار دوی خود در فتنه قلعه را غلبی و سپرداران جلای از جلاوت و پیش  
دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دستنه که دیگر مقابل و مقابل با آن لشکر از خرقوت و قدرت ایشان بیرون است  
روز دیگر رویت دست از ضمیمه زخم خورده خود باز خواهند داشت و از روی غلبه و اقدار بفضل کار ایشان خواهند پرداخت در شب  
اردوی خود را بر جا گذاشته و اگر آنوقت و احوال و احوال را در محنته جریده و سبای باد و از دهانه سوار کس گامیش دوی بطرف ارض  
روم آورده در آن شب تاده مسیح را ندیدند و پادشاه روز دیگر از خوار ایشان اطلاع یافتند از آن مبنی کوچ کرده در مکان مناسب  
خیام نصرت و فیزی نصیب کرد و اردوی جلایان تاراج و در میان گردید و ابراهیم پاشا مشوره الگچی اعلی را بابت بزرگ  
بتعاقب جلایان باز کرد و الگچی اعلی بتعاقب ایشان در حرکت آمده تا ارض روم در دجله ایشان رسیده و بین الجانین محاربه بود  
پیوسته در کت اول غلبه از جانب جلای واقع شده و در میان کاری نداشتند و چون جماعت جلای را و سوار می نمودند و سبای  
ایشان زبون شده بود و معتمد الحظ از ابواب و بشکیر نیاسودند الگچی اعلی دست از تعاقب ایشان باز داشتند و دیگر در حدود  
روم بدان طایفه رسیده آنکس محاربه را ساز داد و چون طاق مقاومت و قدرت محاربه در جبهه جلای نمانده بود در حمله اولی  
کثیر از انظار یفر خاک هلاک افتادند و تقیه سیف بخت حال خود کو کشیده جنگ کنان راه هزیم می نمودند تا خود را بهر حد امکان از کشتن  
رسانیدند و با بر آن رومیت قدم باز کشید و پیر نیامد و جلایان از آنجا احرام استلام غلبه اقبال شایسته کس نزد امیر کونستان  
بایردان فرستاده از آمدن خود اعلام دادند و قتل را غلبی با خود و خاصه بر ساقه لشکر ایستاد و سپرداران بلوک بلوک روانی بودند  
گشاده و پادشاه نیز متعاقب بقوم محقق گشته از خوف حادثه ایمنی یافتند و امیر کونستان حقایق حال درگاه سدر مثال عرض کرد و معارف  
این حال حسین بیک از ماوت که نامش در زمره سپرداران جلای مذکور شد از جانب محمد پاشا قلعه را غلبی و اعیان جلای بدرگاه  
جهان پناه آمده عرض داشتی مثل بر اظهار خلوص عشق و شایستگی بیوفی و اینکه اینهمه مخالفت با بار و تیر بهیض محبت و دوستی شاه عالیجاه و دولتمواری  
حضرت بود آورد و حضرت اعلی شای غل آبی در باره آن طایفه رعایت آداب فرمانروایان عالم ظاهر سپردارنده فرستادای مذکور را  
خلع خاصه و نهامات و افزه و نوازش فرموده مناسبه عطف با هم پادشاه و سپرداران عنرصه دریافت و مقرر گشت که چون باری  
و احترام ایشان متعاقب یکی از امار و اعیان دولت ظاهره بابتقبال ایشان فرستاد و میشود در آن خود و توفقه و اشتیاق که گفته  
وصول و باقیات روانی پای سپردار اعلی گردند

آنچه در این  
جای  
نویسید  
در  
کتاب  
تاریخ  
سلطان  
عباس  
اول  
در  
سال  
بیت  
دوم  
جلوس  
شاه  
عباس  
اول

ذکر رفتن عالیجناب اعماد الدوله حاتم بیک بابتقبال جلایان به ارسلطنه تبریز  
و آوردن سپرداران آن طبقه را به ارسلطنه صفهان بعبه بوسی درگاه جهان پادشاه زمان  
طوطی شیرین مقال قلم در لشکرستان فتنه پردازی شرح آمدن جلایان را بدین ترانه ادیسامید که چون حضرت اعلی از آمدن این طبقه  
آگاه گشته فرستادای مذکور مشول نوازش و احسان روانه شدند چون بنسوز بکمون خاطر فدا اندود آن طبقه اطلاع تام حاصل نشد بود  
حرم و حسیب مقتضی آن بود که آنقوم بر ایشان روزگار که بوندی حادث کرده همیشه شورش طلب فتنه اندوز و غارتگر بوده و اهل اعلا  
نبوده باشند رای عالم آرا اقتضای آن که در یکی از کاروانان بساط قرب و منزلت که بر یوز عقل و تدبیر آراسته و بجلیه تور و سجاد  
و شجاعت پر بسته باشد بابتقبال آن طایفه فرستند که نظر و برین مشاهد احوال نموده در پناه دلائیات در باجیان جهت لشکران طلاق  
تعیین نماید



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۴۳) روزگار دید صاحب ای و تیسر بود و ششم از احوال او گذشت وزیر اعظم و سردار کرد و بدین فن و سرکاران فزونی فرستاده بود

از این حالات خبر دادند و او بمصلحت وقت و اقتضای زمان با بنده کجایه اراکی کرده جمعی بحایت صلح میان او و بعضی دیگر خواران  
و مقام سرحد فتنه نگیزه بمقتضای عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده خود نمود و لشکر عظیم از روم ایلی و قاپوچی و نانا طولی و  
ایلی و سترمان و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدین قه جلالی که بخت و نخت بجانب حلب و دفع فتنه جان فولاد اعلی بوجه  
نموده پیر جان فولاد بایست هزار کس از لوندات بمقابل او در آمد و پاشا که مرد عاشق کاروان و مر حله پیمای شیب و فراز روزگار بود  
در اول حال تن مجار بر درنداد و بوعظ و پند جنگ و در حیرت یا خیر انداخته از وعد و وعید سخن راند و او هم غرضی اصل بر ضعف و زبونی  
نکرد و روم کرده از شش ابط خرم و ساحل کتی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بفنون سپاهیکرمی و رعایت نام و نکند بدو رانده بخت شد  
باقیون آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد جان فولاد اعلی نیز سر اسیمه و از خود را ساخته حرب کرده دانه بمقابل او در آمد و  
انجمنین قالی فاحش روی داده نکست بجانب لوندات افتاد و بسیاری از ان طبقه در معرکه سپاه عرصه تیغ خاکشده جان فولاد  
اعلی روی از معرکه بر تافته خود را بشهر حلب رسانید و در فتنه متحصن گشته بقضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گردید که یخچان معرکه  
اکثر بار دوی طویل رفته بر سر اوج جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده بتغیر فتنه پرداخت و متدبیر صایه و لطف  
ایجل قلعه را بدست آورده از جان فولاد اعلی و جان فولاد دایان از گزند آشفته ساخت و ولایت از ازار تعرض ان طبقه پاک کرده و انست  
بدین سار جلالیان بر میان زد از قضای انکی طویل که سپه کرده ان طبقه شده وقت تمام گرفته بود درخت حیات از اینجهان فانی برها  
آخرت کشید از خود او و سه هزار کس محمد بیگ نام برادر او را که سنور ملتی نشده بود دست او و خود ساخت بجهت پاشا قلندر اعلی  
پیوستند و فراسعید نیز که از اعراب بادیه جلالی شده و آوازه شجاعت و جلاش در روم منتشر شده بود با و ملحق گردیده طایفه جلالی یکجا با او  
او جمع گشتند و علم دولت قلندر اعلی بالاکتی گرفته به شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و بهای بر قلعه که وارد گشت آنچه از سپاهی و  
طلب نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا که در انال ان طبقه اراکی کرده در همانند و قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد و درین  
سال که پیچیل موافق است و الف است عا کر روم را منبر انهم فزود بجانب جلالیان در حرکت آمد و فتنه را اعلی نیز با امر او بر داشت  
و ملوک با شیان که مقدم ایشان متدبیر سعید عرب برادر طویل و کرد حیدر و آغا جعدن سیری و کلج محمد و حسین بیک از مادت فرجین  
و تو مال عیسی و غیر ذلک بودند بجزار به او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سپه دار روانه شدند چون بار بار دست جنگها کرده اند  
مردی بسیاری از ایشانرا شکسته بودند در انیمه سینه زیاده حسابی از رومیان گرفته در کمال نخت و غرور ملی مسافت نموده تا بین  
الجابین بعد بقر با نجا مید و مراد پاشا از جلادت و دلیری جلالی اندیشیده فراز کوهی را جبهه قامت اردو را نموده خود را بر بند  
کشد و عراب و بخیر در دامنه کوه که پیش روی هر دو لشکر بود کشیده فتنه ر داده بود که بتدریج با آنکوه جنگ کند و بطایف لیل تفرقه  
در میان ایشان اندازد تا قلندر اعلی و اتباع او از اطوار سپه دار ضعف و زبونی تفرس نموده در جنگ تعیل گردند و با موازی میت  
کس از اردوی خود بفرم جنگ بیرون آمد و بعینه و روم و فر بر مراد پاشا رانند و او بر سر انهمان بلندی صفوف آراسته متعقل  
گشت تا مردم خود را رخت پائین آمدن نماید و جلالیان در دامنه انهمان بیک و دو در آمده و سپه یارها گردند و چون بصف سپاه روم  
نزدیک شدند و اسبان نشان در فراز و شیب آنگاه از گند و بسته آمده بود و بچیان و بکنچیان توب و تفنگ برایشان ریختند  
سلک جمعیت ایشانرا از کیم ریختند در این اثنا مراد پاشا عسکر روم را رخت محاربه داد و اوام با اسبان آسوده روی معرکه آرد  
و جلالیان سینه داد مردانگی داده میان آن دو گروه قالی فاحش و حربی صعب اتفاق افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته گشت

جنگ مراد پاشا با جان فولاد جلالی و خورن جلیلیا

نکته شدن سپاه فولاد و سار

جنگ مراد پاشا با جلالیان منسوب شدن جلالیان

## سال بیت و دوم جلوس شاه عباس اول

(۵۲۲) ایجاب طمس خود کرد و ارکان دولت آن سلسله که در دفع فتنه و متاعل بودند بمغنی را فوزی عظیم شمرده و از ابایات و درانی و لایات از ولایات اردوم ابلی سرحد فتنه منسوب گردانید خلعت و طغوز فرستاده خاطر او را بر جسم پادشاه طعن و امیدوار گردانید و بایستاق افتاد امر نموده ترک آن اطوار را بنسجای کرد و روانه آنصوب گردید و از نظایف و لذات بعضی یافت و بهرامی او اختیار نمود جمعی دیگر از او مختلف شدند و او بمقصد رسید و دو سال بکفره فتنه غریب که شخصی روایت کرد که وقتی از راه دربار سبجی کفره میرفت درینا کشتی فتنه یافت از جمله متخلفان حبس و یاز بیجی جان فولاد نامی متکفل ریاست جماعت جلالی شده در حد و حطب آغاز شور و شغب و فتنه انگیزی کرد و همان شیوه پیش گرفته بسیاری از او باش قلاش نزد او فراموش کردند و قراقرش نامی را نیز در حد و ارض دوم این پوس بود پدید آمده همین راه پیش گرفت و چند روزی در عرصه خلافت مک و میسند که در این اثنا سلطان محمد خان بن سلطان مراد بن سلطان سلیم ثانی بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم باضی بن سلطان باغیز بن سلطان محمد فاتح استنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایدر پادشاه بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان تحت سلطنت او دایع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید و او سنجان پادشاه مشهور بحال اعلی را چنانچه سستی ذکر یافت وزیر اعظم و سپه دار کرده بمرحله قزلباش فرستاد و قراقرش را با و نصایح از آن شیوه مستوده باز آورده بطاعت و انقیاد پادشاهی رابع ساخت و او در ارض دوم سپه دار را ملاقات نمود و چون فتنه انگیزی کرد و در آن سفر با معدودی همراه بحال اعلی بود اما جان فولاد در حد و حطب قتی عظیم روی داد و ارکان کوبان و تجار و مردمین مسلمان و فرقی مال بسیار گرفته بشکرت داد و در سال دیگر که بحال اعلی از صولت سپاه قزلباش از وان فرار نمود بصحرای موسس رفت بموضع و نصایح او را طاعت و انقیاد در آورده ایالت ولایت حلب و توابع را بجان فولاد و دلاور باغز نمود و ستمنا ناچار ارسال داشته از ورود دفع فتنه قزلباش استمداد کرد و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت کرد و وعده داد که با قشون آرا بار دوی سپه دار پیوند در روزی که میان بحال اعلی و سپاه قزلباش در حوالی تریز مجاری اتفاق افتاد و او با سه هزار سوار بطبیج رسید بود بعد از انهدام و مینس چنانچه در محل خود مستحضر یافت که بختگان لشکر بطبیج رسیدند جان فولاد نیز از آنجا سالک طریق فرار گرفت و در حدود خط وان با سردار ملاقات نمود بحال اعلی بجهت ویر آمدن او را مورد خطاب و خطاب گردانید و در میان وان و دیار بکر با شای سر و ابرقار رسید سپه ران فولاد که بجان فولاد اعلی مشهور گشت بطل مخالفت کوفه حلب و محیطه صلبه در آورده و که و جلالی بر سر او جمع شده از ولایات حلب و آن حوالی مال بینهایت گرفته با و باش و لذات او و اما موازی میت هزار کس بر سر او مجتمع گشته و بای مخالفت پادشاه اردوم مرتفع گردانید محمد پادشاه مشهور بقتل در اعلی نیز که در سلک چادشان در کاغذی ملک و بغایت بزرگ منش و بلند پروا بود از جانب سردار حاکم جنس شد و حاکم سابق ملین او نکرد بلکه در مقام قصد او درآمد و او بمغنی را آنکس سردار دانسته بدیخت سپر مخالفت بر روی کشید جلالی شد و چون بحال اعلی در دیار بکر بطل جیل کوفه بعالم آخرت شتافت محمد پادشاه اردوم قتی عظیم دست او و بنه غارت و تحریب ولایت مشغول گشت و تا محبیه برسا که بای تحت سلاطین سابق عثمانی بود زنده آتش قبر بر بقعه سلاطین عثمانی زد و صندوق پوشها و قنادیل طلا و فسترد و صلی و زیور کورخانه آل عثمان را تصرف نموده بوزنات داد و بی اندامی بسیار از او و تبعه او و صد یافت و دست به دفع او قادر گشته بکریه لشکری از استنبول بر سر او آمد کاری نداشتند قبل از آن طویل نامی نیز بر خیل کرد و بی از نود و بار باب طغیان گشته در باین حلب و دیار بکر نوای غمت برافراخته بود و او را نیز بخت تمام دست داده و رایت بلند نامی بر میافراشت الفقه از محبیه برساتا اما ارض اردوم تمامی ولایات نا طولی با میالی سم ستور جلالی گشته خرابی تمام بملکبهارا یافته و سلطان احمد خان خوا و ارکان دولت نماندن عثمانی دفع دشمن خانی زد بکر اموات و اولی دانسته بشکرت دفع جلالی افتاد و مراد پادشاه را که مردعا

نسب فخر سلاطین عثمانی



ادرسند و در احوالی توقات قنای منسبتین روی داده محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر با فیه شکست بجانب جلای افتاد و در آن  
معرکه بسیاری از او با شش جلای راه عدم نمودند و بقیه اسیر پراکنده شدند و یازدهی حشر انعام مردم خود را با بقیه خود جلای از توقات  
بر آوردند و متوجه جانب و میان کشت چون بمقابل دشمن رسیدند و متبآن سپاه در خرقه قدرت خود ندید بعد از آنکه زد و خوردی کثرت  
طریق منسار شد با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را بگوستانهای دور دست کشید و حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نمود  
دست از تعاقب جلایان باز داشت و وجود عدم انقوام را علی السویه پذیرفته دیگر باره حرکت از احوال انکاشت تا یازدهی مذکور چند  
روز در کوههای صعب المسالك بسر برد و جمعی از پراکندهگان جلای با و پیوستند و چنان خود را بی نام و نشان گردانید که اصلا از او مردم  
او در آنخند و اثری ظاهر نشد اما در خفته پان توقات فرستاده متفحص احوال بود حسن پاشا با معذ و روی از خواص ملازمان که قلعہ اقامت  
داشتند سایر لشکر در شهر بخانها درآمد و اصحاب ثروت و کثرت بعیش و عشرت مشغول بودند و کشته مردم بی بضاعت چه با محتاج خود  
و حقیق اسبان با طراف و جوانب متفرق شده بودند و یازدهی از احوال حسن پاشا و غفلت و کاسینی خبر یافت غیبت آن نمود که ایضا فرمود  
علی القله بشهر توقات درآمد و جمعی را بحفاظت در و ب قلعہ کاشته لشکریان را که در شهر باشند تنقذم بگذراند و دستبرد می نماید با مردمی  
مقتدر کس که نزد او منسار هم آمده بودند بخيال در حرکت آمد تخت قبالی که او را استقبال کرد آن بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی  
آغز و خزان و اسباب و جهات که از عقب او میآمدند و قریب بگذر از شهر بار و نایک از نفر از سپاهی و خدمتکار همراه بود چهار او شیدائی  
دایره کرد در برایشان محیط کشته سپاهیان را بقیع انعام گذرانید و تمامی نار و صبیان و پسران صاحب جمال و خندان و اموال و وضع  
آلات که سالها انداخته بکروگان بودند بست یازدهی درآمد و خاطر اضبط آنها فارغ ساختند از برق و باد سرعت بسر استعاره که در هر  
توقات فخر آمدن یازدهی و واقعه مذکور بحسن پاشا رسیده از غایت حیرت که از این بینا موسی برو غلبه کرده بود با همه دانش پیشکش داشت  
راه صواب کم که دیده بصیرتش از اینجاده پوشیده گشت و سر یکی تمام بحال او و مردم او راه یافته فرصت حقیقت و قوت مقابله یافتند  
و هر گوی حیات اغنیمت شمرده بطرفی بدر فرستند و حسن پاشا بفرختن و قلعہ داری چاره یافته در کمال میامانی در مارین قلعہ توقات متفحص  
گردید و یازدهی همیشه در آمده از روی قدرت و افتد از قلعہ را احاطه نمودند چون پیمانه حیات حسن پاشا از باد مجبب غرور بریز شده بود  
از قضای آسمانی مده تفشکی که از جانیین کشاد میافت در برجی از بروج قلعہ برو غرور و قالب می کرد و سایر مردم از او امان طلبید و قلعہ  
سپردند و کوه جلای از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعت و دینه صاحب ثروت و کثرت که از گزند سی رمانی یافته و یازدهی حسن  
پاشا را که مرغ و خوش از نفس بدین پرواز نموده بود از دروازه قلعہ از حلقه اوجیت بنا بر آنکه صیت قدرت او از دجلادت او در مالک  
روم انتشار یابد جند او چند روز عسبره لفاظین مصلوب بود و قلعہ توقات مجدداً بست یازدهی درآمد از امان خود ساخت جماعتی تقریر  
کردند که حسن پاشا مرد بزرگ منش غوری بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از کمال غیرت و غلوی غصه و الم قطع تعلق از جات منسار کردند  
خود را منکوم ساختند بعد از آن یازدهی بصلب کالبد او حکم کردند و در اقم حروف این قول را ضعیف میثار و علی امتی تقدیر بن یازدهی رفتی  
چنین روی نموده دیگر باره رونقی در کار او پیدا آمد و مدتی کار و ادای دولت بود اما بعد از وقوع این حال تغییر بسیار با احوال او راه بسته  
احوال دیمه خود را بآمال حسنه مبتل ساخت و نظر بر خاست آن کار و شامت آن افعال انداخته او را از رفعت مآد و نسب اموال خلایق  
مالات تمام دست او و بساط سلطنت که در هم نور دیده بود از آن خون ریختن و فستنه انکشتن که چه حصول مطلب سبزه زار اندکی از بسیار بطور  
نیامده بود پیشان کردید و چاره تدارک اعمال قبیحه خود در آن داشت که از خدمت پادشاه روم استعاضه عفو تقصیر و بی ادبیا کرد و بجا  
تقریری از شعور اسلام مامور گردید که بقیه عسبره نغزای کفار اشتغال نماید کس بایر بر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده اظهار داشت و مستعد

انعام یازدهی  
با بقیه خود

انعام یازدهی  
با بقیه خود

انعام یازدهی  
با بقیه خود

# سال بیت و دوم جلوس شاه عباس اول

پردار قوم صیغه زار میکردند بجهت در میان رومی جماعتی را که بیاد شاه زمان عاصی کشته بنب و غارت و تخریب و لایب شمول  
میکردند جلای میبماند و جبهه جلای آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا این طایفه مظاہر جلالت که جسم و عضو و صیغ در نهاد ایشان  
بالجمله اول کسی که در این عهد در ولایت و م شوم گنبدی که در جلای کشت شخی بود از نویسندگان فروماه روم مشهور است باینچ که در  
او ان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد در حدود آماستیه و قوفاست آغاز شورش و فساد کرده که در پی از اجاره و  
او باش را بیدل اموال و ایثار درم و دینار که از قطع طسوق و غارت و تهر دین و تجارت بدست میآورد در فیه اده آوازه شجاعت و  
سخاوت در اطراف و جوانب آنولایت انداخته جمعی است ایان جسزده کار و نویدات شفته و زکار بطبع درم و دینار فراموش کرده  
روز ولایتی را میساخت و هر چند گاه در معامی حسل اقامت میبداشت عدد لشکریانش بچار پنجوار رسید در این اثنا باریکی مذکور  
طبیعی فوت شد حسن بیک نام برادرش قایم مقام گردید چون نام باریکی در ولایت و م مشهور گشته بطنه آوازی یافته بود او نیز بدستور برادر  
بباریکی طلب کرد و دید زیاده از برادر و لوله و اسب در آنولایت انداخته کارها بجا بطور آورده ارکان دولت پادشاه و بیکریکیان مملکت  
روم در اول حال زیاده حسابی از باریکی گرفت در دفع فساد و اوسا به و اجمال نمودند و چون یاست طبقه جلای بر برادر او قرار گرفت  
و آوازه صلابت و جهات و صیت سخاوت و شجاعت او زیاده از برادرش شیوع یافت شفته ایان هر طبقه و سبزه و زکاران هر طبقه  
که علاقه تا بهیله داشتند بر سر او جمع شد بقتلی سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه دارند و اخذ اموال ایشان  
دندان طبع متینه کردند و او برخلاف برادر متعرض تجارت و رعایا نگشتند اما در قتل و غارت و تهر حینان مبالغه میکرد که هر کس بیک  
او و مردم او میافتا د امکان خلاصی نداشت و از قوفا و تجارت و مروت دین هر کس با و باز گشت و آشنائی میکردند و قول گرفته بودند  
شد باندک پیکشی از ایشان قناعت نموده بقتل رضائی ایشان نیکست و همچنین مالی هر ولایت که با و تحفه و شکش میفرستادند از اسب  
لنگه و در امان بودند و مردم هر جا که در مقام مروت و سپهر کشی در میآمدند آن عرصه را بجا روبرو میفرستند حکام و پاشایان طرف  
راه تردد مسدود یافته در قتلها غریبه بوقت افتاده انداختند و مردمان شهر و ولایت جز اطاعت فرمانش چاره نیافتند لشکریان او  
به هزار و پانزده هزار رسید بجهت کشت در اکثر ولایات ناطولی روم جاری گشته هر براتی که بهمال و دفتر داران و مالی هر دیار نوشت  
بجصول موصول گردید و بجهت جارت مالی مالی گرفت بکریته امار و پاشایان در مقام دفع فساد و در آمده بقدر جمعیتی کردند و باریکی خیریه  
بیک نصف مملکت جمعیت ایشانرا متفرق و پراکنده ساختند غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی متوجه دفع ایجاد گشته  
کنوب سرداری از پاشایان مغیر موسوم بخبر و پاشا تعیین نموده با کروی اریکچرمان و قاقوقلی که عبارت از ملازمان پای تخت است بر  
او فرستادند و از او شکست یافته کاری ساخت بملاطیبه و ریخت و باریکی بعد از انهم از خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان  
مردم خود امار و بلوک باشیان یقین کردند و مرتبه دیگر حسن پاشای ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر اعظم بود خود  
از امار روم بکربل مال و منال و منتهی قیامت احوال و افعال امتیاز تمام و بصا هرت و دمان آل عثمان اخفصاص داشت و  
در آن جن در کمال خشم و علوشان بیکریکی دار استلام بغداد بود و جهات ای حسن تیر و شجاعت و مردانگی بن جمهور مشهور سپرد  
کرده حکام و پاشایان ارض روم و ارزنجان و آنحد و در آب شریف پاشا بیکریکی ایرادان که از غفلت و بدبران کار دید بود برفاق هم  
او دفع باریکی مأمور گردانیدند حسن پاشا در کمال شوکت و اقدار از دار استلام بغداد بیرون آمد بجهت بقاء قات رفت و لشکریان طرانب  
پیوسته و او را در دوی غرق و خرابی احوال و افعال که داشت که با شکستی آوردند و با لشکری سبای روانه شد و باریکی در کمال نخوت و غرور  
زیاده حسابی از حسن پاشا و خود روم که مکرر آید نموده بود بوقت خود متوجه محاربه او شد امار و بلوک باشیان خود را با سپاه جرمه

(۵۴۰) سنه

جلال احوال جلایان  
و جبهه جلایان  
و جبهه جلایان

جلال احوال جلایان  
و جبهه جلایان  
و جبهه جلایان

جلال احوال جلایان  
و جبهه جلایان  
و جبهه جلایان



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۳۹)

وقایع سلطان ایما نور افشار با فوجی از جنود حضرت شارتان را آب های دشت زرقه مستظرا و اشرار و بایون بودند که بدست محمد  
جهان طاع عشر صدور یا بدعل آوردند سید ام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در بیلا قات فریدن بایه سپهر بر اعلی شاهی رسیده سعادت  
بساط بوسی دریافت نمودند اشرار شایمانه سرافراز شدند و به مصطفی پاشا خلعهای فاخر ارسال داشتند احکام غایت آفرین و اصل  
یافت که در محرم خود مردانه بوده بجز است قلع مشغول باشد که اینک موکب بایون فال بصیر و زری و اقبال میرسد و بامداد عظام آن مرد  
حکم شد که مستعد یورش بغداد بود که ماده باشند که چون رایت جلال با نچه و در رسید ایشان پیشتر روانه شوند و بایه خود بغداد و کبان  
نایره حربی قال اشتغال یافته بعد روزه بین الحائنین کش و کوشش بظهور میاید و محمود پاشا عسکریان و طغیان و ولد از دن احمد ولی اعدا  
سکبانان و التجار ایشان بدرگاه سعادت ایشان و آوازه حرکت لشکر قربایش شده با وجود مبالغه و تحریک لشکر بغداد اجرات آمدن  
نیکو در این اثنای روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشیر و محلات برآمده شروع در قتل و غارت نمودند و خود بغداد که در شهر بودند و  
آمدن محمود پاشا و سپاه عرب شایع ساخته سر راه بر سکبانان که قریه های بین حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمد  
جمعی کثیر در کوچه و محلات عرض تیغ فاشته بقیه الیف و بی قلع آوردند و محمود پاشا از نجس بقیه و خطر امیدوار گشته معاونت و دستیار بر سر  
ولد خنای عرب که با فوجی کثیر معاونت او آمده بود از دجله گذشته بغداد آمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره بنابرین قلع و  
محصوران ساعتی گشته مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشیر و استیلا جنود بغداد هر اسان گشته چون بسیاری از مردم او کشته شده بودند از  
برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود بی اعتماد گشت و از غایت خوف و بیم چند روزی صبر نکرد که فرستادگان او از درگاه معنی خود نمود  
بد و لشکر قربایش با و رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده جمیع معذرت پرداخت و سخن صلح بیان آورد و منتهی اراد کرد که چون صلح ابر  
پادشاهی سنجی اوست از جانبین لشکریان مترض یکدیگر نشوند که او بغداد را بپاشا کشته با اموال و اسباب طار زمان خاصه خود بگذرد  
محمود پاشا این مقدمه را غنیمت شمرده ضابطه مصالحه داد و از جانبین عهد و پیمان بیان آمد مصطفی پاشا با مردم خود از انارین قلع بیرون رفت  
روی بجد آورد و وقت روی امید بدرگاه عالمپناه آورده شرح آن در وقایع سال آینده مرقوم ملک بیان میگرد و با بجل محمود پاشا در  
داخل قلع شده بگوت مشغول گردید معارف و وصول سید ام خان و رفقا بار و دوی سخنان و امار این خبر بدیشان رسید و رایات ظفر  
آیات در افاق الکنت بدان بود که عراض امار رسیده حقایق حالات بغداد معلوم گشت چون شدت گرمای بغداد و سورت حرارت و  
در آفرینش داشت در آنوقت آن غریب صورت وقوع یافت چند روزی در حد و دهمدان و در جنبین با نظام حاکم ملک و داد و  
حلائق و سیاست در دو قطاع الطریق الوار و اگر در دوخته باب یورش بغداد که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تیران میادیدند  
که اخبار آمدن جلایان شایع گردید با بقلعه آن غم لایق را عاقبت گشت

ذکر احوال جلایان و بیان محاربات ایشان با رومیان و آمدن فوجی از ابر

### بدرگاه سعادت نشان سیه را ایران

بر خردمندان تیز بوش و تیز هوشان سخن بوش و پشید نماند که مکر را در این نسخه عالم آرا تخیص در دیباچه کنایه شاعری شده که هر چند  
مراد از تنوید این اوراق شرح احوال ایران و ایرانیان اما بنا بر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیر است که اندکی از  
هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بسیل اجمال در طی تحسیر و وقایع ایران نگاشته ملک بیان کرد که بر تو شعور مطالعه کنندگان  
بر پیشگاه ایوان بغداد کان سخن یافته اموری که ضروری دریافت مطلب است بهم نماند که اجمالی از احوال جلایان بدست یاری ملک

# سال بیت دوم جلوس شاه عباس اول

روی گرمی آوردن طایفه و شکار حدود صفایان در خاطر اقدس پدید آمد سایه عافیت بر مفاصل و موقوفان آیدار گسترده و از آنجا که  
 امداد و اعیان میقات کبریا لک و سیریدون شریف برده چند روز در آنجا و عشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مرگ اماران  
 جانب در استلم بغداد رسید که موجب حجت و شادمانی گشته بکمان بخت بغداد بدست در آمدن آن خطه ارم بسپاراد امید داشتند  
 بر حسب کلام (الآن خود مکه شوند با و فاعلها) هر امر را زمانی مقدراست و هنوز زمانه در آن آن زمان نگردیده بود و قتیله فخر بغداد  
 در عده تعویق افتاد و بمصطفی پور رسید شرح این سرگذشت آنکه قبل از این است که از شش یافت که بعد از فوت ازون احمد محمد پاشا در شش  
 شمار دو تن و از ای دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت آنجا نهاد و سپان او را در ازاد و تنخواهی و کفر فارسی پدر تربیت فرموده و  
 ایشان را از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد بسم محمد پاشا و سنجی حیدر بسم برادرش مصطفی پاشا فرستاد  
 ایشان را با طاعت و انقیاد و دودمان آل عثمان راغب با خند و محمد پاشا طریق طاعت و انقیاد و سلوک داشته تمامت عراق عرب را  
 ضبط نموده کمال استقلال یافت تا محبت آنکه بر شکر بغداد مستطاب باشد طایفه خاصه بسیار که در میان رؤیة سبکان مشهور است بهرین  
 اکثر منفعت و مدخل جوانی بغداد و معلوف و در سومات سبکانان مصرف یکت بدیعت علوفه و تیار رنما و لشکریان بغداد نقصان پذیر  
 و عظمای لشکر با اول در کون کرده در مقام غدر در آمدند و از کثرت سبکانان و اقداری که یافته بود صریحا قدرت بر دفع و رفع او  
 نیاقت با یکدیگر و منفعت از چوگان مواضع نموده قتل و اغوا نمودند و چوگان در شکام فرصت و در آن تارین قتل که خلوت خاص او بود مقتول  
 گردانیدند و سبکانان بر مصطفی پاشا برادرش حجت نموده بگنجه بغداد در قم اختصار کشیدند و او دست بخوبی بر آورده جمعی را که  
 مظنه خلاف و فساد بایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بسبکانان منت نموده وقت قدرت نیاده از برادر  
 یافت و لشکریان بغداد از او خایف و هراسان میبودند چند روزی میان ایشان بواسطه مصلحتان کرکن آشتی روی نموده لشکریان عطا  
 او که قدم در دایره تابعت و نهادند در حلال این احوال سلطان احمد خان پادشاه و روم فراد پاشا را که در زمان حسن زوای جده  
 سلطان مراد پاشا امارت فرمان بود و همراه عثمان پاشا و پسر در برابر استیلا تیر آمده در معارک کارزار که شاهزاده سعید شهنشاه  
 سلطان عمره میرزا با آن کرده سینود کفر قار لشکر قزلباش کشته شش سال در قلعه قتیله محبوس بود و در او ان جلوس میایون شاهی که میانه  
 و سلطان مراد صورت صلی روی نمود و از جانبین اطلاق سیران کردند و او را بر روم باز فرستادند و هر چند که بیکریکی ولایتی بود بنابر  
 عقل و کار دانی و محبت بر روزگار او را وزیر عظمی و سردار کردانیده نظام ممالک عثمانی را که از استیلا یونانیه و طغیان طبقه جلای و بیگ  
 زدکی سرحد قزلباش اختلال یافته بود برای و رویت و منوط گردانیده فرستاده بود و او در این هنگام نوعی که در طی احوال جلایان  
 رقم زده کلک بیان میکرد و در حدود حلب خیمه اقامت نصب نموده ارکان امور مملکت داری مشغول بود و چون اخبار بغداد و استیلا  
 مصطفی پاشا را که کور استماع نمود حکومت آن ولایت بمحمد پاشا رجبال اعلی تفویض نموده استیلا تمامه سپاه بغداد و سر در این قابل  
 عرب که در سواد عراق و حسیه پیر پاشا نوشته بعادت و همراهی او ترغیب نموده بود و محمد پاشا بر سواد عراق عرب در آمده در بغداد  
 کشته نزل نمود آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن او خبر یافتند سر از اطاعت انقیاد مصطفی پاشا پیچیده و چوکی آغاز نهادند و ابواب  
 موافقت با کلیه سواد خود را در مخالفت کشوند و او چون حال بدینوال مشاهد نمود با اتفاق سبکانان باین قتلعه مضبوط حصار نازل  
 بدرگاه جهان پناه شاهی حسیه عرابی و کتات بخدمت شرف و امداد عظام هر چند نوشته بپیرام خان و ولد سولای حسین تقور را که در ایام  
 قریب بمیداد رفته در آنجا میبود پادشیر اعلی فرستاده و عرضه داشت نمود که هرگاه رایات جلال بدینصوب در حرکت آید با یکی از امداد عظام  
 یا فوجی از خود طایفه شارب مضبوط فرستند و قلعه بغداد را بمنسوبان آذرگاه سپرده خود جنبه کی آنحضرت سایم حنفیان بیکریکی تو عیسیکو

و این غلبه و  
 شدن منجم

از جن جناب اعلی بغداد

بسم مصطفی پاشا  
 و این غلبه و  
 شدن منجم



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۳۰)

وقف فرموده جت هر یک مصری معین فرموده اند و چون قیمت کل اشیاء سلطنت بایون اعلی که رقم و قیمت بر آن کشیده اند زیاد  
از آن بود که مقومان صاحب بصارت متقی تخفیف توانستند داد باندیشه فکرت بیشه تخمین و قیاس آن جرات نداشتند و بنا بر آن زبان منظر افکار  
آن خاموشی کرد چون عقلای دانشور و دانشوران حسد پرور که در قیاسات و ارج افلاک و مبینندگان حیات نتایج عناصر و افلاک  
بیده نامل و انصاف نظربین امور مجتبه اند از اندر خاطرشان بقین بودند که در عالم حساب و تقصای طبع بشریت و هوا پرستی که جزو اعظم  
و فرمانروائی است وقوع این حال از حوصله خیال ارباب تعلق بیرونست که چه در اندیشه ماضیه بعضی از سلاطین بانی مانی انواع خیرات و اوباش  
البر بوده اند اما معلوم نیست که تا حال هیچیک از پادشاهان عالی بهم و هشداران با تقدم و طبقات سلاطین صاحبان تخت و کین و کین  
این سعادت عظمی یافته باشند و بی شائبه که شیوه خلوت کزینان عالم معنی است مروت و دفع نسیب و در چند بعضی از اهل هر سبیلان عالم  
اسباب که تکی و ستان خرد و ننگستان راست بازار معاشیند نظیر امور معارف زمان و اطوار زمانیان انداخته انجمنی را مستعبد  
شمارند اما خرد و پیشه کان فکرت اندیش و اندک که ذات اقدس بایونی که نهال طوبی مثال قابش از جو بار کشتی طبع طبعه اصلها  
ثابت (و فرغها فی السماء) شود و نمایانست از آن نور عالم اندر وزی که از انوار هدایت ازلی و قی غایت لم یزلی بر باطن فیض مومن  
بریر آرای بارگاه ترک و تجرید قایل کلام صدق انعام (یا حکماء یا بیضاً غری غری) (بیت) اغنی شیره خدا شاه  
ولایت علی صفتی شرکت خنی و جلی تافته و لعل از آن بر صبر ضیاء تا بر حضرت سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الحی و تحقیق  
والدین طالب ثراه که بدینم آنحضرت است و اولاد کرام عالمقام او که مستظان سلسله ارشاد و بار یافغان وحدت سرای قدس و مرکز  
پیمایان بادیه نمبر بد و تجرید پذیر تواند چنته بهره و راست مثال این امور و در نیست احمد و نیست که ذات اقدس عالی فطرت بایون که  
کوهریت شاهوار و درمی صدف پرور و بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و پیش با حل ظهور آمده ظاهرش فروغش عالم صورت و ضمیر انور  
جمعیت با دجهان معنی است بیده بصیرت نظربشاه و قوم تجرد و مساکت اسرار غیبی انداخته بطریق آبا و اجداد سلوک می نمایند و در عالم  
تعلق انتظام بخش کارخانه بی تعلقی شسته از جرمهای سبیز پیوسته که در آستان خجانه سلطنت از آن چاره نیست و هوا پرستان اقلیم فرمان  
روائی را از آن گزیده باده خوشکوار بشاری میوشند و در خراب آباد صورت معجوری عالم معنی میگویند و جاب و اثبات است که اینست این  
نیت خیرانیت در دنیا مبتنی معاصده فایز گشته زمان دولت سعادت قریش بطور حضرت صاحب بهر و الزمان علیه صلوات الله  
المنان اتصال باید و عالمیان از سطوت جاه و جلالت در بستر آسودگی غنوده کزار همیشه بهار آسودگی از رشحات بار در زمانه مغشوش تازه و تر  
و در عقبی از رشحات شیخ روز مجسمه و دسکدری سانی کوثر بهره و رشاد (نظم) الکی تو این شاه و الالباب که هست از کمان و هلال  
یا دکار برادر نکشاید پائیده دار دشت و ابوریقین زنده دار بدارش برادر نکشاید پائیده که نیز بدش  
تخت شاهنشاهی خدا یا بختی زمین و زمان که از بهر آسایشش و جان بهر طبعی رسان سالاد جباران و جان دار از اقبال او  
وقایع سیه سخی میل که بعضی موافق است عشر و الف و بعضی مطابق سبع عشر و الف که ل

### بیت دوم جلوس اقدس شاهنشاهی است

نور و نسیر و زینال خجسته آغاز سعادت انجام در چشبه سیم شد و ذی النجاة الحرام بهر غنی و فرخندگی اتفاق افتاد و تا بام بهار  
نزهت بخش گلشن روزگار که دید و عالم سپید که از دم سردی دی شد و کی یاقه بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت علی شاهی ظل الله  
در ولایت باز در آن عشرت نشان مستر پیرا بود و سیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه جوای ما ز در آن از درجه اعدال تجاوز نمود

# سال بیت و یکم جلوس شاه عباس اول

ذکر وقف نمودن حضرت علی شاه ایام ملک و مملکت سرکار شرف را بر حضرت (۵۳۶)

## چهارده معصوم علیه السلام

در این سال رای صوابهای شرف علی که شد افروز خلیا غنشی دروشی بخش دیده باریک بسپان دقایق لایبی است برهنونی توقیات  
برذانی و نایبات آسمانی که همیشه درین حال خیر مال آنحضرت است جمیع املاک و رقبات کتب خاصه خود را که در زمان دولت روز افزون  
جبهه ملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود و قیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عساقی و حاصل آنها بعد از وضع  
مونات زراعت بتیجیر وسط قریب بهشت هزار تومان میشد مع خانات عالی و قبیله و چهار بازار در رسیدن نقش جهان صفهان و جماعت  
که در آن بلده خجستان ترتیب یافته وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم علیه السلام نموده بودند و قبل حاصل منظور داشته  
چهارده حصه که در مدین طبرستان که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده بوده باشد و همچنین چهاردهم این تقصیل و ترجیح منظور داشتند  
که حصه اول مخصوص حضرت سالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حصه چهاردهم ترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد و یک  
هر یک از حضرات ختمها صافی خندل را که حاصل آن بعد از وضع مونات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت ساخته و  
تولیت وقف مذکور را مادام الحیوه که بر زمان ظهور حضرت صاحب الامر متصل با بذات شرف خود و بعد از آن با پادشاهان که امری نژاد که در  
ممالک ایران مسند نشین تخت شاهی و جالس بر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند که بشه و طی که در وقفیه معتبره مرقوم تعلیم افادت رقم علامه  
العلنی مجتهد الشافعی شیخ بهار الدین محمد بن مسطور است عمل نمایند و صار ف مصروفی اوقاف مذکور را برای متولی موط که دانند که بعد از  
وضع حق التولی بمصلحت وقف و اقتضای روزگار در مصارف بر سر کار و وجه معاش خود و مجاورین و زوار و ارباب فضل و کمال و صلوات  
و طلبه علوم هر محل و آنچه برای متولی اقتضای نماید صرف کند و ثواب آنرا با روح مقدسه حضرت چهارده معصوم علیه السلام بنه فرمودند چهارده در برسم  
حضرات عالیات در دار السلطنه صفهان بسجده کاری اعتماد الاله و حاکم بیک و میرزا رضی صدر ترتیب یافته آنچه در زمان هر یک از حضرات  
مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علماء اسلام در کتب مناقب و مناقرا اهل بیت ضبط نموده اند همانرا در ساعت مسو نقش نموده آن توقیات  
مبارک را باندای مرقع بویاق و کالی شین حجاب صدرت پناهی میسر از رضی سپردند که داد و ستد هر کار را بآن هر مبارک بنه باشد  
و نیابت نفس نفیس شرف در ترق و ترق اوقاف مذکوره با و رجوع کردند و تفویض این رتبه عالی علا و منصب صدرت او کشته باعث زیادت و  
و اعتبار و افزونی اقتضای آن دودمان گردید و همچنین بر جمیع مملکات سرکار خاصه ترتیب رقم و قیمت کشیده بنوعی در بنای بانه نموده اند که  
از زبان الهام بیان آنحضرت شنوده شده که میفرمودند جمیع اشیاء سرکار من و آنچه اطلاق مالت بر آن توان کرد حق این دو اکثری که در  
دردست دارم وقف است لیکن مشروط بر آنست که بر مصرفی که رای صوابهای شرف که متولی آنها است اقتضای نماید در راه دین و  
دولت صرف نمایند و از آنجا که شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی و علمی بود از قف و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف سرکار حضرت امام زمان  
خاص ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰه و السلام فرموده بآستانه مقدسه فرستادند و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دوا و این و مضائق  
اهل علم با تمامی جیبی آلات از کتبی بای بزرگ نفوذی و مرتبانه و بادی و دیگر ظروف نفیسه خوری و نفوذی که در چینی خانه موجود بود وقف  
آستانه تبرک صنفیه صنفیه خف با نوار القدره فرموده نقل آن آستانه صدر نشان نموده و همچنین در اهر نفیسه و مرقع آلات و ظروف طلا  
و نقره و اعیانی اسبان تازی اشترزاده و پاک نژادان رومی و بیانی و کرجی و اشتهای با دپای حصاری و بدخشی و ماوراء النهری که در  
سرکار بیسج پادشاه دنیا بای چنین نموده اند و کتبی شتر و مویشی و اغنام که از احصاء و شماره افزون و از دایر بقدر و ادغام است

در این سال رای صوابهای شرف علی که شد افروز خلیا غنشی دروشی بخش دیده باریک بسپان دقایق لایبی است برهنونی توقیات  
برذانی و نایبات آسمانی که همیشه درین حال خیر مال آنحضرت است جمیع املاک و رقبات کتب خاصه خود را که در زمان دولت روز افزون  
جبهه ملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود و قیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عساقی و حاصل آنها بعد از وضع  
مونات زراعت بتیجیر وسط قریب بهشت هزار تومان میشد مع خانات عالی و قبیله و چهار بازار در رسیدن نقش جهان صفهان و جماعت  
که در آن بلده خجستان ترتیب یافته وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم علیه السلام نموده بودند و قبل حاصل منظور داشته  
چهارده حصه که در مدین طبرستان که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده بوده باشد و همچنین چهاردهم این تقصیل و ترجیح منظور داشتند  
که حصه اول مخصوص حضرت سالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حصه چهاردهم ترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد و یک  
هر یک از حضرات ختمها صافی خندل را که حاصل آن بعد از وضع مونات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت ساخته و  
تولیت وقف مذکور را مادام الحیوه که بر زمان ظهور حضرت صاحب الامر متصل با بذات شرف خود و بعد از آن با پادشاهان که امری نژاد که در  
ممالک ایران مسند نشین تخت شاهی و جالس بر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند که بشه و طی که در وقفیه معتبره مرقوم تعلیم افادت رقم علامه  
العلنی مجتهد الشافعی شیخ بهار الدین محمد بن مسطور است عمل نمایند و صار ف مصروفی اوقاف مذکور را برای متولی موط که دانند که بعد از  
وضع حق التولی بمصلحت وقف و اقتضای روزگار در مصارف بر سر کار و وجه معاش خود و مجاورین و زوار و ارباب فضل و کمال و صلوات  
و طلبه علوم هر محل و آنچه برای متولی اقتضای نماید صرف کند و ثواب آنرا با روح مقدسه حضرت چهارده معصوم علیه السلام بنه فرمودند چهارده در برسم  
حضرات عالیات در دار السلطنه صفهان بسجده کاری اعتماد الاله و حاکم بیک و میرزا رضی صدر ترتیب یافته آنچه در زمان هر یک از حضرات  
مقدسات نقش خاتم مبارک بوده و علماء اسلام در کتب مناقب و مناقرا اهل بیت ضبط نموده اند همانرا در ساعت مسو نقش نموده آن توقیات  
مبارک را باندای مرقع بویاق و کالی شین حجاب صدرت پناهی میسر از رضی سپردند که داد و ستد هر کار را بآن هر مبارک بنه باشد  
و نیابت نفس نفیس شرف در ترق و ترق اوقاف مذکوره با و رجوع کردند و تفویض این رتبه عالی علا و منصب صدرت او کشته باعث زیادت و  
و اعتبار و افزونی اقتضای آن دودمان گردید و همچنین بر جمیع مملکات سرکار خاصه ترتیب رقم و قیمت کشیده بنوعی در بنای بانه نموده اند که  
از زبان الهام بیان آنحضرت شنوده شده که میفرمودند جمیع اشیاء سرکار من و آنچه اطلاق مالت بر آن توان کرد حق این دو اکثری که در  
دردست دارم وقف است لیکن مشروط بر آنست که بر مصرفی که رای صوابهای شرف که متولی آنها است اقتضای نماید در راه دین و  
دولت صرف نمایند و از آنجا که شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی و علمی بود از قف و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف سرکار حضرت امام زمان  
خاص ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰه و السلام فرموده بآستانه مقدسه فرستادند و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دوا و این و مضائق  
اهل علم با تمامی جیبی آلات از کتبی بای بزرگ نفوذی و مرتبانه و بادی و دیگر ظروف نفیسه خوری و نفوذی که در چینی خانه موجود بود وقف  
آستانه تبرک صنفیه صنفیه خف با نوار القدره فرموده نقل آن آستانه صدر نشان نموده و همچنین در اهر نفیسه و مرقع آلات و ظروف طلا  
و نقره و اعیانی اسبان تازی اشترزاده و پاک نژادان رومی و بیانی و کرجی و اشتهای با دپای حصاری و بدخشی و ماوراء النهری که در  
سرکار بیسج پادشاه دنیا بای چنین نموده اند و کتبی شتر و مویشی و اغنام که از احصاء و شماره افزون و از دایر بقدر و ادغام است





# سال بیت و یکم جلوس شاه عباس اول

(۵۳۴) آب از فواره میان حوض ده گز بالا محبت باشد اما بسوزد آنچه کمون خاطر شریفش بود بطور نیامده بود که از گردش چرخ دوار و حوادث  
روزگار آن فریغ جناب او افتد تا گریه پیش آمد امید که خلف صدقش که ایوم بمن مرحمت شاهنشاه صفائی ملوکیت حق که از سینه نشین بود  
وزارت است بتمام آن موفقی گردد اما حاصل تماشای آن مکان زینت بخش غم پرداز کاشانه دل و نظاره آن روشنی افزای دیده نظارگان  
افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سپرده بود چون مناسب مقام بود در وقت تحریر ثبات فاد (رباعی) این بقعه  
که آفتاب سارده اوست اوصاف بشت جلد در باره او صد چشمه نماند بر هر خارده او روشن کن چشم حور  
نظاره او با تجمه در اول ماه رجب از انعام منسج انجام مراجعت واقع شده تا انتار الکا در مار جاب خلافت پناهی و او اتمام بخت  
نموده بخدمات قیام داشتند و از آنجا بلده همسایه بعبادت یارت تربت شریف شیخ العارفین شیخ شهاب الدین اهری قدس  
سره فایز گردیدند و از آنجا به ارالارث دارویل آمده منازل جناب زارتاب خواجه محمد رضا وزیر آنجا که در کنار رودخانه و مکان  
مغرب واقع شده محل نزول عالی گردید در محضر بر جای طر رسید که شمه از احوال آنجا بجناب در طی انتقال نگاشته ملک بدایع نگار گردید  
باجمله خواجه مذکور مستعد شاعر به مطایبه دست گرفت اندیشه است مولد آنجا ببا عن جد موضوع جوین من اعمال فردین است پیش  
خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم و در خراسان با مرفوسین کی امداد عظام قیام داشت از حوادث روزگار و نور خراسان  
خارت زده و پریشان بمرات آمده در موطن اصلی رخت برامی آخت کیشد خواجه زاده از علوتت بلند پروازی قرار دهنش با خود نوشت  
و ادبک و دو طارمت در آمد و منت بر صومرت و کمال کاشته بعد از سعی و کفا پوی بسیار که دولت طلبان روزگار از آن چاره نیب  
طارمت ذوالفقار خان فرامان خویشیار کرده روز بروز بکن سعی و خدمت نزد او است باریافت مرتبه مرتبه بدرجه وزارت ترقی کرد چندی  
من حیث لاف و ادوا الاستقلال بدان هم پرداخت چون آثار شد و کار دانی از دخت او اشغال هر دو لایح بود بلاخره در سلک و زرا  
و ارباب قلم دیوان اعلی انظام یافته بخدمات وزارت آذربایجان مأمور گردید در سفر خراسان که بکن خدمات لایقه و قدیرت جهان  
سپار بهاک در طی وقایع آنال مرقوم ملک بیان میکرد و لعبت و جبه خدمت یافته از مره متب بکن مجلس بشت آیین گشت و در آن ایام در دار  
الارث دارویل بخدمات موجود دیوانی مشغولی داشت و بصحبت شعراء و ارباب قلم و اهل استعداد انس و الفت تمام گرفته بقدر معذور  
بخت بر تفقد احوال این طبقه میکاشت و الحاح مرد آدمی بزرگ روشن و روشن نشنیده که کمی خوش صحبت و از سعادت مند آن روزگار است نگاشت  
شیرین و کلمات مطایبه آسیند بکن لطایف و طرایف از طبع موزنش سر میزند و مشعر را خوب میگوید در غزل ابیات عاشقانه و معانی  
دلپذیر بکن بسیار دارد اما از منظومات و بدین رباعی خضارفت (رباعی) آنم که خرین خسته تن میآیم جان بسته با  
پیرین میآیم مانند عسبیری که به سجد بر باد پیچیده باه خوشین میآیم الفتقه عالیجناب صاحبی سه و زرد آنجا است  
نموده بعبادت یارت خلیفه مقتدر سلطان الاولیا و مشایخ کرام صغویه که فی الواقع انوار حسیه و دوزخ اجوی از مراد نورده  
محرمان خلوت لری وحدت خورشید آسا در لعان است مستعد بودند جناب فدوی القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمت  
در آمده در تفقد احوال بکنان خود در اعفاف داشت و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقع پویست اندر اه غفلت و دوازه عراق کشته جناب  
وزارت تاب چند مر حلا شایع نموده لوازم خدمت بجای میآورد و از آنجا طی منازل نموده به ارالارث قرون رسیده در منازل و کیش  
که در خیابان باغ سعادت از اندر نزول نموده و بعد از سه روز در خان بصوب مقصد تعطف داده یکروز در بلده ساوه میماند خلف اولی  
سید همسرد ولد سید بزرگ بودند چه حکومت آن بدو باو تعلق داشت از آنجا به ارالارث مین تم آمده در استانه مطهره معصومه رسیده و آن  
شرف یارت آنحضرت دریافتند ادا و موالی و خدمه آن روضه مقدسه ابطایار از جمله نوازش فرمودند در حضور انالی قلم که اندک

منح حال در صفاتی  
وزیر آنجا



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۲)

باینکه که در پس علقه العلی میزرا ابراهیم مدانی تمذنوده بودند و در شعر پاره بلند داشت دیگر مولانا مطرب میشته وینی که خلاصه اهل  
 اودار و در حصص صوت و گویند کی سپهر آمد در زکار و نصایف قول و عمل استوار عمل نقشه بنده ان نادره کار است بسیار صاحب طبیعت و  
 بزرگویی و ندیم و خوش صحبت فزاده و استاد حیدر قلی عودی که سازنده سینه مضرب خوشنواز و ملازم سرکار عالی بود و خدام میرزا ابی  
 در محاسن خاص با عتره مذکوره صحبت داشته شعر سخی و تاریخ و نقل حکایات و روایات سرور انسانی خاطر بخشان بودند و تخت و زوال و کوه  
 داشت که دو موضع است از قری و مواضع الکاه در مار در کنار رود ارس بجانب جنوبی واقع شده و از گذشته روز در آنجا توقف نمودند  
 این بر دو موضع دو قطعه است از قطعات ریاض جان که باغات آن بهم پیوسته تمام میوه ها تخمینا نارس شیرین که ارباب باغ اینه و تیزرانیان  
 و ابرقه و شاه هوار ساه و قمر برج میدهند و انجی جای آن دارد و تمام انگورهای نازک لطیفه انوان در آنجا خوب میباشند و در آن موسم  
 میوه دربار و بسیار بود خصوصاً انار که آنقدر بچال میاید که تمامی بلاد و فضیات آذربایجان و شیروان و آران و کرستان نقل میباشند  
 و کانی است اولاد عظام موسی یکت دمازی که با سلسله علیه نصیری طوسیه قریب فرات و اریاس خلیفه که از مرز خلفاء و قراجه داع بقیم  
 دودمان و اینه وونی نزلت مکان مهتیا ز تمام دارد و در آن اوقات بین شفت و الطاف شای و اشفاق و تربیت انجلیجایی حکومت و دارا  
 آن مملکت سراسر از گذشته با اولاد موسی یکت سلسله اند در قریب مثال دوزال منازل مرغوب و ایوانهای بلند اساس در غایت نشینی  
 و دلکشی قریب داده اند و در آن گوشه زینت بخش خزان گرم کرده حساب المقدور تقه احوال آینه و رنده نموده میوه همان نوازی می  
 میدارند و خلیفه مذکور و اولاد موسی یکت سیمیا شایر یکت که جوان قابل خوش نویس بر پیر کار و ارشدت ان روزگار است و ابوم  
 خدمت اشرف منصب وزارت قورچیان عظام و تبه سرانرازی دارد و حیدر یکت برادر او که در سلطنت یوزباشیان بمصر ملک است  
 با یکی اقوام بوازم مسیر باقی که در خور میهانی چنان باشد که شیفی قیام نموند و یکی اعز که بغیر افت و محبتی قریب میرزائی شرف بودند و  
 و مؤبان و اهل خدمت حسب المقدور خدمات نموده و تفضلات آدینه بطور آوردند و بتعالی صاحبی بجای خلایق نای و اولاد  
 کرامی سوغات و ارغمانی لایق داده یکی اقوام و مردم آن سلسله خلعتهای فاخر عطا فرمودند و از آنجا نشا ط و حشر می متوجه خطه اردو  
 شده در ساعت صبح آن بده طیکه گشته در منازل خلد آسای آبا و اجداد نزل فرمودند و صواب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک  
 و ضعیف و شریف بوازم استقبال نمود و آثار بخت و شاکامی بطور آوردند و خدام صاحبی بقبضه عطف و شفاق حبیبی با کافه مردم  
 آن بلده باران و برادر از سلوک فرموده انواع مردمیها که سپردا و از بزرگی و بزرگی منشی بود بطور آورد و منتسان سلسله علیه نصیری را  
 بخلاصه که انما به و ارغمانی نواخته جمیع صواب و اعیان و ریش سفیدان هر طبقه را حتی اهل حرفه و صنعت خلعتهای لایق داده و اهل  
 صلاح و همت را و در ویشان و عورت مستحقه عطایای ارزنده فرمودند و تائیت و در آن خطه طیه اقامت فرموده همه روز جشنهای ملوکانه  
 و صحبتهای بزرگانه طرح منیع فرمودند و لوازم آن بروق دلخواه مجلسیان پیش از حد و قیاس مرتب و متبای گشت و دود و در سر  
 و اکسیر شریف برده پیوسته اوقات کرامی در کمال مسرت و شگفتی میگذشت و در میان باغات آن بقعه شریفه که بلندی واقع شده که از  
 نظار میسازند و سرگاه مردم آنجاست باغات باین منبر بخش که در دامن آن فزاده و آب ارس که از جانب غربی آمده میگذرد بقیع  
 مطبوع بنظر در سیاه و عایلیج آب صفتی آب از کوههای بلند با آنجا آورده بنوار بلای نظاره برده و در سطح آن که عمارت شایسته  
 منمن که سر طرف انوانی دارد طسرح کرده در بالای آن تالاری ساخته اند که آب در آن عمارت گردد و در برابر ایوان خوشی مشهور است  
 و در جانب جنوبی نظاره ده نزع پائین زمینی واقع است که تخمیناً چهار جویب بود باشد و مستر فرمودند که آنرا هموار کرده حوض بزرگی در میان  
 تربیت کنند که چهار طرف آن باغچه باشد و از بالای نظاره آب بنواره بچوس مذکور برند که بطریق تحت صفرات که از آنکه مشهوره آفاق است

## سال بیت و یکم جلوس شاه عباس اول

(۵۳۷) آورده در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستعد گردیدند چنانکه شاه طو حاکم بهرات و اکثر امار و خراسان در مشهد مقدس معنی شرف  
ملازمت در یافته نوازشات شاهانه بر سر نهاده از شد و بعد از سپاس و احوال یزدانی و شمع احوال بارت و خدمات و خدمت  
خان غریب بستر دولت معطوف گردانید و تا پنج بیت و ششم شهر جبار حجب تو وصول به ارسلطه صهنان انداخته آنحضرت فردوس  
مانند از قلعته بایون آرایش جان یافت و شهر بازار و قصر تیر آیین بسته چدر و بر اسم عیش و فرحی پر داخته عشرت افزای  
خلایق گشتند امار اعظام و ارکان دولت که حسب الامر الاعلی در دار السلطه تیر زبان حاکم نظر نشان با مورشته بودند نوعی که اشاره  
شده بود بدان ارقام نمود طبعات لشکر طفرین را اسم به اسم بنقل در آورد و جمعی که در این خیال اصلا از موکب بایون تحلف نموده همیشه ملازم گاه  
سعادت تهاب بودند و مرد انگلیها حسن خدمات که در این نغز از هر کس بطور آمده بود در تحت اسم آنکس ثبت نمودند که مندر اخراج و بعیای  
ارجمند بر سر از گشته بحسن خلاص و خدمتکاری از امانت و بهمان امانت داشته باشند و نهای عرض مرتب اثره بستویان عظام  
پسند و لشکریان اجازت یافته روی مسکن و اوطان خود آوردند و امار اعظام هر یک بحال قبول اطلاق خود رفته و جناب صفت  
صفات اعتماد الدوله نیز احاطه بیک چون از خدمت اشرف رخصت یافتند و دوباره حاصل نموده بود که چند روزی بمن عواطف الطاف  
خبر دادند در وطن اصلی بعشرت و کامرانی گذرانید بعضی عمارات که کمون خاطر شرفش بود در آنحضرت دلکش طرح مندر باید مسود و اوراق چون  
اکثر اوقات بشرف مجالست و محبتی آنجناب مشرف بود و در مدت محاسن پخته عطف و اشفاق پیش از پیش شاه به با فاد و کما  
بصحت فیض بخش آن ملک صفات انس و الفت تام داشت با وجود سفر و سیاق و سیمال و میلان خاطر بملاقات اجا و مندر زنان مقام  
صحت انصا جبه دولت بر طبیعت شوار بود و معتمد الکلیف مراغت بر غت تمام میسر نمودند و ضایحی خاطر شریف گشته فیض صحبت بکمال  
بر حصول مطالب عظمی راجع دانسته فاق و بهر ای آن الاجاب خیار نمود و بدینجهت لازم دانست که شرح خصوصیات آن سفر  
فیض اثر را بر چند مناسب سابق تاریخ نیست در طی وقایع و تسویه حالات این سال در رشته تحریر گذر جا و اثبات که از طول  
کلام مورد اعتراض از کیا رنجور باشد

### شرح رفقن جناب آصف مرتبت محبته نهاد بجانب اردو باد و خصوصیات آن سفر و بازگشتن و در صفایان شرف ملازمت در مایمن

خامه شکن طراز شرح خصوصیات سفر محبته اثر اردو باد را بدین پنج آغاز نمیدانم که چون والا جناب دستور مکرم عالی گان از  
دار السلطه تیر غریب انصوب فرموده روانه شدند و میوه و عسکه که در آن سفر رفتن و صحبت بودند اول خلف الدوله العظام  
سید ناصر ولد سید بزرگ خان والی عربستان جوهره که از عهد صبی الی یومنا به احب الامر الاعلی در سایه تربیت و اشفاق پرورانه گاه  
حالیجا نشو و نما یافته گشت بفضایل نموده بود و دیگر حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امر معتبر و رتبه و در سلک وزراء بود  
در جنگ خیال اعلی دستگیر شده بود و بسیار مرد قابل خوش صحبت نیکو اخلاق منشی طبیعت بود و حضرت شاه علی شاه ظل اللهی او را بکمال  
اعتماد الدوله سپرده بودند و قوتاب میرزائی با او مصاحبه اختلاط میسر نمودند و همیشه مهمت و خرمجلس آنعالیجا میبود و دیگر میر محمد  
حسین مندرشی که از اسادات عالیجات تفرش و بفضایل و کمالات علمی و عملی آراسته و در فنانش و تقنین عبارات و مستعارات  
بامزه بیسته درست و رتبه عالی دارد و چند سال بود که بتعلیم و تعلیم خلف صدق انصا جبار قبول اعنی مخدوم و مخدوم را و جوانان میرزا  
طالبان اطال الله عمر فایم داشت و میر عبد الحسی تفرشی که از استبای شایسته و مستعد نیکو اخلاق و خوش صحبت بودند و در  
با یکدیگر



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۳۱)

غازیکرای خان تاتار والی مستم از خدمت اشرف التماس نموده بود که خندان آقایی سفینه قه آقاسی درگاه عالی را که در جنگ کونقا  
عساکر فیروزی نشان شده بود و با او طبقه آشنائی تام داشته مطلق العنان بنمایند حسب التماس خان تاتار او را با دو سپه بکی  
همراه او بکی در جنگ خیال اغلی گرفتار شده بودند از قلعه قهقهه سیرون آوردند و او مرد عاقل مخد ان روز کار دیده بود بمقتضای  
مردوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بدهشند و خود بروم رفته با اتفاق غازی کرای خان  
تمهید مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نمایند که بدستور زمان حضرت شاه جت مکان فیما بین مصالحه وقوع یا بدحضرت علی سینه باری فری  
حال خلایق و عباد الله رضا بآن اده شارایه را با فرستاده غازی کرای خان و ابوالقاسم بیک یوزباشی ابوالغلی که برسات خان  
تعیین یافته بود در آن سرزمین بودند و بغازی کرای خان نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون عبور ایشان از میان الکادر محسوس واقع شد در این  
خبر فوت غازی کرای خان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت و او تیه نامی از حکام هر کس همانا از خندان آقا  
کینه دیرینه در سینه داشته در وقتی که از ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود با جمعی چرا که فرصت یافته بر سر او ریخته اور قتل آوردند و ابوالقاسم  
بیک در آن اقد با چرا که جنگهای مردانه کرده زخمی و مایه و با عرف او در آن دستور ماراج چرا که شد با لافحه او تیه مذکور از جهات  
حضرت اعلی اندیشیده از بیم مقام او در اسلاط باز کرده اند بعد از کشته شدن خندان آقا پسرش چندگاه در خدمت اشرف عزیز و مرقوم  
بر سر سیر دغاقت قدر عافیت اندسته ساکت طریق فرار گشتند و شرح آن غریب در ذیل این دفتر فرزند ملک میان خواهد گشت چون ولایت  
موروثی آذربایجان و شیرکان و آران که قریب بیست و پنج سال بود که رومیته از تصرف منسوبان آیند و زمان والا بیرون برده بودند و در  
تسلط و اقدار آن طایفه بود بقوت قاهره یزدانی و مایه آسمانی بصرف درآمد جمیع قلاع مسین و حصون و کولایات که محو از مردان  
کاری و اسباب ادوات قلعه داری بود جمعی که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر درآمد بهشتی گردید و تحت فیض المساحت آن  
مرد و بوم از خار فقرض معاندان مصنفی گشت و سفرو سیاقی بامداد کشیده قریب میچمال بود که لشکر فیروزی از قریب باش در رکاب نصرت  
انتساب یون بتجیر قلاع و حرب قتل اشتغال نمود بمقتل انواع شایده و محن و مشاق سیاقی گشته بودند و از زمان سلطنت و کشور کشائی  
صاحبقران منصور امیر تیمور که در آن که دولت پنجاه سال شمس پادشاه دیشوک از کتاب سفرو سیاقی بخبا که نگرده چنین  
فوحات بی در پی که هر یک از آنها کارنامه سلاطین جهان و دستور اعمل شهریاران ممالکستان تواند بود و در آن زمانه بقیه کمره و  
یافته میر گشت لکنه اخان عزیمت بصوب مراجعت خطاف داده امراء و ارکان دولت امر فرمودند که چند روزی در دار السلطنه بزیور  
نموده بمان عساکر ظفر نشان بپرداخته بعد از عرض سپاه بر یک بالکار و قلاع خود روند و چون حضرت اعلی شای ظل الکی این فوحات را  
از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی استنان عرش نشان حضرت شاه ولایت پناه مصد و ذکر میه امتنا و لبکم الله حضرت  
اندر معصومین صلوات الله علیه جمیع خصوصاً مجاورت خدمت و ضمه مقدس حضرت امام ثامن صامن ملائیک مکان مصد و قدید  
میج سسند فن بعضه متنی بارض خزانان (بیت) امامی که رو بنده خاک دشمن ملائیک بهتر خلائق ثربکان  
میدانند و از آن روضه منور و روح مطهر آنحضرت استمداد همت فرموده بودند بشکرانه این مواهب سخانی غم طواف و زیارت آن روضه  
مقدس فرمودند که ختمام سفیدین سعادت ابدی نموده رنج راه و مشقت و محنت کار و دیگاه را که لازم سفر و سیاق است از خاک  
آن کعبه آمال براح و آسودگی مبدل سازند و بعد از استعدا و بدان سعادت عظمی بمرسلطت توجه نمایند لکنه اباجمعی از خاصان درگاه  
رؤی توجه بانضوب صواب انجام آوردند و در دار السلطنه قزوین صواب اعیان سعادت ملازمت در باقه اسواق و میدان معانی  
چراغان کرده آذین بندی نموده چند روز در آنجا قشاطر و غمی گذرانیدند و از آنجا با واخل نیاز در حلال خلاص رؤی بمقصد مطلب اصلی





فروغی یافت و مجدداً شرارت بدینوسیله و قوت طاعنه اش بطور رسید بخیرای اعمال سابق و لاحق با خود و گرفتار گشته بختلان سیر بدیده  
از مصداق و مواخذ ظاهر نمود که اموال بسیار و دینیه بسیار در کسلان و ایریم مختلان و اورا یکیلان برده بعبیطه ذخایر او پرداخت گشته  
سخنانش کاذب بود و بهانه های لایحسی می آورد و روزی بهانه وضو ساختن کجاء آب سفید و در وقت بغرم سوار خود را بآب آغشته  
که بشناه بیرون رود و اعالمش بدست پاسبانده نتوانست بعد از سعی بسیار غریب بفرقا کردید سبحان الله کجا میرفتم و کیت تیر کام قلم عا  
از دستم رفته بوده کجا رفت چون در انشای گزارشش تخریق بود ظاهر از یاد ناما منبینه و القصد احمد پاشا را بایکده و خدمتکار بعضی  
خان بیکت نواده معصوم بیک صفوی که سعادت قرب منزلت شایه سرافراز است و آخرت به فرجی پیشگیری یافت پر چند روزی  
میهان او بود بعد از آن با خدمتکاران و بعضی از اموال و اشیاء ضروری بقلعه فقهه دستا و مذمتی در قلعه بود و خبری از او نماند  
از جمله محصوران چند نفر از امانی شیروان بودند که در زمان رویه تربیت یافته در سلک نه عا و او را بابت تیر خشک گشته بودند مصداق  
ملکی اقتصاد آن کرد که انجاعت بنا بر اطمینان قلوب و آرمیدگی خاطر سایر اتاناس که سالها با آنظایفه آنجه اظهار و دلخواهی کرده بود  
مسئله غایت و الطاف بوده در اینوقت تعرضی بایشان نمود و چند نفر از ایشان را مورد شفقت گردانیده بربکیت و سه موضع تول  
و سوره خال مرمت کرده بیشتر رفو کردند که سپهران و برادران ایشان در سلک ملازمان بکتاب قدس سلک بوده و عراق آیند تا حکام  
گرام بتدریج ولایت شیروان را از بیم طور فتنه از وجود ایشان پرداختند و سایر لشکریان با چون سالها با شیر و انیان آمیزش نمود  
هر یک با جمعی طریقه آشنائی و معاشرت و فرات سببی داشتند فراریافت که با نالی شیروان سپارند که را دور احاطه بجا جان قوم مذکور  
هر کس از طرف که خواهد کسب کرد اندامانی شیروان که تحت زنده نوافقت و بخواهی رویان بودند و در اینوقت سعی نمودند که حسن  
ذمه خود را از شوا بعبار این گفتگو مصطفی و مبرا گردانند صلاح حال خود را در افنا و اهدام آنظایفه دیده در مخالفت رویه و شایه بیرونی  
غلو کردند و فوج فوج را رستنی بودند کان و بار عدم گردانیده در کمیشا زو بیکلی را بعالم آنوقت فرستادند و از آنظایفه در ایند یاد  
نماند که قبلی از خدمتکاران و مردم بیسایم و نشان که بربقت بر ملک نشان از اسب تیغ شیر و انیان رسته بخت یافته بهشند از  
دو انفقار خان در این واقعه عمل شبنی صدور یافت که عاقبت ثبات آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر  
بزرگش را از حضور و عا و امار طواش و خضار تاب توقف دیورت مقام خود دنیا ورده برادران و اتباع از آب که عبور نمود  
بشیروان رفت و بر رویان توتل جسته مدتی در آنجا بربس بر دند و عاقبت وید با ایشان بدبیطه شده و نفع آنجاعت اولی و ازم  
داشتند رستم خان را بایکده برادر و تابع قتل آوردند و سرش را دغان که برادر کوچکتر رستم خان بود با دو انفقار خان و اولاد سلطان برادر  
کوچک از قید ویرنه رنوده با ذبا بجان آمدند چون بر سر سلطنت ایران از جلوسن مایون شایه قتل انکی زیب و زینت یافته سر کشتن  
قرنایش بجزا و مزار سیده آشوب ملک روی بآرمیده کی آورده بود ایشان فی الجمله از خضار طمینان یافته پایه میرا علی آمد  
و در عزت اشرف براتب علیا تری که در برخی از احوال برادران در محل خود مت کرارش یافته با جلا کیت همیشگی ایشان با دو صبیته  
خان و دیگر خدمه و تابع در شیروان در دست و وید سیر و گرفتار ماند بعضی از احیان رویه بنا بر آدمیزادگی و حفظ سرت آن سلسله  
آن بر سه مخره به کجا که نکاح در آورده بودند در این چند سال از ایشان سر زندان ذکر و ناما بمرسیده بود در جین فتح قلعه که  
حکومت شیروان جزو انفقار خان تلقی کرده بود شوهره ان و اولاد مخدرات مذکوره بهستیار قرابت سببی و بعضی از انفقار خان با توتل  
جسته استند عا و حفظ حال و صیانتش موسس اهل عیال که بر و لازم بود و در حضرت علی شایه قتل انکی که از این مقدمات که بجه  
بنا بر مراعات جانب و انفقار خان و حفظ ناموس آن سلسله اشاره فرموده که عایف مذکور با شوهران و اولاد و بنده ایشان  
گفت

انقضای این قریب  
کسانی بابت و دوا  
نموده اند

انقضای این قریب  
نموده اند

## سال میت و کیم جلوس شاه عباس اول

(۵۲۸) نخواستند ملک علی بیگ جارجی که مرد بزرگ و کوی و همیشه در بارگاه ملکی رخصت برل و مطایبه داشت بمش الدین پاشا که مرد طول القیبه گفت که عجب محاسن شیخانه در از کرده چون دعوی ولایت و کرامات که میکردی دروغ بود و کوه حضرت که بقوم میدادی بر کس نخبه داد بعد از این تحقیق در محله شیخانه شما مطلوبت پاشا را در حالی دست بر محاسن او در از کرده مویها را مشت مشت بر کندن گرفت و یکسر موز و قات و قات نامرعی گذاشت و آتش چشم شهریارسی نسبت با و دیدم زبانه کشیده جز بآب سیاست و عقوبات کوناگو انظافه نپذیرفت مجله کش الدین پاشا را برادرش و یک پسر کوچک و دوسه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از حرکات نامسجانه و سخنان متعجربه نامهور ایشان بغایت کدر و خشم آلود بود و مورد قدر و غضب گشته با انواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از فراغ البصر بار و بار از برده قطعه قطعه کردند و مال نام شخصی شیروانی الاصل در میان رؤسایه نشو و نما یا قه از جمله مستبران شده بود و خود از بجهان روزگار و سیر اندازان نامد امیرش و در برتری از سهام نام خود نوشته بلا زمان موکب اقبال میانه اخت و برداکی خود را می ستود یکی از ازل زمان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بقصاص خون برادر استعدای قتل او کرده رخصت یافت و همانا صحت بقعه رفته سران برست با ده نخت و غور را بریده بنظر اشرف رسانید و خود در رؤسایه اگر چه عموما پستی قتل و سیاست شده بودند اما بنظر اشرف رسید که آنجا قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده و بسبیل خونها بغا زیان داده و بعد از ایصال مطلق العنان بوده بر کس بر طرف خواهد رود یکی آنجا عت با بطوع و الزام قبول این معنی نمود یکی از جمله محصوران برادر خواجہ حسام الدین کیلانی و بریر خان احمد والی کیلان بود که در کیلان منصب قورچی باشی کیمری او داشت و در وقتیکه خان احمد از کیلان بشیروان آمده از آنجا بروم رفت او در شیروان توقف نمود بجهان نام او را قورچی باشی میخواندند و قبول مشهور و از شرارت و بد نفسی در میان رؤسایان بحسن کفایت کار دانی معروف و مشهور بود و خاطر انور از خواجہ حسام الدین و برادران او که باعث فساد کیلان و عصیان جان احمد و بروم رفتن او بودند مخوف بود چنانچه خواجہ بمش الدین نام یک برادر او در دستسلطه قزوین معروض تیغ یا ساگر دید و او در محاصره انام قلعہ و قنوج و رومیان و مدبر تمام ایشان بود و بعد از فتح قلعہ که بنظر اشرف در آمد بحرب بانی و سخنان دروغ و بیسره و غ که مرکب طبیعت کیلانیان است اظهار کفایت یوان نمود و قتل شد که از غایم و اموال اهل قلعہ بمنفی خطیر بعدا کر نصرت شعار جای که داند و بدین وسیله چند روزی خود را از دشمن قهر پادشاهی صیانت نماید در اول حال سخن چاه هسنه ار تومان شاهی عسکری بیان آورد و هر چند برضیر انور که محک عیار در انقرب روزگار است ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاری است و اعتماد را نمی سازد بمصلحت وقت و طوطیها کار او قلعہ آغاز نهاد و بخلی سر اسرار و بنوید وزارت کیلان بلکه صفایان و نامزدان خوش وقت گردانیدند و او دستدراران را آورد و اسامی لشکر را که در حین محاصره محصور گشته از روی دفتر خلوه و تیمار بصلح گرفته با هم هر کس خواه در حیات بودند و خواه مقتول و متوفی شده بمنفی زیاد و وسیع و قدرت رقم کرده که از ایشان و ورثه متوفی و مقتولان باز یافت شود و بمنفی دیگر بمسم جمعی از کدغیان و سپک شاهی که بار و برده وقت نموده و قلعہ بالا محصور گشته بودند برسم ترجان و مال امان برقم در آورد و معتمدان زیاد از سی هزار تومان نشاء با تجله آن مبلغ در میان غلامان و قورچیان و ملازمان درگاه و تفنگچیان که در پای قلعہ خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر عتای بیک طایفه سپردند که آنچ رقم شده بوصول رساند و هر کس را در کم و زیاد سخن باشد قورچی باشی لیکت موافق صاحب خاطر نشان نماید اقصیه بجلد و روباه بازی باز چند روزی در میان انطایفه مشیر و شارایه بود و باز از اراده و جرکم داشت از چند نفری که فی الجمله سامان داشتند و جرجان صورت یافته از سایر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و ربع بعل آمد و از رسته مستولان و متوفیان قبلی بوصول رسید چنانچه از جمیع اموال متعلق شهنشاه ار تومان بغا زیان نمیدادند و تمام بصل گشت چون کفار و کور و قورچی باشی لیکت از صدق و راستی فروغی

در گذشت از این غلامان که  
یعنی وزیر خان احمد کیلانی  
که در اوقاف و باشی در شیروان



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می جیاست

(۵۲۷)

خود در مانده ملتفت مرونی او نیشند بر آسیمه و مضطرب احوال کس نزد الله ویرد یحان فرستاده طالب عفو و امان گشتند تا پاشا  
 خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سکه بانان که همراه داشت بر بام کوشکی که قدیماً مسکن سلاطین شیروان بود بر آمده تیر و تفنگ  
 بتغور چنان و غلامان میانداخت و در لوازم کارزار سعی و کوشش بسیار بنظر میآورد تا آنکه مردم او زیر ستوه آمده ترک جنگ کردند خود  
 در اول حال سپهر امصاله و مهادنه پیچیده مجار به اختیار کرده بود تا وقت و قدرت داشتند و خورد و کر و صحیح القوی از زبان احمد  
 پاشا نقل کرد که میگفت علانی داشتم زر خرید که از غایت حیا و ادب هرگز بامن جرات نگفتم نه داشت در مدتی که بامن بود انواع خدمتکار  
 و جاسپاری از و مشاهد میشد و وقتی که قرباش بر برج مستولی گشته مردم از قلعه داری میآویس شدند و غلام و دو قبضه تفنگ دست  
 داشتیم و در یکدو من میانه خشم چون لفظ برآورد روی من آورده گفت ای صاحب سعادت عجب از خود مندی نت که خود را اینهمه رنج  
 میداری و در معرض تلف میاری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضاد اند ترا بار و زکار چه سینه است از ماد و کس چه خیزد حیات شبها  
 غنیمت شمار تا بیهوشم مندا از روزگار چه میرسد این سخن گفت و روی از من گردانیده هر چند گفتی را که داده بودم پرکنه طلب داشتم  
 چون دیدم که غلام جان سپهر معتد بامن چهره شده مندان نمیدیدان کار خانه تقدیر گشته داشتم که ادبار روی آورده (شعر)  
 با قضا بر میستوان آمد با قدر در میستوان آیمخت بنا بر آن تفنگی که در دست داشتم انداخته رضا بقضای آسمانی دادم و خوب  
 قرباش که بر برج بر آمده بودند با و از بلند گفتم که دست از حرب قال باز دارید که مادرک قلعه داری که دیدم و قلعه بخت شایسته  
 مجله احمد پاشا تا یک تیر در گشیش قدرت خود داشت بجای قرباش انداخته غازیان سینه پر کرد چنان پذیرفتند القضا پاشا  
 کس نزد الله ویرد یحان فرستاده و التماس نمود که امشب دست تعرض شکر یاز از قلعه کشیده و دارند که مندا و ادب آنچه رضای خاص  
 اشرف باشد بن آن در دهند الله ویرد یحان و قورچی باشی حقیقت بعضی اقدس رسانیدند و حکم شد که در امشب احدی تعرض قلعه نکرد تا  
 از هر طرف پاسداری اندک مستغنی در ظلمت لیل از قلع برون نوازند رفت صبح روز ششم که چهارشنبه دویم شریع الاول بود صبا  
 مثال از طرف شمال سابع فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجان بارگاه معنی حساب لامرهایون اعلی مجلس عالی شانمانه و محل متعالی پاشا  
 آراسته حضرت اعلی اعلاه الله تعالی سپاس اری و شکر که اری عطایار ایزدی بجای آورده با توجات ظاهری و باطنی که به  
 فیاض دارند بر سریر دولت و مسند فیروزی و اقبال قرار گرفته نقارهای شادمانی در اردو بنوازش در آورده فرجای بیک با غلامان  
 و تنگین بقبضه قلعه و محافظت در دار ما مور گشتند حسین بیک جارجی باشی قور و القدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را  
 برادر و سپهر کوچک او که حرکت مادیافته و فساد بودند و کوچک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن تقاضا و در زیاده  
 باشی مذکور گفته بود که ما از غایت بی ادبی و بیاد می نسبت بغلامان درگاه شاهی صد و ریافته استحقاق توبت و است شده ایم و شکی  
 و خول مجلس اعلی ندایم مانول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که آمده در همین جای ما را بجزای خود سپاس حضرت اعلی خاطر ادا نماید  
 عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند و احمد پاشا مجلس شبت آئین در آمده سجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل سخندان بود  
 سخنان خنده و مندا که مقتضی عقل و مناسب وقت مقام بود و معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قدر و غضب که در آن روز بر  
 چهارش مستولی بود پاشا را که بر نظر ملائمت توجه نموده و سخن عتاب آمیز را تقاضا نمودند تا با شمس الدین پاشا عتاب خطاب  
 آخازنها و اعمال مندا را اورا شمرند و گفتند که کوچک حسن خود را در خوشامد کوئی تصور نموده شمس الدین پاشا خطاب کرد که قوم را  
 مقابل با حضرت شاه و الا جاه نبود و ترک شیروان کرده بدین میرفتند تو نمکد اشتی و خود بدرد از در وقت تحویل را خراب کردی قوم  
 مجار بر راغب ساخته دعوی ولایت گفت و کرامات کرد میگفتی که از اولیاء و طالب بمن خبر رسیده که خود قرباش برین قلعه فیروز

# سال بیت و کیم جلوس شاه عباس اول

تاب توقف نیارده غلامان را رخصت پورش داد آن کرده بنه از برجی که توپ خراب کرده بدست در آورده بودند هجوم نودند آواز  
 کر نامی و صدای گور که دو کس در کبذ آهونس چیده غلغله کرد و در دیران قلعه کاش آتوب در جسد در عرصه غبار انداخت و با طرف  
 و جواب خبر رسیده هر کس از امر او عسا که در اطراف شهر سید داشت یکی پورش نموده بشرف و بختند و تیه تا صد نه افواج و  
 نیارده خود را از بروج و باره بهشته انداخته در نهانجاها متواری میشدند و همانجا بدست تخته فکر کار آمده بدیران طحی  
 مجله بطرفه یعنی قریب و سه هزار نفر بقتل در آمده اموال و اسباب و نسبه تاراج یافت و تمام شهر شامی بجای و بجا رفته شد  
 آسیبی از این پورش بجا که ظفر باثر رسیده زیاده از چهار نفر ضایع نشدند اما آتیه و بدینجا و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی  
 محازی قلعه بالا سید داشتند چون کلم قلعه و عطار در دست مجارست آن که اجتهاد بر میان بسته سعی موفور بطور میاوردند و جوانان  
 کار آمدنی از این طرف در مدت محاصره بزخم شکست آتفاقیه ناچیز شده بودند و بر جای رفیع عالی اساسی که در آن طرف بود بسوزان  
 شده بود که صعود بر آنها ممکن نباشد بنا بر آن فرمان عقل و اندیش بی امر و اشاره بجا یون جرات پورش نموده در آن روز از قف  
 خود حرکت کردند و احمد پاشا و آقایان و عطار و روسیه که در قلعه بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه پایین از دست رفت بشیر از شیر و  
 داری مجده و ساعی گشتند اما حرکت المذبحی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری بر سعی و استقام ایشان ترتیب نکشت زیرا که جمعی از  
 نصرت شعار که بشیر در آمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرد و پشتها بر بروج و باره قلعه بالا که فاصلین اقلعین بود رسانیده منهدم  
 و قورچیان عظام بلا خطه نکند نام شب و روز ستره او آرام گرفته نقب سید خود را بخدمت رسانیده از میان خندق در کیش ای سپه  
 پوشیده سرانجام داده بر بروج رفیعی که از عایت ارتفاع و بلندی سپهر خود را منتهی ساخته در آمدند و بر بروج را در دو روز خالی کردند  
 و توپچیان معاقب متواتر توپ میزدند تا آنکه اندکی از کثرت آن برج بضرر و بخت آماج شده بود که آسان بر آن  
 صعود توان نمود و در خیم قریب بکصد و پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دیران معمر که کارزار که ایشان نقد جان در شایه بندی این  
 دودمان دنی مراتب خلاص میدادند و قدم بر پایه دلمیری نهاده سپر بار و دشمن افکنده روی جلادیت برج آوردند و با  
 روی که بقاد آن برج را مستلزم بقا خود میدادند و بدافه مشغول گشته تیر و تفنگ و قار و رماهی نطفه و براق تشبازی که بجهت روزی چنان  
 ساخته و پرداخته بودند بر مال لنگ آتشین که از که اثر بار و بر سر قورچیان میریخته و پر دلاان بشکر فارس طار زمان آتیه و بدین  
 نیز از سید خود جنگ انداخته و دلیری و دلاوری دادند و مجله از در آتش مجاهد به نوعی افزودند و گشت که جان پر دلاان منهدم و از  
 آتش غوطه بخورد و هر چند شجاعت و دلاوری در مدافعه و آتش فانی بیشتر کوشیده میسر از آن جنود قابل قدم مردانی حکمر نهاده زد و خورد کردند  
 تا آنکه میزوی اقبال بیروال شاهی که نوزاد از الطاف الهی است چند نفر از قورچیان شمشیر باخته و سپر بار برافراخته خود را غارت  
 بود بر بالای برج انداخته بار و تیه جارسان آن برج دست گیران شدند و در میان بالآخره از ستیزه و آذین عاجز آمده برج را کلا  
 پایین آمدند و از در و بام خانه ها غارت کردند و غارتیان بر بالای برج در پیش روی خود حایلی ساختند و سید که نزدیک داده  
 و دفع نکات خشم از خود میگردید هر چند رویت سعی نمودند که قربان شرا از برج دور گشتند صورت نیافت و مرتبه مرتبه از در و قورچیان  
 جوانان دلیربیش فغان طحی شد باعث باعث قوت قدرت ایشان زیاد میشد تا آنکه مستقلا بر برج را متصرف شدند و بلا حمله  
 خزین و اموال و دست بشارت و در از برج در حمله نشدند و رویت را از شایه خیال کار از دست و دست از کار مانده که از مجار  
 و مصداق به سینه آمده داشتند که قلعه از دست رفته و دیگر مقاومت و قلعه داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی استقامت  
 کرده ضایعهای که در کار داده از بر جها پایین آمده احمد پاشا هر چند قول و کجی و سایر مردم را مجار به ترغیب نمود آتفاقیه بجا  
 خود در مانده



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۵۲۵) جوانی نیکو منظر خوش قیافه بود که هنوز متحی نشده بود و سیاست کندگان نمیخواستند او را قتل آورند او بسیار نموده بذات الله تعالی قسم میداد که در ایاران بن مکی پنازید بپایان بسیار قتل در آمد بر خا متحی شد اکنون جوانی خوشرام قلم خان بصوب تبریز قحط قسمه شتافتی و دو قایق که در آنجن دوی ادا عطا ف میداد

ذکر فتح و فتح قلعه شامی و بیان قضایا که در آن حین در ولایت شیروان  
و قوع یافت بتوفیق الهی

میرزا  
 بگویند که اینها را در وقت قتل شاهی گرفت  
 اینها را در وقت قتل شاهی گرفت  
 غریبه تا قتل شدت می گویند  
 حاجتین بجز شاهی برایش  
 قریب داد که بعد از اینست  
 قتل شاهی را فتح کرد  
 (وصل الی البرز باشد)

قبل از این سمت که از شهر یافت که عمارت اقبال پادشاهی و مبارزان موکب شاهنشاهی بر اطراف و جوانب شهر و قلعه شامخی محیط شده  
از هر طرف میبایست بدو و جواهرات و اموال و اسباب و از اسب و کتبی می نوبت خنای در بر و ج و باره پدید آمد و فیهما  
از خندق گذشته بر بار و رسیدیم هر چند رویه سپهر عافیت بر روی کشیده و آثار جلالت بطور آورده در لوزم قلعه داری با  
الغایه که کشیده اند اثری بر آنها ترست که تعلق و اقدار عمارت اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت و لرز لرز در میان ثبات و قرار  
پدید آمد و قوت صدام و مجادله ضعف و سستی پذیرفت و اسباب یورش مست بهم داده و جنود و غنایم و فرمان پادشاهی بودند و  
حضرت اعلی شاهی ظل الهی با آنکه در بدایت حال تحت بر آن قوم تمام نموده طریق استیسان از جا نین مسدود شده بود و از دور فراموش و اطلاق  
جلی احرار از شکست و دلتنگی عرض و انقاس خلاقی نموده بالطبع رضایند آمدند که قلعه یورش و قهر و غلبه مضتج که در وجه در آن صورت  
سپاهیان را که در بنا در کسب و دوا سپاهی و رعیت و یکنه و کنگه کار را بر ایک نزع خیزد از انداختن و عارت منع نمودن خلاف فاعله  
قلعه گیری و آیین کوشش است بل معتذر و غیر معتذر است و در هجوم عانه خشک و تر یک شعله قهر میوزند و منتظر بودند که شاید بر برج که  
صورت غیر پذیرد و امار و سپه داران سپاه بی امداد و عالی بدین امر کشید و خطرات و دیری میخیزد و در و پنجه بیت و پنجم شهر  
در سیه قرچای یک چند نفر از علما و فرصت یافته از برجی که بضر توب ویرانی یافته در حین پدید آمده بود بالادیدند و جنود و منصوره  
یورش کرده از آن سیه هجوم آوردند قرچای یک و افاقه کشید از خوف عتاب خطاب شاه مانع مردم گشت و کان فرستاد و جمعی  
که از برج پایین رفتند داخل خانها شده بودند باز گردانید و در این وقت و آمد چند کس خوب از عمارت منصوره ضایع شدند چون ساس عمر و دولت  
انطافیه شرف برانند ام کشه حکمت بانه الهی اقتضای آن نموده بود که احوال سکنه آن شهر و قلعه از سپاهی و رعیت اختلال عظیم پذیر  
دقیقا و دقیق قتل و عارت فرود آمدند و با کمال بداهت و کمال که در بناب بطور میآید صلا پر تیر مانع سیه تیر تیر توانست شد و آنچه  
مقدر الهی بود بی اختیار بخیر بطور آید بین این مقال آنکه در روز جمعه بیت و ششم ماه مذکور تخمیناً سه چهار ساعت از روز گذشته یکد و نفر از  
محموران که از مشقت قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیه و الفکار خان بود پایین آمده اظهار نمودند که در این  
بغیر از ما دو کس کس دیگر نبود و کمال برج از حارس و نگهبان خالی است و اگر از صعود داشته باشید ما نمی نیست از علامات ادبار  
بخت بر شکی انطافیه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند فرخ از دیوار قلعه عبید و توب فرور ریخته و در حین پدید آمده بود طارنا  
ذوالفقار خان بی اطلاع و رخصت و فرصت از دست داده و تحریک کار فرمانان عالم تقدیر از آن رخها بالادیده و فریب بکصد  
پناه نهند داخل شده بودند که ذوالفقار خان آگاه گردید و دانست که اگر اندک تعللی واقع شود اجتماع در معرض تلف و مردم شهر قلعه  
نیز واقف گشته سپهر عافیت بر روی کشیده بودند و آتش مجاری به اشتغال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داد و خود بر بالای  
برآمد و نهاره و غیره بنوازش در آورد چون غلظت سپاه بکوشش قرچای یک رسید و شخص شد که مردم ذوالفقار خان شهر در آمده اند و

## سال بیت و کیم جلوس شاه عباس اول

(۵۲۴) حصاری بر دور آن ساخته اند و یکی از ملازمان بیکریکی برات با چند نفر از سپاهیان و همچنین بجا رست آن قیام دارند و بهادران بکشته متوجه تخریب حصار نشده جمعی را با تخت و در آباد و جمعی را بر سر الوسات احاطات با عیش و نشاط و جنبان امیرالامرا در خراسان شتر از وصول اوزبک خردار کشته کس با طراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود را بجا بمانی و در دست درختند و بچی بسیار بقلعهما درآمده و آماده باشند و خود نیز بجمعت لشکر و سامان و سرانجام مدافعه اوزبک پرداخت که بد آنچه صلاح دولت قاهر باشد عمل نمایند در این اثنا از اقبال بیروال شاهی بلکه بجهت لطف الهی بر فی عظیم بارید و خود سپر مانع تمام رسید و بنوعی سرهاشته یافت که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافته بسیاری از ریتا و لان اوزبک در درمای با عیش و زیر برف مانده از سرما هلاک شدند اوزبک بعد از وقوع اینحال مضطرب الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از هر طرف جمع کرده بودند چون بردن آن معتد بود تمامی را در بخت روانه شدند و در وقت مراجعت فراق خان و لد حسین خان که در قلعه مار و چاق بود جمعی را بقایب ایشان فرستاد در بالای مرغاب بغوی از اوزبک چهار کشته جنگهای مردانه کرده و هفتاد و هشتاد نفر را آوردند و لشکری که بر و رفت بودند اطراف و جوانب مرد و راتا خه از اموال و اسباب و مواشی و اغنام پرداخته و بطرف چهاره نهادند کتبش خان استمالو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته خود بایکزار و دویست کس از غازیان جلالت شعا بقایب آن کرده در حرکت آمد سیصد کس را مقدمه لشکر گردانیده و سیصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی پناه اوزبک که فوج غلام خود در پیش انداخته میردند نمایان شدند آن سیصد کس که مقدمه پیش بودند و دیرانه خود را بر آن گروه زده کشته انقوم را مستغرق و پرکنده ساخته فرصت جنگ و صف آرایی ندادند و اکثر منهم کشته را که بر پیش گرفتند و سرداران و بهادران نامی تا چهار صد پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف صف کشیده مستعد محاربه شدند در این اثنا کتبش خان خود بمعکه رسیده و فاین جنگ در پیوست بهادران اوزبک بقدر طاقت و توان با غازیان جنگهای مردانه کرده بقیه اسیر طاق محاربه در خود ندید و غسان از قاتل و جدال پیچیده و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده بسی میخودند که بسلامت بیرون رفتن کتبش خان نیز مصلحت وقت و صرفه کار دست از تقایب باز داشته بقبضه اموال پرداخت در این معرکه که تا موازی چهار صد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار شدند بقیه اسیر غایب و خانه باز گردیدند و تاریخ روز چهارشنبه غده ذی القعدة الحرام ملازم کتبش خان در پای قلعه شامخی بار دوی که بیان بوی رسیده و میفرمود که در آن معرکه گرفتار او شده بود آورد و حقیقت جنگی که کتبش خان با آن گروه واقع شده بود نقل نموده گفت که سیصد نفر مقتول و ششصد نفر زنده گرفتار شده اند و کتبش خان بیرونی اقبال شاهی مظهر و منصور برآمده اموال و اسباب و مواشی و اغنام غارتی را آورد و بهایان رسانید و از جمله گرفتاران دوازده نفر مبارز نامی را مصحوب چند نفر از غازیان که در آنجنگ مردانیکها از ایشان بطور آمده بود بدرگاه معنی فرستاده از غرایب حالات آنکه چون ملازمان کتبش خان با اوزبکان بیاسنهای ضحالی میرسند بجهت ضیق طریق و تعاریق میرفته اند کینفر اوزبک بجلد و نیز بکنت دست خود را کشوده و دهنه نفر دیگر که دوست خود را پیاپی میرفته اند خلاص کرده با تفریق شیر از میان میفرماید ملازم خان که با ایشان میرفته کشیده آن بیچاره را بقتل آورده و دهنه نفر دیگر از خود گرفته و بایر اوزبکان را خلاص گردانم و فرمودند پیاپی خود را بکوه کشیدند ملازمان کتبش خان که اندکی پیشتر رفته بودند از این حال آگاه گشته مردم مواضع قریبه ضحالی را خبردار کردند و در مقابل جبال بجمت وجود درآمده هفت نفر را دست در آوردند چند نفر دیگر که شب هنگام در بیخوها خزیده بودند بیت در نیامند و چند نفر را که بار دوی معنی آوردند بهادران نامی بودند و مستان قهر پادشاهی بخلاف عادت رخصیه که گرفتاران بر پیونده عفو و بخشایش میشدند بایرجات و دلیری که از ایشان صد و یاف بیاسنهایان و در آن بطن بطن بیا سار رسیدگی از ایشان



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۲۳)

باین طرف آمدند جاگیرخان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ما و در آن تیر خیزد ارگشته دست از محاصره باز داشتند و بفرم مجار به بستن  
آنگزده شتافتند چون بعد مسافت بقرب آنجا رسیدند تقارب فستین دست دادند و محال میرزا و قوزی میرزا با باند نفراز هر کان بهادر  
نماند و پیشتر آمده بقتله بخش خود جاگیرخان نزدیک شدند از اطراف نیز بهادران جنگ آزمای عازم نبرد گشته بیک حمله کردند که بمجا  
بغلقت نیز گرد رسیدند و مار از نهاد آن گروه بر آوردند کشته هر کان طعمه شمشیر و بخت تیر تقدیر شد و آواز غلظت و اقدار خود جاگیر  
خان با طراف و جوانب رسید جمعی کثیر از طوایف و ریکیه روی بجانب او آورده جاگیرخان را جمعیت تمام فراموش آمد امر او را و اراده  
و از دحام حسود جاگیرخان معلوم کرده خوف و هراس بر ایشان مستولی گردید جهت عایت خرم در محلی که فسرود آمده بود بچرخ  
خندق پرداخته کثیر آب حیویر را حصار خود گردانید پیش روی خود چند جاگیر سوار کردند و در جنگ کردن متاثر گشته حسناط تمام  
میسفودند و این غنی موجب دیرری و غنم در مردم جاگیرخان گشته در محلی نامناسب بنور و نور طسرح جنگ نه خنند در میان قوم  
او زبک سواهی اشجی قوم دیگر برانبرسد که بر تمامی لشکر تفوق و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میانه او بریکه تازی است که در معرکه  
باشمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته دوسه کار نمایان کرده باز کردند و بهادری که در خدمت جاگیرخان بودند جمع شده کاهی از نیمه  
حکایات بیان آورده در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند و شاره ای که فی الواقع جوانی دلیر و بهادری مردانه بود از جرات و غرور  
یا طعن حاسدان نوعی که قاعده یک تازان او زبک است اراده و یک تازی که در پهل باشمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخت و در آن  
بر چپ راست حیر و خندق اسب آخته چند کس از غنی ساخت در صحن محبت مشاهده نمود که شخصی از پادگان سپاه مخالف تازی  
در کان نهاده قصد او دارد و یار محمد میرزا غافل و کرب بظرف او گردانیده خواست که بفرستد و او را از پای در آورده چون بارگی غرض  
از گت دو مانده بود از طرف دیگر بندق اندازی پیاده بصدقه و تفنگ آتش داد و کلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بر در آمد  
و او را بارگی جدا شد و بعضی نقل نمودند که زین اسب در صحن جانیدن از خندق گردیده او بر زمین افتاد و علی ای التقدیر بر پیاده خود را  
او انداخته دستگیر کردند و چون صف سپاه جاگیرخان در بر بود و او بجای با پیش آمده بود مددی باز رسید محمد باقی قلی و امر او  
مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی محمد خان بزنند همانم تقبل برداشتند و چون قضیه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکر بیان جنگ  
خان معلوم شد پاشی ثبات و قرارشان سستی برفت دست از محاربه کشیدند و تفرقی و پراکنگی بجال ایشان راه یافت شمر لشکر میرزا  
با فوجی از آن گروه بطرف بخشان در رفت جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مال حال او معلوم نشد جاگیر  
خان از شقیه بازی چرخ لعبت باز میخیزد و سر اسیم که با سه هزار کس که با او مانده بودند خان بطرف حوستان مغلف گردانیده چون  
در کار خانیست از دی انتظام تمام جاگیرخان نگاشته ملک تقدیر نشده بود او درین نهضت شکست عظیم رؤس و اوج جنگ و خویشتن  
سلک جمعیت و از هم پاشید و فتح و خطر قرین لشکر ما و در آن تیر کشید چون انجیر جفت از بول محمد خان رسید با خود شکستی و سپاه سرور از آب  
جور که در لشکر باز با تاخت حراسان با مؤثر ساخت

### ذکر ورود سپاه ما و در آن تیر تاخت خراسان و خایه و خاسر بازگشتن ایشان

چون سپاه او زبک عازم تاخت خراسان شدند اکثر ایشان بطرف مار و چاق و بادغیس در حرکت آمد تا موازی سه هزار کس بطرف  
مار و خاستند که آن ولایت تا آخته از راه چهار جو که بخارا نزدیکی است حو نمایند و آنچه بطرف مار و چاق و بادغیس رفتند بقلعه خوض  
رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند و خوض خان آب بنارایت که عهده خان در سپهر راه بادغیس و برات تریب داده حالا

## سال بیت و یکم جلوس شاه عباس اول

سی سال تمام است که آن قلعه مأمور آبادان و حاکم نشین است در سنه لوی بیل اثنی عشر و الف که ریاست جهانگشای شاهی ظل الهی بعد از فتح  
و تخریب قلعه ایروان با بخت و در حرکت که مکرر از عساکر منصور بخت آن ولایت مأمور گشته تمامی مزرع و عیش و آبش بی نیازی سوخته گردیده است  
در عایای آن ولایت از مسلمان و از ارنی از اوطان دور افتاده بعضی اگو چایند و این طرف آورند و بعضی دیگر بقید اسیر گرفتار آمده اند و آن  
خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه از نقد آن مولات اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی در این هنگام حاکم شده بود و چندگاه در کمال  
بیامانی اوقات گذرانید از عسرت و شکنج قلعه را با قایان و مستحقان گذاشته خود بارض روم رفته و در آنجا سیب و دوز اراض روم مدتی  
بان مردم غیر سید اکثر اوقات ساحت آن ولایت در زیر سم سوار سپاه قزلباش افسرده بود و دیگر نه که مردم قلعه اظهار تحقیر و وجود نمود  
تا حوالی منافی و آید از لشکر خورسند چنانچه گذشت شکست فاش خورده بیشتر از پیشتر پشانی و بیامانی بحال بقیه استیفاء یافته و روم  
بروز نهی از دیار میسر یافت مردم بی ثروت تفرقه می شدند بچهار شت نفری که مانده بودند و با لازم و قسطنطنیه و عیال و اطفال و دست  
نفریند پنج ششماه در کمال عسرت گذرانیده در واسطه سنه قوی بیل که اسیر کونه جان بخت و غارت الکاف و مخالف و تخریب قلعه مبرور  
بیرون آمدند قلعه هر اسان گشته بجهت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمن دانسته از امیر کونه خان استمال یافتند  
شاه شاهی سیونی ظاهر ساخته سالها و غنائما با ایروان آمدند و قلعه تصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی در آمد حبس الامرا اصلی بستند  
زمان حضرت شاه جت مکان خراب و ویران شد و بر آن قلعه از توب و ضرب و زلف و سرب و بار و طمخ موجود بود و نقل قلعه ایروان  
شده در روز پنجم نیم شهریور سال سی و نه که کور خورسند قلعه فارص بار و دوی معلی رسید شاهی سیونان آنجا چند نفر لازم و بومی نوکر  
دیوان شده بواجب تعیین یافت جمعی دیگر ملازمت اختیار نمودند امیر کونه خان بیشتر از پیشتر در آن سرحد استقلال یافت و صیت تسلط و  
اقد از منسوبان دولت و زرافزون شاهی منتظر گردید و در میان قلعه ارض رویم از بیم ضرر و آسیب لشکر در چهار دیوار شهر و قلعه خیزد و  
کال و هشت و احتیاط زندگانی میکردند و در حال مدیقتی بیک دلد علیقلی سلطان سغد لود که پدرش همیشه در سلطنت امرا چور سغد مسلک و  
حاکم قاقازمان بود و در زمان روسیه شاهر و قوای پادشاه روم ظاهر ساخته با لطف میل نمود و تا غایت در میان روسیه و محل اعتماد  
پیش بقبضای کل شئی هجج الی اصله بنا بر ارادت و اخلاص حبشی شاهی سیون شده با ایروان آمده و منظور مراحم شاهانه گشته  
فرا خور حال بواجب و قبول شفقت شد که در تبا بین بگریخی چور سغد بمخدرات قیام نماید

کنهادر در رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان از عربستان بجانب بلخ و بی نیل مقصود  
بازگشتن و گشته شدن یار محمد میرزا

در این سال که قوی بیل ترکی مطابق حسن عشر و الف است چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در عربستان اقامت  
داشتند همیشه نقش خیال رفتن بلخ و تخریب آن ولایت بر ضمیر خود میخاکشاند و از طوایف و بزرگه تجنیص مردم این طرف آنور جمعیتی برایشان  
شده بود با خواجای عطار اگر چه اراده فرستادن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و از دحام تمام که قریب به دوازده هزار کس بودند  
موتوجبا انصوب شدند تا ایلخان نذر محمد سلطان پسر کوچک میر شیم خان که حاکم بلخ بود در دلب قلعه را سغد و ساخته در مقام قلعه داری شدند  
و بیرونیان بجا صره پرداختند در این شماره ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از فوت برادر پادشاه ما و در آلته و ترکستان مسند  
نشین ملک توران بود بولایت قرشی آمده در آنجا خبر لشکر کشی جهانگیر خان و محاصره بلخ سمیع او گشت قریب به بیست هزار کس که با او بود  
بر سرداری محمد باقی قلیان و سغال میرزا و فوزی میرزا بعد از آن که کرده فرستاده آنجا عت از کد ارتداد بچگون گذشته



سر خود گرفته مقصدی شد و قلعه تصرف و دیار دولت قاهره درآمد و در جیسی که ربابات جلال از نورش شیروان معادوت نموده بدو  
القطعه تبریز رسید آن مردم را پایا میرا علی فرستاده فراخو حال چه هر یک موجب تولد تعیین شد که در میان خان مذکور بمقدار قیام  
نماند و بکده از آن قلعه بکنکه که آن سینه از توابع چور سعادست است در آمد و دستخط خان آن قلعه نیز از قیام آنجا بدست در نیامد  
معلوم و تیار و ضمیمه معاش بکنت آمده است و قلعه دار می داشتند بخیر و در و د فوجی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هر سرتک  
شیر که در بیرون رفتند قلعه تصرف درآمد و از وقوع این حالات بدیده که در قلعه قارص بودند اظهار بکند نموده از حاکم ارض روم پرسیدند  
نموده تا موازی سیصد کس بفرم دستبرد بیرون آمده از راه میزدید بر سمت ایروان روان شدند و در حوالی مغادره میان دره فرو  
آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیر کونیه خان بی آنکه اطلاع از حال ایشان داشته باشند به وقت ایشان رسید و از غیری  
مشاهده نمودند که لشکر رومی در آن صحرای مسعود آمده اند فی الفور آماده جنگ گشته جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیان از آمدن قزلباش  
خبردار شده بخطر اب تمام اسب هر کس زد و کتیر بود زین کرده تا موازی یکصد نفر کبابیش بجایه پیش آمده و از صد مده و سیصد از غازیان  
تاب مقاومت نیاورد و شکست خوردند و اگر ایشان طعمه شمشیر ابدار گشته قلبی بصد فلک و ادا بار راه مسعود ارمیووده خود را بقلعه قارص  
رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده پس راه و آخر جمعی مخالفان را دشمنی پایا سپید را علی آورد و بکایزه و جلد و سرانند از شدت الهقه  
بعد از این فتح رومیان ارض روم نیز بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیدند همیشه از خود قزلباش بر اسان بودند با شادانجا با امیر کونیه  
خان طرح آشنائی انداخته بمبارا سلوک میکرد و هم در این حال از نیک ریزی که وکیل صنیاء الدین خان و له شرف خان کرد حاکم تلپس  
بود و در سالی که آنده ویرد بخان بر سپردن رفت اظهار شاهی بیونی کرده مسعود او پایا میرا علی آمده تربیت و رعایت یافته بود با مصطفی  
بیک محمودی حاکم بادکوبه و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد لطف و سیپایان شده بود که ادا بار بر سر ق خود بخیمه برود از تبریز مسعود  
نموده بوان رفته بمخالفان پیوستند و مسعود کونیه خان کسان خود را بر سر مردم مصطفی بیک فرستاد جماعت محمودی بجه او طاق افتاد  
در قلاع مذکور نیاورد و بکایزه ان رفتند و قلعه ماکویه و قلعه بایزید تصرف و دیار دولت قاهره درآمد و فوجی از غازیان بیات ان فطنت  
قلاع تعیین نمودند و بکده از این قضا یا قلعه قارص سبی و استقام آن خان نصف نشان بقطعه تصرف نموبان این استان سدره کان در آمدند  
ولایتی است از ارمنیه صغری باین ایروان و ارزن الروم که حال این الجهور بارض روم معروف و مشهور شده مولف از بهر تهنیت نوشته  
که ارمنیه صغری با تمام داخل ولایت ایران است در زمان سلاطین ترکمان تابع چور سعاد بوده و بکده از آنکه ولایت ارض روم و از آنجا  
بتصرف سلاطین دودمان عثمانی درآمد ولایت قارص در میان حکام چور سعاد و ارض روم در کشاکش جانیین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان  
رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آن ولایت نمایند چون آن ولایت بولایت شوره کل و آنجه قلعه که از توابع چور سعاد است  
پیوسته است بمنحی حضرت شاه جنت مکان را ناسپند میآمد مانع میشدند و چنانکه میان سلطان سلیمان و شاه جنت مکان غبار خسته و نزاع  
در میان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تطیر یافته مکرر در سپهر قارص فیما بین سپاه قزلباش و خود رومیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه  
خراب و ولایتش پایال سم ستور عا که جانیین بود و بکده از آنکه فیما بین آن دو پادشاه و بیجا و رفع غبار کلفت و عدا گشته بر طاعت  
نیک اندیشان مصاحبه وقوع یافت یکی از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میان خراب آن ولایت ایران باشد و از هیچ طرف نفوذی  
در آن نشود و تا صلح بر سر آید و قلعه و ولایتش آبادانی نداشت در زمان سلطان مراد خان که مصاحبه اخلاذ پذیرفت اول نقص  
چنانکه واقع شد آن بود که رومیه لشکر فرستاده قلعه مذکور را آبادان کردند و در عین اطراف جوانب ارمنیه آورده مواضع مزروع  
از امور ساختند و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر در آن قلعه حاکم و مستحفظ بودند و حال که سپه قوی بل مطابق خمس و عشر و اغلب

جغرافیای قارص  
و اولین نقص محمدی که از  
طریق مشایخ و در آن سال  
مراد خان بطهران برگشت

آورد الحمد لله رب العالمین چون در اینال بعضی از رضا باروی داده که تحت بر آن در طی وقایع سال مذکور لازم بود که از اخبار بدیع  
قبل از که از شقیه احوال قلعه شاهی خبر و تنوید آن برداشته روی مقصدی در دشتا الله تعالی

ذکر احوال امیر کونه خان و بدست آوردن بعضی قلاع و فتوحات که با قبال بایون

شاهی او را در ایروان دست داد و از ایراد آن چاره نبود

بر صیغه ضمیر خرد پروان عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار نو و کهن بستم اندیشه چنین می نگارم که امیر کونه خان را که بابالت و دارا  
ایروان معتز و سر بلند کردید به یمن اقبال روز منتهی سعادت میان بعضی فتوحات در سال گذشته بعضی در مهال روی داد  
مسود اوراق بنا بر ارتباط سخن قضایای سال نو و کهن را یکدیگر اتصال داد به بیان می نماید که چون امراء و عساکر فطرتشان نبوی که سبق  
ذکر یافته به تیره قلعه ایروان برداشته فخره و یراقی سپه انجام یافت امیر کونه خان و اتباع او را که در اینچند سال بعضی اوقات در فتح  
وار و باد و چنگاه در نخلان سیر میزدند در آنجا که آشتی شاد را به میز دوشی شجاعت و مردانگی و هوس جانفشانی در راه ولی نعمت دل چسب  
گزین که بین عطیه ایزد دست بر کرم الهی و اقبال بر ذوال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلقا ساکن داری و ناخ ناری نبود و در آن وحشت  
بی انجامی اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امراء تا بن و اتباع و مردم خود هر کس اهل اعتماد میداشت در قلعه جای داده دیگران را  
در بیرون و مواضع قریبه که خراب و ویران بود سکون گردانید و از مردم ایل و الپس تراکات متفرقه آذربایجان جمعی را پستمال گردانید بایرون  
آورد و او باقی آنچه فرستاده قاجار و ایل موسی علی ثبات که حسب الامر الی علی از عراق آمده بهلازمت او مانور بودند یکی را در محل مناسب اردو  
و شورو یورت قشلاق داد و چون کشته اوقات عبور لشکر روی از طرف ایروان است چنین شهر را یافته بود که تا استقرار مقامات آذربایجان  
آن محل نامزد و ویران بوده باشد تا در هنگام ورود و لشکر مخالف فخره نایاب باشد امیر کونه خان معروض داشت که اگر رخصت بایون  
باشد غازیان بجهت علی اسببان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند اگر قبل از رفع محال آوازه ورود و لشکر مخالف بوده باشد فی الفور را  
صانع و نابود میتوان کرد و اگر بجهاد رسد در روز قلعه آورده موجب تسه معاش غازیان گردد و بکند از استیلازه بدر بسیار سر انجام کم  
با کاد های غارتی الکا مخالف و مردم ایل و او یاق و غازیان زراعت بسیار در حد و قلعه مواضع قریبه میگردند بعضی از رعایای خود  
ایروان شنید که در گوشه خریده و استطاعت رخن عراق ندانسته بوی آبادانی شنیده میگفت و دو دو آمده در هر موضع دو خانه و  
خانه بهر سیده بذریکری میگردند بخت بلند و بال از چند شاهی مساعدت نموده در بهار آینه روسته اقدرت آمدن نشد و محصولات بجهاد رسید  
دستی در معاش غازیان پیدا آمد و امیر کونه خان متواتر و متعاقب غازیان را با ساخت غارت الکا مخالف میفرستاد و آمار ستیلا و قه  
بطور آورده در انصر حد بلند آوازه گردید و مخالفان سپه از او خائف و ترسزل بودند از بیم لشکر او در جا و مقام خود مسترار و آرمی  
نداشتند و اول فتحی که او را بر روی اقبال پادشاهی روی نمود بدست در آمدن قلعه مغا ذبرد است که در باین ایروان و قارص و  
و حقیقت آن چنین نوع است که چون قارص حسن قلعه سی و آنحد و تا حوالی ارض روم لکد کوب مردم امیر کونه خان بود تردد و آمد شد  
بر مستحفظان قلعه مغا ذبرد و شوار کشت از بیم سطوت قربا شش در چهار دیوار قلعه حنریده چندگاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند  
و از حکام قارص و ارض و کم که بخود در مانده بودند مددی بایشان نیرسید بقصر و ره کس نزد امیر کونه خان فرستاده اخبار شاهی سیونی  
نمودند و او ایشان را استمالته داده بجا بعت و انقیاد دلالت گردانید و واسطه یوتیل اربع عشر و الف عطاء انجاعت که مقدم ایشان  
علی بیک نامی بود مشهور بعلی بیک مغا ذبردی خود را از شکستگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی نزد امیر کونه خان آمدند و سایر



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۱۹)

از حوادث روزگار و طوارق بل و نار امری غیب در بارگاه معنی بوقوع پیوست فین انتقال آنکه در درویش بنده عید ضعی حضرت اعلی در ایوان  
که استادان بخار و بجا دستورها در غیب و پادشاهان بایون تربیت داده بنی پوشیده بودند بترتیب مقامات جشن اشتهار نموده فرستاد  
کوناگون گسترده فرمانبران در صد مجلس به مجلس بایون بنده شامانه و اورنگ پادشاهان نصب نمودند و صد در عظام و علماء اعلام  
امراء و وزراء و ارکان دولت بر درگاه بایس گردون اساطیر جمع آمد منتظر بودند که بشرف عید بوسی شرف گشته زبان به تهنیت عید مبارک  
آز و میگردانند قریب بظری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود معتقد شد که حاضران بارگاه معنی از بانی ملوک و سلاطین میرزا  
دخستان و انالی شیردان و اعیان و فرمایش بایون رفیق هر یک در مکان مناسب فرار کردند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلس  
حضرت اعلی شاه علی شاه با یوان شریف و زنده و ایشیک آقا سیان هر یک از خود قدر و منزلت جانی بودند هنوز و دانست مردم قرار گرفته  
بودند که از تقدیر فکلی تر کرل در بنیان ثبات و قرار یوان افتاده و میرزا و مردم در دستار که در یکطرف نشسته بودند  
خود آمدن خبر داده خود را بیرون انداختند و صد و در علماء که دست پای حرکت گذاشتند و زیر کل و چوب مانند از تفاهات جمعی  
از بیلد اران خاصه شریفه در برابر یوان ندکور طریح با نچه انداخته کار میکردند فی الغر و هجوم آورده چوب کل را بیکطرف رنجه زیر  
ماند تا رایت یک بیرون میاورند شاه قوام الدین حسین و له علاقه العلی میرزا ابراهیم هدانی و شیر احمد پاشا رومی حاکم قاضی  
که در جنگ جبال اعلی که قمار عا کو حضرت شکار گشته بود بخش شده مغرور و محترم در درویش بایون بود در همان دم برآمد مشتاق بودند  
دیگر که حیات داشتند خصوصاً قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی معک و له میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین  
مجتهد علوی محبت الماکت و ولد میر عباس کیانی که از مرده علماء بود و حاجی غایت تبریزی را سبیه و ن آورده انا اکثر مجروح و ناتوان و  
اعضای شان در دم کوفه شده رنگ رخسار شان بوی سیه و تار شده بود که بچک رهنیتوانست شناخت حضرت اعلی شاه علی شاه با یوان  
خبردار گشته بیرون تشریف آورده امیر بودند که همان دم فضا و آورده یکی را فصد کردند بعد از آنکه بجال خود آمدند و دیگر میر صدر الدین  
محمد علوی که بکوشش قصور کرده بوده بر حمت ایزدی پیوست و دیگران صاحبانش گشته در تاریخ شب جمعه ششم شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسن  
صدر نیز که از آن کوفت نامه صاحبانش بود و در مقدمه و حال علاوه آن گشته مریض و علیل شده بود و از فانی را و ادعای نموده بسرای  
انتقال نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر تفاهات چنین سمیع شد که بنحمان خاصه شریفه از رایحه طالع اقدس باقی بودند که در نصف النهار  
آز و زات مقدس را احتمال ضرر و آسیب است اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آنوقت بکوبک عمرو و دولت صاحب طالع ناظرند امید  
که جبران نخست شده الهی بذات مقدس رسد و در غلخانه خاص آنحضرت ابد مبدم بحرف و کایت مشغول ساخته اند که تا انقضای معظم بای  
حکمتی از آنحضرت واقع نشود و بدینجهت تا خیر در سیر و ن آمدن واقع شده بود که آنحضرت بوی داد انا را تم حرف بواسطه از وجهه الهی  
مولانا علی رضا بی خوشنویس که از خواص مقربان حضرت اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون  
آمدن خوابی بر آنحضرت غلبه کرده بی اختیار بخواب میروند و هنوز در خواب بود که این قضیه ساختن شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن  
آنحضرت بی اختیار بود که بیرونی بخت بیدار بر آنحضرت غلبه نمود و حفظ آنکی نگهبانی کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان فرستد بر سریر دولت  
قرار گیرند و تصور توی نمود آری آنرا که حفظ آنکی نگهبان است از حوادث روزگار چه ضرر و آنجا که لطف ایندست ثوابت و سیار را راه  
الفقه از وقوع این واقعه خبر موخس بسیار در تراسکی تمام بعبارت اقبال پادشاهی راه یافت خطراب عظیم آغاز نهادند امراء و سرداران  
پا به مضطرب احوال و دلخانه بایون جمیع آمده ذات ملک صفات اشرف که بجهت طینان طایق بر درگاه بایس سعادت ماسر قوت  
داشتند جمیع و سالم و ریافته سجد شکر سلامتی ذات اقدس بای آدرده بر بر مقامات خود رفته و خاطرهای پریشان بعبت آباد آر میدکی

خواب شد بایون  
شاهی در روز عید  
نوشته قوام الدین  
میرزا ابراهیم هدانی

میرزا حسن  
۱۰۱۹  
میرزا حسن  
۱۰۱۸  
میرزا حسن  
۱۰۱۷  
میرزا حسن  
۱۰۱۶  
میرزا حسن  
۱۰۱۵  
میرزا حسن  
۱۰۱۴  
میرزا حسن  
۱۰۱۳  
میرزا حسن  
۱۰۱۲  
میرزا حسن  
۱۰۱۱  
میرزا حسن  
۱۰۱۰  
میرزا حسن  
۱۰۰۹  
میرزا حسن  
۱۰۰۸  
میرزا حسن  
۱۰۰۷  
میرزا حسن  
۱۰۰۶  
میرزا حسن  
۱۰۰۵  
میرزا حسن  
۱۰۰۴  
میرزا حسن  
۱۰۰۳  
میرزا حسن  
۱۰۰۲  
میرزا حسن  
۱۰۰۱  
میرزا حسن  
۱۰۰۰  
میرزا حسن  
۹۹۹  
میرزا حسن  
۹۹۸  
میرزا حسن  
۹۹۷  
میرزا حسن  
۹۹۶  
میرزا حسن  
۹۹۵  
میرزا حسن  
۹۹۴  
میرزا حسن  
۹۹۳  
میرزا حسن  
۹۹۲  
میرزا حسن  
۹۹۱  
میرزا حسن  
۹۹۰  
میرزا حسن  
۹۸۹  
میرزا حسن  
۹۸۸  
میرزا حسن  
۹۸۷  
میرزا حسن  
۹۸۶  
میرزا حسن  
۹۸۵  
میرزا حسن  
۹۸۴  
میرزا حسن  
۹۸۳  
میرزا حسن  
۹۸۲  
میرزا حسن  
۹۸۱  
میرزا حسن  
۹۸۰  
میرزا حسن  
۹۷۹  
میرزا حسن  
۹۷۸  
میرزا حسن  
۹۷۷  
میرزا حسن  
۹۷۶  
میرزا حسن  
۹۷۵  
میرزا حسن  
۹۷۴  
میرزا حسن  
۹۷۳  
میرزا حسن  
۹۷۲  
میرزا حسن  
۹۷۱  
میرزا حسن  
۹۷۰  
میرزا حسن  
۹۶۹  
میرزا حسن  
۹۶۸  
میرزا حسن  
۹۶۷  
میرزا حسن  
۹۶۶  
میرزا حسن  
۹۶۵  
میرزا حسن  
۹۶۴  
میرزا حسن  
۹۶۳  
میرزا حسن  
۹۶۲  
میرزا حسن  
۹۶۱  
میرزا حسن  
۹۶۰  
میرزا حسن  
۹۵۹  
میرزا حسن  
۹۵۸  
میرزا حسن  
۹۵۷  
میرزا حسن  
۹۵۶  
میرزا حسن  
۹۵۵  
میرزا حسن  
۹۵۴  
میرزا حسن  
۹۵۳  
میرزا حسن  
۹۵۲  
میرزا حسن  
۹۵۱  
میرزا حسن  
۹۵۰  
میرزا حسن  
۹۴۹  
میرزا حسن  
۹۴۸  
میرزا حسن  
۹۴۷  
میرزا حسن  
۹۴۶  
میرزا حسن  
۹۴۵  
میرزا حسن  
۹۴۴  
میرزا حسن  
۹۴۳  
میرزا حسن  
۹۴۲  
میرزا حسن  
۹۴۱  
میرزا حسن  
۹۴۰  
میرزا حسن  
۹۳۹  
میرزا حسن  
۹۳۸  
میرزا حسن  
۹۳۷  
میرزا حسن  
۹۳۶  
میرزا حسن  
۹۳۵  
میرزا حسن  
۹۳۴  
میرزا حسن  
۹۳۳  
میرزا حسن  
۹۳۲  
میرزا حسن  
۹۳۱  
میرزا حسن  
۹۳۰  
میرزا حسن  
۹۲۹  
میرزا حسن  
۹۲۸  
میرزا حسن  
۹۲۷  
میرزا حسن  
۹۲۶  
میرزا حسن  
۹۲۵  
میرزا حسن  
۹۲۴  
میرزا حسن  
۹۲۳  
میرزا حسن  
۹۲۲  
میرزا حسن  
۹۲۱  
میرزا حسن  
۹۲۰  
میرزا حسن  
۹۱۹  
میرزا حسن  
۹۱۸  
میرزا حسن  
۹۱۷  
میرزا حسن  
۹۱۶  
میرزا حسن  
۹۱۵  
میرزا حسن  
۹۱۴  
میرزا حسن  
۹۱۳  
میرزا حسن  
۹۱۲  
میرزا حسن  
۹۱۱  
میرزا حسن  
۹۱۰  
میرزا حسن  
۹۰۹  
میرزا حسن  
۹۰۸  
میرزا حسن  
۹۰۷  
میرزا حسن  
۹۰۶  
میرزا حسن  
۹۰۵  
میرزا حسن  
۹۰۴  
میرزا حسن  
۹۰۳  
میرزا حسن  
۹۰۲  
میرزا حسن  
۹۰۱  
میرزا حسن  
۹۰۰  
میرزا حسن  
۸۹۹  
میرزا حسن  
۸۹۸  
میرزا حسن  
۸۹۷  
میرزا حسن  
۸۹۶  
میرزا حسن  
۸۹۵  
میرزا حسن  
۸۹۴  
میرزا حسن  
۸۹۳  
میرزا حسن  
۸۹۲  
میرزا حسن  
۸۹۱  
میرزا حسن  
۸۹۰  
میرزا حسن  
۸۸۹  
میرزا حسن  
۸۸۸  
میرزا حسن  
۸۸۷  
میرزا حسن  
۸۸۶  
میرزا حسن  
۸۸۵  
میرزا حسن  
۸۸۴  
میرزا حسن  
۸۸۳  
میرزا حسن  
۸۸۲  
میرزا حسن  
۸۸۱  
میرزا حسن  
۸۸۰  
میرزا حسن  
۸۷۹  
میرزا حسن  
۸۷۸  
میرزا حسن  
۸۷۷  
میرزا حسن  
۸۷۶  
میرزا حسن  
۸۷۵  
میرزا حسن  
۸۷۴  
میرزا حسن  
۸۷۳  
میرزا حسن  
۸۷۲  
میرزا حسن  
۸۷۱  
میرزا حسن  
۸۷۰  
میرزا حسن  
۸۶۹  
میرزا حسن  
۸۶۸  
میرزا حسن  
۸۶۷  
میرزا حسن  
۸۶۶  
میرزا حسن  
۸۶۵  
میرزا حسن  
۸۶۴  
میرزا حسن  
۸۶۳  
میرزا حسن  
۸۶۲  
میرزا حسن  
۸۶۱  
میرزا حسن  
۸۶۰  
میرزا حسن  
۸۵۹  
میرزا حسن  
۸۵۸  
میرزا حسن  
۸۵۷  
میرزا حسن  
۸۵۶  
میرزا حسن  
۸۵۵  
میرزا حسن  
۸۵۴  
میرزا حسن  
۸۵۳  
میرزا حسن  
۸۵۲  
میرزا حسن  
۸۵۱  
میرزا حسن  
۸۵۰  
میرزا حسن  
۸۴۹  
میرزا حسن  
۸۴۸  
میرزا حسن  
۸۴۷  
میرزا حسن  
۸۴۶  
میرزا حسن  
۸۴۵  
میرزا حسن  
۸۴۴  
میرزا حسن  
۸۴۳  
میرزا حسن  
۸۴۲  
میرزا حسن  
۸۴۱  
میرزا حسن  
۸۴۰  
میرزا حسن  
۸۳۹  
میرزا حسن  
۸۳۸  
میرزا حسن  
۸۳۷  
میرزا حسن  
۸۳۶  
میرزا حسن  
۸۳۵  
میرزا حسن  
۸۳۴  
میرزا حسن  
۸۳۳  
میرزا حسن  
۸۳۲  
میرزا حسن  
۸۳۱  
میرزا حسن  
۸۳۰  
میرزا حسن  
۸۲۹  
میرزا حسن  
۸۲۸  
میرزا حسن  
۸۲۷  
میرزا حسن  
۸۲۶  
میرزا حسن  
۸۲۵  
میرزا حسن  
۸۲۴  
میرزا حسن  
۸۲۳  
میرزا حسن  
۸۲۲  
میرزا حسن  
۸۲۱  
میرزا حسن  
۸۲۰  
میرزا حسن  
۸۱۹  
میرزا حسن  
۸۱۸  
میرزا حسن  
۸۱۷  
میرزا حسن  
۸۱۶  
میرزا حسن  
۸۱۵  
میرزا حسن  
۸۱۴  
میرزا حسن  
۸۱۳  
میرزا حسن  
۸۱۲  
میرزا حسن  
۸۱۱  
میرزا حسن  
۸۱۰  
میرزا حسن  
۸۰۹  
میرزا حسن  
۸۰۸  
میرزا حسن  
۸۰۷  
میرزا حسن  
۸۰۶  
میرزا حسن  
۸۰۵  
میرزا حسن  
۸۰۴  
میرزا حسن  
۸۰۳  
میرزا حسن  
۸۰۲  
میرزا حسن  
۸۰۱  
میرزا حسن  
۸۰۰  
میرزا حسن  
۷۹۹  
میرزا حسن  
۷۹۸  
میرزا حسن  
۷۹۷  
میرزا حسن  
۷۹۶  
میرزا حسن  
۷۹۵  
میرزا حسن  
۷۹۴  
میرزا حسن  
۷۹۳  
میرزا حسن  
۷۹۲  
میرزا حسن  
۷۹۱  
میرزا حسن  
۷۹۰  
میرزا حسن  
۷۸۹  
میرزا حسن  
۷۸۸  
میرزا حسن  
۷۸۷  
میرزا حسن  
۷۸۶  
میرزا حسن  
۷۸۵  
میرزا حسن  
۷۸۴  
میرزا حسن  
۷۸۳  
میرزا حسن  
۷۸۲  
میرزا حسن  
۷۸۱  
میرزا حسن  
۷۸۰  
میرزا حسن  
۷۷۹  
میرزا حسن  
۷۷۸  
میرزا حسن  
۷۷۷  
میرزا حسن  
۷۷۶  
میرزا حسن  
۷۷۵  
میرزا حسن  
۷۷۴  
میرزا حسن  
۷۷۳  
میرزا حسن  
۷۷۲  
میرزا حسن  
۷۷۱  
میرزا حسن  
۷۷۰  
میرزا حسن  
۷۶۹  
میرزا حسن  
۷۶۸  
میرزا حسن  
۷۶۷  
میرزا حسن  
۷۶۶  
میرزا حسن  
۷۶۵  
میرزا حسن  
۷۶۴  
میرزا حسن  
۷۶۳  
میرزا حسن  
۷۶۲  
میرزا حسن  
۷۶۱  
میرزا حسن  
۷۶۰  
میرزا حسن  
۷۵۹  
میرزا حسن  
۷۵۸  
میرزا حسن  
۷۵۷  
میرزا حسن  
۷۵۶  
میرزا حسن  
۷۵۵  
میرزا حسن  
۷۵۴  
میرزا حسن  
۷۵۳  
میرزا حسن  
۷۵۲  
میرزا حسن  
۷۵۱  
میرزا حسن  
۷۵۰  
میرزا حسن  
۷۴۹  
میرزا حسن  
۷۴۸  
میرزا حسن  
۷۴۷  
میرزا حسن  
۷۴۶  
میرزا حسن  
۷۴۵  
میرزا حسن  
۷۴۴  
میرزا حسن  
۷۴۳  
میرزا حسن  
۷۴۲  
میرزا حسن  
۷۴۱  
میرزا حسن  
۷۴۰  
میرزا حسن  
۷۳۹  
میرزا حسن  
۷۳۸  
میرزا حسن  
۷۳۷  
میرزا حسن  
۷۳۶  
میرزا حسن  
۷۳۵  
میرزا حسن  
۷۳۴  
میرزا حسن  
۷۳۳  
میرزا حسن  
۷۳۲  
میرزا حسن  
۷۳۱  
میرزا حسن  
۷۳۰  
میرزا حسن  
۷۲۹  
میرزا حسن  
۷۲۸  
میرزا حسن  
۷۲۷  
میرزا حسن  
۷۲۶  
میرزا حسن  
۷۲۵  
میرزا حسن  
۷۲۴  
میرزا حسن  
۷۲۳  
میرزا حسن  
۷۲۲  
میرزا حسن  
۷۲۱  
میرزا حسن  
۷۲۰  
میرزا حسن  
۷۱۹  
میرزا حسن  
۷۱۸  
میرزا حسن  
۷۱۷  
میرزا حسن  
۷۱۶  
میرزا حسن  
۷۱۵  
میرزا حسن  
۷۱۴  
میرزا حسن  
۷۱۳  
میرزا حسن  
۷۱۲  
میرزا حسن  
۷۱۱  
میرزا حسن  
۷۱۰  
میرزا حسن  
۷۰۹  
میرزا حسن  
۷۰۸  
میرزا حسن  
۷۰۷  
میرزا حسن  
۷۰۶  
میرزا حسن  
۷۰۵  
میرزا حسن  
۷۰۴  
میرزا حسن  
۷۰۳  
میرزا حسن  
۷۰۲  
میرزا حسن  
۷۰۱  
میرزا حسن  
۷۰۰  
میرزا حسن  
۶۹۹  
میرزا حسن  
۶۹۸  
میرزا حسن  
۶۹۷  
میرزا حسن  
۶۹۶  
میرزا حسن  
۶۹۵  
میرزا حسن  
۶۹۴  
میرزا حسن  
۶۹۳  
میرزا حسن  
۶۹۲  
میرزا حسن  
۶۹۱  
میرزا حسن  
۶۹۰  
میرزا حسن  
۶۸۹  
میرزا حسن  
۶۸۸  
میرزا حسن  
۶۸۷  
میرزا حسن  
۶۸۶  
میرزا حسن  
۶۸۵  
میرزا حسن  
۶۸۴  
میرزا حسن  
۶۸۳  
میرزا حسن  
۶۸۲  
میرزا حسن  
۶۸۱  
میرزا حسن  
۶۸۰  
میرزا حسن  
۶۷۹  
میرزا حسن  
۶۷۸  
میرزا حسن  
۶۷۷  
میرزا حسن  
۶۷۶  
میرزا حسن  
۶۷۵  
میرزا حسن  
۶۷۴  
میرزا حسن  
۶۷۳  
میرزا حسن  
۶۷۲  
میرزا حسن  
۶۷۱  
میرزا حسن  
۶۷۰  
میرزا حسن  
۶۶۹  
میرزا حسن  
۶۶۸  
میرزا حسن  
۶۶۷  
میرزا حسن  
۶۶۶  
میرزا حسن  
۶۶۵  
میرزا حسن  
۶۶۴  
میرزا حسن  
۶۶۳  
میرزا حسن  
۶۶۲  
میرزا حسن  
۶۶۱  
میرزا حسن  
۶۶۰  
میرزا حسن  
۶۵۹  
میرزا حسن  
۶۵۸  
میرزا حسن  
۶۵۷  
میرزا حسن  
۶۵۶  
میرزا حسن  
۶۵۵  
میرزا حسن  
۶۵۴  
میرزا حسن  
۶۵۳  
میرزا حسن  
۶۵۲  
میرزا حسن  
۶۵۱  
میرزا حسن  
۶۵۰  
میرزا حسن  
۶۴۹  
میرزا حسن  
۶۴۸  
میرزا حسن  
۶۴۷  
میرزا حسن  
۶۴۶  
میرزا حسن  
۶۴۵  
میرزا حسن  
۶۴۴  
میرزا حسن  
۶۴۳  
میرزا حسن  
۶۴۲  
میرزا حسن  
۶۴۱  
میرزا حسن  
۶۴۰  
میرزا حسن  
۶۳۹  
میرزا حسن  
۶۳۸  
میرزا حسن  
۶۳۷  
میرزا حسن  
۶۳۶  
میرزا حسن  
۶۳۵  
میرزا حسن  
۶۳۴  
میرزا حسن  
۶۳۳  
میرزا حسن  
۶۳۲  
میرزا حسن  
۶۳۱  
میرزا حسن  
۶۳۰  
میرزا حسن  
۶۲۹  
میرزا حسن  
۶۲۸  
میرزا حسن  
۶۲۷  
میرزا حسن  
۶۲۶  
میرزا حسن  
۶۲۵  
میرزا حسن  
۶۲۴  
میرزا حسن  
۶۲۳  
میرزا حسن  
۶۲۲  
میرزا حسن  
۶۲۱  
میرزا حسن  
۶۲۰  
میرزا حسن  
۶۱۹  
میرزا حسن  
۶۱۸  
میرزا حسن  
۶۱۷  
میرزا حسن  
۶۱۶  
میرزا حسن  
۶۱۵  
میرزا حسن  
۶۱۴  
میرزا حسن  
۶۱۳  
میرزا حسن  
۶۱۲  
میرزا حسن  
۶۱۱  
میرزا حسن  
۶۱۰  
میرزا حسن  
۶۰۹  
میرزا حسن  
۶۰۸  
میرزا حسن  
۶۰۷  
میرزا حسن  
۶۰۶  
میرزا حسن  
۶۰۵  
میرزا حسن  
۶۰۴  
میرزا حسن  
۶۰۳  
میرزا حسن  
۶۰۲  
میرزا حسن  
۶۰۱  
میرزا حسن  
۶۰۰  
میرزا حسن  
۵۹۹  
میرزا حسن  
۵۹۸  
میرزا حسن  
۵۹۷  
میرزا حسن  
۵۹۶  
میرزا حسن  
۵۹۵  
میرزا حسن  
۵۹۴  
میرزا حسن  
۵۹۳  
میرزا حسن  
۵۹۲  
میرزا حسن  
۵۹۱  
میرزا حسن  
۵۹۰  
میرزا حسن  
۵۸۹  
میرزا حسن  
۵۸۸  
میرزا حسن  
۵۸۷  
میرزا حسن  
۵۸۶  
میرزا حسن  
۵۸۵  
میرزا حسن  
۵۸۴  
میرزا حسن  
۵۸۳  
میرزا حسن  
۵۸۲  
میرزا حسن  
۵۸۱  
میرزا حسن  
۵۸۰  
میرزا حسن  
۵۷۹  
میرزا حسن  
۵۷۸  
میرزا حسن  
۵۷۷  
میرزا حسن  
۵۷۶  
میرزا حسن  
۵۷۵  
میرزا حسن  
۵۷۴  
میرزا حسن  
۵۷۳  
میرزا حسن  
۵۷۲  
میرزا حسن  
۵۷۱  
میرزا حسن  
۵۷۰  
میرزا حسن  
۵۶۹  
میرزا حسن  
۵۶۸  
میرزا حسن  
۵۶۷  
میرزا حسن  
۵۶۶  
میرزا حسن  
۵۶۵  
میرزا حسن  
۵۶۴  
میرزا حسن  
۵۶۳  
میرزا حسن  
۵۶۲  
میرزا حسن  
۵۶۱  
میرزا حسن  
۵۶۰  
میرزا حسن  
۵۵۹  
میرزا حسن  
۵۵۸  
میرزا حسن  
۵۵۷  
میرزا حسن  
۵۵۶  
میرزا حسن  
۵۵۵  
میرزا حسن  
۵۵۴  
میرزا حسن  
۵۵۳  
میرزا حسن  
۵۵۲  
میرزا حسن  
۵۵۱  
میرزا حسن  
۵۵۰  
میرزا حسن  
۵۴۹  
میرزا حسن  
۵۴۸  
میرزا حسن  
۵۴۷  
میرزا حسن  
۵۴۶  
میرزا حسن  
۵۴۵  
میرزا حسن  
۵۴۴  
میرزا حسن  
۵۴۳  
میرزا حسن  
۵۴۲  
میرزا حسن  
۵۴۱  
میرزا حسن  
۵۴۰  
میرزا حسن  
۵۳۹  
میرزا حسن  
۵۳۸  
میرزا حسن  
۵۳۷  
میرزا حسن  
۵۳۶  
میرزا حسن  
۵۳۵  
میرزا حسن  
۵۳۴  
میرزا حسن  
۵۳۳  
میرزا حسن  
۵۳۲  
میرزا حسن  
۵۳۱  
میرزا حسن  
۵۳۰  
میرزا حسن  
۵۲۹  
میرزا حسن  
۵۲۸  
میرزا حسن  
۵۲۷  
میرزا حسن  
۵۲۶  
میرزا حسن  
۵۲۵  
میرزا حسن  
۵۲۴  
میرزا حسن  
۵۲۳  
میرزا حسن  
۵۲۲  
میرزا حسن  
۵۲۱  
میرزا حسن  
۵۲۰  
میرزا حسن  
۵۱۹  
میرزا حسن  
۵۱۸  
میرزا حسن  
۵۱۷  
میرزا حسن  
۵۱۶  
میرزا حسن  
۵۱۵  
میرزا حسن  
۵۱۴  
میرزا حسن  
۵۱۳  
میرزا حسن  
۵۱۲  
میرزا حسن  
۵۱۱  
میرزا حسن  
۵۱۰  
میرزا حسن  
۵۰۹  
میرزا حسن  
۵۰۸  
میرزا حسن  
۵۰۷  
میرزا حسن  
۵۰۶  
میرزا حسن  
۵۰۵  
میرزا حسن  
۵۰۴  
میرزا حسن  
۵۰۳  
میرزا حسن  
۵۰۲  
میرزا حسن  
۵۰۱  
میرزا حسن  
۵۰۰  
میرزا حسن  
۴۹۹  
میرزا حسن  
۴۹۸  
میرزا حسن  
۴۹۷  
میرزا حسن  
۴۹۶  
میرزا حسن  
۴۹۵  
میرزا حسن  
۴۹۴  
میرزا حسن  
۴۹۳  
میرزا حسن  
۴۹۲  
میرزا حسن  
۴۹۱  
میرزا حسن  
۴۹۰  
میرزا حسن  
۴۸۹  
میرزا حسن  
۴۸۸  
میرزا حسن  
۴۸۷  
میرزا حسن  
۴۸۶  
میرزا حسن  
۴۸۵  
میرزا حسن  
۴۸۴  
میرزا حسن  
۴۸۳  
میرزا حسن  
۴۸۲  
میرزا حسن  
۴۸۱  
میرزا حسن  
۴۸۰  
میرزا حسن  
۴۷۹  
میرزا حسن  
۴۷۸  
میرزا حسن  
۴۷۷  
میرزا حسن  
۴۷۶  
میرزا حسن  
۴۷۵  
میرزا حسن  
۴۷۴  
میرزا حسن  
۴۷۳  
میرزا حسن  
۴۷۲  
میرزا حسن  
۴۷۱  
میرزا حسن  
۴۷۰  
میرزا حسن  
۴۶۹  
میرزا حسن  
۴۶۸  
میرزا حسن  
۴۶۷  
میرزا حسن  
۴۶۶  
میرزا حسن  
۴۶۵  
میرزا حسن  
۴۶۴  
میرزا حسن  
۴۶۳  
میرزا حسن  
۴۶۲  
میرزا حسن  
۴۶۱  
میرزا حسن  
۴۶۰  
میرزا حسن  
۴۵۹  
میرزا حسن  
۴۵۸  
میرزا حسن  
۴۵۷  
میرزا حسن  
۴۵۶  
میرزا حسن  
۴۵۵  
میرزا حسن  
۴۵۴  
میرزا حسن  
۴۵۳  
میرزا حسن  
۴۵۲  
میرزا حسن  
۴۵۱  
میرزا حسن  
۴۵۰  
میرزا حسن  
۴۴۹  
میرزا حسن  
۴۴۸  
میرزا حسن  
۴۴۷  
میرزا حسن  
۴۴۶  
میرزا حسن  
۴۴۵  
میرزا حسن  
۴۴۴  
میرزا حسن  
۴۴۳  
میرزا حسن  
۴۴۲  
میرزا حسن  
۴۴۱  
میرزا حسن  
۴۴۰  
میرزا حسن  
۴۳۹  
میرزا حسن  
۴۳۸  
میرزا حسن  
۴۳۷  
میرزا حسن  
۴۳۶  
میرزا حسن  
۴۳۵  
میرزا حسن  
۴۳۴  
میرزا حسن  
۴۳۳  
میرزا حسن  
۴۳۲  
میرزا حسن  
۴۳۱  
میرزا حسن  
۴۳۰  
میرزا حسن  
۴۲۹  
میرزا حسن  
۴۲۸  
میرزا حسن  
۴۲۷  
میرزا حسن  
۴۲۶  
میرزا حسن  
۴۲۵  
میرزا حسن  
۴۲۴  
میرزا حسن  
۴۲۳  
میرزا حسن  
۴۲۲  
میرزا حسن  
۴۲۱  
میرزا حسن  
۴۲۰  
میرزا حسن  
۴۱۹  
میرزا حسن  
۴۱۸  
میرزا حسن  
۴۱۷  
میرزا حسن  
۴۱۶  
میرزا حسن  
۴۱۵  
میرزا حسن  
۴۱۴  
میرزا حسن  
۴۱۳  
میرزا حسن  
۴۱۲  
میرزا حسن  
۴۱۱  
میرزا حسن  
۴۱۰  
میرزا حسن  
۴۰۹  
میرزا حسن  
۴۰۸  
میرزا حسن  
۴۰۷  
میرزا حسن  
۴۰۶  
میرزا حسن  
۴۰۵  
میرزا حسن  
۴۰۴  
میرزا حسن  
۴۰۳  
میرزا حسن  
۴۰۲  
میرزا حسن  
۴۰۱  
میرزا حسن  
۴۰۰  
میرزا حسن  
۳۹۹  
میرزا حسن  
۳۹۸  
میرزا حسن  
۳۹۷  
میرزا حسن  
۳۹۶  
میرزا حسن  
۳۹۵  
میرزا حسن  
۳۹۴  
میرزا حسن  
۳۹۳  
میرزا حسن  
۳۹۲  
میرزا حسن  
۳۹۱  
میرزا حسن  
۳۹۰  
میرزا حسن  
۳۸۹  
میرزا حسن  
۳۸۸  
میرزا حسن  
۳۸۷  
میرزا حسن  
۳۸۶  
میرزا حسن  
۳۸۵  
میرزا حسن  
۳۸۴  
میرزا حسن  
۳۸۳  
میرزا حسن  
۳۸۲  
میرزا حسن  
۳۸۱  
میرزا حسن  
۳۸۰  
میرزا حسن  
۳۷۹  
میرزا حسن  
۳۷۸  
میرزا حسن  
۳۷۷  
میرزا حسن  
۳۷۶  
میرزا حسن  
۳۷۵  
میرزا حسن  
۳۷۴  
میرزا حسن  
۳۷۳  
میرزا حسن  
۳۷۲  
میرزا حسن  
۳۷۱  
میرزا حسن  
۳۷۰  
میرزا حسن  
۳۶۹  
میرزا حسن  
۳۶۸  
میرزا حسن  
۳۶۷  
میرزا حسن  
۳۶۶  
میرزا حسن  
۳۶۵  
میرزا حسن  
۳۶۴  
میرزا حسن  
۳۶۳  
میرزا حسن  
۳۶۲  
میرزا حسن  
۳۶۱  
میرزا حسن  
۳۶۰  
میرزا حسن  
۳۵۹  
میرزا حسن  
۳۵۸  
میرزا حسن  
۳۵۷  
میرزا حسن  
۳۵۶  
میرزا حسن  
۳۵۵  
میرزا حسن  
۳۵۴  
میرزا حسن  
۳۵۳  
میرزا حسن  
۳۵۲  
میرزا حسن  
۳۵۱  
میرزا حسن  
۳۵۰  
میرزا حسن  
۳۴۹  
میرزا حسن  
۳۴۸  
میرزا حسن  
۳۴۷  
میرزا حسن  
۳۴۶  
میرزا حسن  
۳۴۵  
میرزا حسن  
۳۴۴  
میرزا حسن  
۳۴۳  
میرزا حسن  
۳۴۲  
میرزا حسن  
۳۴۱  
میرزا حسن  
۳۴۰  
میرزا حسن  
۳۳۹  
میرزا حسن  
۳۳۸  
میرزا حسن  
۳۳۷  
میرزا حسن  
۳۳۶  
میرزا حسن  
۳۳۵  
میرزا حسن  
۳۳۴  
میرزا حسن  
۳۳۳  
میرزا حسن  
۳۳۲  
میرزا حسن  
۳۳۱  
میرزا حسن  
۳۳۰  
میرزا حسن  
۳۲۹  
میرزا حسن  
۳۲۸  
میرزا حسن  
۳۲۷  
میرزا حسن  
۳۲۶  
میرزا حسن  
۳۲۵  
میرزا حسن  
۳۲۴  
میرزا حسن  
۳۲۳  
میرزا حسن  
۳۲۲  
میرزا حسن  
۳۲۱  
میرزا حسن  
۳۲۰  
میرزا حسن  
۳۱۹  
میرزا حسن  
۳۱۸  
میرزا حسن  
۳۱۷  
میرزا حسن  
۳۱۶  
میرزا حسن  
۳۱۵  
میرزا حسن  
۳۱۴  
میرزا حسن  
۳۱۳  
میرزا حسن  
۳۱۲  
میرزا حسن  
۳۱۱  
میرزا حسن  
۳۱۰  
میرزا حسن  
۳۰۹  
میرزا حسن  
۳۰۸  
میرزا حسن  
۳۰۷  
میرزا حسن  
۳۰۶  
میرزا حسن  
۳۰۵  
میرزا حسن  
۳۰۴  
میرزا حسن  
۳۰۳  
میرزا حسن  
۳۰۲  
میرزا حسن  
۳۰۱  
میرزا حسن  
۳۰۰  
میرزا حسن  
۲۹۹  
میرزا حسن  
۲۹۸  
میرزا حسن  
۲۹۷  
میرزا حسن  
۲۹۶  
میرزا حسن  
۲۹۵  
میرزا حسن  
۲۹۴  
میرزا حسن  
۲۹۳  
میرزا حسن  
۲۹۲  
میرزا حسن  
۲۹۱  
میرزا حسن  
۲۹۰  
میرزا حسن  
۲۸۹  
میرزا حسن  
۲۸۸  
میرزا حسن  
۲۸۷  
میرزا حسن  
۲۸۶  
میرزا حسن  
۲۸۵  
میرزا حسن  
۲۸۴  
میرزا حسن  
۲۸۳  
میرزا حسن  
۲۸۲  
میرزا حسن  
۲۸۱  
میرزا حسن  
۲۸۰  
میرزا حسن  
۲۷۹  
میرزا حسن  
۲۷۸  
میرزا حسن  
۲۷۷  
میرزا حسن  
۲۷۶  
میرزا حسن  
۲۷۵  
میرزا حسن  
۲۷۴  
میرزا حسن  
۲۷۳  
میرزا حسن  
۲۷۲  
میرزا حسن  
۲۷۱  
میرزا حسن  
۲۷۰  
میرزا حسن  
۲۶۹  
میرزا حسن  
۲۶۸  
میرزا حسن  
۲۶۷  
میرزا حسن  
۲۶۶  
میرزا حسن  
۲۶۵  
میرزا حسن  
۲۶۴  
میرزا حسن  
۲۶۳  
میرزا حسن  
۲۶۲  
میرزا حسن  
۲۶۱  
میرزا حسن  
۲۶۰  
میرزا حسن  
۲۵۹  
میرزا حسن  
۲۵۸  
میرزا حسن  
۲۵۷  
میرزا حسن  
۲۵۶  
میرزا حسن  
۲۵۵  
میرزا حسن  
۲۵۴  
میرزا حسن  
۲۵۳  
میرزا حسن  
۲۵۲  
میرزا حسن  
۲۵۱  
میرزا حسن  
۲۵۰  
میرزا حسن  
۲

## سال بیت و کیم جلوس شاه عباس اول

نوروز نهایال هایون فال در روز چهارشنبه بیت و دویم شزدی القعه المحرام خمس و عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شامخی (۵۱۸)  
 نزول جلال داشت وقوع یافت و خود بارندگی و سپردی دی از ششصد تن زرین فام آفتاب که قریب سه ماه در نقاب احتجاب بود  
 انهم یافته اورنگ چهار پایه فلک چهارم سعادت پیر شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردید مشاهد روزگار شاهان چمن آرای نیا  
 بصد زین بهار استه فروغ بخش انجن بهار کشت اراضی و صحاری بلده شامخی از سبزه و ریاحین حضرت نصارت تازه یافت و کل و لای  
 از طرق کم شده اهل سودا و معادله ترده آغاز نهادند و عسرت و تنگی بنبه افغانی بدل گشته اسباب احت و غری فرایم آمد (بیت)  
 باقبال شاهنشاه کامران جهان کشت خرم و چغت جوان بیغروزی حسد و غمروز ز نوروز که دید شب بچوروز  
 عا که فریزی باثر حبس فرمان قضا جریان در مهام قلعه کبری دامن بر میان زده شب در روز قرار دارام داشتند حسین قلی بیگ  
 قاجار برادر اسیر کونه خان که باوردن توب نامور بود تو بهای بزرگ سنگت اندازد که در کج بود و نیز دی اقبال شاهی از آب که گذرانید  
 با عراب و گردون بار دوی معصی آورد یک توب ادرسیه است و یرد یغان و دیگر ادرسیه در حقای بیگ نصب نمود و نیز بود اتنی حاکم  
 تبریز که منشور طلب باسم او غرض و یافته بود باقشون آراسته بار دوی هایون رسیده بعد از تقبل توایم سریر سلطنت مصیر مقرر شد که  
 در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی یقین نیافته بود نزول نموده از اطراف سیب پیش اردو مبارزان لشکر منصور از هر طرف سیبها پیش نموده  
 حو الهاترتیب اند و تقیجان آیین چکت نقیها زده بحوالی قلعه رسانیدند و تو بیجان بسنگت انداختن مشغول شدند چون در سنگامی که  
 حکومت که جستان کاخ بهورث خان نیر، الکسندر خان تفویض یافته بدین مرتبه والا سپهر بلند گردید عطار که جستان در میانان توم  
 که بجز حصول این مطلب بیایه سریر اعلی آمد بودند چنانچه در محل خود که ارش یافته محله دایم و انقیاد بر گردن جان نهاد و مقبل شده بودند  
 که درازا کم خدمتیا و تقصیرات سابقه بخص خدمت شروان بر خدمتی که نامور گردیده و اگر خدمتگذاری بر میان بسته بمانی فایات قیام و  
 اقدام نمایند در اینوقت حکم جهان مطلع بنهاد پیوست که ظهورت خان با جود آراسته بیای قلعه شامخی آمده مجد مات رجوع قیام نمایند و او با خوا  
 چندی از مسندان که پیوسته آنجا اهل ناد از طریق مستقیم مخوف ساخته از آمدن درگاه فلک اشتباهه متقاعد میا خستند معاذیر موجه  
 شکست بسته استند هانمود که او را از ملازمت عتبه علیا در اینوقت معاف دارند که لشکر آنچه مقدور و مسرور او بوده باشد با والد هاشم ویدی  
 بال که رقی و قق مهام ملک باوست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که ما را در ایجاب طمس و مضایقه نیست تا نایادن او مباد و در نظر ظاهر  
 شسته بعد مخلص و انقیاد گشته بیکان او و بعضیسان تنم دارند و موجب میدکی دیگر حکام اطراف گشته بهانهایش گیرند مناسب است  
 که خود سبای بطریق ایغا رآمده ملازمت نماید و رخصت معاود یافته بعد از رفتن خود لشکر آنچه تواند با والد هاشم بفرستد در این مرتبه نیز بفرست  
 مسندان عذرهای ناموجه گفته توفیق سعادت خدمت نیافت بعد از چند روز والد هاشم با فوجی از خود که گنجی که نیک بد کیز از فرمایش نمودند  
 بار دوی معصی رسیده در محل مناسب دل نمودند خاطر خیر اشرف اگر چه از این حرکت نهان بخار غباری داشت بنا بر ادعای طاعت آن  
 قباب و در بقیعینا شایسته ز و سر بلند گردانیدند و او بلا قات پروکیان سر ادق سلطنت فایز گشته مشغول نواز شد و الطاف گردید تا  
 چندگاه که حسود که گنجی در اردوی معصی بودند هیچ خدمتی نامور نشدند و همچنین حکام دغستان و میرزا دای چوکس درگاه جهان پناه آمده  
 آغاز نهادند برادران رستمخان و اوسمخان قتیاق و علی بیگ ز اخروی و معصوم خان و الی طبر سران و شال ذلک ملازمت سلطنت  
 مشرف گشته چنان طاعت بر زمین نیاز بودند چون مردم دغستان که غوما دخی صفقان مردم نهادند در دشت آبادنا مردمی نشود و نایافته  
 از شاهراه انش و الف و در نزد معصوم خان بیتی تو بهی بخورده داده بیرخصت از اردوی هایون رفته و طبر سران پیش گرفت حضرت اعلی  
 خلایق فاعده و منشور رعایت از عتبه و فرستاده خاطر او را از این حرکت نهان بخار که از او صدور یافت همیسان بخشیدند در خلال این احوال



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

در جانی که دیگر احتمال این دفعه نباشد برج عالی اساس نهاده از میان دریاسنک و آنکه برآورند و از آنجا دیواری عریض تا برجی که  
حالا هست کشید و یکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن السبز که که انتهای آن مدسید است تجدید عمارت بر وجه و باره نمودند و  
استحکام دهند که از تصور معرا و سبده بود و باشد و بپختن بیدار دل در آن برج عالی و سایر برج مسکن نمود و بجز است و کلبانی مشغول  
باشد و قبر بیک استنادان معمار و بنایان کار آورده و با بجا رفته مصالح عمارت سامان داده در میان دریا و محل مناسب اساس  
برج نهادند و تمام می مدید کار کرده آن عالی اساس مصون از شایسته اندر اسب تمام پذیرفته دیوار آن دیوار سابق اتصال یافت از نو و  
اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده استنادان گردان بفضون غریب آب از محل بنا خالی کردند  
و اساس برج نهاده شد آثار و علامات عمارت از سنک و آجر و میلها می آهین ظاهر و نمایان شد که در آن نه صهیبه پیش از ظهور اسلام  
در هجرتا برج عظیم ترین یافته بود و میتوان بود که بامتد از زمان و نصاریف دوران و طه آب و طوفان اندام یافته باشد با پادشاهان  
ذبیح و فرناز و آن ممالک استان بحیث مانع جبر لشکر بیکه خراب کرده باشند و پادشاهانی که بعد از آن عرصه نشسته اند می نموده اند  
مقام تعمیر آن نشد باشند چه خانی بیک پادشاه دشت قیاق در زمان ملک اشرف چو بانی از آن راه باز بایمان آمد و صاحبقران مذکور  
امیر تیمور که کان که از ایران غزیت دشت قیاق و محاربه تومس خان کرد از آن راه رفت الله اعلم بحقیقه الحال بنی الجهور چنین مشهور است  
که سدا سکندر و دولقرین که در فست آن مجید ذکر آن شده همین سدابا لایوب است که جبه دفع مضرت یا جوج و ما جوج صفقان است  
که از کنار دریایا السبز که کشیده شده اما صورت وقوع ندارد و نیز که آن سده در ارضی دیار شمرتی و شمالی است که دولقرین اگر در  
ما بین آد میان و یا جوج و ما جوج بودی و این در صاحب ترتیب داده و این سده را مسموع کشته که شاه انوشیروان کسری جبه دفع مضرت  
و آسیب مردم کشت که در صورت نوعی نشانی از آدمی ندانند ترتیب داده و چون هر شبی در مقام تعریف و ستودن بفر و کابل  
میدهند محمل است که این سده را از غایت استحکام بطریق مجاز بان مدنیست کرده سدا سکندر میباید به الله اعلم خدا تعالی سبحان الله  
چرا می پس اندام کجا بودم و سخن بجا کشید مجلاتی این دو قلعه بلند اساس سپهر که مایس که اولیا را اندولت سعادت پیوند را روی نمود و  
قوزع خاطر و پریشانی خاطر ضمیر حضوران قلعه شامی کشته بخت بر کشتی و ادبار خود و فیر و زمندی سپاه قربان شش یقین شدند در خلل  
این احوال حاجی برام نامی از جانب غازیکر ایخان تا تار با اتفاق طالب بیک قوم ابو القاسم بیک یوزباشی ایوانغی که قبل از این از جانب  
حضرت اعلی بحیث اظهار محبت دوستی برسم رسالت نزد او فرستاده نامه اخلاص آئین و تحفه هدایا آورد و خان شار لیس که خود را  
جله عیان و معتقدان این دو دمان و الا شمرده اظهار اخلاص و بندگی و تذکار حقوق سابقه و کفر قاری خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعه  
الموت توجده و نفقات شاهزاده مغفرت انما سلطان حمزه میسر انموده بود و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندر نشان در مجله  
اول رستنده کلک بیان کشته یعنی نیز موجب یاس و نومیدی محصوران قلعه شامی که بنویذ کا و به شمس الدین پاشا اظهار کرم و لشکر تا نارد  
گردید و در فیر و زد دست زکار و کار باز ماند و اسباب بخوست ادبار نشان آماده تر بیکت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غرور و  
پندار بطور آورده نصایح از چند شاهی در ایشان مؤثر نیفتاد که قمار کردید و آنچه مقدار آبی بود بطور پوست چنانچه از سیاق کلام آید و صبح  
میباید و منه الاعانه و التوفیق

وقایع سال های یون فال قومی یل بعضها مطابق خمس وعشر و الف و بعضها موافق ست  
وعشر و الف که سال بیت یکم جلوس های یون است

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

برهنه نونی قایدخت و دولت بیتی علیه سدره جنت آمده کمال اخلاص و کجندی بطور بیاد و رعایت شویاری شامل حال او گشته نیده باقی مانگا  
 در بند باو داده بودند و او را بورت آل کت چائی رخصت انصاف یافته با منشور ایالت در بند روانه شده بود در این بهشکام که صواب در بند  
 سر از اطاعت و پیچیده راه متابعت اند و دمان اقدس میبودن گرفتند کس نزد او کسی خان فرستاده او را طلب داشتند و او باو  
 سید نذر از مردم قیاق در بند رسید مالی شهر شاعر شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه کشوده او را بشهر آوردند حسن پاشا که رزمشور  
 در آن او ان بنوید پاشائی و حکومت در بند متقبل گشته داشت قلعه مذکور شده بود از وقوع اینحال مضطرب گشته خود را باین قلعه کشید با شفت  
 هفتاد نفری که رد می اهل محل اعتماد بودند باین قلعه را حراست نمودند و در خواجه محمد در بندی با جمعی از صواب در بند و جندی از ملازمان  
 او می خان پاپه سر بر سلطنت مصر آمده بعد از ملازمت بایون استعفا و یا فقه حضرت علی در از این بیکو خدمتی انجامعت را بخلع  
 فاخره و انعام مرصع آلات سر بلند گردانیدند و متوجات ملاک اینا را بر سیو غل غایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی  
 معاف و مرفوع اهلکم گردانیدند و منشور عاقبت با اسم اوس می خان غرضه و ریافته او را بسلوک طریق سپندیده ترغیب نموده در سفارش  
 عجزه وزیر دستان بهانه فرمودند و منوچهر بیک غلام خاصه شریفه که بونور کار دانی معروف بهی از نقیچان چغائی و خراسانی و  
 عراقی و با فقی بقیان یافت که بکوتوالی حصار و محافظت طریق قیام نموده باین قلعه را بدست آوردند و بعضی از امداد و عساکر نیرشل شاه فطیک  
 لوکل که عاقبت بر بنی خانی و ایالت شهید متعقد مسعود نمود و شاه قلی سلطان بیریات و نعمت الله سلطان میر صوفی و غیر هم کوبک ایشان  
 نامور گشتند و نامبردگان در بند رسید و اتفاق اوس می خان در تیغ ناین قلعه سعی نمودن گرفتند و جرم و نفعها بریز برج و باره رسانیده کار  
 بر محصوران تنگ ساختند که در جن چون از محاطت و سینه و آویزها جزم شده دست در دامن استیمنان زده کس نزد امداد فرستاد که  
 رحمت شاه شامل حال من گشته بار خوار و مردم خود بجان مال در امان بهشتم قلعه را سپرده بر دولت سراسری شاهی نفع غائبه طاعت  
 آن درگاه بردوشن بگیریم امر اعظم اتمش او را عرضه داشت حکم استعانت با اسم او غرضه و ریافت و مقرر شد که امر احاطه دغدغه او داد  
 اطمینان داده روانه درگاه خلافت پناه گردانند که حسن طوعا او که قلعه را سپرده روی امید بدرگاه گردون بارگاه آورده سعادت  
 ملازمت دریافت و او را عاقبت شاهی بروجات او ایش یافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت آن سید سید و آن حد صد بیک  
 آن کو بهای بلند است که بجز آنکه اشتها دارد و عبور موکب او نام از اینجا محال و طرف دیگر باب دریای خرو پو سسته و عبور متر دین  
 دشت خرو و قیاق و اروس و سکه انداز که بولایت شیروان آید از یک دروازه که در میان آن سید سید واقع است و باب لا بواب  
 اشتها یافته ممکن نیست بزمی اقبال اید او حسود آسمانی بدین آسانی بصرف دیلایمی دولت قاهره در آمد سپه جلال الدین حسن صلابی  
 صدر در تاریخ فسخ در بند گفته (طاعت) فتح در بند چو شد ماتف غنیمی بیکت فتح در بند پس فتح که مشون آمد مصحف  
 دل چو کشادیم بر آمد تاریخ فتح در بند بایون بایون آمد از مردمان روزگار دیده آن ولایت اجتماع رفت که در از منزه نیکار  
 از جانب دشت شیروان بیامده چون در بند رسید اند شب بهنگام بود و سحر آمده اند که چون صبح دروازه کشوده شود عبور نمایند علی  
 الصبح که دروازه بانان دروازه کشوده اند از کاروان و کاروانی اثری نبوده چون اید بگریخت معلوم شده که از میان آب کنار دریا  
 که بشهر انتقال دارد و گذشته اند و زیاده عمقی داشته و بجهت نوح آب مد و جذر دریا آب تنگ میگردد و زمین نزدیک میشود که امکان عبور  
 اسب دشمنان اشتها باشد رای جهان آرای حضرت اعلی با شکام باب لا بواب قبحه فرموده قهر بیک سلیمه ارباشی کوزی بویکورا  
 بر کار می تعمیر بروج و استحکام سه قدیم تعیین فرموده معماران و هندسان صاحب فرستاد مهارت همراه او فرستاده از فرمود  
 که هر قدر از میان دریا که از قیاق آب جذر و دریا محال باشد که آب تنگ شده زمین نزدیک کرد و دکان عبور و اب اشتها شد شیر



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۱۵)

دایالت و دارائی ولایت شمانی و آسیه الی مرآت کلی ولایت شیروان با تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی فتوحات است  
داد که سبق ذکر آن لازم بود بنا بر آن مناسب چنان نمود که تحت قیام ایام محاصره را در سلک بیان کشیده و نوی مقصد آوریم  
ذکر بدست در آمدن قتل فلک ارتقاع باد کوبه و در بند بستاید خداوندی مثل

## و مانند و نیز وی اقبال و دولت ابد پیوند

بر کار آگاهان و دقیق امور دولت صوری و پرده کشایان سرایر و خفیات سلطنت مغوی پوشیده نیست که هرگاه دادار جهان آفرین  
ابواب نصفت و فروز مندی بر چهره آمال سعادت مندی کشوده لوامی دولت اذرا ارتقاع آسمانی بخشد سبب آن بدست یاری خود  
اقبال مندر آید عقد نامی شکل و کارهای شگرف که در دیده بالغ نظران حکمت اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردمی پرده کشایان  
عزیز عینی باسان ترویجی جلوه خورشید منماید مصداق ایتمثال بدست در آمدن قلاع سپهر ارتقاع باد کوبه و در بند است که اطراف این کین  
بدریای خزر اتصال دارد و وطنی که در جانب شمالی است بنوعی مناسبت و استحکام یافته که عروج بر خاکیزان از اندیش خیال بیرون است  
و آن یک که باب الا بواب و سد پیکندر مشهور و معروف است از غایت ارتقاع نارین قلع و دیوار بست شهر که تا میان دریای کشید  
شده از توصیف بیان مستغنی است در او ان توجه را یات جاکش که بصوب شیروان که قرار داد خاطر رویان آن بود که ولایت را گذاشته  
بقلع در بند روند در خاطر احدی از ارباب جلالت و اصحاب بصارت خطور نمینمود که تسخیر آن دو قلع آسمان پیوند در این اوان امکان  
و قوع داشته باشد تا آنکه غبار ابدار دیده بصیرت ایشان را تیره و تار گردانید چشم از آن اندیشه پوشیدند و خود را از قلع شمانی محصور  
و پابسته بوج و غنا گردانیده زیاده استقامی در ضبط این قلع نگه داشتند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلع از یک بد بدست رسید  
نرسیدند آن هم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان نظم گشته صاحب علف و تیمار شده بودند بعد از چند روز که مویک های بون  
فال عز وجلال در شامی نزول اجلال مندرموده عساکر اقبال بجا صر قیام نمودند بعضی از صاحب باد کوبه بدلات بخت پیدار شعار دو و تنخواهی  
این دو دمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجان بخ و آورده با یکدیگر مواضع نمودند قصد گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز خط  
شان از مواضع مذکور و اتفاق نامی آنجا جمع نشده بود که کوتوال قلع و ملازمان او کان زد و غدر گشته دست تقاول در اندر کرده در مقام  
سرکشان در آمدند و ارباب اصغر ترس نمودند که رویان از مواضع ایشان فی الجمله آگاهی یافته اند پیش دستی کرد و با اتباع و موثقان و مردم  
خود بر سر کوتوال رفته و ارباب بدست در آوردند و عقبه و را جایجا گرفتند و هر کس در مقام ستیزه در آمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی  
که ملازمت رویه خستیا کرده صاحب که وک و تیمار شده بودند از خوف در مقام مدافعه در نیامده در گوشها خزیدند و حقیقت این دو تنخواهی  
بپای سپهر اعلی عرض کرده متعاقب گرفتاران با سرهای مقتولان بر کاره ملک شهبان آوردند و در از اینگونه ختمی نواز شات شانه  
سر بلند گشته اکثر انقوم را بجلال کر انما به و انعامات و سیور غالات قیام بخشیدند اموال و اسباب و تمکلات مخالفان که بحیط ضبط مردم  
باد کوبه در آمده بود بنام ایشان شقت شد و قلع بجان متانت و استواری بین آسانی بدست در آمده حارس و نگهبان تعیین یافت و چون  
دو تنخواهی صواب باد کوبه در ولایت شیروان استوار یافت نامی در بندر نشین با آنکه اکثر ایشان ملازم رویه شده در ملک سپاهیان  
غیرم بودند این هموس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دو تنخواهی در آمدند و لدو خواجه محمد در بندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت بارگاه در شیروان  
خدمات سپندید بجا می آورده از جمله دو تنخواهان و منظور ان انظار شقت جنت مکان بود زیاده از دیگران در این امر ساحی گشته شاعران  
طاهر ساخت و چون در ایامی که الکا کجی مضرب اوقات حجاب و وجلال بود اوسمی خان قیاق که همیشه نسبت بخت اعلی راه اخلاص می سپرد





## جله دویم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۱۰۰)

باستنبول فرستاده بودند که بجهت ایشان کوکب آورد و او را داده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و مملکت شیروان باز داشته بقلعه در بنده  
بجاست و مناسبت شهر آفاق است قد پست بهرستان داده در این زیستان آنجا اقامت نمایند و در بهار آیند منتظر کوکب و مذکور بود  
بمقتضای وقت عمل نمایند در این اثنا شمس الدین پاشا از راه کته آمده مناسبت است از جانب خواند کار و کتابت ارکان دولت عثمانی  
بکام و انانی شیروان آورده شهرت داد که چند سوار سیکه می باشد دشما مأمور گشته بکته آمدند و غریب می رسیدند و سرداری بالشرک عظیم  
تعیین شده در اول بهار متوجه اند و غازی کرای خان دالی مسدوم با خود ناما برورش شیروان مأمور گشته غریب از دو طرف لشکر بشمارم  
می رسیدند و آنجا محاصره و قلعه داری ترغیب و تحریص نموده قوم را از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرد و بکفایت که  
اولیاء و قطاب بن حیدر داده اند که لشکر قزلباشین مملکت تسلط نمایند و اگر بدین ولایت آیند مقهور میگردند و صلا از ایشان ایسی بقلعه و  
قلعه شمانی نیرسد سده لوحان تپه اندیشه و خرد مضلین مناسبت پیش از سخنان واهی و اقاویل کاغذ آن شیا و ثانی عمر و عاص فریفته  
گشته دل بر مخالفت قلعه داری می بستند اما میخواستند که بیکدیگر و تمذیر خود را در این زیستان از آسیب خود قزلباش صیانت نمایند و در بهار  
برسیدن کوکب و لشکر تا مستطرد چون مکر و حیل اندوزی آنکار بر همیشه افور بر تو طور انداخته التماس کردند بودند در نین  
عقل بنحیدر می نمود از درجه قبول دور افتاده از خان ارغی اسببار که محفل نزول کوکب غفر شمار بود کوچ کرده در سیم ماه مبارک رمضان  
در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد چون در میان جبهه جوار ابریده بودند و در آنحوالی گذاردند و دیگر نبود که اشک غرق را در ظرف آب گذاشته  
عساکر منصور جریده بانا و گذشته جهت که در اندین حال و احوال از چوب دنی صال ترتیب دادند و اسبان و شتران را آب می رساندند  
بشاه و سیر و نروند و در دیگر از آن طرف آب کوچ کرده در سیر اسونزل اجلال نموده از راه عقبه یا سامال متوجه بلده شمانی شدند  
و لشکریان و اردو بازاریان و سایر مردم اردو داده و در بقیعت تمام عبور کرده فرج فرج موبک میاویون می بستند و حاجی در آن هنگام عبور از آن  
آب در نظر ما بعید و نا ممکن می نمود زیرا که از شدت سرما و یخبندان چای یخ و برف تحت تحت و کوه کوه از روی آب میگذشت چنانچه طاعتان و  
بصد تشویش از میان برف و یخ که روی آب گرفته بود میگذرانیدند و شتران و اسبان و الاغانی لاغر که قوت شاه و توانائی مجاهدان  
و یخ نداشتند در میان آب از شنشاه عاجز آمده غریق بحر فامیکشند و آنچه قوت در بودند از پارچهای یخ که پی در پی میادرم کرده باز  
میگردیدند و از اینطرف آتش میگردیدند که بگذرند لحظه در میان آب دست پا زده عاقبت غرق میشدند و آنچه در میگردیدند چون راه شنشاه مسدود  
می یافتند عیان تاب شده تا قریب نیم فرسخ بلکه بعضی تا فرسخ شنشاه کرده هر جا فرجه مشاوه و دواب میشد بصد مشقت بیرون میآمدند و بخله نقصان  
و خمران بسیار در این عبور بجا که ظفر شمار رسید چندان از دواب و شتران غرق شدند که از چهار و شاربیه و ن بود البته موبک  
بما یون فال از عقبه یا سامال گذشته صبح روز سه شنبه دهم ماه مبارک رمضان یا سایشی لشکر پرداخته باین شایسته بجالی قلعه آمده از بالای  
احاطه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کوه طرف غربی قلعه منزل مناسب که بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار نموده نزول  
اجلال مسدود و در و می که قریب چهار هزار کس کایش بودند در دواب قلعه را مانند ابواب بخت سعادت بر روی خود بسته دست  
باکت محاربه و مجادله گشادند

نماز شب

ذکر محاصره قلعه شمانی و آنچه در حین محاصره بتقدیر حضرت ب العباد دست داد

چون موبک سعادت قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود و از غام سیف نام تیره و نار گشته کیوان بزرگ چشم کریمین آغاز نمود گشت  
بارنگی و کل ولای بجائی رسید و بر تپه آنجا مید که تردد مردم در میان خیام اردو و اردو بازار برپا داده و سوار صعب و دشوار گشت و

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

(۵۱۴) غلبه نبرد از قلم دشمن احوال این یورش خبر مال به بنقال می رسیده که چون خاطر انور از مستی قلعہ ابروان و انقضاء وعدہ سفر و دنیا  
اطمینان یافت و موکب نفرشان از دره علی عبور نموده در جلودر برکش طرودلی اجلال فرموده سپهر پرده و بارگاه با وجع مبروفا  
برافراشتند چون مدت سفر و ایام بساق بجای رسیده از کم محصولی قریب و متعال بود که عسرت و کنگی در کل مجال اذربایجان  
شیوع داشت و غله تباعری علی یافت بود ضعیف لشکر از فقدان حلیق الذواب بمیکال بنامه پیاده راه خدمت می سپردند و معارف بسیار  
اگر طویل را بعلف صحرا نگاه داشته وقت و توانائی در مراکب نمانده بود و بنا بر امتداد ایام بساق میامانی و بی سرانجامی لشکر بجائی رسیده  
بود و بسره حدی انجامیده که در نظر عقلا حکمت اندیش یورش شیروان در آنوقت مناسب نبود و بیچک از اعیان دولت در این هنگام  
شیروان را مصلحت وقت نداشتند چه در ادا خاطرند آن بود که چون در مهال از رویان حرکتی نشد بلا شبهه اگر کم عظیم نموده در پناه  
آینده باین شایسته خواهند دید و بساق شیروان باعث زیادتای میامانی و پریشانی احوال لشکر گشته در هنگام ورود و مخالفان مقابلت  
با ایشان بیرون از جرقه قدرت و قوت عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سپهر انجام اباب با  
آینده نمودن اصوب و ابریشم دندانا از سر و دشمنی و بشارت بمشتران لاری نویختن شیروان بونی و ضمیر الهام به حضرت علی جاگیر گشته  
بود که در مهال فسخ آن یورش مطلقا احتمال نداشت و چنین فرصتی که وقت حرکت لشکر روم گذشته از پنج طرف مدعی بکلام مستحقان  
قطع مقصورت از دست دادن در آئین سپاهیکری بعید نموده اند آنچه بر غایت آهنگی کرده به تصرف در حرکت آمد و دخت محمد یک و ده  
کور خلفا و بطور اکبری از خاصان بساط غارت و مرد قابل موثمن کاروان بود بشماخی فرستاده و مشور عطفت بسنی بر بسمالت غوی که بر سر  
قلعه نجه نوشته تحت و الزام بر آنطایفه تمام نموده بود و پاشا بیکریکی و سایر عطا و جهان رویه در قسم آورد و مصوب و فرستاده نصیب  
دلیزیر در آن حکم مندرج فرستاده حمل کلام آنکه از روزیکه سمنده جان پیمای اندیشه را در میدان عزیمت بخیر ملک موروثی آذربایجان  
و شیروان در حرکت آورده ایم الی غایت ابواب فتوحات بفتح تا به متفتح ابواب بروی او دیار دولت ماکشاده تمامت قلع فکات ارتقا  
آن مملکت در اندک فرصتی بدست در آمد در مهال خود حرکت لشکر روم واقع نشد و تا سال دیگر مدعی شما مقصورت لاعتط حال و خاتمت احوال  
خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عباد و بلج مجبوران متسلع کجچه رسیده و از ترک قلعہ دار می و عباد مردم قلعہ تباعری و توکمان  
چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه اگر در مخالفت و قلعہ دار می همسران نمایند بجه از آنکه توفیق بر دانی قلعہ تباعری  
غلبه مفتوح گردد و توقع امان نداشتند و وبال خون مجبوران در کردن ایشان خواهد بود و تا آمدن محمد بیک و اطلاع بر رخ مایر آنطایفه چند  
در ارسبار بنشاط شکار مشغولی داشتند چون محمد بیک بشماخی رسیده احمد پاشا و عطا رویت بمصنوع فرمان قضا جویان اطلاع یافتند  
با یکدیگر قرعه مشورت در میان انداختند شمس الدین پاشا که اباعنه از شیخ زاد بامی شیروان بود و بجهادات پسندیده در میان رویه  
رتبه امارت پاشائی یافت و دو تنخواه ایشان بود و آنجا اعتراض و ابید او تجا و زمین خود پیشو شیخان شبا و وزیران عمل نموده آنطایفه را  
به مدد و افسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخت و دکان حمید و تزویر کننده خواست که بطایف الحیل لشکر قریب باشم و در این وقت  
از آمدن شیروان بازدارد و سخنان چالوسان که از صدق فروغی داشت میان آورده و بجه بیک اظهار نموده بود که ولایت شیروان ببلار  
شهر بار ایران بعلق دارد اما رفتن با دشمن رومی که همه خانه کوچ دارند در این رستان و شدت شتا متعذر است و بجای دشمنانی خرید و درین  
وقت بیرون نمیتوانیم رفت اما سوار داریم که حضرت شاه در این چهار راه مارا مهلت داده در ارسبار و آسمند و بسیر و شکار مشغولی  
فرمایند که در ایام بهار که هنگام تردد و آمد شد است اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل کنیم به آنچه رای جهان آورد اقتضایا میل آورد  
آیا جمعی از شاهای سیرنان که اقوام ایشان در اردو می متی بود پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و آقایان رویه شمس الدین پاشا را  
بسنبل



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۱۱)

و اخلاصی چنانچه عودیت برخاک سوده از بخار رسم سنده جهان پیمای شاهی روشنائی دیده امید حاصل می نمودند و آنحضرت بیده تطف و محبت در انقوشم نظر انداخته در کمال فرح و نشاط خاطر و شکفتنی مزاج مبارک و گشای آن سپیده رفیع را بنیست نزول جایون زینت افروزند و بزبان دستور آصف نشان جشن شامانه مجلس پادشامانه که در خرمیهای چنین باشد آورده رسیده روان کله دار بارایش خط و گلگون رخسار بآن مجلس بنیست نشان لبان حور و عثمان در آمده افتد احراج ریجائی بگردش در آورده و چند روز در کمال نشاط و خرمی بجهت افزایی خاطر بودند و طارمان آصف هم افتد از خطه از کشیدن طعمه و شربت لذت و میوهای گوناگون می آسودند و از هر کونه با محتاج افتد جمع آورده بودند که زیاده از آن مستور نبود و گنجای چند روز بر بنیوال خوان گرم سترده جمیع امداد و ارکان دولتی پادشاهی و مخصوصا و مقربان بساط آفتاب طارمان درگاه درگاه بضررت آفتاب بودند و امداد و عیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ گشته فوج فرج وارد میکردند مقهاری گرامند علی قدر در جانم برسم اقامت و مسواری ایثار میکردند و حاصل خدمت و ارباب طربند مجلس بهشت آیین را بخلع فاخره و انعامات و تلافیات و افزه نوازش فرمودند و بعد از چند روز ادا و خاطر اشراف بآن متعلق گشت که مواضع بیرون آن بلده را سیر فرمایند از آنجمله موضعی است وند نام از قرا معسبه و اماکن لطیفه روزگار در دامن کوی واقع شده دره درین دارد و در طرف دره باغات و باغین میوه دار بیشمار آب خوشگوارش با صدق تجوی میو بختها الکاهاد و حدائق میوه دارش طوبی مثال پرپرک و بار چون آن سنبل نرخیل وطن و سکنا بعضی از طبقه علیه نصیریه است و فی الحقیقه آن موضع زینت بخش نیربان سلسله منسوب در آنجا نیز اسباب ضیافت و با محتاج دستور اردو با آن سه کار آنجا بجا بکمرت نهاد مرتب گشته دقیقه از دقایق نیربانی فروگذا نموده و از آنجا سیر قصبه طیس که سکنه آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه و برخی مسلمان نیز هستند تشریف برده زل آنطایفه را بنور حضور منظور کردند فرج فتنه ای ضمایر بودند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آنحد و دصوبار اردو با دراجت فرموده دیگر باره آن بلده طنبیه از درو مقدم جایون رشکستان گرم گردید و چون غایت جانب قریباغ و یورش بیروان مصمم خاطر افرو بود و راهی که از اردو با و بعضای قریباغ میروند و بدیده علی موسوم است ای است در ضیق جلال بنایت تنگ و عبور دوسوار از پهلوی یکدیگر از مضائق آن بسیار دشوار فرمان کبیتی مطلع بقفاذ پیوست که از امداد و عیان لشکر و طبقات چشم فوج فرج و وزیر بر سبب تدریج از آنرا عبور نموده در چو لدر و برکت و کصحا سطح و علفزارهای مروج دارد جمع آیند و موکب اقبال آوده روز بواسطه صوبت و او و عبور لشکر انجم حشر در خطه دلکشی اردو با و دشت پیرا بود و کا بخش سکنه آن بلده بودند و خدمات اغرضه سپیده نصیریه و استبداد اتباع اعتماد و دله مضفور مرضی خاطر مبارک و مستحق کافه خلاق گشته الحی و ست دشمن و حساد و اضا و از زبان تحسین گشودند و حضرت علی شاهی ظل الهی که ترا ظاهرا خوشنودی فرموده همگی ایشان بخلع فاخره بر سر از کر و آیندند و از آنجا موکب جایون فال بصیر و زری و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمدند و امداد عظام و ظفر منسجم جام که بایروان فرستد بودند اطراف و جانب قلعه سابق را که بنا بر صلاح وقت گنده شده بود بر طوایف قریباغ و طبقات لشکر قمت فرموده هر کس در کار خود است تمام نموده در اندک فرصتی عمارت قلعه را با تمام رسانیده ذخیره و با محتاج نشاندن عساکر مشهور نقل آنجا کرده حساب امداد اعلی قلعه را با سیر کونه خان سپرده کوچ کردند و چنانچه مذکور گشت بتدریج از دره علی عبور کرده در چو لدر و برکت و جمع آمده بار دوی حضرت فرین پیوستند

ذکر توجه موکب حضرت نشان متیخ و لایت شیروان و نصیر و زری یا قن بعون عیانت

حضرت ملک مستان

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

الطاف شاهانه از میان خلق بر انداخت و خبر خواهی او نسبت بکافران متادوی در آداب بصف و داد و دی و دستور و در قاعده (۵۱۵)  
 دانی و انتظام امور دیوانی کرده و قدوه و قانون بود چند مرتبه که از جانب اشرف علی بنده ماتانور کشته از مرکب همایون دوری  
 جنت آن خدمت را بوفور اخلص و کمال و دو تنخواهی سپه او از غیرت و مردانگی بروفق رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره  
 رسانیده مرضی و سچمن بود چنانچه هر یک از آنها مفصله در طی وقایع استال رفزده کلک بیان گردیده در این مقام چون شبیه تکراری  
 بود زبان قلم از طول کلام اندیشیده از آن کوتاهی گزید تا آنکه در سال ایت یل تسع عشر و الف که بتیغ فتنه دم و دفع عصیان  
 امیرخان برادر دست مأمور بودشی در پای قلعه حال بر متیغ کشت نیجا در کدشت و بوجبه اندوه و طال جانان کشت و بوجی که  
 در قضایای ستمه کورست تحریر یافته خلف از چندش میرزا ابوطالب که در جمع مواد مصداق الولد سترابیه و در فون فضا  
 و کالات علیه و سخاوت ذاتیه مرتبه رجحان داشت و این حبسیده قبال بعد از نگارش مغفرونا قبستود و شهریار کامکار  
 عالی نسب بهمال بنام نامی آن عایق در ملک خضال مرین و نظری از اوصاف کاش در صدر صحیفه اول و دیباچه کتاب رقم نمط پذیرفته  
 میامن شفت و التفات حضرت علی شاهی ظل الهی که بطع حقیقت سرش قانون حق که اری است بجای والد عسفران باب بر تبه والای  
 وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت و اکنون که وقایع احوال مصون از اختلال این دولت عظمی مرقوم قلم واسطی زراد است و شمر  
 بخش و عشرين و الف رسیده بر وزارت بود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مرین و محلی است امید که همیشه در طلال طفت  
 این خدیو زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بود باشد و دیگری از اولاد و الاثر او ملک بهرام و برادران کوسیرت بکویت  
 آن وزیر آصف مرتبت بوزر جهر مقام ابوتراب بیک و ابوطالب بیک اند که بر دوفور قابلیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم  
 سیاق و نویسنده کی مشهور و معروف در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی معلی برافت برادران کبک کالات مشغول بود و در بوزر  
 بیک چندگاه منصب استیفا شد مقدس معلی مقرر گشته به ان مقام قیام داشت از زمان ستم زوای همیل میرزا ابوتراب بیک بگزید  
 مرتضی قلیخان پرنایک حاکم شد مقدس منصوب گشته توجیه آصوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در انجام دست قضایا و عمرش  
 در نور دیده در آن روضه مقدس مدفن گشت و ابوطالب بیک منصب استیفا علیقلی خان شایو بیکریکی برات که با و فی الجمله قریبی داشت  
 در یافته در ملازمت او روانه فراسان گردید و چند سال در دار السلطنه برات بفرغ حال در سایه دولت آن صاحب قبال روزگار گذراند  
 تا وقتی که عبداللہ خان و وزیر بیک از ماوراءالنهر لشکر بجزاسان کشیده گندمت بر گزیده تیغ فتنه برات انداخت مدت محاصره اندامه  
 کار بر محصوران تنگ گردید علیقلی خان ابوطالب بیک را بایکد و نفر از معضیان شایو بر رسم رسالت بیرون فرستاد که شاید بواسطه خبر  
 اندیشان حرف صلی میمان آوردند عبداللہ خان برخلاف توره و این سلاطین خیمه مدعی را بجا کبیر قوی انباشته و از شناعت ابرق طبعی  
 کشتن باک ندانسته آن جوان پاکیزه روزگار را بجا کبیر کلور در دهن توب کلان نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بیروت  
 رخت بستی او را سوخته شاه با زجانش در راه دین و دولت و رضا جوی لیسعت بغضای عالم قدس پرواز نمود و زبان حاش این معال  
 میرود (ملیت) بنده است بیک که ستم بر ما کرد در کردن او بماند و بر ما بگذشت حقایق آنحال و صوبت آن  
 احوال در محل خود نگاشته ملک شیرین معال گردیده چون جواد خوشنم ام قلم در میدان بیان حالات این طبقه و الامقام بقدر انظار  
 لقا پوی نمود اکنون وقت آنست که سر رشته سخن بدست آورده ردی بر شارح مقصود بنیم و بدستباری خامه بلاغت نشان بر سر حرف  
 نخستین رویم القصه چون حضرت علی شاهی ظل الهی توجیه سیر قضیه اردو باد شد و معتمدان جناب آصف صفات مرحوم چنانچه باید و  
 و در حوصله خیال کند بامان سرانجام اسباب ضیافت پرداختند و خرد و بزرگ آن بلده به استقبال استقبال نمودند از روی کمال اندیشه



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۹)

نموده بعد از فوت اسماعیل میرزا که نواب سکنه شان رضوان مقام بر سنده فرمانروائی جلوس نمود جناب آصفی سمت وزارت  
افشار حاکم دارالامان کرمان یافته قریب به سال من حیث الاستقلال در دارالامان مذکور بدان مهم مشغول بود و در زمان جلوس  
هایون حضرت اعلی شاه فی ظل الهی که ولایت کرمان را بدو داده ابات و دارائی کرمان به بیگناش خان ولد او تفویض یافت جناب آصفی  
ولایت کرمان را که با دستور متکفل مهم وزارت او گردید چون میان بیگناش خان که پیوسته در هوش بوده خود پرسی و خود رایی  
بود و یعقوبخان ذوالقدر حاکم شیراز که او نیز از این نشانی بهره نمود بجهات مختلفه اسباب و شت آما ده کشته یعقوبخان بنوعی کشتا  
سخن پردازد و محل خود بحسب بر آن پرداخته بر سر او لشکر کشید و در ظاهر دارالعباده یزد فهایم محاربه و وقوع باقه بیگناش خان از سر  
سازنی حسین مشعب در خطه یزد بدست لشکریان شیراز بقتل رسید اموال و اسباب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت  
اما یعقوبخان بعد از طاقات لغالینجا بادر متفرغ خود ماموی داده همراه خود شیراز برد و بکند از آنکه قضایای مذکور بعضی حاکمان  
سده جلوس رسید و ریات جانشینای شاه فی ظل الهی در دارالسلطنه صفهان مرتفع گردید حضرت اعلی در از حقوق خدمات موردی و فیکو  
خدمتهای سابق و لاحق که از ایشان بطور آمده بود در مقام تربیت جناب آصفی صفات در آمده و قریب طلب ایشان فرستاد و یعقوبخان  
که از با ده هوش مای غفلت سرست شده بود بجهت هم آنکه مبادا طلب او بجهت تحقیق خزان و اسباب بیگناش خان بوده باشد فکرهای  
بیجهل و اندیشههای تبا و بخوراه داده در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارش در میان قضا و قدر چندین امور غیر دکارهای مکرر  
در ذات کامل القضا تشبیه و بدعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صیغه دوران رقم پذیر کلک طور گرداند و بس عقد های  
مشکل که در اندوخت ابیسمیان بمفتاح رای کشورش پیش کشود کشته نقاط اقلام غیر فاش خال رخسار سلطنت نتایج کلک بدین  
نگارش زیور نگارستان دولت کرد و اثری بر اندیشههای باطل او مترتب نگشته بفرستادن چاره یافت و آنجناب بر فاق قورچی  
در حمایت الهی روانه سریر اعلی شاه شده در دارالسلطنه صفهان بعبادت پای بوس اشرف و در جماعت مجلس خلد آئین استعادت  
و در وقتی که فرموده از شیراز بجهت نظام همت دارالامان کرمان و دفع فتنه یوسفخان فتنه رنجی که در محل خود که ارش  
باقه نافرذ نمودند جناب آصفی را که صاحب وقوف همت کرمان و سالها در میان طایفه افشار و شیر و مومن بود همراه فرستاد  
کرده نظام همت آنولایت ابرامی صوابهایش منوط گردانیدند و آن دستور صایب رای خدمت مرجوعه را بر وجه دلخواه صورت  
انجام داده در شیراز بعبادت آستان بوسی سرفراز گردید و حضرت اعلی آثار حسنه و بوشندی در ماصیه احوالش مشاهده  
در مقام تربیتش در آمدند و مختص بمصطفی حلیل القدر استیفاء مالک محروسه معزز و سر بلند کشته ششماره در کمال استقلال بان هم پرداخت  
اگر چه سمت استیفاء داشت اما باین توجهات شایسته که مشهور وزارت دیوان اعلی از و تمشی میشد و یوما فیوما پایا قدر و تشریف  
ارتفاع میافت تا در اول نوروز و توشقان یل مطابق الف من الهجرة بمصوب وزارت دیوان اعلی ارتقاء یافته تمامی همت مالی و  
ملکی مالک محروسه برای عقد کثای آن دستور صافی ضمیر مغرض گردید چنانچه در محل خود بطریق هر چندی از اوصاف کمال  
و صورت احوال حمیده خضالش در صدر داستان بدستیار می قلم و زبان پر تور قوم انداخته چون محل مناسب اخلاص قوی بودم  
بی اختیار بکزار پرداخت محلا آنجا بجناب از کمال صدق و غایت اخلاص موردی لطاق و توخواهی بر کمر بست بدت در عرض مدت و زات  
خدمات پسندیده و کارهای شکر در راه آیند دولت ابد پیوند منصفه طور رسانید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان  
سربایه استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساختند  
تفرقه خاطر خلق الله بود و در میان عدالت داران و مقایس نصفت ملک آرائی هایون اعلی بس ناسمجده و ناپسندیده نمودیم

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

احوال آن سعادتمندان مناسب بلیاق تاریخ ثبت بنا بر اینانی که در صدر داستان شده صحیفه تصادفات و خلاص انجاش (۵۰۸)  
 آن آرایش داده میگوید که اخلاف صدق انصاف آنجناب اول میرک بیکت نکور است که بحلیه قابیته زیور هستند و اولیت  
 آراستگی داشت در اوایل حال که از خطه اردو با سپه و ن آمد ملازمت مکن استلطنه معصوم بیکت صفوی اختیار نمود منصب  
 و لشکر نویسی یافت و بالاخره بر تبه وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغول بود و در سفر جاز رفعت  
 اختیار نمود چون معصوم بیکت در حینی که محرم شده بود بقیع غدر رویان شسته که درجه شهادت یافت و متعلقان شهید سعید نکور را  
 آورد و بنشینان آن امیر که کمال خدمتگاری و پامس حقوق بخوارگی بجای آورد و در مجلس بنشینان حضرت شاه جنت بارگاه راه رسید  
 یافته مجلس نویسی میکرد و آنحضرت در مقام تربیش میبود در این اثنا اهل موحد و رقم جانش از صحنه هستی محو کرد و مادام اللغات بنیاد  
 جانش برانداخت و دیگری ادب بیکت است که او نیز بود استعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف بود در بد حال و در ملاقات و ادبها  
 متوجه سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعه ناکریر و الدیدان سعادت عظمی فایز گشته بعد از معاودت بار و آمدن تلای اوقات خجسته سعادت  
 بکنت قابیته و علم سیان مصروف داشت و از جانب اشرف منصب سنیفا سرکار شایسته و مغفور سلطان مصطفی میرزا ناموگشته  
 در او آخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا آنجناب تعلق گرفت بعد از رحلت شاه و حجه جنت کشیان و واقعه میرزا که در ایام سلطنت سیمیلی  
 روی داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مسطور گشته چندانکه متوجه هیچ شغلی از شغل دنیا نبود تا آنکه در زمان بیکت  
 نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری در استلطنه تیریز که از عظمت امور است و تفویض یافت لیکن از آن هم باز نرفت  
 و غرور و خود پسری و خودرانی امیرخان ترکان و واقعه ارجاع پسر کار او و امن بهت در چیده چندانکه در اردو با مقیم بود تا آنکه در  
 او حسرت ایام جوانی شایسته و مغفرت استلطنه تیریز که بباط دولت امیرخان در هم نوردیده و منصوب گشت و عیقلی خان فتنه  
 استا جلوس تبه ایالت و دارائی در استلطنه تیریز یافت و در ابار کتاب منصب جوهر ترغیب نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور بان  
 جناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت انوسر مایون اعلی بی ظل الهی که بباط دولت عیقلی خان و رفقای او نوردیده گشت  
 جناب مشارالیه چند روزی وزارت افسر خان ناتی اعلی ذوالقدر و مهر در اختیار نموده بالاخره از شغل ریوی دگر گشته میل توطن شایسته  
 مقتدر و کسب ثوابت اخروی نموده چندانکه توفیق مجاورت محبتات عالیات دریافت و برادر سفر خند سیرش از آرزوی عاقبت  
 برادر غالب گشته استعدای حضور که همیشه نمود و حدتش بعباق آمده بعد از آنکه بارادر حمید و سیر و اقوام عداقات تازه کردار او  
 توطن شیراز نمود و منظور اظهار شفقت شایسته گردیده هر پال مبلغ یکصد تومان شایسته از قصر الدس شیراز برسم سیور خال عنایت  
 فرمودند و در ایام توطن شیراز تبه دیگر سفر حیرت جاز اختیار نموده توفیق کمر یافت یکصد و تبه بقصد زیارت روضه مقدسه  
 حضرت امام ثامن خا من علیه السلام متوجه مشهد مقدس معنی گشته بدان سعادت عظمی فایز گردید و در شهر پشته تخی قوی بل سبع عشره  
 در خطه شیراز از اینک نفع بقا ساز داده رختی برادر الملک عدم کشید (شعر) او سینه چو جلد پاک مردان گردید  
 باجنابان شتابان و دیگری از اولاد دولت بهرام مهر سپهر وزارت اقبال اعتماد الله و عنفران مال حاتم بیکت است که بعد از  
 فوت والد و اولاد منصب کلانتری اردو با منصوب گشته با وجود حادث سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و پیش بلوازم  
 هم شغال نبود تا آنکه تبه ساقه و شکوی بعضی از حصاد انگشت از آن هم طول و تنفر گشته بار آورده خود ترک بار و آمد بعد از چندانکه در  
 دلو بود اوق بر طو حاکم خوی اختیار نموده چند سال بان امر مشغول بود چون دلو بود اوق از حکومت خوی معزول گشت جناب صنی یکدو  
 بی شغل و دل در اردو سپهر میرد که قیسه رحلت شاه حجه جنت مکان روی نمود در زمان سیمیل سیر از زیارت محبتات عالیات توجیه  
 نموده



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۰۰)

اتفاقات سلاطین باینده بر وجوئات آماش لامع و تابان و قطع و وصل بهام آنکست برای صوابنایش مفوض بوده در زمان ظهور دولت  
و جهانگشای خاقان سلیمان شان جنت آشیان ابوالقاسم اسماعیل اسپکنده الله تعالی فی فرادیس الجنان چندگاه بنابر عنبر و سبنا  
حادثه ان و ارباب غرض کربت غربت چندیار نموده از وطن مالوف جلا نموده و بر حسب تقدیر در ولایت مصر و آنکند و اقامت داشت تا  
آنکه کار مسرتایان عالم ابداع ابتلائی ایام مهاجرت ابانتهار ساینده مصالح راحت و فیروز نمندی آماده گردید و حضرت خاقان سلیمان  
شان بر حسب اتفاق خطه دلگشای اردو باد در احسنه قدوم بهایونی زینت افروز مشایخه منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار  
رفت و بزرگی از آن نمایان بود و منبر نموده اند و چون از حوادث و احوال و نصاریف بمان و خالی بودن از وجود صاحب مکان  
الجله اندام بدان راه یافته بوده آنحضرت از سبب ایندم پرسیده اند حسین بیک که از خاصان درگاه و جانشینان آنحضرت  
بود و اوصاف حمیده آن ستوده صفات معلوم داشت حقیقت احوال و در بهام جلال ساینده قرابت قریبه خواجہ عتیق نشی تیر که  
در آغاز خروج آنحضرت تخت طغرای غرای ایند دولت بیدار بقلم زرنگار حلاص بر مناشیر اقبال و نکاشت علاوه توجیه شایانگه  
حکم استمالت باسم او غرض دریافت که دومی توجیه بطن اصلی آورد ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت بهستظار تمام متوجه  
بکین و مقام مالوف گشته بندار کن اختلال احوال و سپهر انجام بی سپهر انجامی پرداخت در زمان مجتبه نشان شاه جنت مکان عتیق  
آشیان بیشتر از پیشتر منظور نظر و عواطف و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدیم و بزرگی انالی آنکست بدستور سابق برای صوابنایش  
گردید و چون حضرت شاه جنت مکان را توجیه تمام بآن بلده جنت مثال بود چنانچه طرح و مثال آن بقعه شریفه را حسب اشاره نمایان  
نقاشان نادره کار و مصوران مجتهد نگار در ایوان چهل ستون و دو تخته مبارکه که فستردین گشته گلک موسی شکاف گردانیده اند و  
نشاط سیر آنکند طیب و شکار باهی رودار پس از خاطر انور سپرده انعام فرخ افزاین مقدم آنحضرت و سپهر اختلا غیرت افزای باغ  
ارم میگردید در هر مرتبه کلبه آنجناب ابفر قدوم بهجت لزوم نورانی ساخته در آمازل و نکش بلوازم جشن و سرور و بهجت و سرور سپردخت  
و اینمغنی موجب ازدیاد مواد غث و نضا عفا جاد و شمت آن عالیمرتز گشته بایه قدر و منزلتش ارتفاع میبافت و مرحوم میرزا کافانی  
نیز که بزبور قابلیت و استعداد آراسته شایسته تربیت بود بنابر قرب ذرات و خوشی که با آن صاحب دولت داشت بنصب راجه اندان  
مالک سر حسن ازی یافت و بین تربیت و نظریه اثر آنحضرت در این فن ترقی عظیم کرده ملکک بایع نگار رقم نسخ بر نشأت خور این  
کشیه نقاط اقسام زیرین فامش بر صحنه بیان چون مرادید غلطان و چندین سال از زمره محرمان سرای قدس و مقربان باطاس بود  
(بیت) هر چه هست از تیاج نظرات نظر اکبر کیمیا اثر است از ما ژو نیکو خدمتیهایی آن سلسله اکثر اوقات کلی است  
آن طبقه در ایند دولت بایه پوند بدین منصب الاسر حسن ازی دارند باجله انصاحب سعادت عالی محرم در آن بقعه محرم خوان کریم گسترده  
و رونده از نواید انعام و احسانش محفوظ و بهره و رسیدند و سنین عمر شریفش از مر حله هشتاد و تجاوز نموده بر منزل نود رسیده بود  
در او حسن ازیام جیات را در هیچ بیت الله الحرام و ادراک سعادت زیارت و طواف مدینه شرف حضرت خیرالام نام و رضات مقدسه  
آنکه کرام علیم اسلام نموده عنایت آن سفر مبارک کرده در مابین شام و یثرب مزاج و تاجش از جاده استقامت و اعتدال محفوظ گشته  
بر یاض قدس خرامید و دلدار شدش و هم بیک که توفیق مراغت و همراهی پر بزرگواری یافته بود بخش مهر آن بکوسیر رادها نما که بقعه  
چند مشهور و معروف است مدفون ساخت تا آنکه در پای که مغفرت پناه محصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و میرک بیک سپر  
بزرگتر مرحوم مذکور همراه بود جد شریف پر از آن مکان سیر دون آورده بدین طریقه نقل نموده در جوار انبیا علیهم السلام مدفون  
ساخت و اولاد کرامی آنجناب که در حین وفات در قید جیات بودند و مسود و اوراقی انی جمله تعارفی بجال ایشان بود بخت نموده و هر چند که در

# سال بیستم جلوس شاه عباس اول

خدا را دو باد متعلق گشته باشد اقبال بر معارف موقوفان آن بلده طیبه گسترده اند که تا غیر قسطنطنیه ایران و بازگشتن امرای و لشکریان (۵۵۶) روزی در مقام بیعت فراخترت پیرا بوده بعد از سرانجام خاطر از همام قسطنطنیه نورغان حضرت نشان تیغ و لایت شیردان معظرف دارند انشا الله و حمد و بعزیز

ذکر توجه موکب همایون بجهة دلپذیر اردو باد و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن

## ورایات اقبال تنخیر شیروان افراختن

اردو باد قصبه ایست بغایت کثرت و دلنشین در جانب شمالی آبارس که سخن پرد از خط شیراز خواجه حافظ در مدح سواعل طیبیه ربیب  
فرایش فرموده (عشر) ای صبا که بگذری بر ساعل رودارس بوسه زن بر خاک آن وادی و شکیب کن نفس  
در آنکه کوه چنان واقع شده در کمال نزاهت و خرمی بطافت و عذبت باد و باغات و باقین میوه دار چشمت می خوشکوار شهزادگان  
پنج منزلی و سرریشی نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی در آنجا نبوده باشد مردم آنجا بفتح فطری و خلوص عقیدت و دوستداری  
خاندان کرامت و ولایت صفویه مشهور و معروفند چنانچه در زمان تسلط رومیته چند مرتبه بدیخت قتل عام شدند و غرابی تمام بان بلده و بخت  
مقام و اختلال باحوال سکنه و انالی آنجا خصوصاً طبقه علیه نصیری طوسیه که از خدا است و اشرار عقل مادی عصبه خواجیه المذ و الیه  
طوسی روح الله روحه اند راه یافت و درین هنگام که آن اختلال میزوی اقبال خسرو بهمال زوال پذیرفت منظور نظر رعایات شاهان  
گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان محمود امثال و مستمرانند و چون اصف جم اقتدار و اعتماد  
الد و عنفران و ثار حاتم بیک از آن سلسله علیه است و اقام حروف را بنا بر طول مدت معاشرت و بصحبتی و طریقه خلاص و کمخوردگی  
آن عالیجناب فکرت حسترام ناگزیر بود که در این مقام برخی از احوال سعادت نوال آن سلسله علیه بقلم خلاص در صحیفه بیان نگارد و البته  
آن طبقه رفیع از فضایل و کمالات عقلیه و نفسیه جذر بر کوار بی بهره نیستند شیخ علی نقی کمره در مدح آن صاحب اقبال در رشته نظم کشیده است  
بند و معانی دلپذیر بسیار دارد از آنجمله این بیت مناسب این مقام است (طیبت) تا ابد باد بر میوه فشانند و هنر بر حسن و جفا  
که در خط اردو بادند اکثر ایشان بکلیه صلاح و پرهیزکاری و زور قایت و استعداد ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته  
و پیراسته همواره مرجع و مجار عوم مردم آذربایران بوده اند و آن دستور رفیع مقدار صاحب دلتی بود بکارم اخلاقی ستوده موصوف  
عالمیرانی سلامت نفس و نیک اندیشی خلاق مشهور و معروف از وفور قایت و کار دانی برتبه وزارت دیوان اعلیٰ مقرر و سپهر بندگشته  
قریب بیست سال سنده وزارت دیوان و ظل و عقد امور جهانیان بذات ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره پرتوان و اثر بریت و  
عاطفت شاهانه بروجات احوالش یافته روز بروز پاینده قدر و منزلتش بلند میگرد طبع در برابرش کام بخش گاه نام و در بار سعادت  
مدارش مرجع خاص و عام تمام ممالک باصابت ای ملک آرایش نظم و مشید و امور خلاق و برابا بحسن کبایت و کار دانی آن هر  
سپهر کار دانی بر وجه دلخواه مهند برز در مدت عمل خواست و طلب عطف راضی بود و آزار و ضرر امروری در خاطر خیر آن اصف  
سیلمان منزلت ظهور نمود القصه خانه سخن که در تبیین حالات پسندیده آن وزیر صایب ای بنیاد تصور معرفت است و منرویان گشته  
اندیشه از تکرار اوصاف علیه آن دستور ملک آرای درز او غیر محمل و نا کامی مشکف که اگر در این باب خوش رود سخن بدراز می کشد  
در این مقام همین قدر اکتفا نمود و آن دستور ستوده سیر خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او بزرگی بود که کیم الدات و کیم  
نبدید صفات در زمان سلاطین با ضیاع برنج آبا و اجداد بر بند و شرف ممکن و آثار نجابت و بزرگی از ضمیمه احوالش ظاهر و نمایان



## جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عباسی

(۵۵)

داشته اند و خصوصاً نزاع میان دو پادشاه و الایجاد موجب خرابی مملکت و فتنه و احوال عجزه وزیر دستان و برقیق خونی  
 خلاقی است التماس نموده بود که بجهت حصول یکنواختی دنیا و ثوابات عقیب باطل گفت و در نوردیده پادشاه و بجایه روم بادی الفت  
 کردند که از این طرف نیز دو تمدن خیر اندیش خصوصاً در ویش باشار و وزیر اعظم بافت صلح شد و بر طسیر قرضای خاطر اشراف بود  
 باشد این امر نیز انجام راضی میسر شد از این طرف جواب عارض میسر خان برین حج قلمی شد که بر او و سفیر ایشان خانواده آل عثمان  
 ظاهر است که میان حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان مودت با میان  
 استحکام یافته بود که نسلاً بعد نسل میان این دو سلسله مخالفت نبوده باشد بعد از وفاته ناکر شاه جنت مکان بجز اندک اختلالی که بجهت  
 منازعه او میقات در میان قزلباش واقع بود در میان فرصت یافته بجهت نقض عهود پیمان کرده مملکت موروثی مارا بغصب تصرف شد  
 و اکنون با طالب حق موروث خودیم اگر فرمانمندی مملکت روم عهد پدر را از نظر داشته در مقام الفت باشد و سپهر و سرحدات  
 آن زمان مستتر گردد و نایب بجهت فی حال خلاقی و عباد الله از طریق خصوصاً عدا و عدول نموده مملکت مسالمت دوستی و اتحاد میکردیم  
 و اگر بلجج و زریده در مقام عداوت بود باشد توکل با طاف ایزدی کرده دوست از طلب حق موروثی باز نمیداریم آنچه حضرت باری تعالی  
 خواسته باشد چنان خواهد شد و معذرات ازلی را از نظر چهار بیت امید داریم که بر حسب الحق بعلو و لا یعلی علیهم خود  
 فایز گردیم (و یکری) از سوانح اقبال آنت که چون در رستان سال گذشته که ربابات جلال متوجه تخریب کعبه و فتنه اربع بود  
 جماعت مودینه فوجی با خت آنکه چند سیه از قرا که کج و دیکر که با میسر کونه خان متعلق بود خارت نموده بودند در میان امیر کونستان  
 با اتباع خود و جنود آراسته با خت و خارت الکار در میان فتنه تا حوالی خطه وان و عادی جز تا خت که و ساما خانها باز کردند و از  
 ما که محمودی که در آن سرحد شهبان عبد الله بیک حاکم خوشاب و ذریل خان حاکم قندهار و مصطفی بیک حاکم ماکو و ذریل بیک حاکم کورس  
 و ایچیان میران سنجی آن طرف یتیم میر شرف حاکم خیره و ضعیف الدین خان و در کی حاکم تبلیس و زکریا خان چکاری بنابر اظهار و کتو  
 و انجاء مطالب و مقاصد خود نزد امیر کونه خان آمده تهاق ما و بر کاره چنان پناه آمدند و بواسطه خان مذکور در حد و دگر چنان سعادت  
 باط بوسی دریافتند امیر کونه خان بجای ایدوان رخصت یافت و امراء و ایچیان مذکور مشمول الطاف احسان گشته حکومت چوس  
 پرستور ذریل بیک و ماکو بمصطفی بیک شفقت شده مبلغ دو بیت تومان شاهی عراقی زر نقد با و نظام منسوخ نمودند و عبد الله بیک بعد از  
 فوت سلیمان بیک برادر خود میر عیثرت حاکم خوشاب شده بود ذریل خان عمزاده او که با سلیمان بیک معاند بود و قرا حصار را بغصب از  
 گرفته و چون بعد از وقوع محاربه خیال اغلی و انزاع او ذریل خان مذکور را التجار بظلال عاطفت شاهی آورد و در سلما پس پاپیر برادر علی  
 منسوخ ایالت آنقوم و حکومت خوشاب که سنجی میر عیثرت آن قبیله است با هم او شرف صدر و ریافت بود بجهت میان عمزاده منافقه بود  
 در این اوقات که هر دو شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته بدرگاه کبیری پناه آمدند مقرر شد که میان عمزاده صلح واقع شده الکار موروثی  
 حسب الصلاح ریش سفیدان اگر ادمیان ایشان منقسم گردد و عطا اگر ادب الفرموده عمل نموده و شیت در آنجا بفضای طرفین در قلم آید  
 بقرارداد منسوخ ساند و حکم همایون بر طبق آن با هم هر یک شرف نفاذ یافت تا ذریل خان روزی چند با عبد الله بیک کرگن اشتی کرده  
 بالاخره فیابین با فتنه منسوخ آن که هیچ طبقه عالی از آن نیستند و طبقه اگر اواز همه میسر و در منسوخ تا زهره در پسند مواد نزاع  
 در میان آمده قلم خوشاب بجهت ذریل خان در آمد و شرح آن غریب رنمزه کلک بیان میکرد و با بجهت عاقبت خسروانه امراء اگر  
 و ایچیان مذکور را بخلع کرانما به سر منسوخ از فرموده جده میر شرف و زکریا خان و ضعیف الدین خان خلایق فخره و منووقات لایق  
 داشتند و بکل آنکه در سرور و خوشدل رخصت نهاده و ریافت روانه شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشراف بیک

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

دو سال ویران قلعه لوری و توپانوس متفرق شد که جهت قلعه ابروان نقل شود و چون خاطر افران از جهام انصوب فراغت یافت مخفی (۵۰۴)  
منصور لویای معاودت افراخته کوچ منور نمود و چون همیشه تیغ و لایت شیردان و قلعه ابروان در صمیمیه الهام پذیر سوخ داشت  
جهان آرا اقصای آن کرد که متوجه سرحد ابروان گشته تعمیر قلعه آنجا نصب نمایند و بعد از فراغ خاطر از آن امر برگاه مشخص شود که در  
سال حرکت لشکر روم بدین مرز دوم واقع نخواهد شد و در میان شیردان از مدد و کمک یابوس که دد عیان نصرت ایشان بنصرت  
انقطاع یافته در رستگان اینال بوقی حضرت ذوالجلال بفتح و تیغ قلع شیردان بردارند بدین غریت و الاعان فیروزی عیان  
از راه جبال آخت آباد که راهی بود در نهایت صعوبت و اکثریت درخت جنگل و بیشه آفتاب و جبال تا بدین بان سرزمین منتهی شد  
و فرارنش ماصدق یعنی افتاده (بعیت) کسی ندیده فرارنش مگر چشم ضمیر کسی زرقشیش مگر بای کان ضیق طس  
بشاید که در کشته جایگ سوار بعد شورش جویند و متوجه شد نه طغفات لشکر را بچند قسم منقسم نموده هر روز یک گروه کوچ میکرد  
مجلای قریب به روزی ماست پاه منصور از آن راه عبور نموده در کوچه دیگر جمع گشتند (دیگر می) از سوانخ اینال که در سنگام  
فتح قلعه کج بطور پیوست که امیر ابو الولی انجو شیرازی بجهت خوشن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و بط  
وجه شریعتی نموده و از زمان بی اطلاع او جارت و دلیری کرده در دو دو متعلقه سبک کا حضرت امام الحسن و الانس تقرقات کرده و  
از منصب عالی صدرت معزول گشته قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سببی حسنی قزوینی و از اقوام حسنی  
جهان وزیر حضرت شاه جنت مکان بود بدین سبب عالی سر بلند یافت بعضی محال عساق که معظم آن در استلطف صفهان و  
و قم و کاشان بود در سینه از نموده میرجلال الدین حسن صلائی صفهانی که سینه فاضل صاحب سخن و سادات شهر پستان صفهان بود  
و آبا و اجدادش همیشه در ایند و دمان قدس نشان مباحب عایه خاص داشته اند تعویض یافت

کنتار در تعمیر قلعه ابروان و حالات مستوحه که قبل از غریت یورش شیردان

## سمت وقوع یافت

چون موکب نفرشان در کوچه دیگر نزول اجلال نموده عا که منصوره فوج فوج بردار که خلاقی پنا و جمع آمدند آتشه امرا عظام  
و طبقات لشکر خضر فرجام سوامی الله و بر دینان و بعضی از خاضان دگا و مقربان بباط اقدس که حسب الامر نموده در رکاب شرف  
توقف فرمودند باقی تعمیر قلعه ابروان نامور گشته بر کاری الله قلی بیگ قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت اعلی شاه  
ظلالی با وفور شاط و شمول انبساط از سال در بایم کوچه عبور نموده سیرکنان و صید افغان از راه سیجان بطرف بخون  
توجه نموده در خیال انجیل عورتی کریمه متما بکچره که در زمان حضرت شاه جنت مکان از خدمت منوبان آیند و دمان و بعد از سوخ  
و قلعه ناکر بر آنحضرت همراه سیمون خان کرجستان رفته بوده و چون سیمون خان چنانچه در این اوراق بسن ذکر یافته که فار و میا گشته  
اورا بستنبول بردند و حذر است آن سلسله که با نومی مذکوره را بستنبول دست داده بودند که در خدمت او بوده و از پرستار قیام  
نماید و عورت زبوره تقریبات بخدمت و الله مجتهد سلطان محمد خان خواندگار روم مشهور بوالله سلطان که در امور سلطنت آن  
دودمان صاحب اختیار بود رسید بنا بر طرز دانی و آداب خدمت نزد او راه بسته چندگاه در استنبول میبوده در این وقت بجز یک  
وارکان دولت سلطان روم و بعضی در ویش پاشا وزیر محکم اتفاق کی از چاوشان رومی از جانب سیمون خان برگاه سعادت  
نشان آمده عرایض آورد حاصل کلام آنکه همیشه سلاطین التآیین امنیت عالم و رفیه احوال امم را بر مطالب عایه دنیوی راجع و معتقد  
داشتند



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۵۵۳)

پس در دو سه روز با اصل اردو بسود او معاهده پدید آید و پادشاهان باری و سوار می سپه انجام نموده همگی با خانه کوچ از تسکین برین  
آمدند و علیقلی خان حسب فرمان قضا جریان جمعی از غازیان شاهی و قنچلیان را در قلعه که انشته خود با اتفاق پادشاه و معتبران قوم باره  
کیهان پوی آمده در آن کیت چائی پادشاه و رفقا سعادت آستان بوسی دریا قه بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلایق فاخره همگی  
ایشان علی قدر مراتب غایت شد چنانچه نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجند فایز گردیدند پادشاه جمعی که رفتی بودند چند نفر از ملازمان  
درگاه و ملازمی ایشان را مقرر شده سالها خانها بمرحله رسانیدند حضرت علی بنفیس نفیس متوجه قلعه شده نیک و بد آنرا بنظر احتیاط  
در آورده قلعه تفلیس قلعه است در دانه کوهی بلند واقع شده از محیط که نازین قلعه در آنجا است سر بر بیا افراخته آب و در خانه که اگر چه از آنجا  
غریب آمده بطرف شرقی می رود و در جوار شیردان آب و خانه از سب و پوسته ریاضی خرم بریزد آنجا بوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده کوه  
از شمال آمده و جنوب می رود و در آن حوالی قلعه از سمت جنوب گردید بجانب شرقی می افتد و در حرم شهر قلعه که آب یکدزد زمین سنگست مبنی  
مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تحت بی در کمال استحکام در آنجا تریب داده اند که از تفلیس بولایت کر جستان آن  
تحت بل تر دمی نمایند و در خانه آن عظمت که از آنها مشهوره آفاق است از زیر آن تحت بل میگذرد و شهر تفلیس در جانب غربی آن تپه  
افتاده و چشمهای بسیار و عیون بیشمار از آن کوه جریان مییابد که قریب بمقام دهشتناک چشمه آن آب گرم است و در زمان قدیم برب  
از سلاطین اسلامی و کفره کرجی بر بالای آبهای گرم کسبند عمارت کرده است حمام میبند و حمام مردم آن شهر منحصر در آن است چند  
حمام در درون قلعه و بسیاری در بیرون است و الیوم قریب بمی چهل حمام بحال خود بود که بعضی دایر و بعضی استنداد و ایرت داشت  
ارتفاع بروج قلعه مشابه است که با فکالت الافلاک دعوی محاذات نماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه مقتدر نیست  
زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر تفلیس افراخته و محیط آب و در خانه که میگذرد و در جهت مکانی که محل اقامت و نزول لشکرتوان  
بود در حرم شهر و قلعه نیست و حتی دبت در آمدن چنین حصن حصینی که فی الحقیقه مستون ولایت کر جستان و شیروان است باین آسانی جز  
تأیید آسمانی و توفیق سبحانی و یزدی اقبال حضرت اعلی خاقانی نتواند بود پس که آن شهر اگر نصاری ارمنی و کرجی و قلیبی مسلمان  
نیز هستند کلیسا و معبد نصاری که اکثر قدیم است در آن شهر و نواحی آن بسیار است (از سوانح) آن ایام که در اثنای هفت  
هزار و پنجاه کر جستان اتفاق افتاد و هشتاد و یک کرکین خان و ده ساجون خان و الی کار تیل است که جمعی از معتقدان آن سلسله بزرگوار  
جان پناه آمده از آن واقعه خبر نمودند حضرت اعلی آمد مارانوارش فرموده لوا را صبا خان سپه او را که در آنوقت چهارده ساله بود  
(مصرع) چون به چارده در حسن تمام بجای والد حکومت ملک مورد و لقب ارجند مندر زندگی سر بلندی یافت احکام  
شفقت آمیز و خلایق فاخره همه او و محذرات استار آن سلسله ارسال داشته از مره مرقبان بساط اقدس محمد بیگ یکدیگر شایسته  
بدان صوب فرستادند که بر پیش باز ماندگان کرده شفقت و عاطفت شایسته مطمئن و امیدوار گرداند و احسب انعمه عمل نموده درگاه  
چند روز از کر جستان عود نموده اکثر مشیرزادگان و از نادانان کرجی سپه راه او بپایه میر بر اعلی آمده ببعادت آستان بوسی سرافراز  
و جویایط خاص میفرارند مواد احتیاط و استظهار کر جیان آن سلسله بطرف شفقت خسروکار عالی نهادست از دیار پذیرفت  
حضرت اعلی انوشیروانی عاطفت میند و پروری میرزا دامادی کرجی را علی قدر مراتب بقدانت شایسته و عطایای پادشاهانه نواخته و مقام  
ایشان را بر وجه و نحوه ساخته بکلی را خوشحالی و شادمان روانه و طمان گردانیدند و بجهت لوا را صبا خان دیگر باره خلایق فاخره و  
تفاوت و افتخار فرستاده بواجید و لیدر شایسته امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و کونوالی قلعه بمحمد سلطان شمس الدینلو مشهور  
یدل و محمد توفیق باقی جمعی از قنچلیان خاصه شیریندر تعیین فرمودند که همراه محمد سلطان در آنقلعه بوده بجا رست فایم نمایند و سپاه

باز بجهت تفلیس

فدای کربان

# سال بیستم جلوس شاه عباس اول

## که بعد از فتح قلعه کج و تیغ ملک قراباغ بطور است

(۵۵۲)

بعد از فتح و تیغ قلعه کج چون ارمنستان قاجار اطوار بنجا بطور آمده مردم مستر باغ از سلوک نامور او شکوه میکردند و روی  
معدلت اقتضا اورا از نظر اعتبار انداخته بود ایالت آنولایت محمد خان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در قضایای سالهای گذشته  
مردم قلم بیان گردیده مرحت شد و بعد از نظام مهم مستر باغ بمقتضای انانیت تیغ قلعه لوری تقفیس و تومانوس مصر و کشتیوب  
اقبال توجه نمود و چون حسنا با مثل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلها میستحطان قلعه کج  
استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در غیله یکس نمیخیزد نخت محمد پاشا مستر اقلر حاکم قلعه لوری که تا غایت در راه دولت  
خواهی رویه ثبات قدم و زریده مطلقا از جاده متابعت آن قوم صدور و اخراج جایز نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی پایه سپید علی  
فرستاده بوسط محبت یکدیگر میشتاد که از خاص درگاه بود عرض استکانت بندگی نموده زبان اعتدال بکله استغفار گشاد و عرضه  
داشت نمود که اگر غنوشه شیار کار مثل حال این خاکسار کشته بخرایم سابق مورد عقوبت نکرد و سپید قدم ساخته بخاک بوسی اندرگاه  
میآیم چون صدق قول او بر بنیمه مسیبه فیض نایب آنخبر و جرم بخش پورش پذیرد و بطور انداخت فرستادهای او را بخواهید شانه نوید  
دادند و او مرده بختیش یافته دلی پراز اسید ویم فاصد آن کعبه آمال کشته داخل اردوی معلی شد و بواسطت امداد و مقربان  
بجالت مجلس شت این مستعد گردید و منظور غایت و عاطفت کشت و بخلع فاخره شای از تاج و کمر صرع داشت و زمین مرصع و سیاه  
تشریفات و تفصیلات خور و سیاهی گردید و کلید قلعه لوری را بنسوبان درگاه سپرده از جانب اشرف کس بجهت محافظت قلعه منصب  
تو بخانه ویراق تعیین یافت و چون خاطر انور از قلعه لوری جمع گردید منفعت با بون بجانب تقفیس و تومانوس تقسیم یافت در خلال این احوال  
ضراعت این از جانب قلعه تومانوس رسیده استعدا نموده که اگر از جانب لشکر طفره از قربان شایسی بایشان رسید و از سر غرضت  
اثر پادشاهی این بوده باشند قلعه را سپرده روی غر و فقا درگاه سپهر اقدار میا و زنده مرهم خردانه نشور استمالت مبنی بر عواطف شای  
با انجاعت ارسال فرستاده اشاره نموده که هر کس از ایشان اراده بودن ایند یار داشته باشد علوفه و بیماری که در زمان رویه داشته  
باشند مضاعف آن غایت میشود و هر کس غایت رفتن و بار روم ناید با اصل و عیال و اوراق و اموال روانه گردد که هیچ چه از لشکریان  
مضرت آسیمی بایشان نیرسد جماعت او امستحطان قلعه تومانوس انجمنی را سر مایه نجات دانسته کبکی روی امید برگاه جهان پنا  
آورده بخلع فاخره و نوازشات و افره مخصوص کشته جمعی که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما خانمار وانه نموده و بعضی که خوف  
اختیار کردند بتهنای طلب خود فایز گردیدند و چون و خانه آل کیت حد و در حستان مضرب سادات غفلت و اجلال گردید عبد اللطیف  
پاشا حاکم تقفیس و آقایان و رئیس سفیدان رویه که در آن قلعه بودند نتایج لطف و قد پادشاهی از حال مردم کج و لوری و تومانوس قافس  
نموده بدلات بخت بیدار کس خود را با عیضه ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده همین استعدا نموده تمس ایشان زیر اعتبار بجای فرستاد  
کشته حکم همایون مسنی بر استمال قبول استیمان با هم پاشا و مرزبور و عطار انقوم عشره صد و ریاضه مصوب حسین بیک جارجی باشی قور زوقه  
فرستاده پاشا و انجاعت بمضون آن منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگر چه برای ایشان واضح بود که در مواجید شانه شایه خلافت  
و بهر کس مان دادند از مضرت آسید که در قربان این اند لیکن بمقتضای آیه کریمه و لطف طبع بخت طهسان قلوب قوم و عزت و اعتبار  
خود و امتیاز آن قلعه که از حصین مشهور و آفاق است از دیگر قلاع التماس نمودند که یکی از امر ارا عا لید بر پای قلعه آید که قلعه را با سپرد  
بوساطت و بخدمت اشرف رسد حضرت اعلی شاهی قل آکبی عیقلی خان شامور ایدین خدمت نامور فرستاده بجا ب تقفیس فرستاده  
و چون خان مکرر بقلعه قریب شد عبد اللطیف پاشا و آقایان مجازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بطور آورده قلعه را بعلیقان



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵۱)

کارزار دکارند و آنحضرت ارشاد فرمود و پروردی هر یک از آن پسیدان رزم آزار ابد و قلع برابر میداند در جنگ قلع ضایع شود  
و قورچی باشی را مورد اعتراض کرد و انید خطای بی غایب آنرا فرمودند الی اصل نهایت جلالت و مردانگی در آرزو از قورچیان عظام  
صدور یافته با وجود آنکه مضرب آسیب از توب و نفعت قارور بای کشید ایشان رسید برج را از دست نداد و بضر شمشیر و زور بازو  
مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر چنگل از قلع بیرون آمد و بقتل رسید که در این جنگ نامواری بکشد چنانچه نواز زبان زنده اکرشته  
تا بقا دشتا و نفر قتل آمده بودند و علامان خاصه شیر بفرستادند و خود حرم آورده و دو سیرج از بروج شیر حاجی گرفته شروع کردند  
و انند ام دیوار اصل قلع کردند و میان قوت و قدرت سپاه منصور و ضعف خود را مشاهده نمودند و در عرض چهار ماه که محصور گشته  
قلع داری کردند از هیچ طرف مدی ایشان نرسید و از اطراف و جوانب بار بار خود محیط یافته چاره جوی شدند تا حاکم قلع که محم  
پاشا نام داشت و میسر را بمصادمه و قلع داری ترغیب و تحریص نمود تا آنکه کار از دست رفت و بنود قبال از برجهای شیر حاجی که  
قدم مردانگی پیشتر نهاده و هر چند رویان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و فوجی از افواج قاهره مردانه بر بروج قلع هجوم آورد  
دو سیرج متین معتبر بدست غازیان و علامان در آمد محصوران یکبارگی فرستاد و الا مان بر آورد که بخدمت شرف فرستاده است و عا  
عنو تقصیرات و بی ادبیا کردند چون در اول حال حجت بر ایشان تمام شده و عصیان و بی ادبی انقوم از حد عهد الیجا و فرموده حضرت  
اعلی زیاده تهاقی سبحان ایشان بفرمودند و روز دیگر که دوشنبه است و هشتم شهر صفر بود پاشا و عظام و رؤیت بیرون آمده سجده خجالت  
تقدیم رسانیدند و در آن شب حضرت معاودت یافته بمنازل خود رفتند تا دست از حرارت قلع باز داشته مفاتیح در و ب و ابغلامان  
خاصه شریفه سپردند و حسب الامر اشرف قرچقایی یکت با گروه علامان در آن شب پاس قلع داشته و روز دیگر اهل قلع را نام نویس  
کردند و گروه کرده را بنظر اشرف در میا آوردند و هر کس را بجمعی از غازیان و علامان سپردند که اموال و اسباب ایشان را بحیط  
ضبط در آورده و بران جنود قبال علی قدر مراتب قیمت نمودند و پاشا چون بریزی لاهل بود که در او ان طفولیت میانه و میوه افتاد  
در خدمت احمد پاشا حاکم وان شود و نمایانده بسی و تربیت او بر تالیات پاشائی رسیده بود بریزان از نور عقیدت استعدا داشتند  
که او را بدست ایشان دهند که بخرا و سوار سازند پیران رستم سلطان بوکلن سینه بپین اراده داشتند که او را بخون بر قصاب بیا  
اما حضرت اعلی مراعات جانب سیادت ااهم و الزم دانسته او را بماندند و اینان سپردند و ایشان او را بوجه شرع در عوض خون آ  
غریز بیکه خاص کردند و چند نفر که قبل از تخریب قلع شای سیونی افکار کرده بپسرون آمده بودند بخش و نوازش یافته بقیه سپاه کرفا  
غازیان ظفر پناه شدند چون اراده از بی با فدا و اندام انطایفه غدا رتعلق پذیرفته بود و بعضی از مردم اندیا حرام مکی کرده عزامت  
رومی ختمیا رنوده دخل آن کرده شده بودند آنش خشم پادشاهی درباره آن کرده بنوعی مشتعل گشته بود که خبر بخون آن خون کرفکان نظفا  
نی پذیرفت لهذا در یورت حسن چائی بفرمان مستان قضا و حکم تقدیر قتل آن گروه پرداختند و انطایفه عرضیه تیغ فاکشته قریب دوا  
و با بصد کس را تیغ تمام کردند و اینند در انفرل پر و خشت از گشته پشته پدید آمد قلی که سمت نوکری و اوسم در سینه داشتند مورد رحم گشته  
نجات یافته مستعدان اردو تا ریختنای مرغوب جبه فتح قلع یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله ضیا نور الهای نواده مسیر از آنجمله  
اصفهان که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود ثبت افتاده فی الواقع بنوعی که در ضمیر ضیا تاثیرش بر تواند انچه  
بجز ظهور آمد فتح این قلع کلید فتح شامی گردید (تاریخ) منتضی ابراکه با قبال بیروال ملک شنه زمین و زمان در فراخی است  
از بکه نصرت از پی نصرت ببرد تاریخ فتح کعبه کلید شامی است

تاریخ جهانگیری

کتابخانه  
تاریخ جهانگیری  
جلد دوم  
صفحه ۵۵۱

ذکر وقایع و حالات مستوعه و بدست درآمدن سلاطین و قلیس و تو مانوس و قضا

که بعد از

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

(۵۰۵) گرامی در جنبه ایشخ نظامی نزول اجلال داشت در همان سنندل بوازرم عید و نوروز و در بیستم آن روز فیروز قیام نموده چنانچه  
 بساط عشرت گسترانیده و ادعیش و خرمی دادند و بعد از سرانغ از جشن نوروزی متوجه امر قلمگیری گشته از آن بورت کوچ کرده در پای  
 قلعه نزول نمودند و سیما قست کرده طبقات لشکر هر کدام بمویر جل خود رسد و آمدند و در روز عا کر فیوزی ماکر که بمنازل خود رفته بودند  
 فوج فوج بپایه سریر اعلی آمده با هر محاصره و خدمات بر وجه اقامه نمودند و توپچیان نیز شروع در توب رختن کردند و اصل قلعه در لجاج  
 و غناد صهرار نموده در مدافعه و قلعه داری میگوشتند و توب نفقت با دلچ بار دوی هایون رختنه آنچه کال سعی بود در قلعه  
 داری از ایشان بطور می پوست و بجهت آنکه فیما بین ایشان و لشکر قزلباش ابواب صلاح با لکله سد و کشته رومیه در جنگ جدال با  
 باشند رستم سلطان موکل ذوالقدر را که چنانچه سبق ذکر یافته و سال بود در جنگ کرفا رفته در قلعه مجوس بود در حین محاصره قبل آورد  
 و یکی از اسادات عظام عالی نسب از ندران که نسبت قرابت بسلسله میر بزرگ جد مادری اشرف است بر حسب تقدیر ات آسمانی در بدو  
 کجی واقع گشته مغرور و محترم میبود و رومیه بقلعه برده بودند در انوقت از ادبار و بخت برشتگی آن سید غریبیکه را بهمان نسبت مقتول  
 ساختند چون حضرت مفتی الابواب که بنحایت بهمت و کشانیده در مای بخت سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرزند  
 آثار همایون کشاده مقایله سلطنت و جهانداری و مفتاح عقلت و کامکاری بود ای والله یوئید بضره منیشا و بکلف گفت  
 و قبضه درایت اولیاء دولت ارجحه منسوبان سلطنت بپیوندداده هلا اثری بر سعی و استقامت انظار ترنت نکشت عاقبت الامر  
 ثبات لجاج و خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال نا صواب رسید تفصیل این اجمال و تبیین اتمقال آنکه عا کر بپرام انتقام کجی  
 قیام داشتند حسب فرمان قضا جریان تا اتمام توب سیبهار اما حوالی خندق که محل توب انداختن بود پیش برده و اهلها ترتیب داد  
 و تا قرب ماه من الجانین کشتن نرم و بیکار اشتغال داشت کیم تره رومیه جلادت و زید و سبیه و انفقار خان رنجیده و دم او فدا  
 بودند بقدر دستبرد نموده چند کس اضا یع کردند و یکدیگر مرتبه دیگر سبیه خنان استا جلویرون آمد جنگها کردند اما کاری نداشت  
 خایه خاصر باز کردند در ماه چهارم که توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده شروع در توب انداختن کردند و زل  
 در بنیان بروج و باره انداختند در خلال انحال الله و یردینان نیز بالشکر فارس سیده در طرف شرقی قلعه سنندل کردند و از انجا  
 پیش برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران نکشتند و باران جنود قبال از قورچیان و غلامان و غیر ذلک نقبا از خندق گذر نکرده  
 بر بروج و باره رسانیدند و از یکطرف قریب پانصد ذرع دیوار اصل قلعه را خالی کرده و بهای و ستونها استوار نموده کشت در آنها  
 زدند و ستونها سوخته سر اسر دیوار اندام پذیرفته خننها پیدا آمد و در میان هجوم آورده هر چند سعی نمودند که سد آن رضا نیامند  
 از آسیب کوه تفنگ تفنگچیان فرصت آن نیافتند و توبهای قلعه کوب ترزل در حین دولت ایشان انداخته بغیر کوه کشت  
 نشان دهم که پیام اهل میکندارد و از دیران قلعه کشت اول فوجی از قورچیان عظام برجی از بروج مشیده قلعه مشهور بروج چهارطاق  
 که از پای بروج محکمه و استقامت محصوران در حراست آن بیشتر بود هجوم آورده یورش کردند و محاصره نشان کوههای تفنگ و مثال کمر  
 برایشان میریختند و قورچیان هلا خیزشیده سپردا کنی بر روی کشیده بالای برج دویدن آغار نهادند و در میان آتش بازیها کرد  
 قار و در مای لفظ و بار و طر بر سر قورچیان میریختند قریب پنجاه شصت نفر از بعضی دویها و مویها چنان سوخته بود که ارد اندر شد از  
 نمیشد و چند نفر براه عدم میشتند محلا هر چند رومیه پرمناغت بر سر کشیده در مدافعه کوشیدند اثری بر آن مترتب نشد و از صبح صبح  
 بر نیموال از جانین جنگ و جدال در کار بود پس کما عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پایا لانداه بروج عروج نموده آن مکان  
 ریف را از دست و میان گرفتند اگر چه این معنی موافق مزاج اشرف و مرضی خاطر همایون نبود که تعیل نموده جوانان کار آمدنی که در محار



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۱۱)

تکلیف فاش یافته پشت بهر کرد و منبر برقرار خستار نمود و در کنار آب لاهور بسنگام عبور گشتی بآنان و در آستانه خلیج خان حاکم لاهور حاکم کرد و خلیج خان او را برقی ولایت و تعهدات دلخواه ملطن ساخته نزد خود آورده و بعد از وصول موکب بایون فال پادشاهی نظر رسانید و شاه سلیم مظهر و منصور با کمره مراجعت نموده بر سر سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت سید محمد کرمانی تخلص مسیری فانی در تاریخ این واقعه گفته (قطعه) شبه مذمکان بحسب جود کشته برفت طفل تمت بد کهر باندیتیم سوال کردم از دل که در صحفه هس رد او بود که کم سال فوت شده زرقم جواب گفت برسم عابکوی لبیر بجای اکبر شه پادشاه زاده سلیم تاریخ دیگر خواجہ شعیب جو شقانی یافته در سلکت نظم کشیده یکی زاید است اما بتحمیه اشعاری بآن کرده (قطعه) شاه اکبر حلال دولت و دین کرد از اقرب قدر بر فلک خرگاه ماهی عرش او فادایت نوبش در گذشت از پنجاه غل شامیش چون رنای افاد کشت تاریخ فوت اکبر شاه از ثقات مسموع شد که جمعی کثیر از فتنه انگیزان خود سلطان خسرو که زنده کفر فاش شده بودند حکم بصلب ایشان صادر گشته یکی را از در عجزت آویختند شاه سلیم پس علام نمود که سیاست کا مصلوبان رفته از استیسی فکر خود را تفسیر نماید سلطان خسرو در جواب گفته که کار من بودم و مستوجب صلب سیاست منم مرا از در عجزت میباید آویخت تا عجز کنای بود التماس دارم که آنحضرت این کار را نیز از محنت بجات و انفعال خلاصی بخشد شاه سلیم بر وترحم نمود و از خویش در گذشت و بچشمایش میل کشید اما بسایر امار و ارکان دولت پدر که از او متوهم بوده و اراده سلطنت سلطان خسرو داشتند سلوک پسند کرده صلا در مقام تمام شد و شاهزاده را بمعدن حریم حرم سپرده در آنجا نگاه میداشتند ظاهراً ایزل کشیدن اسب قوی میداد شاهزاده رن سیده واردیدن عاری و طلل گشته هر چند بخیر این واقعه منتهی بوقایع ایران و حالات ایرانیا که مقصود باشد است ندارد اما چون از وقایع عظمی بود و آن پسر را باین و دمان ولایت شان طریقه آمده شد و ارتباط قدیم است همانا زیاده بی نسبت نخواهد در اقم صحیفه مورد استراض مقرر ضامن نخواهد

وقایع پیاپی محبت مال یونیل ترکی مطابق پنجم عشر و الف هجری که پیاپی  
بیتیم جلوس اقدس بایون شاهی است و بیان فتح و تسخیر قلعہ کنج و مال حال رومیان  
و سوانح آن زمان مندر خند نشان

سال بایون فال یونیل آغاز شد بهار و کشتا عالمیان را از منفعت خسرو نوروز مرده منیر و زی و فرخندگی داد و باحتیاج عرصه جهان از لطافت بهار چون روضه جان طراوت تازه یافت تخصیص ولایت دکنای مستطابغ که از طوبت هوا همیشه بهار و سرسبزی بخش فرج منیریش در صیف و تابکیت قرار چنانچه سخنور نامی شیخ نظامی قدس سره در وصف تراست و غرضی آن پس زمین گفته (نظم) خوشالکت بود که احتضای وی نه اردی بهشت است بی کل ندی تو ز شگل کو بهاری ده رنستان نسیم بهاری ده همه سار بجان او سبزه شاد همیشه در ناز و نعت فراخ سلطان بر منبر از فیم چارم باکو که خود آسمانی پای عالم آرائی بر مسند غوث شرف نهاد یعنی یونس آس از نهانخانه حب بیرون فرامیده بطر بجانہ حمل رفت و نوروز فرور در روز شنبه پانزدهم شهر ذی القعدة الحرام اتفاق افتاد عالم سپید جوانی از سر گرفت (بیت) باز جهان را طرب آغاز شد باد صبا لحنی پرداز شد شاه کل جسلو کری ساز کرد بر چرخان جهان ناز کرد پریمان از می چون از خوان چهره برافروخت چو بخت جوان ارد

## سال نهم جلوس شاه عباس اول

(۶۸۱) در چند فانی سرافراز می یافت قاعده و قانون کرجیان است که هرگاه یکی از پسران زاده می آن دودمان برسد سلطنت بکند و بگوید  
 جلوس نماید یکی از زبانان که بعرف نصاری مرشد انقوم باشد بهستان و سفیدیشان کرجی اتفاق نموده قایلچ زرد و گسترده او را  
 بر بالای آتقایی می نشاند و هر که ام طبقی ز سرخ و سفید بدست گرفته چینی که آن پسران زاده پای بر بالای قایلچ میسند ایشان طبقها  
 زرنار و ایشا میسند و پیش او را نوزده کاس میدهند و او هم بیکان یکان اهل مجلس کاس میدهد بجله کرجیان قایلچ سلطنت بقاعده  
 و قانون آن سلسله حبه و گسترده و همورشان با مرد و اشرار چند و کاکا کاکا مردان بر آن قایلچ بر آن کرجیان طبقهای زرد بدست گرفته  
 اراده و ثار داشتند حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده و آداب کور از شمول حاکمیت و افزونی اتفاقات در سر مودند که اول از  
 جانب اشرف ثار واقع شود بعد از آنکه حضرت اعلی طبق زرد و جوهره آورده بر فرمودند امران را در و حصار محفل ارم ترین نیز موافقت  
 نموده هر یک علی قدر مراتبم بوزن ثار قیام و اقدام نموده و عظام کرجی سینه نفوذ احمد و امین ثار کرده بقانون مستر کاس دادند  
 و کاسه گرفتند و آن در جهت تشبیه خاطر و اسباب ضمیر باط عشرت کسریه با انطایفه که سپهر و کفن و صحبت ایشان خالی از غریبی  
 نبود عشرت پیرا بودند و یکی انقوم به تفقد ایشان نماند و خلع فخر و خرد و سرافراز کسریه رخصت انصاف یافتند و بعد از رفتن کرجیان  
 کپچ واقع شده در اقل تحویل حوت ظاهر بده کچ خالی ترتیب داده و تحقیق شیخ نظامی قدس سره بنجم سادات جاه و جلال گردید و بر خیزد از  
 اینس توپچی باشی را در سر مودند که قالب توپها را که در برکش طریقی یافته بود آورده شرف در توپ ریختن نماید و قرچهای بیک بعضی  
 از امرای و عیان را حکم شد که ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محفل اقامت اردوی معلی و جامای سینه تعیین نماید و نخت بجهت آنکه راه آمده  
 مخالفان از قلعه مسدود گردد و در برابر دروازه حصاری ترتیب داده و عیان موافق و قریب یک سلیحه را باشی با جمعی از غلامان و تشکیلات  
 بخواست آن مأمور گشتند و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها و سپهر بنجام باب سیبها در همان مکان توقف واقع شده مال با جرسید  
 و دیگر باره گویند خسرو نوز و ز عالم اسیر و زکشت از سوانخ اینال در و د خیر فوٹ پادشاه و الا جا جلال الدین محمد اکبر پادشاه  
 شرح واقعه آنکه در میان پادشاه عالیجاه فرمان شدی ممالک فیج الممالک هندوستان در بده اگر که مرکز دولت آن دودمان است  
 مریض شده بپلور برتر نتوانی نهاد و بمقتضای آنکه بگوید اذ اجاء اجلهم لا یکن احزون ساعة ولا یستقدمون  
 معالجات اطباء مفید نیفا و د عالم فانی را و دواع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزاده کاکا کاکا نامدار شهزاده سلیم فرزند اکبر تخت  
 در همان ایام بفرم ملاقات پسران را که آید باکره آمده بسوز در کنار آب اقامت داشت که این واقعه بید روی داد اگر امرای و عیان دولت  
 بسلطنت سلطان خسرو ولد شاه سلیم که در میان جوانی و در خدمت جتد زکو او عزیز و کرامی بود اتفاق داشت شیخ فرید بخشی که از  
 از امرای معتبر آن سلسله است یکده و هنر دیگر از عقلا و ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرای و عیان اختیار نموده بخدمت شاهزاده  
 سلیم نزد لوازم کور نشین تقدیم رسانیدند و بر سایر امرای و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسران که اکبر تشریف بهم پسر زاده خانی  
 از اشکالی نیست ترک آن اراده و دراز کار کرده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال برینوال  
 مشاهده نمود از اگر مسند انروند و بجانب امور و پنجاب شتافت شاه سلیم سرعت برق و باد از عقب پرا میغانر نمود و سلطان خسرو تا حد و  
 لاهور رفت و جمعی از جنود چغی و هزاره و سیه بختان افغان و راجپوت و غیرهم از هر طرف با و پیوسته تا قرب میت هزار کس بر سر شاهزاده  
 جمع شده بودند که طبعه سپاه شاه سلیم که شیخ فرید منقلائی آن سپاه بود نمایان شد شاهزاده و تابان او حلقه غان نموده از طرفین صف  
 قتال آراسته گشت و دغمان حوی در نهایت مصوبت بوقع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج از عقب پیر رسیدند تابان شاهزاده  
 از سینه و آویز خنجر آمده کثر راه هزیت پیونده طایفه را چو ت نضبات قدم و زریده بسیاری از آن طبقه بیا ر حدم فتنه شاهزاده  
 شکست

نشت اکبر پادشاه



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۴۹۷) خود جل نمود و بار دومی معنی آورده یکصد من مینج نیز از دیار شاهی عباسی بجای که مقصوره بسین نمایند و در ثانی الحال بجهت بعد سبب منفعت عایا منظور داشته یکصد من مینج کوتا من عراقی قرار یافت و محصلان یقین یافته متوجه انجام این خدمت شدند بعد از رفع امور فریبور بجانب سبار کوچ واقع شده در کنار رود وارس منازل خلف یک سفره چچی واقع در آنجا نزول اجلال منمودند و بجهت روزه داشتن در آنجا قصد اقامت فرموده ما صبیام را با ختام رسانیدند و در آن منزل مشور عا هفت بجهت رفع حجب و قیام بجاعت اروام مستحفظان قلعه کعبه شمل بر نصیاح پادشاهانه ارسال نموده پادشاه و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام کردند که در آنجا آذربایجان و شیروان ملک موروثی و آب کامیاب بایون باست که رومیان بعد از ارتحال شاه حجت مکان کم فرصتی نموده نقض عهد و موافقت سابقه را داده داشته بغلب متصرف شده بودند و اکنون بخت و الا نیت با سترواد آن مصروف و معطوف داشته پیچیده دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم کامیاب مطلب کشته بفتح و غفر خصاص باقیم و جمال انبلی که از جانب سلطان روم سپردار شده با لشکر موفور بدین دیار آمد چنانچه سمیع و بیکان شد با مدد خود عینی انضمام یافت و در اینال از هیچ طرف مدعی مقصود نیست که بشمار سد در این صورت ترک مخالفت و قلعه داری کردن شهر عا و عقلا بر شما لازم طریق آنکه عاقبت انبلی و قاتل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمکمل نیندازند و هر کس را تعلقی در ایندیار بوده باشد و اراده توقف داشته باشد از دومی اطمینان قلب برگاه جهان پناه شتابد که مراجع ضرر وانه با بجا محصل و مبذول افتد و هر کدام اراده رفتن داشته باشد با اموال و اهل و عیال پناه خانان روانه دیار خود کرده که از عساکر مقصوره مطلقا مضرت آسیمی بایشان نرسد و اگر نرسد مندمار استبول نموده قلعه بر روی بایون باندند و توب و تفنگ بمسک فرستند تا از دین بعد از ارتحال بکتاب جنگ و جدال و اظهار عا و مسدود بجا حجاج توقع چشم داشت امان که حکم ایمان یاسد دارند داشته باشند در هیئت هر گونه مضرت آسیمی از لشکر قیامت اثر بمحسوران قلعه رسد و بال آن در کردن ایشان خواهد بود بعد از ارسال این مشور سعادت از آب ارس عبور نموده بلا حظه آنکه شای مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت اختیار نمایند با لشکر کوچ فرموده شکار گران علی مسافت میسرند اما آن میدویند که راه و بخت بر شکار گران کینه خواه را خارجات غرور و انگیز گشته نصیاح پادشاهانه و ارشاد مرشدانه را که آویزه گوش کردنشان در کار تواند بود نمانشیده انگاشته در دای قلعه را بستند و ابواب محنت بایا بر روی روزگار محسوران کشوده بسر انجام سبب تحقیر و قلعه داری برداختند و صلوات و عطف و پند در آن قوم سودمند نیفتد تا آنکه بشامت بجا حجاج و عا در قفا رآمده رسید بایشان آنچه رسید چنانچه از سیاق کلام آیند و بوضوح پیوند از سوانح اخوانیال که در ثانی طسریق قرا باغ بطور پیوست تقویض ایالت کرجستان کاخت است بطور شنبیره الکسپند خان شرح و افه آنکه چون کورک چائی محل نزول موکب شاهی گردید از ناداران عطا کردی که با کشتنیل خان جلف و زریده در دفع اوسعی کرده بودند بدو کا عالم پناه آمده ظهار اطاعت و انقیاد او امر پادشاهی و استعاضه تقصیرات کرده التماس نمود که ظهور شبن و او دخان بن الکسپند رخا را که در خدمت اشرف بود بکومت اولایت نصب فرمایند که بتدارک نافات دامن بر میانند بر خدمتیکه نامور کردند عن صمیم القلب در ملازمت ظهور شخا بن اقدم نمایند عا هفت شامانه شاملی کرجستان کشته طمس ایشان در جوقول یافت و قبل آن شامانه که در بیره الکسندر خان را که تا غایت در کرجستان دست آویز ایشان بودند بدو کا عالم پناه آورده که صدق اخلاص اظهار بفرمایند و نور ظاهرا کشته بجا بر کی رقم غفور حسب اید زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن سپهران کور ظهور شخا در مراقبت ایشان روانه کرجستان کرد و حضرت علی بجهت اطمینان قلب کرجیان ساعت سعادت اختیار فرموده امر امرانامه و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده و مجلس شنبه یمن جشنی لوکانه را استند و ظهور شخا پای بوس ایالت کرجستان فرموده و

رفیق شاه عباسی  
بکر جستان و مجلس  
جشن گرجی

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

ذکر نهضت موکب بایون بغرم تخیر فتد باغ از راه اردیل و فتح قلعہ کجہ بون  
عنایت حضرت رب حلیل

چون خاطر خیر اشرف اعلی از امور حسنه و زینہ سرحد تبریز در گستان فراغت یافت و امر ار اگر اد طوعاً او کرماً قدم کرد و ابرہ بنای  
اینها ندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز دوست نواز امر ار اگر اد ابا نعمات افزه و خلع فاخره نوخت یکی حضرت  
انصار ار ازانی داشته هر یک بقدر حکومت خود بازگشتند اگر چه سفر و سیاق با مدت او کشیده بون عنایت الهی فتحی چنین روی داد بود  
خاطر با محبت اصلاح حال سپاه توجہ جانب عراق و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما هیچیک از امر ار و خاصان درگاه راجرات طلباً  
این مدعا نمود و رای عالم آرای اشرف توجہ جانب قریباغ و فتح قلعہ کجہ و شیروان مصمم گشته نقوش این غریت بونعی در صفحہ تیر خنجر و  
جاکنیز نظم تقدیر نگارش یافته بود که تفسیر در آن محال می نمود در ادیل تجوئل جدی که عین شدت شتا و هوا در نهایت برودت مبر باد  
و کوه و ماسون از سردی وی پوشین قائم برف در خود پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشتند و از بجم بخ بند زینهای پست و بلند  
از رفتار عجب آمده در خاطر بچکس قرار میگرفت که در چنین وقتی که طایع طلبکار شده اش در آرزو مذکوشه قتل قدس و سیاق  
احتمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار استلطه تیز عنان غریت با انصوب و حرکت آوردند از امر ار نامد و الله ویرد  
خان رخصت فارس یافت که در رنشان تجیر لشکر کرده در اول بهار با قشون آراسته متوجہ سیاق کرد و دید بمسک فخر قرین پیوندد  
و لشکریان امر ار خراسان که در موکب بایون بودند مخص شده روانه انصوب شدند و بعضی از عساکر حضرت فرجام که از آمدن اسف  
میان مان شده بودند بکشته و در رخصت یافته باز ل و اوطان رفتند که در این رنشان بانجام ضروریات سیاق پرداخته در اول  
بهار حجتہ آثار موکب جهانکشا پیوندد جنحی ناستا جلوه حاکم همان مرا که جبه ضبط ثغور طرف بغداد رفقه بود و اینوقت طلب فرمود  
و او حسب الامر اعلی با قشون آراسته متوجہ کشته در کل منازل و محل با بر ف دست و گریبان دستور ان از انجا بوی رنهای  
بخ بسته افان و خزان خود را بستان اقبال کشیان رسانیدند الحاصل موکب بایون فال بدلت و اقبال بهار الارشاد و اید  
رسیده بشرف طواف مقدس و ترتیب محضر حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء و مشایخ عظام صنفیه استعما دیا قه از  
ارواح مقدسه اجداد که ام رضوان الله علیهم استمداد بهمت نموده در اوایل ماه مبارک رمضان متوجہ کجہ ران که مدفن شریف  
حضرت سلطان جبریل قدس سره است شدند و چند روز در آن موضع تبرک بجای انجام مهام حسنه و رتبه توقف واقع شده از سوا  
آن ایام نگذ چون بسایع جلال رسیده بود که در بلاد خراسان از حکام و عمال خبر و نسبت بجهه وزیر گستان زیادتی و حیف  
میل واقع میشود ای معدلت انما اقتضای آن کرد که یکی از کاروانان بمباطر قرب و دیران صواب اندیش با جلیل المراتب وزارت  
کل ملک خراسان منصوب کرد که در کمال افتد از تنظیم امور آن ولایت قیام نموده در رفیع زیادتی و حیف و دل بر ایا وزیر گستان  
جمیل بطور آورد و در قه اختیار باسم خواجه محمد شیخ وزیر کل دار المذکره از زمره وزیران بزمید قرب و منزلت ممتاز و خطاب بمرزا عالی  
داشت افتاد و بدان منصب عالی مستنزه و سر بلند گردید و علاوه بنا صبا بقی گشت و نیک و بد کل مقامات آن ولایت و غزل و نصب عال  
و کلان تران برای درویش و مفوض گردید و پایه قدر و منزلت او بین افاضه ان بواج احتلا رسید چون در نیال مد حد و آذین  
کم محمولی واقع بود و در قلعہ باغ بخت قزلباش احوال رعایا اختلا پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود و بلا تقصیر  
لشکر حکم قضا نفاذ بطور پیوست که دیوانیان بوازی نیست نزار خود و مکتب منی غلبه بر حال آبادان آذربایجان رقم نمایند که رعایا بالا



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۰۵) رنقا از باقیان منهدم گشته اتجار بهایه اقبال شاهی و ساخت کتی مساحت عباد و جلال شاهنشاهی آوردند و در بار پسر علی  
والف سفر خیر اثر بیع معاونت و ادا ایشان اتفاق افتاد چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود در آنوقت بیسی که در محل خود  
تحریر یافته مطلب سلاطین زادنا بصورت و در این سفر در ملازمت موکب اقبال بودند در اینوقت یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت  
سلاطین زادنا روانه خراسان گشته بعضی محال و قلع و عرجستان که در تصرف منسوبان این درگاه است بجای گریختن غایت شود  
و باید ادا امر احسان سائر و این عرجستان را که محل مضبوط است وصول قلع محکم متین دارد و متصرف گشته از امان خود  
سازند و در اندیا ر شورش افکنده طوایف و زبک را بجانب خود دعوت نمایند و اگر جمیعت لشکر بروقی و لخواه صورت بند و قصبوی  
بوده همت بخیر علی گارند و چون حضرت علی را در باب تخریب ملک مورد آذربایجان و شیروان مشاغل کلیه روی داد و مطالب عالی پیش  
نهادیم و الا بود و نمیخواستند که در این هنگام که عساکر ظفر شاهر مشغول مام این دیارند در سپه خراسان فتنه و آشوب افتد  
تجوز این مقدمات نمیکردند و حواله بوقت دیگر می نمودند که انشاء الله تعالی چون بوقوع آسمانی و نیروی اقبال از تمام مام این  
و شیروان فراخی حاصل آید و نهضت موکب خراسان اتفاق افتد این غریب بمضار رسد یا محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر  
از این فرصتی بدست نیاید که باقیان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش بنور استقامتی یافته و او را در ما و را از انهم مشاغل عظیمی  
میدهد معلوم نیست که بضبط و در بطبع و محال این طرف آب نماند پرداخت و در اینوقت آنولایت باسانی بدست آید و این اراده باین  
منسب پذیرد چون در عالم حساب اتنی و معاطله فقهی این نکاشش راه بجایی داشت و در می نمود و یا محمد میرزا که صاحب وقوف مام ملک  
بود این را نمی گزاید نموده در رفیق میماند حضرت علی شاهی ظل الهی رضا جوئی گشته سلاطین زادنا و اتباع ایشان را بخلع کرانمای  
و انعامات سایر ضروریات نواخته مقرر نموده و برین مطاع بمسم حسنین بیکریکی و سایر اراد را در خراسان عرض و دریافت که  
اعزاز و احترام سلاطین زادنا بجایی آورند و ضلالت لایقه تقدیم رسانند و آنچه از اکار و قلع عرجستان در تصرف طایفه جمعی  
و غیره منسوبان این درگاه است تصرف ایشان داد و گوشت مدد بقدر احتیاج سرانجام نموده روانه آنولایت کردند و سلاطین  
زادنا در کنار آب رسد حوالی بخوان مشغول بوزارش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند  
از مرز و فقای ایشان شاه خواجه که سیدی عظیم القدر معتمد علیهم طبقه بود از رکاب بیابون خلف نموده توقف اختیار نمود و یا محمد میرزا  
نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی که باعث انجام مقامات و محرک معاونت و ادا ایشان بود باشد داشته باشد رضا توقفا و داد و ستد ایشان  
در در استلطف قریب بود که قضیه جنگ سردار و عسکر روم بوقوع پیوسته حضرت اعلی ظفر و نصرتینه و آواز فریاد و فیروزی بخبرشان  
رسید و یا محمد میرزا و زرها غایب و محذرات خود را در دستند و کنه آشته غریب خراسان نمودند و حسنینان چنگاه ایشان را در  
استلطف هرات نگاه داشتند تا یحتاج بروج لایق سپه انجام نمود و در اوایل سال یونیت مثل اربع عشر و الف که ریایات فیروزی آیات  
و جلال توجه تخریب باغ گشته بمحاصره و تسکین کجه مشغول بودند حسنینان فوجی از خود قزلباش خصوصاً طایفه ضیله شامو همراه سلاطین  
زادنا که در روانه ولایت عرجستان کرد و ایشان بمن معاونت و ادا منسوبان این خاندان آنولایت را بخیط تصرف در آوردند  
مغمم قلع عرجستان بدست ایشان درآمد و تمامی کلانان و کلاسنه آن آمد و جاگمب خان را دیدند و کشته قلع داران و سرداران  
هزار جات صد جات قبایل آنجا پایی در دایره متابعتش نهادند و در بزر و جمیعت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه توجه جانب بخ در  
ضمیر یا محمد میرزا رسوخ یافته غریب انصوب نمود و شرح آن سرگزشت در قضایا رسال آید و از مساعدت بخت مامول است  
که غریب نکاشته کلک و قایع نگار کرد

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

بدست مردم فرومایه و اوسط ائس در آمد که کسی اطلاعی از آن نیافت بعضی از خواص ملازمان که عنایت خود را بنظر اشرف در آوردند (۴۹۴)  
دید همت بر آن نهادند همان کس عطا فرمودند سپهری سلطان فراتر آورده خود را بمعرض عرض در آورده بدستور با و مرحت شد  
بر فرودار بیک این توپچی باشی بصنبط توخانه مامور گشته قریب یکصد عدد توپ و صمبر زن بزرگ و کوچک و اقسام آن بصنبط در آمدند  
بعد از وقوع این وقایع آغوش بجانب تبریز زده موکب سعادت اسس بطرف سملاس در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی که در سلسله ماموریت  
شده دم از عصیان مینمود در این وقت شمشیر بگردانید و اختیاریه سپهر اعلی آمد و غوغا پادشاه شامل حال او گشته بشرف پای کوس  
مشرف شد بنیل بیک محمودی قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود التجاربایه مرحت شاهی آورده نوازش یافت و الکا  
خوشاب با سیم او رقم التفات پذیرفت امیر خان چلاق برادری که تربیت یافته توابع کامیاب بایون شاهی ظل الکی بود از الکا محرم  
آمده بشرف سباط بوسی مشرف گشته بتقصیر ملازمت که در این جنگ بموکب بایون نه پیوسته بود معاذیر سپاهیان را القانمود و بارتالیف قلب  
سایر وحشی صفیان اگر او در معرض قبول افتاد زکریا خان چکاری رسولان و معتقدان بجهت تنبیه فتح و تجدید قواعد خلاص تعبیه علیه  
که دو نواص فرستاد حضرت اعلی بفرستادگان او خطاب فرمودند که وقتی نقد ارادت و اخلاص و اذیت که از و خلاص تمام  
عیار بیرون میاید که ملاحظه و اندیشهای زمیندارانه آمده سعادت ملازمت در یاد بشار الیه از این خطاب عتاب آیزانید نه نمودن  
آمدن چاره نیافت و در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت بسته روانه سملاس شد چون مدت قاتل سملاس به دست و زکریا سیده جهام ضروری  
انجام یافته بود و سپاه بر دوسرما هجوم آورده غزیت جانب در استطنه تبریز فرمودند امراء عظام را حکم شد که استقبال زکریا خان  
کرده او را با عزت و احترام به تبریز آورند امراء حسب الفرمود عمل نمودند زکریا خان در دو تخته مبارکه تبریز سعادت آستان بوس  
بشرف مجالست مجلس هشت این مشرف و مغرور دید و پیشکش گذرانید بهعطیات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز حریف بنم خاص مجلس  
قرب و تنفصا بود و بعطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر طلای مرصع بدو بوقت و اسباب بازی تراد خاصه بزرین و لکام  
مرصع و اقمه و جامس و صراحی و پیاله طلا و مثال ذلک سرافراز گشته خدمت شراف یافت حسن بیک برادرزاده او تیر که حاکم ابق  
بود بدستور بخلع کرانایه نوازش یافته مقتضی المرام روانه جاو مقام خود گردید اما احوال سپه دار بعد از فرار باین بیامانی و اضطراب  
که تجریر پیوست با معبودی خود را بخله و ان سپانید و در اینجا نیز بجهت آوازه ورد و موکب حضرت قریب شاهی که بجانب سملاس نهضت نمود  
بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بگریش گرفت در اثناء طریق سپهر جان پولاد رسید روزی در هنگام مکالمه گفتند او را  
دیو آمدن مور عتاب خطاب کرد و اینده جمعی با شاره سردار از کین غدر بیرون بسته نامزد بقتلش پرداختند و سر او را بپایه سحاب  
که اکثر لوندات بنیام و نسب بودند خندانند تفرکی بیان نگرد و افاده راه حلب پیش گرفتند فوجی بر سر سپه او جمعیت نمودند جلای شدند  
شرح احوال او در ذکر طبقات جلایان بر قوم کلک بیان میگرد و سردار بدیار بگریسید جاتیق حال بدرگاه خوانده کار عرض نموده درجا  
چند روز سپاه غم و الم بر کشور جانش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت رفت تا عالم دیگر

ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوز بک بایار محمد میرزا از حد و دخیل

## بجانب خراسان و عربستان و سطره از احوال ایشان

در وقایع سالهای پیش مرقوم مسلم صواب اندیش گردیده که جهانگیر خان و ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان و ولد پیر محمد خان  
اوز بک با اتفاق بایار محمد میرزا که دیوان بکی و عده الامراء و صاحب اختیار علی بود شاه و شاه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق و سایر  
دخا



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۹۳)

خود کرده مقید بر فاق سردار شده در طی وادی مندر بر یکدیگر بکشت محبتند در باستانی ناهاهی شیراران و الا شکر و نصرت  
دارد که چون دشمن راه فرار جوید از اسد و در اندین این قوت و لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه عافیت مکرر در  
دولت اولی است (میت) چو دشمن به چاره جوید عین شوم مانع چاره جوین ز کین مجله آهسته باز روز غریت  
رو میان نیست ظهور یافت حضرت اعلی عقیقی خان از آنجه تحقیق انجال فرستادند که بر کجای احوال اطلاع یافته عرض نماید مشا را بر  
فرمان کشته وقت غروب و هنگام منبر و حق مثل بجالی اردوی در میان رسیده روشن شد که در آن اردو بجهت دو شب یا  
ویار مانده پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب عقیقی خان رسیده از فرار سردار خبردار کرد چون آداب قاعده سلطان  
بنوده و نیست که در شب بفضه تعاقب دشمن نمایند حضرت اعلی تجویر تعاقب در آن شب و بجز منبر مودند اما جمعی مردم فرود میاد و اوایل  
قرنابش طمع احد عینیت سردی ایشان نهاده الاغان و دشمنان را بردار که بعضی منبر و لیکان قطع تعلقی نموده همراه برده بودند  
میکرفتند و هر کس میرسید بقتلش میرد و آختند از علامات ادب که با نظایفه روی آورده بود که و بهی از ایشان که قریب پانصد  
بودند شب اهل کم کرده صبح میان باغات قصبه طسوج در آمده اند و شخصی از مردم آنجا آمد است آورده بر منبر نیفتد اند که راههای کرد  
طریق سلامت و راه سیر و ن شده ایشان نماید آن شخص از آن خلاص و بختی ایند و دمان آن کم کشتگان وادی سلامت ابراهیم  
کشته میان میدان قصبه طسوج آورده طسوج را زجر سردار بسیار در عیایا هجوم آورده درواز پر و ن شدن شد و اگر فقه شروع در رفت و  
وقل و کشتن می نمایند و میان را بنوعی دست از کار مانده بود که کینفر رحمت بی راق به ضرب چوب مطراق چهار روی باریاق پریشان  
اند آهسته آهسته و راق از ایشان که فقه بقتلش میرد آخت القصه آن سر کشتگان بادی حیرت فرس کردانی بالتمام معروض تیغ اتهام  
طسوجیان شده و مایعرف ایشان ضعیف آنجا عت شده تا سلسله و الباقی اگر ادین به رویت بدین شیوه عمل نموده اگر از سر جانشان  
یکه شتند از رخت و با سنان نیکه شتند مجله نصف شب بر عوم سپاه قزلباش ظاهر شد که سردار مندر از نموده بجهت نهب  
غارت اموال و اسباب وی بجانب اردو و غرق رویه آورده و صبح کرد از آن اردو بر آورده و جمعی که بیشتر از دیگران رفته بودند  
نقل می نمودند که خیام مفروش و صنایع و قیچ و دشمنان در برابر خیمها خوابیده در اکثر آنها طایفه هم بقاعده مقرر کشیده بود چنان مفهوم  
میشد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده اند یا از جنگ کاه مندر از نموده اند خیمه ایشان بیصاحب مانده دیگری که برور بسیار  
خود در مانده بوده پروای دست درازی با آنها نموده و جمعی که بجهت رفته دهانه خود بوده اند آنچه از نفوذ و نقایس اموال توانسته اند همراه  
برده و یا راحال انتقال بر جا که آشته رفته اند پری سلطان تندر اقل در اول شام داخل اردوی سپه دار شده بودند نقل می نمود که درین  
حرکه خاصه سپه داران دم پاره زر سگون سنج و سفید ریخته بودند و کشتار و در کنار مسند فاده بشیر رستمی بر رسم قاعده مقرر که  
برینپوی امر میگردانند نهاده بود بخشنده او در آمد خیمه بزرگ طولانی بود و صنادیق پر و در آن چیده صندوق پوشهای نخل و زربفت  
روی صنادیق کسره اگر مفضل بود یک و صندوق که کشودم از اسباب آتشه ملو بود چون کینفر زیاد به سر راه من بود و یک قطار شتر  
خان آورد چهارده صندوق بی آنکه مانی صندوق مطلع کردم بار کرده بشیر فرور بر و ن آوردیم بعد از سیر و ن آمدن او مردم  
از اطراف و جوانب داخل اردو شده و نهب غارت اموال و اسباب سپه دار خسته شخصی نشان سردار جمال اغلی را که نشیان روم  
بدینا چرخ سب آیات احادیث توشیح و بطلا و لاجورد ترین داده بودند دست آورده بفراتر فرستادند چون حکام و اسناد  
بزرگان که مایه افتخار سپه ایشان است در صندوقهای مخصوص میباشد از اینجاقیاس میتوان کرد که بچه مشا به مضطرب و سر سیم  
رفته اند که پروای برداشتن آن نموده اند حاصل کلام آنکه اموال و اسباب لایق و لایقی که در آن اردو بود تمامی تاراج حادثات

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

وصول نبردگاه انداختند و سردار از گمانی که اقامت داشت حرکت کرده بود بمساع جلال رسید که جان پولاد اعلی زومی که سردار  
عساکر حلب آمد و دست بانچه از نفر از خود در وقت متعاقب بیاورد که سربدار ملحق گرد و بقبضه طسوج رسید و چون بعضی از بیدلان  
کو تا اندیش در زمان نواب بگذر شان رضوان مقام کثرت لشکر و شرسرداران بر و دم و انجوهی مردم مجبور که بعرف رود میان  
که دکن و خیرید ارجح بودند شاه نه نموده بودند بخان بیدلان که خدانه اخبار رسیده حضرت اعلی از کمال دور اندیشی و عاقبت خرم و حسیط  
که جزو اعظم جهان داری و سپهسالاری است در رفتن بر سر پسر دار و جنگ عرابه توب و تفکات مل پادشاه نه نموده بخیل در آن امر  
صایب نشاند چه عقلا و در امور جزئی تامل و تفرق مینمایند در کارهای عظیم و امور کلیه تخصیص امور حرب و قال که منافع عظیم بر آن  
منزبت از طرفین خونبار نخبه میکرد و محل اشتباه نیست (ملیت) اگر خواهی کرد و کار بخیل ملن در کار بسیار تعجیل  
تامل در همه کاریست محمود زیانت در تامل میشود و کلام مشهور مجرب الصبر مفتاح الفرج مؤید این معنی است اراد  
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان فولاد اعلی فرستاده بگذراند که خاطر از مجموع که بقطع  
سردار پروراند در خلال اینحال یکی از کارد مردم میر شرف حکم جزیره را که اگر کثرت عساکر از سایر میران قایل اگر ادب بر کثرت و تابع  
پادشاه روم است و در این سفر با خود جزیره فرستاد بخل اعلی و در صین مجاریه نزد او توقف نموده خود بجهت نیامده بود که بفرست  
در آورد و چون میر شرف بزور چند سال بود که با ملازمان آستان قبال آشیان شای طرغ آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت  
وصفا ی طوبیست بنحو حضرت اعلی آن شخص را آزاد نموده مصحوب او و وکله میر شرف نوشتند که تا غایت بجهت مسافت میان خود  
قریبا شش و اگر از جزیره منازعه نموده و خونها که مایه شدت عداوت میباشد فیما بین ریخته نشده و چون پرتو خلاص او بر پیشگاه  
احد شایسته هر کس از مردم او در این جنگ مبتدیه آمده زنده نگذاشته حکم قتل نفر نموده ایم اگر تواند خود را بدو ابراهیم موکب اعلی  
رساند و الا از این مصیبه که بر کنار بوده راه جزیره پیش گیر که از عساکر مضور و آسیمی با و مردم او زنده و آن شخص البقا و الا سپاه  
منصور سپه زنده که سلامت بار و وی سردار رسانند میر شرف بعد از مسالعه آن منشور سعادت بطایف اخیل با کرده اگر از جزیره  
و آنچه و در نصف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احوال و انتقال کرده جریده و سببای از کنار در بای تهنه راه فرار پیش گرفت  
اتما احوال سردار آنچه از تفسیر رجعی گرفتار آن شخص و معلوم گشت است که بعد از اندام لشکر و گرفتاری میران سپاه و تفرقه بقیه  
الشیف معر که قال آنشب ابصار اندوده و طلال که در ایند علی بصبح طایفه بکچریان و جمعی از هر طبعه لشکر که در اردو بر سپه روانه  
بودند استمالت داده بستمکام عرابه و خدات تو بجان و صلب میمند و میره ما مور که دانید و قلعیان اردو را که و میان آت اعلی  
گویند نوید که و کن آقایان داده و دقت نظر بفسون و تیرنگ سپاه بیانه و دبیرات که مایه فریب و سلطان شس باشد و داخته بعد از نظر از  
فرار نمودن میر شرف و تفرق اگر از عجز و خطر او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت سر آسیمی پیدا گشت که چندان کار خود مانده و بستان  
فکرمی و هر خط اندیشه میکرد در این شاهان خبر با و رسید که جان فولاد اعلی با سپاه حلب در در جنگ بطسوج رسید و بود که از خور و  
مقدور لشکر شکست با و رسید تا ساعت طبل برل کوفه طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت از آنجمله قتل و اضطراب مردم  
زیاده شده و اهمیت عظیم بر اقامتی و ادانی رویه استواری گشته بوده از روی کار برداشته شد و راه فرار گشاده یافت هر کس بهانه  
از معسکر جدا شده و جوق جوق و گرده کرده میرفتند سردار بهنر و ترک فریب تیرنگ سپاه بیانه کرده با خواص و ایمان لشکر و کجایی  
و مفتی شورت نموده رای یکی بر سر در قرار یافت که طفت شب پرده کار خود ساخته خود را از غرقاب بلا بل نجات رسانند  
آخو ز بعد اندیشه و بیم که در اندیشه و هنگام غروب آفرایش گرفت علامت و در رنج در میان معسکر پیدا و فوج قطع تعلق از کثرت  
خود کرده



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۹۱)

جماعت نجات خواهد یافت یکی از عظام آن قوم رستم بیکار ز روی غفلت عرض کرد که میان ما و سپهسالاران بطنی نیست و بیابانی عداوت  
قدیم و خونبار در میان است حضرت اعلیٰ بقورچی آمد که دند که او را برستم بیکار که هر چه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان کردنش  
گذاشت رستم بیکار که از رفتن او با و استماع نموده گفت نکرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نگشتم و دست بسته را گشتم از این انگیزی  
نفاق آمیز منزه اند پس بیخبر گشته با آنکه در احوال مستحرج قتل آن جن که رفته نموده بودند عزم آن نفاق سرشت بهان قورچی اشاره  
قتل او نموده قورچی دست در گمراورد که اندکی از حضور اقدس دور تر بر دآن غداران بکار که حرف قتل شنیده بی تامل خبری آمد اگر که خود  
داشت کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را بر بالای سر آنحضرت رسانیده خبر حواله کرد حضرت اعلیٰ دست مبارک فرار کرد و دست بچرخ  
متورم و دانی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خبر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای آن  
نهاد خصما و مجلس از موافق و مخالف که مشایده اینصورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب شیره حواله آن مدبر کردند از از دحام  
و بهم برآمدگی روشنائی شعل گشته از غایت اضطراب و سرسبکی حضرت اعلیٰ و آن مدبر از یکدیگر تفریق کردند چه دروغ و خفای آن  
بدینا دین در کتب دروغ و خفای آن شرف بود بدیعت جرات شمشیر زدن میکردند و زمانی ممد درسم او بخیه بایکدیگر تماشای نمودند آنکه  
حضرت اعلیٰ بر زور بازوی مرد دانی و سیر وی اقبال خنجر از دست او بیرون آوردند و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی دور تر برد  
و از اطراف و جوانب شمشیر انداخته ضربت شمشیر بیکدیگر ناپاکش بریزید و دید و از این واقعه عظمی که بوقوع پیوست در آن علامات روز خنجر  
ظاهر گشته خلائق از بیم آنکه مبادا آئینی بذات اقدس رسیده باشد در توجیه اضطراب افتادند رستم این قصه عبرت فراد آن معرکه  
بولانک حاضر بودم حقا که از مشایده آنحال زمانی ممد حالت مضروغان دیشتم تا آنکه او از حجب آنحضرت بکوش رسیده خاطر  
حیرت زده از آن قتل و اضطراب اندکی باز آمده فی الجمله سکین یافت حضار آن انجمن قیامت علامات از سلامتی ذات اشرف که در ضمان  
کننده آمده زین و آسمان است سجدهات شکر الهی بجای آورده و در باب خلاص جیات تازه یافتند و آنحضرت صلا از این حرکت متاثر نشد  
کم حوصله های تنگ ظرف بزم حضور که آغاز بیایی کرده بودند تنگی بخش گشته بهان قاعده جرحه شط آشامیده و شعلی که داشتند شعل  
شدند از بخت ناچار آن بکر در از آتش غیرت فدویان جان نثار شدند و فرشته خرم جیات اگر که قمار از محرق کرد و اندک  
قریب بصف شیب در همانجا شعل نذر کور پرداخت چه چن حقیقت حال جنال معلوم نبود که بکده از مغیبت لشکر چه خیال داشته باشند و در  
خان و امرا عظام را حکم شد که در همانجا اقامت نموده لوازم پاسبان معی دارند که روز دیگر بر کیفیت احوال جنال اعلیٰ اطلاع یافته بدو  
متضمن صلاح دین و دولت باشد توفیق آتی بپیش آید و بیفزوی و اقبال سوار دولت گشته بار دوی جایون که تخمینا کفر رخ بود توجه فرمود  
در دولتخانه مبارکه زول جلال نه مودند و در آن شب برینج جهان طاع بسم پر بود اقبالان حاکم تبریز دستم آمده صورت واقعه را  
ببروی اقبال بطور آمده بود اعلام نموده مستر شد که با قشون خود و جمعی که بجا رست قلعه مامور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده از  
طرف شهر متوجه شوند که ان شاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف وقت سردار بد آنهم مقتضای وقت صلاح دولت باشد بطور آید و اسلام  
و کفر نه مودند جنال اعلیٰ و بیان احوال بقیة السیف و میان و طهر یافتن عساکر

### نصرت نشان بتایید پروردگار عالمیان

کلیک سخن پرد از شیرین مقال بقیة احوال جنال و اتباع او را بدین منوال بر صیحه حال مینگار که بعد از وقوع محاربه مذکور  
بروز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی بود از دولتخانه مبارکه که سوار دولت شده بود و ک و این مقرر بیل آراستند

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۹۵) اسامی ایشان فایده نیت آفرین و قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامه ارکط از فتوحات سلاطین کا مکار تواند بود روی نمود  
 با آنکه آفتاب عالم با رشا ده شدت حرب و خوزیری سرد نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین دوست  
 تیره و تار شده بود و پیران معرکه نبرد دست از نقاب نهان باز داشتند بیچاک بی منل مقصود باز نیکو دیدند مجمل اکثران سپه بخت  
 در آن شب برون آوار و صحرای عدم گردیدند و اگر ارجا نماند بعضی در ظلمت یل و یغول با خنجریده در آن شب دست دنیا نه روز دیگر  
 رعایای آنواضع که آواره فتح کشیده از زوایای خفتن بیرون آمده بودند بآن سپهر گنگان وادی اوبار رسیده روزی شان  
 بشام مات مبدل میا خستند و جمعی از بزرگان پیشه بیجا که از قول خاصه همایون بکشتن فتنه بودند فوج آمده سرهای قتلان  
 معرکه نبرد در آذر برستم سمنده صبا پیوندمیانه خستند و گرفتار از ابا انترها بنظر منسه خنده اثر در آورده تنبیت فتح و غروری میگذارد  
 و چون خورشید جهان را مانده کوکب بخت مخالفان در مغرب و آل غروب نموده روزگار لبس عباس سیاه شده بود و خورشید  
 اعلی شاهی ظل الهی بصیرت و اقبال محبت دیدن سپه رزنده و اخترها و حق که آری جان سپاران معرکه مردا کنی در همانجا  
 فرود آمده مشعل داران کوکب جلال مشعل خورشید مثال فروخته آن عرصه دولت اساس چون روشن شدن لان حق مشتاک  
 فروغ صبح سعادت یافت امران را در منصبان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط  
 کسره مجلس عیش و نشاط را دستند معرکه رزم با محفل رزم توام گردید روی ترا دان صبح الوجوه و علمایان خلمان صورت فزینی  
 و دروسی که غازیان خرم و غنیمت آورده بودند بر حسب فرمان ساتی آن بنم رزم آیین گشته اقداح راج ریجانی بگردش در آرد  
 متغیان نمه ساز و مطربان خوش آواز در آن رزم دلکش که در معرکه رزم اتفاقا قادی عاشق و ار در پرده مخالف نوای فتح و نصرت  
 بدین ترانه می سپردند که (بیت) شاه فلک تابع رای است سرریگان و مهسان جای است بملک سعادت  
 بقای تو باد مرد دشمنان زیر پای تو باد جهان مکر از عدلت آباد باد دل خلق از دولت شاد باد و حریفان  
 عرصه نشاط سپهر کرم با ده انبساط گشته صدای نو شاد نو شاد کوش ساکنان فلک طلس پوش برسانند از جماعت کرفاران  
 هر کس اسم در سیم داشت نگاه داشته دیگران بر بقا می میگرددند از اتفاقات محمد بیک نام سپه بزرگ خدان آقا دستفر و آگاه  
 که پدرش بایک سپه کوچکر در جنگ و ان گرفتار عا گرفتار نشان گشته بسی که در آن داستان اشاره شده سعادت بخش با قدر  
 درین معرکه گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت نده بنظر اشرف رسید او نیز به ستور پدر و برادر منظور نظر اتفاقات گشته نوازش  
 بسیار یافت لقمه از جعبهای لبس بریز خون و بران که ساتی اجل در مذاق روزگار سپیند و زمانه بدستی آغاز نموده در آن محفل نشاط  
 امری در غایت عزت بطور پوست و نزدیک بآن شده بود که از صلابت عین الکمال چشم زخم عظیمی روی نموده بعلایدانته بدات  
 جسته صفات همایون که سر مایه امن و امان و باعث ترفیه حال عالمیانست از کید به خنجر آسیمی سد چون غایت الهی در جمیع احوال  
 از عکاره و مضار نگهبان ذات عظیم المثال است آری بر آن مرتب گشته کیدی که آن زمانه کشیده بود رجعت کرده فوجی  
 کرد و لا یجئوا لکم الشیء الا باهله بایع و بهی شرف ظهور یافت شرح این سرگذشت عبرت گرین اگر شخصی قوی بکل ضمیم  
 البدن عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان بغان مثال کی از قورچان استاجلو که بغایت قهر الجثه و نجفایا لبدن بود و بجان  
 ذلت افتاده میروی دولت قوه قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر خسته همایون در آورده و غفلت در زنده از خرد سالی و عزم  
 تجربه روزگار دست او را مانند کرفان بر پشت خسته بود حضرت اعلی از نام و نسب و غیر ترس سپیده گفت از قبایل مکریم چون  
 جمعی از انطاکیه در طرازت شرف و سعادت حضور آمدن شرف بودند که تصور آن بزرگوار آید بوده که شفاعت و درخواست آن

سوء قصد و حفظ عیب  
 درباره شاه عباس



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۸۹)

محمد بیک بیکدلی که از غلظت طایفه جلیله شاطو است با چند که نامی رعد آوای وفوجی از خود دست راست بگوشت عیقلی خان بد نظر  
 ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بکوکم فرجای بیک و امر از چرخ مایه پخته دفعه دهنه لشکرهای دست است  
 و دست چپ ابابین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف را تازه باز و بعدر مقد و بر بار سال کوکم و فرستادن مبارزان  
 نصرت بزرگ که در غلظت لوائی فلک فرسای بودند استحکام دادند و اتم حروف که ملازم رکاب شرف بود از نشیوه لطف و سخن پردازی  
 که موثر خان بلاغت شعار با قلام طبع آزمائی بر صیغه مقصود میکارند و خالی از حقیقت نفس انداز است قطع نظر کرده میگوید که در آن روز حضرت  
 اعلی شاه علی ظل الاهی بر ستمونی فایده نایب و سیروی اقبال نوعی بوارم سپیداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرائی پر خستند  
 که دقیقه از دقایق غم و دور اندیشی و دلیری و دلاوری منور که داشتند هر یک سیری که اندیشیدند بایده الاهی موافق تقدیر افتاد  
 با عفا و مسود اوراق اگر در این عهد امیر کبیر امیر تیمور کورکان که شجاعت و سرداری حسن میران خسرو جاگیر کارنامه سلاطین کامیاب  
 و دستور العمل خواقین نامدار است درجات میوه در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سپر انداخته تعلیم جان داری و معرکه آرائی بزرگ  
 اگر درین باب مبالغه رود سخن بر آری کشف الفقه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکر با و ثابق الطاف الاهی و توفیق و خف و خور و در دقت  
 همایون بودند پیشتر آمده بر بسته که مشرف بمعرکه قال بود بر آمدند و بشیر اقبال و مبدع بشارت فتح و نوید نصرت میرسانید چون فرجای بیک  
 و امر از چرخ بیکت مامور گشته آثار و علامات مدد کوکم مشاهده نمودند و عیقلی خان و قورچی باشی میانه خود رویت و اردوی سپردار  
 در آمده آتش محاربه افروختند که معرکه بیجا بفلک تیر کرد رسیدند میرصاب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاده پاشایان و سپه داران  
 لشکر روم از مشاهده کرد و غبار و غوغای کسیر و دلاوری اردوی رومیان بطور پیوسته تصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بر  
 اردوی سپردار توجه نموده اند زلزل تمام یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیار آمده مردم دست است خود را بمقابل آن گروه  
 فرستاده خود نیز مرتبه لشکر یا از انظار اردو نزدیکت ساخته از هر دو طرف خبر داشتند بدین غزیت از مقام خود حرکت کردند مبارزان  
 سپاه منصور در هنگام انحرک از اطراف و جوانب صدای غنجدای (الله الله) که شعار طبقه رفیع تر نباش است بلند ساخته  
 پیش و پس و جوانان و بر انظار هجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان ناخنده از صدات میران و حملات مردانه خود کمال  
 زلزل و اختلال باحوال رومیان را یافته دیگر مجال مدافعه و صف آرائی نیافته بنای شوکت ایشان بجای رکی اندام بدیر قیام  
 پر خاشعوی قربان باش غلظت فتح و نصرت در طایف نیکون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون خستند عزم سپاه روم مضون  
 الفراء و من لا یطاف علی نموده روی بودی بریت نهادند پاشایان و سرداران محله در آن بلندی ثبات قدم و رزیدند که شاید  
 دیگر روی نماید صورت نیست چون به اه اردوی خود را رسد و یافتند غنجان بودی مستر اتراف بطرف طسوج و سملاس که بختند  
 قضا و قدر بشارت فتح و خف داده سر و دشمنی می بجای افزای انا فحننا لک فحننا مبیدنا در داده طغنه و بهضرت الله  
 نصر اعجزنا بعد آواری یافت افواج قاهره در عقب بهرستان شافه در هر قدم فوجی را بونک سنان جان ستان بر خاک  
 می انداختند در انحصار پر و خشت از گشته پدید آمد اکثر سپه داران بعضی گرفتار و برخی مقتول گشته کور صفر که بیکرگی از انزوم  
 و سردار معتبر بود و شجاعت خود مغرور بوده همیشه لافهای کراف میزد و مصطفی پاشا ولد ضربه خاتون مشهور که وزیر ثانی و دینا قائم مقام  
 وزیر اعظم بوده و شیر احمد پاشا حاکم فارس و قورچی خان که در اتراف غازی خان که روی از این دولت تاقه سب در بیدار پیوسته  
 بود از شاه بر گرفتاران بودند که صفر بیک فاشیوه ناپسند مقتول گردید از شاه بهر قیتلان علی پاشا از بحر قرین عثمان پاشا بیکرگی  
 شام بود از امر او پاشایان رومی و سنجی بیکان و میران معتبر قبایل و عساکر اگر در قریب شبست هفت نفر مقتول و گرفتار شدند و در

## سال نهم و دهم جلوس شاه عباس اول

دخول شهر که بجا صرعه قلعه مشغول شوند راه ترمود مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سپید شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی ایشان  
 نایاب گردد و افواج قاهره از اندرون بسپه دون بر جبار آمده و تقدیر قادیون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و  
 مقصد تخریب قلعه نشده و بجا نپذیرفتند اده اند بجانب اردبیل و قسطنطنیه عاج روند در میان سراب و اردبیل بر جبار اتفاق افتد از بطن  
 قدسی موطن حضرات امه اطهار و دشمنی بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آنوقت وقوع یافته آنچه در شیت الکی مشتمل  
 باشد بطور آید و الحاحی حرم و احتیاط سپاه مقتضی آن بود و در آنروز که در کمر بکسران نزده و برد جان فرستادند که فرصتی بود  
 در جنگ کردن بخیل نمایند و بجای بایش نرفتند لیکن چون اراده ازلی و شیت لم یزلی برخلاف این صورت تعلق پذیرفته بودند تا رسیدن  
 سرعان زور آوردن قضا و قوی دستان قدر عیان خستیار و قبضه اقدار و لا و ران هر که گریه و در بود قدم جلالت پیش نهاد  
 قرچای بیک و جماعت تفکینی بر بی که مشرف بصوف و میان بود بر آمده بودند چون از جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آید رسید  
 از پیش رفیق و جنگ بزرگ در پوستین ممنوع شدند از تحلف امر اشرف و بخود مسدود مبارز عظیم شدن اندیشه نمود و از آن قبل نایاب  
 آمده خود را اندکی پایان کشیدند و بنده این معنی اهل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیش آمده دست بآلت قاتل برده چیرگی میسوزند و کار  
 بجائی رسید که اگر امر از چرخ رختی شده ملک جمعیت ایشان از هم پاشیده و قرچای بیک و قنبر بیک چون حال برین منوال بود  
 هر یک در مکانی که بودند پای ثابت و قرار استوار داشته در آن بجز خار لنگر اقامت انداختند از آسیب کلوله تفنگ که لنگر کاس  
 میبارید یکی پیاده شده اسبان را سینه خود ساخته تفکینیان قدر انداز خسود مسعود صدات مخالفان را با فروضن آتش پیکار دفع کرده چون  
 کوه و قار پای مردانی قایم کردند از دو تفنگ عالم روشن تیرگی یافت (سعشر) تفنگها اندر آن صحرای خون خوا  
 شرار افشان همه چون شعله نار زبس و دو تفنگ بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نمایان شد قرچای بیک کس نزد  
 ویرد بخان فرستاده اعلام کرد که در میان چهره شده است محاربه ساز داده اند و اگر اندک تهاونی رود بهیت مجموعی جلوریز  
 بر سر قریبش تا خنجر ۱۱ میدجات نیست ملک علی بیک جارجی باشی سینکه که از جانب اشرف اعلی بجهت تحقیق حال آمده بود برای این  
 مشاهده احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعضی اشرف ساند چون حقیقت حال و خبر کی و غلبه مخالفان خذلان آل بر ضمیر الهام پذیرفته  
 ظهور انداخت بمقتضای خیرت جلی دفع شد اعدا را و جهت ساخته باصوف اقبال و اعلام طغفر در حرکت آمدند و سپهری نزد است  
 ویرد بخان و ابرار فرستادند که آهسته آهسته پیشتر روند و چرخان خود قبایل را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت دشمن نه بندگان  
 موکب های یون در حرکت آمده متعاقب ایات طغفر بکرشای سایه وصول بر ساحت معرکه بنزد سبازند از دولت علی بیک جارجی باشی  
 بار دیگر نزد قرچای بیک فرستادند که او را از توجه موکب باشی و نزدیک رسیدن قول بایون مطلع گردانید سپهر کرم بافت  
 نبرد کردند چون مشاهده میشد که فوج دالای آلائی جنود و تیرانداز اردوی سردار بسپه دون آمده متوجه معرکه که قال میشدند  
 رای هو انجای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از بامدازان و زمزم آزما می را از جانب دست چپ بایون قریب اردوی رویان فرستادند  
 که در باین طریح جنگ اندازند که از دو طرف معرکه درم کرم که دیده جمعی از خود در دست متوجه محاربه ایشان گشته غلبه و هجوم عسکرم  
 از یکطرف نباشد و بیعت علیقلی خان دیوان یکی باشی شامور که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچان شامور که در دست راست  
 مقام دارند و از آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بطور آورد و آهسته قلی بیک قورچی باشی قاجار را  
 نیز فرستادند که بقشون خود که پیشتر فرستاده شده بود مدتی گشته با اتفاق علیقلی خان بمصیبت دولت علی نمایند چون نسیم اقبال از آن طرف  
 را بجهت طغفر بشام و توخا نام میرسانید حضرت اعلی باهام ملهم غیبی توجه نام در آن داده و سپهر نموده طبقه علیه شامور اعموا بهتر بفرستاد



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۸۷) اعلی شاهی ظل الهی که ملهم اقبال است اقصای آن کرد که بخش شریف توجه تحقیق قلم و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین غایت بر محلی از اقبال که مشایخ اخیال میر بود صعود نموده اردوی ایشان را بنظر احتیاط در آوردند و بنحوی قیاس بر کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان فی الجمله اخلع حاصل گشت و فی الحقیقت آن صورت را تقابله ابرج فوج و مسیر و زی و صعود بر آن قلم علامت اعتبار بر ذره نصرت برود بود از مرند کوچ واقع شد فوجی از اماران نامدار و غازیان شیرکار طرایف قریب باش ابرو داری الله و بر دینان بیکریکی فارس که در آن راسی حسن تدبیر سرآمد عقلا زمان و در دوسیری و تهور و دلاوری مسلم الکفار و اقرا ن بود که اگر دهمتر شد که خود با عموم سپاه طلب بوده بعضی اماران مثل ذوالفقار خان و نجفی خان و نیاز سلطان بر مقدم چرخ و او بوده بنده و امیر کونستان را با بعضی اماران در دست است تعیین نموده همچنین دست چپ نیز بود و جمعی از معتمدان استحکام داد و بهر ای خود توفیق الهی از موبک نصرت قرین جد اگر در شایستگی طبع فرمودند که فرصتجوی بوده لوازم خرم و احتیاط مرعی دارند و بی ضرر پیش روند که مباد از جهات و غرور نفس جوانان نیز جنگ چشم زخمی با و نیاز دولت قاهره رسد و اردوی همایون از آسودگی کوچ کرده در حوالی مشربیه صوفیان نزول نمود و چون بین این تعیین مسافت قریب شده بود روز دیگر که شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی <sup>۱۰۱۴</sup> شنبه مذکور هر چند حضرت اعلی شاهی ظل الهی را بمقابل سپاه رومیان رفتن مناسب تر به سلطنت نبود اما در عالم سپاه بیکری و آیین سپه داری حجت شایسته اقصای آن کرد که پشت لشکر منصور در کجای خود الهی قوی بود بایه اقبال خیر بایون فال شاهی قوی تر گردانند که مباد از مخالفان با فوج قاهره که از موبک جا و دجلال جدا شده آسیمی رسد بدین غایت با فوجی از اماران نامدار و قورچیان و غلامان و تشکیلات و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موبک همایون با بوده بیرون آمد و بقاعده و نور و کبیل بسند بر محلی مرتفع که مشرف به دشت است بریز بود توجه فرمودند که از احوال سپاه نظر مال خبردار باشند و قریبای بیکر که اگر جوهر عقل و کار دانی از سیمای او نمایانست در فتح قلع و ایرودان خدمات شایسته از او بطور رسیده بود و جمعی از غلامان خاصه و تشکیلات فرستادند که در هر جای همین محاربه اتفاق افتد معا و چون چنان خود اقبال بود و از همه طرف خبردار باشند و بیکر کوری بیکو سید ار که از دشمنان طایفه استاجلو است و جمعی از جوانان کار آمدنی ملازمان موبک اعلی تعیین نموده بودند که در حوالی قریبای بیکر و خود کفخی بوده اگر غلبه از مخالفان بطور رسد لوازم کوکب تقدیم رسد و از آنطرف سردار با جود رومیان از شنبه کوچ کرده در حوالی مشربیه پس که شش فرسخی تریز است فرود آمدند عزابه و بنحی از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قرنی باش بود در کینه بیکریان را همچنانکه آداب و قاعده رویانست در میانه عزابه جای داد چون سرداران روم همی همراه بودند مثل کوره صفر بیکریکی روم که بشجاعت و دلاوری میانه رومیان شدت کرده بود و عثمان پاشای بیکریکی شام و علی پاشا از بنجر قرین و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قریب باش خبر یافته بشوکت و افتد از خود معسر و در از باده هوش ربای نخوت سر مست گشته فوج فوج و سنجی سنجی از اردوی خود سیر و ن آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشته و چون اینغنی بر خیزد مشیر اشرف که سابقه وصول بر ساحت آئین گردانده بودند بر تو طور انداخته بملاحظه مبادا اگر کثرت انبوهی لشکر رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بطور آورد و جمعی از طایفه قاجار اتباع قورچی باشی فرستادند که در مابین اردوی رومیان و لشکری بکار برد پیش آمده اند بر بلندی سیاهی نبوده و با حرب نکردند که رومیان با چار جمعی از لشکریان را که بکار برد پیش آمده اند جدا کرده بمقابل ایشان تعیین خواهند کرد و از دحام ایشان فی الجمله که خواهد شد قبل از آن از جمعی که در خدمت اشرف رتبه کماله و نکاحش داشته مسموع بشد که فرار داد خاطر اشرف آنست که در آن چند روز فیما بین جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیکر دفعه هم محاربه فصل پذیرد بکجه روزه دلاوران جسود اقبال فرصتجوی بوده در هنگام فرصت خود را ایشان زده دست بردای نمایان نموده با و داخل شدن مخالفان تیریز بدین شیوه عمل شود بعد از

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

فرار پیش گرفته و از این بی اتفاقی بعضی لشکریان در میان جنگهای کرجستان دانا بود و بعضی دیگر از اسب و راق و لباس غریبانه (۸۶)  
پایه در کمال رنج و غنا خود را بعل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش مال سوداگر و حمل سوخت که با کشید  
خان سودا و معاطره رفته بودند تا راج حادثات فتنه سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی از اماران آب که گذشته بپای  
آمدند و بعضی همراه شاه میرخان بطرف شکی رفته حقایق حالات پاپیه سپهر اعلی عرض کردند و رفتی که جنال اعلی سپه دار بالکلیه میما  
رؤم متوجه آذربایجان گشته از سلاطین گذشته بطبیع آمده بود و موکب حضرت نشان از راه خوی و مرند بمقاصد اشتقاقه در  
دره که یغری فتنه صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت آن خبر رسیده که جیان نیز صورتی افتاده را عرضه داشت نموده  
چون واقعه از آن عطیعت در میان بود و همگی بخت و الا نیت بدفع لشکر فتنه رؤم مقصود اتفاقی بان اخبار و حکایات نشد

و کار آمدن جنال اعلی وزیر اعظم و سردار با جنود رؤمیه بجانب تبریز و محاربه نمودن

### و منزه کشتن آن طایفه و پایرو قایع و قضایای آن ایام

قبل از این در قطعی قضایای ایصال رفته فتنه شمرین مقال گردید که جنال به کمال در خطه وان خود را از مضیق محاصره مانده از راه  
دریا با کشتی بیرون رفته بصحرائی که پوشش با دشواری است رفته در محل قامت انداخت و چادشان قریب به هزار عساکر رؤم و عثمان  
آن درو بوم با احکام و مناسبت مکه و فرستاده سرعت و استیصال تمام طلب کرد و پاشایان و بکلیگیان و میران سختی رومی و اگر  
تخصیص بر شرف حاکم خبره و میران محمودی و هستی و چکاری سپه دار در کربا خان و سپاه قبایل سوای برادوست از اطراف و جبهه  
بدو پیوسته و در او اخر فصل پائیز بکرده انبوه رؤمی توجه بآذربایجان آورده از راه الباقی سراسر آمدن و متواتر بار دوی  
همایون رسیده ایات فیروزی آیات چنانچه اشعار می بدان شده از یورت قامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کرد  
دفعه ششم آنروزه را و جبهه بخت باختند و از راه چورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحات آنولایت مضرب اوقات اقبال کشت از اینجا  
پیر بود اتقان حاکم تبریز را پیشتر بجانب شهر فرستادند که موضعی را که بمبتاه رویه باشد کوچانیده بجال حسین فرستاد که از  
آسیب عبور لشکر مخالف برکنار باشند و آذوقه آنچه توانند بر ضایع و نابود کردند و شهر را خالی کرده به استحکام قلعه و سرانجام  
قلعه داری پر دادر سپه بود اتقان بر حسب فرمان به شهر رفته بمجمات مروجه قیام نمود در شهر جامه و او پیش اندک بی اعتدالی کرده گاه  
ناهموار از سپاهیان نیز قصد دریافت اتا پر بود اتقان چند کس از او با بشرا که دست درازی بمال تجارت در عایا کرده بودند بقتل آورد  
سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و برهم زدگی نیکین یافت با اتفاق بر خورد در یک توپچی باشی و توپچین  
و کشیکان بقلعه در آمده در سپه انجام امور توپخانه و استحکام برج و باره سعی نمود بطور آوردند و اردوی کیهان پوی دور و در خوی  
توقف نموده جمعی از جوانان دلبه و سپاهیان کار از نموده به شهر اولی تعیین شدند و شهر اولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف فتنه  
نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافتند و اردوی تخمین و قیاس سیاهی صد هزار کس نظر آورده بود و یکد کس که بر سیل زبانگیری  
آوردند مطابق آن به شهر بگردند و سپه دار بمیدان از عایت غرور و پندار در اردوی خود عزم دارا لشاد در بیل و شلاق نمودن  
در منزل علاج که قریب بولایت شیروان است و محمود پاشای پیشین بکلیکی اینجا است شهر آمده کوچ بر کوچ بر سیل استیصال از راه  
طبیع روانه بود و چون در آنرا محبت عبور لشکر رؤم آذوقه نایاب بود و موکب همایون از راه چسپان خاخانه بجانب مرند در حرکت آمد که  
در هر جا مصلحت باشد و مقتدر آنگاه شده باشد عساکر حضرت نشان سپه راه بر مخالفان گرفته بدو اخذ قیام نمایند رای جهان آرای حضرت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۸۵)

بایشان رسیده بوضع پوست که کستیل خان بخود سپرده و تلاش او در حکومت آنکست مقرون برضای خاطر مبارک آنست  
 نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق گرفته بود بمبغی بایه استظهار آن قوم کشته تفرقه و پریشانی خاطر ایشان روی جمعیت و اطمینان آورد  
 و اخوان و انصار خود را جمع آورده بقتل ویدال میرزایان کرجی سپهرهای الکبندرخان با او در مقام مجادله و محاربه شده و کستیل  
 خان نیز اطاعت و انقیاد ایشان بآویس شده بدافعه ایشان توجه نمود و در کنار آب باز و کوبلان از اعمال سبید و طواعتی هتین روی  
 داده از جانبین تربیت مقامات جنگ پرداختند در روز شنبه نهم شهر جمادی الثانی کستیل خان چرخ و جو انوار و برانوار آراسته پیا  
 و تشکیلی در محل مناسب تعیین نموده خود با شایه میرخان حاکم شکی که مرد کار آزموده جنگیده کهنه سپاهی بود بعضی امداد در قلب قرار  
 گرفت و از جانب کرجیان نیز صف قرار گرفته کشته فیما بین جنگ در پوست و دیران معرکه که جاهد حملات متواتر نموده بر کفره کرج  
 زور آورده سکت جمعیت ایشان را از هم فرو ریخته و ترزل تمام بحال کهنه راه یافته بعضی از ایشان روی بادی فرار آورده  
 و نزدیک بان شده بودند که یکبارگی شکست ایشان افتاد کستیل خان اصولی و ظفر در آینه مراد حبله که آید شایه میرخان  
 علی خان سلطان شمس الدین و بعضی امداد در قلب که آشته خود در شای کرجی بحال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده و بجا  
 دست است و قرقچای نام غلام او که از مرتبه رقیب و بنده بدرجه امارت رسانیده قرقچای سلطان میگفتند در دست راست  
 بجنگ مشغول بود کرجیان مقابل او زور آورده و او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قلب پنا  
 کستیل خان این صورت مشاهده نموده بیستایان به معاونت و اسب جلاوت پیش رانده بنفقه مباشرت کشته بی آنکه جمعی بمهر آوا  
 بمعمر که در آن از قضای ربانی چنانچه بنفقه از کرجیان کرجیهای معمر که با او رسیده بکوه و کس او را شناخته برهان کرجی رفتار اخبردا  
 چنانکه که این خان است انجماعت در کوشه معمر که او را تنها نشوی با و نهاند و او از غایت حیات و غرض نفس سرکش که انبای زمانه آنرا  
 غیرت نام نهاده اند خود است که از فرج قیل خصم روی گردانیده در میان شجعیان روزگار تمت زده که یز باشد خارج و تقلید جنگ  
 دامن او بند کرده خود بتهنایی با کوهی از کفره در هم آویخت و انجماعت از چند جا سنان بر دوی و فغان او بند کرده از مرکز و  
 برخاک انداختند و بطرفه بعضی زخمهای کاری زده با تمام کارش پرداختند و از امداد و اعیان قریب باش و جود کرجی بکجه  
 بر این حال اطلاع یافته بودند بعضی از کرجیان که با کستیل خان موافق و در صف لشکر بودند زور تر از امداد از قصبه قتل و اطلاع یافتن  
 بجانب یدال میرزایان کرجی و اتباع ایشان و دانیده که پای ثبات استوار دارند که چنین صورتی روی نمود و ایشان حمل بر خده  
 نموده استبعاد میکردند تا آنکه قتل آورده و در موجب فرج و انباط آن قوم کشت و طبقه قریب باش و جود مقام خود  
 ایستاده بفتح و ظفر تیغ کشته و وقوع ایحاده در صحنه خیال بچشم نقش پذیر نمیکشت تا آنکه چند نفر از قربان و ملازمان معمر که در میان  
 از او جدا میجو و در پیش صف سپاه و محبت و جوی او مشغول بودند که جبهه او را در کوشه معمر که افتاده بچاک و خون آغشته دیدند بامر  
 که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند هر چند امداد خواستند که به صورت اینان داشته همچنان در محاربه استمرار نمایند که شایه میرزایان  
 کرجی را که دست آورده کرجیان است دست آورند که در خدمت اشرف دست آورده ایشان باشد صورت نیست در این شان که کرجیان کس  
 نزد امداد فرستادند که چون کستیل خان بخلاف حکم بایون بکرجستان آمده بود تا بیکم حکومت او بنشیند و بکرم که بجا برانجام  
 از تقدیرات آسمانی او بقتل رسیده دست از محاربه کوتاه کرده از طریقین مسترض بکیر نشویم که ما را از فرمان قضا جریانی  
 تخلص نیست و بکلی از زندگان و غلامان آن در کا بهم اما بر کس از افراد جدا بدین حادثه اطلاع یافت عنان از معمر که پیچیده و در بصبوب است  
 نما و ضبط لشکر از جبر قدرت امداد سپهر و نرفت ناچار بکجه امداد مقتدر بفاقت و کیری نشد و از بیم آسیب که جیان سپهر سپهر راه نرفتند

## سال نهم و شصت و شش شاه عباس اول

اندیشه و تمسیر او بود در خلال این سال از جانب کرجان عیاض اخلاص رسیده از بدست لوی کستدیل خان ثبات بسیار کرده است (۴۸۴)  
 نموده بودند که ظهورش بن داود خان را که در پای سپهر اعلی بود حکومت کرجستان نصب فرمایند چون بمنشی بر زمین افر حضرت علی  
 شاه خلی اخی ظاهر و با حشر بود که الفت و التیام میان کستدیل خان که شرف اسلام در یافته و کرجان که وقت نصاری دار بود  
 پذیرفت و اگر امر مزبور با تفویض باید بر عصیان و طغیان کرجان فایده مقصودنی لا جرم درین وقت که کارهای عظیم پیش نهادت است  
 صلاح دولت در آن بود که ایشانرا بمواحد خسر وانه و شفقت شایسته امیدوار کرد و اندک نقش مجافیت این دولت بر لوحه خیر  
 نگارند بنا بر آن مشور عاقل و حکم استمال با اسم از نادان کرجی و مخدرات استار آن سلسله که در معاملات مملکت داخل اند و  
 یافته مصحوب حسین بیک جارجی و ذوالقدر فرستادند و بمنشی را بکستدیل خان اعلام نمودند بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضع است  
 که کستدیل خان با ایند قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت بر صفا و رخصت لی نعمت برای و اراده خود بغیرم انتقام بر سر کرجان  
 رفته دور اندیشان بساط آگهی که حجت بر روزگار مجذب بودند بیده بصیرت نظر بر اطوار نامهربان او نموده صلاح نصیبی نمینمودند  
 کستدیل خان از این تلاش و تردد کامروای مطلب که در زیر آفتاب بر سر خود اگر چه بر بل باشد بجز هوای پستی و تعلقات دنیوی  
 خالق و خلاق نیست و همه ایالت مملکت کرجستان از جانب اشرف باو تفویض یافته بود و استقام او در این باب مقرون برضای  
 و لیست نبود لکن او را در آن ولایت کاری از پیش رفت و در اوان جوانی و آغاز کار مرانی از مردود دولت برخوردار می یافت و الی قضا  
 و قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده هنوز از قضیه کشش بر شانه گذشته بود که قضیه قتل او روی نمود و منهن  
 انتقال (میت) پدرش پادشاهی نشاید و کرجا بجهش نشاید هر چند در آغاز داستان این بیت نوشته  
 شده مگر بود اما در این مقام مناسبتر بود مختصر این محل آنکه چون کستدیل خان در معبر قبله از آب کرج عبور نمود و متوجه معاملات شیر و  
 گشته تخت تمام کرجان و استخلاص ولایت کرجستان از بد اهل عصیان پیش نهادت ساخته متوجه آن ولایت شد خلقی که بر تاخته  
 و او پیش و جماعت لژی و شیر وانی و ایل توزایکی بر سر او جمع گشتند و شاه میرخان نیز از جانب ممکی آمد و باو ملحق شد و از نادان  
 کرجی از آوازه و وصول او ترزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث بانی خلاف کستدیل خان بودند نیز بای الکسندر خان  
 با مخدرات آن دودمان طوعا و کرها بر داشتند بجانب بد ملو از اعمال کرجستان که بجهانت و ارتفاع جبال و صیتی طرق ما من اولایت  
 بودند و کستدیل خان در شهر زک که مقر حکومت مستقر و دولت آن دو مانست نزول نموده ابواب عاقل و احسان بر روی کاخ خلق  
 آذینار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاد و اکثر مردم معتبر کرجستان بجدت جبهه آثار انقیاد بطور آوردند و هر کس  
 رفقای اهل عصیان در مقام اطاعت در آمده بملازمت رسید تقصیرات او بغیر و غماض مستردن گردید و کس از مخدرات است  
 دولت آن خانواده خصوصاً دایدال و والده ظهورش که در امور مملکت خیل بیکه میل بود فرستاده بزبان مخلوق اشفاق پیام داد که  
 مرا سوای چه رنفر از نادان که در مقام قتل من در آمده باعث خدین مناد شده بایکری کار نیست و نسبت بفرزند آن که صلح  
 رحم اینجا بنید بر مخلوق اشفاق چه پرانه امری بطور غیر رسد و اگر آن چه رنفر نیز او را شفیق ساخته از کرد و نام نموده در مقام  
 ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیمی از اینجا بفرستد و اگر در این امور دغند داشتند بمقتدی ارسال دارند که بمن مغلفه  
 کرد چون فرستاده او بید نور رسیده ادای پیام نمود از توضعات دید بال تواضعات و دستا به بطور پیوست و ابواب  
 و در از مفتوح داشتند چشم بر آن داشتند که جواب عیاض ایشان از درگاه ممکی رسیده بد آنچه امر و اشارت بایون باشد  
 و چند روزی بر اسلحه و پیغام گذرانیده او را را می میکردند تا آنکه مشور اقبال که بسم دید بال غلامی کرجستان عموماً صادر شده



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۸۳) کستیل خان را از غدا ایشان گذرانیده ترک سازد کردند و جرات بازگشتن پایی منسلعه نموده از بهمنجا راه هزیمت پیش گرفتند دست از حال و اقبال بازداشته تا آنرا آب کردی هیچ مقام لمح آرام نگرفتند نیز و سلطان مقدم رنجی داشت که سواری نمیتوان نمود در اردو مانده بود مردم اردو مستقر بازگشتن خان و امرا بودند در این اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر رسیا در کمال اضطراب و رابشرت بر بند از وقوع اینحال مردم اردو بهم برآمده مسرع روزا بکر ظاهر گشت از خوف و تیرهگی دست مایعرف خردشته راه سلامت پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجارت و مردم اردو و بازار بر جانانه طسره ترانکه رویان اینمغنی را بر خنده و فریب حمل نموده از ملاحظه و احتیاط سر از قلعه بر نیاوردند تا آنکه یکی از عهده کار خانها بیار بوده و از نصف شبایی قوت فرارند داشته در اردو مانده بود از بیم گشته شدن بر جاسته اتفاق خیران خود را بدروازه شهر رسانیده رخصت در آمدن طلب نمود و در واز و بانان او را هبش در آوردند و این واقعه عجیب غریب که روی داده بود تقریر کرد و فی الواقع این قضیه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است و تیره بعد از اطلاع بر حقایق حال بشاشت و شادگامی بطور آورده از مصیقت محاصره و عسرت و تنگی نجات یافته روی بار دوی کستیل خان آوردند و اموال بسیار و ذخایر بسیار از سیاهی و رعیت و تجارت رومی و تیره در آمده از فدا ان ماکولات بی نیاز گشته و امرا که در کوب جانبانی بخار آب کر رسیدند بی توقف عبور کردند و باز رسیا اردو دفعه دفعه از عقب میرسیدند و از اوضاع رومی و عدم اطلاع ایشان از این واقعه خبر یافته انگشت اندامت میگزیدند و پشیمانی سودی نداشت القعه از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر بجنگ و جدال شکستی فاش قرین حال کستیل خان و امرا گشته بدالار شاد و اربیل آمده بنگرند ارکان این قضیه اتفاقا در قریبیری مذکور از کنار آب سبعت تمام بدرگاه گردون تنبهاه رسیده روزی که اردوی کیهان بومی در پای منسلعه با کوزول اجلال میسینود این خبر آورد و بعضی اشرف اعلی رسیا

ذکر رقی کستیل خان نوبت ثانی بکر جستان و مال حال آن جاہل نادان به

## اراده و تقدیر ملکستان

چون خبر مخالفت و عصیان کرجیان با کستیل خان و بیرون آمدن او از شیروان بمابع جلال رسید و نیز حقیقت حال عرض از خدمت اشرف استمداد نمود و هنوز خاطر از آمدن سپه دار و عسکر و جمع نشده بود او را بعواطف بیدریغ شایسته تسلیم گردانیده همستر فرمودند که بزودی بکوبک بمایون پیوندد که انشاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از رو و عسکر و دم که موکب نصرت قرین بجانب قریباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر و در را با داد او مامور میسر مایم که ولایت شیروان را که نافر د او شده بخیر گردانند و در باب مکتب کرجستان به انچه لایق دولت قاهر باشد بصوابید او عمل خواهد شد مشایه از باد نخت و غرور چند روز بکوت و استقلال سرست شده بنیان جلال او خلل پذیرفته بود و از جانب و انفعالی که از واقعه مذکور با و روی آورده بود و منجواست که نوبت بمکھان خجست زده معایت باشد خلاف حکم مایون گرد خجالات فاسد در کاخ و داغ او را یافته بدرگاه معنی نیامد و بی آنکه برستن کرجستان از جانب ملی منت مرقض کرد از خود سپهری و خود را بی مبنی خیر از تجارت دار الارشاد و اربیل طوعا و کره تاریم ساعده و مصادره گرفته بر منجمد منت کرده لشکری فراهم آورد و با اتفاق امرائی که بمرافقت و ما مور بودند روی توجیه بطرف کرجستان آورد که انتقام از کرجیان کشیده بعد از آن متوجه تیسر شیروان کرد و بندگان اشرف ولایت شیروان را نافر د او و از نو کرجستان را با و مانده بودند و او بخود سپهر دل آن میسینود چون منوط بر رضای ملی نعمت بود تا یاید نیافت و نکاشته قلم تقدیر بر رخ

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

از آنکه اعتباری که بمن شتت شایان یافت بعبایت تجربه و مغرور گردیده از نخوت و غروری که داشت امرار فتنه جو در از یاد رفتی (۴۸۳)

و اعتباری منیناد و بخار عجب و پندار در کاخ و ماغش مضاعف شده بود امرای قزاقش که بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه کرجی از دو جهت با او نمیانگشستند و زود از سلطنت او متنفر گشته در مقام غدر درآمدند اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان حاکم نصاری میخواستند و دوم آنکه الکسندر خان با زنادان کرجی مخصوصانه زندگانی میکرد و در قانون ایشان بواب و حجاب نبوده و همانند و دور پیش میآورد و اینک آقا سیاهان هرگز ندیده بودند جمعی که همیشه بحجاب بخلو تنزلی الکسندر خان میرفتند حالا هر دور و زنجیر بریدند و عامه باریشند از اطوار ملوکانه او دلگیر گشته بایکدیگر عهد و مشروط نمودند که در هنگام فرصت با تمام خون الکسندر خان او را ازین بردارند و دو سبزه الکسندر خان بکام همراه داشتند و داشته روی بگریختن او زندگانیکی از دو تنخواهان او را از موافقت بکنان آگاه کرد و از غایت غفلت و کمال نخوت و غرور بدفع آنجا دهن پرداخت و اراده نموده که چند نفر از معتبران کرجی را که خیرمایه فساد بودند از میان بردارد و با خواجہ نصیر الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشوره نمود و وزیر بی تدبیریه مواضعه کرجیان را عمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطر نشان کرد که اگر دست بقتل احدی از ایشان آلائی موجب خوف و ترس کل انظار می شود و خود با عظمی اتقون گفتگو نمود و بموعظه و نصیحت پرداخت آنجماعت اظهار نمودند که خان و نسیمت زاده ما است و از این کلمه و بخشش ابریم اما از امتداد سفر تنگ آمده است طاعت توقف بشیر و ان ندایم جناب وزارت تاب قرار داد که یکماه به ما بماند و اینها از سرکار خان سپهر انجام داده بعد از یکماه رخصت کرجستان و دهنه و مقدمات مذکور را معروض داشته خاطر خان ساد که دل را از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت اما موعظه و پند و اندرز قوم سودمند نیامده از این گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و نصفی که در کشیک بودند از نادان کرجی بآیینهای کشیده و بر خرگاه جناب خان محبط گشته آواز شورش و غوغا کردند دستبرابری ملازم خاصه خود که از جانب حضرت علی زدا و رفته بود و واقف شده بی تابانه خود را بحسره گاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او سر بر سبخت خرگاه را با شمشیر شکافه خود را بیرون انداخته بمنزل علی خان موافق رسانید و کرجیان عاصی بیرون حسره گاه رفته و دو جوان ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند تصور آنکه یکی از ایشان کستیل خان است بیخ غدر پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که پیرا الکسندر خان را نگاه میداشتند روی آورده ایشان را بدست انداخته جمیع خود پیوسته کستیل خان را چون سبزه پیمانیه حیات نده بود و مقتدر آنگهی بود که چند روزی دیگر که وضعی نماید از آن محکمه بخت یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید بکنان تصور شد که کرجیان بار و میان مواضعه نموده بکستیل خان بدین حرکت اقدام نمودند در خانه علیخان که نامی نواخته طبقه قزاقباش که در سیما و موصلها بودند با آنجا جمع آمدند و در آتش بولکان شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست کرجیان از آوازه نامی و جمعیت لشکر دانستند که آهسته بکستیل خان رسیده بهیئت جمعی میرزا دایمی خود را برداشته راه کرجستان پیش گرفتند و خان با امر اعظام محطه سوار ایستاد و قضا کرجیان در حرکت آمدند که شاید انتقامی کشند یا میرزا دایمی کرجی را که دست او را از آنجا غمتند از دست ایشان توان گرفت و از سو بیدار دوی خود را در پای قلعه گذاشته رفته و وقت طلوع آفتاب کستیل خان با بعد دوی پیشتر از دیگران بکرجیان رسید طایفه کرجی غوغا از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فرزند و صریحا با او از بند سبزه پیمانیه آوردند که توسلانی و ما را حاکم نصاری میباید و قتی که میان ما و تو هیچ گفتگوئی نبود اعتمادی بجانب تو داشتیم حالا که این بخت و وی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی این است که از سبزه پیمانیه گذشته باز گردی و الا تاکنون از ما در حیات باشد با تو قاتل میسایم چون جمعی کثیر بودند و صرزد در جنت نبود امر اعظام کستیل خان را



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

موقوفه ایات فی ذری آیات ان صوب در حرکت آمد شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع که جنان و مال حال کنستیل خان بکرم  
ذکر عصیان و طغیان که جیان و کنستیل خان و سیر و ن آمدن او شکسته و بک

### حال از ولایت شیروان

برو اتقان موافق سخنانی و کخته سرایان اسرار نهانی سمت ظهور و درجه و منوح دارد که زمام مهام ملک داری در قبضه ادرات  
و اختیار قادر مختار است و تثبیت امور شرباری و وابسته به شیت آفید کار (بیت) کیست درین دست که دیر پای کو  
لمن الملک زنده خنده ای هر صاحب و کئی رضای حضرت ب العباد در نظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ خاص  
سعدت کسره داشته اعلام جهان بانی بر وفق مراد در عرصه جهان افزاخته و هر خود را می بی عاقبت کوتاه اندیش بوساوس شیطان  
و بوجس نفسانی مغرور گشته مرتب افعال ذمیه کرده و بهوای نفس و خود پرستی و خیالات فاسده اطوار ناسنجار پیش گرفته از لوازم  
ایزد پرستی و تحقیر رضای و لیسنت که رضای مستقیم حقیقی است خفا فدا کند که زمانی بنای دولتش اندام پذیرفته و در حیرت  
اقبالش از صرصه حوادث تند باد ادا بار از پای در آید معظم امور ناصیه که نزد خالق و خلایق پسندیده نیست مخالفت ابون است که  
بجای و بهوای پرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شاعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و مدلول آیه کریمه قال  
لوالدک به اقل لکما بر این معنی دلیل روشن و بر مانی برین است از بدایت ظهور اسلام قبل از آن نیرالی هذا الاوان بر کس از این  
سلاطین زمان و خواقین دور ان بخت ارتقاء لوی جهان بانی مخالفت پر ختم بر نموده و رجب مقصد و مرام کام و انمودیده و هر خلف  
بی سپه انجام باید بیکو سپه انجامی و خود کامی قتل پر رود داشته زیاده از ششماه قدم بر زمین کمانی نهاده و در وفات علما  
سیر و مصنفات اصحاب خبر و قوه قلم مشکین تم گشته که قبل از ظهور اسلام شیر و پیر خرد و پر ویزدین فعل شیع اقدام نمود و زیاده از ششماه  
طریق جهان بانی بر نمود و از سلاطین جهانی سپه تیوری میرزا عبد اللطیف و دیرزا الف بیک بن امر مذموم جبارت نموده و قبل از آن  
پدری که پادشاه فضل عادل دانشش بیکور و شش بود اقدام نمود و مضمون این بیت مشهور که (بیت) پدرش پادشاهی را نش  
و کوشاید بجز شش نه پاید ماصدق افتاده چنانچه در کتب سیر موطر است در کالی عظمت و اجلال بر سنده کمانی و اقبال توان  
میرزا کا که تری جان مندر ساز شفت قضا که دیا قه بر قتل آن بکهر رسیده و بعد حیرت و هو ان دل از ملک و مال برداشته از بر  
غرت بر خاک مذلت افتاد اتم حروف در ایام حیات خود که سنین عمر ناپاید در محال تحیر در مرحله بجه و چهار زول نموده و چندی  
بدیده و عبرت بین دیده که در کتب قتل پر گشته از عمر و جوانی متع و بر خود داری یافته در همان چندگاه از همان شربت چشیده نموده ایحال  
و مصدق این مقال قضیه عبرت کزین کنستیل خان و لد الک پندرخان است که پدرش اورا در ایام جهان بانی شانزده منقرفت اتما  
سعدان خمره میسر از چنانچه در طی صحیفه اول سمت طور یافته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص پایه سپهر گردون مناس فرست  
بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در این دولت سعادت پیونذ نشو و نما یافته بر تبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همان حضرت  
اعلی شاهی ظل الهی بیشتر از پیشه منظور نظر تربیت و عاطفت گشته در محافل خاص و محصلت بزم خصاص بود و روز بروز و اعتبار  
در نظر بکمان میافسند و تا آنکه دیو برش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان نامزد او گشته در قشاق تیریز با تقای پر روانه  
گردید و نوعی که در تنهایی اول سال بر قوم ملک شیرین مقال گردید که در جنتان بقبل پرور و در اقدام نموده دم از استقلال و سبده  
زده لوی حکومت برافراشته از آنجا با کرده انبوه توجیه شیروان شده محاصره قلعه شاهی نمود اگر چه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما

## سال نهم جلوس شاه عباس اول

چون ایامت جانکها چندگاه در بیلافت حوالی خوی و حله های دکلش و تفریبات فرج هندی ای آنجا عسرت پرا بوده بود از شربت  
که ماروی با عدال آورد و عماره تنبیه متردان مشاهدت و الا نیت بود و بعضی از امرای اگر از محمودی که در قلعه بکت و ما کو دان  
حدود اقامت از مد این ایام که اردوی گردون شکوه در آنحوالی بود از آمدن پاپی سپهر اعلی قاعد و رزیدند از آنظافه فرود  
که با ولاد مضور بیک تعلق داشتند اظهار و تقوای این دو دمان سیموند کو چاییده بولایت عراق فرستادند و متوجه تنبیه متردان  
آنقوم کشته جمعی از امرای عساکر مضوره را بر سبیل و عیار حاکم بکت فرستادند و در ایامت جلال بجانب ماکو در حرکت مضطبی  
بکت حاکم آنجا از بخت بر شکستی با غوا برادران و جمعی از مردم فتنه گیر که همیشه آثار خلاف از ناحیه احوال ایشان مشاهده  
ابواب متابعت مدو ساخته با قسب و اتباع بقلعه ماکو که در پای کوه میانه دره واقع است از غایت رفت و آمد از غیر  
دست تسلط بیج صاحب شوکتی بدامن آن رسیده و بجز سلطان چهار باش آقا بطناب تسمیه بکنده آن غداخته زده متحصن گشت  
و قلعه دیگر که در دامن کوه مسکن اصلی او بود از آنرا استحکام داده احوال و احوال خود را در آن قلعه گذاشته جمعی از مجاریت  
نموده بود چون ساحت آنولایت مضرب خیام اقبال گردید از ظهور مخالفان آنظافه آتش قرقره مانی شعله اسیر و کشته طایفه قرا  
داغلو و مقدم را بخیبر قلعه دامن کوه مامور سرسبز بودند و آنجا عت در همان شب اطراف جوانب قلعه محوط گشته در صدمه اول متحفظ  
مستور گردانیده خود را با پای حصار رسانیدند و بضرمتین سواران کرده بقلعه ریختند و معه و دی که بجاریت قیام داشتند دست  
از حراست حصن بدین باز داشته عرض تیغ فاکشند و سایر رستگان آن قلعه پایمال حوادث و نواب کشته آنچه از صامت و مانطق  
آنجا یافت شد با بسیاری رفت بعد از وقوع اینحال فوجی از جنود اقبال با خت غارت طایفه محمودی مامور گشته چون خیبر  
قلعه نیا کوه بهولت تیسر پذیرند حکم شد که لشکر قیامت اثر در آنوقت متوجه تیغ آن قلعه نشده اگر مخالفان محمودی قدم بجاریت پیش  
نهاده بمقابله و مقام اقدام نمایند بجاری ایشان در کنارشان نهند و اما آنچه در مسکن ایشان باینده مارج نمایند و چون ابل و عشر  
جمعی کثیر بودند و در قلعه مبرز بجهت ضیق مکان وقت آب بخرمعه و دی مسکن گرفته بودند کشته مردم آن قبیله پایمال سم سوار عساکر  
گردیده تمامی دوات اغنام و ما بعرف آنقوم خواهد در بکت و خواه ماکو بسات عساکر مصطفی بکت برادران و چند نفر از سینه  
عسرت و که در مخالفت اصرار می نمودند تا راجع داشت چنانچه کوفته خوب در اردوی معلی نیم در بکت که چاه دینا رعاقی باشد و کوه  
کا بود و در بکت دینا رعاقی حسیه و فروخت میشد و بسیاری از نسا و صبیان آنظافه بخت اسیر گرفتار آمدند بقتله  
ماده یوم که اردوی گردون شکوه در آن بورت نزول اجمال داشت آنظافه عرض تنبیه غارت بودند چنانچه جمعی از غایب  
ذکور که از تنبیه لشکر نظر اثر خود را بقتل جبال کشیده بودند بدست در آمده از آسیب ادا گشته بعد از تنبیه منع آنقوم بی  
عالم آرا بدان فتنه اگر گرفت که بجوالی نخوان که میانه راه وان و از زن الرقوم است محل عبور لشکر روم از آنجا بود و رفته چند  
روزی در کنار آب راس محل اقامت اندازند اگر درین حال سپهر دار روم را جمعیتی دست به و غربت آذربایجان نماید درین  
بر و راه مستعد اند و بپوشیده و اگر در اینال آمدن سرور و صورت نبرد و قلاق جایون در مسربالغ واقع شده بوفیق آید  
تعالی تیغ قلعه کعبه و مملکت شبر و از او جهمت علیا نیت سانه بدین ای صوابنا عمل نموده غان غنیمت بدین طرف معطوف گردید  
از منبریز آبا و نخوان از آب راس عبور نموده در کنار آبخیم اقامت نصب کرده سپهر پرده و بارگاه بقبه مهر ماه افراشته  
امیر لونه خازن تیمر قلعه ایروان مامور ساختند و جمعی در آن خدمت فقی و ساختند و چند و زری که ساحل رود ارس محل نزول  
مکعب متدیس بود سرعان جسر آمدن سرور را از راه الباق و سلاسل سانه به توانرا انجامید و کار قلعه ایروان را بوقت دیگر



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۷۹)

عمارت قلعه نامور گشته پیر بود افغان حاکم تبریز و جمعی دیگر بد آن خدمت نامور گشتند و در اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و برقی  
 سرانجام یافت و کو توالی قلعه بسیدی سلطان خوشنور رجوع شده الکای خوی بد و مفوض گشت و اینسوی موجب اطمینان خاطر مردم  
 خوی گشته در جادو مقام خود آرام گرفتند از سوانح عبرت افزا که در این ایام روی نمود قضیه گشته شدن شیخ احمد آقا است  
 الیه یکی از اوسط اناس طایفه شرفلوی استاجلو بود در آغاز جلوس مایون شاهی ظل الهی بدارت امیر ف رسید و بعد  
 شبان روزی در کاه معنی خود در منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت علی آثار رشد و کار دانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او  
 مشاهده فرموده در اول حال ضبط در ب و و تلخانه مایون با و رجوع شده در از اخذات شایسته دار و عملی دار استبطه  
 قزوین با و شفقت شد و در آن هم از فتاوت قلبی که داشت دکان سیاست کشوده باز از خویشی و ارج داد و دوستی سیصد  
 از مردم خویش بر و جمع آمده در حکومت قزوین بود و در شرباط اف و جوانب عراق حکمرانی کرد و ملازمان خود را دستارهای سیخ  
 بر بسته بدین علامت در میان خویشانشان یافت هر یک از ایشان از جانب او بهر خدمتی نامور می گشتند از بیم غضبش با هیچکس از  
 عظام بر اهدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بطور آورد و حسب طاعت چاره داشت سیاست او بر تبه رسید که چند کس از درون  
 و حرمیان را گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین زنده بر سر خنجرهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد و بجای سبانه و تعلی  
 که حاکم عادل است به سیاست بدکاران بدکارتری برایشان گذاشته بود اگر چه اعمال و افعال او بروقی قانون عدالت نبود اما  
 موجب خوف و بیم خلایق گشته اجاره و بید و تان پای در دامن پیچیده از ارتکاب امور ناپسند باز آمدند و حضرت علی شاهی ظل الهی بر حده  
 صعب که بی سیاست نمیشد با و رجوع میفرمودند و القصد میر غضب بود و چند گاه بخدمت ایشیک آقا سیکری حرم علیه عالیه قیام داشت  
 آنقدر تبارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود از آنجمله اعمال ممنوع گشت در این مغربا قشون آراسته ملازم  
 اشرف بود یکی از قوریان و ذوالقدر اقوام برج بیک میور که از آدمی زاد نامی انطایفه اند بر سر چاه غل با ملازم او نزاع واقع می شود  
 و شیخ احمد آقا میرسد از غرور نفس و عادت طبیعی فی الفور قتل آن جوان مبادرت نمود اقرای او بخدمت اشرف آمد و نظم نمودند حضرت  
 اعلی فرمودند که در ایامی که او را حاکم و حارس مملکتی فرموده بودیم به جهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که از و بطور میر  
 میکند را ندیم حالا که ماتی است از آن اعمال ممنوع است چگونه بجای خود پس نقل شخصی که در سلک قوریان عظام انظام داشته باشد  
 جرات نموده دیوانیان اعلی که بر سر قضیه میزور نامور شده بودند او را بمعرض ریو حاضر خستند از عجب و غروری که داشت آخر  
 نمود دیوانیان هر چند قاتل نفیث می نمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اسرار صریح میکرد که من گشتم حقیقت بعضی از  
 رسید ای عدالت اما اقتضا فرمود که او را بدست و لیا می مقبول دهند حسب الامر اعلی او را بدست جن طلبان دادند اما  
 در خاطر ناخود میگرد که آنجاعت جرات قصاص نماید چون پایتختش بریز شده بود فی الفور دست برای مقول قتل او بردند و موجب عبرت گشت  
 که دیدن تحریک و لهه او را حکم شد که مشون بشکر او را ضبط نموده بخدمت مرجع قیام نماید و دیگری از سوانح آن ایام خبر فوت بایفغان  
 والی ماوراء النهر است که بدورت کلمات ناماد خوی رسید که باطل طبیعی که گذشته بعام آنحضرت شتافت و امرای او بر یکدیگر تلبف  
 محمد خان ادر که چکر او اتفاق نموده او را در بخارا بر سپند سلطنت پادشاهی ماوراء النهر نشانیدند

در غنای قزوین  
 در غنای قزوین  
 در غنای قزوین

ذکر توجه رایات خسرو ایران بصوب ماکو و تنبیه متمردان اگر ادمخودی و قضایائی که

در آن صین رومی داد

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۷۸) دروازۀ دیگر آوردند غازیان نصرت نشان فرصت غنیمت شمردند با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها کوزه شکست بکنجربان بپاش  
گرکن میرنخت از آن نیندیشیده کارزاری عظیم بوقوع پیوست ظلمی کثیر از دستۀ از دروازه قال بهرستان عدم منتقامت چنانچه مردم  
اردو بازار از میان باغات و خواهبای حوالی شهر قریب چهل پنجاه منسرومی را که در کوشا خریدہ بودند گفتہ آوردند و بیاسا  
میرسانند و این معارک از سپاہ منصور کسی کہ اسپم و رمی داشتہ باشند ضایع نشد و زیادہ آسیننی سپاہ ظفر پناه نرسید  
رویتہ را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن مانده در قلعه خریدند و سپہ دار غریق بحر تفکر گشته داشت کہ در توقف نمودن دامن خلط کرد  
بودہ و خواست کہ محصور قریب باش کہ دو با خود اندیشید کہ گری بر آب ندہ کشتیها و سفاین بکنار دریا چندان کہ بظرف آن  
بقلعه اتصال دارد آوردہ با جمعی کہ مصلحت در مراقت ایشان داشت بغاین درآمد کشتی اندیشہ را دریائی ساختہ پود  
و پنهان بسیر و نفاست و یردی خان حقایق حالات و محاربات کہ در آن سپہر بار و دستہ و فوج یافتہ پاید  
میرا علی عسری عرض نمود

ذکر توجہ رایات ظفر پیکر از دار استطنہ تبریز بجانب سیلا قات خوی و بیان بعضی احوال  
کہ در آن عرصہ نشاط کمینہ روی داد

بعد از ورود و خبار فتح و شیرازی لشکر نصرت اثر رایات ظفر آیات بغیر و زی و اقبال از دار استطنہ تبریز در حرکت آمدہ نصرت  
بمایون متعاقب آنہ و یردیخان و امراء و عساکر نصرت نشان با ظفر واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن خیال اغلی از را  
در یاد آوردی امر استیعو یافته تحقیق پیوست متعاقب او در حرکت آمدہ با عادی و مجوز و اجیش کہ احتمال بیرون آمدن بود فرستند  
در آنحد و اثری از او پیدا نبود معلوم نمیشد کہ کدام طرف رفتہ شرح رفتن باز آمدن او در همین پال غنریب مرقوم قلم گیرین  
مقال میگردد آنہ و یردیخان و امراء از حد و اجیش غان بصوب مراجعت انطاف آمدہ سالما غانما در بورت سلمان آباد  
از اعمال خوی بکوب مقدس مایون پیوستہ منظور نظر اتفاقات شدند و حضرت اعلی شاهی ظل الہی در سیلا قات آمدہ و چند روز در  
و شاد کامی و نشاط سیر و شکار پرداختہ موبک ظفر نشان با صحراء چالدران کہ نزدیکہ بادشاہ جمہر قدس سلیمان شان سلطان  
سلیم مسترین فرمای ملک روم بود و بدینجبت شدہ آفاق است چنانچہ مولانا امیدی شاعر گفتہ (بیت) قصدا در کارگاه  
کبریائی کفندہ طرح اسیمی خطائی و اینکہ حضرت خاقانی خطائی تخلص داشت ظہر از اغایت شہداء محتاج میان نبود و خود فرمود  
و در آنمکان سپہرهای قتلان عسکر کووان و کز قاران آنمبارک و خستہ مہما کہ میروی اقبال دست در آمدہ بود و بنظر اشرف درآمد  
جلادت و مردانہا کہ از فارسان میدان و لیسکر آن پنجم بطور رسیدہ بود بمعرض عرض درآمدہ بمواطف خسروانہ اخضا  
یافتند خندان آقایی مستند و آقایی بجهت رابطہ آشنائی و دوستی کہ با غار کترای خان پادشاہ تا نادر داشت بنا بر رعایت  
خاطر و با پسرش سعادت بخش و بخشایش یافته بجا کہ قراہ داغ سپہر دند کہ بطریق میہمان نگاه دارد کہ نزد غازی کرای خان فرستند  
در آن ایام سمیت فرجام کہ اردوی کیوان شکوہ در آن صحراء کوه نزول داشت ای جان از اقصا کرد کہ در بلدہ خوی کہ فی  
الواقع از لطافت ہوا و عذوبت بار و حضرت طراوت صحراء و سباتین بہترین نصبات آذربایجان است و بجهت آنکہ در سرحد واقع  
شدہ مردم آنجا اگر کہ کوب حوادث آنچنان عرصہ فرج بخش دلکش از تربیت و تہذیب بازماندہ قلعہ بنا شود کہ در نزول حوادث و  
پنجم قورسکنہ آن بلدہ را پناہی و آرامگاہی باشد و محل مناسب طرح قلعہ انداختہ قریبیک سلجہ ارشاہ اسنا جلوس سہرکاری



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۷۷)

شود و از مسکن خرم و جنباط سپاهیان در افتاده تا آنکه از سبزه زیارت و زبان رسیدند و تیه تا کمتری بلده و آن اطمینانی  
از وصول لشکر بیکانه نیافته بودند چنانچه مردم ذوالفقار خان که چرخ سپاه منصور بودند چند کس از عدا طویل و اسبان بودند که  
در غلغله آزار و چرایی نموده بدست آوردند و آراهای اگر از شیرازی سلطان محمودی با چند نفر از برادر زادان و اقوام آمد و معجزه  
از محلی شد سایر میران قبایل اگر از چنانچه شیوه و سفار زمین دارانست که بطایف الحیل روز میگردانند بر اسلحه و پیغام بازگشت  
و جانبان سینه صلاح در اغراض دانسته تکلیف آمدن بآن وحشی صفتان نکرد و قصه چون عساکر نصرت نشان در کمیزی و آن نزول  
سعادت نمودند و جمال اغلی اطلاع یافت و دیگر خود قزلباش بآداب جنگ پرداخته چرخ را بیشتر فرستادند و جوانان را برانداختند  
و قول آراسته آماده حرب قتال شدند آنانکه نامستقر طور سیاهی سپاه مخالف بودند جمال اغلی در آنوقت نیامده از ده باز در ده  
کس بر سر نهانست و باین مایه مردم با قزلباش که دو برابر ایشان هستند مقاومت نمیتوانست که در تحصیل قلعه داری مسترار داد و از شهر  
بیرون نیامده اما بعضی پشایان با وجود و تیه بفرم پست بدو ارباب شهر داده و سواد شهر حربی اتفاق افتاد پس چون آمد صف  
قتال آراستند و چرخان پیش فرستادند اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور نماندند از هر طرف پایی جلالت پیش نهاد و عساکر  
طرفین بیکدیگر ملاتی شده جنگ در پیوستند و از جانبین حملات مبارزانه بطور میر رسید و سپاه قول که سبدراری الله ویردگان  
استحکام داشت ظاهر نشده بود در میان دست پائی میزدند بعد از آنکه قول نمایان شده و از کرنا و غیره کوشش مبارزان معارک دایره  
رسید چرخان سپاه منصور جلور بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر خود روی افتاد و تیغ آتشها  
در معرکه صاعقه کرد و اسرافشانی نمود و عساکر نصرت قرین نیروی دولت دین اقبال از توبه بخت و تیه حتر از نموده گردانند  
کوشیدند چنانچه چند نفر و تیه را در روی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند و قرب و هنر اکس از و تیه درین معرکه بقتل رسیدند  
و چند نفر از معتبران و تیه خصوصاً خندان آقایی مقتدره آقایی درگاه عالی که از معتبران و مدبران دولت عثمانی بود بایک پیشکش  
و عساکر نصرت نشان نیروی اقبال شاه جهان بفتح و ظفر خصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب فرو داده و  
ویردگان در برابر سپه دار و تیه سر پرده و بارگاه با وج ماه افزاشته امر اعظام در کمال شوکت و اقتدار خیم نصرت نصب نموده  
سایبانهای ظفر افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشای شش کاه مشهور با جمعی از جو در و تیه و لشکر سیواس و غیره که قرب  
هنر اکس اند بطرف آن میآمدند که سبدراری محلی کردند و ویردگان قرقچای بیکت با جمعی از غلامان و غازیان بر سپه آن گروه  
و خود اقبال ادرشش فرسخی و آن با آنکه ملاتی دست داده فیما بین آتش قتال اشتعال یافت و نیروی دولت قاهره شکست ناپذیر  
اخذ افتاد و جمعی کثیر مقتول و برخی زنده دستگیر شدند و محمد پاشا زخمی شد و فرار کرد و دیده چون در خم حمله داشت از هم گشت و افواج  
قاهره بفتح و فیروزی عود نمود و اردوی ادرامتی شدند در آنروز که قرقچای بیکت از اردو سپه برون میرفت و میان شاه و نمود  
بودند که لشکر بسیار از اردو برون رفت بقوتی که غارتگران نیامی با خت غارت سوار شده اند و در سپه دار و قزلباش چنان  
کسی نیست بهیئت اجتماعی از شهر بیرون آمدند و بکجریان ادر عقب و ادرامی باغات سواد شهر باز داشتند که اگر طایفه قزلباش  
پایی جلالت پیش نهند بر غم کوه که ناخیز گردانند از اینجانب خود و اوزم خرم و جنباط مرعی بود و مستر و اوزم خود اقبال مستعد جنگ خدا  
و آماده حرب قتال بودند و طعی با محمود از طوایف قزلباش بدین روز روی معبره که کارزار آورده فیما بین حربی صعب اتفاق  
در میان تاب صدمات ویران خود قزلباش نیامده پشت بفرکه داده روی پشت و قلعه آورده و حسود اقبال مخالفان را تا آنکه رخنه  
دوانید و چون در آمدن و میان در هنگام کمیز از یکت دروازه متعبر بود و جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بجانب

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

نموده در عرض بیت و قلع با تمام رسید که تا شماران فضا و هندسان قدر بای قلع نه روان سپهر نهاد بروج مشید که در  
 بکمرهای ماه و مهر آرایش و استحکام داده اند قلع باین مناسبت و رصانت بدین زودی تمام یافته و خندق عمیق مانند گردن قلع  
 خرنوده آذوقه و اوراق و وسایل از توب و تفنگ و سرب بار و طوسیم و نطف و خند و مال ذلک تعیین نموده بودند و الحق این تیرگی  
 صایب و رانی ثاقب بود و بر رویان و امراء اگر او مردم دور و نزدیک ظاهر شد که خود قزلباش و لشکر بانی ملک دارند و آستان  
 آسان دست از آن بر نمیدارند و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب تمام قلع سبزی یافته و مسلک بلاغت نظام دادند از  
 آنجمله جناب اعتمادالدوله حاکم بیک وزیر امن شد سبزی تاریخ باقی در این قلع درج نمود (قطعه) قلع تبریز چون تمام یافت  
 دیده اعدای دین رایج شد باعث امنیت تیریز شد امن شد سبزی از آن تاریخ شد موداد اوراق را بنحاطر رسید  
 تاریخ شکر نایب بشی در این اندیشه سپهر برانوی نگردد داشت خرد خرد و بین و طبع نهضت کزین چراغ غیش در خلوت که دل از دقت  
 این معنی روشن شد که جناب آصفی در این قلع و تاریخ و ادب لغت داده از این بهتر چه توان گفت غایتش مصلح اهل این فن اگر تاریخ در حسنه  
 مصراع تمام شود بهتر خواهد بود قلع در وصف تاریخ و معنی قابل در رشته نظم در آورده بود در این مقام ثبت افتاد اگر در قرائی مجبول  
 و معروف واقع شده باشد در قلع و قصیده استادان خنجر جایز داشته اند و در دیوان حشلاق المعانی کمال اسمعیل از این میل بسیار  
 (قطعه) شاه عباس شاه و الاجاه خوشاماسی نهاد در تبریز قلع ساخت بچو سید پاسبانان ادب  
 خوزیر طرف حسنی بیغ بنیادی که کسری نهاد و نه پرور قلع مسیحو قلع گردون سخت بنیان چو را می اهل  
 بر تاریخ شکر میگردم طعم از زیر کی نمود آکینه خردم بایک زد که ای نادان آبرو به این خانه مرز  
 نور غنیش از نرا چه غیب تاقه در خیمه آینه که علم بجای می که بود معنی از جام شکرش لب سیر  
 طوطی طبعش از سخنانی بر تاریخ کشته شکر بریز چون بر سپیدش از آن تاریخ با نفعی گفت امن شد سبزی  
 بعد از این لب از این حدیث بند دست در دامن دعا آویز تا بودت بر صیحه دهم شرح تاریخ چند پروریز  
 عرو دولت قرین چند و عهد در جهان باد تا بر ستا خیز

### ذکر فرستادن جوش دریا خروش قزلباش بجانب خطه وان بر سر جبال

#### اعلی پسر دار و میان بسر کردگی الله ویرودی خان

چون خاطر خیر اشرف اعلی ظل آسمانی از تفرقه تیریز و ترتیب آن فراغت یافت و لشکرهای اطراف برگاه ملائک مطاب  
 جمع آمدند اراده خاطر فیض ظاهر بر این متعلق گشت که چون در سال گذشته صرف در محاربه رویان بنیده جنال اعلی باز گردید و متوجه  
 در وان که شش مسندلی تیریز است توقف اختیار نمود و قبل از آنکه او حرکت نماید که وی از شهبان شکر قزلباش را بر سر آید  
 که اگر محصور گردد و اگر نماند بهر دو صورت بهرین هنگامه استسار او کرد و باین غم لاین جوش دریا خروش موکب  
 اقبال بر سر کردگی الله ویردیخان باین صوب فرستاده و خان مذکور با اتفاق امرای عالیقدر و خصوصاً ذوالفقار خان  
 فرمانروای بکریکی آذربایجان و جمعی خان حاکم کرمان و شهبان حاکم قزوین و سایر امرای نامدار و قورچیان و غلامان نصرتم  
 قرب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه انصوب گردیدند و در دار از غایت نخوت و غرور و غفلت بیوشان با دود دولت و  
 سرور حرکت لشکر فیزی و اثر قزلباش احوال انگاشته نظر بود که چون عساکر روم که بدرفتار و اما مورد مجتمع گردند متوجه آذربایجان  
 شود



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۷۵) و دیگر تشریفات لایق جهت او و امر از بنی فرستادند و گشتند و خان مجتهد معالج زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله استیقام

یافت بر سر شاخی آمده بجا صرعه مستعد پرداخت چون سبب فتنه گیری آماده داشت یراق توپ بریزی و سرب بار و طو و چند نفر توپچی از درگاه و معنی طلب داشت و از درگاه والا ابوتراب بیک توپچی را با عله او و آنچه حملج لیس آنکار بود فرستاده شد مال

حال او غریب تم بیک کلک ظهور خواهد شد

### ذکر قتل ساختن در دار السلطه تبریز و توجه ریایات خورشید اشراق بقصد زیارت

## سلطان شیخ آفاق شیخ صفی الدین استحقاق قدس سره

برضا بر مومنان انجمن معنی آرایان صحایف موشمندی پوشیده نمایند که در آیین سلاطین روم و سلاطین وایان آن بزرگوار ملک داری را تربیت قلاع و تعمیر حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده اند و در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بخود تعلق و تفریق ایشان در آمده قلعه تربیت داده حارس در دار بقاعده و قانونی که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده است حکام و در میان اطایفه جزو اعظم ملک گیری و ملک داری تربیت قلعه است و محلی تا قلعه نداشته باشد آنرا از بحر و سه خود نمی شمارد و در جینی که قلعه تبریز متروک و بیای دولت فایز گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل الهی اقتضای امر بود که چون در زمان شاه جنت مکان عتیق آشیانی در تبریز قلعه نموده و سلسله را که در میان تربیت داده در آنجا عمارات عالیله ساخته بودند قلعه و نمایند که آثار پسندیده رویه در آن شهر باقی نماند بنا بر آن اثری از آثار آن نگذاشته اند در این اوقات چنین معلوم شد که در میان آن و اگر اندک دور میکرد که اگر طبقه قریب باشد در این باره علاقه میجو و قلعه تبریز را خراب میکردند و همواره چنین ویران میشدند و مقصود از این حرکت جرقه و قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بولایت عراق و ولایت سید این مقال مینماید و از ظهور این حال و گفتگوی ارباب ضلال ترزل باحوال سکنه آن ملک او یاقه خاطر اهل تبریز طمینان نام نیا بر این مقدمه ای عقد کشای اشرف که منقاج ابواب سعادت و تالیف کنوز دولت قضا می آن کرد که بمصلحت جمهور قلعه تبریز مجدداً تعمیر نموده است حکام دهند که هم موجب فتح عقیده ارباب خلاف بهم باعث طمینان و ایلاف مردم شهر تبریز و نواحی آن میخان دقیقه شناس ساعتی بعد جهت بنای قلعه تعیین کردند و در زبیت و هشتم شهری الحجه الحرام مطابق اربع عشر و الف حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه آنکار شرف گشته طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را مستراده چارده چارده و دوازده تعیین فرمود و اطراف را بعد از آنکه اندر ابع در آورده برادر و عیان سپاه و غلامان و قورچیان و سایر عساکر طفره شعار و مردم شهر و نواحی فرستادند فرمان بران برای فرماندهان فرمانده گشته شروع در کار کردند و اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار ایشان ارباب رفته برف زیارت و ضمه حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد عالی مقام فردوس احرام مشرف شده و احوال مقدس آن برگزیده گان درگاه الهی استعدا دامت کرده باز گردیده بدفع احادی پردانند و بدین غایت عظمی در سلطه مذکور متوجه گشته بدان مطلب اعلی و مقصد قضی فایز گردیدند خدمت رفیع مقام و خدمه آن روضه جنت احرام را بنوازشات حنیف مستج و سرور گردانیده و صفات مستحسان رسانیدند و از راه ابر و شکیب عود نموده بسات زیارت سلطان ابوالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استعدا یافته در زبیت و دوم شهر محترم الحرام اربع عشر و الف و دهمان مان حضرت ملک نشان بدار السلطه تبریز رسیدند و امر دادند ارکان دولت سپهر را که تعمیر و تربیت قلعه مامور بودند الحقی در آن کار بید

سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۷۴) حاضر بودند از عهد کستیل خان و امیر بیرون میخواستند آذربایجان را طاعت و انقیاد چاره نیافتد یکی سپهر بخارا فرمان کستیل خان نهادند و او حنین و دغان پرورد را در تصرف کشته در کربستان فرمازد و امینی قتل گشت و لشکر یار از علوفه و مرسوم داد و سر انجام یورش شیروان نموده با خود قربانش و کرجی که قریب به هزار هنس بود و شیروان شده و این با نوح حیرت بخش عبرت افزا در اوایل ایصال وقوع یافت چون کستیل خان قدم بولایت شیروان نهاد اکثر امانی و اعیان طاعت فرمان قضا جویان کرد مطیع و منقاد کستیل خان شدند شاه بهر خان حاکم شکی و بعضی امر که مقدمه آتش بودند در حد و قبله با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی از رومیه قتل رسید و بقیه السیف بقلعه درآمد و بواسطه فقره در می مشغول شدند چو شش منصور به پای قلعه آمد قلعه بذر را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن کستیل خان و امیر محمود پاشا ولد خجال اعلی بیکر یکی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف جوانب بودند بشماخی جمع کرد با توب و عراب و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستیل خان جمعی را بر سر قلعه قید که داشته با بقیه سپاه غنایان احد اتفاق و در کنار رودخانه آق قو قاتی منبر بقیه دست داده و فاین آتش حرب و قال اشتعال یافت و میان در اول حال قربانش را و قتی نهاده اسب جلوت پیش انداخت و بفرج سپهری و لوده دست است دست چپ را آورده بر تپ رسانید نزدیکی آن رسید که با فوج قاهره چشم زخمی رسد خود قربانش بخیر الطاف آبی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول گشت شجاعت و دلادری در میدان کارزار بجولان در آورده و در آن بر صفا عدات آختند و امراء و لشکریان دست است دست چپ نیز که راه اندازم پیوده بودند عطفه بخان نموده بطرفه یعنی سگ جمعیت آن کرده را متفرق و پریشان ساختند و کستیل خان افتاده محمود پاشا بهر خجال اعلی پریشان و بد حال عنان از معرکه تافتد و رو بهزیت نهاد و خود و غفور و دو عقاب آن کرده کرده محمود و از خود رومیه برخاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستیل خان افتاده و او بفرات رفت که محمود پاشا است نزدیکی آن رسید و بوده که نوک سنان بدو حلقه و در پاشا در آشنایی کرد و در بزم تیری مجروح گشته خود از آسیب زخم از گت و دوبار مانده بود سینه و سلطان مقدم نیز مقداری مسافت بقا و اعلی کرد و چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تجزیه یافته بوده و قربان شده باشد نموده که کستیل خان زخمی شده عنان از تقاب که بخاکان کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند و محمود پاشا جان سلامت از معرکه بیرون برد و با بقیه السیف بقلعه شماخی درآمد اسباب قلعه داری مرتب ساخت و با استحکام بروج و باره پرداخت و جمعی که بحاصره قلعه مانده بودند توقف نگذاشت و در آشنایی انزاع رومیه بهر که رسیدند و نامواری و دوزخ را بر آفرید و رومیه در این محاربه مقتول شدند و مستحفظان قلعه قبل از انزاع خود رومی و غلبه لشکر قربانش خبر یافته قلعه را خالی کرده راه حصار پیوند و همچنین کوتوالان سایر قلع دست از محاربه است آنرا کشیده بشماخی جمع شدند و سوا قلعه شماخی و باد کوبه و در بند قلعه دیگر در تصرف و میان نماد کستیل خان نبوی که در خدمت اشرف تمید یافته بود جهت امر اجماع محل الکابین نموده جمیع امانی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات کربستان و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب سرعان بپایه سر بر اعلی عرض نموده در دار السلطنه بیز نثارهای شادمانی بنوازش آوردند و معافان را زمانه سرهای قتیلان و دوزخ آلائی که عیارت از رایت است و چند هنس زنده بدرگاه اعلی آوردند و حسب الامر اشرف علایان که جمعی و چکر کس استقبال نموده سرای مقتولان و گرفتاران و رایات کتون را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی شاهی ظل آبی از عواطف خردوانه جایزه و جلدوی مسخ و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی را و بارین و لکام مرصع

سفر شیراز و انجمن  
سیاه قریش در سال  
دوازدهم ۱۰۳۴



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۱۳)

دستبرد عجبی بود حضرت اعلیٰ اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاه یکسری در اینگونه غریبها تا خبر موجب شد  
و سودمند است همان شب بای غریت در رکاب سعادت آورده بهرقت برق و باد روانه مقصد شدند و چون بقصبة طسوج و حوالی س  
رسیدند خبر آمد که پاشایان از دوان بیرون آمده چون یکم حمله کردند از اینها حضرت اعلیٰ و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف  
اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از دوان و معسکر سرداران این صفت دارد و شوند فتح آن غریت کرده از یکسری بازگشتند چون عسا که مضمون  
از تبریز بر روی آمد مستعد یورش بودند که کی قورچی باشی بتاخت ولایت ابلق که حاکم آن از سنجی رومیه بود فرستاده بنفس  
نفیس در آنجا و دچند روز بنشاط شکار پرداخت بفرقه ولایت بازگشتند عسا که خطر مال از قلل جبال صعب المساکنت که دو ماه از تبریز  
گذشته از کثرت برف و هم و خیال را عبور بر آن محال می نمود و نیز وی اقبال گذشته ابلق را تاخت نموده غایم موفور بدست آورد  
و تا یکم از نزار نهار و صبیان کفره نضائیه که با خود مسکین و غازیان نصرت قرین بجای پیش آمده حرق و ذمه نموده جرمی شده بودند  
اسرائیلان شرعاً بهر جد و جوار رسیده بود و اسیر کرده مظفر و منصور با غایم موفور مراجعت نموده بمو کب بایون پیوستند  
ذکر قضایای کرستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و طغفر

### یافتن به نیروی اقبال شاه زمان

در طی قضایای سال گذشته مرقوم کتک بدایع نگار کردیم که ایالت و دارائی ولایت شیروان نامر کستندیل خان شده و اورا با  
از امر او عسا که در مافت الکسندر خان و دانه کرستان فرمودند که از آنجا توفیق الله تعالی نوعی که تمید یافته بر شیروان  
روند هر چند کستندیل خان حرف رفق شیروان بیان می آورد و پدرش تغافل و زید بیت وعل میگذرانید و صلا مشوجه سرانجام  
کار پس نیش و کرکین میرزا نام سپری داشت که ولیعهد پدر بود و او را صلا را ضعیف نمید که کستندیل خان را با آنکه بشرف اسلام مشرف  
در قرب جوار او قدری بهرسد و مانع پدر بود تا آنکه مسالمت و اجمال از حد اعتدال گذرانید و امرای قزلباش اطاعت توقفا  
از معاونت یا وس شدند و چنین معلوم ایشان شد که الکسندر خان و کرکین میرزا منتظرند که فیصل محام جنود قزلباش و سردار روم  
در مهال چه صورت خواهد یافت و غلبه از کدام طرف خواهد بود بقضای وقت عمل نمایند قزلباشیه بیانی آغاز نهادند روزی کستندیل  
میرزا با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پیر آمد و در آنرا نیز طلب نموده در باب چه شیروان سخنان بر زبان  
آورده در شتی آغاز نهاد و هر چند از این مقوله گفتگو کرد الکسندر خان عذری چند میگفت و او را مجمع کر جیان که داشته بختخواه خود  
رفت و کرکین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورد کستندیل خان را از این طرز سلوک و تغافل طاق شده اذنب  
برادر شتاف و با و رسیده بر زبان کرکی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان کستندیل  
خان با و نزدیک شد بشیوه خیز از نیام انتقام بر آورده بر او زد و بطرقه بعضی با تمام کارش پرداخت از آنجا بازگشته بختخواه  
رفت از امر او بشیرخان و علیخان موافق بهر راه او بختخواه در آمده بکیش سلطان موصولتر کان با جمعی قزلباشیه در برین  
توقف نمودند و او باید بر زبان کرکی مکالمه آغاز نهاد و پدر با و زبان سخاوت و دشنام کشا و در این اثنا از قضیه کرکین میرزا خبر یافت  
فریاد بر آورده باز نادان کرکی اش را قتل امر او قزلباش نمود و علیخان موافق بشیوه بر او انداخته بشیرخان با تمام کیش  
پرداخت و دوسه نفر از نادان که معاف الکسندر خان بشیوه کشیده بودند از همان شربت چشیدند و خود قزلباش بر سر کشیدند  
سخان و امر اجماعت نمودند از نادان کرکی دیدند که الکسندر خان و کرکین میرزا هر دو کشته شده و چهار صید نفع کرکی که در آنوقت

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

مخالفان از آن حرات غایبانه و حله و سیدانه رسیدن کوکب تفرش نمود تا بمقاومت نیاورد و شکست یافته روی بوا دی هزیت (۴۷۲) نهادند و خود قزلباش بقایب نموده اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آید و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تگلو شکسته و بخند و برون رفت و غنایم موفور بدست پناه منصور درآمده کامیاب ظفر و قبال عنان بصوب النجی العطف دادند و این جنگ معظم مجار بود که امیرکونه خان را در آن اوقات با مخالفان دست داده مردانگیها از و بطور رسید و در میان دوست دشمن بلند آواز گشت شرح آمدن رومی و اگر ادب جانب خوی و مرند و توجه را یات منصور که بدفع شتر

### ایشان و قضایای پانحه آن اوان

از قضایا که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومی و اگر اد است بخوی و صد و دهم شرح این سانحه آنکه خیال اعلی بنی بکیان اگر اد را با جمعی رومیه تاخت و غارت خوی و مرند نامور ساخته مصطفی پاشا را با شلیق ایشان کرده روانه نمود و مصطفی پاشا از ایلیا حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در خطه عطریه تیرز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سه مرحله است یک شبه ایلیا آن حضرت استانده نموده خود در خوی توقف کرده امرای محمودی و سایر اگر اد را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب بود بمرد فرستاد و جمید سلطان دینی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت شرف عرض نمود و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان طغنه بدافعه آن کرده فرستاد و دافعه در کمال خوف و بیم مواضع مرند رسیده و دوسه محل را تاخت کرده و دواب و اغنام آن محال را رانده و چند نفر از عیار را اسیر نموده فی الفور باز گشتند جمید سلطان چون از این معنی آگاه شده دافعه ایشانرا سهل و آسان شمرده مقتیه رسیدن کوکب و با سبب نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تقایب ایشان نمود و چون بسیاری غارت رسید غارتگران دست از غنایم و اسیران باز داشته رفته جمید سلطان از مسلک خرم و دور اندیشی که جز دافعه سپاه دیگری است و راه فاده مندر نمود آن کرده راجل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و بیابکی که جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند از انهور و عجز نام نهاده اند و سیری کرده تا سه فرسخ دیگر بغرم کوشال آنگز و تکت و دود و مصطفی پاشا و سلیمان بیک که با جمعی کثیر در آن ایستاده منتظر دم پراکنده خود بودند از آمدن جمید سلطان با آن مایه مردم واقف گشته روی بجاریه آوردند و او نیز با وجود کمی لشکری آداب بیکت مبادرت نموده یکبار خبردار میشود که مخالفان اطراف و جوانب دور گرفته اند و اندکی از غفلت و سهو بی هوش آمده چاره بخیر اندیشی بد زور بازوی شجاعت و مردانگی خود را از آن جمله بیرون انداخته راه فرار میبویند و گرفت و مخالفان برادر آوردند و سیر نمودند و جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیه استیف شکسته و پرتیال برنده رسیده در صحن ورود قورچی باشی و اردو گشته قورچی باشی با وزیران عتاب خطاب کرده چون فایده بر آن مرتب نبود باز گشته بخدمت شرف آمد در این اثنا در سنکامی که حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب آباد بچوکان بازی مشغول بودند ملازم امیرکونه خان آمد و عرضیه آورد با مکتوبی که یکی از دوستان با نوشته بود رسانیده مشعر بر آنکه قزلباش مصطفی پاشا که قبل از این اراده نموده بودند که بر سپهر امیرکونه خان روند و در آنوقت صورت منت در این وقت آن غایت اقصیم داده روانه اند و قریب یکبار آب رسیده اند بخاطر آنو خطر نمود که از تبریز بیچاره نموده از عقبان لشکر در آید و از پیش امیرکونه خان و پس عا که منصوره کوکب بایون ایشانرا در میان گرفته خراسانی انقوم در کنارشان ننهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۷۱)

مهر خدای مملکت مد نظر تقدیر کسی که زانیده نواز شات از جبهه سراسر افرازی یافتند در همین روز خیر و روز ملازمان امیر کزنه خان قاجا که بحسب فرمان در انجمنی بخوان اقامت داشت آنده خبر جنگ او را با محمد تگلو سختی رومی و اندام یافتن او از عا که منصوره رسیده از جمله غنایم و اختراهای مخالفان چند را اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سپهر کارا شرف بود و بنظر اقدس کدر اندیشه شریح آن ساخته آنکه محمد تگلو خود را از شمعان روز کار میثمارد از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال ایروان و کوه کج و آنکه آمده بود که با خود قزلباش که در آنکه دو توقف نموده باشد مقاومت نموده دستبرد می نمایان نماید و در آنکه دو مستند فرصت بود در خلال این احوال از جنود رومیست قهر پاشا و مصطفی پاشا با کزوه انبوه و مسیران اگر از او ان عبیرم بر بزدن امیر کزنه خان اراده آمدن بخوان نموده بودند امیر کزنه خان از ورود این خبر با کزوه ای از طایفه غازیان جلالت اثر قاجار و امرای تاین جمعی که بگوشت اوتعین شده بودند تا کنار آب آرسن رفته بود پاشایان مذکور از دلسیری و پامی جلالت پیش نهادن امیر کزنه خان خوفناک گشته جرات پیش آمدن نکردند و فریغ آن غریب نموده با گشته بودند و امیر کزنه خان خاطر از مخرج مخالفان جمع کرد و بخان بصوب مراجعت یافت محمد تگلو از رفتن امیر کزنه خان بجای آب خبر یافته بخان آنکه بجو و انجمن آمده باخت و عارت و دستبرد نماید با فوجی از ابطال رجال و کزوه و مردم طاعنی یا غنی تا خود و بخوان آمد امیر کزنه خان اکثر مردم خود را که احوال و احوال ایشان داشته اند پیش انداخته خود متعاقب با معده و دی میآمده و چون میدانست که محمد تگلو در این حوالی میگردد و بهواره در کین مکرر دست چنکس را برسم خبر گیری بر بست ایروان فرستاده بود که مبادا داخل سپهر را بی بغازیان گیرد ایشان بخند پخته از قزلباشان دچار شده چون مذکور مردمی بودند با آنکه در آیین سپاهیکری خبر کمران را تا ضرورت نشود رخصت مجاری بنیت را کج حل و غور گشته برایشان تاخته در دم او خنجه انداخته و انجاعت با فارسان مضمار رجالت و نادانی بحسب و روبا و بازی جنگی کرده لطفه ایث از انجود شعله کرده اند تا آنکه سپاهی لشکر از بسو نمایان شده آن دلاوران محسره که برادر در میان گرفته فیما بین جنگ عظیم در پوست کردی از آن مردم در آن معرکه ضیاع شدند و چند نفری جنگ گمان زخم دار و ناتوان سپردون رفته خود را با امیر کزنه خان رسانیده حقیقت حال جبار نمودند و همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان می شود امیر کزنه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او شیر رفته بودند چنانچه اسبان سواری و کوهنمای او را برده بودند و خبر مجاری به نمودن لایق نام و ناموس خود انداخته با فوجی قیل که بر داشت قدم بمهر که کارزار نهاده فیما بین جنگ در پوست و محمد تگلو با کزوه انبوه جلور زنبور که تیز رسید و یک حمله چرخان خود قزلباش را شکست داد امیر کزنه خان مشاهده آنحال نموده توکل بر غایت قادر و ابجلال کرده خود با امرای ریش مردمی که بر داشت عان کمران بحار به اعدا انعطاف داده فیما بین سیران قتال و جدال اشتغال یافت و کزوه مخالف آثار اقد از طایفه ساخته بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش از زخم اکر که دزد چنانچه مقصود سلطان لنگر لور خیم یافت و بر اسب سواری کزوه خان چند زخم رسید و علی هذا القیاس نزدکمت بان شده بود که چشم زخمی رسد از نمونیت اقبال روز پسندون شایط الکی که همیشه قرین حال مستبان این سلسله ابد تو امان چند نفر از ملازمان امیر کزنه خان که پیشتر روانه انجمن شده بودند از در کزنه خان ترز لظا کشته بلا حظه آداب نوکری باز گردیده اند و خبر رفتن او بر بست ایروان شنیده طریق خدمت سپرد به سرعت بری و باد خود را در دستگیرم گرمی معرکه قتال با قای خود رسانیده اند از آنجمله جلوداری که اسب کول همراه داشته در وقتی که اسب ساری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دود از کار مانده بود رسیده و امیر کزنه خان این لطیفه غیبی را از انارات فتح و علامات غرور استه بر جنب آسوده سوار شده با فوجی که در آنوقت حاضر بودند بر صفت اعدا ناخته و آثار طبع ظاهر خسته

## سال نوزدهم جلوس شاه عباس اول

استقام گردیدند و جنود قربان باش بنج و ظفر خضای یاقه تسلیم را بمحمد زمان سلطان شاه لک که از ملازمان مظفر حسین میزداد بود و دانی (۷۵۰) بود از هندوستان عود نموده در ملازمت حسینان میبود چون از اوضاع آنولاست خبردار بود سپرده آذوقه و یراق قتلعه داری را انجام نموده عود کرد و بعد از معاودت جنود قربان باش شاهی بیکت خان در همان ایام خود بالکرار آست و فیلان پریاسته و با قلعہ کیری بر سر قلعہ بست آمد و چون پای قلعہ رسید از کمال غرور و خشمناکی اراده نمود که پورش بقلعه انداخته جزا قدر مستخر کرد و اندک و قل که معظم اقبال او بود در دوازده تسلیم رانده لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند در شاهی جنگ و جدال با دیلجی از قلعہ انداختند در حسنی که آن عده جوی که پیکر غرطوم شعبان مثال بلند ساخته بود و دیوار در سربده بود کلوله با دیلج بردمان او خورده و ملقوم را از یکدیگر دریده کار کرد و قیل غلطیده از پای درآمد از افتادن قیل لشکریا زار دست از کار رفته پای ایتماشان ست گردید و بسیار از بهادران جنگی بزم شکست ناخیز شدند شاهی بیکت خان درین پورش کاری ساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه و بد بجز بازگشتن چاره نیافت و قطع تعلقی از آنولایت کرده بجانب قندمار بازگشت و ولایت کر میر بصرف و یابای دولت قاهره فرار گرفته سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسینان حقایق انجیل را پایا سپهر را علی عرض نموده زلزله خازر انجندت اشراف فرستاد حضرت اعلی شاهی ظل آبی را وقوع این قضایا که با قضای قضای حسنیار رومی داده بود در موقع قبول در دنیا مذکور که اگر از هیظرف الفت دوستی منظور نبوده باشد چرا این استقام در تخریب قندمار بطور نیامده که خود را آلوده قلعہ بست سازند علی انی حال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زلزله خازر ابعلیق خان شاه ملوک حاکم رسی سپردند که در رسی نگاهدارند که بعد از سرانجام از مشاغل آذربایجان او را بادیگر گرفتاران تسرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند در او چهلین سال معزای بسیار شیرازی که مستوفی المملکت شده بود و کما فیغی از عهده این امر خطیر بیرون توانست آمد از بی پروائی و مستی باده هوشش را بای منصب در محاسبات کیلان خطی چند زده و مبلغهای کلی بسو و سیمان از مال دیوان فرو گذاشت کرده بود که میرزای عالمیان در آنکلت خود بمترآمد عرض کرد و زده از بیغوری او بر پیشگاه خیر اقدس برپوشور انداخت و را غل نسو نموده در اوایل سال نیلان بیل اربع عشر و الف آن منصب عالی میرزا قوامار ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که با عن جد از اکابر و امانی آندیار است و در این هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و او کسب علم سباق از آقا شاه علی دولت آبادی مستوفی سابق که نهاد انجمن بود نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد

وقایع سال سیمت مال نیلان ترکی مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم

### جلوس سعادت بانو پسهایون شاهی ظل آبی است

نوزدهم عشرت افزونیهال سیمت منوال در روز دوشنبه غره سهری القعه الحرام سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد یعنی اعظم و عطیه بخش عالم که است از نسایم ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض تربیت اوست بمنزل شرف انتقال نموده بیکت کاه مبدع جهان آرا مفت سرائی جهان و گلشن احوال جانیان از فیض بهار و لطافت از بار طراوت تازه و تربیت یازده افت حضرت اعلی شاهی ظل آبی در دار سلطنته تریز از در طرب انگیز را بغرضی و سر خذکی گذرانیده بوازدم جشن و سرور و مراسم دولتی و سرور اقدام فرموده بمرام خسروانه بخت افزای خلایق بودند و امرای نامدار و صدور عالم بقدر او و زوار و مستبان بارگاه ملک مدار و عیان سپاه ظفر شکار که در آنوقت در موبک نصرت قرین بودند هر یک علی قدر مراتبهم بکیشهای نوزد و زی خود و امرار و حکام



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۹)

قدما را ولاد سلطان حسین میرزا و له بهرام میسر که مدتی در آن عرصه دکن کشاکش مروانی دولت بودند از بی عادت و ادب از دولت تاقه بواسطه توهم آسب لشکر از بکت برفتن هند وستان را غلبه کشته حساب لاشاره پادشاه و الاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند فرامی آید بارتقار ایشاهی بیک خان چغامی سپرده خود بخدمت آنحضرت پیوسته تا غایت از اینجا بنا برابطه الفت و دوستی که همیشه فیما بین سلسله صفویه و دودمان و الامکان مجبور می تحقیق خانواده رفیع بار می شکم بود و حق انولایت که ملک مورد و شکیصه ساله این دودمان است نشانه در سالی که رایات منصوره از سفر پنج مراجعت نموده متوجه عراق بود میرزین العابدین میرزا عبدالحسین که در کمر قندهار رتبه بزرگی داشت از اطوار هندوستان و سلوک ناموار جاگیر داران آید با بکت آمد و ترک مقام قدیمی که در هندوستان و متعلقان را که داشته اند بجا بیامد و عدالت و الطاف شان را آورده در دار السلطنه هرات شرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلیٰ اورکسین خان امیر الامرای حسلسان سفارش نموده در ولایت فرامی گیرد شاهی بیک خان حاکم قندهار بدینجهت خانه کوچ و دوپرسیده مذکور را بقلعه قندهار برده و نام واد و تاده سال در قلعه نگاه داشته آمدن داد و او از جانب فرزندان خود دشواری خاطر بود و خبر بیک غلام حسین خان را که بجهت ضبط باج شوارع در سمره بود و سوسه کرده او را بگرفتن رسیدند او در کفر قندهار بست و رغبت نمود و جمعی از اهل زمان قدیمی پسند میرزا عبدالحی که در نیند او بودند با و اعلام نمودند که حسن بیک و حسین بیک و ولدان خانم بهادری که حارسان قلعه بست اند در کمال غفلتند که با جمعی متوجه ایطرف گردید قلعه بست در میان این معنی محرم آن داعیه شده و خبر بیک را بشیر از پیشتر اغوا نمود و او از جهالت و خود را می که آنرا اشباع نام نهاد بی امر و اشارت حسین خان با جمعی از تاسینان و اتباع خود با اتفاق میرزین العابدین بدینصوب در حرکت آمد و چهل مسرخ راه را طی نموده شبی در قلعه رسید و عارسان را در خواب غفلت یافت و در بان بردیوار حصار که داشته بقلعه درآمد و اهل قلعه خبردار شده با قریب باش جنگ در پیوستند حسین بیک که کشته حسن بیک خود را از قلعه انداخته راه سراسر پیش گرفت و قلعه بست که از قلاع مشهوره قدیمه و در آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر حسن الدین سبکتگین بود با سانی بتصرف خسرو بیک درآمد و چون بر توغور شاه بیک خان برین خبر یافت امرای باین خود را شل زد و خان حاکم قلات و اروس بهار حاکم نیند او و جمعی از جاگیر داران آنحضرد و لشکر قندهار را با فیان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسین خان امیر الامرای حسلسان را استماع رفتن خبر بیک و خود سری و خود را می را بر آشفته اراده نموده او را از این حرکت نامسخر منع و درجه نماید و چون مخالف خیامی اثر اعلیٰ است قلعه را به دستور بمو بان حضرت پادشاه و الاجاه سپار و درین اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیک خان بر سر خسرو بیک را رسید حسین خان از ورو و این جنبه آشفته گشت زیرا که مرصده آن بود که شاهی بیک خان کس نزد او فرستاده استعلام نماید و تدان این قضیه را برای دوستانه و موط و موط گرداند و او را غرض و رجاء و جلال مقید بانها و اعلام امیر الامرای فر بود که لشکر فرستاد حسین خان را غیرت و محبت قربانی از آن اراده منصرف ساخته در مقام معاونت خسرو بیک درآمد و جمعی از غازیان شالو و میران او و باق را با اتفاق ملک شاه سیستانی که در هرات بود روانه آنصوب نموده بمحیل خان آپلو حاکم سمره نیز اعلام کرد که با لشکر خود در فاق کرده و معاونت ایشان نمایند و این گروه از سمره ایضا روانه صبحی از آب پیرمند سر راه برفج قربان گیرند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از سیصد نفر از آب کشته شده بودند و لشکر کار آمدنی چغامی بچهار متجاوز بود که بیکدیگر ملاقی شدند جنگ در پیوست در حله اول نیروی دولت وین اقبال بری و ال شکست بر لشکر چغامی افتاد و در خان با جمعی کشته از بهادران دکن کشته اروس بهادری بقتل رسید و زیاده از پانصد نفر در معرکه برخاک هلاک افتاد و طعمه حرام خون آشام و لیران بهرام

# سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

همت کرد و با موزنی و سه هزار کس از اطراف قزلباش که فراهم آمد بود روی توجیه بمقصود آوردند و ذوالفقار خان و حسین خان  
 فرمان و اجابا که از خان ایشان از آب که کدرانیده عود نمودند و دستبیل خان با امرای شیردان متوجه کرجان پر خود  
 شد که از آنجا سپاه کرج را بخود ملحق ساخته متوجه تیسر و لایت شیروان کرد و شرح احوال او و قضایا که او را در کرجستان  
 و شیردان روی داد و در وقایع سال آینده بتوفیق و یاری حضرت آفریدگار مرقوم کلیات قایع نگار میشود با بجملة حضرت اعلی  
 شاه فی ظل الهی در آن رنستان در بلده فاحشه تبریز کامیاب دولت عافیت بوده بعد از فسخ از تیرات مصلح  
 ملکی و انتظام مهمان شکر کشی و لشکر آرائی و داد و دهی خلیاتی بعیش و خرمی اوقات کرامی صرف می نمودند و معتد شد که جمعی از عساکر  
 حراسان سین در اول بهار متوجه سیاق آذربایجان گشته در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال پوشیده و جمال اغلی چون درین  
 آمد و رفت کاری ساخته بود و دروغی چند بنسب و غوغا پادشاه روم عسکر ضمیمه نموده بخاطر آورد که شاید بکفایتی صلح و صلاح  
 کاری باز دسیهان بیک محمودی حاکم خوشاب که پایا سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود و سید ساخت که کتابت با تاعنا  
 الدوله حاتم بیک وزیر دارکاف و دولت قاهره نوشت که همان مصاحبه سابق از طرفین ملحوظ بود و حضرت اعلی شاه فی ظل الهی روی  
 توجیه بجا عراق آورند و از اموری که از هر دو طرف صد و یافه اغراض شود این خود امری بود و در از کار و آرزوی خارج اند  
 دایره عقل و احتیاج جمعی از کوه خردان پست همت بنا بر آسودگی خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح بدین طریق می نمودند که دارا  
 تبریز و محالی که درین طرف آب ارس واقع است و محیط تصرف در آمده بتصرف قزلباش گشته مضایقه نمایند و محال آن  
 آب را نشان بوده از جانب قزلباش تقاضی بدان رود و فاصدین الجانین رود خانه ارس باشد هیات هیات (ع)  
 فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است همت بلند شاهی و نیت از چند پادشاهی مصروف بر آنست که کل مملکت و بلاد فخر و  
 شاه جنت مکان عتین آشیان که در صین مصاحبه آنحضرت با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده بستم  
 بحیط تیغ و تصرف در آورده نیم ذرع از زمین دایره و باری معتقد شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و معتد و دست  
 بر سر آن تلاش نماید و جواب کتابت بدین طریق نوشته شد اما آن مقامات که مسطور گشت جمعی هرزه در ایان بیده که بیا ملازم  
 سلیمان بیک بزبان گفتگو می نمودند و جمال اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سپهر کرم بود دیگر باره سلیمان بیک را تکلیف کرد  
 که بکرتبه دیگر کسی فرستاده نگذارد که مقتضای سابق نماید در این مرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقرران و مخصوصا  
 بساط قرب و عزت اجرات اظهار اینکایت نیست از باب خرد از این گفتگو استلال می نمودند که جمال اغلی با صابت ای حسن  
 تدبیر شرت کاذب که بوده و او را از صلا از حسد و بهر نیت چه هرگاه پادشاه در بجای با کمال حسد و سندی و فطرت عالی  
 بطلب ملک موروث برخاسته که همت ب حصول این مطلب جلیا چست بهتا باشد این گونه مقامات میان آوردن لعب کودکان  
 و شیوه ناخرد و مندان است انقضه چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوعی دیگر بود اثری بدین مراسم و آمد و رفت مرتب نشد و  
 جانین مثبت این مهم حواله مثبت است که از آنها ناخیز و غیب صورت وی نماید و مسلم تقدیر حضرت حق قدیر بیک کیفیت چه مقصود  
 ذکر بدست درآمدن قلع بست زمیند او را کر میسر قندمار که در این سال

مع  
 بالکسر منظور غنا  
 مان دور گزیده از بخت و از  
 درون بخت و از وسع و از  
 در خفا و درین حالت  
 از دست ایران  
 از دست ایران

باراده و تقدیر قاف در مختار جل ذکره بوقوع پست

از سوانح این سال مارک فال بدست درآمدن قلع بست است شرح این سر گذشت آنکه قبل از این رقم نگارش یافته که میرزا  
 قندمار



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۶۷)

ملحق کردند و قریحان بهرام صولت بدین خدمت مقرر گشتند و چون ایالت و دارائی و امیرالامرائی ولایت شیروان میرزا  
اعظم کوستندیل میرزا اوله الکسندر خان نامزد شده بود که چون توفیق الله تعالی بجهة تسخیر درآید با دارائی دارند در این وقت  
الکسندر خان از خدمت اشرف معتقد نمود که سپهر همراه او که در ویشروان فرستند که بالشرک و جستان معاونت پیر بتقدیم رساند  
در این نرستان که مدعی از هیچ طرف برویان شیروان نرسد آن ولایت استخر کرده بدو سپارد و بدین گونه مدعی عیار اخلاص  
خود را بر محک طبع و قادیما یون ظاهر کرد و اندر چند بر صمیمه اشرف واضح بود که سخنان او فروغی از صدق نه ارد و مطلب اصلی  
آست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که رای عالم آرا ایشا نظام بخش سلسله ظاهر و باطن است بنا  
بر استمرار قاعده منبر روانی و مراعات سلسله ظاهر گشتندیل میرزا را مورد توجهات شایان کرد و اندر برتبه بلند امیرالامرا  
و لقب راجه خانی مفتخر و سر بلند گردانید و چند کس را که شایستگی امارت داشتند برتبه امارت سرازیر نموده در ولایت شیروان  
الکار بایشان شفقت شده روانه دارالارشاد و اربیل گردانید که در اینجا ساحتی خود و لشکر کرده روی توجیه بقصد آوردند حکم  
معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اربیل و ارتش و طواش و اسخه و ملازمت کوستندیل خان امار  
شیروان اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را بخواطف خسروانستخیر گردانید و خلق فاخره که انامیه از تاج و جبهه و  
مرصع و سایر تشریفات لایقه محبت فرمودند و ظهورت پسر زاده او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان و محضرت  
استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته با اتفاق پدر و پسر روانه شدند و امار که برافقت تا بمینی گنبد  
خان مقرر گشتند بوجبی است که مرقوم میگرد و شاه میرخان که از زاد و ایان قدیم ولایت شکی است مدتی بود که بیایر سیر اعلی  
جبهه خلاص پورمین عبودیت میبود عاقل و عیار شایسته در از انظور جنال و دو توجاهی در مقام احیای سلسله قدیمه شده و در ایالت  
و دارائی ولایت مورد شکی سر بلند گردانیده بفتح امیرالامرای مذکور روانه منبر موزد شمس خان تنسار فکر که با اتباع خود در قریاب  
مانده در میان روسته تبه پاشائی یافته بود در پای قلعہ ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرد و مورد  
الطاف شایان گشته رتبه خانی یافته بود در این وقت در سلک امرای شیروان نظام یافت دیگر علیجان موافق که از جماعت روسته  
قراباغ بود در زمانی که گشتندیل خان از خدمت اشرف بدین پدر بکر جستان رفته بود علیجان مذکور در منبر ابلاغ او را ملاقات نمود  
انواع مدد و سمرای بطور آورده بود او را در میان روسته علی بیک منافی کلفه اندا و منبر در پای قلعہ ایروان بخدمت اشرف  
رسیده رتبه امارت و خانی یافت و تقرر شد که در زمره اویماق شامو بوده من بعد او را علیجان موافق گویند او را نیز در شیروان الکا  
و با اتفاق گشتندیل خان در ستانده هر چند سابقا اشعاری باین مقامات شده چون در اینجا مناسبت بود از تکرار نیند شیده دیگر  
بار دیگر حال ایشان گردید دیگر بیکتاش سلطان که پسر محمده خان موصوفه ترکانست و رابطه خویشی با گشتندیل خان داشت حساب لایکها  
مشارایه مرتبه امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منظم گردید دیگر بی تیزی و سلطان مقدم و اخای سلطان جاگیر بود  
علیجان سلطان شمایل بنو و پسر در محمود و علی سلطان ارشی و فوجی از نقیچان موبک هایون نیز برافقت او را مورد پذیرش نمود  
این جماعت را از معبر قوین اولی آب کر که در نزدیکی کجی است عبور میبایست کرد از ملاحظه آسیب و متی که در شیروان منبر  
که ذوالفقار خان مسترمانو از اربیل و سینخان زیاده اعلی در اسبابار با قشون و لشکر خود تا کنار آب که مراقت الکسندر  
و گشتندیل خان نموده ایشان ابلاست از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست به ارالارشاد و اربیل رفته بشرف زیارت حضرت  
سلطان الاولیاء و مشایخ کرام قدس الله روحهم شرف گشته از اردواح مقدسه آن بزرگان دین و پیشه مان مشاهیر و یقیناً

## سال سیم جلوس شاه عباس اول

نهادی و در تمامی اسبان لشکر یا از بی قوتی قوت توان نمانده و پادشاه قربش عطش غان کرده در آن طرف آب آماده نرم (۴۰۰۰)  
و یکار است با خیال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت قامت جلال اعلی بکده از شاه در دستش داد که بجانب وان که  
نزدیک است رفته در آنجا طرح شلاق اندازد و بقلای احمد پاشا کوچ کرده اند و راه چورس و ماکور و اندک شدند چون آن را  
میلان است و کربو مار ابرف گرفته بود و صحت بسیار و شفت پیشتر رسیده اسب آدم بینایت تلف شده و در کمال جالی  
و پیرانی توان رسید جلال اعلی با قاپو قوی در بلده و مواضع شلاق نموده سایر لشکریان با طراف و حوالب پراکنده شدند اما  
که درستان چنانچه عادت نمیده ایشان است که هر دو طرف ملاحظه نمایند یکی در وان بخال اعلی بازگشت نموده آثار انقیاد  
بطور مینا و در بند بر خور شده و آن معلوم است که سر در غفلت شمار در این آمد و در کار می ساختن بخرارت نقصان می  
کرد و توقف نمودن او با فوجی قیل در قلع و آن مقتضی عقل و در اندیش بود و بجز اندک ساخته که در عالم سپاهیکری و ملاحظه  
کار از این طرف بطور آمد چنانچه پس نشسته از نا معلومی سخت و غوری که داشت روی در از پیش نهاده حسابی از لشکر  
قربانش گرفته و قلع و آن که شش روزه راه تیریز است محل اقامت انداخت اما طاقت از خواب غفلت بر آمده نداشت آن گشت  
نمنازان در طی حکایات و قایم احوال سال آینده مرقوم ملک شریف مقال خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنة تبریز و شلاق نمودن در آن بلد

### عطر سینه و سوانح بهجت فرامی نشا ط کنیه

چون بخواره بهام سعادت فرجام دولت و زامنندون بهستاری کارکنان عالم غیب سر انجام یافته و سیاه حضرت  
اعلی شاهی ظل الکی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض و السموات بوده بهجت همیشه بر وفق مراد حسن اعتقاد کامیاب  
صورت و معنی میگردند و دفع نکات خصمان قوی بنیاد و میزوی بهجت امداد قطاب و امانه که مستطمان کارخانه عالمه حسن  
و جوی روی می نماید چون خبر معاودت جلال اعلی سردار بجانب وان در جبهه و ضوح یافت غان غایت بصوب دار السلطنة تبریز  
مطوف شده از دانه مذکور که محل نزول اردوی طفرشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان سعود داخل شهر شد طرح شلاق  
انداختند و بر عایای محالی که کوچانیده بودند در هر جا ممکن داشتند با بر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و یا محتاج رشتان  
غایت شد چون اراده از بی باستیمصال اراده ایروان تعلق گرفته بود در آن رشتان خلق بینایت از آن طبقه در غربت محض  
نوت گرفتار آمده به بیار عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن ملک نبود حضرت اعلی از غایت رحم و شفقت بخلق آن  
حکم فرمودند که جمعی از ارمنه کور که از چنگ اجل رهایی یافته اند بمان اصفهان شتافتند چنانچه در آن ولایت آسایش نمود  
بفرایخیال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و نعل و شمشیر  
و تادوس هزار تومان بدین علت از مال دیوان ایشان دادند و اسپه کونه حاکم ایوان در آن رشتان با مقصود سلطان  
حاکم نخچران و سایر تاهیمان در ایتمی شلاق نمودند و بخیلی خان حاکم کرمان را بر افرانه فرستادند که قشلاق نماید و سایر اماران حسب قوت  
بالکمی خود رفتند که ترتیب و تجیز لشکر نموده در اول بهار بار اردوی طفرشان پیوندد و ریش سفیدان او بیاقات اقدغن فرمود  
که هر یک تفصیل خانهای ایل و اویمای خود را که در عراق و آذربایجان اند بفرستند و بهند که چون غیرت دین و مذہب است هر طبقه  
فراخور استعداد و حالت مدیاتی سرانجام نموده خواه لازم باشند خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بموکل حضرت



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۵۴)

ایشان افتاد که بعد از آنکه رومی بیشتر آمده از آب راس عبور نمایند و لشکر از قعدان ذخیره و عیق اسبان جنگ آمده اسب و لشکر  
زبون شده باشد و در هر جا مساحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان بردانند بدین وقت درست و عزم لاتی که در آن وقت مناسب است  
بجایون بود و نوعی که اندیشیده بودند آخری اجد کرده بطرف الحق فرستادند و امیر کوته خان، ابکو چاندین مردم ایروان را مأمور کردند  
دشمن را به حبس فرمان قضا جریان عمل نموده را عابار بجانب قزاق دناغ فرستاده کسی چنان در سپهر او نگذاشتند مگر قبلی که در شعب  
جبال و جابای دور دست مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از آنجمله کوچ کرده در اوج کلیسا نزول اجلال واقع شد و جمال  
بقا صر رسیده علیهمان بیک ایشیک آقاسی با آنکه همراه امان یافتنهای ایروان رفته بود و عذر خواهی نموده در شاهی محاوره و استفسار  
احوال از او پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکر کشی در آمده بر بهمنزین نهنگامه دوستی شدند مشا را به جوابهای مناسب  
وقت داده آنکه گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه نقض عهد و بیستاق بدین  
نموده مصالحه که چندین سال در میان تشرایقه بود بر سر نهاده عالم آرمیده را بشورش آورد و تصرفات در ملک موروث سلاطین صفویه نمود  
بخال اغلی از این جواب شکست منبسط گشته و در ارضت آمدن داد و مکتوبی مصحوب شایه نوشته بخانی که از عجب و غرور خیزد در آن مندرج  
بود از این طرف نیز جواب مکتوب بر وجه مغرب نوشته شد و بجزیر پیوست که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که خود قربان شایه از قرب ایشان  
بعد احتیاط نخواهند کرد و هرگاه مقتدر آنکی بوده باشد و وقت قضا می جاریه نماید آن سینه وقوع یافته آنکه در مکن غیبت است منبسط  
میاید البته چون لشکر روم بایروان رسیدند مکتوب بجایون در رودخانه وادی نزول داشت از انتمزل مقصود سلطان لشکر کو حاکم بخوان  
بکو چاندین انالی انملکت طهاسب قلی بیک غلام خاصه شیرینفر را کوچ دادن انالی جولاه مأمور شده بودند مردم بلده بخوان کوچ کرد  
بمال دزمار و مشراج دناغ فرستند و مردم جولاه اگر چه تعلق تمام بدان مقام و مسکن قدیم ایشان بودند اشتند اما در این وقت بجهت  
حال و حفظ اموال طوعا او که نا کوچ کرده بمرایق فرستند و در دار السلطنه صفایان جنت نشان در کنار زانیده رود مسکن ایشان قرار یافته  
بتدریج خانهای تکلیف باغچه دار عمارت نموده ایوم به بهمنزار خانوار جولاهی در آنجا مقام گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت صفا  
و خرمی مکان از مسکن سابق فراموش کرده اند حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلالت شمار را بجانب دست است دست چپ و مقابل ایشان  
تعیین نموده بودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبرد می نمودند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون  
آیند بدیاری عدم فرستند و چون ربابات جلال بخوان رسید بجهت آنکه بکروزد در آنجا توقف نمود جمعی را بجهت وجوی غلّه و ذخایر مأمور کردند  
و بحسب اقتدار آسمانی شهر و مواضع و دناغ مشربیه از حله آبادانی افتاده جانی که قابلیت نزول داشتند باشند بود و مهربه ارباب تخیم سلف  
خصوصا قاضی الدین انار و پیازی کرمان در احکام مشران علویین که در همین سال وقوع یافت تصریح بقتل و شورش آشوب نموده بودند  
در آنکه با بیجان بقتل آمده چندانی بخوان و بعضی بحال او یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب راس عبور نمود از دره گذشت  
در محل مناسب محل قامت انداختند و نظر بودند که چون لشکر روم از آب راس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب غفر  
اقتاب حاضر بودند و دست که یوه که کدزگاه تکت بقابل و مقابل خصم بردانند که آنچه دشمنیت آئنی بوده باشند بخیر ظهور آید و مبارزان معسک  
غفر آنکه فوج فوج بغزم دستبرد و زبان گیری می فرستند جمعی را که قدامت واردند از زبونی سببان ایشان ظاهر میشد که عسرت و شکنجی در میان  
ایشان واقع است بعد از چند روز فراوان معسک بجایون خبر معاودت و بجانب ان رسانیدند و جمعی که از اردوی روم  
کیفیت واقعه را چنین تفسیر نمودند که چون در محالی که عبور رومیست واقع شد آبادانی نبود از قعدان ذخیره عسرت و شکنجی در میان لشکر  
بجمله کمال رسیدند و در طلب بیکجوری و قول پشاهی بر سر خیمه سردار مجرم آورد که گفتند که تو خلاف قانون کرده که قائم کونی یا بولایت

کوچ دادن از  
باصفهان

## سال سیم جلوس شاه عباس اول

نمادی و در تمامی اسبان لشکر یاز از بی قوتی و توان نمانده و پادشاه قزلباش عهده خان کرده در آنظر آب آماده نرم (۴۰۰) و یکاراست با انجبال از طاقت مقاومت داریم و نه قدرت قامت جنال غلبه از شاه و در دست اراد که بجانب وان که نزدیکتر است رفته در آنجا طرح شلاق اندازد و بقلای وزی احمد پاشا کوچ کرده اند از راه چورس و ماکور و اند شدند و چون آن را میلاق است و کربو مار ابرف گرفته بود و زحمت بسیار و شفت بیشمار بشکر رسیده اسب و آدم بینایت تلف شده و در کمال بیایی و پریشانی بوان رسیده جنال غلبه با قاپو قلی در بلده و مواضع شلاق نموده سایر لشکریان با طراف و جوانب پراکنده شده اند اما از که در استان چنانچه عادت نموده ایشان است که هر دو طرف را ملاحظه نمایند یکی در وان بجنال غلبه بازگشت نموده آثار افتاد بطور مریا و در دند بر خورده دان معلوم است که سردار غفلت شعار در این آمد و در پکاری ساختن بخر خارت نقصان میگرد و توقف نمودن و با فوجی قلیل در قلعه وان تقصی عقل و در اندیش نبود بجز اندک مسامحه که در عالم سپاهیکری و ملاحظه کار از اینظر بطور آمده چند کوچ پس نشسته از نا معلوم بخت و غزوری که داشت روی در آفرینش نهاده حسابی از لشکر قزلباش گرفته و قلعه وان که شش روزه راه تریز است محل اقامت انداخت اما طاقت از خواب غفلت بر آمده مذمت آن گشته شمه از آن دلی حکایات و قایع احوال سال آینده مرقوم ملک شریفین مقال خواهد گشت ان شاء الله تعالی

ذکر توجه رایات فیروزی آیات بصوب دار السلطنه تبریز و شلاق نمودن در آن ملکه

## عطر سینه و سوانج بخت فرامی نشا ط کنیز

چون بخواره مهمام سعادت فرجام دولت و زنده شدن بسیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و میساید و حضرت اعلی شاهی ظل الاهی در جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء واثق بوده بدیجیت همیشه بر وفق مراد حسن اعتقاد کامیاب صورت و بعضی میگردند و دفع نگار خضمان قوی بنیاد و میزوی بهمت امداد طالب و اتمام که مستطمان کارخانه عالمند حسن و جوی روی میساید چون خبر معاودت جنال غلبه سردار بجانب وان در جبهه و ضوح یافت خان غریب بصوب دار السلطنه تبریز معطوف شده اند و در آنکه که محل نزول اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان سعد و دخل شهر شد طرح قشاق انداختند و بر عایای محالی که کوچانیده بودند در هر جا مسکن داشتند بنا بر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و یا محتاج رستمان غایت شد و چون اراده از بی باستیصال اراده ایروان تعلق گرفته بود در آن رستمان خلق بینایت از آن طبقه در غربت جن موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن ملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق آید حکم فرمودند که جمعی از ارمنه کور که از چنک اهل ربانی یافته اند بامان اصفهان شتافتند چند گاه در آنولایت آسایش نمودند بفر اغبال روزگار گذرانند و جمعی کشیر با خانه کوچ روانه شده در ملکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و نفا و شی شفقت و تادوسه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بایشان دادند امید کونه حاکم ایوان در آن رستمان بمقتصد و مدظان حاکم نخبه و آن و سایر تاهمینان در التیمی شلاق نمودند که بخیلی خان حاکم کرمان را بدران فرستادند که شلاق نماید و سایر اهرار خست فیه بالکای خود رفتند که ترقیب و تجیز لشکر نموده در اول بهار بار دوی ظفر شعار پیوندند و ریش سفیدان او یماقات اقدغن فرمودند که هر یک تفصیل خانهای ایل و او یماق خود را که در عراق و آذربایجان اند بفرستند و بندگان چون عبرت دین و مذمبات هر طبقه فراخور استعداد و حالت در دیات سرانجام نموده خواه لازم باشند خواه نباشند در اول بهار متوجه شده بمکعب نصرت قرین ملحق کردند



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۴۶۵)

ایشان افتادند که بعد از آنکه روسته پیشتر آمده از آبارس عبور نمایند و لشکر از قندهار و خیزه و علیق سببان بخت آمده آب و لشکر  
زبون شده باشد در هر جا مساحت باشد عساکر نصرت نشان بر دفع ایشان بردارند بدین نیت درست و غم لایق که در آنوقت مناسب است  
همایون بود بخوبی که اندیشیده بودند از غرق اجداد کرده بطرف الحق فرستادند و امیر کوته خان را بکوچانیدن مردم ابروان مأمور کردند  
و شارا را بحسب فرمان قضا جریان عمل نموده رعایا را بجانب قراجه دغ فرستاد که کسی چنان در پسر راه نکند آهسته مگر قبلی که در شعب  
جبال و جابای دور دست نماند بودند و چون اردوی کیمیا پوی از آنجمله کوچ کرده در اوچ کلیسا نزول ابطال واقع شد و جبال  
بقا رص رسیده علینان بکین ایشیک آقاسی با آنکه همراه امان یا فستهای ابروان رفته بود عذر خواهی نموده در شای محاوره و استفسار  
احوال را در پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکر کشی در آمده بر بهمنزین هنگامه دوستی شدند شارا را به جابای مناسب  
وقت داده آنرا گفته بود که امی صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از طاعت شاه جنت بارگاه نقض عهد و میثاق پیران  
نموده مصالحه که چنین سال در میان قتل و قتل بود بر سر نهاده عالم آمیده را بشورش آورد و تصرفات در ملک مورد سلاطین صفویه نمود  
بخال اغلی از این جواب نکست منبذ گشته و در ارضت آمدن داد و بختی مصحوب شارا را نوشته بخانی که از عجب و غرور خیزد در آن منبذ  
بود از اینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته شد و بجزیر پیوست که شما در بیات و قرار راسخ باشید که خود قزلباش از قرب این  
بعد اختیار نخواهند کرد و هرگاه مقتدر آگهی بوده باشد و وقت قهقاری محاربه نماید آن سینه وقوع یافته آنچه در مکن غیبات منبذ  
میاید البته چون لشکر روم بایر و آن رسیدند مکتوب همایون در رودخانه وادی نزول داشت از انبیرل مقصود سلطان لشکر لواحلم بخوان  
بکوچانیدن انالی آنکست طما سب قلی بیک غلام خاصه شریفه را کوچ دادن انالی جولاه مأمور شد مودند مردم بلده بخوان کوچ کرد  
بحال دزدان و مشر اجداد دغ رفتند و مردم جولاه اگر چه تعلق تمام بدان مقام و مکن قدیم ایشان بودند آهسته اما در اینوقت بجهت  
حال و خطا اموال طوعا او که نا کوچ کرده بمرافق رفتند و در دار السلطنه صفایان جنت نشان در کنار زانیده و در مکن ایشان قرار یافته  
بتدریج خانهای تکلیف با غنچه دار عمارت نموده ایوم سه هزار خانوار جولای در آنجا مقام گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت  
و غم میکان از مکن سابق فراموش کرده اند حضرت علی فوجی از مبارزان جلالت شمار را بجانب است دست چپ و مقابل  
تعیین نموده بودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبرد نمایند و بجهت جمعیت را که بطلب ذخیره بیرون  
آیند بدار عدم فرستند و چون ربابات بلال بخوان رسید بجهت آنکه بگردد در آنجا توقف نمود و جمعی را بجهت و جوی غل و ذخایر مأمور کردند  
و بحسب تقدیر آسمانی شهر و مواضع و مزارع متدبیر از حله آبادانی افتاده جانی که قابلیت نزول داشتند باشند بود و مهربه ارباب تخیم سلف  
خصوصا ملا محمد الدین انار و پیازی کرمان در احکام مشران علویین که در همین سال وقوع یافت تصریح بقتله و شورش آشوب نموده بودند  
در آنجا بایجان بقتل آمده حشر ابی بخوان و بعضی بحال راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه از آبارس عبور نمود از دره در  
در آنجا مناسب محل اقامت انداختند و نظر بودند که چون لشکر روم از آبارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان خود اقبال که در رکاب  
اختیار حاضر بودند و همینه که یکه گذرگاه نکست بمقابل و مقابل خصم بردارند که آنچه در شیت آگهی بوده باشند بخیر ظهور آید و مبارزان  
نظر از آنکه فوج فوج بغرم دستبرد و زبان گیری میرفتند جمعی را گرفته میاوردند از زبونی سببان ایشان ظاهر میشد که حضرت مکنی دریا  
ایشان واقع است بعد از چند روز قراولان معسکرها یون خبر معاودت و بجانب ان رسانیدند و جمعی که از اردوی روسته  
کیفیت واقعه را چنین نقل بر نموده که چون در محالی که عبور روسته واقع شد آبادانی بود از قندهار و ذخیره حضرت و مکنی در میان لشکر  
بجایگاه رسیده بودند و طایفه سنگجری و قول پشاهی بر سر خیمه سردار مجرم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده که قائم کوئی با پاولایت

کوچ دادن انالی  
باصفهان

## مال بیجه هم جلوس شاه عباس اول

و غلامان و تنگیان و نه راند از و سایر عا که حضرت طراز را در کاب هایون نگاه داشته باقی لشکریان اردوی مفر نشان خست باز  
کشتن یافته اکثر مردم ایل و دیار قات و روی بتلاقات خود آوردند در این اثناء خبر آمدن جنال اعلی تواند و توانی رسید و تحقیق انچه  
و لند اکار می ساخته خایب و خاصه باز کردید چنانچه از سابق کلام آئیده و ضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر معرکه  
آرایان مضار سخن سرای خواهد گفت

### ذکر آمدن جنال اعلی سردار لشکر روم بجایب آذربایجان و بی نیل مقصود بازگشتن از آنجوان و دیگر قضایای سعادت نشان

جنال اعلی سنان پاشا نام دارد و نشانی ز اداست که پدرش جنال نام داشته و بدیخت اورا جنال اعلی میخوانند و در ولایت  
بتور و مردانگی و شجاعت و فرزانی بلند نام و بحسن در این تدبیر زبان زد خاص و عام بود قضایای عظیمه که روی میداد و در پیشگاه  
و بحبت دفع خصما و سرکشیه اورا قاپودان یعنی میربحر کرده بخواست سرحد فرنگستان فرستاده بودند چون مقاومت با جز و ظفر و در  
قرنباش و استرداد بلاد و قلاع مفتوحه عظیمه قایل بود و او شجاعت و دلیری و حسن تدبیر از اقران رسته پیشی و پیشی داشت سلطان  
احمد خان اورا وزیر عظم و سردار لشکر نموده چنانچه اشارتی بدان رفت بر سر قرنباش بجایب آذربایجان فرستاده اورا اخذ  
بجست حقیقت لشکر توقف نموده بتیسه سامان و سرانجام عسکری پرداخت تا آنکه از هر طرف لشکرها با و پیوسته جمعی عظیم در اردوی او فرم  
آمده بالشکر موفور و سامان شایسته روی مقصد آورده بزرگن الروم آمد و استمال نامها با حمد پاشا فرستاده اورا بایات آذربایجان  
فرموده داد طلب نمود احمد پاشا اگر چه بحسب سواد و حال خود سپری و عصیان از او مستوحش بود در اینوقت فی الجمله شمال کشته با کوی  
از لوندات که بر سر اوج جمع بودند آمده بجنال اعلی پیوست و عا که از زن الروم و اخف و آنجوانی نیز بمیمه لشکر او گشت مجله با فوجی عظیم  
و حشری انبوه از از زن الروم بیرون آمده تا قاصد خان باز کشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش محیط بخلیات انوار عینی و  
میرش کن اسرار لاری بود و امر اعظام را بکمالش طلب فرموده از همه کوزه حکایات بیان آوردند و هر کس را آنچه مقتضای  
عمل و تدبیر و بحسن تقریر عرض میکرد حضرت اعلی شای قلی آلی زبان الهام بسیار که ترجمان بهم غیب است فرمودند که روم  
مدتی شد که سامان و سپه انجام لشکر نموده بحقیقت موفور و سامان شایسته آمده اند و خود ظفر و در قرنباش اکثر ترخص کشته روان  
یورت و مسکن خود شده اند در اینوقت بحسب کی لشکر چهار به و یکا مصلحت دولت روز مسنون نیست اما ای عظام و ارباب حیات  
از فرط غیرت و هوای و لیسری و دلاوری کرده سخن از حرب و قتال میکنند با لاف و رای جهان آرا بدین منبر اگر گفت که از نرلی  
که بنیم سر اوقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسوی نموده چند روز محل اقامت اندازند که او پیشتر آمده از آب راس عبور نماید و  
صلح دولت باشد در اینطرف آب وقوع یابد و انجی حضرت اعلی را نیز نفسهایون با طرازان سلطان روم لایق ناموس سلطنت و سراد  
زیر پادشاهی نبود بنا بر آن از آن هر حسد کوچ فرموده در آنجبه قلعه نزول اجلال فرمودند که شخص شود که او بکدام طرف حرکت نماید  
بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی کرد و در شکوه بود خبر رسید که جنال اعلی روی بمیت ایوان و آنجوان آورده کوچ بر کوچ  
متوجه است بنا بر شمول داف و ترفه احوال ریت حکم قضا پیوند بفا دیوست که رعایای این محال را کو چانیده بجال دوست فرستند که از  
آسیب لشکر مخالف بر گران و از دستبرد و ادب دوران و امان باشند و آذوقه آنچند لشکر قرنباش تواند برداشت بر داشته آنچند بماند  
و نا بود که و چنان نمایند که از این محال اصلا ذخیره دست ایشان در نیاید و عسوق جده که ده موکبهایون بالشکر سبای بر اطراف و جوار



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۱۲) انصاف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شدند و در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و رسیدن به اخبار بجا می‌رفتند  
 رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانوادۀ عثمانی جنگ ل غلی را که در میان رومیان و مغول شجاعت و مهارت برای حسن  
 تیر از انگار و استهسان سمت رجحان دارد و در سپهر فرنگستان قاپودان بود و با صلاحت و تدبیر میان میرحسبر اقا بود ان می‌نامند  
 بدرخانۀ طلب نموده بوزارت اعظم و سپهر داری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوئی و کچری همراه او کرده بر سر قریبش تعیین نمودند  
 و لشکریهای آنطرف مستنول را که رومیان اناطولی می‌گویند عبارت از برسا و بلادستان و سام و صلب و طرابلس و طرابزون  
 و دیار کبر و ارزن الروم و وان و کرستان و غیرهم است بمهرت و امانت و کور کردانید چنانچه در شان قریب با خبر ایشان فرستادند  
 و جلال غلی از استنول بیرون آمده بجهت و دیار کبر رسیده و صحرائی موشش بجهت لشکر توقف دارد بجهت تحقیق این اخبار را  
 صوابنای حضرت عالی شاهی ظل الهی بیدار دفع دشمن و عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق خیمات  
 و غارت الکاهی قارص و زرنشاد و آخند و دوسوقن غلات و علفزارها فرستادند و مقرر شد که چند روزه راه که عبور لشکر از  
 از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحرا با از غله و علف و آبادانی آثار نگذارند و در جایهای آنحوالی را که غیرتند باین طرف  
 کوچانند و مردم مسر محمل که شعار و دوختنهای رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن با بیطرف کاره باشند تا عسارت کرده و دقیقه  
 فرو نگذارند و عساکر نصرت نشان پذیرای فرمان کشته تاحن قلعه سی که باین قارص و ارزن الروم است تا عسارت کرده  
 لوازم حسرتی و سوزانیدن علفزارها و غلات تقصیری نگردد و تا دو سه هزار خانه و ارازا را منهدم و الوس و احشام که در آنجا  
 سیلاق و قشلاق داشته اند کوچانیده باین طرف آورده بمسرات فرساده و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شارقاده  
 و تا قریب بیت هزار اسیر غیرت آوردند که در میان قریب شرف اسلام دریافتند و آیات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر  
 که در موکب بهایون مجتمع بودند در آنجا توقف فرموده هر چند در درحکاتی و منزلی دلکش خوش محل نزول اردوی کیهان پویشید  
 و مستقر و در عساکر روم بودند که چون قدم بدین ولایت نهادن نوعی که مصلحتی وقت باشد بدفع خصم پرداخته آنچه دستور پرده تقدیر باشد  
 بجزر ظهور آید بود و برینسان بساط الهی پوشیدند تا که در قانون سلسله عثمانی چنانست که هر طرف لشکر کشند بجهت تفری احوال سپاه  
 در سیزدهم عساکر که آنرا قائم کونی می‌نامند یعنی روزی که قیج و داخل کله میشی شود در هر جا باشند غنای بصوب اجعت انعطاف میدادند  
 که قریب تجویل جدی که اول زمستان شدت سرما و بارش برف است بمنازل خود رسیده باشند بجهت آنکه تغییر قانون راه نیابد  
 قاعده را از دست نیندیشند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قائم کونی طایفه کچری که پیاده اند و استعداد سفر کمتر از دیگر سپاه  
 دارند علامتی را که در برابر جبین و خرقه پادشاهی نصب میشود از آنجا که بر عقب خرقه پادشاه بر دوش می‌نمایند و این حرکت اشاره است  
 که پادشاه مطلق که در روز موعود و زمان مراجعت است در و ز دیگر بسته کوچ واقع میشود و تغییر بدین قاعده راه ندارد و هرگاه در کوچ  
 پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود اراده چند روزه توقف نماید بکنجایان ممکن  
 کرده طمانبهای خیمه سردار را بشیر زده و خیمه را بر سرش فرو آورده و جبهه آفرایکوپا چاند و احدی بمنع ایشان قادر نیست غرض از تمهید  
 این مقدمه آنکه آیات فیروزی آیات تهنیت نام پانزده آخند و خیام اقامت نصب نموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشت  
 و باروی سپردی آورد و قائم کونی رومیان نزدیک شده جلال غلی بنور در صحرائی موشش بود و بنا بر قاعده و قانون عثمانی  
 در این سال آمدن و محمل نبود و سردار داد خاطر اشرف آن بود که در این سال در هر جا مناسب باشد قشلاق نموده و ادایل مبارک هنگام  
 حرکت لشکر با است در هر جا از بیلا قات صلاح دولت قاهر باشد جمعی نموده آماده بکار دشمن باشند تا جمعی از اماران و چوچا

# سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

بین الجهور مشهور است از عالم احتیاط کسان کار دیده همستادی برستایردان فرستاده بوده از شاه ده علامت کرد و غبار  
 خبر باد میرسانند و او در کمال سرکشی براسب فرار سوار گشته تا صحرای موش در هیچ مرحدغان باز نماند و قتل در میان لشکر او  
 افتاده از این خبر اگر آواره دیار ادا برگشته و خود تا آمدن خیال غلی در همانجا اقامت داشت و الله ویرد بخان چون  
 پیش رفتن با مور بود عنان بصوب مراجعت لطف داد و هر چند الکاف مخالف بود لشکر یا از انصب عارت و خیران رعت  
 عجزه در عایانی نموده صلا در این آمد و رفت آسبی از عا که مضوره بجزه رسید ساخته دیگر بدست در آوردن قلعه شور و کل  
 از توابع عجزه سعد چون گری از او باش و دینه بقلعه مذکور در آمده انحصار را پناه خود و استظهار ساخته متعرض خلق اندیشه در پناه  
 نصرت آیات به انظر در حرکت آمد و چون ساحت انفرصه دلگشا که اکثریت شقایق و سبزه و علفزارهای مرغوب از ریاض جانان  
 مبداء مضرب سادات جاه و جلال گردید آن سیه بخان تیره را می از بخت برکتی انحصار نا استوار را مانع خود شناسانده  
 جبارت در حاست آن محکم فرزند و از این طرف فوجی از عا که نصرت نشان و لشکریان قصد راند از صفایان متخیر قلعه مامور  
 و آن کرده و تبال که بخت متخیر آفتد چیست بته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را پای قلعه حصار رسانید  
 و محصوران هر چند آثار مبارزت بطور آورده در مدافعه بنود اقبال کوشیدند سعی بیایده ایشان بجایی رسید باز آن قلعه  
 چند جاسور اخ در دیوار کرده بقلعه در آمدند محصوران بر کشته بخت ترسار و شش بکلیسیائی که در ازمنه با ضیه از شک سیه ترشیده  
 در غایت استحکام و ارتفاع تریب اده در میان این قلعه واقع شده بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت از این ضرب متین  
 الماسکون سوراخ کرده بر آنهارت بلند ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه کلیم مورد دست و غضب پادشاهی کشیدند  
 بفرمان قهرمان زمان شکم دیده از لشکریهای قلعه عجزه تا ظفرین آویختند چنانچه در حصار از وجود جنبه آن خاست آرایش یافته  
 اعدای از انقوم تبس و زکار رنجابت یافت بعد از چند روز که ترنمات آنا ساحت دلگشا خیم خیم نصرت اقبال بود و حاصل اردو  
 باز از تحریب آن قلعه و حصار مامور شدند چنانکه استان اردو باز در تحریب انحصار بیدار می نمود در اندک روزی با خاک یکسان گردید  
 انالکلیسیائی مذکور که ارک انحصار نا استوار بود و از غایت استحکام و صنفی است و ان سکرانش در نظر بنده یک پارچه سنگ  
 رخام بنمود با تمام خراب شد و چون خاطر خطیر اثرش از این امور فراغت یافت عنان عزیت بطرف قلعه قارص و آنخذ و معوض  
 داشتند و دیگری از سوراخ آن آیام آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب قرا حصار است و وی از امرای سبغ روم تابع  
 بیکریکی وان است و از شکوه جلال پادشاهی و اوازه صوت و سطوت شانهشایی دل بای داده همچنانچه شیوه و شعار اداری  
 اگر ادشقاوت نهاد است که مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار نمایند اظهار و و توابعی انظر نمیند  
 او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور خلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده در دیش از آن خبری و از جوهر و توابعی اثری نیست  
 احرار در یافت کعبه اقبال بسته بعبادت بساط بوسی فایز که دید حضرت اعلی شاهی ظل الکی بر چند عیار خلاص انطبقة کوفه اندام  
 مراعات جانب ظاهرا که بین شیوه فرمانروایان عالم صورتست کرده منظور نظر اتفاقات فرمودند و جمیع کرامتیه و لغتبار چند خانی  
 بندی یافت بین الانسدران بدین پایه و الا علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کایاب عزت و عظمت  
 بود رخصت سعادت یافته با لقا خود نمود و دیگری از سوراخ آن زمان آمدن ایچی معبر است از جانب سرور سلاطین فرستادن  
 پادشاه اسبانیه و پر نکال که تا موازی نجا بهمنه لازم بر اقدار بر سر راه داشت و در حد و قارص بر کاه فلک مناصب  
 بشرف عقبه بوسی شرف شده تحفه هدایای لایقه انظر اقدار پس که رانیده منظور نظر غایت اتفاقات کشته در جان چند روز در نصرت

تبع  
 در  
 سوراخ  
 کشته



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۶۱) ذکر بعضی وقایع و حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جناب اعلی

### سردار روم سمت ظهور یافت

در ایام منیت فرجام بهار که هنگام نزاهت و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل آلتی در تنزهات ییلاق کوکجه تنگه کفر فی الواقع بطافت هوا و غنای باغ و کثرت باغین و از بار چشمهای خوشگوار و ترشح ابرو بر رخسار مطار رشک گلزار جان است غنای پیرا بوده بنشاط سیر و شکار بر سر دشت محمد معصوم خان کبری ایلمی پادشاه عالیجاه فرخنده نامی مالک هند را که بخدمت اشرف آمده رخصت از زانی داشته روانه دیار هند فرستاد و همچنین امرای اگر ادر که در پایه سپهر اعلی بودند خصوصاً عازمی بیک چکاری و مصطفی بیک محمودی رخصت یافته بالکار خود رفتند و از سوانح آن ایام آمدن پسران داود خان و ولد الکسند خان است که قبل از این پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و از عمر و دولت متقی یافته بابل طبیعی فوت شد و از او و پسران مانده بود که کثرت ظهور و کوه چتر را کشیدند با اتفاق بعضی از مخدرات استار آن سلسله باردوی معلی آمده ببلالزت اشرف مشرف شدند و کثرت از سوانح آن سال ایضا فرمودن الله و یردینان و فوجی از امراد و عساکر نصرت نشان است بر سر احمد پاشای جلای شرح این حال بر سیل جمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشای حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا در آمده بآلتاس و استانبول و حاکم وان شده بود در جایی که قطعه اقبال شاهی و نصرت موبک بایون ظل آلتی در آنجا بجان بلند آواز گویا یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده بود و او نمیکند حکم پادشاه خود نموده دست از حکومت باز داشت دست درازی دیگر ولایت قریه نموده بخود پسر اخلاط و عابد بوز و استبان و آنکه در اناحالی دیار بکر تصرف در آورده لشکر و حشربش را بر سر خود جمع کرده و چنانکه که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب او را بجار و بغار ترقه و آنچه بدست آورد و لشکریان و لوند است میر و پاکه از هر طرف جمع آمده شورش افروزی دماغ او شده بودند میداد اذیت و سرور و بدین مجموع شده که حد طارمان او بدو داده هزار رسید بود بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان احمد پاشا اخبار و درخواستهای او کرده سخنان کذب آنرا عرضه داشت نمودار کان دولت خانواد عثمانی صلاح دولت و وقت در اغراض استیجاب اعمال او پوشیدند و بنوبه تربیت و عطف خاطر او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر از پیشتر اقداریافته از باده و هوسش باری نخوت و بزرگی و جسور و داندگن خود دسری و خود را سر مست گردید و نسبت بملازمان غلبه اقبال شاهی سینه از او سلوک نامهربان بطور میر رسید و بطمع مال آزار و حسد ارتباط را بدینا میرسانید و همیشه در خاطر خیر معدلت تاثیر رنج داشت که در هنگام مجال و انتها ز فرصت او را کوششالی بسند داده شود در این اوقات که ییلاقات کوکجه تنگه مخیم سادات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده و محمد پاشای ولد زال پاشا که در آن قلعه بود و با احمد پاشا اطاعت نمیکند و محاصره نموده در گرفتن قلعه سعی است چون از ابرو ان تا ارجیش شش مایه مسافت است و با یلغار سه روز میتوان رفت بر برای عالم آرا پر تو ظهور انداخت که در این وقت که او در پای قلعه بوزم قلعه گری نشسته فوجی از جنود موبک مسعود را با یلغار بر سر او فرستاد که اگر خود بدست نیاید باری سلک جمعیت او که بانه دیوانی و عسکر و بنجود او اوست از هم ریخته و کشته او را بآوار کرد و بدین غریت صوابنا الله و یردینان از با فوجی از عساکر فیروزی تا اثر روانه آنصوب فرمودند افواج قاهره پذیرای مسلمان گشته سرعت سیر از قمر استعاره نموده روی مقصد آوردند و آنسافت بعید را در سه روز با یلغار طی نموده چون بولایت ارجیش رسید معلوم گشت که احمد پاشا بمقتضای الحان خائف و اینکه ایلغار نامی عظیم حضرت اعلی

# سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

و اگر او طعمه کشیده آید و برخی گرفتار گشته درین قنات کذا را بر او برارد و می رود میان افتاد و جنب خدمت مشغول شدند و طایفه  
افشار و قزلباش بقدر رغبت و کوشش و کوشش نموده کمال مردانگی بطور آوردند و غنایم موافق بدست لشکر منصور افتاد با کجده خاطر مردم  
آنولایت از نسیبایی و رعیت که بر بنده این واقع بود اطمینان یافتند و آتش تمام در آن پسر حده پدید آمد و امرای عظام  
ازون احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب محمدان پایه سپید و الا فرستاده از جمله غنایم آنچه را بقی نظر قبول سبب  
کامکار بود ارسال کردند اینند و چینی که را ایات نصرت آیات در قریب بلخ از ییلاقات که که تکیه نزول اقبال داشت ازون احمد را  
دست بسته با نفایس غنایم بنظر اقدس در آوردند از آنجمله چند اسب ایقرو و مادیان بودی مازی ترا و صبار قار بود که بر  
در حسن صورت و خوبی طاق و در دوندگی نادره و آفاق بودند چنانچه شاعر گفته (شعر) همه اعضا شایسته بر هم بقیا اینی  
کامل داشت از پس مادن خویش حضرت اعلی شای ظل الکی بنظر توجه و التفات در وی بگریسته امر فرمودند که دستهای او را  
ببند گردانند و بدین بجا بند و بلفظ کبریا فرمودند که تو با پیغام داده بودی که بنده و تو خواه شایم و بغداد را بجهت آنحضرت ضبط کنم  
و بهر کس اشار میشود می سپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص تو در بونه امتحان تمام عیار نماید بر آینه مشغول نشی  
و تربیت شایمانه خواهی گشت تو از آن اراده پیشمان گشته بوعده وفا نمودی باز وعده التفات پیشمان نیستیم و با وجود جرات و جبار  
که از تو صد دریافت از منظور نداشته بوعده وفا نموده باز ترا بعد از او میفرستیم مشار الیه سرخالت بر زمین افکنده بزبان سکنت  
معروض داشت که اگر غایت شایمانه زلات این بنده کنکار را راعفوس فرموده جانشی فرمایند بشکرانه این موهبت بدت العبر سر جز  
بنده کی و طوق مندر برداری پیچ و بعد از ابر کس اشاره شود سپرده خود با مندر زندان در رکاب اشرف غایتی بنده کی بردوش  
گرفته بر اسم خدمت جان سپاری پردارم حضرت اعلی و اربابو اطاف علیه شایمانی اختصاص داده بجنان حاکم قلم و علی بنده  
که همان او باشد و بعد از چندی در ذکر از محنت او و مشقت بند و برنجیر آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخت نصرت  
از زانی داشته بهر ای ملازمان جنان روانه مقصد فرمودند و بجهت جنیان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ ازون  
احمد مردانگی کرده بودند خلع کرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و کسبین گردیدند اما ازون احمد چون سیر اهره رفت و بطلبی که  
داشت فایز گشت از قضای الکی در راه مریض گشته چون بقصه زنجان که از قصبات مشهور عراق است رسید خارا جل و انکیر او  
شده رخت برای بستنی کشید و ملازمان جنان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعض اشرف ساندند و مقرر شد که نقش او را  
بر پیرانش بچاوند که در اراضی مقدسه آنجا مدفون سازند و فرمان عاطفت و منشور استات باسم محمد بیک ولد او غرض ادبیه  
شده از رحمت و الطاف که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور اقبال درج شد اما احوال باقیه سیف لشکر بغداد آنکه بعد از انهم  
سکنته و پریش حال بشود در آنده محمد بیک را از گرفتاری پر گاه گردانیدند و او جسود بغداد را بخود متفق گردانیده خود را پاشا نام  
کرده بر حکومت آنولایت رقم اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدرش ابر گاه پادشاه روم عرض نموده انهار و دولتخواهی کرد  
ارکان مودت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پاشائی و منشور ایاالت باسم او فرستادند و او در حکومت  
آنولایت بتمکن یافت با استادگان پایه سپید اعلی از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خود سری بطور آمده از ارکان دولت  
عثمانی نیز خایف بود و بر تمولین عراق عرب تحلیلات نموده مصداقه میکرد و بجهت خود شک خاضه که در میان رومیه بسکبان معروف  
بهم رسانیده با لشکر بغداد و قول پادشاهی با حسیطان زندگانی می نمود و وزیر بطریق پرتابید نیافته ایام دولت مستعار و عمر پادشاهی

زود سپری گشت چنانچه از کلام آسینده بوضوح میرسد

و در بعضی

فوت ازون احمد و  
رضای جنان



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۹)

آن ضایع در محل خودست گزارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر آمدن ازون احمد و جنود بغداد بقصد قتل و عیش و محاربه نمودن امرا

## عظام آن پسر حد با او وطن یافتن امرا

در آن ایام که ییلاق مستخرج بلایع ضرب سر اوقات جلال بود از جانب همدان خبر آمدن ازون احمد و لشکر بغداد با نواب رسید و متعاقباً صدان حشمتیه پیام رسیده مرده فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام آن پسر حد و ثارت گرفتاری ازون احمد را کیفیت آنقصیه چنانست که بعد از آنکه الله ویرد بجان و امرا از بغداد مراجعت نموده الکامیر قباد و ولد میر عسکر که از سنجی بکین تابع بغداد بود متصرف شدند و بار دوی محلی پوستند ازون احمد را بنجا طر رسید که چون حسنان حاکم قمر و عیشگر در کاب اشرف و حاکمی در همدان نیست و آن پسر حد خالی است با عساکر بغداد و اما همدان آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محمل است که از آوازه توجیه لشکر عراق عرب اهل عجم بهم بر آید لشکر قزلباش اول گران بهرسد و ترک تیغ و شمشیر آرد با بجان کرده روی بجز است ملک عراق آوردند و بدین سبب خود متی منظور نظار شفقت پادشاه روم کشته بخلافی که قبل از این از او یافته مواخذ کرده و از سنجی غافل افتاد که کار پردازان عالم عیب که اسباب دولت و زافزون را پسر انجام میدهند اول مرفع بدخواهان پسر دارند محمد یک نام پسر خود را که آخر تبه پاشی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته یا و هزار کس از تبه بغداد و سوار پیاده الوار و اگر ادا که بطبع نهب غارت با پیوسته بودند بیرون آمده روی توجیه بجان همدان آورد و از امرای قزلباش قاسم سلطان و یما نواختار و شاه علی سلطان خدا بند و لو حاکم هر سیر در آن سرحد بودند از آمدن رومیته خبردار شده قاسم سلطان کس بجانب رستان نزد حسنان حاکم آنجا فرستاده از این واقعه اخبار نمود حسنان بلا توقف بکینه از نفرز قایل الوار بر سرعت رفت و باد توجیه انضوب کشته بقاسم سلطان نفی کردید و اتفاق دفع شتر آغزایه را و وجه تهمت ساخته بجانب باهی دشت که عبور رومیته بر آنجا واقع میشد در حرکت آمدند و بالوسات و شامات و سپاهیان قمر و عیشگر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد بغیر دفع ضاده متوجه شده به لشکر ظفر آریوند با جمعه موازی سه هزار کس از الوار و سایر جنود ظفر شتار فرهم آمده بعد از شاد و کجاشش برای یکی بر جنگ قرار یافت و از قتل لشکر ظفر اثر و کثرت لشکر مخالفانند بکش کرده کینه بر لطاف الهی و نیروی اقبال بزرگ شاهی کرده بمقابلت اعدا شتافتند و در زمان نام محلی از توابع دینک ملافی عسکین روی نمود سپه داران لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کثرت لشکر قزلباش مطلع شوند سپه داران اگر در راه بر صف سپاه چنانچه بقاعده و آداب جنگ مقیم گردند انصاف افواج قاهره و دگر و دگر شدند یک گروه قزلباش بر کردی قاسم سلطان و چرخیکری شاه علی سلطان و یک گروه الوار بر کردی حسنان روی بخالفان آوردند از آن طرف ازون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده و از خود در مکانی که منته و آمده بود که آشته با سوار و پیاده فتنی و گاندار که همراه داشت از روی خود سپه داران آمده صف سپاه آریسته گانده بکار گردید و دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد و جمعی که تمید یافته بودند از طرف جلور بر صف سپاه افتاد بر آن فتنه کشیده حمله آوردند و رومیته در حمله اول با پی ثبات از جای رفته و دشمنان از کارزار ماند و تا صید مدد لیران خود اقبال یافت عیان بود و میسر از نهادن ازون احمد محله در معرکه ثبات قدم و وزیده هر چند خواست لشکر بماند از منبر مانع آمده بجنگ عیب نمیدانستند و چون در بلند قامت قومی یک سکنی بود از معرکه بیرون نتوانست رفت در میانجا و سنیکر کشت و تا موازی و هزار کس از رومیته

## سال بیستم جلوس شاه عباس اول

قلعه اردان نشده بود و عسا که منظور به آن مشغول بودند برای جهان آرا در آن هنگام در مقام تمام نشد و مقررت که حسین  
بتدارک اختلال احوال خود و غازیان مردم ایل والوس پس بر دانه بحال خود باشد که بتوضیق آتی بعد از فتح قلعه بد آنچه  
مقتضای وقت باشد بعمل آید

ذکر فرستادن فوجی از حسنود اقبال بسر کردکی الله قلی بیک قورچی باشی  
بقرباباغ و تاخت و غارت نمودن و بازگشتن

بعد از آنکه قلع اردان فتح شد باحت قرخ بلای مضرب خیم نصرت اقبال گردید چون هوای تهراباغ بسیار گرم میشد  
و در آن ایام توجه کوبکهای یون با نظرف مناسب بود و یکد و قلع در شور و کل و مغازبرد در دست و میان مانده بود که نصرت یون  
بدان نظرف لازم بود و حال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیرالهام پذیرا شرف جهان حضور نمود که نخت فوجی از سپاه ظفر بنایک  
قرباباغ فرستند که تا کنجه رفته اگر رومیان بیرون آمده بکجک پیش آید از این طرف نیز بجای برقیام نموده جسرای کردار در کنایان  
نهند و اگر در قلعه حنبریه متوجه عرب قال گردند لشکر فیروز مند جمعی از مردم دونوک و ایل والوس که بهو اخواهی رومیان در  
آنچه و توقف نموده تا غایت باین طرف نیامده باشند نقل و غارت نموده محصولات اضایع و نابود کرده اند و مراجعت نمایند که وقت  
قتلای که خاطر از قنات سرحد اردان و آمدن لشکر روم منراغی باقیه باشد عیان غنیمت متخیر آنولایت معطوف گرد و بدین غم  
درست و فکر صایب الله قلی بیک قورچی باشی قاجار از سر کرده که وی از اراد و قورچیان و عسا که نصرت نشان فرستاده بودند  
نامزد فرستاده بودند و او با موازی بازنده هزار کس از خود مسوور و دانه جانب قرباباغ گردید و چون بجای کجک رسید رومیان نیز جمعی  
بجبال مقابل و معاتله از دیوار بست شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سپه داران لشکر قرباباش نیز بتبعیه لشکر  
فیروزی اثر برد چستهر چچی و قول و جوانان را و بر انظار آراسته متعده یکبار گشتند رومیان اندک زمانی با چرخیان در او کجک  
نبرد نمودند اما چون چیشان بر قول بزرگ اتفاق مقاومت در خود ندیده ترک سینه و آویز کرده روی بریت بجانب قلعه آوردند  
و در دلب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر بر خاک  
ملاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله کرفاران کوچکی حسن نامی بود از معتبران رومی که از قلعه تیر فرستاده بودند و بقلعه کجک  
بود و چون قورچی باشی بمحاصره متعده مأمور نمود و در محل مناسب نزول نموده تا سه روز سپهر و لشکر ظفر اثر را فوج فوج بتاخت و غارت  
اطراف و جوانب میفرستاد و خود ظفر و روم و آنوالی را بجای و بنای غارت رفته غنیمت بیار از اسب و شتر و کوسفند  
اثاث البیت بدست آوردند و بسیاری از نسا و صبیان با سیری گرفتند و از تیمندای کوچ در داده متسین نصرت فیروزی  
معاودت نموده هنوز یورت قرخ بلای مضرب برادقات اقبال بود که قورچی باشی و امداد پای سپهر اعلی آمده سرهای قتیان  
و آخر هما و اسیران را نظرافتس در آوردند و خدمتایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان را که شرعا  
ممنوم است کرده و شمرده حکم شد که تمام اسیران آزاد بوده بشنود و چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاه  
شدند و این آوازه معدلت و ادکستری بقرباباغ رسید و از هر کس اسیری رفته بود بار دوی معنی آمده اسیر خود را بردند و سایر غنایم  
که بقلم آمده بود بصوبت راستی بر لشکریان قسمت شد و کوچکی حسن را بیدر خان مریدار سپردند که بطریق همان نگاه دارد و مدتی در خان  
خان مشارایه کامیاب غنمت و فراغت بود اما در حین کجبال اعلی سپه دار آمده از حد و قارص فرستاده بر رویان پوشت شیخ



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

۲۵۷

حال جایی ملاحظه بود اما حال اغان از جنگ کشتن نوعی از بهجت است و تفرقه کلی بحال ایل و الوس را یافته اردن بارت میروستین  
از کون مزاج تغییر رای کرده در جنگ روبرو متلاشه و جنگ کردند و صاحب شمرده اردو ایل و الوس را خست داد که بخار آب  
رفته از ایل خدا اکسیرین عبور نموده و محلی که ایمن از خطر باشد اقامت نمایند و هر کس اسب نبون داشته باشد بیشتر روز شود و قرار داد  
که خود با لشکر بسیاری به شکیلی طی مسافت نموده بخار آب و نذر این آتش معلوم شد که حاجت و دو نوک قرا باغ عجمی شده لشکر رومی را بر  
قربا بش میآورد چون اکثر مردم رومی به حاجت آورده بودند سر اسبکی در میان ایل و الوس لشکر افتاده شورش عظیم واقع شد و  
بجای راه بهریت پیش گرفتند سپاهیان و مردم ایل و الوس که اکثر از حاجت و دو نوک بودند بخال آنکه تمامی آغوش قراچ رویان افتاد  
شد پیش دستی کرده دست بهارت و تاراج یکدیگر را آوردند و بسیاری از اموال و اسباب امر از بهارت رفت با حینخان و امر  
انکه مردمی بودند که طایفه لشکر مخالف نمودار شده که بقاعده و تو زوگ ثابینه صف و آراسته باین جنگ پیش آمده بحینخان و سپاه  
قربا بش نزدیک شدند در اینوقت رستم سلطان سوکلن گفت اولی این بود که هیچی آنچه آمده بودیم دل در گرم آتشی و اقبال روزی  
شاهی بسته مردانه قدم در معرکه کارزار بنیمیم که آنچه مقدار آتشی باشد بخیر ظهور آید بجنگ نهم کشتن بنامی دارد و مورد عقاب شاه  
خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بمخالفان داده دست پائی که مقدور باشد بنیم و سپاهیان بجای بگریزید که بشیم که یکبارگی در  
خدمت شرف و میانه قربا بش بچین بدلی منسوب کردیم عرق شجاعت و مردانگی حینخان نیز بجرکت آمده با وجود آنکه بحینخان و امر  
انکه مردمی مانده بودند اردو آنکه هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده باقی مردم از معرکه بیرون رفته خود را با  
رسانند چهار صد یا صد نفر از دسیران رزم از ما بحینخان و امر اثبات قدم و رزیده در برابر همت بزرگ صفت کشته بجنگ مشغول  
شدند رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع و بسیار مردان بود قدم جلالت پیش نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده فوجی از رویان  
او را در میان گرفتند و رخنه چندی یافته زنده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او حینخان و قلی از غازیان که بلا حلف نیک و نام مانده  
بودند شبیه آغاز نهاده تیر باران عظیم کردند و ضربت سهم خون آشام کرده و مخالفان را از تعاقب رباب بهریت باز داشته زان  
ممنوع رویان را بخود مشغول گردانیدند که بجای اهل بهریت از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حینخان نیز با چند نفری که با او  
بودند جنگ کنان و تیر اندازان از معرکه که سلامت بیرون رفت در پسین افتاد عظمی از سپاه قربا بش زیاده از چهار پنج نفر ضلوع  
رویت جلالت و مردانگی حینخان و شدت محاربه فوج قلی از مبارزان لشکر اقبال را بدان مشابهه نموده بهما تقدیر بیا  
و بدست در آوردن رستم سلطان اکتفا نموده جرات پیش آمدن نکردند و از هاجا جمل مراجعت کوفه باز گردیدند و او دپاشا رستم سلطان  
عظیم و کریم بسیار کرده جراحان معالج رهنمای او پرداختند و در قلعه کعبه نگاه میداشتند حینخان و رفقا که بخار آب رسیدند اکثر  
آغوش باد غارت و تاراج رفته تفرقه کلی بحال مردم راه یافته بودند و دیگر که مراجعت و ریه تحقیق پیوسته خاطر از آن مرجع گردید و محلی بجا  
فرو داده بجمع نمودن مردم ایل و الوس و قلعش اموال غارتی پرداخته رتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خمر و خوراکه سرکار  
و امر که بهارت رفته بود بدست در آمده بصاحبان داد اما نفوذ و ادانی طلا و نقره و محقیات بسیار از میان رفت حینخان با کمال  
خجالت و شرمندگی شرح حال را پای پیسیر و الا عرض نموده استمداد نمود که بکجه رفته بد ارک این قضیه پردازد حضرت اعلی  
محل آتشی چون بود و شجاعت و دلیری و اطلاع داشته و وقوع اینحال را از مشغول عاطفت با قضای قضای حاکم کرده دستور استمات بهم  
و در دستم آورده بجهان و لاویز خاطر اندوختن او را اطمینان بخشیدند آری در عالم سپا یکمیری اینگونه خطابها روان میشود و  
عقلای صایب ای روزگار مخالف تقدیر میافند در معارک کارزار کا هظرافت و کاه بهریت و این امور احتیاری نیست و چون هنوز بجز

# سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

و ضلع کرانهایه و دیگر نوازشات و تفهعات سر بلند کردید و عسیرتی بجز احسان متوجه کر جستان کشت و اسکندر خان میچان  
در اردوی معلی بود و در ایات جلال بعد از تشریفات چخور سغد و انتظام امور صحر و ریه از پای قلعه کوچ کرده و در سفر  
بلاغ نزول جلال واقع شد

## ذکر محاربه رومیان و تشرایع حسینیان مصاحباً جار و بیان تحفه میان او و رومیه و وقوع نیت

چون در زمان شاه سجده حجت مکان عتین آشیانی ایالت گنجه و اسیر الامرای تشرایع نجاراناده زیاد اعلی قاجار تعلیم  
و در ایام دولت و زانسنون شاهی غل آلهی از او یاق زیاد و حسینیان مشول تربیت شامانگشته و اقربا باغی خطاب میفرمود  
و در این هنگام بابایات و دارائی ملک است آباد و مغرور و سر بلند بود و در ایوقت که موکب جهانکشا بصوب آذربایجان در حرکت آمد  
منور عاقلت با سیم او عسیر صد و ریافته بدین منصب الا فید دادند و مستر شد که بقربا باغ آمده محال کنار آب ارسلر ضبط  
نموده هرگاه رایات منصوره متوجه تیز نظر باشد بوکب همایون پیوند و تا آمدن او امیر کونه خان را بنوعی که قبل از این  
پیوست به انصوب فرستاده بودند که با فوجی از حسینود آنطرف بدان خدمت قیام نموده بعد از وصول حسینیان پایه سریر اعلی آمد  
و چون امیر کونه خان بداند و در وقت بوفور مردا کنی در آب ارسلر ابل خدا آفسرین عبور کرده داخل تشرایع شد و جمعی کثیر از  
او یاقات قاجار و تراکات و تورانیکی و غیر ذلک از قربا باغ شاهی سیون شده نزد او جمع شدند و او با صابیت رای حسن  
در آن سرحد آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه در آنطرف آب ارسلر نشست و قراولان تعیین نموده فیما بین رومیه و غارن  
و ستردها واقع میشد و در مدت اقامت او اصلاح چشم زخمی بخود ظفر و در زبید بعد از آنکه حسینیان قرا باغی بد انجار حقیقت  
آمدن او منور و ضایه سپیر و الا کردید و امیر کونه خان حسب فرمان قضا جو یان بوکب نصرت نشان پیوسته قرا باغی در نظر  
دیورت قوزلو چائی رطل اقامت انداخته ضبط و در بط سپاهی و رعیت پرداخت حسینیان بوفور شجاعت و دلیری و مردا کنی انصاف  
داشت تا بسیار خود رای و سکر و بزرگ منش بود و از باده نخوت و غرور سرست شده در حدوث و قایع خود رای بود و از تون  
مزاج کاهی در کمال اهلیت و فروتنی پیش آمده کاهی دیگر با امرار و مردم ذی اعتبار و سکرانه سلوک می نمود و از عجب و غرور شجاعی داشت  
حسابی از رومیان تشرایع نیکرفت و چنانچه شایسته کرداران بارائی و تدبیر است بوازم خرم و احتیاط نیز نیکو داشت تا آنکه  
حوادث و وزکار قدری او را از رستی غفلت بهوش آورد شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیکر یکی تشرایع و حاکم کنجه بود  
بعد از نستان و سورت سرما که عسیر و زمند بجا صر فسله ایردان مشغول بودند عساکر رومیه که در قرا باغ و آنحد بودند  
جمع آورده از شکر شیر و ان نیز جمعی با و پیوستند و بغرم و سترده و استیصال حسینیان و لشکر قزلباش که در قوزلو چائی اقامت داشتند  
با موازی هشتاد و یکس از کنجه بیرون آمده متوجه انصوب شدند و چون از انهای تشرایع و اولان آواز حرکت رومیان قرا باغ بحسینان  
رسید ایل الوس و آغراق و دیورت که نشته باشند با لشکر سبایی بی آنکه کیفیت و کیت لشکر و توانائی خود باز رسد بغرم رزم مخالفان  
استقبال نمود چنین غریب رفتن را ثبات قدمی در کار است با بجمه چون تقارب فستین دوی نمود حسینیان دانست که لشکر در میانه  
از مردمی است که با او سوار شده اند اندکی از خواب غفلت بیدار شده بعد از غریب جنگ با امرای رفیق شروع در مشا و رده  
و کنگاش نمود بعضی از امرای گفتند که بی امر اشرف و رخصت محاربه پاشا بجنگ دلیری کردن خوب نبود بعضی دیگر گفتند که در اول



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۵۵)

تاریخ جهان  
صفحه ۱۰۰

ویراق متعصب به کار پادشاهی نمایند و پادشاهی مذکور با کل اهل مستعبرین آمده در حصار خاجام اقامت نصب نمایند و بعد از ششم  
قوام بر سر سلطنت هر کس را در این دیار عطا شده بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد فخر است و هر کس اراده روم نماید در ضمن  
آقا مقفی المدام بقعه فرشته محسوران که از عظام و آقایان فرعون و چاوشان و یکچیریان و سایر لشکریان بنحور جمعی کثیر در کمال آسایش  
و پراستشکی مانده بودند در کمال خوف و هراس از تنگنای محاصره نجات یافته مسرور و شادمان نوعی که قرار یافته بود برودن  
فاریخ البال در خیمه آرام گرفتند و در چقای بیک داخل قلع شده آن حصن حصین که فی الجمله کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان  
بود بخصر آید آبی و امداد خود غیبی بقصر فاریخ و لایبی دولت قاهره در آمد و جاعت و تیره زندگانی غنیمت شمرد و قطع عقل از متکلمان  
کرده بودند تا اتمت بجز خاصیت حسروان کل متعلقات نظایفه را بدیشان مسلم داشتند و دیرینه بعد از ظهور چنین مروت احسان که در  
ایشان بود دستار دادند که بشکرانه این عطف که علاوه بر حاجتی بود طوعا و رغبتا مبلغ دو ارده هزار تومان عراقی در پناه  
خود سپرد انجام داده بنظر اقدس گذرانند حضرت اعلی شاه ی علی چون ایشان را بجان و مال امان داده بودند قبول شکر از بزرگوار  
مکر ذی عظمای رومی تصور کردند که آن مبلغ در خور مکت و استطاعت ایشان قلیل است سخن از زیاده بگفتند حضرت اعلی نظر قبول  
بر آن ننیدند اخته با نظایفه عطا فرمودند شریف پاشا و ولد خضر پاشا و بعضی از خواص محترمی از اسب و اوراق و تحف لایفه بنظر بزرگوار  
در آوردند حضرت اعلی چه تسلیه خاطر آنقوم از پیشکشهای ایشان دو سه راس اسب و دو سه توب زره و یکدو قبضه تفنگ فرنگی و ده  
آنها برداشتند و بدیشان بخشیدند و در ظهور این عطف علی که در نظر ارباب تعلقی بسیار نمود و لهای آنظایفه که بر بنموده عواطف  
بود آرمیدگی یافت شریف پاشا صفایانی الاصل بود در آغاز جوانی و قدیرات آسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب و کمال  
در خدمت پادشاه ترقی کرد و پادشاهی رسیده بود اظهار تشیع نظری کرده اراده توطن شد مقدس معنی و مجاورت روضه  
سلطان روضه رضا امام ثامن ضامن علیه التحیه و الشان نمود که در او اخر عمر در آن روضه بهشت آسایا بجا بیت عالم عقی بر جای  
دارد کامیاب دولت ابدی کرد و اندام اول از سر زندان و احوال و اسباب که در روم داشت برداشته توفیق ادراکی این  
سعادت عظمی دریافت و با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عطف علیا را هر  
سال مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی با پند خود از شتری غله بمرد معاش او مرحمت فرمودند و در ضمن باختند که در ایام و  
لیالی تبرکه که بدستور سایر خدام و اقام در روضه مقدسه خدمت نماید و محضر پاشا و ولد خضر پاشا سر کرده سایر قوم کثرت بجانب روم فرستند  
و حضرت اعلی صفر قلی بیک چکنی را با جمعی از قوریان چکنی و علیجان بیک ایشیک آقاسی را و ملور از شیخ انجاعت فرمودند که ایشان را  
تا قلعه فارس که در تصرف و تیره است برده سلامت سازند که بعد از اتمام راه و ادبش بجهت طمع مال در راه آسیمی بایشان رسد  
صفر قلی بیک و قوریان چکنی ایشان را از حال خطرناک گذرانید و باز گشتند و علیجان بیک ایشیک آقاسی ایشان را بقارص رسانید  
رومیان که در قلع قارص اقامت داشتند و علیجان بیک را گرفته تا آمدن جنال اعلی سپردار در قلع مقدسه و محسوران داشتند  
شرح آمدن جنال اعلی و تضا بیک در آن جن روی نمود و مردم خامه بدان نگار خواهد شد البته بعد از فتح قلعه ابروان ایالت آتوالت  
با مکر و خنایان تقویض یافته الکامی بخوان مقصود سلطان کنکر لوشقت شد و قارقمان و آنحد و دغفس سلطان سعد لوفرا یافت و ارا  
اگر اکر کشای سیون شد پادشاه را علی آمده بود و مثل غازی بیک و قوچی بیک برادر ولدان شاه بعلی قلیان به تکاری و قلیچ  
و نیلی و جشید سلطان دغلی و منصور بیک محمودی و اولاد او تیولات مناسب مقرر شد و از سلاطین که حستان کرکین خان و ولد سالیان  
خان و الی کار تیل بجهت آنکه مبار و رومیان قلع تعلیس و اخته دست درازی بملکیت او نمایند خدمت انصراف یافته بمول عواطف خضر

نگاری  
بابا جوزه طایفه ازاکو  
نزدیک موصول بکه در  
اسم آنولایت است

# سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

سی و نوزدهم نور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال دوازده نفر خان در سه روز سه راجه ریشتر حاجی رسانیده آتش بر دوا شد  
 حاجی زد و از طرف شرقی طایفه و آقاییان بیوات و تکیان تبریزی و باقی و غیره هم هجوم نمود و بیشتر حاجی را زد  
 و حارسان شیر حاجی هم اسیر و اردست از محاربه باز داشتند بقتل که بختند و اسیر کوه خان بر برج سندی که در طرف شرقی بود  
 نموده بعد از محاربه بسیار وحلالت مردانه که متواتر از غازیان قاجار بطور پیوسته مردانه و از بر آن برج مستولی گردید اهل قلعه از  
 طرف عجز و در ماندگی خود را برای لعین مشاهده نموده عقلی آن قوم طاق مقاومت و قلعه داری در عکس نموده استیمن را ابرام  
 الزم دانستند و شریف پاشا حسن آقا نام چادش با شش رانجست اشرف فرستاد که اگر غایت شریاری مشال حال محصوران  
 کشته رقم غنای بقیصیرات و کستای جنای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری و طریق خدمت که اری و سپس  
 حقوق نکواری و لیغیت از آن چاره بود کشیده عموم اهل قلعه از لباس و سخط پادشاهی این کردند قلعه را تسلیم نمایند حضرت  
 اعلی شاهی ظل الهی از شمول عواطف و الطاف جلی این صورت از محاربه و پورش و خوریشش التی و بصلاح و صواب ارب  
 دانسته متمسک شریف پاشا را با نجات معترون گردانید و میرزا علی بیگ یوزباشی پرانک را بقلعه فرستاده دستور داشت  
 که حرز و جود عالمی تواند بود بسم شریف پاشا و امان نامه مثل بر عواطف مرام میرزا غرض و امان بکل اهل قلعه از کین غایت غرض  
 یافت تا جمعی از نظایفه که از خردی بهره بودند بجزد خراب را راجیف که در باب رسیدن به دو کوک در میان قلعه مذکور میگردد  
 بر سر محله پاشا و لک خضر پاشا که در قلعه بود جمعیت نموده بخمال تاه قال و اندیشه بخت جدال را ضعیف نموده دادن شده میرزا علی بیگ  
 دوروز نگاه داشته روز یکم بیرون فرستادند و آقاییان همه طایفان قلوب بخردان جاسل و جابلان ذایل تا دور و در ملت خسته  
 بودند که توب انداختن و بخت جدال پرداختن در حیرت و تأخر و تراخی بود با شد تا حقیقت کوک بوضع پیوند و چون در عالم حساب  
 دانی و معامله فنی این گونه استند غافل از خضم نمودن تجویس در کار قلعه که تحت فرمانروایان قلعه کشت در حصول مقصود بیگانه است  
 دقیقه مقصود است و در اعتل بود این ملت دادن در میزان خرد و سنجیده نموده مزاج اشرف از بخت نامی منصرف گشته فرمان جهان مطاع  
 نافذ گردید که چون احوال رومیان ضرر و غی از صدق دارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر از پیشتر در کار قلعه شای و یقین محصوران  
 استقامت نموده قلعه را قهر اسیر سازند و پس از آن خود اقبال بمعاونت عساکر خفیه کمال شروع در کار کرده بجایک روی و چاک  
 دستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساخته توپچان کشتن فل بضر و توب رخها در بروج انداختند و در آن چند روز که بازار گیرد  
 و از از جانین گرم بود هر اسیر را بر اثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی یکیک و دو دو از خرف و بیم خود را از بروج و رخها انداخته  
 شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته از تاب آقا جادش بسایه اقبال شریاری استظلال میجسته تا کار بجائی رسید که گروه و پیاپی  
 خود را زیر پانده خسته چنانچه جان و جان فغان قلعه از ضبط لشکر و مر است برج و باره عاجز آمدند شب عاشورا که مردم این طرف بتر خسته  
 سیه شدند اقیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار محصوران قلعه شورش و غلغله پورش تصور نموده جمعی که راضی بمصلحت قلعه  
 دادن نمیشدند از خواب غفلت برآمده از روی خطر اردو دست در دامن تشیع شریف پاشا زدند و روز عاشورا که مقتل سیه شدند اردو  
 و حضرت اعلی برسم محمود سیل متاد لباس با تم و سو کواری پوشیده بطور تمیز مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقایی چادش با شش  
 بپایه سیر و الا فرستاده بروایت خاسر آل عبا و شهدای کربلا در خواستان کرده نمود و مقتل آن شد که در همان روز بیرون آمد  
 قلعه را بسیار زد اگر چه آسین خاطر مبارک از اطوار نامسجرا از نظایفه غباری داشت چون ارواح مقدسه شهدا را شفیق ساخته بود  
 بصیقل رحمت و کثرت نوا سی خاطر انور گردیده بیشتر که در فرقه ای یک غلام خاصه شریف با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافل قلعه

فتح ایروان در ۱۰۱۳



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عجم

( ۴۵۳ )

و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف فرمانروایان و اناراد در هفت حصار آیین محفوظ باشد لیکن حضرت علی شاهی از سون  
 اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری از پرده خفا بجلوه گاه ظهور نیاید از خاطر رفیق پای مستعد اخرازمین فرمودند بدین مبدل را  
 بدرع حمایت آگهی ار استمد بمر جلهای سبارزان فرزند تشریف برده مساعی جمید هر یک از زندگان درگاه را که در خدمت موجود  
 بطور آورده بودند خاطر نشان شدند و ملاحظه اوضاع سیما کرده چون کار نزدیک رسید بود تجویز یورش فرمودند و بتاریخ  
 روز پنجشنبه بیست و نهم شهریور سال پنجاه و یک هجری قمری عساکر نصرت اعظام که بتغیر قلع جدید مامور بودند در سیما جمع شده منتظر بودند که هرگاه  
 از جانب شرف اشاره شود روی جلالت و مردانگی بتغیر حصار آوردند چنانچه جمیعت و اردو عام در سیما واقع شد که دیران جان نیا  
 بر بزرگدگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از موقف جلال حکم قضا جبران برانجمله نفاذ یافت که در هنگام یورش حاکم و روان فرزند  
 و شیب مردانگی مردم سیما بی جانب قلع عتیق یورش فرموده آغاز نهاده توب و نصرت بسیار اندازد اما از جای خود حرکت نکرد  
 قدم فراتر نهد که مستحفظان آن قلع خود در مانده از ایشان مددی بدم مشعل جدید نرسد و قریب بطول صبح صادق که نمانی نماند  
 و سوزن انداخته افواج قاهره هر یک از مورجل خود برچ و باره دویده از جنبه که پدید آمده بود داخل قلع شوند در این شب سیما  
 از زیادتی یورش و غلبه عظیم زیاده از شبهای پیش حرم و احتیاط و زنده تمسک در برج و باره پاس داشته آماده مدافعه و محاصره  
 بودند از اتفاقات حسنه که نماند از دی عبارت از آنست قریب نصف شب هوا تیرگی یافته غام سیاه مرموی فلک را تیره و تاریک  
 باران عظیم باریدن گرفت و در مورجلها و سیما چندان آب و آن شد که از کثرت کل و لای سیاه منصور را مجال حرکت نبود و نیز  
 اینمغی در عده تاخیر افتاده در آن شب یخور هو لاک تهنیه یورش صورت نسبت اگر چه ظاهر بر ستمان عالم صورت آن یورش طوفانی  
 سدره ظفر و مایه تعویق فتح حصار داشتند تا بر دور اندیشان جان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن از حجاب اقبال برزان بود  
 و چندین مصلحت از روی در ضمن آن مظهری شب دیگر که جمعه بیست و نهم شهریور بود و بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در مورجلها جمعیت و  
 از دام نموده آماده یورش شدند و میان بطریق شب و شین نصف شب گامینی بوزم حرم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف اللیل از  
 آثار و علامات چنین ظاهر میشد که در بروج و باره که مستعد کسی نماند اگر بخواب غفلت فرودفته اند قریب بطول صبح صادق که هنگام غروب  
 کوکب بخت مخالفان بود سپهر داران قریب باش یکدیگر را خبر کرده و نخواست از جانب سیه قورچان عظام که نمانی نخواست از اطراف  
 و جوانب سوزن انداخته بقلعه فرود میخندند و از جانب قلع عتیق نیز سوزن کشیده و تارهای شادمانی یورش در آورند و در میان  
 خبردار شده خود را بسیرج و باره رسانیده جنگ در پوست آورده اند آنکس توب و نصرت که از جانبین متواتر بود و غلبه در زمین  
 زمان انداخت و صدای که نماند از این طرف بلند آوازی داشت کوش فلک اگر ساخت لا و را ان شکر قریب باش اصلا  
 مخالفان و هم نموده مسند و در خود را در آتش کارزار میانداختند و در میان از جلالت و مردانگی سیاه منصور پای امانت  
 ست شده و نشان از کار رفت و از اطراف و جوانب باران خود محیط یافته بطرفه العینی میان قلع را از خود قریب باش ملو یافته و نیز  
 و آویز خاخر گشته بالضروره در کمال خطر از روی بجانب قلع عتیق آوردند و در اجل هر که تاخیری بود خود را بقلعه انداخته نیم جانی از  
 در طه هلاک بسا عل نجات رسانیدند تیغ بانی دیران قریب باش آغاز افشانی کرده در اندک زمانی قریب بود و هزار کس بعضی  
 شمیر آید و برخی از انظار خندان مال اسیر و گرفتار گشته اموال و اسباب و اثاث البیت ایشان عرضه نوب و غارت  
 گشت و چون حصار جدید متخادایای دولت بپیوندد دید دیران جلالت بشبه شجاعت اندیشه از آن طرف سپه پیش آورده قلع  
 عتیق را دایره کرد و در میان گرفتند خوف و هراس بقیاس بر ساکنان آن قلع راه یافت مع ذلک مهاگن در حراست قلع

باز در دهان از صبح تا شام  
 در قلع عتیق عظیمه

تغیر  
 حصار  
 عتیق

# سال سیم جلوس شاه عباس اول

و بعضا موافق ثلث عشر و الف که سال سیم جلوس سعادت بانوس عباسی است (۴۵۲)

سال هائون فال روزگیشنبه نوزدهم شهر ثوال خشت باخیز و الف و اقبال اتفاق افتاد و خبر دستارگان که قلعه کشای طارم چهار  
 بروج مشیده و دود و حوت اسیری ساخته و لوی طغ و اقبال در ساحت و کشای حل افراخت و شاه انجم سپاه و الا جاده دارد  
 که دون استباه در پای قلعه ایرودان نزول اجلال داشتند و در مدت محاصره بجهت هجوم شکو دی و شدت زمستان دوم  
 سردی روزگار که زمینها از غایت اضر و کی حکم فولاد ابر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود و این هنگام که شسوار گیتی  
 خرام جهان پیاپی غرضشید عالم آرا با شکوه عظمت و اقبال از کجای مظلوم دی سیر و ن خرابیده کند و زین تار بهت بر تنه گرفته  
 و صفت آباد جهان انداخت و اندر کی روزگار قدری روی با خطاط آورد و قلعه کشایان باغ و بهار جلوده گری آغاز نهادند و در  
 آرایان معسر که نبرد و بهادران موکب اقبال شیر از پیشتر که بت چست بر میان بسته بودند قلعه گری برداشتند و دود و دود  
 قلعه کوکب بزرگ که هر یک تخمینا سی من وزن تیر سنگ می انداخت ترقی یافت برای جهان آرا و توغور انداخت که غنیمت  
 ساکنان حصار جدید استقام نموده بجهت تیر در آورند و بعد از آن بوقی سجانی از جانب حصار جدید سیه پیش آورد و متوجه قلعه  
 عتیق کردند و بروشنی قلعه تقدیر بملکت این تدبیر افتاده و قهقاری بیک را با جمعی از غلامان و نقشچیان خراسانی مقرر شد  
 که از جانب قبل حصار جدید سیه پیش برند و محافظت جانب شمالی قلعه عتیق که بقهقاری بیک غلامان متعلق بود بحسن اهتمام و اذیت  
 خان و لشکر آذربایجان متوجه شد و بعد دود و تب اطراف شرقی قلعه عتیق که سیمهای مقصود بیک ناظر و علامه کارخانه و محمد  
 بیک من باشی نقشچیان تیر و نقشچیان باقی بود برده نصب نمودند و امیر کوزه خان که از تبر باغ آمده حکومت ایرودان با دوازده  
 بود قرار یافت که در جانب شرقی ما بین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حوال  
 ترقیه ادو پای جلادت و مردانی از آن طرف پیش نهند و قریب یک سلیجه از باشی کوزی بکوه با بعضی از دلبساران بجانب شرقی قلعه  
 معین شدند و از برج بزرگی که در کن طرف قبل حصار جدید بود تا دوازده در عمده استقام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت  
 و یکتوب را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سواهی جانب غربی که رودخانه زکی چانی مشهور از آنجا  
 وسیع آوردن از آن طرف معتد بود مردان کاری استحکام یافته قلعه را مرکز و در میان گرفتند و هر یک از سپه داران و منزل  
 خود را استحکام تمام داده و اهلالت بر تیر انداختند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه بودند بدیوار حصار رسانیدند و بقبا بر برج  
 و باره زده رخها بضرقتوب در بروج افتاد و بسیاری از کچریان و سایر مستحفظان از آسیب نفکته راه قدم میزدند و کار محصور  
 تنگ شده تر کزل اختلال تمام باحوال اروام را و یافت و اسباب یورش قلعه جدید از هر طرف دست بهم داده مبارزان  
 قلعه کشا و دلبساران رزم آزمایان افکار شدند اما حضرت اعلی شاهی در امر یورش تردد و متفکر بودند بعضی از ارکان  
 قاهره مثل قورچی باشی و بطلام آقا و غیر هم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز میکردند چنانچه قریب به روز این معامه متوق  
 مانده این گفتگو در میان بود و چنانچه بود که خلقی کثیر از جوانان کار آمدنی بزخم نفکته ناچار گردید و العبادانته اگر هم نیز در این یورش  
 صورت تیر نند بر محصوران چه گشته کار بد و در دوازده در آنچه روز که در سیر و ن این گفتگو بود در میان قلعه جدید اگر خاک  
 که بر دیوار حصار کتبه زده بود با ندر و ن میکشیدند بالاخره فراریافت که حضرت اعلی بنفس نفیس سیبها تشریف برده برای  
 مشاهده منافق و در خفا نموده بد آنچه را می عالم آرا می خاقانی که بمطعنا ت سبحانی استاقصا فرماید و بان سپاران غلبه  
 بدان امور کرد و اندک لحاظ کند آری بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند هر چند این گونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و فر

بانی قوی است که در این امر  
 در ص ۴۴ گفت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۵۱)

قلعه مشول ساخته متوجه آذربایجان گردیده بموکب حضرت نشان پیوندد و چون در آنوقت شاه تهماسبک بغداد در نهانخانه تقدیر الهی در غایت احتیاج و اشتغال بموی السیه پیرای فرمان فرامانده زمان کشته بجا صده قلعه پنهان خستیل چیل کوف در انشای راه معلوم که پسران قباد ولد میر عسکر کلکه که از امرای سنجی رومی بودند و در قلعه رنجید و آنقدر دو اقامت داشتند متعرض خود اقبال کشته حضرت و آسیب بجنگی که متغایب امر اعظام میآمده اند میرساند تنبیه و تادیبان خاک ران که در چارستان وادی دبار وطن دارند بر دست امت لازم دانسته جمعی از امرای و عساکر بدینجهت نامور کشته روی توجه بمسکن آنقوم آوردند و ایل و الوس ایشان که مسکن کوف بر بستر غفلت خفته بودند بدست درآمده متعلکات ایشان عرضه منب و تاراج شد و میر عسکر نام پسر عا که بریاست و سردری قوم از برادران استیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه رنجیر گریخت و از افواج قاهره ملازمان حشمان دست از تعاقب باز نداشته متعذر وصول و بقلعه رسیدند میر عسکر فرصت یافته و قلعه بندی نیافته اراده منبر ان نمود و فی انور باداد خود عیسی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر کفر کشته تمامی ضلوع و ملکات ایشان بقصر ف و ایامی دولت بد پیوندد در آمد پسران دیگر چون حال برینوال بدست دروا من عجز و بیچارگی آویخته در ملازمت جناب خانی بار و دوی کیهان پوی آمده بر جسم بدین مرغ خرد اندر فرار شده در ملک عا که منصوره در آمده اما چون نشانی از دولت ندانستند عاقبت وی گردان عتبه اقبال کشته پای در دایره فرار نهادند و حشمان حاکم رستان با سایر امرای در محض کشته بالکا و قطع خود رفتند و الله ویر دینان حشمان متوجه اردوی همایون گردیده و حشمان در سنگام محاصره قلعه ایروان و الله ویر دینان در درونیکم فتح قلعه شده بود بپایه میر سلطنت مصر آمده بشرف باطوبسی و نوازشات خرد و الله بند یافستند و حشمان بعضی امرای باخت اخته که از کرجستان مس و الکا منوچ خان و اما دسایون خان بود و بقصر ف و میان در آمده بود اما مور کشت آن خدمت ابر و در مرغوب تقدیم رسانیده بسیاری از زن و صبیان کفره کرج اسیر نموده بر وجه حسن و طریق امین معاودت نمود از سوانح آن ایام تخریب قلعه تیر و عمارات عالیه آنجاست که رویان در عرض سی سال که آن بلده فاخره در تصرف ایشان بود و ساخته پر و اخته بودند اگر چه کشته صاحبان بیت و حمامات و مستغلات مرغوب که در قلعه احداث شده بود در اینمعارک روی شهرستان عدم آورده بودند اما طایفه روستیه خصوصاً اقربای آنقوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلقی و ناگزیر نشاء بشریت است بجا نهاد و متعلقات آنجا بود و جهت قطع علاقه آنطایفه ضلع و قلع آن خانه و از آن خانه و متعلقات که سالها از آن انتفاع یافته بودند و محو آثار و سمیت بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لکن از موقف جلال منبران قضا جریا بسم تبریزیان در آنجا ب غرض و ریافت و اخلاص که میان عهدت آئین سبیر ز نطق بمتابده ام انجندست چیت بسته در اندک و از قلعه مذکور و آن همه ابنیه و عمارات از خانه و خانه و دکا کین و حمامات و مثل آنها آثار نگذاشته در ایصال آفا میرزا علی دولت آبادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه مغز ابر و بسیار شیرازی در سال گذشته کتاب در خانه جایوز با تقصیری چند قسم ساخته از آن منصب عزل شده از مرز بومعنه اندک و کور متوقض گردید چون برخی از سوانح ایصال همایون فال و قضایای ایام محاصره قلعه در تخریر در آمده اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفقه کیت اقام جان نورد اندیشه را در میدان فته پردازی بچالان در آورده و قلع سال مینت آل لوی میل ترکی و شرح فتح قلعه کور فتوحات که میروی اقبال در آن سال مندر خذ فال سمت ظهور یافت در ملک تخریر انتظام ده (بیت) کند که فایده توضیح باری بمقتضای قسم از لطف باری کشایم قلعه امیر راجست

نگردد در کربان به شتم

و قایع سال مندر خذ فال لوی میل ترکی بعضیها مطابق سنه اثنی عشر و الف

## سال هفدهم جلوس شاه عباس اول

در سال گذشته از مرگ آقا یان بغداد ازون احمد پاشا که بوفور رشد و کار دانی از سایر اعیان و احباب دستاویز داشت  
 با حاکمی که از جانب خواندگار و مردم مضروب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عقبه علیای شاهی بنام  
 اخلاص و هواخواهی در آمد و عرض نموده بود که خطه بغداد را بجهت اولیای دولت بادی بنیان محافظت نموده ام و هرگاه  
 مویک نصرت قرین بدینطرف آید یا یکی از امرای نامدار بدین خدمت مأمور گردد بنده و اطاعت فرمان قضا جریان نموده شد  
 قلعه را می سپارم در چنین توجه را یات فیزی نشان بصوب آمدن بایجان حکم مایون برین جلد بنفاد پیوست که اندر ویردینان  
 امیرالامرای فارس با حاکم طرفه مازانولایت از راه شوشتر و حیره بجانب بغداد رفقه اگر از اطوار ازون احمد را یک صدق  
 و اخلاصی بمشام هواخوانان رسیده بود و فغاناید بحراست آنولایت پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید الله ویردینان  
 انفرمان قضا نومان بالشرکامی فارس و کوه کیلویه و خورستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمدن  
 خان استاجلو حاکم بیدان حسینخان حاکم لرستان با امر او عساکر قزوین و علیک حاکم لاهور و علی بنجان مشارالیه پیوسته مجموع  
 دوازده هزار کس بجلی ترتیب یافته با قشون آراسته پراسته بجوالی بغداد رسیدند ابراهیم بیگ نام شخصی را که مدتی بود از بغداد شاهی  
 کشته بملازم عقبه علیا شاهی آمده در سلک غلامان درگاه ملک بود برسات نزد ازون احمد بشرفستاده و او را بمواعید دلیر  
 و نوازشات شایسته مستطرد امیدوار گردانیده پیغام دادند که ما حسب الامر الای علی بنابر وعده که بنویان درگاه شاهی نموده  
 بودی آمده ایم اگر بوعده و فغانای و کردار موافق گفتار باشد هر آینه در خدمت اشرف بجوول مقاصد و لب ارجند مغرور و سر بلند  
 و الا آنچه در شیت کنی رقم تقدیر پذیرفت با تخریط و آید ازون احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلال پیدا کرده بود و ارکان دولت  
 عثمانی مصیحت وقت در اغراض و تعافل دانسته حکومت بغداد و امیرالامرا عراق عرب را با و گذاشته بودند در اینوقت خود را بمواخوا  
 دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد که بدین وسیله بنیان حکومت خود را در آن سلسله استحکام داده  
 بنسبند بنابر آن ابراهیم بیگ که کور را که پیام آور بی پیش نبود بر خلاف فاعده زمانیان قبل آورده و لای مخالفت مرتفع گردانید و  
 عاقبت بسات این کردار شست گرفتار آمد و رسید با آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت در صحیفه احوال سال آینده خواهد یافت  
 بالجملة دور و نزدیک جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیدند متوجه شهر پای جلالت از دروازه بیرون نهاد و در برابر لشکر قزوین  
 ارشاد صف قال آراستند و از اینطرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معسکه که نزد خصوصاً حسنان و حسنان که چرخان  
 اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بیاد حله صرصره اثر سلک جمعیت آنظایفه را از بیم ریخته خاک معرکه را بنحون مبارزان آرمینند و بنحون  
 بغداد تاب مقاومت نیاورده رؤی بریت بجانب شهر آوردند و دروازه نامی شهر و قلعه را بسته خاطر تهنیت و قلعه داری مستردا و  
 و سپاه ظفر قرین بر زمینان اتریب بر روزه بقایب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کن رتبه پل بشیران  
 عدم فرستادند و جناب خان با امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار محفل نزول احتیاد کرده و فرود آمدند در همان روز از توقف عز و  
 جلال منشور اقبال شرف و رود یافت مصنون بلاغت مشحون آنخطابا اتریب که با شاره آسمانی هزاران هکت علی در آفتاب و  
 بود و ناطان نکات پذیرفت بکم تقدیر و صحیفه تیسیر پادشاهان و الا شکوه که پرده کشایان بر ابریشی اند رقم تصویر دارد آن بود که  
 ازون احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در اینوقت کمر بست متخیر ولایات موردت آذربایجان  
 و شیروان و کرjestان بته الیوم بغض نفیس محاصره متسله ایره ان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه روم باستخلاص  
 محصوران و محارب جنود نصرت نشان محفل است و آن طرف خود را پای بند حوادث نمود مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بجهت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۹) جلوس نواب سکنه در شان بنوعی که در صحیفه اول نگارش یافته و میان لشکر با بختیرو ولایت شیروان فرستادند و عبور آن لشکر

از ولایت کرجهستان بود الکسندر خان که با صابت ای و مدبیرانه بر ناپرو و در حیل و روبا به بازیگری که بود برخلاف سایر پادشاهان دالی کار تیل صلاح حال خود در اطاعت و انقیاد رویت نموده با پاشایان و سپه داران که میآمدند طبعه بازگشت مرغی نهاد و نزل و ساوری داده خدمات میکرد و چون ولایات شیروان و آذربایجان به تصرف رومیه در آمدش رایله نبراج و خراج قبول کرد نسبت بخاندکار روم اظهار اخلاص می نمود و در زمان نواب سکنه در شان که بکرتبه امرای قزلباش بر سر او فرستادند کشتنیل بر سر او خود بجهت تجدید قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا فرستاده بود و او از او ان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما یافته خدمت اشرف از در مہمتن بان و مخصوصان مجلس خاص بود و الکسندر با وجود اطاعت و مہت مآل اندیشی کرده هر چند که امکان بدرگاه مقلی فرستاده اظهار اخلاص می نمود و خوف و امید میفرستاد و با صطناعات و انعامات شاهانه سرانجام از یکدیگر دیدار یافت که بختیرو ملک موروثی و تنبیه متمدان پیشینا و همت کشته سفر آذربایجان اتفاق افتاد در صین محاصره قلعه ایروان کشتنیل میرزا از خدمت اشرف رخصت یافته بکرجهستان رفت که پدر خود را بدرگاه جهانپناه آورد که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هوا خواهم رویان نموده بدستور زمان شاه جت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده باشد و پدر را بجن خلق و لطف کفایت و وعد و بایلی و انقیاد این دودمان و آمدن پایه سیر اعلی مایل و راغب ساخته طوفا او گزنا بایروان آورد و در روزی که مشایر رایله بارو مقلی مقلی میشد حسب الامر اعلی جمیع امر و ارکان دولت به استقبال رفقه اورا بقیطیم و کتریم تمام آوردند و در راه بارگاه سپهر اشتباه در آمد و با بوس حضرت اعلی شاهی سربلندی یافت و طبق زطلا که در ولایت خود با قلاب یون سکوک گردانیده بود چنان رسم و آئین گرجانست که بر سر پادشاه نشا میکنند و دست گرفته در صین ملازمت نشا رفسق یایون کرد و نواب اشرف بی تلقفا اورا در آغوش عطف و التفات کشیده بواسطه کبر سن با نوع نوازش و الطاف پادشاهی معتمد و مباحی کشت و همواره انیس مجلس خاص و محبت بزم خفاص بود و همچنین طاسب قلی بیگ و لعلک مرمر من سخوی غلام خاصه شریفه که در ملک مقربان درگاه مقلیم بود بطلب کرکس خان و له سما یون خان که بعد از گرفتاری پدر در کرجهستان کار تیل ولایت موروثی بابایت و دارائی نسبت به رفت و او نیز احوال عتبه اقبال بسته در پای قلع بار دوی مقلی رسیده بشرف مجالست مجلس بهشت آئین شرف شده بقیطیات شاهانه و کتریمات پادشاهانه غراخصاص یافت و در خلال این احوال کرکوی از ادیماقات منفرد ولایت و دم که بعبارت ترکی خود سبیل پر نام نهاده بودند یعنی پاک برو ب شاهی سیون شده قریب و هزار خانوار رؤی امید بدرگاه جهانپناه نهادند و بهر محل از ولایات روم عبور میکردند و هر چه میافتا اند بر طبق نام خود پاک بجاروب و عا دمه میرفته اند و ریش سفیدان ایشان در پای قلع بشرف سجده اشرف می نمودند و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جت طایفه مذکور قشلاق و ییلاق تعیین یافته روانه عرق گشتند شمس پاشا قزاق سرینسب با جماعتی از ایل مذکور که از ادیماقات قزلباش بود و در قرا باغ مسکن داشتند و در قدرت رؤیت طاقا رویان نموده مرتبه امارت پاشائی یافته بود و جمعی دیگر از ایل شمس الدین و حاجیل و غیر ذلک پایه سیر بر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود را بپوشیدن تاج و تاج دوازده ترک اشقی عشری بفرقدین رسانیدند و پاشای مذکور بقباج راجع خانی سرانجام شد و در روز شش و اقدار پادشاهی از دیبا پذیرفته موجب اختلال رویان و دستخطان قلعه میکشت

ذکر رستن الله و یردینان بیکریکی فارس حسب فرمان بر سپهر بغداد و مرجعیت

نمودن بدرگاه خلعت سنیاد

# سال هفدهم جلوس شاه عباس اول

برضا برپوشیدن کارگاه و باریک میان عالم اشتباه صورت این به عا با حسن وجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال حادث  
از مطلع ابد درخشان آغاز و بدست یاری پرده کشایان سه اوق عینی ابواب فتوحات از کمن الطاف لاری برچهره آن سعادتمند  
کشایش یافته اباب رفت و جلای انصاف اقبال علی حسن الحال متبادر و آماده میگرد مصداق ایتمقال صادرات احوال سعادت  
منوال شهباز بهیال اغنی حضرت اعلی شاهی ظل الکی تواند بود که چون پای بهت در رکاب دولت و اقبال نهاده مقتضای بهت است چند  
قلعه تریز و نخجوان توئی که تحریر یافت بحیطه تیغ در آمده محاصره قلعه ابروان سر نمودند در حین محاصره سلطان محمد خان بن سلطان مراد  
خان که در آنوقت فرمانفرمای مالک روم بود و کینه از آنکه پسر بزرگ بیت و کجای خود را که آثار سلطنت پادشاهی از جنبه احوالش لایح بود و بخوا  
بعضی از اهل حرم که ضدا را آورده اند بحسب سرای خود طلبیده بدست خواجیه سربایان ناخبر گردانیده بودند از آن مملکت تمام داشت  
از چهار قریه تریز و آتوب و شورش آن مملکت که در وقت و لال بشمار بر ضمیرش استبلا یافته مقتضای کریمه اذ اجاء اجلهم لا  
یکسنا خرؤن ساعه ولا یستفعلون مادم لذات بر سرش خن آورده ردوی بمبلم عقی آورد و هر چند شیت امور عالم  
قبضه قدرت پادشاه لم برل و لا برال است و در حقیقت پادشاهان مجازی را بی تأیید الکی در مقام مدام دولت اختیار میست اما ملوک  
اطراف و مردم دور و نزدیک نظر بر امور معارف ظاهر دارند از این وقایع با خبر و بی دولت و اقبال تا یون و زلزل احوال و رویتین  
کشته احوال مستحقان قلعه نیرنی ابله اختلال پذیرفت و زلزل را و ارکان دولت عثمانی از این دو واقعه بایده که باعث از باد شورش و آشوب  
بود و زلزل کشته چون یک پیش سلطان مصطفی نام را بحیطه داغ غروب میباختند سلطان احمد نام پسر دیگر او را که شانزده ساله بود و تخت  
پادشاهی روم جلوس فرموده بدارک اختلال احوال مملکت پرداختند و دیگر از سوانخ ایام محاصره آمدن میر محمد مصوم خان کرمی است  
که از ارامی محسبه سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت کر بود که از جانب پادشاه مسریه و ن بارگاه  
همراه نوچریک ایک قاسی غلام خاصه شریفه که هفت سال قبل از این برسم سالت بجانب هند رفته بود بجهت تجدید قوا عد دوستی بگری  
آمده و تحفه هدایای لایق آورده از جمله هدایا یک قفسه شیر خلاف و آبنجانه سپهر طلا و مرصع بالماس یریزه و جواهر قیمتی بود و دود برسیان  
عالم معنی فرستادن شیر خور را در حسنی که حضرت اعلی که بهت بکین اعدا بسته متوجه تیغ مملکت موروث شیردان و آذر با بجان و  
کر جستان بودند از جانب صاحب دولت دیجایی از خانواده صاحبقرانی و دودمان کورکانی که همیشه تیغ قدش بر منسرق عادی خفته  
و هنوز دظفر و منصور آمده بغال و شکون که قریه تیغ و طنفر شیر یار کا مکار امید دارند و انقضه ایلمی مذکور در پای قلعه ابروان بار ردوی  
طفر نشان رسیده بقیاق نوچریک شرف مجالست مجلس بهت آیین دریافت هدایای پادشاهی ابد بر دو تنه بایون آورده بزرگیک  
چید که هرگاه رخصت بایند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الکی از شغل قلعه گیری صرف نظر بهت بحر خاصیت از تحفه  
هدایای مذکور نموده سواهی شمشیر که نشان آن فال و شکون بود متوجه دیدن آنها نشاند و ملازمان خان مکرمت چهار ماه که از سورت با  
و شدت شتار و ج در ابد آن منجمد شده در دو تنه بکینک و محافطت بار خانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شریف پاشا و اکمل  
و معارف سپاه و روبه و اگر در بارگاه معسلی حاضر بودند تحفه هدایای پادشاهی را بپیکش ایلمی از نظر اقدس گذرانیدند حضرت  
اعلی جمیع آنها را با امرای عظام و حکام و ولایت اشراف اعیان بر طبقه و سرتایفه که در اردوی جایون مجتمع شده بودند علی قدر  
مراتبهم تمت فرمودند و دیگری از سوانخ حین محاصره آمدن الکسندر خان بن لوند خان والی کر جستان کاخت است که از جمله باج  
که از آن این و دومان و تابع امر و مسخران بود و او بعد از پند و برادر بزرگتر حسب فرمان حضرت شاه جت مکان والی ولایت مذکور  
کشته تا مین جات آنحضرت بر جاده اطاعت انقیاد استخ بود و همسار باج و خراج میداد و بعد از تسخ و اقد شاه جت مکان و آنجا

نوشته سلطان محمد خان  
فرمانکار روم

آمدن میر محمد مصوم خان  
با یکجایی از این  
که شریف  
و حکام و سرتایفه  
که تسخ اکیان  
قدار است



# جلد دوم تاریخ عالم آرا سی عباسی

سیه  
بستان  
شیر  
قلعه

(۴۴۷) فرموده دست چهای بیک را با غلامان خاصه شریف و هر یک از امار و عساکر با بخت مناسب بنشینند و در میان در کمال قدرت و اقتدار بجای رود و افند مشغول نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جانب قلی قلعه جدید واقع بود صف آرائی کرده دستة رزم و پیکاری گشته و از اسیران نیز لشکر قزلباش بمقابله ایشان مشتاقه بین الحائنین محاربات روی میداد و از بنین جمعی قتل و مجروح می گشته در یکی از معارک شیخ حیدر مکرری میاگان خود را بر و میان زده بزخم تفنگ مقتول شد و چون رویه پشت قلعه دید و ابراست داده پیشه نیامدند و جهلا و بیباکان قزلباش از جبل و غور جوانی تا پای قلعه میدویدند و تنگیان که رویه در میان باز داشته بودند غازیان را از خند اسیر کردند و درین معارک چند کس از جوانان دلیه کار آمدنی ضایع شدند حضرت علی صر فکارد در این نوع نذیه امر فرمودند که در میان فضائی مذکور جبری زده جمعی از عساکر نصرت نشان و تنگیان را کابل یون در آنجا کینک نگاه دارند و برین نذر و از کسی سیه و ن توان آمدند بزران حب الفرمود و یون بر فرب جرد خسته غازیان و تنگیان بجاففت و محاربت مشغول شدند و تیر راه سیه و ن آمدن وصف قال آراستن سده و دیاقه ترک آن کردند و از این جانب در امر محاصره و ترقیب سیهما سعی نمودند میرسانیدند و بر خود را بر بیک توپچی باشی بر بختن توپ با مونس فرموده مقرر شد که در شهر اید و آن که تا پای قلعه بفرست است توپ بر بختن باشد و کس بر تیر فرستاده با نیز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه سیه بر آورده بود اول توپ ابا تویحان بنو الفقار خان دادند که قلعه کوزچی زنده زباز که تا آنقلعه مفتوح نشد از آنطرف سیه آوردن متعذر بود و در میان قلعه عتیش و جدید بستانهار قلعه کوزچی بکار رود خانه باغات تردد می نمودند و در فتن لشکر قزلباش میانه این دو قلعه و در آنجا سیه با حق بنایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خهای آب در آنجا بوده خود دهنه و ریخت و خهای شسته آبها ریخت در همان شب ملازمان ذوالفقار خان جلالت نموده میان دره که فاصه بین القلعتان است در آمدند و مستحفظان قلعه کوزچی از قلعه ان آب در آمدن قزلباش میانه دره سیه کشته راه تر و آب آوردن را بر خود مسدود و یاقه نیم شبی با شمشیرهای آخته سیه و ن دیده جنگ کنان خود را بقلعه جدید انداختند و چند از رویه مقتول و زخمی شده قلعه کوزچی تصرف در آمد و همچنین مقدمه فتح و ظهر کشته غازیان جلالت شاربیر از پیشتر در امر محاصره استحکام سیهها کوشش می نمودند اما چون برودت عظیم در هوا استیلا یافته شد شتاب و سورت سرما بر تبه رسید که دستها از حرکت بازماند و فندکی بغایتی انجامید که تنین الماسکون از گزند آن عاجز آمد و بجفت یاده اثری بر سعی و استقام غازیان مرتب نمیشد و همین قدر بود که سیهها را استحکام داده شب و روز لوازم احتیاط بجای می آوردند و رویه یکم تبه سیه غازیان باز و کی و یکم تبه سیه غازیان بخت بقدر کسب و روی نمودند و یکم تبه که بطرف قزچهای بیک و غلامان سیه و ن آمده بودند حسین آقا ملی که از آقا یان معتبر رویه بود و در فتن تفنگ یاقه پنجاه شصت نفر از رویه زخمی و مقتول شدند تا سردی دی باقی بود بدین تیره محاصره قیام داشتند و از جانبین توپ تفنگ در کار نبود و در میان در انداختن با دیج و سیه بزن نوعی مبالغه می نمودند که در هر خیمه از خیمام اردوی یون ده و دوازده سیه را کلو جمع شده بود و جمعی کبر از سیه و دین میان اردو و مردم اردو و باز از ضرب کلو با دیج ضایع شدند اکنون مناسب چنان نمود که اول تجر و قایم که در این رستان در پای قلعه ابروان دست ادا شده و مع نموده بعد از آن بگرتمه احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن

حسین که کارنامه سلاطین نام دارد و خاقین روزگار است و دارد  
ذکر و قایمی که در آن رستان در حین محاصره قلعه ابروان روی داد با قصه  
قصا و حسب تقدیر خالق جلاد و عباد  
بوشا

سال ہفتم جلوس شاہ عباس اول

و بعضی از رخای او مقتول و گرفتار شدند آنوقت چون ذوالفقار خان با جو و ضرور و دو مقلد به پیش بود بنحو آن رسیدند اما وی و عیال  
آن ملک استقبال مبادرت نموده ظاهر بپشت و خرمی کردند و جماعت رومی که در قلعہ بنحویں توقف نموده بودند از آوازه و زور و کوب  
همایون شاهی و شکوفه فروزی اثر قربایش بر اسان گشته از جرات و جبارتی که در توقف قلعہ نموده بودند پشیمان شدند و قبل از  
ورود موکب ظفر قرین دست در دامن استیمنان زده کس نرود ذوالفقار خان فرستاده بجان مال امان خواستند و خان مذکور آن  
گروه را بعد و میثاقی که خاطر خواه ایشان بود امان داد و آنجا بخت چاره بجز انقیاد نیافه طوعا و کرها بیرون آمدند و قلعہ بنحویں  
با توابع و لواحق و مضافات که معظم ولایت آذربایجان است بقصر فایز و دولت قاهره درآمد و ایات جلال کوچ بکوبچ بدن  
صوب رسید ظاهر بلده بنحویں محفل نزول اردوی ظفر قرین گردید مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که در این طرف آب آسود  
قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند بندگان حضرت عالی الکاف بنحویں را بپسراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده رویان مذکور را  
که نزد ملازمان ذوالفقار خان همان بودند با و سپردند که چون خانه ایشان در قلعہ ایروان است فیصل تمام قلعہ ایروان نزد او بود  
باشند در اینمزل مصطفی بیک محمودی که از احاطم امرای کرد و حاکم قلعہ ماکو بود بفرقه بوسی مشرف گشته مورد توجهات شایان گردید  
و از آنجا بفرزنی و اقبال متوجه ایروان گشته در ناحیه دیدی جمعی کثیر از مردم و دیاقات الماد سعد و مبارکی و غیرهم که در  
زمان قربایش در ولایت خجور سعد قامت داشتند و در قدرت رومیه اکثر در آنحال مانده بودند اظهار شاهی بیونی کرده بکوبچ بیون  
مقی گشته و تمامی ریش سفیدان و مکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ کرده در کفرخی قلعہ ایروان  
نزول اجلال واقع شد در اینمزل قریب ده دوازده هزار پاده برالکاء و مواضع ایروان و بنحویں و آنکه و در قلم شد که بای  
قلعه آمده در سیبها کار کشند و در آنروز جمعی از غازیان جلالت سوار تا پای قلعہ رفته آثار اقدار ظاهر ساختند و رومی نیز  
آمده بین الغریقتین اندک محاربه و قلعہ یافتند کس از جانبین زخمی شدند و زدیگر ارباب نصرت آیات پای قلعہ در حرکت آمده اند  
و آنکوه روان شدند و رومیه در مای قلعہ را بسته دست باندن حقوب ضربزن و بادلیج کشاند و اردوی همایون بیان باغات و  
دیوار بست حوالی قلعہ در آمده هر کس در محل مناسب فرود آمد و بجهت آسیب کلوله و ضربزن و بادلیج که در مثال نمک از قلعہ میسارید بکوبچ  
خمیه خود که بجانب قلعہ بود پای ساخته قامت نمود قلعہ ایروان مشتمل بر سه قلعہ بود یکی اصل قلعہ عتیق که فرما دیشای سپه دار  
یونیت یل ۹۹۱ که متخیر ولایت مذکور آمد و نواب سکندرشان سلطانمخته پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه زکی جانی در غایت  
استحکام ترتیب داده و شیر حاجی ساخته خندق عتیق خرم نموده بود و یکی قلعہ کوچکی است که بر بالای تل بزرگی که در مابین جنوب غربی  
واقع است ترتیب داده بودند و قلعہ کوزچی نام نهاده فاصله بین القلاع دوسه تیر پرتاب بوده است مستحفظان آن قلعہ استقامت  
مردم قلعہ بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و سایر مایحتاج از قلعہ بزرگ میبردند و دیگری قلعہ جدید است که در آن چند روز لشکر  
بنحویں بجهت خود در جنب قلعہ عتیق در طرف قبلی در غایت استحکام ترتیب دادند اما فرصت تعمیر شیر حاجی و خندق نیافتند بندگان  
حضرت عالی شاهی ظل آلهی و امرای عظام اطراف و جوانب قلعہ را بنظر در آورده اگر چه بنحویں آن سه حصن حصین که مملو و مشحون بر مردان  
کاری و آلات قلعہ داری و ذخیره فراوان بود و مستحفظان بر سه قلعہ با دیکدیگر مستطبر بودند در نظر خاص و عام بعبایت مینمود  
و در زمان ظهور دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جو و قربایش بقهر و غلبه قلعہ اردوی گرفته باشند و این بکوبچ  
چنین مشهور بود که قلعہ اردوی که فن امر بست محال اما حضرت عالی بخت و الا متخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعہ را بر  
امرای عظام و قوریان و غلامان و سایر عا که نصرت نشان قمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و متخیر قلعہ کوزچی مقدر



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

( ۴۴۵ )

و چهارست خانهای متولان قیام می نمودند و آواز فتح نیز با طراف و کائف ملکات رسید و فتح نامها بد طرف ارسال یافت از اموال  
اگر از خازنی بیک و قوچی بیک برادرش با سپران او و شیخ جدر و ولد امیر مکرری که مدتی بود بار و میان مخافتان سلوک میکرد  
ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بغیر حجب بوسی سرافراز بگزشت رکاب همایون معتز و ممتاز گشت و حکام اطراف رنولان  
بپایه میر خلاق صیر فرستاده زبان تنبلی فتح تریز گشت و دزد و ایلالتا خطه دلکش بد و الفقار خان شفت شده و مرند را بجهت سلطان  
دنبلی که مدتی بود بپایه سیر اعلی آمده ملازمت موکب همایون می نمود و در منبرج و خراسان همراه بود غایت فرموده الحاکمی خوی و سکا  
بنغازی بیک و مراغه را شیخ حیدر رحمت فرمودند چراغ سلطان گرامی استاجور اما فوجی از خسرو ظفر و رودکنار آب اس  
فرستادند که جولاه را محافظت نموده از لشکر نچوان و ایروان جسر دار نموده سوانج حالات را بعضی میرسانید و با و امیر کونیه بیک  
که همسوز تربت مارت نیاز فحمال اعتمادش مانده بود با جمعی از مردم طواش و موکلن بجانب راسبار فرستادند که ایل و الوسل و اویاقا  
آخذ و در اجمع نموده در کنار آب اس حل اقامت انداخته هر کس از اویاقا قاجار و مردم تراکات و مشه ایلانمانه اند بطرف  
دلالت نموده نزد خود آورده نگاه دارد و از کنار آب خبردار باشد که مبادا از رویست که در کنج و مشه دان اند و دست درازی و  
شود علی پاشا را با پرش بیظام آقا سپردند که در منزل او همان باشد و حضرت اعلی جلالت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون  
نمای مقابله که دستپنیده داشته بدیخت و در اسطور نظر التفات گردانیدند جمیع اموال و اسباب و را که در قلعه بود با و از  
داشتند و از این محسن اخلاط و کلمات بکین و طرایف لطایف و مجلس خلد آیین راه یافته اینس بزم خاص گردید  
ذکر توجه موکب همایون بجانب نچوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بزمین عواطف ملکات  
حضرت اعلی شاه ای غل آتی بعد از تحریف و انتظام همتا تریز گشت همت بکنگر و نچکر کل ولایت مورولی آذربایجان انداخت و بوی  
جهانگشا از خست و غمان غریب خرد و از بصوب نچوان و ایروان بختاف دادند در آن هنگام سید محمد پاشای مشهور بشریف پاشا  
بیکر یکی نچوان و ایروان بود و لشکر آنجا را با محالی که تابع آنجا بود و دوازده هزار نفر میماند و بچنانچه مرقوم گشت آنطایفه در  
حدود مرند از علی پاشا جدا شده نچوان آمدند همسوز و رجا و مقام خود قرار گرفته بودند که خبر قتل و کشتن شکر تریز و گرفتاری علی پاشا  
و بدست آمدن قلع تریز بدیشان رسید و متحیر و سر اسیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلع نچوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال  
مناست و استحکام بود و شریف پاشا خود خاطر بر تحسن قلع ایروان نموده کی از آقا بان را با مارت نچوان نوید داده با کینه  
نچاه و در قلعه نچوان گذاشت با عطار و سایر لشکریان و رعایا و سکر بان بایروان رفت و آنقلعه را استحکام تمام دادند و بنا بر آنقلعه  
ذکور کنجایش اقامت کل آنجا عت که قریب به هزار کس بودند داشت لشکر نچوان حصار دیگر در جانب قبلی قلع عتقی چه ممکن خود  
کرده کل سپاهی و رعیت چو رسد شب روز کار کردند و در عرض میت مذکور حضرت اعلی بهمت تریز و نظم و نسق امور ضروری  
آنجا مشغول بود ایشان حصار مذکور را تمام نموده آذوقه و یراق قلع داری و سه ساله سرانجام دادند آنقلعه حضرت اعلی عت  
سعد از تریز بیرون فرمودند و بقارخان با امر احب برنجی شیر نچوان فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و مرند را محو  
چشمگیری که چندگاه در میان رسته جلای بود و آوازه جلالت و مردانگی او در میان روستیه پشاور داشت مدتی بود که پناه بپایه  
همایون فال شاه آورده در رکاب ملک فرسامی بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سید نصر از او با شس متوجه ایروان  
و آنخده و گردید که دستبرد می نماید اما از عدم شعور و تدبیرش در یکی از مواضع تریز ایروان توقف نموده از شرب شراب  
مست و از لوازم خرم و احتیاط غافل افتاده بر میان خبر یافته قریب کنج راسبار و تاخته اور است دست آورد و قتل رسانید

سال ہفتم جلوس شام عباس اول

دانش حریف افروخته خاک معرکه را از تقدی باد بپایان آتش منش چون آب بر فرقان ریختند خود در دمی ناب صدمه دیدم ان عرصه نبرد (۴۴۴)

نیاورده از اخطا اعلام پادشاهی و قهر فلک فرسای شاهنشاهی تزلزل و بیدار شد این امیر کو بیان راه انعام سپردند از  
مبارزان قول هایون جمعی نیز مجار بر ما مور کشتیغ جانی آختر افشانی آغاز نهادند و بطرفه ایسی از آن کردند و آنه در کفر و کوه و یا  
نماند از جمله پاشان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا و بیک بیکدی برادر متقرب الحضره محمد بیک کزده آورد و حضرت  
اعلیٰ نظر عنایت و التفات در وی کرستی از غایت مروت جلی اوراد لاری بسیار داده خاطرش را بوفور عواطف خردانه از لگا  
و آسب زانده اطمینان بخشیدند و او بجه محمد امین بیک نام سپهر بی خود خطر ابی عظیم داشت که مباراد معسر که بقتل آمد همان لحظه او را  
بزرگ جوان صبح الوجه نیکو منظر صاحب جمال بود زنده آوردند اندکی موجب اطمینان خاطر پاشا گردید و مکر الطاف شہریاری که خلاف ترویج  
او بود بجای آورد و حیوش مضوره نهر میستان را تا مرند تعاقب کرد و مکرکی از انطایفه نجابت یافت که قلیلی که در بغلها خزیده در شب زار را  
و ان پیش گرفتند و غلامی موفور بدست سپاه مضوره در آمد و حضرت اعلیٰ بعه از مشاهده پیکر فتح و ظفر مکر محامد الهی و عطیه از حمید نمشاهی

جای آورده جانب شرقی نمودند و بهت الا نمت بخیر قلعہ مصر و ف ساختند  
ذکر فتح و تسخیر قلعہ رفیعہ تبریز و بدست در آمدن آن ولایت عشرت انکسیر

بعد از محابنه کورنر زول جبال در شرواق شده حقیقت حال باهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز فرستادند که بخت  
خود را در معرض هلاک در نیارده و قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در ملک طایمان درگاه انتظام داده و عفو  
و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته اند داده میشود و هر کس را راده رفتن داشته باشد باهل و عیال و اسباب و اموال سالنا  
خانوار وانه شود که اصلاً آسیبی از عساکر مضور به او نمیرسد و علی پاشا به پای قلعه فرستادند که با عظامی اهل قلعه گفتگو نماید و از بیجا و غنا  
که عاقبتی و خیم دارد وضع نماید در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای بسیار نه کرده پای از دایره امن و سلامت بیرون نهد و تن بصلح  
درند اند و با علی پاشا خوست آغاز نهاد و بمصالحه و جهاد راضی نشدند و عساکر اقبال آثار از اطراف و جوانب در زیر جمع می گشتند  
و بمجا صره ما مورس مود اطراف و جوانب قلعه را بخود نامعد و دقت فرمودند و از هر طرف سیبها و مورجلها ترقیب یافته در لوارم  
قلعه کسیری میکوشیدند از آن طرف مر اسیم قلعه داری بطور آهسته حرکت میکردند اما بر عظامی آفتوم دار باب ای و دیگر که غرض  
در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش قلعه را قریباً جبراً مفتوح میانند و ایشان را بنا بر قتل سپاه و فتنه ان ذخیره و عدم  
استعداد و قلعه داری طاق مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مددی مضور نه لند و در قلعه جمعی خسته  
در باب صلح و جنگ فرقه مشورت در میان انداختند و از منق و قاضی استفتاء کردند ایشان بر حساب آیه کریمه و لا تفلوا با یکدیگر  
الى التهلكة اجتماع البصایات نفس مال و متابعت دلیل نمودند و در بواطن و ضمایر ایشان نیز خوف و هراس بمقیاس مستولی گشته  
بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و شرطی میان آید که وثوقی بر آن باشد قلعه را بملازمان رکاب شرف بسیار  
حضرت علی بابا بر ترفیه حال خلائق و حفظ دمار و ضمای حضرت خالق امان ما میبرد و فتنه عای ایشان در قلم آورده و بهر مهر آثار و زین  
ساخته قلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته در دُوب قلعه را ماند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار او بای و کون اید  
پیوندگشاده اموال و اسباب خود بیرون بدهند بعضی از آن طبقه که اراده توقف نمودند بوجه دیگر میانه و فاسد نموده عفو و مرسوم  
مضاعف زمان رومیه قرار داده بایانند و بیک فرقه زر نقد در دامن ایشان ریختند و هر کس را راده رفتن داشت برخص خسته  
مضور و بیک خاطر بصیقل اموال مقتولان و اسباب و یراق قلعه ما مورکشت و قرچهای بیک با جمعی از غلمان خاصه شریفی بخت

و محارست



فارسان مغمار سخن سپهرانی بکت جان پهای شلم را در جولانگاه معارک حدیث آرائی بدین آئین بجلان در آورده اند که در جنبی که مرکب  
جانبشای شاهی بعون الطاف الهی دخیل شهرت بریزند و زرا قول جماعت و میده که بجا است قلعه مانده بودند بقصور آنکه اجاره و او پیش  
بخیل ننب غارت بآدن دلیری جبارت کرده اند قاصد سریع اسپر نزد علی پاشا فرستاده او را از این خیال خبردار کرده اند و  
پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته غمان غریب بصوب مراجعت لطاف داد و در حدود مرید لشکر نچوان و ایروان  
از وجد شده بالکای خود فرستند و چون او بار آنطایفه روی آورده پیمان حیاتش از باده جل نسب برزیده بود و در غفلت و بیخوشی  
ایشان را پوشیده از طریق خرم و احتیاط دور افتادند و متورانه در کال غمر و روی بجانب تبریز آوردند و در منزل دیگر قاصدی  
از اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم باشد که دولتخار خان حاکم اردبیل بالشکر خود آمده در آمدن کمال خرم و احتیاط طرعی در  
علی پاشا از این خبر در آمدن متاعل کشته جلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و عطا و برش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت  
نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان با تمام دستک تبریز بود و اعتمادی بر قلعه داری سکنه قلعه نداشتند بکلی متفق  
و لفظ پیش آمدن در صایب نموده از آنجانب خبری که فرقه با پنجره کس کا میس که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند و در نیم نزد اهل قلعه  
بتحقیق پوست که حضرت علی شاهی بنفس شریف بنصت فرموده اند قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول مرکب بایون خبردار کرد  
پاشای مذکور این خبر از لشکریان مخفی داشتند از غایت تور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بیخوشی پیش آمده در موضع صفیان که  
فرسخی تبریز است فرود آمد و حضرت علی نیز متواتر کسان آگاه دل تجر تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال  
کیفیت کت لشکر معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانید تا آنکه شخصی شد که بصوفیان رسیده آماده حرب قتالند و از حرات و  
دلیری پاشای مذکور که چنین بیجا کانه پیش آمد جای تعجب بود اگر چه در مرکب ظفر قرین سینه درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس  
اما مقابله و معاف نمودن او با پادشاه ملک عجم و سنده آرای او در کتب جم با آن قتل پناه و کلی لشکر و عدم استعداد عقل و دین بود  
با بخله چون تحقیق پوست که در میان بصوفیان رسیده اند در هائش ابیات حلال از شب غازان کوچ کرده بغرم رزم مخالفان در حرکت  
آمده در موضع حاجی حرامی که در فسخی شد است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خارا چرخ لشکر ظفر از فرموده بمقابله روینا  
فرستاده هر چند تمام ایشان مجر و توجیهی از اعظم امر او فوجی از دلبران لشکر ظفر آنها بکفایت متعرون میشد و جهت حاج بهضت مرکب  
بایون نبود اما حضرت علی از غایت خرم و احتیاط که لازم از باب خرد و دانش نشان روزگار است بمضمون نهال که (ملیت)  
و دشمن اگر پیش است سهل نباید گرفت آتش اگر دوز است خرد نباید شود عمل منهد موده میمنه و میسر بهایون را بردان کار  
دلبران معسر که کارزار استحکام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام منهد متعاقب چرخیان در حرکت  
آمدند و صدای که نای و نفیر و کور و کوس و کنبه نیکون فلک پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رویان است برها  
توبه ضربزن در ایکنه که استوار گردانیده توپچیان و کتچریان را پیش انداخته خود با محمود پاشا و خیل پاشا در قلب قرار گرفته باین پاشا  
میش میآمدند تا آنکه بنیغریقین تا بعد بتلافی انجامید و سبب از آن طرفین دست استعمال سیف نشان بودند در اول حال رو میان  
جلادت ظاهر شد متواتر حملات دلیرانه می نمودند و چرخیان جیوش دریا خروش قربانستان قول بایون و در تر بود بار و توبه  
به ار ایکنه و یوز سلطان و دلا و لاه که در مقدمه بجیش بود دست و میان مقتول گردید بعد از آنکه قول بایون نمایان شده و شش  
نیز عالم از دوز مرکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معرکه نبرد بر تو انداخت عساکر فروزی نشان یکبار جلواند اخته با مخالفان در

در صفیان و در  
و در صفیان و در  
و در صفیان و در

در صفیان و در  
و در صفیان و در  
و در صفیان و در

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

کونیک قاجار که داروغه سنوین بود حکم شد که با غلامان و قورچیان که در آن حدودند بزودی موکب نظرقرین پیوندد و کس نرزد و بختار  
خان حاکم اردبیل فرستاد که با لشکری از کفک که نزد او حاضر باشند بر سیل استیصال میلانج آمده در آنجا بر کاب مقدس طغی شود  
و از حدود سنوین ایغار فرموده بشش و دوازده هزار سوار و بیست و دو هزار پیاده و از دوازده هزار سوار و بیست و دو هزار پیاده  
داخل شدند علی پاشا قلعه قار تبارق ابله از غازی بیک گرفته بود اما همسوز در آنجا بود و مردمی که در قلعه تیر زمانه بودند صلا  
نیافته و در آن صبح که داخل شدند بکار و اسبهای شبلی که رسیده چند نفر از دستیه که در آنجا بودند و از عالم بختار ساعدت خبر داد  
کشته بچنگ اهل کفار آمد و چون بستی به فوجی که از آنجا آمده فرسخ است رسیدند در جایا و مردم آن موضع را تا چشم برفوج قربا  
افتادنی انور شاه شاهی سیونی ظاهر ساخته بی آنکه از تشریف قوم بایون علی حسبر دار کرده تا بهای دوازده ترک حیدری را  
که از خوف رومیته در زیر بنیها و نهانها پنهان کرده بودند بیرون آورد و در فرق مباحات خود را به آن هسبر کرامی تحسنت  
و هر کس از رومیته در آنجا بود که قتل آورده و پیشش جوش مضوره افتاده صدای حجت فرای الله الله که شده و شعار رقیقه بنا  
با وج آسمان رسانیدند و از آنجا حسب الامر الا علی جمعی شیر فرستند که اگر فرصت باشد خود را بقلعه اندازند که فوی از اهل قلعه بیرون  
آمده در میدان مبارز رسودا و معاطه مشغول بوده اند غلغله و نشاط اهل تبریز کوشش ایشان رسیده تصور نموده اند که اجاره و  
او باش سرحد از خالی بودن شهر و قلعه خبر یافته بطمع مال و غارت اموال آمده اند خستیار کرده مقدار و وصول مقدّمه بمایش  
خود را بقلعه انداخته در واز مار استند و اهل تبریز از آمدن لشکر قربا ش و موکب مسعود شاهی خبر یافته کشته در خیابان سعادت کجا  
بوسی فایز کشته از غبار سم سنده جان بیا که سالها چشم امید بر آن داشتند روشنائی دیده بهینا حاصل کردند اما شهر شمره به تیر  
طرف ویرانه در نظر آمد زیرا که در سالهای پیش که بلده تبریز تصرف رومیته در آمده از تبریزی خالی بود رومیته در ویرانی خانها و  
عمارات عالیّه شده و قیقه سمر که داشت نگه داشته بودند اگر چه در نماندی حیات سال که آنملک در دست رومیته ماند جمعی غارت زده بی  
بضاعت از اطراف و جاب فراهم آمده بقدر جمعیتی شده بود اما از هر صد خانه پیریز و زینت یکخانه چنان شده بود که ثلث از حالت  
اول بمرسانیده باشد مولانا و قومی تبریزی این بیت را در خوابی تبریز بسیار خوب گفته اگر چه در صحیفه اول در طلی و قایع آمد  
عثمان پاشا و کرفق تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسبت بود از کتر از نیدیشیده مرقوم است (بیت) و قومی کربلا  
تنگین در دم میدهند و در دلم از حسرت تبریز و در آنر تبریز است انقصه چون موکب مقدس بشهر رسید و محافظان قلعه  
در و ب اسد و ساخته بودند در میان ششم تهرلی که قابل نزول جلال بایون بوده باشند و شب غارتان تشریف برده در آنجا بود  
فرمودند و مردم آنولایت از شهر و نواحی روی اسب بدرگاه جان پناه آورده از طایفه رومیته هر کس در شهر و نواحی بود که قید پناه  
اعلی آورد و بقتل میرسانیدند بعضی اجمال آنکه مبادا از جانب شرف بخش یابند بی آنکه بظربایون مانند مقتول ساخته سرمای ایشان را  
بظرا شرف در میا آورند و اتحی تبریزیان در این باده بنوعی مبالغه نمودند که جمعی را در عوض بیش سال با تبریزی وصلت کرده دختر تری  
در خانه داشتند و از او فرزندان بهر سیده بود پدر و برادر و اقوام آن دختر قربات سبی را منظورند داشته ایشان را از روزگار  
و سزندان جدا کرده بقتل میرسانیدند و مجبان اهل بیت و دوستان نماز آن صنویّه که چندین سال بود که بتقیه زندگانی میکردند و  
شمار حجت و ولای اهل بیت طینین و ظاهرین ظاهر ساخته غلغله فرج و نباط بایون کیوان رسانیدند و آنچه نهایت خلاص  
نیکو خدمتی بود از ایشان بطور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب معنی با علی پاشا و رومیته عسکر تبریز و

تغلب  
نخستین بکونان  
و بارزده بهیچین  
و مراد از خان  
خانان خان  
کنار دست از  
اوراد و کوه





سال ہندوہم جلوس شاہ عباس اول

که از فدا و ایثار بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که اگر دود را از حصار نبردند کور بسین و نماندند و انجمت بعد از آنکه تمام  
بنامین نایره شورش و آشوب شغال یافت حشمان جبهه اصلاح اینحال داد و محنت آقا متوجه انصوب شد در این شورش و غوغا محققان  
ترک حکومت و سلامت بروی غنیمت شمرده سر خود گرفت از زمره کشته حصار و ولی بیک در برابر شورشای سیونی و دولتموهای این دوگان  
ظاهر ساخته برچی از بروج قلعه را که درید تصرف او بود بدست بیرویان داد و در زمینه از اینحال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدالی  
بوقوع پیوست و سر در انجمت یافتند و قتل رسیده قلعه بدست بیرویان درآمد و خلال اینحال حشمان پاسبان قلعه رسیده و بقیه لشکر  
امان داد و هر که ام بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته حشمان حسب الامر الاعلی تجزیه آن برداخت و وقوع اینحال که احدی را در خیال نداشت  
باعث آن شد که غریب امصالحه اختلال پذیرفت و اراده یورش بر تلخ را که در خاطر نمود بود در بانی گذاشته بمضمون اینحال  
که (شعر) ز آب خرد مای خنده و خیزد نهنگ آن بر که بادریاستیزد بی جنبه از سفر آذر بایجان و وقوع یافت  
بنوعی که در ذیل مرقوم میگرد

ذکر پورش جهانگشای شاهى بجانب آذربايجان و فتوحات عظيمه و قلاع و

بلا کہ در این سال رومی داد

عندليب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن برائی نوای دلگشای فتح آذربایجان و باعث توجه موبک ظفر شاه از ابدان مملکت زهرت سبزیان  
بدین آنهنگ می رسد که چون بسیار آید تا آنگی و سیروی دولت شاهنشاهی عرصه دلگشای مملکت ایران از رخ و خاشاک  
از باب طغیان پاک گردیده خاطر اشرف بایون فی الجمله از آن امور فراغت یافت بمورده شغل غیرت در کانون ضمیر انور باز کشیده نشسته  
بخت والا بود که مالک شیروان و آذربایجان که معظم ملک ایران است از حوادث و درکار بترتف سلاطین روم درآمده بتخصیص و ارتقاء  
تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و محکمات فتنان و اربابان و الاشکوه ایران بوده در عهد دولت بایون دستور سابق در حوزه تصرف این  
دودمان درآید و هرگاه از این قول حکایات بر زبان بیکدشت بعضی از دوختو امان و کار داناان بسیار آنگی بنا بر عاقبت طلبی از شکوه  
و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی و جواد سلطان روم سخنان چکیمانه مذکور مجلس خلعتین نموده مراد و مجادله با غنچه روع صلح  
قاهره نمیدانستند و آتش غم بایوز بر شعله کلمات موهظه آینه سر و نشاند در تکیه نایز و نزاع و جدال میگوشتیدند و ظهور این مطلب  
بمقتضای بخت الا اکنون ضمیر نیز ملک آرا بود لیکن چون فیابین صوت صلی روی نموده بر حسب آیه کریمه و لا تفتنوا الا یمان و لا یفتن  
تو کیدها از نقض عهد و پیمان حست از نموده خارج نمیشد اما ان غم بایون میکرد و مستطریضه غشی بود و چون حصول این بدعا بقلم تقدیر  
لوحه خفاکارش یافته بود و حسب آن بدستاری کارکنان عالم عیب بر انجام می یافت و از منسوبان آن طرف بعضی مقدمات بطور  
پوست که نصرت موبک ظفر قرین بداضوب لازم آمد و نوعی که در فوق تحریر پیوست اجاره داد و اباش روم و بیدونان اگر ادر سرورش  
و فادرا آورده دماغ برکت اسودای خود سپری شوریده داشت پاشایان و حکام سرحد شیوه جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده  
بمنسوبان این طرف نیز سلوک نامهربان پیش گرفته و بی ادبیا از ایشان بطور میانه چنانچه احدا پاشا که در وان مسکنه باز را بود و با  
از تجار خاصه شریفه که در قطع مال قتل آورده و سلب نعمتی کلی مال خاصه شریفه را تصرف شد در شیروان نیز از زمان اشرف اگر چه  
خریداری اسیر و جراح بطرف دشمنان مقدمه کردند اما احوال ترا عادت نموده حضرت اعلی تعالی از آنها فرموده بتغافل پاشا  
میکند ایند که از اعمال قبیله پاشایان سپهر چاه شاه روم و دوزخ اعظم اعلام شد نتیجه بر آن ترن کشت و در سلوک ناپسند هر



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۲۹) گفت و خشنود در آن بزم روشن چو خورشید دماه بین لبستان مرصع گلاه خوامان بی مجلس آراستند مرست

فرودند و غم گاستند آنقدره شبانروز سپاری و رعیت و اعیان و شادکامی داده بهشماران بخت آراستند خروانی  
 طرب افزای خاطر بودند از سوانح بخت فرا که در این سال جایون فال بطور آمده موجب از دیا عشرت و شادکامی گشت آنست که حضرت  
 و اسب بیت اکیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت و شهباز برادر می گرانمایه که بستباری و غصان موجب است که از بختار فضل  
 نامتسای رسا حل ظهور آمده زینت افزای معنی سحر زندی از جبهه بخت اعلی شاهی ظل الهی عطا فرموده در ساعت مسعود و انوار  
 عاقبت محمود از کرم عدم قدم بمسرت وجود نهاد و از خلوص عقیدت و غلامی حضرت آنکه مخصوصین صلوات الله علیه جمیع مایام علی  
 میرزا موسوم گردید امید که در سایه تربیت و ظل عاطفت شهباز سعادت پرور یعنی والد و الا که نشو و نما یافت در ضاحولی خاطر مبارک

نیز از آنکه در این سال  
 در این سال  
 در این سال

آن حضرت بر خور داری باید

ذکر بدست در آمدن قلعه نهادند بدست یاری خود عیسی و یروسی دولت ابد شوند  
 دیگر می از سوانح اقبال که در اوایل این سال بطور بیست بدست در آمدن قلعه نهادند است که جنال اعلی در ایام فترت آغاز بطور  
 جایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم گشت بیان گردیده در فصل نهادند توابع بدان که بنظر دیگر  
 مشهور و مکتوب بسیاری از طوایف قریب باشد است قلعه ترتیب داده محافظان تعیین نموده علوفه و مرئوس ایشان را از خزانه بغداد آید  
 و بعد از آنکه میان حضرت اعلی و سلطان امرا دکان خواند کار و روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که جنین انقراض  
 آنچه در تصرف موبان طرفین بود باشد که کان سمر بوده از طرفین تعرضی نمود و بدینجهت قریب پانزده سال آنقلعه در تصرف رویته ماند از  
 این طرف بنا بر شرط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قریب باشد که در آن حدود اقامت داشتند بغایت کرام  
 بود که رویته ده روزه راه از مسکن ایشان گذشته بقلعه مذکور که در وسط سموره و سمر و بر بکر عراق عجم است آمد و شد نمایند  
 حقیقت بوزار و ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بدون اینچهار دیوار دین میان بلاخره موجب فساد و تصور بینان  
 مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جلالی طسرفین امری صادر میگردد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع بعد  
 پیمانی که فیما بین وقوع یافته راسخ اندازی این است که آنقلعه حراست شود و دست به یاری بیستانی قبول نمینی کردند بعد از فوت سلطان  
 مراد خان که پسرش سلطان محمد خان پادشاه شد در ممالک روم او با شریک و نایب بر طبقه سرشورش و فساد بر آورده خود  
 جلالی نام نهاده چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد باعمال با صواب اقدام بنمود پاشایان و عساکر  
 سرحد نیز نشین جلالیان پیش گرفتند غلامان بعد از خود سمر حاکمی را که از جانب پادشاه منصوب بود بدرون کرده اوزن احمد  
 نامی را از آقاییان بعد از خود حاکم ساخته علوفه غلامان نهادند و از آنکه از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آنجا بخت بخت  
 باز گرفتند علوفه و مرئوسات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار بنیاد و پناه خود ساخته بر بطنیان بر آوردند و متعرض حال خلق آید  
 گشته روز بروز در بطنیان بی اعتدالی میافتنند و دما را می بختند و از اطوار نا پسج را آنظایفه خوار نمودند از آنجا بخت محمد آقا  
 شغل با بارت ایشان منصوب گشته روانه نهادند سکنه قلعه تمکین از کردند معین اموال و اسباب و ارا غارت کردند محمد  
 آقا استعانه بدو گاه جهان پناه نموده از سربازان این استان استمداد نمود و از موقف جلال منشور عاطفت و افضال شغل بر بصلیح  
 پادشاه بسم آنجا بخت شرف صدور یافت که ترک نافرمانی کرده پسر امون حصیان و بید و لکی کردند حسن خان حاکم طبر  
 عیشک و امرا می آن سرحد با محمد آقا مامور شده قبل از درو و آن منشور جمعی از مردم احشام آن حوالی و رعایای محال قریبه

## سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

در تأشکد لوی استعلا مرتفع گردانیده بود با او در مقام ولایت در آمد و علیر و پیش سفیدان و بجهت تقویت مذہب تجویز مصالحه  
کرده ایمان بحدت باقیان فرستادند و باقیان همیشه در فکر و اندیشه ولایت تا سگند بود که بچگیت از تصرف قزاق اترغ با  
اما از بیم صولت و سطوت سپاه قزلباش تن بمصالحه داده با او بمصلحت وقت صلح کردند و اما بمواریه از شکوه و سطوت قاهره  
و غلبه و از وحامشکر قزلباش که در سفر غلبه مشایده نموده بودند اندیشه مند بوده ظاهر می نمود که غنایر شاه و الا جاده لشکر بدین  
خواهد کشید و لافهای کراف که پیش از این میزد ترک نموده زبان در کام کشیده با امرای سرحد خود تحریک نمود که با امرای عظام مرود  
مار و چاق و هرات خصوصیت و آشنائی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض محکمت یکدیگر نشوند و مانع آمد و شد قوافل و تجارت گرد  
امرای عظام حقیقت پاسبان علی عرض نمودند از موقف جلال نیز حکم بجایون بنا بر تریه حال رعایا حاصل در شد که تا نصبت بکوب  
بجایون به نظر واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد و شد مرودین و تجارت مرود و ناسازد و دو سال  
بین الجانین منازعه روی نمود و دست درازی از طرفین واقع نشد و ولایت خراسان میروی و دولت قاهره محیط امن و امان بود  
اما در خاطر حقیقت بیان روضه داشت که بعد از صلاح حال شکریان و آسودگی سپاه ظفر پناه دیگر باره یورش بلخ اتفاق افتاد  
بعون غایت آبی درین مرتبه کنون خاطر انور بر حسب خواه سمت ظهور یابد و باقیان نیز پیوسته متزلزل و متصدد اینجی بود  
تقدیر در پسر حد بعد از آنکه باقیان بعضی قضایای رومیه دست داد که توجه بکوب بجایون با نظر فاولی و الزم نمود چنانچه در قیام  
سال آینده مرقوم ملک بیان میگرد و باقیان بعد از استماع این خبر متزلزلی که از خوف نصبت بجایون بود زایل شده اطمینان  
تام یافت و بغیر اغبال بر وساده دولت و اقبال کتبه زده بعشرت و کادانی مشغولی داشت تا آنکه زمانه خدا چنانچه عادت است  
زیاده از این باب اقدار او نیاورده و در آمدن روزی چنانچه بزرگان الهام بیان شرف گذشته بود بکافات کفرانیت  
عبد الله خان و نا انصافی که در باره بازمانده کان سلسله او کرده بالکلیه ایشانرا از ملک موروث محروم ساخت بدام جل گرفتار  
آمده در شش و عشر و الف از دار فانی ب عالم باقی انتقال نمود (شعر) اجل خانه عمر پرده خشم که از تحت برتخت آید  
و قایع سنه مبارکه که توشقان نیل بعضها مطابق احدی عشر و الف و بعضها موافق

در سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

### اشنی عشر و الف که سال هفدهم جلوس بجایون شاهی است

دکره آفتاب عالم افروز بر تپیم زمانه گشت فیروز زمانه کرد و انگشت طرب ساز در عشرت بروی خلق شد باز  
بهم پیوسته شد عقد شنبه روز نوید عیش و عشرت و ادنوز زمین گسترده خضر وانی کبیتی ز دصلای شادمانی  
نیم نوبه باری عطر ساکت هوای گلستان بهجت فرا گشت نیم غنیمتیم بهار چون شکفت تار عطر بیزی آغاز نهاد  
رسان شام خوشدلی و دلکشی که دید کوس نوروزی صدای بهجت فرا می جهان منته وزی در نه رواق سپهر انداخته صلا  
عشرت و شاد و کامی بعالیان در داد یعنی خورشید عالم را که تخت نشین و ار المملکت فلک چهارم است در روز جمعه نیم  
شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشر فخانه حل شده امیده لوی شوکت و اقدار شش ارتفاع آسمانی یافت جانان را  
خرمن تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلیق کشته گشت شهیار زرمجوی بر مجو بریل معهود و در پیم معاد در در سلطه  
صفایان بزم آرامی محفل نشاط گشته و حسب فرمان در بلاغ جهان آرا نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و حساب  
چراغان جیاد آما ده گشته چراغانی شکفتی مسه و خجی پذیر (بیت) ز بس شمع در مجلس افروختند دل روشن



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۳۶) بایار محمد سیرزاد و رفقا رخصت قزوین دادند که در محالی که بایشان شفقت شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان به شهر راجع اعرافان گردند و تائبان شب صحبت چراغان گرم و روشنی افزای طربخانه خوشی بود و از آنجا به قزوین و از آنجا به صفهان گشته بغیر قزوینی و اقبال در مقر دولت آبادی الاتصال نزول اجلال نمودند و فضل طلبان کز پائین و در آنرا تسلطه فرج و بر بخت شاد کامی گذرانیده داد فراغت و خوشی دادند از سوانح آمدن ایلمی از جانب شاهی بیک خان حاکم قندهار است که از امرای سلسله پادشاه و الایا و جلال الدین محمد کسیر پادشاه است و عرضه داشت اخلاص امین بپایه سیر اعلی نوشته اظهار اخلاص و دوخواهی و سیکو بندگی کرده تقایس امتد و میکشایم لایق ارسال داشته بود و بندگان

حضرت اعلی ایلمیان داورانوش فرمود عطا بای ارجند از انانی داشتند

## ذکر احوال باقیخان بعد از معاودت موکب ظفر نشان

از قسبر و دارین چنین بطور پیوست که در میان لشکر قزوینی اثر قربان شد و از یکجه چنانچه خبر پیوست محارب واقع شده از جانب عا که نصرت نشان بوقی پیوست و خبر شکست از یکجه باقیخان رسید مضطرب الاحوال گشته بهانث اراده نموده که ساکت طریق فرار گشته بجانب ما و راد انور و بعضی ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده در آنشب مانع آمده بودند دیگر معلوم گشته که موکب بایون پادشاهی بخت است و بیماری لشکر عازم فراسان شده از آنزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان تمام باقی کلاه شادمانی بر آسان انداخت چون در صحیفه تقدیر این روی مثبت و مرقوم گشته بود که باقیخان چندگاه در آنجا علم اقتدار فرار گشته کامردای دولت کرد و چنین چنانچه عظمی باین آسانی از دودنغ شده باب و دشمن روی در از دیار دنیا و بعد از معاودت موکب معلی چون جمیعت لشکر روی داده بود اراده یورش بدیشان نمود زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبد المؤمن خان جماعت چغنی و بخشیان که از بیم از یکجه در بغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سربز آوردند فرار می آمدند و بدیع الزمان نامی از ژاد و خواجهای حسد را که نواده دختری شاه سلیمان و الی بدیشان بود بر خود والی ساخته بود از آن ملک برآمده بود درین دو سه سال که میان از یکجه فترت بود آنولایت در حیطه تصرف میرزای مذکور و سپاه چغنی بود و چون باقیخان بد آنولایت فت بدیع الزمان سیرزاد وقت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن بدخشیان اکثر با او بیوفائی کرد و تفرقه پرانگی که در میان ایشان افتاد عاقبت الامر باقیخان بقلعه مستولی شد بدیع الزمان سیرزاد ابدت آورده از پای در آورد و آنولایت را یکی از امرای معتقد سپرد و در خلال این احوال بعضی امرای که با او قصد غدیری داشته اند بیاسار رسید شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد که در صین قوه رایات جلال بعضی امرای از یکجه که باقیخان بد مضطرب بوده اند در غم با یکدیگر موضوعه نموده اراده کرده بودند اندک اراضیای که در بجانب جانیگر خان پیل نمایند بعد از خبر مراجعت موکب بایون از آن داعیه باز آمدن آنگاه که از اصل مواضع اظهار و تقوای نمود و از زبان باطن را این را از گشوده بوده در اینوقت که خاطر او از توهمات لشکر بیگانه جمع شده هم بدخشان نیز بر حسب خواه سپهر انجام یافت در مقام دفع بدخواهان درآمد و امرای از یکجه را که در اصل آن مواضع بودند بهانه ککاش جمع نمود بعضی از دوخواهان و فدویان را در کمین باز داشته در آشیای محاربه در غیاب خطاب آغاز نهادند و لهذا این مقدمه نمود آنجا که انکار کرد شخصی که کشف این سینه نموده بود با ایشان مواجهه حکم گرفت و کیر آنجا که صا در شده بمان بخله سی چهل نفر از امرایان از یکجه که اسم و رسمی داشتند بیاسار رسیدند و در عرض آنجا که تربیت کرد بای خود در تعیین نموده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چون دوشمن بر سر بی آغاز نهاد و کلری محمد جان مستردانی در آنجا

از یکجه را از آنکه برانده بودند

سینه بدخشان  
از زبان سپاه

## سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

داخل شدند و در دار استخذه مذکور با مع جلال رسید که بانی خان لشکری بچگونه فرستاده و اراده دست دراز میسازد  
خراسان دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره را بر سر آنجا بخت فرستادند و با بلجار رفته سلطنت جمعی آنجا بخت بجز و زور  
لشکر نظر از ازمیم با شید و بغیر و زی و قبال مراجعت نمودند و الحق در این بغیر حضرت اعلی بنفسه الشریف تحمل انواع شداید کشید  
منصوره زحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر از هر طایفه برض اسهال گرفت شدند چنانچه بسیاری از قهرای لشکر و مردم فردمایه  
بیمار خود را بقتول استند بار کرده بمنزل رسانند از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا او زبکیده مرده کشتی کرده سوار و رابزند هنوز آخرین  
رتقی از جوشان باقی بود که در خاک میگردید و تعمیل و تدفین بوجه شریع صورت نمیست و ارباب با خلاص در ضاجوئی ولی نعمت  
از اجابت ابدی شمرند و انقضای دودیت و زک در هرات بودند هنوز اثر آنجا داشته عظمی باقی بود و مشایر متوفایا که در این شهرت  
بعالم آخرت کشیدند بیک گونه که از نقیاض نجف اشرف و از زمان شاه بخت مکان در سلطنت امرار بزرگ مستقیم و محدود امرار  
شرف نهاد بود و سید محمد جد او در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد و شاعر شای سیونی ظاهر ساخته حاکم حله بود و در کما  
مقدس آنحضرت در جنگ چالدران شهادت یافت در زمان جلوس هیولون اگر چه در الکاد تیولات و اسباب جاه و شمت و تحقیر  
شده بود اما منصب همداری و قرب طاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل الله و بر دیخان بطبسی بنی میهان میفرز  
و قهرم میبود و بیمار شده برض اسهال رفت و دیگر قاسم بیک بیاول باشی قرش ملوک از معتبران انطایفه و در سلطنت مقربان بود که  
میرزا یعقوب دست غیب که از سادات شیراز و معتب آنولایت بود بدین مرض گرفتار آمده در هرات ازمیم گذشت مولانا قوسی  
شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بود نهال عمرش بصره جل از پای در آمده در اند خود مد فون کشت انقضای  
از هر طایفه و هر طبقه جمعی راه یافت نمودند از طهاب جهنماب نموده زبان فسلم را از نقد او کشیده داشت رحمة الله علیه

و علی جمیع اهل الایمان و الایمان

ذکر مراجعت خسرو آفاق از خسرو اسان بصوب عراق و بعافت و خوشدلی بمقدود  
پویشن میامین الطاف مالک الملک بالاستحقاق

چون ریایات حضرت آیات از سفیر مراجعت نموده در دار استخذه هرات نزول جلال واقع شد چند روز جهت نظم و تنقید معائنات  
توقف نموده از آنجا بشهد مقدس معلی تشریف بردند چند روز در مشهد مقدس معلی بانجام مطالب مدعیات حکام کرام و وصول  
و احیان خراسان پرداخته بکی را بنوازشات خسروان و خلق فاخره شاهانه خوشدل و سوار افرا ساخته رخصت انصاف از آنجا  
فرمودند و دوسه روز در آستانه مقدسه تبرک اوقات شریف صرف نشد مگر کار آستانه و انجام تمکات سادات و اقدام  
و ارباب و طایفه سایر مقامات آستانه نموده از آنجا غنای غنیمت بجانب عراق مخطف ساخته روزی چند در انکت را دکان خیمه  
اقامت نصب نموده بیان قوریان عظام و ملازمان سرکار خاصه شریفه پرداخته چند روزی در آنجا و نشاط شکار سرد در آنجا  
خاطر بودند و جمعی که در این سفر خدمات شایسته بطور آورده بودند نهامات سرافراز گشته جمعی که در خدمات متصرف بودند از ملازمت  
اخراج شدند و بعد از فراغ اذان امور از راه خوششان شکار گران رفته از دوی کیهان پوی را با اغرق از راه حنک منظر امام  
روان نموده خود جریده و سبای با مع دوی از ترمان رکاب با قدس بالکار درون تشریف برده بخت بد قلع درون و مهمات آنجا  
رسیده شاه قلی سلطان غلام خاتمه شریفه میر عیسیزک را بر تبه والای ابالت و خانی سربند گردانیده حکومت الکارد و نا  
با رعایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع نموده در الکارد و اربار دوی کیهان پوی مخلص شدند و سلاطین و ادای او بکعبه



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۴۳۵) بذل اسکر گرفتار آمدند کسی بود که اسیرانده خودی همراه داشت در مقام ننگه بخاطر رسیده که هر چند در مسین سابقه اشعاری باشد  
 که از آن مناسب بود بر ضمیر میسر خود مندان بحسب بر کار و کارگاهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق از زمان که سلاطین از بکجه  
 بخراسان و خواقین دوم باذربایجان بقصد محکمت گیری یا نسیب غارت می آمدند اسر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند  
 و از بلاد شیعه اسیر میبردند و لشکر قرباش نیز بر گردین فصل مذکور قیام می نمودند و در زمان سلطان محمد خان خانانده کار و روزم لشکر  
 ارم و دنا و تار و در آذربایجان و شیروان این شیوه پیش گرفته شد چنانچه در قضیه تخریر بزرگساری از اطفال سادات که در طایفه رسول  
 ماشی صلی الله علیه و آله اسیر شده در استنبول کفره فرنگ فروختند و در زمان عبداله خان و عبدالعزیز خان پسرش طایفه اوزبک  
 نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند و مشهد مقدس معنی جمعی کثیر از ذریطه حضرت امام الحسن و الانس و اشراف علماء و زناد  
 و ارباب با موس و فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفر اسیر شده و در هندی ترکستان و در آذربایجان فروخته شده تا کابل  
 هندستان رسید چون دنیا دار مکافات و انتقام این قسم اعمال شنیدند اوزبک و شلیت حق تعالی که مستقیم حقیقی است قرار یافت و  
 بحسب قهضای فلکی و حوادث آسمانی اغراض عین ازین شناعته تحریک کار فرمایان قضا و قدرین بپوش چندین هزار نفر  
 با سیری افتاده از اوطان جلا شدند و بعد از آن نیز حکام استر با و کمر آنجست بنیه مقرران و دلو و کوهن که از مسلمانی بخیر با  
 نداشتند لشکر کشید بسیاری از آنکرو بی ایمان با سیری افتادند تا چون ارباب تحقیق می دید بصیرت و انصاف نگاه ژرف  
 و اقدما نیندی تحقیق حضرت اعلی شای قلی آلمی درین باره ثواب ارباب و ایت و راهب نمایان طریق اهدی دریا قند زرا که در  
 میان خود ظفر و در قلم رقت و بندگی بر صیغه حال اسیران مذکور کشیده میشد و بطریق سادای واجب الامر با ایشان سلوک  
 نمیکردند و چندین هزار از سوار و صبیان در میان فرق شیعه و اهل ایمان نشود نمایانده شعار مذہب حق پیش گرفته اکنون بر سر  
 سخن میرویم با تجمه از اند خود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال خرم و احتیاط و آگاهی دشت که ماکه از حرارت هوا  
 آفتاب در نور فلک بریان میشد قشون و لشکر را بتانی برود در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیان بود بجای آورده و قیام  
 گذاشت میفرمودند در حوالی قش جمعی از اوزبک که بغیر دستبرد آمده بودند بفرجی از قورچان استاجلو که بکرات دست چپ  
 اند و معین بودند باز خود و قورچان از نخوت و غرور از طریق حسرم دور افتاده متفرق و بی پروایانه میرفتند بعضی از اوزبک که از  
 راه شیرخان بکرات آمده بودند از غفلت ایشان خبردار شده علی لفظ رنجته با جمع شدن قورچان و بعد از اقام نمودن چند  
 نفری از ایشان بضریر اوزبک ضایع شدند و حضرت اعلی بوزباشیان آنطقه را بمعرض ریخود عتاب و خطاب و باران  
 رقم حشر بکل اجتماع اهل و اعیان ایشان کشیده چند سال مضروب و دنا در سفر آذربایجان و محاربات و تیریه  
 از ایشان صد دریافت و هر یک که را خدمات نمایان کردند تا آن تقصیر را تدارک نموده بدستور و سلک قورچان نظام فیتند  
 اما بعد وقت ایضا بقیه من الان شمران بان تقصیر مورد تخریش اگفا و استراند با بجله در چند کوچ بچکوتور رسیده قلعه آنجا را خراب  
 کرده باز من بموار ساختند و از آنجا بار و چاق آمده متوجه استحکام قلعه مار و چاق شدند چون بطور پیوست که نظر علی سلطان  
 شایسته ضبط آن سرحد نیست از تغییر داده بپوش علی خان ولد بود آفان که حاکم مشهد مقدس معنی بود تقویض یافت و بمرام علی  
 سلطان برادر او را نیز در آنجا داده بکوه یک برادر تعیین فرمودند و مایحتاج لشکر او از زر و اسلحه و اوراق و ضروریات  
 و آذوقه بوجه لایق سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس بمجربان شفقت شد و در بجه کجمنش خان و ملکش سلطان پسرش  
 رخصت یافتند و مجال تول خود رفتند و موبک بایون از آنجا متوجه دار السلطه هرات گشته بغیر و زی و اقبال باین جلد جنت  
 داخل شدند

## سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

(۴۲۴) امیرعلی شاه بیگ خان از بک را چنانچه مشهور در صحیفه و هر سطور است از مر و کینرل کوچ نمود و شاهی بیک بی تابی که کرده از قلعه بختا  
 بیرون آمد و سپاه قزلباش عطفه غنای کرده فیما بین محاربه بوقع پیوست و ظفر و قبال مشربین حال آن پادشاه شیردل کشته شاهی بیک  
 خان بقتل رسید و محمل است که حضرت شاه عالیجاه خواهد با شما همان معاهد پیش کرد و بدیخت مصلحت در تعاقب نمیدیدند بالا حشره از طرف  
 بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان به تعاقب بیرون آمدند و بخار آب رسیده فی الفور عبور کرده آماده قبال شدند و از انجانب  
 اهرای عظام باین شایسته بیک متعول گشته از جانبین و ادلاوری دادند و بکش خان استسا جلوه که بر اول هر چرخ و پیش جنگ بود و حاکم  
 در آن زمانه مخالفان را تا بخار آب و اندیده از آب گذرانید درین اثنا آوازه توجیه موبک هایون شاهی بمهر که رسید و بکش خان و  
 بخت قلیان شاهی با جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر بستمینار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آن طرف آب مهر که رزم و پیکار کرد  
 گردیده تا غروب آفتاب باز از کسیر و داکرم بعد از غروب بیرونی قبال بیرونی شاهی بنیم ظفر و فیروزی برشته اعلام ظفر فرجام  
 امر او طایران موبک قبال و زید شکست بر لشکر مخالف افتاد تا هو استمه و تار شده بود غازیان مخالفان به تعاقب نموده بر  
 زنده میاوردند و در وقتی که مشاعل خورشید مثل در آرد و می هایون مشر و کشت خبر شکست مخالفان رسید و حضرت اعلی کس  
 بقدر غن نزد امر از دست داد که چون شب بیان آمد احدی از غازیان در آن طرف آب توقف نموده باز گردید و بعد از ملاحظه که خاطر  
 کید و مکر مخالفان جمع گردید موبک هایون شاهی بجانب رودی معنی در حرکت آمده در دو تخته هایون نزول نموده و تاجانیک  
 از شب گذشته متوجه دیدن پسر شاه و آخرتها بودند عبد الرحمن بی نامی از امرای مقبره اوزبکیت دستگیر شده بودند و بنظر اشرف در آمده نام  
 نسب خود بیان کرد و همچنانچه حادث رضیه و خصایل رضیه اشرف اعلی است که با کفار آن تخصیص جمعی که غایبانه طریقه آشنائی داشته  
 باشند بطریق میمان عمل میسازند با او عمل نموده همان لحظه بند از دست او کشوند و رخوت خون آلود که در برداشت بیرون کرده زوت  
 پوشیدنی غایت فرمودند و سایر کفار آن در همان شب بسیار رسیدند و از لشکر قزلباش سواهی شرفخیان بیک برادر محراب خان قاجا  
 کسی که نام و نشانی داشته باشد صانع نشد و جمعی چنین بستر کردند که اگر موبک هایون بعد از محاربه مذکور مراجعت نموده صبحی کوچ بطرف  
 بلخ واقع میشد باقیخان و اوزبکیت دیگر جرات توقف و قدرت محاربه نبود اما چون را می صایب حضرت اعلی غم مراجعت جرم کرد  
 بودند و بیماری در میان لشکر افتاده بود با احتمال ظفر بنیچن بوده که بایان طریق سلامت را از دست داده و فتح آن منسر نموده و  
 عالم سپاه بیکری و رعایت غم با بقدر فتح و ظفر از جانی رفته ترک قرار داد خاطر اشرف کردند و التی در آنوقت هیچ فتحی شایسته  
 از آن نبود قریب نصف شب بود که اهرای نامدار نمیر که بر کشته در خدمت اشرف بنان بهنیت فتح و فیروزی کشتند و بنوازشات خرد  
 سرافراز گشته بار دوی خود باز گشتند و بوعی که مأمور بودند در کمال خرم و احتیاط بخدمت جد ادلی قیام مینمودند و اگر ایام نامه  
 از پیادگان و ضعفای لشکر در عقب مانده بود همراه میاوردند و هر کس از بیماران فوت میشد در همانجا بوعی که مدفن معلوم نباشد بزمین  
 او سپرداختند و با مراد جد اول الکفا نفرموده یوزباشیان و قورچیان عظام بطرف دست است ارد و جمعی بطرف دست چپین  
 شده بود که نیم فسخ بلکه کمتر میرفت باشند که اگر اوزبکیت اراده نمایند که علی الغله دستبرد می کنند ایشان آگاه باشند بجلال آنچه لازمه  
 خرم و احتیاط بود و معنی داشتند و چون در اند خود نزول اجلال واقع شد ضبط و نسق که در باب نسب و غارت و اسیر نمودن بود  
 بر طرف شد و مردم غارتگر با طراف و جوانب خصوصاً شبرخان و آنچه میافتنند میاوردند و دوی معسلی میکرد و در پای قلعه توقف  
 نموده اکابر و عیان و قاضی و مفتی و عظامرا سکنه قصبه اند خود در انام نویس کرده مقرر شد که بجانب عراق کوچ دهند هر خانوار بر ایکی از اهل  
 ارد و سپردند که باشند آن خود ملخران و عراق نمایند بیک طرفه باین قصبه بآن مهوری و بر از کشت و بسیاری از آنرا و صبیان



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۳۳)

صرف در آن نبود که کرده قربانش بپایه کوچ باغ در آمده جنگ خندق و دیوار بست شروع باید و اگر دم بخر مجامعه قتل و محفل  
که با همه ادکش و بیماری لشکر شده و با دو ماکولات و بی نقصان آورد و بطور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قربانش و دیگر  
ساده مخالف کرد و و خلاصه روی نماید مکرراً امرای عظام و سفیدریشان طاقت بین تحمل رندس جمع شده مجالس جانبی انعقاد یافت و  
بر گونه حکایات بیان آمد حضرت اعلیٰ منزه مود که غرض از این نصیحت ادا و سپلاطین ادا و حصول نیکی می بود اگر با قیام نوعی که همیشه  
لاف میزد بمقابل موبک بایون می آمد ما نیز نصف قتل آرسته آنچه مقدار آبی بود بخیر ظهور میرسید عالا که او از جنگ روبرو تقاعد و رزید  
صرف کار خود ملاحظه میکند ما چرا ملاحظه نکنیم و لشکر را مقابل توب و تفنگ بیان و دیوار بست و کوچ باغ در آوریم و معیند اجرای در میان  
لشکر استند ایا قه هر روز جمعی راه عدم میسوزند اگر اگر کجبل و عسکر و روبرو به ملا خط حجت و غیرت بنا درین ولایت توقف نایم خوب  
استیصال سپاه منصور و خستال عظیم امور دولت است طریق ثواب آنست که در این وقت تجمل غمخواری لشکر بقوای عقل دور اندیش  
عل نموده عنان غریت بصوب مراجعت فطاف دهیم اگر با قیام بعزم تقاب از پشت خندق سیرون آید عطفه عنان نموده بمداغه  
پرداریم و الا سلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی معلولان سپاه را با منی رسانیم که اگر مقدار آبی بود باشد مکنون خاطر انور برچ  
جلیل ظهور یابد الفقه در روز نهم شهر محرم الحرام اردو می گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خط عبور نموده منسود آمدند و درین کوچ  
ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر تقیم المزاج و بیمارند و ثلث دیگر بلکه بیشتر از مشغله بیماری و داری بیمار داران هیچکاری دیگر نمیتواند کرد اختتام  
و جدال چه رسد از مشاهده ایحال عزم بازگشتن در خاطر انور شروع یافته شخص شد که اگر فی اشل بنهت دیگر در مراجعت تا خرواق میشد اول  
مردم اردو و بنوعی تحمل میکشت که بعد از بانه صلاح پذیر بود و در آنوقت هیچ غمخیزی از آن لا تقیر و هیچ تدبیری جهت صلاح حال لشکر از آن صفا  
نمی نمود و با جگر روز عاشورا در کنار آب خطب توقف نموده بوازم تفریح حضرت سید الشهدا اولب تشکان بادید که بلا قیام منسودند و در نیم  
العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرای هرچی بچند اولی متعز شد که از عقب لشکر آیند و در بوازم عزم و احتیاط پرداخته شب دهیم  
فرسخی اردو نزول نمایند و چون بیدار دلان بشمار منسود بوازم پاس و لشکرت قیام نموده از شیخون دشمن امین نبوده باشد و تا در الکا مخالف بشیم  
این قاعده را از دست ندهد و محطه غافل نباشد و اردو می عظیم در این مرحله منسود را قطع نموده منسود آمد بعد از محطه از جانب امر  
جند اول خبر رسید که سیاهی لشکر از جانب مخالف نمودار شد و آهسته آهسته پیش بیایند حکم لبتی مطاع بنفاذ پیوست که اگر سپاه مخالف  
بعزم جنگ پیش آمده آهنگن محاربه سازد و بندگان ایشان بنسب بدافه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اوز بجهت رای جنگ ندانند باشند  
و بجهت خط حال خود احتیاط سپاه میانه نموده باشند غازیان نیز محاربه را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را بار دو می بایون رسانید  
بقاعده که مقرر یافته عمل نمایند بعد از آنکه زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوز بک بعزم محاربه پیش آمده و نیز غازی کرده خود را  
بغازیان رسانیدند و غامینیران قتال اشتعال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت اعلیٰ ابن حسینان بعضی امرای جفا ی را بجا  
ارد و تعیین منسود بغیر و زنی دولت اقبال سوار شده عطفه عنان منسودند و تب عرابه و تفنگچی را پیش فرستاده دست استند  
چپ قول بایون را برودان کار و بپیران معرکه بکار استحکام داده علمای ظفر و اقبال کشته بمقابل اعدا شتافتند و بعضی امرای  
لشکر چوچی تعیین منسود پیش فرستادند و قول بایون متعاقب در حرکت آمد و چون فریب بکفر فرخ ویم از اردو جدا شده معرکه قتال بپای  
شد غازیان عظام کی از بهادران اوز بک که دشمن شده بود آوردند از دستبر او چنین معلوم شد که در وقتیکه خبر کوچ کردن خود  
قربانش با قیام رسید متفکر شد که آیا سبب مراجعت چه بود و شاید جمعی بجهت امداد توقف حمل بر عسرت و تنگی آذوقه گرفته باشند  
که فرصت از دست ندهد و متعاقب ایشان میباید که دو جمعی دیگر از پیش سفیدان و اما لیقان روز کار دیده کار از نموده قضیه حضرت شای

## سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

نوده مطیع و منقاد او گشته اند و حالاکه موکب نصرت قرین جایون شاهی بنصوب در حرکت آمده خوف و دهرت بر آنجا حاکم استیلا یافته قرار داد و خاطر آنست که حضرت اعلی را بنحیر ولایت ماوراءالنهر و صنع و استیصال اوزبکیه پشیمان و بهت و الاست با تصرف و بر سر باقیان جمیت نموده بقدر صفت و زنده افخ میگوشتند و هرگاه برایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ظل انبی طبع در این ملک نماند و غرض از این نصبت ایجابی سلسله عداوت و خاست و اختیار آنولایت در دست ارادی اوزبکیه خواهد بود بدینجه ایطینان یافته از اوجدهانی اختیار بنیانید و رفقه رقه جمیت لشکر روی سخته رقه و پراکنده خواهد نهاد و هر روز که کفر خنق پیش میرودیم جمعی از اوزبکیه استقبال موکب سلاطین زاد ما خواهند نمود و ملون ضمیر نیز بجنگ و جدال بنصه ملور حمله خواهد شد هر چند این رای موافق قیود اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه در این ماده غلو داشتند و بعضی از دولتمایان قربانش نیز موافقت این رای اختیار نمودند و نیزه نکور میشد که باقیان باین قصد آمده که برادرش از بلخ بیرون برده و عزیمت جنگ نماید و بعد از مشاوری و مصلحت اوزبکیه بدین کنکاش عمل نموده در ملی مسافتانی و تا حسیه نموده هر روز اندک راهی قطع میشد از تفافات که نموده قول اوزبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت بانی قرار یافت میرزا محمد بیگ نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از اقربای بایر محمد سیدزاد بود باده پازده بنسبها در اینجا بلخ آمد و معبر سلاطین زاد ما ملحق شدند و در خاطر ما سوخ یافت که این رای صایب بوده و من بعد کرده که او از آن مردم غمناک خواهد کرد و بایر محمد نیز از این جانب جاکمیر خان بر لیغها بهسمالت امر اعیان طبقات اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که منتهی مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامد و دد و منفه عظیم لازم آمده بر آن ترسب گشت اول آنکه این توقعات بیجمل و غمان کشیده که غمناک رای جایون بود مخالفان چسپیده شده خوف و دهرستی که از لشکر قیامت اثر قربانش بر پاشا استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آنولایت موافق مزاج حاصل اردو نیامد از حرارت هوا و خفوت که ما و آبهای کل آلود که بکا در یزف بیماری عظیم در میان لشکر حادث شده مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض میت و زنجوالی شریک آمده نزول اجلال فرمودند تا بیماری لشکر حضرت اعلی را در امر محاربه متامل و نترسد ساخت چگونه سالگره دند چهره ای مال اندیش جایون بمواریه در امور خیریه نهایت خرم و احتیاط امر می میدارند در مقابل و مقابل لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظمین قضایای علم بوده و منقاد آن مجلس بشرح و بیان نه چگونه مرعی نماند اما احوال باقی خان آنچه معلوم میبخان گردید آن بود که چون از آب عبور نمود بجانب بلخ در حرکت آمد مومن بی از اند خود رسیده شرح گرفتن قلع و حقایق حالات باز نمود و باقیان ظاهر با عتاب و خطاب سپایان آغاز زندگ در خفیه که تحقیق احوال میسوده او شمه از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر ظفر اشراف را نمود و خاطر نشان کرد که جنود اوزبک را هیچوجه قدرت مقابل و مقابلت مجبوسه میبار قربانش میت باقیان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن داشت و زری میز آمدن اما روز بروز توقف و غمان کشید که لشکر قربانش خوف و هراس از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اند کی چیره شدند و معاکر اوزبکیه از اطراف و جوانب با ملحق شده در اردوی او بنسب جمعی فراهم آمدند معذرات اجرات جنگ و دوبر و دیگر و بجوای شهر آمده در سواد شهر قلع محل مناسب تعیین نموده نزول کرده و پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش روی خود خندق کند و عقب خندق را بون و تفنگ استحکام داد و دستر اردو که بدین نسق حراست شهر و قلع نماید که تیر به که سر اولان طرفین ترغافانی کرده بیکدیگر تلافی گشته بودند میت و چهار نفر از بهادران نامی بدست مبارزان جسنو و قابل مقتول گردیدند و از کسب بر دسپاه طفر پناه قدم باز پس کشیده و دروازه شهر زدند و تا قرب یکاه لشکر نامی ایران و توران در مقابل یکدیگر نشتیه بودند و ملا می و به میانه ایشان بوقوع نمی پیوست زیرا که از طرف اوزبکیه احدی بجزم مردم قدم نهد و دیوار بست شهر قلع پیش بنیانید و بوضوح پیوست که باقیان جنگ صحرانگیند و از اینطرف



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عجبی

(۱۴۳۰) خان در دودمان شما دارد بازماندگان سلسله او را از ملک موروث آورده ساخته خود بقلب بر تمامی ملک موروثی ایشان رقم اخفص

گشتی در سوابق از منتهی سلسله ما و ایشان سینه ان قبال جدال اشتغال داشته در بوقت مجروح و تسلیم انجا که با او در دودمانها  
میں انصوت و دشمنی صد که کرده در مقام امداد ایشان شده ایم که آثار نیکبانی در صفی روزگار یادگار بماند اولی این است که او قطع  
طبع از ملک بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و بمالکت ما و راه اندوز گریستان که بدست او آمده فایده بوده لشکر باری تعالی بجای آورد  
و قدم از دایره نضاف بیرون نهند چه برگاه این دو پادشاه برادران دودمان باقی مانده اند از ملک وسیع اجدادی خود باین  
محمود ولایت راضی شده باشند که اوقات گذار ایشان باشد او را مضایقه در آن کردن محض با انصافی است اگر نا انصافی کرده  
خواهد که با بکلیه دارشان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه این نا انصافی که فی الحقیقه نقص  
نعمت آن سلسله است از عالم غیب روزگار او عاید میگرد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده پسلاطین ادعای مذکور در مقام حکومت  
و بد پرستی زندگی باشد ما را بر غیر که برادر گرامی است و در لوازم برادری تقصیر نمیشود من آنچه شرط بلاغ است با تو بگویم تو خوا  
از خشم نیکبیر و خواه ملال بعد از ادای این سخنان حقایق بسیار خوش را استمول نواز شمس احسان رخصت دادند و او دست  
ماده تعلقات شاهی از مجلس شبت آئین بیرون آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از باره عواطف حضرت  
بر نیز گردانیده یکصد و سه صد و سی نفره ملو از راجه رنجانی که در خجانه خود و آگاه دلی پرورش یافته خارشکن سرستان با ده غفلت و آگاه  
ولا زار فزید آگاهی تواند بود با پای طلا پیش انداز ز رفت از پی او فرستادند که در راه دفع خار نماید مردم ولایت اند خود و حجت  
او بیکه که در آن ولایت بودند بنی خیر بعلت مال مانای مقبل میشدند که بدیوان اعلی واصل سازند بخت بند خسروانه رقم بخشش و احسان  
بر آن کشیدند و این بنی موجب از یاد دعا کوئی دولت و زافروشن

### ذکر رضایانی که بعد از تسخیر قلعه اند خود در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت

چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دکه که کین منتهی  
اند خود است نزول جهلال نموده یکروز در آن منزل با بنجاح مطالب حصول بدعیات صاحب اعیان اند خود پر دست روز دیگر کوچ  
کرده در دوشنبه منتهی خواجه دکه نزول نموده در آن منزل تحقیق انجا مید که باقی خان بامیت هزار کس از جوین عبور نموده بطرف بلخ آمد  
حضرت اعلی مقصود آنکه با قیام پای جلالت پیش نهاده اراده مضایقه با موبک هایون شاهی دارد با کمال امیدواری بظفر و نفع  
حضرت باری عزایمه امیر نموده اند که در اردوی معنی نفت را بای پادشاهی نوازش در آوردند و بترتیب مقدمات جنگت پرداخته  
قراول و سپهری و قول ساق و سول و بوکر کچی و شکر طرح و قیاب عزایه و تشکیکی و سایر اسباب محاربه نظام دادند و رای جهان را  
بدین مشهاریافت که بلا تأخیر منزل بمنزل بترتیب و آیین پیش رفته در هر جا با خود بخلاف تلافی روی و بد صف قبال آراسته آنچه مقصد  
الهی باشد از مکن غیب بخیر ظهور آید و مذکور شد که در بعضی منازل آب کم بایست و عساکر مضوره از غایت کثرت از دحام خول از  
بی آبی عسرت و تنگی خواهند کشید حضرت اعلی از بار محمد سیر زاور نفا که صاحب قوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق راهها میفرستاد  
که از هر سه راه مناسب تر و آب شیر باشد روانه شوند که عساکر اقبال از قنات آب در غدا بنایا باشند رای بار محمد میرزا و  
مغیدان او بیکه بدین مشهاریافته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح در این است که اردوی کربان پوی بجهت  
کثرت لشکر و انبوهی جنس لایق و حرارت هوا داشته اند که با آب تشکیکی کوچ نموده جنگ را در خیر تاخیر و تراخی اندازند و مشهاریافته  
ایشان آن بود که طوایف او بیکه که سالها ملک پرورد سلسله عبداله خانده مصلحت وقت و حفظ حال خود مراقت با قیام باقیان

## سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

(۲۳۵) ایشان شد باشد که از تاریخی که محیط تصرف و تخریب و یابی دولت قاهره درآمده در مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبعه شیعیه  
 بشود و شعار خود سلوک نمایند و هیچ کسی را نکینند که کرده خاطر ایشان شده باشد شده و نشود مومن بی و جماعت و زکیه هر کس  
 بر ضای خود اراده ملازمت سلاطین را داد داشته باشد توقف نمایند و هر کس میر و مختار است رعایا و عجزه آسود حال غرضی خود  
 مشغول باشند که از عمارت مضرور و سیبی ایشان نرسد و فرستادگان و سالت یافته در کمال مسرع و بساط عود نمودند از ورود و در  
 عاقبت خاطر خلایق طمینان یافته همان محله عزیزان باسی چل نفر اشراف و اعیان و مریدان سیر و ن آمده بعبادت ملازمت  
 مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار سلاطین و در یکجه که با مرشد قوم سپهر مریدان سلوک می نمایند با عزیزان سلوک فرمود  
 و ایشان التماس کردند که عمارت مضرور و سیبی از امور قلعه گیر کی دست باز دارند که منهدام مومن بی و در باب و مالی مضر و پیشانی  
 سامان نموده بر و ن می آیند حضرت اعلی چون غده غن منهدام بود که امشب بقیان همین چنگ از خد محل رخ نه در حصار انداخته  
 سوراخ کنند و اول صبح که نای کشیده بقلعه پورش نمایند و فرمانبران به تمام تمام در کار بودند و عسکرها و جیل که لازم قلعه  
 داشت اعتماد سخن ایشان نگردید و فرمودند که اگر در این قول صادقند همین محله سیر و ن آیند که مارا پیشکش ایشان جتبیانست  
 و الا صبح آماده مصادقه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطراب رخصت یافته بقلعه فرستاد و همان ساعت مومن بی با طبقه او زکیه و عزیزان  
 و اشراف قوم بر و ن آمده بعبادت کورنش سرافرازند و حضرت اعلی نظر اغزاز و احترام در آن طبقه توجیه منهدام نموده خاطر  
 ایشان را بتفقدت پادشاه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان غایت فرمودند و مومن بی رخصت معاد و دست قلعه را را  
 داشتند که امشب بسکن خود مراجعت نموده منهدام ملازمت آید و آنجا جماعت در کمال مسرع و بساط خاطر از منب غارت و غن  
 دمار و بگت عرض و ناموس جمع نموده بقلعه خود نمودند و علی لهت صبح در و ب قلعه را مانند ظفر و قال بر روی دیوار دولت بیرو و ال کوفه  
 مومن بی با تمامی سادات و قضاة و علماء و اشراف و اعیان در کاره خلعت مناص اند و جهدا خلاص بر زمین نیاز سوده و بارگاه معلی که کجا  
 شکوه و سبب غایت حلال و سطوت الهی آراشکی داشت باریا قه یکی بعبادت بساط بوسی فایز شسته بخلع فاحشه سرافرا کردند  
 و چون الکامی اند خود بر توجیه سلاطین محمد سلیمان ختم خاص یافته بود عرب با در امانی او را معترف داشتند که بیات مشا را به بگت  
 آنجا قیام نماید و در باب رعایا عتبی مشغول شدند و از ملازمان رکاب قدس محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عسکر کور و ابالیکه  
 پنجاه منهدام سواره و فتنگی جت حراست و کوتوالی تسلط بر اوقت عرب با در نعین منهدام بودند و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقی  
 خان طلب نمود و ابالیکه میاب در عالم حقیقت پاسبان کوز و کی او را استخوان فرموده بخلعت خاص و جیه و کمر وضع مستباز و ختم خاص  
 داده رخصت رفتن دادند و سایر اوزکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلیمان سلطان مانند ن مختار گردانیدند و در همان روز ملازمان و مردم  
 مومن بی بحال و اقبال و ارباب کرده از راه که کی روانه کنار آب شدند و خود تا میروز در مجلس شبت آمین بود بعد از تفرق عوام انکاس  
 مجلس خاص انفراد و تجمعه عوامی و دستکاری کبر و شرف در آمد و جویان سپهر کرم باده نشاط کشته بر کوزه حکایات بیان در آورده  
 و حضرت اعلی سخنان حقیقت بیان که در حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش فرود مندان روزگار تواند بود بر زبان الهام بیان  
 آورده مومن بی خطاب فرمودند که دعای بیای قی خان برسان و بگو که قبل از این مصحوب جانم و دیوان یکی بعضی سخنان دوستانه باو  
 پیغام کرده بودیم و از اجل و عسکر در نصایح مشتقانه مارا بسبب ضیا اصفا کمر و تانصفت جایون با بر بیطرف لازم اکنون سخن نیست  
 که گفته ایم و بجهت رفع حجت کمر این مقدمات می نمایم بر بیکان معلوم است که امروز در اشت تخت سلطنت و پادشاهی مملکت عبده  
 غانی باین و طفل که از آن دو دمان باقی مانده اند منهدام شسته متعقی موت و فوت نیست که تو با چنین حقوق که پادشاه مرحوم عبده



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۲۹)

محمود قرباش که پیش از حد و قیاسند با فوق قدرت است و صحت نیست بعد از معاودت سپاه قرباش بد آنچ صلاح وقت شد  
عمل شود و اینجا کس نزد برادرشاده که هنوز آمدن ایشان با بیطرفی متحقق نیست و کیفیت و کمیت لشکر چنانچه مذکور است و افواه است  
معلوم نه چر اینچرا آوازه تو حتم نموده و مکتبی چنین از دست که از بیم باقیان مستلحه قهار را با خود نزد مومن بی حاکم انجا فرستاده که  
خود بنفست از بهادران کار از موده چنین و نماید که بجانب محکوره از اردوی قرباش آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر متحقق

آورده ایشان از اند خود بدین هم آمده و بقتدر الهی در قلش گرفتار شدند

ذکر فتح و تسخیر قلعه اند خود و شرح آیات فیروزی آیات بجانب بلخ بعون الله  
چون آیات حضرت آیات جاه و جلال بصیرت و زنی و اقبال از قلش کوچ کرده و عالی اند خود مضرب خیام خضر فرجام نشست بوضع  
پیوست که مومن بی حاکم اند خود که از ملازمان مستبد باقیان است خاطر بر تهنیت و تسخیر داری قرار داده بستمحاکم بلخ و باره مشغول است  
بعضی از ارباب ای و تدبیر اصلاح در آن بود که عفت قلعه اند خود و تسخیرهای سر راه شده بریل استقبال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعه  
بلخ بدست در آید سایر قلاع تابع قلعه بلخ است اما رای عالم آرای اشراف قضای آن کرد که اول قلعه اند خود را بدست آورند و چون  
قلعه اند خود در میان باشد آمد و شد از خراسان بار دوی معلی دشوار خواهد بود اولی اینست که اول این قلعه بدست در آید که راه را  
بر لشکریان کشاده باشد که عطار ای رزمین را صایب شمره غنا عزیمت بهضوب در حرکت آمد و بصیرت و زنی و اقبال در پای قلعه  
نزول نمود در چهار روز طراف و جوانب قلعه با دای نامدار و عساکر طغش و طوایف لشکر حضرت اترقمت شده مور جهل قرار  
یافت و عساکر حضرت شعار قلعه را در کردار در میان گرفته شروع در خفت و جروحی کردند آب خندق نمود و شب کشید  
سصد عدد توپ و ضربین که همراه بود با ده پهنه از تفنگ بیکدفعه سپرد اند و از عدا ساسی توپ و تفنگ و سورن غازیان  
غفله و لوله در زمین و زمان اندخته که گوش فلک را کر ساخت و زد و کوب و سپهر ان قلعه کشا از اطراف و جوانب هجوم نموده  
بخندق داخل شدند و از خندق خود را با پای حصار رسانیدند ساکنان قلعه اند خود از همه طرف بلار انجو محیط یافته از هجوم شمعان  
لشکر قرباش خوف و هراس بسیار بر ایشان استیلا یافت و در کمال سراسیمگی و خطر از مومن بی جمع شده و بجزو بیچارگی خود دستیار  
لشکر قرباش اظهار نمودند چون حال بر اینوال مشا به نمود جز طلب امان چاره نیافت دست در دامن استیمن زدند و از شیخ و  
مقتدای خود که بعنبریزان مشهور بود التماس نمودند که قدم رنج فرستاده بیرون رود و خطا مانعی جهت حضور ان حاصل نماید چنین مذکور  
شد که مقتدای مذکور نیز که خود را در مره اهل الله معذور میداشت در عالم کشف مجاهده دریافته بوده که استیلائی لشکر قرباش بدین  
قلعه در بوج تقدیر نکارش یافته و ستیزه باضم قوی دست برخلاف فرمان و لا تظفوا بالبدنکم الی الله لکه دست بخون خود  
یا نهیدن و پای از دایره سلامت بیرون نهادن نخواست و در کس از مریدان معتمد خود را پایا بر سر اعلی بیرون فرستاده و بجزو قهار  
و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر در محنت شای مثل حال این کرده که در قلعه را مانند محنت و قبال بر روی او یک  
دولت بیروال یکشایند و التماس غوث نصیر و بی ادبی مومن بی که قلعه بروی ملازمان موکب های یون بسته و بجایه پیش آمده بود  
حضرت اعلی شای ظل الهی بزبان الهام بیان رقی و ملاطبت با ایشان در کلام آمده نوید عاطفت و جانشینی مومن بی و عارضه خشنی اندی  
داوند حکم استیمنات بهم مومن بی و ساکنان قلعه صدار یافت خلاصه مضمون آنکه حضرت بیون با بیطرفی بخش معاونت و امداد و  
زاد های جانی یکی التفات و اغما ده مار طمی در اینولا قنیت و هرگز در خاطر حق کزین جنبه فاه حال و آسودگی کافه خلاقی و عبادت  
نموده با طری ایضا صلی کل داریم و ما را با مذنب و ملت کسی کاری نیست شاید صدق اینی از مردم مرو و س و ایور در ظاهر نشانی

سال شانزدهم جلوس شاه عباس اول

محضر



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۴۲۷)

بود مفید صدق و کذب آن شده در صحیفه درج نمود با جمله ابراهیم خان در یلیاق با عیس مشرف آستان بوسی مشرف شد مقرر گشت که در آن سفر بدستور در منزل الله ویرد یغان باشد و خان با او بتوقیر و احترام سلوک مینمود و چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافت مشارالیه نیز مدفین گشته معالجات اطباء مفید نیفتاد تا آنکه شخه طبیعت دست از رخسار مست ملک بدش کوتاه کرده اندک آنچه بهستی خلاصی یافت مشارالیه جوان قابل استعداد در ویش نهاد عاشق میثه شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی داده و ارهاراتی داشت تا بسیار تنگ عقل و ساده لوح بود حسد و بازی که در امور حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار است کمتر داشت و در آغا خان جوانی بنشاد افیون راغب گشته همسر اطو خوردن آن متعاش شده بود اقصه درسی و پنج سالگی بعالم بقای پیوسته دولت از آند و دمان منقرض گشت و از آن طبقه حسنه نامی در عالم نماند

اکابر سالهای یون فال با بر سئل مطابق نه احدی عشره و الف که شانزدهم جلوس سعادت  
 نوبت در عالم اسیر و زینال یون فال در روز پنجشنبه بیت و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج اسیر در روزگار که اذل و هزل  
 باره شتا از اعداال افتاده بصحت و استقامت که اند بار عالم آرا با اسیران غمی و دلکشی جلوه نمود خود عالم پر طراوت  
 جوانی از سر گرفت باط خوشدلی و نشاط در زینت آباد جهان گسترده کشت یعنی خسروستیارگان پیرای بخش مندر شرف و اقبال  
 قدم بر باط جهان آرائی نهاد و عصر که آرای عالم عصر بار استکی و پیراستکی سپاه ریاحین پر دهنه لوائی بلند نامی برافزشت  
 و رفت برای حصار از ابتاز کی نوین نظر از ارمخت (بیت) دگر در جهان از جنبه ی گرفت روز و زفر و زندی  
 گرفت بر آراست هر از ریاحین سپاه بغزم زمین بوس درگاه شاه سپیداران عمارکن سخن سپهرانی صفوف  
 معرکه اخبار در این منظر آرایش میدهند که چون حضرت اعلی شاه ی علی اعدا و پهلایین ادا می اوز بیکه که التجار بایه اقبال  
 حضرت آورده از پیشنها دتمت و الا که در اندیده خاطر اشرف بان متعلق که دید که دلاست بیج و محال ایطرف آب که بخارسان آفرین  
 و مجتهد ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد و از پیغام جانفخته دیوان یکی چنانچه سبقت گرفته یافت و تقریر و اودان انصوب چنین  
 معلوم شد که انغنی کرده خاطر با فغان است و با حسیار قطع تعلق از اندیا بر نیامده و لکن در مقام ضبط سر حد چکوت و سینه درگاه  
 جمعی کثیر از مردم اویماق و جاعت قیاق تابع اوز بیکه در چکوت فرستاده و در محافل و انجمن از بازخواست خون برادر بخان بر  
 زبان آورده لافهای گراف میزند از این احبار عرق حیت خسروانه بکرت درآمده اراده یورش شد بلج که در زمان انور رنوخ یا  
 بود از ویاد پذیرفت و قورچیان فرسید چهار امداد و عساکر مالک تعیین یافت و مقرر شد که درین یورش مواردی سبب  
 با قلوب و ضرر زن و یراق و ده ستم از تنگی خراسان و عراق و موکب های یون بوده باشد از مشهد مقدس عیقلی خان  
 شلو و قرقچای بیک غلام خاصه شریفه را سر کرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده بخت ولایت یمنه و چکوت فرستادند که آن خط  
 که همیشه محل بلاق اوس و اویماق اوز بیکه است از وجود دشمن پر داخته تنب و غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی  
 از روح تعدیس نشاط شکار جو که از خاطر خطر هایون سپر بر زده چدر و زرد بان شغل فرج افزا انباط بخش خاطر ممکن بودند  
 از آنجا در کمال سرت و شاد کامی در استلطنه هرات رسیدند آنحضرت ارم خون ازین مقدمه هایون غیرت افزای سپهر  
 بوقلمون گردید عیقلی خان و قرقچای بیک که بخت چکوت رفته بودند اکنون ولایت اهنب و غارت نموده هر کس را اوز بیکه و اویماق  
 و احشام بجا بر پیش آمده مردایشان طعمه شمشیر غازیان ظفر شاد و نثار و صبیان نبل اسیر گرفتار آمدند و سرها و اجسرها  
 با چندین ستم از اسیر آورده در دار استلطنه هرات بنظر شرف در آورده و حضرت اعلی چدر و زرد در مشرقات هرات و باغات بیا

حضرت امام حسین (ع)  
 سجدہ کرتے ہوئے فرمود کہ  
 اے اللہ! مجھے جہنم سے محفوظ رکھ  
 اور میری قبر کو جہنم سے محفوظ رکھ

## سال پانزدهم جلوس شاه عباس اول

آثار که دغدغه بطور رسیده موجب اعتراف خاطر خان گردید و بحسب وفای ایشان اشارت نمود و بمنی موجب یادتی خوف و هراس لاریان  
(۴۲۶) کردید جناب خانی ابواب داد و دهش کشاد و بیدل انعام و احسان کشته متجذبه و حمل لاریان از مخالفت و قلعہ دوری باز آورد و آبرو  
خان در جنگ و جدالی آثار که دلال در مناسبت احوال لاریان مشاهده کرد دست از شهر و حصار باز داشت و قبله رفیع که بحرف  
آن بود پیوسته زخمی گشته و کید و عدا که مضوره در کمال قدرت و اقتدار شهر درآمد و سیبهای پای قلعه رسانیدند و ابراهیمخان قوت  
مصداق و مدافعه در خود ندیده از غرور و سرکشی نادم و پشیمان گردید و دست برداشتن از استیمنان نداده و راغب آمدن شد البته  
ویرد بخان و ابراهیمخان امان داد و او با جمعی از معارف و اعیان لاریان آمد و اظهار عجز و سکت نمود و جناب خان او را اعزاز  
و احترام نموده بطریق همان نگاه داشت که پادشاه پیر اعلی آورده در باره او بد آنچه برای رزین ششباری قهقارایه عمل نمایند  
از متجذبه و مردم لاریان را که محرک بوده خلاف بودند و مظنه فساد داشت از میان برداشته سایر الناس را استمال فرمود  
و اگر گردانیده جمعی که در قلعہ بودند غر قلعہ سپردن چاره نیافتند و البته ویرد بخان شهر و قلعه را بمقتدان سپرده رتق و تق  
مهمات مملکت را بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیمخان را با مقلعه و بقعه آن دو دمان بشیر از آورده خزائن و اموال و اسباب  
ایشان بخیط ضبط درآمد و حقیقت این دو فتح بین آنکه نیروی قابل شایسته بود و در کمال اتفاق و بیایه پیر اعلی عرض کرده و خبری  
که رایات حضرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معنی نزول اجلال داشت و برای جهان آرا پیورش طرح تقسیم یافته تنه اسباب آن  
سفر خیر اثر مشغول بودند و در فو حات مذکور سرور و منتهای خاطر انور گردید و خان رضیع مکان از جانب بیرون علی بجایزه و عده  
نمایان همراه از کشته ویران مطاع با حضور خان و عساکر فارس غرضه دریافت در اوایل سال آینده که رایات فیروزی آیات  
جست اجتماع عساکر فخر مسترین در ترمزات مکت هرات و چنهای دلکشای با عینس قامت داشت بافتون آراسته بار دوی  
گردون شکوه ملحق گشته ابراهیمخان را آورده و تحت هدایائی که از خضر این سلطان لاریان بدست در آمده بود بطور انور رسانید از آنجمله یکم  
تاج مکتل مربع بر در و بوقت بود مشهور تاج کجی و دی که از آباد اجداد ایشان مانده بود و همش لاریان نام دیگر داشته در افوا  
و اسن مذکور است که در حینی که کجی و کجانی کرکین میلاد در آنجکومت آن شهر فرستاد چون یکت پیرا و لاریان نام داشته و بعد از پیر  
قایم مقام او کشته آن شهر با هم او موسوم شده و کجی و تاج مذکور را با و داده بوده و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر که ام بجای  
دیگری سلطنت میکرد به پوشیدن آن تاج و تبرک عیبه اندین المجهور مشهور است که کرکین میلاد چون بظاهر شهر لاریان رسید جهت  
دخول شهر ساعت ختیار نمود و منجمان عجم و آخر شناسان لاریان و بخش کوکب و ابظرات بومی بنظر دقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت  
ساعتی که بدرجات و دقائق طالع امواتی و از نخست نجومی و سیم الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند بعد از نقصانی هفت سال ساع  
سعد که باز آنجک طالع امواتی و ولالت بر ثبات بقای دولت نموده مبر از عیوب نجومی بوده ختیار نمودند و کرکین هفت سال در کنای  
شهر توقف نمود تا در روز موعود در آن ساعت موعود غسل شمر شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است فلک بعد نسل اولاد او در آن  
دیار حکومت نموده هیچ پادشاه و ذیولت خیر انگشت شیرین و نیکو بخرابی از ولایه آنجا را ضعیف نموده اند و همچنین بنی اناس مشهور است  
که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بوده اند که ساعت آنکست از عبور لشکر و سیم ستور یکانه مصون بوده باشد و از حکمت باله ایزدی درین زمان  
فرخنده نشان انظلم بدست اقبال و سپهر نیکه اقدار ملازمان درگاه سپهر شمال شهر بار بلند قدر بهیال شکسته گشته آن ولایت تبرک  
اولیای دولت قاهره در آمده چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قسطنطنیه و ایات که خارج از دوا و بر عقل و سیر و نوا از احاطه  
قبول در آن ذوی الهول بسیار نقل نموده اند و اقامت حرف نیز در باب اختیار ساعت و طلسم آنچه در افوا و اسن ساری و



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۲) مدخل این احوال و مقارن انجمن ولایت لاریس برسی الله ویردینجان بحیطه ضبط و تنجیر و یاسی دولت ابره بنیان در آمد در تواریخ بط  
احوال ملوک عجم مطور و بین المهور مشهور است که حکام لارا از ارکا که گریب میلادند که در عهد کیم حکومت لاری منصوب شده بوده و از آن  
تاریخ اولاد و در آن ولایت حاکم و منبر مانده و بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقدار یافته از حکام دولات قرب جوارج  
ستان بوده اند و در ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هرگاه در مملکت ایران نافذ فرمان بوده خصوصاً در زمان اکامره  
اطاعت کونیه بطور میا و رده مانده و در سپاه ابراهیم لوی خود سری میافراخته اند اول حاکم پسران از آن طبقه جلال الدین ابرج بن کعبه  
که در عهد عشر بعد از غریب مسلمان شد از زمان ظهور دولت پدید و دومان قدس نشان صفویه الی غایه طریق اطاعت و بایج که از سر کوه  
داشته منصب امیر دیوانی درین دولت داشته در زمان نواب سکنه نشان نور الله خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور  
عادل که در آغاز جلوس مایون حضرت شاه جنت مکان والی آنجا بود وقت شد میسر از علل الملک پیرش قائم مقام گردید نواب سکنه  
شان اورا ابراهیم خان ثانی لقب دادند و در وقتیکه تخت فیروز بخت سلطنت و پادشاهی بذات قدس مایون شاهی ظل الهی آرایش یافت  
و ملوک مایون فال جا و جلال حجه دفع فتنه یعقوبخان بجانب فارس توجه نموده در دارالملک شیراز اتفاق نزول افتاده و ولایت  
نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیم خان در چنین وقت که قرب جوار دست داده بود در آن ملازمت عتبه میارافوزی عظیم شمرده  
پیدا ای مراسم تنیت جلوس مایون با قوای خلص حاصل روی نیاز بر کارگاه کردون مناصب آورده عادت بساط بوسی دریا به مشارالیه  
و نادانی و محافظت تیره رایان لاری خصوصاً میر در کارگاه صاحب خستیا مطلق او بود و فیض این سعادت بناقت به غافل گذرانید از تجربه  
مرآج مبارک اشرف از و متغیر گشته همواره مرمضه آمدن او بودند و او بواجید کا ذبه اکتفا نموده بیت و عمل میگذرانید و انحراف از  
اشرف تزیید و مقنا عفت میکشت تا آنکه به سلوکی میر در کارگاه بهلا زمان بارگاه سدره شنباه شاهی که با خند بایج و خراج میرفتند و زیاده  
که بتجار و مستردین ایند بار می نمودند مزید علت گشته الله ویردینخان حسب فرمان هضاجریان بتادیب و تنبیه ایشان متوجه گردید چون  
نزدیک ملا رسید ابراهیم خان بهمه بساط معذرت پرده نه تمهید شد که من بعد در سترضای خاطر مبارک اشرف کوشیده  
مراسم بگویند کی بطور آورده الله ویردینخان با بر صلاح وقت حسب فرمان مایون فسخ غایت کرده بازگشت و ابراهیم خان در کمال  
انکسار امانی کرده دیگر بار طسرتی خلاف پیوند گرفت و بتجار و مستردین که وارد لاری شدند زیاده ها کرده از جمعی مبلغها بغف  
و تقدی می گرفتند و تجار شکایت بسیار از و کلوا و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند درین مرتبه زجر و کوشمال  
ایشان و استرداد مال تجار واجب لازم گردیده الله ویردینخان مرتبه بعد اولی غایت لاری نمود چون بآن حوالی رسید ابراهیم خان  
اموال و اسبابی که از تجار گرفته بودند باز فرستاده دیگر امور زبان بهمه معذرت گشاده الله ویردینخان با و اعلام کرد که چون درین  
حوالی اتفاق نزول افتاده اگر ابراهیم خان خود را از جمله مذکوران درگاه شاهی میداند و در قول خود صادق است مناسب آن است  
که بخوف و دهرت آمده بین الجانین صورت ملاقات روی دهد که بدون بمنحی مراجعت من لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان  
جرات آمدن نکرد و بهستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلع داری شد و ملوک عاجل بجانب خان بطاهر شهر رسیده نزول  
نمود و عساکر مضوره فارس متوجه تنجیر شهر و قلع شده در قضیت محصوران میگوشتیدند و لاریان از وصول خود قربان باش متزلزل  
گردیده و ابراهیم برایشان استیلا یافت در این اثنا از عیان لاری قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اشرف و اعیان لاری بود طریق  
اخلاص و شاهی سیونی پیوده با برادرش بخت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان بر اسان گشته نوشاد نام سپهسالار خود را با چند  
نفر بیرون فرستاد که شاید بطایف الحیل اینجاد را دفع نمایند و فرستادها در همین ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بودند و ازین

## سال نهم جلوس شاه عباس اول

داد مسکن گرفتند و بقاریف زمان فوجی کثیره با آنجا جمع آمد و جل اقامت انداختند و رقه رقه و رقه رقه در محام ملکی کرده کشته شدند و (۲۴) مدخل آن بلده را بر اینچه افتاد و در آن روز و کپتان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم قلعه است در شوکت و اقتدار زیاد و از آنجا هر روز که دیدید بخت در بحرین سینه دخل کرده بودند درین هنگام که فرخنده والی هر روز فوت شد و شیر و شاه پیرش قایم مقام کرد رکن الدین معتمد نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هر روز که صاحب جنتیا مطلق بود از جانب برادر بگومت و رقی و نطق مقامات بحرین قایم داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم معتبر بود در آن ولایت مطلق العنان شده بود و در آن اوقات از زیادتی اقتدار و جنتیار از جماعت فرنگیه متوهم شده خواست که معین و ناصری هر یک از کس بفارس نزد خواججه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده از او استمداد نمود و خواججه که حقیقت حال با آنکه ویردینان بکلی یکی فارس اعلام نمود چون آن ولایت از توابع فارس است که آن جماعت بقلب متصرفه جانب خانی بت تخران کاشته خواججه مذکور را با جمعی از لشکریان فالی که با کمال جلال و در طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهر آمد و حاکم و باطناً بتخر و تصرف انگشت نامور کرد و اینده بجانب بحرین فرستاد و خواججه مذکور بحسبین در آمد و چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق تصرف و تخر انگشت را بنظر احتیاط در آورده و بت بر آن کاشت که آن بقعه طیفه را بتصرف در آورد و چنین فرصتی را از دست نهد شبی قریب بصبح او رئیس منصور عمزاده اش با جمعی بدرخانه رکن الدین معتمد آمده و سجایا به نامزد و درون فرشته او را در نزدی که خوابگاهش بود با چند نفره از اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند و در او از این حال خبر یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود متوجه بحسبین فریاد و جرات و دیری توانسته نمود و خواججه معین الدین و رفقای او بکرامت و حفظ حال خود پرداخته دفع شتر آنجا متنبه شدند از اتفاقات حقه که مستلزم اقبال معتمد از قتل شاهی است آنکه امیر یوسف شاه برادر امیر کمال برانگار از زیارت بیت الله الحرام عود نمود و بعضی اموال او را قطع اطریق آن حوالی برده بودند و الله ویردینان او را مقرر داشت که با جمعی از لشکریان برانگار متجهش اموال خود بدست آوردن قطع اطریق بجانب بحرین و در آنجا که خواججه معین الدین فرصتی یافته بجهتی انپیش بر دبعاونت و حفظ حال او پرداخته و امیر یوسف شاه با جماعت برانگار که بجلاوت و مردانی از استران متنازند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه بحسبین شد و وقتی با آنجا رسید که خواججه معین الدین و عمزاده اش حاکم را کشته با مردم او در محاصره و محاصره بودند و هنوز از بیم کردند آنجا جماعت آرمی نیافته بودند بطایف الجبل خود را با نامزد و در شهر و رسانیده تهاقی خواججه مذکور و مردم فال و اسیر برفع و دفع اسل خلاف قیام نمود و جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزا و نرا رسانیده سایر الناس که جاده مطاوعت ابقدم متابعت میوند استمال یافته بر عیسی مشغول شدند و ساحت آن خطه دلکش که ماصدق مرجع البحرین یلنقبا و یخیرج منها اللؤلؤ والمرجان است از لالی آبدار اقبال سینه دال شاهی که صدق پرورد غایت الهی است ترصیع و تزیین یافت و چون این اخبار بهر روز رسید قیروز شاه والی هر روز و کپتان فرنگیه هر که ام جمعی از جو خود را با سرداد ملکت بحرین با مور ساخته فرستادند و بین الفریقین کتور ادخشی و دریا محاربات بوقع پیوسته اگر چه در آنجا خواججه معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شده از آسیب زخم فوت شدند اما جو و فارس نیز وی اقبال همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریقی بحسب عدم کشته بقیه اسیر بی نیل مقصود بازگشتند حکام مذکور هر چند دست و پا زدند کاری توانستند حاقبت ترک مجادله کرده و دم در کشیدند و الله ویردینان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بطور آورد شرح تحسیر ولایت لاری که با قبال شهر یار کار و سعی خان رفیع مفتدار

همین سال وقوع یافت



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

آن بود حال که بر حسب اراده وقتدیر ایزدی احوال آن سلسله از نظام افتاده سلطنت و دارائی ما در اردانند و ترکستان که مورد  
آن دو دمانت باقی خان مستقل شد رعایت حق نگذار کی و سزاوار فوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ازای حقوق پرت  
چندین ساله عبد الله خان با استبداد و باز ماندگان سلسله او بیکوئی کرده در ظل رافت و شغاف مادی و دوایش از انبره فرزند  
و برادران خود و خود است و ولایت بلخ و محال ایطرف آب ابدیشان گذارد و خود بیکت ما در اردانند و ترکستان که حق سبحانه تعالی  
نصیب او کرده راضی و شاکر بوده عطیه آئینی بجای آورد و شفاق پسرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که هر کینه ایشان بخواهد  
بمنزل پدر و برادر بزرگتر داشته کمال اطاعت و متابعت بتقدیم رسانند و هرگاه باقی خان رضای خاطر اشرف جت بدین محضولات  
بایشان مضایقه نگیرد موجب تحسین رضای حضرت ملک متعال و یکنجامی او خواهد بود و مانیز او را بسند برادر داشته هرگونه امداد  
همراهی در هر باب لازم باشد بطور میا و دریم و اگر سالت طریق محل و غیره بود و هیچ مشقانه ما را بسبب رضا صفا نماید و ما انصاف  
کرده تن باین صلاح اندیشی ندور و در محاسن هر از نماید چون امداد و معاونت پادشاه دایمی مذکور پیشنها دهمت و الاست هر آنچه  
خدا بعتالی خواسته باشد بجز بطور خواهد آمد و چون جانمخه دیوان یکی رخصت یافته روانه بخارکت باقیخان از آمدن او اظهار بشاشت  
عزتی بسیار کرده او را در سلک امرای معتبر در آورده و او را عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکر که اری مراحم  
از جانب باقیخان تواضعات و دستپا نه و نهایت خلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین اودا نوشته بود که با جمعی  
و جمعی که از ایطرف غایب بودند ایشانرا دست او نیز خود کرده با گراه با نظرف بردند و الا در باره ایشان بجز عطف و اشتفاق پسرانه  
امری بطور نیاید و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشانرا روانه بهضوب نباید جوئی که اشاره عالی شده ایشانرا در جناح رافت  
اشفاق در آورد و بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جامه سبب باشد بورت و مقام در وجه معاش تعیین خواهد شد اما  
خجیه صریحاً بملازمان کتبش خان که همراه او رفته بود که باقیخان این مقدمات را محض قول انگاشته بدادن بلخ و توابع راضیست  
و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاه سلاطین زاد دایمی مذکور را با و در اردانند و او فرستند که بهر عنوان خواهد وجه معاش داده  
و فی رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقیخان نبود فرستادن ایشانرا نزد او و در میزان مروت  
قطاس فوت سجده و پسندیده بنمونه حضرت اعلی کمون خاطر خطیرهایون را بدرجه بطور آورده بهیه سباب پوشش بلخ برداشته  
احکام مطاع چهار امر او حکا که نصرت قرین شرف صد دریافت و منشور رعایت شاه خواهد و دایر محبت میرزا در تها که در در اسطخه قرین  
بودند اصداد ریافت که در موکب عالی سلاطین زاد را روانه خراسان

ذکر تسخیر ولایت بحرین که در این پال منبروی اقبال شهریار کامران بسی الله  
ویردی خان ظهور یافت

ملکت ظیف و بحرین در آن سنه سابقه در قرون با ضمیمه در تصرف لاه عرب بوده و آنکه مستوفی مؤلف زرتبه بقلوب نوشته که بحال از جزایر فارس و محل غرض لؤلؤ و مرجان است و منسوخ طول و پنج فرسخ عرض دارد و لؤلؤ که در بحسین غرض میشود در نظر جویبار دیده و دیده و ران صاحب نظر زیاده از لؤلؤ دیگر تجارتار اعتبار دارد و آنولایت کثیر المنفعت بود و دیور و ایام بتصرف نور انشا بن سلف شاه و الی هر سروز در آمده همیشه حاکی از جانب لاه هر سروز مضبوط آنجا قیام داشت و در ایام دولت سلف شاه بن نور شاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و ثمانه که کسی و کمال از ظهور خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه بر نکایه ضابطه صادر معقده مدشان و کلامی و الی هر سروز از رشوه منسوخه حکم و در بحسین بر هر سروز راه یافته کوت که عمارت از قلعه است بر

# سال پانزدهم جلوس شاه عباس اول

بود و آنروزه مقدس لطافت و جادوت کند نمید. در بابی جمیع و شبهای سبوت و استفتاح و برات و بقیه القدر که فصل انام و غیره  
 لیالی مشهوره که است در در و صند نور معطر احیاء داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بجهت خادمی و در شمع کرفتن پرداخته  
 دقت از دقایق خدمتکاری فرود گذشت میگردند

## ذکر بعضی حالات که در شلاق مشهد مقدس معنی روی داد

چون بندگان حضرت علی شاهی ظل الکی مرحوم محمد ابراهیمخان را بجانب بیخ فرستاده آنولایت معاوت و امداد همایون بخت  
 اوسته را گرفته تابع امر و نهی همایون بود و بعد از فوت او باقی خان بیلا حله جانب اشرف لشکر بد لصبوب کشیده آنولایت را  
 متصرف شد همیشه مخزون خاطر انور بود که فی الجمله در آن زیاد روی و ظفیان باقیان کرده و او را اندکی از خواب غفلت پیدا  
 سازند و نوعی فتنه پدید که باز آنولایت بین معاوت و نوبان آیند دولت تصرف این دو پادشاه براده که از آن سلسله مانده پناه  
 باستانه عز و جاه آورده اند متذکر که در این اوقات که مشهد مقدس معنی مرکز جاه و جلال بود عرصه داشتی از جانب کیش  
 حاکم مرد و رسید که باقیان با ابادی الفت و آشنائی گشته و با حضرت علی شاهی ظل الکی اظهار صداقت و دوستی نمایند  
 مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی با نوشته مخصوصانه و در اسب توپچاقی طلب نموده حضرت علی بعد از اطلاع بمضمون آن  
 هر چند خاطر اشرف از این حرکت ناخوار او که مرقوم کشت بخار او بود اما بمقتضای مردمی و شیوه ستوده دوستی عمل نموده بکیش خان را  
 رخصت داد که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند اسب خوب که طلب نموده با دیگر تحف لایقه مصحوب مرد معتقد نموده  
 ارسال دارد و کیش خان بعد از استجازه از حضرت علی یرام علی یکینای از طایفه استاجلور که جوان عاقل و سخندان کاراگاه  
 بود بر سالت باقیان تعیین نموده با اسبها و تحف و ایا با بخار از فرستاده و باقی خان او را تعظیم و تکریم بسیار نموده بکیشخان  
 ابواب ملایت مفتوح داشته و او را با تحف و ایای دوستانه باز فرستاد و در خلال این احوال بخاطر اشرف علی ظهور نمود که باقیان  
 چون بامشوبان این سلسله علیه بادی الفت و آشنائی شده اظهار دوستی کرده و مضایح دوستانه که فتح انواع معاد تمندی است  
 او را از کمون خاطر خیر آگاه گردانند چنانچه یک دیوان یکی دین محمد خان برادر او را که از طایفه زمان قدیمی معتقد آن سلسله بود و چند  
 سال قبل از این در جنگ تون گرفتار عساکر حضرت شاهر شده بشیوه ستوده همایون که همیشه گرفتاران را زیاد از همان مشول عواطف  
 میبازند در اردوی معنی مغرور و محترم سپرد و در ایوقت طلب فرموده رخصت داد که بوطن اوف رود و بزبان محطوف بیان سخنان  
 حقیقت بینان با و خاطر نشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمان ظاهر است که هرگز میانه او بیک سلسله جانی یکی و ایندو میان  
 بر خصومت و نزاع نبوده چون از جادش و زکا و خستلال احوال آن سلسله راه یافت و محمد ابراهیمخان از آن دودمان بحسب اتفاق  
 گرفتار مشوبان اینخانه انکشت که فرصتی نموده بمحض حصول یکینای عداوت قدیم را بافت و دوستی مبدل ساجیم و توجه  
 ظاهر و باطن باده باز ماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیمخان را بجانب بیخ فرستاده در شیت مهمات و نهایت  
 اهتمام سلوک داشتیم تا بمن امداد و معاوت مشوبان آیند دولت تصرف اقرار گرفت و تابع امر و نهی همایون با بود بیک از وقوع  
 واقعه ناگزیر محمد ابراهیمخان مناسب نبود که باقیان بی امر و اشارت همایون مدخل در آنولایت نماید اکنون باطلعی در آن  
 ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم و دودمان عبدالله خان و طفل مانده پناه با بیخانان ولایت نشان آورد و اندک  
 خاطر اشرف معز و بکشت که ولایت بیخ و مضافات که محمد ابراهیمخان بعلق داشت با ایشان معقل باشد و چون عبدالله خان نسبت  
 باقی خان حقوق و لی نعمتی است که تمام میباید در آن اورا بمحض عایت صله جسم در ظل عاطفت و اشفاق در آورده است

محمد ابراهیمخان  
 در جواب





# سال نهم جلوس شاه عباس اول

افزودند کرمی هنگام نوروز شد فرق محل چون زور افش کردت باغ شرف خرمی از سر گرفت و احسان (۴۲۵)

و طراوت نوی تازه شدش گو که خرمی درین هنگام سعادت فرجام دار استلطف صفهان بین مقدم شهریار گیتی  
 ستان غیرت افزای حسان بود و در روز در باغات و باغین آنکه فردوس نشان بعیش و شاد کامی گذرانید و بعون عیان  
 اسباب فیروزی و اقبال بر وجه انتم و اهل آما ده انیسج طرفی امری که موجب اکر اه خاطر او بیای دولت قاهره بود و به واسطه  
 نبود بعد از روزی چند از او ایل انبال اخبار پنج چنانچه گذشت مسامع جلال رسیده از قضیه باید محمد ابراهیم خان که چشم خرم  
 زمانه که قمار آمده در او ان جوانی سپرد دولت و کامرانی را بنا کامی گذاشت بقدر عیار ملای بر حاشیه صغیر انور زشته تفت  
 بسیار خوردند و معاقب شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتایق و رفقا در موبک سلاطین زاد و ما و ملا و  
 و خدمتکاران که کامیش یو از می سید نفر بودند به ار استلطف صفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی ماسم اعزاز و چهارم  
 ملوک داشته ابواب عاطفت و احسان بر چه امانی و آمال ایشان نشود و جمیع امر او ارکان دولت و اعیان حضرت عموم  
 از وضع و شریف حساب فرمان جایون به استقبال شاقه باغزار و اکر ام تمام بهبه آورده در دو تخانه مبارک نقش جهان شرف  
 مجالست مجلس بهشت آئین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین او را در آغوش مهربانی کشید و مطلق و دلجویی بسیار کرد و در  
 میمان جلای ذات اشرف بطور آورده و نازل مرغوب جنت مکن ایشان بغبین یافت و مبلغ بکد ار تومان شاهی عراقی در نقد جنت  
 خرجی ایشان انعام نموده نزل و ساوری از کو سفند و روغن و برنج و غله و سپار با محتاج علی هذا التماس روز دیگر سلطان  
 زاد و ما و اعیان از بیکه رفیق ایشان مخمر بیکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیش مکطفه الماس که آنها بود که از دوزرات کرا  
 فیض آثار حضرت امام الحسن و الاثن در فتنه که مشهد مقدس معنی است از بیکه در آمد و حسی و زیور و روضه مقدس و از بیکه تصرف  
 نمودند الماس مذکور را عبد المؤمن خان و ولد عبد الله خان بیکه ملک خود در آورده در دید تصرف داشت و بعد از گشته شدن عبد  
 المؤمن خان یار محمد میرزا از ارباب آورده بوده درین هنگام برسم تخته نظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر میرا شرف ظاهر  
 شد که نذر سپهر کار فیض آثار بوده تصرف در آن نموده بصدور و علما سپردند که بجهت سرکار فیض آثار و ضبط نمایند و علما  
 بمصلحت عدول مؤمنین تجویز فرمودند و ختم کردند که بقیه آن املاک مرغوب خرید شود که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود  
 بنا بر آن بولایت و م فرستاده در استنبول بعین عادل معقومان جوهری منه و تحفه قیمت سرکار فیض آثار فرستادند و انقضه حضرت  
 اعلی شاهی ظل الهی کمال عرومی و احسان نسبت به سلاطین زاد و ما و رفقا بجای آورده امر فرمودند که در دار استلطف قزوین اقامت  
 نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع مشروین در ایشان شقت شد که حاصل آن صرف با محتاج ایشان شود و با بخار و چه که از  
 محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدور آئی شده باشد بین معاونت مشربان این درگاه به بستی مطالب خود فایز گردند از سوا  
 اینال محبته مال احری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید غنی حضرت و اسباب العطا با از عطفه خانه از بزرگی حضرت  
 اعلی شاهی و انست زندگی در جند که امت فرموده به محیل میرزا موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه بر جود اری با قهر عمر کرمی  
 در مرضیات آئی و رضا جوی خاطر مبارک مصروف گردند

ذکر توجیه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معنی بقصد زیارت سلطان روضه رضا  
 علیه آلاف التحية والثناء

چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی نذر فرموده بودند که یکم به از دار استلطف صفهان پیاده زیارت روضه مقدس مطهر حضرت

در صفهان نیا شب  
 در صحن آوین  
 شب

سرگذشت قطعه الماس گران  
 از اموال آستان قدس حوزی  
 که از بیکان در سال ۹۹۸  
 به نذر آورده بودند



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۱۹)

وقت محمد ابراهیم  
بسیج

شعبه دوم تاریخ جهان  
بعد از وقت محمد ابراهیم  
بسیج

همام دولت و بدست نادران جاہل و جاہلان خود را می فضل افتاد و یار محمد میرزا دیوان بیکی و رائق فائق معات کشت و هر یک از  
تیز و لئان خود ستای باراد نامی مختصه میشی و میشی ابواب حید و ضدیت کشوده با یکدیگر بازار فائق کرم کردند و محمد ابراهیم بانی  
از بدستان با ده جل بقبضای ایام جوانی اوقات صرف عیش و کامرانی نموده بتمام دولت کتیر میرداخت چون در شیت ایزدی تقلم  
تقدیر نگارش یافته بود که زمام همام دولت طایفه اوزبکیت بقبضه افتد ارباقچان در آمد و مناسباتان کارخانه قدرت الهی را  
موجب فرید بینائی و الکی کرد و محمد ابراهیم خان از افراط شرب و ام سقیم المزاج کشته تب محرق عارض او گردید و داد و هب و آبدی  
ظاهر کشته بعد حشرت و جوان عالم عسر و جوانی را و ادع نمود و باقی خان که در آن صین شکر بطرف حصار شادمان کشیده قطع  
حصار را محاصره کرده بود از استیلاج ایوانه سرور و شادمان گردید و فرصت غنیمت شمرده و تم حصار را اعلیٰ کشته و تیغ بلخ را که  
عده تر بود اہتم و اولی دانسته بر سیل استیصال روانه جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود در انتقادی لشکر گردانیده و پیشروانیت  
یار محمد میرزا و عطای اوزبکیت بلخ را از وقوع این حادثه عظمیٰ دل از جای رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص معتبران که اعتمادی  
بجانب ابقیان داشتند خصوصاً یار محمد میرزا و شیر اکھن میرزا و شاه و حاجه نقیب عید الله سلطان نامی از اقربای سپلاطینی  
یکی را که در حصار شادمان میبود و بکند از استیلا می محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانستند بلخ آمد و بود دست او  
خود ساخته بد افه بیرون آمدند اما اگر شپا ہیان و معارف لشکر که از سلوک نامجو یار محمد میرزا از گردی داشتند مخافت باقی خان  
مناسب قند است باطن دل بطاعت او بسته بودند از مراقت ایشان باز ماند و قلی که با عبید الله سلطان بیرون رفته  
بودند تاب صد لشکر باقی خان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای اوزبکیت از یکدیگر پاشیده راه اندام پیش گرفتند عبید الله  
سلطان در معرکه نایاب بلکه مقتول گردید و یار محمد میرزا در نقاب توجہ خراسان و التجا نمودن بایه اقبال شهر یار کبکی ستان چاره  
نیافته و کمال خطر را راه فرار نمودند و از سر بای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزای ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان میبود  
و محمد سلطان سلیم ولد پیر محمد خان را که در اند خود میبود با عوب محمد اتالیق او مصحوب خود گردانیده دوی توجہ خراسان آوردند و ولی محمد خان  
بطرف و نصرت خصاص یافته مرد و فتنه و خطر بابتقبال برادر فرستاد و باقی خان در کمال عطف و کامرانی بلخ در آمد و بقیہ لشکر را  
بجو اطاعت پادشاه امیدوار ساخته از باس و خط خویش این گردانید و تمامی اوزبکیت آولایت پای در دایره اطاعت و متابعت او  
نمادند و ملک بلخ و اند خود و شبرغان و مینہ و فاریاب و چکنو و مصافات تا کنار آب مرغاب محیط تصرف و درآمد و از تخیر و فتح آولایت  
تمامت قندز و نعلان و ختلان و حصار شادمان تا حد و بدخشان ضمید و دراز اند و سایر ممالک کشته بایه قدر و نمرتش با وج شریک  
امام شاه و یار محمد میرزا و شیر اکھن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زاد با ملامت بہرات رسیده چند روز از  
بلخ راه آسوده غنیمت در گاہ جهان پناه نموده در دار سلطه صفهان مبادت آسان برسی فایز کشته مورد نوازش و الطاف شایان  
گردید و چند روزی در ظلال دولت بیہال و سایہ چتر ہائون فال از آسیب آفتاب حوادث و محنت و زکار آسودند باقی حال ایشان

در محل خود رقم پذیر ملک بیان عزا بد شد

آغاز سال مینت مال او و دیل بعضها مطابق سنہ تسع و الف و بعضها موافق سنہ عشر و الف

که سال یازدهم جلوس ہما یوست

نوز و عالم انہ روز ہنیاں مبارک فال روز شنبہ شانزدہم رمضان المبارک اتفاق افتاد خبر و ملک خاد کہ مربی عالم کون  
مکانت از ہنا خانہ عوت بیرون چند میدہ با ششعتیغ عالم افزوز بر تخت فرورخت محل برآمد (عبیت) باز جان شد

## سال چهارم جلوس شاه عباس اول

(۱۸۴) دکان خلق آمدن بجهت معاشرت مذمب از طبایع قریب باش خایف و هراسان بودند بنا بر اقتضای قواعد مدلت در عیت پروری از جانب  
همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذمب متعوض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت بکشتن خان سپاه  
حاکم مار و چاق توپوش یافت و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان باقیه مستعسر شد که هر کس سپاهی و موجب خوار بوده باشد  
اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد رود و من بعد در قلعه نبوده باشد و آنچه رعیت نمرد و آسوده حال عیشتی خود شغل کردند و متوجه  
استحکام قلعه شده و در حصار برابر امر او عا کر مضور بقیم نموده خندق عین خرم نموند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره برای  
قلعه داری کای فنی سرانجام یافت و نور محمد خا از ابا مسر زندان و متعلقان کوچانیده بحاجت عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا  
بغارس رفته در بلده فاخره شیراز محل اقامت انداخته در آن بلده ارم مثل روزگار گذرانند و هر یوم مبلغ ده هزار ریال  
عراقی که بعرف اهل عجم کیوتان تبریز است جهت معیشت و یقین یافت و فی الواقع در برابر احوال ناشایست که از دبطور آمد نهایت مرمت  
و الطاف در باره او مبذول افتاد و اگر دیده و در آن عاقبت بین بیده انصاف در خاست احوال و عواقب امور مکرر نور محمد خان بمن  
عواطف و الطاف شاهانه سلطنت صوری و مصنوعی فایز گردید و حسنهان زیاد اعلی قاجار حاکم استرآباد که بعضی امر اینخیر قلعه را  
مأمور بودند آن قلعه را به تصرف در آورده ولایت نادر و ایوب و غیاث بکشت سلطان و لک بکشت خان عنایت شد و بکند از نظام مهمات آنجا  
عنان عنایت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه پاپ که بشهد متعین معنی تشریف برده بکند از طواف آستان ملکات آشیان  
حضرت امام الحج و الانس متوجه عراق شدند و بغیر وزی و اقبال بهار استلحه قزوین رسیده بگاه در آنجا توقف فرموده از آنجا  
بهار استلحه صغیران تشریف برده دیگر باره آن بلده بخت نشان ازین مقدمه موکب ظفر نشان طراوت نصارت یافته رنستان  
بعشرت و شاد کامی بپایان رسانیدند و در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و مصافات به تصرف باقی

خان مسامع جلال رسید

ذکر قضایای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط بایقچان به انولایت و آمدن یار محمد میرزا و فقار  
در موکب سلاطین زاد دایمی او زبکیت بدرگاه معسلی

چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که بستر ذکر یافت در بلخ بر وجه و نحو ایشیت پذیرفت و خدای نظری اتالیق و دیوان یکی و صاحب خیا  
مهمات مالی و کلی گردید عظمی او بزبکیت بلخ خصوصاً یار محمد میرزا که در مشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تا ب تسلط و اقتدا  
خدای نظری بنیاد و دره سبیا و غمر و سعایت کرده خاطر خا از ابراهیم خان جابلان از او متفرساختند و خاطر نشان او کردند که اگر خدا  
نظری را از میان بردارد موجب بیادتی و جنتی شود و او خدای شک و اقتدار جانب خانی است و او سخنان غرض آینه خاسدان را  
در دل جای داده در اندیشه دفع او شد و مکرراً عرض خفیه در نیای پای سر بر اعلی فرستاده است عاکی رخصت کرد و حضرت  
اعلی رضا بان بنید انداخته تا آنکه رسل و رسائل مکرراً رفته عرض نموده بود که میان او و عیان او زبکیت اینولایت اقامت مکن نیست و اگر  
در دفع او احوال رو مختل است که معاملات بفساد انجامد و ضرر کلی روی دهد و ثواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که عرض صواب  
افزودن کلی چسراغ دولت آن مسر زنده سعادت پیونداست که بسی مردم کاروان روشنی افزای انجمن کا محکامی که دود او را  
مردگار است ضروری دولت آن مسر زنده سعادت در نیای بیکو تا مل نموده آنچه منتقم صلاح دولت خود انداخته است تمام  
خان بعد از ورود این شور سعادت که در حقیقت عین جان نعت بود بدین حرکت دلیری که در بقتل خدای نظری افتد اتم نموده فی الحقیقه  
قیه بر پای دولت خود زده آنچنان مرد بهوشند صلیب اسی معرکه آرای که او را در روز نیک و بد در کار بود از پای در آورده



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

نفره و پراکنگی در میان مردم ادا افتاد و قریب پنجاه هزار جماعت جبار و علی ایلی و اوایا قاسمیان خانی که در صدد و فساد و دروغ و باغیاد یورت و کین داشتند و ملازمت و اختیار نموده بودند در باغی از جدا شده مبکن خود رفتند و او باد و سه هزار کس از راه چهل ایغار نموده بمرد رفت و در راه آنجا عت نیز از او تخلف جست در هر مرحله جمعی راه فرار میجویند تا بآنکه مردمی بمرد رسیدند شب از دروازه جانب او ریختند و حمله نمودند خبر آمدن ارباب را عظام که در مرد بودند رسیده بود پیش سلطان استاجلو و ابن حنیفان با فوجی از خازیان او در استقبال نمودند که در راه بدست آوردند در انانی مسرتی متخس شد که او از راه چهل آمده که شت است امر او بازگشته از عتب او ایغار کردند تا تا رسیدن امر او خود را بقلعه انداختند و در کابخانه و بعضی یراق در ابدست آوردند چون حضرت اعلی محاصره قلعه ایبورد فرموده بودند مناشیر مطاع با حضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بود اقلان حاکم مشهد مقدس معنی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور بموکت حسینیان بر سر مرد و روز حسینیان قاجار حاکم استرآباد را امر فرمودند که بوسه قلعه نثار رود و حاکم سفر این و بعضی محال بموکت او متین شدند و ملازمان را با کافس بقیع قلعه ایبورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال مند بار دوی بایون بر رسیدند و سیعیا پیش برده و نقبها زده جوایا ترتیب دادند در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام می نمودند تا کار بر محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکنگی لشکر و ویرانی احوال او را شنیدند دست در قراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده در روز میت چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیک و قاسم بیک خلعت امان پوشیده در ملک ملازمان اشرف خلعت گشتند ابراهیم بیک برادر حافظت سلطان که شرف ملازمت دریافتند بمذات قیام داشت بر تبارت سر همنه از گشته الکای جهان ارغیان خراسان با و محنت شد و رایات جلال بعد از تخریب قلعه ایبورد بمسیر وزی و اقبال متوجه مرو شایمجان گشت با لشکر طغرل در پای قلعه نزول اجلال فرمودند و نور محمد خان از وصول موکت فیروزی نشان بدست آوردن قلعه ایبورد و جزیافته در محب و تفکر و روز گشت تخریب بدان که زید و بجز اظهار مذمت و بجزو سکنت چاره نیافتد کس بیرون فرستاده اعتماد الله و له حاکم بیک و بطام آقا ترکان را طلب داشت ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با اوطاف کردند و او را از افعال و اعمال ناسنجار که موجب غار خاطر مبارک اشرف گشته بود بگوهرش بسیار نموده و از خدمت حضرت اعلی متقبل عفو و تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند معند ان لشکر او خصوصاً میر غیاث و زبیر و قاضی خرد که رکن الدوله و بدالملکت او بودند از خوف غضب شاهانه بطبعی راضی بیرون آمدن و قلعه بیرون نمودند تا حصول و بطوت قاهره شایمی ایشان را از جواب غفلت بیدار ساخته طوعاً و کرها رضای بیرون آمدن او دادند و او هم به روز با کمال خیالت و شرمندگی بیرون آمده در راهت اغما آلوده و بمطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده خجالت و تقابل تقدیم رسانید حضرت اعلی با وجود حرکات ناسنجار که از واقع شد و کتایات که بعد الامین خان و الی بلخ نوشته بودند دست داشتند بمضمون صدق شتون را که (در عفو له بیت که در تمام نیست) منظور داشته انواع تقعه و دلجوئی بطور آورده خاطر او را از اباس و سخط پادشاهانه امین گردانیدند و در آنشب بطریق معهود با و در کمال شکفتگی صحبت داشته وقت خواب بکلیف بازگشتن بقلعه فرمودند چون اندکی از نستی غفلت بوش آمده بود بجزو بیکت و تعلیم خیر خوانان عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه با نموده رفت و صباح آنروز که روز جمعه بود حضرت اعلی تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه الله انشی عشره صلووات الله الملکت الاکبر بنام نامی بایون خوانده شد و خرازها بر آمدند که از حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل علیه الرحمه و بعصر ان الی هذه الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسپاسی سامی حضرات الله هدی علیهم التحیه و التهنیه و اهلش و عاقل گشته بود بعون غایت الهی و سیه وی اقبال حضرت شایمی بدین مرتبه علیه زینت یافته سر بکفک افراخت الحمد لله علی ذلک آمین

تاریخ عالم آرای عباسی

# سال چهارم جلوس شاه عباس اول

حکمی همان اظهار علاقه و ارتباط میسر بود تا آنکه نورمحمد خان بیسر از خواجگان چقای که از جانب او حاکم ایوب بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت به حضرت اعلی شاهی ظل الهی می نمود به منطقه شده در مقام دفع او در آمد شارایه ازو خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر و ده خدا ویدی خان را که در پناه کوه مشهد مقدس می بود و بایوب در نزدیکی طلب نمود که قلعہ ایوب در ابا و سپارد و خود التماس بجهت علیه فلک فرسای شاهی آورد مرشد قلی سلطان که توبه و لقاقت شاهانه را در باره نورمحمد خان بدرجه کمال می داشت جزای دفع بیعتی میگردید تا مراد بیسر از خواجگان بکترایا قتی اجماع حرکات ملازم او بخاطر اشرف ازینجا بدرگاه جهان پناه زبان مردم دور و نزدیک شد و جزای دفع رفتن کرد و بیسر از خواجگان قلعہ را با و سپرده روانه درگاه جهان پناه گردیده در دار استلطنه هرات سعادت ملازمت و کوشش بایون مشرف شد و از حصیان و طغیان نورمحمد خان خبر داده حضرت اعلی ابوجه آن ولایت ترغیب نمود و اندکی برده از روی کار او برخاست چون این خبر در مسموع نورمحمد خان گشت سر اسید شده بجانب ایوب در حرکت آمده در پای قلعہ نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چرا داخل ولایت من کرده اگر حکم اشرف در این باب صادر شده ظاهر سپارد و الا از قلعہ بیرون رود و در جواب گفته بود حکمی بمن ننماید بخود سپرده ام اما حال که واقع شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب نمیدرود نمیتوانم رفت چند روز منبر نماید چند روز قبل از آنکه میرزا خواجگان از شیراز بار خان بهر کار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود مخصوصانه بقطار رسته حصه بارخان مصحوب ملی بیک تورچی ابوالغی جت نورمحمد خان فرستاده بودند وقتی رسید که میانه او مرشد قلی سلطان مراد و گفتگو بود نورمحمد خان در این وقت بمنشی را فوزی عظیم دانسته ملی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود دریافت که مرشد قلی سلطان اظهار عواطف و اظهار شایسته نسبت با نموده ازین حرکت منع نماید مرشد قلی سلطان جابل نادان از سخنان او ویم غضبش شاهانه قلعہ را سپرده متوجه پنا کوه گردید معتمد مردم نورمحمد خان بجزایان جلایر بی اندامها که در چند کس را قبل آوردند و نورمحمد خان قلعہ ایوب را در انچه صادق بیک چینی چقای و قاسم بیک کبوتر باز نشور که از سر بنگان استمادی او بودند سپرده چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی چنان دغدغه ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب بایون دورتر اندازد تا هفت بهشتدار کس که همراه داشت متوجه جت و باخبا شد اما حضرت اعلی بنوعی که نورمحمد خان اعلام نموده بودند غم ملاقات او خرم نموده بعبادت اقبال از دار استلطنه هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه حیر رسیدند در آنجا مشخص شد که نورمحمد خان طسریق نامردی سپرده پهلوان ازینجا بانی پنا خالی کرده و قلعہ مرو و ایوب در ابعثان سپرده سباب حصار داری مرتب داشته خود بطرف سا و باخباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را عرض ازین نهضت امتحان او بود که اگر بر جاده وفاداری مصمم بوده دل خلاص ازین غل و غش خلاف بنا شود باشد و استقبال موکب بایون کرده سعادت ملازمت در یابد چند روز بایکد در آن سرزمینها شکار کرده از راه ایوب و مشهد مقدس معقل رفته روانه سرخس را کردند و اگر آینه خاطر را ببار خلاف گذر ساخته باده غفلت و غرور باشد او را از خواب غفلت بیدار سازند چون او بقدیم مخالفت و قلعہ داری پیش آمده و بر ابره رفت کوشال او بر دشت همت شاهانه لازم شد حسینخان شامو بیکر نیکی خراسان را بکشت سلطان حاکم مار و جاق و قبرخان شاه حاکم غوریان و ابن حسینخان حاکم سرخس و میران قابل اتباع حاکم هرات از چجه بر سر و فرستاده که قلعہ را محاصره نمایند و خود با ملازمان رکاب اندکس که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام حد ایشان چهار صد و شصت نفر میش نمود بر ایوب و تشریف برده قلعہ را محاصره نموده و چون در دست خبر قرب وصول رایات حضرت آیات نورمحمد خان رسید وجود وقت عا که منصوره و کثرت لشکریان او از شکوه موکب بایون متحیر و سر اسید گردید

ایستاد شاه از این استیضات  
ملاقات نورمحمد خان



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۴۱۵) او متعذران فرستاده انواع نعمتات و اعانات فرمودند و اداره سلسله و اقدار مبادر از اندر رسید باعث خنجر باقی خان کرد  
و ولایت چکنو و مینه و فار یاب و از خود و شبرخان و بلخ و مضافات آن تا حدود بخارا و سیحان صافی گشت و ناریات  
جلال در حسد اسان بود همیشه قاصدان بپایه سپهر اعلی فرستاده و قایم یومی عرض می نمود خدای مظهر بی

دیوان یکی در اوقاف فائق مقامات بود

**ذکر حضرت آیات ظفر آیات بجانب ایسور و مردو شاه پیمان و تسخیر انولایت و بدست  
آوردن نور محمد خان اوزبک**

قبل ازین سمت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بسپان عذرهای بنمید و دراز کار گفت که خاطر انور از او بخارا  
گردید اما بهمان دستور ظاهر عطف و اشفاق فرموده و خرد و یک بیاد و مجلس بهشت آیین مشهور بچار یار را که از زمره معتزبان  
بساط عزت بودند نور محمد خان فرستاده فرمان عطف و شمل بر توجّهات شایمانه شرف صدور یافته ظاهر عذری که در سپاسیدن پادشاه  
سپهر اعلی القادر نموده بود پذیرفته و او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیہ پیغام دادند که توجه موکب هایون در این مرتبه بخارا  
بمحض معاونت آن برادر بود و معاشرت و صحبتی شبان روزی چندین ساله که فیما بین سلوک بود قهقاری آن مسکوک که بی آنکه از جانب  
هایون با اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بی تابانه موکب هایون را در دهنان و بطلم استقبال نماید اگر بجهت طعن  
باقیان تا غایت ملاحظه داشت در یوقت که مابودت و اقبال در حسد اسانیم و محمد ابراهیم خان در بلخ ممکن یافت مصلحت ضرری از  
مقتضویت اگر فیما بین صورت ملاقات روی نماید در مظنه عالمیان شنبه بعد از ارتباط کشته مظنه خلاف میرند و جمعی که در لباس  
دو لخواهی او را از در آن ملازمت داشت و نقد و حقیقت و لخواه او نیستند بلکه اسباب بید و تنی سپهر انجام میدهند ادلی  
و انسب بحال او آنت که در نیاب سخن بچکس رهنشود و بارانه و مخلصانه غریب ملازمت نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد  
ملاقات تازه نموده تسیرین اغزار و حسترام باز کرد و الحاحی از بیطرف بهیچ وجه رضا بعد از ملاقات غیبیم و اگر او نمیدانید همان پذیرفت  
که ما تقریب شکار بر آورده او را ملاقات نماییم از این دو شق بهر که ام رضا داشته باشد عمل میکنیم خرد و یک چار یار حساب  
شمار کرد و آن اقدار نزد نور محمد خان فقه ادای پیغام سعادت فرجام هایون نمود و هر چند او را با بدن ترغیب میکرد و او  
کمره قبول آمدن سینمود با بصلح و صوابید قاضی مدر که مشر و موتمن او بود و میر غیاث و زرش از آن پیمان کشته عذرهای حاصل  
یکسلف تا آنکه خرد و یک را بی نیل مقصود باز کرد اند خوش آمد گویان بر اند از خاطر نشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی  
غل التی طبع در این ولایت کرده در این مرتبه که تو بدست در آمد می بمر ابراهیم خان برده انولایت ابا مرای قزلباش میداد حافظک سلطان  
خوشانی که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان عراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای علی  
باشد منع نمود میگفت که اگر نواب کلماب هایون درین محرومیت طبع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد با مرای قزلباش  
سپرده بودند ادین اندیشه غلط بخاطر خود راه نمده او طبعی صواب کم کرده بحرف و لخواه آن که خوش فکر دانا آنکه حافظک  
سلطانز قتل او را و مجلا آثار طغیان و کفران نعمت از و بطور رسید و در این اثنا محمد ابراهیم خان یکد و کتابت او را که بعد از این  
خان نوشته بوده بدست آورده بخدت اشرف فرستاد که با او عهد و میثاق بیان آورده بود و او را خوانمود که با محمد ابراهیم خان  
راضی نشود و قزلباش او را بدست مقصد شاه از فرستادن او آنت که بتقریب و بلخ از بقدرت در آورده و بخانی که مشرب  
خلاف و عدم ایلاف بود در آن مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال بهنجار موجب از یاد و تقار خاطر اشرف گردید اما از آن

## سال چهارم جلوس شاه عباس اول

(۳۱۴) نیتند اگر عهد و میثاقی میان آوردند که با و غدیری نپذیرند و پیمان ایامیان بگویند که با و عهد و میثاق ایشان  
اطمینان یابد بعد از اخذ عهد و میثاق بود آنچنان و این چنینان بازگشته و او را با خود او و ذکات سلامت و انبیا که گردانند و بکیر  
امام قلی دیگر باره بخت این هم میزد رفت و مردم آنجا ظاهر بر دوقی رضای عبد الامین خان این سخن گفتند اما باطناً کشته عظمای اوجیه  
با و عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورد ما جانب پادشاه را در هیچ انتساب خود را فرو نگذاشته مجبور نشویم که  
بضرورت حتمیاری نموده ایم بر دوقی ابراهیم که در خیمه عهد نامها درست کرده بیاگیرد امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت و نیت  
آنجا بجمع کرده بازگشته محمد ابراهیم خان را با خود ای نظری بی خوف و دشت و ملاحظای سپاهیان بجانب میزد و برده و قربانیان  
همانجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون بجای میزد رسید و عبد الامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را با استقبال  
نمزد کرد و آنجا بجمع بعد از ملازمت و کورنش او را بازگشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر  
بملازمت او قرار دادند و وزیریکه شهباز نام او اعیان که در شش ماهه بودند عبد الامین خان را با استقبال او از غایت  
و اوجیه حفظ رتبه سلطنت و بزرگی از آن ابراهیم نمود تا آنکه بخنده عظمی عرض کرد که اگر تو ابی بستان محمد ابراهیم خان  
نبرد و اظهار عطف و اشتیاق برادران نمائند عموم او وزیریکه شمار نسبت برادرزاده بعد از اشتیاق و مهربانی متمم سازند و محاسبان  
عظمی رضا با استقبال داده عبد الامین خان با او اعیان طوعا و کرها با استقبال سوار شد و چون از شهر سیرون آمد موبک  
عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند و زرقه زرقه کسی چنان نمزد و چون هم  
بملاقاتی آنجا میزد اعیان او وزیریکه بعد از امین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم سلطان در حین ملاقات پیاده شود نجابتان نیز پیاده  
شده او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقت نماید و توأمت شفاعت بجای آورد و او قبول این معنی کرده چون بیکدیگر رسیدند  
اول آن بچاره ساده لوح نادان از مرکب فرو آمد و محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او سرود آمد خود سواره استاده و موافق  
خودر استر کرد که او را پیش آورده کورنش فرمایند و فرمان بران استمال امر نموده چون وقت نازک بود و خلایق بالطبع خوانان  
طرح تازه بودند احدی از آنچنانان او را مجال دم زدن نشد و عبد الامین خان مضطرب و حیران کورنش کوه بجای آورد و محمد ابراهیم  
خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کوفهای او را صاحبی کنند آن بچاره بعد از کورنش بر چند جلوس طلبید که سوار  
شود یافت نمیشد در زیر دست پای مراکب لشکریان حیران نمزد بود حاجت محمد ابراهیم خان او را یکی از اهل اعتماد سپرد  
که مضبوط نگاه داشته شهر آورد و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال و حسن قیام الاسلام بکشته در سراسی سلطنت نزول نمود  
و محترمه ملاقات برادرزاده نموده چون کار از دست نمزد بود اظهار حلاقت و مهربانی کرد و استعدان نمود که نسبت بعد از امین خان  
و احسان بجای آورده در حق او بدی نپذیرد اما در محاسبان را در توجهای کرده او را از میان برداشته و محمد ابراهیم  
خان بمسراغ بال بر بند سلطنت تکیه زده طوایف او وزیریکه پای در دایره متاعش نهادند و حکام حصارش دمان نیز اظهار تقاضا  
نموده لوای دولتش ارتقا یافت بعد از استیلا او و کشته شدن عبد الامین خان چنین اجتماع رفت که عمتاش برده از روی کار  
برداشته گفت که چون مردم بخت سلطنت جانی بیک سلطان بر باقیان اتفاق نمزد و خود را و خانواده جانی یکی باطله متحمل میشد  
این تدبیر اندیشیده ملک را بخت تو خط نمودم اما محمد ابراهیم نسبت بجهت بعضی مظنه و گفتگو که صدق و کذب از اخذای داند  
زاده اتفاقی نمود و یراق سفر حج او مرتب داشته رخصت او حج داد و شمار اینها در عالم آخرت پیوست محمد ابراهیم خان  
اخلاص امین مشتمل بر جاتی حالات پای سپهر اعلی فرستاده حضرت اعلی از رود این خبر مرور شد و دمان کشته بنیت و مبارک



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

( ۳۱۳ ) نموده بد آنکه صلاح دولت باشد عمل رود حاجی محمد خان هشتال فرمان نموده از خوارزم سپردن آمده و اندک بود که در راه بیماری عارض گشت  
 چند مرتبه در محله آمد و آنسره را مضعف قوت گرفته نتوانست آمد و بهمه معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلیٰ بنو خدا پیر  
 اما نور محمد خان معاذیر محو به نکت جسته از آمدن وقت عذو از سواخ و در تسلط هرات آنکه روح الله بیک که بدین دستاورد شده  
 بود از بلخ بازگشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خوانان محمد ابراهیم خانند و بعضی دیگر بملاحظه طاهر عبد الامین خان که لاهل حاکم علی  
 الاطلاق ایستاد اخی نبرستان و دیگر ویدند که سواد از آمدن او بعضی دولت عبد الامین خان گد بعد از آنکه مکرر آنجا بس کشش  
 انعقاد یافت از حضرت اعلیٰ شاهی غل آلی اندیشه نموده با کراهی رضی شد و شرط بر آنکه عبد الامین خان را برابر و بزرگتر دانسته  
 پیش او کمرش نماید و متفاد امر و نهی او باشد و در محاکمی که در تصرف است آنچه عبد الامین بر مسلم دارد و حکم بر بلخ متصرف بوده باشد  
 ما و اد الهه جهان قناعت نماید که بعد از آنکه توفیق الله ما در آنسره متصرف در آید یک که ام در بخارا و یک که ام در بلخ متکلی گردد و این  
 او محمد ابراهیم خان نشان هشتال نوشته برادر است خطاب کرده بودند هر چند بعضی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت  
 نفع نمود گفتند که ( ملیت ) دولت همه را اتفاق حینرو بید و کئی از اتفاق حینرو چون اعتماد تمام برای صایب و  
 تدبیر خدای ظنبری بود کوشش بوش محمد ابراهیم خان را برادر رضایح که انبار گردانیده سفارشات بلخ نموده که از رضا و صلاح  
 خدای نظری در گذرد و مصلحت وقت با عبد الامین خان ملایمت اظهار محبت نموده مقتضای عقل و دانش عمل نماید و سباب ویرانی  
 در محنت فرموده بود آنخان حاکم شده مقدس معنی و ابن حسینان فرزند زحمت را همراه کرده و روانه نمودند و امام قلی بیک پاکیزه  
 بلخ نزد عبد الامین خان و عظامی او زبک فرستاده مناشیر عطف ارسال داشته بخان حقیقت بخان در باب وفاق و  
 اتفاق قلی فرمودند که در تخریک ملک موروث ساعی گشته اگر بگویند قربان باش اجتناب داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود  
 محمد ابراهیم خان در ساعت بعد از خدمت اشرف جدا شده با خود قربان باش و خدای نظری روانه شده پاکیزه امام قلی را  
 شهر فرستاده اند که آمده آمدن او بعهده اش رسانیده مردم را استقبال و در غیب نماید و مشار لیس بلخ زنده ادای رسالت نمود اما  
 بلخ بملاحظه طاهر عبد الامین خان که بفصل بر بند سلطت تکیه دارد اظهار خواهش نموده و ریخت و جرات استقبال  
 نیکو ندانند بالاخره صلاح و صواب بدست عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حد و میانه  
 ملاقات روی نمود و در باب گفت و شنید بسیار واقع شده انجامت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که او سر بر سر مجبور است  
 فرد و نخواهد آورد و بعضی که از عبد الامین خان تربیت یافته هوای و خواهی او در سر داشته اظهار خلاف نموده از آنجا بازگشته  
 رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قربان باش اجتناب متبادر از ما را بماند که او بیکت بهر چه مصلحت دولت دانست  
 عمل نمایند بود آنخان و خدای ظنبری بخود سر با بعضی را رضی شده بشمار دادند که از جانین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند  
 که به آنچه از جانب اشرف اشارت شود عمل رود محمد ابراهیم خان در حق چون عادی بر آنجا نداشتند حرم و احتیاط امری دانستند  
 کوچ کردند و بیکه منزل پس نشینند که بگویند قربان باش نزدیکتر باشند و کسی بمخدمت اشرف فرستاده حقیقت عرض داشت نمودند  
 سفیدان که کور بلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلیٰ و ائمه عظیم دانستند ایشان بیکس باید بر سر اعلیٰ فرستاده عرض نماید  
 خود نموند و فرستادگان در در آنسره هرات بر کاه ظلمت استبداد آمدند حضرت اعلیٰ منبر نمودند که بت ماصروف را بخت  
 که محمد ابراهیم خان لشکر بر بخارا کشید و محکمت ما در آنسره را از بدستبرد استناعت نماید و عبد الامین خان و اهر او همان بلخ  
 توقع مراجعت و جرای دارد و صلا توفیقی در محکمت بلخ و محاکمی که در تصرف عبد الامین خان است ندارد چون آمدن لشکر قربان باش

## سال سیزدهم جلوس شاه عباس اول

مانند حصول نیکبختی زین گفت و معادلات سابقه از آنست که طرز دود و هبت با جای خانواده ایشان مصروف و ششم (۴۱۲) در امداد و بهر سبب حبس المقدور توجه مبذول داشته خود در مقام نیکبختی و طلب دیگر سواهی حصول نیکبختی نیست عزت و مردی مقتضی است که برادران با یکدیگر اتفاق نموده هبت متصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیکانگاز که بملکیت شده اند از بورت و مسکن آباد و اجداد کوتاه سازند و احکام و مناسبت مطایبه را بر او معتبران او در بختی طبع صا در شد که بخود چنین سال که آن سلسله را منظور داشته در راه و سیف نداد با جان سپاری نمایند و بیکانه را برایشان اختیار نهند که در میان عالمیان میوفائی و کفایت منت منسوب کردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف بایون در باب تفویض سلطنت کل ما در اندوختن کستان با هم خود التماس نمودن و مبذول افتاده را تم حروف حساب الامر الاعلی شان بایون بدیاج مناسب قلم آورده بهر خود آثار مزین پانته تسلیم او نمودند و در سفر این رخصت یافته بود اقا خان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود بوقت او ماورکشت لیکن بعد از رفتن ایشان با هم آسمانی بخاطر اشرف خور نمود که اگر از مردم بخت استخراج نموده عقیده آن مردم در با او فی الحکله ست ظهور یابد و آمد و شد کرایه بیکای احوال اطلاع تام حاصل شود خاطر از کید و غدر او در بختی جمع گشته در بیکای کرایات جلال در دار السلطنه هرات که بخت اقبال است نزول جلال داشته باشد او را بستاند اقامت روانه نماید ما با بهر اقبال خواهد بود چون خرم و احتیاط مقتضی آن بود باین برای صایب عمل نموده او را در مشهد مقدس توقیف فرمودند روح الله بیک میا دل صحبت و القدر را با مکانیب احکام مطایبه همراه ایمان بخت بد انصوب فرستادند و از سفر این توجه مشهد مقدس شرف طواف مقدس حضرت امام اجماع و الانس مشرف شدند و رستاخوار در آن بقعه شریف پیمان رسانیده در بیالی و ایام متبرکه که بوازم دعا و زیارت پرداخته بهواره بخدمات خادم بشیکری که در آن روضه مقدس بذات اقدس بایون خفصاص داشتند میفرمودند که بنیم غنیمتیم بهار در وزیدن آمده دماغ روزگار بهر شتاب

آغاز سال حبه مال سیحان بل مطابق پنجاه و الف که سال چهاردهم جلوس سعادت مانوس بایون شاه است

نوروز عالم آرای اینال مبت مال در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیتا رکان که فیض بخش عالی با لکوه اقبال بر سر بر شرف بر آمده لوای طلبند نامی بر افراخت و بنیم اردی هشتی از بنیم کلها می بهار عطر سالی آغاز نهاد دماغ روزگار در معطر ساختن بهار و لکشا بهر اران زیب بهار بجله شتاب چهره ناکشته سرور سنه ای خاطر عالمیان گردید شوخ چشمان را باین که از دستبرد لشکر فارنگردی در نهانخانه خاک بر بختی افتاده پای در دامن غول پیچیده بودند بر بختی که بر آورده شوخی آغاز نهادند (بیت) باز نوروز گشت هر آئین که در صحن چمن چو خلد برین شد بنیم بهار غنیمت در بام جهان نشاط انگیز در بنیم بهار و فیض صبوح بر دمی جان و بد بقلب روح بشام جهان زلف بهار برسد بوی ذوق و همت بهار حضرت اعلی در مشهد مقدس معنی کامیاب دولت بوده لوای شادمانی بر افراخته و در ساختن میدان آن بنده ارم نشان بچکان بازی و شوق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند بعد از سه روز و شاط ایام نوروز عزمان غنیمت بهر دار السلطنه هرات محظوف داشتند و بغیر وزی و اقبال بهان خط جت مثال رسیده در باغ شهر نزول نمودند و چنینان شاطو حاکم آنجا با امالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان والی خوارزم و وزیر محمد خان والی شایه بجان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان بکاتب مشرف فرستادند که در باب مقامات با و را از ...



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۱۱)

سراشی است بر بابت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد یافت

ذکر توجیه مومکب همایون بصوب مشهد مقدس معنی و آنچه در آن اوان دست داد

مرفوم ملک سعادت ملک شده بود که در حین سفر خراسان در خطه سمنان اخبار را موارا از آنرا و احوال باقیان چنانچه گفته ملک بیان کردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدیجست بتجویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانه مشهد مقدس گردیدند و چون دره موضع خراسان از توابع کالپوش مخیم مرادفات جلال کث مزاج و تاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته بتجرف عارض ذات همایون گشت و بیماری آمده ادیافته قریب یک ماه صافه اش بودند و طبایعی سیحادم به کج پر خسته درید و اسامه جمیل بطور آوردند و اصل اردو از وضع و شریف و در وصفات مستحقان رسانیدند و هر کس بخیر می که تشریف داشت از اصدافین همایون میگرد تا آنکه لطف آگهی شامل حال عالمان گشته از شفا خانه و نازل من القرآن ما هو شفاء و دجحه للعلیا شفا عاجل گرامت گشته ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی از اخراجه ابواب بخت و غرق بر روی خلافت کشود ایام نقابت را نیز در آن منزل گذرانیده بعد از صحت تام کوچ فرموده از راه شقان و جورد به باسفر این تشریف برد و بیت و زور آنجا توقف فرموده حسب الصلاح طبایعیه فرمودند از سوانح ایام بیماری آمدن خدای نظری است که از مردود موضع خراسان بار دومی معنی رسیده چند در نتیجه عارضه ذات مقدس شرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بجا باطوبی مشرف گشته حقایق حالات موارا از آنجا چنانچه مرفوم خانه بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ از فرموده از تقصیر او و از بکایان چنین معلوم شد که عبدالامین خان که به سپری عباد الله سلطان موسوم گشته بعضی زوجه عباد الله سلطان بسلطنت بلخ رسیده مجبوری است که آنقدر عظمی دست او ز خود ساخته و در آن ملک لوای اقتدار مندر اخراجه و این گفتو در میان او بیکه هست غایتش بصورت تصدیق ایجابیت کرده اند و برای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آئینه کینگی نامی است بر تو انداخت که چون از بیکیت بلخ در صحت نسب محمد الاین خان شبهه دارند و فی الحقیقه ملک آن ملک امروز زوجه عباد الله سلطان و محمد ابراهیم سلطان برادر زاده اوست اگر او را اینجا نبیند فرستیم بمکه که یکی بجانب او میل نمایند و مهم او در بلخ نشینت فرقه از آنجا باستعداد تمام مکرهت بتجربه موارا از آنرا بنبذ و مطلب بجهول بپونید و اگر اجابا محذره مذکور که جانب برادر زاده فرستاده و که از او که خلل در میان قدرت عبدالامین خان شود ممکن است که با یکدیگر الفتاق نموده بشکر موارا از آنرا کشند و ملک موروث را از بیکانگان خالی نمایند خدای لطیفی این برای صایب رستخیز ثمره اتفاقات حسنه در خلال ایحال از جانب بلخ نیز ایجابی بایر خلافت ایشان رسیده از جانب بانوی عظمی و امرا و وریش سفیدان بلخ عرایض آوردند و چنین ظاهر گشت که در ایوقت که باقی خان بر موارا از آنرا استیلا یافته ایشان ترخایف گشته اند و بدرگاه جهان پناه پشاهی توسل جستند عای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نموده بودند از وصول این اخبار آن داعیه در منیر انور رسوخ یافته اورا بابت فرزندی موسوم و لقب ارجمند خانی مغز و کرامی گردانید بخدای لطیفی سپردند و او را اماتینی و دیوان یکی گردانید و قرار فرستادن او بلخ دادند و بعد الامین خان مکتوب عطف آینه قلمی فرموده مصلحت وقت رعایت جانب ظاهر کرده با وین فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون غایت نامه نامی آنکه ملک موارا از آنرا قریب قدیم و سکن موروثی اولاد پادشاه مرحوم جانی بیکت خانست و حالا از اولاد نامدار او آن والا ترا محمد ابراهیم مانده هر دو بمنزله غرقه استند و چون خاندان قدس نشان ما اند و دومان ولایت و کرامت است و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی بدین دومان واقع شده و آن والا ترا نیز بنواب کجایاب همایون ما طبقه اخلاص و آشنائی مرعی داشته باین دومان متصل است

ان شاء الله تعالی  
آنگاه که از  
بازی که در این  
نقطه خود را  
کمال خفیه در

## سال نهم و هشتم جلوس شاه عباس اول

حصار واری و استحکام پنج و باره پرداخته عساکر پنج و بخار انظار بر سر قدر رسیده در اطراف و جوانب حصار فرو آمد و دست بکار  
و بکار گشتند مردم پنج اگر چه معاونت پیر محمد خان آمده بودند اما امرای ایشان از مردم بخارانی الجمله اندیشمند بوده با لشکری میخواستند  
و بهیت اجتماعی در طهرنی صلحه نموده آمدند و مردم سپهر قد از دروازه بسندون آمده پشت بقلعه داده دست بآلت قتل  
بردند و آنروز زمین الحانین محاربات عظیم واقع شد روز دیگر باقیان فوجی کثیر از شکیریان خود را از دروازه مشهور مدرب بخارا  
بیرون فرستاده در مقابل لشکر پنج صف قال آراستند و حیل کشی می کردند پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته اکثر لشکریان  
او بمداغه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوشم ارغون که از کبکبار امرای عبدالله خانی بود حرام نمایی کرده  
از پیر محمد خان روگردان شده بباقی خان پوست موجب قوت و قدرت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثابت و قرا  
استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند لشکر بخارا و عوالم لشکر پنج معاونت یکدیگر بکریستند  
مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بغرم استیصال معاندان از قول سپهر محمد خان بیرون افتد بخار به شتافتند و از طریق خرم و حسیط  
غافل افتادند و این اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحمن قلی سلطان غم خود را چرخی کرده خود با بعضی از خدوایان  
دیر جان نشا که بقولی بکبار کس و بقولی پانصد کس می نمودند از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان  
شده چون از فرار نمودن دوشم ارغون و همی عظیم لشکر پیر محمد خان آه یافته بود در حمله آتلی که رحمن قلی سلطان آورد و لشکر قول  
بهم برآمده فرصت مدافعه نیافتند شکست برایشان افتاده پراکنده شدند و مجبوری از جنای پیر محمد خان رسیده بنا ساختند و از جانی  
قوی زد و بعد از آن شناخته کردند نزد باقی خان بر دو همان نقطه قبضش پرداختند و خبر گشته شدن پیر محمد خان و فرار شکیریان قول  
بعبر که رزم رسیده عجم لشکر شکست و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه اندام میزدند مردم پنج از لشکر  
بخارا جدا شده زیاده مستوری بحال ایشان راه نیافت و بهیت اجتماعی از معسکه که بر کنار رفته قبرشی آمده و محمد سلیمان له  
پیر محمد خان که کودک خرد سال بود و در سترشی بر سر برادر داشته روی توبه صلح آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موافق  
بش و در نکت روی بصوب بخارا نهادند و بعضی از امرای بخارا که جان از مرگ سلامت بیرون برده بودند خصوصاً حدای نظری که از  
معتبران آنطایفه بود بخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند در هان شب بی سرو سامان از شهر  
بیرون آمدند خدای نظری بی امیر چهار جو که گشته بودند و نور محمد خان آمده و باقی خان در دستیم بدر استلطیه بخارا رسیده اثرش  
و اعیان بر اسم استقبال استیصال نموده آداب کورنش و تینت بطور آوردند و خدش بعبطت کامرانی قدم در بلده بخارا نهادند  
در حنگاه عبدالله خان بر سریر جهان بانی جلوس کرد و طوائف و زبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و از مردم سپهر محمد خان کس  
بدست افتاد و جمعی را که مظنه خلاف داشت بختیص کوکلتاش و برادرش دوست چه آقاسی و غیر ذلک را بقتل آورد اما بابای  
مردم برق و مدار اسلوک کرده از لباس و سخط خود این ساخت و از وسع بنا برو و وجه دنا نیز با هم و لقب اوزنیت یافت طین  
اطراف را تا گنگد و ترکستان و پنج و حصارش دمان و بدخشان ایلمیان فرستاده و اورا تهنیت و مبارکباد گفتند و او را  
اقدار و جهان بانی و باطراف اکناف رسیده اتح باقی خان جوان و سپهر مدانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی غرضیست  
ورائی درست داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یک سواری بر تبه ببله سلطنت و فرمانروائی عروج نمود  
و بالاخره بروایت پنج و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام و لشکر بر طبقه جوار اخراخت و ما بچه توفی پرورشش در لمعان  
ساخت مملکت و اردوشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بستیاری خانه بدایع نشان روشن زبان که شمع آسا فروغ بخش این سخن



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۵۹)

اعیان زمانم ولایت سمرقند را در قبضه افتاد و سواد و ادب آن آفتاب گردانیده خود بخوار بارگشت باقی سلطان کامیاب و کامران  
 سمرقند رسیده سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه نیک جنگ آمده بودند مقدم آورد و غنیمت شمرده جهت حفظ حال و صیانت بالبقیه  
 شوق درقبال او استعجال نمودند و دست قدرک دولت او آویختند و به تصواب مشایخ نقشبندیه میانه او و والی طایفه فرغانه  
 که در تاشکند بودند صلح کردند و واقع شد مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکند نگردد و القعه باقی سلطان در کمال اقتدار برسد  
 حکومت ولایت سمرقند نتیجه زده خطبه و سکه بنام پسر محمد خان آرایش یافت و حواشی ملکیت به محیط ضبط در آورد و در آن سال آثار احاطت  
 و انقیاد از بطور امد رفته رفته از باده نخت و غرور سرست گشته به تنسی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروائی از پیر محمد  
 خان شایسته تر میدید بولی مانع و مانع می مثل پسر محمد مملکتی وسیع در تحت تصرفش قرار گرفته عرصه ولایت از صاحب وجودی جان  
 میدید بهوای سلطنت و پادشاهی در سر او افتاده بخار نخت و غرور بکاخ و ماغش راه یافت و دست بیدل و عطا کشوده چهل و تیر  
 باغ نام تجنده و لشکریان میداد تا گروه انبوه از طوایف اوزبک به بر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد و در حین قلی سلطان و عباس سلطان  
 اعلام باقی سلطان و ترسون محمد سلطان برادرش سایر اقربا و اعیان سمرقند آمده پای در دایره اطاعت نهادند و وزیر و زوایای و  
 ارتجاع هیاف و بلقب خانی لقب گشته از مردم او دست درازیها بخواری ملکیت واقع شد اما و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه  
 دو سه مرتبه او را از باده زوی و حرکت نامطایم منع کردند ممنوع نشد در مقام مادیب و کوشمال او در آمد و لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند نمود  
 باقی سلطان که بعد از این از و باقی خان تغییر خواهد یافت از اینجی خبر باقیه صلاح و در طایمت و فروتنی دید و کپن چوب بان فرستاد  
 به تهدید بباط معذرت پرداخت و چون تا حال تغییر بیکه نگزیده بود از ادیل اطاعت و انقیاد ساخته قرار داد که من بعد پای در کپن  
 ادب پیچیده بولایت سمرقند که با و تقویض یافته قناعت نماید امرای بخار از این ترن بمصالحه داده بین الحامین کرک آشتی واقع شد و در وی  
 چند شعله نزاع مندر نشست اما از اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و با هر بود و احکام و مناسکیر که در خیفه با عیان اوزبک فرستاد  
 بتایمت خود ولایت نموده بود ظاهر گشته بر عطای دولت پیر محمد خان ظاهر شد که باقی خان پیچیده بر بجز اطاعت در دنیا آورد و چون خیال  
 سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود و حاصل سمرقند و فاعلونه و مرئوسات آن جمع گیر میشد و درین مرتبه پرده از روی کار برداشته  
 غم مخافت جزم کرد و باراده بختیبه ولایت میانکال را بشکر موفور از سمرقند بیرون آمد و نخت قلعه و دوس میانکال را محاصره نمود تا  
 که چنگ دورین حاکم میانکال از قلعه کنه بیرون آمد و نزد باقیخان رفته اطاعت او کرد و بخت بقلعه دوس دست یافته متصرف در آورد و  
 شریف سلطان قوم پسر محمد خان را که در قلعه بود و قتل آورده علم تسلط و اقتدار بر افرخت از حواشی ملکیت آنچه توانست ب محیط ضبط آورد  
 پیر محمد خان باین در بخار از این اخبار موخشی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده که مرتب دفع و استیصال او باشند و کس  
 نزد عبدالامین خان و امرای آنجا فرستاده ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده استمداد نمودند اما اتقان و ریش سفیدان آن  
 چون تسلط و اقتدار باقیخان را موجب انکار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاوره و کشاکش خاطر  
 معاونت فرموده و در قریب دهنه اسوار و پیاده سپهر کردی شاه خواجه نقیب که از سادات علایه رجات آن ولایت است و دیگر  
 سرداران مستعد آماده ساخته روانه نمودند و پسر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بکلیه زیاد بودند باستظهار تمام  
 بر سر سمرقند لشکر کشیده چون قریب بان بلده رسید باقیخان بدستور در مقام اعتذار و تسویتی در آمده هر چند خواست بطایف الحیل  
 چابکوسی آنجا داشته را دفع نماید سفید نیقاد پسر محمد خان ارکان دولت و باقیخان را در قول خود کاذب یافته اعتماد و عهد و شرط  
 نموده در تنبیه و تادیب او راجع بودند باقیخان از مصاحبه با یونس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرادر خود ندید چار تریت اسباب

در این  
 تاریخ  
 در این  
 تاریخ  
 در این  
 تاریخ

# سال یزدستم جلوس شاه عباس اول

(۴۵۸) تا میان کال تصرف در آورده ایشم سلطان برادر خود را بابت برادرکس در سر قد گذاشته خود با بقا در شهادت هزار کس و منجه  
 بخار آورده چون در آنوقت زیاده از ده پانزده سوارکس در بخار انبوه سپهر محمد خان و امرای بخار اصلاح در بیرون آمدن و  
 صف بندی و مرج و باره شهر استحکام داده بخت بمن آن سپاه که آن معصور کرد و اینند و توکل خان انشیر عظیم را محاصره نمود و چون  
 لشکرش بر آنکند شده بود در شهر محبث شدند باران بخار اهر روز از یک دروازه بیرون تاخته کشتن محاربه می فرود خستند و چون  
 عمر جمعی را بشدت تیغ آبدار سوختند یا زده روزین لشیر یقین بران محاربه و معالیه اشتغال داشت روز دوازدهم علوم لشکر  
 بخار و ارباب جلالت و بهادران بهیت اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم وقوع یافت و این  
 روز بخار ایان آثار غلبه بطور آرد و شکست بر لشکر فراق افتاد و توکل خان از مقام خود حرکت کرده منظم بار و دوی خود آمد و اکثر  
 لشکرش متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرار آوردند و چون شب میان در آمد مردم بخار و مظفر و منصور باز گشته بشهر آمدند و تقاریر  
 شادمانی بنوازش در آورده و توکل خان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیار در اردوی خود و منبر و خیمه  
 میل بصوب منبر قدما حجت آورد که در خیانتان لشکر بمقدار رسیده ایشم سلطان را از حقیقت حال و بازگشتن خان آگاه گردانید ایشم سلطان  
 از اینجی تافه خاطر گشته کس بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکری منبر و از چند چون که در رکاب عالی بودند از رنج  
 قلیل بخار شکست یافته بصوب منبر گشته اند و اگر خان منبر بمقدار آید یکین که سپهر قدیان ابواب خلاف کشوده در موافقت برود  
 مانند صلاح دولت است که خان باز کرد و منبر با این لشکر بر کاب عالی ملحق گردد و توکل خان بصواب دید برادر عمل نموده عطف خان  
 نمود و ایشم سلطان با و پیوسته دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشتند پیر محمد خان و اتباع او بکند از منبر ار توکل خان بغیرم تعاقب  
 او و استرداد محالی که بضبط مشارالیه در آمده بود از بخار بیرون آمدند و از اطراف و جوانب او را از آنز خلقی کثیر میانشان پیوسته  
 بخت بمن لشکر بیکانه معصور گردانیدند و در ازون مثل میانکال بخار لغات رسیده بین بغیر یقین کشتن محاربه اشتغال یافت و در آنجا  
 ایحال باقی سلطان برادر دین محمد خان که در معرکه که بل سالار از صدات لشکر حضرت شاعر قربا بش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان  
 رسید شرح آمدن او است که چون دین محمد خان برادرش با بعد دوی از جنگ کاه بیرون رفته باند خود رسید و از معبر کرکی گشته  
 بخار آمد چون پیر محمد خان از بخار ابقا توکل خان متوجه گشته بود اهل بخار ایرضخت او باقی سلطان را بشهر راه اندادند و او را  
 از مرز اوجه بهار الدین گشته متوجه اردوی پیر محمد خان شده در ازون قتل بوکب و پیوسته بوسیله امر اشرف طاقات دریافت  
 بقاعده و آداب سلاطین کجریه با و کور نش نمود امرای پیر محمد خانی آمدن او را چشم نموده بودند و او استیلا نمودند و مقدم او را منبر  
 و کرامی داشته تقویت او کرده بخاریه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل محاربات کرده در لشکر معارک بطرف و نصرت  
 اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امرای معتبره عبداله خانی و شریک قتل عبد المؤمن خان بود و بان سلسله کفران بخت و ورزید  
 بخدمت توکل خان رفته او را تشجیه و راه انداز ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان قتل رسید و قریب یکجا که میانه  
 این دو گروه آتش حرب پیکار اشتغال داشت باقی سلطان بخوابی پیر محمد خان آثار جلالت و کجی بطور میاورد و اما آنکه توکل  
 خان از محاربه پستوه آمده بشیخون عظیم بر لشکر پیر محمد خان زده و از ایظرف نیز مردم پیر محمد خان سپهرمانفت بر روی کشیده  
 باز دوی جلالت گشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد که چه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان و محمد باقی تا بقی دیوان  
 یکی در آن شیخون بدست لشکر یان توکل قتل رسیدند اما توکل نیز زخمی شده کار می ساخت عنان غریب بصوب منبر حجت یافته  
 بتا شکست رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالی تقا پیوست پیر محمد خان در ازای سیکو خه قتلای باقی سلطان مصلحت نیک  
 اندیشان

لشکر  
 با کافه  
 در اسان و کاف  
 علی شکست  
 از منبر  
 خاستان چون  
 بخار از منبر  
 عبور



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۰۷)

بصوبه خراسان معطوف داشته سوی جمعی که همیشه ملازم رکاب آید پس بودند دیگری از امرای و عساکر مالک و احضار منبر نمودند و در مبادی این سفر خیر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپای پسر بر اعلی آمد و مکتوب صدقت اسلوب و عراض خلاص آورد و خلاصه مضمون بعد از رسم تخت نشانی مخلصانه آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از بنابر پادشاه مرحوم جانی بیک خان و بنی اعظم عبداللہ خان و این مخلص و دلخواه است در باخدا و گرفتار ملازمان اشرف گشته بود در اینو لایحین مسجوع شد که با او بمقتضای مروت جلی که از اجداد معصومین میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت این پسر حساب لارث مخلص رسیده و او این محبت انبیر فرزند است اگر غایت شهر باری و اورا رخصت این دیار دهد غایت مرحمت و مخلص نواز است اما امرای بخارا بنور محمد خان در این باب متوکل گشته پیغام نموده بودند که بالنظر در سلطنت پیر محمد خان راضی شده ایم اگر چه او از دودمان سلطنت و محب اشراف شایسته پادشاهی است اما مرد درویشی است که کج فراغت و قناعت ابر شغل سلطنت و ترددات که لازم ملک دار است راجع میدانند و بدین سبب خلفها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوسس مخالفت میزند و در پنج طهر جمعی دیگر افکنده اند و اکنون سلطنت ما و را را انور و قایم مقامی پادشاهی که اختیار کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست مگر آنست که آنحضرت و سید شده از خدمت حضرت جاپون اعلی شاهی ظل آلبی استعدا نمایند که او را رخصت نمایند و مردم این ولایت ابرهین منت خود گردانند که در مدت عشر با منوبان و کاه شاهی برادرانه و مخلصانه سلوک نمایند و من بعد میانه طبقه او و رکت و قربانیش طریقه اتحاد و دوستی مرغی چون از بدو حال که محمد ابراهیم سلطان را از باخدا و بخدمت اشرف آوردند کمون خاطر اشرف شده بود که او را بر بند سلطنت ما و را را انور ممکن سازند این مسؤل درجه قبول یافته قرار یافت که از سرشد مقدس کی از امرای عظام را همراه او نموده نزد نور محمد خان برود فرستند که اگر امرای بخارا قول خود صادق و راسخ باشند با استقبال او برو و چهار جو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از خرد و اتفاق جمع نموده او را روانه نماید اما چون آیات نصرت آیات بخت عثمان رسیدگان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ما و را را انور عرض کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان مجاربه واقع شد و پیر محمد خان بدست باقی سلطان قتل رسیده اگر امر آگشته شده خدا نظری که مؤتیس و مرتب امور دولت پیر محمد خان بود از معسر که ببردن آمده بمرو آمده است باقی سلطان بر بلده بخارا استولی شده و از بکجه طوعا و کرها قدم در وادی متابعت او نهاده اند و مقامات ملک ما و را را انور را بخیط ضبط آورده بعد از صلح این خبر حضرت اعلی مستر فرمودند که نور محمد خان خدای نظری را بدرگاه جهان پناه فرستند که از تقریر او بر کجای حالات و بکجه اطلاع تمام حاصل آید و در باب محمد ابراهیم سلطان بدینچه وقت مصلحت باشد عمل رود اکنون بنا بر ارتباط سخن برخی از وقایع ما و را را انور و بنا

احوال باقی سلطان که بکجه کیفیت بر بند سلطنت عروج نمود نگاشته ملک و وقایع نگار نمودن او سه نمود

ذکر وقایع ما و را را انور و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت و کامرانی او

سابقا نگاشته ملک سخن برد از گردید که بعد از قتل عبداللہ بن خاندان و اعیان او و بکجه بخارا پیر محمد خان را که از اقربای عبداللہ و سلاطین زاد و دای و دومان جانی بیک بود پادشاه گردانید چون خبر قتل عبداللہ بن خاندان در بلاد ترکستان شنیدار داشت و کلان فراق ما و را را انور را از پادشاه صاحب خود خالی یافته شکر بجه و مر از قبایل ترکستان و از بکان صحرائین سخت کمان جمع آورده بغرم تخریب آن بلاد روی توجه به انصوب نهاد که شمر مردم آن ولایت معاومت با آن لشکر انبوه کوه شکوه در خیر وقت و قدرت خود یافته طوعا و کرها قطع و متقاعد شدند و توکل خان و ولایات ترکستان و ما و را را انور سیماسخی و از جان و ناسکند و فر

(۱) بکجه  
 (۲) بکجه  
 (۳) بکجه  
 (۴) بکجه  
 (۵) بکجه  
 (۶) بکجه  
 (۷) بکجه  
 (۸) بکجه  
 (۹) بکجه  
 (۱۰) بکجه

# سال نیر دهم جلوس شاه عباس اول

در آمده بطایف ارجل با دوست یافته در آغاز جوانی که هنوز بیت مرحله از حاصل زندگانی طی نگزیده بود نهال عمرش را به صفتی (۴۵۶)  
از پای در آوردند قلیچ بیک برادر کوچکتر او پناه پای سپهر اعلی آورده شرف بباط بوس دریافت و بدستور برادر موردا لقا  
شایسته بر تبه حکومت استرآباد سر بلند شد اما چنانچه باید و شد به وزارت حکومت نتوانست پرداخت و زیاده بکین یافت  
تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه چشم و نسق استرآباد گردیدند و طایفه او خلو چنانچه کشت بخجری اعمال  
ناصواب رسیدند قلیچ خان حب الامل اعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر را برداشته عراق آمد سایر ریش سفیدان ایام و  
سالور سیمای نظریک مشهور نظر کور و غیر ذلک ملازمت حسینیان حاکم استرآباد مأمور کشته خانه کوچهای خود را بصدقه آوردند  
چنی که رایات جلال در استرآباد نزول اجلال داشت و ذوالفقار خان برادر دهنده ما و خان خوارش سیکر ان خفاص یافته بود  
سابق حکومت آذربایجان منصوب گردیده رخصت رفتن یافت چون جوادی سیکو خرام قلم در مضامین کناری بقدر لطافت تک و تازند  
سوانح اینال میمون خال را بر صحنه بیان نگاشت و جارا و اثنی است که بخت بلند دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار معنای  
نماید که در عصر ضعیفای پال آئیده بجا آورده آن حصد را نیز بر حسب آرزوی نموده ست غانی کند و آملی

## آغاز پال فرخنده فال تشکونیل مطابق سنه ثمان و الف که پال نیر دهم جلوس شاهی میا یون ظل الکی است

باز نور و زمینت فرخام فرخ آغاز گشت و خوش انجام از برای نشاط خضر و عهد کسرا نید فرخش درین عهد  
گشت فیض بار چون دل جام حرمی بخش خاطر ایام نوروز عالم هند و پال مبارک فال روز یکشنبه بیت و تم شد  
شعبان لعنهم اتفاق قفا یعنی خاقان شرقی آفتاب بر بسند بیت اشرف بر آمده که ساحت جهان را از طغیان لشکر غارت  
پرداخت و بین تربیش نصارت و خرمی هند و عالم را در شک طراز جهان ساخت خمر کبیتی تان در باغ جهان آرای نقش جهان  
از شکوفه و از نارش دماغ روزگار غنیمت گین بود بر تیب جشن عالی فرمان داده امر اوستادین و ارکان دولت قاهره و اهل صنفا  
و طبقات ایام که در پای سپهر و الامیر بودند در آبنام و کثا بر دور دریا چوبلغ مجالس بشت سار تیب اده چهار طا قفا فزون  
غریبه آراسته چراغها بر آن تعقیب کردند (بیت) ز بیماری شمع و نور چراغ دل روشنان فلک بود در آغ  
چو عکس چراغان نمودی در آب چل گشتی از پر نوش آفتاب ز عکس چراغان در آب روان نمود آتش و آب با هم  
قران شیرین و زمزم جوی بزم آرا و کافه ملازمان و کاب فلک فرسابل عموم برابا (بیت) همه شب بایان ماه سیما  
چو شیرین و شکور ان زیبا در آن عشرت سرایش دامانی کشیده باد نامی دوستگانی و تاسه شبان روزی  
عشرت و شاد کامی گسترده ابواب بخت و خرمی بر روی خلائق گشوده بودند بعد از طلال از آنحال رای عالم آرا متوجه امور ملک  
داری گشته دیگر باره به تجدید طواف روضه مطهر حضرت امام ثامن ضامن و استحکام جهام خراسان و استطلاع احوال ما و ارا  
و ادبیکه داعیه سفر خیر اثر نموده و پیشه کند کور شد که نور محمد خان بخت گشته و از بیکه نامیان که ملازم و فلک پرورد قدیم اجداد  
او بودند در هنگام تعلق عبدالله خان با و یو فانی نموده بعد المومن خان پیوسته و او را از ملک مورد و بیرون کردند در اینو لایق  
اقبال شاهی داده ملازمان و کباب شاهی بر ملک مورد و استیلا یافته آن طبقه را اعتبار نموده و آن مردم از این احوال و احوال  
مشاهده کرده با او در مقام غدر و اتفاق بر آمدند معاندت نور محمد خان و استحکام تمام او نیز که فی الحقیقه تصعب کرده نواب میا یون بود  
محران آن اعیان گشته مضامین این غریب بر برای ملت صایب نمود بعد از قضای ایام بهار که محمولات بهادر رسیده بود عنان عی

بخت  
نوروز  
شعبان



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۴۵) ذکر بعضی سوانح و قصایک در سپهر خراسان بار اده و تقدیر ملک متان سمت

## و وقوع و درجه ظهور یافت

از سوانح اینال که در سپهر خراسان بوقوع پیوست در ارسطو هرات میرزا علی بیک که املوراک در سکت یوزباشیان شالو  
انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صد اقت اهلب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه  
بادین محمدخان بجهت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و مرقم قلم عنبرین رقم نشیان عطار دشان گردید و همچنین مقلی  
بیک اینک آقاسی عسکر کور ابرسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت نشان سلطان محمدخان بن سلطانزاده فرمانفرمای  
ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده اعلام دادند از عواطف و الطاف شایمانه که در این سپهر خراسان نسبت بموتم رعایا  
وزیر دستان عراق سمت ظهور یافت است که تا موازی کیصه سهندار تومان عراقی بشکرا نه عطایای آسمی که قرین حال خیر  
کشته بود اثر بقیه بمرساله برعایا و عجزه تخفیف و تصدق فرمودند اول وجه چوپان یکی است که از شماره کوفته باز یافت میشود و  
بیت هزار تومان عراقی هر ساله از آن وجه بوصول می پیوست چون از ابتدای قرت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق مال و  
جان اندامه اعراف نصرت نشان و خراسانیان و هر طبقه همانان کرده تعب و تشویش بیا رکنده بودند حضرت اعلی در از آن نیکو  
خدمتیهما و وجه چوپان یکی ایشانرا تخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که بن مکتوب بدین علت از احدی باز یافت نشود و دیگر یکی  
دیناری بچندینا عمل کرد حکام است که بر فور ایام در عراق معمول شده بود که اصل بال تقدیر با مانع قبولداری و دار و عملی کلی را  
پنج از رعایا می گرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور اهل زمان شاه جنت مکان بود بر طرف شده مقرر گشت که همان اصل بال را  
با فروعات تابعه دستور زمان شاه جنت مکان باز یافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آتوجه زیاده از پنجا  
شصت هزار تومان میشد و دیگری تخفیف مال و منال یکساله کل اصفهان بود که قریب بیت هزار تومان میشد در از خدمات و کیکو  
بند که با که از اصل صفایان بطور آمده بود بار باب در عایا بخشیدند و الحق عطایای عظمی بود که از کمال راف و رعیت پروری و تبتا  
شفقت و مرحمت کسری بطور آمده امید که ذات خجسته صفات این پادشاه و الاجاه و تأیید با قه درگاه که از آفات عیالات مصون  
بوده پروانوار معدلتش بر معارف عجزه وزیر دستان تابد و پاینده باد پانجه دیگر که در آشنای سپهر روی داد گشته شدن و لیجان  
میرزای ولد علیقلی خان نواده دوشرخان شالو است که بین الافسان بشریف مصاهرت این دو دمان متبیا زداشت بدست  
نام جوان تبریزی که از پیشدستان محل بشت آئین بود و منحنی بر عقلای روزگار پوشیده میت که بر دقت بخت نمک پروردان  
سلسله بلا لیل و بر این قاطعه پس حقوق ایادی و نعم و نعت یکی است که منتسبان آقای خود را که خواجتهاشان یکدیگرند فرزند  
یار و برادر داشته در خط ناموس یکدیگر کوشند هر کدام بحشم خیات یکدیگر می نگرند و بهر بار باب غیرت متوج بجز و عقوبت است  
و لیجان میرزای مذکور از غایت جل و عدم فطانت و شعور همانا یکد و مرتبه بصالح مذکور اظهار محبت و مهربانی خاص نموده بوده در آشنای  
خراسان شبی که در حوالی جاجرم و لیجان میرزا در مجلس بشت آئین در حالت کیفیت بوده و عدم شعور بیرون آمد صالح از عقب او  
رقه قیغ تبر و شمیر خیزر او را از پای در آورد و همانا عت باز گشته بعضی اشرف ساینه در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف بود  
مور و خشین که دید جبهه او متبج در همان مکان افتاده برادر و ملازمانش را یار انخود که بتدین او پرد از اند صبحی ملازمانش حضرت  
تدین حاصل کردند و دشون و شکر او بحین خان میرزای برادر کو چکر که او سینه برادر همدا بود و شفق شد ساخته دیگر آنکه در اوایل ایال  
جماعت او خلوتی ترکان با محمد یار خان و له علیار خان امیر که بعد از پد بکجکومت استر ابا و منصوب شده بود در مقام خند و خلوت

تخفیفات یکساله

عالم آرا می  
که در اصفهان بود  
توجه بدین آتش و صحن  
آفات کسالت شده است  
الکون از غیبتی به امانت  
تبریک العایه یعنی تمام نیما  
از غیبت و غیبتی به امانت  
نابکاران و میران افات  
که در دهان دارد شود  
نصفی که (دوم)

اصل و اصل  
رابطه  
شاید

# سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

در مازندران توقف لازم آید طبع قشلاق انداخته اقامت فرمایند که چون بیشه چکل از برک و بار عسیران کرده اورد ابا هر کس که  
 هوای یاغیگری و طغیان در سر داشته باشد دست آورند و تا عرصه اتولایت بشت نشان از ارباب طغیان و متغیان پاک نکرد و بجا  
 عراق حرکت نفرمایند و اعیان مازندران را نیز بحد و وعده متنبه گردانیده پیدا کردن الوند دیو و یاغیان مکلف ساختند و جمعی را  
 بیشتر از نوک بایون تیغ و تپش ایشان مأمور فرموده روانه نمودند این اخبار بالوند دیو رسید راه نجات منحصر در استیمنان  
 آمدن بدرگاه خلعت نشان یافت تخت کس خود بدرگاه معلق فرستاده بشوایه پاک طینت نیکو سیرت یعنی نواب مستطاب علیه  
 عمده محرمه حضرت اعلی که رحمه للعالمین است توکل حبه که اگر از خدمت اشرف درخواست کنی مان این کنه کار مندرموده مقبل غوث  
 من کردند از سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه میام حضرت اعلی از این حال آگاهی یافته پیغام دادند که هرگاه الوند دیو از روی اخلاص  
 بدرگاه حنلابی پناه آید بجان مال و عرض و ناموس در امانت دالاد است باشد که انشاء الله تعالی تا دفع شته او نشود حرکت  
 از مازندران هیچ طرف ممکن نیست الوند دیو از نوید عطف و جان بخشی مستغرق گشته بر مروت شای نبوده روی امید بدرگاه جهان پناه  
 آورده خود را بدولت برای بایون انداخت و حضرت اعلی حسب الوعد او را نوازش نموده رقم غنچه بزلالت او کشیدند مشروط  
 بر آنکه هوای سواده کوه و آرزوی حکومت آنجا از سر بر کرده باشد زندان اهل و عیال براق آمده مرقه الحال در ظلال دولت  
 ابد قرین سب بدو از بیم آفت و وس مخافت این باشد مشار الیه از این عاطفت و جان بخشی کلاه شادمانی با آسمان انداخته جات چند  
 روزه را غنیمت شمرده باشد زندان و متعلقان بمسب اقامت و بتوطن دار الملک شیر از رغبت نموده بدان طرف نقل نمود و خاطر  
 از دغدغه طغیان او فراغت یافته چند روزی سیر و شکار مازندران شغلی مندرمودند و هر کس را مظنه قتل و کفری و طغیان بود بعضی  
 سیاست یافته بعضی ابراق کوچ دادند محلا ساحت ملک مازندران تحت نشان که ارشاد و اکسایا بجزایر اعلی خصاص داشت بدستور  
 جرجان از خض و خاشاک ارباب طغیان پاک گردید و کل ممالک دار المرز و بلرستان و جرجان و مازندران در دستدار و دیکانات  
 و گدو و طوالتش تا سرحد شیروان که در قرون با ضمیمه میان چندین ملوک و حکام ذوی الاقسام انقسام یافته بود صافی گشته عرصه آن  
 ولایات که همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف تان برهنه و پریشان بود بطوت قاهره شای رنگت دار الامان گشته  
 خاطر عجزه و زبردستان چون دلهای آرمیده طمینان یافت و ریات بایون فال بهمان ظفر و اقبال از راه دامن کوه دماوند  
 که راهی است بغایت صعب از غایت شستار محتاج بشرح و بیان نیست همانا ماصدق این بیت افتاده (ملت) فرازش  
 چو قدرت بلند نشلیش ز بختم کوه تر چنین مراتب و در آنوقت زیاده از یک نره برف داشت روانه عراق گشته و کفر ظفر  
 اثر در آراه لقب و تشویش بیاگر کشیدند چنانچه حضرت اعلی پایده شده جواب خود را خود بدست مبارک گرفته قریب یک فرسخ که برف  
 کوفه را دبار یکی بهم رسیده بود و عبور از آن راه بجز یک یک میسر نبود پیاده فرستند و از آنجا بعبادت اقبال بقصد دماوند رسید  
 از آنجا بدار سلطه قزوین روانه شده مقرر سلطنت پس بایان از دور و دموکب ظفر نشان را بهت و خرمی از سر گرفت و خلاصی استیلا  
 موکب بایون عاقبت نموده نغارهای شادمانی بنده آوازه گردیده مصیبت فتح خراسان و آئین جهانی و ملک پستانی شیراگریستی  
 ستان باطراف و اکناف رسیده و در آن خط عشرت بیا بیا بمجوری خراب آباد دستگی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی  
 گردیدند و عسا که منور که رامبا کن و اوطان حضرت داده از تنه وین عنان غریمت بصوب ارسلطه صفهان عطف داده  
 ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارن افتاده از تبریع و مقابله برکنار بودند باغ جهان آرای نقش جهان از اخبار رسم سنده جا  
 پیاپی از کی عطسه سالی آغاز نهاد و درستان در کمال محبت و سرور در آن مبله جنت نشان بپایان رسانیدند

نیز آوردن نوید  
 بیکارگاه

جمع شاه عباس  
 در سال دوازدهم



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۳۳)

بوده بودند ناله و غیر حرات و بیچارگان از نظم و ادواری پیدا بسیار پوشان بکره اثر رسید چه در ایام هرج و مرج از این قبیل منتهی بود  
شهر استرآباد که اکثر از راه دوجا و صلحا بودند بی اعتدالی بسیار بطور آمده و هر کس اندک کان تنوی داشتند شب با فوجی از خرب  
شیطان بر سر خانه ایشان رفتند و قتل داده و مایه و ایشان را زجر و تعدی میکردند و از بهت عرض ارباب ناموس اندیشه کرده  
بی ناموسها بطور میآوردند و تحقیر و اجازت شرف الدین سپاروی که در دست با کرده انجوه سیاه پوشان خود بدر جام زنانه آمد  
ملازمان با بدرون فرستاده عورات برهنه را بنصف بیرون آورد و بطبقه تن سارای کبر و فرنگ با و برده بعد از آتای یک یک  
بصاحبان میفرستادند و جای اینگونه بدکاران ندادن هر چند در ایام هرج و مرج باشد در میان عدالت و مقیاس دارانی است  
که ظلال ربوبیت اندر بنجیده و پسندیده نشیند و خاطر ضعیف و استمدیدگان بی سیاست بکاران طمیان نمی یافت و ساحت محکمت را از  
خارج وجود اینگونه بیابکان پر دافتن اولی نمود (شعر) چو بد کردی مباحث این ز آفات که خواهی یافت از گرد و خاک  
باجه رای جهان سپهر و خاطر خیر مصلحت تمام بجای استمکاران خود رای میسر اگر گرفته در روزی که متوجه حال سادات و صلحا  
و ارباب عایم و اصحاب سب و غالات بودند سپهر داران سیاه پوشان با تقرب تحقیق حال این طبقه مجلس میآوردند حاضر خستند  
که ظاهر شود که اجتماع و اولاد و عقاب ایشان بحالت اصلی باقی مانده اند یا در سلک جاهل و او باش در آمده و داخل سیاه پوشان  
شده اند بعد از فراغ از این امر حضرت اعلی از خواجہ شرف الدین سپاروی تحقیق آمد و رفت و ترضی قلیان پر ناک میفرمودند که بچه  
کینیت با سرآباد آمده و چگونه رفت و خواهد آمدان در طی آن احوال با مبد واری آنکه حضرت اعلی زلات ایشان را که در زمان مشهور و  
هرج و مرج واقع شده عفو فرموده اند از کمال بیعتی بی اعتدالیهای خود و سخت و بی ناموسی که بر مردم او و غازیان قریبانش کرده بود  
تخل نموده و چالوسی چند کرد که شاید باین سخنان از تامل امواج بحر غضب ثامن این کرد و آنا چون سیرا مظلومان و دعا می شنیدند  
به دفاجات اقرآن یافته بود و سیاست اینگونه ظلم در صحیفه تقدیر ایزدی ثبت گشته بود این چالوسی و شیرین زبانها و دفع قضا  
کنند و یکی را گرفته شمه قدر فرمان زمان سیاست ایشان پرداخت خواجہ شرف الدین سپاروی را از میان قطعه قطعه کرده هر قطعه  
از محله و از در میان حمام آویختند و بعضی دیگر را بقوت تمام بقتل آورده و حبس ایشان را از عتبه للتاظرین از دروازه های  
سرگون ساختند و چند نفر دیگر را چشم کنده جت عبرت خلایق از دست گذاشتند بجلال هر یک از استمکاران مذکور بقوتی که کما  
مینا و خرامی عمل یافتند غفلت فرج و نباط خلایق و شغف و سرور ایشان با یوان کوان رسیده در از دوا و دعای دولت روزان  
کوشیدند و لهای آرمیده آرمش و گرفت و جرات ناسور و دختکان القیام تام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عتق  
شد حیثان حاکم استرآباد نیز حسب اشاره هایون شخص حال ارباب طغیان پر دختنه از هر کس مظنه بید و لقی داشت از میان  
برداشت در سلک ملک و آلت جارج و نوعی مبالغه کرد که من بعد هر کس را بکیر در شصت داشته باشد شصت و در بریده آن را بکیر را  
بیرون آورند طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس پس بوی سیاه پوشی از سپهر بیرون کرده پای در دامن سلامت و عسرتی

توجه به این است که این کتاب در دسترس نیست و باید از کتابخانه ملی استفاده کرد

پیچید و آنولایت دستور سایر ممالک ایران مضطربان گشت  
و ذکر بدست در آوردن الوند دیو ما ز نذرانی و توجه موبک نصرت نشان بصوب ما ز نذران  
و نظم و نسق آن ولایت بهشت نشان

حضرت اعلی شاه ظل الله بعد از فراغ از مقام استرآباد جهت بدست در آوردن الوند دیو و دیو پساران ما ز نذران  
که هنوز در پیشه خلاف و طغیان مانده بودند عسکر م توجه انصوب جزم کردند و دستار داد خاطر اشرف آن بود که اگر در این مرتبه  
در ما ز نذران

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

مطلب اصلی از آمدن استرآباد آن بود که آنولایت و گشاد را از حسن و خاشاک ارباب طغیان پاک سازند اردوی آغری را در آنجا گزشت  
 بر خوردار بیک این توپچی باشی را با جمعی نیکوچیان بجا فلت آغری تعیین فرموده چون طلوع صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان  
 متشنج و ابر قطره نشان بود بغیر وزنی و اقبال سوار شده در کنار آب از کج کج قبایل و خلور رسیدند قاریخان بخطر از خیل چشم جدا  
 شده با معدودی سبای از آب از کج عبور نموده راه دشت پیوند خیل و چشم بی سرفازیان ظفر فرجام گشته مردان طوطی شمشیر آید  
 و نادر و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اتمام بباد عارت و تاراج رفت و چون معلوم شد که قاریخان بکدام شهر  
 فرار نموده غان از لنگا پوی آذشت بی آب باز کشیده بصوب مراجهت نظام دادند و در کنار رود کرکان حوالی کسبیدی که در فن شهر  
 المعانی قابوس بن یسکیر بود بار و دوشی شدند و از آنجا که کوچ واقع شده در پای قلعه مبارک آباد نزول حبسال فرمودند و در شش  
 سفیدان سایر قبایل صاین خانی از ایور و کولکن و سپاه لور و غیرهم از فرمان غضب شایسته ای اندیشناک گشته پیاپی سپهر را علی آمده  
 نوازش یافته و در ای صوابها بتیمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته اطراف و جوانب قلعه بر امر او محاصره گشته شروع در کار کردند  
 در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف رسید که چون در میان سرداران سپاه  
 پوشش کمی که ایام تسلط حکام و استقامت ملک در یاقه رحمتی قراباشش نموده باشند مانده و جوانانی که در این عصر برعهده آمده اند قریب  
 بیست و پنج سال زیاده است که حاکم نذیر خود را حاکم تصور نموده و بنحایت عسور و ریزد در دماغ ایشان جای گیر شده خرم و خجسته  
 مقتضی است که اینطایفه را فی الجمله از خواب غفلت بیدار سازند و از اتمام قلعه روزی جمیع سپه داران سپاه پوشش را  
 طلب فرموده طیف کدبار ایشان خطاب فرمودند که چندی سال این ملک از حاکم سالیس خانی و از حلیه ضبط و نسق عاری بود و شما هر یک بجهت  
 حفظ حال خود از طریق عتقی عدول نموده قدم در عرض سپاهیکری نهاده و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ترکان سپاه پوشان جمع  
 کرده بی اندامیها از شما با امرای قراباشش نزاع و یاقه اکنون که از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتدال و انقیاد در آمده اید باید که از اعمال  
 سابقه شما که در زمان مسیح و مرج واقع شده و اغراض عین منتهی نموده کان لم یکن انکاشته ایم الحال چون بن عیایات آئمی و سلسله  
 قاهره شاهی حاشی مملکت محبطان امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف اولیای  
 دولت قاهره است و سلاطین خوارزم و اورکنج طریق طاعت و انقیاد می سپردند و متمدن ان الویس صاین خانی بحسبای خود رسیده  
 بقیه استیفاء بر طبقه بندی در آورده اند و حاکم ضابطه برارائی مملکت قیام دارد و من بعد از تعدی ارباب جور و تسلط انبای جنس امید  
 ایمنی است در انصورت ایشان از احتیاجی بقلعه نگاه داشتن نخواهد بود و باید که قلع خود را منهدم ساخته اسلحه و اوراقی که در اندر بر کار  
 حاکم دهند که در قلعه مبارک آباد بکار آید و خود خانه کوچ بقلعه مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و  
 و عتقی مشغول گشته رسم سپاه پوشی را منقود گردانند که هم حاکم مملکت از ایشان و هم ایشان از حاکم این بوده محل اعتماد گردند چون  
 آنجا عتق بجز انقیاد چاره نیست و پیش از این معنی شده و حضرت اعلیٰ قلم هر یک را یکی از معتبران قراباشش حواله نموده در کفرین بر حق  
 بنوعی مبالغه نموده که اگر من بعد یکقبضه شمشیر یکدیکه دیزه در خانه احدی ظاهر شود خون او در بار باشد مجازا طبقه سپاه پوشش که  
 تا امروز در ولایت استرآباد هر کدام در بلوک خود کوسانیا و لا غیر میزدند خود را در ورطه عجبی که هرگز تصور نگردیده بودند دیده با کره تمام  
 کردن بطریق منبرمان نهادند و از غایت بیعتی یکدیگر را از انقیاد و یکجسب ظاهر نموده بودند و خویشش نموده اما رخصلاف و علامات تعاقب  
 از اطوار ایشان مشاهده میافتاد و القه بقاعده که مستر اریاقه بود قلاع ایشان انهدام یافته چندین هزار تنگت و زره کیش  
 و گمان بقلعه مبارک آباد جمع آمد و کوچه چاهی سپهر داران بقلعه نقل شد در حلال انجال روزی حضرت اعلیٰ شاهی ظل آئمی شهنشاه



## جلد دوم تاریخ عالم آرامی عباسی

(۴۵۱)

شده حکومت آنولایت بغداد خان که حاکم مازندران بود تنویض یافت و در راه خود چنانچه سابقا گذر شد بآنکست فرستاد  
 طغته را بایات نظرات شاهی در آنحد و بلند آوازه گشته ترزل در سببان ثبات و قرار متمدان خود ستای انگند بود و تمامت  
 مازندران که بولایت استرآباد پیوسته بتصرف قریب باش در آمده بود سرداران سیاه پوش از ترواندیشیده جز اطاعت چاره نداشتند  
 و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان را رفت خستیا رنودند و بعد از قتل مسرمد خان حکومت آنولایت بکسیان یاد علی  
 قاجار نامزد شد چون بحجت دفع فتنه او خلوص متمدان بقدر توان و نظم و نسق استرآباد توجه موبک هایون بر انضوب پیشینا دقت و امان  
 بود درینوقت که دشت بکریان محل نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر غرق اردو و سیاهی لشکر از راه بسطام بعراق فرستاد  
 با خلاصه ملازمان رکاب اقدس و امرای عظام روی توجه با انضوب آوردند جهت اطمینان قلوب یقین ترکان محمد قلی بیک امیر آمو  
 باشی چپتای را که از مقر بان سباط عت بود نزد قاری خان مسیر او خلکو که دست راه اقامت داشت فرستاد و احکام استقامت  
 باسم قبایلی ترکان عنرصه دریافت که چون ایشان از قدیم الزمان بسلاطین خوارزم مقتدی دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه  
 خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه بیایند دولت شاهی آورده متدی در ضلال اقبال هایون بر مسیر دینین معاونت و صلح  
 هایون با محمد ابرمکت مورد استیلا یافته جز در ازمنوبان هایون با مشا رند و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان با تعلق دارند باید  
 با تفاق محمد قلی بیک بتعال موبک هایون آمد بعبت بسلاطین سر مسرمد آر کردند و صلا از وصول موبک هایون دغدغه بخود را و ندانند  
 هرگاه ایشان در جاد و مقام قدیمی پاکن کشته پای در دامن اب پیچید جز لطف و شفقت امری دیگر در باره ایشان بطور زیر سرند و موبک  
 هایون بقلاد و وزی اقبال و در استنای سرداران سیاه پوش متعاقب او از راه دره کبود جامه در حرکت آمد قاریخان او خلونخت محمد  
 قلی بیک را اغراز و احترام نموده مسرمد او داد که با پایر میران دریش سفیدان الواس شورت نموده بکمی را با طاعت و ایل و  
 و انقیاد هایون اعلی ترغیب نموده در مراجعت مشا لهیه بکستان بوس شتابند اما جلای آنقوم که چندین سال بود از خوارزم خود  
 بکنار کشیده در میان بخود سر می برآمده بودند و در این اوقات طاعت والی خود نیز میکردند از قرب وصول موبک غر و جلال ایشان  
 کمال سر اسکی بجال ایشان راه یافت و از آمدن پای سپهر اعلی تعاد و رزیده در مقام مسرمد ار شدند و بجانب ترک کوچ کرده جمعی  
 از میانگان آنطقه که سالها با توسن و دیگری در بایر عصیان نمک تار نموده بودند بیجا بارسر خرا که محمد قلی بیک آمد ملازمان او بخدمت  
 قیام نموده بین الجانبین بخت جدال و قریع یافت و محمد قلی بیک از چند جازم شکست خورده چند نفر از ملازمان او در جبهه شهادت یافتند و اموا  
 او را غارتیده از عقب قوم شتافتند بعد از ورود انیخ حضرت اعلی هاروز از کبود جامه سیرون آمده بتعاقب آن بیاقبتان انبعا  
 فرموده شب بورت ایشان رسیدند که چند و حسره گاه و اله جوق بر جا گذاشته فرار نموده بودند و آن شبی بود مظلم در نهایت تاریکی که  
 از چاه ویل نشان میداد و هوا مترکم کشته چشم سحاب از انکست فانی باز میایستاد (هیت) شبی از سبدر کی چون چند  
 کامل شبی تاریک شده از چاه بابل هوای تیره کون انشب تار سبن برده ز جسد بیل چنان تیره بد انشب تار سحر کا  
 نزدی دستما سوس و من راه حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده داشتند که تا بقاری خان نرسند و او را دست نباورند  
 عنان از ایلغار باز نمکشند و در هیچ مکان نزول ننهند و نتوانان نیک اندیش که بحسب بر روزگار مهذب شده بودند عرض کردند که  
 دستورینت که در شب ظلمانی پادشاهان مغرب خود با غی را تعاقب نمایند اگر حضرت اعلی که بنور رانی ثاقب حوادث غیبی او را  
 خیال مشاهد میسند موند و همیشه ای صوابناش با صورت قضا و قدر مقارن افتاده کار ناچا که در امور سلطنت و فرائد وائی از  
 آنحضرت صدور یافته دستور اهل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان فرموده در بورت ایشان مسرمد آمدند و چون

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت کرده بمراسم جلوس قیام نمایند که از طایفه ترکان خنصرتی نزد و تقبیل قضایای آن  
 ایام در حقیقت اول در طی احوال شاه جت مکان فرستاده ملک بیان گردیده بعد از رحلت شاه جت ایشان که نواب سکنه در شان  
 و شکر عراق باز بایمان فرستاده بجم سپاه روم مشغول بودند و امرای هندوستان دو جوده شده بایکدی در مقام جدال در آمدند  
 طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چند سال بصلب استرآباد نبرد خنصرند و آن ملک از حاکم مشغول حالی ماند جماعت قبیله  
 ترکان خصوصاً حلیا را بمرور دایره شده تا خراجخانه و قلعه مبارک آباد در سرخی شتر آمده حل اقامت انداختند و قلعه را بدین  
 کرده فارغ البال نشستند و مالی استرآباد جت دفع مضرت آن قوم بکجه بحفظ حال خود کردند خنصر احوال ایشان نیز بالاخره بمردود  
 سرایت کرد و در هر بلوک مقبلی سپه بلیغان بر آورده بر سپه سیاهپوشی تازه گردیده و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار  
 جمع کرده سپه بیکری فرود نمیاوردند و بمردود ایام بمراسم حکومت و خود سپه در سر بلیغان و سرداران سیاهپوشان افتاد  
 باستطاعت رضی طرق و صعوبت او همیشه بچکل با کتیکه کردن از اطاعت و انقیاد قزلباشی پیچیده و محالی که در کنار رودخانه  
 کرکان و دشت و صحرا واقع بود بقیه ترکان باز نگذاشتند و آن طایفه بهمان راضی گشته بفرانغال در صحرا می و گلشای جرجان میلا  
 و قشلاق می نمودند و از بیم سیاهپوشان بشرویش چکل و محال صعب المساکت نمی توانستند در آمد و بعضی اوقات نیز بایکدی مکره ارای  
 میکردند چندین سال احوال ایشان بدین تیره گذران بود تا در او خنصر ایام دولت نواب سکنه در شان و اوایل جلوس حضرت  
 اعلی شاهی ظل آئینی بعضی اوقات مقتضی قلیان بر ناک و ایامی در خان افشار برادر اسپندر خان بگومت آن ولایت منصوب گشته بشهر  
 استرآباد فرستاد سرداران سیاهپوش که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استیصال میزدند طایفه ترکان را حامی خود نموده  
 تهمود و حصیان و رزیده بجا کم بازگشت کردند و ملازمان حاکم یکت فرخ از شهر بقیه ترکان فرستاد و قشای از آن ولایت بیا فرستادند و بخوا  
 از خوف قبیله ترکان و طغیان سیاهپوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته با قبیله و جوی میروند فرستاد و از سرداران سیاهپوش  
 خصوصاً حاجه شرف الدین ماوری باید ای بسیار صد و ریافته جمیع اموال و اسباب بر تقی قلیان را که همراه داشت غارت کردند  
 و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سپه میدادند تا آنکه در حصار طغیان از بیکتیه واقع شده ولایت نسا و ایورد و درون و  
 باغباد که بولایت بود جامه استرآباد اتصال و از تصرف امرای از بیکتیه قرار گرفت و عبدالله خان از بیکت ولایت خوارزم را بفرست  
 نموده حاجی محمد خان والی آن ولایت ایرودن کرد حضرت اعلی بلا حظ آنکه بمباد سپه خیلان اوسر صابان خانی اطاعت از بیکتیه نموده  
 بوساطت و اغوای ایشان از بیکتیه بولایت استرآباد منتقل نمایند و فرستاد ایشان باز در آن سرایت نماید با قشای زمان و حسن بر  
 با آن طایفه قفقاز غار زند و از زمره آن گروه حلیا بیکت ایورد که از دیگر سر حیلان قابل صابان خانی بزیه اعتبار را بقتاری داشت و در  
 حوالی مبارک آباد میبود و بوساطت میرزا بیکت و دلیب میرزا الدین فخر علی که مردود و تنخواه صلاح پیشین بود بمخدا ام آستان خلاق گنگ  
 شاهی اظهار اخلاص و دوستی می نمود حضرت اعلی بنا بر صلاح دولت قاهره او را بر بیکت خانی سرافراز نموده بمراسم حکومت استرآباد  
 باسم او فرستاد تا سرداران سیاهپوش زیاد بکین او میسر کردند و او با ایشان بدار اسپندر که کرده بقیه ترکان راضی بود که  
 نایب از او در شهرت حکومت داشته باشد و خود در کنار رود کرکان و میان ایل سبیه میرد بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه  
 جهان پناه آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقه او طلبا و در مقام خلاف در آمده بالاخره او و جماعت او بقلعه رسید  
 قلیان خان برادر کوکچر بایه سپه را اعلی آمده مشورایات استرآباد و حال کرد و مقرر او سپه از طغیان و بی اعتمادی کرده او و خلوتشیت فتنه  
 تا در نیال که رایات حضرت آیات شاهی بفرستاد و در حرکت آمده و چون بسطام نزول اجلال واقع شد مترجمه ضبط و بایست بفرستاد  
 شده



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۹۹)

گاه میباشند در آرزو یکصد و شصت و دو جانور بضر تیر شب آسای حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود و چون حشمتگاه  
دایره گردانست تر شد بعضی از امرای مستبان رخصت یافته بجزیره که در آمدند بعد از لحظه کشته شدن ملازمان بر کاب با قدس و خواص  
قورچیان و غلامان بر شخص کشته شکار انداز کردند و بالآخره عموم سپاه رخصت یافته کار بجائی رسید که آهوان نیز گشت از دست  
و دو بازمانده قدرت حرکت نداشتند پیادما بجزیره که در آمده بدست می گرفتند از بسیاری جانوران عدد آن بشمار صیح رسید  
اما (مصراع) کسی نماند که صیدی بنامش در دم هنوز تا دوسه هسار آهوان در میان جسد که متجز و سرگردان بر جفت  
میشتاقند خود را پاسته دام غنا دیده راه میروند می یافتند از نوادر و غرایب حالات امری غریب از آن جوانی چند مشاهده  
شد که آن بچا رکمان چاره دیگر نیافتند بهایم ملهم عیسی روی بجانبی که حضرت اعلی سواره ایستاده بودند آورده آنجا را مانع یافتند  
و بر دور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه دوسه مرتب بریل طایفان گردیدند بمحلی پناه موکب عز و جاه آورده در همانجا را نوادر آمد  
خوابیدند و انعام بر مثال یاقی کوفتند بظفر آمد حضرت اعلی بعد از مشاهده آنجا حال مردم را نهی فرموده حکم شد که دیگر کسی متجز  
جانوران نشود بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و آهوان نهی آرمیدند رقم آزادی بر صحیفه حالیشان کشیده و هر  
فرمودند که طرف دشت آلوده راه دهند هیچ آفریده را یار آنند که سپهر آهوان جانوران بازمانده گرد و غمناک دوسه هزار جانور  
غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری داشته باشد بظفر آنور رساند و یکی را جمع نموده در  
عساکر منصوره قمت یافت و از آنجا شکار کنان از راه جوشان و سلفان بدشت بجزایران نزول اجلال منبر نمودند و غم توبه آید  
و نظم و نسق آنولایت قنیه و تادیر بمتمردان و سرکشان او خلو و کوکلن و سایر الوهس صابین خانی که همیشه متعرض آنولایت میشدند

از خاطر خطیر سرزده عنان غمیت به انصوب معطوف ساختند

ذکر توحه موکب هما یون شاه بهی بصوب استرآباد و تشبیه متمردان بدنها و ستم قلعه  
رفع بنیاد مبارک استرآباد

هر چند در صحیفه اول و طی و قایع هر سال بناسبت مقام برخی از احوال استرآباد و فتن و فتنه آنملکت مرقوم و اسطی رقم گشته  
دیگر باره سخته بر آن پرداختن موهم شایسته تکرار و موجب اطاعت تجدید نگار است اما در این مقام مناسب نموده که مجلی از احوال  
آنولایت مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع تام بر آغاز و انجام آن حال آید القصه دارالملکت استرآباد  
از تفرقات عرصه ایران و صحاری و گشای آن که از یکطرف بریای حسنه پیوسته بزمایت و خرمی در ربیع و خریف یکسان طغیان  
از روضه جهان و مردم آنجا بجلیه ایمان آراسته در زهد و قوتی در بهر عالی دارند اما خالی از اجاره و او بپس هم نیست بدستور سایر  
ممالطریستان کاهمی هوای عصیان و طغیان در سرایش میافتد و این طبقه را سیاه پوش مینامند در زمان حضرت شاه جنتگاه  
که استقامت ملکت ایران در رضا بکال بود از ضبط حکام هوای سیاه پوشی از سپهر بیرون کرده در کال هواری عسرتی  
می نمود اما قایل و عشار الوهس صابین خانی از او خلو و کوکلن و ایوروپ و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم و سیه ترکمان  
در کنار آب ترک که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله استقامت داشتند تا کنان رودخانه کرکان آمده در اعتسیا  
در آن صحرای بی پایان نموده مال فروشی بکجام جرجان میدادند و حکام سینه بجهت آبادی ملکت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته آنطبقه سر  
بطغیان بر آورده همیشه دست درازی بملکت استرآباد میکردند و حکام استرآباد دفع فتنه آنقوم پر داخته بجهت اگر اوقات حد  
استرآباد از فتنه و آشوب خالی نبود شاه جنت مکان بجهت دفع فتنه ایشان مسئله مبارک آباد در کنار آب کرکان تربیت داده مقرر کرد

او خلو  
همین طایفه است که  
در این ایام آخالی گویند





## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۹۷)

این واقعه همیشه در انجمن از دو جهت اظهار ملال میسر نمود یکی آنکه بر تو جهات شایان که در عرض چندین سال در تربیت و نظور آورده  
بدین مرتبه ساینده بودند حیف میخوردند و دیگری آنکه مبادا در نشینان با طاعت که تخری از اطوار نزدیکان نه از ندامت و دیگر حاصل نمایند  
بعد از گشته شدن او حکومت برات را بحسین خان قورچی شمشیر شایسته تفویض فرموده از زمره آقایان مکتبش سلطان مستاجر را بر تبه  
امارت سرساز فرموده بقلعه مار و چاق و ضبط مرغاب فرستادند و مشارالیه قلعه مار و چاق را تعمیر نموده از بلا مرغاب ضبط  
در آورده در آبادانی آن ساسی نمودن گرفت و حکومت بر ولایتی از ولایات خراسان یکی از امرای جنایات شایسته غایت شد در این اوقات  
جلال الدین خان سیستانی که از صدقات لشکر او زکات و دستبرد مردم سیم سلطان و برادران ترک ولایت سیستان کرده بدگرگاه جهان  
پناه آمده بود و از خدمت اشرف حضرت یاقه در این هنگام در قندهار بملازم اشرف رسیده حکومت سیستان که ماز و کجلی خان شد  
بود و با اختصاص یافت محرابان قاجار که حاکم طبرستان بود از آنرا دعوت اردوی بپایون نموده در تون انده یار افغان حاکم آنجا را  
نموده در گرگاه روز که غازیان از تردد باز آمده استراحتی نموده بودند و از هشتاد و بیرون آمده با فوجی از او بگریته که در تون بود  
روی بودی سرار آورده محرابان را قتل شده تعاقب نموده او را بدست آورد و بپایون بگریته بقیه تمام گذرانید و او را در برات  
بپایون سپرد اعلی رسانید و غایت و اتفاقات یاقه حکومت خوف و با حشر و با و تعلق گرفت

شرح فرستادن نور محمد خان با خود قریب باش و و مکتب او و حاجی محمد خان و الی خوارزم  
بر سر حکومت ملک مورد و شرف بدست در آمدن محمد ابراهیم سلطان میروی اقبال شاه شاه  
آفاق و مراجعت مولک ظفر نشان بصوب عراق

در آغاز فتح داستان خراسان تجرید پیوست که بود افغان با فوجی از قورچیان عظام دایم راه نور محمد خان بروشایهجان فرستادند و ایشان  
با این شایسته بکطرف رفته چون با بغداد رسیدند محمد ابراهیم سلطان و لدرسون محمد سلطان که از بنی اعام عبده الله خان  
و خالو زاده عبدالعزیز خان جوان صبیح الوجه هجده ساله بود در بغداد بکجکومت قیام داشت از اخبار برنجوردگی ماوراءالنهر و او را  
وصول مولک ظفر قرین شاهی و رسیدن نور محمد خان بالشکر قریب باش که معارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال او را یافته  
تاب توقف نیاروده اراده نموده بود که فوراً خود را بخود ابرورد رسانیده از راه چهار جوبیجا را رود قورچیان عظام و غازیان چکنی  
کالبرق الحافظ بطلب داشتافتند و کالکماله بالید را و او را در میان گرفتند و از یکینه که در ملازمت او بودند تاب صد مه لشکر قریب  
نیاروده بعد از محاربه راه اندام پیوسته محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفر نشان در آمده و همچنین ولایت سنا و ایوب در را  
بقصره در آورده روی توجیه بروشایهجان نهادند سلیمان سیاول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در مرو بودند از او  
وصول مولک بپایون و در و نور محمد خان بر ایشان گشتند اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامه خلق آنند یار انجمن  
نور محمد خان که و ارث ملک بود و راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته و کمال ایس و حرمان دل از ملک مال برداشت  
طالب نامنی گشته و تحقیق پیوست که رایات حضرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب برات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قریب  
اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند از این جهت نتوانستند که برات قریب دین محمد خان ملحق گردند و بختبر و در راه چهار جوبیجا  
شتافتند و ابالی مرو شکار و دو تنخواهی نور محمد خان ظاهر ساخته بقتبال داشتافتند و ابالی و سرخندان قبایل جلایر و علی  
و سایر زکمانان آنحد و جمعی لشکر بر سپهر نور محمد خان جمع شده همچنان ظفر و اقبال بجهت مرو آمدند و وقت آنرا انجمن خبر فرست  
و استیصال لشکر از زکات ایشان رسیده بقیار نامی شادمانی بخوارشش در آوردند و در آن ولایت خجسته و سکه باسم ساسی و لقب بپایون

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

آلود بود و تا بوعده وفاتش مرده زمام ایالت دارائی هرات و ایرالامرائی خراسان بکف کفایت و قبضه اقتدار در نهانند (۳۹۶)  
و کلای او در مقام ضبط و نسق مملکت در آمده کشته مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از قضای قضا و تقدیرات آسمانی قضیه  
عجیبی قتل منیر ما دخان بوقوع پیوسته حکومت دار استطنه هرات و ایرالامرائی کل خراسان بحسین خان قورچی شمشیر شامو قرار گرفت  
ذکر قتل منیر ما دخان و بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داد و انتظام مهمات خراسان  
توفیق مملکت مستان

بر عتدای دهر و دانش پریشان صاحب بر ظاهر و درونش دباهر و مبرهن است که غصه معنوی قرب سلاطین با خون سرشته شده و غم  
ضمیر پادشاهان عالم دیگر است حکیم بیدار دل بسیار مغرباید که از نشأ با ده جاده و بزرگی سرست نکرد و در جلالگاه قرب سلاطین  
پای اندیشه اش مغربسی عقلای صایب ای در خدمت سلاطین براتب عالییه رسیده در عالم قرب از شایرا و جنلاص منصرف  
شده سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب ابد امن بیدانسی منسوخه و خفته عاقبت در آن سوخته اند خوشا سعادتندی که در آنجا  
توفیق آگهی یافتن مضمون این باغی را که از منظومات اتم حروف است سرمایه قرب و منزلت خود سازد (رباعی) ای دل  
ز شراب قرب بیوش شو و زباده وصل مست و بد بیوش شو هر چند ز دوست تیر بینی باز در عرض نیاز کوش و فغان  
شو تا صدق ایمتعال احوال خذلان مال منیر ما دخان است که چنین مال تو بجات شریار کا مکار مورد غایات کونا گوین  
کوی توفیق و سپهروری از افران سیر بود بعبایت نفس سرکش سر رشته اخلاص از دست داده عاقبت باور رسیده آنچه رسید  
سبب ظاهری قتل منیر ما دخان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای کزاف میرد و میگفت آرزو دارم که در معرکه که حضرت شاه تفریق  
حضور داشته باشد جان خود را شامو کوب بیا یون پس از چمن پناه نخوت و غرورش از باده پندار بریز گشته بود مست با غلبت  
شده در جنگ دین محمد خان سنی که ده شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت ابد پیوند و ذات اقدس فروزد  
رسد و از اینجه پستی عقوبت بود تا من بعد تربیت یافتگان بارگاه معالی در معارک کارزار جان خود را در راه لیسنت شامو نکرده  
رکابی کشند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی کمان غدیری باورده بودند و در مقام امتحان در آمده فتنه  
رقه از اطوار او انگان بسر حدیقین رسید و خود نیز استقام این را آنچه نموده بود و همچنین از وی که مرد بارای و بیوش صاحب خود بود  
و کمر آما ده فراز و نشیب او ش نموده طهر روزگار خورده بود بعبایت ناپسند افتاد که با وجود اینجه تربیت و جاه و بزرگی که بدولت  
اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته بوساوس شیطانی از راه رقه طهری غرور و کافرتی سپرد اما چون بپای  
واضح نقد معنی در داور طبع بیا یون سکه قبول یافته بود و پرتو شعور او بر این معنی یافته دیگر اعما و رانیست مجملات بیک کار فرمای  
قضا و قدر باین قدر اسباب قتل او آماده گشته اند و بیرونجان و بعضی امر او غلامان بدین خدمت مأمور شدند و ایشان منزل  
آورده تا تمام غم او بزد چشند و وقتی که انده و بیرونجان دست بمیان آورده و بنظر او از خلاف کشیده او دانست که حال چگونه است  
همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که بیلده می اولدی یعنی کار با چنین شد و ذوالفقار خان برادرش که امیرالامرائی آذربایجان بود در کمال  
اضطرار خود را بدو نشان بیا یون رسانیده مقرر قتل میباید چه کان داشت که با وجود قتل برادر وی چنان او را زنده گذارد اما حضرت  
اعلی در بابا و مصنون و لا نوز و از حق اخروی و زور عمل منسوخه و جزلطف و شفقت امری بطور سیاه در دند و بهار نور و بخلع  
فاخره سر منسوخه از فرموده خاطر پریشان او را طهیران بخشیدند و مشا را لیه از خلوص عقیدت و صوفیگری ضایع خاطر مبارک مرشد کامل  
جبه عرض کرد که چون برادر مستحق عقوبت و مستوجب قتل شده بود چه این خدمت با بیغلام مرجع نشد اما حضرت اعلی بعد از وقوع

توفیق آگهی یافتن مضمون این باغی را که از منظومات اتم حروف است سرمایه قرب و منزلت خود سازد (رباعی) ای دل ز شراب قرب بیوش شو و زباده وصل مست و بد بیوش شو هر چند ز دوست تیر بینی باز در عرض نیاز کوش و فغان شو تا صدق ایمتعال احوال خذلان مال منیر ما دخان است که چنین مال تو بجات شریار کا مکار مورد غایات کونا گوین

توفیق آگهی یافتن مضمون این باغی را که از منظومات اتم حروف است سرمایه قرب و منزلت خود سازد (رباعی) ای دل ز شراب قرب بیوش شو و زباده وصل مست و بد بیوش شو هر چند ز دوست تیر بینی باز در عرض نیاز کوش و فغان شو تا صدق ایمتعال احوال خذلان مال منیر ما دخان است که چنین مال تو بجات شریار کا مکار مورد غایات کونا گوین





# سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

بجرت اعلیٰ خبر داده ملازمان کابا قدس از کثرت لشکر مخالف وقت نبود متوجه اندیشیده و بعد از ایشان خاطر کشند حضرت  
 اعلیٰ که از این حال اطلاع یافتند بنور فرستادند که دین محمد خان است که بنرم سبب دمایون در کمال تور و مردانگی بخارا  
 رکاب حضرت انتاب خطاب که دند که چایستاده اند از عارفان اندیشیده مردان قدم در مسیر که کارزار نهند که بودی گشته  
 شدن بهتر از زندگانی و جانی است که بی ناموس شده باشیم بیایمان بن کشتن و بستم مبادا که فرصت دشمن دهیم چنانکه خورشید  
 مسووع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش سبب جانیده بهادری از بهادران او و بیک انداخت علی بیک بر شکار و دلا  
 آقا که امپا استاجلو بود و همچنین یک کیت از جوانان نصیری منکر که پیشرو موبک هایون بودند استقبال آن طبعه که دند هر که ام کی از  
 مخالفان که اسب جلالت شیرانده بودند از صدر زین ر بوده تا چهل پنجاه نفر بهادر در ابر خاک هلاک انداختند چون قضا کرد و با  
 بر منرقی روزگار دین محمد خان بخت بود و خان یکران باز کشیده به پیش آمدن دیری نتوانست که خوف و هشت بر آن گرد و هشت  
 یافته روی از معرکه بر تافتند حضرت اعلیٰ خواستند که بغض نفیس با شرب او کشته بایند محمد خان در آورند و بنوی اقبال هر طریق  
 که باشد اوراد است آورد ملازم کجی خان رسیده از جانب و پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از آنجست  
 اعلیٰ از آن اراده مضرف که صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشتند بیاری از بهادران نامی  
 خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت کلول بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه شریفه نظام  
 داشت می گفت که من دین محمد خان زخم سینه زدم طایفه اش قاتل دیدیم که یکی از بهادران طایفه از سر خود داشته بر سر او نهاد  
 و خود سر برهنه میرفت داشتیم که سردار لشکر است و آن طایفه را یکی از غازیان برداشته بود و از او بکمان کید و نضری قصد تی کرد  
 که این طایفه خاست و چند نفر دیگر قبول داشتند و این دعوی را کسی از کلول بیک قبول نیکر دیر زاده طالش ابدال بیک نام  
 او منافع بود و می گفت دین محمد خان من زخم زدم متوجه اوراق از مولانا ابراهیم مهدی که سابقا از منوبان سلسله میرزا ابوالحسن  
 رضوی بوده و در قرت از بیکه برات افتاده منشی سبب قلبا با کولکناش و بعد از آن منشی دین محمد خان شده در مجالس کلاش راه یافت  
 بوده خصوصیات احوال دین محمد خان و شرح جنگ مذکور بنوعی که تخریر پیوست از او استماع نموده او می گفت که من همراه خان  
 بودم در وقتی که قصد قول هایون رانده از نیزار سیر و ن آمد مشاهد نمود که اندک مدتی ایستاده اند و از دور سیاهی دیگر نظر آید  
 بهادران از بیک کجی را تصور شد که قیام یون شای است که از دور سیاهی سیماید از غله دلیرانه آنجا رفت مشاهده آن  
 رعب و هراسی در دلها افتاده همان از بیکه اما لیقان که همراه بودند خان فوراً که عرض کردند که مردم شکست خورده لشکر  
 شکسته قریب بشهر رسیده اند و پس پیش مار اسپاه قزلباش فرود کرد و اگر ما خود را بکج آنفوج قلیل مشغول سازیم قیام شای که  
 از دور سیاهی می کند شیر آمده مارا در میان میگیرند و یک کس امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان بخت  
 و آسیمی نرسیده و کا صبر نشده بیرون سیاید رفت چون خان آثار که اهمیت حرب خوف در ناحیه آن مردم مشاهده نمودند  
 که دل بانی داده اراده نکرده اند ما چار روی از معرکه بر تافت اما چون خان گردانیده ده کام نهادند بنوعی تفرقه و پراکنده کی دریا  
 آنجا عت واقع شد که بایند محمد خان زیاده از میست کس نماز و قزلباش از عقب می آمد و دود سبب جانیده و سبب جانیده در حال فرار  
 بنان رسیده بودند اما از رفق پنهان که در در حوالی چل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب و نبل او در خوران آمده در آنجا  
 بن رخت داده گفت تو اهل و عیال در هشت واری کجای می آئی باز که من از آنجا باز گشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که بشما  
 در شهر پیداشد و باقی سلطان بای چهل نفری از معرکه بیرون رفت بطرف کدستان افتاده راه اند خود و شبر خان پیش گرفت و

چند  
 از بیک  
 از بیک  
 از بیک

طایفه  
 کجی



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

شاه عباس  
محمّد خان  
دین محمد خان  
نشین

(۳۹۳)

بتر است که مردانه روی معبر که کارزار آوریم اگر غالب کردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست یافتن از پادشاه بزرگ عالم  
شانی عیب نیست و بهادران از کتبه بجهت آنکه بکین بدلی مغلوب نگردند ناچار تن مجاریه در دادند محمّد دین محمد خان از غایت جلد  
خود محاربه قزلباش آسان پنداشته نوعی شکر نخت و غرور در کانون صیورش نیاوریده بود که خبر شکست آید از انظار  
خی بدیرفت و صبح آن روز که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شده دین محمد خان چرخ می و جوانان و  
بر انظار آراسته باقی سلطان برادرش ابابیر را عداوت منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست است و بعضی امر آرا در دست  
قول که است و معزز کرد که هرگاه از جانب قزلباش غلبه لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر با لشکر قول جلواند اخته تبت با نزام شکست قزلباش  
کارند و خود بکند از نفر از آنکه جوانان کزیده عسنادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاد و دست تر کرده بود که اگر لشکر از یک  
غالب کردند و اگر مغلوب آن بکند اگر پس از وجود انشود و آیات جلال چون پل پلار رسیدند از حرارت هوا او شدت ایضا  
اکثر اسبها از کار مانده از ملازمان رکاب آهسته زیاد از سه چهار هزار کس بموکب هایون رسید و بودند با قشون مندرمان دخت  
وامرای چرخ می به هزار نفر رسیدند کتبه بر حایت آتشی و اقبال پادشاهی کرده فرما دختان و ذوالفقار خان و امرای چرخ می را با چاه  
پنج هزار کس پیش فرستادند و قول هایون مستر بود و قدس آرایش یافته امر او قورچیان و غلامان دست است و دست چپ  
هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پران تلاقی منبرین روی داد چرخ میان بر دو کرد و بیکدیگر آتشی کردند  
عظام سیر عانی کرده بیکجا بصورت اجتماعی خود را بمخالفان زده چرخ می از یک را منظم ساختند و تمامی لشکر بوس مردکی  
و آوردن سپه و آخرت رو بمخالفان آوردند چنانکه بر سپهر فرما دختان کسی چنان نمانده بود باقی سلطان چون انزام لشکر چرخ می  
مشاهده نمود با لشکر جلواند اخته چرخ می قزلباش با بصدقه آن لشکر نیاورد و باز گشتند و چون فرما دختان حکم که غلامان  
پسر در لشکر است همراه داشت لشکریان چرخ می در معرکه فرما دختان نیاوریدند که بر سپه او یکجا جمع شوند و از یک هجوم آورده بود  
راه انزام پیوده شکست فاحش خوردند چنانچه شکست لشکر قزلباش قبول هایون رسید و نزدیک شد که موجب بر بخوردن کی تو  
کرد و مندرمان دختان با چند نفر در میان معرکه مانده خود را بر حارب شد و در آتشی که مندرمان دختان ارشده طریق انزام پیوده بین الاقرا  
تبت زده کز و بدنام انزام کشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او شست چون حضرت اعلی مشاهده منبر بودند که فرما دختان  
وامرا چرخ می منظم شد شکست بر لشکر آذربایجان افتاد و در دختان و قورچیشی و امرای عظام و قورچیان و غلامان دست  
دست چپ ارخت محاربه داده حسب الامر اعلی مدافع لشکر اعدا گشتند و از آن طرف نیز لشکر جلواند اخته و بر انظار بمعرکه کارزار  
شاقه برد و سپاه بیکدیگر آتشی کردند و معرکه بر دختان تیز کرد و رسید اگر چه اکثر از یک در آن روز از وصول موکب ظفر قرین شاهی  
واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت و زبده جنگهای مردانه کردند حشر الامر از صدمات دلیرانه  
دلاوری که از قول هایون و رکاب آهسته پس بجنگ مانور شده بودند زلزله احوال از کتبه راه یافته از سیر و آذربایجان فراموش  
روزی با نزام نهادند و سیم فتح و غرور و فروزی بر جنبه احوال غازیان جان نثار و زین گرفت دین محمد خان که شکست لشکر از یک  
مشاهده نمود با بکند از نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول هایون بود بار آمده  
خود را بر قول هایون زین پیش اند و از کثرت که دو غبار مشاهد غازیان کردند حضرت اعلی با بعضی از مقربان و متران رکاب شرف  
که کایش دوست نفر بودند و معرکه ایستاده بودند که سلطان فعلی سلطان چکینی دلد بود اقمان با بعضی از دلاوران که پیش و موکب هایون  
بودند ملاحظه نمودند که از میان یزای که در آنحوالی بود طلیعه لشکر نمایان شده برق کلاه خود و دوع و خنجران درخشیدن گرفت

# سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

قلعه داری برداشته شد که چرا کند داشته خود با و را القدر و دهم گاه هم بجای رفته رفته نابر استحکام قلعه و استعداده (۲۹۲)  
 قلعه داری بخیل که معاهده بود در از کشته بخاطر جن جن مینماید که کس نزد فرزند خان فرستیم که کیمزل بازگشته آوازه در اندازد که از  
 جانب عراق و آذربایجان خبر خوش رسیده که رفته رفته آنها از فرصت کرده بمالک محرومه آمده اند و موکب های یون شاهی از این خبر  
 مضطرب شده مضطرب الاحوال بجانب عراق باز گردید و هرگاه خبر بازگشتن قزلباش منین خطر را با و رنجسته رسد از اندیشه قلعه  
 قلعه داری باز آمده شکست نیست که دلیرانه بفرم و ستبر و عقاب را در صلب مشند و آنخذود عاجلا از هرات بیرون آیند و ما را در  
 اغرق را با جمعی که اسب بزبون داشته باشند که آشته نباشی با فوجی که اسب کوتل داشته باشند ایغار بنوده بفرستد و خان منین  
 کردیم و مقید بآمدن لشکر فارس و کرمان شده با ایغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندیم و انشا الله  
 اگر خدای تعالی خواسته باشد و در سبب موافق تقدیر اقمه محتمل است که مضم حساب المده عاقبت پذیرد جمیع حقا و ارباب ای مقیده  
 پسندیده داشتند و علی الفور قریب فرزند خان نوشته فرستاد که کیمزل بازگشته مترصد وصول موکب های یون  
 باشد ایشان حسب الامر مودع عمل نموده یک منزل پس نشتند و کس نزدانته ویرد بخان و کیمزل خان که با لشکر فارس و کرمان از راه  
 طبرستان آمده داخل لکای خراسان شده بودند فرستاده بودند که مقید بآوردن لشکر شده با جمعی که اسب ایغار داشته باشند جریه  
 و سبای ایغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب های یون رسانند و جانب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را بپادشاه علی رضا  
 بر چه بگویند و سایر شکر یان در اردوی اغرق گذاشته اند که با همگی کوچ کرده می آمده باشند و در وقت پیشین در یکشنبه غره شهر  
 از شهر نادر در سر جام سوار شده برهنونی قاید اقبال بهمان مسیر وزی و احوال با ایغار روانه گشتند و در راه فرزند خان  
 امر را که کیمزل از قلعه باغ پس آمده بودند بموکب های یون پیوستند و آنه ویرد بخان و کیمزل خان سینه اردوی خود را انداخته  
 با جمعی که اسب ایغار داشته اند ایغار کرده در پسر مل هرات و بموکب های یون پیوستند بموکب های یون مسافت  
 روزه را در چهار روز و نیم طی فرموده روز پنجم شهر محرم الحرام در حوالی مل پل لار هرات که چهار فرسخی شهر است بجا

سبای  
جریه

مهمی  
۱۰۰۷

رسیدند صبح روز ششم صف قال آراسته گشته فیما بین در بابط پریان محاربه اتفاق افتاد  
 ذکر محاربه حضرت شاه حجه بادی محمد خان اوزبک و طغریا فتن بعون غایت حضرت آله  
 در فوق رقم پذیر گشت سوانح نگار شده که دین محمد خان از وصول موکب های یون شاهی خبر داشت آمدن منیر خان و امرا  
 شیده از شهر بیرون آمده بود که خبر بازگشتن امرای قزلباش نوعی که مذکور شد در میان اوزبکیت شایع گشت و او را از فکر قلعه  
 و تربیت اسباب قلعه داری انداخته بفرم استیصال ایشان پیش آمده بحوالی مل پل لار فرود آمده بود که شب یکی از اعراب پیش  
 مست که حضرت اعلی شاهی را می شناخت و حضرت اعلی را در پسر مل دیده بود آمده از وصول موکب های یون شاهی خبر داد  
 و از کیفیت و کثرت لشکر پرسید گفت آنک مردمی با آنحضرت بودند اما لشکر قزلباش از عقب بلافاصله می آیند امرا و رئیس سفید  
 لکانش بیان آورده راضی بجا بر قزلباش نمیشد و صلاح دیدند که بازگشته هرات رویم و نامه دوستانه نوعی که تمهید یافته بود  
 بخدمت اشرف نوشته کس زبان دانی فرستاده گفتگوی صلح میان آوریم و باقی خان را در صلح گذاشته روانه ما و را القدر کردیم  
 و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا و رئیس سفید لکانش گفته بود که اگر چه این امرای  
 پسندیده است اما وقت بیارت گشت شده قزلباش نزدیک رسیده اگر امشب کوچ کرده روی به شهر آوریم نصف این لشکر کشته  
 میگردند و در شهر گفته رفته نخواهد شد که اسباب قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و بخت و جدال گرفتار عارضه را بگریزم  
 بهر آنست



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۹۱) مرتقم بود (بعیت) مکر خد که از بدعت کار ساز کاهی که خواستم ز خدا شد میترم آن دولتی که می طلبیدیم لها  
 اینست از غایت حق در برابرم و کافضلایق بدین آئین قدم در راه نهاده کنهای باز آسیب خار غیلان کل کل می گفت و کوبیا  
 کل در بجان پی سپهر غازیان خلاصند بود مجاهد کمال شوق بر وضه مقرر رسیده بعد از تئیم عقبه جبهه خلاص بران خاک پاک  
 سودمند و بوزارم و عاویزارت پرده خسته آستانه مقدسه را بغایت میامان و از قایل طلا و فسترد خالی یافتند و از صلی و زین و زین  
 قزلباش سوا می مجر طلاحییری نمانده بود در میانجا بود اتخان چکنی را بگنومت مشهد مقدس سرافراز گردانیدند و از آستانه مقدسه  
 بجای بارغ تشریف برده در آنجا اسیران و زبکیه را که در جام گرفتار غازیان خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال  
 ایشان و فرستادن سید محمد سلطان تحقیق بویت که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بحراست ولایات خراسان  
 فرار داده و عهد و شکریان اورا تابیت هزاره که کوریا خستند اما اهل خراسان کذب قول ایشان کرده زیاده از شش هفتاد  
 نشان میدادند و عقلا این قول را ترجیح مینهادند باجمعه حضرت اعلیٰ منوره با دخترا با امرای چرخچي همان روز بجانب هرات روانه گردیدند  
 که تا بسوزان و زبکیه استقامتی یافتند و اسباب قلع داری مرتب ساختند آنولایت از ایشان خالی نمابند و از اسیران  
 چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون با داعوی خلاص گردیدند فرستاده بود اگر در قول خود  
 صادق باشد ملازمان اورا خدمت ویران داده و هر جا باشد نزد او فرستیم و تتمه بیاسار رسیدند باجمعه موبک بایون اعلیٰ سهرورد  
 در مشهد مقدس بجهت نظم و نسق کار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار در ابقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت جدید  
 خراسانست و در قدرت و زبکیه بعران آمده در آن اوقات در دوغه اصفهان بود عنایت فرموده تربت جدید را بتولیت او مرحمت گردید  
 و بود اتخان چکنی و شاه قلی سلطان بیات ابابا یضد فخر از قورچیان و ملازمان رکاب تدبیر همراه نور محمد خان بجانب سنا  
 و ایبورد و مرد فرستادند که مملکت موروث اورا بدست آورده بشمار ایل سپارند و در بیت و ششم شهیدی الحجه الحرام از مشهد  
 مقدس بیرون آمده چون بعسره با دجود جام رسیدند در انبزل محمد بیک شالو برادر اسلام بیک یوزباشی که در قدرت هرات بودند  
 رفته بود و در نیولا از بنده بازگشته هرات رسیده بود و از جمیع احوال آنجا واقف بود رسید و از کجای حالات خبر داده عرض کرد که  
 دین محمد خان نوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان آسان دست از آن نمیدارد و حالا که دوازده هزار از یک جوار و  
 دوسه هزار از هزارجات قبائل بر سر او جمعند اما از رسیدن موبک بایون شایب بن مقام اطلاع ندارند و کان دارند که هنوز  
 در حد و بطنانند و مستر از مقابل و مقابل فرما دختان و امرای عظام که پیش رفته اند با خود داده اند و بعد از آنکه وصول موبک بایون  
 نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت معا بله داشته باشد باقی سلطان برادرش اباد و سه هزار کس در قلع هرات گذاشته خود با  
 و را اندر مسیر و در لشکر جمع نموده بخراسان آید و هیچ وجه قطع تعلق از خراسان مینماید و میخواهد که با سانی مملکت از دست دهد چون  
 قول او و شوق و اعتماد بود حضرت اعلیٰ مرتد خاطر و تفکر گشتند که چه تیر اندیشند که فوج حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیر  
 بخاطر اشرف رسید که موافق ثب صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجهه عا چهره کشود بین انتقال آنگه بعد از اطلاع بر احوال  
 هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده بزبان الهام بیان کردند و اندیکه جمعی کثیر از لشکر از یکت در هرات اند اگر فرما  
 خان و امرای پیش رفته اند و زبکیه دیرانه ما ایشان مجاریه مینمایند و یعنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان همایون  
 و مجاریه بشکر و ثبات قدم ایشان در مسکه که همراه باشد بنی مجاریه امر او سپرداران نمیدارند و محفل است که چشم زخمی پای  
 قزلباش سد و موجب لیری اعدا گردد و اگر دوا نگردد و اگر تا رسیدن ایات حضرت آیات توقف امر فرمایم و زبکیه تبیه سبب

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

امری عظیم و کاری بزرگ پیشینداخت و الا ساقه قدم توکل در وادی مخاطرات عظیمه نموده بودند رای جهان آرا بمصلحتهای شما  
(۳۹۰) که در عرصه صمیمیه پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی جلوه ظهور دارد و دیگران را خبری از آن نیست قصصی آن منبر نمود که در این سفر  
شهرزاده کامکار محمد باقر سیزده سال بود همراه بنودار معمارک خطرناک برگزیده باشد از همان منزل او را شیخ احمد بیک  
ایشک آقاسی حرم سپرده روانه دارالشطنه اصفهان نمودند و در وی بایون بعد از عید اضحی کوچ منبر نموده چون کاپوش  
محل نزول سپاه دریا خروش گردید امارات فتح و منبر و زی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و آخر بایون  
فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نمود و نخت و لایت نیا بورتصرف و بیای دولت قاهره درآمد تبیین ایتمال آنکه حکومت  
آنولایت با حمد سلطان نامی که از اژدها پلایین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب حصول موکب بایون فال شاهی با حمد  
سلطان رسید آثار هواخواهی قربایش در ناصیه احوال عامه حشوق الله اندازد و در یافته قدرت حراست و قلعه داری در خود نی  
و از خوف و سیاست عبدالمؤمن خان بمیان اوزبکیت توانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامه و او با بانش نیا بود  
دست بغارت و نهب اموال او و اوزبکیت بر آوردند باراده سفریت الحرام بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با معصوم  
روانه مقصد گردیده و اوزبکیت نیا بورتشوق شده بعضی بشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفته اند حمد سلطان هنوز از در و از بهر  
بیرون نیامده بود که اهل نیا بورتقارعه شادمانی با هم سامی بایون لبش آوازه گردانیدند و چون در کاپوش انجیر رسید امیر ابو  
المعالی نیا بوری که از اسادات عالیکان و کلانر و مطلع آن ملک بود و از تاریخ فتور اوزبکیت نیا بورتقارعه و در تقوایی بمراتی آمد  
در رکاب ظفر انتساب میبوی و جهت ضبط مملکت روانه انصوب فرموده حکومت آنولایت امیرزاده حمد سلطان بایت که در آنوقت حکم  
حاکم سبزه دار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت حج باقیه روانه گشت و حقیقت حالش معلوم نشد و رایات اقبال از  
کاپوش کوچ فرموده از راه شقان و جوبه متعاقب فرهاد خان و اماراتی که مقدمه همیشه بود بجایب مشهده مقدس در حرکت آمد  
و چون موضع اسبابی من اعمال شقان محل نزول موکب ظفر نشان گردید و منیان از جانب فرهاد خان و امانی مشهده مقدس رسیده  
و خبر گشته شدن عبدالمؤمن خان و بشارت فتح مشهده مقدس نوعی که در طی احوال اوزبکیت سمت تحریفات رسانیدند و حضرت اعلی  
شاهی ظل الهی از روز دین انجیر بجهت اثر که از عطایای ایزدی بوقع پیوسته بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان  
ملا بیک آستان امام الحن و الانس که مقصد اصلی و علت غائی این یورش خیر مال همان بود سجدات شکر الهی بقدیم رسانیده و  
سپاه کلاه کوشه شادمانی بر تارک خورشید شکسته غلغله بشارت و مبارکباد بمهر و ماه رسید و از آنجا کوچ منبر نمود و پنج  
میت و چهارم شهر ذی الحجه الحرام در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد و منبر فرهاد خان و امارا و اعیان مشهده اقبال  
موکب بایون آمده در طوس سجده شرف مشرف شده و اوزم دعا و ثواب و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که فرهاد خان و امارای چرخ  
بغرم تخیر هرات و آن شوند و آن بلده فاخره را تصرف در آورند و منبر خا بر سلطت دین محمد خان و جمعیت اوزبک و قرار دادند  
او چنانچه واقع بود تحقیق نیجا میبده بود و روز دیگر که میت و خیمه شدند کور بود احرام طواف مرقد نور حضرت امام ثامن فاضل که  
مطاف سبحان ملاز اعلی و سجده کاه که و بیان عالم بالاست بته روانه شدند و چون شمشیر عالم فروز گنبد مبارک که ضبط  
تجلیات انوار الهی است خورشید شال درخشیدن آغاز نموده روشنی بخشیده نظر کاربان عالم شوق گردید حضرت اعلی  
ظل الهی پا در دیده بشکرانه این عطیه ایزدی پیشانی بکنت بنجاک نیاز نموده و اشک شادمانی از دیده باریدن گرفت و از کجا  
باجان جهان خلاص و عالم نیازمندی بر بنه پای و کشاده پیشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه و سپاه به ایتمال



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۸۹)

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خانی که قدیمًا تابع امرونی سلطان خوارزم و در کناره رود کرکان و ترک افغانست و از مذشر استمال فرستاد و با طاعت و انقیاد و مراقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشار السیه برندق سلطان و الخ مسیزای سپهر را و مای خود را و طاعت اشرف که داشت که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود را با عجب محمد سلطان سپهر بزرگتر و سایر فرزندان روان کشت و حضرت اعلیٰ بغیر و زی و اقبال از بسطام کوچ فرستاده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان بیکر یکی آذربایجان و بعضی امرا را که عدو لشکریان ایشان به هزار بر سرید و چرخ می دهم و تهمید بخش فرموده یکمیل بیشتر فرستادند و در خلال این احوال بخاطر انور ظهور نمود که یکی از ملازمان جان نشا رکاب اقدس را بر شتم رسالت نزد عبدالمؤمن خان فرستاده کتابی شتم بر نصایح شفق و سخنان پذیر بادشمانه و وعده و وعید با و سلمی نماید و روح اله بیکت میا و ل صحبت و ذوالقدر تقبل انجمن شد که مکتوب کو در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او بغیر ملک سانی همه ساله بطرف خراسان هضت می نماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دار المرز بعضی گرفتاریها بود و در هنگام فرصت مشه متدلس و بعضی از محال خراسان را مسرقف شده در شیر سایر محال نکند و می نمود و هر مرتبه که با رزوی ملاقات و از عسراق توجه خراسان شده راه دور و دراز طی می نمودیم و بقابل عساکر منصوب در نیامده و سرار برقرار اجتناب می نمود و بدین بهانه پشیمک بود که پدرم که پادشاه است هضت مقابل با پادشاه قزلباشی را و در بین آمد شد و ولایت خراسان از عساکر طرفین پامال سم ستور در عیایا وزیر دستان آورده و بخان و مان شده اند حال آنکه در عالم فانی را و ادعای سلطنت و ورار اند و ترکستان و بلخ و بدخشان بآن و الاثر اقرار گرفت و اضداد و بی اعام را ذوق و اورا مضامین نماید و کمال ممکن و استقلال یافته و عموم سپاه او از نجی مطیع و مسرمانند و ما بجهت استخلاص ملک موردت بخراش آمده که بجهت بشیر آن بسته ایم و انشا الله تعالی در غریبه تا استرداد آن دست اند معادوت برگردان ممکن نیست اگر نصایح شفق ما را بسمع رضا اصفا نماید اولی این است که دست از ملک خراسان که قدیمًا حسل ایران و موردی بکصد که این دو دمانت بازدا در مقام اتحاد و الفت و اعتذار بوده باشد که ما نیز بجهت جمعیت او ارکان و آسودگی بچارکان دیار خراسان بمضمون الماضی لاینگرل موده با طمانعه و انتقام را در نور دیده با و در مقام محبت و دوستی و الفت با شیم و در استقامت امور دولت اوسعی نمود و بال و لشکر معاون و مددکار باشیم و اگر تیر غفلت در کوشش مصلحت پوشش نهاد و ابواب دوستی مسدود کرد و اند و در مخالفت و عداوت الحاح و مسرمانند و بطریق سالهای گذشته در مقام کمر حیدر نبوده باشد و از عار مسرمانند که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عالمیان نیست اندیشیده بی تاقل پای مردانگی در مسرمانند که گارزار نند که دیگر کنجایش بهانه نموده و در هر محل مصلحت و اندلاقی فریقین که سالهاست که عالمیان چشم انتظار بر آن دارند قرار ده که آنچه معتدرا کنی باشد از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید و جنایات از آسب عبور و مرور و هر دو لشکر خلاصی یابند و الا دانسته باشد که ما ملقت پورانه قلعهای خراسان نشده و بوفیق الله تعالی اشب تبرکام اندیشه ابغیرم زرم آن عالی تراد در حرکت آورده و بلخ و بخارا و غان کیران بازنیکشیم و خدای دانند که آسب بکفر قیامت اثر در آند بار چو طوفان بلا خیزد و این ابیات در آن نامه مندرج گردید (عشر) که ای دوحه خاندان کرم زمین کوش کن عاقلانه سخن نذر منمتنای آن مرز و بوم که آرم بلخ و بخارا و غان کیران کینه و در لشکر بشمار گذار آورد جانب آند بار شود مال ناراج و مردم اسیر و بال چنین را بکردن مسرمانند سخن بشنواز گفت من مسرمانند دین چرا بیش از این پیچ که تا بلخ پاینده ماند تو چنان ملک فرخنده ماند تو و روح اله بیکت میا و ل صحبت و ذوالقدر را که حال مکتوب نگور بخور و از مسرمانند مکتوب فروری نشان بجانب مشه متدلس معنی در حرکت آمد و چون حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

(۳۸۸) عظام باردوی خضر حسین پوینده ویردینان با غلامان و لشکر فارس و کجلی خان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در هر محل که ریایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد بکوب حضرت قرین محی ثوبه مجلا امر او عساکر قربا بش حساب انفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجیه سفر خراسان آورده در چمن بطام جمعیت نمودند و حضرت اعلیٰ تیر چپند روزی در مزارات مبارک بهشت نشان سیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر با اتفاق منبر ماد خان از راه پاور و چارده هسته آباد آمده باره محلی شدند و حاجی محمد خان پادشاه و ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان و لدا و نور محمد خان بن ابوالمحمد خان والی مرو شاهین و نسا و ایور و چانچ بستی ذکر یافته از صولت پناه عبدالله خان از مملکت مورو و شبر آمد بهایه دولت هایون استقلال خسته بودند رکاب شرف بودند و چند روز چمن بطام مقام معسکر خضر فرجام بود در آنجا بسان عساکر حضرت نشان پرداخته سواهی لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند در حلال این احوال اجازتواتر شد که عبداللهم بن میر قبا با کوهکاش حاکم هرات را چنانکه گشت سیاست رسانیده و از بلخ و بخارا بمرقد و تاشکنت لشکر کشیده با هزار خان و اوزبک خان چنانچه در طی احوال ماوراءالنهر است که از ارش یافت محاربه نموده برایشان خفایات و ایشان را با هر کس از سلاطین زادگاه که منطقه قنده داشت از میان برداشته تمامی اوزبکیه طوق منبر برداری او در کردن گرفته در کمال شکوه و استقلال و غلبه قبول و از دحام لشکر توجیه بلخ و خراسان است بعضی از کوه اندیشان کم بهت در خیال رفتن خراسان از مصلحت نمیدیدند و صلاح در آن دانستند که درین پورش توجیه نظم و نسق استرآباد گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت بختلاف دهند که قرار داد حاضر عبداللهم بن خان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت عمل شود و چون حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی شاهی بن بذر و از بهت البصید عقیاب مملکت خراسان در پرده آورده بودند اتفاقا چنان بختان پست بختان خط اندیش منفسه بودند با بخله چند روز که سپهر پرده و بارگاه با وج همسر و ماده بر افراشته بودند توجیه نظام و نسق استرآباد شدند و چون حکومت مازندران بمنبر ماد خان تعلق داشت بجهت قرب جوار استرآباد نیز علاوه مازندران نموده بموی الیه تقویض منبر بودند و احکام اسماءات با اسم امالی و اعیان و سپهر کردای سیاه پوشان استرآباد که هر یک بملوکی از بلوکات رقم اختصاص کشیده بخود سپری برآمده بودند در قلم آورده فرستادند و فرماندهان مملکت نامی از اقوام خود را بدرون خلعت نصب نموده با بصد نفر از قزاقان و غیره فرستادند و در آن سیاه پوشان استرآباد چون بیکر خصومت داشتند و باردوی هایون با عساکر قربا بش دولت و اقبال در بطام نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چنان نیافته بکین و از غنڈ کور کردند در حلال این احوال یوسف قوش یکی نامی بنومی که در فوق ایمانی شده از جانب تیم سلطان که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبداللهم بن خان در حیات بود برسم رسالت سید خلاصه پیغام آنگه این دلخواه برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان بودیم بمحض رضاجوی او از موافقت پیرش سر باز زده با او اتفاق بداشتیم و او بدینجهت کینه در دل گرفته اظهار عداوت کرد حال که در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در زمان پدر با او متفق نموده اند در مقام انتقام است در انصورت بنده بخوارستان ملائکت آشیان پناهی ندادم و هرگاه آقاب موکب هایون بر تو وصول بخراسان اندازد در سلکت هوا خواهم در آمده عاشیه اطاعت و بندگی بردوش میگیرم حضرت اعلیٰ از این خبر مرور گشته کتب محبت اسلوب یار را و برادران با و نوشته نوید عطف و الطاف مینهایت دادند و محمد ایشیک آقاسی عمر بک لور که در پسال گذشته بهرات رفته بود بکوشش یکی نزدش را دیده فرستاده چند اسب تازی زاده و تحفه هدایای لایق بجهت وادار سال داشتند القصه در چمن بطام از اجتماع عساکر خضر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان از راه استرآباد بخانب خوارزم روانه شدند و بقیل تیر کمانان صاب





## سال وازدهم جلوس شاه عباس اول

بیرون آمدی و او عذرهای معقول سکینت انامسوخ نداشتند و او را تا سه روز رخصت کورنش نداد بعد از سه روز ارکان دولت شمع (۳۸۶) رخصت کورنش او چهل نمود و دین محمد خان سید محمد سلطان که از بنی عام او بود فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین گردید چنانچه صدکس از بهادران کار آمدنی بر خاج استعجال بایغار فرستاد که پیش از شکر قربا بش خود را بمشهد مقدس سازد و آن بلده مبارکه را ضبط نماید و شایم کلمه را با جمعی مجازت قلع غوریان فرستاد و او بقلعه در آمده بعضی آن ولایت پرداخته آنا چون سید محمد سلطان و رفقا بترت جام رسیدند و از وصول قربا بش بمشهد مقدس خبرند اشتند کلا تر جام قاصدی صبا رفقا بمشهد مقدس فرستاده پسنداد خازن از آمدن آنجماعت خبر داد و دست نهادن بمانعت ذوالفقار خان برادر خود با بعضی اماران بفرستاد و ایشان بایغار بجام رسیدند و در وقت سواری از زبکیه طلیعه شکر قربا بش ظاهر شد و از زبکیه رابی دست و پا کرد و مجال مجاربه و صف آرائی بیاقت فرار اختیار کردند و لشکر قربا بش پیشان رسیده اکثر را بقتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دیگر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و پریشان حال بهرات رسید دین محمد سلطان را از ورود لشکر قربا بش خبر داد و در میان از زبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و کجلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبداللہ خان و کشته شدن عبداللہ المؤمن خان شنیده بخراسان آمده اند و بوداق خان و ارامی قربا بشی که در بعضی محال خراسان مانده بودند بایشان ملحق گشته در مقام ضبط خراسان در آمده اند و از توجه رایات منصوره شاهی خبرند اشتند از وصول آن اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بغرم دفع لشکر قربا بش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نوروزول گرد آمدند و در پیش سفیدان و آتالیقان در محاربه قربا بش قاتل داشتند مکرر آفرقه شورت انقاد یافت بعضی حمله و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبداللہ منقظ که از پهلایین ادای منقظ بود و مرور روز کار دیده و بارامی و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمحبی گفتند که ولایت خراسان یورت و سکن صد ساله قربا بش است در هیچ زمان از زبکیه در خراسان استقامتی نام نیافزاند و یورت و سکن قدیم ما و اورا اله است یورت قدیم خود را که انشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ما و اورا اله کسی که میشته سلطنت باشد نیست اولی اینست که روی توجه بد آفتوب نهاد که مکرمت بصنط آن ولایت بندد و اگر خواهند که بالکلیه دست از خراسان کوتاه کنند باقی سلطان برادر خود را باد و سه هزار کس و ذخیره کیماله در قلعہ هرات بگذارند و قلاع تون و قاین و سینان و محال این طرف بهرات بمعتد ان سپارند و چون با پادشاه دیجاء قربا بش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده مجدداً کتب محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بجن موافقت حضرت اعلی و دین بخت ایشان از قلع و اسیرت عبداللہ المؤمن خان فراغت حاصل شد و ارامی از زبکیه طوق شکر نبرداری این محبت بر گردن جان نهاده اند اکنون سخن بمانست که عوض شده و خراسان ببلایان بعلت آن اردو روی توجه بیا و اورا اله که مرکز دولت این سلسله است ابریم و مشهد مقدس معنی و نیا بوزیر و قلاع بعضی محال را خالی کرده ببلایان سپردیم و چون در بوقت بردن خانه کوچ مقتدر بود کلبه بر عاقبت و الطاف شویاری در وقت جلی ایشان کرده فرزندان و عیال خود و امار و اعیان از زبکیه بر آید ما برادر دم باقی در قلعہ هرات گذاشته ناموس خود را ببلایان آنحضرت سپردیم بخت دریغ نفرمایند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بمصرف در آید و بنیان سلطنت استقامت یابد در سپردن بهرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب اینست که پادشاه قربا بش شیر و قوت سلوک داشته این را بجای مخلصانه را بسمع رضا اصفا نموده روی موافقت و دوستی را با حق مخالفت ننماید و درین بخت بفتح مشهد مقدس و محالی که از از زبکیه خالی شده را ضعیف گشته متعرض بهرات و نواحی گردد و بعد از آنکه مهمات ما و اورا اله و



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۸۵) که در پیش رویی مجسمه و دو پادشاه در اقصی کنج محل بنوده ملازمان با شاره او در سر تخت پل گردن آن پیاپی یکجا دراز داشتند و ولی محمد سلطان را قرین اسنار و احترام بشهر در آورده و بوازم خدمتکاری قیام و اقدام نموده پسوز ولی محمد سلطان در مراد آرا می مرقه بود که در همان چند روز غنچه را بایات نصرت آیت حضرت اعلی شاهی ظل الهی مجسمه اسان و آمدن نور محمد خان که با عن جبهه وارث مکت مرد شایمان و آن خود بود در آن ولایت بنده آواره شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دسترسست که از شرف خدای یافت دل از ملک مال برداشته از چهار جو میا و در اندر رفتند و ابوالمجدبی که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قرباش بدست در آمدن فیما بوجزبهر دار شده در لشکری اراق قلعه و اسباب قلعه داری بود که بهمانش خبر گشته شدن عبدالنور خان رسید به تحقیق انجامید ابوالمجدبی چون می در بشکله مضطرب افتاده اراده نمود که اگر ارباب انالی ملک مقام و دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری به نمایند شهر را محافظت نماید تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی خود او زبک کس قرار یافته در این اندیشه بود که از قلعه دستجو در ادکان خبر رسیده که فرما دوازه هزار کس از قرباش بدستجو در رسیده ابوالمجدبی از این اخبار سر اسیم گشته مجال توقف و قلعه داری نیافت و از بیکه عموماً مضطرب احوال گشته گفتند که از قضای فکلی دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته ادبار روی باین طایفه آورده است پادشاه مستغنی نیست با چنین حال بر سپهر ملکی که انکار صد ساله قرباش است تازه بقصر فراماده بود تلاش نمودن از عقل دوازه است تا فرضی هست و محصور نشده ایم از تلاطم اوج بحر محن اهل و عیال خود را با صلح بخت رسانیده بمانی رسانیم بعضی جدا گفتند که چرا شهر معور را بقرباش کنه ابریم شهر را خارت نموده مخرج حلائی صنیع مبارک حضرت امام الحج و الانس و میل رقص سر کسند مبارک و آنچه از حلی و زیور آستانه موجود باشد تصرف نموده روانه شویم جمعی از سادات و عقلا که در آنوقت در مشهد مقدس بودند از این اندیشه اطلاع یافته ابوالمجدبی را از بیم او باش و خوف بمانی و بازخواست تنگ چشمان اوزبک از این اراده منصرف ساختند و او ترک این اراده نموده بولایل مقوله جلای اوزبک را ممنوع ساخت که چون ده سال است که ملک این ملک خورده اند حق بخوار کی منظور داشته در تنگ عرض و نام و غارت اموال مردم نهی شده که احتمال مفاسد عظیم دارد و کنوشند بصحت و سلامت و از نشوند و ادات و عطای شهر محراب خست گفت متوقع از شما آنست که بریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامه و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کس بیاید قرباش نفرستد و از اینجا خبر نهند تا اوزبکیه از بیم آفت و مسخافت این بوده خود را بمانی رسانند و بهمانشده ای کوچ در دوازه و تمامی اوزبکیه از پیاده و سوار مستعد بیرون رفتن شده از دوازه میر علی آمو بیرون رفته براه سرخس روانه شدند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات انالی و ارباب مشهد مقدس کس نزد فرما دوازه آمدند بجهت فرستاده از اینجا خبر دادند و فرما دوازه همان ساعت کوچ کرده مشهد مقدس آمده داخل شهر شد و بعبادت زیارت آستان ملک آشیان حضرت امام الحج و الانس مشرف شده عرض داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس با زیارت نامرکت اشرف فرستاده در وقتی که موکب های یون شاهی بموضع اسبابی شقان و جور بدر رسیده بود کس فرما دوازه و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار مترتباتاً رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمجدبی و اتباع او از رخ گذشته بزور آباد آمدند شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنه هرات بر سر سلطنت جلوس نموده و اداری خراسان بدرگاه او شافقه طوق منبر داری او بر گردن نهاده اند و دین محمد خان که از قضیه سیر و ن آمدن او دوازه دست دادند مشهد مقدس معنی خبر یافت کس فرستاده او را با لشکر بان و اتباع هرات برد و او را در معرض ریغ و خطاب عتاب آورده و حاضر بنمود که چرا ولایت مشهد مقدس از دست گذشته

# سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

فاصله آن معتبر رسیده خبر گشته شدن عبدالمؤمن خان برباط رسانیدند حاجی بی در کعبه تخرید اندیشه غوطه خورده چون آواز هتوت (۳۸۴) موکب همایون حضرت اعلی شاهی غل آتشی و حرکت عساکر مضوره قربانباش خراسان رسیده بود و در مادرانتر از زاد وطن کسی که شایسته پادشاهی باشد چنان داشت و با انجمنال بهیتم سلطان معادمت نمیتوانست کرد اعیان اوزبک بهر استحضار گشته قرار دادند که بهیتم سلطان را که بشجاعت و دلادری تصاف در و برباط آورده و در القبا ارجند خانی لقب سازند و از خراسان بجای بر سر او جمعیت نموده بمراسم مملکت مشغول گردند و بجای صلاح خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی بازو کس نزد او فرستاده از انجمنال حسبه دادیم سلطان که بعد از این بدین محمد خان تغییر خواهد یافت بعد از تحقیق آن خبر سرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال کج نهاده بخارنخوت و غرور بلخ و ماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود داد و خلافت را به محمد سلطان که با او اظهار عداوتی اندامی نموده بودند از او بفرستادند لشکریان با و پیوستند و حاجی بی با اشراف اعیان شهر و عظمای اوزبکیت که در آنجا بودند بی اسلحه و یراق به استقبال او شتافتند در پل مالان ملازمت رسیدند و پیش از نژده کورنش نموده و در رکاب عالی او سبک گردانیدند اما در آن روز ساعت بود و قمر در طریقه محرقه بود و دین محمد خان از خوف آنکه مبادا صورتی دیگر روی نماید مقید بیک ساعت نماند و در آن ساعت بخش و خل شهر شد و در بایع سبک که محل نزول سلاطین است و نزل کرده طرح سلطنت انداخت و یغما بستمات مادیات و ارباب و امالی با طرف و جوانب خراسان و پستخقان قلاع و بلاد فرستاد و چون باری محمد خان بدین کلان او از سفر فرج آمد همراه بود و بزرگترینی است منظور داشته اسم پادشاه بر او اطلاق نموده خطبه و سبکه بنام او گردانید و امر حاجی خراسان بقدیم اطاعت و انقیاد پیش آمد و بر سر او جمعیت نمودند و او طرح آشنائی که با حضرت اعلی شاهی نموده بود بر طاق سیاه نهاده در مقام ضبط مملکت خراسان درآمد و هر یک از امار و اعیان اوزبک را فراخ حال بنا صبا علیه خصاص داده فارغ البال بر چهار بابش سلطنت تکیه زد (شعر) خوش گرفتند حرفیان سر زلف ساقی گرفتار بکند ارد که قماری گیرند در اول حال که خبر گشته شدن عبدالمؤمن خان و آواز هتوت لشکر قربانباش خراسان رسیده نوعی اوزبک خراسان را املاشی ساخته بود که بجای راه صواب گم کرده اندیشهای تبا و فکر با بیجهل نموده حفظ حال خود در آن تصور می نمودند از جمله سیلیمان بیاول که از امار معتبر اوزبکیت و در آنوقت حساب فرمان عبدالمؤمن خان حاکم مرو شاه جهان بود قاسم سلطان نامی را که می گفتند از نژاد جانی بیک خان و از اقربای عبد الله گشت و در لباس پس فرو درویشی در آن ولایت بنیام و نشان بر میر و دست آورده با اسم سلطنت بر او اطلاق کرده بولایت مرو بجا و چهار جوس و با و رود و آنقدر در قمر احتصاص کشید و بعد از آنکه خبر استیلا بدین محمد خان در خراسان سموع او گردید از آن جرات نام و پیشان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دوختن بخت و نوشت و بقاسم سلطان بزرگتلف نمود که غیر با و نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که در ملک و مال مدخلی و در سلطنت جز نامی نداشت از اطوار سیلیمان بیاول آثار مذمت و پیشانی تفرس نموده در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد زند و چون بدین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سیلیمان بیاول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بمر و فرستاد مشور استمات با اسم سیلیمان بیاول ارسال داشت و نیک و بد جمات آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که بر چه برای او تقضا نماید بعل آورده و در مرو سبکه با اسم باری محمد خان بدین کلان و زنده ولی محمد سلطان بمرو رسیده سیلیمان بیاول به استقبال او او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده با گراه با خود همراه برد اما در وقتی که بدروازه رسید بمضمون ایستاد

دین محمد خان  
جلوس به سلطنت  
بر برباط



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۸۳)

نشانده جمیع امرا و بزرگان کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت پادشاهی عبدالمؤمن خان آنچه دروغ موجود بود قبضه تصرف او کردند  
 بانوی غلی زمام رتق و تقی امور را در قبضه اقتدار خود گرفت و امرا و وریش سفیدان بصلاح و مشورت او بیسج قوی فصل نمیدادند سبحان  
 الله این چه بوجوبی است که از سعه بازیهامی فلک لعبت باز پرس پرده غیب بر صه ظهور میاید الحال چون اخبار بخارا و جلوس  
 محمد سلطان سموع او را بکسب گنج گرید برای و صلاح عقیقه مذکوره بامرای بخارا باط مخالفت او در نور دیده از جانب عبدالمؤمن  
 خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته او را تسلیت و مبارکباد و جلوس خانی گفته و التماس نمودند که عبدالمؤمن خان را فرزند  
 خود دانسته بطریق زمان عبد الله خان و عبدالمؤمن خان هر یک در مقدره دولت خود ممکن بوده بمعاضدت یکدیگر بدارائی مملکت خود  
 باشند که بیکانگان را مجال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از اغراض استار سلطنت آن دودمان بختیست حال نمودند  
 متفق اللفظ گفتند که عباد الله سلطان را هرگز پسری نبود و معینی قرع سمیع هیچکس از مردم بیرون و اندرون محسوم و نامحرم نشد  
 و این مکر و تدبیر است که از روجه عباد الله سلطان بطور آمده اما عهده وریش سفیدان بجهت آنکه مردم را بخود رام سازند قصد  
 می نمودند و مصلحت وقت انکار نمی نمودند و از جانب پیر محمد خان برین با و نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار تشکر  
 و خرمی نمودند و مملکت عبدالمؤمن خانی را بر او تسلیم داشتند مشروط بر آنکه در بیخ بنام او بکشدند و در خطبه اسم پیر محمد خان را بر اسم خود  
 مقدم دارد چون منشور دولتشان بر قم توفی الملك من تشاء آرایش نیافته بود قتم بیکدیگر امتیث پذیرفت و در همان چند روز  
 بساط دولت ایشان در هم نوردیده گشت چنانچه از سیاق کلام آئینه بطور می یونند

ذکر احوال خراسان و جلوس پیر محمد خان در هرات بر منسد سلطنت و حتمت احوال او و ارتقا  
 لوا می دولت باقی خان برادرش در ماوراءالنهر

سابقاًست که از شن یافت که تیم سلطان این جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان با برادران و بعضی محال خراسان  
 بکرم برین حکومت مینمودند و تا میان عبدالمؤمن خان و حش و نزاع آمده پدید بود ایشان بلا حظ حقوق تربیت عبد الله خان اعلات  
 عبدالمؤمن خان نمیکردند و بامرونی او زیاده تلافی مینمودند بعد از فوت عبد الله خان که عبدالمؤمن خان در سلطنت و بادشاهی  
 استقلال یافت و قطع رشتنجات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پیرایش از اگر قتم محسوس کرد و خوف و دشت  
 برایشان استیلا یافته التجار بپای دولت حضرت اعلی شاهی ظل الهی آورده بوسیله کجخلی خان حاکم کرمان دست در ترک  
 امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر قوش بیکی خود را بجهت عرض خلاص بخدمت اشرف فرستاده و بستمظار رساند  
 و بهرامی سنوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبدالمؤمن خان کو قتم خواست که بمطالعه لیل قلع هرات یا  
 که تحت خراسان است دست آورد باین غریمت باندک مرد می بخوالی هرات آمد و امرای او بریکه که در هرات بودند با وجود کثرت  
 جنود قدرت بیرون آمدن نموده قلع کشیده در مقام مخالفت شدند و او چون راه بقلعه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت  
 نموده باز گشت در همان ایام مرتبه دیگر بامرونی و هزار کس بر سرزاده آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین اسفر از اجت تصرف در آورد  
 غریمت هرات کرد حاجی بی حاکم ولایت هرات در شهر توقف نموده ملاقرا و ستید محمد سلطان اباد و هزار کس بمقابل او فرستاد  
 ایشان تا پل مالان آمده کس نزد تیم سلطان که در اسفر از بود پیغام دادند که ترک بی اعتمادی کرده باز کرده و الا محاربه را آماده  
 باشد مشارالیه باین سخن التفات نموده از اسفر از اینبار نموده زیار نگاه هرات سیده مستعد محاربه بشماخت شد و ملاقرا و سید  
 محمد سلطان صف پناه آراسته در مقابل او ایستاده و هزار جانبین دست بستممال آلت قتال نبرده بودند که از جانب بیخ و کجا

## سال دوازدہم جلوس شاہ عباس اول

(۳۸۲) چہ خدمتکار و چند غنہ از نہا و مطربان طی مسافت نمود شبی از شبہا کہ از پہلوی دیہی میگذاشتند عبد القہد بہادر و محمد فی بہادر بہ  
بت آئیدہ درآمدہ در کنار راہ پس دیواری نشستہ کاہنہا بر سر چک آوردہ انتظار ورود او داشتند بعد از آنکہ مردی کہ از پیش  
کہ نشند عبد المؤمن خان با چند نفری کہ ہمراہ بودند چون بجای کینجاہ رسیدند ہر دو در روشنائی مثل شست کشا دند از رضائی  
تیر ہر دو بہر ہدف مقصود رسیدہ خطافند و از اسب غلطیدہ ایشان با شمشیر ہای آختہ بر او رسیدند مشعلہ اران مثل را بر چرخہ تختہ  
نہا و مطربان کہ مردمان تازیکن بودند از بیم شمشیر سرخو در گشتند و ایشان فی الفور پسر او را جہا کہ دیکت کس از ہما بریزد  
ایستادہ بود او را ہم پارہ پارہ کرد و سوار شدہ رو بجای آوردند بعد از لحظہ کہ مردم عقب رسیدند او را در سوراہہ کتہ دیدند  
بعضی از اہل اہل عبد التیمع بہادر میراخور و دیگران کہ از مقدمہ واقف بودند بہمان شب و آنہا بجاراشدند اما اکثر مردم در آن  
اطلاعی نہ یافتہ صبحا کہ بار دور رسیدند و از خان اثری ظاہر نہ تصور مردم آن بود کہ خان صبح بکجا رزقہ آئیدہ مردمان از  
صورت حال بار نمودند و فقرت و آشوب عظیم در میانہ اہل اردو پدید آمد امر او لشکریان و کوہہ شدند ملازمان قدیم عبد المؤمن خان  
و امرای بلخ از خنہ زین و احوال افعال او آنچه توانستہ بودند از روی توجہ سلج آوردند و امرای عبد اللہ خان و لشکر بخارا  
اکثر بیویات او را غارت نمودند و بجای را بازگشتند و چون کسی کہ شایستہ سلطنت بود باشد در بخارا نبود ناچار سلطنت پر محمد خان کہ از  
نشاگونہ را و راہکار آمدہ از قلاطم امواج بحر غضب عبد المؤمن خان بکجا رفاقتہ بود راضی شدہ ہم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرد  
خطبہ و سکہ بنام او نمودند و صورت حال محمد باقی دیوانیکی کہ در پسر قند بود اعلام دادند و امرای عبد المؤمن خان سلج رسید  
بعضی ارادہ نمودند کہ پسر عبد المؤمن خان را کہ طفل دوسالہ است بجای پدر در سلج پادشاہ کردہ الکاہی و ملکیتی کہ در تصرف عبد المؤمن  
خان بود از کینا رآب جیون تا سرحد قربا ش ضبط نمودہ از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف این را میخواستہ بودند گفتند  
کہ طفل دوسالہ شایستہ سلطنت یافتہ را جوان کار آرمودہ میباید کہ با عادی مقاومت تواند نمود جانی بیک سلطان خود  
زادہ عبد اللہ خان را کہ پدر دین محمد خان و باقی خان است عبد المؤمن خان کہ قند محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم  
بعضی مجال بودند ارادہ کردند کہ او را بسیر و ن آوردہ زمام سلطنت سلج و خراسان را در قبضہ اقتدار او نهند و یکی بدین نگاشتن عمل نمود  
سلطنت جانی بیک سلطان در خطبہاں رسوخ یافتہ بود از تقریرات ایزدی زو جہ عباد اللہ سلطان برادر عبد اللہ خان کہ بعد از تو  
او بجای عبد اللہ خان درآمدہ بود و یکدہ خراسان عباد اللہ سلطان داشت کہ در جہا کہ عبد المؤمن خان بود و در خانہ او فوت شدہ سلج آمدہ  
مای و یار محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بدین او رفتہ او را از سر آمد خود آگاہ کردند و انکار ہمبغنی نمود ریش سفیدان  
عرض کردند کہ چون پسر عبد المؤمن خان طفل است و دیگری اردو دمان سلطنت نیست علاج سلطنت او بچہ خواہر زادگی عبد اللہ خان  
راضی شدہ ایم آن بانوی عظمی گفت کہ اردو دمان پادشاہی پادشاہزادہ قابل و سزاوار سلطنت بہت ایشان ہستفا نمود  
گفت کہ شوہر ہم عباد اللہ سلطان پسری از جاریہ داشت عبد اللہ امین نام و بعد از شوہر ہم چون مادرش فوت شد من او را محال نمودم  
و از خوف عبد المؤمن خان کہ مرا قتل اقربا و بنی اعوام بستہ بود من او را تا غایت در لباس دختران پرور دہ نگاہداشتہ ام و بہت  
ایشان را تعجب است اذچہ ہرگز نشنیدہ بودند کہ عباد اللہ سلطان پسر می باشد آنچہ کہ بعد از آنکہ ایشان را قسم داد کہ با او غدر نہ  
ہما نہ است او را متبیس بلباس سیر و ن آوردہ بدیشان نمود ہر چند میداشتند کہ اینچنانیت فروغی نہ آرد از صدق با  
چون جہاں قابل رسیدہ بظہر آمد و اسم برادر زادگی عبد اللہ خان در شیت امور سلطنت بسیار دخل بود راضی با منبغی شدند و جہا  
او را بکام ہم بودہ موی ہر شش کہ بطریق کیو در از بودہ خاشبیدہ و لباس ذکر و قس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نمودہ بر سلطنت



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

در رفتن بمرقد عجلایا میرسنو و با بجله با حصار عساکر خود در آن داده با غلبه و از دو حام تمام از پنج بیرون آمد و بتانی طایف میفتد  
و کسان پیشتر فرستاده منزل بمنزل مرتصد خبر بود و شهرت داده بود که چون پرم بهار است عبادت او سرودم بهار روز که فوت عبد  
خان در سمرقند شیوع یافت چند کس چند رسانیدن این خبر و دانند و دوی عبد المؤمن بخان شدند که بزرگانی بهره مند گردند کسی که بی  
رسیده مرده داد اعتماد کرده آن شخص را کسب اندیده فرمود که زبان او را از کام او بیرون آرند تا بفعل نیاید شخص دویم که رسیده  
داد و دانست که وقوع دارد با و هم اعراض کرده گفته بود که خبر فوت پدر از آسان آسان میران نمیتوان گفت شما چرا بی تا بل  
خبر داده خاطر مرا مخزون مبارزه و کربهای شاد کامی میکند اما از بشارت و غمی در پوست نیکبخت شخص سیم که آمده خبر رسانید  
و اتفاق محمد باقی دیوان یکی و سایر امارات سلطنت خود شنید ترک خود داری کرد مجلس عالی پادشاهانه آراسته بر تخت سلطنت  
جوسس کرد و نقارهای شادمانی با بسم او بخوانش در آوردند اما همچنان بتانی میرفت روز بروز امار و عساکر او بزرگتر از اطراف  
و جوانب با استقبال شتافته کورنش نمودند در آشنای طریق شنید که هزاره سلطان برادرزاده عبد الله خان که در حدود سمرقند و قاصبت  
بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبد المؤمن بخان اظهار نمیداد و دوستم سلطان و او از بک سلطان که از استیاری او میداد  
و انقیاد هزاره خان نمود و لشکرهای ناشکست و سمرقند در غلال علام دولت او مجتمع عبد المؤمن بخان پادشاه نفاک خویز و  
بقاوت قلب موصوف بود و بابت بی امانی تو خجسته است و ایستار از خار کله ارد دولت میداد است هزاره خان و اقربا و خویشا  
چون بر اطوار او اطلاع داشتند از آنچه میانه او و پدرش واقع شد قیاس حال خود میکردند بجهت خط جان خود و سر زندان و مقام  
خلاف او شده بودند با بجله عبد المؤمن بخان در کمال عظمت و اقتدار بجهت سمرقند آمده پای بر بند جهان بانی نهاد و با لشکرهای پنج گانه  
دستورشی و سمرقند و آنحدود دفع فتنه هزاره خان را و جهت ساخته بجایب ناشکست رفت و ایشان مجار به پیش آمد و مینا الجا بین حربی  
صعب اتفاق افتاد چون اکثر حشایق بک بجایب عبد المؤمن بخان کرده بودند ایشان منظم گشته بدست در آمدند و عبد المؤمن بخان ایشانرا  
با سر زندان و کور از پای در آورد و قطع صلح و قیاس داشت کرد و حکومت سمرقند را بجهت باقی دیوان یکی داده و بر محل حکام  
تعیین کرد و مطنفر و منصور بخارا مراجعت نمود و سلاطین زادهای متزاق و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت  
انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربای اعمام و خویشان بهر کس مظنه رشد و قابیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای در آورد  
مجله دو دوازده دومان خود بر آورد و سواهی سپید محمد سلطان نامی که مرد کونکری در ویش بود و همیشه از کمال فقر و ناخرادی در کونکرها  
بر میگرد و او را قابل کشتن نمیدانست و در غفلت دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبد الله خان زنده نگذاشت و از بخارا با  
عظیم باراد و پورش خراسان روانه گریه

ذکر گشته شدن عبد المؤمن بخان و جلوس پس پر محمد خان در بخارا و عبد الامین بخان در بلخ و سوا  
آن ایام از گردش چنین مینا قام

عبد المؤمن بخان چون در امر سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموما با ارامی عبد الله خانی مخاطبات عتاب آمیز نموده بخان کنایه  
آیز می گفت جمعی که کمان حد اوت و بخود داشتند بفر خود افتاده گمان بردند که چون او بیخ میرسد نسبت ایشان کمون خاطر خود بران  
خواهد آورد و عبد الله بخان در آید آخر عبد الله خان و محمد قلی بهادر سخت گمان که از اینکه جوانان شجاع بود و مقتدر قتل او گشته بایک  
مواضع نموده در کین فرصت نشسته عبد المؤمن بخان بجهت آشنه او گرمی هوا شب کوچ میکرد و در سواری بایک قاسیان و شقا و  
و اهل خدمت یک تیر پرتاب پیشرو امار او چو کمان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پسر میرقند و او در این میان با جلوداران و دو

# سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

(۳۸۵)

فوت عبد الله خان  
پادشاه ایران  
در سنه ۱۰۰۰

آه حال نورادر کون یافت و مشاهد نمود که اطباء دست از معالجه داشته اند و او را شوری نمانده بهتر در که با محمد باقی تالیق  
ملایمت آفرینان و بکربانی و سخنان عاقلانه او را از منافعت باز آورده خاطر نشان او کرد که صلاح ما تو بهر دو در فتن  
نت چه عبد المؤمن خان بجهت که بمن بی التفات با تو هم هست را هر دو گریبان بست او دادن از عقل و راست قیاس و قیله  
بر ات با شرم مانی نصیر خود را نسبت تو و بیچیک از دو تو همان عبد الله خان بطور مستی نماند آورد و چون اینی در عالم معالجه دانی را  
بجائی داشت محمد باقی دیوان یکی بر فتن او را ضعیف شده با یکدیگر عهد و مشرطی چند کرده پس چون آمده سوار شد و در وقت فتن  
او عبد الله خان و دینت حیات متقاضی حبل سپرده بود اما او در بیرون اظهار کن مکنی کرد و از ملازمان او احدی خبر نداشت  
اما از غایت اعتماد که مولانا ناستر که از امر امی تأمین سیر قلبا با تربیت یافتگان او بود داشت فوت خان را با او در میان نهاد  
بود چون بخوار و رجوع رسیده حلقه محبت آوردن کشتیها توقف نمودند و دست کس از کشتیها نماند بر دسلام کرده بعضی احوال خان  
کردند میر قلبا بابی اختیار شروع در کردید که در حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا ناستر با بعضی ملازمان دیگر مواضع نموده گفت که  
این مرد از پادشاه میگریزد و میان قلباش با خجاستی خواهد رفت ما او بجا میرویم در وقتی که میر قلبا با خواست کشتی در آید مولانا ناستر  
گفت که عبد الله خان از عالم رفته و حالا پادشاه او را بک عبد المؤمن خان سپرد است شما تا او را ملازمت کنید و از جانب او  
بجکومت مضروب هرات نشوید و منور او در دست نهشته باشید شما را در قلعه هرات خواهند گذاشت اولی اینست که برست راه  
بلخ روانه شده بکورش پادشاه مشرف شویم میر قلبا با خواست که بخان معقول خاطر نشان او نماید که درین وقت یدن او مصیبت  
معلوم کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق کرده همین سخن میگویند مولانا قرا صریحا گفت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد عجب  
شمار اگر تو محبوس بخندم خان خواهند بر دیر قلبا با غلوی مردم در این باب دیده هر چند دست باز و فایده نکرد و انجاعت او را فتن  
مجبور ساختند روی بدرگاه عبد المؤمن خان نهادند و میر قلبا با با الصوره قطع نظر از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس و از رو  
انقبوب شد و در وقتیکه عبد المؤمن خان از بلخ سیرون آمده روانه سر قند بود میر قلبا بار آوردند و او در آن حال از آمدن  
شمار آید اظهار داشت و قرحی کرده انواع التفات کرد و میر قلبا با معروض داشت که نصیری که غایت در مواد خدمتکاری واقع  
شده بجهت حایت نگهزینی و پس حقوق لیسفت بود بعد لیوم حضرت خان بفرستند آنچه از دست آید در خدمتکاری و جانب پارسی  
نخواهد بود اما مولانا ناستر احسن خدمت خود ظاهر ساخته عرض کردند که او میخواست هرات و در قلعه هرات استحکام داد و این  
مخالفت افرازد و ما او را بعنف اگر آه آورده ایم مجله عبد المؤمن خان در مقام اتمام در آمده گیرانید اول تبخیر اموال و اسباب  
او پرداخت از مردم خراسان استماع شده که از اموال میر قلبا با آنچه هزار تومان در خراسان ما و را از آن بجهت بپشت  
بعد از آن تفصیل اموال در مقام سیاست در آمده منبر بود که هر دو سپه را در برابر پدر بطریق کوشند و ج که دزد و گفت  
پیران در مذاق پیران تلخ میباشند یا نه پس تو چگونه در میان من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدر مرا ضایع کرده از پا در آورده  
بعد از قتل پیران چنین مسوع شد که خود تیری بر بسته آورد دیگران با تمام کارش پرخاشند و بعبوت تمام کشته شد و در اول حال سلیمان  
یسا و را بخواست هرات فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را بجا جی پی که از ملازمان و دو تو را او نبود داده و ردان نمود و او  
برعت و استعجال هرات رسیده بچار باش حکومت تجرید اکنون بر بسته احوال عبد المؤمن خان باز کردیم در وقتیکه فرساده  
محمد باقی تالیق متعاف یکدیگر بلخ رسیده و او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی تالیق در آن  
او بزودی کرده بود و بیکرهای دور افتاده چون با مرای عبد الله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر با و کرده بودند بی اعتماد بود

قتل میر قلبا  
پادشاه ایران  
در سنه ۱۰۰۰

قتل میر قلبا



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

بعضی منسراق که از حصول و سطوت او خبر باو بندگان میسر شد سر بختیان برآوردند از آنجمله توکل سلطان قراق اسم خان  
 بر خود اطلاق کرده با شکر عظیم بر تاخت آمد و عبد الله خان او را شایسته مقابله خود ندیده مانده است و امرای ثغور ممالک و  
 لشکریان خود را بدارند و او را فرود نمود و در میان تاخت و سرقت میانه آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاد و شکر عبد الله خان که از  
 بهایت جلوس الی غایه در جمع معارک فیروز جنگ بودند در معرکه شکست خورده اکثر اموال و معارف پناه عبد الله خان و چند نفر از  
 سلطانان اقربای او قتل آمد و بقیه التیف شکسته و پریشان حال بجا را آمدند و بمغنی علاء که دُورست و پریشانی خاطر او که از اطو پسر  
 داشت گردیده بمقتبت بدارک آن کاشت و کس طلب میر قبا با کوکلتاش برات فرستاده همیشه درین فکر بود که لشکر با جمع کرد  
 جبر آن شکستنی نماید بعد از آمدن سیه قبا با و اجتماع عساکر موجه دفع فتنه و انتقام توکل خان کشته بجانب سمرقند نهضت نمود  
 و در آنجا از غایت اعراض که از مخالفت و نفاق سپه و چیرگی لشکر قراق داشت فرجش از جاده اعدال منحرف گشته بهلوستر  
 ناتوانی نهاد و عاقبت در دیت حیات بقاضی اجل سپرد

**ذکر فوت عبد الله خان و جلوس عبد المؤمن خان پسر او و اختتام احوال سلاطین و وزبکیه**  
 که بعد از عبد الله خان پایی بر بسند دولت نهادند

در او سنه تحاقوی یل است و الف که عبد الله خان در خط سپهر قدیم بکار گشته صاحب فراش گردید هر چند طهارت و رعایت و ادب و کوشش  
 مفید بقا و محمد باقی تالیق دیوان یکی که از پسر ارامی عبد الله خان بنزید شوکت و اقدار استیاری داشت اگر چه از عبد المؤمن خان  
 خایف و هراسان بود و اعتمادی بجانب او نداشت اما چون میدانست که با وجود سپه صلبی سلطنت برادرزاکان اتفاق نمودن  
 عقیده مردم و تثبیت پذیریت طوعا و کرها سلطنت و راضی شده در مقام دولتماندی درآمد و در غیبه کس فرستاده او را از بیماری  
 پروایک مرض علاج پذیریت خبر داده بآمدن سمرقند ترغیب کرد و در آن هنگام میر قبا با در سمرقند بود و چون در انشای گزارش  
 قضایای خراسان و ماوراءالنهر اسم میر قبا با مکرر آمد و کور شد لازم نمود که برخی از احوال مشارالیه و اختتام حال او و  
 که از ثقات آن ولایت سمع شده در رشته تحریر گشت مشارالیه سمرقندی الاصل فاما درش ای عبد الله خان شده و او را شیر داده بود  
 بعرف از بکیه و چنانی برادر ضاعی را کوکلتاش میگوید بنیجه او کوکلتاش عبد الله خان بود و بعد کس فضایل و کمالات نمود  
 بنظم اشعار زبان میگوید در بدایت حال که عبد الله خان در ماوراءالنهر لوائی سلطنت و جهانداری بر فراخت از میر قبا با و  
 خدمات و جان سپاری بنیجه طور رسیده و میر سیدنا که از آثار در شد و کار دانی و حقوق خدمات و از شربت یافته یونان  
 اعتبارش میافزود و چنانچه عالی منصب امارت جمع داشت و چند سال در کمال عطف و اقدار حکومت بر اقام نموده بامرد  
 آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده میکرد و همیشه با ثقات جناب خانی محمود و جمیع امارداران دولت بود و با بکله چون عبد الله خان  
 در آن بیماری از صحت خود مایوس گشته بود از غایت شفاق و تهنیتی که میر قبا با داشت و میدانست که عداوت عبد المؤمن خان با او  
 در چه مرتبه است رخت انصاف با و ارزانی داشت و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه میرات  
 رسان که از آن سبب عبد المؤمن خان امین گردید و در آنجا هر چه مصلحت آنی چنان کن مشارالیه از خدمت پادشاه مقرر گشته آنها  
 گرد که خان مرانجه متنی نامور ساخته با میران و طارزان که بمراد داشت سوار شد که روانه شود محمد باقی تالیق دیوان یکی که از قضیه  
 آگاه بود بمطئه آنکه مبادا عبد المؤمن خان بر قن میر قبا با و او را مواخذه نماید در مقام محافطت درآمد سیه قبا با چون دید که در انوقت  
 که مردم از حیات خان مایوس شده اند سینه با او نمیتواند کرد اول بخدش خان رفت که از او استعانت جوید چون بر سر رسیدن

سیرت احوال  
 قبا با

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

نموده برعت برق و باد روی با بظرف نهاد شاه محمد آید جان همیشه در خدمت عبد الله خان بدوستی و بد آموزی پسرش مطعون بود (۳۵۴)

میگفت که بجز یک و اغوا ای و این اعمال از پسر م بطور میرسد درین وقت شاه محمد مذکور بجهت رفع مظنه حلال کلی خان کلان منظور داشته معتمدی فرستاده او را زمانی اقمیر پسرش آگاهی داد عبد الله خان در وقتیکه بزم پادشاهانه آراسته باند مار و مطربان و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر الیغار با و رسید چون با بعد و دی بزم سر صحبت آمد لشکری همراه داشت بمذاهب و پیش توانست آید راق و اسباب و خیمه و خرگاه بجای که آشته با اسبان با و رفار روی توجیه بخارا آورد و در مسرخ مسافت طی کرده بود که عبد المؤمن خان باغ مذکور رسید و صلا ملقت راق و اسباب نشد از عتبان الیغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبد الله خان برعت برق و باد خود را بخارا انداخته در دُوب شهر آمد و باخت عبد المؤمن خان چون دانست که پدر بمغان شمال و صبا طعی مسافت نموده با و رسیدن مکن میت عنان از الیغار باز کشیده با شکری بخارا آمد چون بنیسه تاعی او برده مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود و بجهت و توفیق تشریف آورد و پنج روز بکویت شده بودند متعذر بخدمت شده بغرم پای بوس آمدم اکنون قناس دارم که رخصت و دخل شهر کنون ارزانی دارند و بهر روز شغلا انجمنه استمد عای کورنش میکرد عبد الله خان اعتماد نمینمود و رخصت نمیداد و صیح القولی استمع شد که درین قضیه عبد الله خان از ابنوعی شعله غضب در باره پسر اشتغال یافته بود که مکرزا اظهار میکرد که ای عبد المؤمن اگر از عسکر امان نیام چنان کنم که تو اسب خود را زمین بیکرده باشی مرد نباشم و اعراض بر او مستولی شده دست بر سر میکوفت با خود خطاب میکرد که ای عبد الله بعد از رخصت و بخیال که کوی مردا کلی از عرصه جهان ربودی آخر از شاه خود که خیمه بد نام عالم شدی و برینج بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکر با طلب داشت عبد المؤمن خان هر چند سعی نمود و قسم با آنها بخدمت پدر فرستاد که مظنه خان باین سمنزد غلط است خان القالی بیکر و مجله عبد المؤمن خان چون بمطلب خود نرسید و برو ظاهر شد که شاه محمد الیجان افشای راز او نموده بود او را در همانجا بیست ساینده و تحقیق پیوست که حسب الفرموده عبد الله خان لشکر عظیم از همه طرف روی بخارا دارند خوف و هراس بر دوستی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکر با اطراف و جوانب بخارا رسید در موب خانی جمع شدند عبد الله خان در کمال قدرت و استعجال مغرم تادیب که شمال سپه از بخارا بیرون آمده روانه طرف بلخ شد و عبد المؤمن خان مضطرب الحال بکبار آب رسید و میخواست که عبور نماید در این اثنا شایم بی که حاکم مرو بود و از عبد الله خان رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبد المؤمن خان نموده بود رسید او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکر با می خود که در بلخ انجم نموده در کنار آب مستعد قال کرد و عبد المؤمن خان بصوابه اید و عمل نموده در کنار آب پای ثابت استوار داشته بودند عبد الله خان که کوچ بر کوچ بر سر او میآمد توقف او را بقصد محاربه بشنیده در آمدن متامل شد ریش سفیدان و میا مادر از انهر پای در میدان اصلاح نهاد و سر و سرخان بر عطف آینه از این اراده منصرف ساختند عبد الله خان شایم با باد و کس که مادیف میدانست طلب داشت عبد المؤمن خان آنجا متراپیش پدر فرستاده و عبد الله خان ایشانرا است نمود و بزرگش و هر دو بسلامت بمقر دولت خود مراجعت نمودند از صیح القولی مسموع شد که او از عبد الله خان نقل میکرد که بعد از آنکه کمر میبگفت در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فریور بخت آمده هر گشت بدشمن نمودم عبد المؤمن خان که از عمر و دولت متعینا در آخر عسکر کرد عا فرار بر روی روزگار منی بخت و چون حقوق و عصیان نسبت بد رطایر ساخت آخر بفرین بد کرد فار آمده از عمر و دولت متعینی بد چنانچه از کلام آینه بوضوح می پیوندد و با بجمه چون اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در زکستان شیوع یافت



جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(FVV)

نزول نمود و بایسره در آنجا ملاقات کرد و عبدالمؤمن خان نیز مصلحت وقت در احاطه و انقیاد پدر دانسته در مقام تواضع و ادب بود  
عده قصیرات عوانت و با اتفاق یکدیگر چند روز در مدو و سرخس سیر و لشکاره برداشتند و میر قلی با حسب الامر خان عبدالمؤمن خان را  
نیز تکلیف سیر برات نموده سپرد و پدر با اتفاق برات آمدند و میر قلی با عنوانم میر با بی برداشتند و طو بهای بزرگ سرانجام نموده بجان  
کلان و خان خور و یکیشای لایق کشیده تا عبدالمؤمن خان از میر قلی با بجهان آرزو کی داشت و سخنان عتاب از سرخس و انکیزفت  
با و بر زبان میآورد و او را بتقلب و تصرف اموال و یوانی مسموم داشته محمد باقی دیوان یکی و جمعی را که در خارج عبد الله خان را سخن  
داشتند مخربک میخورد که در باب او دوستی که با قرباش میگردید سخنان بعضی رسانیده تا عبد الله خان از خات اعماد می که میر قلی  
داشت اصلا گوش سخنان آنرا باب غرض داشت القصد عبدالمؤمن خان در برات از پدر التماس نمود که مراجعت بمقام سلطنت از راه  
منج نموده چند روز در منج بماند و باشد عبد الله خان مقرر شد که میر قلی را بمذول داشته رخصت داد که بمنج رفته بنه سبب صلیت  
بگوید که از آنیکت رسیدیم جمعی از ثقاته نقل نمودند که عبدالمؤمن خان تختی مرتفع از طلا و جواهره یک در خراسان و بدخان بدست  
آورده بود و زردبان ته پاییز رفته که از آن زردبان بخت بر آید ساخته یکت جت پرم ساخته ام که چون بهجانی من آید برای  
اولعب نموده خود در پای تخت بخدمت ایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم بیکش کنم اما جمعی که از دخایف بودند و کبرسان  
خصوصا میر قلی با می گفتند که جلد اندوزی بنمایند و سخنان او فسر و غی ارضدق دارد و غرض آنست که پادشاه بی دهنش نقل  
او در آید و او پادشاه را در ارک من نگاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت او را اثر و ترکستان و خوارزم و منج و بدخان  
و خراسان را تم اختصاص کشد محلا عبد الله خان بخریکت میر قلی با و بعضی امر اینا بر متد مانی که مذکور شد بمنج رفته از همان راه چهار جوب  
و استعجال تمام عود نموده و اصل بخار شد و اخیر بعد عبدالمؤمن خان سیده بر و محقق گشت که پدر با و بی اعما و شده و ایتد ترا  
ساخته و پدر آنهمه قلی با دانسته اراده بخریهرات نمود و با لنگر عظیم بخراسان آمده اول بهانه زیارت بشهد مقدس معنی آمد  
اندها هرات عود نموده چون بجای هرات رسید کس نزد میر قلی با فرستاده او را طلب داشت و خواست که بمطایف محیل او  
بدست آورده هرات را تصرف کرد و میر قلی با که مدو و جمل روز کار دیده بود بمغنی ادریا که ملاقات و ابانمود و مخربکشی بیرون  
فرستاده در دوش شهر و قلعه را مسدود ساخته در مقام تسلعه داری شد عبدالمؤمن خان هر چند خواست که بملایت و جلد و تدویر  
دزد امن مقصود زند مفید نیفت و خود روزی پنج شش نفر از مستبانهان پای حصار آمده خواست بوی اسطه با میر قلی با ماکلمه نموده او  
فریب دهد متیر نشد و چون بخریهرات بگانی سیر پذیر نبود عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده قرین با یس و حرمان بسبب با  
گشت و میر قلی با کس بخار فرستاده حقیقت حال بخدمت عبد الله خان عرض کرد و عبد الله خان او را در غیاب بختین کرد و جت  
ار جایزه و جلد و فرستادین المهور مشهور است که عبد الله خان یکده تیر و گانی فرستاده پیغام کرد که هرگاه عبدالمؤمن خود  
سر برات آمده پای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیر با را یکیک بجانب او اندازد و این مقدمات باعث یادی کلفت  
پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان سباب و حست آمده تیر یکشت تا آنکه شنید که عبد الله خان با بعد و دی از میر قلی با  
و خوشیان و ندانم مستبانهان و در باب طلب باز بخار ابر و لشکاره بیرون آمده در باغ بزرگ حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته  
اگر اوقات بعد از سیر و لشکاره در آنباغ بغراغت مشغولت با خود قرار داد که از منج ایفا نموده چون برق و باد خود را با آنجا  
رسانیده آنباغ را که عشرتگاه خان و دخترانست احاطه نموده بطلب خود فایز گرد و پادشاه محمد اید جان که از مخصوصان و امرای معتد  
و شیر او بود این را از در میان نهاد و بهانه بپوشش جانب بدخشان بشکر جمع نموده بخراسان کس را آمدنی انتخاب کرد و از امیر عزیر

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

(۳۷۶) لشکر بمشقه متعین کشیده و محاصره نموده در آن قضیه سیم سلطان و امیر عبداللہ خان کہ در سنہ اسان بودند حسب الامر باید  
 او آمدند و بعد از آنکہ آن بده شریف بجمع تصرف و تسخیر او درآمد از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین فیما بین او و ترشیز و آنچه از محل  
 خراسان بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین کرد و بعد از این قضایا کہ بہت تسخیر ولایت سوادا و بورد و درون باغداد و  
 محال کہ ملک موروث نور محمد خان بن ابوالفتح خان بن دین محمد خان و طایفہ اوزبکیہ نمایان بود چہ بہ آن ولایت آنچہ  
 بہت تسخیر یافت بمقتضای تصرف در آورده نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد و از این فوجات کہ اورادست و اد طرح  
 سلطنت انداختہ شوکت و قدرتش زوی در ازیاد نهاد و چون عبداللہ خان یک پسر داشت و میخواست کہ در ایام حیات او  
 صاحب قدرت و شوکت بودہ باشد کہ بعد از فوت او بنی اعام و سلاطین اوزبکیہ کہ الیوم کردن بطوق فرمان برداری دارند  
 با پسرش نازند نتواند نمود در تربیت او میکوشید تا آنکہ بہت بزرگواران کا آمدنی در ظل موکب او جمع شدہ کمال استقلال یافت  
 و بجا رنخت و غرور بکلیخ و ماغش را و یاقہ نسبت بہ پدر در مقام حصیان درآمدہ پای از دایرہ ادب بیرون نهاد و چون در وقت  
 کہ عبداللہ خان بر بلکہ بخارہ استولی شدہ سلطنت رسید اسکندر خان پسرش در حیات بود و بتورہ و ماسالی چکنری اسم سلطنت  
 بر پدر اطلاق نموده خطبہ و سکہ باسم او گرداناست و کثا و امور در قبضہ اختیار عبداللہ خان بود و اسکندر خان از پادشاهی  
 خراسانی داشت و نیز گاهی از جہل و غرور و تکلف پدر پیر شدہ اولی اینست کہ بطریق اسکندر خان در گوشہ نشسته مہمات سلطنت نہا  
 کہ دارد و چون بمطعم بلاد خراسان بصرف او درآمدہ بود میخواست کہ کل الکامی خراسان تابع و کنار آب جیحون و اورا صافی کرد و  
 طلب ہرات از پدر کرد و مستول نیفاذ از آن کردی میگفت کہ اگر پدرم ہرات امن بندہ خود بر سر میر قلیا با رتقہ و غلبہ میکرم و  
 سخنان عبداللہ خان رسیدہ بہت پسر نوراجی بہرسانید و ہر چند ہمان گیت پسر داشت کہ ولیعهد خود میدانست اما از جہل و  
 غرور او اندیشیدہ ملاحظہ داشت کہ مباد بہ صبری کردہ ارادہ نماید کہ پدر را بنی اختیار ساختہ خود پادشاہ شود و او در زمان حیات  
 قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نماید بخت در مقام کہر شوکت و اقتدار پسر درآمدہ او را از ترددات ملک گیری منع کرد و بامہا  
 خراسان پیام داد کہ دیگر بامرونی و اتقات نموده بہر طرف لشکر کشہ رفاقت نمایند و لہذا چند مرتبہ کہ عبداللہ خان بتسخیر سواد  
 و بعضی محال خراسان کہ در تصرف قزلباش بود آمد و از عراق حضرت علی شاہی ظل الہی بدافعہ او توجہ معسر نمود و نیز تیم  
 سلطان و برادران عبداللہ خان کہ در سنہ اسان بودند ہمراہی او نیک کردند و چون معسرون برضای پدر نبود و نیز دیگر کاری  
 نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کردہ بود کہ ترک زیادہ روی نموده در بلخ بحال خود باشد و بالکافی کہ باو داده شدہ قنات  
 نمودہ پای در دامن ادب پیچد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان کند کہ او همچون نمیتواند بود و من بچو اسکندر خان متیم اما بعد  
 المؤمن خان دل از آزادی ملک ہرات بر بنداشت و ہموارہ در باب میر قلیا با عراض نکایت آمیز بہر پسر مستاد و عبد اللہ  
 خان پسر را در این باب صاحب غرض دانستہ اتفاقی سبحان او نمینمود و از این مقدمات میانیہ پسر و پدر بخارہ نقاری ارتقا  
 یافت اما از جانبین در پردہ داشتہ امری کہ شعر بخلاف باشد بخیر طور نیاورد و تا آنکہ در سنہ تاجا قوی یکت و الف و عبد اللہ  
 خان با خواص امر او نہ ماہ مستبان از راه چارہ جو بروآمدہ بسیر و شکار مشغول بود و میر قلیا با کوکلاش از ہرات آمد و از  
 باہن ہرات تکلیف سینزدین شہ عبداللہ المؤمن خان از بلخ با دو سہ ہزار کس بزم طاقات پدر و برآمدہ ہر چند امر او عرض کرد کہ  
 با خان اندک مردی ہر اند و اعتمادی بجانب عبداللہ المؤمن خان نیست در ارک مرو منزل نموده بشکریان او را از دخول ارک  
 مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش و ہند خان چند ان حسابی از و کہ تہ قبول ہمغنی نمود و در باغ شامہ



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۷۵) تخت و دیار بستانده و فرستادن ساخته و تبه اسباب سفر خراسان پرداخته و هزار نفر تنگنچی مقرر شد که در ملک محروسه سپهر انجام نموده در موکب نمایان باشند و قرار داد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایچی مذکور میر قبا با کوکلت شش را از توچه موکب نمایان حشر داده و روی منیر مشهد مقدس آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر بیاورد که عبدالله خان عالم فانی را وداع نموده رخت بجام عبی کشیده و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی بی که دیوان یکی و عمده الملک دولت عبدالله خان بود طوعا و کرها بسلطنت پادشاهی عبدالمؤمن خان سپه و اتفاق نموده و او را طلب استه زمام مهام ملک و دولت کف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند اما هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان و دوستم سلطان و اوزبک سلطان اقربا و بنی اعوام او که در سپر قد و تاشکنت بودند بجهت انکه اعتمادی بجانب او نداشتند بخیال استقلال از بیعتی هر بار زده با اتفاق یکدیگر بمخالفت عبدالمؤمن خان تشرار دادند و از امر او اعیان اوزبکیه هر کس از عبدالمؤمن خان خونی داشته بر سر ایشان جمعیت نمود و عبدالمؤمن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده و در میان اوزبکیه شورش و آشوب در سبب جانت بعد از تحقیق این اخبار رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته بخت و لافنت مضای این غریب مصروف داشته چون در صحیفه اول ایامی شده که بعضی از احوال اوزبکیه و روسیه را که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شریار کام بخش کاران اغنی حضرت اعلی شاهی ظل الکی روی داده بنا بر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر در میان آورد در بوقت ناگزیر است که برخی از احوال عبدالله خان و عبدالمؤمن خان و سبب حشت و نزاعی که میان ایشان بدیج پدید آمد و قضیه فوت عبدالله خان و جلوس پسرش و احوال احوال او که در طی حالات سفر خراسان از آن چاره نیت برسیل اجمال رفته و ذکر آنکه پدید آمده بر سپهر عار و دنیا بر آن عنان کیت خوشتر لم قلم را در میان قضایای مذکور بچلان در آورد

ذکر محلی از قضایای ماوراءالنهر بیان احوال عبدالله خان و سلاطین اوزبکیه

شاهدان سیر و اخبار بدستباری ملک بایع نگار در عرصه صمیمه بزم آرایان طربخانه الکی بدین آیین جلوه مینمایند که عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسرش که یکانه والد بود محبت معطر داشت و او را با بانی میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود و در توره سلاطین چکنیزی پادشاه را خان مینامند و پادشاه برادره را تاجا یا بطنه سلطنت زرد سلطان میگویند اما عبدالمؤمن خان در زمان جانشین در عقب ارجمند خانی معتز و کریم بود چنانچه مردم ماوراءالنهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خود می گفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را با داده بود و بعضی خود داده و پدر ولایت بخشان را نیز از تصرف سلاطین نادانی چتای بیرون آورد و حاکم بلخ و بدخشان بود در سال نیکو زیل اربع و تسعین و تسعاه که عبدالله خان بلده فاخره هرات ابد از یازده ماه محاصره بنوعی که در قضایای آنال تحریر پیوسته متخیر نمود چون عبدالمؤمن خان در متخیر آن بلده و قتل قریباً شصت سی بسیار نموده بود و بلخ و توابع که الکی او قریب جوار داشت چشم میداشت که پدرش هرات آباد و عبدالله خان بجهت حدیث سن و قلت تجربه روزگار متمسک او را میده داشته میر قبا با که از بر کشیدگان دولت او مرد صایب ای کار آرنوده بود در زمانی داشت آنچه از ممالک خراسان بمطیع خبر او در آمد با امرای اوزبکیه گفت نموده و دین محمد سلطان و له جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را که بیستم سلطان مشهور بود با برادران و خسرانان الکامی داده در آنجا گذاشت و از ولایت مفتوحه خراسان خبری پیرش نداد و او را با بیعتی تسلی میداد که چون تو بعد از منی همه تو متعلق دارد اگر چه باعث از روی کی سپه گردید اما در آنوقت قدرت اظهار آن داشت بعد از دو سال از بد التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسی و مفتوح گردید با تو متعلق گردید و این متمسک بذول افتاده در سنه او دیکل از بلخ

## سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول

میفرمودند عاقبت بیعت صادق در جای اثق بمبتهای مطلب سیده از اول سال سینت مال ایت یل ترکی ابواب فتح و فیروزی چرخ  
امانی و مال کشایش یافته نایم حضرت و فیروزی و زیدن گرفت شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق ملک ملک  
رسم زده کلک بیان سیکرد و منه الاعانة والتوفیق

ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت یل ترکی مطابق سبع و الف که سپال  
دوازدهم جلوس پشما یون است

باز فلک انجمن منور شد نوبتی چند و نوروز شد کوکبه چهره و گردون سمند غنچه در کسبندینا نکند  
صحن چمن باز چو صحن بهشت تازه شد از مقدم اردی بهشت خرد کل کشت رباعین سپاه زرد بعد آیین  
بچمن بارگاه نوروز دولت افروزینال حجت آغاز فرخنده انجام در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد  
حضرت اعلی شاهی ظل الکی در دار استلطف صفهان حشرت پیرا بوده و در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم غیر شمیم شکوفه و از بار غیر المکن  
بود در کمال سرت و شادگامی و فراغت و خوشدلی میر و صحبت شمول داشتند در اوایل امسال محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی عرکلو  
که برهم رسالت میان او و بخت فرستاده شده بود و در برات با عید الله خان ملاقات نموده بود آمده تا قلی بهادر از جانب عید الله  
همراه او با یکجکری آمد و مفتوح ابواب الفت و آشنائی شده بود و سیر قلی با کوکله شمش عریضه خلاص آیین بخدمت اشرف نوشته  
چون در برات پیرش که خدا سیکرد طوی الوشی ارسال داشته بود و میرزا بیگ نامی از اعاظم بقای مامور و از الله و جلال  
سلسله نقشبندیه که گنج خود که از نبات کرمه سپلاطین کا شغور بود بقتصد گذاردن حجه الاسلام همراه محمد قلی بیگ تا قلی بهادر بدین لایت  
آمد و حضرت اعلی شاهی ظل الکی اسرار و احترام بسیار فرمود و مقتضی المرام روانه شمس خیر اثر بیت الله الاحرام منور و مذاکره  
راه باطل موعود در گذشته بقتصد رسید و چون از اقتضای زمان معظم ملاذ خراسان که مدد و جهور حسنوزان روزگار است  
بدست او بخت در آمده بود حضرت اعلی همواره استوار و آرزو پشیمان و بهت ساخته بر گز از فکر و اندیشه آن غافل بود و علی الخصوص  
مشهد مقدس معنی و آستان ملک آشیان حضرت امام الحجت و الانس که زینت افزای مملکت ایران و آرایش و بیاچه سلطنت این  
دودمان و لایت نشان است و دار استلطف بهرات که مولد و نشا و محل نشو و نما می آنحضرت است اما مقتضای الامور مرمومتر و تقاضا  
صورت این مدعا در پرده خاستور بود درین اوقات که فی الجمله منراغی از جام ضروری حاصل گشته عهده مملکت از حق و حاکم  
ارباب طعنان و گردن کشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار که ورت فزع عبد المؤمن خان با پدر میر سید بختا عریضی  
سر ایر اشرف حضور نمود که چون سیر قلی با کوکله شمش حاکم بهرات که از تربت یافتگان عبد الله خان و معتقد دولت اوست بخت خوبی  
که از عبد المؤمن خان دارد بد رگاه جهان پناه باز گشت نموده دعوی حمله خلاص میاید و عبد الله خان بوسیده اوبادی الفت و  
آشنائی شده ایچی بخت اظهار محبت و دوستی پایه سیر اعلی فرستاده درینوقت که میان او و پیرش سباب و حشت آمده کشته کا بزار  
و جدال انجامیده مانع بخت و مصلحت روزگار از ایطرف با عبد الله خان طرح آشنائی انداخته همراه ایچی و ایچی فرستاده پیر  
ناخلف او را که نسبت بهد جزات و جبارت بیاد بی نموده و میباید کوشش نایم و بقتصد بختیز شد مقدس معنی و محالی که در تصرف  
عبد المؤمن خاست روی توجه بخراسان آوریم درین بهنگام که پدر و پسر بیکدیگر مشغولند و عبد الله خان عتوق و عصیان کند  
پیرش میرزا در کسر شوکت و قدرت او میکوشد متوجه او پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محمل است که بخت آن محال آسانی است  
و بدو از فرستادن ایچی صورتی مبینان خرد دولت میرسد لهذا محمد قلی بیگ مذکور را که مرد و چرب زبان سخته ان بود بر سالت تعیین



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۷۳)

صحیح  
کتابخانه  
مخطوطات  
تاریخ

نامها را زاینده رود دنیا بانی احداث فرموده چهار باغی در هر دو طرف خیابان معمارات عالیله در کاهه سرباغ طرح انداختند و از کنی رود  
خانه تا پامی که در جانب غربی سه انتهایی خیابان مشرر داده اطراف آنرا برامرا و عیان دولت قاهره قمت فرمودند که هر که ام غنی  
طرح انداخته در درگاه و باغ عمارتی مناسب درگاه و سرباغ و باغ و ایوان و بالا خانها و مظهرها در کمال زیب و رفیت  
و نقاشیهایی بطلا و لاجورد و زریب و هند و در انتهایی خیابان باغی بزرگ و وسیع پست و بلند و طبقه بجهت خاص یا پشای طرح انداخته  
باغ عباس آباد موسوم که در ایندو بل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص میان کشاده که در هشتکام طغیان آب در کمال یک چشمه بطرز بسیار  
فرار دادند که بر زاینده رود بسته شده هر دو خیابان یکدیگر اقتضال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد بخینا یکفرخ شریعی و آن  
دو طرف خیابان جوی آب جاری گردد در خان سپرد و چار و کالج و عرعر و سرس شود و از میان خیابان نهری سنگ بست تریب یکدکه  
از میان خیابان منیر جاری باشد و در برابر عمارت چهار باغ حوضی بزرگ بسان دریاچه ساخته شود انقصه هر کس از امر او  
و سرکاران عمارات بوقوف معماران و هندسان شروع در کار کرده در انجام آن سعی کشند و از آن تاریخ تا حال که سنده  
هجری پنجم و عشرين و الف رسیده و این شکر فاده تحریر میساید عمارات با صفا و باغات دلکش نوعی که طرح کارخانه ابداع  
عرضه منیر مبارکنا اشرف طرح افکنده بود بخیر طور آمده در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافت در خان سر بختک افراخته و اشیا  
میوه دارش کوئی بطوبی جان میزند و در الحاصل سرباغی از آن رشک فرمای باغ جان و عمارات فیض که بنوش میبذیر  
و بصورت مصوران نادره کار آراستگی دارد کوئی سید و خورشق از آن نشانی است بلکه در عرصه کستی نظیر و عدیل آن محض خیال و گمان  
بعد از آن شهر عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ حبه پکن تریبان نوعی که در محل خود مختصیر خواهد یافت طرح انداخته اتمام  
مجلس معارعت والای شاهی ظل الهی چند سال تریب و تزیین خط فرخ منیرای صفایان پرداختند و آن بده طعنه را از اثر  
عمارات باغات و منازل مرغوب و دلکش و در واقعا و مظهرهای بخت از او قصیر و چهار بازار و مساجد و عمارات و خانهات عالی  
جامع ساخته و ایوم خلد برین داغ بند کش بر چین دارد و امروز چنانچه کمال اسمعیل گفته (شعر) اصنان خرم است  
مردم شاد یخنین عهد کس نه اردیاد در تاریخ طرح چهار باغ گفته شده بود ثبت قاده (تاریخ) عجب چهار باغی است  
بخت فرا کرش ثانی خلد کونید شاید چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتیم نهالش بکام دل شیر بر آید از سواج آنکه از این  
آنکه پندرخان و سالیون خان سلاطین که جتان ایچان و از نادران پایا سپهر بر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده سپهران  
یوسف لغا و دختران حور شرشت با سیمارا و اولاد عظمای که جستان که سر او از خندنگاری حیریم اقبال شهید یا ربیال قابل است  
مجلس بخت آمین ارم ترین بودند ارسال داشته اظهار اخلاص و بختی بطور آرد و نند و ایچان بکورتین اعزاز و احترام و غری  
بهر انعام و احسان معاودت نموده و کارکنان قضا و چویننه باب عشرت آنحضرت اسرا انجام میدادند و یکری از وقایع این  
آنکه محمد یار خان و له علیار خان ایور که بعد از فوت الد بر تنه ایالت و خانی سرمنه ار شده حکومت استر آباد بدستور و الد باد  
شده بود طایفه او خلوت قبل آید قبیع یک نام برادر کو چکر بعد از حقته کشته شدن برادر از استر آباد احرام ملازمت سنده سنیه فلک بیا  
بسته روی ارادت بین آستان آورده حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را در کف رحمت الطاف خسروانه جای داده بتوفیق است  
استر آباد و نوازشات ارجمند معزز و سه بلند گردانیده روزانه سر نموده و در منستان ادر آن بده جنت نهاد در کمال فراغت و کار  
بپایان رسانیده اما بسچوقت از دایره امور دولت غافل نموده و همیشه نقش ستر و دملکت خراسان ازید خاندان در صخر خیال  
می نگاشتند و اسند عای حصول ایمن طلب از درگاه و اسباب العطا یا نموده بخواه از روض مقدس حضرت امام ایچان و اناس استدا  
میفرمودند





## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۷۱) قیام نمایند منصور خان بیک چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او را بسبب رضا نشود و ملاحظه عاقبت کار خود را  
و غیرت کرامی کرده از بیم سیاست و غضب شاهانه او را از دست نداشت و اگر فتنه و محبوس ساخت و حقیقت پاسبان میرزا علی حسن  
که حضرت اعلیٰ حسین بیک امکش را فرستادند که طبعی از ابایه سپهر اعلیٰ آورد و شاه را ایامی که در رفته علی را کشته و دود  
کرده در وقتیکه رایات نصرت آیات از سفر مقرون بظفر گریستان معاودت نموده بر وجود رسیده بودند آورد و بظرف مبارک آن  
رسانید چون نایب غضب شاهانه در باره او اشتعال داشت فی الواقع قدر شقیتهای مذات که بفران بخت که بدترین نمایم است  
اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شعله غضب تا دیب او پرداخته بچاک دید بصیرتش از مشاهد صنایع الطاف  
پادشاهی پوشیده گشته بود چشم جهان پیش را از حد قیود آن آورده از غمت دیدن محاط ساختند و قطع بعضی از اعضا و جوارح  
کرده عسبه و لقا طرین بدان بیات و سان در آن بایان انداختند و اردو کوچ کرده از بیم خط و غضب پادشاهی احدی از رعیت  
سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت بجا فطرت او پردازد (شعر) بکافرمستی گردید مشهور بسخنی کرد  
جان از کالبد دور خوشا حال بار یافتگان بیاطرب و منزلت که دید مجرت بین کشوده نظر بر بال حال عاقبت احوال اند  
و قدر عاقبت شناخته خود را بدنام نمک حرامی و خذلان دنیا و آخرت نازند اما (ع) کوشش سخن شنو کجا حجت مبارک

### ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از فتلاع مشهور جهان است

دیگری از سوانح اقبال که در انبیا لحتت یا ل بطور آرم فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره مازندران حسین انبیا ل تفصیل این اجمال  
آنکه در سال گذشته که فرهاد خان مازندران مفت بود اکثر محال مازندران را بخیطه تسخیر در آورده الوند سلطان برادر خود را در  
مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد که از آثار قدیمه پادشاهان فرس و حکمرانین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود و او  
بمحیط اطاعت در میآورد و بعضی از مازندرانان دیو پادشاه بخرید الوند و بعضی از آن ولایت که چاشنی حکومت در دستان ایشان  
جایگزین شده دل از آن بر نمیداشتند با الوند سلطان یا غنی شده اطاعت نیایند بقدیم تبرسانند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند  
دیو و آنجا عتد ارامی میکردند چنانچه بعضی از ارباب غرض در انجالت برادر و موافقت یا غیان مازندران متمم ساختند که  
شاه را به اندک بهره از جنسین داشت و اعمال و افعاش موافق قانون عقل نبود اما بمنحی که بفرقتی چون کامل تواند بود از او  
دور بیند و با بخل چون آیات جلال از سفر لرستان خود نموده بمقر سلطنت نزول فرمود و در آنجا از خدمت رفیق مازندران  
دادند که الوند دیو و قلعه اولاد را بتصرف در آورده بامت آن ولایت از خار تفرق از باب طعیان و حصیان پاک سازد و  
خان تکیه بر اقبال بیروال شاه نواده آنصوب شد بخت برادر خود را که متمم یا غیری شده بود که بپایه سپهر اعلیٰ فرستاد  
چون برصیر اشرف ظاهر بود که بمنشی نسبت با و تمت و افتراست و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آمیز کرد باشد از سعادت و بعضی  
جل و چون است یا تواند بود که بحسب ضرورت چند روزی با دشمن اراکی کرده باشد بتقدیر او و مطلق العنان ساختند و  
خان در کمال شوکت و اقتدار متوجع نظام مدام کل طبرستان شده میان او و الوند دیو بخت مراسلات بوقوع پیوست و او از  
حال ملک بمن قیاس حال خود نموده مسلا از خوف جان را ضعیف با قات فرهاد خان نمیشد فرهاد خان از اطاعت و ناپوش  
متوجه محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو چون بفهل معین و ناصری که او را از مضیق محاصره قریب باش خلاص سازد کان نشد  
خود را محصور ساخت اولاد و اتباع و سزندگان او در قلعه کشته خود با معبودی از موافقان روی بگلستان آورد  
فرهاد خان بجا صره قلعه پرداخته بمن سعی و تدبیر بکار بر مجبور آن تنگ ساخت و جمعی از حسل قلعه را بدانه انعام و احسان

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

بود و در اسیر او آورده که حبه احسان بجا ببرد از چون بار دور سید از بیم کشت و معذوری که با شاه بود و بجان بقتله (۳۷۵)  
 آمده بود و بعضی در جنگ کشته شده بعضی دیگر گرفتار و برخی برانگه شده و الله ویرد بجان شاه بود و بجان را با منته زندان متعلق  
 و گرفتار آن مصحوب خویش گردانیده و او را آورد و در گرفتار آسوده و رنج بر گردان او نهاده و سر بخیر را الله ویرد بجان و دست گرفت  
 بر دو تلخه بیا یون آورده زبان حال میان اقبال بدین مقال مترنم گشت (مشر) سری که طوق تو جوید جدا میا  
 از بند بیدادش ربائی شاه بود و بجان جوان خوش سبای نیکو قیاد بود و اگر اندک تلق و افتادگی که در حسین وقتا بکار آید  
 احتمال قریب است که مصرتی با و نرسد اما او در کمال نخت و عجب و کبر که در کتب و قی خصوصاً در هنگام بخت برکتی و حضور اقدس  
 پادشاهان مذکور است سلوک کرد و از ناصیه او اش نفاق و شقاق نمایان بود و در میان خرد عدش بر وجود سجده نراند و با  
 نفر از هوا خوانان در هاجا بیاسپ رسیدند قبر بیک استا جلو جمعی از عا که منصوص که بر کردگی او بطلب شاه بود و بجان فرست بودند  
 بطرف باد را می رفته در آنجا دست درازی چند بر عایا تابع الکامی بعد از غوده و اب و انعام بسیار غارت نموده بودند و چون  
 بازگشته بار و آمدند همغنی رضی خاطر اشرف بود که مال رعایا بتاریج رود غارت زبور را جمع نموده مصحوب کی از قورچیان عظام  
 نزد حاکم بعد از فرستادن که بصاحبان باز دهند و از صدمه کوچ کرده بخترم آباد آمدند و حسینان و لک منصور بیک سلویری را تربیت  
 فرموده حکومت لرستان سوی صدمه و نهد مس و محال قریب بعد از که بطاسب قلی سلطان ابنا نوشفت شد حسینان مذکور تفویض یافت  
 چون خاندان با جماعت سلویری غنا میور زید و بهو اخواهی شاه بود و بجان و اولاد شجاع الدین طاعت سلویری کرده حکومت  
 حسین خان را کاره بودند آنظایفه مورد غضب شاه مانده کشته شدند آنظایفه را با جمعی دیگر از الوار که مظنه فساد داشتند در غم آباد  
 بجزار ساندند و جاکمبیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میان جماعت بیات بود کجول گردید و پس شاه بود و بجان را بقلعه الموت فرستادند  
 اما بزدان سران نشان رفته از حال ایشان آزار که خبر شد خبری باز یار القعه حکومت عباسیان مجازی در لرستان  
 سپری شده عباسیان حقیقی یعنی تباعان حضرت اعلی شاه علی غل اکی منتقل شد و سایر الوار بملازمت حسینان با مور شدند و رایت  
 جلال مظفر مضمون بر سلطنت معاوت نمود حسینان باین تربیت شاه حکومت آنولایت استقلال یافته و زور و زبایه قدر و توش  
 بمذی می یافت تا حال تحریک این نخته عالم آرا که پند بجزی بخش و عشرين و الف سید و در کمال شوکت و اقتدار حکومت و دارایی الوار است  
 و در هیچ زمان اولاد شجاع الدین را عشره شیر اینقدرت و تبه ادبند

شاه  
 حسین

## ذکر گرفتاری علیخان کرایلی و معاقت شدن او و کعبه ان نعمت و لی نعمت خود

سابقاً گفته شد که علیخان کرایلی از طبرستان اخلاص و یکدیگر می مغر کشته سالک طریق حبیبان و طغیان شد و حضرت  
 اعلی الکامی او را جاجرم و بعضی محال را توکل خان کرایلی و قلعه پای حصار و دروغ و بعضی محال دیگر را در ویش خلیفه تفویض فرمودند  
 و حسینان شاه محاسب الامر اشرف قلعه پای حصار که مامن علیخان بود گرفت و در ویش علی خلیفه را در آنجا متکفل ساخت و اکثر عطا  
 و در ویش عیدان کرایلی از ویرود کرد و آن شده رضای خاطر اشرف جسته و بچست و در ویش علی خلیفه و توکل خان که بستند علیخان  
 قرین یاس و حرمان در آنکه و میر و سامان میشت چون بکرتب بیان و در بکرتب رفته بود و از عبد المؤمن خان متوهم گشته سر فرود  
 بچست اشرف آمده بود و اعتمادی بر او بکرتب نداشت به آنجا توانست رفت کس نزد منصور خان بیک کرایلی که با او نسبت تومی داشت  
 و از جلد شاه سیونان بود و با یکدیگر خاند میور زید و فرستاده آنها پس ملاقات نمود منصور خان بیک صا داده مشار ایچا  
 نفر از طاران و خدمتکاران بجا نراند و او آمد و خواست که بجلد و زور او را با خود متفق ساخت بعد از آنکه یکدیگر در آنولایت بقتله و فدا



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

( ۶۹ هجری )

بوده چنانچه نواز غلامان خاصه شریفه که از عجب میآمدند در کنار باغات اه علا کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاه بود و دیوان بود و قاضی  
شاه بود و دیوان چون اردو سواران بیکانه دیده راه پسر ارشاد گرفت و غلامان با و رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کرده اند چون از عجب که می  
رسیده لا علاج بازگشته اند اما حضرت اعلی چون بمنزل او رسیدند شخص شد که او در نیمه سینود تا از میان باغات بیرون آمده بخیمه رسیده  
او نیم فرسخ راه قطع نموده بود لحظه توقف فرمودند که جمعی از عجب برسند و برتر رسیده و آن ملازمان کاب قدس چنان اگر کار مازده  
بود که قدرت پیش رفتن داشتند چون تعاقب و بغض بجا یون در آنوقت مقتضای عقل و در اندیش نبود و از خرم و احتیاط دور میبود و در  
در حصار مبادر مل اقامت انداخته توقف فرمودند که شمشیر قایل الوار که در آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت  
اعلی حسنین و له منصور بیکه سلویری پدر او را که حال شاه بود و دیوان بود بمحافظت ایل و الوار ساور ساختند و چون در ایل  
دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصبیان و طغیان که بعلجان کر ایل و کلات جهاکمیر والی کجور باشند بدست و لتخوایان اخلص  
شمار گرفتار شده بودند حضرت اعلی بودای کلام محراب لاشی شئی آقا و قدس است و الا بکفر قاری شاه بود و دیوان نیز مصروف داشته  
با و بایق الطاف الهی و بمعنائی فائز اقبال بدین عزیمت بطرف صدمه توجه نمودند و در آنجا متوجه شدند که شاه بود و دیوان در صدمه  
و آنقدر و دیر توقف نموده خود را از رستگان بیرون انداخته به کانون حضرت اعلی در صدمه توقف فرموده غلامان خاصه شریفه را بکر  
الله ویردیچان قول آقا سی و جمعی دیگر از قزمان کاب قدس ابمعانی فزیکت سلجید ارباشی استاجلو طلب و فرستادند و ایضا  
بریک بطریق که مضمون رفتن او فرستاد شاه بود و دیوان بشا رخ نامی از اقوام که از جانب و میان سنجی قلعه جنگه توابع بغداد بود و پناه  
باغداد و آنکه لشکر قزلباش پای برین سنور و میهنه بخوانند نهاد در آن قلعه توقف نموده بود چون ارباب با و روی آورده فایدان  
اقبال و طلبکاری اوی پیوند از جنود و ظفر و دانه ویردیچان غلامان و از قضای بانی صبحی برست آن قلعه عبور افتاد و از سنجی  
که کار و یاری میسود خبر گرفتند شخص شد که شاه بود و دیوان با کونج و منبر زندان باین قلعه آمده همان لحظه از کرد راه بیای قلعه جستند  
و جمعی از شمعان جنگ دیده کار از نموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند و مردم قلعه آگاهی یافته بیج و باره  
برآمده بدافع مشغول شدند و از جانبین غیر تیر و تفنگ آمدند آغاز نهاد غلامان که بدروازه قلعه رسیده بودند ازیم بازخواست  
پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن داشتند آتش بد قلعه زده سپر و بوسه کشید و انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه انداختند  
چون شعله آتش زبانه کشیده بود در وینان قدرت پیش آمدن و افسردن آتش یافتند تا در قلعه بنمودند فرجه بهر سید غلامان  
در سپر و در وینان و لاوری در بر از میان آتش بقلعه و دیده و چهل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی دیگر بیابانها  
برآمده بجنگ مشغول شدند شاه بود و دیوان بر بام خانه خود بر آمده تفنگی در دست داشته هر چند خواسته که بجانب غلامان انداختن  
گرفتند از و فر غیرت و تندی فزاج اعراض بر او غلبه کرده تفنگ را از دست انداخته و کمان برداشتند و صیحه القولی از وینان  
که چون سیر اول انداختم زده کمان گنجت دانستم که رشته دولت من کیتو بجت از من روی نافتاد و بار غالب است و اقبال محارب  
نزد و در انداخته دست از محارب دایم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ بازدارند ( شعر ) با قضا بر نیستوان آمد  
با قدر در نیستوان بجنگ و کس فرستاده از الله ویردیچان التماس نمودم که حکم کند که احدی با و بای من متعرض اهل این قلعه نگردد  
با بچه غلامان متعاقب یکدیگر میسوزد و از آتش عبور نمود و بقلعه درآمد و چون الوار دست از جنگ کشیده بودند غلامان نیز عجب  
الله ویردیچان متعاضد حال کسی نشده شاه بود و دیوان بر ایرون آوردند الله ویردیچان با و لوازم مردمی بجای آورد و جمعی را بخیانت  
و محاربت اهل حرم و فرزندانش تعیین نمود و شاه نیز که بر سر سنجی روی و حاکم این قلعه بود چون در میان جنگ زخم ملک یافت

کتابخانه  
سنجی

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

خود می نمود و ایشان بصلحت وقت اور استمال غایت شاهی گردانیده و مجدداً بتفویض الکای لرستان نوید دادند اگر چه در باب جزایت  
 و جبارتی که از دشمنان و سلطان بیات و دیگر اعمال که بعد از آن بطور آمد تشبیه قنادیبا و در ضمیر انور جایگزین غیبت شاهی  
 رضا باین اغراض و مسامحه منبیه ادا تا بحجت صلاح ازین شی ساخته و پرداخته اعتماد الله و له و فسر ما و خازار و لغز نمودند و چندان  
 در کار او تامل و رزیدند تا از اطوار او اصلاحی بوی اخلاصی بشام و دو تو امان نمیرسید و چنانچه شیوه زمین داران جهانت بیات  
 دو طرف کرده با جماعت و مینه و حکام بغداد ترک مراسله و آمدند و جلد و فتنه اندوزی نمیکرد و این مصنی برفاج مبارک اشرف  
 کران آمده پسندیده خاطر انور نبود و او نیز نظر بر افعال سابق و لاحق خود کرد و همیشه متوهم و ترسان و از ایثار حضرت علی  
 خوفناک بود بدیخت بخر ما باد که بر وجه و سیلا خورزدیک است نیاید در نیال بجهت اشتداد که ما و تکلیف سفیدشان قابل عزا  
 باد آمد در این شان رسید بدو و لید مبارک بریخت از اردوی معنی متوجه عربستان شد و در حدود لرستان بدست مردم میبرد  
 خان در آمد حضرت علی ابوالقاسم بیک قورچی ابوالغی را بحجت آوردن او فرستادند و شاه بوردیجان چند روز قورچی را بحرف  
 صورت نگاه داشته در فرستادن تا خیر می نمود و بجمله و تذویر میگذرانید چنانچه میانه او و ابوالقاسم بیک سخنان و حشمت انکیر گفت  
 و شنید شد آخر خبر فرستادن علای نیافت بگراه و اجبار فرستاد اما قورچی مذکور اطوار متهم دانه و بدباطنی او را معروض داشت  
 این معنی علاوه انحراف فراج اشرف کشته بدفع او جازم شدند و او نیز همیشه اظهار می نمود که عنقریب حضرت شاه ایثار بر سر  
 و هیچ شب بفرغت نمیخوید و همینان تعیین کرده بود که هرگاه موکب های یون از دار السلطه قزوین بهرنی در حرکت آید منزل منزل با جز  
 رسانند درین اثنا بمسامع جلال رسید که شاه بوردیجان در حصار ما بدخیمه اقامت نصب نموده اراده ایثار نمودن بر سر او از حال  
 خیر سبزه زد و با خواص و مستبران مشوره نمودند تا سایر لشکریان اطلاع از کمون خاطر اشرف نداشتند و آنحضرت بمقتل دور  
 اندیش میداشتند که شاه بوردیجان که مددگاه بارای و هوشت است از محافظت حال خود غافل نیست بجهت اشتباه اخبار فرستادن  
 اصفهان فرستاده بود و در محض حرکت آمدند و تا بلده رسیده از راه و آوده تشریف بردند و از آوده عطفه خان بجانب لرستان  
 فرموده ایثار گردانند تا قصبه بر وجه و در قریب بیت فرسخت در شبان روزی طی کرده لحظه مانده فلک الافلاک از حرکت نیامود  
 و اسبهای اکثر ملازمان کاب با قدس از کار مانده در حوالی بر وجه و زیاده از پانصد کس در موکب متعین نماز نمود و آنجا  
 بجهت رسیدن جمعی از جنود و ظفر و داندک توقیفی نمود باز سوار شده ضعیفی پشت فرسخ راه پیچوده چاشنگاه بطاهر قصبه خرابا باری  
 در آنجین زیاده از پنجاه هنر از قورچیان و غلامان و مستبران همراه نمود الحاصل از کار قصبه متوجه منازل او که در جنب قلعه  
 گردیدند که بر دور خانه او محیط کشته توفیق رب العز و اوراد است و زندان امنیان او هر روز قاصدی میرسید و متوجه ریایات جلال  
 باصفهان میگفتند معنده او اعتماد نمیکرده و میگفتند که تا بلده رسیده و ممکن است که عطفه خان بمرستان نمایند و حرم و احتیاط مری  
 میداشته و در کار نمود و خانه بر سمت او صد مده خیمه لری که بلایردان مشور است زده در آنجا میبوده و چند اسب دهنده و فرود  
 از حامی بیرون آورده باین و کام در بطوی خود بسته بوده تا آنکه قاصدی دیگر از راه رسیده گفته که تا آوده همراه موکب های یون  
 بودند که متوجه اصفهان گشتند و نیز توفیق الحمله خاطر جمیع کرده بود اما در روزیکه حضرت علی چاشنگاه بخر ما باری رسید و شخصی  
 آمده و گفته که از طرف بر وجه و سواران دیدم که با ایثار میآمدند مشار پس از خوف و بیم الوار که مبادا بجهت عافیت طلبی با او غدر و خیانت  
 نمایند حرم و احتیاط مری داشتند بطلع حیل و سپاه فی الفور مستعد سوار می شدند و فرستادن و عورتات اسوار گردانیده  
 و جواهر و مضع آلات خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتد روانه جانب صدمه نمود و خود در لحظه در ولایردان ایستاد



ز قبود آنجا که بیاید آنکه در باب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر جام آمده بودند شخصی از ارباب مواضع همانا عث  
 از آنحال آگاه ساخته قبل از رسیدن آمدن کس طلب یوزباشیان فرستاده بگرفتن آنجا که اشارت نموده بطریق عیسوی یکی بقید سلاسل و  
 اخلال درآمدند بکند تحقیق حال یکی بنیال تباهی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بر انقوم خدا حکم خست  
 وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشت بعد از قتل آنکرده و بدست در آمدن قلعه ایشان ملک جهانگیر از قلعه داری  
 آمده برادران را در قلعه گذاشته خودش از قلعه مارانکو به بیرون آمده بقلعه دیگر رفت در آنقلعه نیز اقامت توانست نمود و پیشه  
 و جنگ در آمد همسر و زبکائی و هر شب در مقامی بسر میرد بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه است  
 چون در میان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و توبخت و کل برچی از بروج قلعه در آنجا چوبها نمایان شده بود و در نفر  
 از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان با پی برچ و دیوار قلعه رفته نقطه آتش برآورد و بر آن چوبها آتش افروختند و چنانچه  
 سوخته محصوران سپند و از آتباتش باضطراب درآمدند و از مصداق قلعه داری عاجز آمدند و فریاد الا لمان برآورد و ابواب  
 قلعه بر روی او لایمی دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان عظام معتبره در آمده از برادران ملک جهانگیر ملک کاوس را که در قلعه بود  
 در آوردند برادر دیگرش ملک اشرف را که در قلعه هر سیر بود این چنینان فریاد چنگ که در آنوقت حاکم تکیان بود بدست آورد و نزد چچی  
 باشی آورد و معظم سپاهیان کجور بجز او نرسیدند سایر آنها پس در سکت عا با مقیم شدند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام کمر  
 کرده در پیشا پرانند شد تهنیت و تحسین ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضای آتشی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم را که در کیلان  
 که حساب حکم اشرف باده او کوکب قورچی باشی میآید و اند در راه بملک جهانگیر دوچار شده اند که با چند نفری از مخصوصان در میان پیشه  
 تغییر مکان میکرده و چون صوفیان مذکور را دیده اند ملک جهانگیر رفقای خود بمحاربه و مدافعه مشغول ساخته خود را فرمود و صوفیان آنجا را  
 مغلوب گردانیدند یکی از ایشان ملک اشناخته رفقای خود را آگاه کرد آنجا که دست از تعاقب باز داشتند و قورچی دولت قاهره  
 و قلاویری قاید اقبال در سخنانی با و رسیده از اسبان پیاده شده و در او آویخته بملک و رفقا که بیا بگریختند و صوفیان او را  
 هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده خود بدو رکاه معطی کردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین و ایایه سیر را علی عرضه داشت نموده  
 وقتی که آیات نصرت آیات از لرستان خود فرموده شاهپور دینان عباسی را بدست در آورده بودند آنخبر مستر از فتح مع  
 بمایون گشت حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتی الابواب بقیم رسانیدند چون از این چنینان مردم او در تبرک و لایت  
 مذکور خدمات بطور آمده بود در اول حال الکای کجور بجایزه و جلد و مباح را به شفقت شد بعد از فتح خراسان که این چنینان حاکم خراسان  
 شد کجور قورچی باشی رحمت شد و قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر کفار آن را مصحوب و در آورده و درگاه معسلی گردیده و در  
 مایه بلایع حسب فرمان قضا جرایان شش خود ملکان فرور و اتباع ایشان تیغ قهر پادشاهی از صفی حیات سترده گشت دولت تیر  
 طبقه ملوک رستم را با قضای قضای سیری کشته قل آنولایت تبرک امرای عظام قزلباش مستر افت  
 ذکر ایغا نمودن حضرت اعلی شاه فی ظل آتشی بر پسر شاهپور دینان حاکم لرستان و بدست در  
 او و تقویض ایالت بحسین خان پسر خال او

صیغه پیرانه حوادث و زکار غنی ملک بدایع نگار در صحنه غنی پسرانی چنین نگاشته بودند که چون منته باو خان و جناب صفه  
 صفات اعتماد و له و له حسب فرمان پسر شاه جهان از راه خراسان لرستان متوجه لرستان بودند شاهپور دینان عباسی  
 ایشان توتل حبه از اعمال سابق در مقام اعتماد در آمده خدمت و قیامات کرده بواسطه ایشان استعدای غفرت و تقصیر

# سال یازدهم جلوس شاه عباس اول

و در امور مجاریش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و سیاحت فرزندان او در نیا ند با بجلد ملک کبیر و چاره کار محضر در آمدن  
 بیایه سریر اعلی دانسته با چند کس از رئیس بقیدان آن سلسله بدرگاه جان پناه آمده سعادت بساط جلوس دریافت متقبل شد که قلع خود را  
 تسلیم کما شکان دیوان اعلی نماید محمد بیک یکی که از عظامی طایفه شادلو و مقربان بساط عت بود بضبط اموال ملک همین دست  
 آوردن و قلع و منبر زندان او مأمور گردیده روانه انقشور شد و نیز دلی دولت قاهره قلع لایجان و دشمنگور را که در حصانت و حکم شمر  
 افاق است بتصرف در آورده اموال ملک همین برار نمود و نفایس اموال و ثمن و اسلحه و اوراق قلع و اسباب ایالت و بزرگ  
 بخت ضبط در آورده با اتباع و اولاد و منبر زندان برار سلطه قزوین آورد چون بنده کان حضرت اعلی با ملک سلطان حسین و عد فرموده بود  
 که هرگاه بغایت الله حسن نیاید آن ملک همین دست در آمده استیلا قلع و فرزندان او تیر پذیرگامت ایشان را بدست او دهند و  
 ازلی بدین معنی متعلق گشته بود که غریب کافات اعمال با صواب ملک همین با و منبر زندان او عاید گردد و بغضب پادشاهی که انور حی  
 غضب آگهی است که قار آمده ایشان را دگر و انا ثابت ملک سلطان حسین دادند و او بر حسب تقدیر مستقیم حقیقی گردانید که در اکلان  
 بکات سلطان حسین شغف شده لایجان بتیول حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد و بکافات سور اعمال خانواده او  
 ببا دینبازی رفت مشارایه قاهره قلب عظیم داشت و بکات مار و لیر بود و باندک جریه حقوق بسیار میکرد در زندان او جمعی بودند که  
 بیت سال و سی پال باندک خطائی مجبوس مانده بودند العده علی الراوی شخصی نقل نمود که عورتی را با بخت نام حد اوت پرور را

## گرفته چندین سال در زندان او نمود و عمرش در زندان بهراند ذکر فتح و تسخیر ولایت گجور و گرفتاری ملک جهانگیر

قبل از این بتجربیر پوت که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز محترم بود و حضرت اعلی شاهی ظل آگهی او را دیوانه ساد و  
 با فکمال شغف با و داشتند حالت و خون بر و غلبه کرده بوا بملط دیوانخانه با کمال غت و اعتبار روی از استان سده  
 نشان شاهی با فقه از پایه سریر اعلی سرار نموده مجبور رفت و قلع خود را استحکام داده ملک طریق عصیان گردید چون خاطر خیر جان  
 ارتفع و تسخیر قلع لایجان و دست در آمدن او لا و ملک همین فراغت یافت متوجه تسخیر گجور و دست در آوردن آن دست بیعت گشته  
 قورچیان عظام را بر سر کردی الله قلی بیک قورچی باشی بدینجهت مأمور نموند و ایشان را زار سلطه قزوین متوجه انقشور شد  
 ملک جهانگیر بقلعه گجور که بقلعه مار انکوه است وارد و متحصن شد و قورچیان عظام قلع را محاصره نموده در لوازم قلع گیری استمنا نمود  
 و توپچیان خاصه شریفه در پای قلع توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده هر روزه بین الجانین جنگ و جدال و قوع میافت تا چهار ماه است  
 محاصره امتداد یافته درین شان واقعه غریب روی داده رستم اربابان در مقام عذر در آمدند و بمقتضای من حضرت اعلی کاحینه و قع فیله  
 شامت عذر با بخت راجع گردید قیمن اتمقال آنکه جمعی از ملکان عظامی قلع از قلع آنجا با یکدیگر مواضع نموده بخیا ل آنکه قورچی باشی را  
 که سرور لشکر است تیغ عذر از پای در آورده محصوران قلع را انکوه را از منیت محاصره خلاصی دهند اطوار اطاعت بندگی و شاک  
 یونی کرده قریب پنجاه نفر و دم متعین از قلع خود بیرون آمده نزد قورچی باشی آمدند و در تخریر قلع مار انکوه تعذات نمودند قورچی باشی حقیقت  
 آمدن ایشان را با پایه سریر اعلی عرض نموده حلال فخره بدیشان عنایت شد بشمول نوازشات شایان شدند اما حضرت اعلی با بهام علم  
 عینی سفارش فرمودند که از مکر و عذر رستم اربابان این نموده احتیاط خود را از دست نهند و آنجا بت ملوس عباس و دلتوا کبی کشیده  
 گاه در اردوی قزلباش خدمت بتقدیم مرسانند و بمهر و روز و خبر گاه قورچی باشی در آمده بفضل ممت قلع بتدیرات میکردند و انظار  
 فرصت می کشیدند و قورچی باشی با کمال عقل و دانش فریب ایشان نخوده بقول فضل ایشان اعتماد نمود و دگر در نزد قورچی باشی بکام



## جله دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۵) در چمن بسطام اقامت نموده اگر از جانب دوزبک دست درازی واقع شود بمداغ قیام نمایند و از اطراف جوانب مرصه خراسان خردا باشند و بکند از آنکه محمولات رفع شده و خیره بقلعها کشیده شود و خاطر افشسر مخالفان فارغ گردد و حسینیان قاجار با الحاکم خود معاود نموده حسینیان حاکم قلم با خود شاه طویمیا که کرایه رفته قلعه پای حصار را از تصرف عیسیان آورده در ویش علی خلیفه را بر سرند حکومت آنولایت ممکن پس از امرا ی عظام حسب الامر موده عمل نموده چون خاطر از آن مخبر فراغت یافت حسینیان قاجار باز گشته حسینیان شاحب فرمان قضا جریان متوجه قلعه پای حصار شده و بزودی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته در ویش علی خلیفه سپرده و مقتضی المرام بپایه سپهر اعلیٰ عود نموده مشمول نوازش شاهان گردید عیسیان کرایه در حین خطر از دست از قلعه باز داشته در آنجا دوسه و سالان میکردید اگر اذن یکسان در ویش سفیدان کرایه شاهی سیونی اختیار نموده از او جدا شده بخدمت در ویش علی خلیفه گمبستند و او از مخالفت ایندولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سر رشته اخلاص از دست داده بود و بار بار دزدی آورده جسم نامکلی میکرد و شده بکافات آن گرفتار آمد هر چند از او ان جلوس بایون الی آن یونانیون نامائیدات نامتای الکی فترین حال سمیت آل کشته ابواب فتوحات بر چهره انانی و آمال ادبیای دولت ابدی الاتصال مستوح گردید اما در میان مبارک چند فتح عظیم روی داده و زیاده از سنین سابقه نسایم الطاف الکی در بهر از آمد و کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتقاء مازندران و رستم دار و الکای رستمان بحد تصرف و بار دولت قاهره در آمده ارباب عیسیان و طغیان خصوصاً عیسیان کرایه و ملکان کجور و لاریجان و شاه بوزدی خان حاکم رستمان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع انیال مرقوم تسلیم وقایع نگار میکردد انشا الله تعالی

ذکر تسخیر ولایت رستم دار و بدست درآمدن قلاع و ملوک آنولایت بعنایت حضرت آفرید کار ولایت رستم دار در میان کیکان و مازندران واقع شده مثل بردشت و جبال طوش از حد و آمل مازندران تا تنجانب کیکان عرض از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسیه کل ولایات رستم دار مع مضافات در تصرف اجداد ملک کیمورث بن سینون بن کستم ماضی بوده که نسب بجایا سب بن فرید و غنیمت نوشیروان بن قباد بود سانی درست میکرد و مازند و بمقار برف زمان حسینی بعضی محال خصوصاً شهر رومان که در ازمنه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستم دار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت کجور مجوز در تصرف سلطان ایران در آمده و حائل عراق شده و آنچه در تصرف رستم اریان مازند لاریجان و نور و کجور بوده که میانه اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبتن ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان در طبقه از ایشان بگومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور بود در زمان جلوس بایون حضرت اعلیٰ شاهی ظل الکی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که بر د و ملک جبا غیر نام داشتند هر یک متصرف ملک موروث بودند و وقتی که ملک بایون در بلاق لاریجان بود بپایه بر اعلیٰ آمده ملازمت سده سینه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مرد در ویش عاقبت دوست بود الکای خود را پیشکش کرده حسب انستد حاجتی در ساوه با قلع او متفرقه گشته بود در آنجا با جل طبعی در که نشت و ملک جبا نمیکرد حاکم کجور در مقر بان و مجلسیان خاص شکست گشته محمود ثمال و استر ان و متصرف ملک موروث بود مال حال او بکند از احوال اولاد ملک بهمن مرقوم متسلم سوانح نگار میکردد انشا الله تعالی انصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق بحسب ریوست بجزای اعمال با صواب رسید اند اولاد او ملک کیمور که در سن بغه ساکلی بود بار اوردان و ابل بیت در قلعه دشمن کور بودند و او حسنین و دافین خود را با تنجاخل نموده اعتقاد ویش این بود که تا آن قلعه دوست او اولاد او باشد آسیمی با و نوا بر رسید اما ملک کیمور بعد از او افتد پیر از غضب پادشاه اندیشه قدرت آن نیافت که دم از مخالفت نند ملازمان و اتباع ملک بهمن سینه نقد از اعمال ناشایست و ظلم او آورده بودند

# سال نایزدهم جلوس شاه عباس اول

روز بوازم جشن نوروز قیام توانست نمود بکند از آنکه جنود بر دوسرما اندام بایقه افواج قاهره ریاحین بدرالملکت عشرت آمین  
خرامید و سرماز وای قیلم شادمانی گشته فرمانبران حبس انزلیان شیریا کیتیستان درایوان چهل ستون دوتخته مبارک مجلس  
بهشت نشان آراسته سلاطین و سلاطین زادمانی اطراف و اکناف و ایچیان که در پایه سپهر اعلی بودند بان محل از مترین درآمده  
صحبت پادشاهان و انقا دیافت و طبقات ایام سعادت بساط بوس استعدایا و تهنیت نوروزی قیام نموده در ضلال انیال و اوایل  
سال فرخنده فال آخری تابان و کوبی درخشان از شرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشند و بیت و عطا بخش طیف  
حججه را از عطیه خانه لم یلد و لم یولد سوزیدی از جند عطا فرموده آن مولود مسعود میرزا سلطان محمد موسوم گشت و جبهه تبلیغ اینخبر سرت اثر  
نهیان با طراف و جواب مالک فرستاده شد چند روزی بقدرای شادمانی نوازش در آورده و غیره کبیر و بزنا و پیر بشکر  
این موبت عظمی و تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود و جبهه و رود بعیش و سرور شغولی داشتند و حضرت اعلی همه روزه در میدان  
سعادت آباد چوکان بازی و قستی اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز مقیم طریحانه فراغت و خوشدلی بودند و چون از آن  
امور فراغت دست ابرای صاحب فکر و در بین ناظم امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت گردیده به مقام ضروری سلطنت پرداخت  
در اوایل اینال جماعت از بکته پای از دایره اعتدال بسین و نهد و اند و طرف بجه و د ممالک تاخت آورده و کسب و نیهای ایشان  
از خراسان عراق رسید و جمعی از ریا و لاج جنود از بکته بیظام و دامن آن آمده بعضی جت غارت اموال مواضع و محال پرکنده  
شده بعضی دیگر در کین مددکاری نشتند و حقیقت آن چینی که بعد از معسزولی از ایالت بهمان حاکم بیظام شده بود و سیر اعلی بکته  
عامری مستحفظ شوارع که در آنوقت در بیظام بود سر رشته خرم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع و وصول لشکر خاترا از بکته  
مقیمه بکیت لشکر نشده با معذوری بقصد آن گروه سوار شده و اسب جلالت پیش رانند از جنود او و بکته جمعی از کسبکا بیرون آمده  
ریز بر ایشان تاختند و سکت جمعیت ایشانرا از بیم پاشیده رنجه در بنیاد حیات جمع کثیرانه آهسته حنفی خان و سیر اعلی  
بعد از محاربه بسیار شربت نگو از نجات چشیده راه قدم پیوندد و فوجی دیگر از آن فتنه نمازگر از ترشیر راه بیابان کوهر زمین اعمال ایشان  
پیش که قدم سوارا لکای خوار بر آورده و اثر تاخت ایشان تا از آن وید کل گاشان که کبیر ف آن بیادیه پویه است رسیدار و  
سمنان نیز بطریق حنفی خان زیاده حسابی از آن طبقه گرفته بغیرم و سنبه و با معذوری که اکثر تازیک سمنانی بودند بقاف ایشان سوا  
شده بیادیه رفتند و بکته حنفی خان که دره بین الجانین محاربه صعب اتفاق افتاد و در کار سخته سمنان منظم و بد حال بازگشته  
اتما و علیخان بر چشکرک در الکای خوار از انیال آگاه گشته با جمعی از غازیان جمع شکرک بقاف اجتماع در حرکت آمد و در یادیه  
بجنود او و بکته رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر از بهادران او و بکته را از پای در آورده و برخاک بدان انداختند جماعت او و بکته  
تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از بهال بازداشته راه فرار پیوند و نایه غان استرداد غایم ایشان نمود  
مظفر و منصور بازگشت سرمای قستان و گرفتار از ابر کا عالم پناه آورده و بعد از واقعه مذکور او و بکته پای در دامن گشته است  
در از بی هیچ طرف توانستند که دانا خرم و احتیاط قضای آن بود که بکته دست در از بیای جنود او و بکته و طو و حصیان و طغیان  
علیخان که ایلی که در آنسره خورش و فساد مشغول بود جمعی از جنود مظفر و رود قرباشن ابطرف بیظام فرستند که از حد و دره  
خبردار بوده بدفع فتنه علیخان پردازند ایالت بیظام بهرام علی سلطان برادر حنفی خان چینی شفت شد امارت ایل که ایلی بدرویش  
علی خلیفه و له سیر اعلی خلیفه که سیر زاده قدیم آنطایفه است تفویض یافت حسین خان شاه حاکم قم و ولینان سیر زاده  
دورشن خان شامو و نینخان مصاحب قاجار حاکم ری و ابا قوش و لشکر آراسته بیظام فرستادند و مقرزش که آحصا و غلات حرا



# جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۳۶۳)

استرآباد بدو توخاهی و بکوبندگی اندو دمان ولایت نشان مغرود و ممتاز بود و روی ارادت برگاه معنی آهوه در در استلطنه صفهان بعد از  
 بساط بوس فایز گشت در صدر صحیفه اول در معنی وقایع زمان شاه جنت مکان رقم سطر یافته که جماعت ترکمان صابین خانی که بساطین خوارزم  
 در صد و استرآباد مین است ترک و کرکان قامت از انداز مره اقلطه طایفه ابوراکر چه نسبت بسیار قبایل و عشایر صابین خانی گسترده اما  
 عیار خان در سیاه انجماعت بعضی و دانش و رشد و کار دانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی و اورا پذیرفته بودند جمعی از این طایفه در زمان شاه  
 جنت مکان بکار رود گران آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی از اوقات مطیع حکام استرآباد بودند مال زراعت میدادند و بعضی اوقات  
 عصیان و طغیان و رزیده از جلا و او با بش ایسان دست درازی بجوای ملک واقع میشد بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال در احوال  
 قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی در استرآباد اقامت نتوانست نمود و هر سه بلوکی بی اندامان رسم سیاه پوشی میآید نهاد  
 بجهت دفع شر بدترکان صابین خانی و حفظ حال خود قلع تربیت داد و تفنگچی و کماندار بسیار بهرسانیده در آن بلوک میآید اما و لایحه  
 بکوشش هوش دیگران میرسانیده علیار مذکور را آن طایفه حاکمانه آسیدگی کرده باندک بدیه و کلفتی قاعت نموده زیاده در مقام معاش  
 در میآید در زمان محبت نشان هابون علی چون اوزبکجه در حسد اسان لوائی اقدار افراتحه ولایت خوارزم و فساد درون که بویلا  
 استرآباد متقل است تصرف اوزبکجه را و در استرآباد بود حضرت علی بنابر رعایت محرم و احتیاط و ملاحظه آنکه مبادا بدترکان  
 مذکور که با اوزبکجه هم کمیش و مذمذ میطیع این طایفه گشته اوزبکجه با استرآباد راه یابند با علیار مذکور که بوسیله میرزا بیک برگاه معنی باریت  
 میکرد بصلحت وقت مطلق آغاز نهاد حکم ایالت استرآباد با هم او فرستاد و با او درانی میفرستاد و او بهمان فرستاده گشته  
 دار و خد بهر میرستاد و خود در صد و کرکان اقامت نموده با سیاه پوشان بدر از اندکانی میکرد و بوسیله او اهل استرآباد را  
 سایر قبایل صابین خانی محفوظ بودند و چند سال بدین پنج گذشت و این بهر نتیجه حفظ حال سکه استرآباد که عموماً حاصل تقوی و اکثر اهل عادت  
 و عبادت اند بغایت صایب و شمول عاطفت نسبت بخلق آنه شایسته بود الحاصل درین اوقات که علیار مخان فوت شده پسرش  
 معنی توسل جسته چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استرآباد با هم محمدخان سپه او غرض و ملاحظه را  
 مشمول نوارشش الطاف بکیران و اناه انصوب فرمودند (دیگری از متوفیات این سال مرحوم آقا شاه علی دول آبادی اصفهانی  
 که پستونی المملکت بود در ایامی که رایات جلال در در استلطنه صفهان نزول اجلال داشت در آنجا مریض گشته مرض ذات الحنجرت  
 القدر از عالم رحلت نمود مشارالیه مرد آدمی پر بهر کاردنیک نفس بود و در ایام عمل با خلق ملوک پسندیده همواره در علم سیاست و تدبیر  
 بی بدل و استناد المماسین بود پستمدان این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند (قطعه) مستوفی پادشاه ایران از در بجا  
 ر استان فت زین واقعه شیون خلایق از غصه بهنقم آسمان رفت دل می طلبید سال فوتش و بجز سخن بکنکر  
 آن رفت کینه ز قاف سرزد و گفت قانون حساب از میان رفت مراد از اسقاط یک نقطه قاف آنست که فاصه بود  
 از عدد کم شده محس و الف مواتی تاریخ آید تو اب شرف بازماندگان از در اناخته مضب استیفا را با قایمیزا علی برادر او مرحمت فرمود  
 آغاز سال بخت کمال تحاقوی بل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس پس با یون  
 اعلی شاه بی ظل الهی است

وفات آقا شاه علی  
 سنه ۱۰۰۵  
 در آخر تابستان  
 وفات او در تابستان  
 و الف (۱۰۰۵)  
 (جلال میرزا)

جهان ص

Ray  
 در این کتاب  
 در این کتاب

# سال دهم جلوس شاه عباس اول

بود آمد بهر عتبای بی مشرف بنده یکی از ایشان اسد بیک که گویا قزاقی است که چند سال قبل ازین برسم سال نزد سلاطین  
 هند دکن رفته بود درین سال مراجعت نموده بارخانها از اجناس و اتمه نفیسه هند آورده پیشکشهای لایق گذرانید اسلام بیک یوزباشی  
 که برسم سال نزد میر قلیا با کوکلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود آمد و ایچیان مشارالیه که دیگر باره برفاقت او بخدمت اشرف  
 فرستاده بود با تحجب و بدایا بنظر انور در آمده بنوازشات شاهانه سرافراز شده و چون ظاهر بود که الفت و آشنائی میر قلیا با چهر  
 اعلی بایام و اشعار و عبادت خان نیست چون او متوجع ابواب آشنائی شده بود حضرت اعلی نیز بنا بر صلاح وقت با عبادت خان بود  
 مر اسد مفتوح داشته محمد قلی بیک ایگت آقاسی و کرکور ایلیچیکری تعیین فرموده با تفاق فرستادگان میر قلیا بار وانه نمودن  
 ایچیان سلاطین عظام که حجتان رسیده مشمول نوازش و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند و یکری از سوانح این سال  
 آنکه از جانب بیکریکی دار اسلام بغداد رسولان بخندان رسیده بعد از عرض عودیت و اخلاص خبر فوت احمد خان و الی بیکان رسانید  
 که در استنبول با جل طبعی فوت شد امیر تاجیر بخیناری که اباعن جبر و میر و مسیر زاده الوار بخیناری بود و نا غایت مانند وحشی صفیان بود  
 خلاف با یکسرام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص در کاره ملک مناصر آمده پیشکشهای لایق گذرانید و بعد از نصیرات ایام با مضی  
 خدمات کلنی کشته بخلع فاخره مستزین نماز گردید و بعضی المرام حضرت انصاف یافت (دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان  
 و ملک محمود الی سیستان است که از قتل و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود از روی جنالاص و ارادت  
 موروثی احرام عتبات اقبال بسته از راه کرمان به ارسلطه صفهان رسیده در آنجا بشرف مجالست مجلس خلد آئین سرافراز حضرت  
 اعلی شاهی بعد دم او استبشار نموده عزاداری تمام فرمودند در مجالس خاص و مستزین بریم عشرت و اختصاص بود (دیگری از سوانح  
 این سال مغضوب شدن طایفه نکلوس عموما و حکم قتل ایشان سبب آنکه اعلی قطع نظر از اعمال سینه سابقه ایشان که اولاد و عازمان  
 در زمان شاه حجت مکان از این دولت روگردان شده برود فرستند و با محمد خان شرف الدین اعلی حاکم خود مخالفت نموده ولایت  
 عراق عرب بعد از سلطان سلیمان خان کار روم دادند مجدداً بجهت مخالفت و نزاع ایشان تا نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا  
 توجی ایشان نه اشتند درین سال که منسیر بادخان متخیر باز دران نامور شده بود بعضی اشرف رسید که چند نفر از طایفه نکلوس لازم ملک  
 شده قلعه آمل را ایشان نگاه میدارند یعنی موجب اشتغال بایر غضب شاهانه کشته قتل عام آنطایفه فرمودند و مقرر شد که هر کس از طایفه  
 در هر جا باشد حاکم آنجا او را بقتل آورده بر ملکاتش رقم ملک کشته چون اگر در کجده ان و قلمرو ویشکر اقامت داشتند حکم اشرف در این باب  
 با هم مستعملی خان چکنی عراضه دریافت و او بسیار می از آن طایفه را بر اه عدم فرستاد و خطای آن طایفه که در آن قضیه راه عدم پیوند مصطفی  
 ولد سب خان شرف الدین اعلی است و ولی بیک یوزباشی ولد الیاس بیک بعد از ظننا بایر غضب بر بقیة السیف ترحم نموده جمعی از قزاقان  
 نکلوس که مانده بودند بدستور قورچی شدند (موفیان) از سوانح اقبال که درین سال روی داد فوت سلطان حمزه میرزا ابن سلطان  
 حمزه میرزا است که بنا بر ترفیع حال سلیمان ایندیا ضرورتاً بکستبول فرستاده شده بود و چون خال خسار ایندولت بود و شاهان سینه نموده که  
 زاده شینه پاک اعتقاد از شاهزاده کان صفوی تراد و در بلاد روم و میان مخالفان خراب بود و عتاب گردید از نا اطمینان  
 قادر لم یزل لایزال و اقبال شیشه باریمال پیشتر از آنکه پاسته و لاد و عتاب شود در کستبول بعضی طاعون در گذشت و هوا خواران ایندولت  
 قدس نشان بل کا و فصل ایران وقوع آن قضیه از نتایج دولت اقبال اینخاندان که امت نشان دانسته از دغدغه مال حال اندهاده  
 مغفرت مال فارغ شدند و یکری از وقایع این سال آنکه میرزا خان امیر در خرد و استرا با د فوشت شده پسرش محمد بایرام جوانی صبیح الوجه از  
 طایفه کوکلن و او خلوص و سیاه پوشان است با د خایف کشته بواسطه میرزا بیک فدر کسکی ولد میر ضحیا الدین که از زمره سادات عظیمه



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۶۱) استقبال کرده بنش را در کمال توقیر و احترام در این سلسله مذکور رسانند و حسب الامر اعلیٰ بر ولایت رسیدند خلیق با استقبال

بیرون آمده پیاپی در پیشگاه او و پیش کشیده بمنزل میرسانیدند و نسبت برضا قلی بیگ و دوستم مبارک که حامل آن جبهه بودند خدمات شایسته بجای میآوردند و چون بمن پنج بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلیٰ با جمیع امار و ارکان دولت و اعیان حضرت پیاپی با استقبال شتافته آنجناب را مغفرت اندازده و بر دو پیش کشیده بشهر رسانیده در قلع شریفه منوبه بام استاجدین و قبله العارفین امام علی بن العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزاده عالیقدر است که داشتند خلیق بشرایط زیارت آنجناب قیام می نمودند و این خبر حجتیه اثر در اطراف و کناف ممالک شدت یافت هر چند این قضیه احتمال صدق و کذب داشت اما با بر صحتی وقت و شهرت بین اعاضا و جمعی چنان تصدیق و ارجح نمود و بهمنرض که صورت وقوع داشت باشد چون در اول حال که بعد المؤمن خان بر مشهده مقدس متولی شد و استخوانی چند از عظام بریم مدفون صفه پانین پای مبارک با اعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان و شاهزاد است بیرون آورده مورد استخفاف شد بود و امامزاده ازلی بدان متعلق گشت که سلب آن میبایم از جسد مطهر آنحضرت شود چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پادشاه سید دین و اربابان اعتقاد سپندیده درگاه الهی بود نیز یک باز از ازل چنین سبکی نمود تا بر علایمان ظاهر شود که آنجناب مبارک شایسته استخفاف و نزوار و اسرار و ادب نیست با بجلد دوستم مبارک در رضا قلی بیگ برود و در سلک ملازمان درگاه انظام یافته زیاد از امارات و انعامات و افراسند و حکم شد که جمیع امار و اعیان و قربا بشو و هوا خوانان این سلسله علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند مطلقا می آید ایشان انواع عطا باکر انبار گردید و آن بخش مطهر را بجانب عبات عالیات نقل فرموده در یکی از اماکن شریفه که بمصلحتی است بجا تصریح آن لازم نبود و در کشت اما بعد از فتح خراسان را تم حرف از شیخ حسن خوار شیندم که میگفت است نامحرم بر جرم قریب مبارک شاه جنت مکان نشیند (مصرع) جهان مهر و نداشت که بود و آن بنش که آورده اند بنش کی از اسادات روضه مقدس منور معطر بود که برکت روضه مطهر شاه جنت مکان از شتادهای مصنون مانده در جهان مکان شریفه مدفون گشت (مصرع) زهی سعادت یار و دین پی یون

همه  
بمنزله  
نقل  
بمنزله  
که  
ممنوع  
و حق  
و حق  
(معال)

## بیان وقایع متنوعه که درین سال بمقتدر خالق عباد در وی داد

در این سال ایمان از اطراف و جوانب عالم بدرگاه عالم پناه آمد بعضی دستنویس و بعضی در صفهان سعادت باط بوس در فستند و در درگاه معنی از ایمان و همانان مجمعی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از بر دیار تحت به ایامی میثا بر نظر گیم آثار رسیده از جلد ایمان مذکور میرزا هنسیار الدین کاشی و ابو نصر خوانی بودند که از جانب پادشاه و الا جاهد سربیدن بربگاه جلال الدین محمد کبر پادشاه فرمانفرمای ممالک هند وستان همراه یادگار سلطان رملو که هفت سال بود با یکجوری بند رفته بود بر سر رسالت آمده و در این سلسله مذکور سعادت باط بوس در یافته میرزا هنسیار الدین مذکور و لد سیر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب میت و چنجال بود که بر ولایت هند رفته در سلک ملازمان آن پادشاه و نجا ده آمده احتیما ر تمام یافته بود و ابو نصر از مردم ولایت خواف است درین اوقات هر دو با یادگار سلطان و طو بر رسالت ایران نامور شده اند و راه کوچ و کران کربان و از آنجا به رگاه سعادت آشیان آمده حسب فرمان قضا جریان میدان سعادت قزوین و اجراغان کرده باز از بار آذین بستند و حضرت اعلیٰ چند روز ایمان مذکور را در میدان طوی داد و بزر اعزاز و احترام گردانید و ایشان بعد از ششم عهده اقبال و قوا عد بخت و تسلیم کتب بلاغت هلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خا بد این نگار گشته از شتایش شیخ ابو الفضل و لد شیخ مبارک مشون بکات و لدیر بود و نظر انور در آورده و تحت به ایام که آورده بودند که گویگر همچنان با بار در میدان سعادت را نظر مایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان جوای سیر صفایان و عشرت سرافش جهان از خاطر خیر سپهر زده بعشرت و کامرانی متوجه انصوب شدند و در آن خطه فردوس نشان بکیت از ایمان که با طراف فرستاده شدند

## سال هجدهم جلوس شاه عباس اول

الذین احمد باقی باجمعی از تنگنجان باقی و بها باد سپردن ایشان نهاده بسیاری از انبوه را بدست در آورند و جمعی که از بهول جان سرکوه و بیابان خاده بودند از تنگنجان پلاک شده جان از آن مملکت بیرون سپردند و انقضای جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت و هم در آن سال جمعی از اوزبک که لشکر عبدالمؤمن خان بر سره علیخان که ایلی رفته جمعی از مردم او را قتل آوردند و او و بعلقه رو غدا آمد و انقضای را با خود ساخته در کمال ذمات و پشیمانی بر سر نیزه عاقبت بکفران نعت که قمار آمد

ذکر آوردن بخش غفران مال منوب بخش مبارک حضرت شاه جنت مکان از مشهد مقدس به ابرار سلطان صفایان و نقل نمودن بعثات عالیات سیه دره نشان بعثات الله ملک الملکان

در صدر صحیفه اول رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطت خود بخش مبارک شاه جنت مکان از نقل مشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد به نیت با اتفاق عیقلی خان شاه ولیگلر یکی مرآت یا مورکشت او در روضه مقدس حضرت امام الحجت و الانس در سه چهار موضع حفر نمود که بمصلحت متولی و خدام هر کدام انب و بصیانت از اعدا اقرب باشد مدفن سازد و چند قبور محضوره منظور حلال بود تا آنکه در شبی که اراده دفن داشت با اتفاق میر سید علی مفضل استرآبادی با میر سید علی صدر شوشی علی اختلاف از دین شیخ حسن خوار مشهدی در حرم مقدس رایت در جوار صیخ مبارک محل دیگر حفر نموده آن در کرانایه را در صدف آنجا که پاک مخزون ساخته و قبور دیگر را آنجا که انباشته در صدف پائین پای مبارک علامت قبر که داشته شد و حافظ قبر مبارک همیشه در آن مکان ملاوت می نمودند و خادمی که بخدمت سر قریه شاه جنت مکان با مأمور بود در آن مکان شمعها فروخته خدمت میکرد و قبر شاه جنت مکان بین الجهور در همان صفت و مکان استوار یافته بود و حسینیکه عبدالمؤمن خان مشهد مقدس استیج نموده آن بقعه شریفه بدست او بکینه در آمد آنجا بل بیعت از غایت تعصب اراده نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی را در آن در آن صدف مدفون بودند بیدون آورده لوازم محبوسیتی بطور آورد و انقبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام ریم بیرون آوردند و بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبد الله خان و عبدالمؤمن خان رسانید که بخش شاه جنت مکان در مکانی دیگر مدفونست من اطلاع دارم ایشان با خواهی ارباب تعصب و ستم بهادر نام او را یکی را فرستادند که آنجا رخنه نموده بخش را بیرون آورده بجا را رساند که هر کوهی آنجا در خاطر ایشان بر سوخت یافته باشد بطور آوردند و ستم بهادر حسب الامر با اتفاق آنخندول بخش را از آن مکان بیدون آورده در کینه نهاد و سر کینه خدای لطفه بی حاکم مشهد مقدس مرمونو چند کاه در جنب بدکن نام موضعی از مواضع مشهد مقدس معلی بود که از آنجا بخش را برداشته راه ما و در آن پیش کینه رضا قلی بیگ و لهپوان شاه علی انبار دار سپهر کار فیض آثار که صفایانی اهل است آن موضع بود و ستم بهادر در خانه او همان شد و او از برون بخش که کو را اطلاع یافته چند روز و ستم بهادر را که داشته توانست او میان با و بجای آورد و روزی در انامی محاوره با او بر سیل مطایبه گفت که اگر این بخش را از راه تون طیس میایز قول بشم بی و دل بچیز از عبد الله خان و عبدالمؤمن خان در برابر این خدمت توقع داشته باشی تو میرسد و ستم بهادر که حرف انعام و احسان شنیده اظهار کرد که مراد ما و در آن پیش تاملی نیست و چندان تعلقی در آنجا ندارم اگر راست میگوئی و متعهد میشوی که آنچه میگوئی بعمل آید چنین میکنم و او تعهد کرد با اتفاق یکدیگر بخش را برداشته بر سیل ایضا بر طیس آوردند تا و ستم بهادر میگفت که من خوابی دیدم که مراد از برون بخش مذکور را از تنگنجان کرده با آوردن ایران رهنمایی کردند و این واقعه را با رضا قلی بیگ در میان نهاده از او استعانت جستم و با اتفاق بخش را برداشته متوجه شدیم حاصل چون طیس رسیدند آنجا قاجار حاکم طبرستان از تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض عرض رسانید حضرت معلی شاه قلی آنگهی از اینجهت اثر سرور و دمان شده حکم مایون عرض نمود و یافت که طیس با دار است و صفایان



پای سپهر بر اعلیٰ فرستاده چون حضرت اعلیٰ بنحو استند که سید مبارک را از این دولت بایوس کرد اند و اعمال سابق او را بفرمود  
مفرون کرد اند و بودند مهدی خانی احکام مطاعه فرستاد که با سید مبارک من بعد ملک چمن کرد و دست درازی با ملک  
او کند و مطلقا با عساکر و قبایل اعراب متعلقه با و کاری نداشته باشد اما تا به غضب قیامت لب در باره مضد ان افشار اشتغال  
حکومت که کیلویه را علاوه جماعت فارس کرد اند و بر دی خان مغرض کرد اند و تنبیه نادید بنزدان افشار قطع و قطع بی  
دولتان آن طبقه بحسن استتمام او منوط فرمودند و خان مشار لیسیمه اولایت رفته جمعی کثیر از مضد ان افشار استمار اشلو کند و رولو که  
خیز مایه فدا بودند بقتل رسانیده خرمن عسکری از قبایل سرکش خاکی و جوانی و بندانی و غیره الوار که همیشه در اولایت  
آتش فتنه و فساد میافروختند با داده بر سایر اتا سیمتلات نمودند و دنان بر بخت و سرکشان افشار و الوار آنچنان کوشا  
یافتند که بعد از آن خیال فساد پیرامون خاطر ایشان نکشت و مهمات اولایت احباب المده انجام داده از غلامان خاصه شیعه  
حاکم در کوه کیلویه تعیین نموده مراجعت کرد و تحقیق حالات پای سپهر بر اعلیٰ عرض کرده خدمات و درجه استحقاق یافت و مشمول  
نوازش و التفات شایسته گردید

ذکر آمدن جنود او و ریکت از خراسان بباخت دارالعباده و نزد و محارب نمودن علیقلیخان شاملو  
و جماعت قزلباشیه مغلوب شدن او و ریکت توفیق پروردگار رحبان

درینال جمعی از جنود او و ریکت پای از دایره اعتدالی سیر نمودن نهاده باراده تاخت غارت دارالعباده و نزد از راه طبرستان  
مغازه و خندق آمدند علیقلیخان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبرستان و او فرستاده او را از آن  
جنود او و ریکت آگاه کرد اند و او شهر مضبوط کرده خود با چار صد پانصد نفری از جنود قزلباش و نقیچان آنحدود که فرهم  
آورده بود بغرم جنگ استقبال او و ریکت نمود جنود او و ریکت از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند علیقلیخان که هشت فرسخ راه طی نموده  
بود باز گشته بحوالی شهر که رسید روز دیگر طلعه سپاه مخالف که قریب یکصد و دویست نفر بها در بودند و سپاهی ایشان دویست  
مید نمایان شده بظاهر شهر رسیدند و در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر سرود آمدند و بهر جادست ایشان رسیدند و غارت  
نموده آنچند در هر جانب نظایران درآمد رقم ملک و تصرف بر آن کشیده اموال مینایت جمع آوردند علیقلیخان در اول حال حسب  
الصلاح یزدیان مالک طریق حرم و حسابا طه کشته بجا حفظ شهر و در آره پرداخت و اما بی یزد بجهت بسیاری او و ریکت بخیر جنگ نمیکرد  
اما خان مشارالیه با آنکه از کیفیت احوال و کیت لشکر خراسان آمل اطلاع یافته بود بجهت بر اقبال یزد و ال شاهی کرده با فوجی قبل از  
غارن شاملو و نقیچان و غیر ذلک که حاضر بودند پای معبره که مردانگی نهاده طرح جنگ انداخت و او را در جنود قزلباش و نقیچان  
و غیر ذلک مردان به اعداد استناده چون او و ریکت را عرض از این آمدن تاخت غارت اموال بود خواستند که باز گشته اموالی که  
فرهم آورده اند سیر نمودن بر نزد علیقلیخان با غاریان شاملو و جنود بر سر ایشان تاخته فیما بین جنگ در پیوست و غارن شاملو  
بجای برانه ملک جمعیت ایشان را از هم سرور و ریکت امواری سید نفیقل و جمعی دستگیر شدند بقیه التیف او و ریکت شکست و پرتاب  
حال روی بودی سرور آوردند و قطع نظر از اموال کرده پسا مسمی را غنیمت شمرند و علیقلیخان بفتح و ظفر حصص یافته غارن  
شاملو و ریکت او و ریکت را تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورد و مظفر و مضور باز گشته محرابان از طبرستان فوجی از جوانان  
کار آمدنی از عصب ایشان به دارالعباده و یزد آمد و در رابط حصار قیام نمود و از ریکت که باز گشته بودند رسید جنگ در پیوستند و در  
مرتبه نرسکت فاش بحال آنجماعت راه یافته جمعی کثیر بقتل در آمده بقیه التیف پرانگده سرکوه و بیابان بی آب نهادند و مولانا خضر

# سال دهم جلوس شاه عباس اول

(۳۵۸)

نوشته شده است  
در روز دوازدهم  
مهر ماه

اوقات نمودن شکر عبدالله خان قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه با سپاه پیشا عبدالله خان تلاش کرده قلعه شهر وزیر را کباب داشت  
عاقبت لشکریان او و مردم شهر قلعه از محاطات قلعه داری و ایستاده با و یوفائی کرده میل بجانب عبدالله خان کردند با خان غمی  
در یافتن با معبودی از باب حقیقت و وفاداری را کشته خود را فدائی و از بخان زده در دریای عرب غوطه خورد و از بخان  
عبدالله خانی بر دور او محاط گشته و محاط عرصه کارزار بر تو شکر شد و هیچ طرف اهریون شده داشت با غره در معرکه رزم گشته  
کشته بقیه ایف بر اکنه گشته و ایوم حرف شجاعت و دلوری با بخان در خوارم مذکور است و افواه است عبدالله خان را مجدداً  
خوارم تیسیر پذیرفته بهر کس از مردم آن ولایت کین خلاف داشت از میان برداشت قلع را استحکام داده و در آن شهر حبس  
ذکر منازعه که در این سال مبارک مبدیقلی خان شالمو حاکم شوشتر و طایفه افشار و میر مبارک  
والی عربستان حوزة بطور آمد و رفتن است و بر دینان حسب فرمان قضا جریان کبوه کیلویه و مال

## حال بخت برشتگان افشار از قتل بر پروردگار

درین سال جمعی از مفسدان طایفه افشار کوه کیلویه خصوصاً جماعت ارشاد و کند و لوبا میسر خان حاکم آن ولایت یاغی شده در امر فرار  
قصبات کوه کیلویه جمعیت نموده با بولفتح بیک از اوده خلیل خان از در میان خود بخانی برداشته در مقام خلاف و عصیان درآمدند مبدیقلی خان  
شالمو حاکم شوشتر از اخلاص و وفور بیکری بدین شیوه ناپسند انکار نمود بنابر قریب جوار در مقام دفع فتنه ایشان شده و با معبودی از غاریان  
شالمو بر سپه ایشان تفرقه در میان شوشتر و در امر فریاد ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فرج قلیل شالمو منزه گشته و  
بیت مبارک والی عربستان برنده مبدیقلی خان بهر سید مبارک از از بخان دولت قاهره شمرده متعاض احوال اعراب و خبر پیشه  
و از سید مبارک زیاده حسابی نمیکرفت و با او غالباً سلوک میکرد و سید مبارک از بد سلوکی مبدیقلی خان متشکی بود و مکرراً اعتراض میکرد  
معتلی فرستاده از دشمنانیت میخواست که مبدیقلی خان را کوشائی داده او را از بیوشی بده نخواست و غرور بهوشش آورد و از عتاب  
و خطابش با ناله میشد و درینوقت جماعت افشار محرک آنرا ده گشته و او را بمحاربه مبدیقلی خان ترغیب نمودند و در مقام معاف  
افشار درآمد و با جمعی از جنود عرب بر سر مبدیقلی خان آمد و در فتنه که او از امر فرار نمودت نموده بشوشتر میآمد اعراب سر راه برادر  
اندر کنار بدین الحقیقتین واقع شد و چون اعراب ضعیف مضاعف لشکر مبدیقلی خان بودند و صرف در جنگ نایده خود را بجهاد می کردند  
حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار مذکور زیاده استحکامی داشت و ذخیره در آنجا نبود و بهر دو سید مبارک  
طرح صلحی انداخت سید مبارک نیز چون از حضرت علی شاه بی ظلمتی خوف بسیار داشت صلح را غلبه گشته میان ایشان صلح کوه و توغ  
باقیه فرایافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حوزة رود و مبدیقلی خان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مستمع  
که سید مبارک نسبت بمبدیقلی خان غدیری در خاطر داشته و با اعراب فرار داده بود که چون مبدیقلی خان از حصار بیرون آید عطفه خان  
نموده بر سر او تازند و با دیب او پردازند سید بدو ولد سید مبارک که اظهار اخلاص بدین استخوان گردون مناصب بنمود مبدیقلی  
خان را از کید و اغراب خبردار کرد و او چون روز خود را در اختیار می داشت گفت کرده بیرون نیاید سید مبارک معلوم نمود که او استقام  
را بحد غدر نموده خرم و احتیاط می دارد و توقف نموده بجانب حوزة رفت تا بهر دینان عباسی در لرستان انقیادات استقام  
نموده اظهار دوستخواهی کرده بمعاذت مبدیقلی خان متوجه انصوب شد تا رسیدن او میان ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود  
باینکه چون مبدیقلی خان خاطر از کید اعراب جمع کرد از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات عرض نمود



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۵۷)

دارند و دعا که هرگز وفا ننهادند کرد و قریب بشمار از پای قلعه سیل کردند و اندک نرسد و حاضر انکلیف آمدن متعدد و معانی کرد و منبرها و خان اجابت کرد و رسیدیرا که به ام افتاده بود و دیگر دو تکلیف رفتن در کا معنی و ملازمت شرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن با دم و پشیمان گشته چون سخن او در گرفت با کراه تمام راضی آمدن شد و فریاد خان مصیبت وقت قلعه را همچنان بتصرف کاشته گان او که نشسته تکلیف بیرون رفتن و او را مصوب خود کرده اند به پای سپهر اعلی آورده و در دروازه استلطف صفهان در جمعی که طبقات خلایق از اطراف و جوانب در مجلس نشست این جمیع آمده بودند بنظر حجت اثر رسانید حضرت اعلی شاهی بزبان عتاب و سرزنش با او تکلم آغاز نهاد و یک یک تعصبات اینها را گفت که در دولت بدترین از بدظهور آمده بود و دشمنی کردند ملک بهمن سرخشاقت و مذمت پیش انداخته از منبر و سخن شعله غضب و عتاب خطاب دست از جانت ستعاضت آما حضرت اعلی چند روزی بجهت تعذرات که فریاد خان با او کرده بود فاضل و رزیده در کار او او بدستور در خانه فریاد خان میبود تا آنکه در اول پال تخافوی بیلست و الف که ریایات جلال از اصفهان به تبریزین حضرت نمود و اورا عبارت نمود و نتوان مبارک طلب نموده در حین نظم و عتاب خطاب بهست ملک سلطان محسن با اسانی دادند که بقصاص خون برادرش بقتل رساند و او با تمام کار پرداخت مال حال اولادش را بدو و نیز قلع او که چگونه میسر شد و قوم ملک بیان میکرد و انشا الله تعالی

شکست جنگ  
عاجی

ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم و استر بای او که در ولایت خوارزم بوقوع پیوست و التجار آوردن او مرست و تیم بدرگاه همیشه با رجم

در طی سوانح احوال سابقه قوم مسلم و قایع نگار کردید که در سال گذشته که ریایات حضرت آیات محبت دفع فتنه عبدالمؤمن خان بخراسان توجه نمود حاجی محمد خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان سپه و بابا خان برادر زاده اش از خدمت شرف در حق کشته بجانب ملک خوش رفتند و سخت بیاض ایل و ادبیات بقدر توان صابین خانی زرقه جمعی از آن نظایفه مراقت سلاطین مذکور اختیار نموده و حسن ولایات خوارزم شدند مردم آن ولایت بجهت دم ایشان نباشت و غری بطور آورده و در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند کاشته گان عبد الله خان و دار و نکلان او هر یک محل اقامت خود را خالی گذاشته با و رانند رفتند و ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلالی یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبد الله خان بعد از تنخیر آن ولایت اکثر قبایل او را بکشته اگر لشکریان حاجم خان بودند که چایند بولایت دیگر فرستاده بودند و از اعوان و انصار او صاحب بود در خوارزم نموده بود با جله عبد الله بعد از استماع خبر ورود حاجم خان جمعی از امارامعبره خود را بشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بان گفتا نموده و دینز تعاقب به انصوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکر عبد الله خان خبر یافت متوجه آن ولایت راجع آورده بمقابل ایشان شتافت و بین اینها یقین مجاریه عظیم اتفاق افتاد چون آوازه وصول موکب عبد الله خان میرسد زلزله در بنیان ثبات و قرار خوارزم میان افتاده و در این حرب شکست بجانب ایشان افتاده و حاجم خان منزم گشته بحال توقف در آن ولایت بماند و خواست که خود را در قلع محصور گرداند و بجهت دور و اتفاق عرب محمد سلطان پیشش منزم و پیرشان حال خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استر آباد آوردند و در آنجا بمرد و سوانت بقدر توان صابین خانی خود را بر سر حد ملک قریب بشمار رسانید حضرت اعلی شاهی ظل آتی از آمدن او خبر یافته کس به استقبال او فرستاده بدرگاه معنی طلب فرمودند و او دیگر باره بخدمت شرف آمده و در در استلطف قزوین بفرز ملاقات بهایون فایز گردیده از جانب شرف لوازم تقصد و بدجوی ناپوشانانه بطور پوست آبیایا خانان رانده اش که در شهر وزیر بود قلعه آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد از هیچ طرف مدد نمی یابد و متصور نیست و عاقبت که قمار اعدای خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی به نیجانی گشته شد و از جانی که بمذلت گذر در ابراج داشته مردان در آن

## سال دهم جلوس شاه عباس اول

(۳۵۶)

ذکر رفتن مسند نادخان بلاریجان که قاری ملک بهمن میر و بی اقبال کخیز و زمان

ملک بهمن دلد ملک کیومرث بن کاوس است از اخا کیومرث بن بیستون بن ششم که در عهد امیر تیمور که در کان دالی کل رستند ارد  
کو نوال قلعه نور بود و بعد از فوت او ولایت رستند ارمیان و دوسه او جایگزین اسکندر قسنت شده بود بجهت نور و توابع و بجهت  
کجور و مضافات دست و همیشه تقسیم میانه اولاد ایشان بنمود اما در زمان شاه حجت مکان سه طبقه از ایشان که بنی عام یک  
بودند حکومت و دارائی قیام داشتند ملک عزیز و الی نور و ملک سلطان محمد بن جایگزین و الی کجور و ملک بهمن مذکور و الی لاریجان بود که در  
عهد قدیم از مضافات کجور بوده احوال مکان نور و کجور در طی داستان تخیل رستند از مردم قسنت بدین کار خواهد شد ملک بهمن که  
محب الکا و ولایت کمر از ایشان بود اما بوفور عقل و رشید و کار دانی و امداد زمان حکومت صاحب جاه و دکت شده بود و  
حضرت اعلی شاه بی ظل الهی بجهت آنکه در هنگام توجیه عراق با استقبال موبک جلال آمده بود و یکده و مرستبه و یک در بیلاق لاریبغات  
آستان بوسه شرف شده اظهار اخلاص می نمود نهایت شفقت و انکسار در باره او بطور مباهرت و داند اما شار الیه و محیل فتنه اندوز  
آشوب طلب بود و در شیوه جیل و ترور و آزار مثال دستران میش و از همه پیش بود حضرت اعلی که در مقام محسبه و امتحان او در آن  
هر مرتبه نقد خلاصش و محکم امتحان نام تمام عیار نمود و همیشه در بستان تیج فتنه کرده هر کس از مردم آن ولایات بر کاره معنی باریست  
مینور ملک بهمن با او عداوت آزار نهاده و قطع و سیقتال او می کشید از جمله ملک سلطان محمد بن لویسانی که با او نسبت قرابت  
داشت بجهت آنکه بخدمت اشرف توسل جست اظهار اخلاص می نمود و ملک سلطان حسین برادرش بکرامت اشرف برافراشته بود با  
عناد و رزیده بر سپهر و قلع لویسان رفت و او را بدست آورد و بقتلش پرداخت اطفال و عورات سلسله او را بلاریجان برده  
فضیحت مردم او را داشت و غریب با تقاضا مستقیم حقیقی که قرار آمده فی الحقیقه آنچه کرد با خود که حضرت اعلی که در آن فرستاده بود  
ماندگان ملک سلطان محمد بن لویسان و رزیده فرستاده و مردم باز در آن که طریق ملوک طوایف پیش گرفته هر یک با  
مخصوص خود گردانیده بودند ملک بهمن را بجهت قریح ارحامی خود ساخته ولایت آمل را که از بلاد مشهور و طبرستان است با لکا داد  
بود با و گذاشته بودند درین اوقات که حضرت اعلی که بخت برگشته تخیل ملک موروثی باز در آن انداختند ملک بهمن بطبع آمل از جا  
عقل و صواب مخوف که چنانچه در فوق تخیل ریوست با او بای دولت و زانندون بکر و جل سلوک نموده اعمال فساد آفرینار و ظاهرین  
گرفت تا آنکه ناره غضب شاه در باره او التهاب یافته بجهت آنکه در ولایت موروثی را بطبع خام آمل بآوداد (مشر) خواست  
نمان بشکر آلاء بعد از این شد با شکر خایه و هر سباب دولت و شرف عاقبت کرد و جلد کارش ساخت دولت  
و بخت روی از در تافت که جزای عمل کثیری یافت طبع خام و بخت خفته او زوگرفتند آن پخته او انقضه چون غلب  
زراند و عینی سخنان کذب آفرینفاق آلود در محک طبع و قادیما یون که جبار نمودند و خازن را بر او فرستادند و او حسب فرمان  
قضا جرایان متوجه لاریجان گشته بترقی سباب قلعه گیری پرداخت از درگاه معنی توپچان و تفنگچان فرستاده شده توپهای قلعه کو  
زیت و اندود و لوازم قلعه گیری و قضیت محصوران سی تمام می نمودند جاعت امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند با مسند نادخان  
یکدل و یکجست گشته تردد آزار نهاده و ملک بهمن را بجاغت بی اعتماد گشته و در آن بهر نامی را که ریش سفید آن بجهت بود که در سپاه چا  
زد با لاره قتل آورد و آنظایفه در محالفت ملک بهمن کجیت گشته و بل راهبهای مخفی قلعه گشتند و اندک روزی سپه بزرگوار قلعه  
ملک بهمن مضطرب شد و اظهار طاعت و انقیاد کرد و مسند نادخان نیز او را استعمال غایت شای که داند طالب ملاقات شد ملک بهمن  
بعد از آنکه نمود و موافقت سیر و ن آمده خواست بطریق معاند بطایف الحیل و چرب باینها شرفناش را از خود دفع نموده بوضعت دنیا



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۵۵)

از حکومت بایوسس شده قرار داد که در این مرتبه سمرقند و خاندان بازندران رفته مردم آنجا را بطبیع و مفت گذراند و از آنجا با کوچ مردم خود بعباسی نقل نمود. بقیه سمرقند را در رضا جوئی خاطر اشرف مصروف سازد تا دیو پس و سودای مکررانی در جوف دماغش جای گرفته بود که دلش از آنچه می گفت خبر ندانست. البته از خدمت اشرف رخصت یافته بر فاق فرما و خان روانه بازندران گشت و جانب خان بجهت قلوب سایر وحشی صفقان بازندران با او بداد اسلوک نموده همچنان مغرور و محترم بطریق همان رفیق خان بود چون به شهر آمد که از بلاد قدیمه طبرستان در تصرف ملک بهمن بود رسید ملازمان و مردم او قلعہ آمل را استحکام داده در مقام قلعہ داری در آمدند و فرما و خان شروع در لوازم قلعہ گیری کرد ملک بهمن در لاریجان بود از غایت مکر و خدایت که جلی او بود بحسب ظاهر اظهار خلاص و بندگی و اطاعت و نهایتا می نمود و در باب قلعہ پیغام میداد که مرا اختیار می نیست جماعت سرکش آملی که با طبیع حکومت قربا بش را کار بند برای خود عمل نموده در قلعہ داری میگوشتند تا باطناسا لکت طریق خلاف و عصیان بوده همبل قلعہ که اکثر ملازمان معتد او بودند استمال داده و رعیت بنمود که در قلعہ داری مردانه بوده قربا بش را راه نمیداد مجلا توقف فرما و خان در پامی قلعہ بماند اکتشید و مردم ملک بهمن بجهت خیر از طایفه نکلو که ملازم او شده بودند در قلعہ بودند در قلعہ داری صبر می نمودند درین حال سید مظفر خدر و خلاف بطور آورده از اردو فرما و خان خبر از نموده بولایت ساری که در تصرف کاشکان او بود رفت و قلعہ از دوازه کله را استحکام داده در آن قلعہ صل اقامت انداخت و آثار خلاف و عصیان بطور میرسانید چند نفر دیگر از عظامی بازندران که نزد سمرقند و خان آمده بودند اقدار پیسید مظفر کرده برکت بگو مگاه خود میشتند آمده بازندرانی بیانه قربا بش منقطع گردید جانب خان مطلقا از این قایم ترزل باحوال خود در اندامه بیشتر از دستخیز قلعہ ساعی گشت و بچشم سبی و داد و دهش وحشی صفقان آمل را بدانه خان و انعام رام کرد تا آنکه بمیامن تأییدات انکی و نیروی قبا شاهی بر قلعہ مستولی گردید و صفندان قلعہ را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین نموده متوجه تخریب ساری محال گشت علما و اعیان که فرار نموده بودند بکین آمده به تمهید مغذرت سپرد خسته جانب خان از احوال ایشان اغاض نموده عذر پذیر بود چون از روی قدرت و اقتدار بقصد تخریب قلعہ از دوازه کله بجانب ساری رفت بر تپه مظفر پس بقیاس غالب گشته قدرت قلعہ داری نیافت مضطرب و خوفناک گشته میر و سامان از قلعہ بیرون آمده بچکل کریمت سید مظفر بزرگبافون و در معاد بود و نیم شمال افون خالص سینه بکار میر و ملازمانش از جانب اضطراب قلعہ ترکیب معاد با و زسانیده بودند و در شب بچکل از قلعہ ان تراکیب معاد و کیفیت افون بصدد تخریب ساری برده بدانجهت عارض ذات او گشت با خیال در چکل سبب نتوانست بود با ضروره در نهایت ضعف و بیماری خفیف و بی اعتبار بخدمت خان پیوست و اعراض نفسانی که بر غلبه کرده بود ضمیمه آن کوفت گشته بر بستر ناتوانی نهاد و حال بد داشت مفید نیافته روز بروز در مرض اسهال اشتداد یافت تا آن در گذشت بعد از فوت او کاشکان فرما و خان در بازندران بقدر استقلال باقیه اکثر محال را بحیط ضبط در آورند و فرما و خان الوه سلطان برادر خود را در بازندران بنیابت گذاشته خود بخدمت اشرف آمده حقیقت حالات عرض کرد اما الوه دیو که حاکم سواد کوه بود خبر فوت سید شید به صورت گرفته و او معتد از میان برداشته اندکی اعتماد گشته موجب زیادتی و خست و دشت او گردید و ملک بهمن که مرد فتیله بکثر استوطلب بود بازندرانیان را بر الوه سلطان شورانیده تحریک داده فاساد نمود و میخواست که الوه دیو و عظامی بازندران را بکفر قربا بش آبریش نمایند و الوه دیو که چاشنی حکومت در دماغش جای گرفته بود آسپان آسپان ترک او بود و شوار می نمود با غوغا و افشا و ملک بهمن بر بجز اطاعت در نمی آورد و همچنین بر صمیمه اشرف پر تو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود حاکم طبرستان در اقدار اولیای دولتی بدینسان اعتراض نماید و امر ترک بنهادی و افشا و مینماید لاجرم برای عقد کشاد بفع او جازم گشته

سمرقند و خاندان بر سر ملک بهمن فرستاده

## سال دهم جلوس شاه عباس اول

گذرانید و بعد از سن روز دهم سور سپهر و جوای سردشکار بکمان و قزل آغاج در خارج خیمه های پسر زده از دار السلطنه (۲۴)  
 قزوین روانه شدند تخت از آنکه به مبحث شریف از آنجا فومن و پسر محل و زود هشتم از آنجا که گردید و در عیال با فومن بوارم  
 فکاز کول که غریب و شیرینی آن در وقایع گذشته بن ذکر باقیه قیام نموده از آنجا عرصه قزل آغاج انجن آردای برانده تخت و تاج کوزه  
 چند روز ساخت در بیکار محل نزول بکب اقبال بود بعد از سرانجام و سر و کار آنکه دودار الارشاد و اردیل تشریف برده بزیارت  
 آستان طایک آشیان حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صغویه قیام نموده خان عزیمت بصوب راجت انعطاف دادند و  
 باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو معدلت امین گردید

**ذکر تخر و لایت مازندران بهشت نشان تبوینق پروردگار عالمیان و تفویض حکومت و دارا  
 آمدن یار زهرت بخش طراوت نشان بصیر ماو خان**

چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان است ملک طلق شدی موروث و لاد و خاندان مسیه عبد الله خان جن  
 مادی حضرت اصلی شای ظل الهی است که نسب و سینه قوام الدین مشهور بزرگ که در طبرستان خروج سیف کرده مالک آن ملک گردید  
 در صدر صحیفه اول رقم نظیر یافت و در این عهد وادان از آن سلسله رفیع و لاد ذکر که شایسته تصرف ملک موروث باشد نبود لاجرم آن  
 عرصه ارم ترین ارثا و کتبا با شایسته تصرف شهر یار سعادت قرین و حق شری سلطان با داد و دین است که در میان جمعی از امارا  
 سرداران آن ولایت تجنیص سینه مظفر نقضائی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام باقیه بود و مکرر از ایشان نسبت بسلسله بزرگ  
 بی ادبها و کفران نعمت بطور رسیده هر کدام بر ولایتی رستم اختصاص کشیده بغلب متصرف بودند و کاهی تقبی که بغلب باج و خروج  
 بدیوان اعلی می نمود بهیانه ای بمقتی موقوف داشته همیشه از اطوار ایشان جسد دزد و آوار فغان و شقاق بطور میرسد و مجاور  
 فتح و تخر آن ملک و انترع آن ولایت از بد مغلبه مکنون خاطر انور و محزون ضمیر نیز معدلت کسر بود تا آنکه در میان ای جهان آرا بدان  
 کشت که دست تغلب آنجا عت از ملک موروث کوتاه ساخته ضمیمه مالک محروسه گردانند حسب الاستدعای فرما دغان تخر و لایت  
 مازندران برای ورویت و حسن درایت او رجوع شده ایالت آن ولایت با و تفویض یافت مشارایه با قشون و لشکر آراسته روانه مقصد  
 گردید و استمالت باغها با ارا و سپه داران فرستاده یکی را بایلی و انقباد دعوت نمود مردم آن ولایت خصوصاً سینه مظفر که سودا  
 خود سری دماغ آورده و شوریده داشت غایبانه اظهار متابعت می نمود اما وحشی صفت در آمدن نزد فرما دغان متامل و مستر بوده  
 اصلا رام نمید بعد از تکرار مرسله و آمدن سفرا و مردم چرب زبان را ضعیف ملاقات کشته او و جمعی دیگر از سپه داران و اعیان نزد  
 فرما دغان آمدند خان سینه را تعظیم و تکریم بسیار کرد اما مانع باز نشستن کشته تکلیف رفیق پای سپهر را علی نمود سینه مظفر بدین شرط رضی  
 شد که فرما دغان با او رفاقت و بهمراهی کرده در خدمت شهرت شیفه تقصیرات او بود باشد و در باب معات مازندران آنچه باشد از  
 لفظ کدبار استماع نماید پس آورد و مطلب و این بود که شاید بطریق بهر راه بتجد باج و تقبل خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور  
 حاکم و فرمانروا باشد فرما دغان با صلح وقت طقس او را مبدول داشته سینه را مصحوب خویش گردانیده پای سپهر را علی آورد  
 و سینه در دار السلطنه قزوین شرف باطوبس دریافت و حضرت اعلی بمصلحتهای ظاهر که چندین مصالح ملک و دولت در آن منظور  
 بعضی مصلحات در باره او بطور آورده اما باطناً با او که با سلسله و لیعت عیسایان و کفران در کربله ادبها از و بخانواده بزرگ و قوی  
 یافته بود التفاتی نداشتند و او در منزل فرما دغان سینه و بمقتضای آنجا بن خایف در کمال بیم و ترس بسر میبرد و خاطر نشان او شده که  
 والای شای ظل الهی مضاف بر آنست که ساحت آن ملک از جنس خاشاک تسخ و اقدار آن خود سپهران متغلب پال و اندک



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

چنانچه نشان شده  
شاه عباس

(۳۵۲)

بنا بر شیرین گویم مولانا شانی که در هم مستی بجای دارد از وفور اجلاس و خلوص اعتقاد منظور نظر عطف آفرین و از نما و مجلسیان محل  
ارتم ترین بود چند بیت شنی در معصیت حضرت لایت پناه در سکت نظم در آورده بحدت شرف بکند از بند چون برین بیت رسیده که  
(شعر) اگر دشمن کشد ساغر و کردت بطاقما بر وی روانه اوست مزاج مقدس را عجب کینیتی طاری شده این طرز مدحی  
و اینضمون در سبزه ان طبع و قاف بنایت سجده و پسندیده و افتاد بهمت بحر خاصیت در باره مولانا بتوجه در آمده امر فرمودند که در بسیار روایت  
ترانه و بخت در گفته دیگر مولانا را بوزن در آورده آن فتود و آنست که را بصله پیشتر با و عطا فرمودند شعرا می صهر را موجب امید واری که یکی  
بغنیون مترنم بوده زبان بوی و شای شیر جهان کشوند (بیت) شاعر که بجا که ره بر او بر شده بود برداشتی و بر او  
کردی اما چون طبعه شعر آمد ارباب خند و حسد از این عطیه الا کینه مولانا در دل گرفته تا تمام این حکایت زبان زد انجمن آریا  
محل فضا بود مولانا حسن و هم الدین که در منزل شیرین سخن است و اشعار نزل آنمیر نصیحت میگوید در قطع که بجهت وزیر قم گفته این بیت  
درج نموده (شعر) حسن و هم الدین چنین مغلن بادش می کشد بر شانی اما بعض اشرف تر رسید مولانا بحر می  
که مرد قوی شب بلند قامت بود و در شیوه غزل خود را بی بل میسر و تقریب و سببیت عاشقانه بواسطت مولانا غیر ضای خوشنویس چند  
روزی در مجلس بمانون راه یافته سخنان کسا خانه که اعتقاد لطایف و ظرایف است دلیری میگردید بجهت از بساط عرت و در او  
سعادت مجاست مجور گردید و روزی در محوطه طویل و تسوین در انشای حکایات بی تقریری مناسب حرف باز کشیدن مولانا شانی میان  
آورده کتاخانه گفت که چرا اینگونه گفتنی شائل حال من میگردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی مطایبه فرمودند که چون در خط  
و تقیم اگر صلاح باشد شمار البکرین کشیم فریاد از رخسار و حاضران بزم اقدس بر آمده موجب انبساط خاطر ماکت شعرا می سخن می سران  
و ظرفای کتبه بردار شاخ و بر کی بر آن منزوده نقل انجمنها خستند و مولانا شانی را که داشته با و چردانستند

## و ذکر واقعه ناکریر نواب بکندر شان

در نبال حسنی که هفت بمانون بجانب شهر این واقع شده بود نواب بکندر شان را در دو تخته بمانون متنه وین باری عارض شنبه  
باسهال گردید و چون اجل مقدر رسیده بود مصاحبات حکام مفید نفاذ و بجا رحمت ملک غفور پوستند و در آستانه امامزاده واجب تعظیم  
امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از آنجا نقل عسبات علیات سدره مراتب شد اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (شعر)  
اگر صد سال مانے ویری روزی باید رفت ازین کاخ و قصر و چون اندکی از اوصاف حمیده آن پادشاه عالیجاه گردید  
فقر اول رقم تحریر یافته در مقام قلم غنیمت فام زبان در کام شد

آغاز پال بمانون فال بحین میل ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال و هم جلوس  
سعادت مانوس شاهی ظل الهی است

چون روز در سلطان کینیتی آرای چمن شد از راجین عسبه آسای بهار عالم آرا جلوه گر گشت اساطیر ظلم دی زبرد  
گشت طراوت یافت از نو باغ و بستان شد از لطف هوا عالم کلستان نوروز عالم آرای نبال نیست نال در روز و شب  
بیت و یکم شهر چمن مذکور اتفاق افتاده بهار دلکش غم فرسای خاطر سپید رنگ گردید نوع و سوان جمله خاک سر از جیب میناک بر آورد  
انجمن آرای بزم عشرت و شاد کای کشند نیم بهاری از نیم ربای صحن سبزه ای آغاز نهاده منسوده دلا ن کج خنول چون غنیمت  
دلکش جهان بزم نغمه سپهر ای در آمدند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور محمود در ابوان چهل ستون و تخته مبارک فروزین  
بوازیم جشن نوروزی پر دخت بزم طوکانه آراسته و محل خردانه چند روز بهار کی سال نو و نهایت قدوم نوروز و شیر و بهشت شادمانی  
گذرانند

## سال نهم جلوس شاه عباس اول

(۳۵۲) همستعداد قلعه دارسی نه اشتند بده افه و مفت بد پر داخته مخالف از اقلعه راه اند و یاغیان نگور از بی استعدادی اصل قلعه خبر یافته بجهت تمام در تخریب آن بکوشیدند تا چون انجیر رسید پس رسید خبر بیک چهار یار غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و غلام سلطان حاکم چینی فوسن با جمعی از مردم آنجا ایستاد و بپایان آمد و بین الجانین مجاری قوی اتفاق افتاد و نیروی دولت شکست بجانب یاغیان افتاد و حمله مذکور با جمعی بقتل رسید و بقیه آتشف پرانند شدند در ویش محمد خان که در جد و در دستدار بود انجیر نشینده بر سیل ایستاد و بپایان آمد و چون مهتم حمله مذکور و در ویشتر از رسیدن او بکجایت متروک شده بود و بقیه و بختس حال یافتند پر داخته کسر از انظار بدهت و در دستدار آورده اند و در حمله بد اختر را با عرصه شمر بر ۴۰ غلام انجیل به استقبال مرکب اقبال فرستاده در فستاده ریاات جلال با فوج ملایع رسیده بود و نظر اشرف در آمد خبر بیک چهار یار که با نجات قیام نموده بودند عین و آفرین گشت نایره قهرمان غضب پادشاهی که نموده از خطا الهی است در باره مردم فتنه انگیز شده تا که محل شورش و غوغا بود بگرفت در آمد حکم بقتل عام شد و در ویش محمد خان حبس فرمان قضا جرایان متوجه شده تا که طایفه رو و دوست بقتل و غارت در از گرداند اکثری کسانان با تشریف کاران سوختند و با آنکه در ویش محمد خان که مرده آگاه مال اندیش بود ملاحظه بسیار کرده میخواست که قتل با قرا واقع شود جمعی کثیر درین قضیه راه عدم بودند تا باعث آن شد که دیگر کسی از انطباق بعضیان و طغیان دلیری نکرد

### وقایع مستوعه که در انیال مقتدر خالق عباد رومی داد

بعد از تسکین آتش فتنه قتل عام شده نشانیات آنولایت با غور سلطان چینی حاکم فوسن شفقت شده تمامی الکای پیر پیرها خان شفقت شد و الکای شیراز از تغییر یافت و حکومت ولایت فارس در کل باقیه و بر دی خان قول را آقاسی متوض و مرجع گشته رفق و قس معاملات دیوانی فارس بجهت اهتمام مشارالیه قرار یافت و مقرر شد که هر سال سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه بمرافق بفرستد بده بخدمت و ولایتی از ولایات با مور پاز که از منافع آن یراق و اسباب بیاق سر انجام نمایند و در حال جمعی از مردم سعد و قاص من اعمال بنامند و بومیان یاغی شده قلعه که در سعد و قاص ساختند و بدهت صرف در آورده و غراب کردند و اجاره و اجلاف آنولایت از الوار و اگراد و غیره با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه بنامند و در ویش میان ستخط قلعه بنامند و کس بخدمت اشرف فرستاده از انجیل خبر کردند و حسنعلی خان چینی را که در انجین حاکم محمدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بامر دست چمانی در رعایت ثمر ایل صلح قهر چان فرستاده اجاره و اجلاف مذکور را منع و تسبیه نمودند و چند از صف از بقتل آورده و سرهای ایشانرا بفرستاده و حسنعلی خان از ایالت محمدان معزول شد (دیگری) از سوانج که بمر قبا با کوکلا شش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبداللہ خان و فدویان او بود برای خود یا باشاره و صلاح خان علی الله تقدیرین با حضرت اعلی بادی الفت و آشنائی گشته ایمان معتمد با تحفه و هدایای لایق بپای سپهر اعلی فرستاده بکذا از اظهار در اسم خلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ما و از اهل بخت خصومت و نزاع طرفین از سعادت زیارت حرمین محروم شدند و از خوف بیم بغیرت حج بیت الله الحرام قدم بولایت ایران که سدر راه حجاز است نمیتوانند نهاد و التماس نموده بود که بخدمت دهند طایفه او را بکثرت و مردم ما و را انکه اراده حج داشته باشند بخوف و هراس آمدند نمایند که ثوابات آن بر روزگار فرخنده آثار عاید گردد و ایمان در دار استلطفه قزوین سعادت بباط بوسش در یا قه لازم کورش بقیم رسانند و مسئول غلام و احسان بازگشته اسلام بیک یوزباشی شایسته امور ابراهام ایشان بهرات فرستادند و بمر قبا با کوکلا شش شور غایت اتفاق در سلم آمد و در باب رخصت حج او را بکثرت ما و را از انکه بمر قبا با کوکلا شش مسئول حکم مطاع غرضه اربافت (دیگری) از سوانج میا



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

۳۵۱

تا این شایسته و آراستگی تمام سوخته و دم گشت الحی آن خدمت را بر وجه لایق بقتدیم رسانید مواری سیصد نفر از ملازمان خود که زنده و غلام  
 لشکر بودند بزیب و زینت تمام همسرا نهاده در آن سفر داد و دهش بسیار از و بجز غلور آمد چنانچه بعضی از دون تپان رو میست و در اسباب و  
 اسراف بنسب ساخته اند پادشاه روم و وزیر او پادشایان و وزیران و او را تعظیم و تکریم بسیار کرده و زیاده از ایمان شاه جنت مکان اغرا  
 و احترام او بجای آورده بودند و چون در مال سلاطین فرنگیه هجوم آورده بشکر بید و مر با بخار مالک روم آمده در مقام تنبیر بعضی قلاع  
 و محال که در زمان صفهان مراد خان از فرنگیه گرفته بوده اند در آمدن و سلطان محمد خان به نفس بجایون به طرف نصفت نموده بود و در وقت  
 که دوازده هزار خان بستانبول رسید خواندگار در آن سفر بود تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نمود با جمل مبان او و سلاطین فرنگیه معا بدو  
 شد و اول حال شکست بجانب و میه افتاده فرنگیه نوعی تسلط یافتند که کرد و کرده بار و دوی اعظم رخنه غارت نمودند و میان مردم بریم با  
 که خلیفه قسیمی علی سبتینا و علیه اسلام و مطاع پادشایان فرنگیه است و پادشاه مجار بر بر حسنیه خواندگار نزاع واقع شد که هر یک خود را  
 تصرف آن اولی و احق میدانستند در خیال نسیم عنایات آبی برایات اسلام در دیدن آمده علم کسیر و ظلم کوننا رکشت و عوام الناس  
 اردوی رو میس هجوم نمود و ضرب مطاق و حاق را باب شقاق را از او در انداخت و بفتح و ظفر خصاص با قند و جمعی کثیر از آن سبتیان در ارباب  
 شتافتند پادشایان فرنگ اندام با قند سکک جمعیت ایشان از هم پاشیده و هر طایفه بولایت خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور بستانبول  
 آمده دوازده هزار خان بغلامانست پادشاه فایز کردید و حضرت خواندگار حقیقت آفتخ مبین ایندکان حضرت اعلی قلمی نمود قبل از ورود دوازده هزار خان  
 ارسال داشته بود و از جانب نیز جواب کتابت از قسط دو پستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت دوازده هزار خان شیرین اعزاز و احترام مخص  
 گردیده با تحفه و هدایای لایق معاودت نموده در مال آینه رسید و مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندگار بحضرت اعلی باقیانست  
 و آداب شایسته مرقوم شده بود و نظر آنور رسانید و تحفه و هدایا که بفرستاد

ذکر یغیگری جمعی از فتنه جویان کیلان لاهیجان و خروج حمزه و قتل رسیدن او با بعضی از  
 بیگ و تان از اقصای زمان

از سوانح ابدال حصیان و طغیان جمعی از شتایان خفیف عقل و فتنه جویان پس از جمل کیلانی است که بعضی سفایت و بقیلی خود را  
 بلاک انداختند بین اینمقال و فصل این اجمال آنکه در سبیکه ربابات حضرت آیات منوره سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبدالمومن خان  
 بودند ملک جباگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از ایندولت یافته ساکت طریق فرار و حصیان شد با فوجی از دون صفیان رسته  
 بجد و تنکابن آمده دست درازی بر عایا و عجزه می نمود در ویش محمد خان حاکم لاهیجان جبه دفع فتنه او با قشون آراسته رواندجا  
 رسته ار شده بود حمزه نامی از قبیله چک اقوام میر عباس مجرّدیکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اجازت  
 از خراسان میر سید و بلده لاهیجان که پای تخت کیلان از حاکم خالی مانده بوده و دولت و دروزه و منتهم دانه چشم از خواب  
 امور پوشانیده خود را سلطان حسنیه نام نهاده دم از خروج و حصیان نزد جمعی از بیگ و تان شتایان بر سر جمعیت نموده ملاهیجان  
 آمده و از اطراف جوانب لاهیجان سیما استان و کجا چال که معظم قری آنولایت است مردم فتنه انگیز بیعت با او همراهی کرده علی  
 بشدر آمده و تخت بکار و اسلحه با رنجه دست بغارت اموال تجار و مردم سبیه وونی در ارگردن و خانهای ملازمان در ویش محمد خان  
 غارت نموده خرابی بسیار در لاهیجان از ایشان وقوع یافت و بیات مجموعی پای فتنه آمده بهت متبیر آن کاشته محاصره کردند  
 از ملازمان در ویش محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سر اسید و در ابواب قلعه را مسدود ساخته پیر هفت  
 کشیدند و قاصدی همچنان صبا و شمال بجهت اعلام انحال بجانب تخابن فرستادند و چند روز که فتنه لاهیجان محصور بود اصل قلعه

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

(۳۵۰) جمع نمودن

تغییر نمودن

ارمونی خان

نبرد

ارمونی

فرار کردن

از دولت شاه

عباس

جمع نمودن

تغییر نمودن

جمع نمودن

تغییر نمودن

جمع نمودن

تغییر نمودن

جمع نمودن

تغییر نمودن

و جانب سورن آمد آتش برش نمود و سربداران بجهت عدم اطلاع سر اسید کشته وقت افتد یافتند میرزا محمد مؤمن سلطان باجمعی  
از اعیان صد تنوش خود را بارگاه آتشخانه محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال خود نمود دست از شهر بازداشته و از بیکه  
بر آن بلده مستطاف شد بشهر ریختند و اقوام از خدایچه بکشتند و با مسلمانان افتد ام نمودند و بعد المؤمنان بدارک مذلت و عار فرار خود  
در قتل جمعی فقرا و ضعیفا سبزدار تصور نموده در شهر قتل عام کرد چنانچه از کشتن کودکان شیر خواره خود را معاف نداشته بود در تمام  
حروف که در موبک بایون شاهی بدان بلده رسید عورات مقتول مبطر آورد که اطفال شیر خوار را بر روی سینه مادر نهاد  
بشمیر دپاره کرده بود و بعد از قتل عام و نهب غارت شهر متوجه بخر قلعه ارک شده و اهل اطراف و جانب نصب نموده بحد  
تمام در تخریب آن سعی نمودند و یکی از امرای اوزبک که در ابانته چهار سوار اوزبک خود را بر سر قلعه صد خرد فرستاده و حاجه محمد  
خروی که مرد دراز و دلمه و دوتخواه اند و دمان بود سپهر محافظت بر روی کشید قلعه خود را مردانه محافظت نمود و کس بجهت اعلام  
این حالات بپایه سریر اعلی فرستاد و مجله اوزبک که در عین تیر و آویز بودند که چهر فلک شاهی بایون بصیرت و زی و قبال سایه وصول بردار  
سبزو ارنداخت و چون سبزو و دوتخواه بایون بکشتند و چون موبک بایون بصیرت آزاد و داریون رسید عبد المؤمن خان در ایام تبریز  
کشته قدرت توقف نیافتد عبد المؤمن خان محلی شدند و چون موبک بایون بصیرت آزاد و داریون رسید عبد المؤمن خان در ایام تبریز  
عادران نیندیشید و بطریق معهود بل ارتحال کوفه شاه محمد اده چار اقلعه بنا بر فرستاد که اقلعه را محافظت نماید و خود از راه  
ترشیز غربت جانب تلخ نموده در هیچ منزل زمانی از حرکت نیامد و سرعت و استعجال بر رفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزو  
نزول نموده بتفقد حال بازماندگان حمل سبزو و رکفن و قن کشکان پرداخته انتقام آن ستم رسیدگان بقتل حقیقی حواله نموده و  
عقرب آن ستمکار تیر آه مظلومان سبزو و رکفن از غر و دولت چنانچه در محل خود سمت که از رش خواهد یافت متقی نیافت بکجه  
حضرت اعلی حکومت آن بلده را بامداد سلطان قاجار حاکم قلعه استغفا که مرد کار آزموده قلعه دار بود و مکرر اباشکر عظیم آورده  
مقاومت نموده قلعه استغفا را از انگر و صیانت نموده بود و تقویض نموده و از آنجا بجانب ثیابور در حرکت آمده در حدود بجر آباد  
من اعمال ثیابور نزول نموده در آنجا رفیق عبد المؤمن خان بطریق ایفاد بوضوح پیوست چون اثری بر تعاقب او ترتیب نمیشد  
و در میان نزدیک شده بجهت شدت شتا وقت آذوقه توقف خراسان و محاصره قلعه ثیابور صلاح دولت قاهره نموده حضرت  
اعلی عزم مراجعت جزم نموده بتهام همایم استغفا در انیزه مقتضای الامور مبرور باوقا تا بوقت خود حواله نموده خان عزیت  
بصوب عراق معطوف داشتند معتمد بجهت قدان علیق اسبان و یکی آذوقه در این سفر اسب استر و شتر بسیار ضایع شده و راه  
جلال بصیرت و زی و اقبال بار استغفا قزوین رسید بکرمه آلهی حاجی آورد

## ذکر درستان و ذوالفقار خان با یلچیکری روم و احوال آن مرز و بوم

قبل از توجیه ایات جلال درویش محمد خان روم و حاکم لاهیجان با یلچیکری روم تعیین نموده بکتاب صد اوق بلوب مشعر بر  
تقریباً پادشاه مرحوم سلطان مراد خان و تنیت سلطان محمد خان پیرش قلی فرموده تخفیه ایای لایقه ارسال داشته بودند و نیز  
شار الیه بسان و سرانجام آن سفر نیز داشته بود که حضرت اعلی را خبر بیاختیار خراسان روی نموده و رفیق شار الیه در عقد تیغ  
ماند در این وقت که از آن سفر خبر از سعادت فرموده در تصرف سلطنت آمد و بپایان رسید و اتفاق شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند  
فرماندهان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچی که می یلچیکری سپهر قد رجوع میشد حال آنکه همان قاعده را منظور  
داشته این خدمت را بدو الفقار خان برادر او رجوع نمایند حسب التماس شار الیه این خدمت بدو الفقار خان رجوع شد و مشارک



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

آمدن عبدالعزیز  
بجانب

(۳۴۶۱) که رفیق موبک هایدن بود ازاده نمود که میان ایل صابن خانی ترکان که با و منصوب بودند در حدود استرآباد اقامت داشتند رفته از این  
استاد نماید و خود را با کلاه خود رساندند که آن حضرت اعلیٰ هر چند میداشتند که با وجود تسلط و اقتدار عبدالعزیز خان مطلب او بجز  
نمی پیوندد و وقت رفتن او نیست تا بر بانه او رضا جوئی که متعجب ساختند و از اسباب و ابراق پادشاه آنچند درخور بود غایت فرمود  
شاد را به اتفاق پسرش عرب محمد سلطان و بابا خان روانه شد حقیقت رفتن و باز آمدن او دیگر باره بپایه سپهر اعلیٰ در سال آنکه  
مردم میگرد و چون علیخان که ایل از پسرش تحلف نموده موبک هایدن نمی شنیدند و در داخله خاطر اشرف آن شد که بپایه که ایل از ایل رفته که  
علیخان در دعوی خلاص را نسخ نموده در مقام اعتدال در آید و او را مصوب خود کرده اند و متوجه استرآباد شده است و از آنجا که استرآباد  
از تصرف قزلباش بریون رفته در میان جمعی از ایل صابن خانی و ایورو سیاه پوشان مقام یافته ننشاند و اگر از علیخان عسکریان  
طعنان بطور رسد سخت بدفع او پرداخته و آن استرآباد گردند بدین غایت از اسفراین کوچ فرموده چون دشت بحریان محل اردوی  
ظفرش آن گردید متعجب شد که امرای عظام آغز و داحال اشغال را با جمعی از لشکریان که اسب زبون داشته باشند بجانب عراق  
فرستاده مردم جلد کار آمدنی جریده و سبای در موبک هایدن باشند و در امتیاز رئیس سفیدان که ایل بپایه سپهر اعلیٰ آمده بودند  
که علیخان در قلعه پای حصار است و جرات آمدن نموده بعد از ایامی که حاصل شکست ایالت پناه حسین خان با طایفه شادلو متوجه  
پای حصار را متوجه متوجه انصوب شد و بمن اقبال بیروال پادشاهی قلعه پای حصار رسی حسین خان مفتوح شد علیخان قبله رود گذر  
داراده خاطر اشرف آن بود که کس بر سپهر قلعه کوز نیز فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم او با لکله فارغ ساخته متوجه استرآباد  
شوند در این اثنا خبر معاودت عبدالمؤمن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اگر لشکریان رخصت یافته متوجه  
عراق شده بودند و آنکه مردمی در کباب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که مدد کوکمت از جانب بلخ و ماوراءالنهر  
المؤمن خان رسیده و او با ستیلا و لشکر تازه زور این جرات نموده جمعی از ارباب ایل و قبیله بجهت پراکندگی لشکر قزلباش و قوت  
قدرت عبدالمؤمن خان توجه موبک هایدن را بجانب سبزوار صلاح دولت میداشتند تا آنکه خبر رسید که عبدالمؤمن خان شهر سبزوار را  
گرفته در شهر قتل عام کرده و سپهر احمد مؤمن سلطان عالم آنجا بارگن متعجب شده استعداد قلعه داری ندارد و از بکجهت ارکان را محاصره  
نموده در تنگ آن ساعی شده اند و غریب ارکان نیز مفتوح میگردد حضرت اعلیٰ حکومت کرایلی را نصف بمصنوعان کرایلی و نصف بکلان  
تفویض فرموده دفع فتنه علیخان را بعهده استام ایشان نمودند ولی غازی و چند نفر از اعیان کرایلی را ملازم رکاب متعجب کردند  
غزیت جانب سبزوار و استیلا محصوران ارکان را وجهت است ساخته با آنقدر مردم که در پایه سپهر اعلیٰ مانده بودند متوجه علی الله لوی  
حضرت استام با انصوب در حرکت آوردند که آنچنین مقتدر آنی باشد بطور آید و عبدالمؤمن خان که از پای قلعه اسفراین فرار نموده بجای  
مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسجون او گردید که حضرت اعلیٰ شای بخش ترفیع حال ساکنان مشهد مقدس از سر تعاقب او گذشت و بجا  
استرآباد توجه نموده میخواست که خود را از تنگ عار فرار خلاص سازد و میداشت که قلعه اسفراین کمال استحکام یافته بمردان کار و  
و ذخیره و ابراق بسیار شحنت و استیلا بدان قلعه درین وقت مقدور او نیست و کینه ابل سبزواری بجهت تشیع فطری و جراتی که قبل از  
از این مدد رفتن موسی سبزواری و رفتار او نموده بودند در دل داشت و میر علی صغری و لایحه کشی نیز که از خیان سبزواری و از یکی شده  
در خدمت عبدالمؤمن خان بود و بامیر محمد مؤمن سلطان حاکم سبزواری و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت  
محرم بتیغ سبزواری رفته و او را بدان اغوا نمود و توجه موبک هایدن بجهت استرآباد تحقیق پیوسته بود و گمان داشت که دیگر باره حضرت اعلیٰ  
بخوابان خود نمایند غزیت سبزواری نموده میر علی صغری که در چرخ می شده بر سر سبزواری اغوا نموده علی بنقله بظاهر شهر رسیده و از طرف

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

اوزبک اتفاق و چند نفر از مردم او دور که نذر کرده بودند از دست پاک کرده چون بخود در مانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان یافتند  
 در آنوقت مقتدری در پراکنده شده روی بطرف که آورده و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقبنداشته از سرداران محمد  
 قلی دور من و سوختن ترکمان زنده بدست در آمدند و خانه مستر اول حاکم بدخشان بدست ایلخان تراکه شلاق مشهورا گرفتار شد  
 رسید و اگر آنظایفه در معرکه کشته شدند و گرفتار از اباستقبال موکب بیاون آورد و حقیقت معروض استند و نوبت بکامیاب  
 وقوع اینحال را مقدر فرستاد و ظفر دانه چون بار دوی محلی نزول فرمودند یکی از گرفتار از اباستقبال را آورد که ده کس همراه کردند که او را  
 سلامت یافتند و ایلان گذرانیده تا حد و اسفراین برسد که خبر و دو موکب اقبال بعد المؤمن خان رساند که آگاه نبوده باشد و شب  
 کوچ کرد تا قریه سخواست که هشت فرسخ است رفتند چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره و سیه یمان که چهار فرسخی اسفراین است رفت  
 صبح روز ششم از آنجا بغیرم وزم جنود اوزبک سوار شد و به معانی بنود عینی بظاہر اسفراین رسید و بنزدی اقبال صف قال آراید و  
 ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفر نشان کرد و تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب اسلحه و اوراق ملایمان موکب اقبال  
 میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود با اتفاق مستر اولان سپاه قزلباش در همان شب بار دوی بیاون رسید  
 بیرون پای بوسل اشرف مشرف شد و خبر مستر اوزبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از کزنجاران من که حاجم که پیاده بگویند  
 رفته روز دیر بگویند خیزد شب برآمده اند برهنه آید پای بار دور رسیدند خبر شکست و اندام لشکر و گرفتاری امرای بعد المؤمن خان  
 رسانیدند و این لشکر بهم برآمده هر یک یکی تمام در میان ایشان پدید آمد و شش و وزیر و محمد صلیت گذشته بود شاه محمد ایلخان بخوا  
 بپای قلعه آمد که کس نزد مستر محمد سلطان فرستاده که خدا وقت قلعه سپردن است اولی امنیت که خلاص و رزید و یک روز پیشتر قلعه بسیار  
 تابعیات پادشاه خاص بابی سیر از محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امید داریم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از اقیانوس  
 طلوع نماید اگر تو ابخان در اینجا تشریف داشته باشند بوعده و فائز قلعه سپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان مستعد دارد و  
 پادشاه قزلباش صلیت کیفته طلبیده بود و از تیغ فضل مایوس شد و حقیقت بعد المؤمن خان عرض نمودند که مجال توقف نماند و کوچ  
 کرد و در همان روز کوچ کرده از راه راوکان به شدت متعسر متغی رفتند روز دیگر آیات حضرت شاهی بپای قلعه رسید و نزول اقبال  
 فرمود و بعضی از ارباب ای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المؤمن خان نموده تا مشد متعسر و بد زرا که اگر اوقات مقابله بود  
 در اسفراین مقابله نمود ظاهر است که بمقابل در نیامده و معاودت خواهد کرد و حال قریب اردو که اوزبکیه مشد متعسر استعداد قلعه داری  
 نداشته باشند و تاب توقف نیامده و بیرون بروند و فتح شد متعسر متغی دست بدخاندان مخالفت این ای جنبه را کرده بود  
 و صلاح در تعاقب می دید یکی آنکه مطلب این بویزش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بعمل آمد و شکست فاحش اوزبکیه راه یافته  
 اعظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بنام یکریگشت چند روز در همین منزل توقف نمود و شوق جهات ایوالت کرده بود  
 میباید کرد و دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر موی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالعصر که عبد المؤمن خان مشد را خالی کرد  
 از آنجا فرار نماید به مشهور آبادان بقریبش نخواهد داشت و در مشد قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و صند را از رفتن بیا  
 مشد متعسر میرسد و از رفتن هیچ نقصی دین و دولت نیرسد و از جانین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند بالاخره برای فرار دکان  
 عمل نموده ترک تعاقب کرده و چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه تنق محلات آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات حجت  
 محاصره کشیده بجهت اقله داری نداشتند حکومت اسفراین را بپیدا و آنجا کجی شفت فرموده جهات آنجا را در حده است تمام او نموده  
 و در استحکام قلعه و خر خندق کوشیده و در روز جمعه آنجا را نظام و انتظام داده کوچ منبر نمود حاجی محمد خان پادشاه خوارزم

فرستاد  
 محمد  
 بن



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۴۷) گشت که آنجناب با جنود اوزبکیه با سفر این آمده متوجه تخریب قلعه آنجاست با بارزوی ملاقات متعجب بجهت عساکر منضوع شده با اندک مدتی که در پای پسر پیر اعلی حاضر بودند جلوریز بغرم ستر بمطام رسیده مستعد رزم و پیکار آنخان کجا مکاریم طبعی مردانگی است که آنخان عاقل تبار در غیرت عاقل فرار بر خود سوارند و پای ثابت استوار داشته مردانه قدم در عرصه کارزار نهاده اند آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بطور آید و بندگان خدا از آسیب آمدن سپاه هر دو طرف ایمن گردند و از طایفه چکنی قطب الدین آقامی حامل کتوب مذکور گشته و موکب همایون متعاقب بالکسر پر خاشجوی رعد خود شش دریا جوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که پای قلعه رسید و بجهت سلطان حاکم اسفراین اعلام نمودند که سعی نموده قلعه را تا بهفت روز دیگر نگاهدارم که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا بار دومی عبدالمؤمن خان رسیده بوسیله امر اکتوب شاهی در اسانید آتش غیرتش آتخاب یافته لافهای کراف میزد اما قلع و اضطراب عظیم در میان سپاه آذربایقان افتاده چون ناخایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه رسیده بود مکان کردند که این کتوب ساخته و پرداخته فرستاده خان است که در این مرتبه است بدین تدبیر بخوابد که لشکر را از پای قلعه بریزند و قطب الدین آقا را بیهانه کنند در قبول صدای میت قتل آوردند اما عبدالمؤمن خان در شب که اضطراب افتاده مستعد بود که اگر اینخبر میان واقع باشد بمقابل شتافته مستعد رزم و پیکار کرد و یاد دست از محاصره کشیده خود را بموشه کشد امر او تا لیقان اوزبکیه خصوصاً شاه محمد اید چاکه معظم او را و بغایت معتبر و مؤتمن الدوله عبدالمؤمن خان بود شش تانی را اختیار نموده از بیم آنکه سبب چشم زخمی رسد و امر او در خدمت عبدالله خان مورد اعتراض گردد اصلاح را ضعیف بمقابل و محارب نمیشدند و بالاخره صلاح دیدند که کس معتقد بجهت تخریب قلعه خود بدستور سابق بتخریب قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق خبر بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعظم امر اهل محمد قلی دور من و جانم در اول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور بروج ترکان حاکم سنند و ایو در ابا سید نفر از بهادران کار دیده رزم آزمای بجایب بظام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش قدم بایکری کرده خبر جرم آورند و جنود اوزبکیه را بتخریب حصار ترغیب و تحریص نموده بجهت و جد تمام با سبب قلع گیری پرداخت و ترزل با جوال مردم حصار راه یافته چون خبر وصول و نزول آیات جلالت شاهی در چمن بظام بجهت سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون فرستاد تا بکینه صفت طلب نمودند که دست از محارب و توب انداختن باز دارند که حاصل قلع کار سازی خود کرده بعد از کینه گیری بیرون رفت قلع را بسیار و اوزبکیه با بغیضی راضی شده روز ششم در آیات نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان شکریه شد از بظام کوچ فرمودند از راه جنگ مغر در حرکت آمدند فرما دکان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طایفه لشکر نظر اثر بوده نیم فرسخ پیش میرفتند باشند روز ششم که پیش همایون بقصیه جاجرم رسیدند که در پیکان فراسش در کنار آب بصب خیمه و طاق پشیمان مشغول شدند و امرای اوزبکیه که بخبر گیری آمده شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبحی از آنجا سوار شده بجهت حصار راه معهود را گذارند از دامن کوه ناد و منسرخ پیشر آمده بودند که در سپاه اندو در نمایان شد که از راه معتمد معهود دنبال یکدیگر رفتند بجای جاجرم میآیند و از آنجا باز گشته خیمه و اوراق چند که نصب شده بودند ایشان در میان اوزبکیه میان جماعت پیش آمدگان در آمده هفت هشت نفر از مردم اردو را برسم زبانی کفری کفر عزم معاودت داشته اند چند نفر از ملازمان امرای چپ چکنی که بر رتبه سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده شاهد بشکر اوزبکیه میمانند از پشت ایشان نیندیشیده بغرم دستبرد رسد اگر چه ناخستند چون ایشان اندک مدتی بود جمعی اوزبکیه نیز خلف همان نموده بخار غریبان مشغول شدند و ساعت ساعت فوج فوج از گروه چپ چکنان لشکر قزلباش سیده بازار محارب برتر میکرد و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مزه مزه بشکر قزلباش نایده میشود که توقف مصلحت نمیداد از روی اضطراب چکنی بگریختن رانده خود را از آنجا طره کنجا رشتند و غریبان قزلباش و قلعچیان اردو که همراه پشیمان آمده بودند همیشه بر سر ایشان هجوم آورده هر یک با اوزبکی دست و گریبان می نمودند محاصره طایفه

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

از بیک اتفاق و چند نفر از مردم اردو که زنده گرفته بودند از دست پاک کرده چون بخود در مانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان یافتند  
 در آنوقت مقتدری در پراکنده شده روی بطرف که آورده و مبارزان لشکر قزلباش دست از تعاقبنداشته از سرداران محمد  
 قلی دور من و سوختن ترکمان زنده دست در آمدند و خاتمه قتل اول حاکم بدخشان دست از تعاقبنداشته از سرداران محمد  
 رسید و اگر آنظایفه در معرکه کشته شدند و گرفتار از اباستقبال موکب بیاون آورد و حقیقت معروض استند و نوبت بکامیاب  
 وقوع اینحال را مقدم فرستاد و ظفر دانه چون بار دوی محلی نزول فرمودند یکی از گرفتار از اباستقبال را آورد که ده کس همراه کردند که او را  
 سلامت یافتند و اولان گذرانیده تا حد دو اسفراین برسد که خبر و دو موکب اقبال بعد المؤمن خان رساند که آماده نبرد بوده باشند و شب  
 کوچ کرده تا قریه سخواست که هشت فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره و سیه یمان که چهار فرسخی اسفراین است رفتند  
 صبح روز ششم از آنجا بغیرم زرم جنود از بیک سوار شدند و به معانی بنو عینی بطاهر اسفراین رسید و بنوی اقبال صف قال آراید و  
 ایره و فریمان مضرب خیام اردوی ظفر نشان کرد و تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و اوراق ملایمان موکب اقبال  
 میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور او زکیه بود با اتفاق قتل و اولان سپاه قزلباش در همان شب بار دوی بیاون رسید  
 بیرون پای بوسل اشرف مشرف شد و خبر شد از او زکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از کربلایان محصر که حاجم که پیاپی کوهها  
 رفته روز در بیرون خیزد شب برآمده اند بر سینه ابد پای بار و در رسیدند خبر شکست و انهدام لشکر و گرفتاری امرای بعد المؤمن خان  
 رسانیدند و این لشکر هم برآمده سر کبکی تمام در میان ایشان پدید آمد و شش و هزار و موهملت گذشته بود شاه محمد ابد جان بخوا  
 بپای قلعه آمد که کس نزد میرزا محمد سلطان فرستاده که خدا وقت قلعه سپردن است اولی امنیت که خلاص و رزید و یکروز پیشتر قلعه بسیار  
 تا بنیای پادشاه را خصاص بابی سیر از محمد سلطان پیام فرستاد که خدا امید داریم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از اقیانوس  
 طلوع نماید اگر تو ابخان در اینجا تشریف داشته باشند بوعده و فائزده قلعه بسیاریم او زکیه دانستند که میرزا محمد سلطان به سلطان اردو  
 پادشاه قزلباش محلت کینه طلبیده بود و از تیغ قلعه ما یوس شده حقیقت بعد المؤمن خان عرض نمودند که مجال توقف نماند و کوچ بیاید  
 کرد و در همان روز کوچ کرده از راه راوکان به شدت متعجبی رفتند و روز دیگر آیات حضرت شاهی بپای قلعه رسید و نزول اقبال  
 فرمود و بعضی از ارباب ای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المؤمن خان نموده تا مشد متعجب و بد زید که اگر اوقات مقابل نمید  
 در اسفراین مقابل نمیشد ظاهر است که بمقابل در نیامده و معاودت خواهد کرد و حال قریب اردو که او زکیه مشد متعجب استعدا قلعه داری  
 نداشته باشند و تاب توقف نیامده و بیرون بروند و فتح شد متعجب محلی دست بدخاندان مخالفت این ای جنبه را کرده بود  
 و صلاح در تعاقب می دید یکی آنکه مطلب این بویرش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بعمل آمد و شکست فاحش او زکیه راه یافته  
 اعظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بنام کیر گشت چند روز در همین منزل توقف نمود و شوق هجرات میوالت کرده بود  
 میباید کرد و دیگر آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر موی نماید که نقصان دین و دولت باشد و بالعینه که عبد المؤمن خان مشد را خالی کرد  
 از آنجا فرار نماید به مشهور آبادان بقریبش نخواهد داشت و در مشد قتل و هجرات بسیار نموده انواع آزار و ستم را از رفتن ایشان  
 مشد متعجب میبرد و از رفتن هیچ نقصی دین و دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر حجاب عقیده خود میگفتند بالاخره برای فرار دکان  
 عمل نموده ترک تعاقب کرده و چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه تنق محلات آنجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات حجت  
 محاصره کشیده بجهت اقلعه داری نداشتند حکومت اسفراین را بمورد آفتان چکنی شتقت فرموده هجرات آنجا را در عده است تمام او نموده  
 و در استحکام قلعه و خر خندق کوشیده و در هجرات آنجا را نظام و انتظام داده کوچ مشد بمود حاجی محمد خان پادشاه خوارزم  
 که رفیق

فرستاد  
 محمد  
 بن



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عبّاسی

اوزونیت

# سال نهم طوبس شاه عباس اول

۱۳۶

تغییر در خراسان

میکند ایند بعد از آن شاد و اناد بزم انباط چون از نطق اوزبیکه که معظم ولایات خراسان را محیط تصرف در آورده و در آمدن  
یعنی و آنگاه بچنان هر جائی آن طبقه بی اعتدالانه بخاشی و انحنای مملکت می تاختند و آثار خرابی ایشان از خراسان که نشسته بجای عراق  
میرسید و بجهت هر گونه مشاغل عظیمه که پیش آمد کاینفی دفع شتران کرده از پس پوده تقدیر بخیر طور نمایا در انبال رای جان آرا بد  
مقتل گشت که فرهاد خان را که درین هنگام از امرای عالیه در این دولت و بین تربیت شاه صاحب جاه و مکتب است و او از دوا اعتبار  
واقعه ارشس مباح و در نزدیکت رسیده بسر خدمت خراسان فرستاده که سدید حمله کران مملکت گردیده دفع شتر کرده اوزبیکه را  
پشتیاد جهت سازد و اگر اراده دست درازی با بخا مملکت داشته باشند آتش فدا ایشان را بر شتابیغ آید و انسر و نشاند در ساعت بعد  
اورادین خدمت نامزد فرستاده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بظام و فیروز کوه و بیارجمند و هزار جریب علاوه و انکار سابق  
او گشت و دفع خان پرناک که حاکم دامغان و بظام و آنکند و دبو و بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شتر اوزبیکه که با تاخت آنجا آمده بودند  
آثار حلاوت و مردانگی از بطور سیاه بود و از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرهاد خان شقت شد و زمام رتق و فتل کل دعوات خراسان  
بقیضه افتد و او نهادند که بد آنچه صلاح دین دولت باشد عمل نماید و او مشغول غایات شاهی از موکب مقدس جدا شده روانه انصوب  
شد بعد از فرستادن او ایمان روئیس ارضت انصاف ارزانی داشته قطع فخره و انعامات شقت فرموده امام قلی بیگ با کوه فور  
ترکمان را با تاخت و ایامی لایق با ملکی کریمی پادشاه روس تعیین فرموده بسمرا ایمان مذکور روانه فرمودند و ایشان در کیلان کبشتی در آمد  
از راه دریا روانه شدند و چون در سیاه از نو زور گشت و فرهاد خان در سیلا قات فیروز کوه بود خبر آمدن عبد المؤمن خان بخراسان شایع  
گشت از اخبار منبیا و عبد الرض فرهاد خان تحقیق بویست که عبد المؤمن خان با جنود اوزبیکه بر سر قلعه اسفران که بجای غلت میرزا احمد سلطان  
و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجهت و جد تمام در لوازم تخریب سعی و کوشش مینماید لکن حضرت اعلی شاهی ظل الهی غا  
باجنار لشکرهای مملکت فرستاده با استعداد و پرورش خراسان پرداختند

ذکر حضرت آیات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبد المؤمن خان از سر قلعه  
اسفراین و سب و ار از صولت پناه موکب حضرت نشان

بعد از تقسیم غریب خراسان تا بجای تجمیع لشکر در دار استلحه قزوین توقف فرموده بعد از یکجا به پنهان همایون بیرون زدند و اتفاقاً  
خان بابشکر آذربایجان که قرب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق گشت و چون متواتر از جانب خراسان گمان آمده خبر رسانید  
که عبد المؤمن خان کار بر محصوران مسلحه اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون در انجیند روز بید و کوکمت نزدیک است که قلعه بت  
اوزبیکه در آید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقتیه بحقیقت عساکر منصوره شده با جمعی از امر او فور چنان و غلامان و سایر عساکر حضرت  
نشان که در پای پسر اعلی حاضر بودند خان اشب بکت میرجانب خراسان تکریمت داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ میقت  
فیروز کوه رسیده در آنجا حاضر و خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شده از راه علی باغی دامغان بچین بظام رسیده در نهض  
و لشکر نزول اجلال منتهی بودند و در بخت سان لشکر ظفر از در چمن بظام توقف واقع شد و قریب بیست هزار کس بشماره در آمدند که در موکب  
همایون حاضر بودند و بلا حله آنکه سب و ا عبد المؤمن خان بطریق محمود از آواره و در و جبه و حلال فرار بقرار حشیا نمایند و مطلب اصلی  
که تاقی فریقین است دست نه بکتوبی بعبد المؤمن خان قتل فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شد که آنجا ازاده عالی تبار بار آید و بملک گیری  
خراسان قصد مملکت میآید و رعایا باینجه را پایمالی تم سواران گردانیده بوزم قتل و غارت سپردند و چون موکب همایون متوجه  
خراسان میکرد و مقابل در نیامده روی میکرد و انداخته عار فرار اندیشه مینماید و بطور اوجمار به خالی کرده سپرد و در انسال قریع سمع جایان



روس بخدمت اشرف آمد و تحت هدایای لایق آوردند و ایچکی از امرای معتبر و پس بود و نام و محبت آنروز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بود  
و بنده کان حضرت اعلی شاه فی ظل الهی مقدم اورا بر حسب اکثر موالی القصد و لو کان کافر اگر می داشتیم و کرم بسیار نمود  
در پناه سلطان مراد بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم ششم جمادی الاولی ثلث و الف  
رجل گرفت و اورا درایت بل اثنی و ثمانین و ستعاه پادشاه شد و بیت و کمال دولت و اقبال گذرانیده در زمان او بسیاری از ممالک بکف  
تیمور و تصرف رومیه و از پادشاهان آل عثمان بزرگ شوکت و عظمت و استقلال اختیار تمام داشت اما از در زمان و دولت بعضی امور بایست  
بظهور آمد و اولاً بنقض عهد که لایق حال سلاطین نیست اقدام نموده و عهد و پیمانی که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بود  
پیوسته از جانبین بایمان مضطرب و یاقه بود و استمرار داشت مکتبه نوعی که در صحنه اول بستن ذکر یافت قه و آشوب در عالم آرمیده و اخت  
بر بزمین مسکانه عافیت مسلمانان گردید و دیگر آنکه اسپهسالار و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع یاقه بود و هیچ پادشاه و شوکت از سلطان  
اسلام بخیر این امر شیع نموده بودند در زمان او شایع گشته بسیاری از سار و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شیر و ان سیر نموده و کبر و بود  
ترسا فروخته و چنانچه خدمت از زیر طبعیات در سلک اسرار مبرض بیع در آوردند و این محصل منوم از روم مبادور اندر سیرایت کرد  
عبد الله خان و پسرش نیز در خراسان همین عمل کردند و این شیوه محمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت و عظم و بال و نکال از آنها  
سلطان روم که با وی این امر شیع گشته بود بعد از عالم عقبی برد و عاقبت در دنیا اولاد او نیز نشأت آن گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایستاد  
در آمد و بشعه تیغ جاگشای حضرت اعلی شاه فی ظل الهی ظلم و ظلم و عدوان ایشان بوزیر عدالت روشنی یافته است و داد بلا و محصور  
و وجه حسن و سیر پر گشت و جمیع آنچه در زمان اقدار ایشان وقوع یافته بود مدارک شد الحمد لله علی ذلک باجمه از سلطانزادگان میت پر چند  
و خرم مانند پسر بزرگترش سلطان محمد خان در سختی بود و سایر اولادش در استیصال و پشیمانی پادشاهی میبودند بعد از فوت او جسدش را تا  
بعد در میان برف گذاشته اندرون برای نگاه داشتند و سعی بوستانخی باشی سلطنت پادشاهی بر سلطان محمد خان که دالده اش در حرم  
پادشاه بنای عظم و محترم و صاحب اختیار بود و دستار یاقه کس طلب او فرستاده روزیاز دهم از سختی بابتول رسیده از درگاه غیر  
و حسل برای پادشاهی شد روزی که بدین پادشاه پرداختند بعد از بدین او فرود پسر او را در همان شب شربت شهادت چشایند و بجهت  
ملاک کردند و در هفدهم ماه مذکور در چهلوی بدره فون شدند

وقیع سال مندر خنده فال قوی تل ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که پال نسیم  
جلوس بمایون اعلی شاه است

نوروز چو گشت عالم اندر نور تاریک شب نماند روز یکشنبه و این چهار ایوان بر تخت جل نشست شادان  
آراست زمانه را در کربار شاط و همه چون رخ یار از بدست دوم شاه کل شد نمه پسر ای شوق بل  
نوروز نبال جان آرا در درویشینه و هم شهر رجب نه مذکور اتفاق افتاده و پنجم و ششمین فاکت چهارم اور نکست جل را بنظر طاعت  
خود آراست و باد بهاری از بهنگاه چمن بکونه کونه ریاحین برایت حضرت اعلی شاه فی ظل الهی در دار استظنه قریون و ایوان چهل تن  
و و تخته خنده این بزم خردانه و جشن پادشاهانه آراسته سلاطین و سلاطین نادای اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور  
محمد خان والی مرو شاه جهان و پسر سید بک والی عربستان و سلاطین نادای کر جتان و ایچیان روس و سایر ممالک که در پاد  
سیر اعلی بود بجلوس بشت آیین طلب فرموده مبارکی پال نو و تنبیت قدوم نوروز و چند روز بجزایم عیش و قمری پرداختند و باز آرا  
شهر آذین در میدان سعادت آباد بچکان بازی و قیام از می شغولی فرموده قریب ده دوازده روز عوم خلیق بپیر و محبت و فراغت

بقیه نیز سینه از آن ولایت عزل نموده اورا با چند نفر از اتباع که دهنه غلظ و طبعان بود کسب رسانیده بوگلان سپردند که بدرگاه معنی آورند  
و ایات آن ولایت بمیرخان افشار که حاکم کارزون بود تفویض یافتند لکن کارزون سمیع خان البو افشار اختصاص یافت و از قبایل  
الوار بجستیاری و رعایا رجاکی و جوگانی و سبدهانی و فسیه و مثنی و غیر ذلک که در پنج پند سال سر از جستی باز زد با مور ناشایسته ارتکاب نمود  
بودند تا موازی ده سوار تومان جریمه و ترجان باز یافت شده نتوانه موجب و مرئومات قورچیان و ملازمان درگاه شد و مقامات آن ولایت  
نیز حسب المذهب انجام یافته از آنجا بخلطه طیبه شیراز آمده امور ضروری فادیس را صورت انجام دادند و از آنجا بمقصدی المرام احرام  
طراست عقبه گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه پایتخت رسید بر اعلی گردیده و در اورا استلطفه قزوین بشرف پای بوس نواب اشرف شریف  
شدند بیان وقایع مستوعه این سال از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر پستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کج  
و رستداری است ملک سلطان محمود پسر او در امور دین و دولت بغایت مستعد بود بلکه شیوه الحادش قیصر بنمود و در زمان شاه جنت  
مکان از او بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صد و یازده از جمله او پسر زاده خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع کرده و در ازین کرده  
و نه تنها با او مبارزه نمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش را خلع پذیرا خواستگاری نمود و چون اینگونه افعال شایع از مردم و  
بسیار سیر زد و قامت صوم و صلوة در الکامی او مفقود بود بدینجهت شاه جنت مکان با او در مقام بیاتلفاتی در آمده امام قلیخان استاجلو  
مذخران را با لشکر موفور بدفع او نامزد نمود مشارالیه با او کید و غدر نموده اظهار اطاعت انقاد کرد و طالب ملاقات خلوت شد و آن  
ترک ساده لوح اجابت نمود با او بوعده که در رفته ملاقات نمود و بدست مردم او کشته شد و لشکر یار از اجمال قامت نمانده پراکنده شدند و چون  
این خبر شاه جنت مکان رسید خواستند که باز لشکر بر سر او فرستند از قضایای آنکی بیماری عارض ذات بایون شده و ضعف و نقابت بدو  
در از کشید و دیگر قضایا روی داد که تا دو سال بعد از آن انقضیه پرداخت بعد از آن دیگر مایه در مقام تنبیه و تادیب او در آمده مرادخان صاحب  
که معظم طبقه سلطان مجیدریان بود بدینجهت نامزد نمود مشارالیه بدینجا رفت و او در قلعه کجور محاصره کرده و حساب قلعه کیری تریب داد  
تا چهار ماه اوقات صرف نمود و چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامیده مرادخان پادشاه  
قلعه برجاسته بکیلان نزد سیر محمد خان رفته در آنجا معسر بوده و اخیل سیر از محول گردید و در زمان نواب سکرشان چندان شورش و فساد  
و قیام یافت که احدی از امرای و ارکان دولت قاهره قزاقان بکمال ملک سلطان محمد پیرداخت و او در اوایل جلوس بایون اعلی سزا خیز شد  
نمود و ملک جهانگیر پسرش با بقای پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بوعی که سستی ذکر یافت از ملاقا لارید بالائی  
توفیق نیاید سیر بر اعلی آمده و در کجور بایون معسر افتادند و چون نواب اشرف کند بهمت برنگر تیر و در املز انداخته کیلانات متصرف  
شده بودند ملک زاده نور از ارتکار جنس یافته دست از حکومت ملک موروث باز داشتند عا نو که در عراق سکینی و مرمعاش با و مر  
فرمانده و در ساه با و موضع شفت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بدست بود نواب اشرف بجهت بعضی مصلحتها او را مورد شفقت  
و اتفاقات شایسته فرموده در خدمت اشرف انیس مجلس خاص و حریم بزم خاص بودند و ولایت کجور را بدستور با و گذاشته بودند و در وقت  
که فرهادخان و اعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بمشردین رسیدند و اهدیه و استیلا یافت با باراده مخالفت و یان علی امی تقدیرین  
در روزیکه ایمان اردو باستقبال اعتماد الدوله و فرهادخان میفرستند مشارالیه نیز سربازان را و انعامی نواب اعلی سوار شده بهجا  
استقبال راه کجور و رستمدار پیش گرفت بعد از آنکه خبر سواران او شدت یافت جمعی بغایت مامور شدند اما با و رسیدند و او کجور  
رفته دم از حصیان زده قلعه کشید تا که قورچیان عظام سیر کردی قورچی با شئی متخیر قلعه او را مگر کشید و انجا رفته او را بدست آوردند و  
الکار او خیمه فاکت کشت چنانچه در محل خود فرزده کلک بیان خواهد گشت و میری از سوانح این سال آمدن ایمان و سلسلست که از جانب پادشاه

سید  
محمد  
حسن  
کجور



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

( ۳۴۳ ) عمل نموده اور ابو اطوف خروانه امیدوار گردانیدند و مجدداً ایالت آنولایت ابا و تفویض نموده خلف فخره شاهی درویشید و قلع خرابا  
 خالی کرده متصرف او دادند و مشارالیه نیز بشکرانه عاقل شایان بکیش قبول نمود که بدو آن علی جواب گوید و بارکان دولت  
 خدمات لایق بقصدیم رسانید و بعد از فیصل معامله او چون جنس مجامع شوشتر متواتر میرسد کوچ کرده از کوهل کبالان که راهی است در  
 نهایت صعب است در ازمنه سابقه عبورش کمر از آنجا کمتر واقع شده بجهت نزدیکی آنرا راه را اختیار نموده روانه شدند و نیروی دولت قاهره بکشت  
 از آن کوهل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان نهادند سیدبارک چون آواز لشکر قزلباش شنید زلزل بیان ثبات  
 قرارش را و یافته جمعی که در ذوقول بودند بعد از شش ماه طلیعه لشکر قزلباش فرستاده نموده بدو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب شوشتر  
 رسیدند سیدبارک قرین بایس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بخیزه و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر منصوره بظاهر خطه  
 شوشتر رسیدند نزول نمودند و ایالت آنولایت حسب فرمان قضا جریان مهدیقلی خان شالمو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر  
 قلع را با وسیره تمام آنجا را انتظام دادند و سیدبارک و ائمه عظیم استیلا یافته کس بخدمت امار فرستاده در مقام اعدا  
 درآمد و اظهار علانی و جناس این دولت کرده فرستادن سید صریرش که یکصد سال قبل از این بپای سپهر اعلی فرستاده بود و  
 بندگی و محبت و برمان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی مراد آفاهی جلو و اربوبی اعتدالی او شکوه نموده بعد از  
 نموده تکت جت و حضرت اعلی سفارش فرموده بودند که هرگاه سیدبارک در مقام اعدا و بندگی باشد جت نیست سیادت و شیخ  
 زلات او بغفور و نست چون صلاح دولت در آن بود که پرده از روی کار او برداشته او را در سلک مخالفان شمرده از این دولت  
 مایوس گردانند حسب فرمان قضا جریان غدرهای او بیزنه او را استمال عنایات القات شایان گردانیدند و پیغام کردند که صدق قول او  
 وقتی ظاهر میشود که آمده امار عظام شاهی را ملاقات نماید سیدبارک دغدغه تمام در آمدن داشت بعد از قتل و قتل بسیار و آمدن سید  
 اعتمادالدوله و منبره ما دغان و امارای عظام برین سطوت قاهره شاهی از خود اعواب نیندیشیده چه اطمینان خاطر سیدبارک با بعد  
 از اردوی قزلباش جدا شده چند نفر پنج بجانب خیزه رفتند سیدبارک با خراسان و به آنجا آمده با کمال خوف و دشت بلاقات او  
 رسید و امرائی ادبیهایی او را که بطور آورده بود حاضر نشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بجهت سیادت و ثواب و بدو دمان بپوش  
 و ولایت و شیخ ظری رقم خود بر زلات کوشیده اند اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده بتدارک ثبات قیام نمائی و بعد از ایوم نوعی سلوک کنی  
 که آثار اخلاص و نجیبتی و حسن ارادت و اخلاص تو بطور رسد حکومت عربستان بدست تو سابق بر تو تسلیم خواهد شد و اگر یکت سر مو خلاف بندگی  
 از تو صادر گردد در این مرتبه قطع و استیصال دو دمان خود را مستیقن باش مشارالیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرانه عنو تقصیرات متقبل شد که بعد  
 این غاشب بندگی بدوشن و حلقه اطاعت در کوشش کشیده هیچ وجه از رضای خاطر مبارک اشرف در گذرد و با دوست این دولت دوست  
 و باد دشمن این دولت دشمن باشد و بر اینجمله عهد و میثاق بمیان آورده و گوید چنان ساخت و بشرف شایان که جت او فرستاده شده بود مقرر  
 گشته آسوده و منبره جان بجان خود بازگشت امارای عظام بار دوی خود عود نموده چون خاطر از مقامات آنولایت فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ کرد  
 بر سمت کوه کیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر قریب یک ماه کوچ نتوانستند کرد و آذوقه در اردو تنفیص پذیرفته  
 ماکولات و حلقه الدواب در میان لشکر معنوق گشت و نقصان و خسران بسیار بعد از حضرت شاعر رسید بعد از آنکه بارندگی تحقیق یافت  
 بعضی از امارا و عساکر رخصت نمودند و باقیه فرستاده دغان و اعتمادالدوله با جمعی دیگر از امارا و قوریان و ملازمان درگاه روانه  
 کیلویه گشته چون به آنجا رسیدند و حفران حاکم کوه کیلویه و طوایف افشار به استقبال مبارک درت نموده بفر ملاقات امارا فایز گشته حفران را که  
 در ایام هرج و مرج متقلب بد آنولایت استیلا یافته بخود سری برآمده بودند در زمان جلوس بیایون نیز بیاید امیرا از مرز زده اطاعت بپا

# سال هشتم جلوس شاه عباس اول

۴۴۲) و سرحد عربستان و کوه کیلویه به نصرت پادشاه و چون آنطرف واقع شود و قبایل افشار که قباچ اطوار خود داشته از ته کار خبر یافته بودند بفرستادن کاروان  
افتاده بایده مبارک آنرا پیش نموده عربستان را بمجاہد استند بآمران مرادیک جلوس را بپادشاه محمل اعتماد داشته بود و جهت  
رسانیدن مرده نصرت پادشاه و تحقیق حالات آن سرحد و بدست در آوردن قلعه شوش که شاه پیردی خان افشار که حاکم آنجا بود بکلاف  
رای اعیان لشکر از روی دوختن و انقیاد پیش آمده مرادیک اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده و کلید قلعه را با و سپرد و او را  
نموده بود که خود از قلعه بیرون و در مرادیک مانع شده و در استمال غایت شاهی گردانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد و آنگاه با خبر  
از تسلط جاعت افشار ترسیده شاه پیردی خان را که همراه آنجا است بود در قلعه که قتل او در طایفه افشار را بر خود شورانید و میان ایشان  
و آشوب بالا گرفت و مرادیک قلعه را کشیده با اتفاق تفکیک بخطر و حراست قیام مینمود و عیان لشکر افشار بید مبارک توکل حبه از  
استقامت نمودند و سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دوختن پادشاه میزد و سید نصر پیرش اجداد صدق این غیبتی پادشاه را می  
در خدمت اشرف بود با خواهر تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوشتان کشیده در قول را بخطر تصرف در آورده بر سر قلعه شوش که  
محاصره نمود و چون حقیقت آنحال بعرض حاجیان بارگاه جاه و جلال رسید قبل از آن شاه پیردی خان عباسی سینه با جمعی از الوار که با او بود  
برستان آمده بر سر سلطان خجین غمزه اش که حاکم لرستان شده بود ایغا نمود و او را گرفته قبل آورده اراده داشت که دیگر باره در  
علم تسلط و اقتدار آن سر از و آنگاه از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده مکنون خاطر خود را بطورین توانست آورد و در حد و در پستان حرکت المذبح  
بیکر در ای جهان آرا قضای آن نمود که بجهت انتظام این احوال ربابات حلال به آنطرف نصرت نماید بخوانان دولت قاهره عرض کردند که اگر  
حقایق آن ولایت بعد از هشتام کی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگردد و آنگاه نصرت موکب پادشاه بآن نظام و نس  
سرحد را از بروز در پستان با قضی عربستان برای و رویه وزیر سیکورامی حاکم بیک و فرهاد خان مغرض فرستاده به انضوب فرستاد  
و جمعی از امارا عظام مخصوصاً حسین خان شادلو و در خان مسر در و غیرهم و یوزباشیان و قورچیان و غیره فرجام را بمرافقت ایشان تعیین فرمود  
روان نمودند و بندگان حضرت اعلی شاهی بعبثت و کامرانی متوجه سیر کاشان صفایان گردیدند و در آنجا که در آنجا و در عشرت پیر بودند و آنجا  
دربار اسلطه قزوین معاودت فرموده و مستان را در قزوین بعیش و کامرانی گذرانیدند

ذکر لشکر فرستادن بخوشتان و عربستان بر سر کردی اعتماد الدوله و سرحد با دغان و نظام  
مقامات آنطرف بر حسب فرمان پادشاه جهان

چون اعتماد الدوله و سرحد با دغان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده از راه لرستان روانه مقصد گشتند بخبر پادشاه رسیدند شاه پیردی  
خان عباسی که در کمال خوف و بیم در آنجا بود و بپیر و سامان میگشت که آن معتمد بخدمت ایشان امارا عظام فرستاده اخبار غلامی و بندگی  
درگاه شاهی و دامت و شیمانی از اعمال سابقه نموده دست در امر عجز و بیچارگی او بخت و بوساطت ایشان غموزات خود نمود ایشان  
بترجیب تألیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت در آن دانستند که او را استمال غایت شاهی ساخته و  
بتوفیق حکومت لرستان بر مبنی که اندکند احکام استمال با هم او عرضه و ریاضه خاطر او را به اطمینان و اطمینان بخشیدند  
طالب ملاقات گشتند و آنگاه از خوف و هشتیکه داشت جرات ملاقات بیکر و سفر او در میان آمده بعد از آنکه آمد شد و اطمینان خاطر او  
فرهاد خان و اعتماد الدوله با معصود و جریده بزرگی از اکابر هسلانته که در آنجا و دست رفته شاه پیردی خان زیاده و دست فرهاد  
شده با ایشان ملاقات نموده اخبار غلامی بندگان اعلی شاهی نموده و قسم مغلطه یاد کرد که اگر محبت شاهی رقم غفور جریده و عیسایان  
گشته مدت العزاج و جاده خدمتکاری عدول نمیشایم و فرهاد خان اعتماد الدوله هر چند میدانست که کلام او از صدق عاری است مصلحت  
عمل نموده

از آنکه  
جمع از پادشاهی  
از آنجا که  
از آنجا که  
از آنجا که



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

( ۳۴۱ )

ندید در هر جا که می داشتند کوفه بجا کم آنجا سپارند و چنین خبر بیک کوزی بیکو را با جسی از خاک از راه که هم کبر حق طاشه کولی مانور  
فرموده حکم شد که مردم آذربایجان و کبک و طالش و بیسپین مجرم نموده در هر جا باشد و او را پید اکند و فرمانبرداران بعبس موده عمل نموده  
از سی بسیار بوسید را غازیان صوفی و ملازمان ولی سلطان حاکم را کوه و طاشه کولی را با چند نفر از برادرزاده و اقوام مردم که هم ملازمان  
حسین خان کوهی گرفته بظرافت در آورند بوسید جوان شجاع و بسیاری بود و چون نسبت یکا فریدون غدر نموده نامردی بطور آورد و در کتب  
عمل شنیدی شد و محل اعتماد نبود شخه سیاست قتل او پرداخت و کولی و طاشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چند گاه خیانت و ظاهر شد که بکشتن  
خود که تا غایت بست در نیامده بودند نوشته بود که دریا عیگری را سخ بوده طاعت قرباناش کنند بعد از صد و رانیان بی میر عباس  
بقتل رسیدند و از امرای کیلان سوی میر عباس صاحب و جودی نماز بعد از این قضایا مشارالیه از غایت بغض مستدعی سپسالاری لایحان  
و همتا کیلان شده این اراده باعث قتل او گشت شبی از شبها که حضرت اعلی در میدان سعادت آباد قزوین سیر و تماشا می چرخان شغال  
بودند ملک جهانگیر کجوری که در آنوقت از مغربان بساط غوث بود در مجلس بدستی آغاز نهاد و شمشیر از خلاف کشیده کاهی از روی کفایت و کاهی  
بظرافت محاضرات می نمود درین اثنا خود را میر عباس پس رسانیده بزخمهای متعدد او را از پای در آورد بعد از آن خواجیه سلطان محمود برادر خوا  
حسام الدین وکیل خان احمد را که در بدایت حال با قبول رفته بودند در کیلان انداخت بر او عدم فرستاد و بکشتن جل بریدستی و دیوانگی  
او کردند اما حسد و نشان خنده بین داشتند کبی اشاره ناظران سن ظم جهان داری نمود بعد از قتل میر عباس سایر کیلانیان بی اعتماد شدند

صاحب و جودی از سپاهیان کیلان نماند

ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری علیخان و طانخان کیلان و می نمود

چون خاطر خطر همیشه را کثیر از همتا کیلان فراغت یافت چدر و زی در دار است لطفه قزوین بوی عیش و عشرت برافراشته حکم قضا  
بنفاذ پیوست که میدان سعادت آباد آذین بسته چرخان کنند و پایان بیکت بسا و ل صحبت قاجار بدینخت مامور شد و دکانین اطراف  
میدان برامرا و ارکان دولت قاهره و نور با شیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر او را در بازار تقسیم یافت و حکم شد که کس  
و کانی را که رسد اوست و از ده ذریع پیش آورده چو بها دستونما استوار کرده چهار طاقا در میان هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب  
نمایند و روی آنها را چرخان تعبیه کرده فانوسها آویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از یک هزار چرخ و فانوس نصب نمیشود ( شعر )  
رنبش شمع و فانوس کاخ خوشدل روشن فلک سوختند مجلا اطراف میدان سعادت آباد قزوین از صفای آذین بد  
و کثرت شمع و چرخ و رنگ سپهر برین کشته حضرت اعلی چند شب باروز در آن مکان طرب انگیز و عمارت جان نما که در جانب شرقی و در  
میدان احداث کرده همیشه با رجالت بسر برده اوقات شریف بعیش و شاد کاهی و چوکان بازی و قشوق اندازی میکند رانیده و بعد  
آنکه از جشن و صحبت میدان دیگر شند بهمت ضروری سلطنت برداشتند چون ایالت لایحان و امیرالامرائی کیلان بی پیش برایش  
محمد خان رومو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بغیر با دخان بقتل گرفت و چون اگر همتا مالکی که در حوزه تصرف ادبیای دولت  
افزون بود حسب المذ فاضل یافته بود و حکام خود را بر انداخته جمعی از تربیت یافتگان جانب ثار حکومت معین شده بودند و همتا که کبک  
و خوزستان که در تصرف امرا افتاب بود تا غایت نظام و نس یافته بود و حکام آنجا که در ایام مستن و قور بخود سر بر آن ملک سنبلا یافته بود  
بستور حکومت قیام داشتند و اگر چنی الجمله بازگشتی درگاه جهان پناه می نمودند اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصاً کو تو الان شده  
سلاسل شوشه که در زمانت استحکام شده اتفاق و ارفسلاع ممالک افشار طاق است جمع نمود و از دعان و امر پادشاهی نوعی که  
طبع مبارک باشد میگرداند و از میر مبارک والی عربستان بی او بهیا منصبه نمود و میر سید اراده خاطر خیر آن بود که جهت نظام و نس خوزستان

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

## سال ہشتم جلوس شاہ عباس اول

کرفتاری مخالفان دولت عرضہ داشت پایہ سر خلافت مصیر کشت بندگان حضرت اعلیٰ شاہی ظل آئینی مشہد با دغا نرا بتطاعت از حدیروز  
نوازش نمودہ شخصی کہ اورا گرفتہ بود بخلع فاحشرہ و کمر وضع و جیفہ و پنجاہ ہنہار دینار کپلی کہ پنجاہ تومان عراقی باشد سرافراز  
و چون حیدر بیک آثار جلالت و شجاعت بطور آوردہ بدرجہ شہادت رسیدہ بود شہر بارکار مکار باز ماندن اورا نوازش فرمودہ بین  
الاقرا ن بعنایات خسروانہ و خلع فاحشرہ شامانہ سرافزاری یافتند و حکومت ولایت گنجر بابدال سلطان قاجار شفقت شدہ العتقہ  
فرمان خان حب الفرائین شہر یار کیتی سان مہمات کیلانرا از رعیت و ایام بر حسب مرام سپہ انجام دادہ و اتفاق ذوالفقار خان عساکر  
ظفر نشان و عظام کیلان مطہر و کامران روی باستان سعادت آشیان بناد و چون بجالی دار استطنہ قزوین رسیدند حسب الامر  
جمع مردم ہشہزار جامہ وادوباش و مردم مسخرہ و اجلاف و معرکہ کیران و دارہ و دہل و تکت بہ استقبال علیخان رفته حضرتش را بآیین  
و حشمت تمام شہر آوردند در برابر ایوان چلستون نظر شہر یارکار مکار درآمدند و روز کار مضمون بمقتل بزبان حال اوسینود (شعر)  
سری کہ گردن از امرت کشید کردوشش بر آستان تو اینک کسان کسان آورد حضرت پادشاہ مویہ کار مکار با گرفتاران بزبان  
سہرزش و عاقب خطاب فرمودہ ایشان سر خجالت در پیش افکندند و حسب الحکم ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا دار و خستہ وین برودہ بکعبہ  
چند روز مقرر شد کہ شیخ احمد آقا ایشانرا بقلعہ الموت بردہ بمقتضای قطع سپاہ و مشارایہ ایشانرا بقلعہ بردہ بمقتضای قطع سپہ و دیگر  
خبری از ایشان نیامد و چون از زمرہ گرفتاران کامران کہ حمیرایہ فدا کیلان بود چون جوان شجاع و لیسری بود بواسطہ حقیقت و فدا داری  
و یکو حدیثیہا کہ نسبت بعلیخان از و ظاہر شدہ بود حضرت شاہجہا جمیع زلات و رحل بر یکجور دکی و احقاق حقوق و بیعت کردہ از سر نو  
اورا گذشت و منظور نظر عاطفہ التفات کشتہ در میان روز اورا از خستہ بخیر برون آوردہ دستہ پانچلت شاہانہ در و پوشیدند و بہت ملاز  
خاصہ شریفہ موسوم کشت سبحان اندہ چہ بوجہ بیہا است کہ از پس پردہ عیب بخیر ظهور بیاید کجاں جنایات این بود کہ چون کامران با جت تر عیسای  
علیخان و بانی فدا کیلان بود جت عبرت دشمنان بوجہی مورد سیاست و غضب پادشاہی کیتیستان خواہد کشت کہ منظور عالمیان کرد  
و جمع مردم مسخرہ بودند کہ از موقف جلال بر چہ حکم سیاست او جاری خواہد شد چون ارادہ خالق بر خلاف فراموشی بود این صورت  
روی نمود (شعر) اگر تیغ عالم جنبید زجا نبرد کی تا خواہد شد

### و کہ گرفتاری بقیہ یاعیان کیلان و مال حال ایشان

بعد از گرفتاری علیخان فتنہ کیلان نیکین بایہ از یاعیان بہ پیش بوسیدہ و لاشہ کولی کہ باعث فتنہ و فساد کیلان بودند در پیش و جنگہا متواری  
ہر روز در مکانی و ہر شب در مقامی سہر میزدند و گزرا از جانب تو آب علی استمال نامہا با ایشان ارسال یافت کہ ہر گاہ از کردہ نامہ بود  
روی ارادت بدین آستان نمنہ تقصیرات ایشان بگوید و اغاض مفرون کشتہ مورد شفقت شاہانہ خواہند شد توقی انبعاث یافتند بکعبہ  
چند گاہ بوسیدہ بایجان بخانہ کیا فیروزان آمدہ با و توسل جت کہ اورا بپایہ سپہ بر اعلیٰ آوردہ استمدای عفو تقصیرات او نماید فریدون  
حقیقت بجدت اشرف عرض کرد بندگان حضرت اعلیٰ شاہی بالہام ملہم عیبی کیا فریدون خیم فرستادند کہ از خدراو امین نبود باشد و بزد  
اورا بپایہ سپہ بر اعلیٰ فرستد بوسیدہ کو چند روز در خانہ کیا فیروزان مہمان بود و مشارایہ تہیہ سہاب سفر او نمودہ و بخت کیلان  
خاطر مشارایہ ارادہ داشت کہ خود اورا برداشتہ بجدت اشرف آورد درین اثنا بچہا بچہ بر خطہ الہام نہ پر خطور نمود با کیا فریدون  
نمودہ انتظار فرصت کردہ علی بعفندہ در خضای بیرون خانہ مشارایہ تیغ خدو نامہ دی درونہا دہ اورا بدرجہ شہادت رسانید و بابتہ چارہ  
بیک وقت کہ با او بودند و بیشہ و بخل نہادہ چون خبر شستہ شدن کیا فریدون بمجامع ظلال رسید شیخ احمد آقا حاکم متزین بکیلان فرستاد  
کہ مردم کیلانرا بیدار کردن بوسیدہ و طاشہ کولی خبر شدہ و الکا بالکا از صواب آنکست مچکا ستانہ کہ بچکس شب ایشانرا در خانہ خود را



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۳۹)

آنولایت اجمع نموده رجب فرمان روانه کیلان شد و از راه استار او طاش بر سر کمر آمده دریا کنار دوسایر شوارع را منصوب خشت  
آتش بنب و عارت در آنولایت افروخته گشت و امیر مظفر با مردم کمر و سپهران امیر سیاهوش که طو خا او گردا در آنوقت با او اتفاق نمود  
بودند در بورت خودیابی ثابت فشرده مستعد رزم و پیکار گشتند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته حربی صعب اتفاق  
و جمعی نامعدود از مردم کمر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در غرضه تاراج آمده اسیر و کور با اتفاق و قاطری اندام پیش کرده از  
همه جانب افسردار بخود مدد و یاق و سیلاب بلار انجود محیط دیده چران و سپهر کردن قدم در حبستان نهاد و بسیاری از زنان  
و کودکان کمر بقتل اسیر گرفتار شدند و بقیه السیف جبهه محفل اهل و عیال دل بر اطاعت و متابعت نهاده بار دوی ذوالفقار خان محتجب  
گشتند و بجان مال مان یافتند و غازیان شیر شکار طلب امیر مظفر و برادر زاد مقدم در پیشه و کوه نهاد و بعضی مشغول گشتند عاقبت محفل  
او را یاقه بر سر او تاخته و مشارالیه را با رها در میان گرفتند و ایشان دل از جان بر گرفته بقدر طاقت توان کوشش نمودند تا آنکه از  
و آویز عاجز گشته راه فرار نمود و یافتند و بگرفتاری چاره بختند غازیان مظفر فرجام اسیر و کور را با برادر زاد گرفته آوردند و ذوالفقار  
خان بعد از گرفتاری ایشان توجه اردوی هند را در آنوقت باطلی شده و از اینجانب نیز عا کر ظفر نادر شیراز و نیش کوه و پیشه را فرو گرفته  
در گرفتن علیجان سعی و استقامت نمودند چنانچه زمان زمان کار بر او تنگتر میشد و هر جانب توجه ننمود فوجی از شیران پیشه کارزار در آنجا  
رزم و پیکار بودند تا چار با کمال خطر در ظلمت لیل با اطلاع لشکر و خیل با چند نفر از خواها مثل کامران و غیره که با او بکشد و بکشت بودند  
از پیشه بیرون آمدند و چون سه اولان لشکر منصور از نزدیک دور آنکند و در احاطه نموده راه بیرون شدند و بود و دوی با یادانی  
موضع آورده بمنزل یکی از اواسط آنها پس آمده با و بختی شدند صاحب آنخانه از کمال جوانمردی بخلاف اطوار کیلانیان مقدم ایشان را  
کرامی داشته روی از محافظت ایشان بر تافت و بقدر امکان بخدمات قیام نموده در خنای آن میگوشتید و غازیان شیر شکار همچنان  
آن شیه متعش بودند و اثری از دمنیافتند و صلا امیغنی در خاطر با غور نمیکرد که خدمتش در خانه متواری باشد زیرا که در اکثر خانهها  
غازیان عظام نزول نموده مکن و مادی داشته و محال نمید که مردم آن در بیان مرغیب جرات و برت نمایند البته چون این معامله امتدا  
یافت پس چو چه بر مقصود از نقاب حجاب جلوه نمینود از این بگذر عا کر ظفر نال را کمال ملال و است واده بخله خواب و آرام نه داشته  
تا آنکه نسیم مراد از نسب آرزو زمین آغاز نهاده بشارت گرفتاری دشمن معبر مظفر قرین رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی  
غازیان که در آنحوالی مقام داشتند بوی از آنحال استقام نموده در مقام تقصیر آمدند صاحب آنخانه همانان خود را از آنحال خبردار کرد  
بالصوره ایشان از آنجا بیرون آمدند باز روی بخیل نهادند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در خار بیشه بایشان  
رسیده از جانبین دست بابت کارزار برده تشرع بافروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک و دلد و شر غازیان را از خود دور کرده جمعی  
زخمه ارسند و چند نفر بقتل رسیدند و میران رزم آزمای اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه نکرد و سه روز دنبال علیجان بریندا  
یکی از قورچیان ترکان حیدر بیک و دلو اعلی نام باور رسیده و دوز کار می از کامران زقیق علیجان خورده با وجود آنحال پایده بر سر او  
بیروی دولت روز هفتادون دست در کار و انداخته نگاه داشت و کامران مذکور بقصد آنکه علیجان را از دست او خلاص سازد و بیشتر برین  
بر سر او دیده چند زخم بر او زد و مشارالیه از کمال غیرت و مردانگی دست از دوازده داشت و چون زخمهای جلگت یافته بود و دست و انگا  
ز قه قدرت آن نه داشت که علیجان را در قید گرفتاری آورد و ناچندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسیده از پس سر علیجان در آمد و او را  
در نعل کشید و دیگری کامران را در آغوش گرفت و بچنین یکیک زخای او گرفتار گشته تا خبر با قن عا کر نصرت تاثر از آنحال و هجوم غازیان  
ظفر نال مخالفان در قید سلاسل و اغلال در آمده بخدمت جناب خان آوردند و ایشان را نیز امیر مظفر و برادر زاد در بند و بیکر کشید حقیقت

# سال هشتم جلوس شاه عباس اول

چون علیخان بسی و استقام فرماد خان بزرگ بر سر حکومت کلان بیس ممکن گشته رایت استقلال برافراشت بکلی سپاهیان نوشت  
که بحد دت و شجاعت از سایر مردم کلان استیاز دارند بر سر او جمعیت نموده چون متقلب بود و هوای خود سپری در سر داشت در آن وقت  
خلل فاحش در باغ او راه یافته بریادی مال و عمارت و عهدنا استوار بکلیان غدار مغرور گشته قدم از دایره طاعت بیرون نهاد و نمود و بوی  
که با منبر نادخان در میان آورده بود نابوده انگاشته باظهار کلمه عصیان زبان برکشاد و در آنوقت که انگار پیش بغیر قدم میمانون  
شیر پاک کیش نکو اندیش بر عرصه جان پیشی گرفت از عدم مساعدت بخت و بر ششکی اقبال شرف فاکبوس آن قبله مال در یافت و بجای  
محال مقابله با لشکر منصور بترقیب لشکر و اسباب قتال و جدال پرداخت و در راهها و گذر با چربا بریده شواخ را مضبوط ساخت و از آن  
عاقل افتاد که صعو حصار آتاب چکال شهاب ز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت ثبات این جرات و جسارت در عرصه زوال و نکال  
القصه چون سپهرهایون فال شهباز بهمال سایه وصول بردیاری کلان انداخت و خبر عصیان او بر پیشگاه انور یافت امواج بحر غضب  
پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون باثر چنانچه که گور شد بسره که دی فرماد خان بر سر او فرستاد چون از سفید رود عبور نموده روی بکارس  
نهادند بجهت دوازده وصول عساکر منصور لرزل تمام بحال فرجام او راه یافته مرتبه مرتبه آن جمعیت از دحام روی بفرقه و پراکنده  
نهاد و فوج فوج سرداران آنقوم از آنجا بل نادان برو گردان شده بخدمت خان مبارک می نمودند و اکثر محال بیس از عبور لشکر قیامت اثر  
پایمال حوادث و نواب گشت و بر کس در آمدن قتل و رزید اموال و جبات او در عرصه سبب عارت آمد و علیخان آثار ضعف و انکسار از زمانیه  
احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش گرفته بدلی پر غم معنان محنت و زخم روی بکار فوسن که ممکن قدیم جدیده  
او بودند و مردم آنجا نیز در اطاعت و سبب از ده طریق موافقت سپردند و از امداد و اعانت امیر منظر نیز که از آسیب لشکر آذربایجان بجا  
خود در مانده بود مایوس گشته با خود اندیشه نمود که بکام و ناکام عودس ملکات اطلاق گفته نموده و جو اسیر نفایس اموال خود را بر کنار دیوار  
برد و از آنجا در گشتی نشسته نیم جانی از آنورطه بپاک ساحل نجات سازد چون سه ماه و خان جمعی از دلیران و شیعیان سبب را بقبضه دریاکن پناز  
فرموده بود آن تدبیر موافق تقدیر نیفتاد (شعر) چو شد بخت بیدار او بخت خوب برو بسته شد راه و رای صواب  
پشیمان شد از هر چه خود کرده بود و لیکن مذمت نمیداشت شود آخر الامر لا علاج شده بموضع زرنج از اعمال فوسن که  
مولد و نشاء علیخان و اجداد او ست پناه برده کشته مردم آنجا بجا است او بمقتضای مصروف میباشند و خدمتش با معذودی از خواها  
خود و مردم زرنج کجوبهای سخت و دره های پردرخت قریب بکجا که از تابک اشجار نور آفتاب بشواری ذره ذره بر آن باقی و از بسیاری  
انحصان و اوراق و صبار و جمال و زین در آنجا نمودی سخن جسته شرایط خرم و احتیاط قیام می نمودند و سرداران بیس بر تحلیف  
بتحش و تجسس و مشغول گشته بعد از چند روز بقیع پیوست که بموضع زرنج رفته و بیشه آنجا که راههای خطر پر صعوبت دارد آرام گرفته بعد  
از استماع اخبار فرماد خان امر فرمود که غازیان شجاعت شمارا گنوه و بیشه را مرکزوار در میان گرفته بر دور آن محیط گشته و گنوه  
پیاده سر با گنوه و بیشه نماده از عقبات صعب المسالك که از کثرت درخت و درینهای پر گل و لای و سخت خود اندیشه عبور از آنجا دو  
میسند و بالا رفته آثار جلالت شجاعت بطور میرسانند و از آنجا بجنب علیخان با هوا خوانان خود که سر دست ایشان کامران لولی بود سپر  
ممانعت در روی کشیده بعد از امکان در حفظ جان خود میگوشتند و اکثر اوقات جنگ یکدیگر رسیده بین الغریقین نیران محاربه مجا  
استعمال داشت و او بر شب جانی و هر لحظه در مکانی بسر برده از بسبب خود خطر و رود که گنوه و دشت پیش ایشان یکمان بود لطف در کنترل  
قرار و آرام داشت باین تیره قریب و ماه روزگار بسته که گذرانید و چند مرتبه غازیان در میان یثیه باور سید و جنگ در پیوسته  
بسیاری از ایشان را قتل آورده و اورا منظم ساخته اند از خود را گنوه کشیده و از جانب آذربایجان و انصاریان ده سپه را سوار پای



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

۲۰۰ - چنانچه پیش از این گفته شد که در روز دهم کیلان که تحت از صفات ایشان مذکور شد در آن گوه چو  
 انداخته بعضی شکار را ببل معین که اندو جان جبر ساخته راه میسرون شد مسدود کرده بودند و جمعی دیگر در میان دره پرداخت صید  
 با و از سفید حمره و تفنگ میزدند و جمعی حضرت شاه و جمعی دیگر از بامعدودی در کوه جمعی کثیر از غنای و مردم کیلان شکارگاه  
 فرموده شب در موضع ماط که در خمه سلاطین کیلان در آنجا است در دست گوه پرداخت واقع شده نارنج بسیار در آنجا میباشد و فی  
 الواقع از مواضع لطیفه کیلان نزول میسروند و در روز دیگر شکارگاه از فرقدوم پادشاه و جمعی از بخت باقیه چون میان دره  
 در آنجا حکم میسروند که تفنگچیان بکار خود مشغول شوند کوشش کردند از صدای سفید حمره و تفنگ گشت و از دود بار و طمطم خلل نبرد  
 و تار یک گشت و آنحضرت از رعایت تهور و شجاعت که از اجداد بزرگوار ابل و صبی سید برابر یادگار دارند اصلا از ازدحام آن قوم یک  
 پاک داشته در آنحضرت و تافسروند و مقابل دره از آن قوم حساب بر یک گرفتند اگر چه عقلا این رای را دور از اندیشه خرم حرم حساب  
 شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظه خرم و احتیاط از اجتهات کارخانه سلطنت است اما حضرت پادشاه علی الاطلاق نوعی صلابت و  
 صلابت آنحضرت ادرلهای دوست دشمن جایی دارد که هیچ آسپیده را یارای آن نیست که نسبت با آنحضرت غدری در خاطر خطور کند  
 و پیداست که آفتاب عالم تاب از تعرض خیل سوارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار عالمیان شامل حال این پادشاه  
 ستوده خصال است که بر عاقلان بر تانی و دولت خدا داد کرده صلا از آن کرده انبوه و غنای خاطر عاقلان انداخته اند و پیوسته در  
 امثال این امور زبان حجت بیان با میغال گویا گردانیده اند (مشر) بزار دشمنان می کنند قصد هلاک کرم تودوستی از  
 دشمنان ندارم باک و همچنین در کنار دریا با و ندیم در میان مادی نشسته غان آن دست جمعی کیلان بیعایت کشتی بان اده از سفیدر  
 با طرف میل میسروند و در آنطرف آب که از اعوان انصار خرد کامیاب تیار بودند تی تمادی سیر میفرمودند تا آنکه بعد از زمانی  
 باز جمعی از مقرران و مخصوصان زور قها از کیلان کشتیان ستاده عبور نمودند القصه نواب هائون چند روز در طرف جوانب دریایان  
 که شایسته بیرو شکار بود میسروند و دیگر باره خطه لاهیجان بفرقدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت برین گردید و در خلال این  
 احوال یکی از معتمدان اسبیه سیاوش و الی سکر که بسوز میقتد و محسوس بود از سکر بدگاه جهان پناه آمده از روی دو تنوایی بسامع جلالت  
 شاهنشاهی رسانید که امیر مدکور مخلص حذر از صحن و قید در مخالفت برادر و اولاد تصور نموده پیوسته ایشان را بنحالفت و عصیان  
 ترغیب بنمایند و در اسد تازنهانی برادرش میرسد و یکی از آن کتبات که مبنی بر حکایت مذکور بود بظرافت شریف رسانید از این حرکت ناپر  
 حمت و غضب شاهانه که در باره او بر لال مروت و مرحمت انظافه بفرقه بود دیگر باره اشتغال با بقدرقتل او فرمان دادند اگر چه آنشخص را نا  
 از عرض اینجکایت غرض اظهار و تنوایی بود اما آنچه مذکور خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنانچه در باب مردم کیلان سمت که از شرافت  
 بعل آورده پیش از پاک اعتقاد بنا بر آنکه آنشخص حقوق تربیت امیر مذکور را بر طاق سیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران و زریه باین  
 اقدام نموده بقتل و نیز فرمان داده بود و در جماعت در برابر یکبار دست سانی اجل شربت فاشپند نه و فی الحقیقه در دور کفران نعمت  
 کشته خرای عمل خود رسیده و چون قرب و ماه از نور و سلطانی گذشت و کار روی با شتداد آورده در آیات حضرت آیات غم بر آ  
 جرم کرده غلام کیلان خصوصاً کیمیا و بنون البصوف نوازش خفصا داد و بخلعتای فخره و تاج و کمر و صندل سر سینه از در می  
 گردانیده و روی سعادت تفرغ و ترف نهاده و در الموحین تسبیح و من مقدم شریار ستوده آیین رشک اعلی عینین گشت  
 بر خصمیان و طغیان علیجان در کیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخدول  
 جمعی از مفسدان میرومی دولت ابد بنیان

# سال ششم جلوس شاه عباس اول

(۳۳۶) حاکم کیلان بیس که حسب التماس فرهاد خان حضرت علی محمد داکوت آنولایت آباد ارزانی داشته بود قبل از ورود موکب مسعودیها دستور تردد و عصیان که جعل ذات او بود بطور آورده و عهود و مواعیت که با منبر ناد خان میان آورده بودند با بود انکاشته حشری انبوه از تنجند کیلان منسجم آورده با موری که در آن طریق موافقت متابعت بود اقدام نمود و مصلحتان که جهت ابلج و خراج همراه برده بود بی نیل مقصود باز گردانیده بود بعد از وصول موکب فیروز با آنولایت همان شبیه مرعی داشته خارا و باز در آنجا اواکشت یکبارگی بساط حق تربیت حضرت اعلی را از بسط خاطر در نور دیده روی از آستان سعادت ایشان بر تافت و شرف عتبه بوسی که موجب سعادت او بود یافت در گکیر نیر سیه مظفر برادر امیر سیاهوش شیوه تردد و عصیان پیش گرفت شورا فرای عسکر طغیان بود از آنچه بجهت سیاست شاهانه در توج آمده جمعی از عساکر فیروزی با کمر که در آنوقت در ظل رایت فیروزی آیت جمیع بودند بدفع او مانع شدند و فرهاد خان چون در مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مجات او شده بود در ایوقت التماس استعد نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته بکار با و حواله شود حسب التماس عساکر که در کفر فیروزی از خصاص یافته بد نظر و و اند شد و یکت بر از عسکر پیاده تفریحی که از صفهان بر جوب فرمان آمده بود برداشت و با مورشند و حکم شد که پیا دکان بد کور از صوابید اپان بکت یا دل صحبت قاجار در گذرند و حکم جهان مطلع بفا دیوت که ذوالفقار خان مستر مالخوا امیر الامرا از برای بایجان با قیامی حرکت آنولایت از راه استار و اطراش حرکت آمده بخت الکا کپر که از لوث وجود ارباب تردد و عصیان پاک سازند و امیر مظفر برادر امیر سیاهوش که از بخت برگشتی در آن ملک شورا فرشته راه یافت میسر بدست در آورده بدفع فتنه عیسان پردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لایسجان توقف فرموده بضرر بارادرا آنولایت سیر و گذرانیده همیشه بعشرت کامرانی بر میسر بند و از انالی کیلان میر عباس که حاکم نشسته بود و حسنین حاکم که دهم همراه فرهاد خان بیس رفتند و کیا فریدون که در دست اعتقاد کجبت بود در ملازمت اشرف بو طایف خدمات قیام میسند و چند روزی بوی سیر در بانا و نشاط شکار و خوک در ظاهر جان بون جای گرفته در کل کیلان محلی است که خوک بسیار میباشد و همیشه حکام کیلان در فصل بهار بکار آن کوهها رفته و خوک بیا رسید میمانند و بشکار و زکول اشتها دارد و فی الواقع تماشای عسیری است اقم حروف در صیدگاه در ملازمت اشرف بود ملاحظه نمود که حضرت اعلی ده پانزده خوک بزرگ قوی سیکل که هر یک بر شال کاوی بودند بونک ناوک دلدوز شکار میسند و در آن روز تور و مرداکی از آنحضرت مشاهده افتاد که حسنه در ده من انگشت خیر بندان تعجب گردیدند این انتقال است که بر عالمان شنیده نیست که مردم کیلان بغایت خفیه عقل و تیر و رای و بیعافیت و نهال قامت انجامت در جویبار خلاف بالاکشیده و از خوان مواهب که جرمانه خدو و بیوفائی پخشیده اند بوی رقت و مروی بشام ایشان رسیده و مردم آنجا بدین طالب فتنه و آشوبند که اگر بزرگواران در عهد سلطان متقی باراده سلطنت و استقلال روی پیشه مخالفت و ضلال نهند مجموع ضلالت بید رنگت آنک ملازمت او نموده در روز اول جمعیتی فاش دست میدهند و در همان روز بحسبه دام سلی و استماع خبریکه از خود بخبری بدیشان سازد عهد جمیت آن کرده بر شان عاقبت از یکدیگر پاشیده بشانت آن گرفتار میگردند و در دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت را ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه این ایشان محال باشد که فردا بشانت آن گرفتار خواهند شد امروز در منتهی شمرده صلا در عواقف امورا نشسته میمانند و جهت یکروز در دست ناستوار خود را در عرصه هلاک میاندازند و در آستانها حقوق نمکوز کی بسکه که خالی از اتفاق یکدیگر نموده اند و هر یک کان منفردی از یکدیگر بخود سپرده اند چه بسیار این قسم اعمال نه سنجار از آن قوم بدگردد و اراصدار یافته و همانا آب و هوای آن ملک جز این آقا ضامنکنند و در هر چند روز عالمی در اندام مردم از استقلال میزد و اگر سرداران آنجا جمیع خدگشته گشته سر در فرشته و شورش نهاده اند از قوی چنین دستار گردانند و بباله خرد و اجاب است بل واجب (شهر) همه کار ایشان بر اسر بسات بقوی چنین تکیه کردن غلط است آنچه

در هر یک



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می خجاسته

(۲۳۵)

مرد مسیحه مدینه اخلاصی که این بود و در روز غیرت و حال مردانی در آنجنگ فاق آفتاب خستبار نمود و بدستاف گریه و ایالت طبر را  
 بیخود سلطان لنگر نوقوم او که در کا معنی بود تفویض مندرموده بدستوب فرستاد و اندا چون او زبکیه در آن پسر خد دست دراز نهاد  
 و او از عده صندل آن سرحد بیرون توانست آمد و در ثانی الحال الکامی طبر را بجا جان جا که مرد مدینه و عاقل مندرانه و از شجاعت  
 روزگار است تفویض باید بالصبوب فرستادند و او با صحن منتهج خراسان آن سرحد را بواجی صندل نموده بود و مرد اکلیبا از و در آن سرحد  
 سمت طور یافت که از سیاق کلام آینه بوضوح میبویند و در اقم این حروف حقیقت این قصایا را بنویسی که تنوید یافته از خضار آن بحر  
 استماع نمود درین سال خدی علی سلطان خانم همیشه موسی سلطان موصوکه حرم محترم شاه جنت مکان و والدۀ معظمه نواب سکندر شان و  
 میرزا بود و حضرت اعلی شاه ی ظل آنهی با آن جد کرامی بسیار بآداب سکون میفرمودند و در دو تخته مبارکه قزوین مرصع کشته بعالم بقایا  
 تن شریفش از تنها و تجا و نموده بود و در مرمل بشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود و عورت خیره عابد زاده عاقل بود و او از خزان شاه  
 جنت مکان توفیق چ یافت از آثارش باطشکر و دحوالی مندرین است که در زمان سلطت فرزند ارجمندش سلطان محمد پادشا

بناموده با تمام آن موفقی گردید  
 وقایع و سوانح سال حبه مال یونیت یل موافق سنه ثلاث و الف هجری که سال هشتم حبس  
 بهایون شاه ی ظل الهی است

ایام در آنجن مندر و زی کرد سلطان چمن جبوه نور و زی کرد چون فصل شتابنایت انجامیده مندر کی جهان بهجت نقر  
 نبیل یافت (سحر) دوی هوا خله آمیز شد باد بهاری طرب انگیزند نشاط سیر و شکار کیلان که فی الواقع در فصل  
 بهار از لطافت هوا و کثرت زار از سایر حالک و قطار بسیار تمام دارد از خاطر ششبار کا کار حضرت اعلی شاه ی ظل الهی بزرگ  
 و با مضای این عزیت از مقر سلطت در حرکت آمده غمان توجه بالصبوب عطف اندوز مندر باو خان که در آنوقت حاکم کیلان جنت اسباب  
 ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون بالکامی طارم نزول اجمال مندر نموده چند روز در موضع خیل  
 و غزویل که دو قریه است از قری طارم در دامن کوه واقع شده و خانه بزرگ یکدیگر تریب داده اند و باغات بسیار بر این مبله کشیده  
 چشمهای صافی خوشکوار از قله انکوه بپایان آمده از یکت محرابی میگرد و در فصلی چنان هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه و گیاه  
 از باغ جان نشان میداد توقف فرموده باطعش و نشاط کسرا نیند و از صبح تا رواح و مجلس بهشت آئین مقربان محفل ارم ترین جام  
 ارغوانی از دست ساقیان بهر چین کشیده صدای نوشا نوش کبوش ساکنان خلعت اطلس پوشش میرسد و مطربان خوش آهنگ و  
 معنیان تیر چنگ خطه در کار خود در نک میخوانند و همچنین جمیع مردم که در آنوقت ملازم رکاب حضرت آفتاب بودند از خواص و عوام و آقا و علما  
 بترتبه ام مشغول نموده در آنچند روز واد فراغت خوشی دادند و از آنجا رایت جاکشا برافراخته الکامی کو هم کیلان از غبار سم  
 سنده شریار جهان عطسه گردید و فرما دختان با بالی کیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نور و زینال فرخ قال در یورت کو هم کوب  
 بهایون پوست و املی کیلان سعادت زمین بوس فایز کشته منظور نظرات باغات شدند و حسینخان و الی کو هم شرف باط بوس و باقیه  
 امکان بو خایف خدمات قیام نموده قامت و سادری بسیار ایشاد و عا که حضرت شعار کرد و علی صبح که خسرو کو اکب دست امیر از  
 حوت کوتاه کرده در کردن جل جلیل ساخت حضرت اعلی سنده کرده و در جسد ام را آنجا تب الکا که که تحریک داده از آنجا خطه جنت نشان  
 و سیجان زمین قد و موبک بهایون شک باغ جان کو گردید و عزم مردم انداز از غبار رسم سنده جان ببار و دشمنانی دید و بنیا حاکم کو  
 فرما دختان بو عای پیش خدمت قدام نموده و نسبت تمامی امرا و ارکان دولت اعیان حضرت لوازم میرزانی تقدیم رسانید و آنجا

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

تیمور تصرف بعضی جمال خراسان که تا غایت دزبک تصرف تمام در آن نموده تسلط آنها در تصرف مالی و اعیان آنجا بود از مقام خود حرکت  
(۳۳۴) کرده تبریز را ندید و در آنجا از امر اردشیر شاد و استاجلو و ترکان و قاجار مردم اولاد قباد خان و غیره هم تا موازی چهار هزار  
جفت نموده از مالی خراسان سینه که دو تنخواه قزلباش بود جمعیت معاونت ایشان که بسته با قاق بر سر قلعه کرات ز شیر زده سینه  
سلطان اوزبک را محاصره کردند بعد از چهل روز بعد و پیمان آوردند که سیر و نکرند اما بعد خود و غا کرده و اتفاق نمود و جمعی کثیر از مردم  
او قتل آوردند و او سلامت از سر که بیرون رفته به سیم سلطان و برادران که حسابا از مر عبده خان در خراسان بودند پیوست  
امرا از آنجا بقصد قلعه از غنچه در تصرف میر محمد قاسم از غنچه بود بد نظرف حرکت کردند سیم سلطان و برادران از وقوع این حالات  
آگاه گشته و دفع و رفع آنجا تحت اوجه مختلف ساخته از مر قلی با کوکله شش حاکم هر ات نیز استمداد نموده با کرده انوه بر سر قزلباش آمدند  
قزلباشیه با اینحال خالی از اتفاق نبودند و بر سپه الکا و ملکی که طایفه اوزبک که ک آساده ان طمع بر و تیر کرده در کین آن نشسته بودند  
با یکدیگر گفتگو مینمودند و قصه چون از آمدن اوزبک و اتفاق شدند و وعد و لشکر باین نیم سلطان از زیاده از دو هزار نشان میدادند و ملکی دل  
بر محاربه نهاده روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در از غنچه ترشینه تاتی فریقین روی داده از جانبین صف سپاه آورده است که  
بهادران اوزبک که سیر از قدم معبر که کارزار نهاده آتش حرب مشتعل ساخته و چرخیان لشکر قزلباش تا صدمات اوزبک نیامده لشکر  
دست چپ در عین محاربه و کسیر و دار بودند که دست است شکست خورده بتول رسیدند و لشکر قول خوف و هراس پیچید بخوراه و داد  
در جنگ سستی کرده در مقام مدافعه نتوانستند در آمد با اختیار شکست خورده راه انزلی می نمودند مردم دست چپ از انزلی دست است  
دار شده ایشان را از نیازی ثبات و قرار است شد مجمل فرصت جنگ مدافعه نیافت راه انزلی می گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بودند  
مرد قوی خسته قتل البدن بود در عین خطر افسار گرفته در کنار معبر که از اسب افتاده بدست اوزبک در آمده قتل رسید سلطان غلی خلیفه از  
معبر که بیرون رفته بقاین رسید اما از خوف اوزبک در آنجا قرار نتوانست گرفت چون از غرق او در ولایت طبرستان که با معمدودی  
از قاین طبرستان رو کرد در راه جمعی از جنود اوزبک با و رسیده در حصار قریه او برین الحانین روی نمود و سلطان غلی خلیفه مغلوب گشته در آنوقت  
قتل رسید شاه بود اقس سلطان ترکان که یکی از حضار آن معبر که بود از جنگ گاه بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبرستان  
نزد آمد چون در خراسان مخالفی چند از و بطور آمده بود از حضرت علی شای ظل آتشی حایف بود در نزد توقف نتوانست نمود بعزیمت آنکیا  
اوزبک رود باز روی توجه بخراسان نهاد و از سر در آنجا رسید اوزبک رسید صدیقی سلطان فاد و استاجلو و محمد سلطان برادر سلیمان  
خلیفه در معبر که قتل رسید علی سلطان آسای اظلی بعد از انزلی بجای بند و ستان فت مصطفی خان با اکثر مردم خود بسکلت  
طبرستان رسید اما بعد از چندگاه که در طبرستان بود و خط آن هر حد سیمون چون رفت چون دست پای در آنسره حد نبرد و اوزبک از در حساب بودند  
میر سلطان بودند و در آنوقت سینه با چهار هزار کس اوزبک بر سر او آمد و در سینه بند بودند و چنان قدر اند از خراسانی همراه داشت  
منظاری لشکر اوزبک خواستند و از سر نبرد بصره کشند از حد و شهر بطریق فرار باز گشتند مصطفی خان که از کین و کیت لشکر اوزبک  
سردار ایشان خبر داشت از بازگشتن منظاری و لیر شده بتعاقب ایشان سیر و نکرند و اوزبک عطفه خان کرده جنگ در پیوستند او  
با فوج قلیل که همراه داشت مردان پای ثبات استوار داشته بجا رجا شد مشغول بود که رایت نیم سلطان بغلبه و از دحام تمام نمایان شد مجمل  
مصطفی خان در دریای عرب غوطه خورده بدست اوزبک در آمده معبر موده نیم سلطان قتل رسید بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معارک  
که تخریر پیوست ثبات امرای بعد از اخلاص طاعنی راه عدم می نمودند این اخبار در در استلطفه قزوین مابع جاه و جلال رسید چون  
برایه رفته بودند تا بدینا فستد و فی الحقیقه بکفران نفس که فرار آمده بدست خود جنینی بخیر و نر رسیدند اما حضرت علی از خلیفه مصطفی خان که

مجاور قزلباش  
اوزبک در اوزبک

خلیفه  
سلیمان  
میر محمد قاسم

میر محمد قاسم  
میر محمد قاسم  
میر محمد قاسم



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۲۲)

با چند نفر از سبزه زندان دگور و امانت دولایت بنده و تحقیق و تفتیش احوال ایشان بعد از این مناسب بلیاق تاریخ و قیام ایران میت آتا  
 احوال سیستان و ملک جلال الدین بعد از رفتن رستم میرزا تعرض خود را و زبکجه بد آن ولایت بیشتر از پیشتر شده اکثر اوقات میانه او زبکجه و مردم  
 سیستان مجار به بود و مکان اقوام او چند گاه خود را در آن ولایت خطا نمود و بدست و مکان خود را قایم کرده بودند و او زبکجه بعضی از ملکت را تصرف  
 شده در مقام تخیر فستق و در آمد و او بعد از بدل جدم تمام عاقبت کوچ کرده و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان غنیمت درگاه  
 سدره نشانی شای نمود و در دار استلحه صفهان بعضی ملازمت فایز شده در مجلس خاص محرم حریم نرم و خاص گردید و چند در قضایای آن  
 نوشته شده و توابع میاب بایون با او مصاحبه سلوک مسعود و چون بایون در خدمت اشرف بسر برد و بوسه رفتن سیستان و دیدن فرزندان  
 نموده و خدمت اشرف یافت و چون سیستان رسید و لادجانی بیک سلطان که از جانب عده الله خان بایالت سیستان و تخیر ولایت نیرو  
 مأمور بودند اقدار تمام یافته بودند و ملک جلال الدین مقامت بایشان در خرقوت و قدرت خود ندیده و تا توجه توابع میاب شای ظل الهی  
 بخراسان صبر نتوانست نمود سبزه زندان خود را برداشته بقدر مار رفت و چند گاه در آنجا توقف نموده غیبت رفتن نمید و ملازمت اکبر پاشا  
 داشت که طعنه کوسر عده امنیت بموکل حضرت قرین حضرت علی شای ظل الهی در خراسان بنده آواره گشت و چون مالک خراسان خط  
 تخیر در آمده دار استلحه هرات مضرب مراد قاتل کربد مشار الیه از قندار آمده در هرات بشرف ملازمت اشرف رسیده و  
 ایالت و لقب از عده خانی سر مله می یافته ولایت سیستان با و تفویض یافت و الی غایه در امنیت بکار مراد می مشغول است اتم حروف  
 قضایا را مذکور انبوعی که تخیر پرست را را دیان تقدیر مردم آن ولایت استماع نموده العده علی اردو

ذکر مجاری که در از غنچه تر شیر میانه امرای قربا شین و یتیم سلطان او زبک و برادران  
 و فو یاف و انزام قربا شین

معه که آرای مضار صبر پردازی یعنی خانه شکن طبر از تسویه صحیفه را زکر داندیده بود که بعضی از امرای حسد اسان خصوصاً سلیمان  
 خلیفه ترکان و سلطان علی خلیفه شامو که در ازای اعمال ناصواب از پر تو جهات شای دور و از غایات شای بی مجور مانده بودند چون  
 که رستم میسر با مظفر حسین میسر را برادر بزرگتر مجار به نموده بر طرف یافته و در قندار لوای سلطنت افراخته حبس را خلاص و عفا  
 خود را بدست بیانی ابر ساخته و روی از مرشد کامل یافته بجانب اوایل نموده سلطان علی خلیفه بخوبی قاین که حسب الحکم اشرف بی  
 خان است جلوتعلق داشت قندار با او جنگ کرد و بر دست خط یافته بقتل آورد و بقلب الکای قاین استصرف شده و خوار هوا را بری رستم  
 میرزا نمود و قبل از این سعاری بدان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود بطرف قندار و رسید و رفتند و از عیان قربا شین بر شل  
 بیک شامو و بر طبقه مردم خراسان که از آشوب و قندار و زبکان احوالشان اختلال پذیرفته بود از رفتن امرار آگاه گشته و آنجا را  
 انگاشته روی توجه با طرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند اما تا رفتن ایشان میانه برادران صورت صلی روی نموده قندار رسید  
 سابق مظفر حسین میسر را بعلق گرفته رستم میرزا بفرستید و ولایتی در تصرف داشت امرای مذکور را و بر سلطنت خراسان و آمدن آن  
 ترغیب نمود تا آنکه او با بسته عار جاعت افشار به راه آمده از آنجا غنیمت سیستان نمود و حملات او در آن ولایت همچنانکه در فوق در طی احوال او  
 مشر و آنجا خبر یافت تمیث پذیرفت و بهلو از آمدن خراسان نترخالی کرده آنجا عت از او میبوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مباشرت  
 ناما بمسم امر او اعیان خراسان گرفته هر یک را تفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجیه بخراسان آورد و سلیمان خلیفه ولایت تون و خابک  
 الکای او بود و رفت و سلطان علی خلیفه شامو قاین استصرف بود از ملازمان قدیم ایشان و طبقه قربا شین که در خراسان مانده بودند  
 جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون را بسته ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب فرمان بایون علی حاکم صبر بود طلب نمودند







# سال هفتم جلوس شاه عباس اول

هفت ماه در آنجا بود تا آنکه از غنوت بویامانه مردم او و بانی عظیم پدید آمد بدین سبب اکثر مردم او متغیر شدند و باو طمان خود رفتند رستم میرزا را (۳۳۵)  
 بوسن حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت و ملک عبد الله فرای که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت بزرگسالان تقرب یافته بود  
 شد که سیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بغریب از او گردان ساختند بایستد رستم میرزا را در ملک طریف و ملک ناصر الدین هم ملک محمود که  
 از خردی به سبزه و از غفلت کند و متعده اصحاب اعیان میرزا را زود عده های جمعی رستم میرزا غریب خورده با ملک محمود در مقام خود بر آمد و در آنجا  
 و با جهت تغییر آب و هوا ملک و بقلعه جاردونک که محل نزول او بود تکلیف کرده و ملک چند ستر ضای خاطر او قبول نمیخاست نمود اما ملک جلال الدین  
 و له مشارایه او را از صدق مقال جاری یافته باین معنی بهد استبان نده بجهت قلع فتح و قتل ملک محمود اتفاق ملک علی برادر زاده خود و ملک  
 و ملک شاه حسین بقلعه جاردونک بهمانی اقوام رفت و در ادای ضل بهار سیر باغ و کمار مشغول بودند که رستم میرزا با سعادت ملک طریف مذکور و  
 بعضی از کارمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار و غیور و ملک که از رجال حسد سان بر سر او جمع شده بودند از شاه با بغیر سیستان  
 آمده بکنفرنخی قلع جاردونک و ملک طریف که ملک و ادراک با سبب بهمانی بهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا هراسان شده و از خد  
 خود پشیمان شده با مردم خود در لشکر قلع داری شد و ملک محمود که بنحی پسر اقوام و خویشان نیک اندیش علی نمود از خواب غفلت بیدار شد و بجای  
 رستم میرزا قلع جاردونک را محاصره نموده ملک طریف و برادران بر خلاف قرار داد با شاه نرزد و روز مجاری و قلع داری مشغول بودند و رستم  
 میرزا سلیمان خیل و کارخانرا بقلعه مذکور بر سات فرستاد و ملک عبد الله فرای نیز آمده ملک طریف امره بعد از غریب اندو او و برادر  
 روز دیگر با ملک محمود مشورت نمایند بجهت میرزا اشتاقند و ملک محمود چون حال بر این نحو بود و در واز نامی قلع را با اقوام سپرده با اتفاق  
 ملک شاه حسین بگرا و خدمت رستم میرزا رفت و میرزا خبر وصول ملک مشیده ظاهر اکمال ولایت نموده و بطنیم و جیل او دقیقه نامری نگذاشت و  
 بجهت اطمینان خاطر او با ملک طریف و برادران که با او خصومت و رزیه بود بی التفاتی آغاز نهاد و بهمان روز با قشون و لشکر آراسته سوار شد  
 داخل قلع شد و ملک محمود ابواب مردمی مستوح ساخته بشراط خدمت و میرزایی پرداخت تا جمعی از جمله و نادان قزلباش که بدستان خدمت  
 و غرور و با جناب میرزا بصحت بودند در شامی شرب شراب و قوی مستی بایستد از قرار دادند که ملک و با چند نفر از ملک و ملکان دکان که لذت حکم  
 رانی سیستان یافته بودند بهر خود پسر می شده اند و معنده با بغیر حسین میرزا دم از مولات نیز ننداز میان برداشته با ولایت رقم اختصاص کند  
 میرزا بصواب دید ایشان عمل نموده در روز دوم ملک محمود و با ملک ناصر الدین و ملک طریف و سایر ملوک و انبای ایشان که قتل بعد از چند روز ملک ناصر  
 الدین و ملک طریف و برادران که اکثر ملکان را کافر اهل آورد اما ملک محمود را با یکد و من از اقوام در بند داشت جمعی را بر سر قلع فتح که ملک جلال  
 الدین پسر ملک محمود در آنجا قاتل داشت فرستاد تا آنکه شی ملک شاه حسین و برادر او ملک علی زنجیر را شکسته از جسر مندر نمودند از اتفاقات حسنه  
 جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان با نحوای آمده بودند پیوسته قدم در خرابی سیستان نهادند از آنجا بیان مندره قذری رفتند و رستم میرزا  
 چون وحشی صفقان سیستان را که بد اندامی و احسان رام خود میبایست که در از خود مانده بود قریب به هزار کس بر سر ایشان جمعیت نمود و بی  
 از اقوام را با هزار کس بملوک ملک جلال الدین و له محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از کارمان رستم میرزا که محاصره بقلعه مشغولی داشتند بعد  
 جنگ و جدال شکست یافتند و فرار نمودند و چون این خبر بر رستم میرزا رسید قبل ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند بیکو اخلاق از میان برداشت  
 روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر زده رسیدند و میرزا تا بمقام دست نیارده از آب هیرمند عبور نموده بجانب میان رفت که از آنجا  
 برنیز و در و در لشکر عقب مشارایه از آب گذشته در حوالی پشته زلوه با در رسیدند میرزا چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود و بفر  
 غنائ از رستم میرزا پیچید و فغان جرب در پیوست و بعد از مجاری بسیار از کثرت مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاد و بجانب میان فرستند  
 و سیستانیان معاقب نموده روز دیگر در سپریان باز جنگ واقع شد ایند فخر شکست یافتند و از آنجا بکمال جانب زمین و او رخصت نمود



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۲۹)

رسیده باید وصول معبره که انداخت و ملک ناصرالدین عم ملک نیز با سپران خود و یک هزار مرد جلالت شارباده ادا و اوقاف جار و ملک معبر که جنگ می  
کنه لشکر میرزا و سیتانیا را در میان گرفته و حرب عظیم در پیوسته قریب سصد کس از لشکر ملک و تا یک هزار کس از تیغ میران سیتان و جمعی دیگر از طایفه  
خاندان میرزا قتل رسیدند بالاخره میران از شیر و آذربایجان آمده و میرزا را در جنگ گذاشته خود را بگو بهای صعب و جنگها کشیده و بهریت زنده و ملک  
محمود در آشنای جنگ بخدمت میرزا که فرستاده اهل عا که یغایم تحریر یک ماهه و نموده بودند منظم شده فرستند شهاب صاحب هر دو لشکر بدو و  
با همان همه و فایم که بستیم بدو دست اگر باطضوت و نزاع در نوردیده باید وصول منزل و دستان اندازند بحال آنجناب لایق تر سینه  
میرزا اگر در جنگ و از پدر زن بساط محاربه در نوردیده با طایر زمان خاصه روی میان لشکر ملوک آورد و ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمد  
با اتفاق آتش بوق ملک آمد و میرزا بجلد حیل خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیتان بود تا آنکه محبت یک بیست جمیع اعیان قزلباش و اگر بقدر مار را که  
بالقع خوانان میرزا بودند بغیر خواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشته جناب میرزا اندر پذیر گشته عازم رزم شد و آب و آب چون حیل خود  
انجام نموده مع کوچ روانه شد جناب ملک از مال و اسباب آنچه دست رس داشت یا نه نموده چندان تکلف و مردی نمود که میرزا در مقام محبت  
و تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نموده که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجناب محبت یک بیست بشمار کردن و بخت نا حالی که میرزا استقبال  
و جناب میرزا بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه و الدیز کو اکتان یافت و اگر چه محبت یک در استضافی خاطر میرزا گوشیده کمال  
رضای جوئی تقدیم میرزا به جناب میرزا آسوده حال بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بود اما در حکومت زیاده و غش نداشت و همواره دفعه محبت یک  
پیشینا و همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در  
ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار با یوس شده چنگاه در زمین و اورس بر در غار نقاری که بواسطه کجی مظهر  
حین میرزا از ملک سیتان در صفحه خاطر داشت ارتقاء یافت همواره مرقصه وقت و منتهی فرصت بود تا آنکه تسلط او بر یک چنانچه در قضا یا رکوب  
سعادت مانوس حضرت عالی شایب علی رستم میرزا بگلک ظهور شد بر اکثر بلاد خراسان واقع شده ساختند و یاد رک که کوب حوادث ساخت و  
فراه که قریب به اراستلته بر آه است از عمر تاخت پی در پی او ز یک جنگ آمد و طایفه فاش که در فراه میبودند از ضبط ملک و دفع شر او بر یکینه جان  
آمده بکافان همان حاکم ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال و صلاح و صوابه اقایان فاش را کس بطب رستم میرزا فرستاده است و علی قدوم او  
و میرزا که از هر جرح و مرج احوال خرابان و توجه حضرت عالی شایب علی رستم میرزا قزلباش که کشته بود و همچنین رستم میرزا  
بی تا بل غریب فراه نموده چون داخل فراه شد بکافان حاکم که مرد ترک ساده دل بود بعد دوام او سببش را نموده بقاء فاش را که در فاش میمانستند  
جناب میرزا روز دیگر بکافان فاش را که قبضه مال بعد از دور و قتل او در جمیع عظام و همان طایفه فاش را را مواخذه نموده و آنچه در سپهر ایشان  
تصرف نمود آنجناب باطن از او رسیده شدند انا بجهت سستی لای او بر یکینه و دفع شر ایشان دست در فراک او او بجهت جرات و متابعت چنان  
نداشتند درین آثار جماعت و بر یکینه رو بطرف او آورده چند مرتبه فایم او و او بر یکینه محاربات واقع شد و در یکی از حروب با سیصد نفر از شجاعت  
قزلباش مرگب جنگ یک هزار مرد از بهادران نامی او ز یک که از سپهر قدیم مجاربه امر از قزلباش بیرون آمده بودند شدند فتح و فیروزی  
حال او شد از مردم صحیح القول استماع شده که در آن روز انواع مردانگی از قزلباشیه بطور رسیده در آنم که هشتصد نفر از یک قتل آمده بقیه  
السیف اندام میبودند البته بعد از آتای که میرزا در فراه بر سر برد جمعی از مضویان حضرت عالی شایب علی رستم میرزا که معظم ایشان سلیمان  
نرکان از طایفه شاعران اسلام بیک بودند با دیگر جلاد و بیداران از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده  
آنولایت انعام نمودند و ملک محمود که سوار مزاج رستم میرزا را نسبت بخود میداد از آمدن او مبهره و جمیع قزلباش و قدرت و استقلال  
او توهم شده از کس خود بجله که بچپ راست شورش است و با جمیع عموم متجنه نیز در مشغول شده و تاوازی ده هزار نفر بر سر و جمیع شده و دست





# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۲۷)

زده که محک و شقاق ملک محمود و کلرادکان و اسپهان سیستان بود نزول نموده مشاهده است حکام جزایر و کثرت تجمان ولایت نیرود کرد و خمره بیک  
در اسلحات مشعر بر اصلاح جانبین و دفع منافقین باین درستم آورد و از زره و لوک ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزا باین شتافته بعد از  
قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا اخذ کرده که در سپهر پادشاهت ملک محمود پرورش یافته بود بحال کفاح آورد و در خمره بیک ملک جل  
الدین سپهر ملک محمود در سلک از دواج کشد و سیتا را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نماید که او نیز در از آن همیشه نسبت میرزا باین طریق موقوف  
مناجعت سلوک دارد ملک محمود بصوابه مذکور عمل نموده فیما بین امضا برت وقوع یافت مظفر حسین سپهر اسر و رشادمان استیسان بجانب قندهار  
مراجعت نمود اما انجمنی موجب کلفت رستم سپهر از برادر شد چه در ادخال خاطر چنان بود که چون الکا رستم میرزا نسبت الکا برادر بسیار مخفرت  
و وفای معاش او و برادران نمیکند سیتا را بتصرف در آورده ضافه الکای او پس از حال آنکه بنا بر وصلت مذکور و اطاعت و انقیاد ملک ملک  
سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد تجملا اسباب کلفت میانه برادران آمده گردید درین تاج جمعی از اویماقات قزلباش و اگر از برزنج مظفر حسین  
راه یافته خمره بیک نمودند و چون جانب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال خمره بیک بی دخلی خود بخت آمده بود تجمان آنجاخت اجمع رضا  
نموده تجزیه قتل او کرد خمره بیک از انجمنی آگاه گردید و از قندهار خود را بر زمین آورد رستم میرزا را بر داشته توجه قندهار شد از آنجا که مظفر حسین  
میرزا با لشکر آورده است از قندهار بغیر بخت استقبال برادر نموده در کنار رود از غدا بیا زایشان بخت عظیم بوقوع پیوست در نای مجاری جمعی از لشکر  
مظفر حسین سپهر را که با خمره بیک متفق بودند از حمله و دیر انداز مردم رستم میرزا روی از بخت بر تافته بصبوب فرار شتافته از انجنت ترزل باحوال پنا  
مظفر حسین میرزا که ضعیف مضاعف لشکر زمین دارد و در راه یافته از فرج قتل شکست خود به جانب قندهار مراجعت نمود و رستم میرزا و خمره بیک  
بطاهر شهر آمده دروازه ماسور را بشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان اویماقات در مقام رخص کلفت میرزا و خمره بیک در آمد و غبار و شست که میانه  
از قلع یافته بود باب محمود و مواشی فرو نشاندند و فیما بین صورت معااهده و پیمان میان آمده و رستم میرزا اطوعا و اگر نارضا بمصالح مذکور داد  
بالکای خود بازگشت و خمره بیک بشهر رفته بدستور سابق با مردم و کالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد و تا سال من حیث الاستقلال با بولک  
و مال و خدمت جانب میرزا اشتغال داشت دیگر بار جمعی از جمل قزلباش و معاند قندهار در خیمه بخدمت میرزا راه آشنائی یافته قاصد قتل خمره  
شدند و خمره بیک نیز پوشیده و پنهان کنی مطلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا بخر صبی و اهل شهر شد جمیع امر او مردم قندهار با اتفاق خمره بیک  
بخدمتش شتافته عدوس حکومت قندهار را در نظر او جسد داده و بدو بصوابه بدایتشان حکومت قندهار بجانب رستم میرزا تعلق گرفت محمد بیک بایات  
که او اما خمره بیک و ریش سفید طبقه بایات بود بلکه مظفر حسین میرزا بعین نموده سپهر از اجباب قلع قلاه که بمناجعت و استحکام از قلع مشهور است  
ولایت در میانه نزار جات قندهار است فرستادند و حال قلاه و هزار جات را بجهت معیشت میرزا تعیین نمود و هزار داند که در اقلعه ساکن بود  
بفرات و عافیت و زکار گذران اما پانصد نفر از مردم بایات بموکل سپهر را بودند چون ششماه بدین تیره گذشت فیما بین میرزا و محمد بیک  
مذکور رابط کلی بهر سیده طایفه بایات سر بر خط فرمانبرداری سپهر را نهادند و رای ایشان برین قرار گرفت که قلع قلاه را بدو بیت کل ارباب  
پسندیده سید نفر دیگر از قزلباش سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند بدین غایت در حرکت آمده بعد از طی مسافت  
بجالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جانب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده و بشهر ایله میرزایی و لوازم خدمتکاری پرداخت  
چند روز سبب عیش و عشرت سرانجام طوی لایق بطور پیوست و صیبه ملک را که قبل از آن بحال کفاح سپهر را در آمده بود با و سپهر را در  
ششماه فیما بین میرزا و ملک محمود و استیام و خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان که بمواری قندهار و بر زمین آتش آشوب بودند از جانب میرزا  
منصرف ساختند روزی بجزیت شکار از منزل ملک سوار شد و بجزیره پشت زره و بقلعه آغروند که محل توطن عظامیران سیستان و حاکم ملک بود  
رفته و بعضی بکینه نامی سپهران و نصیبان زره و امرو و سرخیلان شهابت سیستان بر سر ایشان جمعیت نمودند و میرزای داند که نمون فرج و





# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۲۵)

شیرین  
قتل سلیمان  
کاشی در دیوان از  
ملاحظه

گفته بود که بنیت ما در دوره دیگر بایم (مصرع) رفت در رفت در رفت در رفت و بعد از معاودت از ترستان  
جناب درویش خسرو را چنانکه ساخته علماء را حسیع نموده بخش حال او در دست خنمای شراب در کجای شش یافت بطور پوست که از دست  
شراب بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدارد و نقوی بودن او از غایت اشتها در حکم باطن مبارک اشرف درجه نبوت یافته بود چه  
شریعت غرا حکم بقتل مندر نموده از چهار شتر بقتل او نیجه در مات شتر درین گردانیدند مولانا سلیمان طبیب ساوجب شهرت داشت که  
از آنطایفه و اعلم آن طبقه بود او را اینسر گرفته آوردند و با شرف مقام او را اصلاح علماء حواله کردند علماء هر شرع عمل نمودند چه در  
اصلاح جاهلان محکم بکس مسترار دادند چند روزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از رسوم اعتقاد و شریعت پروری قتل او را راجع دانستند  
بیاران مثنی گردید و دیگری از کبار آن طایفه میر سید محمد کاشی بود که بسیاری از نادانان حبه و زکار را در تیریشلات انداخته بود  
پادشاه صفت نژاد پاک اعتقاد در صند که باد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده و پاره عدل گردن در میان کتب او را  
که در علم نقطه نوشته شده بود ظاهر شد که آنطایفه بنده حکما عالم را قدیم شمرده اند و اصلا اعتقاد بحشر و اجساد قیامت از مذکورات  
حسن و قبح اعمال و در عافیت مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ همانرا می شمارند و نمودار به این عقایدات غاصده در ویش کمال  
اقلیدی و در ویش بریانی را که سینه مقتدای فوجی از آن طبقه بودند با چهار نفر مرید که با او در صفایان میبودند در راه چند سال با هم  
فرستادند از اصطبهانات فارس نیز چند نفر را که اعلم این طبقه بودند آوردند و بران مثنی ساختند و همچنین بر هر کس منقطه الحاد بود از انقاد  
از اترک نیز بود اقبی بن اعلی استا جلوتابع این طبقه و مرید در ویش خسرو بود قتل رسید و در این زمان طایفه که در مالک محروسه این طبقه  
بسیار شده بودند در ضلال میگوشتند از دین دیرینه سماع شد که شیخ ابو الفضل و لدی شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد بودند  
هنگام در ملازمت پادشاه عایجا به جلال الدین محمد کسبه پادشاه تقرب اعتبار تمام یافته بودند اندک به داشت او پادشاه را بکلمات و آیه  
و سبع المشرک ساخته از جاده شریعت منحرف ساخته بودند و دشواری که بهم میرسد محمد کاشی انشاء نموده فرستاده بود در میان سالهای دظا  
شد لالت بر بنیعی نمود انسلم عدالته و بنو عالم بقیان الامور شریف اعلی که جامع کالات و محال مقالات فرغ فرود از اکابر این طایفه بود  
ازیم مضرت قهای عصر فرار نموده بند رفت و حضرت پادشاه و امرا و اعیان ایشان تعظیم و تکریم بسیار نموده پیر میردانه سلوک میگرفتند  
القصه از سیاست اینجاست اگر کسی از این طبقه بود از ایند یا بریون رفت یا در گوشه خول حسیه خود را بنیام و نشان ساخت و در این  
شیوه تانج منوخ گشت (وقایع مستوعه خراسان) از سوانج اینال محاربه سلیمان خلیفه و امرا قربان شاست بایم سلطان  
وجود او زبک در از غنچه ترشینه خراسان بر عالمیان سمت ظهور دارد که شیوه و شعار طوائف فیه قربان شاست که نسبت بخاندان قدس  
نشان صفوتیا لک طریق ارادت و حسن اعتقادند است که هر چند از جانب پادشاه و ولینعت بیعتی می باشد نموده مورد قهر و سخت  
کامل گردند طابان صبرتی رشاد و صوفیان پاک اعتقاد در راه طلب و منج قویم اخلاص آنرا از نقص خود دانسته موجب تزکیه نفس و پاک  
طینت شمزد و مضمون انمقال (شعر) اگر گرد سپهرم بر خیز از تو ببر گردم کرد نام سپهر از تو بهزار گونه آزاد عالم  
صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل نماید تا آلائش آن نقص ابرق خجالت و زلال از دبا و خدمت پاک گردانیده  
خود را آماده توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه و لد سهراب خلیفه ترکان و سلطان افعی خلیفه برادر زاده قولا و خلیفه شامو با  
خلافت و خلیفه زادکی و حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان بخیزد که چند روزی از سوا اعمال مطالب و دیوی ایشان در عده بود  
مانده و مرتقی که بنحو استند یافت پای از دایره جنلاص بیرون نیاده بطور اندک بی توجهی روی از این گهستان بر تافته بخال  
داراده تبا به طرف رستم میرزا ابن سلطان خنیم میرزا ابن سبهم میرزا ایل نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقعه مار فرستد که او را بخراسان آورد

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

و کاغذی و زر و نقره و شکر را از دست نداد و بحسب نیکه خلاف شرع باشد متعلق نباشد اما جمعی از درویشان که در کجی او را داشته و خصوصاً  
استاد یوسفی ترکش و دزد و دیش که چک قلعه و دویها بزرگ کرده و مخان بلند میگفتند و بیلاحد و محابا اظهار عقیده فاسده در پیش و  
باختن میکردند و الحاد اقطبه بی اشتباه در آینه خاطر شاه عالیجاه بر توکلور انداخته دفع انجاعت جدا اجرا رسوم شیعیان  
بر دست بخت پادشاه شریعت پرور لازم شد و فتنه که متوجه سفر پستان بود بکوفتن درویشان خسرو و تابع او امر کردند و جماعت  
بیوک بدان خدمت مامور گشته بمدرسه در قید سلاسل کشیدند و العیاذ بالله چون در نیال مخان انظار کردند که آثار کواکب و قرانات عوی  
و معنی دلالت بر افاد احد ام شخصی عظیم القدر از منوبات آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند محفل است که در بنا و ایران باشد و از  
طالع های یونان استخراج نموده بودند که تریع بخشن در خانه طالع واقع شده چنانچه طالع و حنیف و وال و بال است مولانا جلال الدین  
محمد نهم یزدی که در نین شریف سرآمد زمان و در سه لالات احکام بخوبی مقدم اقرانت آن بخت ابدین بدیر دفع نموده که حضرت  
در آن روز که معظم تاثیر قران و تریع بخشن است خود را از سلطنت پادشاهی خلع نموده شخصی از نجرمان را که قتل بر او واجب شده باشد  
پادشاهی منصوب سازند و در آن شهر و سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که ماصدق امر پادشاهی از قبول آید و بعد از آن روز  
آن مجرم را بشخصه بخش اکبر قران و جلاد حاد و در آن سپارند که تعقل بر دارد و مخان این را صاحب بشمارد و قرعه اختیار بنام  
یوسفی ترکش و زرافاد که در شیوه الحاد از زلفای پشیرک مسینا و بنا بر آن از زمره ملاحظه مذکور یوسفی فرور را بار آورده حضرت  
اعلی خود را از سلطنت پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق نمودند و تاج شاهی بر سرش نهاده اوثاب فخره  
پوشیدند و در روز کوچ بر استر بردی باین و کلام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی را بر سرش افراخته و جمیع احرار و متربان  
و اهل خدمت بالشر و قشون باین مقرر در ملازمش که بسته منزل میرسانیدند و دیوانخانه نمایان فرموده و اطعمه و شرب می کشیدند  
و شب و روز چنان عظام و عساکر مضوره بکشت قیام می نمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود را فحیده آن سه و در ان فراغت گذرانید  
(مصرع) سلطنت که بمکتب لحد بود منتهی و حضرت اعلی در آن شهر و روز باد و مهله بود و در و خه تکار یک سوار گردید  
اصلاً بتبیت امور سلطنت نپرداختند مولانا یوسفی در سپر سواری جناب مولانا جلال نهم را دیده باو گفته بود ای حضرت ملاحظه بخون  
ما که بسته کی از طرف با جناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرا حکم است تا غایت هیچ کس از این پادشاه  
مصنوع صادر نگشته چون شمار اسبای قتل خود میداند اگر پیشتر از آنکه او قتل رسد بقتل شاه فرمان دهد بجهت تحقق امر پادشاهی ناگزیر است  
که با مصداق شد شمار در این دوه روزه حسیا تمام لازمست جناب مولانا را از ساد لوحی خطراب عظیم دست داده در آن روز  
بفرقه خاطر گذرانید حکیم رکنا کاشی قلعه در نیاب گفته بود مرقوم گشت (بیت) شاه توئی که در اسلام تیغ خون خوار است  
بر او مدح چون یوسفی پستان کرد قناد و دلم از یوسفی و سلطنتش و دیت قلعه شالی که شیخ مخان کرد جانیان بمدرسه  
پیش از سجود و می که حکم تو آتش پادشاه ایران کرد نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ولی بحکم تو آدم بخود دشمنان کرد  
و فی الواقع یوسفی بسیار شیطان صفت واقع شده کلام شیاطین الانس و جاد و از قیاده و زینش شیفت ظاهر بود و بعد از آن  
روز از لباس متعارفات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد و بعد از آنکه مذکور حضرت اعلی مجدداً بر سینه فرامی جلوس فرمود  
و با عقدا و ظاهر بینان عالم صورت اثر آن وبال بدین تدبیر منفع گردید و اما در نظر خدایتعالی آن عالم حسنی و آگاه دلائل  
علوم باطن بوده و ظهور داشت که داخل آنکه وبال حسنه لقبال بیجاال شهریار نیست (شعر) کسی را که ایند بود یا درش همیشه  
در رخسار بود و آخرش درویش کوچک قلعه همیشه دعوای بزرگ کردی تر باک بلند انداخته سر بر خیزد و خورده بجا رسد خود

یوسفی گوی حلال است و علی  
شاه عباس برای دفع قران



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۲۳)

جمع روز پنجشنبه

الحرام و احسن شریفند و از دوزخ نطفه همان نوازی چنانچه گذشت اول بسند حاجی محمد خان شریف برده از پرستشای غایت آبرو خرو و  
 مرتب بخش خاطر خیرین او گشتند و نور محمد خان که در سفر ارستان مراغت موکب بهایون حیاتار نموده بود درین روز در جنبی که حضرت اعلی  
 بملاقات حاجی محمد خان شریف برده بودند و سینه کرده توره و آیین سلاطین چکنیری ملازم دار در خدمت حاجی محمد خان بای ادب ایستاد  
 بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان با در سپهر معانقه بجای آورد با بجه حضرت اعلی چند گاه در دار ایتلطفه قزوین  
 توقف فرمود و مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین بر بروجبت بی تکلفانه میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استیلا  
 حضور شرف نواب سکن در شان بر نموده هر دو در یک میز نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب شرف اکثر اوقات در کمال بی  
 و کو یک دلی بوازم خدمت و میزبانی میپرداخت و مجالست و پادشاه عالیجاه در یک میز که در از منته سابقه است اتفاق افتاده از نو  
 روزگار است القه حضرت اعلی بعد از شریط همان نوازی با انجام یافت حاج سلاطین اشارت فرموده بر وجه لایق سپهر انجام یافت  
 و در فصل پانزیم توجه سیر صفا مان جنت نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بر دزد و جنت  
 تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان سپهر و انیر محبوب خویش گردانیدند اما چون شارالیه از اهلیت و بی تکلفی که ذات اقدس  
 بهایون بدان محبوست برده داشت با وصیت مخصوصانه که اتفاق میافتاد و محفل رستار در آن بده فرودس نشان بغیرت و کارانی که در  
 در او اخروحت روی بقر سلطنت آورده و دیگر باره دار ایتلطفه قزوین از فرقه دم همیون زینت پذیرفت

### ذکر دفع ضا که ملاحظه که درین سال بقویت شریعت عتراء روی داد

از وقایع انبال قتل در ویش خسرو قزوینی و چند نفر از زمیندان اوست که با لحاد استهتار یاقه بودند بیان انجال بسبیل اجمال که در  
 خسرو از مردم منور و مایه محله درب کو شک قزوین بود که آباد اجدادش کجا بخوی و قش مشغول بوده اند شارالیه ترک صنعت پیران  
 کرده بکوت قلندری و درویشی درآمد و تها سیاحت نموده با جاعت ققطیان آمیزش کرده در آن شیوه بقدر استخار می بهر نیاید  
 بنوع مشرب استهتار یافت و بقزوین آمده در کوشه مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان کرد او میگرفتند و او دکان  
 معرفت گشوده در آنغاطه کرم بازار گشت علماء و محبتان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند زرقه رقت اطوار او بعض شاه  
 جنت مکان رسید نواب جنت مکانی او را طلب نموده از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذہب حق امامیه را  
 خدمت آنحضرت اقام نموده آنچه بر او انسداد میکرد دیگر شد چون خلاف شرعی از او شایده نشده بود شاه جنت مکان رعایت ظاهرش کرد  
 متعوض او نشده امر منور نمودند که در مسجد پکن سازد و کوه خسروان عوام را بخود راهند بعد از این واقعه شارالیه جنت  
 بنجدهت علماء ترزد و آغاز نموده قدمیا موخت روزهای جمعه مسجد جامع میرفت دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاه جنت مکان  
 بدستور مسجدی را که در جنب خانه اش بود نشین ساخته پیغمبر توکل گسترده بود و جمعی بید و لکان همسره کاران ترک و تاجیک نزد او ترزد  
 آغاز نهادند و تا زمان جلوس پشایون اصل چند سال در آن مسجد روزگار گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودند  
 بی تعب و تشویش بنیاد و آباد میشد و آن مسجد مجمع اورا بر بنیستافت در آنحوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت کرده و مردم آن محمد  
 از ترک و تاجیک او را مدد کرده بکوت با نچه در رعایت زراعت و غرضی قریب داده با بنجامل نموده و همسره زده الوان اطعمه در مطبخ او  
 میشد حضرت اعلی که کثیر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی میکرد و در وقت درویش رسید با او صحبت  
 داشتند گاه گاه بکجه اش شریف حضور ارزانی میداشتند و بجه آنکه عقیده او را فقهیه بر اطوار او آشناس که دنا با و بنجان ارباب  
 سلوک تظن منور نموده شیوه خدا شناسی خود را بر ویش درویشان در نظر او جلوه میدادند و او از غایت ملاحظه و احسانا سرشته

# سال هفتم جلوس شاه عباس اول

باره حسین بیک پسر خال خود را بخدمت شریف فرستاده بعد از ایام معتول زبان برکش و اما چون خبر گشته شدن انور لوسطان و جبار شاه  
 بسامع جلال رسید نایره غضب شامه القاب یافته اندیشه مغروران از دل بیرون کرده تنبیه تا دیب اورا که در قرب جوار بدین حرکت  
 ناسنجار دیریری کرده بود بر دقت بهت لازم آورده از دفع صولت پناه او زبک انج داشتند و انجیر خوش آنغم لایق را عایق گشته بخت  
 از سر نیاور که گشته بدرویش محمد خان چنانکه نسبتی ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نیاورده هرگاه کار بر او نیک شود  
 طمع صبح آنکند خود را بمسابق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی بآز که در رکاب نصرت شتاب حاضر بودند پای غریت در رکاب دولت  
 آورده متوجه لرستان شدند و چون توجیه موکب هایون باور رسید از خرماباد که سپکن او بود فرار نمود بجانب صدره رفت بعضی از ارامی ارشاد  
 و سرخیلان قبایل ازو تخلف نموده بکوب هایون پیوستند و قلعه خرماباد بتصرف اوایی دولت قاهره درآمده الکازند کور بعد یقین خان شامو  
 عنایت شده قلعه را با وسرپردند و از آنجا خان اقبال بجانب صدره اعطاف داده در عین اشتداد که ما و قلب سرطان که مای حیوت بکلیت  
 بریان میشد در صدره که کر میر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجمال فرمودند شاهویری از صدره فرار نموده بکوره که پیا  
 لرستان و سرحد بغداد واقع است رفت که از آنجا غریت بغداد نماید سیر قیصر خا بدیدل که از ارام معتبر لرستان و سرحد در دو ستران  
 بود ازو تخلف نموده بارودی هایون پوست چون در صدره رفتن شاهویری بکوره مسووع گشت و از صدره تا آنجا میت فرسخ مسافت بود را  
 جان آرا بدین مقتضی گشت که بر سر او ایغار نموده بدست آورند یا بالکلیه از لرستان اخراج نمایند و اردوی مسلی و اغروق هایون را  
 در صدره گذاشته سبای با فوجی از عازیان بهرام صولت ایغار فرستاده آنساف بعید را که تمام کوهستان پر نشیب و فراز است  
 در یک شب از روی منبر نموده چون پای کوره رسید (عشر) رهی چون ره عشق در پیش آمد کثیره المفاط ظهیر  
 العواقب فرارنش چو در شش بند و شیش زنجیر کهنه بچیدن مراتب در آنجا شخصی شد که شاهویری خان بجران شام  
 ساخته و خود را با کار و رویان انداخته چون دهنل الکاز رویه خلاف شرابط صلح بود قدم کشیده داشته بارودی کیوان شکوه مراجعت  
 و قورچیان عظام و سیالان یقین شدند که الوسات و اشامات فرا الویسر اکو چانیده و غلبه و علیشکر بزند که در مکان اصلی خود بر عیشی حکام  
 قزلباش قیام نمایند سلطان حسین و لدشاه رستم از بیم شاهویری فرار نموده در میان کلهه سیر بر روی ارادت بدرگاه جهان نیا آورده  
 منظور نظر شفت شامه گردید و ایالت لرستان سواهی خرماباد و توابع که بمهدیقلی خان شفقت شده بود سلطان حسین بکوره عنایت شد و در  
 سفینه ان الوار را بغیایات شامه تمایل گردانیده بملازمت سلطان نحین با موافقت نمودند و ایشان تا موازی یکصد سیر از کوه سفید  
 نمودند و یونانیان علی حسب الامر کوه سفید کور را بجا کر منصور بقتیم نمودند و از آنجا خان غریت بصوب مراجعت اعطاف داده چون  
 انور بخت تلطع عبد المؤمن خان و استخلاص محصوران متعلقه نیا بوزر رسیده بود قرارداد خاطر اشرف آن بود که دهنل دار السلطنه  
 نشده از راه درجسین جبهه دفع شر عبد المؤمن خان و استخلاص محصوران متعلقه نیا بوزر بجانب خراسان روانه شوند چون بروج در رسید  
 اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیا بولطسیر تی مصاحبه با وزیر بکان و التجار حاجی محمد خان با پدشاه خوارزمیایر  
 خلاف مصیر چنانچه ایراد یافت رسیده آن اراده موقوف ماند و از آنجا بمیان ایل بیات نزول فرموده ایشان را بجهه تقصیری که در جنگ  
 شاهویری خان نموده بستی محوبات کونا کون شده بودند مواخذ فرموده در معرض غاب و خطاب استند شامعقلی سلطان برادر  
 انور لوسطان که بجای برادر حاکم آنجا حاکم شده بود استعفا عفو تقصیر ایشان نموده چون شامه را الیه مشمول غیایات خسروانه بود در فوج  
 یافت و ایل بیات بکثرانه الطاف شریاری موازی سه ستر را سب که ابقر و مادیان بیاتی ترا که در میان قزلباش بخوبی شهرت از  
 و سه هزار تومان زر نقد بطوع و از غنچه بسیل بکیش و بجان بیوان اعلی دادند و از آنجا بدار السلطنه قزوین توجیه فرستاده در عاشر شهر  
 الحرام

سبب  
 نوبت شاه عباس  
 در بیان سبب  
 توجیه و عفو  
 خان  
 در کردن شاهویری  
 در لرستان  
 وین  
 بدو



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۲۱)

مکان هوا ایراد میافتد بود بنا بر نسبت احوال در این مقام ثبت افتاد آنقدر که بعد از ارتحال شاه و تبت مکان که رفته نقض عهد نموده لشکر بویا  
عجم میفرستادند اولاً محمدی مذکور مصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدار کرده خط قبایل و عشایر الوار سبک و زندان انگشت هویردی و دلخواهی  
در او غرض زمان نواب شاهزاده معفور سلطان خمره سینه را و اوایل جلوس پسندگان حضرت اعلی شاهی ظل آلی بوفور رسیده و کار را  
حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که خجالت اعلی لشکر از بغداد بهنا و کشید  
در آنجا قلعه ساخت و آتش بنی غارت در آن ولایت فروخت بسیاری از قبایل و احشامات رعیت قرا الووس قلمرو علیشکر خود را بجل  
لرستان کشید و پناه بنا هویردی بردند و او کشت قبایل قرا الووس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و رومیه و توتل حمله  
اطاعت و انقیاد بیکریکی بعد از آنکه دوبار کشتی بای سپهر اعلی نمود بعد از آنکه میانه نواب اعلی و رومیه صورت صلح روی نمود هویردی  
مذکور چون چند سال بخود سری بر آمده بود اطاعت اصدی برد و شوار بود اما ابواب مکرر چیل کشیده هر دو جانب نگاه میداشت و پنهانی  
تاج شاهی و مجوزه رومیانه هر دو بر سر میبنداد و در سال توستان بیل الف هجری که سال پنجم جلوسش بایون عباسی است دولتیار سیاه منصور  
و سایر کافر نعمتان که در حاشی ملک سراز کریمان عصیان بر آورده بی ادبها از ایشان بطور رسیده بود یکجای سوار عمل میسند  
شاه هویردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از آمدن دو میان بایوس کشته طوغا و گردانید دستور زمان شاه تبت مکان اظهار طاعت  
انید و مان کرد و بایوس سپهر اعلی باز گشت نمود حسین بیک سلوژی پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اخبار علما و استعدای عفو  
تقصیرات کرد حضرت اعلی شاهی ظل جت سبت عباسیکری و ظهوریش آن پسند او را نوازش نموده در مقام تربیت درآمد و چنانچه طی  
و قایع آنسال تحریر یافته و در اغلب راجعه خانی و مصاهره و دمان سلسله صفتیه سراز فر فرموده همیشه او را در سکت پر دکیان سراز  
سلطنت نظام دادند و شاه هویردی خان مذکور بوسید این نسبت جدید فرق افتخار بایون کیوان سوده لوی عیلت و اقتدار مرتفع ساخت  
و زیاده از آبا و اجداد در حکومت آن ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قرا الووس را همچنان در لرتستان نگاه داشته تصرف  
حکام قزلباشان و کاکای مخمر کشکی بایوس سپهر اعلی میفرستاد و نواب اعلی شاهی تجیه تربیتی که او را فرموده بودند اغراض عین شمر  
در مقام استرداد آنها نمیداد و چون بخود سری بر آمده در شیوه عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود و در طریق جیل و ترویر سلوک مسنود رفته  
خجالت بایوس جنیم میر اشرف که آئینه اخلاص نیست بگوید و ظاهر کشت و با حکام قلمرو علیشکر بد سلوکی آغاز نموده دست درازی بر وجود او  
مینمود و نواب اعلی برقی و مدارا باو میکرد ایندند تا آنکه در نبال که بعد المومن خان و بعد الله خان و زبکت بخراسان آمد و شعله نیا بوزرا  
محاصره نموده بود و مومک بایون از مشاغل مدام کیلانات فراغت یافته غزیت سفر خراسان تصمیم داده اندیشه کار سازی آن یاق و اشتد  
اغور لوسلطان بیات بخت جمعیت لشکر و سامان باقی بقصبر و جسر آمده و بنور لشکریات بر سر او جمع شده بودند شاه هویردی علی الغلله  
بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغور لوسلطان که درین و سال از حضرت اعلی شاهی اندیشیده در مقام معارضه او در نیا آمد از شاه  
ایحال سرا سیمه کشته نیا رومی پیش رفت داشت و از غیرت بایوس کشید و بعضی از غازیان بیات که حاضر بودند جمیع آورده  
داد که یکی از ریش سفیدان اباستقبال و فرستاده از سبب آن سوال کرده او را از این حرکت شنید که عاقبتی و خیم دارد و منع نماید  
اینغی بعل نیا بود که طلیعه لشکر او را نمایان شد اغور لوسلطان با بضر و پیش رفت تا در چهار ربه زیاده و لیری نمینمود و اتباع شاه هویردی  
خان از آنظر ضعیف بلا حظه و محابا بجنگ در پوسته لشکر او را که اضعاف لشکریات بودند آثار غلبه ظاهر ساخت لشکریات را مغلوب ساخت  
اغور لوسلطان بای بیات سوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی با وطن خود  
و شاه هویردی خان اگر چه غالب آمد اما مغلوب شده و همه کشته لشکر عاقبت کار خود افتاد و از آن حرکت ناسنجار پشیمان شده بخبر ما بدرقت کرد

جنگ کردن اغور  
سلطان بیات شاه  
و بیاد بخان حاکم  
رستم

# سال هفتم جلوس شاه عباس اول

برضا رفلت تاثر با بان حدیث اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که هر چند مفسود از تنوید این دوران شرح حال (۲۲۵) سال زمان سرخنده نشان حضرت علی است اما بجهت رابطه سخن ذکر مجلسی از احوال ولادت در استان رنمزه ملک بیان سیکرد و همچنان طایفه گرو سیر حکما

که در ولایت خرماباد و خاوه و اشده صدره و دهنین اقامت دارند از قدیم الایام شیخ ظری و ولای اهل حبیبیتین و طاهرن موصوفه و مولف رنمه اشوب شرح قصبات و مواضع لکوکچک بر تفصیل مرقوم ساخته آنچه معلوم در جهت سرکشت ولایت مذکور برجا جنوبی عراق واقع گشته عرض آن محیط بولایت همدان و قزوین و ملشکر متصل و طرف دیگر بالکار خورستان پیوسته طول آن از قبضه بر وجه واحد و بعدا و وسایر محال عراق عرب قریب یکصد فرسخ است صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفه لکوکچک احشامات متفرقه بودند که بان سپهر زمین جمع آمده مسکن گرفته اند و حقوق دوانی ایشان خاص در اختلاف بعد از بوده و در شهرت ثانی و خنما بجهت بی سویی که میانه ایشان واقع بوده حسب الصلاح یکدیگر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید بن فیل حکمردی که بصفات حسن و بصفات زشت بر خود والی و امیر گردانیده اند و احسن سلوک و کار دانی بر آن ولایت استیلا یافته در میان الوار حاکم و سرزواکت جماعت الوار حکومت در اندر گرفته اند و فور عدالت و محاسن اطوار بنانواده او سپهر مریدان سلوک می نمودند و اولاد شجاع الدین مذکور را این المهور عباسی می نامند و وجه تبیین معلوم نیست ایشان خود را بحضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته با عقدا و اولاد آنحضرت می شمارند چون بالیه ایشان خاص در اختلاف بوده می تواند بود که انظار بر آیت عباسی گویند با تامل علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی از انطبقة در اوان جهانگیری و زمان خسرو و ظهور حضرت خاقان سلیمان شان چنانچه در صحیفه اول در طی احوال آن سلطان سلاطین نشان مرقوم گشته بپایه سر بر بایون آنحضرت آمده تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک موروث بر او تسلیم گشت چون طویل القیه بود خاقان سلیمان شان بجهت او را بدو ولایتی موصیع ساخته بدین مکتب نظرها آنحضرت می آمد و از آن تاریخ اولاد او نسبت به بنیادان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار خلاص و بندگی نظیر می آورده اند بعضی اوقات عصیان و طغیان و رزیده دست درازی بجوانشی قلم و علیشکر می نمودند در زمان شاه جنت مکان امیر چاک و له شاه رستم ماضی بایعده الی از حد گذرانیده مستوجب تنبیه و تادیب گردیده بود شاه جنت مکان عبدالله خان استا جلور که در آنوقت امیر الامرای آنست خود بود به تنبیه او مامور فرموده بودند و او در سنتش و اربعین و شصانه بر سر مهیج جهانگیر فرود فرقه نیروی دولت و اقبال او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در تلخ و قح ایشاں کوشید که خانواده ایشان با و غارت و تاراج رفته و قهقه از دقایق بحر تنی منسوخ گشت و اولاد او شاه رستم و محمدی بعدا و گریختند از سادات فیض اندوخت بدلائل امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صبیحه جهانگیر در جلاله او بود از خدمت اشرف التماس حق و حق و قصرت آن سلسله نمود شاه جنت مکان رستم غفور بر ایداعال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته التجار بایه اقبال پادشاه آوردند شاه جنت مکان الکادر پستان را میانه هر دو برداشت نمود و ایشان با اتفاق یکدیگر حکومت ملک موروث قیام می نمودند شاه رستم بر جاده اخلاص ستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه ارباب ترد و عصیان سلوک میکرد و هر خان موصول حاکم همدان حسب فرمان قضا جریان بر سپهر آورده و اگر قه پایش بر علی فرستاد و تها در قلع الموت محبوس بود در او اخر زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه سیرون آورده اراده خاطر اشرف آن بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور توبی بخود راه داده بریخت از درگاه معنی فرار نموده بر استان رفت و از آنجا عرصه فراعنت آمیزد برگاه معنی فرستاده اهلان را گرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیر گشته او را از مابین سطوت قاهره طمسینان دادند و این مقامات چون در طی وقایع زمان شاه



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۱۹) گنجد در مقام آزار و آسار بر داری خنده باشند و معذرتها گفته بی اعتدالی را بخواهم اناس پس بر داری همناد دیگرند گفته

بر داریان از تسلط و بدسلوکی ایشان بگت آمده میانه فسر یقین بنیاد انجا میدویم و با یکدیگر نمیانجستند چنانکه از یکدیگر از شهر بیرون رفته در باطنی که در چهار فرسخی باین شهر و سنگ کعبه واقع است مسکن گرفته اند و از آنجا که کرده خود را در آنجا محفل نموده میرزا محمد موسی سلطان و سبزواریان بودن ایشان را در امکان مصلحت ندانسته ایشان را که بملایمت و مردمی و گاهی بی با لطف و عینف آمدن شهر را غیب ساخته آورده اند اما بهمان دستور جلالی از یکدیگر در مقام با همسوار می و تهدید بودند و در پیش سفیدان در آری نمانده سبزواریان در مقام دفع آنجا بخت شدند و ایشان بگت آمده را در منبر ارمی جسته سبزواریان هجوم نموده موسی میرزا را بخت آورد و بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و دیگر از یکدیگر شجاعت از یکدیگر راق بسته اند که دست پائی زدند چون با هجوم عام نمیتوانستند بر آمد رضا بقضا داده جمعی دستگیر شدند محمد موسی سلطان بفرمانی را بخدمت شرف عرض نموده در بهادرانگاه پادشاهی میرزا ابا کر قار ان پایه سپهر بر علی فرستاد و نواب کامیاب شرف این بیان شنید از سبزواریان پسندیده اند اشتند و فرمودند که هرگاه میانه شما و ایشان تعیین صورت نمی بستاند از اعذر خواهی نموده روانه ولایت خود میبایست کرد با بکله موسی میرزا را نواز بسیار فرستاده و ارباب قهار حضرت انصاف اند و بی ار قور چنان عظام را براه کردند که در مالک محروسه عفو و آمانت بایشان داده با عزت و احترام روانه نمایند و چو می گذرند حجب انامر الاعلی ایشان را بشده متعجب شده بجا کم آنجا که در آنوقت خدای تعالی بفرموده قبض تاده نظر اشرف رسانید اما عبد المؤمن خان که کینه سبزواریان را بجهت رخص و غلوی تشیع در دل داشت بفرمانی بفرمود که بفرستد و در سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان میکند و از ایشان نهم شام کشیده بخندان نیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت و بروز کار آن جایگشت اما عباده خان که لشکر بخوارزم کشیده بود بعد از محاربات که تفصیل آن مناسبیاتی تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان طغر با قه از یکدیگر او بکنج از بیم جان و نوب غارت اموال که نزد ایشان اعزاز جانت باز عدم در علی اتی حال پایادشاه خود طریق یوفانی مسلوک داشته باده موسی و ابهت نامی در جنگ کردند و مغلوب عباده خان گشته اکثر طریق طاعت و متابعت او مسلوک داشته حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آن ولایت با یوس گشته چاره بجز فراری یافت بطایف اخیل با بقای عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سوخت محمد سلطان پسر کوچک بخدمت سلطان پسر زاده و با با جان سلطان برادر زاده امیر چله بچاه نواز ملازمان معتقد خود را بیا ن ترکان ان ایل صایر خانی که در حدود استر آباد مقام دارند انداخته از آنجا احرام شرف ملازمت اشرف بنه روی توپخانه بر بر اعلی نهاد و در بسنگانیکه موکب های یون در سفر لرستان بود به ارسلطه قزوین رسید نواب کامیاب شرف از آمدن او خبر گرفته متعجب شد که در سفر یون منازل مرغوب جبهه ایشان تعیین نموده نزل مسا و در آنجا انجام نمایند که چند روزی از رنج راه و شقت سواری که بجا آورده است راحت نماید و مشار الیه چند روزی در قزوین با ترحات پرداخته منظور و دو موکب بیا یون بودند اما در روزی که بندکان اشرف بغیر روزی و اقبال شهر تشریف آوردند اول بدین حاجی محمد خان نزل و تشریف برده با او پدر سبزواریان ملاقات نمودند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بطور آورده بخت اما مصروف آن داشتند که اگر بضای الهی مقرر باشد یکدیگر را و از آنجا بر سر بر سلطنت خوارزم و او بکنج کمترین سپارم و این سینه عا در دهگاه الهی در جبهه قبول یافته بالاخره هر دو بمن معاونت و امداد این دودان ولایت نشان بملکت موروث خود بکنج یافت کامیاب و رفت گشتند چنانکه هر یک در مقام خود دست زده کلک بیان خواهد شد

و اما شاون الا ان بشاد الله

ذکر توجه موکب حضرت نشان بجانب لرستان و بیان قصایا که در شهر ممیت اثر بقدر خالی شهر بوقوع

# سال نهم جلوس شاه عباس اول

واقوام ایشان در ایام محاصره بتسل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده از قربایش انتقام کشند عبدالمؤمن خان باریش بنیدان گنا (۳۱۸) نموده عطار آلفیقه گفته بود که اینجا عت کین از خشنده یکی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کار را می نمایند و بندق اندازان مابریجال در میان ایشان هستند تا دوسه هزار کس از مابقیل رخنه ایشان مقهور نمیکردند و معذک بنامی نقض عهد و پیمان لایق تیر سلطنت نیست اولی این است که وفا بعهده پیمان نموده معترض اینجا عت نشویم عبدالمؤمن خان را این رای پسند فاده نشدند عذر از دل میبرون کرد اما کس فرستاده در ویش محمد خان را در سراسر طلب نمود که مارا کورنش نموده رای شود جماعت رولولو تفکحیان او را از رفتن مانع آمدند و مشا را به بلا حله آنکه مباد از رفتن او بچین بدلی محسول کرد و تکیه بر اقبال سبزوآل شاهی کرد پایه چار بنظر از قشون و لشکر جدا شده بمقتبل عبدالمؤمن رفت و امر او را پیش برده کورنش فرمودند عبدالمؤمن خان زبانه تخمین آنسیرین بدو کشوده گفته بود که نمک فی بغت بر تو حلال باد که در عالم خلاص و نوکری و لوازم مردانگی هیچ تقصیر مکرری اما اسب سواری در ویش محمد خان را با بزمین موضع طمع کرده از پای بومی کوی خود اسبی داده بود در ویش محمد خان رخصت یافته در آرزو تا شب اده قطع نموده خود را بجد و سبزوآل رسانیدند و از آنجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از رستگاه معاودت نموده بود تقریبین سیده بشراف ملازمت شرف شرف شدند و در از از این خدمت ایالت کیلان لاهسیجان و امیر الامرا آنجا باو شفقت شد بعد از آمدن در ویش محمد خان عبدالمؤمن خان اراده تخریب سبزوآل نموده چون رنستان رسیده بود خود بمشهد مقدس رفت جمعی از امرای اوزبکیه را بر سپهر سبزوآل فرستادند و محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزوآل که حاکم آن ولایت بود و اندک دزد و از محال متبر به شریع آورده ارکان را استحکام داده بود و چند روز محافطت شهر نموده سبزوآل بقدر قوت و توان لوازم ستعه داری برداشتند و عبدالمؤمن خان از طول بخت خراسان دلگیر گشته روی توجیه بجانب بلخ آورده گشتند اما فرستادند که در تخمین سبزوآل کمال اهتمام مری دارند چون امر از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مؤمن سلطان طمع صلی محمد سبزوآل ریان پیغام دادند که پادشاه قربایش درینال خراسان نیاید و عبدالمؤمن خان که سفاک بیایکی است در مشهد مقدس نشسته و مباد از اصرار سبزوآل ریان در مخالفت او مانده شده خود بخوبی نصرت نماید و آتش بیداد درین ولایت افروز صلی محمد شما آنست که درینال باو مدارائی کنید بعد از آمدن سبزوآل قرار دادند که حالیکه عبدالمؤمن خان چپه سبزوآل تعیین نموده میان ایشان رفقه تا ششماه همان باشد و دخلی در ملکند داشته باشند بعد از انقضای و عده اگر لشکر قربایش آید حاکم او بد سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته در و عده او از یک حکومت قیام نماید سبزوآل ریان چه استخلاص خود از تنگنای محاصره را بطریق کند کوره شدند و از جانبین عهد و میثاق پاکید یافتند و در بهادر نامی از اعیان اوزبکیه که حکومت و دار و دخلی سبزوآل تعیین یافت بود با اتفاق موسی سبزوآل اینجا نفر بشهر آمدند و لشکر اوزبکیت کوچ کرده از عقب عبدالمؤمن خان فرستند و در حد و جام بایستد حقیقت محمد سبزوآل بنوعی که گذشت عرض کرد چنین مسجوع شد که عبدالمؤمن خان زبان عسراض باو در از کرد که بصالحه مذکور انکار کرد با بجمعه محمد مؤمن سلطان منازل چه پسکنی ایشان تعیین نموده باو در ماه بجا سرانجام میهنمود و یکدوم سبزوآل ریانین واقع شد ملازمان حاکم از تحصیل باو درین اندک بی اعتدالی بر جایایسگر دزد و میخواستند که آثار قتل و اقدار ظاهر ساخته از بهر کس آزرده می شدند تهدیدات نموده انتظار تقضای موعده می کشیدند و سبزوآل ریان که شیعۀ فطری بودند در کوه و بازار طعن متشن باو زبکیه نموده سلطان ایشان تعجب مذکور اهلان سبزوآل ریان میکردند و اوزبکیه دشنام میدادند و بکوده و شمشیر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و دوسه مرتبه محمد مؤمن سلطان کس نزد سبزوآل فرستاد که مردم خود را منع نمایند که در کوه و بازار آرزو



## جلد دوم تیمار عالم آرای عباسی

(۳۱۴)

یافته از غضب سخا خان امین گردید چون چند نفر از غازیان روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بد  
 او زنجیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند درویش محمد خان نیز آنجا جفت ازنده نگه داشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال این  
 حال از شاهجویری عباسی دست درازی بمالک محروسه شاهی واقع شده علی الغفله بر سر غور لوسلطان بیات که در بر و جردو  
 آمده با او محاربه نموده او را قتل رسانید و از اینجاست نایره غضب پادشاهی اشتعال پذیرفته تا دیب و تنبیه او که در قرب جوار مالک  
 واقع و فی الحقیقه دشمن خاکی بود بر ذمت بیست و نه ساله لازم می نمود منصب بیایون بجانب ارستان واجب شد و رقم اشرف با هم در پیش  
 محمد خان عسکر صدر یافته از مشاغلی که روی داده او را آگاه گردانیدند و اعلام نمودند که چون در نیال آمدن با خراسان میر نیست و  
 کثیر از غازیان روملو و صفایانی و اسل و عیال و ناموس قربانش در نیال بوار است از روی عیال و دانشی که دارد با بعد المومن خان بد  
 کرده طرح صلی افکنده خود را بر طریق تواند بعسراق اندازد و اهل و عیال را از آنجا سلامت بیرون آورد که نیشا بورجائی نمیرود و  
 هرگاه مقدار آلتی باشد باز آسانی بدست می آید و شاه مقفی خلفای برادر درویش محمد خان را طلب نمودند و این رقم را با او دادند که به نیشا  
 فرستد مشارالیه انکار بمغضی نموده قبول فرستادن این رقم نکرد و گفت ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان با حق در راه و بسینعت و مرشد  
 کامل سر مایه یکجائی و افتخار رسید اینم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته کش و کوشش نموده قلعه را انکا بدارد و بعد از آنکه  
 بحال او راه یافته از مصادمه و شعله داری عاجز آید در راه دین و دولت ثمرت ثبات چشیده نام نیک در صفی جهان بیاور که بگذارد  
 نواب کامیاب اشرف بلفظ کبریا رسیده بود که اگر اینهمه سعی و جان سپاری نتیجه استرضای خاطر ماست هرگاه چنین امری کنیم رضای  
 ولی نعمت جستن در طریق اخلاص اولی است چون در استلطنه هرات که تحت خراسان است و مشهد مقدس معنی مدفن حضرت امام ثامن صلی  
 با اکثر محال در تصرف مخالفان و زنجیه است بر سر نیال بوار اینهمه تلاش نمودن و اهل و عیال با دادن چه نتیجه میدهد اگر خدا تعالی خوا  
 باشد کل ممالک خراسان آبسانترین و جی که در خنده احدی خلوت نکند بدست ما خواهد آمد و الاتاسی بهینا ید نمودن با فکست ستمه کردنت  
 و آخر الامر آنچنانکه بزبان الهام بیان آنحضرت گذشته بود بطور آمد القصد بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حال آن  
 مشور اقبال کشته سبزوآر برده از آنجا بکس مجهولی داده به نیشا بور فرستادند و درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گردید آمانا در قلعه  
 آذوقه بدست می آمد و قوت لایموتی داشتند دست پائی نمیزدند بعد از آنکه از خداوند آذوقه کار بر اهل قلع و شوار شد گفتگوی صلح  
 بمیان آورده بهادران و زنجیه را که گرفتار شده بودند وسیله آن ساختند و عبد المومن خان که از امتد از زمان محاصره و تلف شدن  
 سپاه بخت آمده بود و بسیاری از خود و زنجیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره میکشود بمغضی را فور عظیم داشته عید  
 نامه نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشا بور باز داشته و آنه عراق گردد از سپاه و زنجیه امین است و بمال و جان  
 و ناموس ایشان تعرضی نخواهد رسید و از غازیان روملو را که گرفتار شده بودند وسیله صلح ساخته شمرط نمودند که از جانبین  
 گرفتار از اطلاق نمایند و درین گفتگو سر گرفت و درویش محمد خان و اهل قلع و شوار بعد و پیمان و زنجیه اعتمادی نداشتند زیرا که  
 قریب به هزار کس از زنجیه در مدت محاصره قتل آمده بود و با کل و زنجیه خونی شده بودند و مخدکات از غدر و کید عبد المومن خان  
 امین بودند با لاسره پیاپی با میان مخلصه مملکت گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و  
 مردم و با خان کوچ و اهل و عیال از دیرباز از عراق سیر و ن آمدند عبد المومن خان خود با کل سپاه آراسته در آن روز بشاره و لشکر  
 قربانش سوار شده بود چون لشکر قربانش مشاهده سپاه آرائی او کرده دست از جانب شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و  
 تعجبی قدر انداز صفایانی که هرگز راه بودند فضیلهای تفکرت روشن ساخته ترصد مجاری بودند از نظرف و زنجیه که اکثر کرب و ردا

شمشیر  
 صلح  
 محمد خان  
 با عبد  
 المومن

# سال مقیم جلوس شاه عباس اول

خان بیرون آمد و بولایت خویش آورد و عهده خان که بمکی پنهان متخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد دوستی طین (۲۱۶) او کج با حضرت اعلی شاهی ظل الهی مکرده خاطرش منهدم و مازع ایشان را بیکدیگر عنایت انداخته در میان حضرت اعلی را مشغول گشت و در المریزاقه انتظار فرصت نموده و عهده المؤمن خان بغرم تنجیر میورد و نیشا بور خراسان آمده عهده خان شکر بخوارزم شد و چون عهده المؤمن خان بمرو رسید او زبکیه بایان که در ملازم نور محمد خان بود و از بیم جان و تنب اموال طسیرنی یوفانی مسلوک داشته بعهد المؤمن خان پیوسته و کلیه قلعه باستقبال فرستاده و نور محمد خان یوفانی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال آفاتش نماید بدلات حاکمیت سلطان خوشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخته روی ارادت بآستان سده نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را کرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا جناب اعتماد الدوله و بعضی امارا و خواص و مقربان تا کفرنج باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شده بشاهزاده رسم معانقه بجا آورد و بدو قلعه هاپون آمده در ایوان چهل ستون مشرف ملازمت خواب بایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی شفاق و برادری با او سلوک کرده و کلاردیوان حسب فرمان قضا جریان نزل و ساوری و مایحتاج بر وجه لایق مرتب استند و رفیق بزم خاص معاشرو مصیبت هاپون گردید اما عهده المؤمن خان چون خاطر از غم میبرد و چهره و خنده و لب و باغداد و درون و آنحد و جمع کرده در خیره کشید متوجه قلعه نیشا بور گشته در وقتی که بمسوز محمولات بجهاد نرسیده ذخیره در قلعه بسیار کم شده بود آید و قلعه را در کوزا در میان گرفت و در ویش محمد خان با غازیان و روطو و تفنگچیان اصفهانی که بخواست قلعه نیشا بور را مأمور بودند برج و باره و فضل و کرم قایم کرده بمداغه مشغول گشتند و خبر محاصره نیشا بور بمسامع جلال رسید چون فرمان دختان و قورچی باشی و کاشمر عا که منصوره کیلان بدفع یاغیان مشغول بودند توجه بخراسان چند روزی در عهده تعویق ماند و عهده المؤمن خان در تنجیر قلعه مذکور است تمام غیر محصور بجای آورده چند مرتبه پورش نمود و لا در آن قلعه سپهر مخالفت در روی کشیده مردانه محافظت قلعه نموده احدی را راه بقلعه نداشت و بسیاری از بهادران او زبکیه در آن پور شهرها بر خاک هلاک افتاده کاری نداشتند تا بان بقتب بزرگ برچی از بروج برده برج را داخل کرده بار و طر پر ساختند و در اول شب آتش داده بار و طر آن برج را از یکدیگر ریخته رخنه پدید آمد و او زبکیه هجوم نموده قریب سیصد نفر از آن رخنه با لادیده سبب دخل شدند در ویش محمد خان که خبر برانی برج و داخل شدن او زبکیه شنید همان لحظه با جمعی از روطو و مسیه قنچ و تفنگچیان اصفهانی مشغول ساخته خود را بر خنای آن برج خراب ساخته غلوه و تفنگ بر مثال مکرر بر او ریخته ریخته تا عقب ایشان از آمدن کینت و در آن رخنه مانده اند و ایستاده جنگهای مردانه کردند و دیگر احدی بحال دخول نیافت و جمعی از او زبکیه که داخل شده بودند چون از عقب گوشت نرسید که کو چار پرانده شده غازیان و روطو و تفنگچیان و اسل نیشا بور سرما کو چار را گرفته بیک از بار میا و رند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه ده بیت نفر از بهادران نامی که یکده نفر از ایشان از اتحاد سلاطین و معتبران او زبکیه بودند زنده گرفتار شدند و تمهیل رسید و در آتش با صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند و عهده المؤمن خان از این واقعه بی آرام گردید و دوست دشمن بمرداکی و قلعه داری در ویش محمد خان جنابا کفرین کردند و فی الواقع در آن زمانه سابقه کمر و قیام که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد پورش شده باشد و تا سیصد نفر داخل قلعه شده باشند و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه ابدست آورده محافظت نمایند و شهری بان بزرگی را از اثر دشمنی چنان نگاه داشته باشند با بجهاد او زبکیه از فتح و ظفر با یوس کشته بشماره و تحریک عهده المؤمن خان در پای قلعه مسیه اندر که اگر فلان سلطان و فلان بهاد گشته نند و ایشان را زنده نگاه داشته ضایع نمیند که ممکن است که ابل قلعه باین وسیله نجات

ارشد نور محمد خان  
والی اورنج  
شاه عباس  
بنی  
ارشد عبد المؤمن خان  
بغرم تنجیر  
نیشا بور



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۱۵)

باصطلاح کیلانیان بنده برسیکونند استحکام میدهد و مستعد زرم و پیکار است هنوز سر با دغان در کوه دم بود که جمعی از قورچیان که تفرقه  
 انجیش و عیان بودند پای جلاد پیش نهاد و صبر و دلان لشکر باغی رسیده جنگ در پیوستند و شکست ایشان داده در بختین  
 که بنبر کرده تفرقه بسیار در آنجا گذاشته بودند از دست یاغیان که تفرقه پیش رفتند قورچی باشی در بقیه لشکر نیروی دولت قاهره پیش رفتند  
 بر لشکر محمد کیلانی افتاده به پیشه و کل پرانده شدند و منظور نکال گشته طالشه کولی خود را بجایای سخت کشیده عساکر منصوره از  
 مضائق آن راهبها سپاهیان کشته تالاهای سیجان در محلی توقف نموده آخر در شهر رسیدند و بوسیله که خبر انعام طالشه کولی و تفرق  
 لشکر کیلانی و آمدن قورچیان شنیده بود سر اسیمه از لاهیجان خود را به میثای کیلان رسانیده مخفی شد بمجله تفرقه و آشوب در شهر  
 آمده شهر را خالی گذاشته بودند و از لاهیجان کس نزد فرهادخان فرستاده و از فرستاد لاهیجان خبر دادند و قورچی باشی لشکر را  
 از نهب غارت منع نموده به سمالت رعیت پرداخت مردم شهر یک یک دود و جوی جمع شدند فرهادخان اگر چه از نسبت قورچیان  
 و از قحط لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست این فتح بسی او تیر پذیرد اما ظاهرا اظهار بشارت و خرمی کرده و علیخان را با جمعی  
 به بیس فرستاد و چون در خدمت اشرف متعینیک بدو او شده بود کوشش او را بدر رضایح از جند کرانبار گردانیده در شبان محمد  
 و میثاق و رونق کجی و اخلاص سفارشات بلین فرمود (مصرع) با سید دل چه شود کفشتن علف و خود متوجه لاهیجان  
 شده بعدا که منصوره محلی گردید و حقیقت بعرض اشرف اعلی رسانیده قورچی باشی و قورچیان چند گاه در لاهیجان توقف نموده  
 نقص و تحسین یاغیان و خدایانیکه روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بطور میا و در دند بعد از آنکه خاطر از فحاشات آنجا  
 جمع شد قورچی باشی و قورچیان بتسرون آمدند و فرهادخان با نظام جماعت کیلان و استمالت کیلانیان پرداخته لوای عدالت  
 و مملکت اری در تفرغ ساخت و علیخان که به بیس رفت مردم به بیس بمکی بالطبع خوانان او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیر شاهیست  
 جدا شدند و امیر شاهیست که احوال خود را بدینمخال مشاهده نمود چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان اعتماد  
 نزد علیخان آمده و علیخان چاره بجهت گرفتن و کشتن او داشت و تعال در آن نمودن در نظر مردم مشتبیه بعد از اطاعت و اخلاص  
 او را قبل آورده سرش را ببلایجان نزد فرهادخان فرستاد اما آخر اینال با فرهادخان بعد از اسلوک سیکر و اگر چه زیاده از بکار او را  
 ندید اما لوازم خدمتکاری از بوقتیم میرسد و او را اینال که هم آن با اعتماد فی الحمله استحکامی یافت بمان جنب باطن و نمک حرامی  
 ظاهر ساخت تغییر سلوک داد و در مقام محسبان درآمد تا آنکه دفع فتنه او بر وقت بت لازم شد و تمام احوال او و طالشه کولی و دیو  
 در قضایا رساله آینه از مساعدت بخت با مول است

ذکر لشکر کشیدن عبداللہ خان بخوارزم و آمدن عبداللہ المؤمن خان پیرش بخراسان  
 و قضایا نیکه در او رکنج و خسراسان بوقوع پیوست

هر چند صادرات احوال سلاطین و زبک مناسب تاریخ و قایع ایران نیست اما بنا بر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود بآنچه  
 مرقوم قلم بیان گردیده که میانه نور محمد خان بن ابوالمحمد خان و الی او رکنج و حاجی محمد خان بن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک  
 طبقه سلاطین و زبک و لادشیمان بن چوچی بن چکنی خان بنی اعام یکدیگرند بر سر ولایت سنار مانده واقع شد نور محمد خان  
 بعد از آنکه خان برده در استرداد ولایت سنار از او استعانت جسته ولایت مرور را بدیخت میکشید و کرد و عبداللہ خان مرورا  
 مستصرف شده و حصول مطلب او دفع الوقت کرده بغافل گذرانید زیرا که منازعه ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبداللہ خان  
 بود و نور محمد خان را زامداد عبداللہ خان بایوس کشته میگذاشت از عبداللہ المؤمن خان پیرش خائف و براسان بود بر خست از اردوی عبداللہ

## سال نهم جلوس شاه عباس اول

که از مقوله برابری ذره با آفتاب است ضبط نموده قربانش اذخل نهند این خبر بلا هیجان رسیده احمد بیک دروغه و حکام قزلباش (۳۱۴) باتفاق طالشه کولی و کیا فریدون متجده کسلا را جمع نموده بمقتبله ایشان بنجار سفید رود رفتند احمد بیک از اطوار طالشه کولی آن مخالفت نفرستاده مقتضای حرم و احتیاط عمل کرده با کرده قربانش از کیلانیان کنار جبهه طالشه کولی نیز با او به مخته شده از یکدیگر خائف بودند در میان این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرد راست قول خیر خواه بود احمد بیک و کرده قربانش را از خب بطن طالشه کولی و مواضعه او با شاه ملک و یا غیاث جبردار کرده صلاح دولت قاهره در آن دانست که جنگ اگر در آن صورت بود در حیرت تاخیر انداخته خود را از همکد بیرون اندازند زیرا که طایفه قربانش عشر عشر کیلانی نبودند بدین عنایت عثمان از پیر کپچه بدلات کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفت طالشه کولی از رفتن احمد بیک و قربانش خبردار شده کسیر دایمیر شاه ملک و بوعید در دستا و ایشان از آب سفید رود عبور کرده بمزار سید اشرف آمدند و با یکدیگر محبت بدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قربانش یکدیگر تشدد امیر شاه ملک بپس خود نموده طالشه کولی و بوعید با غلبه تمام بلا هیجان آمده باستظهار مردم بیسپس کس طلب خان بشیروان فرستادند و در بلا هیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصبتین کردند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده دیوانخانه او مسند کی سترده قطع و فصل حیات قیام نموده شیلان میکشیدند و در روز حکومت اغنیمت دانه صلاد در مال حال اندیشه لشکر دزد چون این اخبار در دست زین قرع سمع هایون کشت شعله غضب قیامت لبان باز کشیده اول اراده خاطر شرف بدان متعلق گشت که بغض هایون متوجه دفع ایجاد گشته نوعی در تنبیه و تادیب انقوم سب و زکار توجه که بقیه شریف از خوب غفلت بیدار شده بعد ایوم حرف فتنه و آشوب بزبان احدی جاری نتواند شد چون قابل حرکت مکتوب هایون نبود نموده بود دانش ذات اشرف از این اراده منصرف ساخته منبر ماد خان را مقرر نمودند که از راه کوهدم که باین بیسپس و بیسپس است و دو قلای بیک قورچی باشی را با جمعی قورچیان عظام معتز شد که بدیلان فتنه با احمد بیک کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بکیلان رفته باتفاق سراسر ای متمدان هر دو کیلان در کنار ایشان نماده عرصه اتولایت از خار تعرض ارباب صده و ان و طغیان کرد اند فرهاد خان غرض نمود که جرات و جسارتی که از مردم بیسپس واقع شده باستظهار مردم بیسپس است اگر عنایت شهبازی شامل حال علیخان گشته در زیر تیر از تقصیر او گذشته حکومت بیسپس ابد ستور باد و از زانی منبر مایند و رفیق آیند و نخواه غایبند جمعیت این گروه اگر یکدیگر پاشیده میشود و همه بیسپس بر وجه دلخواه با سانی صورت میابد و وجود کفیل نیک بد مشا را ایشد که اگر از امر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت متابعت باشد شاه افند دفع آن دشواریست و در بنایب ماله سبر عدا فراط رسیده و حضرت اعلی طوغا او که ماصوا بیده اعل منبر و علیخان از جنس بیرون آورده بخلع فاخره سپر افراز کرده منبر ماد خان سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیر الامرانی کیلان بیسپس بفرهاد خان تفویض یافته در نیال مشا را ایه بخلاب ستطاب زندی بین الاقرا ن سربلندی یافت با بجه خان مشا را ایه با شوکت و شمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند و در رود عساکر اقبال ترزلزل بحال طاغیان کیلان انداخته بوسعید و طالشه کولی را باتفاق منصور نکال که از جمله یا غیاث بود بمقابله دیلمان فرستاده که راه شیمه رود در آنکه از دیلمان بلا هیجان میسر و دوراهی است در نهایت صعوبت از غایت تنگی و کثرت لای و بیشه عبور زیاده از یکت سوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قربانش پوزند و خود دارا داشت که با میر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیسپس که کوهدم را استحکام داد منبر ماد خان و آنجا عت از دخول کیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه کولی شیمه رود آمده مضایق راه را بجز کردن و چو بهای بزرگ انداختن که



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۱۳) ارباب عصیان پاک کردند از آنجمله کیلان بیس که تختگاه سپاهین اسحاقی و ملک موروث جمشید خان و امام شاه جنت مکان بود و محمد امین پسر او که وارث آن ملک بود چنانچه بستی فکر یافت بمهره خان احمد زرقه در شیروان برض آید فوت شد عین خان و ولد کار کیا احمد که از طایفه آن سلسله بود و پسران جمشید خان کفران و وزیده ایشان را بنف از ملک بیرون کرده خود بتغلب بر آن ولایت تسلط یافتند و لوی حکومت افراخته بود و بستی خدمت و ولتخواهی در ایندو زمان داشت که مملکتی چنین را باید که داشت خاطر الهام پذیر بدان گفت که کیلان بیس را نیز با کیلان بیس انضمام داده بقصر اولیای دولت قاهره در آورند چون سمرقند خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعذبات باور کرده بود تعویق در این امر مناسب تر میدید اما امیر سیاهوش اجهت اتحاد و آشنائی که با پسر محمد مطلق حسره خان طالش داشت تحمل اعتماد نداشت رای صلاح او بدین قسرا ریاضه بگو که او را دفع نموده الکار کسکر را که بطولش استار اپوسته است متصرف کردند و قتم علیا را بوقت دیگر که از مدتی است که مردم بیس که بالطبع هواخواه او و شیخ قتم نموده بر جنبه اطاعت دریاورند و فتنه ایشان بکیلان بیس نیز سرایت کند بعد از مشاوری و نگاشتن صلاح دیدند که هرگاه تمام قضایع هر کدام در آیم موجب میدی و دیگری گشته ستوش میگردد چون برای جبهان آرا بتجیر قتل و دار المررتعلق گرفته بود تغافل درگاه ایشان و وزیدن مصلحت نداشت حسب اشاره هایدون بسرد و ما خود و متقیه گفتند و امیر شاه ملک نامی از اقربای صلیبا را با آنکه سابقه خدمت و آشنائی با بندها حضرت اعلی شاهی داشت و اعتماد در انرا داشت حضرت اعلی جبه آرایش کیلانیان و عیاری شناسی ایشان ترتیب فرموده سپهسالاری کل کیلان بیس را با و رجوع کردند و چون نفر از مردم بیس که اسم درمی داشتند در ملک طایفه خاصه شیرنه نظام داده زیاده از نامول موجب قبول بایشان شفقت شده و دار و نخلان جبه رشت و فومین کرده همراهِ کیلان مذکور فرستادند

**ذکر عصیان و طغیان کیلانیان و توجه عساکر حضرت قرین بآداب ایشان و فیروزی یافتن بعلون**  
چون عساکر کیلان بقاعده که مطور گشت قرار یافت امیر شاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بیاد از ره روانه شدند اما چون بهر از حق شناسی و جوهر عقل نداشتند خست طینت خود را که درباره مردم کیلان رسوم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان درآمدند بام و متجده بیس اجمع نموده بر سر دار و نخل فومین رفته و در اهل آورند و دار و نخل را نیز شیشه را از اطوار مردم آنجا نیز آثار خلاف مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداختند امیر شاه ملک بتج فتنه کرده بیس پیشا را نیز بعصیان و طغیان ولالت نمود و مردم بیس پیش قدر شفقتهای شاهی و فراغت و عافیت نداشتند خود را در محله عصیان و طغیان انداختند از سپاهیان کیلان بیس پیش و طایفه اند که همیشه وکیل السلطنه و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بوده اند گوی را از در و دیگر بر اچک میانه و میان آیند و طبقه همیشه بجه سپهسالاری و وکالت پادشاه عداوت قدیم است که هیچیک در هنگام فرصت دیگری ابقا نمیند درین هنگام امیر عباس از طبقه چک و بزرگترین سپاهیان کیلان و حسب فرمان قضا جریان حاکم گشته نشاء بود و بوسعید نامی از طبقه آرد در پیشه و چکل مقام کرده تا عافیت اطاعت قریبش نموده از امر عباس خائف بود در این اوقات آوازه یاغیگری امیر شاه ملک شنیده نزد او آمده اهلار و ولتخواهی خان احمد و مخالفت قریبش کرد و سفیان خفیف عقل کیلان بر سر او جمعیت نموده با امیر شاه ملک عهد و پیمان در میان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان و ولد جمشید خان و وارث آن ملک که در شیروان بود و هنوز خبر فوتش نداشتند کیلانیان متقی نبود و او را بزرگ و پیش سفید کل کیلان نداشتند بعد الیوم عداوت بیس پیشی و بیس پی که از قدیم الزمان میانه مردم آیند و دولت استمرار دارد و بافت دوستی مبدل گردانند و بیس پیش اجهت خان احمد و بیس اجهت محمد امین خان

# سال هفتم جلوس شاه عباس اول

و علم بود و جناب شیخ المحقق شیخ عبدالعال خلف صدق محمد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبه اجنادی با جمیع علمای اذعان با جهاد اکرند (۳۱۲)  
جناب میر سید حسین پایی از مرتبه اوبالاتر نهاده خود را استیضاح و سید المحدثین و آرش علوم الاستیبار و المرسین خاتم المجتهدین  
لقب داده در صکوک و محلات که توفیق او مزین شد این عبارت تطبیق یافت اگرچه غایبانه علمای این دعوی را تسلیم داشتند اینچنینکه  
از فحول علمای این باب با انتخاب حرفی ترتیب گفت و ناب با حقه او نیاوردند و تا جن و فاقات او را خاتم المجتهدین میخواندند و غرض  
بذلکان حضرت اعلیٰ عیبتات عالیات سدره مراتب فرستاده در آن اماکن مشرفه مدفون گردید

وقایع سال سرت مال نیلان میل مطابق سنه اشنی و الف هجری که سال هفتم جلوس  
شاهی بر او زنگ شاهنشاهی است

نوروز این سال هسینون فال در  
در دار السلطه صفهان چنانچه سستی گرفت بکامیافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب نوروز عالم اسند و رتبه و در سلطه فرو رفت  
در دلتخانه مبارکه نزول اجلال داشتند و تخم عدالت در زمین دل طوایف انام میکاشتنند چون آفت سرمای دی روی باخطاط  
آورده مزاج روزگار اعتدال طبعی گرفت یعنی بهار عالم آرا بخت فرای خاطر کشیده شمایم کلهای بهار و نسیم عنبر آینه نظر اکرند  
در دماغ جهانیان پیچیده ساین جان آرا تا ترتیب غاصر و آشپکان زبنت و طراوت تازه فیت (عشر) بهار جلوس  
نوروز سلطان دکره کرد عالم را گلستان صغیر میلان غنم بردار نوای عیش و عشرت کرده آغاز در اول  
بهار که خرد و خلعت چهارم لوی عشرت کامرانی در فضایی شرفخانه حمل افراخت و باز که عرصه جازای خیرت افزای کلزار ارمخت  
نشاط سیر و شکار قزل آغاج از خاطر خیر سهریلار کامکار سرزردین غنیمت از مقرر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فرقدوم  
موکب هایون رنگت سپهر بوقلمون گردید و در آنجا مباح جلال رسید که کیلانیان از بسکوی میدیقلی خان تشکینه حضرت اعلیٰ  
بنابر رعایت خاطر و تألیف قلوب کیلانیان در معشور از حکومت فرمودند احمد بیگت یکدی را به اردو علی لاهیجان تعیین کردند  
جمعی از قورچیان شاه طوایف این امر را که کردند که بخدمت مرجع قیام نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدو که را باستوفیان آرا  
قلم و بطام قاده و دفتر خانه هایون کیلان فرستادند که مال و حقوق دیوانی آنولایت موافق قانون عدالت قرار داده  
و به حیاتی در زمان خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و مقامات آنولایت موافق صلاح و دولتی  
و ترفیه حال رعایا و عجز نظام و نسق دهند و خود سفین سفین متوجه دارالارشاد اردیل و سیر و شکار قزل آغاج شدند فرهاد  
خان که شرف استقبال دریا قبه بود و در رکاب قدس بخدمت قیام داشت و علیخان را از بیس و امیره سپاوش را اگر که  
تکلیف شکار کردند و ایشان امتثال فرمان کرده در قزل آغاج سعادت باط بوس میخستند و همواره در رکاب محمد سریم  
بزم اقدس بودند جناب آصفی باز تها بکیلان فرستادند که روزی جمیع قانونی موافق عدالت رعیت پروری فرستادند  
و اکنون بنای مقامات آنولایت بدان قاعده استوار کرده آنجا بقدوه و قانون احیار است در خلال اینحال منشور طلب از موقوفه جلال  
باسم آنجا بشارت صدور یافت و راقم حروف که برافت نامور بود و شمر طرفت بجای آورده در قزل آغاج شرف پای کوش  
هایون شرف شد چون ولایت کیلان پیشین بقصر فدیای دولت قاهره درآمد اراده خاطر اشرف بر آن معتقد بود که تمامت  
ولایت از مرز و بطن مرستان که بحسب قضایای زمان و ارمان قدیم بر افتاده بطریق ملوک طوایف در ایام قوت و انقلاب بای از  
مرتبه نوگری فرستاده بقلب بر ولایتی که با ایشان نسبت ندارد دست یافته لوی خود سپهری افراخته اند انتقام یاقه از خاطر

وقت هجری  
شماره  
روزگار  
خارج



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۱۱)

شکرستان  
وینچان

فتاحیه  
امیرالمومنین  
عبدالمطلب

آمین فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موبک ظفر قرین ازیم سلطنت قاهره شاهی دشت یازدهمین غلام استیلا یافته  
توانست بلا زحمت رسد اکنون اگر مرگوشا باقیست غم غمور جراید جسریم بنده کشته سر قدم ساخته پایه سیر بر اعلیٰ میایم و از موقف  
جلال منشور اقبال مبنی بر اسماءات او غرضه دریافت و مشارالیه احرام عتبه علیا شامشای بسته و در خراسان موبک ظفر نشان پخته  
در موبک مقدس بود چون بنور هوای خود پسری در سرد داشت و از اخلص بی همسره بود در آیامی که چنین بظام مضرب خیا  
عسا که ظفر فرجام بود خست باطن خود را ظاهر ساخته با چند عنصر از امرای مکتوب مغزول که در از اسرار بحسرت ناکامی روزگار  
میگذرانید مثل شاه علی سلطان پایده ترکمان و نذر خان افشار و امام ویر و یحیی آقا نیکو که در آنوقت آبرویی نداشت اختلاط آغا  
نهاد کشته اوقات با یکدیگر معاشرت و صحبت بودند و همانا اراده غدیری داشتند یکی از ارباب اخلص که از مواضع ایشان  
آگاه بوده حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده و ایشان شکر کشته اراده فرستاد نموده در روز کوچ در عقب ماند و چون گرفته مواخذ  
نموده اما موبودی آقا نیکو در بابت نعمت خود شهود کذرا نیده نجات یافت آن هر سه میعاد مورد سیاست کشته قبل رسیدند و کبری  
از سوانح آنست که در وقتی که رایات جاه و جلال در سفر خراسان بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند بجزیه تقصیر سیاق حکومت کرمان  
از ایشان تخیر شده نامر خوشنجان استاجلو قورچی ترکمان شده در خاطر انور در سوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودی  
در سودای خاطرشان نقش پذیر کشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموما مورد خطاب و مواخذه گردانید خوشنجان  
حازم رستن کرمان بود که امر افشار رسیدند اگر چه حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربه اوزبک بطور آورده بودند  
وضوح یافت اما حضرت علی شاهی ظل آلی تجیه انظام امور پادشاهی تقصیر در آمدن طایفه افشار در همچنان در معرض عتاب و خطاب  
داشتند بالاخره در از امر دانی جنک اوزبک تقصیر ایشان را بخواه مقرون گردانید چون در آنسال الکازم ذکر بحسب خان شفت  
شده بود از سال آینده مجددا حکومت کرمان بایشان شفت شد و ایشان بشکرانه این عطیه عظمی مبنی بر رسم بکشتن قبول نموده  
المرام ردی توجه بکرب کرمان نهادند و از موقف غایت آنوجه بخواس ملازمان رکاب قدس که شفت سیاق خراسان کشیده بودند  
تقسیم رفت طوایف و القدر که ساها حکومت فارس کرده بودند بجزیه آنکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب کشته الکا  
مذکور از بنیاد خان و امراء ذوالقدر تغییر یافته حکومت شیراز بحسب خان مصاحب قاجار نامزد شده بود طایفه ذوالقدر پسند  
عفو تقصیر خود نموده قبل شده اند که اگر در این مرتبه تقصیر ایشان بربال محبت کشته شود و رتی و فتنی آنولایت بدستور در قبضه اقدار  
ایشان باشد برنج بعد سیاقی که واقع شود بدارکانات قیام نمایند حسب الاستعداد و القدر ان فی الحکله صورتی باقیه چون  
شیراز در آنسال بحسب خان شفت شده بود از سال آینده بدیشان رحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از کمال عمل نیامد زیرا که دست  
تقدیری بر جایار ملک در از گردند و باعث شکوه عجزه و رعایا شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بدسلوکی از حکومت فارس و کرمان  
مغزول دیگری از سوانح آنکه در بنال در دار السلطه قزوین مرض طاعون و وباشیوع یافته بیماری از مردم شهر بواسطه وضع  
رفتند و در وقتیکه موبک هایون در خراسان بود علت و بار روز بروز از دبا پذیرفته خلقی نامحدود در آن واقعه راه عدم میگذراند  
موقوفان آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی که کی عالمی بود که شمه از احوال آنجناب در صد صحیفه اول در ذکر سادات  
و علمای زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و الحقی مشارالیه سید علایشان و بزرگ متعالی مکان و حشر زاده مجتهد مغفور علی  
عبدالعالم بود در میان علماء عرب و عجم بطلاقت لسان و وضاحت بیان معروف در ولایت عجم کوسس اجتهاد شش مند آواره کشته  
در اصول و مشروعه مذهب حق مایه رسایل غراپرداخت و در زمان شاه جنت مکان که اردوی هایون منبع علماء و فضلاء عرب

# سال ششم جلوس شاه عباس اول

۳۱۰

او بیکه مضطرب شده قرار گرفته بر خود داده احوال و اقبال را پیش انداخته لشکر سبای قدم بودی مراجعت نهادند مصطفی خان  
از مصیقت دیوار بست بیرون آمده با اتفاق منتقامی دلاور آن افشار معرکه رزم و یکبار گرم کردند چون قول معرکه رسیده فیما بین  
حرب در پوست جماعت اوزبکجه را طاق متاومت آن لشکر جوار نبود در حمله اول شکست خورد و جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر گشته  
جانمده دیوان یکی که از عظامی اوزبکجه دیوان یکی سیم سلطان بود با چند نفر از بهادران متبر اسیر هر پنج نفر شدند معرکه  
از انقوام بیرون رفته اکثر اجتماع او عدم می نمود و چون آئینبر جماعت اوزبکجه که در قلعه تون بودند رسید پای قاتلان  
ستی پذیرفته تاب توقف نیاوردند و ارکان را خالی کرده راه سفر را پیوند و بعد از آنکه اوزبکجه مغرور گشته امر اعظام بفتح و  
اختصاص یافتند معلوم ایشان گردید که موبک خضر قرین شاهی مقرون بفتح و نصرت الکی از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی  
خان در تون و جابا توقف نموده امر افشار از راه ترشیر و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنه صفهان بشف پای کوس  
شهر یار کبیری شان مشرف شده جانمده دیوان یکی و گرفتاران را با اسیرهای قیلان بنظر انور رسانیدند جانمده بیک دیوان یکی  
برین بیک غلام خاصه شریفه سپرده نگاه داشتند از حال دیگران (مصرع) آنرا که خبر شد خبری باز نیامد  
در خلال این احوال سیم سلطان با برادران و خود اوزبکجه بر سر سلطان علی خلیفه شامورقه او را در قلعه درخس محاصره  
بود و تبیین انیقال بریل اجمال آنکه قبل از این نگاشته ملک کشته پرواز شده بود که سلطان علی خلیفه مضروب کشته بر خضرت  
بایون اعلی بجانب قاین رفت و علیقلی خان ولد امیر حمزه خان استاجلو حسب الحکم حاکم قاین بود از ضووت سپاه اوزبکجه  
بیرون آمده در قلعه جوار از اعمال قاین میسر و سلطان علی خلیفه چون با چند و در سید طایفه شامورقه از زمان قدیم آن سلسله در آنجا  
بسیار بودند بر سر او جمع شدند علیقلی خان آوازه وصول ایات جلالت طرف خراسان شنیده با آنکه اندک عارضه داشت آن  
در قلعه خور کند آشته گجاوه درآمده غریمت اردوی بایون داشت سلطان علی خلیفه و طبقه شامورقه بکوس حکومت قاین و اخذ از فغان  
سر راه برو گرفته در مقام محاربه درآمد بر عازمان استاجلو دفع ضال لازم آمده میانه هر دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و طبقه  
از جانب استاجلو وقوع یافت در این اثنا تفکیک بر گجاوه و علیقلی خان خورده او را مجروح ساخت و در آخر همان روز بر خیم تفکک ازیم  
گذشت بعد از فوت او سلطان علی خلیفه ملک خالی باقیه بر بند حکومت آنولایت نشت و درینال سیم سلطان لشکر بر خلیفه  
کشید چون او بر ضای اشرف اعلی بقلب بر آنولایت تسلط یافته بود مردم آنجا زیاده در مقام مدد و کسراهی او در نیامدند با جملة ارباب  
در عیت آنند و در قریب یکمیزان خرم جمع آورده بمقابل او شتافت در موضع درخس از اعمال قاین تلافی منیعین روی داده فیما  
بین حربی صعب اتفاق افتاد و سیم سلطان خضر یافت و قریب چهار صد پانصد نفر از قزلباشیه در جنگ قتل آمدند بقیه استیضای  
بست موضع درخس در آمد و جنگ کنان خود را بقلعه آنجا رسانیدند سیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار برد و شواشه  
بود که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ امر افشار و شکست ناجولی بهادر و قوزی سید را و شعیان برزاجا آنچه گذشت باور رسید  
باضطراب از پای قلعه درخس بر جاسته بخواف و باختر رفت سلطان علی خلیفه از مصیقت محاصره خلاصی یافته بجانب قاین رفیق کمال  
حال او در ذیل این قدر محل خود سمت نکارش خواهد یافت انشاء الله الاعز و قیام مستوعه که در عرض اینال منصبه  
ظهور رسیده از سوانج اینال آنست که شاهویر دیخان مستر ادخلو که در هنگام نزول در الارشاد اربیل و فرخان  
الله ویر دیخان روی از ایندولت یافته فرار نموده داخل سنور و رومیه شد پاشایان سمرقند در آغاز مصالحه تجویز نقص شراطین  
نموده در مقام امداد او شند و او از معاونت و میان با یوس کشته چاره بجز التجار با یه قهر بایون اعلی یافت و عریضه عمرت



## جلد دوم تیم تاریخ عالم آرای عباسی

( ۳۵۹ )

بسیاق مواخذ نموده چون مستحق انواع سیاست و عنوسبتند درین مرتبه بجهت تنبیه و آگاهی فراخور حال جرایم حواله نموده بانعام جسمی از ملازمان درگاه و قورچیان که در آمدن بسیاق بر آمدن سبقت گرفته محنت سفر و بسیاق کشیده اند و همنه که فی الجمله موجب تنبیه و آگاهی اجتماع بوده بعد البوم هرگاه جار و بسیاق واقع شود اگر بآن مستنبه نشد احدی از بسیاق تخلف نماید در مرتبه بعقوبات کوناگون گرفتار آیند نه بران حسب الامر الاعلی بعل آو دزد و اتحی بمعنی باجستان شد که هرگاه بسیاقی واقع میشد جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و او میقات از بیم مواخذ و سیاست پادشاهی با تعلل پیاده و سوار بی اخبار و وجود حکم احضار روی براه آورد سعی نموده که در رسیدن موکب ظفر قرین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفه اول در خلاصه اطوار بها یون اشعار بر آن شده نه قاعده در زمان دولت بها یون شاهی در میان لشکر استمرار دارد و از بیم سیاست و غضب پادشاهی احدی تخلف نمیتواند کرد و القصد بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدینجمله نامور فرموده خود حبیره با چند نفر از مذاب و مقربان و ملازمان خاصه در اسطبله صفهان شریف برده رستار از آن بلده جهت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند راقم حروف درینا سعادت خدمت این استان یافته در سنگ نشیان عظام نظام یافت چون ارباب ناصب در قزوین توقف آذره قهر حیرت الامر الاعلی در رکاب مقدس با صفهان رفته بمذات انشا بقیام داشت از آن تاریخ بعلمانی آنحضرت سرافرازد

**کفتار در محاربه امرای افشار لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر قرین**

**تبیین ملک متان**

در اول امینال که رایات حضرت آیات بعد از فتح کیلان بجانب خراسان در حرکت آمد و قورچیان با حضار عساکر مالک تعیین شده و لیجان و اسمعیل خان امرای کرمان را با عموم طایفه افشار اولایت حکم شده بود که از راه نیر و طبرستان خراسان در آمده بار دوی ظفر قرین بپایند و چون امرای مذکور با لشکر کرمان حسب فرمان قضا جریان روان گشته طبرستان رسیدند مصطفی بیگ گنگر و حاکم الامر الاعلی حاکم تون طبرستان و جماعت اوزبکیه بر آنحد و دستوری شده ولایت تون و قلعه انجارا متصرف شده بودند درینا که او را وصول موکب بها یون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بفرم استرداد ولایت تون بادویت و پنجاه نفر کابیش از غارت استاجلو و غیره ملازمان خود که بمکی مردم و لیسیر مردانه بودند از طبرستان بر سر تون رفت و شهر بند قلعه قوز از اوزبکیه گرفته قوزی میرزا که حاکم تون بود در ارک محاصره نمود محصوران ارکان کس بهرات فرستاده استمداد نمودند و میرقابا با کوهکاش حاکم بهرات و دین محمد سلطان خواهر سوزاده عبدالله خان مشهور به سیم سلطان موزاری میزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه بسر کردی ناجولی بها بدفع لشکر قزلباش و کوکمت امداد قوزی میرزا و محصوران قلع تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع و لیرو گردان بود و کوزا با مردم اندک با فوجی کثیر اوزبکیه محاربات عظیم نموده بود از خبر وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه بمقابله آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکر بازش در معرض تلفند در عالم سبکی از اسبان خود منسرو آمده مراکب احضار خود ساخته تیر و تفنگ شتر اجتماع از خود دور کرده پیاده روی بودی برآ

بناده و در آن روز بدین دستیره تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده با یک نام موضعی از مواضع تون رسید میان در آمده دیوار بت آموضع را پایه خود ساخت و اوزبکیه در بیرون منسرو آمده انباز جانین پسر استمداد امرای افشار و لشکر کرمان طبرستان از قریب مصطفی خان جنبه یافته عاجلا متعافا و روانه شدند در روز دوم که مصطفی خان در دیوار بت موضع ایستاد بودند آنموضع رسیدند چون سیاهی سپاه قزلباش که قریب شش هفت هزار نفر در میان آمده اند از دور نمایان شده جماعت

# سال ششم جلوس شاه عباس اول

از عیان و سبزو از نیر راه فرار پیش گرفتند و چون بده اسفراين مضرب سادات اقبال گشتاته و بر دی خان را با فوجی از (۲۰۸) غلامان بر سر نیا بورد دستا ند حکم نیا بورد طبعه شکر قربا بش دید و میان ثبات قرارش تزلزل گشت و طاقت توقف و طوع داری نیا بورد از سرش بیرون رفتاته و در دینان و غلامان داخل قلعه نیا بورد شد و فرود ری بخدمت اشرف گشت و در دوی کیهان پوی قریب بگاه در انک اسفراين بوقف فرموده حکومت نیا بورد بر دیش محمد خان و طوک در زمان نواب سکنه حاکم آنجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تقویض یافت بصد نفر تفنگچی قدر اند از اصفهانی را بر سر کردی میر قاجار باشی تنگیان اصفهانی در آن قلعه که استند و الکامی اسفراين محمد سلطان و له بابا ایاس بیات شفقت شده ا ملاک و رقبات سله ایسان و جمیع ریش سفیدان و اعیان ایل و الوسات در از اقل در غاراتی که یافته بودند بیورغال و مسلمی ایشان رحمت شد حکومت سبز و از محمد سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان مختار کچینی مفتوح گردیده بر سایر محال که بقصر در آمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از باب مالی و اعیان و لایات مذکوره آثار و تحویلی بظهور آمده بود بجات و سیور خالات از اقران امتیاز بخشیده بخلع گردانید و نواز شات از جند سرافراز شد و در ایات نصرت آیات بغیر و زی و اقبال از اسفراين کوچ فرموده از راه جهان از عیان تا سلطان مبدائی که قریب برادگان مشهد مقدس است تشریف برده در آنجن دکشاخیام نصرت افرختند و از تقریر چند نفر از بیکه که در آن موضع بدست ملازمان کجلی خان بیکه گرفتار شده بودند چینی معلوم شد که بجا اوز بیکه که در د لایات مذکوره بودند در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف قلعه داری داده اند چون فصل پاییز بانتهار رسید طبعه خود قیامت نیب سرمانمایان شده بود و بجه عبور و مرور اوز بیکه خرابی بولایت اه یافته ذخیره هیچ محل نماده بود و عساکر مضور تنقیص میکشیدند و در آن رستان بجا صره مشهد مقدس و اخن موجب پیشانی سپاه میشد و نیز آن بقعه شریف ادار الحرب ساختن و توب و تفنگ بجانب شهر که در وضع مطهر حضرت امام بهام ثامن صنامن است هر چند طرف بر بل باشد انداختن کرده طبع اشرف اصلی بود و چه محفل بود که در هنگام سختی و خطر از اوز بیکه مضرب بسیار سکنه آن بده شریف سید چون از دیوان تغیر یافته مایشاد بر کاریر امیعا دی مقرر است حصول این مطلب با تقضای قضا و میعاد قدر و العاده و بصلحت وقت و رفاه بیت پاه غرم مراجعت بجانب عراق حسنه فرموده از سلطان میدانی کوچ کردند و آذوقه که در اردو هر کس داشت بجه ذخیره قلع نیا بورد بر دیش محمد خان تسلیم شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل قباب موبک نصرت قرین بغیر و زی و اقبال از عراق طالع شد ساعت سحر در دار استلطنه قزوین نزل جلال دست داد در این سفر خیر اثر از امر اکیان کبا جلال الدین محمد یحیی ساکن طریق فرار گشته سایر کیلانیان اندکی از انجیل بخت زده گردیدند تا غایت شهر باری از آن اغراض منسوخ شده ظاهر ایشانرا نواز شات حسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت سیاق میر عباس و طالشه کولی و در قاضی نصرت انصاف قیام هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما کبا جلال الدین محمد را حبل و انگیر و پمانه جانش بر برگشته مقیم مطبوره خاک گردید و در نبال امیر الامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بمسیر نادخان تقویض یافت نام تمام حسروی و کلی آنولایت بقبضه افتد و سر بجه اختیار او نهاده روانه دارالارشا و اردیل گردانیدند و اعتماد الله حاتم بیکه اباقوری باشی و از بابا صاحب مقرر فرمودند که در دار استلطنه قزوین صلاح حال لشکر پر و اخته حلوذ و مر سوت و مقرریات ایشانرا انتخاب دهند و مستتر شد که تحقیق و بیروی طوایف قربا بش و ایل و او یا قات سپاهی نموده هر کس از ملازم موجب خوار و غیر آن ظاهر شود که اسب سواری و استطاعت سیاق داشته باشد و از سیاق خراسان تخلف کرده بیا مقیم

شستن شاه عباس  
خراسان و در و در  
من و در و در  
نقطه است  
فرا کردن کبا جلال  
الذین محمد از امر  
کیلان  
خفت



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۵۷)

ایجاب مقرر شد نور محمد خان و تصرف نمودن مرو و ارجون عبور نموده مجد و مرو آمد نور محمد خان سفارت و بعضی کرده ازینجا  
تعلق که بنا و درون داشت قبل از آنکه مطلب و بسی عبد الله خان بجهول انجامد و در پیش کرده بود تصرف کاشکان عبد الله خان  
داد و او در استحکام داده یکد و منزل پیش آمد در این اثنا آوازه توجه را یات هایون شاهی برسد و از طرف خوارزم  
خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت عالی شاهی ظل الهی دوستی میورد و غربت این طرف دارد عبد الله خان که مطلب خود را با  
بفضل آورده و لایت مرو و تصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته نور محمد خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه مشغول شویم  
بجمله که مدت محاصره بماند اگه و این است پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعینم محاربه اینجا باز و طرف در حرکت آید  
و با بستن و محاربه ایشان نباید ایم در حال ارامت که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر با بستن تمام آمده و در  
کوفه توسپا یریم نور محمد خان را با منین شتی داد و بل رحیل کوفه متوجه بخارا شد عبد المؤمن خان غمگین نور محمد خان کرده بود  
و او مستعجله بریخت از اردوی عبد الله خان جدا شده و با یور آمد عبد المؤمن خان از پدرش جدا شده و از راه قراپاتی  
بخراسان آمد و شنید که موکب هایون شاهی ظل الهی در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رفته مختصری آداب  
نوشته مصحوب پیاده مجبوری فرستاده بود و اصل کلام آنکه میان پادشاهان یا صلیحیت یا جنگ و ما بر دوش را آما ده ایم اگر آنحضرت  
رضا بمصالحه داشته باشند خراسان را بماند که آشته براق روند و بنوعی که در ازمنه سابقه میان پادشاه ترکان پادشاه عراق  
و آذربایجان و سلطان حسین میرزا باقیه پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر از  
حرب ازین پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدا ایتالی است و کمی و زیادتی شکر را دخی نیست چون خبر آمدن عبد  
المؤمن خان بولایت نیشابور بسیع هایون رسید قبل از ورود در قلعه مذکور از چمن بطام کوچ منبر نموده از راه حنک و مغردجا  
روانه شدند در آنجا رفته مذکور مطبوعه هایون در آمد جواب آن با لقا بشایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستاده مضمون  
آنکه ما بطف الهی و ایتیم و بر سر خراسان که ملک موروث صد ساله این دو دمان است بقدر طاقت و توان تلاش می نمایم و در  
از آن نمیداریم و مصاحبه سلطان حسین میرزا که از سلاطین چغتایی است و حسن پادشاه که از پادشاه ترکان است با و شما بستی  
مذارد اگر بقاعده که می آید سکن قراسطان و از بک والی بلخ و شاه حجت مکان صلیحین آشیان جدا میگردانیم و صلح واقع  
شده بود صلح می نمایند که دست از خراسان باز داشته بخوبان با سپارند و نیز صلح می نمایم و الا جنگ را آما ده ایم و از آن  
با کمال اشتیاق بهین آرزو بدین ولایت آمده ایم در هر جا اختیار می نمایند قاتی فریقین دست داده آنچه در کمن غیب باشد بمضه طو  
آید مکتوب مذکور را فرستاده معاقب کوچ منبر نموده چون بجا جرم رسید مذکور دیگر از جانب عبد المؤمن خان آمده مکتوب دیگر  
آورد که با مکتوب اول اصلا بنی نداشت در مضامین کمال تناقض بود از جلد و عنوان مکتوب بود که (مصراع) بآل  
علی هر که در افاق و بر فساد و حاصل مضمون کتاب آنکه ما با بر صلیحی بجانب جام فرستیم ایشان نیز بد آنجا آیند که در آنجا طاقت  
واقع شود و بعد از ورود این مکتوب متشخص شد که در جام نیز توقف نمود بجانب بلخ رفت در خلال اینحال سادات پره و عیان میان  
بزر و ارتفاق نموده از روی جناس و دو تنوایی قواید اش بهادر از بک را که از جانب عبد المؤمن خان در میان بود گرفته قبل  
رسانیده سردار بدرگاه جهان پناه آورده غایت حسروانه شامل حال ایشان گردیده و بیور غالات و تفقدات شایسته  
سرفراز شده حاکم جاجرم نیز از وصول موکب فخر قرین ولایت انداخته رفت و از خطبه را یات جهانگشای شاهی  
آوازه و در موکب نصف و اقبال شایسته ای تزلزل در احوال حکام و بکیت پدید آمده حکام سفر این دشمن و جوبه و جهان

نور محمد خان  
عبد الله خان

شیرین خان  
حاکم خوارزم

## سال ششم جلوس شاه عباس اول

و صبه زاده آنحضرت بولایت روم رنذر عایت حق نسبت ملاحظه ناموس بر دوطرف کرده عیان از راه دریا کنایه پیرمرد (عده ۳۰)  
از طریق غیر معمول بهرام برده از آنجا بخدمت اشرف آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان بایوس  
شده مجال توقف نیافته اتفاق محمد امین خان پیر جمشید خان که او نیز دست زاده شاه جنت مکان بوده از نزاع برادر و فتنه  
آشوب دم بپس نزد او آمده بود و در آن شهر و آن شد حضرت علی شاهی ظل الهی بنفس بایون اراده سیر کلبان فرموده از راه  
دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهاد خان نیز بعد از شکست لکر کلبان بلاحیجان رفت امیر کلبان چون از رفیق خان احمد و توجه کوب  
ببایون خبر یافتند بکمی روی ارادت بآستان سدر نشان آورده در لاهیجان بفرمای بوس شرف شدند و بندگان حضرت عتی  
تالیف قلوب کلبانیان با امیر کلبان بنظر اتفاقی عطف نگریسته بکلی را شمول الطاف و احسان گردانیده بخلع فاخره سرافرازی  
بخشیدند و کبار فریدون را بازاری خدمت آوردن شاهزاده بنزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند و از عیان لشکر کلبان جمعی که  
قابلیت طایفه بایون داشتند بخدمت در آورده بواجب مرسوم مشهور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره نظام دادند و بای  
متجده و لیام که همیشه آمدن و فروسیاق ایشان از صبح تا شام بوده حالت بیرون آمدن از محل و صف نام خود ندارند با بطوع و  
الترغبه عیشتی اختیار نمودند و رایات نصرت آفات چدر و زرد لاهیجان توقف نموده مطالب مدعیات کلبانیان را بر حسب مردم  
انجام داده معافیات سادات و علمای و زمامداریان و متولیان فرارات را با محض بقرون ساختند و الکای لاهیجان و امیران  
کلبان بمید قلی خان شاه شوق شده وزارت کلبان بخواججه سید کلبانی تفویض یافت و الکای کشته نشا میر عباس شفق شده  
سپاه لاری لاهیجان بپاکه کولی محبت شد و در پیش سفیدی گل کلبان بکجا فرسید و ن که مرد صادق القول راست گفتار و خیرای  
بود و تعلق گرفت الکای در دیلمان را بکجا جلال الدین محمد دادند در آنکوه بولی سلطان صوفی محبت شده بر سایر مجال حاکم و دارندگان  
قرنباش کاشته معاودت بفرساختن فرمودند علیجان بکومت کلبان بپس سرافراز کشته بکیر از تومان همه ساله بر سیل مشکین قتل نمود  
الکای فخرال را که از توابع آذربایجان و بولایت لکر پیوسته در آنجا خدمت امیر به سیادش با رعایت فرمودند بعد از فراغ

فتن شاه عباس  
سیدان

از مقامات کلبان عیان غایت بصوب خراسان معطوف شدند  
ذکر توجه رایات فیروزی آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر خیر اثر کرد  
و ادو بیان بعضی حالات او بکینه

در این سال حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار بکینه از سران معتم کلبان روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که طوایف  
قرنباش از اطراف و جوانب بفرم سیاق خراسان بار و وی کلبان پوی آمده در سپهر بظام بمسکین ظفر فرجام علی که دند از راه  
و اعیان کلبان میر عباس و طالشه کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در این سفر خیر اثر داشتند و کوب بایون جنتیار نمودند  
رایات نصرت آیات از راه سیلا قلات لار و سنیر و زکوه در حرکت آمده چمن بظام مضرب سادات اقبال گشت و قریب بگاه  
در آنجا که اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد در نهال میانه نور محمد خان بن ابوالفتح خان والی مردشایان و حاجی  
محمد خان پادشاه خوارزم که بایکدگر قریب قریبه دارند کلفت و نزاع پدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و باغادر را  
از تصرف نور محمد خان بیرون آورده بمحمدان سپرده بود و چون نور محمد خان باب مقاومت و انداختن التجار بکینه خان  
برده با و توکل جنت و از او التماس نمود که هرگاه درون نسا را از تصرف حاجی خان بیرون آورده با و سپارد و الکای  
مرد که بچار و بنجار قریب است پیش او باشد و عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مردداشت این معنی فوزی عظیم دانسته بفرم



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۵۵)

ناصر اب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز عایت صلح رسم در ابطله او با این دودمان منظور نظر مکت اثر بود و چون جسود  
ظهور و در بر سر او رخت شده بود منشور عایت از موقوف سلطنت باسم خان احمد عشره اصداد ریافت که محبت والا توجه فرامان  
مصرف است و تحمل است که دو سال توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قربت قریب که فیما بین واقع است و حقوق تربیت این  
دودمان مقتضی آن بود که از آنجناب انواع مدد و موافقت بمقتضای ظهور آمد و با والد ماجد بزرگوارم و مستبان آیند دودمان که در قرون  
میمانند لوازم کیدلی و مهربانی و قیام یابد و ما را کمال اعتماد بجانب او بود هرگاه او اظهار موافقت مخلفان رویت نماید و خواه  
که این ولایت بدست ایشان در آید از چگونگی این توان بود بهر حال چون اینجرا نشان یا قریب مع دور و نزدیک رسید مناسب است  
که بتدارک یافت کتبه بر حصار خود و مروت شایان کرده بغیر عقبه بوسیله هر اسیر از کدو و مجده موافقت او با این دودمان بیع  
رومیان رسد و اگر خاطر او در اینوقت بآید نفع از این بزرگوار چون براق خراسان در پیش است والد عشره زند خود را که باین سلسله  
منوبت بابرادر خواجه حسام الدین که بر دهم رقبه برسم استغناء بخدمت اشرف فرستند که ما نیز بجهت رعایت حرمت و از تعصبات  
او انحصار فرماییم و ایشان را امور و لطاف شایان گردانیده باز گردانیم و آمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد  
فرهاد خان از استار و طوالتش که نشسته در کمر امیر سپادش و در قرون علیان با متجده آن ولایت بدو ملحق گردیدند و منشور محبت این که بایم  
خان احمد صادر شده بود از سال داشتند خان احمد که کوشش بخی نویسنده اشت صلا آن کلیات را بیع رضاشنود و بنوعی جوش  
و خوفناک شده بود که نه روی آمدن ذی استادن داشت بین الجهور چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم حمارتی داشته و زیاده  
طالع خود نظر انداخته خاطر نشان او شده که در پنهان ملک او بدیکر آن مستقل گشته او را از ملک موروث جلا دست میدهند و طاهر  
بدان شهر داده بود که کشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندگار روم رود و اصل کیلان با قطع نوعی خواهان  
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بودند که خان احمد که کمون خاطر خود را بطور نیتوانست آورد و دغدغه آن داشت که مبادا امر اکیلان  
اورد بر قن خدمت اشرف جبر نمایند بجهت ظاهر فرار عرب و لشکر کشی داده شروع در سپه آرائی کرده امیر عباس نشسته نشانی را  
که از طبقه حیک و امر بزرگ کیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طالشه کولی سپهسالار لاهیجان  
سردار لشکر کرده بامیت هزار سوار و پیاده فراهم آورد و بقابل عا که منصوره فرستاد هر دو فریق بجای رسیدند و آمده بود  
یکدیگر صف آر گشتند خان احمد بعد از رفتن لشکر بیان از نفوذ و جواهر و اسباب خراین و طلا آلات و نقره آلات آنچه دست  
گفتش آن میر رسید فراهم آورده بجانب لنگر و در و دره سپه فرستاد که در کشتی نهاده نهادند و فرستاد و بخدمت حرم راهب  
کیا فریدون که از امرای معتبر کیلان و درگاه سپهسالار حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاده و خود مستقر بود که از پرده غیب چه  
صورت روی نماید فرستاد خان یکدیگر و روز در کنار سفید رود نشسته تحقیق که از باکره که از می که مناسب جوهر لشکر باشد جنبه  
نموده لشکر یا نه ابجور امر نمود امر اکیلان چون مشاهد ایحال نمودند مستعدا گشته از جانبین جنگ در پیوست از دو تفنگ  
تفنگیان خاصه پادشاهی محفل و بیشه تاریک گشت امر اکیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر  
فرز باشد و کثرت تفنگیان و ضعف و سستی جوهر کیم را مشاهده نموده و دستان از کار باز ماند امیر عباس که سردار لشکر و  
اعتقاد سپاه بود غان از حرب پیچیده طالشه کولی و دیگران نیز شکست خورده راء اندام پیوندند و چون خبر انزام لشکر  
بخان احمد رسید با معذوری از خدمتکاران سوار شده بخار در یار رفت و کیا فریدون را مقرر نمود که حرم محترم  
او را با حبشیه اش بخار در یا آورد که کشتی رفته روانه شیروان گردند کیا فریدون لایق مذانت و حبشیه شایسته گمان

کتابت فرمایند خان  
کتابت فرمایند خان  
کتابت فرمایند خان  
کتابت فرمایند خان

## سال ششم جلوس شاه عباس اول

اعلیٰ حاکم دیگر جهت آن ولایت تعیین نموده مقامات آن پس مدح المرام نظام یافت از سوانح این سال حجت کمال دین نیکو فرشتا (۴۴۳ هـ)  
 بر سر خان احمد و تصرف درآمدن الکاکیلان بیهوش است که با آنکه غریب بپایون بهشت خراسان بقیم یافته یکی بهت والا منت صرف  
 امضای آن غریب بودی اختیار این واقعه روی داد و ذکر فتح مملکت کیلان بوقیست بر و در کار عالمیان  
 بر مرد پیمان خسار و نسیب حوادث و زکار و محسبه کاران طوارق بل و نهار ظاهر و آشکار است که تا آخر تحت صا جبهه دلتی  
 در اوج اقبال صاعد و در کل احوال پاهد باشد هر چند در امور دنیا غفلت و رزیده خطا کار باشد بخت سعادت یار و مددگار  
 خطای او مقصود و بصواب افتد و هرگاه اختراقاتش بخصیض و بال افتد اعمال و افلاش که در نزد عقلای دهر صواب نماید خطا  
 نتیجه دهد (شعر) چو سیر شود در دراز کار همه آن کند کش نیاید بکار مقصود اقبال صورت  
 احوال خان احمد کیلانی است که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و حسد مندی و تشویشات و زکار که از لطف بکسرت و  
 زمانه قدر ارباب و رسیده بود قدر جهان و تربیت نواب سکندر نشان فراغت و عافیت گوشه امن آباد کیلان ندانسته خواست که  
 بایند و دمان ولایت نشان بخل و طاری پیش آمده از سلک مستقیم صدق و تقار و حسن کردار انحراف جوید و این متاع کاسه  
 بازار ارادت و اخلاص بس نارسا است (مصرع) صدق پیش آور که اینجا هر چه آرد آن برند سابقا قوم ملک  
 بیان کردید که خاطر اشرف از اطوار نامیخار خان احمد و سلوک ناپسند که در حایت اماره عاصی بظهور آمد بخار آلود بود و عایش نعل  
 شامانه و اغراض پادشاه شاعر خود ساخته در مقام مکافات نیشند و در این اوقات و سه ممتد ظاهر شد که موجب زیادت  
 که دورت خاطر بپایون گردید اول آنکه در وقتی که اماره عاصی بخیلان رفته و ظل حایت او مایه کی گرفته بود و خان احمد چشم از رضا  
 جونی خاطر بپایون پوشیده در مقام رعایت ایشان در آمده بود و از جاده جنلاص منحرف گشته و حاجه حسام الدین وکیل خود را از  
 راه شیروان بستانبول نزد خواندگار روم فرستاده بود و تسل حبه عرض نموده بود که ولایت کیلان ملک موروثی من است و  
 بطیب نفس پیش دودمان آل عثمان میسایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه از راه بلایجان فرستند قطع لایحی از  
 بتصرف ایشان میدهم و از آنجا بقزوین اندک راهی است و شیخ عراق بهولت دست میدهد و بعد از آنکه این خبر بسمع بپایون رسید  
 موجب استعجاب گشت کی از مجسمیان بزم اقدس حسب الاشاره بپایون با و اعلام نمودند که بسوء و خطای خود قایل گشته اند  
 که دود خود را بانیمنند و اظهار میکرد که از خوف خشیت پادشاهانه و مظنه بی اتفاقی چنین خطائی از من صادر شده کنجایش غم  
 اغراض داشت و از طریق راستی عدول نموده و انکار مینمود و گفته بود که حاجه حسام الدین از من رخصت گشته و معطه نموده و من  
 او را بروم نفرستاده ام و خبری ندارم در این اوقات که معاند صلح بار و ریه نقا و یافت کس معتمد از استنبول سید حقیق  
 حاجه حسام الدین و برودن حریفه خان احمد چنانچه مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف از این کفران نعمت بغایت آزرده گشته  
 شعله غضب بوقی زبانه کشید که بخریق و قلع سلسله او انظافا میندیرفت و مکرر ظاهر شد که با منتبان این دودمان بخل  
 و نزدیر سلوک میساید در تنبیه و تادیب او زیاده از این تجاوز و ورزیدن کنجایش داشت حضرت اعلیٰ شاهی ظل الهی کو شمال او  
 واجب دانسته قرب جوار مملکت را از دشمن غافل برداختن اتم و اولی شمرند و از اردیل خسرو دمان و دود انقار جان  
 برادرش اباشکرهای آذربایجان و طواش از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف با میره سیاه  
 حاکم گکر و علیخان حاکم کیلان بیهوش در گشت که بمسکد خسرو دمان غنی گشته مراغت و برای او بطور آورند و موکیان  
 بدار سلطه قزوین جو نمود و جمشید یک غلام خاصه شیرینه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیمان فرستادند با این غلام





سال پنجم جلوس شاه عباس اول

نمیدیدند درین فکر و اندیشه بود که خبر کسیران که بر طرف فرستاده بودند آمد و خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان با بلغار بمشدد (۳۰۲) رسیده و سرعت برق و باد میاید نزل در میان لشکر قزلباش اقامه فرموده و خان چون از جانب حضرت اعلی بجیک عبدالمؤمن خان با مؤمنان مجاریه و خلاف امر شرف گیری نموده هر یک از امرای خراسان را با کلاه خود فرستاد که در حراست قلعه کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید بمطام آمده حقیقت معروض داشت و خبر اشاره علیه شاهی از آنجا بفرقین بزرگت و عبدالمؤمن خان در همان دور و زنجالی نیشابور رسیده و قزلباش را فوری بمشیر ثمر دزیر که با بلغار آمده زیاده مرد می با او بودند بعد از چند روز که اجتماع عساکر از بکیه دست داشت لشکر بر سر ایل بیت که در حد و نیشابور و بلوک معدن قامت داشتند فرستاد و در پیش سفیدان بایست صلاح حال خود در طاعت و انقیاد عبدالمؤمن خان دیده اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عظامی آفوم در اردکان بخدمت عبدالمؤمن خان رفتند و او که از آنجا عتینه دیرینه داشت و در سال گذشته جمعی کثیر از او بکیه قتل آورده بودند قتل ایشان فرمان داد محمود سلطان و لد بابا ابی سید اکثر عظامی طایفه بایست در آنجا بقتل رسیده بقیه آتشف غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان در کاه جهان پناه آمده و در کاب خفرا تاسیب بود القصد عبدالمؤمن خان در امینال که بهت متخیر سایر محال خراسان بسته بالشکر پر خاشجوی بر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود ابو مسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اگر او غیره که در آنجا جمع آمده بودند بخطر و حراست قلعه و استحکام برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری میگوشتند و عبدالمؤمن خان در متخیر حصار اسفراین سعی بسیار نمود و توپها نصب کرد و چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانجا کرده و در یورش جمعی کثیر از بهادران از بکیه مقتول گشته خندق قلعه را از اجساد قتلان انباشته گردید چنانچه موازی چهار هزار کس از او بکیه در جنگ آفتلده نابود شده بودند و در هر مرتبه عبدالمؤمن خان اشعله غضب افروخته و میکشت و بیشتر از پیشتر مبالغه در فتح و فتح قلعه مینمود و چون حضرت اعلی را از مشاغل ضروری که مرقوم مسلم و قایم نگار شد چند روزی فرصت رفق خراسان یافتند بعد از آنکه این مہام که اندیشه استخلاص محصوران قلعه اسفراین داشتند خبر متخیر آن رسید مجمل بعد از چهار ماه که ابو سلیمان با دو خود نموده قلعه را نگاه داشت کار بر محصوران تنگ شده و در یورش اخیر که طاقت و توان در ایشان نمانده بود از بکیه بر بروج عروج نموده بر قلعه مستولی گشتند و دست قتل و غارت بر آورده و بستمقنی ابقانیکر مذابو مسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده و روز جنگ کردند و تا بر در کش و کلولد و باروت با خویش اشتداد احدی از بهادران از بکیه را اجرات نمود که بر آن برج طغریا بد بعد از آنکه آواز تنگ قطع یافته بغیر سیر از رفق باز ماند از بکیه دانستند که دیگر حالت محاربه ندارند و بجم نموده بروج را گرفتند و آن شیر مردان متاع که انما بجان را در رسته بازار اخلاص و غیرت مردانگی بمعرض بیع در آورده و با بر آن و تیغ خون فشان با از بکیه دست گریبان شدند و مردان و وار شربت ناگوار ملک چشیدند و کل قباد کلر که از جمله محصوران و کوفاران آن برج بود و یکی از بجهادران از بکیه که در ایشان شناخته مردانگی او جفا آمده و در احراست نموده صحیح و سالم شبانه اردوی از بکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت خفته مذکور را بنوعی که مرقوم گشت بنده بمتسری نمود و العہدہ علی الراوی چون حضرت اعلی با ابو مسلم خان بجهت بیاد بی که در جنگ سوسند شیز از او صد و ریافته بود زیاده تا سنی بر قتل او نخوردند و عبدالمؤمن خان بعد از متخیر اسفراین بلده سبزو دار و فریمان و جاجرم و ثغان و جورد و آن حدود را محیط صبط در آورد و حکام کاشی بجان بی با کشت و چون چهل سال بود و در آن زمان در رفق خراسان بجهت خرابی ولایت و فساد آذوقه و اثری مرتب نمیداد که کسی آرا

شکر شدن عظمای عجب  
 بیات با بر عجب  
 المومنین  
 نخبه عبد المومنین  
 قلعه اسفندین او  
 شکر شدن ابو مسلم



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۰۱)

و انقیاد میقم بوده باشد چون طبقه الوار و دودمان عجایب آن را که کور از قدیم ایم الزمان شیعه دوستدار اهل بیت حضرت اعلی از اعمال سابق او اغراض نموده در مقام اتفاقات شدند و مقصود بیک نظر تجربه نسبت خاطر و طبع ایشان قبضه مشارایه برستان رفته و از انواع نوازشات با نه خصاص داد و مراجعت نمود و از مایه های نیربسته های باقیهای سر بلند می یافت  
 ذکر رفق و سرمد و خان بکر اسان و بازگشتن او و آمدن عبد المؤمن خان بکر اسان و دیگر  
 قلعه اسفراین و بعضی محال باراده ملک و ذوالبحلال

چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با ایندودمان دوستی و اتحاد و رزیده در زمان شاه جغتو کمان محمد قلی سلطان این برگاه جهان پناه فرستاده بود و بین الجانین مراد آمد شد مرعی بود در سید و سال که عبد الله خان پادشاه ماوراءالنهر عبد المؤمن خان پسر او که منجیر ولایت خراسان بسته تا مشد و نیشابور چنانچه مفصلاً در قضایای هر سال مرقوم ملک بیان کشت بقصر آوردند حاجی محمد خان اظهار حسنلاص و تجوید دوستی قدیم نموده مکرراً لایحان برگاه والا فرستاده و از بیطرف نیز محمد قلی بیک عسکر کوبیا بیکری نزد مشارایه رفته بود در بنو لاکتبات از جانب او رسید که اگر بی از امرای ما در ابافوجی از عساکر طغرل خان بخراسان فرستند و نخواهند که به اتفاق او در دفع شتر عادی کوشیم چه برگاه خراسان بقصر انطباق قرار گیرد و طبع در و لا او کج و خوارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد و له اول این سال ای جهان آرا بدین معنی کشت که بنفش شریف در دار السلطه قزوین توقف فرموده بتمام مقام صبر و رزیدین دولت پرورند و سرمد و خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بخراسان فرستند در اول نوروز و سیر و زساعت بعد خستیا فرموده و او را روانه نمودند محمد یحییان تخان که مرد روزگار و دیگواران بود با اسلحس خان جردار و جمعی از امرای بر فاق و ما مور کشتن برین مطاع با نسیم امرای خراسان عتصیه دریافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صوابید او در نگذرند و مشارایه بخار شس فرمودند که اگر عبد الله خان و عبد المؤمن خان بنفش خود بخراسان آیند چون امرایا پادشاه مقابل نمودن رسم آیین نموده و نیت عنان از جنت پیچیده بر کنار نشیند و حقیقت عرض نماید و الا در سر و محالی که بقصر او بیکه در آمده و حراست محالی که در تصرف و لایسی دولت قاهره است به آنچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد بیع بطور آورند و سرمد و خان حبس فرمان بایون بر و انه مقصد گردید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بر از آمدن خود خبر داد و بچشم مطام رسید حاجی محمد خان تجربه نزاعی که میان او و نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بن بن محمد خان بر سر و با عباد بود و آنکه آمده بود از آمدن سرمد و خان خبر یافته بخواهی بطام آمد و فرما در مکان مناسب خیمه و سرمد و خان را فراخته و با ب صفت پادشاهانه مرتب و حیاط ساخته یکد و سرخ استقبال کرد و بین الجانین ملاقات واقع شده منزل سرمد و خان فرود آمد و بعد از ضیافت و تواضعات بر می تخت و با یکد را ایند و با ملازمان این آستان تجوید عهد و پیمان کرد که در دفع شتر عبد الله خان پسر محمد و معاون یکد یکد بوده باشند و از یکد یکد جدا شده هر یکت بار دومی خود بازگشتند و فرما در خان کوچ کرد و در بطرف نیشابور آورد و ابوالحسن چادشلو برادر حسن خان قورچی سیه و کان حاکم اسفراین بود و امرای بیت و غیره که در آنجا بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور محاصره نمودند و از آمدن فرما در خان اتفاق حاجی محمد خان با ابوبلیغ رسید عبد المؤمن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصا و شادمان و اند خود و شبرخان بخراسان آمد و آوازه انداخت که عبد الله خان نیز با لشکر ما و راءالنهر و ترکستان بخوارزم رفت حاجی محمد خان انجیر شنید بجانب خوارزم بازگشت و فرما در خان خبر آمدن عبد المؤمن خان شنیده مترو د خاطر کرد و دید و با امراد ریش سفیدان که همراه بودند کنکاش نموده بعضی صلاح در جنت دید و بعضی دیگر از عقل و ریش سفیدان کار آنرا نود و مصلحتی در

ملاقات حاجی محمد خان  
 پادشاه خوارزم  
 با ابوالحسن  
 چادشلو

# سال پنجم جلوس شاه عباس اول

و مشارایه شکسته و مخدول خود را بقلعه رسانید و دستور قلعه سندان را قایم کرده از بیرون آمدن قاعه مجوزید (۳۵۵)  
 رای جان آر ابد ان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار حلاص و کجیختی و ذمات و پشیمانی از ناصیه او شش  
 هوید باشد بقدر قابلیت و اخلاص شفقت یابد و اگر بدستور و دودخوت در دماغش جای داشته باشد و آثار تر و بطور  
 رساند بجزا و سزا خواهد رسید حنجان چاوشلو قورچی تبر و کمان را بدین خدمت نامزد فرموده فرستادند او تو بهم نموده  
 حنجان در نهانیا بد چون شعله سندان قلعه است بر فراز کوه رسیده واقع شده از غایت رفعت و بلندی با فکات لافلا  
 دعوی مساوات مینماید ساکنان بر بوج رفیعش با سکنه صوامع ملکوت و ساز و با سببان شب ننده ارش با متخطان  
 قلعه سپهر هم آوازند و همانا مضمون این بیت که (بیت) ز سنگ انداز او سنگی که جستی پس از ستونی سر کویان  
 شکستی ما صدق گفت قلعه رفیع بنیاد است دامن آنگوه بلند و قلعه بلند ماند میشه و چکل است که گیر آه میشد ارد و حتی  
 آن طرف بماند که عبور یک نفر پیاده از آنجا بغایت دشوار است امر در حد و قلعه جایی که مناسب قامت بود و زو  
 نموده راه آمد و شد مسدود ساخته الکادر امتصرف شدند و مردم طو اش اظهار دو تنخواهی کرده نزد امر آید و بخدمت  
 مرخوعه قیام مینمودند امیر حمزه خان از خود سیری و زیاده رویها نامدم گشته عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف فرستاد  
 عرض کرد که چون میانه اولاد حسام بیک قرا مانو که الحال حاکم با استقلال آذربایجان اند و دمان با عباد و نزاع واقع و  
 خونها ریخته شده و ایشان در مقام استقام اند به آنجه بیرون میشوند آنم آمد التماس دارم که یکی از امرای شایسته  
 که قلعه را با وسایر مردم در خدمت زیارت حضرات عالیات ارزانی دارند که بدین سعادت عظمی استعاده یافته بدرگاه  
 آیم این سؤل درجه قبول یافته حنجان شالو حاکم فرم فرستادند و چون او پای قلعه رسید جبهه اطمینان قلب مشارایه  
 و انفقار خان و جماعت قرا مانو را از پای قلعه کوچانید امیر حمزه جان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمد و پسران  
 خود را بغلامی اشرف فرستاده خود با نسا و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حنجان قلعه را حسب فرمان قضا  
 جریان بدو انفقار خان سپرده بدرگاه معالی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عبات عالیات بشیروان عود نمود  
 از خوف بیم اولاد حسام بیک که در ازمنه سابقه بیاند امیها بیکد گیر کرده بودند جرات آمدن با نیطرف نموده در شیروان  
 در میانه رومیته توقف نمود آنرا لاکریمی از صوفیان طو اش رفیق و محبت آنکه در میانه مخالفان رومیته توقف نموده با  
 ایشان همراز و مسار گشته بود بوقت فرصت کردن در از از سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه  
 والا آورد اما بندگان حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات سابقه و ارادت و اخلاص قدیم آن سلسله سپهران و درانود  
 شفقت ساخته در سلک غلامان درگاه منخرط ساختند القصة بعد از وقوع این حالات حنجان چاوشلو را حکم شد که باقی  
 بظام آقا ترکان دار و عده دستر خانه بمایون که مرد ریش سفید بار اسی و پوشش کاروان بود جهت تعیین سنو سر حد دریا  
 بودند و ایشان بر حسب فرمان بد انصوب نده با تقاضا خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواند کار روم بدین امر مأمور  
 شده بود تعیین سنو سر حد بطریق که مقتضی وقت بود نموده آن خدمت اکامالین بنی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند در  
 سال شاه بویردین خان عباسی ولد محمدی خان حاکم لکوک چک که در پنجاه سال دم از استقلال نزد بسیاری از ایل و اوسا  
 و احشامات قزو و علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را از انما بجان و دم میسر و دیولا که میانه قزلباش و درو  
 صلح شد او کس بدرگاه معالی فرستاده عهد کرد که اگر قسم غور بزلالت سابق او کشیده شود بعد از یوم در جاده بنده

مشت سندان  
 حنجان در



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۹۹)

قبه علیا تعاهد و زید و بدرگاه جعبان پناه نیامد و معتمد در محالی که با و نسبت نداشت خصوصاً سلطانی و ابروزنجان و طارم و در جبرین و آخند و دست تقاول در از کرده از اردو و صندل بر عجزه در عایا میرسانید محمداً بیاند امی او از حد اعتدال تجاوز کرده بر دست همت شایسته دفع اول لازم گشت در اول حال عهد عیلمن شالمور ابرسر او فرستاده متعاقب و حسنینان قورچی شمشیر شامو حاکم قم را نیز فرستاده و ایشان به آنجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاصره و محاصره و محاصره میافت تا آنکه کار بر او نیک شد و حسنینان پیغام داد که چون با قربا باش خصوصاً شامو خونی شده ام بیرون نمیتوانم آمد اگر تو بمایون به بیطرف بنصرت نیامد خود را بر کباب مقدس شاهی میرسانم که آنچه رضای خاطر همیون باشد در باره من بعمل آورند حسنینان بمنحیسی اسعروض داشتند که آن حضرت اعلی بتقریب سیر و شکار کوزل دره با نخدود توجه نموده بعد از سیر شکار بجوالی قلعه شریف بردند و دستیار که از قلعه داری بگفت آمد بود و از دو کوکب میاوس از بیوشی با غفلت و خود سیری اندکی بیوش آمده بود چاره خبر سیر و آن ند نیافته در همان روز که بندگان حضرت اعلی قریب بقلعه رسیدند بیرون آمد چون اول جهاذاری و تنبیه و تادیب متمدان پیش نهاد و امت والا بود نایزه غضب و باره او بنوعی اشتعال یافت بود که حسنینان تیغ ابد از منطفی ننشید همان لحظه مور عتاب خطاب گشته مقید و مجبوس گردید و قلعه تصرف او ببارد دولت قاهره در آمده بحکم قضا جریان ویران گشت و مشارالیه را به دست بزدین آورده در میدان سعادت آباد بدست شخه غضب افشاد خرمن هستی بیا دفاد داد و مسجین امیر حمزه خان و لد بایندر خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد بود و در زمان شاه جنت مکان از امرار عالمقدار و کجبتان صادق الوداد این دو دمان بود و او خود را ارشد و عقل از پدر دانسته در ایام فرقت از دیباچان و زمان اقدار ابوطالب میرزایان پدر را در الکامی موروث بیخ که دره در الکا کیلانات و کسرتیر که قرب جوار با و داشتند دخل سمود و تمامت حکام و طوایش آخند و بزرگی او را پذیرفت طو عا و کر با مطیع و منقادش بودند و چون آفتاب دولت شاهی از آفتاب حسرت اسان طالع گردید و ایام و کالت مرشد قلیخان بود و همسوز قوا عده تصرف است حکام و سر رشته دولت انتظامی نیاقه بود و او بر استر ان سبقت گرفته شیراز همه امر را آخند و پیاپی سیر اعلی و مرشد قلیخان که راتاقی فاتی همت بود و او مقتضی المرام باز فرستاده و او همت خود را بر وجه و نحوه ساخته و پرداخته و الکا شد درین اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهان را بر یکف اقدار خود گرفته همت بر صلاح احوال سپاهی و غیرت گماشته بوا پرستان خود را یکین بست آورد و همت محکم را از وجود فدا آلودشان سپرد و خستند و بجهت و استحکام قلعه شدند که در تصرف او بود و اعتماد نموده از امان خود پنداشته بقاعده سابق سلوک نموده در آمدن بپایه سیر اعلی اجمال و غفلت میورزید و در اینوقت که نظام همت ولایت از دیباچان برای و رؤیت و الفقار خان برادرزاده خان منوچ که دید الکا لنگر کنان را که امیر حمزه خان بخود سر متصرف بود با لوند سلطان برادر فرما دختان دادند و او بکن مشارالیه مکرده او را و حسل نهاده و حکم جهان مطاع بنفاد پیوست که ابالت پناه محمدی خان تچاق که در حد و دار الارشاد دایره می بود با اتفاق اولاد صد رالدین خان صفوی و طبقه شیخا و ندان و شاهی سیومان متوجه انصوب گشته الوند سلطان را در حکومت آنجا بکن سازند و محمدی خان و آنجا عت حبب الفرمان هایون متوجه انجام انجند مت شدند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور سه چار سوار پیاده و سوار طوایش جمع نموده بعبرنم محاصره پیش آمده و فیما بین جنگی صعب اتفاق افتاده و بیرونی دولت قاهره شکست بجانب امیر حمزه خان افتاد و جمعی کثیر از مردم او طعمه شمشیر و دغیر تقدیر شدند

دست شمشیر

ایرانی شمشیر

جنت امیر حمزه بن ابوالسلطان





## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۹۷)

نیز بجز روزه حیات مستعار امیدوار بوده از قسره خاطر می که آنافائا ایشانرا آشفته دماغ داشت آسوده شدند و ایشانرا  
بالموت فرستاده اسباب فراغت و تمتعات ایشان حسب المرام مقرر گشت و قلعه طبرک را خراب حشمت  
فلک باختن اینست کار بسی یاد دارد از این روزگار و از اصفهان عنان غریت بصوب دارسلطنه قزوین  
مطوف داشتند در کاشان کور حسن استاجلو که از عظامی انظار و در خدمت اشرف شیر و مشارالیه بود بمطعمه آنکه از  
بافتگان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد رانی شاید بدست حسن بیک قورچی قریب رسیده از آنجا بدارسلطنه قزوین  
تشریف برده حضرت اعلی در رکاب عالی بدر نامه ارد در مقرر سلطنت خلعت از نزول اجلال فرمودند در آن اوقات محمدنی  
تخاق که از امرای معتبر زمان شاه جنت مکان امیر الامرای چور سعد بود و بصاریف زمان و سنیلای رومیان آنرا  
ملک برآمده در حدود اردبیل و مغان بسیر میرد پایه سیر اعلی آمد و منظور نظر عاطفت کشت بندگان حضرت اعلی زمستان و فصل  
شمار دارد در سلطنت قزوین بخرم کذرا بنده بفرغت و کامرانی مشغول بودند

نیز بجز روزه حیات مستعار امیدوار بوده از قسره خاطر می که آنافائا ایشانرا آشفته دماغ داشت آسوده شدند و ایشانرا بالموت فرستاده اسباب فراغت و تمتعات ایشان حسب المرام مقرر گشت و قلعه طبرک را خراب حشمت فلک باختن اینست کار

و قیام سال سیون و ایام سعادت مقرون توشقان یل ترکی مطابق الف هجری سال پنجم حبس  
جایون و قضایای آنال بقدر واهب و اجمال

چون فصل شتابانیت انجامیده و باد بهاری صلاهی زینت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بوستان از گل و ریاحین  
آرایش یافت (شعر) ز اعتدال هوا زد و در چرخ شیر چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر اغنی بود  
جهان انسر و بخرم و فیروزی در روز چهارشنبه بیت و پنجم شهر جمادی الاولی وقوع یاقه خسرو چهار بازش سپهر فرخنده  
محل مقام کز قه کستی آرای گشت شاه جمجه هیمون بارگاه در باغ سعادت آباد قزوین جشن خسروانه آراستید  
روز در آریاض کوشیا ضعیف شاد کاهی کذرا بنده از حور و شان خورشید تقا کامستان بودند و چون خاطر  
انور از میرزا لطف الله وزیر بجهت سوار اعمال سپهرش که از روی جبل و غرور بارنگاب آنها دلیری میکرد و لیکر گشته بود او را  
از وزارت معزول نموده جاتم بیک اردو بادی که مرد خردمند صایب ای نیکو اخلاق و مستوفی المالک بود بدایه  
والا از جندی یاقه اعتماد الله و لقب یافت و بهم درینال الله قلی بیک قیاما اغلی قاجار که قبل از جلوس جایون  
در سلک قورچیان عظام مستظم بود و بعد از آن بر تبه یوزباشیگری ترقی نموده بود مورد تربیت و الطاف شاهانه فرموده  
بمنصب عظیم القدر قورچی باشیگری که از معظیات تمام کارخانه سلطنت پایه والای اولیای دولت است سر بلندی  
یافت و در همان ایام ایچیان دوم از جانب پاشایان سرحد آمده خبر استحکام میان مصالحه آوردند و متعاقب  
ایشان مهدیقلی خان که از روم کایمغی با داب سالت پرداخته مصالحه را بر وجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده  
بود از اردبیل که مقرر حکومت و بود آمده شرف پای بوس در یاقه تحف و بدایه کذرا بنده و نامه محبت امیر بشتل بر تبه قوا  
مصالحه که از جانب خواند کار آورده بود بطنر جایون ساند مستعدان روم تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حنیف  
یاقه در آن متوب بخانه عباسی حاکم مندرج ساخته بودند از سواخ آن ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از کجا چهل روز که در خدمت  
اشرف بود چون از او یماق چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان فرستاده بکیلان فرستاده  
بود بعضی خطایا با و اسناد کردند و مزاج مبارک که از طبقه چاوشلو عموما منحرف بود و ایشانرا صاحب اعیه میداشتند  
از و منحرف گردید چون مشارالیه مرد بارای و هوشش بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف را تفرس نموده بودند

## سال چهارم جلوس شاه عباس اول

بجاری زده بهین دست در راضی شد که بجان امین بوده در کوشش که نزد ابدا کوئی مشغول باشد فرما دختان این شیوه را اگر کسی  
عقل بود از پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استعدای غفولات و تقصیرات که از کوتاه خردی و نادانی  
و اغوای یعقوبخان بطور آمده نماید با جمله قلمه تصرف اولیاء دولت قاهره در آمد سرما دختان و لیجان و اسمعیل خان را  
در کرمان گذاشت و جماعت آنولایت ابر وجه دلخواه ساختند و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود و در وقتیکه بندگان  
حضرت اعلیٰ مقامات فارس را انتظام داده از راه یزد و عازم اصفهان بودند رسیده در بیرون شهر شرف پای پوس  
یافت یوسفخان را با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استعدای جانبی نمود چون یوسفخان تکیه بر مروت شاهانه نموده ادا نامی  
نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در کردن آویخته آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما بولی بکن  
در آن روز بجهت آنکه در کرمان با فرما دختان در مقام خدر بر آمده بود و اراده داشته که بهمراهی یوسفخان دیگر باره به صفا  
و طغیان در آورد و کی از اصل مواضع فرما دختان از آنحال خبر داده بود بدست ملازمان او قتل رسید و در همان  
ایام ملازمان مدیقتی خان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا با ملحق گری روم فرستاده خبر رسیده  
که فرما سرما می روم مقدم شهزاده نامدار را گرامی داشته معاطه صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و بعد یقینان خست  
انصراف یافته غریب بانامه محبت آیین میرسد چون بمغنی موجب ترفیع احوال کافه خلائق و عباد الله بود باعث ازید  
دولت قاهره گردید با جمله بعد از آمدن سرما دختان بندگان حضرت اعلیٰ اردوی تایون را از شیراز روانه اصفهان  
نموده خود نیز تشریف برد فرما دختان در رکاب مقدس تایون میزد رفت چون آنحضرت پذیر از تشریف قدوم تایون  
زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام مسکن شاه خلیل الله ولد میران بود آرا مکاه خسرو زمین گردید شاه خلیل الله پادشاه  
خدمت و میربانی پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند و در آنجا با صفا صفات حاتم بیک وزیر سابق و لیجان را با  
خدمتی که در این ولاد کرمان به قدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمبض رفیع القدر استیفای ممالک محروسه  
سر بلند گردانیدند و چند روز در آنحضرت دلکش بعیش و عشرت و کامروائی ساکنان آن ملک مشغولی فرموده مردم جراحات  
و نسیان گشتند و مطالب مدعیانی که رعایا و عجزه داشتند بغیر آنجا معزونی گردانیده عنان غرمت بصوب این  
اصفهان معطوف داشتند و دیگر باره دولتخانه مبارک نقش جهان محل نزول شهریار گیتیستان گردیده و تاجگاه در صفا  
جنت نشان با نخل مطالب زیروستان پرداختند از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصبه ظهور رسیده آن بود که  
چون احمد بیک که امپاکو وال قلمه طرک در ایام غیبت تایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه داری  
و جلائی سرانجام نموده بود و شاهزادگان در آنقلعه بودند احمد بیک مورد طعن بدگویان گشته او را بادامی دور  
از کار مہتمم با خستند و بندگان حضرت اعلیٰ هر چند میدادند که اینکاست فردغی از صدق ندارد اما رعایت طریق خرم  
احتیاط لازم بود اما لی صفا چون قلمه مذکور را موجب شورش ملک و اختلال احوال رعیت میدادند در  
آن مبالغه مینمودند و اب اشرف ضای امالی صفا حسته بویانی آن را نسخ گشتند اما در باب شاهزادگان محل توقن  
ایشان متردد بودند و عموم دولتخواهان عدم ایشان را که رایج سرما روانی در دماغ داشتند بر وجود راجح دانسته  
مبالغه در تصنیع ایشان مینمودند و حضرت اعلیٰ رعایت مہرم فرموده رضا با فائدا اعدام ایشان فرمودند و  
بصیحت رفع افشا دفعه ان نزدیک دورید جهان بنیاز که چراغ فن دستور بود از دیدن جاری و حاصل گردید

سویک

سویک





## سال چهارم جلوس شاه عباس اول

خدمت اشرف و ادراک مجلس هشت آیین راغب گردید و سخنانی که مشرب را طاعت و انقیاد بود عرضه داشت نمود اما (۲۹۴)  
 و فوری اخلاصی و عدم پاک طبعی سخت میرزاخان بیک وزیر خود را با ترابی بیک ولد و لو جنتیار ترکان در برادر  
 خود در قضی قتل بیک بشه فرستاد که بلازم اشرف سیده هرگاه حکومت فارس در کل باو متعلق گردد و مجدداً او را  
 در آن ملک مطلق العنان سازند او از قلعہ بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد و زهی سفاهت و بی اخلاصی که بجهت  
 امور دنیا و لیسنت خود را باین قسم امور اگر آید نماید و از زمانه چشم فلاح و کامروائی داشته باشد اما چون میرزا  
 خان بیک وزیر بلازم اشرف مشرف شد بندگان حضرت اعلیٰ نسبت یعقوبخان بر طریق معهود اظهار شفقت و اتعاف  
 بسیار نمودند میرزاخان بیک متکفل آن شد که بقلعه رفت یعقوبخان را بملازم اشرف آورد اما از گفتگوی میرزاخان  
 بیک و ارادهای او معلوم گشت که اطوار او از عقیدت و اخلاص دور است القصد میرزاخان بیک و ترابی بیک بقلعه  
 بازگشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطر نشان یعقوبخان نموده او را بآمدن بایل راغب کردند و قلعہ را یکی از معتدین  
 سپرده خود با اتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعہ بیرون آمده با کمال عسار از روانه شهر شد حاشا حاشا فایده او با  
 و کفران نعمت گریبان او را گرفته گشتان گشتان کبریا سگر دودن اساس آورد و چون چشم حق بین داشت نظر از اعمال  
 و افعال خود پوشیده و خیر دانه خود را همان حاکم با استقلال فارس تصور مینمود (مصراع) زهی تصور طبل  
 زهی خیال محال باین اعمال و افعال و طور بیا خلاصی چگونه اینگونه نوازشات که نمراد او فرس و یاجان نثار و  
 دو لخواه آن اخلاص شعار است توقع توان داشت زهی سفاهت حق نمک کجا میکند ارد که اینگونه مردم کامروائی یابد  
 آنچه چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلیٰ بحسب اتفاق بریل سیر سوار دولت بودند در خیابان یعقوبخان  
 بموکب هایون رسیده سعادت کاب بوس دریافت و مورد تو جرات ظاهری گشت اما اصلاً آثار ارادت و اخلاص  
 و خجالت نزدیکی از و بطور غیر رسید و شخص شد که همان خیالات فاسده در سر دارد اما لی و اعیان فارس و طایف  
 دوالقدر بر بیل معاد و بخدمت او رفته ملازم نمودند و او تا سه روز در کمال شوکت و شمت بد و تلخانه هایون آمدند مینمود  
 رویشتم دیوانیان اعلیٰ را مورد استراض گردانیده از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند  
 بازخواست مینمود و عاقل از این معنی بود که (بیت) اگر خسی بوارفت از گشاکش بد بکیدی دوتسه ناچار بر زمین  
 افتد چون جنب باطن داشت بمقتضای این مصراع (مصراع) که کوزه همان برودن تراود که دست سخنان لاطل  
 از و بوجود میآید و قلعہ را نگاه داشته بقصر نهد و چون بهت بر انتظام مهم مالک کاشته کارهای عظیم در پیش بود  
 و هرگاه بر کشیدگان و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران که بخود سری و خود را بی برآید و  
 اعمال این طبقه نمایند چگونه ترک خود را می نموده سبب طاعت در آورند با جمله یعقوبخان بحسبندای کفران نعمت  
 عقوبت شده شعله غضب در باره او اندر وخته گشت روز چهارم در کاخ خلوتخانه هایون را باین بیک قاپوچی  
 باشی استاجلو سپردند که هیچ آن سربده بطلب خلوتخانه نیاید و کسی بیرون نرود و یعقوبخان بطریق معهود آمد مغرور  
 در مجلس نشست و در حضور اقدس امیرالطفانته وزیر دیوان اعلیٰ در کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی  
 که در الکامی من کرده اید از شما میخواهم مشارالیه در جواب گفته بود که بالراسع العین هرگاه اشاره هایون شود  
 در یک لحظه حساب خاطر نشان تو میشود در این اثنا حسین خان زیاده اعلیٰ قاجار که از امرای معتبر و مقربان بباط اقدس  
 بود



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۹۳)

کشته شدن  
خانی

کشته شدن  
سلطان

خان نامور شد از سوانج که در شیراز بطور آگاه شده شدن شایع شد و خان و له خلیل خان انتشار است بدست حسن خان و عید  
اللطیف بیک که هر دو از احفاد افشار متصورند در صحنه اول این دفتر رقم پذیر گلک تحریر شده که در ایام شورش و آشوب  
طوایف قزلباش که در هر سری سودائی پدید آمده بود و در کوه کیلویه بعد از فرستادن حشور و حشور و حشور و حشور و حشور و حشور  
حاکمی که از جانب دیوان منسوب باشد نبود شایع بیک پسر کوچک خلیل خان بنحو سرنام خانی برخود نهاده خود را حاکم  
کوه کیلویه نامید اما حسن بیک و له عبد اللطیف بیک فرمود خود را درین امر از و شایسته تر دیده با او مخالفت آغاز نهاده جمعی  
افشار و الوار را بر خود جمع کرده مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قوت و توان مقتدر بعضی محال گشته تا حسن و روم و روم  
جهاکشای مجایون علی شاهی با یکدیگر بمباراد و احتیاط میبودند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایه سریر خلافت مصیر سعادت  
لازمت فایز گشتند و هر یک با افراد اسناد عای ایالت آن ولایت داشتند اگر چه هر دو بنحو دیگری عادت کرده اند  
شود جمعی ایشان شده و هیچکدام قابل تربیت نبودند اما پسر خلیل خان و بزرگ منشی دماغ شایع خازن آشفته داشت  
و مطلقا با شیوه چاکری و فرمانبری آشنا نبوده حسن خان بقدر مراتب نوکری عملی کرده از او سواد و تدریس نمود با  
بر سر او رقبه پیکر چاشش را بقیع تیز ریز و زبر گردانید و مورد عنایت و التفات گشته با ایالت کوه کیلویه رقم اختصاص کشید  
دیگری از سوانج عبرت افزا گشته شدن جنین سلطان چینی و له بود اوق خاست که در خدمت اشرف از جمله مقربان و  
مخصوصان بزم اقدس بود و بسبب ظاهری که معلوم نمیکرد و دید او که آنکه در محفل فتنه اندوزی بود که زبانش بادل نوا  
داشت و صاحب اعیه بود تا آنکه از بود او فغان و اولاد او چنانچه بستی دریافت در خراسان حرکت با بنجاری ضد  
یافت که شهادت را که اولاد بود برداشته بقلعه خوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بودند و او نیز بدین جهت محل اعتماد  
خایش چون ردی از ادب پاپی سریر دالا آورده شهادت بدست آمد و پدرش با جمعی کبیر از ایل و عشیرت و اقربا و اولاد  
در خراسان بودند چند روزی بنا بر مصلحت اندیشی شرف خدمت و قرب منزلت یافته بود همانا از حبش باطن حرام مکی از  
یافته بوده که محرک عقوبت و سزاوارتیع شمس است شده بود الفقه کور حسن است با جلود بعضی از مقربان بساط غرت  
حریم خلوتخانه مجایون او را محبوس و سزاوارسانید و ملازمان حسین خان شایع حاکم رقم حساب الامر الاعلی بر سر سردی بود  
خان که در جلکارری بود رفته او را گرفته بستم آوردند و تمامی اموال و اسباب را ردی او بغارت و تاراج رفت  
غایتش چون در معاملات خراسان صاحب قوف بود بعد از ایامی دیگر باره مشارالیه و اولاد منظور نظر شفقت گشته حسن  
علی سلطان پسر بزرگ را و با ایالت همدان سزاوار شد و خود با سایر اولاد ملازمت تعبیه اقبال شاهی میبوندند الفقه  
بعد از رفتن فرزند خان و کشته شدن جنین چینی چون تخمین قلعہ اصطخر که بمبانت و استحکام شده عالم و بنا کرده فرید  
و جم است بقدر غلبه دشوار میبوند و هنوز آثار رحمت یعقوب خان باقی بود از الهامات غیبی بخاطر قدسی سزاوار خیر بود  
که آن آجوی ریمده و آنس تدبیر صید نمایند طرح شکار کرمان منبر نمود با جمعی از مخصوصان و دمار بکار فرمودند و از حوا  
اصطخر گذشته (مصراع) یک صراحی زراح ریسانی جهت یعقوب خان فرستاده اظهار منبر نموده بودند که نظر  
اشرف صحبت او مایل است و همیشه در مجلس بهشت آیین یاد او میکنیم بعثت خود را پانی بند سلسله دشت گردانیده  
خیالات فاسد از دل ببیدون کرده و ملازمت آید فراخور خلاص جان منظور نظر التفات خواهد بود یعقوب خان از پیر  
مرد و شادمان گشته چون ارتحق و قلعه داری بیک آمده بود صلاح و دولت در بر چیدن بساط مخالفت دید بآدم

## سال چهارم جلوس شاه عباس اول

اورا از ملازمت عتبات قبال شاهی خائف و اندیشناک میداشتند و این معنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سرعصیان  
 و طغیان برآورد و امای فارس را مابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او نمینمود تغییر داده برای خود امیران  
 نمودند کان حضرت اعلیٰ مکرر منشور نصیحت و ارقام شفقت آمیز فرستاده جهت رفع شناعیت بدنامی او بار دومی معلنی  
 و شرف ملازمت اشرف تکلیف گردانیدند و از علت سودا و طغیان بالخواه جمع امرا یکفیت که از مالک ایران  
 ملک فارس بمن میرسد و از اینکه بدیانات مزخرف بر زبان میآورد و خوشامد کویان تصدیق نمینمودند القصد تخلف از  
 فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال استقلال مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده اندیش متحین و قلعه داری میکردیم  
 اعمال از موجب استعجاب بود طایفه ذوالقدر و امای فارس از زمین شفقت شاهی که نسبت با و بطور میآمد چنان  
 مطیع و متقاد بودند که حرف مخالفت او در صحنه خیال هیچکدام نقش نمی بست تا آنکه بعضی امرا زرقه رفته آثار عصیان  
 از اطوار او مشاهده نموده در یلیاق کوشک زردار اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معلوم  
 داشتند هر چند دفع و رفع او قابل بغضت مومک هایون نبود باراده سیر و شکار یلیاقات کوشک زرد و شهر شهره  
 و انتظام مقامات فارس عنان غریت بد آنصوب معطوف داشتند یعقوبخان از آوازه ورود مومک هایون و بی  
 اتفاقی امرا احوال و احوال خود را بقلعه صخره فرستاده با چند نفری از مردم اعتمادی بجانب قلعه زرقه متحین گردیدند  
 ذوالقدر فرج فرج با استقبال مومک هایون آمده حقیقت قلعه رفتن او را عرض کردند و چون یلیاق کوشک زرد مجسم  
 سرادقات اقبال کشت اسلحان هر دار را با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمجازه  
 قلعه مأمور فرمودند و مومک هایون بحسب حرارت هوا چند کاه در یلیاق مذکور گذرانیده غریت شهر شیراز فرمودند  
 و آن بلده فاخره را که تحت جمشید و سلیمان و محمد و جهمور سحروران جهانت افسر قدوم هایونی زینت بخش روضه  
 جان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود با دای لوازم خدمت سپرداخت و تمامت مالی  
 و اعیان ولایات فارس بپایه سریر اعلیٰ آمده بوسیله اوسجدت تحت اخلاص بجای آورده و پیشکشهای لایق گذرانیدند  
 ابراهیمخان والی لار تحت و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود با وجود این اعمال ضعیفانه که از یعقوبخان بطور  
 آمد هنوز ثواب اشرف را در باره او انواع توجه بود بنابر اطمینان خاطر ذوالقدر آن که از او خائف بودند ایالت ولایت  
 شیراز و امیر الامرای فارس بنیاد خان که در ملک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد شد و حضرت اعلیٰ  
 بغیر ذری و اقبال در مشغولات آن بلده فردوس نما (مصرع) که آب خضر مسیح زلالش میر و سواری مشغولی  
 میفرمودند در حلال انجیل از احصای امین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف رسیده و در هنگام  
 سواری و اسب تا خن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید و جراحان بمعالجه پرداخته بغایت باریتعالی آن کوفت  
 بصحت گردانید خبر عصیان و طغیان یوسفخان افشار رسیده که قورچیان و ملازمان در کاه و الار که جت خدمات یوا  
 در کمان بوده اند بیرون کرده قلعه را استحکام گردانیده دم از موافقت و هوا خواهی یعقوبخان مینمزد حضرت اعلیٰ فرمادند  
 بجهت دفع فتنه او روانه کرمان ساختند و چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی و لجان و یکتا شش خان بودند و لجانرا  
 که موصلاح اندیش نیکو خواه و همیشه مسکرا اعمال و افعال پرشش بود بایالت بعضی از آن ولایت سرافنده از ساجده  
 دیگر را بمعیل خان آلو افشار داده هر دور اسیر بولی بیک فرستادند بولی بیک غلام درین سفر برفاقت فرماد



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۹۱)

طریق آمد شد و بود و تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی درین سال که او ان جلوس سعادت با نوسن بایون بر او کز  
عالم آرای بود با پادشاه عالیجاه مشارالیه بادی الفت و آشنائی کشته اراده چای خصوصیت قدیم منبر بودند و تحت  
سلسله محبت و دوستی را که در زمان آباد و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته چگونگی طبع حقیقت سرشت بهدم آن سبب  
رضاد و د و خاطر دوستی دوست از آن اغماض نماید بالجمله رای حجب ان آرا بد ان متعلق گشت که یکی از طبقه اعیان فتنه  
برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان روم که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد طرز دان  
چرب زبان بود افاقد از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت آیین ارسال داشتند و در آن نامه  
نامی اشارت که دوستانه از مغایرت و بیگانه ای ایشان فرموده مجد و عنود و موافقت قدیمه و محرک سلسله و دادگشته اظهار  
فرمودند که چون رجب قضای قضا عباد الله خان و جنود او از بکجه برخاسته است و بیکی حجت مرفوع سپاه او از بک و  
استخلاص ممالک موروث خراسان مصروف است اگر از آمد ادا ظاهری متعذر باشند بهمت و توجه باطنی درین مذاکره  
که (مصراع) هر چه کند بهمت مردان کند شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود خدمت گذارش  
خواهد یافت و کبری از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر و اعتماد الله بود مورد الطاف شاهی گشته است  
با وزارت جمع کرد و بخلعت از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لحام مرصع و چهار قب طلا و دوز و علم و نفار که مخصوص امر  
نام و دار است سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بایون کیوان رسید و کبری از وقایع آنست که میرمیران و اولاد عظام  
از یزد و بصره و پاپی بوس اشرف باصفهان آمدند میرمیران بجهت امور اعمال و موافقت بیکتا شش خان منظور نظر عاطفت گشت  
و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او که با یعقوب خان متفق و شاهی سیون بود مورد شفقتهای کونا کون گشته بهمت  
یزد با شفقت شد در خلال اینحال خانش یکم صبیحه محترمه شاه جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میرمیران بود باجل  
طبیعی در صفایان در گذشت حضرت اعلی تغریه او تشریف قدوم ارزانی داشتند و کبری از قضایا آنکه چون درین سال  
حرکت آیات جانشان توجه جانب فارس تقسیم یافته بود بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان را بجهت قرب کیلان و فرا  
نودن بعضی فتنه اخیران با بنجا در قلع و رامن صلاح دولت نه استند ایشان را با بر رعایت حرم و دور اندیشی باصفهان  
آورده در قلع طبرک نگاه داشتند و کونالی آن قلع و محافظت شاهزاده مارا با جرمیک که امبار جوع منبر نمودند  
ذکر توجه موکب بایون به دارالملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام عهده

ایالت وزارت  
میرزا لطف الله شیرازی

آنولایت معاودت فرمودن بمقر سلطنت سعادت بنیان

چون یعقوب خان نوعی که سابقا تحت پرپر پوست از یزد و متوجه شیراز شده از باده غفلت مغرور بدست ولی شعور گردید  
انک استیلانی که او را باین اقبال بایون شاهی دست داده در جنگ بیکتا شش خان ظفر یافت آنرا سرایه ترغ و کبر خود  
شناخته از اسباب فرید نخوت و غفلت ساخت و بعضی دیوانه خیران قربا بش که از سوار اعمال خود واقف و بجهت مختلفه  
بندگان حضرت اعلی خائف بودند مثل بوداق مسرا که حویلو و مختار سلطان تگلو و ترابی بیک ولد و لو خستیار بکرمان  
و ابو الفتح بیک شامو ولد فلا دیکت امیر خوار از اردو منبر آورده شیراز نزد او فرستاد یعقوب خان اصلا مقید بر ضای  
و لیسعت نشده مقدم ایشان را کرامی داشت و با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاد و ایشان در طغیان نشانی  
خوشامدای بلند در کار او کرده محرک از دیار دبستی و بیوشی او میکشند و بجهت بازخواست خرابی و اموال بیکتا شش

## سال چهارم جلوس شاه عباس اول

هند آرای کشور شاهی بندگان حضرت عالی شاهی ظل الهی در دار السلطنه هفتمین کامیاب عیش و عشرت بوده بود (۲۹۵)  
 خجسته آثار مجتبی و شادمانی میگذرانیدند از سوانح اینال فرستادن یادگار سلطان ردو است برسم رسلت  
 بجانب هندوستان بر عالیشان یغنی کائنات اشراف من التمار ظاهر و بویید است که از آغاز طلوع تیر عالم افروز  
 این دولت روز افزون محمد بابر پادشاه ابن عم سرشخ میرزا ابن سلطان ابو سعید کورکان که از صولت سپاه او بکنند  
 و استیلای محمد خان شیبانی در ماوراءالنهر و حتی دانه جان بلاد سرخان که مرکز دولتش بود و مجال قاست بیاقت بعه  
 از محاربات قوی در حدود کابل و حصارشادمان میر و سامان میکشت و چنانچه در صحیفه اول در طی وقایع احوال حضرت  
 خاقان سلیمان شان اشارتی رفته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص پیش آمده سلطان اویس میرزا ابن  
 سلطان محمود میرزای حسنه خود را که حاکم بدخشان بود و میرزا خان اشتیاد داشت بخدمت اشراف فرستاده  
 است و او ملک موردش از آنحضرت استمداد نمود و خاقان سلیمان شان کبر و بی از لشکر قربایش ابعادت او را  
 فرموده بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراءالنهر را بجهة تنجیر کشیده در خطه سر قندپای برمسند جهان بانی نهاد  
 و چند سال که میانه او و خانان او زبک در ماوراءالنهر و ترکستان و حصارشادمان محاربات روی میداد همیشه بجای  
 خاقان سلیمان شان مستطرد و بین الجابین وفاق و دوستی مرعی و سلوک بود تا در مرتبه آخر که سپاه او زبک هجوم آورد  
 و در حدود بخارا با عبید الله خان و سلطانان او زبک مصاف داده شکست یافت و پیکار هار کسان خود را بدرگاه  
 عالم پناه فرستاده استمداد نمود درین مرتبه خاقان سلیمان شان بفرخیم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود با اتفاق  
 امر از خراسان کو بک فرستادند و بحسب اتفاق در پای قلعه محمد و ان با خوانین او زبک محاربه واقع شده کارگری  
 پیش رفت بالاخره از کابل روی بهت تنجیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمانروا گشت و بعد از آنکه  
 بابر پادشاه تحت سلطنت او ادعای نموده و له ارشدش محمد بایون پادشاه قایم مقام در عالی گردید و او را در دست  
 آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داده چند سال دولت و اقبال گذرانید از تقدیرات الهی و صولت سپاه آفغان  
 و دستبرد شیرخان احوال او اختلال پذیرد چمن و ولتش روی بپروردکی نهاد و در ممالک هندوستان مجال آفاتش  
 نماند ملک بشرخان که داشته شکست و میر و سامان روی بطرف تنه و سنده و قندمار آورده از آنجا نیز از عدم موفقت  
 بخت و مخالفت برادران مجال توقف بیاقت روی السید بدرگاه شاه جنت مکان علین آشیان آورده و از شاه  
 جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصاً تاریخ اکبری مسطور است در ادعای او عانت و دقیقه فرد گذشت نشد و او  
 باین شایسته روانه فرمودند و بیروی اقبال تدارک احوال او شد از جانب آنحضرت تا حین حیات طریقه محبت و دود  
 سلوک بود و بین الجابین آمد و شد مرعی بود و بعد از ارتحال آن پادشاه بنیکو اعتقاد که فرزند ارجمندش جلال الدین محمد  
 اکبر پادشاه پای برمسند روی نهاده شاه جنت مکان سید بیک ولد وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی را با تنجیر  
 بتبیت جلوس او و پرسش واقعه والد بزرگوارش فرستاده همواره انواع مسببانی بطور میاوردند و بعد از آنکه شاه  
 الیه در سلطنت و فرماندهی هندوستان مطلق العنان گردید سده ابواب آشنائی کرده فیما بین مراسد و آمد شد انقطاع  
 یافت چنانچه بعد از سقوط واقعه بایله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی داد اصلاً لوازم  
 الفت و آشنائی و پرشهای دوستی که در هنگام شدت از دوستان خوش ناست بعل نیاید و تها بین الجابین

فرستادن یادگار سلطان ردو  
 است برسم رسلت  
 خجسته آثار مجتبی و شادمانی  
 میگذرانیدند از سوانح اینال



## جلد دویتم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۸۹) امتیاز داشت و بایولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا صداقت دوستی میورید از خدمت هر  
 متقبل شد که بقلعه رفت و اورا نصیحت نموده بیرون آورد و دست او در جبه قبول یافتند با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت  
 بقلعه رفت بایولی بیک و وزیر اول با بنسرها و خان اختلاط یارانه کرده تواضعات رسمی بجای آورد اما روز دیگر با فضا  
 جمعی از مفسدان فتنه انگیز که با او بودند بنسرها و خان را در قلعه نگاه داشت و شمیردالت جارج آنچه او و ملازمان  
 او داشت از میان شان کثوده ملازمان او را بر دم جلد به شمار سپرد و چند روز در قلعه میان ایشان ملاقات نشد  
 چون خبر گرفتاری بنسرها و خان بنده کان حضرت اعلی رسید از این جبارت بی ادبی نایره حجت شاهانه التماس  
 یافتند حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه و اکابر و اعیان صفایان قلعه را مکرر در میان گرفته تیرت  
 اسباب قلعه گیری پرور از بنسرها و ملازمان از خان بنسرها و پادشاهی نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند  
 و چند روز زمین الجانین ابواب محاربه مستوح بود بایولی بیک بعد از خراب البصره از غایت بیگمیری بیکر کار خود افتاد  
 دانست که این شیوه نامرغوبه کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت در قلعه با فرما و خان ملاقات نموده گفت که اگر  
 بنده کان حضرت اعلی رقم عقوبت زلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن تفویض باید ترک قلعه داری نموده  
 بیرون میایم بنسرها و خان بنا بر مصلحت وقت قبول ایجاب متمات او کرده بخدمت اشرف عرض نمود و بنده کان  
 حضرت اعلی شاه بی ظل آتی بصواب دید بنسرها و خان عمل نموده بعبایات بایولی بیک ابانجای مسترون گردانیده خلع  
 فاخره فرستادند و خاطر او را بموا عید کونا کون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و بایولی بیک بتعهدات فرما و خان اعتماد نمود  
 از تسلیم بیرون آمد و شرف ملازمت اشرف دریافت شد کان حضرت اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اسرار و اکرام  
 بسیار نمودند اما باطناً خاطر مبارک از این حرکت ناخوار غبار آلود بود و چگونه نباشد بادی نعمت حصیان و وزیرین و دیگر  
 امور جبارت کردن و امید فسخ و نجات داشتن زنی سفاهت و عقلی (مشر) باو نیست ار برون  
 کر سپهری که ستمگون آتی عاقبت اینغنی مصداق حال او آمد با بجله چند روزی بایولی بیک که هوای حکومت اصفهان  
 در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد بعد از آنکه قلعه بتصرف درآمد  
 اصفهان که در ایام قلعه داری دولتخواهی حضرت اعلی نموده با او بیاند میاگردند حکومت او را کاره بوده بگفتند و آید  
 بایولی بیک بنا کام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بجات اضی گشت و بنسرها و خان متصل بوده کار خود را با وجود  
 نمود بنسرها و خان با او سلوک آدمیانه کرده بین بحسب اینین الفت تمام بود اما عاقبت کفران نعمت شامل حالش گشته  
 عقرب شته جانش تیغ قدر روزگار متقطع گردید

و قایع سال مینت مال بارسیل ترکی مطابق سنه تسع و تسعمائه هجری که سال چهارم  
 جلوس بیون اعلی شاه بی ظل آتی است

چون شدت رستان و سرما روی با بخلط آورده خسرو بهار گلزار جهانرا بقدم مسرت لزوم زیب و زینت داد  
 نیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید (بیت) باز فرانش عهد فرودین بست ایوان عیش آیین  
 در فضایی جهان بغیر وزی کتر اند فرش نوزوزی یعنی در شب و شب چهاردهم شهر جمادی الاولی مطابق  
 سنه ۹۹۹ خسرو ثواب و ستیاز از خلوت سرای حوت بیرون خسرو امید به تجمه جل برآمد گشت چون خسرو و حمزه کاهی

## سال سیم جلوس شاه عباس اول

(۲۸۸) داری مرتب داشت و از غایت سعادت و معقلی و خلوی خوش آمدگویان خود در امارت ملک صفایان جنت نشین  
 پنداشته حرف اتقالات بر صفحہ خاطر می نگاشت و قشون و لشکر آراسته بجهت خود مرتب داشته لوائی اقدار برافراشته  
 بود و چون آیات نصرت آیات در خط کاشان نزول نمود در آنجا خبر محاربه یعقوبخان و کشته شدن بیکاشان خان  
 چنانچه تخریر پیوست رسیده موجب ابتهاج صبر و ولتخواهان گشت و یعقوبخان بخلع فاخره و جسد و استحسان همراه  
 یافت و کس باصفهان فرستاده بیولی بیک پیغام کردند که همان پذیر باشد که اینک بهمانی او می آیم و بار سال  
 استمالت نماید و خلعی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده روانه انصوب شدند بیولی بیک چون از کشته شدن  
 بیکاشان خان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده مستلزم را بمقتدان سپرده خود  
 جریده و سبای استقبال موکب بجایون آمد و در مابین کاشان و اصفهان آمد و شرف بساط بوس دریا قه مورد  
 شفقهای بیاندازه گشت و نماز و رخصت یافته جنت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق معانی باصفهان باز  
 گشت در آیات نصرت آیات در ساعت بعد باصفهان رسیده امانی آن ملک بوازم استقبال برداخته از دو  
 آباد که در سفر سخی شراست و دو تن خانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداخته در چند مکان طعقهای زر نشان موکب بجا  
 می نمودند و بنده کان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شده در دو تن خانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان  
 مبارک از غرور و دمق هم جایون رشک حیا گرفته ابواب عیش و شادمانی بر چهره آمال امانی منتبان دولت  
 قاهره مفتوح گشت بیولی بیک بر اسم خدمات قیام سینود اما قلعه طبرک را استحکام داده بمقتدان خود سپرده بود و احد  
 بقلعه راه نموده امنی از او که دلغ بندگی ایند و ملت بر چین داشت پسندیده نمینمود علی ای حال حضرت اعلی از آن  
 حرفی با و اظهار نمیکردند و هر روز لطفی محبت و در باره او بمقتضای ظهور میر رسید تا آنکه حسب اشاره جایون در منزل خود  
 بترتیب جشن و سرور در پرده خسته با محتاج انجلس عالی بوجه لایق سرانجام نمود و بنده کان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان  
 تشریف قدم ارزانی فرموده منزل او را بنور حضور نور ساختند و جشن و سرور و صحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان  
 بساط آقدس و مجلسیان بزم مقدس هر چه می شادمانی از دست مبارکین زهر جبین در کام آرزو میر بخشید بیولی  
 بیک بمقتضای الحاق من خایف با وجود الطاف کوناگون شاهی خالی از توهمتم نبود در انجلس و ایام عظیم با و راه یافته  
 در جهان دوسه روز با جمعی معتقدان خود بقلعه کریمت و توب و تفنگ بر ج و باره بر آورده شروع در قلعه داری کرد  
 و این حرکت ناهنجار که از کمال بحیره می تواند بود موجب استعجاب همگان گردید بنده کان حضرت اعلی از روی  
 لطف بنده پروری جمعی از اعز و خصوصاً سید بیک کونز را که از اعظم امراء زمان شاه جنت مکانست نزد او  
 بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده بنصیاح ارجمند او را از وادی مخالفت کدرا نیده بشا همراه اطاعت  
 و اخلاص دلالت نمایند و از دخالت عاقبت عصیان و کفران نعمت تحذیر و تحویف کنند بیولی بیک به محفلت و نادانی  
 در گوش نهادن آن نصیاح و پذیرا بر اسمع رضا نشنوده فرستاد و مارا در قلعه توقیف نموده بمقتدان سپرده چون  
 آوازه مخالفت مثل اعلامی نادان در پیش صفایان که محل نزول سبب با رجا باشد موجب نقص دولت و منشج  
 مفساد عظیم بود بساط محاربه او در نور دین و تعاضل با دشمنان و سازش و خاطر او را بطور شفقت  
 و عنفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلح دولت اقریب نمود و فرما دختان سران ملوک که بین الاقران بزمی و ترب و ترب

این کتاب  
 در کتابخانه  
 سلطنتیه  
 محفوظ است



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۲۸۷) آصف صفات عالم یک که در میان این قضیه بود استماع نموده و بنوعی که از او شنیده و مردم ثقه تصدیق نموده اند از آنها نیز شنیده و خصوصیات آن قضیه را نیز یاد و نقصان در تسلیم آورد و الفقه یعقوبخان چند روز در دارالعباده یزد باغات و بساتین جنت آئین آنجا بعیش و تفریح می گذرانید و شاهنشین آنجا صنیاعهای موکانه میکرد و یعقوبخان را اساک طبیعت غالب بود چون جنز این و اسباب بیکشش خان را که در عرض میت سال جمع آمده بود در تصرف خود دید شیفه آنها کشته از طریق خلاص و بندگی مخرف کشته رقم اختصاص بر آنها کشید و نقایس اموال را بجهت خود جدا کرده قبلی از آنها بپایه سربری علی دستار اگر خاطر اخلاص گزین میداشت بر بطور این خدمتکاری افتخار نموده جنز این عالم را برضا جویی خاطر مبارک و لیسنت که ادنی مرتبه سعادت نشان مراتب اخلاص است برابر نمیکرد و خود را الوده درم و دیناری از مال او نمیشاخت چه هرگاه بدین شیوه سلوک مینمود بخت بحر خاصیت خسروانه کل با معرف بیکشش خان را که در نظر هر ذره قدر داشت مع شئی زاید با و انعام میفرمودند چون او بهره از این شیوه سعادت افزانه داشت بر خارف دینی فریفته شد و اسباب علت و بزرگی خود را بهمه جهه آماده یافت بنوعی مستی و غفلت پندار شد که چشمش از قبلی احوال که از و بطور میرسد پوشیده گشت و از نشاندخت و غرور بدستی آغاز نهاد و خود سبب کتاب بعضی امور حرات نمود از جمله یونجهان را برای و صلاح خود بکجکومت کرمان فرستاده بشرط و پیمان از و گرفت که از صوابد او تجاوز نکند و در مواد تابع امر و نهی او باشد و ابرقه را بنده خان برادر زاده خود داده خود از سعادت خدمت اشرف دوری گزید و خیال استقلال بدار الملک شیر از توجه نموده از جهالت خود رانی آئین سلاطین پیش گرفت و صبیحه میر میران را که زوجه بیکشش خان بود بعهده و از دل خود و عده داده بغضب و تعدی بشیر از برده بجاله خود در آورد و تغییر و تبدیل در انکار امر انموده کل ملک فارس را ملک طلق خود پنداشته املاک جمعی از و از القدران را که مقتول ساخته بود بجهت خود ضوئک نموده بخیط ضبط در آورد و دماغش بغایت محظوظ و پریشان گشته جاه و جلالش بر حدی رسید که بجهت والی لا رخلعت فرستاد چون عالمان شفت شاهی را در باره یعقوبخان بدرجه کمال شایده مینمودند بزرگی او را پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکرد و والی لا رطبر بنی چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشید و بجلای یعقوبخان چندگاه در شیراز کامیاب دولت بود بعیش و تفریح روزگار میکشید تا آنکه چشم زخم روزگار را بر او رسید و اعمال شنیعه و سوادب او را بفرمان نعمت کشانیده و نبات آن گرفتار کردید خاقت احوال او در قضایای سال آینده بوفیق آنکه رستزده ملک بیان خواهد گشت ذکر توجه موکب همایون شاهی ظل آلهی بجانب خطه بهشت نشان صفایان و بیان حالات و فتوحات که در اشرف خیز اثر روی داد

قبل از این دیباچه سخن سهرابی به بسیاری ملک قضیه پردازد بگونه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان طغیان بیکشش خان مباح جلال رسید و توجه موکب همایون با نظرف لازم گردید غربت آنطرف خبر فرمود به سهرابی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه دار استلطفه صفهان گشتند در این سفر خیر اثر نواب سکنه در سان را تکلیف مراحت فرمودند و آنحضرت ضاجوی گشته با اتفاق یکدیگر مصرع قرآن کرده با رسم و آفتاب روی توجه با نظرف آوردند بولی بیکت غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود آنولایت را بر آشوب دیده او نیز لطف طبرک را بنمیر نموده بر توج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق و ما بحتاج

بعضی تاریخ حواله منجم  
توابع و مناسبت مناسبت  
برده است و در وقت  
با صفهان روزی در حرم  
۹۹۸ و ضم غلامه  
طبرک ۲۶ آن ماه  
و انتقال شاهزادگان  
ا بر طایفه یزد و همایون  
برادران احمادی شاه عباس  
و سلطان محمد از اشراف  
و ارباب علم و ادب  
و از ۲۸

بعضی تاریخ حواله منجم  
توابع و مناسبت مناسبت  
برده است و در وقت  
با صفهان روزی در حرم  
۹۹۸ و ضم غلامه  
طبرک ۲۶ آن ماه  
و انتقال شاهزادگان  
ا بر طایفه یزد و همایون  
برادران احمادی شاه عباس  
و سلطان محمد از اشراف  
و ارباب علم و ادب  
و از ۲۸

## سال سیم جلوس شاه عباس اول

میر میران که سید عالیشان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان احدی از امار و اعیان سواد ب بسوی او نگاه  
 نکرده بود و میدادست که یعقوب خان جوان جاسل متکبر و مغرور است و بخیل که با او نیز در مقام خفت درآمد از تندی  
 او اندیشه نموده در حضور بیکتاش خان فرستاد و گفت که اینک نزد من آمده جانی نمزد و ان شاء الله تعالی آنچه خبر  
 و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بلا حظه آنکه مبادا بیکتاش خان بطرفی بیرون رود و مواخذ باشد جمعی را تعیین  
 نمود که از او غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین گفتا کرده کس بدوازه که بجا گفت مردم او مقرر بودند  
 و جمعی از مردم یعقوب خان را سبب آورده در خانه بازداشت بیکتاش خان که شیوه یوفانی میر میران ملاحظه نمود از مرام  
 و معاضدت او باینوس گشته دانست که استحکام برج و باره و قلعه داری ممکن نیست فایده نمیشد و مع ذلک بدو  
 خود نیز بدمنظنه شده بود و اعتماد میکرد در شبکه اضطراب افتاده ندانست که چگونه رای بودن داشت و نه پایی  
 مردم میر میران پیش و پس او را گرفته در سیر و نوازد و غافل بودند چون پیمان حیاتش شده بود اجل دامن او را  
 گرفته گذاشت که هیچ طرف حرکت نماید در آن شب بخور که مردم او بر کس بخور در مانده بود و در کمال اضطراب بیرون شد  
 و اندرون میرفت و مردم حیالی و هر زمان اندیشه دیگر مینمود و در این آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم یگان  
 یراق بسته در خانه را گرفته اند دانست که مردم یعقوب خان و باشاره میر میران آمده اند دست بشیر یا زیده بجانب  
 ایشان حرکت نمود در این اثنا تفکلی بدست او خورده دستش از کار باز ماند شخص نشد که کسی دانسته تفکلی بر او انداخت  
 یا یکی از پیشه متان او که تفکلی در دست داشت از شراره قضا آتش گرفته خرم حیات او را سوخت القصة آنجاست  
 او را زخمه دریافت خود را با و رسانیده که قند بیکتاش خان خود را گرفتار دوست و دشمن یافته از غیرت نخواست  
 که او را دست بسته برابر یعقوب خان آورند آنجاست از طایفه افشار خواناک گردانیده قتل خود را بهسمانی کرد و  
 ایشان فی الفور قتل او پر داخته خاطر از قهر او فارغ ساختند و نصف شب که این واقعه روی نموده مرده قتل او  
 ب یعقوب خان رسید و او را سرت بی اندازه روی نموده کلاه کوشه عفت و اقدارش آسمان رسید و سر بیکتاش خان را  
 در کاه و الا فرستاده حیات حال عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع بیکتاش خان بحفظ حال خود پرداخته در جاهای  
 محکم مخفی گشته هنوز طلعه صبح صادق نمایان نشده بود که لشکر ذوالقدر به شهر ریخته دست بغارت و تاراج  
 خانه های افشاران دراز کردند و مردم میر و پاک موافق از مخالف دوست از دشمن میشتاختند بهر جادست می پاشند  
 بجار و بنب غارت میروفتند مجمل در آنقضیه انواع تعب و تشویش بابل بریزد رسید و دوتنه روز این شورش  
 و غوغا در کار بود و خانه بسیاری از امالی یزد و اتباع میر میران سینه تاراج رفت از اولاد عظام میر میران  
 جناب شاه خلیل الله همیشه با پدر نقیض و بیکتاش خان مخالف بوده میانه او و یعقوب خان مراسلات اقع میشد در آنوقت نزد  
 یعقوب خان آمده مغرور و محترم بود اما میر میران و سایر اولادش را ب یعقوب خان بموافقت بیکتاش خان و مخالفت عصیان  
 مستم داشته احترامی نکرده بلکه در مقام استخفاف در آمده جمعی را که ب ضبط خزاین اموال بیکتاش خان تعیین کرده بود  
 محافظت خانه او نیز میکردند غایتش چون از بنات کرمه این سلسله عتیه یکده و ستر در منزل او بود و قرباش ملاحظه  
 زیاد و بی اندامی کردند و دست درازی ب خانه های سلسله میر میران کمر واقع شد اما خفت و خواری بسیار با و رسید  
 یعقوب خان توقعات از و کرده ب سلفهای کل جسم پیش و ترجمان باز یافت نمود در اتم حروف حقیقت واقعه مذکور را از جا

بیکتاش خان





# سال سیم جلوس شاه عباس اول

کشت القصر حمزه بیک و اسماعیل خلیفه و له استحق حلیفه و رفقا که از خزینه افشاران و آمدن یعقوبخان خبر یافتند چون جمعیتی که  
 کمون خاطر ایشان بود بر سر ایشان شده بود وقت مقاومت یعقوبخان بداشتند قرار بخش و قلعه داری بخود داد  
 چون بپای قلعه رسیدند استقامتی کوتوال که محل اعتماد حمزه بیک بود بازمانده بپای قلعه را ماند بخت و  
 اقبال بر روی ایشان بسته راه نداد حمزه بیک و رفقا از تختن قلعه با نوس کشته چاره دیگری جستند که یعقوبخان چون  
 قضای مبرم و بلا می ناکهان رسید دست پائی نتوانستند ز حمزه بیک و رفقا بجانب کوه کیلویه رفتند یعقوبخان  
 کس فرستاده ایشانرا طلب نمود حاکم کوه کیلویه حمایت نتوانست کرد ناچار بدست ادجماعت جا میل و متفرق در پراکنده  
 کشته حمزه بیک و رفقا که بدست مردم یعقوبخان درآمده بودند یکی مقتول شدند و یعقوبخان هر یک از ضما و اصداد را  
 بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و بابر کس مظنه داشت از میان برداشته در سنگ دمار ایشان  
 تاخیر جایزید است و خاطر از مرگ ایشان جمع نموده در کل ممالک فارس و الی ناطقه بحکم و فرمانزد اکت و امت آن قلعه  
 بقصر یعقوبخان داد بعد از این قضا یا یعقوبخان بخت بردن بیکاشان گذاشته تا قریب و از ده هزار کس از امر  
 و اعیان و متجده فارس جمع آورده بجانب یزد حرکت آمد یوسفخان دلد قلی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس هایون  
 حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس اشرف مضب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بربافت امرای عاصی در قلعه محبوس  
 کشته با تهاوس ولی خان پدر بیکاشان از حبس نجات یافت در ایامی که موکب هایون در خراسان بودند و آمده  
 جمعی از ملازمان قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت نمودند و با داد بیکاشان خان قلعه ابرقوه را  
 متصرف شده حاکم آن ولایت کشت اما بزرگی و عظمت و اقتدار بیکاشان رضی خاطرش نبود و باطن صفائی با او  
 نداشت و بیکاشان بجهت قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیک پر او با او مدارا میکرد و چون یعقوبخان بزرگوار بقرق  
 رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بیکاشان خلاف دولت بطور میرسد بخت برفع او مقتضوست  
 طریق اخلاص آنست که تعصب او بیاق را منظورند داشته معبر این جانب ملحق گردانند ان شاء الله تعالی چون باتفاق  
 شرا و نموده شود حکومت کرمان با بفرز قلی خواهد یافت یوسفخان نوید ایالت کرمان یافته با قشون و لشکر خود یعقوبخان  
 ملحق گشته اطاعت او اختیار نموده یعقوبخان بربافت او که بزرگ زاده افشار بود مستطیر کشته با خشری بپوشگری کوه  
 شکوه روانه یزد شد و در حینی که بیکاشان قلع یزد را محاصره نموده میانه او و عیقلی بیک شامو قورچی ترکش کوتوال  
 قلعه نزاع و جدال بود بظاهر یزد رسید و بیکاشان چون از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اگر قشون و لشکر او در وقت  
 در کرمان بودند و بر سر او حاضر بودند مضطرب کشته بارش سفیدان افشار فرعه مشورت در میان انداختند و  
 آن سلسله با و گفتند که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بصیان و طغیان منسوب میازند و  
 اینست که ترک کنی یزد که ده روانه کرمان گردد (مصرع) بشه خود رود و دهرشمار خود باشد و هرگاه خان  
 در کرمان بوده باشد بدخواهان را بحال تشیع نمایند و یعقوبخان جرأت آمدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلک اگر  
 یعقوبخان لشکر کرمان کشته در آنجا برفع او آسان میتوان پرداخت بیکاشان را غیرت انگیز کشته خواست که  
 بخشم نماید و بین الجهور بخت زده گریز باشد و بر میران نیز چون معاونت او در آن ولایت لوای شوکت و اقتدار  
 افزاشته بود مانع رفتن او میشد بیکاشان بخرمک جلا و مردم نادان با اندک مردمی که با او بودند مجاز بربیعوبخان

یعقوبخان  
 بربافت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۸۲)

سفیدان آن طبقه بیسوجه باواستیام نمیکرد و ایالت اورامین نیز که رعایت شماری شامل حال آن طبقه گشته یعقوبخان از حکومت فارس عزل نموده بگیری از غلامان درگاه شفقت شود بصلاح دولت اقربت و میخواست که بدین وسیله کمون خاطر و بطور آمده زمام مدام آن ولایت در قبضه اقتدار او باشد هر چند کجوانان و صلاح اندیشان خصوصاً جناب اصفی حاتم بیک وزیر اورا ازین بوافضولی منع نموده میگفتند که جناب خانی از طایفه افشار و حسب فرمان پادشاهی حاکم گران و همت یزد و طایفه ذوالقادر رشتی بنهادارد لایق حال و مال آنست که ازین دستوجه کرمان شده بدارائی آن ولایت مشغول باشند و پیرامون اینگونه بوافضولیه که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست کردند و همواره و لیجان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده اورا منع میکرد اما چون از اخلاص بهره نداشت منع احدی ممنوع نموده از اطوار او آثار طغیان و عصیان بطور میرسد آنکه بخمال تباه اراده نموده که اگر اردیوان اعلی همت بروفق رضای او بعل نیاید دست آویز بجبهه خود بهرسانیده بر کل ولایت فارس و کرمان رقم اختصاص کند بیکتا شش خان شراب کمر بخورد و بر کباب فیون و ارمغان بود اما جنان از باد نخوت و غرور سرمست بود که بحر حرف استقلال و بلند پروازی بر زبان میآورد و کاهی در آغازش افیون میگفت که من از امیر محمد مظفر کمر تنستم که از مرتبه شکنی میباید پایه سلطنت پادشاهی عروج نمود و اینگونه بذایات از دست ریزده و میر میران بی اخلاص تصدیق میکرد که القضا آقایان شیراز از و تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک اویان خود را جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلا ی یعقوبخان بجان آمده همگی از او خائف و هراسانند بجانب خود خوانده اورا از آن ولایت اخراج نمایند بیکتا شش خان و بجان واهی دور از کار ایشان فرقیته شده نام ایالت فارس بر حمزه بیک جاسیلو نهاده اورا با آقایان و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاده خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیک شاموسیرون آورده ماسن خود سازد و علیقلی بیک از اطاعت او سر باز زده قلعه را محاصره نموده بیکتا شش خان در گرفتن قلعه اصرار نمود جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الجانین نزاع و جدال بوقوع میانجامید تا آنکه حقیقت انجالات بمسمع جاه و جلال رسیده توجه موکب هایون بجهت دفع آن اختلال بد آن طرف لازم شد از دارالسلطنه قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمده چون خطه کاشان محل نزول موکب حضرت نشان گشت خبر گشته شدن بیکتا شش خان باستقبال موکب هایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید و قیمن انتقال و تصریح این احوال آنست که چون آقایان ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوبخان نیروی دولت روز افزون نوعی آن ولایت را ضبط نموده طریقه ذوالقدر از او خائف و هراسان بودند که حرف مخالفت او و صفیه خیال میسچکس نقش نمایی سبت حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکام با و و طایفه جاسیلو تعلق داشت رفت و باستظهار طایفه افشار دست بان حوالی دراز کرد و نخوت قلعه سفید را بست آورده بامت اقامت معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بمانی حتمیاج داشته باشند خود را بان قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نماید بعد از استحکام قلعه در آن خود روزی چند رحل اقامت انداختند اما از طایفه ذوالقدر کسی بر سر اوج نشت و همت ایشان بروچی که مطلوبشان بود نیست پذیرفت و یعقوبخان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتماندان خود بر سر انجاعت ایغار نمود آقایان افشار علامات اذ بار در ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن نمودند جمعی از ذوالقدر در آن یعقوبخانی بایشان رسیده جنگ در پیوستند و اگر آن مردم مقتول گشته قلی که نجات یافتند نیز آمده بیکتا شش خان را از حقیقت حال آگاه کردند و از آن موجب خفت و بی حسباری او

نقش نمایان صفیه

# سال سیم جلوس شاه عباس اول

و یکبار نوشته تا حوالی شهر صیح مکان توقف نمود از آنطرف عباس سلطان باقشون آراسته از شیر یون آمده پیشی  
 بیابان بر زمین و یار بار داشت در ظاهر سواد شهر صف پناه آراسته پشت به یوار بست شهر و قلعه داد چون بیکتا شش خان بقایا  
 او شتاقه تعارب فتن و دست ادا با اتباع و مردمان خود جلوریز بر سر او تا خدیگت خطه دلیرانه صف سپاه کرمان را  
 متفرق ساخت و اتباع عباس سلطان چنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ مستی کرده بجزر صد نهشت مبعر که داده روی  
 بود ای شهر آردند عباس سلطان حال برین منوال مشا به خود چاره کار مخفی در سرار و تختن و قلعه داری دانسته  
 با پسران و مردم اعتمادی خود بمجلسه رفتن متحصن گردید بیکتا شش خان مظفر و منصور شهر آمده در مقام اسباب قلعه گیری شد  
 جناب آصف صفائی حاتم بیک ولد ملک بهرام که از عظامی صلاح اندیش ضایب برای و در آنوقت وزیر بیکتا شش خان بود  
 رعایت حقوق نیک خوردگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عزم و برادر زاده بساط مخالفت نمود  
 ترک عناد یکدیگر نمایند و از بیکتا شش خان استیجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن نصیحت و دلیر بمصالحه  
 راغب ساخت و عباس سلطان رضا بصلح داد مشروط بر آنکه بیکتا شش خان قسم بآید که در حق او و پسران و مردم  
 که مراقت و اختیار نموده اند در مقام غدیر نموده باشد بدی نیندیشد و کار و تیولی که قبل ازین داشت بدستور باو  
 گذارد و بیکتا شش خان شرم و طند کور را بایمان حفظ نمیکرد که داند و عباس سلطان و ولدان و سایر محتسنان تکیه بر عهد  
 ناستوار او کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند تا بیکتا شش خان بعهده و پیمان وفا نموده در همان چند روز عزم و عمر او  
 گرفته مقید و مجبوس ساخت و بان اکتفا نموده قطع صلح و رسم جایز داشت و عزم خود را که بمنزله پدر بود با عزم دایمی اطلاق کرد  
 و منوبان آن سلسله از میان برداشت و ایمنی برو مبارک نیامده در همان زودی زمانه خدا را خاک آید و بر بستر حق است  
 و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت القصه بیکتا شش خان خاطر از نهات کرمان جمع نموده دیگر بار به سینه  
 مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس لوائی شوکت و اقتدار افراخته شروع در گرفت و کیر و ذوالقدران مفسد نموده  
 با هر کس مظنه خلاف داشت گرفته قتل رسانید و خانهای آقایان را که دیر بودند بضامن داده اطلاق و اسباب ایشان را  
 مقترف شد تا بویردی خلیفه و لدولی خلیفه شالمو برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان در زمان و کالت مرشد قلیخان عالم  
 ایچ و نیز فارس شده باد و بیست و یصد نفر شالمو از زمان قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوبخان چون بوی  
 مزاج اشرف را نسبت بان سلسله میدانست او را از حکومت آن ولایت عزل نمود مشارالیه از اطاعت او سر باز زد و یعقوبخان  
 برای خود یاشاره بیسون علی ایی انقذیرین بهانه شکار از شیر از بیرون آمده علی العفند بر سر او ایلعار نمود  
 الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردیده یعقوبخان قتل او و چند نفر از اولاد و دست بر مبارزت نموده و قتیقه از دقا  
 منب و غارت فروخته داشت و بقیه السیف را از آن ولایت بیرون کرده حسین بیک پسر بزرگ شالمو بویردی خلیفه با سایر مردمی  
 که از آن جمله نجات یافته بودند و کمال میامانی و غارت زدگی بیزد آمدند بیکتا شش خان مقدم ایشان را کرامی داشته بهرا  
 در کلف حمایت خود جای داد و رعایت نموده در کل مواد مخالفت یعقوبخان چندیار نموده اوقات بکفر و اندیشه نصیحت او  
 بر میسر دانست که آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست عیقلی بیک قورچی ترکش شالمو بودند بطایف الحیل از گردن مطلق  
 العنان گردانید و در مقام تربیت حمزه بیک جاسر سلو در آمده او را با بایالت شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی  
 بنایه میرا علی نوشته مبلغی خبر برسم ترجمان قبول کرد که چون میانه یعقوبخان و طایفه ذوالقدر بضاعت انجامید و در شش

بیکتا شش خان  
 خود عباس سلطان  
 و پسرهای او را



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۸۱)

بیک غلام نوآب غفران پناه جهان بینی که در خدمت بندگان شرف اعلیٰ معزز بود و شفقت  
کفایت در بیان حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد و میان امرای قزلباش وقوع  
قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلکت بهایع نگار در عصر که سخن سرائی چنین گفت و دو نوده بود که چنانکه  
آقایان ذوالقدر فارس بخاست یعقوبخان سپهالامرای آن ولایت بی رخصت از اردو سرار نمودند و در حدود  
بیکاش خان افشار ایشان را بدست آورد و به عیقل بیک شاطو قزچی ترکش که داروغه یزد بود و حراست قلعه آنجا می نمود  
سپرد و بحسب ظاهر این معنی را در انتخابی نام نهاد اما چون مرد محیل و بلند پرواز بود میخواست که بوسیله آقایان فرزند ذوالقدر  
فارس را بخود رام ساخته صاحب اختیار آن ولایت باشد و تحریک اغوای میر میران که پدر زنش و مرد قه اندوز و شورش  
طلب بود در کل ولایت فارس و کرمان و یزد و لوی اقدار برافراشته فرمان روا باشد و زیاده حسابی از ارکان دولت  
قاهره پادشاهی بگیرد و چون هر دو دست با ده غفلت و غرور بودند از دخت عاقبت آن نباید بشدند و بعد از آنکه  
یعقوبخان بمقابله ایشان بریزد رسید از اطوار ایشان آنرا بغی و خلاف نفرتس نموده لب از گفتگوی طلب آقایان بسته  
همان لحظه خود را از یزد بسیر و نماند اخته راه شیراز پیش گرفت بیکاش خان جمعی را از عقب او فرستاده اما بگریز  
نرسیدند و چون یعقوبخان شیراز رسید در مقام دفع مضد آن طایفه ذوالقدر که با مادر بیکاش خان مستطرب بودند  
خواست که در کسر شوکت بیکاش خان سعی نموده شعله اقدار او را بر لال تدبیر فرو نشاند که قوت امداد ذوالقدران  
نداشته باشد چون از جانب اشرف مرتضی بود که در انتظام مقامات فارس آنچ صلاح دانند بعمل آورد و نوید ایالت کرمان  
از جانب همایون اعلیٰ عباس سلطان افشار عم بیکاش خان داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر  
سلطان جمعیت نمایند که نوآب اشرف نابر سوار اعمال و خود سهیلای بیکاشخان ایالت آن ولایت اقباس سلطان  
شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه در این آرزو بود این مقدمه را فور عظیم دانست و ایالت و دارائی انداخته  
دست تصرف با موال و دیوانی دراز کرد و عوم سپاهیان آن ولایت نقد را بنیهای بیفایده دادن زبان سترگ انداخته  
بامید انعامات و مناصب مناسب بر سر او جمعیت نمودند و او بکومت آن ولایت مشغول گردید چون این خبر بر رسید زلزله  
در احوال بیکاش خان پیدا آمد بریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو بود  
و از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوبخانست حقیقت خاطر نشان ریش سفیدان افشار  
کرده با جمعی که با او بودند و کایش با پند کس میشدند بیزد متوجه کرمان شدند و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید خبر  
انچه از متجنده افشار و سرداران کرمان و اعراب و احشام آن ولایت جمع آورده نامه سهیلای بیاد و سوار آگاه  
او گشت و بیکاش خان چون از حقیقت و خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم کرمان نیز نزد او نیامد و منع ندادند  
مردمی که با او بودند به مظنه شده بودند اندیشناک گشته در رفتن متردد خاطر گشت بعضی از کچو اما بیکاشخان که از اطوار  
آن سلسله دانا بودند خاطر نشان او کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالب است و زیاده داد و دهشی ندارد  
و جماعت افشار سالهاست غریق محب احسان و نکمت پرورد این سلسله اند و بحسب ضرورت بر سر او جمع شده اند و معلوم  
مینست که بجهت خاطر او بخار به خان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود بر چنین و بدلی محمول گشته موجب  
اتباع عباس سلطان نگردد و بیکاشخان مرد شجاع و سیه صاحب همت بود بدید بر عقلای صایب ای عمل نموده مستعد

# سال سیم جلوس شاه عباس اول

محمدخان از آشوب و فتنه اهل دکن و نوک بد نظریه نتوانست آمد از آب گرنه نشسته بکلیف الکندر خان نزد او رفت مشایره (۲۸۵)  
 بمرقتی کرده او را گرفته بر میان سپرده بستانول بر دند در آنجا چندگاه مجوس بود بعد از قرار صلح که گرفتاران جانبین را  
 اطلاق نمودند مشارالیه را نیز سلطان آزاد کرد و از آنجا بعباده و بنوشتر نزد مهدیقلی خان شاطورفت از آنجا  
 بدرگاه محلی آمده در دارالارشاد اربیل ساکن گردید نقل است که محمدخان همیشه در اربیل میکت که عنقریب با کونجه  
 معاونت روح مقدس سلطان اولیاء بصرف این دولت در آمده حکومت آن از جانب اشرف بن مغلق خواهد شد چون  
 مشارالیه را اخلاص قوی بود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را راجار و اثنی و نیت صادق بکده از بیت سال که آنوقت  
 در تصرف رومیه بود بمقتضی الامور مرموز باوقاتنا این معنی از خیر قوت بغل آمده و نیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال  
 در سال یونست نیل اربع عشر و الف<sup>۱۰۱۴</sup> بنوعی که در طی قضایای آن سال سمت که ارشش خواهد یافت بصرف اولیاء دولت  
 قرین در آمده محمدخان که انواع عقب و تشویش کشیده جرحهای ناکامی از دست روزگار چشیده در ازای اخلاص و یکپارگی  
 دیگر باره بایالت آنولایت سر بلندی باقیه از خضیف مذلت با وج عت رسید از بر طایفه که اخلاص و کجی بطور آمده بود دیگر  
 باره در آنولایت لوای عشرت افراختند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پیدا آمده بود در آنوقت آنست مخالفت ساز گرد  
 بعراق نیامد و ترک او طان خود پیوند قهرمان مست پادشاهی با جلای ایشان حکم فرموده بکمی راجراً از دیار خود برون  
 کرده بمارمزدان فرستادند که هم موجب آبادانی آنولایت و هم موافق از منافق تمیز بوده هر یک بجزای عمل رسند و این  
 کار نامه سلاطین نامدار و دستور اعلی خوایقین و وزکار کرد و در هر چند این مقدمات محل خود سمت تقریر بسیار و ذکر آن  
 در طی سوانح این سال مناسب نبود انما کلک سخن پرداز در آشنای که ارشش قصه بی اختیار از شایسته تکرار ننید بشید و سحر بر آن  
 پرداخت دیگری از سوانح این سال مندر نمودن محمد شریفخان چاوشلو است مشارالیه ولد طیل بیک ابن حسین بیک  
 قورچی سیر و کمان شاه جنت مکان علقین آشیان و دخترزاده معصوم بیک صفوی است در خدمت بایون مغزو  
 محترم و منصب موروثی سراندر از بود در وقتی که رایات جلال توجیه سفر خراسان شد مرشد قلی خان او را بر تبه ایالت  
 و خانی و دارائی متروکین نوید داده آن منصب بآنچه سلطان کو تو ال عمراده خود داد و او بجنس رضای مرشد قلی و هوای  
 و جاه طلبی ترک خدمت حضرت اعلی نموده قطع نعل از منصب موروثی کرده ایالت خانی اختیار نمود و تا معاودت موجب  
 بایون حاکم قزوین بود در اوایل این سال بی آنکه استقامت را بجای بیعتی نموده باشد بقصد سنای آنجانب خائف چون بر رضای  
 خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود و خوفناک گشته با چند نفر از عرمان و مستندان خود از قزوین مندرار نموده بکیلان  
 رفت مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلیخان شاطور بجهت برادری مشارالیه و مخالفت ایام ابوطالب میرزا اندر  
 کشته فرار نموده بکیلان رفت چنانکه دیگر که از حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر اسر داشتند بکیلان کردند و از آنجا احمد والی کیلان  
 در کیلان ماکوی داده با ایشان مردمی بسیار گردانید اشرف بجهت آنکه سدایاب شود ایشانرا از خان احمد طلب  
 داشت مشارالیه از فرستادن با نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان حضرت اعلی چون وقت مقتضی بازخواست نمود  
 تعاضل پادشاه شاعر خود ساخته در آن سال در مقام بازخواست آن نشد و هم در این سال مندر ما آقای غلام حاکم  
 اصفهان بجهت آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نوآب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را منظور داشت بهوس  
 حکومت اصفهان شیوه خدمتکاری مرشد قلیخان اختیار نموده بود مواخذ گردیده و داروغی و کل معاملات اصفهان بکلی

مزار اردن شاه عباس  
 باخان احمد کیلان



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۷۹) سپاه روم از ولایت فرور جلا نموده بایل و اویماقات به ارسبار آمده بودند بخال تخر قلعہ کجہ جشی انبوه از غازیان قاجار و ایل و اویماقات و تراکات قرا باغ از ارسبار بقرا باغ آمدند و بای قلعہ کجہ رسید و بمحاصره پرداختند و چون بر طایفه قمت نموده سپهاتر قید داده در لوازم قلعہ گیری اهتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح باز و میان قبل از تخر کجہ و قرا باغ بشرا بطی که مذکور شد تمید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقرا باغ کشیدند تا رسیدن شاهزاده و ایچیان قرا باش بوم ایشان قلعہ کجہ را از دست رو میان گرفته ویران سازند و در حین استحکام شرایط صلح قرا باغ در تصرف قرا باش بوده باشد اما از آنطرف حارسان قلعہ مذکور برید سریع السیری بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایچی مجد متا شرف فرستاده عرض کرد که چون هنوز قواعد صلح استحکامی نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب لازمان بطور رسد و بمالکی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمان تعرضی رود حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون صلح مذکور را در آنوقت موجب استحکام بنیان قسود و ملت مستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتیکه شاهزاده پایتیر سلطان روم رسد این حرکت نامعجار قرا باش موجب ترزل امر مصاحبه گردد حکم بایون بمسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده دست از ولایت قرا باغ باز دارند چون آنولایت دلکش از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع صحرائش و خصوصیات سیلاب و قناری شده آفاق است و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قرا باغ چندین سال بود که در آنولایت نزعت بخش مسکن گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهرسانیده بودند و دل از آن سرزمین بآسانی برنیداشتند و قطع تعلق از وطن قدیم خود میکرد منع مذکور ممنوع نکشند و دست از محاصره قلعہ باز نداشتند تا آنکه انجیر بقرا باش که بانی و باعث امر مصاحبه و سنور بود جدا رزن از روم بود رسید و از جانب انیر ایچی آمده در آباب گفتگو و مبالغه کردند بنکان حضرت اعلی شاهی معتمدی از ایل قاجار شاه بوی بیک نام چلاق مشهور را نزد محمد خان نیا د اغلی و ریش سفیدان آنطقه فرستاده پیغام کردند که پادشاه روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میان تربیت و شفقت آبا و اجداد سیون بمابرات عالیہ رسید و ملک قرا باغ را با ایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت دولت ما در آنست که درینوقت بر سر ملک مناقشه ننمایم ایشان اگر کجیبت این دولتند و رضای ما را منظور میدارند ترک منازعه و الحاح نموده بدینطرف آیند که در عوض قرا باغ دریا مالک جا و مقام بدیشان عنایت میفرمایم قرا باغ جائی نبرد اگر خدا خواسته باشد باز بآسانی بدست میاید و اگر مقدر الهی نبوده باشد بار و زکار سستیز نمیتوان کرد و امیدواریم که بمن تائید الهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد مشارع احتیاط و رزیده بملاحظه آنکه مبادا آنغینی مرغوب طبع امر انبوه باشد خود را از خوف بقلعه انداخته و میان را از قهر خبردار گردد و از قلعہ منشور مذکور را نزد محمد خان و امرای فرستاد محمد خان چون صوفی و دلخواه بود بعد از اطلاع بنخسین رضای خاطر اشرف جبه از پای قلعہ برخاست امر او لشکریان پرانده کشته اکثر ایشان میرزا قزوین و شمس الدینلو و قرا باش روگردان شده و دوزک کشته بمقام خود رفتند بعضی دیگر بجانب ارسبار آمده از ایل و اویماقات نیز بر کس بهر از اخلاص داشت رضا جوئی خاطر مبارک اشرف ابر ملک مال ترجیح نماده ترک آنولایت کرده بمالک محروسه آمدند جمعی که خلا و اعتقاد درست نداشتند روی از ایندولت ناقه تن بدلت خواری و عیشی رو میان دادند و آنولایت محاکم بجز ارباب اخلاص کشت (شعر) خوش بود که محاکم تجربه آید بیان تاسیه روی شود هر که در او غش باشد

## سال سیم جلوس شاه عباس اول

مخالفان پردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند تا حدود دکان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بنوشند (۲۷۸)  
 کردند که اگر عراق مددی رسد شاید این خطه شریف از شر اعدا بمصون ماند ایشان اگر چه تاب مقاومت عبدالمؤمن  
 خان نداشتند اما بقصد توجه مهش از موقف خود در حرکت آمدند در حلال انجبال نور محمد خان بن ابوالفتح خان بن دین محمد  
 خان بن الوش خان از نژاد شیبان بن جرجی بن حکیم خان که والی مرو و دسا و ایورد و باغباد بود و میانه او و عبد  
 المؤمن خان وحشت پیدا آمده از خوف خاک بود و توبه می کرد که مبادا عبدالمؤمن خان قصد ولایت او داشته باشد و از یک  
 نمایان وجهی از ترکان صابین خانی ساکن نسا و باغباد و آنقدر در اما موارزی شش هفت هزار کس جمع آورده بحالی خوش  
 و آنقدر آمد و چون آمدن او مسموع بود قحان و امرا که دید بطنه آنکه مبادا نور محمد خان بعد المؤمن خان محلی کرد و مقاومت  
 با آن لشکر جبار دشوار تر شود رای و تدبیر ایشان بر آن قرار گرفت که بمقابل نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دشمن  
 بایکدی تلافی کردند با او محاربه نموده سکت جمعیت او را از هم منهدم و ریزند چه هرگاه او را منهدم سازند اگر فی الواقع مقام  
 امداد عبدالمؤمن خان بوده باشد انزاع او هم سبب ضعف و فتور احوال عبدالمؤمن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان  
 ظهور یافته باعث خوف و هراس عبدالمؤمن خان از لشکر قزلباش میشود و تخمیل که از آن لشکر حسابی گرفته دست از محاربه  
 مشد باز دارد بدین غریمت جازم گشته که بجای او بختند و با لشکر پر خاشجوی بمقابل او شتافتند نور محمد خان کس نداشت  
 خان و امرا فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه عرض از این حرکت صیانت ملک موروثی و دفع  
 شر عبدالمؤمن خان است ایشان بچکایت رحل برکیده و مکر نموده با کمال نخوت و غرور از حسابی گرفتند و در مقابل اصف  
 ساه آراستند از اینجا نیز از یکجه در مقابل آن فوج مغرور صف آرا گشته از جانبین دست بآلت کار از بر دزد و دها  
 اوزبک و دلیران قزلباش درهم آویخته هر چنان قزلباش بیجا با بجا با اعدا تاخته بر اول چپ خنجر را از پیش برداشته  
 بصف ساندند سپاه نور محمد خان شیه آواز نهاده بسیاری از سپاه قزلباش بزخم تیر دلد و ز مجروح شد جنود اوزبک  
 بیست اجتماعی حمله آورده جلوریز بصف سپاه قزلباش که اکثر بجبال شت و خضر پرانده شده بودند تا خستند و لشکر قزلباش  
 چون خلاف رضای و سیغتش گشته بودند تا نین یافته با وجود قوت قدرتی که داشتند منهدم گردیده راه فرار پیش گرفتند  
 و نور محمد خان بآن فوج باغی طغیان یافته تا موارزی شت شد بقصد کس از جوانان کار آمدنی قزلباش در آنمگر ضایع شده راه  
 عدم پیوند و نور محمد خان بعد از انزاع قزلباش دست از تعاقب باز داشت و تیر نیامد و بود قحان و امرا که اسبهای  
 دنده و توبیاق داشتند از مهر که بیرون آمده هر یک شخته و پریشان حال مایلکار خود آمده با استحکام قلاع خود پیر شدند  
 و بود قحان عریضه ضاعت امیر بخت بندکان حضرت اعلی شاه فی ظل الهی نوشته حسینعلی سلطان پسر خود را که ارشد و لاد  
 بود بدگاه معنی فرستاده اظهار مذمت و شرمندگی بسیار کرده است دعای عفو تقصیرات خود نمود و نور محمد خان مرده و فتح بعد  
 المؤمن خان فرستاده متذکره بیرون نهاده بمقدور دولت خود بازگشت عبدالمؤمن خان اگر چه در آن سال متعرض الکاهی او  
 نشد اما بعد از تسخیر مشهد و نیشابور طبع بولایت او کرده در آنک زمانی مرد و اجدادش خان دسا و ایورد و سایر محال را  
 عبدالمؤمن خان از تصرف و بیرون آورده او را از ملک موروثی بیرون کرد و شرح آن احوال در ضمن قضایا بعد  
 از این از مساعدت بخت ماحول است آنرا نه و حده بعین و قیام مستوع که درین سال بر حسب تقدیر  
 خالق عباد روی داد درین سال محمد خان زیاد غنی قاجار و امرای ستر باغ که در سال گذشته از صولت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۷۷)

در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از سه چپا روزی که در هیچ مین بسیار نمانده بود بر عاپر حسم نمود که بر بقیه السیف مال اما  
قرار یافته خود او زبک اقل و غارت و اسیریت ممنوع شدند خلائق که در زوایای اختفا بودند بیکت و دو جمع شده بقدری  
روی داده با وجود غارت زدگی مال آمانی حواله میشد هر کس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عرض  
می گرفتند بسیاری از نسا و صبیان را که اسیر شده بودند با دروازه الهن سر برده بذل بقت گرفتار کردند بعد المؤمن خان حاکم  
در مشهد تعیین نموده در وقت رفتن میل طلای بالای کسب مبارک را که شاه جنت مکان ترتیب داده بودند تصرف نمود و بعد از  
تخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبک به محاصره و محاربه پرداختند این چنین  
حاکم سرخس با طایفه چغتای که ملازمان قدیم او بودند در اسم قلعه داری کوشید و در روزی که بجا نین محاربه می نمود  
و قوع باقی خدمت به یورش و هجوم آورده کاری ساختند و درین محاربات فوجی کثیر از حسود اوزبک به وها در آن معتبر قتل  
و گرفتار گشته از اهل قلعه جلالت و مردانگی بطور رسید آخر الامر عبد المؤمن خان از تخریر سرخس مأیوس گشته مهم آتول  
بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه پنجش گرفت این چنین خان در آن سال درجا و مقام خود اقامت داشت اما  
اگر محال حسد اسان خصوصاً جام و خوف و باختر و کوسویه و غوریان و فوشنج از قربانش خالی شده بتصرف اوزبک تیرا  
گرفت محمود خان نیز سببی ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده بمطام آمد آن ولایت نیز آبائی به  
اوزبک در آن کجلی خان چند گاه در خوف قلعه سلامت را نگاه داشته مردانها نمود اما بالاخره چون از کوکب مأیوس  
شد از بیم آوازه مخالف آنک عراق ساز کرد با تجمعه در بلده طران که فی الجمله عارضه نواب کامیاب علی شاهی ظل الهی  
روی با بختا آورده به سوز و سخت کامل یافته بود خبر طالت اثر واقع مایه مشهد مقدس معنی بار دور رسیده موجب  
ضمیمه انور حضرت شاه حجه و اسیر کی عموم سپاه گردید چون تصایب آسمانی را بر خبر چاره نیست دست عبوده الوثنی صوب  
زده کافه خلائق بشکر سلامتی ذات شریف اثر قیام نمودند و مکافات این اعمال بی ادبها که در آن آستان بزرگ از  
عبد المؤمن خان اوزبک به صدور یافت عنقریب بروز کار او آن طایفه لاحق گردید با تجمعه چون ضعف و نقابت عصر مقدس  
گمتر شد از طران تا قبه شریفه عظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه مقدسه دعا و زیارت مشغولی بودند  
چون خبر مراجعت عبد المؤمن خان بختی بیوت آیات نصرت نشان بصوب مقر سلطنت در حرکت آمد بصحت

و سلامت به دار السلطنه قزوین رسید

ذکر محاربه بود اقای خان و امرا را با نور محمد خان و حسود اوزبک با ایمان و شکست یافتن بتقدیر کردگار  
کلیک سخن پرداز که معرکه آرای مضار نکته سرانی است شبه بکت سیر سخن را بجانب احوال خراسان انعطاف داده  
رقم پرد از صحیفه ظهور شده بود که بود اقایان چکنی با ابوسلم خان چاد شلوه امام قلیخان قاجار و محمود خان صوفی اغلی  
استا جلو و غیر ذلک که با او متفق بودند دشمنان را در دست آورده جمعیت نموده اراده داشتند که مشهد  
مقدس معنی رفته امت خان را از مشهد مقدس بیرون کرده بود اقایان له و امیر الامرا بوده بضبط ولایت خراسان  
بنند در این آثار عبد المؤمن خان بر سر مشهد مقدس آمده امت خان محصور اوزبک گردید و کس نداشتن ایشان فرساده جمعیتی  
که نموده اند بغایت در موقع است کلین چون حالا اوزبک به قدیم با نیولایت نهاده اند اول دفع دشمن کجانه بردن  
اولی است اگر قوت و قدرت داشته باشند و ما مشهد مقدس تواند آمد بدین حد و آید که ما نیز با ایشان سخن گشته دفع





## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

( ۲۷۵ )

خان در ظاهر شهر نزل نموده جنود او زنجیت کرده که در جمع شدند محمود خان چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بود  
 که قهاران که اقوام محنت در میان لشکر داشتند تفرقه کشی بیرون فرستاده عرض کرد که فیما بین ما و شما مقدس است هرگاه  
 مشهد مقدس را بیک خطه تسخیر در آورند ما این ولایت را بی نزاع میسپاریم بجلای عبدالمؤمن خان بی جمعی از امرای که اقوام ایشان  
 که قهار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرد محمود خان تمامی که قهار از بیرون فرستاده و از آنجا عنان غنیمت بصوب  
 مشهد مقدس معنی معطوف داشت چون بطاهر شهر رسید اندک مدتی با او بودند بنا بر آن در اول حال بمحاصره نتوانست  
 پرداخت در عوض تونی که نیم شهر سخی شراست نزل نمود اما آنکه میسر قلبا بار حاکم هرات و تیم سلطان و سایر امرای او زنجیت کرده  
 خراسان بودند بر سر او جمع شده از آنجا بجوالی شهر آمده محاصره نموده شروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان  
 هر کس از سپاهیان آنجوالی را دست رسید شهر آورده بروج و باره و فیصل و دروازه شهر بند بیرون ابقدر مقدور استحکام  
 داده بر هر برجی از خود قزلباشیه و ابالی و اعیان مشهد تحفظان گذاشته بمداغه و قلعه داری مشغول شدند و کس بایر میر  
 اعلی فرستاده حقیقت حال و تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون خبر  
 امت خان بتمت بردفع اعاده و استخلاص محصوران مشهد گذاشته از مقر سلطنت در حرکت در آمده بجانب مقصد توجه فرمود  
 و چون الکارری مضرب سر ادعای اقبال کشت چند روز در بلده هرات و جده اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون  
 هنوز که کوب بخت ایرانیان از ظلمت بال بیرون نیامده استقامت احوال بر اخلال ایشان از امیعا دی معتبر بود از قضا  
 قضا و عنوت هوا بیماری در عسکر همایون شیوع یافت عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرایت کرد و بیماری  
 صعب عارض ذات همایون گردید جسمی از امرای عساکر را پیش فرستادند که مقدمه تجشش بوده تا چمن بگرام رفته در آنجا منظور  
 موبک اقبال باشند که بعد از صحت مزاج بهاج روانه آنطرف شوند و اطباء بمعالجه وند او آید و چستند و چون اراده ازلی  
 باخلال احوال ساکنان آن بقعه شریف و شهادت صلحا و اقیای و روضه نور و مشهد مقدس رضیه رضویه علی شرفها ان الله  
 سلام و تحیه و رفع درجات اخروی آن گروه سعادت نشان معتنق گرفته بود بیماری و قهر مزاج با مندا کشیده بسیاری  
 از عساکر مضوره بمضائق خاک و مضایح هلاک شتافتند و از بکجه از این خبر مستیج و مسرور گشته از روی اطمینان قلب در  
 شهر و قلعه سعی مینمودند امت خان و محصوران از این اخبار رطالت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت  
 یأس و حرمان روزگار گذرانیده با اعدا مقاومت نموده بقدر مقتدر در مدافعه میکوشیدند رفته رفته کار مضطرب را رنج میبرد  
 هم محصوران از همدان آذوقه بجان رسید و دست از محاصرت بیرون شهر باز داشتند حصار را اندرون و نیز چندانکه محاصرت  
 نموده روز بروز بیرونیان از رسیدن مدد و کمک قوت گرفته محصوران ضعیف تر میشدند و بجهت امتداد بیماری و تنگنا  
 ذات مبارک اشرف قطع امید از امداد و کمک کرده چون عسکریان بجز تفرقه در بجز خطر اب فاقده از مقاومت عاجز شدند  
 و حرکت بایی کرده بمقتضای التفریق بشت بگل جیش اراده نمودند که بوسله میر قلیا بابا عبدالمؤمن خان دم از مصاحبه زده را  
 بیارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خدا ویدی خان جبلا بر را بیرون فرستاده استعدای مصاحبه کردند و بجز  
 ایشان بمعاندان ظاهر گردیده عبدالمؤمن خان را رضی بآن نشد و خدا ویدی خان را باقی و بجزی در برابر قلعه سیاست نموده و  
 ساخت و دکان خشم و غلظت متوجه تسخیر شده امرای او زنجیت بیشتر را ساعی گشتند و روزی انتظار فرصت نبود  
 از همه طرف هجوم کرده یورش نمودند و قزلباشیه تاب مقاومت نیاوردند و قوت مانده بیاختند و از بکجه بروج صعود نمودند

شرح  
 این  
 خبر  
 است  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

## سال سیم جلوس شاه عباس اول

خراب کرده و در صین انقاد مصالحه فتنه بنا و ند در تصرف و می نه بوده باشد ایالت ولایت همدانرا بطما سب فی سلطان ارسلو (۲۷۴)  
 غایت فرموده او را بتخیر فتنه بنا و ند ما مورساختند و امرای بیات را معاونت او ما مورس نمودند و ایشان حسب الامر  
 اشرف متوجه آن خدمت گشته و قلعه را محاصره کرده چند گاه در تخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن اثنا اوازه آمدن عیبه  
 المؤمن خان بخراسان شیوع یافت و توجه کوب نمایون بخراسان لازم گردید امرای مذکور کاری ساختند و جمال اعلی مرتبه  
 دیگر بجانب بنا و ند آمده و با محتاج فتنه را از بغداد آورده حارسان تازه روزگار گشته رفت و بعد از انقاد و مصالحه  
 چون خلاف شرایط صلح بود متوجه شیخ انقلعه که در وسط عراق واقع شده بودند و همچنان در تصرف و میان ماند و استروا  
 آنرا بدستور سایر محال بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بین الطاف الهی و بنیروی دولت پادشاهی چنانچه در محل خود  
 بنکارش تحریر خواهد یافت بخیر ظهور آمده از مصالحه و مسامحه مذکور که پسندیده عقلای دانشور و جمعی از جهلای نادان را که از خود  
 بهره نداشتند خارج تعصب و تقلید انگیز گشته بخان دور از کار میگفتند و نواب کامیاب شرف با وجود قهاری و آتش مزجی  
 و استیلائی قوت غضبی ایام شباب بشوهر پیران صاحب خرد عمل نموده کوشش بنحان نه بخار اهل در کار نفر نمودند و  
 الحی از آنقدر مسامحه و مدارا فرمود کلی بدین و دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف و دم جمع گردید متوجه رفع احتلال احوال  
 ممالک شدند بنیروی اقبال و حسن تدبیر و امرای صائب بخار فتنه و دستور از ساحت ملک ایران محو گشته در اندک فرصتی  
 معتمدان هر طایفه از طوائف سرکش و دشمنان خاکینی را دفع نموده سر سرکشان را بنوعی بجزای طاعت در آورده که موجب  
 حیرت ارباب بصایر و نظایر گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه که بتصرف عادی در آمده و استروا و فرموده  
 چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردید و اسرار ممالک بنوعی از حسن و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک  
 ایران غیرت فرامی روضه رضوانست و عنقریب شرح هر یک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت

ذکر لشکر کشیدن عبد المؤمن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس معنی و ظفر یا فتن بر آن

### بلده شریفه بتقدیر پروردگار رحمان

سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معنی آمده بود بخرچنگی قاعدت کرده از سر مشهد برخاست  
 و ابراهیم خان استاجلو که در آن سال حاکم مشهد بود و امالی آن ملک بنا بر صلاح وقت با او مدارائی کرده بودند در این سال  
 چون سموع عبدالله خان گردید که حضرت اعلی شاهی ظل الهی بخراسان آمده بی آنکه معتراض مدعه هرات گردد باز گشته  
 بجانب عراق رفت بوسه تخیر خراسان که در ضمیمه داشت از دیار پذیرفته عبد المؤمن خان پسرش از بلخ متوجه انضوب گردید  
 دین محمد سلطان و لد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که بیستم سلطان استهارد داشت و میر قلیا با کوه کلماش حاکم  
 هرات بالشکر نامی بلخ و اند خود و شبرخان و چکلو و سیمه و فار یاب هزاره قیاق معاونت او ما مورس گشته پیش از آنکه محمولات  
 بحداد رسد عبد المؤمن خان بخراسان در آمد و چون مبرعت و استعجال با اندک مردمی آمده بود اول بر سر قیاق بورد آمد محمود خان  
 صوفی اعلی و خازیان استاجلو که در قیاق بودند بی آنکه بحقیقت حال و نیت و کتبت لشکر و سردار او زنک آگاهی یابند بفرم  
 رزم با قشون آراسته از شیر بریون آمدند و باطلعه لشکر در هم و خیمه اندک محاربه فیما بین وقوع یافت و قریباً شصت نفر از جلاد و  
 و شجاعت بطور آورده و چند نفر از بها دران نامدار معتبره از کجیه گرفتار گردیدند و مشخص شد که سر کرده آنجا عبد المؤمن خان  
 خازیان استاجلو دست از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده و در دژ استحکم گردانیده بر بروج و باره برآمد عبد المؤمن



جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۷۳)

تا ابتدا مدتی قضایای سارهای آینده داستانی صیحه توید یاقه بشرح و بطور محل خودست گذارش خواهد یافت انشاء  
ذکر وقایع او در میل ترکی که سال سیم جلوس مایونست مطابق ششمان و تعیین و تعیین  
بهار شد که در راه بوستان کیریم ربابه غنیمی زنت گلستان کیریم کسی بیاد بتان سرور و انظار کیریم کسی زشوق  
لب جام ارغوان کیریم در اینال نوز و زحمان آرا بفرخی و فرزند کی در سیم شهر جمادی الاولی نصد و نود و هفت نفای  
افقاده خسرو ستارگان چون موکب شاه جهان در برج شرف نزول نمود (سعر) زشوق کل بصد افغان کشید  
مرغ صیفر چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر موکب همایون شاهی ظل الاهی بمهر سلطنت ابد قرین رسیده بکامرانی  
بر سواده دولت اقبال تنگی گشت منصب ریغ القدر وزارت دیوان اعلی بمرز الطف الله شیرازی که وزارت نواب علی  
آب جهانبانی باو مرجع بود و درین هنگام وزارت سرکار علیت عالیہ قیام می نمود تقویض یاقه قامت قلیتش را بشرف کرامت  
این مرتبه عظمی آراسته گردانیده زمام حمام دیوانی را کف کفایت او دادند و بنکان حضرت اعلی شاهی ظل الاهی ایام بکار  
و در دار السلطنه قزوین بعثت شد و کامی گردانیده بجهت رفع مکاره زمان و اقصای ایام شباب که بهار زندگانی است در بیان  
و بوستان از سیر و صحبت گلر خان کامرستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صوری که بر چهره آگاهای افکنده  
بودند چون آگاه دلان حسد پرور با ب نظام حمام مالک که بغایت مخمل گشته بود پرداخته از تدا بیر امور ملک اری غافل  
و چون شرط مصاحبه رومیان و فرستادن شاهزاده و مناقشه کردن محالی بود که بتصرف آل عثمان در آمده باشد و اینغنی  
بر طبایع شاه و سپاه کران بود اما رای اصابت انما بتقصی عقل و در بین عمل نموده رضا بان دادند زیرا که از دو طرف و با  
عالیجاه روی بمالک ایران آورده بودند و بسوزنی اتفاقی در میانه طوائف قربا بش واقع بود و از بیکتا ش خان حاکم نزد  
خلاف بطور بر رسید و طایفه ذوالقدران فارس بخریک و اغوای بیکتا ش خان در مقام سرکشی و خود سری بود  
و بعضی از امرار ارسلو که در کوه کیلویه اقامت داشتند و تا غایت اطاعت سالت بطور رسانیده بودند و جنخان افشار که  
کیلویه بخود حاکم گشته آنولایت را متصرف بود با کشتی بدرگاه جهانپناه کرده بود و سرکشان اکناف و ولایه اطراف ممالک  
ایران که همیشه حلقه اطاعت در کوشش داشتند از تاریخ فوت شاه و جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مفرق  
خود لوای اقدار افراخته دم از استقلال و استمداد میزنند و با اینحال مقاومت با آن و دشمن قوی متعذر و چاره  
آن نبود که بیک طرف در ارا می کرده بار و زکار سازگار کردند که هرگاه لطف پروردگار جهان یار و تهرت و اقبال مساعد  
مدد کار کرد و حق در مرکز خود مستر او خواهد شد (سعر) خرد شد باین نکته اشش رهنمون که آواز نایزیک کف بر  
ستیزه بکس نتوانا میست مدار بکس ندانائی است با تضرع حضرت اعلی شاهی ظل الاهی رضا بمصاحبه  
موجه سامان یراق شاهزاده کشته مدیقلی خان چاوشلو ولد سمیون سلطان را که در آنوقت حاکم دارالارشاد و در  
و نیز عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کار دانی و مکت و شمت از سایر امرار استیاری داشت بر سالت تعیین فرمود  
میرزا ابابین شایسته روانه نموده نامه صداقت ایندوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف هدایای لایقه ارسال  
و ولی آقایی چاپشی کیرا بشی را که دو سال بود بدین مقام آمده توقف داشت منظور نظر رعایت گردانیده حضرت انصار  
و چون مشارالیه می نمود که از جانب خواندگار حکم نشده بود که بجال اغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخود سر آمده  
نهاده و قلع ساخته بخاطر انور حضور نمود که جمعی را بتخیر آن قلعه مأمور فرموده تا رسیدن شاهزاده بهستبول آن

خواب

# سال دوم جلوس شاه عباس اول

در آن روز که در آن ایامی بهمان دیوچارگان آن ولایت بهم برآمده دست اهل و عیال کر قه بیغولها خریدند خال اغلی از حوالی بمدا گشته (۲۷۲) بطرف نهادند آمده آنجا را که میطرف بوستان پیوسته است جهت قلعه ساختن چنبار نمود که هم ولایت قزوین و علیشکر بتصرف در آن و هم الکادرستان در تحت فرمان ایشان باشد با بجهت ضربه نهادن در اقله ساخته قلعه دیگر در سعد و قاص ترتیب داد و حاکم و کجبان و آذوقه و براق سه انجام نموده مراجعت نمود در جایار نهادند که اکثر شیعه نه چند بار و میان نمی آمیختند مواضع و مزایع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پرانده شدند و در این آمد و رفت فراخی بسیار بولایت قزوین و علیشکر را یافتند و در غارت بوقع آنجا مید خال اغلی قورچمن خان را همراه خود بغداد برد و حقیقت حال بخواند کار عرض نمود و مورد استعجاب گردید و محرز این مقالات واقعند که در آن تقریر خواجده عبدالرحیم در منی نویسنده سرکار قورچمن خان که در جنگ همراه بود با او تا بغداد رفت از آنجا خود نموده بود در قتل آورد

ذکر احوال امرا حسرت اسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت ایت نصرت نشان دست داد بعد از مراجعت موبک همایون از خراسان بود اوق خان و اولاد او دکان سپه الامرای گشوده اجناس مطالب خود را که در آنجا ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دست آورده و خود کرده بعضی از امرا معسول را که در خراسان ماند بودند بجانب خود خوانده خاطر نشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل الکی معراج تشریف بردند و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و با پادشاهزاده در دست داریم او را بمشهد مقدس معنی برده بر سریر دولت نشکن بیایم و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط کرده از اعدای صیانت بینماییم و هر کس طاعت نماند برفع او پرداخته الکافی او را بیکری میدیم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیر الامرای و بریش سفیدی بود اوق خان را پذیرفتند از جمله محمود خان صوفی اغلی استا جلوه که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده با ستظهار او بیاید آمد غاربان استا جلوه طرازان شاه نظر سلطان کو شک اغلی قوم امت خان که حاکم نیشابور شده چون ملازم قدیمی محمود خان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را بتصرف او دادند شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نهاد امت خان نزد محمود خان در حکومت نیشابور منتقل گشت و همچنین امام قلی خان و ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت سلوکی و شکوه رعایا معزول شده آن ولایت بمحمد خان چادشلو و ولد ایوب سلطان شفقت شده بود بر سر سبزه و آورده آن ولایت را از تصرف کاشان محمد خان مذکور بر سر و آورده مقتصد گردید ابو مسلم خان چادشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نموده است خان که حاکم مشهد مقدس از حضرت اعلی شاهی ظل الکی امیر الامرا بود و کس فرستاده ایشان را از خود دیگری و خود را بی منع کرد ایشان ممنوع نموده در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معنی آمده او را از مشهد بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نمود بودند که عبدالنور من جان بحسرت اسان روی نمود و امت خان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایا سال آینده مرقوم میگردد بعضی از امرا معزول خراسان که بمواخذه و مصا دره گرفتار بودند از جمله سلطان نعلی خلیفه شاه سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از خاندان بجانب رستم میرزا و ولد سلطان حسین میرزا که حاکم تبت زمین را و در قندهار با مظفر حسین میرزا ابرار در بر گرفتار خود مجاریه نموده بر طرف نایقه بود و بعضی از ایشان خصوصاً سلیمان خلیفه شاه بطرف قندهار فرستاده که او را فقیه خراسان آورده و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزا ابرار برگشته بطرف قندهار فرستاده حقایق احوال او و مظفر حسین میرزا را بدو در قندهار و سیستان و مال حال اولاد سلطان حسین میرزا از آنجا

است  
نعمت باد سکون بین  
میان برات و قندار  
سین رنج و سینه دانه  
شده و از دور دور  
محمود بود



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۷۱)

رومیان از استماع توجیه آیات حضرت آیات نجراسان انتظار فرست نموده فرمود پاشا با عساکر بجهت و مر که در ارزن آرد  
توقف داشتند متوجه تخریب فرست با باغ که مابین شیروان و آذربایجان واقع است گشته از سلاطین کرجهان سیمون خان که  
همیشه دوستخواه این طرف بود و کمتر از بارومیان محاربات قوی نموده بود درین هنگام فرمود پاشا با اد ابواب طایبت  
مفتوح داشته و اورا بمواعید و پسند و هدایا از جنید فریفت مشارالیه نیز که مرد عاقل کاروان بود و او ضلع قریب باش  
برنج دلخواه می نمود و از مدد و کمک این طرف می یوس بود علت بطبیعت داده پیروز خا لفت رومیان که فی الحقیقه  
مقدورش نبود خالی کرده برومیان راه داد و بکنار نش فرمود پاشا خاطر کار را و جمع کرده بمسخر خا ل از مضایق کرجهان  
که شش قدم بولایت قریب باغ نهاد محمد خان که در همان ایام برتبه ایالت رسیده هنوز مقامی نیافته بود مضطرب گردید و از امر  
قراباغ مظنه سلطان قزاق را بایل خود روگردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافت طایفه قاجار و ایل و ادیمات  
قراباغ بنوعی بهم برآمد که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافته و مقاومت با آن لشکر تیرمقدورشان نبود دست از ملک  
کشیده در کمال خطر و پریشانی کوچ کرده از آب و رس عبور نمود که به اسباب آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آن  
جماعت راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضه بنهب و غارت گشت و فرمود پاشا چند روز در بلده بکنج محل  
اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و مناعت ساخته و پرده است مردان کار و آلت کار را و آذوقه و یراق بسیار استحکام  
داده مراجعت نمود جعفر پاشا که در قلعه تیر بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قریب باش بود بغیرم تصرف آن  
مجال بیرون آمده غریت اربیل نموده تا سراب آمده چون قدرت پیش آمدن داشت از آنجا باز گشت تا شاه بوردی خان و لده  
خلیفه انصار که حاکم قریب داغ بود با او در مقام اطاعت در آمده پس خود را نزد او به تیر فرستاد و از میعادتی فر  
دولت خود را از تاج و تاج عاری ساخت مجوز رومیان بر سر نهاد بعد از این قضایا امرای قریب باش دست از ولایات  
حوالی تیر نکونه کرده اردو باد و مرند و زمار و نوزدگر گردان حوالی بتصرف جعفر پاشا قرار گرفت سان پاشا مشهور بخیال  
اغلی بیکری یکی بعبداد بود و از این موس تخریب قلعه و علیشکر در سرافاده لشکرهای عراق عرب اجمع آورده اگر ادا آن سرحد  
بخود ملحق ساخته غریت آن ولایت نمود و قریب جنس خان شالو که حاکم بیدان بود امر او را نپذیرد و در اخبار نموده در مقام مقابله  
مقامه در آمد اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست دهد جنال اغلی قسم بآن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی بیدان رسیده قریب  
خان از کمال غفلت و غرور از طریق خرم و احتیاط دور متقیه جمعیت لشکر نموده با اندک مردمی که داشت بمقابله آمده اشتبا  
شاه بوردی خان عباسی حاکم لرستان که نزد قریب جنس خان آمده بود از قلت لشکر اندک شیده او را از محاربه منع می نمود  
قریب جنس خان اعتمادی بجانب اندک داشت این سخن را بگید و غدر او حمل نموده خرم و احتیاط که لازم سپاه بیکری است مدعی  
نداشته بمعبر که قتال شتافت شاه بوردی بخان با لشکر لرستان پیروز محاربه خالی کرده برکنار ایستاد و رومیان حالت  
متواتر کرده لشکر قریب باش را که فوج قلیل بود ندان حاطه نمودند قریب جنس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شالو از صف  
سپاه بیرون آمد که چرخیان را بجنبک ترغیب نماید که و بی از زمین بیاورد چار شده در آویختند و یکدیگر کس از مردم آن ولایت  
که روگردان شده برومیان پیوسته بودند و در اشتناخته معاندان را بمنجر ساختند و از اطراف و جوانب برو جلو انداختند  
مشارالیه خود را غریب محسوسه کارزار یافته دست و پائی که مقدورش بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان  
دست از محاربه کشیده و راه انزلی می پویند شاه بوردی بخان راه لرستان پیش گرفت و میان دست نهب و غارت

## سال دویتم جلوس شاه عباس اول

بامیران تمید مقامات وصلت کرده اراده نموده بود که چون بسیر درسد بایکیتاش خان جدا کرد و او را حامی خود (۲۷۰) کرد و ایندو باستظهار طایفه افشار پادشاه نشان باشد بوداق خان شیر پیغام کرده بود که باغواد فساد میسر احمد این جبارت ازمن بطور آمد مجلا چون صاحب نفس قوی و معند و مبد بر دوازده بمقتضی این مضمون که (مصرع) هم در سر آن روی که در سرداری اسباب ادبار و سر انجام یافته تخریک مقربان بساط اقدس که عطف واقعه اراد میگرد طبع ایشان بود که قار شد و چون پیمانه جانش پر شده بود بهنگان عدم او را بر وجود ترجیح بنادیدست پیر علی آقا اربطان ملازم فرماد خان قبل رسید در تهنل ملک بهمن لاریجانی که در اردو بود و بجیتی ظاهر شد ار نموده بلاریجان رفت بعد از دو ایجالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده مکررا مجالس نگاشتن انعقاد یافت که توجه موکب هایون بمسرات از کلام راه مناسب دولت است ولی خان قورچی باشی که در بیکیتاش خان بود عرض نمود که اگر موکب هایون بطرف یزد در حرکت آید موجب از یاد تو هم بیکیتاش خان و میر میران کشته جرات آمدن پایه سیر اعلی نخواهند کرد و محتمل است که مشاغل عظیمه پیش آید اولی اینست که از اعمال ایشان که همه ملازم و مکت پرور و این درگاه اند اغراض منبر نموده از راه ترشیز و سبزا بمرات رفقه در مفر سلطت پاید از نزول منبر نموده متوجه انتظام سرحد آذربایجان و دفع صولت بر میان کردند و هرگاه در این امور تعاضل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار نامهرباناری که بطور آمده اغراض منبر بیدان بر غلام مقبل میثوم که در کار سپهر بیکیتاش رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان او را پایه سیر اعلی آوردم نواب کامیاب است الا التماس و فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز و سبزا متوجه عراق گشتند و چون بهامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود و سر روز در دامغان توقف فرموده پیشین نوروز و لوازم آرزو فرسوز قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و چون در وقتی که مرشد قلیخان محل اقامت نواب سکندرشان و شاهزاده نادر قلعه در امین مستر ارداد فرستادن نواب سکندرشان کرده طبع حضرت اعلی بود در اینوقت اراده فرمودند که آنحضرت از آنجا بیرون آورده مصحوب خود کردند در موضع ایوانکلیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بجه آوردن نواب سکندرشان فرستادند و چون بار دو نزدیک رسید حضرت اعلی باستقبال در بزرگوار سوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب آن درکاب مقدس پرنامه را بر او نه دادند و نواب سکندرشان فرزند عالیشان را در آغوش مهر بانی کشیده بیدار کرد و بکر ایتاج و استبشار نمودند و از خیمه و قلعه تا کنار رودی هایون پای اندازاند آهسته چون بر کر یاس که دژون اساس رسیده چند جازر مانا فرموده آن روز را پیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس مجرم سرای مقدس شریف برده همیشه محرمه اش زینب یکیم و پردکیان سادات اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ منبر نموده در مراغت یکدیگر بهدار السلطنه فروین

رسیده بیزوری و اقبال در مفر سلطنت ابدی الاتصال نزول اجلال منبر نموده

لشکر کشیدن فرماد پاشا بصبر باغ و تسخیر نمودن آنولایت آمدن جبال اعلی از بعد ادب و علم و علیشکر

و قلعه ساختن در محض و ند و آنچه زوی داد

سابقا قوم ملک و قایع نگار گشت که قبل از این مترا یافته بود که امر مصالحه بارو میان بنوعی که در زمان حیات نوابان پناه جهان بانی سلطان منبر از تمید یافته بود بمحل آمد و مرشد قلیخان ولی آقای چاشنی کیر باشی را که از روم بدین محکم بود بار و طلبیده متوجه سر انجام این امر بود که خنیه قتل او بوقوع احباب میداد آن امر در آنوقت صورت نیافت و خیر تاخیر



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۹)

ساخته لوی مخالفت برافرازد شیوه احتیاط مرعی داشته در جانب اجمال اقبال را که داشته ازین بطریق فرار و انشیرا  
شد و بیکاش خان جمعی را بمقابله و فرستاده و زبیده بازگشته باجمه حضرت اعلی این مقامات را زیاده اعتباری نفرستاد  
حکومت شد معتمدی را بابت خان اساجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلی خان و ابراهیمخان برادرش را  
که خانه کوچ در مشهد مقدس داشته بملازمت او مأمور ساختند و رایات جهانگشا بجانب هرات در حرکت آمده تا بنده فریمان جام  
تشریف بردند در خلال اینحال اخبار موخشی از جانب عراق رسید و آنحضرت اعلی کشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد  
خبر رسید که فرهاد پاشا سردار روم که در ارض روم توقف داشت بالکربلایه و در همدان باغ آمده آنولایات از تصرف اعدا  
فاجار بیرون آورده در بلده کهنه قلعه ساخت و حارس و نگهبانی که داشته خود نمود دیگر آنکه جمال اعلی که حاکم بغداد بود بشکر  
عراق عرب بجانب همدان آمده با قورچمن خان حاکم آنجا و امرا آنجا و دود محاربه نموده قورچمن خان کفرار شد و آنولایت خضر  
نهب و غارت گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که قرب جوار ملک عراق است قلعه ساخته آذوقه و یراق سامان گذاشته  
مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچان عظام که در ولایت قریباغ و همدان و آنجا و دودخانه  
کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرابی احتیاج بجانب عراق بازگشتن گرفتند و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافته  
در فتن هرات مژده خاطر گشتند و محتمل بود که اگر متوجه محاصره هرات گردانند ایام محاصره بامتداد گشت و در اول بهار  
عبدالله خان و سپهش عبدالؤمن خان با غلبه وارد حاکم تمام خراسان آیند و عساکر منصوره را بجهت امتداد بیاق خراسان  
و تفرق سپاه تاب مقاومت نموده باشد و در اینصورت مضرت بسیار بدین دولت لایح میگردد و ماکولات نیز در خراسان  
روی بنقصان آورده عساکر منصوره تنقیص میکشند در این سال در مهم هرات تعاضل و زیدین بازگشتن بجانب عراق و خطر  
از جانب روس و جمع نمودن اولی و انب و اصلاح دولت اقرب نمودن ای جهان آرا بغیرت جانب عراق تقسیم یافته بعضی از اعدا  
خراسان را که نصب کرده زمان مرشد قلیخان و محل اعتمادش مانده بودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرمودند و از بنده  
فریمان کوچ فرستاده در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد عبور یافته چون هرات یزد و کرمان و فارس بجهت  
نیامدن بیکاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز محفل گشته بود در اثنای مجاورت نظام و بند بیکاش  
خان اگر نثار دولت و زرافزون داشته باشد و بشرف و بکرامت رسیده آثار سعادت از نامه خالصش بود باشد آقایان  
شیراز را از کرانه بحر اوسنار رسانند و او را بجانب کرمان گسیل نموده خاطر از همت فارس و کرمان جمع نموده بدین منطقه  
قزوین روند بدین غرمت متوجه و خانام و زاده و محلات که سمت او یزد است گردیدند چون آواز مخالفت بود اقل خان  
شیوع یافته باعث دلیری دیگران بنشیند که باعمال باصواب جرات می نمودند از آنجا که در حسن اساجلو را که از مقبره  
طایفه استاجلو بود نزد بود اقل خان بنحوشان فرستادند که او را ابو اعیاد پادشاه مستنصر گردانیده بپایه سپهر اعلی  
آورده چنگاه در آن مکان توقف نموده انتظار آمدن بود اقل خان کشیدند مشارالیه بعد از موعده تنگ گشته در آمدن تقاعد  
ورزید در آن منزل میسر از احمد وزیر مغضوب گشته او را بفرستادند که او را بپایه سپهر اعلی بفرستند که او را بپایه سپهر اعلی  
همکنان نشاند اما آنچه بر عقل ظاهر بود و خبر تصدیق آن نبود اولاً آنکه بعد از نواب جهانباغی سلطان حسن میرزا باعث  
ابو طالب میرزا شده از جانب امرا عراق بخان بی ادبانه نسبت بجهت اعلی خراسان نوشته بودند ثانیاً آنکه میخواست بفرست  
مرشد قلیخان غالباً به سلوک کرده همت مالکته ابی عرض اشرف و در امی و صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر آنکه

قریان  
فقد و صابر  
بیکاش خان  
برای دراض  
از

بیکاش خان  
نصیب  
شد  
بیکاش خان  
میرزا

# سال دوم جلوس شاه عباس اول

جنتی مستحق عقوبت شده بود این خدمت بوفور خلاص و یکتای مستخرج خان پرناک ترکمان موطود کردید مستخرج خان طوغاوغرغشتا (۲۶۸)  
 زمین خدمت بوسیده از خرگاه بیرون آمده محمد خا که در بیرون حسره گاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشت و از خیمه  
 دو تنجانه بیرون آورده در جاما بقتل او پرداخت و سر پرشترا و را بر سر نیزه کرده در مقامی اردویی معسلی گردانیدند طایفه اش  
 که بجهت قتل مرشد قلیخان ترزل تمام داشتند از این واقعه خوش وقت گشته شفقت شایمانه امیدوار شدند سایر مردم از این دو  
 که روی نمود از باس سیاست پادشاهان اندیشه منکشته پای در دامن ادب پیچیدند از سوال که در چنین بظام بطور پیوست بدرخان  
 افشار که منصب قورچی باشی گری سرفراز شده بود درینوقت ایالت و دارائی دارالمؤمنین استرآباد مضروب گشته احمد سلطان  
 دولت در حاکم خوار و سمنان بکوک او معین گشت و منصب قورچی باشی گری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولنجان  
 افشار که حاکم دارالامان کرمان بود شفقت شده ایالت و دارائی کرمان به بیکاش خان و لکه او که در نزد پادشاه شده بود در وقت  
 حکم جایون بسم بیکاش خان مذکور عسکر صد دریافت که از نزد دارالامان کرمان رفته بکوکمت و دارائی آنجا قیام نیا  
 و از طوایف افشار که در پهنه سال از خدمت و یاق تقاعد و زبده اندک و شکر آراسته مرتب شده متوجه خراسان  
 گشته بار دوی طفر قرین پیونده و هدیه یکتا چوپان اعلی افشار به نیت امور گشت و تا قریب بمیل و در آنکس اسفراین جمعیت  
 عساکر فیزی نشان توقف واقع شده از راه اسفراین بمشهد مقدس معنی تشریف بردند و بعد از زیارت و طواف آستان ملک  
 آشیان حضرت امام الحن و الانس (عشر) علی موسی جعفر که خاک در که او چو قوتیای سعادت بر نه اهل نظر  
 مشرف گشته چندگاه به تفتی حالات خراسان و قضای حاجت خراسانیان و تحقیق اوضاع اوزبکی که در هرات اند و مشهد مقدس  
 توقف فرموده خلاصه اوقات صرف خدمت و خدمت مقدسه حضرت امام بهام میسر بودند و بر نزد محمد وزیر لوی اقدار افزوده  
 در کمال عظمت و اقدار بام وزارت دیوان اعلی قیام داشت بود اوق خان چینی را منظور نظر شفقت گردانید و منصب و الامی لایکی  
 و اما یکی شاهزاده سلطان محمد میرزا مغرور و سر بلند گردید و حکومت مشهد مقدس معنی نامزد او شد و الکاه خوشان و محالی که  
 سابقا باو معتقل بود با ولاد احمد علی سلطان و حنیف سلطان و سایر برادران مقتیم یافت در خلال این احوال سلطان علی خلیفه  
 که بجای فولاد خلیفه عرش حاکم قاین بود پیچیده آنکه در روز معمر که سوسفد ترشینه صف پاه خلیفه خان شامور او بران کرده بر شد  
 پیوست و این معنی موجب انزاع سپاه شامور گردید و سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلی دبا او متحد بود و هر دو موافق  
 از اوج عزت و اعتبار بخصیض ذلت و انحسار افتادند از وقوع اینحال بود اوق خان چینی که بر شد قلی و صلت کرده با او متفق بود و تخم  
 نموده باخواهی سپهرانش که یکی صاحب اعیه و بی اعتدال بودند از جاده خلاص مغرور گشته شاهزاده را بر داشته بقلعه خوشان  
 که بختند سلمانخان و ولد شاه علی میرزا استاجلو که حاکم تون بود از آسیب کمانان امیر خانی بسا شاه بود اوق سلطان که  
 صاحب الکاشه بودند و او هم نموده قلع تونرا بسته چندگاه بجنگ و جدال پرداخته در هنگام فرصت ترک آنولایت نموده بمرا  
 آمد و آقایان و القدر شیراز که بخود سری برآمده بخالفت حکم معاد شده بودند با یعقوبخان جهان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فر  
 نمودند یعقوبخان جبهه بست آوردن ایشان مرضی گشته روانه شیراز شد اما آقایان که سر کرده ایشان حمزه بیک جامسل بودند چون  
 بیزد رسید بیکاش خان ایشانرا بدست آورده بعلیق بیک قورچی ترکش شامور که دارد و ده یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد  
 چون یعقوبخان متعاقب ایشان بیزد رسید بیکاش خان او را استقبال کرده شهر آورد و اما یعقوبخان از اطوار بیکاش خان نفرت  
 کرد که با فساد میر میران اراده نموده که او را گرفته حمزه بیک مذکور را با ایالت شیراز منصب نماید و طایفه و القدر را با خود رفت

مستخرج  
 مستخرج  
 مستخرج

مستخرج  
 مستخرج  
 مستخرج



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۷)

امت بیک فراسار لوگوشت اغلی که بجهت آشنائی ملقبی خان فتح اغلی از جانب مرشد قلی بمصادره گرفتار گشته کمال آزدی و کمال آزادی داشت از روی عقیدت و اخلاص رضا علی مبارک اشرف جنبه با اتفاق فرح حسن چاوشلو قورچی سیر و کان که از مرز خراسان آمد با کجبت و دودخواه و رضا جوئی خاطر بایون شاهی ظل الهی بود و اندک ویردی بیک نذر گرفتار گشتی و محمد بیک ولد ایل بیک ساروچی باشی با بطوع و الرغبة مکمل قتل او گشته نظر فرصت بودند از طبقه تاجیکیه و از باب قلم میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر بود الذوله شده بود با از باب مواضع همزمان و محرک اراده ایشان بود تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاه هر دو بسطام واقع شده بود و مرشد قلی بطریق معهود بیکت آمده در حین دوختن از مبارک که در پیش خوابگاه اشرف نصب می نمودند خوابیده بود و نصف که اهل بیکت که در خواب بودند ناگه در صحنه یاقه پشم شیرهای آخته بر سر او آمده اول امت بیک شمشیر زد و بعد از و فرح حسن رفقا با تمام کارش برداشتند و وقوع این واقعه نتیجه بی اخلاصی و بی ادبیهای او تواند بود که این همه سعی و ترددات او در اعلا لویای دولت اشرف محض جاه طلبی و استعلا بر مندر بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آیین خاطر فیض مظاہر بر تو ظهور انداخته بالاخره کار او با نیکاشید القصد بعد از گشته شدن او و هاشم میرزا محمد را که نوید وزارت یافته بود طلب فرموده حسب الوعد منسب وزارت دیوان اعلی سرافراز شد از تبعه مرشد قلیان جمعی که بملاحظه خاطر او از خدمت اشرف تقاعد ورزیده سلوک ناهنجار می نمود بمواخذه گرفتار گشتند و ابراهیم خان برادر مرشد قلیان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول گشته مواخذه گشت امت بیک بر تبه بلند خانی سرافراز گشته سبب و یراق مرشد قلی باو عنایت شد و ملازمان او بملازمت مشارالیه مامور شدند و ویردی بیک زر گرفتار گشتی بر تبه مارت سرافراز گشته لقب سلطانی یافت و الکای حسب پادگان و محلات باو شفقت شد محمد بیک ساروچی بدارو دار السلطه اصفهان سر بلند گردید و فرح حسن قورچی تیر و کان شده بر تبه ارجمند خانی علاوه آن گردید و بالاخره بدگر شقیه می گمان سرافرازی یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که تا غایت در امور سلطنت پادشاهی چنل نمی نمود بنفس بنفس مکمل امور دین و مدام دولت گشته بعد از قتل مرشد قلی همان روز کج واقع شد چمن بسطام مخیم سرافراقات جاه و جلال گردید و چون در خاطر او رنوخ یافته بود که جمعی از مفسدان قزلباشی که بخود سری و خود را بی برآمده باشند دفع نموده بکشتن همیشه بهار دولت اگر از حسن خاشاک وجود اصل بنی و عصیان و خشکال حوادث و نواب دوران پرمردگی بدان ایه یافته بر شحات حساب لطف الهی و فکر ثاقب و حسن بدیر حضرت ظل الهی حضرت و طراوت افراید و بر عالمان ظاهر بود که از محمد خان ترکان در زمان نواب سکنه شان و شاهزاده رضوان مکان سلطان حمزه میرزا چه اعمال شنیع و فساد ظهور یافت چنانچه بجهت قتل امیر خان با شاهزاده مذکور که سنه زنده ابرار شد و وصی و ولیعهد پد نامدار بود در مقام عصیان و طغیان درآمده و طالع سب میرزا ارادت آفرین کرده و در برابر آن شاهزاده مغفور صفا قال آراسته محاربه نمود و بخش دولت چند روزه ارتکاب بغل شنیع کرد و لکن چون براه رفت از طریق اخلاص و بندگی انحراف جنبه بود تا نید یافت در این وقت که بار دوی معصی آمده بود و قضیه قتل مرشد قلی بوقوع پیوست میخواست که بطریق زمان نواب سکنه در شان صاحب اختیار رجعات دیوان بوده امور ملکی بمشوره و صلاح او انتظام یابد و بجز دی همان شیوه خود سری و خود را بی مرغی و سلوک دارد و پیشنها دهنه و الا آن بود که مفسدان و فتنه انگیزان او بمافات براندازند که فتنه و فساد از میان قزلباش بر طرف شده تعصب و ایماق در میان سپح طایفه از طوایف قزلباشی نبوده باشد و بکی و دودخواهان اخلاص شارع و با پادشاه و بیعت کمال و کجبت بوده طبع و متغایر و امر دنیای پادشاهی باشند و محمد خان بنا بر مقتضای که بجز بر پیوست میان این و آن و آن این دو مان جفتیض ایماق و کان که از اعمال شنیع او بجهت زنده بود و مطعون و

۹۹۷  
تاریخ عالم آرای عباسی  
جلد دوم  
صفحه ۲۶۷

# سال دوم جلوس شاه عباس اول

حق تعالی شاه بجزود و ولایت و اندر کوارش افزوده بر ادا و جانی فایز گرداناد و بمقتضای وجوده انقضای موبک بپایان  
 از راه سیر و کوه به امان رفت و نزول اجلال فرمودند چون بعضی مقدمات که در باب صلح میان نواب غفران پناه بجا  
 و فرادایا شامبه یافته ولی آقای چاشکی باشی از روم بآن هم آمده بود در آغاز جلوس بپایون جمعی نیکو امان ایستاد و رضایند  
 و تا غایب صورت نیافت در عقده تعویق مانده بود در ایوقت که رجب ضرورت سفر خراسان چندیار نموده بودند و خبر تخریب لاهور  
 و تسلط عبداللہ خان از بک و واقع گردید و اگر سپاه قزلباش مشغول بمات آذربایجان و محاربہ و میان میشدند از دوطرف  
 باد و پادشاه و دو دشمن دشمنی کردن مناسب وقت نمیداد و مرشد قلیخان تن بمصالحه مذکور و شرایط آن در داده قرار یافت  
 که چند روز در چمن بسطام محل اقامت انداخته بترقی اسباب مقدمات صلح و فرستادن ایچی سخندان در مراقت ولی آقا بدین  
 که خاطر از طرف آذربایجان اطمینان یافته با خاطر آسوده بجانب خراسان کوچ کرده کذب مت بر لنگر تخریب لاهور اندازد و چون  
 از امان کوچ کرده در موضع شاهر و نزول اجلال واقع شد از اقصای قضا و مقدرات ازلی قضیه قتل مرشد قلیخان بوقع  
 انجامیده آن داعیه تعویق افتاد و شرح این واقعه عبرت بخش آنکه سابقا مرقوم قلع و قمع در مکر که سوسدیر ترشیز  
 مرشد قلیخان بر عیقلی خان شاموللا حضرت اعلی شای ظل الہی ظفر یافتن حضرت رجب تقدیر و حکمت بالغہ حق تعالی قدر جل شای  
 بمشدد تقدیر معنی تشریف آوردند و مرشد قلیخان بوزم خدمت اتالیقی پرداخت اطوار او مرضی خاطر اشرف نمود و از بدسلوک  
 او کمال آزرده کی داشت غایتش در عهد شباب بشوہ پیران منراخ حوصله عمل فرموده و بجهت استحکام میان دولت ابد پیوند  
 بدارا میکشید و ایندند و بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمانروائی عرصہ ایران ممکن یافتند با وجود افزونی اعیان  
 و انصار و ظهور سلوک نامحار بجهت سعی و استقامت که از در راه این دولت بطور میر سید تاب تسلط و استیلای او آورده و غایت  
 چندیار و اقدار بر نوعی کفایت او داده بودند که نفس نفس بپایون در پیچ امری از امور مدخل نمیرمودند تا آنکه در دارا  
 قزوین بعد از خبر واقعه هرات قتل درآمدن عیقلی خان پایی از اندازہ ادب بیرون نهاده اراده مصاہرت آیند و ومان  
 و در این باب مبالغه بسر حد اسرار رسانید از سلاطین نامہ ارو پادشاهان کامکار اینگونه غایات بطور آمده بایہ مخلصان  
 و فاکیش را بدین ترتیب که گرامی بلندی فرموده اند تا بندگان در گاہ راجہ حد و یار که صاحب این داعیه کردند و لہذا ہر چند  
 نمود صورت نیافت و عاقبت نتیجہ بی ادبی یافت بعضی از طایفہ استمالو کہ نیکو امان او بودند خصوصاً محمود بیگ صوفیہ علیہ  
 باو بیعتی کہ این پادشاه در اندیشہ دفع است و عقربہ تضایع کرده و ایمان استمالو بخاک تیرہ برابر خواهد شد خیالات فلان  
 در سواد ای حاضر مراد داده بودند حضرت اعلی بفرست و دانش خود ادا دایا با خبر بعضی از نیکو امان حلال نیک خیالات باہ  
 این ہرزہ در ایان ہمیدہ کور اور یافتند از آنجا کہ مقتضای عقل و در اندیش بود بہ مظہر شدہ بمکر و تدبیر کار او افتادند و بپای  
 کہ در علاج این نوع حادثہ عظمی غفلت ورزیدن از طسیرین حرم و احتیاط کار اکامان خرد پرو و در مینمود لکن چون سفر خراسان  
 و امور عظیمہ در پیش بود آنحضرت از غایت تصور تعاضل و رزیدہ بمجنس قلوب ظاہر سببان عالم صورت با و درانی میکردند و حفظ  
 حال خود کرد و روزی میکشید و ایندند تا آنکہ مرشد قلیخان بدسلکی را از حد اعدال گذرانیدہ بسر حد افراط رسانید و در وقت  
 نیز کہ او ان نشود و استیلای قوت غضبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود عیسوان ایام صبی سلوک میکرد و زیادہ از این تسلط  
 ورزیدن در حوصلہ و لہو امان جان مار نکند و عرق حیت شامہ بجرکت در آمدہ مارہ غضب در کانون صبر میر بپایون شعلہ  
 فروز گشته دفع او را بر دست بہت لازم شمرند و چون اہل عراق با او صفائی نداشتند از مرہ طایفہ استمالو سالن عراق

تاریخ  
 سلطنت  
 عباسی



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۵)

چون قبیل اینها در اصفینگی کجند و هرگاه سپاهی بفرستد علماء این کار کنند معظم جواب آن در روز حسنه ابر علما خواهد بود (شعر) در آن روز  
 کز فضل پرست و قول اولوا الامر در آن بر روز هول بجائی که ششمند اند آسبیا تو خد رکنه را چه داری  
 و منحنی نامه که ابن طاووس از علمای شیعه بود و در اصول و منسوخ مجتهد بود و در قه تصنیف فرموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی  
 در ماده حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت دنیا را بپایان و خلق کرده گفته که لو تقول علينا بعض الاقا و قبل لاخذنا منه  
 باليمين ثم لفظنا منه الوتين فاما منكم من احدث عنه حاجين هرگاه در ماده حضرت پیغمبر اینمه تهدیه و مبالغه واقع  
 شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهد سپردن میاید پس اگر حضرات علایات طریق اقبای سلف را عی  
 داشته شود احتیاط منظور دارند بستر خواهد بود و در عصر عصا جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضنون دفع العلم  
 عن الصبی حتی تبلیغ و المجنون بغایت مصعب است (شعر) بجزم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت جواب آن  
 رفیقان که بگنجانند مرا مراد از اینجمله نیکوای است و گرنه زینمه گستاخیم چه مقصود است چون اکثر مصنفان عالم از این  
 فاسده و نبوت و مناسب است که در باب فضل از این اعراض منزه شوند بکده بعد از عصری که افضل ما و را اینست بجزا  
 مشهد مقدس معنی تشریف آورند فقیر از این ابی حسیب شمرند و اگر بواسطه قناری ثواب خاقان میروند مکان این فقیران  
 از شهر بیرون تواند آمد ایشان حرمت حضرت امام امام علیه السلام بجای آورده بعبادت زیارت مستعد شوند و فقیران بکشت  
 قدوم آن عزیزان فیروز میاید و همچنین بوجود نیامده فتوی قتل فقیران دادند بارت الله اعظم الجور کم و صلح امور کم  
 (شعر) کمن کن که ره جور را گسترده نباشد کش کش که پشیمان شوی چاره نباشد و اسلام  
 ذکر توجه موبک هایون شاه فی ظل الاهی بصوب خراسان و قتل آمدن مرشد قلی خان قضا یائی که در آن  
 روی داد چون اخبار خراسان بوی که مرقوم ملک بیان کشت بعراق رسیده یکت از کریمخان آنجا و عظمی پاییز  
 اصلی آمدن ثواب امعلی شاه فی ظل الاهی از تنگی کشته شدن حلقی خان و قتل و نسب اسر طایفه شاه لو بغایت آزرده کشته خوب  
 غبار خاطر مبارک گردید مرشد قلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده بکلیات سپاهیان زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در توجه  
 خراسان اهتمام نموده در ساعت کعبه از مقر سلطنت عظمی پشیمان میروند و نزد محمد شریف بیگ چاوشلنواده حسین بیگ  
 تبریکان شاه جنت مکان را که فورچی تبریکان شده بود تربیت فرموده بر تبه ایلالت خانی رسانیده حکومت قزوین و حر است بختی  
 هایون با و رجوع شده و در اول بهار که صحرا و مانمون از کثرت سبزه و ریاحین رنگ سپهر بوقلمون بود موبک هایون در حرکت آمد  
 همه جمعیت لشکر طغرائی عیالات لار فستند و قرار یافت که تا هنگام ارتفاع محصولات بتانی طی مسافت مینموده باشند در بیلاق لار ملو  
 رستمدار ملک بهمن الی لاریجان و ملوک ولایت نورو کجور که هر دو ملک جدا گیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال  
 رستمدار خود سر و خود رای بر آمده دیکریر بطن در دنیا و رزنده و از ملاقات امر از قناباش بغایت تعاشی مینمودند و همیشه باغی  
 بوده اطاعت قناباش چنانکه باید میکردند درینوقت بین اقبال همیون آن وحشی خفان بر دم را کشته برهنونی بخت بی دست  
 بار دوی همیون آمده بشرف ملازمت عتبه علیا مشرف شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفته و انحنی قنوع  
 انحال در نظر و انایان روزگار دیده از نویدات اقبال نموده موبک هایون چند روزی در بیلاق رست برده همه روز عا که  
 اقبال باثر بار دوی که کسان پوی می رسیدند در بیلاق مذکور دهنده بمیت و بختاینه فی ظنت ثواب کامیاب فرزند می ار جند گرا  
 فرموده سلطان حسن میرزا موسوم کشت اما در اندک زمانی حیات مستعار را بر دود کرده و بعالم جاودانی شتافت امید که حضرت

رستمدار  
 نام ولایتی است در  
 میان مازندران و پشت  
 پادشاهین

## سال دوم مجلس شاه عباس اول

از عرب توبه کرده هر چند قضیه عرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی صبر و قتل چهل نفر  
از صحابه و غیر هم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای عرب نباید کرد و آنکه علم حقایق الامور و هر یک حکم با حق توبه منافی تصور  
و آنکه کریمه الحیدیات للخیثین الی اخرها بمعنی ندارد که زوین در عهد و جنت و مذمومت من جمیع الوجوه مشرکند چنانکه اگر  
کمی از ایشان متحقق بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الاستغفار شود بجزرت نوح و لوط و زوجه ایشان  
و آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیه مذکوره ماول باشد با آنچه در آیه دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الا ذنباة او  
مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا اذن او مشرک جواب آنچه در کتب سابقه است عظام که فرزندان سیدانامند  
مردم ساخته بودند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر بر خلاف آنحضرت میفرماید و با شخصی که با اتفاق کافر مسلمانان خلیفه باشد او  
خود مناقب آنحضرت را شنیده روایت کرده باشد جنت کند بواسطه این حکم حدیث محارب پیغمبر شود و ایضا باعث قتل چهل  
نفر از صحابه و تابعین گردد و مندرج پیغمبر نسبت کی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن بگوید و حال آنکه نزد آنحضرت  
پیغمبر خلاف آنکس ثابت باشد و بمقتضای دلائل بر چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نقض عهد آنحضرت  
کرده و نسبت از سخن فرزندان پیغمبر صلا از اردنی و مالی کسی رسد و اگر آن سخن خطا باشد برای آنکس که در حق او گوید ثواب  
حاصل شود آیا که ام از این دو عمل قبح و اشنع باشد سبب آنکه اول اصلا باعث قبح نمیشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود که  
بمضمون حدیث مصنوع مستحین گفت است متمک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چیز دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بر حال  
الاضاف مطلوبت و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام کثوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت از انفعنی اعراض نموده آن شخص گفت یا رسول الله این شخص که راست پیغمبر فرموده  
تو خود کورستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را بکثف خود نگاه داشت تا تابشای جمعی کند که در کوه سار  
می نواختند و بعد از آن می فرمود یا حمیر اهل شعبت این قباحت را بار زل شخصی نسبت نمیتوان کرد و قباحیت این بدتر است  
که تصریح آن معتدور باشد و با آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بر حال تا بعد از حضرت الله تعالی  
بیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت سالت نمیدانیم و بچیزیکه منافقین شان جلالت آنحضرت باشد عقاید نیکیم اما فریاد او  
جراتهای حضرات که بواسطه میل تعصب با حدیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند (مشرع) اندکی پیش تو گفتیم غم  
دل رسیدم که دل آزرده شوی و در سخن بسیار آ و آنچه درباره نوح حرمت است حرام نموده اند اصل عدم آنست  
ما معتقدیم که نوح مسترانی تواند نمود ظاهر شود و محارب حضرت بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این اشهر باشد بعد از تقدیم ختم بوده اند تا  
بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بود و هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد و جمعی که برای حلیت قتل و غارت  
ساکنان شد مقدس فرمودند تا تمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات اطلاع بر سبب ایراد ضمیر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل  
و الله اعلم بذات الصدور علی اتمی حال مزاج پادشاه چچو آتش است و لایق علماء کرام آنست که بر لال موعظه سکین التباب آن آتش  
فرمانده تا خلق الله نوزده اند که با دفتنه آن آتش بر اشتغال سازند و اصل و منبع نهال بندگان خدا را سوخته بجا که مذلت اندازند  
چو آتش شتوند و کمرش مبادا که دود از دل مبتلای بر آید و ظاهر است که باین مستویهای بیلا حله اهل آشنائی رینا  
اتهام در استیصال بندگان خدا بتعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگر چه کافر باشند ملایم طبع الله تعالی که در کمال علم است  
نبست چنانکه وایت شرمندگی حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار و خلائق و آثار و اخبار برین حالت



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۳)

الواحد الفقار مؤید مقصود است چه صاحب کثافت و حیادوی نصیر آن بصاحبی التجن گردند یعنی ای دو صاحب من در زندان  
پس یوسف علیه السلام که پیغمبر است و کس را صاحب خوانده که بت پرست بودند چنانکه بم آنده کوره دلالت صحیح برین دارد پس ظاهر  
شده صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نیک جاری شده بقلم حجتیه رقم حضرات که (شعر) هر که در روی بهیب بودند است  
دیدن روی نبی شود نیست اما از حضراتی که دعوی ادراک دقایق شترانی نموده اند بغایت تبعه نمود که در بیت مذکور بجای هر که را  
هر که او نوشته را بطه مصرعهای مذکور را برداشته اند و هر مصرع را فی نفسه تمام کرده اند باین دقیقه متفق نشده روح طاجامی را  
آزوده ساختند و لیکن چون غارت تالان بر کافه اهل خراسان واقع شده و خانها خراب شد حضرت مولوی نیز از آنجا است  
اگر کتب بیت او نیز خراب شده باشد باکی نیست البتة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز اشهاد هست اما صلاح در ذکر آن نیست اما کس  
از حضرات است که بجهاد ایهام لفظ طاماتل در معنی استدلال نفرماید و دلیل چهارم آنکه حضرت مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت  
در وقت مبايعت مردم با خلفای ثلاث بود و منع نفرمودند این دلیل حقیقت بیست است و اگر نه فتح آنحضرت لازم میاید جواب آنکه  
از آنحضرت امیر ارتقین و تجیر حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلاث دعوتی نمیدادند اصحاب اجمع کرده برای ابی کر علیه  
یستی بیعت کردند بوجهی که ذکر آن درین صحیفه نمیکند و آنحضرت بعد از اطلاع برای قتل اتباع و بیم هلاک اهل قیامت دیگر مباشرت  
نشدند و این دلالت بر حقیقت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در قوت و شجاعت  
کثر از آنحضرت بود چنانکه اخبار و آثار برین دال است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت امیر علیه السلام و سایر صحابه  
بالتفاق با قریش جنگ کردند و از آنکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبه صلح فرموده مراجعت نمود پس  
هر وجهی که برای جنگ ناکردن حضرت پیغمبر و سایر صحابه کجده جه جنگ ناکردن حضرت امیر کجده کافی است مع شئی زاید حقیقت  
کنار قریش مطلقاً متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاترین جا نیست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر سر  
بوده و هر یک از شداد و نرود و عنبر نادتی برین دعوی باطل میبوند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشانرا هلاک کرد و اهلین  
بدان که ایمان اعتقاد آورده اند بلکه در ماده الله تعالی تا خیر در دفع خصم کجده در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده  
که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده و وقوع آن بلا کراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در صحیفه نمیکند غرض که شارح غفایه  
درین که سبب شجین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه از کبار فرق اسلام میفرموده صاحب مواظبت برین مسئله  
و وجهی که برای کفر شیعه توهم کرده اند و کرده و امام محمد غزالی سبب شجین کفر دانسته پس آنچه حضرات در کفر شیعه فرموده  
نه موافق میل مومنانست و نه مطابق حدیث قرآن با وجود آنکه مفهوم شیع است که در صد صحیفه معلوم شد و سبب بعن در معتبر نیست  
که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاها ان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست بچنانکه جاها ان  
سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست و آنچه فرموده اند که هر کس استماع بعضی  
حکایات کند و منع نکند کافراست عقدا و شتر غایب برین نیست و قال الشیخ ابن منبها من عقود ان یضد فی من غیر دلیل  
فقد اطلع عن الفطره الانسانیة و آنچه از بحث و فحش در ماده عایشه شیعه نیست کرده اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع  
باشد چه نسبت فحش کافرا در میان حرام است چه جای حرم حضرت سول ما چون مایه مخالفت امر و قرین بیوتکن و لا یبرجن  
نموده بجهاد و بحرب حضرت امام اقدام نموده بحکم حدیث حرکت حربی که فریقین در حرب آنحضرت نقل نموده اند و محارب  
پیغمبر نقیاً مقبول نمیتواند بود بنا بر این مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر

## سال دوم جلوس شاه عباس اول

در اثبات مذهب خود و نفی آنجا که چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصار آنرا از املک متعال مباد و این صحایف کنجش (۲۶۲)  
 تذکار آن ندارد و الله بخیر الخ و هو یهدی الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نموده  
 که فعل حضرت پیغمبر نیر و حی است و الواقع که کت پس کویم اخراج حضرت رسول مروانرا از مدینه و حی است و آوردن عثمان را  
 بدینه و تفویض امور عظیمه با نمودن رد سخن حضرت و کفر است به و دلیل اول آنکه حضرت فرموده اند و دم آنکه قول معالی  
 لا یجد قومًا یؤمنون بالله والیوم الآخر یؤادون من حاد الله ورسوله و دلیل متین برای تحقیق و تزیق  
 باطل بر مسئله امامت بر ما و جد لا بسیار است و لیکن در خراسان مثل مشهور است که بوسه به پیاست اگر شرف طاعت  
 نمیشود معروض خواهد شد به جمعیتی صل توجیم لعل الله یجمعنی وایاک اما شبهه طی که مافره بمقامات عمی باشد  
 نبشیر و بوبکه و قلمه اش و نیز مدح خلفای ثلاث در معنی متفق علیه سیر یقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و آنچه  
 دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورین و غیره در کتب فریقین مطبوعه است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت  
 کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصاً وقتی که باقل آن تجویز وضع حدیث کند یا عادل نباشد و سبب متفق علیه دلالت  
 بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکور لا سلم که کفر باشد و الا (مصرع) پس در همه دبر یک مسلک  
 چه مخالفت اخبار احاد از مجتهدین واقع شده و عظیمیم و توقیر غیر نیست بخلاف ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلا  
 و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان یا آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت صلی علیه السلام از علل این  
 علیه القعه خبر داد و عقوبت نفرمود و روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص کند مفید نیست چنانکه در آیه القدر رضی الله عنه مذکور میشود و دلیل دوم  
 آنکه مقتضای لهذا رضی الله عن المؤمنین اذ یبا یعونک تحت الشجر خلفا ثلاث برضوان ملک شان مشرف شده  
 پس سبب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التوفیق رضا الله است از آن فعل مخصوص که بیعت است کسی دغدغه ندارد که بعضی  
 از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده و سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف عهد و بیعت است  
 چنانکه در امر خلاف مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور است نموده و غضب خلاف کردند و حضرت فاطمه علیها السلام  
 آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مطبوعه است این عبارت در صحیح مذکور است این روایت فخر جت عنه و لم یتکلم معه  
 حتی مات و فقیر خود در صحیح مذکور شده که در صحیح بخاری در سابق حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است که من اغضبها  
 هذا غضبنی و در مشکوٰه در مناقب آنحضرت منقولست که من اذاها هذا ذانی و من اذا ذانی هذا ذی الله  
 و کلام صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخری ناطق است حاصل که بواسطه  
 این افعال ذمیه و منع وصیت حضرت و تحلف از پیش اسامه و غیره که با جاهد نماید مورد مذمت شده چه سلامت عاقبت بحسن خاتم  
 اعمال و فاکردن به عهد و بیعت حضرت رسول متعالی صلی الله علیه و آله و هر کس به عبادت سلامت عاقبت مستعد نشود بواسطه  
 نقص بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فی نکت فاما ینک علی نفسه و من اوفی بما  
 عاهد علیه الله برین باشد دلیل سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب خیمه خواند و صاحب قابل ذم نیست بوی  
 آنکه اذ قال لصاحبو هو یجادون دالت بر آنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت در نسبت موافق  
 الظرفین است چنانکه اخوت پس محلی که هر یک از برادران نسبت به دیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر هر یک از برادران  
 به دیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر آیه کریمه یا صاحبی التبین و اداب منقرقون خبر ام الله



جلد دوم تاریخ عالم آرا می عبّاسی

(۲۶۱)

ایشان را اختیار کردند تا بقرائنش الفتی دارد و نه با اوزر که کلفی میل و عذابا بلا یغ بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کردند آنچه مقتضای حدیث و قرآن و موافق امر حضرت ملک منانت خیمار نموده از روی انصاف کلمه چند بعضی میرساند اگر قبول انظار افاد آثار حضرات شود فهو المراد و الا (شعر) من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از خشم پند گیر خواه ملال و میز منین کس صاحب درک کامل و انصاف شامل میتواند بود و آنچه از طلبه ما و را از آنکه مسترد دین حدود و مسموع شده آنت که نواب علی خاقانی باین دو صفت حمید آراسته اند و از امر ایشان که کلماتش بسیار در جمعی دیگر بقون فضایل پرستند اما تصدیقی که از ایشان الی الآن بکلیات علماء ما و را از اینست واقع شده بنا بر مثل مشهور که چون تنهات ضی روی راضی آئی معتبر نیست چه فضلی مذموب است اثنی عشر مجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علماء اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذموب شیعه متبع و غیر متبع و صلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احد المذنبین امری فرمایند بحکم کلام الملوك ملوک الکلام مطاع و منع خواهد بود مجاز در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتبر است احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیہ متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر این دو فرقه اند اگر خلیفه نبی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلاصل ان لم یؤذ وارسل الله اباکمرا میداند اهل سنت و اگر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه را میداند شیعه اند و قول ائمه نیست پس آنچه متفق علیه من یقین باشد جمیع علیه اهل اسلام است ترک جمیع علیه برای مختلف فیہ بل بعد از تمهید مقتضات کونیم آنچه هر قوم فقه حضرات علایات شده بعد از این و تمییز حکم کفر شیعه آل پیغمبر است بآل لیل مقدمه اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حج خلفاء ثلاث فرموده اند و سخن حضرت مقتضی آنکه یرید و ما یطوف عن الهوی ان هو الا و حی یوحی و حی است و شیعه که مذمت خلفاء ثلاث می کنند مخالفند و می نمایند و مخالفت و حی کفر است چرا بآنت که از این دلائل متبع خلفاء ثلاث و بطان خلاف ایشان لازم میاید زیرا که در شیخ بواقف از ایدی که از اکابر علای اهل سنت است متقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده مخالفت اول آنست که حضرت در مرض الموت فرموده اند ایونی بفراطاس اکتب لکم شیهة ان یضلو ابعد عمر بن راضی شد گفت ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتابا الله حبسنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز نا بلند شد و حضرت پیغمبر آرزو شد بنسر مودند که برخیزد که پیش من نزاع نرا و ادریت این حدیث را و اهل صحاح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت عبارات مختلفه مذکور است مخالفت دوم آنکه حضرت در مرض الموت جمعی را دست راست همراه اسامه بن زید بسرور و مذموب بعضی را آنحضرت خلف نمود و بیع مبارک حضرت رسید مبالغه تمام فرمودند جهنم و اجلیش اسامه رعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفاء ثلاث و دخل جيش اسامة بوند متابعت کردند پس کونیم امری که حضرت بر آن نوشتن وصیت فرموده مقتضای آنکه یرید مذکور بنسر و حی است و نفی که عمر کرده و حی است و رد و حی کفر است علی ما اعظم و علی ما دل علیه قول غسانی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون و کافر قابل خلافت نیست هرگاه کفر عمر و سلب قابلیت خلافت از ثابث شده بنا بر دلیل شما لازمست که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع هر یک نشود چه مذموب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بنده مذموب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند اینک عمر خلیفه نباشد و عمر و عثمان خلفه باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست نیز تخلف از جیش اسامه مقتضای دلیل مذکور کفر است و تخلفان خلفای ثلاث نباشند تا با و از هر یک از او متین مذکورین بوجه مکتشه اثبات مذموب شیعه و نفی غیر آن لازم میاید و تفصیل آن درین صیغه یکجند و اهل شیعه

## سال دویتم جلوس شاه عباس اول

پراشان بنیه حکم آنها داشت باشند و آنچه نوشته اند که حکم آید و لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل حدیث (۲۶۵)  
 لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اطلاق محصولات و زراعات مشد مقدس معنی حلال باشد جویش  
 آنت که در آیه و حدیث اموال تخصس بمومن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعه شیعیه میگویند از زمره اهل اسلام  
 و ایمان سیر و نند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم مخالف که بعضی علماء اعتبار کرده اند آیات و احادیث دیگر که احتیاج به توضیح  
 دلالت دارد بر اینکه قتل و غارت اموال و سوزن کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و یکس ادر آن  
 خلافتی نیست و ایضا حرب با جاعنی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است بافاق علماء هر چند آنجا که کونیه کلمه توحید مسلمان  
 باشند و برین دال است بعضی حروب که است الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده اند و از این  
 قبل است حروبی که علیه حضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس و قف  
 سرکار مرزا فیض الانوار است که آباد و اجده حضرت خاقانی وقف کرده اند چون ایند یار از جمله دار الحرب است و نزد شکر اسلام موقوف  
 زمین نیست و نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که یقین است یار یا به مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که مصرف  
 نمیرسیده باشد خلیفه را جایز نیست که آنرا بفار یا بشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان ایند یار از ذریه پیغمبر اند  
 صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویند که آیه لیس فی اهلک الله علی غیر صالح را شنیده اند و آنچه نوشته  
 که بعد صالح صلح و صلح اسلام است و آنچه نوشته اند که در کتب و دینیه شام با علماء صحبت داشته اند شعر بر که او روی پیو  
 داشت دیدن روی نبی شود و آنچه نوشته اند که علماء نجف ایشان کرده اند منع بر تقدیر تسلیم با بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده  
 ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر است قتل و حرب در آن ماه با جاعنی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جویش  
 آنت که حرمت اشهر حرم منوخت بنا بر احادیث صحیح مشهوره بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و رفتن آنحضرت بر سر  
 احادیثی درین شهر دالت بر این و آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقنا الجن و الا انس الا لیعبدون از حکمات است در آن شک  
 نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفار از احاطه عبادت است و ای بر آنجا که ترک عبادت نموده و لعن اکابر صحابه میمانند و آن  
 و ذنوب ابا عث ثواب میدهند با آنکه متیقن و متیقن است که در لعن کردن شیطان که مخصوص بر طعنیت آن باطل است ثواب نیست  
 و عجب است با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معنی ظاهر آیات و احادیث را میخوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه  
 اظهار میفکنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر میسند و معتقدند و تبعیت اند آشنی عشره معلیم السلام و سلف میمانند قد بکتنا الا لایات  
 لقوم یعقلون و اگر بعضی از مضلین اقرار نموده از بعضی اند و سلف در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده اند و یادگار  
 ذکر کرده شد کسی را سخنی ویرایی باشد باید که رئیس خویش عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده بعضی از ملازمان کاتب بایون  
 ماضیه نماید باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد و استلام علی من اتبع الهدی (جواب کتاب مذکور که مولانا محمد مشکک رشتدار  
 نوشته) نتایج افکار و رذائل اقسام در بار افاضل ما و را ارسند به اجماع الی سبیل الرشاد و عظم الله تعالی ایا ما من التعف  
 الغدا بوقوف پیوسته در آنجا آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود برای حکمت آرای حضرات علایات مخفی نماید که  
 حضرت سید المرسلین بروجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مطبوع است امت اجتناب الله و عقرت ظاهره ما نور ساقه و چون حضرت امام  
 الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و التثانی در بلاد عجم غریب واقع شده رستم این مرقوم محمد خادم را  
 احترام غریب آنحضرت بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمان

مستند و معتبر  
 که در حق عام عبد المؤمن  
 سال ۹۹۹  
 او را با و اولی الامر کردند  
 و بعضی وقتها بر گفته



## جلد دوم تاریخ عالم آرا می عباسی

(۲۵۹) بقا ر مشد مقدس فرستادند و مولانا محمد شاکر رستماری جوابی نوشته فرستاد صورت هر دو مکتوب درین صحیفه درج افتاد که آریا

فلت و اصحاب نیز از مطالعه آن بهره ور گشته حسن عقاید را با حق و بطلان ظهور یابد  
مکتوب علماء ماوراءالنهر در جواب صحیفه خدنه روضه مستبرکه و بقا ر مشد مقدس معلی رکت

پوشیده نیت بریح مؤمن عالم که تعرض با موال و نفوس کسان که گویند کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله اندام  
که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف اند رضی الله عنهم می نمود باشند جائز نیست اما  
وقتی که با تکلم باین کلمه طیبه مذہب اهل سنت و جماعت و کلام علماء و اقیار ابا لکفیه مجبور گردانند و مؤمنان را بایمان اول کند باشند  
طریقه شیعه شیعه نموده و بعضی حضرات شیخین و ذی التورین و بعضی از ازدواج طاهرات رضوان الله تعالی که کفر است تجویز کنند  
بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر امامان با برادر حضرت ملک علام قتل و قلع آنها اعلام دین الحق واجب لازم است و تخریب نیت  
و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه و دران خطه ظالمه در جهاد که با اتفاق و اجماع علماء واجب و طریق  
حضرت رسالت ناه صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام است با وجود قدرت و استطاعت تا اهل نمایه چگونه از عهده سوال و جواب  
ملک متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم یبصر  
که بایه کریم و المستملن الدین دسل الهمیم و غیره ثابت شده تواند ببرد و آنکه هر عامل که مقتضای عقل رفت در آیات باجا  
تا اهل نمایه ظاهر میکرد که جماعتی که شرف شرف صحبت سالت که طریق بیعت و خدمت امری داشته سالیها در اعلامی کلمه حق  
در کتاب آنحضرت معالیه نموده باشند خالی از ثواب و نعمان و مستحق جان خواهند بود خصوصا آنها که مقتضای آیه کریمه و لقد  
رضی الله عن المؤمنین اذ نبا یعونک تحت الشجر برف رضوان حضرت ملک متان شرف گشته اولئک الذین  
قد یأمر الله فیهما اقله و شک نیست که حضرات شیخین و ذی التورین ازین جمله اند که مبصیرت مجانت آنسر و کرم  
و مغرر و صدیق عظم را حضرت علیم و کلام قدیم نمایه که یقول اذ یقول لصاحبه لا یخرن ان الله معنا و مقتضا  
و ما یطق عن الهوی ان هو الا و حی و حی احوالی و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آنحضرت کمال توفیر و احترام  
میده داشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس مگر کمال ایشان در کمال کمالی و خذلان و فی الحقیقه کفر است آن  
و نسبت کند نفس سبه و راس و جان و معتقد و محبت ایشان رضی و منابع اسرور باشد با بر سر نموده اند تقر قل ان  
کنتم تحبون الله فاتبعونی محب که الله و یعفر لکم امید است که شرف محبوبیت سبحان و غفران برسند و انبیا  
شجاعت و استقامت حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اعلامی حق از آن مشهور است که بر کسی پوشیده نماند و آنجانب از  
مبايعت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز مبايعت و متابعت کرده پس انجاعت که نسبت نفس بآن حضرات میکنند غافلند  
از آنکه ثبوت نفس با نجاب لازم میاید و ایضا چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها بسبب آنکه متفق علیه است که شرف را  
آنحضرت یاقه و محبوبه آن سرور بوده و بعضی امور شیعه یا شنیدن آن جایز باشد و در ستر آن مجید واقع است که انجیناث  
للخبثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبیث و  
منجرب کجا میکرد و ایضا روج کینه بازاری را اگر نسبت بامر شیعی نماید آن بازاری در کمال وحشت میکرد و پس چگونه صاحب  
خیر بشر را شال آنچیز که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد بغود با الله من ذلک فا غیره را یا الله  
الا لنباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این محلات امری شنوند و منع نمی کنند

## سال دوم پسر شاه عباس اول

(۲۵۸) از دقایق آن امری نگذاشتند و بعد از کتب بسیار و اخذ اموال بر بند و عریان سر میدادند مگر کسی از آن بیه نجات یافت قلی از آن طایفه که در بیو لها خریده بودند شبها بیرون آمده پیاده و برهنه پای صحرایان را در فرسار می نمودند چندانکه راهی کشتن در آن ملک رواج داشت هر کس عدوت قدیم با کسی داشت فی الحال برض منسوب ساخته و جابل نادانرا کوه کدراسید و قاضی متدین مذهب بی تامل حکم بجزق قتل آن بچاره می نمود و هر کس کان اندک متولی بوده بمصا دره اوز بکان گرفتار بود مجمل چندانکه در عابا و عجز و یما پنج و عبا بودند تا آنکه عبد الله خان حکومت آن ولایت امیر قلیا با کوه کاش که از اعیان سر قند و مر ذخل صاحب ضعیف بود و حق خدمت قدیم در وقت خان داشت محل اعتماد او شد و تبه امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود مشار الیه اندک اندک شیوه ملک داری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتناف مسدود و متعصبان مذهب از آزاد و صحرای بقیه تبعیت خلاق منوع ساخته با التیام جراحات بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در آن ملک پیدا آمد البته عبد الله خان بعد از فتح و تسخیرات غان غزیت بصوب مشهد مقدس معنی معطوف گردانید و ابرار سبجان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود خواست که بمقامت ای و حسن تدبیر شده آن گروه را در این سال از سر ساکنان آن بقعه شریفه دفع نماید با و کلای عبد الله خان ابواب الفت و آشنائی مفتوح ساخت و مخفی به ایام بخت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک بمقامت میاید است که از اوطان جدا افتاده در تخریب قلعه هرات مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد قلعه داری در مردم این ولایت بیشتر است و جهت حفظ و حراست و وضع مقدسه حضرت امام الحق و الاسس در قلعه داری زیاده از مردم هرات نمی و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار در این ولایت میباید کرد و لشکریان رحمت بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه بابر بسند سلطنت و پادشاهی موروثی ممکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای تخت بپایون سیر و ن آمده متوجه خراسان است اگر در آشنائی محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبک که در میان بای خراسان کشیده باشند باقی قاتل لشکر حجاب قزلباش تواند آورد اولی اینست که درین سال بعبادت کوچ منتهی نموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را حملت دهند که در سال آینده اگر پادشاه مادر خراسان بوده باشد ایشان نیز بآنچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج به نصرت موکب نیست هر کس از امر اوزبکی را در دستند ما ملک را سپرده راه خود میگیریم عبد الله خان را اینچنان معقول افتاد و آواز و توجه بکوب بپایون نیز باور سیده بود بعد از کناش مکرر صلاح در مراجعت آنه ترک محاصره مشهد نموده بمحضر پیشکش قیامت کرد و طبل ارتقا کوفه متوجه جانب سرخ شده چون بپای قلعه سرخ رسید در حوالی شدند و سرود آمد و میر جنین خان حاکم آن ولایت که ولد میر جنین سلطان فیروز چنگ است و از زمان شاه خجست مکان در سلک امرای چغانی خراسان منسلک در این عهد حاکم سرخس بود ابواب و قلعه مسدود ساخته و از مخطط و حراست مدعی میداشت و جماعت چغانی ملازمان او نهایت مردانگی نموده اوزبکیه را پیرامون نهند نگذاشتند عبد الله خان قریب بمحل روز نشسته کاری ساخت و بیاری از جنود اوزبک در محاربات که فیما بین روی نمود ضایع شده بالاخره سخن از وعده و وعید کرده جنگ ادر باقی که داشتند و عبد الله خان بمحضر پیشکش قیامت نمود و طبل جیل کوفت بعد از آن او امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان بکنا ر مرغاب بقصر فراموش گردیده میر قلیا با حاکم و فرمانروا در ایامی که عبد الله خان در خدمت مشهد مقدس بود اوزبکیه چنانکه عادت ایشانست بنهب و غارت و خرابی محکم قیام داشتند و بقا مشهد مقدس عریضه موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید آن وسیله دست از خرابی باز داشته متعزض مصلوات اکثر مبرکار فیض آثار متعلق و مدار و معاشش جمعی شیر از خدمه آن بر وضع مقدسه است کردند علما و فضلاء اوزبکیه در جواب عریضه

قلم قاضی حنفی  
۹۹۷



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۷) پیام آوردان امینند از زبان و در پیش عهد و زمان کشتن ایمان معمول نبوده و هیچیک از لشکر کشایان و الا لشکوه مرقد آن کشته

یکی مذموم مشهوره اند عبد الله خان بآن امر شیخ اقدام نموده فرستاد و در دمان توب نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش  
 بیداد در غرنج عسرا آن بیچارگان زده فی الحقیقه اسباب ناموس خود را سوخت با بکله چون عیقلی خان و اعیان شاطو از کجا  
 ما یوس شدند ابواب خلاصی را آمد و یا قه بر طسرتی بود قریب بماده دیگر با آن لشکر خود را مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند  
 اما اکثر بروج از کجبانان خالی مانده بود در دما یازدهم شبی بر حسب تقدیر خلاف معاد که عیقلی خان از برج خود بمنزل رفته بود و اکثر  
 قزلباش از استیلا ی جوع در آتش بجای نمانی خود رفته بودند شخصی از بروج فریاد زده که این برج از کجبان خالی است جمعی از  
 بهادران از بکجه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده بار یسمان بالا رفتند و چند کس را با بالاکشیدند و بچین  
 در دو سه برج دیگر این عمل کردند عیقلی خان و لشکر قزلباش از این غنی غافل بودند ناگاه آواز گزنا از بروج و باره برآمد و او را  
 بشهر ریختند از غایت سراسیمگی و عدم قدرت احدی از مستحفظان بدافع ایشان نپرداخت و دست از محافظت بروج و باره  
 در کمال خطر اربی اختیار خود را بجمار اختیار الدین که در میان شهر واقع و از آثار طوک غور است رسانیدند و شهر هرات بدست  
 او زبکجه درآمد قتل و غارت و بیجا در شهر شیوع یافت آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبان بکجه اکثر کشید عیقلی خان و جمعی از طلبه  
 شاطو و غیر هم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند و روز در کمال پریشانی و خطر ابر سر برده چون آذوقه و اسباب  
 داری در حصار نمانده بود حیران کار خود گشتند عبد الله خان چون خبری از احوال حصار نگرفت و تصور نمیکرد که محصوران  
 آنجا جمع قتلند و آذوقه بسیار دارند در کجده اشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معاظمه بامداد خواهد کشید بوقت  
 محمد باقی التلیق و مسیه قلبا با کوهن شمس و امرای معتبر از بکجه عیقلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری کرده ارک را بسیار  
 و شکات خود را بیکش نماید او را مرخص میاریم که با طبقه قزلباش به طرف که خواهد رود مشروط بآنکه آمده ما را کور نشنای عیقلی خان  
 و اتباع اگر چه اعتمادی بسجن عبد الله خان و طایفه او زبک نه اشتند اما چون اراده ازلی بشهادت ایشان معتقد گشته بود از قلعه  
 آذوقه خبر بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضا کرد کار دادند و درونیم بیرون آمده با اتفاق امرای عبد الله خان توجه کرد باس او که  
 در درسه سلطان حسین میرزا بود گشتند و او زبکجه ارک را بتصرف در آوردند عبد المؤمن خان پسر عبد الله خان در باغ شهر بود  
 او را بدیدن عبد المؤمن خان بآنجا بردند آنست پیمان برارده خود یاشاره بر علی اختلاف الزوایتین جمعی از بهادران او را  
 که اکثر سپه و برادر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند بکجه نمود که از طبقه قزلباشیه  
 انتقام کشند در وقتی که عیقلی خان و مردم او بجمالی خانه عبد الله خان رسیدند امرار او زبکجه گفته بودند که با شمشیر و راق مجتهد  
 پادشاه رفتن خوب نیست شمشیر ما را از میان ایشان کشته بودند در آن اثنا که و نفر او زبک شمشیر کشید یکی از شاطو  
 انداختند و شاه محمد اله چنان نزد دست بنیل عیقلی خان رسانید که بر دارد غازی سلطان شاطو مانع دست درازی او شد  
 خنجر بر او انداخت جمعی دیگر از او زبکجه بجای ایشان شمشیر کشیدند قزلباشیه چون مشاهده ایحال کردند بهم برآمدند و دانستند که  
 حال صیت کلمه شهادت بر زبان آورده یکی عرض تیغ فاکشتند القصد مجموع بیرون آمدن دست از جان شیرین شده در آن قدم  
 بوناک ثرت شهادت چشیدند عبد الله خان بعد از وقوع ایحال حکم بقتل عموم قزلباش نموده او زبکجه بنوعی مبالغه قتل و غارت  
 نموده که بسیاری از مردم تا زبک نیز با وجود موافقت مذنب با وی از قزلباش کشته شدند و صبیان طایفه شاطو و غیره  
 با سیری گرفته بجانب ماوراءالنهر فرستادند و خواتین معتقه شاطو را بجهت دست آوردن و خایر و دغایین بقیین و شکجه کشیدند و قتی

شهادت عیقلی خان  
 شاطو بدست از کجبان

## سال دوم جلوس شاه عباس اول

چون رستایان بایان رسیده نوز در عالم اسیر و زنجیری و مبارکی روی او (شعر) باد بهاری طرب انگیزند (ع ۲۵)

روی هوا فلفله آید از اثر زلزله که کور سرشت صحن چمن کشت چو باغ بهشت بساتین عرصه جهان که غارت ز دکان  
 لشکری بودند از آسیب حادث در آن طغیان یافت هزاران برکن و نواز نیت غرق می از سر گرفتند و شاه آن ریاضین کسیر  
 بعب احتفال فرموده بودند بحیوه کرمی در آمده بخت افزای خدای کشته مرشد قلجان تبیه سباب پوشش خراسان برداخته همه در  
 وقایع صرف انتظام احوال شکر بایان می نمود مسکن نواب سکنه رشان و ابوطالب میرزا از ایزم قه قزلباش در اول حال در قلعه  
 الموت که طاسب میرزا نیز در آنجا می بود دستار دادند که تا معاودت سفر خراسان در آن قلعه اقامت داشته باشند و در ثانی  
 الحال بخیر نزدیکی کیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده قلعه و راین می که وسط ملک عراق است منازل مرغوب ارد جه مسکن ایشان  
 قرار یافته احمد یک کر امیا که از معتبران طایفه استاجلو محل اعتماد بود بحفاظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلجان  
 اگر چه هم روز و حرف یساق خراسان و استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطن چون از عیقلی خان شاه طوکار  
 هرات خائف بود و توجه خاطر اشرف نسبت باو میداشت بلا حمله که مبادا بکر باره وکیل و رکن است خطه کشته از او انتقام کشته در  
 خراسان تاخیر می نمود تا آنکه مایل و اجمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعه هرات از قه ان آذوقه و عنونت هوا بیماری  
 در قلعه بهم رسیده بود بیاب و توان کشته قدرت مصداق و قوت قلعه داری نداشته طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن  
 بلده فاخره بدست معاندان افتاد شرح این احوال بسبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد عیقلی خان بای  
 کشته گشت متخیر قلعه هرات بست طایفه اوزبک بمحاصره قلعه قیام نموده قلعه را مرکز و در میان گرفتند عیقلی خان و طایفه  
 شاهوردان پای ثابت و قرار استوار داشته بوزم قلعه داری سپرد خستند و هم روز از جانبین محاصره و مصداق وقوع باقیه بار  
 گیر و دار گرم بود و مدیم سفیر و شک پام جل میگرد و بعد از آنکه توجه بایون اعلی از خراسان بعراق ممکن آنحضرت بر سر بر  
 موروثی ایران مسجون طایفه جلیله شاه طوکر دید اگر چه عیقلی خان بابر عادی که فیما بین واقع بود از آمد مرشد قلجان بایوس  
 انانجمن غیرت و خلوص طویتی و غلامی چندین ساله این دولت عظمی تا ممکن و مقدر ایشان بود کوشش نموده نیکد اشتد که بگو  
 قدم بر خاکیز توانند نهاد چند مرتبه بر دیوان هجوم نموده بودند و سه مرتبه قریب بیست چهار صد نفر بشهر در آمدند و محصوران مردانه بمدا  
 کوشیده بسیاری از بهادران نامی را بجاک بجاک انداخته شهر را کلاه اشتد تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و اینچ  
 طرف نسیم امدادی نوزید و از رفتن آن آذوقه و ماکول نامناسب و عنونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام مجر  
 لشکر سرایت کرده هر روز خلقی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم می نمودند و بدینجه اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته از مصداق  
 عاجز گشته و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا میرزا خرنی که سالها تکمیل پرورد این دولت بود حرام کلی گردید  
 از بروج شهر که در عده است تمام او بود خالی که اشتد بر پوینان محی شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و خطر اربعه سپاهیان  
 و عدم قوت قدرت ایشان را چنانچه بود بعد از آنکه خان خاطر نشان کرد و اظهار و تقوایی اوزبک نموده در تخیر قلعه سعی کردن گرفت  
 عیقلی خان از ایمان طایفه شاه طوکر بود ابق سلطان ابابو طالب بیک اردو بادی مستوفی خود که با او نسبت قرابت داشت  
 با چند نفر از معتدان بیرون فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصاحبه نموده فرستاد که با جاقه قزلباش راه دهند که دست  
 ملک باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول اینجا میمنه مستحاجی مطلقش بود در اینوقت بجز  
 ملا میر و معاندان حرام نمک خصوصا میرزای ارباب ابوالحسن غوریانی را رضی نشد و با آنکه (شعر) در این شایان و در رسم کیان

داشتی سلطان از راه طوکار  
 و طاسب میرزا از ایزم قه قزلباش  
 مجلس قلعه در این ای



# جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

فرمان  
فرمان  
فرمان  
فرمان

۲۵۵ سکه نشان بود و بنام ابوطالب میرزا بایان معسول کشته بمبارده و مواخذة گرفتار بود بدستور منصب مهر داری غایت فرمود  
متم عیقلی سلطان مهر دار را با و حواله کردند و همچنین شاه قلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلعتی سرافراز فرمود  
متم کور قورخس خان را که خلفا شده بود بکفایت او معفون گردانیدند و بدرخان افشار برادر اسکندر خان را قورچی باشی فرمود  
بکرفتن بوسفخان با امور ساختند و بختان ترکمان بکرفتن ابوالمصنوم خان معین گشت و امر استاجل و دفع پرغیب خان و برادران  
او را منکفل شدند و نام برد با عموم شاه سیوان سوار شده و بختان قورخس خان آوردند و امر طاعی که تصور نمیگردد بود  
از این حال آگاه شده چون لشکر مردم ایشان متفرق شده بودند تا بوقت نیارده در کمال اضطراب اکثری براق سوار شده و  
به امن کوه قندون آوردند که شاید خود را بیکلان تو اندرسانند ابوالمصنوم خان ترکمان و امام قلی میرزای ترکمان از رفقا  
تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان گریخت چون اکثر بجانب داسکوره رفتند و عمار منصوره بقای ایشان شتافته و روی نظر  
آوردند و کسی از عقب ابوالمصنوم خان نرفت لهذا اشارتیه بسلامت همدان رسیده و از آنجا بفرار رفت و جمعی که بطرف داسکوره  
هنوز قدم از شیر بر نهد بودند که طبعه لشکر بایشان رسید طار زمان سر خود گرفتند و امر بعضی که بختک ایستادند در میانگشته  
شدند و بعضی که صرف در جنگ نمیدادند بکشته شدند سوا بوسفخان قورچی باشی که در شد قلیخان بجهت آشنائی قلی بیک پرورش و اینکه  
در دهم است اضی قتل او شد و امیر اصلان خان برادر پرغیب خان که نواب کامیاب شرف ابا او شفت نام بود احدی از آنجا  
زنده نگذاشتند و این دو کس اگر چه کشته شدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند بوسفخان بایشان  
ولی خان حاکم کرمان که عمزاده اش بود بخت یافت امیر اصلان قتل رسید میرزا عبداله سپهر میرزا سلمان که محرک این فتنه بود بای  
نظام الملک برادرش گرفتار شده چون بایک بودند متم ایشان بر جان فراریافت و بیک مبلغی تحویل نموده بجهت بصلان سپردند که بشیر  
برده از ایشان باز یافت نمایند میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد و او میرزا عطارد الله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان وزیر بود  
و شیروان بود و میرزا احمد وزیر مرشد قلیخان شده در قلعه تربت گشته شد و مرشد قلیخان در ازای این حق خدمت جان سپاری  
بجای پدر وزیر کرده بود در دیو لایمین شفت شاهی بر تبه وزارت عظم سرافراز شده اعتماد الله و لقب یافت و بسی او امیر ابوالولی ابو  
که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور بر تبه عالی صدارت سر بلند شده و مهر داری مهر شرف نفاذ بدستور زمان شاه  
جنت مکان بید بیک کونه شفت شده بعد از این قضایا مرشد قلیخان باین شفت و القات شرف اعلی سر معاشرت با یوان کبوان  
من جث الاستقلال بر منند و کالت دیوان علی کتبه زده بانظام جهام مملکت پرداخت و حضرت اعلی شای ظل آلمی بصلحت  
دولت قاهره در تقویت و تثبیت او کافیهی توجیه و شقاق مبدول داشته همواره طغفان صوری در باره او بنصه طور میرزا امیر  
این سال امام قلی خان قاجار بیکریلی قرا باغ است که در کتبه جبل طبعی فوت شده ایالت آن ولایت بجهت خان ولد خیل خان بن بوز  
سلطان زیاد قلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیکریلی قرا باغ بود و موقوف گشت و امام قلیخان بکود از او باقی بود قاجار است  
که بمیل میرزا تربت نموده بکومت قرا باغ سر بلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندر خان و فرزند ارشدش سلطان محمد  
میرزا چنانچه در صحیفه اول جایی تحریر یافته از در محاربات رو به مردانیکها طور یافت بود و تا ده سال من جث الاستقلال امیر  
قرا باغ بود در آن سال کمال اختیار و اقتدار داشت

منصف  
انصاف  
انصاف

ذکر وقایع سیچان میل مطابق سنه سبع و تسعم که پال دویم جلوس میا یوست و شرح استی  
او ز مکتبه بر بلده فاخته هرات کشته شدن عیقلی خان اوجی و استیصال طایفه شلو و بیان قورخسان

# سال اول جلوس شاه عباس اول

ایشان از بیم پاشیده گردن شاهی سیون فرموده جابر کردند که هرگز بر مبارک شاه را دوست میدارد بدو تلخانه بجا یون جمع آمد  
 طایفه قرنهاش که کوه کرده بدو تلخانه میدادند اسب جمع آمد که رقه رقه جمعیت ایشان به پشته و پراکنده روی آورد و ایشان  
 از حصول مقصود مأیوس گشته قورچمن خان را بجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت شرف پیغام کردند که مقصودی در اخلاص  
 بندگی مانده و از نواب کامیاب شرف کمال رضاداریم بختش از مرشد قلی خان آرزوده خاطر شده ایم که با ما ملوک  
 نامبار پیش گرفته چون هر یک بمضی عالی از مناصب یوان اعلیٰ سرافرازیم لوازم آن منصب از ما منتهی نمیشود و هیچکدام در مقام خود است  
 ندایم و توقع تقویت و عزت از پیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد منت است که بندگان شرف اعلیٰ بقبضه من منتهی شده بوی  
 که لایق دولت قاهره باشد میانه ما و اصلاح من نماید و فرار و داری و بند چون قورچمن خان پیغام امر کند ارد قرار یافت  
 که ایشان بمنزل قورچمن خان رفته امشب همان او باشند روز دیگر مرشد قلیخان استرضای خاطر ایشان جسته از همه  
 مطمئن گرداند و قورچمن خان وسیله صلح شده ایشان را با یکدیگر صلح دهد و قورچمن خان ایشان را تکلیف خانه خود کرده آخر روز از بیضا  
 از باغ سعادت آباد بیدون آمد بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند قورچمن خان کاین پیغام بوزیر همدانی برداخت تا حاجت  
 شاهی سیون که در دو تلخانه جمع آمده بودند در آنشب تا صبح پاس داشته طریق حرم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر که خبر  
 ثوابت بسیار بر او زنک چارپایه فلک مینارنگ برآمده بود کواکب اشعاعی آتبار متفرق و معدوم گردانید قورچمن خان  
 بدو تلخانه آمده معید قلی خان ذوالقدر حاکم شیراز که عقل آنجا عت بود با اتفاق آمده از جانب خود و امر از خدمت اشرف غه  
 بی ادبها خواسته شروع در کلامه کردی که در عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود بعضی شرف معظم مقامات حاکم و افضل د  
 هر دای مبارک اشرف که توقع صحایف دولت و جهان داری و معالیه خراین سلطنت و فرمانروائی است در کردن خود او  
 آنچه اراده خاطر اوست بغیر میآورد قاعده آنست که مرشد قلیخان هر دای مبارک را من بکعبه نزد خود نگاه داشته بندگان شرف  
 سپارد که بطریق نمان شاه جنت مکان در حرم محالفت نمایند و در هر هفته دور و دیوان کرده امر اعظام که هر یک منصبی از  
 دیوان دارند و ریش سفید او یا قی خود چند جمع شوند و مقامات الکا و قشون بر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان طایفه  
 که قورچی باشی از مریدان قورچمن خان عظام و هر یک از امرار که ارکان دولتند در میان ایل و دیماق خود عزت و اعتباری باشد  
 بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکنه در شان بچه اقتدار امر او و خلعت ایشان و نقیض کری یکدیگر چندین فرادین  
 قزلباش روی نمود درین زمان اتفاقا حده را فراغوش میباید که جهتیاریات با پادشاه است و مرشد قلیخان محل اعتماد  
 حل عقد امور را برای صحایب او تفویض کردیم هر کس رضای خاطر مبارک میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود میباید دانست  
 معید قلی خان در شاهی جا و دره گفتگو آواز بلند کرده بامر مرشد قلیخان شونش آمد گفت حضرت اعلیٰ را نامه غضب من  
 گشته فرمودند که ای مردک مفسد ترا بایالت شیراز و تبرستان سرانسر فرموده ایم زیاد ازین چه توقع داشتیم که میان قزلباش  
 فساد میکنی و وجود امثال شما مردم که بخود سری برآمده اند خار گلزار دولت است متعسرا ع رخنه که ملک سرکشند بقتول  
 یک دایر ابراهیم خان ذوالقدر را که پدرش در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در خدمت شاه  
 میبود و در موبک بجا یون شاهی از خراسان آمده بودند نایبالت شیراز داده هم معید قلی خان را با او امر کرده و در شمار الیه  
 بهشت آئین او را گرفته دست او را بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشید و حسب اشاره اعلیٰ در میانجا قتل او مبادرت نمود  
 و همان لحظه بربایالت شیران سپردا فرزند بعد از قتل او اسلمس خان ولد شاه رخ خان تانی افعلی ذوالقدر را که مهر دار نواب

سکنه

سختی حق جهان در ملک بیک  
 و بین عمل دولت آن که نه  
 اگر نفس انگیز نه تنها  
 خصلت و خرد را  
 قزلباش را که گفت  
 در ملک و ملک  
 آفرین برادر



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۳)

قلیجان همیده بودند تا ب تسلط و اقتدار او نیاورده آتش خود و در کانون درویشان شغال یافت و یکی بت بر دفع او  
 کاشته با خواهم میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان که بوس و زارت دیوان اعلی آمد و مقصودش بحصول نه پیوسته بود  
 با عبد قلی خان حاکم شیراز و بوسفان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر و سردار ابوالعصوم خان ترکمان و کورق  
 خمس خلعا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیجان کجیت کشته و فرصت میبختند و چون میرزا محمد امین ولد میرزا  
 صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمد بجای مستزین رسیده بود و مرشد قلیجان قرار داده بود که با اتفاق  
 امر اناستقبال آوردند اصحاب بواضعه قرار دادند که در مراسم و در ایمان گرفته خاطر از مهم اوج جمع سازند صباح  
 آنروز در کس از مردمی که از مواضع مذکور خبر داشتند نزد مرشد قلیجان آمده از این حال اخبار نمودند مرشد قلیجان بخواه  
 خود راجع نموده از راه میدان اسب و قنچه سیون آمد حضرت اعلی شاهی را از قنچه و فدا و امر آفر داد و امرای طاعی بفر  
 بوسفان قورچی باشی جمع شده چون واقف گشتند که مرشد قلیجان از کید و غدرایشان خبردار شده و خود را بد قنچه انداخته  
 در طاعت اشرف است بیات اجتماعی بدر قنچه آمدند و بیانه سواری استقبال میرزا محمد امین کشته طاعان و قشون  
 ایشان براق بسته بودند پیشک آقا سیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نمودند مگر آن  
 ولی اعتدالانه باندرون و قنچه در آمده با چکه و براق با یوان چل ستون در آمده و اعتقاد ایشان آن بود که این اراده موفقی  
 مراجع اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع او باسانی خواهند کرد حضرت اعلی هر چند از اطوار مرشد قلیجان و زیاد  
 دخل و افتادش ناراضی بودند اما ببطانت ای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیجان نمودن و بدین وسیله طاعیان را  
 که بخود سپری برآید اکثر در ایام شورش و فترات تغلب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک طول طوایف داشتند ازین  
 برداشتن اولی و اجم داشتند زیرا که به دفع این جماعت بهانه تیر ازین بدست نیامد با چکه چون حضرت اعلی از آمدن امرای یوان  
 چل ستون واقف شدند کس فرستادند نزد ایشان که مطلوب شما ازین هجوم و ازدحام چیست باعث این شورش و غوغایت  
 ایشان کوتاه خردی کرده اند که ویرانی که میبایست نکردند و خرات بیشتر فتن نموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر موالد نمودند و در جواب  
 عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده ایم که اگر خان میل استقبال داشته باشند اتفاق بستاند رویم و الا از  
 خدمت اشرف مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر گفتند نواب اشرف رخصت ایشان داد و فرمودند که شما بفر  
 که خان در خدمت اشرف بهی مشغول و نمیتواند آمد ایشان از کمال سفاکت و بیعتی بازگشته بعد از استقبال بیت اجتماعی باغ  
 سعادت آباد رفقه داشتند که بعد از این از مرشد قلیجان امین نمیتواند بود کرده از روی کار برداشته مخالفت افکار خشنود  
 و جمع نمودن لشکر مشغول شدند و همی را که در اول حال در کمال آسانی متبر بودند شوار کرده بخود راجع ساختند مجمل چون جمعیت  
 شورش و غوغای باغ بیع مبارک اشرف مرشد قلیجان رسیده و حرس خان شامور از درویشان فرستاده استفسار کردند که  
 سبب این شورش چیست چه عدا دارد ایشان علانیه گفتند که تسلط و اقتدار مرشد قلیجان راضی نیستیم سلوک نامهار از دولت  
 بیندگان حضرت اعلی مشابه همینایم که مرضی قزلباش نیست ما را اما او تقبش صورت نمیبند حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم این دیار  
 اگر حرف و قنچه با نه بخاطر شما رسد باز بسوکی مرشد قلیجان و دیگر بی شکایت داشته باشید قاعده آنست که با عرض کنید که چه  
 فرمان با صدا کرد و بعل آورید بخود سر در میان قزلباش فتنه انگیزتن و لشکر کشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و بلاخطه آنکه  
 مرا اندیشه دیگر نموده باشند و سودای دیگر در سر داشته باشند دفع ایشان بزدت بت لازم دانسته بجهت آنکه سلطنت جمعیت

## سال اول جلوس شاه عباس اول

(۲۵۲) قریبش از اطراف و جوانب در کمال شوق و شغف بپایه سیر سلطنت مصیر رسیده و در آن ملازمت اشرف نموده از طرف طغلت  
جهان آرا و شنائی دیده بینائی حاصل نموده در خلال این حال که ایام سور و سرور و معنوی روزگار بود عسری صورتی  
بیان آمده نواب کاماب شهره الکلیف امامدی کردند و از شاهزادگان و بئات کمره این دودمان صفوت نشان صبیته  
سلطان مصطفی میرزا که در حلقه تربیت جدّه محترمه اش نشو و نما یافته تا غایت بجاله احدی در نیامده بود و صبیته سلطان حسین میرزا  
ابن بهرام میرزا که در جلاله نواب غفران باب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود لایق ترویج و مناسب پرستاری  
ذات مبارک اشرف است بعد از استجازه از آنحضرت علماء عظام و فقهاء کرام در بهترین ساعتی آن دور رسیده  
زیرای آسمان سلطنت اباشتری اوج سعادت عقد کردند و در باغ سعادت آباد و میدان اسب شاه خت مکان جشن طوفا  
و مجلس پادشاهانه آراسته شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بر روی خلایق گشوده و ضیعی و شریف و خواص و  
عوام مبرست و شاد گامی گذرانیدند و در شب تیم حرم حرم پیرای مقدس بوجود شریفه آن دودیده نشین برادق صفوت را  
پذیرفته بدین نسبت و الاسعادت اختیار یافتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سرور هر یک از امارا و عالیه در انبیا صبیحه  
و تیولات از جنده اختصاص بخشیده منصب قورچی باشیکری بویف خان قرار گرفت و مهر داری بعلیق سلطان و والقد  
منقوض شد و ابالت شیراز بهدلی خان تعلق گرفت و کور قورخس ولد و لو بوداق منصب خلفائی یافت اما در باب وزارت دیوان  
که میرزا عبدالله میرزا پسران و عده نموده رقم فرستاده بودند بلا حلقه خاطر میرزا شاهولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد  
قلی خان بود و پدرش در قلعه تربت قبل آمده حق خدمت در این دولت داشت تغافل در زبده خدمت وزارت از میرزا شاهولی  
متمشی شده و ولایت و کشای صفهان که بین الحضور مصنف جهان اشتها را دارد و اگر اطلاق خاصه شاه خت مکان و خاص  
آنحضرت بود و در زمان نواب سکندر شان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از او بابو طالب میرزا تعلق داشت مرشد  
قلی خان بخود متعلق و مخصوص ساخت و این ادبی و خطائی بود که در عراق از دور و آید و الکا قم بسلیمان خلیفه زکریا  
تعلق گرفته قورخس خان شاه طو بحکومت همدان منسوب گشت و سایر مالک بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد و امارا عظام  
تقیم یافت و از هر یک فراخور الکا و ایل و اویمائی که داشتند در باب لشکر و قشون سبک گرفت که در سفر خراسان حاضرند  
و قرار یافت که در اول بهار کوک جها کشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده باشکری عراق و خراسان بیخ  
عبدالله خان برداخت محصوران دار السلطنه هرات از مضیق محاصره خلاصی دهند

ذکر باقی حالات و واقعات سه تنگوزیل سال اول جلوس سعادت بانوس بایون اعلی  
و بیان فتنه که در درگاه معنلی میانده امرا و قوع مایسته جمعی از امرا بقتل آمدند چون  
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از او ان طوویت در دار السلطنه هرات نزد عیقلی خان الله و طایفه شاه طو نشو و نما یافته با طبع  
خوانان ایشان بود و بعد از آنکه میانده او مرشد قلیخان چنانکه در صفحه اول رقم نگارش یافته نزاع واقع شده مهم مجاز  
انجامیده و آنحضرت بست مرشد قلیخان در آمده بشهد مقدس تشریف آوردند و لایق مرشد قلیخان و در میانده است با جلوس  
مکرده خاطر شریفش بود اما بتوجه صلاح دولت ضایان داده بود در اینوقت که بر تخت فیروز تخت موردی جلوس نمود و مرشد  
قلیخان پایه قدر و منزلت بایوان کبوان ساسانه شوکت و اقتدارش از یاد پذیرفت امارا عظام خصوصاً بر غیب خان اباب  
و برادران که از مرشد مقدس معنی آمده از کار خبر داشتند و اگر اگاه خاطر اشرف و شوکت و اقتدارش از پیش مرشد

احصا صلا  
در اول جلوس شاه عباس  
میرزا قورخس خان  
۹۹۹



## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۱) و شری از حالات اجداد کرام عالم بقام حضرت اعلی شاهی مثل القی را که سبب باران عالم معنی اند و قضایای زمان و لایست  
 با بعد از شری با چند صد احوال خبر مال بر سیل اجل تا انزال که تنگنویز بل مطابق بنصد و نود و شش هجری است در مجله اول عبارات  
 فیانه و استعارات مرسله بطریق رموز بی تکلفانه توبه نموده با تمام رسانید که همچنانچه در صحیفه اول اشارتی بر آن  
 رفته اگر از عمر امان باید و فرصتی بدست افتاده مذکور که روزی از حکایات عبارات شریفه و استعارات لطیفه  
 رشته تحریر کشیده بیاض بر دو زواید که در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته و منوروی فن تاریخ نیست  
 انداخته قلم غم و تیرید و خست که که مقبول طبع بالغ لطیفان صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت کرد و اکنون بنا بر وعده  
 سابقه اراده جانشین که درین صحیفه یک قرن سعادت اقران از قضایای زمان سلطنت ایران آنحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت  
 و سال اول مکن برادر نکست خلافت است سال بیال مرقوم قلم وقایع نگار گردانده و با خود اندیشیده که اگر بروش اهل تاریخ  
 بجزیر که میدان عرف عرب اول و محترم است منظر دارد اکثر احسن عجم منقصد زیرا که در میانه اترک و حاصل عجم مبدی سال  
 نوز و سلطانیست که اول بهار عالم آراست و اما انقضای چهار فصل که نوز و زوید می شود یک سال است و ماه محرم در عرض پال  
 ترکی واقع میشود و تاریخ که در باب استعداد بجهت وقایع عظیمه روزگار در رشته بلاغت نظام میدهند سال ترکی مختلف است  
 بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق است یعنی یکی کم است یا زیاد چون در حقیقت قمریست که این سنه عالم  
 آرا از خواص و مشکلات بری و عاری بوده عام فهم و خاص پسند باشد نظر از آن اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم را  
 قرار داد که هم مستخبران احوال و ادانش افزا باشد و هم بر پسا لکان مساکت جهان داری روشن کرد که در عهد خلافت این یک  
 دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده بتوفیق حضرت ذوالجلال و حسن بی این شایر بهیال نیروی اقبال در هر سنه  
 چه مستد ارتقی در امور دین و دولت واقع شده اگر چه در دو سال اوایل دولت ظفر مال چون هنوز آخر نخب ایران  
 در حقیض و بال بود بعضی کم و یا که در لوح قضایا مثبت شده بود بخیر ظهور آید اما بتوفیق الله زمان او بار زو سپری شده تا  
 ابواب سعادت و اقبال بر روی او یای دولت بیروال کشاد و بیمنت بخت یابون و نیروی همت و الارض مکاره گردیده و با  
 مملکت از رشحات محاب لطف آکی و حسن اعتماد و اتمام پادشاهی حسنی تازه یافت و فی الواقع بیایه تکلف و سخن پردازی  
 اگر بدیده بصیرت مشایده شود که در حقیقت آثار این پادشاه حضرت آفرید کار عمت آلاؤه کار نامه سلاطین جهان و دستور العمل  
 پادشاهان جلالتان است اکنون بر سر سخن رفته نوعی که خامه وقایع نگار قبل از این بجزیر آن پرداخت مرشد قیچان  
 خاطر از امر اعران جمیع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر سبب و کالت ندو قطع و فصل مقام دیوان پیش گرفت و حضرت  
 اعلی شاهی ظل آتی بجهت استحکام قواعد و تسلط و صلاح دولت دست بکحل او را در نظام امور جهان داری قوی مطلق داشت  
 روز بروز دولت و اقتدارش میافزود در اوایل حال در دو تخته مبارک بسبر برده صبح و شام امر او و زرار و ارکان دولت  
 در دو تخته همیون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی سهام و بوانی برای و صلاح او فیصل میافت بعد از چند روز از دو تخته  
 بیرون رفته در منازل مرحوم برنجان خانم غنیه شاه جنت مکان که در جنب و تخته بود نشیمن ساخت و از امر اطراف و ایالت  
 افکار از کرمان و یوسفخان و له قلی بیک قورچی باشی افشار از ابرقوه و محمد صلی خان و القدر و میرزا جده الله و له میرزا  
 سلمان از شیراز و حلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه و القدر و مراد از قم و همسر حمزه خان طالش از استارا  
 و محمد خان ترکمان از حسد و اوایل پایه بر سلطنت مصبر رسیده بشف پای بوس مشرف شدند و همه روز و اعیان طوایف

از آنکه  
 خازن  
 در آن روز  
 شده  
 و از آن  
 و از آن  
 و از آن  
 و از آن





## جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرای پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشور خدائی سبب پیران کرد و نواختند  
که بر حسب الملک و الدین توأمان ناظران منظم دین و دولت و مسند آریان محافل ملک و ملت اندر خبرتائیس مبنای عدل و احسان  
و ببطباط رافت و استنار زینت پذیرفت چه هر یک از این گروه و الا شکوه که از درگاه احدیت ما مورا مرارت الله  
یا ممر بالعدل و الاحسان اند این شیوه ستوده را پیش نهادیم ساخته در کجانی خلق الله کوشش نموده اند باین  
رفعتشان بزرگوار و بلند بخت می و در قضاة مکه کافا علیها رسیده بدولت جاودانی و غرت و جهانی فایز گردیده اند باین  
تحقیق و دیده و ران عالم نیز دیده است که نظر بصیرت بشاهد مصنوعات کارخانه خلقت و ابداع کثوده اند صاحبان این شاه کاه  
و در یافتگان این کیفیت شایسته را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است بر حسب خطاب بلا اریاب السلطان  
العاقل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از احسن برای نبوت و ولایت شمرده اند بقیه عدل کن زانکه در ولایت  
دل در پیغمبری زنده عادل حق جبار زانور عدل آرست آسمان و زمین عدل بیست الحمد لله و الله که در آتش  
کامل الصفات عالم آرای صورت معنی خود جهان و هستی آن زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توان خسرو کامکار  
کام بخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم آرای آرایش ایوان معدلت و کشور کشائی زینت افزای سبب پیران  
آراینده و بیستم عدالت کسری مندر ما زوای جهان چند و دواش یکانه که بر دریای آفرینش سلطان چهار باش دولت  
و کامکاری زینبند و اورنگ نصف و نخبیاری ستمی غم تنی حسن الزمان غلام با خلاص حضرت شاه مردان که از وفور  
عبودت و پاک اعتقادی خود بر اطلب آسان ملکیت آشیان آنحضرت میداند شعر دره التاج تارک اقبال  
شاه بیت هتیده اجلال فخر آل نبی شرع اساس خسرو عهد و شاه دین عباس اعلی الله تعالی  
لواء دولته و خلافت بدین شیوه ستوده موصول باطن فیض موهبتش بدین شیهه که بر مظهر و مجول است لا جرم از دیوان  
رفع الارکان و بک ما لیساء و یخشد توفیق سلطنت پادشاهی مالک فیضه الماسک ایران که خلاصه برین مکتوب  
و بهترین عرصه جهانت از زمره شاهزاده گان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو و عالیقدر بلند مکان

التصفة  
بفتح نون و صاد  
معه عدل و داد

هو الله  
تعالی شانہ العیز

مجلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی متضمن بر

احوال قرن

اول شاه عباس صفوی انار الله برمانه که بعد

از اتمام انطباع مجلد اول شروع در انطباع او کرده شد امید

از حضرت و اهب العطاء و موفق البرایا که چنانکه

جد و اہتمام

در تصحیح عبارتش کرده است از خطی طبع بهم بمان

سوال منقح جلوه کر  
کر در کتاب



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۴) و در پیش نهاد نظام و نظام مجتبه و که سادین کشور کسب از باب آری و سبب چون نظریه و یا چه دیوان لغت دیر اند از نو فوایس

قانون کردار و دستور لعل احوار خود سازند احمد ته و المنه که را فم این بر قام و رفیق تمام محبت اول از تاریخ عالم آرای عباسی یافته رقم نموده پذیرفت و چون مرکز آدرین صحیفه در قوم ملک بیان کرده که این نسخه شریفه تاریخ خمس و عشرين و الف تحریر پیوست بعد از آن نیز چند سال در زمان دولت سعادت پیوند حضرت ظل الهی و قیام یافته بود در مقصد فی جلد دوم و نیم تحریر آورده بود لازم بدید که محلی از آنها بدستور ضمیمه نمود که دانند که خلاصه احوال چهل سال زمان و پیش از مصلحت این جلد معلوم که منقطعان بود ای اخبار را موجب سیرابی کرده با بر رفع تا قصه در اشاره و درین معنی شده از تکرار غنیه شیده در آخر کتاب نیز تحریر این مکارداخت که مورد استراض معترضان نبوده باشد هر چند این فقرات ناقص که در سیم آمده و صحرائی بی انشائی است آنقدر ندر که در مورد آری تا بغایت از باب سیر و اصحاب اخبار که از جای فضل و کمال باطل ظهور آمده و انظام باید تا قابلیت توبه و شایستگی تحریر داشته باشد اما چون حرف فروشان منسوب به در رسیده باز ارتعاق با کمال بوی هر بی در کمال مبالغه خود را هر چند که ساد باشد را یکان نهاده و نازل چون جوهر که انبساط دست یابد که آنچه اعتبار دانسته بی بیانشده اند علی الخصوص که صادرات احوال کرامی خاندان صفوت نشان صفوی بنیان صورت احوال فرخنده مال خاقان جم قدر مملکت نشان گذار و نگار شایسته که اگر بدین دو سعادت عظمی مطلع السعیدین زمانش خوانند رواست بدین دوست علیا ظفر نامه و در پیش نهاد مندر است از باب غفلت و ذکا دانت که بعین عنایت و دیده لطافت در و نگرند و در صحن مطالع هر جالبه بسو خطانی اند از نه پرده فستوت و انطاف پوشیده در مقام مهراج در آید و مضمون ابکلام (بزرگان خورده بر خوردان کسبیه) عمل نموده بهجت یار و ده کار بان که بر توفیق حضرت رب العزه و مددکاری توفیق الهی صورت آرزوی که در حسیه خیال رقم ارتسام دارد بخوبترین و بجای در صحیفه بیان چهره گشا کرده صحیفه دو نیم بوفت مکار دو مقصد که نایش بر کز با تمام مر ساد و نگاشته ملک بیان کرد و دو بوسیده و ساطت سعادت مندی که اوصاف کاش در دیباچه کتاب است تحریر یافته و صفحه خاطر آن جسم قدس سلیمان اقدار بخوبی سعادت قبول یافته این تازه عروس شبان طابقت با آن فاعله آموز بجن آرای مملکت گشورستانی عقد مجالست دست داده ابد الله هر نیکی از آن گایم

که باقی بود از شناختن آن

کتابه زین العابدین ابن مرقوم میرزا شریف قزوینی فی شهر

رمضان المبارک مطابق سنه قوی

ذکر احوال شاہ سلطان محمد

باختر رسیده بود بفرزنده از جنت سلیم نمود و اسم مبارکش که تا عایت بر زبان خواص و عوام شکر عراق عباس میرزا بوده شاه مجسم  
 جاری گشت و در همان شب محذرات سرپرده سلطنت که عهده ایشان تو استیلا علیّه عالیّه زین بیک صبیّه قدسیّه و جنت طربان و نواب  
 سلطانم و والدّه نواب سکنه رشان بودند با سایر برادران و بزرگان و بزرگان سپهری مقدّسین قه شرف طاقات گرامی دریافتند و چون  
 میرزای دولت روز سیزدهون حضرت اعلی شاهی ظلّ الّهی دشمنان قوی دست باین آسانی بدست درآمده بودند بکسر دفع ایشان افتاد  
 و اندام بنای حیات آن خود سپهر از اجلا صایب شمرند مرشد قلیخان در صیغ احمیل قلیخان اندک دغدغه از طاعتش نمود داشت  
 قورچین خازن ابریش سفیدی شایسته و عده داده و در ابا خود متفق ساخت و زد و کوب با یوان چهل پستون از بواخانه مبارکه که در آراست جمع  
 و ارکان دولت احسنه ساخته حضرت اعلی شاهی ظلّ الّهی را با اجازه والدّه نامدار سپند شاهی را بفرط طاعت بیوفی رفت آسمانی بخشید  
 جامع سلطنت صوری و خلاف معنوی گردیدند و درین مجمع اُمراء و عیان قربا شمس که در پایه سیر اعلی صف زده کرده و تو خواجهی بر میان بسته بودند  
 خاتین ابوطالب میرزائی را بخون برادر سید شید مؤاخذه نموده و بخلقه در ابریش سفیدان خطاب نموده خون بر امر اخصّ طلب فرمود و جمع طرا  
 قربا شمس رضا جی کشته تصدّیق قول مجا یون گردید و مستر شد که آنجا جنت آبایی یوان چهل پستون حاضر ساخته صوفیان و برادران  
 این دو مانده الا ایشان را بقصاص رسانند چون آنجا جنت حبّ لامر از بالا خانه پائین آمدند داشتند که حال چیست یکیک که برابر ایوان  
 از اطراف و جوانب شمشیر ها حواله ایشان میشدند و از در طاقات بنوی که علی قلیخان بکفت اول احمیل قلیخان ابار که پاره کرده بودند بعد از آن  
 علی قلیخان را از همان شربت چنانچه محمدی بیک سار و سولانغ را نیز از خانه محمد شریف بیک چادشوا آورده و بفرمانی ساخته احمد سلطان  
 آسایش اعلی که احتمال کشتن او نبود و محض رفاعت و سپهری ایشان بخبری که در میان موزه پنهان داشت کشفه بیک دو کس را زخمی کرد  
 بدین جهت کشته شد رضا قلی بیک یا لک که خود او بر دی لاک با ششانی او و کتب قتل شاهزاده منصوره فرزند در حقول کشت مجاهد امر از مذکور که  
 کشته بادید و غرور بودند و هیچ جرای بدیشی نایافته رفت امل برای آخرت کشیدند و مایه رفایشان بحیثی تقرّف درآمده و تقصیر سایر امر از  
 و ارباب مناصب بمنو مقرون کشته مجید و در جهان ستر اریاف با هم هر یک فرار و حال مبلغی پریل بر جهان رقم شده و مصلان کاشتنده که وصول  
 رسانند و آن وجه بعد حصر و انعام ملازمان کاب با شرف که از سران آمده بودند بقیم یافت و ساحت ملک ایران که محل آشوب و فتنه  
 بانو ارمعلت شاهی منصوره و مرانور یافت و زبان حال کاذا نام بدین حال کویا کت بیت سریر سلطنت اکنون که فرستاده  
 که سایه بر سرش افکند خرد و غازی چون در صدر مرقوم ملک باین گردیده که این جلد شمل بر زده و بقاله است الله الحمد که مقاد اول از شاه  
 و از زده کاذا محتوی بر شرح حالات اسلاف که ارم مقامات عالیّه اجداد عایق مقام ذیل بنام نامی و کسب مبارک سامی آخرت بود و بقیه ارادت  
 و حسن جنس اخصّ ترقیم یافته و سوانح عجیبه غریبه نام و قلاوت با سعادت آخرت انا زمان جلوس بمنزله دولت و کارانی که آغاز جهان بینی  
 طلوع نیکوئی ستانی است و قیامی که در طی آن آیام بکونسجام سمت ظهور یافته و نوعی که دانست و توانست بر صیغه بیان نگاشته زیبا این  
 و بیا چه ذکر سعادت گردانید اکنون تا تمام است بنا بر وعده سابقه جوا بدیکو خرام تسلّم را در ضمائر غن سپهری انجلی در آورده و بقیه مقامات  
 عشری را که محتوی بر خلاصه اطوار زبده و سیر مرضیه و محلی از سعادت احوال حجب مال و قنایابی زمان دولت بید و ال آخرت است  
 در صیغه دویم توفیق الله حسن تائیده و بتفصیل مرقوم تسلّم نمکته رقم خواهد شد در انجام این صیغه در رشته تحریر در میان ورد که مطالع کنندگان این  
 صیغه را فی الجمله اطلاع بر آن حاصل آید تا برستفان کارخانه عالم و نظار کین جهان آفرینش و ابداع جوهر دانش و آداب جهان داری و صفای  
 و بزرگوار آن نایزه روز کا ظاهرو واضح کرد که بچشما بوده و بتایید حضرت و ذلّال و یزدوی اخرا اقبال و مساعدت کوکب بخت و قبال  
 چند سحر و غیب و اورا روی و اوزما چگونگی ابواب تقی بر روی و زکار اولیا و دانش گشاده و بچهره تو هم نام بر حسن تدبیر و رای صبا

صلوات بر سر ائمه  
و علی بن ابی طالب  
و سایر اهل بیت  
علیهم السلام  
۹۹۶



# جلد اول تاریخ عالم آرامی عباسی

(۲۱۰) ابوطالب میرزا نمانده بود امرا عظام که همیشه با حاکم سلطنت جمع شده در هنگام سواری پادشاه و پادشاهزاده که با قیو خستید  
 کوچ برد و تخته نمانده و امرا برینند از یکدیگر خائف گشته در آن کوچ با یکدیگر ملاقات کردند و آنقدر صبر تو استند که در آن جمعی بیک گشته  
 رفته خبری رسد در آمدن بی اختیار شده شب که در موضع مستر که چهار فرسخی شهر است فرو آمده بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی طلب  
 دیگری بجهت رفته سجده شریف و ملاقات مرشد قلیان بر یکدیگر برفتند استند باشند چون اسمعیل قلیان لشکر و انصار بیشتر داشت و عیقلی  
 اند او خلیف بود اول او پاسبان شب گشته شب بی اطلاع اسمعیل قلیان با اتفاق احمد سلطان آسایش اعلی و فخر بیک کوزی بود و چون  
 با او بودند و آنهمه شب و همچنین اسمعیل قلیان همین ای اندیشیده و اتفاق شاهپوری حسیله ایانیا لود حسن بیک فوری شمشیر برادرزاده  
 خود در ضاقتی بیکانیک آقاسی باشی و پیری یکسانیا لود جمعی از مردم شاه نو که قریب پانصد کس بودند از مکره سوار شده و متوجه شهر  
 میرزا احمد وزیر حال و وزیر الطبعی که وزیر محض نزل بود با پسرش میرزا احمد زمان که مستوفی المملکت شده بودند غده آنکه مباد عیقلی  
 و اسمعیل قلیان فتنه می کردند و استند و با ایشان که تاجیک و حضور بودند کان زرداری است دست درازن کال ایشان کرد و بطرف  
 دیگر روند در همان شب از راه غیر معارف و آن شهر شده و منزل قورخس خان شالو رفتند و او را اسپند عاوند و همراه بدر و تخته  
 آوردند که در آن شب بوسیدند او پاسبان بوس شرف رسیده با مرشد قلیان ملاقات نماید بحسب اتفاق کلی اعز که مذکور شد در درگاه  
 مبارکه مستنودین که میامین شده و حضور (بر حسب که بگری همین در دست است) بطور آمد در آنجا از آمدن بهین کام که بر مطلق شده  
 قلیان که دروب و تخته مبارکه استحکام داده مردم اعتمادی حسد آن آمد و سپرد و چون از آمدن آنجا عت خبر یافت مطلب اصلی  
 او که بسته آورده این چند نفر صاحب ای که بود حضور این مقام جهت آن دولتی که می طلبیم روز سه رسیده  
 خانه و خود بر آورده بدین روی میایون اعلی بدین آسانی بجهت پوستان ایشان آمد بر طریق فر عظیم دانسته مقرر کرد که  
 هر که ام را با بیک ملازم بدو تخته در آورده و با مردم در خدمت دهند که بنابر زل خود رفته صبح بدو تخته آیند فاپوچیان دستخطان  
 در دو تخته اند آکسوده خوانین عظام و در قمار با باند زون که استند لشکر بار از دخول مانع آمدند مرشد قلیان کس فرستاد که چون حضرت  
 اخلاص و صوفیگری در زید و بی آنکه بنابر زل خود روند بدو تخته مبارکه آمدند طریق صوفیگری است که اول سجده و پای بوس شرف شریف  
 شوند و الحال ثواب شرف جواب نماند امشب در دو تخته آسایش فرمایند که صبح سجده شرف شرف کردند ایشان را با لاهانها  
 که باین دو تخته دیده ان اسب است بودند و همان شب جمعی مجارست ایشان با سوار شدند امرا دانستند که گرفتار شده اند و سعادت  
 خدمت شرف اعلی شرف خواهند شد ملاقات ایشان با مرشد قلیان است نخواهد داد چون صبح شد حارسان آمد همیشه تا وقت  
 جاره آنچه همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامت حسن و قید ظاهر شد اما احوال اردوی ثواب سکندر شان آنکه چون سایر امرا از  
 رفیق خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر که ام با مردم خود سجده در آمد بنابر زل خود رفته آمدند صبح حساب لاه تو جنس خان  
 شالو و مسیز شاهپوری وزیر مرشد قلیان و جمعی از ریش سفیدان تاجو بستیقبال ثواب سکندر شان رفتند که آنحضرت ابا ارجاب  
 میرزا بشیر در آورده و ایشان بشیر آمده ثواب سکندر شان و ثواب شاهزادگی را که در نیمه شسته حیران کار خانه اتی بودند سوار کرده  
 آوردند و چون بدو تخته شریف آوردند ثواب کامیاب شرف استقبال به پیر بزرگوار کرده بغیر ملاقات دست بوس شرف شده برادر که  
 در آغوش مهر بانی گرفتند و دست پر نامدار که قه مجرم سپهرای مقدس آمدند ثواب سکندر شان که از اوضاع نامجو اردو زک و دیگر  
 در جهان ناپایدار دیگر گشته کوشه عافیت و فراغت طلبیده از ملاقات فرزند ارجمند سعادتیار اظهار مرست و شادمانی بسیار کرده  
 خود را از سلطنت پادشاهی خلع کرده و منسوق فرقه ساسی میایون اعلی را باج و تاج شاهی آراست و دایع ارشاد دیک از آبار و

وزیر علم میرزا ملک  
 سلطان محمد خان  
 شاهزاده ازاد  
 که در آن وقت  
 در آنجا بودند

احوال سکندر که بنابر  
 امرا در آن وقت از  
 که او را گرفته اند  
 عاقل و شریف  
 و قریب صد تن  
 و در میان  
 ۹۹۵-۹۹۶

# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

## بسم الله الرحمن الرحيم

چون شرح کسب پای الهی که بیرون از دایره عقول و نام است در خور زبده حالت بشود در کمال انسانیت و شاد و ستایش بارگاه احدث که کج  
از تصور او نام است بنام قلم را قدرت تحریر و بارای گذارش آن فی آنکه بدین آرزوی غفلت افزای جبارت بر شایسته مقصود نهاده اند  
کردمان با دیده حیرت که در اولین کام خویش و پاس گذاری در کل مانه اند صدر نشینان کوی نادانند که از جهان پوشش و غرور و فساد و اندوخته  
بکان دریافت نشاء صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروز خبیل و قال حدوث قدم در مانه و مضمون بمقال که (میت) که خردم در خور اثبات  
توفیق داننده ذات تو بجز ذات توفیق پای بند خیال محال گشته اند سراد عقل ناقص و بیدانگی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تنگای  
مقا عدا ساخته در دامن خاموشی کشم از آنچه در سخنانی جو صله شریک ساخته بکان باز دارد دانش کجایشی نذر کساکت بوده و هر ادب بحد دل  
و بدست بحر و بیچارگی در دامن اعتدال آوخته زبان محبت بیان بمقال کو یا کرد انم (میت) آنجا که کمال کسب پای تو بود عالم فی آن بحر و  
تو بود مارا چه حسد و ثنای تو بود هم حد و ثنای تو پسرای تو بود و نوت جلال حضرت متدبیس نبوی و مناقب و مغایر متضوی  
طا برین بیکر سندان آریان بارگاه صفاء و ارتضا اند و مرشدان راه پدایند باقی صفات ایزدی بود آینه خود را بی را دور احاطه دانش سرگردان  
با دیده حیرت و نادانی ناخن و از آن مرحد پیمایی باز آمد و شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سواد و بی است غرض از توبه این مقام  
لا یعنی آنست که اقل عباد اسپندر اشیر بخشی که در او ان جوانی با غواهی کو حیرت و ان فیما برست خود را از کتاب علوم متدا و که طبیعت آن اغب و ثنا  
شده بود باز آورده و بس علم بیان نمود و ندانی به ان مثل نام میر انجام بر چه چشم چون در آفتاب عقدا و ناقص خود فی آنکه کمال با فخر و برتری از اوقات  
شریف ابتهات را باب اولت صرف و ختم عقل و در اندیشم از سر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفت که این مثل خیس که خستار کرد و در اندیشه  
فضل و کمال بصدر حله و در انداخت تو که در بحر و نواح معانی شناسی کردی و چو بطریق معسر که آریان عام فریب صورت پرستی باشی چون بیک  
نمودم خلاصه اوقات عیبات گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و ذامت که چون کاهی بصحبت فیض بخش بعضی هستند که جامع فنون قابلیت هستند  
بود و از علم انشا بهره تمام داشتند فایز بشدم و در اوقات بصحبتی سخنان نمودند شیرین و نکات پندیر کن که بظلم و شر و بیصنع داد و بقلم زرنگار زارند  
در صفحه بیان بیکاشته شده و بهیچ وجه در بوز که در بدن شیوه ستوده و رغبت نموده (مصرع) آن بوسه دلم پدید آمد و امن از ان  
در چیده تخم این بوسه در مرغ دل برنجیم و بدست شوق در دامن آنغریزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه و الالاجاه صفو  
نهاد و صنوی اجناد و خاقان کشور کرموسوی حبیبی سبب جبر زار که لایب بوش با باط و در زار خاک استانه خیر ابر صلی الله علیه و آله و سلم مرد  
نه بختی آشتی عشرت عظیم صلوات الله الملك الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المومنین جید سلام الله علیه و اولاده و افلاطون ایش و وجانی با قد و ثنات



# جلد اول تاریخ عالم آرا سی عجم

(۲۷۵)

قسم یاد کردند و هنوز خاطر با رفیق مستورین سوخ تمام نیاقد بود که از امر اتباع عقیلی خان اول مدیقلی سلطان طالش و الله فی سلطان طالش نگر که محل اعتماد و استظهار او بودند فرار نمود و بر خست رفت و طایفه استاجلو اکثر راه مسه را بنمودند چنانچه با عقیلی خان اندک بری ماندند اما طایفه شامو ثبات قدم در زید و از سپه اسماعیل قلیخان بر پاکنده نشدند چون او در این وقت اعوان انصار بیشتر داشت خان اصلح او تجا و نیتوانست نمود و مرشد قلیخان با و پیغام کرده بود که بر آن عزیز ظاهراست که میان طایفه شامو و استاجلو اتحاد قدیم است و همیشه در حدود قایع با یکدیگر متفق بوده اند و هرگز فیما بین جدائی نبوده و ناچار است که درین دولت یکی از اعظم امر را شامو و ریش سفیدان طایفه رکنی از ارکان دولت باشد و امر و کسی که در میان شامو شایستگی این امر دارد و عقیلی خان حاکم هرات نواده و در پیش خان و آن عزیز است و عداوت او با ما و تو بر بختان معلوم و دشمن دشمن دوست میباشد پس با ضرورت و ما با آن عزیز خیر محبت و دوستی چاره نیست و در کالت و ریش سفیدی عقیلی خان منتهی اعلی که با هم از یکت او یا قیام محبت منصب کالت و ریش سفیدی او باقی در آمدن مترد و خاطر از این دغدغه ناک باشد آن عزیز در آمدن سپه اتحاشی سیما به مجله انواع حرب با آنها مصلحت وقت بطور آورده بود هر چند این کجایت فروغی از صدق داشت اما چون ظاهر صورت و قوی داشت اسماعیل قلیخان ازین دروغ راست ناکول خورد و بخیر رفیق مستورین حرفی نیگفت و عقیلیخان این معنی افشید و هر چند یکگفت که مرشد قلیخان از او باقی است و ما او را بهتر از تومی شناسیم بملاطمت و سخنان مصلحت آید و اعتماد می نیست هرگاه دست باید کرد و بر ما و نوابه این باید در میان شامو صاحب داعیه بسیار است و بکیر از تربیت خواهد که دست پرورده او باشد و دفعه پتیر از من خواهد که در کمال خود کسیم انصاف کار برد از ان عالم غیب که آراینده با طاعت حضرت اعلی بود و بطریق تیر را زید بصیرت ایشان پوشیده میداشتند و در بادیر حیرت و تیر سپهر کردانی مانده فایده تقدیر عنان خستیا را تقوم برای که مخالف مطلب ایشان منتهی حصول مقصود او لیا و دولت سپهر بنیان اشرف اعلی بود و ولایت سیون کند اسماعیل قلیخان با اختیار خستیا را رفیق کرده بطریق دیگر راضی نمیشد بعد از ولایت بسیار مقرر شد که هر کدام کی از معتمدان صاحب خرد کار دیده خود را تقرب و فرستند که بجهه شهرت مشرف شده با مرشد قلیخان طالش نموده اظهار نمایند که امر او خوامین بخت ثبات دولت ابد پیوند از مطالب خود که ششته بخیر نزاع و جدال میان این دو کرده و کردند و از رضا و صلاح خیر اندیشان بیرون نیستند و بید بصیرت مشاهده و اوضاع آنجا متعقد نموده بخون خاطر ایشان را از قرار واقع هبیده باز کردند که بعد از طالع بر اوضاع آنجا مقتضای آن عمل رود احمد بیک بی از جانب عقیلی خان و احمد بیک یکدیگر شامو از جانب اسماعیل قلیخان رفیق مستورین شده و ایشان وقت با مرشد قلیخان ملاقات کرده او از روی عقل و کار دانی هر یک گفتگو کرده هر دو را با انواع طایفه فروتنی و چرب زبانیا مطمن خاطر باز گردانیده ایشان آنچه از دیده و شنیده بودند تقریر کردند و بخلا رفیق مستورین طوعا و کرها خاطر با سوخ یافته از اساو که بچ کرده چون جنگجو و در سیدند از جانب فردین جانب میر سید حسین مجتهد و عباسعلی سلطان شامو و احمد بیک اینک آقاسی که از ریش سفیدان استاجلو بود رسالت آمده از جانب مرشد قلیخان ابلاغ رسالت بخوانین عظام کردند خلاصه پیغام آنکه نا غایت که با مقتضای عقلی میان طوایف قریب باشد و هوایی واقع شده بود انواع ششته و فساد فیما بین روی نمود و این معنی باعث دلیری اعدای دین گشته بسیاری از ممالک متعلقه قریب باش تبصره عادی رویه در آمد و حالا از طرف خراسان خستیا از بکیه انتهاز فرصت نموده لشکر خیر انکشت گشته اند و بر بختان معلوم است که تا این دو گروهی در میان نبوده باشد لشکر خراسان اذرت و قوت از بکیه است و نه سپاه عراق را تا این حد زودیه و اگر دوسه سال دیگر برین پنج گذرد نقصان تمام بدین دولت میرسد و من در اینوقت که عبدالله خان بخران آمده بود و سابق دولت خستیا که پادشاه زاده را که ایوم منزه نگذاشته اند و آب سکنه رشان و سپه یار دولت قریب باش است و انوار جهان داری خورشید آما از هبیده های دیش لامع و درخشان در خراسان نگاه داشته محصور از بکیه که در انم حقوق نیست این خانه ان ولایت نثار منظور داشته اند

# ذکر احوال شاه سلطان محمد

شهر و قتل غارت نماید این عاقبت باشت از دیار غارت مردم که تشبها احوال اقبال خود را ندانسته از راههای غیر متعارف بر فتنه گار  
 بجائی رسید که مرشد قلی سلطان از ضبط آن عاجز گشت و اعیان قزلباش برده از روی کار برداشتند و اراک را که خاکه کوچ کثیر  
 مردم از قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه و غیر ذلک در دار السلطنه قزوین اند و هر گاه میانه این دو گروه مخالفت روی در هم می افتد  
 و جدال خواهد شد و محتمل است که مرشد قلیان و اتباع او دست تعرض بجایه کوچ مردم این اردو دراز نمایند بجهت دفع این غده در رفق قزوین  
 میانی میکنند اما چون دانستند که بحاربه و مجادل میانه این دو گروه کرد و طبیعت اکثر قزلباش است هر لحظه فکری و هر دم اندیشه و بگویند  
 و مع ذلک عیقلی خان خاطر از یکدی و کجی اسمعیل قلیان جمع داشت و با یکدیگر از روی فاق و اتفاق دوستی حرف نمیکند و بهره گیری که  
 علی قلیان میکرد اسمعیل قلیان آنرا صایب بشمارد و ده عای عیقلی خان آن بود که چون در اینوقت اختلاف در میانه قزلباش هم رسیده و اکثر مردم  
 روی بسته وین دارند اما با اقبال تدبیر اختلاف آرای باغرایان و موبان حضرت اعلی شاهی معاومت میسر نماند و پادشاه و پادشاه  
 خود را با هر کس موافقت را اختیار کند از ساد و بجانب این رفته در آنجا اقامت نمایند مردم عراق از بودن در همه ان اکثر عاقبت اندیشی کرد  
 عیان از رفق قزوین پیچیده و قاعده اختیار خواهند کرد و چنین مجموع میشود که خراسان آمدناتی است و پیرش خیال اند و ما خزاین و اسباب  
 داریم رفته رفته سپاهیان که چشم بر زخارف دینی دارند از ایشان بپوشش گشته بر سر جمعیت خواهند کرد و جاهه چند روزی حفظ حال خود  
 نموده بمقتضای التلیل جلی فانی سراسر بینا چه زاید شب آستین است خود را بگونه کشیده و نظر به ششم که از پس بر جنب  
 چه صورت روی به اسمعیل قلیان و زوین بکاشش کرده و میگفت که جامعیتی که ایوم در این اردو اند همه خانه کوچ در ستر وین دارند و بطبع قزوین  
 آنجا و بر سپاه اهل و عیال خود بودند و عیال خواهند کرد و کوچ بجانب همه ان واقع شود این صورت نوعی از اطلاعات بریت است و نقل است که  
 همین جماعت که الحال رفیقند بر ما خیره شده بعضی امور بسیار غایب و یک کس بر سر ما نماند و با لکله ضایع و ما بود میگویم اولی این است که بجانب  
 قزوین رویم مرشد قلیان یک کس نیست و میگویم که اجتماعت بکره و جابر متابعت و میمانند اگر بروی رضای ماسلوک نماید فبا و الا ویت  
 و قدرت از ویشتر و شکو عراق از خراسانیان زیاده تراست و در ازمان برداشته هر یک از آنها را از دکان و الا قدره را اراده داشته  
 باشیم بسلطنت و دیهمدی حستیار نمایم علی قلیان هیچ وجه راضی آن نمیشد و میگفت که هرگاه بهترین رفته عیان حستیار خود را یک در دست  
 مرشد قلیان و پسیم او در همان روز بدفع ما بر دوش برود و بگوید که مرشد قلیان و حستیار من است که از یکدیگر دور بوده پسیم در زخمی  
 بر اسلحه و پیغام که از اینم تا بهر سیم که فلک شجده و باز چه شجده و میگوید و بگوید مرشد قلیان و حستیار من است که از یکدیگر دور بوده پسیم در زخمی  
 یکجست بودند و ترزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شد و شنیدند و او وسط آنها پس بر باب بعین سرایت که ده هر شب جمعی  
 مردم و دشمنان اعیان قزلباش فرار می نمودند و سعی میکردند که در ادراک ملازمت اشرف بر یکدیگر سبقت آتیه باشند بجلایان  
 اماره و ای رفق قزوین اندیشه میکردند که تو هستند و قرار دادند که کل اماره و یوزباشیان و اعیان طوایف قزلباش و معتبران را و یوزباشیان  
 که در اردو بودند و معظم ایشان علی قلیان متخ اعلی و اسمعیل قلیان شاطو و دست جویری خلیفه ایال لوی شاطو و اسکر خان و واقعه  
 نمودار و او حشم خان ترکمان و شاطو و حلفای و طو و سید بیک کوند و اسمعیل سلطان الهوی افشار و علی خلیفه و واقعه که حاکم  
 شیراز شده بود و مهدی قلی سلطان طالش و دخره خلیفه و سایر اماره استاجلو و شاطو و بیات میرزا و دای موصولی ترکمان اقوام سلطانم  
 و الله نواب میکنند و غیر ذلک کجا جمع شده و عهد و شطه بیان آورند که یکی با یکدیگر دوست یکدل بوده و اصلاح و مسواید یکدیگر  
 تجاوز نمایند و بار او خود و هر یک دیگری در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام وقوعی از ایشان شود یکی اتفاق نموده و دفع نکند  
 بپردازند تمامی اماره و یوزباشیان و معتبران قزلباش در خانه میزند و جمع شده مصحف مجید بیان آورند و بگویند که ذکر شد با یکدیگر یکجا هم خند

توافق علی قلیان و اسمعیل قلیان  
 در این وقت اتفاق افتاد که  
 اسمعیل قلیان و اسمعیل قلیان  
 در این وقت اتفاق افتاد که

اسد اف از اراک و وزیر دولت  
 سلطان محمد و ابوطالب را



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

و اجماع شور با استقبال بوبک نظر قرین دلالت نمودن قورچس خان برادر اسماعیل قلیخان و آقا بان شالمو و غلار قوم را که در دار السلطنه  
 قزوین بودند سیما عباسی سلطان و له جزایب سلطان و انالی و اعیان جمله مذکور را جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت نمود  
 برادران اسماعیل قلیخان و تبعه اولاد و ولی خلیفه راضی با طاعت و متابعت بودند اما عوام اناس پس از سپاهی و رعیت هجوم نموده از در  
 قدم میمنت لزوم شاهی اظهار داشت و قومی بی اندازده کرده شعار عباسیان پیش گرفتند بمجلسی در مقام متابعت در آمده ابواب  
 مخالفت مسدود گردانیدند و دلالت و برهنهائی قاید قبال چون حق استقبال بوبک عالی قیادت حینقلی سلطان فتح اعلی برادر  
 علیقلی خان که از جانب برادر حاکم رومی بود از آوازه توجه بوبک متعجب و هجوم خلایق خوف و هراس عقیاس بخود راه داده در رومی محال بود  
 نیافت و اکثر احوال و افعال خود را رنجته جریه بجانب قلعه الموت که جماعت فتح و اقوام او کو تو آل آن متسلع بودند و طلاس میرزا را  
 آنجا نگاه میداشتند رفت و هوا خوانان سلطنت قاهره که دریافت بوبک معنی سعادت تهازد داشتند در رکاب متعجب حضرت اعلی  
 بیامان و نماز عی راه دار السلطنه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعادت حسل شمر شده در دو تخته مبارکه جدر بزرگوار نزول سعادت فرمود  
 و مقرر سلطنت پادشاهی بفرمودم سعادت لزوم آن سندر ای محفل شایه ای رفعت سپهر بوقیون یافت و زبان حال خلایق با بمقابل  
 کویا بود شعر کای شاه کامکار که دوران بکلام منت سلطان چار باش کردون غلام منت خوش کنین  
 پسندشایان نامدار کاند زمانه سکه دولت بنام منت الفقه چون پای تحت بایون بقدم شریف سعادت افزای حضرت  
 والا جاه کسری بارگاه آراسته گشته مرشد قلیخان و کالت و بان اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت در اطراف و جوانب قلعه بایون  
 امرار و شیش سفیدان طوایف قزلباش برگاه جهان پادمان آغاز نهاده تنبیه و مسمیت لزوم بجای میاورند از کاشان بیجا  
 خان ایلیا نموده از راه رومی بستاندین آمده بشرف پای بوس شرف گشت مرشد قلیخان چون از امرار و خوانین ابوطالب میرزا  
 خوفناک بود بخط از سکر و تدبیر کار ایشان فارغ نبود و در کل مواضع و احتیاط مدعی میداشت امر از رکنان اعمو با پیر غیب خان  
 استمال و جلوه برادران فرستاده اند که در بیرون محشر در ده پیروان که سپه راه صفهان است نزول نموده از آوازه خبردار شده  
 اما چون علی قلیخان و اسماعیل قلیخان و امرار عظام ابوطالب میرزائی و بوبک تواب سکندر شان و جناب میرزا از جریا دقان گذشته  
 بجای دار المومنین قم رسیدند خبر و در بوبک بایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدیشان رسید و تزلزل تمام باحوال آنجا بخواست  
 یافت کسی بطلب علیقلی سلطان و القدر حاکم قم فرستاده و از آمدن تقاعد و زریده در بوب قلعه را مسدود ساخته آثار خلایق  
 بطور رسانید علیقلی خان از وقوع اینحال که هرگز تصور نگردیده بود و او را از جمله فدویان خندید است بغایت متعجب و نموده باقی  
 و امرار بهانه زیارت مرقد متور معصومه علیا و آبا بها الصلوة و نتیجه از اراد و جدا شده بهستم آمدند و کس اعتمادی زبان ندانند  
 فرستاده اند که اورا بجزب زبان بی بواقت ایشان راغب ساخته بیرون آورد و پیغام دادند که بمیانی تو آمده ایم شرط میرزا  
 بجای آورد و بعضی سخنان ضروری هست که در مواجعه گفتگو شود مشا زالیه جواب فرستاده که طایفه قورغلو را از آمدن مانع شده  
 هوای عباسی سیکری بر سر دارند و مرا احتیاجی نیست امر از موافقت و مایوس گشته بعد از طواف استانه مقصد که با دو غور نموده  
 تا آنوقت چند ان با نخوت و غرور در دماغ ایشان پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا در آینه طر شان صورت نمینمود مرشد قلیخان  
 مردم حسد سببان را زیاده و قبی در نظر ایشان نبود در آرزو زانکه از خواب غفلت بیدار و اراده نخواست و غرور و هشیار گشته و  
 کار خود افتاده چون از حوالی قم بساوه رسیده و متحده و اوسط اناس پس اسل اردو که همه خانه کوچ در قزوین باشند بیخست  
 در رفتن کردند خوانین عظام مرشد قلی سلطان شالمو برادر اسماعیل قلیخان را ایتین کردند که بافتون خود در پسر راه بوده بر کس بر خست بجا

دنباله مطلب ص ۲۶۶  
 که امرای دولت سلطان  
 و ابوطالب میرزا از صفهان  
 بیرون رفته از راه طلاس  
 عازم قزوین شده

نقش قزلباش  
 در وقت حمله  
 بر دولت عباسی

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

فرستاده انقاد و یک دی نموده اورا توجه جانب عراق فریب نمود و از جانب فارس و کرمان و یزد و تبریزی که تخریر پیوست نمود و متوالی کن  
آمده اخبار اطاعت و انقیاد بنمودند و مرشد قلیخان که مرد فعال کاروان بود و محبت خدای که طایفه ترکمان را با استقامت اعتقاد بجانب  
مرتضی قلیخان چنانچه داشت و درخواست که حضرت علی را که سپه بزرگ دولت او بود میانه دود سه هزار خانه ترکمان بود و در فتنه راه او  
ماتل بود و با ستمداری که داشت جرات آمدن عراق نمیکرد و نگذاشتن آنچنان آرای بیاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس انیم  
سلطنت و صولت عبد الله خان بسلطنت میباشند شبها درین فکر و اندیشه بسر برده رای او بدین قرار گرفت که چون امر ارفاش را در  
که در یزد و کرمان و شیراز و متواتر ایچیان فرستاده اخبار انقیاد نموده اند و در کوبهایون شاهی ظل آلتی از راه طبرستان و یزد و رود  
جماعت انجودمعی ساخته بسطعده انعام قدم بولایت عراق بند و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دهقان و اندکاشان کشته و لیکن  
خان انجودمعی ساخته در عراق بکوبهایون پیوندد و ابراهیمخان برادر خود را بکوبت مرشد مقدس معنی لقب نموده ابو سلیمان چاوشلوچان  
اسفراین و محمد خان و لایقوت سلطان چاوشلوچان حاکم جام بود و افغان چکنی حاکم خوشان را نزد او گذاشته ظاهرا توجه جانب برت  
و دفع سپاه او زبک شد و دادا باطنای بغیرت جانب عراق در کوب عالی خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمد و چون بجای تیر  
رسید بعضی اخبار و روایات کفرخ اراده سابق لازم کشته توجه جانب امان و سمنان و عراق اولی و انصب و اول انکه خبر  
که مرتضی قلیخان در دهقان رخت قامت بر راه فاسته از در دنیا برای عصبی انتقال نمود از واقعه و خوشی که مرشد قلیخان را از طایفه  
ترکمان بود و ملاحظه و احتیاطی که جماعت استاجلو از رفق راه دهقان می نمودند زایل گشت و اگر که تحقیق پیوست که امر عراق در کوب  
نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا جهنمان آمده و از آنجا بجهت نظام مهات فارس و کرمان پیوندد و از این صورت محمل است  
که امر ارفاش را در و القدر از ایشان خایف اندیشه کند که دید و بکوب عالی ثقی نگردد و مهات بروچی که مرگوز خاطر و قرار و ضمیر است  
سمت وقوع نپذیرد و چون در استلطفه قزوین که متفرخلاف عظمی است خالی است و بسیاری از اهل عراق خصوصاً شامویان که کبر استی  
تحت هایون شخوند با حاشور آقا اخبار و تقوایی کرده بر زبان خلاص پیغام داده بودند که در آمدن عراق استقبال نموده بی تامل و  
توقف رموی توجه باین صوب آورند که مهات توفیق الله تعالی حسب الله عاصورت پذیر است و شاه بوردی سلطان میتا غلی و ذوالقدر  
حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزایان و تربیت کرده عیقلی خان قح اغلی و محلی انقیاد و بخوار بود و فوت شد از وقوع حالات مذکور که  
از دیا و دولت و افزونی بود و غریت راه عراق از دهقان در خالصه میکنان رسوخ یافته و تقوایان دولت شاهی بدین غزم لایق تقسیم یافت  
و از ترقی که نزول اجلال واقع بود کوی که مرده بشهد مقدس نمودند و چند روز اوقات صرف تغییر طبعه و استحکام برج و باره نموده  
از امور ضروری مسئله مشدد جمع کرده با پانصد ششصد از ملازمان جانب سپاه و جان سپاران اخلاص شعار از روضه مقدس در مظهر  
حضرت امام الحسن و الحسن سلام الله علیه و علی آباء استمداد همت نموده با جود و لطاف آلتی بطالع سکند و محبت فیروز از مشهد مقدس  
معتل بیرون آمدند و از سرعت سیر استعاره کرده هیچ مرحله و مکانی توقف جایز نداشتند چون به امان رسیدند برادران و برادران  
مرتضی قلیخان و اعیان ترکمان که در آنجا بودند که خدمتگاری بر میان جان بسته مراقت مرکب شاهی چهار روز و از آنجا که بر میان  
ذوالقدران سمنان فرستاده احمد سلطان که وکیل شاه بودی سلطان میتا غلی بود و بعد از فوت او بصلاح ریش سفیدان  
و تخریر طبعی خان منسج اغلی حاکم ایشان شده بود با طاعت و انقیاد دلالت نمودند و مشا را به صلاح در موافقت دانسته کن اعتمادی  
باستقبال مرکبهایون فرستاده و ابواب قلعه سمنان امانت و دولت بروی او لیا و دولت قاهره گشوده با قشون آراسته  
بعادت لازمت شرف گشته منظور نظر شفقت و انکسار نامه که در و از آنجا که بر استلطفه قزوین فرستاده و در خضشان شاه و



میرزایان بود عارضه طاری شده تا در روز بخت بیماری او در جزیر خواراصفهان توقف واقع شد در آن اثنا آمدن خبر حضرت اعلی و مرشد قلیان  
از راه نوار و سمنان بخینق انجاسید وارد و کوی کرده بخت با عیگری لیجان خان و عیان از طریق معارف گاشان پیچیده و از راه جریادقان و آینه  
ذکر احوال حسنه آن و توجه موبک به یون شاهی ظل آلتی بعراق و مکن با یقین بر سر بر سلطنت ایران

سابقا مرقوم ملک بیان گشت که در سالی که میان علی قلیان شاه ملوک حاکم هرات مرشد قلیان حاکم مرشد مسقطه واقع شده و لشکر هرات  
منهزم گشته حضرت اعلی شاهی ظل آلتی که در حد اثناسن بود و علی قلی خان سعادت لاک و خد نکار می آن سرور باض قال سپه افرا  
بود بستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار حریف که عنقریب تیاج آن بخیر ظهور آید و بدست مرشد قلیان در آمد علی قلیان شکست دیرین  
حال هجرات آمد چون سپه یچین از دست داده بود و مع ذلک از مرشد قلیان خوف تمام داشت و از عراق خود مدعی متور نبود و متوجه  
الغریب و یثیثت بکلی حشیش از غایت خطر اربابید اینک معین و منسری دست آورد یک کس بخدست میرزایان قندهار و یک کس  
دیگر بخیر از راجده الله خان و از یک دستاده طرح آشنائی انداخت و بایشان متوسل و منجی گشت و توضیحات دینا دارا بطور آورده  
از موبان بر یک شمر دجده الله خان نیز این سنی افوزی عظیم دسته از جانب ایشان بر ملا طغلات ظاهری بطور پوست میرزایان خود  
بتواضعات و از ملک فراخت عاقبت عدول نمودند اما بعد الله خان ازین آشنائی قوت طامعش حرکت در آمد و به سپس بجنگ  
عظیم امثال هرات که در آرزوی شمشیر و زور آورده بود در خاطرش از یاد پذیرفته توجه جانب خراسان مستقیم گشت و سرانجام اسباب بویس  
خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل سال ننگوریل سده است و معین و دستاده و او از یک بخراسان آمد خست کس از علی قلی خان  
فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عرضه داشتی فرستاده بادی الفت و آشنائی شده توضیحات دستاده و تکلفات چاکرانه بطور آورده  
بود اکنون بخت بر تیغ ملک خراسان مصروف گشته موبک علی توجه آن صوب است اگر در قول خود صادق بوده بقاتل موبک عالی پوینده  
کورنش در یابد و در آن ملک خلیه و سکه با هم و لقب خانی مرزین سازد که از جانب نیز مورد عواطف و الطاف گشته ابایات انولایت بسنور باو سلم  
میکرد و اگر انولایت را بدیوان عالی که در محل دیگر از مالک ما در اندر و ترکستان و بدخان که اراده داشته باشد باو اختصاص میباید  
و اگر در قول خود صادق نبوده و طاعت موافق مزاج او نیست چون عنیت آن صوب تقسیم یا قبیله مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت  
نست بلده هرات را خالی کرده بجانب فریادش و علی قلی خان از وقوع این خیال بی آرام شده از آن طرح آشنائی که از روی ضرورت در خط  
با بعد الله خان انداخته بود پشیمان گشت طایفه فریادش را با او بکیه بقتل و آیرش مکن نیست و دل از حکومت ملک هرات که عظم باداران  
و رشک روضه رضوان است برینداشت اعتمادی بجانب اهل عراق نرید است با ضروره رضا بقضای آلتی داده دل بر تیغ و طغله دارا  
نماده بسبب انجام اسباب آن پرداخت و بعد الله خان از اطاعت و انقیاد او مایوس گشته در کمال شدت غلظت بظاہر هرات رسیده  
قیام نمود همه روزه بین الجانین مجرب و نصا و مددکار بود شرح این خیال و بیان این مقال در صحیفه دوم از مساعدت بخت نیست آل ممول است  
مرشد قلیان که در مرشد معتمد معنی از این خیال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با بعد الله خان نبود و نصیبه مایه شایسته مغضوب  
سلطان حمزه میرزا در مسافر روی داده بود و مرشد قلیان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امر او ارکان دولت نواب سکند  
شان استمزاج نماید که اگر سلطنت و معتمدی حضرت اعلی راضی باشند و مخالفت و سرکشی بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورد  
با لشکر عراق که بخت بر بفع مخالفان دین و دولت بند فرستاده و مراجعت نموده جواب برخلاف ما آورد اما مرشد قلیان بر نایک تعبیر  
آنکه از عراق بازگشته بدینان رسیده کافم فنی سلطان برادر خود را به نام آقا و بیکتا شش یک و دهم الله خان نرکان بشبه معتمد معنی نزد مرشد

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۶۵)

این حمایت ناپسند آمد و در حصول مدعی خود صبر نمود و این مآذ که در ششمین الجانین یافت و مفسد آن کمال و شست مبداء و مطهر  
 قزلباش را که و به شد جمعی بر سیمیل قلیخان جمعیت نموده هر روز در شهر صفهان سیه آرائی کرد و از یکدیگر خایف و هر آن بودند و آنچه  
 باعث بر نزدیکی شهر و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجز و مسایکن نمیشد از بی اعتدالی جملاد و بدو نمان قزلباش  
 تردد در کوچه و بازار دشوار گشت و دروب کاکین مدد و کشته داد و دست در اسواق بر طرف شد اما ابواب مصا دره و مواضع مستخرج  
 گردید و مصلحتی کلی بعلت قطع اصفهان و دشملکات ارکان دولت و مملکت برقم درآمد و نخواه از باب جمالات شهر عایای بیچاره به  
 محصلان شد که کار بودند و چون پرستی نبود بدست هر کس برانی میافتاد و بالمضا عصار زعیت زیر گرفت مجمل احوال مردم اصفهان بخت  
 مختل گشت درین اثنا خبر رسید که عبداللہ خان پادشاه از یک بغم تفرغ فرمایان بر سر برات آمد و دهمش را محاصره کرد و مصلحتی خان شامو  
 حاکم برات قلعه را آمد و در اندیشه بکنه داری مشغول است و مرشد قلیخان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از مشهد بیرون آورده از راه  
 طبرستان آمدن عراق دارد و چون آمد شد از خسته آن براق کمر واقع میشد خبر صحیحی نرسید و مشخص نبود که غرض مرشد قلیخان از بیرون  
 آمدن مرشد مقصدش از خوف عبداللہ خان است یا غایت عراق دارد و فی الجمله این خبر باعث آن شد که مصلحتان میان آمد میان خوانین عظام  
 اصلاهی کرد اما خوانین از ملاقات با یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجای آورد و طایفه شامو امیل قلیخان را نیکداشتند که منزل علیقلی خان فتنه  
 برقع غبار خا طه او بردارد و روزی که میان ایشان ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته امیل قلیخان در کمال شکوه  
 و اقتدار حسیبه آمد از نظیر تیر چند درگاه از سپاه آراسته بآب و حجاب کاشته فتنگی بسیار در اطراف و جوانب ایستاده مجلسی در  
 کمال عظمت و مهابت ترتیب داده چون امیل قلیخان برخاسته در سید این اوضاع مشاهده نمود و طوعا و نضرا برقی و مرد می  
 آمده با چند نفر از ارباب امار و رئیس سفیدان شامو و سایر اویامقات که با او بودند داخل خانه علیقلی خان شد و سایر لشکرها را از داخل خانه  
 آمدند و امیل قلیخان مضایقه در آن نمود و با چند نفری از اعیان مجلس علیقلی خان مد آمده بین الجانین ملاقات واقع شد و با یکدیگر کرگشتی کردند  
 و هنوز میان ایشان استیام نام نشده بود که خبر فوت رقیب قلیخان بزرگ آمدن مرشد قلیخان از راه دهمان بمرق متوازش در اعلی  
 قلیخان بین فرار گرفت که با جمعی از امار و اعیان خود که قریب پنجاه کس میشد به ایفار نمود و کارری که بیول او مستتر بود روزه از آنجا  
 و سمنان و دودمان افغان ابهار مضبوط سازد که کسی از حمل عراق بپرس استقبال موکب بایون شاهی ظل الهی تواند نمود و چون مرد در خانه  
 بسیار کند قدرت آمدن عراق تواند کرد و امیل قلیخان در موکب توابع سکدرشان ابو طالب میرزا بدار استیلا قزوین فتنه در پای تخت بایون  
 استقرار داشته باشند و خوانان مشارالیه در این اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب امیل قلیخان نیست پادشاه پادشاه  
 با و سپردن و خود از دانه دوری کزیدن عقل و در است و کاهی ملاحظه داشتند که مبادا مرشد قلیخان به انتظار لشکرافش رود و القدر  
 از یزد و کرمان و شیراز و افرستاده اند و خود را عباسی نام نهاده اند از راه یزد و صفهان آید و در اینجا توقف نمودن اولی و اسب  
 بیشتر چند روز دین فکر و اندیشه بهر بردند و چون اراده از بی سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب  
 ایشان مقرون گشت بعد از چند روز که آوازه موکب جانشان از راه دهمان متواتر گشت ایضا بر نفس در استیلا قزوین فرار گرفت و از پشت  
 برکتی دست جو روتندی کشوده کشته کابردانی اصفهان را که سید انده ابواب مواخذه و دره مستخرج گردانید و شهر و مملکت از نظام  
 و نسق افتاده خلافتی را پاسبی می نمود مجمل بعد از خراب البصره ابراهیمخان از کان ولد حیدر سلطان چاقون امداد و علی صفهان نصب نمود  
 خان توجه بصوب تقریب سلطنت معطوف گردانید و علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم را پیشتر فرستاد که بقم رفته لشکر خود را آراسته بر جا  
 معتر شود و چنانکه در ذوق تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت شاهی محمدی سپار و سولای را که رکن رکن دولت و تدبیر امور سلطنتی است



## جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۴)

اصفهان شوند و خود باعث گفتن و کس با ذرون فرستاده مقتدینک بد مقامات او شد و بجان خان که از نفس محاصره در گشت بود نغمه‌ای غنیمت شمرده بمعیل قلیخان متصل شد و نیک بد مقامات خود را در عهد شقاق او گذاشت و چند کس خرد را با مظهر گلشی بیرون فرستاد در مقام اعاده از در آمد و فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان طارمت علیقلی خان در یاقه شرف سجده و پایی بوسه آب بکنند شان و ابو طالب میرزا شرف شدند و حذر بی ادبها خواسته بمقتل شدند که بکند و ما و او را حملت دهند که در کاشان یراق خود را گرفتند بهر الکا که از دیوان علی نامزد او شود و آنکه ده بعد از قتل و قاتل بسیار قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او در و از بار الکا بوسیله نفر از جماعت شاطو بیات و غیره در کاشان بگذارد که بوده باشد و بعد از رفتن او حشدر را محاطت نمایند از جانبین راضی شد و صلیح جنین که کس مسیبا در وی نمود و اردو کوچ کرده روانه صفهان شد و در ساعی که میرزا عرب بنجم هروی تعیین نموده بود حشدر شمرده حسینه دو تنخان هما یون مستر ار گرفت علیقلی خان مدح والی و تنخان مستر و داد و اسمعیل قلیخان بجهت کلبا رزقه هر یک از امرای و ارکان دولت متزلی مناسب نمود که در دزد و غلامان در مخالفت و قلعه داری اصرار نمود و از این جانب شروع در توب بزی و یراق قلعه گیری شد بعد چند روز علیقلی خان صلاح در آن داشت که با فرزند آقا و غلامان مسلح برقی و ملایمت پیش آمده شاید بطایف اهل قلعه از دست ایشان بیرون آوردند و در مسند آقا را بمنزل خود آورده بخیر از گردن او برداشت بطریق همان با او سلوک نموده خاطر او را ابو اعید جمیله اطمینان بخشید و مقتدینک مقامات او شد و کس بقلعه نزد خسر و بیک فرستاد بیک دو کس از مقتدان خود را طلب داشت و ایشان را بیعت و اطاعت و قلعه کشودن ادرسه نمود در اول حال خسر و بیک و غلامان اغما ذکر کرده باشند و آقا سخنان درشت خشونت از گفتند و اما رزقه زقبه بصلح را غلبه بکشد بعد از قتل و قاتل بسیار خاطر اقل و بیست جمع نمود و خسر و بیک بیرون آمد و با علی قلیخان و امرای او نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت با اندک ملایمت و حسن تدبیر قلعه با سانی صورت یافت بعد از انجام قلعه از باب مهدیقلی خان و ذوالقدران شیراز ریش سفیدان آمد و عرایض و پیشکش آوردند و در باب قتل علیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان دولت قاهره ازین مقامات اغماض نموده مهدیقلی خان را با ایالت شیراز منصوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد و بردوش گرفته طایفه ذوالقدر که بصوفیگری و اخلاص متصفه از رضای خاطر نواب سکندرشان گذرند و ترجیح کلی بدیوان علی و اصل سازند و الحی در آنوقت مقتضی عقل ایجاب متمسک شدن بود و محتمل بود که ازین مسامحه و اغماض فواید کلی بدولت ایشان بد میرزا محمد وزیران و تنی را پسندید و ایالت شیراز را بشاه قلی خلیفه ذوالقدر حاکم دار العسیر و که بار دو آمده بودند نامزد نموده الکا را و ابو طالب را بسلطان ولایت علیخان دادند اگر چه رفتن ایشان بغار رس میرفت اما این معنی باعث آن شد که مهدیقلی خان و ذوالقدران در مخالفت اصرار نمودند شعار عابسکری ظاهر ساختند و دیگران نیز که بارکان دولت ابو طالب میرزا خلافت مزیده بروفق مدعیان ایشان سلوک کردند با لکینه قطع مع از آن طبقه کرده از ایشان بیده تر شدند در خلال این احوال سیدنا علیقلی خان و اسمعیل قلیخان بخت را خاخری بیان کردند روزین الحانین که در وقت نزاع بود ما ده نزاع آنکه علیقلی سلطان ذوالقدر نواده شاه قلی خلیفه مهر دار شاه جنت مکان مصاحب علی قلیخان تربیت کرده او بود و الکا رقم که در زمان شاه جنت مکان بجهت او تعلق داشت با اختصاص یافته بود درین هنگام که علیقلی خان صاحب قندهار و قندهار تسلطه شد علیقلی سلطان خواست که منصب مهر داری که در زمان شاه جنت مکان بدو تعلق داشت با مشارالیه تفویض نماید و در خواستش این منصب غلو کرده است و از علیقلی خان نمود علیقلی خان نیز بجهت نقلی خاطر او و خدم رضا از سلسله خان و ولد شایرخ خان که بجای الدربینه مهر داری سرافرازی داشت محرک این مقام حاشا و جمعی از طایفه ذوالقدر که تربیت یافته شایرخ خان بودند جانب اسلخ خان و ولد او را ترجیح داده از نغمه سپه باز زدند و اسمعیل خان توتل حبسته او در مقام حمایت مشارالیه درآمد و علیقلی خان





## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۳)

و استیلا جلوزنایع واقع نشود انواع طایب و فروتنی کرده و اورا ازین اراده مضرف ساخت و متقبل شد که خود رفته شاهپوری خلیفه را در کشت  
 آنجا ننگین سازد و پیر غیب خازا گرفته دست او بدست اسمعیل قلیخان ملتمس اورا مبدول داشته ترک رفتن کرد و عیقلی خان با جمعی امرار و او  
 آن صوبه شد اما قبل از ورود او صلیحان و خیراندیشان طسیرین میان آمده بنامین ایشان کرک آشتی واقع شده بود و پیر غیب خان ترک حکومت  
 کرده از آن ولایت بیرون آمده بود و در راه عیقلی قلیخان رسیده همراه او بار و آمد چون عیقلی خازا با او زیاده صفتی نمود و او از اهل  
 قلیخان اندیشه تمام داشت از بیایق حسن قان با اتفاق برادران و چند نفر از جوانان استماله که ملازمان قدیمی او بودند احوال و احوال  
 خود را انداخته از اردو سرار نموده راه خراسان پیش گرفت و چند شب باروز از حرکت نیا سوده در مشهد مقدس بسای بیوس حضرت اعلی  
 اعلی شاهی مطلق و غرطافات مرشد قلیخان فایز گشته اورا آمدن عراق را عیب ساختن بی انتظامی دولت و اختلال احوال عراق را چنانچه  
 بود خاطر نشان کرده و در بابی که اردوی بیابون در بیایق بود و خرقان عاشور آقامی از جانب حضرت اعلی شاهی مطلق اعلی و مرشد قلیخان  
 بمرای آمده کتابت و بیان اینحال بر سبیل اجمال آنست که چون واقعه یلده توابع غرانا کباب جانی بشده مقدس سید از اطراف و جوار  
 عراق و فارس و کرمان علیه ایضاً خلاص آئین و رود مسیافت مرشد قلیخان که مرده حاصل کار دان بود خواست که کمی از مردم کار دیده و حساب  
 هوش ابراق فرستد که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امرار عراق از سره اردو واقع هفده بعضی ساند که بعد از  
 معاودت و بد اندیشه صلاح دولت و اندک عمل نمایند عاشور آقامی مذکور را بدین خدمت مأمور ساخته روانه نمود و عهده داشتی از جانب حضرت اعلی  
 بخدمت و الدنما در شمل پرورش واقعه یلده برادر بزرگوار و اخبار اشتیاق نوشته مرشد قلیخان بنسبه عریضه خلاص آئین فرستاده کتابت  
 بخرات ارکان دولت و شمل بر مواعظ و مضایح نوشته بود خلاصه مضمون آنکه چون چند سال شد که با قضای فکلی و افاد و منفذ آن طرفین میان  
 امرار عظام عراق و خراسان و خشت پید آمده انواع مخالفت بطور آمده و باعث فساد کلی شده از بی اتفاقی قربان باش و اتفاق امرار و در پیش  
 سفیدان طوایف اعدای دست نظام و ابلجاء مالک در از کرده خستمال تمام با نور سلطنت و پادشاهی راه یافت احوال چون با قضای  
 قضای قضیه یلده شاهزاده معشور بوقوع انجامیده و البوم حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگتر که نواب بکند نشا  
 و بر نه نشد و غیر رسیده آثار جهان داری از ناصیه بیاوشن سید است مطوع از حضرت ارکان دولت آنست که بعد البوم با طاعت مخالفت در  
 نور دیده یکی سر از یکت کر بیان سیر و دریم و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعدای و انتظام مہام ملک  
 بھر طریق رای و صلاح دولت قاهره باشد مصلحت یکدیگر بعمل آوریم و دو هوای را از میان قربان باش بر اندازیم چون عاشور آقا تقوی بن رسیده  
 تو جنس خان شاملو که بجهت حراست پای تخت همایون در محشمه مانده بود در انگاه داشته حقیقت عرض داشت نمود بعد از استعجاز باز  
 آمده حضرت خواجه عظام مبضاین مسطر اطلاع یافتند و دیده بصیرشان از طریق و تبتیم پوشیده گشت و چون اعتمادی بجانب  
 قلی خان که در خدمت حضرت اعلی و کبیل صاحب خیار مطلق بودند داشتند و عیقلی خان فتح اعلی را در دیوان اعلی با پی قدر و منزلت  
 با یوان کیوان ساینده زمام مہام سلطنت پادشاهی و بقضیه اقدار خود در آورده بود و خود را پادشاه نشان میداد و دیگری را بنظر  
 در دنیا آورد و میداشت که بودن او در مرشد قلیخان در یک مکان امکان ندارد و صلاح حال خود را منظور داشته سخنان او را بحدی  
 نزدیک حمل نموده انکار برین نمودند و در جواب نوشته که نواب بکند نشان مندرند از جند خود سلطان حمزه میرزا را و لیعهد و قایم مقام  
 بود و او در وقتی که توجه مجاریه ترکان و نظرمیند و صیت کرده بود که اگر او را در آن سفر قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او باشد و  
 بنا بر پنداری که طوایف قربان باش سلطان حمزه میرزا نموده بودند و صیت او منظور داشته که بخدمت شهنشاه نامه را ابوطالب میرزا بلیط  
 دیگر ارضی میشوند و مرشد قلیخان را که میباید امرار عراق و خراسان با بی فتنه و نزاع بود و سر نشا که در از جانب قلی امرار در پیش سفیدان ابلجاء

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

حضرت علی شاهی ظل اللهی در مملکت عراق بنده آواز گشته سایه عاطفت بر مغارق پساکنان ملک ایران گسترانیده و آن اختلال روی  
کی بنام و بمن اقبال سینه وال شاهی در اندک زمانی ساعت ملک ایران که از تنگ سال حوادث و نوا یسار زراعت و خرمی افتاده بود طرأ

### ذکر احوال امراء و ارکان دولت نواب سکرشان ابو طالب میرزایان

اما احوال ابو طالب میرزا و ارکان دولت و آنست که در اقل حال که به ارسلان قزوین آمد و افات نمودن چنان از باده نخت و غرور سرشته  
بودند که هیچکس را بظرف دنیا آوردند و اصلاً احتمال نمیدادند که صورت مخالفت ایشان در صفحہ خیال هیچ متغی نقش پذیر گردد و کان منسیره  
که مرشد قلیخان باندک بایه مردمی که در اجرات آمدن عراق نموده نواب کلایا بشرف ابرق آورد چون رشتان با تبار سیه  
نوروز عالم همنه و ز سال نگویند خن و نین و نعا رومی نموده داغ روزگار از عطسه کلهای باغ بهار غنبره آگین گشت روز بروز از  
جانب کاشان و اصفهان و ریزه و شیراز و کرمان اخبار موحشی که سمت تحریر یافت رسیدن گرفت اندکی از باده غفلت بهیاری شده و تمام  
انتظام حال و تدارک اختلال احوال بر دیار گشته اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته اسباب دولت و کارانی حضرت علی شاهی  
ظل اللهی به انجام میافت بر نقش مرادی که از کعبین طالع بر تخته آرزوی ایشان با قیاد بر عکس مطلوب نتیجه میداد و میرجعفر قزوینی را که  
سابقاً وزیر مشرک و آقا بود و در آن سره تصدی مقامات قزوین شده بود جهت آوردن مشرک و آقا با اصفهان فرستاده احکام  
استمال باسم شارایه غرضه و ریافت و پیر قلی یک و له شاهی سقار که با سلسله قلی بیگ تورچی باشی و جماعت افشار در بطع عام داشت  
به ارالعباده یزدت و تکیاش خان فرستادند که او را از وادی خلاف گذرانیده مطیع و منقاد ابو طالب میرزا گرداند و او را در وادی مجاور  
بیلان خسران فتنه چنگاه در بیلان سپهر بر دیر جعفر مذکور آمد مشرک و آقا را آورد و او مخبر میگشتی بخدمت شاه و شاهزاده که از ایندانا  
بعلی قلیخان و اسماعیل قلیخان و سید زمره و زبر بسم تحفه و از مغانی تقویر و ان او و مجد و انوید حکومت اصفهان یافته در خدمت  
استقبال تمام میوزید تا آنکه هر دو خبر موحشی از هر طرف میآمد که گروه طبع امراء و ارکان دولت بود و در کل مواد برای و تیر میرزا  
محمد وزیر عمل میبوند و چون نمایان بر انجام مهام باب سلطنت پادشاهی و متضمن نظام مهام خلافت شاهنشاهی نواب کلایا شاهی  
ظل اللهی شده بود آنچه در نظام امور دولت و انعقاد قواعد ملک و ملت باندیشند بر عکس مطلوب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان موافق  
تقدیر نیفتاد و درین اثناء میانه شایع و استاجلو اندک غبار قلی ارتفاع با قیاسی محمدی بیگ سار و سولای رفع آن شده و از نزع آن بود  
که نواب غفرانآباد جانی ایالت و ولایت بهمان ابر غریب خان استاجلو تفویض نموده بود و در وقت اسماعیل قلیخان شاه لوارا در بود  
که ایالت و ولایت شاه بوردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود تفویض با عیقلی خان چون از صواب دید و تجا و نیستوانست که در دوا غیب  
خان سیر سودن راجی داشت اضی بین معنی شده رقم ایالت بهمان باسم شاه بوردی خلیفه عزاصداری یافته مشارالیه روانه نهضت  
شد بر غریب خان از این معنی آزرده خاطر شده اگر چه ظاهر ابقا نمود اما دست از داد و ستد مملکت کوتاه نیکو در نازلی که حاکم  
نشین استاقات داشت بیرون میرفت شاه بوردی خلیفه مردود و نمیکند که خدا و شمس صلاح اندیش بود اما جلال شاه لوارا که اقوام و قوم  
ادب و مذمت گو در آمده و اراده نموده که او را حسیز انرا از بهمان بیرون کنند بر غریب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته شده بود و از  
شاه بوردی خلیفه در آن وقت قوت و قدرت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده آرزو کی که داشت تمکین ایشان کرد و کار بر نزع و حد  
انجامیده زیادتیا از طرف استاجلو واقع شد و فی الجمله بکثرت محنت شاه بوردی خلیفه شد چون این خبر بار دور رسید اسماعیل قلیخان با طایفه  
شایع و استقبال سوار شده اراده رفتن بهمان و تنبیه نایب بر غریب خان کرد و عیقلی خان بملاحظه خاطر اسماعیل قلیخان و اینکه میباید

حوادث ۹۹۵



# جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶۵)

آمدن او بفارس سید آقا یان ذوالقدر با فساد میرزا عبد الله ولد میرزا اسلمان جابری که آموذی وزارت دیوان اعلی داشت بجهت  
تدبیر حصول مطلب شهباز روز آورده یک خط ازین فکر و اندیشه خالی بود جمیع نمود و امر او را فرس با خود متفق ساخته و خاطر نجافت علیجان  
قرار دادند و بعد بقلی بیک ساوی تکلوازیان خود بایات و خانی بر گزیده یراق و اسباب علیجان آنچه دشیر از بود بجهت ضبط او در آنجا  
با یکدیگر عهد و میثاق میان آورده در موافقت عهد بقلی خان و مخالفت علیجان بجهت کشتن و علی خان در راه این اخبار شنیده با دوست  
سید محمد از طارمان که با او متفق بود و بجهت و دشت مرحل و منازل پیوده و سید از قدم بولایت فارس نهاد و از آمدن خود آن  
جماعت را اخبار نمود و مستعد آن بود که اختلاف در میان آنجماعت بهم رسیده کرده و بستمبال و آینه دکان آن داشت که خط  
ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند و تا بکوتل ماین که دوازده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم شیراز از پای و رعیت بجا  
او نیامد حقیقت اتفاق آنجماعت در یکدیگر و یک جبهه علیجان و مخالفت علیجان بر وجه ظهور رسیده خوف و دشت بر دستوی گشت  
نخبر ات رفتن و نه روی بازگشتن داشت تا چون بعد بقلی خان آقا یان ذوالقدر خبر رسید که علیجان باین رسیده بتجدید عهد و میثاق  
بفرم دفع علیجان با غلبه و از دوام تمام از شهر بیرون آمدند و علیجان چون علاج دیگر نداشت ناچار پاریت قرار استوار داشته باین  
مردمی که داشت دل مجار به آنجماعت نهاد چون تقارب فتنه است و دشیر از میان که ضعیف مضاعف مردم علیجان بود و بدجلو بر رز  
تاخه سلک جمعیت او را از هم پاشیدند علیجان مخفی گردید شکران چون قوم وایل و عشرت و خویش یکدیگر بودند زیاد و قتل و آتش  
اما اموال و اسباب او و دیوانه و تاراج رفت و علیجان را عقیده و محسوس شد آورده در میدان شیراز بخواری تمام بعل  
و از جماعتی که سالها ملک پرورد پسند او بودند مخصوصا محمد یعلی خان که قوم ششار الیه و تربیت یافته او بود و زویش به معز و کریمی و تربیت زردی  
داشت نسبت با او و دو دمان او امور شنیده بعل آمد و الحی امرنا پسندی بود که از آن قوم بحقیقت بعل آمد و عاجلا مکافات آن بار داد  
مقیم جبار از زمانه عدل یافته چنانچه در قدر و تم در کل خود دست تحریر خواهد یافت چون دم شیر از بدین امر جرات و دیری که در زندان  
دولت پادشاه و ابوطالب میرزا یان خلیف و برهان کشته کس نجران بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد علیخان فرستاده خود را در مسک  
عباسیان در آورده و از آنجا رقم وزارت دیوان اعلی باسم سید عبد الله ولد میرزا اسلمان آلیات شیراز باسم محمد یعلی خان که آقا یان  
طاحنه جانب تو بکنند نشان کرده در فارس تغییر خطبه و سکه نگردد و رعایت جانب برد و طرف میگردند و در ارتطافه صفهان نیز فرما  
آقای غلام که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار آنک بود و قنده در کمال مات است حکام در حوالی نقش جان بر  
داده آذوقه و یراق منته و اری بقدر احتیاج سرانجام داده بود درین هنگام که قضیه باید شاهزاده مغفور وقوع یافت و یعلی خان  
اغلی و کل مطلق العنان و سید را محمد وزیر و اعتماد الدوله پادشاه نشان کشتند چون در سالی که یعلی خان در اوغده اصفهان شده بود  
میان او و سید ما و آقا و دشت نزاع پیدا شده سید ما و آقا و کار او را زیاد و حسلی نداده بود بوجاب و اعتمادی نه است از بر رز  
نیز سوز مراحى نسبت بخود داشت بهیاء دفع مصرت طایفه ارشد در استحکام قلعه و حفظ حال خود کوشیده میخواست که تابع امر دینی ارکان در  
ابوطالب میرزا بوده باشد و در آذربایجان سید بعد از قضیه تو آب میرزا هر سپهری و اسودای خود سری بر سر افتاده و بیکم و فرمان  
پادشاهی شده سید که امیر ولایتی که توانست ضبط خود را آورده اطاعت یکدیگر میکردند و جعفر پاشا که در قلعه سیر بود فرصت گفت  
شمرده اطراف و جوانب آنک را ضبط نمود و کشته محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت مجاز احوال مردم آذربایجان  
و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از نظام افتاده احوال رعیت بجهت تیار سپاهیان بیاعتبار و مختل گشت و سپاهیان  
چون کلابی شبان میمان گر دیده نظار لطیفه غیبی میکشیدند که نیم غایت آبی در وزیدن آمده در او چشمه آن سال طغنه ریایات جاک

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۵۹) بندها حضرت اعلیٰ فرستاده و مرشد قلیان عرض کرد که تا بجایک نوبت شاهزاده مغفور در قید حیات بود چون مندر زنده بر گزینا سکنه  
شان بود و دست به بعدی داشت ماطر بن صوفی و شیهه ارادت و اخلاص مرعی داشتند آنحضرت متفق بودیم و با طایمان حالی یافت  
میوریدیم اما حال که اورا این قضیه پیش آمد حضرت اعلیٰ را و بعد وقایع مقام پرنده ارمیدانیم و اگر آیات حضرت آیات بجا بجا حرف  
در حرکت آید نهایت اخلاص و علای از طایفه ترکان بطور میرسد و لیجان خان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته و توقیف  
کلی از متوکلین آنجا نمود و زرقه زرقه جمع کثیر از طرایف ترکان در خدمت او جمع شده بخار تخت و غرور که در دماغ او جای داشت متصاعد  
خود را فراموش متسلط آن ملک یافت و عرصه داشتی بنی بر اهل اطاعت و انقیاد و حسن خدمات خود که کاشان را از مرتضی قلیان حبس  
نموده بود پیاپی سپهر اعلیٰ فرستاده چشم آن میداشت که امراء و ارکان دولت مضایقه بملک کاشان با و نموده حکم ایالت آن ولایت  
باسم او غاصد ارباب ارکان دولت قاهره این خود سپهری خود را می از و سپندیده از غایت عجب مغروری که داشتند ایجاب  
تمس اورا مسامحه و منتهی پنداشته رقم ایالت کاشان از دیوان اعلیٰ باسم علیقلی خان شرف صدور یافت و چون لیجان خان از جانش  
ایشان با بوس گشت کس بخبر انسان فرستاده خود را عباسی نام نهاده پس از اطاعت متابعت ابوطالب بزرگواران پیچیده و جمیع کربلای  
امراء و ارکان دولت که در کاشان بودند که قهر بار خانهای ایشان را متصرف شد و مال حال او در ذیل این دستمرقوم قلم و قایم رقم  
میکرد اما احوال امراء افشار که بوسف خان و لدلی بیک قورچی باشی که بعد از منبر او نمودن پرورش از ابرقوه بزرگوار که با اتفاق  
خلیفه افشار و داروغه آنجا قلع بزرگتر متصرف شده دست درازی با موال اسباب امراء و پادشاهی نموده بعد از فتح ترکان بطور حسب  
الامر نواب جالبانی بستصواب میر میران مقید و مجوس بود و لیجان حاکم کرمان با اتفاق بیکشش خان سپرس باراده بیاق آذربایجان  
از دارالامان کرمان به ابر العباد و بزرگوار بود چون بیکشش مگور هوای شد و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده و در بزرگوار  
ارادای باطل و خیالات فاسد سر از حبصیان بی ادبی بر آورده بوسف خان را از قید حبس خلاص کرد و داروغه و کرباق که از دیوان  
حالی نصب شده بود که سینه بخار خلاف بطور رسانیده بود در همان ایام حربه واقعه یافته نواب جالبانی بدیشان رسید و لیجان بازگشته  
بکرمان رفت و بیکشش خان نسبت مصاهرت با میر میران درست کرد و قیصر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد در آمده دست  
بولایت نموده و از کرده خود را حاکم نافذ نموده آن ولایت پنداشت و بوسف خان بستصواب او دستور بار قوه رفته در آنجا لوای  
حکومت بر افراشت و بیکشش خان را بطور این اعمال از امراء و ارکان دولت قاهره جایف گشته او را بستصواب میر میران کس  
بخبر انسان بخدمت بندها حضرت اعلیٰ شاهی ظل الکی و مرشد قلیان فرستاده اخبار اطاعت و انقیاد کرده خود را از زمره علیان  
شمرده و امراء ارشد و افشار نیز که در حد و صفهان قامت داشتند بیکشش خان اتفاق نموده ابوطالب بزرگواران به مقام خلاف دلائی  
و افشاران که کیلوی نیز چند کرده شده هر که وی سپهری گزیده بودند و القدران فارس که علیخان سادی تلو حاکم ایشان به سنو شازده  
مغفور درجات بود که با حاکم خود ستیزه آغاز نهاده آقایان معتبر که در میان آنجا حاکم بودند از حکومت علیخان دگر شده اطاعت شایسته بتقیم  
نیرسانند و میان ایشان که در وقت نزاع واقع شد علی خان بقصد لازمت شاهزاده مغفور از شیر ابر آوردن آمد که مقامات خود را استحکام  
دهد و صفدان طایفه ذوالقدر را بجزا و سنه رساند چون به ارسلطنه قزوین رسید خبر واقعه یافته شاهزاده مغفور را شنید و توقف نمود  
تا آنکه موکب با یون پادشاهی بقزوین رسید و شرف پای بوس نواب سکنه رشان ابوطالب میرزا شرف شد امراء و ارکان دولت  
اورا بمواید و پسند مستطیر گردانیده مجدداً ایالت ارالملک شیراز را بتوفیض یافت و احکام مطاعه تسل بر و عهد و وعید با قایان دوله  
فرستاده و متمرکز از انسیاست و غضب پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سپهر افران گردانیده روانه فارس کردند چون خبر



## جله اول تاریخ عالم آرا سی عجمی

من حیث الاستقلال مقتضی مقام دیوانی است و اعتماد الله و التکیا یافت چون امر از کور از ملک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند وضع شی در غیر موضع خود نمود و مصلحت کار خود بصلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم تحریک کار پردازان قضا و قدر سبب ادب خود را سپه انجام داده در تحریک دولت خود کوشیدند که عین مراد ایشان مخالف نشسته از دست برد زمانه ایشان رسید آنچه رسید در همان نمودی حق بر خود مسترار گرفته بدکاران جسمه ای عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام آئیده بوضوح میسوزد و آئینه اردوی نواز سازل و در حسل پیوده بدار الارشاد اربیل رسیدند و جد مطر شاهزاده سعید شهید را در جنب مرقد آبا عظام مدفون ساختند آن که انما یرا بنجا زمان خاک و روح مقدس اعیان عالم اخلاک سپردند و آب سکنه شان جهت ترویج روح منزه زنده از جسد در روح مقدس حضرت سلطان الا و با نجات کلام ملک عظام و طعام هسته انام پرده خشنود و تصفات فقرا و در باب احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ منزه نمودند از راه طارم و غفالی در استطنه قزوین آمده در آن رستان قلاق بجایون در مسته سلطنت ابد معشون واقع ذکر واقعه یائمه امر اعراف و آذربایجان و کرمان از زمان واقعه یائمه شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افراسان

سابقا تجریر پوست که بعد از انحرام ترکمان و تلو کشته اعیان ترکمان که از معرکه جنگ بیرون رفتند بنام نزد قاضی قلیخان بزرگ جمع شدند و نواب جهانبانی جهت تألیف قلوب آنجا بلی اطلاع امر ارقم استمال مرتضی قلیخان نوشته اورا پایه سر بر اعلی نموده بمواعید پادشاه مستطیر گردانیده بود و او با کمال استظهار و استبصار روی توجیه عراق آورده چون بری رسید خبر جنگ محنت اندوز شاهزاده مغفرت تمام تربیت یافتن ابو طالب میرزا و احتیاج او اقدار علی قلیخان و اسمعیل قلیخان با در رسید جرات کردند و از حضرت ایشان بلی ترکمان نیز اندیشه مند بود بمغرم کوچانیدن ایل ترکمان و اهل و عیال ایشان که بیشتر در قم و ساوه اقامت داشتند از ری بکافرم و سپاه آمده و بر کس از آن طبقه دست رسیده طوعا و کرها کوچانیده روانه دهقان شده و چند روز که در جنگای قم و سپاه بود امانی آنولایت بجان باغیگری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفه ترکمان نزل و ساوری بنفشه و لیجان خان و لطف خان ترکمان که او پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند همیشه مرتضی قلیخان را تحریک میکرد که از مردم طایفه کاشان که اکثر تجار و متولین سربار بودند پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث آن شده با امانی کاشان غایبانه گفتگو کرده بود و مردم کاشان آن حال بقدیم مخالفت پیش آمده سینه آغاز نهاده اما بالاحسن و از خوف مال و جان به تصواب بجزاد بیک غلام که دار و بند بود و در کجی وزیر با او ملایمت آغاز نهادند و بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان با و توشل حبسه عامی حضور او کرده بودند و او بی صوابید مرتضی قلیخان بکاشان فقه خور و بطایف الحیل شهر انداخت و دروغ و وزیر زیاده حسالی از و گرفته در آمدن شهنشایقه با و کردند و او در نزل دار و ده دهان شد جمعی از ترکمان که منته فعله با چارچی کاشان که از زمان حکومت محمد خان و پیران او در شهنشایقه بودند و که طایفه دار و ده که کور خستیار خود جمع شدند و از سیر و نیر در آن دور و زجاجی از طایفه زمان او آمدند و اوقات خود را در شهنشایقه زیاده از و وزیر دید بهت بر آن کاشت که شهر از تصرف ایشان امتناع نموده بجهت خود و ضبط نماید جمیع عواید ایشان را ترکمانان بگراهنده و در کار ایشان از آن گرفته مجوس ساخت و منککات ایشان را بعیط تصرف در آورد و مردم کاشان طوعا و کرها که مناسبت نموده پیشکشهای لایق داد و در اول حال با مردم شهر سلوک پسندیده پیش گرفت بعد از آنکه قوی یافت بغیر سلوک کرد و آئینه مرتضی قلیخان دست از افراسان خان باز داشتند جمعی که مراغت او جستبار نموده بودند و او را معان شده از آنجا چند منته از معبران ترکمان ابشده معنست

## ذکر احوال شاه و سلطان محمد

(۲۵۷) میدیدند و بر زبان الهام بیان میکردانیدند که بر من سرزند سید شهید محبت هم صحبتی بجایا قزلباش این قیقت آمد من بعد بساعت خودی  
 بهجت از قزلباشان رضایده هم راه آمده قزلباش را نزد ایشان مستوح نیاورم امر درگاه و متفق اللفظ کشته میرزا محمد را که در آنوقت  
 مستوفی الممالک بود و سید ساخته عرض کردند که نواب جانیانی چند سال بود که حبس لاشاره هایون علی را توفیق امور سلطنت و  
 پادشاهی شده آوازه افتاد و اعتبار او باطراف و الکاف رسیده بود چون او را این واقعه باید پیش آمد و خبر بدوست و دشمن دو  
 و نزدیک رسید اگر متعاقب خبر جلوس کی از شاهزادگان کامکار عاجل سید محمد باز محفل است که اختلال عام در اطراف و جویا  
 وقوع باید که نقصان دین و دولت باشد صلاح دولت ظاهره در آنست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد  
 عاجل بر شسته و تبعیدی مستند و کرامی گشته زیاد از نواب خیران باب در اختیار و اقتدار او کوشیده شود که صریحا آوازه جلوس و بر سر  
 رسد و چون شاهزاده عابد رطلت افتاد از غی حضرت علی شاهی ظل الهی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف آوردند و مع ذلک امر او را  
 آنحضرت را بسلطنت خراسان موسوم گردانید و در موکب عالی منصب آن ملک شغولند و ابو طالب میرزا در موکب جلیون حاضر است و او را بدین  
 نامی گرامی گردانید میرزا محمد بطایف تحمل این مقصد را بر بورد لایل معقول آورده در باطن حقیقت نایب نواب سکندر شایان جلوه داد و در  
 سکندر شایان چون تمامی امر او را از ابلطین طالب این مطلب یافت با گاه تمام سید ضیاء بنده و اول خطائی که امر او را در نظام امور و  
 افتاد این بود که اصلا در عاقبت این امر عرض کردند و در بصیرتشان از شاهزاده انوار دولت و کامرانی حضرت علی شاهی ظل الهی خبری یافت  
 ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت و جهان داری ایا شمس بزم عالم افروز ظلت جلیون از حیران میفرود و دیگری چه روشنی افرازد و گرام  
 شب تاب در برابر انوار آفتاب ظلمت سوز افق سعادت چه پروانه از دچه طغیان شمس بود که هرگاه با چرخ خورشید شال موکب جلیون از  
 مشرق خراسان طلوع نمود بهات ملک عراق آمد با بجان پرتو رود و از دوازده طوایف قزلباش خراسان اطاعت و انقیاد امری بطور غیرت و قوا  
 داد خاطر ایشان شده بود که امر اجتناب از خراسان خصوصاً در مشهد مقدس و در کن سلطنت حضرت علی بود در آنولایت حاکم  
 علی الاطلاق است بطنه آنکه مباد آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد و باید سپهر را علی داشته باشد اراده آمدن عراق نخواهد کرد و گرام  
 حضرت علی را سید نایب خود ساخته و پیش سلطنت خراسان در غرض و جلد داده نخواهد گشت که در آنجا بملکت دیگر توجه نماید و گرام  
 که شهباز بلند پروازی که عقاب افروغ گال را قابل صید خود نید اند چون بنگار صوره لغات نماید بیت ز آب زرد مای خور خور  
 ننگ آن که با در پیستند مجله امر او را در ای بعد از استیلا از نواب سکندر شایان بغیل درین ادصاب است در ایام عاشور که  
 و ساه در شهادت شهید مغفرت انما شیه پوشش بود و ساعی اختیار کرده در یورت تر جایی شاهزاده را بخدمت الدما در بر زد که  
 اشرف تاج کشیر الا بهای که تا خایت بر سر نهاده بود بر سر نهاده که خور خور و کد کشیر بر بیاش بسته خلقهای فاخره در او پوشیده  
 بر تن و بلبه می معتر و گرامی گردانید و معتر شد که گرام زمان شاهزاده معفور و ارباب صاحب دیوان عالی بهان قاعده در خدمت میرزا  
 بوده باشند و اموال اسباب بیوتات سرکار او بر سر کار نواب میرزا منتقل گرفت و یکی امر او را عاظم و عیان قزلباش که  
 در آنوقت در پای سپهر را علی بودند برسم قاعده معهود این دو مان پایی بوس که ده نیت مبارک با بجای آوردند و احکام با طرف  
 و جوانب فرستاد و جنایات را از جلوس شاهزاده خبر دادند و از آن سنبل امام قیطان و امر استیلا به رخت با قاعده قطاعات خود  
 شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه ادرالار شاد در بیل نقتد چون سید محمد در حصول مطلب امرای سی موفور بطور آورده بود  
 رای علی قیطان و امر ابدان مشرک گرفت که او را بوزارت دیوان علی منصوب گردانید و زمام جهام دیوانی را بکف کفایت و قیقت  
 در بایستاد و نهند و اول شده بود که در رواج جهام سلطنت کو فرمال دیوان سی موفور و نهند دولت باشد لهند ابدین باید ارجند استیلا  
 موفور



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۶) نگذاشتند و نواب ابوطالب میرزا را که کودک خردسال بود بجای آنحضرت حتمی نمود و سلطنت او را با خود مختار ساختند و اقامت خود

از میرزا لطف الله شیرازی که وزیر نواب عالی بود شنیدیم که بعد از قضیه میرزا فضل میسرود که نواب میرزا با خوانین بی نهایت کشتند و بیهوده  
مظنه شده بودند چنانچه درین مورد که از کج سبزه نون میآمد مراد حاکم طلب نموده گفت که ما در خدمت این دو جوان در چه تقصیر کردیم و ایچکم  
حالاً بچنان تاشه شده و در مجلس شراب سبزه داد می طلب یعنی قصد قتل ما دارند در آنوقت ضراب و بر دی سپه و در میرزا شنید و اینچکا  
می شنیدیم که از جل و نادانی بایشان تقریر نموده باشد و ایشان درین مقام در آمده خدا و بر دی افریقہ بمشند و آن نادان به عقاب از  
مسکت عقل در افتاده بتسلیم امر از کباب بخل نموده باشد بر حسب در نظر عقل بعید بنماید که امر از کور که هر دو تربیت یافته آنحضرت بودند  
از پایه طارزت و مرتبه نوکری بر سبزه بنده ایالت و خانی رسیده و رکن رکن دولت شده بودند و در تربیت های آنحضرت انداخته جان کور  
که انبار که سپه نایه عالی بود چنین ایگان از دست و هند آید چادر آید اینگونه حرام نمایی خصوص نموده و چگونه از رشد عقل و پرورد  
یافتند که خود را بدنام و نیا و آخرت ساخته و ملک چنین فعل فتنی شوند با کجده در خاطر با فتنه و اگر قیود و اقامت خود از مردم دور و نزدیک  
شنیده بود و حتمی بر آن پرداخت علی ای التفت و بر امر از کور که از این اقله سال سبزه بودند و ایند تعالی که منتقم خفگی است حضرت علی  
شاهی ظل الهی را تو فیض داده که در جهان زودی از مشبه مقدس معنی تشریف آورده و حتمی بکاران و در کنار ایشان نهاد چنانچه  
در عقل خود است که از سرش خواهد یافت

و ذکر و لیعهد که دانیدن شاهرا ده سعادت است اما ابوطالب میرزا و اختلال احوال او قبضی

## قصای خالق الارض و السماء

بعد از واقعه عظیمه شاهرا ده عسفر آمل تو آب سکندر شان امر اعظام را حتمی ساخته بدین صایح دلپذیر کوشش و پش ایشان را کرنا  
کردانیده در دفع حضوت و نفاق و بیما قات و موافقت و اتفاق و یکدلی ایشان خصوصاً کلفت و غادی که شام و استاجل و رانانان  
و کلویت مبتلعه بسیار نمودند و اراده خاطر اشرف آن بود که بنفس مباشرت سلطنت و تحلل شغل امور دولت کشته بنا بر بعضی از مصلحت  
باطنی که در آنوقت اظهار آن مناسب وقت نمیدانستند هیچکس از فرزندان کار و شاد و میانه های نادر در ابراست نیابت یوان اعلی در سبزه  
و لیعهدی موسوم کردند چه بنده کان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که بعد از نواب غفران پناه منور زنده ارشد السبزه بودند در خراسان تشریف  
مشت قیچان و امر از خراسان که در طارزت آنحضرت بودند با امر از عساق مخالفت میورزیدند و ابوطالب میرزا و اهلها سبزه میرزا بجهت حد  
سن و طفولیت در آنوقت شایستگی رتبه عظیم القدر و لیعهدی داشتند مع ذلک هلم سبزه میرزا بجهت آنکه تربیت کرده طایفه ترکان و کلویت  
در آن در قلعه الموت بست طایفه استاجل و محبوس و چون اراده ازنی و مستعد رات لم یزلی بدان معتق گرفته بود که غریب آفتاب است  
و جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی از افاق خراسان طالع کشته ساحت ملک ایران را با نوا و معدلت بیاراید و در آن اختلال احوال  
ایرانیان و ترفه حال زیر دستان برای ملک آرای آنحضرت منوط و مربوط کشته زمانه اسباب آزار و استیاری کارکنان عالم غیب سرانجام  
میداد (فکرو اعطای و سودای عاشق و کیر است) لهذا آنچه خطا و زمان موافق مطلب خود میباید شنیدند بر عکس مطلب شنیدند  
مجلس امر از کاه که صاحب حتمی و دولت بودند مخالفت برای جهان آرای اشرف حتمی نمودند با یکدیگر مواضعه کردند و مصلحت خود در آن  
دانستند که ابوطالب میرزا را که در خدمت و الاما جده تربیت نموده بجای شاهرا ده معسفر و لیعهد کردند و زمان مدام سلطنت و فرمانروا  
کلفت اختیار وید اقدار خود در آرد و نواب سکندر شان بجهت اموری که سبقت ذکر یافت تشخیص این امر و مصلحت ندانسته تاخیر در آن صورت

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۵۵) این فعل شیع و قتیبه بیع سیماید و طلب ستغاثه از وی سیماید آن با جو اندر چسبیم که چرا در انحال بی اختیار خون او را زنجیت و خاک کما  
عالم بر سر زنجیت بعد از اظهار انحالکات غریب او را برضا فلی بکت و دله پری بکت یا لکوک بجای پریشک آقاسی باشی نواب جهانانی شد  
بود و کما فلت نمود بمسندل رساند شارلسید و او در میان صندوق که آتشه سیماید و حق رخت بار کرده بمسندل آورده بود  
و شب حسب الصلاح اسمیل قلیخان بدوشه ملازم خود داده که پوشیده پنهان بکلی ببرد و قتل آورد ملازمان حسب الامر او را اینها  
جمل برده بیک دوزخ برورده قتل نری که همراه داشته ایشان از نام کار او حاصل ساخته او خود بر پنهان سیماید آبی که نزار بود و خود  
اتفاقا آن زخمها کارگر نیتا ده کسی چنان بدوشه رسید و بعد از رفتن ایشان از میان سیماید آب بیرون آمده و سرمانی حفظ  
در او اثر کرده آتشی از دور دیده خود را سیماید باز سر آتش رسانید تا آتش شعلی بود که در درجه شاهر او میسوخت جامع از ملازمان ایشان بود  
که در درغش بودند در روشنائی شعل او را دیده و شناسخته کردند چون چشم او بر آن نقش منفرت کمال افتاد انگشت زد است از دیدن باریک  
گرفت از او سوال کردند که تو بدولت این شاه را و اطلاع اعظم و اعلی بودی چه این عمل کردی گفته بود که جمعی مرا تعظیم داده و کعبه را  
و خلاف کردند و من از بی عقلی کول خورده و بخل کردم انکافه بود که چنان مرا تعظیم دادند صبح زود خبر رفتن او و نواب سکندر شان رسید اول  
او را مجلس امر او را در دوشه و در محل کوی که در حسب الامر او را جلاله و زوی برز پاش زنده که هرزه کوی کند و مخلصان حیره خواه را مورد  
و افراد سازد و نواب سکندر شان منور بوده بودند که من او را بدست خود قصاص میکنم او را بخدمت اشرف بردند قدرت تکلم و وقت نقل داشت  
نواب سکندر شان بدست خود چند خیم خنجر شکم او زدند و جدا پاشش آورد و باز از میان برده سوخته خاک سرش با فدا دادند سبحان الله اذین  
چگونه بوسا و شیطانی از جاد و عقل و در اندیش منحرف گشته با مورا صواب که موجب خذلان و بناد و آخرت است اقدام سیماید با جان در باری نکر  
شبهه و بحران اندیشه غوطه خورده و در سبب این فعل شیع غور نموده و صلاهیة فکرشان باطل مقصد رسید و در میان عالم ندیر یک خیال را  
بر طرف و اندیشه خیری از کار نیافتند بجهت صورت این مکار در خیال چه نمود و باعث جرت بر جرت میافزود و اصلا سیماید که حب  
تشی خاطر ما شود ظاهر نیست از افواه و السه از باب فراست اصحاب کجاست وجه متخالفه در باب مسموع شده چون ایراد آن ناکریر و اقله نرس  
بنوید آن سپهر دارد از قول جمعی که در حاشیای طاعت او داشتند چنین معلوم شد که خدا ویردی دلاکت برضای ایا لکوک از سازد و خا  
صاحب حال بود و عقل و تشق مفراط داشته و کاهی بطایفه در مجلس عالی با ظار ما فی تغییر جرات میکرد و نواب جهانانی نیز در هنگام شکفتن بقیع این نموده  
هنر لایحه اکلیات که موجب اضطراب و بیابانی او گردید و در ظاهر منور و اندوخته ویردی بطنه آنکه نواب جهانانی را با او بر خلقی دست داد  
همیشه می گفته که این مقام از تو می کشم و مسندل بر طراف و خوش طبعی میکرد و حسن الامر غیرت عشق و محبت بر طبیعت او پستولی گشته بدین  
عظمی جبارت نمود جمعی دیگر ترس نمودند که اسمیل قلیخان را از شقیتهای غایبان که از نواب میرزا نسبت به عیقلی خان بطور میر رسیده و ربه  
تقدم و بزرگی نسبت با و یاقه خاطر خانی شده بود در شک حد و دیگر او گشته جهت تعقیب عیقلی خان را ضعیف با فدا و اعدام آن شاه را در جوار  
شده خدا ویردی را تحریک این امر نمود و در رفتن او را بعد از این قتیبه بمسندل اسمیل قلیخان پنهان داشتن و مشارا اید را دلیل این مدعا خسته  
و بعضی دیگر را کان شد که عیقلی خان و اسمیل قلیخان و محمدی پسر و سولان جت آنکه نواب میرزا را در پی هم در قتی قلیخان ترکان گشته  
او را از دماغان بارد و طلب نمودند از امر اندک و کور که مصاحب شایر زوی میرزا بودند مخفی داشته بوده ایشان ترکان شده که میرزا نسبت با این  
بی اتفاقات شده در مقام دفع ایشان است از آنجست پیش می نمودند و با یکدیگر اتفاق نموده ویردی اباین قتیبه اغوا نمودند و اینها  
دلیل قول خود میباشند که بعد از قتیبه زور با وجود خصیت و نفاتی که با هم داشته با یکدیگر اتفاق نموده در مقام نزاره شده اسمیل قلیخان  
بوکالت و بزرگی علی قلیخان را اغنی شده طرح دوستی با هم انداختند و همچنین آفته عیقلی و اسان انکاشته و خدا ویردی را بحرف و کجاست  
کنده استند





# ذکر احوال شاه سلطان محمد

استخوان آنحضرت نموده گفته بود که کاش قبل از تخریر در این مقام در میان من و پادشاه این معنی را سپهر ای افتخار میداد که  
 بوسه او پادشاه هزاره از دودمان قدس نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب از یاد رفت و عظم شأن پادشاهان آل عثمان  
 کرد و در این باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی کبر باشی را که از آقا یان معتبر روم بود بجهت آوردن هشتاد و نه عایقه ابر و قرص صلیح  
 بخدمت نواب جانانی فرستاده ولی آقا در بلده کتبه پاپه سریر اعلی رسید به اطلاع رسالت کرد و او را در منزل علی فغان سپرد و کمال غم  
 و احترام بتقدیم رسید و فرما پادشاه برض روم رفته در آنجا شلاق کرد و دستش در روم و ایچی آوردن شاهزاده بود و مکرر از امکاب  
 نوشته اعلام کرد که نوعی غایب که قبل از آنکه در سال آینده حرکت نکند روم واقع شود ایچی خود را با نامه دوستی و تحفه به ارباب لایق و شهنشاه  
 نامه دارد و آن غایب که وسیله مراجعت اینجانب بوده باشد تا دامن در میان ندهد بلکه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استکلام دهد  
 نوعی غایب که حضرت خواندگار ولایت تبریز داشت بشهادت مسلم دارد و نواب جانانی بر وجه مذکور با مصلحت راغب گشته قرار یافت که  
 عنان غریب بصوب عراق معطوف است و در آنجا ابراق و اسباب شخره را مان و سپهر انجام داد و ایچی کاروان نامه صداقت  
 روانه مقصد نماید چون میل سیر اصفهان که از منزلت جهان بملا مشهوره ایران است و بر کار عالی آنحضرت قضاوت داشت بسیار داشتند  
 در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه اصفهان کرد و دو چهره روزی در آن بلده و لکشا بعشرت و شاد کامی پرداخته و در شریف را از مشاغل روزگار  
 آسودگی بخشید و مقامات فارس و کرمان بزرگوار و آنحضرت در اقدار طایفه افشار و زوال القدر بود و بجهت هر گونه حوادث فخل گشته حکام  
 خود را و آن مجال سپار گریبان خود سپری و طغان بر آورده بودند انتظامی و به امام تسبیح از ابلع فخره و نوازشات افزوده و سر بلندی  
 داده و مجدداً نیک و بد مقامات سرحد فرباخ را بعهده استقامت او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بر مصلحتی که مذکور شد از آنکه آن  
 خیر انجام سر انجام باید و هر باب به آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین غرض از بلده کتبه کوچ کرده در ابوشمعه نام محلی نزول اجلال واقع شد  
 درین اثنا از تبریک سازی سپهر شنبه باز هفتصد و شصت و آن شاهزاده کا مکار بوقوع پیوست

## ذکر شهادت یافتن آن نونهال چمن دولت و کامرانی عسلی نواب جانانی بیغ غدر سرکرد مدبران ناپاک خدا و یروی دلاک از تائشیه ات انجم و افلاک

چون عادت سپهر جانکار و قضای فلک کج رفتار همیشه آن بوده است که بحمل مرادی که از جویبار عت و عمار کشیده و بمره آرزو بار کرد  
 غریب از آن صریحاً در حوادث دوران زبانی در آید و سپهر بیوگی که با عروس دولت است هشتاد و نه در گزیده هم آغوشی گزیده جان  
 در کید و کوشش و ان فایع روزگار شاه مهر افروز اهل راه طلاق بر کوشه چار بست بجرمان ابدی که رفتار آید ماصدق این مقام قضیه  
 نایب شهادت شاهزاده عنقران نال عسلی نواب جانانی است که در حد و کتبه از قضای قضا بوقوع پیوست شرح ابنو اقدار غریب عبرت افزا آنکه چون  
 غریب عراقی تقسیم یافته از کتبه بل رحیل کوفه در چشمه برنج و نزول اجلال واقع شد در همان شب که بیت دوم شهر ذی الحجه الحرام است نیک  
 اربع و سبعین و ستاده بود نواب جانانی بنزل علیقلی خان تشریف برد تا نصف شب در آنجا تفریح شراب ارغوانی عسرت پیرا و صحبت آراوید  
 و نصف شب طایف از منتهل و بیرون آمد به چاه شسته از ملازمان و غلامان خاص که در خدمت بودند بدو تحفه عالی تشریف آوردند  
 چون قصد رفتن جسم کردند و اقدار شهادت آن سپهر و ریاض سلطنت و کامکاری در لوح خضار نم پذیرگفت تقدیر شده بود و دست  
 کربان آنحضرت گرفته باده چونی که خوشخانه بود و جوارح خاصه را بسته بودند و در آنجا بخواب طلبیده بر بستر استراحت نخت افتاد  
 دلاک ناپاک که سر سیم مجبور لایب و در ابر پلطفه فرزند دلاکی می نمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزاده نادر در یافته از کتبه

و در این باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی کبر باشی را که از آقا یان معتبر روم بود بجهت آوردن هشتاد و نه عایقه ابر و قرص صلیح  
 بخدمت نواب جانانی فرستاده ولی آقا در بلده کتبه پاپه سریر اعلی رسید به اطلاع رسالت کرد و او را در منزل علی فغان سپرد و کمال غم  
 و احترام بتقدیم رسید و فرما پادشاه برض روم رفته در آنجا شلاق کرد و دستش در روم و ایچی آوردن شاهزاده بود و مکرر از امکاب  
 نوشته اعلام کرد که نوعی غایب که قبل از آنکه در سال آینده حرکت نکند روم واقع شود ایچی خود را با نامه دوستی و تحفه به ارباب لایق و شهنشاه  
 نامه دارد و آن غایب که وسیله مراجعت اینجانب بوده باشد تا دامن در میان ندهد بلکه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استکلام دهد  
 نوعی غایب که حضرت خواندگار ولایت تبریز داشت بشهادت مسلم دارد و نواب جانانی بر وجه مذکور با مصلحت راغب گشته قرار یافت که  
 عنان غریب بصوب عراق معطوف است و در آنجا ابراق و اسباب شخره را مان و سپهر انجام داد و ایچی کاروان نامه صداقت  
 روانه مقصد نماید چون میل سیر اصفهان که از منزلت جهان بملا مشهوره ایران است و بر کار عالی آنحضرت قضاوت داشت بسیار داشتند  
 در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه اصفهان کرد و دو چهره روزی در آن بلده و لکشا بعشرت و شاد کامی پرداخته و در شریف را از مشاغل روزگار  
 آسودگی بخشید و مقامات فارس و کرمان بزرگوار و آنحضرت در اقدار طایفه افشار و زوال القدر بود و بجهت هر گونه حوادث فخل گشته حکام  
 خود را و آن مجال سپار گریبان خود سپری و طغان بر آورده بودند انتظامی و به امام تسبیح از ابلع فخره و نوازشات افزوده و سر بلندی  
 داده و مجدداً نیک و بد مقامات سرحد فرباخ را بعهده استقامت او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بر مصلحتی که مذکور شد از آنکه آن  
 خیر انجام سر انجام باید و هر باب به آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین غرض از بلده کتبه کوچ کرده در ابوشمعه نام محلی نزول اجلال واقع شد  
 درین اثنا از تبریک سازی سپهر شنبه باز هفتصد و شصت و آن شاهزاده کا مکار بوقوع پیوست

شاه حسن قزوینی از اراده  
 بر ۲۲ دی ماه ۹۹۴  
 در حضور شاهزاده سلطان محمد  
 و در این باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی کبر باشی را که از آقا یان معتبر روم بود بجهت آوردن هشتاد و نه عایقه ابر و قرص صلیح  
 بخدمت نواب جانانی فرستاده ولی آقا در بلده کتبه پاپه سریر اعلی رسید به اطلاع رسالت کرد و او را در منزل علی فغان سپرد و کمال غم  
 و احترام بتقدیم رسید و فرما پادشاه برض روم رفته در آنجا شلاق کرد و دستش در روم و ایچی آوردن شاهزاده بود و مکرر از امکاب  
 نوشته اعلام کرد که نوعی غایب که قبل از آنکه در سال آینده حرکت نکند روم واقع شود ایچی خود را با نامه دوستی و تحفه به ارباب لایق و شهنشاه  
 نامه دارد و آن غایب که وسیله مراجعت اینجانب بوده باشد تا دامن در میان ندهد بلکه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استکلام دهد  
 نوعی غایب که حضرت خواندگار ولایت تبریز داشت بشهادت مسلم دارد و نواب جانانی بر وجه مذکور با مصلحت راغب گشته قرار یافت که  
 عنان غریب بصوب عراق معطوف است و در آنجا ابراق و اسباب شخره را مان و سپهر انجام داد و ایچی کاروان نامه صداقت  
 روانه مقصد نماید چون میل سیر اصفهان که از منزلت جهان بملا مشهوره ایران است و بر کار عالی آنحضرت قضاوت داشت بسیار داشتند  
 در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه اصفهان کرد و دو چهره روزی در آن بلده و لکشا بعشرت و شاد کامی پرداخته و در شریف را از مشاغل روزگار  
 آسودگی بخشید و مقامات فارس و کرمان بزرگوار و آنحضرت در اقدار طایفه افشار و زوال القدر بود و بجهت هر گونه حوادث فخل گشته حکام  
 خود را و آن مجال سپار گریبان خود سپری و طغان بر آورده بودند انتظامی و به امام تسبیح از ابلع فخره و نوازشات افزوده و سر بلندی  
 داده و مجدداً نیک و بد مقامات سرحد فرباخ را بعهده استقامت او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بر مصلحتی که مذکور شد از آنکه آن  
 خیر انجام سر انجام باید و هر باب به آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین غرض از بلده کتبه کوچ کرده در ابوشمعه نام محلی نزول اجلال واقع شد  
 درین اثنا از تبریک سازی سپهر شنبه باز هفتصد و شصت و آن شاهزاده کا مکار بوقوع پیوست

که در این باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی کبر باشی را که از آقا یان معتبر روم بود بجهت آوردن هشتاد و نه عایقه ابر و قرص صلیح  
 بخدمت نواب جانانی فرستاده ولی آقا در بلده کتبه پاپه سریر اعلی رسید به اطلاع رسالت کرد و او را در منزل علی فغان سپرد و کمال غم  
 و احترام بتقدیم رسید و فرما پادشاه برض روم رفته در آنجا شلاق کرد و دستش در روم و ایچی آوردن شاهزاده بود و مکرر از امکاب  
 نوشته اعلام کرد که نوعی غایب که قبل از آنکه در سال آینده حرکت نکند روم واقع شود ایچی خود را با نامه دوستی و تحفه به ارباب لایق و شهنشاه  
 نامه دارد و آن غایب که وسیله مراجعت اینجانب بوده باشد تا دامن در میان ندهد بلکه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استکلام دهد  
 نوعی غایب که حضرت خواندگار ولایت تبریز داشت بشهادت مسلم دارد و نواب جانانی بر وجه مذکور با مصلحت راغب گشته قرار یافت که  
 عنان غریب بصوب عراق معطوف است و در آنجا ابراق و اسباب شخره را مان و سپهر انجام داد و ایچی کاروان نامه صداقت  
 روانه مقصد نماید چون میل سیر اصفهان که از منزلت جهان بملا مشهوره ایران است و بر کار عالی آنحضرت قضاوت داشت بسیار داشتند  
 در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه اصفهان کرد و دو چهره روزی در آن بلده و لکشا بعشرت و شاد کامی پرداخته و در شریف را از مشاغل روزگار  
 آسودگی بخشید و مقامات فارس و کرمان بزرگوار و آنحضرت در اقدار طایفه افشار و زوال القدر بود و بجهت هر گونه حوادث فخل گشته حکام  
 خود را و آن مجال سپار گریبان خود سپری و طغان بر آورده بودند انتظامی و به امام تسبیح از ابلع فخره و نوازشات افزوده و سر بلندی  
 داده و مجدداً نیک و بد مقامات سرحد فرباخ را بعهده استقامت او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بر مصلحتی که مذکور شد از آنکه آن  
 خیر انجام سر انجام باید و هر باب به آنچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین غرض از بلده کتبه کوچ کرده در ابوشمعه نام محلی نزول اجلال واقع شد  
 درین اثنا از تبریک سازی سپهر شنبه باز هفتصد و شصت و آن شاهزاده کا مکار بوقوع پیوست



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(۲۵۴)

بزرگوار  
بعضی قبیحان و سباب  
صالح

حسب فرمان خصایر بر وادارند وین شهر بسیار می زاد و وسط آن اسب بوضع و محال قریب به بعد شهر پرانند گشته شهری  
عظمت در یک شب از روز جان خانی شد که مضمون آنکه فی الذل از غیرم که تیار مناسب حال آن و وضع جنت مثال گردید بعد از منقش  
نیز زبان ایات جلالت سیر کوچ کرده بجا بآرودم دول و دمار منقض نمودند که بعد از آنکه کیفیت و یکت لشکر روم اطلاق حاصل آمد و در آنجا  
بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد عمل و در روز دیگر شهر بادشاه بجا می شهر رسیده در جزایر و در آنجا ویران میاید  
که همراه آورده بود و بعد از آنکه از لشکریان جمعی که از قلعه داری بسته آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را در قلعه گذاشت و خاطر داشت  
قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ نمود و مهاجرت کرد و چند روزی که در تبریز بود ایچی بار دوی سنی فرستاد بهی قبیحان و امر از قریبش ملبوس  
صلح نوشته بود مضمون آنکه از روزی که فیما بین پادشاهان بنیاد معنادن شورش و فساد بهم رسیده چندین هزار نفر قاتل کلین صلیح  
و نابود شدند و هر چند از این جانب حکایت صلح بیان آمد خاطر نشان کردیم که هر عمل بقصر آل عثمان در آید قانون سلسله عثمانی نیست  
دست از آن باز دارند سعی نمایند که محلی از تصرف شایرون نزود و امر از قریبش بجای و غدا آغاز نهاده راضی آن نمیشد و در هر سال  
ولایتی از دست میدادند تا آنکه شهر سبز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست دادند و اگر بهمان دستور غدا و کلفت در میان باشد  
و این معنی بطور آنکه سال دیگر بار دیل و عراق برای ستمناید چون ملک پرورد آن و دمانند ضعیف خیر خواندند و ماستبول کرده و راضی صلح  
شوند و شاهزاده نامدار را صلح راغب ساخته قرار دهند که چون بی نهایتی طوایف قریبش اختلال حال ایشان بآید و مظاهر شده و تخریب ملک ایران  
سهل و آسان انگاشته اند مقتضای عقل و صلاح دولت آنجا نواده رفیده است که از بجای و غدا گذاشته با حضرت خواند کار طرح دوستی اند  
و بر طریق تواند در استرضای خاطر او کوشید و آثار دوستی بطور آورند که این جانب سایر خیر اندیشان اینطرف باعث شده و محضاً بخت نیکانی  
تر فیه حال خلائق و عباد الله معامله صلح را است حکام و بهم که من بعد ترک نزاع و بجای و جدال نموده شود چون نامشده بادشاه رسید بعضی  
امر که را کرب کرب جل و ستم و روبرو میگفتند که مطلب فرما پادشاه این گفتگو است که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قریبش  
تقرضی بقلعه سبز نزود و قلع باین تدبیر سالم ماند حضرت از دست نیاید داد و بعد از مراجعت ایشان پای قلعه رفقه در تخریب آن جایگزین  
بعد از تخریب قلعه در رستمان که رویان در قلاع خنیه نامند قدم بولایت ایشان نهاده آتش نهیب غارت آمد و بار سبباید از فروخت و ت  
جانبانی از غایت آزدگی از بی انتقامی طوایف قریبش روم مواهقت ایشان داشت نظریه سیمه تامل ملاحظه نمود که از بد حال  
که رویان ابواب نهی و جدال شود و اندالی غایت بر ال مملکتی از دست رفت و طوایف قریبش از غایت شقاق و شقاق در مقام اتفاق  
نشد و یک موضع از مواضع مفتوحه رویان ستم را نمودند اگر ای دولت بدین پنج گذر دستور تمام بدین دولت راه میساید بر جمع عقل  
و درین کرده مسئول این امر را اغناد و مخالفت اتم و ستم برخلاف صوابید امر استخوان و دوشی آید ایچی گفته بروق مدعای جواب است  
قبول مصاحبه نمودند و طبراکه ولایت تبریز چون کور خانه قدیم قریبش است بر سر آن تا مکن و مقدور است تلاش خواهند نمود رویان  
دست از آن باز دارند و پادشاه دیگر باره کس و وادار نمود و اظهار کرد که اگر یکی از پادشاهان کاکار راجت است حکام ممانی در  
بخدمت خواند که در ستم سبب ستم سبب ستم است که ولایت تبریز را بآن بپوشانند و ستم دارند و ستم  
آن صورت پذیر نیست چون در ستمه عمل می بیند و جواب جانبانی قائل فرستادند ستم را و ستمه و عقیق خان مستغنی نیز در این امر با  
جانبانی اتفاق نموده ستم را دادند که سلطان حیدر میرزا را که پسر کوچکتر آن جانبانی بود ملاکی او ستم را بود و بخدمت خواند که در ستمه  
این معنی مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در آنوقت بجهت حفظ حال شیعیان و ترفیع احوال رعایای مملکت بهال پریشان بر تبه و وجوب ستم  
بود چون ایچی باز گشته فرما پادشاه از کنون جواب جانبانی دریافت که برخلاف ای تمنا قریبش با خواند کار در مقام دوستی و اتحاد در آمد

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۵۱)

بله جنت شال گردید نواب سکرستان به استقبال فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمد قریب کفرخ تشریف آوردند نخست  
شاهزاده و الا که ابوطالب برز اسپهتر آمد پاده شده سعادت ثقات برادر بزرگتره حمید میر دریافت چون نواب جهان بانی را چشم  
برچهره یون پادشاه سکر جاده قاده از روی ادب پادیده و در آن رکاب بر زر کوار عالیقدر را بوسه دادند و در سوگند یونی  
بشهر آمده در منزل بریه محمد خان چادشلو منزل گردید و نواب سکرستان روز دیگر بمنزل شریف آنحضرت تشریف آورد که لوازم  
و دلجوئی بطور آوردند و نواب جهان بانی جشن پادشاهانه آراسته لوازم صیافت میمانی از پای اندازد و در صنف اطعمه  
الوان اشبه بر وجه لایق و مرغ یافت و ما عیر سرکار خود را بریل پیش بطبق عرض نهاد و بضمون العبد و ما فی یدیه کلان  
لمو کلاه پادشاهی مقداری سکر جاده عمل نمودند اما آنحضرت از علو تبت ثقات بدان بایا نفرموده جنت شالی خاطر مندر زند سعادت  
بقیسی انکاف نموده باقی را بدستور سرکار عالی سلم و از رانی داشتند بعد از فراغ از لوازم جشن سرور و عیش و سرور متوجه قلع  
گیری شده توب بزرگ از جانب تربت حسن پادشاه نصب نموده و بوجیان شروع در توب نمودند و از طرف صاحب آباد خلیش  
برده شب روزی سی برجه تا متر در پس انجام اسباب قلعه گیری میکوشیدند اما چون ظفر یافتند شاهزاده عالمیان بطلایه نکو در کان  
و خود نمودن بجایان و استقام نمودن در تخریق قلعه تیر بفرماند پاشا که سپه را لشکر دوم شده بود رسید در تخریق قلعه اندیشه  
کنند بگوشت آمد و جعفر پاشا سرعت استعجال تمام روی توبه بجانب تیر برآورد و جیسی که لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری میکوشیدند بفرج  
لشکر دوم و قرب وصول ایشان در حد و تیر بر رسید عساکر فیروز می نامز لشکر و تلاش گردیدند و برش نمودن قلعه را که موجب نصیب لشکر است  
مصلحت میدانستند و باب برش هنوز سرانجام نیافته بود و باب ای و تیر بجهت ضیق وقت برش را مضی شده متراد دادند که از آن  
و جواب هجوم عام نموده برش بقلعه اندازند که صورت فتح و ظفر در آید و در جلوه گرد آید و ملو طلب الا نزد در باب خرد و دیران  
معارک بزر و بتقصیر و بها و نیتهم و منوب کردند بدین اراده خام که مخالف ضای خاص و عام بود جازم کشته طو خا و که با صبح روز عود  
نواب جهان بانی بسجده شریف حسن پادشاه تشریف آورد و لشکر یاز بانویی که تهید باقی بود برش را محض و مامور گردانیدند و دیران اخلاص  
شمار و اخلاص کریمان شجاعت آثار نقد حیات که در در تهر جان سپاری سکه قبول یافته بود بر کف و زرد بانمای مردانگی در دوش  
گرفته از هم طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون دویان زیاده از ایام سابق خرم و احتیاط مرعی داشتند بکین لحظه از محافطت قلعه  
خافل در خصل نبوده در بروج و بار مستعد انداخته و مصداق استاده بودند کلوله تفکات بطریق ترک آتشین که از کوه اشبه باریدن  
ریزان گشت از دو تفکات روی هوا تیره و نار گشت از کوه و در دلسیران معرکه کارزار خفند در قلعه افلاک افتاده از کثرت  
گنگان و مجروحان زخم سنگ و سان خندق با سان تادی پذیرد دل بهرام خون آشام آتش حریت بجای خاص و عام آن معرکه  
ببوخت جمعی از شجاعت لشکر بهرام فخر که از آسیب کلوله تفکات سالم مانده زردبان با پی قلعه رسانیدند و صعود کردند و ضرب مطرف  
بوزدقان و طعن سیخ و سان محافطان از بالای زردبان غلطان غلطان بخندق میافکند و محاسبیاری از عساکر مضوره درین برش  
ناچیز کشته راه عدم میبوندند و کاری از پیش رفت او بار دولت فایده کشته خاطر و پریشان حال گردیده اهل سبزه برفق و مضطرب آنگاه  
نهادند چون تخریب این قلعه کردند و اساس در شیت حضرت خالق الحق و اناس موقوف بر زمان محبت نشان شهیدار ظفر قرین سعادت قرین  
اغنی حضرت اعلی شاهی ظل العالی بوسیله اثری برسی و استقام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت نشان که درین مدت بطور می پویست  
نشد محلا چون از تخریق قلعه یاس نو میدی روی داد و لشکر دوم قریب بشهر شده بودند امر عالی بقا و پیوست که انالی و اصحاب شهر کو چیده  
بجانب و استسلفه قرین بند امر او علین اردوی معلی شده و الاغند و نمایند جمعی که از ارباب یقین بودند با کشته خواص و صاحبان

مراد ایشان  
روسیان عدم حصول  
بجایان و تیر بفرماند



# جلد اول تاریخ عالم ارامی عباسی

(۲۵۵)

اثبات حقیقت و وفاداری بطور رسیده بود و نوارشات از جند نه نمود باغافات و افرو سرانسته از گردانیدند بعد از چند روز از محرم خان از قم و سلطان معصوم خان از ساوه پای پسر سلطنت مصر رسیده بشیر در گردن انداخته طبیبی که نگارنده را از نظر انور در آید چون پیشه شفتی خاصی با و هم خان داشتند و گاهی از هم میسر بودند که از همجان با گراه میشتی آن طبقه شده بنابر ظهور اخلاص و حقوق بکون حدت میهای سابق رقم برزقات و کشیده بمضمون این بیت با و عمل فرمودند (دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری) اما سلطان معصوم خان بجهت سرور عال بی ادبها و تقصیر خدمت که پیشتر ازین قضا یا از آمدن سابق قاعد و زریده مصدر حرکات شسته شده بود و عایا و عجزه وزیر دستان سارده از سلوک ناپسند او شکوه ناک بودند و مواخذ کرده سباب متعلقات او بصورت دیوان منوب شد اکار رکی بهترین حال عراق و مضداق این سیاق است (معدن مردمی و کان سخا شاه بلاد ری بودری که چوری در همه عالم نبود) در حق تبریز علی سلیخان قضا خاص یافته اکار همدان پرغیب خان استاجلو متعلق گشت و بایر امار استاجلو سیمتا حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان و الله قلی سلطان لنگر لودل جعفر سلطان و احمد سلطان کسایش اغنی و مهدی قلی سلطان چاوشلور دلد انوت سلطان میفرزد لک اکار و و لای در غوب شفت شد و اسمیل سلیخان نیز که سمت بود اشی و منصب عالی توابعی باشی گری داشت تفر شد که در ضمن احکام و مناسبت دیوان تفر شد و اکار سرانمان بر شد قلی سلطان برادرش رحمت شده بدین المومنین قم بعلی قلی سلطان قور غلور داده شاه قلی خلفه تفر در تعلق گرفت و امیرالاجرائی فارس بدستور سابق بعلیخان شادی تکلور و واقعه شفت شد همت شد که امار اعظام برودی تجنیر شکر کرد و دیوبو ظفر قرین بودند و طهاسب برزرا ابقعه الموت که کوتوالی آن قتلور قوم بعلیخان تعلق داشت فرستادند که چندگاه در آنجا مسکن باشد چون در ماه از نوروز استیل گذشته یکدوماه دیگر مسکنام حرکت لنگر روم بود توابع جانیانی در باب قلعه تبریز بی آرام بود

حسن و صبر و وفاداری

مقیه حقیقت لنگرهای مملکت نده غمان غریب بهار سلطنت تبریز منصف خشنه

ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن شکر روم و توجه ریایات جلال بقراباغ

و از آنجا آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد

چون نواب جهانبانی قریب به ماه در دار السلطنت قزوین با نظام تمام منته و روی و اصلاح حال شکر ظفر قرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند و بکلی همت عالی همت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه شکر روم بدان مرز و بوم آیند قلعه تبریز را بدست آورده و بران سپارند و درین مرتبه اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بطور آورده دفع دشمنان دین و دولت پشیمان دهمت سازند بایکدیگر متفق بودند صورت اجتماعی دست به دستداد تمام و آیین شایسته که همت دفع آن خشم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار بده آن که در اشرا پر دارند لند از چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شده که شایسته جمعیت لنگر بنوعیکه در خاطر رنوخ یافته بود دست و هر چنان بود که کوب بخت قزلباش در حنیف و بالمانده سعادت اقبال از ایشان کنار گرفته بود جمعیتی که خاطر خواه نواب میرزا بودند چه اگر نایب طایفه ترکان و لنگر که با آن طایفه رفاقت کرده بودند مستول و گرفتار شده تجمده اگر و با وجود ظهور موت و غوغا و خروار و پراکنده شد با طراف و جوانب فته بودند امار و طایفه افشار که در حد و صفهان و یزد و ابرقوه و کرمان و کوه بکویه و آخند و که بجهت قلی بک توچی باشی و منته ار نمودن و بقلعه بد مطنه و خوقان بود و بین بهانه تنگ جسته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و چنانکه که احتمال آمدن داشت چون وقت میضی گشته فرصت توقف نمانده بود مقتضای آمدن ایشان و جمعیت لشکر شده با ده هزار کس کا پیش در راه عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بحوالی دار السلطنت تبریز رسیدند و در ساعت بعد بفروری و اقبال و اقبال

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۲۱) بجای قزلباش با کشته کلابی خان بیلکس نزد شرف خان کرد و دادا و سپه خان فتال حال هر یک از ایشان در زمان منته خند و سخت  
 اعیان رقم زده و ملک بایان خواهد شد طایفه نکلور و صحرای اهر پرانده شد و خیل بیک لدا بوطاب میرزا و اکثر معارف نکلور قتل رسید و بقیه  
 در بجانب بیهان آوردند و جمع کثیر از آن طبقه بطرف بغداد رفتند و سپه خان شرف الدین اغلی را مرشد قلی بیک برادر اسماعیل قلیخان گرفته  
 آورد و کشته بریتان را عریایای مواضع و محال پادیه و بر بنده و عسکران کرد و بجای که کس مسیاده و ایشان حیات امنیت نمرود  
 عربان و بر بنده پای راه نجات و خلاص پیش گرفتند و جمع اموال و اسباب و براق ترکان و نکلور که برشته ان کو و بیک بار شده و در نیم فرسخی  
 ایستاده بود و عهده بی تاراج خانزادان شد و قوام الدین حسن اصفهانی که وزیر و اعتماد الدوله شده بود در معرکه قتل رسیده و قتل  
 شد و محمد خان را بخت و میان گرفته و بان طعن و لعن بر و کشودند و قریب صده نفر از او سلطان کس تیغ و سپهان بقصد قتل او تیر کرده بودند و  
 جانبانی بسر وقت آورده و سید طایفه از اطمین سپهان از دور و گرد و بطنه عفو و انعام در و ذکریت و دور ابعثان سپردند که کشته  
 بار و در ساند مجله بعد از ظهور فتح و مسیر و زنی نواب جانبانی خواجہ آقا شاه ابهری که شرف خزانة نواب عالی بود بار و در دستار و مذکر  
 فتح نواب بقیس مکانی علیه عالی و محترم نواب جانبانی و سایر محمدزادان اسرار سلطنت سازد شارا به در حالی که اخبار خوش بار رسیده  
 محذرات سرادق سلطنت شوش خاطر مضطرب احوال بودند رسیده و در فتح و شیارست و فیروزی داد و در اردوی عالی آثار نامی و  
 بنوارش در آمد و نواب جانبانی بر اسم شکر گذاری اظهار داشتی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی بخت نردانی روی بار و روی عالی او  
 و از آسمان زمین غنچه مبارک با فتح و آواز حسین و آفرین کوشش ساکنان که خاک و معیان سپه اداق افلاک میر رسیده و درین قضیه  
 عظمی نواب جانبانی بجز لطف ایزدی و عنایت پروردگار نتوانستند پیچکس از امر او و عا که خطر شارب و دگر و بنود چون بود و قنای عالی  
 نزول فرمودند بحرم تشریف برده محذرات و دمان قدس نشان از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروزی بوزم شکر گذاری قیام نمود  
 سرور و خوشحال گشتند چون دو شب از روز بود که خواب کرده بودند خط استراحت فرمودند و آخر و پنجس عیش و عشرت آراسته  
 سرای مخا لغا نزد در برابر بارگاه چیده نظار کی نظار کمان عالم عبرت بودند در جهان شب تابویدی بیکت بیاول صحبت با بر و لور حیات  
 تبلیغ این شایسته بار سلطنت تیر و خدمت نواب سکندر نشان فرستادند روز دیگر مجلسی در کمال معایت و عظمت آراسته بر صندلی  
 مرفیع آرام گرفته امراء و خواص عالیشان خصوصا علیخان و اسماعیل خان و میر غیب خان و آپلس خان برین دیوار قرار گرفته و لاورد  
 نصرت شعار و هوا خوانان جلالت آثار سرنا و چشمه و کرفاران بر ایک یک بظرافت و برسانند اول برادر طفل بیکجا و طلاس سبب میرزا را  
 آغوش مهربانی کشید و در پهلوی خود جای داد و محمد خان و مسیح خان حسب الامر عالی دستها کشود و مجلس جامی دادند که بشنید و رفت  
 عفو و انعام در وقت آنکه کشیده و اما جمعی که توتی داشتند بقتلان سپرد و مورد مصا دره و مواخذ و ساختند و بعضی را اطلاق  
 فرمود و در مقام انتقام دنیا در محمد خان و علیقلی خان و حسین خان و اسماعیل قلیخان سپردند که بطریق همان معزز و محترم نگاه دارند و این  
 غریق بحر جانت کشته از گردانام و دشمنان در سنا زلی امراء عالیشان معتمد و زکرامی بر سر زد و علیقلیخان بر سر زنده اند و محمد خان  
 سلوک مسنون و بیلکیت آسان اغلی اینا نکلور اجبت آنکه از او باقی شاطراست و اصل لشکر مخالف شده بود و کل مصطفی افشار را  
 بجهت آنکه ترک منصب و چری بکشی نواب جانبانی نمود و میان آنجا بخت کریمه مورد و قهر و سیاست گردانیده و در حرم کاوشیدند  
 چند روز در حرم کا و بودند چون سبزه بکانت نزد کشته شد بیلکیت شفاعت اسماعیل قلیخان شاطرا و کل مصطفی بدرخواست علیقلیخان  
 خلاص شد بعد از این مشغ نامدار که از طرف حاکمات سلاطین کا کار توانا بود و خان غریب بصوب مقتدر و ملت و مستقر خلافت معظمت  
 در ساعت میمون و قنایه جان بون از دست قدم شاهزاده عالیشان شکست باغ جان گردید و جمعی را که درین معرکه کشته شده از ایشان

قزلباش قوام الدین حسن اصفهانی  
 طایفه نکلور  
 ۹۹۳



二

[illegible]

و انما انما  
نعمان

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

میرزا هدایت بخش ثانی اصفهانی را فرستادند که علی قلیخان را بخدمت اشرف آورد که در کباب مقدس بوده باشد مشار ایسایه جواب آورد که  
 علی قلیخان مسکوبه که روی آمدن بخدمت نواب جانی مذکور و کار از اصلاح گذشته بعد ازین زندگانی که در دشمن گامی بندت و خواری کند  
 بچکار میآید در معرکه ایستاده ام که در درپای حرب غوطه خورده مستغرق بجزا کردم نواب جانی دیگر باره آورد با طبعی سلطان فواید  
 فرغ فرستاده از روی اعراض سپیدام دادند که کرتر انجا طر میرسد که من پشت بکمر کرده دود در جایت استعار غنیمت شمرده را در  
 سپیدام (زهی تصور طبل زنی خیال محال) بیا که هر چه بر پشته آید ترا همان بر سر آید ایشان قد بلبله تمام حقیقی خا را آورد  
 درین هنگام قول مخالفان پیش آمدن گرفتند اگر چه قول ترکان که محل نزول طلاس میرزا بود بتائی میآید اما ویلخان و لشکر تلوکو که از قتل علی  
 پاکال داغدار بودند برایشان پیشی گرفته قریباً صد پانصد نفر تنگنی نمائند که در جلو ویلخان تنگند از حقن بودند بر سپهر قول هایون را انداخته  
 لشکر شاهلو که شکست خورده بودند در عقب سرایشان ماندند محمد خان و ادهم خان ترکان با قشون خود که سیصد چهارصد نفر بودند جدا و لشکر  
 تلوکو نموده بودند که مبارک اطایفه شاهلو که از عقب ایشان مانده اند حرکت المندجی نمایند و باعث ترزل سپاه تلوکو در محله جیسی که علی قلیخان  
 و علی قلی سلطان ذوالقدر بموکب عالی رسیدند لشکر تلوچان پیش آمده بودند که تلوکو تنگنی بیلخان بملازمان موکب اقبال رسیده و شال  
 بیک غلام حسنه اند در سرکار نواب عالی که درین محله که چتر دار و بانو نواب جانی بمحان بود در غم تنگت برپای خورده نواب جانی چتر دار  
 بفرخ بیک غلام خاصه شریفه که بعد ازین محاربه بفرخ یکدوازده مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر دار و شریفه را بر فرق منته سالی انحراف  
 نگاه داشته از موکب عالی تخلف نورزد اما لشکر قول هم بر آمده از صولت سپاه تلوکو و آسیب کولو تنگت اندک مدتی مانده بودند ایضا  
 نیز از جرم مخالفان سر اسیم که اکثر افسران پیش گرفتند نواب جانی که متدرج بمرح حیات آتی بودند از بیم کولو تنگت بر آفتاب شال  
 که بر دوش هایون افکنده بودند بدست مبارک گرفته در پیش رو و کاپی در پیش رو و نگاه میداشت ملازمان موکب عالی سینه پهلوی بر مرکب  
 داده چند قدمی که علامت فرامی نمود رفته و یکی حضار موکب بکشت و انحراف مسبق شد میان محله که از بیم کولو  
 تنگت از مبارزان خالی گشته در معرکه کسی نماند از پیش پشت نواب عالی تا قریب بفرخ نیمه مخفرمان ماکر اقبال در آن صحرای پرکنده شده را با  
 می بودند اما در انجال قتل و اضطراب ملازمان موکب عالی افتاده علیخان بیک جارجی باشی و ملازمان غایت سراسیمگی از اسب پیاده شدند  
 دست در میان نگاه و نواب جانی نزد و گفت که همیشه احوال جنگ بر یک سوال منبها شد مردان بر دو دوسیران بر دو کاهی غایبند  
 کاهی مغلوب اگر درین محله که بحسب اقتضای قضا ظفر از جانب تابنده ذات اقدس انحضرات و تعلیه بیاید و بتوان ادا کار این  
 دآن گذشته معاون و ناصری مانده و امید بهودی نیست تا شب فرج میسون رفت کار ما بنده گان سهل است نواب جانی خود را بسلامت  
 باز با بیا بخدمت پر حالیشان ساند و دو تنه امان آنطرف راجع نموده و دیگر باره و علم ملک ستانی ارتفاع دهند نواب جانی با و  
 اعراض فرموده از روی شدت و غلظت فرمودند که زندگانی با ایگونه عارضه بر بکار آید که در میان اهل عالم شهرت کند که فلانی از  
 برادر کوچک خود مستخرم گشت درین معرکه شربت شاد و میچشم و بار این عاری یکم عنان نوسن بک سیر از دست جارجی فرور بر بوده نوره  
 خطی بدست مبارک گرفت و زبان الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت دارد در پیش من است هر کس تن آسانی نکند خدا پیش بر او  
 این گفت و میفرماد انکس بر کردگار نگاه ورزده اسب جلالت صاحب قرانی بچولان در آورده خود را ننک و ابر بر دایمی شمشیر کارزار  
 و بطرفه یعنی نیم فتح و ظفر از صلب لاینا سواض لوح الله و زید و غایت باد از طرف ایشان میوزید و گرد غایب معرکه بفرق معرکه  
 اقبال بخیه و دیده و درین از مشاهد هیا کل نصرت به روزی پوشیده داشت درین شان آن باد از طرف ماکر اقبال و زید و  
 اتفاقات حسنه که غایت ایزدی عبارت از آنست مدتی که ویلخان و لشکر تلوکو بر قول هایون شان براده و علیان اندام سمع قلیخان

شرح علی از اجتماعات و در این باب  
 سلطان محمد میرزا



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۴۶)

کس بود بنظر آمد طرازمان موبک اقبال بقصور آمد بباد اسپاهی بود و باشد اندکی از درو خاگر کشند و دایم عظیم در دلهما افتاد و ایشان بخت  
در آن بختی که استاده از آنجا قدم در دشت نهاد و پیشتر آمد شخص شد که آن سپاهی شتران اردوی ایشان بوده که بار کرده بسرا  
آورده بودند و در پس سپه ایشان بودند و لیا اندک اطمینانی یافت و ایچی اگر در آن روز بخت را در خیر تأخیر انداخته در همانجا فرو میماند  
محمل بود که از کثرت لشکر و خوف و تسلط و استیلا معاندان ترزل تمام باحوال طرازمان موبک عالی شاهزاده عالمیان را به یاد براقم  
حروف گوید که در آن هنگام است و دشمنان را در حصار محاصره اندکانی طی کرده بود در سکت ارباب قلم و منوبان دیوان توابعان بی انتظام  
داشت از غایت حیات نفس و کوساکی که لازم مردم است و دشمنان را در حصار محاصره اندکانی طی کرده بود در سکت ارباب قلم و منوبان دیوان توابعان بی انتظام  
در زمره ارباب جلالت قرار داده از رکاب معتمدش نواب جهانبا نی جدائی اختیار ننموده تا هنگام فتح همراه بود و از دقایق احوال خبر داشت  
این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم سلم و فایع نکا میگرداند و مجله چون آن طبقه پیشتر آمد شخص شد که دو قول قرار داده بودند و بیک  
مستب خان و دولیان نظرو لشکر که علی سلطان با کمال سپهر چینی ایشان بودند و بیک قول محمد خان و استخان ذوالقدر و او هم خان و اسماعیل خان  
برادر سیستان و سلطان معصوم خان و خان و سایر ترکمان که در چرخ ایشان کلابی خان و ولد اسپه خان و شاهبلی سلطان برادر هاشم  
و شاهبلی سلطان بنایه ترکمان بود و چهره زرنگار بر سر پهنشده طاهاب میرزا افراتخه در قول ترکمان مستر او آرام داشت چون بخت  
فصلین بتاقی انجامید و سپهر چینیان طرفین دست بآلت کار از روبرو لشکر لشکر که در مقابل شاه طو بودند و جماعت ترکمان که در مقابل سپاه  
بودند در هم آمیختند که دو غبار ارتقاء یافت جوانان طرفین اود نادری میدادند و در اول حال عساکر اقبال مقدم جلادیت  
طایفه شاه طو بر چرخیان لشکر طفر یافتند و علی سلطان با کمال بقیل رسیده حمزه بیک وزیر اسماعیل خان بخدمت نواب جهانبا نی آمده خبر شنید  
علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلور چرخیان ترکمان علیه نموده عقیلی خان فتح اغلی که خود را از زمره بازران نامی میبرد از غایت  
جرات در قول خود توقف نموده بنفسه با شتر حرب کشته در میان چرخیان بکارزار قیام میسوزد و اگر چرخیان ترکمان از صوت سپاه سبزه  
منهزم گشته شاهبلی سلطان برادر سیستان بقیل رسیده سر او را با بقاره خانه و براق او آورده از آن طرف لشکر شمار از قول تظلم  
آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاه طو زده ایشان را بطریق نبات لغش متفرق و پراکنده ساختند شاه کرم بیک لشکر که دار و نیم  
بود با چند نفر جوانان کار آمدنی بقیل رسیده حمزه بیک وزیر که قمار گشت و همچنین از سپاه ترکمان کل برادران و اتباع سیستان و شاه  
سلطان بنایه و غیر ذلک با لشکر پر خاشخوری رزم آزمایا بقصد قلع و معملی قلیخان و انتقام خون سیستان از قول بیرون آمده و پر غیبت  
و جماعت چرخیان استاجلور بیک صد نه سپه را نه از هم پاشیده خود را بقول عقیلی خان رسانیدند چون عقیلی خان خود در قول بود  
مردم قول هم بر آمده بجهت و جوی خان افتادند و سپاه ترکمان مجال مصادف و محاربه با ایشان ندادند و کل سپاه آنها جلوه و اتباع عقیلی  
خان را از هم پاشیدند و علم و افتاد و او را در استاجلور ابر زده علی قلیخان بعد از کشت و دو بسیار و کارزار بسیار که بنفس خود  
نموده بود خود را با سپه چار بفرستاد که کشته و خبر بریت انجامت و شکست شاه طو نواب جهانبا نی رسیده اسلمس خان خود را از لقا  
و جمعی از امراد ذوالقدر که در دست چپ قول بمایون و بیک عقیلی خان مأمور بودند بمحاربه مشتاقه و کاری نداشتند و عقیلی  
سلطان تانی اغلی ذوالقدر بقیل رسیده علی آن کرده از صوت سپاه ترکمان منهزم گشته منهزمان در قول بمایون تیر تاقه قتیان در  
راه فرار پیش گرفتند در انجبال مزاج اندکس عالی متغیر گشته قول بمایون برهم بر آمده چون با در جانب مخالف میوزید و در غبار سطو  
یافته در میان کرد و غبار چرخ فلکای نواب جهانبا نی از نفس معاندان پوشیده گشت و با وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود  
متوجه قلب نشده باز گردیدند نواب جهانبا نی با وجود پراکنده شدن لشکر با آنکه مایه مردمی که مانده بودند در معرکه پای ثابت قرار استوار داشت

در کتاب تاریخ جهانگیری  
که در کتاب تاریخ جهانگیری  
مجله شده است  
شماره ۹۹۳

احسانیه نواب جهانبا نی  
باب اول

از منتهی طایفه  
سیستان

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

از آمدن او موکب عالی از آب عبور نموده در حسن بان منزل منتهی شدند و در آنجا طوایف استاجلو که در خنای و طارم بودند جمع شدند و آنجا کوچ کرده در چمن سلطانیه منزل فرمودند و محمد حسین سلطان جماعت بطور که در می رود بار اقامت داشتند درین منزل با قشون آرتاس موکب عالی می شدند و چون آواز دخت غارت نگران و نظار بایل و ایمانات رسیده بود و او آمده هر کس دست داشت بایل را کس بچمن سلطانیه آمد و در دوی عالی بویت و دولتیار سیاه منصور که قورچی نوآب عالی بود بویت مارت سیاه منصور موسوم فرمود و بچمن آوردن فرستاده بودند در سلطانیه رسیده جمعی از اگراد سیاه منصور همراه آورد و اگرچه مردم خشمی بودند و یراق دارد و سیاه ایشان کثرت اما موجب ایامی لشکر شد و بعد جمعیتی در سلطانیه دوی داد و در بخت هزار سوار بسته اردو موکب نصرت قرین بهم رسید که از آنجا خنایا آمدنی بودند اما نگران و نظار با اتباع خود در موکب طاسب میرزا بچمن با علو رسید و عدد لشکریان ایشان از ده هزار متجاوز بود و اما بچمن کاری و صاحب السلطه بودند و اگر ایشان اسبهای بد سواری و کوتل داشتند با بچمن چون بسته آمدن ایشان بسامع حلیه رسیده و تقارب فتنه دست داد و آواججه بانی از سلطانیه کوچ کرده در دوشمن سخی صابن قلعه نزول منتهی شدند و همان روز مستر اولان خبر حصول ایشان رسانیده و آواججه بانی پریغیخان استاجلو را چرخ می کشید که در جمعی از امارا و مردم کار آمدنی استاجلو و غیره باد و هزار کس همراه او کردند و طبعی خان و اباسلمس خان هر دو در دوشمن سلطان باقی اعلی و علی سلطان نواده شاه طبعی خلیفه محمد در دوشمن و القدر که جموع و هزار کس بودند دست چپ چرخ می قرار دادند و اسماعیل قلچیان و قورچمن خان و شاه پوری خلیفه اینا لوباقشون شاملو که ایشان نیز یکت هزار و دویست نفر بودند دست راست آرام گرفتند و ماچ خضر بکر نوآبجه بانی و ملازمان خاصه از اقلی قلب طالع کشته شاه طبعی سلطان خفاری و سیدی یک کوزه و دولتیار خان سیاه منصور در ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اگر مردم خشمی که اسب بون داشتند جهت ایامی لشکر در قلب توقف نمودند چنانچه سیاهی قولهای بون شاهزاده عالمیان بدو سه هزار کاش بر سر سید باین شایسته در قیاب اسباب مقتضات جنگ از اردو بیرون رفتند تا یک فرسخ تشریف بردند و اوقات عصر بر سر آب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصبان بودند وقت عصر خبر رسید که اردوی طایغان در رودخانه میان کوه منتهی شده و آمده جنگ را بر دوشمن نهادند و از عالم غیب بردش این ندا بکوش بر سر سید بیت چنین یافت در قلب دوشمن مستدار که جوینده منتهی داره کارزار بیدان کین ترکانی کسند بکوی سرخویش بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نوآبجه بانی بدو سه هزار کس از هر طبقه دعوت کردند و گفتند که از کید و مکر و دشمنی ایشان واقف باشند و خود بار و دوشمن موده آن شب تا صبح با جمعی از فدویان در بیداری گذرانیده و مکرزاده حاضر نمودند که بار خدایا دلهای متمرده انرا نرم گردانیده این فتنه را بنیر و غول بکفایت مقرون ساز کتاب و ضمه الصفا در میان بود و نوآبجه بانی تفال فرمود که بعضی کشوده شود منتهی در احوال خود را با آنجا جماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقاً نصیحه نصیبان امیر سلطان ابوسعید با ایما بون خان و مجادله ایشان و ظفر یافتن سلطان ابوسعید خان کشوده شد و نوآبجه بانی سر بسجود نهاده نذر منتهی نمودند که اگر بر آن طبقه ظفر بایند برخلاف آنچه سمع میشد عمل نموده بعد از پنج و شصت نفر قتل حدی کشنده با رفار ان شیوه و مروت پیش گرفته چنانچه مشهوره اجداد کرام سلوک دارند و بجز این از صبح صادق نوآبجه بانی زینب یکم را که عمره آنحضرت بانی دوشمن و تخته عالی بود و دیگر هر که بود و فرزندان دواع منتهی موده آقا جان یکتاش را را با قورچیان محرم بر سر دوشمن و تخته عالی تعیین نموده با و اقلی الطاف اقلی روی توجه بفرمان اعدا آوردند و دستور در گذشتند چنانچه دوشمن بان دست راست و دست چپ قول بقاعده مقرر هر یک در مقام خود قرار گرفتند و در بخت بطریق لشکر معاندان بودی کشنده اکثریت کرد غبار روی هوا پوشیده گشت بیت زگر و سواران در آن پست زمین شش شده و آسمان گشت شست بعد از آنکه جمیع لشکر از پشت کوه بیرون آمدند و در بلندی یل بسته سیاهی عظیم که علامت بیت بود

نقال محمد زکریا از کتاب  
روضه الصفی



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

باشی مستوفی بنا بر دوتواری نواب جهانبا نی موافقت اسماعیل قلیان نمود و با او فرستند جماعت زرگان و نگهبانان و سوارانی بدو استیلا قزوین  
داخل شده و دوتخانه چایون را محفل قاضی طهاسب میرزا فرستاده و هر یک از اماران را زل بر غوب فرستاده و اختیار عت  
نموده طهاسب میرزا را بر سر فرمانروائی بر آورده بسمت و بیعتی می پرور موسوم گردانیدند و از فراسخن خانه و یراق بیوات پادشاهی از  
سرکار نواب جهانبا نی آنچه در محشود و دوتخانه مانده بود منصرف شدند و اموال اسباب جمعی از اماران و وزیران را که در طاعت  
نواب جهانبا نی بودند پیروی نموده آنچه در منزل هر کس در جایافتند بجهت ضبط در آورند شاه قوام الدین حسین و له شاه تقی الدین محمد  
صدر اصفهانی که دخترزاده قاضی جهان نیز شاه جنت مکان بود و از اصفهان بقصد طاعت نواب جهانبا نی بار و دی مقلی میا که در دهان  
چین بقرون رسیده بود بقیسم و کرم بسیار نموده بوزارت طهاسب میرزا منصوب گردانیدند و اعتماد الدوله لقب دادند و میرزا محمد حسین  
میرزا شکر الله مستوفی شاه جنت مکان را پستونی کردند و سایر ارباب ناصب تعیین نمودند و در باب کالت بیات زرگان و تکو تران و  
شد آخر الامر محمد خان خود را نام نهاده منصب کالت بیات خان شرف الدین اعلی تکو تران گرفت اما صاحب اختیار مطلق محمد خان  
بود و بدو استیلا اصفهان و اطراف و جوانب عراق و غیره کس فرستاده از جلوس شهزاده طهاسب میرزا خبر دادند بسمت  
خوش کرد و در حقیقت سر زلف ساقی که فلشان بکند از کس دیگری گیرند اما در احکام رعایت جانب نواب سکنه رشان  
نموده و بعد بستم نواب جهانبا نی بر این بنشیند و در بالا مهر کردند و چون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبا نی بطارم و اندک جنت  
لشکر توقف در دسموع امراء طاعی گردید و اول متوجه دفع اسماعیل قلیان شدند که در رود بار بود و لیجان تکو تران سپردار شده با جمعی از اماران  
تکو تران و زرگان و غیره کالت بیات نموده بر سپردار رود بار فرستند اسماعیل قلیان در محفل مضبوط که کیم او پیش داشت توقف نموده و تکو  
و کماند بر سر راه که گذاشته بود اما و لیجان مردم صاحب و قوت از هسل و دوبار بدست آورده از آن غیر معهود علی الغل بر سر او  
رفته چون اسماعیل قلیان بر این حال و قوف یافته دید که پس و پیش او را لشکر مخالف حاطه نمودند و متحیر و سرسیمه گشت پسران مولانا نعمت  
و دوتواری که در منعده شدند که اگر ترک اغرق و احمال و انتقال نماید او را از میان جنگل برای که عبور مخالف ممکن نیست بیرون برند اسماعیل  
قلیان را علاج اعسر ق خود و اموال اسباب و خانه کوچ شامو را بر تخته چیده و سبای با معهودی از راه جنگل بدلیان رفت  
اگر خازیان شامو از اسب پیاده شده و از لباس پیکری عریان گشته خود را جنگل انداختند و از مضائق پیشه بصد شولش جان بست  
بر بردند و بدلیان رسیدند خان احمد و الی کلان از واقعه مذکور خبر یافته نزل و سوارانی فرستاده چند روز نگه داری نمودند و جمعی  
و متعلقات شامو بدست تکو تران و قاضی ضایع شده جمعی را نیز گرفته بجهت شامو آوردند اما محمد خان که داشت که دستی بخانه کوچ شامو یان  
رسد بعد از مراجعت لیجان اراده نمودند که بر سر طایفه قزوین باشند که در اطراف و جوانب قزوین قامت دارند بجز آنکه تا غایت چرا بقرون نیامد  
اطاعت نموده اند لشکر فرستند و این ای خط را بدستور سارتمه اسب صواب شد و شروع درین امر نمودند و جمعی را بر سبیل اوسا  
و امر لوی افشار فرستادند و غارت و تاراج کردند سایر ایل و اویماقات را ایشان رسیده که دید میخواستند که لشکر بر سبیل و اویماقات  
فرستند که خبر نواب جهانبا نی از آب قزل اوزن و بحسب مان آمدن بدیشان رسید فرصت امر دیگر یافته بفرم مجار به از شهر سینه و ن آمد  
اما نواب جهانبا نی بعد از شنیدن واقعه رود بار کس فرستاده اسماعیل قلیان را از بدلیان طلب داشتند که از راه پارو با یا منصور بی طارم  
آمد و موکب عالی پیوندد و حسب الاشاره موکب عالی پیوست و نواب جهانبا نی خیمه و یراق بیوات و ما محتاج اسماعیل قلیان و برادران او و اقبای  
شامو از سر کار عالی عنایت فرمود و جهت غازیان شامو که پیاده بودند اسب بر گل امراء و اعیان و هر کس زیاده از سوارانی که  
خود اسب داشت نرم کرده و پادگان اسوار نمودند و اسلحه و یراقی سه انجام داده از علی قلیان و سایر ارباب از نیز تکلفات بطور آمد با جمعی

ذکر احوال شاہ سلطان محمد

سکندر شان و کنگ و آتخانه تعیین نموده ابو طالب میرزا را در خدمت اند بر گزیده استند چون این غریب موجب توقیر و تحقیر بود و صورت  
نیز قلوب و اضطراب عظیم آغاز نهادند و آب جانانی بواجید و پذیرایان اطمینان داده سپید و عده کردند که بتوسیع الله تعالی مهم  
طایفه را صورت داده به سبب بر باز کردند و توکل بر که قادر و اجلال کرد با طایفه خاصه جمعی از ائمه و قوریان که مجموع زیاده  
از هزار کس بودند روی توجیه بمقصد آوردند و بهشت نزل به ارادش دارد بیل آمده بشرف یارت حضرت سلطان الا و یار محقق  
قرا در منزل شایخ عظام و اجداد عالی مقام شرف شده چون سال باختر رسیده بود نوروز را بیل مطابق سنه هجری قریب بود  
یکت هفته در آن خطه شریف توقف فرمود و ایام نور و نسیر و زراعت و بشرت شادمانی گذرانیدند و در آن آستان سده رشتان که  
استیجاب باریا فغان درگاه آگهی است جزای اعمال نیکو و غنیان و طغیان استکلت نموده و در اول سال از ارواح مقدسه آن بزرگواران  
استمداد بهت کرد و از راه خطای روی توجیه بقرآن آوردند و چون معسر کالی در نهایت قوت معاندان در کمال شوکت و کثرت بودند و  
در رفیق مناسب وقت و صلاح دولت نمید و قوریان قریب بهت حضور و توفان در باب ارادت و ستاده باری راه رفت  
می بودند اما کسکی توسیع یافت از جمله جماعت شیخان و مذکبات اتباع و ملازمان جمعی کثیر شدند با وجود نسبت قرابت توفیق این  
خدمت یافتند از برای تعاد و ورزید بلکه جلال آن طیفه گرام پایی از دایره ادب بیرون نمانده بعضی از اسبابان طویل خاصه که از عقب  
میرا در مدخل کرده بغیر متصرف شدند با بحد چون در کار طارم نزول جلال واقع شد چند روزی بحیث جمعیت عساکر منصوره توقف نمود  
پرنسپان استاجلور که حاکم طارم بود بمحافظت بریل تعیین فرمودند و بحیث طغیان آب و در خانه قتل اوزن ترده و مردم و با  
بار روی عالی مکتور واقع میشد و ماکولات نقصان پذیر و دشواریان چند روز بتقصی کشیدند و آب جانانی جمیع طایفه آلات و نقره آلات  
عالی را بکسته بغیر زبان قریبانش منت فرمودند و درین اثنا خبر وصول طایفه میرزا و امراء بهار سلطه قزاقین و رفیق اسمعیل قنغان  
بجانب و دبار و فرستاد نمودن او بکسته و بد حال میمان بعضی عالی رسید شرح ابواته آنکه اسمعیل قنغان نوعی که تمهید یافته بود  
از راه طارم و خطای ایجاد نموده خود را بهار سلطه قزاقین رسانید و مردم شهر را از سپاهی دشمنی جمع آورده محلات اکوچه بند کرده بر  
هر کوچه بند مردم جسد کار آمدنی از قریبانش و تقنی و کان در شهری تعیین کرده چون طایفه میرزا و امراء انکلو و ترکان بجای ابریشم  
مسئوع ایشان کردید که اسمعیل قنغان داخل شدند و در مقام هدایا است عیخان سلطان ترکان در و غده دختر خانه را بر سر  
بشر فرستاده اسمعیل قنغان را بای و اقیاد دعوت نمودند و حمل سفارت آنکه بجهت الله و الهتم که پادشاه و فرستاد مانوآب سکندر شان  
بدولت اقبال بر سر سلطنت نکل دارد و مارا اسوای خلاص و دولتموای آن درگاه امری در خاطر نیست آن عزیز را مرد و نمند  
نیز خواجه صلاح اندیش میدانیم توقع از و داشتیم که در حوالی نیز باعث اصلاح معامله ما شده نوعی بسمود که نواب جانانی دست در بسته  
طعن ما نمینماید و چون از آنحضرت نایوس گشته در آن درگاه بار نیایتم بالضره و صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد حالانیز نفیتم  
که آن عزیز با طایفه از نور دیده ابواب موافقت فیما بین مستوح دارد که یکدیگر را دوستی ملاقات نموده آنچه در باب مصلحت  
دین و دولت صلاح آن عزیز باشد قبل آید عنده من و خبر و فاق و اتفاق نیست در اصول و ابدا و تجاوز نداریم و چون رسول مذکور را  
رسالت نمود امراء و بزرگواران بهت و متعاقب ابی تا مل آنه و یکت فرسخی شهر رسیده فرو آمدند اسمعیل قنغان چون اعمال و  
افعال آنکس را مخالف احوال یافت و اعتماد بر فضل و قول ایشان داشت و مقاومت با جماعت و خیر قدرت خود نمیدید عیخان سلطان  
باز فرستاده مصیبت وقت بخان مصیبت دوستی آمیز پیغام داد اما در همان شب با فرزند آن در اصل و عیال و هر کس از طایفه شامل  
قدرت داشتند مجریه و وسبای روی بخان رود بار آورد و در محل حسین قامت نمود و بر جبهه قزاقی و صدی و ستروین و پهلوان سلطان نمود



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۲۲) نواب سکنده نشان از حسن سلوک اداظهار رضا و شنودی و از بد سلوکی شاه علی سلطان استاجلو که بعد از ایشان ملا شده بود شکوه میکرد و طایفه نقور بجانب شریف خود منسوب میخواستند و درین وقت که از آن دو طایفه عال ناصر و بابت نواب سکنده نشان بنابر روابط مذکور و اینکه منسوب است که آن کرده که دو ایاق مقبره فرزندانش از نواب جانبانی بایوس باشند گاهی بخان مصلحانکه بر جانب اری بوده میفرستادند و نواب جانبانی سینه درین یکد سال که بگذشت رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت و جهان را برایش خود گرفته مقامات کلیه را برای خود پسرنجام میداد و در کتب اموری که لازم داشت رجوانی است مرضی خاطر و الدبزرگوار بود و پیش تصور نکند آن بود که نواب سکنده نشان بدین جبات از سر زندان رجعت خاطر ماندگی دارد و لهذا این کان بر زندان اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر و وقوع این مقدمات نواب سکنده نشان از آنقدر محبت و علاقه پدر سرنزدی با نواب جانبانی بود که رضای خاطر شریفش هیچ امری عظیم را بر او نکرد و اراده ضمیر نیریش را بر کل مقامات دولت راجع و مقدم میداشت و عجب می نمود که با اینهمه علاقه پدر سرنزدی و تفویض رتبه و یلعهی در ضاجوئی نسبت بسرنزدان رجعت در مقام خود و نفاق در آمد باشد علی اسی حال نواب جانبانی و امرا عظام فکرمند اندیشه انوخته افتاده دفع شرف و فساد آن کرده را که منتهی مفاسد عظیمه بود از تخریق طعمه سیریزایم و اولی دانسته رای صایب اخضریت ان قرار گرفت که بلا توقف و اجمال بیل استعمال از عقب بیجاقت آنجا که توجیه نموده تا منخور استقامتی نیافته اند دفع شرف ایشان نموده شود و اگر در ملازمت الدبزرگوار و تمامی عساکر طفره شاعر متعاقب ایشان میسوزند که مهم آن کرده در راه بقطع رسد قطع نفی از ملک تبریز بیکه تا آذربایجان میسبایت کرد زیرا که بعد از توجیه رایات جلال بجانب عراق احدی از امرا آذربایجان در آید یا رافاقت نتوانست کرد و اگر جمعی را در مراقت امرا آذربایجان بجا صده قلعه باز داشته خود شریف میزد آن مقدار لشکر در معرکه ها یون نبود که مقیم آنجا بآن کفایت شود بقصد وره رای صواب نماید ان مشرک گرفت که برادر رجعت ابو طالب برادر اردلان است و الدنادر در تبریز کشته محمدی خان تخاق و امام قلیخان بیکریکی شایع و سایر امرا آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام ملازمت ایشان و محاصره قلعه باز دارند و خود با ملازمان خاصه و عیقلی خان و امراکی که در عراق الکا دارند از راه اربیل و خنقل توجه نمود بیکجا عراق در آید و خود امان آنجانی را جمع نموده بدفع فتنه ایشان پردازند بدین عزم لایق باز مگشته بعد از استیلا از نواب سکنده نشان در همان روز سمبل علی خان مشهور انصب الای لکلی شاهزاده عالی تبار اسماعیل سید را که در تی برج سلطنت جهان داری بود همه افراد را ساخته فرستادند که از راه طارم و خنقل ابغار نمود پیشتر از آن کرده خود در هیندوین ساند و چون خانه کوچ کشته طوایف فرزندانش را شریست و این هنگام جهت صیانت اهل و عیال روی توجه بآن صوبه آوردند بکلی را بر سپهر خود جمع کرده محلات کوچ که بنده نموده تا رسیدن موکب علی بخارست شهر و دو تنه مبار که قیام نموده منتظر ورود موکب بودند و چون رسیدن موکب هرگاه وصول اسماعیل قلیخان همسند وین سموع طایفان کرد و از رفیق آنجا باز آمده هر یک مالک مملکت خود در وند و اسماعیل قلیخان حساب لاشاره عالی در حین همان روز با طایفه مشهور دانند اما شفراده را سپهر ابر و موکب عالی نیز منوکل علی الله متعاقب در حرکت آمد

ذکر توجه شاهسزاده عالیان جهت قلع فتنه ارباب طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طایفه شقاوت نشان و سیروزی یافتن معون غایت ملک نشان

چون توجه بجانب عراق و تنبیه نادیده ارباب شقاوت و نفاق تقسیم یافت محمدی خان تخاق را بکوست نیز بر نصب نمود و اتفاقا امام قلیخان بیکریکی شایع و سایر امرا رجعت و آذربایجان بمحاصره فتنه تبریز مأمور گردانیدند و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را بخدمت نواب

ذکر احوال شاه سلطان محمد

خود را با رعایت فرمود و حکم شد که تمامی اماره و اعیان استاجلو با علی سلطان سوار شده و بر گرد محلات هشتاد و نه شهریان سیر  
نمایند که کذب خبر اول با امرایه رسید و علی قیچان سرور و کاروان با جمعی کثیر از هوا خوانان سوار شده و با من الطاف شهریار می خود را خدمت  
کرده بازگشت در شب یکصد و هشتاد و نه غریبه تر بودی و او شبح آن واقعه غریبه پیل اجمال آن چون محمد خان دید که مرده مراوش  
شد زنا امید یافته شادی و طرح بدشت بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان نامدار بر حیل و تدبیر بدست آورده و بکلیت اوق بازرگود  
آیین سلطه طرح انداخته و لای محالفت توابع جانیانی مرتفع ساخت شاهزادگان کار کار ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا که هر دو در قلعه  
خان در خدمت و اندامدار و برادر بزرگوار خود بودند و روز بلازمت قیام نموده شب هم یکصد و دوه که داشتند در دشت خود در قریب یکصد  
توابع سکنه در آن بود و آرام می یافتند که چه کرده و ابو طالب میرزا طایفه تگور بودند و خیل یک تگور که سیصد و نه در عراق یافده بودند در میان  
در میان آنجا بود اما چون جانب میرزانی اجماع صاحب عقل و منیت شد و بود و فریقین او و ثوار سیمو کچیر و یکصد و نه که با طهماسب میرزا امیر  
لوح منت عقل و سیر از خود کودک بود یک و نفر قورچی ترکان افریق که در دلتخانه های کچیر و مذکور را بنویسایات و بزرگی و انعام  
و افریقته سرارده که در هنگام فرصت بی میرزا را برداشته بیانه ایشان بر دو قورچیان مذکور در دلتخانه مبارک که آن بیایق نامه  
طرز را به مدد و افزون از راه برده بعد از مواضع استوار شد و در شب موعود در آن شب صبا قار با پای دیوار برجی از بروج قلعه که  
قریب بخوابگاه شاهزاده بود آوردند و کچیر و یکصد و نه را در آنوقت به پاد بود در عین شب خواب که بر طبیعت کودکان مستولی است  
یا بیداری بجهت بیدار خوابگاه به بالای برج آورده و با جوال و ریمان پائین داده و خیز پائین رفت و فی الحقیقه از آنج غرت دولت  
بجلیف ملت مبطور کردند و با اتفاق قورچیان با سببان مذکور سوار شده و میرزا را پیش گرفته از راه غیر معمولی بار دوی اماره تگور  
بر دهنده جمعی بقتیر کردند که محمد خان اطلاع از این حال داشت ساخته و پر دست قورچیان بود که نقشی چنین بر آب زندان مقتضی  
بنت که بی اراده و تدبیر اماره کورچین امری بزرگ اتفاقا بخرطور آید بلکه از بدایت خلاف معادین معنی در خاطرشان رسوخ یافته  
درین مکر و اندیش شهباز آورده اند علی ای اقتدرین محمد خان در همان شب اماره کورچین خود را از وقوع این حال اخبار نموده و این  
از نتایج دولت و مویات اقبال شمرند و بقدم شاهزاده استبانه نمود و آثار رجعت و شاد کامی بطور آورده و بجهت هم نامی شاجت  
مکان علین کشیان و اینکه آنحضرت نیز در سن یازده سالگی بر تبه سلطنت رسید و در سلطنت پادشاهی او بخود دادند و از همه غنی  
افادند که شاه جت مکان منزه بزرگتر حضرت خاقان سلیمان شان فردوس لایان و بحسب ارث و توره و آیین و تبعیدی آن سلطان  
سلطین شان نبود و بعد از ارتحال و الدما جبر بر سینه سلطنت موروثی ممکن گردید و این شاهزاده را پادشاه در ور قید حیات و بر  
دولت پادشاهی استقرار دارد و برادران از او بزرگتر که تبه و تبعیدی دارند موجودند چگونگی این معاصورت وقوع مییابد و  
عقل و پرچند و بچ طریق و کدام آیین رضا باین امر مییابد با بچه چون شاهزاده میان گرفته و در آمد بلا توقف بطل ارتحال کوفه رودی و بجهت  
عراق آورده علی الصباح که نواب سکنه در شان شاهزاده عالمان و معتمدان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شده خاطر نامکند و  
بریشان گردید یعنی کوفه اندیشان انصو آن شد که این مقتدر برای و صلاح نواب سکنه در شان تمهید یافته بوده اماره استاجلو  
و شاه و تصدیق این تصور طبل کرده نواب جانیانی را نسبت به الدبزرگوار به کاران کردند و ب تفریس و باعشان منظره آن نواب سکنه در  
بجملات جانب و الدمغه اش که از بنات کثره طایفه ترکان بود جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میان گرفته بودند و نسبت  
خوشی با نواب سکنه در شان داشتند و اظهار توجه و تهنیت می نمود و مستجاب تگور خال زاده آنحضرت و محمد خان شرف اند  
اعلی پیرا و در هرات الله ایام میرزانی او بود و آنحضرت در میان آن طایفه نشو و نما یافته هرگاه در شاهان و دره بقیری اسم محمد خان تگور  
لا بیله

برون از اطفال منزه

[illegible][illegible]



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۳۵)

فتح اعلی و محمدی سپاه و سواران طوایف قزلباش در گردیده شده و هم چرب قال میانجامد سپاه امر از گلو و ترکان و ذوالقدر که بحیثیت و از تمام آمده اند را در اینجا بنده که ملازمت رسیده در تخریق رومی سپاهی و مددکار باشند بعضی مادی و کوهان جنبه و که در میان صفوف و زبان برده و خلیفه می نمایند این مقدمه را صورتی و احسن نام نهاده آن طبقه را پشتمن نموده یکی با یکدیگر کید و یکت بان شده و هر دو را در خدمت توابع جانیان رفته چنانچه شیوه پیرامینی است عرض شکل خود کرده اما پس حل آن نایند جلا و وید و تان و اشعار طایفه و چمی با خود خمر ساخته که اگر از جانب شاهزاده که کارشنی حاصل شود بهیئت اجتماعی بر سپه عیقلی خان محمدی رفته ایشان را با هر کس که مانع این باشد قتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد بر آورده وند که هر کس شاهی بسوزد و غیر خواه این دولت است بر سر جامع شود و چمی کثیر شود و خودخواه شاهی سیونی میان عوام افتاد و عظام آن قوم در دولت سرای توابع جانیان رفته و در هر جا که از آن اراده قوم از قوت بیعت اید بر یک خانه و بیوت علی قلیان برینجه اسباب بسیار از سرکار و عبارت و تاراج رفت و خرق ایشان از افواه خلقی در شهر شروع یافته که شاهی ملانان علی قلیان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود عبارت رفت و نموده با امر از گلو و ترکان رسیده در میان ایشان آثار باشند خرمی بطور پیوسته از غلغل شورش و غوغای شاهی سیونیان مجسمان عالی احوال در کون کشت و آنجا عت پس چرخ آمده و معینان آنجا عت عرض ندای خود کرده اما در پردی و سخن گفته جرات کردند که کسی را نام بر ند توابع جانیان در اول حال ایشان برقی و مدد را نکل نمود فرمودند که پادشاه و در شد ما و شما توابع کندر شانت که در وثاق خود تشریف حضور دارند بخدمت آنحضرت قدس عرض ندای خود گنبدیم مثل شایکی از ملانان غرض توابع جانیان آن بود که ایشان مجاب گشته دیگر سخن گویند آنجا عت ساکت نشد و بنیاد بر آورده که ما توابع جانیان قایم مقام و و بعد پادشاه و مرشد میدانیم و مطالب اصلی با بخرد و توجیهی چیزی نیست توابع جانیان با همی قلیان شامو امر منمودند بیشتر رفته آنجا عت گفتگو نماید که سخن با کیت و مقصد اصلی چیست همی قلیان از زبان جان جنبه و با ایشان بحرف و صوت در آمد و شنی داده گفت انشاء الله تعالی آنچه صلاح دولت است بطور آورده و خواهم گذاشت که فیما بین عساکر قزلباش و نزاع وقوع یابد و توابع جانیان نیز از منی بسته که در میان این دو گروه که ملازم یک در کار هدف دای روی و د و تا ممکن و مقدمه است در رفع مواد حضورت میگویم آنطایفه میبایک او از غلبه تر کرده توابع جانیان دیگر باره از مطلب ایشان استفسار کرده منمودند که سخن با که دارید عیقلی خان بکلمه در آمد عرض کرد که ایشان در پردی و سخن میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان این است که مرا با محمدی مضروب گردانند اما مرا طاعی نسلی فیه بخوف و دشت ملازمت آیند و ما کمتر عرض کرده ایم که حیات خود را بجهت رضای خاطر مبارک بنحو اسیم و رضای مانوط رضای اشرف است توابع جانیان منمودند که اگر چنین است ایشان سخن با شما نیست بلکه سخن با من است چرا که قتل امیر خان بعبثان من شده و با عت شام من بوده ام همی قلیان هر چند خواست که برقی و مدد را ایشان را تسلی داده باز گردانست بنده در بیجانی منمودند و از پردی و بیرون آمد و از بند تصریح کرد و بنام عیقلی خان محمدی کرده و بنیاد بر آورده که چرا بجهت وجود و کس منفذ بیان قصد دولت با چویند اندام بیست و یک قلیان او دشنام داده و زبان آورده که یکی از رفته امینان شنی تونی اول تر میباید کشت چون بیجانی و شور کشیدی آن کرد بدین شاه بطور باقی خاطر شریف توابع جانیان از حین علی الحسن که از اسایان قتل و الله مظهرش بود و انحراف تمام داشت از بی ادبانه شد غضب زبانه کشیده بقصد او بگفتند که نیزان بیرون آمد و دست بقبضه شمشیر بازید میان آغز و در آمد اول حین علی که در مقابل در آمد یک ضرب حیدری کارش با تمام رسید بعد از آن طلاس قلی بیک فوجی و هر کس خیر کی کرده است و از همان شربت ناگوار حشید بقیه اتیف پراکنده شدند و در زوایای پشیمانی خریدند بعد از این واقعه بر عزم اصفه و محمد و عیقلی خان نواز شانت را سرازیر نموده چون جبهه و تاج و دستار او در کار بجا نماند تاراج رفته بود توابع جانیان باج طلا و دوز و منیدل زرماری و جیهه

قل علی بن ابی طالب  
و علی بن ابی طالب

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

احتیاج تصدیق طرازمان موبک عالی منت مهم ایشان سبی با علما مان کفایت میکرد و نواب جانی مصطفی و نوابان عمل نموده که سر فرستاد  
 قزاقان را منع کردند التماس امر را راجعت و الدامه اعرس خض نموده حسب الاستعداد عاشر معاودت فرمودند و زود بفرمان رفتند و  
 کس فرستاده استند نموده که دو کس از ریش سفیدان مقمدر ابراستند که بعضی کفایات ایشان گفتگو شود نواب جانی بخوبی کس فرستاد  
 کردند و زیاد و این به استنباط آن قوم مناسب تبسلفت و پادشاهی نمیدانستند نواب سکنه شان صلح در ایجاب متسا ایشان بدست  
 پناه میرابوالولی انجور صدر که در آن لاقاضی عسکر طسفر اثر بود و از امر رسید بیک گونه و شایسته بقای خضای و نور که مردم خیر اندیش و  
 فرستادند اما بلا حظ آمد و ایشان این طریق هم خان و دیگران نگاه دارند مستند شد که بر سر خیابان از فرج حصار اولان جدید  
 اندکی پیشتر روند و از آن طرف محمد خان و امر از لشکر بانی خود جدا شده پیشتر آیند و در برابر هر گونه نخی داشته باشند گفتگو نمود و از گردن  
 مذکور حسب انفرموده عمل کردند حاصل سخن انجاعت که سبب صیت که نواب جانی بحجت رضای خاطر و شخص مضد که از ایل و اویماق و غیر  
 ایشان در خراسان انواع خسته بنظر رسیده و میرسد و اویماق معتبر قبایلش که گفتگو در کان و ذوالقدر باشند از خود مایوس و روگردان  
 میکنند و این وقت که در میان درب سبز قلعه ساخته اند و هر سه ارکس که درین مدت شتا و سورت سرما نقل شاق بمانی شده با یک سینه  
 باشند برکنده و میازند حضرات اعزه جوابهای مکت مناسب وقت دادند بعد از قیل و قال بسیار درین ارضی شده که من بعد از قضیه  
 ایرخان و بازخواست آن حرفی بر زبان نیاورند اما چون عیقلی خان و محمدی سپر و سولای خیمه باین فساد بودند و خاطر نبارک عالی  
 از ما آزرده کردند و اگر بحجت انتظام امور پسلطنت اقدار پادشاهی ایشان را از درجه اعتبار بنیاندازند باری در این وقت بحجت تألیف  
 قلوب طایفه ترکمان و اولاد و اتباع اسیر خان یات و لایاتی از و لایات قزوین و بایون نامزد نمود و روانه نمایند که در درگاه معنی بوده باشند اما اندکی  
 موجب اطمینان قلب و آبروی این طایفه گشته و خارج جمع آمده ملازمت نمایند بعد از اتمامی معامات فی الجمله با صلح آمده باشد و حاضران مذکور  
 از توجهات عالی اطمینان یافته باشند و رای جهان آرا اقصا نماید بدو که طلبند مصححان مکتور نما و دست نموده مقدمات مذکور اعرض نموده  
 یکدور و درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خیمه در پرده تقدیر مستور بود که با قضای قضا و سرشت آسمانی از ظهور آن چاره نبوی هیچ  
 اثری برین گفتگو مرتب نشد و سی و قدر بر عقل و خیرایشان طرفین مفید نیامد چون سسخ نواب جانی در حمایت مصطفی خان و محمدی و خطرتی  
 که ایشان را نموده بودند بدین مشابهت طور یافت و مشارعیم هر دو در مجلس عالی زبان بعضی حال کشودند بعد از ادای شکر و الطاف بفرمان  
 معروض گردانیدند که رضای با علما مان منوط بر رضای خاطر مبارک است و ما هر یک موجب نقصان دولت است ارضی نیستیم ده هزار کس را بدو  
 برابر کردن مناسب وقت و لایق دولت نمیدانیم و ما هر یک امری مضایقه نیست بر چه صبح دولت و تقضی رای عالی است بی تا بل عمل آورده  
 (مادل نهادیم بهر چسبیر رای است) نواب جانی فیه نموده که اندر سسخ مبالغه ما درین امور بحجت خاطر شایسته چون برادره خاطر خود  
 شمار آفرینت نموده مورد شفقت گردانیده ایم گفتگوی خصم درین باب نیست با سواد است بیرون کردن از درگاه موجب ضعف نیست مهم  
 اقدار سلطنت است که ابر بر آن استاده و بهر چه بامری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رنمائید هم و خیر باری تعالی که حکم  
 الحاکمین است باینکه ما و حرام مکان بی ادب حکم خواهد کرد شما بحال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معنی طرفه سانجه جرت افزا ز پرده خفا بر  
 ظهور رسیده اسمعیل قلی برادرزاده حسینی بیت الکسرا علی ذوالقدر که از سندان قزلباش بود و همیشه از دشتنه و فاد بطور بر سید جمعی از  
 از دشتنه انحران مثل طاسب قلی بیکت قاپوچی افشار برادرشوار بیکت قاپوچی باشی و حسینه قاجار و غیرهم از قورچیان عظام که در گنبد بودند و  
 عباس و نوابان آراسته بزمیان چابو سی گفتگو در آمد حاصل کلام آنکه عمده ترین طرازمان در بارگاه پادشاهی قورچیان عظامند و بهر اموری  
 از امور دولت پادشاهی اتفاق نمایند دیگر از اجزای احاطت به نیست حالا ما در شکل افتاده نمیدانیم سبب صیت که بحجت رضای خاطر عیقلی خان

حدیث اویماق مکتور  
 و ذوالقدر با استاجل  
 شامو در ایام جنگ



## جلد اول تاریخ عالم آرا می بخا

(۲۳۸)

یکت و دود و مندر نمود و بر شب جمعی که رخت بآن طبقه می پیوستند و با خدمت و نزع قوی تر میشد و نواب جهانبا نی بملاحظه آنحضرت بادارگاه  
علی انقلدامری بطور آید که موجب دگرگونی کرد و چون کشت و اوقات جهت سرکاری کار قلعه در خانه و قلعه اسپهان که مسکن عیقلی خان در حب  
قلعه و میان طرف سیه نواب جهانبا نی بود سیه میر و نواب سکرستان را نیز تکلیف آمدن آنجا کردند آنحضرت شاهزادگان و اهل حرم مکی  
بقلعه اسپهان نقل نموده و در آنجا نواب جهانبا نی را با فاعلی قلیان نیز برسم خدمت و لشکر در آنجا توقف نموده و از مرسیه بانی فخرنگ  
برداشت و جمعی از امار اعظام و قوریان کرام و طایفه نوابان را در فرمودند که همیشه بشکایت در دو تلخانه جایون حاضر بوده باشند و  
دیگر رئیسین کردند که تا سرخیان به شهر که محل آمدن متردین و عراقی است فقه بطریق فقه و اولان از اطوار ایشان آگاه باشند چون این  
آباد کوچ کرده و موضع فوسفنج که در سرخی شهر است رسید جمعی از لشکریان ایشان ریان بسته بطریق قراولی پیش آمده شاه فرمودند  
که از این طرف نیز نواز م حرم و احتیاط مرعی است و در دیگر کس بخدمت نواب جهانبا نی فرستاده مطالب سابق ۱۱ عاده فرمودند حاصل کلام  
آنکه طایفه استاجلو بیجا نی قبل امیر خان اقدام نموده اند و اعلی قلیان متح اعلی را خونی او میدانیم نواب جهانبا نی خویان اگر فقه بدست  
او داد امیر خان دهند که بقصاص رسانند و الا مارتاب و طاقت آن نیست که ایشان را بدین عزت و اعتبار مشا به کنیم که در خدمت عالی  
رکن بکین دولت باشند و نواب جهانبا نی نیز جواب پسور سابق دادند و آمدند که اگر یافته شخص شد که آن گروه و چون حصول مطلب بخیر  
اطاعت و انقیاد در دنیا در نیکه اراده دارند که از روی اقدار و استعلا تهر و غلبه و جاهل شهر شده آنچه کمون خاطرشان باشد بطور آید  
و چون ظهور این مطلب از غرت و محبت پادشاهی دور و در میزان حسد و مانعید و میباید نواب جهانبا نی عثمان از طریقی نفی و مدارا که با قضا  
وقت در زمان مسوک میداشتند سید و بجانب محاطه و معاتبه انظاف دادند و بایر و غیرت التاب یافته سخنان جناب امیر بر زبان بران  
آگروه دور و در فوسفنج توقف نمود و روز بیست و بیست و جمعی سوار شده و بیل بسته اول چرخ پیشت از احتیاط اسلحه و بران جنگ تا سرخیان  
آمدند و چون سوار می ایشان بدین رسم و آیین بشهر رسید و شخص شد که موعظه دهند در آنقوم سودمند نیست بایر فتنه و فساد و بی ادبی  
ایشان بفریب جناب تحریک سبب نشان انظاف و سپید و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که ازین طرف نیز عساکر اقبال مستعد کوشا ل آنروز  
کردند جمعی از امار اعظام خصوصاً امار استاجلو و تابع عیقلی خان بمقابل ایشان فرستادند و بملاحظه آنکه مباد از جانب ایشان غلبه یسار  
خفشار واقع شود و کب عالی نیز معاف در حرکت آمد و نواب سکرستان را نیز تکلیف سواری فرستادند و در رکاب جایون و الدبزرگوا  
اعلام سلطنت جلال الله بمقابل آن مجاز و بیل تافته و چون بی ادبی و حسیر کی قوم از حد اعتدال تجاوز نموده بایر غضب جنود الله  
یافته بود احدی از امار و ارکان دولت و صلاح اندیشان بای سلطنت و قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبا نی حریفی که موجب فتنه  
آن غریت باشد تواند گفت چون امانت ظفر آیات بر خیابان رسید که سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آنکس مجاز به راساز  
پشت فرستاد از آنطرف نیز بید و توان آگروه که بدستان با دوجل و غور بودند و سیه می نمود و اسب جلالت پیش آمد و فیما بین دست باری  
دو کس رخ داده بودند که امام قلیخان قاجار یکدیگر می فرمایند و محمدی خان تاجاق و سید بیک کونده شاه قلی خلفای روم و عیقلی خان  
با خود متفق ساخته در پیش کاب معتمد شاهزاده نادر پیاده شده و سپهر از ادب اخلاص بر زمین بنگی سوزد و جهانبار کی صبار قرا شازاد  
کامکار را بدست و تلخانه ای که فخر فرمودند که پادشاهان عالی مدارا امت با غلامان عاصی خود رفق با این دولت نیست و مع ذلک  
بیکاه شده اگر موکب عالی اندکی بیشتر در حرکت آید محصل است که درین شب بچو چندین خون رخت شود و آن طبقه را چه قدر و منزلت است که نباید  
ایشان بغضب جایون محل کردند و متوسل و تلخانه آن امار و در غان بصوب مراجعت انظاف داده در تادیب ابل عصیان کید و در دیگر ضربه  
که شاید بوسیله مادی تلخانه آن از مرکب خیر و کبر فرستاده و سپهر بر نه فرمانبرداری در آورند و اگر درین مرتبه از نصرت مایندگان در گذرد

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

شده چون پاپیسی بر اعلیٰ سیم آنچرخ رضای ظاهر اشرف اعلیٰ و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمنی گمی نکرد و بعمل خویشم آورد و چون دست  
 مذکور وقوع یافت و از احوال آن کرده را یک شفق و اتفاق بشام بهنگام بر رسید حکم مطاع مشتمل بر جواطف و الطاف و مشورعات از  
 جانب نواب جهانبانی با سیم امیر خان سپهسالار فارس و طایفه ذوالقدر که رفتن آنکرده شده بودند غرض ادا یافت که ما او را ترتیب نمود  
 بایالت شیراز و سپهسالار امیرای مملکت فارس معزز و سر بلند گردانیده ایم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و کجبت این خاندان و ولایت نشان بوده  
 و هرگز ایشان را با طایفه نکلور و ترکان الفتی و با معاندان ایشان کلفتی نبوده اگر آنجاعت جت مطالب خود صلاح و جمعیت و اتفاق بد  
 بیت اجتماعی بیا بنده طایفه ذوالقدر را با این مقدمات چکار و باعث مراقت ایشان چیست اگر صلاح اندیشی در پیش سفیدی منظور است  
 که بواسطه ایشان فساد می که روی داده با صلاح آید دیگر ریش سفیدان و دیماقات و مردم حسیه خوا و صلاح اندیش در درگاه و معنی است  
 ایشان نیز برگاه جهان پناه آمد بهار ریش سفیدان و دیماقات اتفاق نموده هرگونه استعدائی که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد درین  
 نماید با صاف معذور خواهد بود اگر است خان و طایفه ذوالقدر ان فارس نیز از جاده اخلاص و خوف و زبده شرکت فساد آن طبقه کردند  
 عقربیت کفران نعمت قرین حال کافسه نعمتان خواهد بود و احکام مذکور مصحوب یک ذوالقدر با دل صحت نواب جهانبانی  
 مشهور بر جیب فرستاده شد و چون او بار دومی امیر رسید است خان بمضامین فرمان اطلاع یافت تا بر معاهده و بیان که با محمد خان نمود  
 مگر که بایمان گردانیده بود مصلحت او در قضا عمل نموده و او امیر پادشاهی را گردان نیاورد و محمد خان و امیر ریش سفیدان آن گفتا نموده است  
 خازن القیف گردانید که جیب بیک انتقال رساند که برایشان ظاهر شود که عن صمیم القلب بآن طبقه متقن است بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر  
 راضی بودند که است خان بر کف آن فصل شیع کرد و محمد خان در آن باب سپهسالار نمود است خان طوطا او را در چسپن سلطانیه بقتل آن  
 اقدام نمود و بعد از قتل او کوچ کرده کوچ بر کوچ روانه تبریز شد و چون حقیقت قتل جیب بیک با مع جلال رسید و امیر اندک و بر سر رفت  
 شد نواب جهانبانی علیجان بیک ترکان داروغه و دفتر خانه را که از اولاد فتحی بیک پرواخی اغلی و عظمی را آنطبقه بود و پدر آن بشارت حق  
 خدمت قدیم درین دولت از دبر سالت نزد محمد خان فرستاد که او را نصیحت نموده قرار دهد که سالک طریق اخلاص و نیکو بندگی بوده بود  
 رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل سپهسالار اصلا سخن نگوید و با علی متین خان متحی و محمدی بیک سار و سولای در این اقل  
 عا و د کلفت کند که بعد از تخریب فلسفه تبریز در رعایت بازمانده کان سپهسالار به آنچه صلاح او باشد خان شود علی خان بیک مذکور بار دومی  
 امیر رسید و علی طبیعت داده باز پرسید و چون دیگر رسید در حوالی تبریز دول نمودند ادیم خان ترکان و لیدر سلطان جاپوق  
 که از معتبر ترکان و در خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بود و با علی متین خان تیرالت تمام داشت و در مجلس عالی از اعمال ناسنجار ترکان  
 همواره فحاشات میکشید نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از فحاشات و سرکشندگی خلاصی دهد امر نموده که میان آنجاعت و قه بوعظ  
 نصیحت منع فساد آن قوم نماید اگر نصیحت پذیر باشند بواسطه او از پرده حجاب بیرون آمده بملازمت گردانند و الا ادیم خان با او  
 خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امیر اندک و سار سالک طریق عا و د و لجاج باشند او را نیز بطریق علیجان بیک و دیگران نگاه خواهند داشت  
 مشارالیه نیز راغب این معنی که روانه مقصد شد و نیز چنان رفت که یاران رفتند همانا سخنان او تا تیری نگرفته بود و محمد خان مقدم  
 او را غنیمت شمرده نگاه داشت و چون موضع سعید آباد چهار منتهی تبریز رسیدند و مخالفت معصیان ایشان بوضع پوست اجتناب  
 نکلور ترکان هر کس در اردو بود خلاف و هراسان شده بغارت فرار نمود بایشان پوستندگی کل مصطفی افشار که از تبریز آمدن می آنطبقه  
 بود و بعد از مندر جبار قلی بیک طبقه چنانچه سستی ذکر یافت در عرض و منصب قهرچی بشیکری نواب جهانبانی سرمنه از شده کمال  
 اهلیت مردمی داشت جیتی ظاهرا سرمنه از نموده با امیر طاعتی پوست در آن چند روز هر کس بود مزاجی از نواب جهانبانی بخود دکان داشت



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

۲۰۰

نمود ایشان فرستاده و تاثیر استقامت سببی بر وفور حاصلت برآورد ارباب که ایشان بکثرت و دولتخواه این بنا نوازه و نسبت به آن حقوق  
خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم کمربند خیزد لایت تبریز که متعلق به قلم این بود مان است بعد از  
یکمینی و سپند و در عزت و محبت آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام گشته بی آنکه حکم باین بطلب ایشان اصدار یابد از روی بیعت  
و اخلاص بقیه جمعیت و اتفاق یکدیگر نشد و هر یک بطریق معمول و سرعت استعجال توجیه پاپس بر سلطنت اقبال گردید و آثار جان سپاری  
بظهور رساند و بعد از دفع شده عادی دولت قاهره اگر مطلب عمومی داشت با ششده عرض نموده بسته عای حصول مطالب خود نمایند در آنجا  
تعلیل نموده با آنکه احکام مملکت تا یکدست عطفه بطلب ایشان صند و دریافت مایل از حد اعتدال گذارند و حالا که توجیه اردوی جای نماند صومعه  
میکرد که جمعیت عظیم نموده به سبب اجتماع میباید و از این اتفاق فتنه انگیزی و اتفاق ظاهر میشود اگر بی الواقع بر جاده اخلاص یک جبهه ثابت  
قدم و رتبه اطاعت بر رتبه فرمانبرداری دارند طریق آنست که بجهت دفع فتنه بقیه جمعیت و اتفاق یکدیگر نشد و هر یک با قشون و لشکر خود علی  
روی ارادت و بندگی پاییز سریر اعلی آورده و شرف بطوس در یابند و هر کدام بخدمتی که مأمور گردید قیام نمایند که جز لطف و شفقت نسبت به ایشان  
امری بظهور نیاید و سبب خان شرف الدین اعلی تکلوی پیام دادند که او را با نواب بایون قربات قریب است اگر امر از ترکان بجهت قتل امیر خان  
از سر زنده از جندم تو بزم دارند او را در این مورد چه دخل است نزد او از حلاص موروئی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطلاحات و شایسته  
که خود را در ظل جمیع آن طبقه سازند و بعضی هر چه تا توجیه پاپس بر خلاف مسیر گرد و دمار از کور نیز عرصه داشت بر کارهای عقلی فتنه  
بعد از اظهار غلامی و خدمت عرض نموده بودند که بر ضمیمه شرف ظاهر است که میانه او بایق تکلو و ترکان و شاه و دوستان جلوس و ارباب از آن  
طریق عدا و سلوک بوده و بنحیه در حشر آن نابرد و توجیه پاپس بایون نواب جانیانی جمعی کثیر از آن و طایفه بدست ترکان و تکلو بقتل رسیده حال  
در خدمت عالی مورد تربیت و شفقت شده اند و نواب جانیانی را با جاد و توجیه پاپس در خدمت و بی شفقت کرده اند و نصیحت امیر خان نیز توجیه پاپس  
و آلا از و امری که مستوجب قتل باشد و زیاده بود و خواهش آنست که آن طبقه را در خدمت نواب جانیانی قدر و منزلتی نباشد و جمعیت اتفاق  
که واقع شده بنا بر خوف اصداد است و سبب خان نیز در خدمت و مراقت سخنان مناسب حال القا نموده بود و چون عریضه امر از کور رسید  
نشان نواب سکن در شان و شایسته عالمیان گردید و دیگر بار و کلام مطاعه از موقف جلال با سبب ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص  
کرین قریب باش و در این دولت حق خدمت است و در باب اخلاص و از موابد احسان پادشاهی بی بهره نموند خلاف آئین مروت اگر جمعی از  
طایفه شاه و دوستان جلوس بقیه قضای مان عصبان و رزیده در حشر سان فتنه انگیزی نموده باشند جمعی دیگر را که در عراق و آذربایجان  
بندگی در دوش حلقه ارادت در کوشش دارند انواع خدمات و جان سپاری از ایشان خصوصاً محمد علی خان که از اعظم طایفه  
استما جلوس است و اولاد و ولی خلیفه که از امر معتبر شاه و دوستان جلوس رسید و میرسد بمقتضای و کلا نزد و از آن و ذرا اخص با و این  
آنجامت مواخذه توان داشت علی فلجان متوجع اعلی که مورد تربیت گشته چون از اول جلوس بایون ملازم رکاب عالی فرزند از جند  
و خدمات از و بطور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از و مشا به شده اگر شمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد  
فصود دارد و تربیت او حرام موجب بی اتفاق با طایفه دیگر باشد و آنچه معاند امیر خانست بخص اماده خاطر شریف نواب جانیانی که از و با  
آوده شده بود و وقوع یافت و گفتگوی ایشان در آن موده منافعی عقیده و اخلاص است آنست که در میان قریب باش و در وقتی چنین که بده  
از دست فتنه بکلی بهت توجیه پاپس و آنجا است احداث فتنه که اگر خلاف این معنی از ایشان بطور یابد و در فتنه اندوزی صبر نمایند  
بر ذلت بهت باز دفع شده ایشان لازم میکرد و سبب ملاحظه عواقب امور و شایسته که از آن نعمت نیامده درین مرتبه بر امر از و تکرار  
جواب فرستاده که ما جان بشوید ارادت و اخلاص و معی و سلوک میداریم اما بجهت دفع ضرورت شایسته اند و اصداد اتفاق و

# ذکر احوال شاه سلطان محمد

## دادار ستم و آويز

سابقا بر صیغه بیان مسلم کشور القان رقم حسیر یافت که بعد از گرفتاری اسپه خان محمد خان ترکان از وقوع اینحال در قی و مرتبت علی قلیخان فتح اعلی و اعتبار و اقدار طایفه شامو و استاجلواندیشاک گشته از کاشان بهمان رفت برادران و اولاد امیرخان ستم آنجا جمع شده و لیجان نگهوار با خود متفق ساخته چنگ بستند که در مقام ضعیف و کمر خوار آن دو طایفه شدند و با وجود آمدن لشکر روم و غیر بلده فاخره ستم بر نگهوار نمود که از توقف سلطت طلب ایشان قصد دریافت از ایشان تقاعد و زید بنده و از اطوار ایشان این الجمهورین مشهور گشت که امرای و عیان ترکان و نکلور با یکدیگر عهد و پیمان بسته فرار داده اند که بیست اجتماعی بار دوی معنی رفته تو آب چنان برآب مجبور سازند که بر دوی رضای ایشان عمل نموده علی قلیخان فتح اعلی و محمدی سار و سولای و ساجان قتل اسپه خان را بدست اولاد دهند که بقصاص رسانند و طایفه شامو و استاجلور از نظر اعتبار انداخته صاحب وجودی از آن دو ادباق در خدمت خود را نه و بدستور امور دولت برای رضای ایشان منوط باشد بدین اندیشه باطل و مواضعی عاقل از یکدیگر جدا شده هر یک با کلا قطع خود گشته که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد و مقصد روانه شده و کجا جمع آیند سولای حسین نکلور که از امرای معتبره طایفه و در قلمرو علی قلیخان کار بود برین مقدمات انکار بیغ کرده و لیجان را منع می نمود که با غور ترکانان در مقام فساد نبوده و سرشته خلاص از دست نهند چون بجای گفت سرحد بغداد ما موراست ما دام که حکم اشرف طلب و صا در نزد سخن محمد خان از مکان خود حرکت نکند پادشاهان خنجر و مال لشکر بآن دارند از طریق اخلاص و فتنه برداری و راست که زبان اغراض با پشاه و پادشاهان داده خود کشوده در با قتل امیرخان سخن گویم و لیجان از متوجه شدن و دغدغه نمود که با داعیه آفتاب نکلور اما او فاسد گرداند با او در مقام عمارت در آمدن زمین انواع و شش دوی داده بالاخره منتهی به آن شد که و لیجان کشته طایفه نکلور را با خود متفق ساخته باقی محمد خان بر سر اورفت و فی الجمله واقع شده مردم سولای حسین دینا داری کرده زیاده در مقام مدافعه نشدند در ثانی حرب و ضربت خم قوی سولای حسین رسیده از مدافعه شده گرفتار گردید و لیجان بر دست یافته در حسین توجه ستم برآورد از میان برداشت مجمل چون خبر رجعت عثمان پادشاه و قلعه با حق در زیر و نزول ریایات جلال بابی قلعه و محاصره نمودن براق رسید امرای ترکان و نکلور ظاهر خود را بمابیس خنجرکاری آراسته با طاعت حصول مطالب خرد دوی توجه بجانب تبریز آوردند محمد خان با طوایف ترکان که در کاشان و قم و سپاه بودند و سبب خان شرف الدین نکلور از طهمران و مختار سلطان برادرزاده او از وراین و لیجان و نکلور علی سلطان پاک مال دلد او و برادران و اولاد و اتباع اسپه خان از زندان متوجه شده با قشون آراسته کجا جمع شدند و کس با طراف و جواب عراق فرستاده از طایفه ترکان و نکلور هر کس در محل اقامت احضار نموده جمعیت عظیم در اردوی ایشان دست اداست خان و ذوالقدر اسپه لایمرا فارس با امرای تابین خود که بعد از معاودت بساق و خراسان رخصت یافته با کای خود رفته بودند که سامان و سپه انجام بیاق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام بعراق رسید محمد خان با اولاد طایفه نموده با اب طایف دوستی با او و طایفه ذوالقدر و مفتوح داشته تکلیف مراقت نمود است خان به صورتی که فاجای که روی داده اصلاح اندیشی و مساطت و اصلاح آید و مرضی خاطر اشرف و لیجان باشد قبول مراقت نموده بیکدیگر قاتی شدند و اتفاق نزول و ارتحال می نمودند رفته رفته محمد خان و رفقا بطایف الحیل امتحان را در انوری که مکنون خاطرشان بود با خود متفق ساخته دست خان با آنکه مرد عاقل کاروان برای تدبیر بود و بسوسه افنون احوال کم کرده پس برین خطا پیوده رفیق ایشان شد و چون اینجا بهدار سلطنت بریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد می نمود اما تو آب چنانی خواستند که اراده خاطر و حقیقت و موافقت و مخالفت ایشان بن جمهور ستم نکلور یا بد از جانبین ماسلات بیان آورند اول از جانب آب ستم ترکان



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۰۰)

فرماندهن قوچی  
وزیرین بک و بیگ

قوت امیران  
و بیگانی

از طایفه ارشلو بهرگاه معنی آمده بود منصب قوچی پیشگیری نافر دفرموده مقر داشتند که دفعه او قیام نماید و استقبال بخدمت شد و قوچی  
تبرید بول آغاش خائف در آن چند روز که اخبار در و ترکمان و تگلو متوازی بر سبب غایت ترزل بود از سبب بگانه آمد و تمارض کرده چند روز  
خانی بنشیند مستقر و در این جمعه بود در روزی که همایون قلی سلطان را آن خدمت نافر دفرموده چهار قلی بیک برادرزاده قوچی باشی  
در ملازمت عالی و مجلس نشست این بود این معنی ابغز است در یافته بود فی الفور بمنزل آمده و اورا از خیال آگاه کرد و ایشان در توقیف  
خزینة دو میان رفیق چاره دیگر یافته هر دو اتفاق یکدیگر در قسبه همایون قلی سلطان با قشون و لشکر بدر خانه او رسیده بود از راه  
خود را سید و نمانده از راهی که سیدایشان میرفت راه قلعیش گرفتند چون با پای قلعه رسیدند تا جای خود را از سر برداشته بخت  
انداخته دو میان که از بالای قلعه مشاهده ایحال نمودند در گذرند و ایشان انقلعه در آورند این معنی از ارباب طایفه قزلباش اقبال  
داشته قلعه نشاط با یوان کوان رسانیدند و همان روز چهار قلی بیک در قلعه بر سر نقب بفرستاد و آن نقب ندان آگاه کرد و سوراخ نقب را  
که میان شهر حاجی رسیده بود ایشان نشان داد و در وقت سرفه آلوده ضرب تنگ نقب از کارکنان خالی کرده و از راه نقب علی نقب  
بدر رسد حسن پاشا در آمد و شورش عظیم در آن سید واقع شد چون خبر جواب جانبانی و علی قلیان رسید از اطراف جواب هجوم کردند  
و جانبین جنگ عظیم بوقوع پیوست از جانبین جمعی ضایع شدند و در میان نقب اما به استظهار خود ساخته از همان نقب تنگ انداخته اهل سیه  
متضرر یا خسته لا علاج نقب چند جا سوراخ کرده گاه بخت گاه و در گذرند و آب میان نقب بنه انباشته که اندیند و آن راه ممد و کشته  
در غمی که در راه در غرقب کشته بودند و محمل بود که از آن مفرج قلعه تیر کرد و ضایع و عیب مطلق شد و چون امر از ترکمان و تگلو قریب رسیدند  
روزی روز از اخبار رفتند و فساد ایشان بر سید دست از کار قلعه کشید و بکار ایشان افتاد و جمعی از سید بریان و مردم آذربایجان را  
تغین کردند که در سیه بوده محافظت در و از نامی قلعه نمایند که رویه بیرون نماند و نواب جانبانی و سایر امرای سیه انجام دفع ایشان  
پرداختند از سوراخ اینال قیسه فوت صد نفر میرش الدین محمد حبیبی کرمانی است که در شانار محاصره قلعه بر برفض نور القیسه در گذشت  
شارای سیه بزرگ عالیشان بکوه حلاق و بوقر قایت و استعداد انصاف داشت در علم ریاضی دیات در مل و نجوم و طبیعت  
و بسیار خوش صحبت بود شعر را خوب میگفت و فنی خلقت داشت چون بر سید صدارت فرار گرفت نواب سیدشان و عظیم و کریم و اقبال  
و استقلال او مبالغه فرموده کلی و جسور فی امور شرعی برای در و ب و امفوض گردید و شارایه دست در بانوال بیدل و احسان شود و  
بیک صد هزار تومان در نقد و خاک فروزه که از وجوهات قبیحی مملکت فذورات شاه جنت مکان و جنس معادن فروزه و غیره در خانه  
موجود بود در عرض و سال بسادات و صلوات و دستار و طالب علان و دستخان هر طبقه داده مشایر این طبقه را در علایقها کلی نمود  
و جمعی کثیر بوسیده او از مواجد جهان پادشاهی بهره مند گردیدند شمار زمین در دختیت از غزل و در باغی درین تخت نشاند (غزل)  
شراب عشق در سیه مشرب کیستی دارد ز شیرین کوه کن حالی خنده و حالتی دارد سبوی با ده در سیه و فنی بجان  
بجایش ناید سر فرو خوش معنی دارد این دوبر باغی از و مشهور است رباعی در سیه عشق شراب در است  
در شرح محبت احتساب در است مسلمان تو فارغ از روز حیا زین طایفه در حجاب در است رباعی  
ز سیه است آتش فیه و کشت کاش نه ده در حرم صده و شتر چون بجهتشان برای آتشده رضا و انهم و  
طوبی آمد در پشت در وقت حلت این باغی گفته بود خواهم ازین جهان فانی رفتن در دیر محبت با توانی خشن  
در کوشش زمین زبیر فانی فلک حرفی بر زبان سیه بانی گفتن

ذکر آمدن طایفه تگلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن آنقوم فتنه انگیز و آنچه در آن جن روی

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

۱۲۲

شرح مختصر  
در ایام و عهد  
فرزاده و جانشین

بازماندگان اورا نوازش نموده منصب مهر داری و ابله خان و له او خایت فرمودند و همچنین منصب ابو القاسم سلطان بطما سب علی سلطان  
 و له مرتضی شدرضا قلی بیگ و له پیری بیگ که جوان صاحب جمال نور دال بود بجای پدرش بیگ قاسمی باشی فرمودند و طایفه ذوالقدر  
 در همان سبب معین گشته اما بجز کشیک و نگاه داشت و حفاظت سبک کاری تو هستند که در کبری از سواران خود و به آن بود که توبی که بگذشت  
 مشهور بود و پانزده من سنگت میانه اخت از تو بخانه شاه جنت مکان در یکی از قطع مانده بود و بجای قلع او رده بر برجی از بروج جانب  
 قلی نصب نموده میانه اخت و نصف برج از صدمه کوه که ریخته شده بود و در میان روز سبب ریخته مردم را بفرست شکست برانگیز کرد  
 و برسانا بر حلقهای توبه انداختند و تاج جمع شدن مردم هجوم نموده توبه ایایی دیوار کشیدند و از آنجا بقلعه پانزده و کبری از سواران  
 که بعد از دوماه اسباب توبه یخچن میانشده بود و اعیان قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر فرمودند چون قلاب توبه جنت شد  
 شاد و عدم رؤیت آقا جنت شکست شده بود و در طوبت است که در کوره که خسته بود بقلاب سرد انداخته و جوش خورده از قلاب هوا  
 رفت باضراف و جوانب یخچن نزدیک بان رسید که از صابت عین الکمال چشم زخمی بذات مقدس عالی رسیده از اسب مس کشته  
 متضرر گردید و باری سبحانه و تعالی خط نمود اما چند کس از مقتدیان حاضران باطاندس از اسب مس اسه و خسته متضرر شدند و بعد از دوماه  
 که انتظار توبه یخچن کشیده بود و بمیل نایب بعد از آن بخوردار بیک توبی باشی و له جیدر بیکت هیس که از جمله مقتدیان بود توبه یخچن نامو کرد  
 در عرض چهل پنجاه روز اسباب از احتیاج ساخته در ساعت سده که اصل تخیم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد یافته درین مرتبه نوبتی  
 اقبال توبه بزرگ که میت و یخچن من سنگت میانه اخت حسب الماده عاریت شده توبه ایسیه نواب جانیان بوده نصب نموده و یوچیان کجا  
 خود مشغول گشتند و نقب بپیش قدم مردم صاحب دوق از روی یخچن و قیاس تخمین دادند که بقلعه رسیده و بی موانعی سبب کس از جوانان  
 کار آمدنی تعیین نموده بنقبرستان اندک نقب اسوراخ کرده بقلعه در آیند و که ناخواسته چون آوازه که نایب ادرسیه با یوچیان  
 نمایند چون تخیر قلع در آن هنگام رقم پذیرگشت تقدیر گشته بود موقوف بران دولت جهان آرائی نواب کایا بیایون شاهی ظل الهی بود  
 حوادث عظمی بطوریکه و اموری که باعث تعویق میشد روی میداد و مجمل چون دلا در آن نقب و اسوراخ نقب را گشودند و تخمین و قیاس غلط  
 شده از میان شیر حاجی سر بر آورد و چند روز دیگر کار میسبب است که در بدرون قلع رسیده حسب الامر اسوراخ را گرفته بوقت خود موقوف  
 درین شاندر اندون قلی بیگ قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود و جبار قلی بیگ برادرزاده او قورچی باشی نواب جانیان  
 بقلعه ملایم شد که موجب تعویق تخیر قلع گردید و تعیین این مقال بسبب اجمال است که قلی بیگ قورچی باشی با محمد خان سائر امداد در جمیع امور  
 بودند و قضیه قلی نواب محمد علیا و له مطهر نواب جانیان کشتن میرز سلمان و دیگر اعمال که بطبع کرده خاطر نواب عالی بود بار آورده و صوابه  
 بوقوع پیوست و همیشه مرکز خاطر عالی بود که در محال از آن طبقه انتقام گشتند و قضایای آمدند و در نتیجه موجب ارا و تعویق یکشت قورچی  
 باشی که مرد آگاه دل کاروان بود این معنی انفرشت میثه خایف و هراسان بود و نواب جانیان با او و مطهر بود در بوقت که محمد خان و یوچیان  
 در مقام فتنه اندوزی در آمده بار آورده باز خواست خون اسیران بایکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی معنی گشته قریب به بزرسیده بودند  
 عصیان و طغیان از ایشان بطوریکه سبب بخاطر آن خطور نمود که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولت است باطلان یافته اند و زان برکان  
 و تکلومعین باشد عند الوصول انواع فتنه محتمل است که از او بطوریکه و عیقلی خان مسیح اعلی و محمدی سار و سولایم که باعث خون اسیران  
 بودند تحریک موده فتنه اندوزان نواب جانیان کردند که قبل از وصول آن طبقه دفع قورچی باشی لازم است تاخیر در آن جایز نیست  
 که بعد از ورود آنجا بکشتن بکشد که آنچه اراده نمایند بعمل میآورند و این معنی در سیران و تقسیم پذیرفته چون آوازه و رودان کرده و متواتر  
 در اشای مشاغل قلع گیری متوجه دفع او شده و طما سب علی سلطان و له اسیر سلطان خان ارشلی افشار که در آن چند روز بکشتن



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

در آن زمان سی و استقام در دفع این حادثه بیشتر کردند کمر بستہ داد و بخشی امور که در پردهٔ خفا پستور بود بخیر ظنور میاد که آن امر لایق ایجاب  
میگشت باجلد چون اردوی مجاویون در سبزه نزل نمود امر اعظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند سیمین  
کردند جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد و مسجد حسن پادشاه است بیه نواب جهانبانی و ملازمان خاصه آنحضرت علی قلیخان مستخ  
اضلی و اتباع و جماعت بنزیر قرار یافت در جانب قبی که طرف محلهٔ سحران بود بخوره است یکت سیمین نورچی باشی و قوریان و بخشی را  
نقل گرفت یکت سیمین بنایر خان و طایفه ذوالقدر متعلق کشت محمدی خان تخاص و تا سیمینان امام قلیخان فاجار و مردم مشرب باغ بنشیند  
یکت سیمین شد اما در طرف حلقه که غربی و شمالی بود خالی ماند که جهت قتل لشکر محاصره نشده چون کاهی اواز آمدن لشکر ترکمان و لشکر  
ذوالقدر آن فارس رسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند در آنظر فها سیمین پیش برود و مرد بیلد او را  
دارجست کار قلعه بر مالک آن در بایجان تم شد و عراق و غرب تربی یافته مراد بیکت توچی باشی شروع در توب بخن کرد و تمام توب میان  
در سیمین حسن پادشاه بقبی خنبار کردند که میان قلعه زده شود و نقب جان اینچنین چنکت شروع در حفر نقب نمودند اما سواج حجه در حین محاصره  
دست میداد که موجب این وکیل شکلی عموم سپاه شد اول امری که ساخت شد موجب اگر از خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قریب باشد  
دولری محصوران گردید که فارسی شایر خان مهر دار است که از عطا دولت و بزرگ طایفه رضیعه ذوالقدر بود از تقریر ایرازی بوقوع  
پیوست شرح این مانع جرت از آنکه مشارالیه مرد شجاع و بسیار مردانه بود و در عالم غیرت و محبت برو و دشواری خود که در میان همهٔ تیریز خان  
صد ساله قریب است و جمیع امر او ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر باشا که مرد خست لاسراست در وقت آنجا بون  
عمارت بشت بشت خطبه بنام خواند کار و مردم خواند در تخیان اضطراب بود که همهٔ روزهٔ ظاهر میکردن این قلعه مفتوح نشود خواب و زنده گی ایشان  
بر ما حرام است از جانب حجت از طریق حرم و احتیاط غافل افتاده در بنهٔ اول سیمین خود را پیش برده بخانه که در حوالی دیوار قلعه بود و  
نواب جهانبانی این جلالت و مردانگی و نیرغانی پستخمن داشت و در مرتبهٔ کس فرستاده منع کرد که از آنجا بریزن آمده سیمین را مرتبهٔ پیش  
برده هر چند پیشتر و دشت خود را بکویت و تفنگچی است حکام داده خاطر جمع نموده پیشتر رو جان و کور جواب فرستاد که رای جان آرا  
صایب است چنین بیایست اما چون آمده ایم باز نشن الا این میز اینم بت یا را باشند که درین دوره و در بقضای تبابی و تین بت و اقبال  
مجاویونی (یا بر مراد بر سپه گردون بنیم بای یا بر مراد بر سر بت کسیم سر) چون مشور کرد فارسی او در لوح قضایست شده بود  
نوقض آنجا همهٔ امر نمود نواب جهانبانی روز دیگر پیری بیکت پشیکت قاسمی باشی شاه لور از نواد فرستادند که او را بخت نموده از آنجا  
بیرون آورد مشارالیه نزد او آمده این گفتگو در میان بود که رومته در وقتی که لشکر گریان و اهل شکست شب متفرق شده گنگیان و رومته  
نیامده بودند علی الفظه از قلعه بیرون آمده بدان سیمین ریخته و جمعی بکجری دهنه کوچ را که محل آمدن بود گرفته بغرب تفنگ راه آمدن بکویت  
مردود ساختند و جمعی دیگر بر آنجا محیطة شده اردو و خجوه تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بر آن غایر مستولی گشت و داخل شدند شایر خان  
خان و ابوالقاسم سلطان و لدا و مشهور بر هر مار که از امر معتبر و شجاعت روزگار بود و پیری بیکت ایکت قاسمی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا  
بود بگنگهای مردانه کردند و شایر خان زخمی شد که قمار گشت و دیگران شربت شادت چشیدند چون رومته اطلاع یافتند که شایر خان  
فی الفور باز گشته و اورا بقلعه رسانیدند و در همهٔ خبر بیرون آمدن و دید و جنگ سیمین شایر خان انتشار یافت از هر طرف قریب باشند هجوم  
نمودند تا رسیدن ایشان و میان باز گشته و اورا بقلعه رسانیدند و در آن موقع این حال غلظت شایر از قلعه بلند گشته کمال ملال بدینای  
راه یافت محصوران از قلعه داری دیگر گشته قریب باشند شکست خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود آنحال ملال و کلال بخاطر مهال را انداخت  
فرمودند که هر کس زیاده پسری کرده سخن و بی نیت نشود نتیجه آن جز دانت و پشیمانی نخواهد بود اما چون در راه دین و دولت کوشیده

کشته شدند  
 نواب جهانبانی

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

دولت اباکیر میباشد با همیقل قبایح است با پر غیب خان انهار که در وقت خود که امدادش نمود و خود که داشتی که او این اوقات از تخت خود  
مغلوب کرد و هرگاه میانه اعیان شکر شود نفاق و عدم اتفاق میان و لوح داشتند پیداست که چه مهم از پیش و در با جبهه نو آید جاسانی بنا  
طیوح دست از نفاق باز نداشتند بقدر مقدور و لازم سعی و کوشش بجای آورد و احوالی درین معارک و محاربات از نواب جانیانی تقصیری در  
نشاند و از روزیکه متوجه حرب و قاتل شدند چاره روز و روز و حقان از تن سبید و نگرید و روزی از صبح تا شام اوقات صرف شکار نمود  
بخت برافرا و اعدام آنطایفه کاشتنده اما غافلان زیاده از حد شمار بودند و مقاومت با آن لشکر بغیاس با فوق قدرت ملازمان موکب  
عالی بود نفاق پیشان در بنایش را خود چلویم که دید بهصیرتشان از انان خیال پوشیده شده بود و آن بخت نهادستان نبود که دسائس  
شیطانی را از دل سینه و نگریده قدم بر جاده اخلاص نهند و بخج حاجت و غنا سر رشته تیر از دست داده درین تفتیه با جمع هم رفاقت و همی  
نگرند انقضه چون و میبایکای خود فریب شده بودند بازگشتن و تخیل بر دهن اولی و دهن است غنای غریب بصوب مراجعت انعطاف  
داده در ظاهر شهر در حوالی شنب غازان نزول کردند و کس نداشت و اندامه از فرستاده گاهی حالات معروض داشتند نواب سکنه ران  
بزر بار دوی اغرق و مکروهه بینی کوچ که ده بجهش کردند و سازل میرا سده انده شوشتری صدر جبهه و تفتانه همایون مسته اریا فته در آنجا  
نزول نموده هر یک از امار و ارکان دولت در یکی از منازل خراب آباد آن شهر سکن گرفتند و اتم حروف در اردوی معنی بود و در  
بشر آه طرف شهری جنبه در آید جمیع خانها که بطلا و لاجورد ترین یافته بود خراب شده در بنا و بخرهای نقاشی کنده شده بجای جمیع سوخته شده بود و در  
و با غنا و با غنا قطع شده و به سالیان بسته کشیده بودند و از چندین سده ارحانه و نشین کنجانه که استعدا دشمنی کی از اوسط اناس داشته  
باشد سالم مانده بود و جمیع دکانین و خانها کاشی کار و طبه و حمامات و بران شده اجساد قتلان تبریزی همچنان در کوچه ها و بیوت و بازار  
افتاده بود و جمیع شهر نشینان نیز با آنند زاری و غمی که داشت ویرانه پذیرد آمده که از مشاهده آن خاطر ما شوش و دماغ سنگین و لایق  
شد مولانا سر و غمی تبریزی این بیت مناسب حال گفته است و فوج که بران سنگین در دم میدهند و در دم در حسرت تبریز ویرانه  
زیر است نواب سکنه ران و شاهزاده عالیان بر جبهه و دیر استی محبت الما لک و ارمه نموده که چند روز اوقات صرف  
کنفین و تخیل قتلان نموده بدفشتگان پرداختند و کوهها و محلات از لوث و لوث لایق شستوران که از فقدان عین سقط شده بر روی یکدیگر  
بود پاک کردند و مردم سبزه بزرگ برادر و مزاج برانگنده شده بودند و تیرج بجهش آمده غنای خود را ویران و از ذخایر و دقایق نشان بیدار  
دارکان دولت و ارباب صاحب غیر هم هر یک در منزلی نموده و آمده بودند فی الجمله تخیلی که محل سکنی تواند بود نود و سه شهر تبریزی اغرق و  
دانیالی سبزه ریزی الجمله تخیلی یافته در آن رنسان قتلان همایون در آن بده جنت نمون واقع شد

ذکر محاربه قلعه سبزه و قضا یا که تا آخر ایصال در پای قلعه و جین محاصره دست و دیکلم تعذیر بجای

چون اراده ازلی و مثبت لم یزل بآن مقتدر گرفته بود که خط فسخ انگریز بر تبریز و بمان در آمده خرابی بسیار در آن بده طبعیه و  
دانیالی آنجا که چند سال بغاوت عافیت گذرانیده سر مست با غرور و نخوت بودند از وطن جلا شده با فوایع شده ایم و محن گرفتار آید و  
مانشای ختال احوال آن کرده عبرت افزای عالمیان کرده و در زمان دولت و جاهکشی انگریز بروج کامرانی و اقبال اغنی سمیه بار بهمال  
سود و خصال حضرت علی شای قلی آقایی که امر در تحت فیر و در تحت ایران از وجود فاضل الجود رفت آسمانی و وفیت و جهانی دارد آن ختال  
روی با بخلط آورده و منزلات آن روضه دکن که از حسن و خا و حوادث از زاریت و غمی افتاده بود و بمن اقبال آن تأیید یافته حضرت و بخلط  
بصرف اولیا و دولت بیزوال در آمده و ملت آباد فتن و دستور بطریق آتشبارش و دشمنی یافته و پروا نمیزد عالم امن و سلامت کند و اندک چند  
در آن زمان

و صفحی از این کتاب در کتابخانه  
موزه و کتابخانه ملی





## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۱۹) چهل و چهار کس بر امر قرار داشت که در حوالی اردوی خود گشت داشتند و پیشتر زنده و از جلالت و مردانگیهای توابعانانی که باندک مریدی  
 بدیشان تماشای نمودن عجباً نموده بودند اما از خایت کثرت از دام از یک طرف حیرت و از طرف دیگر قلعه ساختن و بی  
 بعد از سه چهار روز که لشکر و ستوران فی الجمله آسوده شدند و دیگر باره تمهید مقدمات جنگ کرده و متدار دادند که چون عثمان پادشاه خود متوجه حمله  
 نمیشد و جنگ سلطان و قوای منبیا به اگر توفیق الله تعالی درین مرتبه بر کسی که بجای یار ما که بنده طغریایم تا میان اردوی اردو و عثمان  
 باز کشیده بطریق شیخون بار و در نتیجه تا صفر در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار و در رستخیز بطور آوریم و هرگاه غلبه از جانب سلطان  
 میشد باشد جنگ کنان خود را بکنار کشیده همه روزه آتش پور شدن شعل گردانیده و مخالفان آسوده نگذاریم بمضای این غریب شوکلائی  
 الله بر بند کردن چند ام بر آمده اعلام غلغله فرستاد و خبرهای یون فال بر فرق فرستاد ساسی شاهزاده عالمان بر افراشته بهادران  
 موبک نصرت قرین در سایه علم آرد و با یکدیگر آن فارس مضار و دلاوری جیسع آمده باین شایسته متوجه مکر که قاتل گردیدند و در چنان لشکر غلغله  
 قرین قریب اردوی و تیر رسیده بر دیوان که بخواست و کجانی اردو مأمور بودند در کنار اردوی و پس پیشین نایند از اینجا نیز ملاحظه نمود  
 و احتیاط کرده پس پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بطور رسیده بخار و زور اشیب ساینده و از طرفین جنگ و جدال و  
 نیافت آخر در در همان حوالی منته و آمده و در اولان با طراف و در شتاب و حکم فضا مضایضا یافت که امشب لشکریان پس داشته قریب صبح  
 فدائی و در بار و در بخت تاج جمع شدن لشکر و تیر از دقایق قتل و کشتن و قیقه فرو گذاشت نمایند که از شب گذشته بود که غازیان فراوانی  
 قدم طلعت پیش نهاد و بخار اردو رسیده و خود را بخیه از حجام رویتانند چنانکه و کس اگر قه سرون آرد و زنده و بفرجه شاهزاده عالمان ساینده  
 توابع جهانانی از ایشان سوال که که در و در چه راه و در چه جنگ پیش نایند ایشان مردم مجهول بودند و از تارکاه جبری نداشتند تا چنین تقریر  
 کردند که ظاهر امر در اعظم خلوتی کرده و شورت چند در باب کوچ کردن داشتند پاشایان و لشکریان بخواه است اردو بجد نمی دیگر مأمور  
 بودند درین آثار آتش سار در اردوی و در شب فروخته شد بطریق که در منار آتش نند شد آتش از همه جا بلند شد مردم صاحب خوف  
 گفتند که این علامت کوچ کردن است که همه که بر کس در خیمه خود جمع کرده آتش زده اند این معنی نموده قول گرفتار آن مکر که گشت نصف شب  
 که شخص سیرزی که در اردوی و در شب بظلمت حاکم کی از خواص در آمده بود و آن دومی با او بمقتضای مردمی عمل نموده از ضرر و آسیب لشکریان  
 صیانت نموده بود آمده و بقتیر کرد که عثمان پادشاه دور و زود که کوفت خاق بهر پانده بیرون نایند و شب بقضای بسهم اجل گرفتارند  
 از بیم گشت در روز از طریق پنهان داشتند خیال اعلی مکنحل از سپه داری شده و آخر روز پاشایان در پیش سفیدان لشکر را جمع نموده صورت  
 باز نمود و دایمی بهر کوچ کردن متدار گرفت صبحی کوچ خواهند کرد اما بحسب پاشا را چند روز بیشتر قلع فرستاده و خبره سالانده سرانجام نموده  
 بود جمعی از پاشایان گفتند که هنوز قعما قلع انتظامی نیافته و بعد از رفتن با قزلباش قلع را با سانی بگیرند چرا و همه هزار کس را بکنین بیکم  
 جمال اعلی حصار پاشا را در بودن و رفتن غیر ساختار الیه جواب داد که اگر من داخل قلع نمیشدم چنان میکردم حال که در جنگ شده ام  
 بیرون رفتن بجزدقت عثمان پادشاه انقض دولت پادشاه ماست من ضایع بقضای آتی داده توقف مینمایم شما کوچ کنید که آنچه ساخته شود حکم  
 الله بعلی الکبر آن شخص را مجلس نکاشته بجا خود آمده صورت واقعه را با این شخص سیرزی تقریر کرده گفته بود که حسب حاجت کوچ بکنیم چون لشکر  
 قزلباش قریب مکنحل است که فردا جنگ عظیم فاین واقع شود و در میان ضایع شوی اگر میتوانی بهمنوز شب است خود را بار اردوی قزلباش  
 رسان و چند کس همراه من کرده بودند چون سیاهی فراوان قزلباش نمود ارشد باز گشتند و آن شخص چنین بقتیر کرد که در و در تیر از خیمه فوت  
 عثمان پادشاه و جلالت مردانگیهای شاهزاده عالمان و خبری قزلباش نازل احوال اند و شکل مینماید که طایفه یگویی و جمعی که بخواست  
 قلع مأمورند قرار توقف قلع دهند و هرگاه ایشان توقف نکرده حصار پاشا تیر با تیر و در راه رفت چون دور از کار نبود بکنان این صورت  
 بر توقف

سران عثمان پاشا  
 بنده خاق



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۱) کورسیدی خوشنود و می سنجود که من نیره بجال افلی رسانیدم اما بخت رسیده چون عثمان پاشا ساعت ساعت خبر میگرفت و خبر گیران خبر میرسانیدند که قزلباش خبر کی رسیده او قشون قشون و فوج فوج لشکر بدو میفرستاد و قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انحراف جبال افلی سردار ایشان از دور و دو کت آمدن شیده و بلا خله آمدن مبادا چشم خنسی واقع شود قزلباش ابراجت امر نمود چون روز با خبر رسیده بود بازگشت در همان دو خانه نزول نموده روز دیگر بار دو آمد و سپهر ما و آخرها و کرفان را بنظر خجسته اثر شاهزاده عالیشان رسانیده به مطلقا خسروا اختصاص یافت از مردم سبیه که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام مندر نموده بار دو آمد و بوزند استماع شد که ازین جنگ رؤمیان از قزلباش حسابا گرفتند و عثمان پاشا بجال افلی را سپهر نشا نموده بجهن و بدلی و سورتیه سوب حیات

### جنگ دوم و سیم سرداری شاهزاده عالیشان سلطان خمره میرزا وقوع یافت

بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایشی یافته نواب جالبانی خود بفس نفس متوجه محاربه رؤمیان شد و باده دوازده هزار کس که در اردو معنی بودند روانه شدند چون طلیعه لشکر قزلباش شاهزاده رؤمیان کشت در این مرتبه عثمان پاشا مراد پاشا بیکریکی قسمان و محمد پاشا بیکریکی دیار بیکر اسیر دار نموده بالشکرا ناطولی بجای لشکر قزلباش فرستاد و در کنار رودخانه فوسفنج چرچیان طسفن بیکریکی کتافی شده معرکه حرب قتال گرم کردید و حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامید و سیه آثار اقدار ظاهر میباشند نواب جالبانی تاب غلبه و اقدار نشان نیاورده اسب حلاوت میدان مبارزت بجلان در آورده هر چند قورچی باشی در شش سفیدان و دلتوا و بلا خط خرم و احتیاط دست نشان در غان غم شاهزاده از پیش رفتن مانع آمدن مفید نیفتاد و نواب جالبانی قول میآورد که پیش از آنکه بیکریکی جوانان موکب عالی در نظر خجسته سریر آرای دولت اقبال بطعن سنان جان سبیری از رویه از صدر ریزن بوده بجاک ملاک انداخته و تا غروب آفتاب بجای قتال پرداخته شاهزاده عالیشان بت برافرا و اعدام قب و میان بسته با وجود آنکه زمانه کت عثمانیان در بر که لشکر قزلباش دست از محاربه برنیداشته پاشایان پای ثبات و قرار استوار داشته مشعل و دختند درین اثنا نواب جالبانی شایخ خان را از طرف دست چپ از قول کرده مقرر داشتند که بدست است مخالفان حمله آورد و دشار ایله امار و لشکر و اقدار مردم قراجه داغ و شیخا و ندان و جامعگی که در دست چپ میباشند از موکب عالی جدا شده چون میان رودخانه درآمد بجعب قلب و میان رسیده بودند چون آواز بغیر از عقب قلب کوشن رو میان رسیده و طایر زمان موکب عالی و شاهزاده نیز جلوا و دختند رو میان با وجود کثرت سپاه و قتل غازیان بر زمین و بجزه آنگاه که آواز بغیر از عقب قلب برآمد و دلاوران پیش جنگ و بیزایه پیش آمدن پای ثبات و قرارشان تزلزل گشته قول بهم برآمد پاشایان که در قول بودند صبر نموده هر چند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد و پست بر معرکه کرده راه مندر پیش گرفتند تا چون لشکر قزلباش در پس پراشان سیاه بود در وقت انحراف بدیشان رسیده محمد پاشا بیکریکی دیار بیکر و مراد پاشا بیکریکی فرمان برد و گرفتار شدند محمد پاشا چون زخم فوی یافته بود و احتمال رستین داشت مرا ازین جدا کرده مراد پاشا را که علجان بیکت شش الدین لو گرفته بودند و بیکریکی گرفتار ان بنظر انور رسانیدند و در معرکه نزدیک سبیری از رؤمیان شربت نکو ارمک چسبیدند و غازیان قزلباش تاجزاد بیک اردوی سورتیه مندر و آمده بود و تعاقب کت بخلاف نموده چند کس را در میان جسیما گرفته آوردند چون شب در میان رو میان و غازیان و بر زمینان جلیل شد امار اعظام و عساکر بمرام تمام در موکب عالی شاهزاده گردون چشم از معرکه بکنار آمده روز دیگر بدین سپهر ما و آخرها و باز رسیدن برداکی که از هر کس صادر شده بود دشمنی فرمودند مراد پاشا را با چند نفری که قابل نگاه داشتن بودند بار دو فرستادند و از آنجا بقلعه قهقر بردند و دوتنه روز در حوالی رودخانه فوسفنج توقف نمودند که سببان از کت دو آسایش یافته دیگر باره مستعد معرکه قتال گردند از جانب و میان نیز عثمان

جنگ دوم و سیم سرداری شاهزاده عالیشان سلطان خمره میرزا وقوع یافت

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

نوعی که مذکور از چاههای سبب فرعی که اثبات است مخزون ساخته بودند خانه و دیوار بر سر آن فرود آورده بودند راه یافته فی الجاهله آورده بودند و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامد و تقصیری که بر حرم الله من لا یرحم الناس از اثر او مظلومان و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه بیاری عارض ذات مبارک او شده باشد برض خالق گرفتار گشته زخم سستی با وفادار عرض چنانچه روز که رویه در ششم تبریز توقف داشتند سواهی محاربات قبلی که در گذشته کنار وقوع می یافت سه مرتبه میانه قربابش و رویه محاربتیم بوقوع انجامید و در هر سه کثرت فوج و غلظت سربان حال غلظت سربان بود

### ذکر محارباتی که فیما بین لشکر قربابش و رومیان بوقوع پیوست جنگ اول سبدار قلی بیک قورچی باش

فین این مقال آمده که بعد از آنکه رومیان بر تبریز مستولی گشتند و قرباب شته بیرون آمد و بیکب عالی شایرادی پیوستند و آثار اقدار ایشان بطور رسیده مشخص شد که با این مایه مردم که بجهانند مفت با آن لشکر بجهت و در ایشان میت نواب جهانانی باز گشته در اول بار دوی جایون کچی که دید و باقی بیک قورچی باشی افکار که مرد عقل برای و تدبیر در اردو مانده بود مشورت نموده دانستند که کار کردن بجهت در اول حال خطا بوده و رای عقل را بدین مندرک گرفت که چون بجهت بست و میانه در آمد بجهت زیان برانده شدند و حال بجهت قتل لشکر و فتنه ان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در دست بله و محاربه صرف نیست صبر میبایم که ایشان قتل را تمام نموده کوی نمایند در وقت کوچ بطریق حسامی بعقب ایشان افتاده سنبل منزل انتظار فرصت نموده حسب المقتدر آنچه توانیم بفعل آوریم بعد از آن ایشان با کما خود رسد باز گشته بر سر قتلیم و سپاهی در عتاد بایمان اجمع آورده بوضع الله تعالی قتل را بجهت سبازیم و بدین وجه در این وقت مناسب میت نواب جهانانی از کمال غیرت و حمیت که مرکز خاطر انورش بود در اضی آن نمیدانند که بتغافل گذرانند و رومیان بغیر اغفال بکار قتل مشغول باشند فرار دادند که بقتل نفس سبزه محاربه ایشان که بمقتضای کربیه که من فتنه فلیله غلبت فتنه کثیر باذن الله تکیه بر غایت الهی نموده بقدر مقتدری و کوشش نمایند قورچی باشی در شش سفیدان رضی آن نمیدانند آنحضرت نفس شریف با شرف حربه قورچی باشی التماس نمود که یک مرتبه او را رخصت دهند که بجهت قتل لشکر را زیاد اگر صرفه در جنگ بود باشد مرتبه دیگر نواب جهانانی خود نموده شوند و اگر چشم حسنی سبک بکار زمان درگاه رسید باشد عقل این ای را پسندید و تجویز نمود و اردوی جایون کوچ که در دهانه تنگ که چهار ضلعی شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانانی قورچی باشی را سردار کرده لشکر روانه ساخت و محمدی خان تخاق در سبک عالی توقف نمود اما قورچی باشی بعضی امر او مردم کار آمدنی را چو چکی کرد پیش فرستاد ایشان از رودخانه فونش که جانب شرقی سر راه است دست را احراق بالا آمده سیاهی نمودند و رویه از رود لشکر قربابش خبردار شده عثمان پاشا جمال اعلی را که در آنوقت اشبح رومیان بود سپردار کرده با جمعی از امار و پاشایان سرحد بمیدان ایشان فرستاد و ایشان زیاده حسابی از لشکر قربابش گرفته چون قول لشکر قربابش در میان رودخانه بود بنظر جمال اعلی در نیامد قول چو چکی را بنظر در آورد از توختا و عراده جدا نموده دله را پیش انداختند و بجهت مشغول گشتند و از این جانب نیز دیران لشکر قربابش که از رودخانه بالا آمد و بنظر قول شد انداختند جلوریزه ان گروه را بجهت دیکت حمل داده نیز اگر سب از انقوم تا بکار جنگ بوار انداخته قتل آوردند جمال اعلی از قصد دیرانه لشکر قربابش نایب ایشان تزلزل یافته روی با بفرام نهادند و عازیان قربابش بفتح و ظفر اختصام یافتند و جمعی از مردم تبریز که گرفتار شدند و جمال اعلی در هنگام انحرام خود را با دیان و دنده که برای روز چنین آماده داشت ساینده سوار شده بیرون رفت



## بعد اول تاریخ عالم آرامی عجایب

(۲۲۶)

گشت و دست در بست که روتیه هجوم نموده بجای کوچ بند شزدیک و تخته آمدند و از بطرف بدافعه مشغول گشتند بجا این که کار به توبه  
 پیوست و روتیه غلبه آمد و کوچ بند را با توبه و ضربین از هم ریخته میدان صاحب آباد آمد و بر سپاهی و ریت ظاهر شد دفعه آنجا و  
 مافوق قدرت ایشان است منداشی گردید قدرت آن یافتند که کجای جمیع نموده بدافعه مشغول توانستند حینقل سلطان و پریغ خان و  
 بر کس از قزلباش که در شهر بود در هاشم بیرون مقدمه بک عالی پیوستند چون تبریزیان از مد قزلباش محروم گشته در شبکه خطر افتاد  
 جت خط حال و اهل و عیال کاران بیکت اوحدی که قاضی بود و مولانا محمد علی و له مولانا حیات که مفتی و شیخ الاسلام بود بستند  
 عثمان پاشا فرستاده اخبار اطاعت و انقیاد کرد عثمان پاشا در اول اگرچه عتاب خطبه پاشایان کرده بود اما چون جلالت سپهری  
 اهل تبریز را بسیار دیده بود و ملاحظه و احتیاط تمام داشت بقضای عقل و تدبیر ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را پشمال  
 مقرر کرد که بجال خود بود و بقتل بخاطر رسانند که من بعد ریت لشکر خواند کارندان ایشان بشهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بود  
 با اهل تبریز بقتل بر کردند اما عطار و مردم صاحب خود میدادند که روتیه کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهت مغایرت به سبب ایشان  
 نیا نیزه بکمر کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر ریشنها و خانها و چاهها که داشتند مخفی ساخته خود یک یک دو دست  
 اهل و عیال گرفته پاده و سوارشها روی پوادی مسدود میاورند و اگر نقدی همراه داشته اجاره و او با شش و بیست و نه  
 که خوانان و وزین بودند در سپهر را بهایشان از گرفته برهنه و عریان میکردند و سپهر میدادند و عثمان پاشا بفرع اهل و خل شهر شده و دولت  
 تبریز را جت قلع مناسب یافت و از شور آب کوچ کرده بجانب جزداب که طرف قبل تبریز است مقدمه نزول کرد و طبع قلع انداخت  
 بر لشکریان قمت نموده شروع در کار کردند و در عرض جلد و ز که روتیه بقیه قلع مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه و شهاب  
 پناه خود ساخته بودند اگر اوقات شبها و روزها خود را بجای اردوی و مسکن ساخته و سترهای نمایان میکردند اما از کثرت عمارت  
 و از دحام لشکر و مردم معلوم نمیشد و ایشان بکار قلع پرداخته حساب المدهای تمام رسانیدند و ذخیره شده و آن که در شهر بدست ایشان در آمد  
 بود و توبه و ضربین و یراق قلع داری بقلعه کشید و جعفر پاشا اختراجه است قلع داری و حکومت تبریز نصب نموده در آنجا بقیه قلع  
 عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل عام نمود و سبب ظاهری آنکه اهل تبریز بار و میدانی نخواستند و شبها اجاره و او با شش و بیست و نه  
 رفته اسباب و اموال میاورند و دیگر افرصت مییافتند قبل میاورند و بر سپهر قلع رفته آنچه روزگار میکردند شب فرود میاورند و  
 بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان بک این امور میکردند و یک مرتبه در حاکم پس کوچه حاکمان فرصت یافته زدی و قتل آورده و چاه حاکم  
 انداخته بودند عثمان پاشا را از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته برگی گفته بود که سبب خلقی عجب فرسه و طایفه و تر لرغنی اهل تبریز  
 قتل کنند تمام گشتی اند اما رخصیان و طغیان از شده ایشان نمیدانست این حکم با مضای حکم قضا از عثمان پاشا صد و ریافت  
 رومیان مجرب و شنیدن آن طبع با تبعی کاشیده بشهر ریخته آغاز سراقانی نموده و سبب زبان چاره و آن نمیدانند که تا شب در  
 نهانخانه محفلت نموده شب سرخ و کینه و روتیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و شروع در خانه ها کرده و بهر خانه راه یافتند  
 مردان را طعمه شمشیر بلا سخته اموال و اسباب انب و عارت نموده و بسیاری از زنان و صبیان را بر گردن زدند و دقان اطفا  
 و عورت بفلک اثر رسید و جمعی از مردم خبر اندیش خود آگاه آنطایفه که نزد عثمان پاشا راه سخن داشته اند تعات نموده او را از  
 این امر شنید باز آوردند شارایه آنکه روز لشکر یا از اقل و منب منع نموده بقیه اتیانیم جان بک اموال و اسباب نموده  
 اهل و عیال گرفته شب از شهر بیرون رفته در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بن سموری و آبادانی بدست مخالفان در آمد  
 اموال و اسباب بنیابت و ذخایر و دافین لافعه و انحصار که در بیوت نهانخانه محسوس و روتیه در آمد و تحقیق و تفتیش

دافعه قتل عام تبریز  
بدست عثمان پاشا

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

قنق نموده هر خردار و عده استقام کی از پهلوانان آن محمد گرد و در بر سپهر کوچ بدین شخص معتبری از قزلباش جمعی از مردم کار آمد  
 گاشته اند اما بر کمر سیل جاور خد آتش غار انجمن و خاشاک انباشته چون اراده از بی تجربی آن بقعه شسته و خال و پیرش  
 و تفرقه در اکنه کی اصل سبزه ز تعلق گرفته بود هیچ اثری بسی استقام ایشان مرتب شد **حقیقت** آنچه کلک هتار تم ساز  
 کس بتغییر آن نپردارد چون در نقشه بر کرد کار جهان شده شبه کار آن کو خردان سعی و تدبیرشان مفید نبود  
 اندر آئینه صورتی نمود در این مقام مناسب چنان نمود که برخی از احوال سبزه ز تبریزیان نگاشته کلک نخته پر دار گردید  
 بر سخن رویم بر ضمائر استخوان احوال عالم پوشیده و نخواهد بود که بده فاحشه تبریزه تنهای میداد الملک ایران و مقرر سلطنت  
 پادشاهان نافه نشین بود و عمارت عابد از مساجد و ارس و بقالی و حجره سلاطین روزگار و وزیران و حکام در آن شهر ترتیب داد  
 قری و مزایع و مستحقات مرغوب بآنها وقف نموده باغات و باغین و گلشن احداث نموده اند زیاده از آنست که قلم مسطور الشان  
 شمه از آن تواند پرداخت مردم سبزه ز عمارت بیوت و مسکن و زمین آنها و اسباب و تجملات مافی البیت جمعی بانه منبت  
 که خانه کترین بازاری شایستگی نزول امیر عالی قدری دارد و در زمان حجت نشان شاه حجت مکان علین آشیان که بکده و مرتبه  
 سلطان سلیمان پادشاه و زوم باراده بنحسب آن ملک آمد از مردم سبزه ز که شیخ ظری و ولای خاندان قدس نشان صفویه بر صوفیه  
 بنگوخته منتهی در راه این دولت از ایشان بطور آمد و بدیجت شاه حجت مکان را توجه و التفات تمام مردم آن شهر بود و چون سکنه آن بده فاحشه  
 اکثر با جرد اهل حرف و صاعقه مال محترف را بخشیده و شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در مراعات خاطر آن طبقه  
 نوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که فاضی احداث تعیین نموده مقرر داشته بودند که دار و نگران قضایا را در حضور فاضی  
 احداث بوجبه شمع برش نموده بر مجرای حکم شرعی نمایند و حسبیه از احدی بگزیند چندین سال مردم آن شهر بفریاد  
 زندگانی کرده و در زمین عمارت اسباب و تجملات خانه و دیوار و دروازه ان چندان که باید و نایب تکلف می نمودند با بخله معموری  
 آبادانی آن بکشتن کثرت خلاق و جمعیت مالی آن بده بجای رسیده بود که در کل بلاد اسلام بکشتی بدان عظمت و جمیعت و  
 آبادانی نشان نمیداد چشم زخم روزگار با ایشان رسید و خرابی بآن معموره راه یافت مردم آنجا بنیب و قتل و غارت گرفتار  
 آمده بقیه استیف بعد حسرت و جوان از وطن جلا شده اشراف مالی بر حسب کلام معجزیان آن الملوك اذا دخلوا فخره  
 از اوج عزت بخصیض ذلت و خواری افتادند با بخله چون آمدن فرهاد پاشا بجانب تبریز سخن گوید بر چند شاه و شاهزاده و اهل حکام مصلحت  
 آئین بطور ایف قزلباش خصوصاً طایفه نکل و ترکمان فرستاده در دفع ایحاده از ایشان استعانت جستند و از مال حال خبر داده  
 انتظار آمدن ایشان کشیدند مفید نیفتاد و اثری ظاهر نشد و طایفه نکل و ترکمان در غارت و لجاج صبر نمودند احدی از آن دولت  
 و لشکرهای فارس و کرمان و عراق معبر بمایون نمی نشتند و آب سکنه نشان بار دوی اغرن بجانب اروم دول و زمار توجه نمود  
 و آب جانبانی با قبلی از اروم و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در کباب اشرف بودند سبای بزم مجاز  
 لشکر و اروم از روی مایون و خدمت الدنما در جده قورچی باشی با جمعی از قورچیان در خدمت و آب سکنه نشان ماندند و  
 مرکب مالی و آب شازدلی با عساکر اقبال که عدا ایشان به دو دانه هزار کس فرسید از مردم امن بکوه سبزه ز که از قزلباش  
 بمنزل شاه و ملاظه نزول و در حال لشکر بنیاس دوم که از راه طبرستان می آمد کرده آنها از فرصت می نمودند چون لشکر و اروم از خزنه  
 بیرون بود معابد و معتمد با ایشان باین مایه مردم که در کباب عالی بودند محال می نمود و سبزه ز می توانستند نمود و عثمان پاشا  
 بر کوی قحطی شوماب تبریز آمد و نزول کرد و چون چشم اهل تبریز بدان لشکر عظیم افتاد و خوف و بر سر بنیاس و ضمائر ایشان مستولی  
 گشت

خیف میانه نکل و ترکمان  
 در جنگ همدروز با عثمانلو  
 سنه ۹۹۳



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۲۴)

عاطفت و استقامت ناجا بسم محمد خان و لیجان و سب خان و کل امرای طایفه تگلو و ترکمان بدین مضمون عهده اصداد یافت که طوایف در پیش  
صفوی و بخت اندو دمان و لایت نشان اند و جان بافتن در راه و بسنت ادنی مراتب خلاص میداند امیرخان از جاده اخص محرف گشته از  
امری چند ساعه شد که موجب تقارن خاطر اشرف گشته بخیرای خود رسید و دیگر در آن جنس بود و بخاری از سایر امرای و غاریان ترکمان  
صفحه خاطر بنت چه در هم خان ترکمان که از خطرات طایفه است در ملازمت آنحضرت معز و محترم و منظور انظار شغفت است ایشان خیالات  
از دماغ بیرون کرده و خود را در غده آلودن از مذکوره این طوایف را بدو عوی ارادت و اخلاص موردی منافات دارد و مع ذلک مخالفان  
که متخیر ملک ایران است اتصال طوایف قرباشش به انداخته غایت شهر شمره تریز که کورخانه صد ساله قرباشش است و فتحگاه سلطان  
ایران و از بدافضای عقل دور اندیش عمل نموده نظر بر مال حال اندازند و از روی ارادت و اخلاص و دوستخواهی و دیگر کی جعیت نمود و دیگر  
آر استه متوجه پایه بر سر سلطنت مصیر کردند و دامن ارادت و اخلاص صد ساله خود را بلوش حصیان آلودن و دست بر آن تصور دارند  
که در رکاب فلک فریب آورده و از مبعده که کارزار اشتناقه بدافضه مخالفان بردارند و بعد از دفع دشمن بکانه هر طبعی که داشته باشند عرض  
نموده در انجام مطلب خود کوشند چه هر است که هرگاه شهر تبریز و ولایت از دست قرباشش بیرون رود و ملکت آذربایجان که محله  
مالک و لشکر خیرایانست بصرف مخالفان مستدیر که نقص تمام باین دولت راه یافته این فتنه بر سایر مالک سرایت میکند و پدید است که  
مال حال قرباشش کجا انجامد و بعد از روانه نمودن قورچیان و ارسال احکام عطف آئین مذکور تا یکجا در آن حوالی توقف نموده که مبادا  
بنا غریت قرا باغ داشته باشد بعد از یکجا توجه او بجا تبریز و موضع انجام میداد احکام در مجلس بهشت آئین جمع شده در باب محافظت تبریز  
شرآن قوی دست گذاشت میان آوردند جمعی از عقلاء و ارباب تبریز که از اوضاع روزگار خبری داشتند مصلحت چنان دیدند که بطریق  
جفت مکان شهر تبریز دست راه مخالفان اخیالی نموده عایاد و اسلحه شهر را به دست دافع که محال حسین حسین در در فرستند و آذوقه در شهر  
گذاشته تا آمدن لشکر ترکمان و تگلو جنگ را در حسیه تأخیر انداخته راهها ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه بار دوی ایشان برود و کسی طلب  
آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد مقابل و مقابل و رومی و بعضی از جملار و بدستان باده غور این برای  
صواب احتیاط شده و سب خان دیدند که صد هزار نفس در شهر تبریز است لافل نصف آن جوانان کار آمدنی اند و بر سپاه اهل و عیال و اموال  
خود استاده جنگ میکنند شهر را که چه بده که در فقر میباید داشت که تبریز باین در سپهر که بده بده بده شغل گشته راه دخول مخالفان  
بشهر مدد سازند و از اندرون اهل تبریز و از بیرون قرباشش جنگ انداخته برفع ایشان پردازند اکثر این برای احتیاط کرد و بعضی  
از دیوانه خیران تبریزی که در خدمت نواب جهانی راه خوش آمدگویی داشتند لافهای کراف زده نگذاشته که شهر تبریز را  
نماند چون بهنگان این برای خطرات اصواب است توقف اهل تبریز ضا دادند حکم اشرف بهسمات اشرف و عیان تبریز عهده اصداد یافت  
که در دفع دشمنان مردانه بوده و مندر زندان و متعلقان بجان مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و چون خانه کوچ سیه رون  
موجب بر بزرگی شهر است احدی خانه کوچ سیه رون نبرد که اینک تا از این طرف بالنگرهای آر استه بخاریه ایشان که سبایم و فوجیم  
که داشتند از مخالفان سیمی ایشان شد و یکدفعه از امر اخطام مخصوصا پر غیب خان استاجلور با قشون و لشکر خود بشهر فرستاد  
که با تقای حقیقی سلطان برادر علیقلی خان که بنیات و حاکم شهر و حارس ملک بود در راه که چه بده بده بده مستحکم کردند و مردم شهر را  
بمحافظت که چه بده بده دفع صایل ترغیب نمودند که از مذکوره احدی خانه کوچ سیه رون برد صاحب خانه را سیاست نموده اموال و اسباب  
بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی بمضمون مطور تبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلهار راه باقیه بود اندکی رو  
بالمسلمان آورد و تبریز باین از روی عقیقت و اخلاص ضاجی گشته دل آنجا در عظمی نهادند و شروع در که چه بده بده محلات را

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

بشده مقدس عود نموده بود کسی در شد مقدس علی موکب علی نماند و در شد قلیخان اسباب سلطنت پادشاهی حضرت علی را سرانجام داد (۲۲۲)  
 صاحب جهان حضرت یقین نمود و من جیسا استقلال برسد و کالت لاکلی کجیه زد و جمع اهل حسه آن با و بازگشت نموده و بازم  
 و بار کجا و بجای آوردند و در مالک خراسان بیشتر از پیشتر افتاد و استقلال یافت

ذکر قضایای آذربایجان و شکر کشیدن عثمان پاشا سپردار روم بجانب تبریز و تخیر  
 نمودن آن بلده فاحشه جنت نشان و خرابی که با قضای دور آن بقتدیر پروردگار  
 عالمیان در آن بلده فاحشه وقوع یافت

قبل ازین در غی سوانخ آذربایجان بر صیغه بیان حکم عنبرین نشان کارش یافت که عثمان پاشا که در در بند شروان بود در خدمت خواندا  
 عرض نموده بود که کل ملک شروان و کر جستان را بخیط تیغ و تصرف در آورده ام و آنچه خسران پاشا عرض نمود که سوا می فسله در بند غنی در تصرف  
 یافت غلط است این معنی باعث آن شد که فرما پاشا سپردار شده بجانب آذربایجان آمده در هنگامی که رایات جلال در خراسان بود  
 چنانچه بستن ذکر یافت ابروان را تصرف شده قلعه ساخت عثمان پاشا نیز تمام ولایت شروان و کنتی را منبسط نموده معتمدان سپرده خود  
 روانه استنبول شد و از خدمت خواندا کار معتمد تخیر کل آذربایجان بکجه عراق شده و رسته زارت سرداری یافت و بغیر تخیر آذربایجان  
 با لشکر بجه و در وانه ارض روم شد و چون درستان بچی بل پاپان رسیده و شاهان بزم اسیر و در نوروز تخیر قوی بل کی مطابق  
 چون ترکان خطا بقصد غنای دلهای ارباب و فابار استکی زیر استکی تمام جلوه ظهور نمود و فو خطان ریاضین شاط افرازی مجلس آرایان  
 بزم بهار گردیدند و تواجبانی با قضای ایام بهار و جوانی حبتیج راج ریجانی و لوازم مشین و کارانی پر دهنه از کفر خان لاله خدا  
 کامستان بودند ایام شاط انگر بهار را در عشرت آباد تبریز بخیرتی حضور گذرانیده و با شیطان نام انگر سپهری که حلیق خان فتح اغلی از آذربایجان  
 آورده بود و فی الواقع چهره آتش افروزش مانند کوره انگری میسافت تعلق و تشنگی آغاز نموده از باغ و صالاش گلهای آرزو میجو و شاهنشین  
 عربا اغلی و مودر باب و این بیت ترکی عجب گفته بود بیت کو نظم و شین اول ز کس فان پاره کیمد و رک او نکت فرزند  
 جان پاره شیطان شیطان دیدی و کوری کربوا من در نیم ایامی شیطان پاره دیگری از طرف گفته بود و رباعی  
 عاشق چرخ نویسنده از جان گذرد تیر زده ات ز سینه پیران گذرد از دولت هم نایت ای صانع خدای شکست نیست  
 که حق زجرم شیطان گذرد القصد چون ایام بهار و هنگام شکوفه و از نار سبه آمد و بار دی بکری آورد و کوه و صحرا از سبزه  
 شقایق آراسته و پیراسته گردید و موکب بیایون بیلاق اشکینر کلینر توجه نموده از آنجا باز ارجای تشریف بردند و سه ماه تابستان در بیلاق  
 بر کرده ابواب عشرت و شادمانی بر جبهه آمال و امانی شاه و سپاه مفتوح بود در ساغری باغی محمد خان تهاق که قطع تعلق از ولایت حمزه  
 سعد نموده در آنخند و میر و سامان سبکگرد بار دوی گردون شکوه لغی شده فو ن آراسته بظرف رسانیده درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا سوار  
 گشته موجب تفرقه خاطر گردید احکام مطاعه با حضار امرار و عا که مالک محروم صبا در گشته تور چیان بهرام صولت یقین نموده اند که از عرق  
 و فار پس و کرمان جمیع عا که نصرت نشان و لباس از روی عزت و مردانگی متوجه پای سپهر بر علی گشته بار دوی گردون شکوه پیوندد و کوه  
 خاطر شریف تواجبانی آن بود که چون او ان شود و نا و آغاز دولت و جهان آرائی است طوایف اخلاص کرین و عا که خطر قرین و قربا  
 بتعقیب دین و عزت مذنب جمعیت نموده و تدارک سالهای پیش در کاب قدس آنحضرت مردان و دار با سپاه مخالف کارزار نمایند و کوه

از در تبریز

صاحب سلطنت قزوین  
 با سلطان تبریز و آذربایجان  
 و کوه و افغان و ایران بهار



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۲۳)

و قیام علی بن ابی طالب علیه السلام در مدینه

مغولستان

آسمانی بسی پرده کشایان محفل قضا از جلا بخت بجلوه گاه ظهور سید عیسیٰ خاں نیز ملاحظه جانب حسب طایفه کرده از هیئت سوار خرد  
 و دست است دست چپ آراسته متعقل کشتان خبر بار دوی مرشد قلیخان رسیده و او نیز با بقدره قیام آریست به ترتیب متعقل  
 جنگ مشغول شد در وقت بیضا علی بن ابی طالب علیه السلام که علی قلیخان او را گرفت چند روز محبوس بود و از تقصیر او گذشته مطلق العنان ساخته بودند چون از  
 اطوار علی قلیخان آزرده خاطر بود در آغاز محاربه بصف سپاه و بران ساخته با مردم خود بدو مرشد قلیخان پیوست این معنی موجب ترزل  
 سپاه شام شده طایفه شامی جلودار شدند محاربه از آن طرفین دست بیف و سنان برده از کثرت گردوغبار روی هوا پوشیده  
 علی قلیخان را چشم بر گردید که مرشد قلیخان را در آن میدان تصور نموده بود افتاده از طریق خرم و حسب طایفه غافل شده خود را با شرکست  
 و با فوجی از عجمان شام که اتفاق او در مسرعت و دویگر و بدینجا آن کرده تهنیت پرانند و منظم ساخت و در وقتی که او بتعاقب گزیده  
 مشغول بود مرشد قلیخان در فوجی از اتباع او که با معبودی در طرف دیگر بود پیش بویای پادشاهی افتاده بتبر آن مقصود ساخت که آن درختی  
 خلاف و شریار را که با معبودی در قریب بود بدینطرف خود آورد و جمعی را بدین غیبت با نظرفرنا و ایشان کوکب های یوز را چسبوند شامی  
 یافته فرصت غیبت نموده بآن فوج قیل که در ظل لوائی طغرانما بودند حمله آوردند و اجتماع تاب آن حمله نبوده تلاشی و پرانند شدند و از آن  
 مرشد قلیخان ابو مسلم خان چادشکو که از امر او معتبر بود بحضرت اعلیٰ رسید عجمان اشبگردون نورد آن سپهر بر آرای دولت قیام  
 بفرمان والی تقدیر که برادران حکمت باغه در آن منظوم و مندرج است بچنگ آورد و بشیران قضایان برده سعادت فرا با طایفه دادند و دست  
 حمید صفات اشرف ادرهضمان امان ملک متان بار دوی مرشد قلیخان آوردند عیسیٰ خاں چون از تعاقب آن گرد و باز آمد از لشکر قتل  
 چتر فکرت فرسای حضرت اعلیٰ اصلاصان نمیدانگار گاهی حال خبر باقیه انکشت بخیر و تعجب بدندان گزیده از غفلتی که در زنده بود انکشت بدست از  
 دیده باریدن گرفت و در کمال بایس فاما می عجمان از محاربه تا فتنه مسیرین آه و ناله با کمال خسران و فذلان غلبت زده و حسیران که سر بایه  
 سعادت دارین از دست داده بود راه برات پیش گرفت و مرشد قلیخان با سعادت ابدی توانان گردیده ازین عطیه عظمیٰ که در درگاه الهی  
 گرامت شده بود کلاه کوشه شادمانیش ببارک گردون سائیدن گرفت و حضرت اعلیٰ را چون در گراهنما در صدف جان جامی داده و بطرف  
 معبود همیشه متعقلی خود نموده حضرت اعلیٰ که از او ان طفولیت در میان طایفه شامی و در شورش باقیه عیسیٰ خاں در مردم او این لغت  
 گرفته بود وقوع اینحال گزیده خاطر شریفش بود اما بدلات طعم اقبال آثار مال را از نصیبیه بپوشش زایل ساخته خاطر اشرف ابدیت  
 شرف زیارت حضرت امام الحجت و الانس سلطان سید ولایت امامت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و ادراک تعالی  
 خدمت شهباز روزی آنروزه مستبر که اطمینان داده بدین عطیه عظمیٰ مستبج و سرور بود و مرشد قلیخان الحی با طایفه شامی و ادبانه سلوک  
 کرده بعد از کوشش مفصل آن رقم اطلاق بر نصیبیه که قماران کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانیده حکم کرده که در میان  
 هر کس که مال خود را از اسب و شتر و یراق بشناسد در ساعت تعلیم نمایند و ایشان را در رفیق برات توقف نمودن در رکاب بایان  
 اعلیٰ مختار ساخته و اهل که تا غایت وزیر علی قلیخان بود بر سر تزارت حضرت اعلیٰ سرافراشته هر کس از جماعت شامی و قتل  
 چستار نمود بسمت ملازمت حضرت اعلیٰ موسوم گشت در ملک قزاقان و یوزباشیان و ملازمان رکاب اشرف در آور و علی قلیخان نامه  
 محبت آینه بطریق معهود چاکرانه نوشته کلمه مندیهای دوستانه نموده سواج مذکور را با قضای قضای و سر نوشت آسمانی حواله نمود تا بخوا  
 افضل وزیر و آقایان شامی و دل از برات بزمداشته در میان طایفه شامی جلوارام توانستند گرفت در اندک روزی فوج فوج فرا  
 نموده بهرات رفتند و از طایفه شامی غیر از جنین بیک عبد الله که خدمت جلوداری خاصه شریفه باو تعلق داشت در روز جنگ از کوکب  
 مانی جدا نمود و علی بیک و لدا شاه علی بیک که سلوک در وقت انحرام از مراقت عیسیٰ خاں باز مانده بقصد دراک ملازمت اشرف

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۲۷) تواضعات و دستاورد بطور آورد و هر چند طبعه شامور افکار و اعدام اوس می نمود و عیقلی خازن اغوا نمودند که او را دفع نماید خاجا غانی را نشانی  
و تصنیع او را در هرات که خلاف همان نوازی است از طبع بن صواب و در دسته خود را آلوده آن بنامی ساخت تا مرشد قلیخان از آن خبر  
بعضی سخن چینیان که هیچ کردی خالی از انقباض نیستند از عیان شامو خوفناک گردید و روزی بجام رزقه بود شخصی بمشیر بر نه بجام در آمد و یکی از  
دلاکان را که مرشد قلیخان شباهتی داشت قتل رسانید و سیر و نرفت مردم مرشد قلیخان از منظره آن شد که آن شخص بقصد قتل خان آمده  
بود و آن دلاک بامشباهت شده بدینا بجام در آمد و او را بطنه کرد و او خوف و هراسی که داشت نیاورد شد بی اختیار در گال پناه  
بروین آمد و بمنزل خود رفت از خبر عیقلی خان رسیده بخت اطمینان خاطر مرشد قلیخان بخانه او رزقه بصلحت وقت بعضی سخنان و دستا  
بمان افروخته شدن دلاک را چنین مگوختند که همانا آن دلاک معاندی داشته که فرصت یافته قتل او پر داخت اما ما فی التیمه طایفه شامو  
بر مرشد قلیخان ظاهر شده است وادی که بجانب ایشان داشت نایل شده و بکرتوقف در هرات مصلحت ندیده کوچ کرد و راه مرشد مقدس  
گرفت و بطریق غریبان بحر حوادث که بسی هر چه تا ترخوار را بجل نجات رسانند در حرکت مسارت نموده خود را بمشهد مقدس معنی آید  
ابر ابرسمخان برادرش بچنان در هرات بود عیقلی خان ازین رفیق سپنجار کو قدح طایفه شده اخبار آرزوئی کرد و با ابرسمخان بی اتفاق  
آغاز نهاد و مایلان فرصت یافته ابواب فساد گشودند و میان عیقلی خان و مرشد قلیخان اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر  
بی اعتماد شدند ابرسمخان نیز از غدر شامو میان توهم نموده بطریق منتهی از هرات بمشهد مقدس رفت این معنی موجب بیادتی و دشمنی  
گردید اگر چه فیمین مرامات واقع شد اما روز بروز اسباب کلفت گردید تا از جانبین سرانجام میسافت تا آنکه برین سیدان شامو  
عیقلی خازن بنسبه تادیب او دلات نموده و او با غوای صبی مفیدین بجهت انتظام مهات خراسان در موکب جهانگشی حضرت اعلی از  
دار السلطه مراتب بیرون آمد و همدار و داحاطر شش آن بود که کل مهات خراسان رسیده هر کس را از مضروبان مرشد قلیخان مصلحت نداده  
بر طرف نموده مضرب گردانی خود یقین نماید و اهل و اصل وزیر عیقلی خان با عفت و مرشد قلیخان محرک این فتنه بودند چون خاطرشان عیقلی  
شده بود که سلطان علی خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه که حاکم قاین بود باطناً با مرشد قلیخان موافق و متفق بود عیقلی خان بطرف قاین  
نهضت نموده و او را که اندام اموال و اسباب او را بخیط ضبط در آورده از آنجا متوجه ولایت رشتیر گشت و فورچان با احکام مطاع  
با حضا ر جمیع امر از خراسان خواه منصوبان مرشد قلیخان خواه غیر آن فرستاد که هر کس که بکشت و بکشت حضرت اعلی و تابعان و بیکدیگر یکی است  
بمسکرت فتنه بویه دغل لوائی شایب چنانکه کرد و مرشد قلیخان از کجای حال خبر یافته او هم کسان بطلب اتباع خود فرستاده اند  
مقدس معنی بیرون آمد و آنچه از مردم شنید که اعتماد بر قول ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد قلیخان هیچ وجه ای جهت و فکر نزاع ندا  
و میخواست که فیمین سعی و دقتند ان هم با صلاح آید و رزق منظره از طبع فین نموده بیکدیگر طاعتی شوند و بدستور در موکب بایون شایب بر طرف  
صلاح دانند حرکت واقع شود احدی از ریش سفیدان طبع فین قدم در وادی این گشتگو نهاد و مرشد قلیخان هر چند کس فرستاده و خواه  
افضل و دین و در شش شامو را طلب داشت که آنکچه گفتنی باشد با او گفت و شنید نمایند اجابت کردند و خواه افضل حرات رفیق گردید و  
اصلاح این فسادند بکده تصنیع مرشد قلیخان با ساعیان ظاهر متفق بود با جمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه سوغدر رشتیر کرد  
برابر هم منهد و آمده خیمه و خراک نصب نمودند و آمدند سفیران و نامه پیغام در میان بود و روزی ابرسمخان سلطان شرفلو که از اقوام شامو  
بود و حکم با حضا را در قید بود بار دور رسیده چون ملاحظه نمود که اردوی مرشد قلیخان و امرار استاجلو عیله منهد و آمده اند بجهت  
او با قیامت بجل و علم و جیش آراسته باز دوی مرشد قلیخان رفت و او جمعی را بکستقبال و فرستاده بود از مشایخ و سواران مسلح پوش  
و آواز طبل خبر بار دوی شامو رسیده که مرشد قلیخان بمشون آراسته شده مستعد رزم و بیکار گشته طبل جنب میلوید و چون تقدیر



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(۲۲۵)

فی ارض تهمان  
ایستاد از بایان  
۹۹۲

و محمدی سار و سولای را از خدمت نواب جهانبانی حسنراج نموده طایفه استاجلور منصوب کردند این اخبار که به تیر رسید  
آن شد که وجود اسپهبد خان از لوحه هستی سترده شود کس قبله قعه فرستاد تا امیر خان از میان برداشت خبر قتل او در عازم پیش  
یافت لیجان باغوا می محمد خان طالب خون اسپهبد خان کشت و سبب خازن را نیز با خود متفق ساختند و ابوالخلف و نزاع کشوند و چون نواب  
جهانبانی درین هنگام فی الجمله شومانی کرده منتقل نمود دولت پادشاهی شده بیک به آنرا بخود منصوب ساخته بود نواب حرکات نا ملایم  
ایشان را بدو با علیقلی خان و دولخواهان که در رکاب نصرت آنها جمع بودند آثار اقدار بطور بیاد آوردند و در قریب محمد خان آغا زنده کرد  
بهمان رفت با طایفه نکلوند و پیمان مجد و میان آورد و خیالات ساد بلخ دماغ راه دادند امر استاجلور شایع صلاح در آن  
دیدند که ولایت گاشاز از دست او بیرون آرند که موجب بهرذکی احوال او گردید و مسته شد که شایع بودی حنیفه شایع که در نظر میوه بکاشان  
رفته آن بلده در متصرف شود او بکاشان رفته آن محشر را متصرف شد یوسف بیک که محمد خان که منصب و اندامی دیوان اعلی داشت  
و در کاشان جانشین پر بود و بقلعه رفت و بهر روزه بین الجانین جنگ و جدال بود یوسف بیک درین میان بقتل رسید محمد خان ازین خبر  
بی آرامش بجا یکی پرده از روی کار او برداشته و لیجان پسرش را بمن آنجا داند بکاشان فرستاده و یوسف حنیفه ارکان را  
توانست بست آورد آنکه الامر کوچ کرده بظرف رفت محمد خان چون صید زخم خورده در طپیدن آمده در قتل و فساد ساعی شده و قتل  
نکلوند و ترکان در میان بود و نواب جهانبانی مخالفانه سلوک می نمودند تا بالاحسن و تمام بحار برانجا میوه آن قوم با اتفاق بخاری عمل اصول  
رسید و تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایا حسنراسان و آذربایجان سمت تحت خبر خواهد یافت

ذکر احوال حسنراسان و قضایا که از حوادث دوران بقدر ملک منان در میان امر

## حالیان آن دیار بطور پیوست

سابقا گفته شد که بایان کردید که مرشد قلیخان بشهد متعین متعین مستولی گشته سرشان کشته محال خراب از مقتضای عقل و در اندیش رفتی  
و ملایمت مطیع و مفاد خود ساخت از طوایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امر اربعین نموده آنولایت اجملا تم نصب کردای خود وقت نمود  
در آنال با نظام این امور پرداخت و حایق انجالی را ببین قلیخان اعلام نموده حسن خدمات خود را که در راه حضرت اعلی بطور آورده بود  
بر طبق عرض نهاد در اول سال پیچیل غنت برادر خود ابراهیمخان که سابقا حاکم اسفراین بود و در جنگ غوریان گرفتار گشته بفرار  
آورده بودند مندر نموده از راه دارالمرکز به اسان رفته بود و در استلطنه هرات فرستاد که در رکاب حضرت اعلی بوده علیقلی خازن  
ولایت نماید که در موکب جهانگشای حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب مشهد مقدس و آمد و در نصرت نماید که نادانان و بظام داد  
المومنین است و اباد رفته قتل محال حسنراسان را به سپه حید عراق محیطه ضبط در آورند و مشارایک بعبادت ملازمت حضرت اعلی و طایفه  
جناب خانی فایز گشته طلب خود را عرض نمود و بعضی از ریش سفیدان شایع که اختیار و اقدار مرشد قلیخان کردند و خاطر ایشان بود و جانب  
نقیض گرفته با او جنگ و در آمد و سخن او آن بود که چون هنوز قواعد قهر سلطنت استحکامی نایافته با بر مصلحت وقت و دولخواهی و تالیف قلوب  
همکنان بکتاب اتحاد و یکا کئی نموده بنایت جناب خانی بدین امور جارت نموده بعضی مقامات ملک مفتوحه اگر بسی او بدست در آمده برای خود  
فصل داده و میداد بعد از آنکه خاطر از استقامت ملک جمع شود جز اطاعت و متابعت از او امری بطور غیره مجازا میانه شایع و سبب  
درین مواد کشتو بقیول کشید و مفسدان در میان افشا و می نمودند مرشد قلیخان از استماع این مقامات جهت جناب خاطر علیقلی خان و طایفه  
نوبه جانب هرات را غلبه کشته بملاحظه و محابا هرات رسیده و برف پای بوسل شرف شرف شد جناب خانی مقدم آورد اگر ارمی داشته

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

لازم میکرد که در تخییر فسله اوس می نایم بعد از آنکه تمام باخار سید پیداست که چنتیجی خواهد داد و او در اول حال بخان درشت ملازم در جواب نهاد  
(۲۱۹) نموده نواب عالی کل طایفه قزلباش قزلباز را در منتهی مودت که براق بسته اسباب پوشش میتا سازند که شب بقلعه او پوشش نمایند و طایفه  
فرمان پذیر گشته در دو تنخانه جایون کثرت عظیم واقع شد و نواب جهانبانی آماده پوشش بود و امر اعظام از حرکات اعموار و اعمال پنهانجا  
امیرخان مجال درخواست استند دست در فراک رحمت نواب سکندر شان بسته کس محرم بخدمت آن حضرت فرستادند که نواب  
جهانبانی را در آن شب که شب جمعه بود و حال خوریزش و فساد عظیم داشت ازین اراده منصرف سازند اگر منتهی امیرخان بملایشت  
نرسد رضای خاطر اثرش وقوع یابد و نواب سکندر شان منتهی زنده را بجمده را طلب فرموده از آن اراده منصرف ساختند و روز دیگر همان  
جمیعت و ازدحام در دو تنخانه جایون بوقوع پیوست و هر سید و آمد شد بیانه امر و اسیر خان کمر یافت چون چاره بجز اطاعت و تقیاض  
نیافت قرار سید و ن آمدن او و حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بکیم کوچک که از جمله مخصوصان اسیر خان بود آمده خبر برون آمدن او داد  
قورچی باشی و شایر خان و امرار نا حوالی قلعه رفتند و او بیرون آمد و در مسجد شاهی که در صا حب آباد واقع است بیکدیگر ملاقات نمود  
و امرار او را مصحوب خود گردانیده بدو تنخانه جایون آوردند چون داخل دو تنخانه شد شمشیر از میان خود کشوده برگردن انداخت و در کف  
قورچی باشی و کیمطرف شایر خان دست او را گرفته بطریق کنایه کاران بنظر خجسته نواب عالی در آوردند چون شرف پای بوس شرف شد  
نواب عالی از خشنوایم و آرزوم که از اجداد عالم بعد از یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشته در انبوت امیرخان از رفتی و  
داده گردید که دو نواب جهانبانی نوید جان بخشی داده منتهی مودت که با وجود اینهمه اعمال پنهانجا که از تو در وجود آمد و بخار خفا که از تو در  
نشته جز رحمت و التفات امری بطور دنیا به حکم شد که آن شب شایر خان در دیوانخانه نواب جهانبانی مسیبان امیرخان بوده باشد ادم خان  
از امرار ترکان بقلعه فرستادند که محافظت خانه اسیر خان نموده در حفظ ناموس و متعلقان او گوشه اسیر خان شب در دیوانخانه میربرد  
روزد دیگر در بالا خانه عمارت بهشت حای و یقین یافت اموالی و اسباب و بجهت تصرف در آمده بعد از چند روز او را بقلعه  
فرستادند امیرخان مجبور به داشت بنظر نام که کمال تعلق و عشق با میور زید التماس نمود که بی نظیر او مصحوب او گردانیده از وجود او  
نواب جهانبانی متمسک او بمنزل داشت بنظر را با و مسلم داشتند و چون این مقامات بمی عیقل بیک فتح اخلاقی بوقوع پیوست نواب  
جهانبانی او را مورد تربیت گردانیده بر تبه ایالت و خانی دار السلطه سبزه زیر افرا ساختند و محمود جمیع امرار و ارکان دولت  
هر چند تربیت او نموده و خاطره امرار عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار ما فی الضمیر زبان توانستند که بشمار اید و تسلیم  
ابواب ملایمت و دوستی مفتوح میداشتند چون سمیل قلیخان لقب یولداشی داشت نواب جهانبانی عیقلی خان را با در خواسته لقب از چند  
فرزادشی یافت و محمدی مسار و سولایع که مدبر امور و صاحب اسرار خفی شده بود بهمت برداشتی موسوم گردید طایفه استاجلو که در زمان  
خول حسیده بودند سر از جیب خود بر آورده مور غنیات و التفات شدند و جمعی کثیر از آن طایفه در دار السلطه تبریز جمع آمده ملاقات  
عیقلی خان را سبزه غرت و اعتبار خود داشتند میرزا دکان معتبر استاجلو غایب بنده کی او بر دوشش که قد سپران و برادران و اتباع  
امیرخان از رتبه التفات نواب جهانبانی ناپوش گشته طایفه استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال اعتبار یافتند و خدمت و  
خواری امری دیگر ملاحظه بنمودند هر یک از گوشه بیرون رفته و می توجه بعراق آوردند چون این اخبار در کاشان بمحمد علی خان ترکان  
در بحر تحریف و غوغا رسید که کار خود افتاد صبیحه امرخان در جاله کلاخ و لیجان تکلو بود برادران و ادلا و اقوام اسیر خان بنده بر این  
رفته نزد او جمع شدند محمد خان در مقام شنیدن خبری در آمده از کاشان بهمان فتیبا و لیجان ملاقات نمود و او را اسبجان و لغریب از خانه  
اخلاص منحرف ساخته اراده نمود که کل طایفه ترکان تکلو جمعیت نمود و تبریز آیند و از معاندان اسیر خان انتقام کشند و عیقلی خان فتح غنی



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۱۸)

افراط رسانیدند و آج چنانی ایجاب محسوس قریحی باشی و امر اگر در دستند او تشریف بردند و احش علی طرح انداخته برهم پادشاهان است  
و اسباب ضایع حیات داشته گمانی بآداب معانی پرداخت و معتربان و مخصوصان و آج چنانی خصوصاً حلیق خان ششم اعلی تواضیات  
آدمیان و تکلفات پر فرزندانه بطور آورد اما برادران و سپه ان و اقوام امیرخان که کشته در سنگ امر استظم و صاحب جیش و لشکر و از باد  
جمل و غرور بدست شده بودند حرکات ناملاطیم بطور آورد و معتبران آنحضرت خصوصاً اعیان استاجلو و شاه موشان تهدید امیرنیکبایه صریح  
بر زبان آوردند و از ایشان نیز در پرده بی اندامها بطور پیوسته هیچ فایده ازین آمد و رفت مرتب گشته بکجه اسباب هشت آمد و ترک دید چون  
باز از باد پیمانی رواج داشت و شایخ خان در مجلس عالی حریف برهم پیاگر دیده و از باد هفت است مرتب شده بود و غار خاطر شریفان  
حضرت ابابا امیرخان و سلسله او که کمال رسیده طرف طبعش از باد قدر بسیر شد بود در یاقه رضاجوی گردید و در تعیین امیرخان با کمال  
همدستان گشت و کمون خاطر نوآج چنانی را با قریحی باشی در میان نهاد و مشارک بر چند خواست که توابع عالی را ازین اراده منصرف  
ساخته بوقت دیگر اندازد فایده نکرد و امیرخان و دیوانه خیزان ترکمان که بدستان باد نخت و غرور بودند ازین مقدمات که هنوز در پرده  
بود خبر یافته اراده ای لا طایل پیش گرفتند و در خانه امیرخان جمعیت عظیم نموده چون تقصید و تعصب و یماق ابانه کرده بودند مجموع آنظار حقی  
قوی چنان و یوزباشیان و ملازمان خاصه شش نفر داخل مجمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و براق بسته ابواب شهر  
و فساد گشود و حاصل به عای ترکمانان که جمعی جلگه در خدمت نوآج چنانی تقریباً قه خاطر مبارک آنحضرت از ماد و توخامان منحرف گشته  
و مبارز خصوصاً حلیق متوج اعلی و محمدی و سار و سولای و امیل قلیخان شاه ملو و ثمال ذکات بایق خدمت آنحضرت نیستند ایشان را از خارج  
میاید کرد تا موجب اطمینان خاطر نگردد و چون اینگونه جبارت از ادب عفت و اخلاص در نظره اصحاب بصیرت محض بی ادبی است اعلی  
ناهنجار ترکمان موجب بادی غبار خاطر مبارک شاهزاده گردیده شعله آتش غضب که در کانون خاطر شریفش افروخته بود افروخته گشت  
و برده از روی کار برداشته کمون خاطر خود را بطور آورد و به جنبه تا دیبایشان را رخ گردید اول بجهت کسر شوکت امیرخان و رقم غلبت  
بر صفت حاش کیده و الکا بریز را از تغییر سر مودند و این رقم را بر صواب بریز خوانند بریزان که از دست و استیلا ترکمانان و طلب  
خواست امیرخان بجان آمده بطبع خوانان این امر بودند پذیرای منکران گشته وجود او را نابود انگاشته و چون آمدند مردم ملک از قاف  
امیرخان منتفع گشت صورتی که هرگز در پرده خیالش مقصور نبود برای العین دید و از خواب غفلت بیدار شده و در قلع خود را بسته بحفاظت  
حال خود پرداخت و توب و شکست بیروج و باره برده اسباب قلع داری چنان گردید و چند توابع از برجی که بطرف میدان صاحب آباد بود  
و مقابل و توخانه جایون انداخت تا سه روز بر سر روز بدین نوال صدای توب و شکست متواتر بود نوآج چنانی را ازین جبارت عرق  
حجت در حرکت آمد شای سیون که ده حکم فرمودند که از طایفه ترکمان هر کس غلام و کجبت این دو دانست و توخانه حاضر گشته هر کس دست  
امیرخان و طلب ضای اوست دست ازین دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان آویزد و طایفه ترکمانان که صلاهی شای سیونی شنیده  
تر زل در ارکان جمعیت ایشان افتاده قرار خلاف بخود نتوانستند و دفع فوج بدر و توخانه جایون حاضر گشته در سنگ شای سیون انظم  
شدند تا آنکه امیرخان سپهران و برادران خود را بر سر فرستاد که از مرز شای سیون خارج نباشند تا خود از آمدن متقاعد گشت  
بنا بر آن جمعیت از دو حام ترکمانان روی بجنبه و پراکندهی آورد امیرخان متحیر کار خود مانده خواص و زما را و جرات نموده اظهار کرد  
که چون حکم شده که هر کس شای سیون است و توخانه حاضر آید مناسب است که بی وسیله و وساطت احدی غم ملازمت نموده خود را  
لازم بخدمت مجاب بین و سیله بیرون اندازد امیرخان سخن بچنانان بر نموده جرات آمدن نکرد و امر اعظام که بدو توخانه جایون جمع آمده  
بودند کس فرستاده او را از قلع بستن و توب و شکست انداختن منع نمودند که اگر در این مقام باشد (بر ما که بندگان شش ذره پروریم)

منزل شدن امیرخان  
بجان امیران  
از بایجان

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

میآمد در نقاب خفا و جلیب اصحاب شور بود درین رسته که احوال سعادت نظام عمر شریفش پیچیده و پیر خرد رسته رسته بود و گاه  
 غرور جوانی علاقه کیفیت باد سلطنت و فرمانروایی گردیده نثار شرب شراب ارغوانی ضمیمه آن دو کیفیت آتشی شده بود باندک حرکت ناله میآید  
 خاطر مبارک بخار آلود بیکت در اول حالی که نزول اجلال در سبزه ذوق شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان قریبش که  
 از دایره ادب بیرون نهاده و سرکشها از ایشان بطور آمده بود منحرف گشته آراده خاطر شریفش آن بود که آن طبقه را از میان بردارد و چون امیر  
 خان در هنگام سوخ ابو قایق در اردوی معنی بود ظاهر ادا من اخلاصش بوث انگونه بی ادبها آلوده شده و نواب جهانبانی میخواست که او را در  
 جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بطور آوردند آنحضرت پیش ازین در باره او و منوبان او بمحض عیان آورده در  
 تقیبات و ترمیمات او بمالعه نصیبه مودتا مشارالیه که فی الواقع مرد خیر اندیش مصلحت گیش بود در هنگام میک سلطان دوم در کین غدر نشسته که  
 همت بر تخریب آن ملک بترغیب آنجا است که هر یک ریش خید او یاقی بزرگی بودند مناسب وقت ندانسته راه این گفتگو اندوختند از شرب شراب  
 که ناخایت در نمی آن سبی می نمودند و نواب جهانبانی باقتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود و مکر و شمرده که بی از روی و تقوی  
 نصایح آنانایقانه می نمود و امر او را در کان دولت که درین امر مداهمت نموده بودند سرزنش میکرد و از برادران و اولاد و استبدادی او که بجهت  
 نشان با ده جل و عشر و بود بی ادبها بطور می یافت و آنحضرت از فراخ حوصلگی و پاسبان دولت و حفظ جاد و مرسته امیر خان پرده حجاب  
 بصورت اطوار ایشان یکشاید تا حرکات ناله می که از قصد و می یافت موجب تقار خاطر انور میکرد و بد مجلسیان عالی که بعد جوانان جل  
 و از عاقبت اندیشی و سخاوری دولت غافل و در حصل بودند خصوصا علی بن بیک فتح و محمدی سار و سولای قوم او که از ادباق استاجلو بودند  
 و در ملک مقربان و مخصوصان با طاعت نظام باقه با طایفه ترکان عداوت قدیم داشتند در نثار شرب شراب و غلبان سستی تحریک ناده و خفا  
 نموده و سخنان دشمن بعضی میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت آزرده تر میباختند از جمله اعمال ناشایست که او را بدان موافقت می نمود  
 داشت یکی آن بود که بر بخت شاه برای و صلاح خود قتل بر در خانه خود بنا نموده بر روی می شسته پرداخته است حکام داده بود و اضداد این امور  
 محل بر عیان و اراده طغیان و نموده و سخنان و حشمت فرا بعضی اشرف ساینده و در هیچ فتنه سبی می نمودند تا آنکه رفته رفته بعضی سا جان گفت  
 که دورت میان آمده بر تو شورا و برین معنی یافت از غزوری که داشت سوز مزاج آنحضرت اعدیم الاثرند استبدادی و قار در دامن کشیده  
 از از امت غلبه پادشاهی تقاعد اختیار نموده ترک آمدند نمود نواب جهانبانی چون میخواست که یکبارگی پرده از روی کار بردار بخت  
 دفع حجاب از در میدان صاحب آباد که حرم خانه و قتل او بود مجلس چکان بازی و قیاس اندازی طریح نموده بزم عشرت آراستند و جمیع  
 و اعیان و امیرزادگان قریبش حاضر شده بواز م سوز و در بخت و خرمی پرداختند امیر خان با وجود قریب ارتقاء عدد و زبده  
 مجلس نیاید این معنی موجب زید سبب حشمت گردید در این اثنا ماه محرم و ایام عاشورای محرم رسید درین دو مان ولایت نشان این قاعده  
 استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امراء و عیان سپاه بغیر میستند آتش اذ و قتیلان معرکه کرب بلا پرداخته و تنگنا غرا  
 و رسم سوز و گوار در خدمت اشرف علی گرم میدارند در آن عاشورا این هنگام که در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بر جانب شمال میدان  
 صاحب آباد واقع است گرم گشته جمیع امراء حاضر اند و سب خان تغافل و زبده پادشاه امراء عظام آن تغافل را که قیام تمام داشت لایق  
 ندانسته کس بطلب و فرستادند و در خانه خود بخل تغذیه نقد ساخته جمیع عظیم از طایفه ترکان شده بود این معنی بوقف عرض رسیده موجب  
 تقار خاطر مبارک گردیده و جمیع امراء شکایت و بطریق کلامندی بر زبان میآوردند قلی بیک قورچی باشی باطنای امیر خان تقاضا داشت  
 اکثر امراء معاشرت یکدیگر می نمودند قورچی باشی خواست که میان نواب جهانبانی و امیر خان محرم با صلاح آورد و از جانب امیر خان اظهار عفت  
 و اخلاص کرده است عا نمودند که رفع حجاب امیر خان شریف قوم سعادت بسبب آن که در خانه او را بنور حضور بیارند و احاح در ناله رسته



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۱۶)

سلمان خان در حد و دسته وین انجیر تخت ارشیده موجب یادتی اندوه و ملال او گردید و نواب سکندرشان شفقتهای شانانه و مهربانی  
 خسروانه بطور آورده قتل بخش خاطر او گردید و بتفت و دلجوئی رفیع طائی که از گردش و زکار داشت می رسد نمود  
 ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دوم و کر قفاری سپه خان ترکمان و قریب  
 یاقین علیقلی خان فتح اعلی استاجلو و مقدمه عصیان و طغیان تگلو و ترکمان

۹۹۲  
جاری

چون موکب نصرت قرین شاهی به ارسلطه فرودین رسید و رستمان بایان به سلطان سیارکان اسباب شرف و کامرانی بدو تحفه  
 محل کشیده بینی نور و کبستی افزود سال پیچیل ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعاً اهنرا بخش ریاض خوشدلی و کاروانی کشیده  
 آباد جهان به قدم و موسم بریغ نصرت و طراوت تازه یافت نواب جیبانی را که آغاز جوانی داشت در آن لذات غنائی و کام  
 بود اوقات شریف ببرد و صحبت صرف شده بمواریه بمختصان و هم صحبتان در خلوات بزم عشرت آراسته اقداح راح و ریجانی و جرجانی  
 نشاط افزای دوستگامی میکشد و از کار وصال هر دو بان لاله خدا رکهای شاد کامی میجد اسپه خان یگلیکی آذربایجان قاسم بیکت و نیز خود  
 از تبریز بپایه سیر اعلی فرستاده حقایق حالات آذربایجان مستقر و میان بدست آوردن ایراد از اعراض نمود و دستهای نصرت  
 ریایات جلال بان صوب نمود که در رکاب نصرت کتاب بخیر قلعه ایروان قیام نماید امر اعظام و ارکان دولت جانفی کرده توجه جانب آذربایجان  
 در دلباشیم یافت و در اول فصل تابستان از دارسلطه فرودین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نصرت فرمودند و محمد خان ترکمان  
 رخصت فنکاشان حاصل نموده که ترتیب قشون و لشکر خود که در معقاب موکب نصرت قرین پیوند و سبب خان تگلو تبریز باختر سلطان برآ  
 زاده اش بجانب می که انکار ایشان بود رفتند و چون چمن میابج ضرب سر اوقات اقبال گردید نواب جیبانی بقصد زیارت  
 آسان ملک آستان سلطان اولیای و برهان الاصفیاء و مشایخ کرام صفویه قدس الله ارواحهم زار و دوی همایون خدمت و اندام  
 جدا شده توجه دارالارشاد و ارباب دین گردیدند به نور نواب جیبانی عودت نموده بودند که امیرخان برسم استقبال موکب اعلی با امرار و  
 خود که لشکر برادران اولاد و اقوام و عشیرت او بودند قریب به وازده هزار کس از ایل و ادیان ترکمان و غیر ذلک که در ملک طراز  
 ایشان بودند بزیب و زینت و آراستگی تمام از دارسلطه تبریز رسیده قریب به دوی همایون مشرود آمد و چون نواب جیبانی در  
 اردو و تشریف داشت توقف نموده بعد از ورود نواب جیبانی اول شرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشته بوساطت و شرف پایی بوس  
 نواب سکندرشان دریافت و مورد توجهات و مطلقات از حد بیرون گردید از شوکت و عظمت و آراستگی قشون و لشکر و تجلات موزکانه و طوا  
 بزکانه و نایره حد و حد که هوا پرستان جا به طلب بر چند فراخ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نیستند در کانون درون کشیده  
 و ملازمان رکاب با شرف استعمال یافت چون نواب جیبانی بطبع توجه جانب تبریز راغب بود از چمن میابج کوچ مشرود بعد از قطع  
 منازل و مراحل در ساعتی بعد داخل دارسلطه تبریز شدند امالی و اصحاب تبریز بیل عموم تبارزه از خود و بزرگ استقبال بیرون آمده  
 بنیادت و خرمی بطور آورده و نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان بجمت و اقبال در دو تخته تبریز نزول احوال مشرود و در حضور  
 و مستقر سلطنت آبار و اجداد کتیبه زدند و نواب جیبانی بپروانه آینه رخسار میگردید بطور میاورد و بپورده انوار توجه انشا  
 بر ناصیه احشاش یافته روز بروز در رفتی و تبارزه بود تا آنکه از اقتصاد و روزگار بباط و دشمنی بهم نور دیده صورتی که هرگز در آینه بخش  
 در دنیا به چشم جریب بین مشاهده نمود و عاقبت با و رسید آنچه رسید بین انتقال و تفصیل این حال است که در ترتیب اولی که نصرت همایون  
 بجانب تبریز اتفاق افتاد در شلاق همایون در آنجا واقع شد نواب جیبانی خورد سال بود اگر از امیرخان و امرار ناپسندی بطور

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۱۵)

مرشد قلیان سلطان  
 خان احمد

با تضرعه اظهار خفت و وادار کرده همان بزرگوار که در روزی که سبقت می‌داد با او ادب و احترام می‌نمودند و اعیان می‌شدند مقدس نام و  
 استقبال کرده و او را سبقت می‌آوردند و مرشد قلیان با او با ادب سلوک نموده چاکرانه خضوع می‌کرد و مرشد قلیان از راه باستانه مقدس می‌رفت  
 بشهر اظہار زیارت می‌آورد و میمان سرکار فیض آثار کثرت و بخت عایت خرم و احتیاط پذیر و زود آستانه توقف نموده از آستانه بیرون  
 ز رفت و سلطان خان هر روز در آستانه مقدس با او ملاقات نموده بر اسم می‌زبانی پرداخته تملقات رسمی بطور می‌آورد و مرشد قلیان بفرست  
 تر در خاطر او را باقی می‌آورد و بزرگوار که در روزی که سبقت می‌داد با او ادب و احترام می‌نمودند و اعیان می‌شدند مقدس نام و  
 مرشد قلیان بفرست جمع آمد و بعضی از مردم بگویند که تا غایت نزد سلطان خان می‌آید بود در آن چند روز آمده با مرشد قلیان  
 ملاقات کردند و همس حکومت می‌شد مقدس معنی که همیشه در ضمیر او جایگزین بود از خاطرش هر روز از آستانه ظاهر بقصد ملاقات سلطان  
 خان و با ضابطه بار آورده استبداد و استقلال با غلبه و شوکت تمام بچهار باغ سبزه که محل اقامت حاکم است سلطان خان آنجا می‌بود و در  
 اقامت انداخت و سلطان خان بدستور بر اسم ضیافت و همنازاری پرداخته در هر باب بخان میان آورده و سلطان خان در دو تنخواهی توانیکند  
 شان و شاهزاده عالیین سلطان خمر میسر از سر و سر داشت مرشد قلیان در اول حال اظهار انقیاد نموده بالاخره مافی الضمیر خود در تهر  
 داده خاطر نشان سلطان خان نمود که مردم خراسان از سپاهی و درخت ل بر اطاعت متابعت حضرت اعلیٰ ستانده و با عیقلی خان شایط  
 که لا اله الا انت و یحییٰ کی خراسان است هم عهد و پیمان شده مجدداً انواب سکنه در شان ملکوت خراسان را به نرسند از جند سعادت نشان که در  
 خراسان مسلم داشتند اگر خانبخانی میل بودن خراسان دارند از اطاعت و انقیاد حضرت اعلیٰ شاهی و موافقت عیقلی خان چار منبت  
 و در اینوقت خانبخانی را فسون و لنگر آراسته که از عهد دارائی انولایت و ضبط سرکشان بگویند و تکرار آن جد و دشمنی چون توأم  
 آمدیت صلاح دولت است که ضبط این ولایت در عهد من باشد خانبخانی بجانب خاف و با خور که با بجانب بعلی دارد رفته در انولایت  
 بغیر اغت و عافیت گذرانده سلطان خان بجز اطاعت و انقیاد چاره نداشت ضاجوی کشته بر فن انولایت راضی شد و مرشد قلیان بفرست  
 رفیق او که داند که شاربیه انجاف و با خور رساند که مردم که بجهت حکومت می‌شد بر سر او مجتمع شده بودند از وجود داشته در سبقت  
 و او با معذوری و دانه شده چون اوضاع خراسان سلوک مرشد قلیان بر وفق دلخواه خود شاه نمود و حق کناری نواب سکنه در شان  
 و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان مانع آمده در تاراه بیانه شکام و سوار شده و حال و احوال انداخته بر سبیل فرار و پناهن  
 عراق نمود و مرشد قلیان از رفتن او آگاه گشته این معنی را عین مطلب خود دانسته در کمال شوکت و اقتدار بجهت حکومت مرشد مقدس  
 زده بشهران بجانب هرات فرستاد و حقایق حال را که بخش اقبال حضرت اعلیٰ از پرده تقدیر بگوید که ظهور اید عیقلی خان اعلام نمود و با بودن  
 خان کجی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد با ایا س و طبقه بیات و سایر امار و سبختان و ایامات چغی که در حد و دشمن مقدس می‌شد  
 ایام و آئینش نموده صبیحه و آغافان را خوشکاری نمود و تأیید قلوب عامه مردم آید و بکش در آنجا دولایات نافذ کرد و دیکر امار  
 پای در دایره اطاعتش نهادند و او با جمعی از طایفه اسنا جلو و غیر هم که در حدود قضا با خدمات شایسته تقدیم رسانیده و ولایاتی که مجدداً  
 محیط تخیر او در آمده بود بصلیقت وقت با جماعت تمت نمود و شوکت و اقتدارش در بر و در تراز میگردید چنانچه محمود طایفه شاکوشت تا آنجا  
 با عیقلی خان بچنان طریقۀ الفت و دوستی و صداقت و بدلی سلوک می‌داشت و در آن رستان بفرغال در مرشد مقدس معنی گذرانید نظم  
 و نسق معات انولایت سپرد و خاندن سلطان خان با جمعی از طایران که همراه داشت از راه تون و طیس ابراق آمده در دار السلطنه قزوین ملاقات  
 نواب سکنه در شان و نواب جهانبانی فایز گردید خانبخانی حالات ابوعی که رفته در ملک بایان کشت عرض نمود چند روز قبل از ورود و شاربیه علیاً  
 شربانویکم بخت شاه جنت مکان که جلیل جلیل او بود در پیش استعجابات اطباء معالجه نشده دعوت حق اجابت نموده به ارباب پیوست

مرشد قلیان سلطان  
 خان احمد



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی عبا

از لکنت و مدد عراق نیز مایوس بود و هیچ وجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نباشد محمدی خان از اربابان  
آمده بامردمی که داشت در اطراف و جوانب و نیه آثار جلالت بطور آورده و خبر دای نمایان بیکر و اناسیح اثری بر آنها ترس بکشت و فرمای  
پاشا بایروان رسیده و چند روز در آنجا رحل اقامت انداخته و در کمال حصانت و ممانعت استحکام تریب و ادوار حس و بکجری بقعه  
احسباج کاشته و خیره سالیانه و یراق تو بخانه و با محتاج قلعه داری سه انجام نمود باز گردید محمدی خان بکام و ناکام دل از حکومت شکست  
برداشت و بچوان آمد عیال و اطفال غازیان و در قلعه انجمن حفظ نمود و از امیر اسیران و امیران ترکان درین مراتب اصلاحه دی محمدی خان  
و حفظ و حراست دار است و در سلطنته بریز را هم داولی دانسته و بلا حظ قرب اگر دایا از آنجا بیرون نهاد و ولایت متوجه چور سجد که معظم است  
صغیر است بصرف معادن درآمده و در ولایت شیردان نیز احدی از امیران قزلباش محال توقف نموده و تمامی آن ولایت بصرف  
زوتیه قرار گرفت از سوانج پنا آنت که فاطمه سلطان یکم صبیحه بنت مکان که حرم محرم سید خان زنگان بود در دست علیل و بصر  
کشته عاقبت و دیعت حیات بمقتضی حیل سپرد و بخش و در ابدار اراشاد در دایل بوده در درویش مظهره آباد و اجداد عالی مقدار مدفن گشته  
باعث پریشانی ضمیر سید خان گردید

و خاتمه فاطمه سلطان یکم  
در قریه شاه

### ذکر قضایا که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندر شان در خراسان بطور پیوست

سابقا بقول و فایع نگار مرقوم صحیف اخبار گردید که حسب التماس علیقلی خان و مجذب قلوب مرشد قلیخان و امیر احمد خان مرتضی قلیخان  
از حکومت مشهد مقدس معزول نموده بایالت آنولایت بسلطان خان و لک شاه علی سید زای خواهر زاده شاه جنت مکان نموده عبدالله خان  
که بزرگ زاده طایفه استاجلو و بشرف مصاهرت این دو دمان سر هندی از بود و تفویض یافت و شاهی سلطان قاریخه را که از عظاما را بطن  
بود و دالتیق او کرده ولایت جام با و اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس بسلطان خان بود باشد و مشارالیه در حدودش یافت  
و صد و سوانج برای او عمل نماید بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندر شان از خراسان بعراق نصبت نمود و مرشد قلیخان از رفق نصبت  
قلیخان و ماندن سلمان خان اظهار داشت و خرمی کرده و بخوف و بر اسرار او رفق مشهد مقدس معزول و در یافت شرف یارت روضه  
بهشت کسای حضرت امام الحسن و الحسن نمود و بزبان اخلاص و یکدلی بسلطان خان پیغام داد که درین مدت ثبات کلفت و غدا نصبت  
قلیخان و طایفه ترکان از سعادت یارستانان ملک آشیان امام همام محموم بودیم حال بجهت الله و الله که معاملات خراسان رفق  
و نحوه دوستان سرانجام یافته و این مخلص خبر خواسته غایت بخت صیانت احوال و غوث و اعتبار ایل و غیرت آنها جلوه در زمان  
امیر میرزا پامال حوادث و مطلوب اضداد شده بود و طاعت و متابعت علیقلی خان که از ایل شاموشت ضعیف تر بود و رکاب او میکشید  
آنجا بخدمت و م زاده قدیم کل طایفه استاجلو است خدمت او را سر مبارز افتخار و اعتبار خود دانسته و طریقه چاکری و خدمت کنده اری  
داشته عند المملکات در هر باب آنچه رضا و صلاح آنجا ب موجب آسودگی ایل و اویان باشد عمل بنمایم سلمان خان چون هنوز استقامت  
در ملک نداشت و قشون و لشکر از استیفاء و جمعی قبیل که نزد او جمع آمده بودند مردم پراننده بی استعداد بودند و وثوق و اعتمادی نداشت  
مرشد قلیخان و سخنان کذب آمیز او داشت و راضی باین او نبود و کار او فکرها دیده و نه رای خاصیت داشت و نه قدرت منافعت شاهی  
سلطان قاریخه که مرد عاقل کنه سپاهی بود بجانب جام رفته در آنوقت در مشهد نبود که درین باب فکر بصواب ندیده انقضه مرشد قلیخان بیا  
و استجازه بامعده دی متوجه مقصد شد چون قریب شهر رسید اداست عظام و این مشهد صلاح اندیشی کرده از بیم خطرات و نصبت  
تشریفات قلعه داری جانب سلمان خازا بافت و اتحاد ترغیب نموده آماده استقبال کشته سلمان خان چون شنید که او با اندک گردی با

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۱۲) اوصا در کشته عتبه لقا طین از دروازه شهر آویختند تا چویم که بشامت کا فرمندی و سورت میران بقتل و بوش در آن شب هوانک از بخت و  
و احاد اناس اردو چه بر شیعان انالی و اعیان سبر و ارآمد مجله دقیقه از دقایق شب غارت و شکست مار و شال و شکست فرو  
کذاشت نه هر چند نایره غضب نواب جهانانی که التاب یاقه بود و انظار پذیرفته از فرمودند که احدی متعرض حایا و مردم سبر و اگر کرد  
آتا چون شب بود و خانه سپاهی از رعیت تفرینند از او و هزار بسیار بجزه و ریزدستان رسید روز دیگر متوجه احوال رعایا شده  
مطاب و آربایشان را با جناح مقنون گردانیدند و ایالت آفولایت با محمد سلطان را بر تظور قرار یافت و از آنجا کوچ بر کوچ رود  
عراق کشته مرتضی قلیخان اردو امان گذار شدند که اسعد اسفراسترابا بهم رسانیده روانه آن صوب شود و موکب هایون  
بفرزدی و اقبال بدار استلطفه قرین رسیده در تصرف ابیون نزدول حسبال واقع شد امت خان حاکم شیراز و ونج  
حاکم همدان و سایر امار و حکام مالک که در سفر فرغانه جمع آمده بودند در خدمت انصاف ارزانی داشته هر یک با کار خود در فغانه کار  
کفتار در ذکر قضایائی که در ایام عنیت موکب هایون نواب سکندرشان در آذربایجان

### ساخته و در آمدن ایروان بدست رومیان

برضایر سنده آریان انجمن بوشمندی پوشیده نمائند که سابقا متسوده ظهور شده بود که سنان پشای سردار مقتدات صلح  
بر وجهی که مسطور گشت قرارداد داده ابراهیم خان تگور که از انجانب برسم رسالت بخدمت سلطان مراد خان فرماندهی ملک نیم  
فرستاده شده بود و مصوبه کرد و اندر دانه استنبول شد عثمان پاشا از در بند عرض نموده بود که سنان پاشا از بنین و بدولی عزت  
آمدن آذربایجان داشت من کل ولایت شیر و انرا متصرف شده ام و اکنون در تصرف عا کر عثمانی است آنچه سنان پاشا عرض  
کرده که سواهی قسعه در بند محلی در تصرف و بینه بیت خلاف واقع است و اگر در این سال که پادشاه قزلباش در خراسان است سردار  
باین طرف نزد که در دوم ملکی محمد و متصرف میاید و هم ولایت شیر و ان از خار متعرض قزلباش مصطفی میگردد سلطان روم سنان  
پاشا را امور و خباب خطاب کرد و اندر دانه پاشا را که وزیر دوتیم بود سپردار کرده بالنگر عظیم روانه این طرف نمود و ابراهیم  
خان را در استنبول نگاه داشته قبول مصالحه بدین شرط نمود که بحر محل عا کر عثمانی وارد شده و خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد  
تصرف منوبان آل عثمان که داشته مناقشه نمایند و مادام که پادشاه قزلباش باین معنی راضی نگردد دست از تخریب مملکت باز نگیرد و هم  
ابراهیمخان در خراسان بپایه بر دولت آشیان آمده عریضه اورا مشتمل بر حالات مذکور بفرمایند و صدها از روی و تلخواهی عرض  
بود که عا کر و لجاج درین امر حکم منعی عقل موجب نقصان دولت و بالاخر منتهی انواع مذاکرات و هر سال مملکتی از دست بیرون بود  
و باز شرط مصالحه همان است درین صورت هنوز منظم ولایات دست است مملکت شیر و انرا تا آنچه الی غایت بحیطه ضبط عا  
آل عثمان در آمد باز شستن و صلح نمودن بصرف و صلاح دولت نزدیکتر است امر خود را می قزلباش با وجود و هوایی و نفاق و  
اتفاقی که در میان طوایف و ایماقات بود از سورت سیر راضی باین معنی نشده جواب عریضه ابراهیمخان برین طریق قلمی شد که اگر کما  
بغوانی که قبل ازین تمید یافته و قوع بسیار بدینا و الا آنچه مقدر ازلی بود باشد بخیر ظهور خواهد آمد مجله فرما پاشا با غلبه از تمام این  
الروم آمد لشکر سرحد و میران عشارا که در جمع نموده از راه فارص عزیمت نمود محمدی خان تخاق که بگلرکی مجور سیر  
امیر خان و امام قلیخان از خیال اخبار نموده اماران باین مردم سهر حدر جمع کرده بهسکر و میردین اتحاد افاد انفسه و  
عظام و امار و بیکریان قزلباش که در آذربایجان و فراباغ بودند چون مقابله با آن لشکر بحیاط فوق قوت قدرت ایشان بود



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(nr)

تاریخ جهانگیر  
صفحه ۱۰۰

شکل برین دنیا زمندی و آنکه حقوق خدمت ماضی بخدمت نواب جهانبانی در بایستی بماند که وقوع یافته بود معاذ ربند برکت جلیله  
منه بیا از عدم شقاق ارکان دولت قاهره و قتل میرزا سلطان و بدست کی مرتضی قلیخان بطور آرد و دوشربا صلح را موند که بایمان کردند  
آنان چون منشور خلافت و فرمانروایی حضرت اعلی شاه علی شاه ظفر خان در دیوان سخن قیما بترقیق وسیع آنا جعلکنا الخلیفه فی الارض  
زیبای زینت یافته بود اثری بر شریک و مذکور تر تب کشت و جز حرف و صوتی بر زبان نگذشت بآنکه حساب لایستد عا امار و ارکان دولت  
مطالب و غنایات علیخان حسب الامر بفرانجام و انجام مستردون گردید و تشریفات فاخره عنایت شده از جانب نواب سکنده شریف  
از جمله فرزندی محبت کشت و بجهت حضرت اعلی از جانب پسر و والا کرد و برادر نیک اختر به ایا و متوفات ارسال شد و ولینان میرزا پسر  
علیق خان در سلک ملازمان درگاه عالی نواب جهانبانی انعام یافت و قریب چار ماه از نوروز سلطانی آنال گذشته بود که بل جل  
کوفه از در استیضه هرات کوچ کرد و چون در مشهد مقدس محلی نزول اجلال واقع شد و شرف زیارت آن ملائک شایان سلطان  
رضا علیه و آله و آئینه و آتشناز فایز گردید حسب الرضای علیخان و بجهت کایف خلوت شد علیخان و طایفه استا جلور نفسی علیخان از  
حکومت مشهد عزل نموده آنولایت را بپسران خان که نواده عبدالقد خان و بزرگ زاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت سمر آباد بر نفسی  
نافر شده ولایت و بطنان و بطام و بیارجمند و عرب طامری و هزار جریب علاوه آن شد و شاه قلی سلطان قاری که از عظام طایفه استا جلور  
در بر گردان بود و آتانی سلطان خان کرد و ولایت جام با اختصاص یافت مجله ارکان دولت قاهره غنایات خزان و خزانین انبقتضای  
درهم پیچیده روی توجه بعراق آوردند و درین بازگشتن در میان بساط دولت و آکاهی بفرست نمودند که مجدداً سلطنت ملک خزان بشا نژاد  
جاستان نبی حضرت اعلی تعلق خواهد گرفت و غریب لوای و تشریف ارتقا یافته آقا با قیاس بر بل عرصه مملکت خواهد یافت و هر  
از امار و مردم خزان در وقت توجه رایات جلالت اظهار و تقوی نواب سکنده شان نموده بود و از ادا ایشان بایستی گشته باندیشه عواف  
و فکر کافی و مذاکره افادند اول کسی که از امار خزان ابواب طاعت و استیاد مسدود ساخته و مخالفت کشود حسین بکیت افشار و ولد سوزد و بکیت  
قورچی باشی بود که حاکم دار المومنین سبزوار بود در وقتیکه موکب بایون قریب سبزوار رسید اظهار شایستی بپسوی کرده بپتقبال موکب اعلی  
شافت و منظور نظر نواب سکنده شان بآبراهه علیان گردید و بعضی قلی بیک قورچی باشی بپستور بایات سبزوار منصوب کشت درین هنگام  
در مقام خلافت و عصیان در آمده در برب شمر و مستلحه مضبوط گرد و تفنگ انداخته در مقام فتله داری شد نواب جهانبانی امر اعظام را بجا  
ساخته فرمودند که غنایات خزان هر گونه دارائی بایست که بجهت صلاح اندیشی گردیم حالاکه مثل حسین بیک مردی بر روی پادشاه شامیه  
قلعه بند و دست جبارت بی ادبی دراز کرده و تب و تفنگ بار روی بایون اندازد جای مسامحه نیست و اگر درباره او تغافل و درزید بکنیم  
بمانا لایق دولت و مناسب موس سلطنت نباشد قلی بیک قورچی باشی که ریش سفید طایفه افشار و معظم ارکان دولت و منتهی ملائک  
برگشته بجهت بیعت بود و سرخجالت و پیش افکنده اذعان کلمات دلاویز آنحضرت نمود و تشبیه تا دیب آن بقیل و هوشن اصلاح وقت  
داشته رضا بان دادند و نواب جهانبانی امر از نامه ابرل عموم عا که ظفر شاعر خصوصاً دیغان و امر انظور و اخیر شهر و قلعه مومنسرو  
فرمانبران بپسر خود عمل نموده در چهار روز باین شایسته بکاب شمر و قلعه پورش انداخته از اطراف و جوانب هجوم نمودند مردم حصار را غروب  
آفتاب بدافه شول گشته هنگام غروب که شام ادا بار آن تیره بجان سید و زکار بود و استیرو آویز عا فراموش و بهادران موکب عالی را  
در میان پای حصار رسیده و باره و بر روی عسور نمودند و در ظلمت میل چون سبل که از فراز و بنیاد و در شمر و نیرجه برارک  
استیلا یافتند و چون ادا بار آن طبقه روی آورده بود جمعی کبیر عرضت فاکت و حسین بیک در دربارک گرفتار گشته یکی از سید اران سبزه  
که ملازم رکاب عالی بود چنان پست میل با و نواخت که قوت حرکت نداشت و سرخجالت و شرمندگی بضرر میل بی خستیا پیش انداخته بود که

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۱۱) شاعری و سخن سرائی را بفنون کلمات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن ستیقم داشت و اشارت آید از بسیار بزرگوار  
 و کثرت اوقات در شمار مشاغل امر وزارت و کثرت از حاکم ارباب حاجات عرایض مردم حاصل به بزرگوار نوشتن و تصدیق  
 بدیده بقلم طبیعت بیکر و تأمل در کمال بلاغت و آراستگی لفظ و معنی بر صیغه بیان سلیک داشت در آن چند روز که در قتل رسیده غری گفته بود که  
 این است (خبر و بیان چه کشتن سلطان داید بهتر است که اندیشه او را و کسیند) این دو سه بیت نیز از شمار او ثبت افتاد  
 که در حین محاصره تربت گفته بود بهجت باز هم زیاده و عده دیدار بر سر دل در پیدن است مگر یار بر سر سلطان اگر سبک  
 از آن مثال که عاشقی ملائمت بسیار بر سر این غزل در جواب غزل مولانا مختم کاشی بسیار خوب گفته است مطلع حسن  
 مطلع خستبار نمود غزل غان حسن بچنان فتنه بار مدد دست مردم پر فتنه اختیار مدد زلف پرده بر خوار مدد  
 کون ممکن کید کج سعادت دست بار مدد انقصه بعد از فرج این قصیده امر اعظام عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی  
 استعاره نموده که بنا بر طبع انسان صبیحه او را مطلقه سازد نواب جهانبانی ایجاب محسن امر کرده رضا بطلاق داد و احوال  
 اطاک بعضی بدو ان اعلیٰ متوب گفته بعضی دیگر بقور چنان عظام اختصاص یافت و یکدوماه در امر محاصره طبرستان بجله تردد و استقامت میکرد  
 در این اثنا از اخبار محشر از جانب آذربایجان رسیده که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان دوم و فرهاد پاشا نامی آن مرد و نوم سردار  
 لشکر جانب آذربایجان کشیده و در آن سرحد نیران قتل اشتعال دارد ارکان دولت قاهره از این خبر بی آرام گردیده صلاح در آن دیده  
 با حلیقی خان طبرستان صلح افکنده خان غزیت بصوب عراق و آذربایجان حرکت آوردند شایخ خان محصور و در تمام دفعه قتل  
 و کلف و نزع در آمده خود را بر تپای قلعه رفقه با حلیقی خان ملاقات نموده گفتگوی مصالحتیه بیان آورد و خان بگو خود را بسبب این امر بود  
 بعد از قتل و قتل قواعد مصالحتیه فاین بین قاعده نمید یافت که حلیقی خان سپهر بزرگ خود و لیجان سپهر را که در آن وقت دوازده سال بود  
 بیرون فرستاده عریضه ضربت آید بخدمت اشرف مصحوب پسر ایل داشته عرض نماید که خیر مایه ایست فدا میسر از سلطان بود چون او دفع  
 شد با همان غلام و غلام را در این درگاهیم و عند تقصیرات گذشته خواسته بجهت رعایت ادب ملاحظه طریق و تین صوفیه و حرمت پدر  
 نامد و برادر بزرگوار در خراسان بدستور خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندر شان خوانده شده نواب جهانبانی که سرزنش اکر است  
 دانند و ملک خراسان بدستور بشا هر ده گیتی شان یعنی حضرت اعلیٰ شاهی مسلم بوده باشد و پیشکش لایق بیرون فرستاده نمائی که دانسته  
 باشد عرض نماید که بواسطه کجوانان بجهت انجام اقران باید اگر چه امر آنکو خصوصاً و لیجان اضنی باین معنی نبود اما چون انواعی صلاح  
 در ضمن این مصالحه منظوری بود و سبب خان شرف الدین اعلیٰ لکچور که رشید و بزرگ زاده آتاپه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود و بعضی  
 راغب ساختند و او و لیجان را از رخا و بلجاج گذرانیده چون داده نزع و حضور میان حلیقی خان و اسماعیل قلیخان قتل ولی خلیفه پدر او  
 بود و سلطان جلیخان بر حلیقی خان در عرض او کشته شده بود و قتل با سبب اعلیٰ که در جنگ غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفه او جی  
 شالو که عشرت اقباء جانیین بودند و از زمره قتیلان بودند و غدا و بلجاج ایشان جز فساد و فتنه نداشت که اسماعیل قلیخان نیز  
 بمصالحه راغب و حلیقی خان بنشیند صلاح در دوز خان این مقدمات دانسته شرایط مذکور را قبول کرد اما التماس نمود که چون میان  
 ایشان در ترضی قلیخان غدا و بلجاج از کشته شده صلاح پذیریت او را بقرار برده حکومت مشهد مقدس معنی دیگری از امر اعظام که  
 دو تهمذ خیر اندیش باشد رعایت فرمایند بجله شایخ خان پاپی در میدان مصالحه نموده اول بواسطه امر ابدل معقوله نواب کاپ  
 سکندر شان و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساخته مراجعت بمقر سلطنت و نظام مقامات آذربایجان صلاح دولت اقرب اصوب شد  
 و بعد از استجازه شایخ خان اسماعیل قلیخان را همراه خود بیرون قلعه برده حلیقی خان صلح داد و روز دیگر حلیقی خان عرایض خلاص

مصالحه حلیقی خان  
باب ۱۱



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی عبا

(۲۱۰)

اشاره آنجا که در مدینه میرزا جمع آمد و شورش و غوغای عظیم نمود و کس با ندرون فرستادند که میرزا مسلمان مغرب و دین دشمن  
 قزلباش است و ماده خلاف و نزاع قزلباش و صبیان و طغیان امر احسنه سان جز بد سلوکی او نبوده و نیست و اما او دفع نشود این بود که  
 از میان قزلباش بر طرف نخواهد شد چون کار با تجار سید امر اعظم نیز بقدر از انقباض حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا مسلمان و جنگی  
 و جز رقی و قبیح امور حساب و معاملات دیوانی از توقع نبوده و با دست داشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور  
 کرده باعث فتنه و فساد کرده و چو لاک قزلباش برده از روی کار برداشته با او درین مقام در آمده اند ادلی این است که او دامن از  
 وزارت در حید و ترک همات نماید شارالیه اگر چه در غسل بود و میدانت که این امور ساخته و پرداخته امر ادا است و بدین قتل و بجز  
 راضی نخواهند شد اما چون ملاحظه نمود که متمم او بجز بدان شد که این حکایات در خدمت شاه و شاهزاده مذکور گردید از تعلقی که او سید این  
 میباید و قطع تعلقی از جایش نتواند کرد راضی بدان شد که مابین او و کار گرفته اند که در محلی ساکن گردد و درین اشار امر اعظم و دعای  
 پادشاهی گفته برخاستند و یکی از امر ارا را بهی یقین کردند که اشب کشیک میرزا مسلمان را نگاه دارند که تا فردا در باب او بر جامه و  
 اشاره و تواب کامیاب اثر ف باشد چنان نمایند چون میرزا مسلمان در از دیاد و اقدار تواب جانیانی میسیند و بحسب ظاهر خود را از خود  
 نموده و بخواست که آنحضرت را در ملک مذکور شریک و همی نباشد از وقوع ایحال و غنچه بخاطر شرفش راه یافته مقصدی از ادا عالم امر  
 فرستاده از کمون خاطر ایشان استفسار نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد نمودند که صلا فتوری در خلاص بندگی مانده و عهده  
 پیمانی که با تواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم پایدار و استوار است غایتش چون میرزا مسلمان همیشه تحریک ماده فساد نمود و خاطر مبارک  
 ایشان از ادا و تقوایان مخوف میازد و در شرف غیدان قزلباش وزارت اقدار او راضی نیستند و در باب او نیز بد آنچه امر ادا  
 عالی باشد مطیع و منقادیم چون تواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان خاطر شریف از کید و نفاق امر اجمع نمودند و باطن از میرزا مسلمان  
 زباده رضای خاوری داشتند راضی شدند که در باب او بروقی رضای امر اعلی نمایند روز دیگر جمیع امر ارا در خانه قلی بیک فرچی با جمیع  
 آمد و کس بجدت شرف فرستاده میرزا مسلمان را برده در منزل فرچی باشی محبوس ساخته و اموال و اسباب او در حیطه ضبط در آید  
 عبدالله و میرزا نظام پسران او را مقید و مأخوذ گردانید و چند روز تفحص سبب مابین او کرده چون خاطر از آن مرجع گردید و وجود او را  
 با وجود معذرتی موجب انعام و بقای او در سلطنت قلمی خود دانسته او را بدست فرچیان دادند و خطاب قلی بیک موصول بود  
 زکات بادی زخم شده دیگران با تمام کارش پرداختند (عجب سرد آمد این قصه را بدید که تا جاکرم کردی گوید خبر) سبحان  
 آید ز اد آنچه خبر خود میداند شریک میداد و بی هر چه تا مفرود در ایوبستان امل میرزا مسلمان بستان بلا و چار شده کل خطا و ذل میسند  
 میرزا مسلمان بنصورت آنکه سبب آن قصه دولت خود را احکام میدهد و سبب آن بخت تواب جانیانی را ادا و پرداخت و باین موصلت عود  
 دولت الله طلاق بر گوشه چادر بسته باعث قطع رسته حیانش گردید و جدش را به بصد خواری و ذلت برخاک هوای فدا کرده بود و از  
 توجه صدور و علما بخش او را بشده مقدس متغی نقل نموده در روضه مقدسه مدفون گشت شارالیه از طبقه جاریه و اشراف و همان اصفا  
 که سلسله نسب خود را بجا برین عبدالله بهضاری میرزا مسلمان از احوال و در خطی حالات و زرار او را باب قلم زمان شاه جنت مکان بنظر  
 یافت و حتی بوفور قایت و فضایل و کالات از اهل و استه آن قمار بود در زمان تواب سکندر شان مباحثات آنحضرت فرخ فانی بای ببحار  
 دولت و اقبال نماده زباده از مرتبه زرار اقدار و استقلال یافت و با عقدا آنکه در حد و قایع و در و دوسوای کثرت عبید خدمت  
 چشم دافع شیشه و پیر تقدر میسوزاند بود و بخیال محال پایی از دایره ارباب قلم برودن نماده متابعت نفس تاره خستیار نمود و صاحب جیش  
 و لشکر و طبل و علم گردید و با امر از ایشان غالبانه سلوک نموده و متوق و بر جان محبت تا آنکه از تیاج اعمال با صواب و پارتی باور سید آنچه رسید

اینست که در این کتاب  
 ۹۹۱

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

ایضا چند روزه و ترودات جنگ استداد که ما و حرارت هوا از کار مانده قدرت ایضا چه قوت فارغند باشند چگونه ممکن بود که در کشت  
(۲۵۹) از غوریان پیش بهرات رسند با جگر اردوی معنی متغای کویج کرده بدار استطنه مذکور رسیدند در سینه میرزا حبیب و تخته شاهی ذیوب  
جهانبانی و بیوات خاص تعین یافت میرزا سلمان در جو اردو تخته شاهی کزید و امر اعظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف بکشت دروا  
رفته و دانه و شکر بهرات اکالا حاطه بالیدر در میان گرفتند میرزا سلمان جد و جد تمام در تخته شاهی بهرات نموده زبان شیخ و سرش را  
در از کرده ایشانرا بستن و آجانبانی بنفاق و شقاق متمم میداشت آنکه امر از دست و زبان او بجان آمده در تخته شاهی قتل و اتفاق  
نمودند و عاقبت سر در گدولت و بزرگی چند روزه نماند و در همان ایام در دست امر اقبال رسید

ذکر گشته شدن میرزا سلمان و مصاحبه با علیقلی خان و معاودت اردوی طغر

## نشان بمقر سلطنت ابد سببان

چون میرزا سلمان صبیحه خود را بجای نواح نواب جهانبانی در آورد و خطبه از سوره مزاج نواب جهانبانی که بحجت قضایا تبریز قتل آورد  
حسین بیک وزیر و همیشه او و دیگر امور که مکر و خفا نورش بر آید عالمان شده بود بخود کان سیر دنی الجمله جمع نموده بود و سیر از عهده  
سیر بزرگوار و وزیر نواب جهانبانی و میرزا نظام سپه کوچکر و مقرب الحضره و اینس و جلیس بود خود را از فرودیان نواب جهانبانی شمرده یاد  
از دیگران اظهار کجی و جوای میگرد و همیشه احاطم امر ارادار کان دولت قاهر و تخلص قلی بیک تورچی باشی و شایخ خان مجسمه  
و محمد خان بزگان را بتقصیرات و نفاق و شقاق متمم داشتند خا طر نشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سده در درجانه کشتن نواب جهانبانی  
طراوت آب زمینی و کاهی بکجای از اینگونه حکایات در مجلس میگفت و خود ستائی میکرد و معذرتان اردو و خصوصاً تا جکان صاحب اعیان  
در تخته طاقت نموده این مقدمات را خا طر نشان میکردند بعد از قضیه فتح غوریان سر رشته عقل از دست داده حکمت با مراد میکرد  
صیغها ایشانرا بنفاق متمم میداشت و امر از اطوار نواب جهانبانی تفرش نموده بودند که سخنان سیر از سلمان عنقریب مؤثر خواهد بود  
دفعه او که محرک این ماده بود متمم گشتند و غنچه فرصت بدزدین اثنا سیر از سلمان اراده سیر کار زکاه کرده و اراق و اسباب جشن  
عالی با نجا فرستاد و جمعی از زمار و مطربان و مصاحبان و مردم اهل طبع اردوی محلی را دعوت نمود که در روز موعود جشن ملوکانه  
آراستہ بایشان صحبت و اردو امر اعظام سپهران و برادران و برادر زادگان خود را که از جبار و دیوانه خیران اردو بودند قرار داد  
که چون میرزا سلمان بکار زکاه رود با نجا رفته متمم او را با تمام رسانند و در روز موعود سیر از سلمان با جمعی و لشکر خود سوار شده بخانه  
شد و تعیین کرد ای امر که مقدم ایشان بوسنخان و لد تورچی باشی و دیوان خان و لد محمد خان و خلیل سلطان برادر زاد و شایخ خان و  
اشال ذکلت بودند بکار کرده انجوه از راه دیگر بقصد قتل او بقصد شمشیر شخصی از آن مردم در حوالی کار زکاه آمده سیر از سلمان را  
از انجالی آگاه گردانید و او فی الفور عطفه عنان کرده در کمال اضطراب و بجا بشتند و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند بتفاتیق  
روبراه آوردند میرزا دایمی عظام بکار زکاه رسیده از مراجعت میرزا سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در راه او را دیدند  
بمتم او پردانند و الا بوقت دیگر انداخته بکشت با و رسیده و میرزا سلمان از کرد راه بدو تخته رفته بخدمت نواب سکنه نشان نواب  
جهانبانی رسیده ایشانرا از قصد امر آگاه کرد و نواب شاهی با حضار امر اراد فرستاد بعد از آنکه جمیع امر ارادار کان دولت جمع آید  
از امر احوال کرد که سبب چیست که میرزا سلمان که وزیر و معتمد علیه است درین مقام در آمده اید امر اراد اول حال انکار کردند  
که ما را از شوکاتی نیست اگر جبار و ادبش قریب باشی ادبانه سلوک کرده باشد ما بدان رسیده هر کس را غضب داشته باشد بجزار ساقیم



# جله اول تاریخ عالم آرا می عبا

(۲۵۸)

استوار کرده و کوشش خود را نمودند تا چون گوگرد اقبال نواب سکنه شان و چهره یون فال شاهزاده جهان بان با قشونهای آراستگان  
 شده و چشم عیقلی خان و لشکران او بان لشکر پیشرا افتاد و دشمنان از کار و کارشان از دست رفته از هجوم مبارزان و از دحام  
 لشکران صفوف سپاه و بران شده شکست خورده و گواهی بریت نهادند فاربان قربان بش که یکدیگر بر سید نه بخت نصیب قربانیت  
 و هم گشتی در کشتن و بستن یاده استنهای بیکر دمه آفاقه و نظور خلاف دیگر او یاقات شمیر در طایفه شالود استنما جلوه داده بسیاری  
 از انکطایفه رایتی انتقام کدرانیده و اردوی ایشان بغارت و تاراج رفته ترکانان و لشکران چون با موال و اسباب سید مذکور  
 دست از تعاقب باز داشتند بغارت و بنهاتشول شدند و نواب سکنه شان و نواب جهان بان هر که رسیده چون از حرارت هوا و سخت  
 ایثار پیاده و سوار را طاق طاق شده مراکب از رفاه رانده بود در میانها سینه و آمده در میان شب رقتی قلیخان و جمعی از امرا و  
 السلطنه هرات فرستادند که خود را به شمر رسانیده و شهر را صیقل نموده مستقر و در ریایات حلال باشد اما عیقلی خان بعد از اندام از کار  
 فلک احتشام اخفی حضرت اعلی جدا شده و از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی پیشتر از او از راه دیگر غریب هرات نموده اکثر امرا و  
 که در کابل با دس انحضرت بودند شربت مرگ چشید جان از آن در طرغور بخار بیرون سپرد و جمعی از علما معتبران که در آن  
 بقتل رسیده بودند اوقع جان شالود و غنیمت یو ارخان و قبادخان قاجار و حاجی سلطان چغی مشهور کونوال و از اهل قلم نیز  
 کرمانی وزیر سلطان حسینخان که در آن چین وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران بر آید چنان برادر مرشد قلیخان خوش خیر جان  
 خواجه قلیخان کلاته و غره بود و جمعی کثیر از بزرگان که گرفتار شده بودند بسیار از سلطان بخلاف رضای امرا و قتل ایشان مبالغه نمود  
 بر تنقسی ایثار میکرد و هر کس از امرا را میانه و در خواست اوام ایشان که با لشکر آید و التماس نمودند و بر غم امرا حکم قتل میکرد  
 و بدین جهت مجدداً ایامه میرزا سلیمان و امرا و عیار قنار ترغاب اینست با لجه نواب شاهزاده نامه ارو صاحبقران گردون اقدار غمی خست  
 اعلی خدشته از فدویان جان شاه راه هرات پیش گرفته و ماجده حادثات حق و خردتالی بدلات حسد و خدا آفرین از جمعی که مظنه  
 خلاصی داشته جدا شده و در باب شای را از خود و در که چون مشور دولت اقبال آنحضرت بطرف افراسی غار حق فی الملک حرکت  
 تشیع و زمین با قدر و در ضیامن سلامت نصف نشسته بود که داخل قلعه هرات شدند و جمعی از فدویان شالود که در هشت نامه و کونوال  
 قلعه نامه ۱۰۰ از مقدمه هایون اظهار شایست و خرمی بی اندازده و لشکر که اری سلامتی ذات اشرف قیام نموده و طر شریف آنحضرت  
 از جدائی علی قلیخان آرام میگرفت و متحش بود که بر سر او چاه و کمال دل گزانی چشم انتظار در راه داشتند که در همان شب پاسبان  
 دروب قلعه مرده و در خواب غانی رسانیده موجب سرنه و خوشحالی تمام گردید و چون خواب غانی بدوت و کارانی بشهر رسید و شرف  
 ملازمت اشرف رسید سلامتی ذات اشرف بجدات شکر انکی بیدیم رسانیده اظهار تسبیح و ثناء کرد و خواجه فضل وزیر عیقلی خان  
 جمعی کثیر از گرنجگان هر که برات جمع شده در استحکام برج و باره و قیصل و دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده و بترقیات  
 آن هم مشغول گشتند و در آن شب بعد از درود حضرت اعلی و جانب غانی مرتضی قلیخان پرناک و اسمعیل قلیخان شالود و جمعی دیگر از امرا  
 و لشکران که روانه دار السلطنه هرات شده بودند ایثار نموده و درگاه دار السلطنه هرات سجده در مدد سپاه شاه مرحوم سلطان حسین  
 فرود آمد و چون از کثرت ترو و طیار سپه از کار افتاده قوت قدرت نرزد و حرکت در را کب در کوب نامه بود آنشب در مد رسیده و  
 استراحت نمودند که صبح داخل قلعه شدند و جمعی که اراده دخول هرات نمودند دروب اسد و دروب و باره را شکم و مضبوط یافتند  
 چون حقیقت معروض نواب سکنه شان و امرا که دید زبان اسیر اص بر مرتضی قلیخان و رفتار در از کرده که چرا در همان شب پیش از رسید  
 نواب شاهزاده کی شای خواب خود حسد ام کرده داخل قلعه شدند و احتیاج این تکلیف فوق العاده و عیدم الاستطاعه بود چه اکثر کسان بخت  
 ایثار

مطهری که از مدینه منوره  
 بعد از مدتی در مدینه منوره  
 و اعلی عیقلی خان و امرا  
 و لشکران او بان لشکر  
 پیشرا افتاد و دشمنان  
 از کار و کارشان از دست  
 رفته از هجوم مبارزان  
 و از دحام لشکران صفوف  
 سپاه و بران شده شکست  
 خورده و گواهی بریت  
 نهادند فاربان قربان  
 بش که یکدیگر بر سید نه  
 بخت نصیب قربانیت  
 و هم گشتی در کشتن و  
 بستن یاده استنهای  
 بیکر دمه آفاقه و نظور  
 خلاف دیگر او یاقات  
 شمیر در طایفه شالود  
 استنما جلوه داده  
 بسیاری از انکطایفه  
 رایتی انتقام کدرانیده  
 و اردوی ایشان بغارت  
 و تاراج رفته ترکانان  
 و لشکران چون با موال  
 و اسباب سید مذکور  
 دست از تعاقب باز  
 داشتند بغارت و  
 بنهاتشول شدند و  
 نواب سکنه شان و  
 نواب جهان بان هر  
 که رسیده چون از  
 حرارت هوا و سخت  
 ایثار پیاده و سوار  
 را طاق طاق شده  
 مراکب از رفاه رانده  
 بود در میانها سینه  
 و آمده در میان شب  
 رقتی قلیخان و جمعی  
 از امرا و السلطنه  
 هرات فرستادند که  
 خود را به شمر  
 رسانیده و شهر را  
 صیقل نموده مستقر  
 و در ریایات حلال  
 باشد اما عیقلی خان  
 بعد از اندام از کار  
 فلک احتشام اخفی  
 حضرت اعلی جدا  
 شده و از راه دیگر  
 بیرون رفت و حضرت  
 اعلی پیشتر از او از  
 راه دیگر غریب  
 هرات نموده اکثر  
 امرا و که در کابل  
 با دس انحضرت  
 بودند شربت مرگ  
 چشید جان از آن در  
 طرغور بخار بیرون  
 سپرد و جمعی از  
 علما معتبران که در  
 آن بقتل رسیده  
 بودند اوقع جان  
 شالود و غنیمت یو  
 ارخان و قبادخان  
 قاجار و حاجی سلطان  
 چغی مشهور کونوال  
 و از اهل قلم نیز  
 کرمانی وزیر  
 سلطان حسینخان  
 که در آن چین وزیر  
 حضرت اعلی شده  
 بود و از گرفتاران  
 بر آید چنان برادر  
 مرشد قلیخان خوش  
 خیر جان خواجه  
 قلیخان کلاته و  
 غره بود و جمعی  
 کثیر از بزرگان که  
 گرفتار شده بودند  
 بسیار از سلطان  
 بخلاف رضای امرا  
 و قتل ایشان  
 مبالغه نمود بر  
 تنقسی ایثار  
 میکرد و هر کس  
 از امرا را میانه  
 و در خواست اوام  
 ایشان که با لشکر  
 آید و التماس  
 نمودند و بر غم  
 امرا حکم قتل  
 میکرد و بدین  
 جهت مجدداً  
 ایامه میرزا  
 سلیمان و امرا و  
 عیار قنار ترغاب  
 اینست با لجه  
 نواب شاهزاده  
 نامه ارو صاحبقران  
 گردون اقدار غمی  
 خست اعلی خدشته  
 از فدویان جان  
 شاه راه هرات  
 پیش گرفته و  
 ماجده حادثات  
 حق و خردتالی  
 بدلات حسد و  
 خدا آفرین از  
 جمعی که مظنه  
 خلاصی داشته  
 جدا شده و در  
 باب شای را از  
 خود و در که  
 چون مشور دولت  
 اقبال آنحضرت  
 بطرف افراسی  
 غار حق فی الملک  
 حرکت تشیع و  
 زمین با قدر و  
 در ضیامن  
 سلامت نصف  
 نشسته بود که  
 داخل قلعه  
 هرات شدند و  
 جمعی از فدویان  
 شالود که در  
 هشت نامه و  
 کونوال قلعه  
 نامه ۱۰۰ از  
 مقدمه هایون  
 اظهار شایست  
 و خرمی بی  
 اندازده و  
 لشکر که اری  
 سلامتی ذات  
 اشرف قیام  
 نموده و طر  
 شریف آنحضرت  
 از جدائی علی  
 قلیخان آرام  
 میگرفت و متحش  
 بود که بر سر  
 او چاه و کمال  
 دل گزانی  
 چشم انتظار  
 در راه داشتند  
 که در همان  
 شب پاسبان در  
 وب قلعه مرده  
 و در خواب  
 غانی رسانیده  
 موجب سرنه و  
 خوشحالی تمام  
 گردید و چون  
 خواب غانی  
 بدوت و کارانی  
 بشهر رسید و  
 شرف ملازمت  
 اشرف رسید  
 سلامتی ذات  
 اشرف بجدات  
 شکر انکی  
 بیدیم  
 رسانیده  
 اظهار تسبیح  
 و ثناء کرد و  
 خواجه فضل  
 وزیر عیقلی  
 خان جمعی کثیر  
 از گرنجگان  
 هر که برات  
 جمع شده در  
 استحکام برج  
 و باره و قیصل  
 و دروازه  
 کوشیدند و دل  
 بقلعه داری  
 نهاده و بترقیات  
 آن هم مشغول  
 گشتند و در آن  
 شب بعد از درود  
 حضرت اعلی و  
 جانب غانی  
 مرتضی قلیخان  
 پرناک و اسمعیل  
 قلیخان شالود  
 و جمعی دیگر  
 از امرا و  
 لشکران که  
 روانه دار  
 السلطنه هرات  
 شده بودند  
 ایثار نموده  
 و درگاه دار  
 السلطنه هرات  
 سجده در مدد  
 سپاه شاه  
 مرحوم سلطان  
 حسین فرود آمد  
 و چون از کثرت  
 ترو و طیار  
 سپه از کار  
 افتاده قوت  
 قدرت نرزد و  
 حرکت در را  
 کب در کوب  
 نامه بود آنشب  
 در مد رسیده  
 و استراحت  
 نمودند که  
 صبح داخل  
 قلعه شدند و  
 جمعی که اراده  
 دخول هرات  
 نمودند دروب  
 اسد و دروب  
 و باره را شکم  
 و مضبوط  
 یافتند چون  
 حقیقت معروض  
 نواب سکنه  
 شان و امرا که  
 دید زبان  
 اسیر اص بر  
 مرتضی قلیخان  
 و رفتار در از  
 کرده که چرا  
 در همان شب  
 پیش از رسید  
 نواب شاهزاده  
 کی شای خواب  
 خود حسد ام  
 کرده داخل  
 قلعه شدند و  
 احتیاج این  
 تکلیف فوق  
 العاده و عیدم  
 الاستطاعه  
 بود چه اکثر  
 کسان بخت  
 ایثار





# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۰۶)

تاج صفر قلعہ

۹۹۱  
حادث

خراسان بزرگ فخر قرین پیوستند و چون خبر تخلف مرشد قلیخان در قلعہ تربت بسیم ہایون رسید ارکان دولت قاهر و صلاح در آن بدیدند  
کہ اول خاطر از قلعہ او فارغ سازند و تا او در آن قلعہ باشد بہم دیگر نپردازند لہذا بجانب تربت در حرکت آمدہ چون باقی قلعہ رسیدند  
اطراف و جوانب قلعہ را فرو گرفتہ سیمہا بر امار و عساکر او یماقات تقسیم یافتہ شروع در لوازم قلعہ گیری کردہ و محصوران بہر ہم  
قلعہ داری پر داختہ در اندک روزی توہمای عظیم ترتیب یافتہ حوالہا بلند ساختند و میرزا سلمان اماران و نکلورکان زیادہ از دیگران  
سعی و ہستام میکردند و مرشد قلیخان اہل قلعہ در محاطت و قلعہ داری کا مینہی سامعی بودہ در مدافعت میکوشیدند و سیمہا رنجہا  
جلالت بطور میاوردند یک مرتبہ دیرانہ سیمہ رنجہ اردو و غدی خلیفہ نکلوراکہ از اماران معتبر بود بقتل آوردند و ہما سبقتی یک دلہ  
قورخ خان شاملو کہ اشیکتاقی باشی نواب جہانبانی بود در سیمہ بقتل رسید مجملہا شامہ از جانبین بازار محاربه و مصادمہ گرم بود  
محصوران بہستطام بعضی از بیرونیان کوششہای مردانہ کردہ اثری بر سامعی موفورہ نیسوان مرتب نگشت و انجی بعضی از درون  
خصوصاً قلی یک قورچی باشی و شاہرخ خان از بیم خوریش رضی بودند کہ قلعہ بقدر و غلبہ مفتوح گردد و در خلیفہ باقیان در ریش سفید  
اویماقات در انشاء محاورہ گفتگو می گفتند کہ امیدواریم کہ قربا شش شیر در روی یکدیگر بکشند و قلعہ بصلح و صلاح فیصلہ یابد و فای  
کہ بعضی سامعیان روی دادہ بصلاح انجامد اما از بیم طعن خصما و حاسد ان در جمع اماران باین گفتگو بہت از خوف یکدیگر قدرت انجا  
این مدعا داشتند تا آنکہ رشتہ ساز در پای قلعہ بیایان رسانیدند و نوروز عالم ہمسہ و سال فرخ فال قوی یکل ترکی در دست  
نمودہ سلطان چہار باش تا ہم لوای عظمت و کامرانی در بیت اشرف افراشت و مدت محاصرہ بطول انجامیدہ از جانبین ستوہ آمد  
ریش سفیدان دولت قاہرہ کہ در ہمدیماقی بودند خصوصاً شاملو و استاجلو و غیر ہم از ہتھولہ حکایات در حضور میرزا سلمان  
صنا دید و بیان دولت میان آوردہ طبایع اندکی بمصالحہ راغب گشت در اول حال کہ این گفتگوی میان آمد ارکان دولت قاہرہ  
از مراد رسید یک کونہ از سادات و علمای اہل ابوالعالی انجو قاضی معمر را اتفاقاً چند نفر از ریش سفیدان صلاح ان  
بقلعہ فرستادند کہ مرشد قلیخان را بوضیحت نمودہ بموافقت نواب سکدرشان و نواب جہانبانی دعوت نمودہ از مخالفت تخذیر نمایند شا  
ایہ فرستادگان را در قلعہ نگاہ داشتہ از قضیہ بقتل آوردن شاہویردی بیک یگان عثم او اظہار آزر و کی بسیار کردہ و بخیان  
خضرات و عفو و اغماض ارکان دولت اعما و مینمود تا آنکہ شاہرخ خان محسہ دار ذوالقدر و امت خان حاکم فارس باکل طاقتہ ذوالقدر  
مستقل ہمت او کشتہ از خدمت اشرف و نواب جہانبانی التماس عفو و زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند و بعد از استجازہ شاہرخ خان  
بقلعہ رفتہ با مرشد قلیخان ملاقات نمود چون محصوران از قلعہ داری بیک آمدہ بود بصلحت وقت فرید را و مواسا کتوہ بواب ستر  
و آویز مسدود ساختند بعد از کرا آمدند سیر زہلمان و غلار و اماران ستر ہجو از قلعہ مرشد قلیخان طاقت کردند و او در احوال  
غلامی نواب سکدرشان و شاہزادہ عالمیان تجدید عہد و پیمان کردہ بایمان مکنہ ساخت و فرار یافت کہ اردو می معنی از پای قلعہ کوچ  
کردہ چند روز او را اہملت بند کہ پیشانی سامان کردہ بدر کاہ معنی آید و چند نفر از اقوام و ریش سفیدان چون در اہمراقت میرزا سلمان  
وامرا بپای سپہ را علی فرستاد کہ استمد حامی عفو تقصیرات او نمایند فرستادگان بوسیلہ اماران و بصلحان شرف سجدہ اشرف نواب  
جہانبانی شرف کہ مقتضی المرام عود نمودند و انہا بجانب مناسبہ را حفظ بہم مرشد قلیخان مینہی بر عفو و زلات مذکر ادا حقوق خدمت  
چندین سالہ شاہ قلی سلطان یگان والد شاہ لہبہ کہ در خدمت لادکی نواب سکدرشان و فرزند ان ارجمند سعادت نشان عرضہ  
یافت و با خلع فاخرہ ارسال داشتند و از پای قلعہ کوچ کردہ در محل مناسب کہ مابین طریق دار استلطہ ہرات و مشہد معنی معنی  
نزول اجلال نمودہ منتظر ورود مرشد قلیخان بودند کہ غریب جانب ات بی اختیار دست داد

مراکز  
سنہ  
۹۹۱  
بازار  
۹۸۹

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۵۵)

رباب جلالت و ارباب خدمت با موزنیه بوده و بخرمان فرستادند و چون از علی خان ذوالقدر بیکریکی فارس تقصیر بیاق واقع شد  
درین دو سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بسیار ظهور و حضور قلندر که در کوه کیلویه واقع شد از بیاق قلعه نمود  
نیامند و قلعه غل بر صفت احوال او چند منظر از امر ذوالقدر فارس کشیده است بیکت یوزباشی را که از عطار و وریش سفیدان طایفه ذوالقدر  
بود برتبه خانی و ایالت و دارائی و امیرالامرائی آنولایت که تحتگاه سلیمان و دارالملکت گیلان بود منصوب گردانیده امر او مجد و تعیین  
حکم شد که استخان از لشکر فارس جمعی را بجا نهد و معاندات اسکندر خان افشار بکوه کیلویه دست و خود با بقیه لشکر متوجه  
خرمان گشته بموکب ظفر قرین پیوند و مشرمان و احباب از عیان عسکرها ریافت که ولایتان بکوه حاکم محمدان بیکریکی قلع و علیکند و هر  
آن سرحد و ولایتان افشار حاکم دارالامان کرمان جاسود آنولایت عزیمت بیاق خرمین نمود و درین سفر در موکب هابون با شجاعت  
سه باره باراد در ارسطه مشرین بعسرت و کامرانی گذرانیده ارکان دولت اید پیوند بسراجم اسباب بیاق خرمین برداشته  
و در هنگام ارتقاء محمولات عیان عزیمت به آن صوبه در حرکت آمده است اما با مراد خراسان مصحوب فرچیان فرمیر از سزا  
یافت که از روی جنالاص و شاهی بسونی بر سر مرضی قلیان بر ناک جمعیت کرده اتفاقاً و بموکب اعلی پیوند و فرج فرج عساکر نصرت  
از اطراف و جوانب در ظل رایت فیروزی آیت جمع میشوند و در اندک زمانی آنچنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر در آن  
بدان شایسته نباشد و اندوه اندازد و آثار راه شاه یوردمی بیکت یکان از خسته بمان عود نمود و بعضی معذرتها از جانب مرشد قلیان و رفقا  
عرض نمود و در نهایت مجاوره و گفتگو درشت خونی کرده عاقبت مور عتاب و خطاب گشته مواخذ که دید مدیقلی بیکت و حسن بیکت و شونیر  
فورچی سینه گمان و از عطار و معبران طایفه استما جلو بود درین مراتب گفتگو با بقصبا و یماقت و حمایت ایل و عشرت و مجمع امر  
دیرانه سخن میگفت و ازین چون صاحب و اجد و محل اعتماد نبود مواخذ گشت سلمان خان وریش سفیدان اسما جلو با غوا و تحریک معاندان  
و دوستی شاهزاده عالمیان بهر دو رایتل آوردند اما قلیان و مرشد قلیان و آوازه وصول لشکر عراق شنیده در رکاب بقصد  
شاهزاده کبکیستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل آتی از دار استلطنه هرات بیرون آمده امر اعظام که با ایشان عهد و پیمان بسته بودند  
حضرت اعنی و مخالفت نوآب سکنه رشان خستیا نموده بودند و بهر بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا بلده المومنین سینه و آرد  
و در وقتی که موکب هابون شاهی به پنهان رسید ایشان در سبزه و اردو بودند با وجود قوت و شوکت لشکر عراق که ضعیف مضاعف افزون  
بودند از دلیسهی خرمینان و آمدن ایشان تا سبزه و از خاطر ناگفته و پریشان گردیده گمان مردم آن بود که قیامین آن دو گروه در میان  
چند روز مقابل و متعادل و عظیم واقع میشود و کشته عظام وریش سفیدان این جنگ اگر دوشیر و دزیرا که طوایف قریش را بشمار افرازد  
خویشان بیکدیگر آینه جمعی در اطراف جمعی درین طرف بودند و از امر اصلاح اندیش خصوصاً قلی بیکت فورچی باشی و شایر خان بخارا  
که مشرک بزرگ مخالفت بودند و میسافتا تا میر سلیمان امر او که کور را با نوآب جابانی از اهل عراق شمرده هساند و در یکی  
ایشان می نمودند و ایشان بصلحت وقت با بخارا مانعی نمیخواستند گشاد در روزی که اردوی هابون در نریان نمود اجمال  
نمود و خبر اجابت خرمینان در اردو شمع یافت و تبیین این مثال آنکه عیقلی خان و امرای عباسی سینه و اردو رسیدند از دور و موکب هابون  
پادشاهی و کثرت ازدحام لشکر عراق خبر یافتند دانستند که مقابله با ایشان بیرون از خیر قوت و قدرت ایشانست صلاح حال خود  
در آن دیدند که عیان از محاربه پیچیده بیکت بالکا خود در منته قلع خود را حکم سازند و ایلحق در آنوقت فکر درست و تدبیر صایب خرمینان  
مرشد قلیان تهنیت منته رتبت خستیا کرده متوجه آن صوبه شد و عیقلی خان و امرای هرات غوریان و آنحضرت و در رکاب سعادت انساب  
شاهزاده جهانستان در استلطنه هرات فرستاد و ایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده و مرضی قلیان و کشته امر





## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۰۳)

بود و رضا بامری که خلاف رضای پدر نامه ارد برادر بزرگوار باشد انداخته استیاری کارکنان قصاصند این امر عظمی بی اختیار برون  
 پیوست مضامین احکام مطبوعه ای پادشاهی تزیین شده و خلبه در خراسان با هم و لقب مایوشش آرایش یافت و ضعیف و شریف باین  
 و مبارکباد گشته که شرف اعیان و ارباب امانی خراسان بدرگاه عالی روی آورده آثار اطاعت و متابعت جاسپایی  
 بطور میرسانید و زیاده از دیگران میر محمد یوسف نیشابوری و لایزال حسین که از عظام اکوالات و پدرش در اردوی معنی غنی المملکت  
 بود در اسم و تقوایی کوشیده و بر تبار ترقی نمود پس محمد یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقه تاریخ سلطنت پادشاهی آنحضرت  
 (این سال فرخنده فال است) و چون آنحضرت متقدس معنی رسید موجب لشکری و پریشان حالی محمد خان و شکر شدند و حقیقت اینحال  
 بدرگاه معنی عرضه داشت نمود و مصحوب فامدان صبار قار با آذربایجان فرستادند چون الله سبحانه و تعالی جوهر وجود آن حضرت را  
 در شب خلقت در خشان و اختر بخش اسود و تابان آفتابید و از بدو حال و او ان کودکی ولای آنحضرت در دلهای کاخ انام قرار گرفته  
 خلایق باطن خراسان و دلتش بود و از بهر جلوس بهر جا رسید موجب سرت شاد کامی میگشت آثار علامات غیبی عالمان را از جلو  
 بهایشش شده میداد و با بچه چون آنحضرت سعادت ثمر در اردو شایع گشت همچنانکه موجب استعجاب دیگر دید چه غایت در دودمان صفوی  
 چنین امری وقوع نیافته بود در اقم حروف از صدر عظم قاضی خان مجتبی استماع نمودم که در سالی که نواب سکندر شان در قریب باغ فلاح  
 داشت خواجه صمد الدین کاشی مشرف الکسندر خان بار آورده بود از من سوال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کاران در خراسان بود  
 دارد یا نه من در جواب گفتم که بل با فو اچنین که می شود اما هنوز تحقیق نه پیوسته دیوان کمال سبیل در میان بود و خواجه شارایه احوال  
 شاهزاده را از انتخاب تعال نمود در اول صفر یعنی این قطعه برآمد قطعه خسرو تاج بخش شاه جهان که زینش زمانه بر حد است  
 تخریج سوی او همسردم مژده فتح و دولت و کرامت رای او سپرد و دلتش بر پاست دست او بجز و خورشید کمر است  
 آسمان و دوش با خرد میگفت که نزدیکت چنین خبر است که کبیر و بیق چون خورشید هر چه خورشید را بر آن گشته است  
 خردش گفت توجیه پنداری عرصه ملکات و همین قدر است که در جنب پادشاهی او هفت گردون سینه و خورشید  
 باش و بیست و دلتش بود کین هنوز از سینه سحر است با بچه بعد از وقوع اینحال امر عجبایی بجهت و جبهه تمام منوجه قلمه کبری  
 گشته سی و هشتم بسیار بطور میآوردند اما در دوش محمد خان و نور علی و مردانی و حسن بیر در لوازم محافظت و قلعه داری کایینی  
 کوشیده بودند و بان بر چند سی سینه و نگاش دی نیافت تا آنکه مدت محاصره بماند و کشید و وقت قتل نزدیک آمد و آوازه و صل  
 لشکر عراق نیز رسید و بفرورده صلاح در کوچ کردن دیده و بی نیل مقصود از پایی فلسفه نیشابور بر خاسته روی توجیه بجانب ارسلطه  
 آوردند و امر اعظام رخصت یافته هر یک با طاع خود فرستند اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت در میدان خرق مستر باغ بار دو  
 نواب سکندر شان رسید و باسان پادشاهی سردار گفتگوی صلح بیان آورده و بر ابراهیم خان زنگان چنانچه سبق ذکر یافت بزم نش  
 روانه استقبال نموده بودند و غایت جانب عراقی تقسیم داده کوچ بر کوچ بقدر سلطت آمدند و رستخوار در دار السلطنه قزوین گذرانیده در او  
 سال بونت یل محبت فتح خراسان به انجام اسباب نظر پرداخته و قریحان ابا حصار امرار و لشکریان با طراف و جوانب نش  
 چنانچه در ذیل این اوراق و قایع آن سال مرقوم ملک شیرین مقال مسکود

جمع علی قلی خان از شاهی  
 بی بی نصیر

ذکر توجیه موبک ظفر نشان نواب سکندر شان بجانب خراسان محبت اظهار نموده و فدا خراسانیان

چون رستان بیلان بیل ترکی مبارکی و سیر دوزی جلوه نمودند شاه طریع و سیر و درین نقاب احتجاب از رخسار نو جوان چمن  
 برداشت



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۲)

محمد خان و اسماعیل قلیخان با امار و لشکر بآن که بر فاق ایشان با نور بودند بمشهد مقدس سید و بعد از وصول بان بده دست که میان محمد خان و اسماعیل خان مراسلات موعظت آمیز واقع شد اما ایشان بطنه آنکه محمد خان بجهت تعصب و بیاقبت نرکان اسماعیل قلیخان بجهت تعصب خون ولی خلیفه سرشورش و فساد دارند و میانه ایشان در مرضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود هیچ اثری نکرد دعای علیقلی خان آن که میانه و مرضی قلیخان آتش فتنه و نزاع نبوی شتعال باقی که باب موعظت و نصیحت منطقی دیگر و پیچیده مواظقت ما و امکان نیست اگر او تغییر نموده حکومت مشهد مقدس را بدگری از امار عظام دهند که با پادشاه هزاره کار که بکمال بدد و عاقل بعد از دین سید حد است موقت نموده در وقایع و حوادث از سخن و صلاح و بد و بیکری بیرون زد و بصلح و صواب قریب است با همان بنده و دوخواهیم که بودیم محمد خان مرضی قلیخان که دست باد بخوت و غرور بود مذکرت طایفه نرکان و مراب صلی که در درگاه مفتی داشتند نمود و کشته راه ایلونه حکایات مذکور و قطع رسل و ریال که در اتباع خود از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس مغنی بخت عظیم واقع شد اما علیقلی خان و مرضی قلیخان هر دو در فتنه مشهد مقدس بیده چون از اطوار در ویش محمد خان که در سال گذشته بطور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن داشت که گفت متوجه تنبیه و تادیب در ویش محمد خان شوند اگر امار مشهد بکوت او بیرون آیند و صحرا فیا بین صورت طاقات تهاقی فساد و آلودگی غیب ستور باشد بخیر طور آید و الا خاطر از خشم و نیا بوجع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین غیبت خان از طرف مشهد پیچیده متوجه حاجت بیاور شد بظنا بر آن بده رسیدند در ویش محمد خان به حکام و ترتیب باب قلعه داری پر دخت در ویش شهر را سده و با حقه سپهر عافت در ویش کشید و ایشان مشغول امر کرد و در میان گرفته سرانجام بر اقی متصدی گری مشغول شدند محمد خان و مرضی قلیخان که از فتنه ایشان نیشا بوز مطلع شدند برای خطا اندیش و تدبیر با صواب خالی که آشتن مشهد مقدس صلاح ندیده دفع ایجاد در آستان شهر دند و خود در شهر توقف نمود جمعی از لشکریان سیر کردی اسماعیل قلیخان چکنی باده و کوکت در ویش محمد خان با نور ساخته و دانه آن صوب گردند و در حد و نیشا بوز انفریقین مجار بر بوقوع پرست و نیم اقبال بر لوی دولت امار عباسی و زید و منسوبان حضرت علی نقی و طهر خفاص بافتند و اسماعیل خان با محمد خان و اتباع ایشان راه انحراف میوه و شکسته و به حال مشهد مقدس سید و این معنی از دیا و شوکت و قدرت امار عباسی گردیده و محمد خان و مرضی قلیخان و امار مشهد فی الجمله خیف که آن طبقه و سینه زد و لشکر مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت متا بد ایشان نیافتند در شهر فرزند و رفقه زنده آن کثرت و ازدحام روی در کی نهاد و امار عباسی خصوصاً طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد و ظهور مجرور زبونی ایشان اراده نمودند که چون بر حسب اقتضای ضایا بگونه مقدمات بطور پرست و ارکان دولت قاهره نوآب بکنند نشان بر قم خلافت و عصیان برنا صیال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست توتل بدامن اقبال حضرت علی شاه قلی آبی زده آنحضرت بهمت پادشاهی موسوم گردید بر تخت سلطنت خراسان ممکن سازند و بر بنگان ظاهر شود که سعی و خدمتی که می نمایند در راه آنحضرت است و دوست از دشمن تمیز کرد و در جواب با علیقلی خان لا گفتگو کرده چون رقم خلافت و پادشاهی آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضایث بود یکی نیک خوانان این برای سخن شمر بجهت ایل این مطلب اعلی عازم و جازم شدند

این علی قلیخان و محمد خان در مشهد مقدس

## ذکر جلوس حضرت علی شاه قلی آبی بر تخت سلطنت خراسان

در بیان نیکو موافق تبع و ثمانین و ستاره در روزی که در دیت شهرت و نمود ناظر کوکب منوره و حنیض و مال بوز مجلس پادشاهی داد و مسند رفیع سلطنت پادشاهی آراستند و آن شاه کور اقبال را بتوره و قاعده سلاطین بر آن مسند جلوس فرمود و او هم سامش را که تا غایت بین الجهور عباس میرزا مشهور بود با عباس نامیدند هر چند آنحضرت بجهت خوردنالی و حادثات تن مدخلی در این امور نبود و رضا

حدید اول عباسی ۹۸۹

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۲۵۱)

خودن نزول اجلال واقع شد و در کا معنی فرستاد و تواج جانانی در خیابان میدان سب قی با روط در او پوشیده آتش زد  
و با وجود آن موجب تنبیه قلندران میروپان شده دیگر در طول هس این آرزو که جمعی نادان بی عیاقبت بر سر او جمع شده بدار الا شاد و کوی  
آمده در آنجا بجای ای مل رسیده و دیگری در غور و حد و منده و خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از خر و مغلان قله طلب آن سرحد بر سر او جمع  
آمده و آغاز فتنه کردند حسین سلطان افشار حاکم فراه متوجه دفع فتنه و کشته بین الجانین محاربه بوقوع پیوست و غور بیان غالب آمد  
از قضای بر تانی حسین سلطان در معرکه کشته گردید و طایفه افشار منظم نفراد آمدند و حقیقت پادشاه بر علی عرض شد و علیان سلطان افشار  
که در کا معنی یوزباشی زمره قورچیان افشار بود بجای برادر منصوب گشته نفراد آمد و بتمام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع  
آنست محاربه ساز داده بعد از سی بسیار که از جانین بوقوع پیوست و در بقیل رسیده طایفه افشار درین مرتبه بنه کاری گشته  
یکان سلطان قوم ایشان حاکم گشته شده چون آنجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذب قلندر بر باغش ظاهر شده عاقبت بقتلش پرداخت  
مجله تا چهار چرخال اعان و دولت نواب کندی شان زمره و گفتگوی جناب اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود

ذکر قضایای حسدسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت آن ولایت بتقدیر فرمانده کشور

### کون و مکان که در سنه ثانی میل تق و ثمانین و ستمائه و وقوع یافت

در قضایای سال گذشته مردم کلکت بیان گردید که چون مرتضی قلیخان بر ناک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علیقلی خان شاملو بکلی  
هرات و مرشد قلیخان بکلیان استاجلو و تبع آمدن ایشان بر سر مشهد مقدس و فساد و برتاقت و منوات بر کا معنی عرض نمود امیر خا  
وامرار توکان بحیث نقشب و یماقت در نایب گفتگو در آمده امد و معاونت مرتضی قلیخان سپهنا و بخت ساخته بودند ارکان دولت  
انظام بهات خراسان را در عهد استقام محمد خان ترکان نموده و او را با اتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پر بود و قورچس خان و بعضی  
از امرار و لشکریان بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی گردانیده و امرار خراسان را از مخالفت نواب کندی شان  
و شاهزاده عالیشان سلطان محمد میرزا منع نموده گفتی که بیایه ایشان مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح آورده  
بوی که مقتضای وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایندگی کشیده و هوای که در میان قزلباش پدید آمده موقوفه کشته بکلی برار بک  
کریان بر آورند و ایشان بر حسب فرمان روی بر اه آورده روزی چند در عساق تربیت قشون و لشکر خود داد و عیان عزیمت بصوب خراسان  
معتوف داشتند و چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیعی یافت علیقلی خان و مرشد قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در حاکم  
داده تبع خود را خبر نموده در موبک بایون شاهزاده کار نامه را رخی حضرت اعلی شاه علی شاه علی از دار سلطنت هرات بیرون آمد  
وامرانی که با آن طبقه هم عهد بودند بکلی با لشکر نامی آراسته بار روی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تاحد و مشهد مقدس آمد  
و مرتضی قلیخان خواست که با آوازه داد و در پیش قشون و لشکر موافق فرهم آورده آن کرده و بنویست و مت نماید زیاده از حاصل و  
مائل مشهد مقدس از خراجات ملوکانه برخود لازم آورده و غایات غیر مقصد و رسید و بطوایف و یماقات و سپاهیان صلاهی نزد  
داده از متوکلین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در تازی ایام جمع آمده در آن بلده مستبر که مسکن گرفته بودند توقعات عیفت کرد  
و چون شیوه مصا دره و مواخذ و از حد اعتدال تجاوز نمود هیچ در بین و بیار نگذاشت دست جبارت بخرانه نموده سرکار است  
مقدّر و حلی وزیر آن بر وضع مستبر که در از کرده جمیع قادیل و شمع و انامی طلا و نقره را به عدله کویان تصرف نمود و صرف ملوفه و در سوا  
لشکریان کرد و از این جهت بود که مطالب و بجهت آن بی پیوست آنچه با خود میانه شید بر کس مطلوب نتیجه میداد و تا این سیاق قصه

شش شدن حسین سلطان  
 بارش علیخان سلطان  
 و جنگ قلندر  
 خراسان



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵۵)

خروج قلندر از قزوین  
خروج قلندر از قزوین  
خروج قلندر از قزوین

خروج قلندر از قزوین  
خروج قلندر از قزوین  
خروج قلندر از قزوین

خروج قلندر از قزوین  
خروج قلندر از قزوین  
خروج قلندر از قزوین

خروج قلندر از قزوین و چون آنجا رسید به دستان جماعت الوارسمایه انی بخواهتی قلندر بر سر راه او  
آمده مجار به مشغول شده و در دره کوی کلبه او پیش داشت کین کرده و در وقت عبور خلیل خان از بالای که سنگ عظیم بر میداشت  
و قلندر میانه جسته از قضای آبی سیری بر خلیل خان آمده کشته شد و از کشته شدن او غازیان افشار بر ایشان حال کشته جماعت الوار  
دست بقتل و غارت بر آوردند و بمنی باعث زیارتی طغیان و دلبری الوار کشت چون خبر قتل خلیل خان بقلندر رسید از در قول باز تو  
کو بکلیه شد و دیگر بار جمعیتی عظیم بر سر او واقع شده بر سر بدشت آمد و خواست که چدر و زنی که پرده از روی کار او بپارده از لذت قضا  
کام ستانی کرده روی از روزگار بسرد اما چون او از قتل خلیل خان و استیصال دو دمان افشار مضور نزدیک و دور بر وقوع جمع  
همایون کشتا سکنه خان برادر زاد خلیل خان از ایالت که بکلیه مضروب ساخته روانه آنغوب نموده و امت خان بکلیه یکی فارس و امر القدر  
حکام فارس مدفع قلندر و امه ادا سکنه خان ناز داشتند و سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت خان جمعی از لشکر  
فارس ابر کردی دور آتی حنیفه بجانب کو بکلیه فرستاد سکنه خان و طایفه افشار بر ایشان پیوسته با اتفاق روی بدشت آمد  
و آن جمعی از دحام که در اول بر سر قلندر واقع روی بقتل او را کردند و آورده بود درین هنگام که لشکر فارس به افشار و شتاقه  
فی الجمله برده از روی کار او افتاده بود و عیاید خواص الوار در باره آنون نیز که کسی از اطراف و جوانب با او نیامده و علاج در دیوار است  
آن قلعه محقق خستار نموده اندک مردمی که با او بودند و در حرکت اند بوی کردند از هر طرف غازیان و القدر هجوم آورده و حمل دیوار است  
شد جمعی را که بیک مشغول بود بقتل آوردند و قلندر را در میان خانه که میبود کشته گشتان گشتان سیدون آوردند و طایفه و القدر میخواستند  
زنده بدرگاه معلی فرستاده غازیان افشار هجوم نموده و اورا بخلاف رضای دولت در ان قتل آوردند و سر او را بدرگاه والا فرستادند و در آنجا  
موتک همایون در تربت حیدریه خراسان نزول نموده بجا صده قلعه تربت مشغول بودند بظرافت ساینده و کشتن قلعه آن کبی ابد طراز که بکلیه  
منطی کشت و سکنه خان در ایالت که بکلیه متقل شده اما بعد از اندک زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاهی بیک و له خلیل خان جمع شدند  
او بهوس حکومت کو بکلیه علی القدر بر سر سکنه خان آمده او را بقتل رسانیده و خورشاه باقی خان نام نهاد و او ای حکومت بر افراشت  
اما حسن بیک و له عبداللطیف بیک افشار که از سینه با خلیل خان و میرزا دامی سلسله افشار بود با او در مقام محضومت آمده و خورشاه  
نامیده جمعی از اطراف افشار ایالت او را پذیرفته باشا باقی خان و خورشاه و بین الجانین گفت و معاد قایم بود و از یکدیگر بران  
در ولایت مریوز قایم نموده آنکست در میان همه و بعضی و منتقم کردیم تا آنکه در زمان دولت حضرت عالی که هر دو در شیراز ملازمت  
شاهی باقی در دست خشان مقول کشته حکومت کو بکلیه باو متعال یافت القصة بعد از قتیة قلندر که کوردیکو قلندر ان بکی را بهوس اسمعیل میرزا است  
افتاده و در چند محل این غوغا و شورش بهر سیده در هر چند روز اسمعیل میرزائی در هر ولایت پیدایش و مردم بر سر او جمع شد باز پراکنده شدند  
یکی در ارستان و چچال پیدا شده بید و دستان که او الوار قتل و عیاید بر سر او جمع شدند و لشکر ایشان به هزار رسید و امر او را با  
مناسب تعیین نموده در آن سه جدا غارت کردند و کس نزد سولای حسین نگه فرستاد و در طاعت و انقیاد دلال کرد و حکم و کالت  
او فرستاد که بجای جوبه سلطان تگلو دکل در کن است لکنه باشد سولای حسین مقتضای عقل دفع او را بدایه در طاعت و انقیاد اولی و نسب  
داشته سخنان او را بقدم مستبول تلقی نموده تصدیق اسمعیل میرزا است او نمود و انظار اخلاص و خویش نام کرده با رخانهای بی کبریا فرشتا  
انها س تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهان فرستاده خود نیز استقبال کرد و قلندر بیچاره با و در کمال شوق  
واقع از متوجه چچال که دید سولای حسین و اعیان تگلو ملازمت رسیده و پامی بوس و قیافت از روی عقل و دانش آن کشت  
و از دحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را کفره محبوس ساخت و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده در درگاه

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۶۶) از سران اینال حسن و ج قنبر است که در کوه کیلویه بوقوع پست مملی از انرا نده غریبه کند در اوایل این سال شخص قنبری که بهمیل میرزا  
 مشایقی داشت بطریق بهمیل میرزا دودمان پیش است یا بجهت رنج اشتباه به علم خدا نده خود کشته بود و بیانه الوار که کیلویه رفته  
 ابواب جلد و زور کشت و اظهار کرد که من بهمیل میرزا بم که جمعی حرام نمک با یکدیگر متفق شده قصد قتل من داشتند تا بصلحت چاره عزیمت  
 و فرار نمودم در شبی از شبهای ماه رمضان که در وفاق حواجی علی خوابیده بودم دیدم که جمعی که عداوت من کردند داشتند بر دوش و خنجر  
 من آمده اراده دخول داشتند من در بخت آن خانه ز شکسته خود را بر دوش انداختم و از رخت سلطنت پادشاهی عریان گشته طبق  
 لباس درویشان و قنبران کشته در کوشه مخفی گشتم آنجا عتلا می را که من شایستهی داشت آنجا آورده جنبه کردند و شربت دادند که  
 بهمیل فوت شد و من در سال در کسوت قنبران از ملک ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصاً ولایت روم سیر میکردم  
 و یکت به آن ملک به نظر حسد وارد روم و نا غایت این از سر سببه کسی اظهار کردند و من صبر میکردم که اکثر اعدای من بیکب بخاری  
 عمل رسیدند چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید اعدای و کرا خدا و فی الجمله جمع شد خود را ظاهر ساختم و انشا الله تعالی از بقیه اعدا  
 انتقام کشیده با برخواهان صادق و یکتا من بوافقی که در اطراف و جوانب ملک روم اند غریب تخرمک روم خواهم کرد و چنین چنان  
 خواهم نمود و در طلوع شام بیک لونهای بیکانه بکار بردن آلات فاسد بکاخ و باغ راه داده و لافهای کراف میرد و به کس او عداوتی  
 جلیل داده و ایالت دارائی یکی از بلاد ایران توران و روم نامزد میکرد آن نادانان صحرایی سخنان واهی آن ابله طراز از جاده قتل  
 کشته غریب خوردند و چون قضیه فوت بهمیل میرزای کان وقوع یافت مردم دور دست که از کار خبردار بودند آن بیانات و حکایات  
 در حق بهمیل میرزا محفل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر داد و بیانه قابل الوار اشتباه یافت و از مرتبه خداداد برجه ظهور رسید و مردم آمدند و از  
 اطراف و جوانب هجوم کردند و زور و یکیش میآوردند قنبر که کور و رواج کار خود را در بیان آنکه بهمیل دیده اما سس پادشاه و بساط خسرو  
 کسره بر کس بلا زت میر رسید سجده و پای بوس بطریق معهود وقوع سیاف و دخترا صاحب جمال که در فرقه بود بهمیل میر میآوردند  
 شرف فرایش او را به محفل آن دیوانه قاتل نما از کزت و ابد طرازی و کان سلطنت پادشاهی آراسته خواص هر طبقه را صاحب عالی  
 نامزد نموده ترتیب لنگر فرمان و ادعای خد و شکر بانش که از قبل جاک و جوانکی و بدانی و سایر قابل و مشایر الوار جمع آمده بودند بهمیل  
 رسید با لنگر عظیم که بر سر داشت بر سر داشت که حاکم نشین که کیلویه است آمد طوایف افشار حقیقت خروج قنبر در محفل خان فاکم آن ولایت  
 که در اردوی معنی بود اعلام نمودند جهت رفع قنبر بر سر او لا محفل خان که سیر کرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند بنی بهمیل میر میرزا  
 محاربات عظیم روی داده صاحب قنبر کاهی غالب کاهی مغلوب میشد جمعی کثیر از افشار و الوار درین معارک قتل آمده از قضای  
 رستم بیک بر محفل خان مقتول شد و قتل او سبب نقطه استیلا قنبر گشته طبقه افشار را مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه  
 درین قضیه راه عدم پیوند و صاحب قنبر بسیاری از سوار و صبیان آن طبقه بهمیل میر نمودند و احکام و مشایر با طراف و جوانب فارس  
 و خوزستان فرستاد و به حضار برخواهان امر می نمودند چون موکب بایون علی پادشاهی دور و در پسر حد آذربایجان بشاغل غلبه شوال  
 بودند حکم او بر جارف مردم کشته محال فریب چاره جز احاطه غلبه به صلیت وقت بیکش فرستادند اما چون قنبر بر محفل ابد طراز بود  
 بدلول این مصرع که (چراغ کذب انبوه منسود غی) روز بروز سخنان کذب آینه را بر الوار ظاهر شدن گرفت و عتلا می اتوم  
 درباره او ترمود و حاضر گشتند و او از آمدن محفل خان ترسیدار یافت قنبر بعضی از الوار به کان بی انما کشته دست از محاربه کشید  
 بجانب حوزة و در قول رفت که از سید شجاع الدین که پدران شعی در آنوقت دالی حوزة و توابع از غل عربستان بودند استمداد  
 الوار در ارضت خانهای خود داده امر کرد که در وقت اختصار حاضر شوند اما محفل خان فاش حاکم کوه کیلویه که در درگاه معنی بود آوردند



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۹۸)

سلطنت ملوک اسیعیه بود فرستاده بجای قلع سپردند و چون افغ سبایونخان در فرستادن صبیحه خود از حد اعتدال تجاوز نمود  
 سلطان با بعضی از امار عظام تا موازی بیت برآرگس متوجه کرجهستان شدند که همانا الکندر خان و سبایونخان را بر وجهی که صلاح  
 دولت قاهر باشد فیصل دهند حکام کرجهستان از دور و لشکر قربانش خایف و پراسان گشته در مقام اعتدال درآمدند الکندر خان  
 ز جهان اطاعتی که بر دست نموده بود و خراج بقربانش نموده بود تقبلات نمود و میرزا سلمان و امارات و سبایونخان و ایشان نیز صلاح  
 دولت در آن دیده که صبیحه او را اینجاست که نکاح شاهزاده نادر کاردار آورده و او را بدستی این دو دمان خلاف مکان و مخالفت  
 رؤسایان قلم در بند فباین آمده شد و قلع یافته الکندر خان بعد از آن که خاطر از کید و غدیر سبایونخان و امارات قربانش جمع کرد و نزد  
 ایشان آمده فباین ملاقات روی نمود سبایونخان بر تفتان سبایونخان به انجام آمده و امار عظام بعد از شرط عقد و پیمان که فباین موضع  
 یافت سبایونخان را آورد و ایشان را بیکدیگر صلح داد و موافق قلمت سبایونخان که حاج به طالع کرجهستان صلیب است و بیکل قسم خوردند که  
 ایوم در دوستی آیند و دمان و لایت نشان را رخ بوده تفاق در دفع لشکر رفته و رستی لشکر قربانش باشند و میرزا سلمان و امارات و سبایونخان  
 دختران تنهاراضی شده را داده بودند که هر کدام یکی از پسران خود را در دریافت امارات و سبایونخان و دوستی کردند که در خدمت نواب جانی بود  
 ملازم رکاب عالی بود و شنبه و خوانین کرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته الکندر خان کستند بل میرزا سبایونخان که در آنوقت و در  
 ساله بود و سبایونخان و اوصاف میرزا نام که در همان سن بود و ملازمت عالی فرستادند و میرزا سلمان و امارات از جانب نواب سبایونخان  
 و نواب جانی خلعتی فخر پادشاهان بایشان دادند و الکندر خان اترام ادای حاج و خراج چنانکه داده بود نمود و مبلغ  
 تومان بر این شاهی عراقی بجهت سرکار خاصه شریفه دیکت هزار تومان بجهت نواب جانی و یک هزار تومان بجهت اقامت میرزا سلمان  
 امارات و ارکان دولت قبول نموده و خواجه یعقوب نام در وجود دراکه مرید و متمول صاحب کنت و اعتبار بود و همراه کرد که در بلد کعبه و جوه و فراه  
 مودتی ساخت و انعام نمود که عینی خان برادر او در کرجهستان که از نزد خود معاش داده نگاه دارد و همچنین سبایونخان و او خان  
 خود را که نزد الکندر خان بود طلب داشته و دو متعهد شدند که با برادران سلوک پسندیده نمود و پند نمایند و هر کدام محلی از کار خود  
 مخصوص برادر خود نمایند که بر اعانت معاش که دارند و عزت معاش بکشند تا هر دو در باب برادران بکند و بیستاق و فاند و در اندک ما  
 بدفع ایشان پرداخته شمرت فوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشان را بدین حرکت مواخذه نمود و القعه میرزا سلمان و امار عظام  
 همانا کرجهستان بقاعده که مسطور گشت ساخته و پرداخته خط از همانا حکام کرجی جمع نمود و خان عزیمت بصوب مراجعت انطاف دادند  
 با پسران و حسن ان که کور و در کم جایی بار و روی معنی رسیده حقیقت همانی که ساخته و پرداخته بودند بعض نواب سبایونخان و شایر  
 عالمیان رسیده موجب احتیاج خاطر شریفشان گردید و از آنجا بیلاق مید انجور رفته چنانکه در بیلاق کامیاب عثرت و فراغت بود  
 و چون خبر مراجعت ایشان پشای میرزا بجای قبول تحقیق پیوست در حال از جانب دومان و خدعه نمود و ابراهیمخان بجهت اصرار  
 رفته قلم کرجهستان بر وجه مسطور فیصل یافته بود و در آنوقت لشکر قربانش در شیردان اقامت داشت از خراسان اخبار عصیان و طغیان  
 امارات و اشرار را جملو میرسید و خدعه آن بود که مبادا امارات جلوه از کلمان برودن آمده اند بجانب خراسان رفته قلم گیرند و  
 مکتبه سبایونخان بقر سلطنت مناسب حال نموده در هنگام با بیکدیگر هوای بیلاقیات بسر دی کشید و ابیات مضحکه متوجه عراق گشته در رمضان سال  
 بمقر سلطنت رسیدند و در آن زمان قلاق در دار السلطنه مشغولین واقع شد

ذکر حقه و ج قلع در کوه کیلویه و مال حال آن با خسته با قضای قضای ملک داور





سفر خاندان عثمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نکوه چند نفر قزلباش دیده بر سر ایشان جلواند اخت میانه غازیان سپنجی و ایشان مجار به اتفاق افتاد و یکی از غازیان بی آنکه مجال داشته باشد اورا بصحن سنان از صد رزین پر بوده بجاک بوار انداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر رسید و اگر گشتند اظهار نام خود کرده و یکدیگر دود باز زد و هفت از قزلباشی و بعضی دسکیر و بعضی مقتول شدند و مسلمانان و امرا قزلباش از گرفتاری شتر و آگاه شده و مظهر و منصور بر پشت در آمده در میدان سیاه کوراب فرو داده خیمه قامت نصب نمودند اما لشکر کیلان که از راه بیجار پس انتظار و رود قزلباش می کشیدند آخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شیراز خبر یافته از آنجا بمرحمت جنگ بشیر آمدند چون آواز سفید حوره ایشان بکوش غازیان رسید مسلمانان و امرا خود در همانجا توقف نموده جمعی را بجا بدیشان فرستادند و بین الحانین مجار به اتفاق افتاد و کیلانیان اندک زمانی تلاش کرده روی بوا دی سوار آوردند چون میان شبیه و چکل بود شب میان در آمد سواران قزلباش تعاقب توانستند نمود و پادای کوهی که هم قزلباش نمود جمعی کشته را بدست آورد و بفرموده همیشه را کاهران برشتنی ابقا نیکو ندیدند بخل بسیار گرفتار شده بودند و قتل رسیدند و کیلانیان پراکنده شده و محمد بیک علی بیک بطرف فومن رفتند مسلمانان و امرا حقیقت حال بر کاه معنی عرض کردند حسب الامر الا شرف شاهزاده حرم حبشید خان را بار و فرستادند و مسلمانان در منازل حبشید خان فرو داده امرا هر یک در منازل مناسب بول نمودند و دستور ابعاد وکیل مسلمانان خان کرده در مقام استنالت رعایا در آمدند اما رعیت کیلان هیچ وجه با قزلباش امان نداشتند و در شبیه و چکل با مخالفان بسر برد و هر یکی از امرا با جمعی از مردم کوهی که هم حبشید اولی رفته کوه از هم خرم و احتیاط مرعی میداشتند که بر تپه بیک و علی بیک زردبان بسیار رقیب او بشی و شبیه آوردند که باز زردبان بنارل حبشید خان داخل شده مسلمانان خارج اقل آوردند و امرا در دلازمان مسلمانان خان که بودند یکدیگر باز خورده چند نفر از یاغیان کیلانی بدست در آمدند و بقیه آنرا در چون دانستند که لشکر قزلباش آگاه و در سر راه است زردبانها را انداختند و روز دیگر امرا کاه داشتند شتر را در مصلحت ندیده و در اقل آوردند و باینده خان طالش و امیر سیاهوش و امیر حمزه خان از طرف لیکر و طوطا برشت سید مسلمانان و اوقات نمودند و از اخبار بشارت و حرمی بسیار کردند اما با طهار ارضی بودند که امرا قزلباش در کیلان داخل داشته باشند و کار شکنی میکردند و چون رعایا در شبیه و چکل پراکنده شده و اکثریتی بکاه میگردیدند و منافعی با امرا عاید نشد طازمان که بهوس ناخت و عادت آمد و بودند روی عقبه کئی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاوضی بطور نیامده و امرا از دست اولی و لیکر جنگ آمده و حکم کلا باز رفت و بخواه شاه و نمودند و از حکومت آنجا برداشته فراری برون آمدند و اگر چه مسلمانان خان باین معنی ارضی نبود و هیچ ضربه بیرون آن نمیداد شاه ولی سلطان قارنج که مرد عاقل کار دیده بود درین باب غلوموده برون آمدن از کیلان بحال خود و طایفه استا جلوا صوب اولی قزلباش میرزا کاهران و باینده خان امیر سیاهوش صلاح دیده ایشان بریر غبات گشتند این مرتبه مقدمه میانه امرا تمهید یافته صبح روز و نوزده پیادای کسرو کوهی را از پیش و پس و چپ و راست انداختند که در میان چکل و شبیه سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا کیلانیان دستبرد ی نمایند و از رشت بیرون آمدند مردم کیلان همان شب اطلاع یافتند چنانچه صبحی که قزلباش سوار میشد از کپرفا ایشان بیرون رفته از طرف دیگر کیلانیان شبیه در آمدند و تعاقب قزلباش نموده دست درازی چند کردند و امرا و عظام دود و سیخ را راه جنگ کنان رفته آخر روز بقیه کوهی رسیدند و در جای نوزده میرزا کاهران و باینده خان و امیر سیاهوش و قزلباش در میان طایفه پیش و پس از هم جدا شت و روز بی آنکه دواغ یکدیگر نمایند هر یک از دیگری خوفناک اندر ای که میداشتند بجا و مقام خود رفتند و امرا قزلباش پشیمان میان بدار سلطه قزلباش آمدند چون سواد اوراق درین سفر رفتن مسلمانان خان بود مقدمات مذکور برای العین مشاهده نموده بود از اخطاب

آخر از کوه و بتفصیل در قلم آورده

کفتار در قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازیکرایان تا تاریک

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۱۵) باسم پرچشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته سزایه خود کرد و بایسیر زاکامران در مقام خلاف درآمد و جمعی از سپاهیان فرزند  
 با خود متفق ساخته از آنجا علی الفکر بر سر سیر زاکامران برشت آمد و میرزا کامران ازین قضیه آگاه گشته بلاخطه آنکه مبادا ایستاد و مردم  
 مواضع بود باشد و باستظهار ایشان این دیرری از سیر زاده باشد در مقام مدافعه در نیامد و فرصت آن تریافت پسران جمشید خان را  
 مصحوب خود گردانیده سر اسیمه و مضطرب الحال حال و احوال از جهل از راه غیر متعارف بگویم آمد و دست را بدار و جمعی که بیا بود  
 بودند اتفاق سیر زاکامران بگویم آمدند و شیراز و مظفر و منصور برشت درآمد سلطان محمود خان از ابلار مت علیا جانب شاهزاده  
 حرم محترم جمشید خان برد که شرف دست بوس بر باد شاهزاده هر چند میدانست که جمشید خان سوای دو سپه او سپردگی نداشت اما بصلحت  
 وقت از خان قول شیراز نموده و اورا ضبط و در بطایان بعضی ترغیب نمود شیراز و نذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده و رخصت  
 حکام سابق دم از طاعت انقیاد زده و بتسل کشت و چون خان احمد از احتمال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوری عظیم دانسته از  
 لشکر قرباش پیمان کشت و خود در مقام نظام و استیصال او درآمد و لشکر بر سر او فرستاد و لشکر پیش بر قصبه گویم که مسکن سیر زاکامران  
 بود آمد و خرابی بسیار کردند و تار و تار شد و حوالی طارم تعاقب او نمودند و درین اثنا سلمان خان بخیل رسیده بود میرزا کامران از آن  
 سلمان خان اطلاع یافت و تخلص خود را از لشکر بیان خان احمد در موافقت قرباش بدیده کس نزد او فرستاده و ملاقات او نمود و محمدی  
 سار و سولانگ که دیکل حنیفی سلطان بود با و دست سید نصر قرباش بگویم زد و او را با قرا با در و نقاب بخیل آورد و او را ملاطفت  
 داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر خاذا و روند استعدای توجیه سلمان خان کرده و با روز بیا نه تمام خان اکو چانیده بگویم  
 بر دو خان احمد از آمدن سلمان خان و رفتن سیر زاکامران نزد او خبر یافته مردم خود را بر اجابت امر فرمود تا سلمان خان اعلام نمود که  
 کامران بر محیل فتنه اندوز و غدار است بنحان او فریب بخورد و ادلی آنست که او را بخون جمشید خان مواخذه کرده و محسوس سازند و اول  
 الگار او را متصرف شوند و در آنجا حل اقامت انداخته در هنگام پاییز که در حان از برک و بار عریان کردند و متحده بیس بر محال دفعه  
 و نماز نمود باشد با اتفاق با لکار مذکور زرقه بخیط تصرف در آوریم چون سیر زاکامران مرد و عقل سخنان بدیده کوی چرب زبان بود و چرب  
 زبانی سلمان خان را فریفته خاطر نشان او کرد که خان احمد ازیم اقتدار و استقلال من استعدای لشکر قرباش کرد حالاکه مر ضایع تصور  
 نموده و راضی بآمدن شما نیست چه هرگاه شیرزاد و سلطان محمود که تحت پیری جمشید خان دار و صاحب کلان بیس باشند هر دو حکم  
 ادنی طارم او دارند و فی الحقیقه هر دو کلان با و تعلق خواهد گرفت شمارا اصلا بداد و احتیاج نیست بی آنکه او را نستی بر شما باشد من الگار  
 بیس بر اجابت شما مفتوح و مستغنی از ملامت پسران جمشید خان از دست او گرفته بقربین فرستاد و چون با هتلی سلطان از خان  
 احمد رفته بود تا آمدن او و حقیقت امر را تبیین انتظار کشید و بعد از چند روز شاه سلطان آمد و نمود که خان احمد میگوید که حالاکه شما  
 پر برک و بار و بر پای در حق قلعه ایست رفتن کلان نیست صبر میباید کرد که در مستان شود این معنی فی الجمله قوت سخن سیر زاکامران  
 کردید و امر اعظام که جمع شده بود بیکم صلاح در رفتن دانسته از رحمت آباد کوچ کرد و بعد بقی سلطان چاپ و شلور اچرچی کرده و لشکر لوری  
 خطیفه لشکر لور اجند اول نموده پیش رفته شیرزاد و سلطان محمود خان با اتفاق علی بیک و محمد بیک و لکار کیا احمد فونی که در زمان شاه جنت ملک  
 و دیکل جمشید خان بود و مدافعه لشکر قرباش از راه بیجا پس که طریق متعارف شهر رشت است بیرون آمدند و سیر زاکامران را غیر  
 متعارف اختیار نمود با فوجی از لشکر قرباش و دانه رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت که قرباش از راه دیگر متوجه رشت  
 شده اند از احتیاط لشکر بازراد و موکب پیری که بخانی برداشته بود گذشته خود با معده دوی برشت آمد که خبری از شهر گیر و متعارف  
 رسیدن او میدان سیاه کوراب که در جنب خانه جمشید خان بود چند نفر از چرخیان لشکر قرباش برشت سیدند و شیرزاد در میدان  
 مذکور



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۹۴)

ایمان حسین

جان بایرزا کاکران متفق شده در دفع جمشید خان با او یکجست شدند و آنها از دست خود چنان سلاطین را در کوهستان قتل آوردند  
از آنجا بازگشته برشت آمدند لکن بایرزا عاقبت طلب یعنی را از خاطر بخت قورخیم دانسته اصلاً از سبب مراجعت نرسیده  
روان شدند القعه میرزا کاکران و قرا بهادر و اصحاب مواضع برخلاف معاویجا با بوناقی جمشید خان درآمدند و او از غایت و  
لوجی و اعتماد و اتفاق ایشان غافل و در حیل افاده بازگشتن ایشان را حیل برامی از امور ضروری کرد میرزا کاکران تا به  
بخلوت و در آمده او را گرفته مصحوب بختند ان بگویم فرستادند که محلی مضبوط نگاه دارند جمشید خان هر چند بختیم عزت بین ملاحظه نمود احدی  
از ملازمان ملک حرام آن سلسله در مقام استخلاص او در نیامد ناچار بآن حادثه غریبه دل نماده میرزا کاکران محمد ابراهیم میرزا محمد  
این میرزا سپهران او را که دختر زاده می شده بخت مکان در صغیرین بودند نزد خود نگاه داشت جمیع مردم بیس بیس قرا بهادر سلطنت  
میرزا کاکران اضی شده سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از موافقت ایشان جمیع کرده بعد از دو  
بملاحظه آنکه میباید استوری در پیمان ایشان واقع شود قتل جمشید خان فرمان داده او را در کوه مستعمل ساختند تا عاقبت مطلوب خود را بر  
نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه یکنجا جمعی ای عمل گرفتار آمد و عمر و دولت بجهت نیافتند با محمد میرزا کاکران بعد از آنکه  
خاطر از قتل جمشید خان جمیع کرده در ولایت بیس بیس لوامی حکومت و اقدام بر فراخت بختان با خان احمد در مقام نزاع و جدال در آمده اما  
تسلط و استیلا بطور میرسانید و کین معتبد پادشاهی بر سر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان و طغیان ورزیده بخلاف  
مقرض ملک دیگران بشد و قیاد او امر پادشاهی منتهی دین و دلتخواه او را گرفته دفع شده و نمودم اگر شفت شهر باری شامل حال این بود  
کشته حکومت ملک بیس بیس را تفویض فرمایند مبلغ که ابرسم پیشکش بپایه سر اعلی فرستاده هر سال پنج و خراج قزم میکردم و از نفوذ اموال جمشید  
خان مبلغی معذبه ارسال داشته میرزا سلمان و امراء و ارکان دولت قبلات کرده توقع آن داشت که صبیحه شایسته مکان را که در جا  
جمشید خان بود بجا آورد و آورده بیس بیس اما و ارزانی دارند اما خان احمد از سبب زاکاکران که مرد دلسیر عاقل برای و قدیر بود و در  
از جمشید خان خائف گشته از سلوک نامور او شکلی بود متواتر عرایض برگاه معنی فرستاده در در پیشش و مبالغه تمام نمود و عرض کرد که حکومت  
بیس بیس جای هفت هشت نفر از امراء عالیقدر قزلباش است و میرزا کاکران بستی ندارد و هرگاه امراء قزلباش ایندن متقبل و مقصد میوم  
که آن ولایت را از بد مغلبه آنرا نموده بقدر قزلباش هم و بیس بیس چون الوجوه تربیت و اقدام میرزا کاکران بواقی مزاج خان احمد بود  
چون نواب سکنه در شان شفت تمام بختان احمد داشت و با هر که کرد و خاطر او باشد ضایع و از جرات و جسارت میرزا کاکران که در قتل جمشید  
خان نموده بود غاضب بودند مناسب به تسلط نمودن میرزا کاکران شرف قبول یافت سلطان خان و امراء استا جلونیز در اردو  
الکامانده بودند حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلطان خان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده بیس بیس اما امراء  
استا جلو و غیر هم شمت نمودند و شاه معنی سلطان قارچجه استا جلور الله در پیش خید سلطان خان کرده و کوه جغتار که مایه النزاع حکام بیس  
و بیس بیس است با و دادند و امرانی که از استا جلونین شده بودند حنیق سلطان بودند و نظر سلطان الله و مصطفی شرف و مهدی سلطان خان و  
ولد ابوش بیکت احمد سلطان آسایش اعلی و بیکروردی خلیفه لکوردی و ولد جغتار سلطان و ولد و شاه بیکروردی سلطان لعل اعلی حبیبی بودند  
وزیری که میرزا کاکران از مال جمشید خان بر سر پیشکش فرستاده بود بعد در خراج امراء داده و روانه کیلان کردند و احکام مطاعه با هم بایند خان  
طالب و امیر حمزه و له او و امیر سیاهوش حاکم لکوردی و صداریافت که امداد و اعانت امراء که کور بقیم رسانیده چون سلطان خان در زندانی  
او بعد و کیلان قریب شده شاه معنی سلطان قارچجه طلبا بیجان نزد خان احمد رفت که با او گفتش نموده در مقام بیس بیس آنچ مصلحت داند  
باتفاق بل آورده اما چون آوازه توبه لکوردی بکشان رسید شیرزاد نامی از همان ولایت فومن قندهر سپهر را بر جمشید خان فرستاده و او

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۹۳) خادم الحرمین اندامی شیروان قبول دارند که سوازی چند خود را بر ششم بان ملت بان لایت فرستند که در مصارف حرم  
 شریفین صرف شود مشروط بر آنکه آنچه تا غایت تصرف و تیرد آید باشد متصرف نشود بقرینا بش که از نه وقت اغلی با تحف و به ابار لایه  
 رود از ارض و موم شد چون بایست سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق سلوک بود سنان پاشا متعده معاطه صلح و روجه مسطر گشته وقت  
 اغلی را با ملکایب در غوب مصاحبت هلو بیا کرد و ایند قرار داد که یکی از امرای عالیقدر قرینا بش بکوتب محبت آفر فرستاده شود که در در  
 پاشا در نور محبت خواند کار رفت و قوا احد مصاحبه را استحکام مدهد بعد از آمدن وقت اغلی ابراهیم حجام و ولد حیدر سلطان چاقوق ترخان  
 ترکان حاکم کم مردم عاقل صلاح اندیش گاردان بود بر سالت موم تفسیر یافته با تحف و به ابار لایه و دانه نودنه آنا چون شارایه پستبول  
 رفته محبت سلطانرا خواند کار فرمان فرمای موم رسیدار باب غرض خصوصاً عثمان پاشا که در در بند شیروان بود سنان پاشا  
 بتقصیر موم داشته سخانی که شتر بر قدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بودند بدین جهت موم ابراهیم حجام در استنبول ثبت یافت و در سال دیگر  
 فراد پاشا را سردار کرده ولایت خجور سعد و سمر بلخ و اکثر محال آذربایجان بسی او از تصرف قرینا بش بیرون رفت و ابراهیم حجام  
 بهفت سال در استنبول توقف نموده بودند تا آنکه در زمان محبت عثمان علی شاهی ظل آتی رخصت یافته معاودت نمود و شرح آن  
 احوال هر یک در محل خود از مساعدت محبت مامول است

### در بیان وقایع مستنوعه و سوانح اقبال که در این سال بار آید همین مقال روی نمود

از سوانح عبرت آنکه درین سال بوقوع پیوست گشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان دلی کلان پیر پست است که داماد شاه دخت کلان  
 بدست میرزا کامران کوهی بندر و اغوی بعضی از ملازمان حرام ملک جمعی از این سائحه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد دلی کلان  
 پیر پیش با بر عداوت قدیم که بنیامین این دو سلسله سلوک بود و عارفانه و فدا و در هیچان بود و پیوسته لنگر بملکت جابین فرستاده کرده ام  
 میان دولت میکوشیدند و میرزا کامران دلی کوهی که در میان هر دو کار واقع بود بصیلت وقت در رعایت خاطر خان احمد که بعنوان  
 حسب نموده و حیدر میر بود که ششده و الفت و آشنائی شیر میگرد و هر یک از ولایت که در طالب موافقت دوستی او بودند درین سال  
 جمشید خان با بشارایه ابواب طایت مردمی مستنوع ساخته شیراز پیشتر اظهار خصوصیت اتحاد نموده بستمه عا ترشیف حضور او که در تلقات  
 دوستانه و توضیحات برادرانه بطور آورده متواتر بار سال تحف و به ابار قوا محبت استحکام مدهد تا آنکه معتقدان از طرفین آمده شده خاطر  
 از کید و خد و کید که بایان منسلط جمع نموده و در مکان معین میان ایشان طافات واقع شده جمشید خان او را همراه خود بر پشت برده تواضات  
 ملوکانه بطور آورده غرض اصلی جمشید خان آن بود که شکر کوهی و بیس پس یکدیگر متفق بوده خان احمد ابرایشان قدرت و سیلا نموده باشد و میان  
 ایشان طریق محبت و موالات مرعی و سلوک بود جمشید خان آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکای کوهیها را که ما به التزم بود تصرف  
 در آورده خان احمد از بیم مضرت ایشان در لاهیجان بهزاعث میفرمود و سیر کامران چون با مردم بیس آبرزش نمود جمعی که از جمشید خان  
 خائف بودند او را بنویس بطلنت الکای بیس فریب آند و او با جمشید خان در مقام خد در آمده درین سائحه قرا بها در نامی را که سپاس لاریا و  
 و غیره بایست و بود رفیق سیدز کامران کرده بر سر خان احمد فرستاد و چراغ سلطان نامی از امر او که در آن اوقات تربیت یافته  
 داعیه سپاس لاری داشت صورت کید و خد را بشار با جان در میان نهاد جمشید خان از غایت وثوق اعتمادی که بهمد پان میرزا کامران  
 داشت با او اظهار این مقال نمود و او بدینسان بر غوب و نشین خاطر جمشید خان را از خود دشمن ساخت تا خود از او خائف و بهرمان گردیده بیک  
 کار او افتادند و در وقتیکه میرزا کامران بککریه بیس در کوهستان بود قرا بها در بسیاری از عطا بیس پس که دوستان او بودند از خوف

خلاصه تاریخ ایران  
 در عهد صفویه



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۹۲)

میکوشید از جبهه شاهنشاها یعنی سلطان فارغی اعلی استاجلو که از سران خود بر روی معنی میآمد و در امین بی جاعت نکو طرازان است  
خان شرف الدین اعلی سبزه که در کی محمد بیک مذاقی نواد و ستم به سلطان اراده قتل و غارت اموال و وجاعت ستمها جلوه ظاهر نمود  
نموده با سبب صد نفر سوار براق بسته بر سر او رفتند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه نجات خلاص میدوید و بافت با لشکر داری  
ثبات و قرار استوار کرده بعد از آن قیام نمودند آثار جلالت و مرداکی ظهور آورد و محمد بیک مذاقی از آن فوج قبل منفرم گردید و جمعی که پیوسته  
نکوه مقتول گشته شاهنشاها یعنی سلطان حسن میر و در اسی صایب مردانه خود را از ولایت می که ملو از طایفه نکوه بود پس در آن مذاخته در یورت قتل  
قربان با روی معنی رسید این حرکت مانع جوار که از طایفه نکوه آورده بودند ناپسند افتاد و جمعی از معتمدان سبب خان را اغوا نمودند که  
شاهنشاها یعنی سلطان انتقام کشد اما چون سبب خان مردفته انگیز نبود در مقام انتقام ندریش سفیدان استاجلو از نواب سکنه در شان نشنا  
جسته حساب لایع شرف شاهنشاها یعنی سلطان بهرل سبب خان بردند اگر چه نکویان که سبب و خویشان ایشان در آنمکه مقتول شده بودند بدست  
نموده در مقام پرچاش بودند اما چون نکویان بادی نزاع گشته بر سر او زده بودند و دفع صایل رجماعت ستمها جلوه واجب شده حق بیاب  
شاهنشاها یعنی سلطان بود سبب خان جانب حق عایت کرده منع جلا نموده بملاحظه خاطر پادشاه با کمال قدرت اقدار از خون بدست نفر نکوه  
کشته متعزز مشاربند گردید چه طایفه ترکمان و نکوه که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معنی کمال عزت و اعتبار و شوکت و اقدار داشتند و طایفه  
استاجلو را بنا بر اموری که تجزیر پیوسته یافته و بروی نموده بود آنچه از جانب سبب خان بسبب شاهنشاها یعنی سلطان فارغی و اولاد و اقربای او  
واقع شد باز خواست داشت و الحق این حقانیت از حال مشاربند پندیده بود

ذکر بعضی قصای که تا آخرین سال در یورت قتلای سلطان بود ستم با باغ روی داد و بیان

### فرستادن ابراهیمخان ترکان بر سالت پادشاه روم

چون بریه محمد خان که باعث و بانی معاملات ستمها جلوه بود فوت شده سلطان خان و امرا در مشیق و ارا آنقدر حالت نماز بود که محار فطرت  
شیردان توانستند خود را بشیردان بیرون آمده بودند و ستم آقا که از جانب شان پاشا قرار یافته بود که بولایت بشیردان رفته شخص نماید که  
بر ولایت در تصرف کیت بر روی معنی رسید امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف حلیه قاجار و ایل و اوچاقان تورانی  
و غیر ذلک جمعی کیش و جمعی غیر در ستم با باغ اقامت دارند محافظت و لایع بشیردان و ادر عهد با ایشان نمایند و نیک به آنرا بر بخت  
امام قلیخان اندازند و با نواب سکنه در شان و نواب جانبانی قرار داده امام قلیخان را طوفا او که گردان بدین خدمت مانور و مجبور ساخته و حسب الصلا  
مشارایع پیکر بیکت آباد اعلی قاجار را بر تنه ایالت خانی سرافرازشه مود به پیکر یکی بشیردان کردند و چند نفر از امرا قاجار را در بشیردان  
الکار داده همراه او بجانب شامی فرستادند و بعد از رفتن ایشان کس بمراه عمر آقا که در وانه بشیردان نمودند و همچنین جمعی را به سبب قلیخان  
و معاونت سبب خان دالی آنجا مامور گردانید و ادبیکت توچی باشی را با عله توجهانه و یراق توپ بری فرستادند که در تخریق قلع ستمها  
شاید نوعی شود که در محل معاودت عمر آقا آن قلع فند اساس در تصرف مضوایان این درگاه گردون ماسس باشد اما اثری بر آنها نرسید  
و کاری ساخته با یکدیگر خان و امرا بشیردان هر یک بولایتی که نامزد ایشان بودند رفته اقامت نمودند و عمر آقا ایشان را در آنجا دید  
خاطرشان او شد که سواهی چهار دیوار قلع در بند و باد کوبه محلی در تصرف عثمان پاشا نیست و شاهنشاها یعنی سلطان بت اعلی و اقدار از جانب  
نواب سکنه در شان در راخت عمر آقا بر ستم رسالت نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال خاطرشان را نموده در باب مصالح سخن گوید  
مخبری از جانب دالی بشیردان درست شده بود که چون در ولایت بشیردان بعضی محال اوقاف حرمین شریفین است و حضرت خواندگار

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

و تابع ایشان را عرض نمود محمد خان ترکمان اگر مرد بزرگاردان بود با فوجی از امرا مثل بهمن قلی خان شاه و قورچین خان شاه و کورکمان  
علیق خان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که با امرا و خزانگان گفت و شنیدند و در شکیبایی نایز و فتنه و فساد که فیما بین ایشان  
و مرضی قلی خان پدید آمده کوشیدند و ایشان را از طریق مخالفت و عصبان باز آوردند و حال این احوال غایب را بخان و صفی کرایی خان تا آن  
با لشکر طراز حبه از طریق ابغار بشیر و آن آمدند و سپس از سلطان خان بگریزی و امرا در بورت خود نشسته بشیر و آن نرفته بودند چون بشیر  
از قربان شاهی پدید آمدن حال قربان شاهی بنده و این اعتماد خاطر نشان کردند که بگریزی و قربان شاهی و امرا بیکه بشیر و آن غیب  
شده اند در فلان موضع اقامت دارند لشکر تا ناری تا تل بسلامت و زی طایفان بشیر وانی از آب گذشته و وقتی که شش هفت بار در باران  
بسیاس بر سر قربان شاهی بارید و از کثرت بارندگی و کل و لای طاقات و کس با یکدیگر میترسیدند و آنکه قربان شاهی خبری باشد از راه غیر متعارف  
عبور نموده بر سر اردوی امرا در محبتند لشکر یا از فرصت جبهه و یراق پوشیدن و یکجا جمع شدن نشدند و آنکه فیما بین محارب و معاند واقع شود  
بر آنکه کی بیان لشکر قربان شاهی افتاد و دست از اموال و اسباب یراق باز داشتند بعد توش پاد و سوار راه میبردند و قبلی  
بجنگ ایستادند و در آن شربت شهادت چشیدند و ما بعرف آنروزه با تمام بغارت و تاراج رفت از امرا استاجلو علی سلطان چالو  
ولد ایکین عوض قبل آمد و دیگران بسلامت بیرون نرفته در کال پریشانی و بیامانی در حد و فتنه و آعاج حل اقامت انداختند و  
تا تاران در هزاره و با عاقیم مو فرور مراجعت نمودند و عثمان پاشا به استظهار لشکر تا جمعی از روتیه و طبقه بادکوبه فرستاد آن حصین  
استحکام داده اسباب قلعه و آری تریب اند و در هنگام وصول قربان خان این اخبار بار و دوی معنی رسید و موجب کراه خاطر شاه و  
سپاه گردید چون در سلطان بود قتل آعاج که بورت قشلاق بود نزول اجلال واقع شد سپه سالاران وزیر و امیر خان و قورچی با شاهی  
خان میر محمد خان استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر حضرت نشان بدو افتد و این تا بجای بشیر و آن توجه نمودند و عجات  
رویت و تا آواز و درو لشکر قربان شاهی شنیده در مقام محارب شده در بورت طاحن میان ایشان در چرخان لشکر طفر از قربان شاهی  
اتفاق افتاد چون در عساکر مضبوطه پی در پی میر سید خافان مقابل با سپاه مضبوطه و در جرقوت و قدرت نمودند و دست از محارب  
رویت بدستور طبقه در بند فتنه تا تاران بطرف دغستان بدو خود نشان فتنه سلطان خان بگریزی و امرا در فتنه و چون از وود  
ظفر نشان رفتن امرا بشیر و آن اطلاع یافتند در کال پریشانی و بیامانی از آب کر که نشسته متوجه بشیر و آن شدند و بدو ارک شکست  
از تاران ایشان رسیده بود و خبر قلعه بادکوبه را پیشینها و همت ساخته متوجه آن صوب شدند و قلعه را محاصره کردند امیر خان و امرا از  
تیراز شایران بازگشته با دلسان خان بر سر قلعه بادکوبه آمدند و بیکدیگر روز در پای قلعه بادکوبه نشسته در تیراز آن استقام نمودند تا اثری  
بر آن مترتب نشد و بخت غرابی الکارد و خال احوال رعایا آذوقه در میان لشکر نایاب گشت روزی چند آرد و بکشت تیراز ششصد هزار  
شش مثقال نقره مسکون باشد خرید و فروخت میشد در او حسد آن هم مفقود و توقف نمودن متعذر گردید بهتر و روزه ترک محاصره کرد و کوچ  
نموده بر ابله آمدند و از امرا قربان شاهی در آن رستگاری کسی در بشیر و آن ماند و این معنی باعث آن شد که روتیه در بعضی حال بشیر و آن  
استقامتی باقیه عثمان پاشا که در بند توقف داشت بهر ولایت از ولایات بشیر و آن دست یافت مال گرفت و مالی بشیر و آن طوفا و  
اطاعت نمودند درین سفر بیره محمد خان بیا رفته و خست پی بر اهل قبیله سینه آخرت کرد و بعد از فوت و دستور عام با جوال استاجلو  
راه یافته اگر چه بیره مراد خان و لدا و بجای بدو بیایات و خانی مضروب گشت تا زیاده اعتبار می یافت و روز بروز آوازه افتاد  
قلیان بیکان استاجلو که در میان بود موجب انحطاط احوال این طبقه که در درگاه معنی بودند و امیر خان و امرا ترکمان و کلو  
میشتر از پیشتر زبان اعتراض و سرزنش با بظایفه در آنکه دایشان بر هفتن نرفته انگیز می گفتند و در کسر عزت و اعتبار بلکه اعلام نشان

حاج میرزا جعفر  
 میرزا جعفر



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

جانرود مستدام و غیره را نیز در الکا شیروان تیولت داده روانه نمودند درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلیو که چهار سال از الکا خود سیر و ن آمد به جبت آواز خروج قندرو شورشن فساد می که در کوه کیلیو واقع شده بود در حضرت رفیق کوه کیلیو یافت شرح آن احوال و مال حال خلیل خان و اولاد او در مجلس خود سمت تحریر یافت و مقرر شد که خلیل خان و اولاد و دیگر یکی فارس با ابراهیم و لیجان افشار حاکم کرمان و اندیشای آذربایجان کند

ذکر توجه موکب همایون بمیلای اسکندر و کلبر و قشلاق نمودن دست ارباب و مراسلات سن

### پاشا وزیر عظمی حوادثی که در آن اوان ظهور یافت

چون ایام تربت آثار بهار سپری گشته هوای تبریز روی گرمی آورده از آثار قحط و غلا بقدر وبائی در چشم پیدا آمد موکب همایون با پیشی بجانب میلای در حرکت آمده اردوی ظفر شیرین در اسکندر کلبر نزول نمود درین حال خواند کار و روم سنان پاشا را سردار کرده با ابراهیم پاشا متخیر بقیه ممالک شیروان آید و در فرسا و مشارالیه بشکر جمیع و مرابازن از روم آمده نخواست ایچی باید بر اعلی شای فرستاد کتابی بمید ز اسلامان وزیر نوشته بود و لافهای کراف زده حاصل گشته بود ولایت عساکر عثمانی وارد شده و در آنجا خطبه پادشاهی شود دست از آن دستن خلاف قانون عثمانی است چون ولایت شیروان و شکی و بعضی محال آذربایجان و کرستان بجهة تنخیر منسوبان آل عثمان در آمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرض بآن محال زود و آن ولایت تصرف کاشکان اسلام پناه گشته ترک نشاند نمایند از فعال سابقه در مقام اعذار بود نامه دوستانه بحضرت خواندگار نوشته ایچی متبرکار ردان ارسال دارند این خیر خواه وسیله شد حضرت خواندگار در ابصار که راغب مبارم و الا عساکر روم دست از تنخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امر خود رای قزلباش خصوصاً شایر خان مهسار دار با وجود آنکه مقابله بالکبر قیاس روم در جبروت و قدرت خود نمیدیدند و مع ذلک یکدیگر کمال نفاق و بی اتفاقی داشتند راضی باین مقدمات نشده در جواب کتابت و نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان بنماید قبول داریم و الا نیم فرغ زمین برضای خود نمیکند ابریم و نایک نفس از صد هزار قزلباش در حیات بر سر آن تلاش بنمایم و از آمدن تو و دهل تو باک نداریم و آن صاحب سعادت حال خود را بحال لایق پاشا فایس کند که در وقتی که او آمد پادشاه مارد عراق بود و امرا آذربایجان با یکدیگر تفاق نداشتند لاجمیع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد زرم و پیکارند و اگر آنکه که الکا شیروان تصرف آل عثمان در آمده غلط است و شیروان بستور در تصرف امر قزلباش است و سواهی قلعه در بند که چهار دیوار میشت در تصرف رومیه در نیامده و فی الواقع اگر در آنوقت اتفاقی در میان قزلباش بود و مخالفان قدرت دست درازی بمالک نبود با بجمعه سنان پاشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن متوقف شد و دیگر باره حکایت صلح میان آورده و دیگر مکتوب طایست این نوشته علام نموده بود که عثمان پاشا بپایه سهر حضرت خاندکار عرض کرده که مملکت شیروان را تنخیر نموده ایم اگر چنین باشد صلاح دولت آنست که دیگر بملک شیروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه در نهایت نفع نداشته باشند من متعصب صلح نیوم ازین طرف جواب کتابت نوشته مصلحت وقت سخنان مرغوب درج نمودند و سنان پاشا قرار داد که در حال هر دو لشکر در جاد و مقام خود قشلاق نمایند و یکت کس معتمد از رویان و یکی از قزلباش شیروان فقه الکا را با کلام ملاحظه نمایند که در تصرف و دیانت یا قزلباش عثم آقامی را بدین مهم ارسال نموده خود در ارض دم قشلاق کرد و موکب همایون شاهی نیز از میلای آنجا متوجه دست ارباب شد و در اخبار مجلس از جانب خراسان بر سید مرتضی قلیخان متواتر عرض فرستاده عصیان و طغیان علیقلی خان شاهرود و رشید قلیخان آذربایجان

خداوندی و محمدی و علیی  
و لایق زون کزاف و  
ملکت خردون نامش  
در سال ۹۸۳

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۸۹) حکم ایالت قزوین باسم اسماعیل قلیخان بوله اش شرف صد و ریاضه مقرر شد که ملازمان سلطان حسینخان که در قزوین در خدمت او بمانند  
 بلازم اسماعیل قلیخان بمانند و سلطان حسینخان را گرفته بدرگاه آورند و منصب ایک آقاسی باشیکدی بقورچس خان تعلق گرفت  
 آقاسی باشیکدی بنوای جانی بیری بکین ایانور شاه طومغوش کشت شاه غازی مستوفی را بطنه آنگه بامیرزسلان معاند و باطل  
 خلاف متفق است گیرانیده منصب استغای ممالک بخواجه محمد بنسهرودی که بانو آب سکندرشان بنو خدمت داشت متوفی گردید  
 و چون حکم ایالت اسماعیل قلیخان بقزوین رسید سلطان حسینخان از شیربرون آمده در حوالی بکسچکی بود و ملازمانش جمعی بر او بودند  
 جمعی هنوز در شهر بودند و با وجود رعایانی کالی که از ویانته بودند چنانچه شیوه نامرضیه مردم دنیا پرست و عادت بانی روزگار است  
 از روی گردان شده جمعیت اردوی او روی عقبه و برانگیزی نهاد و معتبران آتوم در ادراک خدمت اسماعیل قلیخان بر یکدیگر  
 می گرفتند و او شاه احوال خود نموده از بیم گرفتاری بکس مخفی زاده دارالارشاد و دلیل پیش گرفته در خطبه تنه تترکه  
 متعین گشت و بعد از چندگاه طبعه شیخان و مخصوصا استار بیک برادر شیخا بیک بطایف الحیل او را بیرون آورد و دست بجان  
 داده بقتل رسید و بعد از این قضایا که در شیرزروی او بامیرزسلان و زیر و قورچی باشی و شایرخ خان محمدرضا میرزا امیرخان و میر محمد  
 خان مجددا اصلاح نموده بنجین ایشان ابواب طاقان آمده شد متفق گشت و عروسی سیستان میان آمده شد و در در استطنه تبریز  
 عشرت شغولی نموده آن شتری اوج هفت و پرنده شش برادق سلطنت اغنی فاطمه سلطان خانم صبیحه شاه جنت مکان که در سال گذشته  
 بقدر از دواج او در آمده بود باین شایسته منزل بردار از جانب امیرخان پیشکشهای لایق بنظر شاه و شاهزاده نامه در آمده خدمات بستان  
 بتقدیم رسانیده و بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر و قبضه و غلاف مرصع و اسب نازک کلام مرصع و چهار غب طلا و وزی و قبا و  
 چهار زرعی و سایر خوت پوشیدنی سرافراز شد و او نیز اهل خدمت و ندما و ابواب طایف ابوب سکندرشان و نواب شاهزاده عالی  
 خلقهای فاخره و بجهت تالیف قلوب بیره محمدخان و طایفه استاجلو و بیب غیشی که صبیحه او در منزل سلطان خاندان و ولد امیرخان بود  
 طوی ساق ووشی ابا و تکلیف کرد و طوی سولوشی را بسیت خان نکو متعلق گرفت و ایشان نیز بیک در منزل خود طوی پادشاه نموده و طوی  
 الوسی بخدمت شاه و شاهزاده نامه در فرستادند سیت خان بجهت قرب قرابت که بانو آب سکندرشان داشت خود را در ارتقاء و رفیقه  
 مصاهرت از امیرخان شایسته تر میدانت و چشم آن داشت که این پاکیزه که همه بکر سلطنت ابا او در یک رشته گشته تھا فاق بجهت  
 مصلحت این و حاصورت وقوع یافت و این عطیه عظمی نصیب امیرخان گردید معتمد تکلیف طوی مذکور با و گردند شایسته اید انگشت  
 بر دیده نهاد و حسب اشاره بایون بوازم آن برخواست و این بابی بترکی گفته بخدمت نواب سکندرشان فرستاد و رماعی  
 ای شاه جهان بی اثر اولدی بیکم و دندی غم الی الم یگانگی آنکم یوز بیلدی خدمت درگاهنده سولد و شلکنه  
 دودی آخر آنکم بعد از وقایع مذکور فی الجمله ابواب نزاع و جدال امراء و ایماقات مسدود گشت و بچین سلمان خان و کدشا  
 علی میرزا از اشرف مصاهرت سرافراز نمود و بکسچکی صبیحه شاه جنت مکان را بجای نکاح او در آورند و بیره محمدخان بجهت  
 ایماقت و سابقه خدمت بکده خانی مقامات در برابر دمه خود گرفته طوی نکاح اندازی بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و این زمان  
 توضعات رسمی بطور آرد و ملک شیر و از ابلهان خان و امراء استاجلو و صفت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارسبار  
 در کنار آب که بجهت گرمی هوا در بلاق شور به بر تیره محل اقامت انداخته جمع نمودن شکر و تنیه بآب فتن شغول گشتند که چون هوا  
 باعدال در آید از آب شور نمایند معظم امراء مذکور اول سلمان خان که بیکریکی و حاکم شاهی بود حسیقلی سلطان و ولد نظر سلطان  
 مشهور حسیقلی سلطان و ولد ایشیک عوض چا و شلو مصطفی سلطان شرف لومیدتلی سلطان و شلو ولد انوت بیک و دوسه نفر از ایماقات

فصل اول در بیان احوال  
 در اردو قیام ملک و  
 قندهار و اهل دیار ۱۸۸



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی عجمی

(۱۸۸)

و جمعی کثیر از همان طبقه شامو در ملازمت نواب بزرگوار بودند مثل اسماعیل قلی بیگ و لدولی خلیفه که لقب بوله داشت و مهدی قلی بیگ که  
 حسین قلی سلطان که ایکت آقاسی باشی مستبر بود و ابوالفتح بیگ و لدولاد بیگ امیر آخور باشی و طهاسب قلی بیگ و لدفور حسن خان که در  
 سلک مغربان بودند و ترکانان حد بر آن طایفه برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میگوشتند و نیز از مسلمانان وزیر بزرگیت یحیی که اگر باب  
 مناصب اما یکدیگر میبایست در تفتیح حسین بیگ وزیر و نواب جهان بانی ساعی بود و جانب امیر خان و طبقه ترکان است محلاً امیر خان و فتح  
 خان ترکان و مستب خان و تگلو و تاج ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از عیقلی خان و مرشد قلیخان و حسینان و طغیان بطور آید و نفوذ  
 نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان سیمانند ما اعتماد داریم که والدۀ عیقلی خان در حرم باشد و مادام که طایفه شامو در سلطنت  
 در سلک ارکان دولت قاهره مستقیم سلب این بنامی از خود بکنند این وونی که در میان قزلباش پدید آورد و اندر رفع خود باشد و  
 شاهزاده نامدار کهیدل و یزبان و یکجست نکردند و غایت اعتبار ایشان صلاح دولت نیست میر محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان  
 که متقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسان را حمل بر نفاق و غادی که میانه او با قات میباید نموده مکر مقتدات مذکور بودند و می گفتند  
 که معاذ الله که از ما مخالفت شاه و شاهزاده کار در وجود آید بلکه غرض امیر از آنست که چون مرتضی قلیخان ترکان در شمشیر  
 استقلال کرده در کسر اعتبار عیقلی خان میگوشتند مبادا در اینوقت که اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر انجا مالک افغان  
 و شیروان شهرت یافته از مخالفان از یکجست نیز حرکتی شود و بجهت نفاق و عداوت امیر از آن بی اتفاقی ایشان مملکت از دست رود  
 اراده نموده اند که کل امیر از آن بشهرزاده آمد از عیسی حضرت اعلی شاهی ظل الهی متقی سازند که اگر حادثه روی نماید بر سر او  
 نموده نفاق نورزند غرضی حسد این دارند آنچه شرت کرده کذب و اقزای مرتضی قلیخان است خرد و زاین قتل و قاتل در میان  
 از جانبین براق پوشیده اراده نزاع و استتند اصلاح مصلحان خیر اندیش بصلاح مغرور میکشند از جانبین لایق نمیدانند که منجم  
 بقاتل و جدال کشته خوننا میخستند که در تا آنکه خبر کشته شدن لدولی خلیفه شامو بوضوح انجا میاید اسماعیل قلی بیگ و لدو شورش آید و طایفه  
 خون پر گشت چون همیشه میان شامو و استاجلو موافقت دوستی بود امیر خان و طایفه تگلو و ترکان خواستند که میان ایشان یک  
 ماده فساد نماید فرصت یافته خاطرشان اسماعیل بیگ کردند که تفسه لدولی خلیفه حب انفرموده سلطان حسینخان و عیقلی خان سدا و فوج  
 و در میان شامو و استاجلو فساد و انجخته سخنان دشمن برض شاه و شاهزاده نامدار رسانیده ایشان را بعضی ازین طبقه بدکان کردند و نیز  
 حسین بیگ را از حرم بیرون آورده آن عورت بیکانه را بجهت هلاک کردند و از شناعت آن فعل مذموم نمیدانیدند و اسماعیل قلیخان  
 بجای سلطان حسینخان بود ایالت قزوین و رتبه خانی و تواجی بشیکری داد و قتل سلطان حسینخان را در عرض خون لدولی خلیفه با وجود  
 کردند و قور حسن خان شامو را بنه که سالها در خدمت لدولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او بدرجه مارت ترقی نموده بود و منصب اشک  
 آقاسی باشیکری داده هم حسین قلی سلطان اشک آقاسی باشی که از جوانان عیقلی خان بود در عهد او نمودند و ایشان خوا  
 بطلب خون لدولی خلیفه خواه بجهت ایالت و بزرگی بجهت معاندان ایشان و بجهت کشتن الحقیقه بشه بر پای خود بزرگیت برادران  
 اسماعیل قلیخان برادر محمود خان صوفی اعلی استاجلو که در دامن کوه سرخاب در روی فراستار بود و دو چار شده آن بیکانه را  
 بدقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میان شامو و استاجلو همیشه با یکدیگر متفق بودند که کشته و نیم ششی خلیفه انصار فرود  
 با جمعی از شامویان بر سر خان عیقلی سلطان فرساده او را قتل آوردند و حسین بیگ وزیر فرار نموده بعد از دو سه روز در کجیه بر مقتول  
 بست آمده او را نیز مقتول شد و چون طایفه شامو با خواست ترکانان با یکدیگر این اعمال بطور آوردند و ترکانا را از انجا بر او حلی نمودند  
 خان در مقام تمام نتوانست در آنجا منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی ملا و وزارت دیوان علی میرز مسلمان تعلق گرفته

قتل عیقلی سلطان

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۸۷) در اطاعت و انقیاد و رعایت زود و بجهت و پیمان سپردن آمد به شرف سجده شاهزاده کار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید ایشان بودند و او در بنای امور صلاح حال نهانست و اولایت امر شد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود در قلعه گذاشته در پیش خازن مصحوب خود گردانیده موجه تربت حیدریه که در تصرف فتح خان برادر رضی قلیخان بودند مشارالیه نیز طریق در پیش محمد خان و پیمان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلی خان ولایت مکرور را در عوض بنای بورد بر ویش محمد خان داده مقرر شد که کفر نشاند مردم خود را بدینجا نقل نماید بعد از وقوع این قضایا علیقلی خان در مکرکب شهادت نامه داراغنی حضرت اعلی شاهی زودی توجه به دارا هرات آورد و بهایر امر اعظم رخصت یافته هر یک با کار خود رفتند در ویش محمد خان بعد از کوچ کردن علیقلی خان از موافقت ایشان پشیمان گشته دل از کار نشان ببرد داشت از تربت حیدریه با قومی از طبقه زو ملوک همراه داشت با بغیار خود را بنیابور رسانید بی گمان داخل شهر شد که شهر مردم او که بسوز در بنای بورد از آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور با در حکومت پرداختند علیقلی خان در آشنای طریق مراجعت انجیر استماع نموده چون تفرق سپاه و بعد راه درست بود از این حرکت پشیمان که از در ویش محمد خان صد دریافت مصلحت وقت انماض نموده تا ارکان ایوانقه را ببال دیگر موقوف و بدار هرات رسید بعیش و عشرت مشغول گشت اما در رضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معنی چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند بجز خرابی و شکست که با که از نزول و عبور لشکر در حدود مشهد مقدس معنی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق اینجالات امر رضی قلیخان بایر بر علی عرض نموده در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان و امرا از شیردان معاودت نموده بودند این خبر رسیده موجب تفرقه خاطر کارگرد و سلطان نجین خان که از خرابان بازگشته به دار السلطنه فروین سپید کتب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته و کلای و بونش او را بخانه اموال متولین ترعیب نمودند و باز گرفت و کبر و اوج یافت و متعرض احوال بسیاری از امانی آن ملک و تجارت و متولین هر دیار که در آن سواد عظم جمع بودند شده بترک جمل و بدینسان نفوذ موفور و خواست غیر محصور از سکنه آن ملک بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف شده و بجز بدنامی و خذلان از آن وجه نقدی در کینه اعتبار او نماند و در آمدن بکاره معنی سینه تغافل و زر بدهی از حد اعتدال که در انبیا مضندان بهانه جویان اردوی معنی از اطوار ما بهنجار رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال او می کشیدند و با از کردش و زکار رسید با و آنچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر موضح میسپوید

ذکر قضایا که در اوایل سال لوی میل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعماه بار آمده و تقدیر خاتمی عبا

### در دار السلطنه تبریز روی داد

سابقا فرزند ملک بیان گشت که میان سپه خان ترکمان و شاهزاده خان در شیردان بخت فتنه خا غیر منازعه پیدا آمد و طایفه استقام و شاه ملوک قدوده ایشان بریه محمد خان بهستاجلو و حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاپو بود جانب شاهزاده خان گرفته با ترکمانان آغاز نهادند و بالاحسنه بعضی تورچی باشی بصلح و صلاح انجامید درین هنگام که اخبار خرابان و آمدن علیقلی خان و مرشد قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس معنی تبریز رسید امیرخان و امرا از ترکمان گفتگو در آمدند طایفه شاپو و استاجلو را بعضیان و طایفه فخر و متمم ساخته عتاب و سرزنش بآن و طایفه آغاز نهادند و عالنا سائیت سلطان حسینخان بر بان بدعای ایشان کردند و چون وضو سلطان حسینخان که داله علیقلی خان بود تا بله و آنکه نواب جانیانی سلطان حسنه میرزا بود و از هرات با شوهرش سلطان حسینخان بمراقب آمده بود درین هنگام در محرم علیه عالی سپرد خدمت نواب میرزا از به دری داشت حسین بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۸۶)

معنی زمام مملکت و ثبوت امور دولت در قبضه اقدار برز مسلمان و زیر و خند از امر است و پوست تغییر و تبدیل در تولات نمود  
در کسر استیبار و میکوشند و ما و شما در سبب خدمت آبار و اجداد و در حب و حب کمر از ایشان ستمیم بلکه بقدرت خدمت و ارادت و احسان  
از همه پیش و در کثرت از ایشان ستمیم هرگاه در تق و تق مقامات آذربایجان و دارالمرز و فارس و کرمان در قبضه قدرت ایشان باشد نمود  
بود که مقامات خراسان منوط برای ما بوده آنچه در هر باب صلاح دین و دولت ایم بهل آویم و این مقامات پسندیده امر اعظام خراسان  
با خاخر خانی مذکور عهد و پیمان بسته اند لایق دولت است که آنجا بیز با برادر امر موافقت نموده بغیر از دست شرا و ده کامکار و وفای  
خاخر خانی مغرور شده ابواب که در دست فتنه و در گرداند و قباد خان را که بدیخت از حلیه اعتبار انداخته عذر خواهی نمود و سبب را  
فرستاد تا مرصی قلیخان که در دست بزرگ نهاد و بدین مقامات کرده و خاخرش نمود و چون از او باقی پرگان بود و طایفه کتور و  
باشا ملو و استاجلو و اوت قدیم داشته اند عمارت بی بیان ایشان داشت در جواب ایشان بخان درشت و بیجا مهابی درشت  
فرستاده ابواب طایفه و دوستی با طایفه و سخت و سخت و آن طایفه را بصبیان و طغیان و مخالفت نواب سکنه رشان منسوب خسته  
خود را شای سیون نامیده ایشان را یعنی و طایفه میخواند و حقایق انجالات ابا قح و جوبه پای سبب را علی عرض نموده گمان اتفاق میکرد  
با ذریه بایجان فرستاد و مجملات و کرد و مانی کلفت عمارت استحکام یافته عقیلی خان و اتباع او و در مرصی قلیخان و سبب مرصی قلیخان  
پیش نهادت ساخته با لشکرهای آراسته و می توبه با بصبوب آوردند و چون از امر عراق که بخیر همان میآمدند ولی خلیفه شامو بیشتر آمد و توبه  
بشده مقدس شده بود کس بر سر راه او فرستاده مانع شدند بین الجابین جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه اعظام یافته دست از آن  
مخود خان صوفی اخلاقی قتل رسید بکینه از کشته شدن ولی خلیفه عقیلی خان و اتباع او بشده مقدس رسیدند و مرصی قلیخان امر را باین واسطه  
خود را باغ خان کجی حاکم خوشان و درویش محمد خان و ملو حاکم بنشاور و سیلمان خلیفه ترکان حاکم تون و دشتا بعلی سلطان افشار حاکم  
جام و غیره جمع نموده مرصه روم و بیکار گشته و در ظاهر همیشه آن دو گروه انبوه در برابر یکدیگر صف قرار گرفته دیرین طرفین با هم میانه  
باز رفت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین تحریک برآمد و سیده طایفه شامو و استاجلو پای جلالت پش نهاده بر صفت  
ترکانمان تا ختنه و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته اند و میراند ایشان ترزل با جوال طایفه ترکان ایاخته هر چند مرصی قلیخان  
پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بجا ربه تحریک نمود مفید نیفتاد و بهشت دره عمان از محاربه با قه رومی بودای هزینت آورد  
گشته و بد حال شهر درآمد و با استحکام برج و باره و فصل و دروازه قیام نموده بمر انجام حساب قلعه داری پرداخت و طایفه شامو  
استاجلو قریب به روزه و رانده جمعی کثیر از مجروح و قتل ساخته درین محله میر عبد الکرم توتلی استناده مقدس که در پای علم ایستاده بود  
بست لشکر بایان داد استه قتل رسید و خان قاجار که همراه ترکان بود خود را بمیان شامو انداخت از امر ارشاد علی سلطان افشار  
حاکم جام بست در آرد و چون خبر گشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان با میر حمزه خان و شای بعلی سلطان فارغی استاجلو که متعاقب او  
میآمدند رسید طیل مراجعت کوفه بعراق باز گشته القصد عقیلی خان و مرصی قلیخان بده شد مقدس اما محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام  
محاصره آمد ایاقه صورت فتح و ظفر روی نمود چون درویش محمد خان حاکم مشهد مقدس بود و قلعه بنشاور از حارس صاحب قدرتی  
عقیلی خان و اتباع او صلاح در آن دیدند که منوجه بده بنشاور گشته آنولایت ابدست آورد و اطراف و جواب مرصی قلیخان ترکان  
و انصار خالی کرده بجه از آن بر فاع او پرد از دین عزیت دست از محاصره مشهد مقدس باز داشته و ایشان را بپور شدند و درو  
محمد خان از این معنی آگاه گشته از مرصی قلیخان مرخص گشته منوجه بنشاور شده و خود را پیشتر از آن گروه بشراخته و فکر قلعه داری شد آنچه  
عقیلی خان و اتباع او به بنشاور رسیدند درویش محمد خان سبب قلعه داری چنانچه باید و شاید بمر انجام نتوانست و اصلاح حال خود

کشته شدن ولی خلیفه  
کشته شدن مرصی قلیخان  
کشته شدن عقیلی خان  
کشته شدن میر عبد الکرم  
کشته شدن توتلی

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

علی قلیخان اختیار نموده بودند شاه را به لوی کبیر و خیر از خسته بخواست که زمام مملکت خراسان در قبضه اختیار و سر بخت اقدار  
 باشد که از یاده ازین تاب بلی اعتدالی خوش خبری در ده بفرم تنیده او از برات بخیر بمان رفت و او طاعت معاوست نیار و از غور  
 با سوار کریمت علیقلیخان جمعی به اتفاق او فرستاده مرا و یک نامی از طبقه افشار که از جانب بیکان سلطان حاکم سمرقند بود حاکمیت خوش  
 خبر خان نموده بین الجانبین نزاع انجامید و چند کشته کشته شد تا طوایف باز گشتند و بیکان سلطان خوش خبر خان را اعزاز و احترام نمود  
 روانه عراق ساخت این یعنی موجب که در وقت خاطر امیرالامرا که سوز او در غور بمان بود که خبر واقعه بایده مد علیا باور رسید از جانب  
 بهادر السلطنه برات بازگشتن مستازا بایان رسانید و در اول سال لوی بیل شهنشاهان و ثمان و ثمانه بفرم تنیده و کوشال بیکان سلطان  
 و اتباع او از دار السلطنه برات بیرون آمده متوجه سمرقند شد مرا و یک کور از آوازه توجیه او منبر او نموده بفرار رفت و علیقلیخان  
 ولایت سمرقند را بطایفه شامو داده و دست نمود اما در ترضی قلیخان بر پاک ترکان که حاکم مشهد معنی مدس و یکیر یکی نصف حرمان بود و ریاض  
 از علیقلیخان و کان علف و اقدار آراسته او را و فی منبها و فیما بین سبایب مشت آمده شده بود بعد از رفتن سلطان حسینخان  
 و تفرق امرا عظام که در لده المومنین سبزو و اجمع آمده بودند با قبادخان قاجار حاکم آنجا که تا بین او بجزیه موافقت علیقلیخان بی اتفاق  
 آغاز نموده در اوایل سال که کور بفرم تنیده او از مشهد معنی مدس با غلبه و از دحام تمام بیرون آمده بهادر المومنین سبزو و اید قبادخان  
 تاب معاوست نیار و که بعد از آنکه از آمدن قلیخان در مقام اعتدال در آمده بیرون آمد در ترضی قلیخان او را مور خطاب خطاب کردند  
 از حلیه اعتبار انداخت همراه خود مشهد معنی مدس برده سبزو و از بیکان خود سپهر علی قلیخان بعد از مراجعت از سمرقند این خبر  
 نایره بفرست در کانون در دوش هشتعال یافت و در موبک بیاوین شاهزاده جوان بخت کامکار را غنی حضرت علی شاهی قل الکبیر بفرم نایب  
 در ترضی قلیخان از دار السلطنه برات بیرون آمده با حضار امرا هم عهد کسان فرستاده در مشهد قلیخان و محسود جان صوفی اخی و ولینان چرخ  
 و سایر امرا که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بوبک عالی پیوستند چون در دیوان علی تغییر و تبدیل در تیولات بعضی از امرا و خراسان  
 کرده ولی خلیفه اوجی شامو و امیر حمزه خان و لده عبدالله خان استاجلو و شاه قلی سلطان قانچ و غیر هم را بخرمان فرستاده بودند  
 خبر در اردوی علیقلیخان شایع گشت باعث آن شد که هر یک از امرا که تغییر در کار او شده بود با طمع و الزخیه دست توکل در دامن علیقلی  
 خان او تخته شیراز پیشتر مطیع و نهاد او گشتند و بدیجیت جمعیت تمام در اردوی عباسی مستاده مرشد قلیخان و سایر امرا در ترضی قلیخان  
 از دفاق و اتفاق خود آگاه گردانید بچام فرستادند که ما و شما همه بکج و دو و نخواه این در کایم و نواب بکنه نشان بر امرد و ولی نعمت خود  
 میدانیم و اصلا حرف مخالفت آن درگاه در صفی خیال ما رقوم نیست ای که موافقت شاهزاده نادر کار کامکار خان عالی تبار کر بسته ایم و چون  
 منظور است اول آنکه در این وقت پادشاه روم نقص عهد و پیمان پیشین نموده در مقام تخریب مالکات آذربایجان و شیروان در آمده در آن حد  
 قتل و آسوب است پادشاه ما بالکنک نامی عراق و آذربایجان بدفع فتنه ایشان مشغول محمل است که سلاطین او از یکتیر فرصت غنیمت شمرند  
 متعرض مملکت خراسان چون در دار السلطنه برات نخواست و خراسان است شاهزاده عالمیان که بسینت زاده و شهابت در آن بلد اقامت  
 دارند غرض اصلی آنست که فیما بین امرا عظام کمال موافقت یکدیگر سلوک بوده و بشیوه کدورت و اتفاق سلوک باشد و اگر العباد با  
 حادثه روی نماید چون از جانب پادشاه مددی متصور نیست یکی با یکدیگر کید و یک زبان بود بر سر بسینت زاده خود جمعیت نموده در کار  
 متدبیل آنحضرت بدفع شر اعداء قیام نمایم و علیقلیخان را که لایحه آنحضرت است بابر صلاح و دولت قاهره برش سفید و خاطر خانی دانسته  
 از صلاح و صوابید او بجا و زینمایم چه هرگاه اتفاق بی تهاقی مابین مخالفان آذربایجان رسد در حرکت و لایحه محمل است که انواع فساد  
 دهد و اختلال بحال این مملکت آید باده دولت همه اتفاق خیزد بید و تنی از اتفاق خیزد دیگر آنکه بر بیکان ظاهر است که در کار

شاه سلطان محمد  
 در مشهد  
 در سال ۱۰۰۰



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۸۲)

سختی در خلیفه  
سختی در

خان افشار و بعضی رئیس خدیوان و در بابنا صبا ادرخت شاه و شاهزاده که آشتند و محمد خلیفه را از توجه بسیار و نظرها آگاه کردند  
اما هنوز از ابراهیم باغ نرسیده بودند که سلاطین ناتار با لشکر بسیار بر شیروان آمدند و محمد خلیفه و اقدس که فی الواقع مرد شجاع و دلاور  
بود عارضه را با خود قرار نتوانستند و با لشکر جلالت اثر بمقابله مخالفان شتاب قدیمین الحائنین مجاریه در نهایت صعوبت دست آوردند  
لشکر مخالف ضعیف مضاعف لشکر قرباشش و شکست برایشان افتاد و محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران لشکر راه عدم میزد و بقتله  
الیتف از شیروان سپردن آمدند و از ناتاران در شیروان و قریب باغ خرابی بسیار و قتل بسیار از سوار و صبیان بسیار  
بسیاری برده و قتل از دقایق نهب غارت فرو که داشت کردند بعد از وقوع اینحال محمد کرامی با جمعی از ناتاران که غنیمت فراوان بدست  
آورده بودند از ده گومت قرباشش شنیده قبل مراجعت گرفتند و بولایت خود رفتند و عازری کرامی و صفی کرامی با دوسه نفر بزرگوار  
با جمعی از لشکریان بلوگت عثمان پاشا در دهنستان در بند ماندند و اهل شیروان که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا با کشت  
نموده جمعی دیگر از طاعیان شیروان بر سر پیر بریان جمع شده در خارج محبت نموده در حفظ حال خود میکوشیدند و چون بزرگ اسلطان  
بشیروان رسیده از وقایع آگاه گشتند امیر خان نرکان با اتباع خود جهت دفع جمعی از مخالفان شیروان و دهنستان که در خارج جمع  
آمده بودند رفقه کار می ساختند باز آمدند و بعضی از امارات قرباشش از شام و استاجلو معاونت شایر خان زبان اعراض شمارا کرده و از  
شایر خان اراده کردند که خود سه کرده جمعی شده و از آن صوب که در دهنی بر خاطر اسپهان کران آمده میانه ایشان گفت فری  
پیدا آمد و اسپهان این مقدمه را از تحریک بزرگ اسلطان که سر کرده لشکر بود دست به او در تمام بر خاشش درآمد و امارات قرباشش دو کرده شده  
هر که فوی جدا شدند و آمدند و جملای حائنین اسلحه و براق پوشیده و از یکدیگر خائف و هراسان بوده و از مخرم و جملای طرعی پیدا گشته و فوجی  
باشی که مرد و خبر اندیش و در تمام صلاح آمده میانه ایشان کران گشتی واقع شد و شایر خان ترک رفتن خارج نمود و اگر چه ظاهرا ارباب  
تزام میزدند و سنا خندان به چنان بایره نفاق در کانون درونان اشتغال داشت القضا امر اعظام بحجت هر گونه قضا با خصوصاً بحجت  
الکار و نقد آن آذوقه و قتل و غلا و ظور نفاق و عدم تفاق که اعظم آنها بود توجه بخرقه در بند و دفع عثمان پاشا و ضبط شیروان نتوانستند  
شد و شیر و انرا بیک از امارات تکلیف میکردند قبول نمی نمود و علاج عزم مراجعت جزم نموده کوچ کرده برفت یکدیگر در جمل و در اسلحه بزرگ  
بشرف ملازمت شاه و شاهزاده و الا جا به شرف شدند درین حال در کسر محال فخر و غلا پیدا شده و در بزرگ بسیاری از ضعیف و مردم فروخته  
از نقد آن مان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و فدر باغ و عراق و کیلانات عسرت گشتی پیدا آمده و خلایق رحمت بسیار گشتند

ذکر قضا یا وسوای خراسان که بعد از رفتن سلطان حسینیان شامو در آن ولایت سمت ظهور یافت

سابقاً نگاشته کلک بایع نگار کرده که سلطان حسینیان نواده داور شیر خان شامو است بحجت بزرگ زادگی و ایل و حقوق حدت  
سابقه در درگاه معلی رئیس سفید طایفه علیه شامو گشتی رضا و صلاح او هیچ معنی از مقامات انظار افضل منیافت اما چون خبر طغیان  
خان پسر او بسامع حلیه رسید و ثواب بریم شان محمد علیا با او عتاب خطاب آغاز نموده بر قن حسنه آن آوردن منزه از  
سلطنت نشان مجبور ساخت با این طبقه بی اتفاقی آغاز نموده بر خلاف رضای او خوش خبر خان شامو را حکومت و شنج و غوریان  
روا انصوب فرمودند و او در غوریان بهجتا رشتت ثواب بریم شان بلوک نامو ایش کرده از حد اعدال گذرانید و بقاعده زمان  
شاه جنت مکان که خوانین عظام و بیکر کیان را قدرت یارای این گونه امور نبود محال میداد که خان شایر ایه اسپینی با تو اندر شایر  
و علی قیخان از حاکمات نامو اراد اغاض می نمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسینیان چون اکثر امارات و خراسان تابع شاهزاده عالمیان شامو

ذکر احوال شاہ سلطان محمد

عقیدت ایشان مظهر سائند نواب کامیاب ایجاب ملتس امر است مودع خاطر شریف فرزند ارجمند راجه بختان دلاور همسایان داده  
دیکر همراه خود بایران آوردند و امر اجمع شده سعادت پایی بوس دریا قند و میرزا اسد از احب القلح امر از خانه شیل خان آورد  
مورد التفات ساخته و مشارالیه بیمار می نگه بر بسند وزارت و احب دیوانی زده بیشتر از بیشتر اعتبار و استعمال یافت و امر از  
آن چند روز بجهت و جهد تمام بلا زنت درگاه شاه و شاهزاده و االاجا قیام نموده بخدمت شایسته اقدام بنمودند اما منتقم حقیقی بدینچ از انقوم  
خدا ربوخی انتقام کشید (در خیره ماند و در دیده اولوالالبصار) و بایا که نصیب حال ایشان آمد انشاء الله تعالی در ذیل این برکت  
محل خود بخصیص در زمان دولت جهانگشای شهباز کار معدلت شعار حضرت عالی ستمای غل الکلی که جان خرم از عدالت آن  
عبد اسود کی زد دولت دوست

ذکر توجه بنمایون بجانب آذربایجان و قضا با که بتقدیر حضرت رب العباد در کسفر رؤی داد

چون کار خوی و سلاسل را رومی و اوستی و بعضی از رواج مراغه بقصر فکرا مخالف در آمد و بجای توبه تعرض خواشی مملکت فتنه  
و قلعه نقیض و کوری که پای تخت حکام کرجاست بقصر توبه در آمد عثمان پاشا در قلعه دهنه قاضی داشت و از کبان شکی و شایر  
بر سر پیر بریان جمعیت نموده بجای عثمان پاشا و حکام و اعیان آن مملکت شیروان نمیکند استند که امر از قرباش در آنکس آید  
و در میان خنجر آنولایت پیشینا دقت ساخته سردار لشکر روم در ازین الزوم شسته بجرام پاشا را اباسی بزرگس و ذخیره و بران قتل  
مذکور در سناده بدارک سفرانیده مشغول بود و ارکان دولت فایده مصلحت در آن دیدند که رایات نصرت آیات پاشا در یاجان  
در حرکت آمده چنگاه دار اسلطنه تبریز مستقر دولت باید چوید بوده باشد و ممالک موروث از تفرق مخالفان صیانت نموده احتیال که پید  
آمده میروی تدبیر وقت بازوی شمشیر جبهه دارک نمایند بعضی از امرار اکار در درگاه معنی بود مثل امیر حمزه خان استاجلو و علی بن  
شاموش هقی سلطان فارنچه استاجلو و غیرهم در نیولات امر از سران تغییر و تبدل چند کرده باین در در خان اکار داد و روانه  
و رایات جلال در ساعت بعد از دار اسلطنه قزوین بیرون آمده منزل نزل بابشکی طی مسافت نموده در اسلطنه تبریز رسید و  
خان و امرایان او در کمال شوکت بر قبت تمام با استقبال آمده از مردم تبریز خلی کثیر از اصحاب اعیان و صیغره گیر و برنا و پیر  
موبک پادشاهی نموده و شاه و شاهزاده و در دو تنخانه قدیم تبریز نزل اجلال فرموده و در مقروءت و مسکن سعادت آبار و اجداد کرام  
گرفتند و امیر خازن امور عنایات کونکون ساخته بین اقامت ان بشف مصاهران و دمان استیاریافت و فاطمه سلطان یکم صبیحه  
قدسیه شاه جنت مکان ابا و ناز و مهر نموده عقد نکاح منع شد در خلایخیال از جانب شیروان خبر آمدن محمد کرایجان نامار  
مفضل ابن محل آنکه بین محمود رضین نگور میشد که در وقتی که محمد کرایجان خبر رسید که پادشاه قرباش عا و کرایجان را بخت دهد ایار پادشاه  
و جمعی از معتد ان تعیین نموده بود که از راه در بند شایران آمده و در العلاف شیراری خواسته فرزند ارجمند را ولایت خود برود و بعد از یوم  
مجت و دوستی سلوک دارد و متعاقب خبر گشته شدن او میرسد پادشاه تا آمار بنا بر تمام خون عا و کرایجان با حکم و اشاره خواند کارزوم  
و اخذ غنیمت بلا طین نادامی جو جی را و تا مار خا بکرای وصفی کرای مساعد کرای برادران عا و کرای خان مطلب خون برادر با لشکر حلاط  
از شیروان می آیند ایشان چون بر بند زدن عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر خلافت مصر عرض کرد و کرایجان  
کنکاش انعقاد یافته دریافت که نوآب شاهی و شاهزادگی بدولت اقبال در دار اسلطنه مذکور قتل نمایند و میرز سلمان با بقای امر  
ایمان شکر بجانب شیروان قدیده اند شکر تا آمار قیام نمایند و امرار عا لقیقه را با قیام بر سر سلمان و بر بر وانه جانب شیروان شدند

خان افشار



# جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۱۸۲)

فصل در بیان  
چهارمین  
در بیان  
در بیان

دارید قبل ازین که امر اچیزه شده بودند این گونه دیرات بابت کرد حال که کار با نیا رسیده بن عل ثل مشهور چو پای کر بود است اقدار دنیا  
بزرگ بدین هم قسمی از زبونی است رضا غیب هم الا بقضای الله مجله امرا چندان از هر اوجاق را بدین امر شیع نامزد نمودند صدر الدین خان  
صفوی و جعلی بیکت الکن اغلی ذوالقدر و امام علی سید را موصوفه سلطانم والدۀ نواب سکندرشان از آنجمله بودند روی بدو تخته  
جایون آوردند و بیجا با دجل حرم شدند و آن سید صالحه بیکجا راه بست آوردند و بیکجا ملک کردند و بان گفتا که ده میندل والدۀ نواب  
علیا که عورت پر صالحه عابدۀ و بعضی از اقوام خود از آن زمان در آن آمده در جوار و تخته سیر در قد آن عورت بیکجا رفتل آوردند و چند  
نفر از اعیان باز در آنجا بقتل آوردند و بیکجا آنکه نواب محمد علیا نفوذ و منتهی شکار از آخرین حرم بوالده و اقوام خود داده  
صنادیق و اسیر و آوردن اموال اسباب که در آنجا بود بغارت و تاراج رفت عاتده در اسواق و محلات باسل باز در آن  
بیمین شیوه پیش برده هر کدام ابعاد میکردند از با پس عاریت عریان می ساختند مجله دقیقه از دقائق قباح و بیشرمی فرو گذاشتند درین قضایا  
میرزا سلمان وزیر دجل جمع امرا بودند بیکجا ضل خان افشار رفته ظاهر اجمعت حفظ حال خود و تولست حبثه امرا نادان بقتل که بعضی از این  
مردم ساده لوح و دمنده خرواه صافی اعتقاد بودند بوسه چندان نعمت آن فریفته که ارتکاب بقتل شیع نمودند و آخر روز نواب سکندرشان  
علیا را طلب فرمودند که مدفن کشتگان پر دارند در میان شب علما بکفین و تجنیز ایشان پرداخته در آستانه تبرکۀ اما فراد حسین علی و آن  
التیحه مدفن ساختند بعد از قضیه کوره امرا پس بجزاسان نزد سلطان حسینخان و علیقلی خان فرستاده از انوا اقدار اخبار نمودند و فرمودند  
که آوردن شهر داده کامکار را موقوف داشته اند که بدستور در برات بوقف داشته باشند و سلطان حسینخان باز کرد و آن نواب جانا  
سلطان حمزه میرزا درین شورش و غوغا با وجود حدیث من و خور و مالی مقتضی عقل و در اندیش است که امرا قربان بشک و اورا و بعد  
نامه ارمیده است بجز منی چنین بسط و لی نیست و داد است بقتل والدۀ ماجده اش اقدام نمایند بفظ حال خود پرداخته با چند نفر از ملازمان  
جانب پار که محل اعتماد میداشت بام حرم رفته ماکول و مشروب بقدر حسیاج برده راه بام را خاکریز کرده فصل بام را قطع کردند و گفتند  
اسلحه و اوراق تسله داری همراه برد که خود را چند روز در آنجا حفظ نماید که امرا عذری اندیش نداشتند مکنون خاطر خود را فی الفور بظهور نتوانند  
و با خود تدار داد که تا خاطر از ایشان جمیع نماید از آنجا بر نیاید سمیع قلی بیکت شامو ولد ولی خلیفه که از جلد رفقا بود آثار جان بسیار  
بطور آورده در از آن خدمت لقب بقب بولد اش باشی کشت مجله بعد از قتل نواب محمد علیا که بعد از این از نواب و بخت و بخت  
روز دیگر امرا بدو تخته جایون جمع شده کس بجز نواب سکندرشان فرستاده عرض نمودند متصرع بهمان محضر و بام  
که سقیم بدست عهد و پیمان که بانو آب شاهی بسته ایم ظل پذیر گشته و ستوری بان راه نیافه است عدا دریم که نواب اشرف مارا بدین  
مشکر که از قضای قضا روی داد و نوا خد غناید و بعد از بر مومند متک جبه در مقام معذرت خاطر جوی در آمده است عی در یافت منت  
اشرف نمودند نواب اشرف بقضای عقل و در اندیش عمل فرموده در مقام غاب خطاب نیامد اما امرا دوسه روز در انتظار نشستند  
بعد از دوسه روز جمیع امرا بدو تخته جمع شده علما و مجتهدین حاضر ساختند و مجددا در حضور علما هر یک پنجاه و یک قسم خوردند که تا نواب  
سکندرشان در قید حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند بعد از نواب شاهراده علما میان سلطان حمزه میرزا را و بعد دانسته بعد الیوم  
رضای خاطر مبارک در گذرند و قسم نامه بهر علما و مجتهدین درست کرده بخدمت اشرف فرستادند و نواب سکندرشان با کراه تمام بپای  
آمده بعبادت پای بوسش شرف شده و بزبانی اظهار عقیدت باطنی و صوفیگری بسیار کردند و نواب سکندرشان نیز وقوع این قضیه انقضای  
قضا حواله کرده بخیان مصلحت آنرا بر نفس بخش خاطر انور گردیدند اما نواب جانیانی بخیان با جمعی از فندوبان جان بسیار در آن مکان توقف داشتند  
و اعتماد بامرازی کردند امرا دیگر بار بپایان خود را با ایمان مغلطه نموده که ساختند از نواب سکندرشان انتماس نمودند که نواب جانیانی از رضا

# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

## بسم الله الرحمن الرحيم

چون شرح کسب پای الهی که بیرون از دایره عقول و نام است در خور زبده حالت بشود در کمال انسان نیست و شایسته باش باریگاه احدیت که کج  
از تصور او نام است بنان قلم را قدرت تحریر و بارای گذارش آن فی آنکه بدین آرزوی غفلت افزای جبارت بر شایسته مقصود نهاده اند  
کردمان با دیده حیرت که در اولین کام خویش و پاس گذاری در بگل مانده صد زشنان کوی نادانند که از جهان پوشش و غرور و فساد و اندوخته  
بکان دریافت نشاء صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروز خبیل و قال حدوث قدم در مانده و مضمون بمقال که (میت) که خردم در خور اثبات  
توفیق داننده ذات تو بجز ذات توفیق پای بند خیال محال گشته اند سراد عقل ناقص و بیدانستی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تنگای  
مقا عدا ساخته در دامن خاموشی کشم از آنچه در سخنانی جو صله شربت ناخته تنگ با بکان باز دارندش کجایشی نذر کوساکت بوده صداد بک بدو دل  
و بدست بخرو بیچارگی در دامن اعتدال آوخته زبان محبت بیان بمقال کویا کرد انم (میت) آنجا که کمال کسب پای تو بود عالم فی آنکه عطا  
تو بود مارا چه صمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو پسرای تو بود و نوت جلال حضرت ممد پس نبوی و مناقب و مغایر متضوی  
طا برین بیکر سندان رایان باریگاه صفا و ارتضا اند و مرشدان راه پدایند باقی صفات ایزدی بود آینه خود را بی را دور احاطه و دانش سرگردان  
با دیده حیرت و نادانی ناخن و از آن مرحله پیمایی باز آمد و شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سواد و بی است غرض از توبه این مقام  
لا یعنی آنست که اقل عباد اسپندر اشیر بخشی که در او ان جوانی با غواهی کوی حسودان و فیما برست خود را از کتاب علوم متدا و که طبیعت آن اغت  
شده بود باز آورده و بس علم بیان نمود و ندانی بدانشان نام میرانجام میرد چشم چون در آفتاب عقدا و ناقص خود فی آنکه کمال با فخر و برتری از اوقات  
شریف ابهات ارباب دولت صرف و ختم عقل و در اندیشم از سر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفت که این مثل خیس که خستار کرد و دراز و  
فضل و کمال بصدر حله دور انداخت تو که در بحر نواج معانی شناوری کوی چو بطریق معسر که آریان عام فریب صورت پرستی باشی چون بیک  
نمودم خلاصه اوقات عیبات گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و ذامت که چون کای صحبت فیض بخش بعضی هستند که جامع فنون قابلیت هستند  
بود و از علم انشا بهره تمام داشتند فایز بشدم و در اوقات صحبتی سخنان نمودند شیرین و نکات پندیر کن که بظلم و شر و بیصنع داد و بقلم زرنگار زارند  
در صفحه بیان بیکاشته شده و بهیچ وجه در بوز که بدان شیوه ستوده و رغبت نموده (مصرع) آن بوسه دلم پدید آمد دامن آن  
در چیده تخم این بوسه در مرغ دل برنجیم و بدست شوق در دامن آنغزیزان آویخیم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه و الالاجاه صفو  
نما و صنوی اجناد و خاقان کور کیر موسوی حبیبی سبب جبر زاده که لایب بپوشش با لحاظ در زار خاک استسایه خیر ابر صفتی الله علیه و آله و سلم مرد  
نه بختی آشتی عشرت عظیم صلوات الله الملك الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المومنین جید سلام الله علیه و آله و آله ابرایش و وجانی با قد و قوت



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۸۵)

دوران قاجار در قه رقه کار انطباق و فاکش و صوفیان صفایندیش بی اخلاصی سرایت کرده با موری که خلاف عقیده و اخلاص و سواد  
ادب و تجارت نموده اعمال ناشایست از جلا و مفیدان بر سرشت خطا کاران نشسته آن گروه عقیده کزین بجز ظهور آمد و عاقبت بکشت  
آن گرفتار آمده انواع بلا با نصیب ایشان کشت و نتایج کفران لغت بی ادبها از اسلاف با خلاف بلکه بمنزله انفعال که (چراغ  
یکی بی دانشی کرد که رانگشت مانند مده را) بموم و ایمان انتقال یافته بدیجست خفالت تمام بحال آن طایفه را یافت و حالت  
تخریب این فکر کشته بجزی بخش و عشرين الف سیده قریب بچهل و پنجاه از آن قضایا کشته هنوز تاثر بی ادبها در میان عصاب انطباق  
باقی است بعد از عصاب اعمال با صواب پیران گرفتارند باقی قریح داشته ایم که از مفیدان بحال بوجود آمده قضیه قل مکه زمان  
و عقیده دوران بهره رهنسار ذریه طایفه مستیده التار اعنی نواب مریم شان مهیلا خیر النساء یکم است با وجود گذشته سیده زکریا  
قباب حرم محترم نواب کامیاب و والده واجده شاهزادگان عالی مقام بود از صراط مستقیم عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بجنس صلاح حال  
و حفظ تربیت خرد و زده دولت بیده بصیرتشان از بقیه آن عمل شیعه پوشیده گشت و از نتایج سواد ادب خذلان دنیا و عقبی نمیدیدند  
از بیخ جبارت نمودند این محل اگر نواب مهیلا بجهت ضعف با صوره شوهر نامدار و حدیث سن و خورسالی شاهزادگان کامکار  
ناموس سلطنت پادشاهی را بر رقبه غیرت خود نهاده در شیت امور دولت انتظام مدام ملک و ملت ساعی بوده میخواست که چنانچه  
و آداب سلاطین ذوی الاقدار است بر امر و منبرانی که از موقوفه جاد و جلال صد و بیاد بی تاقل و اجمال بجز ظهور آمد و این معنی موفقی  
مزاج امر از خورای بود و بجهت کلفت و آزر دکی شایر خان و سیده محمد خان و نور محمد خان در همتا ز نذران و قتل میر خان که بخلاف  
صواب بدیشان بوقع بویست ضمیمه آزر دکیهای سابق گشته در اندیشه کسر عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار بودند و خلال این حال  
ایلی کا شان بدیوان آمده از سلوک نامهور محمد خان ترکان حاکم آنجا که قوت طامعش از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از قوت  
سلطنت حکم برش معاملات ایشان صادر گشته دیوان بان باز رسیدند و ظلم و زیادهای او بوضع بویست مور عتاب و خطاب گشت  
جهان مطلع بتنبیه الکا و اوصا در شد محمد خان که از عالم امر و ارکان دولت بود از وقوع این واقعه که موجب خفت و سلب اعتبار او شد  
بیاب گشته هر چند سعی نمود که بین الافسردان این خفت با در و اندازد نواب مهیلا نیز بملاحظه ناموس دولت و سلطنت این سامعه  
موجب نقص دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته بوجه راه این التماس اذن و محمد خان از این معنی کوفه خاطر گشته با سایر امرای  
نفاق اندیش همزمان شده ابواب حیل و نفاق کشود و قلی بکت قورچی باشی افشار که رکن رکن دولت بود و بین الجهور بسلامت نفس  
و صلاح اندیشی و عقل و کار دانی استوار داشت بطایف الخیل از راه بوده در این واقعه تدبیر مایاندیشیدند و میدانستند که نواب مهیلا  
علیاد در قید حیات باشد دوری او از سر زندان با مدار و شوهر که مکار خود مکن نیست و او از طور خود و تعلق و اقتدار می که دارد  
عدول نخواهد کرد و لکن در دفع او لازم و جازم گشته در خیفه یکت از امر صاحب وجود و احوال باقی را بوعدهای حیل و نطق با خود متفق شدند  
مجلسا اگر امر از خود رای و ساده لوحان طوایف قربا بش بهایانای لایق از جمله تربیت نمودن از نذران و تفویض حکومت و لایات و نایب  
و نهامات ایشان و قتل خزان جسم بماندند از آن که محض تمت و افترا بود و صورت وقوع نداشت بلکه بر تهاقی نموده با دقت ضمیمه نواب  
علیاد خسته از عیان امر و برزگان هر طایفه در ایوان چهل ستون و قناره مبار که جمع آمده بخدمت اشرف پیغام فرستادند که بک  
نواب مریم شان مهیلا با امر و ارکان دولت پادشاه و تربیت از نذرانیا ن بطایع قربا بش گشت که است و دخل او در امور و دستپا  
ریش سفیدان طوایف خلاصه قربا بش نیست و جلا و فتنه انگیزان هر طایفه همیشه تحریک داده فاسد نمایند بندگان نواب کامیاب در این  
مکر صواب اندیشند که مباد غریب بغداد کلی انجامد چون این مقدمات بوساحت حرمان حریم عزت بعضی اقدس رسیده نواب مهیلا

افتاد و بعد از آنکه  
امام از قتل و کشتن  
موانع را بکلی

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۰۹) اقرب و اصوب میدانستند و جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این را می نمود و این معنی بعد استان نیکشته و می گفتند که اگر دو تن از پادشاهان قاهره امری که صلاح دولت در آن باشد پیش گیرند چرا مو عیبیان باشد بلکه محض دو تنوایی و پاسبان حقوق نمکوار کی است مجتاز این از منزه و بطول انجامیده زرقه زرقه میانه پدر و پسر طرح بدشت و سلطان خیر نشان میگفت که اگر بی نیل مقصود بازگردم مراد آن درگاه باریست و در آن صورت ترک رفتن اولی است اما مرشد قلیخان و امراء هم عهد بخله خط آنکه مبادا عیقلی خان بیایند پدر و صلاح اندیشی ریش سفیدان شما طوطی جاده صواب منحرف گشته رضا باین معنی و به یکی در درار المؤمنین سبزه فرزند قباد خان قاجار حاکم آنجا که از زمره امراء هم عهد بود و جمع شده میرزا احمد و له سیه زلفا الله که پدرش در زمان شاه جغتو دکان وزیر معتبر از دریا بجان و شیردان بود و او در آن هنگام وزیر مرشد قلیخان و صاحب اختیار مطلق و هیچ طور این مقامات بود به ارسلطه هرات فرستاد و بخوانین عظام و معتبران شما طوطیام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و استقامت بیغایه و بطور نیادرند که اگر بایسته ضلک طایفه شامور ارضی بفرستادن شاهزاده کا کا که در دما بجان و جان کوشیده نیکو کاریم که این داعیه از قوت بغیر آید و در سبزه دار که پسر راه عراق است بهین اراده را رخ اینیان جمعیت نموده مستغیریم که اگر طایفه شامور این کوهر که انایه درج سلطنت پادشاهی از دست دهند بامیزوی همت و بخت بلند دست آورند در خراسان رایت مغارت برافرازم عیقلی خان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن پدر بی نیل مقصود سعی نمود و سلطان خیر نشان اصرار پسر و امراء و لشکریان خراسان را بدین شاه پادشاه نموده و بهشت در غان بصوب مراجعت معطوف گردانیده طوطی او که در سبزه آرد و در سبزه دار با امراء عظام ملاقات نموده از هر باب سخنان بیان آوردند و صلاح و نفاذ این مطلب گفتگو میکردند و در رفتن پدر کا معنی تا قیل داشت که این مقامات چگونه عرض نماید که مورخ غائب خطاب نکرد و موجب سلب اعتبار او و پسر و طعن اصداد شود و نیز این روزنه و گفتگو در میان امراء و او بود که قضیه قتل نواب مریم شان محمد علیا بی امراء است عهد نمکنه بیان سمت وقوع یافته بعد از واقعه دیگر ارکان دولت مصلحت درین دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده بدستور در ارسلطه هرات تشریف آید باشند و طایفه سلطان خیر نشان نوشته و او را از صورت حال آگاه گردانند و نشان پادشاهی بطلب او اصداد یافته در سبزه دار با و رسید شاه را به توجبه عراق گشته امراء هر یک بقدر حکومت خود شتافتند اما عیقلی خان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگر باره با کمال امراء خراسان که اکثر شامور و استاجلو بودند گناش نمود و طلب عهد و پیمان مجد گشته که حضرت اعلی را در خراسان سبزه خود ساخته بامیزوی ارکان دولت که اکثر مقلود و رکناند و با شامور و استاجلو حد اوت سوز زلفات نمایند و از سخن و صلاح عیقلی خان سبزه و نرزد او را خا خراش و بزرگ و ریش سفید خود دانند اکثر امراء خراسان سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده با عیقلی خان اتفاق نمود مجتاز امراء خراسان دو گروه شده در هرات و قید س معنی دو خان غایبان جمعیت نمودند و میانه ایشان به وزیر و در شهاب و حشمت و صفت آماده ترک گشته عاقبت بین الفریقین نزاع و جدال انجامید چنانچه در محل خود سمت گذار شش خوافت

### ذکر واقعه شیعه ناخیر گردانیدن نواب مریم شان محمد علیا که با فساد مفسدان وقوع یافت

چون بنا بر اقتضای قضا و تقدیر است آسمانی و تجارب و کار بر کمالی را در و آلی و بهر شاطی را اطالی در پی است در زمان شاه جغتو ملک فراغت عاقبت سبزی و رجعت و مموری و آب دانی ملک و آرمش ملایه و آسایش عباد در بهنگال یافته بود از حوادث و زکار و پستی و خلایق در معرض زوال آمده طوایف و قباش که نسبت به دمان قدس شان صفوی سپید میزدند سلوک نموده با کمال طریق بصیقه شاطی بوده اند از وسوسه شیطان و هوا جس فسادانی و ارا امانی تنها پیش و پیشی با یکدیگر طریق گفت و نفاق پیش گرفته از ملک وفاق و اتفاق



# جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۱۷۸)

پادشاهی کو شجرف و حکایت امر او و آثار و کردار ابراهیم بیک که جده سلطان چاقو بی ترخان ترکان که از میرزا دای مغیر و خان قزلباش بود بدین خدمت نافرود و دانه خراسان که داندند و مشارالیه با چاه هشت از آقاییان ترکان و دانه خراسان که داندند و چون آواز آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت عیقلی خان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده این معنی در خاطرشان رسوخ یافت که اگر بیک را بی نیل مقصود از کردارند که آن معتد زوکل خراسان فرستاده در بناب استعانت جسته طالب عهد و پیمان کشته مرتضی قلیخان پرنایک حاکم مشهد مقدس معنی مرد بزرگ منش در کمال نخوت و غرور بود و میخواست که عیقلی خان را زبانه شکستی و اقتداری باشد و لایق شاهزاده نامدار اراغی حضرت علی شاهی ظل الهی موجب تقدیم و بزرگی و اعتلای شان و تقوی و برتری او نسبت بسایر امرای خراسان بود و اتفاقاً که در این امر واقع شده بود مکر و دوطرفه و خا طرا و سینه و راضی باین اتفاق شده با امرای هندوستان گفت و امرایان خود را از موافقت عیقلی خان منع کردند این معنی موجب کلفت خاطر عیقلی خان گشته رفقه رفقایان الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت و چون ابراهیم بیک بمشهد مقدس معنی رسید و عیقلی خان و مرشد قلیخان و سایر امرای که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافته مکاتب و دستنامه باو نوشته تواضعات رسمی بطور آوردند اما یکی متقی اللفظ جواب صریح دادند که اگر باین اراده هرات می آیند در آمدن مضایقه نیست اما دانسته شد که مطلبی که دارد فعل نیاید و آمدن او بیاید هاست و در بناب عرض داشتی پای سر بر اعلی نوشته فرستادند که چون بدون شاهزاده که مکارا بران موجب گیری مخالفان و زنجیر میشود صلاح دولت قاهره نیست باندگان و دولخواه جبارت نموده رضی بدان نشدیم ابراهیم بیک خواست که در مشهد چندان توقف نماید که این عریضه به استسلطه قزوین رسیده جواب بیک مرتضی قلیخان بمانده در اجرا حکم پادشاهی و معاوضه ای بیک میسند و ابراهیم بیک مرد عاقل سلیم بنفس صلاح اندیش بود از اطوار مرتضی قلیخان نسبت به قلیخان استقامت را بخیع نفعی بیکر و میداشت که اصرار او در بناب با فرجه بجز فساد کلی میشود تا غوریان رفقه چندگاه توقف نمود و بدو رضای عیقلی خان و امرای اعلی نموده درگاه جهان ناپا شد و حقیقت حال بعضی اشراف اعلی و نواب علیه رسانید نواب مهد علیا از این معنی را آشفته سلطان حسنینان پدر عیقلی خان که در درگاه معنی تواجی باشی و از امر معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب بسیار فرموده تهدیدات نمود و از جانب پیر نمید با طمع درت نموده عرض کرد که هرگاه کل امرای خراسان اتفاق با بری کرده باشند پسر من چه تواند کرد القصد نواب میم شان مهد علیا با عیقلی خان بی توجی آغاز نموده در مقام آن شدند که آن طبقه از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلیخان را امور در بریت سازد سلطان حسین خان هر چند بارتشیت انور دولت تمید معذرت پرداخت مجموع ندانستند که اگر متعهد و مقبل آن شد که خود بخراسان رفقه این خدمت بتقدیم رسانده ماه او را ملت دادند که بخراسان رفقه پسر خود را ازین جبارت و خود را بی منع نماید و فرقه العین خلاف یعنی حضرت علی شاهی ظل الهی را برداشته بمرای آورد و اگر درین مرتبه عیقلی قلیخان و امرای خراسان که با او متفق هم عهد و پیمانند حقوق و عصیان و زبانه از فرمان پادشاهی تخلف و زرد سلطان حسنینان نیز در خراسان توقف نموده برگاه معنی مراجعت نمایند که من بعد آن طبقه باغی و طاعنی سلطان حسنینان چون جد و جد نواب شرف و نواب محمد علیا را درین شایبه دانست لا علاج روی بر آه آورده و دانه خراسان شد و چون آواز آمدن او در خراسان شیوع یافت امرای خراسان که با عیقلی خان اتفاق داشتند یکبار بار بغیل و قال در آمدند همچو جبهه راضی بر جبهه اعلی نمید و چون مشارالیه به استسلطه هرات رسید میان پدر و پسر ملاقات شد زیاد و همتا می که متوقع پدر بود از پسر بوقع رسید و مکرز است و جزا محاسن جانی و نکاشش عام و خاص انفعالی جمعی کثیر از عقلاء و وریش سفیدان طایفه حلیه شاموک در هرات بودند و امر پادشاهی کردن و سلطان حسنینان رضی الامر و دانه نمودن طایفه شاموک را بجا لغت و عصیان تمام تا حق بصلاح اندیشی و عافیتی

# ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۷۲)

خان رسیده صورت عال باین نمود اگر چنانچه غانی و آفایان شاه بود که در همان چند روز و در آنکس کشته سامان و سپه انجام لوازم خود  
 و قلعه داری نداشتند از وقوع قتیله نایب محمل میزد و جمال مصبان ملوک اطراف و طغیان او زکیه خایف و تزلزل کشته تا بسلطانی  
 ذات مجتبه صفات نهاده کار کار اغنی حضرت اعلی شاهی ظل آلی سید و در شاد کام گردیده سجدات شکر آتی بقیم رسانیدند و وجود  
 آن نوال جو یا رخلاف و کامکاری امیرایه امن و استقامت ملک دانسته عن صمیم القلب دل بلازمت و خلاصی عتبه علیه اش بقند  
 بدولت و اقبال نهاد ادا آنحضرت امیدوار گشته باین حال خلق آید باین مقام در ترقیم بود رباعی ای شاه جهان هرگز بدخواه بود  
 پرداخت نامه عمرش از ملک وجود که دید فلک بکام ارباب شود بر عجبی در غیب صورت نبود عیقلی خان مجلس عالی آید  
 آن در کیمتای درج خلاف و جهانداری ابر و دوش اخلاص برداشته شغل امر لکه کی و خدمتکاری کشت و خلاق عموم از سپاهی و رعیت و  
 میران و یاق و سر بخلان بلوچ و قباچ و غیر هم فوج فوج آمد شرف ملازمت و بساط بوسی در پشته و از جانب اشرف بخلع فافوه  
 سرافراز گشته در از این علیه آتی و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بقیم رسانیده نقد جان شاد و یار کرد و اینده اما امراد ایشا  
 که قاتل شاه قلی یکان و متصرف مال و بودند در بیدون شهر جانب در وازه ملک قامت داشتند و یزایشان و دو کلامی خان بختیش  
 مال مذکور گفتگو بود در اینوقت رخصت یافته بجانب فراه و اسفراز محال بول خود رفته علی قلیخان مرده سلامتی ذات اقدس ابد السلام  
 قزوین فرستاده نواب سکنه رشان و مهد علیا و شاهرا دکان نامه از آن خبر بخت ارسنج و سرور کردیدند و چون بایره اشتیاق طاق  
 کرامی آنحضرت بر ضمیر نیر و الدین اشغال یافته بود ادا در خاطر نشانی بدین متعلق گشت که نیزند و لب بند خود را از بهرات پایه سر بر آوی  
 دیده بیدار کرامی قره العین و دشمن سازند و از بیم فتنه جابلان و مفسدان قزلباش بیچک از شاهرا دکان نامه اراد ملک گذارد  
 که در پایه سر بر اعلی و خدمت الدین بوده با یکدیگر بدیخت معتد انخاص آقا نظر حلام قدیمی سید عبدالله خان که موروثی نواب مهد علیا  
 و در خدمت نواب سکنه رشان محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود بجز آن فرستادند و حکم شد که عیقلی خان بران فرستادند حضرت اعلی  
 سامان نموده مینا و آماوه آمدن سازد که متعاقب یکی از ارکان دولت و برش سفیدان مسند بدین خدمت نامزد خواهد شد چون این خبر  
 خزان شایع گشت امر اعظام آنولایت از بیرون آوردن شاهرا دکان کار کاران دل نگران گشته عیقلی خان را و سوسه کردند  
 از قبول و اذعان این حکم با نموده راضی باین معنی کردند و بدین بهانه تنگ جوید که ملک خزان در جوار و اورا الهت و واقع شده اکثر  
 اوقات لکه لوب حاد است و از ناختم و خارت او زکیه و فتن و مستور خالی بوده و نیست از تاریخی که ساحت ملک خزان است  
 تصرف و بخر خدام این دودمان خلاف مکان به آمده هرگز در الملک بهرات که تخت سلطین زمان و سزار و ابان با قدر زمان بود  
 از وجود یکی از شاهرا دکان مالیشان خالی بوده و بی وجود یکی از شاهرا دکان عالی منزلت محافظت و محاربت این ملک مقدور ما بندگان  
 القدر از امر خزان مرشد قلیخان زیاده از دیگران در هشیاب اصرار نموده با عیقلی خان عهد و پیمان بیان آورده و مکتوبه بایان مقلطه  
 گردانیدند و چون آقا نظر قدم بولایت خزان نهاد این فرموده گفتگو در میان امراد بود و قسری قلیخان حاکم مشهد در اول حال ظاهر عیقلی  
 تحریک نمود که هیچ وجه راضی بیرون بردن بهشته راده کار کار کرد و تا با طاعت و در زبده بخت کمر عطف و اقدار عیقلی خان مضایقه  
 درین امر داشت بجهت حرکت بود و سایر امراد هیچکدام راضی بودند آقا نظر به یک ملاقات کرد که چه اورا تخفیم و تکریم بسیار کرده و تو ضعات  
 رسمی بجای آوردند اما این مقامات را در پاس و تو اهی خاطر نشان و بسیند و التماس میکردند که نواب مهد علیا عرض نماید که ازین  
 اراد و تصرف گشته خزان از وجود کرامی آنحضرت خالی سازند که لایق دولت فایده ریت و صریحا با آقا نظر گفتند که اگر تو اب مریم شان  
 علیا در هشیاب اصرار نمود کس طلب فرستد با ضرر و زیاده از مخالفت حکم چاره نیست آقا نظر اذ صلح چند ساز از اینجی که مرقوم شد در خفا

و اینک در عهد علیا و شاه  
 علامه خرد را بجلالت شاه  
 عیقلی خان

و اینک از نظر خزان  
 عیقلی خان



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۷۸)

ملوک طوایف در هر سرزمینی خودانی پیدا آمدند و با کینه و بغض و قتل و دلا و دشت باز در از آقا الوالد و بدو دشت دیگر را سینه منظر متضامی کردند  
مازندران بود و بحقیقت و تصرف در آورده و آن ملک نزد دست و دشت و جمعی طاعت الوالد و بدو نمود و برنی طبع سینه منظر شد و آن  
مشغل و حوادث که در میان قزلباش و دی سید و از امر اعظام و ارکان دولت پادشاهی کی با جوال مازندران پیردا

## کفتار در حکایات سعادت افزا که در ملک خراسان سمت وقوع یافت

سابقه مرقوم ملک و فایع نگار و نگاشته خانه بدایع آثار شده بود که چون سیمیل مسیر از قطع اشجار حدیقه دولت و اقبال نمود و قتل  
برادران نبی عام اقدام نمود و آن کفتار کرد و یکبارگی طبع صلح و رحم را داد داشته و تجویز اندام تو آب کند نشان که برادر بزرگتر نبی  
و با او از یک بار بودند و برادر از دکان کرامی سینه کرد و این افعال در نیمه رجبیه سال سابق که در اندیشه کند اجرت آبی بمرکت در آمد  
نیافت انقضای عیقلی خان شاهرود داده و در پیش خان که حکومت ارسلطه هرات امیر الامرائی منصوب گردانیده بود نامور ساخت که  
چون بر ارسلطه هرات سه نهال عجب آن چمن آرای دولت و اقبال اغنی حضرت علی شاهی ظل آلتی را اربابی در آورد و خاطر از دشت  
و فایع کرد و اند عیقلی خان که نوکر زاده تو آب کند نشان و سالها ملک پرورد سلسله حلیه آنحضرت بود و چگونگی دل و همه اعیان و اشیاء  
بولی نموده چندین ساله خود را بیکو خطای روداد و عیقلی خان و مخدرات آن سلسله سیم و والده خان که که فایده حضرت علی و بی  
مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آنحضرت بود ازین حکم اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم میبودند و آنچون  
حال مکرور از جانب سیمیل میرزا تربیت یافته بر تیره بدخانی و در سبزه رجبیه امیر الامرائی رسیده بود و ملاجی بخراذ خان امیر پادشاهی داشت  
و قرار داد و خاطر او و آقا یان شاهرود که چون داخل شهر شوند آن چمنان با مضار رسیده و آنحضرت نقل گیر و در هیچ خاطری بجا  
نمودند داشت آنچه از تقریر ثقات که در آن هنگام در هرات بوده اند معلوم شد آنست که عیقلی خان با وجود توفیق منصب عالی و مراتب بلند  
خانی از کتاب این فضل شیع محرز و در کمال حزن و الم تابشکی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیت ششم شمسیران المبارک فخر  
طیبه هرات رسیده و چون شب بیت و هفتم رمضان بود که با اعتقاد که دیو زایل اسلام شب قدر است مخدرات استار آن سلسله او را  
آتش منبرک از کتاب قتل سید زاده معلوم بکنایه مانع آمده بر روز دیگر توقف داشته بودند و چون آنروز شب جمعه بوده در آن بلای  
شریفه آزار از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع یافت بعد از آن ایام عید بیان آمدن خوانسته که در ایام عید که هنگام عیش  
سرور است از تفریح آن بهر جا فرای تمکام باشند موقوف داشته اند اما ایام عید سپری شود و مقتضای الکلی الحلی طایلی سرور  
(سین تا چهارشنبه آیین است) کو یا با بهام آسانی در آینه طر مردم آن سلسله بر تو ظهور انداخته بود که عقرب صورت غریب عجیب  
برده و بی خواهد نمود و از سر و شغی با صدق این بیات که از تاج انکار و مجرانا حضرت شاه او بار سپرد و تقیام قتل عده کثیری  
کنوز آن آمدن به العلم و علی با بهما است در خاطر نشان ظهور می نمود و کم شین لطیف حجتی بدین خفا معین  
فهم الزکی و کم شین فی بعد عین و فتح کربنه القلب الشقی و کم آملنا صبا حیا  
و نایبک المشره یا لعینی مجله بعد از عید که روز و نیم هشت شوال بوده و وقوع آن فعل منکر از بیم عاظم امواج بحر غضب پادشاهی  
در خاطر رقت سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب فعل آید و خور در سلطان محمود بیک سحر کو وکیل عیقلی خان که بجهت نیت نفسی تمام در آورده  
بود بعد از رحلت سیمیل میرزا جنت تلخ این شمار با بیچاره روانه دارسلطه هرات شده بود رسیده چون از دروازه عراق داخل شد  
از دروازه بانان معلوم نموده بود که ذات مبارک اشرف صبح و سالم است یازده دروازه بانان مرده سلامتی داشت تا چون اندک بعد از آن

مرکز نشانی و بیان ملک و قتل او  
جایز افتاد تا جوار قتل  
و در عیقلی خان شاهرود که در قتل  
ن و عیقلی خان شاهرود که در قتل  
۹۸۵ ۵۵

# ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۷۵)

میرزاخان معلوم نمود استند که بخیر این قلعه بزودی دست نیاید به تب و تشویش بسیار بکفر قزلباش برسد شایخ خان با میرزاخان طرح آشنائی انداخته فیمین مراد و آمدند و قریح یافت و رشتی نمود و خاطر نشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تغییر حکومت مازندران شده باشد شمار ابا او سیزده کردن موجب اتصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است و اگر یکسال و دو سال محاسره قلعه است و ایام چون مدی از جانبی شما میرسد عاقبت سحر و مسموم خواهد شد و هرگاه رؤس شما در مخالفت و قلعه داری درین مرتبه باشد بید است که بعه از فتح قلعه هم منجر گنج خواهد شد پس اولی آنست که حال ترک مخالفت کرده و بر نفایت که از غلامان معتبر آن در کاظم و ارکان دولت پادشاه و دوی ارادت آن استان آوردند شاید نواب علیه باین قدر ملاطبت و فروتنی و رضا جوئی ستی داده در مقام تلفت در آیند و اگر ایشان در بر جاصلیت باشد توطن اختیار نموده و بفرات خاطر و زکار گذرانند مشار ایذه از روی عقل و دانستی که داشت از عیان این مصلحت بابت نمودا میگفت که اهل مازندران بآنکه جریده بون قل خسار رضی بمر دیگر نمی شوند هرگاه نواب علیه پدزم را اخونی پدر خویش اند ببلاتک بر درین مقام است که بقصاص خون پر بند و بقتل رساند و این تلاش از جهت ملک و مال است بلکه جهت حفظ خد و رزایست مستعار است شایخ خان و امرا بقتل مطالب و مصلحتات او شده قسم دات اند تعالی یا که در دنگ اول خود او را بقتل نرسانند و قصد چشم او نموده و در جهت نواب بگذران و نواب علیه در خواست خون او کرده و هیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیمی بود چون امراء مذکور از ارکان دولت بودند و هیچ همتی از مقام خزیه و کتبه بمیور و رضای ایشان فیصل نمییافت میرزاخان اعتماد بقسم ایشان کرده و قلعه تسلیم نموده بیرون آمد و امر جهت اطمینان خاطر شار ایبرایون اموال و اسباب او کشته قلعه را بکاشتگان نواب علیه سپرد و دوا و ابرداشته و وادیا سر را علی کشند و هرگز پیرایون خاطر ایشان نمیکشت که نواب علیه دست در بسته نمیشد و او را با چون خیر فتح قلعه بدست آمد میرزاخان نوعی که گذشت بعضی نواب علیه رسید ازین مایه و پیمان آند که گشت بکلی بخواست که قلعه بقدر و غلبه مفتوح گشته میرزاخان قزلباش بدست در آید که اگر جانشینی نموده عفو نمایند میرزاخان بجان نمون او باشد بر عشم امرا بقتل او جازم گشت با بجه چون شایخ خان و امرا بیکدیگر می فرزند رسیده فرو آمدند و وزیر دیگر جنل شمریدند نواب علیه علیا سی نفر از قورچیان عظام را فرستادند که بار دوی امراء قزلباش را از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان متبر داده بود که چون سیر زخا را بدستان ایشان دهند و حاشی بی اقلع امراء بملک سازند و چون قورچیان بار دوی امراء رسیدند میرزاخان را طلب کردند امراء از این معنی یافته خاطر شده و در اول حال از دادن برادر زنده گفتند که چون خدمتی بقیدیم رسانیده ایم فردا او را بجمع قزلباش بیا که معنی آورد و ب نظر پادشاه در آوریم قورچیان بر حسب فرمان عذر قبول نموده در حسمه حکم پادشاهی رسانیده بودند چون امراء عظام را بجا حاضر رسید که قصد قتل او خواهند که مخالفت حکم پادشاهی را چون لایق ندانند و او را بدست قورچیان سپردند که شب در همانجا بگذارد و شب صبح با اتفاق بکشته آوردند قورچیان حسب الامر در همان شب او را بملک کردند شایخ خان و میرزا محمد خان و قورچس خان و امراء عظام از وقوع ایچاده بغایت آزرده شدند کینه که از نواب علیه عیان داشتند از دیا پذیرفته و چون علاجی ندانستند دیگر از آن مقتول حریفی بر زبان نیاورد و بهشکه کردند و بشرف ملازمت مرافراز شدند و چون رسید نواب علیه رفته عرض دعا کردند و او را تخمین و تققدی که چشم داشت ایشان بود بقتل نیاورد و این معنی بر علاوه آند که امرا کشته رفته رفته که در دست خاطر ایشان نیت نواب علیه است از دیا پذیرفته اند بجز بدان شد که باغوا می محمد خان ترکان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشت مغرب کمن خاطر خود را بجز نور آوردند و احق قیام قتل میرزاخان که سید را و صاحب یکماه بود از قشای کلکی و بیانات سلوکی امراء جل و غرور و سنان و دوا و سس شیطا بجز نور آورد نواب علیه مبارک نیاید و شرح آن بکده از قبیل و تابع فرمان بر قوم ملک بیان خواهد بود و بر اینجانب نبر حکومت مازندران بر بنافه در همان ایام عالم عس و جوانی را دواع نمود و هیچ و هیچ باحوال مازندران نیاورد بطریق

میرزاخان معلوم نمود استند که بخیر این قلعه بزودی دست نیاید به تب و تشویش بسیار بکفر قزلباش برسد شایخ خان با میرزاخان طرح آشنائی انداخته فیمین مراد و آمدند و قریح یافت و رشتی نمود و خاطر نشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تغییر حکومت مازندران شده باشد شمار ابا او سیزده کردن موجب اتصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است و اگر یکسال و دو سال محاسره قلعه است و ایام چون مدی از جانبی شما میرسد عاقبت سحر و مسموم خواهد شد و هرگاه رؤس شما در مخالفت و قلعه داری درین مرتبه باشد بید است که بعه از فتح قلعه هم منجر گنج خواهد شد پس اولی آنست که حال ترک مخالفت کرده و بر نفایت که از غلامان معتبر آن در کاظم و ارکان دولت پادشاه و دوی ارادت آن استان آوردند شاید نواب علیه باین قدر ملاطبت و فروتنی و رضا جوئی ستی داده در مقام تلفت در آیند و اگر ایشان در بر جاصلیت باشد توطن اختیار نموده و بفرات خاطر و زکار گذرانند مشار ایذه از روی عقل و دانستی که داشت از عیان این مصلحت بابت نمودا میگفت که اهل مازندران بآنکه جریده بون قل خسار رضی بمر دیگر نمی شوند هرگاه نواب علیه پدزم را اخونی پدر خویش اند ببلاتک بر درین مقام است که بقصاص خون پر بند و بقتل رساند و این تلاش از جهت ملک و مال است بلکه جهت حفظ خد و رزایست مستعار است شایخ خان و امرا بقتل مطالب و مصلحتات او شده قسم دات اند تعالی یا که در دنگ اول خود او را بقتل نرسانند و قصد چشم او نموده و در جهت نواب بگذران و نواب علیه در خواست خون او کرده و هیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیمی بود چون امراء مذکور از ارکان دولت بودند و هیچ همتی از مقام خزیه و کتبه بمیور و رضای ایشان فیصل نمییافت میرزاخان اعتماد بقسم ایشان کرده و قلعه تسلیم نموده بیرون آمد و امر جهت اطمینان خاطر شار ایبرایون اموال و اسباب او کشته قلعه را بکاشتگان نواب علیه سپرد و دوا و ابرداشته و وادیا سر را علی کشند و هرگز پیرایون خاطر ایشان نمیکشت که نواب علیه دست در بسته نمیشد و او را با چون خیر فتح قلعه بدست آمد میرزاخان نوعی که گذشت بعضی نواب علیه رسید ازین مایه و پیمان آند که گشت بکلی بخواست که قلعه بقدر و غلبه مفتوح گشته میرزاخان قزلباش بدست در آید که اگر جانشینی نموده عفو نمایند میرزاخان بجان نمون او باشد بر عشم امرا بقتل او جازم گشت با بجه چون شایخ خان و امرا بیکدیگر می فرزند رسیده فرو آمدند و وزیر دیگر جنل شمریدند نواب علیه علیا سی نفر از قورچیان عظام را فرستادند که بار دوی امراء قزلباش را از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند و با قورچیان متبر داده بود که چون سیر زخا را بدستان ایشان دهند و حاشی بی اقلع امراء بملک سازند و چون قورچیان بار دوی امراء رسیدند میرزاخان را طلب کردند امراء از این معنی یافته خاطر شده و در اول حال از دادن برادر زنده گفتند که چون خدمتی بقیدیم رسانیده ایم فردا او را بجمع قزلباش بیا که معنی آورد و ب نظر پادشاه در آوریم قورچیان بر حسب فرمان عذر قبول نموده در حسمه حکم پادشاهی رسانیده بودند چون امراء عظام را بجا حاضر رسید که قصد قتل او خواهند که مخالفت حکم پادشاهی را چون لایق ندانند و او را بدست قورچیان سپردند که شب در همانجا بگذارد و شب صبح با اتفاق بکشته آوردند قورچیان حسب الامر در همان شب او را بملک کردند شایخ خان و میرزا محمد خان و قورچس خان و امراء عظام از وقوع ایچاده بغایت آزرده شدند کینه که از نواب علیه عیان داشتند از دیا پذیرفته و چون علاجی ندانستند دیگر از آن مقتول حریفی بر زبان نیاورد و بهشکه کردند و بشرف ملازمت مرافراز شدند و چون رسید نواب علیه رفته عرض دعا کردند و او را تخمین و تققدی که چشم داشت ایشان بود بقتل نیاورد و این معنی بر علاوه آند که امرا کشته رفته رفته که در دست خاطر ایشان نیت نواب علیه است از دیا پذیرفته اند بجز بدان شد که باغوا می محمد خان ترکان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشت مغرب کمن خاطر خود را بجز نور آوردند و احق قیام قتل میرزاخان که سید را و صاحب یکماه بود از قشای کلکی و بیانات سلوکی امراء جل و غرور و سنان و دوا و سس شیطا بجز نور آورد نواب علیه مبارک نیاید و شرح آن بکده از قبیل و تابع فرمان بر قوم ملک بیان خواهد بود و بر اینجانب نبر حکومت مازندران بر بنافه در همان ایام عالم عس و جوانی را دواع نمود و هیچ و هیچ باحوال مازندران نیاورد بطریق



رضای اشرف در کسر اعتبار او بکوشید و نمیکنداشت که در ولایتی که با اختصاص داشت بکن و استقلال پیدا کند که از حقیقت با خبر باشد  
بر بر اعلی عرض شد و حکام مکه که با هم بر یک صد و سیست و سی و یک نفر بودند به خان بی توحی آغاز نموده و مخبره آن شد که بر سلطان فراد و بر و تعلق  
به دست او آمد و کل ایالتی بازندان را بکلیف کرد که اتفاق نموده و او را بزرگان از میان برداشتند و حکومت کل بازندان بر سلطان  
خان منتقل گرفت اما همچنانکه عادت قدیمه و بنای غذا را است تا با قدر و کار وانی او بیاد در چشمش مانده و او را دریافت و از مردم دولت منتفی  
نیافت و در اندک روزی و دواع ملک مال که در حیات انجم قوی دست اجل سپرد و القعه بعد از قضیه میر عبد الله خان شاه و جنت مکان از دست  
جنتی متوجه احوال باز ماندگان شده و تواب علیا صبیحه قدسیه و او را بشاهزاده طایمان یعنی تواب سکنه رشتان سلطان محمد میرزا نسبت فرموده  
فرزندان گرامی او از آن خدر معنی تو که نمود میر عزیز خان و لد او را در ملک مقربان در آورده و در کارها معنی مغرور و محترم بود حکومت  
ولایت بازندان که با و تعلق داشت چنانچه تجریر پوست شاهزاده کا کار سلطان حسن میرزا تفویض فرمود و نصف دیگر بسلطان محمود  
میرزا خان و لد میر سلطان فراد محبت فرمود تا بعد از تسخیر واقع شاه و جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل ملک بسوی ملک  
الدین و بر تصرف میرزا خان درآمد در این هنگام که علیا حضرت محمد علیا بر حسب اراده خالق الارض و السما ملک ایران گشت تا  
چنان می نمود که چون آن ولایت ملک موروث آن علیا حضرت میرزا خان روی ارادت بپای سپهر اعلی آورده و از فعال بر اعتدال  
برضای خاطر قدس عمل نماید و از جانب علیا آنحضرت با ذون و مخصر گشته بازندان و دودار حکومت او موافق رضای علیا بود و  
بمقتضای عقل بازمانده در ساز و آید و تقدیرش باشد دخل سازد شعر نه هر جای مرکب توان یافتن که جاجا سپهر با کمال  
چه ظاهر بود که هرگاه او بخود سر دم از استقلال زده در مقام سینه ای باشد تواب علیه که سعدن غیبت و تعصب بود و بقتضی او خواهد  
کوشید میرزا خان رسیده و لوی با فساد و مفدان خصوصاً شمس الدین دیو که بنشینان سلسله علیا بی اندامها کرده بود از جاده صواب  
گشته بخدمت علیه توسل نمیکند بلکه سرکشی می نمود این معنی برخاطر علیا که آن آئینه در مقام تمام شد و طالب خون پرگشت و ایالت بازندان را  
بر علیا که از دست بای آنحضرت بود تفویض نموده و لیجان خان ترکان را که شرف مصاهرت آن سلسله داشت معاودت و با فرود  
فرستاد و میرزا خان جوان صالح در پیش نهادی بود جرات آمدن برگاه جهان پناه نموده از خوف و بی که داشت بجهت حفظ جانات  
فرورد جاده که از قلاع متین حصین بازندانست تحسین جسته جمعی از ملازمان سپه سلطان مراد خان با او موافقت نمودند با وجود آنکه  
شارایه دست از ملک کوتا کرده بود اما تا میرزا خان در بازندان بود قلعۀ مذکور بمصرف در نیامد و هم میر علیجان در بازندان نشست  
بنیافت و تخریب آن قلعۀ شیر نشد و تواب علیا در هم بنیان عمر و دولت سلسله سلطان مراد خان را خج بود و در بر و استقامت او در  
متراید میکشت بکریه میر محمد خان که کی از ارکان دولت بود با قورخس خان شامو و بعضی از امرایین خدمت نامرود نموده فرستاد و  
چندگاه برآمد و خرقه قلعۀ نیامده تواب علیا سیتابی آغاز نموده بر فتن آن لشکر تنلی شده شایخ خان محسوسه و دار الکلیف بازندان  
نمود شارایه که رکن بکین دولت بود و مرتبه خود را بر از آن میدانت که با مثال این خدمات نامور کرد و ازین خدمت مر بارزده بود  
داشت که میر محمد خان که باین خدمت نامور شده کافی است و اگر تواب علیا دیگر باین خدمت نامرود نماید موجب دل سردی او میشود  
نیست اگر شارایه حسب حاجی بدو حکومت داشته باشد آنچه باید فرستاد و بفرستیم تواب علیا از اینم آزرده شده تواب سکنه رشتان  
اغوا نمود و شایخ خان را طلب نموده و عتاب خطاب با خیره اقتدار و اندامه غاید خان شارایه هر چند بعد از و پذیرفتنک جسته و بگذاشت  
معاودت خالی کرد و بنیاد میرزا سلطان و قورچی باشی و امرای مضایح و پذیرا و رشتی داده و رضی بر فتن نمود و مجمل شارایه در کار  
و اجبار روز بازندان شد چون بای قلعۀ منیر و زجابه بیره میر محمد خان قورخس خان ملاقات نمود و شکام قلعۀ دستعداد قلعۀ دارا

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

که بجای به شکاری قطع میشد در عرض چهار روز و پنج روز پانزدهم اخل در سلسله قزوین شده و امر اعظام از خجالت آن  
 بی ادبانه از کاب منتهی شد و شاه بزراد و نظیر اخلاص مختلف نمود و بقزوین رسیدند و سعادت عجب بوسی نواب سکنه نشان در باقیه ط  
 کوایجان را در دو تنه مبارک خانهای جنب یونانخانه جای داد و چند منصب از قورچیان اقرار داشتند که بیک در خدمت او باشند  
 و با حجاج او و ملازمان از موبوس مشروب ماکول بر وجه لایق سپه انجام یافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد محمد کرامی خان برادر  
 و والد اش فرستاده خبر سلامتی خود و تقسیم و گرمی که در باره او قبل میاید اظهار نماید و او در پهنه از ملازمان اعتمادی روانه نمود و از جانب  
 نواب کامیاب اشرف نیز موعوبی دوتاسه فرستاده بصحوب کی از قورچیان ایالت شیر و از نواب سکنه نشان محمد خلیفه جایلر و الله که  
 در او چند زمان شاه جت مکان حاکم استرا با داشته بود درین اوقات بحجت شورش یاه پوشان و طغیان بقدر ترحمان در استرا با و با  
 اقامت یافته بقزوین آمده بود و تفویض نموده سایر محال را با امر اقامت نموده روانه کرد و محمد خلیفه و امر ایشیر و ان فقه هر یک در انگاه  
 خود قرار گرفتند (که فلکشان بگذارد که سفر اری کردند) اما احوال عا و کرامی خان آنکه بعد از چندگاه که در دو تنه اقامت داشت  
 رای امر و ارکان دولت درباره او مختلف گشته قرار دادند که او را از دو تنه بسیر و ن آورده در محل دیگر جای دهند یا یکی از قطع که در نا  
 مرغوب است باشد و فرستند که چون بیاق آذربایجان در پیش است و همراه کردن ناسب نیست در آنجا بفرست اقامت داشته باشد  
 نواب سکنه نشان فرمودند که شاه جت مکان چندگاه مایون کرجی که از دین بیکانه بود بحجت ایل قلوب که جیان اتباع او در دو تنه میفرست  
 و محترم نگاه داشتند چون از اول با پادشاه بزراد تا بفرست و اخرام سلوک کرده ایم بقلعه فرستادن هر چند مکان خوب است باشد  
 دارد و لایق نیست اگر تا حین بیاق بفرستد در دو تنه باشد که بعد از آن بحسب صلاح باشد عمل آید میتواند بود و فی الحقیقه بودن او در  
 دو تنه بقیه نیست در لباس مردمی چه او را رخصت سیر و سواری نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بجز است شنواند امر اعظام بصورت  
 عمل نموده جمعی را فرستاده اند که او را بیرون بگذارند تا چون با طوارق قبایلش آشنا شود خیال دیگر کرد و چند نفر از آنان را که با او  
 جمل و رزیده چون آلت جاره تیروگان با خود داشتند بیک ایستاده دوه کس را بتر زدند و مجال خوف و حکایت داده از جنگ متقاعد  
 از اطراف جلا و هرزه کاران هجوم نموده بفتح شیرایشان مشغول شدند و تا اران جالت بی اعتدالی از حد برده و یکس را بر خیم ترازای  
 در آوردند از بیرون بر شمع و در تیر و تفنگ شد درین میان خان تا آنجائی شد بقل رسید چون قتل او بوقع پوست بر دیگران برافراشت  
 و بی اختیار این واقعه روی داد هر چند قضیه کور بعد معاودت امر از مار زدن ان اتفاق تا چون طی قضایای میفرستاد و آن بود که ذکر تقدیم  
 ذکر لشکر فرستادن بجانب نازندان رجب اراده و رضای ملکه دوران و بدست

این خبر در تاریخ  
 ۱۰۷۳ در روز پنجشنبه  
 در شهر تبریز  
 در کتب معتبره  
 ثبت گردیده است

## آوردن میرزاخان والی آذربایجان بهشت نشان

چون در زمان شاه جت مکان حکومت از نذران من حیث الارث و الاستحقاق میر عبد الله خان و الله نواب عهد تعلیق داشت سلطان  
 از بی اعلام او با شمار ایضوت و نزاع آغاز نموده دعوی استقلال کرد و جمعی از مازندرانان که از میر عبد الله خان متشی منشی بر او  
 جمع شدند و او بدو گاه جهان پناه شاهی توسل جست اظهار اخلاص و بندگی و خدمتکاری کرد چون سید عبد الله خان بعضی اوقات سرکشی کرد  
 در ادراجات و خراج تعلیل میکرد شاه جت مکان در مقام تربیت سلطان مراد خان در آمد و روز بروز احوالش در تنگی بود تا آنکه میر عبد الله  
 خان از کم خدمتیهای خود نامش را اظهار بندگان نمود شاه جت مکان انکار مازندان را میانه ایشان قیمت نموده هر یک که ام قبلیات  
 و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوک نموده متعوض ملکیت که بگزینند تا میر عبد الله خان با قبار و اقدار بر سلطان مراد خان نیاموده و جلا



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۷۲)

خان و لده عبدالله خان استاجلو و سایر اماران نامدار بقاع لشکر تاتار توجّه نمودند عاهد لکرایجان و برادران از وصول قزلباش و محاصره  
و کیفیت و کثرت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش و لبر شده بود از غایت سخت و غرور حسابی از ایشان کمر قهلبی داشت بگوشت عثمان پاشا و  
جانب شاخی شدند و در کنار ملا حسن نام محلی قاضی مسبقین روی داد عاهد لکرایجان با دوازده هزار تاتار و چهار هزار لرکی و قزلباش  
شیروانی و سیدان پای ثابت و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف قال آراست و از بطن فرات سرخس چنان استاجلو که در  
سپاه مضور بود بهیچ امار استاجلو و غیره پیش قدمه از جانبین دست بآلت قال بردند مسدّد که از راز خون کشکان حکم لاله زار گرفت  
بعضی امار که در شاخی محاربه لشکر تاتار از آن خدمت بردارگی اولی دانست به صلاح امار عظام بملاحظه کنک و نام بغزم جنگ بشکر محلی  
در معرکه قال حاضر شدند و جنود تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش و قیام سیاف پای ثابت فرود از وقت طلوع صبح تا آخر  
جنگ کرده و ادعلا و مرداکی دادند آخر الامر از سینه و آویزه عاجز گشته عاهد لکرایجان آثار ضعف و انکسار از لشکر تاتار مشاهده نمود  
دلاوران جنود خود را بحرب و قال تحریص نمود و خود پای جلالت در میدان مبارزت نهاد و در شاخی حرب ضرب از زمره سپاه ظفر پناه  
خلیفه و انقرا و بعد لکرای سید و اورا بطعن سنان جانتان بر خاک بوار انداخت و نام و نشان خود اظهار کرد و حالتی که از  
کمال سخت و غرور بر تصور بکشد کزده بود شاخه نمود و بحسب قید و کفاری در آورده طایفه تاتار شکسته در پیشان حال روی امداد بر بودی  
آورند و از زبان عظام چند من عذر اکثر اظافه بر ابرق سان بعلیف سنان سوخته بقیه التیف که اکثر لرکی و شیروانی به پیوند آن سینه  
آشنا بودند در کوه و بیشه پراکنده گشته نیم فتح و ظفر پرچم لوی نصرت آتای زنده چون چشم لشکریان بر احوال اقبال غارت کرده تاتار  
افتاد از آنجا که حرص سپاهیان است دست از تعاقب دشمن بازداشته بر سر غارت هجوم نمودند بجان اموال و اسباب اسیران اردو  
از سخنان و اکثر رفتار نامی شتر بچنان بار که بدست تاتار در آمده بود بی آنکه تفرقی در آن نموده بپند بدست غازیان در آمد چون صاحبی درین  
نمود رقم تملک بر آن کشیدند میرزا سلمان و امار عظام بعد از این فتح مین روی توجّه بجانب شاخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار  
کفاری عاهد لکرای مطلع گردید از مدد و گوشت یابوس شد پای فاش شد که دید چاره بخیر از بنا قلعه شاخی را انداخته بجانب  
رفت امار عظام جمعی را بتعاقب و نامزد نمودند تا بران رفتند و بعضی از توجّه و ویران آوردند و باز گشتند عثمان پاشا خود  
بقلعه در بنداخته مستظفر مردم و آستان لرکی در آنجا توقف نمود چون اخبار فتح و کفاری عاهد لکرای را امار عرضه داشت  
بخدمت آجانبانی و محمد علیا فرستادند که عاهد لکرایجان را باز دوا و آورند و آمار اموجه دفع عثمان پاشا و بخیر قلع در بند شوند اما از  
سلمان امار بخلاف صوابید نواب محمد علیا جمعی را در شیروان گذاشته خود عاهد لکرای ابرداشته بفراباغ آمد و بعد از مدت نواب جانبا  
مشرف شدند عقلا و مدبران صلاح در آن دیدند که با آن سلسله طرح دوستی انداخته طبعه تاتار را به لطیف و نیکوئی از معادنت لشکر و مردم باز  
ولایت شیر و انرا از آسیب ایشان صیانت نماید و این معنی پسندیده و وضع و شریف گشته عاهد لکرای خان را اعزاز و احترام نمودند و چند  
کفاران طایفه تاتار آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند و جمعی از قزلباشان بخواست خدمت او مامور شدند ابالات شیر و انرا امار صلاح دید  
بودند بخیر خان نفویض نمایند نواب محمد علیا چون از امار که برای خود عمل نموده بودند توجّه باز گشتند آوردند درین ماه مصلحت ایشان را  
منظورند داشته موقوف بامر و ثاره نواب سکندرشان فرمودند میانه امار سرکش باید نواب محمد علیا اندک گفتگوی در برابر داشته  
مورد اعتراضات معقول گشته و آن قبل و قال بیزه باعث آن شد که نواب محمد علیا در آذربایجان توقف فرموده عزم مراجعت فرمودند و  
قدرت آن شد که مانع آن حرکت بینکام تواند شد در قلب رنسان شدت شاخه کوه و دشت ازیم سردی دی پوستین قائم برف در بر و  
سجانی ابر بر سر داشت و از آرزوی کفند اران اردی بهشت از چشم حجاب نمایی لشکر سیاهی شب و روز متعاطر بود آن مسافت بعد  
که یکاد

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران

مقتضی نظر باین اماران  
و در دستبرد ایشان  
در این تاریخ و در این  
که در این تاریخ و در این  
مقتضی نظر باین اماران  
و در دستبرد ایشان  
در این تاریخ و در این  
که در این تاریخ و در این

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۷۱) کامکار و عساکر خضر شارباز سرخان و امیر شیروان رسید بکاخ که مبادا در باب محاربه نمودن برونیه دست از ملک بازداشتن  
مورد اعتراض و یونان سرزنش طواف قریب باش که و نه بخاطر رسانیدن که نارسیدن کوکب عالی شاهزاده بر سر شامخی رفته قلعه را محاصره  
نموده اگر تخریب می یابان دست به حیران مقصود نهاده و غنیمی حاصل کنند بدین غایت اردوی خود را که از آب کرکند رانیده بودند درین شهر  
آب کدشته با لکسر سبای و اندام شامخی شدند چون طایفه روه و طو حیدین سال در شیروان فراغت یافتند که رانیده و غریق بحر جمعیت و سامان شدند  
بود چشم زخم روزگار با طایفه رسیده اکثر عظام مقتول گشته اموال و اسباب با نقد و لایحه جمع آوردند بودند بنا بر اراج حادثات فتنین  
ایستاد که با قمارم زده ملک بایان کرد و بد که سلطان مراد خان پادشاه روم مجدکرا ایمن و لدد و کنگر ایمن پادشاه الوست تا ناریتف کرد  
که با جمعی از خیل تا آرا زاده در بند بر سر قریب باش و دو و عا و لکرای برادر خود را قریب میت هزار از جنسونا محمد و داتا گرجا صبار قار که در  
تا چشم مورد ابرضیت مار کرد و در هم حید و مبادا در و نه بولایت نگور فرستاد و دگر ایمن بباد و کوکب و میان کمر بسته قدم بولایت برد  
نهاد و بجا چون ارسلان و امیر شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داد و آثار جلالت مردانی بطور میاوردند که طایفه لشکر تا ناریان شده و کو  
و دست افرو گرفت غزایان قریب باش شاه و ایحال نموده و بحر اضطراب فادند بعضی از امارا اصلاح در بازگشتن بدین که بکات کنان خود را  
بانی می مانند ارسلان عا فرار بر خود فرار توانست و اد فرصت آن نرفتند و لبر مرکب نمانده در دریای کارزار غوطه خوردند از یکطرف لشکر و  
و از یکطرف تا ناریا و از طرف دیگر لژی دسته و برک و طایغان شیروانی قریب باش در میان گرفتند ارسلان اکثر امارا و عیان لشکرهای شاه  
فرموده مردان ایمن در راه این دولت تار کردند ارسلان و جمعی که فرار شده بقیل رسیده بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار هلاک شدند بقیل  
نیم جانی بصد فلک برون برده اردوی ارسلان غان بازگشیدند بعد ازین قضیه عثمان پاشا بقلعه شامخی بازگشته عا دگر ایمن ابوبکر  
میرزای ولد برهان کباد آب کرده تصدیقهای اردوی ارسلان داشتند اردو غدی خلیفه و لکلو و منی امارا اولاد ارسلان که از معرکه  
آمده بار دوی خود رسیده حقیقت حال بواجبانی و سیر اهلان امارا که بفرایم رسیده بودند عرض کردند و از موقف بهلخت حکم شد  
که امارا طو اش و جمعی که در آن نموده بودند اردوی ارسلان فتنه بقیل انجاعت از کنار آب کرخ در او بوده محافظت را دستنمودند که اینک عا  
مضوره بدفع مخالفان توجه بیشتر و اندویشان حساب افزوده چند روزی در آنجا محاربه مشغول بودند و جبر و اجابت مجوز خود را در آن قریب باش پاشا  
ارنگار آب کرخ در او بودند که خبر آمدن لشکر تا ناری و لژی رسید امارا جمعیت نموده بفرم فکنا رآب قه جبر را بریدند تا فایده که کنار آب رسیده  
جبر را بریده دید جمعی بکاخ خود را بر آب و عسکر کرد و قریب باش جنگ در پوسته غزایان بکاخ خود مشغول گشته در آنجا حرب و ضرب و  
شدند که جمعی دیگر از مخالفان در آنحوالی بر اهنمانی طایغان شیروان از آب کدشته از عقب لشکر درآمدند بقیل خود قریب باش منظم گشته هر کس  
مرویش گرفت از کربلگان معسکه که جمعی بار دوی ارسلان و امارا رسیده از حقایق احوال اخبار نموده علامت و در محضر دینا بهجت  
پیدا آمد مردم اردو ماتم زده و پریشان حال بر سیم و مضطرب احوال کوچ کردند که خود را بانی رسانند بنسوز بعضی از مردم اردو بازگشتند  
بود که طایفه لشکر لژی و تا ناریان مردم اردو بر آنکه شدند و صبیان با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده بر قناری بست  
تا ناری در آمد جمعیت و اسباب بنیات که اند و خد خدین ساله بود بدست مخالفان درآمد مجله عا دگر ایمن و طایفه تا ناری و لژی غایب و موقوف  
آورده در چهار روز خود نموده بجان شیروان فرستاد اما میرز اهلان و امارا عظام از فتنه کوئل قریایع ایستاد نموده از نوین اولی آب عبور  
نموده بشامخی رسیده قلعه را محاصره کردند در آن شان از عقبه لشکر تا ناری و غارت اردوی ارسلان اطلاع یافتند و دفع شتر کردند  
پیشنها و تمت ساختد و فوجی از افواج قاهره را با بعضی امارا که داشته میرز اهلان و قورچی باشی و شایرخ خان محمد دار و محمد خان ترکمان و میر محمد  
خان سنا جلوس سلطان حسینخان نواده دوشیز خان شامو و ولی خلیفه شامو و سنیخان شرف الدین اعلی لکلو و اما مقلی خان قاجار و میر محمد



میل مراجعت کوف و ابو بکر میرزا اوله بر نازاک چشم داشت که حاکم شیروان شود و باج و خراج بخواند کار دود در شیروان گذاشت که بشود  
رومیان اقدام نموده ضبط شیروان نماید و بدین سلی ساخت که چون بخدمت خواند کار که نشان مکتوب شیروان بجهت او حاصل نماید و  
در بارگشتن رومیه نام قلیان یکدیگر یکی شیر باغ بهایون خان پیوسته با اتفاق یکدیگر در پیشه جنگل که در آن پیش و پس خود را بر می  
رسانند و در هنگام فرصت و بفرمانهای نمایان کردند و غنیمت بسیار گرفتند اگر چه در این آمد و رفت تفریق بیت برادر کس و تبه منابع و نابود  
شدند اما چون پادشاه لشکر بجای و همراه داشت و ملا فوری بحال در این اوقات مظفر و منصور مراجعت نمود امیر خان یکدیگر یکی تبریز باده هزار گشت  
معاونت محمدی خان تهاق از شیر بر برون آمده بود بعد از آنکه جزا احترام محمدی خان تهاق و که نشن پادشاه بجانب کرجستان و شیروان  
خان از رفقین چو رسیده بجهت شیر باغ شد و اما متعلق خان بالشکر فرایغ با پیوسته با اتفاق از آب که عبور کرده در کنار رودخانه قری  
اعمال کرجستان برومیان رسیده بکمرته فرصتی حسیه نفوجی ادایشان که قریب چهار چرخ کس نیک و بد بودند و بجهت بست آوردن و  
از اردو شیر برون آمده بودند و چار شده جنگ نمایان کردند و تا دو هزار نفر از خود رومیه قبل آورد و اموال و اسباب فراوان بستان  
و جمعی از اموار رومیه گرفتار شده بودند و سیه خان بدین قدر مستعجب و تزلزل شده خواست که باز گردد و دست باغ محل اقامت و طرح قشاق انداخت  
منصرف در دشت برادره کارهای نواب جانانی و امار و عا که منصرف که بدان صوب در حرکت آمده اند بوده باشد جمعی از جمله جنگجویان  
قرنباش که سلطان خاندان و له امیر خان سپهر دار ایشان بود اراده دستبرد بکرنموده از آب قری که نشسته طرح جنگ انداختند و در  
در محاربه قرنباش در بر شده بودند و بپایان از آب قری با بیطرفی که نشسته از عقب لشکر در آمده و دوسه هزار کس از خود قرنباش در میان گرفته  
آثار غنیمت بطور آورده شکست دادند و تا دوسه هزار کس از لشکر امیر خان و سایر امار درین معرکه مقتول و گرفتار گشته امیر خان بعد از شکست  
و بکمر صرد و صلاح در جنگ بیده مراجعت بحال خود و اقرب و اصوب شناخته بجانب تبریز باز گردید و پادشاه مقتضی المرام از آن سفر نمود  
نموده بارض روم رسیده طرح قشاق انداخت

و که توجه شاهزاده مظفر و سلطان حمزه میرزا و امار بجانب قرا باغ و شیروان

### و مظفر و منصور باز گشتن بعون غایت ملک منان

چون خبر بعضی نمایان و تبه و لشکر فرستادن سلطان مراد خواند کار روم باز بایجان و شیروان در دار السلطنه قزوین بوضوح  
و توجه نواب جانانی سلطان حمزه میرزا باز بایجان تقسیم یافت امار دارکان دولت در کاب مقدس شاهزاده کامکار در ساعت بعد از  
مقر سلطنت در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شان فهد علیار اجدائی منسزنده ارجند دشوار نموده درین سفر مهلت  
قره العین دودمان خلافت جهنیا کرده و احکام مطاعه چهار افواج قاهره باطراف جوان قلمروهایون فرستادند و موکب عالی شاهزاده  
نامیای کرم رو بوقاتی قطع مسافت نموده چند روز در چمن بیابان جهت جمعیت لشکر توقف یافتند و در آنجا قضایای کرجستان و شیروان  
کوین ذکر یافت تحقیق بویست از مشورت و نکاشش بخواهان دولت قاهره توجه بجانب قرا باغ بصلاح و صواب قریب استند موکب عالی  
در آنطرف در حرکت آمد بغیر دزدی و خیال به ابرار اراش دار بیل رسیده بعد از شرایط زیارت آسان ملک آستان حضرت سلطان آلاء  
توجه بجانب شیروان و استخلاص آنولایت از بد مخالفان پیشینا دمت ساخته از ارواح مقدس مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم  
استمداد نمود و از قرا باغ شد و مساحت آنولایت مضرب بر اوقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی معنی شاهزاده مظفر و نواب  
فهد علیار قریب آنجا توقف نمود و امار و عا که منصرف به اتفاق میرزا سلمان و زیر از آب که نشسته شیروان بودند و چون خبر قریب وصول شاهزاده

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

دور شده اند ملاحظه آنکه مباد چشم زخمی برسد خود نیز از عقب لشکریان پیش آمد اما چون خبر دبری خود قزلباش و اندام عسکر خود  
 بدله پاشا رسید از غایت عجب کمال توتربنی آنکه زلزله بجایش او بیدار شد و از استقرار پاشایان و بیکریکیان تابتی بیزار گشت و پیش  
 صورت قزلباش نمود که در این دو مرتبه فوج و سنجی سنجی و کرده کرده از اردوی خود بسپه روان آمد و متوجه معرکه قال شدند و چون  
 ایشان بر سپاه قزلباش افتاد و فرب ده هزار کس کمر بستند و بجای بار سپاه قزلباش که دوسه فرسخ از امراده دور شده بودند  
 متفرق و پراکنده میزشتند هجوم سپاه مخالف ملاحظه نمودند و باقی قزلباش و در طسیر قزلباش پیش رفتند چون سپاهی قزلباش نزد سپاه  
 کرده اگر از پشت و دوازده مانده بودند هر کس سبزی داشت انداخته میرفت و معتمد اشک عظیم بر شکر قزلباش افتاد و زو قزلباشان بود  
 تازه زور می رسیدند بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه کجاک بکاک افتادند و قزلباشان کمر کس که اگر مردم محمد خان و شکر خور شدند  
 بقتل آمدند و مهران لشکر با مراد رسید و چون قزلباشان را بهم پاشیده صف سپاه ویران شده بود و دست جمعی یافته عیان از معرکه برآوردند  
 نکته در پیش خیال باردوی خود رسیدند و آواران و غیر مصیبت زکمان اردوی محمد خان بکره اثر رسید اول خطائی که از امراد قزلباش  
 در انداخته لشکر روم بوقوع انجای رسیدن بود که از غناد و نفاقیکه بایکدی کردند داشتند اطاعت یکدیگر می نمودند و مفید جمعیت و اتفاق یکدیگر شده بود  
 باز ده هزار کس را در محارب با صد هزار کس دوی می نمودند و باعث دیری پادشاه شده اند که خونی که داشت نایل شد و حقیقت بی  
 اتفاقی و سواد پیرایشان بوضوح پیوست چه اگر امراد قزلباش را اتفاقی می نمود و اطاعت یکدیگر می نمودند کل لشکر آذربایجان و شیران  
 زیاده از پنجاه هزار کس میشدند اگر کجای جمعیت می نمودند و سلاطین کرجستان بایشان می شدند آمدن پادشاه با نولایت بیار و شور بود از بی  
 اتفاقی امراده و غناد و اویا قات و سوزند بیستم ملک از دست رفت و هم پسر داران معتبر قزلباش تدبیر بقتل رسید و لشکر آذربایجان  
 ضایع و نابود و اسباب ایشان که انداخته چندین ساله بود و بشارت تاراج رفت مجله بعد از شست معرکه چهلر لاله پاشا قلعه خسته  
 در همان دوسه روز فرسخ نموده آذوقه و لشکر کشته از آزاره متوجه الکامایون خان شده و محمد خان در الکام خود توقف نموده امام طلیحان و لشکر  
 قزلباش جدا شده و بنارال خود فرستند لاله پاشا کس فرستاده سبایون خان و الکسندر خان سلاطین کرجستان را با طاعت و انقیاد خواند  
 مردم دلالت خود چون ایشان نیز بایکدیگر شیوه نفاق پیور زید و اتفاقی می شدند سبایون خان در شارباه اطاعت ایند و دمان بابت قدم فرست  
 مخالفت و مداخله نمود و در شب شواخ جبال بطبقه کرج سپه راه بر لشکر مخالف گرفته دستبرد نامی بکودان الکسندر خان کرد  
 محل عاقبت امیش و صلاح حال خود ملاحظه نمود و در میان بهار اگر زلزله و سادری باردوی لاله پاشا فرستاده و اظهار انقیاد نمود  
 انفعی نیز بوجوب طلیحان خاطر لاله پاشا کشته از مضایق کرجستان سهل و آسان گذشته قلعه تفتیس که در حصان است حکام با فکالت لاله پاشا  
 دعوی مسا و استیما و در زمان شاه و جنت مکان در تصرف اود خان برادر سبایون خان بود در اینوقت که لشکر روم با بچه و آمد داود خان  
 بجهت غادی که میانه برادران بود از معا و منت آمد و برادر یوسس بود در مقام قلعه داری شده و خود را سپه روان انداخت و آن قلعه  
 باستانی بتصرف و میان در آمده کوتوال و حارس تعیین نمودند و در کوری سینه که پای تخت حکام کرجستان بود قلعه ترتیب داده کردند  
 شیروان شده علیجان کرجی برادر الکسندر خان بکره در لشکی بود قدرت توقف یافته بکوشه کشید لاله پاشا فارغبال شیروان رسید حکام  
 دستان مردم لکه عنوان در مقام انقیاد آمده و عایان نیز با قزلباش عسبان و طلیحان ظاهر ساختند و رسن بیکریکی شیروان کرد  
 عاقل صاحب میر بود و مقادیر لشکر و سیه و قلعه داری با وجود عسبان عایان و جتر قوت و قدرت خویش نمیده با کونج و مستعان از  
 شیروان بیرون آمده در کنار آب کر محل اقامت یافته و محکم شیروان بتصرف و میان در آمده لاله پاشا عثمان پاشا را بیکریکی شیروان  
 کرده قیاس پاشا را در کس گذاشت و در برولانی از ولایات شیروان حاکی تعیین نموده قلعه شامخی و ارس با کوبه را استحکام داد



نبینهار اموال آید باز که هشتاد روز کار بود این حکم را بعد مسمول نمی نمودند چون این اخبار در دست سلفه فرزند شیخی باقی بماند  
نواب سکنه نشان سید از ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولاً بجای رفع حجت مکتوب محبت سلب محبت خواند کار فرستاد  
از سبب نفس عهد و پیمان و جرات و دلیلی حکام متهم که درین موارد استفسار نمایند حسب الصلاح امر اکتاب و ستان مشیر به حکام  
بنیان مصالحه که از طرف مرعی و سلوک است بجهت خواند کار روم نوشته مصحوب لی بیک استاجلو حاکم محمدی خان تهاق فرستاد  
حکام و پاشایان سپهر او را توقف فرموده اند استنبول که بستانول رود ناگاه پاشا از ارض روم گذشته بولایت فارس که باین  
ولایت چورسعد و ارض روم واقع است آمد چون یکی از مشیرین صلح شاه بخت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکازم کور دیانه خراب  
از جایین متوجه آبادانی آن شوند و تا غایت خراب افاده بود که پاشا اول متوجه آبادانی الکازم بفرستاد و متوجه آن تعمیر نمود که کوتل  
و حارس کاشت و بولایت آخند از مال کرستان که الکازم و چوپان کرجی داماد سبایون خان و دخل سنور ایضاً بود آمد و او را  
اطاعت و پیروی سبب زنده در مقام خلاف در آمد و قلع خود را قایم کرده خود نزد سبایون خان آمد و پاشا قلع او را محاصره نمود و  
نصب نموده قهر اجبر قلع را گرفته حارس و بیکری گذاشته روانه الکازم سبایون خان شد محمد خان استاجلو بیکری یکی چورسعد حقیقت آمدن که  
پاشا را بدگاه معلی عرض کرد و از موقف سلطت احکام مطاعه بهسم امیر خان محمدی خان تهاق و اما متقی خان بیکری یکی قریب غرضه  
یافت که لشکری آذربایجان را جمع آورده و کجا اتفاق نموده نوعی که مصلحت داند بهات اجتماعی بعد افعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکر را محال  
کنایش اتفاق دیا فیه چنین متهم ارباب که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت کرد پادشاه قزلباش بمقام سردار رفیق لایق تریه سلطنت  
نواب جانی سلطان حمزه میرزا باشکری عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان هفت فرماید و لشکر آذربایجان پیوسته بوزم  
و محاربت بتقدیم رساند بن غربت مستقیم گشته امرا آذربایجان از توجیه بناد و نامه ارومسا که ظفر شارب اخبار نموده محمد خان در وقتی  
که پاشا بتیمیر قلع فارس مشغول بود کس از امیر خان امام قلیان فرستاد که چون عبور مخالفان از چورسعد واقع شود اگر بدین چه و آید  
که کجا جمع بود و هر چه مصلحت باشد بصوابه یکدیگر بفرستاد بصواب اقب خواهد بود و سبب خان از غایت غنا و بجاج که در میان ترکمان و طایفه  
استاجلو بود و میخواست که از آن طایفه صاحب وجودی در میان نباشد تا خبر در رفیق نموده و اما مال از حد اهل گذرانید و اما با  
باشکری قریب بولایت چورسعد آمد و محمد خان پیوسته در حوالی چورسعد اتفاق نموده و ظاهر آمدن امیر خان کیشید چون اثری از وظایر  
ولاد پاشا از تیمیر قلع فارس فارغ گشته تخریق قلع آخند بنمود و متخلف شد که متوجه کرستان است اراده نموده که سر را بی بر و گرفته  
نماید و از غایت نخوت و غرور محاربه رومیان راسل و آسان گرفته با پانزده هزار کس از لشکر چورسعد و قریب باغ که حاضر بودند بزم بست  
سوار شده و پاشا که از قریب لشکر قزلباش خبردار گردید هر روز یکی از پاشایان و بیکریکیان مستبر با قوت و هزار کس از سنجی پیکان  
لشکر سره قراولی میفرستاد چون بستان لشکر بجایب که داشت زیاده حسابی از لشکر قزلباش بشکوفت و امر کرد و جمعی که از این  
طرف مانعی شده روگردان شده بودند اتفاق و غنا و امر از قزلباش بی اتفاقی قزلباش و اما طریشان له پاشا کرده بودند و چنانچه  
لشکر قزلباش بچرخ و قله اولان و میان رسید نیز غنائی کرده و حمله اول ایشان را پیش برداشته و بقیه مخالف قراول سید  
مردم بیت نیز غنائی از محاربه کشید و راه انحرام پیونده خبر انحرام مخالف بقول امرا عظام رسید و لشکر قول نیز اکثر بوس مردانی بجای  
اسب جلادت در میدان رزم بجلان در آورده خود را مخالفان ساینده قریب و سه هزار کس را که اکثر که ادسه بودند بضر بنیان  
جانیان بر خاک بوار انداخته و بعضی را سر از بدن جدا کرده بعضی را دست و گردن بچم کند استوار گردانید و کس از غاربان قزلباش  
مبعود که رسید بجهت تحصیل نام و کثرت و غیرت همچنان بیلا حله از عقب مخالفان میستاند امرا عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

فیما بین استوار گشته بایان تا کید یافته بود و عهد نامه بست خط سلطان سلیمان بقید تلافی بعد از در میان بود بر طاق سنان نهاده لشکر گران  
 آنگه در راه ابرار اگر آید خبر صد بر سر خوی و سلا پس و آنگه در دستار دشمن فتنه که سالها در خواب بود بیدار کرد و خود را آورد  
 کلام الفتنه نایب الله تعالی بقطعه ساخت مجمل اول حادثه که روی نمود آن بود که لشکر اگر او را و او را با غلبه و از دحام  
 تمام قبل از آنکه سپه خان بیکریکی آذربایجان و ابرار حقیقی و بعد از آنکه بر روی رود علی انقلد بر سر حجتان سلطان خوشنود و محمود سلطان  
 رد ملوک در یراق قلعه و ارومی و حد و سلا پس و خوی بودند آمدند و غار بایان قریبانش بحجت آنکه چندین سال فیما بین مصاحبه و دوستی  
 و کارن منبرند که سلطان روم نقص بماند از طریق حرم و خیاط غافل افتاد و غار غیال نشسته بودند چون دانستند که طوایف اگر  
 جمیع طریق عصیان و طغیان پیش گرفته با اتفاق رومیه بقصد استیصال قریبانش آمدند دست از جان شیرین شسته بدافه مشغول گشتند و چون  
 مخالفان اصناف مضاعف قریبانش بودند اثری بر سعی و کوشش ایشان نترسیدند و اگر اذیت کرده برایشان غالب ایشان مغلوب  
 گشتند چون کفرخانه کوچ همراه داشتند بر سراسر و عیال کوشش نموده مردانه و ابر بر جبهه شهادت رسیدند و نثار و صبیان هر دو ایستاد  
 و اموال تبارج رفته اموال و اسباب عجزه در عیال نیز نرسید و یغاشد بعد از این قتیقه قلعه که حقیقی و یراق قلعه از وی بقترب اگر آید  
 و بعد از آنکه سپه خان بر روی رسید بهت بر آنکه این احوال کاشته با ابرار رفیق و لشکر آذربایجان قریب به پانزده هزار کس جمع گشته  
 متوجه آنطور شده ابرار اگر آید تا بقاء و متبنا و در بعضی در سلیمان مانده و بعضی دیگر بجهال اصلی رفتند چون انکار غارت یافته و در عیال  
 و میان مانده بودند احدی از ابرار قریبانش در آنجا توقف نداشتند و ابرار خان در مقام تصرف نمودن آن قلعه و منصب آن ملک  
 نتوانست شد باز گشته بر سر نیز آمد و این آمد و رفت موجب بیادنی خوابی آن ملک گشت اکثر عیالی خوی و سلا پس و ارومی جلالت نمود  
 و جمعی که بتدریج جمع آمدند چار طاعت مخالفان نموده آن ممالک بقتربایشان قرار گرفت چون آواز بر بردی سرحد و مخالفت بر روی  
 و عصیان و طغیان اگر او را آید و اشتها ریافت مضدان هر طایفه که بر عیال ادب فرود برده بودند پای بی ادبی در از کرده و دست بپوش  
 و فساد بر آوردند طایفه کمری که سالها پرورد و نعمت آیند و دمان و در حد و سلا در میان دو اب مراغه اقامت داشتند عوام مملکی را  
 خود ساخته امیر بیک سردار ایشان خود را امیر خان نام نهاده بجه و مراغه آمد ایمنی فتنه اچوق را که اسبان خانه شاه و جت مکان  
 از آنکه در درانه قریب به هزار اسب و بی تازی نژاد و بقر و دایان خور و وزیرک بردند چون جنس با میرخان رسید از عیال ایشان  
 ایغار نموده بگرد ایشان رسید قلی که در راه مانده بود و از خوف رسیدن لشکر بزرده بودند باز کردانیده بچوالی منبر بر آورد و نمود  
 ولایت شیروان را نیز بخواهی یا عیال در سر افتاده او بکر نیز زای و له بران را که از تراد سلاطین مابقی بود و از بیم قریبانش مردان  
 و چکر اس و آنگه و میر و سامان بکشت اغوا نموده و دوسه هزار کس از طایفه لکی دست را بزرگ که از تراد بقیه سپاهان شیروان بودند  
 بر سر او جمع شده متعرض حدود ولایت شدند و شاربیکس بخدمت خواند کار روم فرستاده اتناس کوکات مدد نمودند که بمعاونت  
 ملک شیر و از ابد ست آورده در ملک طرازمان خواند کار باشد و جمعی از انالی شیروان نیز بجهت قبول رفته اظهار موافقت نمودند  
 از قندی و تسلط قریبانش تهانت نمودند از وقوع این حالات سلطان مراد دالی روم نقص عهد و پیمان پیران رو داد استیغنی  
 بیت (ملک اعظمی بگرد پادشاه همچنان در بند تسلیم دگر) بجهت ولایت آذربایجان و شیروان پیش نهاد بهت یافته مصطفی  
 پاشا را خود را که بطلب پادشاه داشت با لشکر کران که قریب صد هزار تنجا و بودند بدین ولایت فرستاد و بجهت کرامی خان تار و توبه  
 و لشکر ای که از تراد جوجی خان بن کجکین خان و تاقرب بکصد هزار خانه تار از الو پس جوجی در باغچه سرای اقامت نمود و با سلطان  
 روم محبت و دوستی میوزید تکلیف کرد که کرده انبوه از لشکر تار از راه دشت خور بولایت شیروان آید لشکر غارتگر تار از پس



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(ح ۱۰۱)

فی خان بعد ازین فتح نامه اردو در خراسان بوی اسپهتال فراتر چون قتی چنین بزرگ بمید و دست حقیقی خان شاه بویگر یکی برات  
از پیش برده بود و عموارد و وقوع این واقعه مغایرت نموده از حقیقی خان که بویگر یکی برات و شاه هزاره جوان بخت کامکار را معنی حضرت علی  
شاهی ظل آلهی بود زیاده حسابی نمیکرفت و همیشه نقیض مطلب و بفعل آورده خود را اندوخته بر میداشت تا آنکه رفته رفته میانه ایشان بافت  
مفسدان غبار تقارار تقاع باقیه سبب بخت و در بر و زیاده بیکشت تا بر حد جک کشید و غرض میانه ایشان بشکر کشی بوقوع اینجا  
چنانچه در محل خود سمت که از شش رخ اهدا یافتند الله تعالی

و کرسوخ آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و هصایا

## که در طی این حالات رومی داد

پس آریان مهر که مخوری سنان شکست افغان تسلیم را در مضار حدیث آرائی بدین آیین جلو میدهند که چون ختال احوال ساکنان  
آذربایجان و شیروان در مشیت آلهی تعالی گرفته بود بعد از پیروزی و افتد اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی و زکار آنقوم کشود که نشسته  
و استقامت از اندک بار کناره گرفت شتعال نوار رفتن و قوراکر و شبهه ختال باقیه خرم و مال سپاهی در عت آذین را بر میخواست  
مترکات آنولایت دکتا لکله کوب حاد شکسته آوارگان کوی پریشانی را پناه و آراشی میداد بنود باین بخت آساکم خاستن بکافرت  
کل در باخشی از شکست نواب پرمردکی یافت القصد قرب وصال متواتر و متوالی عساکر ارباب روی با نذیر آورد و بازار قتل و غارت و بلع  
داشت و شیوه ابراهیل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود بشیوع باقیه بسیاری از نساء و صبیان سادات و اشراف آنولایت بزل  
رقبت گرفتار آمد و تفصیل آن حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مأمول است چون منیت و استقامت ملک ایران در تدارک احوال  
ایرانیان زد بوان ریع آثار کان است سلطان عادل ظل نه برای جان آرای بندگان توابع میا شاهی ظل آلهی منوط و مر بوط کشیده بود  
تا تحت فیروز بخت پلشت و عالم آرائی بوجود فایض الحو و بندگان آنحضرت آرایش یافت آن ختال روی در کمی ننهاد بجهت الله و الله که بخت  
عقل و در بین شفاعت تنیع اشبار شعله آیین بخت طلعت دبار صبح فبال میدان گرفت مخالفان سیده روزگار جزای اعمال باقیه ملک  
از دست رفته بدست در آمد آفتاب معدنش بر ساحات مانی و آمال عاید و بر ایاپ تواند چشمه و زکار آنقوم چون هبار و دلتش طراوت کلا  
ارم یافت و چهار ارکان اضداد بدستباری ممد معدنش استحکام گرفته طوایف که بایک دیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند  
وفاق و اتفاق پیش گرفته و امروز مالک ایران باین معدن شاهانه جهان شکست طرار چنان است امید که زمان و دلتش بطور صواب  
الامر ختال باقیه عالمان بمن فبال بریداش در ظلال راف و استنان آن شود حال باشند ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش عالمان  
از مکاره و مصایب و دران در حفظ امان ملک ستان بوده باشد سبحان چه میرایدم قاید فبال بی جنبه ارجو دشمنین بشمر قلم  
گرفته بجا کشانند القصد بعضی از مفسدان اگر اخصوصا غازی بیک و سایر اولادش متعلی میلان و غازی متسن که در باین دن  
و آذربایجان قامت دارند چنانچه شیوه زمین در است که هر چند گاه بر حسب قهقاری وقت و زمان دست در فراک یکی از پادشاهان  
زده خود را ببلای زمان و منوب میازند و تحریک ماز و فساد نموده در میان کار خود میازند و در زمان اسمعیل سید زاده ظهور آوازده جهان  
او روی ارادت بملایمت آورده و نوازش تربیت یافته بعد از انحال اسمعیل سید زاده بمانی دولت و بی تهاقی لشکر قربان شاهی  
نموده بجانب آن قد در مقام فتنه اندوزی درآمد و خضر و پاش که حاکم وان بود او را نمود بادی فتنه و فساد نمود و خضر و پاشا برای  
خود با بر پادشاه روم علی ای تقدیرین عهد و پیمان که در زمان شاه خت ملکان علین آشبان و سلطان سلیمان علیهما از محمد و از رضا

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۶۵) اختلال باقی پای از اندازه بیرون نهاد و شروع در دست درازی کردند از آنجمله جلال خان و ولد دین محمد خان که بعد از فوت ابو محمد خان از سایر سلاطین و کبک نیز شجاعت و دلوری مهتیار داشت با گروه ابنوه از اوزبک که نایمان که قریب شش هزار بودند از نسا و ابورد و آنجد و بقصد یغما و غریب خراسان سیر و ن آمد و مجد و دشت مقدس آمد و چون چکس از امر اعظام مخصوصه تاب مقاومت داشتند در قلعه ای خود حصار نه نظر بودند که هر یک از یکدیگر بیکان مقصدی حرب و شوند بر سر او جمعیت نموده بمداغه قیام نمایند جلال خان که در آن حوالی تاخت و غارت بسیار کرده بولایت جام رفت و آن بولایت نیز از مواشی و انعام پر دستار داده داشت که از راه خراسان باز کرده و غنایم بسیار که از خراسان فراموش کرده بود بولایت خود رساند مرقی قلیخان پرنایک بیکریکی مشد مقدس کس با طرف و جواب فرستاده امرائی که بکوک او مامور بودند خبر کرده بشکر طلب داشت چون شنید که جلال خان بقصد یغما بولایت نند و تاخت و غارت گشته کرد و اراده بازگشتن دارد بقیه رسیدن کوک و جمعیت نند و با معبودی از ملازمان خود و امر او قورچان که در مشد مقدس حاضر بودند از مشد بیرون آمد و متقابا بولایت جام آمد و جمعی دیگر از امر و مردم آن حدود و پوینستند و کبابش سه هزار نفر جمع آمدند جلال خان در شقباد جام از آمدن مرقی قلیخان و لشکر قزلباش خبردار گشته خان از رفیق باز کشید بعضی از اتالیقان و دریش سفیدان کاریده او بکبک صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نند و اموال غارتی را با منی رسانیم جلال خان از غایت عجب خود حسابی از لشکر قزلباش گرفته توقف نموده آماده رزم و بیکار گشت تقارب فستین بلاق انجامیده از جانبین صفوف رزم آرسته گردید و غیر کرده نامی در کوشش گردون پیچیده و لیران مسرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هسکام زوال با غروب آفتاب بحرب قتال اشتغال نموده از جانبین و جلادیت مرداکی دادند جلال خان شدت حرب قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان در معرکه کارزار تصور نگرفته بودند و نمودار حرات و لیری آن فرج قیل که در مقابل او نمودند تعجباً نموده در محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانات در جوف زمین متواری گشته زمانه ملقب لباس عیایان گردید و کرده که از محاربه بستوه آمده بودند از ستیزه او باز داشته هر که ام در طری فسنه و آمدند و بارگاه خود شتافتند و تا صبح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش نوعی از صدمات لشکر او بکبک و حملات و لیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت از خیر قدرت نند و نیدند مرقی قلیخان از غایت مرداکی همت برانجام لشکر او بکبک کاشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سایر بر سبزه خنک فلک دوار بر آمده با شعلای تیغ آشبار خیل کوکب را منخرم ساخته غازیان قزلباش را بر محاربه تحریص نموده متوجه معرکه قتال گردید آن طرف جلال خان نیز صفوف آرسته بکدام حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از و فر شجاعت و هسلیار قوت عصمتی خود با شرحب کشته اسب جلوت و معرکه رزم بچولان در آورد و در آثار کارزار و شدت کبر و دار امت بیک استا جلوار تقدیر الهی بجلال خان رسیده بی آنکه بحال و شناسا کرد و در اطن سنان جاننان برخاک بوار افکنده خواست که پائین آمده سر او را از بدن جدا کند درین شاناری از اوزبک که با جلال خان بمعنان بودند نیز در آورد که دست از گشتن او باز دارید که جلال خان است قزلباش کتبه که نام جلال خان شنیدند چند نفر از ترکان و چکس بر سر او هجوم نموده از دست بیکت جماعت استا جلوار کشته شدند کسان بفر مرقی قلیخان در آوردند از رضا آن معرکه استماع شد که غازیان هسلیار جلوار در محاربه جلال خان مردانیکه نمودند میانه هسلیار و ترکان و چکس در کرفن جلال خان ساقه واقع شد هر یک از هر دو را بخود رساندند مرقی قلیخان صلاح در قتل او دیده و سه بر بر نخت او را از بدن جدا کردند و از بیکه بعد از آنکه از کفاری جلال خان مطلع گشتند راه انعام نموده بقیه السیف نیم جانی بکبک بیرون بردند و غنایم بسیار بدست لشکر طر شکار افتاد و سر او را با براق و اخرمه بدرگاه مقلی فرستاده جایزه و جلدوی نمایان برافراشتند و مرقی



و امیر میرزا بیرون آورده بود صید یام میرزای برادرش و جنت مکان برهیمی خان داد و بایات ثقی فرستاده و سبایون خان شرف  
اسلام شرف شده سلطان محمود خان موسوم گشته او نیز بر حسب کلام آنجا الموقضون الحق لقب از چند برادری یافت و درین امور  
و احترام روانه کرد جنتان و مقرف الکای موردی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان  
در اردو مانده بودند و خواهی که در زمان امیر سید زار پانیر بر اعلیٰ مجتمع گشته بودند بر گونه مطلب مدعای که داشتند بخیل معفو  
گشته فراخو حال صاحب نایب یافته با خلعت فاخره شاهی رخصت انصراف یافتند از آنجمله مرتضیٰ ممالک اسلام میر میران یزدی پسر شاه  
مجدد از زانی داشتند صید سلطان یکم صید امیر میرزا که خواهر سید زاده او بود بشاخیل اندک پسر و خانش خانم صید شاه جنت مکان  
شاه نعت الله پسر برکت را و عقد بسته مغزو و محترم روانه دار باده یزد کردید و نیز لقب از چند برادری یافت القصد چون نواب سکندر  
شان دست در بانوال بیدل و احسان کشاده و ابواب خراب این کشوده داد و دیشس بر حد اسراف ساند ارکان دولت میرزا سلطان  
وزیر جنت جنوب قلوب اناس و طبع مال دست از مال باز داشتند جمیع امار عظام که بمالک فرستاده از خزانه عامه مدخرج و بجا  
گیا و واکه خلاف متوقع ایشان بود و اندک چنانچه بایسی خان و اتباع او هفت هزار تومان داد و پند سایر امار اعلیٰ هذا القیاس  
تجاری خانه خاصه شیرین شاه جنت مکان که از ابواب خلقی ملوک و سالها انداخته بجزوگان بود و صرف خلعت امار و ابواب صاحب  
و عامل و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندر شان بیچ روزی بود که ده میت خلعت بردم محمول نمیداد و توجیهان عظام را  
که اگر ده ساله بلکه بیشتر مواب یافته بودند حکم شد که مواب سنوان دهنده هر روز زر نقد از خزانه عامه صندوق صندوق آورده  
و امن دامن توجیهان میدادند که ابرازده شاه جنت مکان حاصل شود ابواب شایع برابر باب صاحب دیوان کشوده گشت و بشوهر ارثا  
رواج گرفت طوایف قزلباش بحایت پیش سفیدان و دیباقات ارادای مخالف پیش گرفته و زرار و ارکان دولت را بر شوهر شلی ختم  
آنچه اراده میکردند از پیش میرزا امار مجده برای پروایا قی تعیین شده چون الکا و مملکت تعظیم یافته بود مواب از خزانه عامه میدادند  
منصبان پروایا قی بر شوهرش و فساد برداشته درین مقام آمدند که بر اضداد پیش گرفته لوائی استقلال برافرازدند بمطالطه طوایف قزلباش انجام  
مطالب خود در پیشینا و بخت ساخته صلاح دین و دولت را کمتر منظور میداشتند آنکه در اندک وقتی خزانة عمومی از نفوذ و اجناس خالی  
و بیاد مشهور اگر دید خاک فیروزه که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بباد دوستی خاک برابری گشت و از خود سری و خود رانی  
کار آفتوم و فاکیش از وفاد و فاق بفاق و شقاق مبدل گشت و دیوانی در میان شکر شیوع یافت اخبار اختلاف و اختلال احوال  
و عدم انضباط تمام قزلباش استوار یافت بین جنت خلایای فاحش در دولت پدید آمد پادشاهان عصر و مخالفان که در آرزوی چنین  
بودند فرصت غنیمت شمرده شمره و غریبا طمع در ممالک عجم کردند سلطان مراد طمع در ممالک آذربایجان و شیروان کرد و در دکنشان اطراف  
که سالها سر در چیر اطاعت داشتند دم از استقلال و استیلا در دست تقاول و تعدی بر ممالک دراز کردند چنانچه تفصیل آنها  
در محل خود در فرقه ملک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

رواج گرفته و پیش از دولت  
سلطان که ضایعه  
و بی شدن قزلباش  
رضای افروخته و از آن  
بسیار بدی که بعد از  
در زمانه و بیاد مردم  
تجرب و اندک

ذکر آمدن جلال خان او زبک بخران و قبل آمدن او بعضی مرتضیٰ قلی خان ترکمان

چون در زمانه امیر میرزا آواز قتل شاهزادگان و قطع و قیام و دوران سلطت با طراف و جوانب سیده خاطر نشان و دور و نزدیک  
بود که از اولاد عظام خاقان عتیرت ششان ابوالقار شاه امیر میرزا با در خان اسکنه الله کافی فرار پس انجامان بغیر از امیر میرزا دیر  
اوکی مانده بعد از تسخیر و الله امیر میرزا انجامان از اطراف بنده آنکه اساس سلطت ابن دودمان انندام پذیرفته و احوال قزلباش

# ذکر احوال شاه سلطان محمد

(۱۶۳)

و الا قدر ان شیراز که معاندان او بودند دادند و او بجز او نرسید چون بقضا با بوقع بپشت نواب مریم شان نه علیا د کمال  
 و استقلال مکتف تمام سلطنت پادشاهی شد هیچ متی برض و اشار و علیه فصل نیساف و نواب جانی بمض کالت دیوان اصلی  
 که مقرر شد که در ضمن احکام و منشیر پادشاهی بر بالای محسرو وزیر فرزند و حسن بیک و در خواجه شجاع الدین سبازری که خاوی عینی  
 شام بود و خانی جان خانم همیشه او در خدمت نواب محمد علیا د شاهزاده اماره اعتبار تمام داشت بوزارت نواب جانی بر بندگی با  
 مرد و کالت ابا و سپردند و لا فضل بنجم فتروینی که سمت خانه خاوی نواب محمد علیا داشت کمال اعتبار و اقدار یافته متم کلامی  
 معاملات دیوانی قزوین با و متعلق گشت و بر سر اسکان بر جن استقلال بر کن السلطنة و اعتماد الدوله که شروع و فصل مقامات  
 نمود و منصب عالی صدارت بر حجت نایب میر شمس الدین محمد خبسی که مانی که سید فضل نیکو اخلاق بزرگ منش در ویش نهاد و بود مقوض گشت  
 سبب صدارت شار الیه آنکه در وقتیکه نواب سکندر شان از بهرات متوجه شیراز بودند در قصبه خبسی حضرت میر بلازمت رسیده شد  
 مرغوبیت قدیم رسانید و فضایل و کلمات حضرت میر و صحبت او نواب سکندر شان را خوش آمده با و تعهد نموده که حقیقت امانت و استعد  
 او را برض شاه جنت مکان رسانید و التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سپهر بندگی و بد از وقت بفصل نیاید در این وقت که در نظم  
 و فرمانروائی بذات شرف تعلق گرفت از کمال وفاد و فاق و عواطف و اشتاق شاهانه سیادت پناه شار الیه را بدین پایه و الا از حجت  
 بخشید از دار الملک شیراز حکم بجا یون بطلب شار الیه عتله صدارت و حضرت میر د کمال عت و اعتبار پادشاهی بر اعلی شتافت  
 و من حیث الاستقلال با و صدارت پرداخت ماکلت محروسه ابا و ارماء عظام طوایف قریب شش قسمت فرموده که هر خان موصول  
 دار است سلطنته بر زیر منصوب گشت و اسماعیل سلطان و شاه بقی سلطان برادر اسپهان و سلطان مراد خان که او را بر اسپهم سلطان بنیاد و ترکان  
 حسب القلاح امیر خان بر تنه بارت همراه فرار گشته در آذربایجان الکا د اشته و امیرالامرائی چو رسد به ستور زمان شاه جنت مکان محبت  
 خان بختان استاجلو فرار گرفت و امیرالامرائی سید باغ که اسماعیل میرزا با نام قلیخان موصوف قاجار داده بود بدستور با و تفویض یافت و از راه  
 و دارائی بیروان بارسر خان زو و متعلق گشته اردو و غدی خلیفه نکلود چند نفر از امرار و مود و غیر هم را در شیر و ان الکا د اشته و  
 نکلو بایات بندان سر بند گشته و از انصوب شده و از امرار استاجلو مرشد قلی خان بکار ادمه جسد و بعضی مجال خراسان و ابراهیم خان  
 برادرش را در سمرانین الکا د اشته تر شیراز محمود خان صوفی اغلی و خاف ابولینا جیحی باشی غایت فرمودند و جو نشان و بعضی  
 مجال خراسان بود اتقان کچی تفویض یافته ابوالفتح خان که از غریب خان شام و عرش خراسان که کوسوبه و غوریان الکا د اشته  
 اتمان کرمان بونجیان افشار قوم تورچی باشی تفویض یافته که بکوبه بستر بخیل خان افشار نقل گرفت و مجال عراق گشته با مراد کا  
 معنی قسمت شده که نشان محمد خان موصول قوم اسپهان که از امرار دولت قاهره بود شفق شده و دار سلطنته قزوین بسلطان خنجین  
 شامو متعلق گشت و الکا د اشته بدستور سابق مجید سلطان جابوق ترکان و سا و با و بصوم سلطان ترخان ترکان مرحمت شده و الکا د اشته  
 بسبب خان نکلود خا و سمنان شاه بقی سلطان میت اغلی ذوالقدر و سا و جلیغ و جو شقان بعضی از اعراب شایر خان مراد و ارم  
 و ظحال و بعضی مجال به بره محمد خان هسته شده و مملکت فارس با مراد ذوالقدر تقسیم رفت و استرآباد محمد خان جابجلو ذوالقدر عمرا و  
 ابراهیم خان شفق شده و همچنین هر یک از امرار مصلایه را الکا می مناسب حال داده و دایه نموده و خان احمد کلبانی بر حسب عهد  
 که فرموده بودند بایات و دارائی کلبان بر پیش لقب از چند اخوت مرافراز و بشرف مصاهرت این دودمان متراکمه از بنات گشته  
 شاه جنت مکان مریم سلطان بکم بعد از دواج او در آمده و در دار سلطنته قزوین باین شایسته عروسه واقع شد و خان احمد کور کایا  
 دولت مستیج و سرور و دانه کلبان کردید و بعضی خان که چو د لوند خان و سالیون خان و لولوا صاحب که هر دو در قسعه الموت بمولود  
 و اسماعیل میرزا

همین که کانی دولت سلطان نه  
 مصرا به حواله است  
 زود داده که ده هزار  
 شاد باین و در طلب راه بود

معنی آنکه هر که در حق و در حق



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(۱۶۲)

جنت مکان چند سال الگای او بود همیشه آرزوی آن داشت با شفقت فرموده ایم چون ساعت خوبت با مردم خود نقل مکان نمود  
 از هشتاد و بیرون رود و او روی خود را در بیرون شهر که است به چون بدو تخته نزل اجلال سید باجم سبای آمد به پای بوس شرف  
 و روانه کرد و سید صلاخان خان که با شغال سلطان دوست و یکدل بود بهیچش آمد و رقم اشرف آورد و تکلیف سوار شدن او کرد و شغال  
 سلطان اگر چه دانست که این معنی آرزوی شفقت بغیر نیامد و چون سوار انواع دیگر بخود نیند و بر قن شکلی خود را بکوشه کشید و مستیج  
 مسرور گشته طوعا او گریه با اتفاق سید صلاخان خان سوار شده بموضع نشستن یکت فرسخی شتر است قد فرود آمد و روز دیگر که غره ماهی  
 الحجه احرام بود موبک با یون پادشاهی در سیر صوفیان که یکت فرسخی قزوین است نزل اجلال نموده توابع پریشان خانم در وجود  
 در تفرقه موضع شتر اگر که فرجه فورچان حرم و ملازمان خاصه توابع را ایها قریب چهار صد پانصد نفر پاده مخد را بردوش برداشته  
 بار روی معنی آورده چون بحسبیم حرم در آورده و خواجه سپهسالار بر اتم خدمت پرداختند در حرم ملاقات برادر از جمله کاکار و  
 شاهزادگانی مادر و قریب باقی از جانشین بعد از مرگ هم تقریر شاه جنت مکان و برادران و شکایت بعمل میرزا و اطواران سپید او  
 و میری که در قطع صلح حرم نمود میان آورده از بعضی خواجه سپهسالار مسووع شد که توابع عیاد از روی ادب بکوشس توابع خانم فایز  
 توابع خانم از عالم عجب و غرور و کم خردی توابع هند عیاد را زیاده و فنی ننهاد بود و بالحد در روز سه شنبه سیم شردی الحجه احرام کلم باز  
 ماه از سال او بیل گذشته مولانا فضل بنجم قزوینی ساعت چهار نموده توابع سکرشان و شهادت علیکان معین فایز قابل از آن نزل  
 سوار شد و توجه به شغل و دلتان مبارک شد و خلایق و عوام آناس کرده و گریه و فوج فوج بکشتن استقبال ساقه از سیر صوفیان با درو  
 جایون جوق جوق و صف صف ایستاده و لازم دعا و شایسته میرسانید توابع سکرشان در کمال سترت شادمانی و استعلا  
 معارج دولت کامرانی و حسن و دلتان مایون شد و آفتاب شال بر چهار پیش عزت و اقبال تجر زدن و کمره و زجایت طره شاه  
 جنت مکان سابر خدمت محرم شرف پای بوس شرف شدند اما احوال توابع خانم آنکه در وقتیکه توابع سکرشان متوجه دلتان مبارک  
 میشد حکم شد که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان یامی لاجب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد  
 بعد از سواری توابع سکرشان و توابع جانیان فورچان عظام بدستور محقق آن پرده نشین برادری سلطنت را بردوش گرفته و با  
 همه عیاد و مخدرات اساتار سلطنت سواره از عقب مخد در حرکت آمدن چون بر دلتان مبارک رسیدند از کثرت از دحام که از  
 شهر استقبال آمد و بودند راه تر و دمسد و بود فورچان ملازمان توابع خانم بر حسب اشاره علیه بود و راجب جانب خانم توابع خانم  
 بودند که با اتفاق مخدرات و دومان سلطنت از راه خانه خود و شال با غم حرم کردند چون بر خانه توابع شال ایها رسیدند ملازمان  
 خلیل خان محرم نموده مخد را بجانب خلیل خان بردند و ملازمان خاصه توابع خانم در اول حال از قن با نموده نیند هستند که صورت  
 حال صیبت آنکه مردم خلیل خان صریحا گفتند که حکم تقاضای پادشاهی برین جلد بقا و پیوسته توابع خانم در اندرون مخد کثرت  
 بود چنان بر صورت حال اطلاع یافتند بقضای الهی داد و بامری که بر کرد در مخد اش نیکدشت دل نداد و ملا توابع خانم را بجا  
 خلیل خان بودند و هم آرزو سید صلاخان حکم شد که بموضع نشستن در شغال سلطان نزل او برد شال ایها با جمعی کثیر بیانه آنکه مشایخ چربا  
 در وضع نشستن در حین ملاقات چند نفر از جماعت افشار ششیر در اند نهاد و نقل آوردند چرا که صلا قدرت دست باز کردن نداشتند  
 و سایر صلاخان برادر را در کاوه و الا آورده رسته خانی و نوازش تربیت یافت و در پانزدهم خرداد ماه از زمان خلیل خان جنت  
 توابع خانم را بجنبه بلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم با حقا و مرد و مخدیده هزار تومان میدادند از این خدمت بانام  
 خلیل خان تفرزند شاه شجاع سپهسالار میرزا که مسنور بجا نمانده بود در راه عدم میبود ولی سلطان قلیخان اعلی را نیز گرفته بدست

کشته شدن شغال  
 کشته شدن توابع پریشان  
 کشته شدن شجاع  
 کشته شدن شاه شجاع

که اندام بسیار خان فایز شد و او شب و روز از حرکت نیامود و به سوز و گریه می‌پایان می‌داد و به شکر از سر رسیدن  
 مرقوم ملک و قایم نگار کردید به شرف طاعت شرف شد ملاحظه نمود که توابع مردمشان همه علیاً حرم توابع سکنه‌شان صاحب خستیا  
 مطلق است بیست اندیشی که در باب دولت و طالبان جاه و حشمت از آن بهره نیست کرده بجهت جذب توابع ایشان چنانچه حالت فریب  
 و تمیز از عطف و اقدار توابع خانم و طاعت انقیادی که امر او همان قریب باشد و او را بسیار از حرم رسیده و از اقوال  
 ناطقان و اقضای منزل صاحب خود این طار نشان توابع سکنه‌شان همه علیاً حرم که ما دام توابع خانم بانوی دولتخانه و راتقی‌ها  
 معات سلطنت باشد توابع شرف را از پادشاهی نخواهد بود و توابع همه علیاً در ملک سایه اهل درمستقیم خواهد بود و صلاح دولت  
 خود را در آن دید که توابع خانم را بی اختیار سازند و این را داده و خاطر شیرینان بضمیمه یاد بنگرداند و ایشان را او پرورهند و هر کس  
 از قریب بکشد و احوال و میرسدند و یاد اقوال ایشان بطور میرسد بختیاری توابع خانم در شیر نور توابع سکنه‌شان همه علیاً حرم  
 که از کردگی که در باب سبیل میرزا با و اسناد شده بود اندیشمند بود و غنی از توابع جای آن بود و میرزا سلطان محمد طاعت سلطنت  
 گشته روز بروز از شرف تربیت یافت مجاز قریب بجایه در شیر از توقف نموده از آنجا عیان غریب بصوبه ارسلطه صفیان معطوف گشته  
 و بدان بده و جنت نشان رسیده و همان پیش و پای اندازد و این کشیده و خدات ستم بجای آورده و در ارسلطه مذکور بزرگوار  
 سلطان خرمه میرزا اختصاص یافته و از و علی آن از جانب توابع شاهزادگی بامیر سینجان باز در آن توابع همه علیاً تعویض  
 و از آنجا روانده شده و روز در بده کاشان قامت نموده و از کاشان توجه بده المومنین تم گشته در آن بینه طبعه بلا فوات شرف توابع  
 خورشید احتجاب سلطانم والده ماجده توابع سکنه‌شان فایز گردیدند توابع شاهزادگی که از فوت فرزند رشید به ارسلطه میرزا  
 و واقعه باز کرد که امی سلطانم سیر از صاحب غریبه داند و همان بود اما از دیدار امی توابع سکنه‌شان که میرزا کوشش بود و فرنی بود  
 که فیما بین ما بدعت و دوری دوی داده دل بشارت ایشان نهاده و میرزا بی کرامی روشنائی دیده بسیار حاصل کرد و جنت داند و  
 بهجت و سرور بدست که در حقیقتی سلطان ایکتافاسی باشی شاه بعضی از بیوتات و راق و سایر پادشاهی که استقبال آورده بود  
 و جمعی از مفتیان با طاعت در منزل و از کشته با و تین بوسی فایز شده و در ارسلطه قریب از اخبار و درین مسایع اعظام  
 رسیده و اقدار توابع خانم و حقیقت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر شرف و همه علیاً بیت میرخان و پیر محمد خان خلیل خان  
 و قورچی باشی و سایر امراء و خوانین عالیشان هر یک پسران و اقوام و همان ادیاق خود را خست کوزه حاصل کرده به استقبال فرستاده  
 و در نزد کار بجای رسیده که امر او همان بر خست توابع خانم بقیه برفاقت یکدیگر گشته و توجه به استقبال شده و چند روز که در بده و  
 واقع شده گشته امر او همان بوازست رسیده و وکلای توابع بر چنان خانم بزرگوارم را بختیاری تهاقی نموده بحال سلطان و سایر  
 اواندگی پریشان خاطر گشته بجلالایت منصوره پادشاهی از بده المومنین تم بفر سلطنت در حرکت آمده چون از ساروه که شسته بنگردیده  
 امیرخان و پیر محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و محمدی خان تهاق و جمعی که دست و پانده و متر چینی بود که در موکب علیه توابع خانم  
 و بهودج اقبال و استقبال روزه صلاح دولت در آن دانسته که از طاعت توابع خانم تخلف جسته هر کدام با تابع و مردم خود توجه استقبال  
 شوند بعضی بخت حاصل کرده بعضی بخت دانه شده در حوالی خشک و بدعت طاعت فایز گشته و خبر رسیده که شحال سلطان با عین  
 چرا که توابع خانم با سلمه و راق بخت در در خانه توابع خانم جمع نموده سودای شورش و فدا و در سپه از در حوالی دار السلطنت  
 امیر سلطان خان از شلوفاش رد که یکی از غلام سبیل سیر زان بود و طلب فرموده دفع شحال سلطان را در عهده او نموده و او متقبل آن  
 خدمت شد و در قریب شرف با شحال سلطان با نقاب مناسب غرضه اریاف مضمون نگذایالت و دارائی ولایت یکی را که در زمان شاه



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

ما بنظر الدین ابو که دو تنخواه میسر را بود منصب قضای عسکری یافت میرزا احمد کهنه دانی وزیر و منصبی خاصه شش به شتر از که درین چند سال  
 خصوصاً ایام اسماعیل میرزا خدمات شایسته بقدم رسانیده بود منصب عالی نظارت بر کار خاصه شش بقیه باقی چون بر کار عالی توانا  
 جیامان شده بود علیخان مذکور و جناب میرزا احمد کهنه دانی ناظر ضروریات بر کار شاهی از سر کار خود و طایفه ذوالقدر و وجوه  
 دیوانی ملکت سامان نمودند و هر روز در وقت جو از بوزباشیان و ایشیک کاشیان و اهل خدمت و ترک و تاجیک از در سلطنت  
 قزوین میرسید و نوازش میآید میر قوام الدین حسین ستونی شیراز که در وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذوالقدر با ایشان متفق شده  
 بود بدیخت ولی سلطان در قزوین شکایت و اسماعیل میرزا کرده و اگر که در صندوق مقید و محبوس بود استخلاص یافته بشیراز آمد  
 نواب خورشید احباب محمد علیا فخر الدین بیکم حرم محترم نواب سکندر نشان بر سر آمدن از کت نواب محمد علیا موسی مرتب امور دولت  
 کتیه هیچ متنبی امر و اشارت علیه افضل منیافت نواب سکندر نشان مراتب خاطر شریفه ادب بنیاد میکرد و نواب محمد علیا اراده استخلاص  
 خان احمد خان و الی کیلان که در قلعه صخره محبوس با نواب محمد علیا قرابت قریبه داشت خود نواب سکندر نشان بر حسب اراده  
 رضای خاطر شریفه نواب محمد علیا خان احمد از قلعه سیه و ن آورد و عظیم و کریم بسیار کرد و بایالت و دارائی کیلان و عده داد  
 همچنین شایخ بیک قی اعلی ذوالقدر را که شاه جت مکان با و بیا اسماعیل میرزا گرفته بود در قلعه محبوس بود اسماعیل میرزا در ایام دولت  
 و کالت خود و وکالت دیوان علی را نامزد کرده و هر روز و عده سیه و ن آوردن و میداد و از قوت بغفلت نیاورد و نواب سکندر  
 بیرون آورده بر حسب بایات و خانی تفویض منصب الامی محمد داری رفعت کمانی بخشیده درین شایر میرزا سلمان وزیر و رؤس  
 نموده اول مستندل عیسی خان رف و با و تول جت بوسیده او جناب میرزا احمد ناظر که با و طریقه دوستی اشت برفت پای کس  
 اشرف و سجد نواب محمد علیا شرف شد و در طی عرض حکایات اخبار تند وین و اطوار نواب پریشانجام و طاعت و انقیاد امر  
 سخنان و تنخواه معروض داشت و نوازش در تربیت یافته در همان مجلس بوس وزارت دیوان اعلی کرده و بنور وزیر و عا و الدوله شده  
 سوانح حالات قزوین آنکه نواب پریشان خانم بدولت و فبال برسد کارانی بخت زده و جمع مقامات سلطنت منتقل شد و امر اعلی  
 سر بر طبق فرمان نموده و هر روز بعبه علیه عالیه او جمع شد و مشراردادند که از هر اویاق بیک کس ریش سفید و مقصد علیه بوده مردم آن  
 از صوابید و تجاوز کنند از طایفه ترکمان مسکینان و از آنها جلوس پیر محمد خان و از شاه مولی سلطان جینخان نواده و وریش خان و از  
 مستیخان شرف الدین اعلی و از شرف قلی بیک قریج باشی و از ذوالقدر محمد داری و دیوان اعلی و قس علی و از جمیع اویاقات شرف  
 سفیدان تعیین یافته مقامات ضروری را بر سالت بحال سلطان چکس خاوی نواب خانم بعضی میرسانید و بآنچه حکم میشد عمل می نمودند و مقرر شد  
 که سوامی جمعی که حساب لام علیه روانه شیراز شده اند دیگر کسی بر ریخت نزد که چون موکب نصرت قرین شاهی بجوالی مستزین و سده بکی اعظام  
 در طازت بود و خانم به استقبال شایسته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و  
 شحال داشت صلاح کار خود در آن دید که از دستخیز خود را بر یون اندخته کاب اقدس بیایون اعلی رساند امیر خاثر ابجریت با  
 راضی کرده خود پس بجزه حرم رفته بوسیده محمدان حرم عسکره جل بعض علیه رسانید که مناسب دولت این است که این منبه با خلاص  
 سرعت و استیصال شیراز رفته در کاب شرف باشم که مبادا مردم بیکانه در مزاج اشرف دخل نمود و یا نه برادر ایشان و خواهر مردمان  
 نمایند نواب خانم هر چند تمایل نمیداد که خلاف ضمای او در محله شاه و سپاه گذرد اما سخنان او را که بر بقدر برستی در میزان فرسنگ  
 می نمود اذعان نموده رخصت او میرزا سلمان همان محله از حرم سیه و ن آمده راه شبر از پیش گرفت از طریق غیر معهود روانه شد و  
 دیگر که امر از مرخص شدن میرزا سلمان و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شحال سلطان اراده نمود که کس فرستاده باز

نعمت میرزا سلمان جاری  
 که از جنگ پیری خانم  
 عجات یافت و مقام  
 اعتماد و اهل را در  
 سلسله نام احوال

## ذکر احوال شاه سلطان محمد

امور دنیا و جاه طلبی از کتاب بعضی امور ناصواب نمودم و بعضی بنیاید اعلیٰ عند الله و جو عالم بتجلیق الامور چون اکثر مردم بحیث سوء اعمال  
 اعمیل میرزا آزرده بودند زیاده پریشانی بخاطر ناراه نیافت و بیکچونه قری و داغ شد هر کس از اهل خدمت و آقایان بیوئات و متغیر  
 اراده رهن شیراز و خدمت پادشاه می نمودند بخدمت امداد آمد و اجازه میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض می نمودند و در خدمت  
 روان می نمودند و کسی بر بخت نواب خانم و امارت قدرت قن شد

### ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدا بنده و تکیه او بر سر سلطنت و فرمانروائی

ایران قضایائی که در ایام دولت او در هر سال رؤی داد

ما بیا قوم ملک بیان گشت که اعمیل میرزا عازمی بیک نام قورچی ذوالقدر را فرستاده بود که نواب سکندر شان و پسران او را مضبوط  
 نگاه داشته نگذارد که هیچ آنسریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی فرمود که بپای نواب میرزا آزرده بود و قورچی که قن شد  
 اعمیل میرزا و قورچی بافته امداد عظام طبعان بیک موصولی ترکان و علی بیک ذوالقدر را روانه شیراز نمودند اسکندر بیک شالو که از شیر  
 زاد دای آلفقه بود شیراز علی بیک و طبعان بیک بر خست و دانه شیراز شده شب و روز قطع ماف نمودند فلک الافلاک خطه اکت  
 بنا نموده دور و در بیشتر از علی بیک شیراز رسید راکب و مرکوب غرق عرق بدر دولت سرای نواب سکندر شان شتافته مرده داد که اعمیل  
 میرزا از عالم رفت و حق بر خود قرار گرفت عازمی بیک در ساعت حاضر نمود خدمت نواب سکندر شان سر اسیمه بخدمت ویده خبر میدهند که قورچی  
 آمده چنین مرده میدهند نواب میرزا از حکومت قطع نظر از تعلقات دنیا با مصیبت و فتنه عمل نموده صلا متوجه تحقیق خبر میشوند و بخاطر انور میرزا که  
 مباد اعمیل میرزا در مقام آزمایش امتحان شده عمدت فرستاده باشد و خواهد خاطر نشان خود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت عالم  
 دارد یا نه بجلای عازمی بیک ذوالقدر فی النور حاشیه با اسکندر بیک کلام آغاز نهاد و او را تهدید بقتل کرد اسکندر بیک گفته بود که چه جای  
 تعجب است دنیا بجهت رسول الله غایب اعمیل میرزا هم غایب باشد صدق و کذب من است و در دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته بشم بعد از سه روز  
 هر یاست که خاطر خواه تو باشد نسبت من بجای آن بجلای از انچه بپوشش و غوغای عظیم در کشتن افاقا و خلیق بدر دولت سرای بجم که در دولت  
 سکندر شان بغازی بیک خطاب فرمودند که گویا این مرد که مصرع شده میداند که چه بگوید او را که قورچی مجوس ساز که اگر نتواند خبر بفرماید حکم  
 الهی را چاره نیست الا او را بسیار است هر چه تا تجربه او سکندر سانی اگر چه عازمی بیک جرات آن نمود اما جمعی از اهل شیراز و ذوالقدر  
 اقدردان که اظهار شغف نموده بودند تدبیرات میکرد و هر ساعت از خبر میرزا رسید و همان جواب میگفت و در آن روز خبری نایب عازمی بیک  
 فی الحله طمینان یافته روز دوم خبر رسید که علی بیک آمده خبر تحقیق آورد و شرف پای بوس شرف شد و جمعی کثیر از ذوالقدران  
 که با علی بیک متفق با ولی سلطان عدالت استند همان خطه حاضر شدند و متین جلوس مبارکبادی گفتند اسکندر بیک بر تبه امارت  
 با کینه و حسرت و سرافراز شده لقب خوش خبر خانی یافت ذوالقدران در عالم صوفیکی زبان تشیع بغازی بیک در آن روز نواب سکندر شان فرمودند  
 که هر چند از دوازده بسیار در خاطر است اما بشکرانه این غایت آبی از غوغای سیمایم چون مرد ضابط کار آمدنی است با مرشد پادشاه  
 خود با چنین ملوک که قابل تربیت است بجله منصب ایشک آفاسی کری با و داده چند روز در ملازمت بود بعد از آن نواب محمد علی که  
 از اوطار ناسخا و سخنان بی ادبانه او بغایت آزرده و خاطر بود نایب و رده او را که ایندند و طبیعت تمام بجله صطخر در ستاده و در آن  
 قلعه از اوج جات بجنیف مات فاده مجوس مطوره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات اکابر و اعیان شیراز و در پیش سفیدان ذوالقدر  
 بودند که یکس که دون اساس جمع شده شرف پای بوس شرف شدند علی بیک بایات شیراز و لقب خانی سرافراز شده از سادات عظام



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۸)

اندیش بود صلاح دیدند که امرای عالیشان بحیث مصطفی دولت ابد بنیان بباط فحافت ادر نور دیده هفتم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق  
تغصب و باقی را منظور ساختند بیکدیگر دوست باشند امیرخان که بزرگ وریش سفید طایفه ترکان بود بقدم اذعان پیش آمده بامر  
محمدخان استماع و عقد بر فرزندش بستم قسم خورد و بکلی امرای بدو سستی میداد و قسم خورده بعد ازین گفتگوی سلطنت پادشاهی میان آورد  
ولی سلطان قنجا پنجم اعلی ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر میباید باشد شجاع را پادشاه نمایند امراء با و اعراض کردند  
تو مغواهی وکیل السلطنه و مطاع قرباش را بشی طفل هشتا به چگونگی پادشاهی ابراز اسپند و چون بکلی امرای و ارکان دولت حکم نواب  
برینان خانم را کردند انقباض نهاده بودند ولی سلطان بحیث خوش آمد نواب خانم میگفت که راتن فاتی قنات سلطنت برینان خانم خواهد بود  
و چون دختران مناسب تب سلطنت نیند که با ستم شاه شجاع زندگی اقبالی باین حکایت کرد امیرخان و پیر محمدخان و خلیلخان و جمیع امراء  
گفتند که نواب کندرشان سلطان محمد پادشاه هستند اگر شاه جنت مکان و والد چند هستند و کار کارگران است ما را از دیرین  
رفع الارکان قوتی الملک میرانشاه مشور سلطنت پادشاهی باسم او مرقوم گردید جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرشان  
از شاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را ضعف بصره هست چگونه از عهد و امر خطیر سلطنت که در نظام امور لشکر و  
ملکت از دیدن چاره نیست بیرون میتواند آمد بکلی سپند امراء پادشاهی باید گردید که عیان قرباش که حاضر بودند بکلی با هم مغمم گردید  
بر آوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاه است پسران او چون سوز که دکن شاه را الله تعالی خدایال در سایه دولت پر برزگوار شود  
یا قریب به کمال رسند هر کدام شایسته و لایق باشند بصلاح و تجویز آنحضرت و لیعهد باشد هیچ کسی به در مجال گفتگو نشد ولی سلطان  
بانواب سلطان محمد میرزا شیرازی اندامی بسیار کرده بود و غنچه عظیم داشت راضی باین سعی نبود اما کسی ملقت حرف اذند انچه  
حکایتی توانست گفت حاضران او را بر آوردند که دولت و دولت سلطان محمد پادشاه است الله الله که شیوه مرضیه طایفه قرباش است  
که به امری که مصمم گردید بحیث تبین تبرک باین لفظ مبارک تذکر میکردند کشیدند و امرای از آنجا برخاسته به حرم سرای نواب خانم آمدند  
و از رای صوابانمای علی مستطاع نموده حقیقت حال عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نمودند و داد که چون سلطان محمد میرزا  
آید نام شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم راتن فاتی امور سلطنت باشد همان بخدمت سلطان محمد خان سلطان محمود و  
علیق خان را که بحیث مہمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدر غن فرستاد که خبر فوت اسماعیل میرزا رسانیده اگر قضیه مذکور دفع شاهرا  
نامدار کار که عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل الکی باشد بطور نیامده باشد خبر نجات رساند و امرای وثیقه در باب پادشاهی آنحضرت نشسته  
بیکدیگر مہم بر آن نهاد مصحوب علیخان بیک موصولی ترکان که خالوزاده آنحضرت بود بشیر از فرستاده متعاقب او علی بیک ذوالقدر  
ولد محمد جان قارایسه که از دوخوانان نواب کندرشان و حصار ولی سلطان بقدر غن فرستاد که خبر فوت اسماعیل میرزا و جلوس آن  
رساند آخر روز بود که درگاه میدان سبب اکتوده خبر رسان سوار شده وقت افطار بر مردم ظاهر شد که اسماعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر  
نواب خانم حکم نموده بودند که از امرای و عیان هر طبقه خواه بعلت سلطان جدیدیت و خواه بهر جهت در جسد و سیاه چال بود بخت دهند  
الدین خان ولد مصحوم بیک گونه جمعی کثیر از هر طبقه محبوس بود و ای حسین بیک یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه چال برض  
اسمال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا محمود و مشیر بنی بن رحمت نواب خانم که بوالده او شفقتی داشت طرد الباب خلاص شد اما  
مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه نموده شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته خدایال قضی  
انقضات که مظهر کث و موافق مذہب حقی حکم میکرد و بالاحسنه و بقضای هر مہم اجل که قرار آمده در کشید و دیعت حیات بتقاضی اجل  
اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذہب ماتیه تقیل و تکفین نمایند که من اتی غیری ام و درین مدت بعض

## ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

(۱۵۷)

شاه اسماعیل

میرزا اسماعیل وزیر و قوری باشی قریب بظهر بر خازن بود از آمدن او زمان آن خواب غده ناک شد حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که  
از مرده حکام برید قریب منزلت اختصاص داشت بکلیف کرد که تا پشت خوابگاه رفته نقض حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال درجا  
مانده اند حکیم کوچک جرات نموده تا خاک خوابگاه ایشان بود رفته چون صدائی شنید جرات نکلم نمود و بازگشت دیگر باره او را بانه نام  
فرستادند که درین مرتبه حکیم در آید مشارالیه پشت در آمد و رسم دعا و نیاز نکلم آغاز نهاد و حسن بیک جلواجی اغلی منبذ کرد و حکیم  
حکیم مرا وقت حرکت نیست که در اینجا بمانم در از آن طرف بجهت این که ممکن است کشاده بیاید که عجب حالتی پیش آمد و حکیم کوچک و امیر  
را دیدند بازگشت و بکمان انصورت حال خبر داد میرزا اسماعیل با جمعی از مستباین رفته در آن کثود باز درون رفته و مشاهده نمود  
که اسماعیل میرزا از حرکت افتاده تا بسوز رقی دارد و حسن بیک اسافل بن پس شده حرکت ندارد و زبانش گشت بمرسانیده کجی  
و سر اسبیده کشته قوری باشی را با ندرون طلبیده کس طلب میرخان و پیره محمد خان و امیر فرستادند همان ساعت اسماعیل میرزا در بیت  
حیات بقاضی اجل سپرده از بیم گذشت حسن بیک با کشت زبان بصد توشش بیان نمود که شب وقت ظهار افیون خالص خورد بنیم داد و  
بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچه کرد ترکیب افیون در خود آمانا بخمین داد من بخوردم و در وقت سیر در حمامی رسیده جلوا فری  
گشت بود از جلوا بکلیجه او بسیار تامل نمود چون مستل آمدیم گفت صبح نزدیک است غلویای دیگر بخوریم و بخوابیم خون خسته غلویای  
او را که همیشه پسر از من میبرد آورده علامت مرضیای شده بود قسم پسر این خسته بنروشان من نیست اقبال سخن من کرد و غلویای  
در آورده خود زیاده از مقدار بکار برد بانه تمام من هم داد آمانا من کترک خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را باین  
حال دیدم که شاه بیکسید و حضرت شاه فوت نطق انداخت تا دست و پائی نبرد بعد از کمال از حرکت باز ماند و آمدنش منقطع شده  
بود تا او از حکیم کوچک شنیده فریاد کردیم این است حقیقت حال دیگر شما میدانید اسیر خان و پیره محمد خان که آمده شاه به خیال کردند خبر  
برایشان غلبه کرد و امیر خان نندید فل بحسن بیک جلواجی کرد که راست بگوهر کس پادشاه ما را موم ساخته بید و معاونت توفیت او چه  
گفت که من بدولت پادشاه مطلع جمع قریب شش ماه بعد از و کان حیات بخوردم و مع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم آنچه بر من ظاهر بود  
بمانست که گفتیم امیر خان و تحقیق بخشش ما بیکدیگر و میرزا اسماعیل و امیر امانع آمده گفتند که مبالغه در این امر چه نفع میدهد حالا که قضیه  
روی داده باید اول عنسوخاری دین بدولت کرد حکام حساسی از دین او میگردد و مردم چنین انتقال زدند که چون نواب برنجان خان  
خفیف دینی اعتبار کرده بود او با کیران حسرم بجزبان شده بتمی در ترکیب غلویای او تعبیه کرده بود و اندک بعضی دیگر می گفتند که او در  
قونجی داشت که کاهی حرکت میکرد یک مرتبه بگریه طغیان کرده بود و بجهت هلاک رسانیده طهارت معالجات کردند خلاص شد درین مرتبه چون  
قوی تر بود و معالجاتی حاصل نموده بمرحله هلاک رسید بعضی دیگر می گفتند که ترکیب افیون در او مکرر خورده طعام زیادتی کرد و نفع قوی  
در معده و پیچیده راه نفس مسدود ساخت بملاتشخص اصلی نیاند که صورت قضیه بر چه نوع بوده چون بیکان امری چنین عجیب غریب روی  
خلایق و عوام آنها پس در بجز جرات افتادند اما معتقد و ارباب انشربان حال با انتقال میکشود بیت اندک کسی تا سماک بیک  
که فردا چه بازی نماید فلک ازین نیکوون جسته زرنگار چه مفسده برون آورد در کار زار سرار گردون کس  
آگاه نیست خرد و ابرین جای که راه نیست فی الجمله بعد از وقوع ایحال امر ارجح است آنکه فوراً این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچان  
درگاه میدان سبب است که خبر برون زد چون بیانه او با مقامات بزرگی ابواب غنا مفتوح گشت با رها بانه نفوذ و ترکان نسبت شاطو  
و استاجو بیاد می بیار بطور رسیده و غنا رنج شده بود ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از نسخ این واقعه عطی بدخده اندک با  
تنه کن از بیام تمام آخه بین الجانین آتش فتنه و فراع اشتعال باید آوای میرزا من و غیل خان افش را که در پیش و تهنه صلاح

شاه اسماعیل  
از خلف قتل



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۶)

در سوای بطور آوردن بهیمنی مرغوب خلافتی افتاده فی الحقیقه مذهب مردم شد و دیگر از مذهب حنفی مذکور مجلس او نشد و چون بنام  
 زربانم خود زده بود و بزرگوار داد و ستد می شد باین در تجدید زوایا ضرابخانه مبالغه میکردند همیلا میرزا در سکه لا اله الا الله و  
 محمد رسول الله و علی و آل الله که در یک طرف نقش می شود تا دل داشت و یک طرف درم و دینار در سودا و معاملات مست بود و  
 و مجلس و بند و سایر کفار در میاد و عوام در حالت حیات مناسبت که بمقتضای کلام قدسی انجام لایمسه الا المظهرون  
 منی و مذموم است بنمایند مرد و خاطر بود که در عوض آن چه عبارت نقش نماید که در نظر خلافتی ناسپیدای روزی در میان مردم گفت که چون  
 یاران را بدنام کرده اند در این قضیه خواهند گفت که غرض از بر طرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علیا ولی الله در سکه نباشد بعد از  
 تا قبل بسیار در آخر در یافت که در یک طرف سکه این بیت نقش نمایند (زشرق تا مغرب کر امام شیخ علی و آل او را تمام است)  
 و در یک طرف دیگر اسم او و محل دار لقب نقش کرد در ساعی که مختار او بود سکه کند و وجه در اسم دانا نیردین که اگر ایش یافت بید  
 ازین قضایا مرتضی قلیخان بر پاک را حاکم می نمود بود در محض ساخت که نقش مبارک شاه جنت مکارا بر داشته و نه شود سیصد نفر و  
 یقین شد که منزل بمنزل یکسکه آن جازه مغفرت اندازد را بر دوش کشد و علیقلی خان شاهزاده که حاکم و یکبارگی هرات شد و مرضی  
 که نمانده مقدس خدمت جاز می نمود باشد و از آنجا رفته و هرات کرد بدین المهور چنین مشهور گشت که با او قرار داد که چون هرات رسید  
 شریف حضرت علی شاهی ظل الهی را که در آنوقت هفت ساله بود از لوجه حیات سترده خاطر او را از دغدغه وجود آن در پی برج قابل تر فارغ  
 سازد و بشیر از بزرگسازان که غازی بیک و والی قدر و ثواب بکند نشان سلطان محمد میرزا و پیران او در مضبوط نگاه داشته و خلعت  
 نماید که چون ولی سلطان قلیخان افعلی حاکم شیراز میرزا و از آنرا زبانی در آور و مستر خاطر شش آن شده بود که از دو دمان سلطنت  
 او و شاه شجاع پیرش دایر نماند و ندانست که بمقتضای العبد یدبر الله یفقد نقد بر خالق بر خلاف خلافتی است (هر چه دلت  
 خواست آن شود آنچه خدا خواست چنان می شود) در خلال این احوال ستاره دوزبایه در آسمان در برج قوس می شد که  
 دنباله آن در وسط آسمان بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا از علم نجوم و قونی داشت از مشاهده این حال دغدغه عظیم پیدا کرد  
 همه روزه بمخازا طلب است و از کلام دوزبایه و تاثیرات او سپرسید بمخازا سخنان مناسب وقت می گفتند و او بدلائل نجومی خاطر نشان  
 کرد که طور بخال زوال می آید و شاهانست بمخازا می گفتند که چون دنباله آن بجانب مغرب کشیده شد بمعظم تاثیرش در ولایت دوم و سوم  
 زمین خواهد بود اگر چه از تخمین و تخمین فی الحقیقه تسلیم یافت اما خاطر شش جان دغدغه مند بود و فی الواقع دغدغه خاطر او بجای خود بود  
 زیرا که قواعد نجومی دلالت بر آن میکند که هرگاه دوزبایه در مد طالع واقع شود بلا شبهه او را منعم می سازد اسمعیل میرزا اجماع جزا  
 می نمود که صاحب طالعش عطار بود و دوزبایه که مرئی گشت در مد طالع او واقع شده بود و بمخازا او را معلط داده از دریافت بهیمنی  
 و در انداختن عاقبت مؤثر افتاده بعد از آنکه روزی رخت بهیمنی ابراهیم بنیسی به غایت سفاخرت نمود و قیمن این حال و شرح اینها  
 آنست که اسمعیل میرزا در شب یکشنبه سیزدهم رمضان المبارک با اتفاق حسن بیک حلاجی اعلی که با او کمال عشق و تعلق میورزید  
 این دو مجلس و هم صحبت شبان روزی و بود و چند نفر از مخصوصان اردو و تهمینه بفرم سیر برون آمد تا چهار دانگ شب بود که چهار و پنج  
 بیا بود بعد از آن بدو تهمینه آمد و دهانهای حسن بیک مذکور که بدو تهمینه اتصال داشت بیک در آن آرمیدان است شای کشوده شمع  
 رفت و چمنایش که از مشاهده آرزوهای ناپایدار دنیای غدار بهیمنی نماید بهمینا ده بناد و خواب بهیمنی شافت حسن بیک در مار از  
 اندرون بسته در پهلوی خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود و مقربان و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار می کشیدند که در کشود  
 و هیچ آفریده را قدرت و یا رای آن نبود که بجای خوابگاه او تواند رفت چون استند از زمان خوابیدن و استراحت از خدا اعتدال گشت

نقد بر خالق بر خلاف خلافتی است

نقد بر خالق بر خلاف خلافتی است

۹۸۵  
 تاریخ عالم آرای عباسی  
 جلد اول  
 صفحه ۱۵۶

## ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

(۱۵۵) و اگر بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بر کویان شد بمصلحتی غیبت لب از این گفتگو سبقن اولی است زیرا که مانند کلام  
 اظهار این معنی در خدمت پادشاه کمال بی ادبی است چه کسی احد و بارای آن است که این سوال تواند نمودارد و غدی خلیفه تملک کرد  
 صوفیان و معتقدان اسماعیل میرزا بود و مورد نوازش و تربیت او بود از کمال ارادتی داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته  
 باشد و اگر خوابید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیان و صوفیان میسرطان که از امر ابرار بزرگ است پیش انداخته بظلمها بون آید  
 با تحفرت حرف زده انما پس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاج کویان غرت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت اسماعیل میرزا رسانید  
 در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرای ترکان و تملک که سر کرده ایشان امیرخان و اردو غدی خلیفه اند با هم تفتاق کردند و میگویند که پاد  
 مارتک مذہب حق کرده با یکدیگر اتفاق نمودند که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان جن میرزای و له نواب کند زمانه که در کربلا  
 آورد پادشاه نماید دارد و غدی خلیفه در میان مجمع قربا ش گفت که امیرخان آمد حامی من باشد من پیش قدمه با پادشاه حرف نمیزنم  
 لکن عرض اینجا است بخلیفه انصار بر دند که تدارک یافت با اسماعیل میرزا اظهار یکجستی کرد و اسم اعظم عذرت اسماعیل میرزا از شنیدن این چه  
 بیوده پریشان خاطر گشته شعیه غضبش درباره آنجااعت شمال یافت امیرخان را طلب نموده مخاطبات عیف کرد و گفت شما مرا در میان قربا  
 بدنام کرده که مذہب تشن اختیار نموده ام و عقیده مردم را بمن فاسد مبارزید مسیخان مردانه در مقام جواب آمده گفت حاشا که ما را  
 اعتقاد این باشد و حضرت شاه کان غلط برده باشیم میگویم که اگر کاتبی نواب اشرف مساجد باب مذہب شده باشد بجهت امور ملک و مایه  
 قلوب مخالفان است اما میرزای مخدوم شیرینی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف بدنام کرد و صمد بخا مردم میگوید که حضرت  
 شاه میل بمذہب تشن دارند و با علای شیعه در باب حقیقت آن مذہب مناقشه نمایند هرگاه حضرت شاه از این جایات نحاشی منباید آید  
 سازد ما را چه گناه است اسماعیل میرزا اردو غدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینک امیرخان در پس سرنو است و حامی تشن است  
 داری بگوی او انکار نمود مسیخان عرض کرد که حضرت شاه چرا سخن ارباب غرض را در باره ما و توخوانا من سمع میدارند بحقیقت صدق  
 و کذب آن رسیده مخلصان فدوی را از اصل نفاق میبارند اسماعیل میرزا گفت اگر مرا یقین پادشاهی قربا ش نیست بخانچه با یکدیگر  
 مواضع توده مختر ساختن سلطان حسن از طهران آورد پادشاه گنبد امیرخان بی دشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوسن تو  
 خرابی و دوستداری نواب اشرف از ده لاکه مطلب رسیده ایم در برابر آن چه متع یاقه و سیبایم که از سلطان حسن که پادشاه  
 او در مجلد یکس گنبد شده چیست توقع داشتیم محکم گفت بطول انجام میدارد و غدی خلیفه را گرفته در صندوق کرد و علیخان یک  
 دفتر خانه را با خوا و تحریک باریک برادرش که با او عداوت تمام داشت بوقت و مراقت اردو غدی خلیفه شتم ساخته مجوس گشت  
 و با میرخان و متب خان تملک که تربیت کرده او بودند گفت اگر راست میگوید خاطر مرا از جانب سلطان حسن جمع کند ایشان طوعا و کرها  
 سر رضا جنبانیده کوسه عیقلی ترکان که از جمله امرا بود با چهل و چهار نفره قورچی بدین امر شیع نامزد گشتند چنانچه قبل ازین در فوق  
 اشاره بان شد بطهران فتنه نال خسته آن چمن آرای دولت که در جویبار غزت با کشیده بود از پای در آور دند بعد از این  
 قضایا نسبت بامرا ترکان و تملک اندکی بی اعتماد شده طایفه استاجلورا نوازشات نمود و پیران لیکن شایع را تربیت کرده چنانچه  
 اشاره بدان شد مرشد قلی سلطان را حاکم بستان کرد و ابراهیم سلطان برادرش را با بنی عام معزز و محترم بودند و محمدی جان تخاصی بر سر  
 ایالت چور سجد و او ابوتراب سلطان را که میخواست بجای محمد خان حاکم چور سجد سازد ایالت شیر و ان نامزد فرمود و طایفه استاجلورا  
 اطمینان یاقه خوف و براسی که داشتند زایل شد و در همان ایام اسماعیل میرزا بجهت فسخ اعتقاد مردم میرزا اخذ دم شیرینی را در معرض  
 و خطاب در آورد که بیدارید عوام اناسم اجلاف که مشا به اینحال کردند زبان بنبابت و دشنام او گناده او بشن نبابت



## جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۰)

سریه معاش ساخته صفائی بنت و از علماء جمعی که تحت زدنش بودند میرزا محمد و مشیر بنی و علامه العلما مولانا میرزا جان داری  
و میرزا محمد و لاله مورد تربیت و نواریش گفتند میرزا محمد و مشیر بنی بعضی اوقات غلط میگفت بمیل میرزا عرض کرد که تبرایان در مجلس غلط  
کرده نسبت بن سخنان کنایه آمیز میگویند بمیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعیین نمود که در مجلس و خط حاضر بوده هر کس زبان بزرگ گوید  
و تا دیب نمایند در شب جمعه از جماعت مجلس و عطا بقا دیا که در آخر مجلس در پیش قبر برای این بیت خواست **عیت** علی و آل علی را جان  
و دل صلوات که دشمنان علی را اندام لعنت باد میرزا محمد و حمل بر کنایه کرده اند که بر آشت قورچیان و اورا لگت بسیار زدن  
بر سرش را چند جا شکستند از وقوع این خیال شبی از اشک حسرت از دیدن ما بریدن گرفت و از غم این مقامات کجای مردم در بار بمیل  
بیشتر از پیشتر شد و این گفتگو در میان جنایات افکار باطن زبان تشیع در اگر کردند و عقاید زبانش از وی با جمله نقصان پذیرف تا کسی را جرات  
آن نبود که از اینگونه حکایتی تواند گفت بمیل میرزا بنه علی را بکشان شد بمیر سید حسن مجتهد و میر سید علی خلیل استرآبادیان که در تشیع و تراز  
داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرد و بعضی از اراد و حسرت کرد و جمیع کتب علی میر سید حسن از خود که در خانه نهاد و هرگز  
و او را از نزدی که داشت برودن که خانه او را زول دادند و مبلغی در مصالح ارجاسل اسلام نموده بود که در مدت عمر مشرب بشرب نموده باشد  
بدیند میرزا محمد و مشیر بنی شخص این قسم مردم میکرد بسیاری از اهل طبع تحت تشیع بر خود نهادند اما مقبول نیفتاد جمعی سخنان قزاقان  
خود را بهتم دادند که در مدت عمر زبان بطن اصحاب خصوصاً عشره مبشره نموده اند چون جمعی از اهل تشیع در این درازن سابقه شافعی مذکور  
و احتمال آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا محمد و تصدیق از حاکمان ایشان کرده و وجه تذکره که قریب و بیست تومان بود با محاکمات  
دادند اما در زمان قزاق بکندرشان سر درگشته پس گرفتند و بجز بنامی تشیع نقدی در کینه اعتبار ایشان نماند با جمله میانه مردم از تشیع  
و تا بیک قرار یافت که بمیل میرزا بنده با اهل تشیع رغبت تمام دارد و از سطوت و صلابت داشت احدی را حد و یارای آن نبود که  
زبان با اظهار این حکایت تواند کشاد و بعضی از علماء که در زمان شاه جنت مکان در تبرات خود داشتند همان شیوه را مرعی میداشتند  
خفیه بی اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشته و بی طلب بخدمت نمیوانستند آمد و بعضی دیگر که از روی عقل و ثبات سلوک نموده در پرده حجاب  
میگفتند بجنس خواجه اهل ترک راه در مجلس او داشتند آثار روزی در شای محاوره و گفتگوی مذهب در حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر  
اسلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعضی رسانیده عایش الرحمن و مخالفت اصحاب سبک بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و حتی  
نیز از وقوع این مقامات استعجاب نموده و حمل بر مصیبتی پادشاهی و تألیف قلوب طبایع انام میکردند اما در میان قزاقان مطلقاً احوال  
نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد تا آنکه روزی در مجلس او اندک و کور شد که شعر خواندن و نوشتن در ساجده حرام است در دیوار  
مسجد قزاقان ملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته اند بمیل میرزا میرزین العابدین محبت کاشی را که با وجود تشیع فطری همیشه مزاج کوئی  
میکر و نموده که بساجده رفته شعر را از سقف دیوار مسجد بخواند او بساجده رفته بجهت خوش آمد بمیل میرزا اسمعیل امیرالمومنین  
مرح و مناقب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین این مقام حکایت کرد این صورت نیز بر طبایع کران آمده این گفتگو از افراد  
اسلام میان آنرا که افتاد بعضی از علماء و علما بقریبی در درگاه باغ سعادت آباد مذکور ساختند که مردم در باب مذهب بر شیده و  
ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام است سخنان عجیب و غریب میگویند و  
بدوستی معاندان شاه مردان منعم به از نه حاشا که چنین باشد ندانیم که سبب گفتگوی مردم در باب چیست چه صورتی می داده  
این منطقه شده و در مسجدهای مخصوص فکری را مشکل افتاده جرات آن نداریم که از خدمت مرشد ستمی علی مشکل خود توابع کرده  
بعضی غیر ریشا و عظامی گفته اند که این مقصد در بین ارادت و اعتقاد قزاقان نسبت باین خانواده کفر است چرا که احتمال این مطلب را

# ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

ترتیب داده گمارده شاه بزرگوار از دو تنه مبارک بیرون آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امراء و ارکان دولت حسب الامر پیاده  
 در رکاب جسد شاهزاده قدم نهادند و او را استیلا و بی سلطان ساندند و پایه قدر و منزلت او را در نظر میکان با وج اعتبار رسانیدند  
 ترتیب دادند که در شیراز میانه او و نواب سکنه در شان غبار خاطر بی هم رسید طایفه ذوالقدر بجن صوفیگری جانب نواب سکنه در شان  
 با او خوشن آواز نهادند و بروی چیده شده حدتش خفیف بی اعتبار کشید از شیراز بیرون آمده بایه سیر اعلی آمده اسماعیل میرزا از غایت  
 غنادی که نسبت برادر کتر کو طبعش بود او را ترتیب نموده و آقا یان ذوالقدر را که با او خوشن نموده بودند خصوصاً علی بیگ برادران  
 و اولاد محمد خان آقا شادی بیکو حاکم سابق شیراز را بی اعتبار ساخته در معرض خطاب عتاب آورد در این اثنا میانه خلایق گفتگو می  
 مذہب بیان آمده از اطوار اسماعیل میرزا و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می گفت مردمان او را در پیش ست عفا و یافتگان شستن با برود  
 سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه غده که در جهت رفع غده غریب خفیف استعلام بر علای سلم که در ملازمت او بودند  
 خصوصاً خواجہ افضل ترک اظهار نموده که آبا طایفه شیعه بجه دلیل طعن حرم محترم رسول خدا را جایز داشته اند حال آنکه آیات عصمت و طهارت  
 در شان او مازلل گشته و شرف فرشتگان حضرت در یافت و خلوات صحیحه بعمل آمده مجبور به سرور و صاحب فرشتگان و مجبور به حضرت امام  
 عصمت بکویت مستحق نیران و عقوبات آخرت باشد و آنچه در بصیرت میانه او و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب با غوا و تحریک طلحه و  
 زبیر و در یافت حضرت امیر المؤمنین بضعف ای نقصان نقل که زمان از امیر با شغل نمود و از غنوک در دلیل عفو آنکه او را مغرور  
 محترم بدین فرستاد و بلا خط حرمت رسول خدا او را طعن نکرد و چند مسئله آنحضرت و حضرت جعفر بن ابی طالب او قدم رنجسته نمود  
 و طعن با کردن تا ناراجع بان سپرد و میشود علای شیعه در جواب چگونگی و این حکایات را در چند مجلس بعضی اوقات کجایه و بعضی  
 اوقات صریحاً اظهار کرد و علماء در مقام معارضه و جواب شافی در نیامده و در هر مرتبه بنا به مقام در پرده حکایات می گفتند میرزا محمد  
 شریفی که در زمان شاه جنت مکان بت و تثنی بود و توبه قول اسماعیل میرزا دلائل گفته روز بروز مورد در بیت میکشت و او از پرده بیرون آمده  
 در تقویت مذہب اهل تشیع و جماعت و رفع طعن خلفا ثلاث با علماء مباحثات مناظره است نمود و علماء اکثر اوقات اغاض نموده که مکرر  
 بحثا و میشد روزی اسماعیل میرزا به بغار خلیفه که منصب الای خلفائی مغرور و سپه بلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی را جز از  
 جمیع عوام نام برد و دشنام دهد ترا بیا دانه جواب داده بود که بی گفت پس چگونه مردم حرم محترم رسول خدا را لعن می کنند  
 بغار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است تا لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است هر کس را نفرین کرده کار او را  
 بخدا احوال نماید قصوری ندارد اسماعیل میرزا پرسید که تو مرد ترک ساد و لوجی این حکایت چه کس تو تعلیم داده گفت در زمان شاه  
 جنت مکان از علماء شنیده بودم خوش آمد گو یان بعضی اشرف ساندند که خلاف میگوید چند روز قبل از این در ایوان شاه  
 سلطان ابراهیم میرزا میانه علماء این حکایت مذکور میشد میر سید حسن مجتهد و خواجہ فضل با و خاطر نشان کردند بر آشت از این معنی است  
 غضب و بغور چنان اشاره کرد که خلیفه که بر شد کامل دروغ گو بدست حق عقوبت است صوفیان هجوم نمود و چند کله بر او زدند که از جفا  
 نومید شد همه کس امکان آن شد که فوت شده جد او را در ندید عید مستندل بردند که دفن نمایند اتفاقاً بعد از خط بهوش آمد بعد از  
 سه ماه فوت حرکت یافت اسماعیل میرزا منصب او را بدو خلفاء استاء جلوه داد و در زبان اغراض بر علماء در از کرده گفت که حضرات  
 روزه مجلس منعقد ساخت تا شال این بخان شحاتت بفرقه قریب باش است بن فاسد بگرداند و بشیادی و سالیوس مردم را  
 بازی داده بودند من از ایشان بازی میخورم و بخان ناشایست بعلما خصوصاً میر سید حسین استرآبادیان که بعضی از شیعه گفت  
 و معنی رسم ایشان حکم کرد که رسم سبزه در کوچه و محلات سلوک مردم من بعد بر این ترک آن امر نماید و میگفت مرا با طبعه برای

ایمان ضعیف عقیده اسماعیل  
 مذہب شیعیان و در مذہب  
 اهل تشیع و جماعت

اسماعیل میرزا  
 ازین مذہب می شنیدند



# جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم  
 میرزا ابوالحسن  
 میرزا ابوالحسن  
 میرزا ابوالحسن

(۱۵۲) خود قسم دروغ خوردند و شاهزاده بر قسم اعتماد نمود و ایشان ملاقات کردند آن طاعت از خدا بخیر بکار برد و او بخت بد همان ساعت بوی که نامور شده بودند بر سیما در خلق نازین شاهزاده نهاد و آن سه وجوهار سلطنت را که در چمن عنت نشو و نما یافته از پای در آورده بهار و زمهریر غازی بیک نام قورچی ذوالقدر بشیر از فرساده که نواب سکندر شان و فرزند آن اوصاف مضبوط ساخته مانع آمدند و شد شود و نگذارد که از طایفه ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید و منظر فرمان باشد بین الجهور مشهور گشت که بالاخره بدفع او و منظر زن کریمی نواب کامیاب ثانی که در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نمود این مقتدات بر او مبارک نیاید و پیش از آنکه این مؤثنه از خیر قوت بقتل آید بقضای مبرم جیل گرفتار آمده و دیت حیات سپرد چنانکه تقصیل آن احوال در محل خود سمت گزارش خواهد یافت و چون آنده سبحانه و تعالی در ذات مقدس حضرت علی شاهی ظل آئین جبین کارهای شکر و دیت نهاده بود قسم سلطنت بادشاه او بوقوع و قوتی الملک مرقشای مختم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم با مضار رسید قبل از آنکه بظهور آید زمانه خدا و طهری دولت او را بر قسم ختم ختمام داده و عمر و دولت شمع نیافت

## ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسماعیل میرزا تا جن ارتحال او روی داد

اسماعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از قسم برادران و بنی اعنام جمیع ساخته بمقامت ممالک پرداخت چون اطوار میرزا شکر الله وزیر بود طبع او نبود همیشه از او شکایت میکرد و او را از وزارت دیوان علی معزول نموده آن منصب عالی را بر میرزا سلطان ناصر تقویض کرده پایه قدر و منزلت او را با وج اعتبار رسانیده هفت مرتبه که جت بیکس از امرار عالیشان تنظیم کند و مشارالیه بن جت الاستقلال برود در آن کار کرد اما اسماعیل میرزا منوجه قطع و فصل ممالک گزینید و تغافل در انظام مقامات امور سرحد ها از حد اعتدال گذرانیده هر چند در معنی را نافر دختی میکرد و باز تغییر در آن میجوید اما بعضی امرار را بکومت بر حلق نصب نموده چند نفر روانه الکامی خود شدند همه در دوی معنی بودند که قضیه ارتحال او روی داد اما از طایفه نظموستبان شرف الدین اغلی که خانه زاده اسماعیل میرزا بود تربیت نموده بر تبه ایت و خانی رسانیده الکامی بری را با وعایت کرد و سولای حسین بکلور ابجانب کردستان فرستاده الوسات و بعضی حال قلم و علیشکرا با و داد و علیقلی خان شاه لود و بطلمنجین خان پر او را بر تبه ایالت سرافراز نموده حکومت هرات اعلیقلی خان تقویض کرد و در یکم صیبه شاه جت ملاز با و عقد بست مقرر شد که در سال دیگر بجبت او هرات فرستاده شود و مرتضی قلیخان بر ناک را بکومت مستند مقدس معنی مغز و سر بلند گردانید و ایالت کنجه و اسیر لاملای قراباغ را که شاه جت مکان یوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود بیکر سلطان عسرا ده او نافر دخت و مشارالیه را بجا طر رسید که چون یوسف خلیفه بد اذیت سلطان حیدریان تمت داده است او موجب از دیار شوکت و اعتماد خواهد بود انتها فرصت نموده صبحی که او از حمام بیرون آمده رخت می پوشید با چند نفر ملازمان تبعی کیده بر سر حمام آمده او را قتل آورد و بدین گفتا کردند در دربارش راکت و این معنی موافق مزاج اسماعیل میرزا نیامده او را غل کرد و ایالت کنجه را با بام قلیخان قاجار داد و آنده قلی بیک افشار حاکم کرمان را منصب قورچی بشیکری داد و حکومت کرمان را بجمود سلطان تقویض نمود و ایالت شیراز را بستمور بولجان قلیخان اغلی تقویض کرد در این شایکی از جوری اسماعیل میرزا که حاطه بود وضع عمل نموده از او دور وجود آمده و اسماعیل میرزا بقدیم او داشت و مختمی بی اندازه بظهور آورده هر کس برده تو لک نزد هر کس از امرار فرستاده یا بعضی خوا بر دکانی داد بعد از چند روز او را بشاه شجاع الدین محمد موسوم شده لاککی او را بولی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز تقویض کرد که در مکان سلاطین آن منظر تربیت نشو و نما یافته در انوالت آئین شاه بجلع مظفر براتنازه سازد و ولی سلطان در تزل خود جشن طو کانه و بزم

والت شایع  
 میرزا ابوالحسن  
 میرزا ابوالحسن

## ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

(۱۵۱) خاطر گشت بجزاظر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بخرید و اغوا می بر عسکر بخان ولد میر عبد الله خان که خالوی صلی میرزا بود و در اردو بایر صاحب بود بفرستاد علی القصد جمیع کاغذها و اسباب میرزا را آوردند در میان کاغذها مرسلات میرزا غرض خان ظاهر شد که میرزا را با برادر خود را غوا نمود به نابر آن و او را مقید نمود به بصله اصغر فرستاد بخت تنگی خاطر دیوان بازندان و تألیف قلوب ایشان با خراج طایران قدیمی میرزا حکم فرمودند سواهی چند خدمتکار در خدمت شاهزاده ماندند و جناب میرزا در بازندان اندکی خیف و بی اعتبار شد هر چند نواب شاهزاده کی عسکر فرستاد که میرزا را از پای از دایره طاعت بردن نداده در مقام حبسبان و طغیان بود اگر دفع شده و او را برض و اشاره اشرف موقوف میداشتم انواع فساد عاجلا بطور میر رسید از بخت خود سبب جرات این بی ادبی نمود اگر چه بقدر عذر پذیر گشته است و او فی الجمله با صلاح آمده اما باز داده در مقام تدارک احوال او ننشاند و سپهر را نیز حکومت ناقصی میکرد و در او حسن جمعی از اصل بازندان را بملایمت و انتفاع خود درام ساخته در مقام حال صلح خود بود که قضیه ارتحال شاه بخت مکان بوقوع انجامیده بسلط و پادشاهی ایران حقیقی و اسماعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن میرزا بعد از اطلع بر این حالات چون جد معتقی سلطانم والده اسماعیل میرزا که جد میرزا بود باینکه کرامی بخت مفروض داشت شاهزاده بقدر آنکه نواب مشارالیه را بایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار و اقدار خود بود و عسکر فرستاد حال پسری بزرگوار حکومت ناقص محرومیت بازندان را ضعیف نموده بجزاظر رسانیدند که در خدمت عم بزرگوار و جد میرزا کرامی بود و صاحب اختیار مقامات ایران بکله و بعهده و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشارت اسماعیل میرزا از بازندان بگردن آمده اصلا بجزاظرش خلوت نیکو که عم نامهربان در باره او خداری اندیشید چون بطهران رسید اسماعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی کرد و راضی آمدن او نشد و بختی ظاهر در مقام دفع او نمیتوانست چه پدر نامدار و ویک برادر او در شیراز در میان طایفه ذوالقدر و ویک برادر او در هرات در میان طایفه استاجلو بود و رعایت جانب والده پیش نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم نبود کس نزد او فرستاده پیغام که چون والده محترمه ام که جد او آن فرزند است در مقام استاده است که او را با عزت و احترام تمام و تحلات شایسته بباریم چنین مسوغ شد که شاهزاده پسندنی بجلد بیامان شد و بلا تریب یراق والده مشغولیم آن سرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه اسباب یراقی انجام یابد کس بطلب او فرستاده شود بترقیب یراق آن فرزند بفرستاد و اخته کی از امر اعظام را بطلب او خواهیم فرستاد که طاعت او و والده بکمر بسته واقع شود نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف نمود اسماعیل میرزا تا غافل در باب آوردن او و والده علمی میوزید و کاهی تمام عمارات کاخی تعیین منازل و امور مختلفه را بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و او در طهران بود آنکه در اردو حکایات مختلفه از بهیمان آمده بعضی خوش آمد گوین اسماعیل میرزا و میانه که اکثر قبایلشان تنگ نواب عالی بر دواستجاب ل در کون گردانده و دارنده که سلطان حسن میرزا را آورد پادشاه کمند این مقدمه را بهانه ساخته بقطع ریشه جنایت آن شاهزاده بیکاه مسلمان داد او را و اول سبب خان شرف الدین اغلی تلو که خواهر سرزاده نواب سلطانم و خاله زاده نواب سکندرشان و اسماعیل میرزا بود بدین خدمت بازداشت او با کراه تمام روی براه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او بتانی میساف نموده از کرج ساوچ طایع نگذشته از قتل و تاهل او اندیشه شده و امر ارتکان کوسه علی را با چهل پنجاه نفر از قوچیان همراه بایاق و نفر فرستاد که هر بیت و دو نفر کیمر طایب ببت گرفته شاهزاده خسته نمایند میبختان از این معنی سرور گشته باز گردید بکجاعت چون طایبی ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده از طول مکث در طهران بخت بی اتفاقی استقام نموده بود و کمان شفقت که بقم ماغبان داشتند ایل شده راه بیرون شدند و بیاف در هنگام وصول قوچیان در خانه متاهل ساخته ترکش خود را با یکان همراه بایام برد و با خود فرستاد که تا قوت توان دستبرد کان دشته باشد تا شش نموده برودی گشته شود قوچیان که اینحال مشاهده نمودند که عسکر گفت که حسب الامر بطلب شاهزاده آمدیم و مصحفی دست گرفته بر صدق قول



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۵)

و علم او در پند و اندرز کار در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قونانی بود و ساز از خوب می نواخت و در صنعت مردود گری و سنا  
 زایشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت در خزان کشته و فانی بشمار و در باب نظم و بلاغت صحبت میداشت و خود جایی تخلص میکرد  
 غزلهای عاشقانه از او در میان است از آنجمله این دو مقطع در صحن توی حالات و بخاطر رسید قطعه بار آمد ببرت در دم رفتن جای  
 دیده بجای اگر طافت بدین دگر قطعه بعد از هزار شب که بزمش رسیده جای غنیمت است از و برده چشم کنان  
 عالی بهر سائیده از خطوط استادان و خوشنویسان با تقدیم و تصویر مصوران عظیم المثل زین قلم و سایر تحف در سر کار او بسیار بود  
 چینی خانه اش مکتب نگار خانه چین و خطا می نمود و در محرم شمس بعد از واقعه میرزا کشته شد و بنا را بجهت آنکه بدست سبعل میرزا در نیاید در آب  
 ریخته حسین را خورده و بقیه را آتش زد و در ماتم میرزا ضعیف و فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت جرع پهلوی بستر ناتوانی  
 نمانده در همان ماه عالم فانی را وداع کرد و عالم بقای پست محمد حسین میرزای برادرزاده شش جوان قابل میده تا بود اول چشم او را  
 کشیدند و او از شدت در دستبرد و زاری بسیار کرده آرام نگرفت خبر سبعل میرزا رسید فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاصی میده  
 فرمانبران حسب الفرموده عمل کردند سلطان محمود میرزا که در میان جماعت و طوبی و بسیار جوان سلیم نفس عاقبت دست بود و بر  
 نقش بزرگی و جادوی در آینه خیالش جلوه نمود چون بصره موده برادر نامهربان موافقت سایر برادران اختیار نمود و در وقت قتل و  
 حرکتی کرد چشم باز کرد و معلوم شد که در وقت خیمه کردن در میان کیم که گردش آنرا قهوه سبعل میرزا از خیال آگاه گردید چون  
 بصیرتش از قیام و شتاب این اعمال پوشیده بود با تمام کارش امر فرمود و او را با محمد باقر میرزای سپهسالار که کودکی بکمال  
 بود بدین امر مخفی ساختند اما قی سبزه او سلطان احمد میرزا هر دو را بدو تخته آورده در حوالی میدان اسبگاه میداشتند  
 و با خنجر شربت شهادت مرگ چنانچه در محفل کس میان فرستاده که در بیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا با پسرش بهرام نام  
 که کودک غریب و سال بود مقتول ساختند و کس بطلب سلطان معنی میرزا که در کعبه بود فرستادند بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را  
 آوردند و حرم نمود و از قتل گذشت تا بیل در خیمه کشید و از دیدن عاقل ساخت در باب نواب سکنه رشان که برادر عیانی او و  
 البصر بود و اولاد نامدار او اندیشمند بود و از علیا جناب طبعش مکانی سلطانم دالده اش که محبت مفرط با پسر و پسرزاده داشت  
 شرم میداشت و در فکر کار ایشان مشغول بود و آورده آنکه عاقبت جنت باطن خود را نسبت بدیشان نیز بطور آورده و اول سلطان  
 حسن میرزای سپهسالار نواب سکنه رشان را که در محفل بود و بقتل آورد و بدین انتقال و شرح بدایت حال ختم احوال  
 آن شهزاده و بکلیو خصال آنست که نواب جنت مکانی او را از دار السلطه هرات طلب فرموده در پای پسر را علی منظور نظر اتفاقات بود  
 و چند سال در ظل تربیت بهر علم و تجربه و شوق با قهوه به کمال رسید بعد از فوت سلطان مراد خان و الی ما زدن شاه خجستان با  
 نصف ولایت نادر از انجباب شهادتی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت امیرزا خان و ولد سلطان مراد خان شفق فرمودند و  
 دیوار که از طبقه دیوان ما زدن بر محفل و کیم است همانا بود و کالت شاهراده تعیین کردند و نواب میرزا بغایات شاهراده مخصوص  
 در کمال عزت و اعتبار ما زدن را شتافت بر سندیات و دارائی نصف آن ولایت تحفه زد و میرک دیو وکیل و رائق فائق مهتات  
 و همانا سلوک او بروفق رضای نواب میرزا نبود و برای و صلاح خود فضل مهتات میسروده و طارزان قدیمی نواب شاهرادی را مطلقا  
 در هیچ امری دخل نمیداده و این معنی مرضی خاطر شریف شاهراده نبود و نواب تسلط و اقتدار او بیاورده و غوی جمعی از طارزان میر  
 و دیو را بی امر و شاهراده شت مکان بقتل آورده در مقام آن شد که دست دیو ساران ما زدن را از معاملات ملک کونا گرفته  
 و این معنی باعث میدکی انظار باشد و چون حقیقت حال بعضی اشرف سید این جبارت و خود را بی پسند طبع اشرف نیاید که از او بخند  
 خاطر کثرت

نقص سلطان حسین  
 با پسرش محمد باقر  
 که کیم  
 در میان  
 در وقت  
 در محفل  
 در کعبه  
 در پای  
 در محفل  
 در کمال  
 در وقت  
 در محفل  
 در کعبه  
 در پای  
 در محفل  
 در کمال

## ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

بیموقع برادر کشته رفته رفته سوار مزاج او نسبت بنواب میرزا و سایر شاهزادگان سببه سی انجاسمیکه افکار و اقدام ایشان پراشید  
بخت ساخت در جهان چند در بقتل ایشان پرداخت

### ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و از پامی در آمدن بنال عمر ایشان از صصر قهر زمان عدل پامی

ایزد توانا که آفریننده کل مخلوقات است قطع صلح جسم از دایره ذلیل و دیر زوی الا که حاکم را انجاسمیکه سمع اهل میرزا بقوات  
قلب موصوف بود و مطلقا بزه از این شیوه سعادت غنا داشت و هرگز نسبت برادران بنی عام و برادرزادگان شقاق و مهربانی  
بظهور رسید و وجود ایشان را هرگز از دولت خود میداشت و توفیقات ربی که گاهی بنواب سلطان ابراهیم میرزا امیکه در آخر معلوم  
شد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزای برادرش بوده که در قندمار بود و دغدغه آن داشت که مبادا در خزان از او غفلت بپذیرد  
رسد و لکن بعد از فوت او بماند که روزی تغییر سلوک با میرزا کرده زبان اغراض کشوده بنواب میرزا که خرد و حسلا طوفانی با کمال سعادت  
گویی جمع داشت است تمام را بجهت بی نقاتی نموده اگر چه میداشت که جز بقطع رشتہ حیات و بجزیرگیستی نمیشود ترک ملازمت و خدمت  
از او و کوشش بی اختیار کرد که شاید بآن وسیله دوشه روزی تسلی بخش خاطر اند و بکین خود که دو واقایمان ملازمان خود را امر کرد  
که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فکرم تر صد قل میبوی تا آنکه ده بیت نثار چرا که از حق چشم که میفرزاد فرستاد بیک  
خانه میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند و چرا که چون بنگاه میرزا آمدند میرزا در منزل حرم که جام خانه خود بود چرا که ابواب حرم  
و دخول سد و ساخته سایر در و بام مقفل گردانیده خود در حرم اقامت نموده بیکت میداشتند چهار چرخ و بدین دیر که گذشت تا آنکه روز  
درمیدان سعادت میان جماعت ملازمان عبد الغنی بیکت استاجلو که داروغه مستندین شده بود بر سر خیزد و فرزند کوشندنی میزند  
صوفیان حرم نموده داروغه باز و سایر ملازمان داروغه را در زخم خیزد و داروغه رسید جمعی را بکفر فتن آنجاعت فرستاد و صوفی بکین کرد  
بنی اندامی بصره اسطر ساینده داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده میدان آمد صوفیان داروغه را بکین کوفته رفته رفته  
و خورشید از آن طرف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر اسماعیل میرزا رسید و او با طبقه صوفیان بجهت رادت و تقاضی که با خلفا  
صنائی داشت جمع امر را بر سر بود که براق بسته میدان اسبابی حاضر آیند امر ارجو چون براق بسته بماند و او بدفع و تبیین  
میرزا و در آخر حکم قتل عام آن طبقه گردید و جمیع لشکر خصوصاً سبب خان نظرو مرضی قنجان پناک رو بنازل آنجاعت که در حوالی خانه  
بود آوردند چون صوفیان حال بر آن منوال بدیده سلطه و براق انداخته بکین خسته و غازیان قزلباش بیان رسید قتل و اسیر نمودند  
طرقه بعضی قریب یا چند نفر از آن طبقه قتل آمدند اسماعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان فرستاده با خدمت مشغول شد  
حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده مستحفظان هر یک کس فرستاد که بخندنی که مامورند قیام نمایند اول چرا که بحرم بنواب سلطان ابراهیم  
در آمده او را از پیش جلیله اش که حبیه قدسیه جنت مکان بود بر دین کشید طبیب و جانش از خنده و خجسته که در همان لحظه فرار  
و فغان از خانه میرزا بر آمده ظاهر شد که قتل و اقدام نموده و همچنین با بیکت از شاهزادگان قتل گردید بعد از آن خبر قتل شاهزادگان  
با و رسید خاتمه گردید و رقم غنور زلات صوفیان کشید بقیه البغاث یافتند و مشخص شد که این معرکه را بجهت قتل شاهزادگان کردم  
ملاحظه آنکه مبادا طبقه قزلباش از این امر شیخ متاع نموده خسته عاوت گرد و ایشان ابدان امر مشغول گردانیده کمون خاطر خود را بطور  
آورد و در آرزویش بقتل شاهزادگان بفرموده او در مستندین شهادت چیده سلطان ابراهیم میرزای که کور که از مستندین  
روزگار با انواع فضل و کمال آراسته و بنون هر پروری پرستیده بود خط مستقیم را بسیار خوب می نوشت معصومانه زک قلم بود و سستی

تاریخ داروغه قزلباش  
صوفیان و قتل صوفیان

قتل شاهزادگان  
اسماعیل میرزا



## جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۴۸)

معنی شود براق و حساب آنرا بر روی هزارا مراد مذکور برده خیمه و سپرده بسیار نصب کرد مجلس عظیم داشتند و در آن  
طرف اطمینان و حلاوت انجام نموده پس کاری هر یک از قبا ابعده یکی از امار عظام نمودنش مطهرش را از دو تنانه بیرون  
آن جازه مغفرت اندازد و اسمعیل میرزا بر دوش خود گرفته سایر شاهزادگان موافقت نمودند و نامیرون و تنانه آورده در آنجا  
میرزا سوار شد اما شاهزادگان تا استانه مقدسه اما مراد حسین جان به راه برد و دوش کشید باستان رسانید و بعضی اماران بر موافقت  
می نمودند و در اندرون آستانه جوار مرقد اما مراد صحنه و قنارده صدوق پوشش آن انداختند و حفاظت کلام ملک عظام  
و ختمات قیام و اقدام نمودند از آنجا مجلس آتش فته دوازده هزار قاطع و حلو کشیده هزار و پانصدین بل کا و نمونین پنا  
در عبت از آن بهره در گشتند و چون خاطرش از این امر فراغت یافت و روز معدود که چهارشنبه بیت و مقيم جادی الاولی بود  
همایون بوقوع انجامید و در ایوان چهل ستون جشن عظیم با دشامانه و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت امار و شاهزادگان و ارکان  
دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر سر از مندا پوشای جلوس کرد و در مکان مبارک شاه جنت مکان  
قرار گرفت و زمانه خدارنا پدیدار زبان حال باین مقال آید میسر شد شهر خوش گرفته عرفان میرزا لطفانی کرفلکشان بنده  
که قرار می گیند با تاجله اول شاهزادگان و بعد از آن سادات و علمای و مجتهدان و بعد از آن جمعی خان و لاله لوند و سهایون و لاله  
لور صاحب کرجی که در قلعه الموت بیرون آورده بودند و شاه رستم و بعد از آن امار عالیشان و اعیان قزلباش و وزیران و ارباب  
قلم و اکابر و امانی مالک و ایچیان نظام شاه و ابراهیم خان و الی و میرزا خان و الی ما زندان و سید سحار و الی عربستان  
ایچیان فلک بشف پای بوس شرف شد پیشکش و تخت و ابار ملوک اطراف که از دیات خروج از قلعه تاجین جلوس در درگاه  
فلک شتابا جمع شده بود و بظرف عالی در آورند و بعد از جلوس بچنان محلات مملکت در عقده تعویق بود و هیچ معنی فیصل نیافت و نظام  
خلایق از حد گذشت بجهت رفع تشنگ مردم نوآب سلطان ابراهیم میرزا را استر کرد که با اتفاق محمدی خان و خان و میرزا علی سلطان قاجار  
و میرزا شکران و وزیر در ایوان عدل نشسته محلات حبابی خلایق و امور بخریبه مملکت افضل و هند و حکام و مناسبت بطبرای امیر  
اشرف بزمین ساخته بهر مهر آثار که جلوه بجهت آن احکام ترتیب و عبارت میردیان اشرف باین نقش کرده بودند فخر گردانند و چون  
زبان بظم اشعار میگو و ادلی تخلص میکرد در عنوان احکام و مناسبت خود بنه بولها دل قلمی نمود و منصب ارت نصف مملکت را  
بیادت پناه میرزای مخدوم شیرینی و نصف دیگر را شاه غایت الله فیض اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان قاضی معسر بود و نامزد  
نمود هفت رشت که احکام و اشد شریعت بر مردم و بندیک و ماه معاملات تجربه شری و حسابی کا قدر مردم همه بار در دیوان  
عدل فیصل یافته احکام و مناسبت میردیان اشرف اعلی صد و در سیاف اما عظمت امور کارخانه سلطنت با پوشای و تعیین امار  
و حکام و مثال فلک در عقده تعویق و تا خبر بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کار دانی میرزا شکران و وزیر شکایت کرده او را مورد  
اعتراضات که حق بجانب و نبود می ساخت و یکس راه باندیده و نمیسر و در خلال اینجا خبر فخر محرمی سلطان خن میرزای و لاجرم  
میرزا که حب فرمان شاه جنت مکان در ولایت قدمار حاکم و فرمانروا بود رسید که باطل طبعی و داع عمر و دولت ناپدید کرد  
بعالم بقایوست نوآب سلطان ابراهیم میرزا از استماع خبر فخر برادر لباس سوکوار می پوشیده بجز از م تقریب برادر درخت  
اسمعیل میرزا بر پیش او قدم رنج فرمود و بمنزل او رفت و مراسم تفقد و بجزئی بطور آورد و نوآب میرزا و محرم محرم او را نصیب  
قدیه پس و محمد حسین میرزا و لاله سلطان خن میرزا که در درگاه معنی بود بجلع فاخره نوازش فرموده از لباس سوکوار می سیر و  
اما بعد از وقوع این فتنه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغییر سلوک با او کرده و دیگر بوی از شغاف و انصاف بشام او رسید زبان عرض

جمله تاریخ عالم آرای عباسی  
جله اول  
صفحه ۱۴۸

## ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

کرتیغ بار در کوی آناه کردن نهادیم احکامه در این شانزدهمین رابرون فرستاد که سایا بنابر سرایشان فرموده  
 و عوام اناس را بایشان از عارت کنند مردم هجوم نمودند و دست بغارت بر آورده آنجا رفت بر سوانی که کس مسیاد پرانند  
 شده خود را بیاکن خود رسانند چند روز پیر محمد خان منصوب بود بعد از چند روز او را طلب نمود و اظهار کرد که سلطان مصطفی بحبت  
 دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان بحبت آنکه از همیشه اشکینان خانم سلب اعتبار ظاهری شده آنچه توقع داشتند بطوریا هر یک  
 عداوت دارند و من از ایشان این ستم پیر محمد خان عرض کرده بود که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان بخار آلوده بماند  
 از قلع فرستند که عمرشان در قلع سپری شود اسماعیل میرزا بطرف لنگه بود که سلطان مصطفی برورد و طلبه استا جلو است او را بشما  
 و سلطان سلیمان از شحال چرخس خال او می سپاریم بخوابید در قلع نگاه دارید بخوابید تربیت کرده پادشاه کنید روز دیگر حکم شد که  
 حاجی دیس سلطان سلطان مصطفی میرزا را بمنزل پیر محمد خان برده با وسپار و وقف کبیر و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل  
 خالوی او فرستادند چند روز این گفت و شنید در میان استا جلو بود هر چند میخواستند که بخون و لاد شاه جنت مکان آید  
 اما عطار ایضا بفرستادند که اسماعیل میرزا را بخار و اعدام سازد اما بنوعی دیگر اضی نمیشود و علاج دیگرند استعاضه ای می  
 بر این قرار گرفت که او را ناخیز کردند و شاهزاده او قتل و فراموشی داشت این معنی را در یافته در آن چند روز که در منزل پیر محمد خان  
 بود همه شب ترصد قتل بود و بطاعت عبادت میکردند تا آنکه شبی چند نفر اذل آنطایفه خوابگاه شاهزاده رفته او را بخت کرد  
 نزد سلطان سلیمان میرزا این عمل مشهود بود و کیش شربت شهادت چشیدند و نقش ایشان را باستانه مقدسه امامزاده حسین  
 دفن کردند بعد از این تصایا پیر محمد خان مورد شفقت و تربیت گشت و دختر او را که نامزد اسماعیل میرزا بود عقد نموده طوی پادشاه کرد  
 با او زفاف کرد و دختر شحال سلطان چرخس و صبیحه شیخان سلطان خوشنود این خوشنود کاری نموده بود و در کیش مجرم آوردند  
 از او امانی باستانه حلو در مقام شفقت در آمده ابراهیم سلطان و فرزند علی سلطان از حکومت سینان نامزد کرد و طبقه استا  
 فی الحکله ابروئی یافته دیگر کسی دست درازی بایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب این مجلس  
 خاص بود با او گفت که تو شاه جنت مکان را بمنزله فرستاده بودی در سر پا خدمت او میکردی حالا ما را بمنزله بر اداری به شکست آفاسی با  
 کری ما مناسب تو نیست تغییر آن داده او را محسوسه دار کرد که همه وقت در پیش نظر نشسته بشرف مکالمه و بزرگانی مشرف باشد و منصب  
 اینست آفاسی باشیکری بحسب نقلی سلطان شاه طوقیض نموده و میرزا شکر الله صفهانی که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود و وزارت  
 دیوان اعلیٰ منصوب شده میر شاه غازی مستوفی بقایار مستوفی الممالک که چون روزی که بحبت جلوس تعیین کرده بود هنوز  
 بود و دخل در نظام حرام ممالک کرده انجام مطالب خلائق را از ترک و ناجیکت و سپاهی در خدمت که بپایه سر بر اعلیٰ جمع شده بود  
 بر روز موعود عده میداد و عمارات عالی در دو تخته طرح انداخته همه روزه سعادان با هر کار میکردند و بهر حاجت از ارباب  
 صناعت یکی از معتبران قزلباش سرکار بود و مجلا اساس سلطنت و مطهران پادشاهی را بنوعی طرح انداخته بود که فقیر و خاقان از  
 کمترین ملازمانش مشیر و صیت صولت و جانبانی داد و از شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش  
 مخالفت او در آینه خیال هیچ پادشاه و بیوک صورت نمیشود و جمیع سرحدات از امر او حارسان و لشکریان خالی مانده بودند  
 مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد قدم در عرصه ممالک تو نهاده و یا از سرحد و تفرقه و قزلباش بر نماند و از آن  
 طرف لشکری و عظیم صلابتی داشت چون روز عده جلوس نزد یک رسید اول اراده کرد که جنت ترویج روح نواب جنت ماک  
 آتش داده نقش مطهرش را که همچنان در دو تخته بود باستانه مقدسه امامزاده حسین برده در آنجا نگاه دارند که در وقت پیر نقل مشهد مقدس

شده سلطان مصطفی  
 سلطان سلیمان



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۴۶)

از جانب پادشاه نزد دولت و حکومت و مملکت کوتاه نمی‌کنیم جلا و منفعت آن هر دو که در بخش و خودش در آمده از جانب دیگرش  
 و قبل و قال در میان آمد هر چند مردم صلاح اندیش که در هرات بودند طاعی نافرمانی نداشتند و بملایطه جانب پادشاه و سواران او  
 طبقه استاجلو از حامی غسان کرده در مقام دفع فتنه نشاندند تا بقلی سلطان که مرد ترک صلاح اندیش قائل بود از بیم بدنامی طایفه استاجلو  
 از اوراق بقی و لشکر کشی منع کرد و ابواب طاقان مردم را سد و ساخته بحال خود نشست دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده مستنظر  
 بود که از جانب اسماعیل میرزا در باره او و حکومت هرات چه حکم شود و طایفه بدین گفتار غرور علی نهند بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر  
 در مقام مدافعه در آمده کاری نداشتند طایفه افشار بخانه در آمده در حالتی که ادبی اسلحه و اوراق ایستاده مردم خود را از جنگ کردن  
 میگردانیدند و کشتی کشیده بر سر او و نتیجه قتلش بر داشتند خانه او و تباراج حادثات فتنه از وقوع ایحال جماعت استاجلو از هرات  
 پراکنده شدند غارت رفته و در پیشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان و لدشاه قلی سلطان که حاکم سرخس بود در قریه بعضی روانه اردو  
 و نوابکامیاب حضرت اعلی شاه علی قلی که در آنوقت شش ساله بود در هرات بی لایحه و محال ماند طایفه افشار و غیره که در هرات بودند  
 بی توجهی اسماعیل میرزا از یاده تلفت نشدند چون خبر قتل شاه قلی سلطان را بدو رسید اسماعیل میرزا علی بیک و لد سلطان جنین بیک شاه  
 نواده و وریش خان از تربیت فرموده مرتب خانی و شرف مصاهرت این دو دمان بر سر انداز فرموده حکومت دار استلطه هرات و  
 الامرائی و خاندان نصب فرموده در قضیه شاه قلی سلطان تغافل و رزید و در مقام بازخواست نشد اعیان استاجلو که در اردو بودند بیشتر  
 پیشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام اسوده حال شبی در بر سر آسایش نمی‌نمودند و لحظه اندوخته خالی نبودند در این شمار محمدی  
 خان تهاق که از امارات معتبر استاجلو و بیکری که خورسند بود و با بیکری که در قوم رفته بود معاودت نموده در استلطه قزوین آمد و با بوس  
 اسماعیل میرزا مشرف شده توجه و تهناتی که متوقع او بود شاه نمود بلکه در مقام آن شد که الکای خجور از او تیر و ادعای او را با نواب  
 سلطان حسناده او و دهر شاه قلی سلطان قارچا علی استاجلو نیز که در قلیس بود آمد تهنات یافت طایفه استاجلو در میان قریب  
 قریب شصت نفر و مضطرب احوال شبی بر زمین آوردند تا آنکه با یکدیگر تهاق نمود با یک طرفی موفقی می‌شدند و گفتند که چون  
 مادر خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر خطا شد ایم نامرشد کامل مستم عفو بر جای تقصیر خطای ما کشد خانه زن و منسر زن و آسایش را  
 حرام است بکلی امراء و یوزباشیان این طبقه در دو تخته مبارکه جمع شده در برابر درگاه رحل قامت انداختند شب روز در تهاق  
 در آنجا میر میرزید میر محمد خان و محمدی خان تهاق خود را در مسکن کنار کاران استاجلو در آورده دیان آنجا نشستند این منعی پسند  
 خاطر اشرف نیامد و مکرر حاضر نمودند که بر محمد سه کزد و اخل اینجاعت بود و حالا چرا خود را اخل کرده حاجت شفاعت که کاران سینه  
 اما شاربلسه از اینخان زن رفاعت شار الیم نکرد و قریب به شش بار روز در دو تخته نشستند و تهاق نمود و امان بودند اما  
 سایبانها در یکدیگر کشیده و باب تخطات بزرگانه با آنجا آورده همه روز به شیلان می‌کشیدند و ظروف تهره و براق ملوکانه در نظر آید  
 حد و حد در میان آوردند بعد از ده روز اسماعیل میرزا تیری را که در شب قتل سلطان جید و میرزا جماعت استاجلو انداخته بر یکی از درخان خان  
 برابر ایوان چلستون بنده و غایت مانده بود کشیده بست یکی از مقربان و ادعیان مجمع استاجلو فرستاد که شاه دعوی اخل  
 و موفقی می‌کنید این چه تیر است و چه حاجت این تیر را بجا بده و تهاق مرشد کامل و طرف نفس شاه بخت مکان انداخته اند آنجا  
 در جواب گفتند که ما از بد و طوع دولت این دو دمان با این خدمت این استمان کرده بخیران درگاه پناه داریم کاپی نه از بیم  
 از بیم و نمان با خوار و تحریک و بکران اصواب کم کرده مرکب امور صاحب شدند و هر کسی این عمل کرد بخیرانی خود رسید و میرزا  
 چه گناه است مع ذلک بکلی گناه کار و مستحق نیستیم در عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف بار شد از لطف و مهربانی شکریم  
 کرتینگ

ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

(۱۴۵) خدمت کرده و هم در خراسان و دینا و هم اجراخت داشته باشد باید که همین محل را و سوار کرده و از سارنی دلو بوداق و امرا و  
و سایر پوخواهان خلفا داشته که بمیل میرزا با ادبی اعتماد است بودن او دارد و ممکن نیست شخصی را که سرخوت و غرورش بکانت  
دیوان اعلیٰ منور نماید تکلیف قوی با شیکری مشد که در خور ادنی طراز نامش نباشد است با و نمودن علامت غضب و بی التفاتی  
از او دوری گرفته و عموم طایفه و طوحتی طازمان بر خانه شش نقد و او حیران کار خود ماند در این شان دلو بوداق آمد بنیام شاهی  
که از دو اورا بنیام کدشت فی الفور سوار کرد و از شش کفر سر بیرون برده باز آمد یراق و اسبابش را همان محل که بار کرده و  
شدن چون خلفا با امغان رسید علی بنفله آنچه قویلو حاکم دامغان مکی ظاهر ساخت که خلفا در دغان توقف نماید که بر چه بعد از  
حکم شود بمیل آورد بعد از چند روز کور شاه علی و طوحتی لامر اعلیٰ دامغان رفته دید و عبرت بنیش از مشاهده صورتها عجب  
غریب دنیا عاری و عاقل ساخته معدوم البصر کرد و بچرا چون بمیل میرزا خلفا را از شش بیرون کرد از منزل او بیرون رفته بنای  
شاه قلی سلطان یکان استاجلو که در مابین میدان است شاهی و خانهای نواب پیرخان خانم واقع است آمد و در آنجا نواب پیرخان خانم  
و مخدرات استار سلطنت شرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع نواب خانم بود بطور نیامد و از آنجا در ساعتی که خود تعیین نمود  
بود و و تلخه مبارکه آمد و تغییر و تبدل بسیار در عمارات و تلخه کرده بعضی منازل طسرح انداخت و همه روز بنایان کار میکرد  
و بدیجستگی در منازل یکان شاه قلی و کاهی در خانهای نواب پیرخان خانم و کاهی در باغ سعادت آباد سیر میکرد و طوحتی  
قرباش از اطراف و جوانب مالک و بزرگها معنی آورده و کثرت و ازدحام حلاق در در استلطنه قزوین بیابان گشت که در کوچه ها و  
تردد و عبور دشوار بود و تحف و هدایای سلاطین و پیشکشی امرا و ملوک اطراف و ارباب و انالی مالک چندان در در استلطنه قزوین جمع  
شده بود که و هم از تعداد آن بجزر و تصور اعتراف داشت چون ساعتی بجهت جلوس خود اختیار کرده بود و جمیع مقامات سلطنت و پادشاهی  
موقوف داشته بر در جلوس و عده میداد و مردم در شیر و لذت و انتظار جلوس کشیده طوایف قرباش نوعی مطیع آمد و فرمائش  
که از جانب و نسبت بر کس سوخراچی فهم میکردند خویشان و اقرباش بهانه آنکه سلطان جدیدی بود بقتلش میرد خشنود بدین جهت  
جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم پیوندی تکی پارس و لاجین و الله قلی بیک برادر محمدی خان تحقاق که با بچگری رؤوم ز قزوین  
خود به روز در ملازمت شرف و ذاب و تراب بیک و لایقوت میرزا که از بنی امام ایشان بود و چینی که ایشان از دلو تلخه بیرون آمده و  
خود میرفتند در کوچه تنگ با چند نفر از مردم خود که در کین غریب و دشواری آخته آن دو میرزاده را باره باره کرده و از چون این قسم اعمال که در  
بطور آمد باز خواستی نمیشد مردم و لیر گشته این امر ناپسند بملک میراث کرده هر کس در هر جا مثل یکی از این استاجلو قدرت می یافت  
بلا تا خیر بدان بهادر است بنمود از جمله حسین سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرا آن سحر که در در استلطنه هرات بود و اتفاق نمود  
شاه قلی سلطان یکان بیکری یکی هرات که نواب شرف اعلیٰ شاهی ظل آبی بود بعد از واقعه شاه جت مکان امرا مجال فریب هرات بجهت  
حراست سرحد طلب نموده بود امرا اندک و کور سلطان افشار حاکم فراه قتل شاه قلی سلطان را با خود مخبر ساخته با امرا موافقت نمود و در روز  
ملک جمیع نمودند خبر موافقت ایشان بکوشش اعیان استاجلو رسید ایشان نیز در در خانه سلطان جمیع نموده و یراق و اسلحه بر خود مرتب  
داشته ترصد جنگ و بجای گشتند امرا با و پیغام فرستادند که طایفه استاجلو مغضوب و دشمنند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه  
هرات را بتصرف تو نمیکند ایم و استاجلو را داخل نداده خود حراست قلعه و ملک می نمایم که از جانب پادشاه بهر کس مفوض کرد پس  
اولی اینکه سلطان از شش بیرون آمده اگر اراده رفتن در کا معنی داشته باشد روان شود و الا در گوشه نشسته فخر امرو فرما و پادشاهی  
باشد جماعت استاجلو در تمام سار و در آمده جواب اندک که صاحب انفرموده پادشاه حاکم و عارسلانمکت بودیم ما دام که حکم است  
از جانب



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی عجم

(۱۲۲)

در مقام کسر شوکت و در آید سبب ظاهری که مقتضی عقل و در میزان خود سنجیده و بنیاید آن بود که طرف طبیعت خلفا از باد غفلت و غرور مالا مال  
 و زیاده از حد اعتدال شده خود را پادشاه نشان قرار داده منت عظیم بر همیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خیر پادشاهان بسیار کردن  
 میباید و بر صاحب وجودی که خود موجود مجازی نداشتند ابقا نمینمایند و سبب دیگر که بعد از آن ظهور یافت آن بود که چند روز که از  
 سلطان حیدر رسید از گذشت فخری از جناب قلعه نیا بدخلایق مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم چیست سلطان محمود میرزا ام  
 پسر شاه جنت مکان و جوان قابل شایسته پادشاهی است پریشان خانم نیز عرض کرده بود که حق غالب این است که همیل میرزا را در شرف  
 که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسید سلطان حیدر بان ضایع کرده اند اگر میخسبی و بوضع انجام سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم در آن  
 اثنا خبر صحت ذات اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که همیل میرزا در خانه های خلفا بود و معاندان او این مقدمات ادخلت نظر  
 رسانیده مزاج پادشاهی را از او منحرف ساخته بودند فی غلطی که همیل میرزا را اینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که مقیم حقیقی است بموضع  
 انجام من اغان ظالماً فقد سکتله الله علیه مزاج همیل میرزا را از او متغیر ساخت زمانه بطلب خن نا حق رنجته شاهزاد و بظهور  
 سلطان حیدر رسید از زیاده از این تا با قدر آن ظالم نهاد دنیا و در ده غمیربایعان قتل آن شاهزاد و مغفور و قاتلان او و هر یک بدایلی  
 آمدند با جملہ چون همیل میرزا است خلفا بی اعتماد شده و در تکلیف منصب عالی و کالت دیوان اعلی و نیابت نفس مایون کرد مشروط بر آنکه منصب  
 خلیفه خلفائی بیکری داده شود و مطلب همیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل و حکم اورائی احکام مرشد  
 و در آن هنگام قرب هزار کس از آن طبقه در مشرکین قامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا با ستم  
 ایشان اینهمه ستم و اقدار یافته بود و خواست که اورا اسخا ن نماید گفت که پایه توار مرسته خلفائی که ششاید که محفل و کالت دیوان  
 اعلی کردی مشاریکه در جواب گفت که من مضطربم از دست منیدیم اگر و کالت علما و آن میکرد و دنیا و آلا و کالت اضنیتم  
 چه پایه خود را و کالت نیز بر میدانت همیل میرزا از این حکایت اظهار آزردگی کرده شکوه او بر زبان آورد و امر او را و طور خطاب  
 ساخت گفت هر که صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل و انار و تجا و ز نمایند در طریق صوفیکری و سلوک شلیخ صفویه چکافات از  
 ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجا و ز نماید صاحب خطا و مردود است گفت که خلفا چرا در سخن ما که در این حکایت خلفا  
 رسید صباح که بخدمت اشرف آمد که بعضی حکایات عرض نماید چون بر خانه رسید اشک آقا سیان و حاجبان بنا بر اشاره علیه  
 شد گفتند که هر چند این خانه است اما پادشاه در این خانه قامت از دما مل نزول پادشاه است و نتخانه قرناش است و تو در خدمت  
 پادشاه که مرشدان صاحب تقصیر و خطائی مدام تا مرشد کامل از خطای تو که در در طریقی سلوک و صوفیکری جایز نیست که دخل  
 و نتخانه شوی در برابر مرشد کامل بر سر ضایع خلفا امری که هرگز تصور و نقل نگردیده بود شاه نموده و دو حجت به غش  
 راه یافت و تا وقت ظهر در در خانه بطریق گناه کاران نشست جمعی کثیر از مردم ر و ط و غیره در اول روز با او موافقت نمودند و همیل  
 کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخن با او داشته باشیم خود با او گفت و شنید خواهیم کرد و خلفا از این حکایت فی الجمله  
 قبح حاصل نموده و ممکن را تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته و ارک خاطرش خواهد کرد و در در خانه نشین بود و متعادل که در صورت  
 ملاقات روی نمود امرای ر و ط و بدستور رفیق او بودند و در نیم و ط و بود اق از امر او و ط و مر ترک درست است اتفاقاً بود  
 نموده گفت که خلفا چه بگوید و جواب داد که از تخلف حکم پادشاهی نادم و پشیمان است و بر خدمتی که اشاره شود اگر چه سکبائی این  
 باشد متبجیان داشته اند ان اقدام سبباید همیل میرزا گفت اگر راست بگوید و مطیع امر ما است ما با او اخای خدمت او را با مری ما  
 بسیاریم که موجب رفع درجات دنیا و آخرت است او را تو بر جی باشی تو چنان مشغولی کردیم که در روضه مقدسه حضرت امام انجمن

# ذکر احوال شاه اسماعیل ثانی

(۲۳) چندی اورا که برادر امیر قلی میرزا داشته به استقبال سوگند یار چون علیخان بیک بکلیان رسید بیره محمد خان نورانی  
 ارمغانی نمود و کعبه را بر اسب و العین بر زبان آورده علیخان بیک بخدمت مرجع قیام نمود بازگشت بیره محمد خان در کباب شاهزاده  
 متوجه استقبال شد و در چمن زرخان سعادت ملازمت فایز شد و با انواع تفکات شاهانه سرافراز گشته اسماعیل میرزا امام قلی میرزا را  
 نموده در آغوش هربانی کشید و از آنجا منزل منزل در کمال شکوه و عظمت و کامرانی بآنی طی مسافت نموده روز پنجشنبه شاهزاده جمیع  
 الاول بجای قزوین نزول کرد شاهزادگان و حینقلی خلفا و امراء اعظام که در همدیگر بودند سعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت ملاحظه  
 بشهر نماند و در جانب شمالی هشت روز کرد و در این منزل حسین بیک ادرکوت شاهانند پوش و کلاه نندی بر سر بر سواری که کس  
 مسیبا و آوردند خلایق از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کار دشواری و خنجر بر او حواله میکردند و محافظان مانع میشدند چون نظر  
 عالی اسماعیل میرزا درآمد سجده کرد بصلیحت وقت خود نکاحی بر اطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میان این مردم کتا  
 کار ما بوده ایم اسماعیل میرزا منسوب نموده که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از توحید ترویج نموده که همه بر سر تو شکست حسین بیک گفت ای پادشاه  
 عالم سلطان حیدری بود خاتیش اقبال تو بطنی نمود و خدای تعالی بصلیحت خود عمل کرد اگر در مقام مقام خدای بود عالمی را قتل  
 کن اول مرا اسماعیل میرزا الصدیق قول او کرده این تعذبات باعث تاخیر قتل او شد و در مجلس فرستادند و بطور چنان ابو اغلی سپردند  
 مجلس خصوصاً خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند از این سخنان زبان در کام کشیدند و خاموشی کردند و دیگر از آنجا بیایع  
 آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و از باغ ارم نشانی است تشریف آوردند و میرزا نمودند و ملاحظه ساعتی که احتیاج کرده بودند  
 دو تخته مبارکه نشاند و بجهت کسب چند روز خانهای حینقلی خلفا تعیین یافته از باغ بمنزل آوردند در آنجا سلطان مصطفی میرزا را راجا  
 و پس سلطان بیات آورد و پای بوس شرف شرف شد اسماعیل میرزا روی شاهزاده را بوسید و تهنات داده میان برادران مجلس  
 آمد کرد و شاهزاده اراده نشستن نمود بیچیک از برادران تعظیم او کردند خود پادشاه را از سلطان سلیمان میرزا که بال از او برگزیده  
 جا احتیاج نموده بر سایر برادران تقدیم کرد اسماعیل میرزا در مقام نصیحت برادران درآمد و همدیگر بنهایی زبانی بطور آورده گفت که  
 شما بمن در مقام محبت و راستی باشید ان شاء الله تعالی من نوعی باشما سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی برادران نکرد باشد تا  
 دل و از این حکایت خبر نداشت و مکنون ظاهرش جز افشاء و اعدام ایشان نبود عاقبت آنچه در خاطر داشت بمقتضای طور آورده و چنانکه  
 در محل خدمت که از شرف ابد یافت فتح الله بیک شاه بقلی بیک و ندر علی بیک شاهزاده بیک برادران حسین بیک را آوردند  
 ایشان را برادران خان لنگر لنگر در سلک امراء استاجلو نظم بودند و بجهت شد و اعتبار خود در در خانه خلفا هر چهار را  
 آورد چنان قرار یافته بود که هر کس را با و یاق بکانه می سپردند نگاه میداشتند و هر کس را با و یاق خود می سپردند همان بکانه می سپردند  
 چارده روز در خانه خلفا بسر بردند و کشته امراء بطریق معمول ملازمت در خانه نواب پنهان خان می نمودند و نمیشی را باعث رفیع  
 درجات و ریای قبی اعتبار پادشاهی میداشتند و کلامی نوابش را ایما آیین پادشاهانه و تیز و تک و طعنه در خانه زیاده از  
 زمان شاه جنت مکان طرح نموده نواب حاجان و ملازمان بطریق ملاحظه نظم و نسق در کام می نمودند و عهده نواب خانم این بود  
 که چون سلطنت اسماعیل میرزا ابعی و صورت بست و در زمان شاه جنت مکان بنیامه و معاون او بود او زیاده از شاهزاده سلطانم  
 بمیرزا شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بجهت تقصیر بر عکس نتیجه او و برادران کتایه آید در باب ملازمت و خان  
 خانم کینست توبی تصریح کرده گفت که گریبانان نفیحه اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنایی  
 مردم بجهت استیلا در دودمان علی قبیح است امراء از حقیقت کار آگاه گشته ترک زد و نمودند در این آثار مزاج شرف از خلفا منحرف گشته

در روز جمعه ۱۱ اردیبهشت  
 بمقام قزوین برادران  
 محمد سلطنت  
 محمد و امیر ۱۱۷۰  
 ۹۱۴



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۳۲)

در کارگاه خبر فرم شنیده داشت که قیصر سلطان جید و قوی بانه پای قلعہ آمد در آمد و دیات هر چند نصیحت نمود و اظهار بندگی کرد  
 نیقاده محلاته روز پنج آفتاب در محال دخول بقلعہ داد اما کجی کثیر از اصل اردو و مردم آذربایجان پای قلعہ حاضر شدند و قیصر  
 سلطان جید تحقیق پویش در ارگشود و چون مردم بقلعه رفته بشف سجد و شرف بشند از طایفه استاجلو نیز جمعی آمد بودند در درگاه  
 تاج که از مصاحبان سلطان جید رسید را بود با چند نفر دیگر که اسمیل میرزا غیاث آبادی از پیشانی در قلعہ قتل آوردند سایر اعیان  
 خایف و برهان گشته خود را به ارالارشا در دایر دایر انداختند و ذخیره مقدس سلطان الا و بیا متحقن شدند با کجی اسمیل میرزا بعد از رسیدن  
 جید سلطان جابوق که از دست وین بطلب آمده بود و جماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعہ بیرون آمد و در خبر جید  
 اقامت نمود و همه روز جمعی کثیر و اردو گشته بشف سجد و پای بوس شرف بشند جماعت فراداغلو وارد قلعہ انصار کردند و  
 اید خود را بخدمت شرف رسانید و عرض کرد که سبب با تقصیر و سنجوب است اگر رضای شرف مقرون بقتل مستشار فرمایند که  
 این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رقم مغرور بقصیر است بنده شنیده میشود بقدر مورد توجه و تهاوت کرد اندک که از این خیانت و اقلیدگی  
 بیرون آیم اسمیل میرزا پسرمود که من فر کرده ام که اگر از کید اخلاصی بایم و روزگار بکام من گردد بیکس در مقام تمام شام  
 و چون نوشه ط خدمت و نوکری بجای آورده پس امر وی بقتل میداشتی که در مضبوط نگاه داشته بامرونی من تهاوت میکردی که  
 خوب چنین میباید که در خدمت رجوعه آری بیکس خنی فرزندی بچمن جای بکنند و حکم شد که سارا اید بستور در سلکت امر استقامت بوده باشد  
 و او اندکی از خدمت بیرون آمده آن اراده از خاطر فرستاد و غلویان مجوشه با کجی نواب اسمیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعہ  
 کرده بآشکسکی علی مسافت مسینود به ارالارشا در دایر دایر آمد شرف زیارت ذخیره مقدس دریافت و از آنجا منزل منزل میآمد و در چمن بختان  
 سلطان ابراهیم میرزا و تیرزا سلیمان با طرد اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان خیارم دو تخته مبارکه از حرم و دیوانخانه و بیرونات پادشاهی ضبط  
 کردند و چهره زر نگار پادشاه بفرسوق و اخراجه بطلعت و شوکت هر چه تا متر بار دو آمده بدو تخته نزول کرد و سلطان ابراهیم میرزا  
 بشف ملازمت رسیده سجد و تحت مبارکباد بقدیم رسانید اسمیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده انواع تهنیت و تحویط نمود  
 آورده او را برادر خطاب کرد و سپس مجلس مصاحبه ای کرد اندک در منزل مذکور بیره محمد خان استاجلو نیز از کیلان رسیده امام علی میرزا  
 آورد قبل از این نگاشته کلک بیان گشت که مراد خان استاجلو عده سلطان جیدریان بود و شاه جنت مکان بعد از صحت بیاری او بفرستاد  
 قلعہ کجور فرستاده هنوز در پای قلعہ بود که قیصر ارشاد حال شاه جنت مکان و شهادت سلطان جید میرزا بوقوع انجامید مراد خان از  
 کجور بایجان رفته بیره محمد خان استاجلو محلی شد بیره محمد خان در میان امر استاجلو بدوستی اسمیل میرزا متمم بود زیرا که در سال  
 شاه جنت مکان او را با بعضی امرای بخت آوردن و جنس این و تحقیق نصرتی که اسمیل میرزا در جنس او نموده بود بکایت قلعہ فرستاده بود و  
 رفقا بنا بر خوش آمدگونی شاه جنت مکان با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با او با دلبستگی کرده بود و چون  
 الجبوری چنین هشتمار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان بیان آورده و دست خود را اندک در صوفیان و ارباب اخلاص شاه جنت مکان  
 آورد و بدوستی اسمیل میرزا مطعون میا خستند چون حجت ایان و ملا سبجان با مع جلال رسید بنا بر آنکه بیره محمد خان از دو تنوایان  
 خود میداشت خاطر از او جمع داشت اما عده کرد که مراد خان او را از جاده خلاص بختر ساخته امام علی میرزا را دست آورد  
 خود کرده در ملک کیلان که جای محکم و حصین است توقف نمایند و طایفه استاجلو آنجا را مأمن خود ساخته کواهی طیان مرتفع سازید علی  
 خان بیکت زکمان دار و عده و دستر خانه را نزد بیره محمد خان استاجلو فرستاده که باین عهد و مشروط همان است که در قلعہ فرود  
 و در باب طایفه استاجلو هر گونه انعامات و پاداشها باینجا مقرون است اما چون مراد خان با بخت و فساد گشته در میان فریباش و ولی

## ذکر جلوس اسماعیل میرزا بر سر سلطنت ایران

(۱۴۱) مضایقه تفرس نمودند بیات اجتماعی سوار شده و رو بخانه الله قلی سلطان نهادند و ایشان واقف گشتند در بار مضبوط ساختن و در مقام  
در آمدن ملازمان بیعت اکثر دست از معاونت کوتا کرده سر خود گرفتند چهل نفری که از ارباب یقین بودند پاشی ثابت فرزند و جنت  
مشغول شد مطایفه تکلو که قریب یک هزار و پانصد نفر بود در دام فروختن تیغ در آنجا مت نهادند الله قلی سلطان را با چند نفر از پسر  
و اقوام و عیالان بیک لاسپه و محمد خان را با چند نفر از جا و شلو و اقوام او و دیگر اعیان هستا جلوتایت و چهار نفر از اهل آو و  
و خانهای ایشان را عارت تاراج نمودند حتی عورت و اطفال را برهنه و عریان کردند و همچنین جامه و او با بش و عوام اندک  
تکلو دست لغارت تاراج خانهای سلطان حیدریان بر آورد و کسی توجه ضبط و منع آننان نتوانستند و از خانه حسین بیک و صدر الدین  
خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان چندان از نقایس و اموال و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نمیکند نهایت خفت و  
خواری بر سر اطفال آن طبقه آمد امیر خان موصولی ترکمان که در خواری بود با تاقی حسین خان سلطان چو شلوار او قتل پیری بیک  
و استا جلویان که با او در و این میبودند غوده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر قتل را سر او بر آکنده شد و سی چهل نفری که اسم  
رسمی داشتند توقف نموده دست میردگان گشاده و تایت در رکش داشتند جنت کردند ترکمان و طایفه چوشلو که قریب به هزار نفر بودند  
سعی بسیار نموده پیری بیک را با تمامی آن مردم قتل آوردند و سباب و جات ایشان بسیار منثور شد و باعث کفر از این همه شورش  
غوغا آن بود که ده پانزده روز صلا خبری از قلع قمع نیامد و مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان به تصرف خلیفه  
فراد اعلیٰ نسبت اسماعیل میرزا اندری اندشیده باشد و عالم را بیجا بقتل نموده مردم شروع در بی اعتدالها کردند تا آنکه خرمیج اسماعیل  
میرزا و خروج او از قلع رسید توابع خانم حکم کردند که امر آنکلو بستانقبال پادشاه رفته در شهر توقف نمایند و ایشان عزیمت رفتن کردند و شورش  
و غوغا فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان توابع سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایلیک آقا بکلیگری داشت با تاقی میرزا اسماعیل  
ناظر باب سلطنت پادشاهی و خرم پادشاهی و نقاره و میوات ابرداشته بستانقبال رفته در چمن رنجان بعبادت طازت مشرف شدند

## ذکر جلوس اسماعیل میرزا بر سر سلطنت ایران و سانحه که در زمان سلطنت او روی نمود

سابقاً است خبر یافت که اسماعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر عیانی توابع کندرشان بود بجهت ارتکاب بعضی محرمات که لازم  
نشاء جوانی است مثل مصاحبت با دیوانه غران قریب بش که مرضی خاطر اشرف شاه جنت مکان بود و کند اشتن او را در ادوی هائون مصیحت  
مذیده توابع کندرشان را از دار سلطنت هرات طلب فرموده او را در عوض حکومت خراسان فرستاد محمد خان شرف الدین اعلیٰ تکلو  
به دستور لای میرزا شد سلوک او در خراسان نیز پسند طبع اشرف نیامد و بطایفه تکلو اندک بی اعتماد شده بودند بدستور توابع کندرشان را بدست  
فرستاده او را طلب داشتند و بی آنکه شرف طازت در یاب بودند یک توچی باشی حب الامر اعلیٰ او را از خوالی شتر وین گذراند  
بقلع قمع برده و حکام قلع که هر چند سال دیگری تعیین شده بجا رست شایرا قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز  
در قلع دور کار گذرانیده در این هنگام حکومت قلع خلیفه نصهار شده ادعوی نقل داشت جمعی از قورچیان که در آنوقت شت نفرین نمود  
حب الامر شاه جنت مکان بجا رست شایرا مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا با و سید بیک تاقی  
خلیفه نصهار را که رفته بود در پاشی منتهی بر چون اسماعیل میرزا بحلیفه نصهار بی اعتماد بود و او را سلطان حیدری میدانست و قتل سلطان حیدر  
نمود و حال کذب سید ارباب قورچیان متفق شده طازمان خلیفه را نامینت نمیکند و بهی طلب نموده گرفت و اجبا نمودند  
قلعه را بسته ارباب دخول و خروج سد و ساختن و اجبار صحیح رسید قهای می نمود و بوضوح پیوسته و اعوان و انصار جمع شدند خلیفه نصهار

موت حسن میرزا از ان  
 در قلع قمع  
 ۱۹ سال و ۶ ماه و ۲۱ روز





## قرار سلطنت پادشاهی اسماعیل میرزا

(۱۳۹) مذکور گشت که از مرز ایالت آقاسیجان حرم علی بیگ شالوار و اسنانخه اشاره کرد که مطلوب شما این است جمیع سبک چرخ غلام سلطان سلیمان میرزا و دیوان بیگ بوزباشی روم و در او ایتمه بیرون کشیده خلفاء و شجاعت سلطان فی الفور بخیر نقل و کرده آن از خدای عز و جل و شمس و خورشید و انوار آن سرور و ریاض سلطنت را که در کشتن اقبال نشو و نما یافته نیم صبار از حوالی او مجال و زمین نمودار پای در آورده و همان خطه سرسبز خنده او را که بجز چرخ مسرور دنیا و در دازدن جدا کرده در جیبی که علیجان بیگ که جی خال خاله و زال بیگ که جی و جمعی کثیر از خدوایان شاهزاده را در هم گرفته شاه حیدر گویان و معسره زنان بر حرم نزدیک رسیده بودند با هم ایوان بیان نموده اند خسته فریاد کردند که ای بیگ سر پادشاه شما از شاه باغ خال آتش سلطنت و استبدادی انقوشم بآب یاس و شمش کانی منفی گشت و دشمنان از کار و کارشان از دست بیرون رفت چون دولت از انظار بفرار و گردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوان بخت کار کار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل بیت سالت شایسته دولت و اقبال بود در دست استند ممکن بود که طبقه سلطان حیدر را آورد و در عوض پادشاهی بردارند دید بصر نشان از شاه باغ خال تیره و تاریک شد و قدرت آن یافتند که در شهر توقف ننموده اند و دیگر بحال خود نمایند بیات اجتماعی از دو تخته سیر و نمانده و بر صحرانما ند که در سر اسب جانی نموده رای ایشان بر چرخ را بید نمایند چون زمانه سبب سلطنت پادشاهی نواب کامیاب ابرو جی که بر لوح قضایت بود پیوسته انجام و به هیچ تدبیر این طبقه موافق نیفتاد و آنچه صواب است اشتد خطا نتواند با بخله چون از دو تخته سیر و نماند چار و دانت لشکریان مردمی که زیاد و یقین اسم و سببی مذاشتند بجانهای خود رفته با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ کسی چندان نماند علاج روی صبر دارند چون روز جمعی که ماند بود همه از یکدیگر خائف و هراسان بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده بود این فتنه بر پیری بیگ تو چلو که از سلطان حیدر یار بود و بدو چون طایفه بیات که ده همدار خان بودند در گراز و گریه و دآن حوالی اقامت داشتند ملازم سلطان مصطفی میرزا بودند شاهزاده اراده نمودند که میان آنجماعت و وقت و ویران کنی با آنجماعت راه یافت حسین بیگ و در منزل در رکاب شاهزاده بودند از خدای بیات اندیشیده چون با جمعی ترک حاکم نصف ارستان فیلی طریقه محبت آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود تقریبی جدا شد و از لباس عاریت بیرون آمد و سبب خود را شبانی و خود کلبه شیبان در راه پاره قطع طریق میسوره که خود را برستان رساند چون بر قدم پلکزه نهاد بزرگ منش بود بجای پایده روی و بزرگسالی زیاد و صبر توانست با بادانی میل نمود صحرانشینان از اطوار و سیمای بزرگ منشی و نفرش کرده داشتند که از گریختگان آن معرکه است خواجہ فرخ نامی مردم حاجی و بی بی بیات او را شناخته گرفت و نگاه داشت در روزی که اسماعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین آوردند اما حوالی سلطان مصطفی میرزا آن است که چون شاهزاده بیان بایت سید حاجی و بیس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورد اما زیاد و اختراعی که بحسب ظاهر مرعات ادب نموده باطناً جمعی با محاربت شاهزاده کاشت فی الفور کسب بقزوین فرستاده و خلفاء و اسماعیل میرزا آن اعلام نموده که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام هرگاه موکب تا بون پادشاهی از قلعہ ققمه بقمر سلطنت رسد بپایه سر بر اعلیٰ خود هم آورد بانی احوال او و حسین بیگ طبقه سلطان حیدر یار در ایام سلطنت اسماعیل میرزا فرزند ملک بیان خواند با تکیه خلفاء اسماعیل میرزا آن بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق اتباع در آن شب جی را بکشت و قتل آنکه اشتد مبارز خود نمود و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب سوار شدند و بقلعه ققمه نهادند چنانچه بعضی از طایفه استاجلو نیز که از آن صحر که بیرون آمده بودند خدمت اسماعیل میرزا شدند و صبح آن روز جمیع امر او را شاهزادگان بدو و تخته نمایان جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا استظهار آنکه در سواری از آنجماعت تعلق نموده بر سر و تخته نمایان در اسماعیل میرزا فی نامه بدو و تخته آمد اما ابراهیم و کریم بقا عده هفت کردند



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۲)

کاروان بودند از جانب سلطان محمود سیدزاد اتباع بخت سلطان مصطفی سیدزاده حسین بیک و اتباع فرستادند که پای در میدان  
مصالحه نهاده در دفع شتر و فاسی نمایند خلاصه پیغام آنکه ترک دینی کرد و بجای یکدیگر تهاقی نمایند اول لباس سوکوری پوشید  
بوازیم نقشه پاشا و جنت مکان و تخریب و کفین جسد مبارک او و در ازیم بعد از آن رئیس سفیدان باجم میباشند صلاح و فساد و اراده  
طبقه بر دورا یکدیگر گفتگو کرده و آنچه مصلحت دین و دولت باشد و هر یک از این دو شاهزاده که صیانت دین و دولت بهتر تواند کرد و  
شایسته تر باشد پادشاهی اختیار نمایند هر چند میدانست که بیغایه است اما بخت تعویق ایشان از سرناهند و ایشان آمد پیغام  
که زانیند و از بیطرف نیز جوابهای عین داده شد و مدتی باین قیل و قال گذشت بعد از آن میرد بکرانیده که بیک فرسخی فرو رفتند  
فرار داد که با بغا برشته شده مرده باین بدن اسمعیل میرزا رساند اول پیشین بود که راکب مرکوب غرق عرق خود را بشیر رسانیده که بیک  
اسمعیل میرزا رسیده و شهرت یافت که شاه جنت مکان دوازده روز قبل از این در خندق کس طلب شاهزاده فرستاده بودند و او را  
بر سیل غمیل یا ورند و اینک سرعت استعجال رسید خلاصه و عوام اتنا سس که با بضع خاکیان او بودند بشورش و غوغا درآمده و بجای  
خانه خلفا نهاده و کثرت عظیم در آنجا واقع شد سلطان جبریان از این خبر بغایت اندوه و پریشان خاطر گشته تا آخر روز باعث تعویق  
ایشان شد تا آنکه در آن شهر دو شخص شد که این خبر کاذب و محض تیر خلاص بوده و الحقی دخل عظیم داشت آخر روز اکثر مردم از اطوا سلطان  
جبریان تهرتس فریادی نموده از دولت ایشان بپوس شدند و بعضی امرا مثل محمد قلی خلیفه محمدرار و جیدر سلطان جابوق ترکمان  
غیره که در منزل خود توقف داشتند بخانه خلفا رفتند حسین بیک و اتباع آخر روز رفتن و و قخانه و کشتک عازم و جازم گشته در رکاب  
سلطان مصطفی میرزا سوار شده و در و قخانه نهاده و در وقت سواری کثرت از دو حامی شکر بایان سلطان ابراهیم میرزا تعلق نموده  
خود را بخانه خود که در آن خالی بود انداخته و پنجمین آنده فلی سلطان یکت اغلی منسل خود رفته موافقت نمود حسین بیک اول از راه بود  
که را چنان بود روانه شده چون بجای خانه خلیفه محمدرار و فلی بیک افتاد رسید مردم ایشان را کوه بند کرده بودند از پشت بام بر  
و نفک بسیار انداخته آنجا جمع آرا نهاده حسین بیک مصلحت در جنگ نمیداد از آنرا عود نموده از راه دیگر که پشت خانای خزان عامر  
بود روانه شد عزبان خندان نیز ملاحظه آنکه مباد ایشان بر سه خزانه آیند قدم طاعت پیش نهاده در اول حال بر و نفک بسیار انداخته  
حسین بیک فریاد بر آورده که ما را کسی جنت نیست بیکت بیرویم شمارا چه کار است آنجا هست دست از جنت برداشته تا آنکه حسین بیک و  
رفقا به و قخانه رسیده در محفل یافتند هر چند در آن کوفتند فتح ابایی شد خبر بایشان رسید که خلفا و قلع او از را چنان آمد پید  
اسب که مقتل باغچه حرم است داخل شده سلطان جبریان دهنده کرد که مباد آنجا جمع بیشتر از آن راه باغچه حرم در آیند و قصد  
شاهزاده کنند در و قخانه را به تخی گرفته بکشد و به و قخانه رحمت میرزا در حرم بود و ابواب بسته و دشمنان به طرف رفته اند و شاه  
از راه سفره خانه داخل شده به دردی رسیده در آنکس داخل شده شاه جبریان و فریاد زمان بخانه نهاده اما از آن طرف  
و اتباع که میدان اسب در آن شغال سلطان در باغچه حرم را کتوده اتفاق آنجا جمع که اگر سواره بودند باغچه حرم در آمدند و بجای  
شاهزاده مشغول شدند سلطان جیدر میرزا چون دید که مخالفان او هجوم آوردند از حرم منوجه بیرون شد در راه آمد و در دیوار  
با خود مخالفت یافت او بیرون نیاقت دیگر باره باز درون رفت و نزد والد نشست بپشتار آنکه قریب شصت حرم نگاه داشته  
باز درون نخواستند آنکه در آنجا خود را حفظ نمایند که مردم او بر سر نهاده اند که میسوار باغچه حرم که تا غایت قبل جانت ارباب  
احلاص بوده در آمده باشند ملاحظه ادب نموده آنجا جمع خود بای از دایره ادب بیرون مجسم و میان عورات در آمده اند  
می طلبید شاهزاده علاءی دیگر داشت با والد و کثیران و سنان لباس نوان بر گرفته از خانه بیرون آمده بخانه دیگر برفت چنین

## مقدمه فرار سلطنت و پادشاهی سحر میرزا

(۱۳۷)

درگاه و دولتی که مشهور و ملازمان شاهزاده که در بیرون مجتمع شده بودند باز درون آورند آنجا عتاز صبح تا پیشین بطریق معنود با او بآید  
سلوک کرده در کشور و در دولتی که عذرهای مناسب و هر لحظه بهانه دفع الوقت کرده اند و ابیت و نقل تسلیم می دادند از ولی بیک بوزباشی  
قوم قلی بیک افشار حاکم کرمان بروایت گفته منقول است که توابع میرزا را طلب نمود و وعده حکومت کرمان و قورچی باشی کردی و او را  
که نزد قورچیان محافظه گاه فرستادیم که در راه باز کرده ملازمان خانه سیه زار را باز درون آوردیم من تا پیش در رفته باز آمدیم و صبح  
گفتم که قورچیان بجای نمیکنند و میگویند که پادشاه از میان رفته و طایف قربا بش و دیگر و به شده هر که وی در یکی جمعیت خود انداخته  
هر دو کرده که در صیانت و دولتی که مبارکه و محافظت محرم و ناموس پادشاهی پیشین دعت ساخته ایم و ما دام که امراء و ارکان  
هر دو کرده اتفاق با بری کنند و صلاح و ولتمندان و ریش سفیدان طرفین مهم با صلاح نیاید و حاضر شده و نخواهد که جز پاسبان حقوق  
ولی نیست امری که بر کوز خاطریت از افسار دست درازی خاطر جامع نشود مجال دخول چند روح احدی بدولتی که بنیدیم شاهزاده  
دانت که آنجا عتاز با او بچلید و گریه میگویند دست بشیر کرده گفت من بقتل خود متیقن شدم و الله و الله در پس پرده مشایخ و انجال که نزد  
بر آورده مانع آن شد شاهزاده اعراض شده بجرم رفت و تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی بیرون میآمد و گاهی باز درون میرفت  
و شخص او شد که در حبس آنجا عتاز ماند و مجال دخول اعوان انصاریت اما امراء و ارکان دولت قریب صبح که بر قریه باطله اطلع خدمت  
ایراصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا مستدل حینقلی خلفا رفته سلطان محمد سیه زار که در منزل ولدان در سخن خان روطوبو بجا  
آمد و بمعل سیه زار یکی آنجا جمعیت خود جلبت شینا و ند و طایفه استما جلو و گری و سایر سلطان حیدریان که معظم ایشان محصور خان  
و حمزه سلطان طالش و سیه بیک کون و علیخان بیک گرجی و الله قلیخان ایچک اغلی استما جلو بود و بنزل حین بیک بوزباشی جمع شده  
بلازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانه او بود و پیوسته و سلطان برهیم میرزا و له بوم میرزا با آنجا آمده مجله جمعیتی عظیم در این محل  
داد و جمعی از اعیان امرا مثل حیدر سلطان جابوق ترکان و قلی بیک افشار حاکم و محمد قلی ذوالقدر و میرزا علی سلطان قاجا  
و بعضی دیگر تا آخر روز در منازل خود توقف کرده و بجمع هیچکدام حاضر نشدند تا محصل هر دو گروه در باب حصول مطلب خود ساعی بودند و  
سلطان حیدریان چندان بقوت اقدار خود مسرور بودند که از آن طبقه حساب نمیکردند و اراده ایشان آن بود که بیات اجتماع  
دولتی که شوند و میرزا دست آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید بدفع او بردارند و خاطر ایشان از جانب سحر میرزا که در قریه  
محبوس بود و بجهت اتفاق خیفه نهاده از غلوجار س قریه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او بدانچه حکم شود عمل خواهد  
نمود اما بعضی عقلای ایشان میگفتند که چون قورچیان کیشی ابواب دولتی را مسدود کرده نسبت به شاهزاده آثار خلاف بطور آورده اند  
چون بدیدند دولتی که در بیم فحاشین جنگ واقع شود آنجا عتاز با ضروره قصد شاهزاده نمایند و هر ساعت تغییر رای داده اند و پیشه دیگر میکرد  
آخرا لا مبریدن سر او دادند که تا آخر روز که وقت لیک است صبر نمایند و آخر روز بهانه آنکه اشبیطا بنده استما جلو نسبت از  
بطریق معنود بخدمت خود سیه ویم بدولتی که روز از میان آنجا عتاز الله قلی سلطان ایچک اغلی گفت که بران بسته بر دولتی که پادشاه  
رفق از صوفیکری و اخلاص و راست و معتمد مطلب از آن محل نیست سوره در خانه خلفا چندان جمعیتی شده اول بر سپه از ختم  
او را بر وجه دلخواه ساخته آنحضرت را برانکه ساریم چون برانکه کی آن کرده و بجمع جمع رسد اصل دولتی که بیضا بنده در کشور در مقام جنگ  
در میان دنی الواقع مقتضای عقل این بود چون ارباب سحرین حال انطباق شده بود پرده غرور و غفلت بر روی دانش و نبین اقوام که بر  
تبعی بر عالمی بودند کشیده و شد حینقلی خلفا که مرد فعل روز کار دیده و بارای تدبیر بود از این بگذرد و عذر عظیم داشت که با سلطان  
حیدریان بر سر او آید تا ایریاد سیه مذک که باعث تعویق کرده و او را بود اق روطوبو شاه قلی سلطان بیت اغلی ذوالقدر را که در ریش سفید



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۲۶)

مولانا محمد خورشید صفهانی نیز قصه خوان خوب بود اما باب نیز مولانا حیدر راجان میداند مولانا مستحق  
برادرش شاهانه خوان پیش بود خدای او از شش بیگفت و اعوان کهنه رخ زبانه می کشید در نهایت چپکی و ننگ تحریر مجمل این بشود  
بسر حد کمال رسانیده بود

### ذکر شهادت شاهزاده معصوم سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسماعیل میرزا و قضایای

سابقه است که از شش یافت که در شبی که پادشاه بخت مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولی عهدی بود حسب الامر  
پدر عاقله را برای و تیر و والده اش با اختیار علی اسی تقدیر در درو تلخانه توقف نموده بودند آنجا را بجهول مقصود نزدیک نزد است از عدم  
اقبال و تیرگی بخت از مطلب دور و از نعمت حیات محرومانه از آثار و علامات او باز شاهزاده بخت زمان ناقص عقل کوتاه حسد و عمل نموده خوان  
و انصار را بیرون گذاشته خود در اندرون و تلخانه توقف نمود دیگر آنکه بحسب اتفاق کشیک و تلخانه هایون از جماعتی بود که اسماعیل  
میرزا بپایان شوق بودند و شاهزاده از آن غافل افتاد که در آن شب اضداد او پیش می آمد و محفل است که در دلب و تلخانه را مسدود و خدای احدی را نکند  
خوانان او را با اندرون که از نزدی تقریب توقف نموده خود را محبوس آنجا ساخت بگری آنکه پریچان خانم که عاقله روزگار بود با او رضا  
و معاون اسماعیل میرزا بود در آن شب است سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود باندک تلقی و چرب بانی او باری خورده شرح و فقر  
آنکه در شبی که بمحضورت روی نمود پریچان خانم خود را در حرم سرای قبال در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بجز طاعت و فروختن چار و بخت  
از روی عجز و خطر عرض کرد که عورت خفیف العقل اند اگر از نقصان عقل و کوه حسدی از من بقتضی و واقع شده باشد امید دارم که نرم  
عنوبر زلفت این صیغه کشیده جان بخشی نمایند که بعد از یوم سالک طریق متابعت خدمتکاری بوده میرزا و خلاف قضای شرف از این بجا صید  
خواهد یافت و فی الفور پایی برادر را بوسیله والده میرزا گفته بود که گواه بشک در پایی بوسی پادشاهی مبارکبادی جبرئیل شرف بخش  
بر من بستاند از شاهزاده از غایت ساده لوحی باین جا پلوسی از راه رفته با همیشه اظهار تعلق و مهربانی کرده با گفته بود که هرگاه تو با من  
مقام محبت بوده برادرت سلطان سلیمان و خالت شحال سلطان را با من شوق پیازی نزد من عزیز تر از زمان پر خواهی بود علیا لاهوت  
خانم بر طبق عین شاهی شاهزاده را تکلیف قسم نموده و او را بیکل مصحف بیرون آورده قسم یاد نمود خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خانلار  
بخدمت آورده شاهزاده اعتماد بر قول او کرده رخصت داد و او در راهی که از باغچه حرم میدان سب میرفت کشته بیرون رفت و شحال سلطان  
خانلوی خود را آورده کلیدان درگاه را با و سپرده با و با سیصد نفر کس که کبکی دشمن شاهزاده بودند صاحب خیمه چهار در حرم کشید عاقبت  
معاندان از آن درگاه باغچه حرم حایل شده شاهزاده را چنانچه مرقوم میگردد شهادت ساینده و علیا خانب خانم اگر چه برادر ساده دل چنان  
غدری کرد اما عاقبت ثبات آن گرفتار آمد و از عمر و دولت قیمتی یافت و شرح آن در محل خود سمت گذارش خواهد یافت البته نواب میرزا  
صبح آن روز تاج شاهی بر سر نهاده همیشه خاضع و جنت مکان را حایل کرده و وقت نه بید مبارک آنحضرت ظاهر ساخته می آن شد که آن  
و صیت نام بر سر بخت اشرف آن حضرت است که او را و بعد و قایم مقام ساخته و تمامی شاهزادگان و امار و صوفیان و جوانان  
این دو دمان با طاعت او امر نموده و آن نوشته را بر گوشه دستار زده بایوان چهل ستون برآمد معاندان شاهزاده میگفتند که آن دست  
نامه خط مبارک خاقانی نیست بلکه یکی از مخدرات حرم است که بخت اشرف شایستهی داشت و بعد از فوت آن حضرت نوشته شده و اکثری  
از دست آن حضرت بیرون آورده محسوس کرده اند علم خداوند تعالی با جمله نواب شاهزادگی بوزر باشیان و قورچیان و ایک آقا سید  
و جماعتی که از اهل کشیک و اهل خدمت درو تلخانه بودند طاعت مبارک کرده و نهامات داده و وعده های نموده اند و چند مرتبه امر کرده اند

## ذکر اسامی مطربان و اصل نغمه

وقت آلودی که سید رنجه زودش سرده مولانا شرمی خواجه سپیدی بود در بازو کب خاچی مشول بنایت شرم کین و محو  
 بمانا از سنه و بی نغمه و چاک با شمر اکثر سیبانه متغیر شری کشته شمار نیکون زبان و اندی طبعه را حافظ صاحبونی دارد و او را  
 در شیوه غزل زنی کرده این بیت از او بنایت عالی بر آب و رنگ است بیت تازه مبارزم با خون باز داغ خویش را  
 آب رنگی بید هم کلکای بلوغ خویش را آسای مطربان و اهل نغمه چون حضرت شاه جنت مکان از نایب جنتانم  
 بنمود از باب طرب و ادب شریعت و قی و اعتباری غایب بود و جمعی که سمت طارنت اشرف داشتند اخراج فرموده و سواهی سستا  
 حسین شوشتری میانی و استاد اسد که مرغانی نقاره خانه جاپون بود کسی از این طبقه ملازم نبوده و در ادب سستایم جات بطنه که  
 مبادا ساز دکان بصحبت ایشان رغبت نمایند بعضی از امر که الله و دود و طبیعت بعثت او با وجود ایشان در دوی باعث میل و رغبت  
 بنیات کرد و شاه پیر این طبقه را که در اردو بود مثل حافظ احمد سنه و بی که در کوبندگی طاق و چرخش و از رنگ خوانندگی شرافت  
 بود و حافظ لاسه سبزی و غیر هم از اردو سراج که دند و اسد حسین مرغانی را چون بجایس برفت کوفه چاکا مجموع کس که در اردو  
 قسم دادند که سواهی صرنا در دقت و خانه جاپون نواز و دجای دیگر نواز و اما جمعی که در آن زمان بودند در زمان جمعی میرزا در اردو جمع  
 شدند از کوبندگان احمد که در شیوه کوبندگی و قدرت و از ارشال و از آن سبب داشت حافظ جلال جل خوانندگی و کوبندگی  
 جمع کرده و در دوشیوه و ربه کمال داشت و الحی در آنوقت بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان سیم سبزه را چلی با شنی شد و این  
 حال است (شعر) ای خوش آن دایره دامن صحر که درو هر زمان بسجو جلال بقنان آیدل در زمان سبزه خند مانت  
 حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت در در این طبقه و فوین آنگه سفر آخرت ساز داد حافظ مظفر قمری قرار داد و خاطر با است  
 که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و کوبندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگر چه اهل عراق بود اما بر پیش خراسان خوانندگی کرد  
 و الحی در این شیوه در عراق طاق بود حافظ با ششم اگر چه در آن زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شدنی نداشت اما در اردو  
 ترقی نو ده خط و او را شش بانه بر فک بکشد و در خدمت نواب شاهزادگی مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافت در مثال و در ۹  
 مرتبه بی داشت از نغمه سازندگان سیمیرا محمد کاکا پنجه سازند و غیره بود و سبزه بخواست در زمان سیم میرزا ملازم شده از کفها  
 و از آن نماز بود محمد مؤمن عود نواز سبزه سازند و پیش بود و تری مضارب چاشنی دست و در طوبی در ساز او بود که دست بگری  
 بدان نرسید و الحی در این فن مغفور و نماز بود و در او سبزه طارنت خان احمد بکلان خنیا رفوده بکلان رفت و در آنجا جوانی شش  
 در آنجا پسر یکشت شاه سوار طنبور چهار تار سبزه و در سها و می دم از یکجائی میرزا اما سازش زیاده مزه و در طوبی نداشت  
 شمشیر غوی سبزه سبزه صاحب پادشاه و تصنیفات با مزه داشت در زمان شاهزاد مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم  
 شد و در خدمت آنحضرت مغفور و محترم و مورد شفقت و تربیت بود در زمان حضرت اعلی شاهی تیر قرب و منزلت عظیم است  
 معصوم کاکا پنجه سبزه بود در خط و در این جمعی کثیر از برادران فیض یافته نرسا سازندگی رسیدند و بنکاره نغمه سرانی در آنجا از برادر  
 مرتبه بالائی داشت استاد سلطان محمود طنبوره در این شیوه پیش و مانند بود در شده مقدس معنی در خدمت سلطان  
 ابراهیم میرزا میبود و از آنجا بجای دیگر رفت سیمیرا حسین طنبوره او در این فن ترقی عظیم کرد و در عراق در طنبور نوازی  
 و نماز بود اما در عالم جوانی بعالم بقارف استاد و نبطا محمد چکی در چنگ نوازی سبزه بود و این شیوه را در طرب  
 رسانیده بود و دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند بین چند کس اخضر رفت از طبقه نغمه خوانان و شانس خوانان و اهل  
 ذلک جمعی بودند اما بدین دو سبزه مشهور تر مولانا حیدر قسطنطین خوان بل بدل زمان در آن عصر نظیر و عبدل داشت



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۳۴)

دار این بسیار مشهور است بیت تو طور من بهمانی و کدوری بهمانی هلاکت طور تو کرد و هلاکتی بهمانی قصیده  
 اسماعیل میرزا گفته بود و در میان چند روز مقر سلطنت رسید که در آن روز دوازده هزار تومان جایزه یافتن بهوش شاعران و قصاید  
 در رشته بلاغت کشید و آهنگانی نوشتند مظهری کشمیری جوان خوش سیمای وجه و صاحب حسن خلق بود حسن خلق و سخن بر صفت  
 عارض زبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان بخوران جان انداختی در آغاز ثغما از ولایت لیدی کشمیر بهرام میرزا در آن صفت  
 شاعران باریان آمد و چند گاه در این دیار سیار بود و از آنجا غم سفر کرد و همانا مراجعت به یار خود نمود از اشعار او این چند بیت  
 بت افتاد بیت چه حاجت است نام جلال علی را که پیش دیش منند و کن گدمنی را رسید مضطربم کرد و آنقدر نیست  
 که آشنای دل خود گفتم تلی را ربت بیده مجنون خوش بیکانه چه آشنای بود چشم بلی را گرم بستن جانگوش  
 غناک نه ده بخاطر خود در جنبه ای غبی ا کهشته تو بهانم رصفه خاطر بخون خویش فروشت حرف و دعوی  
 شعری و در سلطنت قزوین چند صاحب طبع بودند که در آن هنگام به کام شاعری از ایشان گرمی داشت بزرگ خند  
 مشهور خمار رفت چون مردم آنکس هر چند در کمال تکدستی فروماند کی اندازد که محسره از چنانچه در بایه شعر او ندانیم که از  
 ارباب طبع میباشند رسم سوال نیست و قطعه و قصیده بجهت طبع و رعایت باریاب دولت که در اندین از ایشان کمتر مشاهده شده و نه از این  
 چند عزیز که اسامی ایشان نوشته بشود از کاتبی وجه معاش حاصل می نمود از آنجمله مولانا مسعودی عطار است در سخن  
 صاحب حال بود بک عطار ی قیام داشته پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود در شای داد و ستد شعر و صحت شعر بداشت و این دو  
 بیت از غزلیات او از غایت شهرت چون طبله عطاران ایچو شک تار شام جان سخنوران و زکار برینا بیت درخت  
 ز آن می سیرم که نایب بود کان ستم نادیده و زری چند با جرم خست هر جا که جان جبرم کی نتوان به رنگم کشد  
 مبادید تو جان به هر چند آشنایش و بیکاز بروری این مطلع همیشه ستی آن به شادم که هر که دل تنو میزدان  
 چند آن بجا که خوش طبعانی که جان به مولانا طبعی مستورینی مرد قصیر القامه درویش نهاد شیرین قافیه بود غایت گرم  
 اخلاط با سوز که از اکثر اوقات حالت و شام شاعران مغلس نامرادان سینوا از دست بیخ دکان طباطبائی او بود و این دو بیت  
 از او مشهور است بیت روز که بشکند کد او استخوان من آید صدای ناله ام از استخوان مسنوز طبعی وجودت  
 درین دو حجاب تو آبی ز دل برآر و سوز این حجاب را دیوان بهر جایون اجواب یکت این بیت از غزلیات دیوان بهر  
 خاطر بود بیت که چشم بر سرم آگشتگی بسیار که بیک جو خود من فلک آنجا سلطان فقر در آن  
 حال کب صرافانی و در زری اهل فقر و کسوت درویشی سلوک می نمود و در شعر بیخ طریز بدیع خواجه حافظ شیرازی میگوید دیوان خواجه  
 می گفت و دعوی برابری می نمود با باریان آمد روزی چند در باط غزلت حضرت اعلی شای ایه یا نه منظور نظر حافظ بود ایامی  
 ولایت هند و سباحت می نمود ازاده نطق شد مقدس معنی نموده از پسر کار فیض آثار موفقت گردید اهل موعودش و غنیمت عرش  
 با مضار ساند و آن طلب رسید از جواب غزلیات حافظ این دو بیت در خاطر بود بیت فانی مطلع اکثر کیمیا بی قیامت  
 خوشا کسی که چنین کیمیا کردی داند بیت در این خانه که بر روی کی بسته چه توان گفت ملائک در بجان زد کاکای  
 قزوینی مرد سبزه شیرین قیام بود کب صرافانی و بفانی شغلی نموده وجه معاش از آن مراحل خودی این دو بیت از غزل  
 مشهور است که در غم گشت بیت و عده قلم به سر و آن بر پی سپید ده بکت می رسم که سر و عده دیگر ده  
 چون کم بیاضی می گویم کم اندازد نظر هر که بستی کند سانی میش کند و به به الهوس از و از سر و او شود و کوی

## ذکر طبعه شعرا و ارباب نظم

(۱۲۲) میر حضوری قتی سید صالح پاکیزه روزگار بود اما در عبادت عبادات کدرا نیده و در عین ارحال شاه جنت مکان آید  
 جلوس بعمل میرزا که در سلطنت قزوین مجمع ایفقه علیه بود میر حضوری سینه در آنجا تشریف حضور از رانی داشت میرزا کبر سن در قی  
 بود و این طبعه بخت کبر سن و نسبت بیاد و شیخ بخت با او بغزت و احترام سلوک می نمودند اگر چه کم شراست اما در غل صاحب فن و شیر  
 سخن است و این بیت را خوب گفته است **بیت** زود مدای تو ام ذوق انتظار پس است کوی عیش برابر با انتظار نیست میر صبری  
 روز به بان اصفهانی در مبداء اصفهان اقامت داشت پرانش از سادات ارستان بود و اندک شاعر غزل گو نیست و این بیت  
 از او است **بیت** آن کبت که از شرم چادر پوشیده است و ز بدن کلاه منش چین چین است بر جم چنین راز خدا همی پند  
 آنکس که پسندای دل بن مید هایت را ماعی تو یوفا کان ل مصلبان دارم تو کجا و محسبانی تو این کان دارم  
 غم خویش و حال صبری چری یار ایدل تو کجا که توانی که من این زبان دارم میرزا حسابی نظری از آدمی زاده ای نظری  
 و خوش محمد قاسم ستونی جوان مستعد قابل بود شعر را خوب میگفت در علم موسیقی ماهر و تصنیفات با مزه و نقضای مین از اوربان و  
 گویند کان عراق است در مبداء قزوین اوقات بخت گل خان و ادراک صحبت خوابان صرف می نمود و از شمار او در عین کتابت این بیت نشود  
 در خاطر بود **بیت** بر حسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتی است رشک می بود است بر حسرت کشیده دارم **بیت** حکیم  
 از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس بگری رفت هر کس من بکشد آن دمان فتم حسابی یاری باید بآبسی که میدانی  
 ترا دیدار از رانی که من از خوشتر فتم قاضی نور اصفهانی وی از موضع اذنان من اعمال بر آن اصفهان از طرب  
 علما بود و در دست و پا با خواجه فضل ترک مغلطه و مربوط بود و کسب ضایل از او می نمود بعضی اوقات در مجلس میرزا فخر الدین سکاکی تذکره  
 در آن اوقات شعر و شاعری می شنیدنی داشت بیا که کم شراست اما بغایت خوش طبیعت شیرین کفار آنچه از محسب طبع در افشاش  
 با صل ظهور آمد بمثل و مانند است و کوبایش فضا بندی این بیت در شان او گفته است **بیت** که در دست در سخن من عجب بد  
 کین باد که را سپرده دل صاف کرده ام بنا بر این همه شمار او مستحب است و این چندی از قصیده و غزل ثبت افتاد است  
 کبی که چشم نو در خانه کان آید شکست بر صف چندین هزار جان آید تو چون بقصد دل خسته و ک اندازی اگر چه بزر  
 بیجاست بر نشان آید با خن از زن خود استخوان بزودن آرم که ناکوت تو مباد با سخوان آید مریض عشق تو ز جبریل  
 چنان نوشد که از تصور آن آب در دمان آید اگر چه بر سر باز عشق و رسوائی مرا همیشه زبان بر سر زبان آید  
 کثوده ام در دکان جان و مستفهم که بد معالیه بر در دکان آید مولانا خرفی مرد عابد علم فاضل شوخ طبع شعر بسیار  
 خوب میگفت و خوب میفهمید هر عقده که در منی بیات شکله و خیالات و فیچیده شعرا پیش به پای می کشود نهایت شگفته صبی داشت و شگفته  
 از زمره علماء و فضلا باشد چون در شعری و هرزه کردی و بی تکلفیهای صاحب مذاقانه که لازم شعرا است سر آمد استنه ان بود و بی  
 شرت کرد و این میت از مشهور عالم است **بیت** در چمن بو زینجا و بجزرت میگفت یاد زندان که در وانجن آرای است  
 این ابیات نیز از او است **بیت** ز گرمی جگر دم دوش چشم ز بخت چراغ دیده براه تو تا سحر میوت نماز روغن دارم  
 چشم و میبیدم که پاره دل و پر کا که جگر میوت خون چشم بیکه کوهل درین مجلس باش جان بر این میبسم گو خود  
 مجر منور این قطع نیز از مولانا شهرتیم دارد و الحی عاشق است **بیت** هنوز این اول عشق است خونی که بکشد کن  
 که وقت کریسای در دل پرواز میاید مولانا بلالی سجد آمدی در پیش نهادی بود سواد می داشت و مطاعی خوبی  
 بود و شعر که میگفت در کوه و بازار هر که می رسید تا مس میکرد که بخت و مسود میکردند و تیار این شیوه از مردم مخفی بود و بدین



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۱۲۲)

مولانا داعی هر دو برادر صاحب حال و از اصل فضل و کمال اندک بطور در زمان شاه جنت مکان در سه و صابر قزوین مسکون  
 کرد و سنبار و عاشق بیله بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش خلق و خوش سیمایه و اخلاص و سواس طبعش غالب بود در زمان  
 حضرت اعلی بایون از مستزین خاندان بجانب کاشان کشیده شد تا آنکه در طبعش بود که با وجود فقر و تنگدستی بنان جوی قناعت کرد و خود  
 هرگز درزی اصل طبع در بنا و زده از شمار او بین یک بیت بیوان برابر است **بیت** خون چکان است ملک تنم بر تنم  
 که بی جنبه خانه قائل بود و این بیت نیز از اوست **بیت** نیرنگ بین که ساقی از یک قرا بریزد خون در پیاله مایه  
 ایام مردم مولانا داعی برادرش در آن زمان میباید کاهی بکاشان آمده بشعر او مردم کاشان محبت میدادند و از تبر مرد قانع  
 درویش نهادن اشعار آید از او بسیار سرود قصاید و غزلیات مرغوب دارد از شمار او یک باغی کفایت **بیت** جماعی  
 تا آنکه باده کارش زده است **بیت** ماز کسی دلم که مارش زده است از او دل عاشق بیچاره چو آرزو زنی که روزگارش  
 زده است **میر و الهی قلی** از سادات دینیه المومنین قم است شاعر شیرین کلام محبتش در نگین و سخانش با نزه و نگین در علم مستوفی  
 در قول و عمل نوا ساز و تصنیفاتش نغمه طراز از شمار عارفان شمس معنی تادیه بسیار دارد و بدین چند بیت کفایت **(بیت)**  
 بر آشیانه بل نسیم باز دود که خانمان سیران خرابیاید **بیت** ما چه طغیلم و جهان کتب و عشق تو آید **بیت** هجر و  
 وصل تو در و شب آید **مولانا ملک قلی** شاعر خوش شاعر است در آغوش شاعری گشتی از سخن او بود که در شمار دیگران  
 نبود و در اول جوانی در شعر ترقی نموده کلامش نهایت مزه و بختی یافت از ایران بند گرفت در ملازمت عاقله و روزگار گذرانیده و باقی  
 مولانا ظهوری کتاب نورس که نه هزار بیت است تمام عاقله تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد بیت گفتند نه هزار چون با نوا صلیه  
 یافتند و این چند بیت از او ثبت افتاد **بیت** مایل کل در طشه لاله زما نیم آویخته از کلین جبریت قضا **بیت** یا ز عاقله  
 ترا پر ناز میدارد **بیت** تو ستاپا و فابودی ترانم بوفاکرم **بیت** هزار که از جگر بر آرم آتش ز دل اثر بر آرم **بیت**  
 بوخت بکرم را **بیت** گذاشت که بال و پر بر آرم **بیت** بگذار که دست دل بگیرم **بیت** زین وادی پر خطر بر آرم **بیت** در پیش بود  
 که بیک چند بر آید **بیت** غمزه بقیع سخن کرد و پیشانی کرد **مولانا قلی** که نه شاعر خوش بود بعد از مولانا محقق در کاشان دم آنجا  
 بنزد و از سایر اماران متوز و ممتاز خوش نژاد همکان جنت و مبارک و ساز و این قصیده که جنت وزیر صحنان گفته بسیار خوش اداست  
**بیت** کلاه ز کوه صبر بر صبر است **بیت** بعد خوابه کرات کرده است بشیر **بیت** از غزلهای عاشقانه پیش این چند بیت مشهور است  
**بیت** بر چوخی جلوه گر بای تو جنت است **بیت** بگذار مرا نامتای تو میسر **بیت** تو بر کس بگذری کش رخت در جان بندازی **بیت** من  
 جبریت میدانم که خنسی خورده ام یانه **بیت** ای عنبر من از تو عالمی شاد **بیت** با من داری که بمانت باد **مولانا حاتم**  
**کاشی** شاعری شیرین گوی بوده مولانا بسیار بنهره و سیاه لون واقع شده بود طرفای کاشان طعن نمودن و براو مسخره زدند  
 حضور او سخن از بلند و بگفتند و مزاج او از این طرف هم بیاد و قتی چاقوری سیاه پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته بودند که  
 که با چو تنباز او را لید جناب مولوی همیشه مورد این طراف بود و همیشه غزل بیدل بود و این چند بیت از اوست **(بیت)**  
 بر که بایستی من شب بوی می خندید آنقدر که شکم بر زمین نهاد **بیت** فادوم از طشه هر که بود در عالم هنوز چشم  
 به اندیش در قهای من است **بیت** بی پاره جگر زود آه من بچرخ **بیت** زین مل با طین آسمان پرست **بیت**  
 بخند که بر پسندت که حاتم ره چو کشتی **بیت** سرگرم چه خواهی گفت نام من همان گویم **بیت** غمزه ات قطع جات همگس  
 که اکنون چشم بر زدنکی خضر و سیاح دارد **بیت** من در نماز و سجده بت میکند دلم **بیت** که بر من که خنده کند بر نماز من

## ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم

در این مقام لازم آمد که از قصیده که در مروج و منت حضرت امام اشعین علی بن ابیطالب علیه السلام در رشته نظم کشیده چندی بگویم  
 بیت ای بر او راقی غایم مات غنبت اگر چه چنان بانی عدلت اگر بوشاند بر جهان خلعت آبادا بعد از این از بی ادب  
 خویش خبر و طبع از و بر آن و شود از کف طره فشان طبعش باید که کند عجا غزلهای رنگین و بیات عاشقانه مولانا بسیار  
 بر این صحنه باین چندی گفتا نمود بیت مرادیده انکار دایمیشی دارد که نقش پای محنت دیده از آسوده شناسد دل بر  
 طلب کرم خان میسابت دیده شوقم ازین بکران میسابت شوق گذاشت که دستی بهم بر دلش درین  
 راهشوز از تو نهان میست بتمای تو ترک و جهان کردولی در بانی تو هم در خور آن میست مولانا  
 وحشی بریدی از شعرا یحسن و خنوزان فضیلت کس بود همیش در و از عباد ویز و قامت داشت در غزل و شغوی یکانه در است  
 و کتاب فرما و شیرین که از تاج طبعش در رشته نظم کشیده بن المجهور مشهور و بیات بند شیرین معانی رنگین باغت بن مندرج است  
 و بیات بند شاعرانه در کتاب بسیار از آنجمله باین قطعه مشهور که گفت قطعه بجای نوسان سپرده راه پرویز خبردار از شما  
 کام شبیدز اگر بر سنگ خوردی نعل شریک و زان خوردن شرداری جسی از سنگ هنوز آنا و گرمی بشد بود  
 که آن در مجلس شیرین خبر بود و از دیوان غزلیاتش بیات عاشقانه بر زبان شناسا و یکانه بسیار است به نیت چندی مشهور که  
 در خاطر بود گفتا نمود بیت کیت جان جان خواهم چندان مان از در و کار کین جان جان جان سازم نار  
 مریض طفل مرا جند عاشقان در نه علاج در دقتا فل و در و زه و پریشا بیت که در نشیند بطرف و امن از اداکان  
 که بر اندازد خلعت بنیاد این ویرانه را می ز دل عشق خوردن کار هر بیطرف نیست وحشی باید که بر لب کرد این بنای را  
 خواجه حسین بنائی خراسانی از شهد مقدس معنی است در آئین در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و از آنجانب عایتیانی  
 شاعر قصیده گوئی است معانی بند دارد اما در شعر قصیده با حجه میکند که طبع کشته سخن سخنان و در کار از درک معنی آن قاصر است و  
 چندی از آن جلالت بیت هو اقله مرات آب کشته چنان که سرگون شده آنرا با محان شربت برده شبیدر  
 قدرت از آن در صبح شعله شمع را در استخوان میآورد مانند جابجاء ارجایش بر روی آب هدر تو که کند صد  
 کوهر آفتاب که بل جاکند کوهر آینه شخص بید مثال خویش تافته در و تافا کرنی از تاجان بر لب شمشیر زخم فشان  
 چه مهر در عرض خون طایر میرزا سادات طباطبائی حسنی صاحب سیور خال آنجا است در شب و نهانی مثل و در تاریخ کوئی بیدل است مثل  
 از نو و تاج و ز نو و دهر که از زمره عاشقی خالی بوده در زمان شاه جنت مکان در کاشان میرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان دوزخ آنجا  
 و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مخلص و مصاحب و میرزا جعفر بنده زنده رتبه آصف جایی یافت جاب میرزا در زمان جلوس  
 بهایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شوق ملاقات بر اطلباده به زرف بوسید و بخدمت پادشاه و الاجاه جلال الدین محمد اکبر  
 پادشاه رسید از جمله مجلسیان آنحضرت منکک گردید آصف خان را با آنکه اسکی در طبیعت بود موازی سی هزار روپیه اکبری که  
 هزار تومان شاهی عرانی باشد بجای میر رعایت کرد از پادشاه نیز عایتها یافت بعد از آنجا می که در آنولایت بسر برد و از او هیچ بیت است  
 احرار نمود و این معاد شرف کش و دوال در که مغفله قامت داشت رجب کلام حب الوطن من الانا پیمان دست فایز  
 که یانش که قد خط کاشانش نایند و از حضرت بایون اعلی بیانات و سیور غلات بهره در کردید شاعر میرزا قله و قصیده و غزل و تاریخ  
 میآید است در این صحنه یک رباعی در شاجات خنهار نمود رباعی زاهد کند که قناری تو ما غرق کنایم که غناری تو  
 او قنارت کوید و ما غنارت یارب کدام نام خوش داری تو مولانا ملک طیفور انجذانی و برادرش



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۲۰)

اور اسپه خیل خنوران میده نسته سخنان لالی انطاش از جتر شمار بیرون است بسیار سیرع لشکر بود هر روز نازل ده غزل از مجلس  
 سر برادر اکثر و این شعرای با تقدیم را جواب گفته و یکدیگر بیستهای عالی بر مثال در غزل از محب طبعش باطل ظهور آمده از جمله این بیت  
 از غزل سهر دیوان با یا فغانیت که نسخه از بحر سارست و دیوانی برابر است بیت که در فرب و عده روز چند بود ز تو  
 سویی بدن که آورد جان گیر پای را این بیت هم از مداحی عالی گفته بیت روزی که شد اسد اخذ ایوان قصر نقش  
 بوده زمین شت کلی کرد دست بنارنجته و از بیات عاشقانه اسیر این جدیدت گفتارفت بیت لب کیدی و من از دوقی تاخیزم  
 با تو کیفیت آن پادشاه ندانم که چه کرد این بیت نیز از مولانا مشهور و بنیابت عالی است جمعی از مولانا داعی پرسش نسبت میده بیت  
 نقش بند صورت انسان که بایست آفرید پیش ازین خوبی بظرف حسن کنجایش نشست در راه که بلای مقلای پای جاب اسرار برده بود و طبع  
 در آینه اب گفته این بیت از آنجا است بیت بر بایست رفیق که بلا ایدل که نایابی طواف پادشاه دین و دنیا  
 غلط کردم یا رفیق از آن سطر بود ازین گناه از جانب من بود جرمی نیست سر مارا ولی معذور میدانم که در راه تنایت  
 چنان بودم که از سستی سر نشا ختم پارا ایات بلند و معانی رنگین و پسند و بیار است در باره ناظان ناظم سخنان شور و زور  
 میرقی کاشی خلاصه آن منظور مولانا محققم از خط کاشان است در شاعری شریفه فاق و شعرش بر طهراق صنایع و بدیع که مولانا  
 نه کور در شعر درج میباید دست فکرت ارباب نظم بآن نبرد از جمله قصیده در مدح سبیل میرزا گفته بود که مصرعی از آن تاریخ جلوس دست قصاید  
 مصنوع بسیار و غزل و ترکیب و ترجیع میثار دارد اما مرثیه بخت سبیل شده از خاسر آل عبا در سلک نظم در آورده بیات بلند و معانی دقیق  
 در آن مندرج است گوشواره کوشش سخن در آن روزگار و نایبم بهر از او یادگار است و بر تیش شمع آفری عبد الرحیم که نایب  
 به یکس از شعرای قریه آن توانسته بود نظم پنج کشیده این دو بیت از آنجا است بیت روزی که شد میرزا پسر آن بزرگوار  
 خورشید بر برهنه آمد ز کو بهار زرم جزای قاتل او چون قلم زنده یکباره بر جریده رحمت قلم زنده در فوق اشاره  
 که جناب مولانا قصیده در مدح شهزاده عفت قباب شهزاده پرچان خاتم گفته این دو بیت از آن قصیده است بیت در خواب نیت  
 نتواند لظنه فکده ناخرمی بر آن نه و خورشید خجاست بنود عجب اگر کند از دیده زکور معمار کارخانه احاسیس منع خواب  
 خود هم بکسر صورت خود که نظر کند رسم که صفت کند اعضاء از عینا فرمان دیکه عکس پذیری بهمد او بیرون بود قصاید از آنجا  
 هم ز آب غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که بطور خاص از مطلع خاطرش سرزد بسیار است این مطلع او بنیابت نیا و رعایت  
 بیت ای کردن بند قدان در کند تو رعنائی آسیده قد بلند تو چون این مختصر کنجایش آن نادر که محل رقوم شاعر شای  
 بلاغت آنگاه که در همین ختصارفت المصاحف اشعار مولانا ولی جناب مولوی از عیان ولایت شت بیاض من اعمال ولایت  
 فاین فرهاشت شاعری شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح بیان بود هر سینی از غزلهای آید ارشاد و از این کمال لطافت  
 و تصایر عیش و نایب فصاحت و ملاغت در زمان شاه و جنت مکان با فاق خواجه زاده و مظهری که از عین بادات ولایت بود  
 بار و آمده نهاد در در سلطه قزوين توقف نموده مولانا ضمیری و شعرای بای تخت مایون معاشرو هم صحبت بود و در زمان نو اسکندر شاه  
 بجز این رفت در قدرت فرمان سیم سلطان از یک بخت رخص در مقام آزار آورده بود عاقبت قتلش پرداخت و عذر آن بیست  
 که شاعران سید بان میباشند چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردم که سبب ادراج ما کند و بر صفحہ روزگار بانی بماند شخصی از اهل  
 خزان در جواب گفته که امیر بجز این در نبود که جناب سلطان قتل چنین شخصی که وجد زمان خود بود فرمان داده از کتاب بنیل شین نموده  
 بدنامی بر صیغه روزگار خود ثبت کردیم سیم سلطان تصدیق این قول کرده بود عاقبت کویند این حرف در از این کستانخی قتل رسیده

ذکر طبع شعراء و ارباب نظم

(۱۲۶) در باب اسناد اکنار حبه با آن طبقه افست داشتی و در این عهد فی الجمله از آن هسره درانی باز آمد اما متوجه کارگشت بشود و از بزرگوار  
 سعادت قی بیک به مزاج تنگ حوصله سپرد و خطاط است الحی استغفار طبعش است در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل الهی مورد عواطف گردید و  
 رعایتی کلی یافت اما از اطوار نامحار صاحب تبار شد و همیشه در پیشان حال است و این بیت مناسب حال او نهاد  
 طالب من به شامان جهانند مرا در صفایان حکمران به معیت خویش مولانا حسن بغدادی در فن تدبیر فزید و عرصه و گنج  
 و هر بود مجلات فزید استعجاب ز ساینده بود جمیع استادان این فن او را در این امر تسلیم داشته اند به سبب مولانا یاری که این شهر را  
 بر طاق بند نهاده بود و در برابر زره کاری و دستبند پردازی و آب و رنگی ندارد و در او حسن بایام شاه وقت مکان او را کمرانیده  
 عمارت به تدبیر قطعید او می نمود اما بالاخره بجهت آنکه در کسب مبارک حضرت ابی عبد الله الحسین کار کرده زین آن روضه مقدسه او  
 بود از سیاحتش اغراض نموده توبه ایشان دادند که دیگر مرکب چنین امر نمی گردد و در زمان اسماعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد و پیش  
 نیز از هنرمندی پیر بر بافته تدبیر و تصویر را مایه گرد جمع کرده بود مولانا عبد الله شیرازی او نیز به تدبیر و عمارت و کتابخانه  
 حسن داشت و خوش صحبت بود که کوی شیرین بان بود و در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و در قرب منزلت او دیگران در پیش او قرار  
 میبش بود بعد از او الله میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسماعیل میرزا گردید و در بعضی دیگر نقاشان مصوران بودند مثل محمدی هروی و قهری  
 بیک کوه و غیره اما بزرگ خدش از مشاییر این طبقه و برنده یمن بودند و متفاد بودند

ذکر طبقه شعراء و ارباب نظم که در حین ارتحال شاه جنت مکان هنگام سخن بردازی ایشان کرم

پیش و پس بست صف کبریا پس شعر آمد پیش اینها از طبقه علیه شهاد که ناظران مناظم سخن سپیدی و پیرایه نبدان سلسله معنی  
آرایند در آن هنگام در ادوی معنی و مالک محروپه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت کثیر شمار بودند در اوایل حال حضرت خاتم جنت  
مکانی توجّه تمام بحال این طبقه بود چندانکه میرزا شرف جهان و مولانا جری از هم صحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس متدّیس بودند و  
او حسن را تمام حیات که در امر معروف و نهی منکر بانه عظیم مصیبت نمودن چون این طبقه علیه را وسیع المشرب نموده از صلح و زمره تها  
نید اندر زیاده توجّهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه کذب اندین قطع و فقیهه فیه اند مولانا محتم کاشی حسیده غدا در مدح آنحضرت تسمیه  
دکبر در مدح محدّثه زمان شهنشاده پریجان خانم غنیم آورده و از ایشان فرستاده بود و بوسیله شهادت نمودن کور معروف کشت شاه جنت مکان  
فرمود که من انصی بنتم که شعر از این مدح و ثنای من آید تصایب در شان حضرت ولایت فاطمه معصومین علیهم السلام بگوید صد اول از او روح  
مقدّسه حضرات بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بکفر دقیق و معانی بلند و استعاره های و دراز کار در رشته بلاغت در آورده بگویند  
میدهند که بعضی (از احسن دوست کذب او) اگر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدّسات نسبت نمایند و شان معالی شان ایشان  
بالا تراز است محل وقوع است غرض که جانب مولانا صد شعر از جانب اشرف نیافت چون آنخبر بولانا رسید هفت بند مرحوم مولانا حسن  
کاشی که در شان حضرت شاه ولایت سلطان بربر هدایت در رشته نظم کشیده و ما نازار الهام آتی و دست سخنوران زمان از دامن آن کوته  
جواب گفته بخدمت فرستاده و صله لایق یافت شعرای با محنت باین شروع در هفت بند کوئی کرده و قریب مچاه هفت بند غزلیه  
بمعرض عرض در آورده و یکی بجایزه و صله مفتخر و سرشار کنند با لجه از شاه هر طبقه که بعضی در ادوی معنی بودند بعضی دیگر در مالک  
کوی تفوق و برجگان از شان میر بودند اول مولانا ضمیر صغیر صغیرانی است زبده و خلاصه سخنوران زمان و یکاّه دوزخ  
بود علم دل اغوب میداشت از آنخبر ضمیری تخلص کرده و با نعت ضمیر ششم معانی و پیرایه کثرش فصاحت و بیگانی خاص و عام این طبقه



مقصود میباشد و برپور قایت داشتند و آراسته و بجزه شاعری و سخنوری پرآینده تصاد و غزل و شش‌بیت مرغوب از دین  
شعری در جنایه بسیار خوب گفته **عشر** مثنوی پیکان زنده کی شده مریخ آفت زنده کی تبریز بیکت از وز پشت  
یکی بر پیش و یکی را پشت چون از مرده این فن بود اسم او در ملک شعراء مرقوم شد و همین کتاف در زمان سید از احباب  
کتابخانه بود اما در زمان شاه وقت مکان منصب حیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور تربیت گردیده اما بغایت به مزاج و غرور و تکبر  
حوصله خویشتن و به مزاجی هوسگر و در از اغراض نفسانی آسوده نیکداشت و همیشه با مران ابنای حبش تقضای طبع عمل نموده بدین  
از حد اعتدال میگذرانید و ایشان این شاع کاسه را که از بازار اربابیت پس نداشت از ویجان حسد اربودند و او پای از دایره  
و نضای بیرون نهاده در درشت خوئی با همه کس افراط می نمودند به بخت از براط قرب و منزلت دور و از خدمت مروجه مجبور بودند اما تا آخر ایام  
حیات بغیر در منصب اودنه و مواجب کتابداری از دیوان علی میکرد **مولانا عبد الجبار استر اباوی** تخلص نویسنده  
در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن فن رتبه عالی داشت مشق خط نیز کرده کتابت نویسنده خوب بود و بسیار مرد زکین خوش صحبت  
بذلک لوی شیرین زبان بود از اکابر و عیان بصحبت رغبت نموده فرصت کارش بند انداخته کیلانی رفته در ملک ملازمان و نمای مجلس  
احمد دالی کیلان منکک بود بعد از شورش آنکک و کفاری خان احمد به ارسطه قزوین آمده در حل قامت انداخت که چه کارخانه  
دایر ساخته بودند اما اثر اوقات خود را صرف مجلس امراء عیان نموده خود را با کاکسته پردختی خواجیه نصیر پیرش که مانند پدر بکه از خلف  
یافته سبب ستمداده نموده بود بشا کردان کار می نمودند و زیاده از دیگران بهیمنی بیکت یوزباشی که سر کرده سلطان حیدریان بود مرموط و مخطوط  
بود بنا بر آن در زمان سید میرزا از خدمت کتابخانه مجور گشته پیرش در ملک اصحاب کتابخانه منکک گردیده در زمان نو اسکندر شان که خان  
احمد حکومت کیلان منصب مجدداً ملازمت او اختیار کرد و کیلان رفت و در آن ولایت به علم آخرت پیش **سیاوش بیک** آنحضرت  
آثار قایت از اطوار او مشاهده نموده و او را سبب نقاشی دادند شاگرد استاد علی مصور بود چون بقدر مهارتی در تعلیم یافته تراکت قشنگ  
نشان اثر کرد و بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته از شاگردی آنحضرت رجب آحسن صوفی که تصویر یافته قلم قدرت تصویر مصور لاشباز بود  
ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم بود و دقیقه کار و مصور بقرینه بود بسیار و کوه پردازی و ابرسج نهادی بهت نیز داشت مجلس سازی او  
بی عیب بود در زمان سید میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نو آب سکنه رشان او و برادرش فرخ بیک در ملک معتمدان شایسته  
چون بخت کار سلطان حسنه و میرزا شهنشاه بود و در زمان حضرت علی شاهی به تمام ملازمت شهرت نموده در کاب منکک آنحضرت  
عمرشان نابود گشت **مولانا شیخ محمد سید و اری** مرد بذلک لوی شیرین سخن قاصد خوش خطا بود در فن تدویر تراکت آفرینی  
یک صورت هم از بختی میزد الحق در آن دعوی صادق و همه استادان نقش پرداز در این داده با او موافق بودند و شایسته را خوب میبست  
و نقل طعانت استادان چنان میکرد که نیز آن از منقول غه نزدیده و در آن خطا بسیار و دشوار بود صورت فکری را در عجم او تعلیق نمودند  
ساخت اما کسی بهتر از او کونه سازی و چهره پردازی نکرد و سبزه و ملازمت سلطان ابرهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او عراق  
در زمان سید میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن بجزایان رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت علی شاهی ظل آئین کرده در ملازمت  
آنحضرت در عمارت نمود و نتوانه مبارکه کار میکرد و در بندگی این آستان جان داد **مولانا علی صغرا کاشی** استاد بقرینه و مصور  
ساخت در پرداخت تراکت آفرینی سفینه و در کوه پردازی و درخت سازی از استادان در پیش بود و نیز در خدمت سلطان ابرهیم میرزا  
می بود در زمان سید میرزا از اصحاب کتابخانه شد پیرش قاضا در فن تصویر دیکه صورت و چهره گشائی ترقی عظیم کرده و عجوبه زمان گشت و  
در این عصر زمان مسلم مشهور است از جهات نفسان تراکت قلم همیشه زور آرائی و درش کشی کبری گردان آن شبیه محفوظ بودی و در

## ذکر نقاشان بدایع نگار که هنرمند روزگار بودند

فلم ننگنه رقم تجرید ذکر آتنا پر از دقت بطول میانجامد لهذا اساسی مشایر این هفتاد و هجی که سمت ملازمت پادشاهی دارند مرقوم گردید (۲۷۷)

زبان بیان مسلم را از تحریر دیگران کشیده است

## ذکر نقاشان بدایع نگار که هنرمند روزگار بودند

و در آن چین اوراق زمانه بوجود ایشان در پیب و تزیین داشت شعر نگارنده نقاش برادش صبر سخن را چنین نقش بست که حضرت شاه مجاهد جنت بارگاه نقاش نادره کار و مصور نازک قلم سحر نگار بود هر چند اسم شریف آن حضرت ادر نقد ادب و هنر در روزگار در آوردن نوعی از گستاخی است اما چون صیغه حال خبر نقاش بدایع از آنکی داشت بکران جرات نمود آنحضرت شاه استاد پلطاغنه مصور مشهور بود طبعی و فراغت قلم را بر سبب کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شغف بسیار باین کار داشتند و استادان نادره کار باین فن مثل آقا دهبنداد و استاد پلطان محمد که در این فن شریف طایفه و در تراکت قلم شمس افغان و در کتابخانه معوره کار میکردند آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکارا بر سادات آنجا بود و در این فن منفرد و سپس خاص و سپس بهم خفای داشت آنحضرت باین طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهان داری در تفرقات مملکت آرائی فضاغی حاصل میشد نقاشی تربیت دماغ میکردند و در آن از کثرت مشاغل فرصت آن نمی یافتند و استادان مذکور نیز صورت سنی از رنگ آمیزی جیات پر خنده آنحضرت کمر توجّه آنکار میشدند و اصحاب کتابخانه را بعضی که در جیات بودند مخلص ساخته بودند که بجهت خود کار میکردند و در او حسد ایام جیات مولانا یوسف غلام خاصه که خطاط خوش مینوشت و تربیت از آنحضرت یافته بود کتاب ار که ده کتب سرکار خاصه شریفه بخوبی او بود و جمعی از استادان این فن که بقدر اذیت حال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بودند اول نادره دوران و و چند زمان مولانا مظفر علی است که بقلم موی شکاف هر چه کشای صور حاصل نصاف است و بی نسبت خویشی بسیار به برادر دارد و در خدمت او کتب بنویسند و بر سبب کمال ترقی رسید و جمعی از استادان نادره کار و هر چه کشایان بدایع نگار را در این فن بی عدیل مسلم مبدع هستند مصور خوب طراح بی عدیل بود و تصویرات و تخته های یون و مجلس ایوان چهل ستون طراح مشایر اید و اکثر نقاشان ارقام زین فام اوست بعد از واقعه نایب شاه جنت مکان بر صیغه سنی طرح مالت مذمت آئیم زین العابدین استاد شاه جنت مکان بغایت مدد سلیم انفس نیکو حلاق بود و پاکبینه روزگار آهسته روی و حسن او بشیو و شعار خود گردانیده در خدمت و ضعیف و شریف مغرب بود و نقاشی خوب مجلس ساز و مصور بقرینه پاکبزه کار حصه پردار بود شاه کر نش کارخان نقاشی دایر شاه کار میکردند اما خود همیشه جنت شاهزادگان و امار و علان کار کرده عایت عیافت انواع توجّه و مرحمت اکار بر صیغه نقاش می یافت در زمان اسماعیل میرزا که ابداع کتابخانه نمود مشارالیه سینه از اصحاب کتابخانه گردید صداقتی بیکت افشار مرد بزرگ صاحب طبیعت بود صداقتی مخلص میکرد و در آغاز جوانی ذوق شش نقاشی یافته ملازمت شبها روزی نادره عصری استاد مظفر علی خستیا نمود و آثار قابلیت ترقی از هنر سینه احوالش مشایر بهمت بر تربیت او مصروف داشت در شاکردی او بر سبب کمال ترقی نمود و ترقی از غرور نفس سر کشی طبیعت که در کار نقاشی را بجای نمود زمانه بحسب کرد و پیش و در این چنین و ترک آنکار کرده از لباس ظاهر پرستی عریان و باز مرقه هفتاد سیاحت دوران بنمود امیرخان موسوی و چینی که حاکم عهدان بود از احوال او خبر یافته او را از لباس قدس قندری بیرون آورده ملازم خود کرد با او سلوک آدابانه بیکو و بقیه های جمیع ترکست کشید و از لباسی معمولی جلاد شد شجاعت نمود و همچنان آن زمان ایاب و روت در دنیا و در دنیا نواب سکندر شان ملازمت بر خان اسکندر خان افشار خستیا نمود و در هر که ترک کائنات استوار با دجلای بی قیلا از او بطور رسید آماجوت از نقاشی غافل نبود در حسن ترقی عظیم کرد و هنر بی عدیل نازک قلم نقاشی طراح بقرینه و بقلم موی شکاف هزاران بکر بدین چهره



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۲۸)

سی بسیار کرده سرآمد روزگار گشت در تصنیف قول و عمل نادره کار و نقشهای بی‌شمس مجلس آرای شکفته طبعان و زبان نو گویندگان روزگار است در زمان بنو آسب سکن در شان از دره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود در زمان حجبته نشان حضرت اعلی شاهی ظل آبی شیراز پیشتر منظور نظر تهاات کشته مجاوره ملازم رکاب قدیس بود و در شمار خزان آن بخت سزا آخرت ساز داد و بخت عالم بقانون میرزا ابراهیم اصفهانی او نیز در زاده قابل مستعد خوش نویس بود چنان میرزا نیز طبع بنی بر سرخف نویس بود اما از او نه خط میرزا داشت سخی طبع و صاحب بخت قلندر روش و در پیش منش بود آنچه دست کنش بان بر سید در سفره خلاص نهاده و نهان سر اسراف قش از آمد شد طرفار و شعراء مردم اهل خالی بود کای بزرگانه در کمال تقسم و زکار کز رانیده کای ایام هفته بران جوی قناعت میکرد و در توکل نشسته از اهل مناصب اعیان بقدر حاجتی میاقت تا بسیار مرد شیخ طبع صحبت دوست بوده راهبسم فنی و جانش بد کوئی و صبیح و شریف در خدمت جاب میرزا بوده و شعر فنی و بیغ لغات فرس عوی انفراد می نمود و سا که در لغات فرس تألیف نموده اکنون در عراق شایع است دیگر تعلیق نویس در میان هر طبقه بود مثل عینی بیک و لاشا طرحد نواده شاعر علی که از یک نویسان بید بود و بسیار بود آن بیک فیلان اعلی شاکر که در تعلیق ترقی کرده در میان اترک و ماز بود پسران میگوید که عرب که بر نستعلیق نویس بود اگر فلم غریب و قلم توصیف حال هر یک از ارباب این جماعت زبان کتابت بطول میاخذ و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوشنویس بقدر سینه بود **خواجه عطار الدین منصور** مشی که از مشایخ مجلس مایون بود و دهم او در سلک مشایخ مرقوم کشته چون از مرز خوش نویسان بود از آنکه آن قدس سید و مخیر نمود وی از کلاتر زاده نامی الکاکر بود و راست بقع خط مولانا در پیش بسیار خوب کرد و در آن عصر الشووت بود اما جمعی دیگر که دهنده خوشنویس این خط و هستند خط او مرست کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایره ابراز بزرگ میونید طاهر در کتاب مضامین نشان آن روش خوشنویس است شکسته تعلیق را نیز مرز و خوب میوشت **میرزا احمد** و دیگر **عطار الدین** نیز از خوشنویسان تعلیق است و اگر چه در او ایل شاکر دی **خواجه عطار الدین منصور** کرد اما در او اثر ترقی عظیم کرد و قیاس در شکسته مولانا در پیش که بقلم کند نوشته بسیار خوب کرده و ابر خط او برخلاف **خواجه عطار الدین منصور** و غیره کاداک بود اما زیاده و مطوق نادر و کمی از وزیر زادگان معتبر زمان بخت مکان بود در زمانی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور طاهر شاه جنت مکان و بجا کوناگون محمود آجکان بود و او را در اداری و دوی متلی مجلسی و اهل خدمت بوده و مجر و دوات قلم و قلم تراشیدن شاه جنت مکان با و تعلیق داشت در او حسن معاندان غر و سعایت آغاز کرده او را از نظریض اثر انداخته تا به پربان حال بگیرد و نامر کاه کتابات روم نوشته میشد او را احضار می نمود و در آثار کتابات چهل بود بعد از جاری شاه جنت مکان وزیر خوشتر و خوشستان شد در زمان نواب سکن در میان تقریر راز مرشد قلیان بخت سان فتنه چون بسیار بنده او از ده گشت و بسیار بنده او از بود محرک قضایای حسنه ان شده در قلع تربت دست برادر مقتول گشت **میرزا محمد حسین** ولد میرزا شکرانده که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان و دهم او در سلک وزیران و در تعلیق نویس بیدل و خوشنویس مثل داند بود بعد از سید احمد او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را بسیار کمال رسانید و نیز قیاس روش مولانا در کرده اما با عقاد مسود او را آن اگر چه هر دو پایه خط بر سطح مینیان قلم مولانا در پیش نهاده اند اما هر دو صاحب طرزند و هر کدام این خط را بطری علی حد نوشته اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا در پیش نیست و طوب طرز در خط میرزا محمد حسین شیرازی شیراز خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفت در سلک ملازمان و نشان منزه را میهندستان فسلک گردیده در آن سواد عظیم خط مات و صحنه زندگی داشت **میرزا حسین** مشی تعلیق نویس خوب و شاکر **خواجه عطار الدین منصور** بود و در مرز محسره ران و در آثار مایون فسلک گردیده بر روش استاد کاداک نویس بود بسیار مریح الکتاب و نستعلیق بسیار خوب میوشت دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمد امین مشی متند و بنی و غیره بودند

# ذکر خوشنویسان که در آن عصر فزید و مبر بود

۱۲۸

که چه او هم میساخته تقصیر هر چه خود میساخته از بد و نیک یکصد جلد بر نام هبتر گویند و حاجه محمود این قطعه را شنیده گفت مولانا  
و در آن خط گفته من آنچه میسویسم بنام او میگویم اگر واقع باشد هر چه در سر است مطایبه و طرافت دارد اما نهایت بی ادبیت اهل شهر بر سر  
بهر میباید آنجناب میرزا از خوشنویسان بیدیل و قطعه نویس بفریند بود و در شهرستان عراق بل تمام آفاق شهرت تمام داشت و اینجا  
خط را اعتقاد تمام بخداست الحق در این امر مضنون و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار تمام دارد و قطعه او را با طراف و جوانب عالم ضامن  
هند و ماوراء الهند میرزا جمعی کثیر شاکردی او کرده اند و فیض یافته اند اما او را تغییر و شل داده و تفرقات نمود که پسندیده را با نیک بود  
و یکی از متعلقین نویسان آن زمان مولانا محمد حسین تبریزی وی سپهر مولانا غایت الله است برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زیر  
علماء مرقوم کلک بیان کردید اگر چه خط متعلق نویسی که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند در نظر خوشنویسان غریبان زیاد و اعتبار بی دارد  
و این شیوه با اهل غریبان مسلم است اما شاکر الله متعلق ترقی عظیم کرده بسیار قلم بر مغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحه مشق بر نیامده  
بی عیب و آرایش اصلاح بود و دیگر ترقیات عظیم کرده که اگر امان میساخت قلم نفع بر خطوط استخوان یافته می کشید در عالم جوانی کلک جانی  
از آسیب خاص گرفته صحیفه عمرش از قلم کار وائی ساده گشت اکنون اگر صفحه مشقی از پیش کسی ظاهر شود دست بدش میگرداند و طلب  
آن را از یکدیگر پیش برینا میر معتمد کاشی که در آن جناب دعوی خوشنویسی میکرد و خوب می نوشت کتابت میکرد و قطعه نویس و بدش  
اعتقادی که اهل کاشان و عراق بودند اشتغال اصرحت بود و بخوشنویسان غریبان که ایشان مذکور شد برابری نمیکرد مولانا بابا  
شاه اصفهانی از متعلقین نویسان عراق میبود و در کتابت شهر آفاق بود الحق کاتبی شل او در عراقی بهم غیر رسیده و در آن جناب  
نیز بود و اوقات بکتابت صرف میکرد و تحصیل و جمع معاش زن می نمود و کابر و عیان خوانان خط او بودند در عایتها میسوزند کتابت او زیور  
عراق بسیار بود اما در این جناب کثرت میاید اکثر با طراف و جوانب بر به قیمت اعلی فروخته میسر صدر الدین محمد ولد میرزا  
متعلق نویسی از خوشنویسان عمدی بود از اسادات یعنی حسینی قزوینی است او برادرش میرزا روح الله هر دو از اکابر اسادات و مستعدان درگاه  
بودند جند و الدش از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کالات صوری و معنوی و محلی توصیف نیستند و غریبانی کنین  
حاشا که میرزا شرف که بطرز خاصی در رشته بلاغت نظام داده و از غایت ملاحظت شور در میان مجوزان عهد الله آیدین دعوی شاه عدل  
و او را که گرام مذکور در کتاب علوم متداوله تصبیه از اقران برده و وفور خلاق حسیه تحقی و بحکمه فضل و دانش متعلی بودند مناسب  
بود که اسم شریف میرزا برادرش در مرتبه اسادات عظام و اکابر و ذوی الاحرام در سلک اظهار مرقوم کلک بیان کرد و با جلد بر متعلق نویسی  
خوب شاکر مولانا مالک و بی قزوینی بود که از خوشنویسان مسلم الشیوخ عراق بود و در بنیم خط از او داشت و مخرف نویسی بود و در آن  
جوانی بسیار بزرگ و با مزه می نوشت اما در آخر بحجت ضعف با صره ترک مشق کرده و به آنچه در اوایل نوشته بود اکتفا کرد و در مشق  
متعلقین متبع خط مولانا سلطانعلی و مسلم و قاضی آن از صاحبان آن ممتاز بود و اعتقاد بخط مولانا سلطانعلی بیشتر از مولانا میر علی داشت  
و متبع او بیشتر از دیگران کرده بود و بنیام در باب حسن خط این دو نادره زمان شده جمعی بنظر رسیده بودند اما گویند که مولانا میر علی بن  
فن ترقی عظیم کرده و بلند آوازه گردید و با مولانا سلطانعلی و معوی که در او را با بنیز جانب مولانا سلطانعلی می گرفتند روزی جناب بر علی  
بخدمت مولانا آمده سه قطعه را در مطبوع گرفت و بر سر نقل نموده و بیان یکدیگر بخدمت مولانا آمد سلطانعلی متحیر گشت که آیا خط او که ام هبتر  
ناتل بسیار خط مولانا میر علی را با اعتقاد خود برداشت اهل جناب مبر با انواع قابلیت و استعداد آبر استکی داشت سالها مطالعه کتب تراجم  
و تفسیر اشعار متقدمین و متأخرین کرده که تالیف کرده که در ازمنه سابقه کتر تالیف یافته و در ربع سکون از هر کس مصحح موزونی سر زده و جناب  
میر پریدی حال او کرده در تکرار هبتر مروج نموده تا آنکه اوقات جانش صرف آن شد چنانچه میخواست تمام یافت و در علم موسیقی و آواز

سمیه

عنه  
الکتابان نیز قاضی الدین میرزا  
نویسند از طرافت و جوانب  
بنا کنند از آنکه از طرافت  
شاه متقدمان و متأخران  
بنا کنند از آنکه از طرافت  
شاه متقدمان و متأخران  
بنا کنند از آنکه از طرافت  
شاه متقدمان و متأخران



داشت و الحی جامع صفات و کمال و زبده اصحاب کرده و ارباب فضیلت بود حکیم ابو الفتح تبریزی شارح ارباب شهرت و بزرگوار  
خیر الحجه بودین الجور حکیم کوکب استوار دارد و در کشف از سایر ارباب استیاز تمام داشت و در تشخیص مرض و احوال مرض مفرد بود و  
مریض خیلی زنده بود بی آنکه بزال اجتناب داشته باشد از دیدن بغض و در آن آن خط نمود و انظار میکرد که این کوفت از ازل و شرب غدا می کند  
شریعت کند است و گاهی اگر واقع شده بود سبب از انظار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع می افتاد و این شیوه را هر چه عجز را میانه  
بود جانب حکمت آب در زمان سلطنت اسماعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام باقی از جمله مستبان و بحرمان جرم غت گردید و از سایر ارباب  
و اقربان شرف قرب و منزلت همیاز داشت در زمان نواب سکنده رشان که همیشه خان موصولی ترکمان که حاکم تبریز بود و همیشه الامرا  
آذربایجان جانب حکمت آب در سلک ملازمان خان در آمد و در خدمت او تقریب تمام داشت بعد از واقعه میرخان چون از هوا خوانان او  
بود نواب جهانانی تفتانی بحال او نکرد اما در زمان اعلی شاه قلی علی رقی تمام کرده از محسن جرم قدس گردید و بالاخره بمبوم انحصار  
که محرم یک نقطه محسوم شود گرفتار آمد و پیانه حیات که از شربت ناگوار عات بریزند بود و لاجرم بهر کشیده بهر سبزه فاغود حکیم  
یا ر علی **عصره** می مشهور حکیم خیری مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و شگفته طبع و مطایبه دوست  
و شاه جنت مکان از توجه و تهاوت تمام بشمار ارباب بود و بخدمت معالجه غبار و مردم بی ثبوت کشته رقی و قشقه تبخانه خیری آب جنت  
داشت و بخدمت حکیم خیری مشهور شده بود و دو سپر قابل داشت حکیم نورالدین علی و حکیم شرف برد و مورد تربیت پر بودند و در خدمت مع  
معا و تش می نمود و موهبی طبع همان دوست بود در آنست ایام حیات او و پسرش برد و از زراعت و عمارت و محصول حلال خود سفره در پیش  
بر سر راه کشیده بخدمت اعاده و آینده و روزنه قیام می نمود میر و روح الله قاضی جهانی که از اسادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوینی است  
اوصاف حمیده و الدوجه و از غایت شهرت از میان مستغنی است آثار جلالت و برکی از ضمیمه احوال ظاهر و نمایان و با خلاص صریحه  
و اطوار مرضیه بین الاکار و الاعیان موصوف و بجزیه فضل و دانش آراسته و فور قایت استعدا و پراسته بعد از کتاب علوم متداوله و  
علم طب یافته در فن شریف مهارت تمام داشت اگر چه بمعالجه مرضی کس که پرداختی اما تصرفاتش در معالجات عل و امراض پسندیده خواص اطبا  
میافتا و طبیب ادکان اکثر در خدمت او مباحث علم طب نموده و با کردی و انظار میکردند شکسته تعلیق بسیار خوب می نوشت در زمان نواب  
سکنده رشان در قزوین ستم بر مرثی مستولی شده طبیب دست تصرف از معالجه بدش کوته کرده و عالم جوانی مقیم عالم جاودانی گردید و کبریا  
حاذق در ممالک بودند حکیم نورالدین علی یزدی و میر ابو القاسم شیرازی و حکیم علاءشهری و اطباء اصفهانی چون غرض خداوند  
رکاب اقدس شاه جنت مکان و اعزّه اردوی مصطفی بود زبان قلم را از توصیف کل آننا کشیده داشت و بزرگواران سایر مستعدان

اند از مرده خوشنویسان که در آن عصر قلم نسخ برخط طایرستان اند کیده از نستعلیق نویان جمعی بودند که در آن میں جهان فانی را بزرود کرد و در  
از آنکه مولانا عبدی نیا بوری و مولانا شامسودین قلم و مولانا دوست براتی و مولانا رستمعلی خواهر زاد و استاد بنهاد مفسور حافظ بابا  
تربی و مولانا مالک و علی مستوفی که سرآمد روزگار و خوشنویسان عصر بودند بآبر این جمعی که در قید حیات بودند ذکر میروند و اول با عقدا و اهل  
برات و جوهر مردم خراسان و عراق مولانا محمود احمق سیادشانی است و ثانی میر سید احمد مشهدی که هر دو شاگردان پیر  
مولانا میرعلی اند و در آن عصر نستعلیق را بزرگ اندام مولانا محمود کورنوش و اهل برات خطا و در از خط میر سید احمد بهتر میدانند و غلام  
آشت که مولانا میرعلی را به عای خود میزدند شعر خواجہ محسود که چک چندی بود شاگرد این فقیه بخت در حق او زلف حقیر

# ذکر حکما و طبایر مستحبه الانفاس

پسری کشت کلا نران و ارباب انالی جمعی کثیر در درگاه معنی و مجلس بیست شان راه مکالمه یافته بخدمت مأمور میکردید که تفصیل آنها موجب اطباء بود از مشایخ محمدی بیک تبریزی کجی از اقوام مسیز که تیاغی الممالک بود و سابقه خدمتکاری قدیم داشت فوت شده بود و منصب انتشار الممالک با جدی متوقف نشد میرزا محمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمائی که نسبت خوشی با محمدی بیک مذکور داشت و قاضی عبدالله جوینی و خواجه علاء الدین منصور که هر دوی بخدمت انار ممالک قیام نمودند از مرز مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسماعیل میرزاغشی الممالک کشته بغایت مغرور و محترم بود و در زمان نواب سکندر شان بعد از قتل میرزا سلمان ستونی الممالک کشته در زمان ابوطالب میرزا منصوب وزارت ترقی نمود مال حال او در زمان خجسته شان حضرت علی شاهی ظل الکی رفته کشت باین خواهد کشت هر سال از ارباب قایت دستداد و مرز خوشنویسان بودند اما قاضی عبدالله در قتل انار بر ائمه انار مرز بر جان داشت ذکر حکمای مستحبه الانفاس از این طبقه فضیلت شان در ممالک ایران جمعی کثیر بودند که چندی نکرست ملازمت اشرف داشتند و مشایخ این طبقه اقدام فرست حکیم غیاث الدین علی کاشی مرد صالح القول راست گفتار ساد و لوح بود و در کتاب علوم متداوله کایمغی کوشیده در علم طب مرتبه کامل داشت بعد از فوت او برادرش حکیم نور الدین ملازمت اشرف فایز کشته در سلک حکما نظام یافت در معالجات مرض و بعضا نموده خوش در بیان حکما قدوده و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان بجهت صدق خلاص و راست گفتاری زیاده از همه ان محل افتاد بود حکیم کمال الدین حسین شیرازی حکیم فضل دانشمند نیکو اخلاق بود در اول حال حکیم مریم هشتم شاه بنت اندیشه بزدی گردیده و در خدمت او مسجود بکشد از فوت او در سلک حکمای درگاه معنی منسلک گردیده جنبه اشراف ظاهر بدایع نما و تصرف طبع مسیح آسایش اکثر اوقات از سلک خطا دور فلان معلولان عقل منمن و در بیان امراض مختلفه بمن معالجاتش صحت میبخشید و چون توسعه شرب مشهور کشته بطریق ارباب یازده فروشنش خود جمال را کتاب شرب نمیکرد اطباء بجهت صحت ابدان عموما جایز نمیدادند از شاه جنت مکان زیاده و توجیه میبایست و در زمان نواب سکندر شان ملازمت خان احمد کیلان خنیا نموده بدانولایت رفت و متا در خدمت او مغرور و بغایت مغرور و بغایت معتبر بود و والی مذکور با او مباحثه طب می نمود و اوقات بیانش در آنجا سپری شد حکیم ابو نصر کیلانی مردی وجه خوش محاوره خوش بیاد و بغایت معالج خوب اکثر معالجات در اردوی معنی موافق مرض افتاد و در آن فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شبها روزی یافته بعضی توجه و هفت او بر سایر حکما تعلیم جایز میبخشید و بعضی بابت آن که در قفسه انار جمال حضرت شاه جنت مکان او را در معالجات نجات نهم داشته در دو تخته بایون بست و چنان که بر کتف میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین فضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در معالجه مرض و بعضا کار میفرمود و کشته حکای عصر قول او را معتبر و تصرفاتش در معالجات معتد علیه و موثوق میداشتند جمعی از طبایر بلا تعین کاردی او انتقاد میکردند و الحی تصبیه طرزان و فاضل طرزان بود و عایش ازین بطریق حکیم کمال الدین حسین توسعه شرب مشهور و از توجهات پادشاهی مجبور بود بعضی اوقات در اردوی معنی و بعضی در دارالیهاده یزد روزگار میکردند حکیم عماد الدین محسن و فرات و خوشی باین دو حکیم دانشمند داشت در علم و حکمت مباحثه بجهت ان طاق و در دانشوری و حذافت مشهور آفاق بود ریالت مرغوب و تنجای غریب از او در علم طب ترتیب معاجین و معالجه امراض مرز و مواد حاره خصوصاً جرب صغیر و کبیر که من المجهور با ننگ مشهور است معتد علیه طبایر است در اوایل در خدمت عبداللہ خان استا جلو حاکم شیروان بود بعد از آنکه فانی از جهات تغیر مزاج با او نموده شش بخشش فروخته کشته او را بر ما و برف تعذیب کرد و دیوانه وار بکشت مستباح او را در بیان برفت که ازین بخت کتاب با فراط خوزدن افون علاج خود کرده اگر چه در آن یتیمه سالم ماند اما رسته بر او طاری کشته تا جین جیات صاحب مده بود چون خود را بکشت بود با فون تمام داشت چون شاه جنت مکان در رواج در وقت استا سنان مقدس حضرت امام ابن و الانس با بعضی انقادیه تون رعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمت آن حکما تعلیم میفرمودند ازین طبایر مرکبا رفیق آنرا نمیکشیدند و در خدمت مقدس معنی بجا بخدمت مشغول

در قفسه معنی و خدمت ارباب  
در سال ۹۵۳ قمری  
و احادیث در کتب الممالک  
طبع مرقوم است که  
انکس فیروز از خواجه طبایر  
در سال ۹۴۴ قمری  
۹۴۶ در گذشت  
و در سال ۱۰۵۱  
(احوال الممالک)

افراد  
خوبان



# جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۲۲)

رقبات کلی بود و کل املک خود را وقف کرده و تولیت باسن و ارشد اولاد و او میر عبدالباقی مذکور به بیعتی و ضایع روزگار می جسیع آنرا نابود کرده خود سینه بکند از واقعه حضرت شاه جنت مکان از ارادای بیجمل و تقیالت بموقع و محبت و طلبهای عیفت انواع بپایا کشید و پریشان حال و مورد تشویشات و زکار بود و همسیر را احمد و دیر از انور الله کفرانی صفهائی و وزیر کار خاصه شریفه فارسی بود و حضرت شاه جنت بارگاه داشتند خاصه میسر از انور الله که در پیش بود و مشارالیه نیز به دستور پدر مشمول غایب شایان بود و در زمان نواب سکنه رشان بجز خدمت و رابطه خدمتگاری که در شیراز با حضرت داشت منصب نظارت کل را برافراشته تا طر متقل شفق اینان بود و بر سینه جین خلیف قانی وزیر بعضی مجال خاصه شریفه دار لطفه هرات و در املک بغایت صاحب اعتبار و مشارالیه بود و سیر از احمد که مانی که وزیر احمد بیک افشاری قوی باشی بود و وزارت ارادش و در بیل قیام داشت چون ایامی چند منته که از شاه میر و زرای جزو بودند نگاشته خلکت بیان کشت و در سایر وزرای حسنه و قایده نیست لکن از زبان قلم او نخستیر آنا خاموشی گریه جمعی دیگر از ناجیکه و وزرای معزول و مضروب امر در خدمت شرف مشرف و معزول بود و دیگری خواجه هدایت الله که وزیر امیر غریب سلطان بود و در میان ناجیکه آناه باطن با و غایت شده بر سر سینه و در بین حیات مخصوص لافسان بر مغایر بچرخ برین میافراشته که می خواجده صبیح الدین سلما فی اصفهائی که وزیر عبد الله خان سنا جلوه بودند بعد از او بامردوی معنی آمده از زمره مجسمیان بود و دیگری خواجه حسن نخجانی مشهور با قاف مشرف که بیچ منصبی داشت و از زمره مجسمیان بود و خواجه شاه منصوره مانی که وزیر حیدر سلطان ترخان ترکان بود و خدمت و خل مجلس مایون داشت میر سراج الدین علی قلی وزیر معصوم بیک که بعد از واقعه شهادت او که در فوق بخیر بویست منصبی از مناصب دیوان سرانده ارشد بود اما به دستور سابق او ملازمت داشت از مشرفا بیوات نیز چند منصب صاحب خدمت اعتبار بودند سیر از ابابائی شیرازی مشرف خوانه عامه که در خدمت شرف معز و مغیر و عمل اعتماد شایان بود و سیر از قاسم شیرازی مشرف طوبی اکثر اوقات در طریقه و یکیدان اسب سعادت خدمت سرانده از بود و سیر از احمد پیشکشی نویس قوم میرزا ابابائی پیشکشی نویس معز و مغیر و دیگر از حسن اصفهائی مشرف کا بجان و فحاجی خانه بود و میر سید علی برادر شاه هم که با مشرف خوانه بود با مشرف ترخان قیام داشت و دیگر مشرفان بودند بدین چند نفر از نوادگی دیگر از اکابر و عیان طبقه ناجیکه در درگاه معنی بود بعضی راه خدمت داشتند اگر چه بمتمی از مقامات جهان خفصا بناق بودند اما در مجلس شربت آیین مشیر و مشارالیه صاحب دخل بودند خصوصا میر با ششم قلی که از سادات موسوی دار المؤمنین قلم و مرد شیرین سخن برال بود صاحب املک و قیامت و ثروت و مکتب گشته در خدمت اشرف ادهن و عرض مطالب مدعیات و باب حاجات نیاده از دیگران داشت گاهی به این منصب وزارت دیوان اعلیٰ بپاش بر سر سینه آتادین تبه سرانده از می یافت شاه جنت مکان همیشه به او بزل و مطایر پیش آمده و توجبات بزل آتیر منصفه مودند و اکثر اوقات در آنجا عزت و اعتبار مواءه و مصدا در گرفتار بودند و تا مین از محال شاه جنت مکان معز و محترم آنا از خواست و طلب عیفت خالی نبود و دیگر از از مانی و عیان این طبقه خواجه عبد القادر که مانی ولد خواجه عبد الرشید بود و از اعظم و اکابر و عیان مالک بریادنی املک و رقبات و چهل و سیاف معز و ممتاز بود و از دار الامان کرمان حب فرمان قضا جریان بپایسیر اعلیٰ آمده از زمره مجسمیان بهشت آیین بود و گاهی نبود وزارت دیوان اعلیٰ می یافت اما او نیز بطریق میر با ششم با وجود عزت و اعتبار از شده در باب حلاله اسودکی نداشت برضا در غمت خود و از ده هزار تومان پیشکشی قبول نمود که رخصت فتن کرمان با فقه به دستور در اولایت بزراعت و عمارت قیام داشتند اما این مامول بر بجه قبول یافت و این احتمال شاه جنت مکان در اردوی معنی بوده و در زمان نواب سکنه رشان رخصت انصاف با فقه و فتنه اصل کردید اما در آن ملک و ملوک ناپسند بجا مشرفان افشار که زاب خود سری افراختند و در قتل مشارالیه بود و مجال اقامت یافتند و عیانت عیالات گردید و تها در دار السلام بغداد و آنکه و در وقف نمود و غنیمتی بی اعتباری آرزوی وطن کرد و در آن ولایت انایم جانش

فرمان صیاد کورانی شاه جهان  
وزیران امیر علی  
میرزا محمد و وزیر محمد  
۲۶۳۳  
فرمان صیاد کورانی شاه جهان  
محمد شاه عباس قلی میرزا  
میرزا محمد کورانی است  
در سال ۱۱۱۵ و در ماه ذی القعدة  
۱۱۱۵  
(جلال الدین شاه)

## ذکر وزراء و ستوفان عظام

(۱۲۱) ابریزنده منصب وزارت قورچان عظام بسلطان ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت آن سلسله بدین منصب بر بند می یافته تا جین حیات بدین مرتبه بود و اوایل جلوس ساجیون شاهی قتل آئی فوت شد میرزا فتح الله نام مستوفی قورچان عظام وی بنسبت صفائی و از اقوام خواجگان است که اول مستوفی قورچی و آخر مستوفی الممالک شد و نیز فرستاده کور در آغاز جوانی بدین خدمت مبرافرا شده و مشغول وارش بود و تربیت بود و همواره از مجلسبان اعلی بوده و زیاده از وزیر قورچی در مقام قورچان دخل داشت اصحاب و قمرخانه اعلی میرابو تراب نظری مستوفی مال که الحال ضابطه نویس و مفرد نویسنده میگویند و او از سادات الوشیه نظر و داماد خواجه فاسم مستوفی بوده و در دفترخانه ساجیون ارباب قلم و در علم سیاحت بسیار مجتهد است و بدایت بیک شیرازی صاحب توبه دیوان اعلی وی از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توبه سابق است از سلسله ایشان جمعی کثیر در این دودمان ولایت نشان بخداست متوجه قیام داشته و محل اعمام و شامانه بودند و شارایه مرد سنجیده و راست قلم صاحب توف سلیم بنفس بر پرکار بود و از او ارچه نویسان خواجه محمد امین مشهور بخان و لد فاسم مستوفی که در علم سیاحت قانون حساب اتنی مصداق الولد تریه بود و بخدمت او ارچه نویسی آذربایجان و شیر و قیام داشت خواجه رشید بیک شیرازی الاصل و از اقوام هدایت بیک است و او ارچه نویسی عراق معتز و مرد صوفی مشرب و در ویش نهاد پاک اعتقاد خدا آگاه بود و آقا آتد نظری او ارچه نویس خراسان و کرمان بر نعمت الله ولد اسد سخته مشهور شیرازی بجای پدر او ارچه نویس فارس بود و آقا قیام الملوک طهرانی مستوفی ارباب تحویل ارچه زیاد و مستعد و می نامد و بکن خوش صحبت شیرین سخن بود و بدین خدمت در مجلس بشت این راه بافته از زمره مجلسبان و منظور نظر رعایات شامانه بود (وزراء عظام ممالک محروسه) و در نفعیات بزرگ و عالی شان و صاحب اقتدار بودند و نیز عظام الله اصغیان که در اوایل حال وزیر محسوب بود و وزارت و نیز میزگی آذربایجان و شیر و ان سرافراز می یافت و دیگری آقا کمال الدین زین العباد که زمانی چنانچه در فوق اشاره شده و وزیر و مشیر کل خراسان بود اما در جین حیات شاه جنت مکان آقا کمال فوت شده بود و مسینه عظام الله را بکر سن و شوخیت در بافته از آن منصب معزول گردیده بود و وزیر صاحب سلیم النفس رجعت پر و در بودند و ذکر خیر و یکنامی ایشان در خراسان و آذربایجان الی الغایه ذکر اسند و افواه خلق و عمل ایشان در آن وقت قد و وقانون است و از جمعی که در جین رحلت شاه جنت مکان و وزارت ممالک قیام داشتند برادر هدایت الله ولد خواجه شاه حسین بود که سابق وزیر خراسان بود و وزارت کلان بر پیش منصوب گشته و ان امر قیام داشت اما بکلان رفت و در درگاه معلی سب و در زمان فوت سکنه شان مستوفی الممالک شد بعد از قتل میرزا سیلان که در هرات واقع شد و محل خود که ارش خواهد یافت و نیز دیوان اعلی و اعمام الله گشت اما زیاده و جلی و در مهم علی وزارت استقلال یافت خواجه فاسم علی که سابق وزیر حسن بیک یوزباشی است و جلوس بود و وزارت آذربایجان سرانسر از کشته چندان بدان هم قیام داشت اما او نیز تا جین رحلت شاه جنت مکان در درگاه معلی مانده و باذربایجان رفت و در خیر اندیش و سلامت نفس اتصاف داشت بریزی الاصل بود و بر علی باطل صفایان نیز داشت برادرش خواجه غایت زرنگ برادر وزیر حسن بیک و لاجن بیک شده بود و از وزرای مستبران زمان مرد خلق آدمی پسندیده سلوک بود خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت در ایها و نیز معزول شده و وزارت در سلطه اصغیان منصوب گشت و رابطه خویشی با قلائی دوات و از قزوینی مشهور است او نیز مرد آدمی خوش سلوک سلیم النفس و مسیه زاین الزمان ولد آقا قلائی بود و وزارت در انوین کاشان قیام داشت و در اوردن بنا بر سلامت نفس و حسن سلوک بار عایا منظور نظر شافت شامانه بودند و بیک برادرش آقا محمد زمان بعضی خدمات در سلطه بریز ما نور نمود و بیک دیگرش احمد بیک وزیر بعضی محال خراسان بود و نیز از عدا ابائی مشهور برادره و قدوم ولد فیصل الله شمرستانی بعد از فوت میر سیده علی خوی قتل شد و وزیر در سلطه قزوین بود و وزارت آن ملک سرانسر از کشته بد خدمت قیام داشت و فوق تجریر پست که فضل الله صاحب ملاک و



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۱۲۵)

و قصیرات مالی و یوان متم داشت بآرامی که بسنی کلی صادر نموده و از آن متبرعال بکند از غل شار اسیب خود ضامن و کسب  
 که در امانت اسیب از و احترام روانه چنان کرد مرد خیر اندیش بود بعد از او آقا جمال الدین و آقا جمال الدین بن ابا و کرمانی که پدرش وزیر  
 خراسان بود منصب نظارت یافت بعد از مدت تمادی و نیز بعضی اعمال را صواب که خسار و هدر داشتند منصوب گشت تا صین ارتحال شایسته  
 مکان و فتنه الموت مجوس بود در زمان سید خلاصی باقیه در زمان نواب سکندرشان بقدر اعتباری یافت که بر سن و خویش و ضعف  
 اتم ایام جس بر غلبه کرده مدت حیاتش منقضی گشت و در هنگام ارتحال شایسته مکان سفر گشته بودند میرزا سلمان که بعد از غل  
 او آقا جمال ناظر الکبریوات کردید وی و آقا سید زاعلی جابری صفائی است پدرش چند سال وزیر ابراهیمخان ذوالقدر حاکم فارس بود  
 و شار اسیب در بلده فاخر بشیر از کتابت خیال و کالات نموده بود فور قایت و رشد و کاروانی متغی گردید و بار دوی معنی آمد مقبول میرزا  
 عطارد اند وزیر آذربایجان چندان خدمت حرز آن ولایت مشغول داشت و از جانب شار اید بار دوی آمده چون آثار قایت کاروانی در  
 احوالش بود و بود و تربیت شایسته که بعد از اخذ و قیافه جمال کرمانی چنانچه مذکور شد منصب نظارت الکبریوات شایسته تر بدین امر از دست  
 مقربان مجلس مایون شکست گردید و تا صین ارتحال آنحضرت در کمال استقامت به انجامت قیام داشت در زمان سید زاعلی و تربیت و تقویت  
 او با نفع نموده حکم شده بود که بتعلیم بحکمت از امر اعظام انستند وزارت قیام نموده بعد از فوت سید میرزا و جلوس نواب سکندرشان  
 وزیر و اعتماد الدوله گردید و بیشتر از پیشتر به استقلال و در آن منصب عالی درجه کمال یافت مال حال او در قضایای نواب سکندرشان مرقوم ملک  
 بیان میکرد و خواجه ابوالقاسم از عیان ولایت فرایان وزیر میرزا دیوان علی بوده و در است غاده صادق القول در کتاب  
 یکور و شش روستائی فاش بود اطوار او پسندیده و طبع شریف آمده و از وزارت به نظارت بعضی از بیوات سرکار خاصه شریفه ترقی نمود و  
 رحلت حضرت شاه جنت مکان به انجامت قیام داشت در زمان سید میرزا از چندگاه تکفل آنحضرت بود اعتبار تمام داشت بالاخره دامن از  
 شغل درجیده زوی بوطن اصلی نهاد میرزا ابوالفتح برادر میرزا فضل الله شهنشاهی صفائی از عادات سرکار خاصه شریفه بود و ایشان  
 از اولاد میرزا شریف شهنشاهی اند که در زمان خان سلیمان شان ستونی الممالک بود و این سلسله همیشه در این دولت بناصب عالی  
 داشته اند میرزا فضل الله مذکور تنها وزیر صفیان و راق فائق مقامات یوانی آنجا بود و در ایام عمل الممالک در قیات کلیه شده و رقم و تغییرات  
 کثیری فی الجمله بر او استخرج مذکور شد و در کمال دیانت و راستی بخدمت نظارت عادات قیام داشت میرزا محمد نام سپهری داشت فاضل فقهیه  
 و صاحب ششوی و ملک صاحب مشاغل دنیا گشت فتاوی او در میان فقهاء عصر بود احمدی بیک لشکر نویس برادر محمدی بیک لشکر  
 نویس سابق در اوایل زمان شاه جنت مکان خواج بیک شیرازی لشکر نویس بغایت مغرور و معتبر در آن امر و لشکریان صاحب اعتبار  
 و در آن اقدار بود چنانچه ممکنان او را در پایه وزارت داشته منتظر انوار امید هستند بعد از فوت احمدی بیک برادر احمدی بیک  
 مذکور که او را چه نویس آذربایجان بود مرد عاقل قابل استعداد برای دیوشش بوده بدین منصب و الا ارجندی یافت او نیز مغرور و معتبر و در خدمت  
 مرجع شغل و منتظر تفرقه شفقت تربیت شایسته بود چنانچه حضرت شاه مجاهد او را کسوک وزیر خطاب میکرد بعد از فوت او برادرش احمدی بیک  
 مذکور لشکر نویس شده و تا صین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندرشان به خدمت قیام داشت و این طبقه شیرازی الا صلند  
 و در آنجا طبقه فائده استوار دارند تا مدتی است که از شیرازی بیرون آمده چند کس از سلسله فائده در عراق و آذربایجان و اردوی معنی  
 بناصب ارجند و خدمات یوانی مغرور و سربلند بوده اند و شار اید مرد قابل خوشنویس صاحب فضل و کمال و از استعدادان ارباب علم  
 بود و در اوایل جلوس مایون حضرت علی شای غل آفری فوت شده علی قلی بیک نام وزیر فور چان عظام از او باقی عکبر لو است  
 پدرش حسین علی بیک مرد عاقل تعلیق نویس خوب و متبع خط مولانا مبارک الدین حسین منشی سید کار فیض آثار یکو کرده بود از طور این دولت

ذکر وزراء و ستو فیان عظام

مستوفیان عظام دیوان علی شاه جهت مکان آنچه معلوم گشته و مشورند و آنقدر هفت نفر مستوفی الممالک و دو نفر مستوفی بقا بودند اول میر سعید حسام الدین فانی یکی خواجه حسین نام ساردنی و خواجه غیاث الدین علی مشهور بقیاس شیرازی خواجه قاسم نظری و خواجه ملک اصفهانی میر غیاث الدین محمود شیرستانی اصفهانی و میرزا شکر الله مشهور صفهانی این هفت نفر مستوفی الممالک بودند و از مرزهای قبضه مستوفی الممالک بفرمان و بزرگی و افتخار و زمان خدمت از حال ایشان استیاز داشتند و این مجبور بدانت نفس و سلامتی و راستی و خیرخواهی حسیلی و خدایت مشهور است خواجه قاسم نظری که از همان زمانی آن ولایت بود در قانون حساب دانی و علم سیاق و سمر و زیاده از دیگران محل و منظور نظارت و شفقت پادشاه بود همیشه در مجلس بیست و نهم بعضی حاجات خلایق و کلمه انگری که باعث ترفیع حال مسلمانان و موجب تحصیل معاشی جزولی نعمت بوده بی اندیشه و محاسن زبان کشوده و چون عالی از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بوده در جهت قبول عیاف و دیوار و خدمات و پسندیده خاطر مبارک اشرف بود و الحق مرد سعادت و خیرخواه بانی بقاء انجرات بود و بعد از فوت او بار بار زیاده و موا و توجه اولاد عظام و از مرز از حقوق خدمت پرورد تربیت و شفقت گشته بنا صبا رجب سرهنگه از می داشتند بعد از میر غیاث الدین محمود که مستوفی الممالک شده در اندک زمانی مغرول گشت بعضی اوقات منصب استقامت یافته او را چه نویسان و در خانه بجا یون متبعض که دیده هر یک مستوفی سرکار خود بودند بعضی اوقات بکنت و نظرات تعیین شده بودند تا آنکه دیگر باره میر غیاث الدین محمود که مستوفی الممالک و او خالی از درویش نهادی و سلامت نفس و پرستکاری خود در آن ایام خدمت شد اوقات سال قبل از ارتحال شاه جهت مکان او مغرول گشته میرزا شکر الله مذکور بدین تیره سرهنگه از می یافت و می دلخواه حبیب الله اصفهانی است و بدین منصب صاحب تملین و وقار و صاحب نفع خوشنویس بنواطرا بود و هر چند سال خدمتی از خدمت دیوان عالی می گشت چند سال در کارهای بعضی از امانت صاحب دیوان سرانگه از باشد و مجلس بیست و نهم راه خدمت یافته از مرز مجلسیان و متفرقه دیوان نویسان بود میر غیاث الدین محمود شیرستانی چنانچه مشهور و مذکور شد مغرول گشته میرزا شکر الله مفوض گردیده و تا جین ارتحال شاه مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغولی داشت و در زمان سبزه زانچه شراتی بدان خواهد رفت و وزیر و نماینده دولت شد و زمان نواب سکنه شان بوزارت و بمیزی فرمان و تربیت سرکار فیض آثار مضروب گشته بدان ولایت فتنه آماجبت کبر و بزرگ منشی از وفاری که داشت و از بنیامی او مشایخ و پندیده خود پسندان عصر خود میانه او و بیکریکیان خراسان صرح بدست و مقامات و چنانچه باید تشریف به معان آمده از آنجا از دار فانی بجهان باقی تعالی نمود و مستوفیان بقا با اول میر به است الله معمر می که از سادات معمری صفهان بود مستوفی بقا باشد و او اندک زمانی مستوفی بوده فوت شده برادرش میر محمد معمر می بجای او بنشیند گشت مرد محاسب سیاق و ان قریب به سال بدان ارقام داشت تا خدمت او پسندیده امر اشرف گشت و او را عزل کرد میر شاه غازی اصفهانی از سادات صفهان نبود و سلسله ایشان با دات علاقه بند مشهورند مستوفی بقا یا گشت مردی محاسب نویسنده کار دان بود چند سال در زمان شاه و جنت مکان بمیزی سایر خدمات یوانی قیام می نمود و از غده خدمت کاین بنی سیدون آمده تا جین ارتحال حضرت بخت مذکور قیام داشت در زمان سبزه زانکه میرزا شکر الله وزیر و اعما و الله و الله شده بود و او مستوفی الممالک گردید در زمان نواب سکنه شان بدستور بان منصب برافرازی داشت و در آن تمام استقلال یافت چون میرزا سیلمان که وزیر شده بود نسبت بشا را بدین سوز حاجی بهر سببه بخیریکسا و از منصب عزل گشته خواجه محمد باسنده بروی که حق خدمت قدیم در مراتب نواب سکنه شان داشت تلقین گرفت میر شاه فاضلی بروی توجیه بطن اصلی نهاده از آنجا منوچه بیاضه اهرام شد و در آن سفر خیر اثر جهان فانی را و دواع کرده توجیه عالم بنا گردید و ناظر ات میوات آنچه در حصار ابدان انحصاری حاصل شده فاضلی و ناظر با استقلال بود میانه او و در حال صفهان در نوشتن تفرقا

۴  
بنام خدا  
بسم الله الرحمن الرحيم  
۹۶۸  
تقریر الحیدر  
ج. ۴



## جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(۱۱۸)

و شفت خاصی که آنحضرت ابا اود بود بزرگت بر غایت آنکه بعضی امور نالایق که پسندیده طبع اثر بود خصوصاً عشق و عاشقی پس بر حق یک ناله  
 پیش خدمتان محل اعلی و منظور نظر شاهانه بود متمم کتب مفضوب گردیده و اورا بمظفر سلطان مذکور که مخالفت یا عکس و اباین دولت در حق تنهایی  
 کسان محترم بر باقی از نفس آئین در میان دو سپه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد بریز آونجه سوختند و یکی از طرفین تاریخ واقع گشته قطعه  
 خواجه غایت که هسی زده ام لاف خود مندی شکرد حق بدعی که در منصب قواد کفشی ای باجم و محنت رفیق از غم عشق و  
 تاریخ حبیب گفت و عشق سپهر بلیق بکده از واقعه اوقاضی جهان بهمنه او وزیر مسئول گشته باز در کمال عطف واقعه از وزارت  
 استقلال کرده در او احسن منصب چون حضرت شاه اراده داشت که بقایق امور بخش نقیض باز بر سنده در مهلت یوانی که پیش برای او عمل مفسد بود  
 و آنچه بعضی میرسانند با بجا محزون بیکت در آن اوقات وقع الوقت کرده تاخیر در انجام عرض کردای او واقع شد غایت فاضلی از اوصاف  
 و اطوار میبلی تقریر نموده کبرستن و تخریج است ایهانه ساخته از منصب تفضا نموده و در آن الحاح که حضرت شاه رضا جوی گشته او را از امر وزارت  
 معاف داشتند و در تاریخ ستین و ستها توجار رحمت بودانی پوست در تاریخ فوت او گفته فرود بکای چو احاد فاضلی جهان بیانی  
 مرکبشان آنچه از اوصاف حمیده آنجناب در سنده و افوا معلوم گشته فی الواقع درین دولت عظمی وزیر می که جامع سبب قایت است  
 و ضایل و کالات باشد مثل اذیده و رفتن و بزرگی او از خیر بیان بریدن است با وجود عظمی شان و عظمت و طلال با خلاق در مقام توضع خود  
 تنی بوده در حسن سلوک و آداب توضع فرد که شنی میکرد و در جاشی که میانه عمارت رسد علم واقع شد و خدای موند که در قوش و فحول صلا  
 مقبره استند و در شاه و سلاست عبارات و شجاعت و سلم الشو به اتمان صحایف انار و ارباب سیاقی حساب بود و در حسن در کمال  
 داشته بعد از او منصب وزارت بجا رفت از ارباب غلم توفیق نشا خواجه غیاث الدین علی مشهور بقیات که در معدود شریف بزرگی  
 محاسب غیب و بعضی اوقات ستونی مالک نیز بود آقا محمد سرانی که از عیان ولایت فرمان بود خواجه هر یک مشهور بر  
 بیک هر دو که از اقوام میرز که با کجی مرد قابل استعداد فضیلت شمار بوده در اول حال وزیر فاضلی خان نگوی می سر در بود بعضی اوقات وزیر  
 فرمان بنده بود و در علم جبر و اعدا و در بخت مهارت تمام داشت و بخت آنکه تخریج آقا مینو مفضوب گشته تی در قلعه الموت مجوس بود  
 زمان بهیل میرزا از خیر بخت باقیه در بیت جات بقایض ارواح سپرد میرزا بیک ابرمی از طبقه سابقه ابر بود در اول حال وزیر  
 سوزن بیک قوری باشی افشار بعد از آن بابای وزیر دیوان بود چندگاه از وزارت ازین غیر متشی شد چون باط دولت ایشان در روز  
 شد معصوم بیک صفوی که میسر دیوان بود در بزمه بلند وزارت سر منساری یافت بایات و سپه داری جمع کرد و خدای بانظام  
 دولت پرداخته بموارد منظور نظر غایت شد باری بود حضرت شاه جت مکان آنجناب احوال غنی یعنی عزاده خطاب مینو و مذکبه از آنکه  
 میانه حضرت شاه و حجاب سلطان سلیم بن سلطان مراد فرمان مندی مالک و موم قواعد مصالح استحکام باقیه از دیبا عجم آمده حجاب منو اگر گشت  
 مشارع به لالت باوی توفیق اراده دریافت آن مطلب علیا کرده از بهر دو پادشاه مرخص ما دزدن گشته تهاقی پسر شش خان میرزا که از  
 زمره فضلای عصر بود روی براه آورد در میان باو غدر کرده حبشی که محرم شده بود در لباس اعراب باو پیشی بر سر او ریخته او را بپشت  
 و چند کس دیگر از قهاره میانه قاضی جج بدرجه شهادت رسانیده و سنا و این امر شیع بقطاع الطریق عرب نموده در اتام غیبت شار ایام  
 سراج الدین علی قی وزیر او سنیان به انجده مت قیام داشت بعد از تنه معصوم بیک خدای سنده وزارت از وزیر مسئول عالی بود و در  
 ایام حیات میر سید حسن فرمانی و خواجه جمال الدین علی بدینصب عالی سر منساری یافته کمال بران خدمت قیام داشته اطوار ایشان  
 مستحق طبع اثر و بقا و هر دو از آن منصب عالی عزل شده بودند و دیگر احدی بران امر مزبور مفسد گشته

مستوفان عظام و اصحاب دفتر خانه

مترجم

## ذکر مشایخ کرام و علماء اعلام

موفق است و جمعی کثیر از اوقات نماز منصرفه با واقعه امین شایخ حسن و او و خادم استر ابادی در سکت مقدم فرمیدند و  
روضة مقدس متور منک است و اما جدش در زمان شاه جنت مکان بغایت مغرور و محترم بود و در مجلس بیست و نهم از دیگران سخن گفت  
این حدیث بنیان کتابخانه زبان صدق بنیان در بنی مساجد جایز داشته بانه بر حدیث طبرستان و چون خالی از اغراض دنیوی  
حضرت شاه و جماعه جنت مکان نصیاح او را سمع رضا صفا نموده و اما جدش بغایت شفیق و پرهیزکار بود در حضرت او زکات بسلامت بمراتب  
چند سال در ظل عاطفت مایون علی روزگار که زانده در کشته نهاده و ملازم رکاب اقدس بود بعد از رفع اوزبک و تخریر آن مورد توجهات  
شایسته کشته کشتن سار خدام و روضه متبرکه که عرش مقام گردید بغایت ذات شریف مایون منصب خادم پیشکشی و کلید داری منصبی مبارک  
با متعلق داشت و در ایام و بابا کیلیک سار کشتن بایشان بغایت حضرت اعلی شای خدمت نمود تا صحن تحسیر این معجزه لطیفه در آن استوار  
نشان بسمه غیاث روزگار بگذرانید **شیخ فضل الله** عرب فقیه از جمعه صلی و تقیار شد مقدس متی و از آن پس کار فیض آثار موفقت بود  
بغایت شفیق و پرهیزکار خود را از جمعه عدول شمرده در مسجد جامع مشهد مقدس بابت پیشماری قیام نمود جمعی کثیر با واقعه امین بکرده سخن  
شایسته آن بود و در حضرت او زکات بایار صلی و تقیار در جنت یافت در مشهد مقدس متی صلی و تقیار دارا با فضل و کمال در صحن ارتحال حضرت  
شاه و جنت بارگاه غفرانال پشیمان بودند اگر کسمل و قانع نکا تحسیر برامی شایر انطباق دارد موجب طهاری طول کلام میگردد و اندک ذکر این  
غریب قرار داد مولانا محمد علی **تبریزی** ولد مولانا غایت الله است در سلیم الهن فضل پرهیزکار بغایت فقیه و پاکیزه روزگار بود  
مطاعیت در زمان حضرت شاه جنت مکان و تبار در اسطخه تبریز شیخ الاسلام وکیل ملایات مرکا خاصه شریف بود و بعد از فوت و الدج  
در حبش و پمبی داشت در وقت تبریز عراق آمد در ولایت می جمل اقامت اخذ و در آنجا غریب فرات نمود با علم عقبتی شایسته  
در ذکر وزیراء و ستوفیان و ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که تا بحکیمه من المجهور مشهورند و مینوهند

در هنگام ارتحال حضرت شاه جنت مکان احدی از ارباب قلم و وزارت دیوان اعلی مضروب بود و وزیرای عظام سابق آنچه معلوم در جمعی  
کشته در زمان شاه جنت مکان و وارده لشکر بودند بر سنده وزارت دیوان اعلی در اول زمان بهلوس **خواجه جلال الدین**  
**محمد فحیحی** بود که بعد از قتل پسر شاه حسین در زمان خاقان سیمان شان ابو بقا شاه بهلوس نور الله مرقد و زیر شد و او با پسر شاه حسین مربوط بود  
گویند روزی که وزیر شد این باغی را در وقت جناب میرزا خواند و باغی ای نوزد و دیده جهان منورم رفتی تو چون شب سیه  
روزم گویان و نود و شصت بودیم هم گایام زاکبت و من میوزم مضمون این بیت که **فرو** باغالی که از بار نیچ برخت  
چه آخر بیکشت آن فال شد است مصداق حال **خواجه** مذکور کشت بعد از حلق خاقان سیمان شان و بهلوس مایون شاه جنت مکان سیزده  
بر تبه وزارت آنحضرت سرازند هنوز ایام وزارتش بکمال شده بود که دیوبند سلطان و ملوک وکیل و صاحب اقدار بود با او بکرمه شده فها  
بین غبار نقار ارتقا یافته و اگر کشته قتل و عرش فرمان داد و رفتی که او را یوریا پیچید و میو خستند بیت مناسب حال خود خواند بیت  
که قلم خانه در کوی ملا درین گرفت تیش کسی کو خانه در کوی بلا کسر و چنین کرد قاضی **جهان سینفی حسنی السب** که وزیر پسر  
شاه حسین بود وزیر دیوان اعلی شای بیست ناز و نظرو استاجلو از فتنه کناره جنت بکلیان افتاد بعد از رفتن او بکلیان **میر جعفر ساوچی**  
که وزیر جبه سلطان بود با واقعه ارجیه سلطان وزیر دیوان ایام وزارتش چندان استادی نیافت و نیز بهت نزاعات امر باقتل **آخند احمد**  
بیک نور کمال که از کار روزگاریه اصغیان است وزارت دیوان اعلی سه بنده می یافته شش سال من حیث الاستقلال وزیر بود بعد از او  
باز قاضی جهان که از نظر سلطان بیسپس انواع تشویات در راه این دولت کشیده بود و خلاصی یافته بخدمت شرف رسید بنا بر وفور قایت و



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عجا

(۱۱۶)

احوالش در جریده طیار خواهد آمد طرح با شه از آنکه سبده کامل از آن یافت بجلد اندک زمانی در علوم معقول و منقول آنجناب از قبایع عظیم  
 زوی داده در برن سده فضلاء عصر شد و تصانیف معتبره و سنون علم از رشحات بحر دانش مطرح انظار علمای ذی اعتبار گردیده مثل کتاب  
 عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب جل المین در جمیع بنیان احادیث صحیح و حسن و موثق و شرح هر یک از حدیث و کتاب مشرق السین  
 و تفسیر آیات احکام و احادیث صحیح و حاشیه تفسیر فاضل و حاشیه قواعد شریعی و کتاب انوار الصالحین در شرح صحیفه کلام و کتاب عن  
 الحیات فی تفسیر آیات و کتاب جل حدیث و شرح اشرف مصعبی در بیات حاشیه شرح مختصر اصول و حاشیه تطول و رساله تشریح الافلاک و بیات  
 و رساله خلاصه الحاریر و رساله صحیفه در سطرلاب آنی عشریات اربع طهارت و قصوم و صلوات و حج و کتاب به اصول و متفاح الفلاح  
 توافق مرایض و سنن و چند رساله و کتاب بکبر که بعضی از آن با تاریخ مختص بر این صحیفه که من و عشرین و الف هجریست با تمام رسیده و بعضی دیگر  
 جامع عباسی که حسب الامر الاهی مکتوب شده که در علوم دینی تألیف نماید که عاقل خلق عجم از آن بهره یابند و غیره ابد است که از میان توفیق الهی  
 و برکات سی آن قدوه خیار و زبد جواهر با تمام رسیده بجلد آن جناب بعد از فوت شیخ علی شاد منصب شیخ الاسلامی و کلمات طلیات و تصدیق  
 شریعت در سلطه صنفان بخدمت مرجع گشته چنانکه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخته خروش دریافت عادت و دستچین بیست و نه  
 و ذوق سیاحت و ارا از شغال مثال آن همت مانع آمد و متوجه سفر خوار شد بعد از استعاده بدان عادت عظمی نشاء و در ویشی و در  
 شرفین غلبه کرده جسد در کسوت و در میان مسافرت بهار کرده تیار در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیر نموده و در ایام سیاحت  
 بصحبت بسیاری از علماء و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و محبت و کزبان نه آگاه رسیده و از صحبت فیض بخش ایشان بهره  
 گردیده جامع کلمات صوری و منسوی گشت و اکنون در علم ظاهر و باطن بهره آرد روزگار و عبادت و جمیع علماء و فضلای رتبه عالی داشت از این  
 فخره نشان حضرت اعلی شای وجود شریف آن یکنه روزگار را مستقیم دانسته همیشه از قرمان رگاب قدسند و اکثر اوقات در سفر و حضر و در  
 او شریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش سرور میکردند اگر چه شعر و شاعری و دین مراتب عالی آن جناب است اما ذوق سخن پردازی  
 بسیار دارند و در سنون سخنوری حسب التبع از ایشان بوده اند و عربی و فارسی شاعر آید و معانی زیکن و نکات پذیر شیرین از جناب  
 زبانزد خاص و عام است تخصیص مشنویات بر ویش طایر و موم از تاج و قادیس بر مثال غرور در در رشته نظم کشیده شد و این دو بیت از جمله  
 بیت سهل باشد در دفتر فدا کرده شد بن اقب جان را عا در دراحت و ان چه شده مطلب بزرگ کرد که تو بیای چشم کرک  
 و مجموع تربیت داده اند و من هفت مجلد از سخنان زیکن عبارات بلاغت این و شعار آید و اقدار و مناقرین و مباحث دقیقه از هر فن و حکایت  
 لطیفه از هر باب و کنگول موصوم گردانیده و مجمل بحریت مواج که آثار فیضانش بکاف اطراف رسیده اکنون وجود شریف آن مندر عیصر  
 زین بخش ریاض جان و طراوت افرازی عرصه ایران است جمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب معنی اندام که عربی  
 باقیه طریق از فضایل و کلماتش محفوظ و بهره مند باشند شیخ لطف الله طبیبی مشهور از محال مقدس بپیر شیخ ابراهیم حبیبی  
 که از فضلاء مشیخ و فقهائیه عصر بوده مولد شرفیض موضع تبرج جل عال است در اوایل سن شایب احرار زیارت نامن ضامن علیه التجه و  
 بسته مدتی مدید در آن آستان ملائک آشیان تحصیل علوم روزگار گذرانیده از برکات صحبت مولانا عبد الله شوشنزی و سایر علمای مشیخ مقدس  
 بهره کامل در علم فقه یافته و در زمره مدرسین سده کا رفیع آثار انتظام یافت و در زمان حضرت اعلی شای ظل الهی منصب الای خادمی بفرموده  
 تدریس گشته از آن سرکار محبوب آثار موفف بود در عظمت و بزرگیه از آسیب انظار بخت یافته برگاه معلی آمده مدتی در دسترین مدرس و اقامت  
 مشغول بود حسب الامر الاهی از آنجا به سلطه صنفان نقل نموده در جوار مسجدی که در برابر و در آنجا مبارک نقش جان احداث کرده معارف  
 و الا نصت شای ظل الهی منوط و در آنجا بامامت خلق و در سقد و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است از اوقاف سرکار خاصه شریفه

ملیسی : ط  
 چنانکه رساله و تالیفات خود  
 ۱۰۳۲ متوفی شده است

# ذکر مشایخ کرام و علماء اکلام و فضلاء دوی العزاد احرار

(۱۱۵)

نقل اوقه

نقد نو

میرزا ابوالحسن  
محمد بن  
عبدالعزیز

حضرت خنی در قل او غور کرده آنعام سعادت کیش خیر اندیش ابابکره و قلمش بر جبهه شادان ساینده و بان تها کرده جد شریفش  
میدان بخارا آتش میداد سوخته رحمت الله علیه مولانا میرزا جان شیرازی عالم فاضل مستبحر و از علماء دانشور و دانشوران  
در اقامت شیراز استیلا تمام داشت کتاب علوم در مدرسه خواجه کمال الدین محمود شیرازی که شاکر دیواسطه علامه تعلیمی مولانا جلال  
الدین محمد دوانی بود نواده ترقی عظیم کرد در علوم معقول گفته شده بود در زمان حضرت شاه جنت مکان در خطه شیرین شیراز بر مسند تدریس  
داشت و جمعی کثیر از طبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه جمع آمد بودند مجوز و در سواد حاضر که آنجا و علوم عقلیه بود  
و از تازه او اکثر تبه و تشریف تدریس یافتند در حکایات تصانیف عالی و برکت متقدمین حاشی و متیق ارد در زمان اسماعیل میرزا بار دوی  
آمد چون علماء درگاه معنی کان تشریف با و برده بودند و با ستمها شرف اسماعیل میرزا از آن مطهره با نموده بلکه با طهارت معنی زبان کشوده بعد  
فوت اسماعیل میرزا بدیخت در ایران توقف نتوانست نمود بجانب دارالاحسنه هندوستان رفت و در آن ولایت خت بهی بر منزل آخر  
کنیده در عدم آباد عالم خاک مقام گرفت خواجه فضل الدین ترک محمد نام است از زاده ضحاک ترک دارالسلطنه صفهان بود در اوایل  
حال با کتاب علوم عقلیه و نقلیه پرداخت ترقی فاضل کرد و از اصفهان بار دوی سعادت نشان رفت منظور نظر شفقت شاه جنت مکان گردیده  
اوقات بشراکت میر علماء الملک در عیش منصب قضای عسکر فخر یافت و در دوی معنی با مدریس پرداخته در مدرسه او با حیات  
و اخادات و فیضیات دند در زمان اسماعیل میرزا برخلاف سایر علماء به ستور مغرور و محترم و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود بعد از فوت اسماعیل  
با صفیان رفت با مرضا که همیشه در سلسله ترک بود قیام داشت و بجهت نامواری حکام و اراک و امن از سلسله در چیده منصب تدریس و خادمی در وقت  
رموزیه یافته ترقی در مشقه مقدس معنی به ان مثل شکر پرداخت در سال قوی بل مطابق گفته که تو آب کند نشان بشا ازاده عالمان سلطان  
حمزه میرزا از پورش خیران مورد غور و در مکتب یونان از مشقه مقدس میرزا آمد که در ولایت می از سلسله صحیفه حیات به پوشید عالم نیابت  
فرید عصر و وجد و هریشخ بهار الدین محمد خلف صدق رحمت پناه عبد الهیات دوی از شایخ عظام جل عامل و در جمیع فنون  
علوم تحقیق فقه و تفسیر و حدیث و عربت فاضل و دانشمند بود خلاصه ایام شباب روزگار جوانی را در صحبت شیدائی و زبده جاودانی شیخ زین الدین  
علیه الرحمه بسر کرده و بجهت تحصیل مقدمات جهاد و کمال شارک و مسامحه میگردید بعد از آنکه خبایش بجهت شیخ بدست او میان بهر  
شهادت رسید ایا که از وطن مالوف بیان عجم آمد بفرخواست مجلس بهشت آیین شایسته که دید منظور نظر رعایات کونا کون کشت تربیت  
مالی قاضی اجتهاد و معروض قبول و از عاقلان علماء عصر آمده در قامت غر جبهه که با بر اختلافی که مدارفت در شروط آن کرده اند و نه نهایی  
متروک و موجود بود می بینم تقدیم رسانیده با جمعی کثیر از نو مین بان اقدام نمود آخر منصب شیخ الاسلامی و نقدی شریعات و حکومت بیانات ملک  
خیران عمر نام و در سلطه خصوصاً با ما خدش مرجع گفته ترقی دید در آن خطه و کثرت ترویج شریعت خرافات و مین بیاع الخیر نامه بار اقدام نمود با فاد  
علوم و سینه و افاضه معارف یقینیه و تصنیف دبل و کتب و دل شکلات و کشف غوامض و محصلات میرزا اخت آنکه شوق ادراک سعادت بیعت  
انتهای احرار زیارت و ضمه مقدسه حضرت خیر الانام و انده عالم مقام محکومات انده الملک اعلام کربان گیر کشته فایده شوق عنان توجده او را بدیغوب  
چرا که او در دل قامت انداخته با علماء آن برود و بوم بسیر میرزا آنکه در مجلسین جل موعود رسید با ط کتب خانه حیات و در نو دیده مطالع  
جریده عالم بقا پیوست و خلف صدق شارایه که کاشن برای جهان از وجود شریفش زیبا داشت در صغر سن با والده ماجده شمس لایست عجم  
آمده بجد و چند تمام بر حسب و رتبه آباء و الاء اجتهاد و تحصیل علوم و کتب کات شوق گفته در علم تفسیر و حدیث و عربت فقه و شال آن از بركات  
پدر بزرگوار در مکتب کالیافت و حکم کلام و بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبد الله مدرس بدیست آورده در سنون با ضعیف بود  
علمی مذہب مولانا فضل قاضی مدرس بر کار تفسیر آثار و بعضی از اهل آن فن قلم نموده در علم طب و قانون دانی بهر اطر زمان حکیم عماد الدین محمود کرد



جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(118)

سلاطین عصر بود مصداق حضرت یوسف میرزا و ابن حسن پادشاه مغرور شده از اولاد او سید حسن یک از اوصیای محترمه یوسف میرزا است در زمان  
حضرت شاه جنت مکان بآن نسبت اکثر اوقات تولیت بقعه رفیع حضرت پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز که بقبریه مشهور است بآن سلسله متعلق بود  
ابوم باولاد او متعلق است بکبری از سادات مذکور میر نمیتانده است می سید رفیع القدر مدینه پیر کاروبار و نسبت قرابت ارتباط طایفه  
سلسله جانشان بهید داشت در ایام قیام و در سبب عراق آمده چندگاه مقصدی شرعیات گامان در اوج فاضل صفهان نیز شد خود را در ایام  
آلوده طبع ساختن عمرش از چند نود تجاوز کرده بود برادرش میر ابو القاسم بامر قضاء دار السلطنه تبریز قیام داشت چون برخی از احوال  
سعادت منوال سادات عالی درجات و تقابل مع البرکات بقدر حال است که از شن یافت اکنون احوال نیست منوال جمعی از شیخ کبار علماء  
و طبقه فضلای زمان حضرت شاه جنت مکان که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند بدست یاری خادمه اربع نگار صحیفه مشهور در رقم نگارش  
میابد عند طاعت طایف از مطالعه کنندگان این کلمات پریشان میخواهد

ذکر مشایخ کرام و علماء اعلیٰ و فضلاء ذوی العز و الاحترام

سراغاً خبر بد فضل و دانش از انطباق علیه مجتهد الشافعی فیہ البصر و الزمانی شیخ عبد العال است که خلف صدق رحمت پنا  
مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبد الحی است در علوم معقول و مقول سرآمد و در کار بسیار خوش جاوید و بکلی منظور صاحب خلق بود و در جنب  
الاستقلال و الاستعداد برسد علی چنان ممکن داشت که اکثر علماء عصر از عاقلان اجتهاد آنجا می نمودند و اکثر اوقات در بلد طبعه کتان  
اقامت نموده در سماع افاده اشتغال می نمود جمعی بر فضل فضا یار شریعیه و هلالج بن اناس سبکاشت و بعضی شریف تبرکاهی ابحار حکام  
شریف غرامت و بعضی فضل فضا یار بیکت و هرگاه بدرگاه معنی شریف می آورد حضرت شاه جنت مکان در تقظیم و توقیر آنجا بنایت بناغه میفرمودند و همیشه با  
سعادت آتش خواه و در ادوی معنی و خواه در کاشان برج علماء و دانشمندان عصر بود و کشته علماء در اصول و فروع بقول و عمل می نمودند  
و اجتهادات آنجا بقصد تنقیح اگر علماء معزونی بودند و حتی ذات ملک صفاتش در آن چین آرایش ملک ایران جهان بود شیخ علی مشایخ  
وی عرب فضل فقیه و شاکر در شب مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود در مسئله شرعیة اجوبه قاضی قولش معتبر و موثق در نظام امور شرعی و عرفی  
صایب ای و سپهر آفران بود و انوار توجیه و تهات حضرت شاه جنت مکان بر وجات احشائیه تفصیل شیخ الاسلامی و کالات ملائک  
دار اسطیفاء اصفهان که معظم ملائک و بلا مشهوره آفاق است مضروب گشته و در آن مهم کمال استفادایافته در تقظیم معاملات دینی و دنیوی آن ملک و  
تسلطه تفتی و بیضا می نمود مولانا عبد الله شوشتری مولود شریفش دار الملک شوشتر است در اوایل حال مدتی در بلد شیراز که آب و هوا  
فضل پرور است کتب علوم معقول و در کار گذرانیده چون بتبشیر فضل علوم معقول بود توجیه مغرور بستان گشته بصحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان  
آنجا در خصوصاً فضا یار جل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد و مترشدی در کمال یافت و از آنجا باز دوی معنی آمده بعد از آنکه در سعادت  
بساط بوسی شاه جنت مکان رخصت توطن مشد متعسر معنی و مجاورت و ضمه بزرگ حضرت امام الحنفی و الانس حاصل نموده بی در آن مکان در بعضی  
که محیط انوار آئینی و فیوضات مهنتنا آبی با فایده علوم و هدایت ارشاد خلق الله و ترویج مذہب خلق الله از سنگ غفلت و غوایت عدول نموده  
راه هدایت آگاهی بر سبب مذبح جلای طوار حمید اشرف پندیده انا بزو اصاغر بود و در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت علی شایخ  
ظلال آئینی اکثر اوقات در مشد متعسر بنا صبح از چند آنحضرت بر دق موجب مزید آگاهی شد و همیشه مغفور نظر رحمت شاهانیده ماند در سال مطابقت  
۹۹۷ - ۹۹۸ هجری که آن بعد بزرگ چنانچه در صحیفه و ترمیم این جسد بد فانی در محل خود خست بر خواجیه یافت و بزرگوار آمد جانب مولانا را گرفته و با  
بروز مبارک او در علماء و اولاد بیاحسانت و سافران افتخار و وجود آنکه بشمار اهل بیت تقیه کرده خود را فانی بارتو جانات ما و از انهر متعصبان

حضرت

أصول دهر بن المولى عبد الله  
 الشوشترى الفقيه الزاهد المشك  
 الميم صاحبان صاحب درة دهر  
 قوتى صاحبان سنة احدى عشر  
 بعد الاله ثم نقلت جزارته  
 الى القاهرة الخيفى سلام الله عليه  
 كما ياتى بفضله فى موضع  
 من حداث سنة ١٠٢١  
 فراج  
 السيد محمد عبد الكريم الحارثى  
 الشيرازى صاحبان على يد  
 برقة

## ذکر سادات ذوی العز و الاحرام

الذین علی سلطان از جمله سادات شیخ القدر بنی مختار است میر شمس الدین علی ماضی و علی حداد در زمان سلاطین عظام کورگانیه چغای از دیار عربی خجل  
(۱۱۳) چشم و خجل و خدمت کسب در آن آمد در سبزه و از رحل قامت انداخت و امارت و رقبات بسیار بر سرانیده و کلا و منوبان خود را بر ابراعتش  
رغبت نمود و بطنهای کلی حاصل سرکار او بود و در حجب این مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عربیست بی بطنشان و کثرت طبع  
و طایر زمان و ثروت کثرت میر شمس الدین علی بولایت عجم نیامد و کلام مشهور است که بلک الجبار و الارض بی الخیار بر این معنی شاید عدل است بر توانا  
توجه و لغات سلاطین زمان بر وجهات احوال آن سید عایشان قیافه مشول توجعها تمام و مورد عسند از او احترام که منصب جلیل القدر  
نقیب انقبای ممالک ایران عموماً و ولایات خراسان خصوصاً آنجناب تعویض یافته بود در ایام حجت فرجام پادشاهان جلیل القدر صفویه و ظهور دولت  
قرنباش و لا در کام و شیراز بیشتر تعظیمات شایسته میر شمس الدین و الدیر از محمد زمان قدرت و ذریه و آند شد عبیدان از کتک خراسان  
انواع دو تنخواهی بطور آورد و در از آن از جانب حضرت شاه جنت مکان رتبه بلند امارت و لقب از جمله خانی یافت و ابیات اشرفی  
و تقدم و سروری سادات و کلا تری و بزرگی ارباب امانی کلی ولایات خراسان ملا و کام سابق کرد و این بیت مشهور در بار دستیده عایشان  
النه و افواه است همچنانکه شاعر گفته است (از خراسان میر شمس الدین علی آمد بودن راست میگوید عسندانی که خراسان آفتاب) و جمیع تنخوا  
سرکارات کسب رتبه که زیاده از پنجاه تومان شایسته عراقی است بیورغالی و سلمی جانب میر و اولاد عظام منفر کشته اکنون بیامیز محمود  
و آن سلسله درجه عالی داشت در جین ارتحال مومی الیه بر سنده عزت و اعتبار و تقدم و کلا تری آنکست ممکن بوده میر محمد کن من عا ل سز و است  
و در آن ولایت صاحب امارت و رقبات کلی و از کلاه و اقران بغزت و اعتبار ظاهری ممتاز بود و بنهم و قدرت عالی تعالی داشت با شعرا و زما  
و مردم اصل فهم بی نظایرانه سلوک میخورد در شعر فنی باید بلند داشت و کاهی نظم اشعار زبان میگوید و این بیت از او مشهور است بیت کل نیم شب  
شکفته شود در حیرتیم بلوغ تعلیم مکر خان بجای اینقد بر است سادات و ارا المومنین استرا با و از سادات عالی درجات  
استرا با جمعی اعزّه در درگاه معنی بودند که اسامی شایسته ایشان در فوق حجب بر یوست سوامی ایشان چند نفر دیگر مثل میر حجب الله برکی و میر غیا  
الدین شکلی و میر حسین مشهور با و شاه میر حسین بمبت طرافت اشرف موسوم و در سلک قورچیان و طایران درگاه نظام داشتند و بعضی در سلک  
روضه مقدمه رضویه شکست بودند و جمعی در وطن اصلی بسر میبردند از آنجمله میر تقی الدین محمد بن امین الدین حسین و له صد مغفور میر علی الدین  
دار المومنین استرا با و اقامت داشت در آنکست بزرگ سلوک میکرد و بجهت حقوق خدمت میر جمال الدین مورد توجعها شایسته شاه جنت مکان  
بود تا مواری چهل تومان مال رقبات امارت آن سلسله بیورغالی و سلمی ایشان مستبر بوده کعبه از رحل شاه جنت مکان که تالی آن ولایت  
حاکم متقل صاحب جودی خالی بود و جاساد پناهی بیشتر از پیشتر اعتبار و اقدار یافت اما از اولاد او و ادایام سیاه پوشی و بی انظامی احوال  
قرنباش خلاص و دو تنخواهی که در برابر حقوق تربیت و مضامین حیات اند و دامن بر ذلت ایشان لازم بود بطور رسید میر ضیا الدین فخر علی و  
نیز از سادات رفیع الدرجات استرا با و در درجک قدر سلک مطمع مردم آنجا و سببه بزرگ و معتبر بود و امارت رقبات کثیره انفع داشت و  
در ایام شورش و انقلاب پای در دامن ادیب عیبه و جنل سرداران سیاه پوش نشد و در قدر سلک حفظ حال خود نمود و ببلده استرا با و کلا  
شورش و آشوب بود که میر تقی در زمان دولت حضرت اعلی شاهی نقل الکی که سفر خراسان اتفاق افتاد در بسطام بار دوی سپهر تمام سببه  
بلاز است اشرف سراز شد بعد از فوت او از پسرش میرزا بیک انواع و تنخواهی بطور رسید که اکثر اوقات طایر کم رکاب اشرف بودند و  
الطاف شایسته معاوت مجالست مجلس شایسته و سببه بیورغالی و انعامات بین الاقران استرا با تمام داشت و حضرت اعلی را پسند  
مسار الیه شفق خاص بود سادات عبد الوهاب بنیه سبب نیز سادات عظام عبد الوهاب بنیه اگر در دار سلطه بریز قامت شایسته در این عصر  
بعضی در نزد و کاشان و بعضی نیز هستند میر عبد الوهاب صلی علی ایشان که از سادات مذکور با و منوبند سببه بزرگ عایشان و منظور نظام



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۱۲)

علیه السلام شایسته مراد و معلوم میسر و جانی آن حضرت وقف نموده توبت بذات اشرف و قدس آنحضرت و بعد از او که بکبر  
از اولاد نامدارش که سینه نشین تخت شاهی و جاس بر پادشاهی باشد توفیق نمود قیام داشت و بوفور دیانت و راستی موصوف بود میر سید  
علی خطیب او نیز از سادات استرآباد بود در کاظمی منصب خطابت داشت و بعضی اوقات محبت الممالک بود و در امر معروف و نهی منکر  
بسرحد استرآباد میرسانیده چنانکه مشبه بر باد عسکری میوه میوه میزد و از نندی مزاج و استیلا نفس اماره طبقه علماء و فضلا با او ملاحظه زاری  
میکردند و با وجود آن اردست زبان او نیز میرطاهر کاشی از سادات کاشان و در درگاه مقلی دست افزار میر سید علی خطیب  
بود میرزین العابدین او نیز از سادات کاشان است میوه کشته بهار داشت اما میریحیی علوی شیرازی بود او نیز ثالث میر سید علی  
و میرطاهر و در جمیع امور پروایشان بود و در زمان جمیل میرزا ابان مضروب کشته میرزین العابدین بدستور محبت بود میر ابو طالب  
از سادات صفهان طبقه امامی و متولی بقعه شریفه منسوب به امام تاج الدین و فقه العارفین امام زین العابدین علیه السلام و افع در صفهان بود و  
مفقولات و حکایات اعتقاد خود و خود را از افران بر میسر و میر محمد اشرف از سادات در از کیسوی استرآباد و بنا بر وفور دیانت و صلاح  
و پر بزرگاری محل اعماد شایسته همواره از جانب شاه و جنت مکان بیابان شرعی آن حضرت زیارت طواف آن حضرت امام ابن  
رقه شریف زیارت کافعی قیام میسر و مورد رعایت و تربیت بود و در زمان آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک محروسه بودند که  
کوت مات پوشیده در حین ارتحال آن حضرت در حیات بودند مثل علامه المسلمانی فی زمانه دست عیب شیرازی که از مرز مجلسیان محل نشین  
امین بود و میر سید شریف شیرازی که خود را از بنا بر میر شریف علامه جرجانی میماند و شاه ابوتراب اسخو و کل حلالیات شیخ الاسلام  
و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابوالقاسم ولد او و میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان بنی خمار و  
و سادات بنابر و سادات بمکرمان و سادات عبدالوهابیه نیز که نسبت به خرداکی بوسف میرزا اول حسن پادشاه ترکمان دارند و سادات  
کستانه و مموری صفهان و مثال نکات از هر طبقه چند نفر که در حین ارتحال آنحضرت در فیه جات بودند مرقوم میگردد سادات مشهد مقدس  
از سادات عظام رضوی و موسوی جمعی در مشهد مقدس مقلی خدمه رفیع و روضه مقدسه و بر مسند عزت و اعتبار مکن داشتند از مرز آن طبقه  
عالمه میرزا ابوطالب رضوی ولد از جندش میرزا ابوالقاسم بغایت بزرگ منش و عالیشان و کبرت مال و منال و رقبات و بیاع مرغوب  
منفرد و متماز و اجده سادات خراسان خصوصاً مشهد مقدس مقلی بقوشتان و بزرگی آنجناب خلف موفور اشرف و معروف بودند و از سادات  
رضویه و استبلا و ذوی الارحام از ایشان منقطع و تکلفات بره و در بدو جناب میر شمس الدین علی سلطان و صلت کرده و صبیحه خمر  
او در جلاله میرزا ابوالقاسم بود و از آن و صلت محبت قضای روزگار و ناسازگاری طس فیض جزا دیت و حشران متغی نبافته بعد  
در حال پدر و پسر از میرزا ابوالقاسم و حقه حدیقه سادات مونسوم میرزا ابوطالب میرزا ابراهیم مانده بودند و در دست جمعی که در زمان  
فرخنده و فرجام حضرت علی شاهی ظل الهی بر سر بنه نونا رسیده و ایوم که سه جری بخش و عشرین و الف رسیده و ظل را رفت و سادات  
شایسته مغرور و محترم و محدود استند و از سبب عزالت سادات محصولات ممالک و رقبات موردی که ملکیت ایشان بانی مانده بزرگانه اوقات  
میکردند و میر سید فقیه میر محمد جعفر بن میر محمد سعید و میرزا انور از سادات رضویه اند میر سید فقیه بن میرزا انور از سادات  
مغرور بوده و میر محمد جعفر کتات فضل و کمال شعولی داشت و در او اخراشیده و فاهت و علوم منقول ربی عظیم کرده و بر بنه چنان رسیده و از  
احتمیاط و صدق اعتقاد و دعوی اجناد و کرم بغایت متورع و متقی و پر بزرگوار و از ماکول و مشروب شبنامک مجتنب بود و از میرزا انور میرزا ابوطالب  
عم زاده از سادات و حشم و سیم النفس بود و در زمان حضرت علی شاهی ظل الهی سر هندی یافت و مشمول نوازشات خسروانگیه  
چون ذکر کبلی اغر و سادات مشهد و طبقه علیه موسویه موجب طول طام بود و بدین خضافت سادات عظام سبزووار میرزا محمود و دیگر





## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۱۵)

شرفش سالها زینت افزای مجلس و زکار بود و طلبه علوم از پرتو اشراقان خاطر خورشیدش شایسته شرف گردید میر محمود صفهانی وزیر  
 میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم القدر صفهانی که در آنکس بادات خلیفه مشهور و معروف از چهارده اوقاف ایشان از ولایت  
 از خداداد کرامت بزرگ والی آباد که از حوادث و زکار صفهانی افتاده و نوبت ختم بار نموده و خلیفه سلطان بن کورسبیار شکیبایی طبع بدله کوئی مطابق  
 دوست منظور نظر شفقت و نهایت شاه جنت مکان بود و جناب میر شجاع الدین محمود بن کورسبید فضل و دانشمند صاحب فطرت عالی بود و در علوم  
 بتخصیص معقولات و حکایات سرآمد و زکار و مجلس شرفش از طلبه علوم و درس و بحث عالی بوده و همواره فقرا و درویشان و طالب علم  
 و صلوات ارحام از خالص محصولات سرکار اورعایت مینمود شاه تقی الدین محمد از سادات ناسبه دارالملک شیراز است بسیار فضل  
 و دانشمند و از لایزاله علمای شاه فتح ته شیرازی بود و علامه اعلیٰ مولانا میرزا بن شیرازی با خاشات نموده در معقولات و حکایات ترقی یافت  
 کرده بر سنده فافاده و تدبیر در افضل شیراز مکتب یافت و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم بدرس او حاضر گشته استفادۀ علوم مینمودند و از در  
 دانشمندان حضرت میر محمود شوشانی از سادات عظام شوشان است سینه فضل متدین بگو خلاق فقیه فخر از مرغوب شیخ زین  
 الدین علیه الرحمه بود و کسب معقولات در خدمت سلطان العلماء ابرغیاث الدین منصور و ششک شیرازی نموده امیر ابوالولی میر  
 ابوالفتح ولدان میر شاه محمود انجری شیراز بنده میر ابوالولی سینه فضل فقیه متعبد در شیخ بود و در تفصیل و کلمات از برادرش پیش  
 و اختصارش در مسائل فقهی بیان فقها از دیگران پیش بود و در اقل حال توبیت استانه تبرک کرده مرتبه ضوئیه نامور گشته مدتی بخدمت  
 تبرک قیام داشت از آن هم جهت زراعی که میانه او شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از توبیت سرکار فیض آید  
 مغزول شده و در وی معنی آمد و تبرک برادر متولی اوقاف غازی شده و در او اخلاص نام شاه جنت مکان توبیت سرکار استانه مقدسه صفویه  
 میر ابوالولی تغویض یافته برادرش من حیث الافراد متولی غران گشت و در زمان توبیت سکرشان منصب قضای معکوفه از جناب میر تقی  
 و در زمان جلوس علین حضرت اعلیٰ شاه فی ظل الکی منصب عالی صدارت ترقی کرده بان امر خطیر مشغولی داشت که مال جالش در محل خود  
 شد برادر دیگر ایشان شاه مظفر الدین علی است از افضل دارالملک شیراز و در آنجا منصب شیخ الاسلامی و کلمات صلاحیات سرکار  
 خاصه شریفه استیلا داشت و در زمان توبیت سکرشان ربوبک مایون آنحضرت از شراب بفرطت مدی طراز آمد و منصب قضای معکوفه  
 اثر برافراشت و توبیت سکرشان را توجبه و شفقت خاصی بجایب میر بود میرزا محمود شیرینی ولد میر شریف شیرازی دخترزاد  
 قاضی جهان شیرازی وزیر بعضی جنبی فزونی بود و در کاره معنی بسیر و صاحب فضل و کمال بود و فهم و فطرت عالی داشت و مفر و محدث خوب  
 و بسیار خوش محاوره بود و عطر را خوب میگفت اکثر اوقات ایام تبرک در مسجد جدریه قزوین قریب ار خانه خود بفرقت و عظامال داشت جمعی  
 عظیم در پای منبر و عظمه و میشد چون تمت آلودستن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه و توفیق نیایافته اما بعضی اوقات بر توجبه  
 اتفاقات شاهزاده عابیان ششاده پریچان خانم بخت قریب ارب و همایکی بروجات احوال شایسته در زمان سیمیل میرزا عسکری تمام یافته  
 منصب صدارت و تغویض یافت تا بخت غلوی که در منصب نشین داشت و سیمیل و بملاحظه و محابا پرده از روی کار برداشته بود و منصوب گشته  
 چنانچه محل خود در قوم میگردد و شاه و غایت الله صفهانی از سادات فقها و در سلطه صفهانی و در کاره معنی منصب قضای معکوفه از شراب  
 و کمالی بر اسم آن محل میرزا احتیاجت شریع و پرنیز کار بود در زمان سیمیل میرزا انصف صدارت عظمیٰ بختش تقی گرفت و در زمان توبیت سکرشان  
 شان از آنهم مغزول گشته توجبه وطن صلی کرد میر سید علی شوشتری دی ولد امجد میرا سده الله صدارت چندین سال من حیث اهل  
 در خدمت شاه جنت مکان بجای تبه صدارت مغزول گرامی بود و در دهمه ایام حیات بخت کبرسن و شوخیت از آن محل امن درجه بخت  
 صدق خود میر سید علی مذکور و گذشته و بعضی اوقات بنیابت پر عالی کرد و بعضی اوقات صدارت بشارت میر محمد یوسف انزلی بادی بدان خدمت





## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۸)

محمد صفهانی برین مثل نامی خفاص یافت بخت محبی امور مزاج مبارک اشرف از دستغشته رفعت بر جبهه خاش کشید و منصب ادرت یافت  
 میر محمد یوسف استرآبادی که از مراد فضلی دانشمند بود و میر سید علی ولد میر اسپه الله بمصر کبیر میر غیاث الدین محمد مشهور بپیر  
 برادرشای قتی الدین محمد که در آن هنگام از اعظم مآدات حسنه ههمن و نقیب النقباء بود طالب منصب بود و کشته بالآخره بعلی ربیع صدر  
 سربندی یافته در حین ارتحال شاه جنت مکان برزخ بود چه صدر است بخت داشت بغایت کم طمع و پر حسنه کار بود و چون در در استلطفه صفهان صاحب  
 اطااک و رقبات کلی بود از حاصل مرکا رخ و اوقات بگذرانید و سپهر داشت میرزا محمد محمد که از افضل و دانشمندان روزگار بود و سپهر  
 میرزا محمد امین بغایت صالح و متقی و پرهیزکار بود و دیگری از طبقه مآدات ممالک میر میران یزدی و او سپه شاهی است که بکثرت  
 معاشرت ایند و دمان سرمنه از می داشت و مریدان سلسله شاه نعمت الله می مشهور بشاه نعمت الله ولی با او پیغمبرانه سلوک کرد و هفتاس انوار  
 سعادت نمودند و او مورد تربیت و هتاق شاهانه بود صاحب سیر غالات کلی بود و حاصل اطااک و ادرار است سلکات آن سلسله قریب میخیزا توکل  
 میشد و همین عاطفت و الطاف شاهنشاهی در دارالعباده یزد بر سر منسند عظمت و اقبال تکیه کرده روزگار بفرشت کاه را می بگذرانید و از اولاد و حجاب  
 شاه نعمت الله و شاه فیصل الله هر دو بکثرت معاشرت ایند و دمان سرمندی یافتند چون جاب میر خرق تربیت ایند و دمان را منظور نموده اشتد و در  
 نواب جهانانی سلطان حمزه میسر از در مبادی جلوس حضرت علی شاهی ظل الکی ارتکاب بعضی امور نالایق خصوصاً موافقت بکتاب مشر خان افشا  
 که دم از عصیان و طغیان میزد و دیگر اعمال که منافی اخلاص بودند و سرانجام کار او درین دولت بایموند و بالانکال کشید تا طرا خلاص گزین  
 رخصت نمید که کبابی احوال و علوشان و بزرگی و بزرگی منشی جاب میرزا حسب الواقع در قلم آورد شاه قاسم نور بخش از اولاد و حجاب  
 کرام قد و اما کین سید محمد نور بخش است که در قصبه طرشت می مکن داشته اند و آثار نجابت و بزرگی و علوشان از انسیبه احوالشان نمایان بود  
 زاکیه اش منگور الله و انوار ایمان و خود درگاه معنی منظور نظار عواطف و الطاف شاهی و مرجع مریدان سلسله علیه نور بخش بود در ولایت می  
 و شهریار و آنکه و صنایع و مزارع مرغوب است از جانب اشرف بر سیر غالات از اگر مآدات فکر و مایون است باز داشت میر سید  
**حسین کجینی جل عامل** دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی در زمان حضرت شاه جنت مکان از اجل عامل آمده مدتی در دارالارشاد  
 بندر بس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهم شش عقیه قیام داشت بعد از آن برگاه معنی آمده دعوی اجتهاد نمود و منظور نظر حضرت شاه جنت مکان  
 گردید صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عالی عظیم بود کای متوجه فیض قضایا شرعیه اردوی معنی بوده جمعی کثیره روزه بکجه علیه اش  
 رجوع می نمودند و در مایه شش کتاب و ناسان بکجه حسب المزمود حجاب سیر توسیع او را سید المحققین و سند المدققین و ارث علوم الهیای  
 و المریدین خاتم المجتهدین مرقوم بیتا اگر چه علماء درین باب سخن داشتند و غایبانه اذعان نموده اما بیچک از فحول علماء در معرض این گفتگو نبوده اند  
 بغایت صبیح ایوان بیخ لاهان بود در خدمت حضرت شاه جنت مکان هر عده که بیچک از ارکان دولت حق شایه از دکان عافیت کشا و دستند  
 و ادبجباب بر توشل جسته طمعات و در خدمت آنحضرت با جایت مقرون بودند و امداد و محبتی اند خصوصاً کرفاران حادثه روزگار بسیار سیر  
 تصانیف یار در فقه و حقیقت مذهب اثنی عشریه و در مذاهب مستنده دارد **میر محمد حسن الدین سماکی** عظام موضع سماک دارالمؤمنین  
 استرآباد و از افضل علماء و دانشمندان عصر و از تلامذۀ فخرالدات العلماء امیر غیاث الدین مضور شیرازی بود در درگاه معنی شاهی میرزا  
 منظور نظر محنت کسر حضرت شاه جنت مکان بود و جمده روزه جمعی کثیر از طبقه علوم معقول و منقول بدر کس انجاء حاضر شده استاده علوم سینه  
 و از فادات علیه اش مستفید و بهره مند می شدند حاشیه برالایات تجرید نوشته سخنانش موثق بر طبقه علوم است میر محمد الله پیشمار  
 از مآدات نجف اشرف و فضلا عصر بوده درگاه معنی منصب پیشمار می داشت مورد شفقت شاهانه و مشمول اعزاز و احترام جزو انده بود بغایت متقی  
 پرهیزکار شرعوی را بسیار خوب می گفت در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت تا که در حواله مجتهد معقول شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و او

## ذکر سادات علماء اعلام و وزراء و ارباب علم

بنا بر انرا که حرام است این طبقه جلیله الهی شایسته اربابان عالیشان رفیقه ملکوتیان گردد اما چون در بعضی قضایا اسامی امرای و ارباب طایفه و شیخیه (۱۵۷) میکرد و تعارف بر احوال ایشان بر سیاق تاریخ است و از هم بود مسلم جارت رقم بر حسب بر آن تقدیم داد

### ذکر سادات رفیع القدر و المنزله و ائشان بنحوی است که قلمی میشود بعون الله

بالجمله سادات عظام را که در طیفین و طاهرین معزز و کرامی داشته در توفیق و احترام ایشان بانه عظیم معین بودند صدق بمقال عظیم توفیق زیاده از حد است ال سادات سکویه نیز است که چندگاه مورد تعظیمات بیکر شاه جنت مکان بود و بجای از حال ایشان در این مقام نکاشتن متناهی نمود سادات که کور چهار برادر بودند سید الدین محمد و امیر نظام الدین محمد و امیر فرید الدین و امیر ابو الحامد و جد ایشان میر ابو القاسم از سادات عالیشان و جامع کالات صوری و مسخوری در خدمت سلاطین مسند و محترم بوده و اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بدین علی ترقی نموده بر بنیه محرمیت و عزت و اعتبار یافته که هرگز در هیچ زمانی احدی در خدمت سلاطین مشرعیان قرب منزلت و اعتبار و اقدار و ترقی هر اراده مقدور و غیر مقدور که میکرد و به سوز زبان باظهار آن مکتوبه بودند که بجز دایما و شمار بلا توفیق صورت نمیکشید بود اگر چه در امور و محظورات لازم آمدی و سسر و زلفه های هر روز و زلفه های دربار ایشان بلا توفیق بطور بیامدنی گشتار بود که آنچه از طوایف و خفیه های اسپر کار خاصه نظر قبول ایشان بر آن میافا و همان ساعت فرمان بر آن حسب فرمان رضا جریان تسلیم نمودند و اکثر اوقات محتاج بعرض بودند که از آنحضرت در ترقی که در موضع سکویه نیز است قدم رنج فرموده از همیشه بجا شریف میرند و انواع اهدا و کفالتی جنت ایشان طاهر ایشان بطور میا و در سادات کور قدر این مراتب منزلت است حفظ دولت خود نموده و بیعیل بهم خود را بریان آورده زیرا که در امور دیوانی بوقوف بودند و از راه و رسم عالی چری نه اشتند اراد نامی و در از کار می نمودند و زلفه ارادت و مخالفت ایشان موجب غایت خاطر اشرف گردید چنانچه بنحوی است تغییر و تبدل در مقامات کارخانه سلطنت نشین وکیل و وزیر و صدور و غیره نمایند قاضی جهان و وزیر که مادی حال برقی ایشان بود و اینچو بری ایشان ورق بر که داند و لایل معقوله بتدریج ایشان را از نظر اعتبار آنحضرت اخذ و حکم شد که در خارج خود میقیم بود تا نطلبند من بعد بر کار و معنی نیاید از سبب و غالات که با ایشان شفقت شده بود بر سر او بود و عرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد حضرت که در باره این طبقه جلیله میسایه بوده و چون در این و دوران ولایت شان منصب صدر است که عبارت از تقدیم سادات و ارباب علم و کفالت مقامات ایشان و ضبط اوقاف رسانیدن و جوهر معارف شریعه است بجز سادات عظیم القدر و فضل پر بر کار دیگری تفویض نمیکردند و حضرت شاه جنت مکان از زمره این طبقه عالی شان و در منصب عالی صدر است یافتند و اوایل جلوس مایون امیر قوام الدین حسن صفی بشارت میر جمال الدین ستر ابادی صدر شد بعد از فوت امیر غفایت علی که از فضلا و حله بوده بشارت امیر قوام الدین حسن بشارت یافت بعد از فوت امیر قوام الدین حسین علامه العلامی امیر غیاث الدین منصور شیرازی بشارت شد علی شریک صدر است گشت و میر غفایت بخت خصومت نزاع خاتم المجهدين شيخ علي عبد العالي و مواظبت شيخ ابراهيم قطيبي که معاذ خاتم المجهدين بود از صدر است معزول گشته رفت و علامه العلامی من حیث الانفراد صدر بود و اما مایه او خاتم المجهدين طرح بدشت میروا و انجملات میکرد و او میرزا را بخدمت مقدم بدست میداشت و روزی در خدمت شرف مبارک ایشان با حاضری علمی واقع شد و بجز نزاع شد و زلفه مذاکرات ایشان بقیامات کلی انجامید حضرت شاه مراعات جانب خاتم المجهدين کرده میرزا از صدر است معزول گردید و او در همان چند روز بخت متوجه شیراز شد منصب صدر است حسب الاراد المجهدين الزمانی بمرغمه الدین محمد صفیانی که جامع کالات علمی و علمی بود تفویض یافت و او شش سال من حیث الانفراد و الاستقلال صدر است بنا بر حد حکم کار زرونی معزول شد و میرا پشته و غشی شوشتری رتبه عالی صدر است یافت و تا صحت صدر بود بعد از فوت و شاه الدین



## جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۶)

و دیگر اردو خدی خلیفه بزرگ آن طبقه بود در کلبان الکادر داشت تکلوفی سلطان شرف الدین غنی قوم محمد خان در حصار آن اندک الکادر داشت  
و آن طایفه از جهت یا عسکری الابد از نظر اعتبار افتاده بودند تا عمل سبزه در مقام تربیت نکو در آمد و انبار بایند طایفه طالش بایند خان  
بزرگ آن طبقه در دستار نبود و دیگر حمزه سلطان از امرای معتبر درگاه معنی بود و دیگر حاجی ابوسعید سلطان بر معتبر بود و دیگر قرائن  
حاکم شوراه کل و اسکر و چور سجد بود و دیگر ابی دوت و ابراهیم خلیفه و چور سجد الکادر داشت خوشکلو حنیفان سلطان بر معتبر بود طویلف  
اگر او شرف خان بود که که اندک سبزه را دما تی بلیس بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته معتبر بود و حاکم تکابن بود کیلان و دیگر  
خیل سلطان سیاه منصور حاکم خاس و سیورق بود و دیگر اخلان بود داغی حکمی در خراسان حاکم خوشان بود و از امرای فارس بود و دیگر  
قلیچ خلیفه بایر و کی از امرای چور سجد بود و دیگر تیمور خان اردلان حاکم حسابد و پلکان بود و شاه رستم عباسی و برادرش محمدی هر دو حاکم  
که کوچک بودند شاه جنت مکان الکادر میان برادران قمت نمودند خانه و آب و بر شاه رستم و خرم آباد و سایر مجال محمدی تعلیق داشت از محمدی  
خلایف طوری یافت آقا شاه رستم بر جاده بندگی راسخ و از یکجهان بود طایفه حکمی محمود خلیفه و محمد سلطان جلال اعلی هر دو در دست باغیان  
زیاد اعلی بودند و در سلطان و وزیر دست باغ بود طایفه چغتای تبریز اعلی خلیفه میر کریمی در حصار آن بود ابن حسین و در حصار سلطان  
فیروز جنت در بانه کان مشهور مقدس میبود و در حصار حاکم سرخ شده حاجی محمد سلطان کو تو ال مشهور در خراسان حاکم راوه و محلات بود و از اسات  
عظام بود شیخاوند صدر الدین خان و در معصوم بیک صفوی از امرای درگاه معنی بود و در خدمت شاهزاده در سلطان حسین میرزا بود  
سید بیک برادرش در سکت امرای عظام مستظم و حاکم استرآباد بود و در حصار آن شاه جنت مکان از او تغیر شده بود سید سلیمان مشهور بود  
بیک کوثر از سادات و نقبای نجف شرف از اولاد سید محمد کونه در بانه خاقان سلیمان شان بنام برهمنه و خواجی تربیت یافته در سکت امرای عظام  
حاکم حقه بعد از او بود و در مرکز جلاله در آن شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان او را منظر نظر اعتبار گردانید و از امرای معتبر درگاه و در دربار  
شرف نهاد بود و دیگر امرای و حکام از هر طایفه و هر طبقه در ممالک بودند که تفصیل آنها متضمن فایده است

### یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و ایکی آقایان و یاولان

یوزباشیان عظام و ارباب صاحب قورچیان و سایر ملازمان درگاه زمان حضرت شاه جنت مکان در حصار آن شمشیر از نغمه آن کلمه  
چار هزار و پانصد نفر قورچی و یک هزار و پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان دشت و یاولان و بولاوان و غیر ذلک در میان این گردانها  
و قورچیان معتبر و ایکی آقایان و یاولان و یاشایان قور و دیوان بر شکاران و توچی باشیان و جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که  
بپایه امارت رسیدند اگر چه بر تبه امارت سر نهاده بودند اما در اعتبار کمتر از امرای بودند و هر یک فراخور حال نوکران کار آمدنی  
داشتند از چاه نقره چنانچه شش هزار کس ملازم خاصه پادشاه بودند و ملازمان ایشان و نوکران که بشمار صبح در آمد حبس تخمین سبب بر سر  
میشد بلکه زیاده و آواز جلالت و شجاعت و قورچی باش بود که در هر عصر که که یکصد نفر از قورچیان شای بود یکصد نفر از سایر طبقات حشم برابر بودند

### ذکر سادات عظام و علمای دومی و سرام و وزیران و ارباب قلم و شعرا و بلاغت ششم

بناظر ناقص مورد راق رسید که این صیغه را از هر طبقه علیها تا بهایقدر و صد و سیع البرکات و ملا کرام و ارباب عظام و وزیران و  
وارباب متعهد و شعرا و بلاغت شار زمان فرخنده در آن حضرت شاه جنت مکان که در پایه سبزه بر اعلی و ممالک بودند از ایشان و دیگر  
از احوال خیر آل فضایل و کمالات هر یک نکات و نکات دیگر ذکر سادات و مشایخ و علمای اگر چه مناسب این وقت

ذکر اسمی امراء و خوانین در زمان سلطت شاه طهماسب اول

یکان حاکم دار هشتاد و هشت سال و بعد از آن به عادت خدمت لاکیش باز آمد و به کمال عاقلیدار ابوالموید شاهزاده عباس بن هارخان بن کز  
 روانی ایران رسید و فرزند و فرزند دیگر نظر سلطان آسایش اعلی که در هرات ساکن بود و در سواد و غوریان الکاد داشت دیگر  
 ابراهیم سلطان و له شاهی سلطان یکان که حاکم حسن بود دیگر و لیحان چرخشی هاشمی حمله آن از اویاق شرف و استیلا  
 حاکم خواف و باغز بود دیگر محمود خان صوفی اعلی که از امر حمله آن و در آنوقت حاکم رشید بود دیگر محمود خان سجد بهر  
 خان حاکم بستان و لایق الزمان سیدزاد بود دیگر الغوث سلطان چاووش حاکم شوشتر و ذوقل و میر مقبر بود دیگر شاه قلی  
 سلطان قارنج اعلی و اویاق باقی اقلیدار حاکم سدی و در قلع کجک و اورخان کرجی و نیش و نیشات او نامور بود دیگر مصطفی سلطان  
 و لک کل شاه ویردی در حمله آن بود و در ذکر تمامی امراء استیلا چو چند ان فایده نیست و همین جاعت که ذکر شد انصاف است طایفه ترکمان  
 معظم ایشان اسیر خان مصلوی نواده کلابل خان که اسیر خان ماضی جد او بود در زمان حضرت خان سلیمان شان از دیار کبرجیل و جمهره  
 جان پناه آمد و در جنگ شاهی یک روز بک که در و واقع شد مرگ انبیا از بهر نور رسید و چنگاه بهبه الامراء خراسان و لا حضرت شاهی  
 مکان بود و خود نیز بر معتز ایشان بود و درین رحلت شاه حجت مکان در جاری قامت داشت در زمان نواب سکرشان امیر انبار  
 آذربایجان کشته شرف مصابت این اودمان یافت چنانچه در فوق شاری شد و محمد خان مصلوتم اسیر خان چنگاه حاکم سیدان  
 در حین ارتحال حضرت شاه از بستان مغرول شده در تربت خراسان توابع الکاد داشت در زمان جلوس نواب سکرشان از ارکان  
 قاهره گردید و دیگر شاه سلطان پناک که از امر از بزرگ ترکان و در همنان بود در زمان سیدزاد حاکم مشهد مقدس امیر انبار  
 خراسان گردید و دیگر سلیمان خلیفه و له نواب خلیفه حاکم تون و طبرستان بود و دیگر حیدر سلطان جابوق ترخان که حاکم قم و از امر از  
 درگاه معنی بود و دیگر ابوالمصوم سلطان و له بادکار محمد ترخان از امر از درگاه معنی بود طایفه روملو معظم ایشان در آنمه مار و خان  
 امیر انبار شیردان و از امر از معتبر بود و دیگر حسین قلی خانا در درگاه معنی منصب خلیفه الخلفای داشت بر صاحب بقاره و علم بود انانیت  
 مقبر و مشهور شاه اسیر بود طایفه صوفی که از دیار کبرج و هر طرف و پناهی بریر اعلی جمع آمدند با تمام تابع او بودند و دیگر دلو بود ان که از ملک  
 خوی آمده در درگاه معنی بود و دیگر قربان سلطان در درگاه معنی بود طایفه ذوالقدر معظم ایشان در درگاه معنی محمد قلی خلیفه  
 که از ارکان دولت قاهره و قون ار است و دیگر محمد خلیفه عماد ابراهیم خان حاجی را حاکم استرآباد بود و دیگر ولی سلطان  
 اعلی حاکم دار الملک شیراز و له نواب سلطان محمد سیدزاد بود و دیگر بت فا حاکم جام در حمله آن بود و دیگر شاه سلطان خلیفه از امر از  
 حاکم دار و بحر فارس بود و دیگر منصور بیک و له ابراهیم خان حاجی در خوی بود طایفه افشار معظم ایشان در درگاه معنی  
 اصلا ن سلطان ارسلو که از امر از بزرگ افشار و صاحب پیش و لکر بسیار و له سلطان احمد سیدزاد بود و دیگر خلیل خان بزرگ هارزدین  
 و حاکم کوه کیویه و صاحب هرات ارخانیه بود دیگر محمود سلطان میر بزرگ حاکم ساوه بود و دیگر یوسف قلی سلطان برادر  
 سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شد بود و له بنور در درگاه معنی بود و بکرمان زلف در زمان سیدزاد قریب هاشمی و ارکان دولت  
 و دیگر اسکندر خان قوم خلیل خان در هرات جریب بود در زمان نواب سکرشان حاکم کوه کیویه شد و دیگر یکان سلطان حاکم فراه و هرات  
 خراسان و میر مقبر بود و دیگر خسرو سلطان کور اعلی در حمله آن بود و دیگر امراء از ارکان بودند بکران خید نکر افکار نمود طایفه قاجار  
 یوسف خلیفه و له سیدی سلطان بنیاد اعلی حاجی ابراهیم سلطان بکر یکی متابع و له سلطان علی سیدزاد شده بود و له بنور  
 معنی بود و دیگر میرزا علی سلطان از امر از معتبر درگاه معنی و دیوان یکی بود و دیگر علی خلیفه آنچه لو حاکم دمنان و بطام بود و دیگر سلیمان  
 بیک بنیاد اعلی برادر یوسف خلیفه و سلیمان سلطان حکم اعلی نیز بنیاد مارت یافتند و دیگر سولای حسینی میر بزرگ در کیلان الکاد داشت

از کتابهای امام رضا علیه السلام

از اسامی امرا و اعیان

اسامی امرای طایفه  
نور محمد

آسامی امرار نظامی  
افشار

اسامی اسراء طایفہ  
فہرست



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۴)

توجه زیارت بیت الله الحرام شده در که معتمد بجایه امیرکبیر بنیرالدین حسین شیرازی که از اسادات عظام دشتکی از افضل فاعل و مدبر و متدبرین روزگار بود در آمده در آن بدین مخطه افامت کند پسر سیم بریمع الزمان میرزا است که بفرمان عم بزرگوار در سیستان ددلی ولایت بمرد بود بمورخان هستا جلوه و اتایق بود یک پسر کوک داشت بر نام در زمان بهیل مسیز بمورخان بفرمان او هر دو را از پیش برداشت چون جولان خانه و قایق نگار در عرصه تهنه او شنیدگان که کار بقدر نظر داشتند و بودند اکنون وقت آنست که اشته خوشترام قلم بطرف تهنه امار عظام و خوانین ذوی الاحرام طایفه رفیع تر باشد غیریم که در حین ارتحال آنحضرت بستان بایالت موسوم و در مملکت محرومه بکوت و دارائی مشغول بودند عطف باید و محبت بیان بکر آفریده عقیدت کین آرایش فرید

ذکر اماران نامدار از خوانین و سلطانان عالیمقدار که بعضی در درگاه معقل و بعضی در مملکت بودند

امرا عظام و خوانین و الامام و سلطانان خرد و کلان که در حین ارتحال حضرت شاه غفران پناه بر بستان سراسر از بودند اکثر ایشان حبیب طبل و علم و خیل و چشم بودند و از وقت فاتر دیوان علی معلوم گشته یکصد و چارده دلا می چند نفر از معتبران و بزرگان هر طبقه و هر ادبائی صحیفه مندرج میکرد و در تفصیل حال بکلی فایده نیست طایفه شاهلو که معتمد طایفه تر باشد بقدرت خدمت و حقوق و جان سپاری از همه در پیش و سر و قرا و دیاقانند و در زمان خاقان جهانستان و ظهور ایدولت و خاندان و اوایل جلوس تا یون حضرت شاه جنت مکان امار بزرگ و خانان عالیشان در میان طبقه شاهلو بودند مثل حسین بیک که خاقان سیلیمان شان ابو البقار شاه بهیل مبارخان و عبیدی که بشرف مصاهرت آنحضرت سراسر از می داشت و در میش خان و دلا و حسین خان برادر شارالیه که خواهر از حضرت شاه جنت مکان بودند خان و اغریوار خان و غیر ذلک بنا صلب بنده و نبولات ارجند از سایر ادبیات قیام داشتند و در این هنگام محقر صاحب تبار و علم بن بودند معتمد ایشان ولی خلیفه اوچی که حاکم مشهد مقدس معقل و زیاده از دیگر امراء صاحب قشون و لشکر بود اکثر میرزانی شاهلو در ملک قشون و معتمد بودند و فلا و خلیفه حاکم ولایت همدان بود و دیگر تیمان خلیفه که از حکومت استرا با معزول گشته در درگاه معقل بود طایفه مستجاب بود بزرگواران خاقان کیتی شان سیلیمان شان و شاه جنت مکان امار بزرگ بودند مثل خان محمد حاکم دیار بکر و قرقان برادرش و قلی خان و چاچا و لک بک سلطان و دشمن سلطان و سدر الدین خان و فاروق سلطان و عبدالله خان و شاه معقل سلطان حاکم چورس و غیریم بکلی در مملکت محرومه صاحب الکار در اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان قماش در ولایت و عا و دیو سلطان نکلو چاچا در جلوس حضرت شاه قمر و لک بیان گردیده امار است با جلوس معزول گشته چندگاه در کیلان سپرده اند اما بعد از انحطاط دولت نکلو دفع تسلط باز نمود و زبنت گشته عبارت نام یافتند و جمعی کثیر را آنطایفه در حین رحلت آنحضرت بستان و در وقت و صاحب طبل و علم و خیل و لشکر و نبولات معتمد شدند معتمد ایشان در درگاه معقل حسین بیک و له حسن بیک یوزباشی بود که بجای عیش نظر سلطان امارت باقیه شاه برادر نامدار سلطان مصطفی میرزا بود و در خدمت شاه قدر و منزلت عظیم داشت صاحب ای و مشورت در امور معقل و خیل بود و قشون آراسته داشت از ارکان دولت قاهره بود دیگر میرزا خان سفره چی و له تیمور خان که از امار بزرگ درگاه معقل بود اما در وقت رحلت شاه جنت مکان بنیر قلیه کور نشسته در اردو نبود و دیگر الله قلی سلطان کراچا که از ایالت کیلان معزول گشته از امار درگاه معقل بود و دیگر پیرمی بیک توچلوچی که او نیز از امار درگاه معقل بود اما در وقت ارتحال حضرت شاه بورامین بی که از اطلاع وی بود و نشسته بود و از امار مملکت محرومه دیگر میره محمد خان چا و سلا ابرار را بر پیش نهاد امام قلی مسیز و از امار بزرگ صاحب قشون بود محمد می خان تخان که امیرالامرا چورس و از امار بزرگ معتمد بودند و از امار لشکر و قشون از افران در پیش بود در حین رحلت شاه جنت مکان با بیکیری دوم رفته بود در زمان بهیل مسیز از آمد دیگر شاه معقل سلطان

بزرگواران سراسر از  
 بزرگواران سراسر از  
 بزرگواران سراسر از

# ذکر اسامی اولاد و خاندان طاهری

خانم است که نامزد میع الزمان سیدهای ولد بهرام میرزا بود استخوار بقصر خاندان در زمانه بود در خدمت والد بزرگوار میرزا و کرامی و نبات  
 معتبر بود و خلایق در تمام مشکله خدمت علیه اش توفیق یافت و از وفور عقل و دانش در ملازمت بایون امی مشهور  
 الیه بود برخی از حالات او در وقایع ایام بایری شاه جنت مکان گذشته و نظری از احاطه اش بعد از این در قوم میکرد و مجله بعد از رحلت شاه  
 جنت مکان در شیت جمعی میرزا امی بسیار کرد و آب و روی یافت بعد از واقعه او در جلوس نواب سلطان محمد میرزا بخدمت شد و در میان  
 برداشته و شرح آن مفصل در این کتاب درج خود که ارشاد یافت سیم خدیجه سلطان یکم که در جلاله حبشه خان دلی بهر پس بود بعد از  
 واقعه حبشه خان در زمان منته مانده و ای حضرت علی بایون شاهی ظل الهی بجلال کلاخ شاه نعمت الله ولد میرزا بایون بزدی در آمد و الی غایت رفت  
 جانت و پسر از حبشه خان داشت بر دو در عالم جوانی رحلت نمودند چنانچه مرام زین یکم که شاه علی بیک شایطو قورچی شمشیر لاش بود  
 خان خانم از نبات معطر که حستان بود اسمیرزا او را علی قلی خان نواده و در پیش خان شایطو که حکومت برات فرستاده و او مقوده او  
 بود اما تصرف در بنیاده بود بسیار عاقله و دحه للعالمین است در زمان حضرت علی شاهی ظل الهی بایون حرم علی عاقله و در نهان کتخت  
 و بفرز عظیم داشت تا تحریر بختاب در حرم علیه عاقله معزز و محترم است خیرات و میراث از او بخور میا مد ابد طبعی باید بچشم مری  
 سلطان یکم بمشیر عیانی حلیا جانب علیه عاقله مذکور است در زمان نواب سکنه رشان سلطان محمد پادشاه بجلال خان احمد سلطان دلی کلان پیش  
 در آمد و بعد از آنکه خان احمد از این دولت و کردار آن شده چنانچه در قل خود که ارشاد یافت بر دم رفت شهادت عاقله که از خان احمد داشت  
 بدو مان پر نقل نموده در زمان حضرت علی شاهی ظل الهی وفات یافته صبیحه شمس از فرزند محضات ستم سلطنت ششم فاطمه سلطان خانم  
 که در زمان نواب سکنه رشان بجلال میسر خان موصوفی نرکان در آمده بعد از آنکه روزی در خانه او فوت شد همضم شده با تو یکم در زمان نواب  
 سکنه رشان بجلال سلطان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود در آمده و او سکنه بعد از آنکه زمانی در قل  
 او فوت شد با خدیجه سلطان یکم که زوج حبشه خان بود از بیک مادر بودند دختر حاکم دغستان هشتم خان شمس یکم بمشیر عیانی امام قلی میرزا  
 که در جلاله شاه نعمت الله بزدی ولد میرزا در آمده بود و در منزل او فوت شد و سجن میرزا نام پسر از او دار و اولاد بهرام میرزا برادر  
 اجدادی شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر سینه و دختر در حین حلت آنحضرت در حیات بودند پسران صلیبی سینه نفر اول سلطان تخمین  
 میرزا که در زمان شاه جنت مکان میرزا دلی ولایت قندهار و زمین دار و گردید و چندین سال در آن ولایت بهرمان عثم عاقله حاکم تپلا  
 بود در زمان سلطنت اسمیرزا بجلال طبعی فوت شده و پنج پسر داشت محمد حسین میرزا که در زمان ارتحال پسر سینه به بود و پسرش و ابا بمشیر  
 اخلاص پاشا یکم بار و فرستاده در خدمت شاه جنت مکان در ملک شایه رادکان صلیبی منتظم و معزز و کرامی بود در زمان اسمیرزا شاد  
 یافت نظیر حسین میرزا پادشاه بود و در زمان جلوس نواب سکنه رشان بجای پروالی قندهار گشت ستم میرزا و او را و با بود و در زمان  
 حکومت زمین دار و با و تعلق گرفت سجن میرزا و ابوسعید میرزا هر دو کدک بودند شرح حال و مال هر چهار برادر در زمان نواب سکنه رشان  
 حضرت علی شاهی ظل الهی مفصل نگاشته ملک بیان خواهد گشت صبیحه مذکور شمس در زمان نواب سکنه رشان بجلال نواب شهادت عاقله  
 ابو الغالب حمزه میرزا در آمده بعد از او در ملک فخرات برادر ذوال حضرت علی شاهی ظل الهی نظام یافته بعد از چند سال در حرم عزت آن  
 حضرت فرمان یافت پسر دویم بهرام میرزا ابراهیم میرزا است که والد اش از عظام ولایت شیردان و اما در حضرت شاه جنت  
 مکان بود و در حین ارتحال آنحضرت در درگاه معنی منصب اینک آقاسی کرمی معزز و سر بلند و زیور قاجات و استعداد عقل و ادراک ارشاد  
 در خدمت عم عاقله از معزز و محترم و مشیر و معظم صاحب ای و مشورت بود در زمان اسمیرزا چنانچه مذکور خواهد شد شربت شهادت  
 نوشید که خمر که از صبیحه شاه جنت مکان داشت کتاب علوم دینیته نوفا صند و متورده بود در زمان حضرت علی شاهی ظل الهی از پسر

در این کتاب

نویسندگان  
 قلم عاقله  
 سکنه رشان  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

اولاد و خاندان طاهری  
 در این کتاب



# جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۲) و دروغ شایع بود که آن مقصود بود و او را بشمال سلطان چرخس خاں شایه زاده سپهر دشت شایه بخت کباب غبار خود رضای خاطر اسماعیل میرزا بنیشت بدفع او اقدام نمود چنانچه در وقایع زمان جلوس او مرقوم ملک بیان میگردد و منتهی به فتح آنحضرت سلطان مصطفی میرزا است که والد شاه از طایفه کریمیه از جمله سراری حضرت شایه بخت مکان بود و در حین ارتحال والد بزرگوار بیت سالد بود لکن کی جانب میرزا ابراهیم اعظم است جلو تعلق داشت و در میان استاجلو نشو و نمایافت بسیار قابل دسترسه و خوش سیم بود در ایام تخریک بیان به پیش که کلبان بیان یکدم مرتبه باغی شد لشکر بر سر ایشان تعیین شد جناب میرزا نیز بدان خدمت نامور گشته و فرزند بخت آمد و در نه امانت یافته صاحب جیش و لشکر بود بعد از آنکه نظر سلطان را بر میرزا افتد شد لکن او بحین یکیت یوزباشی که بجای نظر سلطان مرتبه امانت یافت در کل مواد سلطان جدر میرزا اتفاق بود بعد از رحلت شایه بخت مکان که امر استاجلو با شاهی سلطان جدر میرزا اتفاق نمود و تاجا نه رفتن جناب میرزا از قسطنطنیه ایشان بود بعد از شهادت سلطان میرزا که عتسه فکی در میان تلخ او افتاد جناب میرزا از قزوین سپهر دون رفته بیا نه ایل بیات که ملازم میرزا بودند رفت حاجی و پس سلطان بیات میرزا را بدست آورده بخد متسمعیل میرزا آورد و او را پیر و محمد خان استاجلو سپهر دشت امر استاجلو صلاح خود را در قیام و اقامت شایه زاده مقصود نموده در خانه پیر محمد خان آن شهزاده فوج از انچه ملک کرد و در چنانچه در طی وقایع سلطنت اسماعیل میرزا مذکور خواهد شد فرزند ششم آنحضرت سلطان محمود میرزا است که از جواری آنحضرت تنوکه گشته در حین سلطنت پیر بزرگوار پیچیده سالد بود و بکر تیرگی کیم کلبان به پیش منصوب گشته در بده لک بهیجان اقامت داشت بخت باغیگری و فتنه کلبان حساب نامیرزون آمد و در او حسن زمان شایه بخت مکان بگرفت شایه بخت و در آن منصوب گشت او سس خان بلدی و اما بقی مقرر گشت اما تا حین ارتحال پیر بزرگوار در پایه سر بر اعلی توقف نموده بشیر و آن و در میان طایفه و مو سس بزرده پیران او سس خان تکفل خدمت بودند و چون امر اسماعیل میرزا می نمود جناب میرزا درین امر با ایشان اتفاق بود در زمان سلطنت اسماعیل میرزا بایک پسر طفلی که داشت و بمحمد باقی میرزا موسوم بود مشرب شهادت حیده چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هفتم آن حضرت امام قلی میرزا است که از مشیره زوال بیکت که جی که از معتبران طایفه کریمیه بود تنوکه گشته در زمان رحلت پیر بزرگوار چهارده ساله بود و حضرت شایه بخت مکان او را والی لاهیجان که دار الملک و حاکم نشین کلبان چی پیش است گردانیده در آنحضرت اقامت داشت و پیر محمد خان استاجلو لایه میرزا بود در زمان جلوس اسماعیل میرزا که پیر محمد خان از کلبان بیرون آمد به استقبال او رفت جناب میرزا از سپهر آه آورده در آن قریب باغ زنجبار و در ملازمت برادر رسید چندانکه بحسب ظاهر منظور نظر رحمت و شفاق بود تا آنکه در دار السلطنت قزوین برافتد سایر برادران و ولع عمر و زمانه کافی کرده بعالم آخرت شتافت چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هشتم آنحضرت سلطان علی میرزا است که برادر مادی سلطان مصطفی میرزا است و در آنوقت چهارده ساله بود و در بده کنجا اقامت داشت بر اسم سلطان نیا با داغی میگری یکی مشرب باغ لایه میرزا بود در زمان اسماعیل آقایان قاجار حاکم لایه بار و آورده چندانکه بعد از شهادت شایه زاده آن بقرین رسید و اقامت برادر فایض که دید معسر نموده اسماعیل کحول و معدوم لایه بر کردید و تا حین بخت بر این محبفه در قید جیات است و ایوم در ظل عاطف و شفق حضرت اعلی شاهی ظل الکی مغرور و کرمی و آسوده حال بود کار میکند از منتهی به فتح آنحضرت سلطان احمد میرزا است که حضرت شاه و او را سلطان احمد بقعه ادی خطاب میفرمودند و او از جمله جواری بود و در هنگام رحلت آنحضرت نیز در بده بود و اسم سلطان ارشوا افشار لایه میرزا بود چندانکه او را در صفیان نگاه داشت و در آن حین جناب لایه بار و آورده در خدمت پیر نامه از مغرور و کرمی بود چون طایفه افشار خصوصاً ارشوا در ملک هوا خوان اسماعیل میرزا بود و از برقیق لایه بقیع آنطیقه بود در زمان اسماعیل میرزا او نیز بطریق سایر شهزادگان راه عدم پیوند جیات کرد که حضرت شایه بخت فرمودند اول که بر سر سلطان بیکم که در جاک کلاخ سلطان بر اسم میرزای و در مرقوم بهرام میرزا بود و حیده روز بعد از واقعه میرزا از باری نامه داری و آه و سوگواری پیلو بر سینه ناتوانی نموده عزیمت سفر آخرت نمود و سوای یکیت دختر فرزند می دیگر نه داشت و دویم پیران

در طایفه کریمیه

میرزا

و در آن

کتاب تاریخ عالم آرای عباسی

## ذکر اسامی اولاد و خاندان طاهساب اول

تبریزی عظیم آردسته چنان عروس کرد که بسوز آتش و نور در میان فرمایش باز در خاص عام است و از غایت شفاق پیرانه آنحضرت در چنان  
 جانی شاهانه و بزم طرب افزای خسروانه قد افراخته بر قاضی درآمد و حضار آن محل سعادت پیرا هر یک فراخور حال و اقتضای وقت شام  
 کرده او باب طرب ساز و معنیان نغمه پردازان بسیاری نثار کرد که در آن عشرت سرا فراسهم آمده بود بینیا گزشته و او قدر این مراتب عالی  
 شوقهای شاهی را انداخته با موزی که مرضی خاطر مبارک پدر بزرگوار بود اقامه نمود حضرت شاه بودن شاهزاده را در کاب معنی مصلحت ندانسته  
 در سه ثلاث و ستیمنه <sup>۹۶۴</sup> و تمامه توابع سلطان محمد میرزا را از دار السلطنه برات بار و طلبیده و جمیع میرزا را برات فرستاد علی سلطان و کتب  
 الامرا و ابرات ساینده و سلطان محمد میرزا را آورد و در محروسا و ج بلوغ علی سلطان منصوب گشته ضرب کله و فرجیان محل گردید پس چنان  
 نشد که در بدن جناب میرزا عید و شادی چندیان آمده باشد عیلم غدا الله همانا سلوک فراسان میرزا نیز بر وفق رضای اشرف نبود بنا بر بعضی  
 مکی و سپس دولت اندک زمانی گذشته بود که جناب شاهزادی از حکومت آن ولایت معزول گردید و سوز و گریه بیک افشار قورچی باشی حساب  
 برات فتاد و او را از راه بس ویز آورد چون با و رسید وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی رفته و او را از ساو و بقلعه قهقهه برده و توابع سلطان  
 محمد میرزا را برات تشریف برده چنانچه مذکور شد و جمیع میرزا و فرزندان و ششماه و بیت و یکر و در آنقلعه روزگار گذرانیدند و آنکه بعد از شش  
 جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بر بنده سلطنت فرمانروائی رسید چنانچه در ذیل این فقره در محل خود مرقوم و محرز خواهد گشت  
 سلطان حیدر میرزا که از نبات کرمه عظمی و اعیان کرمیه که در سنگت و جات مطهره حضرت شاه جنت مکان نظام داشت و  
 یافته تاریخ ولادتش معلوم محرز و اراق گشته اما در جن ارتحال حضرت شاه مکان بیت و دال بود برین تقدیر دشواری و ستیمنه <sup>۹۶۲</sup> و تمامه  
 متولد شده باشد از وقت تولد تا جن ارتحال و والد در درگاه معنی بود و در ظل تربت و اشفاق و الد بزرگوار نشو و نما یافت صدر الدین خان و والد  
 که از امرای مقرب بود دستور مکمل خدمت شاهزاده بود و حضرت شاه را توجه نام شاهزاده بود و او سینه بر وفق رضای پدر سلوک می نمود و در آخر  
 ایام حیات که با نظام بعضی امور دولت و مهمات سلطنت بخدمت نیشد شاهزاده رجوع میکرد و بتوجات خاطر اشرف بن الاخون  
 داشت بدیجت و زبیر و در نظر شاهزادگان و امرا و اطراف قریبانش قدر و مقدارش میافزود از آثار توجات ظاهری آنحضرت اعبا  
 عظیم یافته از عس و رجوانی و تخلیات نفسانی متعار و ولی العبدی و پادشاهی با خود داده اگر معارف شکر خصوصاً طایفه شیخان و دست  
 و طبقه کرمیه و غیر هم دل بر سلطنت او بسته در بیماری شاه جنت مکان کید و دال قبل از ارتحال روی داد انباشت و صیقلی کرده و در کتاب بعضی  
 کلماتی صوفیگری و احسان بود که در چنانچه شده و خاندانهای ایام بیماری مرقوم گشت بیان گشته شاهزاده اندکی خلعت زده گشت اما  
 آنحضرت بعد از بیماری و صحت و بفر تهور و تفاؤل نوعی کرد که بی اتفاقی نسبت بفرزند ارجمند ظهور یابد و بهمان دستور منظور نظر عاطف بود  
 تا آنکه در شانزدهم ماه <sup>۹۶۴</sup> و تمامه یکروز بعد از او اقامه مایه و الد نامدار چنانچه در ذیل این صحنه مشروحات گشته گشت بدایع نکار میکرد و در  
 شهادت یافت و چون مشور و دلش در لوحه قصار تم ثنیافته بود و روز نهم عشرش با خرسیده و اینوا قد دست و ادبیا رصالح و پرنیزکا  
 و جسم دل و با خلق اند مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوا کیست خرف زنده دیگر داشت مندر چهارم آنحضرت سلطان  
 سلیمان میرزا است که از همسر شجاع سلطان چکر کس که او نیز از جمل زجوات مطهره بود متولد شده در جن ارتحال و الد غفران مال بیت  
 بر کمال بود حضرت شاه مجاهد جنت مکان در زمان طفولیت او را بشهت مقدس معنی فرستاد و حاکم مشهد را ملاکی شاهزاده تعیین فرمود معنی  
 قرار دادند که کتاب فضایل و کمالات نمود و مضب خاتم بشیکری روضه حضرت امام الحق و الانس با و تعویض یافت و نه تا بدین حد  
 قیام داشت در ششماه و ستیمنه <sup>۹۷۸</sup> که شاه ولی سلطان تاتی غنی و الد قدر از حکومت مشهد مقدس معزول گشت شاهزاده را مادر  
 طلب فرمودند در درگاه معنی آمده در خدمت والد بزرگوار معسر و محترم بود بعد از حلق شاه جنت مکان و ایام سلطنت جمیع میرزا که پیش من



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۵۵)

دوشوار بود دیگر باره عرض داشت فرستاده است تا نمودند که چون آن سنده زندار چند باره در پیراهن و الفت نام گرفت و اگر چه شومخ و کلاه  
فرق و جدائی نیارود و هر دو همسر از نفسانی بر و خلیفه کردیم صندرباشد و والد ایشان نیز بی اوزندگانی نمیتواند کرد و نیزه بعین سلطنت بحکام  
چون هنوز طفل برضیع است و بخردایه با کسی انس و الفت ندارد اگر امر شیرباری بوده باشد او را در برات گذاشته سلطان حمزه میرزا در آن وقت  
پدر و مادر شیراز آید چون حضرت شاه جنت مکان برضای خاطر نواب میرزا معتقد بود و دستور قبول یافت حکم قضا پیوند برین جمله بنیاد بود  
و نواب سکنه در شان نواب اعلی شاهی را در برات گذاشته خود با سایر فرزندان توجه بیشتر از شد چنانچه در فوق تحریر پوست و از ماندن  
آن نواب و کشتن اقبال در برات که تختگاه و سلاطین یافتند فرمانت و در بینان با طاعتی نفرست نمودند که عقرب آن نال چمن آرای بستان  
سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته بمراد بار و رو کا میاب و لت خواهد شد چه حضرت شاه جنت مکان نیز از عهد صبی حسب نظر  
خاقان بستان شان علین شهبان سلطنت فرما سان موسوم گشته در آن بلد طبیعت نشو و نما یافت عاقبت در میان اخوان تحت فیر و زینت  
سلطنت ایران بوجود شریفش آرایش پذیرفت از اولاد دانا در آنحضرت نیز هر کدام سلطنت فرما سان موسوم گشته عاقبت ربه فرمانروائی یافته  
باجمله آن صاحب اقبال در دولتی منصب الای سلطنت فرمانروائی ممالک خراسان و جانشینی و الدعالیشان و جلالین شهبان سر بندی یافت  
شاه تهنی سلطان بستر بله کی معین گشته مدد خردائی آن جوهر کرامی در آغوش اخلاص نگاه داشت و پرورش میداد چون قلم و قریح  
مجمعی از احوال فرخنده آغاز حجت فرجام این نور پرورد و سپهر اقبال را بر صحنه بیان گذاشت عن سبک سیر خاگر شرح احوال سایر پادشاهان  
منصف میارزند و چهارم نواب سکنه در شان ابوطالب میرزا است که در سال بیماری حضرت شاه جنت مکان از نواب برآم  
شان ممد علیا متولد شده در سال ارحال جد بزرگوار و سال بود و در حجره تربیت الدین نشو و نما یافت در شایسته بل مطابق اربع و بعین و تقاضا  
که شاهزاده منصور سلطان حمزه میرزا چنانچه در او افراین جلد مرقوم قلم سوانح نگار بیک در درجه شهادت یافت ابوطالب میرزا سمیت  
وکالت دیوان علی موسوم گشته بصلاح و صواب دیدار و ارکان دولت که در آنجمن صاحب چهار امور دولت بودند سیمای عبقی خان فتح علی  
استاجلو و اسمعیل قلیخان توپچی باشی و لدولی خلیفه شاه طوولی العبدی یافت در او حسن تنگ و بیل حسن و تسعین و تسعاه که طغنه در و اقبال  
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در عراق بلند آوازی یافت و بر تخت سلطنت موروث جلوس نمود ابوطالب میرزا بارادر کو حکمران طاهرا سب میرزا  
چندگاه در قلعه ششمن داشتند تا آنکه در پارس بیل شان و تسعین و تسعاه که در قلعه طبرک صهبنان اقامت داشتند سیمای بعضی از امار و اعیان  
کجول که دیدند سنده زینجیم طاهرا سب میرزا که بعد از ارحال شاه جنت مکان از کتم عدم قدم بعرضه وجود نهاده در درار الملک شیراز اوز  
خدر معنی و ممد علیا تو که یافت و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت فرموده بود بهم سامی آنحضرت موسوم گردید و او نیز بستر برادر در  
عاطف و شفاق والدین نشو و نما یافت در تحاقوی بیل سنده ثلاث و تسعین و تسعاه که طایفه نکل و ترکان بجنت قتل سب خان ترکان که محقق  
که از شش ابد یافت شاهزاده منصور سلطان حمزه میرزا ساقه آغاز زند در سبیرا و از دنده بیان خود برده ببران باز گشتند و در  
تربیت شاهزاده در آمد ابوطالب جالبانی سلطان حمزه میرزا معاند نموده شکست یافت شاهزاده گرفتار گشته در قلعه الموت مجبوس گشت  
آنکه در قلعه طبرک صهبنان با اتفاق برادر کجول گشت چنانچه مذکور شد چون سامی سنده زندان کرامی نواب سکنه در شان سلطان محمد پادشاه جنر  
بیان آمد اکنون سامی سبیر سنده زندان آمد ار کامکار حضرت شاه جنت مکان مرقوم ملک بیان میگردد سنده زند دهم آنحضرت اسمعیل  
میرزا است او نیز از ستر عظمی سلطان صیتی موسی سلطان موصول نموده گشته برادر عباسی نواب سلطان محمد میرزا است در ملازمت والدین  
نشو و نما یافته بمراد منظور نظر شفت و تربیت بود و انوار عاطف شاهانه بر وجانشان حاکم یافت و در اثنای تسعین و تسعاه که صیتی مرقوم  
سلام شاه نعمت الله بزدی را که از مرقوم عاقبت یکم همیشه حضرت شاه جنت مکان بوجود داده بود بجا لاد و در میاورد و در باغ دلشای شان

بروید و در سال ۹۸۵ قمری

صفت  
تاریخ  
عالم آرای  
عباسی

# ذکر اسامی اولاد و خاندان شاه طاهر اول

باجت مزاج منده بوده اند که ترا از حال آن واکه که خبر آن قریه بهین چهره از زبان دو دمان کرامت نشان خواهد بود و این  
 که (عباس علی است شیر خاوری) سر دستر لشکر مجازی که در فوق تحریر باشد در آنوقت بر زبان مبارک گذشته و غیر  
 آنچه بر زبان مبارک گذشته بنصه ظهور آمده از زمره چندین شاهزادگان عالی منزلت ایندو دمان که هر یک هستند او و شایکی سلطنت  
 عالمی داشتند شریف این مرتبه بگذر بفرمانت قابلیت آن مرد جویبار خلافت است آمده مدایج علیای صوری و معنوی آن مولود کرامی  
 وجهی جلوه ظهور نمود هر چند غرض در صدرات احوال کرامی آن مندر خنده مال موجب طول کلام است و سخن بر آری بکشد اما قریه چند  
 مبادی احوال آنحضرت باعث تفویض دارائی ملک حسنه آن و ماندن آن کرامی که هر دو در سلطنت هرات لازم دید که در طی این حال  
 نگاشته ملک سخن پرواز کرد و از بر عطار و انشور و داندن انشور آن حسنه و پروردگار کائنات الشار فقه من الشفاء ظاهر و هوید است که هرگاه از  
 دیوان فریب الارکان توفی الملك من ثناء و تعز من ثناء منصب الای سلطنت و کارهای بسم سامی صاحب دولتی  
 پذیر ملک تقدیر کرد و اگر چه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شاید و سخن منسب در حال حضرت مال اصحاب قابل میکرد که هر یک از آنها  
 نظر ظاهر مینان عالم کون موجب قطع تعلقات روحانی است اما بقصای حکمت بانه ازلی حمایت از دوی ذات مقدس هرات آن  
 جهان را نوعی از کاره و مضار حواد صیانت نماید که موجب حیرت صاحب خردان در کار کرد و عاقبت الامر بر دور اندیشان عالم معنی  
 وجهی صورت ظهور میسباید که در تفصیلاتی که ایت نمودن برادران ملک علی و مصالحمکی و دیت نمار دست قدرت ازلی است و وجود کرامی  
 صاحب دولتی که در نوع برین حمایت آتی باشد از آسیب هر یک و غیر که خود آن خیف عقل مصون و محروست بیت اگر بنوع عالم  
 چسبند رجای بزرگ را نخواهد خدای غرض از تبیین مقتضات صورت احوال کرامی حضرت شاه و شاهزاده جم قدر ملک  
 سپاه مظهر لطف آسمی تم جیب حضرت رب العباد یعنی حضرت اعلی شای غل آتی بی مندر از زبان و الا شکوه در مبادی حال عقل جواد  
 روزگار گردیده عاقبت نبوی قابل و مساعدت آخرت فرخ فال پای بر معارج سپهری نداده بطالب بند و مقاصد از چند فایر گشته اند  
 از بد و ظرمت ابدی خلقت که وجود کثیر الجوده انانی شریف کرامت و تقدیر متناهی آدم سرافنده از دجباب بلاریا  
 اثنا جملنا الخلفه فی الارض منازکت و فرق فرقه سامی سپاه طین کار بجای و تاج خلافت و تختیاری زینت پذیرفته  
 از او ان رضاع و طفولیت ماعرفج بر معارج دولت آنحضرت از حوادث و زکار و قصد اضداد و کید اعدای و غدر حرام مکان نشاء  
 پیشه غفلت اندیشه روی داده عقب و ثوابیات لا تعد ولا تحصى که در ایام کوشش سنانی و در و دات ملک گیری و نظام بخشی امور عالم کشیده  
 از کوشش ثابان و الاف در روی نهاده چنانچه شسته از آنها در ذیل این دفتر هر یک و محل خدمت که از شش بیایر یکی از جلد امور ملکیت  
 باطفال ازشت آرام است که در آن اواز پدر و مادر هرات است که در بدایت حال ایام رضاع که سنوز زیاده از یکسال و ششماه از پدر  
 گذشته بود درین احوال حبه مال آنحضرت گشته از پدر و مادر جدا فکرتین این مقال و صورت این احوال بطریق اجمال گفته در در سلطنت  
 هرات میانه نواب سکن در شان ابو طالب سلطان محمد سپهزاد الدنا در آنحضرت که والی آنولایت بود و باقی سلطان یکان لایمیزد با فدا  
 مضین و خست پدید آمده از سلوک یکدیگر ناراضی بودند که ترا عاوض شمل بزرگایت باید سر بر علی میفرستاد حضرت شاه جماعت مکانی مبارک اند  
 میان ایشان بهشتیام و مدار گمن نبود اراده خاطر شرف به این منقول گشت که شواهد نامه ارکا مکار سلطان خمره سپهزاد که با نواب گامیاب  
 شای غل آتی برادر عانی و در آنوقت هشت ساله بود بجای پدر در در سلطنت هرات نصب نموده و الدعا نشان از حکومت مالک مظهری در ملک  
 شیراز فرستند حکم قضایان برین پنج سمت در دود و غرضه دریافت نواب سلطان محمد سپهزاد و حرم محترم او بعد از وصول فرمان قضایان  
 اظهار داشت و شاد کامی کردند اما از که شستن فرزند بسند خود سلطان خمره میرزا طالت نام داشت که از آن مندره بهین برایشان  
 و دشوار

(۱۶)  
 اولاد و خاندان  
 ۱- اسامی  
 ۲- محمد باقر میرزا  
 ۳- محمد باقر میرزا  
 ۴- محمد باقر میرزا  
 ۵- محمد باقر میرزا  
 ۶- محمد باقر میرزا  
 ۷- محمد باقر میرزا  
 ۸- محمد باقر میرزا  
 ۹- محمد باقر میرزا  
 ۱۰- محمد باقر میرزا  
 ۱۱- محمد باقر میرزا  
 ۱۲- محمد باقر میرزا  
 ۱۳- محمد باقر میرزا  
 ۱۴- محمد باقر میرزا  
 ۱۵- محمد باقر میرزا  
 ۱۶- محمد باقر میرزا  
 ۱۷- محمد باقر میرزا  
 ۱۸- محمد باقر میرزا  
 ۱۹- محمد باقر میرزا  
 ۲۰- محمد باقر میرزا  
 ۲۱- محمد باقر میرزا  
 ۲۲- محمد باقر میرزا  
 ۲۳- محمد باقر میرزا  
 ۲۴- محمد باقر میرزا  
 ۲۵- محمد باقر میرزا  
 ۲۶- محمد باقر میرزا  
 ۲۷- محمد باقر میرزا  
 ۲۸- محمد باقر میرزا  
 ۲۹- محمد باقر میرزا  
 ۳۰- محمد باقر میرزا  
 ۳۱- محمد باقر میرزا  
 ۳۲- محمد باقر میرزا  
 ۳۳- محمد باقر میرزا  
 ۳۴- محمد باقر میرزا  
 ۳۵- محمد باقر میرزا  
 ۳۶- محمد باقر میرزا  
 ۳۷- محمد باقر میرزا  
 ۳۸- محمد باقر میرزا  
 ۳۹- محمد باقر میرزا  
 ۴۰- محمد باقر میرزا  
 ۴۱- محمد باقر میرزا  
 ۴۲- محمد باقر میرزا  
 ۴۳- محمد باقر میرزا  
 ۴۴- محمد باقر میرزا  
 ۴۵- محمد باقر میرزا  
 ۴۶- محمد باقر میرزا  
 ۴۷- محمد باقر میرزا  
 ۴۸- محمد باقر میرزا  
 ۴۹- محمد باقر میرزا  
 ۵۰- محمد باقر میرزا  
 ۵۱- محمد باقر میرزا  
 ۵۲- محمد باقر میرزا  
 ۵۳- محمد باقر میرزا  
 ۵۴- محمد باقر میرزا  
 ۵۵- محمد باقر میرزا  
 ۵۶- محمد باقر میرزا  
 ۵۷- محمد باقر میرزا  
 ۵۸- محمد باقر میرزا  
 ۵۹- محمد باقر میرزا  
 ۶۰- محمد باقر میرزا  
 ۶۱- محمد باقر میرزا  
 ۶۲- محمد باقر میرزا  
 ۶۳- محمد باقر میرزا  
 ۶۴- محمد باقر میرزا  
 ۶۵- محمد باقر میرزا  
 ۶۶- محمد باقر میرزا  
 ۶۷- محمد باقر میرزا  
 ۶۸- محمد باقر میرزا  
 ۶۹- محمد باقر میرزا  
 ۷۰- محمد باقر میرزا  
 ۷۱- محمد باقر میرزا  
 ۷۲- محمد باقر میرزا  
 ۷۳- محمد باقر میرزا  
 ۷۴- محمد باقر میرزا  
 ۷۵- محمد باقر میرزا  
 ۷۶- محمد باقر میرزا  
 ۷۷- محمد باقر میرزا  
 ۷۸- محمد باقر میرزا  
 ۷۹- محمد باقر میرزا  
 ۸۰- محمد باقر میرزا  
 ۸۱- محمد باقر میرزا  
 ۸۲- محمد باقر میرزا  
 ۸۳- محمد باقر میرزا  
 ۸۴- محمد باقر میرزا  
 ۸۵- محمد باقر میرزا  
 ۸۶- محمد باقر میرزا  
 ۸۷- محمد باقر میرزا  
 ۸۸- محمد باقر میرزا  
 ۸۹- محمد باقر میرزا  
 ۹۰- محمد باقر میرزا  
 ۹۱- محمد باقر میرزا  
 ۹۲- محمد باقر میرزا  
 ۹۳- محمد باقر میرزا  
 ۹۴- محمد باقر میرزا  
 ۹۵- محمد باقر میرزا  
 ۹۶- محمد باقر میرزا  
 ۹۷- محمد باقر میرزا  
 ۹۸- محمد باقر میرزا  
 ۹۹- محمد باقر میرزا  
 ۱۰۰- محمد باقر میرزا





# ذکر اسمای اولاد و خاندان طاهرباقی

در خان کشت که بر عالمیان پرتو افت و پستانان از آفت میان آسمانی اندان بودند خنده و در جهان را از دامن و اندوه  
 قضا و قدر ابواب سترت شد کامی بر روی و در کار ساکنان خط غبار کشدند بیت فریج کرم از بخت بسوزد بر آه آفتابی  
 عالم بسوزد فروزان کشته از لطف الهی جایون حسری از برج شاهی کز انوارش زمانه روشنی یافت فروغش حیرت  
 عالمی یافت از آن طالع منور خنده طالع مزین امید عالمیان چون خوشه پروین با در و از صاحب طالعش که عطار دست صحافت  
 جهانیان با مقام نرین فام عدل و جهان مزین و محسوس که دید از نواد و قایع و قناعات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج بر معارج  
 سلطنت و فرمانروایی منیرین حال خبر مال آنحضرت بود و کی آنست که عورت قایل که بعبادت خدمت ضلع پرستاری آن قره باصره قایل  
 سرافرازی یافت بی آنکه در آن عهد منور زندی از او تولد نود و شیر در پستان داشتند باشد بیل تنقه و در بانی پستان در دمان بک  
 آنحضرت نهاده در هنگام مکین بفرمان الهی و حکمت بالغه نهستانی شیر از پستان آن قایل محتر در فوران آمده آن که هر چه که کار می  
 تمام نوشیده اند و بعد از غروب از غریب که از خوارق عادات است آن وقت قایل عبادت نمیدادند ضلع آن مولود کرامی کشت و چون از تولد  
 و قایع و حالات عجیبه غریبه بود شلم سوانح نگار خبر آن پرداخت خردمند و قید رسد اندک از صفات نژادی که چنین کارهای شگرف در او  
 دینی و دنیوی در ذات اقدس جایونش و دیت نهاده قدرت بر روی دست پروردگشتان کارگاه قضا و قدر باشد مثال این امور  
 وجه و در و از زردش از دکان نماند از آن گرامی که هر در بای خلافت و کار مکاری بخیال نظرین است که از جانب پر و الا که و والدین  
 سرشده سحر سبادت و ولایت و در و در و مندر باض سلطنت و خلافت است بر آنکه جده پری و مادری آنحضرت از ارباب سلوک و اصل است  
 و بر کتیدگان درگاهند و بدین موجب عظمی از سایر شهنشاهان و فرمانروایان سلسله علیه صفویه صفت برتری و در جهان سلطنت صوری  
 معنوی سپهر بلندی دارد چه والد آن چنانکه هر اکیل سلطنت و بختیاری نواب کندر شان ابو الفالب سلطان محمد پادشاه و ولد اکبر حضرت  
 شاه جهان جنت مکان چنین کشتی است که از غایت رفتن شان و اعتلای مکان و علونب و سموحب از اوصاف صفایان جهان و مدت  
 سرایان بلاغت شان مستغنی است و نسبت شریف آنخانان معنوت شان با سلطان الا دیار و برهان الا صفا بشیخ صنی الحی و الحقیقه  
 و الدین طاب ثراه و مقامات عالیه اش از خیر چهار بیرون است و کتاب آنعارف اسرار الهی و دمان رسالت امامت نبوی است که  
 در صدر این نسخه شریفه مرقوم قلم و قایع رقم کرده و والد ماجده اش سر عظمی و بانوی کسری محمد علیا خیر الشار یکم صلیه محرمه سبادت  
 و سلطنت پناه میر عبد الله خان والی مازندرانست که از نژاد غفران پناه سبده قوام الدین مشهور میرزرک است باین ترتیب که میر عبد الله خان  
 بن سلطان محمود خان بن سید عبد الکرم بن میر عبد الله بن سید محمد بن سید تقی بن سید علی بن سید کمال الدین  
 معاصر امیر کبیر امیر تیمور لورکان بود و از قلعه مانا نیز چنانچه در کتب تواریخ مسطور است محصور گشته بخت و جدال پرداخت و آنجا  
 خلف صدق میرزرک مذکور است و نسبت شریف او سید علی المرعشی میپونند و بدینجهت سادات این سلسله مرعشی مینامند و آنجا  
 نبوی که در تاریخ جهان آرا مسطور است از خاندان عباسی امام هاشم جدین و قبله العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام با جمله آن جاب  
 غفراناب از اجله سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و عاریج معارج مقامات علوی و غلی و کاشف و قافی و  
 و آفاقی بوده و در اول حال بخت الهی دامن بخت از شنبات نفس کو نماند و اندوه قدم در دای مجاهد و ریاضت نهاد و بعد از آنکه در معارج  
 مقامات عالیه چون اردبوان آنحضرتنا انظام ممالک طبرستان و زرفه حال زبردستان آنولایت بحسن توجه آن عارف معارف  
 ربانی حواله شده بود و بر حسب تقدیر باز نذران شتافت در انداز ریل حلقا است از آنکه عتقاد مدره اش با شش برج خوام و عوام آنک  
 کشته دالی آنولایت از سیاب که از طبقه جلاویان بود و بعد از آنکه در سلک ارباب ارادت آنحضرت در آمده بود از علوی مریدان و اولاد

(۱۷) اینجانب  
 حاج میرزا  
 محمد باقر

اینجانب  
 حاج میرزا  
 محمد باقر





## ذکر احوال شاه طهساب اول

ایران خستبارت طبع و فادش قهوه و قانون است ایام زندگانی آن بانی بانی جانی بیست و چهار سال و یک ماه و بیست و هجده روز بود (۹۵) سال در زمان خاقان سلیمان شان از قبل والد عالیشان سلطنت حسنه آن کرد و پنجاه و سی سال و شش ماه و بیست و شش روز بر آرای ملک ایران بود سادات و علماء و کلمه عیان بل کاذب خلایق در روز انوار حق هم اند و زیر حیات خویش لرزان و از این مصیبت نوعی حسرت و پشیمان گردیدند که گویا عالم دیگر کون کشته علات و محشر در میان جنایات پدید آمده است از آمدن او زمان سلطنت آن حضرت در بلاد عجم کمی قوت پادشاه کرد و مشوید باشد بود از سلاطین عالم نامی شنیده بغیر از آن حضرت پادشاهی ندیده بودند انوار حق علیه بر عالم خلایق بغایت شوال نموده علماء را اعلام و فقها را کرام خصوصاً میر سید حسین مجتهد جل عالی حسب صلاح امر اید و نجات مبارکه آمد و بعد مظهر شمس آیین شریعت غرض غرض داده در صورت شهادتی که باین پنج حسرم و دیوانخانه بود بامانت گذارنده در زمان سلطنت اسماعیل میرزا بنوعی که مدتی احوال او مرقوم میگردد نقل شده معنی کرده در وضع خلد آسای رضویه مد فون ساختند از آثارش بار و روی مبدی طهران و بار و روی مشهد مقدس و مطلقا گردانیدن مبارک حضرت امام الحنوف و الانس و ایل طای کرکسند و عمارات و دتخانه مبارکه در استلطنه فردین و حمامات معده و چهار بازار و باغ ارم نامی موسوم بعبادت آباد که بطافت و خوبی شهر و جهان و فخر و ابرایع جانت و مسجدی بد صاحب آباد و دار استلطنه تبریز و قندهار آمد که از بنا حسن اعتقادش بخت استیبت طینین و طاهرین یوم یوم الحساب بهصومان خاندان سات و ولایت مشهور بوده با آن برگزیدگان درگاه در ریاض جان مقیم و جسد که با اکنون ناکریر و واقعه نویسن است که حامی اولاد نامدار آنحضرت سایر نژادگان جید نژاد و احاطم امر ارکان دولت و بزرگان بر طایفه که در سبک کام از حال انتظام بخش مالک ایران بودند در رشته تحریر کشد که چون اسم هر یک بتقریبات بر زبان قلم میگردد عالمان احادیث و احباب را اطلاق بر احوال ایشان حاصل گردد

ذکر اسامی سائیه شش اداکان کا مکار و اولاد و اعتبار بنامدار حضرت شاه

## جنت مکان و برادرزادگان عالی مکان

شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از سنده زندان صلی و سنده زندان دکان نامی و برادرزادگان که در جنات و در قیامت و در ظل عرش آنحضرت کامیاب و ولت و عزت بودند و پنج نفر بودند بیت و سپرد و وارده و خست خزانچه در ذیل همین میگرد و از آنجمله فرزندان صلی این و پسرزاده و دختره و حشره و حای چند نفری که در زمان حیات آنحضرت کون مات پوشیده و رختی بر تنزل بقا کشیده اند و ذکر آنها متضمن فایده نیست و دو اند پسران صلی و نفر اول و تاب کند نشان سلطان محمد سیرا چون تاریخ تولد شاهزادگان کا مکار و سوائی شاهزادگان نامدار که در سنده فرماز و انی یافته اند بطریق زیر رسیده متفرق آن نشد اسامی ایشان و خلاصه از اطوار جلایه و احوال زکبیه فرم کلک بیان میگردد و باجمله ولادت آنحضرت در شهر سنده عثمان و عثمان و سنده که بیست سال از جلوس سالیون شاه جنت مکان که نشسته بود از بطن سلطنت صلی موسی سلطان موصولی ترکمان که از امر بزرگ باینده تفریق افتاده (فرزند شاه طهساب اول محمد آمد) تاریخ این مولود گرامی است که باین اسم سامی موسوم و لقب خدایند لقب کشته در زمان ارتحال والد عشقرا نال چل و شل سال بود در تاریخ شش و در همین سن که آنحضرت شش ساله بود سلطنت و یار خردان ارتقا یافته محمد خان شرف الدین علی نکلور و امیر الامرا گردیده آنحضرت در دار استلطنه برت بر سنده فرمانی مکن یافته محمد خان کتقل خدمت آن نوبا و در ریاض دولت بود و چندین مردار استلطنه مذکور بعبادت کا مرانی و کتب فضیلا و کالات فغانی روزگار گذرانیده از جمیع امور مملو و خیر و آگاه بود و بفهم و فراست بود و سخاوت و تصفیه بت عالی داشت که حاصل کردگان در نظر شش با خاک ریه بجان میبود که ای نظم شمار جهان کشوده فنی مخلص میگردد و بزل و مطایبه و شکله طبعی شیوه و شارسش بود و در قوم



جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(1r)

(11)

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

یافته بعد رجعت ده گشته متفرق شده سلطان حیدریان حیات باز یافته اندکی از وقت مقربان وطن حاصد ان خلاص شده و بعد از آنکه  
 صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر او عرض اینگونه حکایات نمود و متوجه تفتیش این حالات گشت اما هر چند گاه تقریری یکی از امار صاحب  
 قدرت استاجلور انجمنی با نور ساخته از او در سینه و ن که در مراد خازن بخت گزیده بود و از فرموده روانه رستمه او که دزد و پری  
 فوجی را حکومت ری داده روانه انصوب نموده و چون درینال سلیم خان بن سلطان سلیمان پادشاه و دوم متوفی شده سلطان مراد و اول  
 جلوس نموده بود و نواب جنت مکانی او داده بودند که یکی از امار بزرگ صاحب عقل و کبایت ابابچی گری روم و پسرش نغزیه سلطان سلیم  
 تنیت جلوس سلطان مراد فرستاده و اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت نازدند و سلطان حیدریان از وقوع این حال  
 تفرس نموده که غرض نواب جنت مکانی از فرستادن او تفرق و ساختن امار استاجلور است که اعوان انصار شاهزاده بودند حسین بیک  
 اغوا نموده که در رفتن دوم معذرت گوید و او بعد از بر موبه تمکنت حسته عرض کرد که جنت مکانی مبارک خد که دوام که بریارش ام  
 ثامن ضامن بشده معذرت دوم و چون بر سر عیادی مبتلایم دارم که رخصت یارت ارزانی و از بدین بهانه در رفتن معذرت خواست  
 نواب اشرف خدر پذیر گشته محمد خان تخاص حاکم چور سده که او نیز از امار مقبره استاجلور بود بدین خدمت فرستاده و حسین بیک در رفتن  
 شهنیزه باهمه آنکه مباد از زمان غیبت و صورتی که موافق مطلب باشد روی نماید تعافلی در زید نواب جنت مکانی نبرده و پویشی نموده بود  
 مقوله حرفی اظهار کردند و مشارالیه بستم و معهود و متوفی بود رفته رفته عزت و اعتبارش با فرود چون نظر سلطان استاجلور سلطان  
 مصطفی میرزا فوت شده بود و لایق شاهزاده معیالت و الکاه نظر سلطان حسین بیک تقویض یافت و او در ساعت سه و نیم برزرا  
 آورد و جشن طوکاره آراست و چکش با انداز لایق کشیده شاهزاده کان نامدار که حسب الامر اعلی پسرش نواب شاهزاده کی و تنیت  
 حسین بیک آمدند بکان یکار و یکشاهی لایق کشیدنی بجله اتش فتنه و نزاع او با قات و کتکوی بر دوشه بن در درگاه معنی تکبیر یافته و  
 دیگر حضرت شاه جنت مکانی بکارمانی و قبال کامیاب و وقت بود و ناما که در سه شیخان یل حلاق اربع و ثمانین و تسعا که دوازده  
 اند که حاضره حاضر ذات مبارک گردید و در تمام نوزده بعضی از اطفال بر آموذایند و مجروح ساخت و بوج در خیم بهر سبیده و جنت میراث کرد  
 و طبایر حاذق بباله و دوا پرده و بی آنکه احیدر اکان باری و محرمان و قهر بزار منطقه فوت باشد در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر فرج و پنج  
 از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلن و مضطربا ظاهر گردید و ضعف سنولی گشته شاهزادگان نامدار آن نصف شب در خدمت برزرا بود  
 بعد از محض نموده که بجا نهای خود روند که مرا توشی پنهان نیست شاهزادگان سواهی سلطان حیدر سبزه که توقف نمود یکی متفرق شد  
 در سبب توقف او و قول است یکی آنکه حضرت شاه جنت مکان سلطان حیدر برزرا مستثنی ساخته توقف امر فرمودند و ابایت دیگر آنکه  
 بقله آنکه مباد از وقوع واقعه در سینه و ن از غلای و انضاد که نزدی بهر نذر انجمن شمس و دو تخته مبارک ماصدق و حق  
 دخله کار اعتبار بود با و گفت که حال برزرا که در کون شد و حال قریب اره که اشبه و بیست حیات بقاضی اهل سپهر و تو که  
 طالب جانین پری تخت پادشاهی را که بهشته کجا میروی مناسب است که در دو تخته توقف نمائی و چون قضیه یاده بوقوع انجامد تاج  
 شاهی بر سر نهاده و در ایوان پادشاهی جلوس بر روی قالیچه ها چون جلوس نمائی و چون منافع حسته این و قورخانه و بران در دستا  
 نگاریان چشم بر زخارف و بنوی دارند و ابواب خزان شود و بوز بهشبان و قورچیان و اعیان لشکر و طبایر و انجمنه محظوظ و بدین گشته  
 و اعوان انصار که در قحطیه مبارکه جمع آیند و جنوسس مایون بخت پادشاهی شاه خدای که در دایم برزرا که لهنل دست ایشان از دوا  
 مقصود که تاه است بخت چاره نازد و هر کس در آمدن و بای بوس خلف و در بخت و پندارسانی شاهزاده و ارامی و الله که رفتی  
 مزاج آمده توقف نمود قریب نصف شب آثار حال برزرا بجا بوشش ظاهر گشته صبح روز پانزدهم طایر روح پر فوشت کباب شمس

پانزدهم ط

میرزا شمس طاهساب  
 ۹۸۴  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

پروان فرموده



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۲۱)

قرباشر و برش سیدان او یاقات که در پای سبیر اعلی بود جمعی جانب طبقه اولی گرفتند و کمر را در دو تخته بایون میان هر دو  
 سخنی خوشتر از میان آمد با بکد معاجات حکای مدتی موافق تقدیر قاده بیاری نواب جنت مکان روی بخت نهاد و وزیر و وزیر  
 ظاهر گشته والد پرجان خانم با خوا و تحریک صبی و برادرش این مقامات ابرض اشرف ساند و سلطان جدر برادر اسبق بوالعجا  
 و غدار باز نموده خاطر مبارک آنحضرت از شاهزاده منحرف ساخت و اسماعیل مسیز را بر اصولی و یکجست و دو تخته باز نمود چون در ایام  
 نقابت محرمان حرم عت در پس حجره حرم راه یافته بشرف مکالمه اشرف سر فر از می گشتند از عیان قرباشر که شاه صی زو ملوک دنیا  
 صحبت بود این مقامات در پس حجره حرم مفصل خاطر نشان کرده صریحا گفت که مناسب است که من بعد بنده کان اشرف ذات  
 خود را از یکد و کمر اینجاعت صیانت نماید چنانکه شاهزاده مذکور و کچانان او در اردوی معنی تمت در غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان غرض  
 فاسده هر دو طسیرتی را بنور فرست و طسیرت علی در یافته آئینه صبرش عکس در آنها گردید و چنانچه عقل و در اندیش عمل نموده بان یک  
 باظهار این حکایات نموده بلکه اینجاعت را از ظاهر انگونه مقامات منع کردند تا چون مسترخ ز ادبیکت اشک آقاسی باشی رئیس غیبه  
 طبقه فراد اعلو و جنل سلطان جدریان و خلیفه احرار حاکم قسطنطنیه از او یاقات سمراد اعلو و قوم فرخ ز ادبیکت بود و از صوابه او  
 تجاوز نکرد و بخاطر انور رسید که مباد سلطان جدریان بوسیله خلیفه نصهار بنت اسماعیل میرزا اندری اندیشند و از دفر و فرجی افشار  
 یقین نموده که بقلعه قسطنطنیه رفته شاهزاده را محاطت نمایند این معنی موجب تقویت اسماعیل میرزا بکشتن مال بیکت کرجی که از عیان غیبه  
 و همیشه اش در سلکت پر دیکان بر ادق سلطنت ملکت والدیکه بنصرت از شاهزاده کان عالیمرت از غلظه سلطان جدریان بود  
 در سر حاکم خدمت شاه جنت مکان مسیکر و در روزی که سمراد باقی بود که آنحضرت بکام شریف بر اسماعیل میرزا بکشتن اتفاق نموده که ز ادبیکت  
 از جمله حرام مکانست ماصوفیان و دو تخته انان را اعتمادی بجانب او نیست بیکد ابریم که در این وقت که ضعف نقابت بر بدن مبدل مرشد و یکی  
 صوتی است و بکام خدمت نماید از غدر او این سستی و طایفه کرجی و شیخاوند و استاجلو و تمام ملکتان جدریان در نهایت کشتن  
 کرجیان میکنند که از ما چه صورت روی نموده که منع ما از خدمت مرجع می نمایند با بکد در روز یک نواب جنت مکان بکام میر قسطنطنیه خفا  
 زو ملوک و هر چنان سلطان و سایر جماعت که خود را هیچیون می نامیدند با چهار پنج اکرس از صوفیان و طایفه و طوفا و غیر ذلک بقصد  
 مخالفت ز ادبیکت با اسلحه و بران در دو تخته مبارکه جمع آمدند و جماعت کرجی و شیخاوند و استاجلو و تبع ایشان نیز چهار پنج نفر جمعیت  
 نموده جانب ز ادبیکت را پیشنهادت ساختند و میخواستند که ایشان نیز ملکل و مسلح بر خانه آیند و حال فساد و غرور برش کبی داشت و آنست که  
 از جانب این نقیصه تمهید می یافت اقم عروف بقیری در مجلس حسین بیکت یوزباشی بود و او از انجمنی بغایت زرده خاطر بود و میخواست که فضا  
 بین نزاع ایجاد و متصباح در این فکر و اندیشه بر سر بر صبح اگر جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و بران نبسته بود و معمود در کشتن  
 نامدار سلطان مصطفی میرزا که نظر سلطان لاهش فرست شده او دستور در میان استاجلو و مردم او بود و بدو خانه آمدند و در سیر و ن  
 جلا و منفذ ان مازعین بخان کنایه آئینه بسیار گفته نشان ملکت ککریان نشد با یوان چهل پستون در آمدند و زبان عراض اسماعیل میرزا  
 در اکرده حسین بیکت یوزباشی حسیقلی خلفا را مخاطب ساخته گفت این چه فساد است که در میان قرباشر میکنی و چرا اینجاعت را بران  
 بر خانه آورده الحمد لله و البته بر مبارک پادشاه و مرشد و نیست با بلامت است و شمار چه حد که بخود سر صاحب این منم اراد با بشیم  
 او را منفذ و منفذ نمیده قدم در طسیرتی خلاص و صوفی کرجی نهاد و حسیقلی خلفا و تبع او نیز سخنان خوشتر از بزرگان آوردند اما  
 چون نواب شاهزاده کی سلطان جدر میرزا اشرف حضور داشت اسماعیل میرزا بکشتن زیاد غلوی نخواستند نمود نواب جنت مکانی از این مقامات  
 واقف گشته مصیبت در غلظت عین دانسته ز ادبیکت اطلب نموده که بطریق معهود بکام آمده خدمت مرجع مشغول باشد لکن بحال و دم زدن

# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

## بسم الله الرحمن الرحيم

چون شرح کسب پای الهی که بیرون از دایره عقول و نام است در خور زبده حالت بشود در کائنات انسان نیست و شایسته باش باریگاه احدیت که کج  
از تصور او نام است بنان قلم را قدرت تحریر و بارای گذارش آن فی انما که بدین آرزوی غفلت افزای جبارت بر شایسته مقصود نهاده اند  
کردمان با دیده حیرت که در اولین کام خویش و پاس گذاری در گل مازده صد رشیا کوی نادانند که از جهان پوشش و غرور و فساد و اندوخته  
بکان دریافت نشاء صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروز خبیل و قال حدوث قدم در مازده و مضمون بمقال که (میت) که خردم در خور اثبات  
توفیق داننده ذات تو بجز ذات توفیق پای بند خیال محال گشته اند سراد عقل ناقص و بیدانستی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تنگای  
مقا عدا ساخته در دامن خاموشی کشم از آنچه در سخنانی جو صله شربت ناخته تنگ با کان باز در دانش کجایشی نثار و کساکت بوده صداد بک بدو دل  
و بدست بخرو بیچارگی در دامن اعتدال آوخته زبان محبت بیان بمقال کو یا کرد انم (میت) آنجا که کمال کسب پای تو بود عالم فی ارجح عطا  
تو بود مارا چه صمد و ثنائی تو بود هم حمد و ثنائی تو پسرای تو بود و نوت جلال حضرت مصلح پس نبوی و مناقب و مغایر متضوی  
طا برین بیکر سندان آریان باریگاه صفا و ارتضا اند و مرشدان راه پدایند باقی صفات ایزدی بود آینه خود را بی را دور احاطه و دانش سرگردان  
با دیده حیرت و نادانی ناخن دراز آن مرحله پیمایی باز آمد و شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سواد و بی است غرض از توبه این مقام  
لا یعنی آنست که اقل عباد اسپندر اشیر بخشی که در او ان جوانی با غواهی کو حیرت و ان فیما برست خود از کتاب علوم متدا و که طبیعت با ان اغت  
شده بود باز آورده و بس علم بیان نمود و ندانی به ان مثل نام میر انجام بر چه چشم چون در آفتاب عقدا و ناقص خود فی الجمله کمال با فخر و برتری از اوقات  
شریف ابهات را باب اولت صرف و ختم عقل و در اندیشم از سر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفت که این مثل خیس که خستار کرد و دراز و با  
فضل و کمال بصدر حله و در انداخت تو که در بحر تواج معانی شناسی کردی و چو بطریق معسر که آریان عام فریب صورت پرستی باشی چون بیک  
نمودم خلاصه اوقات عیبات گذشته بود و شخص طبیعت قرین باس و مذمت گشته چون کاهی صحبت فیض بخش بعضی هستند که جامع فنون قابلیت هستند  
بود و از علم انشا بر تمام داشتند فایز بشدم و در اوقات صحبتی سخنان نمودند شیرین و کلمات پندیر کنین اگر بظلم و شر تصبیع داد و بقلم زرنگار زارند  
در صفحه بیان بیکاشته شده و بهیچ وجه در بوز که در بدن شیوه ستوده و رغبت نموده (مصرع) آن بوسه دلم پدید آمد و امن از ان  
در چیده تخم این بوسه در مرغ دل برنجتم و بدست شوق در دامن آنغریزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه و الالاجاه صفو  
نما و صنوی اجناد و خاقان کور کرموسوی حبیبی سبب جبر زاده که لایب با بوش با باط در زار خاک استسایه خیر ابر صلی الله علیه و آله و سلم مرد  
نه بختی آشتی عشرت عظیم صلوات الله الملك الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المومنین جید سلام الله علیه و آله و آله از ایش و دجانی با قیود و عطا



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۹۰) کرده تباقی پسرش و دکن ای لشکر با ولایت کشید کار او امدادج پادشاه اردبیل که بالغ خان شهنشاه داشت بمقابل او شهنشاهین  
 الفریقین آتش حرب بنوعی اشتعال یافت که جان چندین هزار کس از طرفین سوخته خاکسترشان بباد قارفت و سببان هجوم خورد و دکن  
 پادشاهان را تار و دستگیر کرد و دکن ای خان کاری ساخته منهدم بازگشت این طاعت و خوریش نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمال  
 وقوع یافت دیگر آنکه در ولایت قاین چند آن غریب تر از وقایع عجیب روزگار و دانشیه آنکه کدم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده  
 از آن نان بختند و قایم مستوعه ایام فرخنده منجم در شورش و ستمین و تنهائی جمعی قلندران میرو پا و لوتیان قتلند و غلوهائی بکجا  
 بکار برده در بلاق سورق سلطانیه بطنه انور شاه جنت مکان در آمده در باس عقیبت و حسن قنار و عفاوی خود را بنصه ظهور آورده  
 مدد وقت با حضرت کردند هر چند حضرت خواستند که بدلائل فاطمه ایشان را ازین عقیده فاسده باز آورند رجوع نکرد بهانه بسده فاطمه  
 رسانیدند و بخریدان شد که پادشاه دین در تربیت پرورد مقام سیاست آفریده در آمد و میریکت افغان بضرر بخانی گرفته بدار عدم  
 میفرستادند و دیگری بجان کلمات لاطایل زبان کشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمیکردند و چهل نفر از قتلند از آن بجای سیاست یافتند  
 دیگری از وقایع او شهنشاهام شاه جنت مکان سیاست یافتن اجاره و طاف از استلطیه تیراست شرح این واقعه آنکه الله علی بیکتایا  
 و لدشاه علی سلطان حاکم چور سعه دار و غنیمت سیر بود اجاره درب و حکومت لازم اورا گرفته بیا نامی بسیار کرده بودند و دروغی  
 از نود و او با شهنشاه آنکه قتل او را در قریبش بریخت و اردو او را از سیاهنکار برداشت بکفایت طافین شایسته برار بود  
 و غن کرده و اردو از غنیمتی برشته خواست که بکفایت سیر بود او را و او را از قریب برین آورده بود و در جنت کشا و او با شهنشاه  
 بر حاسبتیه اردو خیره شدند و اردو هر امر بنمود تا آنکه فیما بین بخریدان جدال شد و طاف با غنای که در سده شهنشاه رسانیدند و چنانچه  
 قلی بیکتایا بزم تیر و تفت طاف در کمال خشم و خواری خود را بکشتن از آنکه متحصن شد طارمان و تنه و جمعی زخمی و چند نفر مقتول شدند  
 شورش و غوغا اجلاف هر محله و او با شهنشاه هر کوه را که بدستان غنای چهل وعده جوان آشوخانه بستند سودای خود سری در افکار  
 آغاز شورش و فساد کردند و هوای که در میان شهنشاهی شایع بود تا زلی شیوع یافته که بخون یکدیگر بستند سودا و معالیه در قیصریه و  
 بازار تبریز بر طرف شده در و بختانات و کاکین بسته شد و مردم در کوهها متقطع گردیدند عسکر و کدخدایان و کاسبان و درویشان  
 زحمت افاده از بی اعتدالی رنود و او با شهنشاه بمعاشر جان رسید و قایم کلیه از آن کوه در وجود آمده و حکمت دی در حسرتی بناچار  
 حقیقت خیال برضاندس سید بکیت که رعایا بکشتی قتل و سیاست کردند یوسف بیکتایا و شلو و له با بایسلیمان را که مدو حائل کار دن  
 بود و او غنی فرستادند که آنجا بکشتی و بطریق مستقیم حایت لالت نموده کشتن آن فتنه را آب ار او حسن بزمی فرو نماند و نویسنیک  
 با آن طبقه آمیزش کرد و خصما را بیکدیگر امتزاج داده بکدخدایان هر محله بضا من داده قسم یا نمودند که من بعد مرکب فسادگر دیکد دمانی  
 بکله استقامتی در شهر پیدا کرده بود که پهلوان باری نامی از بزمین هسکانه حایت کرده و دو نفر از طرام یوسف بیکتایا قتل آورده و دیگران  
 اجاره و طاف بر بختند و فساد بر آوردند یوسف بیکتایا عرض کرد که اینجا عت شوریده هر که حرکت این شورشند چهار صد نفر میفرستند و اگر  
 در سیاست اینگونه در کان تأخیر و بخریدان و کلی میشود بنا بر آن هراب بیکتایا و خلیفه بضا بر قن سیر و دفع اجاره مامور کرده چون  
 کثیر بشهر رسیده یوسف بیکتایا بزم مردم خود را و پیوسته بکشتی اجلاف پر دختند رنود و او با شهنشاه منهدم شد و بر بکیت قنار و فرو بردند که خدا  
 هر محله را ضامن بودند گرفته او با شهنشاه را از او طلب نمودند که خدا یا بکشتی و رده ابدست آورده بدار عدم فرستادند و چنانچه  
 پنجاه نفر از جوانان نامی از طبقه را از در جنت و بختند در آن واقعه و دست نفرزاده کشته شدند و آن شورش و فساد بیکس یافت و واقعه  
 و کبر آنکه در سده غن و ستمین و تنهائی عظیم بکشتن وین آمده تا موازی دو هزار خانه درب باز شد و سبلا ببران و خراب شده نقصان

## ذکر احوال شاه طاهساباول

(۸۹) خان اورکنج بود از تخت سلطان دوم حصه و الوش فرستاد بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم مالک ملک نصیری و صاحب امر و دهم اسکندر کی گشت در سنه خمس و سبعین و تسعاه محمد خان نام ایلمچی بزرگ و شمت تمام بد استلطنه قزوین آمده و ناخبرین ختام بر تو ضعیف پر فرزندانه و تکلفات و دستاورد و ناکید تمام در مضبوط قواعد مصالحه و استحکام میان پسر زندی نموده بود در سنه <sup>۹۷۶</sup> و سبعین و تسعاه که وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی حج رفت در راه چ با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا گشت که دیده در جهنم یافت و زوئیه این فعل شیخ را بر طاع الطریق اعرابا و به اسناد و دیگر دزد سلطان سلیم علی آقا نام ایلمچی معتبر جهت تنبیه معذرت و بر آن ذمت خود از آن واقعه بحدت اشراف فرستاد و آنحضرت ترفیع حال مسلمانان و امانت و استقامت احوال جهانیان منظور داشته بود کشته و از پادشاهان چکسبیری ژاد و رنجیده در سنه ثمان و اربعین و تسعاه کسک فر سلطان که در آن جنین حاکم بلخ و توابع بود مشهور بخان و عبد البعید خان و عبد عبد خان که پادشاه بخارا بود خدای سیردی بهادر در برسم سالت پایه سیر خلافت فرستاده اظهار صداقت و رفع مواد خصومت سابقه نموده بود و ایلمچیان سلاطین خوارزم و اوکنج خود کشته و قاتل شد می نمودند و از جانب سلاطین عظام دکن علی الخصوص نظام شاه و الی احمد بادین و قطب شاه و الی کلکنده و حیدر آباد که دعوی محبت و ولای خانان حیدر کرار نموده خود را اندک اظهار عظیم صلوات الله الملكات ایلمچا میسر دند و علی عاده و الی ایلمچا پور مرکز ایلمچیان بخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در مالک ایشان خطبه اشعی عشری بنام نامی و تقاب سامی آنحضرت خوانده می نمودند و تحت و بدایا که در اینده بجهت های خاص از تاج مرصع و اسبهای با زین زر و کمر خمر و مثال ذلک ختصاص می نمودند و در سنه احدی و سبعین و تسعاه سلطان محمود خان و الی کبر و سنده ابو المکارم نامی ایلمچی حجت پیغمبر درگاه سدر مقام ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی و تذکر حقوق بنسبه نموده تبرکات و بیلاکات لایقه فرستاده بود از سلاطین عالیشان فتنه نیکه و ان سمان پادشاه پرتگال در سنه ثمان و خمیس و تسعاه ایلمچی کاروان با تحت و بدایا فرستاده اظهار اخلاص صمیمی نمود هر چند آن طبقه از دین یکانه اند اما با آشنائی موبان آسان سلطنت ایشان شایه بین سلاطین متفرد و سببی می بود و در سنه ثمانی و ثمانین و تسعاه ایلمچی بزرگ معتبر که با پنجاه نفر ملازم سوامی خدمتگار همراه داشت جهه ناکید میان ارادت و اعتقاد و مقرر و ملت سعادت بنیاد آمده از جانب پادشاه پرتگال تحفه چند بدین آورده بود که در دیار سلام نظر آنها بنظر ارباب بصیرت پیش کمر در آید بود اما ایلمچیان بکوریجت ظهور بعضی اعمال مخالف بن مسلمانان و عدم رواج مساجد که از نصرا را جردن صدور یافته بود منظور نظر اتفاقات نشدند و تا مین حیات آنحضرت رخصت انصراف نیافته بودند در زمان جلوس نوآب گنبدشان عنوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مقرر شده بود

### نواد و قایع و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی باقتضای آسمانی روی داد

از وقایع غریبه زمان شاه جت مکان وقوع زلزله عظیمی است در ولایت قاین خندان در سنه <sup>۹۵۹</sup> و خمیس و تسعاه در پنج قریه از قرای آنوقت وقوع یافت چنانچه سوار کس در زیر خاک مانده و در نهانخانه عدم میشتا مولانا بابی نام قاضی آنولایت میفرمود که در یکی از قرای خنده سکن داشت باهل تقریب خبر داده بود که از اوضاع فکلی و نامشیر که آب امشب زلزله عظیمی مقصود است حیاط متقاضی آنست که از ده بیرون فتنه در خانه توقف نکنند مردم میگویند استند قاضی متعلقان خود بیرون رفته آنصف شب در صحرا بودند و از سواران میفرمودند که بانه سواران به آید و همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه سواران و متعلقان در زیر خاک مانده سه رقیاب زاب کشیده و دیگری آنکه در سنه ثمانین و تسعاه آتشی از آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر شده بود و تا هفتاد و هشتاد روز در آن طریق خاکستر فرود بخت طاعون عظیم در روم واقع و آنرا از آثار هلاکت شمرند و بدین فتنه زیرا که در سنه که در زیر در جنب قطب شمالی فتنه عظیم واقع شد عسکری خان تا مادر او را داده تیر مملکت از او کرده



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۸۸)

چون حضرت شاه و الا جا به خست اشیا از اردو دات ضرور جهان بانی و شغل عظیمه نظام بخشی امور کسینی تانی فراخی حاصل مدت بیست سال در دار السلطنه قزوین حل قامت انداخته هیچ طریقی توجیه فرمودند و در مدت قامت که سریر جهان بانی و تخت فرزند بخت کبانی بوجود آن بنشیند و اورنگ خردوانی فرین بود روز بروز لوائی و دلش از ارتفاع آسمانی باقیه طایر اوج اقباش لبندی میکرد و پادشاهان کردن مندر از بچیان سخندان بدرگاه سلاطین ناپیش فرستاد بار سال تخت به ایامی لایقه و تبرکات بقدر ارتباط صوری و دروا معنوی را با آنحضرت استحکام میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان کمره ایلمی بخدمت امیر شرف آنحضرت فرستاد اول سرور فیاضه زمان و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خواندگار روم است بعد از چندین سال که میان آن دو صاحب اقبال حرب قتال و از طرفین لشکر کشی و جنگ جدال واقع بود محمد پاشا وزیر اعظم و معتمدان خانوادۀ عثمانی مکاتیب به باب صلح بارگشت دولت قاهره نوشته کس بپایه سر بر اعلیٰ فرستاده بودند که از نظیر میر شمس و لیحانی بایچکری رفت سلطان سلیمان با و گفته بود که از پادشاه دولت آل عثمانی تا حال همیشه سلاطین آفاق ایلمی و تخت به ایام بدرگاه و فرستاده اند و ما ایلمی و تخت به بیچکری از سلاطین فرستاده ایم و قانون سلسله عثمانی نیست و من خبر از کس فرستادن و زرار و کموتات ایشان در ممالک سنان بیک که از جمله مغربان او بود پس زکریا قه در قانون جمعی دستگیر شده آزاد شده و نمایان صلح واقع شد آمدن سلطان بایزید تعلق قانون سلطان سلیمان سنان بیک بر رسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاد و او در سنه ۹۶۵ تسخیر و تسخیرین در دار السلطنه قزوین بعبادت بساط بوسی شرف کتب ابلایع داشت و اظهار دوستی و محبت کرد شاه بخت مکان در آثار محاورات فرمودند که ایلمی بجای فرستادن قانون سلسله عثمانی نبود چگونه واقع شد حضرت خواندگار خلاف قانون که مدتی چون تو بایلمی گری فرستادند سنان بیک جوابی مقبول و خسته بخت مطبوعه ادا کرده بود خود که ایلمی بیکانه فرستادن خلاف قانون است چون نمایان موافقت دوستی پیدا کرده معاشرت بیکانگی با اتحاد و یگانگی تبدیل یافت شد و دستان بیکدیگر خلافت قاعده و قانون نیست شاه بخت مکان اور استخوان فرموده باین مقال مستقیم شد بیت کفر ساد و خرد زند است آن خردمندی فرستاده است بعد از زقن سنان بیک علی پاشا حاکم مرغش و حسن آقایی چاشنی کیر باشی خواندگار بسجده فکر که با ملازمان و خدمتکاران مجموع هفتصد و شصت کس بودند بایلمی گری آمده روز اول بیاض سعادت آباد بعبادت بساط بوسی سراج خسته کتوب مودت هلوب و ستان که خواندگار سر سبخت خود نوشته بود بنظر انور رسانیدند و روز دیگر در دو تخته مبارکه بدولت طارست مغر زکشته منظور نظر التفات شدند و تخت به ایامی مرتضی آلات کرخبر و کمر شمشیر و اشته نغیر فرنگ و نفایس هر دبار آورده در برابر ایوان بلند ارکان چهل ستون و دو تخته مبارکه از نظر آقد کس گذرانیدند و آنحضرت نیز فرخا خور حال ایلمیان مذکور را بهانات و افروختنهای فخر نواخته روانه فرمودند و در سنه ۹۶۹ تسخیر و تسخیرین در اخطار سلسله عثمانی و مرد عاقل برای و هوش عالیشان صلاح اندیش عالیشان بود با علی آقایی قاپوچی باشی خواندگار بنوعی که در طی احوال سلطان بایزید گذشت آمده کتوب صد اقل هلوب و ستان توشها آورده و متعاقب ایشان ایاس بیک نامی از معتبران خواندگار بدرگاه ملک در رسید به ایام دار مغنان نصیری که از روم آورده بنظر شهریار عجم فرمانروای ملک کسری جسم در آورده و از جمله به ایاجل راس سبشامی و عربی بدو بود که هر یک براسه در جوبی بیک پای دوم از یکنانی میسند و نذاری بنیای مرتضی و طلا و جواهری زربفت و می و موزاری با قصد به سزارد عدل شرفی و فلوزی که برای حال چنار هزار تومان شاهی عراقی است نفایس آتش و نفایس علی بن نفایس است بجز خاصیت ضرر وانه مجموع آن به ایام ابر طبقات نام از شاهزادگان کرام و امراء درگاه و حکام مغر و ممالک و قورچیان و عیان طرایف قربا شش علی اختلاف در جات هم عطا فرموده بجهت سلاطین عظام و وزیر بکینه نیز که بر محمد خان حاکم ملخ و عبداللّه خان پادشاه بخارا و ابو سلطان سعید خان والی پسر قند و ابو محمد خان حاکم

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

و جوانب جمعی از بندهای دفته انکاران با عاقبت اندیش بر ایشان جیت نموده جسمی بنوعی با همیجان بر سر جاعت صوفی که در قلعیه (۱۴) آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آنقلعه حصارناستوار بود بر آنجا دست یافته طایفه صوفی را قبل آورد و حتی عورات و کودکان ایشان را بیع انجام دادند و بر سر بیکاشش بیکت و لاله قلی سلطان رنجسته خود بصد تشویش و تعب بیرون رفتند که مردم او را شربت ملک بنیاد امیر و سامان اگر کسی با فوجی و لادور بر سر غیا ن آمده جنگ کردند چون عدد لشکریان در مان زیاد بهر بیت هزار رسید بود امیر بخت عظیم خورده بسی بسیار و تعب بسیار از معرکه کارزار بیرون رفت چون پرتو انجیر بر پیشکاه صمیرا نور شایه یافت از درگاه معنی فرج خلیفه دزد و داور امیر غیب بیکت استاجلور ابا جمعی امداد سپرد و در آن برقع ایشان نامزد فرمودند و سیصد نفر از قورچیان استاجلور نیز به نجات نامور گشته روانه مقصد شدند و روزی در میان قورچیان در طی مقالات و اشارات کفکوی شجاعت و دلاوری میان آمده یکصد و سی نفر از جوانان دعوی دار و مبارزان معرکه کارزار بر پشت امرا پیشتقدم در آن ولایت نهاد چون کوه که و کیم که کیملی لایمچان رسیدند چون کیملیان کم عقل نادان از وصول قورچیان آگاه گشته با عتقا و آنکه چون اندک مدتی اندامه را دستگیر نمودند که موجب خوف و وحشت قزلباش گشته و کیملیان حرات پیش آمدن گشتند به استقبال آن فوج قبیل در حرکت آمدند قورچیان عظام افتخار بر قلع قاطعه که من قلع قلیله غلبت غلبت کثیر باذن الله نموده روانه و در آن فقه استمداد حمله نمودند و بسیار کوه فوج فوج متبادر یکدیگر بر سر رسید و آتش میجا افروخته گشت قورچیان صلا اگر گشت کیملیان اندیشه نکرد و پشت معاوت یکدیگر داده کارزار کردند که صف آن هنوز بر زبانها است بسیاری از آن ستم بختان ابر خاک پاک انداختند در آن اثنا کفکلی بر امیر و مانج سپهسالار و سرد لشکر خزان آل خورده از اسبجات غلبه بر خاک مات افتاد و گشته شدن آن بر سر انجام بر کرد و بام رعب و هراس غالب گشته از دایره مغلوب شدن زیاده از کیملیان حسود کوه قلی گشته بقیه اتیف پرانکه دیار دایر کردیدند بهادران غنایم ستم او ان بست آورد و در آنرا لایمچان رفتند از آنجا غریبه که معاوت جزو قبایل اتفاق افتاد مجدداً آواره شجاعت و دلاوری قورچیان عظام شایه در اطراف و انکاف شایع گشته زبانزد خاص و عام گردید امدار عظام بن الحضور بقیه ششم گشته مورد ولایت و سرزنش شدند و الله قلی سلطان ایالت کیملیان معزول شده و اراشی آنولایت پیره محمد خان استاجلور شاهزاده جوانخت امام قلی میرزا مقوض گردید و در رکاب شاهزاده بن صوب متوجه گشته تا من جایت حضرت جنت مکانی در آنولایت کامیاب دولت بود و الله قلی سلطان با وجود گشته شدن جمعی از قربانان و مردم پیرش بیکاشش بیکت بخت گشته انوا قلع از غفلت و غرور او وقوع یافت از نظر اعتبار مرشد کامل افتاد و چنانچه صوفیان صافی اعتقاد او از درگاه و دولتماندان بدرون گشته بخت بخت خورند زنده تا به طبع بنی کنکاران در شتت بر ما و رستان در بیرون درگاه و دولتماندان بدرون برف و باران نشسته اند حامی غفر بقیه و گناه خود داشت آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت شاه جنت مکان با لباس سادات و علما از کناه او گشته رخصت دادند که منزل و در روز عید آمد و بآداب صوفیگی سجد و شرف شد اما خاطر مبارک از او غبار آورد بود و آبروی داشت بعد از واقعه نازیر آنحضرت دست انگلیزان گشته گردید و قیام که در زمان دولت آنحضرت در انار ممالک نظیر آمده و تنبیه و تادیب نمودن و سرکشان اطراف از اگراد و الوار و طالش و دستدار که بوقوع پیوسته و اختلالی که در هر جانب روی نمود بحسن تدبیر و مصلحت شایع نمودن دولت فایده با صلاح انجامیده اگر نکاشته آید موجب طلب میکرد و چون غرض توبه و قیام زمان دولت ابدی بود چنانکه شایه ظل الهی است یا رقصایا و خصوصیات و جزئیات آنها رجوع بکتاب با حسن التواریخ حسن بیکت و طواست اکنون فقره چند از آنکه شد ایچیان پادشاهان جهان بر کاه سعادت ایشان مرقوم میگردد

کفاده در آمدن ایچیان سلطان اطراف بدرگاه ملائکت مطا  
وجه حضرت



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۸۰)

اندکی از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجب و بیچارگی در آمد مولانا عبد الرزاق صدر خود با چندی از عیان برگاه سعادت شهبان فرستاد و  
 خدمت شهبانی کرد چون شعله غضب افروختنی داشت بجز گفتگوی بی خدعه آلوده منطقی نگزید و خان احمد سرگشته و حیران از لایسجان بطرف انکوب  
 که بجفت و غنای بکلان در مضائق آن ولایت پناهنده چنان شغلان در پیشگاه سپهر گردان شدند امرای عالیشان بخت لایسجان در آمد و مملکت نصرت  
 شده باستان و عایا و برابرا چنانچه چون تحقیق پیوست که خان احمد با شکور زرقه فوجی از مبارزان جسنود قبال از راه ننگان که راهی است  
 از دل به جوانان که اگر کبکوار از آنجا که از کند و اندکی از جاده مستقیم عدول نماید به طرف میل کند مرد و مرکب با شنبه در معرض هلاکت را پیش  
 بیروی قبال از چنان راهی بهلول عبور کرده بکلان رسید مذکک اوس مستعداری که بخوابد اما دختان احمد بود و در دست آورد  
 خان احمد سپهر راه در که بهای پیشه در پیشهای انبوه تر از نیر اسپه گردان و ازیم و سترد غازیان هر روز جای و هر شبه مقامی به  
 بی آرای بر میگردد چون نشان رسید خود سرما هجوم آورد و در روی هوا سیما بی گشته از کثرت برف که و نامون شادی و یزیت شاه بخت کلا  
 آند قلی سلطان ایچک اغلی استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار را با فوجی از قوچیان عظام و باران هبند ام تمام با شکور فرستاد  
 و ایشان پیشه و جل آن ولایت و از کوه بختیجی در آمدند مکان قامت اورا سرانگ گرفته حام بیک و لبرام خان مشرمان و غلبه  
 از قوچیان و لیسیدان رزم از مای قریب صبح بر سر خان احمد بختند و اضطرب کشته بیچ طرفی در توانست رفت خود را بخت خوار باکا  
 انداخت غازیان جسنود به دست آورده و زده قلی سلطان آورده و از دژ معصوم بیک صغوی آورد و القعه معصوم بیک با امرامادار پور  
 خضر شاد خان احمد را با کوچ و متعلقان برگاه عالم پناه آورده و در دار سلطه فروین بختیجی با نظر تیرین در آورده و او بخت زد و نام  
 از کرده ظاهر عجز و بیچارگی کرد و در وقت شامانه تقصای آن کرد که با همه عصیان و نافرمانی که از او در وجود آمده قطع نظر از مصالح ملی کرده از خون او  
 در کندن لند از تخم بحال آورده آسیمی با و رسانده و در قلعه قعه محسوس که دید ایالت و دارائی لایسجان با تله قلی سلطان ایچک اغلی توفیق  
 حام بیک فرامان و بر بنام مارت سر از ارگشته انکوب با و شفقت شد و محل محل حکام عدالت اتمامین فرموده بابت بحباب غیر مشروع که حکام  
 بکلان تایع ساخته بودند از مملکت طرف فرمودند و رعایا و عجز را در کف عایت جای داد و باط معذرت خسروانه در آن ولایت موقوف گردید و  
 احمد چندگاه در قلعه قعه بود چون روزگار بنیم و کامرانی گذرانیده بود با بختیجی قلعه بنا و در دین باعی در سلک نظم کشید بار و در شام  
 رباعی از که دشمن چرخ و از کون میگیرم و ز جور زمانه من که چون میگیرم با قهقهه چون صدحی شب روز در قعه ام بیک  
 خون میگیرم کبی از غنای او روی معنی این باعی را در جواب گفت رباعی آن روز که کارت بکی قعه بود بارانی  
 رای سلطنت صدقه بود امروز درین قعه که به ساز کان قعه را بختیجی این قعه بود شاه بخت مکان منوچه رفاه حال گرفته  
 از قلعه قعه سپردن آورده و قلعه اضطرب شبر از که محل وسیع و نازل مرغوب ارد فرستادند که با چند خدمتکار در آنجا بود باشد و طعمه  
 اشربه و بلوس فراخور حال تعیین فرمودند و او چند سال در آن مکان بفرغت گذرانیده از شغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق بود  
 میدار و فارغال بود مدت حبس و قید او در سر و قلعه به بال کشیده انکه نواب سندر شان در آغا جلوس مایون اورا بخت نیست  
 خویشی و قرابت که با نواب مدیم شان که عبا حرم محرم آنحضرت است از قلعه بیرون آورده و مجدداً بکلان مملکت مورد مضمون بفر  
 مصاهره رسانید و دمان سربنده کرد و تفصیل آن حالات در محل خود در نوم مملکت بیان میگردد در شش و سبعین و ثمانه جمعی از سپاهیان و نام  
 بکلان که در زوایای احتفا خزیده بودند بجهت عافیت خود را در تامل آورد و بر بنام مسکانه آسایش و استقامت شدند و در وقتی که الله  
 قلی سلطان بختیجی گری هوا از لایسجان بملایق قه بود که در نام سر از حبیب عصیان و طغیان بر آورده سید حسین نامی را نسبت فرات  
 باجداد خان احمد داده حاکم خود که دانیدند و اسیر و مانج نامی را سپهسالار و لشکر کش کرده صدای مخالفت یا عینکری بند کردانیدند از راه

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

شاه جنت مکان بود در مخالفت و عصیان بر خطای از او در دو دنیا به بود از حکومت ملک موروث محمد کم شته الکای او نامرد سلطان (۸۵)  
 شد و خان احمد بن تربت اشفاق شاهانه در کل کلمات والی نافذ الامر گردید و نوای دولتش ارتقاع آسمانی یافت و بقدر غلبه امیر سال  
 حاکم لشکر و سیزده کارامان حاکم کوهدم را که مستصرف ملک موروث خود بود و از آن ولایت بیرون کرده بصرف خود را آورد و در وقتی که برکن  
 در غنچه پدرش خلوت نموده بود با و روی آورد و او از سبب بختی و جهالت و خود را بی قدر تربت و شفقت شاهانه انداخته باغوامی جمعی کوهدم را  
 خوش آمد گو و با عاقبت اندیش آن قریب جو با مور که خلاف رضای بایون بود اقدام نمود از جمله بعد از ایامی که امیر سالان در اردوی سق  
 سرگردان بود شاه جنت مکان خستم کرده ولایت لشکر را با دمرحت کرده و دستاوند سپهسالار سعید نامی که از قبل خان احمد حاکم لشکر بود  
 با شاره او بکن حکم کرد و با امیر سالان جنگ عظیم کرد و امیر سالان در نبرد قاهره بر و نظریا نه سپهسالار با جمعی بگریخته که دید  
 احمد در قلب تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جنت آسایش آرزوی کرده امیر سالان پیش سلطان جن لشکر داده بر سر امیر بگریخته  
 و از عفویت به سلطان حسن در آن سفر خفت شد خان احمد متقا عدل نموده بفرموده علم نقطه و استیلا در اندازد و فرجسته بود هر چند شاه جنت  
 مکان بنا بر نصیحت فرستاده و او را بملوک طریق تسقیم مطاوعت و لالت میفرمود و مواعظ و پند در او سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان مقام  
 تربت جمشید خان بنیر مظفر سلطان که از جانب جده اش صدر رحم شاه جنت مکان بود در آمده الکای به پس را از خان احمد قطع کرده نامزد  
 فرموده و صدر الدین خان ولد معصوم بیک را با جمعی امر اطو اش و غیره به منصوب فرستاد که به پس ابجت جمشید خان منصب نماید  
 رستم از جانب خان احمد حاکم رشت بود بهمنه موده او لشکر و شمشیر جمع کرده و با صدر الدین خان و افواج قاهره جنگ کرده که قار شد خان احمد  
 با تصرف در دست از به پس کوتاه کرد و اما ولایت کوچهها را که داخل به پس است نگاه داشته میداد و جمشید خان که بیکلان رفته مستصرف ملک  
 که دید بر سر کوچهها بنیست فیا بن مناقه و جنگ و جدال بود حضرت شاه جنت بارگاه دولتی بیک ذوالقدر را که مدرس سفید خروا  
 صلاح اندیش بود بیکلان فرستاد و مال بایون و شان بیون که مشور سعادت ابدی خان احمد بود و اصدار یافت که با وجود اینده قریح و بشری که  
 از او بطور رسید بیکلان به پیش راه ملک موروث اوست بدو تم و ایشتم در ولایت به پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد داخل سازد و باید که  
 پدرش رنده ملوک نماید خان احمد بکلی جا و انو بی بیشه جنگل اعتماد نموده بنج حسره در ایام منفذ و لایق کراف جلا و خود سران  
 قه که شالان بیشه شقاوند از راه رفته شاه منصور نامی از امر او خود با لشکر غافل بر سر بوقل بیک که با اندک مردمی بصلاح اندیشی رفته بود  
 فرستاده او را با جمعی غازیان ریش و قتل آورد و در آن محل قبیح نایر به منصب قیامت لبش نامه شعله افروز گردید و تشبیه و کوشالی او بر  
 همت خروانه لازم شده در شورش جنس و سبعین و تساعه از غایت قهر و کین عا که حضرت قرین را بپوش بیکلان با مور فرموده از بکلف شاه  
 کا مکار سلطان مصطفی میرزا را با امیر خان ترکمان و قوچ حسیفه نهد و در نظر سلطان استاجل و میرزا و سایر امر او از طرف دیگر ابراهیم سلطان  
 زیاد افعی حاکم لشکر و سیزده کارامان کوهدم و احمد سلطان به پی وکیل جمشید خان فرستاد که احاطه الکای خان احمد کرده و او را به است  
 آورد و در کن استلحه معصوم بیک صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت نامور فرمودند در آن هنگام خان احمد دیلانی و یلمان بود  
 خان و نظر سلطان بر سر او ایثار کرد و در آنیم جان خود را بشهر لایسجان انداخت امیر جهانگیر سپهسالار شته شاره ابا و از ده هزار کس را نپا  
 و سوار بقا طه عا کفر شاره فرستاد لشکر کلیل در میان در تنگ راه راتخته بند که به طراح کلانان بنده بکوبند کرده در پشت نیز بکلی و کماند ارباب  
 متعده کارزار استامد معصوم بیک و امر او غالبان چون بنگان رسیدند بیک حمله دیرانه آن کرده نام پرانده شده فرار برقرار جنبه  
 نمود جمعی کشته و تیر و جوی غیر طعمه شمشیر کشته و از طرفی که صدر الدین خان و بایندر خان و امر اطو اش و لشکر و مردم به پس بیا ند با امیر سال  
 و انبایع که گرویی اگر بیکلان بمقابل ایشان اقدام نموده بودند جنگ کرد غالب اندامیر بهادر و چند امیر و سپهسالار را قتل آورد و خان احمد



جلد اول تاریخ عالم آرا می عثمانی

(۸۴) و از بی نوحی شاه جنت مکان در اندک روزی بدیاری عدم نشسته و در زمان دولتش از صاف و درود هر که از طاق دشمن فدا شد و زیر که علی سلطان بنده در همان ایام مطابق سده شصت و هفتم و ستمه عمر و دولت او و اع کرده بعالی معنی پیوست و بعد از وفات در سکه کائنات پای و در امن و آب عقیقه تا جن جات شاه جنت مکان ولایت استرا با د مذهب امن و امان بود و امری که قابل تحسیر بر پسر دوی نمود و خلوت کل وایت خوارزم بر حاجی محمد خان شور بجا جم خان بن عطا سلطان متولد گرفت و او پنهان پایه سیر خلافت مصیر دستا و اظهار خلوص عقیدت کرده همیشه بر جاده کجی متعمم بوده و در سده شصت و هفتم و ستمه و نهمین و ستمه و محمد قلی سلطان میرشش که هنوز بجهت بلوغ نرسیده بود بدو کا امینا دستا و شاهزاده سواهی سلطان حیدر میرزا حب لاهر با مراد علیان استقبال و زنده بشهر آوردند و محمد قلی سلطان در میان قریبانش نشو و نما یافته از زمان جلوس مجنون شاهی در پایه سپهر اعلی سبزو و در لوی بل احدی و الف در چمن به طام بریخت از اردوی مجنون بولایت خوارزم رفت اکنون الف سلطان سپه او در طرازت کاب شهر ف کامیاب عزت و نفات چون شته از احوال استرا با د گذارش یافت اکنون قضا یا نیکه در ایام افات و تاجیه مبار که قزوین دوی داده نگارش میاید و هم آنها نیکه گزینان

کفایت در فتح و تسخیر کبدیات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی بیسپیش و بدست

در آوردن آن با عاقبت اندیش

از ولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان ولایت کیلان است که پیش در تصرف خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای بن بر سید محمد بن محمد کیای بن رضا کیای بن سید علی کیا و به پس در تصرف امیر و بیاج مقب مظفر سلطان بن مسیح بن حسام الدین بود که خود را از اولاد اتحقق بنی علی نسبت داد و علیه السلام میزند و بدین جهت سلاطین اسحاقیه مشهورند و در حسنی که خاقان سلیمان شان بعد از او برادرش سلطان غلی پادشاه کیلان تشریف برده چند سال در لاهسپهان قاف داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد ماضی دستیده نامش و سلطان خن برادر او خدمات پسندیده بجای آورده بود و حضرت شاه جنت مکان بجهت خدمات پسندیده سابقه و لاحق آن سلسله بواجبی بر جانب او میفرمودند چنانچه بعد از فوت سلطان خن برادر او که در سنه ۹۴۳ در اربعین استعاده وقوع یافت خان احمد فضل صنیع کجکاله بود بجای پادشاه منصوب گردید و چندگاه بملاحظه آنکه مبادا از معاندان آن سلسله داماد صاحب و اعیان کیلان نسبت با و عندری بطور آید بستدغای کیا خورکیای طالقانی که از امر اکیلان و وکیل سلطان حسن بود بهرام مسیح زار اکیلان فرستادند که چندگاه مملکت را از تنقله صیانت نماید بهرام مسیح زار بخن ارباب تغلب عمل نموده کیا خورکیا را گرفت بنابر آن کیلانیان از او میزند و او از ولایت کیلان بیرون آمد و چون خان احمد بن تیزرسید شاه جنت مکان بر در بروز در پیش میافروند و او را از نی نام دختر سرهنگ از سلطان حاکم پیری در وجود آمد شاه جنت مکان او را سلطان خن نام نهاد و بخواب فرزند سرهنگ از ساخته بالاخره نوید مصا هر ت دادند چون مظفر سلطان دلی به پس با آنکه بمصا هر ت آید و دمان سرهنگ از بود خلاف و عصیان بطور آورده دلی که سلطان سلیمان خواند کار و موم مرستاد اول دیار بمشغله لشکر که روی از این دولت آید بی نفع تا او جان بجزیر بقتل رفته اظهار مطاوعت و متابعت نمود بعد از معاودت سلطان سلیمان کیلان برگشت امیر خانم رشتی که ملازش بود با او در مقام خلاف درآمد و برشت راه داد و فیما بین مجارب در غایت صعوبت روی داده مظفر سلطان مغلوب گردید و در کیلان مجال آفاش نمانده باشتی از راه دریا بشیروان رفت سلطان خلیل در آنوقت بشیروان شاه بود در همان ایام سلطان خلیل رخت میرایی آخرت کینه مظفر سلطان باقیال شاه جهان بدست ملازمان خلاف آهشمان درآمد و در استیلا تیر به نظر جان بون شاهی در راه و حسب فرمان قضا جریان او را در هفتس آهین از میان دونا ر مسجد حسن پادشاه آونجه کش زدند پرسش سلطان محمود خان با آنکه خواهد

واقعہ خان احمد گیلانی  
کہ درآن زمان اور  
احمد گیلانی تھے

مجلس نظامی  
مجلس نظامی

## ذکر شاه طاهاسب اول

انداخته فرار نمود غازبان ایل الواس اورا غارت و بیا کرده در اسنند زمین قبول نمودند و این شاه با جمعی از لشکر توکان ظاهر شده (۸۳)  
 طرح جنگ انداخت و بسود قبال پیشانی آراسته بجای نشین شد چون زشتایان را در کوهی بجا آورد آسمان در نور تقیده هوا بریان بود  
 که در اثر درج حرارت هوا فرو رفته و بسود سبهای غازیان از کار مانده چون سببان شطرنج بجای بودند بجای ترکانان تابش کسید چون  
 شب پدید آمدن بی بر روی شاه پدید آمد و کسید از طرفین دست از تن برآورد و باز داشتند و از هم پس پداخته و در دیگر ایام با گروهی از  
 طایفه و خلوص که قبال آمده بکند از محلات توکان که از جانبین بوقوع بویست آثار ضعف خود و قوت سپاه قزلباش مشاهده نمود و خود پس  
 کسید و دانست که براسه کاری از پیش نمیتواند بردارد و از هم پیش گرفت اما اعظام بقای و نا اترک ابلهان کرد و در هوای سوزان آن  
 بیابان شاه با همتی خفیه سردار لشکر را قوی طاری کشته از هم کشت سیر امرا و یگان لشکر سرداری در خانان پذیرفته همه که امرا و یگان  
 عمل می نمودند و بر طرف باخت و غارت زده از کثرت زرد و کشت و دو سببان خود را از کار انداختند در خلال انجیل مشغولان خبر رسانیدند  
 که علی سلطان از بیک و دیگر باره بر باره خلاف و بدینستی برآمده با لشکر پراشجوی بگمت ایامی او خور رسید در خان بی تاقل سوار شده و بقای  
 لشکر از بیک شتافت علی سلطان از تنور و جلالت بهادران جنود قزلباش اندیشه منگنه که حسب طایفه و زنده برگردار دوی خود خدی حفر  
 نموده پس خندق را استحکام داده قلعه کوه مرتب ساخت از طرف غازیان بخار خندق رفیق جنگ در انداختند و از بیکان او پس خندق  
 غازیان را بر تنگ گرفته در آن محاربه از بیکان ایاماد ویت تفرار عقب لشکر آمده هر چند امرا بیدر خان گفتند که مخالفان ابواب محرو  
 کشته اند جمعی را بفرستیم که عقب لشکر را از آسیب بگردانند اما صیانت نماید این حکایت را اعتباری نکرد و مخالف را دقتی ننهاد و بیکان  
 بپیرداخت تا آنکه ایام از عقب سبب خانه و کارگاه را در آورده و قلیان را بسته گرفت و قلیان از سهم ترکانان بر جسم خورده بر سر سواران کرد  
 خندق بعضی از خندق گذشته از بیک دست و گریان بودند و بیکند از بیکان نیز در شده تیر و تفنگ بسیار انداختند و سگت جفت ایام  
 از تیر و تفنگ جانور از هم پاشیدند چون امرا و غازیان با دواب فامده سپاهیکری پیش رفته و اجنا طامری انداخته بود و بیک عظیم  
 خورده و خورابی اختیار باب که کان که مبرم محل که از نو زرد و جسمی کثیر غریق گرداب فاشند و قریب بیکزار مندر جوانان قزلباش در این معرکه  
 و دستگیر شدند از جمله امرا و بر سپهان و در ستمجان مقتول کشته بر خان و یادگار محمد خان و دیگران گرفتار شدند باقی امرا بسلامت به میان رسیدند  
 علی سلطان از بیک از جنگ کاخ نمود و غنایم موافق از اموال و اسباب سبای کتول بازینهای سیم و زر که از دست جلوداران مانده  
 در آنجا بچیدند بدست مخالفان افاد و چون ایام را صورت غلبه دوی نموده اقداری یافت و خراج محمد و خواجه مظفر بیک بعت و ستمکاری  
 کرد و از دشت ایام ایستاد و از راه بکراه ضا داد و اباب آن عقیقه بجا خود در آورده ملازمان سلسله نخیله نزد او جمع آمده ملازمت میکردند اما  
 آن عورت شب روز در این فکر و اندیشه بود که خود را از جنگ اورا می بخشد یا بفرستد قری از او بخود دریا فتنه نهد و کشتن ملازمان او کرد  
 ملازمان از بیم جان با او در میان نهادند که اگر امشب کاری نداشتیم فردا همه کشته می شویم خانون ملازمان وعده کرد که نصف شب ایامی چند بخیم  
 و بیا و آمده باشند که من شمار وقت را بفرماید که ایشان حساب نموده عمل نموده نصف شب ایام در خواب سپهسالاران از باز آمدن  
 بر گریخته خود فرو رفته بودند از زنده آمدن و جمع بی نامی جرات کرده و بشاره آن شیر زن بجاگاه خوابگاه او آورده و سرش را بیک ضربت  
 از بیک بدن جدا کرد و بانی خود را با سر شوی سپهسالاران در هزار مانده بر سر برف و باد بستر با درختها و مجلی سران شوریده و سر ابدگان  
 جهان پناه آورده در در اسلحه قزوین مظفر شاه فرستاد و چون جبهه تخمین رسانیده جایزه و جلد و یافت و در ستر با و آتش فتنه آن بدنها  
 فروشت علی سلطان و از بیکان زرد و دست طامع در باب بخل خاص که قار ان حرف طبع در میان آورده و چون جمیع جلال رسیدند  
 جنت مکان جبهه ایامی آنکایت نهاد و متعلقان و اقوام هر که از هم زنده نمانده که قار از اخص کرده اند از دست شرف آبرو دینی نمانند

جمعی از بیکان و غازیان



## جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۴۲)

داشت و غلط بخشهای هر یک را بدو خوش آمد گویند و شش هزار در باب نظم در عاینها یکی میسود جرنی استر ابادی قضیه بحجت و گفته بود  
که مصلحت این است **یکه** این جهان آینه عجب است **بست** پیش تو جهان آنچه نهان در دل است در وقت گذر اندن صیده چون  
باین میسر رسید خسرو کشور قبال محمد صالح **آنگه** سرآمدم آرمسته لطف خدا **کلاه** خردی که نهاد و هفت خوار ابریم  
بجایزه این میسر عطا کرد و از اینجایی غافل افتاد **نه** هر که حرف کلج نهاد و زند نشست **سپاه** داری و آیین سپه داری  
دیگری از و خایع **اسمه** پاد آمدن علی سلطان و زکنت است بکینه در سینه خشن و حسنه که بعضی محال خوارزم استیلا یافته بود با مواریز  
کس از او بیکان بزرگوار **اسمه** پاد آمد شاه علی سلطان استیلا جلوه که بعد از صدر الدین خان حاکم شده بود با خود مسعود بجایزه او کسب فیما  
بین مدافع هر استر اباد قتالی فاعشش روی داده غازیان اساجل و مردانها کرده و غزوی دولت فایز و طغریا فتنه و آنگه با بوسن تقاب کردند  
مکوشس کرده و جمعی کثیر بقتل آورد و دهرهای ایشان را بپایه بربر اعلی فرستادند و آنچه دیگر آنگه در سینه خشن و حسنه که بعد از صدر الدین خان حاکم شده بود با خود مسعود بجایزه او کسب فیما  
فوت شده حکومت استر اباد و کلشها به یور دی استیلا جلوه جمع شده بود جماعت قهرزگان باغی شدند سبب یاغیگری ایشان آنگه چون کل  
شاه یور دی بکومت منصوب گشته سرداران قهرزگان بهینت مبارکبادی سلطان آمده بکشتها آوردند سردار طایفه و خلوجوانی بود ایام  
در کمال صباحت و زیبائی و عاقبت لطافت و رعنائی **شاه** یور دی سلطان از مره سپه داران با یکایک لطف نموده اظهار تعظیم  
و این مقدمه میانه زنگان شدت یافت ایازیم بدنامی بر خستش سوار شده ایمان ایل مد و بخت رفع غمته اقران شایر بکیت نام قوم سلطان  
که در و غز زنگان بود قبل آورد باغی شد سلطان متوجه تشبیه تا و بایشان شده چون میان او خلور رسید بکریا زبانت و غارت  
نامور گردانید در قشقه شاه یور دی سلطان با چند نفری از خواص ملازمان بر بالای پشته برآمده تفریح غارت میکرد و ایامی گذر با فوجی از  
زنگان چون بالای ناگهان بر دفت سلطان رسید بقتلش پرداخت غازیان استیلا جلوه که از کشته شدن سلطان آگاه شدند فرار کردند  
بشمار اندام میرعب سلطان استیلا جلوه حاکم دستان و بطام بود و بخیر تشبیه با سزا با دینا کرده آن بکده را محافظت نمود و حقایق حال برض  
عاکفان شده و بخلال رسانید و چون حسنه طغیان و فتنه انگیزی ایامی او خلور ضمیر سیر اشراف پر تو طویر انداخت در شور سینه اشی و بخت  
و تشبیه که بکجه سلطان فاجار و علی سلطان ناتی اغلی ذوالقدر و جرن سلطان شاملو و مصطفی سلطان و رساق بدفع فتنه آن فتنه انگیزان  
شده چون بدانجا رسیدند ایامی مذکور تابستان خود مسعود و یاوره بجانب خوارزم گریخت و از علی سلطان او زکنت استیلا نمود علی  
سلطان به بوسن تاخت زمانه با لشکر کران متوجه جرجان گردید و چون بار دوی امر اعظام نمود بکشته شده از کفیت و کیت لشکر فزایش  
آگاهی یافت از آمدن پشیمان گشته با امر ارجح استثنائی انداخت و تشبیه با ایاز طریفین ارسال یافته قرار داد که من بعد ایام حال خود  
پای از داره ادب بیرون نهند و امر از بر آسیمی با و رسانند بعد از مصالحه و میان بجانب خوارزم باز گردید که بکجه سلطان در آن مفرقت  
سایر امر اهر بکیت با کفای خود رفتند چون ایامی مذکور از این ترددات و یاغیگری نام بر آورده بر سنده ان غنوق بحیثت و بجا رفت و زکنت  
بکاخ و ماغش راه یافته در سینه خشن و حسنه که ابراهیم خان ذوالقدر بکومت استر اباد منصوب گشته بود که دهی از ستمردان زنگان جمع  
آورد و با غلبه تمام حوالی استر اباد آمده ابراهیم خان قدرت برد و باغیانه حقیقت طغیان او را بجدت اشراف عرض کرد حضرت شاه جنت  
در در استیلا قزوین حسل اقامت انداخته بودند تا به قلی خلیفه خود در ذوالقدر رسد که ده فوجی از امر انا مدار مثل بر خان استیلا  
دیا دکار محمد سلطان زخان زنگان و رستم خان افشار و غیرهم فرستاده بود که بکومت ابراهیم خان فرستاده که بکیت برد و او کاشته و خود  
آلود او را از لوه حیات بترند امر اعظام قشون و لشکر آرمسته مرتب داشته باین شایسته بککامی استر اباد آورده با بر ابراهیم خان  
و با اتفاق بر سه کسیر خیل اهل شقاق رفته شور در میان طایفه زنگان انداخته ایامی مذکور تابستان در برابر آن لشکر بنا در دغانه کوچ

## ذکر احوال شاه طهاسب نول

(۸۱) شرح وقایع استرآباد و بیان محمد صالح تکلی و طغیان ایامی او خلو بمعاونت و زبکته خوارزم  
 دارالملک استرآباد در آن زمانه حکومتگاه دلات جرجان و خراسان بوده مردم آنجا اگر چه اکثر حاصل صلاح و منفی و پر بزرگ دارند  
 اما خالی از دوسوسه و سودا و شورش و مانع نیستند همانا هوای میوه و گوه جرجان شورش طلب است جمعی خود را سیاه پوش نام نهاد  
 اراده بنی و طغیان دماغ ایشان را فاسد و متاع عافیت اکاسه دارد و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قابل صیان خانی اندیک  
 انجمن بر بخت ترکان مشهور و سلاطین خوارزم متعلق بوده اند و از طرف دوسه کشتی خود را بصحرای وسیع و دشت فتح استرآباد گشایند  
 باین آب که کان و از آن محل اقامت انداخته مضرت و آسیب ایشان بملکت میرسد بدیجت عرصه آن ملک خالی از آسوب و حکامش فارغ  
 از جنگ و جدال بوده اند اما بجهت الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت علی شای قتل آنکی مشعل قدره مانی ظلم و غبار طغیان محمد  
 و معدوم گشته بمقدان هر دو طبقه بر مجیب خفایا فرو برده طلبکار گوشه عافیت اند و محلی از آنچه در زمان شاه جت مکان بطور پیوسته اند  
 سه اربع و اربعین و شصت که ریات جهانگشای شاهی مرتبه چارم از پورش خراسان بجانب عراق در حرکت آمده آمدند عبیدان از  
 آن ولایت بقطاع یافت محمد صالح برادرزاده خواجه مظفر کلجی که در طبعش جبل و سودا طغیان کرده باده خود سری جوهر دماغش را شوریده  
 داشت و روی از متابعت این دولت ابد پیوند بر نداشت برادره محال سروری جمعی سیاه پوشان استرآباد بر سر خود جمع کرده آغاز  
 کشتی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد عمر غازی سلطان و لد سلطان غازی خواهر زاده بر افغان والی تا شکند و بغداد  
 که در آنوقت بمعاونت خال بر خوارزم ستولی شده بود فرستاده با و نوسل بسته مد ظلمه عمر غازی سلطان بنج آنجا بل نادان با سپا  
 بی بسیاد بجانب استرآباد در حرکت آمد و محمد صالح با سیاه پوشان خود از خلج بیزون آمده با و پیوست صدر الدین خان استاجلو که در  
 آنوقت حاکم استرآباد بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان و سیاه پوشان اطلاع یافت چون قدرت مقاومت در خود ندید از روی عقل  
 و کار دانی از استرآباد بمطام آمده حقیقت پایش را بر علی عرض کرد محمد صالح ملک خالی یافته خود را بشه انداخت و بهستظار اوزبکان  
 در آن ولایت لوای حکومت افراخت و مخفی به ایام و چنگشهای لایق بوالی خوارزم و مردم او داده عمر غازی حکومت آن ولایت بگذاشته  
 بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او محمد صالح از باده غفلت و غرور سر مست گشته بلبانه بساط سلطنت گسترده هوای سروری و استقلال در  
 سرش افتاد اما شبار روز اوقات بیخ و عشرت گذرانید و بهتار نامی و نوشش بهوش و در طغیان کیفیت و غلوی مستی بلا در میگردان  
 بحرینان باده ابلهی قسمت سینود و هر ولایتی بربک از طار زمان با عاقبت اندیشش خویش را فراموش کرد آن سفینه از او دیوانه تر سجد کرده بیم  
 دعا و نیاز تقدیم میرسانید مشهور است که روزی میان طار زمان او بر سر قسمت ممالک که برکت و نخواست خود را طلبکار بودند نزاع کلی واقع  
 شد الفقه چون انداخته که بر بعض پادشاه منصور نموده رسید امیر سلطان زود پادشاه علی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو با بعضی از اوزب  
 قاهره بد صد رالدین خان را فرستاده اند اما صد رالدین خان قبل از رسیدن امرا عظام از مراجعت عمر غازی سلطان و غفلت  
 بخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از بزرگان کار دید و از بطام ایغا رنوده بسته آباد آمده ماه مبارک رمضان بود محمد صالح با حریفان  
 طالع در آن ایام تبرک چنان از باده خمر و میثور و از همام ملک غافل بود که چون آواز نغاره و نغیر خان و صدای سورن خان  
 بگوشش او و حریفانش رسید و افتند که خود در پیشش بهر آمده هر اسب و جیران بطرف خلج که بختند شایه بر دی بیک نام جوانی کلر لوز  
 طار زمان صدر الدین خان خدمش را بدست آورد و بظفر خان رسانید و جایزه و جلد و یافت صدر الدین خان او را پایا بر سر بر اعلی فرستاد  
 در دار سلطنته تیر بظفر جان برون آمده حسب فرمان قضا جریان او را در جانی نماده بالای نار نصبید و برد و انداختند و جو کشت  
 آلودن تنیای دیده بمتر دان گردید در ایام اقدار قلیح عظیمه از او در وجود آمده در مانوس مسلمانان دخل می نمود اما بهت عالی سفیها



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۹۸)

آمدند اول بن محمد خان بن الویس خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شهبان بن جرجی بن چنگیز خاند و در شهر سنه ثلاث و یمن و نسما که شاه جنت مکان مرتبه چهارم محبت دفع عبیدان لشکر بخرمان کشیده بودند که عودیت آنحضرت بر بیان بسته روی از ادب و عبادت بجهت ملکه گردون ناصر آورده سعادت کوشش بایون استعفا یافته جالس باطاعت و کامیاب ثقات شدند و الکارسا و ابیورد و توابین بدین محمد خان جنهاص یافت و یمن عواطف شامانه او و برادرش در این ولایت مکرور آمدند و دکن و استقلال یافته و وزیر و یاقین و وزیر لثان ارتفاع یافت و رفقه رفقه علی سلطان بر نامت و لایحه و در کج مستولی شده و اول حال بر جاده عودیت مستقیم بوده و بیکو چنان بطور میاورد و در خمس و اربعین و نسما که عبیدان بر بلاد خوارزم مستولی شده آنولایت پسرش عبد الغیر سلطان سلطانان اقوام داد همسوز او در شهر وزیر بود که دین محمد خان با جمعی از بکان و یقه ترکانان تابع او در کج بر سر امرا و سلطانان عبیدانی رفت و تاج بیا بهر سائده و در بکار تاج پوشانیده آوازه رسیدن کوکت قربا شل انداخت بعد از محاربات که فیما بین بوقوع پوست شکست برامرا عبیدخان افتاد و چند نفر از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شدند از این شکست بوعی سرسبکی و خطر اربعیخان راه یافت که از شهر وزیر شتر سوار بجایا که رخت و ازین غصه همانا لبعالم آخرت پیوسته عبد الغیر خان بجایا پدر در بخارا پادشاه شد و دین محمد خان گرفتار از ابا سزا مقتولان بدرگاه سعادت شهبان فرستاد و موجب سرت و ابتیاج خاطر افر شاه جنت مکان کشته محبت دین محمد خان خلعت فاخره فرساده هر ساله مبلغ سبصد تومان بجایزه و جلد و از خسته سان با و انعام فرمودند و چندگاه هر دو برادر ساکت طریق فرمانبرداری پیوسته ایمان ایشان ملازمت اشرف رسیده قطعات و تقعات در باره ایشان بطور سیرید

### ذکر یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادر او

که دوستخان با ایشان جنگ کرده و بر ملک ایشان ستولی کشت یونس خان با برادرش ایجاد پایه سیر بر اعلی آورده و در سنه اربع و شصت و نسما در دار سلطه قرین بر گاه سعادت قرین آمده بشراف کوشش بایون شرف شده آمدن خوارزمیه تاریخ واقع شده اما بالاخره دین محمد خان و علی سلطان همسر دو برادر در برابر حقوق تربیت و الطاف شامانه کفران ورزیده از روی غدا و استخبار در هنگام فرصت دست دراز به باجواشی ملک خرمان و استرا با و میگردند دین محمد خان بکریه در سنه شصین و نسما که صدر الدین خان استبا جولو کام استرا با و بود لشکر با نولایت کشید صدر الدین خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در شش قطعه توقف نمود دین محمد خان بمجا صره شرو قطعه برداشته مراجعت نمود و بکریه بجوالی مشد مقتدر شده با نولایت ایمان بر گاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمد لکن بعد از فوت او همان دستور ابو محمد خان سپه امور و لطاف و شفاق ضرر دانه کشته الکارسا و تمام پیرا و توفیق یافت و نیز چنده سالک طریق خلا و عصیان گردید معصوم بکیت صفوی با اتفاق بعضی امراء در افت سلطان ابراهیم ولد بهرام میرزا حساب الامر الا شرف با و بیا و نامور و او در قلعه ابور و محقق شد و چنده گاه محصور بود احسنه لامر دست در دامن شفاق زد و دست یار کرد که من بیکر کتب بیکونه آموز کرد و میرزای مذکور و امراء حقیقت عرض کرده حسب الحکم کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان که مدتی قنا شناس بطبعت بود در اندک روزی از کیفیت باده غرور و پندار سرست کشته سرشت و طامع قوی او را انجالت و طغان راغب با خنده دست نقدی بجد و ملک خزان در از میگرد چند مرتبه بعبادت شورید بخان سیاه پوش و متردان و غلظت کردیدار استرا با و کشیده شورش و انقلاب در آنولایت انداخت اما با نولایت توجه شامانه و سعادت جو و قبول دفع شسته او شده عاقبت جز خزان ابدی کامی ساخت چنانچه در ذیل مین میگرد و اکنون بنایا ناکر است که برخی از احوال استرا با و شرح و قایع آن ملک در رشته تاریخ کشیده آید

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

(۷۹)

حضرت و غور ارکان شاه  
سال ۹۶۹

در این زمان سلطان بایزید باطن خود را بطور آورده بحضرت خود موافقت نموده گفت بجزرت شاه خد خود در از حقوق دوستی بین من و تو  
آسیبی رساند و اگر احتمال باطل تواند داشتند وین حصار می قایم کرد که کس بخاند کار فرستاده مدد و کمک طلب نموده و الی ولایت می کشد  
و اگر هم بروی تو خواه صورت بند و بطرف اغریه میان ترکمانان صابین خانی رفته از آنجا کشتی نشسته بکعبه در رود و شاه اغور و محمود  
که از جمله ترکان او بودند صورت موافقت را در خلوت بعضی اشرف ساینده شاه جنت مکان از پاک طبعی انجلیت رحل بر روزه در  
خوش آمد گویمان بدست نموده اعتباری کردند اما بایزید سلطان از ملاقات خلوت ایشان با حضرت شاه آگاه گشته هر دو را گرفتار  
کرد و این شاه جنت مکان بجهت رفع مظنه و طمینان قلب سلطان بایزید روزی در باغ سعادت با و قزوین طرح صحبت انداخته خود بنفس  
بامقربان و مخصوصان فوطای زرین تار طباخانه بر میان بسته دو کوزه آبلغ فردوس ناکه فی الواقع هر قطعه از آن نشانی از ریاض خفا  
در نظر قیصر زاده فوطا طباخانه مشغولی نمود با وصحت باران بی لطفانیده استند عرب محمد طرازی از چنان سلطان بایزید خود را بشا  
رسانیده است که بکعبه بود که دو کوزه واجب العرض دارم که گفتن آن در برابر حقوق نعم و انصاف عا شایان لازم است بخود هم در خلوت عرض  
کنم سلطان بایزید این مقدمه اطلاع باقی شب و را با آن دس دیگر بر سر رقیل آورد حضرت شاه عالیجاه از این حرکت شنید خوش  
گردد و از سبب آن سوال شد مود و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس قزوین از ظهور انجالی و انحراف مزاج اشرف خود را  
گفته بدو خانه قیصر زاده هجوم آورد و طعن حرام نمکی و استخفاف بیار کردند هر چند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما بی اختیار روی داد  
دیگر اعتماد بانجاعت نماند بدین جهت بکفر دفع شد و افتاد و مشورت و صلاح دو خواهان متبذکر گفتن او کردند و روزی بقاعده معتز را در طلب  
چون بدو لجاجت آمد حضرت شاه از مجلس بر خانه امراء عظام او را گرفته بی اختیار ساختند و جمعی از ملازمان مفید او را مثل لاپاشا و فرج بیگ  
و علی بیگ چاشنی کیر باشی و سنان بیگ میرا خور و غیر ذلک بقتل آورد و پس از آن او را با امراء سپه زند اکثر مردم او که در پای سپه بر علی  
و بر محل بودند طعمه شمشیر صوفیان صافی نماد گشته برخی نیز با مدد خیر خواهان صواب اندیش استخلاص یافته راه دیار خویش گرفتند چون علی  
از عظم شرابط صلح آن بود که هر کس از مردم جانبین مفید نموده به طرف توسل جوید حمایت نمود باز فرستند در تسبیح و تسبیح و تسبیح  
سلطان سلیمان علی پاشا حاکم مرعش حسن آقای چاشنی کیر باشی خود را با دوست کس از آقایان چاوشان متعهد بطلب و فرستاد و شاه  
جنت مکان با وجود نفاق و ظهور شقاقی اعتماد بانجاعت که مردم شایسته قنار بودند نموده موقوف بآبدن ریش سفیدان صاحب خستبار خدا  
آگاه فرمودند مرتب و نیم خسرو پاشا که مدد خدای صلاح اندیش و از آنکه اران و دومان عثمانی بود با جمعی سفید پشان اعتمادی آمدند  
بناظران میگذشت که ایشان در ایالات آسیبی باورسانند اما بانجاعت بفرمان خواندگار بی نامل و تاخیر بقتل هر پنج نفر فرستاد و اجساد را  
بر دم بردند مصراع پنج کم از مرده عثمانیان که با غلطی فتح و تسبیح و تسبیح است پاریخ این واقعه عبرت گیرین است در زبان  
ارباب تعالی بدین معنی مترجم گردید بیت شاهچاه سان آید کسی از عهده شکر برودن کر عقل و عدل خلق رازین  
بود آسودگی اعدا و دین را سبب بر بی تیغ کین کردی سید دوست خود را در جزئی تیغ تو آلودگی اتخی شورش و فساد عظیم  
که بوجود گرفته آلود و مرتب بود و خلاق طریفین از این مکر و ادب مظهر ابکی مبادیستنای آرمیده از جانبین در حرکت آمده خلق  
در عذاب افتند از این واقعه تسکین یافته دلهای آرمیده آرمیده نگردد

### ذکر آمدن سلاطین چکنیزیه به درگاه سعادت و شگاه

از سلاطین نادر عالی با چکنیزیه که بدلات خود در سمنونی بخت اقبال مثال برگاه هکات برگاه شاه جنت مکان رضوان طایفا  
آمدند



# جلد اول تاریخ عالم آرا سی عباسی

(۷۸)

در در سلطنت عباسی  
نیز در

استاد عالی مقام  
نیز در

سعادت فزون آمد چون بجای بباط بارگاه سپهر شاد رسید از بس پادشاه جنت مکان خد قدم پیش آمد رسم مصافحه بجای  
آوردند و توضعات شفاق آمیز و گرمی محبت انبیا بطور آورده انواع مسرینها فرمودند و او شبنم و تخم و کبر از دست نداد و صلا کلم  
نیکو و از هر بنیای حکیمان که هر وقتی اقتضا میکند به داشت الحاصل بعد از ملاقات و تملقات رسمی او را نزل لکشا فرود آوردند  
و با بخت سحر کار او همه روزه مرتب میشت بعد از چند روز که از برج راه فی الحمله آسوده شد در همان میدان سعادت طرح بهمانی فرموده  
عشرت آراستند و عرصه میدان را چون صحن سلیمانی بفرشهای سیمین و زرین رنگ گلستان ارم و محمود خلد برین گردانیدند چنان مجلس  
آئینی زیب و زینت یافت که نظار کین افلاک به زار دیده بان گران بودند و سلطان با زید را به پسران و امرار و مقربان خاص و اطراف  
بان مجلس مبتلایان طلب استه جبه انبیا حاضر و انواع شکفتی و بی تکلفیها بطور آورده ساعت ساعت در تفرقه و دلجوئی گرم اختلاطی  
خوان سالاران اشبه و مربیات و موه و اطعمه الوان چند انکه باید و چنان مجلسی را به لحظه لحظه می کشیدند در این مجلس تمولی که هزار  
نومان شاهی عراقی از زرق و برق آلات و اقمه و اجناس و براق با تکلف فرمودند و ملازمانش محل محل با مراد عظام و حکام هر محل  
بهمان منبر بودند که با بخت ایستادگان داده و نواز میسرانی بجای آوردند و تا در خدمت اشرف معزز و کرامی بود سواى علوفه و  
و آنچه به فضا بتقابل فرستاده شد در این مجلس شده بازنده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و محبتی تقریبات از توفیق و جوار  
مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و تحفای مرغوب و کتب نفیسه و قالیهای کرامی و جو شقایق زرین و نمد کتبی الوان و قاشهای هر دو  
تکلف فرمودند و مجلس آنحضرت در مراتب جانب سلطان زاده زیاده از آنچه در خبر بود تو جبات شامانه و تملقات بزرگانه مبذول منبر بودند  
ساکت طریق غدر و نفاق و مالک نفس کسرش بود مال حاشش بخبران و خذلان انجا مید زبر که حضرت شاه و الا جابه تکلف نمود که معاشرت  
او لنگر بیار و دم کشید عالم آرمیده را بشورش از این معنی از چند جبه سپندید و طبع اشرف بود آلا انکه میان آنحضرت و خواندگار  
از مجادله و خوریش بسیار و خرابی ممالک و ویرانی مسلح واقع شده ضوابط عهد و پیمان استحکام پذیرفته بود و فی الحمله فتنه انگیزان با قهر  
ناسور و سختگان روی لبستام آورده بقدر عاقبت و آراشی پدید آمده بود مضمون کردی الذی یوفی بوعده الله و لا تنقضون  
الميثاق خلاف و نقض میاق جایز نشود و نمیخواستند که بر بزم بنسکه عاقبت و آرمیدگی مسلمانان کردند و خود را در معرض خطا  
بلا از قیاب و لا تنقضوا الايمان یجد نوحیدها آورند و ثانیاً انکه عقوق و عصبان و الدین موجب کفران و سرمایه خذلان  
دنیا و آخرت و اوعاق و عاصی و الله شده بود از آنحضرت که و دومان و لایت و کرامت مشب و بر زور ارشاد و کمال آراسته و بکلیه  
پریاسته بود لایق نمیشود که معاشرت اهل نماید چون برین دومان پناه آورده بود بهمت و الا بدان مصروف داشتند که میان پدر و پسر  
خصومت و نزاع منبر نموده شعله غضب سلطانی بزال موعظه و رجای دوستانه فرو نشاندند که ان معتمد بجانب انکار فرستاده انما  
عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان نوعی از و آزرده شده بود که بسبب حیات او رضی میشد و وجود او را موجب تحزین  
دولت آل عثمان میدانست که بیک اگر از معتمدان خواندگار بود و امر مصالحه بوسیله او تقاضا یافته بود و بخدمت اشرف فرستاده  
بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان و توضعات دوستانه در باب سلطان با زید در رجای شامانه فصلی مشبع بدلیل و بر این قاطعه انفا  
صریحاً در حاشیه مکتوب بخود فطمی نموده بود که او را گرفته بدست فرستاده نامی اینجا بسپارند و اگر زنده بدست دادن طایم طبع  
نباشد چشم جهان میشد از نور بصر که حیران فتن و فور است عاری و عاقل گردانده حضرت شاه جنت بارگاه انجمنی را از طریق قوت و  
دور داشته بان بیک تملقات کرده دیگر باره کسان چوب بان و پیمان بخندان فرستاده مبالغهای عظیم فرمودند و انهمس  
که محلی با افعلا و بند که با بخار فرستادن بکند و اگر من بعد سلوک بی اوبانه از و بطور آریه که کمون خاطر شریف باشد در انجا بصل آوردن و  
در این آثار

# ذکر احوال شاه طاهساب اول

(۷۷)

مبدل ساخته جسمه عظیم بن سلطان سلیم در حرکت آمد و حقیقت طغیان برادر را بحدت پر برز و گوار عرض کرد سلطان سلیمان از این جهات  
 و ترک ادب سلطان بایزید مقام غضب بر آمد و پاشایان مستعد بخود باران عد و بر سر او فرستاد که او را بدست آورده و جودفته آورد  
 او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولت است از غرض ولایت منقطع و معذورم کرد و اند سلطان سلیم حسب فرمان پدر  
 لشکر بویستند کرد و با بنوه بجای برادر شتافت و دوز و زمین را باینجا بنادر غایت صعوبت و فوج یافت روز اول از صبح تا شام آب  
 حرب در کوشش بود چنانچه از طرفین اندر حیات پنهان پیاده و سوار خرد گشت و روز و نیم سلطان بایزید بهت با بنوام آن لشکر گشته که از  
 از فدیایان جان نثار قدم معبر که کارزار نهاد و مینه و میره مسیحا سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و برکنده ساخت که گریختگان مسکه  
 تا استنبول قدم باز کشیدند بجهت در آن روز سلطان بایزید کارزاری که تا اکنون که پنجاه سال از آن گذشته گذشته در روم صفت آن جنگ و  
 شجاعت و دلوری او در انجمنها باز میگویند که آری این صفوف و لاورست در آن آثار سلطان سلیم با فوجی که در قلب او مانده بودند  
 خود را سلطان بایزید زده بیک صدمه او را مغلوب ساخت چون بر باطل بود اثری بر بارزتهای او تریب نکشته همانا از شامت غنوی و  
 مغلوب مغرور نشسته و چنان آبایه گریخت و در آنجا اندکی از خواب غفلت مغرور بیدار گردید از که ده نام و پشیمان شد و تیرها  
 نفر از زمان خود را که بد آن روز حسینه فدا بود و بقتل آورده سرهای ایشان را استنبول نزد پدر عایشان فرستاد و استعدای غنوی  
 و جرایم خود نمود اما آتش غضب سلطان سلیمان از اعمال پسر اختری بنوعی افزوده گشتی داشت که بخون آن دو سرخون کرد و انظار پند  
 دیگر باره لشکر عظیم بر کردی اسکندر پاشا بر سر او فرستاد سلطان بایزید در این مرتبه تاب توقف و قدرت مقابله آن کرد و با بنوه در خود  
 ندیده احوال و اشغال که داشت با چهار پسر خود و ده هزار کس از پاشایان و ملازمان و دیگران که بر سر او مانده بودند راه فرار پیش  
 گرفته بودند و از کار چند مرحله تعاقب نموده در سه مرحله جنگی که بزرگ واقع میشد و فرستاده و فانی بیفالدیه جمعی دیگر از ملازمان جان  
 نثار سلطان بایزید و پسران جنگ او را کمان سالم از آن مسکه که بیرون آورده بودند و مملکت قزلباش ساینده و چون داخل  
 قمر و همایون شاهی گردید کس بحدت اشراف فرستاده از احوال خود اخبار نمود حسن بیک یوزباشی اتا جلوه که از مستربان بط  
 عزت و متبران مغل معنی بود بایراق و اسباب پادشاهانه بمتقبال فرستاده مقرر داشتند که با ابرار سرحد و اشراف و اعیان  
 ولایت بلانست مشافهه محل تقیقات لایق و تکلفات مرغوب نموده لوازم مسیبهانی و خدمتکاری تقدیم رسانند و میرزا عطاء الله  
 اصغری که وزیر مطلق العنان آذربایجان و شیروان بود مانده که معنی مجرای بود و مندر و ریات و بی از سرکار دیوان بران نماید  
 ایشان حسب فرمان مودع عمل نموده در بوزم خدمت فرود که آشتی بنده اکابر و عیان دار استلظه بزرگوار آذین بسته فقریه و از ارکا  
 آراسته تنهایی که زند که در از منته سینه کمز و قوج یافته چون از دار استلظه بزرگوار آید بدو که معنی نزدیک شد رکن استلظه اقام  
 مضمون بیک صفوی را بایراق و اسباب و تجلات شاهانه فرستاد حضرت شاه جت مکان در دیدن سعادت آباد دار استلظه بزرگوار  
 عالی طرح فرمود و باط پادشاهانه آراسته فرستای موزن گسترده و خیام زرنگار و سیاهبانی نقش افراخته مجلسی تزیین او که در  
 روزگار جهان مصلی ندیده و کوشش نایه صوت آن شنیده در دوزی که داخل شمشیر شد امراء عظام و طبقات لشکر و اصناف خلق از خدا  
 و چشم و سوزیه مردم هشری و بیرونی تماشای فوج بمتقبال رفته تمام صحرا و دشت کوهر افروخته بودند سلطان بایزید در کتبه  
 مشغول بود و غلط بود از جمعی که مشغول شد که در استقبال تیرا بنده صفت که بهای صنایع و شیرین کاریهای بازرگان و افواج فرین پنهانی  
 کونا کون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود و او هیچ طرفی نگاه نکرد و چشم از میان دو کوشش مرکب خود بر نمیداشت آنفصه  
 سلطان بایزید پیاده هزار کس از پیاده و یکصدی و سوار که همراه داشت بر مغل مسلح با اسلحه و بران رویان تا میدان

مخبر به سلطان سلیم با سلطان  
 بایزید پسران سلطان سلیمان  
 خوانده کار و روزم  
 از خان سلطان بایزید  
 فرستاد سلطان بایزید از جنگ  
 و سوار آمدن او بایران



# جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۰)

بر دعی سواری و قطار و شتران که یکصد و پنجاه و هشت کاهه متعده حرم و دیوانخانه و سایر بناهای مجلس و محل و دارائی ساد و متشرف و  
 جام و بیوتات و کارخانه مع سحاب هر کارخانه و طبل و علم و اوراق نقاره خانه چنانچه ثابت میمانی چنان و در خورشیدبان چنین باشد  
 تلف فرمودند و بارها و مستبان آنحضرت نیز ضلع فاخره و نهامات و افره منه خور حال مرحمت فرمودند و میرام خان نیز علم و نهامات  
 شتفت فرموده و منصب از چند خان خانانی آن سلسله علیه خصاص یافت از شدادگان کامکار سلطان مراد میرزا که از سلطان محمد میرزا و اسماعیل  
 که حکمران و سایر شاهزادگان بزرگتر بود و از ده هزار کس از طوایف قزلباش بر سر کردی بود افغان قاجار که از امرام و مغیره و لاله و آقا  
 میرزا بود و شاهنشین سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاه حاکم سیستان و حسین قلی سلطان برادر او و سایر امرام و عساکر که همیشه  
 نفوذ و چنان خاصه شاهی و ملازمان درگاه بر پیش سفیدی کل شاهپوری استا جلو بلوک آنحضرت تعیین فرموده و مقرر شد که اینجاست نام داشت  
 آنحضرت باشند حکم و فرمان او را ثانی حکم و فرمان مرشد و ولی نعمت خود دانسته از فرمانهای او پیش تخلف نورزند و بدو هر خدمتی مأمور گرد  
 بجان و جان بدان اقدام نموده از آنحضرت مرضی نگردد و نمودن چنانچه چون آنحضرت اظهار میل فرمود در غایت تمام بهر سبب بر و طواف رفته  
 منور سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صنی المله و الدین مصیبه فرمودند از خدمت اشرف مرضی گشته به ارسلطه تبریز تشریف بردند و اهل تبریز  
 حسب فرمان شاه جهان شهادتین بستاندند و در میدان صاحب آباد دوشنبه آنحضرت و الاثر او را چون باری و قیام باریا  
 و شیرین کاریا که رسم و معهود تبریزیان است گردنشان طاعتی از خاثر تشریف بشنودند و از آنجا قصد زیارت میایند عظام صغیره و قد  
 الله ارواحهم نموده در الارشاد اربیل رفتند و بدان سعادت عظمی فایز گشته از ارواح مقدسه شایخ بزرگوار استمداد گشتند  
 سادات عظام شایخاوند که در آن بده شش نفعه میقیم اند بخدمت لایحه عن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله مشایعت کردند و از آنجا باز  
 معنی که در چمن میایند نزول داشت تشریف آورده در این مرتبه رسم و ادعای بجای آوردند بدل قوی و اهل فیض روی توجه بمقصد نهادند  
 و تا فخر و بجا یون شاهی مرحله پایا بود محل محل بقاعده و اسلوب ضامات شایسته تقدیم بر رسید و آنحضرت بزرگواران طی مسافت نموده در حصاران شایسته  
 کامکار و امرام و عساکر که کویک پیوسته و بمقتضای نیت حق طوایف صفای عیادت از موافقت و دوستی آیند و دمان و مراقت جزو سعادت نبوی  
 که مورخین طوطی بیان شکرین زبان بند و ستان شرح آنوقایع در مفضل در رشته بلاغت نظام داد و دادند و اندک فرصتی برادران نفاق شست  
 نامهربان که اراده بخی و طغیان جوهره دماغ ایثار فاسد داشت ملت با فقه سرکشان مالک کابل و غزنین و بدخشان در بقیه اطاعت  
 در آورده لوای ملک سستانی بجانب هندوستان افراتمه کایا بصورت مکتوب بیت آمد از هند هما یون بد حضرت شاه  
 طالع سعیدین بخت بجا یون بکر چون باده مناسباتی تاریخ و قیام ایران نیست زبان قلم از جزئیات حالات آن ستوده خیال کوتاهی کرد  
 شرح آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمان فرمای روم بدرگاه

نیز محمد خاندانی  
 بنیاد و آریه

خدمت شاه جهان  
 در تبریز

## فرمان زمان و فرمانروای ایران

کیفیت آنکه سلطان بایزید بن سلطان السلطان سلیمان دست اقدار او را از حرکت  
 انولایت کوتاه کرد و سلطان سلیم برادر بزرگتر او که در قوسیه بود داده او را بنوید و لیسیدی نواخت بدیعت نایره و شک و حد در کانون  
 درون سلطان بایزید که در اردوی سلطنت آشفته دماغ بود استعمال با فقه حتمه احوال و برادر بزرگوار و خاشاک خصوصت باناست و بخیال اهل  
 ارادای محال در بسیار باطل جال داد و بشکر و حشر بیار بر سر خود جمع کرده اذعان منتهان و الله جان و عیون و عیون  
 مبدل





## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۷۳)

جناب پادشاهی را از کید آن غدار حسود و اگر در آنحضرت از اطوار روزگار جبران کارخانه تقدیر گشته چاره کار منتهی در آمدن ایران بپوش  
 جتن بین دو دمان و لایت نشان دانسته اردوی عالی و احمال و ثقال جاگذاشته نهاده کامکار سعادت پرورد جلال الدین محمد  
 که در همان ایام در ولایت سند از کتم عدم قدم بعرضه وجود و خفا و طفل صبیح بود پروردگار عالمان سپرده ناکه واکه و خدنگا  
 در اردو گداشته زیرا که همراه بودن همدان سعادت عهد مقدر و دشوار بود اما والد محترم شش ابا چندی از خدمه حرم عزت  
 خود گردانیده قدم در بیابان توکل نهادند شصت هفتاد نفر از امار و خواص ملازمان جان نثار با جمعی از خدمت یگان اخلاص شعار که با  
 آنجناب طریق وفاداری پیونده سعادت مراقت هم رکابی مشرف بودند و معظم ایشان بر ابرام خان بهادر نیزه علی شکر بیک ترکمان  
 بود که بدو جوشش در فخر ترکمان از ملک ایران برآمده بود و خود بقتل بریزدانی در رکاب عالی مابری بطرف کابل افتاد بجهنم خدشت  
 لایقه در آمد و دمان براب جلا ترقی نموده درین هنگام مرتب امور دولت بایونی بود طی تیابان شوق کرده از راه چول بولایت نیشاب  
 آمدند و از آنجا در یقه خنک و صحنه شوق بخت خود مرقوم ظلم مشکبار گردانیده بخدمت اشرف علی فرستاد که صورت آن بر این پنج  
 سواد مکتوب صد اقامت سلوک بایونی که بخدمت حضرت شاه جنت درگاه فستلی نموده اند بخواه

بعد از ادای وظایف عا و خلاص کشیده مرتبه خاص صاحب خفاص است با وجود قنط بندگی و کثرت شرمندگی خود را در زمره  
 در نظر مر سپهر شجرت و جلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر اکایی و صاف کمال است نموده مبادا اگر چه جزا خود را در جلد نظام با احتشام  
 انظام نداده بود اما سبب ارفقه محبت و اخلاص بر قلب چون رصاص همیشه مغلق ساخته بوی میوی حضور موفور است و در آنحضرت  
 که وصول حصول انواع سعادت و کرامات می کشید و هر لحظه از توجه توجیه وجه شریف شد لطیف محبت تا آنکه از مرز دور دور و درون  
 که دوش چرخ بوقلمون و از کون از قضای سواد اعظم هند بنگاهی اعظم سندرید بر سر ماچه گذشت آنچه گذشت چه بدربار و چه کس  
 وجه داشت اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهده جمال بر عظمی و اجلال در طیران است امید از حضرت جان است که بعد از  
 دریافت دولت ملاقات که موجب وصول سبب از مرادات است مقالات حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی  
 بالجمله چون آنحضرت بستان قریب شدند احد سلطان شاه ملوک حاکم آنجا برادر خود را با بار خانهای لایق استقبال فرستاده خود نیز با اسراف  
 و اعیان بستان استقبال کرد سعادت ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم پادشاهی را با امیرالامراء خزان محمد خان شرف الدین  
 اعلی اعلام نمود و او قاصدی سبکت سیر بمغان صبا و شمال پای سرب را علی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد و متعجب  
 نامه صد اقامت این آنحضرت بظرف کیمیا اثر رسیده منظر شیوه فوت مصداق را مردی از مرز تشریف قدوم سرت لروم پادشاهی را  
 بشاست و خرمیهای بیاز از بهر آورد و جواب قه از فرط بهاط و اشتیاق و خواش طاقات بخت اشرف قلمی نموده این بیت  
 آن مندرج گردید بهیت همای اوج سعادت بام فایده اگر ترا کدزی در مقام یافته اشفاق و مهر باینها که از آنحضرت  
 بان پادشاه و الالجاه سمت وقوع یافت از نضون حسدانی که در باب خدمت آن خلاصه دو دمان و توقیر و احترام ملازمان موکب عالی  
 بسم محمد خان شرف الدین اعلی شرف صد در یافته و شیخ ابوالفضل و له شیخ مبارک مؤلف تاریخ کسری من المبداء الی المقطع  
 طی وقایع زمان دولت بایونی نقل نموده معلوم میگردد بجلال آن پادشاه عالیجاه از بستان سیرکنان با همگی طی مسافت نموده به دار  
 هرات رسیدند و کاهی بجهت بهاط خاطر عا طر که از گردش و زکار ملامی داشت بباطنکار عظم بر دازا کاشانه دل بودند و در آنجا  
 شرف الدین اعلی بومی که در فتنه مان واجب الادعایان اشاره شده بود با قنون راسته بزیستهای کونا کون پر بسته بواز م استقامت

## ذکر احوال شاه همام اول

اجمعی امراء و عا کربانت و غارت نمودن قلعه بیات فرستادند و مقامات آنطرف بر حسب خواه نظام و نظام با ذعان فیروز بی (۷۲)  
بصوب عراق معطوف ساختند الفقه آنحضرت از بدایت جلوس مایون ناسی مال سعادت و قبول ترقیهات امور حکمت و اری پروتیه  
بعد از آن چون خطه وان بست و بیدر آمده به از خطه تبریز نزدیک بود بجهت پای تخت مایون و مقرر سلطت ابد معز و دار است  
احتمالاً فرموده در آنجا طرح دو قلعه و باغ عالی انداخته قامت فرمودند و بعد از آن چهار سال تمام عمارات با بیت سال از دو  
قزوین هیچ طرف حرکت نفرمودند و در وزیر لوائی و دوش لبندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه و کوان شهباش توکل حبشیه  
مقال کو یا بودند شعر شاه در توقدش بان عالم است گردون ز اسخر و کبسی مسلم است

ذکر آمدن سلاطین جهان تخیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد مایون پادشاه

### کورکان بدرگاه سعادت نشان شهیدار عرضد بران

چون آفتاب دودمان قدس نشان صفوت که جامع سلطنت صوری و مسنوبه بخاندان ولایت و کرامت اطهر من قنبر است اندک  
جهان و فخر و دایان و الامکان است عظام تجمل المین و الای خاندان صفوت بیان استوار داشته از قهای ممالک مند و فک  
طریق ارادت و اخلاص را بار سال رسل و رسیل و با پایوده بسوار و مجده قوانین اخلاص و اتحاد گشته اند و از حادثه پیمان حاصل  
و نیب و زکار هر که ام از صدق نیت و صفای طوبیت بین دودمان کرم نشان توکل حبشیه بمن توجهات ظاهری و معاونت باطنی  
فرمان رویان عالم صورت معنی نبل بر ادات فایز گشته بطلب بند و مراتب ارجمند رسیده اند و هر که اغراض فاسده و دیو بر افشورده  
از اغراض اعتقاد بیهوده انداخته اند کمال امیدشان از دهر مراد مجور مانده بر حسب نیت فاسد کار وانی یافته اند مصداق ایتمقال احوال  
مال پادشاه مرحوم مغفور مایون پادشاه ابن پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید کورکان و حال مستعدون بوبال با پادشاه  
بد اعتقاد سلطان بایزید بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک و م است که هر دو از حوادث و زکار نامه بقیه نشان  
خجست مکان آوردند پادشاه مرحوم فرمود که عقیده درست و حق اخلاص داشت بستیهای مطلب فایز گردید و بایزید که پاک عظمای خود از انبیا  
سعادت پاک میاب بکشته مال جالش بوبال و نکال کشید شرح گشته پادشاه مرحوم مغفور که فرمانروای ممالک فیضه الممالک و نشان  
از قندار و کابل بدخشان تا اقصای بخارا در تحت تصرف و دایره فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و حوادث و زکار و طواری و  
نهار و بوی اتفاقی برادران اتفاق سرشت ناهربان از شیرخان افغان که پایه نوکری ملازمانش داشت در کنار آب کنک شکست عظیم خود  
از روی خطر از مراد آب انداختند چنانچه محمد زمان سیر از امیره سلطان نجین میرزای بهیسه که لازم رکاب عالی بود با جمعی  
امراء و عا که چغای عشیق موج فاشند آنحضرت نیز در میان آب از اسب جدا شده بودند شخص معانی جانفشانی کرده خود را با آب  
انداخته آنحضرت ایرون آورد و مجلس گشته و پریان از آنمر که سیر و ن آمده به دار الملک کرده آمده از آنجا راه لاهور پیش رفتند  
و در لاهور بزیجرات مختلفه محال قامت یافتند میرد سامان بولایت شدند آمد و اولاد همسیر ذوالقون از خون که بقلب ملک انگشت کشیده  
ابواب موافقت مند و ساخته در مخالفت گشودند بهیسه دور غریقت فرموده چون بولایت سال و شکست رسید حکمی میرزای برادر  
کنش که حاکم قندهار بود از میرد سامانی پادشاه خبر یافته بدوستی میرزا کامران که بار بار در بزرگوار که ولی نعمت هر دو برادر و خانی بود  
در مقام کید و غدر در آمده خواست که آنحضرت ابدست در آورده بی اختیار سازد بدین اراده ناصواب با کرده انبوه از قندهار  
بیرون آمده متوجه اردوی مایون گردید یکی از خلاص میکان سعادت کیش از فکر باطل آنجا بل با پیش از اطلاع یافته خود را بار دور



جلد اول تاریخ عالم آرا سی عبا

(15)

[illegible]

## ذکر احوال شاه طهاسب اول

بدین عزم سوار شده روی کبکچه حوالی نزار شاه زید آورد و دلیرانه بر سر مستحفظان تاخت عارسان کوبید تا بقتل رسانید و در دهنه نمود (۷۱)  
 بعقب کبکچه بند درآمد شاه محمد سلطان و اوزبکان تا دهنه کبکچه بند را ندیدند درین اثنا پشنگی جانفرسا از فلاخن قضا بیرون جنبه بر سر  
 سلطان زیادده سر خورده سرسام از مرکب غرور بر زمین افتاد در خیال مجولی از طار زمان محمد خان بسرو قش رسید و قش را از بار  
 سبک گردانید و چند بار در نامی سینه گرفتار شد چون حسیبه واقعه شاه محمد سلطان بر افتاد رسید خوف و هشت بر دستوی گشته  
 طبل ارتحال کوفه با و راه انداخت بعد از فوت محمد خان شرف الدین غلی و گرفتاری پسرش قرانی که شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا  
 بار دوی معنی رفته بود و محمد داود اراکی ملک خراسان مضروب گشته شاه قلی سلطان بکان استا جلوه میرزاده در کاب عالی شایسته  
 متوجه خراسان بود عبدالله خان و له اسکندر خان بن جانی بیک سلطان و خضر و سلطان بغرم و سبزه دار آمو به عبور کرد و بخرنان بر سر  
 راه میرزا و سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر برز جمع بودند و در آنوقت میرزا و سلطان از استعداد جنگ بود و خود را بقلمه تربیت  
 کشیدند سلاطین اوزبک قلمه را قبل کردند امر احمد سان بغرم دفع دشمنان بر یک از مقام خود حرکت کردند هنوز اجماع سپاه روی  
 نداده بود که آواز و وصول لشکر عراق شایع شد سلاطین اوزبک بآب توقف نیامورده اول خضر و سلطان حبیب ط و زید کوچ کرد و در نزد  
 عبدالله خان طبل چیل کوفه بخار بار کردید بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین با و راه بخشید حدی اراده این خراسان نکرد و بکینه بر محمد خان  
 بن جانی بیک سلطان از پنج مجذوم شده متعسک آمد و باز مراجعت کرد توکلت بهادر نام حال خود را با تحفه و هدایا بجهت متبید بهامان  
 بدرگاه طایق پناه فرستاده و توکلت بهادر به طایق شاهانه سرافراز گردید و خود در مرتبه دیگر اوزبک خان بن رستم سلطان بن جانی  
 بیک سلطان در سبب و ستین و تعاضد از اند خود به شمر خان آهسته از اوزبک خو غواجر ارج بر جسد و در حسن و زور آباد و جام آمدند و با  
 و خاقانی چند کرده روانه دیار خود کرد و بیل خان و له ابراسیم خان و و انقدر حاکم جام بر حسین سلطان فرزند جنگ اطلب اشته دروغ  
 اوزبک با او شورت نمود مشار الیه حاجی سلطان کو تو ال مشهور که از امر ارجحای بود هر دو با قشون آراسته بیل خان پرستند  
 او بعد ایشان تسخیر گشته اراده عاقبت کرد امر از مذکور صلاح و تعاقب غیبه بیل خان با وجود آنکه جمعی را با عاقبت فرستاده مغلوب شد  
 بودند از غایت جمل و غرور باد و بهنر او با ضد قزلباش و چغای از معتب ایشان زنده و بیل خواتون با و زبک رسید اوزبک خان  
 دوسه هزار کس در مقابل قزلباش باز داشت و خود با هفت هزار کس در کین خنده نشست اوزبکان در حمله اول منتهی گشتند مردم بیل خان طلب  
 غنایم و اموال غارتی شتافته بودند که اوزبک خان از کین بیرون آمد به بر صفا امر آخت و بیک حمله خود ایستاد و در هم شکسته پراکنده  
 ساخت قزلباش به قدر قدرت جنگهای میزدانده که در قریب بیکه از نفر از قزلباش و چغای بیل خان و میر حسین سلطان گشته حاجی سلطان  
 کو تو ال باقیه سپاه بعد شوی آه از آنکه که هونان بیرون فرستند و از سوز و سیر و جمل و غرور بیل خان چشم زخمی چینی بسیار بفرستند  
 اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود

ذکر هفت همایون شاه جنت مکان بهار الحلا ف بغداد و خورستان و دفع

### کشان با لطاف پروردگار جهانیان

در صدر این اوراق و طی و قایع زمان دولت شهر بار آفاق یعنی حضرت شاه مجاهد جنت مکان بنیم و زبان نگاشته ضمیمه بیان گشته  
 که در آغاز جلوس همایون و اوان سلطنت و جهان آرائی سرکشان اطراف کردند منتهی از انکاف که از جهات حضرت خاقان  
 سلیمان مکان در رویای غول خیزه بود و سر از جیب حصیان بر آورده آثار خلاف طغیان بطور میا در و دند و آنحضرت همچنانچه مجلس آرا



# جلد اول تاریخ عالم آرای حجاز

(۷۵)

جلال الدین محمد کبیر پادشاه قاجار مقام بدر عالی کرد بدست محمد قلاتی از جانب پیرام خان در قندهار بود در سنه ثلاث و شصین و شصت و نه  
 خان اوزبک حاکم زمین داور لشکر بر سر قندهار آورده خواست که اندوخت شاه محمد از تراج نماید شار لیس کس بجنت اشرف فرستاد و چون  
 قندهار به زمان آمد که با متعلق است لشکر قزلباش تعیین فرمایند که دفع شترها در خان که بخود سرار او تصرف آنجا کرده غنایه و ملک را  
 تصرف کردند بابر آن حضرت شاه جنت مکان سلطان خجین مسیر ازین بهرام میرزا را اتفاق علی یار سلطان افشار دولی خلیفه شاطو و بعضی  
 امارا بعافت شاه محمد قلاتی فرستادند و بر دمی خلیفه پسر دولی خلیفه با فوجی از خود شاطو بر سرها در خان ایضا فرموده غافل بر سر اوج  
 و فیما بین سبزه دقوی است اده بعد از جنگ جلال بهادر خان بجانب هندوستان گریخت تا شاه محمد قلاتی مکر و جل پیش آورد و قلع  
 قندهار را بر دمی مسیر ازای مذکور و امارا بسته شروع در قلع داری کرد امارا عظام ولایت نین و اور در تصرف شد و حقیقت قمع قندهار  
 بنده است اشرف عرض کردند شاه جنت مکان در شهر پشته خض و سنین و شصت و نه علی سلطان قلاتی اعلی و القدر را لشکر جزا بنیفر قندهار  
 مأمور فرمود و ایالت و اراکی آن ولایت ابسطا خجین مسیر ازای فرمود و جوش در باخروش قلع قندهار را مکر و اور در بیان گرفته  
 بر اسم امیر غلامگیری برداشت و شاه محمد قلاتی آغاز جنگ و جدال کرد و ششماه و فیما بین سفیر بر توغلت آمدند نو ده کشتن محاربه و مجاد و ششماه  
 داشت آخر الامر از مقاومت و خسته دست در دامن استیمن زد و بعد از معاهده و پیمان قلع سپرده و داد و بار هند گردید و سلطان  
 میرزا ادرایالت قندهار استقلال یافت و تا فریبعت بیت سال در سایه دولت عمر عالم قندهار در آید بامر حکومت کرده کامیاب غنایست  
 بود در زمان جلوس سیمیل میرزا جلال علی بی بی وفات شد احوال مسر زندان او انشاء الله تعالی در صحفه دوم این نسخه عالم آمده و در حق صادر است  
 احوال کرامی حضرت اعلی شاهی ظل انبی مرقوم قلم مشکب را خواهد که انون بابر سون کلام و ارتباط سخن و مناسبت مقام بقیه حالات خاندان  
 نگاشته کلک سوانح نگار کرد اندیشه شروع در سایر قضایا و وفات زمان دولت ارجند سعادت پیوند آنحضرت بنیامید

ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایای آن زمان باراده

## و تقدیر قسریه کار جهان و جهانیان

قبل از این در فوق نگاشته خامه عزیزین شما که دیده که عبید خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان تاجین حیات دست نظادل ملک خراسان  
 کرده خرابی بسیار از آمد شد اوزبکان خو غور در آذینار وقوع یافت بعد از فوت او چند سال خراسان مضطرب و امان بود و محمد خان  
 الدین اعلی نگور در دست سلطه هرات لوی معتدلت افراخته در ملازمت شاهزاده نادر سلطان محمد مسیر ازای لوازم و دارایی سپرداخت و کمر  
 بغر جنان کشیده با ورنجیه آنجا سیمایرام اعلان حاکم غر جستان محارمات عظیم فرمود غالب آمد و ده تها سلاطین اوزبک حرات آمد خراسان  
 مکر و نه تا آنکه در شهر سنه بیع و شصین و شصت و نه که یازده سال از فوت عبید خان گذشته عبد الغیر خان پسرش نبر که بعد از پدر در بخارا پاد  
 شده بود بعالم عقی شاف براق خان بن سوخت سلطان بن ابوالخیر خان با اتفاق عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان از تانکند  
 سمرقند و حصار شادمان لشکر بخارا کشیده با غلبه و از دحام تمام بر سر هرات آمد محمد خان شرف الدین اعلی انفا بستم حکام قلع و سر  
 نکرده سیر و ن شهر هرات ازیر کوچ بند کرد و بر کوچ بند سی سرداران کار آزموده با توچی و تفنگچی کاشت و آبامی میان قزلباشیه  
 اوزبک در سر کوچ بند با جنگ و جدال وقوع می یافت اوزبک را سلطه و استیلا هیچ کوچ بند سی دست نداشت و شاه محمد سلطان که شبح  
 سلاطین مذکور بود باخت و لایب بستان و فرار رفت چون از آنجا خود فرمود و هرات آمد زبان عسراض بر بر افغان در آرد که جزا  
 نا غایت کوچ بند مکر قندهار دعوی نمود که من مسر د از اسب و دیاریم تا کوچ بند را در کل کنیم روزی که با فوجی کثیر از بهادران

## ذکر احوال شاه طهاسب اول

رفت ملک خان بستور نام ایالت و دارائی آنولایت، اکثراً کفایت و غنیان داده مراجعت نموده بکند از ظهور و حسن و جلال حضرت  
 سلیمان شان که خان شیبانی تیغ جهانگشای آنحضرت کشته ملک خراسان بجهت تخریب آن پادشاه جنت ایشان در آمد شجاع بیکت عصبه  
 اخلاص و بیگشای فرستاد و چندگاه قندمار بستور در تصرف او بود و بشاهراکان کامکار و بیکریکیان قربانیش که در بهرات افتادند  
 بازگشت می نمودند آنکه ظهیرالدین محمد بابر دیگر باره از کابل لشکر بکند مار کشیده محاصره نمود شجاع بیکت چندگاه قلعه داری نموده دست محمد  
 بامداد کشید با لآخره استغاثه بدو پیش خان شامو بیکریکی برات نمود و از او استمداد کرد و در پیش خان از خدمت پادشاه التماس نمود  
 که چون شجاع بیکت اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی سینما بد صداقت و ارتباط با این است که متعرض حال او نگردد بابر پادشاه حسب الامر  
 دو پیش خان دست از محاصره قندمار ببرد و استیلا بکابل نمود و شجاع بیکت ملاقاتی نام مقصدی در قندمار که داشته خود بخبرهای آن رفت و در آن  
 غیبت شایر آن مستند اعتماد اظهار انقیاد و دوختن ایجاب باری کرده ملک بتصرف بر بیان داد و حضرت بابر پادشاه آنولایت بیک  
 خود سبزه کامران داد و از تاریخ مذکور قندمار در تصرف کاششکان میرزا کامران بود بعد از جلوس بایون حضرت شاه جنت مکان  
 در شهر شده احدی از بعین و نعمه که بازده مال از جلوس آنحضرت که شده بود که سام سبزه کامران بوس تخریب قندمار نموده بر سر قندمار رفت  
 خواجگان که از قبل سبزه کامران حاکم بود قلعه را کشید و شتماء بلوازم قلعه داری قیام نمود میرزا کامران در لاهور خود و شتماء و  
 فراهم آورده بگوشت رسید بن سبیدین الغریقین مجاز عظیم بوقع پیوسته چون بریضای مرشد کامل مرکب آن یورش شد و بودند تا بیدیا فتنه و تخریب  
 خان در لشکر بقتل رسید و نام میرزا بجمیل مقصود بازگردید و سبزه کامران خواجگان را بستور در قندمار که داشته خود نمود و در سبزه کامران  
 و اربعین و نعمه که مرکب بایون شاه جنت بارگاه نوبت ششم جبهه دفعه غلبه خان بخراسان آمد بارگاه تخریب قندمار و تقام جماعت جنای که بجا بزرگان  
 دلیری کرده بودند از دار السلطنه برات عنان عزیت به انصوب لطاف داد چون خطبه در ایات جلال در آید و بلند آواز و گشت خرم بایون قال  
 سایه وصول بر آید باز انداخت خواجگان چنانچه در طی آن احوال است تخریب یافت تاب توقف بیاورد و بجا بنده رفت و کجی خواجگه را که در قندمار  
 که داشته بود بقتال بگوشت بایون شتماء کلبه قلعه سپرد و ولایت مذکور بجهت تصرف دینار و دولت قاهره در آمده ایالت و دارائی آن ملک بود  
 خان قاجار شغف شد بعد از معاد و خسر و آفاق بجانب عراق میرزا کامران بیکر باره لشکری فراهم آورده از لاهور با غلبه تمام بکند مار آمد  
 و چون حضرت شاه جنت مکان را در عراق و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم و بیکریکی التماس شغل عظیم پیش آمده فرصت بیکریکی  
 خراسان نبود بود اتحان در آیین سپاه بیکریکی بقضای وقت عمل نموده خود را محصور ساخته ملک بازگذاشت و میرزا کامران استحکام قلعه داد  
 بازگشت و در سبزه کامران و خمیس و نعمه که پادشاه مرحوم محمد بایون پادشاه ابن بابر پادشاه از صولات پناهان از ولایت هند بایران آمد  
 و در خدمت حضرت شاه جنت مکان مدغم قندمار از نا بجاوری سبزه کامران اظهار خجالت نمود و مستدرا داد که چون قندمار بتصرف در آید بکابل  
 عتبه آقبال سپارند و آنحضرت بوجه دفعه و فافرموده در اول حال که قندمار بسی عساکر ظفر مال مفتوح کشته عسکری برزاید است در آمد بود اتحان  
 قاجار که در آن سفر سردار لشکر و لاشاهرا و پادشاه سلطان را در میرزا بود سپردند در آن شاهرا و فوت شد و بهر صورت جماعت بایون پادشاه  
 سرانجامی نیافته بود بجهت آنکه جماعت جنای ملازمان آنحضرت اما سنی باشد باز قندمار از بود اتحان گرفته بایرام خان زکات سپردند که  
 چون دولتخواه طرفین است و نگاه دارد تا وقتی که جماعت آنحضرت مثبت پذیرفته و معنی در ملک پیدا شود و چند سال که بایون پادشاه در کابل  
 بدخان بنار عیسیز کامران شغول بود قندمار را بایرام خان داشت و حضرت شاه بر عاتق جانب بایون پادشاه و ظهور خدمتکاری حسن  
 اخلاص سبزه کامران در باب قندمار تفصل در زبده در مقام استمداد آن شد تا آنکه پادشاه مرحوم مذکور کامروا گشته در سلطنت و بادشاهی  
 غزنین و کابل و هندوستان استیلا یافت و قندمار را بتصرف قربانیش داده بودند که قندمار بابر پادشاه پیش آمد و هندوستان را بکند



## جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۸۰)

ابراهیم خلیفه فرامانگرد کرد و قزلباش بود از اجل و غرور ارتکاب حرب و قال نموده در مکر بشادت رسید اصحاب او و خان  
 با داد و لطفاته لنا الهوم بخالوت جغوده را آورده از دختلف نموده با ضرر در راه گیریش گرفته بغلیس آمد و سبایون خان  
 و در سب بر برادر و تابع او غلبه کرده و در میان و طغیان افروز و به صورتی که گفته بغلیس طاعت او نموده قلعه باستانی بدست او در میآورد  
 که جرایم آورد و با غلبه تمام بر بغلیس آمد و قلعه را حاصه نموده چون کردی از قزلباش محراب است که توانی قلعه بنیام و سبایون خان دست  
 قدرت خود را از قزلباش کوه دیده از موافقت مردم شش نیرمایوس کشته طبل از محال گرفته بکوری رفت چون خبر طغیان سبایون دست  
 او بدو و دستور سلام بعضی عاقلان بنده رسیده فرمان قضا جرایان داده که دید که شحال سلطان چرکس که حاکم کلی بود بقیان امارت قبا  
 و غیره معاوت او و خان عزیت که جستان نموده دفع شش سبایون را از آن خود نماید امارت عظام حسب الامر نموده عمل نموده در دست سب  
 و ستمه لنگر که جستان کشته سبایون از دور و جسد مسود آگاه که تاب معاوت در خود ندیده خود را بکوههای بلند آخذ و کشته غازیان  
 نصرت نشان بجانب آنکه که با کوه سبب برابر و قلعه قاف میسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب آنرا فرو کردند کبران بی ایمان که آنجا  
 محکم را پناه و استقامت خود ساخته بودند متوجه ربه و مدافعه غازیان کشته میابین آتش حرب و قال افروخته کشت سبایون با معدودی را که  
 جل و غرور کشته غازیان حمله نموده یکله و بنسیر برهنه شدت ساندگی از غلامان شحال سلطان جمعی نام برود حمله نموده بطعن سنان جانیان  
 بر خاک ذات انداخت و دیگری از غازیان معاوت رسیده خدمش را دستگیر کرد و دیگر جیان چون سردار خود را گرفتار کند که ندیده  
 عزیت عنیت نموده وی از مکر که بر تافته جمعی از تابع سبایون که برگرد او بود بعضی کشته بعضی گرفتار شدند و امارت عظام مظفر و  
 از غزای که جستان خود نموده سبایون اباسایر گرفتاران بپای سر خلافت ایشان فرستادند و در دار السلطه قزوین بفرخنده کامکار  
 نصرت قرین در آمد چنگاه او را در دو تخته جایون نگه میداشتند که شاید شرف اسلام در یابد و او دست از کیش نصاری باز نداشت  
 بالاخره بقلعه الموت فرستادند و تا جین جیات شاه جنت مکان در آن قلعه بود در زمان اسماعیل میرزا سبایون آوردند و در زمان بو  
 سکندرشان رضوان مقام سعادت اسلام در پایتخت رسب انما المؤمنون اخوة ارجان آنحضرت بقلب احمد برادری برافزای  
 و حکومت ملک مورد شمر بماند کشف مفسی المرام روانه که حسان شد و الحی پس حقوق تربیت نو آید که نشان داشته و نحو اینها از  
 آمد شرح آن احوال در محل خود در سنده کلک پان خواهد شد

### ذکر فتح و تسخیر ولایت قندمار و زمین داور و کر میرات کنایه بر سر مندر برخی از احوال سابقه آنوقت

از ولایات مفتوحه زمان شاه جنت مکان ملک قندمار و توابع است شرح واقعه آنکه ولایت نکور در زمان خاقان منصور سلطان خنجر باقی  
 حکم او و پسرش سلطان بیج الزمان در تصرف میرزا النون ارغون و شجاع بیک و له او بود بعد از واقعه میرزا و اتصال احوال آن سلسله که ملک  
 خزان نصرت شاهی بیک خان از بیک در آمد شجاع بملازمت او رسیده نوازش یافت و در همان سال پادشاه مرحوم منصور محمد بایر میرزا  
 عمر شیخ بن سلطان ابوسعید سیر از ابن سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران سبب تیمور کورکان از کابل لشکر بفرستاد که  
 شجاع بیک و اولاد سبب و النون با طایفه ارغون بمحاربه آنحضرت شتافته مغلوب گردیدند و خود با بری ظفر یافته ولایت قندمار و زمین  
 داور با خزان و دغیان میرزا النون دست آنحضرت در آمد و ایالت آن ولایت را ابراهیم عالی که خود ناصر سبب از اتوفیق فرموده کابل  
 بازگشت و چون شکیب خان از بیک از واقعه قندمار خبردار گردید بهمنو دیشمار متوجه آنولایت شد اولاد میرزا النون بهمنو دیشمار  
 شافه چرخ لشکر از بیک شد و بر سر قندمار آمدند ناصر سبب زار و زری چند حصاری شده عاقبت ملک گذاشته نزد برادر کابل  
 رفت

ذکر احوال شاہ طہاسب اول

مردانه کرد و شکست یافتند زیاده از علی راه و در سم سپاه دیگری منظور داشته خود را بسلامت از مصر که بیرون انداخت و کرجیان تعاقب غازیان  
کرده تا موازی هشتصد نفر از قبایلش بر جبهه شادت رسیدند و اورا صاب صاحبی کشتان اینخل خوان در پشته صعود نمود و آوده بود و محمد پهلوان  
بر چینی با بعد و دی از غازیان با بود و چهار شده و هفتصد و در با تفرقه در او نخته بخت منقول شده و اورا صاب صاحب طاعت و مرد اگنی بجلوه آورد  
بمحمد سلطان چینی حمله نمود از تفرقه در اگنی سب مبر در آمده و اورا صاب از مرکز جدا شد و اگر نامی از غازیان چینی چند ملک بر و در کمران  
بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان سب و اورا صاب صاحبی کرده و سوار شده بدر رفت کرجیان و اگر نه کور را با چند نفر از غازیان چینی  
آوردند و نوای عمر و دولت و اورا صاب کونار کشته همان بخت در گذشت و کرجیان نفس را بر داشتند به فن خود بر دزد دهن نمودند و سبایان  
پیرا و را ب حکومت نصب نموده و کوری حسل اقامت انداختند

تتمه احوال کریمان بعد از گشته شدن لواری صاب و گرفتاری سبایون خان پیرش

بدست اولیای می دولت بهشتیان

چون سايون خان بجای پدر حاکم نصاری کایتل شده چهار بخال در کوری سپهر پراکنده و کان کرجی از هر طرف به و پیوسته فی الجمله بمقتی  
فرام آمد و نیز به ستور پدر طریق خلاف و عصیان پیوده در پشته شان و ستین و ششاه بخال مجال تغییر نقیض از مقر و مکان خود حرکت کرد  
از سایر حاکم نصار آمد و مدد طلب نمود جمعی کثیر بجای او آمدند و گرین سپهر لوند خان نیز از کاخت باذن پدر یا خود سر بقتب کشید و موافقت  
ت با جمعی بعد از آمد مجمل در محسوس کرجیان جمعیت تمام دست داد و چون انخیز بر یاد اعلی رسید امر از قریب باغ و حسود آخند و در جمع آورد  
روی تو حه بدفع مشرکان آورد و غازیان خستنی را که جماعت کرجی در در بندگند و بودند که در عیسو رونودند و بشرکان رسیده و بر  
آن منته و ضلال صفقال آراستند و چرخیان خود سلام کرجیان در آوخته مسکه که رزم گرم کردید و از جانین مردان مرگ و دیران  
معرکه نبرد داد و دلاوری میدادند و کفار ضلالت شعار پای ثابت و فرار استوار داشته بدفع حملات غازیان سپهر داشتند شاه پوری سلطان با  
اغلی چون شدت محاربه بکبران و صبر و پشکون ایشان را در معرکه رزم بدین شاه پناه بود با سپاه قلب یکبار جلوریز بر صف سپاه کرجی خست  
خبا و معرکه نبرد شکست نگر در سپهر کرجیان نایب شده و ادیان کرده روی بهزیمت نهادند و گرین سپهر لوند خان با یکبار از غرضه ضابطین  
آمده بقیه سیف متفرق و پراکنده شدند سايون با معددی بطرف کوری گریخت زیاده اعلی مظفر و منصور و کجی خود نموده و جزیب یک که از امر اعتبار کرجی  
بود با جمعی از نادران و دستگیر کرده بودند بزرگراه عالم پناه فرستاده لوند خان در تعزیه سپهر پلاس پناه در کرون انداخته از نادران و مغیران  
کاخت بواقفت او سپاه پوش گشته بایتم نشسته بعد از واقعه مذکور داد و نام سپهر لوار صابا جمعی از نادران مخالفت پدر را بر نموده بدلا  
دادی خود و بر سنمای قاید توفیق روی ارادت بزرگداشتی ناپا آورد و در در استسلطه قزوین سعادت نین بوسس پادشاه داد و دین  
بشرف اسلمم شرف شدند شاه بخت مکان او را نوارش و تربیت فرموده بخت الای فرزندی خصاص داده و ولایت نقیض و توابع که در حیطه  
تصرف یوان اعلی بود با و از رانی داشتند و هر چند که یکی از امرادرگاه که نوال غله نقیض و لا و راتق فائق جماعت داد و خان بود اما سايون  
خان و تبعه او همچنان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بخت آوردن قلعہ نقیض و توابع آنرا بشنهاد بخت ساخته هرگز از این فکر و خیال مجال  
خالی نبوده و در مرتبه بنرم سخر آنجا در حرکت آمد و کار می ساخته باز گردیدند و در شده شخص و ستین و ششاه بنموده و راجع نموده با سوار داد  
بسیار در از نقیض شده داد و خان بنسبه جمعی از نادران تابع او و حسود مسلمانان از شهر بیرون آمده مجار به برادر شتافت چون ملاقاتی  
روی داد و در نهایت از نادران راجعت کثرت اعدا نایب مقاومت در خوندیده و صلاح در جنگ نداشتند و او را که در کشتن قلعہ نموده ششاه



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(م)

جنگلای پردخت که عبور پاده و سوار از مضائق آن دشوار بود بر کشته گردید بجای رسیع و حصارهای متین منیع تخت جسته مبارز  
مهر که حصار و سپر توکل و مردانگی بردوش افکنده بر شمشیر چکل و نهاده کرده رانده رانده است و در دستین بیدین بگذرانیده و زنان و  
فرزندان ایشان را اسیر نموده مواسی و غلام میبار غنیمت گرفته و اوصاف صید جلد از آنکه جان سپردن برده خود را با نگی کشیده و  
ساخت و لایت تر از جود و شرکت آلود شرکان پاک کرده و کوبه نبال را بجانب کوری که پای تحت لوای صاباست در حرکت آورده و از  
رهایی صعب و مضائق پردخت عبور نموده عرصه آنولایت نیز از حسن و خار وجود کبران با بکار گرفته و چون عطار و از نادوران کج  
چند قلعه و حصار استوار قایم کرده در سبب فوجی از مردم کلی مقام و آرام گرفته بود بنا بر آن اعلام کشورگشایی بصوب قلاع افراخته  
اول قلعه مردابوت الحاصره نموده مستحفظان قلاع مذکور بستم حکام حصار مغرور گشته بخت و جدال اقدام نموده غازیان و  
سواران از طرف جوانب حصار جنگ انداخته کار بر محصوران نمک کردند که چنان کیش حلاوت عجز خویش مشاهده نمود و سربازان  
بر آوردند پادشاهان بیک کو توالت مسلح بیرون آمده قلعه را تسلیم نمود بعد از فتح قلعه غرور بر سپهر قلعه آمدین که محکومین قلاع آنجا است  
لوای صاب در آن قلعه بود در فتنه آن قلعه ایست مرتفع که کوئی معمار از لای نای از ابرسط سدی سپهر که طایر و هم و خیال هر چند باسی  
کشاید بر سر از آن تواند پرید و دست او شد و زکار هر چند درازی نماید بر دامن خاک گیرش تواند رسید مستحفظان آن حصن حصین و  
بدفع غازیان آوردن فوجی باین باره جنگ و جدال استعمال یافت و بیرونی اقبال آنقلعه خیرشال باز که استقامی مستحضر و مفتوح گشته و در  
با اکثر از نادوران دستگیر شده آن بی دینا تر اربع جهات و بخت و سبب الهاد و رستادند و چند قلعه و حصار دیگر سبی و مردانگی شاهو بردی  
سلطان زیاده اعلیٰ مستحضر و لای دولتی و در فتنه و نگرید و دین بورش نهاده از سی هزار اسیر دست جوش دریا و خوش در آمد  
آن جلوه آنچه زنان و دختران و پسران عطار و عیان و از نادوران بود در عرض جنس سبب کار اشرف خفها ص یافت در این مرتبه لوای صاب  
چنان خود را بینام و نشان ساخت که صلا مقروما و ای و معلوم نشد که پادشاه و پندار صفوت نشان از کرجستان عیان غنیمت بر  
قربانغ لطاف داده بعد از فراغ از سیر و شکار آنگاه و بمقر و دولت سینه و ال شتافت

### ذکر گشته شدن لوای صاب بنیروی اقبال خسرو کامیاب و اراده و تقدیر مسبب الایا

از زمره ولات کرجستان لوای صاب و فرزندان و ملاوری و کثرت اعوان و مردم کاری بسیار داشت بنا بر آن عوار و کثرت  
و کثرت از سی هزار و بیست و سه سر بر طبق طاعت و خراج گذاری در دنیا آورد و هر چند حضرت شاه وقت مکان در دفع و دفع او توجه نمود  
داشت چند مرتبه بورش کرجستان چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد و چون هنوز پیاپی جانش بر نشده بود دست در نیامد بعد از مراجعت  
جست مکان مرتبه رابع از سفر کرجستان لوای صاب باز بکوری آمده بقیه اسیر شرکان نزد او فرستادیم آمده و کدال روزگار  
گذرانید و چون تقدیر سبب انجامی یافت دیگر بار نقش بر کثرتی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین پناه سپهر نمود در سده لای و سینه و سینه  
از کوری سپردن آمده و بقلعه کورس و محالی که در امان و حوزه تصرف دیوان بود آمده و آثار عصیان و طغیان بطور آور و شاهو بردی  
سلطان زیاده اعلیٰ قاجار بیکری سبب ابلاغ که بحفاظت آن سپهر مأمور بود از طغیان او خبر یافته خود در سبب ابلاغ راجع آورد و توجه  
دفع او شد و چون بجل قامت او نزدیک شد لوای صاب از حید و تدبیر با عدم قدرت مقاومت نمود و فرار اختیار نمود خود قریب باش  
کرجستان کرده با طرف جوانب آنولایت مغرور و هنج غارت متول شده و این شاه لوای صاب از کین کرد و خنده سپردن آید  
از نادوران بر قلب شاهو بردی سلطان تاخت چون اگر قریب باش آنگاه شده بودند فوج قبیل که بر سر زیاده اعلیٰ مانده بودند بقدر قدرت جنگ

## ذکر احوال شاه طهاسب اول

وامن بر سر مردانه و در بروج و پورش نمود بنای حضرت پروردگار بر بالای حصار برآمد نصاری از شاه به آن حال سر اسب و حیران ایستادند  
 و بن مین راه حرکت برایشان میداد و خشت راه که بریافتند و نه قدرت بنزدان ایشان طعمه شمشیر و نوار و صبیان اسیر و دیگرند که بسیار  
 که در آن قلعه بود از صنایع و اعیان پروردگار است عقل و در اندیش قابل غیبه که عنان صنعتگری از نوع بشراکان وقوع داشته باشد حاصل  
 میان قلعه مذکور خوف کوه سنگ یک تخت داده که از ارتفاع بریده کلیایی مشکی بر چهار صفت و بیع طولانی ترتیب داده جدا بر روی آنند  
 آنرا صور او نشان و صنام بطل و لا جور و مصور گردانیده اند و خشتی در میان خانه دو نیم موضع گردانیده یک تری از طلای احمر با جواهر آبدار  
 تحت نصب نموده و دو قطعه لعل قیمتی در خشان و عینین آن کل بجان نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک از این بجاها تومان قیمت  
 دادند و آن کلیسای مذکور را بهی در نهایت کثرت و بارکی فریب کعبه و پنجاه ذرع بالا برست خانه های کلیسا در سنگ خار ابریده و دو کونک مخفی بود  
 حوادث زمان و انقلاب و در آن بخت قضا ترتیب داده در نای فولادی از خانه های کلیسا و یک در طلا در اندرون مرتب ساخته بودند  
 جنت مکان به تاشای کلیسای مذکور قدم رنج نموده بیت نزار کیشان بدین در آن کعبه کشته این به بیشتر آتشبار به راه ابو نزار  
 نافوس منکوس کلیسا را که از هفتاد و پنجاه مسافت جوش بخت شده بود چون بیشتر حیات کرجیان در هم شکسته در نای فولادی طلاراه قطع  
 نموده با دیگر اسباب و تجملات زیاده زینت اموال بسیار که در آن مخزن کشته شده روزگار جمع آمده بود و بخزانة عامه نقل بودند و آن  
 در یک کوزه حصار شش زمین بجوار شد اما اگر کسی که در سور خدای قلعه و بناها خنایا خرید و بودند مثل انان بیک و لوای و شش در آن  
 ذلک فقه فقه آمد سعادت زمین بوسی دریافتند بجزیره و دله فرزه که از آوازه و وصول بکعبه یون از تفرص بکنند پاشا وجود و  
 این کشته بود در کا بهان پناه آمد و یکیش لاین کشیده منظور نظر شفت و عاطفت خسرو اندر دید و الحوش و شرمزان اعلی که در  
 مخالف بودند هر دو نقل در آمده الکامی لوکت و آفت که بایشان تعلق داشت بجزیره و شفت شد و از آنجا منظر و منظر با کامی کاریتل در آمد  
 سپاه منصور اطراف اکناف انولایت اماخته از تبعه لو اصاب هر کس بدست در آمد عرض تیغ جدا گردید و از انولایت اموال بسیار  
 برده و اسیر بشمار و مویشی و غنایم بدست غازیان عظام در آمده غنایم غریب بصوب ابلج معطوف داشته و قتلای یون در آنجا واقع  
 شد

### تذکره کشتی حضرت شاه جنت مکان مرتبه چهارم بکر جنت

شرح احوال این پورش خیر مال و دقایع مرتبه اربع علی بنج الا جلال است که در شهر سنندج حدی ستمین استماع که فجامین حضرت شاه  
 جنت مکان و سلطان سلیمان شاه مار وای مالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته و سرحد تشخیص و تعیین پذیرفت از لای  
 کرجستان که از هر دو طرف در یکجمله قتل و غارت بودند و کاریل و کاخستان بفرق تعلق گرفته ولایت باشی آجوق و دایان و کوربان  
 ناحه و طهاسب از و ن و طهاسب بسمه تعالی روم متعلق گشت و اوصاف الی کاریل که از بیم تیغ مبارزان قربان بشی بال رفیع  
 پناه برده بود هرگاه فرصتی محبت پای از دایره ادب بیرون نیاورد و باندای از بطور میر سید دست تفرص ولایت تفتیش و محالی که  
 بیکطرف تفرص و بجزیره و قربان بشی در آمده بود و در آن یکروز مردم آنجا بجزیه محبت موافقت گشت و با و بارگشت می نمودند و رای جهان را  
 بدان متعلق گشت که این فتح آیت به صوب فروخته دفع آن به کیشان ضلالت اندیش نموده کل ملک او و ضمیمه مالک اسلام گردانیده و  
 اقلو المشکوک بکافه هر کس از شرکان یا بیان که ماسدق آن با جوج و ماسدق و مفسد و ن فی الارض  
 بر بر تبه بنده در یار و تیغ تیر را بر و حکم ساخته بنیاد حیات ابل ضلال را از عرصه انولایت براندازند بدین حق طوبیت است  
 فتح آیت به صوب در حرکت آمد و چون بر ابلو محل نزول سپاه اسلام گشت گفتار آمد یار ازیم سیوف و سان غازیان طغفران در پیشا  
 جلیای

و هنر کتب اربعه

این تاریخ در طبعه تهرانه  
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 در سال ۱۳۹۹  
 در شهر تهران  
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 در سال ۱۳۹۹  
 در شهر تهران



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۳) خلاصی دارد چون فی الجمله کوشانی یافت ایات حضرت قرین با یون بجانب تقیس در حرکت آمد هاست آخند و از وجود پاک کبریا منتهی گردید

خان مشیر دوزی عیان بصوبه راجعت بطلان او

### ذکر نصرت بایون شاه جنت مکان مرسته دویم مکر حستان

**۹۵۲** در ثلاث خمین و تنه که از انقاس بر آزار خلاف بظهور آمد، موبک با یون در طی قضایای ایام مذکور تجریر بیت بغرم تنبیه او در حرکت آمد او و الله خود را برگاه عالم پناه دستاورد مقام اعتدار در آمد شاه جنت مکان فخر غایت شیر و ان نمود و بیکر بیکر ان که دخل لوی آسمان فرساجع آمد و بوزن در قلب رشتان که آفتاب در برج جدی بود منوجه غزای کر حستان و قطع کر جیان بیابان شد و از شور کل روایت چون موبک اقبال جسنود بهرام قدر در آق مشه نزول اجلال منتهی نمودند لوند خان حاکم زلم و کرم کاخ ملک بقراط باشی آچوق که بیکر بیکر استوار دارد برگاه جهان پناه آمد پیشکش و باج و خراج گذرانیده در آن پورشش اقبال بنده و از ملازم موبک نصرت شتار بودند و از هنگام شدت شت و سورت سر ما بر تبه بود که آب و دخانه کر منجه گشته و کجی بانکت خار و دعوی مساوات میکرد از کثرت برف که شب و روز بیابا گود و دامون کر حستان در نظریه کان کجسان منجه در خیال خود و سلام بر سرار باب کفر و ظلم ملها نموده چون ممکن و مقام کر جیان ایمان رسیدند تیغ میانی خازیان سرافشانی آغاز نموده مرصه آن سرزمین از خون کسبه ان و کیشان در کین ساخته خانمای آن کین با تش فرسوخه غنیمت فراوان بست پناه کینه خواه را آمد و منظره منظر با عقایم موفور از ان پورشش اقبال نمود و بنده آمدند در شمار ملک باشی آچوق رخصت نصرت یافته با خلع فاخره و نوار شات و افرو بکاهی خود رفت تا لوند خان روزی چند در ملازمت کاب شرف کبابا عشرت بود تا آنکه در بلده کینه نقد خلاص و غلامی او مجده در در اهرت ب صمبر اشرف سکه قبول یافته او را بخلعتهای فاخره و نهامات و افرو داشت

طلا دوزی و اسبهای تازی را در موضع آلات نواخته و سر منجه از بولایت خود رفت و الله اعلم

### غزیت شاه فلک قدر سپهر آستان مرسته سیم به کر حستان

**۹۵۸** در شهر رشتان و خمین و تنه که ولایت بکلی تغییر پذیرد دولت فایده در آمده هنوز اردوی گردون شکوه در آن ولایت بود و کجمن و وله فخره عرضه داشت برگاه عالم پناه دستاورد که لوار صاب و الحوش و شرمزان کرجی دست تقدی بولایت او در از کرده بعضی از الکا او را گرفته اند و اسکندر پاشا نیز از ارض دوم با آخند و آمده قلعه اردو و انج رستخار کرده چون کجمن و از ایمان و حسن سلوک که از ان بخت بود بیا و نتا و واقدام بر اسم جهاد طایر زرین بال اقبال را به منصوب در پرواز آورده از شکلی ملها منجه موند و از راههای ریشه از بول ما هو اگر کرده بولایت کر جتان در آمده کفار ضلالت شاد کرمای کوه و مغارهای تنگ آر امکا خود ساخته هر کوی یکی از جبال المساکت پناه برده بعضی دیگر از علماء و از ماوران و در مسلمانها متحن شده بودند مجاهدان سپاه اسلام روی جلالت و مردانی بقره و ماوی مشرکان آورده چندین هزار گروه فجار بضریر و شمشیر غازیان بجانب بن المصیر شاتند و چند قلعه از قلع آن ولایت منضوح گردانیده بای از خورشان کرجی را در و غلامان یوسف نقای عثمان نهاد و ابیسیری گرفته غایم موفور بدست پانصود در آجی از عطا کرجی بقلعه در و کلیسای آنجا که بر کوهی بلند از سنگت بکنت تخت واقع شده در ارتفاع با چرخ حصنه برابر و در منات و استحکام با قلعه خیر بود در کردار و متحن جسته بودند حضرت شاه جایگاه جنت مکان بر رخا ن سنا جلوسا بودی سلطان نیا د اخلی را با فوجی از افواج طایر بر سپهر قلعه مذکور فرستاد و ایشان انقلعه را مکرور در میان گرفته بها در ان کار طلب باورزان محمود امان ملی بر میان و پسرهای

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

چون همواره اقدام بوزارم عسناد و جهاد کمون خاطر حق پرست پادشاه دین دار شریعت پرور بود بجهت مشاغل عظیمه مالک دشمنان و  
 دست شرقی و غربی در جزایر و تنوین بهمانه معدلک در هنگام فرصت توجه غزای نصاری کر جستان و تخریق قلاع و تبقاع آنجا که در  
 فرازدانی و ایام سعادت فرجام جهان آرائی چهار مرتبه لشکر به انداز کشیده چند مرتبه دیگر لشکر فرستاده اند و از کر جستان  
 که گفته آن بضریت مجاهدان دین مبین کردن بطریق مستبزراری در آورده حکام آن تابع و نصب کرده آنحضرت کشته اند و جزیه خرج  
 بر دهنده گرفته خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آنحضرت مزین ساخته دلایت کاخت و کامرانی و مسرت شرح انجیل اسرار  
 آنکه چون ولایت شیردان و شکی کر جستانات در تب است بعضی اوقات که ولات آنجا را استقلالی و اقداری بوده که به کسب کج لشکر  
 بجوای آن ملک کشیده و معترض مسلمانان شده اند و سلاطین آنجا حسب المقدور مدافعه قیام نموده بین الحائین خاصیت و نزاع و تو  
 میاقت در هنگامیکه طغنه اقبال بیروال شاهی در آن ولایت بلند آواز گشت و از دهان کرجی چنانچه مذکور شد انجا بایه عاطفت پادشاه  
 آورده و از ارم اطاعت و متابعت و خرج گذاری بطور آرد و از فرزند ولات کر جستان کجی و ولد فرزند بنده و از خود را در ملک  
 طاهران عسبه علیه شاهی در آورده همواره طاهرت سده سلطنت نموده و معاونت آنحضرت سطر بود اما لو اوصاف الی کار نیل  
 بکرات الی باشی آچون و والی دایان مخالفت و رزیده طاعت شایسته بطور میا آوردند و معترض الکای کجی و رزیده که مبطع منیا  
 بیاون علی بود میشد چند مرتبه حاکم مضوره بر سر ایشان تعیین شده و الی باشی و دایلی تنبیه و نادیب یلغ یا قه بر حجاب و  
 برده بودند و از لو اوصاف بعضی اوقات یا ز اقامی بطور آمده دست در انوی بجوای دیار اسلام می نمود لکن تبه نمزدان کرجی بر دشت  
 حذر و از لازم گردیده کسب ثوابت غزای محرک آن به عاکث

## ذکر توجه موکب همایون مرتبه اول کر جستان بعون الله

۹۴۷

در شهر سپهر ابرقین تسماه تبت غزا و جهاد در خاطر خطیر معدلت نهاد اشرف تقسیم یافته ظاهر بقصد نشاط سیر و شکار بجای  
 در حرکت آمدند و از آنجا با فرجی از دلبسته ان مردم آزمای کار طلب بطرف کر جستان ابغار نموده مشی که تیره تر از دلبستی تاریک  
 ضلالت شمار بود بشیر نفیس و نجبه در کفالت آبا و کفر نبیاد آتش نب قتل و غارت افروخته گشت مردان ایشان طبعه شمشیر آید و دنا و صبا  
 اسیر و گرفتار غازیان فخر شکار گردیدند و کلبه و کرجی که از جانب لو اوصاف حاکم نفیس بود با جمعی از کرجیان در قلعه کریمه بود از دست  
 اسلام رعب و هراس بر و غلبه کرده و از قلع با مان بیرون آمد و سعادت اسلام دریافت بعضی از امداد کرجی از خوف عا که نصرت نشان  
 بقلعه رسک که حصار دیت در غایت رفت و بندی و نهایت محلی و استواری پایه برد ما بران جسنود اسلام حسب فرمان پادشاه  
 مقام فلک احتشام آن قلعه عالی اساس و دایره و از در میان گرفته خوف بسیار بر آن کرده بشیر از پتلا یافته و قلعه سپردن چاره  
 نیافتند و غازیان نصرت فرجام بر نمانت که ان سکه آن مکان مستولی گشته هم کس و بخت باوری کرده بدلات رستمای تو فوج زبان  
 بلکه طبعه شهادتین کو با گردانیده خلاصی یافته سایر گفته رخت بر انداخته کشیده و لو اوصاف با کرمی دیگر از انفسه و ضلال خود را بگو  
 موسوم بود که در بندی بپس ز کوه دعوی برابری می نماید و عروج بر تله آن جزای پای و رسم و خیال مغروریت کشیده پادشاه مجاهد  
 در کمال شکوه و مرشد ازی شهبازت بقصد صید آنسر خیل را با بظلام بدنه نام در طیران آورد و بکار کمال لکنت ساقط آن جا را  
 بجای می پیونده جزیره انرا بر تله رفیع الوند مانند از تعاد و بر آن گزیده و انرا استیلا یافته و بسیاری از گفته و جزیره در مضایق انجل قتل آید  
 انیت آورده و بار بار شده و لو اوصاف از آنجا سده اخوده خود را بگو بهای سخت و بیشای بر دشت از آنجا کمال شیران پیشه



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۲)

از کتب خطی  
کتابخانه مجلس

دیگر به افسان و اسب بزرگ و قتل است و حسن بیک که با عیون چه حاکم آنجا بود و از سر فواید و شایسته در زمان خاقان بیلان شاهی  
همان سال لونه خان کرجی حاکم کرجستان کاخ شکر بکلی کشید و فیما بین او و والی کنگی محاربه واقع شد و حسن بیک در معرکه کرجان شکست  
یافت و عطا بخشی در ویش محمد پسرش را حاکم خود کرد و دایه و در خلافت پیر با اولیای دولت قاهره خدمت آغاز نهاد و مکرر آثار خلاف از  
بظهور رسید و در شکامید شاه جنت مکان شکر تنی پیر و ان فرستاده بودند در ویش محمد خان چنانچه در طی احوال سابق ذکر یافتیم  
بار و دی قزلباش آوردند و در سندهنمان و همین و نعمه را بایت فیروزی آیت جا و جلال حسودا قبل بزم تنجیر ولایت مکرور  
صوب در حرکت آمد و از نهضت مایون شاهی تزلزل در میان صبر و سکون حکام آمد و دانداخته لونه خان کرجی که در مکرور  
بر میان جان بسته روی امید برگاه عالم پناه آورد و در بلده ارس پاپی سر بر سلطت مصیر رسید و وزارتات شایسته سر همدار کرد  
و حکم مایون مثل بر استمال و نوید عاطفت با هم در ویش محمد خان صادر گشته و در ایلی و نهاد ولایت فرمودند و او از بخت بر شکلی روی  
از این دولت که سعادت ابدی در ان مطوی است بر تاقه بکلی قتلح اعتماد نموده سپهری لفت بر روی کشید و در ان شکی بعضی فکته  
قایم کرد و مخلص شدند در ویش محمد خان خود بقلعه که سن و کور و سن که از غایت رفت و استواری کند و شایع صاحب شوکتی بر مکرور  
آن مقامه رفته مستعد قلعه داری شد و جمعی در دست البرز که محل مضبوطی در سفاقی کرده آماده رزم و یکار نشسته از مخالفت سرکشی  
آنگاه که از مکرور برابری ذریه با آفتاب شعله غضب قیامت لب شایر عالی نسب ستوده حبس بانه کشیده از مبارزان موکبت  
نشان سوزن بیک فوجی باشی و بدر خان و شاهلی سلطان استاجلور ابا کردی از عا که ظفر شایر تیغ قلعه کشش مایور فرمودند و عبد  
خان استاجلور لونه خان کرجی را بقلعه که سن و کور و سن فرستادند و شاهلی خلیفه محمد در ابا فوجی از افواج قاهره بر سر سفاقی  
فرمودند و امر اماندار حسود و حضرت شایر با هم محاصره و سرانجام قلعگی بر روی بدوخته بضرعوب و ضربن و باد بچ رخه در اسبیه و جبار  
انداختند و بروج و باره تزلزل و خلال بپایه محصوران قلع صورت عجز و انکار در آینه احوال خود مشاهده کرد و کونوال قلعه کشش  
و گفتن برگاه شایر رزن شتاقه منافع در دلب قلعه سپرد و مورد بخشش و نجاشش که دید و حسب فرمان شایب قلعه و بران و بروج  
بار و بازین کجایان کردید بعد از فتح قلعگی مذکور موکب اقبال خسرو آفاق بجانب سفاقی در حرکت آمد مردم سفاقی چون از فتح قلعه کشش و فتح  
پادشاه سعادت بادش خبردار شدند از هیبت و شکوه آنحضرت خائف و هراسان گشتند و فوج بدرگاه خلافتی پناه شتاقه رزونی  
و انقباض بر خاک نیاز میبوندند در ویش محمد خان از کرده نام و پشیمان شیی از قلعه که سن و کور و سن میروان آمده در حال حیرت و سر  
کردانی نامی محبت که خود را از این در طره خوشخوار و رمانی بخند از تیره بختی بدلات قاید ابار با چهار صد نفر از حسود تبه روزگار که در محفل  
بر حوالی اردوی عبدالله خان و لونه خان کرجی افتاد غازیان جلالت شایر از سر ابر و جزو ارگشته تعاقب و در حرکت آمدند و آن  
ساقی قطع نموده با کترو و دچار شدند و انجماعت حرکت المذبحی کرده که شریعت تیر و خنجر و نیزه غازیان بقتل آمدند در ویش محمد خان که  
بر قی نام لازم جند اب سلطان شامو در هم آویخته کوسه بر قی میروی اقبال پادشاه ستوده و طور حمید جمال بر او غالب آمد و سرش را  
از یکدیگر بدن جدا کرد و پاپی سپهر اعلی آورده در پای سنده سعادت و آنحضرت انداخته بجایزه و جلد و سر همداری بیت  
سری کو طوق فرمائش نخواهد اگر ازین جبهه افتاد شاید تمامت ولایت کنگی بضرعوب و لیا و دولت قاهره در آمد و جنت  
آنولایت از حق و خاشاک شایر پاک و ضمیمه محروم شاه شرفا ک گردید

کفتار در شرح غزوات حضرت شاه جنت مکان و قلع و قمع کهنه و بی ایمان

کرجی و متحیر کرجستان

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

مؤید عالی شاهزاده بزرگوار سید بنو شیروان تاب مقاومت نبوده شکست یافته و برهان سید زاهد رنج و غم خود را بدو اعانتان  
 بسیاری از آنجا بقیه نقل رسیده و در دینی که خبر آمدن خواند کار و روم بهر ای القاسم با پاس شخص گشته بمیل میرزا و کوه که سلطان حب  
 انفرمان قضا جریان نموده معمر سعادت سببان گردیدند برهان سید زاهد ولایت شیروان را خالی باقیه بشما فی آمده و دست نصرت در آن  
 دراز کرده و چند روزی در آن ولایت لوای حکومت افراشت چون دولت از آن سلسله روی یافته بود و در حصار عرش افسرده گشته بعل  
 عقبی شتافت بعد از معاودت سلطان سلیمان و بدست درآمدن القاسم در سال سنه ۹۵۶ هجری و تنه حکومت آن ولایت بقیه  
 خان اسنا جلوه و له مشهرا خان زاهدان محمد که خواهر زاده و داماد خاقان سلیمان شان بود تفویض یافت و در میان بحبت اعانت  
 و متابعت چند روز برهان سید زاهد از عبدالله خان خوقان که بنحزیر و از جرایر دریا می خیزد برپا و برده و تهنیت جسته هر چند خان  
 ناجا دستار و طلب نمود راضی بماند و در عیان و طغان همه ار نمود عبدالله خان بر سران شان رفت غازیان در قریب شش  
 در آب انداخته بر سر آن فدا شده و در تشریف افروخته و اگر آنکه و هر گز قیغ قرو میاست گفته که غازیان اموال فراوان  
 بدست آورده و باز گشته و عبدالله خان بگومت شیروان استقلال یافته در آنجا و دانه او از ده گردید و چند سال بکار مرانی و قبال گذراند  
 در سنه ۹۶۱ هجری و سنین و تنه که سلطان سلیمان نوبت چهارم شکرتا و زیبا جان کشته قاسم نامی را از ارژاد و لپان سابق که بدو که سلطان  
 روم پناه برده بود با سپاه جلالت از راه کف شیروان فرستاد قاسم مذکور چون از در بند گشته قدم با ولایت نهاد و دیگر بار بهر  
 آغاز فتنه گردید از عبدالله خان رود گردان شد و بر سر قاسم جمع شد عبدالله خان با جو ظفر و رود قریب شش مفع اوستاده در وقت  
 مکه که مکان متحکم است طاقی فریقین روی داد عبدالله خان بحبت استحکام مکان در آنجا کاری ساخته بشما فی معاودت نمود و قاسم  
 بغیر در آمده در آنجا مستعد نرم و بیگار گشت و باد و از ده بهر در روی و شیروانی و پنجهری بر سید عبدالله خان آمد ریش سفید  
 قریب شش که با خان بودند از قتل سپاه ظفر پناه و کثرت اعدا و شیر و لپان که او را اندیشه مند گشته در جنگ کردن نایل داشتند عبدالله  
 خان تکیه بر ابد و جنود آبی و نیروی اقبال پادشاهی کرده و باد و از ده بهر کس که در آنوقت بر سر داشت مجاریه دشمن که بسته در ده قلعه  
 گلستان طاقی دست داده فیما بین نایره قال جدال آنها بنایافته باران جنود قبال و بهادران کار طلب حلات ویرانه بر آن فرقه  
 ضلال نموده تا آخر روز از جانین بگریز قال پرداختند هنگام شام آخر غنیمت آرزو بر کشکان بهر غنیمت و زوال فرورفته شکست  
 لشکر مخالف قاتل و بیع بانی غازیان سرافشانی آغاز نهاد جمعی بگردی و جمعی غنیمت از آن خون که فغان غرقه بقاشد از سر بای آن خود بران  
 منار تا افروختند بقیه ایست بطرف بهر سران که بختند احوال قاسم که در این جنگ گشته شد باید بار و بار و کلم نامی مشتاق مسموم  
 اوراق شده اما قاصی احمد غفاری در تاریخ جهان را نوشته که بعد از اندام از مرگ بیرون رفت مال حاش معلوم شد و عبدالله  
 خان شیراز پرستیدر آند یار لوای عطف و اقدار افراخته سرکشان بهین تیز نادیب نموده رعایا و زیر دستار در کف عدالت در آن  
 جای داده و احوال مملکت استقامت گذرانید و مهابت عبدالله خان بنوعی بر اسیر و دلهای شیر و انبان مردم طبرستان را  
 انداخته بود که صورت خلاف او در بدو خیال میسکس از بزرگ و کوچک نزع می نمود و در سنه ۹۷۴ هجری و سنین و تنه که از دیال حکومت  
 آنولایر با استقلال کرده بود بعالم بقا پیوسته حکومت آنولایت بر سران روم و موقوف گشت تا جین جایت شاه جت مکان حکومت آنولایت بقیه

## کفایت در فتح ولایت سکنی فی شهر ۹۵۸

دیگری از ممالک مفتوحه شاه جت مکان ولایت سکنی است که در طرف آن شیروان پیوسته است و بطرف آن کرجهستان و طرف  
 دیگر خندان



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۰)

تاریخ جهانگیر

در این تاریخ  
چهار ساله  
مکمل شده

بودند از زمین و آگاه گشته در موبک شایر میزاد بقیاب شتافته و اوراد حوالی سالیان دریا قنجهت در پیوسته صاحب شایر غلبه  
 قلعه مغلوب گردید و بدست شیر و بان در آمد پیشخ پادار بقتلش پرداخت اما امر شیر و بان شیر از پیشتر زیاده روی بی اعتدالی آگاهانها  
 دست درازی بمال و ناموس مسلمان میکردند و شایر را بجهت خورانی قدرت بر من بود حلالی از ظلم غلبه شیر و بان بجان آمده است  
 برگاه شیر و بان فرمان کردند فورچی باشی پادار و جمعی از سپاهیان برآمده و منسیر بر آوردند و بقتل کای سکنه نزلت از ظلم  
 الامان وی سلیمان زمان از جرد و بان در بنار شاه جنت مکان خیر انولایت نرسید نشان و دفع ظلم و ارباب بنی و طغیان  
 بروقت بت شایر لازم دانسته در سنه <sup>۹۴۵</sup> و نهمه شاه زاده القاسم ابان اتفاق شتای سلطان و جمعی از ارباب قاجار و طو  
 و مردم شایر با جمعی از کس همراه فورچی باشی پادار گردید و خیر انولایت فرستاد و افواج قاهره از آب کرباشی عبور نمود و شیر و بان  
 و مردم شیر و بان در مقام قزو و خلاف و عصیان در آمده قلاع انولایت را بمردان کار استحکام داده و مدافعه و جنگ و جدال پرداختند  
 مبارزان قلعه کثا اول قلعه سرخاب کله کیل از افق نموده بعد از آن حصار قلعه را شتر گردانیدند و از آنجا که بقتل برنگه خیر قلعه  
 که تکریم قلاع شیر و بان انداخته و وی از افواج قاهره بمجا صمد و او با مورتی چون شایر میسر از در قلعه میزد و بود عا که منصوره  
 آنصوب شد حسین بیک وکیل شایر میسر ز با لشکر جلالت اثر بمقابل خود قربان شد آمده در در پیرو دهم رسید و جنگ در پیوسته  
 مبارزان جسور و قابل دره مذکور از خون مخالفان لال مال گردانید حسین بیک شکست خورده بجانب قلعه گریخت و استحکام نرسید و با  
 و سرانجام باب قلعه داری پرداخت و دلاوران جسور و قربانان مجاهد قیام نمود و بعد از روزی از طسین بایر و حربی قال و جنگ  
 جدال شغال داشت و شیر و بان در مخالفین عصیان اصرار نمودند تا آنکه مدت محاصره چهار ماه کشید و ویش محمد خان والی ولایت  
 بامداد شیر و بان آمد و قصد بشیر و بان بکار دارد وی قربانان سید و نقاره و نواخته سورن کشید و فوجی از اربابان ناجوی و قوریان رزم خوبی  
 آنکرو به شتافته مغلوب گردانیدند و ویش محمد خان جمعی بشیر از مردم خود را بکشتن داد و کاری ساخت تا بیکر بد شیر و بان از چون اعضا  
 و استغفار می نمایند از مقام و قلعه داری حاضر گشته پیام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بعادت و قابل تشریف آورند قلعه را تسلیم  
 آنحضرت بجا بیاورند و حقیقت عرض کردند شاه جنت مکان از زمین غایت شیر و بان منسود و باحت انولایت از پرتو آفتاب خورشید فلکی پادشاه  
 روشنی یافت و چون در پای تسلیم نزل اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیک وکیل با عظام و جان بیرون آمد و شایر میسر را آوردند  
 و کلبه قلعه و محتاج خستارین بتمام بارگاه خلعت استبا سپردند که تو اقله کاستمان نیز بیرون آمده قلعه سپرد حسین بیک وکیل با اکثر  
 صنادید شیر و بان در از از مخالفت و بیاد بی و عصیان بسیار رسیده و غریب شایر میسر از اینست متوجه دبار عدم شد و حکومت انولایت  
 بنا بر اوده القاسم میسر از تنویر فیض یافته عنان عزیت بصوب آن در بایجان مخطف گردید و بشیر از زمان قضایه غر و ارباب بجای مرغوب در باب  
 شیر و بان در سلک نظر در آوردند از آنجمله این دو بیت مرقوم شد ز کوشش ثار بر اربابان کویان در افتاد و آواز از فوج بشیر و بان  
 چو فوجی کند بعد صد سال دیگر نویسنده تاریخ آن فتح بشیر و بان بنمود و آواز و فور اسباب بجلالت پادشاه و منسود و بی جا و پناه  
 راه رفت باولی لغت در مقام عصیان در آمده چنانچه بجهت بر پیوست بخندان ابدی گرفتار گردید شاه جنت مکان انولایت را بفرزاده  
 خود بمعمل میسر از داده و کوه کج سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده گذاشتند و چون شاهزاده در شیر و بان قرار و آرام گرفت میسر از بان  
 نامی از نبار بر سلطان شیر و بان که در میان جماعت قاضی میبود در سنه <sup>۹۵۴</sup> و چهل و نهم و نهمه بشیر و بان آمده در قلعه انجل قامت یافت  
 جمعی از فتنه انگیزان و بقیه سپاهیان بشیر و بان بر سر آنخند و دل جمع کردند و در میان بیشه و جنگل جرییده مسنعه رزم و بیکار گشتند  
 میسر از کوه کج سلطان بالنگه کران متوجه دفع طاعیان مذکور گشته فیما بین چرخیان سپاه منصور و آنکرو به مقهور عربی صعب اتفاق افتاد و

# ذکر احوال شاه طاهب اول

شرح غزوات آنحضرت و تخرک جهان که فرموده از مغرب در ذیل این دفترست کارش خواهد یافت الغصه بعد از آمدن شاه قلی بیگ بمصالح  
محمد پاشا وزیر عظمی کتوب مرغوب محبت هوب مصوب فرخ زاد بیک اشیک آقاسی سردار اعلو بخاند کار در ستاده آغاز مصداق  
دوستی فرمودند و از جانب سلطان سلیمان بنده ایچان معتمد با ماهای محبت طهرا آمده از طرفین موافقت دوستی و معااهده و پیمان  
با رسال حکایت بود نشان و تخت و دایا ناکید یافت و محال مستانغ فیه بعضی با طرف متعلق گرفت بعضی با طرف متعلق گردید و دستور  
سرحد تنجیس یافت سلیمان که از آمدن عا کر جانین در عذاب و دزدان و کشته شدن عجم تاریخ مصاحبه مذکور را اصلح خبر یافته اند  
در رشته بلاغت نظام داده اند **حیت** منی اقبال در این کسب دیر خلفه انداخت که اصلح خبر و ناهین جیات فیمین طریق  
دوستی مرغی و سلوک بود در پشته اربع و سبکین و تمامه سلطان سلیمان با علم بنا رحلت نموده پسرش سلطان سلیم صاحب تخت و بیگم  
به دستور پدر فرزند کی شته فیمین ابواب بر اسل و آمدن ایچان محبت و ارسال تخت و دایا مفتوح بود و اوشت مال مملکت کرده در شاهی  
و ناهین و تمامه روی جهان جاودانی آورد و پسرش سلطان ابدای بر سنده پادشاهی نهاد و دینیه تا جیات شاه جنت مکان و ایام  
جلوس اعیل میرزا بر منج فویم مصاحبه و دوستی مقیم بود اما بعد از نواب اعلی میرزا و زمان جلوس نواب سکر در شان سلطان محمد پادشاه  
نقص نمود و مواثیق پران کرده عالم آرمیده را بشورش آورد و ابواب با بر روی کشیده شرح آن فوایع در محل خود فرموده ملک بیک  
اکنون اشب عزیزین فام فتم در مضار شرح تخرک ملک و بلاد و غزا و جهاد که با کشته و ضلالت نشان که جهان فسر نموده اند جولان

## شرح تخرک ولایت شیروان و بدست در آمدن آن مملکت موفور المصفت زینت

### نشان باقبال شیریار جهان

از مالکی که شاه جنت مکان عتین شهبان در جبهه تخرک کشیده اند اول مملکت کثیر المصفت شیروان است که ولایه آن از زاد انوشیروان گری  
و شیر و انشا مشهورند و از زمره ولایه مذکور که با عن جید در آن ولایت فرمانروا بوده اند فسخ بابر بن فرار بن کشتاب بن فرخ زاد بن  
ایر خلیل ابن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن فسخ زاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاه ارمادج او بوده و بدین جنت خاقانی  
تخلص داشته باسله علیه صفویه در مقام عا و در آمده خانچه در محل خود مذکور شد سلطان جنید سلطان حیدر جنگ کرده بشاه دست راست  
و بالاخره بنی نظام خاقان سلیمان شان فرخ سار کشته خنقال آنجا نموده راه یافت سلطان خلیل بن شیخا بن فرخ زیار بدلات  
خزده دانه برگاه خاقان سلیمان شان که طه سیرت عبودیت و چاکری مرغی داشته مورد نوازش و تربیت گردید و بطاف شاهانیه  
بلند مصاهرت و مرتبه ارجمند شیر و انشاهی برافرازی یافت بعد از وفاته آنحضرت به دستور منظور نظر عاطفت و نشان شاه جنت مکان  
بوده چند سال بشوکت اقبال گذرانید و در اثنای واریسین و تمامه که دوازده سال از جلوس پسر مایون علی گذشته بود سلطان خلیل عالم  
فانی را بدر و در کرده بجهان جاودانی شتافت از و نعلی نماد امرا شیروان برادر زاده او شایر بن سلطان فرخ بن شیخا را که گوی  
بود بر تخت مملکت نشاندند قانون دولت آنجا نهاد و بجهت خود سری و خودرانی امرا شیروان از نو افاده نظام و نظامی در آن  
نماد و برج و مرج در آن دیار پدید آمد در این آثار قلعه پسر می و عوی نمود که من سلطان محمد بن شیخا هم نگار بسیار بر سر او جمع شده بریان  
مستولی گشت از آنجا بشما فحی اصحاب شایر از بنی بعضی امرا و بنی اتفاقی لشکر قدرت بردن و دیانته از شایر فسخه از نو فسخه  
بفرود رفتند و قلعه پسر بر شمای نه تختگاه مشیر و شاه است پیدا یافت نا چون اصحاب قلعه ریز مردم میر و پامی پراکنده هر جانی بود  
و مرد عاقل کاروانی در میان آنکه و نبود از اجل و سوهه سیه شایر را که شته بجا نیایان مرا جت نمود عفا مشیر و ان که در قلیه

احسان صاحب سلطان  
۹۶۹  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰

اگر موهان فتح شد  
بدست شاه طاهب  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰

قلعه دی و دی که در آن  
سلطان کربلای شایر  
و قلعه شایر و دی که در آن  
تبع میر و ان که در آن



جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(58)

روز فیما بین آتش مصادمه و جاده کشتل بود تا آنکه خوف و هراس بنیاس بر حضور آن تنوکی که دست او دامن آسمان نمود و حاکم قلعه بآنان  
در آمد و مورد بخشش گردید بعد از پنج شده تا یکصدی اسمعیل میرزا را با سوز و گریه بیکت قورچی باشی باخت کرد پستان و بعضی امارات قتل و عارت  
متردان محو و دزد و عا که حضرت شارا قتل عارت اگر ادب نداشتند فارغ گشته با غنایم موفور بار دوی هاپون پوستانه را با  
سلطان سلیمان که غم و پریشانی در بایجان جرم نموده بود بکلب آمد و بود در بال محبت قتل آذوقه مستعد آمدن نیافته در حلب طرح قتلای  
بهیله سباب پورش مال و دیگر مشغول گردید چون هنگام قتلای بود در ایات حضرت آیات در غایت عظمت و جلال از آن پورش باقیال معاد  
فرموده پنج آن آمد و در نهال قتلای هاپون در آنجا واقع شد و در سال و دیگر مطابق سنه احدی و ستین و نهمه سلطان سلیمان سپاه بیکران  
قتلای حلب در حرکت آمد و روی توجه بدین دیار نهاد و شاه جنت مکان از نخچان عیلاق بازار جای رفته از عا که منصوره بیکت کرد و ره بر سر راه  
آسمیل میرزا و منصوره بیکت صفوی همسر دیوان شاهی قتلای خلیفه مهر در بطرف و آن در سلطان و آنخند و در کوه و دیگر راه بر سر داری سلطان  
حسین میرزا و والد بهرام میرزا بکار دانی شاه پور دی سلطان زیاد اعلی بطرف دیگر فرستادند که سر راه سپاه و روم را سوز خدایا  
در آنخند و دکنه آمد و جزو دظفر و روم و حب الفرموده عمل نموده سالها غنا با کشته در عیلاق بازار جای بار دوی هاپون پوستانه چون سلطان  
سلیمان فضل عیلاق را کذا زانیده سپاه باران عدیه در حد قریبه شاه جنت مکان جمعی از بزاران جنود قبال را بر داری بزاران  
دیده و شمعان جنگ از مود و دستر اولی تغییر کردند که از چهار طرف و میان جنبه دار بوده در هنگام فرصت دستبرد نمود و ضرر و  
از دست نهند و دلاوران جنود قربا باشند که سپاه میان قلاشندان طبع بال و ریشیز کرده در هر مرحله دستبرد دانی غایب  
نموده جمعی را کفار کنند میا خستند و پنج روزی بود که سپاه و آخر صبا و کفار شد با نظر اشرف در دنیا و روزنه تا رسیدن سلطان  
سلیمان نخچان بسیاری از جنود و روم بیخ تمام غازیان ظفر و روم راه افایموند چون خواند کار نخچان منبر و آمد شاه جنت مکان  
بان عا که ظفر نشان پردخته موازی چهل هزار سوار جرأت سینه که از مواجب خوار همه با اسبان بازی را از صبار قار و سلمه  
و اراق آراسته بعضی عرض کرد که سائر انا که در اردوی هاپون جمع آمده بودند علی هذا القیاس بعد از عرض سپاه از عیلاق  
بازار جای بزم قاتل مخالفان و مدبایا کاسه و گوشت کین در حرکت آمدن سلطان سلیمان بیکت قتل آذوقه در نخچان مجال یافت  
نیافته شهر را سوزانیده از همانجا بطل ارجمال کوفه بطرف ارض روم بازگشت و موکب هاپون شاهی بقا و در حرکت آمد و در  
جمعی از جنود و دینه دست فراوان قربا شش قتل و دستگیر شدند در همان چند روز سنای بیکت که از مقربان و مخصوصان سلطان  
بود و دستر اولی از اردو و سیه و ن آمده بود و دستر اولان جنود قربا باشند چار شده بعد از جنگ و بیکار کردید سلطان سلیمان  
از کفار داری سنای بیکت پریشان ضمیر و از آمدن بیغایه و دیگر کشته بمحمد پاشا وزیر عظم که در سلیم النفس خیر اندیش بود همواره خواند  
بمصالحه که رغبت میکرد ظاهر صلح نموده بود محمد پاشا ابرار سپه که کتب نوشتند اظهار مصالحه کرده التماس از خدمت اشرف نموده بود  
سنان بیکت آرا دهنده نموده باز فرستاده و کس محبت تمیدار مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان حب الا ستمه عا محمد پاشا  
استغفار خیر اندیشان ای طرف سنان بیکت آرا دهنده مود چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرما نمود  
عدالت آئین باعث امنیت و استقامت احوال پای و رعیت است محضاً للترغیه حال عجزه در عایا که از دوطرف لکه کوب حوادث  
و با بیال تم سستوران بودند مصالحه راغب گشته شاهی قتلای بیکت نامی از ریش سفیدان قاجار که از مرز قورچان ظفر شعار بود همراه  
بیکت فرستادند و از آنجا بیکر سلطان سلیمان صلح و صفایا میل شده شاهی بیکت را استمول نعام و جهان باز فرستادند و بر آن مقام  
مکان از نفاق و میان بازگشته با عا که منصوره که در قتلای و امی حضرت نهمه جمع و آماده رزم و بیکار بودند بغرای که جنتان توجه نمود

## ذکر احوال شاه طاهساباقل

(۵۷) میرزا با رضی دوم فرستاده اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته با امر اردو و دستخیز بچکان که از اردو بخان و بایزید و کلان و  
 و طرابزون و کرجهستان و ادیان و کوربال که نزد اجماع آمده بودند طریق شورت ملوک داشتند که بیرون رفتند جنگ گشتند با قلعه واری  
 نمایند امر اردو و صلاح در جنگ نمیدانستند که پادشاه پراوده باختری انبوه و لشکری که هکوه آمده مارا طاق محاربه ایشان نیست  
 اسکندر پاشا که لشکر بسیار از کورد و رومی بر سر داشت آوازه شجاعت و دلوری در سرحد انداخت بخار تخت و غرور بلخ و غلش و ایهام  
 بود سخن علقه دار اسبهای و تیر سمیع داشت ظاهر بجا بر قرار داد و کوهی از جوانان کار آزموده مفتاحی سپاه گردانیده پیشتر فرستاد  
 خود در نیم شبی شهر صف پناه را بسته پانصد نفر کجری تفنگ انداختند از بابیت دست عرابه توبه ضربین و شمشیر کی در پیش صف باز داشتند  
 رزم و قتل گردید و از اطراف چرخیان جنود قبال چرخ چون شاول دشمن نمود اگر گردید و سپاه برانگروه انبوه پناه و کار را بیان  
 بروقی دلخواه ساخته بقیه سیف لشکر اردو و بقول علی شده رعب و هراسی از جنود قزلباش بر وجه ایهام یافت و چرخیان سپاه منصور با لشکر  
 رومیه در آغوش ایشان از برابر سپاه اران نمیدانستند و میره از چپ و راست جنگ انداختند از محاربه که کم گردید و دران جنود قزلباش  
 غلبه و اقدار ظاهر ساخته بسیاری از مخالفان از ابر خاک هلاک از خسته اسکندر پاشا دیرین و دلوری خود قزلباش شایه نموده آتش غرور  
 در کانون درویش شعله کشید و با گروه انبوه از قول سپاه اردو و بفرج چرخیان یافت و غلبه بر دشمنی محاربه در غایت صوبت و توغ  
 پوست درنا کرد و از قول بزرگ جنود نصرت شعار که بفرنگه هشتاده کامکار آرایش داشت نمایان شد چون اسکندر پاشا را نظر بران  
 لشکر بیمار افتاد و علامت عجز و انکسار در ضمیمه احوال سپاه اردو مشاهده می نمود و متش از کارزار بارانده هرگز غنیمت شمرده و  
 از محاربه بر نمانده سرسب و از جنود اقلعه انداخت و دلوران سپاه منصور تا دروازه قلعه تعاقب منظران لشکر اردو کرده و قریب هزار  
 کس از میان و اگر دیگر چرخیان هشتاد هزاران شده رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و محمد بیک نام قولا آقاسی غلامان خوانده کار  
 چند نفر از امرای معتبر اردو و خصوصاً حاکم مرغش و حاکم ملاطیه و حاکم طرابزون و مرابیس و میران سختی و اگر او و لشکر شدند از فوج قاهره  
 در اطراف و جانب آنولایت آتش نبوغ غارت از فوج مظفر و منصور غنایم موفور بازگشته و ندای کویج در داده روی توجه بار دوی کیهان  
 پوی آورده و جنبی که شاه جت مکان قلعه اخلاط را که فوج محاصره قلعه ارجیس پرداخته بودند بار دوی شسته بعبادت سباط بوسی سرانند  
 شدند و جمعی که مردان کیهان بطور آورده بودند خصوصاً زیاده اعلی نوازش و استحسان یافته که رفتار از انظار اشرف در آورده و کشتن بسیار رسید  
 و کیفیت تیغ قلعه اخلاط آنکه چون کوبک میایون پای قلعه رسید و محاصره نمودند محصوران بدافعه و قلعه داری پر ختم چند روز بقره قدرت  
 و توان کوشش نمودند بلاخره از محافلت شهر و قلعه عاجز گشته شفا را بخیمه قلعه رسیده و حکم تجزیه آن یافتند که دید چنان حصار استوار  
 بانکه توجی با زمین بموارد و از آنجا عنان غربت بصوب ارجیس معطوف داشته قلعه ارجیس محاصره نمودند حاکم قلعه بیانات  
 استحکام حصار و اسباب قلعه داری مفرد گشته و بچکان و تفنگچیان رومی توب و تفنگ بمشکرها میایون ریخته و محصوران در مراسم  
 داری کوششهای مردانه می نمودند و از جانب غازیان جلالت آثار قدم مردانگی پیش نهاده سپه پایی قلعه رسانیدند و توب بزرگی که درو  
 بیک تپچی خاصه شریف در پای قلعه ترتیب داده بر بروج و باره حواله نموده تزلزل در میان حصار انداخته تا ماه مردم و قلعه  
 روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شدند جمعی اگر در قلعه بودند منسجیا پنجه حادث عامه انظار افتاد است که در  
 کار با هم کس مصلحت خود منظور داشته بازمانه بار و بار در کار ساعد و ساز کارند با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را تهل آورده قزلباش  
 بالاشیند و بیرونی دولت قاهره قلعه ارجیس دست در آمد بهمنه موده اشرف علی خراب و بران شد و از آنجا رایت فتح آیت بصوب  
 ناکریری افزاینده است و الاخیار احصار استوار آورده بحال آلات رزم و بیچاره شدند و محصوران قلعه تیر مردانه و ارمیه افه قیام نموده

سپاه



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۶۶) قزوینی که آن نیک محل حق شناس انجمن بر نیروی اقبال و مساعدت از غربت فرخ فال مدتی کشته شد عصبان و وطنیان

بزرگ شحات محاب الهی مندر و نشینت بجهت

و ذکر آمدن پهلوان سلیمان مرسته چهارم با در بایجان و بیان قضایای ساخته و دو

### مصاحبه میان آن دو پادشاه عالیشان

در شهر پهنه صدی و ستین و ستاده که پنهان از چشم انگریزانی که در آنجا بودند و انقلاب تبکین باقی سکندر پاشا بیکر یکی ارض و دم گرفته کرده و بکر باره سلطان سلیمان بیک و لشکر و با بکر کشید و گفت ایوانه است که چون خواند کار و دم مرتبه باک باغوی القاپس برز آمده و چنانچه پوست بکر دید شاه بخت مکان نر با شک و بجزش در باغ و خوش تر با شین عاقب او در حرکت آمد و ناهد و دیار بکر و از رنجان لک و کوب ساکنه خواسته و قه از دقایق تمام فرو داشت کردند سلطان سلیمان چند گاه از آمدن متقاعد گشته بغرای فرنگ رفت شاه بخت مکان سینه از لشکر کشیدن بیار سلام احترام فرموده و توجع غرای کر جستان میشد و چهار پنهان خلایق بعافت گذرانیده و در سپهره دانی جمله آراشی پدید آمد که اندک میانه ای از سیر گران اگر او واقع شد از اسل انکاشته داده و دنیا خشنه و مکتوب و ستاره بخواند کار نوشته جت ترفه او را چنانچه گفتی صلح میان آورده و مصوب بر شش و پنجانی که از سادات انجا بمش فلک و دار مشور بود و ارسال داشتند و اسکندر پاشا در مقدمه انیز بود و اوایل حاکم و ان بود و زیاده ای داشت علی الفظه از دوان بخوی آمده حاجی بیک دینی را که از منوبان ایندودمان بود با جمعی از بایا غوی قبل آورد و بدین بخت مورد تیرت که بیکر یکی ارض روم شد و در آن حال خواست که آوازه شجاعت و جلالت در آن شهر منتشر سازد و برین خان سلطان و دو طوایر و ان آمدن سنجان سلطان صلاح در جنگ نمیداد و مقابله و بیکوشت و خرابی چند در ابر و ان کرد و جمعی بر انقبل آورد و بکرشت بجز دین و دو حرکت نامیجا که از او ظهور یافت و از انطرف بجز ترفیه حال رعایا کسی توجه تندی و تدابیر او نداشت پای از دایره او بیرون نداد و بعضی در موفور رخا نیاید بانه بر او سپهره نوشته با عالی که زیاده از حد او بود و جرات سینه و دو انیز فتنه میکرد و از جمله دینی که حضرت شاه بخت مکان بعضی امر او را جاد و انیز ای کر جستان بطرف دایان فرستاده بودند بشکر گران انظار نموده و دینی که امر او را بخت بودند بر سر اردوی امر او بخت جمعی کثیر از غازیان قاجار انقبل آورده زیاده روی میانه ای از حد حال گذرانیده و برین ستمکار عافیت گردید در این شام اجابت شرف متکلی بر و عید از جانب سلطان سلیمان رسیده و بکر بیک اسکندر پاشا تندیات کردیده و امار آمدن بایا عجم نموده بود و بر آن آتش خشم جهان نوز شهر یاری فروخته کشته خلیج سپاه فرمان داد و در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف بچو بیلاقی آن مثال که محل اردوی ظفر نشان بود جمع آمدند و ای جان آرا به ان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکر بایا مرز دوما کشیده و در سپهره از آبادانی انتر کنند و او پس کنند پاشا را که کوشال بسند داده از خواب غفلت و غور بیدار سازند و عا کر حضرت شاه بچار کرده کرده بر که دینی را بسپرد و کی از امر او عا بعد کرده بطرفی فرستادند و رایات خیر و زی آیات متوجه خطا کشته فلیه خطا مرکز و در میان گرفتند و امر او را عا که به طرف قه بودند الکای و ان تبلیس و مایس و عا و لجز و ارجیس و انصحر ای موش نوز و عا و تکه کرده بر کپس از امر اردوی و اگر ادبعا بل ایشان اقدام نمود و محاربات قوی و نیروی عظیم کرده و حضرت و ظفر خصاص یافتند و بایا از امر او و معتبرین دومی را که او مستول و گرفتار گشته و بنایم موفور بار دوی همایون باز گشته بعد از معاودت امر او متوجه کوشال اسکندر پاشا شده و فوجی از امر او را در مثل بر خان ستماء جلو و شاه متکلی سلطان استماء جلو که حاکم خجور سعه شده بود و عهدی خان موصولی نرکان و شاهویر دوی سلطان زیاده اعلی حاکم ستماء باغ و سایر امر او جمعی از قورچیان عظام و غیر ذلک اسیر کرد و کاشا هزاره که مکار را ب

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

از او هشتاد و نه سال آمد و هشتاد و نه سال بر او گذشت و در نیک عواقب از آمدن او آتش فتنه و آشوب نشانی  
دارد و بنا بر آن تعبیر میرزا و فرقی با شئی اردوی ظفر نشان بازگشته رایان حضرت آیات اردوی سپهر اسب جت دفع قاتل اسب عبور عجبی در حرکت

### ذکر آمدن القاسم میرزا با کوکب روم عبور اقی و بازگشتن و مال حال او

اما احوال القاسم میرزا آنکه چون بهمان آمد خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورد و از آنجا روانه گردید و بدان بلده مسوولی گشته از آنجا  
جمع از کارگاه نهاد و بابت لایتنی فرستاد و از قلم بکاشان آمده بر آن دست یافت و از آنجا به سوی ملک صفایان روانه شد و از آنجا  
نشان گردید انالی واکا بر صفهان ابواب آشنائی با او مسدود و با خنجر و باره شمشیر استقام دادند و بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان  
از راه خنجال و طارم بقرون تشریف آورد و از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم بیجان ذوالقدر حاکم شیراز را بر القاسم فرستادند آن را  
حق شناس از آوازه در و دو کوکب حضرت قرین شاهی و خبر قرب وصول بهرام میرزا و ابراهیم بیجان آگاهی یافت احوالش تزلزل و از  
موافقت اصفهانیان با یوسس گشته عازم دیار فارس گردید بر سر راه بر قلعه ایزدخواستنست باقیه بجهت گذر حایا قلعه بروی او انداختند  
آنجا قتل عام کرد و جمعی کثیر از عجزه و رعایا را به تنگی استقامت گذرانید و مهتدا در و از آنجا بهرام میرزا را بروی او بسته و شیراز را ندانند از ده علی  
اردکان عبور نمود و پای قلعه سفید رفت و چند یک برادر ابراهیم بیجان و خانه کوچ ذوالقدر ان در آن قلعه بود چون تیغ آن قلعه کمال تمام داشت  
در آنجا نیز کاری ساخت از راه نولستان و بهبهان بطرف شوش رفت بر عبد الوهاب شوشتری و انالی آنجا در و ب شهر قلعه را بروی او  
بسته ابواب نزاع و جدال کشودند از موافقت ایشان نیز با یوسس گشته بدین قول رفت و در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در کمال یاس و نومیدی  
رویی توجه بیجان بخدا نهاد و چند گاه در آنجا بود و تا آنکه در سال دیگر موافقتی ست و حسین و شعله حکم سلطان سلیمان بطلب او رسید  
چون از محضر کفران نفی و انگیز گشته ادمار با و روی آورد و بود با خواند کارینه غازیل و شعبه بازی کرده از رفتن روم با نمود  
و خانه کوچ بهرام میرزا که همراه بوده باز فرستاد و عظماء روم دانستند که از او کاری نیاید و بودن او در آن ولایت موجب شورش و فساد  
و عدم امنیت و استقامت بود و خنجال احوال است روم خلاف بر اصفهال و کشیده سلطان سلیمان را بدفع او اغوا نمودند و خواند کار لشکر عظیم  
بر سر او فرستاد که او را بدست آورد و علی الفطه بار دوی او ریخته القاسم میرزا را معطرب الاحوال خود را از آن ولایت بیرون انداختند  
با معبودی با کای اردلان آمد چون حقیقت اخیال مباح جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاه بقی خلیفه محمد اردو ابراهیم بیجان ذوالقدر برآست  
هزار کس بر سر او فرستادند و ایشان در حد و قلمه میوان با و رسید و او را بمنزله گردانیدند القاسم میرزا سرگشته و حیران و از گردانام  
و پشیمان بقلعه میوان نزد سرخاب اردو رفت و حکم بایون در باب سپردن او با سیم سرخاب غرض اصداریافت و او جز اطاعت حکم پادشاهی نداشت  
نداشت القاسم میرزا القاسم نبود که شاه نفی از دمی که شوهر خواهرش بود آمده او را در و ب در جواب رقتضوی شهاب حبب فرمان خسرو گای  
نزد سرخاب فرستادند از او که فرجه بخت اشرف آورد چون بفرمایون در آمد حضرت شاه جنت مکان بلفظ که با رفسه نمود که ای برادر  
نامهربان من با توجه بد کردم که روی از خانواده پدر بر تافتی و خود را از اوج عزت بختیض خواری و لذت انداختی و پیشین منوئل شده و ترک بخت  
فته و فساد و خوریش شدی و خیر جانت و شمه مندی جوابی نداشت سرزنش امت پیش انداخته وقت نمود شاه جنت مکان از عرق اخوت در حرکت  
آمده بروی تو رحم نمود و از سر خوشی که گشت اما چون در میان طوایف قزلباش فساد آلوده بود و غنا و ثبات و ریش سفیدان طبقه علیه قزو  
باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضای خاطر جمیع حبه او را بقلعه قفقز فرستادند که در آنجا بوده با پسرش سلطان احمد میرزا  
نیز مقرر شد که با پدر در آن قلعه باشد و بالاخره مقام تمام سید را و پسران نیز در آن قلعه قرار یافت و عمر چهار پادشاهان و در آن قلعه سپری شد و جمعی از



# جلد اول تاریخ عالم آرامی حجاز

(۵۴)

در میان گرفته در عصر من نه روز کار چنان بر منصوران نکت شد که سید و الامان بر او زید عثمان چلی قول آقاسی و سایر محصوران که ششصد نفر بودند اما باقیه بیرون آمدند قول آقاسی در جن ملاقات دیوانه و انارشیر بر دوشش طغیون یک فاجار زده رو سینه جمعند دست بشیر بر زده بر شاهزاده حضور مجلس حمله بردند بهجت قتل عام بوقع پوخته احدی از آن گروه نجات یافت و غازیان بنه موده خسرو کا مکار کامران قلعه را ویران کرد و بار دوی تار و پود پوخته در آن هنگام بهرام میرزا با لشکر جزار و کوهی از دلبهان معرکه کارزار از همدان که الکلی او بود رسید حضرت شاه جنت مکان او را بطرف بایر فرستاد و آتشیل میرزا از ارسنق او که دانه و فوجی از افواج قاهره را با غلاط و بجا و لجز فرستاد و خود بغیر و زی و قبال الکلی همیشه و مایس اماخته متوجه ولایت مویش آباد شد سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه عالیجاه جنت مکان با عساکر نصرت قرین طغیانشان قریب باش که روز بروز از اطراف و جواب برسند دست از تعاقب با نیاندند القاسم میرزا بخواند کار گفته بود که طوایف قریب باش بطبع خوانان میسند و هرگاه قدم بولایت عجم نهم فوج بر سر من جمعیت نیاید و تیر و میان برین مستر گرفت که القاسم میرزا و الامیر که ام بطرفی فرستند که قریب باش متوجه دفع فتنه ایشان شده اردوی خواندگار سلامت بیرون و در باریان القاسم میرزا را با پنجاه کس از راه کوه و شهر و زنجاب عراق و الامیر را با دوازده هزار کس از راه پاشا ارض و دم بطرف ولایت مزبور فرستادند و خواندگار با آغوش خود از راه ابلیس عبور نموده خود را ببار بکر انداخت و شاه جنت مکان تا ولایت مویش آباد رفته و آنقدر در آنجاخته و سوخته آند بار از آبادانی آثار نگذاشت و چون مباح جلال رسید که الامیر نظر از راه خواندگار جدا شد با فوجی از جنود و رومیه در تاجانست و بارض و دم میر و شاه و اچا به کیت صبار رفتار را بطریق البغار بدان صوب حرکت آورده در نزول و ارتحال بر صبا و شمال شی می گرفت و عساکر منصوره که زده کرده از عقب میر سینه الامیر خود رو میسند که همراه بودند و البغار خسرو کا مکار خبردار گشته عساکر بر اسب پیاس برادران آن سپاه راه یافته از خوف جان بی احتمال سیف و سان تیرا انداخته را بنه پیر و یزد و موکب های یون فال بغیر و زی و قبال تیر جان رسیده چون رومیان بنه ار نموده بودند غازیان چند روز را از عقب فتنه سرور زنده و خسترمی آوردند از آنجا لوی توجیه بجانب ارزنجان فرستادند که با حاکم آن ولایت مضرب خیم اقبال و امران را که هر طرف نامور شده بودند تا بجلی سلطان افشار و نقار الویس و احشام اخلاط را بنه موازی پنجاه اسب و یکصد کوفته و پنجاه هزار کاه و دست آورده تا غانما باز گشته و محمود خان افشار حاکم کوه کیل و کلشام بودی استاجلو و غیر هم که بقدر اولی بودند با کوهی از قابوقلی و سنده اولان خواندگار را بخورده جنگ عظیم فیما بین بوقع پوخته شکست بر رویان افتاد علی سلطان قاتی علی ذوالقدر که با ده هزار کس از سپاه طغیانه بباخت عاجز و آنقدر در فتنه بود در کوزل دره سی با فوجی کثیر از پاشایان و عساکر و رومیه که از اردوی خواندگار جدا شده بودند و چو رفته برایشان طغیانی فتنه شاهزادگان کا مکار بهرام میرزا و آتشیل میرزا که با فوجی از دلاوران معرکه کارزار بطرف بایر در فتنه بودند محمد پاشا کت علی رسیده آنکست محاربه را زد و دزد و جنود بهرام تمام خاک عرصه بایر و از آنجانب مبارزان رومیه که کون ساخت جمعی کثیر قتل آوردند الفتنه سرداران لشکر قریب باش یکی مظفر و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته بایر و آخر هما و الامانی که در بختارک دست آورده بودند در ارزنجان بنه خسرو کا مکار کامران در آورده و برکت فرار و خدمت بخوارشان شاهانه سرافراز شدند و چون نقصان و حیران که از آمدن سلطان سلیمان بیار عجم راه یافته بود یکی در ده تدارک شده در این نصبت قریب هزار رومیه بقیه تمام غازیان مظفر فجام راه عدم میزدند از آنجانب غان غیت نصرت اجب غلطاف و اده بیروان آمدند و از آنجانب بجانب قریب فرستاد از آنجا آتشیل میرزا و محمد شاهان که کجه سلطان را بشیر و ان فرستاده سوز و ک یک تیرچی باشی را با فوجی از قریحان عظام باخته ولایت کتلی ارسال داشتند در این اثنا خبر رسید که القاسم میرزا که خواندگار را و اید با عراق عرب فرستاده

عساکر کیهان پوی گشته بایر و آخر هما و الامانی که در بختارک دست آورده بودند در ارزنجان بنه خسرو کا مکار کامران در آورده و برکت فرار و خدمت بخوارشان

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

سلطان زیاد اعلی و غیر هم نقلا سپاه گردانیده بطرف زند فرستادند و موکب طغریزین بیلای نیکینه توجّه فرموده علفزارهای آن بیلای غلّ و  
 شرب را فاق گردید چون سلطان دوم بدین مرز بدو رسید آلهه تکلور ابا جمعی از خسودر و متبعجا صرّ و غلّه و آن فرستاده و از غلّی آفتاب  
 میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجی بیکان تا موازی چهلزار کس بر سپه امر استغای برنده ارسال داشت خود با بقیه سپاه و رزم خوا و بجای تیر  
 در حرکت آمد امر اعظام که بر بندر مشرب بودند زیاد اعلی را با جمعی از مبارزان جسود قابل بقراولی فرستاده بودند بقصد تیر بهیشت و میانیست  
 با پاشایان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از زیاد اعلی در آنجنگ مردان کثرت بطور آمد و امر آنکه در چمن مرز اقامت داشتند از  
 جنود دوم که فوج فوج میرسیدند خطا و در زنده خود را بطرف کوه کشیدند و جمعی را بجهت خبر گیری در مرز انداخته بودند القاسم میرزا و رویان  
 که بر بندر رسیدند و لاواران قربان شمس که بخبر گیری مانده بودند بغرم دستبرد خود را بدیشان نمود طسرح جنگ مانده خستند و غان کشیدند با پاشا  
 جنگ میکردند رویان ملاحظه آنکه آن فوج ضعیل مبادا کوکمت کمر درگیرند داشته باشند بجنگ و لیری میکردند بالاخره فغان جری صعب و پیکاری  
 قوی بوقوع پیوسته قربان شمس جنگ کنان با امر پیوسته رویان از جلدات و مردانی آن فوج ضعیل اندیشیدند چون عبدالله خان و امر  
 قربان شمس از چمن مرز رفته بودند ایشان نیز صلاح و مراجعت است از آنجا بازگشته در جزاب تبریز سلطان سلیمان ثانی شدند و بعد  
 خان و امر از تبریز در بیلای نیکینه موکب مایون پیوسته حضرت شاه و الاجاه جنگ بارگاه مبارزان جسود قابل ابا طراف و جواب میکرد  
 رویان یقین نموده دستبرد های نمایان کرده شب و روز مخالفان را آسوده نمیکند داشته و هر روز جمعی را بدست آورد و قتل میرسانیدند  
 رویه طلب آذوقه از اردوی خود قدم بر رویان نمیتوانستند نهاد آذوقه و عین الذواب اردوی رویه بدست حکم غنا کر قه غنی و هفت هزار نفر  
 نان یکمان بودند و رویان از استیلا ی جوع شروع در غارت شهر کردند اما از جنس ماکول چیزی بدست ایشان در نیا آمد و در عرصه چهار روز که  
 سلطان سلیمان و شهرت بر زمامت داشت چنین برآید است از بقوی از وقت افتاده بکارگاه عدم شتابان سلطان سلیمان از این  
 نهفت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت بجنت و در شمس که اردوی بایون از نیکینه بکلی کوچ کرده و خبر قب و وصول لشکر قربان شمس در اردوی رویان  
 شد سلطان سلیمان طبل رخال کوفه احوال و ثقال پیش فرستاده خود و متبعجا بر سر اسب ایستاده و جمعی را ایستاده و او بپاش تبریز دست بقل و ثقال  
 رویان بر آورد و جمعی کثیر از رزم خیز تر از جاره و او بپاش خوزیر تر از راه عدم پیوند از غرایب حالات در آنچند روز که روی در جزاب بود  
 از شدت صاعقه و تند باد چنان گرد و غبار بگرفتند و هوا تیره و تاریک شد که دید و اولو البصار و انظار دیده و درین روز کار و روز روشن از شدت  
 فرق نمیکردند بعد از رفتن و میان ظلمت و تیرگی انجلا یافته بود اعتدال پذیرف و جوشش دریا خروش خسرو ابران حب الغرمان قضا جری  
 بتقاب و میان در حرکت آمده و در هر مرحله دستبرد های نمایان میکردند و سلطان سلیمان بجانب آن رفته و بها و باد لجهای قلع کوکب نصب  
 نموده در لوازم شعله گیری سعی نمودن گرفت شاه علی سلطان چینی کو تو ال فسله و آن اکثریت هجوم رویان خائف و هراسان گشته قلع را  
 سر برده بیرون آمد خواند کار رستم پاشا را در قلع و آن گذاشت چون فسله فارص را که در باین مجور سعد و ارض دوم واقع و بطرف  
 آن کرجتبان مش پیوسته است از آمدن سعدا که طسرفین خراب بود رویان آبادان نموده چهار هزار نفر از سرقیه و ارباب با صلب آفتاب  
 و ارض دوم و توقات و سراسر آفتاب و بلا و غیره آنجا فرستاده بودند و اینوقت سلطان سلیمان عثمان علی نام قول را قاسی خود را با چهار هزار  
 سوار جرجا حفظ آنجا فرستاده خود بجانب موکب آباد رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز داشتند سهیل میرزا با کوهی سلطان  
 قاجار بر سه آنجا تعاقب بقاص فرستاده و ایشان بر سر ت برق و باد بپار نمودند در حد و فسله بقول را قاسی مذکور وجود و رسیدند فغان  
 جنگ و پیوسته سعدا که طسرفین جام جرسود روام غالب آمده و در سه هزار و دویست و چهار نفر از سرقیه مردم اطرافانی که بجنت آباد  
 فارص صبیح آورد و بعد از طسرفین شمس غازیان کشته شدند و در پاش قهر سوخته گردید بقیه سیف ازیم جان خود را بقلعه انداخته و فوج قاهره قلع را گرفت

در سلطان سلیمان  
 در پاشا



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(۵۲)

بدخیال محال و سخنان روی اند و سپهر خن جبال برین صوب در حرکت آمد و کیفیت این واقعه آنکه حضرت شاه جنت مکان القاسم میرزا را  
برادران و دوستریداشت و اشفاق و معیانی زیاده از ایشان در باره او بطور مکار و در چنانچه بعد از فتح ولایت شیروان از میان  
برادران او را برتری داد و بشیروان شاه استیاز داد و بگوت و دارائی آن ولایت نصب نمود و بمن عواطف و اشفاق شانه محمود برادر  
بود و سیرانی نادان باغوا و تحریک بعضی فتنه انگیزان حقوق تربیت آنحضرت و البقوق و غضبان بدل ساخت و چون در شیروان بسیاری  
جیش و لشکر و موجبات باب سلطنت و پادشاهی آمار یافت پای از دایره متابعت بیرون نهاد و ابواب خلاف گشود و امور خلاف رضای  
آنحضرت بود اقدام بنمود و مزاج مبارک اشرف از محرف گشت و توجه و دفع فتنه او شده مشارالیه از آثار بی توجهی آنحضرت اندکی از خوب  
غفلت پیدا گشته از اطوار تنجاری پشیمانی و ذمات اظهار نموده و والده خود را سلطان احمد میرزای پسرش به شمع بجنت شاه جنت مکان  
فرستاده شرط نمود که نه لهر پای از جاده طاعت کند اری سیه و نهند شاه جنت مکان عذر پذیر گشته از قصیرات او گذشتند و چند نفر از  
عظام و درشمن بیعتان دولت را بکشتید و کشته و سوزند و یک خورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاه افغان بیک خلیفه فرستاد و بدین  
استا جلو با والده او فرستاده که او را قسم دهند که دیگر مرتکب خلاف نکند و امر احب الفرموده عمل نموده باز گشته قرار یافت که در آن  
زمان از جانبین لشکر به یار لفر کشید و بغار جاد پر دازند شاه جنت مکان بغرای کر جستان توجیه فرمود و القاسم میرزا بغرای کر  
رفت تا آنکه از مراحت امر در شیروان کشته و خلیفه بام خود کرده بشیر از پیشه مخالفت و عصیان بطور آورده شاه جنت مکان بعد از مراحت  
از غرای کر جستان که از خلف ایمان و سودا و بیان سپیمان اطلاع یافتند تنبیه و کوشمال او بر ذمت تمت لازم گشت تبسوز او در پیش  
بود که ابر بهمنجان و واقع و گو که سلطان قاجار و شاه پوری سلطان زیاده اعلی را با جمعی از جنود و ظفر و در با بغار بشیروان فرستاد  
که آنوقت استصرف شده قلعه کاپتا را محاصره نموده القاسم میرزا را بنیخ شید و از ولایت چرکس باز گشته بر بند آمد و دود مرید  
به یار او کشیده هر مرتبه امر او را بشکر او غالب آمد جمعی کثیر از معاندان و بدآموران قزلباش در این معارک کشته شدند چون اینجملات عرض  
اشرف رسید بعضی از امرار را بعد فرستاده و امرار عظام بر سپرد و لهار کردند ریاضت ظفر آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و از  
آوازه و دود و موبک تا یون شاهی رسیدن امرار آمد و بفرار گشته با خوف و هراس بسیار بجان بخشی کرخت و مردم او فوج فوج از جا  
شد و بیک طرف فرار می میدند و امرار او را تعاقب نموده در کنار آب سمور با و رسیدند و او چنان سر اسیمه شد که فرصت نموده پوشیدن  
نیا فقه چهل پنجاه نفری بطرف اغانستان نزد قرق شمال رفته از آنجا کشتی کشته بفرار رفت و از کفر و دانه استنبول گشت بجنت سلطان  
پوست قلعه و در بند و قلعه کاستان متنی در تصرف مردم القاسم میرزا بود و عساکر منصوره و بی سهره آن پرداخته بالاخره بتصرف او بیاورد  
قاهره درآمد و معرود و استیاز و بعضی از بید و ن با سار رسیدند شاه جنت مکان ولایت بشیر و از ایشا نهاده اما در اسماعیل میرزا را  
سلطان را در خدمت شاهزاده که داشته معاودت فرمودند چون القاسم میرزا روزی چند در استنبول قامت نمود و سخنان کا و ذی اقبال  
با طله شورانند ای و مانع خویش سلطان سلیمان گردیده در سنه خمس و ستمین و تمام کرد و بی انوه و لشکری که بشکوه از ممالک روم و شاه  
و مصر و بلاد قرامان و دیار بریه و عراق و عرب جمع آورده بانوب و عوایب و ضرر بن بسیار و بکچر بان بسیار از استنبول بیرون آمده روی توجیه  
عجم آورد شاه عالیجاه از دار السلطنه تیریز بنیم سیر بیرون آمده بجا جنت جمیع پاه در شب غار از ان قامت فرموده در آنجا اسماعیل میرزا را  
شیروان و یار امرار و حکام از اطراف و جواب رسیده بار دوی تا یون محی شده و شاه والا جا مردم کار آگاه فرستاده سر راه  
مخالفان را از تیریز تا پسته روم آتش نهاده و غلّه و کیه اثر که اشتد مردم تیریز قزوات و چنان ممد و ساخته بودند که آب بجنت شامید و نایاب  
بود ماکولات علی هذا القاسم از امرار عظام بجهت آنکه خان استا جلور اتفاق بر خان استا جلور حسین خان سلطان بر و طو و شاه پوری

این واقعه در تاریخ  
جلد اول ۹۵۳  
میرزا احمد  
(میرزا احمد)

فرماندهان القاسم  
میرزا و غنی شدن او  
سلطان

# ذکر احوال شاه طاهساب اول

(۵۱)

و بقیه بنود و تقواستقبال سلطان سلیمان کرده و او را بجهاد آوردند و در آن سال در بغداد و شام

## آمدن سلطان سلیمان مرتبه ثانی

سال دیگر که پسر احمدی و اربین و تنمعه بود سلطان سلیمان ثانی از بغداد لشکر به یار علم کشید قدم بملک عراق نهاد و تا در خربان و شاه جنت مکان بدیخت از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه سمرقند گردید و در آنجا ملک بیک جوینی تیر که در ملک امرامعتبر و بنیاد سلیمان بود قتل رسید و از آنجا بالشکر پر خا شجوی بطرف معسکر رومیان در حرکت آمدند چنانکه لشکر ظفر شاهر در حدود و در خربان بقلای سسپا خواندند که رسیدند جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان چون از غلبه خود قریب باش و انزام رویان آگاه گردید بر آشفته آمد و خود نیز کرد که هرگاه از فوج قبل چسبخی در اول مغلوب شد با پادشاه قریب باش جلوز پر خاشخامید کرد از این خسته ترک مقابله و مقادله کرده از در جبین کوچ کرد و چنان عزیمت بکجه بریت بجانب روم منعطف گردانید و ایات نصرت آفات شایسته بقایب او در حرکت آمده چون بجای قلعه وان رسیدند برآم میرزا و بعضی امرار ابتعاق رومیان فرستادند و اردوی هایون در چسپین ان نزول نموده رویان که در قلعه وان بودند از نگره صولت و سطوت شایسته تاب توقف نیامورده و فرستادند و قبل از آن خواندند که کار محمد پاشا امیرالامراء و یار بکر امراء و بعضی امرار و پاشایان و دوشیزان و بیکری بید و مردم قلعه وان فرستاده بود ایشان بوسطان رسید و بودند که خبر وصول ایشان جنت مکان رسید با جمعی از مبارزان درم از نمای برایشان ایضا فرمودند چون سیاهی سپاه روم نمایان شد اکثر لشکر قریب باش در خواب مانده از شدت ایضا رزاده از دوشیزان کس در کاب نصرت تها بی آنجا رسید و بودند الامراء و بیک طوق بر سر و فوج خانه آنحضرت که از اعلام ظفر و جام شایسته علم بود کور و کثرت مشهور است یعنی و مده شاه و نموده شناخت محمد پاشا گفت که حضرت شاه است بنفر شریف شریف اردو صلاح در جنگ نیست و ماطاق صولت و سطوت آن حضرت ندایم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلعت قریب باش فرمود که صف پاد ارادت و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که غازیان و ذوالقادر شیراز و جمعی از قورچیان ظفر شاهر از بود و شکست خورد از پیشرفت خاست و بطرفه بعضی جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران خواندند که کار قوام شد بقیه تسلیف بطرف قلعه ارجیس رفتند کس فرستاد و از خواسته طلبیدند و خواندند که پشیمان پاشا را با جمعی کثیر از امرار و پاشایان سنجی بیکان بدو ایشان ارسال نمود و از دلاوران لشکر قریب باش بود اتقان قاجار و بالنگر جزار ایشان و چار شده جنگ عظیم در پیوست و سنان پاشا در معرکه کشته گشته جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن سنان پاشا سلطان سلیمان رسید بر ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم بد آنجا فرستاده و لشکر عظیم بر سر برآم میرزا و امرار رفیق او که بر سر ارجیس می نشستند و میان فراوان طرفین جنگ واقع شده و در میانه مغرور شدند ابراهیم پاشا و دیگر متوجه چهار بقیه قریب باش نشد و تمام مردمی که در قلعه ارجیس بودند مصوب خود گردانیده متوجه اردوی خواندند که کار شدند و بفرودی دولت بیزدال قلعه ارجیس نیز بست و در آمده که توانی با محمد سلطان صوفی اضلی متعلک است

## ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم مرتبه سیم با غوار القاپس میرزا بدین مرز و بود

سپهبداران معرکه سخن آرائی صوفی خود بخار را بدین فطر استند که الامراء و نکلوشا به ملک عجم را بنوعی در نظر خواست سلطان روم آراسته و پیراسته بود که هیچ روز خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بخمال هم آغوشی آن نمیشد تا آنکه شهادت دادان حق نامشاس شد و القاپس از کوه فردی باغواهی چند نادان از او نادانتر اسباب دولت و سعادت و این خود را اندر آسپاده روی از خدمت چنان برادر و مریدان که بزرگ کرد و داد و در جهان آسپیدین بود و تا قه بر روم رفت سلطان سلیمان خود را و رستم و سرمایه تخریج ملک عجم داد بدیخال

انزام سلطان روم

سخت خوردن لشکر روم

کشته شدن سنان پاشا



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۵۵)

از خراسان به بیت و بکت کوچ بری آمد و بر سپهرن ایغار میآورد و نوکران تابشکوه پادشاهان مبت بیت مکرهم نوای بناد  
 او میدان تو باشی هم آورد او سلطان سلیمان برعت تمام بریز رسیده بر ابراهیم پاشا محلی گشت و از شدت ایغار اکثر سبها  
 غازیان از کار افتاده چون از بساق خراسان بازگشته بودند و بیامانی در میان شکرواقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام بیاف  
 خراسان بازگشته بودند و بیامانی در میان شکرواقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام بیاف  
 خود مستغرق شد چنانچه در ستونین زیاده از هفتاد و یکس در مکتب تالیف بود برآم سپهرزاد و القاسم میرزا جغتایان شامو بعضی امرا  
 منقلای سپاه کرده اند و بجای تبریز فرستاده و ربابات حضرت آیات متعاقب و اندیشه و بزرسیه خبرگاه که خوانده کار از تبریز  
 جانب عراق است میانه بهرام سپهرزاد وجود فریادش و ابراهیم پاشا که منقلای لشکر روم بود اینطرف آب فرل و زن حرب واقع شده  
 بهرام سپهرزاد و امرا در جنگ کنان خود را بگویشیه زد و لشکر نامعد و روم هجوم آورده کوچ بر کوچ میآیند از روز و این اختیار لول بسیار در  
 خفر شمار پیدا کرد ارباب خلاص را به نیروی اقبال ایندولت بیروال دل قوی بود اما حاصل نفاق و اصحاب بذبذب دل و کون کرده بودند  
 و این آنا لونه خان افشار حاکم کوه کیلویه با سپاه و توار رسیده قشون آراسیه بظراف سبید جمعی از هر طرف بار دوی جایان  
 محلی گشته شاه جنت مکان اراده نمودند که بهرام سپهرزاد و امرا ایغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه بیکران از میانج  
 بطلایه رسید بهرام سپهرزاد و امرا بازگشته بار دوی جایان محلی گشته در این شاه محمد خان ذوالقدر اغلی سپهر کورشا هر خ و ولد علاءالد  
 ذوالقدر که در خدمت اشرف تربیت یافته سمت فرزندی داشت عابد باطنی خود را ظاهر ساخته بجهت واقعه پدر که باقر تابش داشت با حینین  
 و له بود و سلطان نکل و جمعی دیگر روی گردان شده و بجایان پوینده جنت مکان بر سایر امرا نفاق سرشت که مکررا اعلان شد ایثار  
 مشاهد شده بود مثل جغتایان شامو و غازیان نکل و ملک بکت جوینی بی اعتماد بودند و اندک چندی در جنت آماجبت مبارزان جانب سپاه در خیمه  
 انداخته تا آنکه سر کرب و الله جنود السموات الارض طوفان نیست جوینی بی اعتماد بودند و اندک چندی در جنت آماجبت مبارزان جانب سپاه در خیمه  
 عظیم بارید و بجایان کمال اسماعیل گفته بیت مانند سپیده اند که در پنبه تعبیه است اجرام کو بهایت نهان در میان برف در آنجا اجرام خاتم  
 روم در میان برف نهان گردیده خلق بسیار از خود در میان برف مانده از سورت سرما هلاک شدند یکی از شعراء در آن واقعه گفته بیت  
 رفتم چو بطلایه آن طردم چمن دیدم دو هنر مردی کور و کفن گفتم که بکت بنه عثمانی را باد و سحر از میان برف خات  
 که کن سلطان سلیمان را مجال توقف در عراق نماند چون معاودت از راه آذربایجان بجهت قتل که وقت معتد بود از راه شهر زور که آبادان بود  
 روانه شد که در این رنسان در حدود موصل قشاق کند و الا الله را باد و الله را بکت تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر پاشان ایغار نمود و غازیان  
 نکل و خسران مملکت کرده از اردوی جایان کریمه رست بر زرق و لام و خوار از ایغار شد بار کا مکار حسبر دار گردانید و ایشان جانب این کریمه  
 در قلعه وان محض شدند و شاه جنت مکان جغتایان شامو را که بدوستی سام میرزا مسموم بود با و بطنه بودند و مدتی وقت اراده نموده داشت  
 آورده بطرف وان نهضت نمودند و ایشان را در قلعه وان محاصره نمود و آن رنسان را در پای قلعه که اندک تا سلطان سلیمان چون رود  
 موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد و طایفه نکل و فرستاده ایشان را با طاعت خواند که کار و سپهر در قلعه  
 بعد از ولات نمود محمد خان از این محضی با خود و اما عطار و ریش سفیدان بجهت کشیدن جوبه سلطان و سپهر نمودن الله و غازیان  
 امرا نکل و بودند از شاه جنت مکان تو بکت محلی با طاعت دوستی خواند که اتفاق نمود و کلیه قلعه را از دواخانه فرستاده و او را طایفه  
 دواخانه کار ترک قشاق موصل نموده و اندک بعد از محمد خان شرف الدین اغلی که در مصونی و کج بود و نتواند بود حسب الامر شاهی دست از  
 شهر و قلعه باز داشته خبر را بریده سپهر نفی گایش از دستبار و بلع که شاهی سیون بودند از راه بصره بدز فول رسید و از آنجا شیراز آمد

## ذکر احوال شاه طهماسب اول

پهر استبداد پسر حضرت شاه ملائکت سپاه ایالت نولایت ابودخان قاجار بر جوی مسعوده مظفر و منصور خان غزنی بصوب هرات منتقل  
 ساخته و چون خبر حاجت آنحضرت از یورش قندهار بخبار رسید و امیر عظیم بر عسید خان و دلاطین از کجبه استیلا یافتن ایمان بخدا  
 باخفت و هلاک و پسر قندهار بدار رکاب سلطنت گشایان خسرو و الامکان فرستاده تنبیه فتح قندهار با و رسانیدند آنحضرت و زری چند  
 با بخل مطالب مرام از باب حاجات پرداخته مهمات ضروری آنولایت ابرج صلاح و کولت قاهره نظام و نظام داده در شورش سرباز  
 و اربعین و تنعاه بهرامی قاید تاید مالک الملک علی الاطلاق و از جانب عراق گشتند و محمد خان شرف الدین اعلی در خدمت شهادت دادند  
 کامکار بجزیریش فی احوال مخرومان و خاطر شکسته کان خراسان پرداخت در ترفیه حال رعایا و برابا کوشیدن گرفت و عید خان بعد از  
 پای در و امن ادب پیچیده از آمدن شریفیایه متقاعد گشت و بعد کمال حرکتی از واقع نشد تا آنکه در شورش است و اربعین و تنعاه از اثر آن  
 استبداد کان ملک پهلوی بر سربازی نهاد و مرضی عصب بر دستولی گشت در بخار از آرزوی هرات و سیر کنار پل لان جان داده و عالم  
 شافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن بفاکان بی ایمان بخت با قندهار چون برخی از احوال حسد سامان درین صحیفه رقم کافرش با قندهار  
 بر ارتباط سخن معترض سوانح کونا کون که در طی وقایع خراسان بنظر رسیده بودند اکنون وقت آنست که سوانح غریبه پسر آذربایجان و لنگرشی  
 سلطان روم بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته بر سر تخته احوال خراسان دیم

### ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان خواندگار روم بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای لر

در فوق اشاره بان شد که در زمان دولت بایون شاه جم قدر ملائکت سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم با خوا و فدا و سفدان ثقات لر  
 چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با شاهجه و جنت مکان منازعه آغاز نهاد و در سبب اول بحریک لار و تلو کیفیت این ماجرا بر بیل اجمال آنکه لار و تلو  
 در زمان حضرت خاقان سلیمان شان در سکنت و بیولان انتظام داشت قندهار قمرات نوکری ملی که در بحسن خدمات سپایان بربته امارت ترقی کرد  
 و در زمان اقتدار و جنبه سرباز پهلوان امیر الامرا آذربایجان شده بود بعد از گشته شدن جو به پهلوان بخار غوث و غرور بطاخ و باغ او  
 که او داده نمود که بجای جو به پهلوان وکیل صاحب قدرت و مؤنس مراتب امور دولت باشد چون مقصودش بجنول پیوست چنانچه که در شیر  
 این دو دوازده ابر طاق سیاه نهاده روی از اند دولت بدین بر تاقه بزم رفت و در آنجا انکسرتنه کرده خواندگار را بنیجر ولایت عجم سرگرم  
 ساخت خواندگار در اول حال خیل پشاورا با پنجاه هزار کس بدین صوب فرستاد و شرف خان و دو کی که دو کالم تلبیس از تابغان این دودان  
 سعادت تائیس بود خیل پشاورا اول بر سپه او رفته و از آنولایت بیرون کرد و او را داده داشت که لشکر بر خطه آن کشد شاهجه و جنت مکان  
 از افواج قاهره برسد و او ایضا رنود خیل پشاورا از شکوه و هیبت شهادت کرد و در جنت تاب مقاومت نیارده و تو بهار او ختم کر بخت بعد از او  
 او که رایات نصرت آیات جنت دفع فتنه عید خان و وزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دار سلطه هرات عازم ماوراءالنهر بودند  
 متواتر ایمان بخدمت خواندگار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش از خراسان لشکر با و در آن کشیده با خود او وزبک در یکجا  
 و در آنجا مشغول محاربه بمنول و تاتار است و آذربایجان و عسحاق خالی است سلطان سلیمان بنیجر و از استنبول با لشکر بکیران بصوب  
 آذربایجان منتضی نمود ابراهیم پشاه وزیر عظم را با شهادت هزار کس متقلی کرد اندیشه خود متعاقب در حرکت آمد ابراهیم پشاه با لایسته  
 او را بجانب اردبیل و دیگر پشایان میلاد آذربایجان ارسال نموده اکثر محال محیط تصرف در آورده این خبر در انکسرتنه شهریار بنیجر و  
 رسیده ترک ماوراءالنهر که در طبرستان و قزلباش از خراسان متوجه عراق شد به بیت و یکت کوچ کچو کسبدری آمدن چون خبر معاودت ترک  
 بایون شاهی ابراهیم پشاه رسید با وجود کثرت لشکر و فوج بسوزن زلزله با و اشرا و با قبطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش

قمرات عسید خان پادشاه  
 ۹۴۹  
 از کتب



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۸)

فرستادند و خان بظاہر شهر رسید و با محاصره پرداخت و عازبان و مردم سبک کمال بیامانی ناچهار با عبیدخان مقاومت نموده شمر  
 گناه داشتند عاقبت یکی از عیال شهر بمواید کا ذب عبیدخان از راه رفته شبی بخرسیدند و از یکت از برجی که بجز است و متعلق بود بکاشیده  
 و از یکان شهر بخیه عازبان بعد از محاربه بسیار وسیع بشمار مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین کریمتند و از یکت بر آن بلده فخره مستولی  
 شدند در میان جنایات طوفان بلا بلا گرفتند و از یکت دست تقدی بموال مسکین دراز کرده و خایر و دقایق بفرین و شکنجه میکردند عبیدخان کی  
 بقلعه فرستاد شرط نمود که خضر حلبی بقلعه را با اموال و اسباب صوفیان بخلقه که از خاکان بلده ارومیا مال گرفته تسلیم نماید و در مقابل  
 دغارت امینند بعد از معاهده و پیمان بیرون آمدند و از یکت ایشان را برهنه و عریان کرده یکی را بصوب بخارا روانه نموده در راه مقتول  
 گردانیدند عبیدخان بعد از خراب البصره و از یکت از رفت و عارت منع نموده بکلیت اری پرداخت و ناچار رده داد و در استسلطه برات بر  
 حکومت بخیه زده کامروائی دولت بود اما هر روز چند نفر بکینه بتمت مض و نش کر قار آمد بهشتادت و جاهل نادان بکلم او در سه چارون  
 بقتل میر رسیدند جو و پیدا و آن شاک بیباک روز بروز در افزایش بود و آه و ناله بکمر سوز و خشکان و فریاد و فغان و شرناختن گشتگان  
 باوج آسمان میر رسیدند آنکس این اخبار در آذربایجان بمابع جلال شاه حجه جنت مکان رسید و دفع شرا و از یکت پشیمان و بخت و الا کردید  
 در شهر سنه ثلاث و اربعین و تسعاً با امران و عساکر فسیر و زی شکار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده و در یکی  
 عبیدخان از هرات بیرون آمد و بمسند تم تحیر شد متعس معنی که تا آنغایت در تصرف قریباً شسته مانده بود و روانه بصبوب و آواز دود  
 موکب شاهی در آند بار بندی گرفت در با خبر با و محقق شد که حضرت شاه بنا و ایوب در رسید و غریب با بچه رایت از دما بیکر ها پوشش از افق  
 استسلطه برات طالع خواهد شد و در همان روز از با خبر بجانب هرات بازگشته سلطانان خرد و بزرگ چکنیر را که همراه بود و جمع نموده مجلس لگال  
 منعقد ساخت و در رفیق و استیاد و مشورت نمود و بیگفت که قریباً شش در این رشتان مشتت سفر اختیار نموده از راه دور آمده اند و در  
 بسیار کشیده اند و ما در عدد و عدت از ایشان پیش و در پیشم اگر توقف نموده جنگ کنیم بحمل که در انبرته غالب کردیم سلاطین و از یکت و عطار و قوم  
 متفق لفظ گفتند که ما را طاق محاربه حضرت شاه نیست هر چند عبیدخان از انیموله سخن گفت بجای زسیه بالقرو و در قلب رشتان که آفتاب  
 در برج دلو بود و گریان و نالان و داعی نالان کرده از راه پنج متوجه بخارا کرد وید و ظل خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارقی آمال بکشته برات  
 کسره شد و در کمال عظمت و جلال در آن بلده ارم مثالی نزول فرمودند و بیچارگان کشور هلال و پریشانی در سایه الویه مکت و جهاننا  
 آرام گرفته از رحمت ابتلای و از یکان آسودگی یافتند چون سام میر بطیس رفته در قلعه طیس مسیو شاهی بقلعه آمد و از القدر حسب فرمان  
 شهر بار داد و کسری با بعضی از بطیس رفته بود و او را بر کاه عالمپناه آوردند و در خدمت اشرف سر خجالت پیش افکند و اشک غمناک از دیده  
 باریدن گرفت حضرت شاه جم جبه جنت مکان بفضیلات او را بغض و اغاض خسرو از مستردن گردانید و بعضی از زمان او را که با دی فتنه  
 و باعث فساد بودند بیاسار رسانیدند و حکومت خراسان بشا برادره جوان بخت کامران سلطان محمد میرزا تغویض یافته محمد خان شرف الدین علی  
 لاد میرزا و امیرالامرا کردید چون فصل شتابان سید بهار و گلش بطراوت خرمی جلوه ظهور نمود و هر چند سام میرزا با ویه خلاف بود  
 بخود سرب سر قندار رفته کاری ساخته بود اما آنحضرت با بخت نبوت برادری در اینوقت عرق محبت بجرکت در آمد با جماعت جنائی  
 بکجکت قریباً شش ویری کرده بودند در مقام انتقام شده متوجه تیغ قندار و زمین داد و گشتند و در کنار آب برهنه امیر سلطان دود خورا  
 با جود و موفور قمر فرستادند و خواجگان حاکم قندار از نصف مایون سبک بار کما کار خبردار گشته بیا ن ثبات و قرارش نزل یافت  
 خواجہ نامی از استبای خود را در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت چون آفتاب چرخ فلک فرمای مایون شاهی از افق دیار قندار طالع  
 گشت گنجی خواجہ از نسیب صوت و سطوت شایانی خبر طاعت و متابعت چار بیا فته بر کاه جهان پناه شتافته و کلید شهر و قلعه بخدمت

آید شاه کا سبک  
 فرزند عبیدخان  
 حضرت شاه کا سبک  
 حضرت شاه کا سبک

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

کنند از غایت جویبار کال ترور و بطرازی افکار بیکر که دوشیزه در واقعه از حضرت و از دودام ملهم السلام بن اشاره شده که از آن  
 شخص مبلغ که اگر فتنه بفرایان ده و دفع دشمنان بکن و حکم امام و چاره نیست اگر بر دستان خود که بوس حکومت او کرده و بشهر آورد  
 تخمیلات حکمی کرده که بایان در مجمع بایان میگفت که هر چند در خدمت حضرت آمده در خواست کردم که فلان شخص دوست من در این  
 تکلیف معاف دارم و در محضر قبول بقا و سرموده اما ما از کم و زیاد جایز نیست القصد بدین حد با خون سرد از در بسیار بجز  
 پیوسته مردم از جور او بجان رسیده در این اثنا عبید خان با جود بلا انتها از آب آموغی عبور کرده در شهر پسندهانی و اربعین و شهادت  
 مشهده متعین سیده با رجای صره آن بفره شهر یقه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشد بر ج و بار و شهر را استقام داده کال  
 مردانگی در حفظ و حراست آن بجای میآورند و چند روز بکازم در لوازم قلعه گیری استقامت میکردند که تیر تیر و ادوا و راه تزد و به  
 بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه از محاصره مشد آگاه گردید مردم خود نوشت که مردانه با ششیدانیک رسیدیم و عیبه خان را گرفته  
 پوست و رانده پرگاه کرده شاه میفرستد احوال خضر جللی نام وکیل خود را که در علامه از خلیفه پیش بود و در هرات گذاشته مبلغی معذرت  
 و تخمیلات با توفیق تحویل کاشته که خود نوشت که بفعل آوردند و دیوانه و ارباب بهر اکس بزم رزم پادشاه اوزبک و شاه مشد مقدس  
 شد در راه حرمین کاهی اردو و نظرش در آمد خود رفت در آنجا استاد و جوالی پرگاه کرده همراه برداشت که تیر پوست عیبه خان ایشان  
 ضرور است در جوالی مشد از زول اوزبک که نامه عبید خان چون از آمدن خلیفه آگاه شد بفرستد و در وقت زیراکه عارش میاید که  
 پادشاهی بی از امرار شاهی مفت بلنوده جنگ کند و چنین سموع او شده بود که خلیفه را در وقت حرب جنونی عارض میشود که ارباب ساری  
 و لشکر اندیشه نمیکند و در آن روز خود را با فوج قبیل قرباش بکوه انبوه اوزبک زده غالب آمده و در جنگ اوزبک دیر شده با  
 که چنین صورتی روی نماید امرار اوزبک بیکچکام بوجو و خان مقصدی حرب او نمیشد بفرور عبید خان بجای بیکر بسته جمعی را پیشتر بزم را  
 فرستاده بعد العزیز سلطان سپه خود را با علی سلطان و الی خوارزم و اس سلطان و سونجک محمد سلطان را منتقلای سپاه گردانید خود  
 متعاقب در حرکت آمد صوفیان خلیفه بمقدمه بجیش اوزبک و چار شده بعد از جنگ غالب آمد و مردار خود اوزبک کفر و غازیان شده  
 بود خلیفه گفته بود بچه عقل بایه هر اکس مقابل پادشاه اوزبک که لا اقل بی هزار اکس همراه دارد و سیدی نهاده که الحال باز کنه خود را بقلعه  
 هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا و جسون بجای بهر همراه نموده در آتش ساختن حرب کرده صبحی که منتقلای سپاه اوزبک غازیان  
 شد صوفیان بلیف صف قال آراسته از جانین دست بابت کارزار بردند و الحی غازیان قرباشیه خود را بر آن دریای لشکر زده و در  
 معرکه کارزار کردند که نظار بایان فحاک بدیده تعجب و تحیر در آن سبک بکنند عید خان بواجبه انکباد و غلبه از جانب سپاه قرباش وقوع یابد  
 از طلب حرکت کرده با گروه انبوه بر صف پا زده غازیان چند اند وقت و قدرت داشتند دفع صدات بهادران اوزبک نموده چنانچه  
 از مقاومت عاجز آمده راه فرار نمودن گرفتند صوفیان خلیفه دیوانگی ناز و ترازان کرده خود را با چند نفری از غازیان که برداشت  
 میقدند و بوز بجهار ویران که در جوالی جنگ کاه بودند چنانچه خود را بیزاد و ذخیره محصور دشمن گردانید و عبید خان در پای حصار نشسته  
 غازیان ناسی و بجز و بکوشش اسب که زینهار انکسته نیم طنمی می نمودند معاشش کرده با اوزبک مقاومت کردند و اوزبکان سبیل  
 برده و جوالها ترقیه اده و آخر بدان ویران مستولی شد و صوفیان خلیفه را گرفتند و بقتل آوردند و تلف احسن توابع نوشته صوفیان  
 خلیفه در اندک ایامی که در خراسان حکومت میکرد اموازی چهار هزار و هفتصد اوزبک در معارک کارزار بقتل آورده و انقصد چون  
 بهرات رسید خضر جللی وکیل خلیفه با اتفاق قرباشیه که در شهر بودند مردم هشتاد و بلوکات را حصار نمودند که بسراجم باب قلعه دار  
 پرده اند بلوکات را منی نشد و چون از جور و تعدی جنس جللی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خیه کان بطل عبید  
 فرستادند

این حدیث صحیح است  
 در تاریخ طاهساب

این حدیث صحیح است  
 در تاریخ طاهساب



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

## (۲۶) و اختتام احوال عبیدخان و وقایع مستوعه بحسب اقتضای فلک بقولون

از سخن سربان انجن اخبار و روایت کنندگان برآوردن چنین تحقیق بپسند که بعد از مراجعت شاهجهاد بخت مکان تمام سیزده و آغزو ارخان  
چندگاه در هرات اقامت نمود و نظم و نسق ملک خراسان و جیرجندل احوال عجزه و زیرستان بر داشتند و عبیدخان در بخارا پای در دامن محول پیچید  
احوال خراسان بود تا آنکه خبر گشته شدن حسینیان و قزقل طایفه شالو بهرات سید و موجب قهر تمام سیزده و آغزو ارخان گشته بحریک  
جمعی مقدان خیال محال مخالفت و سرکشی کرده دست نهائی با موالات متولین دراز کردند و مبلغها بقصد بکشد از مسلمانان گرفته باره شیر خنده مار بمان  
صوب در حرکت آمدند و در سنده امرا و سلطان افشار را بخود ملحق ساخته بظاهرت سید آمدند و قلعه را محاصره کردند و خواجگان جوی  
که از جانب میرزا کامران برادر جلیون پادشاه حاکم قندهار بود بدفعه قلعه داری قیام نموده چند ماه از جانبین ستمگانه جنگ و جدال و سیر  
حرب و قتال کردی داشتند دست آرزوی بیرونیان برداشتن و مقصود رسید تا آنکه سیزده کامران در لاهور دست برآورد و در هم آورده و ستم  
محمودان قندهار آمد تمام سیزده و آغزو ارخان از قرب وصول سیزده کامران آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده بکند و منزل پس نشسته  
کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی بنادر بخت شاه کامکار اراده شیر خنده مار نمودن برآورد و بجای رفته و ده افغانه و بستمه متوجه سمرقند  
میرزا و آغزو ارخان با دهنه نزار کس که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قیام آراستند فاین محاربه عظیم و بزرگ قوی بوقوع پیوست و در آن  
داد و جلدات مردانگی داده جوانان و برانکار سپاه چغنی مار و مارگردانیدند و در آنکه و فرزند است سب آغزو ارخان بمردان می رفته و در  
و او از اسب غلطید محمول از سپاه چغنی می بر و قش رسید و او را دستگیر کرده چون داشتند که آغزو ارخان است فی انور بقتل برآورد  
لشکر چغنی و لیر شده قزلباشه اسیر شدند بنا بر آن تمام میرزاخان از محاربه پیچیده بطرف کر میر رفت و از کوه دانه و پیشان گشته در آنجا  
چند نفر مضه که در اینجا افتاده و جبهه و تغیر نموده بود بقتل آورده و سرهای ایشان را در کاه جهان پناه فرستاده و التماس عفو جرایم خود نمود چون  
اختلال تمام سیزده و آغزو ارخان در بخارا عبیدخان رسید اول سید میرزا را بهیچن امر او را در بیکه پنج ششتر اگر کس نباشد خراسان نشاء  
سید میرزا با چهار پنجزار کس بطرف جام رقعه جمعی دیگر از سپه داران و زبک بجا بجا خوف قد صوفیان خلیفه و ملوک حاکم مشهد مقدس  
معلی با فرج قیل متوجه دفع سید میرزا گشته در جام میانه دو کرده و سب و قوی دست او را بیکه مغلوب شد صوفیان خلیفه بعد از آنکه  
فرار ایشان بر سر او زبکان خوف رفت آن که در غیر مغلوب گشته جمعی کثیر از او زبکان بقتل رسیدند و بایام اعلان که از جانب لکن قرا سلطان  
بن جانی بیک سلطان حاکم غر جستان بود بیاخت هرات آمده خلیفه سلطان شالو که مرد مروت بشاء دال و از جانب تمام سیزده و آغزو ارخان  
خان در هرات بود جمعی از مردم شش بلوکات و سپاهیان متفرقه بر سپه خود جمع کرده بقتال و بیکه شتافت و ناده فرخ رفته باو زبکان  
و قیامین جنگ در پیوست لشکر هرات چون مردم هر جانی و کشته زبک بودند و از سردار نیز زیاده جانی بیکه رفتند کاری ساخته مغلوب شد خلیفه  
سلطان از حالت از سر کسلاست بر رفتن که در ستمگام مخاطره از مردانگی شمرده اند و بقتل رسیده بقیه التفه بزیست و غنیمت شمرده  
بشاهزاده بایرام اعلان غنایم موفور بدست آورده از بهما مراجعت نمود جماعت قزلباشه که در هرات نمانده بودند چون هرات بیصاحب بود  
بستصواب بیرونیان از خوف و زبک کس بشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده و در ابراهات طلب نموده خلیفه سپه خود را در شنه  
مقدس که نشسته خود هرات آمد صوفیان خلیفه مرد شجاع و سیر مردانه و صوفی کجبت اند و دمان مقدس بود اما جونی و طبیعت غالب بود  
و حال و افعال و یوانکان از و بسیار بطور میر رسید بعضی عظام و امر و در و را بطراز میداشتند در هرات سخن جمعی شهادت ارباب جو  
و متاف برزوی خلافت گشوده است شجاع و انما پس از در بست و بر کس از مردم شمر و بلوکات کان اندک متولی بود مبصا دره و مواخذه او را قفا

کشته شدن خلیفه سلطان  
معه

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

در تقه که بوده در آن تقه نام ما کای خواجه بعد از این طبع از زندگی بر زانو که گشت کتبی خانی بنام ما خواجه مرد قابل تنویر (۳۵)  
 از مستعدان روزگار بود در جواب این ابیات نوشته فرستاد بیت ای مدعی کوشنیدی که میرسد شاه سنار جنت جم  
 احترام ما مانند کان حضرت شایم و از ازل ثبات بر جریده رحمت دوام ما باشد جواب دعوی خانی که کرده  
 بنی رشع حافظ شیرین کلام ما چنان بود که رستم و زهره قدام کا بد بجلوه سرو صبور خرام ما گنگن فرا  
 سلطان و جانی بیک سلطان که این پنج مبدع عبید خان آمده بودند با قزلباش تانی طریقه دوستی ظاهر ساخته جنت بهرام میرزا که اسیر  
 شیرست و کرده اسبی فرستاد مردم او در خیمه شبها یا بومای لاغر بکار خنق آورده بای تمام میفرود خستند و حضرت قاسم الارزاق چند  
 از کشت آنرا روزی غازیان جنین نمود و القه حضرت شاه جنت مکان چون غم خزان غم نموده اند العاس میرزا را برادر خان  
 استا جلوسوب استرا با در فرستادند و ایشان چون بیظام رسیدند بدرخان بار فقا جانی زده مصلحت در آن دید که بجانب استرا با و ایضا نمود  
 علی القدر بر سر قش غلان روند مضمون الحرب خنده عمل نموده در موبک علی جانب میرزا با کپور و پانصد نفر از بارزان عرضه نمود از بیظام  
 نموده صبحی که اگر از بیکان در حرام بود نه بشه در آمده نفا را دیا نه بوارش در آورده بر او زبک که میرسد از بار سبک خسته و هر  
 کدام برهنه و عریان از حرام سیر و نیک اند خود را غریب بحسب فدا دیده راه عدم می نمودند قش غلان از حدود انوار سیر سیم و حیران در  
 سرگردان شده بود بعد توشش با هفت بهشت نفری بیرون رفته بطرف مرو که نخت چهار برادر او با موازی پانصد نفر بقتل در آمده پسرهای  
 با استقبال موبک همایون فرستادند صوفیان خلیفه و مولا را به پسران غازیان و مولا و جمعی کو بیکو بسیر و ار سال فرمودند و او بر سر خا  
 کلدی بهاد که با چهار هزار از بک در سیر و او را بود شیخون آورده جمعی بقتل آورده از بکان بجانب شایم فرستادند آن شاه حضرت شایم  
 از کثرت جنود از بک اطلاع یافته حینینان مولا و اغریو ارخان شایم و مولا و سلطان و مولا و ابده صوفیان خلیفه فرستادند در حدود  
 بیکدیگر کشتی در آنجا با از بکجه جنت که غالب آمده توجه مشهد مقدس معنی شد بعد از غریب سلطان که با هفتاد کس در مشهد بود از آزاد  
 در و موبک همایون قرب وصول امراتاب قف نیا در ده بجانب هرات کریمت و بد خود ملحق شد عبید خان از قرب وصول ریایات قیام  
 اشراق خرو و افاق و حسود و افاق آگاه گشته بطریق هر بار در برقرار اختیار نموده راه بنام پیش گرفته و سلاطین از بک بر یک مقرر خود  
 و آفتاب خیزر کارشای از افاق و در سلطه هرات طالع گشته در میت و دیم شهر جاوی التانیه سست و طلائین و ستماء در باغ شهر زول کرد  
 بر سبب جنابانی فرار گرفته و اکابر و شراف که پراکنده کان دیار پریشانی بودند با بایا قبال همایون مستنلال جبهه نوید عاقت یافتند و  
 غازیان بجهت اخذ اموال مغلوبان معاتب گشته فقر و ضعف و از حشده عامه رعایانهای کتی فرمودند و در کمال قشلاق و در هرات قیام  
 باقیه بعد از چندگاه بقصد یورش و راه اندو کوشمال عبید خان تا دیار بکان از شهر سیر و آنکه انک نشین معسر خرو با داد و  
 کردید آوازه یورش و راه اندو در حشده اسان فاده حینینان و مشتای سلطان ابیضی امراتیمیر غریبستان با مولا کردانیدند و ایشان بویا  
 فتح کرده معاودت فرمودند و امراندا را ساختی یورش و راه اندو بهر بنجام سبب قبحانه ویران مشول بودند که از آذربایجان  
 و عراق بنابر محش و اردو شیوع یافته آوازه حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان مرز و بوم آن امرایان را عاقبت کشته معاد  
 موبک همایون بجانب عراق ایستاد چون در جماعت کفو قدرت قلعه داری غامزه بود در عایا و عجزه اسلون با هموار غازیان و مردم او  
 بودند حکومت در سلطه هرات ابشاده کامکار سام سیر از تقویض فرموده اغریو ارخان شایم و مولا و الله و انالیق میرزا و امیران و مراد خزان  
 فرموده غازیان غریب بطرف عراق مسطوف داشته سرعت و استیصال روانه شدند معلوم است

فرستادند از بک  
 و از حشده اسان  
 از فرار او بکان

ذکر احوال خراسان و آمدن عبید خان مرتبه ششم به اندیا رسد و نشان و توجه موبک همایون  
 و ختام



# جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(۴۴) مشهده متس و اغزیو ارخان شامو حاکم بنشاور بود و بیکدیگر ملحق شده بر سر قش اغلان و اوزبکان آمدند فیما بین اندک دست بازی شده غایب  
چند نفری از خان لغز مقتول ساختند و اوزبکان تابستان در خود دیده دست از محاربه کشیدند و از دین و امر هر یک بکمان خود رفتند  
و در سنه ثمان و ثلاثین و ستها عسید خان دیگر باره خود نامعه و بهم آورد و روی توجیه خراسان نهاد و ظاهر شهر هرات را محسوس کرد و اندک  
بامر محاصره پرداخت و امر با طرف و جوانب خراسان فرستاده عبدالغیر سلطان سپهر خود را بشهده متس و قش اغلان را بکمان  
و خان کله ی بها در اسب و اردو جمعی دیگر را باخت و لایت بطام فرستاد و میان سلطان و اغزیو ارخان و سایر امرای خراسان صلح  
توقف نموده یکی حکومتگاه خود را خالی گذاشته بیرون رفتند تا ذوالقدر سلطان که حاکم دغان بود از آمدن او در بکیت خبردار گشت کس بیت  
کرایبی فرستاده مد طلبید و از اعلیٰ خلیفه کرایبی با جود و موفور با و پیوسته در ظاهر بطام با و بکیت دو چار شده جنگ در پیوسته غایب  
غالب و اوزبکجه مغلوب و هزیم گشته جمعی قتل و برخی دستگیر شدند تا اتمش اغلان که بر قش اسیر آباد ما مور بود پای حبارت و بهادرش  
نهاد و با گروه و اجوده تا محور ساوچ پلای را زنده در آنجا بر سر آمد و وی محمد خان ذوالقدر را غلی رنجنا غرق و او غارت نموده باز گردید و عیدنا  
در پای قلعه هرات لشکر اقامت انداخته در لوازم قتل و کبری ایتها مسمی نمود و غازیان بقدر قوت و توان بمداغه اوزبکان قیام نمودند و  
در آذربایجان الامه لکویا غی شده بر دم رفته بود و قه گنجینه و در آن سرحد نایره شورش و آشوبش حال باقیه حضرت شاه جنت مکان را مشغول  
پیش آمده فرصت یاق خراسان نه اشتند و بخت عید خان فارغ ابال در قلعه نشسته در صیق محصوران میگوشتند تا آنکه مدت محاصره یک سال  
و نیم امتداد یافت و محصوران از فقدان ذخیره و نان بجان رسید غازیان خلیان را از شهر بیرون کرده اگر ذخیره داشتند غازیان  
گرفته بقدر دفع جمع از آن میگریزند از طایفه لکوی در آن واقعه ستم و قندی بسیار بر عایای بیچاره رسیدند و سبک ظاهرا از ایشان گرفته  
میگردند بکلیت بجای شمشیر نهانی زیر پرده و بعد از بیرون رفتن شهر بان بویت مسکن ایشان را کند و اگر دینیه یافت میشد سیرند و انقضه  
رفته ماکول بر تنه معدوم شد که غازیان محجوم سکت و گرد باوقات میگردانیدند آنهم حکم عفا گرفت مشهور است که میان دو آقای معتبر غازیان  
بر سر سکی نزاع شده و ادوی پیش خان بر دند هر یک امتداع آن بود که بر خرم فقا و حصید من است اگر غازیان لاشه آن سکت او دانه  
کرده بر کلام مضنی داد هر روز یکتاب پنج با کوشش است بخت بهرام میرزا و خان تربید اند و نصف آن در مجلس فاش فاش باقیان  
معتبر قیمت میشد و نصف ایشان با خنده خود بکار میردند از عدم قوت قوت چنان سنی گرفت که مردم بعصا تر و دینموند عید خان کس بقلعه فرستاد  
سخن صلح میان آورد غازیان را رضی شد که عسید خان یکد و کوچ پس نشیند بهرام میرزا و خود قزلباش سلامت بیرون رفته شهر بسیار عید  
خان را رضی شد و یکف ایشان آمده از بر طنباب خیمه من گذرند و بر وند بهرام میرزا و غازیان بین مدت تن میدادند و بعد از چند روز  
اتاق ابو سعید خان بن کوجم خان که پادشاه سمرقند بود بشهر آمد که مسترا صلح و به صورت نیافت و غازیان با کمال ناتوانی با دشمنان  
و دولت زد و خور کرده در قلعه داری میگوشتند چون حقیقت این خبر و تسلط اوزبکان با کبار در آذربایجان بسامع جاه و جلال  
و فتنه الامه فی الجمله تسکین یافت بود شاه جنت مکان توجیه جانب خراسان خرم فرموده در شهر سنه ست و ثلاثین و قهاده را ایات فردی  
ایات به انصوب در حرکت آوردند و قاصد سیرع الترهت ساندین این بشارت هرات فرستاده چنین که شرا که کرسنگان هرات  
در خرم و زکار انداخته بود و قاصد خیمه پام رسید و مرده سرخ بخش و در دو کب ظفر فرجام رسانیده فوت جان و فوت چنان گردید غلغل  
و شادمانی باوج آسمان رسیده و تقارنای نماید و بوازشش آوردند عسید خان مرد شاعر پیشه بود در آن چند روز این اثبات نوشته فرمود  
امیر بیک خبر مشهور را که وزیر غازیان بود بشهر فرستاد بخت ای باد اگر بر اصل خراسان گذر کنی زنها رخصه داده برایشان  
پیام ما و آنکه ز روی لطف بگو آن گروه را کای کشیده خواه شما خاص و عام ما گلک غرور و جمل شما کرده است

عسید خان  
قلعه هرات

بخت خراسان  
بخت خراسان





## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۲) هر گویان جان آن خاک نهان دوختند از حضرت شاه و بخت مکان منقول است که از جلد آن سه هزار کس که با آنحضرت بقلب از یک تاخت کردند و بقصد بخت فرجیان و ختمش که امر او بود از سلطانین از یک جانی بیک سلطان با بسیاری از اتباع خود و خود از یک تاخت بفرستادند لشکر و نایبش بزرگت هشتاد و شش هزار نفر از دوی قزلباشان و دوی عسکریان کرده در پشت اردوی مایون فرود آمد صبحی که باریان شهر محترم الحرام بود بسیاری ایشان بظهور آمده شخصی که لشکر از یک است که یکی بقصد سوار شده بودند شاه بخت مکان نیز سوار دولت شده بر سران بخت بر کشتگان رفتند چو به سلطان مانع شد که چون لشکر قزلباشان را کند شده اند ز قلع صلیت نیست با چشم زخمی را که آنحضرت از رعایت دیرری و دلاوی آنجن حاکمانه منظور داشت و بر آنجا ذیل تاخت یک جلد ویرانه کار آنقوم را سخت بسیاری از آن طبقه طعمه شمشیر غارت شدند جانی بیک سلطان بکشتن تمام مردم و در زنده مردم او جنگهای مردانه کرده آنرا را راه منبر پر بودند و میروی بخت بلند و دولت از چند فتحی چنین که در از دست سابقه کمر وقوع یافته خستین حال او یار دولت بر و ال گردید چنان لشکر شمار که در برابر پهنی از خود قبال و نفوذ و ضلالت بودند منظم گشته ببارادار داشتند و مضمون صدق شمعون آن بکن منکم عشرون صابرونی بعلبوا ما نهنی ببلغ و بهی شمس یافت و بجایه لشکر آتی قیام نموده قحطها با طراف و اکراف ملک فرستادند و مهلت خراسان را نظام داده چون در این جنگ از جنگیان شام و مدینه و کربلا بطور رسید و دیالیت و دارائی بهرات بستور بد و تقویض یافته عنان غربت بجانب عراق عرب واقع شد و شرح آن مرقوم شود

### ذکر آمدن عسکریان کرت چهارم بخراسان

عسکریان چون از مراجعت موکب نصرت قرین شاهی آتی یافت از در جانشان که مطابق سپه خس و ثمانین و تمانه بود لشکر جزا را از طراف و جوانب بخارا فرستاد و در بخراسان آمد و بکشت محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان پسرش و بخت بجانب مشهد مقدس مقلی فرستاد و از امر او بفرستاد و از فرمان شاه ملوک در آنوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند چون باروی مشهد تمام شد بود شهر را که چندی کرده بجمارت مشغول شدند و تا دو ماه بین العسکریین آتش حرب افروختنی داشت و عسکریان خود نیز به سپاه برآمده و در آن شهر بطاهر شهر آمده هجوم آورده در سپهر کوچ بند با محاربه بطنیم وقوع پیوست قزلباشان یار از آن تاب قف و توانائی حرب نیارده صلاح جنگ نیدند و شبی از مشهد بیرون آمده احمد سلطان افشار بفرزاده که الکاهی او بود رفت و قلعه فراره را فاکم کرده نشست و از فرمان خان و عسکریان بفرستاد و از قلع صلیت و از یک تاخت قزلباشان که کشته بقایب تاخته آما با مرار رسیدند عسکریان مشهد مقدس را یکی از امرای مشهوره توجه بهرات شده شهر محاصره کرده در آن حال که حسینیان و غازیان شام و بده افقه و قلعه داری قیام نموده چندی بین الحانین آن محاربه و مصادمه در شهر مشغول و سختی داشتند در بلوکات قلعه کباب بکده نایاب بود حسینیان و دریش رسیدن شام و از قلعه آن فرزند عدم حساب قلعه داری صلاح در سیر و نرفتن دید گفتگوی صلح میان آوردند و سمنرا آمدند نموده قرار یافت که عسکریان چند پس نشینند قزلباشان با طفل و عیال و احوال و اطفال بیرون دهند و احدی از سلطانان و از یک تاخت عسکریان عسکریان بفرستادند چندی کوچ بر عقب نشین حسینیان بعد از آنکه معاویه و چیمان با تمامی غازیان و مردم شیشه هب لمان و غانما بیرون آمد و بطرف بیتان رفتند ملک محمود سلطان و الی بیتان توالت آید میان بطور آورد حسینیان بر پشت زره که باغی و قطع اطمینان بودند زده اموال ایشان غارت کرد و از آنجا بولایت کج و کرمان در آمد تاخت غارت بسیار کرد و از آنجا بشیر از آمد شرح احوال و غریب گشته ملک باغ حواید شد و عسکریان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته باز برای جبر و طغیان در آن ملک فراخت از خود از یک تاخت و سبب باطل خراسان سیدی از مردم یقین التسنین اطمینان بیانه زلف و شمع منقول ساخته کی در کشتگان مظلوم مولانا لالی شاعر است که

# ذکر احوال شاه طاهساب اول

غیر میانه ایران و توران دیگر چنین حادثه واقع نیافت از آنکه نارسه توران چنان کرد و غباری انگیخته شد که آفتاب عالم تاب در نقاب حجاب (۴۱)  
 مشرکت آثار صفت انکار در ناصیه احوال سپاه قربا شش پدید آمد در این اثنا سلطان امان از بیکتیر جوهر سلطان و امرا و ملوک و  
 و سایر پادشاهان آن میانه خود قربا شش هجوم آورد و شکست داد و امرا دست چپ نیز زلزله یافت تا بصدقات بی بی خود مخالف بنا و در راه  
 اندام بود سپاه و از یک بقای متهمان لشکر قربا شش در حرکت آمده در آذشت و صحرا چون نور و رخ آفت مریخ و لعل شد و چنانچه  
 شاعر گفته شعر گهای میان ز پرتو کی همه آفت مریخ زنده کی حضرت شاه ججه جنت مکان در عالم رویا مشاهده نموده بودند که  
 حضرات عالیات الله معصومین علیهم السلام آنحضرت را در این معرکه بفتح و ظفر مرده و دانه آنحضرت را کمال و توفیق حسن عقاد و در خجالات  
 و شجاعت و دلای مطلق از موقف خود حرکت نکردند و احوال آنرا تر زلزله در ناصیه جای نشینان بود بانه هر کس از مبارزان رزم از کی  
 نظم همه چون ننگان مردم رسا همه چون ستون فلک باجای چون قلب فلک مردانگی پای تهر و دغار استوار داشت و در  
 خود آرام داشتند و حضرت اب العزیز بنایت از کی کویا آفتوح قبل را از نظر خفا نشان داشتند صیانت می نمودند بعد از محله که در غار اندکی  
 نشست علم سیدی بنظر شاه جنت مکان در آمد که با کرده نبوه در معرکه ایستاده بر آنحضرت چنان معلوم شد که عبید خان و کوجم خانه که با سینه  
 در قلب ایستاده اند بهادران او و بیکه که فوج فوج از تعاقب قربا شش بازگشته نیستند و غبار این مذکور می گفتند عیدان از ایشان بر سینه  
 بود که سیاهی از دور بنظر می آمد و متنی است که بر جای مانده همانا سیاهی بقیه قربا شش است چند کس را استقرار کرده بود که در فوجی از ایشان  
 آورد جماعت از یک با و گفته بودند که بنوعی شکست پرانند کی بحال خود قربا شش را نیافتند که در این صحرا نشانی مانده شد آن سیاهی  
 چهار پادشاه اردوی قربا شش است و دیده بصیرتشان از مشاهده آن سیاهی پوشیده شد در اینجا حال شاه جنت مکان مبارزان  
 اقبال که در ننگان توقف داشتند از فرمودند که مردانه دار بر سپه گرفته گفته تا پای علم سفید خان مشب تر گام باز نکشند و بخرجت شمشیر  
 خیز ز دست هیچ حرب بر نزنند و هر کس زخمی زند با تمام کارش نبرد آخته متوجه دیگری شوند که هر بیت ننگ عار و بوردی کش شدن یکجای  
 روزگار است بقت یا برادر بر سپه کرد و در نیم پای یا برادر بر سر بخت کنیم سر از آن گروه عقیدت کرن جان نثاران  
 قورچان شام و دوازده نفران مرشد کال را بجان و دل فرقه شمشیرهای مصری آخته و سپرهای مسیخ و امن بر سر افراختند  
 غم دست و رای صواب متوکل علی الله از دست است جلواند آخته و دلیران دست چپ نیز حرکت کرد و جلگی فدائی و ابراهیم خود  
 غیبی بر سر گرفته و خدار و اورنگان خوشتر آخته سه هزار شمشیر صاعقه کرد و اریک را رسد و آورده بر کس خنی زدند پنجاه مرشد کال  
 ارشاد نموده بود از و گفته بیکری پرور آخته خود از یک که زیاده از چند و چون بودند از ضربات بی در پی تنبهای الما پس کن غاربان  
 مجروح و ناتوان گشته فرصت یافته یافتند قلب هم بر آمده از یکدیگر پاشیدند کوجم خان و عبید خان چنان سر اسید شدند که خردا  
 چاره نیافتند و بیک جمله دلیران آن فدویان جان نثار شکست بران لشکر میار افتاد و در آنکه کان جسد قربا شش که چون نباتات النفس متروک  
 بودند بعد از اینس نویسی بفتح و ظفر امیدوار شده و نیا مال جمع آمده سلاطین از یک سب از چنان فتنی چنین شکستی یافتند کلام و ناکام  
 اندام را بقدم می و استقام می نمودن گرفتند کویندی از قورچان عظام عبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که از ضربات آن خود  
 و از حشرات جنگ داشت متوجه گرفتن آن نشد از و گذشت که برادر وی دست آور بعضی گویند تو بوزی بر خود و منفرش زد که سامه شش  
 صورت یافته بین الجهور بر عبید مشرکت چل نفر از عظام را در آنهمه نماندند همراه آورده بود که در پای علم بخت فتح و نصرت ایشان را  
 کند چون قیای ایشان نبود عار حجت کرده یکی در پای علم گشته شد تا گفته کوجم خان عبید خان بعد تنویش و قلب از آن طرفه خود  
 جان سلامت برده و بطرفه نیمی تابست هزاران آن محسود اثر اربعه شمشیر برق با بر سوخته و رفته و آفتاب و هم حجت و حجت و هم

از دست مرشد کال  
 جنت و در نیکو  
 از دست مرشد کال

از دست مرشد کال  
 از دست مرشد کال

از دست مرشد کال  
 از دست مرشد کال



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۴۵)

و شمشیر خوریز را نیز که کار بر محصوران نیک شده آوازده فرسب وصول موکب بایون ایستاد و سر اسب که در آن طرف راه خلاص و نجات شد  
 یافته طریق فرار محبت شمی ریش با در بستی چند بقصد سوار بر میان بر میان بسته از قلعه فرود آمدند عاریان با سپاهان قلعه جز در آنجا  
 دستگیر کردند و همان لحظه بیا سوار رسیدند روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشته جمعی از بکایان طو شمشیر عاریان شدند و رایت خورشید  
 خسرو آفاق با لشکر بجز جوش دریا خروش از راه کالپوش بشهد مقدس معنی رسیده و شرف طواف آن مکان ملکیت آتشبان حضرت امام  
 و آتش بر سر انداخته از رُوح مطهر آن سلطان در وضعه رضا علیه التحیه و الثناء استمداد بهمت نموده بعزم دار السلطنه هرات اعلام ظفر فرم  
 بجانب جام از خشت تا عید خان نبوی که مذکور شد از هرات کوچ کرده چون بخارا رسید از کوجم خان و سلطانان چکنیزی بشارت استمداد فرمود  
 اترعام ولایات و در آنحضرت و در کستان و اخنی و اند جان و از اردو فغان و کاشغر و قرقرواقی داشت فغانی که دوی انبوه و خشمی که  
 جمع آورد و اتفاق کوجم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد الحسین سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک سلطان و کلهی محمد سلطان  
 و ابوسعید سلطان و سونجک محمد سلطان و لکن محمد سلطان و سایر سرداران و از بیکه و امرا معتبر بر رسید چون دریای پر موج فوج فوج با  
 دلهای چون این فولاد دوی توحه عسکریان نهاد همه کت زدن و درنده خوی بیک رویان جمله از بار نومی را طوار بشان  
 بر خوی شان پرا چین به روی و ابرویشان مجله از آنحضرت و چکنیز خان با آنزان لشکری بان کثرت از دحام از آب آویخته  
 کرده بود در جینی که اردوی بایون شاهی در خسرو وجود جام نزول سعادت فرجام نمود خانان و از بیکه تیراز آنطرف آمده بزور باد رسیدند و آن  
 خود قربان شمس خند نواز بیک اگر که آورده حقیقت جمعیت سلاطین و از بیک و کیفیت و بیکت آن لشکر بعید معلوم شد عدد آن کرده در پیش  
 که اعتماد را شاید بزرگترین رسیده میریحی سیفی مولف لب التاریخ یکصد و میت هزار نوشته تا بنام جمهور مشهور است که خود از بیکه می توانی  
 و المانچی بهشتاد هزار بهادر چیده کاری بودند و در سپاه قربان شمس سوار موجب خوار سواهی و خیرینو بیت چهار هزار آنحضرت در روز شوعا کعبه  
 از نیم شهر محرم الحرام پنجاه و شش و ثمان و ثمانه است سلاطین و از بیکه در سار و فغان جام در حوالی اردوی خسرو سپهر ششام فرود آمدند آن شب  
 پس از آن صبح روز عاشورا از هر دو طرف بموی صفوف پرداختند معظم امرا و قربان شمس همه سلطان و لک و لیل و الامه سلطان و لک و حنیان  
 شام و حمزه سلطان خامسوی و واقعه حاکم شیراز و محمد خان و واقعه راعی و احمد سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان و  
 الدین اعلی لک و که در آنوقت سلطان بود و حسین سلطان و ملو و احمد سلطان افشار و سایر امرا و قورچیان عظام حضرت شاه بکارگاه مطهر  
 بر سر دوح و هفتان شمس در بیکل و مسج بر ابلق نیز کام آسمان چندم بر آمده با قورچیان نصرت فرجام در قف فرار و آرام گرفت بنده و میر و محمود  
 با مراد نامدار و مردان کار آراسته عرابهای خیزن فرنگی را بکار داشتند و آسایشی بیک توبی باشی در پیش صف باز داشتند بجان جان خود و  
 و اندام عینی دوی بمعرفه آوردند و در برابر آن لشکر خود را در گرفت و از طرفین صدای کور که و غیره کرده نامی در کسب گردون پیچیده و کلاه  
 و مورد کشیده جوانان پیش جنگ از هر دو طرف بیکدیگر تاختند از هر طرف و لا در آن قربان شمس نهانی بجان شال بر بنا کوشش تازی  
 آتش نهاد با دبا خوانده و از بکایان با بکار در بر خاک بپاک میبند و از آنطرف بهادران و از بیکه سپاه منصور را چون شهاب جوم  
 باران کرده بونک ناوک و لک و زنگ بر تارک و لیران میدوختند مبارزان بر دو گروه داد و مدی و مردانی داده از کثرت لشکران کوه بان  
 شادی و پرفت نظم زکیو سبزه بران پر خاشجوی زسوی در از بیک کشید جوی زکیو و رسیدن این قبا زسوی که  
 از بکایان دغا دیران شک از مابیش و کم ماندند چشم و کین و بهم زب کشته شمشاد پید در آنچنان روز  
 کمیتی پید زمین شد ز خون بلان لاله زار فلک خواست از جورشان زینهار مجله میان آن دو گروه زرخا حسرتی بود  
 پیوست که سپاه از فلک چرخ تیغ خون آشام از کف گذشته انکشت تجربه ندان زخم زید چشم و زکار محاربه بان شدت شاهده نموده و در

باز بیکه شاهی  
 از بیکه شاهی  
 از بیکه شاهی

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

بافزودن صفات آراستند نمایان جنگ عظیم و نیروی دست ادا بحق در آن روز و لا در آن میان که در آن روز که کارزاری کرد که (۲۱)  
 زمانه اشد حیرت بدین تعجب که بدین صورت جنگ بطام در میان اوزبک و زباز خاص و عام است مگر آنکه اخی سلطان خود را قبل  
 عبیدخان زده نزدیک آن بود که قلب مغرب گردید و در آن قول شد و در شب گردان اخی سلطان با بسیاری از مبارزان و کتوفرم نر از  
 در آمد عبیدخان و فریاد مری سلطان بدست در آمد که کشته شد و زین خان از رسیدن این خبر در شوق اقامت نتوانست نمود بیرون آمد و بغیر از کوه  
 رفت عبیدخان در این مرتبه استراحت را در این پیش بهادر که از امر از آمد از او بگریخت بود و داده روانه برات شد و با طرف و جواب پنا دلان  
 در آن حال در غور میان قشاق کرد و در سال دیگر مطابق سنه اربع و ثلاثین و تمامه بر سر قلع برات رفت حسین خان شالوک که بعد از فوت برات  
 و در پیش خان حاکم برات شده بود بغیر قلع و استحکام برج و باره پرداخته با سبب قلع و داری آگاه گردید و جنگهای مردانه از جانبین وقوع  
 یافته محاصره یافت که کشید و خیره در قلع نایاب که حسین خان جمیع ره پایا و مردم شهر و ملکات که در قلع بودند بیدون کرده از اذوقه  
 ایشان چند روز و اوقات غازیان حاصل نمود در این اثنا خنجر قتل زین خان در میان اوزبک شایع شد که در میان اتفاق محکوم سلطان حاکم  
 بر پیش بهادر آمده جنگ کردند و از هتاهی الکی پیش بعد از آنکه مغرب شده بود غالب آمد و زین خان و محکوم سلطان هر دو قتل آمد  
 عبیدخان از این واقعه مسرور و فرحناک شد در همان روز و تحریک یاری بی ولد جان و فایز را که اسیر الامراء عبیدخان بود هجوم عظیم نموده از  
 طرف یورش قلع آورد و دند و غازیان شالو صدمات دیرانه از بکار اسیر بچه تیر و مردانکی دفع نموده خلق کثیر در حوالی قلع بر خاک مالاندا  
 تفکی بر یاری بی خورده و تفکی محمول سپه او را بریده و در حسین خان آورد و عبیدخان از کشته شدن او بغایت تامل که سور و سروریکه داشت با لم  
 سوکوری تبدیل یافت تا معلوم او شد که با وجود اینده سی و اشتهام که بغیر آورده و تخریرات تیر پذیرفت در خلال اینحال آوازه توجیه را  
 نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ پیش بهادر بمقتلای سپاه نصرت پناه و خبر کشته شدن و پیش بهادر رسید با لم خردوان و اندوخته  
 پایان از بل مالان کوچ کرده راه بخارا پیش گرفت که از خاندان چنگیز استمداد نموده دیگر باره شورش و انقلاب بکشت خراسان اندازد

ذکر آمدن عبیدخان با خواقین از رجب در تیره تیم بخراسان و توجه محکوم بهایون شاهی  
 محاربه نمودن در خسرو جرد جام و طعنه غریب با قن حضرت شاه بامداد حضرت ذوالجلال و الاکرام  
 قلم چون غلبه نموده بود از چنین دستان سرانی میکند ساز که چون حضرت شاهی و حجاجه جنت مکان در ایام سلطنت به بیان جمع انور  
 و دولت را پیش حضرت بتلفه و حال خود بطراف الکی و اتق بودند و همیشه از درگاه و اسباب العطا با بجهول مطالب مرام کار و  
 کشته در محله کارزار بر اعدای طغریا قه انداز محاربات زمان دولت بدو جنگ جام که آنحضرت ادر آغاز جلوس بایون با عبیدخان  
 و خواقین از بکشت اتفاق افتاد و بغیر و نصرت قضا با قه اند شور عالم و مذکور اسپه و افوا بهی آدم است تبیین این قتال علی سبیل الاجال  
 آنکه چون توار و متعاقب قاصدان خراسان برگاه سعادت نشان رسیده استهانه می نمودند که در آنند یا طوفان بلا بالا گرفته که آن ملکات اطراف  
 سیلاب فتنه و زبکان غریق بحر اضطرابند و بنا بر آنحضرت شاهی جم قدر ملکات ایشان با امر و ارکان دولت طریق مشوره سلوک داشته رتی  
 همچنان توجه خراسان و دفع فتنه و زبکان را بر گرفت افواج عاظمه محکوم حضرتان جمع آمده اعلام جهان بانی بصوب خراسان در حرکت  
 آمد و همه سلطان وکیل و الامه سلطان و کتوفرم محمد خان ذوالقدر اعلی با کردی از غازیان طغریا بمقتلای سپاه کشته بیشتر روانه شدند و پیش  
 بهادر در قلع دهان سخن جسته ادر اعظام بر قلع محوط کشته جواهرها ترتیب داده و از بکار از ابتکات گرفته هر روز فوجی از بهادران در حصه  
 نبرد بسیر و ن آمد و غازیان حرب می نمودند و در این الجانبین آتش محاربه و قتال شغال داشت تا بیاری از بهادران نامی برشم  
 و شمشیر



# جله اول تاریخ عالم آرا سی عباسی

(۳۸) عبور نمود بحسنه اسان آمدند و در میش خان شامو که لاله سام سیزده و یکریکی خراسان بود پنج و باره هرات است حکام داد و بختن قلعه داری شه ارداد و مردم کار دیده بخواست در و از باغین نموده بواسطه قلع داری پر داخت و سلاطین و از بک باغ و از دحام تمام بیا آمده شهر را احاطه نمودند و هر که ام در طر فی منبر و آمدند و همه روز جنگ پیش آورد و چند ماه فبا بین آنش حرب و بکار آنها باشت و غازیان شامو آثار جلادت و مردانی بطور آورده در مدت محاصره نگه داشته که احدی نزدیک قلعه آید و روزی در باغ مراد عبید خان بود می سلطان زبیری آرا پسته صحبت شنول بودند و باغ رفیع محل پاسبانی اوز بک بود و در میش خان جمعی از بزرگان شامو را بدان صوفی شامو در باغ سفید فبا بین قال عظیم بوقوع پیوست خود اوز بک مغلوب شدند و غازیان مراد قلعه خربیه خان رسید با صحبت در هم نور دیده سر اسیده شدند که سو جنگ محمد سلطان در آب افغان عبید خان بعد توشش خود را بیا بوی رسانید و بمسک خوش گریخت انقضه از طول ایام مجاهدت و جنگ و جدال طول و از تخر قلعه مایوس کوچ کرده راه و بار خویش پیش گرفت و رفت

## ذکر آمدن عبید خان مرتبه دوم بحسنه اسان

در سال دیگر که مطابق سنه احدی و ثلاثین و تسعاعه بود و در میش خان وفات یافت و نورون سلطان تلو که حاکم مشهد مقدس بود و جنگی که میان تلو و استاجلو واقع شد قبل آمده خبر میشد رسید از اینجست پریشانی باحوال حسنه اسان و او با قهر و ادب صاحب جودی که با آنکه ا مقادمت تواند نمود و در داری و می معنی میانه امر درگاه کلفت و نزاع پیدا آمد و بخر بقال و حدال گردید این اخبار با و در آنهر رسید عبید خان که شقیقه عروس ملک خراسان شد بهیچ وجه قطع تعلق ننیکه و همچنانچ این ایات از تیاج طبع موزون و شوقیت باز خام بوس ملک خراسان دارد تن بجان شده من بوس جان دارد روح بخش است شماش چو دم زو جان الله گویا و هوای بل بالان دارد فرصت غنیمت نموده دیگر بار و کمر بت تیجه آنولایت بنده شهر رسد شنی و ثلاثین و تسعاعه از نبر چهار جو که شده بر و آمد و از آنجا با سلطانان و بهادران اوز بکینه میشد مقدس معنی رسیده آن بلده و تریفه را داره که در میان گرفت خانه کوچ بزبون سلطان در شهر بود غازیان قزلباش که از محال غریبه آنجا جمع آمده بودند چند گاه حفظ و حراست نموده آثار جلادت و مردانی بطور رسانند از قتل آذوقه کار محصوران بجان رسیده و علت جوع شیع یافته از هیچ طرف نسیم ادا می نوزید عبید خان بر آن بلده بستولی شد و یکی از او معتقد خود را در آن بلده کده داشته روانه استرا با د شد چون بد آنخند و رسید زینل خان شامو که حاکم استرا با د بود جمعی از شعبان جنگ دیده کار آورده را بر سیم قراولی با استقبال فرستاد میان غازیان و قراولان اوز بکینه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بود پیوست خود قزلباش غلبه نمود مخالف مشا به نموده دست و نطق انضرا و قلا بطاق زده تا چهار فرسنگ جنگ کنان خود نمود زینل خان و غازیان خانه کوچ خود را برداشته بولایت می آمدند عبید خان استرا با د را بعد الغیر خان سپهر خود و او بکابین ملخ توجیه نمود چون خبر طغیان اوز بکینه و استیلای ایشان ببولایت استرا با د بار دوی سپهر بیا و رسید انخی سلطان تلو و در می سلطان شامو اغویور خان و شاه علی سلطان استاجلو را با کروی از جنود قزلباش بد زینل خان فرستادند و ایشان در ری زینل خان محلی گشته بکشتن روی توجیه به استرا با د آوردند عبید الغیر خان تاب مقادمت ایشان نیاورد و در استرا با د بزبون رفت به بد محلی شد و امر اعی عظام در آمدند عبید خان را و در غیرت در کاخ و باغ متصاعه گشته بجانب سلطام باز گردید انخی سلطان و در می سلطان و شاه علی سلطان بر سیم منتقلی از استرا با د بیرون آمده و در چمن بطام عبید خان دو چار شدند جنود قزلباش به برادر رسید لشکر اوز بک از بیت هزار تنجا و بودند هر چند محاربه آن فوج قلیل با پادشاه اوز بک موافق قانون عقل نبود اما اوز بکان دست و گریبان رسیده و امر از محاربه بجا نیاورد

وفات در میش خان  
۹۲۱  
در دین حسین خان و تاجا  
وفات در میش خان و تاجا  
۹۳۲  
(محل تکیه بی)

## ذکر احوال شاه و همایون

افزاست بعد از آن واقعه حیرت برایشان غلبه کرده راه بنداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین غلی تگلو حاکم بعد از قندهار سلطان حسین (۳۲) سلطان و جمعی از مفسدان تگلوئی ادب اقبال آورده سرهای ایشان را بدلاوه عالم پناه فرستاد بعد از این واقعه آنحضرت مشور عاظمی بام حسین خان شاهرورد فرستاده او را طلب استند و منصب امیر الامرائی طایفه رفیع قزلباش را بوعبد الله خان استاجلو که هر دو خواهرزاده حضرت خاقان سلیمان شان بودند عنایت شد نزاع و گفتگوهای او با یاقات بر طرف شد و باب اخلاص رضای خاطر مبارک شد کامل را بر طبق خود راجع دانست پس در دامن ادب پیچیده آنحضرت بنفس نفیس متوجه تمام سلطنت و جهانگیری گشته و ای استقلال و استبدادش ارتفع آسمانی یافت اما اولاد تگلو از مرتبه ادنی با علی ترقی نموده در آنوقت امیر الامراء آذربایجان بودند مستبته و اراده کرده که بجای جبهه سلطان وکیل و مختار سلطنت باشد با خیال ناه و بخل و سپاه منوجه اردوی بیابون گشت شاه جنت مکان از اراده فاسد و آگاه گشته بر سر او ای فرمودند مشارالیه از جانب آنحضرت اندیشه برعت برق باد بجانب آذربایجان گیرند خود را بقلعه و ان انداخت و محقق شد و از آنجا روی از انید و تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه روم استمال یافته و راه استنبول شد و در آنجا تحریکات و فساد نمود و سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر بدریغ کشید با خود نامعد و آمده و هر مرتبه شاه جمعی جنت مکان از خود عینی و عواطف لاری می و دیا قه بمانت ای صبا و تدبیر کامل دفع فتنه او میفرمودند مرتبه اول باغ و تحریک اولاد مرتبه دوم بشارت و اغای غار بجان تگلو و ذوق قدر اخلاصی مرتبه سیم با قول کا ذی القاس میرزا مرتبه چهارم بشیفته افشار اکندر پاشا حاکم ارض روم حقایق این احوال بر سیل اجمال بعد از قضایای خرابان رنمزد و ملک بیان میگرد

ذکر وقایع حسره اسان و آمد شد و خواقین و از یک بد اندیاز مرتبه بخش سعادت شان

### بعد از ارتحال خاقان سلیمان شان

سخن پرد از این شیرین حکایت چنین کرد از سخن دانان و روایت که عبید خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ علی که از نوادگان بن چکیر خان و سمناده و حقی شیک خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان مذکور است همیشه در آرزوی ملک شان و دست آوردن بلده فاحشه هرات بود از بیم ستم شمر عالم که حضرت خاقان سلیمان شان ظهور واقعه شیک خان در ملک بخارا فرمودم در کشیده بود بعد از واقعه زلزله خاقان سلیمان شان وحدت من حضرت شاه جمعی جنت مکان و اخبار منازعه امر او خود را می بین بکان آنکه مالک ایران بهیچ وجه متقلب است و از آن طبع ملک خراسان سینه کرده شش مرتبه بفرم تجرنگ بخراسان کشید و از آن عالم فیضان و اکوشش بریت بیت خاکساران جهان از اجناعت مگر توجه دانی که درین کرد سوار می شد ستمنا متعاقب گشته در هر مرتبه که حضرت شاه جنت بارگاه جنت دفع فتنه او در حرکت آمد آفتاب شعله رایت فتح آب بر ساحات ملک خراسان تیافت انجم صفیای که فرادر برقرار جنبیا بنمود با آنکه کرات این حرکت کرده خود را ایاز نمود باز در غیبت ملک جهان را روی بد انصوب آورده و به غیر قلع خرابی ملک میرد اخلاص مجلا از فرور یخن و فتنه آنحضرت و لیکر گشته تا دوازده سال ملک خراسان لکه کوب و از بکان و ضغنا و زیر دستن پایال نیم ستوران و مردم آنولایت از جور و بجان رسیده آسودگی نداشتند ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان در همان حال که خبر واقعه ناکیر حضرت خاقان سلیمان شان با و در اندر رسید عبید خان خانان و سلطانان چکیزه را بعاوت خود استعان نموده با اتفاق کوجم خان بن ابوالخیر خان که در سمرقند رایت سلطنت افراشته بجهت آسینه توره و پادشاهی چکیزه حجاب سکه و خطبه مالک و در آنحضرت زکات بود و ابوسید سلطان و سونجک محمد سلطان و الی تا شکنده با لشکر جزارد و از بکان فرغوا از چگون



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۶)

سخت شدن با بنجان  
سلطان رنجور

رفته و لیک سلطان شب روز دین فکر و اندیشه بر میرد که آیا بچ طریق انتقام از دیو سلطان و جبهه سلطان کشیده و مقصدی امر و کالت کرد و  
 شش و طایین و تنهاده و دیگر باره از کیلان سپید و نکه متوجه از اراکشا و در بیل شده با دین سلطان و ملوک مرد و نوسال و بخت کبر سن  
 بنوخت خرافت و در یاقه در آنوقت در اردیل بود چهار هزار کس از طایفه روم و کچی و طو اس فرام آورده بغیر جنگ جدال بستان  
 امراء استاجلو ساق در فراده فیما بین مجار به وقوع یافته با دین سلطان از آنوقت قلیل نهم شده در شای فراگشته گردید و امراء استاجلو مظهر  
 منصور بشهر آمده بزیارت حضرت سلطان الا و لیا و میا خ عظام صفویه قدس الله اسرار هم مشرف شده از آنجا روانه تبریز گشتند شاه عجا  
 جت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته بود سلطان و جبهه سلطان و محمد خان ذوالقدر اعلی را با هم شتر از کس و بیکر از نفر از تورچیان عظام پیش  
 ایشان نازد و منبر بود لیک سلطان و زلفا از آمدن دیو سلطان و امراء و تورچیان شای خبر یافته بطرف چور سعد فرستند و امراء و تورچیان  
 شتر و بایشان سیده صف بردار استند و امراء استاجلو در روز کارزاری کردند که روح و ستان سام برایشان آفرین خوان شد در شای طین  
 ضرب محمد خان ذوالقدر پیش پست استاجلو در آمد و برایشان حمله آورد و لیک سلطان زخم قوی یافته و گذشت و جبهه سلطان با خود و تلو پیش  
 جلواند خستند از گشته شدن لیک سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرام پیش که قد فاسط سلطان و فاروق صف سپاه را شکست  
 مردانه و از آنمگر که بیرون رفت مشقت تمام خود برایشان رسانیدند و ذوالقدر اعلی با انتقام و قیام دیا بر که طایفه ذوالقدر مغلوب استاجلو شده  
 شای رخ پدر او را برار نش قبل آورده بودند درین معرکه نصیری کرد و القه قبیله السفا استاجلو ایامی در کیلان روز کار گذرانیده و رسال دیگر  
 سه اربع و طایین و تنهاده بود دیو سلطان و بیکر جبهه سلطان گشته شده منصب کالت با و فرار گرفت و در شهر نرسه و طایین و تنهاده که توقف استاجلو  
 در کیلان قریب بیست سال شده بود و امانت ظفر آیات شای مرتبه و یتیم جت دفع خسته عید خان او بکنت متوجه خراسان بودند و شای خان و فاروق  
 سلطان و قزاق سلطان و سایر عیان استاجلو که در کیلان بودند روی ارادت اخلاص بر کار که در دین مناص آورده و باقی و کفن بر کارگاه شهریار  
 شافند در مقام تربیت و رعایت انجاعت در نیامد اما خصوصت و عادی حاصل نیک و دایشان بنسبه او و اراکی می نمودند اما جبهه سلطان رضا  
 جوی خاطر مبارک شرف بوده ظاهر اعمال و افلاش بر وفق رضای اشرف بود روز بروز اختیار و اقدارش میافزود اما طایفه تلو و  
 روی و خود را می را از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان باطن عبار نفاری بر خاطر مبارک نشت و در شهر نرسه و طایین و تنهاده که حسن  
 خان شایر شیراز آمده در گدمان صفهان پایسر سلطنت مصر رسیده بنوازشات شایر سر همنه از شد جبهه سلطان با او در مقام غادر  
 قصد کشتن او کرد و او از مواضع تلو بایان خبردار گشته شبی با تشون و لشکر خود و یراق پوشیده بر سر خیمه جبهه سلطان آمد و او مضطرب گشته و  
 بنجیمه دیوانخانه بایون انداخت و در حرم و در تخته مبارک میانه شایر ملوک و تلو جنگش از تورچیان و ذوالقدر که در شکست و دمنصر نامی قور غلو بچه  
 سلطان زخم کاری زده با چیر کردانید تلو بایان مرک و رانجی داشته بچیان در دانه میگو شیده جنجیان در آن شب نارسه بسیار نمود اما بنجیمه  
 امراء تلو که صبحی فوج و قشون قشون رسید مغلوب گشته راه فرار پیود و از حصول مقصود ناپوسن با صفهان رفت در آنوقت جمعی کبیر از  
 جوانان شایر تلو رسیدند امراء تلو شاه قانام سپید بزرگ جبهه سلطان را بجای او وکیل کرده با کل اویمات شایر ملوک و استاجلو از دود  
 و افشار در مقام غادر و تمام در آمدند با ضروره مردم اویمات مذکور و نیز با ایشان خصوصت و نزاع آغاز نهاده و حوالی فرار امام زاده سید  
 علی علیه السلام میانه ایشان جنگ شد امراء تلو خاستند که طریق مان جبهه سلطان استتال داشته باشند بیات اجتماعی بدو تخته آمدند  
 شاه جت مکان میانه خود برده بدفع خصما پرد از دنده شاه جت مکان که آغاز جهان آرائی بود از اطوار ناپسند اطایفه دیگری هم رسیده  
 آن خود بسلطان خود رای فرمان داد و تورچیان عظام در دو تخته بایون ایشان را سب باران کردند تلو بایان از موافقت شاه عجا به مایوس  
 گشته راه فرار پیودند و از بخت بر کشتی خبر بدلت بروی دولت ایشان نشسته بیاری از طایفه قبل رسیدند آفت تلو بایان تاریخ این واقعه

و خیمه های تلو  
که در دین عثمانی در مواضع ایران  
جنگ کردند

## ذکر احوال شاه طاهساب اول

یافته بر فرمانروائی ذات ملک صفاتش آراستگی پذیرف نام اردو کالت بقیصه اقدار دیو سلطان رو و لو که از رخ آمده بعد از فوت خان  
 سلطان استاجلو امیر الامرا شد چون کمال گذشت لکت سلطان چون معظم امرا درگاه و سیل پناه بود در باب کالت قطع و فصل  
 تمام سلطت با او بکنگور آمد و فیما بین تقارن خاطر بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوجم خان و عبید خان بخراسان در اردو شیوع یافت دیو سلطان  
 بمصلحت وقت برفی در ضای لکت سلطان کالت با و که اشته رقتن خراسان و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده روانه انصوب شد  
 مضامین مطاعه با مراد عظام فارس و عراق حاصل نموده که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده بمنع خصما پروراند و او در یلایق لارا قات  
 در اندک روزی امرا را مد استیما جو به سلطان تکلو حاکم صفهان و قسما جبه سلطان تکلو و ملی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با خود بشما  
 بر سر او جمع شدند و او یکی عطا لشکر را بر او مریدی و احسان به ایدار و تکلفات پیش از پیش با خود در ام کرده در انزع منصب کالت از لکت  
 سلطان از ایشان استعانت جسته عهد پیمان گرفت چون تمام خبر پیمان میزدی اقبال و امرا بخود اسمانی گفتات شده بود دیو سلطان با غلبه  
 و از دحام تمام بار دیو خسرو گردون غلام روانه شده هر چند امرا و عیان استاجلو خصوصاً قارنچه سلطان لکت سلطان از بمنع خصما و از  
 آتش جنگ و جدال تخریب نمودن قبول نکرد و گفت جیف باشد که میان و و لشکر جزا که ملازم لکت درگاه و از مجتبان حضرت شاه باشند بحسب  
 مستار دینا نزع و قتال واقع شود ضار جوی خاطر دیو سلطان کشته از بر ترکان کنی استقبال او آمد با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند  
 و با تفاق روانه درگاه معنی کشته در جزئیات بر شرف سجده شویا کار کار میاب شرف شدند و اردو کالت ابدیو سلطان گذشت  
 دیو سلطان قارنچه سلطان و چند کس را که خبر یافته فساد میداشت بقتل آورد و لکت سلطان را با نامتایل و ادیان استاجلو بغیرای کرجان  
 فرستاده اردو خانه و در آنجا اخت و بدین گفتار کرده در غیبت ایشان بخت ضای امرا تکلو قطع تولات ایشان کرد و در مقام صنیع ایشان  
 درآمد و الحی اتمینی لایق و ولتمندی و ریش سفیدی بود و باعث آن شد که از آن طرف نیز دشمنان و نفاق کشوده ابواب وفاق و اتفاق شد  
 گردانیدند و در ششانی و ثلاثین و تسع و نخل و سپاه سلطانیه آمده در آنجا سوار امرا و عیان استاجلو خصوصاً قارنچه سلطان و قارو  
 سلطان و قلیق خان و غیرهم بر سر او جمع شده که بجای ربه دیو سلطان و اتباع او بستند از این طرف دیو سلطان و جو به سلطان سخن از صلح و  
 صلح گفته قاسم خلیفه و رساق او فرستادند که ایشان را بضمیت نموده از مقابل جمعی که در سایه تفرق کت فرسای شاهی باشند منع نماید و  
 در کین نایره فتنه و اغفار نایره یکا رسی نمود بسیار و ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان نگردید چون اراده از بی بجای ربه ایشان بعلق گرفته  
 بود اثری بر سالت او ترتیب نشد و از جانبین توبه و صفوف خستند از باب خلاص از مشا به این و و لشکر آراسته بادل خوین و دید و انکبا  
 ماتمت بخور و نذکر که هر دو کرده در رکاب تبا یون گردون شکوه بمنع اعا دی قیام نمایند الحاصل میان ایشان جری عظیم بوقع پوست  
 امرا تکلو مغلوب استاجلو بمان شده بر دین سلطان و قسما جبه سلطان تکلو کشته شدند چون لکت سلطان و مشا سلطان بر قول تبا یون  
 نزدیک شد چشم ایشان بر ماچ لوی آسمان خندید چهر زار نکار غور شد ساسای جایون قات دست از کار کشیده غنا تات شدند و امرا  
 و قورچیان عظام شاهی که در رکاب مظفر آفتاب شاهی بودند بمسیر نموده دیو سلطان بقاف ایشان در حرکت آمد جمعی کثیر از صفیر و کثیر  
 آوردند و استاجلو بمان شکوب و مغلوب با بر آمده از آنجا بکلیان رفتند و مظفر سلطان و الی دشت پناه بردند و او هفت هزار پیاده و مبد  
 فرستاد امرا استاجلو و کبار به بغرم سبده و توجیه اردوی جایون شدند و این حرکت پسندیده طبع شرف نیاید شله غضب قالیب  
 زبانه کشیده بنفش نغین بر سپه ایشان ایثار نمودند دیو سلطان و جو به سلطان و محمد خان و ذوالقادر اعلی را با جمعی پیش فرستادند چون نقل  
 سپاه مضبوط بخیل و فرزندان و پل رسید امرا استاجلو از جنگ کلیلان سیر و ن آمده دیگر باره آتش قبال آفتاب یافت عاقبت نیم فتح و ظفر  
 بر پرچم رایات امرا شاهی و زید جمعی کثیر از کلیلان مقتول شده لکت سلطان و مشا سلطان و قارنچه سلطان مغلوب و منهزم بشت تمام کلیلان  
 رفتند

استاجلو امرا  
 قارنچه سلطان  
 قسما جبه سلطان  
 تکلو حاکم صفهان

در کین نایره فتنه و اغفار  
 نایره یکا رسی نمود بسیار  
 و ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان  
 نگردید چون اراده از بی بجای ربه ایشان  
 بعلق گرفته بود اثری بر سالت او  
 ترتیب نشد و از جانبین توبه و صفوف  
 خستند از باب خلاص از مشا به این و و  
 لشکر آراسته بادل خوین و دید و انکبا  
 ماتمت بخور و نذکر که هر دو کرده در رکاب  
 تبا یون گردون شکوه بمنع اعا دی قیام  
 نمایند الحاصل میان ایشان جری عظیم  
 بوقع پوست امرا تکلو مغلوب استاجلو  
 بمان شده بر دین سلطان و قسما جبه  
 سلطان تکلو کشته شدند چون لکت  
 سلطان و مشا سلطان بر قول تبا یون



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۴)

فرخنده مطالعش استند لال نمودند که غریب وجود شریفش زینت افزای اورنگ خردی و آفتاب و قش عالم استند و خواهد بود و از آن  
غیبی آفتاب عالم افروز تاریخ موله آن کرامی است در زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن سلطنت ملک فرامان از سایر افران  
یا تیره در بدو فخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه منسب خان که آنحضرت اطوار ناپسند بطور آمده از حکومت معزول گردید آنحضرت با  
بپای سیر اعلی طلب فرمودند و در خدمت الدبزرگوار مغزو کرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت جهان داری از اطوارها بپوشش لایح  
و پیدا و انوار ظل الهی از ناصیه بپوشش لامع و بویید بود بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان قامت با استقامت بطراز سلطنت  
و پادشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی حکم از الله بامر که آن نواد و الا کائنات مندشین اورنگ شاهی و سیر ارای  
پادشاهی گردید جلوس بپوشش روز دوشنبه نوزدهم شهر جیب عی ثل موافق سنه ثلثین و تسعة اتفاق افتاد بجای پدر بزرگوار فرار  
از الهامات غیبی جای پدر گرفت موافق تاریخ افتاد تاریخ طلماسب شاه عالم گرفت آئینی جا بعد شاه غازی بر تخت در گرفت  
جای پدر گرفت کردی جهان بخش تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفت چون از غایت اخلاص و حسن عقاید بخت شاه ولایت پناه محرم سراسر  
امین لی مع الله خود را بنده شاه ولایت مسینا بد از اتفاقات حزن بنده شاه ولایت طلماسب تاریخ جلوس تا یون شده خام فرمان و  
شرف بندگی شاه بخش یافته چون بدایت طلماسب نقش مهرش شده تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طلماسب و  
پادشاهی بود وین دار و شریف پرورش باری معدن پیرای داد کسر نوید بیایدات آئینی و موفق بوفقات نفاذی دانش آموز خرد پرور  
روزگار خلاصه تیاج هفت و چهار در حکمت و دانش از اسطوار اسکند بریش در آئین جهان داری از جم و کسری در پیش در اوایل سلطنت و فرمان  
روانی آنحضرت امور دولت از چند جهت خیال پذیرفته بود و عادی محذول العاقبه که در آرزوی چنین روزی بودند مشفق و غریب طبع ملک  
ایران که خلاصه معور جهان و تحکمه کیانت نموده آغاز فرشته گردن میانه امراء و ارکان دولت بجهت امروکات و تقصیر و بیجاقت منازع  
پدید آمده بخرتقال وجدال گردید و هر چند گاهی از عالم امراء درگاه و ریش سفیدان و قنوجا امکفیل امروکات و صاحب خیار امور دولت بود  
و آنحضرت در اوایل حال آتایی بجهت حدیث تن در امور دولت تعاضل و در زبده کاه مآشانی کارخانه تقدیر بودند و کاه بظرف عالی و تعلیم  
خرد علق طبیعت داد عیار جوهر خلاص از باب حقیقت و فایده گرفتن و آتایی وجود شریف خود از شر دولت طلماسب ناقص عیار صیانت نمود  
و بیرومی اقبال و برهنه نونی بخت جوان با وجود کثرت اعداء وقت مضار هم خط حال نشه خنده آل و هم حراست دولت بزیوال میکردند چون  
ننال طوبی مثال اقبال در چمن دولت و کامرانی بالاکشید و برجه رش و قنیر رسید تا آئینی و صانت ای صاب و فور دانش عقل  
کامل امراء صاحب اعیه و سپه کشان خود را می راجح بر ازیان برداشته بغض نفیس متخل سلطنت فرمانبری گردید دشمنان دولت که  
ملکت بودند از شمشیر آتش بارش بودند و غنچه مرادش در کاشن همیشه بهار سلطنت و فرمانروائی کاینی بر یون آمده و نوعی ممکن و استعلا  
یافت که بیچ آفریده را از فرمان اجبا لادعان مجال تخلف نبود و اوصاف حمیده آن برگزیده آئینی از خبر چهار بیرونست و تحریر شده از آن از  
قدرت قلم و بیان کاتبان دارالانشاء امکان افزودن میل و قانع آرزمان دولت از چند سعادتی بپند یون محاربات و قنیر ملک و بلا  
و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بطور آمده و نوعی است که در حرم جن یک مورخ و مودود کانی که در زمان آنحضرت یافت گردید  
التواریخ موسوم ساخته معروف ملک بیان گردانیده و در زخمه رقابت تحریران نیت نظم چشتم بجهل شاهی که در ادبیت قد  
در بانم چه نویسم شای و آتش که کمی از حسن از تو انم و چون در بویید ای خاطر توید و قانع زمان دولت حضرت اعلی  
شاهی ظل الهی است و در واضح دفع اطالت و طلماسب بپایگاه این شخ عالم آرا از شرح حالات آنشهر یاد جهان پیرا با لکته خالی باشد  
کیت خانه عباسی به بقدر اتفاق در شمار سخن پیرائی نکا پوسینا به القصد چون جلوس تا یون آن مرکز دایره نگاه و جلال بفرخی و فرخندگی

ذکر احوال شاہ اسماعیل اول

(۲۳) حصار یا بوس که ملک در تصرف او و شهر در تصرف و متیه بود در اثنای عشرين و ستماء که سال دوم حکومت او بود و در متیه بابت مزایای  
و سوار متوجه بکار او شدند و با اتفاق و در پیش خان قاجار که بکار ایشان بسته در آنک فوق بار دین بن بهمن یقین مجاز بقای قاف  
و قراخان بآن پیش موافق غالب آمد در هشتکام تعاقب اقتصای آسمانی کوه تفنگی بر او خورد و از اسب خطیده در گذشت و فریاد  
ایحال از هم پاشیده و در متیه یکد از شکست فاحش و مغلوبت غالب آمدند و از خواند کار مدافعت دیا که بر امتصرف شدند و دست تصرف  
فریادش از آن ولایت کوتاه شد چون این اخبار بر عرض خان سلیمان شان رسید جمعی را بعد و قراخان یقین نموده بود بعد از کشته  
شدن و دفع آن خبر نمودند القصه بعد از این قایع خان سلیمان شان با وجود مشاغل ضروریه ممالک شب در روز در اندیشه سیدار  
و لشکر کشی دیا روم بودند که در سنت و عشرين و ستماء سلطان سلیم بعالم بقا پوست پیرش سلطان سلیمان قایم مقام گردید چون  
جانب او مخالفتی ظهور نیافته علماء اعلام لشکر بدون حرکت خضم جایزنداشته چون سلطان سلیمان در بدایت جلوس لشکر دیا روم  
و فرست کشید بغیر او جدا مشغول شده بود آنحضرت این بغیرای قنار تحریص نموده بنا بر آن خان سلیمان شان چند سال بجهت کسب  
غزاع که مضور را بغیرای که جستان با نور ساخته خود پیش و سرور حضور سپرداخت ای جان آرا اقتصای آن کرد که یکی از شا  
زادگان کامکار را بایالت خراسان مرسوم گردانیده باز دیا فرستند در اول حال شزاده جوان بخت کامکار طما سب میرزا که میرز کز  
و این جهان داری از نصیبهایوشنایان بود در ستماء و امیر خان موصولی ترکمان و در اقی فائق مهات کشت بعد از چند کا که آنحضرت  
بپای سپهر اعلی آورده بام میرزا با و در پیش خان فرستاده و تا آخر ایام جانش آنحضرت ممالک خراسان به طامن و امان بود و در شص  
سنت و عشرين و ستماء شیخاه والی شیروان روی اودت و اخلاص باستان اقبال ایشان آورده با عرف خود بگلش نمود و خود  
از مرز بندگان این استان شمر و صبیبه که در حلقه عفت و دومان شیر و انشاهی پرورش یافته بود در ملک پر و گیان نفی عصمت در آورد  
بدین یکو حد ستمایا ولایت شیروان مجدداً با و تسلیم گردید و در شهر سنده طایف و ستماء چنانچه عادت فقیه روزگار عداست ادا نمود اللہ  
بر ملک جیات آنحضرت عهد و لیباق در زمان با حق آورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از در جات زندگانی طی کرده در  
سی و هشتم تحت سلطنت کامرانی را و ادع کرده در سقوطای نام محلی از مجال مراب بعالم بقا فرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان ایل  
دفون گردید طایب مضجع موافق تاریخ آنحضرت درین سینه تاریخ وفات آن سلطان سلطان شان است و دیگر می طایفه بدبطریق در ملک  
نظم کشیده نظم شاه گردون پایه امپیرال که چون همسر در نقاب شده از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سب  
تاریخ آفتاب شده از آنحضرت چهار شا هزاره دایا دیا کار ماند و یکی در صفر سن بود و طما سب میرزا و بهرام میرزا از صبیبه ترکی  
از امرار موصولی ترکمان تولد شده اند انقاس میرزا و سام میرزا از خوانین مختلفه در سامی صبیبه زیاده فایده نیست آنحضرت در نظم  
طبیعت عالی داشت اما بشر ترکی شیر رغبت میفرمود و خلص خطای میکرد و بجهت آنکه با سلطان سلیم معا صر بودند مولانا انبیدی در این فطه  
اشاره بآن کرده شعر قصا در کار کا که سبایی فکند طرح اسبمی خطائی

ذكر احوال خبته مال شاه غفران شاه جنت مکان ابو البقا شاه طهاسب عليه الرحمة والرضوان

از زمره شاهزادگان عالیشان شاه مجاهدستان اعزوار شد اولاد و الاثر او شایسته تخت فیروز بخت کسری و کیباده دولتش  
آنحضرت و ز چهارشنبه بیست و ششم روزی الحجه الحرام پندش عشر و ستاده در قسری بنا با دوازده سال صفا با روی داده و در میان بساتین  
تولد آنحضرت امیرم شاه با مبارک و میمون دست پادشاهی و جهاندارش فانی گرفتند و مصلحت امان و دفع شناس از زمره طالب

فرخنده

روانشناسی

۹۱۹  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰

دستورالعمل



# جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۳۲)

بیان جنگ های  
محمیه

کشته شدن خان

استاجلو

المنصور

کشته شدن

و ابی عبد الله

نصف

همایون منتهی وجود آنحضرت آرایش یافت سینه محمده کونیه در سلکت امر منتظم بود و میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف صدر با آنحضرت در قول بودند و لا در آن طرفین پای جلاوت پیش نهاده آتش حرب متعلی گردید و تاریخ جهان آرا سطور راست و من الجوهیر نیز مشهور است که آنحضرت در مقام تنویر صفوف خود بکار بیلدر چین مشغول بودند و بعد از گرمی حرب قاتل بمبسه که آمدند بالغوج اعلی از دلاوران نامی رومیته و شجاعت روزگار از زمره چرخیان و رومیته بود همیشه در میان عظام رومیته خودستانی کرده میگفت که در میان سپاه حریف جارب من خورشاه نخواهد بود در آثار کسبه و دار آن مخدول بگردار که بکار مجاریه خاقان سلیمان شان بت در صف پاه با گردوی از شجاعت رزمخواه رومی بهمانه قول بمان شاقه آنحضرت اقبال ازت خواند هر چند آنخول گرفته مخدول قابل آن بود که چنان پادشاه عالیجاه ببارزت و نهاات نماید آنحضرت از وفور غیرت برضای امر اردو و خواه و ایداد سپاه اسب جلاوت ببارزت و تا تحت مشیر و القهار آثار جدری آخته چنان خشم و کین آن بیافیت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بخود کشته مجال حرکت نیافت و آن شیر شیه بر دلی بزور بارزوی جیدری چنان ضربتی برآورد که دمع و فشان فولاد برادر یکدیگر شکافته جبهه آتش بر خاک هلاک انداخت غریب و از هر دو لشکر برآمده گرد میان عالم بالا آنست و باز و آنسین خوان شدند القصد و لیران هر دو گروه بر یکدیگر ریخته از ترکت کرد غبار روی هوا تیره و تاریک خاقان سلیمان شان در آنکه هونان کفین نفیس با شرع کشته کارزاری کرد که مانع دستان نام و اسفند یار گردید در میان رومیته مشهور است که در آن صف شاه عالیجاه چند تیر به سینه سار و تنه ناگنا عساده و جیر انداخته و آده در انبشیر از یکدیگر شکافته شدند چون دلاوران سپاه قزلباش برآده زدند شد قریب بمسکینچری را در پس عاده بضرر بمشیر پاره پاره ساختند کجربان و توپچیان با فروغن آتش پیکار مشغول شدند از بسیاری توب و ضربن و تفنگ عالم روشن تره کشت بسیاری از میانگان لشکر قزلباش بیوم و هر اسب خود را بر آن در بای آتش زده بودند از آن تفنگ ناخبر شدند و غمخیزان جانشان سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرچی بود قوی خورده با گردوی از طایفه استاجلو در آنمکه راهیم پیوند بر رویان معلوم گشته بود که قول ایوان از وجود پادشاه عالیجاه خالی است با نظرف هجوم آورده از اشتعال یار به پیکار و انداختن توب و ضربن بسیار لشکر قول بهم برآمده سید محمده کونیه و میر عبد الباقی و میر سید شریف صدر هر سه در قول شرف شهادت یافتند از امر ارحام سار و پیره قورچی باشی استاجلو و حسن بیکتله و خان محمد و ولدان بابا الیاس چاوشلو و جمعی دیگر در این جنگ کشته شدند سلطان نفی از نیز بست و نیکه گرفتار گردیده بود در میان و در انصورت خاقان سلیمان شان کرده نزد سلطان سلیم برود و او نام خود گفته در کمال محال رسید چون خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و بهم برآمدی لشکر و پراکنده کی قزلباش همایون مشاهده نمود خشمگین گردید که نانوخته سید کس بر سر آنحضرت جمع آمدند بالضر و برهانه و الحاح و دو توخانان غان از معرکه بر تافت و برگزیده رومیته که قول سپاه قزلباش را شکسته خود می نمودند و چهار شده صفوف ایشانرا از هم شکافته روانه میدادند استاجلو خاقان سلیمان شان بسیار آبی فرو رفت خضر آقامی استاجلو با خود را کشیده آنحضرت سوار شد و خود اسب آنحضرت ایرون آورده از عقب و آنه شد در درجین ملازمت رسیده نوارش یافت القصد آنحضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمدند در جسرین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده با دیگر از روی اقدار مجاریه برآوردند که بپشتان سلیم حجت افتخار و مبادات با بلده بمسیر از آنرا زیاده از شش روز مجال قامت یافت از شت محار بطرایف قزلباش شان آنحضرت بجدی رسیده پای اتحاد شان از سلکت مستقیم دین و ایمان لغزیده کانهامی غلط بردند القصد بعد از وقوع واقعه شان حکومت یار دیگر را بقرخان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده به نظرف فرستادند و او در مار دین قرار گرفته بود اما می شهرا که بقر حید مشهور است بوفائی که در در میانرا آورده به شهر آباد دادند و قرخان در مار دین متوجه دفع حادثه در میان شد بخیر کس بقای او فرستادند و او با آنکه در حاکم کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیته بقتل رسیده و چون بظاهر شهر رسید مردم را بار و رومیته متفق یافتند

## ذکر احوال شاه اسماعیل اول

تعمیم داده خان غریب به صوبه صفو استند چون کایوش محل نزل لنگر بجوش دریا خرومش کرد بعضی از اماره با فوجی اند  
 خود نظر در و بجانب طوس فرستادند سلاطین از بک از او از قرب وصول موکب خطر قرن شاهی نزل نام با قبا پای فاقشان است  
 گردید خان صوبه مراجعت لطاف داد و او را اندر فرستند و مره بعد از آنکه آن ملک در تخت تصرف او بار دولت از چند سعادت  
 شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان خدگاه در حصاران اقامت فرموده بعضی اماره را که در محاربه از بیکه مدانه دستی کرده بودند  
 و ده یکت حاکم مرد را مجبور نمایند به پیروی فرمودند و جمعی فرستادند که در زمان غیبت موکب بایون شعار و ولعواهی او بکتابت هر خسته  
 مردم شیعه مذنب حضرت و از آن رسانیده بودند بکشتن قهرمان زمان سوخته ساختن اقلیت از ارض و خاشاک معاندان پاک کردن و از  
 حکومت هرات و مام خراسان اکمل کفایت نیکل خان مشاغلونها و مراجعت فرمودند

### ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با سلطان سلیم پادشاه روم در چالدران

در شهر سنه غریب و ستمانه که خاقان سلیمان شان در ملاقات همدان و نثرات آنولایت دکنایش بر او در حصار آمدن سلطان سلیم خان  
 روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال است که سلطان بایزید در هنگام خروج خاقان سلیمان شان از نیشابور فرمای ملک روم بود  
 با آنحضرت اظهار دوستی و محبت نموده بموارد و از مخصو صیت اتحاد بجای آورده و فیما بین طریقه و دوا سلوک بود و در شهر سبع عشر و ستمانه  
 سلطان سلیم پادشاه در مقام حضور در آمده و فیما بین بکنت و جدال انجامیده معارف لنگر خصوصاً طایفه یکنجری اتفاق نموده سلطان سلیم  
 پادشاه کرده و در ابوابی اختیار ساخته و او از این غصه بجا رفته در شهر سنه شان و ستمانه و بعلام تقابوست و سلطان سلیم پادشاه را  
 تحت و صاحب دهم کشت سلطان احمد بن سلطان بایزید که در اناطولی بود و خطبه بنام خود خوانده اماره و وزیر او را بیکه بستانبول طایفه نقل  
 آوردند و لشکر بر سر پرش سلطان را فرستادند و او از لشکریان هم خویش متوجه کشته شد شرف آمد و در آن صحنه بکشتن سیده نواز شرف  
 و در همان ایام اجل طبعی فوت شد سلطان سلیم بکانت تقویت سلطان مراد و بکنت آنکه نور علی خلیفه روم و حاکم از بجان با اتفاق سلطان مراد  
 بار و میان جنگ کرده و ستمانه پاشا را با جمعی غیر نقل آورده بودند با آنحضرت ملک طریق غارت شده حضورت آغاز نهاد و قلعه فاح و بعضی  
 دیار بکر از آنکه فیما بین ستمانه فیه بود و ماله کلف ساخته رفته رفته بجایات مختلفه فیما بین سحاب و شاماده کشته در ستمانه کور با لشکر پراخشی  
 زیاده از چند و چون روی توجه با در بایجان نهاد و نامر بجان سلیمان شان نوشته از آمدن خود و اعلام نمود و آنحضرت از صفهان میقات  
 همدان آمده بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومان در خاطر او در داشته باشد از آمدن بهینکام او آگاه شده از غایت حیت بقیه بجیت لشکر صفو  
 ملک ایران شده و بعد و دی که در ظل لوائی فکفر سا حشر بودند بمقابل اعدا اشتقاقه روز چهارشنبه و نیم شهر جمعه مذکور در صحرا حاکم  
 از اعمال خوی با بیت هزار کس در برابر آن لشکر نامحسوس صف قال آراست و رومیه چنانچه رسم شعار ایشانست پس و پیش خود را بعباده  
 و بجزیر ساخته و دوازده هسدر اچکچی تفکات اندازد در درون عماره با فروختن آتش بیکار نامور گردانید سلطان سلیم آفتله آتش جهار  
 خود ساخته و بجا حین آراست از اعتراف خان محمد جنگ و در بکنت استکام و بجا نصیحت نمید و بکلف در سپه کوچ با ایشان جنگ  
 کرد و در پیش خان از غرور شجاعت قبول انقیاد می نمود حضرت خاقان سلیمان شان فرمودند که من حرامی فافه نیم هر چه مقدار آتش است بفرمای  
 خان محمد ملک کشت خاقان سلیمان شان خان محمد را که از دیار بکر با قوتن آراسته آمده بود و چرخ لشکر خطر قرن گردانیده و بار و بره و توجی  
 با شمی استاجلوراد و ستمانه سلطان رفیق و شد و از اماره اعظام و در پیش خان شاطو و نور علی خلیفه روم و خلفا بیک و حسین بیک و خلیل  
 سلطان ذوالقدر را در دست است خانان سلطان استاجلوراد و پسران بابا ایاس و شلو و جمعی دیگر را در دست چپ قرار داده

این نامه در شهر نیشابور  
 در روز سیدان بایزید  
 در همان بکشتن سیده نواز

جنگ چالدران  
 چهارشنبه و نیم جمعه ۹۱۸



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۰) ملکت میخونده حساب لایسته عاظمه السلطنه محمد بابر سیزدهم حکم بایون غرضه و ریافت که آنچه اواز ملکت باور از انهر بمعنی خود قیام بدو مسلم باشد و اوز کابل غریب ملکت موروث کرده در بخشان خان سیزدهم از محبوب و کردار دیند متوجه حصار شادمان شد حمید سلطان محمدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت حصار و بخشان میخونده بخار و لشکر خجندی شتافته محمد بابر سیزدهم را ایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک هر دو در معرکه کشته شده ولایت حصار و بخشان بر طبق نشان بایون بخان سیزدهم تسلیم گرفت و حقیقت بخال ابایه سر بر اعلیٰ عرض نمود که اگر مددی از جانب بایون رسد امید است که سایر بلاد ماوراءالنهر مستقیم گردد خان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اعلیٰ و سایر پسر سلطان مهر دار افشار جمعی از دیران محب که کارزار بدو و کوکلت ایشان با مونس میخونده و محمد بابر سیزدهم را با امر اعظام محلی شده متوجه شدند چون سلطان اوزبک از آمدن محمد بابر سیزدهم و موافقت جنود قرباش خبر یافتند که دولت احوالی که اشتیاق ترکشان رفتند بابر سیزدهم را بدیده سر قند و تختگاه اجداد فیروز مذهبای بر سینه جانی نهاده در آن بده فرد و پس نشان خطبه اشعی عشر بنام نامی آنحضرت خواند و قرباش را در خدمت انصاف و ادبیکشهای لایقه بخدمت شرف فرستاد و اما بعد از رفتن امراد دیگر باره سلاطین اوزبک با خشری ابوعلی که کوه شکوه باور از انهر آمدند و بابر سیزدهم را با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافته صف قالی آراست فیما بین حربی عظیم بوقوع پیوست و با از طرازان جانب بابر سیزدهم که در آنهمه که دیدند و بابر سیزدهم را و ماوراءالنهر بحال اقامت یافتند بجهار شادمان آمد و سلاطین اوزبک بتعاقب و بجهار آمدند بابر سیزدهم را در قلعه متحصن شدند کس پنج نزد بیرام خان شترمانه فرستاده استمداد نمود و بیرام خان جمعی از جنود قرباش را بدو فرستاد و اوزبک چون از وصول لشکر قرباش اطلاع یافت دست از محاصره باز داشتند و ماوراءالنهر را بجهت که در حقیقت بخال و طغیان اوزبک بعض عاکفان سده چاه و جلال رسید میر خجندی که بکالت دیوان اعلیٰ سرافراز بود و غلظت کامرانی و بزرگی و عتبات واقعه را در درگاه معنی بینان بجهت مشوراست و شته از آن در حجب انیسر مطور بانظام قیامت خراسان و دفع شته اوزبکان با مونس گردید و روانه خراسان شدند چون بحد و پنج رسید بی امر و اشاره بایون که بر تخیل ماوراءالنهر بسته و او باقی چنین یک لکه حاکم برات و امر اعظام خراسان و بیرام خان حاکم بلخ از آب آموی عبور نمود و از طرف حصار محمد بابر سیزدهم رسیده و بپایه قرباش محلی شد اول قلعه حرار و بعد از آن قلعه شمشیر را فتح نمودند و میر خجندی که در فرشی حکم بقتل عام کرد و شیخ میرزای اوزبک با قرب پانزده هزار کس از سپاهی و رعیت بقتل رسیدند و بابر التماس خون جمعی از اهل شمشیر که از قبایل خجندی بودند نمود و درجه قبول یافت بدیجست بین الحانین بخار و نغاری ارتقاء یافت و محمد بوسف صدر در خواست چون جماعتی از سادات که مسجد جامع پناه برده بودند نمود و درجه قبول یافت جمعی کثیر از سادات بقتل درآمد و این معنی که خجندی مبارک نیامد بعد از آن بر سپهر قلعه عجمان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند آمد چهار ماه آن قلعه را محاصره نمود و ماکولات در اردوی قرباش روی کمی آورده سپاهی بجهت آذوقه و علین و دایب نقیض میکشیدند عبدالله خان و جانی یک سلطان در بخار بودند چون از عسرت احوال قرباش خبر یافتند بالکل آراستند بر میر خجندی آمد محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان پیوست و روز یکشنبه سیم ماه رمضان بطاهر عجمان رسید و فیما بین مجار به عظیم روی داد و در آنهمه که تیری جان فسر بیرام خان فرامانمود که مردار و چرخگی لشکر قرباش را بدیده از اسب در افتاد و این معنی سبب انزاع چرخیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبک بکجا هجوم آوردند و امراد قرباش شمشیری کشته قول بستم محمد بابر سیزدهم را بپهلوار مجار به خالی کرده با لشکر خود را حصار پیش گرفت و امراد قرباش که از نخوت و بزرگی میر خجندی شکسته شده بودند در محاصره او سعی نمودند و در معرکه دست درآمد بقتل رسید بعضی از خواص خراسان راه فرار پیوده از گذار که کی عبور نمود و خراسان آمدند و این واقعه در شهر سنه ثمان و عشر و سنه ۹۱۸ روی داد بعد از آنکه سلاطین اوزبک را با شافخ و ظفر مواصلت دست داد و بغیر تخمین خراسان از آب عبور کرده چنگاه ساحت ملکت خراسان لکه کوب اوزبکان بود چون اخبار بعض عاکفان سده آسمان مقدر رسید دیگر باره یورش خراسان

اندر تاریخ جهان  
 در سنه ثمان و عشر و سنه ۹۱۸  
 در شهر سنه ثمان و عشر و سنه ۹۱۸  
 در شهر سنه ثمان و عشر و سنه ۹۱۸  
 در شهر سنه ثمان و عشر و سنه ۹۱۸

# ذکر احوال شاه اسماعیل اول

(۲۱) یکی از خازیان بوز جلوه خیر آقا نام موسوم بادی بهادر از بزرگترین کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نوحه سرچسب سرور و اقبال افسرند  
از بدن جدا کرده در سایه علم اردو پاکیزه بنه جهان بیا انداخته خاقان سلیمان شان سجدات نکراتی بقدیم رسانید و هر عضوی از اعضا  
او را بولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پرگاه کرده بسلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه را  
بطاهره فرستادند و قول مولف احسن التواریخ قبح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود و این بیت مناسب حال دست جیت کاسه  
سر شد قبح اگر گردش دوران مرا دار داین دیر خراب آباد سر کردان مرا خواجه کمال الدین محمود ساغرچی مشهور وزیر شاهی بیک  
که از قطع مرده در وقتی که آنکس مرده در اشهر یار کا مکار بدست گرفته بود مثال از آن باده عشرت و دستکامی میوشیدند و خود  
در مقابل آنده سپهر اقبال در صف گرفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان باو خطاب فرمود که خواجه این کاسه سر را می شناسی یا نه  
نت گفت سبحان الله چه صاحب دینی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با انجالی بر روی دست چون تو صاحب اقبال است که دومیم  
از آن باده نشاط می نوشند این نکته موجب بناط خاطر اشراف کشته خواجه را منظور نظر اتفاقات گردانیده بوزارت خراسان معز و مبرند  
گردید آقا رستم روز افزون که بقلب بروایت باز در آن استیلا یافته بود نسبت بلامان سده اقبال شاهی خلاف و رزید همیشه میگفت که دو  
من است و اما شاهی بیک خان در این وقت خاقان سلیمان شان یکدست او را برید و یکی از سیاهلان بهرام صولت داده فرستادند که  
باز در آن برده در اما آن فارس رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او رسیده و حالا دست به امان توده آن سیاهول در وقتی که آقا  
رستم با سرداران بلرستان مجلس عالی داشت با سخن در آمده و خوف و هراس بخدمت موجود قیام نموده فی الفور باز گشتیچ کشته را بحال  
دم زدن نشد آقا رستم از خوف آن پیام سراپه تنه بدیده شتاب شده دلش از او بهیم صورت یافت روز بروز ضعف بر بدنش تنولی  
کشته بعالم عجبی شناسان الفقه بعد از وقوع این فتنه فتنه باطراف و جوانب ملک فرستاده در تمام ولایت خراسان خطبه و پیکار با  
مطهراتی عشر صلوات الله علیه المملکت الاکبر و نام نامی هایون ارکشی یافته تا کنان رجوع در تحت تصرف امر از فرمایش فرار گرفته شتاب  
به ایت آثار امانیه در تمام بلاد خراسان شیوع یافت و آیات منصوره بهرات تحکک و خاقان منصور از سر وجود آن زینده ناج ویر  
رفت آسمانی یافت و تاریخ این ساعده غیر بیخ شاه دین پناه است و آن رستمان بده فاعده بهرات محل نزول و فلاح آن کامل انصاف  
ولاده و حاکم اطراف باستان اقبال آشیان یافته زبان به تهنیت مبارکبادی فتح خراسان می کشا و انداز آنکه سلطان اویس میرزا مشهور  
بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید و زکاتان از بدیشان پای سر سلطنت شان آمد منظور نظر خاص و اینس برم اختصاص  
گردید و شان ایالت حصارش دمان و بدیشان گرفته مقضی المرام باز گشت و همچنین محمد یار میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید و زکاتان  
در کابل ایلیان محمدان فرستاده اظهار اخلاص نمود و در اول مبارک آیات شود کشته بفرموده و راه انهر از بهرات بیرون آمد و چون  
و فار باب سید سلاطین و زبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قل پدر در سر قدرت سلطنت افزوده و عبید الله خان که در بخارا حکومت  
و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان را در انهر بیکه که پوسته بخارا آب آمد و کسان پای سر بر اعلی فرستاده اظهار اخلاص نمود  
چکشهای لایق ارسال داشتند و تقه نمودند که اگر غایت شاهی آنطرف ابرایشان مستم دارد مدت العمر از جاده خدمتکاری قدم بیرون  
خاقان سلیمان شان ایجاب تمس ایشان فرموده بیک عراق کرده ایلیان از مصر دسام در و م بجهت تهنیت فتح خراسان پای سر بر اعلی آمد و بعد  
از ایشان حکام باز در آن پای سر بر خلاف مصر آمده نصف از در آن بمسیر عبدالکریم که از اولاد و میر بزرگ بود غایت شد نصف که  
آقا محمد روز پسندون شفت شد بیک فرار و حال تعلقات که در مقضی المرام رده اند شدند و حکام کیلانات و شیخاه و الی شیر و این  
و خراج برزیده و غاشیه طاعتگذاری بردوش گرفته اما سلاطین و زبک بعد پیمان و فاعله در زمان غیبت مایون دست درازها بجا

دستش نه پایی  
کاره اشیر سلطان

سازمان  
معاونین



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۸)

دارد انشاء الله تعالی و عده ملاقات در مشهد مقدس معنی است و دشواری سه عشر و شصت و شش در بیان خرقان با جزار عا که نصرت نشان فرموده  
بل فوی و اهل بیخ روی توجیه بخراسان آورده چون از سمنان عبور نموده دیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبک که در ولایت  
خراسان بودند تا به تفت یافتند هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهراست جمع شده شاهی بیک خان که از پیشتر برادره خود نموده در هرات بود  
جرات و دیری خاقان سلیمان شان و بخوف و براس آمدن بخراسان خائف و هراسان گشته دیگر لشکر و اندیشه فرود رفت و زور و زعب و براس  
از خاقان سلیمان شان در دشت زیاده تر شد چون رسیدن به ابات فیروزی آیات مجده و مشهد مقدس سمیع او گشت با خود قرار معاطه  
مقابله آنحضرت نتوانست ارجان فامیرزاقوم خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو و شایجان در حرکت آمد جان فامیرزاقوم را  
توقف نیاورده معاقب برورفت خاقان سلیمان شان مسیح و مسرور بادی آسوده و خاطری از فرخ دور مشهد مقدس معنی در آمده حیدر یار بران  
ملکیت ایشان سلطان خراسان نهاده بطور دم دعا و زیارت خسته و سادات مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشت ارجح مخصوص که دانید  
از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت امامت استمداد که در بقای شاهی بیک خان روی توجیه و نهاده غازیان عظام که منتقلی لشکر فیروزی  
اثر بود چون بجلگاه مرو رسیدند جان فامیرزاقوم را بفرمان گیرانها دران نامی اوزبک بمقابله ایشان در آمده در طاهر آباد مرو درین شهر بقیع مجاری  
اتفاق افتاد با وجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آنفر که بهشادت رسیدن فامیرزاقوم عظیم خورده روی بهزیت نهاد و لشکر قزلباش  
تا پای قلعه اوزبک را ندانید جمعی کثیر از صفا اوزبک برخاک هلاک افتادند معانرا نیال چهرها بون فال خاقان بهمال سایه وصول بر طاهر  
انداخته در بار قلعه سپارده و بارگاه با وج هر دو ماه برافراختند شاهی بیک خان بیشتر از پیشتر خفا گشته در قلعه مرو محض که دیده و در ضمیمه  
و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و کسان با و را از اندر فرستاد و چهار سلطان طوایف اوزبک فرمان داد و همه روزه بنیال جانین در پای  
مخاریات وقوع یافته از طرفین جمعی بودند و چون چند روز بر این منوال گذشت و صورت فتحی نقش غلبت خاقان سلیمان شان که همیشه صف آرا  
و جنگ و بر باد دشمن دست تراز جنگ قلعه میداشته خود استند که بجن تیر شاهی بیک خان را که چون و باده از صولت تیر در سوراخ خریده  
بیرون گشته بطل ارتحال کوفه از پای قلعه کوچ کرده و محمد خان مکتوبی نوشته فرستاد که تو بامام عده ملاقات و آذربایجان کرده آن  
نمودی و با بوعده خود وفا کرده بخبرسان آیدیم معتمد را انجام بمقابله نماندی الحال بعضی قضایا در آذربایجان بر روی داده که باز نشن  
لازم شده بآبر آن کوچ کرده میرویم هر وقت ایشان آماده بیکار گردند و مقدر اتمی شده باشد ملاقات دست و شاهی بیک خان ارتحال خاقان  
سلیمان شان را بنحز و بزونی حمل کرده خواست که فی الحکله آبی بروی کار آورده اندکی از عارضه ار و تحسن جتن از صولت سپاه قزلباش خود را  
بخند غم تعاقب جرم با مواری سی هزار کس از خود اوزبک و ارا و سپه داران نامی که در آنوقت در ملاقاتش حاضر بودند از شهر بیرون آمدند  
خان موصول که حسب فرمان قضا جریان با سبب صد کس بر ساد لشکر بود از سادها و در دجسود اوزبک بر طبق اشارت یون فرار نموده و بک  
قرین پیوست از فرار نمودن محمد خان کمال خطر از در لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دیرتر که دید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر  
یافت چندان حیرت نموده که او از جوی آبی که در فرسخی شد است گذشت جمعی را تجزیه پل آن جو مامور فرمود و عطف عنان کرده به همد  
کس که در کاب نصرت قناب بودند و محمود آبا و در در برابر خود اوزبک صف سپاه آراست شاهی بیک خان با چار دل بجاری نهاده روی میگرد  
کارزار آورد و از طرفین بهادران اوزبک و دیران لشکر قزلباش در هم او تخته چان کارزاری وقوع یافت که دل برام خون آشام  
آن مگر که خوف عظمی بر روی اقبال شاه جهان گونار شد راست اوزبکان ز خون میان کشت گلگون زین کفایت خوا  
آیات فتح مبین جان فامیرزاقوم قهری و اگر امرار اوزبکیه در آن مکر که گشته شد و شاهی بیک خان با جمعی از مژمان خود اوزبک سرسینه  
اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شدن داشت چنانچه در سبب آبی برز بیکه مرا فادند و بصد حسرت و هوان جان سنجی مبد اند شاهی بیک خان

## ذکر احوال شاه اسماعیل اول

(۲۷) تبریز از مقدم شریف فرمانفرمای ایران عظیمتر گردد از جانب شیروان خبر رسید که شجابه بار دیگر در آن ولایت ایت سروری هند فتنه و در آید  
 باج و خراج قتل نماید آتش غضب قامت لب باز کشیده در شدت نماند و سورت سرماغان غریب بصورت شیروان معطوف گشتند  
 و در جوار تبریز جبر برداختند و سلامت عبور فرمودند شیروان شاه تاب نداشت و در بجانب قلعه پیفر در بخت ایات جلال بنیروزی و اقبال  
 شیروان در آمده ایات آن ولایت بکلیت تفویض یافت و در بلده شامخی محل اقامت انداخته پستخطان قلاع بارگوبه و شایران بقدم اعطای  
 و انقیاد پیش آمده مغایرت در و تسلیم نمودند مردم در بند بقات قلعه درخت خاک بر زمین افتاده بودند و پائی زدن اما عاقبت دست  
 در دامن استیمان زده مراسم متابعت تقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در همان نستان از شیروان بیرون آمد و تبرایع تشریف آورد  
 در اول بار بجانب سلطانیه در حرکت آمده بنیه اسباب پوشش خراسان گرداختند

### آغاز داستان فتح خراسان

بل نوایان کلشن و ایات و فتنه پردازان انجمن چکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان را که بشعشع شهاب خاقان سلیمان سمت وقوع پذیرفت  
 بدین عنوان ایراد نموده اند که چون طغنه کوسر عدل و ای خرد کشور کشا در عرصه جهان بلند آواز و کشت سلاطین آفاق از رعب جانگیری آنگاه  
 باستحقاق با آنحضرت در مقام خلعت و وفاق در آمده طسیرتی مصداق بار سال تحفه بدایا و رسل و رسائل می بودند خاقان منصور بولنگ  
 سلطان خنیزای بایق که در ممالک خراسان و مردو شاهیمان و خوارزم و طغانستان و زابلستان و قندهار تا حد دکان بل بدیشان منتهی گرد  
 بود و چندین سال نماند و لشکر انداد یافته فرزندان رشید کاکارشان ز سپهر و بسیار بودند بدلات عقل و در اندیش با آنحضرت  
 در مقام صداقت و خصوصیت در آمده بمحاوره ظاهر محبت و دوستی می نمود خاقان سلیمان شان نیز با آن پادشاه و الایا طسیرت پذیر فرزند  
 مسلوک داشته احرام سلسله تیموریه و ارتباط سابق و لاحق و اجبی بجایی آوردند و در آغا کشور کشائی متعزز ممالکی که در حوزه تصرف آنگاه بود  
 منصور بودند و نه در محاوره بین الحائین ابواب مرسله و آمده متفوق بود بعد از وفات آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی منتهی گردان و دعوی  
 استقلال و تفرار از ایشان خصوصاً بدین الزمان سید را و نظیر نیز از حسین و ملک میرزا چنانچه در جیب التیر مسطور است اختلال باحوال آنسند  
 راه یافت و محمد خان شیبانی و بوداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلی از زاده شیبان بن جوجی بن حکیم خان اوزبک که  
 مرتبه نوکری سلطان احمد میرزای بن سلطان ابوسعید لورکان و الی خطه ما در راه التبر بود بر تبه الای سلطنت رفتی که در این ممالک پادشاه  
 نافذ گردان شده بود شته از اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شیده طمع در ملک خراسان کرد و گرفتار استیصال اول  
 خاقان منصور بست و در شهر پشته ثلاث عشر و شهاب لنگر خراسان کشیده با آنها هرادگان بی تدبیر محاربات نموده برایشان ظفر یافت و قطع  
 جانشان بر دخت مجلاد و دزد و دزدان با بیعتی ای چنانچه در تواریخ مبوطه مسطور است بر آورده مملکت ایشان بحد ضبط و تصرف او گردید  
 و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشارت بیکت خان مشهور است از قبیله ترکستان تا حد و عراق در حوزه تکر کشیده الویه دولت و ایات  
 و اقتدارش بر بیوقوفان فرشته بخار تخت و غرور بمبار بکاخ و ماخض متصاعد گشت که هیچ پادشاه ذی شوکت صاحب اقتدار بر این نظر در نیافت  
 و باخدا ام استان خلک ایشان شاهی در مقام خلاف در آمده در سالی که رایت کشور کشا مرتبه ثانی بجانب شیروان توجه نموده بود جمعی از لنگر  
 از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته بود و معدنک خاقان سلیمان شان و در  
 مرتبه رسولان بخندان سیما شیخ زاده لاجپی را که از مشایخ مستعدان و در کار بود بر سالت فرستاده برکن فتنه و تیرولات نمودند از آن بخت  
 بر شکلی در جواب سخنان امیر نوشته لا فای کزاف زد و اظهار نموده بود که از خون حج هلام و دل سوخ دارد و آیا وعده طافان که کذا  
 محل خواهد بود خاقان سلیمان شان نیز جواب مکتوب پنج مرغوب نوشته فرستاد که ما را نیز طواف مقدمه حضرت امام الحق و الانس و دل



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۶)

بیک استقبال نموده در باغ میرزا سپید بوناق فرود آورده و حسین بیک حقیقت فتح بغداد را با بیابان بر خلاف مصیر عرض نموده و کجاست  
شکار کنان با بیک طی مسافت نموده مظهر و کامران در اسلام رسیده و آثار نباشت و شاد کامی بطور آورده و استقبال شاد و لازم دعا و نیاز  
بجای میآورند و خاقان سیلمان نشان بفتح دار اسلام محامد شکر ملک عظام بجای آورده و دستیم شهادی انانیستند اربع عشر و ستعاده  
به اسلام در آمده سینه محمد باغ از و احترام شاهی مفتخر و مباہی گردیده و ایالت نولایت بخادم بیک تقویض یافته ابو منصور و خلیفه الخلفاء از آنجا  
لقبایت و از آنجا روی نیاز و خلاص بکاک پاک کر بلا آورده و شرف یارت مرقد نور ابیعبده الحسن و شدار دشت کر بلا شرف شده و بر  
وزیت از وضه بشت احترام و عظام مجاوران توجه تمام معنی داشته از آنجا احرام طواف رود وضه بشت منزل شاه ولایت پناه مظهر از آنجا  
انما و لکم الله بته از حد بخت شرف قد و بان سعادت عظمی فایز شده دست دریا نوال بیدل احسان خدشان استان سر کرده نشان  
کشد و تولیت بخت شرف بعضی محال عراق عرب سید محمد کوزه شفت شده بد اندخت مشول گردیده و به اسلام عود نموده و شرف زیارت  
میرزا محمد و الاثر ادبی ابراهیم موسی کاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام شرف گشته و از آنجا عزم سامره نموده در آن ماکن شریفه دستیم  
وزیارت انعام و حسان تقدیم میرسانید بعد از نظام مہام عراق عرب یقین و اقب و رواج و رونق آستانهای میرزا محمد علم متبحر و شریف  
افراخته روانه آن صوبه شد و در حد و درستان حسین بیک لادیرام بیک قرا مانورا با ده هزار کس از عا کر نصرت نشان بر سر ملک شرف  
حاکم رستان فرستادند و موکب مجایون بجانب جویره در حرکت آمد اعراب شمع که در آنولایت میباشند در آنوقت با دیضلات قاده باو  
شاه ولایت پناه قائل بودند و از غریب حالات کلمه من الجبور چنین مشهور است که انقوم را در بهنگام عباداتی که معبودشان است کفایتی ظاری  
می شود که کار و شمشیر در ایشان اثر نمیکند نوک شمشیر را بر یکم خود نهاد و عبارت علی اللهی و غیره بلل تذکر می گردند شمشیر چون گان خم میگردید  
بدن ایشان نمیرساند حاکم انظایفه همیشه یکی از سادات بوده در اینوقت سلطان فیاض سپه سلطان محسن حاکم و قایم مقام بدر گشته بود و او  
شرفیت در میان انظایفه مشهور گشته از با دیضلات و کماهی قدم مندر نهاده در آنجین باو بیت فیاض معرفت بود چون ایات جلال محمد  
جویره رسید و بقول موقوف حبیب البکر سلطان فیاض با طبعه شمع در برابر موکب قبال صف پناه آراسته آماده رزم و پیکار شدند و در ظاهر  
عربی عظیم وقوع یافته زمین جویره از خون شمشیر حکم لعل رسانی گرفت فیاض بیکال با بسیاری از اهل ضلال متبع ترغایان ظفر مال براده عدم  
استیصال نمودند لفظم ز خون شمع در آن سادہ شست تو کفتی زمین و زمان لا لکست زبس خون در آن سپهر زمین کلبه بست  
فلک ناکر گاه در خون شست زبس گشته بر روی هم او قاده در آن با دیضته شد را باد امر اعظام که برستان رفت و بوزنک استیم  
بعد از آنکه در مقابل ایشان مندر نموده بود و بیکال صعب المساکت پناه برده و کما کبرام انتقام سپهر امن نگه و افرا گرفته کار و بوزنک گرفته  
بودند بامان و عهده و پیمان نهاده و در افت ایشان با پای سپهر اعلی آمده و بزبان لرزی شیرین زبانها در خدمت کرد و منظور غرض  
گشت چون محاسن در از داشت خاقان سیلمان شان محاسن او را بر رولالی آراسته تی بان بنیت در اردوی مجایون بود و حکومت لرستان  
منصوب بیک مقضی المرام روانه دیار خود گردید و القصة بعد از فتح شمع حکومت جویره را یکی از امر اعظام تقویض نموده متوجه شوشه  
فرول شده حاکم آنجا طریق اطاعت مسلوک داشته پناہ سپهر اعلی آمده مقابل شد و قلعه تسلیم نمودند و آن ماکلت با قلعه سلاسل بخوزه تصرف  
شهریار در یاد دل مر آمده خاقان سیلمان شان انقله گردون مثال ابکی از اهل اعتماد سپرده لوا می فخر انما سایه وصول بر ولایت فارس  
انداخت و شکار کنان در ار المملکت شیراز حسامیده دیگر باره در دار المملکت مظفری قدم بر سنده کامرانی و رعیت پروری نهادند و لیکن  
والی لار و بر موز پناہ سپهر خلاف مصیر آمده پیکشهای لایق گذرانیده در آن ماکلت خطبه و سکه باسم و لقب مجایون فرین ساخته و رستان خطه  
شیراز بنیست و ناکر رانیده بنابر ادریلاق ضرر زد و سیلا قات میرزا کن رانیده چنگاه در دامن کوه الوند نزول نموده و از آنجا دار السلطنه

## ذکر احوال شاه اسماعیل اول

که اقبال شاه دین پناه آن کور را بدست این کور اندازد و از قضای الهی کورش اینجاست و اگر فارقاً بقیت تیسف آن هشتاد و پنج فرسود (۲۵) او با شایسته عمار الدوله بعد از این شکست در تمام هند زندان آفریند و بپوشیده امراء و وزیرانهای بیاد و گردن انداخته بفرستد که در هیچ زمان وقوع یافت بود و ندان طبع از دیار برگردد و ترک سبی پیوسته گردند و دولت او را آب زکی نماید چون پادشاه دروازه ارگشهای بی دربی عمار الدوله قتل او را و قطع و قلع امراء و لشکریانش را قلع یافت کینه و پیرینه از در دل داشت فرصت نیست شکر بر او کشید و قیامین مجار به اتفاق قاده عمار الدوله در محصره که در میان قتل در آمد و دولت آن سلسله پیری کشت با بفرستد و الله بعضی ملایم خواند کار خستیار نموده بعضی بخدمت خاقان سلیمان شان آمدند این عمار الدوله مالک مملکت مرغش و آکستان و صاحب هشتاد هزار خانه بود و چهار نفر از این طبقه در اتولایت سلطنت کردند مملکت اصلان و ناصر الدین و عمار الدوله و پادشاه از پیران اقدار و استقلال باقیه پادشاه روم و مصر بحلیه و وزیر سلوک می نمود و هرگاه ایچیان روم می آمد جمعی ملازمان خود را با بس مصریان پوشانیده ایشان گفت که پادشاه مصر فرستاده از من بجهت دفع لشکر روم استمداد می نماید و من بدستی خواند کار آمد و منیاجم و با پادشاه مصر نیز همان دستور دارد و منفعی می شود و راست که همیشه عمار الدوله می گفت که دو مرغ زرین دارم یکی بیضه نقره میکند و یکی طلا القعه در مصر که جنگ و الله که سلطان فراد که نزد عمار الدوله به امانی اختصاص یافته بود بدست رومیان در آمد سلطان سلیم پادشاه روم رعایت او نموده چندگاه همراه بود و هر سالی که بر خاقان سلیمان شان بآمد صلاح در مراقت او نمیداد و از میان جد او میان جمعی از اشراف بر سر او جمع شده بر سپه اجد سلطان قاجا رفت و با هشتصد نفر مجار به شتافته بشت هزار کس او غالب آمد سلطان مراد در مصر که کشته شده اجد سلطان سید و اکثری او را بجهت نشاند برگاه عالم پناه فرستاده بود و پیش سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آن قویلو سینه قبل او منقرض شد هر چند این قضایا بعد از فتح و تسخیر عرب است که وقوع یافت اما بنا بر ارتباط سخن بحسب بر آن پرداخت

## ذکر توجه موکب همایون بصوب عراق عرب و بیان فتح و تسخیر آنولایت و قضایای مانده

حقیقت فتح آنولایت آنکه چون اعیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطانرا خبر یافتند باریک نامی از امرایرکان آنملک بمطابق ضبط آورد و بهت بمحافل آن کاشت و هوای تسخیر آنولایت در ضمیر همایون سوخ یافت غمت تاج زرد و زری و کمر و خلعت خاص جهت باریک ارسال داشت با طاعت و انقیاد دلالت فرمود باریک در اول حال بستیقبال خلعت شاهی شتافته طایفه زرکانی را از سر که اشتبه پوشیدن تاج و خلعت شاهی فخر و مباکی گردید و پیشکشهای لایق جهت خدام ببارگاه سدره شتبه فرستاد و استعدا نمود که ایالت آنولایت بر دست او اندازد اما نظر قبول همایونی بر آنها نیفتاد و بباریک پیام داد که ادران زیارت عبات مایات در دل سوخ یافته فتح آن نمیشود اگر بویی صدق و حقا از سخنان او میاید بلا توقف ببارگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر ادرامستظم باشد و الا بکرو جلد را درین درگاه نیست باریک چند روز شای دو تنخواهی را اشعار خود ساخت چون نهضت همایون با نظرفتحقق شد جمیع نمون و ذخیره و بران قلمه داری مشغول گردید و علانیه کوسر مانع فتح تاج زرد و زری از سر انداخت لکن نهضت همایون با نظرفتحقق گردید حسین بیک لایق مقامی ساخته فرستاده چون حسین بیک بدو منتهی بنده رسید باریک دل زدست داده و اگر عیان آنولایت اباطاعت خدام ببارگاه شاهی و اغبیافته و فوت مقابله و قلعه داری در خود ندیده و همچنین از جلد گذشته سر اسیر و ارتقاء سلطانرا در کمال تعجب بکام طلب کریمت و از اینجا چنانچه تخریر پیوسته بپادشاه و اقدار روز دیگر مالی و همایون شویسند بیک گونه را که از ادا عظم سادات بخت صاحب اختیار آنولایت بود و باریک او را بطلبه خواجوی دولت از جلد شاهی گرفته در چاه محروس داشت از چاه بر آورده و شاهی سیونی ظاهر ساخته و سینه کهنه روز جمعه مسجد جامع رقه خطبه شاهی عشرت بای بیونی خواند و حسین



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۳۲) طرف آستان بر پشت بقعه که در بنی موسوم کوه در نادره مستخرج یک پیکار نشسته بقول مولف جیب التریق و فتوحات بنی هروی مکتوبان  
 خاقان سلیمان شان بجانب آستان در حرکت آمده چون تقارب بین دست او از جانب جنوبی صوف برداشت کش محاربه بنوعی استعلا  
 یافت که از برق سیف دسان خوشه بر دین در فلک میخفت زمین آستان از بیاری خون کشکان شکست بخشان گردید طایفه ذوالقدر در آن  
 سر که بر خوف و خطر پای ثابت قرار استوار داشته دور از اول بام تا شام بحرب و قتال اشتغال می نمودند چون زمانه پرده ظلمانی میانه پرده  
 کرده جابل می ساخت از طرفین بر امکاه خود شناخته تا صبح بر اسم طایفه و پاس میزد خستند و در نیم خاقان سلیمان شان برین بی بدل  
 برع و خفان آراسته دلاوران لشکر قبایل را بمیدان اعدا در لیر ساخته همت بلند منت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته بمهر که  
 کارزار نهاده و از آن طرف مخالفان خیره سپه ذوالقدر در برابر مکتوب اقبال شای در آمده محاربه در غایت صعوبت تقاضا و هزاران  
 علامت مجروحان در آن حال خود مشاهده نموده مندر بر فراخ پهنار نمودنایم فتح و فیروزی پرست لوامی فلک فرسایه و دلاوران  
 لشکر قبایلش دمار از نهاد انظار میفرمودند و تسلای دیار بکر که بقصر و ذوالقدر در آمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت اولایت در همین حال  
 برخان محمد استاجلو تفویض یافت در همین ایام امیر خان و لد کلانی بیک موصولی ترکان از حد و دیار بکر موصول بر گاه عالم پناه آمده مورد  
 التفات گردید و خاقان سلیمان شان آنولایت را انتظام داد و غسان بصوب راجعت نطفای دادند اما حسن بیک موزخ در حسن التواریخ  
 نوشته که در بیان خاقان سلیمان شان معارضه شده مولف جیب التریق اعتراض کرده که با وجود آنکه خود در آن زمان بوده خلاف واقع نوشته  
 حیر و قول را بیان نمود الله اعلم الله الفقه چون بعد از وقوع این واقعه خان محمد بدیار بکر آمد قاتیس بیک و لد کلانی بیک موصولی که در حیدر  
 بود مخالفت کرده قلعه را بسته مانع دخول شد خان محمد بهر در و در صحرای مسند و آید اگر ادا کند دوست درازی بسیار بار دوی در قبایلش  
 خان محمد برسد اگر اذوقه عربی عظیم میانه ایشان وقوع یافت هفت هزار کس از اگر اقبال آمدند و خان محمد از حیرت و مضطربان گردید  
 قاتیس بیک بمقامت او داشت کس نزد عطاء الدوله ذوالقدر فرستاد و از او استمداد نموده متعهد شد که شهر را با وسایلی  
 فاضل بحال عطاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حیدر بسته عطاء قاتیس بیک در آن زمان دیگر باره لشکر کوچی فرستاد و هزار کس  
 بر داری سپه خود قاسم بیک مشهور بیار و قتلان و اردوانه بیک بر سر خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد استاجلو با وجود قتل باو که  
 بر اقبال نیز دال شای نموده با طایفه استاجلو در برابر آن خود آخر صفت صف قاتیس بیک استیلا میزدی اقبال دولت فایده مضطرب و مضطربان  
 قتلان بیک شجاعت دلاوری از سایر اولاد عطاء الدوله ممتاز بود و او را دانه بیک برادرش با جمعی کثیر بدست در آمده بقتل رسید و خان محمد  
 خضر و نصرت یافته در کمال شکوه و جلال بر سر قاتیس بیک ترکان آمد و او در ب شهر مضبوط ساخته در مقام قلعه داری شد اما کاری ساخته  
 شهر حیدر از او روگردان شده خازینان را بشهر راه دادند و قاتیس بیک گرفتار شد بقتل رسید خان محمد در حکومت دیا بکر استعلا یافته و او  
 شوکت و شمشیر آلوده و منتشر گردید عطاء الدوله از او آه پسران بیار ام کشته بار دیگر لشکرهای پراکنده جمع ساخته تا موازی پانزده هزار مرد و  
 بر داری کور شایخ و احمد بیک پسران خود بطلب خون برادران بر سر خان محمد فرستاد و خان محمد تیر مردانه و در بدافه شتافته در ظاهر  
 آمده بالشکر ذوالقدر در آنجاست خان محمد بهر کس داشت مشهور است که بعد از تنویر صفو سکهای نازی و تونل از جیش ذوالقدر پیش آمده  
 با سکهای خود استاجلو در او بختن خان محمد از دود و خوردن آن سکهای گرفت اتفاقا سکایان استاجلو فاتی آمده سکهای ذوالقدر را از  
 خان محمد از شاه به حال دل قوی داشته غازی را بطرف و نصرت فرستاد و قیامین مجامع عظیم وقوع یافت در این مرتبه برخان محمد بن اقبال  
 جایون بر آن فکر میفرمود که در شایخ و احمد بیک اولاد عطاء الدوله که گرفتار شده با بسیاری از استیلا و تلع و امراء او در کمر گرفته گردیده  
 از غریب ملات و عجایب اتفاقات آنکه در میان استاجلو کوری بود که بیک آمده بود بخوار باو نشین می نمودند و میگفت از خدا تعالی خواسته ام

## ذکر احوال شاه اسماعیل اول

در یورت بود که کسب دمی مرغ و خوش از قرض بدین پود و از غنوده از غریب اتفاقات آنکه امیر حسن کبیر در همان مکان که الیاس بکینا نوشت اغلی (۲۳)  
 با قریب شصت مردم او قتل کرده بود و بجای آن عمل گرفتار آمده و دست در همان مکان خست بعد از آنکه امیر حسن کبیر با بدیعجان در  
 بود عاقبت خفته خفته اش با قش قهرمان سوخته گردید و در آن شاخه طغیان و عصیان محمد که در تمام دولت سلاطین زادهای ترکمان از  
 ابرقوه بود و خاقان سلیمان شان ایالت ابرقوه را با و عنایت فرموده و چینی که آنحضرت بتیج رستم از مشغول بودند بمابع جلال رسید  
 او را بخار میرد آورده علی القصد خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را قتل آورده است و نخواست که در کشی برافراخته نصبت بایون بجهت نادید آن میرد  
 بیانک بصوب اراک العباد نبرد واقع شد و ماتمت و ماه مجاصره شهر و قلعه پرداخت و عاقبت آن مخدول بیعاقبت از محافظت شهر و سیرت عا  
 کشته بار که متحصن شده و بالاخره عساکر فرزند بر آنحضرت مستولی شده محمد که را در برج بلندی که نقاره خانه ارکان بود گرفته و قتل همین محسوس  
 گردانیده و دیگران بجز او سرار سینه و عاقبت در میدان نقش جهان صفهان شعله غضب قیامت لب خاقان سلیمان شان انهاب یافته جده را  
 نیز به دستور جده امیر حسن کبیر جلادی در همان قتل کشته شد و در این پوریش بقوت قاهره یزدانی نفیسه گشان ملک عراق متیغ خوشی  
 از پای در آورده و ساحت آنولایت از حسن و حاشاک در باب خلاف و طغیان پاک کردند و چون از لشکر چغتمای باغواهی جمعی از ترکمانان که در  
 رفته بود بدی ادبی واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطان حسین میر کمال الدین صدر را بجهت نیت فتوحات و عذر بی اندامیهای چغتمای  
 خاقان کبیری سان فرستاد و بمانا مکتوبی که آورده بود سپندیده طبع اشرف بنامد بلکه موجب انهاب بیره غضب کشته از بد طرف طبع انهاب  
 فرموده بشهر بخند و جمعی کثیر از چغتمای متوطنه شهر عرض تیغ فاکتند و از کثرت خیزری فی الحمله شعله غضب قیامت لب کین یافته بعد از یکده عود  
 فرمودند در حسن التواریخ مسطور است که در این واقعه هفت هزار کس قتل آمدند و در بهار سال دیگر بجانب یلاق بعد از آن توجه نمود و رستار از درخی  
 سلاطین قتل کردند و دفع شصت هزارم کردند که آغازفته کرده بولایت ارومی آمده دست درازی بجوانی ملک بیکر دسبی برام خان فرمانرو  
 خادم بیک مشهور بخینه الخلفا وقوع یافت که برادر و پسر و اکثر سرداران بست در آمده بقوت هر چه نامر بسیار است سپندیده نامی ایل و اس  
 او بتاراج حاد ماتت عبدی بیک شامو پرورش خان و سایر و علی مهر دارنگو در آن نفرشته شدند و چون از سلوک ناسپندیده امیر حرام  
 الدین والی رشت خاطر اشرف غبار آلوده بود در سنه احدی عشر و سعمائه متوجه نادید او شده و لشکر بر سر او فرستاد و موکیب بایون نیز از اطام  
 رشت در آمد و سپهر و اظهار غر و چارگی کرده تحت هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بغایت امیر نجم الدین معود رشتی از  
 نقیضات و کشته خود نمودند و در همین حال حکم شد که هر کس با جناحان بکین سلطان حیدر رفته باشد قتل آورند ابدال بیک ده که در آنوقت  
 قوی باشی بود بدین خدمت مأمور شد و خلق بسیار از طوایف مختلفه ترکمان و غیره بجهت یاسینه

## ذکر نصبت بایون بدفع مسیه علار الدوله ذوالقدر و قضایای دیار بکر و فتح آن دیار بتوفیق کردگار

سال دیگر شروع سمع بایون گردید که سلطان مراد نزد علار الدوله ذوالقدر حاکم بلاد مغش و آبتان رفت و بود و علار الدوله او را به امانی  
 خود اختصاص داده بظاهر لشکر و القدر و ترکمان موصل و آنحد و که نزد او فراسم آمده اند ضبط قلاع و ولایت دیار بکر و آنحد و مشغولی نمود  
 در آنولایت دم از استبداد و استقلال میزد و بت بدست خاقان سلیمان شان قضای آن کرد که در ایالت چغتمای بدین صوب از ختم  
 بالکلیه خاطر بایون از قتل و ملک فارغ گردانند و چنان فرمید با جزار لشکرهای ممالک مأمور شده در شهر ثلاث عشر و سعمائه را پیش فتح آید و ب  
 آذربایجان فرخنده و چون موکیب جهان پیا ساید و موصل برآمد دیار از دست علار الدوله از قرب و موصل فرار شد و بکسر چایاق بالکسر چاشویی



خاقانی در آن زمان که کشتی نجات یافت با اتفاق باریک نگر که بکوه قدس گاه در سایه دولت سلطان قانع پادشاه مصر و شام سبزه  
از آنجا غریب رفتن و یار بکوه رسیدار نمود از علماء الدوله حاکم طایفه ذوالقدر والی بلاد مرعش اقام نمود و به کوه بکوه حرکت آمد مال حال او  
غریب در طی احوال علماء الدوله در نزد کوه کلب بیان میکرد و القصد بایات حضرت آفات خسرو خاقانی بعد از نظم و نثری در المملکت فارس  
بصوب عراق منتقل نمود و چون آنجا رسید

## ذکر تنبیه متمدان عراق و فتح قلعه عسیر و زی یافتن آن خسرو و اتفاق

چون امیر حسین کیا بجای که تمامت رستم در و جبال فرزند کوه و دامان و سبزه و دو آنند و در انضبط خود را آورده و دوازده هزار سوار و  
چهار و پیاوه میبار داشت بجهانت قلعه و جبال رفیعاً عماد نمود نقش خالفت و سرکشی در لوح ضمیرش نگاشت و سر از جیب عصیان برآورده و  
درازی بجوای مملکت عراق میفرستاد جمعی از خواص ترکان بایندری که در حال عراق پایی یافتن است شده بود و سر کرده ایشان مراد بیک بود  
جبال رستم را و درگاه امیر حسین کیا را بمجا و متجار دانسته نزد او مجتمع شده بودند و او نیز از پیشتر با نخواست و غرور بکاخ و باغ راه داده و بلالان  
آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه سلوک مینمود و در وقتی که رایات گردون چاپس متوجه مملکت فارس شده اباس یک انوت علی ربابا  
برنج شده و نامزد فرمودند امیر حسین کیا را نیز شین بقل از اجتماع سپاه قربان بر اباس یک انوت ربابا که در مملکت خود را بقلعه و ربابا کشید  
و جلادیان پای قلعه آمده و اوراندی محاصره نمودند و با غرور بعد و پیمان با و ملاقات کرده و بیکر و چله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ارباب  
در کوه کسندری در برج شهادت ساند و حقیقت گردن کشی خود پسری و جبارت بیادیهایی او بسایح جاه و جلالت سبزه دفعه آن بکوه  
و کوشمال و بوساران جبال رستم را پیشنها دهنم ساخته و در اول بهار <sup>۹۰۹</sup> سنه و نهمه از قشلاق قم با عا کفر شعار بدان صوب در حرکت آمد  
و تحت قلعه کهنه آن که از غایت ثبات استحکام با قلعه رفیع حرج سینا فام برابر میسازد محاصره فرموده بوقت قاهره زدانی و روز سه شنبه  
آنقله را حسیه آسای بکشت در آورده قتل عام در میان محصوران شیوع یافت و از آنجا بقلعه فرزند کوه رفته آنقله نیز فریاد اقبال و ملت فرزند حکم قلعه  
کهنه آن گرفت و امیر علی کیا صهارا که کونوال قسطنطنیه بود بعد از محاربه بسیار از قلعه داری عاجز گشته بقیه جبال شاهی و غنای پادشاهی پناه جسته با جمعی  
از دیوچر و بچارکی در آمده دست از محاربه باز داشتند و بدست سالم مانده و بکران بیایا رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار و پیاوه بسیار  
سر راه بر عا کفر شعار گرفته در کین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دست بردی نماید از فتح این دو قلعه بکلاس و قتل عام محصوران هر اسیر بکلی  
بخورده داده اندکی از خواب غفلت بیدار شده از حال اناصواب ایشان گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعه اسما که کلمرین قلعه آنولایت مشربند و  
استوار دارد در برده در آنقله متحصن گردید و کوب بایون فال ششبار به جبال پای قلعه رسید و شروع در لوازم فتح گیری کرد و چندگاه سیر فیض  
آمد شد نمود و محاربات بنمایان روی سید ادرود و خا عظمی در پای قسطنطنیه میگذرد که مردم قلعه شک آفرانیده آب از آنجا بقلعه میرند و غنای  
چنان آردا بر تو انداخت بخت بخر خاصیت بر آن کاشتنده که آب و دخانه را از آن مکر گردانیده بطرف دیگر اندازند هر چند این معنی در بسیاری آب  
طغیان رودخانه و نظر عقل بعینه نمود آن بچیمان پردلی متوجه آن امر گشته در اندک روزی جوئی عظیم در طرف دیگر حفر نموده آب و دخانه را آنجا  
انداختند جلادبان چون بای که از آب و دخانه بطبعیدن در آمده دو سه روزی حرکت اندوختی کرده حاجت عطش کو بان منسیر داد الا مان بر آورده  
و قلعه بدان محکمی و استواری با وجود مردان کاری درسی و سه روز بقرق اویا دولت قاهره در آن محصوران قلعه تر خشک بانش فرهاد شده  
سوز و دست پرور سوخته تنبیه بر آن طایفه خویش بر پست بر حکم گردید و سوا می جمعی از اهل قسطنطنیه که از آن طایفه نجات یافتند را بیک جهانها بود ایشان  
فرستاده سپاه بکوه کوشته و در آخر دهم سپهر حرم جده آسا در دیر انقضائین مجوس گشت موکلانرا فاضل ساخته رنجی بوجود نموده از چند روز

## ذکر احوال شاه اسماعیل اول

که در کار طغیان حضرت اقبال مثال حسین حال عا که طغیان کشته امیرزاده الوند مغلوب گردید بسیاری از عاظم امرادر و کجایان و جنود و شیاد  
آن مرکز مقتول گشته غنایم موفور بدست پادشاه و امیرزاده الوند را که در بایجان بحال تو قضا یافته باز در بایجان کریمت خاقان سلیمان بن  
و کاران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت پادشاهان مکن یافت شمار مذہب حق اندیشی عشر علیهم السلام بطور یافت فراز را بر بخت ایش  
و آفتاب سایه زینت پذیر گشته و جود دنا بر کلمه طیبہ لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی فی الله و اسم سامی آن برگزیده  
سکه و آرایش یافت موم بند عا رباب ضلال منفع کشته شیعان اهل بیتین و طاهریں که تا نایت بقیة زندگانی میکردند علانہ شمار مذہب حق آیت  
پیش گرفته مخالفین در دایای خفا خیز مذہب صلابت و قناری آنحضرت بر اطراف اکناف رسیده و مقلدین کشبارش زبان بفلک می کشید میرزا  
الوند جمعی منہ ایم آورده و حرکت الهی بوی کرده از از بایجان غریب از بایجان خود و در شکامی که در ایات حضرت آیات شاهی از راه رجاء توجیه  
شده بودند بر اهل سلطنت تبریز رسیده دست تقدی بر جایا و متولین در از کرد و از آنجا با وجان مشتاق از آواز و قرب وصول موکب حاکمانی بحال  
توقیف یافته از وجان بیدان رفت از آنجا بر روی توجیه پیدا آورده چون دوبار روی با آورده بودند از آنجا تیر بخت مخالفت قاسم بیک بر ناک آفتاب  
توانست خود غریب یار بگر کرده به منہم رزم آنحضرت بحد و دهمان آمد و تا موازی هفتاد و هزار کس از جنود ترکمان بمعرض در آورده سیصد عزا  
با توب و ضرب زدن و یراق همراه داشت از آنجا خاقان سلیمان شان با عا که اقبال تا زول بر غایت آبی و امداد ارواح مقدس طہیین و طاهیر  
بت با موازی دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در کاب مقدم پس بودند بمقابل آمدند و توجیه نمودند بعون اقد و توفیق  
ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با سلطان مراد و فتح عراق و عجم و فارس و

## کرمان توفیق ملک متان

در روز دوشنبه بیست و چهارم شروعی الحجاز احرار پند متان و نساء در آمد با غی بیدان بن العسیر بنین محاربه عظیم بوقوع بوقت خاقان سلیمان  
بازوی جندی و طلیعه طلوع آفتاب و لاشی عشری بر آن لشکر بیقیاس طغیان در آن مرکز بولناک و مار از نهاد جنود ترکمان بر آمد و سلطان  
که همیشه خاقان سلیمان شان اورا مارا میخواند و میخواست بر زبان الهام بیان بیکدشت سرگشته و ناماراد او اندر پیر و پیر از رفت در این مصاف  
غنایم میثار و اسبان تازی را در صبار رفتار و دیگر امتعه و اجناس بر دیار مالاته و لایحی بدست عا که طغیان در آمد خاقان سلیمان بن  
فتحیها با طراف اکناف فرستاد و ملوک اطراف اعیان مملکت با و بار و بخت بر شکلی سلاطین ترکمان متین و بدولت از چند روز افزون شاهی  
امیدوار شده بدرگاه عالم پناه و تسل جسته از اطراف و جوانب ایلیان پای سپهر خلافت مصیر فرستاد و تنبذ مبارکبادی آن فتح بین طراف  
قوحت سلاطین عالم بود زبان کش و پیشکش و نثار را میار که در ایات طغیان در آن بهار بدامن کوه الوند تشریف برده بام خجسته آثار بهار در آن  
در غار بهشت آثار بهشت و خرمی و سر و صحت و خوشدلی گذرانیدند در آن شانمیان جسر ساینده که سلطان مراد در دار الملک بشراز محل اقامت انداخته  
بعضی و ربط ملک فارس بود و اختیر شکستکی مشغول خاقان سلیمان شان غریب جانب تحت سلیمان منہ بود با جنود بخت بند و عا که فرزند  
الملک اصغیان تشریف برد از آنجا با بیار و روان جابر شیراز شد سلطان مراد آواز و وصول موکب با یون شاهی تزلزل تمام یافته آفتاب قش  
در بر وصول دولت بایونی باورده و بطرف شوشر کریمت و ایات مضطرب در کمال شوکت و کارانی قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاد و دار الملک  
محل نزول آنخمر و سر نهد و گرد مالی و عیان فارس پای پیر علی آمد و چنگینهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الوند معدن پادشاه و خرمی  
حصال استظلال جنبه از حوادث و ذکر آسمودکی یافتند اما سلطان مراد از خوف تیغ و سنان غازیان طغیان در شوشر اقامت نمود  
نمود از آنجا بیداد مشتاق و اوضاع آنجا را از بخت استیلا بیاریک بر ناک بروقی و خواه شا به می نمود و رفتی که گو که نصف ایات با یون  
خاقانی



## جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۲۵)

د فرمانروائی روی داده و ابواب فتوحات که مناجات حضرت یاری بر روی او بیاورد و تنش کشوده گشته زباده از مفرد قلم مسطور اللسان و مافوق حدت  
تحریر نورخان بلاغت نداشتند آنچه در کتاب حبیب المیر قلم کرده و حسن بیگ متورخ رطود حسن التواریخ درج نموده و میربحی سینی قزوینی  
التاریخ آورد و عسری از اعشار بلک کی از هزار است چون این مختصر کجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی سنان دارد و فعلاً لا طار لهما و بر کما  
بذکر مجلسی از آنها اختصار میسر و که از مطلب اصلی که در قیاس آیام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل العالی است باز نماند قصه از ارواح مقدسه با عظام  
و مشایخ کرام استمداد ثبت فرموده از دارالارشاد و دریل متوجه سربانغ شدند و روز بروز از باب ارادت بر روی کباب پوی جمع شدند  
در سربانغ با سلطان حسین برانی که از بنایر میرزا جهان شاه بود و دینت خروج خیال عروج داشت طاقات نمود چون آنرا کیده و عدد از اطراف او  
نمود و از وجدانده و گوچه تکر تشریف برده از درخشان فرستند از آنجا تا چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار کرب و سواس و بایرود  
بپایه شیر اعلی آمدند خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرار طارنت درگاه عالم پناه بسته سعادت خدمت فایز گردید و منظور نظر عاطف گشته در ازینجا  
بعد از مشورت و نگاشتن عزیمت جانب شیروان و انتقام کشیدن از شیروانیان در دل نور رسوخ یافته بهشت هزار نفر از صوفیه صادق العقیده بجانب  
شیروان در حرکت آمدند و با فرخ بیار و الی شیروان که میت هزار سوار و چندین سوار پیاده همراه داشت در حدود قلعہ گلستان مصاف  
اتفاق افتاد و بطرف و نظر خصماص یافته مستخرج بیار و قیام مقام غار زبان شیرشکار با بیاری از عظام شیروان و سپاهیان آن دیار از پیاده  
سوار بهار البوار شتافت کوس سلطنت و شیرماری آنحضرت در آن دیار بنده آوازه گشته در آن زمان در محمود آباد شیروان طرح قتلان گشته  
شیخ ابراهیم مقبلی شیخا و دلد و رشید شیروانا که بشی در آمده از راه دیر با کیلان رفت مردم آنولایت کثرت اطاعت نموده تمامی خرابی و دغان پاشا  
شیروان که در آن بلاد و قلع بود سربکار خاقان سلیمان شان متعلق گرفت مردم بعضی قلع خصوصاً قلع باکو که قلع است طرف آنرا آب باط  
نموده دست هیچ صاحب شوکی با من خاکیز آن نیرسد و یکطرف که بجانب جنگی است خندق عمیق ماند و فکر عقلا بیکران و پنهان و حفر شده در تمام  
حلاف در آمده اند که سرکشی و قلع داری نمودند اما عاقبت نیروی دولت بیزوال مستوح گردید و چون بعضی از اهل شیروان در قلعہ گلستان بودند  
از آنجا پایی قلعہ آمد و آن قلع سپهر اساس که از قلع مشهوره آنولایت است محاصره فرمودند و در آن محاصره سر و دش عالم غیب آنحضرت <sup>سلطنت</sup> آنحضرت  
و پادشاهی آذربایجان مرده داده در عالم رویار اشرار نموده بودند که صوره حقیر قابل صید باز بند پر داز و اوج اقبال نیست آنحضرت امر اعطا  
طلب فرموده انظار نمود که شمار قلعہ گلستان میاید یا تحت آذربایجان چون معتقدان خاندان قدس نشان صفوی از عالم اخلاص و پیرمردی آن  
برزبان الهام بیا نشنید شت محض صدق الکا شسته شایه مختلف در آنرا مبداء مذکوره تحت آذربایجان غلغله شاط با یوان کیوان ساندند  
انما خبر رسیده که امیرزاده الوند با عا کر ترکان در آنچنان قامت نمود جمعی از خود ترکان را مقرر نموده که از دو طرف شیروان در آمده و بمجا برترکان  
سلیمان شان که بزمده شعله غیرت که کانون صمیمه نیر آنحضرت باز کشیده بکیادکی از تخریر قلعہ گلستان گشته با شاره و منہیان عالم غیب از پای قلعہ  
بر خاسته متوجه آذربایجان شدند

### ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با امیرزاده الوند ترکان و ظفر یافتن توفیق ملک نشان

در آنچنان توجہ خاقان سلیمان شان را بجانب آذربایجان استماع نمود و باسی هزار کس از خود ترکان که در موبک او حاضر بودند بمقابل آنحضرت  
شتافت تا از دوفر شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان شان و فدویت قربان کشی پروانه وار خود را بر شعله آتش زده از اجابت بدمید هستند  
رعب هر اسیر ضمایر ایشان منسوی گردیده بود و در شبر و آنچنان در شور و سنج و تسعاه بین الفریقین مقابل تهاق افتاد و در آن لشکر قربان  
که بهتزار نفر بودند فدائی و ار قدم و مسکه که کارزار نموده داد مرداکی دادند در آن طرف نیز خود ترکان بعد طاق و توان کوشش نمودند تا بآیت

## ذکر احوال شاه اسماعیل اول

زکریا موصوف و پسندیده بود مقدم شریف آن پادشاه بستان جلالت و برادر کریمش سید برهم را بقصد دوم عسکری و احترام نفی خود و  
 مخلصانه و مرد میهای مهربانانه بطور آورده و سید برهم برادر آنحضرت عاشق ملاقات والده غالب نموده چون بیرویش و درویش نهادن  
 بود طایفه رنگانی بر سر نهاده و بجانبار دین را بکشت و آنحضرت با قبلی از خدمتکاران جان نثار در آنولایت رحل قامت انداخته قطره غریبی  
 نشست در آنوقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبوده اما در فهم و فراست آیتی در عقل و جوهر دانش علامتی بود در مبادی حال آینه جانان  
 از ناصیه هایدنش ظاهر و فرایزدی از جبین سینش با هر طرازان موکب عالی که آن نونهال چمن آرای خلاف ابرزال حسن اعتقاد و پرورش میداد  
 با لهام غیبی سبت و الای شاهی موسوم ساخته بود و صغیر سن بعینه درست و اراده شایسته کمال و پادشاه بخوانده و بقول مشهور نایت  
 شش سال دهم دیکلان توقف نموده بعضی اوقات در به پایا و آبی در حلقه لایسجان روزگار گذرانیده و نزد مولانا شمس الدین لایهی قرانت قرآن مجید  
 فرمود و کار کیا میرزا علی و کار کیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند بنیامین الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان را اسطور که در اوایل حال  
 از جانب امیرزاده رسم پادشاه ترکان کسان بطلب آن که گرانمایه در بای مختیاری یکسان آمدند و کار کیا میرزا علی معاذیر پذیر عاقلانه  
 جسته فرستادگان را که اختلاف احوال سلاطین اودامی ترکان اولاد و خاندان پادشاه مرحوم حسن پادشاه را و یا بیکه که مشغول شدند و حقه  
 شورش و دعوای در میان آن طبقه وقوع یافت که بخاصیت دیگری خشنه از مدت قامت آنحضرت آمد شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه  
 که است پناهنش خالی بود در اوان نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغول نموده در تمام دهشکور و مزارات آنولایت سیر میفرمود و همیشه نقش جهان داری  
 بر لوح خیمه شش گشته شایین بلند و از بهت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز میآورد (بیت) بزم قوی همیش یار بود در آنکا بخشش  
 مددکار بود بخاطر حدیث جهان ایش زداد ابردارنده بدیاریش بدل بودش از آتش داد و دین زرد و زلال بود ذکرش همین  
 چون اخبار شورش و بر بزرگی دولت ملاطین آن قوی نوئی ترکان مسیح سمع خاقان سلیمان شان گردید برای جهان را اقتصادی بیرون آمد  
 از یکسان کرد و کار کیا میرزا علی توجهات میرزبانان و ملاحظه خرم و باط و توابعان از آن اراده مانع آمد ظاهر نمود که هنوز غنچه گلشن سراسی دولت را  
 هنگام تکفین نیست یعنی نواب عالی را بجهت حدیث سن و کثرت اعدا وقت اعوان و انصار وقت ظهور و خروج رسیده چنگاه دیگر بازمانه ساکن  
 کردند که اسباب این مطلب علیا بدستباری کارکنان ناید بکوترا سپهر بنجام یابد آنحضرت چنگاه دیگر بکبریات خاطر کار کیا توقف نمود تا آنکه دشمن  
 نتوانست و تمامه که میان سلطان مراد بن یعقوب میرزا الوند بن یوسف میرزا میرزا حسن پادشاه تارخ بود و بالآخره مصالحه تعاقباتی فاد مالک ایران  
 میان برادر عسکری و فقام یافت خاقان سلیمان شان که مدت قاتش در یکسان شش سال نیم رسیده بود و زیاده از آن مصابرت در حوصله شش  
 کنجایش داشت با لهام ملهم غیبی بخروج از آن ملک عاجز و مجازم گشته کار کیا را و ادعای نموده با معذوری از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت  
 جان سپار (باعتنی که تقاضا کند بدانایام) روی توجه بقصد آورد و کار کیا میرزا علی آنچه دست گشتش بان بر سر رسیدش کرده خدا  
 لایقه بقیدیم رسانید و چند نسخ شایسته بنویسید ان دولت قاهره را که در ملازمت آن سیر بر انجمن اقبال بودند و صایای ابرجد نموده در  
 ضمانت امان حضرت ملک شان روانه بطلب ساخت تا در کمال دست یار جوان از ولایت چهار ارجوم خود بر دوسه طرح قتل انداخته جانت  
 طوالت متکفل خدمت کنند و در اول بهار که زمانه چون یا ضامید هواخوانان بودند از بهمنوی از رشحات سیاح لطاف الهی طراوت و مفرق یافت  
 یورت قتل و در حرکت آمده و دیگر باره مدار الارشاد و در بیل تشریف آورد و نخست زیارت و ضمه متعین حضرت سلطان الاویار و مراد تبرک  
 آبا و عظام فرود پس مقام شرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت عا و معبط قوچات عالم بالاست حصول مطالب علیا که در باطن حق  
 کزین رسوخ داشت حضرت باری عزایم مسئلت نموده بعد از آداب زیارت مشایده انوار استجابت عا بدیدار کرامی والده خمره و برادر  
 گردید بیان قیام و شمع صادات احوال مایون فال و محاربات فی که آن ناید یافتند و گاه از روی راد از غار دولت و کثرت شای و سلطنت



## جله اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۸)

اتحاد مسان کاشته بود که از ایشان خبر داده بود که از آنکه طبقه صوفیه در خدمت ایشان را آورده و اشتباه شده و صوفیه را باب اعتقاد و بجهان  
ارادت بستان سدره مکان آورده و در جنبه در کدرا نیده نقد اخلاص خود را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند و میرزا در رستم از بیغنی گاه  
کشد در کار سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت ای خطا اندیش منافع آنحضرت را زخم کردید شخصی از اصحاب مجلس آنحضرت از آنکه و خدیر پادشاه گاه  
که در چون بر تو این واجب و ای پیر پیشگاه منیر نور یافت بمغنون الفرائد و لا یطاف فی سبیلین الم یسئلین شیخیر از سبیه رسوا شده را  
از دیل پیش گرفت و میرزا در رستم میرزا ابیه سلطان را با چهار پسر اسوار بتعاقب آن سلطان عالی مقدس فرستاده در حوالی شامسبی کیویت  
از موضع شهر از دیل آنحضرت سید گویند در آنوقت در طار زمان مکتب سلطان غلی میرزا زاده از مقصد خود با آن فوج قبیل مقابل آن فکثیر بود  
تخیر نموده جمعی از دو تن و آنان آنحضرت از اقبال مانع آمد چاره جوی کشند آنحضرت چون مورد لایب سعادت خود را در صفقه تقدیر مشاهده  
نموده بود صوفیان را خواهران و دودمان صغیر را جمع آورده از شهادت خود در آنکه خبر داد برادریک اخراجی خاقان سلیمان شان که انوار  
جایز آری از ناصیه جایش میزد خشمید و یعهد و قایم مقام گردانید در روز کسپار که در وقت ارشاد شیشه و شکار مرشدان اجتماعات است  
بنوعی که از پدر عالمیقه او اجداد نامد ابر میراث یافته بود در خاطر خطیرش بود بخت نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته و از امجدان  
سرد هارشات بیغ نمود و بر زبان لهام بیان گذرانید که حسین و دولت دودمان مقتضای از او دشمنی غریب با چو لای آسمان سای  
دو لشکر ارتقا عظیم خواهد یافت و بر نومعش بر مفاوق عالمیان خواهد یافت بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاد و بجهان کربان  
صدق بیاثر گذشت بود مخالفان غالب آمد آنحضرت شربت شهادت نوشید بعد از وقوع آن واقعه جانور تفرقی میان ارباب عقیدت  
راه یافته بر کس بجایی برانکه شد در حسن بیک و خلقه خلفا که در آنوقت بخادم بیک استهوار داشت و ده بیک نفس مقرر آنحضرت ابد  
الارشاد آورده و در خطبه مستبر که منوره صوفیه مذکور شد

ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل با در خان اسپکه الله تعالی فی فردیس الحان

و بیان جهانگشائی و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند مکان

نعمت پر از ان بزم دلگشائی و معرکه آریان از من آرا می خست و ج پادشاه استود و میر حمید خاں صفای مسکه که گزشتانی در حله بجای بادی  
جویای انجمن اسرور بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال جام جهان نای دولت جدیری آینه رونمای مذکب حق آشی غشری سلطان  
سلاطین نشان تخت کبر مالک کین منی خاقان سلیمان شان و ابدین نه پسر دودمان و آثار شجاعت و رزم آرنائی و خبار کورگری و جهانگشائی  
آن شهر بار و الا که مقتضای حصال را در انجمن جدیش آرائی بدین خط که از ارشاد که بعد از واقعه شهادت برادر صفت نهاد و مستطاب  
بنی و عباد صوفیان پاک اعتقاد آن در برج ولایت که و یعهد برادر نامد ابر بود و پوشیده پنهان شهر آورده بودند هر چند روز در محلی بر رسم خفا  
نگاه میداشتند بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت کزین بریم که ضما و اخذ او در دیل توقف صلاح ندیده با و الله عمره اش مشورت نموده تو حجاب  
کیلاز اصلاح وقت انسب اقرب یافتند آن حضرت را ضعیف بفرستادند که در زمان ایام میان صوفیه خصوصاً حسن بیک لاشا طو و خادیم  
عالم که آخر خلقه خلفا لقب شد و ابدال بیک دودمان و لغت و در غم برود و برادر نامد ابر داشتند و دست فرزند از زمان کایش بود  
کیلان شد و بنوعی که در کتب موطوع تواریخ خصوصاً حبیب التبر سلطو است ولایت کیلان در آمده چند روزی در رشت توقف نمود امیر و انجمن  
آنجاد مات تقدیم رسانید بعد از آن خط لای سلیمان ازین قدم حجت لزوم آن نوسان باغ جهان غیرت افزای روضه عنوان گردید کار کیا  
علی دانی آتولایت از دودمان بیاد و عظم شان و رفت مکان از سار بر دلا کیلان مفرد و ممتاز و بحسب نسب تنیده و بحسب خلق و اطوار

## ذکر احوال سلطان علی پادشاه صفوی

(۱۷) از شاست این بختی نخل جانش بر سر جل از پای درآمد و در سلطان بود و سربازان رخت می بر نزل آفت کشید و بچنانچه در کتب تواریخ مسطور است  
 افراد از کمان دو گردیده شد جمعی بر سلطنت ساج میرزا برادرش و برخی پادشاهی بایستخ و له ترا تفاق نموده برین پهنه یقین تمام بجایه انجاید  
 باینقر بخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن بیک را بجهت آنکه موافقت اصحاب علم اختیار نموده در  
 میح مسیزان غلگ شده بود بعد اقل او گرفتار شده بقلعه انجی فرستاده بفرق سیدی علی کو تو ال قلعه سپردند و چون چندگاه از  
 باینقر بخت باین سلطان بجد و قلعه انجی رفته فرق سید بر ابطایا بخل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا بیرون کرد و پادشاهی را  
 نموده و جمعی کثیر از مغلوبان هر که متسربان و احاد الناس بر ایشان جمیت نموده فن بریز و محاربه باینقر را وجهت با خند و بکار  
 آمده لکرات انداختند و میرزا باینقر بجهت دفع فتنه میرزا رستم از تبریز بیرون آمده چون بمدر رسید بر کس را بقراولی فرستاد و اینها  
 پیونده میرزا رستم پوشت فتنه رفته تفرق بی نوم سپاه راه یافتند و میرزا باینقر بنوعی بهم برآمد که ارجح و ضبط آن بیرون توانست آمد با ضرورت  
 اجمال و اقبال و اسباب پادشاهی بر جانگذاشته با معبودی از خدمتکاران ردی بودی فتنه را آورده از راه اهر فتنه اجداع بشیر و ان  
 بشیر و انگاه که خال او بود پوشت میرزا رستم کامیاب دولت که مظفر و منصور بر تبریز آمد و بخت سلطنت نشست امر از کمان بخواه  
 اطاعت برد و شل افکندند و او کامیابی بدارانی سپاه و ریت پرداخت تا شیر و انشا بباد او و خوار بر زاده و داماد کمر بست به اسباب  
 سلطنت میرزا باینقر اسلحه بنجام میداد و میرزا رستم نیز بیک کار میرزا باینقر افتاده در دفع و رفع او با امر او ارکان دولت باینقر شورش  
 نمود آخر الامر مصلحت نیک اندیشان فتنه را واد که آن کو اکب در خان آسمان خلاف از قلعه انجی بیرون آورده و لای شوکت سلطان علی  
 میرزا را که سر او سپرد و می و مردار بت بریت پادشاه نامه بفرستاد و بجهت دفع فتنه باینقر و طلب خون جد و پدر بجهت شیر و ان فرستاد  
 غالب کرد و او را مغلوب و هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی او بجهت بویزد و بدین غریت ظاهری و غریت باطنی و رضا جوئی خاطر  
 مخفی خود را وسیله ساخت با حضار شاهزادگان حکم کرد و سلطان علی پادشاه در سنه ثمان و تسعین و ثمان با آنکه مدت فتنه در قلعه  
 چهار سال در غیم رسیده و روی بر او آورده در کمال غرور و جاه طلبی رستم میرزا آنحضرت را در آغوش هر بانی کشید و در علق و زلف شان او  
 اهتمام نمود و متعنان و بختیان آیند و زمان قدس نشان که در زوایای خمول و ناگامی خنیه بود و در روی بستان ملک ایشان آورده و در  
 سلطنت جمیت نموده عقیدت کرن از یاد نظام پذیرف در این ناخبر و در میسر باینقر با لنگر شیر و ان بستان آذین بجان سموع امیرزاده  
 رستم که سلطان علی پادشاه را با ابیه سلطان فوجی از عساکر ترکان بعد از باینقر و شیر و انان فرستاد و ایشان بخوار آسایش رسیده  
 اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب اجبر بسته آه آمده طرفین جز بر سفیر بر منقوح نبود و صورت فتنی از هیچ طرف چهره نمیشود و ازین  
 از مدت طول فتنه بستم آمده باینقر شیر و ان معاودت نمود و سلطان علی پادشاه و ابیه سلطان تبریز آمده در خلال انحال کوسه حاجی باینقر  
 اصفهان باینقر زاده رستم در مقام خلاف و عصیان در آمده خطبه دولت بنام باینقر خواند یعنی با عشان شد که دیگر بار باینقر غریت جانب  
 نموده با لنگر بشمار باینقر آید و امیرزاده رستم بار دیگر سپهر و روی سلطان علی میرزا را با ابیه سلطان فوجی از عساکر صفویه و ترکان باینقر  
 او فرستاد در حد و ابر و دشمنان این و لشکر چشم و لکن بیکدیگر رسیده بین التفریقین معرکه رزم گرم کرد و بدین مقدم آن سلطان بر بر داشت  
 باینقر باین مغلوب گشته درین معرکه باینقر قتل رسید و سلطان علی میرزا مظفر و منصور در کمال غلظت و اقتدار تبریز آمده امیرزاده رستم لوازم خود  
 و توفیعات دوستانه بطور آورده آنحضرت را در غایت اغراض و احترام بجانب دایر فرستاد و آن در آسمان دین پروری در آنحضرت خود  
 نهاد بدستور اباد و اجداد بر سر پادشاهی ارشاد و تمکن که از باب عقیدت اخلاص معتقد بیکدیگر درون مباح شده آغاز نهادند و جمیع فرق  
 صفویه و از جام ارباب ارادت تشنه و حسد در کانون رستم میرزا افزوده آنحضرت را با برادران تبریز آورد و اگر چه عایت جانب ظاهر می نمود



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(ع ۱)

بجانب ثروان هفت فرمودند و بیست و دو سال از واقعه شهادت سلطان حیدر گذشته بود آن منش مظهر از آنگاه بیدار و آورده برادرش اردبیل نقل نمود در جب مراقد بزرگ اجداد بزرگوار دفن نموده و این واقعه در شهر ثقات و متعین و همان ماه روی داد <sup>۸۹۳</sup> رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَهِدَ دَارَ آن سردوستان فوت بول خوف جیب التیر و تاریخ جهان آرا شاهزاده بیک خردین همه علیا صبیح حسن پادشاه در وجود آمده اند که هر یک نمایی بود از کفر و ولایت میداد و کوبی از آسمان خلافت درخشید و سلطان نعلی میرزا که من المجهول سلطان علی پادشاه اشتها را دارد (اسمعیل میرزا) (سید ابراهیم میرزا) انقضه سلطان چچا علی بعد از شاه پیکر فتح و طغیان بریز معاودت نمود سلطان یعقوب توبی که از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت بایک

## ذکر احوال سعادت منوال سلطان نعلی پادشاه ابن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بقدر خالق الب

چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کثر گشتن بایان مملکت ارادت و اخلاصند چنانچه بقای اولاد عالی رتبه آن سلطان با دین و ادب و سعادت نمودند پس بقی ارادت ابد و مخلصان نموده روز بروز بساعت بخت فیروز در خطه اردبیل جمع شده با حضرت سلطان نعلی پادشاه که بحسب تن پال شایسته سرسلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیده و تجدید بیعت نمودند و باب حرب و لنگر کشی آماده میخواستند باب مغر و سعادت سلطان یعقوب اخبر داد که فتنه از چند سلطان حیدر بر سرند قایم مقامی بر سعادت ثمرین دارد و مغرب لای دوش از نفع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن حق مراتب و خوشی دآزرم همیشه معطیه شمس حلیه یکم که والد محترمه شاهزادگان عایفرت و موسوم بعلم یکم بود مجرب گشته یکی از امارا صاحب کوه با کرده انبوه تر آنکه با بر ویل فرستاد که آن دراری بحسب کار بر ابد است آورده بصله اصطفی فارس برده منصور بیک پرناک حاکم آینه یار پادشاه که در آن قلعه روزگار گذرانیده من بعد دست را باب ارادت و طبقه علیه صوفیه بفرانک و ولایتان نرسیده و این یعنی خالق افتاد که اراده و تقیه خالق مافوق تدبیر و قدرت خلاق است و غزوات عالم غیب بجز ظهور میاید **قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ قُوْنِ الْمُلْكِ مِنْ بَشَاءٍ وَ نَزْعِ مَلِكٍ** **مِنْ بَشَاءٍ وَ نَزْعِ مَلِكٍ قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ قُوْنِ الْمُلْكِ مِنْ بَشَاءٍ وَ نَزْعِ مَلِكٍ** باری سبحانه و تعالی مملکت بکس خواهد رسید و تاجی بعل از سلطان یعقوب بسیار پادشاه افاد خالی بر رخسار دولت او گردید انقضه چون انطافه بر ویل رسیدند سلطان نعلی پادشاه صلاح وقت در آن دید که چند گاه پای در دامن سلامت گشته بازمانده سازگار کرد و لاجرم توکل بر خالق خیر و کل کرده بهر ایام آفریده انبوه با والد محترمه و برادران گرامی روی توجیه بجانب صفا آورده و صید تنی آسا زندان پر وخت آرام گرفته بجا و محنت و زکار سازگار آید (شعر) مرد بزم ان شرف آرد بدست یوسف از آن روی بزم انست این واقعه در شهر نشت و متعین و همان ماه روی داد و بجز خاک انقضه مدتی از وجود شریفشان کمال الجواهر دیده بشمار و عرصه آن سپه زمین از نهال کشتا اخضا نشان چند برین گشت از نواد و تعاقبات حفظ خلد برین تاریخ این واقعه عبرت گیرین است آری تا قدره ابرینان از پایه رفعت آسمان نزل نموده و ظلمت که صد فکرم و قدره التاج تارک شمشیر بران عرصه آفاق نشود و هیچ میرز نشخاری کوشه دستار پادشاهان دومی لاقه ارسند و نظیر اینجاست آرموده و شبیه این روایت برهنی چهره نموده صورت عال مایون فال حضرت خاقان سلیمان شان ابوالقار شاه اسمعیل بهار داشت که در صفر سن و او ان طغیوت یوسف شال و در آن زمان بر طال مسهرین اندوه و کلال کردیده عاقبت بر تختگاه و آنگاه **الْمُلْكِ** بر آمده در اندک فرصتی بآ حشمت و کامرانی بر روی اولیاد و لو شکیا ده گشت انقضه منصور بیک پرناک فرمان بیکرشته آن تاج و دودمان خلافت را در قلعه جای داده اما از روی عقیقت و اخلاص پیش آمده خدمت آن محمد دوم زادگان عالی مرتبت ابر بر قضا عت خود واجب بشده و در کل مواضع جوی خاطر شریفشان بود چون چند گاه شاهزادگان عالی که چون در دروغ در جوف صد فکرم و آری کشته بجز روزگار نهنگ از زمانه پرورش یافت سلطان یعقوب

## ذکر آباء و اجداد شاه عباس

اعتقاد فرستاد مجاهدان اخلاص کزین فوج فوج پیران مراد قات غارت جلالت جمیع گشته خلقی انبوی اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوی (۱۵)  
 توجه بجانب مقصد فرجسته از دعای قبول و آواز غمور آن لشکر صفه ترزل در میان ثابت قرار شیر و شاه بن سلطان خلیل انداخته  
 آنکه سلطان حیدر طالب خون پروقا صد ولایت بیرون خواهد بود بقصدی آنجست بنوارش البعض تیغ داشت آنحضرت در مقام آمدند و  
 در آمد چون مقاومت با آن لشکر خوخوا را از خیز قوت قدرتش بیرون بود قاصدان صبار قار معاق یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که دانا پیر و  
 بود فرستاده اعلام داد که اگر چه سلطان حیدر ظاهر از نیت غزای هر کس نموده اما یکن که چون بجد و در بند و طبر سران سده عطف غان بجا  
 شیر و ان نموده لوی ملکستانی از فرزند الیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد و لشکر جنگجوی جمیع آورد باحت آن ولایت تاب شکوه قابل نیار هرگاه  
 مالک مملکتی چنین که در بدین محض ولایت قیامت نموده ابواب ملکستانی بر روی آرد و پیشگاه تر خواهد گشت سلطان یعقوب که با آن مهر سپهر  
 در مقام غدر نیای بود قطع صلح و رحم جایز داشته نمیدانم دنیا و دزدان آخرت در خبر خصوصت با شورش کاشته سلیمان بی اخی را با چهار هزار سوار  
 از جنود شقاوت و رز و ترکمان بدارشیر و شاه فرستاد و شیر و شاه بود و کونک سلطان یعقوب تسلیم گشته در حد و دشمنی اجماع عظیم غم  
 شیر و ان و ترکمان دست او اما سلطان حیدر با غازیان غراشیه جلالت اثر از راه شکی که شمال روید و شیر و انست با آن بلاد در آمد و غمور لشکر نظر  
 اثر بیای قسده در بد قات و ان شهریت از بلاد مهور جهان باب ابواب مشهور و قلعه اش حصنی است سپه اساس مانند سکه رنات استحکام  
 معروف بر اسند افواه مذکور هر بر بی با روح خلعت بر ابر و با سپه باش با کمان طار علی پیر بان و همزمانی آنجا شیوه غدا پیش گرفته دست  
 با جاد اجناد در آرد و نکو شمال آن سده و ضلال بدست تحت انصاحب قابل لازم گشته غازیان را از آن شهر و قلعه مأمور ساخت ارباب جلالت  
 روی بخت تیغ حصار آورده در اندک فرصتی ترزل در ارکان آن حصن حصین انداختند فوج و تیغش غریب تیر پذیر بود که از هر اوغان و دودمان  
 حیدری سده پیری قاجار که بر ساد و لشکر بود از عقب سید خرا آورد که فوجی از لشکر ترکمان از آب کشته شیر و شاه و با عا کر شیر و ان با ایشان محلی  
 که دید و داعیه مجاریش که مضور از اند معاق یکدیگر خبر و در و آن گروه شقاوت را رسید سلطان بن پرورد از پای قلعه برخاسته اما دیکار آن فرقه  
 نابکار گردید و بقصد در حد و طبر سران اند و لشکر خوخوا یکدیگر رسید از جانبین تیغ سپاه پرداخته صف قابل استهانتش حرب نبوی  
 مثل گشت که خون عریضی از دوست دشمن سوخته گردید بیت در آندشت پر محنت بوناک بر آیدت خون و و لشکر نجاک  
 و مین چون شعله آتش نشان سنانها از غم طمان خون چکان از این طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شته روی از شعله سیف و  
 سان نیستا قند مجله جری در پوست که در از نه سابقه کمز و قیام قدر و انشا کرد و در سلطان بی اخی فوجی از دلیران معرکه کارزار بقابل سلطان  
 سرافراز آورده قصد آن سپه در کرد و سلطان حیدر بنفس نفس مابشر حبان بد آخر گشته بونک سنان آن بکوهر را از پشت نکاد و بر زمین انداخته  
 با خاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم جلی اقصای آن کرد که از خون او که در دلاجرم بهان قدر انکفا فرموده از قتل او که گشت او بایر  
 سوار گردید طار زمان رکاب قدس از سبب آن عطف و جان بخشی نوال نمودند منمود که هنوز اجل او رسیده و آفتاب عمر من بزوال رسیده  
 در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و منت در اندل و تقدیر لم یزل را چاره نیست القصد چون هنوز طلوع آفتاب و انت یغاندن میباید  
 مقرر بود در آنجک و جدال تیری جانکد از از شت قضا جسته بقتل آن شوار عرصه غار رسیده کار کرد و از وقوع این واقعه غازیان را از دست  
 کار و کار از دست قتل لوی دولت آن طبقه که بزر و عطا فرات بود بحیض منت افتاد و بسیاری از صوفیان جان نثار اند و مان که راستان  
 در رکاب قدس آن بر آسمان دین پروری از دست اجل با دانه و شکو ارمات نوشید و بخودانه در جمیع خاک خفته و قناعت نبی آورده و در حقیقت  
 این اخبار را بفروخته خان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیک که در فرخ آقا و جیمی دیگر که در آن جنگگاه حاضر بود بهستماع نمود از قول  
 ایشان نوشته احوال صوفیان خاندان صفویه حیدر مبارک آن خلاصه خبر البشر را در طبر سران دین که دود و در نوبت ثانی که خاقان مجید تا دین شینجا



# جلد اول تاریخ عالم آرا سی

(۱۴)

شد و در قو حاکمانی که نور است که بد اعدای ربه شیر و ان شاه و تخرمک شیر و ان شاه و انصوب گردید علی امتی القدرین و الی ولایت شیر و ان سلطان  
 جنل باغوا می طایفان طبرستان که پس مخالفت سلطان جنبه کوفه مانع رضن و بجانب چکر گدیده و لشکر رزم آزمای جمع آورد و مقابل دقت  
 او مشتاق و در برابر سپاه طغیان دشت آرا می گشته جنگ و پیکار گردید و از اطراف غزاه صوفیه که جان با حق در راه مرشد کامل ادنی  
 اخلاص میدادند و کوب جان و صف قاتل آراسته از جانبین آتش و شمشیر گل گردید و بیغمانی سرافشانی آغاز نهاد و عیان بر تر بقید جان یکدیگر  
 پرواز آمدند غازیان جان نثار و دفع شستن آن شرار را که فی الحقیقه دفع ضالین بود و واجب شده بقدر طاقت توان کوشش نمودند و سلطان جنبه  
 آنقدر که نفس شریف با شرف کشته بقت بر آئین سلطان و دل سوار بر حمله از جمع آن خاکسار زاماس کون شعله تابناک  
 فکدی گردوی بر این تیره خاک چون شهادت آنحضرت بر لوح ضابط شد بود و لشکریان شیر و ان شاه آنحضرت اکال الحاطه بالبد  
 در میان کوفه ملک جهان نور دشت از دایمی در آوردند و آنحضرت در صحن کارزار از دست ساقی حادثه شربت شاد شد و از تبارع آنحضرت جمعی باقی  
 در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ رو شده و بعضی حدیث الفزار مما لا یطاف بر خوانده راه بریت پیوند و قو حاکمانی آورده  
 که صوفیان خاندان صوفیه نفس شریف آن سلطان هدایت ابدار الارشاد آورده و در مقدمه مدفن باخته و آنچه باین خبر معلوم گشته است که جمعی  
 از مردم طبرستان که همیشه خواه این سلسله علیه بوده و بعد از آنحضرت از جنگ گاه بیرون آورده و محل مناسب مدفن گشته و اکنون آنجا  
 شریف مبط انوار فیض و رحمت مطاف موم آونایت است القصد بعد از دفع سلطان جنبه فرزند بجان پیوسته سلطان میر و ولایت و سینه نیک  
 هدایت سلطان جید روح الله روح اسلام طول الله عمر اخلا فکه همیشه زاده امیر کبیر ابو القهر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیه که گردید  
**سلطان جید** ر آفتابی بود از برج ولایت طلوع نموده و در می از صف بحر سلطنت بجا آمد و شیوه رضیه شایع است آباد و آباد  
 خاطر شریفش فرمانروائی بلاد و عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که فیروزی اقبال میسر جهان شاه را از پای آورده بر مسند فرمانروائی  
 داشت بان مهر سپرد و ولایت سروری در مقام خلاص مردمی در آمده خواست که سلسله پیوند خود را با این دودمان باز به استحکام دهد و جنبه  
 خود حلیه یکم آغا مشهور بعلم شاه یکم را بجا که نکاح او در آورده آن بهر پنج عفت ابامشری اوج سعادت قریب گردانیده و آنحضرت نیز از شیر  
 معارج دولت و سروری شود نموده علی الله دام عتبه حلیه شمس علی اجتماع خواص و عوام بود از رویای صادقه شبی در خواب دید که او را منین  
 عالم غیب مانور گردانیده که تاج دوازده ترک که علامت اشی غریب است از سقراط فرموی ترتیب او در کار انبیا خود را بان سبب رای  
 سلطان از شاه و انخواب گاه شادمانی بر تارک سرافکنده طایفه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود تاج و تاج دوازده ترک جیدی  
 تبدیل نموده اتباع که اشل الله آنحضرت کرد و تمامی منوبان آنخاندان باین منسب گرامی از سایر آن پس امتیاز یافته و پیغمبر آن طبقه علی شان فخر  
 استنار یافته با جلال آنحضرت را در برابر در شهاب حشمت و کفایت یافته و یکشت و هجوم را باب خلاص بر درگاه سپهر دانش شیر و ان شیر و علوم  
 از موابد انضالش بهره و تر تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته با طایفه ستمور مشایخ و اهل انده سالک طریق ارشاد و دین پروری  
 ظاهر با آئین سلاطین مسند آرای سروری بود و امیر کبیر حسن پادشاه در کل مواد با طایفه ان عتبه اقبال جیدی در کمال وفاق و دواد سلوک نموده  
 اصلا با مری که مکر و خفاط شریف خا هزاره و داماد باشد ضامید و چون ایامی بدولت کامرانی گذرانید نهال انباش طوبی شال بر اوج کمال افتاد  
 و ایر حسن بیک نوعی که مولانا ابوبکر طرانی مؤلف تاریخ احوال سلاطین ترکمان مقبض نوشته تحت سلطنت او ادع نمود سلطان جنل پیرش و بعد از  
 سلطان یعقوب بر مسند فرمانروائی بر آمدند و سلطان جید را که احرا شوبات غراب طبعیت غایب بود سلوک سلطان یعقوب که سپه خال آنحضرت  
 بروفق و لنجه شاه می نمود اما صوفیه و هوا خوانان سلسله صوفیه مشورت نموده رای جهان آرایش پیر شریک غایب انغان که ساکنان شایسته  
 ایمان عاری و سالک طریق جل و ضلال بودند و غزائی کفر چکر مسند یافته قاصدان فرمید جمیع صوفیان صافی نهاد و ملازمان بیکو سرایت

ذکر آباء و اجداد شاه عباس

بنیقال کو یاکشت بخت اگر زده آن سده و از جریار تو باشی کمیتی زوی یادگار دل دوستان از رخشا دباد بناج (۱۳)  
 اندو آباد سلطان شیخ ابراهیم در زمان حضرت علی شاهی ظل الهی شجاعا چهار در و مضمون صدق مشون و انبک میله  
 ابائی ابراهیم دستور آباد و جاداد بر سده را که زو طابان طریق تویم را ابنهای مستقیم شریف و دین پروری و لالت سینود و خلفا و اعیان  
 با طراف اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه و سدره اشتباهش مرجع افاضی و ادانی که خلق را بعبه علیه بشکل الجوا بر دیده رانسته  
 از او حامی ارباب ارادت طایفان مجرم عرش و حضور تقدیس محال را بنود و کائنات معالی نشانش روز بروز ارتقاء یافته احدی از مردم او را  
 از فرمان واجب اذاعش محال تحلف محال میبود و از فوئل انعام و اگر مشفق و محبان بل عموم ساکنان آن پذیرا برده و درمی کشید مطمح معهود  
 ملو از طرف و او انی سیم و زور و بخش احسان از آباد و جاداد بر ترطور احمده شش شانه و شمال پسندیده شش پا و شاه بود از آنجا که شود گرد  
 و ن است ذات جایوش با مرض مختلفه همچون کشت زمانه با طشادمانی از آن سلسله در چید و عرض مرض نمادی گردید آفتاب عرش سایه زوال افتاد  
 بارقه انبغی بر بزم بر شش بر تو انداخت دیده از نو ذی جان حیات ممت در پوشیده متاع ارجعی الی ربک راضیه حرضیه رایجان خدایت  
 ارباب اخلاص و مصلوبان بن پسند عبده گردون شایع اجمع آورده ایشانرا از واقعه ناکبر که کربان کبرخی و فیسر و بنا و پیراست گاه گردانیده بعد  
 از وعظه و پند و یابی از جندایش از طاعت و نهایت منزه زین مثل و مانند شش سلطان جنید ترغیب نموده و بعد و جانشین خود گردانید و سفار شایع  
 درباره او کرد و هذا ما عهدنا لیکم و العهد فی الدارین علیکم بعد از تقدیم وصیت و فوج شریفش بخوار متعزت با لغزه پوست  
 حضرت سلطان جنید بر اسم تعین و تحمیر قیام نموده در جوار ارباب اعظام مدفون بخت سلطان جنید شبازی بود بعد پرواز و خسروی کردن  
 فراز بدری از آسمان فوت و ارشاد و حشیده آفتابی از سپهر خلاف ظاهر و باطن طالع گردیده چون بر سینه بروی و سر برین پروری ممکن کرد  
 حقایق را بعلم ارشاد و دین پناهی که مجر از ادعیه سلطه پادشاهی بود آگاهی داد ارباب ارادت از اطراف و جانب وی خلاص بقیه علیه شش آورد  
 رکن عظم ارشادش تحریص ارباب ارادت بغر و جهاد کفار و ناکار بود و روز و شب جانش میافزود و جمیع ارباب ارادت و اخلاص را باده و شربت  
 میر جهان شاه ترکان که پادشاه زمان فرمانفرمای سراقین و آذربایجان بود شمه از سنگ جمیع و انتظام با بخت و کنت سلطان خیر شنوده  
 حضرت مطهره گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی مجاری با آنحضرت لایق نداشت کمر آنگان نزد آنحضرت فرستاده بکنایه صریح  
 نشان کرد که از مرکز دولت بر طرف ای شریفش اقتصاد نماید سرگزیند آنحضرت و بجانب ما بر مصلحت وقت و آنست غریب نظر نمود و از هوا و فضا  
 و دومان صفویه و صوفیان صافه جمعی کثیر عازم خدمت که در سایه لواهی سعادت تماشای مجمع گشته در کمال شکوه و جلال در حسن کف در زوال جلال  
 در آنوقت و ای نصف یا بر که بر کبریا بوی ترخص یک آن قبول بود که اطاعت نیز جهانش می نمود میانه ایشان ابواب محاصرت عدا مفتوح و طریق آمد  
 مسدود بود از رده و رود و موبک مسعود سلطان جنید چهار مرتبه شادمانی نموده آنحضرت ابقه و م اغاز و حترام تقبال کرد امر او را و همان صفویه  
 بر یک مقامی مناسب تعیین نمود مقدم کرامی او را از امارات و ولت قبال دانست فیما بین موافقت و اتحاد تمام روی نمود و بالاخره خصوصیت  
 دوستی مصابرت و یگانگی انجامید و همیشه و عابیه خود خدیج یکم آنحضرت در عتد از دواج در آوریدین و صلح کو پس دولت خود را بلند آوازه داشت  
 و سلطان جنید حق در آندیا توقف نموده بهوای حب الوطنین الایمان از خا طر خیرش سرزد و از ابر حسن یک دستور خواسته در اندک روزی  
 در آنرا شاد و بیل رفت و هم جایانش غریب فرازی آدم ذات العباد الیه که مخلوق مثلها فی البلاد گردید و دیده نظر کبان از نظر  
 جمال جهان آرایش روشنی پرفت و دیگر باره نیره و خند و حسد که در کانون میر جهان شاه بود شعلال پذیرفته تویی که داشت از صلح و ارتباط بر حسن  
 یک تراید کشت در کار سلطان جنید مکرهای بی عمل می نمود آنکه آنحضرت از کیده و خد او آگاه گشته فاصدان صبا میر طلب ارباب ارادت فرستاد  
 و بنال سلطنت لوی و ولت فرخنده و ثواب بغر و جهاد مطمح نظر ساخته نواری و هزار کس از غر و صوفیه بداعیه فرازی هر کس بخت میروان



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(۱۳)

و مثالی با امیر کبیر صاحب قرآن است که کورگان اتفاق ملاقات افتاد و یک مرتبه در وقتی که از حیون بغرم نورش خراسان عبور می نمود تا زیاده اش بر آب افتاد و درویشی شده و پیشی نظرش بر آنکه که تا زیاده اش از آب بر آید و در بدستش داد امیر تجرید بخشنی تعالی نمود از احوال شریفش پرسیدند و پیش گفت موطنم اردبیل و محل ظهورم ذرفول و منعم حدس خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نمود و در سالی که امیر تجرید از بغداد بخوزستان لشکر کشید در سربل رودخانه ذرفول درویشی خود بسیار بدوشش بود و ظاهر شده گفت من آنم و بشم که در کنایه حیون تا زیاده بدادم و وعده ملاقات یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود بعد از چند سال که امیر تجرید از سفر روم مراجعت نمود و جمعی کثیر از اسرای روم همراه داشتند بهادر الارشد اردبیل رسید و صاف بزرگوار شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و ارتقا مراتب مقامات و استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام شریف نمود و از حال سلطان خواجه علی خرد او را دید و بفرمود ملاقات روی خلوت سرای شیخ آورد و شیخ بر سجاده عبادت نشسته که کرمی مشغول بود هر چند دامن از آمدن پادشاه خرد او را نداشتند به آن نموده جلوس کرده و ابواب خزان بوعطه و نضایح کشوده گوش پوشش و در آبان در آید از حسن خلق و معاش با خلق آنکه که انبار گردانیده امیر تجرید خبری با خود مختار ساخته بود که اگر بروی که کنون خاطر اوست جلوه ظهور کند دست ارادت بخیل هدایت آنحضرت استوار سازد هر سه موافق قرار داد خاطرش بطور آمدن دست ارادت بختیش و داده است و علی خواستی نمود که از او نماید پادشاهان عالم صورت چشمی و خوف بزمانی دنیای دنیا در رسته باز را بر کبر انبهای معرفت الهی چه رواج چون صغیر بر نش از امور دنیوی غالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود و لب مبارک بیج حاجتی کشود بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلبا لمرضاات آنده طلاق سیران روم را خواست نمود امیر تجرید آنکست قبول بر دیده نهاده باطلای جمع سبایا و سیران حکم کرد و در کوره اردبیل و آنکه و دستهای و مزایع مرغوب زمال حلال خریده و وقف خطبه تبرک نمود آن مکان شریف است و مکی قرار داده خرج آن ولایت بدران سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ اعیان حلف آن سبایا که فی الحقیقه آنرا در دمای ایندو مان ولایت نشاندند ملک مریدان و صوفیان صفائی نهاد این سلسله که است نشان شکند بین لجهو چنین مشهور است که امیر تجرید با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات افتاد و مقدمات مذکور از او بطور یافت اما صحت آنست که سلطان خواجه علی بود اگر چه این روایت در کتب تاریخ و حالات مضمون مشهور این سلسله نظر حضرت نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه و انسب تجربه آن پرداخت و فرقی نیز بخت قدیم موشح بال قضا مغولی و علامات امیر تجرید در سبب در صحن تبرک قلعه اند خود بدست فاریان در آمده بود و نظر شرف علی شای ظل الهی در آمده مقامات علیه و بطور کرامات حضرت سلطان خواجه علی بعضی از این مقدمات در صحیفه مذکور به مظهر بود بجله آن سالک سالک خدا جوی که در سبب حقیقت اطواف مقدس مغولی زبان جانش از تقبیر و تذکار حق خالی بود بنا بر ثبات قواعد شریعت آنحضرت اشوق دریافت کعبه مقصود در حرکت آورده و مندر شاد و خدمت و خدمه مقدس بخت نهاد و ائمه الفوائد و سیادت ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده بجله از اهل حق و ارباب یقین بحسب من یعظم شعائر الله متوجه بیت الله گردیده و الله اکبر الله کوبان و راه صدق پویان قدم وادی این نهاد و مندر سعادت نشانی بشارت پرستوده سیر بنا و در ذوق طواف کنون مقامات بر آن منتهی نموده و نیز متعاقب غریب سفر خیر از حجاز نمود و قدم سبی در وادی طلب نهاده منازل در حسل طی کرده در جرم حرم زیارت کعبه آمال بغنی شرف پای بوس و الملك خصال مشرف گردیده و در تقابل یکدیگر بنا ساخت و قیام نموده از آنجا بعد از خلوص شریف و انقیاد ملک احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد قضی فایز گردیده در آن مکان تبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی از منبج اعتدال طبعی مخوف کشته تبایا سفر آخرت پرداخت و زمام نافدارش در اکتفایات فرزند جهان پیوند نهاده فیضان آن سفر خیر را در و ادع کرده و تعجبات آنجا زمان عالم کعبه سپرده پیر نیک اختر بخوازم تجرید و مقین چرخه آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس دفون ساخت و باره مریدان و رفیقان از آن سفر نیست از غرور نموده دارالارشد اردبیل ازین مقدمه جایز نشد و سبب سبب آغاز نهادن و نسبایان خاندان دیده و پدیدار مندر خنده آثارش و دشمن ساخته زبان جانان

## ذکر آثار و اجداد شاه عباس

(۱۱) در پوشیده و جلیله شمس و خورشید که از درگاه حق قدیم نمود بعد از پیچیده روز آنحضرت پیوسته بریاض خان خرامیه **اِنَّ اللَّهَ وَ اَنَا الْبَاقِیَ**  
**رَاجِعُونَ اِلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللَّهِ لَا یَمُوتُونَ وَ لَکِنْ یُغْفَرُ لَکُم بِحَبِطِ** هرگز نمرده اند و نیستند مگر اهل نامی است حرف برگ  
بر این قوم ترجمان ذوق قنایه و دره دهنه رکنین تراز بار بود خلف خرام در فواید مینی نه گوار است که سید جمال الدین صفا  
موجب محبت آنحضرت غسل و تجنیز پرداخت و آن صدر الدین در آنوقت در سفر سلطانیته بود متبایان سلطه علیه تصویب آن جسد مطهر را در همان مکان بجز  
که خفا حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف نام است و فن کردند **سلطان صدر الدین موسی** بدری بود از آسمان سپه وری طالع  
و خورشیدی از سپهر نیک اختر لایع از او ان صبی آغاز نشو و نما انوار زد و تقوی از ناصیه میا پوشید و علامات صلاح و رشاد از صورت  
بود ابرایض ولایت و رشاد از روی بود سپه افراز و بطون و سحر حجب بین الا فاعلم و الا عالی سفید و ممتاز چه از جانب پروا که بر طایفه  
بعد بن خیر برج سیادت و کرامت از طرف یاد نیک خمر و صدق رشاد و ما جده متعین تجا و نشین منهدایت و ندادت و سداد و فواید  
مستور است که روزیکه بر ناصیه محمد شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیا بعد مناکحت فوج سیاق شیخ زاهد در مجلس عقد بر خاسته نسبت شخصی بجا  
رسم تعظیم و نیاز مندی بجای آورد و حاضران مجلس از سر تعظیمی سوال کردند شیخ فرمود که اولاد صغری الدین را که بنابرین باشند بنمودند و در میان  
صاحب عاقلی بجزم در آمد که قایم مقام من و صغری خواهد بود معلوم مقامات و ادراج او را در یاد تعظیم او کردم و چون باطلعت آفتاب منزلت از روی  
طالع و عالم آینه در کرد و حضرت سلطان الاولیا در باب ارادت و صحاب شاد را خبر داد که این جوهر کرامی آن منزه عن عبادت پیکر است که  
زاهد مجلس عقد تعظیم او قیام نمود و آنحضرت خدیو خدایت و از بزرگوار کتاب فضایل و اقباس خضایل کرده در معلوم ظاهر و باطن مراتب کمال تعظیم  
صبت هدایت و رشادش در عرصه آفاق منتشر کردید مولف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصه الادوار سید قاسم انوار یکو در معلوم  
فیت که در عرصه آفاق بعد از آنکه طهرین بر نبیره و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و ذکر کرده که آن عارف بآبی نسبت ارادت و مریخی بخت شیخ  
صدر الدین اردبیلی ثابت اردبیل آنحضرت در جنار تحال و الدخلة زاهدان نفوذ و رشاد گشته بعد از واقعه بد سعادت اثر از سفر سلطانیته  
نموده متبایان آن سلطه علیه از مشاهد جمال عالم آرایش از لباس سوکوری بیرون آمده باط تعزیر در نوشته و مترشدن طریق مبین و طوایف اهل  
از صفای طوبی و صدق نیت آنحضرت ابرسند رشاد و موجب محبت حضرت شیخ شاذله حلقه ارادتش در گوش و غایت طاعتش بر دوش گذاشت  
سعادت آتش مرج صفا دید و ملک و اشراف کرد و ابراهیم و جان مغول را عطا و عظیم آن بخور خند این ارشاد بود که در روز و در معارج غوث و سروری بزرگ  
یافته مهارتیش عمارت خیره و مقدر بزرگوار که اکنون مطاف طوایف نام است طرح انداخته گنبد مقدس مبارک سلطان الاولیا رود و در الحافظ و معلقا  
آرا از اخلاص مال حلال خود در غایت تکلف و زینت رتیب داده و فغان خوش الحان تعیین نموده و از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مبط فیض و رحمت  
و هزار از انوار کلام حضرت رب العزیز عالی نیست بیت در آن مقدس مکان مسنور شد نکلده بانی جوهر بهشت همایون تعالی  
ز فیض آله نده و خوشی از آن بارگاه سر قد بر سپنج افراشته حریفش که بکشتان داشته شد و روز حفاظ آن آستان  
سپنج و نعل چون قدسیان و چون اوقات حیات آن قدسی سمات و راه خدا جوی و شیخ پروری پیری کشت و زنده از جدش سلطان خرام  
علی که در خدمت و بزرگوار کتاب فضایل و کمالات کرده بجله عرفان آراسته بود قایم مقام آن توفیق و حال کشت جسد مطهر و الدرد انطبق اولیا  
فی تحت لوائی در بر قدس آسای حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخت آن خان شریف و اشراف از خود سلطان خواجه علی در مجامع  
در ریاضت و زکات نفس و تصفیه باطن بر حسب اولاد الحقیقه بی با با ثمة لغز اقدار و شش ابار عظام و طریق و مثنی شیخ کرام نموده و اقامت نمود  
و کاشف قایم آسمانی بود بعد از واقعه در حیدر سیر منهدایت و رشاد و ابره طلعت همایونی آراسته و قدس صافیه خانه آن قدس نشان صغریه  
آن صافی سر برت استغاضه انوار فیض و موهبت نمود و خوارق عادات از آنحضرت بیار شد و دیگر ذکر کند سلطان خواجه علی را آن مریه بصورت نوعی



# جلد اول تاریخ عالم آرای عالی

(۱۲)

صلی الدین خطاب و در بزم مینا و مقامات بنده مرده و ادب شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی نشان داده بود موافق یافته دست است  
در دانش آویخت و کسب صفات لایقه از همان خاص که در حضرت شیخ صفی الدین را نیز که نفس در باضت بجای رسیده بود که در بر بنقه کتبی ظاهر کرد  
و به شیخ زاهد بزرگوار و باقیه بالاخره شیخ آن عادت از مزاج شریفش زایل ساخته با ظاهر بومی و ستوری و ادای یک لقب شیخ  
قانع نموده از کرم و دو نوم چنان که دردی و جوانی مطلق بخوردی و خوارق عادات و کرامات از صفی الدین بسیار منقول است و در کتاب صفوة  
و فتوحات سنی هر وی تفصیل مذکور با جلد آن ذات کمال الصفات پیوسته بجا بهات عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت کشود و در وی صاف و صید  
از جلد شی در خواب بد که شمیری در میان کلاه سوری در سپردار و چون کلاه ارشد بریدار و آفتابی از مشرق بپاویزش طالع میکرد  
که عالم را روشنی بخشد این خواب از برای شیخ زاهد نقل نموده از تعمیر آن سوال کرد شیخ روشن ضمیر بمن تعبیر فرمود که آن شمیر و آفتاب  
علامت ظهور و خروج پادشاه قاهر است از صلب تو که غریب عنده فاش آفتاب شال بر عالمیان نافع از مشط و تیغ آید از شیخ ظلم ارباب مع و  
محمود و مکر و نفقه آنحضرت از مجاهد و در باضت ترقی عظیم روی داد و انوار سپهر آسمانی از باطن فیض موهبتش درخشیدن آغاز نهاد  
و شیخ زاهد آنحضرت ابصار هر توفیق پدید داد و صیقلی قدسیه خود فاعلم نام که از زهره زهرافضیاب بود با او که عقد از دواج کشید بر خدیجه  
زاهد در صحن جات و ارجازت ارشاد و سجاده نشینی اشارت نمود قبول میکرد و در وقت ارتحال سیر بهات و ولایت عهد را با آنحضرت  
نمود قامت با لیت او را باین کسوت کرامی آراست ارباب غرض بخت شیخ زاهد اعراض نموده که با وجود کمال شیخ زاهد جمال الدین علی که در  
صلبی و خلف صدق آنحضرت صاحب حال است چرا او را بدولت اجازت ارشاد سرافراز نکرد و اند شیخ صفی الدین بن مسند علی بنی شانه  
جبهه دفع شبهه و تشکی و تسلی بر بدان در مقام آزمایش دو در آمد گفت فلوت پیرم کجاست گفتند در جرم خانقاه فرمود خلوت صفی کجاست گفتند  
خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ است گفت بر دور او از دهم تا شمارت بمقام بر یک ابدانید سه مرتبه پیچید و او را از دواج و چون صفی را  
آواز داد جواب داد که لبیک و سجد یک شیخی و مرشدی و قدم بپا نهاد شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای شوق از وی  
شیخ شنیده بخدمت آمد شیخ روی بفرمود آورد گفت آنچه نظر من بر آنست سبحانه و تعالی یعنی داده بجای الدین و من در امانت خدا خیانت  
بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سار و در دکلان در شهر سمنه سبانه به علم غیبی شتافته در میانجا مد فون گشت و حضرت سلطان انا و با شیخ  
الدین نسبت را در مع غرقه و ارشاد از و یافته و او از سبب جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود آمری او بهفت اسطه از سبب لطایفه شیخ  
جبهه بعد ادی و او از سبب سببی و او از معروف که شیخ خادم حضرت امام مقرر ض الطاعة ابو الحسن علی بن موسی الرضا هم الحاصل موجب و  
شیخ زاهد آنحضرت بر بند هدایت ارشاد و ممکن یافته خلایق و بطریق تقیم شریعت و منهاج قوم طریق و حقیقت لالت نمودن گرفت و آنحضرت را از  
شیخ زاهد پسر زندی بوجود آمده بسمه را الدین موسی موسوم گردید و در او افرجات آنحضرت از غایت باضت و ضعف بن علت شانه طاری گشته  
مدتی در عالم تصوف آن در در ارمان مختلف دینی و استه آن حسندی داشت که ضعف فو که پهلوی بر ستانانی نهاد در صحن مرض برگاه  
گرفت و مع و آلام بیا رام گشتی موضعی که الحال مقدور معطر آنحضرت شتافته نقطه در آنجا بیا سودی و جلیله جلیله اش منزل آوردی و باز در شت  
الم گفتی مرا بجان من بریده خنده آنحضرت میگفتند که شما در خانه خود میسر بود که خانه صلی من آنست شیخ را آنجا میرد تا چندی نوبت اجزاقه گماریفت  
و در عین ارتحال میدان قدس شان صفویه را جمع آورده صحاب و اولاد و ابائستانت منهاج شریعت مطهره و طریقه شیخ و بذل سفره و نهام و کلام  
فقر و ویت فرمود و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجده نشینی و ارشاد عباد و مقروض صبر زنده صدر الدین است و بوعده و نصیحا  
میرد و اخت آنکه زبان مجربانش که ترجمان طعم عینی بود از نظم باز مانده آخر کلامش بن ختم نه که صلوا علیک و علی آئیلک بعد از نماز  
صبح روز دوشنبه و در دهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمائة از دست ساقی اجل شربت نوشید و چشمش را زنده آید و آنجا نه عام گشت





جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

(1)

[illegible]

## نگار آبار و اجداد شاه عباس

(۷) گوی قصه و اخبار بزرگ آسمانی است با جلال و عظمت و قبل از طلوع آفتاب جل جلاله جان آرای سید ولد آدم در سن سیزده و پنج سالگی در مدینه طیبه بجاور حضرت  
 العالمین پیوسته در ارض مقدس تربیت و فون گردید و در سال هجرت آن میلاد با سعادت آفتاب فون شده عبدالمطلب مفضل پروردگار آن سرور و بطحا و تبرک گردید  
 و در سال هجرت عبدالمطلب بجاور رحمت ملک غفور پیوسته کفایت آن در سیم و میان اعام بر ابوطالب قرار یافت ابوطالب پسر نفع عبدالمطلب  
 بمران موسوم بود و میان زقبایل قریش شرف و ترقی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیا در جلد عطف و شفاق آن عسم عالم قدر پرورش یافت و سال  
 دهم بعثت آن سرور در جات بود و در معاونت حضرت مساعی جمید میندول بداشت نادرالایم دعوت حق را اجابت نمود و حضرت سال هجرت  
 فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد اعام بحزن میشتاد و پدر بزرگوار جده کرار قاتل الکفره و الشریکین و صبی حبیب العالمین است  
 الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که کتب موافقین و مخالفین فضایل و مناقش مشون از خیر صهار بیرون و بعد از حضرت سال نهم هجرت  
 اولاد آدم و کلم حدیث تحکم الحکی و د م م ک د می بار سول مشدی توام است و آنحضرت اباشاره آسمانی یازده هجرت را و بنول عذر اعتقه  
 از دواج روی داده از آن دو مخزن لایسار آتی و دو معدن قیوضات شنباهی و دو آخرت با ن توت بشال یزین از دو کان طالع گردید و کلام  
 در نظام سیدی شباب اهل انجته در موشان ایشان منزل است چون از ذکر سامی ساید ایشان و انبای کرام عالی مقام که بر حسب مینه است  
 عشره عینا از آن بر حسب جهان پیرانشعب بر مثال بروج مشبه آسمانی او هم علی و آخسرم مدی و دو از دانه مقصده شجره هایون در حضرت  
 شاهی ظل آتی است لند اصیغه یازده احوال آبار عظام کرام آنحضرت میاراید با جلال از آن دو کلمه سطر آریوت و امامت و دو سر و پستان  
 جلالت و کرامت سلسله شهاب علیه شاه موسوی حبیبی نب کرام بعد کرام و هم بعد هم خواجه در فوق میانی بان شده بام الهام سابق اندیشه  
 امام موسی کاظم که پیوسته از آن امام عالمیتام جدا بشود لند از بان میان از نند و اندک کرام که بطوق و الشمس و القمی اوضح از انقا  
 عالیا بد کشیده بزرگ اجداد عالمیتام آنحضرت رطب لادن یکد و تنافی جمهور علماء شهاب از اولاد ناده از حضرت کلام علیه السلام سید عالمیون بزرگ  
 عالی مقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در موسیخه ترشینه فون و در فشریش مطاف مردم آنولایت مستثنی یکد و چون در ویش توکل بن سبیل  
 مشور بان بزار در زمان جات حضرت شیخ صدر الدین موسی کانی در اوصاف اجداد عالی را و آنحضرت که بین حالات کرامات مشایخ و متعاش  
 علیه و لبا است ثابت بود بصغره آفتاب موسوم ساخته از ذکر فرور شاه زین کلاه فستاح نموده راقم حروف بنساکت نظری که بدستباری علم  
 زین تم صحیفه عالم آرائی را بد که آنحضرت را پیش بد فیروز شاه زین کلاه صاحب صفوه الصفا کو بد که یکی از فسر زمان سلطان  
 نظریقتی العالم ابرهیم ادم که اعلام ملک سانی از اخراج بوار و بغزو و جاد و شغال داشت در آن زمان مردم منان و اران میخند  
 از خلیایان جاری و از شرف اسلام بی بره بودند آن سلطان غزایه بعلیغ آبدار ساخت آنولایت از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را بر انداخت  
 امیر فرور شاه را که بحسب جمیت صورتی و جابیت معنوی قایت حکومت بنی و ریاست بنوی داشت ولایت اردبیل و توابع پسر و و پسر ساخت و او  
 بکنت و ثروت و قبول دو اب غایم بر به بود که در سات اردبیل کجانی نداشت از آنجا به پیش کن رکبان فخر در موضع رکین و حل اقامت انداخت و در آن  
 ولایت بقیق مایل بنی و قیین معارف یغینی پر داخته صفه فضال و اندامش ابراقاصی و ادائی کشاده بود چون امیر فرور شاه غان شهاب غایت بد  
 قاید اهل پسر در زنده رشیدش محض انخواص ریاست سروری ابد باب خلاص شرف خصایص یافت و از آن موقع بغیر سهرنجان از توابع بزرگ  
 نصبت نموده خیل و شتم و اتباع در آنجا توطن اختیار نمود و از بزرگستور و والد ماجد باین کرم و همان نوازی باین جمهور مشهور و معروف گردید و بعد از مدتی که  
 انعام را از او تقصیر نمود فضال اگر ادم در نور دیده در همان برای غیبی مسند گردید و لدی عبدش محمد الحافظ فایم مقام در رحمت گستر گردید از این  
 حالات که او در سن هجرت سالکی از خانه پر غایب و مفقود انجگر گشت شنبان آنکه از ان هر چند بیشتر جنبه کنش با قدار وجودش با یوس شده بغیر از این  
 بعد از قضای هجرت سال چون ه شب چاره در برج جوزا مصحف جلیل که در برد خانه پسر ظاهر شده و فریدان آن سلسله علیه که در مغار قش که یان و نالای بودند



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

(ع)  
حضرت سالت در بیان نسب عالی خویش چنان بعد از آنکه سیدی زبان بخیان در کام کشیدی و فرمودی کذب التابون الی ما فون  
تعدنان و عدم از ادو سپرد بود اما نور بنی دوی علیها السلام که بکلمه حدیث صحیح آنرا علی بن خود واحد از یک شکوه لایع و روشن کردید و بکلمه  
او تهازل نمود بقول صنف و ضمه الاحباب و راهت سپرد و از آنجمله حامل نور مطهر موعود و تراب بود که کفایت او بر ربه و ابواب است چون زائر مله  
شد پیش بنگر از نور آن نور که از ناصیه شمس رخسار اسم فرمائی بر دخت طغانی را از موایجان احسانش بهره وریشا و آن نور فیض پرور اصل آن  
والا که بحال مقرر نقل کرد و مضر عوار و بخت خف بر سیم و کیش اسمیل طاعت بصل میرداخت آن نور عالم آرا از جنبه های نورش تجلی و دفع ظلام آیام  
یابی بود حسن صورتی بحال داشت در میان اعراب صدی شتران با و صوبت و آن بر تو آفتابشال در سات طلال پیش آسایان شد این سینه  
و دین پرور بر بزرگوار بود و در کبرستن پیش که از تولد فرزند باس حاصل کرده بود نموده شد لاجرم با یاس موم گم گریه و او بزرگ قوم و عشار و اشرف  
اولاد خلیل و سرور طغان اسمیل بود نقل است که هرگاه الیاس طغان خانه کعبه نمودی و از تلبیه بصلب خود دشنیدی و از نور این خال استعجاب نمودی  
پرتو آن نور در آینه جمال که پیشش یافت که موموم ببار بود و بعد از او از جنبه پیش خیمه لایح که دیده عالم آرا گشت و از غریبه آن نور خورشید نشان  
عاریض گشته جهان پسر و گردیده و او گیتی با و نصر بود نصر پسر او تفریش هشتم داشت تا قبل تفریش از نسل او بنده و ملاکت حامل آن نور  
و بعد از او قدیمین سعادت تبار یافت از او پیش غالب سید و از او بوی انتقال یافت و از او کعبه از پسران بعد و کعبه مدین شرف از جوان  
مقرر بود و او پیش کلاب که بزرگ و مطاع بنی تفریش بود و از و بصلب قحطی انتقال نمود و از او و لاد او عیاض بن تفریش بن الاخوان سعادت یافت  
و خلف صدق او و تا ششم است که عمر و اهل نام داشت بهائیم عقب گشت و او سرور تفریش بود و او نور سعادت از جبینش رخشان و آثار جلالت بزرگ  
از سیاهی خورشید شمس نمایان بنی ششم را در میان تفریش شرف و منزه عظیم است از پسران او عبد المطلب حامل نور مطهر موعود بود که بعظم شأن  
رفت مکان از قبایل تفریش ممتاز و سرور آن قبیل ریاست بزرگی و از پدری قدیم در دایره متابعتش نهاده بودند و ادشیه نام داشت و سببی که  
در تاریخ مسطور است بعد المطلب شتم ریافت کلبه خانه کعبه دست و در آمد مضب حاجت بروی قرار گرفت خواجه زرم در زمان او وقوع یافت  
و ازین نور احمدی هر دعای که از درگاه رب العزوجل جلاله مستنجد شرف حاجت آفران میافت و او را دوسپه بود بقول مولف و نصفا و  
الاخبار پسر ششم او عبدالله در خاتم الانبیاء است عبد المطلب فر کرده بود که چون دهنه و میتن سپید و کرامت نماید اغوا و لاد خود را در راه  
فرمان کند چون از درگاه خداوندی بدین عطیه نیاز کردید خواست بند خود و فاکند در میان مندر زمان فرزند و فرقه اختیار بنام عبدالله افتاد این  
اشارت باشارت تبرکته تقدیر آبی را کردن نهاد و نهاد عبد المطلب از نهاد او و نهایی و الدعالی بر او سرور گشته تفریش پسر و بی بقرانگاه آورد  
تفریش خبردار شده از عقب فرقه او را از این امر مانع آمدند و درین باب از رای کابنه که در آن عصر از استمران منفرد بود و مستطاع نمودند آن کابنه بسوی پدر پسر  
کرد و فرستاد او که بعد و او لاد و دشت فدی عبدالله داده میانه شتر و او فرزند اگر بنام عبدالله برآید ده و دشت از ایند و فرقه زن و دقتی که فرقه  
افقه عبد المطلب برین مواعیل عمل مینمود و فرقه بنام عبدالله میآید چون عدد شتران بصدد باری سبحانه و تعالی فدی بفرقه فرقه بر شتر افتاد و چند  
کمر ریافت تا عبدالله رشتنی حاصل شد صد شتر قربان نمود و از آنجا است که فدی کاندانت حضرت خیر البشر بعد شتر در ریافت و کلام در نظام حضرت  
خیر الانام که معینه بودند آنرا ابن الذبیحین اشاره بعبده و اسمیل است چنانچه در کتب تاریخ مسطور است شفعه نور احمدی و انوار خورشید  
محمدی از جبینش عبدالله در لعان بود و چهار بود چند مرتبه از غایت حد و حد قصد او نمودند و او هر مرتبه از جنو غیبی معاندت یافته و در آنجا  
میشد و از شفعه نور آن نور جمیع خاتومان تفریش شفعه جمال خورشید شمس که تفریح او و عیاض بن تفریش بودند آن عیاض بن تفریش هب کردید و شجره آماش  
نموده و از او و گشت در تمام بعین حضرت خاتم الانبیاء از آن محدوده کبری بوجود آمده عالم طغانی از شفعه جمال جهان آرایش و شتی بفرقه بی از  
مجید و شارات خنده و خارق عادت مدت حمل و جین لاد و ضلع و ایام نشو و نما به شکام بقیت از سر و پیر و داله و محمد شمس طهری یافت

ایمان از کبریا

عبد المطلب

دینا چہ کتاب

اقبال مینماید از آن شیوه پانصد و هشتاد و نه نمودن چنان یکت قمر از آنجا پوی عرضه تکلف عبارت از آنکی کشیده داشت و آنچه از حلیه صدق عاریست بر  
(هـ) بیان نکاشت و این جایون مقال را شتمل بر صد و هجده و صیغه و خاتم ساخت که بنویسند الله تعالی در دو مجلد رقم خستام بدزد و مقصد سه در ذکر  
جایون آنحضرت و بیان اسامی سایر اجداد و عالمیه ارم مقامات عالیه شایع بزرگوار که بر سر بر سلطت معنوی و ارشاد متین داشته اند و بطور دولت  
ایرغاندان و شرح ولادت با سعادت آنحضرت و خلاصه احوال و زکریه و محلی از اوصاف جلیله و ارجال محوی بر دو اورد و مقاله اول در ذکر  
پادشاهان کامکار و وقایع زمان دولت آن شهباز عالی تبار و قصیده احوال حضرت شاه جنت مکان و ذکر سلطت سمبل میرزا و تواب بکند ایشان و چگونه  
جایون بر تخت فیروز بخت سلطت ایران مقاله دومیم در ذکر توحید و استغراق آنحضرت برگاه الهی کیفیتیک که از اجداد کرام میراث یافته مقاله سیم  
در صاب برای و دانش خود ادا و حسن بیکه مطابق صیغه تقدیر است مقاله چهارم در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر خاطرات آیام سعادت فرجام  
مقاله پنجم در حدل برای و ترفیع حال عباد و امتیاز طرق که موجب آرایش دولت است مقاله ششم در افتاد امر و قاری و آتش مزاجی که حکمای منتهای  
الهی است مقاله هفتم در فاعلهائی که در امور جهان داری وضع نموده مقاله هشتم در بنیست و درویش نهادی و بی تکلفیها و جمعیت ضعیفین مقاله  
نهم در ذکر احقاق حقوق خدمت که فرمان و دوری جسمی از متکلفات دوی الحقو که بشیوه حقیقت کربان عالم فوت و مرگ است مقاله دهم در تمام  
احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و ممالک و اقاییم سببه مقاله یازدهم در ذکر آثار خرد و دانش و احداث عمارات عالیها  
مقاله دوازدهم در بیان معاد و محاربات و فوجات آیام دولت جایون اعلی از یک جلد صحیفه دومیم در ذکر خستمال زبان  
بمنت فووسل و آنچه بیکه مطابق سند حسن و عیبرین و الف خاتمه در بیان حکایات خیره و روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چه نامه در کتب تنقید  
مطالع رسیده و چنانکه در آیام عمر شده باشد و الله تعالی اگر عسر و فاکند و بجلد ثانی شود یا بد و چون مقتضای طبع ایراد و یا قلمس از ایراد  
بصیرت است که در کتب بد آن دیده بصیرت انصاف کند و تخم بکری نفرموده اگر تاضی در خارج نظر باین نظران و در کار و باید حل و تحالف اقبال نمود  
و دیده عیب من از آن پوشیده دارند

مقاله اول از صحیفه اول در ذکر نسب های یون حضرت علی شاهی ظل الهی و مقامات عالیہ  
اجداد عالی مقدار که از دودمان رسالت و ولایت نشعب اند

برضا و نفقت تأثروا لوالالبصار پوشیده نیست که متحاب این سلسله علیها در سلسله ارحام طایفه واحد و خیرین واحد و بجزرت خاتم الانبیا و علی المرتضی علیهما السلام می پیوندند بدین طریق که ابوالمفضل شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان جدر بن سلطان حمید بن سلطان ابراهیم بن الشیر شمشاد بن سلطان بن سلطان صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین احمد بن امین الدین جیسریل بن صلاح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض بن خواص بن فیروز شاه بن محمد بن شرف بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد بن ابی محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی کاظم بن امام ادریس جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام ابی عبد الله الحسین بن امیر المومنین امام متقیان الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام و علمای انساب مورخان علمای انساب متفقند که حضرت خاتم الانبیا و کل کزاد خلیل و نوباوه بوستان اسماعیل اند علیها و علیها و علیها سلام و اباء و اعظام و اجداد کرام ایشان عدا نان متفق علیک و از عدنان تا حضرت ابوالبتر آدم علیه السلام که مختلف ضیاست و از نسب و ارباب اخبار حسب در بیان حالات سلاطین اجداد و اجداد مقدمه از رسیدن اجداد و امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که از هر یک مشاهده میشد و مشرب بطور پر تو انوار حضرت خیر البشر بوده مشجرات ساخته و در فضایل مناقبان سایل پد خسته اند از تهر با بر طو و عدا و اقدار و شش استادان این فن بجز یکی از آن خفاها رسیده اند بعد از آنکه عباس رضی الله عنه در دست



جلد اول تاریخ عالم آرا می عباسی

و از تنگی فطرت و معنی مقید باشم بطریق مسوده بنیاد کتاب در آورده و در قرائت آن مال ثبت نامم که اگر عمر وفا کند و از شغل روزگار که ارباب تعلق دارند چاره نیست فی الجمله فراخی حاصل آید و فرضی است افتد و پنجاه عارف کنجی در این دو بیت کشف از کرده و بیت تراپچین که بری ارجب  
هی حاجت آید بگوهر پسند متاع کرمانیای داری بسی چه سودت بود چون نخواهد کسی هرگاه ولی نعمت عالی منصب تو تو بجا تمام این سخن  
افکنده طبع بهانه جوید برای منده زمان کرده و توفیق آسمانی و دستبازی همتش از این سه بازار معانی نویده و هنگامه خیم داری گرم ساز  
در روز گذر را بعبار انشرف استعارات لطیف در رشته خیر کشیده بهار آید از سبب ترصیع و بد و نیز وی فطرت پابری خواص طبیعت آفکنده اگر  
شیرین معانی زمین انجسب دانش با حل خور آورده که بچنان آثار این پادشاه و الا جاء دستور لعل سلاطین و زکات راست تالیف این مفلس عور کم نصبت  
نیز ضرب المثل مستعدان فضیلت شمار گردد بیت اگر بنجم کون باری نماید ز درج معرفت قلم کشاید با قبال شمشاد جوانخت زخم  
برگشود و انشوری تخت بگونه کوه کلهای معانی بیارایم دکان کهنه دانی ز جردش آدم آفکنده در که گردد عالم از دلفین چون از  
عقل ویرست خست باقم بکل چینی این غایت ششتم و یکت قلم عباسی رقم اندیش از دیدن ان سخوری در جولان در آورده شروع در تسویه حالات نام  
دولت به مقروضش از روز ولادت تا امروز که مطابق سنه حسن و عشرین و الفات و سنین عمر شریفش بچهل و هفت سید و هنوز ریحان ایام طوبی  
و غفران بهار دولت و کامرانی است نمودم و آنچه بر تو شعورم بر آن فقه بود بسینه یا ده نقیصان بقلم در آوردم و آنچه اطلاعی بر آن نداشتم ضرورتاً با قول  
ما قلان عتقاد ننوده بی تکلفات ثبانه در رشته خیر کشیدم و این تکلف نامه نامی و حیفه کرامی را بتایخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از مقبالت  
و عبارات مغلق غیر نا فوسک مال غیر طبایع است جناب لازم دانسته صور خجسته منظر اخبار و شاهان بگویر آثار را با بد و تر باسی اگر سینه بگویر  
آوردم اما ابتعاده کلیه نیست چه بشاید که گاه که خدیب سرانسان طبیعت با شاعرانه پردازی بر آید نوای سخن سر آغاز و گاه باشد که طوطی ملک  
شیرین مقال لشکرستان عبارت آرائی رسیده و ملاحظه اش الذت کویائی هنر ایچکار عبارت طبع مایس که در چین کتابت بر زبان قلم جاریست  
بهان گفتا نموده از آن گذشته مقتضای شعار مناسبند و اگر بر سیل مذرت در هر جا و وسیعیتی مرفوم شده باشد اگر بتایخ آباء سبطه و زادای با کلاه  
که در شاهی که از ارشاد جابریه بخاطر رسیده و بر زبان خامه سخن که در جریان یافته و هر چند مقصود اصلی از تسویه این اوراق احوال غنچه آل انخرفت و  
که در طی احوال که امی انخرفت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت و روی داده باشد و آنچه باید از حال پادشاه و حجاج و ختبارگاه و صحن  
اسمعیل میرزا و نواب سکنده رشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان و بعضی قضایای او و بنیه و در نتیجه سیر برلی معطفا  
بودی اخبار بر سیل اجمال مرقوم قلم و قانع نگار کرده اند که سر رشته سخن بیکدیگر تفهال یافته کلیائی که موقوف علیه مقصد اصلی است مبهم و مانسبده نامه در  
مسوده نام نامی و اسپم نامی کرامی انخرفت انخرفت علی شاهی ظل آلتی تعبیر نموده نام نامی و الداجشم نواب سکنده رشان و اسپم مبارک جد برادر  
شاه جنت مکان عتیق آستان و اسپم شریف جده اعلایش خان سلیمان شان در قلم آورده و هر جا نواب مریم شان جد عبداله که میگرد و غرض والد  
انخرفت است و مراد از حضرت جانبانی اسپم کرامی نواب حمزه میرزا است و همت بر آن مقصود است که هرگاه طبع اشرف انخرفت بل امتام این غنچه  
باشد در هنگام جمال و استان بدان معروض عرض در آورده و اگر خلاف واقعی بعد بقید کتابت داده باشد بگزینک و استیجونه نامه و اگر فرو گذشتی  
اخبار واقع شده باشد باز یافت آن کرده این نگاشته کلیت خلاص بر تم تحقیق و جایزه و تصدیق سامن و نخت تبنا و تبرکات شرح منب آن حضرت که از روز  
تخت و ولایت منصب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده هوش که از سایر سلاطین جهان و خواص و دوران بدان متباز دارد و در دیار  
کتاب بر سیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نامیم اگر چه طریق بندگی و خلاص جلی و نکت پروردگی این دو دان و ولایت شان قضایای آن میکند  
که بقاعده و صفایان خنجر و توتو خان بلاغت کسر اوصاف حمیده ویر پسندیده ولی نعمت خود یکی را صده و صده است از نگاشته ملک بدایع نگار کرده  
در صفحه روزگار بیا و کار کند اما چون طبع سلیم خاتبت رشت انخرفت با نوری که خالی از تحقیق نفس الامر و آلوده بکلفات سخن مرابان هیله گوشت



# و بیاجه کتاب

(۳) دولای اهل بیت طاهرین را سر بایز اتقار و مبادات دانسته خود را کلب آستان ملکیت شهبان خاک خطب میساز و بدین دو نسبت عظمی و موهر کبری  
بر سپهروران عالم دپادشان با تقدیم رست تقوی و سرودی دارد عالی منزلی که بیش از بکلفت و سخن پردازی انوار ظل آبی از ناصیه عیونش نشان  
و آفتاب مدتش بر صفارق عالمان تابان و غرض اصلی از تنوید این اوراق صادرات احوال خجسته مال آن سلطان سلاطین نشان است  
شاه باین دو ادعای اساس خلف صدق مرتضی عباس که از دور و کار خسترم باد تا ابد پادشاه عالم باد دریا خنده در  
نشان بابرگاه خلافت مخروط کردیم و خدمت شایر و زنی که لازم این شعله عظیم بود این امر لایق را عایتی گشته چنانچه در خورست و شایسته نعم  
و ظهت بود و نیز گشت با کمال تجلیت زکی از علوتت باین شعله گرفتار آیدم و در خلال انجیل هرگاه فرصتی محتمل بمطالعه کتب میرد خیار بود انداختم که  
که از آن فن شریف بهره داشته باشم (میت) دارم دلی که دارد و در ده کس بود چون غرض که ایا این سپهر از جانی فی الجمله چون از خا  
سلف و بر سپندیدان پادشاه مجاهد را که در عرض نمودی ایام ملازمت برای العین مشاهده نموده بودم در کلمه میزان جسته نهاد و بآثار سلاطین تقدیم  
که فضلالی و انشور و مورخان بلاغ کثرت در شمه محامد و بوطایع احوال ایشان چندین کتب مبسوط عبارات غریب استعارات عجیب ساخته و پخته  
داد و سخوری داده اند سنجیدم بر بیچیک از کثرت ایشان و الا قدر را بآن برابر با نفی بجای آوردم که چون برف غلامی این پادشاه و الاله جاهد سر  
شد و میخواست که بکفون گالات از ارباب نهاده و ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن پسری را در مقابل این آنکه گیتی نای کو بانی در نیاری و صادرات  
فرخنده مال افتخار بحالی نبی مال را که در صحنه خیالات رقم ارتسام پذیرد بقلم کوهزنگار است و الا بر صحنه بیان نگاری و کوشش کردن شاهانیم  
افروز جهان آرای سخن را که بین یور و جزو ثادان عالم قدس و کزین ارشادان نهت برای انس است بین در شاهوار نیارانی که اگر در قلوب باطله  
مستعد باشی باری بهمت این امر سعادت افزا از بهنگان شرف مرتبت میانه کوی فوق و بر جهان از مستران بوده باشی (میت) بین از آن  
پیشینان چه باقی بود چنانچه در جهان چرا و صف این امور سبب از نای گیتی ز تو یاد کار کا بی مؤتب عقل و در اندیش  
طیایچه بر رخاظر اهل این آرزو میرد که تو بسوزانید خوان دبستان دانشی با انشوران و روزگار چلاف مشارکت و هم میری زنی و یهود و چه خود  
فذل را بایست همداد سازی چه را تبعلی سخن بالاتر از آن است که دست هر کوه نامه بهت میرانجام بدانان پس اذق غرت و رسد و کجگاه سخن  
معنی آریا ترا از آنست که محل در و در همدان پیام و نشان کرد (شعر) ز بی قدر سخن کان جوهر پاک ز عرش آمد بسوی عالم  
چو خواجه طوقی با کاشف از کمره در خبا بل قدس مساند کی این دشمنی عتدال دشت علیا بگیرد انس با هر خاک چما سخن مرغی  
کا ندر پرشانی فرو باره دار و تاج کسایی کسی را کین بجا بر سر نشیند بیالاد و ساکنند نشیند بهیات بهیات در جبهه صورت  
حروف و نقطه را با آفتاب عالم معنی چه بر بزمی و خرف بر بزمهای بقدر با بالائی آبدار بحر عمیق کتیرانی چه لاف ببری (تو کجا وین آردی  
خام کردن از کجا) چون در محافت محی بود از این اندیشه بزمیادم و کای دیگر عند لب طبع جو سنان که در کاشن امید ایشان ارد و بهر آستان  
این نغمه میراید که اگر مصحفی قایت بهت کز اری مسلم اندیشه است که است اما در جلانگاه مضاعف کت جهان بیای شایسته ممدوح تبریز  
این پست فخری و کوتاه بهیست (میت) ترا که چید بالایی هم بود و طبع بهر از جنس بهر از دیار دانای چو ایدین پست فخری و فروغی  
رضا میدی و غمان سبک بر قلم ایرایه رانده از نگار پری شاهراه امید بزمیاداری چون طبع سلیمه بمطالعه کتب میرد تواریخ که خواهد آن  
بر بهنگان معلوم است خاصه احوالی که قریب العید شد رغبت تمام بهت و عرصه سخودان منسخی دار و طایقی آمل نیست قضای بهت قدم در باد و طبع  
و جویای تو قی آبی و آما ده تاید ایزدی شس نهت قدم نه درین شاهراه قیروی بخت با قبال شاه ز کجور و کجینه روزگار است  
آز این لولوش بوار که تا در زبانها رود نام تو بر آید زلف خدا کام تو ایامی در این اندیشه بگردم و با مزاج بهانه جو طبع  
کسرش در کاش بودم عاقبت ای دو بر نیم بدین فرایفت که در موا احوال را می این را اینده و نیم خسروانی را بی آنکه بکست عبارات الفاظ  
و آریگی



# جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی

## بسم الله الرحمن الرحيم

چون شرح کسب پای الهی که بیرون از دایره عقول و نام است در خور زبده حالت بشود در کمال انسانیت و شاد و ستایش بارگاه احدث که کج  
از تصور او نام است بنان قلم را قدرت تحریر و بارای گذارش آن فی آنکه بدین آرزوی غفلت افزای جبارت بر شاهره مقصود نهاده اند  
کردمان با دیده حیرت که در اولین کام خویش پاس گذاری در بگل مانده صد رشتیان کوی نادانند که از جهان پوشش و فردود و فساد و اندوخته  
بکان دریافت نشاء صحت در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث قدم در مانده و مضمون بمقال که (بیت) که خردم در خور اثبات  
توفیق داننده ذات تو بجز ذات توفیق پای بند خیال محال گشته اند سراد عقل ناقص و بیداننی خود آن دانستم که قدم اندیشه از بنگاه  
مقاعد ساخته در دامن خاموشی کشم از آنچه در سخنانی جوصلت شربت خاصه تنگ با بکان بازاردانش کجایشی ندانم که ساکت بوده چهارادب بحد دل  
و بدست بحر و بیچارگی در دامن اعتدال آوخته زبان محبت بیان بمقال کو یا کرد انم (بیت) آنجا که کمال کسب پای تو بود عالم فی آن بحر  
تو بود مارا چه حسد و ثنای تو بود هم حد و ثنای تو پسندای تو بود و نوت جلال حضرت معصی نبوی و مناقب و مغایر تقوی آن  
طاهرین پیکر که سندان آریان بارگاه صفاء و ارتضا اند و مرشدان راه پدایند باقی صفات ایزدی بود لکن خود را بی را دور احاطه و دانش سرگردان  
با دیده حیرت و نادانی ساختن و از آن مرحله پیمایی باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سواد و بی است غرض از توبه این مقامات  
لا یعنی آنست که اقل عباد اسپندر اشیر بخشی که در او ان جوانی با غواهی کو حیرت و ان فیما برست خود از کتاب علوم متداو که طبیعت آن اغت  
شده بود باز آورده و بس علم بیان نمود و ندانی بدانشان نام میرانجام بر چه چشم چون در آفتاب عقدا و ناقص خود فی آنکه کمال با قلم و برخی از اوقات  
شریف ابهات را باب و انت صرف و ختم عقل دور اندیشم از سر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این مثل خیس که خستبار کرد و ترا از یاد  
فضل و کمال بصدور حله و راندخت تو که در بحر تواج معانی شناسی کردی چه بطریق معسر که آریان عام فریب صورت پرستی باشی چون بنگاه  
نمودم خلاصه اوقات عیبات گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و مذمت گشته چون کاهی بصحبت فیض بخش بعضی هستند که جامع فنون قابلیت هستند  
بود و از علم انشا برده تمام داشتند فایزیدم و در اوقات بصحبتی سخنان نمودند شیرین و نکات پذیرد بکن که بظلم و شر و بیصنع داد و بقلم زرنگار اندیش  
در صفحه بیان بیکاشته شده و بهیچ وجه در بوز که بدان شیوه ستوده رغبت نموده (مصرع) آن بوسه دلم پدید آمد دامن از آن  
در چیده تخم این بوسه در مرغ دل برنجیم و بدست شوق در دامن آنغزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه پادشاه و الالاجاه صفوت  
نهاد صغوی اجناد و خاقان کثور که موسوی حبیبی نبی جبر زاده که الهاب بپوشش با غلط در زار خاک استسائه خبر ابر صفتی الله علیه و آله و سلم مرد  
نهیب حق آتشی عشرت عظیم صلوات الله الملك الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المومنین جید سلام الله علیه و آله و اولاد و اولاد آرایش و جهانی با قیود و عت





